هو الله تعالی شأنه العزیز

جلد اوّل کتاب

مستطاب تفسیر کلام الله

المجید است که عالم ربانی و فاضل

صمدانی الشیخ الاجل شیخ ابو الفتوح

رازی قدس سره العزیز تفسیر کرده اند و

در این عهد سعادت مهد که از یمن و اقبال بیزوال

اعلیحضرت قدر قدرت اقدس جهانمطاع همایونی

السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن

الخاقان بن الخاقان بن الخاقان «السلطان مظفر الدین شاه»

قاجار خلد الله ملکه و سلطانه ما دام اللیل و النهار

نیر علم و عرفان را فروغی تازه و افتاب معارف و

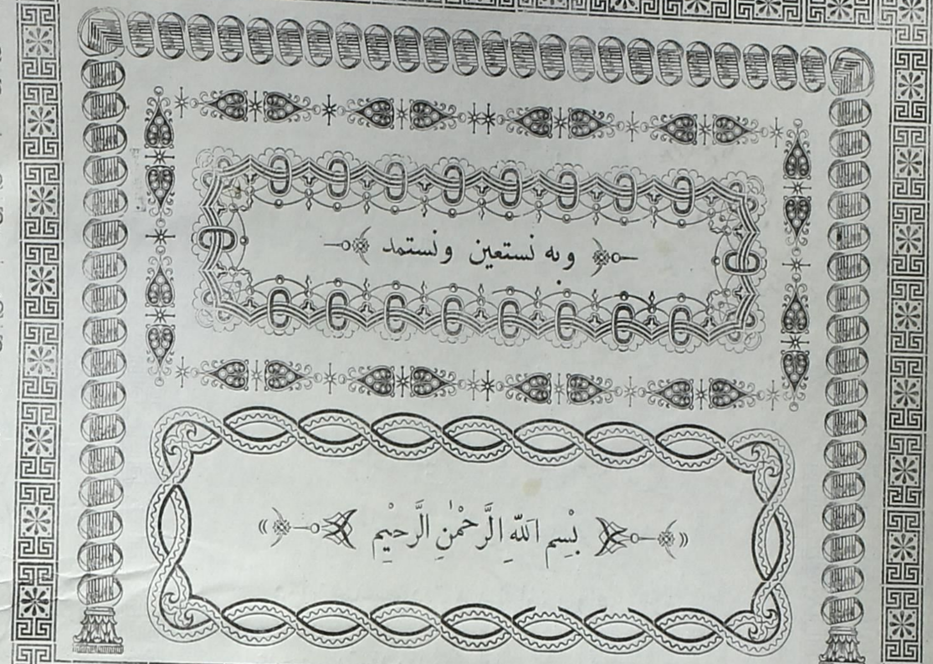
حکم را بروغی بی اندازه حاصل است

بامر قدر قدر همایونی در مطبعهٔ

خاصهٔ شاهنشاهی بزیور

طبع آراسته

گشت



الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب ولم یجعل له عوجا

وبعد سپاس وثنا مخصوص حضرت کبریائی است وسزاوار لطیف رهنمائی که تنزیل مبین را با جبرئیل امین ازمصدر فیض وجود بعرصهٔ شهود . وازعالم پاك بساحت خاك فروفرستاد تا بدلالت کلمات تامّات وآیات باهرات وهدایت محکمات و متشابهاتش گروه بندگان را ازبیدای ضلالت وپستی بسرمنزل معرفت و حق پرستی کشاند . وسرگشتگان تیه جهالت وغوایت را بشاهراه حق شناسی وهدایت رساند . و این کتاب مبین ومنشور مستبین را معجزهٔ باقیهٔ سید المرسلین ساخت تا هیچ کس را درحقیت این دین تا روز بازپسین حاجت بدلیل وحجتی وراه ریب وشبهتی نماند وتمسك بدان را الی یوم لقائه حصن حصین ایمان وایمنی ازضلالت وکفران مقرر فرمود * وصلوات زاکیات ودرود وتحیات برنفس پاك وروان تابناك صادع شرع قویم . صاحب خلق عظیم . مهبط وحی وتنزیل . برگزیدهٔ رب جلیل . شرف دودمان خلیل . عقل کل . هادی سبل . وسید رسل . « محمد مصطفی » صلی الله علیه وآله و برآل اطهار واوصیای ابرارش که مفسران آیات کتاب کریم اند وهادیان صراط مستقیم . مترجمان وحی الهی ومبلغان اوامر ونواهی . خزاین حکمت وفصل الخطاب و عالمان بتأویل ام الکتاب چندانکه ملك ودین حافظ نظام عالم است وکتاب خدا باعترت نبی قرین وتوأم *

وبعد چنانکه مشهود جهانیان است اززمان آرایش تاج وتخت این ملك قدیم بفر جلوس شاهنشاه جوان بخت کریم . وارث ملك کیان . حارس دورزمان . فخر دودمان قاجار . خسرونوشیروان آثار . مالك رقاب مؤید . فرمان روای مسدد . شهریار فریدون فر . ابوالفتح والظفر . اعلیحضرت گردون رفعت

مظفر الدین شاه قاجار

اَکْفَی الْمُلُوكِ وَاَنْداهُمْ وَاَسْمَحُهُمْ یَداً وَاَقْدَمُهُمْ عِزّاً وَسُلْطاناً

کافی ترین سلاطین وسخی ترین ایشان وجواد ترین ایشان ازحیث عطا ومقدمترین ایشان ازحیث عزت وسلطنت

اَبْهَی السَّلاطِیْنِ اَسْماهُمْ وَاَرْفَعُهُمْ شَاْناً وَاَعْظَمُهُمْ بِرّاً وَاِحْساناً

روشن ترین سلاطین بالاترین ایشان وبلند ترین ایشان ازحیث شأن وبزرگترین ایشان ازحیث جود واحسان

خلد الله سلطانه و اید اعوانه . همواره همت والای خسروانی باحیای علوم عالیه واشاعهٔ فنون متعالیه معاشیهٔ معادیّه گماشته وباقتضای جمال نیت وکمال خلوص عقیدت ازترویج دین مبین ورعایت سنن حضرت سید المرسلین نکتهٔ فرو نگذاشته وتمام منظور نظر اقدس ومامول خاطر مقدس در این سعی و مجاهدت وبذل همت ومال . وتقدیم حسنات اعمال . طلب مرضات الهی واداء وظایف مقدسهٔ پادشاهی وتربیت وترقی ابنای ملت . وفزایش بینش ودانش اهالی این مملکت بوده است تابکلی ازگرداب هایل جهل ونادانی برهند وبفوز وسعادت دوجهانی نائل گردند *

ازجمله اعمال حسنهٔ شهریاری که متضمن فیض عام است وبزرگ خدمتی بدین مبین اسلام . دراین اوان ارادهٔ علیهٔ همایون خسروانی علاقه یافت که کتاب مستطاب تفسیرفارسی شیخ ابوالفتوح حسین بن علی بن احمد خزاعی نیشابوری مشهور به رازی طیب الله رمسه را که ازجهات وحیثیات عدیده مزیت بسایر تفسیرات قرانی دارد بطبع و انتشار برسانند . چه برخاطر اقدس بدرستی مشهود است که علم تفسیر وفهم معانی کلام حیّ قدیر برای عالی ودانی وعالم ومتعلم برحسب مدارج واختلاف مدارك مفتاح ابواب حکمت وعرفان است ودلیل راه حقایق اسلام وایمان ووسیله تقرب بحضرت یزدان خاصه این تفسیر شریف که بزبان اهالی این مملکت است وعامهٔ ناس توانند ازآن استفادهٔ انواع فواید واستضائهٔ انوار معارف نمود وهرکس را ممکن که بدرجهٔ فهم وادراك خویش دراین بحر زخّار غوص نموده لئالی شاهوار بکنار آورد *

وچون خاطر مهر مظاهر همایون بتصحیح وتنقیح وامتیاز این کتاب مستطاب ازهرباب توجهی تمام داشت انجام این مهم مقدس ومرام اقدس را بصرافت طبع همایون باین خادم شریعت مطهره وداعی دولت قاهره (محمد کاظم بن محمد یوسف بن محمد باقر الطباطبائی الحسن الحسینی التبریزی) محوّل ومرجوع فرمودند و این احقر مجلسی ازفضلای جامع ودانشمندان متتبع منعقد نموده دیری باین خدمت شریفه اشتغال جست ودرمقابله وتصحیح آن سعی بلیغ وجهد وافی بجا آورد وغایت دقت ومراقبت را مبذول داشت تا این مهم بطوریکه منظور خاطر همایون بود پرداخته آمد *

مجملی ازترجمهٔ حال شیخ اجل اعلم ابوالفتوح رازی اعلی الله مقامه

صاحب این تفسیر کبیر نقل ازکتاب روضات الجنات تألیف مرحوم میرزا محمد باقر خوانساری رضوان الله علیه الشیخ جمال الملة والحق والدین الحسین بن علیّ بن محمد بن احمد الخزاعیّ النیسابوری الأصل المعروف بالشیخ

(ابی‌الفتوح) الرازی المفسر الفارسی المشهور ازاعلام علماء تفسیر وکلام واعاظم فضلای ناقلین احادیث
قرن ششم هجری واز احفاد (بدیل) بن ورقاء خزاعی است . وبدیل ازاکابر صحابهٔ حضرت رسول
وخاندان ابوالفتوح یکی از اجلهٔ بیوتات عرب میباشد که درعجم توطّن اختیار کردند ودر ایران سکنی
گزیدند . یکی‌ازاجداداعلای‌شیخ ابوالفتوح شیخ ثقة‌احمدبن‌الحسین‌بن‌احمدخزاعی‌نزیل ری ازتلامذهٔ
سید مرتضی وسیدبن زهره وشیخ طوسی قدس‌اسرارهم میباشد . واز مصنفات اوامالی‌الحدیث‌است
درچهارجلد . وکتاب عیون‌الاحادیث . وروضة . درفقه وسنن . ومفتاح دراصول وغیر ذلك چنانکه
درکتاب فهرست‌شیخ‌منتخب‌الدین که‌ازتلامذهٔ شیخ‌ابوالفتوح میباشد مذکوراست وجدّاول‌شیخ یعنی‌پدر
پدر ش‌شیخ‌ابوسعیدمحمدبن‌الحسین‌خزاعی‌بوده‌باید محمدبن‌احمدباشدیامحمدبن‌احمدبن‌الحسین‌نه‌محمدبن‌الحسین چه
جدّاو چنانکه درصدرعنوان نوشته‌شد محمدبن‌احمداست وشاید درعبارت فوق نسبت بجدّ داده باشد واین
قسم‌انتساب در میانهٔ عرب شیوع دارد مثل ابن هشام وابن مالك (مترجم) وشیخ ابوسعید صاحب
کتاب الروضة الزهرآء فی‌مناقب‌الزهرآء وکتاب منی الطالب فی‌اسلام ابی‌طالب وغیرها میباشد همچنین
عم‌پدر ابوالفتوح شیخ فاضل‌ابو محمد عبدالرحمن‌بن احمدبن‌الحسین ازتلامذهٔ شیخ فقیه جلیل محمدبن
زیدبن علیّ‌الفارسی صاحب کتاب‌الوصایا وکتاب غیبت وغیرهماست . وشیخ ابومحمد مذکور ازمشایخ عصر
خود ودرری واعظ وثقه بوده ودر اکناف عالم شرقاً وغرباً سفر نموده وازمخالف وموالف استماع
احادیث‌کرده واورا مصنفاتی‌است . ازانجمله سفینة‌النجاة درمناقب اهل بیت وعلویات ورضویات وامالی
وعیون‌ازاخبار ومختصراتی متفرّق درمواعظ وآداب باشد *

غرض‌انکه این‌شیخ جلیل وخاندان‌او همه ازاجلهٔ علما وصلحاء وروات احادیث بوده‌اند واین‌مختصر
گنجایش‌آن ندارد که هریك‌را بخصوص وصف نمائیم *

امّاطریق روایت شیخ ابوالفتوح قدّس‌سرّه‌العزیز این‌است‌که‌او روایت میکند از پدر فاضل خود علیّ‌بن
محمد واو ازپدرخود که جدّ ابوالفتوح باشد . وهمچنین روایت میکند ازعم‌خود واواز پدرخود که باز
جدّ صاحب عنوان‌است وجدّاو روایت میکند از پدرخود وهمچنین‌ازشیخ مفید عبدالجباربن علیّ مقری
رازی ونیزازشیخ‌ابی علیّ‌بن شیخ طوسی وجمیع‌ایشان روایت میکنند ازشیخ طوسی اعلی‌الله مقامه *

وامّا کسانیکه ازابوالفتوح صاحب تفسیر روایت میکند ازجمله شیخ فقیه عماد عبدالله‌بن حمزة‌الطوسی‌است
وشیخ رشیدالدّین‌بن شهراشوب مازندرانی صاحب کتاب معالم‌العلماء وشیخ منتخب‌الدّین‌بن بابویه القمی
صاحب کتاب فهرست دررجال وبعضی ازفضلای دیگر . همین‌دوعالم‌جلیل یعنی‌ابن‌شهراشوب وشیخ
منتخب‌الدّین دردوکتاب خود بذکرشیخ‌ابوالفتوح پرداخته ودرتمجید وتوصیف‌وی مبالغت‌نموده‌اند .
چنانکه ابن‌شهراشوب درکتاب معالم‌العلماء میگوید شیخ واستاد من‌ابوالفتوح‌بن علیّ الرازی‌است واز
تصانیف‌او روح‌الجنان وروح‌الجنان فی تفسیرالقرآن فارسی میباشد وبسیار نیکو تفسیری‌است وکتاب
شرح شهاب تصنیف دیگراو میباشد . امّا شیخ منتخب‌الدّین درکتاب فهرست بعدازترجمهٔ حال شیخ
ابوالفتوح گوید اومردی‌عالم وواعظ ومفسراست ومصنفاتی دارد ویکی از انها تفسیر مسمی بروح‌الجنان
وروح‌الجنان فی‌تفسیرالقرآن‌بیست مجلد میباشد . وروح‌الالباب وروح‌الالباب فی شرح‌الشهاب تصنیف
دیگراوست ومن هردورا نزدوی خوانده‌ام *

قاضی‌نورالله شوشتری علیه‌الرحمه درمجالس‌المؤمنین بعدازشرحی‌وافی‌ازمحامد صفات ابوالفتوح گوید مأثر
فضل ومساعی‌جمیلهٔ شیخ‌را درتفسیرکتاب‌کریم وابطال تأویلات سقیم مخالفان اثیم‌همه‌کس‌میداند وازتفسیر
فارسی‌اومعلوم میشود که معاصرمحمودبن‌عمرخوارزمی معروف بزمخشری صاحب‌کشاف‌بوده ازاینقرارعلماء
مائهٔ سادسهٔ هجری میباشد چه وفات زمخشری درسال پانصدو سی‌وهشت‌است وبعضی اشعار زمخشری
بنظرشیخ ابوالفتوح رسیده امّا کشاف‌رانديده وتفسیرشیخ معظم فارسی‌است ودر وثاقت تحریر ولطف
تقریر ودقت نظر بی‌نظیر . وامام فخرالدین رازی‌اساس تفسیرکبیرخودرااز انجا اقتباس نموده وبرای انکه
نسبت‌انتحال وسرقت‌بوی ندهند بعضی تشکیکات برآن‌افزوده وشیخ ابوالفتوح تفسیری عربی‌نیزداردکه‌در
خطبهٔ تفسیر فارسی‌بان‌اشاره‌کرده امّا تاکنون فقیر بمطالعت آن فائز نگشته‌ام . وشیخ عبدالجلیل رازی در
بعضی مصنفات خود صاحب ترجمه‌را نام‌برده‌گوید خواجه امام‌الفتوح رازی صاحب بیست مجلد تفسیر
قرآن‌است‌که علما وائمهٔ هرطایفهٔ انراطالبند وبمطالعت‌آن‌میل‌دارند وظاهراً اکثران‌مجلدات‌ازتفسیر عربی
اومیباشد چه تفسیرفارسی‌شیخ تقریباً صدوبیست هزاربیت یاقدری بیشتراست وآن‌را درچهار مجلد منتها
درهشت مجلد میتوان قرار داد وخیلی‌کمترازبیست جلد میشود . وازبعضی‌ثقات شنیده شد که قبر شریف‌او
دراصفهان‌است انتهی *

گویا قاضی نورالله ازتفسیر شیخ‌ابوالفتوح اطلاع درستی حاصل نکرده که‌این‌توجیه بیقاعده‌را مینماید چه دو
تلمیذ آگاه‌او شیخ منتخب الدین و ابن شهر اشوب تصریح کرده‌اند که تفسیر فارسی ابو الفتوح بیست
مجلد است ولازم نیست مجلدات عرفی کتاب یااجزاء تصنیف که‌ازآنها نیز بمجلدات تعبیر میکنند بیك‌اندازه
باشد چنانکه مجمع‌البیان نیزتقریباً همین‌قدر کتابت‌دارد ومصنف آن کتاب‌را درده‌جلد قرارداده . وامّااینکه
قاضی‌نورالله شنیده‌است مزار شیخ‌ابو الفتوح دراصفهان‌است گویا صاحب عنوان‌را بشیخ ابو الفتوح اسعد
بن ابی الفضایل عجلی شافعی که در زمانی نزدیك بشیخ رازی یعنی درسنهٔ ششصد هجری در اصفهان در
گذشته است اشتباه کرده باشد

چنانکه غریق بحار رحمت یزدانی واعظ و محدث جلیل الحاج ملا باقر الشهیر بطهرانی ابن ملا محمد اسمعیل
کجوری درکتاب جنة‌النعیم که‌دراحوال‌سعادت اشتمال‌حضرت‌عبدالعظیم‌علیه‌السلام وبعضی دیگر ازامامزادگان
گرام و نه‌تن ازعلماء اعلام وفقهاء عظام که درحدود ری وحول روضهٔ منورهٔ حضرت عبدالعظیم مدفونند
تالیف نموده است مدفن صاحب عنوانرا درجوار حضرت عبدالعظیم نگاشته و شرحی دراحوال این شیخ
اجل مسطور داشته گوید دویم کسیکه ازعلما در ری مدفون است وبر مزار وی نهایت افتخار باید نمود
شیخ ابوالفتوح صاحب للاصل الاصیل قدوة‌المفسرین من اهل التنزیل والتأویل حسین‌بن علی‌بن محمدبن‌احمد
خزاعی رازی‌است نسب شریف وی منتهی میشود ببدیل ورقاء خزاعی ووی ازکبار اصحاب حضرت‌ولایت
مآب بوده و شرحی ازجلالت مقام و اصالت نسب وی مسطور داشته تاانکه گوید مزار وی درصحن حضرت
امام زاده‌حمزه درزمان دخول درطرف دست راست جلو حجرهٔ اول است والواحی ازکاشی که زرد مینماید
برآن‌نصب شده که‌اسم شریف آنمرحوم مکتوب‌است وبرحسب وصیت خواسته درجوار حضرت‌عبدالعظیم
ومقدمهٔ مزار امامزاده‌حمزه مدفون شده باشد انتهی . گویا آن تفصیلی که آن محدث جلیل نگاشته درچند
سال قبل بوده اکنون که سنهٔ ١٣١٩ فی‌الجمله تغییر یافته وبالفعل دو پارچه سنگ مرمر غیرمحکوك درسر

مقبرهٔ صاحب این تفسیر کبیر نصب شده و از میامن دولت مسرت اقتران ببرکات سلطنت عدالت توأمان
حضرت ظل اللهی چند نفر از قاریان قرآن و خدام و روشنائی معین شده درهرصبح و شام مشغول قرائت
قرآن ودعاگوئی دولت قاهره میباشند ابن حمزه درکتاب ایجاز المطالب فی ابراز المذاهب ودرکتاب هادی
الی النجاة من جمیع المهلکات درهردو کتاب میگوید که درشهرری بودم که شیخ ابوالفتوح رازی صاحب
تفسیر بموجب وصیتش درجوار مرقد امامزادهٔ واجب التعظیم حضرت عبدالعظیم الحسنی مدفون گشت پس
به نیت حج متوجه مکهٔ معظمه شدم دروقت برگشتن گذارم باصفهان افتاد درعلنلان وبعضی دیگر ازمحلات آن
شهررا دیدم بزیارت شیخ ابوالفتوح عجلی شافعی اصفهانی وحافظ ابونعیم که پدراستاد اواست و شیخ یوسف
که جدّ شیخ ابونعیم است وشیخ علی بن سهل وامثال ایشان که سنی وازمشایخ صوفیه بوده اند میرفتند که شیعهٔ
شهرری ونواحیش هزار یك بزیارت امامزاده عبدالعظیم نمیرفتند ومولانا احمداردبیلی درکتاب حدیقة الشیعه
که منسوب بایشان است نقل کرده که مرا گذار باصفهان افتاد دیدم مردم این بلده شیخ ابوالفتوح عجلی شافعی
اصفهانی را شیخ ابوالفتوح رازی کرده بودند وباین بهانه بعادت پدران خود قبر آن سنی صوفی را زیارت میکردند
پس ازاین بیان معلوم میشود که قبر شیخ ابو الفتوح همان است که درمزار حضرت عبدالعظیم علیه السلام
والتکریم است انتهی .

بالجمله دراین مورد ومقام زیاده براین بسط کلام در ترجمهٔ حال این شیخ جلیل وقبیلهٔ وی ونقل
اقوال سایر کتب رجال گنجایش ندارد وآنچه مسطور شد در جلالت مقام ورشاقت
کلام وی وفضل این تفسیر کبیر بربسیاری ازتفاسیر ! ز اقوال علمای کبار و
فضلای نامدار کفایت میکند وبرقاری شمهٔ ازشرف وبزرگواری
این مصنف بزرگ معلوم میشود و امید است که اجر
جزیل وبرکات این فعل جمیل ازجانب رب جلیل
چون دیگر اعمال حسنهٔ همایونی شامل
حال و نصیب ذات اقدس
بیهمال این مهین
سایهٔ حق
وبزرگ ستایش خلق گردیده وخیام دولت و اقبالش باطناب بقا و خلود پیوسته و مشدود ماناد
بحق القرآن العظیم والنبی الکریم وصلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین

طهران در مطبعهٔ مبارکهٔ شاهنشاهی بزیورطبع آراسته گردید

تفسیر شیخ ابو الفتوح رازی

بسم الله الرّحمن الرّحیم

سپاس خدایرا که بردارندهٔ این ایوان است . وآرایندهٔ آن بماه وآفتاب وستارگان است . ودارندهٔ دین به پیغمبران و امامان است . و درود بر رسول او که ختم پیغمبران است و سید مرسلان است . و بر اهل البیت او که ستارگان زمینند و پیشوایان دین اند . و بریاران او بزرگان واخیار از مهاجر و انصار امّا بعد بدانکه قدیم جل جلاله ازغایت کرم او بر بندگان ازحسن نظر وعنایت درهر وقتی وحینی وعصری ایشانرا فرو نگذاشته از انواع الطاف . و از جملهٔ الطاف یکی بعثت رسل است ویکی انزال کتب . چه مکلفان عند آن بطاعت نزدیك شوند وازمعصیت دور . پس غایت نعمت او برما آن است که این دونعمت درحق ما بلیغ تر فرمود که پیغمبرما را بهترین پیغمبران کرد وکتاب ما را بهترین کتابها کرد وآن را بفصیح ترین وشریف ترین وفراخ ترین لغتها فروفرستاد وآن لغت عرب است انگه آن را مجموع علوم کرد تا هیچ نوعی ازانواع علوم نباشد والادراین کتاب یابند . پس چارهٔ نباشد آن را که تعاطی این علوم کند وخواهد که درتفسیر تصنیفی کندازانکه ازهمهٔ علوم که این کتاب متضمن است ازاو مشتمل است برآن بابهره باشد خصوصاً علم ادب واطلاع برترکیبات کلام عرب وعلومیکه منسوب باشد بعلم ادب ازلغة ونحو وتصریف . وعلم نظر و بلاغت وصنعت شعر . چه مداراین لغت براین علوم است . ونیز باید تامتقن بود علم اصول راتا اقوالی که قادح بود دراصول بشناسد واجتناب کندوتأویل آیات متشابه بروفق اصول کندچنانکه ادلهٔ عقل اقتضا کندومطابق بود آیات محکم را . وباید تافقیه باشدتا

آیاتیکه متضمن احکام شرعی باشد معانی و وجه استدلال آن برمذهب صحیح بداند . و این معنی تمام نشود تاعالم نباشدباصول فقه که بناءفقه برآن است وادلهٔ فقه مستخرج ازاو بود . ونیز چارهٔ نباشدازطرقی اخبار که لایق باشد بایة ومعنی اووآیاتی که وارد باشد برسببی سبب نزول آن بباید گفتن وقصهٔ که متعلق باشد بایة بباید گفتن بمقدارانکه بمعنی گذارش آیه باشد . پس چنانکه بینی مصنف این جنس را چارهٔ نیست ازاین جمله علوم چه اگراز بهری ازاین علوم بی بهره باشد چون بان علم رسد یا مهمل فروگذارد یا خبط کند درچیزی که نا گفتن او به باشد و کشف عوارخود کند وهتك ستر نماید وآن چون حجتی باشد برجهل اوبان نوع . پس چون جماعتی از دوستان وبزرگان ازاماثل واهل علم وتدین اقتراح کردند که دراین باب جمعی باید کردن . چه اصحاب ما را تفسیری نیست مشتمل براین انواع واجب دیدم اجابت کردن ایشان ووعده دادن بدوتفسیر یکی بپارسی ویکی بتازی جزکه پارسی مقدم شد برتازی برای انکه طالبان این بیشتر بودند وفایدهٔ هرکسی بدوعام تر بود . و این کتاب انشاءالله ازمیانهٔ اطناب و اختصار بود . اطنابیکه ممل نباشد و اختصاری که مخل نباشد و شرط آن است که هر آیة که بدو رسیم یاهر لفظی وهرقصهٔ آنچه شرطست دراو گفته شود وچون آن آیة یا آن لفظ در قرآن مکرّرشود . حواله برگفته کرده شود . و ازخدای تعالی توفیق میخواهم بر تمام کردن این کتاب وبرهرچه ما را برضای اونزدیك گرداند . فما التوفیق الا بالله وما الاعتماد الاعلیه وهوحسبنا ونعم الوکیل

فصل

در اقسام معانی قرآن وبیان تفسیراوکه برچند وجه باشد . بدانکه معانی وتفسیر قرآن برچهار وجه است . یکی انکه جز خدای تعالی نداندبرای انکه مصلحت درآن شناخت که بیان نکند ازآنجا که درست شده است که اواحکم الحاکمین است جز حکمت وصواب نکند مثال اوچنانکه گفت .

وَیسئلونَكَ عنِ الرُّوحِ قلِ الرُّوحُ مِنْ اَمْرِ رَبّی و چنانکه گفت وَیسئلونَكَ عنِ السّاعةِ اَیّانَ مُرسیها قلْ اِنّما علمُها عندَ رَبّی لا یُجلّیها لِوَقْتها اِلاّ هوَ *

و قسم دوّم از او آن بود که ظاهر لفظ او مطابق معنی او بود ودرلغت عرب آن را محکم خوانند مثل قُلْ هوَ اللهُ اَحَدٌ وقوله وَلاتَقْتُلُوا النّفْسَ التی حرَّمَ اللهُ اِلاّ بالحَقّ وقوله وَلا تَقْرَبُوا الزّنا وقوله وَلا تَقْرَبُوا مالَ الیتیم *

ومانند این آیات وقرآن بیشتر از این جنس باشد . و قسم سیم انکه بظاهر آیة مراد معلوم نشود مفصلاً و آن را مجمل خوانند مثل قوله تعالی *

وَ اَقیمُوا الصّلوٰةَ وَ آتُوا الزّکوٰةَ وقوله وَلِلّهِ علَی النّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ *

چه مراد خدای تعالی بظواهر این آیات معلوم نمیشود ازتفصیل نماز و کیفیت آن و احوال زکوة وکمیة و افعال حج واحکام آن تا شارع علیه السلام بیان نکند وتفصیل ندهد ما را راه نباشد بان ورخصت نباشد خوض کردن در آن جز بوحی ازقبل خدای جلّ جلاله بشارع چه شرایع تبع مصالح بود ومصالح در این باب جزخدای تعالی نداند . وقسم چهارم آن بود که لفظش مشترك بود ازمیان دومعنی یا بیشتر وهریکی از

آن روا بودکه مراد بود این قسم را متشابه خواند حکم او آن بود که حمل کنند آن را بر محتملات خود و آنچه ممکن بود که درلغت آن وجه محتمل بود آن را ودلیلی منع نکند از حملش بر آن وجه وقطع نکند بر مراد خدای تعالی الّا بنصی ازرسول علیه السلام یا ازائمه که قول ایشان حجة باشد دردین وهرگه که آیتی چنین بود که محتمل بود دووجه را ودلیلی پیدا شود که جزیك وجه را نشاید که مراد خدای تعالی باشد قطع توان کرد که آن وجه دیگر مراد خدای است تبارك وتعالی ومثالهای این درجایگاه خود درشرح آیات متشابه بیاید انشاءالله اکنون بدانکه درست شده است بروایات صحیحه که تعاطی تفسیر قرآن نشاید کردن واقدام کردن بربیان وشرح آن الا باخبار وآثار ازرسول صلی الله علیه وآله وسلم وازائمه علیهم السلم چه قول ائمه مسند باشد باقول رسول وبرأی خود تفسیر قرآن نشاید کرد الاّ بنقل صحیح چه ازطریق خاص وعام این خبر روایت کرده اند که رسول علیه السلم گفته است (من فسرالقرآن برأیه واصاب الحق فقد اخطا) هرکه تفسیر قرآن کند برأی خود وقول او باتفاق موافق حق باشد او مخطی است *

فصل

دراقسام قرآن بدانکه اقسام قرآن ازشش وجه بیرون نیست . محکم است ومتشابه وناسخ ومنسوخ وخاص وعام ۱ـ محکم هرآن لفظی باشد که ظاهرش خبر دهنده بود ازمعنیش بی اعتبار امری که ضم کنند باآن چنانکه مثالش گفته شد ۲ـ ومتشابه آن بود که مراد ازظاهر آن ندانند بی دلیلی والفاظ مشترك و محتمل را هم این حکم بود وبرای آنش متشابه خوانند که مراد مشتبه باشد از آن چنان که خدایتعالی گفت (ما فرطت فی جنب الله) وقوله (فثم وجه الله) (وجاء ربّك) وامثال این ۳ـ امّا حد ناسخ وحقیقة او هردلیلی باشد شرعی که دلیل کند برزوال مثل حکم ثابت بنص اوّل درمستقبل روزگار بروجهی که اگر نه آن بودی ثابت بدی بنص اوّل باتراخیش از او برای آن گفتیم دلیل شرعی که اگر دلیل عقلی پیدا شود بر زوال مثل حکم ثابت بنص درمستقبل آن را نسخ نخوانند نه بینی که مکلف چون عاجز شود یا عقلش زایل شود عبادات ازاو ساقط شود بدلیل عقل وانرا ناسخ نخوانند ، وگفتیم که بر زوال مثل حکم ونگفتیم برزوال حکم برای آنکه اگر نفس آنچه بدو امر کرده باشد منسوخ کند بدا باشد وبداء برخدای تعالی روا نباشد . وبرای آن گفتیم که حکم باید ثابت بود بنص شرعی که آنچه بدلیل عقل ثابت شود چون شرع آن را زایل کند آنرا نسخ نخوانند ونگویند حکم عقل را منسوخ کرد . و اعتبار تراخی برای آن کردیم که آنچه مقارن بود از ادله ناسخ نبود وبود که مخصص بود نه بینی که اگر گوید (اقتلواالمشرکین الاّ الیهود) این تخصیص عموم باشد نسخ نباشد ونسخ در امر ونهی شود ودر چیزیکه تغیر بروی روا بود یا متضمن بود معنی امر ونهی را . اکنون دخول نسخ درآیات قرآن بر سه وجه است یکی آن است که حکم او منسوخ بود وتلاوت برجای چون آیة عدهٔ یکسال فی قوله تعالی

﴿ وَالَّذِيْنَ يَتَوَفَّوْنَ مِنكُمْ وَيَذَرُوْنَ اَزْوَاجاً وَصِيَّةً لِاَزْوَاجِهِمْ مَتَاعاً اِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ اِخْرَاجٍ ﴾

پس خدای تعالی این عدهٔ یکسال بچهارماه وده روز منسوخ کرد فی قوله تعالی

﴿ وَالَّذِيْنَ يَتَوَفَّوْنَ مِنكُمْ وَيَذَرُوْنَ اَزْوَاجاً يَتَرَبَّصْنَ بِاَنْفُسِهِنَّ اَرْبَعَةَ اَشْهُرٍ وَعَشْراً ﴾

وچون آیهٔ نجوی فی قوله تعالی (یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرّسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة)

چون این آیه بیامد ومردم ازرسول علیه السلم دورشدند امیرالمؤمنین علیه السلم ده درم بده بار بصدقه داد و ملازمت کرد بارسول علیه السلم چنانکه درجای خود بیاید انشاء الله وحق تعالی این حکم منسوخ کرد بقوله تعالی (ءاشفقتم ان تقدموا بین یدی نجویکم صدقات) پس تلاوت برجاست وحکم منسوخ . و دوّم آن است که تلاوت منسوخ بود وحکم برجای بر عکس قسم اوّل وآن آیهٔ رجم زانی است که در اخبار وتفاسیر چنین است که درسورة النور این آیه بود که (الشیخ والشیخه اذا زنیا فارجموها البتة فانهما قضیا الشهوة جزاء بما کسبا نکالاً من الله والله عزیز حکیم) این آیه را تلاوت منسوخ است وحکم برجای وسیم آنکه لفظ وحکم هردو منسوخ باشد چنانکه درخبر آورده اند که درقرآن بود که (انّ عشر رضعات یحرمن) ده رضعه حکم تحریم پدید آرد آنگه آنرا نسخ فرمود به پنج یا به پانزده رضعه علی خلاف بین الفقهاء فیه واستقصاء کلام درنسخ واحکام او وبسط مسائل او ازجمله اصول الفقه بود ونه آن شرط این کتاب است واین مقدار برای آن گفته شد که درقرآن لفظ نسخ وآیات ناسخه ومنسوخه است از این مقدار چاره نباشد ۴ـ ومنسوخ آن بود که حکمش بگردانند یا تلاوتش بتلاوت آیة ناسخه یا بدلیل ناسخ ۵ـ امّا عام لفظی بود صالح هرآن چیزرا که ازآن جنس باشد وآنکه از یکی بدو تعدی کند یا بالای آن آن را عام خوانند ، ۶ـ وخاص آن باشد که متناول نبود الاّ یکی را معین از آن جنس مثال اوّل (یا ایها الناس) و یا ایها الذین آمنوا) ومثال دویم (یا ایها الساحر ادع لنا ربك) امّا آنکه عموم را صیغهٔ مفرد باشد که خصوص را نشاید ، واگر درخصوص استعمال کنند مجاز باشد یانه چنین باشد وخلاف درینمسئله نزد سید مرتضی علم الهدی قدس الله روحه چنان است که عموم را صیغهٔ مخصوص مفرد نباشد که از او جز عموم ندانند بل هرصیغتی که عموم را دعوی کردند صالح باشد عموم را وخصوص را ومشترك بود میان هردو وکلام دراین باب ازجمله اصول الفقه باشد این جایگاه احتمال نکند شرح آن دادن چون بموضع حاجت رسیم بدو آنچه لایق باشد در او گفته شود انشاء الله تعالی *

فصل

درنامهای قرآن ومعانی آن بدانکه خدای جلّ جلاله این کتاب را درقرآن بچند نام برخواند . قرآنش خواند . وفرقان . وکتاب . وذکر . وتنزیل . وحدیث . وموعظه . وتذکره . وحکم . وذکری . وحکمة . وحکیم . ومهیمن . وشافی . وهدی . وهادی . وصراط مستقیم . ونور . ورحمه . وحبل . وروح . وقصص وحق . وبیان . وتبیان . وبصایر . وفصل . وعصمه . ومبارك . ونجوم . ومجید . وعزیز . وکریم وعظیم . وسراج . ومنیر . وبشیر . ونذیر . وعجب . وقیم . ومبین . ونعمة . وعلیّ . وما هریك را بگوییم که کجا گفت . امّا قرآن فی قوله تعالی (انّ هذا القرآن یقص علی بنی اسرائیل) وفی قوله (شهر رمضان الّذی انزل فیه القرآن) وامثال او بسیار است . مفسران اختلاف کردند درمعنیش . عبدالله عباس میگوید مصدر قرء یقرء است چون رجحان ونقصان وخسران ومعنیش اتباع بود ومعنی تلاوت هم این باشد برای انکه خواننده تتبع حروف میکند درحال خواندن وقرائت وتلاوت بیك معنی باشد . وقتاده میگوید اصل او (من قرأت الشیی اذا جمعته وضممت بعضه الی بعض) اصل او ازجمع باشد چنانکه عمرو بن کلثوم گفت . شعر

﴿ ذِراعَی عَیطَلٍ [۱] اَدماءَ بِکرٍ ﴾ ﴿ هِجانِ اللَّونِ لَمْ تَقْرَاْ جَنِیْنا ﴾

[۱] ﴿ العیطل الطویل العنق الادمأ البیضأ البکر الناقة ﴾

ای لم تضمّ رحمهما علی جنین * یعنی رحم خود بر هیچ بچه جمع نکرد وصف شتری میکند که هرگز بار بر
نگرفت. و بعضی دیگر گفتند اشتقاق او. من قریت الماء فی الحوض . باشد و قول اوّل درست تراست و مرجع معنی در
هردو قول راجع باجمع باشد . سفیان بن عیته گفت برای آن این کتاب را قرآن خوانند که دراو معنی جمع است
نه بینی که حروف جمع کرد تا کلمه باشد و کلمات جمع کرد تا آیه باشد و آیه جمع کرد تا سوره شد و سوره جمع کرد تا
قرآن شد . پس جمله و ابعاض او از جمع خالی نیست . چنانکه می بینی وقریش واهل مکه این کلمه بتخفیف همزه
گویند . وقرائت عبدالله کثیر براین است وباقی قرّاء عرب مهموز گویند براصل خود . امّا فرقان فی قوله
تعالی (تبارك الّذی نزّل الفرقان علی عبده) ودرمعنیش خلاف کردند بعضی گفتند برای آنش فرقان گفتند
که متفرّق فرود آمد چنانکه گفت (وقراناً فرقناه لتقرأه علی النّاس علی مکث) قول دیگر آن است که برای
انکه فرق کننده است ازمیان حق وباطل وحرام وحلال ووعد ووعید ومؤمن وکافر وغیر آن . عکرمه
وسدّی گفتند برای انکه سبب نجات است وفرقان بمعنی نجات آمده است فی قوله تعالی *
(واذا آتینا موسی الکتاب والفرقان) وفی قوله (ان تتقوا الله یجعل لکم فرقاناً) ای نجاةً ومخرجاً واین
لفظ مصدراست چون سبحان وقربان وفصلان وبیشتر درمصدر فعل آید بتشدید العین . امّا کتاب فی قوله
تعالی (الم ذلك الکتاب) واین لفظ نیز مصدراست کالقیام و الّصیام و گفته اند فعال است بمعنی مفعول چون
حساب که بمعنی محسوب است ولباس که بمعنی ملبوس است واین لفظ درقرآن وکلام عرب بروجوه آمده است
بمعنی فرض آمد فی قوله تعالی (کتب علیکم الصیام) ای فرض علیکم . وکتاب بمعنی حجة باشد فی قوله . فاتوا
بکتابکم ای بحجتکم . وکتاب بمعنی اجل آمد فی قوله (وما اهلکنا من قریة الّا ولها کتاب معلوم) ای اجل
وکتاب بمعنی حکم آمد فی قول النبی . سأقضی بینکم بکتاب الله ای بحکم الله . وقال الشاعر *

وَمالَ الوَلاءِ بِالبَلَاءِ فَمِلْتُمْ ✻ وَماذاكَ قالَ اللّهُ اذ هوَ يَكتُبُ

ای یقضی ویحکم . وکتاب بمعنی مکاتبة سیدّ باشد به بنده اش فی قوله عزّ وجل . والّذین یتبعون الکتاب ممّا
ملکت ایمانکم . واین مصدر فاعل باشد بمعنی مفاعله چون جدال وقتال وخصام که بمعنی مجادله ومقاتله ومخاصمه
باشد واصل او جمع باشد . من قولهم کتبت البغلة اذا جمعت بین شفرتیها بحلقة . واشگر را کتیبه خوانند ازانجا
که مجتمع باشند . امّا ذکر فی قوله تعالی . هذا ذکر مبارك . وقوله . انّا نحن نزّلنا الّذکر . واین را دو معنی
باشد . یکی یاد کردن یعنی خدای تعالی باین قرآن یاد میدهد بندگان خود را انچه خیر وصلاح ایشان در
آن است . دوّم انکه ذکر بمعنی شرف باشد فی قوله تعالی . وانه لذکر لك ولقومك . ای شرف . امّا تنزیل . فی
قوله تعالی تنزیل من رب العالمین . وآن مصدر نزل باشد . اما حدیث . فی قوله تعالی . الله نزل احسن الحدیث
وحدیث ضدّ قدیم باشد من قولهم کان ذلك دأبی قدیماً وحدیثاً . وامّا موعظه فی قوله تعالی . قد جائتکم
موعظة من ربکم وشفاء لما فی الّصدور . واو مصدر وعظ باشد . وامّا تذکره . فی قوله تعالی . وانه لتذکرة
للمتقین . واو مصدر ذکر باشد . وامّا ذکری . فی قوله . وذکر فانّ الذکری تنفع المؤمنین . واین نیز مصدر
ذکر باشد . وامّا حکم . فی قوله تعالی . وکذلك انزلناه حکماً عربیاً . وامّا حکمة . فی قوله حکمة بالغة . و
قوله تعالی . واذکرن مایتلی فی بیوتکن من آیات الله والحکمة . امّا حکیم فی قوله . یس والقرآن الحکیم . امّا
مهیمن . فی قوله . مصدّقاً لما بین یدیه من الکتاب ومهیمناً . ای حفیظاً وقیل اميناً . امّا شفاء . فی قوله

تعالی ونُنزل من القرآن ماهو شفاء . وفی قوله تعالی . وشفاء لما فی الّصدور . واین دو معنی دارد
یکی انکه ببرکت او بیماران شفا یابند . ودیگر انکه دلهای بیماران به بیان او ازشك ونفاق شفا یابند چون دراین
کتاب تأمل کند چون شك را که در دل منافقان بود بیماری خواند بقوله تعالی . فی قلوبهم مرض . آنرا که بر
دارندهٔ شك بود آنرا شفا خواند . امّا هدی . فی قوله تعالی . هدی للمتقین . ای بیان ولطف . امّا هادی .
فی قوله تعالی . یهدی الی الرشد . وامّا صراط مستقیم فی قوله . اهدنا الصراط المستقیم . مراد قرآن است فی قول
ابن مسعود . امّا نور فی قوله . واتبعوا النور الذی انزل معه . برای آنش نور خواند که باو راه برند در ظلمات
شك وشرك چنانکه بنور راه برند در ظلمات شب . امّا حبل . فی قوله . واعتصموا بحبل الله جمیعاً . برای آنش
حبل خواند که هرکسی که دست دراو زند وبدو تمسك کند ازغرق نجات یابد چنانکه آنکس که دست در رسن
زند ازغرق نجات یابد . امّا رحمة . فی قوله تعالی . وهدی ورحمة للمؤمنین . یعنی نعمة من الله . امّا روح .
فی قوله تعالی . وکذلك اوحینا الیك روحاً من امرنا . برای آنش روح خواند که قوام اسلام بدوست چنانکه قوام
تن بروح باشد . امّا قصص . فی قوله تعالی . نحن نقصّ علیك احسن القصص . واصل این کلمه من قصّ اثره اذا
اتبعه باشد. امّا حق . فی قوله . وانّه لحقّ الیقین . برای آنش حق خواند که درست و حقیقت است من قولهم
حق الامر ای صح وثبت . و قولی دیگر انکه حق ضد باطل بود محیل و مزیل باطل بود و چون ضد باطل بود
محیل ومزیل باطل بود چنانکه گفت . بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه فاذا هو زاهق ای ذاهب زایل . واما بیان
فی قوله تعالی . هذا بیان للناس . امّا تبیان . فی قوله تعالی . ونزّلنا علیك الکتاب تبیاناً لکل شيء . واین کلمه مصدر
بین باشد . وامّا بصایر . فی قوله تعالی . هذا بصایر من ربکم . وبصایر جمع بصیرت باشد برای انکه بدو مستبصر شوند
امّا فصل . فی قوله . انه لقول فصل . ای فاصل فارق بین الحق والباطل . امّا مبارك . فی قوله .
و هذا ذکر مبارك انزلناه . امّا نجوم . فی قوله تعالی . فلا اقسم بمواقع النجوم . برای آنش
نجوم خواند که نجم نجم فرود آمد آیه ازپس آیه وسوره ازپس سوره . امّا مجید . فی قوله . ق والقران المجید
ای الشریف . واما عزیز . فی قوله تعالی . وانّه لکتاب عزیز . واین دو معنی دارد یکی انکه گرامی است و دیگر
انکه غالب است من قولهم من عزّ بزّ ومن غلب سلب . یعنی صعب است وممتنع بر آنانکه خواستند که معارضه ایش ارند
ومعنی سیم آن بود که مثلش نیابند . اما کریم . فی قوله تعالی . انّه لقرآن کریم . اما عظیم . فی قوله تعالی . ولقد
آتیناك سبعاً من المثانی والقرآن العظیم . اما بشیر و نذیر . فی قوله تعالی . بشیراً و نذیراً فاعرض اکثرهم . اما قیم
فی قوله تعالی . ولم یجعل له عوجاً قیماً . اما نعمة . فی قوله . وامّا بنعمة ربك فحدث . واما مبین . فی قوله . تلك
آیات الکتاب المبین . اما علیّ . فی قوله . وانّه فی امّ الکتاب لدینا لعلیّ حکیم . قدیم جل جلاله ازعظم شأن قرآن و
کثرت منافع خلق دراو این کتاب را بچند نامهای شریف برخواند تا تنبیه باشد خلقان را بر رفعت منزلت وجلالت قدر او

فصل

درمعنی سوره وآیه وکلمه وحرف . بدانکه سوره را معنی منزلت بود ازمنازل شرف ودلیل این قول نابغه است
فی قوله (الم تر ان الله اعطاك سورة) (تری کل ملك دونها یتذبذب) (ای منزلة من منازل الشرف . و بارهٔ شهر را
ازآن سور خوانند که بلند ومرتفع باشد اینقول آنکس باشد که سورة بی همزه گوید فاما انکه مهموز گوید اصل او
من سؤر الماء باشد وآن بقیهٔ آب بود درآبدان وعرب گوید . اسأرت فی الاناء اذا بقیت فیه شیاً . و قال اعشی ثغلبه

(فبانت و قداسأرت فی الفؤادصدعاً علی نأیها مستطیراً) امااية علامةباشد من قولهم آية كذا وكذا ای علامته و از انجاست انكه خدای تعالی حکایت کرد ازعیسی علیه السلام درذکر مائده (تکون لناعیداً لاولناوآخرنا . وآیةمنك ای علامةلاجابةدعائنا) وآیه بمعنی رسالةباشد چنانکه کعب بن زهیر گفت (الاابلغا هذاالمعرض آیة) (هلا القول ام قال ذاحلم) ای رسالة . ومعنی دیگر آیه راجماعت باشد چنانکه گویند (خرج القوم بایتهم . ای بجماعتهم)وآیتی ازقرآن جملهٔ کلمات وحروف باشد متصل تاانقطاع معنی وآیه عجیبةباشد (من قولهم فلان آیة فی کذاای اعجوبة) وکلمه لفظی باشد موضوع که دلیل معنی کند بوضع وجمعش کلمات و کلم باشد وازحرف دوچیزمفهوم باشد یکی حروف هجا چون الف ب ت ث و دگرحرف درمواضعهٔ اهل نحو (هوماجاء بمعنی لیس باسم ولا فعل نحو هل و بل و قد) بدانکه سورقرآن را هر چنـد سوره را نامی مخصوص هست و آنجمله درخبری جامع هست واثلةبن الاسقع روایت کنـد که رسول صلی اللّهعلیهو آله گفت (اعطیت مکان التوریةالسبع الطوال و اعطیت مکان الزبورالمأین واعطیت مکان الانجیل المثانی وفضلت بالمفصل) میگوید مرا بجای توریةاین هفت سورهٔ دراز دادند یعنی البقره وآل عمران والنساء والمائدهوالانعام والاعراف والانفال والتوبه . و بجای زبورمأین دادند یعنی سورتهای که کابیش صدآیت است چون یونس وهود ویوسف وبنی اسرائیل وکهف ومانندآن وبجای انجیـل مرا مثانی دادند یعنی این سورتها که زیر صد آیت است

وبرای آنش مثانی خواند که ثوانی مأین است وروا بودکه برای آنش مثانی خواند که این سوره ها مضاف با مأین دوباشد انکه هردو بهم دوّم سبع طوال باشد وحسن بصری گفت مراد بمثانی فاتحة الکتاب است و این دراخبارما هست . وگفت مرا تفضیل دادند بمفصل یعنی دربرابراین هیچ پیغمبرصاحب کتاب را چیزی ندادند . مفسران خلاف کردند درمفصل گروهی گفتنداز سورهٔ محمد علیه السلام تا باخر قرآن مفصل است وعبدالله عباس گفت ازوالضحی تا آخرقرآن وگفتند برای آنش مفصل خوانند که فصل بسیاربابد کردن از میان هر دوسوره به بسم اللّه الرحمن الرحیم وبعضی دگر گفتند برای انکه فصل باید کردن از میان هر دو سوره بتکبیری واین قرائت ابن کثیراست وشاعر این را درچند بیت گفت (حلفت بالسبع اللّواتی طوّلت) (وبمأین بعدها قداثبتت) (وبالمثانی ثنیت فکرّرت) (وبالطواسین التی قدثلثت) (وبالحوامیم التی قدسبعت) (وبالمفصل اللواتی فصلت)

«——◦ فصل ◦——»

درثواب خوانندهٔ قرآن شهربن حوشب روایت کرداز رسول صلی اللّه علیه وآله وسلم که او گفت (فضل القرآن علی سایر الکلام کفضل اللّه علی خلقه) گفت فضل قرآن بردیگرکلامها چنان است که فضل خدای برخلقانش . خبری دیگرانس روایت کرداز حضرت رسول که فرمود (القرآن غنیً لاغنی دونه ولافقر بعده) گفت قرآن توانگری است که بالای آن توانگری نیست وازپس آن درویشی نیست . خبر دیگرعبداللهمسعو درروایت کنداز حضرت رسول صلی اللّه علیه وآله وسلم که گفت (انّ هذا القرآن هو مأدبةاللّه فتعلموا مأدبته ما استطعتم . انّ هذا القرآن هوحبل اللّه المتین . وهوالنورالمبین والشفأ النافع فاقرأوه فانّ اللّه عزّ وجل یأجرکم علی تلاوته بکل حرف عشرحسنات اما انّی لا اقول الم حرف ولکن الف ولام ومیم ثلاثون حسنه) گفت این قرآن مهمانی خداست بیاموزید مهمانی خدای چندانکه توانید این قرآن حبل خداست ونوری روشن است و

شفای سود مند است بخوانید که خدای شما را مزد دهد بهرحرفی ده حسنه نمیگویم الم یك حرف است ولکن سه حرف است تا ثوابش سی حسنه باشد . خبرآخرابوالدرداء روایت کنداز رسول صلی اللّه علیه وآله وسلم که او گفت (القرآن افضل کل شیٔ دون اللّه تعالی فمن وقرّ القرآن فقد وقرّ اللّه ومن لم یوقرالقرآن فقد استخف بحرمة اللّه حرمة القرآن علی اللّه کحرمة الوالد علی ولده) گفت قرآن فاضل تر ازهمه چیزاست غیرازخدای تعالی . هرکه قرآن را حرمت دارد خدای را حرمت داشته باشد و هرکه حرمت قرآن ندارد استخفاف کرده باشد بحرمت خدای حرمت قرآن برخدای چون حرمت پدراست برفرزند . خبر دیگر ابوامامه روایت کنداز رسول علیه السلام که او گفت هرکه ثلثی ازقرآن برخواند چنان بود که اوراثلثی ازنبوّت داده باشند وهرکه دوبهر ازقرآن برخواند چنان بودکه اورادوبهر ازنبوّت داده باشند. وهرکه همهٔ قرآن بخواند چنان بود که اوراجملهٔ نبوّت داده باشندانکه گویند(اقرٔ وارق بکل آیةدرجة)برمیخوان وبرمیشوبهرآیی درجهٔوبهردرجهٔدر بهشت بربالامی شودتاانچه بااوباشدازقرآن برسدانکه بااوگویند(اقبض فیقبض)ها گیراوها گیرد . باردیگرش گویند (اقبض) اوها گیرد . آنگاه اورا گویندانی که دردست چه داری گوید نه (فاذاً فی یده الیمنی الخلد و فی الاخری النعیم) چون نگاه کند در دست راست بهشت خلد دارد ودر دست چپ بهشت نعیم . خبر آخر بعضی زنان رسول روایت کرده اند که رسول علیه الصلوة والسلام گفت (حملة القرآن هم المحفوفون برحمة اللّه الملبسون نوراللّه المعلمون کلام اللّه من عادا هم فقد عادی اللّه ومن والاهم فقد والی اللّه یقول عزّوجل یا حملة القرآن تحببوا الی اللّه بتوقیر کتابه یزدکم حباً ویحببکم الی خلقه یدفع عن مستمع القرآن شرّ الدنیاویدفع عن تالی القرآن بلوی الاخرةولمستمع آیةمن کتاب اللّه خیرمن ثبیرذهباًولتالی آیةمن کتاب اللّه خیرمماتحت العرش الی تخوم الارض السفلی) گفت رسول علیه السلام که حاملان قرآن را گردبرگردایشان رحمت خدای گرفته لباس ایشان نور خدای بود آموختگان کلام خدای باشند دشمن ایشان دشمن خدای بود و دوست ایشان دوست خدای بود . خدای تعالی ایشان را گوید ای حاملان قرآن دوستی کنید با من بحرمت داشت شما کتاب مرا تا من دردوستی شما بیفزایم وشما را دوست داشته گردانم بخلقان خود انکه گفت از شنوندهٔ قرآن شرّ دنیا بگردانند وازخوانندهٔ قرآن بلأ آخرت بگردانند و شنوندهٔ آیتی را از قرآن بقیامة بیشترازکوه ثبیر وبهتر زر بدهند وخوانندهٔ آیتی را ازقرآن ثواب بیشتر بود که از زیر عرش تا بزیرهفتم زمین *

خبر آخر ابوسعید خدری روایت کند ازرسول علیه السلام که روز قیامت منبرها ازنور بنهند و بنزدیك هر منبری شتری از شتران بهشت بدارند انگاه منادی ازقبل رب العزه ندا کند کجائید حاملان کتاب خدای براین منبرهای نور نشینید که شمارا ترسی واندوهی نیست تاخدای تعالی ازحساب خلقان فارغ شود انگاه ایشانرا برآن شتران نشانند وببهشت برند . خبردیگرسلیل روایت میکند ازرسول علیه السلام شنیدم که گفت هرکه قرآن راازروی دفتربرخواند خدای تعالی عذاب مادر وپدرش راتخفیف فرمایداگرچه مشرك بوده باشند . و هرکه قرآن ازبربرخواند وگمان بردکه خدای تعالی اورانیامرزد اوازجمله مستهزیان باشدبایات خدای تعالی وحامل کتاب خدای تعالی را در بیت المال هرسال دویست دینارهست اگربمیرد وبراودینی باشدخدای ازآن مال قضاء دین اوکند . خبردیگر معاذجبل روایت کندکه درسفری بارسول علیه السلام بودم گفتم یارسول اللّه مارا حدیثی گوکه در آن نفعی باشد گفت (ان اردتم عیش السّعداء وموت الّشهداء والّنجاة

نشینید

یوم الحشر والظل یوم الحرور والهدی یوم الضلالة فاد رسوا القرآن فانّه کلام الرحمن وحرز من الشیطان
ورجحان فی المیزان) گفت اگر خواهی تا زندگانی شما زندگانی سعیدان باشد و مرگ شما مرگ شهیدان باشد
و نجات یابید روز قیامت و سایه یابید روز گرما و راه یابید روز گمراهی درس قرآن کنید که آن کلام خدای
رحمن است و حرز و نگاه داشت از شیطان است و سنگینی در ترازوی و میزان است . خبر دیگر حارث اعور
همدانی روایت کند از امیر المومنین علی علیه السلام که گفت یکروز رسول علیه السلام ذکر فتنه میکرد ما گفتیم
یا رسول الله خلاصی از آن بچه باشد گفت به کتاب خدای تعالی که در او خبر آنان است که پیش از شما بودند و خبر
آنانکه پس از شما باشند و حکم آنچه در میان شما میرود آن فصل است نه هزل است هیچ جبار نباشد که آنرا رها کند
والا خدای تعالی پشت او بشکند و هرکه جز قرآن طلب هدایت کند گمراه شود که او حبل المتین است و ذکر
حکیم است و صراط مستقیم است آن است که بر زبانها پوشیده نشود و هواها اورا کژ نکند و از بسیار خواندن
کهنه نشود علماء از او سیر نشوند و عجایب او باخر نرسد و آن است که چون جنیان بشنیدند گفتند (انا سمعنا
قرآنا عجباً) هرکه بان گوید راست گوید و هرکه بان حکم کند عادل باشد و هرکه دست در او زد اورا هدایت کند
براه راست (خذها یا اعور) این حدیث بستان ای اعور *

فصل

در فضل علم قرآن و رغبة در وی . ابوعبدالرحمن السلمی روایت کند از قراء صحابه و عبدالله مسعود و ابی کعب
رحمة الله علیهم که گفتند رسول علیه السلام از قرآن ده آیه بر ما گرفتی از آن در نگذشتی تا ما را علم آن معلوم
نکردی و جمله آن آنچه بکار بایستی تا ما چون قرآن تمام بگرفتیم علم قرآن تمام دانستیم . عبدالله عباس میگوید
هرکه قرآن خواند و تفسیرش نداند بمنزلت اعرابی باشد که نداند که چه میگوید . حسن بصری گفت
والله که خدای تعالی هیچ آیتی نفرستاد الا خواست تا علم آنرا بداند و معنی آن و آنکه چرا آمد و در چه سبب آمد
ابوسعید رملی گوید ما در مکه به نزدیك فضیل عیاض آمدیم و گفتیم مارا حدیثی املا کن گفت کلام خدای ضایع
کردهٔ آمدهٔ تا حدیث فضیل شنوی اگر با کتاب خدای فراغ کنید هم شفا در آن یابی گفتیم ما قرآن
بیاموخته ایم گفت یا سبحان الله در علم قرآن عمرهاء شما و فرزندان شما و فرزندان فرزندان شما مستغرق شوند
ما گفتیم چگونه گفت شما قرآن ندانید تا تفسیر و معنی و اعرابش ندانید و محکم و متشابه و حلال و حرام و ناسخ
و منسوخ او ندانید و اگر باین مشغول شوید از کلام فضیل و خبر فضیل مستغنی شوید آنگه گفت (اعوذ بالله من
الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الناس قد جائتکم موعظة من ربکم و شفاء لما فی الصدور و هدیً و رحمةً
للمومنین) از سفیان ثوری شنیدند که میگفت که آه ما عمر خویش در ظهار و ایلات صرف کردیم و کتاب
خدای با پس پشت انداختیم ما فردا پیش خدا چه حجت آریم

فصل

در معنی تفسیر و تاویل . ابن زید گفت اصل کلمه از تفسره است و آن آب بیمار باشد که بر طبیب عرضه کنند تا در
آن درنگرد و دستور خود سازد تا بعلت بیمار راه برد چنانکه طبیب بنظر در آن آب کشف کند از حال بیمار
مفسر کشف کند از شان آیه و قصه و معنی و سبب نزول آیه . تغلب گفت اصل او (من فسرت الفرس اذا رکضتها
محصورة لینطلق حصرها) اصل او آن باشد که اسب شکم گرفته بتازی تا بستگی اش گشاده شود و معنی او

نیز راجع بود با کشف . وابوالحمد الحارنجی گفت این کلمه مقلوب است از سفر چون (جذب وجبذ وبض وضب)
واصل سفر هم کشف بود (وسفرت المراة) آن باشد که روی باز گشاید و (اسفر الصبح) آن باشد که صبح
روشن شد . امّا تاویل صرف آیة باشد بامعنی که محتمل باشد آنرا موافق ادله و قراین و اصل او از اول باشد
و آن رجوع بود (یقال اول له فتاوّل ای صرفته فانصرف) *
و گفته اند اصل او از ایالت بود و آن سیاست باشد (یقول العرب ائنا وایل علینا ای سسنا وساسنا غیرنا) پس
ماوّل آیه سائس او باشد و عالم بان که بجای خود بنهد . وفرق از میان تفسیر و تأویل آن است که تفسیر علم سبب
آن
نزول آیه باشد و علم بمراد خدای از آن لفظ تعاطی آن نتوان کردن الا از سماع و آثار و تأویل چون کسی عالم
باشد بلغت عرب و علم اصول را متقن باشد او را بود که حمل آیه را بر محتملات لغة کند چون قطع نخواهد
کردن در اصول و بر احتمالی بخصوص وقطع نکند بر مراد خدای الا بدلیل . این جمله است از مقدمات تفسیر
لا بد باشد از شناختن او پیش از انکه خوض کنند در وی و پس از این ابتدا کنیم بفاتحة الکتاب بتوفیق الله تعالی
و حسن توفیقه و معونته . بدانکه از جملهٔ حقوق و اوامر خدای تعالی مارا در حق قرآن یکی استعاذت است
(من قوله تعالی . فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم) بعضی گفتند این امر واجب است و آن
اصحاب ظاهرند و درست آن است که این امر سنت است . امّا کیفیت آن که چگونه باید گفتن بعضی گفتند باید
گفتن (استعیذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم) موافقت لفظ کتاب را . امّا اخبار بر آن آمده است که
(اعوذ بالله من الشیطان الرجیم) و معنی آنست که پناه باخدای میدهیم از دیو ملعون . وعوذ وعیاذ پناه دادن
باشد و استعاذت پناه جستن باشد قال الشاعر (والمؤمن العائذات الطیر یمسحها) (رکبان مکة بین الغیل
والسند) و در شیطان دو قول گفته اند یکی انکه فیعال باشد (من شطن اذا بعد) یعنی که از خیر دور است .
و قول دوّم آنست که فعلان باشد (من شاط یشیط اذا غضب وخف فیه) بر قول اوّل نون لام الفعل باشد ویا
زیاده و بر قول دوّم نون زیاده باشد ویا عین الفعل . وامّا رجیم فعیل باشد بمعنی مفعول چون قتیل وخصیب ورهین
و این دو معنی دارد یکی انکه مرجوم است (من قبل الله بالشهب) این ستاره ها که در آسمانها کشیده میشود
و آن رجم شیاطین است (کما قال تعالی وجعلناها رجوماً للشیاطین) وقوله تعالی فاتبعه شهاب ثاقب) وجز
این آیات . پس شیطان مرجوم است یعنی مرمی است والرجیم الرمی ومنه الرجم فی الزنا الرمی بالحجارة
و معنی دیگر آنست که مرجوم است (ای مقذوف من الله تعالی باللعنة فی قوله وانّ علیك لعنتی الی یوم الدین)
اکنون طرفی از اخبار که آمده است در حق فضل استعاذه گفته شود . روایت است از عبدالله عباس که او گفت
اوّل آیتی که آمد یا اول چیزیکه جبرئیل علیه السلام رسول را صلی الله علیه و آله فرمود در باب قرآن استعاذه بود گفت
یا محمد بگوی (استعیذ بالسمیع العلیم من الشیطان الرجیم انگه گفت بگو (بسم الله الرحمن الرحیم اقرأ باسم ربّك الذی
خلق) و خلاف نیست در انکه رسول علیه السلام در نماز استعاذه کردی . ابراهیم النخعی و ابوهریره روایت میکنند
که پیش از قرائت سوره و پس از قرائت فاتحة الکتاب استعاذه کردی . و این روایت شاذ است اخبار متظاهر بر آنست
که رسول علیه السلام پس از تکبیر و پیش از قرائت فاتحة الکتاب استعاذه کردی امّا اختلاف فقهاء در استعاذه قول بیشتر
فقها آنست که در هر نماز عقیب افتتاح نماز پیش از قرائت استعاذه باید گفت . و مذهب مالك آنست که جز در نماز فرایض
در ماه رمضان نباید گفتن و در نماز عید خلاف کردند ابو یوسف گفت استعاذه پیش از تکبیرات باید گفت و محمد بن الحسن
گفت پس از تکبیرات چون قرائت خواهد خواندن . امّا کیفیت تعویذ در مذهب اهل البیت آنست که باید گفتن

(اعوذبالله من الشيطان الرجيم) ومذهب شافعی وابو حنيفه هم چنين است وسفيان گفت (اعوذبالله من الشيطان الرجيم
انّ الله هو السميع العليم) وحسن بن صالح بن حیّ گفت (اعوذبالله السميع العليم من الشيطان الرجيم) وراوی
چنين گويد كه رسول عليه السلام گفت چون مرد استعاذه كند پناه باخدای دهد شيطان ازاو بگريزد وهر
دوطرف اوراجلبه وصوتی باشد ازاوغافل مباشيد كه اوازشما غافل نيست . جبيربن مطعم روايت كند
ازپدرش كه رسول صلی الله عليه وآله در دعا گفتی (اللّهم انی اعوذبك من الشيطان الرجيم ومن همزه ونفخه
ونفثه) وراوی خبر تفسير داد اين كلمات را گفت همزاوفريب ودروغ باشد ونفخ اوكبراوباشد ونفث او
شعراوباشد . ومعاذ جبل گويد كه دومرد يكديگررا دشنام ميدادند ومبالغه ميكردند درآن رسول گفت من
كلمتی دانم كه اگر يكی ازايشان آن بگويد اين فورة شيطان ازاو برود گفتند ای رسول الله آن چيست گفت
(اعوذبالله من الشيطان الرجيم) معقل بن يسار روايت كند كه رسول عليه السلام گفت هركه اوبامداد بگويد
سه بار (اعوذبالله من الشيطان الرجيم) وسه آية آخر سورهٔ الحشر بخواند خدای تعالی هفتاد هزار فرشته را
براوموكّل كند تابراوصلواة ميفرستند تاباشب واگردرآن روز بميرد شهيدباشد واگرنمازشام گويد همچنين
باشد . انس بن مالك روايت كند كه رسول عليه السلام گفت هركه اودر روزی ده بار پناه باخدای دهد از
شيطان خدای تعالی فرشته را برگمارد تاشيطان را ازاوبازميدارد چنانكه شتر غريب را ازحوض برانند .
خولة بنت حكيم روايت كند كه رسول عليه السلام گفت هركه بمنزلی فرودآيد بگويد (اعوذ بكلمات الله
من شرّ ماخلق) تادرآن منزل باشد هيچ مضرّت بدونرسد . عمروبن سعيد روايت كند ازپدرش ازجدش
كه رسول عليه السلام گفت هركه درخواب بترسد بايد كه چون بخواهد خفتن بگويد (اعوذ بكلمات الله
التامات من غضبه ای عقابه وشرعذابه ومن همزات الشياطين وان يحضرون) تاخدای تعالی كفايت كند
. عبدالله بن عمرو فرزندان خودرا آنانكه بالغ بودندی اين كلمات بياموختی وآنانرا كه نابالغ بودندی برنوشتی
اين كلمات وبرگردن ايشان بستی . وعبد الله عباس روايت كندكه رسول عليه السلام درعوذة حسن و
حسين عليهما السلام اين كلمات گفتی (اعيذ كما بكلمات الله التامة من كل شيطان وهامة من كل عين لامة) آنكه
گفتی پدرم ابراهيم خليل اسحق را باين تعويذ كردی ، وحسن بصری روايت كند كه رسول بمردی
بگذشت كه غلام خودرا ميزد وغلام ميگفت (اعوذبالله اعوذ بالله) آنمرد بازنمی ايستاد چون رسول را
بديدگفت (اعوذ برسول الله) مرد بازايستاد پيغامبر عليه السلام گفت اوليتر آن بودی كه بذكرخدای
تعالی امساك كردی از او گفت يا رسول الله باين گفتار آزادش كردم گفت اگرنه اينچنين كردی رويت
باتش دوزخ بسوختی . ودردعا رسول عليه السلام معروف است كه گفتی (اللهم انّی اعوذ بك من قلب
لايخشع وعلم لا ينفع وبطن لايشبع وعين لا تدمع ودعاء لايسمع و صلوة لاترفع) ودرخبری ديگر (ومن
الجوع فبئس الضجيع ومن الخيانة فبئست البطانة) واخبار دراين معنی بسيار است واين قدر دراين جای كفاية
باشد (والله ولی التوفيق)

سورة فاتحة الكتاب

بدانكه اين سوره را ده نام است . فاتحة الكتاب . وامّ الكتاب . وامّ القرآن . والسبع المثانی . والوافيه .
والكافيه . والشافيه . والاساس . والصلوة . والحمد . وهريكی ازخبری واثری گرفته اند . فاتحة الكتاب

برای آنش خوانند كه اوّل كتاب است وافتتاح كتاب با وست پس چون بگشاينده است كتاب را كه
خواننده گشايش قرآئت باوكند . وهركس كه تيمن وتبرّك خواهد ابتدآء هركارباوكند فاتحه خوانداورا .
وگفته اند برای آنش فاتحة الكتاب خوانند كه اوّل سوره كه فرود آمد اين سوره بود . وامّ الكتاب و
امّ القرآنش خوانند برای انكه اصل كتاب است چنانكه مكه را امّ القری خوانند چون اصل زمين بوده
است ومادر را امّ خوانند كه اصل فرزندان باشد وگفته اند برای آن امّ الكتاب خوانند او را كه ام
آن باشد كه مرجع ومقصد باو باشد (من امّ الشي اذا قصده) چنانكه سررا امّ الدماغ خوانند ومعده را
امّ الطعام خوانند كه جای دماغ وطعام باشد پس ام بمعنی معدن باشد براين وجه . وگفته اندكه امّ الكتابش
برای آن خوانندكه امّ امام باشد وامام بمعنی ام آمده است فی قوله تعالی (يوم ندعو كل اناس بامامهم .
ای بأمهاتهم علی احدالاقوال) معنی آن باشدكه مقدم قرآن است و جمله سور چون تابع و تالی اند او را .
وقولی ديگر آن است كه امّش برای آن خوانند كه مجمع علوم وفضايل است چنانكه درخبرآمده است از رسول
عليه السلام كه گفت خدای تعالی ازآسمان صدوچهاركتاب بفرستاد انكه گفت از آنها چهاراختيار كرد
وعلوم آن صد كتاب جمع كرد ودرآن چهاركتاب نهاد وآن تورية وانجيل وزبور وقرآن است انكه علوم و
بركات وثواب خواننده ودانندهٔ اين چهاركتاب جمع كرد ودريكی نهاد وآن قرآن است انكه علوم وبركات
قرآن جمع كرد ودرسورهٔ مفصل نهاد انكه علوم وبركات وثواب مفصل جمع كرد ودرفاتحة الكتاب نهاد و
هركه فاتحة الكتاب بخواند چنان باشد كه صدو چهاركتاب بخوانده . قولی ديگر آن است كه برای آن
امّش خوانده كه امّ دركلام عرب رايت باشد كه برب الاء سراميرلشكر بدارند ولشكررا ملجأ ومفر و مفزع
بان بودچنانكه قيس بن الحطيم گفت (نصبنا امنا حتی ابذعرّوا) (وصاروا بعد الفتهم شلالاً) ای مطرودين
چون مفزع اهل ايمان و قرآن در نماز وجز نماز باين سورتست اين را امّ الكتاب خواند . وعرب
زمين را نيزام خواند برای انكه معاذخلق درحيات ومَمات باوست كما قال الله تعالی (الم نجعل الارض كفاتاً
احياءً وامواتاً) و قال اميه بن الصلت (فالارض معولنا وكانت امنا) (فيها مقابرنا وفيها نولد) و منه
قوله تعالی (منها خلقنا كم وفيها نعيدكم ومنها نخرجكم تارةً اخری) (وانشداحمدبن عبيده (ناوی الی امّ
لنا لاتعتصب) (سمالها انف عزيز و ذنب) مراد بام دربيت حصنی است يا جای بلندكه ايشان برآنجا
شدندی پس برای اين معانی اين سوره را امّ الكتاب خوانند . امّا سبع مثانيش برای آن خوانند كه
هفت آيت است ودرمثانی چند قول گفتند يكی انكه برای آنش مثانی خوانند كه الفاظ مثنی و مكرر در او
چندی هست چون رحمن الرحيم واياك نعبد واياك نستعين وصراط وصراط وعليهم وعليهم . وقولی ديگر
آن است كه برای آنش مثانی خوانند كه درهر نمازی دوبار بايدخواندن . وقولی ديگر آن است كه برای
آنش مثانی خوانند كه دوبارفرود آمد يكبار بمكه ويكبار بمدينه ، اما وافيه برای آن خوانند كه اين سوره در
مذهب هيچ فقيه روا نباشد كه مبعض كنند در نماز وديگرسورتها روا باشد كه بعضی بخوانند بنزديك
فقها درفرايض وبنزديك مادر نوافل واين معنی دراين سوره صورت نبندد باتفاق : امّا كافيه عفيف بن سالم گويد از
عبدالله بن يحيي بن كثير پرسيدم كه مأموم درقفای امام فاتحه خواند يا نه گفت كافيه ميگوئی گفتم كافيه
چه باشد گفت فاتحه گفتم چراش كافيه خواندی گفت برای انكه آن كفايت كند ازجزآن وهيچ
سوره ازاو كفايت نكند واين تصديق قول آن است كه روايت كردند ازعبادة بن الصامت كه رسول عليه السلام

گفت (امّ القرآن عوض من غيرها وليس غيرها منها عوضاً) امّا اساس وكيع روايت كند كه مردى
بنزديك شعبى آمد وبناليد ازدرد پهلو شعبى گفت (عليك باساس القرآن قال ما اساس القرآن قال فاتحة
الكتاب) گفت بروااساس قرآن بروى خوان مرد گفت اساس قرآن چه باشد گفت سورهٔ الحمد آنكه
گفت ازعبدالله بن عباس شنيدم كه گفت هرچيزى رااساسى هست واساس دنيا مكه است واساس آسمانها
غربياست وآن آسمان هفتم است واساس زمينها عجيباست وآن زمين هفتم است واساس بهشتها بهشت عدن
است وآن ناف بهشتهاست يعنى ميانه واساس دوزخ جهنم است وآن درك هفتم است واساس خلق آدم است
واساس پيغامبران نوح است واساس بنى اسرائيل يعقوب است و اساس كتابها قرآن است و اساس قرآن
فاتحة الكتاب است چون تورا رنجى وبيمارى رسد وباشد (فعليك بالاساس تشف بأذن الله) اين سوره
بسيار خوان تاشفا يابى بفرمان خداى تعالى *
اما شفا ابوسعيد خدرى روايت كند كه رسول عليه السلام (گفت فاتحة الكتاب شفاء من كل هم
ابوسليمان روايت كند كه بارسول عليه السلام بغزائى بوديم مردى بعلت صرع بيفتاد يكى ازجملهٔ صحابه فرازشد
وسورة فاتحة الكتاب درگوش اوخواند برخواست و تندرست شد و مارسول عليه السلام بگفتيم گفت
(هى ام القرآن وهى شفاء من كل دآء) خارجة بن الصات البرجمى گفت باعمم ازنزديك رسول عليه السلام ميامدم
بقبيلهٔ ازقبايل عرب بگذشتم مارا گفتند ماچنان ميدانيم كه شمااز نزديك اين مردميائيد كه دعوى پيغامبرى ميكند
ومارامردى ديوانه شده است واورا دربند كرده ايم بنزديك شماهيچ چيز هست كه اورادرآن راحتى باشد عمم
گفت بلى مارابنزديك آن ديوانه بردند عمم فاتحة الكتاب خواند وآب دهن دردهن جمع ميكرد چون چندبار
خوانده بودى آب دهن دردهن اوكردى سه روزچنين كرد بفرمان خداى تعالى بهترشد ايشان مارا چيزى دادند
ماگفتيم اين نه بخوريم تاازرسول بازپرسيم كه اين حلال باشد مابرفتيم وپرسيديم گفت (من اكل برقية باطل فقد
اكلت برقية حق) اگركسى بفسون باطل چيزى خورد توبافسون حق خواهى خوردن . اما صلوة اخبار
متظاهراست باينكه اين سوره را رسول عليه السلام صلوة خواند تابدانند كه نمازدرست نباشد الاّ باين سوره .
ابوهريره روايت كرد ازرسول عليه السلام كه گفت خداى تعالى گفت (قسمت الصلوة بينى وبين عبدى) يعنى
سوره فاتحه نصفين فنصفهالى ونصفها لعبدى ولعبدى ماسأل) گفت من قسمت كردم نمازرا يعنى سورهٔ فاتحة
الكتاب را ميان خود وميان بنده ام دونيمه يك نيمه مراست ويك نيمه بندهٔ مراست و بندهٔ مراست انچه بخواست
انگه گفت چون بنده گويد (الحمدلله رب العالمين) خداى تعالى گويد . حمدنى عبدى . بندهٔ من حمد من
گفت وچون گويد . الرحمن الرحيم . خداى تعالى گويد . اثنى علىّ عبدى . بندهٔ من برمن ثنا گفت وچون گويد
مالك يوم الدين . خداى تعالى گويد . مجدنى عبدى . بندهٔ من مجدمن ميگويدوچون گويد . اياك نعبدواياك نستعين
خداى تعالى گويد . هذابينى وبين عبدى . اين ازميان من وبندهٔ من است چون گويد . اهدناالصراط المستقيم
تاباخرسوره خداى تعالى گويد . هذالعبدى ولعبدى ماسأل . اين بندهٔ مراست خاصه واوراست انچه خواست ازمن
اكنون اهل علم خلاف كردند درانكه اين سوره مكى است يامدنى مجاهد گفت وعطامدنى است وقتاده وعبدالله
عباس گفتند مكى است وبعضى ديگر گفتند اين سوره هم مكى است وهم مدنى كه ازعظم شأن يكبار بمكه فرودآمد
ويكبار بمدينه اما اخبار بيشتر برآن است كه اين سوره مكى است . علاءبن المسيب روايت كند ازامير المؤمنين
عليه السلام كه اوگفت (نزلت فاتحة الكتاب بمكة من كنز تحت العرش) گفت اين سوره بمكه فرودآمد ازكنزى

درزيرعرش . عبدالله عباس روايت كند كه چون رسول عليه السلام بمكه برخاست باداء رسالت اول سخن اين
گفت (بسم الله الرحمن الرحيم الحمدلله رب العالمين) تاباخر بخواند قريش گفتند . دق الله فاك . خداى تعالى
دهانت بشكناد . دليلى ديگر برانكه اين سوره مكى است آن است كه سورة الحجر مكى است و خداى تعالى در
آنجا ميگويد (ولقدآتيناك سبعاً من المثانى والقرآن العظيم) وقول درست آن است كه سبع مثانى سورهٔ فاتحه است
وخداى تعالى ميگويد ولقدآتيناك ما بداديم تورا سبع مثانى اين قول چگونه گويد وسورهٔ بمدينه فرود خواهد
آمدن . دليل دگر برانكه سوره مكى است آن است كه رسول عليه السلام بالاى ده سال بمكه مقام كرد پس ازبعثت
و نمازكرد ودرست شده است كه نمازتمام نباشد مگرباين سوره چنانكه يادكرده شود انشاءالله . پس چون شايد
كه چند سال نماز كند والحمدنخواند ومى گويد . لاصلوة الابفاتحة الكتاب . و درخبر بعثت چنين آمد كه اول
سورهٔ كه ازقرآن فرود آمد اين سوره بود . ابوميسره عمروبن شرحيل روايت كند كه رسول عليه السلام عادت
داشتى كه برفتى تنهابركوه حرّى بنشستى ودرآلاء ونعماء خداى تعالى تأمل ميكردى يكروز برعادت خود
نشسته بود سايهٔ بررسول افتاد برنگريد تاخود چيست شخصى راديد پرها بازكرده وهمه روى آسمان پوشيده و
ندا ميكرد . السلام عليك يامحمداقرأ . بخوان ورسول عليه السلام گفت من پيش ازآن اين آوازشنيده بودم چند
باروكسى رانميديدم ترسيدم نبادا كه مرادرعقل تخليطى باشد خديجه را گفتم حال چنين است اوميگفت خير
باشد تايكروز برفت وعم خودورقه نوفل را خبرداد اومردى بود عاقل ومتدين وكتب اوايل خوانده گفت
ياخديجه محمدرا بگوى هيچ انديشه مدار واگردگر اين آوازشنوى برجاى بايست وبنگر تاازپس آنچه باشد خديجه
رسول عليه السلام را گفت تااين روز كه رسول عليه السلام جبرئيل را معاينه بديد بدين صورت بغايت بترسيد اما
خودرامحافظه كردوگفت (ماذا اقرأ ولست بقارى) چه خوانم كه من خواننده نيم گفت برخوان كه
(بسم الله الرحمن الرحيم الحمدلله رب العالمين) تاباخر سوره رسول بشنيد ويادگرفت و برخاست وبخانه باز آمد
تب گرفته وميگفت (زمّلونى دثّرونى) مراباز پوشيد خديجه رضى الله عنها جامه بررسول عليه السلام افكند
واورا بخوابانيد ودست برپشت رسول نهاد گفت همچنان ميلرزيد كه كبوتر بچه ساعتى بخفت وازخواب درآمد
واين قصه باز گفت وگفت همان شخص آمد بان صورت و مرا گفت بخوان گفتم چه گفت (بسم الله الرحمن
الرحيم ياايها المدثر قم فانذر) خديجه برخاست ونزديك عم خودشد و رقه نوفل و اورا ازاين حال خبر داد
اوچون اين بشنيد شادمان شد وگفت ياخديجه اين علامت و حكايت تو ميگوئى دليل آن ميكند كه شوهر تو
پيغمبر آخرالزمان است كه ما نعت وصفت وى در توريه وانجيل خوانده ايم انگه اين بيتها انشا كرد دراين معنى بگفت

فان يك حقاً يا خديجة فاعلمى … حديثك ايّانا فاحمد مرسل
وجبريل ياتيه وميكال معهما … من الله وحى يشرح الصدر منزل
يفوز به من فاز عزاً لدينه … و يشقى به الغاوى الشقى المضلل
فريقان منهم فرقة فى جنانه … واخرى باغلال الجحيم مغلل

انگه ورقه نوفل بيامدورسول را گفت تورا بشارت باد كه توئى كه عيسى بتوبشارت دادخلقان راوتوبرمانندآنى كه
عيسى بودوتوپيغامبرى مرسلى وتوراجهادفرمايندواگرمن آن روزگاردريابم باتوجهادكنم چون ورقهٔ نوفل باپيش
خداى تعالى شد رسول عليه السلام گفت من اورادربهشت ديدم جامهاء حرير پوشيده . واين خبر ومانند اين از
اخبار دليل ميكند كه اين سوره مكى است وخلاف نيست ميان علما درآنكه اين سوره هفت آية است

اما در کیفیت عدد خلاف کردند عبد الله عباس گفت و اصحاب اوچون عطا وسعید جبیر وعبد الله بن عامر
واهل کوفه (بسم الله الرحمن الرحیم) آیتی شمردند واهل بصره واهل شام بسم الله ازاین سوره آیتی نشمردند
وانعمت علیهم آیتی شمردند وبیان این کرده شود ودلیل برمذهب صحیح گفته شود انشاالله تعالی . و کلمات
این سوره بیست و پنج کلمه است وحروفش صدو بیست وسه حرفست . اما ثواب خواننده این سوره ابی کعب
روایت کندکه رسول صلی الله علیه وآله گفت هرکه این سوره رابخواند همچنان باشدکه توریة وانجیل وزبور
وصحف ابراهیم وموسی و قرآن تمام بخوانده وبهرحر فی درجهٔ در بهشت بهشتش بدهند ومن خواستم
تا وصف این درجات بگویم شمارا دستوری ندادند مرا و لکن . طوبی لقار یها ثلاثا . خنك باد خواننده
این سوره راسه بار بگفت و این سوره بخشیده است میان خدای تعالی وبنده اش واین سوره فسون است
ازهرزهری وشفا ست ازهردردی وآفتی . حذیفة بن الیمان روایت کند از رسول که گفت خدای تعالی
عذاب حتم کند بر اهل شهری بگناه ایشان کودکی از کودکان ایشان در کتاب این سوره بخواند خدای تعالی چهل سال
عذاب از ایشان بردارد ببرکت این سوره . ابوهریره روایت کند که رسول علیه السلام درمسجد آمد
وابی کعب نماز میکرد گفت یاابی ابی جواب نداد نماز سبك کرد وگفت . السلام علیك یارسول الله . ورسول
گفت یاابی چرا جواب ندادی مرا گفت یارسول الله نماز میکردم رسول گفت یاابی نمیخوانی در قرآن
(یا ایها الذین آمنوا استجیبوا الله وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم) گفت ندانستم یارسول الله توبه کردم
که دیگر مانند این نکنم رسول گفت خواهی که تورا سورتی آموزم که در توریة وانجیل وزبور وقرآن مثل آن
نیست گفتم آری یارسول الله انگه رسول علیه السلام برخواست و دست من گرفت تا ازمسجد بیرون آمد
من گفتم یا رسول الله آن سوره که مرا وعده دادی بفرما مرا گفت در نماز چه میخوانی من گفتم ام الکتاب
گفت هی هی آن آن است انگه گفت بان خدای که مرا بحق فرستاد وجان من بامر اوست که در توریة وانجیل
وزبور وقرآن مانند این سوره نیست . ازمجاهد روایت کرده اند که اوگفت که ابلیس چهار بار بنالید یکبار
که لعنش کرد خدای تعالی ویکبار که ازبهشتش بیرون کرد ویکبار که رسول را به پیغامبری بفرستاد ویکبار که سوره فاتحه
فرودآمد . وازجمله شرف این سوره آن است که نماز درست نباشد الا باین سوره وهیچ سوره وآیة بجای این
نبایستد و این مذهب ماست ومذهب شافعی وسفیان ثوری ومالك واحمد واسحق وابوثور ومذهب
اصم الحسن صالح آن است که خواندن این سوره در نماز مستحب است و مذهب ابوحنیفه مقدار
یك آیة واجب است وابو یوسف ومحمد گفتند مقدار سه آیة دلیل برمذهب صحیح از این مذاهب آن است
که طریقت احتیاط اقتضا این میکند که آنکس که سوره تمام بخواند ذمت او یقین بری شود ودلیلی نیست
بربرائت ذمت آنکس که نخواند . دلیل دیگر اجماع اهل البیت است واجماع ایشان حجت است دیگر
اخبار بسیار که آمد ازرسول علیه السلم در این باب . من قوله علیه الصلوة و السلم لاصلوة الا بفاتحة الکتاب
وعبادة صامت روایت کند که رسول علیه السلم گفت ، لاصلوة لمن لم یقرء بامّ القرآن فصاعدا . نماز نباشد
آنرا که امّ القرآن نخواند یا بیشتر ، ابوهریره روایت کند که رسول علیه السلم مرا فرمود تا ندا کنم که
لاصلوة الاّ بفاتحة الکتاب . وعبدالله عباس روایت کند که رسول علیه السلم درمسجد آمد ودورکعت نماز
بکرد وجز فاتحة الکتاب نخواند ، وابوهریره روایت کند که مردی درمسجد رسول آمد ونماز بکرد
چون فارغ شد بیامد وبر رسول علیه السلم سلام کرد رسول گفت نماز کردی گفت آری یا رسول الله

گفت برو نماز کن که تو نماز نکردی مرد برفت ونماز بکرد وباز آمد ورسول دگرباره گفت برو
ونماز کن که نماز نکردی تا سه بار همچنین میکرد آنکه گفت من جزاین نمیدانم ای رسول اگر نیك نیست
مرا بیاموز گفت اوّل تکبیر کن و فاتحه بر خوان آنکه آنچه میسرشود ازقرآن برخوان . و امّا استدلال
آنان که الحمد خواندن واجب ندانند بقوله تعالی (فاقرؤا ما تیسر من القرآن) اگر این بر عموم حمل
کنند تخصیص این عموم کنیم باین ادلّه که گفتیم دگر خدای تعالی گفت ، فمن تمتع بالعمرة الی الحج فما استیسر
من الهدی ودیگر جای گفت (فان احصرتم فما استیسر من الهدی) واتفاق است که هدی موصوف است بصفاتی
مخصوص پس ما وایشان تخصیص این عموم کنیم باخباریکه وارد است بانکه هدی نشاید تا اعور باشد واعرج بود وناقص
خلق و اجدع بود و اقصم بود ومانند این همچنین حکم این آیة این باشد والله الموفق بالصواب *
امّا قرائت این سوره برمأموم واجب باشدیانه مذهب ما آنست که برمأموم واجب نباشد . لقول النبی صلی الله
علیه وآله من صلی خلف من یقتدی به فقرائة الامام له قرائة . گفت هرکه اقتدا بکند بکسی درنماز قرائت
امام قرائت او باشد اگر نماز آن بود که امام جهر کند باو برواجب آنست که گوش باواز امام دارد . لقوله
تعالی فاذا قرء القرآن فاستمعوا له وانصتوا . واگر امام اخفاة کند درقرائة مستحب آنست که مأموم الحمد
بخواند . ومالك بن انس گفت چون امام جهر نکند واجب باشد مأموم راقرائة وچون جهر کند براو نیست
که الحمد خواند وشافعی درقدیم همچنین گفت ودرجدید گفت قرائة الحمدش واجب باشد اگرامام جهر کند
اگر اخفات . وابوحنیفه واصحابش گفتند برماموم قرائت الحمد نیست اگرامام جهر کند واگر اخفات
آیة التسمیة بسم الله الرّحمن الرّحیم . عبدالله مسعود روایت کند که رسول گفت (من قرء بسم الله
الرّحمن الرحیم کتب الله له بکلّ حرف اربعة الف حسنه ومحاعنه اربعة الف سیئة ورفع الله له اربعة الف
درجة) گفت هرکه این آیه بخواند خدای تعالی اورا بهرحرفی چهارهزار حسنه بنویسد وچهارهزار سیئه
بسترد وچهارهزار درجه ازبرای او ترفیع کند . وعبدالله عباس میگوید رسول گفت معلمان بهترین
مردمانند که برزمین میروند ازانبیاء وائمه برای انکه هرکه که دین خلق شود مجدد کنند یعنی بتعلیم قرآن
انگه گفت انچه ایشان را دهی بروجه عطیه دهی وایشان را بمزد مستانی تاحرج نیفکنی ایشان را چون معلم
کودك را تعلیم وتلقین کند بسم الله الرحمن الرحیم وکودك بگوید خدای تعالی براتی بنویسد ازدوزخ برای
کودك وبرای پدر ومادرش وبرای معلم . ودرخبر می آید که رسول علیه السلام باجماعتی بگورستانی بگذشت
اشارت بگوری کرد گفت خداوند این گوررا عذاب میکند چون بازآمد آن عذاب ازخداوند انگور برداشته
بودند گفت بارخدایا سبب چیست جبرئیل آمد وگفت مرد عاصی بود ومستحق عذاب جزکه فرزندی
داشت اورا بکتّاب دادند معلم اورا تلقین کرد بسم الله الرحمن الرحیم . خدای تعالی گفت عذاب ازاو برداری
که نیکو نباشد پسر بانام وخطاب ما وپدر درعذاب ما ببرکت این نام عذاب ازوی برداشتم . ودرخبر می آید که
ملك روم نامه نوشت بامیر المؤمنین علی علیه السلام ودر وی بنالید ازصداع که اورا می بود واطبا ازآن عاجز
بودند امیر المؤمنین علیه السلام کلاهی باو فرستاد گفت هرگه که تراصداع باشد این کلاه را برسرنه تاراحت
یابی همچنان کرد وخدای تعالی شفاداد عجب داشت بفرمود تاآن کلاه بشکافتند درانجا کاغذی یافتند براو
نوشته . بسم الله الرحمن الرحیم . بدانست که سبب شفا آن بوده است اسلام آورد ومسلمانی پنهان میداشت
خالد بن ولید بالشگری برسرحصن حیره فرودآمد وگفت مردی عاقل را برمن فرستی تا بااو سخن گویم

عبدالمسیح بن بقیلة الغانی را براو فرستادند واو از معمران بود چون پیش آمد خالد دروی نگرید گفت من
این اقصی اثرك ایها الشیخ قال من ظهر ابی فقال من این خرجت قال من بطن امّی قال علام انت قال علی الارض
قال فیم انت قال فی ثیابی قال ابن کم انت قال ابن رجل واحد قال اتعقل لاعقلت قال ای والله وافید) خالد گفت
(والله ما رأیت کالیوم اسئله عن الشیی ویخوفنی غیره قال ما اجبتك الّا عما سئلت فسئل عما بدالك قال اعرب
ام نبیط قال عرب استنبطنا ونبیط استعربنا قال فحرب انتم ام سلم قال بل سلم) گفت حرب نه ایم سلمیم گفت
این حصنها چرا کردهٔ گفت برای سفیهی اگر بما رسد تا حلیمی بیاید که اورا زجر کند گفت تورا چند
سال است گفت سیصدو پنجاه گفت چه دیدی در این عمر که تورا دادند گفت (ادرکت سفن البحر
ترفع الینا من هذه الجرف) گفت کشتیها دیدم از اینجا با کناره میاوردند واشارة بیادیه کرد یعنی دریا بود ودیدم
که زنان اهل حیره بیرون آمدندی زنبیل برسر گرفته بیشتر از یك نان برنگرفتندی بزاد تا بشام شدندی
(ثم اصبحت خرابا یبابا وذلك دأب الله فی بلاده وعباده) اکنون چنین خراب ویباب شد واین عادة خداست
در شهرها وبندگان وچیزی دردست داشت وبدست میگردانید خالد بن ولید گفت چیست اینکه بدست
میگردانی گفت سمّ ساعة زهر یك ساعت است گفت چه کنی آن را گفت اگر بنزدیك تو چیزی نباشد که
موافق باشد مرا واهل مرا بخورم وخویشتن باز رهانم که از عمر من جز اندك نمانده خالد گفت مراده وانزهر
ازاو بستد وگفت (بسم الله رب الارض والسماء الّذی لایضرّ مع اسمه شی فی الارض ولا فی السماء بسم الله
خالق الاشیاء) گفت بنام خداوند آسمان وزمین که بانام او هیچ چیز گزند نکند انگه زهر در دهان نهاد وبخائید
وفروبرد یکساعت غشی دراو درآمد وسرمی جنبانید انگاه عرق کرد باهوش آمد پنداشتی هیچ رنج
نبوده است اورا عبدالمسیح که آن بدید بحصن شد وخبرداد وگفت که (جئتکم من عندالشیطان) گفت من
ازبر شیطان می آیم زهر قاتل یکساعت بخورد واورا هیچ زیان نرسید اوزا انچه میخواهد بدهید تا برود
مصالحه کردند برصدهزار درم انگه عبدالمسیح این بیتها بگفت *

ابعد المنذرین اری سواماً — تروح بالخورنق والسدیر
تحاماه فوارس کلّ قوم — مخافة ضیغم عالی الزّئیر
وصرنا بعد هلك ابی قبیس — کمثل الشاة فی الیوم المطیر
تقاسمنا القبایل من معدّ — علانیة کایسار الجزور
نودی الخرج بعد خراج کسری — وخرج من قریضة والنضیر
کذاك الّدهر دولته سجال — فیوم من مساة او سرور

این طرفی است از اخبار وآثار در فضل این آیة . اکنون بدانکه بسم الله الرحمن الرحیم آیتی است از
فاتحة الکتاب وازهر سورتی واین مذهب اسحق وابوثور واحمد وابوعبیده وعطا وزهری وعبدالله
مبارك است ومذهب شافعی آنست که این آیه از فاتحه آیتی است تمام واز دیگر سورتها بعضی از آیتی است این را
باما بعد این آیت شمارد بریکقول وقولی دیگر موافق قول ما واین اختلاف فقهاست که گفتیم ومذهب
ابوحنیفه ومالك واوزاعی آنست که از قرآن نیست نه از الحمد آیتی هست ونه از دیگر سورتها ومالك گوید در
نماز خواندن مکروه است
واز ابوالحسن کرخی دو روایت است یکی موافق مذهب ما ویکی موافق مذهب ابوحنیفه واین اختلاف فقهاست

در این آیه اما دلیل بر مذهب صحیح از این مذاهب چند چیز است یکی انکه باتفاق واجماع امة این بعضی است از آیتی
در سورة النمل واگر همه امت را گویند چرا گفتی که این آیة در سورة النمل از قرآن است گویند برای انکه در
مصحف یافتیم نوشته بخط مصحف برنگ سواد مصحف بروجهی که هیچ مخالفت و فرق وتمیز نبود لابد
حکم بایست کردن که از قرآن است و الا اگرنه چنین باشد کسی باشد که بسیار آیتها برون آرد و گوید که نه از
قرآن است باانکه این قضیه درحق او ثابت باشد واین مؤدی بود باخرق اجماع وفتح باب بجهالت گوئیم کذلك فی
مسئلتنا هم این دلیل در اینجا هست واجب باشد که این حکم اینجا بکند وحکم این آیة حکم مکررات قرآن باشد
چنانکه در سورهٔ الّرحمن وسورهٔ المرسلات وجز آن هست طریقی دیگر اعتباری آنست که این آیة از چهار وجه
بیرون نیست یابرای اوّل سورة نوشتند یابرای آخر سورة یابرای فصل بین سورتین یا انجا که فرود آمد بنوشتند
وانجا که فرود نیامد ننوشتند اگر برای اول سورة است بایستی که در اول سورة التوبه بودی واگر برای آخر
سورت است بایستی که در آخر انفال وآخر سورة الناس بودی . واگر برای فصل از میان دوسوره است بایستی که
میان انفال وتوبه بودی ودر سورة النمل نه بودی چون این سه قسمت باطل شد نماند الا انکه آنجا که فرود آمد
بنوشتند وآنجا که فرود نیامد ننوشتند . طریقی دیگر اعتباری آن است که ما یافتیم در مصحف چیزها که
نه از قرآنست چون ذکر اختلاف قراو ذکر عدد آیات واخماس واعشار ولکن روا نداشتند که
بخط مصحف وسواد او نویسند جز بحمرة وخضرة وصفرة وجز آن از رنگها تافرق باشد واشتباه نیفتد
وبراین اجماع کردند اگر حکم این آیة این بودی هم این معامله کردندی چون نکردند دانستیم که از قرآن است
وازهر سورتی آیتی است این ادلّه بر عموم است . امّا در فاتحه خاصه وبطلان قول وآنان که ایشان انعمت علیهم را
آیتی شمردند دلیل براین آنست که چون ما نظر کردیم مقاطع قرآن یا متشاکل یافتیم یا متقارب بمانند اواخر سجع
وقوافی شعر امّا متشاکل بسیار است وبیشتر چنان است چون یعلمون ویفقهون ویعقلون ویؤمنون ویوقنون
چون سورة القمر وسورة الشمس وامّا متقارب چنانکه در سورة ق هست از مجید وعجیب ومریج وانعمت
علیهم باعالمین وبادین ونستعین وضالین ومستقیم ورحیم نه متشاکل است ونه متقارب باید تا حکم کنند
که نه از سرایة است وجهی دیگر آنست که اگر انعمت علیهم آیتی شمرند وابتدا بغیر کنند نکو نباشد در
علم نحو برای انکه دراو دو قرائت است . الجرّ علی الصفه والنصب علی الاستثنا . وبهردو قرائت نکو
نباشد فصل کردن بین الصفة والموصوف ولا بین المستثنی والمستثنی منه . امّا اخبار در این باب از طریق
خاص وعام نه چندانی است که شرح توان داد طرفی گفته شود ابن بریده روایت کند از پدرش از
رسول علیه السلام که او گفت . الا اخبرکم بایة لم تنزل علی احد بعد سلیمان غیری . شمارا خبردهم
بایتی که از پس سلیمان پیغمبر برکس فرو نیامد مگر برمن گفتم بلی یارسول الله گفت افتتاح قرآن بچه
کنی گفتم به بسم الله الرحمن الرحیم قال هی هی گفت آن آنست واین خبر دلیل است برانکه این آیت از الحمد وازهر
سورتی آیتی است . ابراهیم بن یزید گفت عمرو بن دینار را گفتم فضل رقاش میگوید که بسم الله الرحمن الرحیم
از قرآن نیست گفت چه دلیر است برخدای ای سبحان الله من از سعید جبیر شنیدم که او گفت از عبدالله
عباس شنیدم که او گفت از رسول علیه السلام شنیدم که گفت علامت انکه من بدانستم که سورتی
تمام شد آن بودی که جبرئیل آمدی ودر اوّل سورتی دیگر بسم الله الرحمن الرحیم بمن آوردی . جابر عبدالله
انصاری روایت کند از رسول علیه السلام که مرا گفت یا جابر چگونه گوئی چون نماز را افتتاح کنی

امّ‌سلمه گفت رسول گفت گویم الحمدلله رب العالمین گفت نه اوّل بگوی بسم الله الرحمن الرحیم انگه الحمد بخوان . صلی الله علیه وآله چون نماز کردی قرائت چنین خواندی بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین الرحمن الرحیم مالك یوم الدین یعنی آیه بایه مقطع میکردی وبسر هرآیتی وقف میکردی تاانکه هفت آیه بشمرد عدد اعراب وروایة کرده‌اند که امیرالمؤمنین علی علیه السلام درنماز دراوّل فاتحه واول سوره بسم الله الرحمن الرحیم بخواندی وگفتی هرکه نخواند نمازاو ناقص باشدچه او تمام سبع مثانی است سعید جبیر گفت که عبدالله عباس را گفتند سبع مثانی چیست گفت سورهٔ فاتحه اورا گفتند این سوره شش آیت است . فاین السابعه . هفتم کجاست گفت بسم الله الرحمن الرحیم . ابوهریره روایت کند که یکروز درمسجد نشسته بودیم بارسول علیه السلام مردی درآمد ونماز آغاز نمود وگفت اعوذبالله من الشیطان الرجیم الحمدلله ربّ العالمین رسول علیه السلام بشنید گفت (یاهذا قطعت علی نفسك الصلوة) نماز برخویشتن تباه کردی ندانی که بسم الله الرحمن الرحیم از الحمداست وهرکه رها کند آیتی رها کرده باشد ازاو وهرکه آیتی ازاو رها کند نمازش بریده شود نماز روا نیست الابفاتحه وهرکه فاتحة الکتاب تمام نخواند نمازاو باطل باشد . طلحة بن عبدالله روایت کند که رسول صلی الله علیه وآله گفت هرکه بسم الله الرحمن الرحیم رها کند چنان باشد که آیتی ازقرآن رها کرده باشد که این آیة درامّ الکتاب برمن شمرده‌اند) طریقی دیگر برصحت این قول اجماع اهل البیت علیهم السلام وصحابه است امّا اجماع اهل البیت معلوم است واجماع صحابه آنست که اسمعیل بن عبیدبن رواعه روایت کند که معویة درعهد خویش بمدینه آمد ودر مسجد پیغامبر علیه السلام پیش نمازی کرد وقرائة بجهر خواند ودراوّل فاتحه بسم الله الرحمن الرحیم نخواند چون نماز تمام بکرد مهاجر وانصار از جوانب آواز دادند یامعاویه اسرقت الصلوة ام نسیت) نماز بدزدیدی یا فراموش کردی گفت چگونه گفتند فاتحة الکتاب را بسم الله نگفتی برخیز ونماز باسرگیر برخاست ونماز باسر گرفت ودر الحمد بسم الله بخواند ودرسورة نخواند چون نماز تمام کرد همچنان آواز دادند که . اسرقت الصلوة ام نسیت قال ماذاقالوا الم تقرأ بسم الله الرحمن الرحیم فی السورة بعدالفاتحه بسم الله نخواندی درسوره که ازپس فاتحه خواندی برخیز ونماز باسرگیر برخاست ونماز باسر گرفت واخبار دراین باب بسیاراست واین مقدار کفایت باشد . امّا جهر کردن وآواز بر داشتن به بسم الله الرحمن الرحیم بدانکه مذهب اهل البیت چنان است که به بسم الله الرحمن الرحیم در مواضع جهر قرائت واجبست ودر مواضع اخفات قرائت مستحب است ومذهب شافعی آنست که در جای جهر واجبست ودر جای اخفات مستحب نیست و مذهب ابوحنیفه وسفیان واوزاعی وابو عبیده واحمد حنبل آن است که جهر نباید کردن و مذهب مالك آن است که خود در اصل نباید خواندن دلیل برصحت مذهب درست یکی اجماع اهل البیت علیهم السلام است ودیگر اخبار که آمده است من جهة الخاصة والعامّه احمدبن محمد بن الحضرمی روایت می کند از پدرش که گفت درقفای مهدی خلیفه وقت خود نماز کردم بسم الله الرحمن الرحیم آواز بر داشت چون فارغ شد گفتم یا امیرالمؤمنین جهر چرا کردی باین آیة گفت حدّثنی ابی عن ابیه عن عبدالله عباس که گفت درقفای رسول علیه السلام نماز کردم باین آیة یعنی بسم الله الرحمن الرحیم جهر کرد من گفتم یا امیرالمؤمنین من این خبررا از توروایت کنم گفت آری . عمروبن دینار روایت کند که گفت درقفای عمر خطاب وعبدالله عباس نماز کردم باین آیة آواز بلند کردند . علی بن زیدبن جذعان گفت عبادله را یافتم که درنماز باین آیة جهر کردند وبعبادله عبدالله عباس وعبدالله مسعود وعبدالله عمر وعبدالله زبیر وعبدالله

صفوان راخواست . از رضا علیه السلام روایت کردند از پدرش کاظم ازپدرش صادق علیهم السلام که گفت (اجتمع آل محمد علیهم السلام علی الجهر ببسم الله الرحمن الرحیم وعلی قضأ مافات من الصلوة فی اللیل بالنهار وعلی قضأ مافات فی النهار باللیل وعلی ان یقولوا فی اصحاب النبی علیهم السلام احسن قول) گفت آل محمد اجماع کردند برآنکه آواز برباید داشتن . باین آیه وبرقضأ نمازشب بروز بباید کردن وقضأ نماز روز بشب ودرصحابهٔ رسول خیر باید گفتن و درسبب نزول آیة که (ولاتجهر بصلاتك ولا تخافت بها) آورده اند که رسول علیه السلام بمکه چون نماز کردی آواز بلند برداشتی بقرائة بسم الله الرحمن الرحیم مشرکان گفتند رحمان یمامه را میخواند یعنی مسیلمهٔ کذّاب ورسول علیه السلام آواز نرم کرد باین آیه چنانکه کس نمی شنید حق تعالی این آیه فرستاد (ولا تجهر بصلوتك یعنی جهراً یسمعه المشرکون فیستهزئون ولاتخافت بها اخفاتاً لا یسمعه اصحابك وابتغ بین ذلك سبیلاً) اکنون بتفسیر آیه ابتدا کنیم (بسم الله الرحمن الرحیم) آیتی است چنانکه بیان کردیم وبا تعلق دارد بمحذوفی برای انکه حرف جررا لابد متعلق باید وآن محذوف یا خبرباشد ازاوجلّ جلاله یا امر باشد ما را تقدیر خبر چنین باشد که ابدأ بسم الله ابتدا میکنم این کتاب مجیدرا بنام خدا وامر چنین باشد که ابدؤا بسم الله ابتدا کنی کارها را بنام من ورسول علیه السلام میگوید (کل امر ذی بال لم یبدأ فیه ببسم الله فهو ابتر) هرکاری که آن راقدر ومنزلتی باشد ابتدا آن کار نه بنام او کنند آن کار ابتر وبریده باشد وخدای تعالی مارا درچندجایگاه فرمود که ابتدا باین نام کنیم در قرائة قوله (اقرأ باسم ربّك) ودرذبح قوله (وکلوا مما ذکر اسم الله علیه انکنتم بایاته مؤمنین) وعندا کل تا درخبر آورده اند که رسول علیه السلام گفت (اذا سمی الله العبد علی طعام لم ینل الشیطان منه واذا لم یسمه نال منه) گفت چون بنده عندانکه طعام خواهد خوردن نام خدای بر د شیطان از آن طعام تناول نکند وچون نام خدای نبرد شیطان از آن طعام تناول کند پس عبد هرکاری که خواهد کردن چون گوید بسم الله معنی آن باشد که بنام خدای اینکار میکنم وبتقدیر ابتدا ازاین همه مستغنی شود اعنی چون گوینده تقدیر چنین کند که بسم الله ابتدأ وبارا اصل الصاق بود ومعنی آن است که فعل را بمفعول به دررساند چنانکه مررت بزید وبمعنی استعانت باشد چنانکه کتبت بالقلم وبمعنی مع باشد چنانکه . اشتریت الدّار بالاتها ای مع آلاتها . وبمعنی فی باشد چنانکه . ما بالدّار احد ای ما فیها احد . وبمعنی تجرید باشد چنانکه . رایته فرایت به الاسد . وبمعنی بدل باشد چنانکه . لئن شکرتنی فبما اعطیتك و کما قال الشاعر «۱» (فلئن فلت هذیل شباه) (فبما کان هذیلاً یفل) و زیاده باشد فی قوله (عیناً یشرب بها عبادالله) وگفته اند بمعنی من است (والتقدیر منها وکذا فی قول الشاعر) «۲» (شربت بماء الدّحرضین فاصحبت زوراء تنفر عن حیاض الدّیلم) ومعنی این حرف ازاین وجوه بیرون نباشد واوهمیشه مکسور بود سیبویه گفت علت کسر او آن است که عمل او همیشه جر بود وجر وکسر اعراب باشد ومبرّد گفت برای آن کسرش کردند که ردّش باصل کردند وکلمه از ذوات الیا است نه بینی که چون خبردهی ازخودش گوئی بی ویا اخت کسره باشد واو حرف جرّ است واسم باو مجروراست امّا علت درانکه این با درازتر نویسند ازدیگر باها دو وجه گفتند قتیبی گفت برای انکه ابتدای کتاب مجیداست خواستندتا بحرفی مفخم کنند وعمر بن عبدالعزیز

«۱» قوله فلئن فلت هذیل شباه . البیت لتأبط شراً وهومن ابیات الحماسه وذکرانه تحلف الاحمر . وقال الخطیب التبریزی فی شرحه والصحیح انه بحلف الاحمر والمعنی یقول ان کانت هذیل تمکنت منه فکسرت مده فهو بما کان له من قبل علی هذیل من قتله ابطالهم وفله سیوفهم فی سالف الازمنه

«۲» قوله شربت بماء الدحرضین فاصبحت . البیت لعنترة بن شداد العبسی والضمیر فی قوله شربت راجع الی الناقه والبا فی قوله بماء الدحرضین زایدة عند البصریین [illegible] والکوفیون یجعلونها بمعنی من وکذلك البا فی قوله تعالی عینا یشرب بها عبادالله ودحرضان اسم موضع ویقال وسیع ودحرض ماآن فثناهما باسم احدهما تغلیبا کما یقال القمران والحسنان

دبیران خود را گفتی (طوّلوا الباء وفرّجوا السین و دوّروا المیم تعظیماً لکلام الله عزّ وجلّ) ابوالهیثم
گفت چون الف بیفکندند از اسم بارا طویل کردند تا دلیل باشد برانکه حرفی مطوّل محذوف است انجا
طول الف با با دادند نه بینی که آنجا که الف بنوشتند بابجد خود بنوشتند اگر گویند چرا اینجا الف بیفکندند
در کتب وآنجا که اقرأ باسم ربّك نیفکند با انکه هردوجا در لفظ مدرج می‌شود جواب آن است که گوئیم لکثرة
الاستعمال را که این آیه مکرّر خواست بودن الف بیفکندند تخفیف را واین کثرة استعمال در آن آیه نیست *
فامااسم اصل این کلمه سمو است علی وزن فعل ازانکه جمعش اسما کردند کقنو واقنا وحنو واحناء لام الفعل از آخرش
بیفکندند پس حرکت واو بامیم دادند وسکون میم باسین دادند ابتدا کردن بساکن متعذر شد همزه وصل درآوردند
تا نطق ممکن بود اسم گشت ودلیل دیگر برانکه چنین است که در تصغیرش سمی گوئی واشتقاق او از سمو باشد
وآن ارتفاع بود چنانکه امرؤالقیس گفت (سموت الیها بعد مانام بعلها) (سمو حباب الماء حالاً علی حال)
وقول انکس که گفت که اشتقاق او از وسم باشد ووسم علامت بود درست نیست برای انکه اگر چنین بودی
درجمعش اوسام بایستی ودر تصغیرش وسیم والف وصل حاجت نبودی آوردن اگر گویند اسم را چون اشتقاق
از سمو باشد چه معنی دارد که معنی سمت بر اسم مخیل است که اسم مسمی را علامت باشد گوئیم معنی سمو ظاهرتر است
وآن آن است که مسمی که اسم ندارد خامل وپوشیده ومتضع بود چون اسم بر او نهند پنداری که رفع ونوه بذکره
رفعتی دارد آن را وتنویه ذکری پس معنی سمو در او ظاهر است اکنون بدانکه اسم دگر باشد ومسمی دگر
واین شبهه است آنان را که عین گویند بغایت رکیك برای انکه اسم باشد ومسمی نباشد ومسمی باشد
واسم نباشد ویك مسمی را بسیار اسما باشد ودر یك اسم بسیار مسمیات اشتراك کنند چون الفاظ مشترك
فی قولهم عین وجون وشفق اگر اسم مسمی بودی بایستی که انکس که آتش گفتی زبانش بسوختی وانکس که
عسل گفتی دهانش شیرین شدی واین تجاسر باشد وچگونه تجاسر شاید کردن بارتکاب این وخدای تعالی را
در قرآن واخبار هزارویك نام است اگر اسم ومسمی یکی باشد بهر اسمی مسمی باشد تا لازم آید که هزارو یك
خدا باشد ودیگر انکه اسم مسموع ومکتوب ومقروّ باشد ومسمی باین صفت نباشد دیگر مسمی دریك جا بود
ونامش پراکنده در مواضع مختلف اما شبهت ایشان فی قوله تعالی . انا نبشرك بغلام اسمه یحیی . باید
تا اسم یحیی باشد ویحیی اسم گوئیم این بانك دلیل ما باشد اولی تر است برای انکه حق تعالی میگوید ما تورا بشارت
میدهیم که تورا فرزندی خواهیم دادن نامش یحیی برای انکه بشارت پیش از وجود فرزند باید که باشد
تا معنی بشارت صورت بندد پس نامش پیش از صاحب نام بود تا حاصل ومسمی در وجود نیامده دلیل کند
برآنکه این نه آن باشد وآن نه این وشبهۀ ایشان فی قوله تعالی . ماتعبدون من دونه الا اسماءً سمیتموها .
وایشان اسمی نمی پرستیدند مسمیات می پرستیدند جواب ازاین آن است که ان کس که این گوید
معنی آیة نشناسد خدای تعالی بر سبیل انکار وتقریع بر بت پرستان میگوید بتان را نام اله برنهاده اید بی انکه
در ایشان از معنی الهیه چیزی هست از قدرت بر اصول نعم و استحقاق عبادت پس ازاین حدیث جز اسمی
در دست شما نیست بی معنی یعنی مسمیاتی می پرستی که اسم اله بر آن مزور است ازاین معنی در دست شما جز دعوی
اسم نیست بلا معنی دگر انکه خدای تعالی گفت اسماء سمیتموها گفت نامها که شما نهادی اگر اسم مسمی باشد معنی آن باشد
شما کردی وآفریدی وبلاخلاف آن اجسام خدای تعالی آفرید . اماشبهة ایشان بقول لبید شعر

(۱) (الی الحول ثم اسم السلام علیکما) (ومن یبك حولاً کاملاً فقد اعتذر) جواب ازاین آن است که گوئیم بدین سلام
نام خدای تعالی خواست که از نامهای خدای یکی سلام است معنی آن است که ثم اسم الله علیکما . وجواب دیگر
آن است که اسم صله باشد که ایشان الفاظ وکلمات بسیار در کلام آرند وغرض ایشان پیوند سخن باشد واو
در معنی زیاده بود واین را نوعی فصاحت شناسند معنی آن باشد که ثم السلام علیکما . اما تعلق ایشان فی قوله تعالی
تبارك اسم ربك ذوالجلال والاکرام . جواب گوئیم این دلیل ما است برانکه جملهٔ قرا ذی الجلال میخوانند
مگر ابن عامر تنها وچون چنین باشد ذی الجلال صفت رب باشد ورب مجرور باشد باضافهٔ اسم باو ومضاف باید تا جزء
مضاف الیه بود که اضافة الشیء الی نفسه درست نیاید والله الموفق . قوله تعالی . الله . اصل این کلمه الهست
علی احد قولی سیبویه لام تفخیم دراو بردند الاله گشت اجتماع دو همزه دریك کلمه مستثقل آمد همزهٔ فاء الفعل
بیفکندند تا لام عین الفعل ولام که دراو برده بودند ملاقی شدند پس ادغام کردند لام را در لام الله گشت .
وقولی دیگر آن است سیبویه را که اصل این کلمه لاه بوده است چنانکه شاعر گفت . کخلقة من ابی ریاح .
یسمعها لاهه الکبار . انکه لام که آن را در دگر اسماء لام تعریف میگویند دراو بردند وادغام کردند . فصار الله
اکنون بکثرة استعمال این لام لازم شد با این اسم تا پنداری که از اصل کلمه است برای انکه بدل است از همزه فاء الفعل
که اصل بود ابن درستویه گفت الله خدای را تعالی بمثابهٔ اسم علم است وابن کیسان گفت لقبست وقول ایشان معنیً
متقارب است ولقب درست نیست برای انکه لقب بر خدای تعالی روا نبود لقب بر آن روا بود که غیبت وحضور
براو روا بود چه لقب در غیبت بدل اشارت است در حضور درست آن است که از اسماء مفیده است ولکن براین
صیغه جز بر خدای تعالی اجرا نکنند . اکنون اهل لغة در اشتقاق خلاف کردند نضر بن شمیل گفت اشتقاق
او از تاله است وآن تعبد باشد چنانکه روبه گفت . سبحن واسترجعن من تالهی ای تعبدی یقال اله الههً ای عبد
عبادةً . وقرائة عبدالله عباس این است که . ویذرك والهتك ای عبادتك . پس اله فعال باشد بمعنی مفعول
بمعنی معبود کالحساب بمعنی محسوب والکتاب بمعنی مکتوب .
وبعضی دیگر گفتند من الاله و هو الاعتماد والفزع الی شیء عرب گوید . الهت الی فلان ای فزعت الیه
قال الشاعر الهت الیها والرکایب وقف . ومعنی آن است که خلق با او گریزند وفزع باو کنند چنانکه در کارها اعتماد
براو کنند چنانکه امام ورداء ولحاف گویند . للذی یؤتم به ویلتحف به ویرتدی به . واین قول عبدالله
عباس است وضحاك وابوعمرو ابن العلی گفت . هو من الهت فی الشیء اذا تحیرت فیه فلم تهتد قال زهیر (وبیداء
تیه باله العین وسطها) (محققة غبراء صرماء سملق) ومعنی آن باشد که عقلها در ذات وصفات او متحیر شود
این نیز هم فعال بمعنی مفعول باشد مبرد گفت اشتقاق شرح الرمل من القبار منقطع الرمل او من الهت الی فلان ای سکنت
الیه قال الشاعر (الهت الیها والحوادث جمة) برای انکه خلقان با او ساکن شوند وبذکر او بیارامند (کما قال تعالی الا
بذکر الله تطمئن القلوب) ابوالحسن قتاده گوید اصل او من الوله وهو ذهاب العقل لفقد من عز علیك . وله دهش باشد
مردم دهوش مانده را در کارها وله گویند واله واصل او بر این قول ولاه باشد همزه از واو بدل کنند چنانکه وشاح
واشاح ووکاث واکاث وورخت الکتاب وارخته ووقت واقت . کمیت گوید (ولهت نفسی الطروب الیکم) (ولها
حال دون طعم الطعام) برای انکه دلها بمحبت او واله باشد وبذکر او مشتاق وگفته اند معنی اله محتجب باشد از ابصار من

(۱) قوله الی الحول ثم اسم السلام علیکما . قاله لبید بن ربیعه یخاطب به ابنتیه ویوصیهما عند حضور موته من ابیات قبل هذا البیت ﴿ فقوما وقولا بالذی تعلمانه ﴾ ﴿ ولاتخمشا وجها ولاتحلقا شعر ﴾ ﴿ وقولا هو المرء الذی لاصدیقه ﴾ ﴿ اضاع ولا خان الخلیل ولاغدر ﴾ ﴿ الی الحول ثم اسم السلام علیکما ﴾ ﴿ ومن یبك حولا کاملا فقد اعتذر ﴾

قوله العرب (لاهت العروس تلوه لوهاً اذا احتجبت قال الشاعر (لاهت فما عرفت يوماً بخارجة) (ياليتها خرجت حتی راینا ها) واین کلمه از مقلوب باشد چنانکه جذب وجبذ چون قدیم تعالی متعالی است از ادراك حواس ومحتجب است از رؤیة ابصار اورا اله خواندند وگفتند معنی الله متعالی باشد یقال لاه اذا ارتفع . وآفتاب را الاهة گویند لارتفاعها . قال الشاعر (تروحنا من الدهناء ایضاً) (واعجلنا الالهة ان تئوبا) بر آن روی ان تئوبا بمعنی ان تغیبا است . این قول اهل لغت است از طریق اشتقاق . فاما از طریق تحقیق معنی این لفظ در اصطلاح الله نام ذاتی است قادر بر اصول نعم که چون بامتکلف آن بکند از ایشان مستحق عبادت گردد و بر این قاعده مرجع او باقادری باشد واز صفات نفس بود و برای این قدر قناعت نکردند که اهل لغت گفتند که اله مستحق عبادت بود که بر این قول لازم آید که در لایزال اله بود در ازل اله نبود چه در ازل مستحق عبادت نبود پس قادری در آوردند تا شامل بود ازل ولایزال را تعلیق وقادری باصول نعم برای آن کردند که جز قدیم تعالی بر آن قادر نیست ودگر استحقاق عبادت بر این باشد ولابد حدود اصطلاحی را نسبت باید بمواضعهٔ اهل لغت انکه بحسب دلیل زیاده و نقصان میکنند و تغیر و تبدیل اما اصول نعم حیوة باشد وقدرة وشهوة ونفرت وکمال عقل وتمکین از نیل مشتهی این را برای آن اصول نعم خوانند که نعمت هیچ منعم بی آن تمام نشود چون این نعمها برترین همهٔ نعمتهاست شکرش برترین شکرها باید تاحد عبادة رسد که عبادت غایت شکر است (قوله تعالی الرحمن الرحیم) قومی گفتند هردو بیك معنی است کندمان و ندیم وسلمان وسلیم ولهفان ولهیف و معنی هردو رحمت باشد یعنی خداوند رحمة و رحمت نعمت باشد برای انکه رقه قلب وشفقه که بمعنی خوف باشد از وقوع مضرتی بر کسی بر خدای تعالی روا نیست برای آن کتاب خود را رحمة خواند و باران را رحمت خواند و در معنی رحمت درست این است چه تفسیر او باراده خیر و ترك عقوبت داخل است تحت اینکه خدای باین جمله منعم است بر خلقان . اما بر قول انکه گفت بیك معنی است عذر از تکرار باختلاف لفظ خواست که عرب چون لفظ مختلف شود روا میدارند تکرار چنانکه شاعر گفت *

(والفی قولها کذباً ومیناً) وکذب ومین یکی باشد و چنانکه دیگری گفت (و هندأتی من دونها النأی والبعد) هردو دوری باشد . اما قول درست آن است که این دو لفظ دو معنی دارد واگرچه اشتقاق هردو از رحمت است چه رحمن بلیغ تر باشد از رحیم که فعلان بنای مبالغه بود چون سکران وغضبان پس رحیم بلیغ تر است از راحم این فرقی است من جهة اللفظ واما من جهة المعنی هم فرق است برای انکه رحمان منعم باشد بر جمله خلقان مؤمن وکافر وبر وفاجر ومطیع وعاصی و رحیم خاص رحمت بود بر مؤمنان دون کافران ولفظ رحمان اطلاق نکنند مگر بر خدای تعالی وبدون خدای تعالی کس را رحمان نخوانند ودر منع از این دو قول گفتند عرف لغة از جهة معنی مانع است از این که معنی رحمان لایق نیست بهیچ ذات جز بقدیم تعالی چنانکه شرح داده شد وقولی دیگر آن است که سمع منع کرد از او واگر مارا باعقل رها کردندی روا داشتمانی بعضی گفتند آن سمع اجماع است چنانکه ما دانیم که عبد بنده باشد وآن را دو جمع است یکی عباد ویکی عبید عباد بخدای تعالی مختص است وعبید بعباد تا نگویند در عرف لفلان عباد وانما یقال له عبید . وبعضی دگر گفتند این آیت منع کرد که خدای تعالی میگوید (جنات عدن التی وعد الرحمن عباده بالغیب) انگه در آخر آیه میگوید (هل تعلم له سمیا) پس در این هردو لفظ خصوص وعموم درست است من وجه دون وجه در رحمن خصوص از جهة لفظ ودر رحیم از جهة معنی واین است معنی قول جعفر بن محمد صادق علیه السلام که گفت (الرحمن خاص اللفظ عام المعنی والرحیم عام اللفظ خاص المعنی) وهم این باشد معنی قول عبدالله عباس که (رحمان ورحیم اسمان رفیقان احدهما

ارق من الاخر یعنی احدهما ابلغ فی المعنی من الاخر) واین باشد معنی انکه گویند (رحمان الدنیا ورحیم الاخرة) عطاء خراسانی گفت در جاهلیت عرب چنین نوشتندی که بسمك اللهم ورحمن نشناختندی خدای تعالی رسول را گفت بگو بسم الله وانگه فرمود رحمان بان ضم کن چون مسیلمه کذاب بیامد واین نام بر خود نهاد حق تعالی گفت رحیم بان ضم کن تا این اسما بمجموعش مرا باشد که اگرچه معنی الله از الهست ولکن چون در حق دیگران اجرا کردند بنا واجب اعنی اله من الف لام تخصیص دراو آوردم الله شد دیگران از او بیرون آمدند همچنین کذاب یمامه رحمان بر خود نهاد رحیم باو ضم کردم تالقب ناواجب او از نام مستحق من جدا شود *

عطا روایت کند از ابوهریره که رسول صلی الله علیه وآله گفت خدای تعالی را صد جزء رحمت است نود و نه در خزانهٔ غیب رحمت ذخیره کرد ویکجزو بر همهٔ اهل دنیا مفرق کرد هر رحمتی ورأفتی وشفقتی وعطفی که در جهان هست از آن یکجزو رحمت است چون فرداء قیامت باشد آن جزو پراکنده جمع کند وبان ضم کند وجمله صد جزء رحمت بیارند وبر سر گناه کاران امت محمد بدارد تا غایتیکه در خبر است که در قیامت خدای تعالی را چندان رحمت باشد که ابلیس طمع در رحمت کند واگرچه هرگز بدو نرسد ضحاك گفت . رحمان باهل السموات ورحیم باهل الارض . گفت (رحمن باهل السماء حین اسکنهم السموات وطوقهم الطاعات وقطع المطاعم واللذات ورحیم باهل الارض حین ارسل الرسل وانزل علیهم الکتب) عکرمه گفت رحمن است بیك رحمت ورحیم است بصد رحمت از آن خبر که گفتیم عبدالله مبارك گفت رحمن است چون خواهد بخشد ورحیم است چون نخواهد که خشم گیرد . ودر خبر است که چون بنده دو رکعت نماز بکند واز خدای تعالی حاجتی نخواهد خدای تعالی گوید بنده از من مستغنی شده است . ابوبکر وراق گفت رحمن است باعطاء نعماء وآلاء رحیم است بصرف اذیت وبلا . محمد بن علی الترمدی گفت رحمن است کت برهاند از نیران ورحیم است کت برساند بخلد وجنان محاسبی گفت رحمن است برحمة النفوس ورحیم است برحمة القلوب . سری بن مفلس گفت . الرحمن بکشف الکروب والرحیم بغفران الذنوب . عبدالله جراح گفت . الرحمن بتیسیر الطریق والرحیم بالعصمة والتوفیق . مطر الوراق گفت . الرحمن بغفران السیئات وان کن عظیمات والرحیم بقبول الطاعات وان کن غیر صافیات . یحیی بن معاذ گفت . الرحمن بمصالح معاشهم والرحیم بمصالح معادهم . ابوبکر وراق گفت الرحمن بمن جحده والرحیم بمن وحده الرحمن بمن کفره والرحیم بمن شکره . این کلمتی چند است از اقوال اهل تذکیر ومشایخ تصوف . اما تقدیم رحمن بر رحیم دو قول گفتند یکی تا بر حیم سجع سر آیة مراعی باشد ویکی انکه رحمان را بمثابهٔ اسم کرد ورحیم بجای صفة نهاد وموصوف باید که بر صفت مقدم باشد این جمله است از کلام در این آیة اکنون ابتدا بفاتحة الکتاب کنیم بتوفیق الله وعونه *

سورة فاتحة الكتاب سبع آيات وهی مدنيه

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝ اَلرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ ۝ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ ۝ اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَاِيَّاكَ نَسْتَعِينُ

سپاس مر خدايرا كه پروردگار عالميان است ۝ بخشاينده مهربان ۝ خداوند روز جزا ۝ تورا مى پرستيم وازتو يارى ميخواهيم

اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ۝ صِرَاطَ الَّذِينَ اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ ۝ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ

هدايت كن مارا راه راست ۝ راه آنانكه ۝ انعام كردى برايشان ۝ نه غضب شده برانها ونه گمراهان

اين ظاهر سورة است كلام در آن كه كجا ازله بوده است وچند آيتست وعدد كلمات وحروف وثواب خوانندهٔ كلام درآيت تسميت برفت قوله الحمد اين لام تعريف جنس است وسيبويه گفت علامت تعريف لامست بس و الف براى وصل است كه اين لام ساكن باشد ابداً چاره نبود اورا از پيوندى اين همزهٔ وصل بياوردند و پيونداو كردند تا بنطق درآيد كه ابتدا كردن بساكن ناممكن است . وديگر نحويان گفتند كه الف ولام باجمعها علامت تعريف است وقول اوّل درست است اين ثناء است كه خداى تعالى جلّ جلاله برخود ميگويد تعليم وتوقيف مارا صورة خبراست ومرادامر است معنى آنكه (قوله الحمدلله) بگوئيد حمد خدايراست عبدالله عباس گفت معنى آنست كه شكر خدايرا بنعمتهاء كه باما كرد وحمد نقيض ذمّ باشد وابن الانبارى گفت حمد مقلوب مدح باشد ازآن مقلوب است كه معنى يكى دارد چون جذب وجبذ وعلما درحمد وشكر بردوقولند بعضى فرق نكردند ميان حمد وشكر وگفتند بيك معنى باشد . ومحققان فرق كردند وگفتند حمد ثناء مرد باشد بان خصال كه دراو باشد عرب گويد (حمدته على شجاعته وسخاوته ولاتقول شكرته على ذلك) وگويند (حمدته على نعمته وشكرته على نعمته) پس حمد عام تر باشد ازشكر براى انك حمد بجاى شكر بكار دارند وشكر بجاى حمد بكار ندارند بس حمد برخصال او باشد واگرچه بتو تعدّى نكند وشكر برنعمتى باشد كه ازاو بتو رسد وبعضى گفتند (الحمد باللسان) حمد بزبان باشد نه بينى كه حق تعالى گفت (قل الحمد لله الذى لم يتخذ ولداً) وشكر باركان باشد نه بينى كه گفت (اعملوا آل داود شكراً) وگفته اند حمد مبتدا باشد وشكر جز جزا نباشد واين راجع است باقول اوّل . عبدالله بن عمر روايت كند كه رسول عليه السلام گفت (الحمد رأس الشكر ماشكر الله عبد الا يحمده) گفت حمد سرشكر است شكر نكرده باشد خدايرا بندهٔ كه حمد خداى نكند واين خبر مبنى است از انكه حمد عام تر باشد از شكر خلافى نيست ميان قراء سبع وعشر درانكه الحمد بضمّ دال خوانند مرفوع بابتدا وخبرش مقدّر فى قوله تعالى وتقدير برانك الحمد ثابت كاين لله ودرشاذ هارون بن محمد العتكى وروبة بن العجاج الحمد بنصب دال خوانند برتقدير فعلى مضمراى (احمد الحمدلله) وحسن بصرى بكسر دال براى اتباع كسره كسره را وابراهيم بن ابى عيله ميخواند الحمدلله بضمّ لام براى اتباع ضمه ضمه را . بدانك ازجملهٔ كلمات ثناى خداى تعالى يكى اين كلمهٔ حمد است چه اوقيد نعمت حاصل است وصيد نعمت ناآمده است ودرخبر آمده است ازرسول عليه السلام كه گفت (الحمد ثناء عليه باسمائه وصفاته الحسنى ودرخبر ديگر آمد (ليس شيى احب الى الله من قول القايل الحمدلله ولذلك اثنى به على نفسه) گفت هيچ چيزى نيست كه خداى تعالى دوست تردارد ازاين كلمه براى آنكه برخود ثنا گفت باين كلمه گفت محمد بن الكعب القرطى

گفت نوح عليه السلام دراوّل هركارى الحمدلله گفتى تا ازآن خداى تعالى نام او درجملهٔ شاكران نوشت (انه كان عبداً شكورا) چون طعامى خوردى گفتى الحمدلله وچون جامه پوشيدى گفتى الحمدلله وچون بنشستى گفتى الحمدلله ورسول عليه السلام را چون كارى پيش آمدى گفتى الحمدلله الذى بنعمته تتمّ الصالحات وچون كارى بدورسيدى كه اورا خوش نيامدى گفتى (الحمدلله على كلّ حال) (§)

ودرخبراست كه چون آب باز خوردى گفتى (الحمدلله الذى جعله عذباً فراتاً برحمته ولم يجعله ملحاً اجاجاً بذنوبنا) گفتى سپاس آن خدايرا كه اين آب را خوش كرد برحمت خود وشور وتلخ نكرد بگناه ما ودر خبراست كه چون رسول عليه السلام كسى را ازجملهٔ اصحاب دربلا بديدى گفتى (الحمدلله الذى عافانى مما ابتلاه وفضلنى على كثير ممّن خلق تفضيلا) وگفتى هركس كه عند چنين حال اين كلمات بگويد شكر عافيت گذارده باشد وصادق عليه السلام ميگويد كه رسول صلى الله عليه وآله چون در آينه نگريدى گفتى (الحمدلله الذى احسن خلقى وخلقى وزان منّى ماشان من غيرى) وبعضى اهل گفتند حمد كلمتى است جامع مدح را وشكررا وازاينجاست كه رسول عليه السلام گفت سبحان الله نصف الميزان والحمدلله كلّ الميزان گفت سبحان الله نيمهٔ ترازو باشد والحمدلله همهٔ ترازو باشد براى انكه حمد جامع است هردوطرف را ودرخبراست كه رسول صلى الله عليه وآله گفت كه چون بنده گويد (الحمدلله كما هو اهله) فرشتگان ازنوشتن بازايستند حق تعالى گويد ملائكتى فرشتگان من چرا اين كه بندهٔ من گفت بر ونوشتى گويند بارخدايا ما آن توانيم نوشتن كه دانيم ماچه دانيم تو اهل چهٔ از حمد جز تو نداند كه سزاوار چهٔ از حمد آنچه اومستحق آن است تو دانى ما ندانيم . بكر بن عبد الله المزنى گفت حمالى را ديدم بار گران برپشت گرفته وميرفت وهمهٔ راه مى گفت (الحمدلله استغفر الله) من اورا گفتم (ياهذا) توچيزى ديگر ندانى جزاين دو كلمه گفت دانم وقرآن نيز دانم گفتم چرا جز اين دو كلمه نگوئى گفت براى آنكه ازدو حال خالى نيم هروقتى نعمتى ازخداى بمن فرود مى آيد وگناهى از من باسمان ميشود شكر آن نعمت را كلمهٔ (حمد) ميگويم وجبران آن گناهرا (استغفار) مى آرم تا مگر خداى رحمت كند گفتم (سبحان الله) اين حمال فقيه تر از مزنى است . امّا شكر اعتراف باشد بنعمت منعم باضربى از تعظيم واعتراف از دو گونه باشد يكى بدل يكى بزبان . اعتراف بدل آن باشد كه بداند كه آن نعمت كه بدو ميرسد از جهة منعم است سوا اگر بواسطهٔ بدو رسد واگر بى واسطه در اثر آورده اند كه يكى ازجملهٔ بزرگان در موسم حج صرّهٔ زربغلام خود داد وگفت برو ونگاه كن درقافله چون مردى را بينى ازقافله بركنارهٔ ميرود اين صرّه زررا بوى ده غلام برفت ونگاه كرد مرديرا ديد برطرفى ميرفت تنها غلام آن صرّهٔ زربدوداد وآن مرد آن رابستدو سرسوى آسمان كرد گفت (اللهم انك لا تنسى بحيراً فاجعل بحيراً لاينساك) بارخدايا تو بحيررا فراموش نميكنى بحيررا چنان كن كه تورا فراموش نكند غلام با نزديك خواجه مرد آمد گفت چه كردى گفت مرديرا يافتم چنانكه گفتى وزر بدودادم گفت اوچه گفت غلام گفت چنين گفت خواجه گفت بسيار نكو گفت (ولى النعمة موليها) نعمه راحواله بان كرد كه بحقيقت اوداده بود وروايت كرده اند كه داود عليه السلام گفت بار خدايا شكر تو چگونه گذارم كه من بشكر تو نرسم الّا بنعمت تو پس شكر تو از من گذارده نشود حق تعالى وحى كرد باو يا داود نمى دانى كه آن نعمت كه برتواست ازمن است گفت بلى بدان راضيم از تو و در باب شكر محمود وراق گويد شعر (اذا كان شكرى نعمة الله نعمة)*(علىّ له فى مثلها يجب الشكر)*(فكيف بلوغ الشكر الّا بفضله)*(وان طالت الايام واتصل العمر)*(فان عمّ بالسرا

عم سرورها)*(وان عم بالضرآء اعقبه الاجر)*(فما منهما الا له فيه نعمة)*(تضيق بها الاوهام و البرّ
والبحر) واما اعتراف دهنده بزبان افصاح می کند وتصریح میکند بحمد و شکر خدای و حکایت نعمت
خدای بازمی گوید که رسول علیه السلام گفت (التحدّث بالنعم شکر) و در دگرخبر گفت (فمن ذکره
فقد شکره) (ومن کتمه فقد کفره) گفت هرکه باز گوید شکر کرده باشد وهرکه پنهان کند کفران
کرده باشد و این نیز اگر نکند باید که نشان نعمت برخود ظاهر دارد که رسول علیه السلام می گوید
(اذا انعم الله علی عبد نعمة احبّ ان یری علیه) گفت چون خدای تعالی بر بنده نعمتی کند خواهد و
دوست دارد که آن نعمت بر او بیند واگردر این کلمه چیزی دیگر نبودی جز آنکه مفتتح قرآن است وآخر
دعوی اهل جنان است (قوله تعالی) (وآخر دعویهم ان الحمدلله رب العالمین) کفایت بودی والله الموفق

﴿ قوله تعالی ﴾

(رب العالمین) برای آن مجرور کرد که صفت (الله) است وصفة دراعراب تابع موصوف باشد ودرشاذ
زیدبن علی خوانده است (رب العالمین) (نصباً علی المدح) ودرمعنی رب خلاف کرده اند بعضی گفتند
معنی رب سید ومالك رقاب باشد بیان این (قوله) (اذکرنی عند ربك) (ای عندسیدك) واعشی گوید
(واهلكن قوماً رب کندة وابنه) (ورب معدبین خبت وعرعر) یعنی سید کنده ورب بمعنی مالك باشد
رسول علیه السلام یکی را از جملهٔ عرب میگوید (اربّ ابل انت ام ربّ غنم) یعنی مالکها جواب داد
(من کلّ اتانی الله فاکثر واطیب) (وقال طرفه کقنطرة الرومی اقسم ربّها لتکتنفن حتی تشاد بقرمد)
(وقال النابغه) (فان یك رب اذ واد بخروی) (اصابوا من لقاحك ما اصابوا) و بمعنی صاحب باشد
ابو ذویب گوید (قد ناله ربّ الکلاب بکفه) (بیض رهاب ریشهن مقرّغ) و معنی مربی باشد
(یقول العرب) (ربّ یرب رباً و ربوباً و ربابةً فهو رب مثل برّ وطب) (و قال الشاعر
(یربّ الذی یأتی من الخیرانه) (اذا فعل المعروف زادوتمما) و بمعنی مصلح باشدکسیکه چیزی اصلاح
کند چنانکه شاعرالفرزدق گفت (کانوا کسالیئة حمقاً اذ حقنت) (سلائها فی ادیم غیر مربوب)
الحسین بن الفضل گفت (الرّب الثابت من غیر اثبات) یعنی خداوندی موجود بی موجدی واشتقاق او
(من ربّ بالمکان وارب ولب والب) (اذا قام به) و در خبر می آید از رسول علیه السلام که گفت
اعوذ بالله من فقر مرب او ملب ای مقیم) قال الشاعر (ربّ بارض ما تخطاها الغنم) و چون براین وجه
تفسیر دهد و صف او جل جلاله باین راجع بود با ذات چه موجودی خدایرا تعالی صفت ذات بود
واگر حمل بر دگر وجوه کنند از تربیة واصلاح ازصفة فعل بود وآنك تفسیر بمالك دهد رب را گوید
مرجع او باقادری باشد پس صفة ذات بود وعبدالله عباس و عبدالله زبیر و ابوالدردآء روایت می کنند
که این نام نام مهترین خداست جل جلاله و در خبراست که رسول علیه السلام گفت هرکه اوهفت بار
بگوید یا الله یارب هرحاجت که از پس آن خواهد باجابت مقرون بود و در خبری دیگرمی آیدکه هرکس
که حاجتی دارد بخدای تعالی پنج بار بگوید ربنا اجابت آید و مصداق این در کتاب مجید هست
فی قوله تعالی (ربّنا ما خلقت هذا باطلا) تا آخرآیات پنج بار ربّنا هست آنگه گوید (فاستجاب لهم ربهم)
و در خبری دیگرهست که چون بنده دستها بخدای تعالی بردارد وازروی نیاز سه بار بگوید یا رب خدای
دستهأ اورا پراز رحمت گرداندو در خبردیگر هست که چون بنده گوید یارب! خدای تعالی گوید لبیك

چون دوّم بار وسوم بار گوید حق تعالی گوید لبیك عبدی بندهٔ من (سل تعطّ) بخواه تابدهندت و در خبری
دیگر که مردی بنزدیك صادق آمد علیه السلام گفت یا ابن رسول الله مرا خبرده از نام مهترین
خدای تعالی ودر پیش او حوضی آب بود روزی سرد بود مرد را گفت دراین حوض آب روو غسل بکن
تا تورا خبردهم مرد در آب رفت ساعتی بود چون خواست که برآید امام کسان خود را گفت رها نکنید
مرد ساعتی بود سردش شد گفت (رب اغثنی) بارخدایا فریاد رس صادق علیه السلام گفت اینست که گفتی
که بنده وقت درماندگی خدایرا باین نام بخواند خدای او را فریاد رسد ودرخبر می آید از ابوهشام که گفت
وقتی در مسجد واسط نشسته بودم دوستی با من نشسته بود مردی از در مسجد در آمد بارانیّ پوشیده
برعادت مسافران و بنزدیك اسطوانی رفت ودو رکعت نماز کرد آنگه برما آمدو بنشست گفت همانا دراین مسجد
شما تیامنی میباید کردن بقبله گفتیم چنین میگویند گفت من هرگز اینجا نماز نکرده ام پیش از امروز آنگه
گفت مردمانی را می بینم که میگویند (اللهم انی اسئلك بأسمك المكتوم) بار خدایا بحق آن نام پنهان تو
وخدای را نامی باشد پنهان از بندگان نه بینی که آدم وحوّا چون درماندند خدایرا بچه نام خواندند گفتند
(ربنا ظلمنا انفسنا) خدای تعالی توبهٔ ایشان قبول کرد نوح چون در ماند از دست کفار خدای را هم
باین نام خواند که (رب لا تذر علی الارض من الكافرین دیّاراً) خدای تعالی دعایش اجابت کرد وکافران را
دمار در آورد ابرهیم علیه السلام چون حاجتی داشت خدای را باین نام بخواند فی قوله تعالی
(رب هب لی حكماً والحقنی بالصالحین) اجابتش آمد موسی علیه السلام چون قبطی را بکشت گفت
(رب انی ظلمت نفسی فاغفرلی) اجابتش آمد که فغفرله سلیمان علیه السلام چون ملك خواست از خدای تعالی
و مغفرة هم باین نام خواند خدایرا گفت (رب اغفرلی و هب لی ملكاً لا ینبغی لاحد من بعدی
خدای تعالی اجابت فرمود زکریا چون از خدایتعالی فرزند خواست خدای را هم باین نام بخواند گفت
(رب لا تذرنی فرداً وانت خیر الوارثین (خدای تعالی او را اجابت کرد ویحیی را علیه السلام بدو داد
سید ولد آدم محمد رسول الله صلی الله علیه واله خدایرا هم بدین نامش برخواند (رب اغفر وارحم وانت خیر
الراحمین) خدای تعالی اورا اجابت کرد که (لیغفر لك الله ماتقدم من ذنبك وماتأخر) آنکه صالحان
امّت او چون خدایرا باین نام خواندند در آخر سورة آل عمران (ربّنا ما خلقت هذا باطلاً) تا باخر آیات
توقیع اجابت ایشان چنین آمد که (فاستجاب لهم ربّهم) آنکه آن طرید مملکت که بد ترین خلقست
خدایرا هم باین نام خواند (رب فانظرنی الی یوم یبعثون) اجابت آمد که (انّك من المنظرین) پس خدای را
نامی باشد ازاین بزرگوارتر این بگفت وناپیدا شد تابدانستیم که آن خضراست اکنون بدانك اطلاق این اسم الا
بر خدای تعالی نشاید کردن یکی از مارارب نشاید خواندن مگر مقید چنانك (رب الدار ورب الضیعه)
چنانك رسول علیه السلام گفت (اربّ ابل انت ام رب غنم) آن اعرابی را ومانند این اسم خالق است که بر
اطلاق جز بر خدای تعالی اجرا نکنند ودرحق ما مقید باید گفتن چنانك (خالق الأدیم وخالق كذا
ای مقدره) وطریق باینکه گفتیم سمع است وهمچنین (فی جمیع اسمأ الله) چه براو اجرا کنند
وچه اجرا نکنند اعتماد بر سمع باشد قوله تعالی (العالمین) جمع عالم باشد با جمع سلامة ویاد راو علامت
جراست ونون او مفتوح است تافرق بود میان او ونون تثنیه که آن مکسور باشد واین اسم خود موحد اللفظ
مجموع المعنی است چون قوم ورهط ونفر ودرمعنیش خلاف کردند شهربن حوشب روایت کرد از ابی کعب

که او گفت مراد باین فرشتگانند و آن هیجده هزار فرشته است چهار هزار و پانصد بمشرق‌ اند و چهار هزار و پانصد بمغرب و چهار هزار و پانصد بجانب سوّم و چهار هزار و پانصد بجانب چهارم و با هر یکی از ایشان چندان اعوانند که عدد ایشان جز خدای نداند از ورای ایشان زمینی است سپید چون رخام عرضش چندانک آفتاب بچهل روز تواند بریدن و طولش جز خدای تعالی نداند مملو فرشتگانند که ایشان را روحانیان گویند ایشان را زجلی و آوازی است بتهلیل و تسبیح که اگر آواز یکی از ایشان بما رسد اهل زمین هلاک شوند از آن هیبت و منتها و کنارهٔ ایشان تا بحاملان عرشند (ابو معاذ) گوید آدمیانند (ابوالهشیم) گفت جن و انس اند (لقوله لیکون للعالمین نذیراً) واین روایت عطیه و سعید جبیر است از (عبدالله عباس) و (حسین ابن الفضل) گفت مردمانند (لقوله تعالی أ تأتون الذّکران من العالمین) و (عجاج) گفت (فخندف هامة ذاك العالم) و قراء و (ابوعبیده) گفتند عبارت است از عقلا و آن چهار صنف‌اند از فرشتگان و آدمیان و دیوان و پریان و بهایم را عالم نگویند که کلمهٔ مشتق از علم است و شاعر گوید (ما ان سمعت بمثلهم فی العالمینا) (عبدالرحمن زید اسلم) گفت جملهٔ مرتزقانند یعنی روزی خواران (نضر بن شمیل) میگوید این اسمی باشد واقع بر جماعتی بسیار از هر جنس (عبدالله زبعری) میگوید (انی وجدتك یا محمد عصمةً للعالمین من العذاب الکارب) (ابوعمر و علا) گفت هر چه درج دارد و این معنی قول عبدالله عباس است که گفت عالم اسمی است واقع (علی کل من دب ودرج) بر هر چه بر زمین برود (صادق میگوید علیه السلام هم اهل الجنة والنار اهل بهشت و دوزخند (وحسن) (وقتاده) (ومجاهد) می گویند عبارت است از جمیع المخلوقات بیانش آنست که در قصهٔ فرعون می گوید قال (ومارب العالمین) قال (رب السموات والارض ومابینهما و اولی تر آن باشد که حمل بر عموم کنند که فایدهٔ را جامع تر بود چه مانع نیست از تنافی و جز آن و بزین وجه اشتقاق او از علم و علامت باشد برای ظهورشان و ظهور آثارشان اکنون در مبلغ ایشان خلاف کردند (سعید بن المسیب) می گوید خدای را تعالی هزار عالم است ششصد در بحر و چهارصد در بر (ضحاك) گفت خدایرا سیصد و شصت عالم است سیصد از ایشان برهنه‌اند که جامه نپوشند و ندانند که ایشان را خالقی است و شصت از ایشان جامه پوشانند (وهب بن منبه) گوید خدای را تعالی هیجده هزار عالم است دنیا از شرق تا غرب یکی از آن است و آنکه عمارت دنیا با اضافه با خرابیش چنان است که خیمهٔ در بیابانی (ابوسعید بری) گفت چهل هزار عالم است دنیا را (کعب الاخبار) گفت عدد عالمها جز خدای که آفریده نداند (والله تعالی اعلم بتفاصیل مقدوراته ومعلوماته وماعلمنا ذلك الا کما قال عزّ وجل (وما اوتیتم من العلم الا قلیلا) قوله الرحمن الرحیم و تفسیر این برفت اگر گویند چرا تکرار نمود باقرب عهد باین دو کلمه چه در آیهٔ تسمیت برفت خصوصاً بر مذهب آنان که بسم الله آیتی شمارند از فاتحه جواب آن است که گوییم چون خلقان را فرمود که ابتدأ کارها بنام او کنند و نام خود در الله فرمود و آنکه اسم را وصف کرد بر رحمن و رحیم بعد از آن فرمود که خلقان حمد و شکر او کنند و صفت دیگر خود را این گفت که رب العالمین است خواست تا علت استحقاق حمد بخلقان نماید گفت این استحقاق حمد هم از آن است که استحقاق تقدیم نام ان بر کارها که من (رحمن و رحیم ام) یعنی منعم بانواع نعمت از نعم دنیا و آخرت و عاجله و آجله و لام تعریف عهد در او آورد تا بدانند که این آفریدگار و پروردگار جهانیان هم این خدای منعم است که وصف او در آیهٔ تسمیت برفت چه قریب‌تر مذکور او بود که حواله بر او شایست کردن (والله اعلم بما اراد منه) (قوله تعالی) (ملك یوم الدین) بدانکه چنانك

در اخبار آمد قرائهٔ رسول علیه السلام و بیشتر صحابه ملك است و جماعتی بسیار از تابعین و در قرائهٔ عاصم و کسائی و خلف و یعقوب مالك می خوانند و باقی ملك بی الف میخوانند اما حجت آنان که مالك خوانند با الف آن است که گفتند مراد آن است که ملکیت تصرف در این روز کس ندارد برای انکه مالکیت همهٔ مالکان در این روز زایل شود و املاك همهٔ ملاك با خدای تعالی افتد چه ما بتملیك او مالك باشیم چون دست تصرف ما از آن کوتاه کنند ما را تصرف نباشد ما مالك نباشیم چنانکه گفت (والی الله ترجع الأمور . والی الله عاقبة الأمور) و گفت (یوم لا یملك نفس لنفس شیئاً) و قوله لا یملکون منه خطاباً) و امثال آن یعنی در قیامت تصرّف جز خدای را نباشد و حجة آنان که ملك خوانند بی الف آن است که گفتند خدای تعالی در دنیا ملوك را تمکین کرد و بعضی را مملکت داد چون انبیأ و اوصیأ و ائمه را فردا ملك از همه باز ستاند و همه را معزول گرداند چنانکه گفت (لمن الملك الیوم لله الواحد القهار) و این بمعنی هم آن طریقست و این هر دو حجت متکافی است حجتی دیگر این آورند که ملك بلیغ تر باشد در مدح که مالك برای آنکه هر مالك ملك نباشد و هر ملك مالك باشد قرا مالك گفتند خود مالك بلیغ تر باشد که از تصرف که مالك را در ملك خود برود از بیع و وقف و هبه و اقرار ملك را در ملك خود نرود پس مالك بلیغ تر است از ملك و این حجتها نیز متکافی است اکنون در معنی مالك قادری باشد و در تصرف در آنچه اورا باشد که تصرف کند بر وجهی که کس را نباشد که اورا از آن منع کند و عاجز را وصف نکند بانکه مالك است برای آنکه مرجع معنی این اسم با قادری است چون چنین باشد این صفت خدایرا تعالی ذاتی باشد حاصل در ازل و لایزال و اصل او در لغت شدّ باشد من قولهم ملکت العجین اذا اشدت عجنه و قول الشاعر (ملکت بها کفی فانهرت فتقها) (یری قائم من دونها ما وراٴها) ای شددت و مصدر مالك ملك باشد و مصدر ملك ملك و ملك مصدر هر دو باشد و در جای ملك بکار دارند چنانك صوم و فطر و عدل یقال مالك بین الملك و الملك و ملك بین الملك و الملك والملکة والمملکة و ملاّك کار قوام او باشد و املاك زن دادن باشد چون انکاح برای انکه اورا بمالك زن میکنی و قول دیگر آن است که مالك و ملك دو لغت است بیك معنی چنانك حاذرین و حذرین . وفاکهین وفکهین . وفارهین وفرهین امّا در عرف فرقی ظاهر است میان ایشان و بهرحال ملك بلیغ تر از مالك باشد و در شاذ اعمش و محمد بن الشفیع خوانند مالك بنصب کاف علی تقدیر یا مالك و عون العقیل خواند ملك علی تقدیر هو ملك و ابوحیوة خواند ملك بجزم لام و رفع کاف و این جمله شاذّ است و نباید خواندن . امّا حجت آنکس که مالك بنصب خواند بعلت ایّاك نعبد تا خطاب شود این تعلیل نافع نباشد برای آنکه باوّل سورة چه کند الحمدلله خواند و نتواند که گوید الحمدلك دگر آنکه عرب از مغایبه بخطاب آیند و از خطاب بغیاب شوند و این در کلام ایشان بسیار است (قال الله تعالی) حتی اذا کنتم فی الفلك وجرین بهم قال الشاعر (یا لهف نفس کان جدة خالد) (و بیاض وجهك للتراب الأعفر) و این را شاهد بسیار باشد در جای خود بیاید انشاء الله (*)

و (یوم والدین) هر دو باضافه مجرور است و یوم عبارة بود (من طلوع الفجر الی غروب الشمس) (وقیل من طلوع الشمس الی غروبها) و این اضافه بمعنی فی است چنانکه گویند فرس ثابت العذر ای ثابت فی العذر و عذر آن خانهای یربوع باشد که زیر او مجوّف باشد اسبی که حاذق باشد خویشتن را

ازآن نگاه میدارد پایش را فرونشود آن را گویند ثابت العذر همچنین آیه را معنی آن است (مالك فی یوم الدین) واین از باب ظرف متسع است (من قولهم یا سارق اللیلة اهل الدار) و معنی آن است که (یاسارق المتاع فی اللیلة من اهل الدار) آیت همچونین است معنی این است (مالك الحکم والامر والقضا فی یوم الدین) ولیکن اتساع کرد ظرف را که مفعول فیه است بجای مفعول به بنهاد که فعل وفاعل را بان اضافه کنند امّا دین درلغه بروجوه مختلف آمد دین بمعنی جزا بود چنانکه گویند (کما تدین تدان ای کما تفعل تجزی) واوّل را برای ازدواج دین خوانند (کما قال تعالی انا لمدینون ای مجزیّون وکما قال لبید (حصادك یوماً مازرعت وانّما) (یدان الفتی یوماً کما هوداین) ودین حساب باشد چنانکه خدای تعالی گفت (ذلك الدین القیم ای الحساب المستقیم) وچنانکه رسول علیه السلام گفت الکیس من دان نفسه وعمل لما بعدالموت ای حاسب نفسه) ودین آید بمعنی قهروغلبه چنانکه عرب گوید (دنته فدان ای قهرته فخضع ابوعمرو غلام ثعلب میگوید (دان اذا اطاع واذا عصی ودان اذاعز واذا ذل ودان اذا قهر واذا خضع) می نماید که این کلمه ازاضداداست چنانکه شعب ومانند آن واعشی این هردومعنی جمع کرد دردوبیت آنجا که گفت (هودان الرباب اذا کرهوا الدین دراکا بغزوة وصیال ثم دانت له الرباب وکانت کعذاب عقوبة الاطفال) ودین بمعنی طاعة بود (ومنه الدین الذی هو الملة لانه یدان به الله ای یطاع) وفلان دیّن (ای ذو دین وطاعة لله تعالی) (قال زهیر لئن حللت بوادٍ فی بنی اسد فی دین عمرو وحالت بیننا فدك ای فی طاعة عمرو) ودین بمعنی عادت بود چنانك مثقب العبدی میگوید (تقول وقد درات لها وضینی اهذا دینه ابداً ودینی) ای عادته وعادتی . امّا ازاین معانی آنچه مفسران گفته اند ولایق است یکی حساب است واین قول عبدالله عباس وسدی ومقاتل است . قول دیگر جزا است وآن قول قتاده وضحاك است قولی دیگر قهر وغلبه است واین قول یمان بن رباب است وطاعت است وآن قول حسن بن الفضل است . محمد بن کعب القرظی میگوید (مالك یوم لاینفع فیه الاالدین) این روزرا برای آن روز دین خواندند که روزی است که دراو هیچ بکار نیاید وسود ندارد مگر دین پس روز دین از این وجهست وبراین قول دین اسلام باشد واین قول در معنی آن آیه بود که خدای تعالی میگوید (یوم لاینفع مال ولابنون الا من اتی الله بقلب سلیم) ونیز میگوید (وما اموالکم ولااولادکم بالتی تقربکم عندنا زلفی الامن آمن وعمل صالحاً) اگرگویند چگونه گفت (ملك یوم الدین) ویوم عبارة ازطلوع شمس باشد ودر آن روز شمس نباشد جواب گوئیم عبارة میکند بیوم از اوقاتیکه در آن اوقات تاریك نباشد چنانك در روز پس برسبیل تشبیه آنرا یوم میخوانند وجواب هم این باشد (فی یوم القیامه ویوم التلاق ویوم التغابن) وهرکجا خدای درقرآن ذکر یوم میکند مراد قیامت است *

قوله (ایّاك نعبد وایّاك نستعین) ایّاك وایّاه ضمیرمنصوب منفصل باشد وکاف خطاب راست واورا ازاعراب محلی نباشد بنزدیك بصریان چون کاف ذاك وذلك وبنزدیك کوفیان درمحل جر باشد باضافهٔ ایّا پس نزدیك ایشان دواسم ضمیراست مضاف یکی بایکی یکی ازاومنفصل ویکی متصل ولیکن اضافهٔاوجز باضمیرنکند وبأسماء ظاهره نکنند لایقال ایازید جز که از خلیل حکایت کردند که او گفت که درلغة بعضی عرب هست که (اذا بلغ الرجل الستین فایاه وایا الثواب) ودراین باب قول بصریان معتمد است دراصل ایّا دوقول گفتند (ابوزید) گفت اصل او (ای یا) بوده است ای تنبیه را ویا ندارا . پس همزه را مکسور

کردندویارا دریاادغام کردند (ایا) گشت و (ابوعبید) میگوید اصل او (اویامن الایوا وهو الرجوع دراومعنی انقطاع وقصد باشد جزکه واورا قلب کردند بایا وادغام کردند وایاك وامثال او همیشه برفعل مقدم بود (لایقال عنیت ایاك) برای آن میتوانی تاضمیر متصل بگوی (عنیتك) وتامتصل ممکن باشد منفصل نشاید الّا که فصل کنی میان فعل ومفعول گوئی (ماعنیت الاایاك) انکه متصل ممکن نبود برای فصل اگرگویند چرا نگفت (نعبدك ونستعینك) تاضمیر متصل بودی وکلام مختصرتر بودی جواب گوئیم برای آنك در ایراد منفصل معنی زیاده بود که در متصل آن معنی نباشد وآن آنست که قایل چون گوید (عنیتك وقصدتك) معنی آن باشد که تراخواستم قصدتوکردم معنی هم این باشدوبس ولکن چون گوید (ایاك عنیت وایاك قصدت) معنی آن باشد (کهماعنیت الّا ایّاك وماقصدت سواك وعنیتك لاغیرك) پس درانجاهم معنی اثبات باشد هم معنی نفی (عن من سواه) واین معنی لطیف است شاعر گفت (ایّاك ادعو فتقبل ملقی واغفر خطایای وثمر ورقی) واین معنی خواست امّا عبادة سیاسة النفس علی حمل المشاق فی الطاعه باشد واصل تعبد تذلل باشد من قولهم طریق معبد ای مذلل موطؤ بالاقدام چنانکه طرفه گفت (تباری عتاقاً ناجیات واتبعت وظیفاً وظیفاً فوق مور معبد و بعیر معبد اذاکان مطلیاً بالقطران کما قال طرفه ایضاً (الی ان تحامتنی العشیرة کلها وافردت افرادالبعیرالمعبد وبنده را ازانجا عبد خوانند لذلّته وانقیاده لمولاه ودرشاذ یحیی بن وثاب میخواند نعبد بکسرالنون علی لغة هذیل فانّهم یقولون افعل و نفعل و تفعل ولا یقولون یفعل لاجتماع کسرتین احدیهما الیاء وایّاك نستعین اگرگویند چرا تکرارکرد لفظ ایاك را گوئیم بیان را وعرض کردن مذله واقرار بعبودیت وحاجت وقلة استغناء ازاوتعالی وفزع بادرگاه او والتذاذ بذکراوچنانك شاعر گفت (ونبئت لیلی ارسلت بشفاعة) (الیّ فهلانفس لیلی شفیعها) (اء کرم من لیلی علیّ فتبتغی) (به الجاه ام کنت امرالاطیعها) تکرار کردن نام لیلی را وعدول کردن ازذکرضمیر باین معانی است که ذکر کرده شد ونیز گفته اند لتأکیدالبیان کقول الشاعر (وجاعل الشمس مصراً لاخفاء به) (بین النهار وبین اللیل قد فصلا)

بدانکه عبادة اسمی است شامل افعال قلوب وافعال جوارح را اوّل باید تادل خاشع وخاضع باشد وقصد نکند بان عبادت جزمعبود خودرا ونیت خالص کندوازوجوه شوایب دوردارد وانچه افعال جوارح است آنست که بروحه مشروع ومأمورکند ونیز ترك محرمات ازعبادة باشد نه بینی که رسول علیه السلام ابوذررا میگوید (کن ورعاً تکن اعبدالناس) پارساباش تاعابدترین مردمان باشی یحیی معاذرا گفتند بندگی عابدباشد گفت هرکه درجهٔ عبودیه را ملازمة کند گفتند کی ملازمت کرده باشد گفت هرکه باین شرایط بود که ازدلی صادق گوید بارخدایا اگر بدهی شکرکنم واگرم ندهی صبرکنم ورضا دهم واگر بخوانی اجابت کنم واگرنخوانی عبادت کنم وبندگی بجای آرم دیگریرا پرسیدند ازحدّ عبودیة گفت ترك اختیار باشد وترك تدبیر واظهار حاجت بخداوند خود وسفیان ثوری گفت شرط بندگی سه چیزاست رضا بقسمت ونگاه داشت حرمت ومراعات خدمت ودیگری گفت شرط بندگی آنست که باخالق بصدق باشی وباخلقان برفق . گویند یکی ازجملهٔ صالحان ببازار رفت تابندهٔ خرد غلامی را پیش آوردند گفت یاغلام چه نام داری گفت فلان گفت چه کارداری گفت فلان گفت نخواهم این رادیگری بیاری غلامی دیگر بیاوردند گفت یاغلام چه نامی گفت انچه توام خوانی گفت چه خوری گفت انچه توام دهی گفت چه پوشی گفت انچه توام

پوشانی گفت چه کنی گفت انچه توام فرمائی گفت چه اختیار کنی گفت من بنده‌ام بنده‌را اختیار چه‌کار
گفت این بندهٔ راستین است اورا بخرید طاوس یمانی گوید در مسجد الحرام شدم علیّ بن الحسین زین العابدین را
علیهما السلام دیدم در حجر نماز میکرد ودعا میکرد گفتم مردی صالح است از اهل بیت نبوة بروم گوش دعاء
اوکنم که در دعا چه میگوید چون از نماز فارغ شد سر بر زمین نهاد ومیگفت (عبیدك بفنائك اسیرك بفنائك مسكينك
بفنائك سائلك بفنائك يشكو اليك مالا يخفى عليك) می گفت بندهٔ تو بدرگاه تواست اسیر تو بدرگاه تواست
مسکین ومحتاج تو بدرگاه تواست سایل تو بدرگاه تواست شکایة باتو میکند انچه بر تو پوشیده نیست
طاوس گوید یادگرفتم اینکلمات را هیچ سختی مرا پیش نیامد والا این کلمات بگفتم خدای تعالی مرا از آن فرج داد .
قوله تعالی (وایاك نستعین) سوال کردند که این مؤخر مقدّم می‌بایست بجهت انکه فعل عبادة پس از فعل استعانة
باشد جواب گوئیم فعل بی اعانة قدیم جلّ جلاله نباشد از خلق حیوة وقدرة وکمال عقل واتمام آلة
وتمکین وازاحة علة ونصب ادله پس بنده این فعل کرده‌را باین اسباب وآلات توجیه میکند بخدای تعالی
ومیگوید بارخدایا جز برای تو نکردم اینکه کردم وبرانچه خواهم کرد از تو یاری میخواهم بمتابعة
الطاف وتوفیق وانواع معونة وصرف اسباب موانع تا در آن بندگی عرضه کرده باشد در آن حاجة وقلة
غنا خود ازاو عرض کرده والله اعلم واستعانة طلب معونة باشد واین سین طلب است ومراد معونة
الطاف است واسباب وافعالی که بنده عند آن بکردن طاعة نزدیك شود وازمعصیت دور شود واگر حمل
کنند بر استبقا قدرة وکمال عقل واسباب تمکین هم روا باشد ومحتمل بود ابوالحسن قتاده گفت (ایاك
نعبد) برای آنك توصانعی (وایاك نستعین) برای انکه مامصنوعیم ومصنوع‌را ازصانع چاره نیست
(ایاك نعبد لتدخلنا الجنان وایاك نستعين لتنقذنا من النيران . اياك نعبد لانا عبيد . واياك نستعين لانك
كريم مجيد) ابوطلحه روایت کند که گفت بارسول علیه السلام بودیم در بعضی غزوات چون کار
سخت شد وکارزار گرم شد رسول علیه السّلام سر برداشت وگفت یا (مالك يوم الدين اياك نعبد واياك نستعين)
گفت سرها دیدم ازتنها می افتاد وکس‌را ندیدم که میزد وکافران هزیمت شدند گفتم یارسول الله این
سرها که ازتنها می‌افتاد چه‌بود گفت فرشتها می‌زدند ایشانرا وشما نمیدیدی فرشتگانرا عبدالله عمر روایة
کند که چون کار بر تو سخت شود بگوی (اياك نعبد واياك نستعين) تا کار صعب آسان گردد *
قوله تعالی (اهدنا الصراط المستقیم) امیر المؤمنین علی علیه السلام میگوید وابی کعب میگوید معنی آنست که
ثبتنا مارا بر راه راست بدار چنانکه انکس که در فعلی باشد گوئی هم این میکن ایستاده‌را گوئی (قف حتى
اعود اليك) معنی نه آن است که تو واقف نه‌ای یعنی بر سر وقوف میباش تا آمدن من سدّی
ومقاتل گفتند (ارشدنا) راه نمای مارا یقال (هدّيته للدين والى الدين وللطريق والى الطريق
هدىً وهداية) جزانکه هدی در دین باشد وهدایة در راه ضحاك میگوید (الهمنا) وبعضی دگر
گفتند (بين لنا) ومعانی متقارب است ومعنی هم آن باشد که درباب استعانة برفت ازسؤال الطاف
وتوفیق وازاحة علة ونصب ادلّه وبهیچ وجه مراد بهدی در آیة ایمان نیست برای آنك در قول
عبدالله عباس صراط المستقیم دین اسلام است وراه چیزی جز آن چیز باشد پس مراد مقدمات
ایمان بود وانچه بایمان نتوان رسیدن جز بآن وآن فعل خدای تعالی باشد از الطاف وتمکین که
ذکر کرده شد دگر آنك انکه ازخدای آن خواهند که فعل خدای باشد وایمان فعل بنده است بدلیل

امر ونهی و وعد ووعید ومدح و ذمّ وثواب و عقاب وبدلیل وقوعش (عند قصد) وداعی
او وانتفایش (عند صوارف) وکراهة او باسلامة احوالش واین معنی بجائیهاء دیگر مستقصی
گفته شود انشاءالله تعالی قوله تعالی (الصراط) اصل کلمه سین است اشتقاق او من سرط بود
برای انکه پنداری روندگانرا فرو می‌برد ولکن برای اطباق طاءسین‌را صاد کردندو (عامر بن الطفیل
میگوید (شحنا ارضهم بالخيل حتى تركناهم اذلّ من الصراط) (وقال جرير (امير المؤمنين على صراط
(اذا اعوج الموارد مستقيم) دراو پنج قرائة است یکی بسین وآن قرائة ابن کثیر است از طریق قنبل
وقرائة یعقوب بطریق رویس ودوّم اشمام سین روایت (ابوحمد) ونسب از کسائی وسیم بزاو آن
روایت سلیم است از حمزه وچهارم باشمام زاو آن قرائة حمزه است در بیشتر روایات وقرائة کسائی
در روایت نهشلی وپنجم بصاد وآن قرائة باقی قراست وهمه لغتها صحیح وفصیح است واختیار بر
صاد برای انکه درمصاحف بصاد است وصاد باطا مطابق است دراستعلا مفسران خلاف کرده‌اند در
این صراط حارث روایت کند از امیر المؤمنین علیه السلام که او گفت ازرسول علیه السلام شنیدم که
گفت صراط مستقیم کتاب خداست جل جلاله این قولی است که (عبدالله عباس) و (جابر بن
عبدالله) میگویند و (عبدالله عباس) ومقاتل وسدی میگویند که این صراط اسلام است (سعید ابن جبیر)
گفت (طریق الجنه) ره به بهشت است (محمد ابن الحنفیه) گفت دینی که خدای تعالی ازبندگانش
نپذیرد جزآن (ابو برید الاسلمی) میگوید الصراط طریق محمد وآله علیه وعلیهم السلام (وزر بن
حبیش) روایت کند از (ابووایل) که رسول صلی الله علیه وآله دوخط بکشید یکی از چپ
خود ویکی ازراست خود انگهی گفت هذه السبل این راهاست وبرسر هر راهی شیطانی نشسته
میگوید الّی الّی انگه خطی برابر روی خود بکشید گفت این راه خداست پس این آیت بر خواند
(انّ هذا صراطى مستقيما فاتبعوه ولا تتبعوا السبل فتفرّق بكم عن سبيله) نواس بن سمعان)
روایت کند از رسول علیه السلام که او گفت خدای تعالی مثل بزد صراط مستقیم‌را وبردو کنارهٔ
آن صراط باره‌ایست درها بروی گشاده وبرآن درها پرده‌ها فروگذاشته وبرسر آن صراط داعی
ایستاده خلقانرا دعوت میکند میگوید ای مردمان در راه آئی ومیل مکنی از این واز بالای آن
صراط داعی دیگر دعوت میکند چون مرد خواهد تا ازآن درها یکی برگشاید آن داعی گوید ویلك
نگشائی که اگر برگشائی درشوی انگه گفت صراط اسلام است وآن پردها حدّهاء خداست وآن درها گشاده محارم
خداست وآن داعی بر صراط کتاب خداست وان داعی که آن بالای آنست واعظ خداست در دل هر مسلمانی واستقصا
کلام در هدی واقسام ووجوه او ومعانیش بیاید فی قوله (هدىً للمتقين) اکنون انچه محتمل آیتست یکی
بیان است تا معنی (اهدنا بين لنا) باشد یالطف است تامعنی (الطف لنا) باشد یازیاده الطاف است
تامعنی (زدنا لطفاً) باشد کما قال الله تعالی (وزدناهم هدىً) ومعنی (ارشادوتثبيت) وجز ان همه
راجع است باین سه قول *
قوله (صراط الذين انعمت عليهم) این صراط دوّم بدل باشد از صراط مستقیم یعنی طریق آنانکه نعمت کردی
برایشان بتوفیق ورعایة ومنت نهادی برایشان بتوفیق وهدایت وعبدالله عباس گفت قوم موسی و
عیسی اند پیش ازانکه نعمت بر خود بگردانیدند شهر بن حوشب گفت اهل بیت رسول الله واصحابند عکرمه

(انّ الذین قالوا ربّنا الله ثم استقاموا)
گفت (انعمت علیهم بالثّبات علی الایمان والاستقامه) کما قال الله تعالی
علی بن الحسین واقد گفت نعمت کردی برایشان بشکر برنعمت وصبر بر بلیه واصل نعمت درلغة مبالغة
باشد یقول العرب (دققت الدواء فانعمت دقه) ای بالغت فیه ونظرت فانعمت النظر وفلان لم ینعم النظر فی
هذا الامر ای لم یبالغ فیه وانعم مقلوب باشد از امعن اذا بالغ ایضاً یقال امعن فی الاکل والسیر وغیرهما
وعلی ازحروف جرّاست ومعنی او استعلا بود یقال علیه کذا من المال برای انکه برومستعلی ومستولی است
ازین کار گویند رکبه دین وزید علی السطح وغیر ذلك ودرعلیهم هفت قرائة است کسرها وسکون میم وآن
قرائة عام است وعلیهم بضمّها وسکون میم وآن قرائة حمزه است درسبع ودرشاذ قرائة اعمش وعلیهم بضم ها
ومیم بی الحاق واو وآن قرائة عیسی بن عمرو وابن ابی اسحق است وعلیهم بکسرها وضم میم باختلاس
وعلیهم بکسرها وکسرمیم هم باختلاس واین اختلاس چنان بود که شاعر گفت (والله لولا شعبتی من الکرم)
(وشعبتی فیهم من خال وعم) (لکنت فیهم رجلا بلا قدم) ودر تفسیراهل البیت آمدکه (صراط الذین انعمت
علیهم) آنانندکه خدای تعالی ایشانرا یاد کرد فی قوله (فاولئك مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین
والشهداء والصالحین وحسن اولئك رفیقاً) من النبیین محمد صلی الله علیه وآله والصدیقین علی بن ابی طالب
علیه السلام والشهداء حمزه وجعفر والصالحین ائمة الهدی وحسن اولئك رفیقا مهدی الائمه علیهم السلام
قوله (غیرالمغضوب علیهم ولاالضالین) غیر درایجا صفة است وغیرهم صفة باشد وهم استثناء ازایجا
صفة الذین است وشاید تابتکریر عامل باشد تقدیرچنین باشد صراط غیرالمغضوب والذین اگرچه معرفه است
وغیر نکره است برای انکه نه معرفتی است مستقل بنفسه فی التعریف ومحتاج است بصفة چنانکه اسم نکره که
بصفة بعضی تعریف وتخصیص دراوشود پس پنداری که صله وموصول را بمثابهٔ صفة وموصوف کردند
ازایجا روا می‌دارند لااجلس الّا الی العالم غیرالجاهل ومررت بالذی قام غیرالذی تعد وروا نمیدارند
مررت بزید غیرالطریف *
ودرشاذ بنصب غیر خوانده‌اند وخلیل احمد ازحمزه روایت کند بنصب ودر وجهش دوقول گفته‌اند
یکی حال ویکی استثناء ووجهی دیگر روابود که صفة ضمیرمجرور باشد درعلیهم که اگرچه ضمیر مجروراست
درمحل نصب است بوقوع الفعل علیهم وهوالنعمة وانکس که استثناء گوید لابد منقطع تواند گفتن
برای انك مغضوب علیهم نه از جنس منعم علیه باشد چنانکه گویند مابالدّار احدالاحماراً وکما قال وما
بالربع من احدالااواری واین درجای خود بشرح بیاید انشاءالله تعالی ومعنی غضب ارادهٔ
مضرة وعقاب باشد بغیری از خدای ودرلغة ضدّ رضا بود ورضا ارادهٔ خیر وثواب باشد وهردو
ازباب اراده بود وقول انکس که گفت غضب تغیر حال غضبان باشد درست نیست برای انکه خدای
غضب بخود حواله کرد فی قوله وغضب الله علیهم وتغیر بر خدای تعالی روا نیست واصل کلمه در
لغة شده بود وسنگ سخت را غضبه خوانند ومار پلیدرا غضوب خوانند لشدّتها وخبثها ومراد باین
مغضوب علیهم جهودانند برقول جمهور مفسران از عبدالله عباس وعبدالله مسعود وبیشتر صحابه
رسول وموافقة آیه فی قوله من لعنه الله وغضب علیه ومراد باین آیة جهودانند وعبدالله بن شقیق روایة
کرد از بعضی صحابه که گفت رسول علیه السلام در وادی القری باجهودان کار زار میکرد مردی
ازاهل یقین گفت یارسول الله اینان که‌اند که باتو کارزار کنند گفت المغضوب علیهم گفت دیگران که‌اند

واشارة به ترسایان کرد وگفت هم الضالون واین موافق این دوآیه است در حق جهودان وترسایان
که وغضب علیه وجعل منهم القردة والخنازیر وقوله تعالی در حق ترسایان قد ضلّوا من قبل واضلوا
کثیراً وضلوا عن سواء السبیل واگر برعموم حمل کنند روا باشد جزانکه اخبار وقرآن براین آمد قوله ولاالضالین
واصل ضلال هلاك باشد یقال ضلّ الماء فی اللبن اذاخفی وذهب فیه ووجوه ضلال در جای خود گفته شود
انشاءالله تعالی وذهاب ازراه حق وازوجه صواب ضلال باشد یقال ضل عن الطریق واضله غیره وفلان
ضال ومضلل اذا کان علی غیر صواب قال الشاعر الم تسئل تخبرك الدیار عن الحی المضلل این ساروا وبرای
آن لا که حرف نفی است بر غیرعطف کرد که دراو معنی نفی است یقال فلان غیر محسن ولامجمل وغیر
چون بمعنی سوی باشد نشاید حرف نفی را براوعطف کردن لایقال القوم عندی غیر زید ولاعمرو کمالایقال
سوی زید ولاعمرو فقها خلاف کردند در گفتن آمین درآخر الحمد بنزدیك اهل البیت علیهم السلام نشاید
واز قواطع نماز بود سوا اگر جهر کند واگراخفات اگرامام باشد واگر مأموم ومذهب شافعی آن است که
امام را مستحب است که چون الحمد بخواند آمین بگوید چون بجهر خواند که بلند نباید گفتن واین مذهب
عطا واحمد حنبل وداود واسحق است *
وابو حنیفه وسفیان ثوری ومالك را دوقول است یکی همچنین که گفتیم ودیگر آنك امام رانباید گفتن اما
مأموم راباید گفتن شافعی را دراو دو قول است درجدید گفت چندان آواز بردارد که خود شنود
ودر قدیم گفت اخفا نکند وآواز بردارد . واصحابش بر دو قولند اگرصف‌ها اندك است اخفا کنند
واگر صف‌ها بسیار باشد وآواز امام نشنوند جهر باید کردن دلیل برمذهب صحیح اجماع اهل البیت است
وطریقه احتیاط چه امّت ازدو قایلند یکی گفت نماز ببرد ویکی گفت اگر گویند رواباشد واگر نگویند روا
باشد احتیاط درآن باشد که ترك کنند چه انکس که گوید باید گفتن گوید که بی آن نمازش درست بود وانکس که گفت
نباید گفتن نمازش بریده شود پس احتیاط بااین باشد وطریقی اعتباری این است که در نماز فاتحه که
خواند یابروجه قرائة خواند یابروجه دعا خواند اگربروجه دعا خواند باتفاق نمازش درست نبود واگربروجه
قرائة خواند شرع وعرف مانع است از آنك عقب قرائة آمین گویند چنانکه عقب سایر آیات که در قرآن
هست متضمن دعا باجماع درانجا آمین نشاید گفتن دگر آنك رسول علیه الصلوة والسلام گفت (ان هذه الصلوة
لا یصلح فیها شی من کلام الادمیین) وباتفاق این نه کلام خداست کلام آدمیان است پس ترك باید کردن
ازاین وجوه والله الموفق

سورة البقره

بدانکه این سوره دویست وهشتاد وشش آیة است درعدد کوفیان وآن عدد امیرالمؤمنین علی علیه السلام است
وهفت بعدد بصریان وپنج بعدد مدنیان وسوره مدنی است جمله بیك روایت وبروایتی دیگر یك آیة مدنی
نیست که بحجة الوداع ازله بود وهی قوله تعالی . واتقوا یوماً ترجعون فیه الی الله . وعدد کلمات او ششهزار
ودویست وبیست ویك کلمه است وبیست وپنجهزار وپانصد حرف است وروایت است ازابوامامه ازابی کعب
که پیغمبر صلی الله علیه وآله گفت (انّ لکل شيءٍ سناماً وسنام القرآن سورة البقرة) گفت هرچیزیرا
کوهانی است وکوهان قرآن سورة البقره است . وسهل بن سعید روایت کند که رسول صلی الله علیه وآله

گفت هرکه این سوره را درسرای خود بخواند اگر بروز خواند سه روز شیاطین گرد سرای او نگردند
واگر درشب خواند سه شب شیاطین گرد سرای او نگردند . بریده روایت کند که رسول گفت سورة
البقره بیاموزی که اخذش برکت است وترکش حسرت است وباطل کاران برخداوند این سوره راه نیابند
یعنی ساحران . وابی کعب روایت کرد که رسول علیه السلام گفت هرکه او سورة البقره بخواند صلوة و
رحمت خدای براو باشد وچندانی ثواب یابد که مرابطی را درسبیل خدای که ترسش ساکن نشود . و
درخبری دیگر (وانّ اصفرالبیوت من الخیر بیت لایقرء فیه سورة البقره سورة البقره فسطاط القرآن)
گفت خالی تر خانه ازخیر خانهٔ باشد که دراو این سوره نخوانند سورة البقره سرای پردهٔ قرآن است
وهب منبه گفت هرکه او سورة البقره وآل عمران بخواند نام او ازعجیبا تابغریبا برسد گفتند عجیبا وغریبا
چه باشد گفت عجیبا زمین هفتم وغریبا عرش رب العزه . ابو هریره روایت کند که رسول علیه السلام
سریی را بغزا میفرستاد خواست تابرایشان امیری کند یك یك را پیش خود میخواند ومیگفت تو ازقرآن
چه دانی هرکس میگفت من فلان سوره دانم تا جوانی پیش آمد بسال ازهمه کهتر گفت یا رسول الله من
سورة البقره دانم گفت تورا امیرکردم برایشان گفتند یا رسول الله این جوان را بر ما پیران چگونه امیر
میکنی گفت معه سورة البقره اوسورة بقره داند وشما ندانید یاعجب اگرجوانی سورتیداند که پیران ندانستند
استحقاق امارت یافته برایشان پس جوان مردی که بیرون ازآن جمله سورهٔ قرآن داند وداند که درقرآن
محکم کدام است ومتشابه کدام وناسخ کدام ومنسوخ کدام ومجمل کدام و مفصل کدام برون ازآن از توریة
وانجیل وزبور حکم کند درمیان اهلش عجب باشد اگر مستحق امارت وامامت بود ؟ امیر المؤمنین علیه
السلام روایت کند که رسول علیه السلام گفت یاعلی . انا سید ولد آدم وانت سیدالعرب . گفت من سید
ولدآدم وتوسیدعربی وسلمان سید پارس است وصهیب سید رومیان وبلال سید حبشه است وطورسید
کوهها ست وسدره سید درختان است وسید ماهها ماه حرام است و سید کلامها قرآن است و سید قرآن
سورة البقره وسید سورة البقره آیة الکرسی است یاعلی دراین آیة پنجاه کلمه است درهرکلمه شرفی وذکری هست
والله تعالی وتقدس الموفق للصواب (قوله تعالی آلم ذلك الکتاب لا ریب فیه) بدانکه علما چند قول
گفته اند درآنکه سبب چیست که خدای تعالی دراوایل سورها حروف مقطع گفت بعضی گفتند سبب
آن بود که چون رسول علیه السلام قرآن خواندی جماعتی مشرکان بیامدندی ومجمع ساختندی وشعر
خواندندی وسمر گفتندی تامردمان آوازرسول نشنوند وحلاوت ولطافت وطراوت کلام قدیم جل جلاله
ندانند ورغبت نکنند دراسلام چنانکه قدیم جل جلاله ازایشان حکایت کرد (وقال الذین کفروا لاتسمعوا
لهذا القرآن والغوا فیه) خدای عز وجل آن حروف مقطع را بفرستاد وایشان مانند این نشنیده بودند
تاچون بشنیدند ایشان را عجب آمد خاموش شدند وگوش باقرآن کردند تادگر مانند آن خواهد بودن و
قرآن بشنیدند وحجت برایشان متوجه شد . قولی دیگر آنکه خدای تعالی باین حروف مقطع تنبیه کرد
خلقان را برانکه این قرآن ازجنس حروف واصوات است گفت الم ذلك الکتاب یعنی حروف مقطع این
کتاب یعنی این کتاب ازاین حروف مقطع منظوم است تا بدانند که جنسی دگر نیست مخالف حروف واصوات
قولی دیگرآن است که باین حروف تنبیه کرد خلقان را برحدوث قرآن گفت این کتاب از این حروف است
وازجنس اواست وعلامت حدوث درمقطع ظاهرتر بود ازآنکه درمنظوم ومراد آنکه چون معلوم است که

این حروف محدث است واین کلام از این جنس است یك جنس نشاید که بعضی قدیم بود وبعضی محدث
اکنون تفسیر آیه ابتدا کنیم واول ظاهر آیه بگوئیم تا خواننده را آسانتر بود انشأ الله تعالی

سورة البقرة مأتان وست وثمانون آیة وهی مدنیة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

الٓمٓ ذٰلِكَ الْكِتَابُ لَارَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ اَلَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ

آن کتاب شك نیست دراو بیان است پرهیزکارانرا آنانکه بگرویدند بنهانی وبپای دارند

الصَّلٰوةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ

نماز درآنچه روزی دادیم ما ایشان را هدیه کنند وآنانکه بگرویدند بانچه فروفرستادند بتو وآنچه فروفرستادند از پیش تو

وَبِالْاٰخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ أُولٰئِكَ عَلٰى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

وبسرای بازپسین ایشان درست دانند ایشان بربیانند ازخدای ایشان وایشانند که ظفر یافتگانند

این چهارآیة است اکنون بدانکه درمعنی این کلمه اعنی الم و مانندآن خلاف کردند بعضی گفتند . سرّ من
اسرارالله استأثرالله بعلمها . سری ازاسرارخداست که خدای تعالی بعلم آن مختص است بعضی دگرگفتند
(سرّ من اسرار القرآن) سرّی ازاسرار قرآن است ، از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کردند که
اوگفت . لکل کتاب صفوة وصفوة القرآن حروف التهجی . گفت هرکتابی راگزیده وخالصهٔ هست
وخالصهٔ قرآن این حروف مقطع است •
عبدالله عباس گوید قسم است خدای تعالی سوگند میخورد باین حروف برای انکه کلام او از این حروف
منظوم است . قولی دیگر ازاوآن است که ثناءاست که خدای تعالی برخود میگوید سعید جبیر میگوید نامهاء
خداست اگرمردم تالیف این بدانند کردن نه بینی که آلر وحم ون جمع کنی الرحمن باشد . قتاده گفت
این نامهاء قرآن است . عبدالرحمن زیداسلم میگوید نام سوره است قولی دیگر ازعبدالله عباس آن است که این
حروفی است مأخوذ ازنامهاء خدای تعالی چنانکه کهیعص کاف از کافی است وها از هادی است ویا ازحکیم است
وعین ازعلیم است وصاد ازصادق است . بعضی دیگر گفتند خدای تعالی عبارت کرد ازجملهٔ حروف هجاء ببعضی
چنانکه گویند فلان ا ب ت ث آموزد ومراد جمله باشد وابجد می آموزد ومراد جمله باشد ومراد آن است که
کتاب ازاین حروف است چنانکه برفت وبراین بیانات بسیار استشهاد کردند منها قول الشاعر (قلنا لها قفی لنا قالت
قاف) (لاتحسبی انا نسینا الایجاف) شاعر خواست تاوقفت گوید بیك حرف قناعت کرد گفت قاف وعرب
عبارت کند ازجمله چیزی ببعض نه بینی که خدای تعالی میگوید (واذا قیل لهم ارکعوا لایرکعون) چون گویند
ایشانرا رکوع کنی یعنی نماز کنی برکوع که بعضی از نماز است اکتفا کرد ازذکر جمله وهمچنین قوله
(واسجدوا واقترب اما قوله آلم عبدالله عباس گفت معنی آن است . انا الله اعلم . من خدای بهتر دانم مجاهد وقتاده
گفتنداز نامهاء قرآن است . ربیع انس گفت الف از الله است ولام ازلطیف ومیم ازمجید محمد کعب قرظی
گفت قسم است بالاء ولطف ومجد خدای تعالی . روایت دیگرازعبدالله عباس آن است قسم است وسوگند
بخدای وجبرئیل ومحمد اهل اشارت گفتند الف انا لام لی میم منی بالف اشارت بان کرد که همه منم بلام
اشارت بان کرد که همه مراست بمیم اشارت بان کرد که همه ازمن است . درمحل او خلاف کردند بعضی گفتند

محلی نیست اورا ازاعراب وبعضی گفتند در محل رفع است بابتدا وذلك مبتداء دوم است ولاریب فیه خبر مبتداء دوم است وروا بود که الم مبتدا بود وذلك الکتاب خبر مبتدا بود ولاریب فیه در محل حال بود . ای هذه الحروف ذلك الکتاب غیر مشکوك فیه . قوله ذلك الکتاب . ذا اشارة است ولام عماد وکاف خطاب وکتاب بمعنی مکتوب است چون حساب که بمعنی محسوب باشد واین دینار ازضرب فلان است یعنی مضروب اوست وبیان کردیم که اصل او جمع باشد در کتاب خلاف کردند عبدالله وحسن بصری وقتاده ومجاهد وضحاك ومقاتل گفتند قرآن است وبراین قول ذلك بمعنی هذا باشد چنانکه شاعر گوید (اقول له والرمح یاطر متنه) (تامل خفافاً اننی انا ذالکا) ای اننی انا هذا وعبدالله عباس گفت معنی آن است که این آن کتاب است که من وعده دادم تورا که بتو خواهم فرستادن یمان گفت یعنی این آن کتاب است که در توریة وانجیل خبر دادم . سعید جبیر گفت مراد از کتاب لوح محفوظ است که خدای قرآن برلوح محفوظ پدید کردی تا جبرئیل ازلوح برخواندی ورسول علیه السلام را خبر دادی یعنی که این کتاب منزل نقل ازآن مکتوب لوح محفوظ است . عکرمه میگوید مراد بکتاب توریة وانجیل است یعنی الم که نام قرآن است که وصف ونعت آن در کتاب شما که توریة وانجیل است مسطور است ابن کیسان گفت خدای تعالی پیش ازسورة البقرة چندسورتها فرستاد ذلك اشاره بان است یعنی آن سورتها که مشرکان باو تکذیب کردند کتاب من است ودرآن شکی نیست لاریب فیه ریب شك باشد واین لا که اسم را باو بنا کنند برفتح نفی جنس را باشد یعنی هیچ شك نیست دراو گفتند که ریب بلیغ تر ازشك باشد یعنی شك نیست در صحتش وآن کلام خداست ووحی وتنزیل اوست ومعجز رسول است وگفته اند ظاهر لفظ نفی است ومعنی نهی یعنی شك مکنی دراو چنانکه گفت . فلارفث ولافسوق ولاجدال فی الحج . یعنی درحج ازاین سه هیچ نکنی قوله هدیً للمتقین . مراد باین بیان وحجة ودلالت است یعنی دراین قرآن حجتی ودلیلی هست آنان راکه تامل کنند ونظر کنند وهدی درقرآن بروجوه آمد یکی بمعنی بیان چنانکه درآیت هست . وفی قوله هدیً للناس ومانند این بسیار است . من قوله تعالی ومامنع الناس ان یؤمنوا اذجاءهم الهدی ومن قوم موسی امة یهدون بالحق . ودگر بمعنی اسلام . فی قوله تعالی انك لعلی هدیً مستقیم . دگر بمعنی دعوة فی قوله تعالی . وانك لتهدی الی صراط مستقیم . دگر بمعنی لطف ولطف آن باشد که مکلف را بطاعت نزدیك تر گرداند وازمعصیت دورتر گرداند کما فی قوله تعالی . والذین اهتدوا زادهم هدیً ای لطفاً . وقوله وزدناهم هدی . دیگر بمعنی ایمان . قوله تعالی انحن صددنا کم عن الهدی . دیگر بمعنی توریة فی قوله تعالی ولقد آتینا موسی الهدی . دگر بمعنی قرآن . فی قوله ومامنع الناس ان یؤ منوا اذجاءهم الهدی . دگر فی قوله ولقد جاءهم من ربهم الهدی . دگر بمعنی زیاده الطاف باشد که خدای تعالی بامؤ منان کند دراداء طاعت واجتناب مقبحات که آن با کافران نشاید کردن وآن هرکجا که میگوید . والله یهدی من یشاء . یعنی آن لطف خاص است بامؤمنان خواهد که کند چه با کافران نشاید کردن که ایشان را لطف نباشد. دگر بمعنی ثواب. فی قوله تعالی والذین قتلوا فی سبیل الله فلن یضل اعمالهم سیهدیهم ویصلح بالهم ای یثیبهم . وقوله تعالی ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات یهدیهم ربهم بایمانهم . دگر بمعنی ارشاد وسلوك بایشان درراه بهشت . فی قوله تعالی ویهدیهم الی صراط مستقیم . وفی قوله تعالی ولوشئنا لآتینا کل نفس هدیها . وحقیقة آن از این دو بیرون نیست یافوز ونجات است یا دلالة وبیان ودر وجوه هدی وجهی دگر گفته اند بمعنی طریقهٔ نیکو وسیرة پسندیده . فی قوله تعالی فبهدیهم اقتده ای بسیرتهم وطریقتهم . امادراین آیه بیان ودلالت است مراد ※

اگر گویند چه گونه گفت خدای تعالی که این قرآن هدی متقیان است ونزدیك شما چنان است که قرآن هدی است متقی ونا متقی را جواب گوئیم ازاین دوجواب است یکی انکه چون گوید قرآن بیان متقیان است نگفته باشد که نا متقیان را بیان نیست که این دلیل الخطاب باشد ودلیل الخطاب بنزدیك بیشتر اهل علم باطل است جواب دوّم آنست که قرآن بیان ودلالت است متقی وجز متقی را ولکن چون متقیان منتفع شدند باو ایشان را تخصیص کردند چنانکه گفت . انّما انت منذر من یخشیها . گفت تو پیغمبر آنی که بترسد از قیامت وپیغمبر پیغامبر کافهٔ خلقان است ولکن چون منتفع ایشان بودند ایشانرا بذکر تخصیص کردند . اکنون بدانکه اصل تقوی وقوی بوده است من وقیت چون تکلان من وکلت وتخمه من وخم ومتقی آن باشد که بپرهیزد ازمعاصی وترك واجبات واصل کلمه از وقایت است وآن حفظ باشد یعنی خویشتن از معاصی نگاه دارد واهل علم در تقوی ومتقی بسیار سخن گفته اند در خبر است ازرسول علیه السلام پرسیدند ازتقوی گفت مجمع تقوی این آیت است که . انّ الله یأمر بالعدل والاحسان . تاباخر آیه عبدالله عباس گفت متقی آن باشد که ازشرك وکفر ومعاصی اجتناب کند . عبدالله عمر گفت تقوی آن باشد که خودرا کمتر از همه کس بینی . کعب الاحبار پرسیدند ازتقوی گفت هرگز درهیچ ره اتیه خارناك رفتهٔ گفتند آری گفت چگونه کنی درآن تیه گفتند خویشتن نگاه داریم ازآن تیه گفت متقی آن باشد که درراه دین همچنان رود خویشتن را از معاصی چنان نگاه دارد که آن رونده پای خودرا ازتیه نگاه دارد عبدالله معتز این معنی بگرفته است ونظم کرده میگوید (خل الذّنوب صغیرها) (وکبیرها فهوالتقی) (واصنع کماش فوق ارض) (الشوك یحذر ما یری) (لاتحقرّن صغیرةً) (انّ الجبال من الحصی) شهر بن جوشب گوید متقی آن باشد که انچه حلال باشد رها کند ازترس انکه نبادا که درحرام افتد عمر عبدالعزیز گفت . المتقی ملجم کالمحرم فی الحرم . گفت پرهیزکار لگام دارد چون مرد محرم درحرم . فضیل عیاض گفت تقوی آن باشد که برای مردمان آن خواهد که برای خود خواهد . شبلی گفت ان تتقی ماسوی الله گفت تقوی آن باشد که از هرچه جز خداست بپرهیزی . سهل بن عبدالله گفت تقوی آن باشد که بپرهیزی بدل ازغفلات وبنفس از شهوات وبحلق ازلذّات وبجوارح ازسیئات آن وقت که این کرده باشد امید باشد تورا بوصول درجات ونجات از درکات . امیرالمؤمنین را پرسیدند ازتقوی گفت متقی آن باشد که اگر جملهٔ اعمال او برطبقی نهند وازروی مثل ودستاری بر روی آن نه افکنند وگرد همهٔ جهان بگردانند برانجا چیزی نباشد که اورا ازآن شرم آید وپنهانش باید داشتن . درخبر رسول صلی الله علیه وآله که گفت لا یبلغ العبد حقیقة التقوی حتی یدع مالا بأس به حذراً مماّ به البأس . گفت بنده بحقیقت تقوی نرسد تاانچه با آن باکی نبود رها کند ترس آن را که بان باکی بود وبهترین خصال تقوی آنست که زاد سفر قیامت است . وتزوّدوا فانّ خیرالزاد التقوی . قال الشاعر (المرء ان یعطی مناه) (ویابی الله الّا ما ارادا) (یقول المرء فائدتی ومالی) (وتقوی الله افضل ما استفادا) ※

قوله الّذین یؤمنون بالغیب . بدانکه حقیقة ایمان تصدیق بدل باشد هم درلغت وهم درشرع واین لفظ چنانکه دراصل وضع آمد وآن تصدیق است بمانده است بیانش . قوله تعالی فی قصة یعقوب وما انت بمؤمن لنا ولوکنّا صادقین ای بمصداق . این متفق علیه است که اگر کسی دعوی نقل کند دلیل براو

باشد وفقد دلیل دلیل باشد بر بطلان این دعوی . دگرانکه خدای تعالی هرکجا ایمان گفت در قرآن بدل باز بست واضافه بادل کرد چنانکه گفت . من الذین قالوا بأفواههم ولم تؤمن قلوبهم . وچنانکه گفت و قلبه مطمئن بالایمان وچنانکه گفت . کتب فی قلوبهم الایمان . و چنانکه گفت . قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا ولمّا یدخل الایمان فی قلوبکم . دگرانکه خدای تعالی هرکجا ذکر ایمان کرد عمل صالح بان مقرون کردکه . آمنوا وعملوا الصالحات . اگر عمل صالح از جملهٔ ایمان بودی این تکرار لغو بودی وبمثابهٔ آن بودی که گفتی . انّ الذین آمنوا وآمنوا . واین نه کلام حکیم بود این جمله دلیل است برانکه ایمان تصدیق بدل است پس خلاف قول معتزلیان وحشویان اهل اخبار که گفتند که ایمان تصدیق بدل است واقرار بزبان وعمل بأرکان واخباریکه در این باب روایت کرده‌اند بعضی مردوداست از انکه سندش مطعون است وبعضی آحاد است که ایجاب علم نکند وانچه بادلهٔ قاطعه درست شده باشد برای آن ترك نکند وبعضی متأوّل است واین در کتب اصول مشروح باشد استقصاء کلام در این باب این کتاب احتمال نکند . امّا غیب هرچه مغیب باشد از چشم‌ها ومصوّر باشد در دلها واین مصدری بجای اسم فاعل است چنانکه صوم بمعنی صایم است وزور بمعنی زایر . ابوالعالیه میگوید ایمان بغیب آن باشد که ایمان آورد بخدای عزّ وجلّ وفرشتگانش وکتابهایش وپیغامبرانش وقیامت وبهشت ودوزخ و ثواب وعقاب ونشور که این همه غیب است عطا میگوید مراد آن است که من آمن بالله هرکه بخدای ایمان دارد بغیب ایمان داشته باشد عاصم بن النجود میگوید مراد بغیب قرآن است کلبی میگوید انچه نیامده بود غیب آن است ابن جریح گفت مراد بغیب وحی است بیانش قوله تعالی عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احداً ای علی وحیه . وقوله وما هو علی الغیب بضنین . حسن بصری میگوید غیب آخرت است در تفسیر اهل البیت علیهم السلام میاید که مراد بغیب مهدی امّت است که غایب است از دیدار خلقان وموعود است در اخبار وقرآن امّا در قرآن فی قوله (وعدالله الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم الی آخر الایه) وامّا اخبار بیشمار است . منها قوله علیه السلام لو لم یبق من الدنیا الّا یوم واحد لطوّل الله ذلك الیوم حتی یخرج رجل من اهل بیتی یواطی اسمه اسمی وکنیته کنیتی یملاء الارض عدلاً وقسطاً کما ملئت جوراً وظلماً . گفت اگر از دنیا نماند الا یکروز خدای عزّ وجلّ آن روز دراز گرداند تا مردی از فرزندان من بیاید نامش نام من وکنیتش کنیهٔ من وزمین را پراز عدل باز کند پس از انکه پراز جور باشد واین صفات مجموع نیست الا در این شخص که این قوم گفتند که در غیبت است وباخر زمان خروج کند واین خبر در کتب مؤالف ومخالف باسانید درست نوشته شده است وچون بایاتی رسیم که متضمن این معنی بود آن اخبار مستقصی گفته شود انشاءالله عزّ وجل راوی خبر گوید که یکروز رسول صلی الله علیه وآله صحابه را گفت دانی که از مؤمنان که فاضلتر است گفتند فرشتگان گفت ایشان چنین اند ونه ایشان را میخواهم گفتند پیغمبران گفت ایشان چنین اند ونه ایشان را میخواهم گفتند یارسول الله کیستند ایشان گفت جماعتی که از پس من باشند تا باخر زمان مرا ندیده وسخن من ناشنیده ومعجزات من نادیده ورقی مغلق بینند وسوادی بر بیاض بر آن کار کنند ایشان فاضلترین اهل ایمانند انگه برخواند . الذین یؤمنون بالغیب . ودر خبری دیگر آمد که در عقب این گفت . اولئك اخوانی حقاً . ایشان برادران منند براستی گفتند یارسول الله ما برادران تو نه‌ایم گفت انتم اصحابی وهم اخوانی . شما یارانید وایشان

برادرانند . قوله ویقیمون الصلوة . در اقامهٔ نماز دو قول گفتند یکی ادامة یعنی مادام نماز بپای دارند وبهیچ وقت در نماز خلل نکنند ومواظبت ومداومت نمایند چنانکه گویند فلان مقیم علی کذا ای مدیم له واقام الحج واقام السوق گویند چون پیوسته برسر کار باشد وفرو نگذارد چنانکه شاعر گفت (اقامت غزالة سوق الضراب لاهل العراقین حولاً قمیطا) وقول دویم انکه ادا کنند بروجه خود بارکان وشرایط وحقوق خود چنانکه گویند فلان مقیم لهذا الامر اذا اتی به معطی حقوقه . اما صلوة در لغت دعا باشد چنانکه شاعر گفت (وقابلها الریح فی دنّها) (وصلی علی دنها وارتسم) ای دعا علیه چون چنین باشد این از الفاظ منقوله باشد برای انکه در شرع عبارت است از این افعال که قیام وقعود ورکوع وسجود است بخلاف انکه در ایمان گفتیم وشبه او باصل وضع از انجاست که غالب بر نماز دعاست برای انکه عبادت است مر خدای را وخواندن او برسبیل خضوع وخشوع وابو حامد الخارزنجی میگوید اشتقاق او از صلاست وآن آتش باشد من قولهم صلیت العصا اذا قوّمتها بالصلا وهی النار وقال الشاعر (فلا تعجل بامرك واستدمه) (فما صلی عصاك كمستدیم) (ای ماقوم امرك كالمتأنی . اکنون باید که نماز کن متأنی باشد وحدود او نگاه دارد وشرایط آن ظاهراً وباطناً بجای آورد چنانکه آنکس که چوب بر آتش راست کند چه اگر تأنی نکند پیش از وقت بجنباند بشکند واگر بسیار بر آتش رها کند بسوزد بروفق آنچه شرع فرموده است تا نماز او عبادة باشد وگفته‌اند اشتقاق او از صلی است وآن لزوم باشد . قوله تصلی ناراً حامیه وقوله سیصلی نار ذات لهب . ومنه قول الشاعر ولیس یصلی بحبل الحرب جانبها . وصلوان گویند دو استخوان عجز اسب را ومصلی گویند اسب دویم را که در سابقه تازند برای انکه ملازم بود سابق را ومراد بصلوة در آیه نماز پنجگانه است ولام تعریف عهد است یعنی آن پنج نماز معلوم معهود که در شرع مشهور است واگرچه لفظ او واحد است مراد جمع است چنانکه خدای تعالی گفت . فبعث الله النبیین مبشرین ومنذرین وانزل معهم الکتاب . مراد جمع است یعنی الکتب . قوله تعالی ومما رزقناهم ینفقون . حد روزی هر آن چیزی بود که حی را باشد که بان منتفع شود وکس را نباشد که اورا از آن منع کند وچون چنین بود شامل بود جمله منفوعات را از اینجا گویند . رزقه الله داراً وعقاراً وولداً وعلماً وغیر ذلك مما ینفع به . واز اینجا معلوم شود که حرام روزی نباشد دلیلش این آیت است ومما رزقناهم از انچه ما ایشان را روزی دادیم وآنچه خدای دهد حرام نباشد چه حرام ممنوع باشد از اینجا محظور گویند وحرمان ضد رزق بود ومحروم خلاف مرزوق باشد وحرمنا ضد رزقنا بود اگر حرام روزی باشد اینقاعده مناقص آیة بود وآن قول که ادا کند بمناقضهٔ قرآن باطل باشد دگرانکه آیه وارد است مورد مدح خدای تعالی مدح میکند ایشانرا بانفاق روزی اگر حرام روزی بود بریك فعل هم ممدوح بودندی هم مذموم دگرانکه حق تعالی گفت (کلوا مما رزقکم الله حلالاً طیباً) واین لفظ امر است ومراد اباحت واباحه ضد تحریم بود دگرانکه حلالاً طیباً نصب بر حال است یعنی اباحت من شمارا در آن حال باشد که روزی حلال بود وطیب چه اگر حال نه این باشد این اباحه نبود بل ببدل او خطر بود ومنع وتحریم ینفقون اصل انفاق اخراج مال باشد از دست واز ملك واز اینجاست نفق المبیع نفاقاً چون مشتریش بسیار باشد زود از دست بایع بشود ونفقت الدابة نفقاً آن باشد که بمیرد برای خروج روح از تن او ونافقا سوراخ موش دشتی باشد برای انکه از انجا بدر آید ونفق سربی باشد در زیر زمین که آن را راهی باشد بجاهی . فی قوله تعالی فان استطعت ان تبتغی نفقاً فی الارض اوسلماً فی السماء . عبدالله عباس میگوید مراد زکوة است برای انکه نماز پیوست است وعبدالله مسعود میگوید مراد نفقه مرد است براهل وعیال برای انکه آیه پیش از وجوب زکوة نازل بود ضحاك میگوید

مرادصدقه‌است وآنچه‌دروجوه‌برّخرج کنند واولی‌ترحمل آیة‌بودبرعموم تاهمه معانی داخل بودتحت آن . قوله والذین یؤمنون . آنانکه‌تصدیق کنندبماانزل الیك بانچه‌برتو فرستاده‌اند ای محمد یعنی قرآن وما انزل من قبلك وآنچه‌ازپیش توفروفرستاده‌اند یعنی کتابهاءمقدم چون صحف ابرهیم وتوریة موسی وزبور داود وانجیل عیسی علیهم‌است‌السلام خدای عزوجل مدح کرد آنان‌راکه‌چون بقران‌ایمان‌آوردند بکتب‌اوایل هم‌ایمان آوردند چه‌ایمان‌آوردن وتصدیق کردن جمله انبیا ورسل‌را وآنچه‌ایشان‌آوردند حق ودرستی آن دانستن‌از جملهٔ‌ایمان‌است تاکسی گمان‌نبرد که‌برای‌انکه‌آن کتابهامنسوخ‌است بان‌ایمان نبایدآوردن . قوله وبالاخرة هم‌یوقنون . آخرةصفة موصوفی محذوف‌است تقدیراین‌است‌که‌وبالدارالاخره بسرای‌بازپسین‌یعنی‌قیامة یقین‌دانند وبرای آنش آخرت‌خواند که‌متأخراست ازدنیا ومراد اموری است‌که درآخرت باشد ازبعث ونشور وحساب وکتاب وثواب وعقاب ویقین‌هرعلمی‌باشد مستدرك پس شك‌سوااگرضروری‌بود واگر اکتسابی‌وازاین‌کارمیگویند که‌من وجودجودیقین‌میدانم که‌این‌علم نه مستدرك‌است وخدای‌را جل جلاله عالم خواندومتیقن‌نخواندبرای‌اینکه گفتیم اگر گویندنه‌معنی این‌داخل‌است.فی‌قوله‌تعالی‌الذین‌یؤمنون‌بالغیب . اینجا تکرارکردن چه‌معنی‌دارد جواب‌ازاودووجه‌باشد یکی‌انکه‌آنجااجمال کرد وبرسبیل جمله گفت واینجاتفصیل داد چه‌اول مجمل‌است واین‌معین *

دوم انکه درآن آیت جمله مرادبود ودراین‌آیت قیامة را ازآن جمله بدکر افرادکرد تخصیص‌را چنانکه خدای تعالی گفت . واذ اخذنا من النبیین میثاقهم ومنك ومن نوح وقال تعالی وملائکته ورسله وجبریل ومیکال . روایت‌کرده اند ازرسول علیه السلام که اوگفت . یاعجباً کل‌العجیب للشاکر فی الله وهو یری خلقه . گفت عجب وهمه عجب از آنکه در خدای تعالی بشك باشد واو خلق را میبیند و یاعجباً ازآن کس که او بسرای خلود منکر باشد ویاعجباً ازآنکه بعث ونشوررا منکر باشد واو هرروز وهرشب بمیرد وزنده شود یعنی خواب رود وبیدار شود و یاعجباً ازآن کس که بسرای‌خلود یعنی بهشت تصدیق کند وبراست دارد واو سعی‌کند برای سرای غرور و یاعجباً ازمتکبر فخور واورا ازنطفهٔ آفریده‌اند و باز بمرداری شود ودر این میانه خود نداند که بااو چه خواهندکردن . ابوذر غفاری روایت‌کند ازرسول صلی الله پرسیدم که درتوریة چیست گفت بیشتر مواعظ‌است گفتم یارسول‌الله ازآن جمله چیزی بفرمای گفت درتوریة هست . عجبت لمن ایقن بالموت کیف یفرح . عجب ازآنکس‌که یقین داند که بخواهد مردن چگونه شادشود وعجب ازآنکس که او دوزخ داند چگونه باز خندد وعجب ازآنکس که دنیا می‌بیند که چگونه میگرداند اهلش‌را چگونه دل بردنیا نهد وعجب ازآنکس که او بقدر ایمان دارد چگونه رنج برخود نهد وعجب ازآنکه حساب یقین داند وپس عمل نکند . انس مالك روایت کند که یکروز رسول علیه السلام میرفت برنای انصاری پیش‌او برافتاد رسول‌علیه‌السلام‌اورا گفت . کیف اصبحت یاحارثه . چگونه درروزآمدی ای‌حارث گفت . اصبحت مؤمناً حقاً . در روز آمدم مؤمن بحق رسول علیه السلام گفت بنگر تا چه میگوئی هرحق‌را حقیقتی هست حقیقة ایمان تو چیست گفت یارسول الله خویشتن ازدنیا باز گرفته ام شب نمیخسبم وروز نمیخورم وپنداری‌که درعرش خدای مینگرم که ظاهرشده‌است خلقانرا وپنداری که دراهل بهشت مینگرم که بزیارت یکدیگر میشوند ودراهل دوزخ مینگرم که بانگ میدارند رسول گفت ابصرت فالزم تومستبصر شدهٔ براین ملازمت کن تو بندهٔ که خدای دلت را بایمان منور بکرده است این است بعضی صفات آنانکه

وبالاخرة هم یوقنون . آخرة بیقین دانند وهم برای تأکید آورد کوفیان‌آنرا عماد خوانند وبصریان فصل . قوله اولئك . دراو چند لغت‌است اولئك واولاك واولالك . قال الشاعر . وهل یعظ‌الضایل الّااولالکا والاء والی واولی جمع را باشد وکاف درلفظ واحد ولفظ جمع اعنی ذاك واولیك کاف خطاب است وباقصر بدل‌کنند همزه‌را بلام وبامد نکشد تاثقل مد ولام برکلمهٔ جمع نشود واو اسمی مبهم است صالح بود هر حاضررا ومعروف بود باشارت چون هذا وذلك علی هدیً علی رشد وبیان وبصیره یعنی آنانکه چنان باشد که ذکر ایشان درآیات مقدّمه برفت ایشان بررشد وبیان وبصیره باشند ازخدای عزّ وجل . عبدالله‌مسعود وجماعتی ازصحابه روایت‌کردند که . انّ الذین یؤمنون بالغیب تاباخرآیه . درمؤمنان عرب فرود آمد واین آیت‌که ازپس اواست . والذین یؤمنون بماانزل الیك تاباخرآیت . درمؤمنان اهل کتاب فرود آمد آنگه ازحق‌تعالی هردوگروه را جمع کرد دراین‌آیه وصف کرد ایشان را بانکه اولئك علی‌هدی من ربهم من‌ابتداء غایت است وشاید که تبیین بود وتفسیر هدی برفت مستقصی عون بن عبدالله گفت . الهدی من الله کثیر ولا یبصره الّا بصیر ولایعمل به الّا یسیر الاتری انّ نجوم‌السماء یبصرها‌البصراء ولایهتدی بها الّاالعلماء . گفت هدی ازخدای بسیاراست ولیکن الّا بصیری نبیند والا اندك براو کارنکنند نبینی که ستارگان آسمان بسیارند همهٔ بینندگان بینند ولیکن هدایت باو جز عالمان را نباشد واولئك هم المفلحون . هم عماد است یا فصل چنانکه برفت وفلاح وظفر وفوز ونجح دریافت مرا بود چنانکه شاعر گفت (اعقلی ان کنت لما تعقلی) (ولقد افلح من کان عقل) ای ظفر بحاجته یعنی اینان که ذکرشان برفت آنانند که مراد خود دریابند ازثواب وفوز وظفر یابند وبرسد بانچه امید داشته ومعنی دیگر فلاح را بقابود چنانکه لبید گفت (نحل بلاداً کلهـا حل قبلنا) ونرجوالفلاح بعد عاد وحمیر) ای البقا و دیگر میگوید (لو انّ حیاً مدرك الفلاح) (ادرکه ملاعب الرماح) ومرادهم بقاست . محمد بن علی باقر روایت کند ازجابر عبدالله انصاری که او گفت از ام السلمه پرسیدند حدیث ازامیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم که گفت . انّ علیاً وشیعته هم‌الفائزون . وفلاح وفوز بیك معنی باشد واصل کلمه درلغت شق وشکافتن‌بود ازاینجا برزگررا فلاح خوانند وافلح گویند شکافتهٔ لب زیرین را ودرمثل چنین است که الحدید بالحدید یفلح ای یشق . مجـاهد گفت این چهار آیت درحق مؤمنان است و دو آیة ازپس این درشأن کافران وسیزده آیة پس از آن درشأن منافقـان (*)

اِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَاَنْذَرْتَهُمْ اَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ خَتَمَ اللّٰهُ

آنانکه کافر شدند راست است برایشان اکرشان ترسانی واکر نترسانی ایمان نیارند مهرنهاد خدای

عَلٰى قُلُوبِهِمْ وَعَلٰى سَمْعِهِمْ وَعَلٰى اَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

بر دلهایشان وبرکوشهایشان وبرچشمهاشان پوششی هست وایشان را عذابی بزرك باشد

این دو روایت است انّ حرفی است که درکلام برای تأکید آرند الذین اسمی موصول باشد وما بعداو صلهٔ او باشد وصله وموصول درمحل نصب باشد بان وسواء علیهم تاباخرکلام درجای خبر اواست . بدانکه کفر درلغت ستر باشد . من قول لبید فی لیلة کفرالنجوم غمامها . مرد پوشیدهٔ بسلاح را کافر خوانند وبرزگررا کافر خوانند برای آنکه دانه در زمین پوشند

قوله اعجب الکفار نباته ای الزراع . وشب را کافرخوانند برای آنکه چیزها را بتاریکی باز پوشاند لبید

گفت (حتی اذا القت یداً فی کافر) (واجن عورات الثغور ظلامها) ودراصطلاح کفرجحود بدل باشد
وبنزدیك ما ازفعل دل باشد چنانکه ایمان برای آنکه خدای تعالی آنرا نیز بادل حواله کرد . فی قوله ولکن
من شرح بالکفر صدراً . سوآء مرفوع است بانکه خبر مبتدأ است مقدم برمبتدأ و انذرتهم ام لم تنذرهم
درجای مبتدا است وتقدیر کلام چنین است که الانذار وترکه مستویان علیهم . وهمزهٔ اول همزهٔ استفهام
است ودوم همزهٔ افعل است که آنرا همزهٔ تعدیه گویند برای آنکه نذرت بالقوم اذا علمت بهم باشد و
انذرت غیری اعلمته باشد جز آنکه انذار اعلام باتخویف بود وهرمعلمی را منذر نخوانند تا باعلام تحذیر
نکند اهل کوفه وابن عامر خوانند ءانذرتهم بدوهمزهٔ صریح وباقی بتخفیف همزهٔ اوّل وتلیین همزهٔ دوم
واهل مدینه ازمیانهٔ هردو همزه بالفی فصل کنند مدی حاصل شود الّا ورش وابوعمرو وحلوانی وهشام
جایز داشته اند ومعنی استوآء اعتدال باشد چنانکه یکیرا بریکی رجحان نبود یعنی اگر انذار کنی واگر نکنی
بنزدیك ایشان یکی باشد درآنکه ایمان نخواهند آورد چنانکه ابن الرّقیات میگوید (تعدّت بی الشهباء نحو
ابن جعفر) (سوآء علیها لیلها ونهارها) یعنی فرقی نیست اورا ازمیان شب و روز وقال آخر (ولیل
یقول المرء من ظلماته) (سوآء صحیحات العیون وعورها) ام حرف عطف است برهمزهٔ استفهام چنانکه
گوئی . ازید عندك ام عمرو . ولم حرف جزم است لایؤمنون یعنی لایصدقون وارد است درحق کسانیکه
خدای عز وجل ازایشان دانست که ایمان نخواهند آوردن قطع طمع رسول کرد ازایمان ایشان تامعلق القلب
نباشد که . الیأس احدی الراحتین . ونومیدی راحتی باشد از دوراحت واین جز برمذهب اهل عدل
راست نبود چه ازحکیم راست نبود که منع میکند ایشان را از ایمان وکفر دردل ایشان می آفریند وانکه
رسول را دل خوش میدهد تا دل تنگ نشود بکفر ایشان . ختم الله علی قلوبهم . بدانکه این آیه ازجملهٔ
آیتهای متشابه است وظاهر آیة چنان مینماید که خدای تعالی بندگان را باز دارد بمهر که بردل ایشان نهد
ودرآیه وجوهی هست ازتأویل که آیت را ازآن ببرد که مجبره بان تمسکی باشد یکی آنکه ختم درکلام عرب
بمعنی گواهی بود عرب گوید . اراك تختم علی یقول فلان . تورا چنان می بینم که مهر بسخن فلان باز مینهی
یعنی گواهی میدهی برصدق آن . وختمت علیك بانّك لاتعلم . من مهر باز نهادم بانکه تو این کار ندانی
یعنی گواهی دارم ومعنی آیت آن بود که خدای تعالی گواهی داد بردلهای ایشان که نظر نمیکنند ونمیدانند
وقبول حق نمیکنند . ووجه دوّم آن است که ختم بمعنی علامت بود چنانکه درشاهد یکی ازما مهری برای
علامت برجای نهد خداوند بردلهای کافران علامتی کند که فرشتگان ایشان را باز بشناسند و از ایشان
تبرا کنند ولعنت کنند ایشان را وبرای ایشان استغفار نکنند چنانکه برای مؤمنان . وجهی دیگر آنست
که مراد باین طبع وختم نه چیز مانع باشد ازایمان نبینی که دردگر آیة گفت . بل طبع الله علیها بکفرهم
فلایؤمنون الّا قلیلاً . ایشان ایمان نیارند باآن مهر الا اندکی واگرمانع بودی اندك وبسیاررا مانع بودی
وجهی دیگر آنست که این عبارة باشد ازاصرار ایشان برکفر وقطع طمع رسول علیه السلام ازایمان ایشان
گفت چون کسانی اند که مهر بردلها نهاده اند دراین باب چه عرب چون خواهد که درتشبیه مبالغه کند
حرف تشبیه بیفکند گوید . هو اسد . او شیر است یعنی بشجاعت چون شیراست یعنی ایشان چیزی
نخواهند شنیدن ودیدن ودانستن چون کسی که بردل وچشم وگوش مهردارد ومانند این تأویل گوئیم
. فی قوله صم بکم عمی . چون کران وگنگان وکورانند درقلت انتفاع بگوش وزبان وچشم چنانکه گفت

. انّك لاتسمع الموتی . تومردگان را نتوانی چیزی شنوانیدن یعنی چون مردگانند اینان وچنانکه گفت . لمن
کان له قلب . کسی را که دل باشد وهیچکس نباشد که اورا دل نبود ومعلوم است بضرورات که این جمله
مجازاست برسبیل مبالغه فرمود جل جلاله دروصف ایشان بنظر نکردن وفهم نکردن وبراین منهاج است
آنکه شاعر میگوید (لقد اسمعت لو نادیت حیاً) (ولکن لاحیات لمن تنادی) فی قوله علی سمعهم .
اگر گویند چرا سمع بلفظ واحد گفت وقلوب وابصار بلفظ جمع جواب گوئیم سمع مصدراست ومصدررا
تثنیه وجمع نکنند بل تثنیه وجمع او بلفظ واحد باشد چنانکه رجلان صوم ورجال صوم . وجهی دیگر
آنکه سمع هریك ازایشان خواست وهریك را سمعی باشد چنانکه گویند . اتانی برأس کبشین . یعنی برأس
کل واحد منهما وقال الشاعر (کلوا فی بعض بطنکم تعفوا) (فانّ زمانکم زمن خمیص) ونگفت فی بعض
بطونکم بانکه اضافه باجمع کرد وخطاب باجماعتی . ووجه سیم سیبویه گفت اگرچه واحد گفت بلفظ
بقرینهٔ دو لفظ جمع ازاو جمع دانند چنانکه (یخرجهم من الظلمات الی النور) چنانکه گفت (عن الیمین
وعن الشمال) وانوار وایمان خواست قال الراعی . بها جیف الحسری فامّا عظامها فبیض فامّا جلدها
فصلیب فانّما اراد جلودها . ودرشاذ بن ابی عیله خوانده است وعلی اسماعهم ووقف بایدکردن عند قوله
علی سمعهم چه آنجا کلام تمام است . وعلی ابصارهم غشاوة . جملهٔ دیگرباشد ازکلام وغشاوة غطا وپوشش
بود یعنی پوششی که بان حق نمیبینند وغاشیهٔ زین ازاینجا گویند که پوشش زین باشد وغشی علیه آن باشد که
ازهوش بشود وغشیان کنایه بود ازجماع واصل کلمه پوشش است . مفضل ضبی در شاذ خوانده است
غشاوة بنصب بر تقدیر فعلی مضمر که ختم براو دلیل کند وتقدیر چنین باشد که . وجعل علی ابصارهم
غشاوة . چنانکه دردگر آیة گفت واظهار عامل کرد . وقوله وختم علی سمعه وقلبه وجعل علی بصره
غشاوة . قال الشاعر علفتها تبناً وماء بارداً ای وسقیتها ماء بارداً وغشاوة وغشوة همه درشاذ خوانده اند
. ولهم عذاب عظیم . ایشان را عذابی بود بزرگ دردنیا وکشتن واسیر گرفتن . ودرآخرت بدوزخ وعذاب
استمرار الم بود برمعذب وعذوبة آب برای روندگی او بود درحلق وسر زبان را عذبة براین خوانند
برسخن گفتن مستمر بود وعظیم دراصل بزرگی شخص بود پس درعظم شأن بکاردارند (قوله تعالی)

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللّٰهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ * يُخَادِعُونَ اللّٰهَ
ازمردمان کس هست که میگوید ایمان آوردیم بخدای تعالی وروز آباز پسین ونیستند ایشان گرویدگان می فریبند خدای تعالی را
وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ * فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللّٰهُ
وآنانکه گرویده اند ونه میفریبند مگر خویشتن را ونمی دانند دردلهای ایشان بیماری است بیفزایدایشانراخدای
مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ * وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا
بیماری وایشانرا عذابی بود دردمند وانچه دروغ گفته باشند چون گویند ایشان را که تباهی میکنند درزمین گویند ما نیکی
نَحْنُ مُصْلِحُونَ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلٰكِنْ لَا يَشْعُرُونَ * وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ
کننده کانیم الا ایشانند که تباهی کنندگانند ولیکن نمی دانند چون گویند ایشان را که بگروید چنانکه بگرویدند مردمان
قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلٰكِنْ لَا يَعْلَمُونَ * وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا
گویند آیا بگرویم چنانکه گرویدند بی خردان ایشانند که بی خردانند ولیکن نمی دانند وچون بینند آنانرا که گرویده اند

قالوا امنا واذا خلوا الى شياطينهم قالوا انا معكم انما نحن مستهزؤن * الله يستهزئ بهم

گويند بگرويديم چون تنها شوند باديوان خود گويند با شمائيم مافسوس ميداشتيم خداى فسوس دارد بايشان

ويمدهم فى طغيانهم يعمهون * اولئك الذين اشتروا الضلالة بالهدى فما ربحت تجارتهم وما

ورها كند ايشانرا در گمراهى خود تاسر در نهند ايشان آنانكه بدل كردند گمراهى را براه راست پس سود نكرد بازار ايشان ونه

كانوا مهتدين * مثلهم كمثل الذى استوقد نارا فلما اضاءت ما حوله ذهب الله بنورهم وتركهم

بودند راه يافتگان مانند ايشان چون مانند انكسى است كه برافروزد آتش را چون روشن كند انچه پيرامن او هستند ببرد خداى روشنائى ايشانرا وبرك كند

فى ظلمات لا يبصرون * صم بكم عمى فهم لا يرجعون * او كصيب من السماء فيه ظلمات

ايشانرا در تاريكها كه نه بينند كرند وكنگند وكورانند ايشان نيايند ياچو باران از آسمان دراوتا تاريكها باشد

ورعد وبرق يجعلون اصابعهم فى اذانهم من الصواعق حذر الموت والله محيط بالكافرين

ورعد وبرق ميكنند انگشتهاشان در گوشهاشان قرار ميدهند از سختى بانك رعد ترس مرك را و خداى تعالى تواناست برنا گرويدگان

يكاد البرق يخطف ابصارهم كلما اضاء لهم مشوا فيه واذا اظلم عليهم قاموا ولو

نزديك است معجزه كه برآيد ديدهاى ايشان هركه روشن شود ايشانرا برفتند دراو وچون تاريك شود برايشان بايستند واگر

شاء الله لذهب بسمعهم وابصارهم ان الله على كل شيء قدير *

خداى تعالى خواهد ببرد گوشهاى ايشان وديدهاى ايشان وخداى برهمه چيز تواناست

اين سيزده آيت درحق منافقاناست . فى قوله تعالى ومن الناس . من تبعيض وناس اسم جنس است ولام دراو تعريف جنس است واين اسمى واحداست مرجماعت مصوررا باين صورت كالرهط والنفر والقوم . وگروهى گفتند ناس جمع انسان بود نه از قياس لفظ جمع قياس انسان اناسين بود چون سرحان وسراحين وخلاف كرده‌اند درسبب تسميهٔ او باين اسم عبدالله عباس گفت براى آن آدم را انسان خواند كه عهداليه فنسى باو عهد كردند فراموش كرد وابوتمام ميگويد . وسميت انساناً لانك ناسى . وابوالفتح بستى گويد (يا افضل الناس انضالاً على الناس) (واكثر الناس احساناً الى الناس) (نسيت وعدك والنسيان مغتفر) (فاغفر فاول ناس اول الناس) (وبعضى دگر گفتند براى آنش انسان خوانند . لايناسه اى ادراك البصر اياه . براى انكه ديدنى است وادراك بصر ندورسد . من قوله آنس من جانب الطور ناراً اى ابصر . وقولى ديگر آنست كه . سمى بذلك لاستيانسه بمثله . براى انكه باچون خودى انس گيرد . ودرخبراست كه خداى تعالى چون آدم را بيافريد در بهشت ميگشت تنها دلش تنگ شد خداى تعالى خواب براو افكند جبرئيل بيامد واز پهلوى چپ او استخوانى بركشيد وخداى تعالى از او حوارا بيافريد تا آدم باو انس گرفت واين حديث درقصهٔ آدم تمام بيايد انشاءالله . من لفظى است صالح واحد وتثنيه وجمع را درواحد خداى تعالى گفت . ومنهم من يستمع اليك . ودرجمع گفت . ومنهم من يستمعون اليك . ودرتثنيه چنان بود كه شاعر گفت . نكن مثل من ياذئب يصطحبان . يعنى آنست نكن ياذئب مثل صاحبين يصطحبان . وگفته‌اند من كلمتى است موحد اللفظ مجموع المعنى چون توحيد كنند بالفظ شود وچون جمع كنند بامعنى شود دراين آيه هردوهست يكبار بالفظ ويكبار بامعنى . قوله تعالى ومن الناس من يقول آمنا . يقول لفظ واحداست وآمنا لفظ جمع واين لفظ اينجا نكرهٔ موصوف است چنانكه شاعر گفته (رب من انضجت غيظاً صدره) (قد تمنى لى موتاً لم يطع . اى رب انضاج) سبب نزول آيات

آن بود كه عبدالله ابى سلول ومعتب بن قشير وجد بن قيس واتباع ايشان گفتند بيائيد تا خصلتى پيش گيريم كه از محمد وقوم او سلامت يابيم بزبان اسلام اظهار كنيم ودردل برسر اعتقاد خود مى باشيم بيامدند واظهار ايمان كردند بررسول عليه السلام وبرصحابه ودردل كفر داشتند وانكه چنين كند منافق باشد خداى تعالى كشف اسرار ايشان كرد واحوال ايشان واعتقاد ايشان بارسول عليه السلام بگفت وانكه گفتند . آمنا بالله وباليوم الاخر . مابخدا ايمان داريم وبروز باز پسين ايشانرا تكذيب كرد بقوله تعالى وماهم بمؤمنين گفت دروغ ميگويند دراين گفتار كه ايشان مؤمن نه‌اند بل منافقند بزبان اظهار ايمان ميكنند ودردل ندارند يخادعون الله . خدايرا مى فريبند اصل اين كلمه درلغة اخفا باشد ونهان خانه را مخدع خوانند پس منافق مخادع است از انجاكه كفر دردل پوشيده ميدارد بعضى دگر گفتند اصل خدع درلغة فساد بود من قول الشاعر

(ابيض اللون لذيذ طعمه) (طيب الريق اذا الريق خدع) اى فسد وتغير پس معنى آن بود كه تباه ميكنند آنچه بزبان ميگويند بان كفر كه در دل دارند . اما آنكه خداى تعالى را چگونه ميفريبند واين برخداى روا نباشد چند قول گفتند يك قول آن است كه ايشان چنين گمان بردند واعتقاد كردند كه آنچه ايشان كردند خدع است واين برخداى بشود روا باشد حق تعالى از اعتقاد وگمان ايشان خبر داد . قولى ديگر آن است كه . يعاملون الله معاملة المخادع . ايشان با خداى تعالى آن كردند كه مخادع كند از اظهار ايمان وابطان كفر خداى تعالى فعل ايشان را خداع خواند بر توسع ومجاز از آنجا كه صورت خداع داشت . قولى ديگر آن است كه حق تعالى براى تغليظ انكار وتقبيح وتهجين ايشان وخبر ازعظم كفرشان آن خداع حواله با خود كرد ومراد از آن رسول بود عليه السلام و مؤمنان چنانكه گفت . ان الذين يؤذون الله اى يؤذون اولياءالله . وبرعكس اين خبرداد ازعظم حال خمس كه ازغنيمة بايد دادن بخود حواله كرد واگرچه او ازآن مستغنى است وآن پيغمبر وامام را رسد گفت . واعلموا انما غنمتم من شيء فان لله خمسه ، سهمى بنصيب خود بنهاد وآن سهم پيغامبر و امام را باشد و الذين اسمى موصول است وآنچه ازپس او آيد صلهٔ او باشد وصلهٔ موصول درمحل نصب است براى آنكه معطوف برمنصوب است تقدير چنين است كه . يخادعون الله والمؤمنين ومايخدعون الا انفسهم . نافع وابن كثير وابو عمرو ميخوانند . ومايخادعون بالف وختم يا ازمفاعله وباقى قرآء يخدعون بفتح يا بى الف ازخدع حجة آنكس كه يخادعون خواند مطابقهٔ لفظ است تاموافق لفظ اول بود وحجة آنكس كه يخدعون بفتح خواند آنست كه مفاعله ازميان دوكس باشد وميان هردونفس مخادعه صحيح نباشد ويخدعون بمعنى بهتر باشد از يخادعون ومعنى آية آن بود كه وبال خداع ايشان بدنيا وآخرت جز بايشان نخواهد برگشتن پس چنان است كه آن خداع با خويشتن كرده اند چنانكه يكى ازما فعلى كند وپندارد كه زيان دشمن ميكند چون بنگرد زيان دشمن ميكند زيان خود كرده باشد اورا گويند . ماضررت غير نفسك . ومايشعرون . ونميدانند واصل شعر علم بود بامرى دقيق وشعر ازاينجاست وموى را شعر ازاينجا گويند وشعار علامت باشد ومشاعر حج معالم باشد ازمواقف وطواف وجزآن . فى قلوبهم مرض . اى شك ونفاق ودردل بيمارى دارند يعنى شك ونفاق وچون علم را يقين وبيان را شفا خواند آنچه خلاف وضد آن است آنرا بيمارى خواند وگفته‌اند براى آنش مرض خواند كه شك ونفاق دل را ضعيف بكند همچنانكه بيمارى تن را وگفته اند براى آنكه

مال بیماری باخر باتلف وهلاك بود وشك ونفاق‌را دردل مرض خواند كه مأل وعاقبت آن با تلف وهلاك وعقاب باشد وگفته اند مراد بمرض ریبة وتهمت است فی قوله تعالی . فیطمع الذین فی قلبه مرض ای تهمة . وشك وتهمت دل را ضعیف دارد و اصل مرض ضعف و فتور باشد ومرد مقصررا ممرض گویند قوله تعالی . فزادهم الله مرضاً . زاد هم لازم بود وهم متعدی یقال زدته فزاد ونقص هم چنین باشد یقال نقصته فنقص ولازم او بلفظ ازداد و انتقص آمده است و زاد متعدی بود بد و مفعول زدناهم عذاباً و زدناهم هدی . ودر این آیة همچنین است . فزادهم الله مرضاً . دراین دو قول است یکی آنكه لفظ خبر است ومعنی دعا یعنی دعا علیهم كه نفرین باشد خدای بیفزاید ایشان را بیماری چنانكه عرب گوید . قاتله ولحاه الله . ومعنی ان بود كه خدای تعالی ایشان را مخذول بكناد . وقولی دیگر آن است كه لفظ خبر است ومعنی‌هم خبر یعنی بیفزود خدای تعالی ایشان را بیماری یعنی ایشانرا باخود بگذاشت تا عند این دوشك ونفاق وكفر بیفزودند آنكه آن زیاده باخود حواله‌كرد چون ازایشان عند خذلان‌او بود . وجهی دیگر آنست كه خدای تعالی افعالی‌كرد باایشان كه ایشان عند آن بایست تا بایمان وطاعت نزدیك شوند ایشان دركفر بیفزودند آنكه آن زیاده را خدای تعالی با خود حواله كرد از آنجا كه آن فعل او بود كه ایشان عند آن زیادكردند چنانكه درحق سوره گفت . واذا ما انزلت سورة فمنهم من یقول ایّكم زادته هذه ایماناً فامّا الذین آمنوا فزادتهم ایماناً وهم یستبشرون . وامّاالذین فی قلوبهم مرض فزادتهم رجساً الی رجسهم . دراین آیات زیادهٔ ایمان را وزیادهٔ كفررا حواله باسوره كرد ومعلوم است بضرورة كه سورت ایمان وكفر بیفزاید بل ایشان ایمان وكفر افزایند ولكن چون عند نزول سورة بود باسوره حواله‌كرد و این آیات هم در حق منافقان است درآخرسورة‌التوبه ومانند این قول تعالی حكایة عن نوح . فلم یزدهم دعائی الّا فراراً ومثله فاتخذتموهم سخریاً حتی انسوكم ذكری . ومعنی این هردوآیه چنان است كه معنی آن آیات . ولهم‌عذاب‌الیم . یعنی مولم فعیل بمعنی مفعل‌است چنانكه‌شاعر گوید (۱) (امن ریحانة الّداعی السمیع) (یوّرقنی واصحابی‌هجوع) ای المسمع بما كانوا یكذبون بابدل ومجازات راست وما مصدریت است ای بكذبهم یعنی ببدل وجزای دروغ ایشان عذابی باشد ایشان را بدرد آرنده . قوله واذا قیل لهم . اذا ظرف زمان مستقبل باشد وقیل دراصل قول بوده است نقل كسرهٔ واو كردند با قاف برای استثقال را و برای كسرهٔ قاف واورا یا كردند قیل شد واین لغت عامهٔ عرب است وقرائت جملهٔ قرّاء مگر كسائی ویعقوب كه ایشان خوانند قیل باشمام ضم اشارت باصل ودرجملهٔ اخوات اورا غیض وحیل وجی وسیئت وسیق واین فعل را مالم یسم فاعله خوانند وفعل مجهول خوانند

واذا قیل‌لهم چون گویند ایشان‌را یعنی منافقان‌را كه‌درآیات‌مقدم‌ذكرایشان‌رفته‌است . لاتفسدوافی‌الارض اصل فساد تغیر بودازحال استقامت تقول فسدالامر وفسد الرجل وافساد احداث بود وفساد ضدصلاح بود ومعنی این‌ردو وجه‌بود یكی بروجه انكار وجحود كه ایشان‌را گفتند درزمین فسادنكنی گفتند ما

《۱》 امن ریحانة الداعی السمیع . ذكر المفسرین ان السمیع هنا معنی المسمع قال الزمخشری فی الكشاف عند قوله تعالی بدیع السموات والارض علی القول بان السمیع بمعنی المسمع والبدیع بمعنی المبدع وفیه نظر ای لا نسلم كون السمیع بمعنی المسمع لجوزان یرید انه سمیع لخطابه فیكون بمعنی السامع لان داعی الشوق لما دعاه صار سامعاً لقوله ولئن سلم فهو شاذ لان فعیلا معنی مفعل شاذ ای امن ریحانه اسم مكان الداعی السمیع یؤرقنی والحال ان اصحابی نیام غافلون قیل عن عمرو بن معدیكرب كان معدداً فی الفرسان ثم عد فی الشعرأ بهذا البیت قبل وریحانه هی اخت وریدین الصمه كان عشقها عمرواً غار علیها ثم التمس من ورید ان یتز وجها فاجاب

نه‌جنینیم كه‌شما گفتی . انمانحن مصلحون . بل‌ما مصلحانیم ووجه دوم آن‌است كه‌ما مصلحانیم بنزدیك ما وباعتقادماومعنی‌صلاح نفع‌باشد ودراستقامت حال بكاردارند وصالح مستقیم الحال‌باشد ومصلح مقوم كار باشد وارض‌مستقر حیوان‌است وارض‌نیز قوائم چهار پای‌بود من‌قول الشاعر (واحمر كالدیباج‌واما سماؤه) (فخضب واما ارضه فمحول) وارض رعدة بود . عبدالله عباس گفت هنگامیكه زمین میلرزید . ازلزلت الارض امبی‌ارض . زمین میلرزد یامرا لرزاست خدای‌تعالی تكذیب ایشان‌كرد . بقوله الاانهم هم‌المفسدون . الااستفتاح‌كلام بود وهم عماداست یافصل چنانكه‌رفت‌خدای‌تعالی گفت دروغ میگویند مفسد خود ایشانند برحقیقة ولكن لایشعرون ولكن نمیدانند. واذاقیل‌لهم آمنوا كما آمن‌الناس . خدای تعالی حكایت میكند كه‌چون مؤمنان ایشان‌را دعوت كردندی بایمان وگفتندی‌ایمان آرید چنانكه مردمان یعنی صحابه رسول قالوا ایشان جواب دادندی وگفتندی انؤمن این‌همزهٔ استفهام است برسبیل انكار ایمان‌آریم یعنی‌ایمان‌نیاریم كما آمن السفهاء چنانكه‌این سفیهان‌آورده‌اند وسفهاجمع‌سفیه‌باشد مثل علما وعلیم وحكما وحكیم وسفه ضعف رأی وجهل بودبمواضع منافع ومضارواز این‌كار خدای تعالی زنانرا واطفال‌را سفها خواند . من قوله ولاتؤتوا السفهاء اموالكم التی جعل الله لكم قیاماً . واصل سفه درلغت خفت‌بود وثوب سفیه گویندجامهٔ كه‌تنك بافته‌بودوازاینجاسفیه‌ضدحلیم‌بود كه‌درحلیم‌رزانه ووقار بود . ومنه قول‌النبی شارب‌الخمر سفیه لخفة عقله . حق تعالی جواب‌داد الاانهم‌هم‌السفهاء . برحقیقة‌سفیه ایشانند نه مؤمنان كه ایشان‌را سفیه خوانند ولكن لایعلمون ولكن نمیدانند وحقیقة علم معنی‌باشد كه اقتضای‌سكون‌نفس كندوازقبیل اعتقادبود وازحق‌او آن است كه معتقد بروفق اعتقاد باشد واگرچه درحد نباید آوردن چه درحد لفظی‌باید كه‌بدوكشف وابانة افتد محدودرا ازنا محدود ودرآیة دلیل است بر بطلان قول اصحاب معارف كه گویند معارف ضروری است وكافران خدای را دانند وحق میدانند ومی‌شناسند ولكن عناد وجحود میكنند برای‌انكه خدای تعالی نفی‌علم‌كرد از ایشان باین‌آیة وبقوله لایشعرون . واذالقواالذین‌آمنوا . درشاذ خوانده‌اندلاقوامن‌الملاقات‌اذاظرف‌زمان مستقبل باشد واو ابدا مضاف بود باجمله اما اسمی واما فعلی وعامل درآن فعل بود كه جواب او بود ودر آیة قالوا است تقدیر چنین‌بود كه قالوا . انامعكم وقت لقاء المؤمنین . قدیم‌تعالی‌وصف‌نفاق‌ایشان میكند كه‌بامؤمنان چیزی دیگر گویند وكافران‌چیزی‌دیگر بامؤمنان گویند مامؤ منیم واذاخلوا الی شیاطینهم وچون‌باروٴسا واكابر خودبخلوة بنشینند گویند ما باشمائیم . انّمانحن مستهزؤن . مافسوس میداشتیم برایشان ولقا وملاقات والتقا دركلام‌عرب مقابله ومقارنه‌باشد یقال‌التقاالجمعان‌اذاتقابلا وتقارباواین‌معنی اطلاق كنند واگرچه این‌ملاقات‌درشب‌تاریك باشد ویكدیگررا نه‌بینند ولقا ازمعنی‌رؤیة درهیچ نباشد . قوله واذاخلواالی شیاطینهم‌تقول‌خلوت‌به‌وخلوت الیه بمعنی واحد وگفته‌اند الی‌بمعنی مع‌است چنانكه گفت . من‌انصاری الی‌الله والمعنی مع‌الله . وقوله تعالی ولاتأكلوااموالهم‌الی‌اموالكم‌ای‌مع‌اموالكم . ووجهی دیگر آن‌باشد كه‌فعلی اضمار كنند كه الی ازصله اوبود وتقدیر چنین بود كه‌خلوامفضینّ الیهم ومسرین الیهم اومنصر فین الیهم . چنانكه خدای تعالی گفت . للذین‌یؤلون‌من نسائهم . والی‌بمن‌تعدیه‌نكنند‌بعلی تعدیه‌كنندولكن‌بمعنی‌ایلاءدرآیة‌سوگندی‌باشد كه‌مرد بخورد كه‌باحلال خود قربت نكند برای اضراراو پس‌دراین جای معنی‌تباعد باشد تقدیر چنین‌باشد . للذین‌یؤلون متباعدین من نسائهم متبرّئین منهن . شیاطینهم رؤسا یشان بودند گفتند كاهنان را میخواهد . عبدالله

عباس میگوید پنجکس بودند ازجهودان کعب اشرف بود درمدینه وابوبرده‌دربنی‌اسلم وعبدالدار دربنی‌جهینه
وعوف ابن‌عامر دربنی‌اسد وعبـیدالله بن السودا درشام . وشیطان هر متمردی‌باشد عاتی‌از جن وانس
وازهر حیوانی ومارخبیث‌را شیطان خوانند . قوله تعالی کانه رؤس‌الشیاطین ای‌الحیات وعرب گوید . اتق
هذه‌الدابة فانها شیطانة . اسب سرکش‌را شیطان میخوانند . ودر خبر میاید که رسول علیه السلام
مردیرا دید که‌ازقفای کبوتری میرفت وکبوتر درهوا می‌پرید گفت شیطان یتبع شیطاناً گفت دیوی ازقفای
دیوی میرود ودرکلام‌بعضی فصحا میاید . وذلك حین رکبنی شیطانی . واین‌آنکه بود که‌شیطان من برمن
نشست گفتند وماشیطانك شیطان‌تو کدام‌است که‌برتونشیند گفت غضبی خشمم وشاعر‌گوید وهوابوالنجم
انی وکل‌شاعر من‌البشر . شیطانه‌انثی وشیطانی ذکر . انشیطان‌رامیخواهد که‌عرب آن‌را تابعه خواندوگوید
هرشاعری‌را ازجن وانس تابعه‌باشد که‌اورا شعر تلقین کند قالوا انامعکم گویند باشمائیم یعنی‌بردین‌شمائیم
وگفته‌اندماتبع‌وانصارشمائیم‌مابمحمدوقوم‌اوفسوس‌میکردیم حق‌تعالی جواب دادکه . الله‌یستهزی بهم .
خدا از ایشان فسوس دارد . اماوجه آیت ومعنی‌استهزاء از خدای تعالی دراو چند قول گفته اند قولی
آن‌است که‌یجازیهم جزآء استهزائهم . ایشان‌را جزای استهزاء کند پس جزارا بلفظ مجزی علیه خواندبرای
ازدواج لفظ‌را ومانداین‌درقرآن وکلام‌عرب بسیار است . قال‌الله‌تعالی جزاء سیئة سیئة مثلها ودوم سیئه
نباشد وهمچنین‌قوله . ان‌تسخروا‌منا فانانسخر‌منکم‌کماتسخرون . وقوله فمن‌اعتدی‌علیکم‌فاعتدواعلیه‌بمثل
مااعتدی علیکم . ودوم اعتدانباشد که‌جزاظلم عدل‌باشد ظلم نباشد *

. وقوله‌تعالی وان‌عاقبتم‌فعاقبوا بمثل‌ماعوقبتم به . اوّل عقوبة نباشد وشاعر‌میگوید (یجازیهم کیل‌الصواع
بمااتوا) (ومن‌یرك‌ابن‌العمّ بالظلم یظلم) ودوّم‌ظلم نباشد . وعمروبن‌کلثوم میگوید (الالا یجهلنّ احد
علینا) (فنجهل فوق جهل‌الجاهلینا) یعنی جزاء جهل دهیم ایشانرا که هیچ عاقل بجهل فخر نیاردو
استهزآء وسخریه بنزدیك عرب‌عیب‌باشد . قوله تعالی‌واذاسمعتم آیات‌الله یکفربها ای‌یعاب . ووجهی
دیگراین‌است‌که . یعاملهم‌معاملة‌المستهزی . باایشان کسی معامله کند که مستهزی‌باشد پس‌خلاف کردند
که‌این دردنیابود یادرآخرت . بعضی گفتند دردنیابود بانکه اطلاع دهند مؤمنانرا برسرایشان واین چون
استهزاءباشد برایشان برای انکه ایشان کاری کنند وبایکدیگر سرّی گویند وگمان برند که رسول
علیه‌السلام بیخبراست ازاحوال واقوال ایشان وانگاه خدای تعالی جمله‌را بوحی معلوم رسول کرده
باشد تا برویایشان‌آرد ازاین چون استهزاء باشد بر ایشان وعبدالله عباس گفت این درقیامت‌باشد که
چون مؤمنـان در بهشت برسریرها بنشینند وکافران دردوزخ بجای‌خود برسند حق‌تعالی بفرماید
تادری به بهشت ازدوزخ گشایند‌درانجا که منافقان‌باشندایشان‌بنگرند درگشاده بینندتاختن کنندوبروی در
می‌آیند ومیخیزند ومزاحمت میکنند وبسر یکدیگر درمی‌افتند تا برنجی‌عظیم بدان دررسند و بهشتیان
ازسریرها مینگرند راست چون انجا رسند یغلق دونهم در درروی ایشان در بندند ایشان نومید
برگردند ومؤمنان ازآن بخندند این‌است معنی قوله‌تعالی (انّ‌الذین اجرموا کانوا من‌الذین آمنوا
یضحکون . واذامرّوا بهم یتغامزون الی‌قوله‌تعالی‌فالیوم‌الذین آمنوا من‌الکفار یضحکون علی‌الارائك
ینظرون هل‌ثوّب‌الکفار ماکانوا یفعلون) قولی دیگر آنست‌که عدّی‌بن حاتم روایت کند که رسول
صلی‌الله علیه وآله گفت روز قیامت خدای‌تعالی جماعتی منـافقان‌را تمکین کند تا دربی مؤمنان برراه

بهشت بروند وبنور ایشان عقبهاء صراط ببرند تا بدر بهشت رسند بنگرند جمال وکمال بهشت بینند
حور وقصور واشجار وانهـار وثمار وولدان وغلمان وانواع نعمت ونسیم بهشت برایشان آید پای
برآرند تا دربهشت‌نهندزبانگیان درایشان رسند وایشان‌را باراه دوزخ برند ودر دوزخ اندازند ایشان
گویند بارخدایا چون دانستی‌که مااز‌اهل‌دوزخیم مارا چرا تمکین‌کردی تابدر بهشت آمدیم وجمال بهشت
بدیدیم گوید تا دانی‌که کجا ماندهٔ وازچه‌بازماندهٔ ودرحسرتتان زیاده بود واین جزای آن استهزاست‌که
بمؤمنـان شما دردنیا کردید پس‌این‌معاملهٔ مستهزیان باشد که این‌فعل اگرچه نوعی بلیغ‌است ازعقوبت
صورت استهزا دارد وگفته‌اند معنی‌آیة خذلان‌است وحرمان ازتوفیق این جمله‌است درمعنی این آیات
بروجهی‌که آیه‌را برون آرد ازاضافهٔ قبیح وعبث با خدای‌تعالی . قوله‌تعالی ویمدهم ای یترکهم ویطیل
لهم‌المدة . ایشانرا رها کنند ومدت برایشان درازکند واین نوعی استهزآء باشد که ایشان پندارند که
ایشانرا فراموش کرده‌اند تا گمان برند که‌انچه بایشان میکنند ازنعمت خود بواجب واستحقاق میکنند
. قوله‌تعالی واملی لهم انّ‌کیدی متین . واصل‌این‌کلمه بمعنی زیاده‌بود . یقـال مدّالنهر ومده نهر آخر .
چون معنی زیاد است مدّ چون زادهم لازم‌است هم متعدی چنانکه می‌بینی ودرشاذخوانده‌اند ونمدّهم
من‌الامداد ومدّ وامدّ بیك‌معنی‌باشد وگفته‌اندمدّ درشرّ گویندوامدّ درخیر گویندنه‌بینی‌که خدایتعالی
درعذاب میگوید . ونمدّله من‌العذاب مدّا . ودرنعمت میگوید . امددناکم باموال وبنین . قال تعـالی
ایحسبون انّما نمدّهم به‌من‌مال وبنین . وگفته‌اند فرق ازمیـان‌مدّ وامدّ آن باشدکه هرزیاده که چیزیرا
باشد ازخود آن‌را مدّ گویند وهرزیاده که حادث را باشد ازخارج انجا امدّ گویند مثال اوّل مدّالنهر
ومثـال دوّم امدّالجرح . فی طغیانهم ای‌فی‌کفرهم وضلالهم وجهالتهم . واصل‌طغیان مجاوزة حدّ
باشد . کما فی قوله انّا لمّا طغی‌الماء ای‌جاوز قدره . وقوله‌تعالی اذهب الی فرعون انّه طغی‌ای‌اسرف و
تجاوزالحدّ یعمهون واصل عمه تحیرباشد . یقال عمه‌یعمه عمهاً وعموهً وعمهاناً فهوعمه وعامه قال‌الروبه
(ومهمه اطرافه فی‌مهمه) (اعمی‌الهدی بالجاهلین‌العمه) ومعنی‌آن‌بود‌که ایشان‌را باخود رها کند وآن
الطاف که با مؤمنان کند باایشان نکندازمنعی‌که ازجهة ایشان‌باشد . قوله اولئك‌الذین اشتروالضلالة
بالهدی ای‌استبدلوا . ایشان آنانند که بدل کرده گمراهی‌را بره راست . عبدالله عبـاس گفت هدی
بدادند وضلالتها گرفتند یعنی اختیـار کفر کردند وایمان رها کردند انکه این استبدال‌را مشاراة خواند
وتجارة برای انکه دراومعنی مشاراة حاصل‌است که خرنده بها بدهد ومتاع بستاند وگفته‌اند معنی‌اشتروا
اختـاروا باشد چه معنی اختار حاصل‌است برای انکه مشتری اختیـار متاع میکند بر بها ودلیل قولی
اعشی بنی ثعلبه‌است . لقد اخرج‌الکاعب‌المشتراة من خدرها واشیع‌القمارا ای المختارة وکقول‌الاخر کما
اشتری المسلم اذ تنصرّ ای اختار النصرانیة علی‌الاسلام وکلام در وجوه هدی رفت ودر وجوه ضـلال
بیایدانشاءالله تعالی فی‌قوله یضلّ من یشاء . قوله تعالی فمارجحت تجارتهم این‌ازجملة مجازات‌کلام‌عرب‌است ومعنی
آنست فمارجوا فی تجارتهم سود نکردندایشان دربازارگانیشان عرب گوید . ربح‌بیعك وخسرت‌صفقتك ونام‌لیلك
معنی آنست که‌ربحت فی بیعك وخسرت فی صفقتك ونمت فی لیلك وقوله تعالی فاذاعزم‌الامرای‌عزموك‌علی‌الامروقال
عزّ من‌قایل بل مکراللیل والنهارای‌مکرهم فی‌اللیل والنهاروقال‌الشاعر واعورمن ینهان امّانهاره‌فاعمی‌وامّالیله
فبصیروقال آخرحارث‌قدفرجعنی غمّی فنام‌لیلی وتجلّی همّی ای نمت‌فی‌لیلی ابن‌ابی‌عیله درشاذخواند تجاراتهم بجمع

وما كانوامهتدين يعنى مصيب نبودند در تجارة وگفته‌اندهدايت يافته نبودند از ضلالت *
قتاده ميگويد چون اختيار ضلالة كردند برهدى بضلالت شدند واز طاعت بمعصيت واز امن بخوف
وازسنة ببدعة خداى تعالى گفت . فما ربحت تجارتهم . ابومسلم محمدبن بحرالاصفهانى گفت مراد
بضلالة در اين‌آيه عذاباست ويهدى طريق ثواب بيانش . قوله‌تعالى اولئك‌الذين اشتروا الضلالة
بالهدى والعذاب بالمغفرة . واخبار وآثارى كه درباب منافقان وعلامات ايشان آمده‌است بسياراست
طرفى گفته شود . صادق عليه‌السلام گويد از پدرانش از رسول صلى الله عليه وآله كه گفت ياعلى مؤمن را
سه علامتاست نماز وروزه وزكوة ومنافق‌را سه علامتاست چون حديث كند دروغ گويد وچون
وعده دهد خلاف كند وچون امينش دارند خيانت كند . عبدالله عمر روايت كندكه رسول عليه‌السلام
گفت چهارخصلت ازعلامت نفاقاست دروغ درحديث وغدر در عهد وفجور درخصومت وخيانت
درامانت . محمدبن محرم گويد ازحسن بصرى پرسيدم ازاين خبر كه‌روايت كردند از رسول عليه‌السلام .
ثلث من كن فيه فهو منافق وان صلى وصام وزعم انّه مسلم اذا حدث كذب واذا وعد خلف واذا
اؤتمن خان . سه خصلت‌هست كه هركه‌آن سه خصلت دراو بود منافق باشد واگرچه نماز كند وروزه
دارد ودعوى كند كه مسلمانم . دروغ گفتن عند حديث . وخلاف كردن وعده . ودرامانت خيانت
كردن . حسن‌بصرى مرا گفت درستاست اين حديث رسول عليه‌السلام گفته‌است وهركه اين
خصال دراوباشد منافق باشد وحسن اين‌را برمذهب خود گفت كه مذهب حسن چنان‌است كه فاسق
منافق‌بود واين مذهب درست نيست بجاى خود گفته شود انشاءالله ، محمدبن محرم گويد بر من سخت
آمد اين حديث بمكه آمدم عطائى‌بن ابى رباح‌را ديدم اورا اين حديث بپرسيدم گفتم اى عطا اين كارى
عظيم‌است كه‌رسول عليه‌السلام اطلاق اسم نفاق كند انكس كه اين سه خصلت دراوبود وبيشترين
مسلمانان‌ازاين‌حال‌خالى نه‌اندعطا گفت‌من ازعبدالله‌عباس‌پرسيدم‌اين حديث گفت من اين حديث ازرسول
عليه‌السلام شنيدم ولكن خاص در حق يك مرد منافق گفت كه چون بمجلس رسول حاضر آمدى‌انچه
انجا ديدى وشنيدى نقل كردى بامنافقان وامانت مجلس بجاى نياوردى ورسول عليه‌السلام ميگويد
. المجالس بالامانة . وچون رسول‌را وعده دادى كه باتو بغزا خواهم آمدن خلاف كردى وعده‌را
وچون گفتى ايمان دارم دروغ گفتى انگه مرا گفت چون بابصره شوى حسن‌را از من سلام كن
وبگوى كه عطااين خبرچنين روايت ميكند ازعبدالله عباس وبگوكه تا از اين مقاله‌باز آيد نه‌برادران
يوسف يوسف‌را ازپدر بستدند بامانت انگه خيانت كردند در آن امانت ووعده دادند كه ما اورا باتو
سپاريم ونگاه داريم خلاف كردند وچون بازآمدند گفتند يوسف‌را گرگ بخورد ودروغ گفتند
درايشان چه گوئى ايشان منافق‌بودند ونزديك بعضى مردمان چنان‌است كه‌ايشان پيغامبران بودند گويد
من بابصره آمدم وخبر دادم حسن‌را از انچه عطا گفت حسن برخاست ودست من بگرفت ومرا بر
اصحاب خود عرضه كرد وگفت اين مردرا حديثى كردم وتفسير حديث اورا نگفتم ونه نشست تا تفسير
خبر بدست نياورد برمن گواه باشى كه دراين خبر من آن ميگويم كه عبدالله عباس گفت ، ومقاتل‌بن
حيان گويد اين حديث بمارسيد بجز ايشان ازروايت حسن بصرى ومكحول عظيم‌آمد برمابرخاستيم
و بمكه آمديم سعيد جبيررا يافتيم بمكه از حجاج گريخته‌بود واين حديث از او پرسيديم گفت من از

عبدالله عباس پرسيدم وازعبدالله عمرايشان درسايهٔخانهٔ كعبه نشسة بودند گفتند ماز رسول عليه السلام
پرسيديم تفسير اين حديث‌را گفت من با اين حديث منا فقان را خواستم كه خداى تعالى ايشان را در
قرآن ذكر كرد و وصف كرد بدروغ فى قوله تعالى . والله يشهد ان المنافقين لكاذبون . گفت در اين
گواهى كه ميدهند بنبوت من وميگويند از دل اين گواهى ميد هيم دروغ ميگويند ودردل ندارند شما
چنين ميكنيد ما گفتيم معا ذالله گفت . انتم من ذلك برآء فلاعليكم . شما از آن بيزارى بر شما از آن
هيچ نيست واما بخلف عهدآن‌خواستم كه خداى‌تعالى . قوله تعالى ومنهم من عاهدالله لئن اتانا من
فضله لنصدقن ولنكونن من‌الصالحين . منافقان با خداى عهد ميكنند كه اگر خداى تعالى مارا مالى
دهد صدقه بدهيم وصالح باشيم چون مال بداد ايشان‌را بخل كردند چنانكه گفت . فلما آتيهم من فضله
بخلوا به وتولّوا وهم فرحون . واما بخيانت درامانت اين خواستم كه خداى تعالى ميگويد ، انّا
عرضناالامانة على‌السموات والارض والجبال فابين ان يحملنها واشفقن منها وحملهاالانسان . مراد باين
امانت طاعت خداى‌تعالى درسرّ وعلانيه خصوصاً اين سه طاعت‌يكى غسل جنابت وديگر نماز وديگر
روزه كه هر مسلمانى درديتش باين مؤتمن باشد درسرّ وعلانيه ومنافقان اين سه طاعت بعلانيه
كنند وبسرّ نكنند شما درسر وعلانيه كنى يانه گفتند بلى يا رسول‌الله گفت . فلا عليكم فانتم من ذلك
برآء . برشما نيست كه شما از اين بيزارى ما چون اين بشنيديم شاد مانه شديم ودل خوش گشتيم
وصحابهٔ رسول گفتند كه دين‌ما بسلامت‌شد . ودرخبراست كه مردى بيامد وگفت يارسول‌الله من ميترسم
كه نبادا كه من منافق باشم رسول عليه‌السلام اورا گفت هيچ وقت كه خالى باشى نماز كنى گفت بلى
يارسول‌الله گفت برو كه تو منافق نهٔ . وروايت‌است از اميرالمؤمنين عليه‌السلام كه گفت . انّ الايمان
يبدو فى‌القلب لمظة بيضا . گفت ايمان بر دل علامتى باشد سپيد چندانكه ايمان ميافزايد سپيدى بيافزايد ونفاق دردل اول
لمظه‌باشد سياه چندانكه نفاق ميافزايد آن سياهى ميافزايد تا همهٔ دل سياه‌شود وبخداى كه اگر دل مؤمن بشكافند سپيد يابند
واگر دل منافق بشكافند سياه‌يابند بعضى اهل‌علم گفتند نفاق دواست يكى نفاق‌قول ويكى نفاق‌عمل نفاق‌قول آن‌بود
كه‌بزبان آن گويد كه‌دردل ندارد چنانكه خداى تعالى حكايت كرددراين آيات ازايشان كه . واذالقوا الذين آمنوا قالوا
آمنا واذا خلوا الى شياطينهم قالوا انّا معكم . ونفاق‌عمل آن‌باشد كه انچه كند ازطاعت نه‌ازدل كند و
باخلاص نكندغرضش نه تقرب بخداى تعالى‌باشد برنوعى كسل وكراهت كند چنانكه خداى‌تعالى حكايت
كند ازايشان . ولا يؤتون‌الصلوة الّا وهم كسالى ولا ينفقون الّا وهم كارهون . مردى بنزديك عبدالله
مسعود آمد گفت‌ياابن مسعود ميترسم كه مبادا كه منافق باشم وعبدالله مسعود گفت بروكه تومنافق نيستى
گفت چه دانى گفت منافق نترسد . درخبراست كه مردى نام اوحنظله از جملهٔ اصحاب رسول درراه
ميامد وميگفت كه من منافقم وبرخود بد ميكرد وابوبكر پيش‌او برافتاد وگفت چراميگوئى گفت‌من
چون‌پيش رسول ميباشم دلم ترسان‌است وچشمم گريان وچون ازپيش‌او بدرآيم بخانه بازشوم آن رقت
ازدلم بشود بخنده درآيم ميترسم كه‌اين نفاق‌باشد ايشان دراين بودند عمر نيز بايشان رسيد واين‌حديث
بشنيد ايشان گفتند مانيز همچنين باشيم انگه بيك‌جا بيامدند پيش رسول عليه‌السلام واز رسول‌پرسيدند
رسول گفت اين نفاق نباشد بخدا كه اگرشماهم برآن حال بماندى كه پيش من باشيد فرشتگان
شمارا در راه مصافحه كردندى ودست در دست شما نهادندى . انس‌مالك روايت كندكه رسول

علیه‌السلام گفت روزی صحابه‌را شادانی که شما روی بچه داری وچه روی بشما دارد گفتند یارسول‌الله
وحی فرود آمد گفت نه گفتند دشمنی روی بما آرد گفت نه ولکن ماه رمضان روی بشما آرد و
خدای‌تعالی دربامداداین روز که اوّل ماه رمضان بود جمله اهل قبله‌را بیامرزد مردی ازکنارمسجد
آوازداد که خنك منافقـان‌را رسول صلی‌الله علیه وآله آواز داد گفت پیش منش آری اورازدرسول
علیه‌السلام آوردند رسول‌علیه‌السلام گفت چرا چنین‌گفتی گفت برای انکه تو اهل قبله گفتی ومنافقان
اهل قبله‌اند رسول علیه‌السلام گفت کلاوحاشا منافقان ازما نه‌اند وما از منافقـان نه‌ایم ومنافقـان را
دراین هیچ نصیب نیست منافقـان کافرانند . ابودردا روایت کند که رسول‌علیه‌السلام گفت منافقانرا
علامتی هست ایشان‌را بازخوانی تحیتشان‌لعنت‌بود وطعمه شان تهبة بود یعنی انکه در یابند ودر غنیمت
خیانت کنندرمسجدها هجو وفحش گویند وبنماز حاضر آیند مستکبر باشند وبروز حریص باشند و
بشب بانگ دارنده وضحاب باشند . لایألفون ولا یؤلفون . الف نگیرند بامؤمنان ومؤمنان با ایشان
الف نگیرند واین‌خبر برتأویل آن‌بود که این‌خصال بردست‌گیرند واعتقاد کنند که نیك‌است وروا
باشد ورسول‌علیه‌السلام گوید (خصلتان لا یکونان فی‌منافق حسن‌سمت وفقه فی‌الدین) دوخصلت‌است
که درهیچ‌منافق نباشد نیکو طریقی وفقه دردین وعمر عبدالعزیز گفت مؤمن ضعیف‌تن وقوی‌دل
باشد بشربن‌السری گفت علامت منـافق آن‌بود که پیش او عیب کسی کنند شادمانه شود وچون مدح
کسی‌کنند خوشش نیاید ودرآن‌میـانه طعنی‌زند ترس‌آن‌را که عیب‌او پیدا شود حاتم اصم گفت مؤمن‌از
همه کس آیس بود مگراز خدای تعالی و منافق بهمه کس امید دارد مگر بخدای تعالی و مؤمن عمل صالح
میکندو میترسد و منافق معصیت میکند و ایمن‌میباشد و مؤمن مال راسپردین کند ومنافق دین‌راسپر
مال کندمؤمن طلب میکند مستحق را که چیزی باو دهد و منافق تعلل میکند تاچیزی ندهد بکسی و
مؤمن طاعت میکند ومیگرید و منافق معصیت میکند و میخندد مؤمن را خورد و خفت عبادتی باشد
مؤمن‌زلتی کند بخطا از آن استغفار کند و منافق‌هرگناه قصد کند و اصرار کند مؤمن‌طالب سیاست
خودبود منافق طالب‌ریاست بودمؤمن همه کردباشدبیگفت‌منافق همه گفت‌بیکردسعی‌این‌درفکاك‌نفس خودبود
وسعی‌او درهلاك‌نفس خودبود مؤمن آنچه‌کند خواهدکه باز نگوید منافق آنچه نکند خواهد که باز گوید
چنانکه خدای‌تعـالی گوید . ویحبون‌ان‌یحمدوا بمالم یفعلوا . قوله تعالی‌مثلهم کمثل‌الذی‌استوقد ناراً .
گفت‌مثل ایشان چون مثل کسی‌است که آتش برفروزد اگر گویند خدای‌تعالی‌چگونه تشبیه کرد
جماعتی‌را بیك شخص واز حق تشبیه آن‌بود که بروفق مشبه به بود چنانکه بایست‌الذین استوقدوانارا
گوئیم دوجواب است‌از این یکی انکه‌خدای تعالی تشبیه نکرد ایشان را باجسام واعیا نشان بمستو قد
آتش بل فعلشانرا تشبیه کرد بفعل مستوقد آتش وتقدیر چنین‌است که مثل منافقان درطلب روشنائی
وخیر وصلاح باظهار ایمان وابطان کفرچون مثل‌استضأة کسی‌است که آتش برفروزد پس‌فعل بفعل
تشبیه کرد الّا آن‌است که مضاف بیفکند ومضاف‌الیه بجای‌او بنهاد . کقوله تعـالی واسئل‌القریة وجاء
ربك . وکقول‌الشاعر (وکیف تواصل من اصبحت)(خلالته کابی‌مرحب) ای کخلالة‌ابی‌مرحب ومانداین
آیه‌دیگرهست. تدوراعینهم کالذی‌یغشی‌علیه‌من‌الموت ای کدوراعین من‌یغشی‌علیه من‌الموت . قوله‌ماخلقکم‌ولا
بعثکم‌الاکنفس‌واحدة‌ای کخلق نفس واحدة. واگر تشبیه‌اشخاص باشخاص کردی جز جمع نگفتی چنانکه گفت

کانهم اعجاز نخل منقعر وکانهم خشب مسندة . وجواب دوم ازاو آن‌است‌که مراد بلفظ واحد جمع‌است
و برای آن موحد گفت که سیاقه‌آیت برجمی او دلیل میکند و قوله تعـالی . ذهب‌الله بنورهم
و ترکهم فی ظلمات لا یبصرون . مثله قوله تعالی . والذی جاء بالّصدق و صدق‌به‌اولئك هم المتقون . و
قول‌الشاعر . وان‌الذی حانت بفلج دماؤهم . هم القوم کل القوم یاامّ‌خالد . یعنی ان الذی استو قد ناراً
یعنی اوقداست چنانکه اجاب و استجاب بیك معنی بود چنانکه شاعر گفت . و داع دعی یامن یجیب
الی النداء . فلم یستجبه عند ذاك مجیب . ونار آتش بود و نور روشنائی او بود و جزا و منار علامت
بود و مناره برای‌انکه چون علامتی بودو چراغ پای‌را مناره باین خوانندکه‌جای نور بود و آهك را از
اینجـا نوره گویند که اندام پاکیزه و روشن بکند و نار سمة و علامت بود عرب گوید . مانارا بلك
ای ما سمتها فلما اضائت ما حوله ذهب‌الله . اضاءهم لازم‌است وهم متعدی تقول اضاءالقمر الظلمة و
اضاءالقمر یعنی ضاءوضاءیضوءضوءالالازم‌نباشدوشاعر گوید (اضائت‌لهم‌احسابهم ووجوههم) (دجی‌اللیل
حتی نظم الجزع ثاقبة) ماحوله ما موصول است و صله از جمله باید ولیکن مبتدامقدر است تقدیر چنین
است که ماهو حوله و حول پیرامن‌باشد تقول دار حوله و حوالیه و حول سـال باشد لانه‌یحول‌برای
انکه باز گردد و حال الحول سال برگردید وحال‌عن‌العهدازعهدبگردید وحال لونه رویش بگردید و حال
بینی و بینه کذا یعنی منع کرد و حواله انقلاب حق بود از کسی بکسی دیگر ومحـاوله گشتن بود در
طلب کاری و حول در چشم انقلاب او بود و حول انقلاب بود . قال الله تعـالی لایبغون عنها حولاً
. و محاله جهره بود برای انکه گردد . ذهب‌الله بنورهم ای اذهب‌الله نورهم . و این بارا باء تعدیه
خوانند خدای تعالی نور ایشان را ببرد و آتش که نور از اوبشود آتش نباشد جواب آن است که آتش
مشتمل است بردو وصف یکی نور و یکی‌احراق یکی سبب منفعت ویکی سبب‌مضرّت حق تعالی بازنمود
که من از آتش ایشـان سبب منفعت ببردم و سبب مضرّت رها کردم تا از هر دو وجه برطریق
خسارت باشند . و ترکهم فی‌ظلمات . جمع ظلمة باشد و ظلمت ضد ضیاء بود و معنی او انتقاص نور
باشد و ظلم در لغت نقصان باشد بیانش قوله تعـالی . اتت اکلها و لم تظلم منه شیاً ای لم‌تنقص .
و انکه در مثل گفته اند . من اشبه اباه فما ظلم . معنی آن است که ما نقص حق الشبه . و ظلم برف
باشد برای انکه کاهد و ظلم که آب دندان بود وروشنی اومشبه است ببرف . لا یبصرون . عبدالله
عباس گفت حق وره راست نمی بینند امّا معنی آیت و وجه تشبیه احوال منافقان بحال کسی که
آتش برافروزد و چون پیرامن او باتش‌روشن شودخدای تعالی نور آتش‌اوببرد ودر تاریکی رها کند
اورا از نجاست وجه تشبیه دارد و در او چند قول گفته اند عبدالله عباس وقتاده و ضحاك و مقاتل
و سدی میگویند و جه تشبیه آن است که خدای تعـالی منافقان را تشبیه کرد بمردی که آتش برافروزد
و بدان منتفع شود و پیرامن خود بنید و ایمن گردداز آنچه خائف باشد پس بنا گاه آتش او بمیرد
و او در تاریکی بماند خائف و معذور و متحیرهمچنین است حال منافقان اظهارکلمهٔ ایمان کردند و
بعز ظاهر ایمان‌عزیز گشتند و در عداد مسلمانان آمدند از روی ظاهر و بامسلمانان مخالطه و
مناکحه و موارثه کردند و مقاسمة غنایم و برجان و مال ایمن‌شدند همی چندان باشد که مرگ بایشان
رسد آن نوربظلمة بدل شود و آن امن بخوف و راحت بعذاب چه حکم ظاهرشرع دیگر باشد و

حکم خدای تعالی بابندگان در قیامت دگر این بر ظاهر حال بود و این بر حسب اعتقاد و مجاهد
میگوید و جه تشبیه از انجاست که ایشان یکبار با مسلمانان باشند و یکبار با کافران بدل چنانکه خدای
تعالی از ایشان باز گفت قوله تعالی . و اذالقوا الذین آمنو اقالوا آمنا . الی آیه اقبال ایشان
بر مسلمانان و موافقت ایشان بامسلمانان تشبیه کرد بروشنائی آتش و شدن ایشان و پناه گرفتن ایشان
بامشرکان تشبیه کرد بظلمات . سعید حبیر و محمدبن کعب و عطا و یمان بن رباب گفتند آیه در جهود
ازله بود و انکه ایشان انتظار میکردند روزگار رسول علیه السلام را و بیرون آمدن او و می گفتند
چون بیاید اول کسیکه باوایمان آرد ماباشیم و نعت و وصف او میگفتند و مردی بود نام او عبد الله بن
هسبان هر سال بیا مدی و مردمان را تحریص کردی بر ایمان محمد علیه السلام ایشان قبول کردندی
و آن مرد پیش از بعثت رسول فرمان یافت چون رسول صلی الله بیامد اینان که وعده میدادند خلاف
کردند وکفر آوردند پس نور ایشان اطماع ونشر اوصاف او بودی وظلمت ازپس نور کفر ایشان بود
بر رسول پس این احوال وضحاك میگوید این آیة هم آن است که معنی آن آیت خدای تعالی گفت • کلما
اوقدوا ناراً للحرب اطفاها الله • ای لحرب رسول الله که هر که آتش کارزار برکنند چون مستوقد
آتش در این آیة اطفاها الله خدای تعالی فرو نشاند چنانکه گفت • ذهب الله بنورهم • واین وجهی است
بصواب وسداد نزدیك آنگه خدای تعالی ایشان را وصف کرد بصفاتی مذمومه وگفت صم بکم عمی فهم
لا یرجعون • فعل جمع افعل صفه باشد قیاسی مطرد و مؤنث را فعلا گویند وفعل جمع مذکر ومؤنث باشد
تقول . رجل اصم ابکم اعمی وامرأة صماء بکماء عمیاء ورجال ونساء صم بکم عمی ودرشاذ خوانده اند
صماً بکماً عمیاً بنصب بر حال علی تقدیر ترکهم صماً بکماً وگفته اند نصب علی الذم بود وصمم انسداد خرقه
گوش باشد بافت وسنگ خاره را که مجوف نباشد صخرهٔ صماء گویند وسر شیشه را صمام گویند وعزم سخت
درست را عزم مصمم گویند وصمیم هرچه خالص او باشد وبکم وخرس آفت بود در آلة کلام گفته اند ابکم آن
باشد که لال زاید از مادر وابکم گویند بر سبیل مجاز کسی را که فصیح نباشد واصل عمی آفت چشم باشد
چنانکه چیزی نه بیند بان ودرچشم حقیقت بود بلاخلاف ودردل بظاهر استعمال حکم حقیقت کنند
اورا تادلیلی برخاستن که مجازاست وتعمیه درکلام ابهام وترك بیان بود ومعمی کلامی بود نامبین
فهم لا یرجعون ای الی الحق . و رجوع باز آمدن بود و رجع باز اوردن باشد و رجع بارانی بود
که بار دگر درایستد فی قوله . والسماء ذات الرجع . ورجع هم لازم بود هم متعدی فرق بمصدر پیدا
شود که مصدر لازم رجوع باشد ومصدر متعدی رجع اگر گویند چگونه وصف کرد ایشانرا بکوری
وکری وگنگی انگه تکلیف کرد ایشان را انچه بچشم وگوش وزبان تعلق دارد این نه تکلیف مالا یطاق
باشد جواب گوئیم معلوم است بضرورة که این نه حقیقت است بل توسع ومجازاست ومبالغه در
وصف ایشان بانکه در حق ناگفتن وناشنیدن ونادیدن چنانند که گوئی چشم وگوش وزبان
ندارند چون این آلات دارند وانتفاع دینی نمیگیرند انهم چنان است که ندارند چنانکه در دگر آیه گفت
. لهم قلوب لا یفقهون بها ولهم اعین لا یبصرون بها ولهم آذان لا یسمعون بها اولئك کالانعام بل هم
اضل اولئك هم الغافلون . وچنانکه مسکین دارمی می گوید (اعمی اذاما جارتی خرجت) (حتی یواری
جارتی الخدر) (ویصمّ عما کان بینهما) (اذنی ومابی غیره وقر) چنانکه دیگری گوید . اصم عما

ساه سمیع . جمع کرد ازمیان کری وشنوائی برای این معنی که بگفتیم ، وجهی دیگر درآیة آنست که
خدای تعالی این را برسبیل قطع طمع گفت ازایمان ایشان گفت چنانکه آنانکه کران وکوراند از
ایشان هیچ نیاید همچنین از اینان ایمان وعمل صالح نیاید چه درمعلوم چنان است که اختیار
نکنند وقوة این قول آنست که گفت . فهم لا یرجعون . قوله اوکصیب . اگر گویند او در خبر شود
بمعنی شك بود پنداری گفت یشبه هذا اوذاك یابان ماند یابان واین شك باشد وشك بر خدای تعالی روا
نیست گوئیم از این چند جواب است یکی انکه کلام را اگر ظاهر او خبر است متضمن است معنی امر را
یعنی حال این منافقان مانده است بحال کسیکه آتش برافروزد و بحال کسیکه اصحاب باران باشد تو که محمدی مخیری خواهی
باین تشبیه کن خواهی بان پس او تخییر را باشد شك را نباشد . جواب دوم آن است که او اباحت را بود چنانکه
جالس الحسن او ابن سیرین و فرق ازمیان تخییر واباحت آن بود که در تخییر یکی شاید کردن بر انفراد ودر اباحت جمع
شاید کردن میان هردو . جواب سیم آن است که او برای تفصیل آورد پنداری حق تعالی گفت این منافقان
بسیارند حال بعضی باحال اصحاب آتش میماند و حال بعضی بااصحاب باران چنانکه گفت . و قالو اکونوا
هوداً او نصاری . قالوا ضمیر جهودان و ترسایان است بیکجا تقدیر آن است که جهودان گفتند جهود باشی
و ترسایان گفتند ترسا باشی و مثال دیگر آن آیة که گفت . وکم من قریة اهلکناها فجاءها بأسنا بیاتاً اوهم
قائلون . یعنی عذاب ما بعضی رسید بشب و بعضی رسید وایشان بقیلوله خفته بودند . جواب چهارم آن است که
او بمعنی بل است و بل اضراب را باشد چنانکه گفت . وارسلناه الی مائة الف او یزیدون والمعنی بل یزیدون.
و چنانکه شاعر گفت (بدت مثل قرن الشمس فی رونق الضحی)(و صورتها او انت فی العین املح) یعنی بل
انت . و جواب پنجم آن است که او بمعنی و او است . کانه تعالی قال او کصیب من السماء چنانکه گفت
ان لا تاکلوا من بیوتکم او بیوت امهاتکم . و چنانکه توبة بن الحمیر گفت (وقد زعمت ایلی بأنی فاجر)
(لنفسی تقاها او علیها فجورها) و جریر گفت (نال الخلافة او کانت له قدراً) (کما اتی ربه موسی
علی قدر) او در هر دو بیت بمعنی و او باشد تا بمعنی مستیقم شود و این وجوه که گفتیم مطر باشد فی
قوله تعالی ثم قست قلوبکم من بعد ذلك فهی کالحجارة اواشد قسوة ودر این آیه وجهی دیگر است که در
آیة ماروانباشد چون آنجا رسیم گفته شود انشاالله تعالی تقدیر آیه چنین است او کاصحاب صیب علی
حذف المضاف واقامة المضاف الیه مقامه چنانکه شاعر گفت (لهم مجلس صهب السبال اذلة) (سواسیة
احرارها و عبیدها) و صیب باران بود و اشتقاق او من صاب یصوب باشد و بنزدیك بصریان وزن او
فعیل است چون سید ومیت و بنزدیك کوفیان فیعل من اسماء عرب هرچه سایه برافکند از بالا آن را سما
گویند سقف خانه را سماء البیت گویند و بپارسی نیز آسمانه خانه گویند وابر را سما گویند واین اسم جنس
است ولام تعریف جنس راست واحد وجمع در او یکسان باشد نه بینی که خدای تعالی گفت ثم استوی
الی السماء فسویهن . و بعضی دیگر گفتند سما جمع است و واحدش سماوه بود چنانکه شاعر گوید . سماوة الهلال
حتی احقوقفا . وسموات جمع او باشد فیه در وی یعنی در باران وگفته اند باسما میشود بر قول انکه سما را
مذکر گوید چه هردو در قرآن هست هم تذکیر وهم تانیث مذکر فی قوله السماء منفطر به وتانیث اذا السماء
انفطرت . وگفته اند باشب میشود کنایت عن غیر مذکور وگفته اند راجع است باسماء و مراد ابر است از
سما ظلمات جمع ظلمة باشد درشاذ ظلمات بسکون لام خوانده اند وظلمات بفتح لام و رعد این آواز معروف است که

ازابر میشوند وبرق این آتش بود که ازابر بیرون میاید مجاهد میگوید رعد نام فرشته است که تسبیح میکند بحمد خدای
تعالی وآواز اورا رعد نیز خوانند فی قوله . ویسبح الرعد بحمده . یعنی آن فرشته برق تازیانه زدن آن فرشته است که ابررا
میراند . عکرمه میگوید رعد نام فرشته است که ابر را میراند چنانکه راعی شتر را وشهر بن حوشب هم چنین میگوید الا
در آخر حدیث میگوید چون خشمش سخت شود آتشی از دهن او بیرون آید وآن صواعق بود واز
امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت کرده‌اند که او گفت البرق مخاریق الملائکة . گفت برق آن چوب است
که فرشتگان بان ابر رانند . ابوالدرداء میگوید رعد تسبیح است وبرق برای خوف وطمع است وتگرگ
عقوبت است وصواعق بگناه بود وملخ روزی بود قومی را وزجر بود قومی دیگر را ودریا بکیل است و
کوهها بوزن است واصل رعد در لغت حرکت واضطراب باشد ولون را از اینجا رعد خوانند ورعدت
السماء وبرقت . آن باشد که رعد وبرق آید از آسمان وارعد وابرق آن باشد که تهدید کند کسی کسی را و
اصل برق روشنائی باشد وبریق شمشیر لمعان او بود . قوله تعالی یجعلون اصابعهم فی آذانهم
من الصواعق حذر الموت . انگشتها در گوش می نهند از صواعق وآن آوازی عظیم باشد که از آسمان بیاید
یا آتشی که هر جا که بر آید بسوزد ونیست کند وصاعقه نامی است عذاب را وهلاك را . وصعق اذامات .
من قوله تعالی فصعق من فی السموات ومن الأرض . آن باشد که بیهوش شود . من قوله تعالی وخرّ
موسی صعقاً . وصعاق ونهاق آوازی عظیم باشد از خروگاو . حذر الموت . ترس مرگ را ونصب
او بر مفعول له باشد والله محیط بالکافرین . در او چند قول گفته اند قولی آن است که عالم است باحوال
کافران . من قوله فان الله قد احاط بکل شیء علماً . وقول دیگر آن است که قادر است بر ایشان واز قبضهٔ
قدرت او بدر نتوانند شد چنانکه گفت . والله من ورائهم محیط . قولی دیگر آن است که هلاك کنندهٔ کافران
است من قوله تعالی . الاّ ان یحاط بکم . یعنی الاّ که هلاك شوی جمله بیکبارگی . یکاد البرق یخطف
ابصارهم . کاد از اخوات عسی باشد وبمعنی مقاربه بود واو درباب مقاربه از عسی بلیغ تر بود و او
فعل جامد است از او اسم فاعل نیاید واورا خبری باید وخبر او فعل مضارع بود بی ان وخبر عسی فعل
مضارع بود با آن . یخطف ابصارهم . یعنی نزدیك بود که برق چشمهای ایشان را برباید ولکن نربوده باشد
چنانکه گفت . یکاد سنا برقه یذهب بالابصار . وخطف ربودن باشد وپرستکرا خطاف گویند وچاه جوی را
خطاف گویند وجمع هر دو خطاطیف بود . کلما اضاء لهم . کل اسم جمله که ضم کرده اند باماء مجازات
ومعنی حینما بود یعنی هرگه . اضاء لهم مشوا فیه . هرگه که روشن شدی برفتندی دراو . اضاء . اینجا لازم
است یعنی برق روشن شدی . و اذا اظلم علیهم قاموا . وهرگه برق بدر رفتی بایستادندی . ولوشاالله لذهب
بسمعهم وابصارهم . واگر خدای تعالی خواستی گوش وچشمهایشان را ببردی ولو حرف شرط است و
معنی او امتناع کاری بود برای امتناع کاری دیگر بشرط انکه هر دو اعنی لو وجوابش مثبت باشد واگر یکی را
از آن دو حرف در نفی او بود مثبت شود وجمله آن است که نفیش اثبات بود واثباتش نفی وسخت نیکو
گفته است شاعر آن دو بیت که بر صورت لغز بگوید در این معنی (وها الخوی هذا العصر ماهی
لفظة) (جرت بلسانی جرهم وثمود) (اذا ما نفت والله اعلم اوجبت) (وان اوجبت قامت مقام جحود
نبینی که خدای تعالی چون گفت . ولوشاء الله لذهب بسمعهم وابصارهم . اگر خدای خواستی سمع
وبصر ایشان ببردی چون حرف نفی نیست وهر دو مثبت است نه مشیت هست ونه اذهاب سمع وبصر

وبعکس این قول خدای تعالی . ولولا فضل الله علیکم ورحمته مازکی منکم من احد ابداً . اگر نه فضل
ورحمت خدای بودی زکی نبودی از شما هیچ کس اکنون هم فضل هست وهم زکا برای انکه حرف نفی
در هر دو جایگاه هست این حکم لو ولولاست در قرآن وکلام عرب هر کجا آید وبا در بسمعهم باء تعدیه
است یعنی اذهب سمعهم وابصارهم أن الله علی کل شیء قدیر . که خدای تعالی بر همه چیزی قادر است بدانکه
شیء آن باشد که صحیح بود که بدانند واز او خبر دهند واین لفظ شامل بود موجود ومعدوم را چه موجود
ومعدوم صحة معلومی ومخبری دارد بنابراین قاعده معدوم شیء باشد ولفظ شیء در قرآن آمدیك جا مراد
موجود ومعدوم است ویکجا موجود ویکجا معدوم آنجا که مراد هر دو است . قوله تعالی ان الله بکل
شیء علیم . خدای تعالی بهمه چیزی عالم است هم بموجود عالم باشد وهم بمعدوم وآنجا که مراد معدوم است
دون موجود هر کجا است که گفت والله علی کل شیء قدیر . مراد از این شیء معدوم باشد چه شیء چون
در وجود آمد از مقدوری قادر برفت واگر نه این دلیل بودی که تخصیص میکند بمعدوم دون موجود
بر عموم حمل بایستی کردن همچنین آنجا که بر موجود افتد دون معدوم برای قرینهٔ او دلیلی باشد فی قوله
تعالی . وقد خلقتك من قبل ولم تك شیأً . ای موجوداً بقرینة خلقتك وقدیر بر سبیل مبالغه بود در قادر
وقادر ذاتی بود حاصل بر صفتی که از مکان آن صفة از او صحیح بود ایجاد انچه مقدور او بود علی بعض الوجوه
. اما معنی آیه وجه تشبیه منافقان باین چیزها که در آیه بگفت در او چند قول گفته‌اند یکی گفت مثل
منافقان در تحیر وترددشان مثل کسی است که آتشی برافروزد یا مثل کسی است که در شبی تاریك در بیابانی
حاضر آید بارانی آید ایشانرا که در او رعد وبرق وصواعق بود که در سختی بانگ رعد چنان بود که
تا انگشت در گوش نهند ودرفشیدن برق بصفتی بود که بیم آن باشد که چشمها برباید با این همه هول وترس
چون برق روشنائی دهد باو راه روند وراه بینند وچون برق بشود بایستند که راه نه بینند وجه تشبیه
ومثل تحیر ایشان است گاهی میل کنند بمسلمانی از روی ظاهر وگاهی بانزدیك کافران میشوند که
هرگه قسمت غنیمت باشد وچیزی بایشان رسد میل کنند بمسلمانی . کلما اضاء لهم مشوا فیه . وچون
خلاف این بود فروماند واذا اظلم علیهم قاموا . قولی دیگر آنست که حق تعالی با منافقان مثل زد
قرآن را وتشبیه کرد قرآن را بباران از آنجا که در او خیر ونفع است چنانکه در باران وانچه در قرآن
هست از شفا ونور ووعد خیر وثواب ممثل است ببرق وروشنائی او چنانکه اصحاب رعد انگشت در گوش
نهند وترس آن را که نبادا که چیزی شنوند که موافق رأی ایشان بود اندکی میل کنند چنانکه انکس که
بروشنائی برق پارهٔ برود اندك وچون خلاف آن باشد فروماند قتاده میگوید این مثلی است که خدای تعالی
بزد منافقان را در بد دلی وبی یقینی وپای نه برجای هر کجا آوازی بشنوند بترسند وانگشت در گوش نهند
ترس هلاك را از حذر الموت چنانکه در دگر آیة گفت . یحسبون کلّ صیحة علیهم وقوله کلما اضاء لهم
مشوا فیه . یعنی بنور اظهار کلمهٔ اسلام برخی روزگار میکنند . واذا اظلم علیهم قاموا . چون بمیرند باظلمة عذاب شوند
قولی دیگر آن است که مثل منافقان زد چون در اسلام آید ایمن شود وحالش نیك شود ساکن گردد مطمئن القلب
شود چون نکبتی وشدتی بدو رسد برگردد ومرتد شود ودر اوّل باکسی ماند که کلما اضاء لهم مشوا فیه . ودر دوم
با آن ماند که . واذا اظلم علیهم قاموا . بیان این قول قوله تعالی فی سورة الحج . ومن الناس من یعبد الله علی حرف
فان اصابه خیر اطمأن به وان اصابته فتنة انقلب علی وجهه خسر الدنیا والآخرة ذلك هو الخسران المبین . قولی دیگر ابی

گفت ازعبدالله عباس که مراد بایه منافقانند که اوّل جهود بودند چون فتح بدر پدید آمد شادمانه شدند
وگفتند این آن محمداست که ما نعت وصفت او درتوریة خوانده ایم وپیغمبر آخرالزمان است چون دراحد
وهنی پدید آمد یهود مرتد شدند وگفتند این نه آن محمد است واین صفات وسیرت نه آن است که ما
خوانده ایم * قولی دیگر آن است که عبدالله مسعود وجماعتی ازصحابه روایت کردند که منافقی چند
برخاستند و بشب ازمدینه بگریختند چون به بیابان درآمدند و آن شب پارهٔ بگذشت ابری برآمد و تاریکی
پدیدآمدوباران درگرفت رعدوبرق غرّیدن ودرفشیدن گرفت ایشان متحیرفروماندند هرگه که برق روشنائی
دادی پاره برفتندی وچون برق بشدی بایستادندی که راه ندیدندی گفتند بارخدایا اگرمارا ازاین بیابان
خلاص دهی ما برویم ودست دردست رسول نهیم وایمان آریم ازصدق دل چون روز شد بیامدند ودست
دردست رسول نهادند وایمان آوردند وقصهٔ خود بارسول بگفتند خدای تعالی مثل ایشان را با دگر
منافقان بزد والله اعلم بمراده (*)

قوله تعالی　يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

ای مردمان　پرستید　خدای تان را　آنکه بیافرید شمارا وآنان راکه پیش شما بودند　تامگرشما پرهیزکارشوی

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ

آنکه　کرده　برای شما زمین را گستردهٔ　وآسمانرا　بنا کرده　وفرود آورد　ازآسمان　آبی　بیرون آورد باو　از

الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ

میوه ها　روزی برای شما　پس قرار ندهید خدارا مانندگان　وشما　می دانی

قدیم تعالی چون ذکر مؤمنان ومنافقان وکافران بکرد وایشان را مثل زد بانچه درآیات متقدم برفت خلقانرا
دعوت کرد بعبادت خود وتذکیر کرد ایشان را نعمهای که باایشان کرد وتحذیر کرد ایشان را ازآنکه
باآو معبودی دیگر پرستند واشباه وامثال گویند اورا • قوله یا ایها الناس . یا حرف نداست وای منادا
مفرد معرفه است مبنی برضمّ وها مقحم است برای تنبیه الناس صفة ای است ولام دراو تعریف جنس است
عبدالله عباس گفت هرکجا درقرآن یاایها الناس است خطاب اهل مکه است وهرکجا یاایها الذین آمنوا است
خطاب اهل مدینه است وحمل اوکردن باعموم اولی تراست تادلیلی مخصص بود اعبدوا ربکم خدای را
پرستید اصل ومعنی عبادت ورب بگفتیم درسورهٔ فاتحه اعادت کردن وجهی ندارد . الذی خلقکم . حقیقة
خلق اخراج مقدور بود ازعدم بوجود بانوعی تقدیر ودرلغة تقدیر بود چنانکه شاعر گوید . ولانت تفری
ماخلقت . وبعض القوم یخلق ثم لایفری ای تقطع ما قدرت . وقال آخر ولایبط بایدی الخالقین ولا ایدی
الخوالق الا جیدالادم . یعنی المقدرین والمقدرات وازاینجاست قول خدای تعالی . واذ تخلق من الطین
کهیئة الطیر . بدانکه خالق براطلاق خدای تعالی را گویند برای آنکه افعال او بروفق حکمت وصواب
بود پس پنداری مقدراست باندازهٔ حکمت مارا خالق باطلاق نگویند برای آنکه فعل ما بیشتر نامقدور
باشد ودرافعال ما محکم ومشوش وحسن وقبیح درافتد وبروفق تقدیر ما نه بیاید برای فقد علم وبرسبیل
تقیید اجرا کنند بریکی ازما گویند خالق الادیم نعلاً وعرب گوید خلقت الادیم نعلاً چنانکه دررب
بیان کردیم که براطلاق نگویند یکی را ازما مگر مقید رب الدار ورب الضیعه وچنانکه شاعر گفت (*)

﴿ فاذا شربت فانی رب الخورنق والسدیر ﴾ ﴿ واذا صحوت فانی رب الشویهة والبعیر ﴾

وخدای تعالی این اسم اجری کرد برجز خود فی قوله . تبارک الله احسن الخالقین خلقکم . بیافرید شمارا از
کتم عدم بحیز وجود آورد . والذین من قبلکم . وآنان را که پیش ازشما بودند واو عطف راست ومعنی او
اشتراک ثانی بود درحکم واعراب اول . لعلکم تتقون . ولعل معنی او طمع وترجی واشفاق بود تقول
انت السوق لعلک تشتری شیأ طمع بود دروقوع واشفاقی ازفوت ومعنی آن بود لکی تنجوا من عذاب الله لعل
درقرآن بمعنی لام که باشد بیانش فی قوله تعالی فی قصة یوسف . لعلیّ ارجع الی الناس لعلهم یعلمون . وبمعنی
کأنّ آمد درسورة الشعراء فی قوله تعالی . وتتخذون مصانع لعلکم تخلدون ای کأنکم . وجماعتی مفسران
گفتند لعلّ وعسی ازخدای تعالی واجب بود ومحققاً گفتند برنهاد خوداست ودراو معنی ترجی هست ولکن
راجع باما نه باخدای تعالی یعنی خدای تعالی را پرستی بامید تقوی ونجات وبرای آن باین لفظ فرمود تاقاطع
نشوند ومغری بقبیح نگردد درتتقون دو قول گفتند یکی انکه تاازمعاصی بپرهیزی چه فعل طاعت صارف
باشد مکلف را ازفعل قبایح چنانکه خدای تعالی گفت فی قوله . ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر . وقولی
دیگر تاازعذاب دوزخ بپرهیزی چه عبادات کردن بروفق اوامر ونواهی خدای تعالی سبب نجات بود
ازعذاب دوزخ (*)

• قوله الذی جعل لکم الارض فراشاً . خدای تعالی چون امر بعبادت بکرد خلقانرا وباز نمود که
مستحق عبادت منم ازشما که آفرینندهٔ شما وپدران شما منم تقریر بعضی نعمتها وبعضی آن بگفت گفت این
زمین را من بفراش وبستر شما کردم تا دروی میائی ومیشوی وتصرف میکنی برای معاش ودرشب براو
قرارمیکنی چنانکه بربستر . جعل . بروجوه باشد بمعنی خلق آمد فی قوله تعالی وجعل الظلمات والنور .
وبمعنی صیر آمد فی قوله تعالی جعل لکم الارض فراشاً . ودر بیشتر آیات قرآن همچنین بود ودروجه اول
متعدی بود بیک مفعول ودروجه دوم متعدی بود بدو مفعول بمعنی تسمیه آمد فی قوله تعالی وجعلوا الملائکة
الذین هم عباد الرحمن اناثاً . فراش فعال بود بمعنی مفعول یعنی مفروش چنانکه بساط بمعنی مبسوط .
والسماء بناءً . بمعنی مبنی زجاج گفت بناء ضم کردن بعضی بود به بعضی بروجه تماسک که ایمن
باشند ازسقوطش گفته اند بناءً ای سقفاً مرفوعاً . گفته اند بناء درمقابل فراش برای دو وجه را
گفت یکی انکه ابوزید گفت بنیان البیت وسماؤه اعلاه باشد تا این ازروی بلندی مطابق آن باشد نه از
روی پستی وقولی دیگر آنست که آسمانهٔ خانه باشد که مبنی نباشد چون آسمانهٔ خیمه وخباء عرب پس
بناء گفت تاازآن پیدا بود چنانکه شاعر گوید (بناء السماء فسویها بنیها) (ولم تمدّ باطناب ولا عمد) آفریدن
آسمان وبرکشیدن او بی عمدی وگستردن زمین بی سندی دلیل است برقادر الذاتی او چه قادر بقدرت محدث
چنین فعل نتواند کردن . وانزل من السماء ماءً . دراو دوقول گفتند قولی انکه بسماء برخواست و
گفتند خدای تعالی این ابررا چون جامه یاچیزی که درآب نهی نشف کند آفرید ابر بدریا فروشود و
برآید ودرهوا متراکم شود باد براو آید وآن رابیفشارد چنانکه گفت خدای تعالی . وانزلنا من المعصرات
ماءً ثجاجاً . براین قول آب باران آب دریا بود . وقولی دیگر آنست که مراد بسماء آسمان است
وآب باران از سما میاید وخدای تعالی این ابررا مغربل آفریده است وحایل کرده درهوا ازمیان آسمان
وزمین تا چون آب ازآسمان بیاید براو آید اوتاب واعتمادش بستاند مقدار مقدر برزمین آید چه اگر نه چنین
بودی زمین ویران شدی واین قول درست تراست برای انکه لفظ قرآن برحقیقة مانده است وبر قول

اول مجاز باشد وکتاب خدای را جل جلاله تابرحقیقة حمل شاید کردن بر مجاز حمل نباید کردن . قوله تعالی
فاخرج به من الثمرات رزقاً لکم . یعنی بباران از درختان وزمین برای شما میوه‌ها بیرون آرد تا روزی بود
شمارا چنانکه گفت . انّا صببنا الماء صباً ثم شققنا الارض شقاً الی قوله متاعاً لکم ولانعامکم . خدایتعالی
دراین آیه منت نهاد برما بخلق زمین برای ما بروجهی که قرار گاه ماباشد . راویان اخبار روایت
کرده‌اند که چون خدای تعالی جل جلاله خواست تا آسمان وزمین بیافریند جوهری سبز بیافرید
چند هفت آسمان وهفت زمین انگه بنظر هیبت بدان جوهر نگریست ازترس خدای تعالی گداخته شد
آبی گشت لرزان انگه فرمان داد تا ازآن آب بخاری ودودی برآمد ازآن دود یك آسمان بیافرید چنانکه
گفت ثم استوی الی السماء وهی دخان . انگه آن یك آسمان بشکافت وهفت آسمان کرد وفرمان داد تا آن
آب پارهٔ زبد وکف برآورد بمقدار زمین مکه ازآن کف زمین مکه بیافرید انگه فرمان داد تا جملهٔ زمین
اززیر آن بدرآوردند ازانجا مکه‌را امّ القری خوانند که اصل همهٔ زمین ازاوست انگه آن یك طبقه را
بشکافت وهفت طبقه کرد ستبر هر زمینی پانصدساله راه از زمینی تا بزمینی که طبقهٔ دیگراست پانصد
ساله راه انگه فرشته‌را بفرستاد اززیر عرش تا زمین‌را بردوش وگردن گرفت ودستها بگسترد یکی بمشرق
رسید ویکی بمغرب قرار قدم نداشت خدای تعالی از بهشت گاوی بفرستاد که اوراچهل هزار سر
بود وچهل هزار دست وپای وپای آن فرشته برسنام آن گاو نهاد قدمش نیك قرار نگرفت تا قرنی از
بردوش واز میان سنام اوتا گوش بنهادن تا پایهای فرشته قرارگرفت براو وسرهاء این گاوباقطار
زمین برآمده است تابزیر عرش وبینی ودهان او در دریاست در روزی یکدم بزند وبازگیرد چون دم بزند دریا
مدّ باشد چون دم باز گیرد جزر باشد قوایم گاورا جای قرار نبود سنگی بیافرید ستبری او چند هفت
بارهفت آسمان وهفت زمین قوایم گاو براو قرار گرفت وآن سنگ است که لقمان علیه السلام میگوید
پسرش‌را در وصیت فی قوله . یابنی انها ان تك مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة . وگفته‌اند
این آخر سخنی بود که لقمان گفت درحکمت وصیت وسنگ‌را جای قرار نبود خدای تعالی ماهی
بیافرید وآن آنست که باوقسم کرد . فی قوله تعالی ن والقلم ومایسطرون . آن سنگ بر پشت آن ماهی
نهاد وجمله تن اوخالی است وماهی برآب است وآب برباد وباد بقدرة باری جل اسمه . کعب الاحبار
گفت یکروز ابلیس بیامد واین ماهی‌را گفت هیچ دانی که در پشت تو از زمینها وکوهها وحیوانات چه
نهاده است اگر خویشتن بجنبانی همه ریخته شود ماهی همت کرد که چنان کند خدای تعالی جانوری‌را
بفرستاد تا در بینی آن ماهی شد واورا بجنبانید سخت او در خدای تعالی بنالید وخدای تعالی فرمان
داد تا آن جانور بیرون آمد وبرابر حوت نشست هرگه همت کند بماند آن دراو نگرد نیارد کردن انگه
زمین مانده گشتی برسرآب می‌جنبید خدای تعالی کوههارا بیافرید ومیخ زمین کرد تا دوخته شد
چنانکه گفت . والجبال اوتاداً والقی فی الارض رواسی ان تمید بکم . وکوهی عظیم بیافرید محیط
بکرد همه عالم‌را از زمرّد سبز آن‌را قاف گویند وآن آنست که خدای تعالی باوقسم کرد . ق والقرآن
المجید . وهب بن منبه گوید ذوالقرنین انجا رسید وکوه‌قاف دید وپیرامن او بسیار کوههاء کوچك
ازفرشتگانیکه انجا موکل بودند ایشانرا گفت این چیست گفتنداین عروق زمین است چون خدایتعالی
خواهد تا زمین بجنباند امر کند بما تا عرق ازمین بجنبانیم زلزلهٔ زمین ازانجا میباشد والله اعلم از

ایشان پرسیدم که بعضی عظمة مخلوقات خدای تعالی مرا بگوئید گفتند عظمت خدای را اندازهٔ نیست و
لکن ازورای ما زمین است پانصد ساله راه همه از برف که ازسرما بعضی بعضی‌را می‌شکند اگر نه آنستی
من از گرماء دوزخ بسوختمی گفت دگر بگوی مرا گفتند جبرئیل از پیش عرش خداایستاده ازترس
خدای میلرزد ازهر رعده که اورا میباشد خدای تعالی صد هزار فرشته میافریند تاصف میکشند
در پیش عرش سرها درپیش افگنده خاموش دستوری نیست ایشان‌را که سخنی گویند چون دستوری
دهند ایشان‌را بسخن گفتن زبان برگشایند وگویند لااله الاالله وذلك قوله تعالی یوم یقوم الروح
والملائکة صفاً لایتکلمون الا من اذن له الرحمن وقال صواباً . یعنی لااله الاالله (*)
انس مالك روایتی میکند که چون خدای تعالی کوهها بیافرید فرشتگان ازسختی وعظم کوهها تعجب
نمودند گفتندبارخدایا ازاین سخت تر وعظیم تر هیچ آفریدهٔ گفت بلی آهن که غالب است سنگ‌را گفتندبارخدایا
ازآهن عظیم تر هیچ آفریدهٔ گفت بلی آتش که غالب است آهن‌را گفتند بارخدایا ازآتش عظیم تر هیچ آفریدهٔ
گفت بلی آب که غالب است آتش‌را گفتند بارخدایا ازآب عظیم ترهیچ آفریدهٔ گفت بلی خاك که غالب است
آب‌را گفتند بارخدایا ازخاك عظیم تر هیچ آفریدهٔ گفت بلی بادکه غالب است خاك‌را گفتند عظیم ترازاین
هیچ هست درخلق تو گفت بندهٔ که صدقه بدست راست بدهد ازدست چپ پوشیده دارد . عبدالله عمر
روایت کند ازرسول علیه السلام که گفت خدای تعالی زمین اول بیافرید ومسکن آدمی کرد وزمین دوم
بیافرید وبزندان بادکرد وبادهای مختلف ازاو وزید ودرزمین سیم خلقی آفرید روی‌های ایشان چون روی
آدمی وپایهاء ایشان چون پای گاوان واندام ایشان موی دارد چون موی گوسفندان طرفة العینی درخدای
عاصی نشوند شب ما روز ایشان است وروز ما شب ایشان وزمین چهارم دراو سنگ کبریت است که
خدای تعالی براهل دوزخ نهاده است چنانکه گفته است . وقودها الناس والحجارة . وهب منبه گفت هر
پارهٔ سنگ چندکوهی عظیم است برزمین ورسول علیه السلام گفت درانجا رودها است ازکبریت گداخته
که اگرعظیم تر کوهی دراو فکند فرو برد زمین پنجم مسکن ماران کژدمان اهل دوزخ است هرماری چند
وادی هردندانی چند نخلی هر ماری ازاین هیژده هزار ازآن دندان دارد وریزهردندانی هیژده هزارقلّه
زهرباشدکه اگر یکی ازآن دردنیا ریزند همهٔ اهل دنیا بمیرند ودرخبراست که چون بوی یکی ازآن بدوزخی
رسد همه اعضای او ازیکدیگرجدا شود وهرکژدمی چند شتر هردنبالی چند نیزه برهر دنبالی سیصد و
شصت بند باشد درهر بندی سیصد وشصت فرق زهر باشد هرفرقی سیصد وشصت قلّه که بیك قلّه ازآن
همه اهل زمین هلاك شوند زمین شیشم جای نامهاء اهل دوزخ کرد وجای ارواح ایشان ونام آن سجین
است وذلك قوله تعالی . کلاّ انّ کتاب الفجار لفی سجین . وزمین هفتم جای ابلیس ولشگر اوکرد و
سریر او درانجا نهاده است ازیکجا نبش سموم باشد وازیك جانب سریر زمهریر ورعایا ولشگر او پیرامن
او ازانجا پراکنده شوند . وسلمة سهیل روایت کند ازعبدالله مسعود که خدای تعالی بهشت درآسمان
هفتم آفریده امروز دوزخ درزمین هفتم چون فانی کند انجا باز آفریند که اوخواهد اما بعد وقعر زمین
حدیث قارون بس است فی قوله . فخسفنا به وبداره الارض . وانگه خدای تعالی اورا بزمین فرو برد و
ماهاء او وسرای او تاروز قیامت بزمین فرومیشود دراخبار مسلسل ابواسحق ابراهیم الثعلبی المفسر بیارد
که مرا روایت کرد که ابوبکر بن محمد بن احمد القطان الاصفهانی انگشتهای خودرا درانگشتهای من افکند و

همچنین جمله راویان تا بأبو هریره که او گفت مرا حدیث کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله انگشها در انگشهاء
من افکنده گفت خدای تعالی زمین روز شنبه آفرید و کوهها روز یکشنبه ودرختان روز دوشنبه ومکاره
روز سه‌شنبه ونور روز چهارشنبه وچهارپایان روز پنجشنبه وآدم را روز آدینه این طرفی است از قصهٔ خلق زمین
چنانکه وعده دادیم که هرقصه که اول بدو رسیم طرفی بگوئیم وانگاه حواله برگفته میکنیم انشاءالله تعالی
وبه الثقة وحدیث خلق آسمان دردگرآیة گفته شود انشاءالله تعالی . قوله تعالی فلا تجعلوا لله انداداً
انداداً جمع ند باشد هم مثل باشد هم ضد باشد وکلمه از اضداداست اما بمعنی مثل چنان بود که حسان گوید
(اتهجوه ولست له بندّ)(فشرّ کما لخیرکما الفداء) وقال جریر (اتیماً تجعلون الیّ نداً)(وماتیم لذی حسب
ندید) ای نظیر ومفضل بن سلمه گفت ندّ ضدّ باشد من قولهم ندالبعیر اذا نفر وبعیر ندود ای نفور برای آنکه
اضداد متنافر باشد ومعنی متقارب است باخدای تعالی مثل فرو مدارید یاضد فرومدارید مراد بهردو انباز
است درعبارت یعنی باخدای تعالی شریك نگوئید چه اگر خدای را تعالی . عن ذلك علواً کبیراً : مثلی بودی
چون ضدی بودی باو درمنازعه وممانعة پس معنی یکی است باتضاد لفظین چنانکه بینی . وانتم تعلمون .
دراو چند قول است یکی انکه شما میدانی که این جمله که خدای تعالی برشمرد که خدای تعالی آفریده است
وجز خدای براین قادر نیست واین بتان که شما انباز گرفتی آن‌را باخدایتعالی این نتواند کردن . قولی دیگر
آن است که شما میدانی که باخدای تعالی ضدّ وند درنخورد وسزا نبود ولکن جحود میکنی . وقولی دیگر
آن است که شما عاقلانی خیروشرّ خود میدانی وامر معاش وصنایع ووجوه منافع میشناسی اگرانجامی
رسید چرا عقل کار نمی بندید ونظر نمیکنید . قوله

وَاِنْ كُنْتُمْ فِى رَيْبٍ مِمّا نَزَّلْنا عَلَى عَبْدِنا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدائَكُمْ

واگر میباشی درشك ازانچه ما فرستادیم بربندهٔ ما بیارید سورهٔ مانند این وبخوانید گواهانتان

مِنْ دُونِ اللّهِ اِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ * فَاِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النّارَالَّتِى

بجز خدای اگر راست میگوئی اگر نکنی وخود نکنی بترسی ازدوزخ

وَقُودُهَا النّاسُ وَالْحِجارَةُ اُعِدَّتْ لِلْكافِرِينَ (*)

آنکه هیزمش مردم باشد وسنك ها مهیا شده برای کافران

واو عطف است وآن حرف شرط است کان فعلی است گاه تامه بوده است گاه ناقصه وگاه زیاد وهرسه
وجه محتمل است اینجا اگر تامه بود معنی این بود که حصلتم فی ریب واین وجه ضعیف است واگر ناقصه
بود فی ریب درجای خبر او بود وتقدیر چنین باشد که انکنتم شاکین واین وجه درست است واگر زیاده
گویند هم محتمل است ومعنی چنین باشد که وان انتم فی شك واین وجه هم نیك باشد وعرب کان درکلام
آرد زیاده چنانکه شاعر گفت . علی کان المسوّمة العراب یعنی علی المسوّمة العراب . بدانکه خدایتعالی
چون دگر ادله که دلیل میکند برتوحیداو بگفت تنبیه میفرماید خلقان را برنبوت پیغمبرش صلی الله علیه وآله
ومورد آیة براحتجاج است وحجة انگیختن برصدق رسول علیه السلام وصحة نبوت او ووجه استدلال آن
است که خدای تعالی گفت بامنکران نبوت وایشان جماعتی عاقلان وفصیحان وبلیغان بودند ودرفصاحت
بدرجهٔ اعلا وخداوندان اشعار وخطب وکلام فصیح مردی را بشما فرستادیم وهم ازشما کتابی بدو دادیم

ازجنس کلام شما اگرچه شمار اشکی است درانکه این کلام کلام من است یا کلام اوست یا کلام بعضی بشر شما
نیز فصیحان وبلیغانید حدیثی مانند این بیارید (*)
وشما اهل حمیت وانفی باین همه عدول کردند ازمعارضهٔ قرآن آوردن ودست باتیغ زدند واختیار قتال
کردند تا کشته گشتند وزنان وفرزندان ایشان‌را باسیری بردند ومالهای ایشانرا غنیمت کردند اگر
قادر بودندی برمعارضهٔ قرآن اختیار آن کردندی نه اختیار قتال که هرعاقلی را که مخیر بکنند از
میان دوکار چونین یکی سهل ویکی صعب تا بجان ومال باقدرت برکار سهل اختیار کار صعب نکنند و
بذل جان ومال نکنند واوخصم را بسخن دفع توان کردن این دلیل است برصحت نبوت رسول ما علیه السلام
وانگه این قرآن ازقبل خداست جل جلاله ومعجز رسول اوست علیه السلام امّا کلام درانکه ازچه وجه
معجزاست علما خلاف کردند بیشتر علما گفتند وجه اعجاز فرط فصاحت است وبعضی دگر گفتند
اسلوب مخصوص است وبعضی دیگر گفتند اخبار غیب است که در قرآن هست و مذهب مرتضی
رحمةالله علیه صرفه است ومذهب نظام وکلام دراین معنی درکتب اصول مشروح آمده است در این
کتاب تشاغل باین معنی وجهی ندارد . قوله مما نزلنا علی عبدنا . من تبیین را بود وما موصوله است
وتنزیل انزال بیك معنی بود وآن نقل باشد ازجهة علوّ بجهة سفل ومراد بما قرآن است بلا خلاف
علی عبدنا یعنی رسول ما محمد صلی الله علیه وآله . فأتوا بسورة . خلاف کردند درانکه این لفظ فأتوا
امر است برحقیقة یاامر نیست درست آن است که این نیست برحقیقة چه امر قول قائل باشد آن‌را که
دون او بود دررتبهٔ افعل یاانچه جاری مجری آن بود بشرط انکه مأموریه‌را مریدباشد واین جایگاه خدای
عزّ وجل مرید نبود آوردن مثل قرآن‌را چه وجود مثل قرآن از ایشان صحیح نبود واین صیغه مشترك
بود ازمیان امر واباحه وتهدید وتحدّی امر چون اقیموا الصلوة وآتوا الزکوة اباحة چون قول خدایتعالی
. واذا حللتم فاصطادوا . وتهدید چون اعملوا ماشئتم وتحدّی چون فأتوا بسورة وامر باراده آمر ما
ماموریه‌را محقق شود هرکجا مصاحبة ارادة بود ومراعاة رتبهٔ آن امر بود والا امر نباشد برحقیقة و
معنی سوره بگفتیم درمقدم . من مثله . درمن خلاف کردند ودرضمیر متصل بمثل اعنی ها بعضی گفتند
راجع است باقرآن انکه این قول گفت گفت من زیاده است تقدیر چنین باشد فأتوا بسورة مثله چنانکه در
دگرجا گفت فی قوله ام یقولون افتریه قل فأتوا بسورة مثله . وچون راجع باشد بارسول صلی الله علیه
وآله معنی آن باشد که بیارید وباز نمائید سورتی جنس این از بشری مثل محمد یعنی چون ازمثل او
صورت نبندد ازشما هم ممکن نباشد لابد کلام خدای تعالی بود براین قول من تبیین بود وشاید که ابتداء
غایة بود وتقدیر چنین باشد که بسوره صدرت ای وجدت من مثله ، وادعوا شهدائکم . این دعا بمعنی
استعانة واستغاثه باشد چنانکه شاعر گفت .وقبلك رب خصم قد تمالوا . علیّ فما هلعت ولادعوت . یعنی
جزع نکردم بکسی واستغاثه نکردم بکسی . وقولی دیگر آن است که بمعنی مسئله وخواستن حاجت باشد
چنانکه یکی را چون مهمی پیش آید بخدای تعالی فزع کند وخدای تعالی را بخواند وازاو فرج در
خواهد میگوید شما نیز مسئله کنی ازمعبودان خود ودرشهداء دوقول گفتند یکی اصنام راکه بدون
خدای می‌پرستی وبرای آن گواه خواند بتانرا که ایشان دعوی کردند که این بتان برای ما گواهی دهند بر
عبادة ما ایشانرا چنانکه گفتند شفیعان ما باشند فی قوله تعالی هؤلاء شفعاؤنا عندالله . وقولی دیگر آنست که

جهودان‌را خواست که مشرکان جهودان‌را بگواهی درخواستندی وایشان گواهی دادندی برای
مشرکان چنانکه خدای تعالی دردگر آیت حکایت کرد از ایشان . قل هلم شهدائکم الذین یشهدون
انّ الله حرّم هذا فان شهدوا فلا تشهد معهم . قوله من دون الله برقول اول من دون الله راجع باشد
باشهداء وبراین قول راجع باشد الی قوله تعالی فادعوا یعنی این جهودان‌را بفریاد خوانی بدون خدای
اگر فریادرسی توانند کردن ان کنتم صادقین اگر راست میگوئی دراین دعوی که کردی که محمد
از خویشتن میگوید این قرآن‌را . قوله تعالی فان لم تفعلوا ولن تفعلوا . انکه حق تعالی تهدید کرد
کافران‌را دراین آیه بدوزخ وخبر داد که معارضهٔ قرآن نیاری هرگز گفت اگر نکنی یعنی معارضهٔ
قرآن وخود نکنی چه معلوم آن‌است شمارا خود آن علم نیست یا اگرهست دو وقت معارضه مصروف
شوی از آن علم برقول انکه صرفه گوید . فاتقوا النار التی . بترس از آن آتش ونار نیز اسمی علم‌است
دوزخ‌را ولام دراینجا تعریف عهداست . وقودها الناس . وقود آن باشد که آتش باو برافروزند
بفتح وضم مصدر فعل باشد وکذلك الطهور والطهور والوضوا والوضوا . گفت هیزم آن آتش آدمیان
باشند وسنگها دراو دو قول گفتند یکی انکه این خبراست از عظم شأن آتش دوزخ که از قوة
بانجا باشد که سنگها سوزد نگر که بادمی چکند نعوذ بالله منها وقولی دیگر آن‌است که مراد
بحجاره سنگ کبریت‌است چه که آتش باومسرع شود واین قول عبدالله عباس‌است وعبدالله مسعود
وجماعتی ازصحابه وبرهر دو قول مبالغت‌است در وصف دوزخ ودرخبر می‌آید ازرسول علیه‌السلام
که در وصف دوزخ گفت این آتش که شما بینی دردنیا جزوی‌است ازهفتاد جزو آتش دوزخ
ودرخبری دیگر چنین آمد که هفتاد بار باب فرو برد وفرمود تاشستند جزوی که از دوزخ بیاورند
بدنیا تا چنین‌شد که می‌بینید گفتند یارسول‌الله اگر این آتش بودی همانا کفایت بودی گفت بلی و
لکن عظیم‌تر ازاین‌است بشصت‌ونه جزو وهرجزوی مثل این‌آتش . ودرخبری‌دیگر آمد که اگر اهل
دوزخ‌را برآتش دنیا نهند خوابشان برباید ودرخبراست که رسول علیه‌السلام گفت اگر دراین
مسجد صد هزار مرد باشد ودرمیان ایشان یك مرد باشد از اهل دوزخ واو دمی برآرد جمله ازتف
دم او بسوزند وعبدالله عباس روایت کند که رسول علیه‌السلام گفت ای مردمان از خدای
بترسید حق ترسیدن او اگر قطرهٔ از زقوم دوزخ در دنیا چکانند طعام وشراب ومعاش برهمهٔ اهل
دنیا تلخ شود وتباه گردد پس حال آنکس که طعامش همه از آن باشد چگونه بود ودرخبرمی‌آیدکه
چون داود علیه‌السلام گریستی مردم اورا گفتندی کمتر گری گفتی رها کنی تا گریه کنم پیش‌از
آن‌روز که درآن روز گریه سود ندارد وپیش‌ازانکه استخوانها سوخته شود وفرشتگان عذاب مسلط
گردند وعزّت از میان سلطان وگدا برداشته شود ازفرشتگانی که غلاظ شدادند . لا یعصون الله ما
امرهم ویفعلون مایؤمرون . منصور عمار گوید سالی ازسالها بحج خانهٔ خدای میشدم بکوفه فرود
آمدم شبی بیروز آمدم درکوئی ازکویهای کوفه میگذشتم ازسرائی آواز بدر می‌آمد که میگفت بارخدایا
بعزّ جلال تو که من بان معصیت که کردم مخالفت تو نخواستم وبنکال وعذاب تو جاهل نبودم ولکن
خطیئتی عارض‌شد وشقاوتی یاری داد وبپرده فرو گذاشت تو مغرور شدم وبجهل ونادانی درتوعاصی‌شدم
بارخدایا مرا از عذاب تو که برهاند واگر دستم از رسن رحمت تو بگسلد تمسك ببرند که کنم گفت من

خواستم تاامتحانی کنم ودهن بر شکاف درنهادم واین آیه بخواندم . یاایها الذین آمنوا قوا انفسکم واهلیکم
ناراً وقودها الناس والحجارة علیها ملائکة غلاظ شداد . تاباخر آیه نعرهٔ بزد وساعتی اضطرابی کرد وانکه
ساکن شددرسرای نشان کردم وبردگرروزامدم تاچه‌حال است جنازهٔ دیدم بردرسرای نهاده وعجوزیرا
دیدم که در سرای میشد وبدر می آمد گفتم یاهذه این مردکیست که فرمان یافته است
گفت جوانی خدای‌ترس ازفرزندان رسول درورد خویش درمناجات بود دوش مردی اینجا بگذشت
آیتی ازقرآن خواند وی‌ساعتی اضطراب کرد وجان بداد من گفتم طوبی‌له چنین باشند اولیای خدای . هم
منصور عمار گوید درمسجدی‌شدم جوانی‌را دیدم نمازمیکرد باخشوع وخضوع وتضرع وگریه گفتم ازاین‌مرد
بوی آشنایان میاید چون سلام نماز بداد فرازشدم وگفتم هیچ میدانی که خدای‌را دردوزخ وادی‌است
نام آن لظی‌است نزاعة للشوی گفت نعرهٔ بزد وبیفتاد بی هوش چون باهوش آمد گفت زیادتی کن گفتم
یاایها الذین آمنوا قوا انفسکم واهلیکم ناراً وقودها الناس والحجاره الی‌آیه نعره بزد وبیفتاد وجان بداد من
جامه ازسینهٔ او دورکردم برسینهٔ او نوشته دیدم بخط روشن . فهوفی عیشة راضیة فی جنة عالیة قطوفها دانیة
بکاراو قیام کردم تا اورا دفن کردم بخفتم درخوابش دیدم که میامد تاج برسر نهاده وحلهٔ بهشت پوشیده گفتم
مافعل الله بك خدای تعالی باتوچه کرد گفت مرا بدرجهٔ شهیدان بدر برسانید وبیشتر گفتم چرا گفت لانهم
قتلوا بسیوف الکفار وقتلت بسیف الملك الغفار . برای آنکه ایشان بشمشیر کفار کشته شدند ومن بشمشیر
ملك الغفار پس شهادت من به ازشهادت ایشان بود . ابوالعباس قطان گفت پادشاهی بود ودختری داشت
ودرهمهٔ جهان همانش بود اورا بغایت اکرام واعزاز داشتی پیوسته باکام‌دل ومطربان می‌بود شبی اهل طرب
درپیش او ملاهی میزدند وعابدی درهمسایگی بود آواز برداشت واین آیة برخواند . یا ایها الذین امنوا قوا
انفسکم واهلیکم ناراً وقودها الناس والحجارة . اوگفت خاموش شوی ایشان خاموش شدند عابد دگر
باره برخواند کنیزك بشنید دست بیازید وجامه بدرید وجزع وزاری کردن گرفت پدررا بگفتند پدرآمد
ودختررا درکنار گرفت وگفت جان پدر تورا چه رسید گفت بخدای برتو که خدای‌را سرای است که در
او آتشی هست که هیزم آن آدمیان‌اند وسنگهاست گفت بلی گفت ای بی‌امانت پس چرا مرا خبر نکردی بخدای
که طعام خوش نخورم وجامهٔ نرم نپوشم تابدانم که من اهل بهشتم یااهل دوزخ اعدت للکافرین واعداد و
استعداد مهیا باشد خدای تعالی گفت این آتش‌را برای کافران بجا آورده‌ام والله اعلم (*)

وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا

مژده ده آنانرا که بگرویدند وکارهای نیك‌کردند آنکه ایشانراست بهشتها که رود از زیر آن جویها هرکه

رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ

روزی دهد ایشانرا از میوه ها روزی گویند این آن‌است که مارا روزی‌داد ازپیش ازاین آرند باو مانند بیکدیگر وازبرای ایشان درجنت جفتهاست

مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (*)

پاکیزه وایشان درآن همیشه هستند

چون قدیم جل جلاله وصف عذاب دوزخیان بکرد وآنانکه که کفر آرند بخدای عزوجل درعقب آن طرفی

ثواب مؤمنان ومطمئنان بکند تا از هر دو طریق هم از طریق ترغیب وهم از طریق ترهیب دعوة کرده باشد تا مکلفان را
داعی قوی تر باشد بفعل طاعات واجتناب کفر ومقبحات . فقال وبشر . مژده ده بشارت خبری باشد متضمن نفع مخبر را
چنانکه اثر آن بر بشرهٔ او پیدا شود ودر نفع وخیر حقیقه باشد ودر عذاب ومضرة مجاز بود چنانکه حق تعالی
گفت . فبشرهم بعذاب الیم . ودر لغت هم خبری باشد که اثر آن از مسرة ومساة بر بشره پیدا شود وبرای
آن گفتم که در اول حقیقت است ودر دوم مجاز که عرب این لفظ را محقق کرده است بچیزی که متضمن مسرة
ونفع باشد واگر بر اصل وضع مانده بودی در هر دو حقیقت بودی از روی استعمال واشتقاق وبشره بیرون
پوست آدمی بود وبشر اسم جنس است مر آدمی را ومباشرت مسّ بشره بود ببشره وتباشیر صبح علامت
صبح باشد الذین آمنوا موصول است وصله وهر دو در محل نصب بوقوع البشارة علیه وعملوا الصالحات ای
الطاعات الصالحات والصالحات صفة موصوفی محذوف است چنین که گفتیم علماء خلاف کردند در آنکه
مراد بعمل صالح چیست وعمل که صالح باشد از بعضی صحابه روایت کرده اند که مراد بصلاح عمل اخلاص
عمل است خدای را جل جلاله چه عمل بنفاق صالح نباشد بیانش فلیعمل عملاً صالحاً ای خالصاً لله تعالی
واز امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت کرده اند که مراد نماز پنج است بیانش واقاموا الصلوة انا لا نضیع اجر
المصلحین . عبدالله عباس میگوید عمل صالح آن بود که از میان خدای تعالی باشد وبنده پس بر وجهی
که ریا را بدو راه نبود معاذ جبل گفت که صالح آن بود که در او چهار خصلت بود علم ونیة وصبر واخلاص
سهل بن عبدالله گفت آن بر وفق سنة است چه عمل مبتدع صالح نبود گفته اند عمل صالح اداء امانت بود
لقوله تعالی . وکان ابوهما صالحاً ای امیناً وگفته اند که عمل صالح عمل تایب بود قوله . وتکونوا من بعده قوماً
صالحین ای تائبین واولی تر آن بود که حملش بر عموم کنند تا همه وجوه داخل باشد در وجهی از میان این وجوه
تنافی نیست . انّ لهم جنات : محل او نصب است بر مفعول دوم بشّر یقال بشرته کذا وبکذا جنات جمع
جنة بود وآن بستانی بود که سایهٔ درختان او زمین را بپوشاند از آفتاب واصل کلمه ستر بود از اینجا سپر فراخ را
جنه ومجن خوانند ودیوان را جن خوانند که پوشیده باشند از چشم ما ودیوانگی را جنون وجنة خوانند
که عقل را بپوشد وجنّ علیه اللیل واجنه آن باشد که شب باو در آمد . تجری من تحتها الانهار . یعنی من تحت
اشجارها در زیر درختانش جویها میرود برای آنکه در اخبار چنین آمد که جویهای بهشت بر روی زمین
رود در او شکاف نباشد چون جویهاء دنیا . قولی دیگر آن است که بفرمان ایشان رود بر وفق مراد ایشان
چنانکه گفت وهذه الانهار تجری من تحتی ای بأمری این انهار بفرمان من میرود حکایت است از فرعون
وانهار جمع نهر باشد ونهر ونهر لغت است ونهر را اشتقاق از فراخی بود وروز را برای آن فراخی روشنائی
نهار خوانند وقول شاعر از اینجاست . وانهرت فتقها . در بیتی که برفت ای وسعت در اخبار ما میاید که
جویهاء بهشت بر روی زمین رود چنانکه متفرق نمیشود بی حایلی وچهار جوی آب ومی وشیر وانگبین بیك
جا میرود که آمیخته نشود وگفتند صادق علیه السلام این خبر میگفت ملحدی بشنید گفت عقل این حدیث
چگونه پذیرد که چهار مایع بیکجای باشند ومختلط نشوند صادق علیه السلام گفت ای بیچاره نه بینی که
خدای تعالی دریك پوست خایهٔ مرغ دو مایع جمع کرد برنگ وطعم وطبع مختلف وهیچ دو باهم مختلط نمی
شوند مرد مفحم گشت وجواب نداشت . عبادهٔ صامت روایت میکند از رسول علیه السلام که گفت
بهشت صد درجه است از درجهٔ بدرجهٔ صد ساله راه است وفردوس از بالاء همه است چهار جوی فرود می

آید یکی از آب ویکی از می ویکی از شیر ویکی از انگبین چون از خدای بهشت خواهی بهشت فردوس خواهی
وانس مالك روایت میکند که همانا شما گمان بری که جویهای بهشت در اخادید زمین باشد آن بر روی
زمین رود از یك جانبش مروارید باشد واز یك جانبش یاقوت وگل او از مشك از فر باشد گفتند از فر چه
باشد گفت خالص که با او خلطی نباشد (*)
مسروق روایت کرد از عبدالله عباس که او گفت جویهای بهشت از زیر کوههاء مشك بیرون میاید
وخالد بن معدان روایت کند قلهاء مشك در بهشت بیشتر از ریگهاء دنیا ست از عصاره آن جویها
بیرون میاید از شیر سپید تر واز انگبین شیرین تر بر کنار آن کوهها مروارید باشد . کلما رزقوا منها
من ثمرة رزقاً . هر گه ایشانرا از آنجا روزی دهند . رزقوا فعلی است مسند بامفعول به واین فعل را
مجهول گویند وفعل مالم یسمّ فاعله گویند ومن تبیین راست رزقاً مفعول دوّم است . قالوا هذا الذی
رزقنا من قبل . عبدالله عباس وعبدالله مسعود وقتاده ومجاهد میگویند من قبل یعنی فی الدنیا این
آن میوه هااست که ما را در دنیا دادند یعنی مثل آن است ووجه این تأویل آن باشد که آن کس که او
طعامی لذیذ که او را خوش آمده باشد خورده بود دلش در بند آن بوده باشد که مثل آن باز یابد حق
تعالی خبر داد که آن میوهها مانند این میوهها بود که دل شما بدان معلق شده باشد و این اختیار
محمد جریر است وروایت کلبی از عبدالله عباس آن است که خدای تعالی ایشانرا میوه هاء متشابه دهد
تا آنچه دوم بار آرند ایشانرا گویند این خودهم آنست که ما اوّل خوردیم از قوّة تشابه انگه بطعم مختلف
یابند بدانند که نه آن است واصمّ گفت معنی آنست که هر گه ایشان میوهٔ از درخت بگیرند مانند آن در
حال بدید آید فی اللون والطعم واین غایة متمنی مرد باشد ومسروق روایت میکند که درختان بهشت
ساق ساده ندارند بل از آخر تا باوّل منضود ومنظوم باشد از میوه هر گه یکی از او بگیرند خدایتعالی
مانند آن باز آفریند وحسن بصری روایت کند که رسول علیه السلام گفت که بان خدائیکه مرا بخلق
فرستاد که میوهٔ بهشت از درخت باز کنند بدهن نا رسیده که خدای تعالی ببدل مانند آن باز آفریند
. واتوا به متشابها . بایشان آرند انرا مانند بایکدیگر نصب او بر حال باشد از به یعنی مانند یکدیگر بود در
لون وطعم ومنظر واین روایت سدی است از عبدالله عباس وعبدالله مسعود وجماعتی صحابه وحسن
وقتاده وابن جریح میگویند مانند یکدیگر بود در جودة ونیکی در او هیچ تفاوت نباشد عطاء بن یسار
روایت کند که درختان بهشت از زر باشد وبرگهاء آن از حله هاء بهشت ومیوه هاء از چند کوزه هاء بزرگ باشد از
سیم سپیدتر واز مشك خوشتر واز شکر شیرین تر واز کره نرم تر مجاهد روایت کند که زمین بهشت از
سیم باشد وخاکش از مشك باشد واصل درختانش از زر بود وشاخهای آن از لؤلؤ وزبرجد ویاقوت اگر
ایستاده بود دست او بمیوه رسد واگر نشسته بود همچونین واگر خفته باشد شاخ سر فرود آورد تا
میوهٔ او باز کند وذلك قوله . وذللت قطوفها تذلیلاً . ابو سعید خدری روایت کند که رسول صلی الله
علیه وآله گفت در بهشت مرغان باشند هر مرغیرا هفتاد هزار پر بود صحنی در پیش مرد بنهند این مرغ
بیاید وبر آن صحن افتد وپرها بیفشاند از هر پریش لونی طعام بیرون آید از برف سفیدتر واز کره نرم تر
واز انگبین شیرین تر که آن الوان بهری وبهری نماند . ولهم فیها ازواج مطهره . وایشانرا جفتانی باشد
پاکیزه زوج مرد را وزن را گویند پاکیزه باشند از ریبة وتهمت وگفته اند پاکیزه از بول وغایط ومنی

وحیض واستحاضه وآب دهن وآب بینی وجملهٔ مکاره ورسول صلی الله علیه وآله گفت حورالعین در
بهشت بغنا گویند . خیرات حسان خلقنا لازواج کرام . مازنان باخیر وجمالیم مارا برای شوهرانی
کریم آفریده‌اند . نحن الخالدات فلا نموت ابداً ونحن الناعمات فلا نبوس ابداً ونحن الراضیات فلا نسخط
ابداً . ما پایندگانیم که نمیریم هرگز ومابنعمت پروردگانیم که بسختی نرسیم هرگز وما خوشنودانیم
که خشمگین نشویم هرگز چون جفت خودرا بینند گویند . انت لی وانالك لم‌ترعینای مثلك . تومرائی
ومن تورا وچشمهای من چون توئی ندیده سعیدبن عامر روایت کند رسول صلی الله علیه گفت اگر
زنی اززنان بهشت یکبار سر بدنیا فرود آرد همهٔ زمین پرازبوی مشك شود ونور از آفتاب و ماه
بستاند وعبدالله عباس روایت کند که اگر یکی از حورالعین خیو درهفت دریا فکند آب دریاها
جمله عذب شود وبصیانت بانجا باشند که خدای تعالی میگوید . قوله حور مقصورات فی الخیام .
درخیمها سرها در پیش افکنده سر برندارند تا جفت خود نه بینند دست آدمی وپری بایشان نرسیده
که . لم یطمثهن انس قبلهم ولاجان . ودرانکه در بهشت تمتع وطی باشد خلاف نیست در فرزند
خلاف کردند درخبر آوردند که فی الجنة جماع ماشئت ولا ولد . گفت در بهشت جماع باشد چندانکه
خواهی وفرزند نباشد ودرخبری دیگر ابوسعید خدری روایت کند ازرسول صلی الله علیه وآله
چنین است که گفت چون مؤمن را در بهشت آرزوی فرزند باشد وضع ورضاع بیك ساعة باشد برحسب
مراد وانکه حق تعالی انچه تمامی نعمت بان متعلق است وآن از دوام نفی انقطاع است بگفت وهم
فیها خالدون . ایشان یعنی اهل بهشت در بهشت مخلد مؤبد باشند که دوام بقای ایشانرا انقطاع
نبود ابوهریره روایت کند که اهل بهشت راندا کنند که تصحون فلا تمرضون ابداً . تندرست باشی که
هرگز بیمار نشوی . وتشبعون فلا تجوعون ابداً . وسیرشوی که هرگز گرسنه نباشی . تشبون فلا
تهرمون ابداً . وجوان باشی که هرگز پیر نشوی . وتحیون فلا تموتون ابداً . زنده باشی که هرگز
نمیری مویهای شما دگرگون نشود واندام شما تغییر نپذیرد ودرانجا هرگز سختی نه بینی . قدیم جل
جلاله انواع منافع ولذات دراین آیت جمع کرد ذکر بستانها وجویها کرد تالذت منظر باشد ونزهت
چشم وگفت کلما رزقوا تاذکر مطاعم وتناول لذات آن گفته باشد وگفت ازواج مطهرة تا ذکر تمتع
وقضاء شهوت کرده باشد وگفت وهم فیها خالدون تا بخوف انقطاع مکدر و منغض نباشد رزقنا الله
تعالی وایاکم برحمته . قوله تعالی (*)

اِنَّ اللّٰهَ لَا یَسْتَحْیِی اَنْ یَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا فَاَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا فَیَعْلَمُونَ اَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ
خدای شرم ندارد که بزند مثل به پشه وانچه زبالای آن باشد آنانکه ایمان آرند دانند که آن درست است از
رَبِّهِمْ وَاَمَّا الَّذِینَ کَفَرُوا فَیَقُولُونَ مَاذَا اَرَادَ اللّٰهُ بِهٰذَا مَثَلًا یُضِلُّ بِهِ کَثِیرًا وَیَهْدِی بِهِ کَثِیرًا
خدای ایشان واماآنانکه کفر آرند گویند چه خواست خدا باین مثل گمراه کند باین بسیاری را وهدایت میکند باین بسیاری را
وَمَا یُضِلُّ بِهِ اِلَّا الْفَاسِقِینَ * اَلَّذِینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللّٰهِ مِنْ بَعْدِ مِیثَاقِهِ وَیَقْطَعُونَ مَا اَمَرَ اللّٰهُ
وگمراه نکند باو مگر فاسقین را آن کسانیکه میشکنند عهد خدارا بعدازعهد بستن باو ومی برند انچیزیرا که خدا امر کرده
بِهِ اَنْ یُوصَلَ وَیُفْسِدُونَ فِی الْاَرْضِ اُولٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ *
باو اینکه وصل کرده شود وفساد میکنند درزمین انها آنانندکه زیانکارها هستند

این دو آیت است . سبب نزول آیت آن بود که چون خدای تعالی مثل زد بچیزهاء اندك چون عنکبوت
وذباب جهودان ازآن بخندیدند وگفتند خدای این مثل زد چه خواست بدین چیزهاء خسیس این کلام
خدای را نماند خدایتعال این آیه را فرستاد وبرایشان گفت ان الله لا یستحیی خدای شرم ندارد واین قول قتاده است
عبدالله عباس وعبدالله مسعود گفتند چون خدای تعالی مثل زد منافقان را بان دو چیز که درمقدم
برفت از مستوقد آتش وازصیب منافقان گفتند خدای چگونه مثل زند بچیزها واو از آن بزرگوار
تراست که مثل زند خدای تعالی این آیة فرستاد رد برایشان واین قول اولی تراست ازقول قتاده
برای انکه در آیات مقدم ذکر آن مثلها ومنافقان رفته است پس این لایق تر باشد بسیاقة آیات اما
حقیقت حیا امتناع باشد ازفعلی برای خوف وضع قدررا یا ملامت غیری اورا وحقیقة آن برخدایتعالی
روا نیست برای انکه این معنی که گفته شد بر خدا روا نیست ودر معنی یستحیی خلاف کردند بعضی
گفتند لا یمتنع امتناع نکند وباز نایستد وبعضی دگر گفتند لایترك رهانکند وبعضی دگر گفتند لایخشی
نترسد وگفتند ترس بمعنی حیا آمده است فی قوله . وتخشی الناس والله احق ان تخشاه . یعنی ازمردم
شرم میداری چون ترس بمعنی حیا هست شاید که حیا بمعنی ترس باشد اینجا واستحیا وانقباض وانخزال
وارتداع وانقماع متقارب المعنی باشد رمانی گفت معنی آن است که مثل زدن بمحقرات اشیاء از آن باب
نیست که ازاو شرم باید داشتن اگرحقیقة شرم براو روابود شرم نداشتی وضد حیا وقحه باشد
ووقح ضد حیا باشد قوله ان یضرب مثلاً مابعوضة . پس خدای تعالی گفت من رها نکنم ضرب مثل با
انچه باهم باشد چون دانم که صلاح بان متعلق است یا کسی را لطف خواهد بودن برای انکه حکمت در
این باب مختلف نشود بصغیر وکبیر ودقیق وجلیل اما ضرب مثل را معنی وصف وبیان باشد از طریق
تشبیه حالی بحالی چنانچه گفت . ضرب لکم مثلاً من انفسکم . ای وصف لکم وگفته‌اند ضرب العدد
فی العدد از این باب باشد وضرب نوع باشد یقال ضرب من الضروب یعنی نوع من الانواع ومثل ومثل یکی
باشد چون شبه وشبه قال کعب بن زهیر . کانت مواعید عرقوب لها مثلاً . وماموا عیده الا الاباطیل
. اگرچه مثل شبه باشد فرقی ظاهر هست دراصل وضع وعرف ازمیان تشبیه وتمثیل چه تشبیه را نهاد
این باشد که زید کعمرو وهذا کذلك تمثیل این باشد مثل کذ وکذا پس این تمثیل حال بود بحال وآن
تشبیه شخص بود بشخص اکنون درما خلاف کردند بعضی گفتند ابهامیه است چنانکه . لامر ما جدع
قصیر انفه در قصهٔ زبا کقول الشاعر لامر ما یسود من یسود . ومعنی آن باشد که هر مثل که باشد پس
ما برای تأکید ابهام وتنکیر آورد . وقولی دیگر آن است که ما نکره است اما موصوفة اوغیر موصوفة انکس
که موصوفه گفت گفت بعوضة صفت اوست وانکه غیر موصوفه گفت گفت بعوضه بدل است از او .
وقولی دیگر آن است که موصوله است وتقدیر چنین باشد مثلاً الذی هو بعوضة برفع بایست ولکن
چون بجای مثل است اعراب مثل باو داد چنانکه شاعر گفت . لکفی بنا فخراً علی من غیرنا .
حب النبی محمد ایانا . درقرائة انکه بنصب خواند ومانند این قوله تعالی تماماً علی الذی احسن . و
تقدیرهم این است که هو الذی احسن . وقولی دیگر آنست که زیاده است چنانکه شاعر گفت . الالیما
هذا الحمام . بروایة انکه بنصب گوید وکما قال فبما رحمة من الله ای برحمة معنی آن بود که مثلاً بعوضة
وفرا گوید بماء بین میخواهد چنانکه عرب گوید . مطرنا مازبالة فالثعلبیة وهو من احسن الناس

ماقرناً فقدما ای مابین الموضعین ومابین قرنه الی قدمه ومعنی آیة آن بود که خدای تعالی امتناع نکند
که مثل زند ازمیان بعوضه درصغر وحقارت تا بانچه بالای آن باشد واین اقوال همه نیکو ومحتمل است
والله اعلم بمراده . قوله فما فوقها . این ما موصوله باشد بمعنی فالذی هو فوقها یا نکرهٔ موصوفه که
فشیئاً هوفوقها و بعوضه آن صغاربق باشد وبعوضه درمعنی فما فوقها دوقول گفته اند یکی انکه فما
فوقها فی الصغر تامعنی مبالغه وصف باشد درحقارت چنانکه یکی گوید من اضعف من الذباب . توگوی
فوق ذلك یعنی فی الضعف وقولی دیگر انکه فوق ذلك ای اعظم من ذلك واین معنی بر عکس معنی اوّل
باشد ودرشاذروبة بن العجاج خواند بعوضة برفع . فامّاالذین آمنوا . امّا حرفی است متضمن شرط وجزا
برای او وجوابش فا باید لابد چنانکه فی قوله تعالی . فامّاالیتیم فلا تقهر وامّاالسائل فلا تنهر وامّا
بنعمة ربّك فحدث . ولغة عامهٔ عرب امّا باشد ولغة تمیم ایما چنانکه شاعر گفت . مبتلة هیفاء ایما
وشاحها فیجری . وامّاالحجل منها فلا یجری . فجمع بین اللغتین گفت . فیعلمون انّه الحق من ربهم
. امّا مؤمنان دانند که این حق است وصدق است واز نزدیك خداست . سؤال کردند که چرا
بعوضه را از میان حیوانات تخصیص کرد یکقول آن است که لصغرها برای کوچکی او کانه بعض البق
. ویکی دیگر انکه مثل زد منافقان را باو که اوتا گرسنه بود زنده باشد چون سیر شود بمیرد تا بامنافقان
نماید که حال ایشان چون حال بعوضه باشد چون کارشان مستقیم خواهد شدن وقت هلاکشان باشد .
انّما نملی لهم لیزدادوا اثماً ولهم عذاب مهین وامّاالذین کفروا فیقولون . وامّا کافران چون این مثل
بشنوند برسبیل انکار گویند . ماذا اراد الله بهذا مثلاً . صورت صورت استفهام است ومراد انکار یعنی این
چه سخن باشد وخدای را باین چه حاجت است واین چه در خور است ودراین چه فایده است خدایتعالی
جواب داد که دراین چه فایده است گفت . یضلّ به کثیراً ویهدی به کثیراً . تا اضلال کند بان بسیاری
کس را وهدایت کند بان بسیار کس را ومعنی آیه روشن نشود مگر پس ازانکه معنی ضلال واقسام آن گفته
شود چه معنی هدایة واقسام آن برفت . بدانکه اضلال هلاك بود . یقال ضل الماء فی اللبن اذا ضاع فیه
. واز اینجاست قوله أئذا ضللنا فی الارض ای هلکنا . چون درزمین نیست شویم آنرا که ادا
کند بهلاك وعذاب یا طریق آن باشد برتوسع آنرا ضلال خوانند ازوجوه ضلال یکی عذاب بود کقوله
تعالی . انّ المجرمین فی ضلال وسعر . واضلال ازاین قسمت بمعنی عقوبة باشد کقوله . ویضل الله
الظالمین ویفعل الله مایشاء . یعنی یعاقبهم واین نیز حقیقت باشد وامثال این بسیار است درقرآن قوله تعالی
. انّ الذین لایؤمنون بالاخرة فی العذاب و الضلال البعید . وقوله حکایة عن خزنة النار ان انتم الّا فی
ضلال کبیر . دگر اضلال بمعنی ابطال عمل آمده فی قوله فلن یضل اعمالهم وقوله الذین ضل سعیهم
فی الحیوة الدنیا ای بطل . دیگر بمعنی حرمان باشد اززیادة الطاف که درحق مؤمنان کند که درحق
کافران راست نیاید لمقامهم علی کفرهم چنانکه گفت . ومن یردان یضله یجعل صدره ضیقاً حرجاً
دیگر بمعنی اذهاب ازراه بهشت چنانکه دروجوه هدایة یکهدایة براه بهشت وثواب است وافعل را وجوهی
باشد که بان تفسیر دهند یکی ازآن بمعنی حکم گویند . افلس القاضی فلاناً اذا حکم بافلاسه . قاضی فلانکس را
مفلس بکرد معنی آن باشد که حکم بکرد بافلاس او . دگر بمعنی تسمیه چنانکه اکفرته وافسقته . یعنی نامش
نهادم وکافر وفاسقش خواندم چنانکه کمیت گفت . فطایفة قدا کفرونی بحبکم . وطایفة قالوا مسیٔ ومذنب

دگر بمعنی وجدان وبرآن صفة یقال اضل فلان بعیره ای وجده ضالاً . وما دانیم که هیچ کس شتر گم نکند
ولکن ازاو گم شود وچنانکه شاعر گفت . هبونی امرأً منکم اضل بعیر . له ذمة انّ الذمام کبیر . نه بینی
که دربیت دیگر چه گفت . وللصاحب المتروك اعظم حرمة . علی صاحب من ان یضل بعیر . دیگر بمعنی
ترك تعهد وتخلیة ازمیان او ومیان آن فعل که دروی باشد تاعند آن ضلال حاصل شود چنانکه گوید
افسد زرعه اذا خلاه من السقی والعمارة . وهرکسی که زری مسکوك دارد برآتش نهد سیاه شود گویند
افسد ذهبه . وآن فساد نه او کرده باشد آن خود درزر بوده باشد ولکن بفعل او ظاهر شده باشد این جمله وجوه
روا بود که باخدای تعالی اضافه کنند . فاما بمعنی خلق ضلال دراو ویامنع او ازایمان یادعوت باضلال
یابطریق تلبس ادله این برخدای تعالی روا نباشد برای آنکه قبیح است وخدای جل جلاله ازفعل قبیح
منزه ومتعالی است وخدای تعالی آن جنس ضلال را بارباب آن حواله کرد یکی ازآن شیطان فی قوله
ولقد اضل منکم جبلاً کثیراً : وبا فرعون . واضل فرعون قومه وماهدی . وباسامری . واضلهم السامری
وباصنام . فی قوله . انهن اضللن کثیراً من الناس . دگر اگر خدای تعالی اضلال کند بمعنی خلق ضلال
ومنع ازایمان امر ونهی ووعده ووعید ومدح وذم وثواب وعقاب باطل شود واما معنی ضلال وهدی
دراین آیة بیشتر اهل علم برآنند که مراد بهدی آن است که مؤمنان تقبل کردند ومعترف شدند وایمان
آوردند بدان وکافران منکر شدند آنرا وجحود کردند آنرا هدی خواند واین را ضلال واضافهٔ
آن بخود برآن طریق کرد که بیان کردیم . فی اضافة الایمان والکفر الی السورة . چون عند نزول
سورهٔ مؤمنان درایمان بیفزودند وکافران درکفر اضافهٔ آن زیاده باسوره کردیم فی قوله . واذا ماانزلت
سورة فمنهم من یقول ایکم زادته هذه ایماناً . الایات وبرآن طریق که یکی ازما چیزی خواهد ازکسی که
دران آید براو دادن آن ونده‌د گویند . فلان بخل فلاناً فلان . فلان را بخیل بکرد یعنی عند سئوال او بخل
این ظاهر شد قوله . وما یضل به الاالفاسقین . یعنی جز برفاسقان وکافران قبول این امثال کردن گران
نیاید تا ضلال ایشان ظاهر شود . ووجهی دیگر آن است که جماعتی هدی را برطریق ثواب حملی کردند
وضلال را براضلال ازراه بهشت ووجهی دیگر بعضی هدی را حمل کردند برزیاده الطاف واضلال برحرمان
ازآن وابوعلی حمل کرد برعقوبت وگفت دلیل برانکه بمعنی جزا وعقوبت است آن است که گفت وما یضل
به الاّ الفاسقین . واصل فسق خروج بود ازکاری عرب گوید . فسقت الرطبة عن قشرها اذا خرجت . پس
کافر ومنافق را دراین آیة فاسق خواند برای انکه ازطاعت بیرون آمده اند انگه آن فاسقان را وصف کرد
گفت . الذین ینقضون عهدالله من بعد میثاقه . آنانند که نقض عهد خدای کنند تمام نکنند وبسر نبرند بل
بشکافند بعضی مفسران گفتند مراد جهودانند که خدای تعالی درتوریة عهد بستد ازایشان که حدیث رسول
پنهان نکنند خلاف کردند توریة را وعهد بشکافتند چنانکه گفت . واذا خذالله میثاق الذین اوتواالکتاب لتبیننه
للناس ولا تکتمونه الایة . بعضی دیگر گفتند مراد بایة منافقانند که دست بیعت وعهد برسول دادند وانکه بزبان و
دست بسته بودند بدل بشکافتند وسعدبن ابووقاص را پرسیدند ازاین آیة گفت مراد بایة خوارجند که پس از
انکه دردین وعهد آمدند خلاف کردند وبشکافتند لاجرم رسول علیه السلام ایشانرا ناکثان عهد خواند وناکث و
ناقض یکی باشد درلغة واین وصف که خدای کرد درآیة بایشان لایق است ورسول علیه السلام خبر داد امیرالمومنین
علیه السلام را که . ستقاتل الناکثین والقاسطین والمارقین . گفت تو به این سه گروه پس ازمن

قتـال كنى همچنان بود كه خبر داد باناكثان ببصره قتال كرد وبا قاسطان بصفين وبامارقان بنهروان قصه مشهوراست درتواريخ وسير . اما عهد درلغة چند معنى دارد يكى بمعنى عقد ميثاق باشد چنانكه گويند بافلان عهد كرديم وعهد بمعنى رؤيت باشد چنانكه گويند عهدمن بافلان دير است يانزديك است وعهد بمعنى وصيت باشد يقـال عهدت الى فلان يعنى اوصيت اليه وعهد وعهـاد ياران باشد وعهد وعقد وميثـاق نظاير باشد وآن كس كه گويد عاهدت الله باخداى عهد كردم يا گويد علىّ عهدالله پس خلاف كند بنزديك ما براو مثل كفارهٔ ظهـار باشد وبنزديك بعضى فقهـا كفارهٔ سوگند باشد براو وبعضى گفتند براو كفارة نباشد وميثاق مفعال باشد ازوثيقه وآن استوار بكردن عهد باشد . ويقطعون ما امر الله به ان يوصل . گفتند ازآن كس كه خداى فرمود كه با او پيوندى ببرند . قتاده گفت مراد صلة رحم است واصم گفت مراد آن است كه برسول عليه السلام پيوندى وبمؤمنـان واولى‌تر حمل آن بود برعموم ويفسدون فى الارض مراد بفساد درزمين ظلم وتعدّى وراه زدن وهرمعصيتى كه ضرر آن متعدّى باشد بغيرى وگفته‌اند مراد نفاق است چه منافقان باظهار موافقت دراسلام واهل اسلام نكاية بيشتر توانستند كردن از مشركان . اولئك هم الخاسرون . ايشان زيان‌كارانند واصل خسران نقصان بود وخسران دربيع نقصان بود ازبها وجرير ميگويد . انّ سليطاً فى الخسار بانه . اولادقوم خلقوا آفته . مراد بخسار دربيت نقصان حظ ايشانست ازشرف وقومى گفتند مراد بخسار درآية هلاك است ومعنى آن بود برهردو قول كه يا ثواب خويش نقصان ميكنند يامستحق عقاب وهلاك ميشوند وعبدالله عبـاس گفت هرخسارى كه درحق كافران بود مراد ازاو كفر باشد وانچه درحق مؤمنان بود مراد حطام دنيا باشد * قوله (*)

كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللّٰهِ وَكُنْتُمْ اَمْوَاتاً فَاَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

چگونه كافر شوى بخدا وشما مرده بوديد زنده كرد شمارا پس بميراندتان پس زنده كند پس بياورند شمارا

هُوَ الَّذِى خَلَقَ لَكُمْ مَا فِى الْاَرْضِ جَمِيعاً ثُمَّ اسْتَوَى اِلَى السَّمَاءِ فَسَوّٰيهُنَّ سَبْعَ سَمٰوَاتٍ

او آن است كه بيافريد شمارا وهرچه درزمين است جمله پس قصد كرد باسمان راست كرد آن‌را هفت آسمان

وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (*)

واو بهمه چيزى دانا است

اين دو آيت است كيف سؤال حال باشد كيف زيد چگونه است زيد ازحال او ميپرسى وازاينجاست كه آنكس كه تورا بهمه چيزى داناست بكيف سؤال كند جواب او بحال دهى توگوئى جائنى زيد زيد بمن آمد گويد كيف جاء چگونه آمد توگوئى راكباً سوار اين را نصب برحال گويند وعلامتش آن است كه صالح بود كه جواب كيف باشد وآية وارد است مورد تعجب يعنى چگونه كفرميارند اين كافران بخداى تعالى وانكار ميكنند الهيت او را باتظاهر اين آيات وبينات وبراهين ومعجزات ودرايت ردى ظاهراست برمذهب مجبره برحكيم چگونه روا بود كه كفر دركافر آفريند وقدرة موجبهٔ كفر وارادت موجبهٔ كفر وايمان باز استاند ومنع كند ازآن وقدرة ايمان ندهد وارادهٔ ايمان ندهد وقدرة ارادهٔ ايمان ندهد وتمكين نكند وازاحة علت نكند وتلبيس ادله كند آنگه بلفظ تعجب گويد كيف تكفرون بالله . چگونه كافر شوى اين تعجب ازفعل او بيشتر است وپس براين قول كه آدمى كند واين ميگويد كس نيست تا گويد چگونه اينهمه بابندهٔ ضعيف كردى ومهر بردل و چشم وگوش او نهادى وتكليف كردى اورا كه بى چشم ببين وبيگوش بشنو وبيدل بدان وبى قدرت بكن

وبى آلت كاربساز پس چون نكرد ازآن نتوانست كردن ازاو تعجب نمودى كه چگونه نكرد باين همه موانع ازتعجب توجاى تعجب است . تعالى الله عن ذلك علواً كبيراً . وكنتم امواتاً . واو حال راست يعنى چگونه كافر مى شويد وحال اين حال كه شرح خواهد دادن اموات جمع ميت باشد كذيل واذيال وقيل واقيال وبراى آن در جمع ميت اموات گفت واميات نگفت قياساً على اخواتها كه كلمه ازذوات الواو است واصل مات يموت موتاً است وميت تخفيف ميت واصل اوميوت بوده است واو را يا كرد وانگاه ادغام كرد تاميت باشد آنگاه تخفيف كرد تاميت شد وجمع ميت موتى وميتون باشد . فاحياكم . بدانكه درآية چند قول گفته‌اند قولى آن است كه وكنتم امواتاً يعنى شما مرده بوديد يعنى نطفه بوديد دراصلاب اباء وارحام امهات من شمارا احيا كردم بخلق حيوة در شما ثم يميتكم پس بميراند شمارا در دنيا ثم يحييكم پس زنده گرداند شمارا درگور براى مسائلهٔ گور ثم اليه ترجعون فى القيامة للجزا پس باو شويد درقيامت براى جزا . واين قول عبدالله عباس است وعبدالله مسعود ومجاهد ودراين قول اماته درگور ازسؤال گفته نباشد براى آنكه كلام براو دليل ميكند وقتاده ميگويد كنتم امواتاً يعنى نطفه وموات بودى فاحياكم فى الدنيا شمارا در دنيا زنده كرد ثم يميتكم پس بميراند شمارا در دنيا اين مرگ عام است ولابد منه ثم يحييكم فى القيامة پس شمارا درقيامت زنده كند ودر اين قول احيا درگور براى سؤال گور نيست وآنچه دليل ضعف اين قول ميكند آن است كه خداى تعـالى ميگويد ثم اليه ترجعون واين بعث ونشور قيامت ميخواهد واگر معنى يحييكم هم اين باشد كه درقيامت احيا كند اين دو لفظ مكرر باشد ومعنى يكى وكلام خداى تعـالى باهرآيتى برفايدهٔ مستقبل حمل توان كرد بروجهى حمل نبايد كردن كه بى فايده بود . وابوصالح ميگويد وكنتم امواتاً فى القبر شما درگور مرده بودى فاحياكم پس زنده كرد شمارا براى سئوال گور ثم يميتكم پس بميرانيد شمارا درگور پس زنده كند شمارا درقيامت ودراين قول خطاب بازندگان باشد ومراد پدران مردهٔ ايشان چنانكه گفت باجهودان عهد رسول عليه السلام فى قوله تعـالى . واذ قلتم ياموسى لن نؤمن لك حتى نرى الله جهرةً فاخذتكم الصاعقة وانتم تنظرون . ثمّ بعثناكم من بعد موتكم تا باخر آيات بكاف خطاب با حاضران ميگويد ومراد پدران ايشان چه معلوم است بضرورت كه اينهمه در عهد موسى عليه السلام بود ودرعهد رسول ما ازاين معانى هيچ نبود واين وجه قريب است بصواب وحسن بصرى ميگويد اين آية خطاب باعام است كه ايشان را دوحيات ودوممات بوده است جماعتى بودند كه ايشانرا سه حيات وسه ممات بود چون عزير عليه السلام فى قوله تعالى . اوكالذى مرّ على قرية وهى خاوية على عروشها الاية . وچنان جماعت دربنى اسرائيل كه ازوبا بگريختند فى قوله تعالى . الم تر الى الذين خرجوا من ديارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم احياهم . وچون قوم موسى كه بصاعقه هلاك شدند پس خدايتعالى ايشانرا زنده كرد واين قول هم محتمل است اثبات عذاب گوررا على احدى التأويلين اعنى تأويل عبدالله عبـاس و تأويل ابوصالح : قولى ديگر آن است كه احياء واماته اول مجاز است مراد آن است كه خامل الذكر بودى من شمارا رفيع كردم ومجهول بودى شمارا معروف كردم چنانكه ابو نخليه السعدى گفت (فاحييت من ذكرى وما كنت خاملاً) (ولكن بعض الذكر انبه من بعض) ودوم حقيقت است يعنى اماتة در دنيا بعادت واحيا درقيامت واگرچه اين وجهى مليح است تاحقيقت ممكن باشد حمل كلام برمجاز نبايد كردن ومورد آية تذكير است بنعمة خداى تعالى ونهى كردن بندگان را ازكفر بروجه تعنيف وتبكيت وتهديد ووعيد كردن بذكر مرگ و سئوال گور بعث ونشور ومواقف حساب وانچه درقيامة باشد . ثم اليه ترجعون هم برسبيل وعيد است

وچنانکه دردگر آیة گفت . انّ ربك لبالمرصاد . ویکی ازما گوید باش که مرجع تو بامن است وگذر تو بامن است وتو ازمن فوت نشوی ونخواهی شدن وحقیقة این کلام که خدای گوید مرجع بامن است آن است که مرجع باجای است که درآنجا حکم همه مرا باشد کس راحکمی نبود بخلاف دنیا که دیگران را بحق وناحق حکمی باشد. بدانکه درسؤال گور خلاف نیست جز انکه بعضی گویند باخر کار بود چون وقت بعث باشد خدای تعالی زنده کند خلق را در گور سؤال کند ایشان را وزنده میدارد اما معذب وامابراحت بحسب استحقاق ایشان انگه برانگیزد . ونزدیك ما آن است که سؤال گور انگه باشد که مرده را در گور نهند وگور براو راست کنند تادرخبر است که ازبهر آن آواز پای اناکه ازسر گور او باز میگردند بشنود وبرای اینکار سنته است که ولیّ مرده چون مردم ازسر گور باز گردند بایستند واورا تلقین کند باواز بلندهم تلقین که در گور کرده باشد تااو بشنود وسئوال او ازاعتقاد او کنند از خدای تعالی وپیغامبر وامام وکتاب و قبله ودرخبر است که رسول علیه السلام چون فاطمه بنت اسد رضی الله عنها ازدنیا برفت بنفس خود بکار او قیام کرد و رداء خود کفن اوکرد ودر گور او بخفت پیش ازانکه اورا در گور نهاد چون گور براو راست کرد بر سر گور او بنشست کالمصغی الی کلام احد چون کسیکه گوش با کلام کسی کند انگاه گفت ابنك ابنك سه بار گفت پسرت است چون باز گشت گفتند یارسول الله با کسی این نکردی که بااو کردی گفت بلی برای انکه او برمن حق تربیت داشت حق مادری داشت من طفل بودم که مادرم از دنیا برفت اومرا مادری کرد ومرا بپرورد خواستم تااورا مکافات کنم برای کرامت او از رداء خود کفن ساختم وبرای انکه تااز هوام اورا مضرت نباشد در گور او بخفتم گفتند یا رسول الله آن چه معنی داشت که گفتی ابنك ابنك ابنك گفت چون گور براو راست کردم فرشتگان سؤال آمدند واورا از خدا پرسیدند جواب بصواب داد واز پیغمبرش پرسیدند جواب بصواب داد از امامش پرسیدند فروماند منش تلقین کردم که پسرت است پسرت است ودراین خبر صحت سؤال گور است وتقریر واثبات امامت امیرالمؤمنین وانکه بنده را در گور ازامامت سؤال خواهند کردن درخبر می آید که رسول صلی الله علیه وآله گفت چون مرده را درگور نهند دوفرشته می آیند تا بگور او فرو شوند وخدای تعالی اورا زنده کند تابصدر وسینه و حیات بااو دهد وحواس درست واورا ازخدای پرسند واز پیغامبر واز امامان اگر جواب دهد و جواب صواب دهد اورا گویند نم نومة العروس بخسب چنانکه عروس در خوابگاه خود بخسبد وانگه فرشتهٔ درگور پر زند وگور براو فراخ کنند مدّ البصر چندانکه چشم کار کند ودری از درهاء بهشت درگور او گشایند تا نسیم بهشت براو میاید . واگر جواب بصواب ندهد آن فرشته مقمعی از آتش بدست دارد یکی برسر او زند چنانکه همهٔ گور آتش بستاند ودری از درهای دوزخ برگور او گشایند این است معنی قول رسول علیه السلام که گفت . القبر روضة من ریاض الجنة اوحفرة من حفرات النیران . گور یامرغزاری ازمرغزارهای بهشت یا کندهٔ از کنده های دوزخ . اعاذنا الله من عذاب القبر بفضله ورحمته . قوله هوالذی خلق لکم مافی الارض جمیعاً . این آیة هم برسبیل تذکر نعمت است میگوید وآن خداست که هرچه در زمین آفرید برای شما آفرید چه او بی نیاز و مستغنی است حاجت براو روا نیست منافع ومضار باو راه نیابد وهو کنایت است از نام خدای و ضمیر مرفوع منفصل است وخلق با تقدیر فعل باشد وما لفظی است صالح عموم مالا یعقل را چنانکه من لفظی است صالح عموم عقلارا بنزدیك اصحاب عموم لفظی است موضوع عموم را ومن هم چنین موضوع است

عموم مایعقل را ماهرچه باشد من هرکه باشد وبجای خود این خلاف گفته شود وبیان مذهب صحیح کرده شود انشاءالله ودر آیة حمل برعموم کنند الّا اگر دلیلی منع کند وما موصوله است برمحلش نصب بوقوع الفعل علیه جمیعاً نصب برحال است ازمفعول ودلیل برانکه از اطلاق لفظ ما عموم ندانند مگر بدلیل آن است که خدای گفت جمیعاً واگر فایدهٔ ما استغراق وعموم بودی از روی لفظ مشترك نبودی بین العموم والخصوص جمیعاً را فایده نبودی چه خود جملگی ازظاهر ما مفهوم بودی چون چنین است عموم از لفظ جمیعاً دانیم نه ازما . وقوله تعالی ثم استوی الی السماء . دراو چند قول گفته اند درآیة واستوی در کلام عرب بر چند وجه آمد بمعنی انتصاب آمد چنانکه استوی جالساً اوقایماً یعنی باراست بود وبمعنی اعتدال بود چنانکه استوی الامران اذا تساویا یعنی تفاوت نیست یکی را بریکی و بمعنی تمام شباب باشد فی قوله . ولما بلغ اشدّه واستوی . واین هیچ بر خدای تعالی روا نیست واستوی آمد بمعنی قصد واقبال برچیزی چنانکه گویند فلان یشتم فلاناً ثم استوی الی یشتمنی یعنی اقبل وشاعر گوید . ثم استویتم لنا ترمون اثلتنا . وذوالرمه گفت . اقول وقد قطعن بنا سروراً . سوامد واستوین من الضجوع . وتفسیر اقبال هم قصد باشد ووجه معتمد درآیة این است ومعنی آن است که قصد الی خلق السماء نه بینی که بحرف الی تعدیه داد فعل را چنانکه قصد را تعدیه بالی کنند وانکه شاعر گفت استویتم لنا هم بمعنی قصد است برای انکه قصدله والیه گویند وتصدله نصیح تر است واستوی بمعنی استیلا وقهر وغلبه باشد چنانکه شاعر گفت . قد استوی بشر علی العراق . من غیر سیف ودم مهراق . ای استولی علیه وبراین تفسیر دادند قول خدای تعالی الرحمن علی العرش استوی نه بینی که بعلی تعدیه کرد چنانکه استولی متعدی است بعلی واین وجه دراین آیة هم محتمل بود معنی آن باشد قهرها وذللها الخلق چنانکه گفت قالتا اتینا طائعین یعنی ذلیل وفرمان بردار وخاضع شدند مر خدایرا واین برسبیل توسع ومبالغه باشد ووجهی دیگر آن است که حسن بصری گفت استوی امره وتدبیره فی السماء اضافهٔ فعل با محذوفی گردید بر تقدیر حذف مضاف واقامة مضاف الیه مقامه چنانکه وجاء ربّك یعنی امر ربّك وسل القریة یعنی اهل القریه واصم گفت فعل مضاف نیست با خدای تعالی بل مضاف است با دخان ومعنی آیة این است ثم علی الدخان الی السماء . یعنی الی العلو ان دخان که خدای ازاو آسمان آفرید واین وجه بعید ومتعسف است . قوله فسویهن . اگر گویند سماء واحد است چرا ضمیر جمع گفت فسویهن از این چند جواب است یکی انکه فرا گفت این لفظ جنس است وجنس صالح بود واحد وجمع را اگرچه لفظ واحد است مراد هفت آسمان است جوابی دیگر آن است که سما جمع است وواحد او سماوه بود چنانکه شاعر گفت . سماوة الهلال حتی احقوقفا . وجوابی دیگر آن است که کنایت راجع است با آحاد واجزا ونواحی واقطار آسمان وآن جمع است اگر گویند چگونه گفت الی السماء وآسمان نا آفریده آسمان نباشد گوئیم از این چند جواب است یکی انکه این بر توسع ومبالغه قرب فعل از وجود گفت چنانکه یکی پاره ریسمان پیش دارد یکی گوید چیست این گوید اعمل ثوباً جامه می بافم ریسمان نا بافت جامه خواند وهمچونین خیاط گوید اخیط قمیصاً وتاتمام نکند پیراهن نباشد وجوابی دیگر آن است که حق تعالی آن دخان که ازاو آسمان آفرید برشکل آسمان کرد ازروی شکل آن را آسمان خواند جوابی دیگر آن است که اوّل یك آسمان بیافرید وانگه بشکافت وهفت آسمان کرد برای آن اطلاق اسم کرد که یك آسمان آفریده بود اگر

گویند دراین آیة گفت اوّل زمین آفریدم انگه بحرف ثم که معنی او ترتیب باشد با تراخی گفت پس
آسمان آفریدم ودر دگر آیه گفت . ءانتم اشدّ خلقاًام السماء بناها . تا انجا که گفت والارض بعدذلك
دحاها . پس ازآن زمین دحو کرد واین ظاهر تناقض دارد گوئیم از این دوجواب است یکی
انکه قدیم جل جلاله زمین بیافرید ودحو نکرد اعنی نگسترد انگه آسمان بیافرید انگه زمین بگسترد
چه درآیهٔ دحو گفت تأخیر کردم بخلق . جواب دوم آن است که مراد ثم وبعد دراین آیات نه ترتیب
وتقدیم وتأخیراست غرض تعدادنعمت است نه بینی یکی ازما گوید . الم اطعمتك ثم کسوتك ثم اعطیتك
ثم حملتك . نه من تورا طعام دادم وجامه دادم وعطا دادم واسب دادم واگرچه انچه مقدم گوید
مؤخر کرده باشد چه نظراو بتقدیم وتأخیر نباشد نظراو تعداد باشد ونصب سبع سموات بر حال است
. وهو بکل شی علیم . شی دراین آیه واقع باشدهم برموجود هم بر معدوم چه قدیم جل جلاله
معدومات داند چنانکه موجودات داند وعلیم از عالم بلیغ تر باشد اگر گویند پس از انکه ذکر
خلق آسمانها کرد وخلق چیزها که در زمین است بایست تا گوید علی کلّ شی قدیر که ذکر قادری
لایقتر است اینجا از ذکر عالمی جواب آن است که گوئیم علیم گفتن اینجا بلیغ تر است ازقدیر چه درعلیم
زیاده معنی هست که در قدیر نیست برای انکه قادر فعل کند که محکم نباشد ولکن عالم انچه کند
محکم ومتقن باشد پس حق تعالی دراین آیه بازنمود که من انچه کردم از خلق آسمان برسبیل اتساق
احکام است در آیه چون وصف بعالمی کرد وبر این معنی قادری درآن داخل بود واگر قادری
گفتی عالمی درآن داخل نبودی پس ذکر عالمی اینجا بهتر از ذکر قادری وعالم هرآن ذاتی بود که از
او صحیح بود ایجاد مقدور خود کردن بروجه احکام واتساق . امّا کیفیت خلق آسمان در خبری
جامع روایة کرده‌اند باسناد از مقاتل وضحاك که ایشان گفتند خدای عز وجل آسمان دنیا از
دود آفرید واز زمین باسمان دنیا پانصد ساله راه است واز آسمان باسمانی پانصد ساله راه است وغلظ هر
آسمانی پانصد ساله راه است وآسمان دنیا برلون آهن افروخته آفرید ونام او رقیع است ودر آسمان دنیا
فرشتگان هستند ایشان را خدای تعالی ازنور وآتش وآب آفریده است ومهتر ایشان فرشته است نام
اورعد واو موکل برابر وباران است وتسبیح او این است که . سبحان ذی الملك والملکوت . و
آسمان دوم برلون مس آفرید ودر انجا اصناف والوان فرشتگانند چندانکه عدد انها جز خدای
نداند آواز تسبیح وتهلیل بلند کرده تسبیح ایشان این است . سبحان ذی العزة والجبروت . ونام این
آسمان قیدوم است ودرآسمان سیم فرشته ایست نام او حبیب خدای تعالی یك نیمهٔ او از برف آفریده است
ویك نیمه ازآتش نه آتش برف را بگدازد ونه برف آتش را بنشاند ودعای او این است . یامؤلفاً بین الثلج
والنار الف بین قلوب عبادك المؤمنین . وآسمان چهارم برلون برنج آفریده است ونام او ماعون است در
انجا فرشتگانند اولی اجنحة مثنی وثلاث ورباع باپرهای بسیار و رویهای مختلف واصوات والوان
مختلف صفها زده ایستاده اندوآواز به تسبیح وتهلیل برداشته وتسبیح وتهلیل ایشان این است . سبحان الحی الذی
لایموت . وآسمان چهارم بررنگ سیم آفرید ونام او ان یلمون است ودر انجا فرشتگانند دو چندانکه
درآسمان سیم هستند وهمچنین در هر آسمان که بالاتر است فرشتگان درانجا ضعف آنندکه درآسمان
فروداناست همه در قیام ورکوع وسجودند که هیچ فرشته آن را که در براو بود نشناسد از

انکه بعبادت حق تعالی مشغول بود وتسبیح وتهلیل ایشان این است که سبوح قدوس ربنا الرحمن
لااله الاالله . وآسمان پنجم خدای تعالی برلون زر آفریده است ودرانجا فرشتگانندکه ازانگاه که
خدای تعالی ایشانرا آفریده درسجودند یادر رکوعند سر برندارند ازآن رکوع وسجود وفردای
قیامت بزبان عجز قصور گویند . سبحانك ماعبدناك حق عبادتك . بار خدایا ماتورا نپرستیدیم
بسزاوار پرستش تو . وآسمان ششم برلون یاقوت سرخ آفریده ونامش عاروست وآن جای کرّوبیان
است جندالله الاکبر لشگر مهترین خدای تعالی ودر انجا هفتاد هزارفرشته است هرفرشته راهفتاد
هزار فرشتهٔ دیگر زیر دستندواین آن فرشتگانندکه حق تعالی ایشان را بمصالح بندگان وکارهای دنیا
بفرستد . وآسمان هفتم ازدرّ سپید بیافرید ونام او رفیع است درانجا خدای تعالی هفتصد هزار فرشته
آفرید هریکی از ایشان چندان زیر دستان دارند از فرشتگان که عدد قطرهٔ باران وریگ بیابان و
برگ درختان واز آسمان هفتم تا جاهی که اورا مرمویا گویند پانصد ساله راه است درانجا رؤساء الملائکه
باشند باعظم خلق وحملة العرش از ایشانند عبادة ایشان نظر در عرش است یکساعت چشم از عرش
بر نگیرند آواز تسبیح وتهلیل بر داشته اگر یکی از ایشان یك پر باز کنند همهٔ دنیا برپوشد وبالای
آن ابری است کثافة آن چندان است که کثافة هفت آسمان وهفت زمین و عرش بالای آن است در
علیین وحد ونهایت آن جز خدای تعالی نداند . روایتی دیگر از ربیع آنست که گفت خدای عزّ
وجل آسمان دنیا ازموجی مکفوف آفرید وآسمان دوم از سنگ آفرید وآسمان سیم ازآهن آفرید و
چهارم ازمس وپنجم ازسیم وششم اززر وهفتم ازیاقوت . عبدالله عباس گفت خدای تعالی آسمان
دنیا مقبب آفرید واقطار وجوانب آن در آسمان دوم بست ودوم درسیم تا هفتم وآسمان هفتم در
عرش بست پس عماد آسمان ازبالا ساخت برای انکه گفت بغیرعمد ترونها . ابوهریره روایت میکند
که یکروز رسول صلی الله علیه وآله درآمد صحابه را گفت فیم انتم درچه کاری شما گفتند یارسول الله
درتفکر گفت درچه تفکر میکنی گفتند در آفریدگار گفت تفکر مکنید درخدای که فکر باومحیط
نشود ولکن در خلق خدا تفکر کنی که خدای تعالی هفت آسمان وهفت زمین بیافرید اززمینی تابزمینی
پانصد ساله راه وکثافهٔ هر آسمانی پانصد ساله راه واز بالای آسمان هفتم دریا آفرید عمق آن چندانکه از
بالای هفت آسمان تا بزیر هفتم زمین درآن دریا خدایرا فرشته ایست لم یجاوزالماء کعبه که آب آن دریا
ازکعب او درنگذشته وهب منبه گفت . کادت الاشیاء ان یکون سبعاً . نزدیك بود که چیزها همه هفت
شود آسمانها هفت وزمین هفت کوهها هفت ودریاها هفت وعمر دنیا هفت هزار سال است وایام هفت و
کواکب سیار هفت است وطواف خانه هفت است وسعی صفا ومروه ورمی الجمار هفت است و درهای
دوزخ هفت ودرکات او هفت است وامتحان یوسف در زندان هفت سال بودوسبب خلاص درخواب ملك
هفت گاو بود . فی قوله انی اری سبع بقرات سمان یأکلهن سبع عجاف وسبع سنبلات خضر . وکرامت
سیدالاولین والاخرین هفت است . فی قوله ولقد اتیناك سبعاً من المثانی والقرآن العظیم . وقرآن هفت
سبع است وترکیب بنی نوع آدم بر هفت اندام است وآفرینش او ازهفت چیز است . فی قوله تعالی ولقد
خلقنا الانسان من سلالة من طین ثم جعلناه نطفة فی قرار مکین ثم خلقنا النطفة علقة الی قوله تعالی
فتبارك الله احسن الخالقین . وروزی وغذاء آدمی ازهفت چیز است فی قوله تعالی فلینظر الانسان الی

طعامه انّا صببنا الماء صباً ثم شققنا الارض شقاً فانبتنا فيها حباً وعنباً وقضباً وزيتوناً ونخلاً وحدائق غلباً
وفاكهةً واباً . واورا فرمودند كه در نماز سجده برهفت اندام كن . قوله تعالى

وَاِذْ قالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰائِكَةِ اِنّى جاٰعِلٌ فِى الأَرْضِ خَلِيفَةً قاٰلُوٓا اَتَجْعَلُ فِيهٰا مَنْ يُفْسِدُ فِيهٰا
چون گفت خداى تو فرشتگان را كه من نهادم درزمين خليفه گفتند خواهى كردن درانجا كسى را كه تباهى كند درانجا

وَيَسْفِكُ الدِّمٰاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قالَ اِنّى اَعْلَمُ مٰا لاٰ تَعْلَمُونَ *
وبريزد خونها وما پاك ميگوئيم تورا بسپاس تو وپاك ميدانيم تورا گفت من دانم آنچه شما ندانى

وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسْمٰاءَ كُلَّهاٰ ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلاٰئِكَةِ فَقاٰلَ اَنْبِئُونى بِاَسْمٰاءِ هٰؤُلاٰءِ اِنْ
وبياموخت آدم را نامها همه پس عرض كردشان بر فرشتگان گفت خبر دهيد مرا باسماء ايشان اگر

كُنْتُمْ صٰادِقِينَ * قاٰلُوا سُبْحٰانَكَ لاٰ عِلْمَ لَنٰا اِلاّٰ مٰا عَلَّمْتَنٰا اِنَّكَ اَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ
شما راستى گيرى گفتند منزهى تو نيست ما را علمى جز انكه آموختى ما را كه تو دانا ومحكم كارى

قاٰلَ يٰا آدَمُ اَنْبِئْهُمْ بِاَسْمٰائِهِمْ فَلَمّٰا اَنْبَأَهُمْ بِاَسْمٰائِهِمْ قاٰلَ اَلَمْ اَقُلْ لَكُمْ اِنّى اَعْلَمُ
گفت اى آدم خبرده ايشان را بنامهاى ايشان چون خبرداد شان نامهاشان گفت نه من گفتم شما را من دانم

غَيْبَ السَّمٰوٰاتِ وَالأَرْضِ وَاَعْلَمُ مٰا تُبْدُونَ وَمٰا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ * وَاِذْ قُلْنٰا
نهانى آسمانها وزمين ودانم آنچه شما آشكارى كنيد وآنچه پنهان داريد چون گفتيم ما

لِلْمَلاٰئِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا اِلاّٰ اِبْلِيسَ اَبىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكاٰنَ مِنَ الْكٰافِرِينَ *
فرشتگان را كه سجده كنى آدم را سجده كردند مگر ابليس كه سر باز زد وبزرگوارى كرد وبود ازجمله كافران

اين پنج آية است . اذظرف زمان ماضى باشد ومحل او نصب بود وعامل دراو چند چيز محتمل است يكى فعل مقدّر كانه قال . اذكر يامحمد اذ قال ربك . وزجاج ميگويد فعل مقدّر اين است ابتداء خلقكم حين قال ربك وشايد كه عامل دراو جواب اذبود وهو قوله قالوا اتجعل فيها . وظروف ابداً مضاف بود باجمله از فعل وفاعل يا از مبتدا وخبر للملائكه فرشتگان را واحد او ملك باشد واصل ملك مألك بود مهموز انكه قلب كرده است بملائك بتقديم العين على الفاء مهموز است چنانكه شاعر گويد. فلست لجن ولكن لملئك . تنزل من جوّ السماء يصوب . واصل او از الوكه بود وآن رسالة باشد وكذلك الملاكة قال عدىّ بن زيد ابلغ النعمان عنى مألكاً . انه قد طال حبى وانتظارى . وقال لبيد . وغلام ارسلته امّه • بألوك فبذلنا ماسأل . وتا از ملائكه بيفكنند در بعضى مواضع چنانكه امية بن ابى الصلت ميگويد . وفيها من عباد الله قوم ملايك ذلّلوا وهم صعاب . پس بر اين قول ايشان را از ملائكه خوانند كه رسولان خداوند وقولى ديگر آن است كه اسم مشتق نيست واين اسم جنس است كالجن والانس : انى جاعل • يعنى فاعل وخالق من كننده ام يعنى خواهم كردن درزمين خليفهٔ وخليفه فعيله باشد بمعنى فاعل من خلفه يخلفه اذا قام مقامه براى انكه قائم مقام مخلف ومستخلف خود باشند از پس او كلمه از خلف مشتق است وآن جهة پس بود وخلف گويند جاى نشين نيك را وچون بد بود خلف بسكون لام گويند • قال الله تعالى فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة . قال الشاعر . وبقيت فى خلف كجلد الاجرب . وخلف كلام بد و خطا باشد درمثل گويند . سكت الفاً ونطق خلفاً . وخلف خلاف باشد وخلف از پستان شتر آنجا بود كه دوشند ودرانگشت گيرند وخلوف بگرديدن بوى دهن باشد و جمع خليفه خلايف بود چنانكه گفت . ثم جعلنا كم خلائف فى الارض : وخلفاء نيز جمع او بود كظريف وظرفاء كريم

وكرماء براى انكه تا زياد است براى مبالغه آورده‌اند : قال الله تعالى واذكروا اذ جعلكم خلفاء . گروهى گفتند آدم را براى آن خليفه خواند كه از پس فرشتگانى بود كه درزمين بودند وعبدالله عباس گفت براى انكه از پس قومى بود كه درزمين بودند كه ايشان را جانّ گفتند حسن بصرى گفت براى انكه جماعتى باشند از فرزندان او كه بعضى خليفه باشند در عمارت زمين وانچه پدران كرده باشند • عبدالله مسعود گفت براى آنش خليفه خواند كه او خليفهٔ خدا بود بحكم كردن ازميان مردم واقامت اعلام حق كردن فى الارض لام استغراق جنس است درخبر مى آيد كه يكروز عمر خطاب در مسجد رسول خدا صلى الله عليه وآله پرسيد از سلمان وطلحه وزبير وكعب الاحبار كه فرق چيست ميان خليفه وپادشاه طلحه وزبير گفتند ماندانيم سلمان گفت من دانم گفت بگو گفت خليفه آن باشد كه يعدل فى الرّعية و يقسم بالسوية ويشفق عليهم شفقة الرّجل على اهله ويقضى بكتاب الله . گفت انكه در رعيت عدل كند وقسمت بالسّويّه وراستى كند وبر رعايا چنان مشفق باشد كه بر اهل خود وحكم بكتاب خدا كند كعب الاحبار گفت نكو گفتى من ندانستم كه كسى باشد درميان ما كه اين داند جزمن ولكن سلمان ملاء حكماً وعلماً . ولكن سلمان را پر از علم وحكمت باز كرده‌اند انكه عمر گفت سلمان را من خليفه‌ام يا پادشاه گفت اگر درهمه عمرت يكدرم سيم يا كمتر يا بيشتر نه از جاى خود بستده‌ئى ونه بجاى خود صرف كردهٔ خليفه نهٔ پادشاهى عمر بگريست . قالوا : گفتند بعضى فرشتگان اتجعل فيها خواهى كردن در زمين كسها را كه درزمين فساد كنند وخون بناحق ريزند وسفك درخون بكار دارند وصب درد گر مايعات وسفح ريختن آب بود برسبيل تضييع ازاين كار زنا را سفاح خوانند كه صاحبش آب ضايع ميكند قوله تعالى اتجعل فيها . اين لفظ استفهام است ومرادهم استفهام واستعلام است ونه بروجه انكار است وگروهى گفتند بروجه تعجب است وانكه گفت بروجه استفهام است گفت ايشان ندانستند اين بروجه مسئلة گفتند تا بدانند چيزيكه ندانستند وقولى ديگر آن است كه بظن گفتند وامارة آن بود كه پيش از حضرت آدم درزمين جماعتى بودند ايشان را جانّ خواندند چنانكه خداى تعالى گفت • والجانّ خلقناه من قبل من نار السموم . ايشان در زمين فساد كردند وخون بناحق ريختند خداى تعالى فرشتگان را بفرستاد تا ايشان را از زمين براندند وهلاك كردند اين را از آنجا گفتند واين قول ربيع انس است . گروهى ديگر گفتند فرشتگان اين از علم گفتند سبب آن بود كه خداى تعالى پيش از خلق آدم خبر داد كه من درزمين خليفتى خواهم كردن كه فرزندان او درزمين فساد وخون بناحق كنند ايشان اين برسبيل تعجب گفتند كه تو قومى چنين را بپادشاهى زمين خواهى كردن ما مسبحان درگاه تو ومقدّسان حضرت تو خداى تعالى گفت من آن دانم كه شما ندانى

واين قول عبدالله عباس وعبدالله مسعود است وسدّى ونحن ضمير مرفوع باشد ونسبح اصل تسبيح تنزيه باشد ومعنى تنزيه دور داشتن بود يعنى ما تورا پاك ومنزه ميگوئيم از هرچه بتو لايق نباشد وهرچه ناسزا باشد از صفات نقص از تو دور داريم وگفته‌اند معنى تسبيح تعظيم باشد يعنى ما تورا معظم دانيم و مستحق حمد وشكر شناسيم وگفته اند مراد آن است كه ما تورا نماز ميكنيم ونماز را سبحه خوانند قتاده ميگويد گفتن سبحان الله مفضل تسبيح است وتسبيح آواز برداشتن باشد بذكر خداى چنانكه جرير گويد . قبح الاله وجوه تغلب كلما . سبح الحجيج وكبروا اهلالاً . نه بينى كه اهلال كه مصدر است وآن رفع صوت بود بمصدر سبح كرد وكانه قال اهلّ الحجيج اهلالاً وتقدس لك . يعنى تورا پاك شناسيم از قبايح وگفته‌اند ما خود را از گناه پاك ميداريم براى تو خداى تعالى

گفت . انی اعلم مالا تعلمون . من آن دانم که شما ندانی یعنی از مصالح وعواقب امور وعبدالله عباس
وسدی گفتند معنی آنست که چون خدای تعالی این جماعت فرشتگانرا فرستاد باهلاك جان ابلیس
درمیان ایشان بود واین سخن ابلیس گفت بایشان وابلیس منافق بود وخدای تعالی ازاو نفاق دانست
وفرشتگان ندانستند وچون گفتند . نحن نسبح بحمدك ونقدس لك . خدای تعالی گفت من آن دانم
که شما ندانید از نفاق ابلیس قتاده وحسن بصری گفتند چون خدای تعالی آغاز خلق آدم کرد
فرشتگان گفتند خدای تعالی خلقی خواهد آفریدن همانا ما ازاو عالمتر باشیم وگرامی تر بنزدیك او خدایتعالی
پیش از انکه بتفصیل باز نمود که خلاف آنست که شما ظن میبرید گفت شمارا باین علمی نیست من آن
دانم که شما ندانید انکه بمعاینه بایشان نمود انجا که آدم گفت . انبئونی باسماء هؤلاء . وقولی دیگر
قتاده برآناست که من آن دانم که شما ندانید که از نسل او انبیا واوصیا. واولیاء خواهند بودن و
در آیه دلیلاست برانکه کار خلافت بخدای تعالی تعلق دارد وکسی دیگررا بدون خدای تعالی نرسد
. قوله تعالی انی جاعل ودرحق داود گفت انا جعلناك خلیفة . ودرحق هارون حکایة از موسی
علیه السلام . هرون اخلفنی فی قومی . واین قول هم ازامر خدا گفت ودر خلیفهٔ باز پسین هم این
فرمود فی قوله . لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم . هرکجا ذکر خلافة کرد بخود
حواله کرد تا معلوم شود که کسیرا دراین معنی خوض نرسد . والله ولی التوفیق . قوله تعالی و
علم آدم الاسماء کلها . بدانکه تعلیم از خدای تعالی بدومعنی باشد امّا بخلق علم یابنصب دلیل امّا انکه از
این دو خدای تعالی کدام کرد دراو چند قول گفتند قولی آنست که لابد باید تا مواضعتی متقدم
بوده باشد واصطلاح قومی برلغتی تاصحیح باشد که خدای تعالی اعلام کند آدمرا نامها برآن لغت
وآن اصطلاح آنان بود که پیش از آدم بودند ازجان وبرای آن گفتند که مکلف مراد خدا بضرورت
نداند بدلیل داند ودلیل خطاب او باشد وخطاب انگه دلیل باشد بر مراد که مواضعة مقدم باشد برآن
پس چون خدای تعالی آدمرا بیافرید وعقلش تمام کرد علم بان مواضعة دروی آفرید تا چون خبر
داد آدم ازآن خبر فایده گرفت وعلمش حاصل شد بان لغة پس خبر داد اورا بدیگر لغتها تا اینرا بدان
استدلال کرد چنانکه اشارت کرد بچیزی که اینرا بتازی فلان نام است و بپارسی فلان نام وبدیگر
لغت فلان نام پس علم باصل مواضعة بریك لغة ضروری بوده باشد وبدیگر لغتها مستبدل واین قول ابوهاشم است
وجماعتی محققان وابوالقسم بلخی گفت خدای تعالی خبر داد آدمرا باین نامها واو یاد گرفت آن را بمدّتی
نزدیك از فهمی وحفظی که خدای تعالی داد اورا پس باقی اسمارا برآن قیاس کرد تاهرچه مشاکل
آن مسمی بود اسمی مینهاد آنرا که لایق آن بود ومعنی این قول هم راجعاست باخلق علم ضروری و
قولی دیگر آناست که خدای تعالی آدمرا خبر داد بنامهای چیزها وبرانچه دانست که اصطلاح خواهند
کردن اهل هرلغتی برآن واگرچه اصطلاحی مقدم نبوده باشد تا گفت اورا اولیتر آن باشد که این
شخص را یااین چیزرا فلان خوانند وحاجت نبود بمواضعتی مقدّم وآدم اسمی علماست بر وزن افعل
برای دوسبب منع صرف کرد ازاو بعضی گفتند موضوعاست مشتق نیست وبعضی گفتند مشتقاست
وگفتند برای آنش آدم خواند که اورا از ادیم زمین آفرید وبعضی دیگر گفتند برای انکه لون او
بأدمة وسمرة مایل بود وآدم درتازی سیاه گونه باشد وصاحب کتاب العین گفت ادمة در مردم

سپیدی بود باندك سیاهی ودرشتر وآهو سپیدی بود واسماء جمع اسم باشد واسم آن بود در اصطلاح
اهل نحو که ازاو خبر شاید دادن یا درمعنی چیزی که ازآن خبر شاید دادن وکل عبارت باشد از جمله
وباشد که عبارت بود ازجل ومعظم چیزها اعنی بیشتر وتأکید باشد وخبر تأکید باشد انجاکه از
توابع بود تأکید باشد . جائی القوم کلهم . وانجا که تابع نبود اصل باشد . چنانکه جائی کل الناس .
درآیة تأکیداست وتبع مؤکد باشد در اعراب خلاف کردند درانکه این نامها چه بود ربیع انس
گفت نام فرشتگان بود بعضی دیگر گفتند نام فرزندان او بود واین قول عبدالرحمن زیداست عبدالله
عباس گفت اسماء اجناس بیاموخت اورا کالجن والانس والبقر والغنم چون آدمی وپری و گاو
وگوسفند وروایتی دیگر از عبدالله عباس آنست وقتاده ومجاهد وسعید جبیر که مراد نام همه چیزهااست
حتی القصعة والقصیعة تاباز آموخت آدمرا که این کاسه بزرگ است وآن کاسه خرداست وظاهر آیت
اقتضاء این میکند برای تأکید بلفظ کل خلاف کردند درانکه بکدام لغت گفت بیشتر مفسران برانند
که بلغت تازی آموخت اورا وبعضی دگر گفتند بهمه لغتها خبر داد اورا وآدم علیه السلام همه لغتها
وزبانها دانستی وبدان سخن گفتی . قوله تعالی ثم عرضهم علی الملائکة . پس عرضه کرد آنرا بر فرشتگان
خلاف کردند انکه اسماء عرضه کرد یامسمیات بعضی گفتند واین بیك روایتی است از قتاده وعبدالله
عباس که نامها عرضه کرد یعنی آن نامها که خدای اورا بیاموخت یعنی سؤال فرشتگانرا بر وجه امتحان
ازآن نامها گفت این نام چه باشد وآن نام که باشد بقوة این قول قرائة ابی بیارند که او خواند ثم عرضها
ودر قرائة عبدالله مسعود چنین آمد که ثم عرضهن وبراین دو قرائة ضمیر راجع بود باسماء وقول دوم
یك روایت است از عبدالله عباس وآن قول مجاهد وحسن بصری است که عرض مسمیات واشیا کرد
برای آن عرضهم گفت اگرچه بیشتر ناعاقل بودند بضمیر عقلا که تغلیب داد عقلارا بر ناعاقلان چنانکه
تغلیب دهند مذکررا برمؤنث واگرچه در عدد مؤنث بیشتر باشد واین قول درست تراست برای
ظاهررا که هم براسماء نیفتد الّا برمجاز اکنون خلاف کردند درانکه چگونه عرض کرد بیشتر مفسران
واهل علم برانند که بیافرید وحاضر کرد وعرض کرد وگفت نام این چیزها چیست بگو اگر دانی
بعضی دگر گفتند آن چیزها نا آفریده دردل ایشان مصور کرد انکه گفت انبئونی باسماء هؤلاء . یعنی
این چیزها که دردل شما مصوراست وقول اوّل معتمداست (*)
فقال انبئونی گفت یعنی آدم فرشتگانرا خبر دهی مراو نباء خبر باشد وانباءته ونباءته بمعنی واحد ونباءته کذا وکذا و
بکذا واین هردوفعل متعدی باشد بسه مفعول ودرآیه بدو مفعول تعدی کرده است وخلاف نیست میان
محققان درانکه این امر بر حقیقت نیست چه اگر امر بودی تکلیف مالایطاق بودی ونشاید تاخدای تعالی
این را مرید باشد ونه آدم علیه السلام وبعضی گفتند امر است ولکن مشروط وشرط این است که ان کنتم
صادقین اگر شرط حاصل باشد امر است اگر حاصل نشود امر نبود وخلاف کردند درمعنی انکنتم
صادقین قولی آناست که ان کنتم صادقین اگر شما راستی گیری درانکه گفتی که بنی آدم درزمین فساد کنند
وخون ناحق ریزند واین تعریض باشد بانکه ما اولی تریم که درزمین خلیفه باشیم پس معنی آن است که اگر
شما صادقی دراین دعوی که خلافت بشما لایق تراست واین قول سدی است وعبدالله عباس وعبدالله مسعود.
قولی دیگر آن است که اگر شما راستی گیری درانچه گفتی همانا ما عالمتر باشیم برای تقدم روزگار وقول درشتر

آن‌است که‌معنی آن‌است که خبر دهی اگر دانی وبجای آن گفت ان‌کنتم صادقین برای انکه ایشان
خبرنتوانند دادن بروجهی که مخبر چون خبر بود وخبر صدق بود الا پس از انکه دانند واین‌قول‌حسن
بصری‌است وعمر وعبید واختیارابوعلی‌الجبائی‌والله‌اعلم بمراده . ودرخبرچنین آمدکه‌چون خدای‌تعالی
خواست تافضل آدم بفرشتگان نماید بفرمودتامنبری درآسمان‌هفتم نهادند وبربالای‌آن کرسی‌قدس بنهادند
وفرشتگان راحاضرکرد وآدم رافرمود تابرآن منبرشد وبرسبیل امتحان فرشتگانرا گفت انبئونی باسماء
هؤلاء . سالهاء درازاست تاشمااین‌چیزها می‌بینیدمرا خبردهی بنام این‌چیزها اگر دانی ایشان بعجز و
قصور اقرار دادند لاعلم لنا مارا علمی نیست جزانکه توآموختی مارا ازتسبیح خدای تعالی گفت که
شما نمی‌دانی ازاوبپرسی تاشماراخبر دهد ایشان درخواستند خدای تعالی گفت انبئهم باسمائهم خبرده
ایشان را بنامهای ایشان‌آدم‌علیه‌السلام ایشان راخبر داد بنامهای ایشان ونامهای‌چیزها حتی الهیة
والهیبة واین‌کنایة باشد ازچیزهاء حقیر خدای تعالی گفت استحقاق آدم‌خلافت را معلوم شد شمارا‌که
فرشتگانید گفتندآری ای خدای ما گفت همه سجده کنید اورا سجدهٔ تعظیم وتوقیرهمه فرشتگان
سجده کردند وابلیس درمیان ایشان بود اوسجده‌نکرد خدای تعالی گفت چرا سجده نکردی او را
گفت برای انکه من‌ازاو بهترم گفت چرابهتری گفت انکه تومرا ازآتش آفریدی واورا ازخاك خدای
تعالی اورا براند وبراو لعنت کرد وازصف فرشتگان بیکفند اورا ودرآسمانش رها نکرد انگه فرشتگانرا
فرمود تامنبرآدم برگرفتند واورا درهفت آسمان بگردانید تاعجایب هفت آسمان بدید بمقدار صد سال
انگه اسبی ازمشك ازفر بیافرید واورا دوپرداد از در ومرجان وفرمودآدم‌را تااو آنجابنشست ودر
آسمانها میگردید وبرافواج‌فرشتگان سلام میکرد ومیگفت . السلام علیکم ورحمة‌الله وبرکاته یاملائکة‌الله
. ایشان در جواب‌میگفتند وعلیك‌السلام‌ورحمة‌الله وبرکاته یا خلیفة‌الله خدای تعالی گفت‌آدم رامن این
سلام‌تحیت‌فرزندان توکردم تابقیامت ورسول‌ما صلی‌الله‌علیه وآله گفت السلام تحیة لملتنا وامان لذمتنا .
ودرخبری آمد که این‌پیش ازآن‌بود که‌اورابرمنبر فرستاد وبرفرشتگان‌عرضه کرد وامتحان‌فرشتگان
فرمود اورا والله اعلم . قالوا سبحانك‌لاعلم لنا . وفرشتگان گفتندسبحانك یعنی تسبیحك وسبحان
مصدر است مضاف بامفعول چنانکه وعدالله وکتاب‌الله مصدراست مضاف‌بافاعل وتقدیرچنین است که
وعدالله وعداًوکتب کتاباً . واینجا تقدیرچنین‌است که‌نسبحك تسبیحاً . ومعنی بگفتیم چه‌باشد
. لاعلم‌لنا . نفی‌جنس است برای‌ان بناکرداسم‌را برفتح‌بالا چنانکه . لارجل‌فی‌الدار . یعنی‌جنس مردان
کس نیست‌هیچ علم‌نیست مارا الّا ماعلمتنا الّا انکه تومارا آموختی امّابخلق علم یاینصب دلالة واین‌برسبیل
عجزوقصور گفتند وفزع بادرگاه او وبرائة از انکه ایشان علم‌غیب‌دانند وایشانرا‌علمی باشد جزباعلام
. انك انت العلیم الحکیم . علیم ازعالم بلیغ‌ترباشد وحکیم‌دومعنی‌دارد یکی عالم بدقایق الامور ویکی
محکم کار ودرست‌کردار برتفسیراوّل راجع‌بود باصفةذات وبردوم‌راجع بود باصفت فعل واولیتر آن بود
که بروجه‌دوم حمل‌کنند تاتکرار نباشد چه‌اگر حمل‌برعالمی کنند معنی‌او وعلیم‌یکی بود پس‌باید‌گفتن حکیم
فعیل‌باشد بمعنی مفعل چون الیم بمعنی مؤلم واصل‌حکمت درلغت منع باشد من‌حکمة اللجام‌برای انکه‌حکمت
منع‌صاحبش را از انکه‌نابایست کندچنانکه حکمت لجام منع‌کنداسب‌را ازتك آنجا رود که اوخواهد و
جریرمیگوید .ابی حنیفة احکموا سفهاءکم . انی اخاف علیکم ان‌اغضبا . فاحکموا یعنی امنعوا . سفیهان‌ر

بازدارید چون ایشان‌بعجز مقرآمدند ونفی علم کردند از خود خدای‌تعالی آدم‌را گفت یاآدم واین‌منادی
مفرد علم‌است‌برآن بناکرد آنرا برضم انبئهم‌باسمائهم . خبرده ایشان‌رابنامهاء ایشان برقول انکس که‌گفت
اورا نامهای فرشتگان آموخت وبرقول دیگران‌برسبیل‌تغلیب گفت چنانکه بیان کردیم . فی‌قوله‌ثم
عرضهم . وچنانکه خدای تعالی گفت . والله خلق کل دابة من ماء فمنهم من یمشی علی‌بطنه و منهم
من‌یمشی علی‌رجلین الایة . منهم‌برسبیل‌تغلیب عقلا‌گفت‌والّا منهابایست گفتن . فلما انبأهم‌باسمائهم
خدای‌تعالی گفت . الم‌اقل لکم انّی‌اعلم‌غیب‌السموات‌والارض . نه من گفتم شمارا که‌من‌غیب آسمانهاوزمین‌ها
دانم‌وانچه‌شما آشکارا کنی وپنهان‌داری اگر گویند غیب‌آسمان وزمین‌چه‌باشد وهیچ‌چیزازخدا غایب‌نباشد‌گوئیم
مرادآن‌است که انچه‌غایب‌است ازآنان که‌حضوروغیبت درحق ایشان‌مصوربود ازاجسام‌چون‌ماوفرشتگان‌انکه
آن‌را این‌اطلاق‌غیب خوانندواگرچه‌درحق‌اوغیب‌نیست‌وعلی‌هذا . قوله‌تعالی‌عالم‌الغیب‌والشهادة‌وهرکجاغیب
بعلم‌خودبازبست تأویل‌این‌باشد والله‌اعلم . قوله‌عزوجل‌واعلم‌ماتبدون‌وماکنتم‌تکتمون.دراوچندقول‌گفتند
یکی‌انکه سروعلانیهٔ شمارا دانم برجمله‌خبراست از انکه پنهان چنان‌داند که آشکارا وقول دیگر آن‌است که
عبدالله‌عباس گفت‌چون گل‌آدم‌علیه‌السلام‌ازمیان‌مکه‌وطایف‌افکنده بود ابلیس‌باجماعتی‌فرشتگان‌براوگذر کرد
گفت خدای تعالی خلقی خواهد آفرید اگرچنان‌باشد که‌اورا برمافضل نهد وفرماید که‌فرمان او‌ببرید
شماچه‌کنید گفتند ماسمیع ومطیع باشیم‌فرمان اورا او دردل گرفت که‌طاعت ندارد آدم‌را ودردل گرفت
که‌اگر مرا براومسلط‌کند هلاکش کنم واگر اورا برمن مسلط کند دراو عصیان‌کنم خدای تعالی
گفت من‌انچه‌اظهارمیکنی ازطاعت‌وانقیادمیدانم وآنچه‌ابلیس دردل میدارد ازشقاق ونفاق هم‌میدانم اگر
گویند فرشتگان ازکجادانستند که‌آدم در آن‌خبر که‌داد راستگیر است وآن اسماء آن‌چیزهاست
بروفق‌راستی گوئیم‌لابدباشد ازانکه خدای تعالی علمی‌ازآن‌اعلام‌معجزبان‌مقرون‌کند که‌فرشتگان عندآن
صدق دعوی آدم بدانندد‌رآنچه‌گفت ودراین‌آیه دلیل‌است‌برفضل‌علم‌وتفضیل‌اهلش‌برآنانکه پایهٔ اوندارند
در علم وتقدیم فاضل بر مفضول واجب باشد

. قوله تعالی واذ قلنا للملائکة‌اسجدوالادم فسجدوا . اصل‌سجود خضوع بود وتذلل درلغت‌ونقیض
او ترفع وتکبر باشد . یقال سجد سجوداً واسجد اسجاداً ای ادنی رأسه من‌الارض وقیل جعل
رأسه ساجداً قال‌الشاعر . فکلتا هما خرت واسجد رأسها . کما سجدت نصرانة لم تحنف . قال آخر
. لجمع تضل‌البلق فی حجراتها . تری‌الاکم‌فیها سجداً للحوافر . ای خاضعة تحت‌الحوافر . ودرشرع
عبارت باشد ازاین فعل مخصوص که روی برزمین نهادن‌است واو رکنی ازارکان نماز است ومعنی
رکن درنماز آن‌باشد که انکس که رها کند سوااکر بقصدبودواگربنسیان نمازباسر بایدگرفتن
وانچه نه رکن باشد از واجبات نماز چون بنسیان رها کند نماز باسر نباید گرفت وسجده درشرع
بر چهار وجه بود یکی سجدهٔ نماز ودیگر سجدهٔ قرآن وسجدهٔ سهو وسجدهٔ شکر . امّا سجدهٔ نماز
این‌است که‌معهوداست در شرع وسجدهٔ قرآن درچهار جای واجب‌است وباقی سنت برقاری‌ومستمع
درالم تنزیل ودرحم‌السجده والنجم واقرأ ویازده‌جا سنت‌است وبنزدیك‌ابوحنیفه وشافعی‌جمله‌درچهارده
جایگاه‌است وبنزدیك‌ما پانزده وجمله سنت گویند برقاری ومستمع ودرتفصیل آن خلاف‌است میان
ایشان واین چهار سوره‌را عزایم خوانند وخواندن این سورتها حرام‌است حایض وجنب‌را واین

چهارسوره در فرایض نشاید خواندن بنزدیک ما واین انفراد ماست وسجدهٔ سهوهم چهارجای باید کردن هرکه درنماز بنسیان سخن گوید وهرکه دردورکعت نخستین سلام باز دهد بنسیان هرکه شاك بود از میان چهار رکعت وپنج رکعت بنا برچهاررکعت کند پس ازسلام دوسجدهٔ سهو کند وهرکه یك سجده رها کند از دورکعت بازپسین بسهو ویادش نیایدتا آن رکوع که از پس آن بود بکند پس از انکه سلام باز دهد قضای آن سجده باز کند وسجدهٔ سهو بکند ومذهب شافعی آن است که هرکجا زیادتی کند یانقصانی درنماز سجدهٔ سهو باید کردن ومذهب ابوحنیفه همچونین جزاو زیادتی نگوید آنرا که جهر کند درجای اخفات ویا اخفات کند درجای جهر ودر ترك تکبیرات نمازعید ومذهب مالکی هرسهو که درنمازافتد جبران بسجدهٔ سهو کند وسجدهٔ سهو نزدیك ما واجب است ومذهب مالك همچنین است ومذهب شافعی وبیشتر اصحاب ابوحنیفه سنت است واما سجدهٔ شکر مستحب است در اواخر نماز از فرایض وسنن چه در اخبار اهل بیت علیهم السلام چنین آمد که . علامات المؤمن خمس صلوة الاحدی وخمسین وزیارة اربعین والتختم بالیمین وتعفیر الجبین والجهر ببسم الله الرحمن الرحیم . گفت علامت مؤمن پنج چیز است . انکه پنجاه ویکرکعت نماز درشبان روزی درفریضه وسنت بپای دارد ، وزیارت اربعین کند یعنی زیارت حسین بن علی علیهما السلام وبرای آنش زیارت اربعین خوانند که جابر عبدالله انصاری صاحب رسول صلی الله علیه وآله ازپس چهل روز ازدفن او زیارت اوکرد پیش ازاو کس نیارسته بود کردن . انگشتری بدست راست داشتن وپیشانی درخاك مالیدن درسجدهٔ شکر وآواز بر داشتن به بسم الله الرحمن الرحیم انجا که آواز بر باید داشتن در نماز چون قدیم جل جلاله تقدیر فضل وعلم ادم کرد با فرشتگان وایشان اعتراف دادند وانقیاد نمودند حق تعالی گفت اکنون آدمرا سجده کنی علما درآن خلاف کردند بعضی گفتند سجدهٔ عبادت بود وآدم درمیانهٔ قبله بود وسجده خدای را بود وبعضی دگر گفتند آدم امام بود آدم سجدهٔ خدا کرد وایشان بمتابعت آدم خدایرا سجده کردند برای آن اقتدا بادم حوالهٔ سجده بادم آمد قول درست آن است که سجده سجدهٔ تعظیم واجلال بود وآدمرا بود علی الحقیقة لظاهر قوله تعالی اسجدوا لادم و نگویند سجدت للقبلة ولا للام وانما یقال الی القبله . نه بینی که خدای تعالی هرکجا سجده بخود حواله کرد بلام تخصیص کرد فی قوله تعالی واسجدوا لله الذی خلقهن الا یسجدوا لله الذی ویسبحونه وله یسجدون . وبرای این لام نشاید گفتن که خدای تعالی قبله است دگر انکه اگر آدمرا درآن سجده فضیلتی نبودی برآنانکه آن سجده کردند اورا ابلیس استنکاف واستکبار نکردی چه اوسالیان بسیار خدای را سجده کرده بود اگر چه بنفاق بود عبادة او این آیة دلیل میکند برتفضیل پیغمبران برفرشتگان علیهم السلام چه درحکمت نیکو نبود فاضل را فرمودن تا مفضول را بغایت ونهایت تعظیم سجده کند واگر درتعظیم چیزی دیگر بودی از سجده برتر همانا خدای تعالی بندگانرا بان فرمودی درعبادهٔ خود . قوله تعالی الا ابلیس . دراین استثنا خلاف کردند متصل است یامنقطع وبنای این مسئله بر آن باشدکه ابلیس از فرشتگان بود یانه عبدالله عباس وعبدالله مسعود وسعید مسیب وقتاده وابن جریج وابن جریرالطبری میگویند ازجملهٔ فرشتگان بود ومثل این از صادق علیه السلام روایت کردند براین قول استثنا متصل بود واستثناء منقطع را معنی آن بود که مستثنی ازجنس مستثنی منه نباشد چنانکه . مابالدار احد الا وتداً . چون خدای تعالی امر بسجدهٔ آدم کرد فرشتگانرا ابلیس مخالفت

کرد خدای اورا بلفظ الا اخراج کرد بایدتا ازجملهٔ فرشتگان باشد وحسن بصری وقتاده وابن زید و ابوالقسم بلخی ورمانی وجماعت متأخران گفتند ابلیس فرشته نبود والا درآیه استثناء منقطع است چنانکه خدای تعالی گفت . مالهم به من علم الا اتباع الظن . وقوله تعالی فلا صریخ لهم ولاهم ینقذون الا رحمة . وقال الشاعر . وموضع لیس بها انیس . الاالیعافیر والاالعیس . ونابغه گوید . وقفت فیها اصیلاً لاسائلها . اعیت جواباً ومابالربع من احد . الااواری لایاً ماابینها . والنؤی کالحوض بالمظلومة الجلد . وآنانکه گفتند فرشته بود خلاف کردند بعضی گفتند سلطان آسمان دنیا بود وسلطان زمین وبعضی دیگر گفتند مابین السماء والارض درحکم او بود وبعضی دیگر گفتند خازنی بود ازخازنان بهشت ونام او حارث بود واین روایت ضحاك است ازعبدالله عباس واز قبیلهٔ بود از فرشتگان که خدای تعالی ایشانرا از آتش آفرید نام این قبیله جان بود وطاوس روایت کند از عبدالله عباس که نام او پیش از معصیت عزازیل بود چون معصیت کرد خدای تعالی اورا ازصف فرشتگان براند واورا لعنت کرد ونامش بگردانید وابلیس نام کرد اورا ودر اخبار ما ازاین معنی است وسید رحمة الله علیه اعنی مرتضی علم الهدی قوّة آن میکند که فرشته نبود ولکن مأمور بود بسجدهٔ آدم والا درآیة منقطع است بمعنی لکن وظاهر این آیه که کان من الجن اقتضا آن میکند که ازجن بود که جنی اند بخلاف ملائکه وبشر دگر انکه فرشتگانرا خدای از نور آفرید واور ازآتش وفرشتگان روحانی اند وطعام وشراب نخورند ومیان ایشان مناکحه نبود و ابلیس طعام وشراب خورد ونکاح کند واخبار متظاهر است بانکه ابلیس پدر واصل جان است چنانکه آدم ابوالبشر است واین قول عبدالرحمن زید است وشهر بن حوشب روایت کند که ابلیس ازآن جنیان بود که در زمین فساد کردند خدای تعالی فرشتگانرا بفرستاد که تا ایشانرا هلاك کردند وبراندند وابلیس را اسیر گرفتند وباسمان بردند ومشایخ معتزله این قول اختیار کردند . اگر گویند نه خدای تعالی گفت . واذ قلنا للملائکة اسجدوا لادم فسجدوا الا ابلیس . گفت من فرشتگانرا گفتم آدمرا سجده کنی ایشان آدمرا سجده کردند مگر ابلیس اگر ابلیس فرشته نباشد مأمور نبوده باشد بسجدهٔ آدم جواب گوئیم اجماع امت است که ابلیس مأمور بود بسجده دگر بظاهر قرآن . فی قوله تعالی الا تسجد اذامرتك . خلاف درآن کردند که بیك امر یا بدو امر ظاهر آنست که بیك امر بروجهی که ابلیس دانست که او داخل است در خطاب امر او بسجده اکنون در این لفظ خلاف کردند اعنی ابلیس که مشتق است یاغیر مشتق محمد جریر گفت مشتق است من ابلس اذا ئیس ووزن افعیل است کالازمیل والا عریض والا حریض ودرست آنست که مشتق نیست بل اعجمی است لاینصرف وسبب منع صرف او عجمیت است وعلمیت . ابی واستکبر . ابا امتناع باشد یعنی سرباز زد واین امتناع باقدرت باشد برآن فعل برسبیل مدح اجرا کنند که فلان یأبی الضیم وهوابی . انکه بیان کرد که آن ابا وامتناع بروجه تکبر وترفع بود پس حق تعالی باز نمود که این ابا واستکبار کفر نبود چه کفر وایمان فعل دل باشد بقوله وکان من الکافرین . وآنانکه گویند این فعل کفر بود وابلیس باین کافر شد کان را به صار تفسیر کنند گویند صار من الکافرین . یعنی کافر گشت واین ازدو وجه خطاست یکی عدول کردن ازظاهر بی ضرورتی یادلیلی دیگر گفتن که جوارح کفر باشد ودرست آنست که آیه برظاهر خوداست ومعنی آنست که خود کافر بود نه انکه کافر گشت ومذهب

ما آناست که مؤمن حقیقی که خدای تعالی ازاو ایمان داند کافر نشود برای منع دلیلی وآن دلیل آنست که اجماع امتاست که مؤمن مستحق ثواب أبد بود وکافر مستحق عقاب ابد وجمع بین الاستحقاقین بر سبیل تأبید محال بود چه استحقاق درصحة واستحالة تبع وصول باشد واحباط بنزدیك ما باطل است چنانکه بیانش کرده شود در جای خود انشاءالله تعالی پس دلیل مانع از ارتداد مؤمن این است که گفتیم وابلیس علیه اللعنة همیشه کافر بود ومنافق وآن عبادة که میکرد بر وجه نفاق میکرد وفرشتگان ازاو نمیدانستند تا خدای تعالی امتحان بسجدهٔ آدم سبب کشف سرّاو کرد تا فرشتگانرا معلوم شد که منافق بوده است واین براین جمله که ذکر کردیم ازحدیث نفاق ابلیس روایت است از عبدالله عباس وعبدالله ابن بریده وجماعتی مفسران که اگر سؤال کنند که چگونه گفت که او ازجملهٔ کافران بود ودرآن وقت کافر نبود جزاو وازاین چند جواب است یکی انکه قطع نیست برانکه در آن وقت یاپیش ازآن جزاو کافری نبود بل جانرا که خدای تعالی هلاك کرد پیش ازآن شاید که در میان کافران بوده باشد وجوابی دیگر آنست که خدای تعالی نه آن خواست که او ازجماعتی که درآن عهد بودند وکافر بودند معنی آنست که او کافر بودو حکم او حکم کفار بود چنانکه یکی گوید فلان مرا ازجملهٔ دشمنان است واگرچه درآن وقت دشمنی دگر نباشد اورا جوابی دگر آنست که خدای تعالی این کلام در عهد رسول گفت واین نظم انگاه فرمود ودر آنوقت همهٔ جهان کافر بودند الا ماشاءالله . ودرروایت است از ابوهریره و ابوسعیدالخدری که رسول صلی الله علیه وآله گفت چون یکی از فرزندان آدم سورهٔ سجده بخواند وبجای سجده رسد وسجده بکند شیطان باکناره شود وگریستن گیرد وگوید ویلاه وای براو فرزند آدم سوره بر خوانده وسجده کرد ومستحق بهشت شد ومن سجده نکردم مستحق دوزخ شدم وابوالعالیه روایت کند که چون نوح علیه السلام درکشتی نشست ابلیس بیامد وبر دنبال کشتی بنشست نوح گفت یاابلیس خودرا ومردمانرا هلاك کردی گفت اکنون چکنم گفت توبه کن گفت مرا توبه باشد گفت بار خدایا ابلیس اگر توبه کند قبول کنی گفت توبهٔ اورا قبول کنم اگر گور آدم را سجده کند نوح گفت خدای چنین وحی کرد بمن گفت من آدم را زنده سجده نکردم گور اورا سجده کنم واو مرده و امثال این اخبار آحاد باشد برای او ظاهر قرآن وآیت محکم رها نکنند من قوله وکان من الکافرین . قوله تعالی (*)

وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَداً حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هٰذِهِ الشَّجَرَةَ

گفتیم ما ای آدم بنشین تو وجفت تو در بهشت وبخورید ازانجا که خواهی مشوی نزدیك این درخت

فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ * فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ

که پس از جملهٔ بیدادگر ایشان باشی بخیزانید ایشانرا ابلیس ازانجا بیرون آورد ایشانرا از انچه بودند درآن وگفتیم ما فرو شوی بهری

لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ * فَتَلَقَّىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ

بهری را دشمنی وشمارا در زمین قرارگاه است وبر خورداری تاقیامت ها کرفت کرفت آدم ازخدایش سخنها

فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ * قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعاً فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ

پذیرفت توبه براو او توبه پذیرنده است وبخشاینده کفتیم ما فروشوی از انجا جمله اگر آید بشما ازمن دینی هرکه

تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولٰئِكَ

پیروی کند دین مرا نباشد ترس برایشان ونه ایشان اندوهناك می شوند وآنانکه کافر شوند وبدروغ دانند آیتهای ما ایشان اهل

أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ *

دوزخند درانجا همیشه باشند

چون قدیم تعالی جل جلاله قصهٔ آدم با ابلیس وسجدهٔ فرشتگان بگفت پس ازآن حدیث مکر ابلیس گفت که کرد بادم وآدم را از بهشت بدر آورد . وقلنا یاآدم اسکن . پس از انکه ابلیس را براند ولعنت کرد . آدم را گفت اکنون در بهشت بنشین که بهشت را مسکن تو کردم وبرای آن ضمیر منفصل اظهار کرد اعنی انت پس ازانکه مستکنّ بود تا عطف اسمی ظاهر کند براو چه عطف ظاهر بر مستکن نشاید کردن برای انکه عطف اسم را ماند بر فعل ومانند این دردگر آیة گفت انّه یریکم هو وقبیله . ومانند این . اذهب انت وزوجك الجنة . زوج هم جفت باشد وهم فرد ولکن یکی را زوج نگویند تا اورا همتای نبود که هر یکی ازایشان جفت صاحبش باشد . تقول عندی زوج من الحمام وزوجان . هردورا معنی یکی باشد یعنی نر وماده وزوج که ماده باشد گاه باها گویند وگاه بی ها وشاعر میگوید . و اریکم لدی الحمامات عندی . مثل صون الرجال الازواج . یعنی النساء واو جمع زوج باشد وجمع زوجه زوجات بود ومراد باین لفظ حوّا خواست

علما خلاف کردند در خلق حوّا بعضی گفتند خدای تعالی اورا بقیهٔ طینت آدم آفرید ودرست آن است که درخبر آمد که چون آدم علیه السلام دربهشت بنشست تنها بود ومتوحش میشد ازتنهائی خدای تعالی خواب برآدم افکند تا آدم بخفت پس بفرمود از پهلوی او استخوانی بگرفتند وخدای تعالی ازآن استخوان حوّا را بیافرید برصورت آدم باجمال تمام وحلهای بهشت در او پوشانید واورا بأنواع زینت بیاراست تا بیامد برسر بالین آدم بنشست چون آدم ازخواب درآمد خواست تا دست بدو دراز کند فرشتگان گفتند مکن گفت خدای تعالی آن را ازبرای من آفریده است گفتند آری حتی تو دی مهرها . تا مهرش ندهی اورا نیائی گفت مهر چه باشد گفتند سه بار بر محمد وآل محمد صلواة فرستی گفت محمد که باشد گفتند آخر پیغمبران ازفرزندان تو واگرنه برای او بودی تورا نیافریدندی پس فرشتگان خواستند تا علم آدم امتحان کنند گفتند یاآدم این کیست گفت امراة زنی است گفتند چه نام است این را گفت حوّا گفتند چرا حوا خواندند این را گفت لانّها خلقت من حی برای اینکه این را از حی آفرید گفتند چرا آفرید گفت تا مارا بیکدیگر سکون باشد ودرخبر است که رسول صلی الله علیه وآله گفت خدای تعالی زنان را از استخوان پهلو آفرید وآن کژ باشد اگر خواهی که راست باز کنی بشکنی واگر استمتاع کنی بدو دراو کژی باشد وظاهر قرآن براین است . هو الذی خلقکم من نفس واحدة وخلق منها زوجها . ومنها راجع است بانفس آدم دراحکام امیرالمؤمنین علیه السلام آمده که یکروز شریح قاضی که حاکم بود ازقبل امیرالمؤمنین بحکم نشسته بود مردی وزنی درنزد او درآمدند وگفتند مارا برتو مسئلهٔ است وبخلوة شاید گفتن شریح گفت تاجای خالی کردند انکه مرد گفت این زن دختر عمّ من است وحلال من است لها ماللرجال وما للنساء . هم آلت مردان دارد وهم آلت زنان اکنون چه گوئی او مرداست یازن گفت بول بکدام آلت کند زن گفت بهردو گفت از کدام زودتر آغاز بود گفت هردو بیك بار گفت از کدام منقطع شود گفت بیکجا گفت شهوتش بکدام باشد گفت بهردو تا ازحدّی که مرا از این شوهر فرزندی است ومن

کنیزکی دارم ازاو نیزفرزندی دارم شریح دست بر هم زدگفت این مسئله درعلم من نیست خیزید تابنزدیك
امیر المؤمنین شویم برخاستند وبنزدیك امیرالمؤمنین آمدندوشریح این قصه باز گفت امیرالمؤمنین از زن پرسید
زن گفت همچونین است مردرا پیش خواند گفت چگوئی گفت همچنین است ای امیرالمؤمنین گفت ، انت
اجرأ من صاید الاسد ، گفت پس تو دلیرتری ازانکه شیر گیرد تا برچنین حالی اقدام میکنی انگه گفت
قنبررا چهارزن معتمد حاضرکن تااین را درخانهٔ خالی برند وبرهنه کنند این را پس ازانکه درستر عورة
احتیاط تمام کنند وپهلوی او بشمارند قنبر همچونین کرد پهلوی او بشمرد ازجانب راست اوهشت بود و
ازجانب چپ هفت امیرالمؤمنین علیه السلام گفت الله اکبر این مرداست وجامهٔ زنان ازاو بفرمود کندند
وجامهٔ مردان دراو پوشانیدند وازمیان او وشوهر جدا کرد این حکم نیز دلیل است برصحت این قول
قوله تعالی الجنة . خلاف کردند که این کدام بهشت است بعضی مفسران گفتند بستانی بود ازبستانها و
بهشت خلد نبود واین قول ابوالقسم بلخی است وابومسلم بحر اصفهانی واین درست نیست درست آن است که
بهشت خلد بود برای لام تعریف معنی خلدوباقی ومانند این الفاظ نه آن است که واجب باشد که فانی نشود
بل چون خدای تعالی فنا بیافریند فانی شود پس خدای تعالی عین آن باز آفریند چه اعادت عین باقیات
صحیح باشد ازقادر الذات بر مذهب درست وآن شبهه که ایشان آوردند که اگر بهشت خلد بودی انتقال ازاو
روانبودی گوئیم اورا اخراج وانتقال نباشد که بروجه ثواب بعد قیام الساعة در آنجا شود چه این معنی بسمع
شناخته ایم وسمع باین وارداست واین بهشت درآسمان هفتم است وآن است که رسول صلی الله علیه وآله وسلم در
شب معراج دراورفت وبگردیدو گفت عرضت علی الجنة حتی هممت ان اقطفه من ثمراتها وعرضت علی النار
حتی اتقیت حرها بیدی . علما خلاف کردند درانکه لفظ اسکن ولفظ وکلا امر است یااباحة بعضی گفتند
هردوامر است وبعضی گفتند هردو اباحة است وبصواب این نزدیك است که اسکن امر است وکلا اباحة برای انکه
خدای تعالی آن را مرید بود واین رادلیل نیست که مرید بود وامر که امر شود باراده آمر مامور به را امر
شودمنها کنایة راجع است باجنة رغداً فراخ وبسیار خیر بود یقال عیش رغدو رغید قال الشاعر . بینما المرء تراه ناعماً
یامن الاحداث فی عیش رغد ، ولا تقربا . یقال قربت منه اقرب قرباً وقربته اقربه قرباناً ، فعل ازاولازم
بود وفعل متعدی علما خلاف کردند که ایشان منهی ازخوردن آن درخت بودند یا ازپیرامن آن گشتن
درست آن است که ایشان را منع کردند ازخوردن واین برسبیل مبالغة فرمود خدای تعالی چنانکه یکی
ازما گوید نگر تا گرد فلان کار نگردی یعنی آن کارنکنی واین لفظ صورت نهی دارد ومعنی امراست چنانکه
اعملوا ما شئتم صورت امر دارد ومعنی نهی است پس معنی ولا تقربا آن است که اترکا واهجرا ، وبرای آن
گفتیم که امر ازحکیم بود دووجه باشد بواجب وبمندوب ومراد انجا امر بمندوب است ونشاید که برظاهر حمل
کنند وگویند نهی است برای انکه نهی بکراهت ناهی منهی عنه را نهی شود وحکیم نهی نکند الاازقبیح
وقبیح بر پیغمبران روا نباشد پس برای آن وجه را گفتیم که این لفظ بمعنی امراست تابرندب حمل توان
کردن که لایق بود بادم علیه السلام چه ادلهٔ عقلی وشرعی راه نموده است که قبایح ومعاصی برپیغمبران روا
نباشد چه اگر روا دارند نفرت افکنند ازقبول قول وامتثال امر ایشان وغرض از بعثت ایشان
قبول قول ایشان است پس هرچه در این قدح کند باید یامنفی باشد ازایشان تامؤدی نبود بانقض غرض حکیم
جل جلاله وامر بچیزی اگرچه نهی نباشد ازضدش برسبیل حقیقة بر مجاز روا باشد ودر قرآن مجاز بسیار

است که قرآن بلغة عرب آمد ولغت ایشان مشتمل است برحقیقة ومجاز خلاف کردند درانکه ایشان ممنوع
ازجنس درخت بودند یاازعین درخت بقوله هذه الشجرة بیشترعلما برآنند که ایشان ازجنس درخت
ممنوع بودند خلاف کردند دران که چه درخت بود ، عبدالله مسعود وسدی گفتند درخت انگور بود
ابن جریح گفت انجیر بود ازحضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت کردند که اوگفت درخت کافور
بود کلبی گفت درخت علم بود یعنی علم خیروشر محمد کعب ومقاتل گفتند وبیشترمفسران واهل اخبار
که درخت گندم بود . فتکونا من الظالمین ، منصوب است این فعل بجواب نهی مع الفاء
قوله من الظالمین . یعنی من الناقصین لحظهم من الثواب یعنی اگر چنین کنی حظ ونصیب خود از
ثواب نقصان کرده باشی وظلم در کلام عرب بمعنی نقصان بود نه بینی که خدای تعالی میگوید . اتت
اکلها ولم تظلم منه شیئاً . ای لم تنقص درصفة بستان وانکس که گفت مراد باین صغیره است ازمعتزلیان
قول او باطل است بانکه گذشت همچنانکه کبیره ممنوع است درحق انبیا علیهم السلام چه او نیز قبیح است
ومعصیت است وازار خداست جل جلاله وامتناع درحق انبیا وائمه صلوات الله علیهم از کبایر و
صغایر برای تنفیراست از قبول قول ایشان ومرجع در باب منفرات باعادات است نه با ثواب وعقاب
وهرچه درعادت منفربود برایشان روا نیست سوا اگر معصیة باشد واگر امراض وخلق شاینه باشد
واگر از باب مباحات باشد چون سخف ومجون وخلاعه واین برای آن گفتیم تابدانند که اعتذار
معتزله درباب جواز صغایر باحتیاط ذم وعقاب باطل است چه اعتبار دراین باب بثواب وعقاب نیست
بتنفیراست وتنفیر موقوف برعادة است چنانکه بیان کرده شد واتفاق است که مراد نه ظلم اصطلاحی است
که اضرار غیری باشد بروجهی که دراو نفعی نباشد مضروررا ونه رفع مضرتی نه معلوم ونه مظنون نه
عاجل ونه آجل ومستحق نباشد ونه درحکم چنان باشد که از فعل مضرور بود یا ازجهة غیر
فاعل ضرر بود این حد ظلم است دراصطلاح متکلمان وهر قیدی دراو احترازاست از نقصی وشرح
این دراین موضع بتطویل باشد ودر کتب اصول مشروح است . قوله فازلهما الشیطان عنها . حمزه تنها
خوانده است ازالهما بالف من الازالة متعدی زال باشد یعنی بزایل کرد ایشانرا ومعنی ازلهما آنست
بخزانید ایشان را ابلیس یعنی بوسوسه واغرا واغوا وسوگند ومکر وانچه مانند این بود ومعنی آنستکه
ایشان را ازآن پایه ومرتبه فرود آورد واین عبارتی است که در وضع پارسیان نیزمعروف است کسی را
که باکسی مکری کند وبحیله چیزی ازاو بستاند یا براو تلبیسی کند گویند فلان پای او از زیرها
گرفت یعنی ایشانرا ازقرارگاه خود ببرد وکاری کرد بایشان که عند آن ازراه امرخدای فراترشدند
وبرجا نماندند . عنها . یعنی ازبهشت ومراد بشیطان ابلیس است بلا خلاف ولام دراو تعریف عهد است
. فاخرجهما مما کانا فیه . وایشان را بیرون آورد ازانچه درآن بودند ازبهشت ونعیم واخراج برحقیقة
خدای کرد امّا بشیطان حواله کرد برای انکه عند وسواس او حاصل آمد چنانکه بیان کردیم درباب
سوره که زیاده ایمان وکفر بدو حواله کرد چون عند نزول او آن زیاده حاصل شد ومن ابتداء غایة است
وما موصوله است وکان ناقصه است وفیه درجای خبر اوست تقدیر چنین بود که مما کانا حاصلین فیه . و
بیرون آوردن آدم وحوّا علیهما السلام ازبهشت نه برسبیل عقوبة بود بل برای تغیر مصلحت بود چه
مصالح باوقات واحوال واشخاص مختلف شود وفوت منافع عقوبت نباشد چه عقوبت مضرتی بود

مستحق مقرون باستخفاف واهانت واستخفاف واهانت در حق پیغمبران انکس روا دارد که قدرو
منزلت ایشان نداند وانکس که خدای تعالی مارا درحق ایشان بغایت اجلال ونهایت تعظیم فرموده است
چگونه شاید که مهان وموبخ ومستخف باشد پس دل که میل کند یانفس که ساکن باشد بقبول قول
انکس که مستحق استخفاف واهانه بود ازخدای تعالی ومستحق ذمّ وملامت از عقلا ولازم آید براین
قاعده که پیغمبران خدای همیشه معاقب باشند چه هیچ مقدار نیست ازنعمت ومنفعت که بایشان رسد والا
زیاده پذیرد این جمله دلیل برانکه فوت منفعة عقوبة نباشد اکنون خلاف کردند درانکه ابلیس چگونه
بادم رسید قولی آنست که آدم هروقت ازبهشت بیرون آمدی وابلیس ممنوع نبود ازانکه باو سخن گفتی
از بیرون بهشت وبعضی دگر گفتند آدم علیه‌السلام برغرف بهشت آمدی وابلیس باوسخن گفتی ازبیرون
بهشت وبعضی دگر گفتند ابلیس از دور اشاره کرد بایشان که غرض را ایشان بشناختند وقولی دیگر
آن است که در دهن مارشد وماراز جملهٔ فرشتگان بود وپرها وپایها داشت واز جملهٔ خازنان بهشت بود
وباابلیس دوستی داشت ابلیس ازاو درخواست که مرا بادم رسان او ابلیس را در دهن خود پنهان
کرد ودر بهشت برد ابلیس بیامدوبرابر ایشان بایستاد وگریستن گرفت ایشان آواز بشناختند گفتند چرا
میگرئی گفت برشما که خواهی مردن واین نعمت برشما زوال خواهد آمدن گفتند چرا گفت زیرا که از
درخت خلدوجاودانی نمیخورید وایشارا اشارة کرد بان درخت گفتند ما از این نخوریم که مارا منع کردند
سوگند خورد که این درخت نه آن است ومن شمارا نصیحت میکنم ایشان ازآن درخت بخوردند بادی
درآمد وتاج ازسرایشان بربود وحله ازایشان بکند وایشان برهنه ماندند ومکشوف العورة آدم دربهشت
برمید مویش بدرختی پیچیده شد خدای تعالی گفت یا آدم . افراراً منیّ . ازمن میگریزی گفت .
لابل حیاءً منك . نه بارخدایا بل شرم میدارم ازتوخدای تعالی گفت پس چرا خوردی ازاین درخت
گفت بارخدایا ندانستم کسی باشد که بنام تو سوگند بدروغ خورد خدای تعالی گفت . اهبطوا . از
اینجا بزیرشوی وبرمارخشم گرفت واورا پرها وپایها بستد واین روایت اصحاب الحدیث است وقولی دیگر
آنست که ایشانرا ندید وبایشان نرسید پیغام داد بایشان بردست بعضی خزنهٔ بهشت واین قول خلاف
ظاهراست وقولی دیگر آن است که ایشان را خمر داد تامست شدند درمستی تناول کردند واین قول
درست نیست خدای تعالی گفت اهبطوا فروشوی ازاینجا واین لفظ دلیل آن است که بهشت برآسمان است
وهبوط ونزول ووقوع نظایر باشد وضدّاو صعود بود وهبوط زمین نشیب بود وصعود زمین بالا بود
. قوله بعضکم لبعض عدّو . خطاب آدم را وحوّا را وابلیس را وبرآن قول که گفت در دهن مار شد
ابلیس خطاب بمار باشد همچنین واین جمله در محل حال باشد ای فی حال عداوة بعضکم بعضاً . نه بینی که
شیطان ومار دشمن بنی آدم باشند وبنی آدم دشمن ایشان واصل عدوّ از تعدی گرفته است چه دشمن متعدّی باشد از ره
دوستی واستقامت وعدوان مجاوزة الحدّ باشد ومنه قوله فیسبوا الله عدّواً بغیر علم ای عدواناً وظلماً . ودویدن را
برآن عدو خوانند که از حد رفتن درگذشته باشد وامر که باشد بهبوط مجرّد باشد نه بعداوة وعداوت
حال بود ازمفعول به چنانك ضربت زیداً مجرداً من ثیابه . واجب نباشد که زننده اورا برهنه کرده باشد
وچنانکه . القی زیداً وهو قائم . مراد نه آن است که زید را بپای کنی وانگه اورا بهبینی . قوله ولکم
فی الارض مستقرّ . گفتند مستقر مصدر است وگفتند قرارگاه است وهر بنا که زاید باشد بر ثلاثی لفظ

مصدر ومفعول وموضع دراو متساوی بود . کما قال ربّ ادخلنی مدخل صدق واخرجنی مخرج صدق
. وقوله هذا مغتسل بارد وشراب . وقوله ومتاع الی حین . یعنی تا زنده باشی پشت زمین جای
شما باشد چون بمیری شکم زمین جای شماست چنانکه دگر جا گفت . الم نجعل الارض کفاتاً احیاء وامواتاً .
ومتاع تمتع باشد وبرخورداری ومتاع دنیا از اینجاست ونکاح متعه ازاینجاست . ومتعة المطلقة التی لم یفرض
لها صداق فی قوله تعالی فمتعوهن علی الموسع الایة . الی حین . حین وقت باشد وزمان وحین هلاك بود
بوقت خود وحان اذاقرب واذا هلك واذا دخل حینه ومنه قول الشاعر . آنه من حان حاناً ای من قرب وقت
هلاکه هلك وحین وقتی درازباشد ومراد بحین در آیة قیامت است وحین درقرآن بروجوه آمد درخبری
آورده اند که در عهد ابوبکر مردی بیامد وگفت من نذری کرده ام که حینی بااهل خود سخن نگویم مرا
چندگاه بااوسخن نباید گفتن گفت تابقیامت گفت ازکجا گفتی گفت من قوله تعالی ومتاعاً الی حین . برخاست
بنزدیك عمر آمد وگفت چنین حالی است من چندگاه سخن نگویم بااو گفت چهل سال گفت ازکجا گفتی گفت
لقوله . هل اتی علی الانسان حین من الدهر . بنزدیك عثمان آمد وگفت توچه میگوئی دراین چنین حالی
گفت یك سال بااوسخن مگوی گفت ازکجا گفتی گفت من قوله تعالی تؤتی اکلها کل حین باذن ربها . بنزدیك
علی آمد گفت چه گوئی گفت اگر بامداد نذر کردی شبانگاه سخن توانی گفتن واگر شبانگاه نذر کنی بامداد
سخن توانی گفتن گفت ازکجا گفتی گفت قوله تعالی . فسبحان الله حین تمسون وحین تصبحون . مرد برخاست
شادمانه ومیگفت . الله اعلم حیث یجعل رسالته . وبنزدیك ماهر که نذر کند که حین روزه دارد باید
تاشش ماه روزه دارد لقوله تعالی . تؤتی اکلها کل حین . برای انکه بهرشش ماه درخت به برآید وآنچه از این
کمتراست من قوله تعالی . حین تمسون وحین تصبحون . در روزه صورت نبندد قوله تعالی . فتلقی
آدم . ای اخذ وتعلم وتقبل . یعنی یاد گرفت وبیاموخت وتقبل کرد وتلقی بمعنی استقبال باشد چنانکه درخبر
آمده که . نهی رسول الله صلی الله علیه وآله عن تلقی الرکبان . رسول علیه السلام نهی کرده ازاستقبال کاروان
یعنی از ایشان چیزی خریدن وفروختن بایشان که ایشان تسعیر شهر ندانند وانکه در عبارة فقها میرود که این خبر
متلقی است بقبول هم بمعنی استقبال است وتلقی تفعل باشد ازلقی والقاهم ازاین اصل باشد برای انکه چون
متاع بعضی برسر بعضی افکنند متلاقی شوند ولقی فعل باشد هم ازاین بنا جز که بدو مفعول تعدی کند نحو قوله تعالی
ولقّاهم نضرةً وسرورا . ابن کثیر در سبع ودر شاذ جماعت خوانده اند فتلقی آدم من ربّه کلمات . برعکس قرائة
اول براء انکه افعال متعدی درکلام عرب برسه وجه است یکی انکه انچه فاعل باشد صحیح بود که مفعول بود
چنانکه ضرب زید عمر واوا کرم بشر خالداً . هریکی ازایشان صحیح بود که بربدل فاعل ومفعول باشد ونوعی
دگران بود که انکه فاعل بود صحیح نباشد که مفعول بود ونه انکه مفعول بود فاعل باشد چنانکه
اکلت الطعام وشربت الماء صحیح نبود که آب شارب بود وطعام آکل ونوع سیوم انکه اسناد فعل بافاعل برحد
اسناد او باشد بامفعول ومعنی مختلف نشود وآن فعلی چند مخصوص بود چون بلغ ونال واصاب وادرك وتلقی
تقول بلغنی کذا وبلغته ونالنی کذا ونلته واصابنی خیر واصبته وادرکنی الشر وادرکته وتلقانی فلان وتلقیته واز
اینجاست قرائة عبدالله مسعود فی قوله . لاینال عهدی الظالمون . چنانکه عهد مفعول به باشد وظالمون
فاعل باشد کلمات جمع کلمه باشد وحد کلمه هر لفظی باشد که دلیل معنی کند بوضع وعرب کلمه گویند وقصیده
خواهند ونیز خطبه خواهند یقولون قال زهیر فی کلمته وقش فی کلمته ای قصیدته وخطبته خلاف کردند در

این کلمات حسن بصری و مجاهد وقتاده وابن زید گفتند کلمات این بود که ربّنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفرلنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین . ومحمد بن کعب القرطی گفت کلمات این بود که گفتند اللهم لا اله الا انت سبحانك وبحمدك ربّ انّی ظلمت نفسی فاغفرلی انك انت خیرالغافرین . اللهم لا اله الا انت سبحانك وبحمدك ربّ انّی ظلمت نفسی فتب علیّ انك انت التوّاب الرحیم . عبدالله عباس گفت کلمات این بود که گفت بارخدایا نه مرا تو آفریدی بدست قدرت گفت بلی گفت بار خدایا نه روح درمن تو دمیدی گفت بلی گفت بارخدایا اگر توبه کنم مرا بانجا بری گفت بلی گفت یارب توبه کردم کلمات این بود . عمید بن عمیر گفت کلمات این بود که گفت بارخدایا این که من کردم از بر خود کردم یا بقضا وقدر تو کردم خدای تعالی گفت لا بل بقضا وقدر من کردی ومن تورا ناآفریده بر توقضا کردم تاچنین کنی گفت اکنون چون برمن قضا کردی وبقضای خود مرا ازبهشت بیرون کردی توبهٔ من بپذیر گفت پذیرفتم عجب ازعقل کسانی که چونین سخن گفتن روا دارند واندیشه نکنند که براین قاعده این گناه خدای کرده باشد وتوبهٔ اورا باید کردن وعذر اورا باید خواستن وآدم را قبول کردن . فنعوذ بالله من مثل هذه المقالات بل المحالات . ودر اخبار اهل البیت علیهم السلام چنین آمد که چون خدای تعالی آدم را بیافرید وحیات دراو آفرید فاستوی جالساً بنشست اورا عطسه فرود آمد حق تعالی اورا الهام داد تا گفت الحمدلله خدای تعالی اورا گفت . یرحمك ربك ولذلك خلقك . خدای تعالی بر تو رحمت کناد وتورا برای رحمت آفرید واو بر ساق عرش نگرید اشباح وتماثیلی دید بر صورة خود نام هریکی بالای سر او نبشته . محمد وعلی وفاطمه والحسن والحسین . آدم گفت بارخدایا پیش از من بر صورة من خلقی آفریدی گفت نه گفت اینان کیند گفت فرزندان تواند . ولولا هم لما خلقتك . واگرنه ایشاندی ترا خود نیافریدمی گفت بارخدایا گرامی تر بندگانند بر تو گفت ای آدم این نامها یاد گیر تا در وقت درماندگی مرا باین نامها بخوانی تا بفریادت رسم آدم آن نامها یاد گرفت چون آن ترك مندوب کرد وخواست تا از آن توبه کند ومثل آن ثواب فوت شدهٔ از او دریابد گفت بارخدایا بحق محمّد وعلیّ وفاطمة والحسن والحسین الا تبت علی فتاب الله علیه . بحق این بزرگان که توبهٔ من قبول کنی خدای تعالی توبهٔ او قبول کرد فهذه هی الکلمات گفتند خدای تعالی توبهٔ آدم بسه چیز قبول کرد بحیا ودعا وبکا . امّا حیا در خبر آمد از شهر بن حوشب که گفت چنین رسید بمن که آدم از شرم آن کردهٔ خود سیصد سال سر باسمان بر نداشت ودویست سال سر بر کنار میگریست وچهل روز طعام وشراب نخورد وصد سال با حوّا خلوت نکرد عجب از تو ای غافل که شنوی که خدای تعالی بیك ترك مندوب بیك مخالفت فرمان آدم را وحوّا که پدر ومادر تو بودند با آن قدر ومنزلت ایشان بنزدیك خدای تعالی ازبهشت بفرستاد واز میان ایشان سالها جدا کرد وایشان را بسرای محنت وبلیة افکند وتو در شبانروز بسیار ترك واجبات وارتکاب مقبحات کنی واصرار کنی وتوبه نکنی وانگاه طمع داری که این موجب آن بود که در بهشت شوی وصحبت حورالعین یابی این است تمنای محال وکژ تقدیری محمود وراق گوید . *

یا ناظراً یرنو بعینی راقد . ومشاهداً للامر غیر مشاهد . منتك نفسك ضلة فابحتها . سبل الرجاء وهنّ غیر قواصد . تصل الذنوب ای الذنوب وترتجی . درك الجنان بها وفوز العابد . ونسیت انّ الله اخرج آدماً . منها الی الدنیا بذنب واحد . پس اگر در گناه بپای بشیطان اقتدا کردی بتوبهٔ بادم اقتدا کن که در خبر آمده است از عبدالله عمر که گفت رسول صلی الله علیه وآله گفت توبوا الی ربّکم فانی اتوب الیه فی کل یوم مائة مرة . توبه کنی با خدای که من هر روزی صدبار توبه کنم وهمچونین گفت علیه السلام

ما اصرّ من استغفر ولو عاد فی الیوم سبعین مرة . مصر نباشد انکس که استغفار کند اگرچه در روزی هفتاد بار باسر گناه شود . ومردی از امیرالمؤمنین علی علیه السلام پرسید که چه گوئی در مردی که گناه میکند وتوبه میکند وگناه میکند واستغفار میکند گفت باید که استغفار کند تا انگاه که شیطان را غلبه کند وعاجز باستغفار پس توبه کن چنانکه پدرت کرد تا قبول کنند از تو چنانکه از او کردند فی قوله تعالی فتاب علیه بدانکه توبه در لغت رجوع باشد یقال تاب وثاب وآب واناب وآل وآض اذا رجع . چون بندهٔ توبه کند گویند تاب الی الله چون خدای تعالی قبول کند گویند تاب الله علیه یعنی رحمت باسر آورد وبنده را تایب گویند وخدارا توّاب بناء مبالغه برای انکه رحمت خدا بیش از توبة تائبان باشد ودر شرع توبه پشیمانی باشد بر گناه گذشته وعزم برانکه باسر مانند آن نشود برای قبحش را یا برای وجه قبحش را علی خلاف فیه این توبه آن است که اجماع امت است براسقاط عقاب عند این وقبول توبه بدو معنی باشد از خدای تعالی یکی بضمان ثواب ودیگری باسقاط عقاب وتوبهٔ پیغمبران وامامان باخدای تعالی بر سبیل انقطاع وخضوع وفزع باشد باخدای تعالی ومعنی قبول خدای تعالی توبهٔ ایشان ضمان خدای بود ثواب آن طاعت را ومراد بقوله فتاب علیه در آیة اینست چه عقاب در حق پیغمبران علیهم السلام ثابت نشود تا باسقاط حاجت باشد وبنزدیك ماتوبه اسقاط عقاب نکند بل خدای تعالی اسقاط کند عقاب را عند توبه بتفضل ونزدیك معتزله بر خدای واجب بود قبول توبه بمعنی اسقاط عقاب وتوبه از ترك واجب باشد وفعل قبیح ونیز از ترك مندوب صحیح بود بمعنی رجوع الی فعله وتوبهٔ انبیاء علیهم السلام براین وجه باشد وتوبه از غصب باقامه بر منع مغصوب درست باشد وتوبهٔ از قتل عمد بی تسلیم نفس باولیا مقتول درست باشد وتوبه از قتلی که موجب قود بود بی قود درست نباشد بنزدیك بعضی اصحاب ما واین جمله مسائل مبنی است برانکه توبه از بعضی معاصی باصرار بر بعضی درست باشد وبر مذهب ابوهاشم درست نیاید ومذهب مرتضی رحمة الله علیه چنین است ومذهب ابوعلی درست آید برای انکه بنزدیك او توبه از گناه لوجه قبحه باشد واین مقصور باشد علی کلّ قبیح علی حدّه وبنزدیك ابوهاشم بقبحه باشد واین عام باشد شاید که قبایح را لاشتراکها فی القبح بناء مذهب ایشان در این باب براین دو کلمه است امّا انچه مذهب ما اقتضا میکند آنست که درست نیاید این توبه بمعنی اسقاط عقاب برای انکه اسقاط عقاب عند توبه باجماع دانند بنزدیك ما وآن توبه لقبحه وانچه جز این است دراو خلاف است توقف باشد دراو واین توقف و تجویز در اسقاط پیش از عقاب از توبه حاصل است پس وجود وعدم توبه یکی باشد در این باب امّا قول انکس که گفت که توبه امتناع کند از بعضی معاصی باقدام بر بعضی مبتدأً چرا درست نیاید که امتناع کند از بعضی معاصی که کرده باشد باصرار بر بعضی پس از انکه کرده باشد وچه فرق است میان اوّل ودوّم وچون اوّل باجماع درست است ودوّم در این باب چون اوّل است باید که درست باشد چیزی نیست برای انکه مجرد امتناع توبه نباشد تا شامل نبود آن شرایط را که گفت دگر انکه مراد بصحة امتناع اگر آنست که بر ناکرده عقاب نباشد مسلم است امّا انکه عند امتناع اوّلاً ثانیاً عقاب ثابت مستحق ساقط شود دونه خرط القتاد باشد چه در عقل وشرع دلیلی نیست جز اجماع واجماع حاصل نیست پس معتمد مذهب آنست که بیان کرده شد والله ولیّ التوفیق . امّا کافر چون از کفر توبه کند ودر اسلام آید وفاسق بوده باشد توبه از کفر کفایت بود اورا اگرچه از فسق توبهٔ مفرد نکند . لقول النبی علیه السلام الاسلام یجب ماقبله . اسلام انرا که

از پیش او باشد قطع کند وحکم بردارد وانکه معصیت بسیار کرده بود وتفصیل آن یاد ندارد براو
واجب نباشد ازهریکی توبه کردن بل اورا یك توبه کفایت باشد از همه وهرچه خدای تعالی کاره بود آنرا
ورضا ندارد بکردن آن وتوبه ازمعصیت بمعصیت درست نباشد چنانکه الحاد بعبادة اصنام وتوبه از بنده
درست آید مادام تا بحدّ الجا نرسد وازعلامات مرگ باشرایط قیامت چیزی نه بیند ورسول علیه السلام
گفت انّ الله یقبل توبة عبده مالم یغرغر . خدای تعالی توبهٔ بنده بپذیرفت مادام تا جانش بحلق نرسیده باشد
واتفاق است که آدم وحوّا هردو توبه کردند وقرآن باین ناطق است فی قوله تعالی قالا ربنا ظلمنا انفسنا
الایة . وخدای تعالی گفت فتاب علیه ولم یقل علیهما اکتفاءً بالواحد عن الاثنین . چنانك . واذا رأو
تجارةً اولهواً انفضوا الیها وقوله والله ورسوله احق ان یرضوه وقوله والذین یکنزون الذهب والفضة
ولا ینفقونها فی سبیل الله ونگفت الیهما ویرضوهما و ینفقونهما وشاعر گفت . رمانی بامر کنت منه
ووالدی . بریاً ومن اجل الطویّ رمانی . ونگفت بریان . انه هو التوّاب الرحیم . تواب کثیر قبول التوبه
باشد وبرای آن رحیم ضم کرد بااین لفظ تامنبئی باشد از انکه خدای تعالی بقبول توبه متفضل است قوله
قلنا اهبطوا منها جمیعاً . سؤال کردندکه چرا این لفظ تکرار کرد یك جواب آن است که تأکید را چنانکه
اذهب اذهب چنانکه شاعر گفت . کم نعمة عندی لکم کم کم وکم . وجواب دیگر آنست که بهبوط اوّل
نزول خواست از بهشت باسمان دنیا وبدوّم نزول خواست از آسمان دنیا بزمین این امر است آدم را بههبوط
وحوّا را وابلیس را . منها . ای من الجنة اومن السماء جمیعاً تأکیداست چنانکه جائی القوم اجمعون .
حسن بصری گفت اگر آدم ازدرخت تناول نکردی خدای تعالی هم اورا بزمین فرستادی برای انکه اورا
برای زمین آفرید فی قوله تعالی انی جاعل فی الارض خلیفة . وبعضی دگر گفتند مراد زمین بهشت است
وقول اوّل درست است برای لام تعریف ونصب جمیعاً برحال باشد یعنی مجتمعین فاما یأتینکم اتیان ومجی
واقبال نظایر بود آن حرف شرط است ومابرای آن آورد تا بنون تأکید سخن مؤکد کندچه نون تأکید بی ما
ویا لام نیاید . تقول اما یفعلن ولا تقول ان یفعلن وتقول ما ارنیك ولا تقول بعین ارنیك
اگرگویند در کلام دوشرط هست یکی بأن یکی بمن جزاء هریك کجاست جواب گوئیم بدانکه شرط وجزاء
مشبه است بمبتداوخبر برای انکه مبتدا بی خبر مستقل نبود وشرط بی جزا پس چنانکه در خبر مبتدا جملهٔ ازمبتداوخبر
آرندچنانکه زیدابوه منطاق وجمله شرط وجزا آرند چنانکه زیدان یکرمك اکرمه همچونین درجزاء شرط
مشروط وجزا آرند مبتداوخبر آرند چنانکه ان تأتنی فمن یکرمك اکرمه ان تاتنی فانت مکرم درآیت جزاء شرط
هم شرط وجزاست بمن وجزا شرط دوم ازجمله اسمی است من قوله فلاخوف علیهم ومثال آیت اینست که
گوئی ان تاتنی فمن یکرمك فله العزازة والکرامة ودرهدی اینجا دوقول گفته اند یکی بیان ودلالة ویکی انبیا
ورسل وتبع واتبع وتابع یکی باشد ومعنی متابعت اقتدا واحتذا بود ونقیض او ابتدا وابتداع بود میفرماید
حق تعالی که هر که متابعت آیات وادلّه وپیغمبران من کند براو هیچ خوف واندوه نباشد وحدّ خوف علم
بود یا اعتقاد بوصول مضرّتی یا فوت منفعتی درمستقبل عن قریب وچون متعلق باشد درظاهر بذوات باقیه
مرادهم مضرّة بود چنانکه یخاف الأسد یعنی ضرره ویخاف الله یعنی عقابه واصل او درلغت نقصان بود
ومنه قوله علی تخوف ای تنقص وحزن غمی عظیم باشد واز اینجا زمین درشت را حزن خوانند وحدّ حزن
علم بود یا ظن یا اعتقاد بوصول مضرّتی یافوت منفعتی اما درحال یا درمستقبل واین نیز حدّ غم وهمّ بود

ومذهب ابوعلی آن است که غم معنی بود برأسه واین درست نیست عبدالله عباس میگوید خدای تعالی آدم را
بزمین هند فرستاد وفرود آورد برکوهی که آن را سرندیب گویند وآن کوهی است عظیم واز کوههای
زمین درازتر وحوارا بجدّه اززمین حجاز وابلیس را بابلّه اززمین عراق ومار را باصفاهان وطاوس را
بزمین کابل صدسال آدم ازحوا جدا بود درزمین میرفتند یکدیگر را بازنیافتند چون بیکدیگر رسیدند ونزدیك
درآمدن بیکدیگر فازدلفا ای تقاربا آن جایگاه را مزدلفه نام نهادند واجتماع ایشان بجمع بود وتعارف
ایشان بعرفات بود درروز عرفه بنابر خدای تعالی دردعا تمناء مغفرت وآمرزش کردند این مواضع را نام
مشتق باشد ازاین معانی وآدم علیه السلام بطول هزار گز بود وسراو درابر می سودی وبافرشتگان هوا وابر
سخن گفتی چون درزمین رفتی هوام وسباع زمین ازاو می ترسیدند ومیگریختند خدای تعالی قامت او با
شصت گز آورد مجاهد گوید آدم اززمین هند بچهل سال چهل حج کرد پیاده وبهر منزل که فرود آمدی
امروز ابادانی است وچون بزمین آمد عصای داشت ازدرخت مورد بهشت بالای آن ده گز ازاو بموسی
رسید علیه السلام واکلیلی ازدرختان بهشت چون هوا براو آمد خشك شد وبرگهای او بریزید وانواع
طیب گشت برای این بیشتر طیبها اززمین هند آرند وتمامی قصهٔ او درذکر آیات که متضمن ذکر او باشد
گفته شود انشاء الله تعالی تاهرجا ازطرفی خالی نباشد والله ولیّ التوفیق . والذین کفروا . ای جحدوا
وآنان که کفران وجحود کردند وتکذیب کردند آیات مرا وبیان کرده شدکه کفر وایمان افعال قلوب باشد
وفعل جوارح اعلام کفر وایمان باشد وعلامت دلالات بود وتکذیب اعتقاد بود یاحکم بود بکذب کسی و
کذب هرخبری بود که مخبرش بروفق خبر نبود وصدق خبری بودکه مخبرش چون خبر باشد. اولئك اصحاب
النار . جمع صحب بود وصحب اسم بود جماعةرا وگروهی گفتند صحب جمع صاحب بود واصحاب جمع جمع بود
ونار درقرآن بلام تعریف هرکجا آید مراد دوزخ بود واصحاب دوزخ ملازمان او باشند چه معنی صحبة
مقاربة وملازمت بود چنانکه بدویان را اصحاب الصحرا گویند وخلود بنوعی عرف دلیل دوام کند چنانکه گویند
لاخلود للدنیا لادوام لها واهل الجنة مخلدون فیها ای دایمون . والا دروضع لغت عبارة بود ازمدت دراز
چنانکه گویند خلد فلان السجن اذا حبس مدة طویلة واگرچه دایم نباشد ومنه قوله تعالی اخلد الی
الارض واتبع هواه ومنه قولهم فلان مخلد اذا کان بطیٔ الشیب واین شرح برای آن داده میشود تادرجای
دیگر که آید درذکر فساق اهل صلوة واصحاب وعید تمسك نکنند بدو ودرمحل اولئك سه قول هست یکی
بدل الذین ویکی مبتدا دوم وسیم خبر بعدخبر چنانکه هذا حامض حلو واین وجه معتمد نیست قوله تعالی

یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم واوفوا بعهدی اوف بعهدکم وایای
ای پسر یعقوب یاد کنی نعمت مرا که دادم برشما وفا کنی پیمان من تاوفا کنم پیمان شما وازمن

فارهبون * وآمنوا بما انزلت مصدقا لما معکم ولا تکونوا اول کافر به ولا تشتروا
بترسی وبگروید بانچه فروفرستاده ایم براست دارنده انرا که باشماست ونباشی سخت ناگرونده باو مخرید

بآیاتی ثمنا قلیلا وایای فاتقون * ولا تلبسوا الحق بالباطل وتکتموا الحق وانتم تعلمون
بایتهای من بهاء اندك وازمن بترسی درمپوشانی حق بباطل وپنهان دانی حق را وشما دانید

واقیموا الصلوة وآتوا الزکوة وارکعوا مع الراکعین * اتأمرون الناس بالبر وتنسون
بپای داری نماز بدهی زکوة ورکوع کنی بارکوع کنان میفرمائی مردمانرا نیکوئی وفراموش

اَنْفُسَكُمْ وَاَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ اَفَلَا تَعْقِلُونَ * وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلٰوةِ وَاِنَّهَا

میکنی خودرا وشما میخوانی توریةرا نهٔ عاقل یاری خواهی بروزه ونماز واین

لَكَبِيرَةٌ اِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ * اَلَّذِينَ يَظُنُّونَ اَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَاَنَّهُمْ اِلَيْهِ رَاجِعُونَ

بزرگ است مگر برخدای ترسان آنانکه دانند که باپیش خدای خواهند شد وایشان باو باز گردند

یا حرف نداست وبنی منادای مضاف است برای آن منصوب است وابن واحداست وابنا وبنون جمع اوست وابنارا جمع تکسیر گویند وبنون جمع سلامت است ودرحال رفع بواو بود ودرحال نصب وجر بیا ونون برای اضافة بیفتاده است ومصدر ابن بنوّة باشد واسرائیل نام یعقوب است علیه السلام ودرمعنی او خلاف کردند بعضی گفتند معنی آن است که صفوة الله وبعضی گفته اند معنی آن است که عبدالله وبعضی دگر گفتند مرکب است ازعربی وعبری برای آنش اسرائیل خواندندی اسری الی الله وایل بزبان عبری الله باشد بیشتر مفسران گفتند خطاب بااحبار جهودان است که درعهد رسول علیه السلام بودند در مدینه وبعضی دگر گفتند مراد جهودان وترسایان عهد رسولند علیه السلام جز که ایشان را نسبت کرد با پدر اعلی چنانکه گفت

. یابنی آدم اذکروا . یادکنی ذکر ضدّ نسیان بود وذکر بمعنی حفظ بود تقول انا ذاکر ومتذکر ای حافظ وذکر بمعنی گفتار بود یقال ذکرته بالخیر وذکر بمعنی نوشته بود یقال هذا مکتوب فی ذلك الذکر ای فی ذلك المکتوب وذکر بمعنی شرف بود قوله تعالی وانّه لذکر لك ولقومك وذکر بمعنی شکر بود فی قوله علیه السلام فان ذکره فقد شکره وقوله علیه السلام التحدّث بالنعم شکر وحسن بصری گفت مراد بذکر دراین آیة شکر است ای اشکروا نعمتی التی انعمت علیکم حدّ نعمت هر منفعتی بود که بغیری رسانند چون غرض منعم نفع منعم علیه باشد وبرای آن گفتیم برحسن که منعم برانعام مستحق شکر وتعظیم باشد وبرقبیح که مستحق تعظیم نباشد وحدّ احسان وانعام هم این باشد انعمت علیکم دراین دوقول است یکی انکه مراد آن نعمتهاست که برایشان کرد دینی ودنیائی وقولی دیگر انکه مراد این نعمتهاست که بر پدران واسلاف ایشان کرد وگروهی گفتند بنعمة جمع است واگرچه لفظ واحداست چنانکه گفت . وان تعدّوا نعمة الله لاتحصوها . وقولی دیگر آنست که نعمت آنست که دراین آیات از پس این خواهد آمدن تفصیل آن از نجاة ایشان ازآل فرعون ونجاة ایشان ازغرق وهلاك آل فرعون وآن انواع نعمت که برپدران ایشان کرد درتیه وقصهٔ آن بیاید بجای خود واین روایت هشام است از عبدالله عباس وابوالعالیه گفت مراد بنعمة اینجا آنست که درآیة دگر گفت . اذکروا نعمة الله علیکم اذ جعل فیکم انبیاء وجعلکم ملوكاً واتاکم مالم یؤت احداً من العالمین . خدای تعالی ایشان را این نعمتها یاد داد برای دو کاررا یکی انکه در این جمله نعمتها بعضی آنست که تصدیق رسول علیه السلام درآنست چون توریة وانجیل وزبور وکتابهاء منزل بر پیغمبران ایشان پس درجمله این نعمتها بعضی است که متضمن است بوجوب تصدیق پیغمبر ما علیه السلام واین قول اصحّ است دوّم انکه کثرة نعمة ایجاب عظم معصیت کند درکفران او امّا انکه نعمت برآباء ازکجا نعمت برفرزندان بود ازدو وجه باشد یکی انکه اگرآن نعمت نفرمودی ایشان نماندندی اینان حاصل نشدندی دگر انکه درجملهٔ این نعمتها بعضی آنست که تشریف وتفضیل دارد وتشریف پدران تفضیل فرزندان بود در وقت مفاخرة . قوله . اوفوا بعهدی . یقال وفی بعهده واوفی لغتان واوفی علی کذا ای

اشرف علیه واوفی علی کذا ای زاد علیه واوفی علیه حقه ووفّاه ای اعطاه تاماً وافیاً وشاعر گوید فی الجمع بین اللغتین . اما ابن عوف فقد اوفی بذمته . کما وفی بقلاص النجم حادیها . ومراد بعهد آن عهداست که خدای تعالی بر ایشان ها گرفت در کتب ایشان که اوامر خدای تعالی کار بندند وازمناهی اجتنات کنند وتحریف نکنند کتاب را وذکر رسول ما صلی الله علیه وصفوة ونبوة او پنهان نکنند چنانکه گفت . و اذا خذالله میثاق الذین اوتوا الکتاب لتبیننه للناس ولا تکتمونه . واین روایة ضحاك است از عبدالله عباس اوف بعهدکم برای آن مجزوم است که جواب امر است وعهد خدای باایشان وعدهٔ اوست ایشان را بثواب برطاعة پس آنرا در تأکید ایجاب برخود بمثابهٔ عهد وپیمان وسوگند کرد برمعاهد ابن زید گفت مراد بعهد خدا امر خداست وبعهد ایشان جزاء ایشان است انکه برخواند . انّ الله اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهم الی قوله عزّوجلّ ومن اوفی بعهده من الله . وسعید جبیر گفت ازعبدالله عباس که مراد آنست که درگردن ایشان کرد ازایمان برسول علیه السلام تاانچه برگردن ایشان بود ازاثقال واغلال برگیرد چنانکه گفت . الذین یتبعون الرسول النبی الامیّ الذی یجدونه مکتوباً عندهم الی قوله عزّوجلّ ویضع عنهم اصرهم والاغلال التی کانت علیهم . وقتاده وابن جریح گفتند مراد آن عهداست که در سورة المائده گفت . ولقد اخذالله میثاق بنی اسرائیل وبعثنا منهم اثنی عشر نقیباً الی قوله لاکفرن عنکم سیئاتکم . واین اقوال متقارب المعنی است وایای ضمیر منصوب منفصل است وعامل دراو فعل مقدّر بود که این فعل ظاهر براو دلیل بود ونشاید که عامل دراو این فعل ظاهر باشد چه او بضمیر متصل مشغول است وتقدیر چنین باشد که وایای فارهبون چنانکه گفت والقمر قدرناه منازل واصل او فارهبونی بوده است یا بیفکنده است واکتفا کرده بکسره ازآن چنانکه الکبیر المتعال واللیل اذا یسر برای سرآیة تاملایم بود که اسجاع آیات را ورهبة خوف باشد وضدّ او درعبارة رغبة بود حق تعالی میگوید ازمن بترسی بکردن چیزی که مستحق عقوبت من شوی وبیان کردیم که معنی آنست که از عقاب من بترسی وآمنوا امراست ایشان را بما انزلت ماموصوله است باانچه من فروفرستادم یعنی قرآن مصدقاً راست دارنده نصب او برحال است لما معکم مراد کتب اولی است ازتوریة وانجیل حق تعالی ایشان را برغبت می افکند درایمان آوردن بقرآن چه مصدق کتب ایشان است وکتب ایشان مصدق قرآن است اگر بگویند وپنهان نکنند وانزال وتنزیل نقل بود ازجهة علوّ بجهة سفل ودرآیة دلیل است بر حدوث قرآن چه انکه منزل باشد قدیم نبود ونزول برقدیم روا نباشد . ولا تکونوا اوّل کافر به . درست آنست که هاء کنایت از قرآنست واین قول ابن جریح است وابوالعالیه گفت کنایت است از رسول علیه السلام واصم گفت مراد کتاب ایشان است یعنی بمحمد کافر مشوی که ذکراو درکتابهای شماست کفرباو کفر بکتابهای شما باشد اگر گویند چرا گفت اوّل کافر برلفظ واحد درصدرآیه خطاب باجماعتی است جواب فرّا واخفش گفتند اگرچه ظاهر اسم است برمذهب فعل رانده است آنرا تقدیر چنین است که اوّل من کفر وفعل را تثنیه وجمع نکنند ومبرد میگوید وجه آنست که اوّل کافر را موصوفی تقدیر باید کردن که درلفظ واحد بود در معنی جمع چنانکه اوّل حزب اوقبیل اورهط کافر چنانکه شاعر گفت . واذاهم طعموا فألأم طاعم . واذاهم جاعوا فشرّ جیاع . واین قول ملیح است اگر گویند ظاهر این قول که گفت اوّل کافر چنان می نماید که اگر دوّم باشند یا آخر کافر روا باشد گوئیم این قول بدلیل الخطاب بود وقول بدلیل الخطاب باطل است

بنزد ما وبیشتر اهل علم از محققان اگر گویند دلیل الخطاب چه باشد گویم انکه استدلال کند بوجود چیزی
بر نفی جز آن چنانکه گوید . من دخل داری اکرمته . هرکه درسرای من آید اکرامش کنم دلیل نکند
برانکه هرکس که درسرای او نشود مستحق اکرام نبود ازاو برای انکه حکمی منفصل است از آن وازاینجا
بیش از این مفهوم نباشد که هرکه درسرای شود مستحق اکرام بود وهرکه درسرای نشود حکم
او موقوف باشد بردلیل دگر وآنان که بدلیل الخطاب گویند خلاف این گویند گویند هرکه در سرای
نشود نشاید که اورا اکرام کنند واین ازظاهر خطاب دانیم وبطلانش آن است که بیان کردیم
وبرای آن این قدر شرح دادیم که دراین کتاب ازاین معنی بسیار خواهد آمد تاخوانندهٔ این کتاب واقف
باشد براو وجواب دیگر ازسؤال آن است که این طریقی است عرب رادر فصاحت معروف ومراد ازاین مبالغه باشد
ومراد آنست که کافر مشوی باو نه باوّل ونه باخر واین چنان است که گویند . فلان غیر سریع الی الخنا . فلان سریع
نیست بفحش مراد نفی فحش باشد برجمله نه نفع سرعت وگویند قلّ مارأیت مثله چون او کم دیدم ومعنی
آن است که چون او ندیدم نه قلیل ونه کثیر وچنانکه شاعر میگوید . من اناس لیس فی اخلاقهم .
عاجل الفحش ولاسوء الجزع . غرض او نه نفی عاجل فحش است دون آجل بل نفی فحش وجزع است برسایر
وجوه وجواب سوّم آنست که تخصیص اوّل برای آن کرد تادیگران که دراو نگرند اقتدا نکنند چنانکه
رسول علیه السلام گفت . من سنّ سنةً سیئةً فله وزرها ووزر من عمل بها الی یوم القیامة . هرکه سنتی بدنهد
بزه آن وبزه آنان که برآن کار کنند تا بقیامت براو باشد . ومن سنّ سنة حسنةً فله اجرها واجر من عمل
بها الی یوم القیمة . وهرکس سنتی نکو نهد مزد آن وهرکه برآن کار کند اورا باشد تا بروز قیامة . ولا
تشتروا بایاتی ثمناً قلیلاً . دراین کلمات مانند این سؤال هست که همانا ببهاء بسیار بشاید فروختن چه نهی
مقیداست ببهاء اندك جواب هم آنست که بیان کردیم دروجه دوّم ازسؤال اوّل مراد نه آنست که اندك
نشاید بل مراد آنست که هربها که درعوض او بستانی اندك باشد ودراین دوجایگاه دلیل است بر بطلان
قول بدلیل الخطاب والااین الزامها لازم آید واشتراء درآیة بمعنی معاوضه است ودر تازی خود این معنی
دارد برای انکه شاری ومشتری اعنی بایع ومشتری معاوضه میکنند او بها میدهد ومتاع بعوض میستاند واین متاع
میدهد وبها بعوض میستاند وشری آن باشد که بفروخت نحو قوله تعالی . وشروه بثمن بخس . ای باعوه واشتراء خریدن
باشد نحو قوله تعالی . انّ الله اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهم . وایای فاتقون . ازمن بترسی یا پرهیزی معنی انکه از
معصیت من پرهیزی وازعقاب من بترسی . ولاتلبسوا الحق بالباطل . یقال لبست الثوب البسه لبساً ولباساً ولبست
علیه الامر البسه لبساً . خدای تعالی میگوید حق بباطل باز مپوشی وباطل بروی حق برمیارید وحق را
معنی مختلف بود باختلاف مواضع چون درقول گویند صدق باشد چون درفعل گویند صواب باشد چون در
اعتقاد گویند علم باشد وحق علیه ای وجب ومنه قوله تعالی ولکن حق القول منی والحقیقة فی اللغة مایحقّ
علی الرجل حفظه چنانکه شاعر گوید . فکنت اناالحامی حقیقة وایل . کما کان یحمی عن حقایقنا ابی . و
باطل نقیض حق بود واصل بطلان فساد بود ودرمعنی لبس ایشان حق بباطل چند قول گفته اند یکی انکه دین
جهودی آشکارا مکنی ومسلمانی پنهان یعنی قوّة جهودی وترسائی مکنی تاظاهر شود وضعف مسلمانی مجوی
تاپنهان شود وقول دیگر آنست که انچه میدانی ازحق بازمپوشی وباطل وآشکارا مکنی طمع ریاسة و
حطام دنیارا وقولی دیگر آنست که باطل بصورة حق بمردمان منمائید وآیة واردة است مورد مذمة وملامت

آنانرا که تلبیس کنند وحق بصورة باطل بنمایند پس چگونه شاید که خدای تعالی نهی کند جهودانرا
ازکاری ومذمت کند ایشانرا برآن وخود آن کند پس معلوم شد که قدیم جل جلاله منزه است ازانکه
تلبیس ادله کند وباطل بصورة حق بکسی نماید وتکتموا الحق درمحل او دوقول گفتند وانکه نون چرا بیفتاد
ازاین فعل یك قول آنست که واو عطف است ومحل او جزم است ونون برای جزم بیفتاد معنی آنست که ولا
تکتموا الحق پنهان باز مکنی وقولی دیگر آنست که واو جمع است بمعنی مع وفعل درمحل نصب است باضمار ان
ونون برای نصب افتاده است معنی آنست که حق را بباطل بازمپوشی باانکه حق پنهان کنی یعنی ازمیان این
هردوکار جمع مکنی چنانکه شاعر گوید (لاتنه عن خلق وتأتی مثله) (عارعلیك اذافعلت عظیم) ومثال
این آیه درکلام عرب چنین باشد که . لاتأکل السمك وتشرب اللبن . ولاتأکل السمك وتشرب اللبن معنای اوّل
نهی باشد ازهردو ومعنای دوّم نهی باشد عن الجمع بینهما معنی آن باشد مع ان تشرب اللبن . وانتم تعلمون . واو حال
است معنی انکه درآن حال که شما میدانی خلاف کردند درانکه چه بود که ایشان میدانستند بعضی گفتند میدانی
که قول شما باطل است وقول محمد حق است قولی دیگر آنست که شما میدانی که بعث ونشور وحساب
وکتاب حق است قولی دیگر آنست که شما میدانید که محمد حق است وصادق است ازانکه نام او ونعت او و
سیر او درکتابهای خود شناختهٔ ودرآیة دلیل نباشد برصحت قول اصحاب معارف برای انکه آیه خاص است
بجماعتی عالمان واحبار جهودان که ایشان وصف رسول علیه السلام ازتوریة شناخته بودند وپنهان میداشتند
برای حب ریاست اگر گویند چون دانستند نه مؤمن باشند جواب گوئیم دانستن تنها ایمان نبود تاتصدیق
باو نبود چون بدل تصدیق نکنند جحود باشد ایمان نباشد وعلمی را که براو مستحق ثواب شوند .
واقیموا الصلوة وآتوا الزکوة . قدیم جل جلاله چون ایشانرا نهی کرد ازانچه درآیة مقدم رفت در این آیة
امر کرد ایشانرا بنماز وزکوة وکلام درصلوة واصل واشتقاق او برفت فی قوله تعالی یقیمون الصلوة . و
همچنین درمعنی اقامة وجهی نباشد اعادهٔ آنرا . وآتوا الزکوة . ایتا اعطا باشد واتیان آمدن باشد واتاوة
خراج باشد واتیت الرجل اذا جئته واتیت الامر اذا فعلته واتیت المرة اذاجامعتها . وزکوة درلغت نماو زیاده
باشد یقال زکا الزرع اذانما وزاد . و صاحب کتاب العین میگوید اصل زکوة طهارت وپاکی باشد
من النفس الزکیة ومن الزکیة فی قوله تعالی خذ من اموالهم صدقة تطهرهم وتزکیهم . ودر ازکوة در معنی
نماشاعر گوید . المال یزکو بك مستکثراً . یختال قداشرف للناظر . ومصدر او زکاء باشد ممدود وعرب
گوید هذالا یزکوبك ای لایلیق وفلان زکا النقدای حاضره وعتیده وزکا مقصور جفت بودوخسا فرد قال الشاعر
دهوا خساوزکا من دون اربعة . لم یخلقوا وحدود الناس تعتلج . وارکعوا مع الراکعین . رکوع وانخفاض
وانحنا نظایر باشد درلغة ورکع نقیض ارتفع بود قال الشاعر . لاتذل الفقیر علك ان . ترکع یوماً والدهر
قدرفعه . صاحب العین گفت هرچه برروی درآید اگر زانویش بزمین درآید واگرنه اورا راکع گویند
لبید میگوید . اخبر اخبار القرون التی مضت . ادب کانّی کلما قمت راکع . ودرشرع هم چونین دوتاشدن
باشد وبرای آن رکوع را تخصیص کرد از ارکان نماز که درنمازی که جهودان کردندی رکوع نبودی
وقولی دیگر برای عظم موقع او ازنماز آنرا تخصیص کرد چه عبادت کنند ازجملهٔ قیام وقرائة ورکوع و
سجود بیك رکعت ورکعت بیکبار رکوع کردن باشد اگر گویند چون بگفت اقیموا الصلوة ورکوع در
انجا داخل باشد بازگفتن وارکعوا تکرار باشد ودراو فایدهٔ نبود جواب آنست که گوئیم خطاب باجهودان است

که ایشان در نماز رکوع نکنند جوابی دیگر آنست که تخصیص بذکر کرد این‌را چنانکه وملائکته ورسله وجبریل ومیکائیل . وجواب دگر آنست که مراد بامر باو نماز جماعت‌است لقوله مع الراکعین ودراوّل‌آیة مرادامر باقامة نمازاست تا تکرار نباشد وهریکی مستقل‌بود بفایدهٔ خود امّا اخبار درباب نماز وزکوة وترغیب برفعل‌آن ووعید برترکش بی‌اندازه‌است طرفی گفته شود . امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت کند وابوذر غفاری که یك‌روز رسول علیه‌السلام نشسته بود باجماعة مهاجر وانصار ده مرد ازجملهٔ احبار جهودان درآمدند وگفتند ماازتومسائل خواهیم پرسیدن که جز پیغامبر مرسل یافرشتهٔ مقرب نداند اگرجواب دهی مابدانیم که تو پیغمبری خدایرا رسول علیه‌السلام گفت بپرسی گفتند یامحمد خبردهمارا ازپنج نماز که خدای تعالی تورا وامّت تورا درشبانروز فرموده‌است پنج وقت این اوقات‌را چه اختصاص‌است وتفضیل‌آن بر دیگر وقتها رسول علیه‌السلام گفت امّا نماز پیشین بدان که خدای تعالی‌را جل جلاله درمیان آسمان دنیا حلقه‌است که هرگه آفتاب بدان حلقه بیرون‌شود هرچه درآسمان وزمین‌است خدای‌را تسبیح کند ودرهای آسمان برگشایند ودعا در آن وقت اجابت کند خدای‌تعالی خواست تاامت‌من درآن‌وقت درآن خیر مشارك باشند . وامّا نماز دیگر آن ساعت‌است که ابلیس آدم‌را وسوسه کرد . خدای‌تعالی مرا وامت مرا نماز فرمود درآن‌وقت رغم شیطان‌را و بازداشت کیداورا . وامّا نمازشام آن‌وقت‌است که توبهٔ آدم قبول کرد خدای تعالی خواست تاامت‌من نیز درآن‌وقت بادرگاه‌اوشوند تا ایشان‌را توبه باشد از گناهی کرده . واما نماز خفتن آن وقت نماز پیغمبران‌است خدای‌تعالی خواست تاامت من موافق باشند ایشان‌را درعبادة . وامّا نماز بامداد آفتاب که برآید ازمیان دو شاخ شیطان برآید وکافران اورا سجده‌کنند خدای‌تعالی خواست تاامت‌من اورا سجده کنند پیش‌ازانکه کافران شیطان‌را سجده‌کنند آن‌احبار گفتند راست گفتی وهرده ایمان آوردند . ودرخبراست‌که رسول صلی‌الله علیه وآله گفت . انّ افضل الفرایض بعدالمعرفة‌الصلوة واول مایحاسب العبد علیهاالصلوة فان قبلت قبل ما سواها وآن ردّت ردّ ماسواها . گفت اول فریضهٔ که بر بنده هست پس‌ازشناختن خدای‌تعالی نمازاست واول چیزکه اورا برآن‌حساب کنند نمازاست اگر نمازش قبول کنند دگرطاعتش قبول کنند واگر نمازش رد کنند دگرطاعتش رد کنند . دیگر روایت‌است ازانس مالك ازرسول صلی‌الله علیه وآله که‌گفت اول‌چیزیکه خدای‌تعالی فریضه‌کرد بربندگان‌خود نمازاست وآخر چیزی که از مکلفان بردارد نمازاست واول‌چیزی که برآن حساب کند نماز باشد وگفت علیه‌السلام . الصلوة قربان‌کل تقی . گفت نماز تقرب هرپرهیزکاری‌است وگفت بین‌العبد وبین‌الکفر ترك‌الصلوة . ازمیان بنده وکفران‌است که نماز رها کند وگفت علیه‌السلام . موضع‌الصلوة من‌الدین کموضع الرأس من‌الجسد . گفت جای نماز ازدین جای سراست ازتن وحسن‌بصری روایت کند ازانس مالك که گفت رسول صلی‌الله علیه وآله گفت چون‌بنده بنماز برخیزد وروی بنماز آورد چون گوید الله‌اکبر ازگناه بدرآید چنانکه روزی که‌ازمادر زاده وچون‌گوید اعوذبالله من‌الشیطان‌الرجیم . خدای تعالی بهرموئی‌که برتن او باشد عبادة یکساله بنویسد اورا وچون فاتحة‌الکتاب بخواند همچنان باشد که حج وعمره کرده وچون برکوع شود همچنان بود که هم سنگ خود زر بصدقه بداده وچون گوید سبحان ربی‌العظیم وبحمده همچنان باشد که هرکتابی که خدای‌تعالی ازآسمان فروفرستاد خوانده باشد

وچون گوید سمع‌الله‌لمن حمده خدای‌تعالی برحمت‌بدو نگرد وچون بسجده شود خدای بعدد هرشیطانی وجنی حسنتش بنویسد وچون‌گوید سبحان ربی‌الاعلی وبحمده همچنان باشدکه بهرحرفی بردهٔ آزاد کرده باشد وچون بتشهد بنشیند خدای‌تعالی ثواب صابرانش دهد وچون سلام باز دهد خدای درهای‌بهشت براو گشاید گویدای‌بنده بهردری که خواهی دربهشت‌می‌شو . ابوهریره روایت میکند که رسول‌علیه‌السلام گفت . الصلوة کفارة‌الخطایا ثم قرأ انّ‌الحسنات یذهبنّ السیئات . گفت نماز کفارهٔ گناهان باشد واین آیه برخواند که حسنات سیئات‌را ببرد وعبدالله عمر روایت کندازامیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام که مردی‌را دیدم که نماز نیکومیکرد وتضرع عظیم‌می‌نمود رسول علیه‌السلام بدست مبارك اشارت‌کرد که این‌مرد ازاهل بهشت‌است وهم گفت ازرسول علیه‌السلام شنیدم چون مرد مؤمن درنماز ایستد وتکبیر افتتاح کند جمله‌گناههای اوبیاید وبرسر ودوش وی بایستد چنانکه برکوع وسجود می‌شود گناهان ازاو فرومی‌افتد ومعاذ جبل روایت کند که‌مردی بنزدیك رسول‌آمد گفت یارسول‌الله چگوئی‌درمردی که بازنی نامحرم بخلوة بنشیند وهرچه ازمیان زنان ومردان باشد ازمیان برود مگرمواقعه خدایتعالی این‌آیه فرستاد که . واقم‌الصلوة طرفی‌النهار وزلفاً من‌اللیل انّ‌الحسنات یذهبن‌السیئات . رسول صلی‌الله علیه وآله گفت بایدکه برخیزد ووضوء نماز بازکند ودورکعت نمازکند تاکفارهٔ گناه اوباشد صحابه‌گفتند یارسول‌الله این‌اوراست خاص یاجمله امت‌را عام گفت بلی جمله مؤمنان‌راست عام سه بار بگفت . ابوهریره گفت رسول صلی‌الله علیه وآله مثل زد گناه کار نماز کن‌را بمردی که‌او درمیان خاك‌مراغه میکند تاخاك آلوده‌شود انگه بیاید به‌آبی صافی تاخودرا بشوید پس دردگرباره باسرخاك‌شود پس دگرباره باب شود هرگه باب فرو شود نه‌آب اندام اورا ازخاك پاك میکند همچنین نماز گناهان ازاو فرومی‌شوید چنانکه آب خاك‌را ازاندام‌مرد . ومعاذ روایت کندکه رسول‌راعلیه‌السلام گفتم کدام عمل فاضل‌تراست‌که‌بنده‌کند گفت نماز بوقت خود که نمازستون دین‌است ودرخبرمی‌آید که چون بنده‌را درگور نهند چهار آتش بیاید وآهنگ‌او کند نماز بیاید ویکی‌را دفع کند وروزه‌بیاید ویکی‌را بنشاند وصدقه بیاید یکی‌را رفع کند وصبر بیاید یکی برگرداند وکعب‌الاحبار گفت درکتب اوایل هست که خدای‌تعالی گفت سه چیزهست‌که هرکه برآن محافظه کند اوبندهٔ من‌است حقاوهرکه آنرا ضایع کنداو دشمن من‌است حقا نماز وروزه وغسل جنابت وبعضی صحابه دروعظ گفته‌اندای بیچاره همه روز برای خود آتشی می‌افروزی عظیم چون وقت نماز درآید برخیز وآن آتش که همه روز افروخته باشی بیك ساعة بنشان تاتورا نسوزد وامیرالمؤمنین علیه‌السلام چون‌وقت نماز درآمدی گونه برویش بگردیدی ومضطرب شدی گفتندی توراچه بود گفتی وقت گذاردن امانتی درآمد که خدای‌تعالی آن‌را عرض‌کرد برآسمانها وزمینها وکوهها همه‌ازآن بترسیدندی ونیارستندی برگرفتن تامن خودچگونه‌خواهم گذاردن آن‌را واخبارر ادراین‌باب‌حصر نیست دردگرآیات‌هرجای‌طرفی گفته شود انشاءالله عزوجل . امّازکوة‌رسول‌علیه‌السلام‌میگوید . الزکوة قنطرة‌الاسلام . وزکوة پل اسلام‌است وامیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت کند که رسول صلی‌الله علیه‌وآله درخطبهٔ وداع گفت . ایها‌الناس ادّوا زکوة اموالکم . ای‌مردمان زکوة مال بدهی که هرکه زکوة ندهد نماز نبود اورا وهرکه نماز نبود اورا دین نبود اورا وهرکه دین نبود اورا روزه وحج‌وجهاد نبوداورا رسول علیه‌السلام گفت اعمال اهل بهشت واهل دوزخ برمن عرضه کردند اوّل کس که‌در

بهشت شود سه‌کس‌را یافتم شهید وبندهٔ مملوك که عبادة خدای نیکو کند وخواجهٔ خودرا نصیحت کند ومردی ضعیف حال صاحب عیال واوّل‌کس از اهل دوزخ هم سه‌کس‌را یافتم امیری‌مسلطرا ومالداری که زکوة مال ندهد ودرویشی متکبررا ودرخبری هست که چون توانگران زکوة مال ندهند خدای‌تعالی باران‌ازآسمان باز گیرد ورسول علیه‌السلام گفت . ماطلعت شمس قط الّا وعلی جنبیها ملکان یقولان‌اللهم عجل لمنفق خلفاً ولممسك تلفاً . هیچ‌روز آفتاب بر نیاید والا برپهلوهای او دوفرشته ایستاده میگویند بارخدایا هر دهنده وبخشنده‌را عوض ده وهر بخیل وممسك‌را هلاك مال

قوله تعالی : اتأمرون الناس بالبرّ . حدّ امر قول قایل باشد آن‌را که دون او بود افعل یامانند آن بشرط آنکه مرید بود آن‌را که میفرماید ومراد بناس جنس‌است ولام استغراق جنس‌راست . برّ هرکاری نکو بود اسمی‌است شامل جملهٔ طاعات‌را ازواجبات ومندوبات وگفته اند مراد ببرّ صدق است من قولهم برّ فی یمینه ای‌صدق وبرّ ضدّ فجور باشد من‌قول‌الشاعر . انا اقتسمنا خطیئتنا بیننا . فحملت برّه واحتملت فجاره . وهماعلمان للبرّ والفجور فلان برّ و بارّ بوالدیه . وضدّ این عقوق باشد ونیز بمعنی صله واحسان باشد ومعنی استفهام درآیة تقریع وملامت‌است آنان‌را که امر معروف کنند مردمان‌را وایشان برانکه گویند کار نکنند عبدالله عباس گفت مراد آن‌است که اهل‌کتاب تحریص کردندی برتمسك باحکام تورية وانجیل وایشان رها کردندی وضایع ماندندی قتاده گفت مردم‌را طاعت فرمودندی وخود نکردندی قومی دیگر گفتند مردم‌را صدقه دادن فرمودندی و ایشان ندادندی وحسن بصری وابن جریح گفتند مراد منافقانند که بظاهر امر معروف کردندی و درباطن منکر کردندی واولی‌تر حمل آن باشد برعموم برای انکه تنافی نیست میان این اقوال پس‌باید گفتن شامل‌است همه‌را وهمه داخل‌اند درآن اما نسیان درآیه اگرحمل کنند برصدّ ذکر حقیقة نباشد برتوسع ومجاز باشد برای انکه نسیان مزیل تکلیف‌است وبازوال تکلیف ملامت نباشد وآیة وارد است مورد ملامت اولیتر آن بود که حمل‌کنند برترك چنانکه درقصهٔ آدم علیه السلام برفت فی‌قوله تعالی فنسی ای ترك تاهم برحقیقت باشد وهم بلیغ‌تر باشد درباب ملامت واتم تتلون‌الکتاب . واو حال‌را باشد وحال‌حالی‌است که شما کتاب میخوانی یعنی تورية ازاین وجه باید حمل کردن براهل کتاب وانچه ایشان درتورية یافتند ازذکر رسول صلی‌الله علیه وآله وذکر تحریص وترغیب برصدقات وزکوة و انواع مبراة ازصلت رحم وجز آن واتم ضمیرمرفوع منفصل باشد تتلون . تلوت القرآن قرآن بخواندم واصل او تتبع باشد من‌قولهم . تلوت‌الرجل اذا تبعته . انکه برسبیل مبالغه گفت افلا تعقلون شما عقل نداری یعنی این‌کار عاقلان نباشد که چیزی بغیری‌ارزانی‌دارند وخویشتن‌را ازآن‌محروم‌کنند وگفتند معنی آن‌است که نه کارعاقلان باشد که توکسی‌را چیزی فرمائی وغرض تو آن باشد تااو برآن کار کند انگه تو نکنی اورا داعی نباشد بکردن بمنزلت آن بود که نقض‌غرض خود کرده باشی وعاقلان چنین‌کار نکنند وقولی دیگر معنی‌چنین‌است که شما استعمال عقل نمیکنی که چنین‌کردن باعقل درنخورد چنانکه شاعر گفت . لا تنه عن‌خلق وتأتی مثله . عارعلیك اذا فعلت عظیم . وانس مالك روایة کند ازرسول صلی‌الله علیه وآله که گفت شب معراج مرا باسمان بردند جماعتی را دیدم که لبهای ایشان می بریدند . کلما قرضت وفت . چندانکه می بریدند باز دیگر باره تمام میشد من گفتم ای جبرئیل اینان

که اند گفت . هؤلاء خطباء امتك یقولون مالا یفعلون ویأمرون‌الناس بالبرّ وینسون انفسهم . اینان خطیبان امت تواند که گفتند وبرآن کار نکردند ومردمان‌را امر معروف کردند وخویشتن کار نبستند وابو هریره روایت کند که رسول علیه‌السلام گفت . انّ اشدالناس عذاباً یوم‌القیامة عالم لم ینفعه الله بعلمه . سخت ترکسی روز قیامت بعذاب عالمی باشد که اورا بعلم خود منفعت نبود . وجندب‌بن‌عبدالله روایت کند که رسول علیه‌السلام گفت مثل انکس که مردم‌را خیرآموزد واو کار نبندد مثل‌چراغ باشد که خویشتن‌می سوزد ودیگران‌را میفروزد وچنان بود که شاعر گفت . ومن یعظ الرجال بقول حق فیحفظ عنه وهو له مضیع . کعاصی‌الله فی‌مال حواه . ووراثه له فیه مطیع . فیسعد بالذی کسبت یداه . سواه وذلك الغبن‌الفظیع . وعبدالله مسعود روایت کند که رسول علیه‌السلام فرمود که فردای قیامت هیچ مردرا رها نکنند که قدم ازقدم بردارد تااز عهدهٔ چند چیز بدر نیاید ازبرنائی که بچه پیری رسانیده وازعمر که درچه صرف کرده وازمالش که کجا کسب کرده وبکجا خرج کرده وازعلمش که بر آن کارکرد یانبکرد وانشد محمدبن الجهم . اذا انت لم ینفعك علمك لم تجد . لعلمك مخلوقاً من‌الناس یقبله وان‌صانك العلم الذی قد حملته . اتاك له من یجتنیه ویحمله . ومالك دینار گفت خدای تعالی وحی کرد بعیسی‌بن مریم علیه السلام که یا عیسی وعظ کن مردمان‌را وتو متعظ شو واگرمتعظ نشوی‌ازمن شرم‌دار وحسن بصری باین بیت بسیار تمثل کردی . اذا العلم لم تعل به صار حجة . علیك ولم تعذر بما انت جاهله . اماحد عقل . عقل عبارة بود ازمجموع علومی که چون حاصلند دریکی ازما ازاو صحیح بود درعلم اکتسابی کردن وازخدای تعالی نیکو بود که اورا تکلیف‌کند چون دیگرشرایط تکلیف حاصل بود واشتقاق او ازعقال ناقه بود چه عقل عاقل‌را منع کند ازبسیاری کارها چنانکه عقال منع کند شتررا ازرفتن ودگر انك علوم اکتسابی بااو معتقل باشد وبسته ودیه‌را ازانجا عقل خوانند که خون‌را باز دارد ازانکه ریخته شود وعقل بمعنی دیه آمده است درکلام عرب چنانکه شاعر گفت . فلا تاخذوا عقلاً من‌القوم اننی . اری‌العار یبقی والمعاقل تذهب . اگرگویند آن علوم‌چیست که مجتمع شوند آن‌راعقل خوانند گوئیم اول علم‌است بخود واحوال خود چنانکه یکی ازما وجود خود داند وداندکه حاصل‌است برصفة مدرکی وادراك مدرکات میکند برآن وجه که آن باشد واین ازخویشتن یابد دگرعلم بود بانتفاء انکه ادراکش نمیکند باسلامة احوالش دیگرعلم بانکه مدرکی دیگر موجود بودی او ادراك کردی دگرعلم باشد بقسمتهاء متردد چنانکه‌داند که ذات خالی‌نبود ازانکه برصفتی بودیانبود ودگرعلم باشد ببسیاری خیرها عند اختیار چنانکه داند که آبگینه بسنگ شکند وآتش پنبه‌را بسوزد ومانند این وعلم بتعلق فعل بفاعل دراین باب شود ودگرعلم بقصد مخاطب چون خطاب او شنود دگرعلم باموراجلی وتذکر آن باقرب عهد بان دگرعلم بحسن بسیار محسنات عقلی وعلم بقبح مقبحات عقلی ووجوب واجبات عقلی و جواز مجوزات عقلی واستحالهٔ مستحالات عقلی واین اجزا اجزاء علوم عقل بود وهر جزوی ازاجزای علوم عقل که ذکرش کرده شد خدای تعالی آن‌را برای نوعی ازانواع تکلیف عقلی آفرید که بی آن قبیح بودی درحکمت او تکلیف‌کردن بان نوع واستقصاء کلام دراین معنی‌درکتب‌اصول‌مشروح‌است واطناب کردن دراین‌کتاب دراین باب ازغرض مقصود خارج بود . قوله تعالی واستعینوا بالصبروالصلوة . امراست جمله مکلفان‌را باستعانة وطلب یاری کردن ازخدای تعالی واین سین‌را سین طلب خوانند و

استعانه طلب یاری کردن باشد واعانه یاری دادن باشد ومعنی آن‌است که ازخدایتعالی الطاف خواهی که
شمارا بطاعت نزدیك کند واز معصیت باز دارد وخلاف کردند درانکه خطاب با کیست بیشتر مفسران
گفتند خطاب بااهل کتاب‌است ازجهودان وترسایان چه آیات اول درحق ایشان است چه ایشان‌را
نهی کرد ازانکه بطمع ریاست وحطام دنیا حق بباطل بپوشند وچیزی بگویند وبرآن کار نکنند دراین
آیة گفت دست ازآن بدارید وبنماز وروزه تمسك کنی وبعضی دگر گفتند خطاب با اصحاب رسول است
علیه‌السلام چه ایشان نماز وروزهٔ شرع ما نشناختند چگونه گوید ایشان‌را که استعانه کنی بان هردو وانکه
آیات مقدم درحق ایشان باشد منع نکند که این آیة خطاب امت رسول ما باشد علیه‌السلام واگر بر
عموم حمل کنند اولیتر اما صبر حبس نفس باشد برانکه نفس کاره بود آن‌را وازاینجاست حدیث رسول
علیه‌السلام که گفت درحق مردی که مردی‌را بدست‌ها گرفته تا دیگری اورا بکشت ، اقتلوا القاتل
واصبروا الصابر . گفت قاتل‌را بباید کشتن وانکه اورا باز داشت ازانکه دفع او کند ازخود در
زندان باز باید داشتن تابمیرد شرع اینست که حابس‌را در زندان مخلد باز دارند تابمیرد پس حبس‌را صبر
خواند وحابسرا صابر وانکه نهی کرد علیه‌السلام عن قتل الرجل صبراً . آن باشدکه کسی‌را جای باز
دارند وآب ونان ندهندتابمیرد ونهی عن ذبح البهیمة صبراً نهی کرد ازانکه بهیمه‌را بصبر بکشند معنی آن‌است
که‌نشاید که گاووگوسفند ومانند آن یکی‌را میکشند ویکی دراو می نگرد وضدّ صبر جزع بود وشاعر گوید
فان تصبرا فالصبرخیر مغبة . وان‌تجزعا فالأمر ما تریان . وصبر برسه وجه بود یکی صبر برطاعت ویکی صبر
ازمعصیت ویکی صبر برمصیبت وگفته اند مراد بصبر درآیة روزه‌است چه معنی صبر درروزه حاصل‌است
وقدیم جل جلاله روزه‌را درقرآن صبر خواند فی‌قوله . وجزاهم بماصبروا . ای بما صاموا دگرآنك
تاملایم ومناسب باشد بانماز واگر برعموم حمل کنند تاجمله داخل باشد درآن اولی‌تر بود وفایده
بیشتر ودرصلوة دو قول گفته اند یکی دعا ودیگر نماز وحمل آن برنماز کردن اولیتر بود چه عرف‌شرع
این لفظ ازاصل ببرده‌است ومحقق کرده باین افعال مخصوص وانّها کنایت راجع‌است بانماز واگرچه دو
مذکور درپیش رفته‌است ازصبر وصلوة برای دو وجه‌را یکی انکه موقع نماز بیشتراست ازموقع صبر واو
رکنی ازارکان شرع‌است ووجه دوم انکه رد کنایت کرد الی اقرب‌المذکورین مثال وجه اول قوله تعالی
واذا رأواتجارةً اولهواً انفضوا الیها . رد کنایت باتجارت کرد چه بیشتررا مقصود آن بود وآن عمده
وغرض بود ومثال وجه دوم قوله تعالی . والذین یکنزون الذهب والفضة ولاینفقونها فی‌سبیل الله . رد
کنایة بادویم کرد اگرچه زر عزیزتر باشد برای انکه فضه نزدیك تراست لکبیرة ای ثقیلة یعنی گران‌است
برای انکه ثقیل گرانی نتیجهٔ بزرگی بود چون جسم بزرگ‌تر بود واین تشبیه‌گفت الا علی الخاشعین
خشوع وخضوع وتذلل واخبات نظایر بود وضدّ خشوع استکبار بود وخشوع البصر چشم برهم نهادن
باشد من قوله تعالی . ابصارها خاشعة ، وخشوع صوت سکون او باشد ، کقوله تعالی وخشعت
الاصوات للرحمن . یعنی نماز گران‌است مگر برآنان که گردن نهاده‌اند فرمان خدای تعالی‌را . ربیع انس
گفت مراد بخاشعان درآیة خایفان وترسکاراند اما اخبار وآثار که درمعنی وفضیلة ودرجهٔ صابران
آمده‌است بیکرانه‌است طرفی گفته شود . رسول علیه‌السلام میگوید الایمان نصفان نصف صبر ونصف
شکر . ایمان دو نیمه‌است یك نیمه صبراست ویك نیمه شکر وامیرالمؤمنین علیه‌السلام گفت الصبر من الایمان

بمنزلة‌الرأس من‌الجسد ، صبر از ایمان بمنزلهٔ سراست ازتن چون سر جدا کنند تن‌را هیچ قدری نماند و
عمرو بن شعیب روایة کند ازجدش ازرسول علیه‌السلام که او گفت روز قیامت چون خلایق‌را درصعید
سیاست بدارند منادی ازقبل رب‌العزة ندا کند که این‌اهل‌الصبر . اهل صبر وشکیبائی کجایند جماعتی
اندك برخیزند وروی بجانب بهشت نهند بشتاب فرشتگان ایشان‌را گویند بس بشتاب میروی به بهشت شما
کیانید ایشان گویند ما اهل صبریم گویند صبر شما چه بود گویند صبر ما برطاعت بود وازمعصیت بود
فرشتگان گویند . ادخلوا الجنة فنعم اجر العاملین . ببهشت‌روید که مزدی‌است بهشت نیکوکاران‌را وبرای
آن‌این دوچیزرا تخصیص کردکه بصبر ازمعاصی اجتناب کند ونماز اورالطف باشد درادآء طاعات واجتناب
مقبحات کما فی قوله تعالی . ان‌الصلوة تنهی عن‌الفحشاء والمنکر . ورسول علیه‌السلام چون کاری سخت
بدو رسیدی فزع بانماز کردی ودرخبراست که یك روز رسول علیه‌السلام سلمان‌را دید برروی افتاده از
درد شکم گفت یاسلمان قم فصل فان‌الصلوة شفاء . خیز ونماز کن که درنماز شفاست . ودرخبری‌هست
که عبدالله عباس دربعضی سفرها بود اورا خبر دادند بمرگ برادرش قثمّ استرجاع کرد وفرودآمد ازراحله
وکناره گرفت ودرنماز ایستاد ودو رکعت نماز کرد وساعتی نیك بنشست انگه برخاست ومیخواند .
واستعینوا بالصبروالصلوة وانّها لکبیرة الاعلی الخاشعین . قوله‌تعالی الذین یظنون ، آنان که ظن برند باتفاق
محققان ظن درآیة بمعنی یقین‌است چه اگربعث ونشور وثواب وعقاب بظن باشد ایشان‌را شاك باشد و
چون شاك باشند کافر باشند ممدوح نباشند وظن بمعنی علم درکلام عرب بسیاراست ومانند این آیه قوله
انیّ ظننت انی ملاق حسابیه . قال دریدبن‌الصمه گفت . فقلت لهم ظنوا بالفی مدّحج . سراتهم فی الفارسی
المسرد . یعنی ایقنوا وگفته‌اند ظن ازافعالی‌است که بمعنی شیٔ وضد باشد بمعنی ظن وعلم بود وگفته اند
چون درعلم بکار برند مجاز بود واین قول قریب‌است بصواب برای انکه ازاطلاق لفظ ظن علم ندانند تا
قرینه نباشد وقرینة درآیة آن‌است که آیة وارد مورد مدح‌است ومدح نباشد آنان‌را که دربعث ونشور
شاك باشند وحدّ ظنّ آن باشد که بقوی کند بنزدیك انکه این معنی دراو حالّ باشد که متعلق معنی
چنان‌است بانکه روا دارد که برخلاف آنست ودرقرآن ظن بمعنی علم بسیار است منها قوله • ورأی
المجرمون النار فظنوا انّهم مواقعوها . وقوله تعالی وظنوا ان‌لا ملجأ من‌الله الاالیه . وقوله تعالی الّا یظن
اولئك انّهم مبعوثون لیوم عظیم انهم ملاقوا ربّهم . اصل ملاقات درلغت مقابله بود بروجه مقاربه تا بحدّ
ملاصقه نیز باشد . یقال‌التقی الحدّان اذا تلاصقا والتقی الفارسان اذا تقابلا وتقاربا . وقال‌الشاعر فلماالتقی
الصفان واختلف‌القنا . وحقیقة این دردوجسم برود ولقا وملاقات بمعنی رؤیة نیست ودرآیة مضاف
محذوف‌است ومضاف الیه بجای او نهاده چنانکه . واسئل‌القریة وجاء ربّك . واین طریقتی‌است عرب‌را
معروف واشعار براین‌معنی برفت ودلیل برانکه لقا بمعنی رؤیت نیست . قوله تعالی فاعقبهم نفاقاً فی قلوبهم
الی یوم یلقونه . واتفاق‌است که کافران ومنافقان خدای‌را نه‌بینند دگر قول رسول علیه‌السلام که گفت
من فارق‌الجماعة واستذل الامارة لقی‌الله ولاوجه‌له عنده . واین خبررا معنی آن‌است که هرکس که ازجماعت
مسلمانان مفارقت کند وامارةرا یعنی‌امامت‌را ذلیل وخوار دارد بایش خدای تعالی‌شود واورا بنزدیك
خدای‌هیچ روی نباشد دگرقول رسول علیه‌السلام . من حلف علی یمین لیقطع بهامال امرئ‌مسلم لقی‌الله
وهوعلیه غضبان . ومانند این‌اخبار بسیاراست واین صفت دوزخیان‌است ودردوزخ کس خدای‌را نه

بیند باتفاق پس معلوم شد که لقا بمعنی رؤیة نیست دگر انکه لقا گویند درحق انکس که بمیرد گویند لقی الله
فلاناً سوا اگر مؤمن واگر کافر پس معنی آناست که ملاقوا ثواب ربهم . ایشانرا بثواب خدای وصول
باشد دیگر انکه بمعنی صیرورة آمده است فی قول الفرزدق . وانّك ان تخطب الیك بناتهم . تلاقی الذی لاقی
یسار الکواعب . ای تصیر الی ماصار الیه ودگر انکه آنرا که برامیر بار دهند مثلاً گویند . لقیت الامیر .
واگرچه ضریر باشد ولقا درحق او بمعنی حضور باشد پیش او . واما آن خبر که رسول علیه السلام گفت
من احب لقاء الله احب الله لقاؤه ومن کره لقاء الله کره الله لقاؤه . راوی خبر گوید که چون رسول
علیه السلام این بگفت یکی ازجملهٔ زنان رسول علیه السلام گفت یارسول الله اگر کراهة مرگ کراهت
لقای خدای باشد ما جمله مرگرا کارهیم رسول علیه السلام گفت نه چنین است ولکن چون مؤمن را
وفات نزدیك رسد خدای تعالی انچه برای او بجارده باشد باو نماید ازثواب وکرامت درآن حال هیچ
چیز نبود که او دوست تر دارد ازانکه بان رسد پس او دوست دارد لقاء خدارا وخدای تعالی لقاء اورا
وکافررا چون وفات نزدیك رسد خدای تعالی بااو نماید انچه نهاده است اورا ازهوان وعذاب برآن وقت هیچ
چیز نباشد بنزدیك او ازآن سختتر ومکروه تر پس او کاره باشد لقاء خدارا وخدای تعالی لقاء اورا
پس معنی خبر آناست که هرکه خواهد بثواب خدای تعالی برسد وباجوار خدای تعالی شود خدای
تعالی خواهد ودوست دارد که اورا باجوار خود برد وثواب دهد وهرکه کاره باشد جوار خدایرا
خدای تعالی کاره باشد جوار اورا ومعاذ جبل روایت کند که رسول علیه السلام گفت اگر خواهی
خبر دهم شمارا که ازاول چیز که خدای تعالی بابنده گوید چه باشد وبنده باخدای گوید چه باشد گفتند
بلی یارسول الله گفت خدایتعالی بندهٔ مؤمن را گوید تو لقاء من دوست داشتی او گوید آری بار خدایا
حق تعالی گوید چرا گوید بامید مغفرت وآمرزش تو خدای تعالی گوید من مغفرت وآمرزش شما
واجب کردم این جمله دلیل میکند برانکه لقاء بمعنی مصیر باشد

وابوالقسم بلخی وابوبکر اصم ظنّ درآیة برحسبان حمل کردند نه برعلم وگفتند مراد خوف است چه خوف
ازباب ظن باشد ومراد بلقاء مرگ باشد معنی آنست که آنانکه ازمرگ ترسند واین برسبیل مدح باشد ایشانرا
برای انکه چون ازمرگ ترسند اعداد واستعداد آن کرده باشند ومادام برسر توبه وتقوی باشند واین
وجهی است قریب بصواب برای انکه ظن ولقا هردو برحقیقة خود ماند وانهم الیه راجعون تکرار نباشد
چه اگر لقا برمصیر حمل کنند مصیر ومرجع هردو یکی باشد ورجوع بازگشتن باشد اگر گویند چگونه گفت
راجعون وراجع آنرا گویند که جای بوده باشد وازانجا بیامده پس بانجا شود وایشان هرگز بقیامت
نبوده اند تا انجا بازشوند جواب آنست که ایشان دردنیاهم درقبضهٔ خدابودند دربعضی احوال وخدایتعالی
بنوع تعجیل عقوبت ایشان نمی کرد چون بافنا شوند وخدایتعالی ایشانرا بازآفریند تاباتصرف خدای
شوند پس ازانکه بفنا ازتصرف او برفته باشند جواب دگر ازاو آنست که رجوع درآیة بمعنی صیرورة است
یقال رجع علی فلان منه مکروه وعاد الیه منه بلاء واگرچه پیش ازآن نبوده باشد همچنانکه شاعر گوید .
فان تکن الایام احسن مرّةً . الیّ فقد عادت لهن ذنوب . ای صارت واز پیش آن هردورا باو گناهی نبوده
بود . وجهی دگر آنست که ایشان بوجود ازمقدوری بشده باشند بعد از فنا با مقدور خدا آیند تا اعادهٔ
ایشان کند . والله تعالی اعلم بمراده *

یابنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم وانّی فضّلتکم علی العالمین * واتّقوا یوماً
ای پسران یعقوب بخاطر بیارید نعمت مرا آنکه کردم برشما وانکه من تفضیل دادم شمارا برجهانیان بترسی از روزی
لا تجزی نفسٌ عن نفسٍ شیئاً ولا یقبل منها شفاعةٌ ولا یؤخذ منها عدلٌ ولا هم ینصرون *
که کفایت نکند کس ازکس شیئی ونپذیرد ازاو شفاعتی وها نگیرند ازاو فدیه ونه ایشان را یاری کنند
واذ نجّیناکم من آل فرعون یسومونکم سوء العذاب یذبّحون ابناءکم ویستحیون نساءکم
چون برهانیدیم شمارا ازآل فرعون برشما نهادند بدی عذاب میکشتند پسران شمارا وزنده میکذاشتند زنان شمارا
وفی ذلکم بلاءٌ من ربّکم عظیمٌ * واذ فرقنا بکم البحر فانجیناکم واغرقنا آل فرعون
درآن امتحان از خدای تان بزرگ چون بشکافتیم بشما دریا برهانیدیم شمارا وغرق کردیم آل فرعون را
وانتم تنظرون * واذ واعدنا موسی اربعین لیلةً ثمّ اتّخذتم العجل من بعده وانتم ظالمون
وشما مینگری چون وعده دادیم موسی را چهل شب پس اخذ کردی گوساله از پس او وشما بیدادگر بودید
ثمّ عفونا عنکم من بعد ذلك لعلّکم تشکرون * واذ آتینا موسی الکتاب والفرقان لعلّکم
پس عفو کردیم ازشما از پس ازآن تا شما سپاس داری چون بدادیم موسی را توریة وشکافتن دریا تا مگر
تهتدون *
راه یافته شوی

این هفت آیة است خطاب با جهودان وترسایان عصر رسول علیه السلام وانکه حق تعالی بایاد داد ایشان را
نعمتها که بر اسلاف ایشان کرد ونعمت برپدران نعمت شمرد برفرزندان برای دو وجه را یکی انکه اگر نعمتها
نکردی ازنجات ایشان ازفرعون وغرق دریا ایشان نماندندی واینان دروجود نیامدندی ازپشت ایشان
وجه دوّم انکه نعمت برپدران ومفاخر ومناقب ایشان مناقب ومفاخر فرزندان باشد برای آن نعمت فرزندان خواند
آنرا وبرای آن تکرار کرد این کلمات را که مراد باین نعمتها جزاء آن نعمتهاست که درآن آیة گفت وانی فضلتکم . تفضیل
وترجیح وتزیید نظایر بود ونقیض تفضیل تسویه بود وتفضیل ایشان بر دیگران بان داد که دگر آیة شرح داد
من قوله اذ جعل فیکم انبیاء وجعلکم ملوکاً . الایة درایشان پیغمبران کرد وپادشاهان وایشان را چیزها
داد که جهانیان را نداد ومنّ وسلوی ازآسمان برایشان فروفرستاد فرعون را هلاك کرد ودگر نعمتها که
تفصیل آن درآیاتی دیگر بخواهد آمدن قوله عزّ وجلّ علی العالمین ای علی عالمی زمانهم مراد آنست که
شمارا تفضیل داد براهل روزگار خود برای انکه امّت پیغمبر ما علیه السلام مفضل آمد برایشان لقوله تعالی . کنتم
خیر امة اخرجت للناس . قوله واتقوا یوماً . عطف است علی قوله واذکروا گفت نعمتهای من یادکنی و
بترسی ازروزی ومعنی آنست که بترسی ازآفات واهوال وحوادث روزگار یعنی قیامت ومعنی انکه هر
چیزی ازافعال که شمارا دراهوال وشداید آنروز افکند انگه کلام را ملخص کرد وگفت بپرهیزی ازروز
لاتجزی نفس عن نفس شیئاً این جمله درمحل نصب است بانکه صفت یوم است لاتجزی ای لاتغنی ولاتکفی غنا
نکند وبجای او نبایستد من قوله علیه السلام البقرة تجزی عن سبعة ولغت اهل حجاز تجزی باشد از بنای
ثلاثی ولغت بنی تمیم تجزی باشد ازاجزا واخفش گفت معنی کلمه آنست که لاتقوم مقامها وگروهی دیگر گفتند
لاتجزی لاتقضی واصل مجازاة مکافاة ومقابلة بود ومنه الجزاء وپاداشت را ازاینجا جزا گویند وفیه دراو
مضمر است وتقدیر چنین است که لاتجزی فیه نفس عن نفس شیئاً ای حقاً مماوجب علیه حق که براو
واجب باشد ازعقاب وعوض وحساب وجزآن یعنی که هرنفسی را بگناه خود گیرند وجزای عمل او

بدیگری ندهند ومستحقات او ازاعواض وجزای آن بدیگری نیفکنند چنانکه حق تعالی گفت . ولا تزر وازرة وزر اخری . وقوله لکلّ امری منهم یومئذ شأن یغنیه . آنروز حمایت نباشد ورشوه نپذیرد وفدیه نستانند وانچه مانند این باشد این جمله داخل است تحت قوله لاتجزی نفس عن نفس شیئاً قوله تعالی لایقبل منها شفاعة . قبول اخذ چیزی باشد وتلقی او ومنها راجع است بانفس یعنی قبول نکنند از هیچ کس شفاعتی مفسران گفتند مراد بایة جهودانند که ایشان گفتند مارا باکی نیست که پدران ما انبیا واوصیاءاند مارا شفاعة کنند حق تعالی باز نمود که شفاعت ایشان مقبول نخواهد بودن واین آیة دلیل نکنند بر قول معتزله در نفی شفاعت چه آیه مخصوص است بجهودان واگر مخصوص نبودی تخصیص بایستی کردن علی کلّ حال بایاتی که متضمن اثبات شفاعت است من قوله ولا یشفعون الا لمن ارتضی . وقوله من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه . ونیز باجماع امت منعقد است بر ثبوت شفاعت خلاف ازمیان ما ومعتزله در آن افتاد که شفاعت دراسقاط مضار باشد یادر زیاده منافع بنزدیک ما حقیقة شفاعت دراسقاط مضار بود وبنزدیک ایشان درزیاده منافع وحدّ شفاعة التماس باشد ازغیری اسقاط مضرة ازکسی بروجهی کهاگر شفاعت نبودی آن مضرة بدورسانیدی ودلیل براین آنست که عرف مستمراست وعادة که شفاعت درحق جناة وخونیان وکسانی استعمال کنند که مستحق کشتن وعذاب باشند ودر وضع لغت هم برای اسقاط مضار است دلیل براین قول شاعر غطفان است بروایة مبرد وقالوا تعلّم انّ مالك ان یصب . نفدك وان یحبس نذرك ونشفع . شفاعت را نیز استعمال کرده‌اند درزیاده منافع فی قول الحطیة وذاك امرء ان تأته فی ضیعه الی ماله لاتأته بشفیع . وبمعنی معاونت استعمال کرده‌اند فی قول النابغة . اتاك امرؤ مستعلن لك بغضة . له من عدوّ مثل ذلك شافع . ای معین وفی قول الاحوض کان من لامنی لاضرمها . کانوا للیل یلومها شفعوا . ای تعاونوا واصل شفاعت ازشفع باشد وشفع جفت باشد ووتر فرد برای آن شفیع خوانند اورا که دوم مشفوع فیه باشد درکار او وذبّ ازو چنانکه امیرالمؤمنین گفت علیه السلام الشفیع جناح الطالب گفت شفیع بال طالب باشد وشفیع آن باشد که شفاعت کرد وشفع آن باشد که دوم تنها می‌شد ویك تفسیر این دادند قول رسول علیه السلام اشفعوا توجروا گفتند بمعنی آن است که دوم انکس شوی که اورا درصف نماز جماعت تنها بینی تامزد باشد شمارا و شفع خلاف وتر باشد وشفعه دربیع معروف است وشافع طالب باشد وشفیع بلیغ تر باشد ازاو ومشفوع الیه انکس باشد که اورا شفاعت کنند ومشفوع فیه آن باشد که درحق او شفاعت کنند وشفیع مشفع مقبول الشفاعة باشد وشفاعت وذریعه ووسیله ووصیله متقارب باشد وپیغامبررا صلوات الله علیه وامامانرا واولیارا شفاعت باشد وبیان کردیم که شفاعت دراسقاط مضار بود لقول النبی علیه السلام شفاعتی لأهل الکبائر من امتی . وآیة مخصوص است بجهودان که خدای تعالی ایشان را نومید بکرد ازشفاعت هر شفیعی برای کفرشان وانکه اجماع است که کسی برای کافران شفاعة نخواهد کردن ولا یؤخذ منها عدل عدل وحق وانصاف نظایر باشد ونقیض عدل جور بود وعدل مصدر بود وباشد که بجای اسم فاعل بنهند عادل را عدل خوانند وواحد وتثنیه وجمع دراو یکسان باشد وعدل نظیر چیز باشد وهمتای او وازاینجاست بربهم یعدلون ای یشرکون با او همتا فرود آرند وعدل عن الطریق اذا جاز ونکب عنه و عدل درآیة گفتند فدیه است یعنی فدا ازایشان نستانند وگفته‌اند عدل فریضه است من قولهم لایقبل الله منه صرفاً ولا عدلاً ای سنةً ولا فریضةً ومعنی آن بود که طاعة فرائض ازایشان قبول نکنند برای انکه واقع

نباشد ازایشان بروجه مشروع ابن کثیر واهل بصره تقبل بتا خوانند وباقی قرّاء بیا خوانند انکه بتا خواند برای لفظ شفاعت که مؤنث است وآنکه بیا خواند برای انکه فعل مقدم است وتأنیث نه حقیقی است وبرای انکه میان فعل وفاعل فاصله است کما قال تعالی . لئلاّ یکون للناس علی الله حجة . خدایتعالی دردگر آیة میگوید فلن یقبل من احدهم ملاء الأرض ذهباً ولو افتدی به . اگر زمین پرازرز کرده اورا باشد بفدیه بدهد ازاو قبول نکنند ودرخبر است که رسول علیه السلام گفت . یحشر الناس حفاة عراة غرلا . گفت خلقان را حشر کنند برهنه پا برهنه تن ختنه ناکرده عایشه گفت یارسول الله زنان هم برهنه باشند گفت بلی گفت وا سوأتاه وا رسوای رسول علیه السلام گفت روز قیامت مردان اززنان بیخبر باشند وزنان ازمردان آنروز همه بخود مشغول باشند کسی را پروای کسی نبود : لکلّ امرءٍ منهم یومئذٍ شأن یغنیه . سه جایگاه آن بود که کس کس را یاد نکنند نزدیك انکه نامها بر آن شود یکی را نامه بدست راست میدهند ویکی را بدست چپ عند آن مردم متحیر باشند وانکه بنزدیك ترازو می آیند وحق تعالی حساب خلقان کند یکی را حسنات ترجیح دارد ویکی را سیئات درآن حال بنده متحیر بود یك بار باحسنات مینگرد یك بار باسیئه مینگرد تاخود رجحان کدام خواهد بودن وعند آن بسر دو راه رسند که گروهیرا ببینند بدست راست ببهشت میروند وگروهی را بدست چپ بدوزخ می برند انجا نیز متحیر باشند که نداند که اورا بکدام دست خواهند بردن اعاذنا الله فی ذلك الیوم من اهواله وشدایده بمنه ورحمته ، قوله ولاهم ینصرون . ونه ایشان را یاری کنند نصرة معونة باشد وضد او خذلان بود وانصار جمع ناصر بود و انصار رسول علیه السلام اعوان او بودند ازاهل مدینه وانتصار انتقام بود وتنصر آن باشد که ترسا شد ونصرانی منسوب است باجائی که اورا ناصر گویند ونصاری جمع او باشد ونصرت السماء آن باشد که باران ببارید ازآسمان ونصرت بمعنی عطا باشد چنانکه شاعر گوید ، ابوك الذی اعطی علیّ بنصره ، واسکت عنی بعده کل قائل ، قوله واذ نجیناکم من آل فرعون ، اذ ظرف است زمان ماضی را ازآن فعل که درآیة مقدّم رفت من قوله اذکروا نعمتی اذ نجیناکم ونجاة وخلاص وسلامت نظایر بود وضد نجاة هلاك بود تقول نجا ینجو نجاةً اذا تخلص ونجا ینجو نجاً اذا اسرع وناجی فلان فلاناً اذا اسرّ الیه والنجوی السرّ قال الله تعالی انما النجوی من الشیطان ونجاة ونجوه زمین بلند باشد چنانکه شاعر گفت ، فمن بنجوته کمن بعقوته ، والمستکن کمن یمشی بقرواح ، ونجوا بری باشد که اول پدید آید ونجو حدث باشد واستنجا تطهیر موضع نجو باشد سوا اگر باب باشد واگر باحجار ونجوت فلاناً آن باشد که گفتیم اورا که بوی دهنت باز نمای وآن را استنکاه خوانند یعنی طاب نکهة وشاعر گفت ، نجوت مجالداً فوجدت منه ، کریح الکلب مات حدیث عهد ، ونجوة الشاة آن باشد که پوستش بکندم ونجوت العود آن باشد که پوست باز کردم چوب را واصل باب نجوه باشد وآن زمین بلند باشد گفت یاد کنی نعمتهای من چون برهانیدم شمارا ازآل فرعون وآل واهل ازروی وضع یکی باشد وآن ازابدال است برای قرب مخرج ها وهمزه ودرعرف فرق باشد میان ایشان که اهل عام تر بود ازآل برای انکه گویند اهل الکوفة واهل البصرة ولا یقال آل الکوفة ویقال اهل الرجل ولا یقال آل الرجل وکذا اهل الحرب واهل الجنة واهل النار ، واما آل فرعون مراد قوم او واهل دین او باشند وآل سراب باشد وآل الرجل آلةً آل او باشد کتمره وتمر والالة شدید من الشداید باشد قالت الخنسا ، فاحمل نفسی علی آلة . فاما علیها واما لها ، وآل شخص باشد

واصل كلمه ازاول باشد وآن رجوع بود وفرعون نام پادشاه عمالقه است چنانكه قيصر گويند پادشاه رومرا
وقيل گويند پادشاه حميررا وفغفور پادشاه چين‌را وكسرا پادشاه پارس‌را وخاقان ملك تركرا وتبع
ملك تابعه وايشان جماعتی‌اند ازعرب واواسمی اعجمی غير منصرف للعجمية والعلمية وگفته‌اند نامش
مصعب بن الريّان بود وگفته اند كه وليد مصعب بود وگفته‌اند ريّان بن الوليد فرعون درمصر درعهد
يوسف عليه‌السلام بود كه خزاين مصر دردست يوسف كرد كما قال تعالى حكاية عنه ، اجعلنی علی خزائن
الارض ، واين فرعون بيوسف ايمان آورد واو درعهد يوسف عليه السلام بمرد ازپس او پادشاهی
بقابوس بن مصعب رسيد ويوسف عليه‌السلام زنده بود اورا دعوة كرد باسلام اجابت نكرد وجباری بود
ظالم ويوسف عليه‌السلام درعهد مملكت او باپيش خدای تعالی‌شد واين‌قابوس درملك ديرگاه بماند پس
خدای تعالی هلاكش كرد ازپس او برادرش ابوالعباس الوليدبن مصعب بپادشاهی نشست ونسب او الوليد
بن مصعب بن‌الريّان بن اراشة بن شروان بن‌عمر بن فاران بن‌عملاق بن‌لاوذ بن سام بن نوح عليه‌السلام اين
فرعون موسی عايه‌السلام بود

. يسومونكم ای‌يكلفونكم . برشما می‌نهند من‌قولهم سامه‌الخسف اذا حمله‌الظلم قال‌الشاعر . ان‌سيم خسفاً
وجهه تربداً . والسوم‌السعر نرخ باشد همچونين يقال ساومته علی كذاباونرخ كردم واز اينجاست
حديث رسول عليه‌السلام . لايدخل احدكم فی سوم اخيه . وسوم همچنين مداومت چرا كردن شترباشد
وسوم‌نيز آن‌باشد كه ميرود وميچرد وتسويم علامت باشد ومنه قوله‌والخيل المسومة ای المعلمة من‌السمة
وهی‌العلامة وكذلك‌السيما والسيميا سوءالعذاب من‌قولهم‌سائه كذا اذا احزنه وساء خلاف‌سرّ باشد ومساه
نقيض مسرة بود واساة ضدّاحسان‌بود گفته‌اند سوءالعذاب آن بود كه قبطيان بنی اسرائيل‌را بنده
گرفته بودند ايشانرا كارهاء سخت فرمودندی ازبرزگری وكارگل كردن وخشت زدن وبارگران‌كشيدن
وگفته‌اند سوءالعذاب آن‌بود كه ايشان‌را كارهاء پليد فرمودندی چون كناسی وحفاری ومانندآن‌قوله
. يذبحون‌ابنائكم . تذبيح تكثير ذبح بود وهرآن‌فعلی كه ثلاثی اومتعدی باشد تفعيل دراو برای مبالغه
وتكثير فعل‌باشد چون تقطيع وتكسير وتفريق ومانند اين وابناء جمع ابن باشد وجمع تكسير گويند اين‌را
وجمع سلامت‌او بنون باشد درحال رفع وبنين درحال نصب وجرّ واصل ذبح شق وشكافتن بود يقال
ذبحت‌المسك اذا فتقت‌فارته . چون نافهٔ مشك بشكافی ذبحت گوئی وذبح نيز فت‌بود چون فشردن غوره
وفت‌كسرباشد چنانكه شاعر گفت . كان عينی فيهاالصاب مذبوح . ای مفتوت من‌قولهم‌الفت فی‌العين
كفت‌الحصرم . ومذبح حلق‌بود ومذبح كارد باشدكه آلة ذبح بود وذبح مصدر بودوذبح گوسپندباشد
كه‌كشتن‌را شايد من‌قوله تعالی . وفديناه بذبح عظيم . وذبح بنتی تلخ باشد من قول‌الاعشی . انما قولك
صاب وذبح . وسبب دركشتن پسران بنی‌اسرائيل آن‌بودكه فرعون عليه‌اللعنة چون‌عمراو درازشد وظلم
عظيم دركردن‌گرفت درملك خود خدای‌تعالی خواست تا موسی‌را به پيغامبری فرستد شبی فرعون
درخواب ديد كه آتشی ازبيت‌المقدس برآمدی عظيم وگرد سرای فرعون‌را فرا گرفتی ودرسرای
او افتادی وسراهای او بسوختی ودرسراهای قبطيان افتادی وبسوختی وبنی‌اسرائيل‌را هيچ گزند
نكردی فرعون ازآن خواب بترسيد بردگر روز كس فرستاد وكاهنان ومعبران‌را بخواندند وخواب بر
ايشان عرضه كرد ايشان گفتند اين خواب دليل آن ميكند كه ازبنی اسرائيل كسی بيايدكه هلاك تو

وقوم‌تو وخراب مملكت‌تو بردست‌او باشد اوكس‌فرستاد وقابلگان واهل مصررا بخواند وبر زنان
بنی‌اسرائيل كه آبستن بودند موكل كرد وبفرمود تا ازميان مردان وزنان جدا كردند وگفت وای بدان
كس‌كه بازن خلوة كند وچون‌زنی باربنهادی اگردختر بودی رها كردی واگر پسربودی بكشتندی
تا چندسال براين‌قاعده ميراندند مرگ درمردان بنی‌اسرائيل افتاد وبسياری بمردند قبطيان برخاستند
وبنزديك فرعون آمدند وگفتند پيران بنی اسرائيل منقرض شدند وتو كودكان ايشان را ميكشی نسل
ايشان منقطع شود وفردا مارا كسی نباشد كه برای‌ما كاری‌كند و خدمت‌كند مارا ومارا كار بدست
خود بايدكردن فرعون گفت رأی آنست كه يكسال ببايد كشتن ويكسال رها بايد كردن بر اين‌جمله
قرار دادند خدای تعالی قضا چنان كرد كه هارون درسال امن وعفوزاد وبيكسال مه موسی بود و
چون سال قتل وخوف‌بود مادرموسی بار برگرفت خائف ودلتنگ شد وبيك رواية آنست كه‌كس‌ها
كه علم كتب اوايل شناختندفرعون‌را گفتند مادر كتابها چنين می‌يابيم كه اين كودك كه ملك توبر
دست‌او تباه شود از پشت‌عمران باشد وعمران مؤمن بود وايمان پنهان ميداشتی وازجملهٔ خاص فرعون
بود وفرعون‌اورا گفت نخواهم كه هيچ يكساعت ازپيش من غايب باشی بشب وروزگفت همچنين كم
بشبها پيش‌او خفت شبی ازشب‌هافرعون بركوشك خود خفته‌بود وعمران نيز پيش‌اوخفته بود خدايتعالی
فرشته‌را بفرستاد مادرموسی‌را برگرفت وبنزديك عمران آورد واوخفته وبنزديك عمران بنهاد اورا
عمران ازخواب درآمد مادرموسی‌را ديد بنزديك خود دركوشك فرعن گفت توچگونه آمدی اينجا و
چيذ درها بسته‌است وحجاّب وحرّاس نشسته گفت‌من ندانم ومن نيامدم مرا اينجا آوردند عمران
دانست كه آن كار خدايست بربالين فرعون باوخلوت كردواوبموسی بار برگرفت وآن‌فرشته اورا باجايگاه
خود برد چون‌حمل ظاهر شد عمران برخود بترسيد ازانچه فرعون براوعهد وميثاق گرفته بود كه
هيچ گرد زنان نگردد وخلوة نكند بهيچ وجه واوقبول كرده‌بود چون حمل آشكارا شد مردم ايشان
بازگفتند بسمع فرعون‌رسيدفرعون‌گفت مرا باور نيست كه‌من يك‌لحظه اورا ازپيش خود فرو نگذاشتم
انگه جماعتی زنان معتمدرا ازخاص‌خود بفرستاد تا ان‌حال بنگرند بيامدند وبديدندوتفحص كردند
خدای‌تعالی فرمان داد تا كودك‌باپشت مادرشد وايشان بازگشتند وخبر دادند وسوگند خوردند كه
اين معنی هيچ نيست فرعون بفرمود تاآن ساعيان‌را عقوبت كردند ودر برّ واكرام عمران بيفزود
وهمچونين می‌بود تا وقت وضع چون بار بنهاد خبر بسمع فرعون رسيد گماشتگان و خاصان خودرا
بفرستاد تا بدانند كه اينحال چگونه‌است كسی آمد وخبر بمادر موسی‌آورد كه كسان فرعون می‌آيند بتفحص
اين حال او كودكرا برگرفت ودرتنور نهاد وسرتنور برنهاد وخود بگريخت وخانه رها كرد و
خواهراو كه خالهٔ موسی بود درآمد وازآن حال بيخبر بود آتش بياورد ودرتنور نهاد تاپارهٔ نان پزد در
تنورآتش زبانه ميزد كسان فرعون درآمدند وهمه سرای زير وزبر كردند ومادرموسی‌را بدست‌آوردند
هيچ نديدند بسرتنور نرفتند كه آتش عظيم دراوظاهر بود وهم ايشان ازآن دور بودند برفتندوخبر
دادند فرعون‌راچون ايشان برفتند مادرموسی خواهررا گفتی كودك‌راچه كردی گفت‌من كودكرا نديدم
گفت كودك درتنوربود همانا آتش‌را درتنور نهادی وكودكرا بسوختی وجزع گرفتن گرفت انگه بسر
تنور آمد وفرو نگريد موسی عليه‌السلام درميان‌تنور نشسته‌بود وآتش گرداوميگرديد واورا گزندنميكرد

مادر موسی شادمانه شد وبدانست که خدای تعالی را درزیر آن کار سرّی هست کودک را برگرفت اهل
اشارة گفتند خدای تعالی برای آن این حال بمادر موسی نمود تا چون فرماید اورا بوحی الهام که موسی را
باب افکن او ایمن باشد واوثق وداند که آن خدای که اورا درآتش نگاه داشت در آبش نگاه دارد
وتمامی قصه چون بایات میرسیم گفته میشود انشاءالله تعالی وبه الثقة . قوله تعالی ویستحیون نسائکم
. استحیا استبقا باشد وسین طلب راست یعنی طلب حیوة ایشان میکردند وایشان را زنده رها میکردند
پسران را میکشتند ودختران را رها میکردند واین لفظ دراینجا استفعال من الحیوة باشد ودر دگرجا
استفعال من الحیا باشد شرم داشتن بود نساء لفظ جمع است نه از لفظ واحد وواحدة المرئة باشد چنین
مسموع است برخلاف قیاس ونساء گفت واگرچه اطفال بودند واطفال را نساء نگویند برای دو وجه
یکی انکه زنان را می کشتند علی التغلیب چنانکه مردان وکودکان را بیک جا گویند جاء الرجال علی تغلیب
الرجال ووجه دوّم انکه برای آن ایشان را رها میکردند تازنان شوند بر توسع ایشان را زنان خوانند .
قوله وفی ذلکم . ودراو دوقول است یکی انکه اشارت است بسوم وتکلیف ایشان وبلا بمعنی محنة ومشقة
باشد براین قول واضافهٔ آن با خدای جل جلاله بر توسع باشد ازانجا که بتمکین وتخلیه بود وقول دوم آن
بود که اشارة بنجات است یعنی درآن نجات بلایست ازخدای عظیم یعنی نعمتی است ازخدای تعالی وبلا هم
بمعنی نعمت باشد وهم بمعنی شدة برای انکه اصل او ابتلاست وامتحان ازخدای تعالی بندگان را بهردو بود
هم بنعمة وهم بشدّة یقال بلوت الرجل وابتلیته وبلاه الله وابلاه بلاءً حسناً بیانش قوله تعالی
ونبلوکم بالشرّ والخیر فتنة . ای نخبرکم بهما اختباراً وفتنه هم اختبار باشد ونصب او بر مصدر است لامن
لفظ الفعل چنانکه گویند اعجبنی حباً شدیداً قال الله تعالی . والله انبتکم من الارض نباتاً والتقدیر انباتاً
وقال تعالی وتبتل الیه تبتیلاً ای تبتلاً . قال زهیر . جزی الله بالاحسان مافعلا بکم . وابلاهما خیر البلاء الذی
یبلوا . ودرمثل البلا ثم الثناء یعنی النعمة ثم الشکر ودرمعنی مثل این بهتر که الاختبار ثم المدح اوّل بیازما وانگه
مدح کن وقریب است باین معنی قول رسول علیه السلام اخبر تقله وقولی دیگر آنست که وفی ذلکم اشارت است
الی قوله تعالی ویستحیون نسائکم یعنی دراستبقاء دختران وقتل پسران بلاء وامتحانی است عظیم که طبع
مردم بپسران مایل باشد واز دختران نافر ازاینجا گفت حق تعالی . فاذا بشر احدهم بالانثی ظل وجهه
مسودّا وهو کظیم سروران ماهما ثالث حیوة البنین وموت البنات لقول النبی علیه السلام دفن البنات من المکرمات
ودیگر میگویند درحق دختران وبمعنی کرده است . القبر اخفی سترة للبنات . و دفنها یروی من المکرمات
. اماتری الرحمن سبحانه . قد وضع النعش بجنب البنات . ودیگر میگوید دراستثقال دختران . لکل ابی
بنت اذا هی ادرکت . ثلاثة اصهار اذا ذکر الصهر . فروج یراعیها وبیت یکنها . وقبر یواریها وخیرهم القبر
. ودیگر میگوید دراستثقال رنج عیال ونیز معنی انگیخته است . مالالمعیل وللمعالی انما . یسمی الیهنّ الفرید
الواحد . کالشمس تحجاب السماء فریدة . وابوبنات النعش فیها راکد . یعنی النجم الذی یقال له القطب لانّ
بنات النعش تدور حوله . وبرای آن گفت خدای تعالی من ربکم که تکلیف کرد تحمل مشقت ایشان وتربیت
واحسان باایشان خلاف انکه عرب کردندی از وأدی که دختران زنده دفن کردندی در جاهلیة
تاناسزا بخطبهٔ ایشان نیاید وازاینجا گفت آن شاعر که ناکفوی بخطبهٔ دختران او آمدند . تبغی ابن کور
والسفاهة کاسمها . لیستاد منا ان شتونا لیالیا . فما اکبر الاشیاء عندی خرازة . بان ابت مرزیاً علیک وزاریا

. وانا علی عض الزمان الذی تری . تعالج من کره المخازی الدواهیا . فلا تطلبنها یابن کور فانه . علی الناس
مذقام النبی الجواریا . فان الذی حدثتها فی انوفنا . واعناقنا من الاباء کماهیا . ودیگری میگوید که پای بسته
مانده است بدختران ازانکه سفر کند ودر زمین برود . لقد زادالحیوة الی حباً . بناتی انهن من الضعاف
. مخافة ان یرین البوس بعدی . وان یشربن رنقاً بعد صاف . وان یعرین ان کسی الجواری . فتبنوا العین
عن کرم عجاف . ولولاهنّ قدسوّمت مهری . وفی الرحمن للضعفاء کاف . ورسول صلی الله علیه وآله گفت
. من ابتلی من هذه البنات بشی فاحسن الیهنّ کن ستراً له من النار . گفت هرکرا امتحان کنند بچیزی از
این دختران وبایشان احسان کند فردای قیامت ایشان را پرده باشد ازدوزخ یعنی حاجزی وحایلی قوله
تعالی واذ فرقنا بکم البحر ای فلقنا . چون بشکافتیم مادریارا وبیان کردیم که اذ ظرف زمان ماضی است و
عامل دراو فعل مقدم است من قوله اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم . وفلق بلیغ تر باشد از فرق پس فرق وفلق وفصل
وقطع وقصم وفصم چنانکه متناسب الحروفند متقارب المعنی اندو فرق آن پاره باشد که از چیزی جدا کنند چنانکه
گفت فانفلق فکان کل فرق کالطود العظیم . ونقیض فرق جمع بود وفرق مفرق شعر الرأس باشد وفریق
من الناس طایفه وجماعتی باشند ازمردمان ودریارا برای آن بحر خوانند که فراخ باشد وتبحّر فلان فی العلم
اذا اتسع فیه ومتبحر آن باشد که درعلوم اتساع وفراخی دارد وبحر که شکافتن بود هم از اینجاست که در
شق فراخی پیدا شود وبحرت اذن الناقة گوش شتر بشکافتیم وبحیره شتر گوش شکافته باشد وباحر مردی
باشد که چون با او سخن گویند مبهوت شود و بحرانی منسوب باشد بحرینی . ودم بحرانیّ وباحریّ .
خونی باشد سخت سرخ ازخون شکم واصل باب اتساع است وسبب دراین آن بود که چون فرعون ظلم و
طغیان از حد ببرد وخدای عز وجل هرچه ممکن باشد باوازباب اعذار وانذار وابلاغ حجت بکرد
واورا چهارصد سال عمر داد در ملک وتمکین کرد واو الا طغیان وعتو نیفزود وحی کرد بموسی علیه السلام که مدّت
فرعون ووقت هلاک او درآمد ونجاة این مستضعفان ازدست او بفرمای بنی اسرائیل را حلّی که قبطیانرا
هست بعاریة بخواهند ودرشب برو وایشان رابر بنی اسرائیل بیامدند و قبطیان را گفتند مارا عروسی
وخرمی هست حلّی وجواهری که شمارا هست بعاریة بما دهی تاما روزی چند بداریم ایشان بدادند
وموسی علیه السلام ایشانرا خبر داده بود وشبی معین وعده کرده است ایشان آن شب همه جمع شدند و از
مصر بیرون آمدند وعدد ایشان ششصد هزار وبیست هزار مرد مقاتل بود چه هرکس را زیر بیست سال
بود درآن حساب نیاوردند وهرکه را بالاء شصت سال بود درآن حساب نبودی موسی علیه السلام آن
شب ازمصر بیرون آمد وجمله بنی اسرائیل بااو چون براه آمدند تا بروند راه نیافتند موسی متعجب فروماند
پیران بنی اسرائیل را بخواند وگفت این چه حال است وماچرا راه نمی یابیم گفتند ما ازپدران خود شنیده ایم
که یوسف علیه السلام وصیت کرده است که چون بنی اسرائیل ازاینجا بیرون شوند باید تا مرا باخود ببرند
همانا تاما ازاین سبب راه نمی یابیم موسی علیه السلام گفت پس درمیان شما کیست که او گور یوسف شناسد
گفتند همانا کسی باشد موسی علیه السلام خدایرا دعا کرد گفت بارخدایا هرکه گور یوسف وجای آن بداند
. فاضرب علی اذنیه اذا نادیته . چون من ندا کنم آواز من بشنوان اورا انگه موسی علیه السلام برخاست و
برمحافل بنی اسرائیل گذر میکرد وآواز میداد که هرکس که ازشما گور یوسف شناسد مرا راه نمائی
برآن پیران ایشان نمی شنیدند تا در خبر هست که ازمیان دومرد میگذشت نزدیک وباواز بلند ندا میکرد

وایشان آوازاونمی شنیدند بدعای اوبرای انکه ایشان نمیدانستند تابرسیدن بعجوزی که آواز او بشنید و
گفت یاموسی من دانم جای گور یوسف ولکن تورا راه نمایم تابرای من چند دعا بکنی واز خدای چند
حاجت بخواهی موسی علیه‌السلام گفت ازخدای دستوری خواهم تا خدای دستوری دهد مرا که برای
تو دعا کنم ازخدای تعالی درخواست خدای تعالی رخصت داد موسی علیه‌السلام گفت یاعجوزه چه خواهی
گفت ازخدا درخواه تا جوانی وقوت بامن دهد وچون بروی ازاینجا مرا باخود ببر وفردای قیامت
چون ببهشت روی مرا باخود ببر موسی علیه‌السلام درحق او این دعا بکرد وخدای تعالی این اجابت کرد
گفت اکنون گور یوسف مرا بنمای اوآمد تابجائی واشارة کرد در میان رود نیل وگفت اینجاست
خدای تعالی‌را دعا کن تاآب از اینجا برود تاگور پیدا شود موسی علیه‌السلام خدایرا دعا کرد آب رود
نیل ازبالا بایستاد وانکه از زیر آن بود برفت وگور یوسف پیدا شد موسی علیه‌السلام بفرمود تاآن جای
بشکافتند ویوسف‌را ازانجا بیرون آوردند ودر تابوتی ازسنگ مرمر نهاده برگرفت وبفرمود تا بشام
دفن کردند وحق تعالی بدعای موسی ومعجزهٔ او آن شب‌را درازکردوخواب برقبطیان مسلط کرد تاازآن
حال بی خبر ماندند و در آن شب خدای مرگ براطفال قبطیان افکند تا هیچ سری نماند که در او یکی
یادو نمردند وبیشتر اطفال فرمان یافتند قبطیان بامداد بدرآمدند معزّی همه‌را تعزیه بود بدفن آن
مردگان مشغول شدند و بافقد وتفحص احوال بنی اسرائیل نپرداختند تا نماز دیگر بیگاه‌بودیکشب
چون در شهر نگاه میکردند هیچ کس‌را از بنی‌اسرائیل نمی دیدند عجب داشتندطلب کردند در بازارهانبودند
ودرمحلها نبودند آهنگ سراهای ایشان کردند درها استوار بسته بود ببامها برفتند ونگاه کردندکسیرا
ندیدند فرعون را خبردادند از گریختن بنی اسرائیل فرعون گفت ایشان بالشگرها جمع شدند ومنادیان
ندا میکردند که . انّ هؤلاء لشرذمة قلیلون وانّهم لنا لغائظون وانالجمیع حاضرون . وتعبیه‌ساختند وموعد
کردند که چون خروس بانگ کند برویم حق تعالی تقدیر کرد که آن شب در همهٔ دنیا هیچ خروس
بانگ نکردند تا روز روشن شد فرعون لشگر بساخت وهامانرا بر مقدّمه با هزار هزارونهصد هزار
سوار بفرستاد وفرعون برساقهٔ لشگر برفت با هفتاد هزار سوار همه باجامهاء سیاه واسبان سیاه و موسی
علیه‌السلام درپیش ایشان میرفت هارون بر مقدّمهٔ او واو بر ساقهٔ لشگر همچونین میرفتند بکناردریا
رسیدند وآب دریا درغایت زیادةبود چون بکناردریا رسیدند باپس نگاه‌کردند لشگر دیدند در پیش دریا
واز پس لشگر فرعون موسی علیه‌السلام فروماند در خدای تعالی تضرّع کرد بنی اسرائیل گفتند یا
موسی مارا چه تدبیراست مارا راه نمای دریا درپیش وازپس دشمن ماچه چاره سازیم گفت دل مشغول
بدارید . انّ معی ربی سیهدین . خدای تعالی بامن است مارا راه نماید حق تعالی وحی کرد بموسی .
ان اضرب بعصاك البحر . عصا بردریا زن درخبر میاید که موسی علیه‌السلام یکبار عصا بزد هیچ اثرنکرد
باز دگر باره عصا بردریازد وگفت یاابا خالد انفلق باذن الله ای اباخالد شکافته شو بفرمان خدا شکافته
شد ودوازده راه خشک دراو پیدا شد برای انکه بنی‌اسرائیل دوازده سبط بودند هرسبطی‌را نقیبی
بود هر نقیبی برهی فرو شدند وسبط او درقفای او حق تعالی باد وآفتاب‌را فرمود تاآن راهها ازوحل
خشک کردند چنانکه درخبرمی آید که ازسم اسبان ایشان گرد درهوا میشد چون بمیانهٔ دریا رسیدند
یکدیگررانمی دیدندگفتند یاموسی ما احوال‌دوستان وخویشان‌خود نمیدانیم مبادا که غرق‌شده باشند

موسی دعا کرد تاخدای تعالی آب‌های نیل‌را وحواجزرا که ازآب بود طاقها ساخت تا آنان که برآن
کنارمیرفتند می‌نگریدند آنان‌را که بردگرطرف میبودند تابکنارهٔ دریا رسیدند چون بساحل رسیدند
فرعون بکنار دریا رسید چون آن راهها خشک دیدند دانست که آن بمعجزهٔ موسی‌است خواست تا
تلبیس کند برعوام گفت ازهیبت من دریا بشکافت وراهها خشک پیدا شد تاما دشمن خود بگیریم
فرو شوی وایشانرا بگیری ایشان گفتند ما نرویم تاتو درپیش ما نباشی فرعون تعالل میکرد ودردریا
نمیشد براسپی‌فحل نشسته بود جبرئیل علیه‌السلام بیامد براسپی مادیان نشسته واسب درپیش اسب‌فرعون
راند وبدریا فرو شد چون اسب فرعون بدریا فرو شد قبطیان همه فرو شدند میکائیل علیه السلام از
پس درآمد وهمه‌را بدریا کرد ورها نکرد که یکی ازایشان بماند که بدریا فرو نشود چون قبطیان بدریا
فرو شدند وجملهٔ بنی‌اسرائیل ازدریا برآمدند ودرخبرچنین میاید که آخرکس که ازبنی‌اسرائیل ازدریا
برآمد آن وقت بود که آخرکس ازقبطیان فرو شد چون ایشان جمله برآمدند وایشان جمله فروشدند
حق تعالی فرمان داد تاآن طاقهای آب برهم آمد فرعون چون علامت غرق وهلاك دید وملجأ شد
گفت آمنت انه‌لااله الاالذی آمنت بنواسرائیل‌وانا من‌المسلمین . جبرئیل علیه‌السلام پاره گل دریا برگرفت
وبردهن او زد گفت . الان قد عصیت قبل وکنت من‌المفسدین . اکنون میگوئی که گرفتارشدی
وپیش ازاین عاصی ومفسد بودی وبنی اسرائیل ازکنار دریا مینگریدند گفتند یاموسی ماچه ایمن باشیم
که فرعون ازرهی دیگر برآمده باشد وبرفته باسرملك خود شود ومارا رنجه دارد موسی گفت ایمن‌باشی
که خدای تعالی فرعون‌را وقومش‌را جمله هلاك کرد گفتند یاموسی مارا دل ساکن نشود تا فرعون را
مرده نه بینیم موسی علیه‌السلام دعا کرد تاخدایتعالی جثهٔ فرعون‌را برسرآب آورد باجمله سلاحها که
پوشیده داشت ودرخبرچنین‌است که چهارصد من آهن براو بود تابنی اسرائیل اورا دیدند وساکن
شدند وذلك قوله تعالی . فالیوم ننجیك ببدنك ای بدرعك والمعنی مع درعك لتکون لمن خلفك . آیة این
قصه غرق فرعون‌است قوله . واغرقنا آل فرعون . غرق رسوب باشد درآب علی ماقاله صاحب‌العین
وحقیقة او درآب باشد انگه درطیب ووام وکارهاء دگر برتوسع استعمال کنند یقال غرق فی‌الأمر وفی
الدین . گویند فلان‌دراین‌کارغرق شدودروام غرق‌است وغرق‌وغریق اسم‌فاعل باشد واغرق فی‌القوس
اذا بالغ فی نزعها . چون کمان بیش ازاندازه بکشند اغرق گویند وهرکاری که دراو مبالغه کنند
اغراق دراو استعمال کنند وغرق غیره دیگری‌را غرق کرد ولفظ عام‌را که شامل بود جمله متناول
خودرا مستغرق گویند . واغرورقت عینه . آن باشد که چشمش پرآب شود . وانتم تنظرون . واو
حال‌راست یعنی ما این غرق فرعون وقومش بچشم شما کردیم درحالیکه دراو می نگریدید ونظر بمعانی
مختلف آمده‌است بمعنی تقلیب حدقه است بجانب منظور برای طلب رؤیة او واین طریق رؤیة باشد و
سبب او وانکس که گمان برد که نظر بمعنی رؤیت باشد خطایش ازاینجا افتاد ونظر بمعنی فکر باشد فی
قوله تعالی . اولم ینظروا فی ملکوت السموات وافلا ینظرون الی الابل کیف خلقت . قل انظروا ماذا فی
السموات والارض . فانظروا الی آثار رحمة الله . الی غیرذلك من الایات . واین قسمت درقرآن نظایر
بسیار دارد ونظر بمعنی رحمت باشد فی‌قوله . ولا ینظر الیهم یوم‌القیمة . ای لایرحمهم . وگفته‌اند این
ازقسمت اوّلی‌است برای آنکه ینظرفی حاله اولاً فیعرف حاله فیرحمه فی‌الثانی . ازما یکی درحال‌دیگری

نگرد حالش مختل بیند براو رحمتش آید ودرحق خدای تعالی برمجاز بود چیزی را بنام انچه طریق اوست
باز خوانده باشند دیگر بمعنی مقابله بود فی قولهم جبلان یتناظران ای یتقابلان . دوکوه بهم نگرانند
یعنی برابر یکدیگرند وگفتند واین نیزهم ازقسمت اول است نظر بچشم باشد وتحقیق معنی آن بود که وقعاً
موقعاً لوکان لهما آلة النظر لتناظرا . چنان افتاده اند که اگر آلت نظر داشتندی بیك دیگر ناظر بودندی
چنانکه گوید الجبلان یتناوحان یتقابلان ، معنی هم این است که درجای دونوحه گرفتارند که جای ایشان
برابر یکدیگر بود واین وجوه سره است ومحققانه است ونظر بود بمعنی انتظار فی قوله تعالی . وجوه
یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة ، ای وجوه غضة منتظرة الی ثواب ربها . وهمچنین قوله تعالی وانی
مرسلة الیهم بهدیة فناظرة بم یرجع المرسلون . وکذا قوله تعالی وان کان ذو عسرة فنظرة الی میسرة . و
استقصاء کلام درانکه نظر بمعنی رؤیة نیامده است وشبه مخالفان وجواب آن چون بایه رسیم گفته شود
انشاء الله تعالی وبه الثقة . قوله واذ واعدنا موسی اربعین لیلة . ابوجعفر وابوعمرو یعقوب خوانند
وعدنا من الوعید بی الف باقی خوانند واعدنا بالف من المواعدة ومفاعله اغلب ازمیان دوکس باشد وانجا
ازباب آن باشد که مفاعله ازمیان دوکس نباشد برای انکه موسی خدای را وعده نداد بل خدای تعالی
اورا وعدهٔ مناجات داد پس قرائة ابوعمرو قوی تر باشد وبرقرائة دیگر قراء مفاعله ازباب طارقت اللیل و
عاقبت اللص وعافاه الله باشد ووعد اخبار باشد موعودرا بانچه اورا خرم کند ووعده وموعده ومیعاد
نظایر بود ووعد درخیر بود ووعید درشر بود چون مطلق باشد چون مقید بود درخیروشر حقیقة بود
من قوله تعالی . النار وعدها الله الذین کفروا اربعین لیلة . گفتند چرا شب گفت وروز نگفت گوئیم
برای انکه عرب حساب برماه کند وماه بشب برآید قولی دیگر آن است که شب بروز مقدم است
خدای تعالی اول شب آفرید پس روزرا لقوله تعالی . وآیة لهم اللیل نسلخ منه النهار ،
ونصب لیلة تمیز است وموسی نام اعجمی است برای آن نامنصرف است که علم است واعجمی وبرای انکه الف در
آخرش افتاد اعراب دراونشود اولیتر آن باشد که ازاسماء مقصوره شمارند اورا وگفته اند اسمی است
مرکب از دونام بلغة عبری واصل موشی بوده است چه مو بزبان ایشان آب باشد وشاشجر برای آنش
موشا خوانند که اورا درمیان آب ودرختان یافتند درسرای فرعون چون مادر اورا برود نیل افکند
انگه چون معرب کردند شین را سین کردند وموسی بن عمران بن یصهر بن فاهث بن لاوی بن یعقوب
اسرائیل الله وگفته اند این چهل روز سی روز ذوالقعده است وده روز ازاول ذوالحجه . ثم حرفی از
حروف عطف است ومعنی او مهلة وتراخی بود . قوله اتخذتم العجل . اتخاذ افتعال بود من الاخذ و
اتخذ یکبار متعدی بود بیك مفعول ویکبار بدو مفعول مثال اول قوله اتخذ مما یخلق نبات
وقوله تعالی واتخذوا من دون الله آلهة وقوله تعالی یالیتنی اتخذت مع الرسول سبیلاً . واما آنجا
که متعدی بدومفعول فی قوله تعالی ، یاایها الذین آمنوا لاتتخذوا عدوی وعدوکم اولیاء وفی قوله تعالی اتخذوا
ایمانهم جنة . ودراین آیه متعدی است بدو مفعول ولکن مفعول دوم محذوف است وتقدیر چنین است
اتخذتم العجل الهاً من بعده . گفته اند پس ازوعده کنایت راجع است باوعد وگفته اند راجع است با
موسی وتقدیر چنین است من بعد ذهاب موسی وغیبته ، پس ازانکه موسی بمناجات رفت وازشما غایب
شد . قوله وانتم ظالمون ، واو حال راست وظلم درآیة حمل باید کردن برظلم حقیقی ومراداو حال ضرر

باشد برخویشتن یعنی عقاب عبادت عجل وحمل توان کردن برظلم مجازی که عرب گویند ظلم وضع شیی
باشد درغیر موضوع خود چون ایشان عبادة نه بجای خود نهادند ظالم بودند ازروی لغة وحد ظلم هر
ضرری بود محض که در او نفعی نبود ودفع مضرتی نبود لاعاجلاً ولا آجلاً نه معلوم ونه مظنون و
مستحق نبود ودرحکم چنان نبود که گوئی ازفعل مضروراست وچنان نبود که پنداری ازجهة غیرفاعل
ضرراست وقصهٔ آیت وحدیث ساختن گوساله آنست که راویان اخبار واهل سیر گفتند چون خدای
تعالی فرعون را هلاك کرد وملك او بمیراث بنی اسرائیل داد موسی را گفتند مارا کتابی باید که دراو حلال
وحرام باشد تامابرآن کار کنیم ومارا شرفی وذکری باشد موسی علیه السلام گفت چون من بروم بمناجات
بمیقات خدای تعالی ازاو درخواهم تا اگرصلاح داند مرا کتابی دهد که دراو احکام حلال وحرام باشد
انگه برفت وهارون را بخلافت برجای خود بنشاند وقوم را بچهل روز وعده داد مدة غیبت او مردی
منافق بود درامة نام او سامری وگفتند لقب او سامری بود ونامش میخان بود عبدالله عباس گفت نامش
موسی بن ظفر بود وزرگر بود واز اهل حاجز می بود وگفته اند از اهل باکرمی بیامد وبنی اسرائیل را
گفت این حلیها که شما از قبطیان بسته ئید وشمارا حلال نیست چه غنیمت است وآن برشما حرام بود گفتند
پس چه باید کردن گفت حفرهٔ بباید کندن ودر انجا نهادن تاموسی باز آید گفتند همچنین کنیم وچنین
کردند روایتی دیگر آنست که آتشی برافروخت وگفت همه را بیاری ودر این آتش اندازی ودریکروایة
آنست که پیش ازآن سامری جبرئیل را دیده بود براسبی نشسته که انرا فرس الحیاة گفتند واو جبرئیل را
بدیدی برای انکه ازآن کودکان بود که درعهد فرعون کودکانرا می کشت ومردم کودکان را درگورها
وغارها وشکاف سنگها پنهان میکردند جبرئیل علیه السلام بیامدی وایشان را ازگوشهٔ پرخود شیر دادی
پس آنانکه ازپر جبرئیل شیر خورده بودند جبرئیل را بدیدندی واین روایت محمدبن جریرالطبری است و
هرکجا آن اسب پای برنهادی سبز شدی اززمین او برفت وپارهٔ خاك ازجای سنب برگرفت وگفت این
اسبی است که هرجای قدم او نهد زمین مرده زنده شود ممکن بود که این خاك برجمادی زنند زنده شود آن
خاك نگاه میداشت چون بنی اسرائیل آن حلیها در آتش انداختند او بیامد وآن پارهٔ خاك نیز در آتش
انداخت وگفت . کن عجلاً جسداً له خوار . گوسالهٔ شوکه انرا آوازی بود فصار کذلك گوساله شد آن زر آواز
گوساله کردن گرفت ایشان گفتند این چیست گفت هذا الهکم واله موسی فنسی این روایة ابن جریر است
ازابن زید واین درست نیست درست آنست که سامری زرگری استاد بود این حلیها بستد وازآن
گوسالهٔ ساخت زرین وبیاورد آن را وبرگذرگاه باد بنهاد وچنان ساخت که باد در زیراو درشدی
بگلو بدهن او بدرآمدی خواررا ماندی وبانگ گوساله را ازانجا که مخارق او چنان ساخته بود که آواز
کهازاو برون آمدی خواررا ماندی چون آوازی که ازمزمار ویراع بیرون آید مختلف بود باختلاف
مخارق چون آواز ازگوساله بیرون آمد ایشان گفتند این چیست آن ملعون گفت هذا الهکم واله موسی
فنسی . این خدای شما وخدای موسی است موسی خدارا اینجا فراموش کرد واوانجا رفت وبرای آن
ازحیوانات گوساله را اختیار کرد کهاو گوساله پرست بود وابن العالیه گفت برای آن آنرا عجل خواندکهاو
تعجیل کرد پیش ازآمدن موسی مردم را بدان ضلال کرد چنانکه خدای تعالی گفت واضلهم السامری
مردم مفتن گشتند وهیجده هزار مرد از بنی اسرائیل گوساله پرست شدند وچندانکه هارون گفت نشنیدند

وگفتند ما از این باز نگردیم تاموسی نزدیك ما نیاید چنانکه خدای تعالی از ایشان باز گفت قالوا لن نبرح علیه عاکفین حتی یرجع الینا موسی . وشبهۂ دیگر برایشان آن بود که موسی گفت من میروم تا چهل روز ایشان ندانستند شب وروز بحساب در آوردند چون بیست روز بگذشت گفتند موسی وعده خلاف کرد این بقوة قول سامری شدایشانرا . قوله ثم عفونا عنکم . عفووصفح وتجاوز ومغفرة نظایر بود ونقیض او عقوبة باشد ودر اصل واشتقاق عفو دو قول گفته‌اند یکی انکه عفو ترك باشد یعنی ترکنا معا جلتکم بالعقوبة من قول النبی علیه السلام احفوا الشوارب واعفوا اللحی . شوارب بگیری که سنت این است ومحاسن رها کنی وبگذاری حتی یعفو ای یکثر من قولهم عفا النبت اذ اکثر واعفیته کثّرته وقول دیگر آن است عفونا عنکم تجاوزنا من ذنوبکم من عفا الشیی اذادرس ای غفرنا لکم وکفّرنا عنکم سیئاتکم . از سرگناه شما درگذشتیم وآنرامکفر وناپدیدکردیم یعنی توبۂ ایشان قبول کردیم چون توبه کردند وآیة دلیل میکند برانکه خدای تعالی بقبول توبه متفضل است برای انکه آیة وارداست مورد منة وا گرواجب بودی برخدای تعالی بفعل واجب منت ننهادی برایشان . من بعد ذلك . قیل من بعد ذلك الزمان پس ازآن وقت وگفته‌اند من بعد عبادة العجل پس از پرستیدن گوساله . لعلکم تشکرون . واین برای آن کردم تا شما همانا شاکر شوی وشکرمن گوئی وکلام در لعلّ ازخدای تعالی بیان کرده شد وحدّ شکر گفتیم که اعتراف بنعمة باشد باضربی تعظیم . وعلمارا درشکر سخن بسیاراست عبدالله عباس میگوید شکر طاعت خدای باشد بهمۂ جوارح در نهان وآشکارا وحسن بصری گفت شکرالنعمة ذکرها من قوله تعالی . واما بنعمة ربك فحدّث . ومن قول النبی علیه السلام التحدث بالنعمة شکر وقوله علیه السلام فمن ذکره فقد شکره ومن کتمه فقد کفره . شکرالنعمة آن باشد که باز گوید که منعم بامن چه نعمت کرد برسبیل مدح وثنا وفضیل عیاض گفت شکر نعمت آن بود که نعمةرا عدّة وآلت نسازد بمعصیة او ابوبکر ورّاق گفت شکر نعمة آن بود که خودرا در نعمت وسعی خودرا دراو هیچ بهره نشناسی همه ازاو بینی چنانکه گفت وما بکم من نعمة فمن الله . وبیان این آن خبراست که رسول علیه السلام گفت موسی علیه السلام خدای را گفت بار خدایا آدم شکرتو چگونه توانست کردن وتواورا بیافریدی وبرگزیدی فرشتگانرا فرمودی تا اورا سجده کردند وبهشت جای او کردی حق تعالی گفت آدم دانست که آن همه ازمن است شکر او این قدر بس مرا جنید گوید شکر خدای آن بود که بنده داند که ازشکر عاجزاست وازداود علیه السلام روایت کرده اند که او گفت . سبحان من جعل اعتراف العبد بالعجز عن شکره شکراً کما جعل اعترافه بالعجز عن معرفته معرفة ، گفت سبحان آن خدای که اعتراف بنده بعجز ازشکر او بشکر برگرفت چنانکه عجزاو ازمعرفت بمعرفت برگرفت وگفتند شکر پنج چیزاست . مجانبة السیئات ومحافظة علی الحسنات ومخالفة للشهوات وبذل الطاعات ومراقبة رب الارضین والسموات ، گفت شکر این پنج چیزاست که ازسیئات بپرهیزد وحسناترا محافظة کند وشهواترا مخالفت وطاعاترا مبذول دارد ومعبود خودرا مراقبت فرمان خدای تعالی کند درجمیع احوال . ذوالنون گفت شکر انکس که فوق تو باشد بطاعة توان کردن وانکه مثل تو باشد بمکافات وآنرا که دون تو باشد باحسان . واذ آتینا . یعنی اعطینا چون ما بدادیم موسی را کتاب یعنی تورية بلا خلاف . والفرقان . دراو چند قول گفتند قولی آن است که مراد هم توریة است

ولکن عطف کردند بران برای اختلاف لفظرا چنانکه شاعر گفت (وقددت الأدیم لراهشیه) (والفی قولها کذباً ومیناً) وعنتره گفت (حییت من طلل تقادم عهده) (اقوی واقفر بعدامّ الهیثم) وکذب ومین هردو یکی باشد واقوی واقفر یك معنی دارد یعنی خالی شد برای اختلاف لفظرا روا باشد که یکی را بردیگر عطف کند وهمچنین (وهند اتی من دونها النأی والبعد) ونأی وبعد هردو یکی باشد این قول مجاهد است واختیار فرّا وزجاج وگفتند بیانش آن است که دگر آیة گفت که . ولقد آتینا موسی وهرون الفرقان . ومراد بفرقان توریة است وکسائی گفت مراد آن فرق است که در توریة هست ازمیان حلال وحرام وفریضه وسنت وحق وباطل ووعد ووعید وقولی دیگر هم ازاو آن است که فرقان صفة توریة است ولکن ازمیان صفة وموصوف واوی زیاده کرد قال الشاعر . (الی الملك القرم وابن الهمام) (ولیث الکتیبة فی المزدحم) وقولی دیگر آن است که فرقان صفة موصوفی محذوف است وتقدیر آن است که . واذ آتینا موسی الکتاب والشرع الفرقان . ما موسی را توریة دادیم وشرعی فرق کننده ازمیان حق وباطل وحلال وحرام وفرقان مصدر بود بجای اسم فاعل برسبیل مبالغه چنانکه رجل عدل وصوم وفطر بمعنی عادل وصایم ومفطر پس مراد بفرقان فارق بود وقطرب گفت مراد بفرقان قرآن است ودر کلام محذوفی هست وتقدیر چنین است . واذ آتینا موسی الکتاب ای التوریة ومحمداً الفرقان ولکن ذکر محمد ازکلام بیفکند برای دلالت کلام براو چنانکه شاعر گفت (تراه کأنّ الله یجدع انفه) (وعینیه ان مولاه ثاب له وفر) وجدع بریدن بینی باشد باچشم هیچ نسبت ندارد ولکن تقدیر چنین که یجدع انفه ویفقاء عینه ، ولکن برای انکه کلام علی کل حال براو دلیل میکند چنانکه شبهتی نیست از کلام بیفکند ومانند این قول شاعری دیگر گفت (ورأیت بعلك فی الوغی)(متقلداً سیفاً ورمحاً) وتقدیر چنین است که وحاملاً رمحاً برای آنکه تقلد دررمح صورت نه بندد ومانند این قول شاعر است (علفتها تبناً وماءً بارداً) یعنی وسقیتها ماءً بارداً چه تعلیف درآب صورت نبندد لابد فعلی تقدیر باید کردن که به‌آب لایق‌تر باشد وقولی دیگر آن است که مراد بفرقان انفراق دریا است چه فرقان مصدری باشد ازمصادر فعل چون سبحان وفضلان وفرق وفلق یکی باشد جز که فلق بیشتر ازفرق بود وبیانش قوله . فانفلق فکان کل فرق کالطود العظیم . سوا اگر فلق گفتی بجای فرق معنی یکی بودی که فعل بمعنی مفعول باشد وابن زید گفت مراد بفرقان نصرت است که خدای تعالی داد موسی را برفرعون وفرقان کنایت کرد ازآن چنانکه نصرة رسول را علیه السلام درروز بدر وروز بدررا روزفرقان خواند فی قوله . وما انزلنا علی عبدنا یوم الفرقان یوم التقی الجمعان . یعنی یوم بدر یعنی یوم فرّق الله بین المسلمین والکفار لعلکم تهتدون . تا مگر راه یافته شوی تامگر شما بان الطاف که من میکنم باشما منتفع شوی وبطاعت نزدیك شوی وازمعصیت دور شوی چنانکه گفت والذین اهتدوا زادهم هدیً . یعنی آنانکه بالطاف کرده بایشان منتفع شوند زادهم هدی ای لطفاً من ایشانرا درلطف بیفزایم . قوله تعالی .

وَاِذْ قَالَ مُوسٰى لِقَوْمِهِ يَاقَوْمِ اِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ اَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا اِلٰى بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا

چون گفت موسی قومش را ای مردمان شما بیدادگری برخود برگرفتن شما گوساله را توبه کنید بسوی خالقتان بکشید

اَنْفُسَكُمْ ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ اِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ * وَاِذْ قُلْتُمْ

خودرا که آن بهتر باشد بنزدیك آفریدکارتان توبۂ شما بپذیرد که توبه پذیرنده است وچون گفتی

يامُوسى لَنْ نُؤمِنَ لَكَ حَتّى نَرَى اللّهَ جَهْرَةً فَاَخَذَتْكُمُ الصّاعِقَةُ وَاَنْتُمْ تَنْظُرُونَ * ثُمَّ بَعَثْناكُمْ

ای موسی ما باور نداریم ترا تانه بینیم خدای‌را آشکارا بگرفت شمارا آتش عظیم وشما می نگریدید پس زنده کردیم شمارا

مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ * وَظَلَّلْنا عَلَيْكُمُ الْغَمامَ وَاَنْزَلْنا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ

از پس مرك تان تامگر شاکر شوی . وسایه کردیم برشما ابررا وفرو فرستادیم برشما من

وَالسَّلْوى كُلُوا مِنْ طَيِّباتِ ما رَزَقْناكُمْ وَما ظَلَمُونا وَلكِنْ كانُوا اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ *

وسلوی بخورید از پا کیزهای آنچه ما روزی دادیم شما وستم نکردند ایشان‌مارا بلکه برنفسهای خودشان ظلم کردند

واو عطف است واذ معطوف است علی‌ماتقدم وعامل دراوهم آن‌است که درآیات مقدّم برفت یعنی یادکنی چون گفت موسی‌علیه السلام قومش راکه ای قوم شما بر خود ظلم وستم کردی بپرستیدن گوساله‌وگرفتن او رابخدائی چون موسی‌علیه‌السلام ازمناجات بپرداخت خدای تعالی اورا گفت یاموسی دانی که‌سامری چه کرد وقوم از پس تو چه کردند گفت بار خدایا ندانم تو عالم تری خدای‌تعالی اورا خبر داد از کرده سامری موسی علیه السلام بامیان قوم‌آمد غضبان اسفاواسف شدید الغضب باشد وقیل حزیناً باز آمدخشم گرفته دلتنك قوم را گفت چیست این که کردی ایشان گفتند ما از خویشتن نکردیم مارا سامری گمراه کرد هارونرا گفت چرا که دیدی که ایشان چنین کردند ازپس من نیامدی و مرا خبر نکردی . مامنعك اذرأيتهم ضلوا الا تتبعن ألاية . گفت ای برادر مرا موافق نیامد ایشان را رها کردن چه ایشان درغیبت تو وحضورمن این کردند که کردند اگرمن نیز غایب شدمی ندانم تاحال ایشان کجا رسیدی وتوگمان بردی که سبب فتنهٔ ایشان غیبت من بود انگه روی بسامری کرد و اورا گفت چه کردی وچگونه کردی این قصهّ باز کرد و این قصهّ بسورهٔ طه لایق تراست چه آیات در این باب آنجا بیشتر است چون آنجا رسیم انشاءالله تعالی گفته شود بتوفیق‌الله وعونه انگه روی باقوم کردو گفت ظلم کردی وستم کردی وظلم اینجا محمول بود علی احد الوجهین چنانکه گفتیم امّا لغوی وامّا اصطلاحی ولغوی‌را معنی آن بود که‌این‌عبادة که‌کردی عجل را نه بجای خود نهادی که سزای عبادت نبود و ظلم چیزی نه بجای خودنهادن بودواز روی حقیقة ظلم کردی که ضرر عقاب بخود جلب کردی چون کسی که برکسی بیداد کند ومضرّتی رساند مبتدا برآن جمله که‌بیان کرده شد مرادبقوم درآیة خصوص‌است اگرچه لفظ او عموم‌است ومرادآنانند که گوساله پرست بودند چون‌موسی‌چنین گفت وزبان‌ملامت‌دراز کرد گفتند ای‌رسول‌الله‌مارا گناه‌نبود گناه سامری‌را بود که مارا گمراه کرد اکنون تدبیر ما چیست گفت شما را توبه باید کردن گفتند توبهٔ ماچه باشد و چگونه باید کردن گفت خویشتن را بدست خویشتن بباید کشتن

وبعضی دگر گفتند که مراد آنست که بعضی بعضی‌را بباید کشتن چون ایشان‌جمله یکنفس بودندبرای انکه ازیك جنس بودند خدای تعالی ایشانرا نفس یکدیگرخواند چنانکه رسول علیه‌السلام گفت . المؤمنون كنفس واحدة . ایشان گفتند سمعاً وطاعةً لامرالله . سمیع و مطیعیم فرمان خدای‌را انگه بیامدند بر درهاء سرای ودرهای خانهاء خودبنشستندتاآنانکه گوساله نپرستیده بودند تیغهابرآهیختند وایشان‌را کشتن گرفتند پسر پدررا میکشت وپدر فرزندرا و برادر برادررا وشفقه ورقه هیچ ایشان‌را منع نمیکرد وقولی دیگر آنست که ایشان گفتندماسمیعیم ومطیعیم ولکن ترسیم که مبادا که بفرزندان و خویشان خود رسیم مارارقة وشفقة منع کند ازانکه فرمان خدای بجای آریم خدای‌تعالی ابری

تاریك برآورد تا جهان تاریك‌شد ایشان تیغها برآهیختند وروی دریك دیگر نهادند ویکدیگررا کشتن گرفتند پدر پسررا و برادر برادررا می کشت خدای تعالی وحی کرد بموسی که هرکس که دست ازهم بگشاید یامنع کند یادست درپیش دارد توبهٔاو قبول‌نیست ازبامداد تاشبانگاه می کشتند چون روز باخر رسیدوبسیاری‌را بکشتندموسی وهارون‌را رحمة‌آمدبگریستندودعاکردندوتضرع کردندوگفتندیارب هلکت بنواسرائیل‌بارخدایا بنوا اسرائیل‌هلاك شدند البقیهّ‌البقیه بارخدایا این بقیه‌را که‌ماند بما بخش خدای تعالی دعای ایشان اجابت کرد فرمان داد تاآن تاریکی گشاده شد وروشنائی پدید آمد بشماردند هفتاد هزارمرد کشته بودند موسی علیه‌السلام غمگین‌شد خدای تعالی گفت یاموسی راضی نباشی که من‌قاتل ومقتول‌را ببهشت خواهم بردن انکه کشت مجاهداست وآن‌راکه‌کشتند شهیداست ابن جریح گفت سبب انکه خدای‌تعالی ایشان‌را قتل‌فرمود آن‌بود که آنان‌که این میدیدندونهی‌منکر نمی‌کردندسبب‌خوف قتل‌بود خدای تعالی گفت شما خوف قتل‌را ترك نهی منکر کردی امروز شمارا بفرمایم کشتن تابدانی که‌انچه شما ازآن میترسیدی بنافرمانی درآن افتادی . قتاده گفت برای‌آن فرمود ایشان‌را کشتن که مرتد بودند ومرتدرا جزا کشتن بود . عبدالله عباس گفت برای‌آن‌فرمود ایشان‌را کشتن که ایشان متعبدبودند بقتال آنانکه نافرمانی کردند ایشان‌را ابقا کردند جهة خویشی ودوستی‌راصیانة کردن حق تعالی گفت ایشان‌را رها کردی وباایشان قتال نکردی امروز میفرمایم‌که ایشان‌را بکشی تااین قتل توبهٔ آن‌ترك باشد وقتاده خوانده‌است که . فاقیلوا انفسکم ای‌اقیلوا من‌الاقالة . ومعنی آنست که استقیلوا من وتلك‌العثرة معنی‌آنست که توبه کنی واستقاله‌کنی واقاله خواهی ازگناهی که کردی ومعنی توبه رجوع بود چنانکه برفت . الی بارئکم . باآفریدگارتان وبرءالله‌الخلق بیافریدخدای تعالی خلق‌را . ذلکم اشارةاست بقتل یعنی شمارا قتل بهتراست چه قتل برضای خدایتعالی‌بهتراست‌ازحیوة برخلاف خدایتعالی . فتاب علیکم . درآیه محذوفی هست که تقدیر می‌باید‌کردن تاکلام مستقیم‌شود ومعنی بپذیرد وآن‌این‌است که ففعلتم ماامرتم به‌فتاب علیکم انچه شمارا فرمودند بجای آوردی ازقتل یکدیگر خدای تعالی توبهٔ شما بپذیرفت ومعنی قبول توبه ضمان ثواب بود برآن چنانکه بیان کرده شد امّا اسقاط عقاب خدای کند عند آن بتفضل وفعال‌بنای مبالغه‌است کسی‌را گویندکه شأن وکاراو همه آن باشد ازاین‌کار صنایع و محترفه‌را براین بنا گویند . الرحیم . بخشاینده‌است برخلقان وذکر رحیم عقیب لفظ توّاب دلیل میکند که خدای تعالی بقبول توبه از بندگان متفضل‌است چه لفظ رحمت‌درجای وجوب بکارندارند . واذقلتم یاموسی لن‌نؤمن‌لك . ویادکنی‌چون نیز گفتی ماتورا براست نداریم ونگرویم بتو تا خدای‌را آشکار به‌بینیم وسبب این آن‌بود که خدای‌تعالی موسی‌را فرمود که دگر نوبت که بمناجاة آئی جماعتی از بنی‌اسرائیل‌راباخودبیارتاعذر گناه‌که کرده‌اندازعبادة‌عجل‌بخواهندموسی علیه‌السلام‌هفتادکس‌رابرگزیدازخیار بنی‌اسرائیل وایشان‌رافرمود تاروزه‌گرفتند وغسل کردند وجامها بشستند موسی علیه‌السلام ایشانرا بکوه‌طور بمیقات خدای جل‌جلاله برد چون بدآنجا رسیدندموسی‌را گفتند ازخدای‌درخواه‌تاکلام خودمارا بشنواند موسی علیه‌السلام برکوه شد وایشان براثر او ابری برآمد وایشانرا وکوه‌رابپوشید موسی گفت پیش آئی حق تعالی حجابی پیدا کرد ازمیان ایشان وموسی برای انکه خدای‌تعالی باموسی چون سخن گفتی نوری ازروی‌او بتافتی چنانکه کس طاقت نداشتی دراونگریدن‌موسی دراندرون حجاب

شد وایشان بیرون حجاب بایستادند حق تعالی باموسی سخن میگفت بامر ونهی ووعظ و زجر ایشان چون
کلام خدا بشنیدند بروی درآمدند وبسجده شدند پس خدای تعالی گفت چنانکه ایشان میشنیدند .
آنی انا الله لا اله الا انا ذو بکة اخرجتکم من ارض مصر فاعبدونی و لاتعبدوا غیری . من خدایم که جز
من خدایست خداوند مکه ام یعنی زمین کعبه شمارا از زمین مصر بیرون آوردم مرا پرستی وجز مرا میرستی
چون موسی علیه السلام از مناجات فارغ شد وآن ابر برفت وکوه روشن شد موسی بنزدیك قوم آمد ایشان را
گفت شنیدی کلام خدای ایشان گفتند ما کلامی شنیدیم جز که ندانیم که کلام خدای بود یا کلام شیطان
وماباور نداریم بانکه کلام خدای بود تاخدایرا معاینه وآشکارا نه بینیم چون این سخن بگفتند آتش عظیم از
آسمان بیامد وهمه را بسوخت وهب منبه گوید خدای تعالی جماعتی فرشتگانرا فرستاد تابانگ برایشان زدند
جمله بمردند . حتی نری الله جهرة . جهر نقیض سر باشد واصل او کشف بود وخاك ازجاه براوردن را جهر گویند
شاعر گوید . یجهر افواه المیاه السدم . ونصب او بر صفة مصدری بود محذوف و تقدیر چنین است که نری الله
رؤیةً جهرةً وشاید که درجای حال بود وتقدیر چنین بود که مجاهراً چنانکه گفت . قل ارایتم ان
اصبح ماؤکم غوراً . ای غایراً ودر آیه دلیل است بر بطلان قول آنانکه گفتند سؤال رؤیة موسی کرد واز خود
گفت چه خدای تعالی تصریح لفظ حوالهٔ سؤال رؤیت بایشان کرد که حتی نری الله جهرةً ودگر انکه
صاعقه که از آسمان بیامد وبر ایشان افتاد موسی علیه السلام مسلم بود از آن اگر موسی رؤیت خواسته بودی
اوّل صاعقه بموسی رسیدی ودگر انکه خدای تعالی در دگر آیة چنین فرمود . یسئلك اهل الکتاب ان
تنزل علیهم کتاباً من السماء فقد سئلوا موسی اکبر من ذلك فقالوا ارنا الله جهرة . دگر انکه موسی علیه السلام
حکایت چنین کرد که . اتهلکنا بما فعل السفهاء منا . پس موسی علیه السلام دعا کرد تا خدای تعالی
ایشانرا زنده کرد تاباز آمد و بنی اسرائیل را خبر دادند . قوله فاخذتکم الصاعقة . ودر شاذ خوانده اند الصعقة بی
الف واصل کلمه بمعنی هلاك بود واز اینجاست قول خدای فصعق من فی السموات ومن فی الارض ای مات . وقوله
انذرتکم صاعقة مثل صاعقة عاد وثمود وقوله تعالی ویرسل الصواعق ای الاشیاء المهلکات و گفته اند صاعقه رجفة
بود یعنی زلزله چنانکه در دگر آیة گفت . فلما اخذتهم الرجفة . خلاف کردند که موسی علیه السلام از آن صاعقه
بمردیا نه باین لفظ تمسك کردند که وخر موسی صعقاً قلوا میتاً واین خطاست برای انکه حق تعالی گفت فلما افاق
ومرده را نگویند افاق معنی آن است که موسی علیه السلام بیفتاد بی هوش شد چون باهوش آمد گفت
سبحانك تبت الیك ای سبحان الله اگر جماعتی جهال بنی اسرائیل از نادانی [illegible] این اقتراح کردند نصیب ایشان
صاعقه آمد ونصیب موسی [illegible] والحجة بیهوشی آمد ونصیب [illegible] بود آن
آمد [illegible] ندانم تا نصیب آنکس که از صمیم دل اعتقاد کند که خدای تعالی را معاینه بر سبیل جهرة بخواهد
دید چون رؤیة اجسام والوان چه خواهد بود . قوله وانتم تنظرون . واو حال را ست آنچه خواستند تا خدا را
ببینند بمعاینه صاعقه دیدند . ثم بعثناکم . ثم حرف مهلت و تراخی باشد وبعث بچند معنی آمد بعث زنده کردن
باشد واز خواب بیدار کردن وبرانگیختن بر کاری بمعنی حث وتحریض وفرستادن وبمعنی نصب کردن باشد
. اما زنده کردن در این آیه است وبرانگیختن فی قوله . اذانبعث اشقاها . واما فرستادن فی قوله . فبعث الله
النبیین مبشرین ومنذرین . وبمعنی نصب کردن فی قوله . وبعثنا منهم اثنی عشر نقیباً . وبمعنی الهام فی قوله
. فبعث الله غراباً یبحث فی الارض . پس تدیم تعالی چون لفظ مشترك گفت آنرا بقرینه بیان کرد تا بدانند

که این بعث در آیه بچه معنی است . قوله من بعد موتکم . یعنی زنده کردشمارا ازپس مرگتان پس صاعقهٔ ایشان بقرینهٔ
بعثناکم مرگ است وصعق موسی بقرینه فلما افاق بیهوشی است تابدانند که حال موسی در این باب مخالف
حال ایشان بود وموت بر مذهب درست معنی نیست بل مرجع او بانتفاء حیوة است واگر معنی بودی ضدّ حیوة
بودی . لعلکم تشکرون ای لکی تشکرون تا شکر کنی وکلام در لعل که از قدیم تعالی بود برفت وازوجوه
لعلّ یکی آن است چنانکه قایل گوید *

ائت السوق لعلك تشتری شیئا لکی تشتری واصل او ترجّی بود . وظللنا علیکم الغمام . الله تعالی دراین
آیات نعمتها که بر بنی اسرائیل کردی می شمارد و یاد ایشان میدهد نعمت از پس نعمت تادر شکر او بیفزایند
وکفران نکنند یعنی ماسایه بان کردیم بر شما ابررا واین انگاه بود که ایشان در تیه بودند و سبب شدن
ایشان در تیه در جای خود بیاید که در تیه می گشتند وآن بیابانی بود ساده هیچ سایه وکوهی نبود گرمای
افتاب ایشان را میرنجانید درموسی بنالیدند موسی از خدای تعالی در خواست تا سایه دهد ایشان را حق
تعالی ابری بفرستاد سپید وتنك که در او باران نبود وبا او نسیمی و بادی خوش بود چون بسایهٔ او بر آسودند
گفتند یاموسی کار گرما کفایت شد ماطعام از کجا آریم حق تعالی فرمان داد تا آن ابر بجای باران منّ وسلوی
بباریدی بر ایشان تا بامداد وشبانگاه هرکس بیامدی بمقدار کفایة خود از او بر گرفتی بیشتر نه وچون
شب آدینه بودی دو روزه بباریدی برای انکه حق تعالی روز شنبه نباریدی وخدای تعالی بایشان شرط
کرده بود که بمقدار کفایت بر دارند اگر اسراف کنند وبیش از اندازهٔ حاجت بردارند خدای تعالی منقطع
کند از ایشان واگر ذخیره نهند از ایشان بردارد شرط بکردند وفانکردند در گرفتن اسراف کردند واز او
ذخیره ساختند خدای تعالی آن نعمت از ایشان باز گرفت وآنچه ذخیره نهاده بودند تباه کرد ، قوله تعالی
وظللنا حقیقة ظلّ عدم روشنائی آفتاب باشد از جای انکه آفتاب طالع شود و اظلال و تظلیل سایه کردن
باشد و ظلّ فلان یفعل کذا بمعنی اقام باشد برای انکه تا مقیم باشد اورا سایه بود واستظل بکذا آن باشد
که بازیر سایه شود ودر ظلول ظلت وظللت لغت است ومکان ظلیل وظل ظلیل دایم باشد وعرب شب را
ظل خوانند ونقیض اوضحی و شمس باشد وعذاب یوم الظلة روزا هلاك قوم شعیب بود بابری که برآمد
و سایه افکند بر ایشان واظلّ زیر بوتهٔ شتر باشد وظل سایهٔ بامداد بود که آفتاب بر او نیا مده با شد وفییٔ
سایهٔ نماز دیگر بود که آفتاب برجای بود وانکه از او فرو گذرد واشتقاق او من فاء اذا رجع باشد وغمام
ابر بود برای انکه آسمان بپوشد وغمّه پوشش باشد وغم را برای آن گویند که دل را باز پوشد واغم مردی
باشد که موی بسیار دارد بر پیشانی وقفا واصل باب پوشش باشد وانزلنا انزال نقل باشد از جهة علو
بجهة سفل المنّ والسلوی در او خلاف کردند مجاهد گفت صمغی بود چنانکه بر درختان بود ولکن شیرین
بود ضحاك گفت ترنجبین بود وهب منبه گفت نان گرم بود سدی گفت انگبین بود که بشب بر درختان آمدی بامداد ایشان
بخوردند عکرمه گفت چیزی بود مانند روبی سطبر بعضی دگر گفتند زنجبیل بود زجاج گفت منّ هر چیزی بود
که خدای تعالی بفرستادن آن بر ایشان منت نهد چه ایشان در آن رنجی نبود بشب بخفتندی بامداد که
بر خاستندی منّ بر درختان ایشان باریده بودی چنانکه برف بارد برای هر مردی صاعی چون از آن مدتی
خوردند گفتند یاموسی مارا از این شیرینی دل بگرفت مارا گوشت آرزو میکند حق تعالی فرمان داد تا سلوی
بر ایشان ببارید مفسران خلاف کردند در سلوی عبدالله عباس گفت مرغی بود سانج را ماند ابوالعالیه

ومقاتل گفتند مرغی بود سرخ یك شب ببارید از نماز شام تا بامداد در عرض میلی در عمق رمحی بعضی بر بعضی عکرمه
گفت نام مرغی است که بهند باشد از گنجشگی مهتر بود مورخ گفت سلوی انگبین باشد بلغة کنانه وشاعر
ایشان میگوید (وقاسمها بالله حقاً لا ٔنتم) (الذ من السلوی اذاما نسودها) . کلوا من طیبات مارزقنا کم
درکلام محذوفی هست وآن اینست که وقلنا لهم وگفتیم ایشان را که بخوری عرب قول بسیار اضمار
کند ودرقرآن این را نظایر بسیار است منها قوله . فاما الذین اسودت وجوههم اکفرتم . والمعنی یقال لهم
اکفرتم . ومنها قوله ان المتقین فی جنات وعیون ادخلوها . والتقدیر یقال لهم ادخلوها ونظایر او
درمواضع خود بیاید کلوا صیغهٔ امراست ومراد اباحت است من طیبات مارزقنا کم گفتند بطیبات حلال
خواست برای انکه حلال پاکیزه باشد وچون خدای تعالی روزی را طیب می خواند دلیل کند
برانکه حرام روزی نباشد دگر انکه خدای تعالی یا امر میکند یا اباحة وبهیچ حال حرام نه مأمور به باشد
نه مباح بل محظور وممنوع باشد وما ظلمنا بما زیان نکردند ولکن بخود زیان کردند قولی دیگر انکه
بما نقصانی نکردند بخود کردند وحظ خود از خیر بکاستند وبرظلم لغوی چه از کفر وایمان ایشان مارا
زیاده ونقصانی نبود ابوهریره روایت کند از رسول علیه السلام که گفت اگر نه آن بود که بنی اسرائیل آن
طعام ذخیره نهادندی وشرط را مخالفت کردندی تا تباه شدی هرگز هیچ طعامی تباه نشدی . قوله تعالی

وَاِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هٰذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ

چون گفتیم درشوی دراین ده بخوری از اینجا هرکجا خواهی بسیار درشوی بدر سجده کننده وبگوئید بیامرز مارا

نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ * فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ

تا بیامرزیم شمارا وبیفزائیم نیکوکاران را بدل کردند آنانکه بداد کردن سخن که گفته بودند

فَاَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ *

فرو فرستادیم برآنانکه بیداد کردند عذابی از آسمان وبان نافرمانی که کردند

خدای جل جلاله ایشان را گفته بود که حرام است برشما اگر دراین چهل سال درهیچ شهر روی جز که
دراین بیابان میگردی چنانکه گفت . قال فانها محرمة علیهم اربعین سنة یتیهون فی الارض . چون چهل
سال برآمد خدای تعالی گفت مدت بسرآمد اکنون دراین شهر شوی که . واذ قلنا ادخلوا هذه القریة
وشهر را ودیه را قریه برآن خوانند که مردم دراو مجتمع باشند من قولهم قریت الماء فی الحوض اذا جمعته فیه .
خلاف کردند مفسران که باین قریه چه خواست قتاده گفت مراد بیت المقدس است ابن کیسان گفت
مراد شام است ضحاك گفت اردن ورمله وفلسطین وتدمر است از بلاد روم مقاتل گفت ایله است
بعضی دگر گفتند مراد شهری است نام اوریحا . فکلوا منها لفظ امر است ومراد اباحه ومراد آن است
که ایشان تضجر وتبرم نمودند از من وسلوی وگفتند لن نصبر علی طعام واحد حق تعالی گفت چون
بریك طعام صبر نمیکنی در این شهر شوی تا هرچه خواهی خوری از آنجا که خواهی قوله حیث شئتم
الآیة حیث ظرف مکان است وبناء او برضم است وظروف را اضافه کنند با جمل رغداً ای واسعاً
یعنی فراخ وبسیار وچون باین شهر رسی واز در شهر در شوی سجده کنی وآن شهر را هفت در بود
وگفتند مراد بسجده تواضع است بروضع لغة چنانکه شاعر گفت (تری الاکم فیها سجداً للحوافر)
ای خضعا ونصب او برحال است وعبدالله عباس گفت مراد آن است که رکعاً پشت خم کرده قوله وقولو

حطة الایة وچون دراین شهر خواهی شدن بگوئی که حطة واین چو استغفاری است ومعنی انکه اللهم حط
عنا خطایانا . بار خدایا گناهان از ما فرو نه عبدالله عباس گفت مراد گفتن لا اله الا الله است ورفع
او بر خبر مبتداء محذوف است تقدیر چنین است که مسئلتنا حطة ومجاهد گفت آن دری بود از درهای
بیت المقدس که آن را باب حطه گفتندی وبعضی دگر گفتند درآن قبه بود که موسی درانجا نماز کردی
واصم گفت مراد بباب راهی از راههای آن شهر است چنانکه گویند هذا باب الامر ای وجهه وسعید جبیر
گفت مراد بحطه استغفار است که باستغفار حط گناه باشد ونصب را درعربیة وجهی باشد ووجه او مصدر بود
از فعلی محذوف ولکن نخوانده اند نغفر لکم خطایاکم . جزم او برای جواب امر است وبرای تضمن او معنی شرط را
واصل غفر ستر بود وترك را از اینجا مغفر گویند وآن خرقه که در زیر مقنع زنان برسر افکنده آن را غفیر
گویند وغفر نام ستاره است از منازل قمر وغفر نکس باشد در بیماری یعنی گناهان شما باز پوشیم وبرآن
محاسبه ومعاقبه نکنیم خطایاکم جمع خطیه باشد وجمله گناهان را خطیئه گویند اگرچه بعمد کرده باشند
ابن درید گفت اسم خطا باشد مقصور مهموز وخطی الشیی آن باشد که قصد نکند آن چیز را وبیابد واخطا
آن باشد که خواهد که بکند ولکن اصابة نبود وکرده نشود وبعضی اهل لغة گفتند خطا واخطا بیك معنی
باشد واشتقاق او از تخطی باشد وهو تجاوز المراد والصواب . قوله تعالی . وسنزید المحسنین . سین
استقبال است وزادهم لازم بود هم متعدی وچون متعدی بود بدو مفعول بود نحو قوله وزدناهم هدی
فزادهم الله مرضاً ودرآیة مفعول دوم محذوف است وتقدیر چنین است که سنزید المحسنین احساناً وخیراً و
ومثوبةً . فبدل الذین ظلموا . تبدیل وتغییر متقارب المعنی باشد واز میان ایشان فرق است تبدیل جعل الشیی
مکان غیره باشد وتغییر بگردانیدن شکل وهیئت او باشد . الذین ظلموا . گفتند مراد باین ظلم کفر است یعنی
کافران آن را که ایشان را فرمودند بدل کردند قولا وفعلا ایشان را گفتند از این درهاء تنگ درشوی
تا پشت خم کنی بتواضع ایشان بدل کردند بعضی بدرهاء فراخ رفتند وراه بگردانیدند وبعضی که بدرهای
تنگ شدند پشت باز کردند وبه پشت درشدند وبجای انکه ایشان را گفتند که گوئی حطه تا شمارا کفارهٔ گناه
بود ایشان گفتند حنطه فی شعیر بر طریق استهزاء وقولی دیگر آن است که گفتند بلغت خود . هطا سمقایا یعنون
. حنطة حمراء بلغت ایشان گندم سرخ بود . فانزلنا علیهم رجزاً من السماء . فرو فرستادیم بر ایشان عذابی
از آسمان گفتند طاعون بود واین قول ابن زید است عبدالله عباس وقتاده گفتند نوعی عذاب بود تا بیك روایت بیست و
چهار هزار مرد وبیکروایة هفتاد هزار مرد بیکساعة هلاك شدند . وقوله من السماء . قولی آنست که آن عذاب از آسمان
آمد وبعضی دگر گفتند مراد آن است که من قضاء الله وبسما کنایة کرد از آن وگفتند من قبل الله واین را کنایة کرد
از او وگفته اند مراد اخبار از رفعت است وعلو است وحمل او برحقیقت کردن اولیتر باشد اعنی آسمان .
بما کانوا یفسقون . بان فسق کردند واصل فسق خروج باشد از چیزی وفاسق را برای آن گویند که از فرمان خدای
تعالی خارج باشد وگفتند مرادباین فسق کفر است برای انکه انچه درآیة از ایشان حکایه کرد بر آن وجه از
مؤمنان نباشند وکافر بهر حال فاسق باشد وهمه فاسق کافر نباشند .

قوله

وَاِذِ اسْتَسْقٰى مُوسٰى لِقَوْمِهٖ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ

چون آب خواست موسی برای قومش گفتیم ما بزن عصایت برسنك بردمید ازاو دوازده چشمه دانست که

كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللّٰهِ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ * وَاِذْ قُلْتُمْ

هرکس آب خوردن خود بخوری وبازخوری از روزی خدا وتباهی مکن درزمین تباهی کنان وچون گفتی

يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا

ای موسی ماشکیبا نکنیم بریك طعام وبخوان برای ما خدایت را تابیرون آرد برای ما از انچه برویاند زمین از تره‌یش وخیارش

وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَى بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ

وسیرش ومرجویش وپیازش گفت بدل میکنی انچه کمتراست وانچه بهتراست فروشوی بشهری که

لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللّٰهِ ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا

شماراست انچه خواستید بزدند برایشان خواری ودرویشی باز آمدند بخشمی ازخدای آن برای آن است که ایشان که

يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللّٰهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ *

کافرمی‌شدند بآیات خدای ومیکشتند پیغمبران را بناواجب این به آن است که عصیان کردند

این آیات هم قصهٔ احوال ایشان است درتیه وچون ازکارسایه وطعام فارغ شدند گفتند ای رسول الله مارا آب باید موسی علیه السلام ازبرای ایشان ازخدای تعالی آب خواست وسین طلب راست چنانکه دربیشتر بنای استفعال بود چون استفهام واستخبار که طلب فهم وخبر باشد استسقا آب خواستن باشد وسقی آب دادن بود وسقی واسقا گفته‌اند یك لغت است وگفته‌اند سقاه آن باشد که بدست آب دهند اورا تابدهان باز خورد واسقا آن باشد که کشتش را آب دهند یاتحریض کند اورا باب خوردن بیانش فی قوله . وانزلنا من السماء ماء فاسقیناکموه . وقوله واسقیناکم ماء غدقاً . وبرحجهٔ قول اول شاعر میگوید (سقی قومی بنی مجد واسقی) (نمیراً والقبایل من هلال) (خدای تعالی گفت ای موسی عصای خود برسنگ زن وآن عصا بود که موسی علیه السلام ازشعیب بستد چون اوراشبانی فرمود وگفته‌اند عصا اورا ازآدم بمیراث رسید وآن عصای بود از مورد که آدم علیه السلام چون ازبهشت بزمین آمد باخود بیاورد واورا دوشعبه بود چون شب درآمد ازاو چو مشعلهٔ نور تافتی وطول اوده گزبود برطول موسی علیه السلام ونام این عصا علیق بود . قوله الحجر . خلاف کرده‌اند درسنگ وهب منبه میگوید هروقتی سنگی دیگر بودی چنانکه موسی علیه السلام برسیدی هرسنگی که بودی عصا براوزدی دوازده چشمه ازاو روان شدی برای هرسبطی چشمهٔ تاایشان را باهم خلاف نباشد ایشان گفتند اگرموسی را عصا گم شود ماازتشنگی بمیریم خدای تعالی گفت پس ازاین عصا برسنگ مزن بانگشت اشاره کن وبفرما تابفرمان توآب ازسنگ بیرون آید هم چنان کرد گفتند اگر وقتی بزمین فرود آئیم که درآنجا سنگ نباشد آب ازکجا آریم موسی علیه السلام سنگی باخود برگرفت گفت اکنون ایمن باشی و قولی دیگر آنست سنگی معین بود برای آن گفت الحجر لام تعریف عهدراست . عبدالله عباس گفت سنگی بودمربع خفیف برشکل روی مردی آن باخود داشتی هرگه که بان حاجت بودی عصا بروی زدی تادوازده چشمه ازوی بیرون آمدی ابوروّاق گفت سنگی سست بودودراو دوازده رخنه بود ازهررخنهٔ چشمهٔ آب عذب بیرون آمدی چون مستغنی شدندی دگرباره عصا بروی زدی تامنقطع شدی هرروز ازآن سنگ ششصد هزار مردرا آب دادی جز چهار پایان را درخبر می‌آید که موسی علیه السلام میرفت دربعضی راهها سنگی دید برآن راه افکنده آن سنگ موسی را آواز دادی که مرا برگیر که تورا درمن شأنی وکاری ومعجزهٔ هست موسی علیه السلام سنگ برگرفت چون قوم آب خواستند خدای تعالی گفت . اضرب بعصاك الحجر

. یعنی آن سنگ معین فانفجرت درآیه حذفی واختصاری هست وتقدیراین است که فضرب فانفجرت بیفکند برای دلالت کلام براو واصل انفجار انشقاق واتساع بودوصبح را ازاینجا فجر خوانند فجوررا براین گویند لاتساعه چه‌انچه مشروع باشد مضیق ومحدود بود بتضییق وتحدید شرع انفجار بردمیدن آب باشد ازچشمهٔ منه ای من الحجر ازاو یعنی ازسنگ اثنتا عشرة عیناً دوازده چشمه آب وعین ازاسماء مشترکه است عین چشم باشد وچشمه آن باشد وعین المیزان چشمهٔ ترازو باشد وعین الرکبه سرزانو باشد وعین زر باشد وعین الشیی ذاته وشخصه باشد وگفته‌اند تسمیهٔ این جمله بیك نام برای تدویر وتعویر آن است وتخصیص این عدد برای آن بود که ایشان دوازده سبط بودند ازدوازده فرزند یعقوب علیه السلام وعین مؤنث اللفظ برای آن اثنتا عشرة گفت درعشره واثنتا تا دراوردونصب او برتمیزاست والف تثنیه علامت رفع بود

چنانکه رسول ما گفت المؤمنون کنفس واحدة ایشان گفتند سمعاً وطاعةً لأمر الله تعالی . سمیع ومطیعیم فرمان خدایرا ویا علامت نصب وجر ورفع اینجا بفاعلیة است ونصب فی قوله وبعثنا منهم اثنی عشر نقیباً بمفعولیة هرسبطی ازاسباط چشمهٔ خود شناختند ومراد باناس سبطی ازاسباط است یعنی کل سبط مشربهم مشرب محل شرب باشد وبمعنی مصدر باشد چون مدخل ومخرج ومطلع . کلوا واشربوا تقدیر چنان است وقلنالهم ازجملهٔ مواضع است که قول دراوحذف کرده است چون حال براین جمله بود ماایشان را گفتیم کلوا واشربوا بخورید ازاین من وسلوی وباز خورید ازاین چشمهای آب که من شمارا روزی کرده‌ام وحدّ روزی بگفتیم وروزی را باخود حواله کرد ازآنجا که او آفرید واسباب رسیدن بان ازتمکین آلات او کند ولاتعثوا فی الارض مفسدین . ودرزمین فسادمکنی والعثو والعیث اشد الفساد واین ازمقلوب است باتفاق المعنی یقال عثا یعثوا عثوا وعاث یعیث عیثا وعثا یعثی عثا هم لغتی است دراین معنی عدی بن الرقاع گوید (لولا الحیاء وانّ رأسی قدعثا) (فیه المشیب لزرت امّ الهیثم) وقال روبة (وعاث فینا مستحل عایث) (مصدّق اوتاجز مقاعث) وبرای آن گفت که مفسدین واگرچه عثو خودفساد باشد تادرایهام آن نیفکند که فعلی باشد که ظاهرش فساد بود وباطنش صلاح چنانکه فعل صاحب موسی ازخرق سفینه وقتل غلام یعنی فعلی مکنی که ظاهر وباطن آن فساد باشد تامکرر نبود ومحمول بود برفایدهٔ قوله واذ قلتم یاموسی ، ونیز یادکنی چون گفتی یاموسی که ما بریك طعام صبر نکنیم چون مدتی ازآن منّ وسلوی بخوردند ایشان را ازآن ملال آمد آرزوی تره وسیر و پیاز کردند حسن بصری گفت برای انکه ایشان اهل سواد بودند ونشو وتربیت ایشان برآن بود وطبع ایشان بامنّ سلوی نساخته بود طبعشان باآن خواست گفتند یاموسی خدایرا دعا کن تا این زمین را برای ما تره بیارد وبرای ما بیرون آرد اززمین ازانچه اززمین روید ازتره وتره‌را برای آن بقل خوانند که اززمین برآید یقال بقل البقل اذا نبت وبقل وجه الغلام اذا اختلط ، وقثائها درشاذ قثائها بضم قاف خوانده‌اند وآن لغت تمیم است وقثّا خیار باشد وفومها عبدالله عباس گفت فوم نان باشد یقول العرب فوّموا لنا ای اخبزوا وعطا وابومالك گفتند گندم باشد واین لغت قدماء عرب است قال الشاعر (قدکنت احسبنی کاغنی واجد)(قدم المدینة عن زراعة فوم) قیبتی گفت جملهٔ حبوب را فوم خوانند وکلبی گفت ونضربن شمیل وکسائی ومورخ که سیر باشد ومورخ این بیت حسان بیارد ، وانتم اناس لئام الاصول . طعامکم الفوم والحوقل • یعنی سیر وپیاز ونضربن شمیل این بیت بیاورد باستشهاد ازامیة بن الصلت (کانت منازلهم اذا ذاك ظاهره)(فیها الفرادیس والفومان والبصل) وعرب ازمیان ثا وفا معاقبه

کنند صمغ عرفطرا مغافیر ومغاثیر گویند وگوررا جدف وجدث گویند ودرمصحف عبدالله مسعود
وثومها است بثا وعدسها مرجو . وروایت است ازعلی بن موسی علیهما السلام ازپدرانش ازامیرالمؤمنین
علیه السلام ازرسول علیه السلام که گفت علیکم بالعدس فانه مبارك مقدس وانه یرقق القلب ویکثر الدمعة
وانه بارك فیه سبعون نبیاً آخرهم عیسی بن مریم . گفت برشما باد که مرجو بسیار خوری که آن مبارکست
ومقدس وپاکیزه است دل‌را تنك کند وآب چشم‌را بسیار کند وهفتاد پیغمبر براو دعا کرده‌اند بر که
آخرشان عیسی بن مریم . وبصلها . وپیاز وها درجملهٔ این چیزها کنایت است اززمین که زمین
مؤنث است وتأنیث او بسماع دانند موسی علیه السلام ایشان‌را گفت عند آن اتستبدلون الذی هو ادنی بالذی
هو خیر . گفت بدل میکنی آنچه کمتر وخسیس تراست بانچه بهتراست ادنی من الدنائة وهی الخساسة ودرشاذ
بهمزه خوانده‌اند وبعضی نحویان گفتند مراد ادون است ولکن قلب کرده‌اند چنانکه درعثا وعاث گفتیم
دون‌تر وفروتر یعنی آنچه بهتراست ازطعام رها میکنی وبتر اختیار میکنی وروا بود که راجع بود باختیار خدای
واختیار ایشان برای خود . اهبطوا مصراً . هبوط بزمین نشیب فروشدن باشد ونقیض اوصعود بود ومراد
بمصر شهری ازشهرهاست برای تنکیر ودخول تنوین دراو اگر مصر معین خواستی تنوین دراو نبودی که
او ازباب لاینصرف است چنانکه گفت ادخلوا مصر انشاء الله آمنین . واین قول قتاده است وضحاك میگوید
مصر فرعون خواست این شهر مخصوص که آن‌را مصر میخوانند وروا بود که این اسم‌را ومثال این‌را گاه
صرف کنند وگاه نکنند برای انکه اسمی خفیفست برسه حرف واوسط او ساکن وهرآن اسم که چنین باشد مخیر باشد
درصرف وترك صرف انکه صرف نکند برای آن نکند که دوسبب دراو حاصل است وآن علمیة است وتأنیث وانکه
صرف کند گوید خفت اسم معادل باشد یك سبب‌را اسم بریك سبب ترك صرف نکند ودرشاذ حسن بصری وطلحة
بن مصرف خوانند اهبطوا مصر بی تنوین ودرمصحف عبدالله مسعود چنین است ومانند این دردو نوع بود در
مؤنث واسم اعجمی چون هند ودعد ونوح ولوط وشاعر گفت . لم تتلفع بفضل مئزرها دعد ولم تسق دعد
فی العلب . جمع کرد ازمیان هردو وجه ومصر درتازی حد باشد ومصور الدار حدودها باشد وشاعر
گفت . (وجاعل الشمس مصراً لاخفاء به)(بین النهار وبین اللیل قد فصلا) فان لکم ما سألتم .
درمصر شوی یا بهر شهری که انچه شما خواستی که بقول ونبات زمین انجا باشد انکه ازخطاب بمغایبه
آمد گفت . وضربت علیهم الذلة والمسکنة . برعادة عرب که ایشان چنین بسیار کنند قال الله تعالی
حتی اذا کنتم فی الفلك وجرین بهم . وشاعر گوید (فدی لك ناقتی وجمیع اهلی)(ومالی انه منه اتانی)
ونگفت منك اتانی وکثیر میگوید (اسیئی بنا اواحسنی لاملومة)(لدینا ولا مقلیة ان تقلت) واگر بر
خطاب راندی تقلیت گفتی الذلة وهوان وخواری برایشان زد تا هرکجا جهودی‌را بینی الا ذلیل ومهین
نباشد وگفته‌اند مراد باین مذلت جزیه است که خدای تعالی برایشان نهاد بامذلت ومهانت میگذراند
چنانکه گفت . حتی یعطوا الجزیة عن یدوهم صاغرون . وعطاء بن السایب میگوید مراد صغار وزی
جهودی واهل ذمت است که شارع فرمود تا ایشانرا بصغار ازمسلمانان جدا کنند والمسکنة ودرویشی
وهو مفعلة من السکون برای انکه درویشی‌را حرکت نشاط نبود تا هرکجا جهودی‌را بینی یا درویش باشد
یا درویش شکل یا درویش دل باشد . وباؤا بغضب من الله . ای رجعوا بازآمدند باخشم خدا وابو وراق
میگوید استحقوا مستحق خشم خدای شدند وابو عبید میگوید اقروا به واحتملوه برگرفتند وبان

معترف شدند یقال باء بحقه اذا اقرّ به . وغضب خدا ارادهٔ او باشد عقاب را بمستحقش ومعنی سخط
هم این باشد وبغض ذلك بانهم کانوا یکفرون بآیات الله . این بان است که ایشان بآیات خدای تعالی
کافر میشوند یعنی نعت وصفت محمد صلی الله علیه وآله پنهان میکنند وآیهٔ رجم درتوریة وانجیل پنهان
میکنند وتحریف آن میکنند
.ویقتلون النبیین بغیر الحق . پیغامبران‌را بناحق میکشند وقتل تخریب بنیهٔ حیوة باشد بالتی که بغالب عادة عند
آن تلف حیوة بود ونافع تنها النبیئین مهموز میخواند من النبأ وهو الخبر وباقی قرّاء بی همزه میخوانند
وآن‌را سه وجه بود یکی انکه معنی هم آن باشد که درمهموز بود ولکن تخفیف همزه کرد ووجه دوّم من النباوه
وهی الرفعة پس براین قول نبی رفیع باشد ونبا عن المکان اذا ارتفع عنه قال الشاعر (انّ جنبی عن الفراش)
(کتجا فی الاسیر فوق الضراب) ووجه سیم آنست که نبی طریق رونق باشد برای انکه خلق باو مهتدی شوند
چنانکه براه راست واین قول کسائی است وبراین حجة انگیخت بقول شاعر (لاصبح رتما دقاق الحصی
)(مکان النبی من الکاثب) وقوله بغیر الحق دلیل نکند برانکه کشتن پیغامبران بروجهی بود که حق باشد
مراد آن است که کشتن ایشان جز بناحق نباشد چه این دلیل الخطاب باشد ودلیل الخطاب بنزدیك
بیشتر اهل علم باطل است است واین‌را امثله بسیار است بعضی گفته شد پیش ازاین وگفته‌اند مراد آن است
بقوله بغیر الحق یعنی بلاجرم بی گناهی وچیزی که بعلت توان کردن پیغامبران‌را می کشتند درخبر می آید که
جهودان دریك روز هفتاد پیغمبر را بکشتند دربازار بامداد ونماز دیگر هم درآن بازار تره میفروختند . ذلك
بما عصوا . ما مصدریّه است معنی آن است ذلك بعصیانهم وعصیان مخالفت امر باارادہ باشد وکانوا یعتدون ای
یتجاوزون حدود الله این بایشان برای آن است که ایشان فرمانهاء مرا مخالفت کردند وازحدّ های من تعدّی
کردند واعتدا اسراف وظلم وتجاوز حدّ وقدر باشد واو درمحل مصدر است عطفاً علی قوله بما عصوا . قوله .

انَّ الَّذینَ آمَنُوا وَالَّذینَ هادُوا وَالنَّصاری وَالصّابئینَ مَنْ آمَنَ بِاللهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صالِحاً
آنانکه بگرویدند وآنانکه جهود شدند وترسایان وصابئین هرکه ایمان آرد بخدای وروز بازپسین وکردار نیکو کند

فَلَهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلاخَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلاهُمْ یَحْزَنُونَ *
ایشانرا مزدشان بنزدیك خدا باشد وبرایشان ترسی نباشد ونه ایشان اندوه گین شدند

کلام در ایمان وحقیقة او درآیات مقدّم برفت قوله تعالی والذین هادوا . درمعنی واصل اشتقاق او خلاف
کردند هادوا یعنی جهود شدند ابو عبید گفت معنی هادوا ای تابوا من عبادة العجل ازگوساله پرستیدن
توبه کردند من قوله انّا هدنا الیك ای تبنا وانشدانی امرء من مدحه هاید ای تایب بعضی دگر گفتند
لانهم هادوا عن الاسلام ای مالوا برای انکه ازایمان بجستند ومیل کردند یقول العرب هاد یهود اذا مال و
قال امرؤ القیس (قد علمت سلمی وجاراتها) (انی من الناس لها هاید) ای الیها مایل وابو عمرو بن العلا
گفت . لانهم یتهوّدون عند قراءة التوریة ای یتحرّکون . برای آن چون توریة خوانند جنبند وگویند
برای آن چنین میکنیم که چون خدای تعالی توریة‌را بموسی فرستاد آسمان و زمین بجنبید والنصاری علما
خلاف کردند درسبب تسمیهٔ ایشان باین نام زهری گفت برای آن ترسایان‌را نصاری خوانند که حواریان
ایشان گفتند نحن انصار الله ومقاتل گفت ایشان‌را برای آن نصاری خواندند که ایشان در دهی بودند که
آن‌را ناصره خوانند نسبت کردند ایشان‌را بان خلیل احمد گفت نصاری جمع نصران باشد کندمان وندامی

وانشده (تراه اذا زارالعشی محنفاً) (ويضحی لديه وهو نصران شامس) پس یاء نسبت در او فزو دند
چنانکه درلحیانی ورقبانی لکثیراللحیه وعظيم الرقبة وزجاج گفت شايدكه نصاری جمع نصری بودچنانكه
بعيرمهری وابل مهاری واين شتری باشدمنسوب الی مهرة وهی قبيلة همچنين ايشان منسوبند الی نصرة
قريه كان عيسی عليه السلام ينزل بهادهی بود كه عيسی عليه السلام انجافرو دآمدی والصابئين اهل مدينه صابين ميخوانند
بی همزه وباقی قرّاءبهمزه خوانندواصل اومن صبايصبوا اذامال وخرج من دين الی دين وبهمزه هم اين معنی دارد و
صباءلغةفی صباقال الشاعر . اذاصبأت هوادی الخيل عنها . حست بحرها شرف العسير . وعلما خلاف كردنددر
ايشان كه كی بودند ودين ايشان چه بود سدی گفت ايشان قومی اند ازاهل كتاب وذبايح ايشان ذبايح اهل
كتاب بود عبدالله عباس گفت ذبايح ايشان حلال نباشد وباايشان منا كحه نشايد كردن ومجاهد گفت
ايشان اهل كتاب نه اند بل قبيلهٔ از شامند ميان گبركی وجهودی ايشان را دينی نيست واين مذهب
ابوحنيفه است قتاده ومقاتل ميگويند قومی اند كه بخدای تعالی مقرّند وفرشتگانرا پرستند وزبورخوانند
ونماز كنند بجانب كعبه ازهردينی چيزی گرفته اند كلبی گفت جماعتی اند ميان جهودان وترسايان ميان سر
بتراشند وخودراخصی بكنند ابن زيد گفت قومی اند در جزيرهٔ موصل لااله الاالله گويند وبررسولان
خدای ايمان ندارند براى اين مشركان عهدرسول رسول را صلی الله عليه وآله وصحابهٔ اورا صابی خواندند
بشبيه بايشان وقومی ديگر گفتند براى آن ايشان راصابی خواندند كه ايشان ازدين جاهلية بدين مسلمانی شدندواصله
من صبايصبوا اذامال قال الشاعر (صباقلبي ومال اليك ميلاً) (وارقنی خيالك بابتلاء) من آمن بالله سؤال كردندوگفتند
من آمن بالله يا راجع است باانّ الذين آمنوا يا بانچه ازپس اوست اگر راجع است باوّل مؤمن چگونه ايمان آوردواگر
راجع بود بادگر اصناف ازجهودان وترسايان وصابيان بچه دليل تخصيص افتدازاين شبهه بجواب گوئيم ايشان رادراين
چندجواب است يكی انكه انّ الذين آمنوا مؤمنانند ومن آمن راجع است بادگر اصناف جزانكه منهم مضمراست
اينجا تاباو تخصيص افتد وحذف او براى دلالت كلام كردند براو چنانكه درهمين سوره گفت ومنهم اظهار
كرد فی قوله تعالی . وارزق اهله من الثمرات من آمن منهم بالله . وجواب ديگر آنست كه انّ الذين آمنوا
نه برحقيقت است معنی آنست كه اظهروا الايمان بالسنتهم واضمروا الكفر فی قلوبهم چنانكه دردگر آية گفت
. من الذين قالوا آمنا بافواههم ولم تؤمن قلوبهم . وچنانكه دردگر آية گفت ياايها الذين آمنوا آمنوا بالله ومعنی آن است
كه ياايها الذين اظهروا الايمان بالسنتهم آمنوا بقلوبكم . جواب سه ام آنست كه مرادبمن آمن آنست كه من ثبت علی ايمانه و
استقام عليه كما قال تعالی . انّ الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا . بيانش آنست كه جزاء هردو گروه اين است درآخر
آيه كه گفت . فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف عليهم ولاهم يحزنون . ودرآخر آن آيه گفت . تتنزل عليهم الملائكة
الاتخافوا ولاتحزنوا ومن لفظی است صالح واحدراوتثنيه راوجمع راومذكررا ومؤنث را امّادرواحد قوله تعالی
. ومنهم من يستمع اليك . ودر جمع ومنهم من يستمعون اليك ودر مؤنث ومن يقنت منكن لله ورسوله و
تعمل صالحاً نؤتها اجرها مرّتين . ودرتثنيه فرزدق گفت (تعال فان عاهدتنی لاتخوننی) (نكن مثل
من ياذئب يصطحبان) و بنزديك اصحاب عموم موضوع است عموم را چون شرط باشد باستفهام وبنزديك
بيشترمفسران همين حكم است وبنزديك ما صالح بود عموم را وخصوص را . واليوم الاخر . يعنی روزقيامت
وبان اين روز روز بازپسين خواند كه ازپس آن دگرشب نباشد تاروزی دگر بود ازپس او وعمل صالح نيكو
كند ازاداء واجبات وسنن واجتناب قبايح فلهم اجرهم باء براى جواب شرط آمد اگر گويند جزا از

كجاست وجزاء شرط كدام است جواب آنست كه فلهم اجرهم جمله است ازمبتداء وخبر درمحلّ خبر انّ
وهم درمحلّ جزاء شرط ومن آمن كه شرطاست مبتداء دوّم اوست وزان اين ازكلام چنين بود . انّ الذين
دخلوا داری من سلم علی فله درهم براى مشابهتی كه مبتدا وخبر را بشرط وجزاست جواب هردو بجمله
باز آيد ووجه مشابهت آن است كه هيچ دومستقل نيستند مبتدابی خبرنباشد وشرط بی جزا واين مسئله پيش
ازاين مشروح ترگفته شده است . ولا خوف عليهم ولاهم يحزنون . گفته اندمعنی آن است كه ترسی نيست
برايشان درانچه ازپيش فرستاده اند ونه اندوهی درانچه بازگذاشته اند وقيل لاخوف عليهم من الخلود فی النار ولاهم
يحزنون من قطيعة الملك الجبار وقيل لاخوف عليهم فی الكباير فانی اغفرها ولاهم يحزنون من الصغاير ايشان را
ازكباير خوف نباشد ونه ازصغاير اندوه چه اين مكفر كنم وان مستتر . قوله تعالی .

وَاِذْ اَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ
چون ما گرفتيم پيمان شما بلندكرديم بالای شما كوه را بگيری انچه ما داديم شمارا بقوه يادكنی انچه دراوست تامگر
تَتَّقُونَ * ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ * وَ
رستگارشوی پس برگردند ازپس آن اگرنه فضل خدای است برشما وبخشايش او بودی اززيانكاران
لَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ * فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا
بدانستی كه تعدی كردند ازشما درشنبه گفتيم ايشانرا باش راندگان راندگان كرديم آن را عذاب كه پيش
بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ *
ايشان بود وانچه پس ازآن است وپندی است پرهيزكاران را

اين چهار آية است . واذاخذنا . يادكنی چون ماعهد شما بستديم وآن عهد خداست كه برجملهٔ مكلفان گرفت
كه اورا پرستند وباوانبازنگيرند ورسولان اوراتصديق كنند وكتابهای اورا كاربندند وامراورا مؤتمرشوند
واز مناهی اومتحرز شوندوميثاق مفعال باشد ازوثيقه امابسوگندوامابعهد ياجزآن ازوثايق ومراداين ميثاق
آن است كه ما گفتيم وحق تعالی دردگرآية شرح داد من قوله . واذاخذنا ميثاق بنی اسرائيل لاتعبدون الاّ الله
وبالوالدين احساناً الاية وفی قوله . واذاخذالله ميثاق الّذين اوتوا الكتاب لتبيننه للناس ولاتكتمونه . وفی قوله
واذاخذالله ميثاق النبيين لمااتيتكم من كتاب وحكمة الاية . وآنچه ماننداين است ازآيات كه متضمن است
ذكرعهدوميثاق راوحمل برعموم كردن اولی تر بود . ورفعنا فوقكم الطور طوربتازی كوه باشد چنانكه عجاج گفت
(دانی جناحيه من الطور فمر) (تقضی البازی اذاالبازی كسر) وچنانكه جرير گفت (فان يرسلمی الجن يستأنسوا بها)
(وان يرسلمی صاحب الطور ينزل) وگفته اند طور كوهی است معين كه خدای تعالی براوباموسی سخن گفت
وگفته اند بلغت سريانی است كوه باشدواگرچنين بودی اتفاق اللغتين باشدبرای انكه درقرآن جزتازی نيست مفسران
گفتند چون خدای جلّ جلاله توريةبر بنی اسرائيل فرو فرستاد ودر آنجااصار واثقال وتكاليف شاق بود
بنی اسرائيل آن را احتمال نكردند ونمی پذيرفتند وچون می پذيرفتندوفانمی كردند خدای جل جلاله برسبيل
تهديد ووعيد واعذار وانذار بفرمود جبرئيل راتاكوهی بمقدارلشكرگاه ايشان بطول وعرض يكفرسنگ
دريكفرسنگ بركند ازجايگاه وبربالاء سرايشان معلق بداشت بمقدار قامت مردی عبدالله عباس گفت
ازكوههای فلسطين بودحق تعالی فرمان دادتا ازجای بركنده شد وبربالاء سرايشان چون سايه بانی بايستاد
وعطاء روايت كندهم ازعبدالله عباس كه خدای تعالی كوه بربالاء سرايشان بداشت وآتشی عظيم ازپيش روی

ایشان پدید کردوازپس ایشان دریای شوربود وایشان درمیانه سر برزمین نهادند بنیم روی وبیك چشم بکوه
می نگریدند ومیگفتند حنطه بجای حطة وابن جمله بروجهی بوده باشد که ایشان ملجأ نشده باشند والّا اگر
ملجأ شدندی علی کل حال آن گفتند که ایشان را فرمودندی خلاف آن نگفتندی د گرانکه بالجأ ثبات تکلیف
نباشد . خذواما اتیناکم بقوّة . واین ازجمله آن جایگاه هاست که ما گفتیم که قول دراو حذف کرد وتقدیر آن
است که . وقلنالهم خذوا ما اتیناکم بقوّة ، ولابداین محذوف تقدیر باید کردن تامعنی کلام مستقیم شود ومعنی
اخذ انجا قبول است وایتاء اعطا باشد یقال اتیته اذا اعطیته واتیته جبته بقوّة ای بجد واجهاد و مواظبة
ومداومة واین قول عبدالله عباس وقتاده است ومجاهد وسدی وابوالعالیه وربیع انس گفت بطاعة الله بفرمان
برداری خدای مجاهد گفت بعمل کردن بانچه دروی است ابن بحر گفت مراد آن است که بالقبول ابو علی گفت
بقدرتی که خدای تعالی شمارا داده است ودرآیة دلیل است برانکه قدرة قبل فعل باشد وخدای تعالی خبرداد
که قدرة پیش ازامراست پس قدرة بدو درجه پیش ازفعل باشد . واذکروا مافیه . یاد داری وفراموش نکنی
وگفته اند مراد آن است که تأمل وتفکر کنی وتذکر واعتبار بانچه دراوست ازوعدووعیدوعظه وامثال آن
لعلکم تتقون . تاهمانا شما بپرهیزی ازمعاصی وتذکر شمارا لطفی باشد مقرب بطاعة ومبعد ازمعصیت تابصفة
متقیان شوی . ثم تولیتم من بعد . پس اعراض کردی وعدول نمودی واصل کلمه من قولهم ولانی فلان کذا
فتولیته . وتفعل مطاوع فعل باشد چنانکه . قطعته فتقطع وحملته فتحمل وقلدته فتقلد وکلفته فتکلف . انکه
این معنی از آنجابود که ولانی دبره چنانکه ویولون الدبر ومن قوله ومن یولّهم یومئذ دبره وولیت کذا وتولیته
اذا فعلته بنفسك ولم تکله الی غیرك پس بان ماند اینجا که تفعیل ازاین فعل کارکسی دیگراست وتوّلی فعل تو
وتوّلی استدبار واعراض بودچنانکه گفت وتوّلوا وهم معرضون من بعد ذلك . ازپس آن وآن اشارت
است الی قوله ما اتیناکم واولیتر آن است که اشارة بود بجمله آنچه درآیة مقدم برشمرد ازاخذ میثاق ورفع طور
بربالای سرایشان وانزال توریة وآیات او وگفتن او که خذواما اتیناکم بقوة واذکروا مافیه تافایده رامشتمل بود
فلولا فضل الله علیکم ورحمته . اگرنه فضل خدای تعالی ورحمت او بودی برشما باظهار آیات وبینات تاشما
دراین تأمل کردی وگفته اند که اگرنه فضل او بقبول توبهٔ شما ازنکث ونقض عهد شما ازجمله زیان کاران بودی
واصل خسران نقصان بود وگفته اند من الهالکین شما هلاك شده بودی اگرنه خدای تعالی شمارادریافتی برحمت
وابوالعالیه گفت مراد بفضل الله اسلام است وبرحمت قرآن وآیه دلیل نکند برانکه آنان خاسروهالك شدند
فضل ورحمة خدای باایشان نرسید چه این هردوشامل است جمله خلق رابرای انکه این دلیل الخطاب باشد
واین باطل است بنزدیك بیشتر اهل علم وروابود که مراد بفضل ورحمة رفع عذاب بود ازایشان وامهال ایشان
تاتوبه کردندوخویشتن برهانیدند ازعذاب عاجل عند رفع الجبل فوقهم . ولقد علمتم الذین اعتدوا خطاب
دراین آیة وجمله آیات مقدم باهل کتاب عهد رسول است صلوات الله علیه ومراد پدران ایشان چنانکه برفت
درآیاتی که پیش ازاین است گفت ندانستهٔ حال آنان که اعتدا کردند واعتدا وتعدی مجاوزة الحد باشد وعدو
که دویدن است مجاوزة المشی باشدوعدوی که اسم تعدی است ازاینجا باشد وعداوت که دشمنی است هم ازاینجاست
فی السبت اصل کلمه قطعة من الدهر باشد این قول زجاج است وابوعبیده میگوید سبت آن روزاست که سبت
فیه خلق کل شیٔ ای قطع پس براین قول اصل سبت قطع بود وگفته اند سبت راحة باشد وسکون ومنه السبات
النوم العلیل . وقوله تعالی وجعلنا نومکم سباتاً . ومرد خفته را مسبوت گویند لأنّ السبات ادرکه واخذه

وقطع برای آن گفتند که خدای تعالی آغاز خلق اشیا راروزشنبه کرد تاروزآدینه نماز دیگر تمامی شش روز
چنانکه گفت خلق السموات والارض ومابینهما فی ستة ایام که روزشنبه بود تمام کرده بودقطع کردخلق راوجهودان
گفتند لماخلق الله الأشیاء فی ستة ایام اخرها یوم الجمعة لحقه تعب تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً . چون بشش
روزاین همه چیزها بیافرید رنجورشد علی زعمهم علیهم لعاین الله فسبت یوم السبت ای استراح . روزشنبه بیاسود
ازاین کارایشان شنبه راروزآسایش دانند ودراین روزهیچ کاری نکنندواین درعهد داود بود علیه السلام درزمین
که آنرا ایله گفتند خدای تعالی ماهی گرفتن برایشان حرام کرد درروز شنبه پس چون روزشنبه بودی هرماهی
که دردریابودی بان بقعه آمدندی وسرازآب بیرون میکردندی وایمن بودندی ازآن پس ایشان راتعرض نیارستی
کردن چون ررزشنبه برفتی ازآنجا بشدندی ونیز کس اثرایشان ندیدندی آنجا چنانکه حق تعالی گفت . اذ تأتیهم
حیتانهم یوم سبتهم شرعاً ویوم لایسبتون لاتأتیهم . گروهی بایستادند وپیرامن دریاحوضها بکندند وازدریاره گذر
آب بدو بکردند چون روزشنبه آن حوضها پرازماهی شدی که روزآدینه آب دراو افکنده بودندی نمازدیگر
روزشنبه را آن بگرفتندی تاماهی بادریانتوانستی شدن روزیکشنبه بگرفتندی
پس گفتند ماروز آدینه آب می افکنیم درحوض وماهی یکشنبه میگیریم چیزی نکرده باشیم که خدای مارا
از آن نهی کرده مدّتی براین راه پی زدند . وقولی دیگر آن است که روز آدینه بیامدندی ودامها در دریا
وحوضها وجایها که ماهی آنجا آمدی درانداختندی وشنبه رها کردندی تاماهی دردام شدی روز یکشنبه دام
ازدریا برکشیدندی گفتندی ماراشنبه نهی کرده اند نه آدینه ویکشنبه ودرآن شهر هفتاد هزار مرد بودند
وگروهی این میکردند وگروهی نمیکردند ونهی نمیکردند آنان را که این میکردند وگروهی نمیکردند وآنان را که
این میکردند نهی منکر میکردند برایشان دوازده هزار مرد بودند چون مدّتی باین برآمد واین مردمان
براین کار دلیرشدند وخدای تعالی ایشان را عقوبة نمیکرد شنبه نیزدست درازکردند وماهی گرفتند ومدّتی
براین بماندند ومال بسیار جمع کردند چون ناهیان منکر بسیار بگفتند وایشان قبول نکردند وگفتند ماباشما
دراین شهر نباشیم که ماازعذاب خدای ایمن نه ایم شهرباشما بخشیم شهررا قسمت کردند وایشان بایك جانب شدند
وحایلی وبارهٔ بکردند ازمیان خود وآن قوم ونیز بایشان مخالطة ومواکلة ومشاربة نکردند داود علیه السلام
برایشان دعا کرد خدای تعالی عذاب بایشان فرستاد و ایشان را مسخ کرد باکیّ کرد ایشان رایك
روز این مردمان مصلح که ازایشان جداشده بودند برخاستند از آن جای وبقعهٔ ایشان هیچ آواز
نشنیدند وکسی را ندیدند ونه نیزدر بگشادند وکسی بیرون نیامد ایشان بدیوار فرورفتند وبربامهاء ایشان شدند
ایشان را دیدند که خدای تعالی مسخ کرده بود وبابوزینه کرده بودایشان شکرخدای بگذاردند وپناه
باخدای دادند ازعقوبت او وآن ممسوخان سه روزبماندند وجمله بمردندوهیچ ممسوخ بیشترازسه روز نبماند
علی ماجاء فی الاخبار . وقوله تعالی فقلنالهم . این قول اینجا مجاز است چنانکه در آن آیة که گفت . ثم استوی
الی السماء وهی دخان فقال لها وللارض ائتیا طوعاً او کرهاً قالتا اتیناطائعین . وآنجا برحقیقة نه از خدای
تعالی قولی بود ونه ازآسمان وزمین وچنانکه شاعر گفت . امتلاء الحوض وقال قطنی مهلاً روید قدملات بطنی
. ومعلوم است که حوض چیزی نگفت . وقوله کونوا . صیغهٔ امراست ومراد کنایه ازتسخیر چنانکه
گفت . انماقولنا لشئی اذااردناه ان نقول له کن فیکون . قرده جمع قرد باشد خاسئین ای بعیدین وخسا انخسا
هم لازم باشد وهم متعدی یقال خسات الکلب فخسا هوای طردته فاطرد وابعدته فبعد و در مطاوع او

انخسأ آمده است يقال خسأته فانخسأ و براين قياس قال الزاجر كالكلب ان قلت له اخسأ فانخسا . مجاهد گفت
معنى آن است اذلاء صاغرين ذليل و مهين و دراين عظة و عبرتى است آنان را كه در او تامل كنند . فجعلناها
. كرديم ايشان را او ها را و ابود كه راجع بود با جماعت و روا بود كه راجع بود با عقوبة و روا بود كه راجع بود باللفظ قرده و
اين وجوه محتمل است همه قريب است بصواب . نكالاً عبدالله عباس گفت عقوبة ديگران گفتند عبرت ينكل بها
من راها عبرتى كه هر انكس كه بيند نكول كند و بگريزد و اقدام نيارد كردن بر مثل آن و نكال اذهاب غير باشد كسى را
بترسانيدن و نكل كه قيد باشد از انجاست و لگام را نكل گويند از انجا كه منع كند چون قيد پس اصل كلمه
منع بود و منكول آن باشد كه او را بنكال كند و نكول باخر باشد لما بين يديها و ما خلفها . ماشايد كه موصوله
بود و شايد كه نكرة موصوفه بود و ها راجع است اما با مت يا با جماعت يا باقرى لما بين يديها من القرى او الجماعات
او الائم و اين قول عبدالله عباس است سدى ميگويد لما بين يديها راجع است باذنوب يعنى نكال آن گناهان كه كرده
بودند و ماخلفها يا امتى كه از پس ايشان آيند . مجاهد گفت لما بين يديها گناهانى كه از پيش كردند و ماخلفها آن
گناهان كه درميان آن بودند چون هلاك با ايشان رسيد معنى قول عبدالله عباس آن است كه ما ايشان را عبرتى
و مثله كرديم براى امة گذشته يعنى امتى كه پيش از هلاك ايشان بودند و گناهى كردند و ماخلفها و آنان كه از پس ايشان
باشند و معنى قول ديگر آن است كه آن عقوبة نه بگناهى بود كه در مقدم كردند بل بگناهى بود كه بر سر آن بودند
. و موعظة للمتقين . پندى پرهيزكاران را و اين لفظ مصدر است و كذلك الوعظ و العظه كالوعد و العدة و الموعدة
يقال وعظته و منه قول النبى عليه السلام . السعيد من اتعظ بغيره . للمتقين پرهيزكاران را و اگرچه آن موعظه بود
جمله خلايق را چون متقيان بان متعظ شدند گفت موعظة ايشان است و تخصيص كرد ايشان را بذكر چنانكه
گفت . هدى للمتقين . و انما انت منذر من يخشاها . و براى انكه گويند قرآن هدى متقيان است و آن آية
با عقوبة موعظة متقيان است دليل نكند كه موعظه جزء متقيان است براى انكه اين دليل الخطاب بود و آن بنزديك
بيشتر اهل علم باطل است و بيان تقوى و حقيقة او و علامت متقيان در دگر آية گفته شده است و وجهى ندارد
اعاده كردن . والله ولى التوفيق و هو حسبنا و نعم الوكيل نعم المولى و نعم النصير .

هذه اخر المجلدة الاولى و نتلوه فى الثانية قوله

تعالى واذ قال موسى لقومه انّ الله يأمركم

ان تذبحوا بقرة

بسم الله الرحمن الرحيم

وَاِذْ قَالَ مُوسٰى لِقَوْمِهِ اِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ اَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً قَالُوا اَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا قَالَ اَعُوذُ بِاللّٰهِ اَنْ

چون گفت موسى قومش را خداى ميفرمايد شمارا كه بكشى گاوى را گفتند ميگيرى مارا فسوس گفت پناه ميدهم بخداى كه

اَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ * قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ اِنَّهُ يَقُولُ اِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا

باشم از جملهٔ نادانان گفتند بخوان براى ما خدايت را تا بيان كند مارا چيست گفت او ميگويد كه آن گاو است نه

فَارِضٌ وَلَا بِكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذٰلِكَ فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ * قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْنُهَا

پير و نه جوان ميانهٔ اين و آن بكنيد انچه ميفرمايد شمارا گفتند بخوان براى ما خدايت را تا بيان كند مارا چيست رنگ آن

قَالَ اِنَّهُ يَقُولُ اِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّاظِرِينَ * قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا

گفت او ميگويد كه آن گاوى است زرد خالص رنگش خرم كند نگرندگان را گفتند بخوان براى ما خدايت را تا بيان كند مارا

مَا هِيَ اِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَاِنَّا اِنْ شَاءَ اللّٰهُ لَمُهْتَدُونَ * قَالَ اِنَّهُ يَقُولُ اِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولٌ

تا چيست انگاو پوشيده گشت بر ما و ما اگر خواهد خداى راه يابيم گفت كه او ميگويد كه آن گاو است نه كارى شكافته

تُثِيرُ الْاَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَا شِيَةَ فِيهَا قَالُوا الْاٰنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَبَحُوهَا وَمَا

مى سازد زمين را و نه آب دهد كشت را عيب نباشد بر او گفتند ديگر محل اكنون آوردى بحق و بدرستى بكشتند آن را و

كَادُوا يَفْعَلُونَ * وَاِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللّٰهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ * فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ

نزديك نبود كه بكنند و چون بكشتيد تنى را و مرافعه كرديد در آن و خدا بيرون آورد انچه پنهان مى كنيد شما گفتيم بزنيد اورا

بِبَعْضِهَا كَذٰلِكَ يُحْيِي اللّٰهُ الْمَوْتٰى وَيُرِيكُمْ اٰيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ *

ببعضى آن همچنان زنده كند خداى مردگان را و باز نمايد شمارا حجتهاى خود تا همانا شما بدانيد

. واذ قال موسى لقومه . الأية سبب اين آن بود كه در بنى اسرائيل كشته را يافتند نام او عاميل و ندانستند
كه او را كه كشته است و او وارث نداشت و مفسران خلاف كردند در كشتن او و سبب كشتن او عطا و سدّى
گفتند مردى بود در بنى اسرائيل او را مالى بسيار بود و پسر عمّى داشت و جز او وارثى نداشت اين
پسر عم ميخواست كه او بميرد تا ميراث او بردارد و او دراز عمر بود و او را بكشت تا ميراث او بردارد و بعضى
ديگر گفتند اين عاميل زنى داشت بجمال و پسر عم او ميخواست تا او را بزنى كند او را بكشت براى آن زن كلبى
گفت عاميل دخترى داشت بجمال اين پسر عم او را ميخواست باو نميداد او را بكشت تا ولايت آن دختر با او افتد
و آن مرد را چون بكشت از آن ديه برگرفت و بديهٔ ديگر برد و بيفكند و گويند از ميان دوده بيفكند
او را عكرمه گفت مسجدى بود بنى اسرائيل را دوازده در داشت بعدد اسباط بنى اسرائيل اين مرد را كشته يافتند
بدر سبطى بدر سبطى ديگر كشيدند او را از ميان دو سبط خصومت افتاد ابن سيرين گفت اين پسر عم او را
بكشت و بدر سراى مردى برد و بيفكند در شب انگاه بامداد بيامد و طلب خون او ميكرد از آن مرد بدين سبب
از ميان اسباط بنى اسرائيل خصومت افتاد بنزديك موسى آمدند و گفتند مارا چنين حالى افتاد و اين كار بر ما پوشيده شده
از خدايتعالى درخواه تا مارا معلوم كند كه اين مرد را كه كشته است موسى عليه السلام گفت انّ الله يأمركم ان تذبحوا بقرة
قالوا . بيان كرديم كه خداى را امر چون از باب قول بود قول القائل افعل او ما يجرى مجراه اذ كان القايل فوق
المقول له فى الرتبة و كان مريداً للمامور به و امر هم در فعل و هم در قول حقيقة بود چنانكه بيان كرده شود انشاء الله

وذبح قطع حلقوم بهیمه باشد برای انتفاع بگوشتش وحقیقة او در گاو و گوسفند باشد وانچه بدان ماند ودرحق مردم بر مجاز گویند واصل ذبح در لغة شق وشکافتن بود یقال ذبحت فارة المسك اذا شققتها نافهٔ مشك بشکافتم و بقره اسم گاو ماده باشد ونر را ثور گویند چنانکه ناقه وجمل ورجل وامراة که مؤنث او نه از لفظ مذکر باشد وبقر جنس بود وتا در او نه علامت تأنیث است بل علامت وحدان است من باب ثمر وثمرة وباقر اسمی باشد بقر را چنانکه جامل اسمی باشد جمل را واصل او از بقر است وبقر شکافتن بود یقال بقر بطنه ای شقه برای آنش بقر خوانند که زمین شکافد چنانکه ثور را ثور خوانند لاثارته الارض قال الله تعالی واثاروا الارض وعمروها . موسی علیه السلام گفت خدای تعالی شمارا میفرماید که گاو بکشی تا معلوم شود که این مرد را که کشته است ایشان گفتند اتتخذنا هزواً . برما فسوس داری برای انکه ایشان را مستبعد آمد چه نسبتی معقول نبود از میان این وآن ودر هزؤاً سه قرائة است وهمچونین در کفواً وهزواً وکفواً بتخفیف همزه قرائة حمزه وخلف است وهزواً وکفواً بتثقیل همزه قرائة ابو عمرو است وکسائی واهل حجاز واهل شام وهزواً وکفواً متقل بی همزه قرائة عاصم است بروایة حفص وهمه لغات فصیح صحیح است وهزؤاً سخریة ولعب باشد واستهزاء همچونین یقال هزیت به قال الراجز قد هزیت منی ام طیله . قالت اراه معدماً لاشیئی له . موسی علیه السلام گفت . اعوذ بالله ان اکون من الجاهلین . پناه باخدای می دهم از انکه من از جملهٔ جاهلان باشم از برای انکه در جواب مسئلتی شد که طالب رشد و صلاح کند سخریه واستهزاء جهل باشد وجهل اعتقادی باشد که معتقد بخلاف اعتقاد بود هر که او را معتقدی بود واز جمله حیوانات گاو را برای آن تخصیص کرد که ایشان عبادة عجل کرده بودند وآن در چشم ودل ایشان موقعی داشت تا برای استخفاف باشد ومهین وذلیل شود بر دست ایشان تا بدانند که او صلاحیت عبادة ندارد اکنون خلاف کردند اهل علم در انکه خدای تعالی ایشان را ذبح بقر فرمود هر چه باشد یا ذبح بقر که موصوف باشد باین صفات بیشتر مفسران گفتند خدای تعالی ایشان را فرمود که گاوی بکشند هر چه باشد اگر مراجعة نکردندی وگاوی بکشتندی هرگونه که بودی مجزی بودی از ایشان ولیکن چون بر خویشتن سخت بکردند خدای تعالی بر ایشان سخت کرد چون خدای تعالی ایشان را گفت گاوی بکشی مصلحت در آن بود که گاوی بکشتندی بر هر وجه که بودی چون مراجعت بکردند گاوی بایست موصوف بصفات اول اگر بکردندی ومراجعة نکردندی مجزی بود دیگر باره مراجعة کردند مصلحت بکشت گاوی بایست باین لون مخصوص چون دگر باره مراجعت کردند گاوی بایست جامع این جمله صفات را که در سه آیت هست واین مذهب معتزلیان واصحاب الحدیث است وبیشتر متکلمان در اصول فقه ومذهب مرتضی علم الهدی قدس الله روحه آن است که خدای تعالی باول ایشان را کشتن گاوی فرمود که جامع باشد جملهٔ این صفات را ولیکن تاخیر بیان کرد از وقت خطاب بوقت حاجت واین را بنابر مسئلهٔ باشد بزرگ از اصول فقه که تاخیر البیان عن وقت الخطاب روا باشد یا نبود مذهب مشایخ معتزله آن است که روا نبود مذهب مرتضی رحمة الله علیه آن است که تاخیر بیان از وقت خطاب روا بود واز وقت حاجت روا نبود واین آیة دلیل است بر صحة این قول واگرچه وجه استدلال آیه آن است که خدای تعالی ایشان را فرمود که گاوی بکشتند در وقتی مثلا در عاشر اوقات از خطاب خطاب بگفت در اول حال وبیان تاخیر کرد تا بوقت عاشر که وقت حاجت بود ودلیل بر انکه ایشان مأمور نبودند الا بذبح بقر که جامع بود این جمله صفات را آنست که اگر مراد خدای تعالی ذبح بقره بودی بقرة کانت چون مراجعت کردند وگفتند ماهی جواب آن بود که مراد من بقره است هر چه باشد

. اذبحوا ای بقرة کانت . چنانکه باشد تا بدست آید برای انکه نتوان گفتن که هی وانها در جواب سئوال کنایت است از بقره دیگر که ذکر آن در آیة نیست لابد باید که راجع با بقرهٔ اول باشد وجز چنین نباشد وبا این جمله هیچ شبهة نماند در انکه مراد خدای تعالی جز گاوی نباشد جامع جملهٔ این صفات را دگر انکه ما بضرورة دانیم انکه یکی از ما غلامش را گوید ترا فردا ببازار می باید رفتن یا بدیه که چند مهم است تا تمام کنی ودر وقت خطاب مهمات را بیان نکند چون وقت رفتن در آید او را پیش خواند ومهمات بر او شمارد وتفصیل بگوید وبیان کند ووصایت کند ما دانیم که هر کس که در حسن این خلاف کند یا گوید این جاری مجری خطاب عربی بود بزنجی مکابر باشد ودافع ضرورة شدی وجماعتی دیگر از مفسران گفتند این گاو موصوف باین صفات در بنی اسرائیل بنزدیك مردی بود که او با پدر نیکوکار بود وقصه از آن بود که او مردی بازرگان بود وجواهر فروختی روزی مردی آمد تا جواهر خرد از او بمبلغی واو را بر آن بسیار سود خواست بودن چون بیامد تا جواهر عرضه کند جواهر در صندوق بود وقفل زده وکلید در زیر سر پدرش بود وپدر خفته پدر را بیدار نکرد وبیامد ومرد را جواب داد وگفت وقت را میسر نیست اگر توقف کنید تا پدرم بیدار شود من از بهای این جواهر دو هزار درم کم بستانم مرد گفت مرا تعجیل است اگر کار مرا ترویج کنی ده هزار درم بر آنچه قرار بهاست زیادت بدهم او گفت نکنم وروا ندارم که برای زیادت سیم پدر را بیدار کنم وخواب بر او بیاشوبم مرد را گسیل کرد وطمع ببرید از آن سود چون پدر بیدار شد پدر را خبر داد باین حال پدر او را حمد ودعا کرد وگفت ببدل مرا گاوی است نیکو بتو دادم واو را دعا کرد ببرکت در آن گاو جوان آن گاو بستد چون این حال افتاد خدای تعالی فرمود ایشان را که گاوی باید موصوف باین صفات در همهٔ بنی اسرائیل الا بنزدیك او نیافتند از او بخواستند باحتیاط واستقصا تمام از او بخریدند . بملا مسکها ذهباً . بانکه پوستش پر از زر باز کنند وبا او دهند وعبد الله عباس ووهب منبه گفتند مردی صالح بود در بنی اسرائیل واو را پسری طفل بود وگوساله داشت چون اجلش بنزدیك رسید آن گوساله را بیاورد وبیشهٔ بود در آن بیشه کرد وگفت ای خدای ابراهیم این عجل را بتو می سپارم تا این فرزندك من بزرگ شود با او دهی وبرفت ومادر آن پسر را از این حال خبر کرد وبا پیش خدای تعالی شد آن عجل در آن بیشه بزرگ شد وقوی گشت ودست بکس نداد تا این کودك بالغ شد هر روز بیامدی وپشتهٔ هیزم کردی وبیاوردی وبفروختی ونفقهٔ خود ومادر کردی ورضای مادر را عظیم نگاه داشتی یکروز مادر او را گفت پدر ترا در این بیشه گوساله ایست بخدای ابراهیم سپرده بوده است اگر بروی وآن ودیعه باز خواهی که او ودیعه داریست وودایع بنزدیك او ضایع نشود غلام به بیشه در آمد وگفت . یا اله ابراهیم یا من لا یضیع ودایعه . ای خدای که ودیعهٔ تو ضایع نشود آن ودیعهٔ پدرم بمن باز ده نگاه کرد گاوی میامد . کاعظم مایکون من البقر واحسنه . بزرگتر از آنچه ممکن باشد که گاوی بود ونیکوتر تا پیش او بایستاد واو بنام خداش رسنی بر سر او کرد چون ببازار در آمد مردمان را از بزرگی آن گاو عجب آمد گاو را بخانه آورد ومادر او را گفت مصلحت در آن است که این گاو بفروشی وسرمایه گیری وبدان کاری کنی بردگر روز گاو را ببازار آورد وقیمت گاوی نیك در آن روزگار سه درم بودی مادر را گفت بچند فروشم این گاو گفت قیمت سه درم است ولیکن بهر بها که خواهند تا مرا خبر ندهی مفروش چون گاو را ببازار در آورد مردی در آمد وگفت این گاو بچند فروشی گفت قیمت بازار سه درم است گفت سه درم از من بستان گفت نفروشم تا مادرم را خبر دهم گفت قیمت سه درم است شش درم از من بستان ومادر را خبر مکن گفت نستانم او درم دوازده وبیست وچهار کرد واو میگفت ممکن نیست تا من مادر را خبر ندهم او هم چنین می فزود تا بانجا رسانید که گفت پوست این گاو را پر از زر بستان وبا مادر رجوع مکن گفت ممکن نیست

مردم از آن بخندیدند و گفتندبی خرد غلام است این در تفسیر میاید که آن فرشتهٔ بود که خدای تعالی او را فرستاده بود بامتحان تا بر این کودك حق مادر بخلقان نماید تا ایشان را تنبیه باشد و بدانند که کس بر طاعت خدای تعالی و رضای مادر و پدر نگاه داشتن زیان نکند پسر نماز دیگر بخانه باز آمد و مادر را خبر داد مادر گفت صواب کردی ولیکن فردا ببازار شو و اگر آن مرد را به بینی با او مشورة کن بگو که با تو مشورة میکنم آنچه صلاح من است در حدیث این گاو مرا خبری ده بردگر روز غلام ببازار آمد آن مرد را دید گفت ای بندهٔ خدا با تو مشورة میکنم آنچه مصلحت من است مرا بفرمای گفت برو و این گاو را نگاه دار که تا زمانی که در بنی اسرائیل حادثهٔ افتد و ایشان را حاجت باشد باین گاو چون از تو خواهند کمتر از پوست او پر از زر مستان او برفت چون حادثه افتاد در بنی اسرائیل گاوی که بر این صفت بود نیافتند الا بنزدیك این غلام از او بخریدند بمراد او پوست آن گاو را پر زر کردند و عجب آن است که این هر دو روایت در تفسیرهاء آنانست که ایشان میگویند هر گاو که روا بودی و بتشدید ایشان مشدّد شد و نمیدانند که این مناقض قول و مذهب ایشانست برای انکه این هر دو قیمت دلیل میکند که مراد خدایتعالی جز این گاو معین نبود چون چنین باشد این قوّة آن مذهب کند که سید رحمة الله علیه اختیار کرده است که گاو نمیشایست که باشد الا جامع جملهٔ این صفات را که در آیات مذکور است چه مراد خدایتعالی عزّ و جلّ آن بود و امر باو تعلق داشت پس چون موسی علیه السلام ایشانرا گفت خدای میفرماید شمارا که گاوی بکشی و پارهٔ از آن گاو بر این کشته زنی تا خدایتعالی او را زنده کند تا او بگوید که مرا که کشته است ایشان چون بدانستند که این حدیث خداست و از قبل خداست گفتند یاموسی ادع لنا ربك یبین لنا ماهی. دعا کن خدایرا تا بیان کند که این گاو چه گاوی است دعا در خواستن فعلی باشد از غیر بر وجهی که داعی بمرتبهٔ آنمدعو فرو تر باشد و کذلك السئوال یقال دعوت الله فی کذا و سئلته کذا. و دعا نیز بمعنی بانگ زدن باشد یقال دعاه اذا صاح به و منه قوله تعالی. ولا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضاً. و دعا له بالخیر و علیه بالشر. چون دعا بخیر کند دعا له گویند چون نفرین کند دعا علیه گویند و بیان روشن کردن باشد و اصل او از بین و بینونة بود و خدای راست که تفصیل دهد و مشتبه از نامشتبه جدا کند. ماهی. ما استفهامی است و هی باجماع کنایت است از بقرهٔ مقدم فی قوله. ان الله یأمرکم ان تذبحوا بقرة. موسی علیه السلام جواب داد که خدایتعالی میگوید. انّها بقرة لا فارض ولا بکر این گاو می باید نه بزرگ و نه کوچك بسال نه پیر پیر و نه جوان جوان مجاهد و ابوعبیده گفتند فارض آن باشد که پیری بحد باشد که نزاید یقال فرضت البقرة تفرض فروضاً اذا اسنت ، قال الشاعر . کمیت بهیم اللون لیس بفارض . ولا بعوان ذات لون مخصف . وقال الراجز . یارب ذی ضغن وصب فارض له قرؤ کقرؤ الحایض . ای حقد قدیم و بکر جوانی بود که هنوز زاده نبود وسدی گفت بکر آن بود که یك بار زاده باشد و او را پدر را و فرزند را بکر خوانند قال الشاعر . یابکر بکرین ویاخلب الکبد . اصبحت منی کذراع من عضد . عوان نصف بود نه جوان و نه پیر پیر میان هر دو وذلك اشارة است بهر دو اخفش گفت عوان آن بود که زاده بود جمعها عون و آن غایة نکوئی و قوّة او باشد و رفع فارض بر صفت است و رفع عوان بر خبر مبتدای محذوف و روا بود که هم صفت بود یعنی غیر فارض ولا بکر بل عوان فافعلوا ما تؤمرون بکنید انچه میفرمایند شمارا انکه گفتند ای موسی حدیث سال معلوم شد درخواه از خدای تعالی تا بیان کند مارا لون این گاو تا بچه رنگ می باید لون عام تر است از صفرة چه لون جنس است و صفرة نوع و جنس واقع بود بر متماثل و مختلف و متضاد و نوع واقع بود بر متماثل بس گفت خدای تعالی میگوید این گاوی میباید زرد و سخت زرد عبدالله عباس گفت فاقع شدید الصفرة قال عدی . وانی لاسقی الشرب صفراء فاقعاً . کان ذکی المسك منه یفتق . وقتاده و ابوالعالیه گفتند فاقع خالص اللون باشد سعید جبیر گفت سرو سم زرد دارد و حسن بصری گفت

مراد بصفراء سیاهست چنانکه اعشی میگوید . تلك خیلی منه وتلك رکابی . هنّ صفر اولادها کالزبیب . و این قول درست نیست برای انکه تاکید سواد بحلوك کنند یقال اسود حالك و ابیض یقق و احمر قانی و اخضر ناظر و اصفر فاقع لونها تسر الناظرین نگرندگان را خرم کند از صفاء لون و این لون بر گاو نکو باشد و چشم مولع بود بنگریدن باو و از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت کرده اند که او گفت هر که او نعلی زرد پوشد غمش نشود لقوله تعالی صفراء فاقع لونها تسر الناظرین . چون لون معلوم شد گفتند یارسول الله از خدای درخواه تا باز نماید که این چه گاو است که بر ما مشتبه است قوله تعالی ان البقرة تشابه علینا الایة و تشابه الشئی و اشتبه بمعنی واحد و آیة متشابه برای آن گویند که معنی در او مشتبه باشد و پوشیده

اگر گویند بقر جمع است چرا تشابهت نگفت گوئیم از این چند جواب است یکی انکه بقر مذکر اللفظ است و چون چنین باشد تذکیر اولیتر بود چنانکه خدای تعالی گفت . کانهم اعجاز نخل منقعر . و اعجاز نخل خاویة و مبرّد گفت سیبویه را از این پرسیدند گفت هر لفظی از الفاظ که جمع گردد و واحد را ماند اگر لفظ او را حروف جمعش از حروف واحد کمتر بود آنرا تذکیر کنند چنانکه اعشی گفت . ودّع هریرة انّ الرکب مرتحل . و نگفت مرتحلة زجاج گفت معنی آن است که جنس البقر تشابه علینا و انّا انشاء الله لمهتدون ای لموفقون فیما امرتنا . و اگر خدای تعالی خواهد ما راه یافته و موفق گردیم در این امر که ما را گردید جواب دادند ایشانرا که این گاوی می باید لا ذلول نه کار شکسته ای مذللة بالعمل تثیر الارض که زمین سترده باشد یقال رجل ذلیل بین الذّل و الذّلة و المذلّة و دابة ذلول بین الذّلة . وذلیل در صفة مرد مدح باشد قوله تعالی . اذلّة علی المؤمنین اعزّة علی الکافرین . و در صفة گاو ذمّ است اینجا تثیر الارض من اثرة التراب باشد چون خاك باز شیارند و گاو نر را از انجا ثور خوانند که زمین شیارند و ثار النقع گرد انگیخته شد و اثرته انا من بر انگیختم و ثار الفحل آن باشد که شتر نر حمله آرد و کسی که بقصد کسی برخیزد گویند ثار الیه و اخذ الثار و طلب الثار از اینجا باشد که کینه باز خواست و ثارت القتیل بالقتیل آن باشد که کشندهٔ او را باز کشد . ولا تسقی الحرث . کشت را آب نداده باشد که جائی که آب روان نباشد کشت را بگاو و شتر آب دهند که از چاهها بر کشند . مسلمة . یعنی بری از عیبها حسن بصری گفت درست دست و پا . لاشیة فیها . یك رنگ که در او رنگی نباشد مخالف رنگ تنش و این قول محمد بن کعب است مجاهد گفت در او سواد و بیاض نباشد قتاده گفت در او عیبی نباشد چون این جمله بشنیدند گفتند . الان جئت بالحق . اکنون حق آوردی یعنی جمله صفات روشن گردید چنانکه اشتباه زایل شد و این دلیل است برای انکه ایشان مأمور بودند بکشتن گاوی موصوف بجملهٔ این صفات که چون صفات تمام بشنیدند و بدانستند گفتند الان جئت بالحق و اگر مراد آن بودی که گاوی بکشید هر گاوی که باشد باوّل که شنیدند که ان تذبحوا بقرة گفتندی الان جئت بالحق فذبحوها . در آیه حذف و اختصاری هست مقدر تا کلام مستقیم شود و آن این است که فطلبوها فوجدوها و اشتروها باعلی الثمن فذبحوها . بجستند و بیافتند و بگران تر بخریدند انگه بکشتند آن گاو را . وما کادوا یفعلون . و نزدیك بود که نکنند لغلاء ثمنها از گرانی بهاء آن سدی گفت ده استر زر باز کردند دیگران گفتند پوستش پر از زر باز کردند و بهایش را بدادند . واذ قتلتم نفساً . یعنی عامیل را و این آیة اوّل قصه است فادّارأتم فیها ای تدارأتم و تدافعتم و اصل تفاعلتم است برای قرب مخرج تا بدال ادغام خواستند تا کنند تارا دال کردند و اسکان او کردند برای ادغام ابتدا بساکن نشایست کردن الف وصل را بیاوردند تا زبان بر او اعتماد کند در گفتن ادّارأتم شد و کذلك قوله اثاقلتم

واطیر تا عبدالله عباس گفت تدافعتم واختلفتم ومجاهد وضحاك گفتند اختصمتم عبدالعزیز بن یحیی گفت سکتتم واصل دردفع بودمن قوله تعالی ویدرؤن بالحسنة السیئة . ومنه قول الشاعر . فنکب عنهم درء الاعادی . والله مخرج ماکنتم تکتمون . وخدای بیرون آرنده است انچه شما پنهان میکردی . فقلنا اضربوه ببعضها . گفتیم اکنون چون این گاورا بکشید بعضی از این گاو کشته بر این مرد کشته زنی مفسران در آن بعضی خلاف کردند عبدالله گفت آن استخوان بودکه بنزدیك غرضوف باشد وهو بعض الکتف وآن مقتل بود ضحاك گفت زبانش بود سعیدجبیر گفت دم غزه بود مجاهد گفت دنبالش بودکابی گفت ران راستش سدی گفت آن پاره گوشت که ازمیان دو کتف بود بعضی دگر گفتند گوشش بود حسین بن الفضل گفت از همه اقوال آن بهتر است که زبان بود برای آنکه او آلت کلام است وغرض آن بود که او سخن گوید ودر کلام حذفی واضماری هست وتقدیر او تامعنی مستقیم شود این است فقلنا اضربوه ببعضها یحیه الله فیدلکم علی من قتله فضربوه به فاحیاه الله فذکر ودل علی قاتله کذلك یحیی الله الموتی . گفتیم پارهٔ از این گاو براو زنی تاخدای تعالی اورازنده کند تابگوید که مرا که کشته است چنان کردند خدای تعالی اورا زنده کرد تابگفت که مرا که کشته است وانگاه بیفتاد وبمرد انگاه خدای تعالی برسبیل تنبیه ایشان را که منکر باشند بعث ونشوررا گفت . کذلك یحیی الله الموتی . خدای تعالی مردگان را چنین زنده کند که عامیل را زنده کرد ویریکم آیاته وآیات وحجج وبینات ودلالات ومعجزات باشما می نماید لعلکم تعقلون تاشما بدانی وعقل را کار بندی وتفکر وتأمل کنید .

﴿ قوله تعالی ﴾

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ اَوْ اَشَدُّ قَسْوَةً وَاِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْاَنْهَارُ

پس سخت شد دلهای شما از پس آن پس چون سنکهاست یاسخت تر بسختی وآن سنکها بهتری بود که بردمد ازاو جویها

وَاِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَاِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللّٰهِ وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ *

وازآن بهتری بود که بشکافد بدرآید ازاو آب وازآن بهتری بودکه فرود آید ازترس خدای ونیست خدای غافل ازانچه شمامیکنید

اَفَتَطْمَعُونَ اَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللّٰهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا

طمع میدارید که براست دارند شمارا وبودند کروهی ازایشان می شنیدند سخن خدای پس برمیکردانیدند از پس انکه

عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ * وَاِذَا لَقُوا الَّذِينَ اٰمَنُوا قَالُوا اٰمَنَّا وَاِذَا خَلَا بَعْضُهُمْ اِلٰى بَعْضٍ قَالُوا

ندانسته بودند وایشان میدانستند وچون بینند آنانرا که ایمان دارند کویند کرویدیم چون خالی شوند بهری ازایشان بابهری کویند

اَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللّٰهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ اَفَلَا تَعْقِلُونَ اَوَلَا يَعْلَمُونَ اَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ

حدیث میکنید ایشان را بانچه حکم کرد خدا برشما تاحجة انگیزد برشما بان بنزدیك خدای تان خردمند نیستید نمیدانند که خدای میداند انچه پنهان

﴿ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴾

﴿ وانچه آشکارادارند ﴾

این چهار آیة است . قدیم جل جلاله گفت پس ازانکه این همه الطاف کردم وحجت انگیختم ومرده زنده کردم وکشنده راپیدا کردم دلهاء شما سخت شد معنی قسوة ذهاب لین ورحمة بود ازدل وحجر قاس جاس اذا کان صلباً شدیداً وجاسی وقاسی سخت وقسوة بلیغ تر ازجسوه باشد وعسو وقسو وجسو ازیك معنی باشد خلاف کردند درانکه خطاب باکی است عبدالله عباس گفت بااولیاء مقتول است وذلك اشارة است باحیاء کشته و برقول مفسران خطاب است باجملهٔ بنی اسرائیل وذلك اشارة است بجملهٔ آیات متقدم ازفلق دریا وغرق آل

فرعون ونجاة بنی اسرائیل وجزآن وتشبیه کرد دلهای ایشان بسختی بسنگ فهی کنایة راجع است باقلوب وهی ضمیر مرفوع منفصل باشد بابتداء وکاف تشبیه درجای خبر او بود وتقدیر این است که فهی مثل الحجارة فی القسوة انگه ترجیح داد دلهای ایشان درباب سختی برسنگ وگفت اواشد قسوة ونصب قسوة بر تمیز بود اگر گویند اوکه درخبر شود بمعنی شك بود وشك برخدای تعالی روانیست گوئیم ازاین سؤال چند جواب برفت فی قوله تعالی اوکصیب من السماء . وآن جوابها جملهٔ صالح است اینجا که جواب این سؤال باشد وجوابی دیگر اینجا آن است که او اینجا بمعنی بل است وبل اضراب را باشد چنانکه در دگر آیة گفت . وارسلناه الی مائة الف او یزیدون . والمعنی بل یزیدون . وچنانکه شاعر گفت (بدت مثل قرن الشمس فی رونق الضحی) (وصورتها او انت فی العین املح . ومعنی او بل است اینجا ووجه دیگر اینجا آن است که او اینجا بمعنی واو است چنانکه گفت . ولا تطع منهم اثما او کفوراً . معنی آن است که وکفورا وچنانکه شاعر گفت (وقد زعمت لیلی بأنی فاجر) (لنفسی تقاها او علیها فجورها) ومعنی آن است که وعلیها فجورها .

ووجهی دیگر آن است در آیة که او برای ابهام بر مخاطب گفت چنانکه عرب گوید . اکلت الیوم تمرةً او بسرة . امروز خرما یابسری خوردم وغرض ابهام آن بود بر مخاطب نه انکه او شاك باشد در آنچه خورده باشد ودر خبر میاید که ابوالاسود الدؤلی رحمة الله علیه دربنی قشیر فرود آمد وایشان مجبره بودند واورا بشب سنگ میانداختند او بردگر روز بیامد وایشان راملامت کرد ایشان گفتند . مارمیناك بل الله رماك ما ترا سنگ نه انداختیم خدای تعالی انداخت گفت . لا تکذبون علی الله فلو ان الله رمانی لما اخطانی گفت دروغ برخدای منهی اگر خدای سنگ انداختی بمن خطا نکردی انگه اورا گفتند تا چند ازعلی وعلی خواهی گفتن واو مدح بنی هاشم واهل البیت بسیار کردی او بجواب گفت (یقول الارذلون بنو قشیر) (طوال الدهر لا تنسی علیا) (احب محمداً حباً شدیداً) (وعباساً وحمزةً والوصیاً) (فان یك حبهم رشداً اصبه) (ولم اك مخطیاً ان کان غیاً) اورا گفتند شك آوردی گفت افترون الله شك حیث یقول وانا او ایاکم لعلی هدیً اوفی ضلال مبین . یعنی خدا شاك است آنجا که دریك آیه دو او میگوید وابوالاسود معروف است بحاضر جوابی پس او نیز برسبیل ابهام بر مخاطب میگوید نه ازشکی که او را بود در دوستی ایشان انگه بازنمود خدای تعالی که دلها چرا ازسنگ سخت تر است گفت . وان من الحجارة لما یتفجر منه الانهار بازنمود که در سنگ چند گونه خیر است که در دلهای ایشان از آن هیچ چیز نیست ومن تبعیض راست اینجا یعنی ازسنگها بعضی هست لما یتفجر منه لام تاکید راست وما نکرهٔ موصوف است تقدیر این است وان من الحجارة لحجراً چنانکه شاعر میگوید . رب ماتکره النفوس من الامر . له فرجة کحل العقال . ای امر تکرهه النفوس وما در محل نصب است بان وجار ومجرور ودر جای خبر او است یتفجر گشاده میشود ودر شاذ ینفجر خوانده اند وتفجر وانفجار خروج آب باشد ازمنبع خود وانهار جمع نهر باشد واصل او اتساع بود ومنه النهار لاتساع الضیاء به ومراد بجویها آب است ولیکن اکتفا کرد بذکر جوی از آب وبعضی از آن آنستکه شکافته میشود وآب ازاو بیرون می آید چنانکه فرموده وان منها لما یشقق فیخرج منه الماء واین تکرار نباشد برای انکه باول آب خواست که ازکاریزها سنگ کنده بیرون میاید تاجویها روان میشود وازدوم آب چشمها خواست که در کوهها ازجانبها می زاید فهذه عیون نابعة وتلك انهار جاریة ومغربی گفت مراد بحجارهٔ اول کوهها است که آبها ازاو بیرون میاید ودوم سنگ موسی است که در تیه آب ازاو بیرون می آمد بمعجزهٔ موسی علیه السلام وان منها لما یهبط وآن سنگها بعضی آن است که ازکوهها فرو می آید ازترس خدای تعالی مغربی گفت مراد بمن اینجا باء است چنانکه یحفظونه من امر الله ای بامر الله ودر معنی هبوط اینجا چند قول

گفتندقولی آن است که مراد سایهٔ کوهها و سنگهاست که بر زمین افتد چنانکه گفت . یتفیؤ ظلاله عن الیمین والشمائل سجداً لله . چنانکه آن سایه بر زمین افتاده را آنجا ساجد خوانند بر توسع اینجاها بط خوانند بر سبیل مجاز قول دوم آن است که مراد باین سنگهای کوه است که پاره پاره شد عند تجلی چون سئوال رؤیة رفت وسیوم آن است که مراد آن سنگهاست که در عقوبهٔ کفار و هلاك ایشان فرود آمد چنانکه بر قوم لوط وجز ایشان فی قوله . وامطرنا علیهم حجارة من سجیل منضود . ووجه چهارم آن است که این جاری مجرای آن آیة است که حق تعالی گفت لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرایته خاشعاً متصدعاً من خشیة الله . ومعنی آیة این است که اگر ما این قرآن را بر کوهی فرستیم باصلابت وشدتش واو عاقل وسامع بود خاشع وذلیل شود واز ترس خدای تعالی شکافته گردد یعنی از سنگها بعضی آن است که باصلابة وشدة او اگر عقل داشته باشد وترس خدای تعالی باو رسد بر جای نماند واز انجا که باشد زایل شود وفرود آید وقولی دیگر آن است که منها راجع نیست با کوهها یا حجارة راجع است با قلوب وتقدیر چنان است که وان من القلوب قلباً یهبط ای یخشع ویخضع ویذل من خشیة الله . واز دلها بهری آن است که از ترس خدای تعالی خاضع وخاشع شود وآن دل مؤمنان است واین وجه ضعیف است برای انکه مخالف نظم آیة است ووجهی چند دگر گفته اند ما برای انکه ضعیف بود نگفتیم . وما الله بغافل عما تعملون . ما نفی راست بمعنی لیس ودر خبر او گاه با باشد وگاهی نباشد یقول مازید بمنطلق ومنطلقا وخدای تعالی غافل نیست از انچه شما می کنید ابن کثیر تنها خواند بیاء خبر از غایب آنچه ایشان میکنند وجمله قرّا بتاء خطاب خوانند افتطمعون الف استفهام است ومراد انکار ومورد آیة قطع طمع رسول است علیه السلام وطمع مؤمنان از ایمان ایشان گفت طمع میدارید که ایشان ایمان دارند وشما را باور دارند وجماعتی از ایشان آنانند که کلام خدای تعالی می شنودند وتحریف وتغییر میکردند ایشان خلف آن سلف اند که تغییر کلام خدای تعالی کردند یعنی توریة من بعد ما عقلوه پس انکه شناخته ودانسته بودند ومعنی فهم کرده وهم یعلمون وایشان میدانستند که آن کلام کلام خداست وقولی دیگر آن است که ایشان میدانستند که ایشان را نیست که آن تغییر وتبدیل کنند قوله یسمعون کلام الله خلاف کردند در انکه این کلام از که می شنیدند مجاهد گفت وقتاده وعکرمه وسدی گفتند از موسی شنیدند عبدالله عباس گفت از خدای می شنیدند بطور بر این قول مراد بفریق منهم آن هفتاد مرد باشند که موسی علیه السلام ایشان را باخود بطور برد تا کلام خدای تعالی شنوند ومقاتل گفت تحریف ایشان آن بود که چون باز آمدند گفتند ما شنیدیم کلام خدای تعالی واوامر ونواهی او ولیکن ما را مخیر کرد گفت اگر خواهی کنی واگر خواهی نکنی که شما را باکی نیست ودر آیة دلیل است برای انکه کلام خدای تعالی از جنس صوت وحرف است برای انکه حق تعالی گفت یسمعون کلام الله وادراك بسمع بهیچ معنی از معانی تعلق ندارد جز بصوت وآنچه ایشان دعوی کردند از انکه کلام معنی باشد قائم بذات متکلم واگرچه از او چیزی نشنوند حدیثی نامعقول است وطریقی نیست باثبات ودون اثباته خرط القتاد تهاب شوکته الید . واذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا . چون ایشان را ملاقات بود با مؤمنان یعنی چون بمؤمنان رسند وباهم افتند ومعنی ملاقات ولقاء باستقصاء گفته شد گویند ما نیز مؤمنیم وچون بخلوت بایکدیگر افتند گویند اتحدثونهم بما فتح الله علیکم ایشان را نمیگوئی وحدیث نمیکنی بایشان ومعنی فتح الله حکم الله است واز اینجا حاکم را فتاح خوانند ومنه قوله تعالی . ربنا افتح بیننا وبین قومنا بالحق وانت خیر الفاتحین . واین قول کلبی است کسائی گفت معنی آن است که بما بینه الله لکم ایشان را خبر میدهید بأحوالی که خدای تعالی بیان کرده است شما را یعنی سرّ مذهب با مسلمانان میگوئی واین بر سبیل ملامت گفتند واقدی گفت بما انزل الله علیکم واین قریب است

بقول اوّل نظیرش لفتحنا علیهم برکات من السماء والارض . ای انزلنا فتح بمعنی انزال است در این آیة ابو عبیده واخفش گفتند بما منّ الله علیکم واعطاکم . باز میگوئی آن نعمت که خدای تعالی بر شما کرد وبعضی دیگر گفتند سبب نزول آیة آن بود که جماعتی مؤمنان چون خویشان وحلفاء خودرا دیدندی آن جهودان ایشان را گفتندی کار محمد چگونه میدانی ایشان گفتند ما برای خویشی ودوستی با شما بگوئیم او پیغامبر است وذکر او در توریة هست ایشان بیامدند ورؤسا ومعاندان را گفتندی هم از شما میگویند که این مرد پیغامبر است وصادق است ایشان اینان را ملامت کردندی که . اتحدثونهم بما فتح الله علیکم ای حکم الله علیکم لیحاجوکم به عند ربکم . تا با شما بان محاجه ومخاصمة کنند فردا پیش خدای تعالی عزّ وجل ومجاهد گفت سبب نزول آیه آن بود که چون رسول صلی الله علیه وآله از احزاب فارغ شد واز فتح بر آمد او را قصد بنی قریظه وبنی النضیره کرد لشگر بیامدند وپیرامن حصن خیمها بزدند وفرود آمدند وامیر المؤمنین علیه السلام رایت رسول داشت رسول علیه السلام اورا گفت . سر علی برکة الله وایقن بالنصر . برو بر برکت خدای تعالی وبیقین دان که خدای تعالی ناصر تو است وخدای تعالی مرا وعده داده است زمینهای ایشان وسرایهای ایشان را وآن خدائی که تورا بر عمرو عبدود ظفر داد تورا مخذول نکند وخداوند ترس من در دل اینها افکند

امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت من آمدم بزیر حصن ورایة رسول در زیر حصن بزدم راست چون مرا دیدند خوفی عظیم در ایشان افتاد یکی میگفت . جائکم صاحب عمرو ویکی میگفت اقبل الیکم قاتل عمرو ویکی از کنار حصن آواز داد قتل علیّ عمرواً صاد علیّ صقراً قصم علیّ ظهراً هتك علیّ ستراً ابرم علیّ امراً . ومضطرب شدند من بدانستم که ایشان بترسیدند وخدای تعالی ایشان را مخذول کرد چون ساعتی بر آمد بکنار حصن آمدند سفاهت میکردند ودشنام میدادند من خواستم که پیش رسول باز شوم واورا بعلتی برگردانم تا آن سخنها نشنود ومن در این عزم بودم رسول علیه السلام فراز رسید آواز ایشان بشنید آواز داد که . یا اخوة القردة والخنازیر انا اذا انزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین . گفت ای برادران بوزینگان وخوکان ما چون بیرا من قومی فرو آئیم بامداد ایشان بد باشد ایشان چون این شنیدند گفتند یا ابا القسم ما کنت جهولاً ولا سباباً . ای ابو القسم تو هرگز جاهل ودشنام دهنده نبودی رسول علیه السلام از کرم خود بشرم بر افتاد فرجع القهقری پس باز شد وبایستادا ایشان بایکدگر گفتند این حدیث محمد را که گفته باشد همانا از شما بر خواسته باشد اتحدثونهم بما فتح الله علیکم . چنین حدیثها میگوئید بایشان بحکمی که خدای تعالی بر شما کرد تا با شما حجة می آرند وبوقت مخاصمه بر شما حجة میکنند افلا تعقلون وشما خود عقل ندارید که چنین سخنها با دشمنان وخصمان نقل میکنید انکه حق تعالی بر ایشان رد کرد که اولا یعلمون ایشان نمیدانند انّ الله یعلم ما یسرّون وما یعلنون که خدای داند انچه ایشان پنهان دارند وانچه اشکاره دارند . قوله تعالی .

ومنهم امیون لا یعلمون الکتاب الا امانی وان هم الا یظنون فویل للذین یکتبون الکتاب

وازایشان امیانند ندانند نوشتن مگر خواندن از بر نه اند ایشان مگر گمان برند وای بر آنانکه بنویسند کتاب

بایدیهم ثم یقولون هذا من عند الله لیشتروا به ثمناً قلیلاً فویل لهم مما کتبت ایدیهم وویل لهم

بدستهای خود انکه گویند این از نزدیکی خداست تا بخرند وان بهای اندك وای ایشانرا از انچه نوشت دستهای ایشان ووای بر ایشان

مما یکسبون * وقالوا لن تمسنا النار الا ایاماً معدودة قل اتخذتم عند الله عهداً فلن یخلف الله

از انچه می اندوزند گفتند نرسد ما آتش مگر روزهای شمرده بگو که گرفته ای بنزدیك خدای زنهار که خلاف نکند خدای

عَهْدَهُ اَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللّٰهِ مَالاَ تَعْلَمُونَ * بَلٰى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَاَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَاُولٰئِكَ
زنهارش یامیکوئی برخدای انچه ندانی آری انکس که اندوزد بدی وگرددرآمده باشد باو گناهش ایشان
اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ * وَالَّذِينَ اٰمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ اُولٰئِكَ اَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ
اهل دورخند ایشان همیشه درانجاباشند وآنانکه بگرویدند وکردند نیکها ایشان اهل بهشتند ایشان همیشه درانجاباشند

قوله ومنهم . من تبعیض راست یعنی بعضی ازایشان یعنی ازاهل کتاب امیون امیانند وکسی را امی گویند که چیزی نتواند نوشت ودرمعنی او خلاف کرده‌اند عبدالله عباس وقتاد گفتند غیرعارفین بالکتاب کتاب ندانند وبرمعانی او واقف نباشند ازحفظ قرائتی بود ایشانرا بلافهم کلبی گفت قرائة وکتابة بدانند ودلیل براین قول رسول است علیه السلام . نحن امة امية لانكتب ولا نحسب . گفت ماامتیم امی ننویسیم و حساب نکنیم وشاعر گوید . له امة سميت فی الزبور امية هی خير الامم . اهل علم خلاف کردند درانکه چرا آنانرا که کتابت ننویسند وچیزی ندانند خواندن امی خوانند بعضی گفتند منسوب است بامة یعنی جماعت عامه که قرائة وکتابت ندانند وبعضی دیگر گفتند منسوب است باامة که خلقةباشد من قول الاعشى . وآن معوية الاكرمين حسان الوجوه طوال الامم . ای الخلق یعنی براصل خلقة مانده‌اند چیزی نیاموخته‌اند وتابرای یاء نسبت بیفکنده‌اند چنانکه درنسبت بابصره وکوفه گویند بصری وکوفی تافرق باشد میان یاء نسبة ویاء اضافه وبعضی دیگر گفتند منسوب است باام که مادر باشد مادری‌اند یعنی براصل ولادة مادرمانده‌اند چیزی نیاموخته‌اند وبرای انکه کتابت ازشأن مردان است ازشأن زنان نیست لايعلمون الكتاب الاامانی کتاب ندانند الاامانی در امانی خلاف کردند ابوروق وابوعبیده گفتند الا تلاوة عن ظهر قلوبهم الاانچه ازبر میخوانند وتمنی نیز تلاوةباشد من قوله تعالى . اذاتمنى القى الشيطان فی امنيته ای اذاتلا القی فی تلاوته چون اوچیزی خواندی شیطان درمیان آن القا کردی وشاعر گوید . تمنى كتاب الله اول ليلة . وآخره لاقى حمام المقادر . حسن گفت مراد بامانی تمنی است یعنی تمنی باطل میکنند من قولهم . لن تمسنا النار الاایاماً معدودةً ازانکه میگویند آتش دوزخ بمارسد ومامعذب نباشیم الاروزی چند شمرده وانچه گفتند نحن ابناء الله واحباؤه وانچه گفتند . لن يدخل الجنة الامن كان هوداًاونصارى . ومجاهد وقتاده گفتند الاكذباً وباطلاً ومراد بامانی دروغ است وآن آناست که خدای تعالی ازایشان حکایة کرد . فی قوله وقالت اليهود عزير بن الله وقالت النصارى المسيح بن الله واز اینجاست حدیث عثمان بن عفان ماتمنيت منذ اسلمت ای ما كذبت . گفت تااسلام آوردم دروغ نگفتم وبعضی اعراب این داب را گفت واوحدیثی میکرد اهذاشیئی رویته امشیئی تمنيته این چیزی است که روایت میکنی یاچیزی است که فراباقتهٔ بدروغ وبراین قول وبرقول حسن بصری الااستثنا منقطع باشد برای انکه مستثنا ازجنس مستثنی منه نیست وبرقول اول قریب تراست که استثناء متصل باشد وانهم الايظنون ان بمعنی ماءنفی است هرانکه ازپس اوالاباشد بمعنی ماء نفی بود نحو قوله تعالى ان الكافرون الافی غرور و قوله تعالى ان انتم الافی ضلال كبير . ومانند این گفت الاگمان نمی برند وایشانرا درانچه میگویند یقین نیست چنانکه دردگرآیة گفت مالهم به من علم الااتباع الظن . ومجاهد وقتاده وربیع گفتند معنی آناست که الا دروغ نمیگویند . فويل للذين يكتبون الكتاب بايديهم . ابوسعید خدری روایت میکند ازرسول صلى الله عليه وسلم که گفت ویل نام وادی است در دوزخ که چون کافرانرادروی افکنند چهل سال میروند هنوز بقعر نرسیده باشند سعیدمسیب گفت وادی است دردوزخ که کوههاء دنیادروی افکندفروبرد ابن زید گفت

وادی است دردوزخ پراز خون وریم عبدالله عباس گفت کنایةاست ازسختی عذاب ابن کیسان گفت ویل کلمتی است که هرمتفجعی مصیبت زدهٔ بگوید چنانکه میگوید . ويله وويل له وويح له وويب له وويس له . این جمله لغتهاست دراین معنی للذين يكتبون الكتاب بايديهم . کتابت مینویسند بدست خود وفایده قید آوردن کتابت بدست وتعلیق اوکردن باین عضو وکتابت جزبدست نتوان نوشتن آناست که تاباز نماید که این فعل ایشان تولا کردند وکسی دیگر نکرد بل برحقیقة فعل ایشان بود وبالة ومحل قدرة خود کردند چنانکه گفت . ذلك بما قدمت يداك وبما قدمت ايديكم . وچنانکه درمثل بغدادیان بان هست يداك اوكتاوفوك نفخ . درحق مردی که خیکی دمیده پرازباد سربسته برسینه بست وبدجله فروشد چون بمیانه رسید سرخیک گشاده شد وباد میرفت از اوومردباب فرومی شد فریادمیخواست وبانگ میداشت یکی گفت يداك اوكتا وفوك نفخ . دستهاء توگره زد و دهن توباد دمید فعل تواست فعل جزتو نیست گناه تراست سخت بایست بستن ای سبحان الله همهٔ عاقلان میدانند که انچه کند بدست خود ازخیر وشر مدح وذم آن بااوراجع باشد چون باخدای تعالی رسد این قصه بکردفعل خیروشر دربنده خدا کند ومدح وذم بابنده راجع باشد این خلاف معقول است واین برای تاکید باشد ومبالغه دراضافهٔ فعل بافاعلش چنانکه گویند

. مشيت بر جلی واخذت بيدی ورايت بعينی وسمعت باذنی . بپای خودرفتم وبدست خودگرفتم وبچشم خوددیدم وبگوش خود شنیدم چه معلوم است بضرورة که باالت غیر فعل نتوان کردن پس قید فعل بجارحه فایدهٔ تحقیق اضافهٔ فعل بود بافاعل . ثم يقولون هذا من عندالله انکه گویند این ازنزدیک خدای تعالی است من ابتدای غایةاست المعنى صادر من عندالله سبب نزول آیة آن بود که جماعتی ازاحبار وعلماء ایشان برجهودان مرسومی داشتند که اکل ایشان بود وطعمهٔ که درسال بایشان رسید چون رسول علیه السلام بیامد وایشان بدانستند که او پیغامبر آخرزمانست ونعت وصفات اوبدیدند موافق آن بود که درتوریة نوشته بود ازانکه مردی نکوروئی سیاه موئی سیاه چشم جعدموی دوبهری این ورقها بگرفتند وبدل آن بازنوشتند که مردی باشد کوتاه بالا دمیم الوجه ازرق چشم سرخ موی چون رسول علیه السلام هجرت کرد ازمکه بمدینه آمد جهودان نعت وصفة اوشنیده بودند چون بدیدند اورا گفتند همانااین آن پیغامبراست که نعت اورا درتوریة نوشته است بنزدیک احبار وروساء آمدند وایشانرا گفتند این آن پیغامبراست که درآخرزمان بخواهد آمدن ایشان گفتند حاشاوکلاوتوریة بیاوردند وآن سطرهاوورقها که نوشته بودند وتحریف کرده وبگردانیده عرضه کردند وبرایشان تلبیس کردند وایشانرا از ره بیفکندند قدیم جل جلاله تهدید کرد ایشانرا وگفت فويل للذين يكتبون الكتاب بايديهم ثم يقولون هذا من عندالله ليشتروا به ثمناً قليلاً . تابخرند بان بهای اندك معنی آن است تابگیرند بان عوض اندك ومشارات معاوضه باشد برای انکه هریکی ازبایع ومشتری آنچه بنزدیك اوست میدهد تاعوض اوبستاند انچه دردست صاحبش است واصل اودرلغت اخراج باشد من شريت العسل واشريته واشتريته اذااستخرجته فويل لهم مما كتبت ايديهم وای ایشانرا ازانچه دستهای ایشان می نویسد ومامو صوله است ومن بدل راست چنانکه ليت لی من كذا كذا شاعر گوید . فليت لنا من ماء زمزم شربةً . مبردة باتت على الطهيان . وشاید که ابتداء غایة بود کقولهم وويل له من فلان یعنی ازجهت اوصادرباشد این کلمه یابسبب این عذاب وشاید که تبیین وتخصیص راباشد یعنی منه لا من غيره وروا باشد که مامصدر بود والتقدير من كتب ايديهم وويل لهم مما يكسبون وویل ایشانرا ازآن کسب که میکنند کسب درکلام عرب فعلی باشد که باوجر منفعت کنند ازانجاست که مرغان شکاری را کواسب گویند که ایشان بصید کردن جر

منفعت کنند ونیزجوارح گویند ایشان را ازآنجاکه جراحت کنند ولید میگوید . غبس کو اسب لایمن طعامها . امّاکسب که تجارت میگویند نامعقول است برای انکه لفظ تازی است ومراد او ازاین لفظ نه این معنی است وچندان که خواهد که آن راتفسیر گوید ممکنش نشود وچیزی عقل پذیر نتواند گفتن وروشن تر حدی که کسب را گفتند آن است که گویند کسب آن باشد که بقدرت محدث کنند ماگوئیم حد برای ابانه وکشف گویند ودر اینجا کشفی نیست برای انکه معلوم نیست که مراد ازانکه گفت بقدرت محدث کنند چیست یا مراد آن است که بقدرت محدث احداثش کنند یا کسبش کنند اگر مراد آن است که بقدرت محدث احداثش کنند این قول ماست واگر مراد آن است که بقدرت محدث کسبش کنند این تحدید شی باشد بنفس او چنان است که او را از تفسیر کسب پرسیدند گفت کسب آن باشد که کسبش کنند دگر انکه بادلّه عقل معلوم شده است که واسطهٔ نیست میان محدث وقدیم برای انکه این قسمت بمعنی متردداست ازمیان نفی واثبات اگر وجودش را ابتدا نبود آن را قدیم خوانند واگر وجودش را ابتدا بود آن را محدث خوانند حال این کسب ازدو بیرون نیست یا قدیم است یا محدث اگر قدیم گویند باخدای تعالی قدما بسیار اثبات کرده باشند باما واگر گویند محدث است او را محدث باید یا محدثش خدایتعالی باشد یاما باشیم اگر خدایتعالی باشد پس خدا مکتسب باشد وقادر بقدرت محدث واگر ما محدث او باشیم فعل ما در حق او احداث باشد چنین است که ماشرح دادیم واین روشن است آن را که تأمل کند ابو مالك گفت ایه در شأن دبیری آمد که پیغامبر را بود علیه السلام وآنچه پیغمبر براو دادی که بنویس او بخلاف آن نوشتی بجای غفور رحیم سمیع علیم وبجای سمیع علیم عزیز حکیم ومانند این عاقبت مرتد شد وبگریخت رسول علیه السلام براو دعا کرد وگفت زمین او را مپذیراد ابو طلحه روایت کند گوید من حاضر آمدم بان زمین که او را دفن کرده بودند او را دیدم بر بالاء زمین افتاده گفتم این مرد را چرا دفن نمی کنید گفتند چند بار دفن کردیم بر بالای افتاد من دانستم که دعاء پیغمبر است که دراو رسید این بکردند ونیز باخود تمنای محال کردند . لن تمسنا النار الا ایاماً معدودةً . گفتند دوزخ بما نرسد الا روزی چند شمرده آنگه منقطع شود ازما مفسران در آن ایام خلاف کردند عبدالله عباس ومجاهد گفتند چون رسول علیه السلام بمدینه آمد جهودان مدینه گفتند مدّت عمر دنیا هفت هزار سال خواهد بودن خدای تعالی بهر هزار سال مارا یك روز عذاب کند مدة مقام ما در دوزخ بیش ازهفت روز نباشد قتاده وعطا گفتند مراد بدین آن چهل روز است که ایشان گوساله پرستیدن وآن مدت غیبت موسی بود ازایشان خدای تعالی برایشان رد کرد بقوله تعالی قل اتخذتم عند الله عهداً بگوای محمد الف الف استفهام است که مفتوح است وهمزهٔ وصل بیفکندند واصل چنین بود که ااتخذتم دوم بیفکند تادو همزه مجتمع نشود که مکرر باشد ومعنی تقریر وتقریع است بگو که بنزدیك خدای تعالی عهد وپیمانی گرفتهٔ فلن یخلف الله عهده . که خدای تعالی عهد وپیمان خود را خلاف نکند عبدالله مسعود گفت مراد بعهد توحید است یعنی عهد گرفته بتوحید چنانکه گفت . الّا من اتخذ عند الرحمن عهداً یعنی قال لا اله الا الله مخلصاً . ام معادل همزهٔ استفهام است بقول القایل ازید عندك ام عمرو برخدای چیزی میگوئی که نمیدانی بلی بمعنی بل آمد ودر او معنی استدراك بود چنانکه کسی گوید مافعلت کذا او در جواب گوید بلی فعلت وقلت وبعضی نحویان گفتند بلی دو معنی دارد یکی نفی خبر ماضی واثبات خبر مستقبل وکسائی گفت فرق ازمیان بلی ونعم آن است که بلی جواب استفهام بود که بر سبیل جحد باشد ونعم جواب استفهام بود که دراو جحد نبود مثال اوّل قوله الم یاتکم نذیر قالوا بلی الست بربکم قالوا بلی ومثال دوم قوله ائنا لمبعوثون او اباؤنا الاولون قل نعم واینجا جواب جحد است فی قوله لن تمسنا النار من کسب سیئة المعنی من عمل سیئة وجمعها سیئات بیه بکسب مال اصل او در نفع باشد پس بکثرة استعمال عام شد در همهٔ فعل اگر

چه دراو مضرة باشد قتاده وابن جریح گفتند مراد بسیئه اینجا شرك است ونیز قول عبدالله عباس است ومجاهد وابو وایل وسدی گفت مراد همه گناه است شرك وجز شرك وقول اول درست است وقول دوم هم نیك بانضمام شرك برای انکه مادون شرك را عذاب دایم نباشد الا بشرك یا باضافة شرك با دیگر گناه امّا انکه حمل کنند بر فسق بی شرك لایق نباشد وملایم خلود در دوزخ لقوله تعالی . ویغفر مادون ذلك لمن یشاء دیگر انکه چون حمل سیئه بر شرك کنند وخطیئة بر فسق تکرار نباشد وچون نه چنین کنند وحمل هر دو بر فسق کنند تکرار باشد واحاطت به خطیئة احاطه گرد در آمدن باشد وکذلك الاحداق والحفوف یقال احاط به کذا واحدق وحف بمعنی واحد ودر معنی احاطه خلاف کردند عبدالله عباس وضحاك وعطا وابو وایل گفتند مراد بر آن است که بر شرك بمیرد ربیع خثیم گفت اصرار باشد بر گناه کلبی گفت احاطه خطیئة آن بود که گناهی کند که او را بهلاك برد من قوله الا ان یحاط بکم . وقول انکس که گفت مراد آن است که گناه محیط شود بحسنات وآن را احباط کند درست نیست برای انکه احباط بنزدیك ما باطل است چنانکه بیان کرده شود مجاهد گفت مراد باحاطهٔ خطیئة آن است که چون گناهی کند نکتهٔ سیاه بر دلش افتد وچون گناه دو کند سیاهی بیشتر شود وچندانکه گناه میفزاید سیاهی میفزاید تاجملهٔ دلش سیاه شود واین است معنی احاطه اهل مدینه خطیاته بر جمع خوانند وباقی قرا خطیئة بر وحدان فاولئك اصحاب النار . ایشان ملازمان دوزخ باشند واصل صحبت ملازمت بود وملازم هر کاری را صاحب او گویند ومنه اصحاب السوق واصحاب السلطان واصحاب رسول صلی الله علیه وآله ونار بانکه لام تعریف دراو ست چون علمی است دوزخ را از روی شرع وهم عماد است یا فصل چنانکه شرح دادیم فیها راجع است با دوزخ خالدون خالد مقیم ثابت باشد واگرچه بر سبیل دوام نباشد بیانش قوله تعالی اخلد الی الارض واتبع هواه وهم چنین قول لبید . صماً خوالد مایبین کلامها . در وصف دیك پایه میگوید که آن سنگها بر جای مانده است وسخن نمیگوید پس مراد بخوالد ثوابت است چه معلوم است که آن دایم نباشد ودرین لفظ ومانند این اصحاب وعید را متمسکی نباشد چه اگر معنی خلود جز دوام نبودی بادلهٔ دیگر از آن عدول بایستی کردن فکیف که خود دراو این معنی نیست قوله والذین آمنوا . آنگاه قدیم جل جلاله برای انکه دانست که صلاح مکلفان متعلق است بانکه چون وعیدی کند ایشان را مقرون کند بوعدی وچون وعدی کند مقرون بکند بوعیدی چه مکلفان عند این بصلاح نزدیك باشند وازفساد دور شوند تا انچه داعی بود ایشان را بفعل طاعات وصارف بود ایشان را ازفعل مقبحات بطرفی الوعد والوعید والترغیب والترهیب واقتران الوعد والوعید وذکر الجنة والنار علی ابلغ الوجه بود تا اعذار وانذار وتحریص ومنع بغایت رسانیده باشد اگر گویند در این آیه چگوئی نه خلود را تفسیر بر دوام باید دادن گوئیم لامحاله چنین باید کردن ولیکن نه برای ظاهر را بل برای اجماع امة را واگر مارا باظاهر رها کنند حمل خلود بر دوام نکنیم چو معنی او در لغة عرب این است که گفته شد ولیکن اینجا اجماع امة مارا حمل کرد برای انکه خلود را بردوام تفسیر دهیم ودر آیة اول چنین است

﴿ والله ولی التوفیق ﴾

وَاِذْ اَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي اِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ اِلَّا اللّٰهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ اِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبٰى وَالْيَتَامٰى

چون ما گرفتیم پیمان پسران یعقوب که نپرستند جز خدایرا وبمادر وپدر نیکوئی وباخویشان وبی پدران

وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَاَقِيمُوا الصَّلٰوةَ وَآتُوا الزَّكٰوةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ اِلَّا قَلِيلًا مِنْكُمْ وَ

ودرویشان وگوئید مردمان را نیکوئی وبپای دارید نماز وبدهید زکوة پس برگردیدید مگر اندکی از شما و

اَنْتُمْ مُعْرِضُونَ * وَاِذْ اَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاۤئَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ اَنْفُسَكُمْ مِنْ

شما برکشته بودید چون ما کرفتیم پیمان شما که نریزی خونهای تان وبیرون مکنید خودرا از

دِيَارِكُمْ ثُمَّ اَقْرَرْتُمْ وَاَنْتُمْ تَشْهَدُونَ * ثُمَّ اَنْتُمْ هٰؤُلَاۤءِ تَقْتُلُونَ اَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا

سرای های تان پس اقرار دارید وشما کواهی میدادید پس شما ای جماعت می کشید خودرا وبیرون می کنید جماعتی را

مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْاِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاِنْ يَأْتُوكُمْ اُسَارٰى تُفَادُوهُمْ وَهُوَ

ازشما ازسرای های شان یاری میدهید برایشان بکناه وبی داد واکر بشما آیند اسیران فدا کنید ایشان را وآن

مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ اِخْرَاجُهُمْ اَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاۤءُ مَنْ يَفْعَلُ ذٰلِكَ

حرام است برشما بیرون کردن ایشان می بکروید ببهری توریة وکافر می شوید ببهری چه باشد پاداشت انکس که این کند

مِنْكُمْ اِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيٰمَةِ يُرَدُّونَ اِلٰى اَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ *

ازشما مکر رسوائی درزندکانی دنیا وروزقیامت باز برند ایشان را باسخت تر عذاب ونیست خدای غافل ازانچه ایشان میکنند

قوله تعالی واذاخذنامیثاق . ویادکن ای محمد برای انکه اذظرف زمان ماضی بود وظرف معمول باشدومعمول را عامل باید لابد فعلی تقدیر باید کردن چون ما گرفتیم پیمان بنی اسرائیل یعنی پسران یعقوب برانکه جز خدای نپرستند یعنی بر توحید خدای تعالی وبرای انکه خدایرا یکی دانند ویکی گویند وبااو همتا وانباز نگیرند عبدالله عباس گفت میثاق عهدی سخت باشد ووثیقه که استواری بود ازاینجاست واثق استوار بود لاتعبدون ابن کثیر وحمزه وکسائی بیاخوانند وباقی قراء بتاخوانند علی الخطاب آنان که بغایبه خوانند گویند ضمیر راجع است بابنی اسرائیل وآنان که برخطاب خوانند حمل کنند برانکه باقی آیه برخطاب است . من قوله وقولوا للناس حسناً . الصلوة تاباخر آیة وبصریان گفتند ان مضمراست اینجا وهم چنین . فی قوله لاتسفکون وکذلك فی قوله قل افغیرالله تأمرونی اعبد تقدیر آن است که ان لاتعبدوا وان لاتسفکوا وان لاتخرجوا ولیکن چون ان بیفکندند فعل باحال رفع شد چنانکه طرفه گفت شعر . الاایهذا اللائمی احضرالوغا . وان اشهدا للذات هل انت مخلدی . وتقدیر آن است ایهذا اللائمی فی ان احضرالوغا . ودلیل براین آن است که درمعطوف ان بیاورد که وان اشهدا اللذات و وجهی دیگر توان گفتن وآن آن است که درکلام محذوفی باشد والتقدیر فی انهم لایعبدون الاالله چون ما گرفتیم عهد بنی اسرائیل درانکه نپرستند جز خدای تعالی را وابی کعب خواند ودر مصحف او چنین است لاتعبدوا جزماً علی النهی معنی انکه مپرستی جز خدارا وبالوالدین احساناً . باء تعلق دارد بمحذوفی تقدیر این است که وصیناهم اوامرناهم ماایشان را وصیت کردیم یاایشان را فرمودیم که بامادر وپدر نیکو کنند ومادر وپدررا هردوبهم والدین خوانند باانکه مادر والده باشد برای تغلیب مذکر برمؤنث که عرب چون مذکر ومؤنث بهم جمع شوند درکلام واگرچه مؤنث بعدد بیشترباشد غلبه مذکر رادهند . خدای تعالی جل جلاله از تعظیم حق مادر وپدر حق ایشان باحق خود پیوست واحسان بایشان ازپی توحید خود گفت ودرخبر هست که چون ابتدای اسلام بود واول هجرة رسول صلی الله علیه وآله وسلم ازمکه بمدینه آمده بود ومسجد بنا کرده ستونی است که آن را حنانه گویند رسول علیه السلام برآن استون تکیه کردی وبرای صحابه خطبه کردی برپای ایستاده چون مسلمانان بیشتر شدند وعدد وعدّة بسیار شد دستوری خواستند وگفتند مارا خوش نیست که مانشسته وتو برپای ایستاده مارا خطبه میکنی دستوری باشد مارا تابرای شما منبری سازیم تابرآنجا خطبه کنید او گفت رواباشد این منبر که هست امروز بساختند رسول علیه السلام آن روز ازدر مسجد درآمد وآهنگ منبر کرد وبنزدیك اسطوانهٔ

حنانه رفت منبر سه پایه بود پای برپایهٔ اول نهاد وگفت آمین وبر دوم وسه ام همچنین وکس راندیدند که دعامیکرد چون بر منبر شد وبنشست خطبه آغاز کرد آن پاره چوب که ازاستون بداشته بود که رسول علیه السلام برآن تکیه کردی ناله آغاز کرد تاچندانی بنالید که آوازش بالای آواز پیغامبر برآمد رسول علیه السلام ازمنبر بزیر آمد وستون چوب درکش گرفت واورا خاموش کرد چون مادری که کودکی را خاموش کند انگه گفت بان خدای که مرا بحق بخلقان فرستاد که اگر خاموش نکردمی تاقیامت برفراق من می نالیدی گفتند یارسول الله چون ازدر درآمدید وبپای منبر شدید سه بار آمین گفتید وکسی دعا نمی گفت گفت بلی جبرئیل دعامیگفت وشما نمی شنیدید چون پای برپایهٔ اول نهادم جبرئیل گفت . من ادرك والدیه او واحداً منهما ولم یغفرله ابعده الله . گفت هرکه مادر وپدر را دریابد یایکی ازایشان واورا نیامرزند ابعده الله خدای تعالی اورا هلاك کناد من گفتم آمین چون پای بر پایهٔ دوم نهادم گفت هرکه ماه رمضان دریابد واورا نیامرزند ابعده الله خدای تعالی اورا هلاك کناد من گفتم آمین چون پای برپایهٔ سوم نهادم گفت هرکه پیش اوذکر تو کنند ونام تو برند وبرتو صلواة نفرستند ابعده الله خدای تعالی اورا هلاك کناد من گفتم آمین ورسول علیه السلام میگوید الجنة تحت اقدام الامهات بهشت درزیرپای مادران است وذی القربی وخداوند نزدیکی یعنی خویش وقربی قرابة باشد واو مصدراست کالحمی والشوری قال طرفه . وقربت بالقربی وجدك اننی . متی یك امراً للنکیثة اشهد .

والیتامی جمع یتیم بود چون ندامی ونديم ویتیم طفلی باشد که اورا درطفولیت پدر بمیرد اگرپس ازبلوغ اوباشد یتیمش نخوانند لقوله علیه السلام . لایتم بعد حلم . یتیمی نباشد ازپس خواب دیدن والمساکین جمع مسکین باشد ومسکین مفعیل باشد ازسکون واو درویشی بودکه اورا چیزکی باشد وکفافش نبود . وقولوا للناس حسناً . محذوفی است اینجا وتقدیر این است که وقلنالهم قولوا للناس حسناً . وماایشان را گفتیم که مردمان را نکوئی گوئی اهل حجاز حسنا علی المصدر خوانند وحمزه وکسائی وخلف حسنا علی النعت بفتح الحاء والسین ای قولا حسنا وعیسی بن عمرو درشاذ خواند بضم حا وسین حسناً واین لغتی است درحسن مثل ذعر وذعر ورعب ورعب وسحت وسحت وعاصم الجحدری خوانداحساناً ای قولا بافعالهم ومعنی آن است که بایشان خیرخواهی در گفتن ونیز خوانده اند حسنی ای کلمة حسنی مردمان راسخن نکوگوی وبعضی دگر گفتند معنی آن است که قولوا للناس حسنا ای لمحمد حسناً رسول مرا محمد مصطفی را صلی الله علیه وآله نکوگوی یعنی بنبوة اقرار دهی ونعت وصفة او که درتوریة دیدهٔ پنهان بازمکنید وتصدیق او کنید عبدالله عباس وابن جریح وسعید جبیر ومقاتل گفتند مراد آن است که رسول مرا براست داری دلیلش قوله تعالی الم یعدکم ربکم وعداً حسناً . ای صدقاً وسفیان ثوری گفت مراد آن است که مردمان را امر معروف کنید ونهی منکر وبهری دگر گفتند عام است درجمله مردمان ودرجمله اقوال حسنه یعنی کس را بد مگوی ازغیبة وبهتان وعیب ومنقصة وانچه مانند این بود وحمل او برعموم کردن اولیتر بود تاهمه داخل بود تحت آن . ثم تولیتم . ثم حرف عطف است ومعنی او مهلة و تراخی بود وتولی اعراض وپشت برکردن باشد پس پشت برآن عهد ومیثاق کردی یعنی خلاف کردی آن را وفا نکردی بان الا قلیلا منکم . الاحرف استثناء است واستثنا اخراج بعضی بود ازجمله بنحوی که اگرنه او باشد صحیح بود دخول او درآن وسین در او طلب راست ومعنی او در تازی طلب صرف کردن بود یعنی میخواهی که برگردانی مستثنی را از انکه داخل بود درمستثنی منه ونصب او برا استثنا است حق تعالی خواست تاباز نماید که همه را این حکم نبود وهمه این بی عهدی نکردند جماعتی اندك بودند که بخلاف آن کردند که جمهور قوم و

سواد اعظم بر آن بودند تا بدانی که قدیماً مردمان ممدوح اندك بوده‌اند اگر اینجاست الاقلیلاً منکم اگر در قصهٔ
طالوت است فشربوا منه الاقلیلاً منهم اگر بر جمله است وقلیل من عبادی الشکور اگر در قصهٔ داود است الاالذین
آمنوا وعملوا الصالحات وقلیل ماهم واگر در حدیث داود وجالوت است کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن
الله واگر در قصهٔ نوح است وماآمن معه الاقلیل واگر شاعر است که قوم او را باندکی طعنه میزنند بجواب میگوید
فقلت لها ان الکرام قلیل . پس معلوم شد که همه اندك ممدوح بوده‌اند وبسیار مذموم منکم من تبیین راست و
کم ضمیر مجرور متصل است وانتم واو حال راست وانتم ضمیر مرفوع منفصل است بر ابتدا واعراض عدول بود از
چیزی ونقیض او اقبال بود وبرای آن جمع کرد از میان تولّی واعراض تا بدانند هم بصورت هم بمعنی تارك از
میثاق بودند وناقض آن عهد قوله واذاخذنا یاد کن نیز چون ما گرفتیم از شماها عهد ومیثاق تان وسوگند و
استوار یتان لاتسفکون دمائکم که نریزید خونهایتان وکس خون خود نریزد یعنی بعضی خون بعضی پس خون
ایشان را بمثابهٔ یك نفس کرد وگفت چون خون آنان ریختن که از جنس وقبیل وملت ودین شما باشند
همچنان باشد که خون خود ریختن ولاتخرجون انفسکم من دیارکم وخویشتن را از سرایهاتان بیرون نکنید
هم این معنی دارد یعنی بعضی را اخراج نکنید چون قوم همه از یك ملت ویك جنس بودند همه را یکی
خواند چنانکه رسول علیه السلام گفت المؤمنون کنفس واحدة . یك معنی این است ویك معنی آنکه آنکس
که کسی را بکشد وشرع راه چنان نهاده باشد که او را بقصاص باز باید کشتن بمعنی چنان است که خود را کشته است
چنانکه حق تعالی گفت ولکم فی القصاص حیوة . وجماعتی مفسران گفتند آیه در شأن بنی قریظه وبنی النضیر آمد
که خدایتعالی ایشان را فرمود که یکدیگر را نکشند وقوی ضعیف را بر مال وملك او غلبه نکنند وسرای وملك او بغصب
نگیرد واگر کسی از ایشان اسیری بگیرد فدیه کنند وباز خرند او را وایشان بیکی وفا کردند وبیکی وفا کردند ثم اقررتم
وانتم تشهدون پس اقرار دادی وگواهی میدهی بر آن اقرار بر خود وگواهی میدهی بر دیگران واو حال راست و
خلاف کردند در آنکه این حکم خاص بایشان بود یا باسلاف ایشان ابوالغالیه گفت این قصهٔ اسلاف ایشان است
خدای تعالی حواله بایشان کرد چنانکه در آیات متقدم برفت وعبدالله عباس گفت خطاب بایشان است اعنی
جهودان عهد رسول علیه السلام وحمله کردن بر عموم اولی تر باشد تا فایده را شامل تر چه از میان هر دو قول
تنافی نیست قولی دیگر در وانتم تشهدون آن است که شما در بارهٔ خود مقرّی وبر اسلاف خود گواهی که
خدای تعالی بر ایشان عهد گرفت تا بر اقرار اسلاف خود گواهی دهند ثم انتم هؤلاء والتقدیر یاهؤلاء و
حرف ندا بیفکند لدلالة الکلام علیه برای آنکه عرب حرف ندا بسیار بیفکند چون در کلام بر او دلیل بود
کقوله تعالی یوسف اعرض عن هذا وکقوله تعالی واذقال ابرهیم لابیه آزر در قرائة آنکس که برضم آزر
خواند والمعنی یاآزر وهاء تنبیه را باشد واولاء کنایة باشد از جماعت معنی آن است که پس شمای جهودان
پس از آنکه شما اقرار دادی وگواهی دادی وعهد ومیثاق بر شما گرفته شد تقتلون انفسکم خویشتن میکشی
یعنی بعضی بعضی را وگروهی را هم از خویشتن از سرایهاشان بیرون میکنید تظاهرون علیهم اهل کوفه بتشدید
خوانند اینجا ودر تحریم وانانکه بتشدید خوانند بر تقدیر تتظاهرون باشد یك تا را قلب کنند باظا یش ادغام
کنند وباقی قراء بتخفیف خوانند ومحل او نصب است بر حال تقدیر چنان است که متظاهرین علیهم ای متعاونین
برای آنکه یار را پشت خوانند که پشت صاحبش قوی دارد از اینجاست که در عبارت فرقی نبود میان آنکه گویند
یاری او میکند ومیان آنکه گویند پشتی او میکند وتظاهر تعاون باشد وتفاعل از میان جماعت باشد پنداری

جماعتی اند در معاونة پشت باهم داده وشاعر گفت . تظاهرتم اشباه بیت تجمعت . علی واحد لازلتم قرن
واحد . وبعضی نحویان گفتند هؤلاء بدل انتم است وتأکید او وتقدیر آن باشد که ثم انتم القوم تقتلون انتم
انفسکم . واعان علیه خلاف اعانة بود چه اعانه یاری داد او را واعان علیه یاری داد دشمن او را بر او برای این
گفت شاعر . اعان علی الدهر اذحك برکة . کفی الدهر لو وکلته بی کافیا . واز اینجاست قول خدای تعالی
وان تظاهرا ای تعاونا وقوله تعالی ساحران تظاهرا وظهیر عون باشد قوله والملائکة بعد ذلك ظهیراً شاعر گفت
تکثر من الاخوان ما اسطعت انهم عماد اذا استنجدتهم وظهیر وما بکثیر الف خلّ وصاحب وان عدواً واحداً
لکثیر . واین معنی است قول رسول علیه السلام المرء کثیر باخیه . مرد ببرادرش بسیار باشد یعنی ببرادر عزیز وقوی
باشد یعنی بمعاونه ومظاهرة او . بالاثم . بمعصیته والعدوان وظلم وتعدّی وگفته اند اثم گناهی باشد که از تو تعدّی نکند
وعدوان گناهی بود که از تو بدیگری شود واثم جامع است جمله را چه هر چه بان مستحق ذم باشند آن را اثم خوانند و
عدوان مجاوزة الحق باشد . وان یأتوکم اساری تفادوهم . اسری قرائة حمزه است علی وزن فعلی کقتیل وقتلی وجریح
وجرحی تفدوهم هم قرائة حمزه است بی الف در هر دو جایگاه وباقی قرّا از نافع وعاصم وکسائی ویعقوب و
ابن کثیر وابوعمرو وابن عامر اساری تفادوهم خواندند واساری جمع جمع بود یقال اسیر وجمعه اسری
وجمعها اساری والاسر الشدّ اسر بستن باشد واسیر فعیل باشد بمعنی مفعول مفضل بن سلمه گفت از ابوعمرو بن
العلا پرسیدم که فرقی هست میان اسری واساری گفت بلی اسری آنان باشند که در دست دشمن باشند واگر
چه بند ندارند واساری آنان باشند که در بند باشند وقول اوّل معتمدتر است وفدیه آن مال باشد که بدهند
تا اسیر را بان باز خرند وبی الف از بناء ثلاثی باشد یعنی تفدوهم یقال فدیته افدیه وباالف از بناء مفاعله باشد
یقال فادیته افادیه قال الشاعر
فی فادی اسیرك انّ قومی . وقومك ماارى لهم اجتماعاً . وهو محرّم علیکم اخراجهم . واخراج ایشان بر شما
حرام است عبدالله عباس وعکرمه وسدّی گفتند معنی آیه آن است که بنی قریظة حلفاء اوس بودند وبنی النضیر حلفاء
خزرج بودند وچون از میان اوس وخزرج قتالی بودی بنی قریظ وبنی النضیر بیاری حلیفان خود آمدند وهر دو
از قبیلهٔ جهودان بودند ویکدیگر را میکشتندی چون اسیر را بگرفتندی از جانبین فدیه کردندی وباز خریدندی
عرب ایشان را عیب کردندی وگفتندی ایشان را که روا میداری کشتن را واسیر رها کردن روا نمیداری تا فدیه میکنید
گفتندی ما فدیه مارا فرموده‌اند در توریة وقتل ایشان بر ما حرام کرده‌اند در توریة ولکن انفه ما را رها نمیکنند که
حلفاء خود را اسیر ومستذل بینیم برای ایشان با خویشان خود وهم ملتان خود قتال میکنیم وحلفاء جمع حلیف
باشند وحلیف هم سوگند بود خدای تعالی بر ایشان عیب کرد وانکار کرد بر ایشان بلفظ استفهام ومعنی تقریع
وملامت کرد ایشان را گفت افتؤمنون ببعض الکتاب وتکفرون ببعض ببعضی توریة ایمان میداری وببعضی کافر
میشوید یعنی بفدیه کردن ایمان دارید وبتحریم قتل کافرید . فما جزاء من یفعل ذلك منکم . ما استفهام راست
چیست جزای آنکس که این کند که ذکر آن برفت از ایمان ببعض کتاب وکفر ببعضی وذلك اشارة باین است منکم از
شما که جهودانی الاخزی ای ذلّ وصغار خزی مذلة ومهانة باشد وخزی هلاکت باشد وعذاب وخزی خصلتی باشد
که یخزی منه ای یستحیی که از او شرم دارند مفسران در این خزی که در دنیا بود ایشان را خلاف کردند بعضی گفتند
آن حکم بود که خدای تعالی عزوجل بکرد که قاتل را قصاص کنند واز ظالم ومتعدّی انتقام کشند برای مظلوم
وبعضی دیگر گفتند خزی این جزیه است که خدای تعالی بر ایشان نهاد تا خود بدست میگذارند ذلیل ومهین عن

يدوهم صاغرون . وبعضی دیگر گفتند که مراد بخزی دنیا آن است که چون رسول علیه السلام بزیر حصن بنی النضیر فرو آمد بیست و پنج روز ایشان را احصار داد ایشان بزینهار آمدند و از رسول علیه السلام درخواستند که سعید معاذ را حاکم کنند تا بر حکم او فرود آیند بر این قرار افتاد و رسول علیه السلام سعید معاذ را فرستاد و روان کرد تا از میان رسول و ایشان حکم کند سعید معاذ حکم کرد که مردان را بباید کشتن و زنان را برده باید آوردن و مال ایشان را قسمت باید کردن رسول علیه السلام گفت یاسعید لقد حکمت فیهم بحکم الله من فوق سبعة اوقعة . ای سعید حکمی کردی که خدای تعالی آن حکم کرد از بالای هفت آسمان رسول علیه السلام بفرمود تا مردان را فرود آوردند ایشان نهصد مرد بودند و ایشان را بامدینه آوردند و زنان و کودکان را برده آوردند و مالها قسمت کردند و چون مردان را بمدینه آوردند ایشان را درسرای بنی نجار فرود آوردند رسول علیه السلام بیامد بانجا که امروز بازار است و بفرمود تا چند خندق بکنند و امیر المؤمنین علی علیه السلام حاضر آمد و ایشان را بیرون آوردند گروه گروه و علی را بفرمود تا ایشان را گردن میزد و در آن خندق میانداخت وحیی اخطب و کعب اشرف درمیان آنها بودند و ایشان دو رئیس بودند درمیان قوم کعب اشرف را گفتند که باما چه خواهند کردن گفت . فی کل موطن لاتعقلون اما ترون الدّاعی لاینزع ومن ذهب منکم لایرجع هو والله القتل . گفت در هر جای عقل بکار نداری نمی بینی که داعی باز نمی ایستد و هرکه از ما میشود باز نمی آید قتل است و کشتن و اخطب را بیاوردند دستها با گردن بسته تا پیش رسول علیه السلام آوردندش چون در رسول نگریست گفت والله مالمت نفسی علی عداوتك ولکن من یخذل الله یخذل • گفت بخدای خود را بر دشمنی تو ملامت نکردم ولیکن انرا که خدای مخذول کند مخذول شود انگه روی بقوم کرد و گفت لابدّ من امر الله کتاب وقدر وملحمة کتبت علی بنی اسرائیل • گفت کار خدای لابد باشد نوشته و قضای و کار زاری است که بر بنی اسرائیل نوشته اند چون او را پیش امیر المؤمنین علی علیه السلام بردند تا گردنش بزند گفت . قتلة شریفة بید شریف . کشتن شریفی بدست شریفی انگه او را گفت این حله بمن رها کن و نگذار که از من بر کنند امیر المؤمنین علی علیه الصلوة والسلام گفت . هی اهون علی من ذلك . آن خوار تر است بر من انگه گردن بر کشید و سر پیش داشت تا امیر المؤمنین علی علیه الصلوة والسلام گردنش بزند امیر المؤمنین علی پرسید از انکس که او را میاورد که این مرد در راه چه میگفت او گفت چون او را میاوردم در راه این بیتها بگفت شعر (لعمرك مالام ابن اخطب نفسه) (ولکنه من یخذل الله یخذل) (فجاهد حتی یبلغ النفس جهدها) (وحاول یبغی العزّ کل مغلغل) امیر المؤمنین علی علیه السلام درجواب او این بیتها بگفت (لقد کان ذاجدّ وجدّ بکفره) (فقید الینا فی المجامع تقتل) (فقلدته بالسیف ضربة محفظ) (فصار الی قعر الجحیم یکبل) (فذاك ماب الکافرین ومن یکن) (مطیعاً لامر الله فی الخلد ینزل) پس این خزی در دنیا این است که بر ایشان رفت از قتل مردان و سبی زنان و غنیمت اموال . قوله تعالی ویوم القیمة . نصب او بر ظرف است و عامل در او یردّون است و این فعل را مجهول خوانند یعنی فاعلش مجهول است و فعل مالم یسمّ فاعله خوانند و فعل مبنی برای مفعول به این هر سه نام فعلی معدول بود از اصل خود بگردانند یعنی از اسناد بافاعل باسناد بامفعول و روز قیامت ایشان را باسخت تر عذابی برند و این لفظ آنجا گویند که ایشان وقتی دیگر آنجا بوده باشند ولیکن فعل مبتدا را ردّ و عود گویند بر توسع چنانکه شاعر گفت (فان تکن الایام احسن مرّة) (الی فقد عادت لهنّ ذنوب) میگوید اگر روزگار وقتی بامن احسان کرد اکنون گناهانش باز آمد و او را گناه نبود اول تا بدوم حال باز آید و جوابی دیگر از این آن است که ردّ اینجا برجای خود است اگرچه ایشان را خزی و نکال و عذاب که در دنیا که ذکر کردیم با عذاب دوزخ خواهند بردن پس معنی رد برجای خود است و همچنین در خبر است

که الاان من عادة الأیام و الغالب علیه الاسأة الی اهلها فکأنها کانت لها ذنوب ثم احسان ثم عادت الی ما کانت منها الی اشدّ العذاب . این را افعل تفضیل گویند باسخت تر عذابی و عذاب الیمی باشد روا بر معذب و منه عذبة اللسان . سر زبان را برای آن عذبه گویند که برسخن جاری باشد و ماء عذب آبی خوش باشد برای انکه گوار ابگلو فرو شود و اصل کلمه از استمرار است پس الم مستمر را عذاب گویند . وما الله بغافل عما تعملون . و خدای تعالی غافل نیست و غفلة سهو باشد و آن انتفاء علم باشد پس از حصولش عما تعملون • اهل مدینه و ابوبکر و یعقوب بتاء خطاب خوانند و باقی قرآء بیاخبر از غایب از آنچه شما میکنید . قوله تعالی .

اولئك الذین اشتروا الحیوة الدنیا بالآخرة فلا یخفف عنهم العذاب ولا هم ینصرون *

ایشان آنانکه بخریدند زندگانی نزدیکتر بسرای بازپسین وسبك نکند از ایشان عذاب ونه نیز ایشان را یاری کنند

ولقد آتینا موسی الکتاب وقفینا من بعده بالرسل وآتینا عیسی ابن مریم البینات وایدناه

بدرستی دادیم موسی را توریة وبر اثر بفرستادیم ازپس او پیغمبران را ودادیم عیسی بن مریم را حجت ها ودست او

بروح القدس افکلما جاءکم رسول بما لاتهوی انفسکم استکبرتم ففریقاً کذبتم

بقوی کردیم بجبرئیل هرکه بیامد بشما پیغمبری بانچه نخواهد تنهاء شما تکبر کردید گروهی را بدروغ دارید

وفریقاً تقتلون * وقالوا قلوبنا غلف بل لعنهم الله بکفرهم فقلیلاً ما یؤمنون * ولما جاءهم

وگروهی را بکشید گفتند دلهای ما غافلهاست لعنت کند خدای ایشانرا بکفرشان اندکی ایمان آوردند ایشان وآنکه آمد

کتاب من عندالله مصدق لما معهم وکانوا من قبل یستفتحون علی الذین کفروا فلما

ایشانرا نامه ازنزدیك خدای راست دارنده آنرا که با ایشانست وبودند ازپیش آن طلب فتح میکردند برآنکه کافر بودند چون

جاءهم ماعرفوا کفروا به فلعنة الله علی الکافرین * بئسما اشتروا به انفسهم ان یکفروا بما

آمد بایشان آنچه شناختند کافر شدند بان ولعنت خدای برکافران باد بداست آنچه خریدند بان خودرا ازانکه کافر شدند بانچه

انزل الله بغیاً ان ینزل الله من فضله علی من یشاء من عباده فباؤا بغضب علی غضب وللکافرین

فرستاد خدای بیداد که فرو فرستاد خدای از رحمتش برانکه خواهد از بندگانش باز آمدند بخشمی بر خشم وکافرانرا باشد

عذاب مهین * واذا قیل لهم آمنوا بما انزل الله قالوا نؤمن بما انزل علینا ویکفرون بما

عذاب خوار کننده چون گویند ایشانرا ایمان آورید بانچه فرستاد خدای گویند ایمان آریم بانچه فرستادی برما وکافر میشوند بانچه

وراءه وهو الحق مصدقاً لما معهم قل فلم تقتلون انبیاء الله من قبل ان کنتم مؤمنین *

ازپس آن است وآن رست است براست دارنده آنچه با ایشانست بگوای محمد چرا میکشید پیغمبران خدایرا ازپیش این اگر ایمان داشتید

ولقد جاءکم موسی بالبینات ثم اتخذتم العجل من بعده وانتم ظالمون * واذ اخذنا میثاقکم

ودرست که آورد موسی حجت ها پس گرفتید گوساله را ازپس آن وشما بیداد گر بودید چون ها گرفتیم پیمان شما

ورفعنا فوقکم الطور خذوا ما آتیناکم بقوة واسمعوا قالوا سمعنا وعصینا واشربوا فی قلوبهم العجل

وبرداشتیم ازبالای شما کوه را بگیری آنچه ما دادیم شمارا بجد بشنوید گفتند شنیدیم وفرمان نبردیم بخور دارند دردلهای ایشان گوساله

بکفرهم قل بئسما یامرکم به ایمانکم ان کنتم مؤمنین * قل ان کانت لکم الدار الآخرة

بکفرشان بگو بد میفرماید شمارا بان ایمان تان اگر مؤمنید بگوی اگر خواهد شمارا سرای بازپسین

عِنْدَ اللّٰهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ اَبَدًا بِمَا

نزديك خداى صافى ازسواى مردمان تمنا كنيد مرك را اكر شما راست كيرى تمنا نكنند هركز بانچه

قَدَّمَتْ اَيْدِيهِمْ وَاللّٰهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ * وَلَتَجِدَنَّهُمْ اَحْرَصَ النَّاسِ عَلٰى حَيٰوةٍ وَمِنَ الَّذِينَ اَشْرَكُوا

درپيش افكنده‌اند دستهاى ايشان وخداى داناست به بيدادكران يابى ايشان را حريص‌ترين مردمان برزندكانى وازآنانكه مشرك بودند

يَوَدُّ اَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ اَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ مِنَ الْعَذَابِ اَنْ يُعَمَّرَ وَاللّٰهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ

خواهد يكى ازايشان كه عمرش دهند هزار سال نيست او بدوركننده اورا ازعذاب اينكه عمرش دهند خداى بيناست بانچه ايشان ميكنند

اين يازده آيه است . قوله اولئك گفتيم كه اولاء كنايه باشد از جماعتى واين جمعى باشد نه از جنس واحد وواحد او ذلك باشد چنانكه واحد هؤلاء هذا باشد . الذين . اين اسم را موصول گويند ومابعد او صله او باشد . اشتروا . يعنى بدل كرده‌اند چنانكه بگفتيم . الحيوة الدنيا . فعلى تأنيث افعل تفضيل باشد چون اكبر وكبرى واعظم وعظمى واقصى وقصوى وادنا ودنيا . بالآخرة . بسراى بازپسين يعنى دنيا بستانند وآخرت از دست رها كنند . فلا يخفف عنهم العذاب . سبك نكنند از ايشان عذاب خداوند جل جلاله دراين آيه تهديد كرد آن كسانيرا كه اقبال كنند بر دنيا وبراى طمع دنيا وحطام او دست از آخرت وعمل صالح بدارند دين بدنيا بفروشند وحيوة باقى بحيوة فانى بدل كنند بعوض راحت اندك ايشان را عذاب بيكرانه باشد . كاشد مايكون من العذاب بى انكه از ايشان تخفيفى كنند ونه كس ايشان را يار وناصر بود يا شفاعة كند آيه خاص است درحق جهودانى كه ذكر ايشان در آيات مقدم برفته حقتعالى باز نمود كه انكه ايشان را برآن حمل كرد كه چنين كردند يعنى حب دنيا بود وازاين كار گفت رسول الله صلى الله عليه وآله حب الدنيا رأس كل خطيئة . وگفت . اشقى الاشقياء من باع دينه بدنياه واشقى منه من باع دينه بدنيا غيره . گفت شقى‌ترين اشقيا آن است كه دين بدنيا بفروشد وازاو شقى‌تر آن است كه دين خودرا بدنياء غيرى بفروشد . ولقد آتينا موسى الكتاب . مابداديم موسى را كتاب يعنى توريه . وقفينا من بعده بالرسل . يعنى اتبعنا من القفا يقال قفاه يقفوه اذا تبعه وقفاه غيره اذا اتبعه فى قوله ولا تقف ماليس لك به علم اى لا تتبع قال امية بن الصلت شعر . قالت له اخته قصيه عن جنب . وكيف تقفوا ولا سهل ولا حزن . ومعنى اين است كه گفت خواهر از آن او برپى او وچگونه برپى رود ونه سهل است ونه درشت و قوله وآتينا عيسى بن مريم البينات . وعيسى پسر مريم را آيات ومعجزات داديم از آنچه در سورهٔ آل عمران وسورهٔ المائده ميگويد از احياء موتى وابراء اكمه وابرص وخبر دادن ايشانرا بانچه خورده بودند وذخيره كرده بودند وبينه از بيان است واز براى آن گواه را بينه خواند فى قوله عليه السلام البينة على المدعى واليمين على المدعى عليه . كه بگواهى حق مدعى روشن شود وچون پيغمبران عليهم السلام مدعى بوده‌اند حقتعالى معجزات ايشان را بينات خواند وايدناه قويناه اورا قوت داديم من الأيد وهو القوة ومنه قوله تعالى داود ذا الأيد اى ذا القوة . وايده الله . اى قواه بروح القدس . ابن كثير خواند بروح القدس باسكان الدال وباقى قراء خوانند قدس بضم الدال ومفسران خلاف كردند ربيع انس در روح القدس گفت مراد از روح روح عيسى است عليه السلام كه دراو دميد وبقدس خداى جل جلاله من قوله الملك القدوس . وبراى تخصيص با خود اضافه كرده كبيت الله وناقة الله . وبعضى ديگر گفتند كه مراد بقدس پاكيزگى است وقدس در لغت طهارت باشد وبراى آنش پاكيزه خوانند كه مدنس نبود باصلاب مردان وارحام زنان چه اورا از آب نطفه آفريده نبود خدا يتعالى اورا از باد آفريده بود كه جبرئيل در گريبان مريم دميد يا در آستينش باختلاف روايه سدى وضحاك ومجاهد گفتند مراد از روح القدس جبرئيل است وروح نامى از نامهاى جبرئيل امين است وبعضى ديگر

گفته‌اند معنى قدس بركت است وروح نام جبرئيل عليه السلام است يعنى فرشته بابركت ودليل اين تأويل قوله تعالى . قل نزله روح القدس من ربك بالحق .

عبدالله عباس وسعيد جبير وعبيد عمر گفتند مراد نام بهترين خداست جل جلاله كه او ببركت ان احياء موتى كردى خداى تعالى را بان نام بخواندى خداى تعالى او انچه خواستى بدادى واظهار معجزات كردى بدست او . ابن زيد گفت مراد انجيل است چه انجيل روح او بود چنانچه قرآن روح محمد عليه السلام بود وروح در قرآن از معانى مختلف آمد روح روح آدميان وجانوران است كه او شرط است در وجود وبقاء حيوة وآن از جمله بنيه است فى قوله تعالى . ويسئلونك عن الروح قل الروح من امر ربى . وآن نفس متردد باشد كه تا تردد آن بود حيوة بماند وچون نباشد حيوة نماند ومنه قول النبى عليه السلام . الأرواح جنود مجندة فما تعارف منها ائتلف وماتناكر منها اختلف . يعنى ذوى الأرواح مراد بارواح در خبر ذوا الأرواحند على حذف المضاف واقامة المضاف اليه مقامه كقوله تعالى واسئل القرية . وروح ريح بود واين از باب فعل وفعل باتفاق معنى باشد اعنى روح دراين قسمت ريح بود جز كه تا در هوا بود ريح خوانند چون بحيوانات پيوند آن را روح خوانند وروح بمعنى وحى آمد . فى قوله يلقى الروح من امره على من يشاء من عباده . وروح قرآن است فى قوله . وكذلك اوحينا اليك روحاً من امرنا . دراين آيه على احد الأقوال وروح جبرئيل است عليه السلام فى قوله . قل نزله روح القدس من ربك . وروح عيسى است عليه السلام فى قوله تعالى . وكلمة القاها الى مريم وروح منه . وروح نام فرشته ايست كه روز قيامت بيكصف بايستد وفرشتگان ديگر بيك صف فى قوله تعالى . يوم يقوم الروح والملائكة صفاً . وروح آمد بمعنى رحمة فى قوله تعالى . وايدهم بروح منه . افكلما جائكم رسول . سبب نزول آيه اين بود كه چون قديم جل جلاله قصهٔ معجزات عيسى بارسول بگفت رسول عليه السلام برجهودان خواند ايشان گفتند نه همى عيسى اين كرده باشد واگر كرده توچرا همچنان نكنى تونيز دعوى پيغامبرى ميكنى همچون او خداى تعالى اين آيه بفرستاد كه هر گاه پيغمبرى چيزى بشما آرد كه دلهاى شما آن نخواهد ونفس شما كاره باشد آن را گروهى را تكذيب كنيد چنانكه شما مى كنيد وگروهى را قتل كنيد چنانكه ايشان كردند كه پيش از عهد شما بودند كه زكريا ويحيى را عليهما السلام بكشتند وديگر پيغمبران را كه جهودان ايشان را بكشتند . يقال هوى يهوى هوى اذا اشتهى وهوى يهوى هوياً اذا سقط واصل هردو هوى است فان من يهوى شيئاً يهوى قلبه اليه . دلش بان فروشود . بيانه قوله فاجعل افئدة من الناس تهوى اليهم . وقول القائل الاحيث يهوى القلب يهوى به الرجل . وفريق فعيل است بمعنى فاعل چون كريم وظريف وشايد كه بمعنى مفارق بود چون اكيل ونديم ضجيع ورسيل لأن كل واحد من الفريقين يفارق صاحبه . وقالوا قلوبنا غلف . گفتند يعنى جهودان كه دلهاء ما غلف است جمله قراء بسكون لام خواندند مگر ابن محيص كه او در شاذ خواند غلف بضم اللام وغلف جمع اغلف باشد وفعل در جمع افعل صفة قياسى مطرد است كاحمر وحمر واصفر وصفر واخضر وخضراى فى غلاف وشمشير در نيام كرده را اغلف خوانند ومرد ختنه نا كرده اغلف واقلف گويند ومعنى آن است كه گفتند دلهاى ما در پوشش است از انچه تو ميگوئى نمى توانيم دانستن وسخن تو در دل ما جاى گير نيست پندارى ازميان دل ما وسخن تو حجابى هست و نظير اين معنى قوله . وقالوا قلوبنا فى اكنة مما تدعونا اليه وفى اذاننا وقر ومن بيننا وبينك حجاب . واين قول مجاهد وقتاده است قولى ديگر آن است كه قلوبنا غلف اصل او غلف بوده باشد براى تخفيف را تسكين لام كردند واو جمع غلاف

باشد واین را دو معنی بود یکی انکه دلهای ما اوعیه وظروف وغلافهای علم است برای انکه ما خداوندان کتب اوایلیم وعلم اوایل پیش ماست ماعلم تو را چه خواهیم کردن مارا حاجت نیست بعلم تو واین قول عبدالله عباس وعطا وکلبی است ومعنی دیگر انکه دلهای ما اوعیهٔ علم است ومحل وظروف علوم بسیار است اگر تو اینکه میگوئی در آن چیزی بودی هم در دل جاگرفتی ودل ما آن را یاد گرفتی . بل لعنهم الله بکفرهم . بل حرف اضراب باشد ومعنی اضراب اعراض بود چون گوینده از ان حدیث که در او باشد عدول کند وبا چیزی دیگر شود بل انجا استعمال کنند ماجائی زید بل عمرو واز جمله حروف عطف باشد واصل لعن طرد وابعاد بود . یقول العرب شأو لعین ای بعید قال الشماخ . ذعرت به القطا ونفیت عنه . مقام الذئب کالرجل اللعین . یعنی خدای تعالی ایشان را براناد ودور کناد از رحمت ولفظ خبر است شاید که معنی دعا بود وشاید که خبر بود ودعا علیهم بهتر است بکفر هم خدای اضافهٔ فعل لعنت باخود کرد واضافهٔ کفر بایشان اگر کفر فعل خدای بودی حواله بخدای بودی چنانکه اسناد فعل لعنت باوست دیگر اینکه باین بابیان کرد که سبب استحقاق ایشان لعنت را آن است که کافر شدند دیگر انکه در عقل نکو نیاید که کفر ازاو باشد ولعنت بر کفر هم ازاو باشد فقلیلاً مایؤمنون . ما زیادة است و روا باشد که مصدریه باشد وتقدیر چنین باشد . فقلیلاً یصح منهم الایمان . ونصب قلیلاً بر حال باشد وابوعبیده گفت نصب او بنزع حرف جر است ومعنی آن است که . بقلیل یؤمنون وبکثرة یکفرون . بکمتر ایمان دارند وبیشتر کافرند چون حرف جر بیفکندند فعل بدو رسید وعمل کرد دراو چنانکه فی قوله تعالی . و اختار موسی قومه سبعین رجلاً . والمعنی من قومه واقدی گفت مراد نفی ایمان است بجملهٔ قلیل وکثیر وچنانکه یکی ازما گوید . قل ما رأیت مثله . من چون او کم دیدم ومعنی آن است که چون او خود ندیدم قوله . ولما جاءهم کتاب من عند الله مصدق لما معهم . چون بایشان آمد کتابی از نزدیك خدای مراد بکتاب قرآن است مصدق صفة کتاب است براست دارنده آن را که بایشان است یعنی توریة را وما موصوله است . وکانوا من قبل یعنی من قبل خروج النبی علیه السلام او من قبل مجئی الکتاب کوفیان این را غایة خوانند وگویند در فع او بر غایة بود وبصریان مبنی بر ضم گویند ببنای عارض ومعنی این آن بود که مضاف الیه آن لفظ بیفکنند ودرنیت ودل بر جای باشد آن را بنا کنند وکذلك جمیع الجهات من قبل ومن بعد ومن فوق ومن خلف . یستفتحون علی الذین کفروا . طلب فتح کردندی بر کافران وسبب نزول این آیه آن بود که جهودان پیش از آمدن رسول علیه السلام چون با مشرکان خصومت ومناظره کردندی گفتندی اگر پیغامبر آخر الزمان که محمد است بیاید با ما باشد وبرای ما گواهی دهد او به پیغامبر ما ایمان دارد وبگوید که ما بحق اولی تریم از شما مشرکان چون این داند که ما اهل کتابیم وکتاب ما حق است وپیغامبر ما موسی علیه السلام پیغامبری صادق بود چنانکه خدای تعالی در دیگر آیة بگفت . ان تستفتحوا فقد جاءکم الفتح . وچون رنجی از مشرکان بایشان رسیدی دعا کردندی که اللهم انصرنا بالنبی المبعوث فی آخر الزمان الذی نجد نعته فی التوریة . بار خدایا مارا نصرة کن به پیغامبر آخر الزمان که ما نعت وصفت او در توریة میابیم چون وقت آمدن رسول علیه السلام بود گفتند قد اظل زمان النبی یخرج بتصدیق ما قلنا . نزدیك آمد روزگار پیغامبری که بیاید وبیان کند راستی آن را که ما گفتیم . فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به . چون او بیامد واو را اشناختند ودانستند بنعت وصفت او در توریة کافر شدند باو گفتند این نه آن پیغامبر است که نعت او در توریة خواندیم کافر شدند بانکه دانستند ببغی وحسد . فلعنة الله علی الکافرین . لعنت خدای بر کافران باد . بئس ما اشتروا به انفسهم . بئس ونعم هر دو در فعل ماضی آیند مخالف دیگر افعال هم بنبأ وهم بحکم ودر اصل نعم وبئس

دارید . واسمعوا . بشنوید یعنی یاد گیرید وگفته اند معنی آن است که طاعت دارید وطاعت را برای آن سمع خوانند که طاعت عند سماع امر باشد وبسبب او بود وبر این تفسیر است . سمع الله لمن حمده ای اجاب الله لمن دعاه . خدای اجابت کننده است آن را که او را بخواند وشاعر میگوید . دعوت الله حتی خفت الا . یکون الله یسمع ما اقول . ای یجیب واگر در بیت سمع بر معنی خود حمل کنند اولی تر باشد جواب دادند که سمعنا وعصینا . بشنیدیم وعاصی شدیم سمع وسماع ادراك باشد بحاسه سمع وعصیان مخالف امر باشد با مخالفت ارادة گفتند سمعنا قولك وعصینا امرك سخنت بشنیدیم وفرمانت نبردیم وبعضی اهل معانی گفتند ایشان این حدیث بر زبان نراندند ولیکن چون عند سماع او امر عصیان کردند حق تعالی گفت چنین گفتند چنانکه شاعر گفت . امتلاء الحوض وقال قطنی : مهلاً روید قد ملأت بطنی . یعنی بلغ حداً لو امکنه ان یقول شیئاً قال قطنی : واشربوا فی قلوبهم العجل ودر خورد دل ایشان دادند دوستی گوساله یعنی پنداری ایشان را مطبوع بکرده اند بر آن ودر دل ایشان سرشته وشربت الماء واشربته غیری : یعنی آب باز خوردم وبخورد دیگری دادم ومراد حب العجل است ولیکن مضاف بیفکند ومضاف الیه بجای او بنهاد چنانکه واسئل القریة ونابغه گفت : وکیف تواصل من اصبحت : خلالته کابی مرحب ای کخلالة ابی مرحب میگوید چگونه پیوندی باکسی که خصلت او چون ابو مرحب باشد یعنی چون خصلت ابو مرحب باشد ودیگری میگوید . حسبت بغام راحلتی عناقاً . وما هی ویب غیرك بالعناق : یعنی آواز شتر مرا آواز بره پنداشتی بکفرهم اکنون حقتعالی چون اشربوا بر فعل مالم یسم فاعله آورد وجه آن باز نمود تا کسی گمان نبرد که از فعل اوست گفت آن دوستی عجل بادل ایشان مختلط شده از کفر شان است انکه رسول را علیه السلام میگوید بگو بئسما یأمرکم به ایمانکم انکنتم مؤمنین : بد میفرماید شمارا ایمانتان بان یعنی بدوستی عجل اگر شما مؤمنید بر زعم خود قل ان کانت لکم الدار الآخرة : سبب نزول آیه آن بود که جهودان علیهم لعاین الله دعاوی باطل کردند از انکه گفتند نحن ابناء الله واحبائه ما پسران خدائیم ودوستان خدا واز انکه گفتند لن یدخل الجنة الا من کان هوداً او نصاری . کس بیهشت نخواهد شدن الا انکس که جهود باشد یا ترسا واز انکه گفتند لن تمسنا النار الا ایاماً معدوده . قدیم تعالی باین آیه رد کرد وگفت بگو که سرای آخرت یعنی بهشت که در جوار خداست اگر شمارا خواهد بودن خالص وهیچکس را در ان نصیبی نیست فتمنوا الموت . اکنون پس تمنای مرگ کنید اگر راست میگوئید برای انکه انکس که قاطع باشد چون از اهل بهشت است بهر حال تمنا کند که از سرای تکلیف ومحنت تحویل کند با بهشت ونیز انکس که دوست خدا باشد هم تمنای او آن بود که با جوار خدا شود که دوست بنزدیك دوست بیارامد چنانکه امیر المؤمنین علی علیه السلام بمرگ مبالات نمیکرد ومیگفتی . والله لا ابالی وقع الموت علیّ ام وقعت علی الموت بخدای که باك ندارم اگر من بر مرگ افتم واگر مرگ بر من افتد وگاه گاه آرزوی مرگ کردی وهر وقت که دلش تنگ شدی از قوم دست بر کردی ومحاسن مبارك خود بدست بگرفتی وگفتی که : ما ینتظر اشقیها ان یخضبها من فوقها بدم چه انتظار میکند آن شقی ترین امت که خضاب کند این محاسن سپید را از خون این سر ودست بر سر نهادی وبر محاسن وچون پسر ملجم را بدیدی بگفتی . اشدد حیازیمك للموت . فان الموت لاقیکا . ولا تجزع من الموت . اذا حل بوادیکا : ومانند این اخبار که از او روایة کرده اند انکه قدیم جل جلاله خبر داد که ایشان هرگز تمنای مرگ نکنند بان عمل که ایشان کرده اند لن نفی فعل مستقبل را باشد وتمناء قول الرجل لما کان لیته لم یکن اولما لم یکن لیته کان تمنا آن باشد که کسی گوید چیزی را که باشد کاشکی نبودی یا آن را که نباشد کاشکی بودی بما قدمت ایدیهم اضافهٔ فعل بادست کردن بانکه فعل از جملهٔ جوارح واقع است برای آن است تا مؤکد کند که فعل اوست چنانکه بیان کردیم عبدالله عباس

بوده است علی وزن فعل وآن را فعل مدح وذم گویند وتصریف دراو نشود وفاعل او اسمی باشد که لام تعریف
جنس دراو بود وباین کفایت نباشد تا مخصوص بالمدح یا بالذّم بااو باشد چنانکه نعم الرجل زید و بئس الغلام
عمرو الرجل فاعل باشد وزید مخصوص باشد بمدح یا بذم وباشد که اسم فاعل اضمار کنند واسم نکره
منصوب بر تمیز بجای او بدارند چنانکه نعم رجلا زید
تقدیر این بود که نعم الرجل رجلا زید اینجا تقدیر این است بئس الشیء شیئاً وما نکرهٔ موصوفه است . اشتروا به انفسهم
که بفروختند بان خودرا ان یکفروا ان بافعل در جای مصدر است واو مخصوص بذّم است ومعنی آن است که
بد چیزی است که ایشان خودرا بان بفروختند کفرشان بانچه خدای فروفرستاد از قرآن ومراد باشتراء بیع است که
شراهم خریدن باشد هم فروختن ومراد آن است که حظّ ونصیب خود از ثواب بفروختند بعقاب کفر گفته اند
معنی آن است که بد اختیاری کردند چون بدل کردند حق بباطل وکفر بایمان ومراد بما انزل الله قرآن است بلا خلاف
وما موصوله است بغیاً ای ظلماً ونصب او بر مفعول له است واصل بغی فساد باشد من قولهم بغی الجرح اذا امدّ وفسد
وبغی طلب بود وبعرف مخصوص شده است بطلب ناحق وناواجب وبغی زنا باشد وگفته اند بغی حسد باشد یعنی حسد
میبرند بر انکه خدای تعالی فرو می فرستد از فضلش یعنی نبوّت وکتاب علی من یشاء من عباده بر انکه خواهد از
بندگانش یعنی محمد صلی الله علی محمد وآله . فباؤا . ای فرجعوا باز آمدند بغضب علی غضب مفسران خلاف کردند
در انکه این دو غضب بر چه بود عبدالله عباس گفت مراد بغضب اول خشم خداست بر ایشان بضایع کردن ایشان
توریة را وغضب دوم بکفرشان محمد صلی الله علیه وآله وسلم را . وقتاده وابو العالیه گفتند غضب اول بکفرشان
بعیسی وانجیل وغضب دوم بکفرشان بمحمد . سدّی گفت بغضب اول بگوساله پرستیدن ودوم بکفرشان بمحمد
صلی الله علیه وآله وگفته اند علی بمعنی مع است چنانکه گویند . هو علی صغر سنه یقول الشعر . ای مع صغر سنه
. وللکافرین . یعنی جاحدان نبوة محمد را . عذاب مهین . عذابی خواهد بودن خوار کننده که ایشان در آن
مهان ومستذل باشند . واذا قیل لهم آمنوا بما انزل الله . چون گویند ایشان را که ایمان آرید بقرآن خدای تعالی
جل جلاله کفر وعناد ایشان باز میگوید که چون ایمان بر ایشان عرض کنند وایشانرا دعوة کنند بایمان وبقرآن وبمحمد
گویند ما ایمان آریم که بر ما فرود آمد وبانچه ورای آن است وپس از آن است کافریم یعنی آنچه جز آن است چنانکه
گفت . فمن ابتغی وراء ذلك ای غیر ذلك وسواه ودر دیگر آیة . واحل لکم ما وراء ذلکم ای ما سواه وهو الحق
وقرآن حق است ودرست است مصدقاً لما معهم . براست دارنده آنرا که با ایشان است یعنی توریة ونصب او بر
حال است . قل فلم تقتلون انبیاء الله . اکنون ای محمد جواب ایشان بازده وبگو لم چرا لام حرف جر است که بر ماء
استفهامیه در شده است والف از او بیفکنده وحروف جاره چون در ماء استفهام داخل شود الف از او بیفتد
وبفتحه اکتفا کنند از او چنانکه فیم وبم ولم وعمّ وعلی م . فی قوله بم یرجع المرسلون . وعمّ یتسائلون . وفیم کنتم
. یعنی لماذا برای چه پیغامبران را می کشتید من قبل از پیش ای من قبل هذا پیش از این چنانکه بیان کرده شد
در حذف مضاف الیه در لفظ انکنتم مؤمنین بالتوریة اگر بتوریة ایمان دارید چه در توریة نوشته است که کشتن
پیغامبران حرام است . ولقد جائکم . واو حرف عطف است ولام تاکید راست وقد تحقیق را موسی بشما آورد
بالبینات ودلالات روشن وحجتهای ظاهر وشما پس از آن گوساله بمعبود خود گرفتید . وانتم ظالمون . واو حال راست
وشما در آن حال ظالم وبیدادگر بودید برخود بر آن تفسیر که بدادیم . واذ اخذنا میثاقکم ویاد کنید چون پیمان شما
بستدیم وکوه طور بر بالای سر شما بداشتیم وشمارا گفتیم که آنچه شمارا میدهیم بستانید وبقوّه وجدّ وحفظ نگاه

گفت اگر تمنای مرگ کردندی یغص کل انسان منهم بریقه . هریکی را از ایشان آب دهنش در گلو بماندی تا بمردن
تا بر روی زمین هیچ جهود نماندی
واین از جملهٔ معجزات رسول بود که خبر داد از غیب ونابوده ومخبر بروفق خبر بود وصدق بود واین خبر
درست نیاید الا بوحی از عالم الغیب والله علیم بالظالمین وخدا داناست بظالمان تابدانند که این خبر که داداز
علم داد ایمن باشند که مخبر بخلاف خبر نخواهد بود انکه باز نمود حق تعالی جل جلاله وعم نواله که بیرون از انکه
تمنّای مرگ نکنند در همه جهان از ایشان حریص تر بر زندگانی نیابی ولتجدنّهم کوفیان گفتند قسم اینجا مضمر است
ولام ونون تاکید بجواب او بان آمد تقدیر این است که . والله لتجدنّهم احرص الناس علی حیوة . و
من الذین اشرکوا . فراّ گفت تقدیر چنین است که . احرص الناس علی حیوة من کل احد ومن الذین اشرکوا
. ایشان را بر حیات وزندگانی حریص تر یابی از همهٔ جهانیان ونیز از مشرگان انچنانند که انکه از ایشان خبر داد
که از حرص بر حیوة . یودّ احدهم لو یعمرّ الف سنة . خواهد وتمنا کند یکی از ایشان که هزار سال
بماند وگفت مثال این از کلام چنان بود که یکی از ما گوید . فلان اسخی الناس ومن حاتم . فلان سخی ترین
مردم است واز حاتم برای انکه من در ناس مقدر باشد یا تقدیر آن باشد که واسخی من حاتم . واز حاتم نیز سخی
تراست . ووجهی دیگر آن است که علی حیوة جای وقف است ومن الذین اشرکوا واو استیناف است . یودّ
احدهم . وتقدیر انکه من یود ومعنی آن باشد که از مشرکان کسانند که یکی از ایشان تمنای هزار سال حیوة کند بر
این قول این تمناء هزار سال زندگانی حواله بمشرکان باشد دون جهودان وشاهد صحت این قول قول
ذو الرمه است که گفت . فظلوا ومنهم دمعه سابق له . وآخر یذری دمعه العین بالعجل . ترجمه این است که
همه روز بودند واز ایشان آب چشم سابق اورا ودیگری میریخت آب چشم بسیلاب این سخن معنی دار نیست
تا من تقدیر نکنند فی قوله . ومنهم من دمعه سابق له . واز ایشان کس بود که دمعش سابق بود اورا وگفته اند
مراد بمشرکان گبر کانند که در عبارة ایشان بسیار رود که هزار بزی انکه حق تعالی باز نمود که اگرچه ایشان را
عمر دراز دهند درازی عمر ایشان را از عذاب خدا نرهاند . وماهو بمزحزحه . ما نفی است وهو مبتدا است
. وان یعمرّ . ان مع الفعل در تأویل مصدر است ودر تفسیر بدل هو است وتقدیر چنین است وما تعمیره بمزحزحه
من العذاب وروا بود که هو ضمیر شان وامر باشد وخبر مقدم بر مبتداء وتقدیر چنین باشد که ما الشأن والامر
تعمیره بمزحزحه من العذاب وقول اول ظاهر تر است وزحزح هم لازم است وهم متعدی یقال زحزحته عن کذا
فتزحزح هوای ابعدته فبعد . دور کردم اورا از آن کار دور شد . ذو الرمه گوید در متعدی . یا قابض الروح
من نفسی اذا احتضرت . وغافر الذنب زحزحنی عن النار . ای بستانندهٔ جان من از تن من چون حاضر آید
وای امرزندهٔ گناهان دور کن مرا از آتش دوزخ . ودیگری میگوید بلازم . خلیلی ما بال الدجی لا یزحزح
وما بال ضوء الصبح لا یتوضح . ای دوست من چه بوده است تاریکی را که نمیرود وروشنائی صبح را که روشن
نمی شود . والله بصیر بما یعملون . وخدا بیناست وداناست بانچه ایشان میکنند قوله تعالی .

قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى
بگو هرکه باشد دشمن جبرئیل او فرو آورده است انرا بر دل تو بفرمان خدای وراست دارنده انرا که پیش اوست هدایة وبشارتی
لِلْمُؤْمِنِينَ * مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَائِيلَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ
مؤمنان را هرکه باشد دشمن خدای وفرشتگانش وپیغمبرانش وجبرئیل ومیکائیل پس خدای دشمن

لْلكافرين * وَلقَدْ اَنْزَلْنا اِلَيْكَ اٰياتٍ بَيِّناتٍ وَما يَكْفُرُ بِها اِلَّا الْفاسِقُونَ * اَوَكُلَّما عاهَدُوا

كافران است بدرستی بفرستادیم بتو آیتهای روشن وکافر نشوند بان مگر فاسقان هرگاه که عهدی

عَهْدًا نَبَذَهُ فَريقٌ مِنْهُمْ بَلْ اَكْثَرُهُمْ لا يُؤْمِنُونَ * وَلَمّا جاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللهِ مُصَدِّقٌ

کنند بیندازند آنرا جماعتی ازایشان بل بیشترین ایشان ایمان ندارند چون آمد بایشان پیغامبری ازنزدیك خدای براست دارنده

لِما مَعَهُمْ نَبَذَ فَريقٌ مِنَ الَّذينَ اُوتُوا الْكِتابَ كِتابَ اللهِ وَراءَ ظُهُورِهِمْ كَاَنَّهُمْ لا يَعْلَمُونَ *

آنرا که بایشان است بینداختند گروهی از ایشان که ایشان را کتاب دادند کتاب خدای پس پشتشان پنداری که ایشان نمیدانند

قوله قل من کان عدوا لجبریل . عبدالله عباس گفت سبب نزول این آیه آن بود که حبری از احبار جهودان نام او عبدالله صوریا بیامد وبارسول علیه السلام مناظره کرد واورا ازچند مسئله برسید چون جواب بیافت وحجت براو متوجه شد گفت کدام فرشته بتو میاید از آسمان رسول علیه السلام گفت آن فرشته که بجمله پیغمبران میامد نام او جبرئیل پس صوریا گفت اودشمن ماست اگر بجای او میکائیل بودی ما ایمان میاوردیم رسول علیه السلام گفت جبرئیل چرا دشمن شماست گفت اوصاحب عذاب وشدّت وقتال است پس خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت بگو پسر صوریا را هر که دشمن جبرئیل بود جبرئیل آنستکه قرآن فرودمیاورد بردل تو بفرمان خدای مقاتل گفت ایشان گفتند جبرئیل دشمن ماست که اورا فرمودند کتاب بما آر بتو آورد ودر جبرئیل هفت لغت است جبرئیل بفتح جیم وراو همزه واشباع واین قرائة حمزه وکسائی وابوبکر وخلف است وشاعر گفت . شهدنا فما تلقی لنا من کتیبة . مدی الدهر الا جبرئیل امامها ، حاضر آمدیم نیابند مارا درلشگری الا همیشه جبرئیل درپیش ایشان بودو جبریل بفتح جیم بی همزه این قرائة ابن کثیر است وجبریل بکسر جیم بی همزه واین قرائة بصریان ومدنیان است وشاعر گوید . وجبریل رسول الله فینا . وروح القدس لیس به خفاء . وجبرئیل رسول خداست درماواوروح القدس است ونیست بدین پوشیدگی وجبرأیل علی وزن جبراعیل وجبرایل علی وزن جبراعل وجبریل علی وزن جبرعل وجبرال علی وزن فعلال واین اسمی است اعجمی غیر منصرف واسباب مانع ازصرف او علمیة است وعجمیة . فانه نزله . ها در فانه ضمیر جبرائیل است ودر نزله ضمیر قرآن است ضمیر قبل الذکر است چنانکه حق تعالی گفت . انا انزلناه فی لیلة القدر . و قوله حتی توارت بالحجاب ودرآیات ذکر قرآن وآفتاب نرفته است . علی قلبك . برای آن گفته اند بردل تو که جبرئیل علیه السلام آن مقدار قرآن که آوردی بررسول علیه السلام خواندی ورسول یاد گرفتی وپس املا کردی از حفظ تا بنوشتندی چه اونه نوشتی واز نوشته نخواندی مصدقاً نصب برحال است از مفعول . لما بین یدیه . براست دارنده آن را که از پیش اوست ازکتب اوایل چون توریة وانجیل وزبور وصحف وهر کتاب که خدای تعالی پیش ازپیغمبرما فرستاد وهدی بمعنی بیان است انجاوشاید بمعنی لطف بود وبشری بشارت باشد وآن مصدر است کالقربی والزلفی والحسنی للمؤمنین . واگرچه قرآن هدی است جز مؤمنان را چون ایشان منتفع ومهتدی شدند ذکرایشان کرد . شهربن حوشب روایه میکند ازعبدالله عباس که او گفت سبب نزول آیه آن بود که جماعتی جهودان بیامدند ورسول علیه السلام را گفتند ما ازتو چند مسئله خواهیم پرسیدن اگر مارا خبردهی وجواب بصواب باشد ایمان آریم رسول علیه السلام ایشانرا سوگند داد وعهدو میثاق کرد که اگر مسایل را جواب بصواب یابی ایمان آرید سوگندخوردند وعهد کردند آنگه سوگند داد ایشان را که این مسائل که ازمن بپرسید چون من جواب دهم آن را بحق وشمادانی که آن حق است منکر نشوید وجحود نکنی سوگند خوردند وقراردادند براین رسول علیه السلام گفت اکنون بپرسید هرچه خواهی ایشان گفتند

مارا خبرده تافرزند که ازمادر بزاید گاه باپدر ماند وخویشان پدر ازاعمام وبنی اعمام وگاه بمادر ماندو خویشان مادر از اخوال وفرزندان او سبب چیست رسول علیه السلام گفت شمارا معلوم هست که نطفهٔ مردان سپید باشد وسطبر ونطفهٔ زن رقیق باشد وزرد هرکدام که غالب آید ازاین دوآب بریکدیگر شبه او را باشد گفتند نیکو گفتی وراست گفتی . مسئلهٔ دیگر گفتند مارا خبرده تا پیغمبر آخرالزمان را خواب چگونه باشد گفت بخدای برشما قسم که نه درکتاب خود خواندهٔ که پیغمبر آخرالزمان را که منم وشما میگوئید که من یم چشمهایش بخسبد ودلش نخسبد گفتند اللهم نعم آری همچنین است مسئلهٔ دیگر آن بود که گفتند مارا خبرده از آن طعام که اسرائیل برخود حرام کرد آن چه طعام بود گفت بخدای برشما قسم ندانستهٔ که ان طعامی بود که او دوست ترداشتی وان گوشت شتر وشیرشتر بود گفتند اللهم بلی همچنین است که گفتی دگر مسئله آن بود که گفتند مارا خبرده تا فرزند که ازمادر وپدر حاصل میاید ازمرداست یا از زن رسول علیه السلام گفت اما استخوانها ورگها وپی ازمرداست واما گوشت وخون وموی وناخن اززن است گفتند نیکو گفتی وراست گفتی ولیکن مارا یك مسئله ماند که اگر مارا ازآن خبردهی ما بتو ایمان آریم گفت بگوی گفتند این فرشته که وحی بتو میارد کیست گفت جبرئیل است گفتند اودشمن ماست واوفرشتهٔ عذاب است ازآسمان بلا وصاعقه وهلاك وعذاب اوفروآرد ومیکائیل فرشتهٔ رحمت است رحمت وخصب وروزی وبشارت او فرو آرد ازآسمان اگر بیدل جبرئیل میکائیل بتو آمدی بتوایمان آوردمانی رسول علیه السلام گفت سبب دشمنی شما باجبریل چیست گفتند او باما دشمنی بسیار کرده است وازهمه بدتر آن است که خدای تعالی درکتاب ما برپیغامبر ما انزله کرد که بیت المقدس بیران شود بردست مردی که اورا بخت النصر گویند درفلان وقت ما مردی را بفرستادیم تا بکشت وبخت النصر را بیافت واورا گفته بودیم چون اورا یافته باشی اورا بکش تامسجد ما خراب نکند این مرد بیامد چون خواست که اورا بکشد واو غلامی بود مدبرّ وضعیف ودرویش وبی قوّت وبی لشکر جبرئیل بیامد ورها بکرد اورا گفت برو که این هلاك وخراب بفرمان خدای تعالی خواهد بودن آن مرد ازاو نشنید وخواست تا اورا بکشد جبرئیل اورا گفت ازخدا نمی ترسی این مرد را بچه گناه میکشی این مرد گناهی نکرده است هنوز چگونه روا داری که اورا بکشی آن مرد فروماند واورا نکشت وبازآمد ومارا خبرداد تامدتی برآمد بخت النصر بزرگ شد وقوی گشت وپادشاه شد ومسلط گشت وبیامد وبیت المقدس را خراب کرد وازبنی اسرائیل خلایقی را بکشت ما ازاین کار دشمن اوئیم . سدّی گفت سبب نزول این آیه آن بود که عمرخطاب را زمینی بود بر درمدینه هروقت انجا شدی ودرراه او مدرسهٔ بود ازآن جهودان ودرانجا احبار وعلماء جهودان بودند هروقت درانجا شدی وباایشان مناظره کردی چون گستاخ شدند وانس گرفتند بایکدیگر بطریق احسن اورا گفتند که ما ازاصحاب رسول شما کس را چنان دوست نداریم که تورا گفت برای چه گفتند برای آنکه ایشان مارا رنجانیدند وتو مارا نرنجانی ومارا ازالفتی که باتو هست سخن بگوئیم باتو که باجزتو نگوئیم این محمد مردی باخبراست عمرسوگند دادشان بان خدای که توریة بکوه طور سیناء برموسی علیه السلام انزله کرد که هیچ دانستهٔ وشناختهٔ که این محمد رسول خداست وحق است وصادق است چون این سخن بشنیدند باهم نگریستند وهیچ سخن نگفتند یکی ازجملهٔ ایشان گفتند چرا نمیگوئی انچه اومیپرسد پس ازانکه سوگندان گران داد و گفت اگر شما نگوئی من بگویم وآن پیغامبر است که ما نعت وصفت او در توریة دیده ایم وخوانده ایم گفت پس چرا ایمان نمیارید باو گفتند سبب آن است که آن فرشته که باو میاید جبرئیل است واو دشمن ماست گفت چه

عداوت است شمارا باجبرئیل گفت او صاحب عذاب و خسف و مسخ است و اگر ببدل او میکائیل بودی که صاحب
رحمت ورأفت وخصب و سعت است ماایمان آوردمانی عمر گفت بخدای بر شما بگوی تامقام جبرئیل کجاست
ومقام میکائیل کجاست گفتند مقام جبرئیل بر دست راست است ومقام میکائیل بر چپ واز میان ایشان عداوت است.
وفرشتگان دست راست دشمنان فرشتگان دست چپند عمر گفت دروغ میگوئی که از میان فرشتگان هیچ
عداوتی نیست وبرخاست وبیرون آمد تا رسول علیه السلام خبر دهد جبرئیل آمده بود واین آیات بر رسول خدا
آورده بود واورا خبر داده از انچه میان ایشان رفت سؤال کردند که وجه محاجه وظهور حجة رسول علیه السلام
بر جهودان چیست دراین آیة واین چه جواب است سخن ایشان را . فانه نزله علی قلبك باذن الله . جواب
ازاین آن است که معنی چنان است که اگر معادات شما باجبرئیل از انجاست که او از آسمان بمن پیغامها آورد وآن از
خویشتن نمی آورد از نزدیك خدای تعالی میاورد بفرمان او پس این عداوت باخداست شمارا دگر انکه جبرئیل
بمن آمد بموسی آمد وانچه بمن آورد جنس آن ومانندان بموسی آورد واگر آمدن او بمن منع میکند شمارا از ایمان
بمن چرا منع نکرد شمارا از ایمان بموسی پس جبرئیل علیه السلام آورد انچه از خدای تعالی آورد باذن الله دراو
دو قول است یکی بعلم الله ویکی بأمر الله بعلم وفرمان خدای تعالی بود وچون چنین باشد عداوة با رسولان
خدای تعالی جل جلاله پس عداوة باخدا باشد. من کان عدواً لله . گفت هر که دشمن خدای تعالی باشد وملائکته و
فرشتگان او ورسله وپیغامبران او وجبرئیل ومیکائیل باشد اگرچه ایشان گفتند که ما دشمن جبرئیلیم ودوست
میکائیل خدای تعالی ایشان را تکذیب کرد وگفت دروغ میگویند که ایشان دشمن هردو اندچه دشمن جبرئیل
دوست میکائیل نباشد ولیکن بر سبیل تعلل از انکه ایمان نمی آرند این بعلة کرده اند .
امّا افراد جبرئیل ومیکائیل بذکر باانکه داخل باشند فی قوله تعالی وملائکته این را تخصیص بالذکر خواند برای
تنبیه بر قدر ایشان وبر منزلت ایشان وعظم ایشان نزدیك خدایتعالی چنانکه گفت . واذا خذنا من النبیین میثاقهم ومنك و
من نوح ومیکائیل قرائة اهل مکه وکوفه وشام است ومیکائیل علی وزن میکاعیل قرائة اهل مدینه ومیکال علی وزن
مفعال قرائة اهل بصره است : راجز شاعر گوید : ویوم بدر لقیناکم لنا مدد . فیه مع النصر جبرئیل ومیکال
:وشاعر دیگر گفت . عبدوا الصلیب وکذبوا بمحمد . وبجبرئیل وکذبوا میکالا : پرستیدند صلیب را
وبدروغ داشتند محمد را وجبرئیل ومیکائیل را نیز. ودرست آن است که این دونام اعجمی است علم موضوع غیر مشتق
واگرچه در وجهی روایت کرده اند از جماعتی که اهل علمند که جبرئیل ومیکائیل را معنی آن است که عبدالله
وعبیدالله وهر اسمی که در آخر او ایل است این معنی دارد چه ایل بزبان عبریان الله باشد واین روایت عکرمه وسعید
جبر وعطاست از عبدالله عباس پس بر این وجه سببی دیگر از موانع صرف در او باشد واین ترکیب است کمعدیکرب
واگر قایلی گوید این ترکیب نیست اضافه است کعبدالله وعبیدالله روا بود پس معتمد وجه اول است حق تعالی بیان
کرد در این آیه که هر کس که دشمن جبرئیل بود دشمن خدا وجملهٔ فرشتگان ورسولان وجبرئیل ومیکائیل باشد
وخدا دشمن او باشد برای انکه بعداوت ایشان کافر شود وخدای دشمن کافران باشد وعداوة از ما ارادهٔ مضرة باشد
بغیری واز خدای تعالی جل جلاله ارادهٔ عقاب باشد بمستحقش وعداوت درحق خدای تعالی محقق نشود
چون مضرة باو نتوان رسانیدن ودر حق جز خدای محقق بود : امّا عداوة در حق خدای تعالی آن را چند
تأویل بود یکی انکه روا باشد که جهودان درحق خدای تعالی اعتقاد چنان دارند که مضرة باو راه یابد اگرچه
دانند که ایشان نتوانند رسانیدن ولیکن صحیح باشد بان اعتقاد که مرید باشند آن را چه ایشان از این عظیم تر

رواداشتند فی قوله : حکایة عنهم وقالت الیهود عزیز بن الله . ودیگر انکه بر تمنا حمل کنند که چو بودی که مضرة
ممکن بودی رسانیدن انکه آن را عداوة خواند واگرچه تمنا بود آن را بحکم ارادت خواند بر سبیل مجاز وجهی دیگر
انکه معادات باخدای تعالی مراد معادات باولیاء خداست چنانکه : یؤذون الله ورسوله : قوله ولقد انزلنا الیك
آیات بینات . سعید جبیر از عبدالله عباس چنین روایت میکند که سبب نزول این آیه آن بود که جهودان بر مشرکان
بر رسول علیه السلام احتجاج واستفتاح میکردند ومیگفتند اگر او بیاید مارا بر شما ظفر دهد وبگوید که ما بر حقیم وشما
بر باطل چون رسول علیه السلام بیامد وایشان کافر شدند معاذ جبل وبشر بن البراء بن معرور گفتند سبحان الله
خدای تعالی او را نافرستاده شما تمنا میکردید واستعجال می نمودی بفرستادن او بر ما باو حجت می انگیختید وما بر
شرك بودیم اکنون ما از شرك باسلام آمدیم وباو ایمان آوردیم وشما از آنچه می گفتید باز آمدی و کافر شدید ایشان
گفتند این محمد آیتی نیاورد که مارا ایمان آوردن باو واجب شود خدای تعالی این ایه فرستاد . ولقد انزلنا الیك
آیات بینات . گفت بدرستیکه من آیات فرستادم آیات روشن واضح مفسران خلاف کردند در این آیات عبدالله
عباس گفت مراد بیان حلال وحرام است ضحاك گفت هم از عبدالله عباس که مراد بایات قرآنست که رسول علیه السلام
بر ایشان میخواند بامداد وشبانگاه اصم گفت مراد علم توریة وانجیل است واخبار غایبات وقصهٔ امتان گذشته واشارة
بایاتی که ایشان تحریف کرده بودند باانکه هرگز کتابی نخوانده بود وتعاطی نکرده بود ونزدیك استادی اختلاف
نکرده ابوالقاسم بلخی گفت مراد بایات قرآن ومعجزات است که ایشان را وعرب وعجم را وجن وانس را بدان
تحدی کرد از آوردن مانند آن عاجز شدند بعضی دیگر گفتند مراد سایر معجزات است از حدیث معراج وتسبیح
حصا وآب بر دمیدن از میان انگشتان او وآمدن درخت وجز آن معجزات او علیه السلام وحمل کردن بر عموم
اولیتر باشد تا فایده را شامل تر بود ومایکفر بها الا الفاسقون . وبان آیات کافر نشوند الا فاسقان کفر باین آیات از دو وجه بود
یکی انکه دانند وباعلم جحود کنند ویکی انکه جحود کنند وانکار از انکه بدانند ومراد بفاسق کافر است در آیة برای انکه
کافر فاسق باشد ولیکن همهٔ فاسق کافر نباشد واصل فسق خروج بود وفاسق خارج بود از فرمان خدایتعالی جل جلاله
.او کلما عاهدوا . عبدالله عباس گفت مراد آن است که خدای تعالی عز وجل در توریة بر زبان موسی عهد بستد
از جهودان که چون محمد علیه السلام بیاید باو ایمان آرند ونعت وصفت او پنهان نکنند رسول علیه السلام مالك بن
الصفیر را گفت نه خدای تعالی از شما عهد وپیمان بسته است که بمن ایمان آرید ونعت وصفت مرا جحود نکنید
گفت خدای را هیچ عهدی نیست در توریة در معنی تو با ما منکر شد این را خدای تعالی آیه فرستاد که عهد کردند
ولیکن ایشان باپس پشت انداختند وکار نبستند . او کلما . الف استفهام راست واو عطف است وکلما ظرف است
ودر شاذ خوانده اند . او عوهدوا عهداً نبذه ای رماه ونبذ انداختن بود ومنه قوله فنبذناه بالعراء . نبیذ از اینجاست
فعیل بود بمعنی مفعول وشاعر گفت . نظرت الی عنوانه فنبذته . کنبذك نعلاً اخلقت من نعالکا . فریق منهم
.گروهی از ایشان واز احبار ورؤساء ایشان بودند منهم من الیهود بل اکثرهم لا یؤمنون . بل اضراب را بود
حق تعالی برای تسلی رسول باز نمود که ایشان بیشتر ایمان نیارند تا دل عزیز او دربند ایمان ایشان نباشد . ولما
جاءهم رسول . چون آمد بایشان مراد بایشان جهودان عصر رسول اند واگرچه رسول علیه السلام مبعوث بود بایشان
وجز ایشان ولیکن برای قرینه حال تخصیص کردیم بایشان ابومسلم گفت روا بود که مراد برسول رسالة بود چنانکه کثیر
گفت فقد کذب الواشون مابحت عندهم . بلیلی ولا ارسلتهم برسول . ای برسالة دروغ گفتند سخن چینان که اشکار
نکردم نزدیك ایشان این زن را ونفرستادم بایشان پیغامی ومراد نه مجیٔ شخص است مراد قیام اوست بحجتهای خدایتعالی

درادآء رسالة و مراد برسول محمداست صلی الله علیه وآله من عندالله از نزدیك خدای تعالی یعنی بفرمان او وحجة وآیات او . مصدق لما معهم . صفت رسول است وانکه او تصدیق میکند کتاب ایشارا واین برسبیل تحریض است ایشان را برایمان برسول علیه السلام برای انکه انکس که بیاید و کتاب ایشان را وپیغامبر ایشان طعن نزند وتصدیق کند اولی تر آن باشد که اورا تصدیق کند . نبذ فریق من الذین اوتوا الکتاب . فریق ای جماعة ومن تبعیض راست ومراد باصحاب کتاب اینجا جهودانند کتاب الله گفتند مراد قرآن است که ایمان نیاوردند بان وکار نبستند آن را وگفتند که مراد توریة است که درانجا ذکر محمد بود صلی الله علیه وآله وسلم ونعت وصفات اورا . وراء ظهورهم . باپس پشتهای ایشان واین کنایه است ازانکه ترك کلی کردند انرا ودست از او بداشتند وبر آن بهیچ وجه کار نکردند کانهم لا یعلمون پنداری خود ندانسته اند یا کسی مانند که انحال نشنیده باشد وندانسته واین عبارت باشد ازکاری بقدر سخیف عرب کنایه چنین را گوید . جعلت ذلك خلف ظهری ودبر اذنی وتحت قدمی ونظیر این قوله تعالی واتخذ تموه وراءکم ظهریاً . قال الشاعر . تمیم بن زید لا تکونن حاجتی . بظهر ولا یعیا علیك جوابها . ای تمیم نباید که حاجت من باشد پس پشت انداخته ونه درماند بر تو جواب آن وسعید گفت مراد آن است که بر آن کار نکردند سفیان عینه گفت توریة درحریر ودیبا پیچیدند ودرزر وسیم گرفتند بر حلال وحرامش کار نکردند ومعنی انکه باپس پشت انداختند اینست کانهم لا یعلمون پنداری نمیدانند . قوله

وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا

پیروی کردند انرا که می خوانند دیوان بر پادشاهی سلیمان وکافر نبود سلیمان ولیکن دیوان کافر شدند

يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّىٰ

می آموزند مردمان را جادوئی وانچه فرستاده اند بردو فرشته ببابل نام آن دو فرشته است هاروت وماروت نمی آموزند هیچکس را تا

يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ

میکویند که ما آزمایشیم کافر مشو می آموزند ایشان انچه جدا میکنند بان ازمیان مرد وزنش ونیستند ایشان زیان کننده

بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ

بان کسی را مگر بدانستن خدای می آموزند ازانچه زیان دارد ایشان را وسود ندارد ایشانرا وبدانستن که انکه میخرد ازاینست اورا درآخرة

مِنْ خَلَاقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ * وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِنْ

نصیبی بدچیزی است انچه فروخته بان خودرا اکر دانستندی واکر ایشان ایمان آوردندی وبترسیدندی ثواب از

عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ *

نزدیك خدای بهتر است اکر دانستندی

اهل تفسیر گفتند سبب نزول آیه آن بود که شیاطین سحر ونیرنجات بنوشتند بر زبان آصف بن برخیا وبر پشت ان بنوشتند این نوشتها . هذا ما علم آصف بن برخیا سلیمان الملك . وپنهان سلیمان در زیر سریر او دفن کردند چون سلیمان فرمان یافت بیامدند وآن نوشتهارا اززیر سریر او بیرون آوردند وگفتند سلیمان بر مردمان وجنیان وخلایق باین پادشاهی میکرد شما نیز بیاموزی تا همچنان ملك یابی اما علما وصلحاء بنی اسرائیل گفتند معاذالله که این علم سلیمان باشد وازآن حدیث تبرا کردند اما سفله وجهال چون آن دیدند نوشتن وآموختن گرفتند وتعاطی میکردند وحدیث سلیمان وانکه او ساحر بود بر زبان ایشان روان شد تا عهد رسول ما صلی الله علیه وآله حقتعالی این آیة فرستاد رد برایشان ودلیل بر برائت ساحت سلیمان این قول کلبی است .

سدی میگوید سبب نزول این آیه آن بود که شیاطین درعهد پیشین توانستندی که بر آسمان شدندی وجایها مقام کردن که حدیث فرشتگان شنیدندی کما قال الله تعالی . وانا کنا نقعد منها مقاعد للسمع فمن یستمع الأن نجدله شهاباً رصداً . دراحداثی که درزمین افتادی وخواستی بودن آن را باضافتهای دروغ بردندی وبامردمان بگفتندی که تامردم اعتقاد کردند که شیاطین غیب میدانند چون سلیمان را علیه السلام به پیغامبری بفرستاد خدای تعالی جل جلاله اورا پادشاه کرد بر جن وانس ووحوش وطیور او شیاطین را بگرفت وآن کتابها از ایشان بستد ودر زیر سریر خود دفن کرد تا شیاطین بر آن راه نیابند چون سلیمان ازدنیا بشد دیوی بیامد بنی اسرائیل را گفت من شمارا راه نمایم بر علم سلیمان وانچه سلیمان بان مسخر کرد جن وانس را گفتند بنمای گفت زیر سریرش بشکافید ودرانجا صند وقی خواهید یافت پر ازکتاب آن کتابها بردارید وکار بندید که آن علم سلیمان است همچنان کردند وآن کتابها که سلیمان ازدیوان بستده بود سحر و جادوی ونیرنجات درانجا نوشته بود برداشتند وبدیدند سحر بود وازانجا بیرون آوردند ودرمیان مردمان خبر فاش شد که سلیمان علیه السلام پادشاه ساحر بود چون جهودان بارسول علیه السلام درحق سلیمان علیه السلام خصومت کردند وگفتند او ساحر بود درسول علیه السلام ایشانرا رجز کرد خدای تعالی جل جلاله تصدیق را ورد بر جهودان وبرائة ساحت سلیمان این آیات فرستاد قوله تعالی . واتبعوا ما تتلوا الشیاطین علی ملك سلیمان . یقال تبعه واتبعه بمعنی واحد پس روی کرد او رافعل وافتعل وافعل بیك معنی وبیان افعل باین معنی قوله تعالی . فاتبعهم فرعون وجنوده بغیاً وعدوا . واتبع نیز آن باشد که کسی را تبع کسی گردانند وچیزی را ازپی چیزی ببرد کما قال الله تعالی . واتبعناهم فی هذه الدنیا لعنة . و این متعدی باشد بدو مفعول واتبعوا یعنی الیهود پس روی کردند یعنی جهودان . ما تتلوا الشیاطین . ما موصوله است بمعنی الذی انچه شیاطین میخواندند من التلاوة بمعنی القرائة یقال تلوت القرآن تلاوةً اذاقرأته . واین قول عطا وابو عبیداست عبدالله عباس گفت انچه شیاطین تتبع میکردند من قولهم تلوت الرجل اذا تبعته واقتفیت اثره . یمان گفت معنی تتلو آن است که تروی وتکذب انچه ازاو روایت میکردند بدروغ وقوة این قول قرینة علیه است یقول العرب قال فلان علی فلان ای کذب علیه وقوله تعالی ویقولون علی الله الکذب وقوله تعالی ولو تقول علینا بعض الأقاویل ای تکذب وتخرص قال الشاعر . عرضت نصیحة منی لیحیی . فقال غششتنی والنصح مر . ومالی اکون اعیب یحیی . ویحیی طاهر الأخلاق بر . ولکن قدا تانی ان یحیی . یقال علیه فی بقعاء شر . ای یکذب علیه واگرچه لفظ مستقبل است معنی ماضی است معنی تتلوا تلت است ومستقبل بمعنی ماضی آمده است چنانکه شاعر گفت شعر . واذا مررت بقبره فاغفر به . کوم الهجان وکل طرف سابح . وانضح جوانب قبره بدمائها . فلقد یکون اخادم وذبایح . یعنی کان معنی آن است که بدخداوند خونها . و وجهی دیگر دراین آیه آن است که کان اضمار کردند تا حکایت حال باشد ای ما کانت تتلوا الشیاطین انچه شیاطین نهاده بودند بر سلیمان علیه السلام وبسته بودند ازحوالهٔ سحر براو دروغ نهاده بودند بر سلیمان علیه السلام ودر تتلوا این سه قول گفتند که برفت از دروغ وقرائة ومتابعة علی ملك سلیمان بر پادشاهی سلیمان بعضی گفتند که مراد آن است که علی عهد سلیمان یعنی روزگار سلیمان . وما کفر سلیمان انگاه حق تعالی برائة ساحت سلیمان را بیان کرد وگفت سلیمان کافر نبود یعنی ساحر نبود برای انکه ساحر چون اعتقاد صحت سحر کند کافر بود . ولکن الشیاطین کفروا . ولیکن کافر وساحر شیاطین بودند که سحر ایشان کردند وحواله بر سلیمان کردند کوفیان وشامیان خواندند ولکن الشیاطین بتخفیف نون لکن وبرفع شیاطین وباقی قراء بتشدید نون لکن وبنصب شیاطین برای انکه

ان وان کان ولکن را چون نون اورا تخفیف کنند عمل او باطل شود اعنی عمل نصب ورفع واو بمثابهٔ حرفی
شود که عمل نکند واسم مرفوع بماند بر مبتدا وخبر . یعلمون الناس السحر . مردمان را جادوی می
آموختند بدانکه سحر حیلتی باشد که وجه او پوشیده باشد از جنس آن که مشعبدان کنند وجنس انکه سحرهٔ
فرعون کردند ازانکه عصاها مجوف کردند ودستها ازادیم بدوختند مار پیکر واژدها صورة پراز زیبق کردند
وزیر زمین مجوّف کردند وآتش براوریختند ووقت چاشتگاه که آفتاب گرم شد گرمای آتش وگرمای آفتاب از
زیر وبالا اثر کرد آن حبال وعصی از آن جیوه یعنی زیبق بجنبش درآمد چنان مینمود که بخواهد رفتن چنانکه
حق تعالی گفت . یخیل الیه من سحرهم انها تسعی . این نوعی سحر است ونوعی دیگر هم از باب حیل باشد چنانکه
گویند زنی بود وشوهری داشت آن شوهر او برفت وزنی دیگر کرد این زن اول بیامد وپیرزنی را گفت که دعوی
ساحری کردهٔ که تدبیری توانی کردن که این شوهر این زن را رها کند گفت تدبیری بتوانم کردن
که اورا بدست خویشتن بکشد .

انگه برخاست وبنزدیك این زن دوم آمد واورا گفت چگونه می باشی باشوهرت تورا دوست میدارد یانی گفت آری
گفت اگر خواهی چنان کنم که از تو یکساعت نشکیبد گفت روا باشد گفت سه تا مو از زیر محاسن این مرد باید گرفتن
تا من بدان جادوئی کنم که او تورا چنان دوست دارد که یکساعت از تو جدا نشود ولیکن این موها که میگیری تمام باید
وبریده نشاید واین تمام نشود الا باستره گفت من ازکجا استره آورم گفت من تورا بدهم واسترهٔ تیز کرده بدو داد
گفت امشب چون بخسبد تو باین استره این سه تا مو از زیر محاسن او جدا کن اما از آنجا که گلو است بگیر تا مقصود
حاصل شود انگه برخاست وبیامد وبنزدیك شوهر آمد وبرابر او بنشست ودر او می نگریست ومیگریست مرد
گفت ای عجوزه تورا چه بوده است گفت مرا برجوانی تو رحمت میاید که تورا بیشتر از روزی چند زندگانی
نمانده است گفت چگونه گفت این زن تو که بدل دوستی بیاوردهٔ عزم کرده است که تورا بکشد امشب گفت ازکجا دانی
گفت نشان آن است استرهٔ تیز کرده چون قطرهٔ آب باین صفت واین نشان واین راز با من بگفته است تو امشب
خویشتن را خفته ساز تا انچه من گفتم معاینه بینی مرد بیامد وبوقت خفتن خویشتن را خفته ساخت زن چون گمان برد که
او خفته است برخاست وبیامد ومحاسن او برداشت تا موها بگیرد مرد از حدیث عجوزه درست شد برجست ودست
اورا بگرفت وگفت این چه حال است واین استره چیست زن فروماند وجوابی نداشت مرد گفت تو قصد جان من
کردهٔ انگاه آن استره ازاو بستد وآن زن را بکشت آن ملعونه بیامد وآن زن را گفت دیدی که چگونه جادوی کردم وازاو
مبلغی بستد واین حکایة برای آن آوردم تا بدانی که سحری که آن را اصلی بود چنین باشد این کردن وکار بستن کفر
نیست فسق است امّا اعتقاد بستن که کسی برخمی وجاروبی نشیند وبرود یا درهوا بپرد این انواع مستحیلات که
عقل قبول آن نکند کفر است برای انکه تجویز آن قدح کند در معجزات پیغمبران علیهم السلام وآنچه از باب تمویه
وتلبیس باشد چنانکه گفتم کردن وتعاطی آن فسق باشد واصل کلمه در لغة از پوشیدگیست وشش را برای آن سحر گویند
که پوشیده باشد در شکم وسحر را برای آن گویند که آخر شب که صبح برخواهد آمدن تاریك تر باشد وبیانی که بحدی
رسد که دیگران ندانند چنان بیان کردن سحر خوانند آن را برای انکه وجه او پوشیده باشد وهر کس چنان نداند
گفتن . وازانجاست حدیث رسول علیه السلام که گفت . ان من البیان لسحراً . وشعر نکو را سحر حلال خوانند
بحلال آن خواهند که سحر وجادوی حرام است وسحر بیان حلال است وسحر بفتح سین مصدر باشد وبکسر سین
اسم باشد وسحر نیز غذا باشد من قول الشاعر (ارانا موضعین لامر غیب) (ونسحر بالطعام وبالشراب) (فان تسئلونا فیم

نحن فانّنا)(عصافیر من هذا الانام المسحر) وگفتند مراد در اینها بسحر ومسحور مخدوع است واین قریب تر است
ولایق تر بمعنی ابیات واصل لغت وسحر آمده است بمعنی علم بکاری پوشیده کقوله تعالی . یاایها الساحر ادع
لنا ربك . یعنی یاایها العالم . قوله انما انت من المسحرین . گفته اند معنی آن است که من المخلوقین المحتاجین الی
الغذا اما انواع سحر وانکه گفتند نوعی از اوان باشد که مردم را بگرداند از صورتی بصورتی یا حیوانی دیگر کند
واحداث الوان واجسام وچیزها که در مقدور قادر بقدرت نباشد اعتقاد جواز آن کفر است برای انکه قدح کند
اختصاص قدیم جل جلاله را بقادری بر اجسام واعراض مخصوص ونیز قدح کند در معجزات انبیا علیهم السلام وانچه
گفتند از چشم افساد انکه مردم را چیزی نماید بخلاف راستی این باطل است وروا نشاید داشت برای انکه مودّی بود
با سفسطه وانکه ما را بمدرکات ومشاهدات وثاقة نباشد واما از آنچه از ابواب حیل وتلبیس وتمویه باشد آن را اصلی
نبود وعقل آن را نپذیرد چون وجه او شناخته شود کردن وتعاطی آن فسق باشد وما انزل علی الملکین . در ما خلاف
کرده اند بعضی گفتند ما موصوله است بمعنی الّذی وروا بود که عطف باشد بر ما فی قوله ما تتلوا الشیاطین . معنی
آن باشد که جهودان متابعت آن کردند که فرود آوردند بر آن دو فرشته وشاید که عطف بود بر سحر فی قوله تعالی
یعلمون الناس السحر وما انزل . یعنی شیاطین مردم را سحر میاموزند وآنچه بر آن دو فرشته فرود آمد وقولی
دیگر آن است که ما نفی است وتقدیر کلام چنین باشد که وما کفر سلیمان ولا انزل الله السحر علی الملکین واین تاویل را روایت
کرده اند از عبدالله عباس وجماعتی مفسران اما ملکین در او خلاف کردند در قرائت عبدالله عباس وحسن بصری
ملکین است بکسر لام یعنی دو پادشاه بود وعبدالله عباس را ازاین آیة پرسیدند گفت متی کان العلجان ملکین انما کانا ملکین
ان دو علج یعنی آن دو خرکی فرشته بودند ایشان دو پادشاه بودند وقرآئة عامهٔ قرّاء فتح لام است ومعنی انکه دو فرشته
بودند قوله ببابل . بعضی مفسران گفتند بابل نام زمینی است در عراق وبرای آنش بابل خوانند که زبان اهلش
مبلبل است یعنی مضطرب وبعضی دیگر گفتند که بابل نام زمین است که صرح نمرود بر او افتاد از خوف آن زبانهای
مردم مبلبل شد واین اسمی اعجمی لا ینصرف است وسبب منع صرف او عجمه است وتأنیث وعلمیت در هاروت وماروت
خلاف کردند واین هردو اسم اعجمی است وسبب منع صرف او عجمه وعلمیت است بعضی مفسران گفتند بدل ملکین است
نام ان دو فرشته بود بعضی دیگر گفتند نام آن دو پادشاه بود بعضی دیگر گفتند بدل شیاطین است بدل البعض من الکل
بعضی دیگر گفتند بدل ناس است فی قوله تعالی یعلمون الناس السحر هاروت وماروت السحر . ودر ملکین نیز
خلاف کردند بعضی دیگر گفتند مراد جبرئیل ومیکائیل است چون جهودان حوالهٔ سحر بر سلیمان کردند گفتند
جبرئیل ومیکائیل فرود آوردند بر سلیمان علیه السلام بعضی دیگر گفتند هاروت وماروت بودند . وما یعلمان من احد
این ما خلاف ما نفی است این دو فرشته هیچکس را چیزی ازاین دو معنی نیاموختند واعلام نکردند تا نگفتند که
ما فتنه ایم یعنی امتحان وآزمایش نگر تا کافر نشوی . عبدالله عباس وجماعتی مفسران گفتند قصهٔ آیة آن است که
در عهد ادریس پیغامبر علیه السلام چون فرشتگان اعمال بنی آدم دیدند وآنچه از گناه ومعاصی ایشان باسمان می بردند
گفتند بار خدایا اینان را در زمین نشاندی تا چندین فساد ومعصیت میکنند حق تعالی گفت اگر شهوة که در ایشان
مرکب است در شما باشد وبجای ایشان شما باشید همان کنید گفتند بار خدایا تو منزهی ما را نرسد که در تو عاصی شویم
وتورا بیان آریم خدای تعالی گفت دو فرشته را بگزینید تا من ایشان را بزمین فرستم تا خود چگونه کنند ایشان
هاروت وماروت اختیار کردند حق تعالی ایشان را بزمین فرستاد وشهواتی که در بنی آدم باشد از شهوت طعام
وشراب ونکاح در ایشان مرکب کرد وایشان را نهی کرد از کفر وشرك وشرب خمر وزنا وقتل نفس بناحق ایشان

بیامدند و بروز میان مردمان حکم کردند وشب باسمان می شدند بیاد کردن نام مهترین خدای عز وجل یك ماه براین
برنیامد که زنی ازپارس باجمال تمام نام زهره بحکومت پیش ایشان آمد بدو نگریدند وبراو فتنه شدند واستدعا کردند
او اجابت نکرد روز دیگر باز آمد ایشان اورا استدعا کردند گفت اجابت نکنم الا انگاه که بت را سجده کنی
ویاخمر باز خوری ویا کسی را بکشی
ایشان اندیشه کردند که بت را چگونه سجده شاید کردن وقتل نفس هم عظیم باشد مگرپاره خمر باز خوریم
براین قرار دادند زن آن روز برفت ودیگر روز آمد وپاره خمر باخود بیاورد ایشان از آن خمر باز خوردند تامست
شدند چون مست شدند بت راسجده کردند وکسی انجا رسید اورا کشتند وباآن زن خلوت کردند آخر روز بود
که هر چهار معصیت ازایشان در وجود آمد سدی ومکتی گفتند نماز شام خواستند باسمان شوند نتوانستند و
نام خدای فراموش کرده بودند وقوة نداشتند بدانستند که این ازشومی معصیت ایشان است بنزدیك ادریس
پیغامبر علیه السلام آمدند وگفتند ای بندهٔ صالح ماآن عبادة که آن ازآن تودیدیم که باسمان میاوردند ازآن کسی
دیگر ندیدیم دانیم که تورا نزدیك خدای تعالی منزلتی عظیم باشد مارا ازخدای تعالی درخواه ادریس گفت بارخدایا
که احوال ایشان برتو پوشیده نیست حق تعالی گفت من ایشان را لامحال عذاب خواهم کردن ولیکن ایشان را
مخیر کن تاعذاب دنیا میخواهند یاعذاب آخرت ایشان عذاب دنیا اختیار کردند وعلما در کیفیت عذاب ایشان خلاف
کردند عبدالله مسعود گفت ایشان را بموی سرآویخته اند تاروز قیامت وقتاده گفت ازکمربست تابندپای دربند
وقیدند عثمان بن سعید گفت بپای آویخته اند وبسیاط آتشین میزنند ایشان را بعضی دیگر گفتند ایشان راسرنگون
آویخته اند ازبالا وازبی آبی زبان ایشان بیرون افتاده است وازمیان ایشان وآب چهار انگشت است وخدای تعالی
عزّ وجل ایشان را بتشنگی عذاب میکند راوی خبر گوید که کسی بزمین بابل رسید انجا که ایشانند وایشان را
برآن جمله بدید پناه باخدا داد وگفت لا اله الا الله محمد رسول الله . ایشان گفتند اوراتو ازامت کیستی گفت من ازامت
محمد مصطفی ایشان شادمانه شدند گفتند عذاب مارا کرانه پیدا خوهد آمدن که محمد پیغامبر آخر زمان است ودولت
او بدامن قیامت پیوسته است . اما کلام در تأویل آیه ازاین وجه بود که سؤال کنند که شاید خدای تعالی سحر بر
فرشتگان فروفرستد وفرشتگان مردمان را سحر آموزند گوئیم ازاین چند جواب است یکی انکه خدای
تعالی ازآسمان سحر نفرستاد ولیکن وصف سحر فرستاد تامردمان بدانند وبشناسند وازآن احتراز کنند چه
ازعهد ادریس پیغامبر علیه السلام تابروزگار سلیمان علیه السلام سحر درمیان مردمان مستعمل شده بود خدای
تعالی این فرشتگان را بفرستاد وبرزبان ایشان نهی کرد ازسحر ووعید وتهدید کرد برآن انکه وصف
سحر بازنمود تامردمان بدانند واجتناب کنند وغرض خدای تعالی وغرض ایشان از این آن بود تامردم
احتراز واجتناب کنند نه انکه تااستعمال کنند وآن جاری مجری اعلام ووصف سایر معاصی باشد که خدای تعالی
عزّ وجل اعلام کرد تامردم آن بدانند واجتناب کنند نه انکه استعمال کنند بیان این وجه آن است که خدای تعالی گفت
. ومایعلمان من احد حتی یقولا انما نحن فتنة فلا تکفر . وفتنه امتحان واختبار باشد وبرای آن فتنه وازمایش
خواند این را که بامتحان ماند برای انکه بر وجهی بود تعلیم ایشان که هم اجتناب را صالح بود وهم استعمال را
چون قدرت وسایر آلات که صالح بود خیر وشر را گفتند ماشمارا چیزی میاموزیم که ممکن است وصالح هم
استعمال را وهم اجتناب را اجتناب کنید تانجات یابید واستعمال مکنید که پس هلاك شوی وذلك قوله تعالی .
ومایعلمان من احد حتی یقولا انما نحن فتنة فلا تکفر . وماتورافتنه وآزمایشیم نگر تا کافر نشوی انکه چون متعلمان را

غرض ازآن کار استعمال بود نه اجتناب برسبیل ذم وتهجین ازایشان باز گفت که ویتعلمون مایضرهم ولا ینفعهم
. واین وجهی است درتاویل آیه مطابق ظاهر وموافق ادلهٔ عقل ودراین وجه مابمعنی الذی بود و او عطف بود
علی قوله السحر ومحل او نصب بود تقدیر چنین بود . که یعلمون الناس السحر والذی انزل علی الملکین ووجه دویم
در آیه آن است که محل ماجر بود عطفاً علی ملك سلیمان وتقدیر چنین بود که واتبع الیهود ماکذب به الشیاطین علی ملك
سلیمان وعلی ماانزل علی الملکین . وممتنع نبود عطف مابر ملك سلیمان بانکه درمیان ایشان کلام دیگر افتاد برای انکه
ردچیزی کردن بانظیر خود وانچه بدو لایق باشد بدلیل اولی تر بود بلکه واجب بود واعتراض کلامی دیگر در
میانهٔ آن منع نکند از عطف آن براو چنانکه گفت الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب ولم یجعل له عوجاً قیماً
. معنی آن است که انزل علی عبده الکتاب قیماً لم یجعل له عوجاً . ومادراین وجه فی قوله تعالی ومایعلمان من احد
حتی یقولا انما نحن فتنة فلا تکفر . مانفی است معنی این آن بود که ایشان کسی را بهیچ وجه سحر نیاموزند تابدان
غایة که گویند مافتنه واختبار وامتحان توایم نگر تا کافر نشوی بطلب سحر واستعمال او وامثال این چنان بود
که یکی ازما گوید . ماامرت فلانا بکذا وبکذا ولقد بالغت فی نهیه حتی قلت له لو فعلت کذا لکان لك کذا . و
فرق میان این وجه ووجه اول آن است که در وجه اول تعلیم حاصل است بشرط اعلام ودر این وجه تعلیم حاصل
نیست بهیچ وجه وحتی یقولا مؤکد نفی است ودراین وجه منهما راجع نباشد بادو فرشته بل راجع باشد باسحر و
کفر که مذکورند در آیه فی قوله . ولکن الشیاطین کفروا یعلمون الناس السحر . وتقدیر چنین بود که
ویتعلمون من الکفر والسحر مایفرقون به بین المرء وزوجه ومن دراین وجه تجرید وتبدید بود چنانکه رأیت
فرأیت منه الأسد وممکن بود که من بدل بود فی قوله منهما ای ویتعلمون بدلاً منهما ومما علمناهم من النهی
عن السحر والزجر عن الکفر مایفرقون به بین المرء وزوجه چنانکه شاعر گفت . جمعت من الخیرات وطباً وعلبةً
. وصراً لأخلاف المزممة البزل . ومن کل اخلاق الکرام نمیمة . وسعیاً علی الجار المجاور بالمحل . ومعنی
آن است که جمعت مکان الخیرات وطباً وعلبةً وبدل اخلاق الکرام نمیمةً . ووجه سه ام در آیة آن است که ماحرف
نفی است فی قوله تعالی . وما انزل علی الملکین . وتقدیر کلام چنین است که وما کفر سلیمان ولا انزل الله السحر علی الملکین
ببابل هاروت وماروت . وبراین وجه روا بود که هاروت وماروت بدل ملکین باشند یا بدل ناس یا بدل شیاطین
چنانکه ذکر دیم . اما قوله تعالی انما نحن فتنة دراین وجه برسبیل مجون وتخالع واستهزاء باشد چنانکه یکی ازما برسبیل
استهزاء ومجون گوید نگر تامی نخوری وغرض او آن باشد که می خوری ولیکن این برسبیل استهزاء بگوید و
این تأویل روایت کرده اند ازعبدالله عباس فامابر قرائه او وحسن بصری ملکین بکسر لام وگویند مراد دو پادشاه
بود تفسیر انزال برآن دهند که ازشهرهای نجد وزمینهای بلند سحر بان دو پادشاه فرود آوردند نه ازآسمان
برایشان فرود آمد این وجهی است در تأویل آیه که آیة را ازآن ببرد که سؤال سائل وطعن طاعن را درآن مجال
بود اما قوله ومایعلمان من احد حتی یقولا انما نحن فتنة . ما بی خلاف نفی است ومن زیادة است وحتی انتهاء غایت است
وانما برای اثبات چیز بود ونفی ماسواه ومعنی فتنة امتحان بود ازقول عرب که . فتنت الذهب بالنار وهذا دینار
مفتون . اما قوله تعالی فیتعلمون منهما روا بود که راجع بود باملکین وروا بود که راجع بود باکفر وسحر آنان
که تعلیم میکنند مردمانند واین ضمیر راجع است الی قوله یعلمون الناس السحر .
ومانکرهٔ موصوفه است وتقدیر چنین است ویتعلمون منهما شیئاً یفرقون به بین المرء وزوجه ودر معنی او چند وجه
گفته اند یکی انکه ازسحر وتمویه وتلبیس چیزها میاموزند که بدان سعایه ونمیمه کنند بین المرء وزوجه ازمیان زن و

شوهر تامفارقت افكنند ميان ايشان چنانكه درآن حكايت رفت وجهى ديگر آن است كه اورادعوت كنند باكفر
وشرك چون او كافر شد زن ازاو رهاشود بى طلاق وجهى ديگر آن است كه در شرع سليمان عليه السلام چنان بود
كه هر كه سحر آموزد ياسحرى كند زن ازاو رهاشود بى طلاق. وماهم بضارين به من احد. ما نفى است بمعنى ليس وهم
ضمير مرفوع منفصل است وبا در خبر ما وليس يكبار بيارند ويكبار نيارند چنانكه ما زيد منطلقاً وما زيد بمنطلق وفايدهٔ در
او تأكيد نفى بود وبه ضمير سحر است بمعنى ودر ظاهر راجع است باما ومن زايد است ومعنى هم تاكيد نفى است چنانكه
ماجائنى من احد وضرّ ومضرّة خلاف نفع ومنفعت باشد يقال ضريضر ضراً وضاره يضيره ضيراً الا باذن الله. در
او چندوجه گفته اند يكى انكه معنى آن است كه بعلم الله من قولهم اذنت فلاناً بكذا اذا علمت به واوقعته فى اذنه واذنت
لكذا اذا استمعت اليه ومنه الاذان وبانگ نمازرا از اينجا اذان گويند كه اعلام باشد بنماز وگوش را از اينجا اذن خوانند
قال عدىّ فى سماع يأذن الشيخ له وحديث مثل ماذىّ مشار. ووجهى ديگر آن است كه الا زياده بود چنانكه يكى گويد. لقيت
فلاناً الا انى اكرمته ومعنى آن باشد كه لقيته فاكرمته چنانكه شاعر گفت . وكل اخ مفارقة اخوه. لعمر ابيك الا الفرقدان
ومعنى آن باشد كه والفرقدان ايضاً . ووجهى ديگر آن است كه الا باذن الله اى بامر الله. واين وجه بدان لايق بود كه تفسير
تفريق بين المرء وزوجه بر آن دهند كه كافر شود تا رهاشود بكفر يابسحر چنانكه شرح داديم واين حكمى است شرعى
الا بفرمان خدا نباشد ووجه چهارم آنستكه الا باذن الله اى الا تخلية الله وتوليته وتمكينه. وفايده آن بود كه تا خلقان بدانند
آنانكه سحر ميكنند واصرار بسحر ميكنند نه بروجه تعجيز خداى ميكنند واگر خداى خواستى ايشان را منع كردى
بجبر وقهر الا آن است كه تكليف مانع است ازاو ووجه پنجم آن است كه باذن الله اى بفعله واجرائه العادة ومراد آن
مضرّة است كه بمسحور رسد عند تناول آن ادويه واغذيه كه باو دهند تا بخورد كه بر آن سحر كرده باشند آن مضرّة
فعل خداى تعالى بود بعادت چه ادويه واغذيه فعلى نكند واثرى نباشد آن را برحقيقة . ويتعلمون مايضرهم
ولاينفعهم . براى انكه اختيار بد بود ايشان را وغرض ايشان آن است كه كار بندند نه انكه اجتناب كنند از
اين وجه زيان دارد ايشان را وسود ندارد . ولقد علموا لمن اشتراه ماله . لام تاكيد است وهر لاميكه در اوّل اسمى
يافعلى بود مفتوح براى تاكيد بود ومن در جاى ابتدا است وماله فى الاخرة من خلاق در جاى خبر اوست
يعنى دانند آنان كه خريده اند وگرفته اند آن را ببدل چيزها از خير كه ايشان را در آخرة نصيبى نيست وهاء در
اشتراه ضمير سحر است وگفتند لام بجاى انّ نهاده است براى انكه تاكيد است وتقدير چنين باشد . ولقد علموا
انّ الذى اشتراه ماله فى الاخرة من خلاق . وخلاق نصيب باشد وحسن بصرى گفت ماله من دين ولا وجه عند الله
اورا دين نبود ونزديك خداى هيچ روى نبود عبدالله عباس گفت من قرار ازراستى نباشد اورا بعضى ديگر
گفتند كه من خلاق اى من خلاص رستگارى نبود اورا قال امية بن ابى الصلت يدعون بالويل فيها لاخلاق لهم . الا
سرابيل قطران واغلال : اى لاخلاص لهم : ولبئس ماشروا به انفسهم : ما نكرهٔ موصوفه است وتقدير چنين است
ولبئس شيئاً شروا به انفسهم . وبئس فعل ذم باشد وفاعل در او مضمر است اينجا چنانكه بيان كرديم . ولبئس
الشيء شيئاً شروا به انفسهم اى باعوا حظّ انفسهم . بدچيزى است آنچه ايشان حظّ ونصيب خويشتن از ثواب
آخرت بان بفروختند . لو كانوا يعلمون . اگر دانند كه آنچه كردند نيك نيست از اختيار كفر وسحر بر
ايمان ودين حق اگر سئوال كنند وگويند چگونه اثبات علم كرد در حق ايشان فى قوله تعالى . ولقد علموا لمن اشتراه
ونفى علم كرد فى قوله لو كانوا يعلمون : گوئيم ازاين چندوجه است يكى انكه انانكه دانستند جز آنانند كه ندانستند آنان كه

دانستند شياطين ياجهودان ويا احبار ايشان كه كتاب باپس پشت انداختند فى قوله . نبذ فريق من الذين اوتوا
الكتاب كتاب الله وراء ظهورهم . وبيانش آن است كه گفت كانهم لايعلمون وآنان كه ندانستند آنان بودند كه سحر
آموختند ودين بدنيا بفروختند جواب ديگر آن است كه قوم يكى بودند وليكن چيزى دانستند وچيزى ندانستند آنچه
دانستند آن بود كه بر جمله معلوم ايشان بود كه مالهم فى الاخرة من خلاق وانچه ندانستند آن بود كه تفاصيل انواع عقاب
كه ايشان را خواهد بودن بر كفر وسحر وتعاطى از استعمال آن از تعليم وتعلم وجز آن ندانستند . جواب ديگر
آن ست كه قوم همانند ودانستند ليكن كار نبستند وچون كار نبستند همان انگار كه ندانستند كه انكس كه چيزى
داند وكار نه بندد همچنان بود كه نداند براى انكه بعلم منتفع نباشد پس وجود وعدم علمى كه بدو انتفاع نباشد يكى ميشمارد
وبيان اين وجه وشاهد كعب بن زهير است كه وصف ميكند گرگيرا وكلاغيرا كه پى او ميدارند تا چون او صيدى
كند واز آنجا چيزى بيفكند تناول كند آن را ميگويد . اذا حضرانى قلت لو يعلمانه الم تعلما انى من الزاد مرمل
.واين بيت وزان اين است براى انكه لو يعلمانه نفى علم است والم تعلما اثبات علم است ومعنى بيت آن است كه ايشان
ميدانند وليكن تجاهل ميكنند غرض شاعر از بيت اين است. قوله ولو انهم امنوا واتقوا :اى عقاب الله ومعاصيه اگر
بگرويدندى بخداى جل جلاله ورسولان او واز عقاب او بترسيدندى واز معاصى ومخالفت او اجتناب كردندى
.لمثوبة من عند الله خير . وتقدير آن است كه خير لهم ثواب خداى تعالى ايشان را بهتر بودى از آنچه ايشان در آنند
از كفر وسحر وبطمع حطام دنيا ثواب آخرت رها كردند ومثوبة مصدر است وثواب همچنين وثواب در جاى
اسم بكار دارند واصل او من ثاب اذا رجع باشد لو كانوا يعلمون اگر دانند موقع ثواب خداى تعالى جل جلاله
واكرام واجلال او مر مستحق ثواب را چگونه باشد ودر آية دليل است بر انكه ثواب وعقاب باستحاق باشد براى
انكه لفظ ثواب وعقاب هم ازروى وضع لغة وهم ازعرف شرع وهم ازجهة اشتقاق دليل ميكنند كه معلل باشند
بسبب براى انكه ثواب من ثاب باشد ومعنى آن بود كه چون طاعت كند پاداشت نيك يابد وچون حسنه كند احسان يابد
چنانكه گفت . للذين احسنوا الحسنى . وچون بدى كند بعقب آن عقاب يابد وپاداشت بدى پس لفظ ثواب
وعقاب دليل ميكند برانكه الا باستحقاق نباشد چنانكه مذهب اهل عدل است والله ولى التوفيق

يا ايها الذين امنوا لاتقولوا راعنا وقولوا انظرنا واسمعوا وللكافرين عذاب اليم * مايودّ الذين
اى آنانكه گرويديد مگو اين كلمه وبگو گوش دار ما را وبشنوى وناگرويدگان را عذابى بود دردمند نخواهند آنانكه
كفروا من اهل الكتاب ولا المشركين ان ينزّل عليكم من خير من ربكم والله يختص برحمته
ناگرويده باشند اهل كتاب يعنى جهودان وترسايان وبت پرستان كه فرود آرند برشما هيچ نيكى از خداى تان وخداى خاص گرداند بخشايش
من يشاء والله ذو الفضل العظيم * ماننسخ من اية او ننسها نأت بخير منها او مثلها الم تعلم
خود آن را كه خواهد وخداى خداوند رحمت بزرك است هر كه منسوخ كنيم آيتى ياباز پس داريم آن را بياريم بهتر از آن يامانند آن نميدانى
ان الله على كل شئ قدير * الم تعلم ان الله له ملك السموات والارض وما لكم من دون الله
خداى برهمه چيزى تواناست نميدانى كه خدائى اوراست پادشاهى آسمانها وزمين ونيست شمارا بجز خداى تعالى
من ولى ولا نصير * ام تريدون ان تسئلوا رسولكم كما سئل موسى من قبل ومن يتبدل الكفر
از يارى ويارى خواهى شما ميخواهى سؤال كنى از پيغامبرتان چنانكه خواستند از موسى پيش اين وهر كه بدل كند كفر را
بالايمان فقد ضل سواء السبيل * ودّ كثير من اهل الكتاب لو يردّونكم من بعد ايمانكم
با ايمان گم كرده باشد راستى راه خواهند بسيارى از اهل كتاب اگر برگردانند از پس ايمان تان

كفارًا حسدًا من عند انفسهم من بعد ما تبين لهم الحق فاعفوا واصفحوا حتى يأتى الله بامره
كافران ازجهة حسداز نزديك خودشان از پس انكه پيداشد ايشان را حق عفوكنى ودركذارى تا بيارد خداى فرمانش

انّ الله على كلّ شيءٍ قديرٌ *
كه خداى برهمه چيز تواناست

قوله ياايها الذين آمنوا لاتقولوا راعنا الى آية . مفسران گفتند سبب نزول اين آيه كه گفت ياايها الذين آمنوا لاتقولوا راعنا تاباخر آن بود كه مسلمانان بنزديك رسول آمدند وگفتند يارسول الله راعنا مارا مراعات كن ومارابپاى وگوش نما وحديث مادار واين لفظ بلغت جهودان دشنام بود چنانكه حق تعالى دردگر جاى گفت . وراعنا ليا بالسنتهم وطعناً فى الدين . جهودان چون آن بشنيدند غنيمت شمردند گفتند مامحمدرا دشنام ميداديم اكنون بهانه بدست آورديم كه اورا آشكارا دشنام دهيم بيامدند وميگفتند راعنايامحمدو ميخنديدندى و استهزاء ميكردندى ورسول عليه السلام از آن غافل بود سعيد معاذ اين لفظرا بشنيدواين لفظ شناخت وغرض ايشان در آن گفتن بدانست ايشان را گفت بان خداى كه محمدرابحق بخلقان فرستاد كه اگر كسى ديگر اين معنى راند برزبان جز بتيغ باوخطاب نكنم ايشان گفتند نه صحابه وقوم او ميگويند گفت ايشان خير ميخواهند وشما سب ودشنام حق تعالى اين آيه فرستاد وگفت چون جهودان باين كلمه تورية ميكنند وبگفتن شما تعلل ميكنند شما نيزراعنامگوئى وببدل آن كلمه انظرنا گوئى اين قول عبدالله عباس است وجماعتى ازمفسران . قوله ياايها الذين آمنوا . بدانكه قديم خداى دراين كتاب مجيد باين خطاب مؤمنانرا درهشتادوهشت جايگاه نداكردو عبدالله عباس ميگويد هركجادر قرآن ياايها الناس است مكى است وهركجا ياايها الذين آمنوا است مدنى است وهم اوگويد رحمة الله عليه هركجا در قرآن ياايها الذين آمنوا است در تورية بدل آن ياايها المساكين است اى مسكينان درويشان حق تعالى ايشانرا بنام مسكنة برخواند ومسكنة ومذلة برايشان زدفى قوله . وضربت عليهم الذلة والمسكنة . حق تعالى امت محمدرا چون نداكردبنداء شرف ومدحت نداكرد گفت اى مؤمنان اى گرويدگان اى باوردارندگان واين اسم مدح است لغةً وشرعاً وجهودانرا در عهد موسى خطاب بمسكنة كرد ودرعهد رسول عليه السلام بتازيانهٔ مسكنة ادب كرد كه وضربت عليهم الذلة والمسكنة ايجاشان مسكنة برسرزددر حكايات صالحين ميگويدكه مردى بود نام او عيسى بن زادان مجلس وعظ داشتى وعجوزهٔ بود نام او مسكنة الطفاويه مجلس اورها نكردى يكدونوبت بگذشت كه حاضرنمى آمد واعظ گفت آن عجوزه كجاست گفتند بيمار است چون فرودآمد گفت برويم اوراعيادت كنيم برفت وجماعتى باوچون ببالين اودرآمد اورادرحال خوديافت يعنى حال نزع بربالين اوساعتى بنشست وميگريست اورا ديد كه لب ميجنبانيد وچيزى ميگفت گوش بنزديك لب او برد او ميگفت كاركرديم بسر آمد رنج برديم ببرآمد دوست جسم خبرآمد واعظ گفت عجوزه آگاه است وميداند تاكجا ميرود انكه دمى چند برآورد وجان بداد عيسى بن زادان بكارا وقيام كردواورادفن كرد چون شب درآمد وبخفت اورا درخواب ديد كه ميامد تاج كرامت بر سرنهاده وحله هاى بهشت پوشيده گفت اى مسكنة اين توئى گفت بلى ولكن نگر تامرا ديگر مسكنه نخوانى كه ذهبت المسكنة وجائت المملكة . مسكنه ودرويشى رفت وپادشاهى ومملكت آمد وعبدالله عباس ميگويد كه خداى تعالى هيچ جايگاه درقرآن نگفت ياايها الذين آمنوا الا امير المؤمنين على عليه السلام رئيس وشريف ايشان بود ودرايائى ديگران راتفسير كرد ذكر على جز بخير نكرد . قوله تعالى راعنا . خلاف كردند درانكه حق تعالى چرامنع

كرداز اين گفتن قول عبدالله بن عباس آن است كه گفتيم درباب نزول وقتاده ومجاهد گفتند براى انكه جهودان اين بر وجه استهزاء ميگفتند خداى تعالى نهى كرد مؤمنانرا تاايشان نيز بدليرى مسلمانان نگويند حسن وابن زيد گفتند براى انكه اين كلمتى است كه زبردستى گويد زيردستى را حق تعالى گفت ادب نگاه داريد وخطاب پيغامبر بشناسى چگونه بايد كردن چنانكه درآيتى ديگر گفت . ولاتجعلوا دعاء الرسول بينكم كدعاء بعضكم بعضاً . قولى ديگر آن است كه راعنا برزبان جهودان اين بود كه اسمع لاسمعت بشنوكه مشنواد مسلمانان پنداشتند كه كلمهٔ تازى است وازمراعات است نيز بگفتند بعضى ديگر گفتند غرض ايشان آن بود كه راعنا اى شبان ما سدى گويد كه مردى ازقبيلهٔ قيقاع نام اورفاعة بن زيد نزديك رسول آمد وبااوحديث كردودرميانه ميگفت اسمع غير مسمع مسلمانان بشنيدند كه گمان بردند كه معنى آن است اسمع غير صاغر ايشان نيزميگفتند وگفتى نيز راعنا وياران رسولرا انديشهٔ مراعات بود وغرض اوسب ومسلمانان پنداشتند كه كلمه از مراعات است ميگفتند خداى تعالى نهى كرد قطرب گفت اين كلمه متضمن معنى وعيداست اگرچه اشتقاق اوازمراعات است حق تعالى گفت اين كلمه درحق رسول من چرا ميگوئيد ودرشاذ حسن بصرى خوانده است راعناً بتنوين انكه وقف كند براوتاراعناشود كه منصوب منونرا درحال وقف ببدل تنوين الفى بيارند چنانكه رأيت زيداً در وصل ودروقف رأيت زيداً انكه درمعنى او خلاف كردند بعضى گفتند معنى آن است كه لاتقولوا راعناً اى قولاً فاسداً قبيحاً قالوا والرعن هو القبيح من الكلام وممتنع نبود كه اشتقاق او من رعن الجبل باشد وهو الأنف الخارج منه انكه معنى آن باشد سخنى خارج وخطابى نالايق مكنيد بارسول وگفته اند اشتقاق اوازرعونت باشد وازخفت وجهل وحمق باشد اى لاتقولوا مايقولوا به جهلاً وحمقاً . مجاهد گفت خلافاً يمان گفت هجراً . واين سخن زشت باشد وكسائى گفت شراً واين اقوال بمعنى مقارب است وهمه بر آن قرائة ميايد كه منون خوانند . فاما اصل كلمه مراعاة است وراعنا فاعلنا باشد ازبناء مفاعله ورعايت نگاه داشتن باشد ورعى چره كردن وچرانيدن باشد واماقولهم ارعنى سمعك دومعنى دارد يكى انكه اجعل سمعك يرعانى ويحفظنى گوشت رانگاه بان من كن وشنونده سخن من كن وقولى ديگر انكه گوشت بچره كنندهٔ كلام من كن تاچنانكه چهارپائى ازآن انتفاع گيردتو ازكلام من انتفاع گيرى وقولوا انظرنا . گفت ببدل اين لفظ بگوى كه انظرنا گفته اند معنى آن است كه انتظر الينا براى انكه نظرته بمعنى انتظرته باشد ومعنى آن باشد كه توقف فرماتاما كلام توشنويم وتأمل كنيم وبدانيم انكه ديگر بگو وبعضى ديگر گفتند انظرنا معنى آن است كه انظر الينا وليكن حرف جر بيفكند چنانكه فى قوله واختار موسى قومه والمعنى من قومه وچنانكه شاعر گفت . ظاهرات الجمال والحسن ينظرن . كما ينظر الأراك الظباء . اى الى الأراك ومعنى آن باشد كه بما نگر تاما خطاب تونيك فهم كنيم كه چون گوينده ببعضى شنوندگان نگرد واز شمايل وحركات وآثار چيزها بينند كه فهم كلام او بهتر توانند كردن ازآنانكه كلام او شنوند واورا بينند واوبايشان ننگرد وبعضى ديگر گفتند انظرنا درجاى انظرنا استعمال كرد فعل درمعنى افعل ودرحرف ابى كعب چنين است ومعنى آن است كه مارا مهلت ده تاچون سخنى بگوئى مافهم آن بكنيم ودرآن انديشه كنيم پس ازآن چيزى ديگر گوچنانكه درانظرنا بمعنى انتظرنا شرح داديم قطرب گفت راعنا وانظرنا بمعنى يكى است جز انكه درعرف يكى نكوست ويكى زشت بيكى امر كردوازيكى نهى واز جملهٔ اقوال ووجوه آن بهتر است كه نظر بمعنى انتظار باشد چه ظاهر برحال خود باشد ومعنى برجاى خود ونظر بمعنى انتظار در قرآن وكلام عرب شايع وظاهر است كقوله . وانى مرسلة اليهم بهدية فناظرة اى منتظرة . قال امرؤ القيس

.فانكماان تنظرانى ساعة . من الدهر ينفعنى ارى ام جندب . مجاهد گفت معنى آن است كه فهمنامارامفهوم گردان
يمان گفت بين لنا مارا بيان كن واسمعوا بشنويد يعنى طاعت داريد براى آنكه غرض از سمع طاعت است
وگفته اند مراد آن است كه بشنوى اين آيات كه برشماميخوانند . وللكافرين عذاب اليم . وكافرانرا يعنى جهودانرا
عذابى خواهد بودن مولم وموجع فعيل است بمعنى مفعل چنانكه شاعر گفت . امن ريحانة الداعى السميع .
يؤرّقنى واصحابى هجوع . وبيان كرديم عذاب استمرار الم بود من قولهم . ماء عذب . قوله مايودّ الذين
كفروا من اهل الكتاب . سبب نزول آيه آن بود كه مسلمانان حلفاء خودرا گفتند ايمان آرى ازجملهٔ
جهودان ايشانرا گفتند درايمان بمحمد خيرى نيست وما خواستمانى كه درآن خيرى بودى تا ما نيز بان خبر
برسيدمانى وشمارا نيز خبر بودى خداى تعالى باين آية تكذيب ايشان كرد وباز نمود كه ايشان اهل
كتابند هرگز براى شما تمناى هيچ خير نكنند ونه نيز مشركان . يقال وددت الشى اذا تمنيته وودت الرجل
اذا احببته ودّيودّ وداً وودادا ووداً وموّدة و درآيه هردومعنى محتمل است هرگز تمناى خير نكنند
براى شما وهرگز خير نخواهند بشما . من تبيين راست ولاالمشركين درمحل جرّ است عطفاً على اهل الكتاب
وبمعنى عطف است على الذين كفروا واو در محل رفع است ونظير اين آية دراعراب . قوله تعالى
يا ايها الذين آمنوا لا تتخذوا الذين اتخذوا دينكم هزواً ولعباً من الذين اوتواالكتاب من قبلكم والكفار اولياء ،
جركه دراين آية هردو خوانده اند هم جر وهم نصب ودرآيةما جزجر نخوانده‌اند واگر برفع خوانده
بودند درعربية روا بودى جزآن است كه قرائت موقوف برسماع رواية باشد . ان ينزل عليكم . ان
مع الفعل در تأويل مصدراست و محل او ازاعراب نصب است بوقوع التنزيل عليه و تقدير چنين باشد كه
. ما يودّ الكافرين من اليهود والنصارى والمشركين تنزيل خير عليكم . ومن زيادة است وروا بود كه تبيين
بود . من ربكم . اين من ابتداء غايت است و من اوّل براى تأكيد نفى آورد . والله يختص برحمته
من يشاء . وخداى تعالى تخصيص كندبرحمتش آن را كه خواهد و اصل رحمت نعمت باشد چنانكه بيان
كرده شده است ومراد اين جايگاه برحمت نبوّةاست يعنى خداى تعالى پيغامبرى وكتاب به آنكس دهد
كه اوخواهد براى آنكه اين معنى تبع مصلحت باشد ومصلحت اقتضاى آن كرد كه نبوّة و رسالة بمحمد
صلى الله عليه وآله دهد چه او بهتر و فاضلتر خلق بود وصالحتر اداء رسالت را و مستقلتر بأعباى او
ودورتر ازمنفرات درحق او پس قديم تعالى نبوّة اورا رحمت خواندواورا خودرحمت خواند . فى قوله
وما ارسلناك الّا رحمةً للعالمين . ونبوّة بمعنى رحمة فى قوله عزّوجل . اهم يقسمون رحمة ربك ، درجواب
آنان كه گفتند . لولا نزّل هذا القرآن على رجل من القريتين عظيم والله ذو الفضل العظيم . وخداى تعالى
عزّوجل خداوند فضل واحسان ونعمت عظيم است براى آنكه اورا برهربنده وپرستارى چندان نعمت
است كه حصر وحد آن جز خداوند نداند چنانكه گفت ، وان تعدوا نعمة الله لاتحصوها . قوله تعالى
. ما ننسخ من آية . حق تعالى چون ذكر نبوّة كرد وتعليق آن كرد بمشيت او برسبيل مصلحت بازنمود
كه چنانكه نبوّة تبع مصلحت است شرايع كه با نبوّة بيكجا رود هم تبع مصلحت است و ازحق آنكه
متعلق بمصلحت باشد آن است كه باوقات واشخاص مختلف شود وقتى مصلحت خلقان درآن باشد كه
كتاب ايشان تورية باشد وپيغامبر ايشان موسى ووقتى مصلحت درآن باشد كه پيغامبر ايشان عيسى بود و
كتاب ايشان انجيل ووقتى مصلحت درآن داند كه نبوّة وپيغمبرى بمحمد دهد وكتاب او قرآن بود و

آيه ردّ برجهودان است كه ايشان منكرند نسخ شرايع را حق تعالى جل جلاله باز نمود چنانكه شرايع تبع
مصالح بود نسخ او وتبديل اوهم تبع مصالح بود كه تا اگر دراين كتاب كه ناسخ همهٔ كتابها است واين
شريعت كه ناسخ همهٔ شرعها ست مصلحت نسخ پيدا شود يعنى بعضى ببعضى منسوخ كنم آيتى به آيتى و
حكمى بحكمى چه مصالح خلقان درتكاليف وعبادات ايشان جزمن نداند . بعضى ديگر ازمفسران گفتند
سبب نزول اين آيه آن بود كه چون خداى تعالى بعضى آيات و احكام را نسخ ميكرد جهودان طعن زدند
وگفتند محمد را رأى متين نيست كه وقتى چيزى بياورد آنكه پشيمان شود چيزى ديگر بخلاف آن بياورد
خداى تعالى جل جلاله ردكرد برايشان باين آيه واين آيه فروفرستاد تا بايشان نمايد كه اين كار تعلق بمن
دارد نه برأى محمد گفت . ما ننسخ من آية . ما درآية جزا است چنانكه گوئى ما يصنع اصنع وعمل او
جزم بود درشرط وجزا بشرط آنكه هردو مضارع باشند وننسخ شرط است ونأت جزأ اوست وهردوبما
مجزوم است وما دراين باب اسم باشد واو اسمى مبهم باشد معنى آن است كه هرچه تو بخواهى كردن
كائناً ما كان من نيز بكنم فى قولك ما تصنع اصنع و مضمن بود معنى او بان وتقدير چنين باشد معنى را كه
هرفعل ازافعال اگر تو بكنى من نيز بكنم و معنى درآن آية آن است كه هرآن آية كه منسوخ كنيم يا تأخير
كنيم آيتى ديگر بياريم بهتر ازآن يا مانند آن ومعنى نسخ دركلام عرب تغير وتبديل باشد و مسخ همچنين
يقال مسخه الله قرداً وغيره ونسخ نيز تحويل باشد يقال نسخت الكتاب نسخاً ونسخة ونسخة ونسخة را
براى آن گويند كه تحويل كرده باشند بجاى ديگر فعلة باشد بمعنى مفعول ومنه قوله تعالى . انّا كنا
نستنسخ ما كنتم تعملون . يعنى بفرمائيم فرشتگان را تا نسخهٔ اعمال تو بكنند و برجرايد نويسند تا تو فردا
برخوانى . وعبدالله عباس را يك قول در نسخ آيه اين است كه گفت معنى آنكه هرچه ما نسخهٔ آن ميكنيم
ازلوح محفوظ يا باز پس ميداريم كه نسخه نميكنيم بدل آنچه انساء وتأخيرميكنيم ونمى آريم وانزال نميكنيم
آيتى يا حكمى مى آريم به ازآن يا مانند آن اين يك قول است ازعبدالله عباس درمعنى آيه وقولى ديگر
آن است ازاو كه مراد نسخ شرعى است از ازاله وابطال حكم من قول العرب . نسخت الشمس الظل .
اى ذهبت به وابطلته ومعنى آيه براين قول آن باشد كه هيچ آيتى يا حكمى نباشد كه ما برداريم وازاله كنيم
آن را والّا بدل آن يا به ازآن يا مانند آن بياريم و حدّ نسخ بيان كرديم كه ازاله مثل حكم ثابت باشد
بدليل شرعى درمستقبل بوجهى كه اگر آن دليل نبودى ثابت بودى بنص اوّل باتراخى او ازاو وناسخ
دليل شرعى باشد كه دليل كند برازاله ومانند آن حكم ثابت با باقى شرايط كه گفتيم ومنسوخ آن حكم بود
كه بردارند وازاله كنند بدليل ناسخ وحقيقة نسخ دردليل شود وناسخ برحقيقة دليل باشد وحكم را برتبع
ناسخ ومنسوخ خوانند وخداى را جل جلاله ناسخ خوانند برتوسع براى آنكه نصب كنندهٔ آن دليل كه
نسخ باو باشد اواست وازاحكام نسخ آنست كه دراحكام شرعى افتد دون اجناس افعال وادّلهٔ عقل را كه
دليل كند برزوال چيزى آنرا ناسخ خوانند چنانكه دراوّل كتاب شرح داديم ونسخ درامر ونهى شود
يا درچيزى كه متضمن بود معنى امر ونهى را فامّا درخبرمحض و ديگر اقسام كلام نباشد امّا فرق از ميان
بدا ونسخ وتخصيص نسخ اين است كه بيان كرديم وبدا درلغت ظهور باشد يقال بدا له اذا ظهرله و بادى
الرأى بى همز آن رأى باشد كه بديدآيد واين علم باشد يا ظن كه پيدا شود بركارى وبدارا چهارشرط است
يكى آنكه فعل يكى باشد يعنى مأموربه و منهى عنه چنانكه يك چيز بفرمايد وهم ازآن نهى كند ومكلف و

وقت ووجه یکی باشدهرچه جامع بوداین چهارشرط رابدا بودمثال او چنانکه زیدرا گویند که نماز پیشین کن چهار رکعت آنگه پیش ازآنکه وقت درآید گوید مکن این بدا باشد و این برخدای تعالی جل جلاله روا نیست برای اینکه این آنکس کند که عالم نباشد بعواقب امور وعالم باشد بعلم محدث چون کاری بفرماید که گمان چنان برد که آن مصلحت آن است آنگه پیدا شود اورا بعلمیکه پدید آید اورا که آن مصلحت نبود پشیمانش شود نهی کند ازآن وبرای آن گفتیم درنسخ که ازاله مثل حکم باشد ونگفتیم که ازاله حکم باشد تا فرق باشد میان نسخ وبدا وهرگه که ازاین چهارشرط یکی نباشد بدا نباشد بلکه نسخ باشد پس هرامری بعد نهی یانهی بعد امریکه جامع باشد این شرایط را بدا بود

وامّا تخصیص اخراج چیزی باشد ازحکم جمله بدلیل وازمیان مسلمانان خلافی نیست درجواز نسخ شرایع وانّما خلاف دراین باب باجهودان است ونسخ برسه وجه بود نسخ لفظ باشد وحکم معاً ونسخ لفظ باشد بی حکم ونسخ حکم باشد بی لفظ . امّا نسخ الحکم دون لفظ چون آیۀ تخفیف قتال است که خدای تعالی دراول فرمود که یك مسلمان باده کافر قتال کند واگر روی ازاو بگرداند فاسق وعاصی باشد فی قوله تعالی . یاایّها النّبی حرّض المؤمنین علی القتال ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مأتین وان یکن منکم مأة یغلبوا الفاً من الذین کفروا . انگه این حکم منسوخ کرد فی قوله تعالی . الان خفف الله عنکم وعلم ان فیکم ضعفاً فأن یکن منکم مأة صابرة یغلبوا مأتین وان یکن منکم الف یغلبوا الفین . حق تعالی گفت من این حکم منسوخ کردم یك مرد بادومرد باید تامقاومت کند پس حکم منسوخ کرد وتلاوة برجارها کرد وهمچنین آیۀ صدقه پیش نجوی فی قوله تعالی . یاایّها الّذین آمنوا اذا ناجیتم الّرسول وقدّموا بین یدی نجویکم صدقة . انگه منسوخ کرد این حکم بقوله تعالی . ءاشفقتم ان تقدّموا بین یدی نجویکم صدقات . چنانکه درصدقه قصۀ او بیاید درجای خود . وامّا آنچه تلاوة منسوخ است چنان است که درتفسیر آمده است که ازجملۀ قرآن درسورة النّور بود که . الشیخ والشیخة اذا زنیا فارجموها البته فأنّهما قضیا الّشهوة جزآء بما کسبا نکالاً من الله والله عزیز حکیم . وآنچه لفظ وحکم منسوخ است آن است که درتفسیر واخبار آمده است . کان مما انزل الله انّ عشر رضعات یحرّمن . انگه منسوخ شد بپانزده رضعه وتلاوة نیز منسوخ شد واین هردو دراخبار آحاد است وبراو قطع نیست امّا نسخ الشیٔ قبل فعله روا باشد ولیکن قبل وقت فعله روانباشد بنزدیك ما واصحاب ابوحنیفه وبیشتر متکلمان برای انکه این بدا بود وبنزدیك اصحاب شافعی روا باشد ونسخ الکتاب بالکتاب روا باشد وهست چنانکه گفتیم بلاخلاف ونسخ الّسنة بالکتاب روا باشد بلاخلاف ونسخ الکتاب بالّسنة روا باشد بشرط انکه مقطوع علیها باشد ونسخ الّسنة بالّسنة روا باشد باین شرط که گفتیم که معلوم مقطوع بها باشد امّا نسخ اجماع بقیاس وفحوی الخطاب روانباشد واین جمله مسائل اصول الفقه است وادله وبیان او درکتب اصول الفقه مشروح باشد دراینجا احتمال نکند . امامعنی آیة واختلاف اقوال دراو واختلاف قراء درقرائتش جملۀ قراء خواندند مانسخ بفتح نون وسین مگر ابن عامر که او خواند مانسخ بضم نون وکسر سین من الانساخ وبراین قرائة دراو دوقول باشد یکی انکه نسخ وانسخ بیك معنی باشد ویکی انکه انسخت الکتاب اذا امرت بنسخه یقال نسخت الکتاب فانسخته غیری اذاجعلته ناسخاً له چنانکه حفرت بئراً واخفرت زیداً بئراً ای جعلته حافراً لها . قوله اوننسها . جمله قرّاء خوانند اوننسها مگر ابوعمرو بن کثیر که ایشان خوانند اوننساها . اما آنان که ننسها خوانند من الانسأ باشد افعال من النسیان یعنی یا ازیاد ببریم ایشان را آن آیتها وقوۀ این قول

وبیان او آن است که روایت کرده اند که سهل بن حنیف گفت یکروز مردی درمجلس رسول علیه السلام برپای خاست وگفت یارسول الله چندآیة قرآن دانستم که شب درنماز میخواندم دوش برخواستم فراموش کرده بودم چندانکه خواستم که تایاد آرم یك حرف یادم نیامد ودیگری برخاست وگفت مراهم این افتاد ودیگری همچنین رسول علیه السلام گفت ندانی که چرا چنین بود خدای تعالی این آیتها منسوخ کرد وچون آیتی منسوخ کند ازیادها ودلها ببرد واین یك قول است درمعنی اوننسها . ووجهی دیگر آن است که اونترکها ودراین وجه نسی وانسی بیك معنی باشد ونسیان درکلام عرب ترك بود من قوله تعالی جل جلاله . نسوا الله فنسیهم . ای ترکوا طاعة الله فترکهم من الثواب وکذلك قوله تعالی کذلك اتتك آیاتنا فنسیتها وکذلك الیوم تنسی . ووجه دیگر آن است ننسها ای نأمر بترکها بفرمائیم تارها کنند چنانکه شاعر گفت . ان علی عقبة اقضیها . لست بناسیها ولامنسیها . یعنی آمراً بترکها . ووجهی دیگر درننسها آن است که معنی آن بود که نؤخرّها باپس داریم آن را من انساالله اجله ای اخرّه یك معنی آن بود که تأخیر کنیم انزال آن را خودفرونفرستیم یا تأخیر کنیم ازوقتی بوقتی تابحسب مصلحت فروفرستیم اماقرائت ابوعمرو بن کثیر اوننسها یك معنی این بود که نترکها من نسیت الشیٔ اذا ترکته ووجهی دیگر آن است ننسها ای نمضیها من قولك نسأت الابل اذا سقها ومنه المنسأة للعصا برای انکه شتررا بان رانند وطرفة بن العبدی گوید در وصف شترش . امون کالواح الاران نسأتها . علی لاحب کانه ظهر برجد . نأت بخیر منها . نأت مجزوم است بجزاء شرط ودرمعنی او دوقول است یکی انکه نأت بخیر منها به ازآن بیاریم یعنی خوارتر وسهل تر درباب تکلیف وقولی دیگر بخیر منها ای باصلح منها بهتر ازآن ونافع تر ازآن درباب تکلیف اومثلها یامانند آن دراین دووجه ازصلاح وخفة . الم تعلم ان الله علی کل شئی قدیر . الف استفهام بمعنی تقریع است نمیدانی یعنی میدانی که خدای برهمه چیز قادر است وشیٔ درآیة مخصوص است بمعدوم دون موجود برای انکه انچه دروجود آمد ازمقدوری برفت وقدیر فعیل باشد بمعنی فاعل بناء مبالغه بود . الم تعلم ان الله له ملك السموات والارض . نمیدانی که ملك آسمان وزمین خدای راست ومعنی ملك وملك راجع بود باقادری وصف ازملك ملك باشد وازملك مالك یعنی درقبضۀ قدرت او است تامی گرداند چنانکه خواهد ازعدم بوجود وازوجود بعدم وازحال بحال بحسب مصلحت چنانکه داند . ومالکم من دون الله من ولی ولانصیر . مانفی است ومن درهردو جایگاه زیاد است ومعنی آن است که مالکم من دون الله ولی ولانصیر . یعنی جز خدای تعالی عزّ وجل شمارا یار ویاوری نبود ودون درآیه بمعنی غیر است وولی ونصیر هردو فعیل است بمعنی فاعل بروجه مبالغه ومعنی ولی آن باشد که یتولی امرهم که تولی کار ایشان کند واولی تر باشد ویاری نبود ایشان را که حمایت کند برخدای تعالی ام تریدون ام معادل بود همزۀ استفهام را وآن بردوضرب بود متصل بود ومنقطع مثال متصل چنان بود که ازید عندك ام عمرو ومثال منقطع چنان بود ازید عندك ام عندك عمرو وفرق ازمیان ایشان درمعنی آن بود که دراول سائل را علم حاصل بود بوجود یکی اززید وعمرو ولیکن عین نمیداند ازعین او سئوال میکند ودردوم سئوال میکند ازکون زید بنزدیك او پس زیدرا رها میکند بجملگی وسئوال باسر میگیرد از عمرو یعنی زیدرا رها کردم ازعمرو خبرده مراتانزد توهست یانه وام درآیة معادل همزۀ استفهام است فی قوله تعالی . الم تعلم ان الله له ملك السموات والارض . ووجهی دیگر درام آن است که گفته اند ام زیاده است ومعنی آن است که اتریدون ان تسئلوا . ووجهی دیگر درام آن است که بمعنی بل است چنانکه شاعر گفت . ام انت فی العین املح . ومعنی انکه بل انت فی العین املح . ان تسئلوا رسولکم حق تعالی دراین آیة ملامت وتقریع کرد

کردجهودان را وجز ایشان از آنانکه بر رسول علیه السلام تحکم و تعنت کردند گفت شما میخواهی که از پیغامبرتان یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله آن خواهید که قوم موسی از موسی خواستند پیش ازاین وآنچه ایشان از موسی علیه السلام خواستند آن بود که ایشان موسی علیه السلام را گفتند خدای بما نمای معاینه چنانکه خدای تعالی از ایشان حکایت کرد که . لن نؤمن لك حتی نری الله جهرة . ودر دیگر آیة از ایشان باز گفت که . یسئلك اهل الکتاب ان تنزل علیهم کتاباً من السماء فقد سألوا موسی اکبر من ذلك فقالوا ارنا الله جهرة . انکه بیان کرد که مثل سئوال ایشان کردن بدل کردن باشد کفر را بایمان اگر سؤالش کفر باشد همانا اعتقادش ایمان نباشد . ومن یتبدّل الکفر بالایمان فقد ضل سوآء السبیل . اشارت است بانکه سئوال کردن درحق خدای آنچه براو روا نباشد وبدو لایق نباشد باعتقاد جواز آن کفر باشد وهر که کافر شود و کفر بایمان بدل کند یعنی ایمان رها کند واختیار ایمان نکند وبیدل آن کفر آرد اوراه راست گم کرده باشد وسواء السبیل میانه راه باشد یعنی جادهٔ راه بیانش . فاطلع فرآه فی سوآء الجحیم ای فی وسط الجحیم . ودّ کثیر من اهل الکتاب . این آیة درشان گروهی جهودان آمد وسبب نزول او آن بود که فیحاص بن عاد وزید بن قیس عمار یاسر را وحذیفهٔ یمانی را گفتند چون واقعهٔ احد بیفتاد ووهنی رسید مسلمانان را که اگر پیغامبر شما حق بودی این وهن نیفتادی شمارا ازاو برگردی وبدین ما درآئی که آن بهتر باشد شمارا

عمار یاسر گفت شما چه گوئی درنقض عهد گفتند عظیم باشد گفتند ما با خدای تعالی عهد کرده ایم که هرگز بمحمد کافر نشویم فیحاص گفت امّا هذا فقد صبا این مرد صابی شد عمار گفت . اما انا فقد رضیت بالله رباً وبالاسلام دیناً وبمحمد نبیاً وبعلی اماماً وبالقرآن کتاباً وبالکعبة قبلة وبالمؤمنین اخواناً . گفت من باری راضی ام بانکه خداوند من خدای باشد واسلام دین من باشد ومحمد پیغمبرم باشد وامیر المؤمنین علی امام من باشد وقرآن کتابم باشد وکعبه قبله ام باشد ومؤمنان برادرانم باشند انکه بیامدند ورسول را علیه السلام خبردادند برایشان ثنا کرد وگفت اصبتما الخیر وافلحتما . بخیر رسیدی وفلاح یافتی . ودّ . ای تمنا واراد بسیار کسان از اهل کتاب یعنی جهودان میخواهند وتمنا میکنند که شمارا ازایمان بکفر برگردانند وکفارا منصوب است بر حال از مفعول وحسداً منصوب است برمفعول له وروا بود که مصدر فعلی محذوف بود یعنی حسدوا حسداً واصل حسد در لغت حك الشیء بالشیء چیزی درچیزی سودن باشد چنانکه خراشیده شود وازاینجا بیل را محسد گویند که آلة حدش است وکراهه را حسدل گویند بزیادت لام چنانکه عبد را عبدل گویند ودراین معنی قول شاعر ازاینجاست که گفت . اصبر علی مضض الحسود . فانّ صبرك قاتله . کالنار تأکل نفسها . ان لم تجد ماتاکله . گفت صبر کن برخشم وحسد حاسد که صبر تو حسد اورا بکشد چون آتش که چون چیزی نیابد که بخورد وخودرا بخورد یعنی دل اورا بخورد حسد : ورسول علیه السلام در ذمّ حسد گفت . انّ الحسد لیأکل الحسنات کما تأکل النار الحطب . گفت حسد حاسد حسنات را چنان خورد که آتش هیزم را . وامیر المؤمنین علی علیه السلام گفت . الحاسد مغتاظ علی من لاذنب له . گفت حاسد خشمناك است برانکس که اورا گناهی نباشد ودر مثل گفته اند که . الحسود لایسود حسود هرگز سید نشود وهیچ چیز نیست که زیانکارتر بود وسودمندتر از حسد یعنی حاسد ومحسودرا . اما حاسد را جگر خورد ومحسود را رفعت دهد پنداری حاسد را برگماشته اند تا انکس را که مردمان ندانند ونشناسند ذکر میکند ونام او تازه میدارد ونکو گفت ابوتمام طائی در آن بیتها این معنی را . واذا اراد الله نشر فضیلة . طویت اتاح لها لسان حسود . لولا اشتعال النار فیما جاورت . ما کان

یعرف طیب عرف العود . ودیگری میگوید که براوحسد برده بودند : ای حسدت فزأدالله فی حسدی : لاعشت ماعشت یوماً غیر محسود : لایحسد المرء الامن فضائله : بالفضل والعلم والنعماء والجود : ودیگری میگوید ، ان یحسدونی فانی غیر لائمهم : قبلی من الناس اهل الفضل قد حسدوا : فدام لی ولهم مابی ومابهم : ومات اکثرنا غیظاً بما تجد : انا الشجا وجدونی فی حلوقهم : لاارتقا صدراً منها ولاارد : واز اینجا گفت قدیم جل جلاله درحق امیر المؤمنین علیه السلام چون حاسدان براو حسد بردند : ام یحسدون الناس علی ماآتیهم الله من فضله الایة : وازعایشه روایت کرده اند که گفت روزی رسول علیه السلام درحجرهٔ من بودند جماعتی جهودان آمدند ودستوری خواستند من درحجاب شدم وایشان درآمدند ورسول را علیه السلام خطابی کردند گفتند : السام علیك یامحمد ؛ رسول علیه السلام دانست ولیکن بکرم وحلم اغضاء کرد چیزی پرسیدند وبرفتند مرا سخت آمد همت کردم که جواب دهم ایشان را چون ایشان برفتند جماعتی دیگر آمدند وهمچنین گفتند گفت مرا صبر نماند من گفتم ازپس پرده وعلیکم السام واللعنة والغضب یااعداء الله : رسول علیه السلام مرا گفت خاموش باش چون ایشان برفتند رسول علیه السلام مرا ملامت کرد وگفت چرا سخن گفتی گفتم یارسول الله من برخویشتن مالك نبودم که جواب ندهم گفت ندانی که جهودان قومی اند حسود بسیار حسد وبر هیچ چیز حسد ایشان بیشتر نیست ازخصال مسلمانان ازانکه برسلام که حق تعالی تحیة ما کرده است وآن تحیة اهل بهشت وبرآمین گفتن بعقب دعا پس هرکه حسد کاربندد بجهودان اقتدا کرده باشد : من بعد ماتبین لهم الحق : پس از انکه حق ایشان را روشن شد یعنی پس ازانکه بدانستند وبشناختند که نور رسول خدائی ونعت وصفت تو درتوریة بخواندند انکه حق تعالی گفت رها کنید ایشان را : فاعفوا واصفحوا ، ایشان را عفو کنید وصفح عفو باشد واصل او اعراض باشد حتی بدو صفحة وجهك تا ازاو بگردد جانب رو حتی یأتی الله بأمره تا خدای تعالی کار خود یافرمان خود بیارد عبدالله عباس گفت بروایة ابی بن طلحه که این منسوخ است بقوله تعالی : فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم : واین قول قتاده وربیع وسدی وانس است وبعضی دیگر گفتند منسوخ است بقوله : قاتلوا الذین لایؤمنون بالله ولاباليوم الاخر ولایحرمون ماحرم الله ورسوله الایة . ومحمد بن علی الباقر علیهما السلام گفت خدای تعالی رسول را علیه السلام قتال نفرمود تا این آیه آمد . اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا وان الله علی نصرهم لقدیر : جبرئیل بیامد واین آیه بیاورد وتیغی ازآسمان بیاورد ودر گردن رسول علیه السلام افکند وهر آیة که آیة سلم وصلح ومدارا بود باین آیة منسوخ بکرد : حتی یأتی الله بأمره : کلبی گفت ازعبدالله عباس بامره فی القتل والقتال تا فرمان خدای بیاید درقتال انکه فرمان خدای بیامد دربنی قریظه وبنی النضیر بقتل وسبی تا مردان را بکشتند وزنان را آواره کردند ودربنی النضیر بجلا ونفی تا ایشان را از زمین خود بزمین شام راندند وابومسلم گفت حتی یاتی الله بامره یعنی بانچه وعده داد از نصرة وفتح واظهار دین اسلام واعلاء کلمهٔ او چنانکه دیگر جای گفت ، فتربّصوا حتی یأتی الله بامره : وبعضی دیگر گفتند حتی یاتی الله بامره الموت والعقاب تا خدای تعالی ایشان را هلاك برآرد واز دنیا باسرای عقاب برد بعضی دیگر گفتند معنی آن است تابمیرند یاایمان آرند بعضی دیگر گفتند تا مسلمانان را قوتی وعدد وعدتی پیدا شود وبیشتر ازمفسران برآنند که فرمان خدای تعالی بیاید درحق اهل کتاب امّا بانکه ایمان آرند یاقبول جزیه کنند وجزیه بدهند ذلیل وصاغر وشرائط ذمه را مراعات کنند ویابکشند ایشان را اگر این نکنند اگر گویند چگونه گفت فاعفوا واصفحوا : وعفو انکس کند که او قادر باشد

ومسلمانان ضعیف وعاجز بودند جواب آن است که گوئیم حق تعالی گفت مسلمانان را در این سخنها وایذاء
وسفاهت که ایشان میکنند وشما میتوانی که جواب دهید ندهید تا انکه خدای تعالی فرمان دهد بانچه شرح
داده شد : ان الله علی کل شيء قدیر خدای تعالی بر همه چیز قادر است والله ولی التوفیق

وَاَقِيمُوا الصَّلوٰةَ وَاٰتُوا الزَّكوٰةَ وَمَا تُقَدِّمُوا لِاَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ بِمَا تَعْمَلُونَ
بپای دارید نمازرا وبدهید زکوة وآنچه درپیش دارید برای خود ازنیکی یابی آنرا بنزدیك خدای که خدای بانچه شما میکنید

بَصِيرٌ * وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ اِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا اَوْ نَصَارٰى تِلْكَ اَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ
بیناست وگفتند نشوند دربهشت الا انکه جهود باشد یا ترسا آن آرزوی ایشانست کو بیارید حجتها

اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * بَلٰى مَنْ اَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّٰهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ اَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ
اگر شما راست گوئید آری انکس که بسپارد روی خود خدارا واو نیکوکار بود اورا مزد او نزدیك خدایش ترسی نه

عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارٰى عَلٰى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارٰى لَيْسَتِ
برایشان ونه ایشان اندوهگین شوند گفتند جهودان نیستند ترسایان بر چیزی وگفتند ترسایان که نیستند

الْيَهُودُ عَلٰى شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذٰلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللّٰهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ
جهودان بر چیزی وایشان میخوانند توریة وانجیل همچنین گفتند آنانکه ندانستند مانند قول ایشان خدای داوری کند میان ایشان

يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ * وَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللّٰهِ اَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَ
روز قیامت درانچه ایشان خلاف می کنند وکیست ظالم تر ازآن کس که منع کند مسجدهای خدارا که نام او برند درانجا و

سَعٰى فِي خَرَابِهَا اُولٰئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ اَنْ يَدْخُلُوهَا اِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي
سعی کنند درویرانی آن ایشان را نبود که درانجا شوند مگر ترس ناکان ایشان راست دردنیا هلاکی وایشان راست در

الْاٰخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (**)
آخرت عذابی بزرك

قدیم جل جلاله چون صحابهٔ رسول ومسلمانان را انچه مصلحت با اهل کتاب ایشان بود در باب عفو وصفح ومدارا و
حسن معاشرت با اهل کتاب بجای آوردند انتظار فرج را وآمدن فرمان خدای را تعالی گفت انچه بخاصهٔ شما متعلق است
از عبادات ابدان واموال نیز بپای دارید از اقامت نماز وایتای زکوة این وجه اتصال آیه است بایهٔ مقدم وکلام در
اقامت نماز وایتای زکوة مستوفی برفت در آیات مقدم . قوله وما تقدموا . ما مجازات است وجزای او تجدوه است
ونون از هر دو فعل بجزم شرط وجزا بیفتاد وگفت هر انچه تقدیم کنید ودر پیش افکنید از نیکی برای خود
بازیابید بنزدیك خدای عزّ وجل ومن تبیین راست ومراد بخیر صدقه است وگفته اند مراد بخیر مال است .
نظیره قوله تعالی ان ترك خیراً . ای مالاً وگفته اند مراد عمل صالح است واولیتر حمل آن بود بر عموم تا جمله
داخل باشد تحت او وخدای تعالی باین آیه تحریص میکند بر عمل صالح وانچه ایشان را بخیر نزدیك گرداند ومیگوید
آن بماند بنزدیك خدای تعالی مدّخر . در خبر آمده است که یك خرما یا یك لقمه نان که بنده بصدقه بدهد حق تعالی
آن را می پروراند تا چندان شود که کوهی عظیم آن را بیارد در کفه حسنات او نهد تا کفه اش سر بشاهین آرد بیانش
قوله . یمحق الله الربی ویربی الصدقات . در خبر هست که مردی یك روز بنزدیك رسول آمد وگفت
یا رسول الله ما لنا نکره الموت . ما را چه بوده است که ما مرگ را کارهیم گفت . قدم مالك فان قلب کل امرئ
عند ماله . گفت مالت از پیش بفرست که دل هر کس بنزدیك مالش بود ودر خبر هست که رسول علیه السلام گفت

چون بندهٔ یا پرستاری با پیش خدای شود . یقول الناس ماذا خلف وتقول الملائکة ماذا قدم . همه همت مردمان آن بود
که گویند چه بگذاشت وهمه همت فرشتگان آن که گویند چه از پیش بفرستاد . حمید طویل روایت کند از انس
مالك که گفت چون فاطمهٔ زهراء علیها السلام با جوار رحمت ایزدی شد امیر المؤمنین علی علیه السلام در مرثیهٔ
او این دو بیت بگفت شعر . لکل اجتماع من خلیلین فرقة . وکل الذی دون الفراق قلیل . وان افتقادی
فاطماً بعد احمد . دلیل علی ان لا یدوم خلیل . انکه در گورستان رفت وگفت . السلام علیکم یا اهل القبور
اموالکم قد قسمت ودورکم سکنت ونسائکم نکحت هذا خبر ما عندنا فما خبر ما عندکم . سلام بر شما باد ای اهل
گورها مالهاتان را بخشیدند وسراهایتان را در او نشستند وزنانتان شوهران باز کردند این خبر آن است که بنزدیك
ماست خبر انچه بنزدیك شما است چیست هاتفی آواز داد . ما اکلنا ربحنا وما قدمنا وجدنا وما خلفنا خسرنا .
انچه خوردیم سود کردیم وانچه از پیش فرستادیم یافتیم وانچه باز گذاشتیم زیان کردیم . ورسول علیه
السلام چنین گفت . لیس لك من مالك الا ما اکلت فافنیت اولبست فابلیت او تصدقت فامضیت . گفت
از مال تو ترا نصیب نیست الا انکه بخوردی وفانی کردی یا در پوشیدی وکهنه کردی یا بدادی بگذرانیدی . و
در خبر است که رسول علیه السلام گوسفندی را در حجرهٔ عایشه بکشت درویشان مدینه خبر یافتند می آمدند
ومیخواستند ورسول علیه السلام میداد چون شب در آمد از آن گوسفند هیچ نمانده بود مگر گردنش عایشه را
پرسید که از این ذبیحه چه ماند گفت هیچ نمانده مگر گردنش مانده گفت بگو همه مانده مگر گردنش اشارة باین
فرمود که خدای تعالی گفت . ما عندکم ینفد وما عند الله باق . ونکو گفت شاعر . قدم لنفسك شیاً وانت
مالك مالك . من قبل ان تتلاشی ولون حالك حالك . ودیگری گوید . افعل الخیر ما بدا وتهیا . علم الخیر
لایح فی الثریا . انما انت ما دمت حیا . فاذا مت صرت تأویل رؤیا . پس بغنیمت دار که تورا باز گذاشته اند
وتو متمکنی وتراخیر کردن ممکن است تأخیر وتقصیر مکن . قدم جمیلاً اذا ما شئت تفعله . ولا تؤخر ففی
التأخیر آفات . الست تعلم ان الدهر ذو غیر . وللمکارم والاحسان اوقات . تا کارت روان است وبادت جهان است
وهوایت صافی است وآب بجوی تو است پیش از انکه آبت برد وبادت بنشیند وکارت فرو ماند . رب ریح لاناس
عصفت . ثم ما ان لبثت ان سکنت . وکذاك الدهر فی اطواره . قدم زلت واخری ثبتت . وکذا الایام
من عادتها . انها مفسدة ما اصلحت . چه هر چه کردی وخواهی کردن من بان عالمم وبصیرم هیچ بر من پوشیده
نشود از جهر وبر من فرو نشود از سر . قوله وقالوا لن یدخل الجنة الا من کان هوداً او نصاری . الله تعالی
حکایت موافقت جهودان وترسایان میکند بایکدیگر با همه مخالفت ومعاداة که میان ایشان بود برای مظاهرة
ومعاونة یکدیگر بر رسول علیه السلام چو رسول بنسخ شرع ایشان آمد چون دشمنی از خود قوی تر دیدند موافقة
نمودند بر سبیل منافقة بزبان نه بدل برای انکه عند الشدائد تذهب الاحقاد . ندانستند که آن کار نه
انجاست که بموافقت ایشان بایکدیگر ومخالفت ایشان بر رسول علیه السلام خلل یابد گفتند در بهشت نشود الا انکه جهود
باشد یا ترسا این قولی است قول دیگر آن است که حق تعالی بر طریقهٔ عرب که از ایشان معروف است . العرب
تلف الخبرین لفاً فترمی بهما رمیاً ثقة منها بان السامع یضع کلاً منهما موضعه . عرب دو خبر مختلف بگیرد وبهم
برپیچد وبیندازد برای انکه داند وواثق باشد که شنونده هر یك بجای خود بنهد مثالش . قوله جعل لکم
اللیل والنهار لتسکنوا فیه ولتبتغوا من فضله . ومعنی آن است که شب پیدا کرد تا بیارامی وروز پیدا کرد تا طلب
فضل وروزی او کنی ولیکن درهم بخت چه معلوم بود که سامع جدا داند کردن این آیه همچنین است وتقدیر آیه

این است که جهودان گفتند کس ببهشت نرود مگر جهودان و ترسایان گفتند ببهشت نرود مگر انکه ترسایان
باشد انگه درهم بخت وبیك بار هردو خبرداد از جهودان و ترسایان و تقدیر انکه . وقالت الیهود لن یدخل الجنة الا
من کان هوداً وقالت النصاری لن یدخل الجنة الا من کان نصرانیاً . انگه خدایتعالی رد کرد بر ایشان وایشانرا جواب داد
بلطیف ترجوابی گفت این خبر از آرزوی خود میدهند . وهوداً . جمع هاید کعود وعاید وعوط وعایط من
هاد اذامال وبیان این برفت پیش ازاین . تلك امانیهم . این آرزوی ایشان است جمع امنیة وامیر المؤمنین
علی علیه السلام میگوید . لاتتکل علی المنی فأنها بضایع النوکی . گفت بر تمنا اعتماد نکنی که ان بضاعت
احمقان است وازاینجاست که رسول علیه السلام گفت . الکیس من دان نفسه وعمل لما بعد الموت والعاجز
من تبع نفسه هواها وتمنی علی الله . زیرك انکس باشد که حساب خود بکند وبرای قیامت عملی کند و
عاجز آن بود که نفس را از قفای هوا ببرد وتمنا کند بر خدا تمنأ بیشتر محال باشد و گفتند تلك امانیهم ای اکاذیبهم
واباطیلهم واصل کلمه من منایمنی باشد اذاقدر قال الشاعر . حتی تبین مایمنی لك المانی . ای ما یقدر لك المقدر
ومنه المنیة للموت . واین چنان است که درعبارت ما پارسیان آید چون چیزی چنین شنوند از کسی که سخنی
میگوید ای مایقدر لك بروفق مراد وهوای خود نمیگویم چه آرزوی میکند انکه گفت این دعوی است دعوی را
بینه وبرهان باید . قل هاتوا برهانکم . کوفیان گفتند اصل هات آت بوده است ای اعط انکه همزه را ها کردند
برای انکه ازیك مخرج بیرون میاید وآن حلق است که ها وهمزه از حروف حلقند وجمع برهان براهین باشد
کقربان وقرابین وسلطان وسلاطین گفت اگر راست میگوئی حجت بیارید که دعوی بی حجت پیش نرود
. من ادعی شیئاً بلاشاهد لابدان تبطل دعواه انگه رد کرد بر ایشان وایشانرا تکذیب کرد و گفت نه چنین است
که شما گفتی بل که هر که استسلام کند وانقیاد نماید خدای را تعالی وروی خود بسپارد وفرو نهد خدای را
جل جلاله فله اجره یعنی هر که مسلمان باشد نه جهود وترسا بهشت اورود واین قول عبدالله عباس است ودیگر
مفسران گفتند بلی انکس که از جملهٔ جهودان وترسایان رجوع کند از آن ملة وطریقه وبدین مسلمانی درآید
فله اجره واصم گفت معنی آیه آن است که جهودان وترسایان دینی دارند که چون دعوی آن دین کنند دعوی
ایشان را حجة نباشد بلی انکس که مسلمان باشد دینی دارد که چون دعوی آن کند اورا بر دعوی خود حجة
وبرهان باشد اینجا وانجا ثواب بهشت واین بعید است چو دراو تعسفی هست اگر گویند بلی درجواب سخنی
گویند که متضمن نفی بود اینجا چه رفته است که مقتضی آن است گویم نهاد کلام دلیلی میکند بر کلامی متضمن معنی نفی را
وتقدیر آن است که چون جهودان وترسایان گفتند ببهشت نشود الا انکس که جهودان باشد یا ترسایان پنداری
قایلی گفت خود هیچ کس ببهشت نشود جواب دادند که بلی من اسلم وجهه لله . واگر گویند یك جواب
آن است که گفت لن یدخل الجنة الا من کان هوداً او نصاری . صواب باشد وباین تعسف حاجت نبود اگر گویند
چرا تخصیص کرد وجه را گوئیم که یك جواب ازاین آن است که روی شریف ترین اعضاست برای انکه حواس بر
اوست ونظر باوست وعرفان وتمیز باو باشد چون روی که شریف تر اعضاست مبذول ومسلم باشد دگر اعضا ممنوع نباشد
جوابی دیگر آن است که وجه کنایت است وعبارت ازهمه اندام چنانکه گفت . کل شیئ هالك الا وجهه
المعنی الا هو . وقوله الا ابتغاء وجه ربه الاعلی ای ابتغاء ربه بمعنی ثواب ربه . ووجهی دیگر آن است که سجده
که سر عبادات وغایة شکر است بروی باشد برای آن وجه را تخصیص کرد وزیدبن عمروبن نفیل گوید دراین
معنی شعر : واسلمت وجهی لمن اسلمت . له المزن تحمل عذباً زلالاً . واسلمت وجهی لمن اسلمت . له

الارض تحمل صخراً ثقالاً . واسلام تن بدادن باشد یقال اسلمت فی کذا واسلام بسپاردن باشد وتسلیم کردن
یقال اسلمت الیه کذا وانکه اسلام عرفی است که مسلمانی باشد از قسمت اوّل بود که معنی او انقیاد باشد قوله تعالی
. وهو محسن . واو حال راست وبیشتر ازپس او مبتداء وخبر آید چنانکه جائی زید وهو راکب ونیز فعل
وفاعل آید چنانکه ضربت زیداً وقدجرد به من ثیابه یعنی واو درعمل نکوکار باشد وگفته اند که مراد آن است
که وهو مخلص فی عمله فله اجره فابرای جواب شرط آمد برای انکه هر گه که درجواب شرط مبتدا وخبر آید
لابد باشد ازفا واجر واجرت مزد عمل باشد . عند ربه . بنزدیك خدای تعالی نه بمعنی مکان بل بمعنی
اختصاص ثواب بقدیم تعالی وبمعنی دوری ازفوت وضیاع تابدانند وایمن باشند که آنچه بنزدیك او بود ضایع نشود
.ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون : وحدخوف وحزن پیش ازاین برفت ونیز که من لفظی است موحد اللفظ
مجموع المعنی برای آن کنایت یکبار باللفظ بود که فله اجره عند ربه ویك بار بامعنی که : ولا خوف علیهم ولا هم
یحزنون : برجمع وآیة مثال بسیاردارد درقرآن منها قوله : ومنهم من یستمع الیك حتی اذاخرجوا من
عندك : وقوله : ومنهم من یستمع الیك وجعلنا علی قلوبهم اکنة . قوله تعالی وقالت الیهود . عبدالله
عباس گوید سبب نزول آیة آن بود که چون ترسایان نجران بنزدیك رسول آمدند احبار وجهودان مدینه
بیامدند وباایشان مناظره کردند مردی نام او رافع بن حرمله ایشانرا گفت ماانتم علی شیئ شما بر هیچ نهٔ
وانکار کرد عیسی را ونبوت اورا وکتاب اورا ویکی از ترسایان نجران گفت بل شما که جهودانی بر هیچ
نهٔ وانکار کرد نبوة موسی را وکتاب اورا خدا این معنی ازایشان بازگفت وحکایت کرد وقالت الیهود لیست
النصاری علی شیئ : واین آیه مقوّی قول آن کس است که گفت درآیة مقدم که وقالوا لن یدخل الجنة الا من
کان هوداً او نصاری . هریکی ازایشان تزکیه دین خود کردند وتقویة قول خود کردند وجهودان گفتند لا دین الا الیهودیة
ولا یدخل الجنة الا من کان هوداً او نصاری . وترسایان درحق خود همین دعوی بکردند ودر آثار میاید که چون
سفیان ثوری این آیة خواندی گفتی صدقوا والله هردو گروه راست گفتند . وهم یتلون الکتاب . واو
حال راست یعنی این قول میگویند درحالی که هریکی ازایشان کتاب خود میخوانند هم آن نهاددارد که آیت
اوّل . من لف الخبرین لفاً والرمی بهما رمیاً ای وکل واحد من الفریقین یتلو کتابه . وتفصیل آن که
جهودان کتاب خود میخواندند وآن توریة است ودر توریة حدیث عیسی ونبوة او وبشارت باو هست
وترسایان کتاب خود میخوانند وآن انجیل است ودراو حدیث موسی است وصحة نبوت او انکه هردو درهم
بخت وبیك جا بگفت برای انکه برسامع ملتبس نخواهد شدن وایشان کتاب میخوانند ومیدانند که هردو
حق است وصدق است وکلام خداست : کذلك قال الذین لایعلمون مثل قولهم : بعضی مفسران دیگر گفتند
مراد پدران ایشانند که ازپیش ایشان بودند پیغامبران خودرا همچنین گفتند مقاتل گفت مراد مشرکان
عربند که محمد راهم این گفتند که تو بر چیزی نهٔ ابن جریح گفت عطارا پرسیدم که اینان که اند گفت امم الانبیاء
السالفه چون نوح ولوط وهود وصالح وشعیب هر امتی پیغامبر خودرا تکذیب کردند وگفتند تو بر چیزی نهٔ
؛ فالله یحکم بینهم یوم القیمة : انکه حق تعالی برسبیل تهدید ووعید گفت هریکی ازایشان درحق خود وبروفق
خود تصویب قول خود وتخطیة مذهب خصم می کند وهریکی درقول خود مدعی است وازمیان دو مدعی حاکمی
باید خدای جل جلاله که احکم الحاکمین است فردای قیامت میان ایشان حکم بکند درآنچه ایشان درآن
خلاف میکنند : ومن اظلم ممن منع مساجدالله الایة : سبب نزول آیة آن بود که درقول قتاده وسدّی

که بخت النصر وقومش برای کشتن یحیی بن زکریا بیامدند وبنی اسرائیل را بکشتند وفرزندان ایشان را بردند وبیت المقدس خراب کردند وبعضی دیگر گفتند آن که این کرد مردی بودنام او ططوس بن اسیسا بیامدوبا بنی اسرائیل کارزار کرد وبیت المقدس خراب کرد وآن را مزبله ساخت وجیف وسرگین دراو بیفکندوآن همچنان خراب بود تاچون مسلمانی قوّت گرفت مسلمانان آن را عمارت کردند خدای تعالی باین آیة ایشان راخواست وبمساجد بیت المقدس خواست واضافة باخدای اضافة تخصیص است بتشریفی که حق تعالی داد مساجد را بر دگر بقاع ان یذکر فیها اسمه. ان مع الفعل در تأویل مصدر است ومحل او از اعراب نصب است برای انکه مفعول دوم منع است چه اومتعدی باشد بدومفعول یقال منعته کذا تقدیر چنین است که منع مساجد الله بعد الذکر فیها وروا بود که مساجد الله من الظروف المتسع فیه باشد یعنی طرفی بجای مفعول به نهاده چومنع برحقیقة تعلق بذاکر دارد وذکر وتقدیر چنین است ومن اظلم ممن منع الذاکرین من ذکر الله فی المساجد ومثالها ظرف متسع رفته است دراین کتاب چندجائی پس گفت کیست درهمه جهان که ظالم تر وستمکارتر بوداز انکس که منع کند بندگان خدای را که درمساجد وخانهای خداوند وذکر او کنند وسعی کنند درخراب وبیرانی آن واصل سعی بشتاب رفتن باشد یقال سعی فی کذا وسعی الی کذا اذا اسرع الیه واز اینجاست سعی بین الصفا والمروة که انجا هروله باشد بین المیلین درموضعی معلوم ، انکه شایع شد تا درتعاطی واشتغال بهرکار آن را سعی خواندند : اولئك ما كان لهم ان یدخلوها الاخائفین ، ایشان آنانند که نباشد ایشان را که درآنجا شوند الاخایف وترسناك ، عبدالله عباس گفت پس از انکه خدای تعالی این آیه فرستاد هیچ جهود وترسا دربیت المقدس نشد الاخائف وترسان ومتنکر وبعضی دیگر گفتند این لفظ خبر است ومعنی نهی است چنانکه گفت حق تعالی لاتدخلوها الاخائفین وما کان لکم ان تؤذوا رسول الله ولاان تنکحوا ازواجه من بعده ابداً : وبلا خلاف معنی نهی است ازایذاء رسول علیه السلام وازنکاح ازواج وقوله تعالی لهم فی الدنیا خزی : خزی هوان وهلاك بود قتاده گفت خزی حربی قتل بود وخزی ذمّی جزیه بود عبدالله عباس ومقاتل وکلبی گفتند خزی این قوم آن بود دردنیا که مسلمانان شهرهای ایشان بستدند وبگشادند از عموریة وقسطنطنیه وهمچنان سبی وغارت کردند ابوهریره روایت کند که پیغامبر صلی الله علیه وآله گفت قیامت برنخیزد تامدینهٔ هرقل یعنی روم نگشایند ومؤذنان دراو بانگ نماز نکنند وان مالها جمع کرده به پسرها قسمت نکنند تاچندان غنیمت یابند که کس چنان ندیده باشد ایشان دراین باشند خبر آرند که دجال بیرون آمد وخانهای شما بگرفت ایشان بشتابند وبادجال قتال کنند عطا وعبدالرحمن بن زید گفتند این آیة درشأن مشرکان مکه آمد که رسول را علیه السلام منع کردند ازمسجد الحرام چنانکه گفت : هم الذین کفروا وصدوکم عن المسجد الحرام : وسعی ایشان درخراب مسجد هم ازجهة منع مسلمانان بوداز آنجا وذکر خدا ونماز وسعی وطواف دراوچه مسجد بنماز وذکر خدای باذان وآراسته بود چنانکه مکه بگشادند منادی رسول علیه السلام ندا کرد که ازامروز درنباید تاهیچ مشرك گرد خانهٔ خدا گردد وپیرامن آن شود وهیچ کس برهنه گردخانه طواف نکند چوا گر کند لهم فی الدنیا خزی ایشان را باشد دردنیا خزی قتل وسبی وذل وهوان وقوله تعالی : ولهم فی الآخرة عذاب عظیم : ایشان رادر آخرت عذابی عظیم بود دردوزخ

وَلِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَاَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ * وَقَالُوا اتَّخَذَ اللّٰهُ وَلَدًا

وخدای راست انجا که آفتاب برآید وانجا که فروشود هر کجا قرار کنی انجا روی خداست که خدای بسیار عطا ودانااست وگفتند بگرفت خدای فرزند

سُبْحَانَهُ بَلْ لَهُ مَا فِى السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ * بَدِيعُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَاِذَا

منزه است او بل او راست درانچه آسمانها وزمین است همه اورا فرمان بردارند آفرینندهٔ آسمانها وزمین است چون

قَضَى اَمْرًا فَاِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ * وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللّٰهُ اَوْ تَاْتِينَا

قضا کند کاری گوید اورا باش بباشد گفتند انانکه ندانستند چرا سخن نگوید باما خدای یانیاید بما

اٰيَةٌ كَذٰلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْاٰيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ

آیتی چنین گفتند انانکه ازپیش ایشان بودند مانند گفتار ایشان مانده شد دلهاشان پیدا کردیم حجتها برای گروهی که دانند

اِنَّا اَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَا تُسْئَلُ عَنْ اَصْحَابِ الْجَحِيمِ * وَلَنْ تَرْضٰى عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا

ما فرستادیم تورا بدرستی بشارت دهنده وترساننده ونه پرسند تورا ازاهل دوزخ وخشنود نشوند ازتو جهودان ونه

النَّصَارٰى حَتّٰى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ اِنَّ هُدَى اللّٰهِ هُوَ الْهُدٰى وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ اَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِى جَاءَكَ

ترسایان تاپیروی کنی دین ایشان را بگو بدرستی که راه خدا آن راه راست است واگر پیروی کنی هواهای ایشان را پس ازانکه بتو آمد

مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللّٰهِ مِنْ وَلِىٍّ وَلَا نَصِيرٍ

ازعلم نباشد تورا ازخدای یاری ونه یاوری

این شش آیت است . قوله ولله المشرق والمغرب . مفسران خلاف کردند درسبب نزول این آیه عبدالله عباس گفت جماعتی ازصحابهٔ رسول علیه السلام بسفری شدند پیش ازانکه قبله از بیت المقدّس بکعبه گردانیدند دربیابانی حاضر آمدند ابری تاریکی برآمد وقبله نتوانستند شناختن تحرّی کردند وهرکسی بجانبی که ظنش بود نماز کردند چون روشن شد وآفتاب برآمد بعضی بجانب مشرق نماز کرده بودند وبعضی بجانب مغرب بدانستند که نیك نکردند بیامدند ورسول را علیه السلام خبر دادند خدای تعالی عزّ وجل این آیه فرستاد . عبدالله عباس گفت بروایتی دیگر که ما باپیغمبر صلی الله علیه وآله بسفری بودیم درشبی تاریك بمنزلی فرود آمدیم هرکسی ازما میرفت وسنگی چند می نهاد ومسجدی میساخت وروی بجانبی میکرد که گمانش بود چون روز روشن شد روی بجهات مختلف کرده بودند گفتند یارسول الله حکم این چیست خدایتعالی این آیه فرستاد. عبدالله عمر گفت آیة درحق مسافران آمد که بر را حلهٔ نماز نوافل کنند چنانکه شتر میرود وروی فرا کرده بود روا بود چون روی بتکبیر احرام بقبله کرده باشند اگر قبله شناسند عکرمه گفت آیة درتحویل قبله آمد چون خدای تعالی قبله بگردانید جهودان طعنه زدند وعیب کردند مسلمانان را خدایتعالی این آیه فرستاد وبازنمود که مشرق ومغرب اوراست ومشرق موضع شروق باشد و شروق برآمدن آفتاب بود ومغرب موضع غروب باشد واین فروشدن آفتاب بود واشراق تافتن روشنائی بود میگوید مشرق ومغرب خدای راست . فاینما تولوا . معنی آن است که وجوهکم . ولیکن مفعول به بیفکند برای دلالة کلام بر او هر کجا روی فراز کنی فثم وجه الله .عطا وقتاده گفتند سبب نزول این آیه آن بود که چون نجاشی فرمان یافت جبرئیل آمد وگفت خدایتعالی میفرماید بر برادرتان نجاشی نماز کنی ونجاشی روی به بیت المقدس کردی در نماز گفتند ماچگونه بر کسی نماز کنیم که روی بقبلهٔ ما نکردی خدای تعالی این آیه فرستاد. مجاهد وحسن وضحاك گفتند سبب آن بود که چون آیة آمد که ادعونی استجب لکم صحابه گفتند . این ندعوه . کجاش خوانیم آیت آمد که . ولله المشرق والمغرب خلقا وملکاً وملکاً . مشرق ومغرب خداراست بملك وملك برای انکه خلق آفریدهٔ اوست بدانکه هر کجا درقرآن ذکر وجه است مضاف باخدای تعالی تأویل او دراین آیة وجزاین آیة آن باشد که چون وجوه ومعانی مختلف وجه درکلام عرب گفته شود هرجای انچه لایق ومحتمل بود برآن حمل باید کردن .

بدانکه وجه در کلام عرب بر وجوه و معانی مختلف بسیار میاید یکی از آن وجه الانسان و غیره روی آدمی و جز
او که حواس بر او است از چشم و گوش و دهن و بینی و وجه الشی اوله و صدره باشد . کما قال الله تعالی آمنوا بالذی انزل
علی الذین آمنوا وجه النهار . دلیل این تأویل قرینهٔ او که گفته . واکفروا آخره . قال ربیع بن زیاد شعر . من کان مسروراً
بمقتل مالك . فلیأت نسوتنا بوجه النهار . یعنی بامداد هر روزی و بعضی اهل لغة گفتند وجه نهار در این بیت
نام جایگاهی است و وجه قصد بفعل باشد کقوله تعالی انما نطعمکم لوجه الله و کقوله و من یسلم وجهه الی الله
ای قصده و عمله و عزمه . و قوله انی وجهت وجهی للذی فطر السموات ای قصدة بعبادة الله قال الفرزدق .
واسلمت وجهی حین شدّت رکابی . الی آل مروان بناة المکارم . ای جعلت قصدی الیهم و قال آخر .
استغفر الله ذنباً لست محصیه . رب العباد الیه الوجه والعمل . ای القصد . و وجه بمعنی احتیال بود عرب گوید
. ماوجه هذا الأمر و ما الوجه فیه ای ما الحیلة فیه . این کار را چه وجه است یعنی در این کار چه حیلت است
وجه تدبیر و چه چاره و وجه جهة و ناحیة باشد چنانکه حمزة بن بیض الحنفی گفت . ای الوجوه انتجعت قلت
له . لأی وجه الا الی الحکم . متی یقل حاجبا سرادقه . هذا ابن بیض بالباب یبتسم . و وجه در این آیة بر
این معنی حمل توان کردن و وجه قدر و منزلت بود . یقال الفلان وجه عریض و هو وجه من فلان من
الجاه و اوجهه السلطان ای جعل له جاهاً قال امرؤ القیس . ونادمت قیصر فی ملکه . فاوجهنی و رکبت البریدا
. و وجه رئیس منظور باشد یقال فلان وجه القوم و وجه عشیرته کما یقال رأسهم و رئیسهم و وجه الشی ذاته
و نفسه قال حبیب بن جندل السعدی . و نحن حفرنا الحوفران بطعنة . فافلت منها وجهه عتد نهد . و از اینجا باشد
که گویند فعلت ذلك لوجهك ای لك . این کار بروی تو کردم یعنی برای تو کردم و یکی وجه از وجوه آیة
این است که فثم وجه الله ای فثم الله . خدای تعالی آنجاست نه بمعنی حضور بمکان ولیکن بمعنی علم و تدبیر همچنین
قوله . کل شی هالك الا وجهه یعنی الا هو . قوله و یبقی وجه ربك ای ذاته . و آنچه در قرآن میاید من قوله
وجوه یومئذ ناضرة و وجوه یومئذ باسرة و وجوه یومئذ مسفرة و وجوه یومئذ ناعمه مراد باین وجوه در این
مواضع همه اصحاب وجوهند برای انکه آنچه با وجوه اضافه کرد جمله جمله مضاف نتواند بودن اما این آیة در او
چند وجه گفته‌اند یکی انکه فثم وجه الله صله باشد و این قول کلبی و قتیبی است و جز ایشان وجهی دیگر آن است
که معنی جهة بود و معنی آن بود فثم وجه الله ای جهة قبلته علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه و اضافه قبله
با و اضافه تخصیص باشد کبیت الله و ناقة الله و این قول حسن و مجاهد و قتاده و مقاتل است و گفته‌اند مراد آن است
که فثم رضاء الله که وجه بمعنی رضا آمده است فی قوله الا ابتغاء وجه ربه الأعلی ای ابتغاء رضائه . و قوله و ما
آتیتم من زکوة تریدون وجه الله ان الله واسع علیم . کلبی گفت واسع المغفرة فراخ مغفرة است ابو عبیده گفت
الواسع الغنی معنی آن باشد که واسع العطا گفت بیانش قوله . لینفق ذو سعة من سعته ای غنی من غناه . فرّا گفت
الوسع الجواد بیانه قوله رحمتی وسعت کل شیء . و گفته‌اند واسع عالمی بود که یسع علمه کل شیء بیانش وسع
کرسیه السموات و الأرض یعنی علمه هر چه در آسمان و زمین است در علم او کنجد و علیم بلیغ تر باشد از عالم بعضی
از صالحان گفت در دیری رفتم وقت نماز بود دیرانی را گفتم مرا راه نمای بر جای پاکیزه تا نماز کنم گفت . طهر قلبك
و صل حیث شئت . دل پاك کن و هر جا که خواهی نماز کن

وقالوا اتخذ الله ولداً . آیة در جهودان آمد که گفتند عزیر پسر خداست و در ترسایان که گفتند مسیح پسر
خداست و در مشرکان عرب که گفتند فرشتگان دختران حق تعالی‌اند گفتار ایشان از ایشان حکایت کرد

که ایشان گفتند خدای فرزندی گرفت و ولد لفظ جنس است صالح بود یکیرا و جماعتی را از اینجا گویند فلان
من ولد فلان ، فلان از فرزندان فلان است انکه رد کرد بر ایشان و جواب داد که سبحانه منزّه است او از انکه
فرزند گیرد . بل له ما فی السموات والارض ° بل او راست هر چه در آسمانها و زمین است و آن را که ملك
آسمانها و زمین‌ها او را باشد چه حاجت بود او را بانکه فرزند گیرد چون همه بندهٔ او باشند و در ملك
و ملك او باشند ° کل له قانتون . در معنی کل خلاف کردند در این آیة بعضی گفتند مراد آن است که همهٔ آنان
که شما ایشان را فرزند خواندی از عیسی و عزیر و فرشتگان همه خدای را قانت و مطیعند و این قول مقاتل
و یمان است بعضی دگر گفتند مراد اهل طاعت خدااند یعنی مطیعان خدای قانتند و مطیع و آنان را که
عاصی‌اند و کافراند در شمار نیاورد و گفت بایشان اعتبار نیست و این قول عبدالله عباس است و اختیار فرّا .
بعضی دیگر گفتند مراد جمله بندگان خدااند مؤمن و کافر و مطیع و عاصی انکه در کافر دو طریق گفتند
یکی انکه اگرچه ایشان مطیع و خاضع نه‌اند خدای را سایهٔ ایشان مر خدای را سجده می کند فی قوله .
ولله یسجد من فی السموات والارض طوعاً و کرهاً و ظلالهم بالغدوّ والاصال و قوله یتفیؤ ظلاله عن الیمین
والشمائل سجداً لله . و این قول مجاهد است و در خبر آمد که چون کافر جز خدای را سجده کند سایهٔ او برغم او
خدای را سجده کند و وجه دوم انکه در قیامت مؤمن و کافر خدای را خاضع و خاشع باشند دلیلش
و عنت الوجوه للحیّ القیوّم . در معنی قانت خلاف کرده‌اند مجاهد و عطا و سدّی گفتند قنوت طاعت باشد
و قانت مطیع باشد دلیلش قوله والقانتین والقانتات . عکرمه و یمان و مقاتل گفتند مقرّون با لعبودیة . قانت
آن باشد که به بندگی اقرار دهد ابن کیسان گفت قایمون بالشهادة . ایستاده‌اند بگواهی دادن بخداوندی او
و اصل قنوت قیام باشد بیانش قول رسول علیه السلام چون از او پرسیدند که کدام نماز فاضل‌تر بود گفت .
طول القنوت . گفت هر چه قیامش درازتر باشد و گفته‌اند مصلوّن نماز کنندگان‌اند بیانش . ام من هو
قانت آناء اللیل و گفته‌اند داعون دعا کنندگان بیانش و قوموا لله قانتین . قوله بدیع السموات والارض ای
مبدعهما و منشیهما فعیل بمعنی مفعل آفریدگار آسمانها و زمینهاست بر سبیل ابتدا و ابتداع بی انکه کسی
رسمی زد و مثالی نهاد و بدیء و بدیع یکی باشد و بدأ و بدع و ابتدأ و ابتدع و این از باب ابدال بود چون مدح
و مده ، قوله فاذا قضی امراً . قضی در قرآن بر وجوه است بمعنی خلق آمد فی قوله فقضیهن سبع سموات
فی یومین . و بمعنی امر بود قوله تعالی و قضی ربّك الا تعبدوا الا ایّاه . و بمعنی حکم بود فی قوله تعالی والله
یقضی بالحق . و بمعنی اعلام بود فی قوله و قضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب . و بمعنی گذاردن بود کقضاء الدین
و قضاء الصلوة و منه قوله منهم من قضی نحبه و اما قوله فی قصة موسی علیه السلام فوکزه موسی فقضی علیه .
گفته‌اند معنی آن است که فقتله اگرچه اینجا فایده این میدهد امّا قضا بمعنی قتل نیامده است معنی آن است که
عمر بر او بسر آورد و اصل او در لغة احکام و اتمام بود چنانکه ابوذویب گفت و علیهما مسرودتان قضاهما
داود او صنع السوابغ تبع . و نیز بمعنی ایجاب و الزام بود و این اقسام عند تامل از این دو بیرون نیست . فانما
یقول له کن فیکون . این عبارتی باشد از سرعة وجود و نفی امتناع آن عند ارادت خدای تعالی عزّ و جل آن را بی
تعذر و تعسر نه انکه آنجا قولی باشد یا امری برای انکه قول با معدوم و امر معدوم را در حکمت نیکو نباشد این بر سبیل
تشبیه است یعنی چنانکه یکی از ما چیزی خواهد که بباشد طریق آن است که گوید کن تا بباشد و در حق خدای
تعالی قول و امر بر این تشبیه باشد همچنانکه در حق آسمان و زمین گفت . فقال لها و للارض ائتیا طوعاً

اوکرهاً قالتا اتینا طائعین . اهل اشارة گفتند چنانستی که گفت کار من بخلاف کار تواست چنانکـه من بخلاف
توام تو چون خواهی که تا کاری کنی ترا آلة باید وساز وعدت ووقت ومهلت باید من چون چیزی خواهم پیش
از آن زود که گوینده گوید کن کاف بنون نارسیده هژده هزار عالم آفریده باشم شاعر در این باب میگوید .
﴿ لاتخضعن لمملوك علی طمع ﴾ ﴿ فان ذاك مضر منك بالدین ﴾ ﴿ واسترزق الله ممـا فی خزائـنه
﴾ فان ذلك بین الکاف والنون ﴾ وقال الذین لایعلمون . گفتند آنان کـه ندانـند عبدالله عباس گفت
جهود دانند مجاهد گفت ترسایانند قتاده گفت مشرکان عرب اند . لولا . کلمة تحضیض است المعنی هلا چرا
یکلمنا الله ای عیاناً چرا خدای باما سخن نگوید معاینه بی حجاب که تو رسول اوئی . اوتأتینا آیة . یا آیتی بما
آید یعنی علامتی ودلالتی که دلیل صدق تو کند انکه حق تعالی رد کرد بر ایشان گفت کذلك قال الذین من قبلهم مثل
قولهم . گفت چنین گفتند آنان که پیش اینان بودند از کافران امتان گذشته . تشابهت قلوبهم . دلهاء ایشان باهم
میماند در کفر وقسوة . قدبینا الایات . ما آیات وبینات مفصل ومبین کردیم برای آنان که بیقین دانند ویقین ضد
شك بود یقال ایقن ایقاناً وتیقن تیقناً والاسم الیقین ویقین علمی باشد که پس از شك حاصل آید برای آن خدای
تعالی را متیقن نخوانند حق تعالی چون حکایة اقوال فاسد ایشان بکرد وتحکم وتعنت ایشان باز گفت عقب آن بیان
صحت رسالت رسول کرد علیه السلام فی قوله تعالی . انا ارسلناك بالحق . ما فرستادیم تورا بحق بدرستی وراستی
وحق اینجا صدق است چنانکه فلان محق فی دعواه ای صادق . فلان محق است در دعوی یعنی راست گواست
وشاید مراد بحق قرآن وشرع باشد یعنی ما فرستادیم تورا بکتابی ودینی حق درست مقاتل گفت . ما ارسلنـاك
عبثاً لغیر شی بل بالحق . ما تورا ببازی نفرستادیم بیانش قوله تعالی وما خلقنا السموات والارض وما بینهما الا بالحق
وجای دیگر گفت وما بینهما باطلاً وهو ضد الحق عبدالله عباس گفت بالقرآن دلیلش قوله بل کذبوا بالحق لما جاءهم
یعنی بالقرآن ابن کیسان گفت بالاسلام دلیلش . قوله وقل جاء الحق وزهق البـاطل . قوله بشیراً . ای مبشراً
فعیل باشد بمعنی مفعل یعنی بشارت دهنده اولیاء او ودوستان مرا بثواب دایم وبشارت چیزی باشد متضمن سرور
که اثر آن بر بشره پیدا شود وحقیقة او در خیر باشد ودر شر وعذاب بر مجاز بود برای عرف را من نحو قوله فبشرهم
بعذاب الیم . ونذیراً . ای منذراً فعیل باشد بمعنی مفعل ترساننده دشمنان مرا بعقاب ونصب هر دو بر حال بود
از مفعول . ولاتسئل عن اصحاب الجحیم . عبدالله عباس گفت سبب نزول این آیة آن بود کـه یك روز رسول
علیه السلام گفت . لیت شعری ما فعل الله بالکفار الذین ماتوا . کاشکی تا من دانستمی که خدای تعالی بان کافران
گذشته چه کرد خدای تعالی این آیه فرستاد ، مقاتل گفت سبب نزول آن بود کـه رسول علیه السلام گفت .
لو انزل الله بأسه بالیهود لامنوا . اگر عذاب فرستادی جهودان را ایمان آوردندی این آیت آمد نافع ویعقوب
وشیبه واعرج بجزم خوانند . ولاتسئل . علی النهی مپرس وباقی قراء برفع خوانند علی النفی من بناء مالم یسم فاعله
تورا نپرسند وعبدالله مسعود ولن تسئل خواند تورا نخواهند پرسیدن عن اصحاب الجحیم ، از اهل دوزخ وجحیم
فعیل باشد بمعنی مفعول من حجمة النار وحجمها ای معظمها وحجمت النار آتش برافروختم وجحیم بکثرة
استعمال چو اسمی علم شده است دوزخ را وبعضی مفسران گفتند جحیم از جملهٔ نامهای درکات است چون لظی
وسقر وهاویة نعوذ بالله منها . ولن ترضی عنك الیهود ولا النصاری . عبدالله عباس گفت سبب نزول آیه آن بود
که جهودان مدینه وترسایان نجران امید داشتند که رسول علیه السلام موافقة ایشان کند در قبله چون خدای
تعالی قبله بگردانید وفرمود که روی بکعبه کن آیس شدند وآن اظهار مودتی کـه میکردند نیز نکردند خدای تعالی

این آیه فرستاد . بعضی دیگر مفسران گفتند سبب نزول آیه آن بود که جماعتی از جهودان بنزدیك رسول علیه السلام
میامدند ومیگفتند ای محمد اگر باما هدنه وصلحی کنید وباما بسازید ما بتو ایمان آوریم رسول علیه السلام حرصاً
علی ایمـانهم بایشـان مدارا ومواسـات میکـرد خـدای تعـالی این آیه را فرستـاد ومعنی انکـه
اگر بسیـار مساعـده بکنی بایشـان از تو راضی نشوند تا متـابعت ملت ودین ایشان نکنی .
ابو العینا بحاضر جوابی معروف بود یك روز بنزدیك متوکل اورا گفت چگوئی در ابن مکرم وعباس بن رستم
گفت ، هم الخمر والمیسر واثمهما اکبر من نفعهما . گفت شنیدم که بایشان دوستی میکنی گفت . اتبعت الضلالة
بالهدی والعذاب بالمغفرة . گفت سعید بن عبدالملك بر تو میخندد گفت . ان الذین اجرموا کانوا من الذین آمنوا
یضحکون . گفت ابراهیم بن النوح النصرانی بر تو خشم میگیرد گفت . ولن ترضی عنك الیهود ولا النصاری حتی
تتبع ملتهم . گفت پیش از انکه تو آمدی حدیث تو میرفت همهٔ حاضران غیبت تو میکردند وسخن تو میگفتند مگر من
گفت . اذا رضیت عنی کرام عشیرتی . فلا زال غضباناً علی لئامها . زجاج گفت ملة مشتق است از مله ومله
خاکستر گرم بود که خمیر در میان آن کنند تا پخته شود تا بحد آن رسد که بتوان خوردن همچنانکه ملة بتدریج کار
خداوندش با نجا میرساند که بدنیا منقطع شود وباخرت از عذاب خلاص یابد واشتقاق هر دو روا بود که از ملل وملال
بود برای انکه بر هر دو صبر باید کردن وصبر ملال آرد قل ان هدی الله هو الهدی . هدی اول دین است یعنی دین الله
وهو الاسلام دین خداست که اسلام است هو الهدی راه حق وراه راست که طریق نجاة باشد متابعت رای ودین یهود
ونصاری نباید کردن ومتابعت دین خدای باید کردن که مسلمانی است که ره نجات آن است . ولئن اتبعت . خطاب
با رسول است علیه السلام ومراد امت گفت واگر چنانکه متابعت رأی وهوا ومراد ایشان کنی پس از انکه علم بتو آمد
از نبوة وقرآن وادله وبیان ودین اسلام . مالك من الله من ولی ولا نصیر . پس کسی نباشد که تورا باپناه گیرد
از خدای تعالی ویاور ویار تو باشد ومن اول تعلق دارد بمحذوف تقدیر چنین است مالك من ولی ولا نصیر یحمیك
ویمنعك من الله ومثله قول الشاعر . ان لکل امرء من جاره جار . ای مجیر یجیره ویحمیه من جاره السوء ومن دوم
زیادت است برای تأکید نفی آورد (قوله)

اَلَّذِینَ اٰتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ یَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ اُولٰئِكَ یُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ یَکْفُرْ بِهِ فَاُولٰئِكَ هُمُ
انانکه ما دادیم ایشانرا کتاب میخوانند آنرا حق خواندنش ایشان ایمان دارند بان هرکه کفر آرد بان ایشان

اَلْخَاسِرُونَ * یَابَنِی اِسْرَآئِیلَ اذْکُرُوا نِعْمَتِیَ الَّتِی اَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ وَاَنِّی فَضَّلْتُکُمْ عَلَی الْعَالَمِینَ
زیان کارانند ای پسران یعقوب یاد کنید نعمت من انکه کردم بر شما وانکه فضل دادم شمارا برجهانیان

وَاتَّقُوا یَوْمًا لَا تَجْزِی نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَیْئًا وَلَا یُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ یُنْصَرُونَ
بترسی از روزی که کفایت نکند کسی از کسی چیزی ونپذیرد ازاو فرادی وسود ندارد اورا شفاعتی ونه ایشانرا یاری دهند

وَاِذِ ابْتَلٰی اِبْرَاهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِمَاتٍ فَاَتَمَّهُنَّ قَالَ اِنِّی جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّیَّتِی قَالَ لَا
چون بیازمود ابراهیم را خدای او سخنهای پس تمام کرد انهارا که گفت من خواهم کردن تورا برای مردمان امام گفت از فرزندان من گفت

یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ (*)
نرسد عهد ووصایة من بستم کاران

این چهار آیت است . مفسران خلاف کردند در آن که آنانند که خدای کتاب بایشان داد وایشان آن کتاب خواندند
حق خواندن عبدالله عباس گفت مراد اهل سفینه اند که با جعفر ابو طالب آمدند وایشان چهل مرد بودند سی ودو

از آن حبشه وهشت از جملهٔ راهبان شام که یکی از ایشان بحیرا بود ضحاك گفت مراد مؤمنان جهودانند یعنی آنان
از جهودان که برسول علیه السلام ایمان آوردند از عبدالله سلام وسعید بن عمر وو تمام بن یهودا واسد واسید پسران کعب
وعبدالله صوریا وقتاده وعکرمه گفتند مراد اصحاب رسولند وبعضی دیگر گفتند مراد جملهٔ مؤمنانند
وبر قول اول مراد بکتاب انجیل باشد وبر قول دوم مراد بکتاب توریة باشد وبر قول سه ام وچهارم مراد قرآن
باشد. یتلونه حق تلاوته. بعضی مفسران گفتند مراد بحق آن است که ایشان آنچه میخوانند بترتیل خوانند باخضوع
وخشوع وصفای اعتقاد چنانکه حق تعالی گفت. الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم الایة . کلبی گفت مراد آن است .
یصفونه حق صفته . فلا یکتمون منه شیئاً . یعنی در این کتاب ها که میخوانند وصفت ونعت محمد صلی الله علیه وآله
چنانکه هست میگویند وهیچ پنهان نمی کنند . عبدالله مسعود گفت . یحلون حلاله ویحرمون حرامه کما انزل
فلا یحرفونه . حلالش حلال میدارند وحرامش حرام میدارند هیچ نبگردانند از انکه هست . حسن گفت بر
محکمش کار کنند وبمتشابهش ایمان دارند علم آن رها کنند تا انکس گوید که داند مجاهد گفت. یتبعونه حق اتباعه. متابعت
او کنند حق متابعت او . اولئك یومنون به . ایشان آنانند که بان ایمان دارند یعنی ایمان حقیقی آن باشد که با او تلاوتی
براین جمله باشد چنانکه در عقب آن آیت گفت . اولئك هم المؤمنون حقاً ومن یکفر به . وهر که بان کفر آورد .
فاولئك هم الخاسرون . ایشانند که زیان کارانند برای انکه هر کس که حظ خود از ثواب آخرت بعاجل دنیا بدل کند
وبکتاب ورسول خدا کافر شود این بازرگانی بود بازیان وخداوندش زیان کار بود. قوله یابنی اسرائیل اذکروا نعمتی
التی انعمت علیکم تا بسر دو آیة الی قوله ولاهم ینصرون . مکرر است مثل این هر دو آیة از پیش برفت وآنچه تفسیر
وشرح آن است گفته شد وجهی نبود اعادهٔ آن واجز که سخن باید گفتن بر سؤال سائل اگر گوید چرا خدای جل
جلاله تکرار کرد این دو آیه را بانکه یکبار در این سوره بگفت باتفاق لفظ ومعنی این نه چون لغوی باشد جواب آن است
که گوئیم اما آیه اول متضمن است ذکر نعمت های خدای که بر بنی اسرائیل کرد وآیت خطاب جهودان وترسایان
عهد رسول است حق تعالی نعمتهای که بایشان وباپدران ایشان کرد یاد ایشان داد تا در شکر او بیفزایند وکفران
نکنند واما آیت دوم متضمن است ذکر وعید را وترسانیدن از روز قیامت وانکه ان روزی باشد که کس از کس غنا نکند
وقبول نباشد وشفاعت شافع در حق کفار نافع نباشد واین هر دو آن است که بتذکر این مکلف بصلاح نزدیك شود
واز فساد دور شود وانکه این صورت دارد تکرار او وتذکار او مکلفان را الطف باشد پس وجه حسن تکرار این باشد .
وجهی دیگر انکه روا بود که مخاطب باین آیة جماعتی دیگر باشند چه معلوم است که این هر دو آیه در دو موضع از این سورة
بیك وقت فرو نیامد پس چون مخاطب مختلف شود تکرار نکو بود تا مخاطب بداند که او مخصوص است در این وقت باین
خطاب باداء واجبات از شکر نعمت وجزان واجتناب مقبحات از کفران نعمت وجزاء آن نزدیك شود واین نیز وجهی
باشد در حسن تکرار. ووجهی دیگر انکه درست شده است که الفاظ باعیانها الطف ومصلحت بان متعلق است مثلاً
چنانکه خدایتعالی گفت. الم ذلك الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین. اگر بدل آن گفتی هذا القرآن لا شك فیه بیان ودلالة
للمؤمنین . بمعنی همان بودی ولیکن بامراعات فصاحت در اعیان این الفاظ اصلاحی شناخت از لطف با مکلفان که در ذکر
الفاظ آن لطف نبود واین جمله منبهست بر انکه در قرآن هر جا لفظی هست بجای او دیگری نشاید آوردن در باب مصلحت
پس جواب سه ام ازین سؤال این باشد که حق تعالی آنچه در تکرار الفاظ شناخت از لطف با مکلفان در اقتصار بر یکبار
نشناخت برای آن تکرار کرد والله اعلم بمراده. قوله واذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات. در شاذ ابو الشعثاء جابر بن برید خواند
. واذ ابتلی ابراهیم ربهُ بکلمات. برفع ابراهیم ونصب ربهّ بر انکه ابراهیم فاعل باشد ونام خدا مفعول باشد وبراین

قرائة معنی ابتلی دعا وسؤال باشد یعنی ابراهیم علیه السلام خدای را امتحان کرد بانکه او را بخواند ودعا کرد بکلمات
ای بدعوات بدعاهای . فاتمهن ای اجابهن . خدای تعالی تمام کرد آن را یعنی اجابت کرد او را بان دعاها وقرائة
جمله قراء برعکس این است بنصب ابراهیم ورفع ربه چنانکه فاعل خدای تعالی باشد جل جلاله ومفعول ابراهیم
ومعنی ابتلی امتحان واختبار وآزمایش بود وحقیقة این بر خدای تعالی روا نباشد بر کسی روا بود که چیزی
نداند تا بداند ولیکن چون تکلیف صورت امتحان دارد حق تعالی او را امتحان وابتلا خواند ومراد بابتلا
در این آیة امر است یعنی امره بکلمات . ودر ابراهیم چهار لغت است ابراهام بدو الف از میان راوها ابرهام
بی الف میان را وها واثبات الف از میان ها ومیم واین قرائة عبدالله عباس وزبیر است در شاذ وابوبکر خواند
ابراهم باثبات الف وزوال یا وزید بن عمرو گوید . عذت بما عاذ به ابراهم . اذقال وجهی لك عان راغم
. وابن عامر خواند ابراهام بدو الف وباقی قراء خوانند ابراهیم بالف ویا وهو ابراهیم بن تارخ بن ناخور بن ساروغ بن
ارغو بن عابر وهو هود النبی علیه السلام بن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح. واهل سیر خلاف کرده اند در مسکن ابراهیم
بهری گفتند بشورة بود از زمین اهواز وگفته اند بابل بود وگفته اند کوثی وگفته اند کسکر
وگفته اند نجران بود ولیکن پدرش بزمین بابل بود آورد او را وآن زمین نمرود کنعان بود وعلما خلاف
کرده اند در کلمات بعضی گفتند کلماتی بود که خدای تعالی او را فرمود گفتن بر سبیل تسبیح وتهلیل در اوقات
عبادت . ازمعاذ روایت کردند که رسول علیه السلام یك روز صحابه را گفت شما دانی که خدای تعالی چرا
ابراهیم را خلیل خود گرفت گفتند نه یا رسول الله گفت برای انکه او هر بامداد وشبانگاه گفتی . سبحان
الله حین تمسون وحین تصبحون . سدی وسعید جبیر گفتند کلمات آن بود که بنای خانه میکرد میگفت
. سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم . چون تمام بکرد
گفت . ربنا تقبل منا انك انت السمیع العلیم الی قوله انك انت العزیز الحکیم . عبدالرحمن بن زید گفت
کلمات این بود که او را گفت بگو . لا اله الا الله وحده لاشریك له له الملك وله الحمد یحیی ویمیت وهو حی
لایموت بیده الخیر وهو علی کل شیٔ قدیر ولاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم سبحان الله حین تمسون وحین
تصبحون . وآنان که گفتند که از جنس افعال بود خلاف کردند عبدالله عباس گفت بروایت ابوصالح ازاو
که آن ده سنت بود پنج در سر وپنج در تن اما پنج که در سر است مضمضه واستنشاق ومسواك کردن وسبله پیراستن
وفرق سر را مورات گیتی را که همه سر موی دارد . وآن پنج که در تن است استنجاست بسنگ بعد از آن باب
وختنه کردن است وناخن گرفتن است وموی بغل پاك کردن است وموی زهار پاك کردن است . روایتی دیگر
ازعبدالله عباس آن است که آن کلمات سی خصلت است که خدای تعالی در سه آیت برسول ما فرستاده است ده
در سورة الاحزاب ان المسلمین والمسلمات تا باخر آیه وده در سورة التوبه فی قوله تعالی التائبون العابدون تا
باخر آیت وده در سورة المؤمنین فی قوله قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلوتهم خاشعون الی قوله اولئك
هم الوارثون قتاده وربیع گفتند مناسك حج است از طواف ونماز وسعی میان صفا ومروه وذبح وحلق
ووقوف بعرفات وبمشعر حسن بصری گفت کلمات آن است که او را ابتلا کرد بماه وآفتاب وستاره ودر بدایه
حال که او را نظر فرمود تا بداند است که ایشان همه محدث ومخلوقند وصلاحیت الهیت ندارند واستحقاق عبادت
وباتش امتحان کرد وبختان او بر همه صبر کرد یمان گفت محاجت او بود باقوم ومجادلهٔ قوم با او فی قوله . و
حاجه قومه قال اتحاجونی فی الله وقد هدان . ابوروق گفت آن است کز وحکایت کرد . فانهم عدو لی الا

رب العالمين الذی خلقنی فهو يهدين الی قوله الامن اتی الله بقلب سليم . بعضی ديگر گفتند آن است كه اورا
امتحان كرد بچيزها درنفس وفرزند ومال ودل مال بمهمان دادو فرزند بقربان دادو تن بنيران دادو دل بخدای
رحمان داد لاجرم چون ازهمه مجردشد حق تعالی اورا بخليل خود گرفت بعضی ديگر گفتند شرايع اسلام بود
از گفتن لااله الاالله ونماز وروزه وزكوة وحج وجهاد مجاهد گفت كلمات هم اين است كه درآيه هست
من قوله تعالی . انی جاعلك للناس اماماً . تا باخر آيه گفت من تورا امام مردمان خواهم كردن واين قول
ازهمه قريب تراست برای انكه هم درآيت است وسخن منقطع نيست وسياقة آيت براو دليل ميكند اگر گويند
چگونه گفت پيغامبر راكه تورا امام خواهم كردن ودرجهٔ پيغمبران بيش ازامامت است وچون پيغمبر باشد خود
امام باشد جواب گوئيم معنی امامت درحق پيغامبر امر بجهاد باشد كه همه پيغامبران امام نباشند ازپيغامبران
امام آن باشد كه مأمور باشد بجهاد حق تعالی گفت من تورا باداء رسالت جهاد خواهم فرمود . فاتمهنّ . تمام كرد
آن را قتاده گفت اداهنّ اداكرد آن را ربيع گفت وفی بهن وفا كرد بان ضحاك گفت قام بهن قيام كرد بان واين
قول متقارب المعنی است وسياقة آيت بان می ماند كه حق تعالی خليل خود را امتحان كرد بكلماتيكه اقوال دراو
مختلف است چنانكه ديدی چون تمام كرد امامت برسری خلعت قيام بان وتمام آن ساخت گفت چون برسری
ازتكليف پيغامبری تورا امتحان كردم وفا كردی تورا بجزاء آن برسری ازتكليف پيغامبری امامت دهم تا
پيغامبری امام باشی قال انی جاعلك للناس اماماً گفت من تورا امام مردمان خواهم كردن او آرزو ميكرد
وحاجتی خواست لابد بايد تامشروط باشد وشرط درضمن كلام وضمير گوينده باشد ازتقدير اين جمله كه ومن
ذريتی ان كانوا صالحين لذلك بارخدايا ازفرزندان من بعضی را امام كن اگر صلاحيت دارند برای انكه نشايد
كه ابراهيم براطلاق دعا كند كه ايمن نباشد كه رد كند اورا خصوصاً بمحضر قومی كه بس مؤدی بود بانفرت
ازاو وامام فعال باشد بمعنی مفعول كالكتاب بمعنی مكتوب والحساب بمعنی المحسوب يعنی مقتدای امت بود واصل
اومن امّه اذا قصده باشد وذريه را وزن فعليه باشد من ذرء الله الخلق ای خلقهم وقول انكس كه گفت اشتقاق
اواز ذرّ است درست نيست ودرشاذ خوانده اند . لاينال عهدی الظالمون . چنانكه ظالم فاعل باشد وعهد
مفعول برای انكه نال واصاب وتلقی وادرك افعالی است كه ازهردو طرف كه اسناد كنی يعنی طرفی الفاعل
والمفعول معنی دراو يكی باشد نه بينی كه اگر گوئی نلت كذا ونالنی كذا معنی يكی باشد وكذلك اصابنی كذا واصبت
كذا وتلقانی فلان وتلقيته وازاينجاست قرائة انكس كه خواند فتلقی آدم من ربه كلمات بنصب آدم ورفع كلمات
واين فعلی چند مخصوصند باين حكم دون ساير افعال درعهد خلاف كردند ابوعلی گفت نبوة است واين قول
سدّی است وبعضی ديگر گفتند ميثاق است يعنی عهدی كه ظالمی كند تو بر ظلم وفا مكن ومجاهد گفت مراد بعهد
امامت است واين قول صادق وباقر است عليهما السلام وقرينهٔ آيت دليل صحة اين ميكند برای انكه ابراهيم عليه السلام
برای ذريه امامت خواست خدای تعالی نفی عهد كرد لابد بايد كه معنی عهد امامت بود تا كلام ملايم بودو الا
جواب بروفق سئوال نبود وباكلام حكيم نماند چواورا ازامامت پرسند ازنبوت باميثاق جواب دهد ودر
آيه دليل است برانكه امامت بخدای تعالی تعلق دارد چون نبوت لقوله . انی جاعلك للناس اماماً . ای عجب
كه ابراهيم باآن پايه ومنزلت او وپيغامبری وخلت وانكه از پيغامبرما گذشته خدای را ازاو پيغامبر بهتر نبود تا
خدايش امام نكرد امام نشد ابراهيم اين پايه ازخود نيافت تو ازكسی چون يابی كه فرود توباشد بمرتبهٔ ديگر
درآيه دليل است برانكه امام معصوم می بايد ووجه دلالة انكه ابراهيم عليه السلام اين منزلت برای بعضی فرزندان

خود تمنا كرد خدای تعالی بازنمود كه امامت عهد من است وعهد من بظالمان نرسد پس چون حق تعالی نفی
امامت كرد ازانكس كه خدای تعالی اورا ظالم داند برعموم ظالم نفس خود وظالم غير وانكس كه برجمله اين هردو
ظلم ازاو منفی باشد معصوم باشد ونيز درآيه دليل است برانكه درجهٔ امامت ازدرجهٔ پيغامبری جداست برای
انكه خدای تعالی ابراهيم را باانكه پيغامبر بود تاامامتش نداد امام نشد پس بايد كه اين درجهٔ باشد جز درجهٔ
پيغامبری . قوله تعالی

وَاِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَاَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ اِبْرٰهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا اِلٰى اِبْرٰهِيمَ وَ
چون كرديم خانه را بازگشتن مردمان وامينی بگيريد ازجای ابراهيم نمازگاهی وعهد كرديم با ابراهيم و

اِسْمٰعِيلَ اَنْ طَهِّرَا بَيْتِیَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ * وَاِذْ قَالَ اِبْرٰهِيمُ رَبِّ
اسمعيل كه پاك بكنی خانهٔ من برای طواف كنان ومقيمان وركوع كنان وسجده كنان چون گفت ابراهيم بارخدايا

اجْعَلْ هٰذَا بَلَدًا اٰمِنًا وَارْزُقْ اَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ اٰمَنَ مِنْهُمْ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ
كن اين شهر را شهری ايمن وروزی كن اهلش را ازميوه هائی كه ايمان آرد از ايشان بخدای وروز بازپسين گفت وهركه كافر شود

فَاُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ اَضْطَرُّهُ اِلٰى عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ * وَاِذْ يَرْفَعُ اِبْرٰهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ
برخوردار كنم اورا اندكی وپس ملجأ كنم اورا عذاب دوزخ وبد بازگشتن گاه است چون برداشت ابراهيم قاعده ها ازخانه

وَاِسْمٰعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ * رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا
واسمعيل بارخداوندا بپذير ازما كه تو شنوا ودانائی بارخدايا حكم كنی مارا مسلمان گردن نهاده تورا وازفرزندان ما

اُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَاَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا اِنَّكَ اَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ * رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ
جماعتی مسلمانان گردن تورا نهادن باز نمای مارا اركان حج وتو بپذير برما كه تو توبه پذيرندهٔ بخشاينده بارخدايا بفرست برايشان

رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ اٰيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ اِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * وَ
پيغامبری ازايشان كه خواند برايشان آيات تو وبياموزد ايشان را كتاب وسخن درست وپاكيزه كند ايشانرا كه تو غالب ومحكم كاری

مَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ اِبْرٰهِيمَ اِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ فِی الدُّنْيَا وَاِنَّهُ فِی الْاٰخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ
كه باشد ناخواست دين ابراهيم را مگر انكه نشناسد خود را بدرستی ما برگزيديم اورا دردنيا واو درآخرت ازجملهٔ صالحان باشد

قوله تعالی واذ جعلنا البيت . خلاف نيست درانكه بيت درايه خانهٔ كعبه است مثابةً ای مرجعاً والمثابة والمثاب واحد
كالمقامة والمقام واصل او من ثاب اذا رجع باشد . عبدالله عباس گفت معاذاً وملجأ پناه گاهی كه باو گريزند :
مجاهد گفت وسعيد جبير وضحاك گفتند باو آيند ازهرجانبی وحج او كنند وملال نيايد ايشان را تاكس
نباشد كه ازانجا بازگردد والاتمنا كند كه دگرباره بانجا شود قتاده گفت مجمعاً وامناً يعنی مأمناً امن گاه تاهركه
انجا باشد ايمن بود چنانكه گفت ومن دخله كان آمناً . وهركس كه بيرون حرم جنايتی كند يا خونی ريزد ودرحرم
گريزد تادرحرم باشد اورا نرنجانند وقصاص نكنند وحد نزنند تاانجا باشد جز آن است كه بااو مبايعت ومشاراة
نكنند وطعام وشراب براو تنگ دارند تابضرورة ازحرم بيرون آيد وانگاه حد براو برانند وبجنايه اورا
مؤاخذة كنند واگر اين گناه درحرم كند هم درحرم حد براو برانند لانها كه حرمة الحرم . برای انكه او حرمة
حرم نگاه نداشت . واتخذوا . شيبه ونافع وابن عامر برخبر خوانند واتخذوا بفتح خا وباقی قراء بكسر خا
خوانند برامر بگيريد ازمقام ابراهيم نمازگاهی وبرقرائة اول بگرفتند ازمقام ابراهيم نمازگاهی درخبر
ميايد كه يكروز رسول صلی الله عليه وآله بمقام ابراهيم بگذشت بايكی ازجملهٔ صحابه آن صحابی گفت يارسول الله اين

نه‌مقام پدر تواست ابراهیم گفت بلی گفت چرا در نماز روی باا و نکنی گفت خدای تعالی نفرمود مرا او وی خبر
گوید که این روز بشب نیامد تا آیه امد که واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی . و پیغامبر علیه السلام از بیت المقدس روی
با کعبه کرد خلاف کردند در مقام ابراهیم نخعی گفت جمله حرم مقام ابراهیم است یمان گفت جمله مسجد مقام
ابراهیم است قتاده و مقاتل و سدی گفتند مقام ابراهیم انجاست که امروز نماز میکنند یعنی دو رکعت طواف
که از پس طواف باید کردن بمقام ابراهیم و اینجا معروف است بمقام ابراهیم و بعضی دیگر گفتند مقام آن سنگ
است که ابراهیم پای بر او نهاد اثر پایش در انجا بماند چون بزیارت اسمعیل شده بود و قصه او آن است که چون
خدای تعالی ابراهیم را فرمود که هاجر را و اسمعیل را از پیش ساره ببر که او را رشکی می بود ابراهیم گفت
بار خدایا ایشان را کجا برم حق تعالی گفت انجا که جبرئیل تو را راه نماید ابراهیم برخاست و ایشان را برگرفت و
میاورد و جبرئیل علیه السلام در پیش او میرفت هر کجا شهری آبادان و بقعهٔ خوش و آبی روان و گیاهی بود میگفت
اینان را اینجا فرود آرم جبرئیل گفتی نه فرمان نیست تا برسید انجا که امروز بیت الحرام است بزمین حرم و انجا
نه آبی بود و نه گیاهی و نه انیسی جبرئیل گفت اینجا فرود آر اینان را که خدای تعالی چنین می فرماید و تو برگرد
گفت ای جبرئیل این چه جای است گفت این حرم است و خدای تعالی را اینجا خانه بود محرّم او ایشان را اینجا نهاد
و برگردید و ایشان را تنها رها کرد هاجر را و اسمعیل را طفلی و عورتی را بخدای تسلیم کرد ایشان را چنانکه خدای تعالی
از او حکایت میکند . ربنا انی اسکنت من ذریتی بواد غیر ذی زرع عند بیتك المحرم . و این قصه بتمامی بیاید در
این آیة انشاءالله چون مدتی بر آمد و اسمعیل بزرگ شد و هاجر فرمان یافت و جرهمیان اینجا فرود آمدند و اسمعیل
از ایشان زنی خواست و با خانه برد ابراهیم علیه السلام از ساره دستوری خواست تا بیاید و اسمعیل را ببیند
ساره گفت رواست برو بشرط انکه از اسب فرو نیائی و او ندانست که هاجر مانده نیست ابراهیم با او شرط کرد
و بیامد چون بیامد جائی دید بمردم آبادان و قبیلهٔ بزرگ فرود آمده اسمعیل را خواست او حاضر نبود بصید
رفته بود بیرون حرم زن اسمعیل بیرون آمد از خیمه و گفت تو را چه میباید گفت اسمعیل را میخواهم گفت
حاضر نیست گفت هیچ طعامی و شرابی هست گفت نه ابراهیم علیه السلام گفت اسمعیل چون باز آید بگوی
که پیری تو را سلام میکند بر این نشان و میگوید آستان در بگردان که موافق نیست و برفت چون اسمعیل باز آمد
علیه السلام بوی ابراهیم شنید گفت ای زن کسی غریب اینجا حاضر بود گفت بلی پیری بر این نشان و بر این صفت
کالمستخفة بشانه چون کسی که استخفاف کند گفت چه گفت گفت تو را سلام کرد و گفت اسمعیل را
بگو تا آستانهٔ در بگرداند که نیك نیست گفت طعام و شراب نخواست گفت خواست من ندادم گفت برخیز که
طلاقت دادم و برو و زنی دیگر کرد مدتی دیگر بر آمد دگرباره ابراهیم علیه السلام دستوری خواست از ساره
دستوری دادش هم برین شرط ابراهیم بیامد اتفاق چنان افتاد که اسمعیل حاضر نبود چون بدر خیمه رسید زن بیرون
دوید و گفت ای جوانمرد فرود آی که اسمعیل بصیداست هم این ساعة آید تو بیاسای تا آمدن او ابراهیم
گفت فرو نتوانم آمدن ولیکن پیش تو هیچ طعامی و شرابی هست گفت بلی و بدوید و برای او گوشت آورد
و شیر آورد ابراهیم علیه السلام بر پشت اسب از آن بخورد و دعا کرد ایشان را ببر که در خبر میاید که اگر آن زن
پیش ابراهیم نان آوردی یا خرما و ابراهیم بر آن دعا کردی در همهٔ زمین جای نبودی که گندم و خرما بیشتر
بودی از انکه بمکه ولیکن دعا بر گوشت و شیر کرد چندانی گوشت و شیر که بمکه باشد هیچ جا نباشد انگه آن زن
گفت یا پیر بیر که فرود آی تا سرت بشویم که گردناك شده است از گرد راه گفت فرود نیایم ولیکن سنگی بیار تا من یکپای

بر انجا نهم و یك پای در رکاب نگه دارم برفت و سنگی بزرگ بیاورد و در زیر پای ابراهیم نهاد ابراهیم علیه السلام یکپای
بر آن سنگ نهاد تا او یك جانب سرش بشست اثر پای ابراهیم در آن سنگ بماند پای دیگر بر سنگ نهاد تا او دگر
جانب بشست اثر پایش در آن سنگ ظاهر شد انگه بر نشست و او را گفت چون شوهرت باز آید بگوی که آن پیر تو را
سلام میکند و میگوید عتبهٔ در سخت صالح است مگردان و برفت چون اسمعیل باز آمد پدر را اندید گفت کسی
اینجا بود گفت بلی پیری چنین بدین صفت نکو روی خوش بوی و خوش خوی و ثنا گفت گفت چه کردی گفت
مهمان داری کردم او را و سرش بشستم و بسیار لابه کردم فرود نیامد گفت چه پیغام داد گفت تو را سلام
میکند و میگوید عتبهٔ در نگاه دار که مستقیم است و بدل مکن گفت دانی تا او که بود او پدر من است ابراهیم
خلیل خدای تعالی عزّ وجل پس مقام ابراهیم این سنگ است . انس مالك روایت میکند که من دیدم
اثر انگشتان و پاشنه در آن اکنون از بسکه مردم دست در مالیدند اثر روشن نمانده ، عبدالله بن عمر روایت کند
که رکن و مقام دو یاقوت بود از یاقوتهای بهشت خدای عزّ وجل بزمین فرستاد و روشنائی ایشان بستد و
اگر همچنان روشن بودندی هرگز درد نیا شب نبودی از نور و فروغ ایشان و همهٔ زمین بنور ایشان منور بودی
قوله و عهدنا الی ابراهیم و اسمعیل . ما عهد کردیم با ابراهیم و اسمعیل گفتند معنی آن است که ما فرمودیم و وصیت
کردیم ایشان را . ان طهرا بیتی . که خانهٔ من پاك کنید بعضی دیگر از مفسران گفتند معنی آن است که خانهٔ مرا بر
طهارت بنا کنید یعنی بر توحید سعید جبیر و عبید عمر و عطا و مقاتل گفتند مراد آن است که خانهٔ مرا از بتان
پاك کنید یمان گفت معنی آن است که در او بخور سوزی و خلوق در او مالی و خوش بوی کنید . للطائفین .
برای آنان که طواف کنند و از آفاق و اقطار جهان آنجا آیند . والعاکفین . برای آنان که آنجا مقیم و مجاور
باشند و ساکنان حرم باشند و عکوف و اعتکاف روی بکاری نهادن و بر آن مقام کردن است و رکع جمع راکع
باشد و سجود جمع ساجد بود چنانکه شاهد و جمعه شهد و شهود و این در بناء جمع فاعل بود و او را جموع بسیار
بود عطا گفت چون طواف کند از طایفان باشد و چون بنشیند از عاکفان باشد و چون نماز کند من الرکع
السجود باشد و عطا روایت کند از عبدالله عباس از رسول صلی الله علیه و آله که گفت خدای تعالی عزّ وجل
در شبانه روزی صد و بیست رحمت بخانهٔ کعبه فرستد شصت طواف کنان را باشد و چهل نماز کنان را و بیست نظاره
گیان را که در خبر است که . النظر الی الکعبة عبادة . در خانهٔ کعبه نگریستن عبادت است و سعید بن المسیب گوید
که هر که در خانه نگرد ایماناً واحتساباً وتصدیقاً خرج من ذنوبه کیوم ولدته امهٌ . یعنی از سر ایمان و احتساب
و تصدیق از گناه بیرون آید و همچنان بود که آن ساعت که از مادر زاده . از عبدالله عباس پرسیدند که طواف اولیتر باشد
در گرد خانه یا نماز او گفت اما غربا را طواف و اما مقیمان و مجاوران را نماز و عطا بن کثیر روایت میکند که رسول
علیه السلام گفت المقام بمکة سعادة والخروج منها شقاوة . مقام کردن بمکه سعادت است و از مکه بیرون آمدن
شقاوت است و مقاتل گفت هر که مجاورت کند بمکه یا بمدینه و نه از اهل این شهرها باشد برای مزد و احتساب
فردای قیامت در شفاعت رسول بود صلی الله علیه و آله . و عبدالله عباس روایت کند از رسول علیه السلام که او
گفت هر که ماه رمضان بمکه در آید و چندانکه تواند مقام کند حق تعالی چندان ثوابش دهد انکس را که صد
هزار ماه رمضان روزه داشته باشد نه بمکه و بهر روزی که روزه دارد آن چنان بود که برده‌ٔ آزاد کرده باشد و بهر
شبی همچنین و بهر روزی و شبی اسبی در سبیل خدای بازبسته و رسول علیه السلام اهل حرم را اهل الله خواند
انگه اسید بن عتاب را بعامل مکه کرد گفت تو را بعامل کردم در شهری که در آنجا اهل خدااند و در اخبار ما

چنین آمده است که مجاورة بمکه مکروه است و بمدینهٔ رسول علیه السلام مستحب . مردی بود اورا حسین بن
عکك گفتندی مردی مالدار بود بمکه رفت و مجاور بنشست و پشت برخان و مال و املاك و اسباب کرد و سالها بماند
آنجا سالی همشهریان او بحج بودند اورا گفتند تورا هیچ آرزو نمی آید تا باسر املاك و اسباب خود آئی آهی بزد
و گفت چه امید باز آمدن است بادنیا گشته را که او رارمقی مانده بود انگه این بیت برخواند ﴿ حسب المحب
من الحبیب بعلمه ﴾ ﴿ ان المحب ببابه مطروح ﴾ گفت عاشق را همان بس که معشوقش بداند که او بر در
سرای او کشته افکنده است . امافضل نماز در مسجد الحرام رسول الله صلی الله علیه و آله گفت نمازی در مسجد من
برابر هزار نماز باشد در مسجدهای دیگر مگر مسجد الحرام که نمازی در او چنان باشد که صد نماز در مسجد من
و اذقال ابراهیم رب اجعل هذا بلداً آمناً . یاد کن ای محمد چون گفت ابراهیم که بارخدا یا این شهر مکه را شهری
ایمن گردان و این دعا را برای آن کرد که خدای تعالی اعلام کرده بود اورا که این شهر مکه شهری باشد که مقصد
خلقان و بندگان خواهد بودن برای ادای مناسك حج و عمره و اعتکاف و عباداتی که مختص است بدآنجا
تادراعی قوی باشد بحضور آن جایگاه و نفسهای ساکن بمقام و مجاورت در او و دگر انکه اهل و فرزند خود را
آنجارها کرده بود و آنجا انیسی نبود و جای خوف بود گفت این جایگاه شهری ایمن گردان و عرب بیابان را بلد
خواند و اگرچه آبادانی و انیس نباشد چنانکه شاعر گفت ﴿ وبلدة لیس بها انیس ﴾ ﴿ الا الیعافیر
والا العیس ﴾ و خایهٔ شترمرغ را که در بیابان دور دست بنهد آن را بیضة البلد گویند و آمن . بمعنی مأمون است
و هذا من باب لیل قائم و نهار صائم و بیع رابح و صفقة خاسرة . و منه قوله تعالی فما ربحت تجارتهم . برای انکه
معنی آن است که شبی در او نخسبند و روزی که در او روزه دارند و بیعی که در او سود کنند و دست زدنی که در او
زیان کنند و معنی آیت آن است . فما ربحوا فی تجارتهم . در بازرگانی سود نکردند یا آمن بمعنی مأمن بود جای امن
و خداوند امن کما قال الله تعالی . فی عیشة راضیة ای ذات رضاً و امرأة حایض و طاهر و طامث ای ذات حیض
و طهر و طمث و هر دو وجه نیکو است . وارزق اهله من الثمرات . و اهلش را روزی کن از میوه ها و من
تبیین را باشد . من آمن منهم بالله والیوم الاخر . من بدل بعض است از کل چنانکه اخذت المال ثلثه و رأیت القوم
ناساً منهم و نظیر این قوله . ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلاً . بعضی از مفسران گفتند ابراهیم
علیه السلام پیش از این دعائی کرد مطلق اجابت نیامد که مصلحت نبود من قوله تعالی و من ذریتی جواب این آمد
که لا ینال عهدی الظالمین چون اینجا خواست تا سئوال کند مؤدب شده بود سئوال مقید کرد مؤمنان را دعا کرد و کافران
را نکرد گفت من آمن منهم بالله والیوم الاخر این حدیث مذکر آن است و اما انچه تحقیق مذهب است در این باب در آیهٔ
مقدم بیان کردیم فی قوله و من ذریتی حق تعالی گفت و من کفر فامتعه قلیلاً در آیه حذفی و اختصاری هست
و تقدیر چنین است که اجبت دعوتك فی من آمن بی والیوم الاخر فاما من کفر فامتعه قلیلاً . دعاء تو در حق
مؤمنان مستجاب است و اما کافران را من قوله قلیلاً ایشان را برخورداری دهم اندکی در نصب او دو وجه
گفته اند یکی انکه صفت مصدری باشد محذوف و اما صفت ظرفی باشد محذوف . متاعاً قلیلا و زماناً قلیلا و در معنی
او دو قول گفته اند یکی انکه متاع دنیا خواست چون متاع دنیا را خود اندکی خواند فی قوله . قل متاع الدنیا قلیل .
و باضافة بانکه مؤمنان را در بهشت خواهد بودن اندك است و نیز باضافة با عذاب ایشان در دوزخ اندك است
و قولی دیگر آن است که ایشان را تمتع کنیم تا آمدن محمد صلی الله علیه و آله انگه ایشان را بتیغ او قهر کنیم تا بهری را
بکشد و بهری را اسیر کند . ثم اضطره الی عذاب النار . انگه مضطر کنم اورا بعذاب دوزخ یعنی اورا باضطرار

او بدوزخ رسانم بی اختیار او . و بئس المصیر . و بد جای باز گشتن است یقال صار الیه اذا رجع الیه و این
بر سبیل تهدید و وعید گفت اما انچه متعلق است بقصهٔ آیت من قوله هذا بلداً آمناً وارزق اهله من الثمرات .
و انکه چگونه مأمن گشت و مأهول شد و مردم باو راه یافتند آن است که اهل سیر روایت کردند از محمد بن
اسحق و وهب منبه و عبدالله عباس که چون هاجر باسمعیل بار نهاد و اورا ساره بابراهیم داده بود ساره را رشك آمد
برای انکه نور محمدی که در پیشانی ابراهیم بود انتقال افتاد باسمعیل و ساره دانست که آن شرف از او بیفتاد
ساره را کراهت می بود از دیدن هاجر و اسمعیل حق تعالی گفت ابراهیم را که اینان را از پیش ساره ببر چون
او با تو مردمی کرد تو نیز اورا رنجور رشك منما ابراهیم گفت بارخدایا اینان را کجا برم گفت آنجا که من میفرمایم
انگه جبرئیل آمد و برای ابراهیم براق آورد و او برزمین شام بود تا ابراهیم برنشست و هاجر و اسمعیل را برچهار
پای نشاند و می برد چنانکه شرح داده شد چون بجای خانهٔ کعبه رسید و آن پشته بود از ریگ سرخ و پیرامن آن
درختی چند بود از تاه و سمر جبرئیل علیه السلام اشاره کرد بانجا که رکن عراقی است امروز و جای حجر
اسود است و ابراهیم را گفت خدای تعالی که گفت اینان را اینجا فرود آور گفت یا جبرئیل این چه جائی است گفت
این جای معظم است و خدای تعالی را اینجا خانه بود که آن را بیت المعمور گفتند و آدم در انخانه بود و آن طواف گاه آدم بود
و خدای تعالی پس از این بردست تو آبادان خواهد بودن ابراهیم علیه السلام هاجر را و اسمعیل را آنجا فرود آورد
و برای ایشان عریشی کرد تا در زیر آن شدن و قربهٔ داشتند اندکی آب در آنجا مانده بود و جبرئیل گفت خدای تعالی
میفرماید که اینان را رها کن و برو *
ابراهیم علیه السلام برگشت تا بیاید هاجر گفت یا خلیل الله مارا بکه رها میکنید گفت بان خدائی که مرا فرمود
که شمارا اینجا آرم و رها کنم و بان خدای که مرا در غار طعام و شراب داد و بپرورید و بان خدای که مرا در
آتش نگاه داشت هاجر چون این بشنید گفت رضیت بقضاء الله و امتثلت لأمر الله . بقضای خدای راضی
شدم و فرمان خدای را منقاد شدم . حسبی الله و علیه توکلت . ابراهیم برگردید و ایشان را بخدای تسلیم
کرد ساعتی چند که برآمد قدری آب که در قربه بود باز خوردند گر آب نماند هاجر تشنه شد و شیرش منقطع
گشت از تشنگی و گرسنگی اسمعیل از ضعف بیفتاد و پای در زمین میزد هاجر درماند برخاست دو کوه دید
انجا یکی صفا یکی مروه ساعتی برصفا میدوید ساعتی برمروه میشد تا هیچ کسی را بیند یا حسی و حرکتی شنود
یا مستغاثی بود کسی را ندید باز دیك کودك آمد کودك را رنجور و ضعیف یافت چنان گمان برد که بخواهد مردن
گفت بروم تا باری مرگ و جان کندن او نبینم از میان هر دو کوه میدوید و میامد و می شد گاه برصفا گاه بر
مروه ابتدا بصفا کرده بود تا هفت بار بدوید بار هفتم بر مروه بود و در هر نوبتی بیامدی و اسمعیل را بدیدی چون
او را زنده دیدی بد و یدی دیگر باره امید آن را که باشد که چارهٔ یابد یا چاره گری کس را نمیدید ببار هفتم
که مروه حاصل آمد بنگریست بنزدیك اسمعیل بیاض آب دید محمد بن اسحق گوید هاجر چون اول بار
که بر کوه صفا آمد تا بنگرد تا هیچ آدمی و انیسی و آبی بیند از جانب کوه مروه آوازی شنید از انجا بدوید
و بکوه مروه آمد بنگریست هیچ کس را ندید هم آواز از کوه صفا میامد چون با کوه صفا آمد هیچکس را ندید
باری دیگر آواز از کوه مروه می شنید بدوید با کوه مروه آمد کسی را ندید آواز از صفا می آمد با صفا دوید همچنین
تا هفت بار ببار هفتم مدهوش و متحیر شد آواز داد که بارخدایا این آواز نمیدانم تا تو کئی آوازت شنوم و تورا
نمی بینم بخدائی تو که اگر بنزدیك تو فرجی و فریاد رسی هست بفریاد رس که هلاك مرا دریافت حق تعالی آن دویدن

ضعیفه‌را رکنی کرد از ارکان حج تا هر که بحج آن خانه‌رود موافقت تاختن وسعی هاجررا هفت بار از میان
صفا ومروه سعی کند ابتدا بصفا وختم بمروه . انکه آن آواز اورا متتابع می بود وهاجر بر اثر آواز میرفت تا بنزدیك
درخت رسید آواز جری آب شنید که بر روی زمین میرفت عجب داشت بدوید تا بنزدیك اسمعیل آمد آب دید
. وهب منبه گوید ببار هفتم هاجر چون آیس شد ومحنت بغایت رسید جبرئیل علیه السلام بیامد وپای
اسمعیل بگرفت وپاشنهٔ پای او بزمین می مالید چشمهٔ آب پیدا شد وهرچند ساعتی بر آمد بیشتر شد تا بر روی
زمین روان گشت هاجر از مروه نگاه کرد بیاض ولمعان آب دید عجب داشت بدوید آبی دید که از زیر پای اسمعیل
بر دویده وبر روی زمین میرفت هاجر بیامد وپاره ریگ پیرامن آن آب بر کرد وچاله بکرد که آب در او ایستاد
وانکه قربهٔ از آن آب پر کرد . رسول علیه السلام گفت . رحم الله امی هاجر . خدای بر ما در من
هاجر رحمت کناد اگر آن آب را منع نکردی از آن آب همه بادیه برفتی هاجر را دل نمیداد که از آن آب باز خورد
برای اسمعیل هاتفی آواز داد وگفت آب باز خور ومترس که خدای تعالی جل جلاله این آب برای شما پیدا کرد
واین آب شرب حجاج خانهٔ او خواهد بودن وخدای تعالی بر دست شما اساس وقواعد این خانه پیدا خواهد کردن
تا خانه را عمارت کنی وخلایق از اقصای عالم بحج باینجا آیند هاجر دل خوش گشت وساکن شد وآب باز خورد
وآن آب هر روز زیاده شد واو بند از پیش او بر گرفت تا آب روان گشت وبر روی زمین رفت وگیاه بسیار پدید آمد
وزمین سبز شد وان درختان که انجا بود تازه شد اتفاق چنان افتاد که جماعتی از قبیلهٔ جرهم ببازرگانی از
شام بیمن می شدند وانجا منزلی نبود وعادت گذشتن بود چون انجا آبی وگیاهی نبود ایشان را بمنزلی که بود فرود آمدند
وازدور نگاه کردند مرغان را دیدند که پرواز میکردند بایکدیگر گفتند بهر حال انجا باید تا آب باشد که مرغ
جائی پرواز کند که آب بود وبجانب مرغان روی نهادند بیابانی بوادی مکه فرو می شدند ایشان گفتند علی کل حال
انجا باید تا آب باشد انکه دو مردرا اختیار کردند وگفتند بر اثر این مرغان بروید وبنگرید تا کجا میروند که ایشان
سراب دارند آن دو مرد بیامدند وپی مرغان گرفتند تا بمکه رسیدند نگاه کردند هاجررا واسمعیل را دیدند زنی
وکودکی طفلی تنها بی مردی وانیسی وآبی روان دیدند وگیاه زاری عجب داشتند وبیامدند واورا پرسیدند که
جنی یا انسی گفت من انسم گفتند این آب از کجا آمد که هرگز کس نگفت که اینجا آب بوده است واگر کسی خواهد
چاه کند سیصد یا چهارصد گز بباید تا آبی شور بر آید این چه حال است هاجر قصهٔ خود با ایشان بگفت واکرام
خدای تعالی ایشان را بان آب گفتند مارا از این آب شربتی ده که باز خوریم ایشان را از آن آب بداد تا باز خورند آبی عذب
خوش بود گفتند این آب بملکیة کراست گفت مرا وفرزند مرا که خدای تعالی برای ما پیدا کرد انگاه
بر کوه رفتند نگریستند همه زمین گیاه زار دیدند ودرختان سبز شده دیدند گفتند تورا در این آب وگیاه
مشارکی یا مخاصمی هست یا مدعی گفت حاشا که اصل ملکیت این مراست واین فرزند مرا ایشان برفتند وقوم را
خبر دادند وایشان مردمانی بودند خداوندان چهارپای از گاو وگوسفند وشتر شادمانه شدند بر خاستند وبار
بر نهادند وروی بان جایگاه نهادند وپیرامن آن فرود آمدند وکس فرستادند بهاجر وگفتند اگر تورا شاید که
مادر جوار وهمسایگی تو فرود آئیم که تو نیز اینجا تنهائی وانیسی نداری وکسی نیست که برای تو کاری کند وتورا
وفرزند تورا خدمتکاری کند ما انجا فرود آئیم ودر جوار تو باشیم واین فرزند تورا بپروریم وخدمت بواجب
کنیم وتو مارا از این آب نصیبی کنی واز این گیاه هاجر گفت روا باشد ایشان انجا فرود آمدند وانجایگاه بایشان
مأهول شد ونعمت بسیار پدید آمد وایشان براحت افتادند وخدای تعالی ایشان را برکاتی بداد وایشان خدمت

بواجب کردند هاجررا واسمعیل را تا اسمعیل بزرگ شد وایشان اصحاب صید بودند اورا صید وحش
بیاموختند ومردم خبر یافتند روی بدانجا نهادند وهرجنس متاع ومیوه وانواع نعمت انجا میبردند این قصهٔ آن
است که چون مأمن گشت من حیث الظاهر اما من حیث الحکم خلاف کردند بعضی علما گفتند مکه حرم
بود پیش از انکه ابراهیم علیه السلام دعا کرد واز عهد آدم علیه السلام که بیت المعمور انجا بنهادند برای ان او محترم
شد وپیش از آدم علیه السلام در بدایت خلق زمین که خدای تعالی اول بقعهٔ که از زمین بیافرید مکه بود
جای کعبه وآنرا حرمی محرم کرد وبحرمت ممیز کرد از همهٔ زمین وزمین از زیر آن بدر آورد از اینجا مکه‌را ام القری
خواند که اصل همهٔ زمین از اوست وبمثابهٔ متولدی است از او وبیان انکه مکه همیشه محترم بود آن است که
در خبر می آید که چون رسول علیه السلام مکه بگشاد خزاعه هذیلی را بکشت پیغامبر علیه السلام خطبه کرد ودر
آن خطبه گفت بدانید که خدای تعالی مکه‌را حرمی محرم کرد آن روز که آسمان وزمین آفرید حلال نباشد
کسی را که بخدای وقیامت ایمان دارد که انجا خون ریزد یا درخت او ببرد وخدای تعالی هیچ کسی را حلال نکرد
این حرم الا مرا یك ساعت وپس از آن حرام کرد تا روز قیامت الا وهر که حاضر است سخن من بشنوید
ویاد گیرید وبغایبان برسانید واگر کسی گوید نه پیغامبر انجا خون ریخت بگوئید خدای تعالی اورا حلال کرد
یکساعت باز حرام کرد تا بروز قیامت وروایت کرده‌اند از عبدالله عباس که گفت چون خانهٔ خدای بیران کردند
باساس ابراهیم علیه السلام رسیدند سنگی بیافتند بر انجا نقش کرده کتابتی نه بلغت عرب راهبی را بخواندند و
مردی را از اهل یمن تا آن بخواند نوشته بود . انا الله ذو بکة حرمتها یوم خلقت السموات والأرض والشمس
والقمر ویوم وضعت هذین الجبلین وحففتها بسبعة املاك حفاً لا تزول حتی یزول جبالها مبارك لأهلها فی الماء
واللبن . نوشته بود من خداام خداوند مکه حرام بکردم این شهر در آن روزی که آسمان وزمین آفریدم وآفتاب
وماه وآن روز که این کوهها بنهادم انجا وهفت فرشتهٔ با استقامت را موکل کردم بر او واین زایل نشود تا کوهها
زایل نشود وبرکت کردم اهل این شهر را در آب وشیر ونیز استدلال کردند بر اینکه همیشه حرم بود بقوله تعالی ربنا انی
اسکنت من ذریتی بواد غیر ذی زرع عند بیتك المحرم . وبعضی دیگر گفتند حلال بود پیش از ابراهیم واما بدعای ابراهیم
حرام شد واستدلال کردند بخبری که روایت کردند از ابو هریره که رسول صلی الله علیه وآله گفت ابراهیم بندهٔ خدای
بود وخلیل او بود واو مکه بحرام کرد ومن بندهٔ خداام ورسول خداام من مدینه‌را حرام کردم از میان این دو کوه
درختش نبرند وصیدش را نرنجانند ودر او سلاح بر نگیرند وگیاهش ندروند الا برای علف شتر وقول اول درست
تر است وممکن است جمع کردن میان هر دو قول بر وجهی که مناقضت زایل بود وآن آن است که مکه وما والاها همیشه
حرم بود بیان اخبار بمعنی انکه ممنوع ومصون بود از حلول عقوبات چون مسخ وخسف وسطوات جباران ابراهیم
علیه السلام درخواست از خدای تعالی تا آن را ادامت کند وپیوسته بدارد وممکن بود که حرام بود باین معنی
که گفتیم ولیکن از روی حکم شرع که محرم شد بدعای ابراهیم محرم شد وحسین بن القسم روایت کند از بعضی
اهل علم که چون آدم علیه السلام بزمین آمد ایمن نبود از شیطان ومکر او پناه بخدا داد خدای تعالی جماعتی فرشتگان را
بفرستاد تا گرد مکه در آمدند از چهار جانب حق تعالی چندا نکه فرشتگان ایستاده بودند حرم کرد ودر خبر است
که ابراهیم علیه السلام چون بنای خانه تمام کرد جبرئیل آمد وابراهیم را مناسك حج ومعالم وارکان حج
بیاموخت واورا حدود حرم باز نمود وهر کجا در عهد آدم فرشتهٔ ایستاده بود فرمود تا علامتی بنهاد وسنگی نصب کرد
وبخاك استوار کرد پیرامن او واول کسیکه حدود حرم پیدا کرد ابراهیم بود پس همچنان تا بروزگار قصی او

تجدید کرد همچنان بود تاقریش در بعضی غزوات بعضی از آن علامات بیفکندند رسول را سخت آمد جبرئیل
علیه السلام آمد و گفت دل مشغول مدار که هم ایشان آن اعلام باز جای بنهند انگه بیامد و در قبائل قریش ندا
کرد و گفت شرم نداری که خدای تعالی شمارا اکرام کرد باین خانه واین حرم اکنون علامات وحدود
او باطل کردی نه اکنون شمارا ذلیل کنند و ربایند همه گفتند راست میگوید بیامدند وآنچه از آن علامات
قلع کرده بودند باجای نهادند واستوار کردند جبرئیل آمد و گفت یارسول الله آنچه از حرم واعلام او قلع کرده
بودند بدست خود با جایگاه نهادند پیغمبر گفت انشاءالله که راست نهاده باشند جبرئیل گفت هیچکس از ایشان
سنگی برجای ننهادند الا فرشته باا و همدست بود تاخطا ننهد و بجای خود نهد چنان می بود تاعام الفتح تمیم
بن اسد الخزاعی مجدد کرد پس از آن در عهد عمر خطاب چهار مردرا از قریش بفرستاد تامجدد کردند در
عهد عثمان نیز مجدد کردند و حدود حرم چنانکه در اخبار آمد از اهل سیر بر راه مدینه از جانب تنعیم سه میل است
واز راه یمن هفت میل است واز راه عراق هفت میل است واز راه معره نه میل است حدود حرم در شرع بباید
شناختن تا احکامی شرعی که بان تعلق دارد بجای آرند از تحریم صید و قلع شجر وچیدن گیاه وانکه باحرم
گریزد اورا ندا نکنند و هدی جز در حرم نشاید کشتن وانکس که عمره آرد نشاید که از حرم بدر شود پیش از
حلق یاتقصیر علی خلاف فیه بین الفقهاء اگر رود وتقصیر در حل کند بنزدیك ابوحنیفه ومحمد بن الحسن
خونی لازم آید اورا وبنزدیك ابو یوسف چیزی نباشد براو واحکام بسیار درباب حج وعمره متعلق است بحرم
در کتب فقه مشروح باشد وحد حرم بنزدیك اهل البیت علیهم السلام بریدی باشد در بریدی و بریدی چهار
فرسنگ بود . اما اجابت دعای ابراهیم در آن جایگاه عاجلاً آن بود که آن قوم از قبیلهٔ جرهم آنجا آورد چنانکه
برفت واز جملهٔ مفاخر او آن است که مولد سید اولین وآخرین است واخبار که رسول علیه السلام در ذکر حرم
وفضل او وفضایل مکه و فضایل خانه گفته است آن را حصری نیست طرفی گفته شود . عبدالرحمن بن سابط
روایت کند که چون رسول علیه السلام از مکه بمدینه می آمد بیامد وطواف خانه بکرد واستلام حجر
وارکان بکرد چون بمیان مسجدالحرام رسید باکعبه نگریست و گفت من دانم که در همهٔ روی زمین از تو فاضل تر
جای نیست واز تو دوست تر ومحبوب تر بنزدیك خدای تعالی در جهان هیچ جای نیست که من دوست تر دارم
از اینجا ولیکن کافران مرا رها نمی کنند که اینجا مقام کنم انگه گفت ای بنی عبد مناف حلال نباشد هیچ کس را
که منع کند کسی را که خواهد که نماز کند در این مسجد بشب و بروز در خبر است که بعضی زنان رسول گفتند
اگر نه هجرتستی ما از مکه نرفتمانی هرگز که هیچ جای نیست که آسمان بزمین نزدیکتر است از انکه بمکه وهیچ
جای ما چنان نیکو نبود که بمکه ودلها بهیچ شهر چنان خوش نباشد که بمکه . وهشام بن عروه روایت کند
که رسول علیه السلام گفت چون بمدینه خواست آمدن گفت بار خدایا مدینه دوست داشته گردان برمن چنانکه
مکه و هوایش دوست کن و بر صاع ومدش برکت کن و تب که آنجاست نقل فرمای بامجحفه وابو مسلم روایت میکند
که روز فتح مکه رسول علیه السلام برحجون بایستاد و گفت ای مکه تو بهترین زمینهائیکه خدای تعالی
آفرید ومحبوب تر نزدیك خدائی واگر مرا از اینجا بیرون نکردندی من هرگز اختیار مفارقت تو نکردمی تو حرمی
محرم کس را هرگز حلال نبوده است الا مرا وآن نیزیك ساعت پس از آن حرام است تا بقیامت درختش
نبرند و گیاهش نچینند و گمشده اش که یابند برنگیرند مگر برای تعریف عباس گفت . یارسول الله الا اذخر
که اذخر بگیرند تا از آن مرده وزنده نفع برند رسول صلی الله علیه وآله وسلم اذخر را استثنا کرد گفت الا اذخر

اما ایمنی او از روی حکم وصورت آن است که حق تعالی اهل او را ووحوش وطیور او را ایمن کرده است
تا کس ایشان را نیازارد ونکشد وصید نکند وکسانیکه آنجا تعدّی کردند بجه عذاب هاء عاجل گرفتار
شدند چنانکه گفته اند فی قوله فی سورة الحج ؛ ومن یرد فیه بالحاد بظلم نذقه من عذاب الیم . ومأمن
وحوش وطیور در حکم شرع پیدا کردیم واما از روی قهر چنان است که اگر شیر وگاو ویوز وآهو وخرگوش
وسگ بایستد هیچ یکدیگر را گزند نکنند ویك ازیك ایمن باشند مادام تا در حرم باشند وکبوتر ودیگر مرغان
برسر دوش مردم می نشینند وکس زهره ندارد که بگیرد تا در خبر است که آزموده اند و روایت کرده اند که چند
کس در حرم بودند و بحرمتی کردند وکبوتر بگرفتند و بکشتند و بخوردند هنوز آن از شکمشان بیرون نیامده بود
که شکمشان بترکید وعبدالعزیز بن ابی روایت میکند که جماعتی بذی طوی فرود آمدند آهوئی آمد و با مردم
انس گرفت واحتراز نمیکرد یکی از ایشان پای آهوی بگرفت گفتند دست بدار ساعتی میداشت چندانکه آهو
بول کرد چون بقیلوله بخفتند ماری بیامد وبر شکم این مرد بخفت چون از خواب در آمد او را گفتند بنگر تا
بان بحرمتی که کردی چه چیز پیشت آمد چندانکه خواستند که آن ماررا دور کنند دور نشد از شکم او تا او را
حدس کرد از خوف او انگاه فرو آمد و برفت . مجاهد روایت میکند که در جاهلیة از بس قصی بن کلاب
جماعتی بازرگانان می آمدند و بوادی ذوطوی فرود آمدند وآهو میگردید وچرا میکرد مردی از ایشان کمان
برداشت وآهوی را بزد بیفکند و بکشتند و پوست بکندند وآتش بر کردند تا بپزند بعضی در دیگ کردند و بعضی
بر آتش نهادند از آن آتش شرری بجست در آن قوم افتاد جمله بسوختند وجامها ورختشان ومتاعشان نسوخت
. واما اجابت دعای ابراهیم در ثمرات آن است که در خبر میاید از جبیر بن مطعم واز زهری واز محمد بن المنکدر
که چون ابراهیم این دعا کرد خدای تعالی جبرئیل را فرستاد تا دهی از دههای شام از جملهٔ انکه بسیار میوه تر
ونکوتر بود از زمین بر کند و برگرفت و بیاورد و گرد خانه بگردانید و بر زمین طائف بنهاد تا از آنجا انواع نعمت
میبرند بمکه وسعید جبیر گوید بدعای ابراهیم بود که اهل مکه را گوشت وآب ونان زیان نمی دارد والا هر جا جز
مکه که طعام ایشان گوشت وآب ونان باشد درد شکم آرد عبدالله عباس گفت ابراهیم دعا کرد بر اهل مکه و ببرکت
گوشت وشیر لاجرم در همهٔ روی زمین جای نباشد که گوشت وشیر بیشتر بود از مکه والله ولی التوفیق
قوله تعالی واذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت . یاد کن ای محمد چون برداشت قواعد خانه را ابراهیم واسمعیل
خلاف کردند در انکه قواعد خانه ابراهیم نهاد یا خود مانده بود ابراهیم برداشت مجاهد وعمر بن دینار گفتند قواعد
خانه خود ابراهیم نهاد وجای خانه پشته بود از ریگ سرخ بشکل قبه وبعضی دیگر از مفسران گفتند خانه را اول
آدم علیه السلام بنا کرد بطوفان نوح بیران شد قواعد او برجای بماند ابراهیم علیه السلام بر آن قواعد بنا کرد واین
قول عبدالله عباس است وعطا . محمد بن علی باقر علیهما السلام گوید با پدرم زین العابدین علیه السلام بودم واو طواف
خانه میکرد مردی بیامد و دست بر پشت او نهاد و گفت یا بن رسول الله من میخواهم تا مسئلهٔ پرسم پدرم جواب نداد او را
تا از طواف فارغ شد و بمقام ابراهیم نماز کرد انگه در حجر آمد و بنشست و گفت کجا شد این سائل مرد برخاست
گفت یا بن رسول الله سائل منم گفت بیا تا چه میپرسی گفت مرا خبر ده از ابتدای طواف این تا کی بود وچه گونه بود
وچرا بود پدرم او را گفت تو از کجائی گفت از شام گفت از کدام شهری گفت از بیت المقدس گفت کتابی خوانده
یعنی توریة وانجیل گفت آری گفت ای برادر اهل شام اما ابتدای طواف آن بود که خدای تعالی چون فرشتگان را
گفت انی جاعل فی الارض خلیفة ایشان گفتند اتجعل فیها من یفسد فیها الایة حق تعالی گفت انی اعلم مالا تعلمون ایشان

بترسيدند گفتند نبادا كه ما بر خداى تعالى اعتراض كرده باشيم بيامدند و از خداى تعالى تضرع كردند و گرد عرش طواف كردن گرفتند خداى تعالى بايشان نظر كرد و رحمت فرو فرستاد انگه در زير عرش خانه بنهاد بر چهار ستون از زبرجد سبز و آن را غاشيه ساخت از ياقوت سرخ و آن را بيت الضراح نام نهاد انگه فرشتگان را گفت طواف عرش رها كنيد و گرد اين خانه طواف كنيد و آن بيت المعمور است كه خداى تعالى ياد كرد آنرا در قرآن هر روز هفتاد هزار فرشته در آنجا شوند تا بروز قيامت نيز بانجا نرسند انگه خداى تعالى جماعتى فرشتگان را بزمين فرستاد گفت در برابر اين خانه در روى زمين خانه بنا كنيد باين طول و عرض و ارتفاع تا چنانكه شما طواف اين خانه ميكنيد اهل زمين طواف آن خانه كنند آن مرد گفت راست گفتيد اى پسر رسول خدا همچنين بود ، و در خبر است كه يكروز جبرئيل عليه السلام بنزديك رسول آمد و عصابه بر سر بسته گرد بر آن عصابه نشسته بود رسول عليه السلام گفت اين گرد چيست گفت من بزيارت خانهٔ كعبه بودم جماعتى فرشتگان با من بودند زحمت كردند بر يكديگر در طواف اين گردهاى ايشان است وليث بن معاذ روايت كند از رسول عليه السلام كه او گفت كه اين خانه يكى است از پانزده خانه هفت در آسمان نهاد و هفت در زمين يكى از برابر يكى و هر يكى را حرمى است چند حرم انخانه و اگر بيفكنند بعضى بر بعضى آيد و هر خانه را عمارت كنندهٔ هست از زوار آن خانه چنانكه اين خانه را عمارت كننده هست از زاير آن و در خبر است كه چون آدم عليه السلام بزمين آمد طول او چندان بود كه سر او در ابر مى سود تا اصلاح شد و دواب زمين از او ميرميدند از خداى تعالى درخواست تا قد او باقوام بشصت گز آورد و او پيش از آن آواز فرشتگان شنيدى و بايشان حديث كردى چون بالاى او باين مقدار باز آورد خداى تعالى او را در زمين تنها دل تنك شد باخداى بناليد خداوند تعالى براى او خانه فرستاد از بهشت از ياقوت سرخ بر طول و عرض كعبه دو در بر او گشاد از زمرد سبز يكى بر مشرق و يكى بر مغرب و او را گفت گرد اين خانه طواف ميكن و بنزديك انخانه نماز كن چنانكه فرشتگان گرد عرش طواف ميكنند و نماز ميكنند و سنگى بفرستاد يعنى حجر الاسود تا بنگريست اشك بان بستردوان از در سفيد بود چون مشركان و ناپاكان دست در او ماليدند سياه شد و در خبر است از رسول عليه السلام كه گفت حجر الاسود ياقوت بود از ياقوتهاى بهشت اگر نه آن بودى كه مشركان پليد دست در او ماليدند هيچ خداوند عاهتى دست باو نبردى الا شفا يافتى آدم از زمين هند پياده بمكه آمد بحج خانه جبرئيل در پيش او او را دليلى ميكرد راوى خبر گويد مجاهد را گفتم چرا پياده آمد بر مركوبى ننشست گفت كدام چهارپاى او را ميتواند كشيد چون هر گام كه او مى نهادى سه روز راه ما بودى هر كجا پا نهاده امروز آبادانى است و هر چه از ميان خطوات او افتاد امروز بيابان است بمكه آمد و جبرئيل او را مناسك بياموخت از خداى و آدم حج كرد چون فارغ شد فرشتگان او را تهنيت كردند گفتند بر حجك . حجت پذيرفته باد ما اين خانه را پيش از تو زيارت كرده ايم بدو هزار سال گفت در طواف چه گفتيد گفتند سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر . آدم هم اين كلمات ميگفت خداى تعالى عزّ و جل گفت تو بيفزاى و بگو لا حول و لا قوة الا بالله آدم گفت اين كلمات را چون بابراهيم رسيد گفت بيفزاى . العلى العظيم . عبد الله عباس گفت آدم چهل حج كرد از زمين هند بمكه پياده آمد بدان خانه همچنين بود تا ايّام طوفان نوح چون ايّام طوفان نوح خواست بودن خداى تعالى فرمود تا باسمان چهارم بردند و بيك رواية تا باسمان هفتم و خداى تعالى جبرئيل را فرستاد تا سنگ سياه در كوه بوقبيس پنهان كرد صيانت آن را از غرق طوفان چون طوفان كنار شد جاى خانه خالى ماند تا بروزگار ابراهيم چون خداى تعالى بابراهيم و اسمعيل فرمود خانهٔ مرا بمكه بنا كنيد ابراهيم ندانست كه كجا بنا بايد كردن گفت بار خدايا مرا بنماى كه كجا بنا بايد كردن اين بنا

حسن بصرى روايت كند از امير المؤمنين عليه السلام كه خداى تعالى بادى بفرستاد نرم نام آن باد سكينه بر صورت مارى دو سر در پيش ابراهيم بايستاد تا او را بمكه آورد و بيامد و بر جاى خانهٔ كعبه چندانكه اساس آن است بخفت چون طوقى ابراهيم رسم بر زد و بر آن رسم بنا كرد عبد الله عباس گفت خداى تعالى ابرى بفرستاد تا با ابراهيم ميرفت چون بمكه رسيد بر بالاى خانهٔ كعبه بايستاد و سايه افكند حق تعالى گفت چندانكه سايهٔ اين ابر است بنا كن و بعضى ديگر از مفسران گفتند حق تعالى بادى سخت بفرستاد تا اساس خانه بروفت قولى ديگر آن است كه جبرئيل عليه السلام آمد و رقم بزد تا ابراهيم بر آن رقم بنا كند فذلك قوله . و اذ بوأنا لابراهيم مكان البيت . انگه ابراهيم عليه السلام بنا مى كرد و اسمعيل سنك ميداد و در خبر مى آيد كه ابراهيم بسريانى ميگفت و اسمعيل بتازى جواب ميداد هر يك از ايشان زبان صاحبش ميدانستند وليكن جواب نمى توانستند دادن بنائى كردند تا بر آوردند . فذلك قوله و اذ يرفع ابراهيم القواعد من البيت . عبد الله عباس گفت التى كانت اصوله قبل ذلك عليها . آن بناها كه پيش از آن بود كلبى گفت اساسه واحدتها قاعده . قال الكميت ذانت عواليها قواعدها . مفسران گفتند از سنك پنج كوه آن را بنا كردند طور سينا و طور زيتون و لبنان و جودى و حرى و اساس و قاعده از كوه حرى بود چون بجاى سنك سياه رسيد هر سنك كه بروى مى نهاد جاى نميگرفت و مى افتاد اسمعيل برفت تا طلب سنك كند در خور آن جايگاه تا او رفته بود جبرئيل عليه السلام بيامد و سنك در جاى خود نشاند و بيك رواية چون بجاى سنك رسيد گفت برو سنك نكو بجو و بيار كه اين در برابر روى مردمان خواهد بود برفت چند سنك بياورد ابراهيم نه پسنديد از كوه ابوقبيس آواز آمد كه يا ابرهيم تورا بنزديك من وديعهٔ هست بستان ابراهيم بيامد و سنك بر گرفت بر وفق انجايگاه بود نه كم و نه بيش *

بعضى ديگر مفسران گفتند خداى تعالى هفت فرشته بفرستاد تا ابراهيم را يارى دادند در بناى خانه چون فارغ شدند گفتند ربنا تقبل منا . و اين از جملهٔ آن مواضع است كه قول در او حذف كردند تقدير اين است يقولان ربنا و آن محذوف كردند در جاى حال بود و تقدير چنين است كه . اذ يرفع ابراهيم القواعد من البيت و اسمعيل قائلين و التقدير يا ربنا و لكن حرف ندا بيفكند براى انكه كلام بر او دليل كرد . تقبل منا . از ما بپذير و ما را ثواب ارزانى دار براى انكه . انك انت السميع العليم . كه تو شنوا و دانائى سميع لاقوالنا عليم بأفعالنا . قول ما مى شنوى و فعل ما ميدانى براى انكه سميعى و بصيرى و اهل علم در او خلاف كردند بعضى گفتند دو صفت زايد است بر ساير صفات و بعضى گفتند راجع است با عالمى يعنى عالم است بمسموعات و مبصرات و مذهب درست آنستكه مرجع او با حى است سميع و بصير حى باشد كه آفت از او دور باشد و خدا يتعالى در ازل سميع و بصير بود براى انكه حى بود و آفت بر او روا نه و در لايزال وصف كنند او را بانكه سامع و مبصر است براى انكه مرجع اين دو لفظ با مدركى است و مدركى موقوف باشد بر وجود مدرك و عليم مبالغه باشد در عالم ، ربنا و اجعلنا مسلمين لك و اين هم حكايت دعاى ايشان است بار خدايا ما را مسلم و مستسلم و منقاد فرمان تو كن يعنى الطافيكه ما بان مقيم شويم بر ايمان و آن ثبات باشد از ما ايمان باز مگير و ابو القاسم بلخى و ابو مسلم بحر اصفهانى گفتند معنى جعل در آية حكم و تسميت است يعنى بر ما باسلام حكم كن و ما را مسلمان نام چنانكه گفت . و جعلوا الملائكة الذين هم عباد الرحمن اناثاً و من ذريتنا امة مسلمة لك . هم آن دعا كه خود را كردند اما بدوام و ثبات و اما بزيادت الطاف و اما بحكم و تسميه براى فرزندان خود بكردند و من تبيين را باشد و روا بود كه تبعيض بود . و ارنا مناسكنا . و بامانما يعنى اعلام كن ما را مناسك حج بيانش . لتحكم بين الناس بما اراك الله اى علمك الله . و ابن كثير و يونس خوانند ارنا بسكون را چنانكه شاعر گفت . ارنا اداوة عبد الله نملؤها . من ماء زمزم ان القوم قد ظمئوا . و ابو عمرو باختلاس خواند بين الحركة و السكون و باقى قراء بكسر صريح خوانند

ارنا مفسران درمناسك خلاف کردند عبدالله‌عباس وحسن وقتاده گفتند معالم الحج مراد بمناسك معالم وارکان وافعال حج است ومجاهد وعطا گفتند مناسك مذابح بود ونسیکه گویند ذبیحه را یعنی آن گوسفند که اورا بکشند اصم گفت مواضع عبادتنا ونسك عبادت بود وناسك عابد وتنسك تعبد بود چنانکه شاعر گفت وقدکنت مستوراً کثیر تنسك . فهتکت استاری ولم تبق لی نسکاً . وگفته‌اند اصل او درلغة غسل بود یقال نسك ثوبه ای غسله ودرشرع اسمی باشد عبادت را ومنه قوله تعالی . ان صلاتی ونسکی . ای عبادتی برای انکه درعبادت غسل گناهان شود تشبیهاً بغسل الثوب . براء بن عازب گفت رسول علیه‌السلام روز عید اضحی بیرون آمد وگفت اوّل نسکنا فی یومنا هذا الصلوة ثم الذبح . نمازرا وذبح را نسك خواند وجمله افعال حج مناسك باشد . قال تعالی ففدیة من صیام اوصدقة اونسك . چون ابراهیم علیه‌السلام این دعا کرد جبرئیل علیه‌السلام آمد واورا مناسك حج بازآموخت وعبدالله عمر روایت میکند ازرسول علیه‌السلام که او گفت جبرئیل بیامد ودست ابراهیم گرفت واورا بمنا برد وانجا نماز پیشین ودیگر وشام وخفتن وبامداد بکرد انگه اورا بعرفات درآورد چون نماز پیشین درآمد نماز پیشین ودیگر بکرد بجمع وبموقف بداشت اورا تاشب درآمد انگه اورا بمزدلفه آورد وانجا نماز شام وخفتن بکرد بجمع وشب آنجا بود وبامداد اورا بمشعر الحرم آورد ونماز بامداد آنجا بکرد وبموقف بایستاد انگاه اورا بمنا آورد ورمی بکرد یعنی سنگ بینداخت وگوسفند بکشت وبفرمود تا ابراهیم سررا بتراشید انگه از منا بیامد خدای تعالی وحی کرد برسولش که : ان اتبع ملة ابراهیم حنیفاً : محمد بن استحق گفت عبدالله عباس پرسید از عبید عمیر لیثی که ابراهیم مردم را چگونه بحج خواند گفت ببام خانه برآمد وروی بیمن کرد ومردم را باخدای وحج خانهٔ خدای خواند جوابش دادند لبیك لبیك

انگه روی بمشرق کرد همچنین دعوة کرد جواب شنید که لبیك لبیك وروی بمغرب کرد همچنین بخواند جواب شنید وروی بشام کرد وبخواند جواب یافت انگه اسمعیل را وقبیلهٔ جرهم را حج فرمود ومناسك بیاموخت وایشان مصاهران اسمعیل بودند واهل حرم بودند نماز پیشین ودیگر وشام وخفتن بمنا کرد و شب بمنا مقام کرد چون روز شد نماز بامداد بنمره آورد انجا مقام کرد وقیلولة کرد وانگه بعرفات آمد ونماز پیشین ودیگر انجا بکرد درمسجد ابراهیم بجمع انگه بموقف آمد وبایستاد تاآفتاب فروشد انگه ازانجا بمزدلفه آمد وجمع کرد ازمیان نماز شام وخفتن انجا انگاه بامداد بمشعر آمد وبموقف بایستاد انگه بمنا آمد وسنگ بینداخت ومناسك تمام کرد وبازگشت واسمعیل را انجارها کرد واو باشام شد وانجا وفاتش بود صلی الله علیه وعلی جمیع انبیاء الله ورسله انگه دعا کرد که وتب علینا بارخدایا توبهٔ مارا بپذیر وبیان کردیم توبهٔ پیغمبران برسبیل خضوع وخشوع وانقطاع باخدای بود وغرض تحصیل ثواب چه ایشان را گناهی نبود که بتوبه ساقط شود . محمد بن جریر گفت اصل توبه رجوع باشد من المکروه الی المحبوب . ازانجا بود توبهٔ بنده باخدا ازمعاصی وتوبهٔ خدا بربنده آن بود که رجوع کند باو ازعذاب برحمت واصم گفت ممکن باشد که توبه راجع باشد باذریة او که ایشان معصوم نبودند ودرآیه ذکر فرزندان رفت . ومن ذریتنا امة مسلمة لك . واین وجه قریب است انگه ثنای خدا گفتند . انك انت التواب الرحیم . توخداوندی که قبول کنی توبه ازتایبان وبرایشان رحمت کنی ودرآیه دلیل است برانکه خدای تعالی متفضل است بقبول توبه برای آن رحیم باتواب قرین بکرد چه اگر واجب بودی بخلاف این بودی که فاعل واجب رانگویند رحمت میکند بکردن واجب ونیز در دعا گفتند . ربنا وابعث فیهم رسولاً منهم . این دعای خاص است ایشان را بفرستادن رسول ما صلی الله علیه وآله واین آن است

که رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت . انا دعوة ابی ابراهیم وبشری عیسی . ودرروایت خالد بن معدان الکلاعی آمد که جماعتی ازصحابه رسول را گفتند علیه‌السلام . اخبرنا عن نفسك فقال انا دعوة ابی ابراهیم وبشری عیسی . عرباض بن سارية السلمی گفت ازرسول علیه‌السلام شنیدم که میگفت . انی عندالله لخاتم النبیین وان آدم لمنجدل فی طینه وسوف انبئکم بتأ ویل ذلك انا دعوة ابی ابراهیم وبشارة عیسی ورؤیا امی انه خرج منها نور اضائت به قصور الشام . گفت من بنزدیك خدا خاتم پیغمبران بودم وآدم بخاك خلقة خود بخاك آلوده بود وشمارا خبردهم بتأویل آن ومن دعاء پدرم ابراهیم وبشارت عیسی وخواب مادرم که درخواب دید نوری ازاو جدا شد که قصور شام بان روشن شد ودلیل برانکه مراد باین پیغمبر رسول ماست صلی الله علیه وآله آنستکه این دعا درمکه رفت ومراد بفیهم عرب است وبمنهم همچنین خدای تعالی دعای ایشان اجابت کرد وپیغامبری رابفرستاد ازعرب ازمعروف ترقبیلهٔ درمیان ایشان زاده وپرورده که اورا شناختند ونفس ونسبت اودانستند تا بقبول قول نزدیك تر باشد : یتلو علیهم آیاتك . آیات تو برایشان خواند یعنی ازقرآن وایشان را حکمت آموزد یعنی شریعت وگفته‌اند تأویل متشابه آموزد ایشان را وگفته‌اند مراد بحکمة سنت است ابن زید گفت علم الدین واین اقوال متقارب المعنی است . ویزکیهم . ایشان را تزکیت کند یعنی استدعا کند ایشان را باکارها که بان مزکی ومطهر شوند وگفته‌اند معنی آن است که ایشان را پاکیزه کند ازشرك و گناهان وگفته‌اند که چون برشرایع کار کنند حکم کند بزکاة وطهارت ایشان وایشان را زکی خواند واین جمله دعاها درحق فرزندان خود میکند که ازنسل اسمعیل باشند انگه درآخر دعا ثنا گفت برخدای تعالی عزّ وجل گفت انك انت العزیز الحکیم . که توخداوندی قادر برانچه خواهی ممتنع ازهرچه نقص باشد . واصل عزّة درلغت شدة بود . یقال تعزز لحم الناقة اذا اشتدّ ویقال عزّ علی ای شق علی قال الشاعر : اجدا اذا ضمرت تعزز لحمها . واذا یشد بنسعها الا ینبس . ومنه قوله تعالی فعززنا هما بثالث ای قوینا هما ومحل این افعال من قوله یتلو علیهم آیاتك ویعلمهم الکتاب والحکمة ویزکیهم . نصب است لکونها صفات للرسول فی قوله رسولاً منهم . وحکیم وعالمی ومحکم کار ودرست کرداری وبیان این برفت ازپیش این والله ولی التوفیق . ومن یرغب عن ملة ابراهیم . رغب فیه ضد آن باشد که رغب عنه رغب فیه خواست ورغب عنه نخواست ودورشد ازاو میگوید وکیست که رغبت کند ازدین ابراهیم ودورکند آن را وناخواست . الا من سفه نفسه : ای الا من جهل قدر نفسه الا خویشتن نشناسی وانکسی که قدرخود نشناسد غیرخود را چگونه شناسد اصم گفت معنی آن است که الا کافری برای انکه چون خود را نشناسد خدای را نشناسد من قوله علیه‌السلام . من عرف نفسه فقد عرف ربه . وقوله اعرفکم بنفسه اعرفکم بربه : ابو علی گفت معنی آن است که آنانکه راغب بودند ازدین محمد راغب بودند ازدین ابراهیم ومحمد علیه‌السلام که آمد بعزّ وشرف واعلاء کلمة ورفع منزلات ایشان آمد انکس که ازاین روی بگرداند ودورشود الا سفیهی نباشد ابوعبیده گفت معنی آن است الا من اهلك نفسه واوبقها . الا انکه خویشتن رها کند بدست خود تاهلاك شود ازعبدالله عباس روایت کردند که الا من خسر نفسه . الا انکه خود را ازیان کند وقطرب گفت معنی آن است که الا من کان سفیهاً فی نفسه الا انکه بخویشتن در سفه باشد قوله . ولقد اصطفیناه فی الدنیا . وما ابراهیم را دردنیا برگزیدیم براهل روزگار سرور بسیاری پیغمبران واودر آخرت ازجملهٔ صالحان باشد یعنی پایه ومنزلت صالحان دارد در استحقاق منازل ودرجات وغرفات وگفته‌اند که اجابت دعای ابراهیم است انجا که گفت . ربّ هب لی حکماً والحقنی بالصالحین . گفت بارخدایا مرا بصالحان

دررسان خدای تعالی گفت او در آخرت بنزدیك من از جملهٔ صالحان است تابداند که دعای او باجابت مقرون شد

﴿ قوله ﴾

اذْ قالَ لَهُ رَبُّهُ اَسْلِمْ قالَ اَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعالَمِينَ * وَوَصّى بِها اِبْراهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يا بَنِيَّ

چون گفت اورا خدای او که اسلام آر گفت اسلام آوردم خدای جهانیان را ووصایت کرد بان ابراهیم پسرانش راویعقوب ای پسران من

اِنَّ اللّهَ اصْطَفى لَكُمُ الدِّينَ فَلا تَمُوتُنَّ اِلّا وَاَنْتُمْ مُسْلِمُونَ * اَمْ كُنْتُمْ شُهَداءَ اِذْ حَضَرَ

خدای برگزید برای شما دین نمی‌میرید الا وشما مسلمان باشید آیا بودی حاضر چون حاضر آمد

يَعْقُوبَ الْمَوْتُ اِذْ قالَ لِبَنِيهِ ما تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِى قالُوا نَعْبُدُ اِلهَكَ وَاِلهَ آبائِكَ اِبْراهِيمَ وَاِسْمعِيلَ

یعقوب را مرك چون گفت پسرانش راچه می پرستید از پس من گفتند پرستیم خدای تو را وخدای پدرانت را ابراهیم واسمعیل

وَاِسْحقَ اِلهاً واحِداً وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ * تِلْكَ اُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَها ما كَسَبَتْ وَلَكُمْ ما كَسَبْتُمْ

واسحق یك خدارا وماا ورا کردن نهادیم آن امتی‌اند که بگذشتند ایشان راست انچه کردند وشماراست انچه کردید

وَلا تُسْئَلُونَ عَمّا كانُوا يَعْمَلُونَ * وَقالُوا كُونُوا هُوداً اَوْ نَصارى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ اِبْراهِيمَ حَنِيفاً

نپرسند شمارا ازانچه ایشان کرده باشند گفتند باشی جهود یاترسا تاراه یابی بگو دین ابراهیم مسلمان

وَما كانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ * قُولُوا آمَنّا بِاللّهِ وَما اُنْزِلَ اِلَيْنا وَما اُنْزِلَ اِلى اِبْراهِيمَ وَاِسْمعِيلَ

ونبود از انباز گویان بگوئید ایمان آوردیم بخدای وانچه فرستاده شد بما وانچه فرستاده شد بابراهیم واسمعیل

وَاِسْحقَ وَيَعْقُوبَ وَالْاَسْباطِ وَما اُوتِىَ مُوسى وَعِيسى وَما اُوتِىَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لا نُفَرِّقُ بَيْنَ

واسحق ویعقوب وفرزندان او وانچه دادند موسی وعیسی را وانچه دادند پیغامبران را از خدای ایشان جدا نکنیم میان یکی

اَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ * فَاِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ ما آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَاِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّما هُمْ فى

از ایشان وماا ورا مسلمانیم اگر ایمان آرند بمانند انکه ایمان آوردید بان راه یافتند واگر برگردند ایشان در

شِقاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ * صِبْغَةَ اللّهِ وَمَنْ اَحْسَنُ مِنَ اللّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ

خلافند کفایت کند تورا ایشان خدای واو شنوا وداناست رنگ ودین خدای وکیست نیکوتر از خدای ودین وما اورا

عابِدُونَ * قُلْ اَتُحاجُّونَنا فِى اللّهِ وَهُوَ رَبُّنا وَرَبُّكُمْ وَلَنا اَعْمالُنا وَلَكُمْ اَعْمالُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ *

پرستنده‌ایم بگو خصومت میکنی باما در خدا واو خدای ماست ماراست کردار ما وشماراست کردار شما وماا ورا هستیم خالص کننده

اَمْ تَقُولُونَ اِنَّ اِبْراهِيمَ وَاِسْمعِيلَ وَاِسْحقَ وَيَعْقُوبَ وَالْاَسْباطَ كانُوا هُوداً اَوْ نَصارى قُلْ ءَاَنْتُمْ

یامیگوئید که ابراهیم واسمعیل واسحق ویعقوب وفرزندان یعقوب بودند جهودان وترسایان بگو شما

اَعْلَمُ اَمِ اللّهُ وَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللّهِ وَمَا اللّهُ بِغافِلٍ عَمّا تَعْمَلُونَ * تِلْكَ اُمَّةٌ قَدْ

بدانی یاخدای کیست بیدادکرد ازانکه پنهان کند گواهی او ازخدای نیست خدای غافل از انچه شما میکنید انجماعتی‌اند که

خَلَتْ لَها ما كَسَبَتْ وَلَكُمْ ما كَسَبْتُمْ وَلا تُسْئَلُونَ عَمّا كانُوا يَعْمَلُونَ *

گذشته ایشان راست انچه کردند وشماراست انچه کردید ونپرسند شمارا ازانچه ایشان کرده باشند

قوله تعالی اذقال ربه اسلم . قدیم جل جلاله دراین آیة بیان کرد که سبب انکه اورا برگزید ودردنیا وآخرت از جملهٔ صالحان کرد آن بود که اورا گفت ای ابراهیم اسلام آر وتن بده وگردن بنه عبدالله عباس گفت حق تعالی این امر اورا کرد انگاه ازغار بیرون آمد اودرنگریست ماه وآفتاب وستاره را دید نظر کرد در او وعلمش حاصل شد بحدوث او واحتیاج او بمحدث گفت اسلمت لرب العالمین . چنانکه انجا گفت که . انی

وجهت وجهی للذی فطر السموات والأرض حنیفاً مسلماً وما انا من المشرکین . بعضی دیگر گفتند این امر اورا پس از آن کرد که او اسلام آورده بود ولیکن اورا گفت استقامت کن وبراین که داری بایست وازاین بر مگرد کلبی وابن کیسان گفتند مراد آن است که دین خالص کن خدای را بتوحید عطا گفت که معنی آن است که خود را بخدای خالص کن وانگه تسلیم کن بعضی دیگر گفتند که خاضع باش خدای را ومنقاد شو فرمان اورا ودین اختیار کن ابوعلی گفت گردن نهادم ومنقاد شدم خدای جهانیان را انکه قدیم جل جلاله باز نمود که ابراهیم علیه السلام تازنده بود خلق را دعوة میکرد چون وقت وفاتش بود اندرز کرد فرزندان را بان مفسران خلاف کردند در انکه کنایت باچه راجع است عبدالله عباس گفت مراد کلمهٔ اخلاص است لا اله الا الله واین ضمیر قبل از ذکر باشد چنانکه گفت انا انزلناه وحتی توارت بالحجاب وقرآن را وآفتاب را در آیات ذکر رفته نیست وچنانکه طرفه گفت . علی مثلها امضی اذا قال صاحبی . الا لیتنی افدیك منها وافتدی . منها ای من الفلاة وآن را ذکری نیست اصم گفت راجع است بان کلمه که او گفت وهی قوله اسلمت لرب العالمین . ابوعبیده گفت کنایة راجع است بامة وگفته‌اند راجع است باوصیة ای وصی بوصیة .

ومفضل گفت راجع است باطاعت وابن عامر ونافع خوانند اوصی بالالف وابوعبیده گفت در مصحف عثمان بألف است واوصی ووصی بیك معنی باشد وگفته‌اند اوصی یکبار فعل باشد ووصی تکثیر فعل را باشد یعنی اوصی مرة بعد اخری یکبار پس از دیگر وصایت کرد وفعل وفعّل وافعل بیك معنی بسیار است کقوله . فمهل الکافرین امهلهم رویداً . بنیه . پسرانش را وآن هشت پسر بودند اسمعیل ومادرش هاجر بود واسحق مادرش ساره بود ومدین ومداین ویقشان وزمران ویشبق وشوح ومادر اینان جمله قطورا بنت یقطن الکنعانیه بود ابراهیم اورا ازپس وفات ساره بزنی کرد ومهترین فرزندان اسمعیل بود وانگاه اسحق وانکه اینان بودند قوله . ویعقوب . وتقدیر این است که ووصی بها ایضاً یعقوب بنیه ویعقوب نیز پسران خود را این وصیة کرد عبدالله عباس گفت یعقوب را برای آن یعقوب خواندند که والدهٔ او بعقب والدهٔ عیص بود برادرش اسحق را این دو فرزند بودند یکی عیص ویکی یعقوب وبروایتی آن است که یعنی یعقوب وعیص هم شکم بودند مادر او بعیص بار نهاد ویعقوب بر اثر او قابضاً علی عقبیه . پاشنهٔ اورا دست گرفته وگفتند یعقوبش بر آن خواند که عقبش بسیار بود واورا دوازده پسر بود روبیل واو فرزند مهتر بود وشمعون ولاوی ویهودا وریالون ویسحر ودان وبقیان وجادواشر ویوسف وبنیامین . یابنی . وایجا نیز قال محذوف است قال یابنی یاان تقدیر چنانکه ان یابنی ودر مصحف ابی وعبدالله مسعود ان نوشته است وگفته‌اند ان مضمر است قوله . یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الأنثیین وکذا فی قوله وعدالله الذین آمنوا وعملوا الصالحات لهم مغفرة ای انّ لهم مغفرة . قال الشاعر . انی سابدی لك فیما ابدی . لی شجنان شجن بنجد . وشجن لی ببلاد الهند . وتقدیر آن است که ان لی شجنین ان الله اصطفی ان برای تقدیر قول است چنانکه بیان کردیم چو ازپس قول ان باشد وانکس که بجای قال ان تقدیر کند گوید در ندا معنی قول باشد یعنی فی قوله یابنی برای انکه ندا قول باشد بارفع صوت ای اختار لکم الدین خدای تعالی برای شما دین مسلمانی اختیار کرد : فلا تموتن الا وانتم مسلمون . درظاهر نهی تعلق بمرگ دارد ومرگ از فعل واختیار ایشان نباشد ولیکن بمعنی نهی از مخالفت اسلام است برای انکه الّا اینجا برای اثبات است بعد نفی وواو حال راست یعنی مبادا مرگ بشما آید وحال وصفت شما جز مسلمانی بود یعنی مادام باید تا بر مسلمانی باشید تاچون مرگ بشما رسد برهرحال از احوال شمارا در مسلمانی

نايدواين ازجمله كلام فصيح است . مسلمون . قيل موحدون وقيل مخلصون وقيل مفوضون كارخود بخدا افكنده . قوله ام كنتم شهدآء اذحضر يعقوب الموت . روايت كرده‌اند كه يعقوب را اجل نزديك رسيد فرزندان او ببالين او حاضر آمدند يعقوب يوسف را گفت اى يوسف تودانى منزلت خود در دل من ومن ازبراى تو چه غم واندوه ديده‌ام وخداى تعالى آن غم برمن بسر آورد وبسرور بدل كرد وامروز روز فراق وجدائى من است ازتو ومن باجوار رحمت خداى ميشوم وروح من بانزديك ارواح انبيا ميرود پسرانت را اوريم وميشارا پيش من آر تاايشان را اختصاص كنم بفضلى كه جز ايشان را نباشد ايشان را حاضر كرد يعقوب گفت من شمارا ازجملهٔ اسباط كردم واسباط فرزندان يعقوب بودند يعنى من شمارا باانكه فرزند زادهٔ بمثابهٔ فرزند كردم امادر منزلة وامادر ميراث انكه گفت يايوسف دستها بياور وبر پهلوهاى من نه ومرا دربر گير من باپدرم همچنين كرده‌ام وپدرم اسحق باپدرش ابراهيم همچنين كرد يوسف همچنان كرد انكه گفت چون مرا دفن كرده باشى مراهشتاد روز رها كن انكه مرا برگير ازاينجا وبانزديك پدرم وجدم بركه پدرم وجدم دريك گورند مرانيز درآنجا نه تااز ايشان جدانباشم انكه فرزندان را گفت وخويشان را كه بسلامت برويد ومرا بايوسف رها كنيد تاوصيتى كه هست باو بگويم ايشان برفتند واو يوسف را وصيت كرد بوصيتى كه داشت وگفت برادران را نكودار اگرچه ايشان باتو زشتى كردند يوسف عليه السلام وصيت او بپذيرفت يعقوب باپيش خداى شد ويوسف اورا دفن كرد چون هشتاد روز برآمد بفرمود تااورا برگرفتند وبازمين كنعان بردند بانزديك پدر وجدش اسحق وابراهيم عليهم السلام والصلواة . سبب نزول اين آيه آن بودكه جهودان دعوى كردندكه يعقوب آن روزكه اوراوفات رسيد فرزندان را بجهودى وصيت كرد حق تعالى عزوجل ردكرد برايشان گفت . ام كنتم شهدآء . شما حاضر بوديد كه يعقوب را اجل حاضر آمد كلبى گفت سبب وصيت يعقوب آن بود كه درمصر شد اهل مصر بعضى بت پرست بودند وبعضى اتش پرست گفت مباداكه فرزندان اوبان ميل كنند نزديك مرگ ايشان را حاضر كرد وگفت ماتعبدون من بعدى . عطا گفت خداى تعالى يعقوب را مخير كرد ازميان مرگ وزندگانى وباهمه پيغمبران همچنين كند يعقوب اختيار مرگ كرد گفت چندان مهلت ميخواهم كه تا وصيت كنم انكه بيامد وفرزندان را جمع كرد وگفت ماتعبدون من بعدى ام بيان كرديم كه معادل همزهٔ استفهام بود اگر گويند اينجا باچه معادله ميكند جواب آن است كه گوئيم يك وجه آن است كه بيان كرديم پيش از اين كه ميم صله است ومعنى آن است كه ام كنتم شهداء ، ووجهى ديگر آن است كه معادل استفهامى است دركلام مضمر ومحذوف وتقدير اين است كه اقلتم ذلك تخرصاً وافكاً ام كنتم شهدآء . اين دروغى است كه ميگوئيد شما آيا حاضر بوديد كه يعقوب را مرگ حاضر آمد ووصيت كرد وما استفهاميت است من بعدى اى من بعدموتى وبرقول اول خطاب باجهودان است وبرقول ديگر مفسران خطاب باصحابهٔ رسول الله است ايشان جواب دادندكه نعبدالهك ماخداى تورا پرستيم واله آبائك وخداى پدران تورا واين اضافة اختصاص بوداز دووجه يكى انكه خداى كه تورا وايشان را به پيغامبرى فرستاد پس ازاين وجه اختصاص داردبايشان دون ديگران ووجه ديگر آنكه خداى تعالى تووپدران تواورا پرستيدندى وخلقان برضلالت وعبادت اصنام وجزآن ازطواغيت بودند انكه تفضيل داد پدران ابراهيم را واسمعيل واسحق را برداود اسمعيل پدرنبود عم بود وعرب عم را پدرخواند ازآنجاكه بحرمت پدرداشت بجاى پدربود وازاينجا گفت رسول الله صلى الله عليه وآله روزبدرعباس را. ردوا على ابى . پدرمرابانزديك من آريد يعنى عمش عباس را

ونيزخاله را مادر خوانندچنانكه درقصهٔ يوسف گفت .ورفع ابويه على العرش . پدرش را خواست وخاله اش را باجماع مفسران يوسف را مادر نمانده بوددر آن وقت اين ايه حجة ماباشد درپدرابراهيم كه خداى عزوجل گفت . واذقال ابراهيم لأبيه آزر . مراد عمش بودبراى انكه نشايد كه پدر پيغمبر كافر بود واوكافر بچه بود براى انكه نفرة افكند درحق اوغاية نفرت چنانكه بجاى خود بيايد انشاءالله تعالى . الهاً واحداً . نصب او برحال باشد ازنعبد ونحن له مسلمون . اى مخلصون . ودرآيه دليل است براستحباب وترغيب دروصيت انكه خداى تعالى برپيغامبران ثنا كرد بكاربستن وصيت وخلل ناكردن باووازپس ايشان پيغامبران خواستند وكتابها وشرعها ناسخ باهمه روا نداشتند خلل كردن بوصيت رسول صلى الله عليه وآله كه ختم وآخر پيغمبران بودوازپس او ديگرپيغمبر نخواهد بودن كى روا باشد كه خلل كند بوصيت . تلك امة . عبدالله عباس گفت جماعة وامت بروجوه مختلف آمد بمعنى امام ومقتداى باشد فى قوله تعالى . انّ ابراهيم كان امة. وبمعنى دين آمد فى قوله انا وجدنا آبائنا على امة اى على دين وبمعنى حين آمد فى قوله وادّ كربعدامة وبمعنى جماعت آمد فى قوله وجدعليه امة من الناس يسقون امة ام باشد يعنى مادر وامة قامت باشد يقال فلان حسن الامه اى القامه وفى قول الشاعر فان معوية الاكرمين . حسان الوجوه طوال الامم . اى القامات . قدخلت . كه گذشتند يعنى ابراهيم واسمعيل واسحق ويعقوب وفرزندان ايشان . لها ما كسبت . ايشان راست انچه كردند حق تعالى بيان عدل خود كرد دراين آيه واو ثواب عمل كسى بكسى ديگر ندهد وبگناه كسى كسى ديگررا نگيرد گفت كار ايشان راست وكار شما شمار ايشان را ازشما نپرسند وشمار ااز ايشان نپرسند وهرنفسى را بكردهٔ اوجزا دهد چنانكه گفت . كل نفس بما كسبت رهينة وكل امرء بما كسب رهين ولاتزروازرة وزر اخرى .ومثال اين آيه كه خداوند بيان عدل خود فرموده بدينمعنى و دروجه اتصال اين آيه باية مقدم گفتندچون حق تعالى ازجهودان حكايت كرد كه ايشان براهيم حوالهٔ جهودى كردند وترسايان حوالهٔ ترسائى كردند حق تعالى خوددر آيات مقدم جواب ايشان بازدادورد كرد برايشان بقوله . ام كنتم شهداء . انكاه گفت احسب كه چنين است شمارا ازآن چيست شمارا ازعمل او نپرسند واورا ازعمل شما واين وجهى نيكو است . وقالوا كونواهوداً اونصارى تهتدوا . اين حكايت است ازجهودان وترسايان درهم بخته چنانكه بيانش درآيات مقدم برفت يعنى جهودان گفتند جهود باشى وترسايان گفتند ترسا باشى انكه درآيت چنين نهاد كه اما اين واما آن يعنى اگرازايشان بشنويد مدح جهودى گويند واگرازايشان شنويد مدح ترسائى گويند براى اين لفظ او گفت وقوله تهتدوا مجزوم است بجواب امر براى انكه كلام متضمن معنى شرط وجزا است وتقدير چنين است فانكم ان تكونوا كذلك تهتدوا . انكه حق تعالى مسلمانان را بياموخت كه جواب جهودان وترسايان چگونه دهيد. قل بل ملة ابراهيم . ونصب او برفعل مقدر بودومعنى انكه بل نتبع ملة ابراهيم ونعتقد ملة ابراهيم حنيفاً نصب او برحال است ودرمعنى او خلاف كردند بعضى ازاهل لغت گفتند حنيف مايل باشدوآن را احنف گويندكه انگشتان او بجانب وحشى ميل دارد ومعنى انكه ماما يليم وعدول كرده ازدينى كه جزدين مسلمانى است وبعضى ديگر گفتند كه حنيف مستقيم باشد ازاينجا احنف گويند آن را كه قدم اوراست باشد يعنى همه پاى او برزمين نشيند ودروقت ايستادن يعنى مابراستقامت دين مسلمانيم وابوعلى جمع كرد ميان هردوقول گفت اصل حنف استقامت باشد وكژى را برسبيل تفأل حنيف خوانند چنانكه اعمى را بصير خوانند وبيابان را كه مهلكه باشد مفازه ومار گزيده كه بيم هلاكش بود سليم چنانكه شاعر گفت يعنى طائى دروصف پيرى . ﴿ دقة فى الحيوة تدعى جلالاً ﴾ ﴿ مثل ما سمّى اللديغ سليماً ﴾ عبدالله عباس گفت ملة ابراهيم درنمازروى بكعبه كردن است ودرحج طواف

خانه ومسح ارکان واستسلام حجر و وقوف بالموقفين ورمى الجمار که ابراهيم وآنان را که بر ملت او بودند اينرا کار بستند قتاده گفت حنيف تحريم نکاح محرمات باشد وختنه کردن مقاتل گفت حنيفاً مخلصاً و مجاهد گفت حنيفاً متبعاً وما کان من المشرکين وابراهيم از جملهٔ مشرکان نبود وجهودان وترسايان مشرکند بانچه خداى تعالى از ايشان حکايتى کرد که وقالت اليهود عزير بن الله وقالت النصارى المسيح بن الله وفى قوله لقد کفر الذين قالوا ان الله ثالث ثلاثة . آنگاه گفت جواب جهودان دهيد و بگوئيد که آمنا بالله . ما بخداى تعالى ايمان داريم وما انزل الينا وآنچه بما آورده اند يعنى قرآن وما انزل الى ابراهيم يعنى صحف ابراهيم وآن ده صحيفه بود که بر ابراهيم عليه السلام فرود آمد وکتاب اسمعيل واسحق ويعقوب واسباط همان بود واگرچه او ايجاب ترتيب نکند حق تعالى در آيه ترتيب نگاه داشت اسمعيل را از پس ابراهيم براى آن تقديم کرد که او فرزند مهتر بود پس از او اسحق را پس از او يعقوب را که فرزند اسحق بود پس از آن اسباط را که فرزندان يعقوب بودند . محمد بن اسحق گويد يعقوب دختر خالهٔ خود را ليا بنت ليان بزنى کرد واز او شش پسر داشت وچون ليا فرمان يافت يعقوب خواهر او راحيل را بزنى کرد واز او يوسف وبنيامين را داشت واو دو سر پوشيده داشت چهار شدند از راحيل اين دوازده سبط بودند وبروايت ديگران هر دو فرزند از مادرى ديگر بودند والله اعلم واسباط در بنى يعقوب چنانند که قبايل در بنى اسمعيل بنام مختلف اند تا فرق وتميز باشد ميان فرزندان ايشان وسبط در لغة نواده بود يعنى فرزندزاده از اينجا حسن وحسين را سبطا رسول الله گويند عليه وعليهم السلام واصل او در لغة درختى بود شاخهاى او درهم پيچيده کذا ذکره ابو سعيد الضرير آنکه موسى وعيسى را جدا کرد براى آنکه دين ايشان وکتاب وشرع ايشان دگر بود ديگر آنکه جهودان وترسايان را با ايشان اختصاص بود تا بدانند که مصطفى صلى الله عليه وآله به پيغمبرى وکتاب ايشان ايمان دارد واو را عصبية ومکافات بر آن نمى دارد که کفر آرد بايشان چون درست شده است که ايشان پيغمبران خدا بودند وکتابهاى ايشان حق بود واوتى اعطى من الايتا وهو الاعطا ومراد بانچه ايشان را دادند يعنى موسى وعيسى را توريه وانجيل است وما اوتى النبيون من ربهم . وآنچه پيغمبران را دادند خداى ايشان را داد از کتابها وشرايع . لا نفرق بين احد منهم . از ميان ايشان فرق نکنيم درباب پيغمبرى وراست گوئى وحق آنچه از خداى تعالى آوردند ومراد نه آن است که تفضيل ننهيم بعضى را بر بعضى بل مراد آن است که درباب ايمان فرق نکنيم چنانکه شما جهودى کرديد وگفتيد نؤمن ببعض ونکفر ببعض ونحن له مسلمون . وما او را مستسلم ومنقاديم يعنى خداى را جل جلاله وابو مسلم گفت روا باشد که ضمير عايد باشد با جملهٔ آنچه در مقدم برفت آنکه ضمير را براى آن تذکير کرد که آن خواست . ونحن کذلك . سفيان ثورى را گفتند مردکى مسلمان باشد گفت آنکه که چون او را پرسند که بچه ايمان دارى بگويد آمنت بالله وما انزل الينا الى قوله . ونحن له مسلمون . واين آيه برخواند فان آمنوا بمثل ما آمنتم به فقد اهتدوا . سبب نزول اين آيه اين بود که چون رسول عليه السلام آية مقدم بر جهودان وترسايان خواند چون بذکر عيسى رسيد جهودان را خوش نيامد وترسايان را نيز گفتند حکم عيسى دگر است او پيغمبر نبود چون ديگر پيغمبران بل پسر خدا بود . تعالى الله عن ذلك علواً کبيراً . خداى تعالى اين آيه را فرستاد وگفت اگر جهودان وترسايان ايمان آرند بمانند آنچه شما ايمان داريد مهتدى اند وراه راست يافته اند عبد الله عباس گفت مثل زيادت است ودر قرائهٔ او چنين است . فان آمنوا بما آمنتم به وگفت ايمان بخداست وخداى را مثل نيست ومانند اين آن است که گفت ليس کمثله شئ والمعنى ليس کهو ومانند اين قول شاعر است ﴿ ياعاذلى دعنى من عذلکا ﴾ ﴿ مثلى لا يقبل من مثلکا ﴾ اى انا الا اقبل منك . وبعضى ديگر گفتند

باء زيادت است تقدير اين است . فان آمنوا مثل ما آمنتم . وما مصدرى باشد يعنى مثل ايمانکم تشبيه در ايمان شده باشد نه در آنکه ايمان بدوست واين وجه مليح است ووجه اول هم نيکو است ومعنى آيه بريکى از اين دو وجه مستقيم شود . وان تولوا . اگر برگردند واعراض کنند وايمانى بر اين وجه نيارند . فانما هم فى شقاق . عبد الله عباس وعطا واخفش گفتند فى خلاف يقال شاق فلان فلاناً مشاقةً وشقاقاً اذا اخذ فى شق خلاف شق صاحبه دليله قوله لا يجرمنکم شقاقى اى خلافى . ابو سلمه وسدى گفتند فى عداوة در دشمنى اند کان کل واحد منهما فيما يشق على صاحبه . پندارى هر يکى از ايشان بر طريقى اند که مشقة صاحبش بود دليله قوله . الا بشق الانفس اى بمشقتها وقوله ذلك بانهم شاقوا الله اى عادوه وعصوه . وقال برأ بن حازم . والا فاعلموا انا وانتم ٭ بغاة ما حيينا فى شقاق . اى فى عداوة مقاتل وابو عبيده گفتند فى ضلال واختلاف کما قال الشاعر . ﴿ الى کم تقتل العلماء قسراً ﴾ ﴿ وتفجر بالشقاق وبالنفاق ﴾ اى بالضلال کسائى گفت فى خلع الطاعة ومعنى راجع بود با مخالفة . فسيکفيکهم الله آنکه حق تعالى رسول را تسلى داد وگفت درنگر دل دربند اينان ندارى که خداى تعالى ترا کار اينان کفايت کند يعنى جهودان وترسايان وسين استقبال راست که فعل را خالص بکند بمستقبل وکفى متعدى بدو مفعول باشد کاف مفعول اول است وهم مفعول دوم يقال کفيته المهم وهمچنين کرد که گفت کار جهودان بنى قريظه کفايت کرد بقتل وسبى وکار ترسايان نجران کفايت کرد بجزيه ومذلة . وهو السميع لاقوالهم العليم باحوالهم ٭

صبغة الله . ابى العاليه گفت دين الله مجاهد گفت اسلام است عبد الله عباس گفت ترسايان را چون فرزندى آمدى روز هفتم او را بابى بردندى که آن را عمورية گويند واو را بان آب بشستندى وگفتندى صبغناه به ما او را بان آب بشستيم تا دين ديگر نگيرد جز ترسائى واين بجاى ختان داشتند خداى تعالى بر ايشان رد کرد بعبارت ايشان گفت آن دين که خداى رنگ کرده است بهتر است بعضى ديگر گفتند از مفسران که جهودان را عادت بودى که چون ايشان را مولودى آمدى رنگى در او ماليدندى وترسايان نيز رنگى بخلاف رنگ جهودان در مولود ماليدندى وآن چون شعارى بودى ايشان را حق تعالى گفت شعار مسلمانى که برنگ اصل خلقت باشد که خداى آفريد آن بهتر باشد وبعضى ديگر از علما گفتند حق تعالى دين را براى آن صبغة خواند که دين را اثرى وعلامتى بود چنانکه رنگ را ابن کيسان گفت صبغة الله اى قبلة الله بعضى ديگر گفتند حجة الله زجاج وابو عبيده گفتند خلقة الله ومعنى آن است که خداى تعالى خلقان را بر فطرت اسلام آفريد بيانش فطرة الله التى فطر الناس عليها وبدين معنى است قول رسول صلى الله عليه وآله وسلم . کل مولود يولد على الفطرة فابواه يهودانه وينصرانه . گفت هر مولود که زايد بر فطرة اسلام زايد مادر وپدر او را يا جهود يا ترسا کنند بعضى ديگر گفتند سنة الله وگفته اند ختان است براى آنکه صاحبش را بخون رنگ کنند وبيشتر اقوال را معنى راجع با دين است وخداى تعالى دين را بنامهاى مختلف خواند وبا خود اضافت کرد فطرتش خواند فى قوله فطرة الله صبغتش خواند فى قوله صبغة الله کلمتش خواند فى قوله وکلمة الله هى العليا دينش خواند فى قوله يدخلون فى دين الله صراطش خواند فى قوله تعالى صراط الله هداش خواند فى قوله ذلك هدى الله نورش خواند فى قوله يريدون ان يطفئوا نور الله حبلش خواند فى قوله واعتصموا بحبل الله سبيلش خواند فى قوله ادع الى سبيل ربك . عبد الله عباس روايت کند که بنى اسرائيل از موسى پرسيدند که ايصبغ ربك . خداى رنگرز است موسى گفت الله الله ان کنتم مؤمنين بترسيد اگر مؤمنيد خدايتعالى بموسى وحى کرد که اگر از تو ميپرسند که من رنگرزم بگو که همه رنگها من ريزم براى آنکه همهٔ رنگها از من است ودر مقدور من است جهودان بر آن منکر شدند خدايتعالى اين آيه فرستاد بر ايشان وبر جهودان

عصر رسول علیه السلام در نصب او خلاف کردند بعضی گفتند نصب او براغراست یعنی اتبعوا والزموا صبغة الله
اخفش گفت بدل ملة ابراهیم است . ومن احسن من الله صبغة . ای دیناً وخلقاً ونصب او بر تمیز است ونحن له
عابدون ای مطیعون مذللون . قل اتحاجوننا فی الله همزه استفهام راست ومعنی تقریع وانکار ومحاجه ومجادله
ومخاصمه باشد مفاعله باشد از حجت یقال حاججته بحجته ای غلبته بالحجة خلاف کردند در آنکه این محاجه
ومخاصمه باکه بود وبرچه بود اصم گفت بامشرکان بود که ایشان بخدای وصفات خدای مقر نبودند وجز خدای را
عبادت میکردند میگوید باما درخدا خصومت می کنید وماوشما مقریم که او آفریدگار و پروردگار ماوشماست
بعضی دیگر گفتند خصومت باجهودان بود آنجا که گفتند مابحق اولی تریم که خداوند کتابیم وعلم او ایل نزدیک
ماست ونحن ابناء الله واحباؤه واین قول ابوعلی است وابوالقاسم بلخی وبعضی دیگر گفتند خصومت باجهودان
وترسایان است آنکه که جهودان گفتند عزیر بن الله وترسایان گفتند المسیح بن الله آنکه گفتند که ما بحق اولی تریم
وبلاخلاف آیه رد است بر جملهٔ آنان که خلاف حق گفتند ودر حق خلاف کردند . ولنا اعمالنا ولکم اعمالکم
وان عبارت است وخبر ازعدل خدای عزوجل وانکه او جزای عمل دیگر بدیگرند هد چنانکه گفته شد
ونحن له مخلصون . وما عمل باخلاص میکنیم اورا یعنی در عبادت او باو شرك نمی آریم فصل در اخلاص
از کلام علما ومشایخ حذیفهٔ یمان گفت از رسول علیه السلام پرسیدم که اخلاص چه باشد رسول علیه السلام
گفت من از جبرئیل پرسیدم گفت من از خدای عزوجل پرسیدم مرا گفت . الاخلاص سر من سری
استودعته قلب من احببته من عبادی . گفت اخلاص سری است از سرهای من در دل آن بنده نهم کش
دوست دارم ابوذر غفاری گفت رسول گفت علیه السلام ان لکل حق حقیقة ومابلغ عبد حقیقة الاخلاص
حتی لایحب ان یحمد علی شیء من عمل الله . گفت هر حقی را حقیقتی هست وبنده بحقیقة اخلاص نرسد
تا چشم از آن بیفکنند که اورا مدح کنند برکاریکه برای خدا کند سعید جبیر گفت اخلاص آن باشد که
مرد دین وعمل خویش خدای را خالص کند ودر دین باخدای شرك نیاورد ودر عمل با خلقان ریا نکند فضیل
عیاض گفت ترك عمل برای مردمان ریا باشد وعمل برای مردان شرك باشد واخلاص آن بود که ازاین هردو
مسلم باشد یحیی معاذ گفت هو تلخیص العمل من العیب والذم کتمیز اللبن من بین الفرث والدم . گفت
اخلاص آن باشد که عمل خالص دارد از عیب وذم چنانکه شیر ممیز است از میان سرگین وخون ابوالحسن
بوشنجی گفت اخلاص آن بود که لا یکتبه الملکان ولا یفسده الشیطان ولا یطلع علیه الانسان ولا یعلمه غیر
الرحمن . گفت اخلاص آن باشد که فرشته را به نبشتن راه نبود وشیطان را به تباه کردنش وآدمی بر او مطلع نباشد
وجز خدای عزوجل کسی نداند . رویم گفت اخلاص آن بود که آنچه کنی نه بینی وگفته اند ما یراد به الحق
ویقصد به الصدق وقیل هو ما لا یشوبه الافات ولا یتبعه رخص التأویلات . آن بود که آفات آن را مشوب
نکند ورخصت تأویل بدنبال او نباشد وقیل هو ما استتر من الخلایق واستصفی من العلایق . آنچه از خلقان
پوشیده باشد واز علایق صاف باشد حذیفهٔ مرعشی گفت اخلاص آن بود که بنده را سر وعلانیه راست بود ابویعقوب
مکفوف گفت اخلاص آن بود که حسنات همچنان پوشیده دارد که سیئات را ابو سلیمان گفت مرائی را سه
علامت بود در خلوت کسلان باشد ودر میان مردم بنشاط بود بر عمل چون مدحش کنند بر عمل بیفزاید
قوله تعالی . ام یقولون . ابن عامر وحمزه وکسائی وخلف بتا خوانند علی الخطاب وباقی قراء بیا علی الخبر
عن الغایب ام یقولون یا میگویند یعنی جهودان وترسایان بقرائة آنکه بیا خواند وانکس که بتا خواند خطاب هم

بایشان است یا میگوئید که ابراهیم واسمعیل واسحق ویعقوب وفرزندان یعقوب جهود بودند یا ترسا وهمچنان
که بیان کردیم خبر از هر دو گروه درهم بخته است وتفصیل آنکه جهودان گفتند اینان جهود بودند و
ترسایان گفتند اینان ترسا بودند وام معادل است همزهٔ استفهام را فی قوله . قل اتحاجون فی الله ام تقولون .
تو جواب ده یا محمد . قل ائتم اعلم ام الله . بگو شما عالم ترید باحوال وادیان ایشان یا خدای اگر چنان است
که قول شما در حق ایشان از حوالهٔ جهودی وترسائی برایشان درست است خدای چنان دانسته باشد و
اگر نگوئید گواهی پنهان کرده باشید وهر که گواهی که داند وپنهان کند از او ظالمتر که باشد یعنی کس نباشد
از او ظالمتر ومن استفهامیت است واظلم افعل تفضیل است ودر آیة دلیل است بر آنکه قبح از قدیم تعالی
قبیح تر باشد چون عالمی واستغنا در حق او بلیغ تر است خلاف آنکه مجبران گفتند قبح از ما قبیح باشد از خدای
تعالی قبیح نباشد برای آنکه مورد آیة آن است که آنکس که گواهی داند پنهان کند ظالم باشد واگر
خدای تعالی کند ظالمتر باشد . تعالی من ذلك علواً کبیرا . وما الله بغافل این با در خبر ماء نافیه ودر خبر
لیس شود برای تأکید نفی را تقول ما زید بنطاق ومرجع غفلت بانفی علم باشد . عما یعملون . بتا ویا
خوانده اند بناءً علی مایقولون وتقولون در اول آیه . قوله تلك امة قد خلت الایه . تفسیر این برفت در آیتی
که مثل این است لفظاً ومعناً اگر گویند چرا تکرار کرد این آیه را باقرب عهد باو گوئیم مراد بأمة اول
انبیا اند که ذکر ایشان در آیتی که پیش از این آیه بود برفت ومراد باین امة اسلاف جهودانند که اعقاب
ایشان گفتند از ایشان که پیغامبران جهودان بودند یا ترسایان وچون مراد مختلف باشد فایده مختلف بود
وچون چنین باشد تکرار نبود چه هریك مستقل باشد بفایدهٔ خود ووجه دیگر آن است که مخاطبان مختلف
بودند چون مخاطبان مختلف باشند تکرار را فایده باشد وجه دیگر انکه وقت مختلف بود وآیه وارد مورد
وعظ وزجر است ودر این تذکیر باشد بنعمت خدا وتحذیر بود از عقاب او واین معنی هرچه بیشتر باشد نفعش
عام تر باشد وفایده اش ظاهر تر والله اعلم

(قوله)

سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّيهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ
گویند سفیهان از مردمان چه برگردانید ایشان را از قبله شان که بودند بر آن بگوی خدای راست آنجا که آفتاب بر آید وآنجا که فرو شود ره نماید آن را

يَشَاءُ اِلٰى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۞ وَكَذٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ اُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ
که خواهد براه راست وهمچنین کردیم ما شما را امتی میانه تا باشید گواهان بر مردمان و باشد

الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا ۞ وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا اِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ
پیغمبر برشما گواه و نکردیم ما آن قبله که تو بودی بر آن مگر ما بدانیم که پی کر میکند رسول را از آنکه

يَنْقَلِبُ عَلٰى عَقِبَيْهِ وَاِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً اِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللّٰهُ وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُضِيعَ اِيمَانَكُمْ
برگردد بر پی خود واگرچه بود بزرك مگر با آنانکه خدای لطف کرد بایشان ونبوده خدای که ضایع کند ایمان شمارا

اِنَّ اللّٰهَ بِالنَّاسِ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ ۞ قَدْ نَرٰى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضٰيهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ
بدرستیکه خدای بمردمان مهربان وبخشاینده است ما می بینیم گردانید روی تو در آسمان بگردانیم تورا باقبله که توخواهی فراز کن رویت

شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَاِنَّ الَّذِينَ اُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ
بجانب مسجد مکرم وهرکجا باشی فراز کنی رویتان بجانب او وآنانکه دادند ایشان را کتاب دانشد که

انه الحق من ربهم وما الله بغافل عما يعملون * ولئن اتيت الذين اوتوا الكتاب بكل اية ما

این حق است از خدای ایشان و نیست خدا ناآگاه از ایشان از انچه ایشان میکنند و اگر بیاری با نانکه ایشان را کتاب دادند بهر دلیلی پی

تبعوا قبلتك وما انت بتابع قبلتهم وما بعضهم بتابع قبلة بعض ولئن اتبعت اهواءهم من بعد

گرمی نکنند قبلهٔ تو را و نه تو پیروی کنی قبلهٔ ایشان را و نه بهری از ایشان می گیرد قبلهٔ بهری را اگر تو پیروی کنی هوای ایشان را از پس انکه

ماجائك من العلم انك اذا لمن الظالمين *

آمد بتو از علم تو انگاه از جملهٔ ستمکاران باشی

فی قوله سیقول السفهاء . وجه اتصال آیه بایهٔ مقدم آن است که چون محاجت با کافران و جهودان و ترسایان کناره شد خدای تعالی رسول را خبرداد که آنانکه باتو خصومت کردند در توحید من و در باب انبیا سخن گفتند دل عزیز تو بخواهند رنجانیدن درباب قبله چون من قبله بگردانم وحق تعالی این برای چند وجه گفت یکی برای انکه تا رسول علیه السلام توطین نفس کند و دل بر آن بنهد که ایشان این خواهند گفتن چون بگویند سختش نیاید بر حد انکه او بیخبر بوده باشد دیگر تسلیهٔ رسول علیه السلام کرد بقوله سیقول السفهاء گفت سفیهان اند و از سر سفه سخنی خواهند گفتن تا دل از آن خوش داری وجهی دیگر انکه تا معجزه باشد رسول را علیه السلام چون خبر دهد از غیبی که در مستقبل ایام خواهد بودن و مخبر وفق خبر آید این معجزه باشد و دلیل صدق او کند در انچه گوید و سفیه ضدّ حلیم باشد و سفه خفت بود در لغت مرد سبکسار را سفیه گویند مفسران خلاف کردند در انکه این سفیهان که بودند عبدالله عباس گفت مشرکان بودند که چون حق تعالی قبله بگردانید ایشان گفتند محمد متردد گشت گاه روی بیت المقدس میکند و گاه روی بکعبه میکند چون سرگشته شده است در کار خود این را کافران مکه گفتند و مانند این روایت است از حسن بصری قولی دیگر آن است که این سفیهان جهودانند که چون رسول علیه السلام روی از بیت المقدس با حرم مکه آورد طعن زدند و ایشان را خوش نیامد و گفتند محمد چرا روی بگردانید و این قبلهٔ پیغمبران مقدم است و اگر بر این قبله بماندی همانا آن پیغمبر آخر زمان بودی که مانعت او را در توریة و انجیل یافته ایم و این قول مجاهد و قتاده و سفیان است ویك روایت است از عبدالله عباس و سدی گفت مراد منافقان است و جهودان که چون رسول علیه السلام روی از بیت المقدس بامسجد الحرام کرد طعن زدند و گفتند اشتاق الرجل الی بلده و مولده . محمد را تاسهٔ مکه میباشد که شهر و مولد اوست برای آن روی در نماز باو کرد و جهودان این بر وجه تألم گفتند که ایشان امید موافقت رسول میداشتند در بعضی چیزها و گمان ایشان چنان بود که روی به بیت المقدس کردن از طریق مسامحت و مساهله است میگفتند امید است که بادین ماید که در قبله مارا مخالفت نمیکند ، سیقول . سین استقبال راست یعنی خواهند گفتن این سفیهان بخردان سبکساران ماولیهم چه برگردانید ایشان را ما استفهامی است ای ماصرفهم یقال ولیته عن کذا فتولی ای صرفته فانصرف حق تعالی گفت جواب ده و بگوی که خدای راست مشرق و مغرب بحسب مصلحت بندگان ایشان را بفرماید که روی بجانبی دور دور کنید و راه نماید آن را که خواهد بره راست بالطاف و زیادات الطاف و گفته اند این هدایت بمعنی تثبیت است یعنی الطافی که کند بان الطاف ایشان را ثبات کنند بر ره راست قوله وکذلك . اهل علم خلاف کردند در انکه این کاف تشبیه بچه تعلق دارد بیشتر مفسران گفتند تعلق بجزاء دارد که یهدی من یشاء الی صراط مستقیم بر او دلیل است و تقدیر این است که فکما هدیناکم بمحمد الی صراط مستقیم . کذلك جعلناکم امة وسطاً . ابومسلم محمد بحر گفت وجه تشبیه

آن است که فکما جعلنا قبلتکم وسطاً وهی الکعبه لانها وسط الدنیا کذلك جعلناکم امة وسطاً چنانکه قبله تان وسط کردیم و آن کعبه است که میانهٔ عالم است شمارا نیز امتی میانه کردیم و این وجهی لطیف است و بعضی دیگر گفتند کاف تشبیه است بحال ابراهیم علیه السلام در آیات مقدم ذکر او رفته است و این عطف است علی قوله تعالی ولقد اصطفیناه فی الدنیا کذلك جعلناکم و این وجه متعسف و بعید است و جعل روا بود که بمعنی تصییر بود و تاویل بر الطاف و توفیق توان کردن یعنی ما کردیم باشما الطافی که عند آن امتی وسط شدی و شاید که جعل بمعنی حکم و تسمیة باشد چنانکه گفت وجعلوا الملائکة الذین هم عباد الرحمن اناثاً وکقوله وجعلوا لله انداداً . امةً . ای جماعةً وسطاً ابوسعید خدری و ابوهریره از رسول علیه السلام روایت کرده اند که وسطاً ای عدلاً و این قول عبدالله عباس است و مجاهد و قتاده و ربیع و ابن زید است و برای آن عدل را وسط خوانند که عدل راست باشد و انکه راست باشد جای او میانه باشد و یا ارتفاع او بر وجه میانه باشد نه اسراف و نه تقتیر و این قول عرب است که نزل فلان وسط الوادی ای خیر موضع فیه و موضع فلان من قومه موضع الواسط من القلاده و در وصف رسول علیه السلام آمده است هو اوسط قریش نسباً ای خیرهم واعدلهم و مثل از اینجاست که خیر الأمور اوسطها وقال زهیر : هم وسط یرضی الأنام بحبهم . اذا نزلت احدی اللیالی بمعظم . کلبی گفت امة وسطاً ای اهل دین وسط بین الغلو والتقصیر برای انکه هر دو مذموم است هم اسراف هم تقتیر انچه از میان این هر دو باشد پسندیده آن است نه بینی که حق تعالی چگونه گفت رسولش را ولا تجعل یدك مغلولة الی عنقك ولا تبسطها کل البسط وقال ولا تجهر بصلوتك ولا تخافت بها وابتغ بین ذلك سبیلاً وقال الذین اذا انفقوا لم یسرفوا ولم یقتروا وکان بین ذلك قواماً . سبب نزول این آیه آن بود که جماعتی جهودان مرحب و ربیع و قومی دیگر با معاذ جبل گفتند ما امت عدلیم و قومی وسطیم و قبلهٔ ما قبلهٔ پیغمبران است و محمد میدانند ولیکن حسد اورا رها نمی کند که بگوید معاذ گفت دین ما حق است و ما امة عدلیم خدای تعالی این آیه فرستاد ردّ بر ایشان بدانکه بنزدیك ما آیة مخصوص است بائمهٔ معصومین علیهم السلام برای انکه در آیة چند چیز است یکی انکه حق تعالی گفت من حکم کردم بعدالة شما فی قوله جعلناکم امةً وسطاً و آن را که خدای تعالی بعدالت او حکم کند الا معصوم نباشد برای انکه قاضی که حاکم وقت باشد بعدالت هیچکس حکم نکند تا او را ظاهراً عادل نداند و اگر او را باطن طریق بودی حکم نکردی تا بباطن در عدل نبودی و چون خدای تعالی جل جلاله عالم است بظاهر و باطن خلق حکم بکند بعدالة کسی لابد باید تا عدل باشد ظاهراً و باطناً و انکه چنین باشد جز معصوم نباشد دیگر انکه گفت لتکونوا شهداء علی الناس ویکون الرسول علیکم شهیداً . گفت تا شما گواهان باشید بر مردمان و رسول علیه السلام بر شما گواه باشد پس انکس که در برابر رسول گواهی دهد اگر بمنزلة برابر او نباشد کم از آن نباشد بعدالت که شرط است در گواهی برابر او باشد و ایچنین نباشد الا که معصوم باشد اگر گویند این خطاب با جملهٔ امت است گوئیم تخصیص کنیم باین ادله و قراین که در آیت و بیرون آیت است دیگر انکه امة بمعنی عصبه و جماعت در قرآن بسیار است . منها تلك امة قد خلت من قبله الرسل . ومنها ومن قوم موسی امة یهدون بالحق ومنها ومن ذریتنا امةً مسلمةً لك ومنها قوله تعالی منهم امة مقتصدة الی مالا یحصی کثرة . و گفته اند وسط برای آن خواند ایشان را که قول ایشان در پیغمبران بحدّ غلوّ نیست چون قول ترسایان در مسیح و بحد تقصیر نیست چون قول جهودان انکه بیان کرد که من تعدیل ایشان برای آن کردم تا گواه باشند بر مردمان و خلاف کردند که این چه گواهی است و چگونه گواهی دهند و کجا گواهی دهند عبدالله عباس و مجاهد و قتاده و ربیع گفتند گواه پیغمبران باشند در قیامت بتبلیغ رسالت خدای عزوجل و این قول را روایت میکند جابر

عبدالله انصاری از رسول خدا صلی الله علیه وآله گفت من وامتم فردای قیامت بر پشتهٔ بلند باشیم چنانکه اهل عرصات فرود ما باشند وهیچ امت نباشد الا تمنا کند که از ما باشد وهیچ پیغمبر نبود که امت اورا تکذیب کنند الا ما برای او گواهی دهیم وایشان گویند شما این گواهی چگونه می دهید وشما در عصر ما نبودی گویند ما از پیغمبران خود شنیدیم واورا باور داشتیم وبعضی دیگر گفتند گواهان باشند در دنیا در دین من برای انکه من باجماع ایشان حجت کردم واین قول نیز دلیل است بر انکه مراد معصومانند برای انکه اجماع حجت است در هر عصری که قول معصوم از او خارج نیست چنانکه در جای خود بیاید تفصیلش انشاءالله تعالی قول دیگر آن است که گواهانند هم در دنیا وهم در آخرت واین عام تر است وحملش بر این کردن اولیتر بود وبعضی اختیار اجماع کردند وگفتند بان ممیزاند ومفضلند بر سایر امم وآنچه ما گفتیم اولیتر است برای انکه علی الناس گفت اگر للناس گفتی آن معنی دادی دگر بقرینهٔ انکه گفت ویکون الرسول علیکم شهیداً . وشهد علیه نقیض شهد له باشد و از این عذر خواستند بانکه چون قول ایشان در دین حجت خواهد بودن بمثابهٔ حکم باشد بر ایشان همچنانکه قول رسول علیه السلام لازم است امت را عمل کردن باجماع چنانکه بقول رسول علیه السلام پس برای این علی گفت فی الموضعین جمیعاً یعنی در حق امة ورسول واین جمله عند تأمل همه دلیل میکند بر انکه آیة مخصوص است بمعصومان واجماع برای قول ایشان حجت است ونیز این خبر که ابی کعب روایت کند یکروز رسول علیه السلام نشسته بود جنازهٔ بگذرانیدند گفتند جنازهٔ فلان است حاضران گفتند نعم الرجل وثنا میگفتند هر یکی رسول علیه السلام گفت وجبت واجب شد دیگر بر آوردند گفتند جنازهٔ فلان است حاضران گفتند بئس الرجل بد مردی بود این رسول علیه السلام گفت وجبت ابی گفت یا رسول الله چه معنی دارد دو بار گفتی وجبت چه واجب شد گفت قوله تعالی لتکونوا شهداء علی الناس . ومعنی از دو وجه بیرون آید از او یکی انکه وجبت الشهادة ووقعت موقعها گواهی بجای خود افتاد ویکی دیگر انکه وجبت لأحدهما الجنة وللأخری النار . یکی را بهشت واجب شد ودیگری را دوزخ بگواهی شما گفتند این نیز دلیل است بر انکه گواهی در دنیا باشد وروا بود که امیرالمؤمنین علی وحسن وحسین علیهما السلام در آن جمله بوده باشند تا رسول علیه السلام این حکم بر قول ایشان کرده باشد ودر خبر میاید که یکروز امیرالمؤمنین علی علیه السلام نشسته بود در مسجد کوفه عبدالله قفل التیمی بگذشت درع طلحهٔ عبیدالله پوشیده امیر علیه السلام گفت هذه درع طلحة اخذتها غلولا یوم البصرة گفت ای عبدالله این درع طلحة است که روز کارزار بصره تو بغلول وخیانة بر گرفتهٔ او منکر شد انکه گفت بیا تا بحاکم شویم که تو برای حکومت نصب کردهٔ یعنی شریح بحکومت پیش شریح رفتند امیرالمؤمنین علیه السلام دعوی کرد عبدالله انکار کرد حاکم گواه خواست امیرالمؤمنین علیه السلام حسن را بیاورد تا گواهی داد شریح گفت بیك گواه حکم نکنم قنبر را بیاورد تا گواهی داد گفت بگواهی بندهٔ حکم نکنم امیرالمؤمنین علیه السلام گفت قبحك الله یا شریح اقد جرت فی حکمك ثلثا . در این حکم سه بار جور کردی گفت چگونه گفت ندانی که از امام گواه نخواهند که امام در دین خدای مأمون باشد وقول او در دین حجت باشد بیشتر از این دیگر گفتی بگواهی حسن حکم نکنم ورسول علیه السلام گفت مرا روز خیبر خدای تعالی هر قریشی را قوت هفت مرد داد که نه از قریش باشند وترا قوت هفت قریشی داد وروز استرجاع خالد که بر او بفسق گواهی دادم بگواهی من تنها حکم کرد وگفت گواهی مرد قریشی بگواهی هفت مرد باشد که نه قریشی باشند گواهی من هفت قرشی است ودیگر گفتی بگواهی بنده حکم نکنم این قدر ندانی که که گواهی بنده بشنوند لسیده ولا یقبل علیه برای او مقبول باشد

بر او مقبول نباشد پس از این نگر تا هیچ حکم نکنی تا مر اخبر ندهی این خبر باقر علیه السلام روایت کرد که از پدرانش علیهم السلام وابو زهیر روایت کرد که رسول علیه السلام برای ما خطبه کرد بناوهٔ طائف وآن جائی است بطائف در آنجا گفت نزدیك است که شما اهل بهشت را از اهل دوزخ بشناسید ونیك را از بد بدانی گفتند بچه چیز یا رسول الله گفت بثناء نکو وبثناء بد . انتم شهداء الله بعضکم علی بعض شماها گواهان خدائید بعضی بر بعضی ویکون الرسول علیکم شهیداً . ورسول من که محمد است بر شما گواه باشد بانچه کردید وشرح آن بیاید فی قوله وجئنا بك علی هؤلاء شهیداً . قوله وما جعلنا القبلة التی کنت علیها . در او چند قول گفتند محمد جریر گفت معنی آن است که . وجعلنا تحویل القبلة التی کنت علیها . تقدیر مضافی کرد یعنی ما نکردیم تحویل از آن قبلهٔ که تو بر آن بودی یعنی بیت المقدس برای انکه رسول علیه السلام اول روی به بیت المقدس کرد پس چون منسوخ شد فرض توجه باو بتوجه با کعبه روی بکعبه کرد وبعضی دیگر گفتند که کان زاید است ومعنی آنست که و ما جعلنا القبلة التی انت علیها یعنی کعبه که انگاه که آیت آمد رسول علیه السلام بر آن بود ومعنی جعل فرض وبیان باشد نحو قولهم جعلت لك کذا ای فرضت وبینت یعنی ما نکردیم ونفرمودیم وبیان نکردیم این قبله که تو اکنون بر آنی یعنی کعبه وممکن است تفسیر آیه گفتن بر وجهی که در او حذفی نباشد وزیادت وانجنان بود که در اخبار آورده‌اند که چون رسول علیه السلام بمکه بود روی بکعبه کردی واخبار بر آن متظاهر است بعضی علما گفتند روی بکعبه کردی از آن جهة که برابر بیت المقدس بود رویش هم بکعبه بود وهم به بیت المقدس واین ممکن باشد بمکه وبعضی دیگر گفتند خدای تعالی رسول علیه السلام را مخیر کرده بود در باب قبله تا هر کجا خواستی روی فراز کردی وبر او حجری نبود فثم وجه الله پس وقتی روی بکعبه کردی ووقتی روی به بیت المقدس واین در بدایة اسلام بود در مکه وبعضی دیگر گفتند ابن حجر وتعین بمدینه فرمود پس بر ان قول که روی بکعبه کردی در آیة محتاج نباشد بحذفی ونه بتقدیر زیادتی وما نکردیم آن قبله که تو بر آن بودی در مکه یعنی کعبه‌ای ما بینا وعینا واین قول قریب است بصواب تا آیه بر ظاهر خود بماند وخلاف نیست که چون رسول علیه السلام بمدینه آمد روی به بیت المقدس کرد بنماز خلاف در مدت است ودر اخبار چنین آمد که پیش از هجرة انصاریان دو سال در مدینه روی به بیت المقدس میکردند چون رسول علیه السلام بمدینه آمد شانزده ماه روی به بیت المقدس میکرد بروایت براء بن عازب وبروایت عبدالله عباس هفده ماه وبروایة سدی هیجده ماه وبروایة انس نوزده ماه وبروایة معاذ جبل سیزده ماه چون رسول در مدینه بفرمان خدای تعالی روی به بیت المقدس میکرد در نماز وپیش از آن بمکه روی بکعبه کردی جهودان بان شادمانه بودند وخویشتن را در آن تشریفی می شناختند برسول تقرب میکردند رسول علیه السلام طمع بایمان ایشان در بست خدای تعالی قبله بگردانید تا رسول علیه السلام و صحابه رضی الله عنهم بدانستند که این موافقت جهودان نه از آن بود که چیزی در دل داشتند چون قبله با کعبه افتاد جهودان که تقرب میکردند برگشتند ودشمنی وتبرا اشکارا کردند خدای تعالی عزوجل برای آن گفت الا لنعلم من یتبع الرسول ممن ینقلب علی عقبیه واین وجهی است در غرض خدای تعالی در قبله بگردانیدن واین وجهی معتمد است وظاهر قرآن بر این دلیل میکند

وبعضی دیگر گفتند که جهودان میگفتند که محمد بدین ما نزدیك است نه بینی که روی بقبلهٔ ما می کند ممکن است که بادین ما آید احبار ورؤساء میگفتند عوام را حق تعالی قبله بگردانید تا طمع ایشان منقطع شد ونیز ابهام نکنند بر عوام بعضی دیگر گفتند رسول علیه السلام در مدینه روی به بیت المقدس میکرد ودر دلش آن بود که

میخواست روی بکعبه کند که قبله پدرش بود ابراهیم علیه السلام برای این گفت قدیم جل جلاله . فلنولینك
قبلة ترضیها . برای رضای او بشرط انکه رضای او موافق مصلحت شرعی بود قبله بگردانید واین وجه هم قریب
ست چون قرآن باو ناطق است واگر این اسباب جمع باشد روا بود برای انکه از میان ایشان تنافی نیست که منع
کند از جمع میان ایشان اکنون ظاهر آیة آن است که ماقبله برای آن بگردانیدیم تا بدانیم که کیست که تبع تو خواهد
بودن از ان و که خواهد برگشتن یعنی تا فرق بدانیم میان دوست ودشمن ومنافق وموافق واین بر عالم بالذات روا
نباشد جواب از این آن است که این آیه جاری مجری آیاتی است که متضمن است لفظ ابتلا وامتحان را نحو قوله
الذی خلق الموت والحیوة لیبلوکم ایکم احسن عملاً قوله ولقد فتنا الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین
صدقوا ولیعلمن الکاذبین . ودرسورة الکهف . ثم بعثناهم لنعلم ای الحزبین احصی لما لبثوا ابداً . و
هم در این سوره قوله لیبلوهم ایهم احسن عملاً . ومثال این آیه بسیار است وجواب از همه یکی بود وآن آن
است که خدای تعالی صورت تکلیف را صورت امتحان وآزمایش نهاد وبامکلفان معامله آنان کرد که کسی را
آزماید که چیزی نداند تا بدان آزمایش بداند چون صورة این بود واگرچه معنی نه این بود حق تعالی
در این مورد بدین لفظ بیاورد واین وجهی است ووجهی دیگر آن است که مراد بلفظ علم اختبار و امتحان
است وآن را علم خواند برای انکه درشاهد سبب علم بسیار است وعند آن علم حاصل شود یکی از مایش بر سبیل
توسع او را بجای بهاد ومعنی راجع بود عند تحقیق باجواب اول و وجهی دیگر آن است که الا العلمنا . یعنی الا
برای انکه ما دانستیم که کیست که متابعت رسول کند از پس ایمان وکیست که در آن منافق باشد پس مرتد شود ومعنی
آن بود که در سابق علم مارفته بود که تحویل قبله سبب هدایت قومی باشد وسبب ضلالت قومی وعرب لفظ
مستقبل را بجای ماضی نهد چنانکه گفت فلم یقتلون انبیاء الله والمعنی فلم قتلتم انبیاء الله برای انکه درعهد رسول
پیغامبران نبودند که جهودان ایشان را کشتندی چنانکه گفتیم از قول شاعر . ولقد یکون اخادم وذبایح .
ووجهی دیگر آن است الا لتعلم انت واصحابك . انگه علم ایشان را علم خود خواند برای اختصاص ایشان چنانکه
گفت . ان الذین یؤذون الله ای اولیاء الله چنانکه گفته فلما آسفونا ای اغضبونا یعنی اغضبوا رسولنا واولیائنا
پس قدیم تعالی تحویل قبله را سبب ظهور نفاق جماعتی منافقان کرد چنانکه آن آب که قوم طالوت را سبب
امتحان کرد فی قوله تعالی ان الله مبتلیکم بنهر الایة تا منافقان که در دل نفاق دارند از مؤمنان مخلص جدا
شوند چه مصالح بسیار در تکلیف باین تعلق دارد چنانکه گفت . ماکان الله لیذر المؤمنین علی ما انتم علیه حتی
یمیز الخبیث من الطیب قوله وان کانت لکبیرة . ان مخففه است از ثقیله وتقدیر این است وانها کانت لکبیرة
واین لام لازم باشد باین حرف درخبر تا فرق باشد میان او ومیان ان نافیه اکنون خلاف کردند در انکه این
تاء تأنیث راجع با کجا است بعضی گفتند راجع با نماز است که بقبلهٔ اول کرده بودند واین قول ابن زید است
وبعضی دیگر گفتند راجع با قبله است یعنی بیت المقدس واین قول ابو العالیه است وبعضی دیگر گفتند راجع با کعبه است
وبعضی دیگر گفتند راجع بلفظ تولی است من قوله فلنولینك قبلة ترضیها قتاده ومجاهد گفتند راجع است
با تحویلة القبلة وان یکبار بگردانیدن باشد ووجهی هست در کلام عرب که بان تحویل را تحویله تأویل بباید کردن
که ایشان چون مضاف الیه مؤنث باشد واگرچه مضاف مذکر باشد بمجاورت تانیث کنند کقولهم خربت سور
المدینة فعل مسند را با سور علامت تانیث در آورد برای انکه مضاف است با مؤنثی وآن مدنیه است قوله تعالی
. وان کانت لکبیرة الا علی الذین هدی الله . واین قبله که کعبه است یا تولیة باین وجوه که گفتیم بزرگ آید وعظیم یعنی

دشخوار آید الا بر انکس که خدای تعالی باو الطافی کند که بان الطاف او ثبات کند بر هدایت وایمان شعبی گوید ما ببصره
آمدیم بنزدیك حجاج وجماعتی از قراء مدینه واز قراء شام از فرزندان مهاجر وانصار وهرکس بمرتبهٔ خود
بنشستند حسن بصری درآمد بفرمود حجاج تا برای او کرسی بیاوردند ودر پهلوی سریر او بنهادند وحسن را
بر کرسی بنشاندند انگه روی باو کرد واو را اکرام تمام کرد انگه درمیانه حدیث امیر المؤمنین علیه السلام درآمد
او سخریه کردن بگرفت وما نیز از خوف او مساعدت وتصویب رأی او میکردیم مگر حسن بصری که خاموش
گشت وهیچ سخن نمیگفت حجاج روی باو کرد وگفت یا باسعید در علی چگوئی گفت چه خواهی تا گویم
گفت رأی تو در او چیست گفت خدای تعالی میگوید . وماجعلنا القبلة التی کنت علیها الا لنعلم من یتبع
الرسول ممن ینقلب علی عقبیه وان کانت لکبیرة الا علی الذین هدی الله فعلیٌّ ممن هدی الله ومن اهل الایمان وهو ابن
عم رسول الله صلی الله علیه وآله وختنه علی ابنته واحب الناس الیه وصاحب سوابق مبارکات سبقت له من الله لا تستطیع
انت ولا احد من الناس ان یحظرها علیه ولا ان یحول بینها وبینه . چون خدای تعالی امتحان کرد خلق را بتحویل قبله تا که
بر جای ماند وکه از جای بشود واو از آنان بود که بر هدایت وایمان بود و پسر عم رسول بود ودامادش ودوست ترین
خلقان باو واو را از خدای تعالی در حق او سوابق ونعمتها بود که نه تو ونه هیچکس از مردمان ان را رفع نتواند
کردن . قوله تعالی وما کان الله لیضیع ایمانکم . سبب نزول این آیه آن بود که چون خدای تعالی قبله بگردانید
جماعتی که بدان قبله با رسول علیه السلام نماز کرده بودند چون اسعد بن زراره وبراء بن مغرور از دنیا رفته بودند
کسان ایشان بیامدند وگفتند یا رسول الله آن نمازها که ما وایشان بدان قبله کردیم حکم آن چه باشد وخدای
تعالی چون قبله بگردانید این آیه فرستاد که وما کان الله لیضیع ایمانکم ای صلوتکم الی بیت المقدس . خدای
تعالی آن نمازهای شما باطل وضایع نکند که به بیت المقدس کردید این قول قتاد وعکرمه وربیع است بعضی دیگر
گفتند که برای خود پرسیدند که نمازهائیکه ما کردیم بعضی دیگر گفتند که این را جهودان پرسیدند و گفتند که
شما امروز ما را کافر میخوانید ماکه روی به بیت المقدس کرده ایم وشما سالها نماز کرده بان قبله حال آن نمازهای
شما چیست خدای تعالی این آیة فرستاد که وما کان الله لیضیع ایمانکم وخلافی نیست میان مفسران در انکه مراد
بایمان نماز است انجا خدای تعالی نماز را ایمان خواند در این آیه برای عظم شأن او وموقع او از ایمان چه اول رکنی
از ارکان ایمان نماز است چنانکه رسول علیه السلام گفت الدین النضیحة لعظم موقعها من الدین . عبدالله عباس
میگوید نسخی که در قرآن بود حدیث قبله بود حق تعالی آن حکم را منسوخ کرد یعنی توجه بیت المقدس در نماز
بتوجه بمسجد الحرام زهری گفت اول منسوخی در سورة البقره حدیث قبله است اگر گویند کدام آیه منسوخ
است باین آیات ودر قرآن هیچ جای نیست حدیث توجه بیت المقدس تا گویند این آیات ناسخ آن است گوئیم
اگرچه مفصل نیست مجمل است فی قوله ولله المشرق والمغرب فاینما تولوا فثم وجه الله . دگر انکه بیان کرده ایم
پیش از این که اگر در تلاوت نباشد ودر حکم شرع باشد شاید که منسوخ شود بتلاوت یا بحکم اکنون صحابه رسول
بر سه وجه بودند بعضی آنان بودند که با رسول علیه السلام در بیت المقدس نماز کرده بودند وبکعبه نرسیدند چون براء
بن مغرور واسعد بن زراره وجز ایشان وجماعتی آن بودند که نماز کرده بودند بکعبه به بیت المقدس در نیافتند
که در آن عهد ایمان نیاورده بودند واز انانکه اتفاق واجماع امت است که بدو قبله نماز کردند با رسول علیه السلام
بلاشبهه امیر المؤمنین علی علیه السلام بود که او را المصلی بقبلتین خواندند واز مشاهیر مناقب او یکی آن است
باتفاق مخالف ومؤالف

ان الله بالناس لرؤف رحيم . دررؤف سه قرائت است رؤف على فعول واين قرائت نافع وابن عامر وحفص است
وحجت ايشان قول شاعر است . ﴿ نطيع رسولنا ونطيع ربّا ﴾ هو الرحمن كان بنا رؤفاً ﴾ ورؤف على فعل
واين قرائت ابوجعفر است ورؤف على فعل واين قرائت باقى قرّاء است وحجت اينان قول شاعر است . ﴿ ترى
للمسلمين عليك حقاً ﴾ ﴿ كفعل الوالد الرؤف الرحيم ﴾ ورأفه درلغت بليغ تر باشد از رحمت. قدنرى
تقلب وجهك فى السماء . سبب نزول آية آن بودكه جماعتى ازجهودان طعنه زدند وگفتند اگر محمد دين مارا
واسلام مارا عيب ميكند چراروى بقبلهٔ ما ميكند اگراورا شريعت بودى جداگونه اورا قبلهٔ جدا بودى واورا
دردل آرزوى كعبه ومسجدالحرام بودى كه قبلهٔ پدرش ابراهيم بود جبرئيل را گفت اين دشمنان مرا طعنه
ميزنند ومرادمن آن است كه روى بقبلهٔ پدرم آرم جبرئيل گفت من بنده ام تو ازخداى تعالى درخواه اگر
مصلحت داند قبله بگرداند رسول عليه السلام ادب نگاه داشت بزبان هيچ نگفت وروى درآسمان ميكرد وآب
درچشم ميگردانيد وحاجت دردل ميگردانيد انگه درنمازايستاد دوركعت نمازپيشين بكرد جبرئيل آمد واين
آيت آورد . قدنرى تقلب وجهك فى السماء فلنولينك قبلة ترضيها فول وجهك شطر المسجد الحرام . ورسول را
فرمودكه قبله بگرداند تاروى بكعبه كرد درآن دوركعت كه مانده بود اى محمد ما مى بينيم گردانيدن روى تو درآسمان
توروى ميگردان كه ما بر متابعت رضاى تو قبله ميگردانيم فلنولينك اى ولنحولنك الى قبلة بگردانيم تورا باقبلهٔ كه
توخواهى وپسندى اين قول مجاهد است وابن زيد وعبدالله عباس وجماعتى ديگر گفتند كه جهودان مدينه گفتند
محمد واصحاب او قبله نشناختند تا ماهدايت كرديم ايشان را رسول را عليه السلام اين سخن سخت آمد ازخداى
تعالى درخواست تاقبله بگردانيد ولابد رسول عليه السلام اين دعا بدستورى كرده باشد چون او داند كه آنچه
خداى تعالى فرمايد صلاح او وصلاح مكلفان درآن باشد واگرچه ازروى ميل طبع اورا موافق نباشد حسن
بصرى گويد خداى تعالى ازپيشتر رسول را عليه السلام وعده كرده بود كه من قبله بخواهم گردانيدن از
بيت المقدس ونگفت ازكدام جانب چون جهودان زبان طعن درازكردند حق تعالى گفت اكنون دعا كن تا
اجابت كنم او گفت بارخدايا كعبه قبلهٔ پدرم است ابراهيم اگرصلاح دانى همان قبلهٔ ما باشد حق تعالى گفت . فلنولينك
قبلة ترضيها فول وجهك شطر المسجد الحرام . واصم گفت معنى روى درآسمان گردانيدن آنستكه خداى وحى
كرد برسول عليه السلام گفت من توجه بيت المقدس منسوخ كردم وهنوز وقت نمازنبود ونگفت روى بكعبه كن
وچون وقت نماز درآمد رسول عليه السلام روى درآسمان ميگردانيد انتظاراً للوحى تاوحى آيد چراكه ميدانست
كه نماز درست نباشد بى قبله تاوحى آمدكه . فول وجهك شطر المسجد الحرام . تابدانى كه تأخير البيان عن وقت الخطاب
رواباشد عن وقت الحاجة روانباشد نگاه كن بقول اصم وحسن بصرى وهردو معتزلى اند ونزديك معتزليان
چنان است كه تاخير البيان عن وقت الخطاب روانبود وايشان درتفسيرهاى خود چنين مى آرند وايشان ازطبقات
اولند واين هردو قول ازايشان تصريح است بجواز تأخير بيان ازوقت الخطاب بوقت حاجت چنانكه قاعدهٔ مذهب
ماست وبعضى ديگر گفتند معنى روى درآسمان گردانيدن آن است تا كه جبرئيل آيد ودستورى دهد وسئوال
كند اوسئوال ناكرده جبرئيل آمد كه سئوالت كفايت شد فول وجهك شطر المسجد الحرام . اما قوله قبلةً ترضيها
مجرّد رضاى او نبود مگر انكه رضاى او موافق بود مصلحت را چون رضاى او موافق صلاح او ومكلفان بود
درتكليف حق تعالى اجابت كرد وتصريح بمراعاة رضاى او كرد چون اعتبار مصلحت خود معلوم بود حاجت
نداشت بذكر كردن وبعضى ديگر گفتند رسول عليه السلام دانست باعتبار حال كه چون قبله كعبه بود واهل مكه

وعرب بايمان واجابت رسول نزديكتر باشند براى آن ميل بكعبه كرد واين نيز بشرط مراعات مصلحت بود انكه
بيان كرد بوقت حاجت كه فولّ وجهك شطر المسجد الحرام روى برگردان وباجانب مسجدالحرام كن واگرچه
ذكرروى كرد مراد جملهٔ او بود وليكن روى را دراين باب اختصاصى داد كه توجه ازوجه است وچون بجانبى باشد
همهٔ اندام برسبيل تبع انجانب بود پس تخصيص روى باين سبب كرد اما شطر عبدالله عباس ومجاهد وقتاده گفتند
اى نحوه يعنى جانب مسجدالحرام وشطر الشئ ناحيته وجانبه باشد قال الشاعر ﴿ فاطعن بالقوم شطر الملوك ﴾
﴿ حتى اذا احقق المخدج ﴾ اى نحوهم ونصب او برظرف است وابوالعاليه گفت تلقاه برابرش وابوعلى گفت
وسطه روى بميان مسجد آر گفت شطر الشئ نصفه باشد شطر نيمه بود وچون يك نيمه بايك جانب گذارد ويك نيمه
بايك جانب روى بميانه باشد واگرچه اين درتازى وجهى ندارد واين چون حشوى باشد وديگر انكه اتفاق مسلمانان
است كه اگرروى بجانبى كند ازجوانب واگرچه همه طرفى وكنارى باشد نمازش درست بود اكنون بدانكه
تعين قبله مختلف است باختلاف احوال حاضران كعبه قبلهٔ آن كس است كه او درمسجدالحرام باشد ومسجد قبلهٔ
آن كس است كه بيرون مسجد بود درحرم وحرم قبلهٔ آن است كه دربيرون بود ازحرم ازچهار جانب واهل عراق
روى بركن عراقى كنند واهل يمن بركن يمانى كنند واهل شام روى بركن شامى كنند واهل غرب روى بركن
غربى كنند اين مذهب ماست وجملهٔ فقيهان مخالف ند مارا اصحاب شافعى را خلاف است درانكه روى بعين كعبه بايد
كردن يا بجهة كعبه بعضى ديگر گفتند كه اصحاب اورا آن است مذهب كه روى بعين كعبه بايد كردن وبعضى را مذهب
آن است كه روى بجهة كعبه بايد كردن واين مذهب ابوحنيفه است واصحاب او وبنزديك ما اهل عراق را تياسرى بايد
كردن اندك وهيچ فقيه را اين مذهب نيست مگر كه ابويوسف دركتاب الزوال بياورد كه حماد بن زيد را مذهب
آن است كه اهل بصره را تياسر بايد كردن قوله تعالى وحيث ما كنتم فولّوا وجوهكم شطره . وهركجا باشيد روى
بجانب او كنيد البرأ بن عاذب گويد چون آيهٔ قبله آمد ماروى به بيت المقدس داشتيم ودرركوع بوديم رسول
عليه السلام برگرديد ما نيز برگرديديم وروى بكعبه كرديم وراوى خبر گويد ما درنماز بوديم مردى درآمد وگفت
باواز بلند كه روى بكعبه آريد كه رسول عليه السلام فرمودند كه روى ازبيت المقدس برگردانيد وروى بكعبه كنيد
پس ما درنماز برگرديديم وروبكعبه كرديم وآن نماز را ازسربگرفتيم وپس ازآن منادى رسول عليه السلام درمدينه
ندا كرد تا همهٔ اهل مدينه ازمردان وزنان بشنيدند وروى باكعبه آوردند انگه حق تعالى گفت اين حكم مقصود
نيست برمدينه هركجا باشيد روى بجانب مسجد آريد . قوله تعالى ان الذين اوتوا الكتاب ليعلمون انه الحق من ربهم .
سبب نزول آيه آن بود كه جهودان گفتند اگراين محمد پيغمبر آخرالزمان بودى كه ما نعت او درتورية خوانده ايم
نبايستى كه بربيت المقدس بايستاد خداى تعالى اين آيه فرستاد وبازنمودكه ايشان ميدانند كه او حق است واز قبل
خداست ودرها خلاف كردند فى انه كه اين ضمير با كه راجع است بعضى گفتند بارسول الله عليه السلام كه جهودان
ميدانند كه محمد صلى الله عليه وآله حق است ومبعوث است ازقبل خداى جل جلاله وبعضى ديگر گفتند كه ايشان
ميدانند كه كار قبله حق است وتحويل او واين امر صادر است ازخداى جل جلاله وليكن بحسد وحب النشؤ وطمع
رياست وحطام دنيا پنهان ميكنند ما را اعتقاد نباشد كه اصحاب رسول عليه السلام چندين سال درخدمت رسول
بودند وآن لطف وحكم او شنيده وايشان را باراه خدا ورسول وشفقت وامانت وديانت خوانده ونيك ازبد دانسته
وحق ازباطل شناخته دم بدم باشارات النبوى عليه السلام درامر ونهى مشرف شده درغيبت رسول عليه السلام
اين صفات پسنديده را دانستند وعالم وجاهل را شناختند بسبب حطام دنياى فانى سعادات جاودانى را برباد دادند

ودین را بدنیا بفروختند دنیا بدیشان نمانده وباخرت وثواب آن در نرسیده . وسیعلم الذین ظلموا آل محمد
خسر الدنیا والاخرة . انگاه برای تاکید در خبر لام آورد وکوفیان گفتند جواب قسمی مضمر است پس برسبیل
تهدید گفت خدای تعالی غافل نیست از آنچه ایشان میکنند *
قوله ولئن اتیت الذین اوتوا الکتاب بکل آیة ماتبعوا قبلتك . سبب نزول آیه این بود که جهودان گفتند که اگر
محمد آیتی ومعجزهٔ آوردی ما را چنانکه پیغمبران مقدم را بوده است ما بدو ایمان آوردمانی حق تعالی باین آیه تکذیب
ایشان کرد و گفت دروغ میگوئید که اگر هر آیة که در مقدور است مثلاً تو بایشان آری بتو ایمان نیارند ومتابعت
قبلهٔ تو نکنند واگر ایشان از تو توقع میکنند که تو بر مسامحهٔ متابعت قبلهٔ ایشان کنی بگو تا ایشان این طمع نیز ندارند
که تو نیز این نکنی وهیچکس از شما که مسلمانانید واهل کتابید جهودان وترسایان متابعت یکدیگر نکنند چه قبلهٔ
مسلمانان کعبه است وقبلهٔ جهودان بیت المقدس وقبلهٔ ترسایان مشرق است قوله ولئن اتبعت اهوائهم . گفتند
سبب نزولش آن بود که جهودان برسبیل مکر وخدیعه گفتند اگر محمد در بعضی امور مساعدهٔ ما کردی وباما بساختی
ما باو ایمان آوردمی رسول علیه السلام برای طمع ایمان ایشان تمنا کرد که کاشك خدای تعالی دستوری دادی
در بعضی مساعدة وملاینه حق تعالی آیة فرستاد بتکذیب ایشان ورسول را خبر داد از خبث سریرهٔ ایشان وانکه
ایشان سخن از سر مکر وخدیعه میگویند گفت تو متابعت هوای ایشان کنی پس از انکه علم وحجت وبینه وکتاب
بتو آمد وتو حقیقهٔ دین خود وبطلان دین وقول ایشان بشناختی پس تو از جملهٔ ظالمان باشی وبعضی دیگر گفتند
خطاب با رسول است ومراد امت چنانکه گفت . یا ایها النبی اذا طلقتم النساء . وبعضی دیگر گفتند این شرطی است
که خدای تعالی دانست که در وجود نیاید چنانکه گفت . لئن اشرکت لیحبطن عملك . وزجاج واخفش گفتند
که لام در این دو جایگاه فی قوله . ولئن اتیت . ولئن اتبعت . جواب قسمی مضمر است واذاً جواب وجزا بود
واو را دو حالت بود حالت اعمال وحالت الغا ودر اینجا ملغی است برای انکه در میان مبتدا وخبر افتاد . قوله عز وجل

اَلَّذِینَ اٰتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ یَعْرِفُونَهُ کَمَا یَعْرِفُونَ اَبْنَائَهُمْ وَاِنَّ فَرِیقًا مِنْهُمْ لَیَکْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ
آنانکه ما دادیم ایشانرا کتاب شناسند اورا چنانکه شناسند پسران خودرا وجماعتی از ایشان پنهان میکنند حق را وایشان
یَعْلَمُونَ * اَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَکُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِینَ * وَلِکُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّیهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَیْرَاتِ
می دانند حق از خدای تست مباشید از جملهٔ شك کنندگان وهر کسی را قبلهٔ بودکه او روی بان آرد بشتابی بخیرات
اَیْنَمَا تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللّٰهُ جَمِیعًا اِنَّ اللّٰهَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ * وَمِنْ حَیْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ
هرکجا باشی بیارد شمارا خدای بهم که خدای برهمه چیز قادر است وازانجا که بیرون شوی روی بجانب
شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ * وَمِنْ حَیْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ
مسجد الحرام کن وآن حق است از خدای تو ونیست خدای غافل از انچه ایشان میکنند وازانجا که بیرون شوی فراز کن
وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَیْثُ مَا کُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَکُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا یَکُونَ لِلنَّاسِ عَلَیْکُمْ
بجانب مسجد الحرام وهرکجا باشی روی فراز کنید بجانب او تا نباشد مردمان را برشما
حُجَّةٌ اِلَّا الَّذِینَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِی وَلِاُتِمَّ نِعْمَتِی عَلَیْکُمْ وَلَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ *
حجتی مگر آنانکه ستم کاره باشند از ایشان مترس از ایشان بترس از من تا تمام کنم نعمتم برشما وتا مگر شما راه یافته شوید

قوله تعالی الذین آتیناهم الکتاب . احبار جهودان را خواست وعلماء ترسایان را مفسران خلاف کردند درانکه
هاء یعرفونه راجع است باکه قتاده وربیع وسدی وابن زید گفتند راجع است باامر قبله یا با مسجد الحرام یعنی ایشان

میدانند که مسجد الحرام قبلهٔ انبیاء بوده است پیش از این ودیگر مفسران گفتند ضمیر راجع است با محمد صلی الله
علیه واله واین اختیار اسم است وابو علی وابو مسلم بن بحر کما قال الله تعالی یجدونه مکتوباً عندهم فی التوریة والانجیل
گفت اینانکه اهل کتابند علماء ایشان محمد مصطفی را چنان شناسند که فرزندان خود را اکنون خلاف کردند
بعضی گفتند مراد اعیان ایشان یعنی عین او ونعت او وصفت او وانکه پیغمبر آخر الزمان است چنان شناسند که اعیان
فرزندان خود را واین قول بهتر است برای انکه ظاهر بر وفق این است وقوة این قول آن است که یکی از جملهٔ صحابه
روایت میکنند که من میخواستم که مصداق این آیه بدانم عبد الله سلام را گفتم که شما در کتاب خود این پیغمبر ما را
می شناسید گفت والله که من او را بهتر شناسم از انکه پسران خود را که در میان کودکان بازی میکنند من عجب داشتم
از موافقت تشبیه او وتشبیهی که خدای تعالی کرد در آیت درباب معرفت رسول علیه السلام بعضی دیگر گفتند مراد
آن است که ما او را پیغامبر شناسیم چنانکه پسران خود را نبوة شناسیم وگفتند قوة این قول آن است که عبد الله سلام را
گفتند تو این محمد را می شناسی گفت او را بهتر شناسم که پسر خود را برای انکه در شناخت او شکی نیست مرا ولیکن در
پسر خود قاطع نباشم واین از انکه کار زنان ندانم چگونه باشد وبگفتیم که قول اول درست است برای ظاهر وبرای انکه
حق تعالی این تشبیه برسبیل مبالغه کرد ودیگر انکه انجا معرفه حاصل باشد وآنجا معرفه وعلم حاصل نباشد انگه
گفت وانّ فریقاً منهم لیکتمون الحق وهم یعلمون . وگروهی از ایشان حق را میدانند وپنهان میکنند واین جماعتی
رؤساء ایشان بودند وبطمع ریاست وطعمهٔ که ایشان را بود از عامه این پنهان داشتند وجماعتی اندك بودند
چه بر جماعت بسیار روا نبود کتمان آنچه دانند مفسران در حق خلاف کردند که مراد چیست بحق بعضی گفتند مراد
قبله است واین قول ربیع است وجماعتی مفسران وقولی دیگر آن است که محمد است صلی الله علیه وآله واین قول
عبد الله عباس است ومجاهد وقتاده وابوروق راوی خبر گوید عبد الله بن بکر الانصاری از صفیه بنت حی بن اخطب
گفت پدرم حی بن اخطب وعمم ابو یاسر بن اخطب چون رسول الله علیه السلام بمدینه آمد حدیث رسول میکردند
ومی گفتند این آن پیغمبر باشد که ما نعت او در توریة خوانده ایم یا نباشد ورسول علیه السلام بقبا فرو آمده بود گفتند فردا
برویم واو را به بینیم وحدیث او بشنویم وعلامتی که یافته ایم در توریة بنگریم انگه بامداد بگاه برخاستند وبرفتند
نماز شام باز آمدند دلتنگ وگرفته من پیش ایشان رفتم بامن ننگریستند با انکه مرا بغایت دوست داشتند انگه عمم
با پدرم میگفت که اوست پدرم گفت آری بان خدای که توریة بر موسی انزله کرد عمم گفت در دل خود چگونه یابی
او را گفت عداوة مابقیت . دشمنی او را می یابم تا زنده باشم من بدانستم که حدیث رسول است علیه السلام میکنند
عبد الله بن قدامة بن صخر روایة کند که چون رسول علیه السلام بمدینه آمد پدرم گفت بیا تا برویم واین مرد را به بینیم
وسخن او بشنویم بیامدیم واو را یافتیم با جماعتی صحابه ونیز جماعتی جهودان حاضر آمده بودند وپدری وپسری
بیمار با او بود در جملهٔ جهودان رسول علیه السلام روی بان جهودان کرد وگفت بان خدای که توریة بموسی انزله کرد
که در این توریة نعت وصفت من ونبوت من می یابید آن مرد جهود توریة باز کرد ومیخواند آن پسر بیمار که با او بود
چون بذکر محمد رسید پدر خواست تا پنهان کند آن پسر گفت این است نعت وصفت تو که او میخواند وپنهان میکند
وانا اشهد ان لا اله الا الله وانك محمد رسول الله من گواهی میدهم که خدا یکی است وتو رسول اوئی این گفت پیش
خدای شد رسول علیه السلام صحابه را گفت ولّوا اخاکم یعنی تولای برادر تان کنی یعنی تجهیز ودفن او وانکه حق تعالی
جل جلاله زیادت بیان را برسبیل نهی وزجر گفت الحق من ربك فلا تکونن من الممترین. گفت حق از خدای تو پیدا
شد وپدید آمد تا در او شك نکنید خطاب با رسول است ومراد رسول وخبر رسول ونهی خدای تعالی از

منهیات واوامر اومامورات رامتنادل است رسول صلی الله علیه وآله وسلم را
اوّلاً انکه امة راو نه هرچه نهی کنند کسی را ازآن او کرده باشد یاخواهد کردن مانند انکه . ولا تمش فی الارض
مرحاً . ولا تقف مالیس لك به علم . لئن اشرکت لیحبطن عملك . این همه نهی است رسول راوامة را
باانکه درمعلوم چنان بود که رسول علیه السلام آن نکرد ونیز نخواهد کردن چه بان نهی مصلحتی تعلق دارد
مکلفان را ونیز رسول را علیه السلام درآن لطف باشد وداعی بکردن واجب واجتناب کردن از قبایح والا متراء
والشك وکذا المریة . قوله تعالی ولکلّ وجهة . حسن بصری گفت معنی آن است که لکل امّة دین تدین بها
هر امتی را دینی باشد که برآن دین عبادت کند وگفت چنان است که در دیگر آیه گفت لکل جعلنا منکم شرعة
ومنهاجاً . ودیگر مفسران گفتند وجهة ای قبلة یعنی اهل هر دینی را قبلهٔ باشد هو مولیها گفتند مراد بهو خدا
است جل جلاله ای امره بتولیه الیها یعنی او فرموده باشد انکس را که روی بانقبله کن چون چنین باشد چرا برتو
عیب میکنند ومیگویند ماولیهم عن قبلتهم التی کانوا علیها . این قول بعضی مفسران است وقول دیگر آن است که هو
کنایت است از لفظ کل یعنی هو مولی وجهة الیها ای مستقبل علیها یعنی هر کسی را قبلهٔ باشد که روی بانجا کند در عبادت
یقال ولیته وولیت الیه اذا اقبلت الیه وولیت عنه اذا ادبرت عنه واصل اومن ولیته الیه اذا اقربت منه والتصقت به
پس ولی در جای تولی بنهاد کما قال الله تعالی . ثم ولیتم مدبرین ومعنی آن است که ثم تولیتم مدبرین وروا بود که مفعول از کلام
بیفکنده بود چه مفعول در کلام فضله باشد بسیار بیفکنند وتقدیر این باشد . ثم ولیتموهم ادبارکم مدبرین واین درست
تراست که کلام با او برظاهر خود می ماند وتقدیر چنین باشد که هو مولیها وجهه ای یجعل وجهه یلیها برای انکه تولی
متعدی باشد بیك مفعول وولی بدو مفعول قوله تعالی ومن یولهم یومئذ دبره . وابن عامر خوانده است هو مولاها
ای مصروف الیها در مصحف ابی هست ولکل قبلة هو مولیها وجهه ای یجعل وجهه و در مصحف عبدالله
مسعود ولکل جعلنا قبلة هو مولیها فاستبقوا الخیرات فبادروا بالطاعات یعنی بشتابی ویکدیگر را سبق برید
بخیرات وطاعات وحرف جر بیفکند چنانکه داعی گفت . ثنائی علیکم یابن حرب ومن یمل . سواکم
فانی مهتد غیر مایل . ای ومن کل الی سواکم . اینما تکونوا انتم واهل الکتاب هر کجا باشید شما که مسلمانید و
اهل کتاب : یأت بکم الله یوم القیمة . هر کجا باشید در مواضع متفرق خدای تعالی شمارا باهم آرد وجمع کند
روز قیامت برای حساب وجزا که او برهمه چیز قادر است . ومن حیث خرجت . حیث ظرف مکان بود و
مبنی است برضم ودر شاذ عبید عمیر خواند حیث بفتح ثا کسائی گفت وجه این لغت وقرائة آن باشد که اصل در مبنی
سکون است چون آخر ساکن بود ویا ساکن جمع ساکنین بود علی غیر حده حرف صحیح را متحرك کردند بفتح برای
انکه او اخف الحرکات است چون لیت وکیف واین وحوث . لغت است واین قرائة عبدالله عمر است
در شاذ وگفتند مردی عبدالله عمر را گفت نماز کن دست کجا فرو نهد چون سجده کند گفت ارم بها حوث
وقعتا گفت هر کجا افتد پس بجای حیث حوث گفت وحیث ما کنتم هر کجا باشید حق تعالی این آیه باز نمود که حکم
مسافر حکم حاضر است در وجوب توجه بقبله چون متمکن باشد وچون متمکن نباشد تحری کند در حال ضیق
ودر حال سعة بچهار جانب نماز کند چهار بار تا کسی گمان نبرد که حال مسافر مخالف است حال حاضر را
چنانکه در شرع بعضی احکام مختلف است مسافر را با حاضر ومادر حیثما نافیه است بخلاف اینکه در اینما ومهما که
انجا زیادت است ودر اذما ما کانه است وهمچنین معنی این آن است که منع کند این ما این دو اسم را از انکه اضافه
کنند اورا الی مابعدهما تا جمله خالص شود بفعلیت ومستعد جزم شود که جزم از خصایص افعال است و اضافه

از خصایص اسماء اگر این ما نباشد وحیث واذ جزم نکنندی ما برای این علت که گفتیم واما این ومتی چون ما در
او باشد وبنا شد جزم کنند برای انکه ما زیادت است در انجا وانه للحق من ربك . وان از خدای حق است ودرست
یعنی تحویل قبله واین را دو معنی باشد یکی انکه حق است واز خدای تعالی صادر است وعمل کردن براو واجب
است ودوم انکه ثابت است ومستقر است ومنسوخ نخواهد شدن بقبلهٔ دیگر چنانکه بیت المقدس بکعبه منسوخ شد .
وما الله بغافل عما تعملون . وخدای تعالی بیخبر نیست از انچه شما میکنید یعنی شما که مسلمانانید ومورد آیة
وعید است تا مکلفان بطاعت نزدیك باشند واز معصیت دور وابو عمرو تنها بیا خواند یعنی غافل نیست از انچه جهودان
میکنند از عناد وکتمان حق . قوله ومن حیث خرجت . اهل علم در تکرار این آیه سخن گفتند ابو علی
میگوید فایده مختلف است وموضع مختلف چرا که مراد بایهٔ اول آن است که هر کجا بیرون شوی بنواحی واقطار
مدینه که وقتها رفته وروی به بیت المقدس کردهٔ اکنون چون انجا روید روی بکعبه کنی ومراد بایه دوم آن است
که چون سفرهای دور کنی که از میان تو وکعبه مسافت بعید باشد نباید که بعد مسافت مانع بود تورا از انکه
روی بکعبه کنی در هر دو حال ودر هر دو وجه روی بکعبه آر وچون چنین باشد فایده در او مختلف بود وتکرار
نباشد وابو مسلم میگوید چون غرض مختلف شد تکرار نباشد نبینی که در آیه اول بیان فرمود که روی باین قبله
کردن هر کجا باشی حق است واز فرمان خداست ودر آیهٔ دوم گفت این حق که در آیهٔ اول مقرر شد هر کجا باشی
بجای آر تا کسی را بر تو حجتی نباشد چون مورد ومقصد فایده مختلف شود تکرار نباشد واین هر دو وجه
نیکو است واصم گفت مراد بایه اول آن است که هر کجا باشد از بیرون شهر ودسفر ومراد بایهٔ دوم آن است که
هر کجا باشد در مدینه در هر بقعه وهر سرای ومسجدی واین نیز وجهی قریب است . وقوله لئلا یکون للناس
علیکم حجة . تا مردمان را بر شما حجتی نباشد اقتضای آن میکند که محاجتی رفته باشد حسن بصری گفت مراد
آن است که هر کجا باشی روی بکعبه کن تا کسی را بر تو طعنه نرسد چنانکه مشرکان عرب چون روی به بیت
المقدس داشتی گفتند : رغب عن قبلة ابیه . از قبلهٔ پدرش ابراهیم رغبت مینماید وبرمی گردد چون روی
بکعبه کردی گفتند پشیمان شد بسی بر نیاید که بادین ما آید قتاده وربیع گفتند مراد آن است که جهودان طعنه زدند
چون رسول علیه السلام روی از بیت المقدس بگردانید وبکعبه آورد گفتند اشتاق الرجل الی قبلة ابیه والی
مولده ومسقط راسه . وابو علی میگوید مراد آن است که هیچ گونه از کعبه روی متاب تا هیچ کس را از مشرکان
وجهودان ومنافقان را برتو زبانی نباشد نگویند این نه از فرمان خدا کرد چه اگر از فرمان خدا بودی برنگشتی
از آن وقوله تعالی لئلا تقدیر آن است لأن لا لام کی است دخل علی ان برای کسر لام بجای الف یاء مفتوحه نوشتند
ونون در لام ادغام کردند وحجة فعل من الحج وهو القصد یعنی القصد الی البیان والایضاح . واز اینجا ره روشن را محجه
گویند ومحاجه ومجادله را از اینجا گویند که هر یکی از متجادلین قصد صاحبش کند بابطال حجة او . الا الذین
ظلموا منهم . علما خلاف کردند در نظم آیه ومعنی الا وانکه این استثنا از چیست واین ظالمان کهاند مجاهد و
عطا وقتاده وسدی گفتند مراد بناس جهودانند تا جهودان را برتو حجة نباشد در انکه گفتند اگر هدایت ما
نبودی او قبله نشناختی وامثال این چیزها از انکه گفتیم پیش از این . والا الذین ظلموا . مشرکان عربند
یعنی جهودان را بر تو حجت نماند بان محالات وطعنها که زدند مگر مشرکان عرب را که ایشان را حجة یعنی بان شبهت و
شبهت را حجة خواند برای مشابهت شبهت باحجة وخود برای اینش شبهت خوانند که باحجت ماند وبحجت
ملتبس توان کردن وشبهة عرب این باشد که گفتند رغب عن قبلة ابیه ثم رجع الیه . از قبلهٔ ابراهیم

بگرديد پس باو آمد وعن قريب بسی برنيايد كه بادين ما آيد ومشركان را گفت منهم ازايشانند يعنی ازجهودان
برای انكه كفر بمحمد صلی الله عليه وآله قدجمعهم .
وقولی ديگر آن است دراين وجه كه حجت بمعنی خصومت باشد چنانكه حق تعالی گفت لاحجة بيننا وبينكم ای
لاخصومة وكذا قوله ومن حاجك واتحاجوننا وليحاجوكم همه بمعنی مجادله ومخاصمه است و وجهی ديگر
درآيه آن است كه ما قبلهٔ تو بگردانيديم ازبيت المقدس بكعبه روی بدآنجا دار بپيوسته تا هيچ آدمی را برتو
حجة نباشد وناس دراين وجه عام بود جهودان ومشركان وجز ايشان را مگر آنانكه ظلم كنند يعنی جحود
وعناد كنند پس ازآنكه حق روشن شود مقر نشوند وعناد درمناظره ظلم باشد وتلخيص معنی اين است كه
كس را برتو حجت نماند مگر عناد وجحود برسبيل ظلم درمحاجت واين اختيار مفضل بن طبی است غير
انا لخصناه بعد التلخيص . وجهی ديگر آن است كه استثنا منقطع است ودروجوه پيشتر متصل بود ومعنی او
دراين وجه لكن باشد وتقدير كلام چنين بود كه لئلايكون للناس كلهم عليك حجة الاالظالمين يعنی الجاحدين
المعاندين . واين چنان بود كه يكی ازما گويد تورا برمن حقی نيست الّا كه ظلم كنی وتورا حجتی نيست برمن
الّا مزوّری كه دردست داری وظلم حق نبود ومزوّر حجة نبود پس استثنا منقطع بود واستثناء منقطع
آن بود كه مستثنی نه ازجنس مستثنی منه بود . كقولهم ما بالّدار احد الّا وتد . وكقول الشاعر . وبلدة
ليس بها انيس . الاّ اليعافير والّا العيس . واين قول فرا ومورّخ است قولی ديگرانكه لئلايكون للناس
عليكم حجة يعنی اليهود . تا جهودان را برتو حجة نباشد بان معنی كه ايشان درتورية يافتند كه پيغمبر
آخرزمان را قبله گردانند ازبيت المقدس بكعبه واين علامت را توقع ميكردند فيمابينهم چون رسول عليه السلام
مدتی به بيت المقدس نمازميكرد گفتندی ديدی كه اين نه رسول خداست كه قبلهٔ او نبگردانيدند تا آنكه
آية تحويل قبله آمد وخدای تعالی جل جلاله قبله بگردانيد ايشان را يقين حاصل شد پس ازآن جحود
وعناد كردند رؤسا واحبار ايشان حق تعالی جل جلاله استثنا كرد مجادلان رؤساء معاندرا وايشان را ظالم
خواند واين وجهی لطيف است وقولی ديگر ابوعبيده گفت الّا بمعنی واو عطف است وتقدير آيه و
معنی او چنين بود لئلا يكون للناس ای اليهود عليكم حجة ولا للذين ظلموا . يعنی كفار قريش را
تا نه جهودان را نه مشركان عرب را برتو حجتی نباشد وگفت شاهد اين قول وحجة او قول شاعر است
يعنی درالّا بمعنی واو عطف . ما بالمدينة دارغيرواحدة . دارالخليفة الّا دار مروانا . يعنی ودار مروان
وقال آخر . وكل اخ مفارقة اخوه . لعمر ابيك الّا الفرقدان . ای والفرقدان انشدهما المفضل وانشد
الاخفش . واری لها داراً باغدرة . السيدان لم يدرس لها رسم . الّا رماداً هامداً دفعت . عندالرياح خوالد
سحم . يعنی ورماداً هامداً تامعنی مستقيم شود بيان اين قول روايت مجاهد است كه گفت درشاذ خوانده اند
. الی الذين ظلموا . برآنكه الی حرف جر بود بمعنی مع چنانكه خذ هذا الی ذاك ای مع ذلك . وكقوله
من انصاری الی الله والمعنی مع الله آنكه معنی آيت چنين بود كيلا يكون للناس ای اليهود عليكم حجة
مع الذين ظلموا من كفار قريش يعنی باهيچ رو گروه را برتو حجتی نباشد ازجهودان وكفار قريش و
اين جمله وجوهی است محتمل باشواهد اشعار وقراين كلام عرب والله ولیّ التوفيق . ومحل الّذين بعضی
گفتند جر بود بتقدير لام يعنی الاّ للذين ظلموا بدل ناس بود وبعضی ديگر گفتند محل او نصب است
براستثنا فلاتخشوهم واخشونی ازايشان مترسيد درروی بكعبه كردن واخشونی ازمن بترسيد درترك

اوامر و نواهی من ولاُتمّ نعمتی عليكم عطف است علی قوله لئلا يكون للناس عليكم حجة ولاُتمّ تا نعمت
خود برشما تمام كنم بهدايت شما بقبلهٔ ابراهيم وملة حنفی ازاميرالمؤمنين عليه السلام روايت است كه او گفت
. تمام النعمة الموت علی الاسلام . تمام نعمت خدای برآن بنده بود كه براسلام ميرد وهم ازاو روايت
است كه گفت نعمت شش است اسلام وقرآن ومحمد وستر وعافية واستغنا ازآنچه دردست مردمان باشد
وازتمام نعمت خدای عزّوجل برمكلفان ولايت اميرالمؤمنين علی عليه السلام فی قوله . اليوم اكملت لكم
دينكم واتممت عليكم نعمتی ورضيت لكم الاسلام ديناً لعلكم درلعلّ شش لغت است عل ولعل ولعن وعنّ ودعن
ولعاد معنی او برشش لغت ازخدای تعالی واجب بود علی قول اكثر المفسرين واز ما بروجوه مختلف يكی براصل
خود واورا معنی ترجّی بود چنانكه . لعل زيدا منطلق . يعنی اميد چنان است كه زيد برفته باشد وبمعنی
استفهام بود فی قولك لعلك فعملت كذا همانا تو كرده باشی اين كار برنهاد استفهام وبمعنی ظنّ بود چنانكه كسی گويد
قدّم فلان فلان آمده است بروجه سؤال تو گوی لعلّ همانا آمده است يعنی گمان چنين است وبمعنی ايجاب آمد چنانكه
كسی گويد دروقت نماز كه نماز واجب شد تو گوئی لعل يعنی اجل قدوجب وفرّا دراين وجه اين بيت بياورد
لعل المنايا مرّة ستعود . وآخر عهد الثابرين جديد . وبمعنی عسی بود كما قال الله تعالی لعلیّ ابلغ الاسباب
ای عسی ان ابلغها وبمعنی كی بود در معنی جزا وآنچه در قرآن آيد بيشتر براين مفسر بود اينجا وديگر جايها قال الله
انظر كيف نصرف الايات لعلهم يفقهون ای لكی يفقهوا . ودرآيه همچنين است ای لكی يهتدوا واصل دراو
ترجّی بود واين معانی را بيشتر مرجع باو بود چنانكه شاعر گفته . لعلی فی هدی امری وجونی . وتقطيعی التوفة
واحتيالی . سيوشك ان انيخ الی كريم . ينالك بالندی قبل السؤال . ای لكی يهتدوا من الضلالة يعنی آنچه
درآيات مقدّم رفت ازتحويل قبله وقطع حجت وخصومت كافران ازشما واتمام نعمت برشما برای آن كردم تا مهتدی
وراه يافته شويد . فی قوله .

كَمَا اَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولاً مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ اٰيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَ

چنانكه فرستاديم درشما پيغامبری ازشما ميخواند برشما آيات ما وپاك ميكند شمارا ومی آموزد شمارا كتاب وسحر درست و

يُعَلِّمُكُمْ مَالَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ * فَاذْكُرُونِی اَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِی وَلَا تَكْفُرُونَ * يَا اَيُّهَا الَّذِينَ

می آموزد شمارا بانچه ندانستی يادكنی مرا تا يادكنم شمارا وشكركنی مرا وكفران مكن بمن ای آنانكه بگرويديد

اٰمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلٰوةِ اِنَّ اللهَ مَعَ الصَّابِرِينَ * وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِی سَبِيلِ اللهِ اَمْوَاتٌ

ياری خواهی بروزه ونماز كه خدای باصابرين است مكو آنان را كه بكشتند درراه خدا كه ايشان مردگانند

بَلْ اَحْيَاءٌ وَلٰكِنْ لَا تَشْعُرُونَ * وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَیْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْاَمْوَالِ وَالْاَنْفُسِ

بل زندگانند ولكن شما نميدانی هرآينه بيازمائيم شمارا بچيزی از ترس وگرسنگی وكاستن از مالها وجانها

وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ * اَلَّذِينَ اِذَا اَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ *

وميوه ها وبشارت ده صابران را آنانكه چون مصيبتی رسد ايشان را گويند ما خدائيم وما باو بازخواهيم گشتن

اُولٰئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَاُولٰئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ *

ايشان برايشان است رحمتها ازخدای ايشان وبخشايش وايشانند كه راه يافته كانند

قوله كما ارسلنا . اين كاف تشبيه است وخلاف كرده اند درانكه تعلق بچه دارد بعضی گفتند تعلق دارد آنچه پيش از
آن است بقوله . ولاُتمّ نعمتی عليكم كما ارسلنا فيكم . تا اتمام كنم نعمت خودرا برشما چنانكه فرستاديم درشما

پیغمبری هم ازشما ازبرای انکه درجملهٔ نعمتهاء خدای تعالی جل جلاله یکی بعثت انبیااست قولی دیگر آن است که تعلق دارد بقوله تعالی . لعلکم تهتدون . ومعنی آن است که ولعلکم تهتدون بهدایتی کما ارسلنا ای کما اهتدیتم بارسالی فیکم رسولا منکم . یعنی تاشما مهتدی شوید بهدایت من چنانکه مهتدی شدید به پیغامبر فرستادن من قولی دیگر آن است که تعلق دارد بمابعد ها ای من قوله فاذکرونی اذکرکم واشکروا لی مرا یاد کنید تامن شمارا یاد کنم چنانکه فرستادیم درمیان شما رسولی هم ازشما یعنی از جملهٔ یادکرد من شمارا برحمت آن است که رسولی فرستادم برحمت محمدجریر گفت ابراهیم علیه السلام دعا کردیکی انکه . ربنا واجعلنا مسلمین لك ومن ذریتنا امة مسلمة لك . ویکی دیگر . ربنا وابعث فیهم رسولاً منهم . حق تعالی هردو دعا اجابت کرد اول دعا قوله ولاتم نعمتی علیکم . ودوم کما ارسلنا رسولاً منکم .

وابومسلم گفت محمول است علی قوله تعالی . وکذلك جعلناکم امة وسطاً کما ارسلنا فیکم . وخطاب بفیکم ومنکم باعرب است ومراد برسول محمداست صلی الله علیه وعلی آله برای آن اورا ازایشان فرستادتا اورا دانند وشناسند که اومن اکرمهم نسباً واشرفهم بتیاً واطهرهم نفساً وابعدهم من الذلة والعیب است چه اگر اورا نشناختندی نفس ایشان ساکن نبودی بقبول قول او وگفتندی ماخود چه دانیم که این کیست داعی است یانسبی دارد پاك نفس است یانیست دگر انکه رسول علیه السلام را زادو نشو وتربیت درمیان ایشان بود و ایشان براحوال او مطلع بودند هرگز چیزی نخواند ونانوشت وبنزدیك استادنشد چون از حدی رفت که کسی چیزی آموزد وآن چهل سال بود آمد وکتابی چون قرآن بیاورد تاایشان را هیچ شکی وشبههٔ نماند که آن کتاب ازقبل خداست نه ازنزدیك او چنانکه گفت . تعالی وما کنت تتلو من قبله من کتاب ولاتخطه بیمینك اذاً لارتاب المبطلون . قوله تعالی یتلوعلیکم آیاتنا ویزکیکم ویعلمکم الکتاب والحکمة . جمله درجای صفة رسول است علیه السلام ای رسولاً تالیاً علیکم آیاتنا ومزکیاً لکم ومعلماً لکم الکتاب والحکمة مالم تکونوا تعلمون . این رسول که آمده است چه میکند شمارا باخلاق وافعالی که بان زکی وپارسا باشید . ووجهی دیگر آن است که گواهی میدهد بزکا وطهارت شما چون تکالیف اوبجای آورید برشما مدح وثنا میگوید وابومسلم گفت شمارا جمع میکند وعدد شمارا بسیار میکند بدعوت والفت دادن واظهار معجزات کردن من زکا الزرع اذ انما وشمارا کتاب ومعانی وتفسیر واحکام می آموزد ونیز حکمت یعنی سنت وشریعت شمارا می آموزد چیزیکه شما نمیدانید برای انکه اودرجاهلیت آمد بر فترة پیغامبران کتابی نبود ایشان را وایشان انجیل وشرع عیسی را فراموش کرده بودند ومتروك کرده . وآیه وارد منة وتذکیر نعمت است برعرب وعجم بفرستادن رسول موصوف بانصفات وآیه دلیل است بربطلان قول آنان که گفتند خدای تعالی را بسمع دانند وبقول پیغامبر برای آن خدای تعالی بازنمود که من رسول را برای آن فرستادم تاشمارا بیاموزد آنچه شما ندانستید یعنی ازشرعیات که بعقل نشاید دانستی واما آنچه درعقل مقرراست ویابنظر درادله استخراج توان کردن دانسته ایم ازبدیهه عقل یاازره نظر بی تعلیم معلمی ونیز دلیل است بربطلان قول مثبتان قیاس که حق تعالی گفت رسول شمارا سنت وشرایع آموزد وباین منت نهاد برما اگر بقیاس طریق معرفت شرعیات بودی این منت نبودی چه خود قیاس کننده بدانستی بی تعلیم رسول علیه السلام . فاذکرونی اذکرکم . این فعل مجزوم است بجواب امر علی تضمن معنی الشرط والجزاء درمعنی آیه مفسران وعلما بسیار سخن گفتند عبدالله عباس گفت اذکرونی بطاعتی اذکرکم بمعونتی مرا بطاعت یاد آرید تاشمارا بمعونة یاد آرم بیانش والذین جاهدو

فینا لنهدینهم سبلنا . سعید جبیر گفت . اذکرونی بطاعتی اذکرکم بمغفرتی مرا بطاعت یاد آرید تاشمارا بآمرزش یاد آرم بیانش قوله تعالی عزوجل . واطیعوا الله والرسول لعلکم ترحمون . فضیل عیاض گفت اذکرونی بطاعتی اذکرکم بثوابی . بیانش ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات انا لانضیع اجر من احسن عملاً اولئك لهم جنات عدن . ونیز قول رسول علیه السلام که گفت . من اطاع الله فقد ذکر الله وان قلت صلاته وصیامه وتلاوته القرآن ومن عصی الله فقد نسی الله وان کثرت صلوته وصیامه وتلاوته القرآن گفت هرکه فرمان خدای پاداشته بود پس بتحقیق یادکرده خدارا واگرچه نمازکم کند وروزه کم کرده باشد وقرآن کم خواند وهرکه نافرمانی کند خدای را پس بتحقیق فراموش کرده است خدای را واگرچه نمازبسیار کند وروزه بسیار دارد وقرآن بسیار خواند وبعضی دیگر گفتند اذکرونی بالتوحید والایمان اذکرکم بالدرجات والجنان بیانه قوله . وبشر الذین آمنوا وعملوا الصالحات ان لهم جنات تجری من تحتها الانهار . ابن کیسان گفت اذکرونی بالشکر اذکرکم بالزیادة بیانه قوله . لئن شکرتم لازیدنکم . وگفته اند اذکرونی علی ظهر الارض اذکرکم فی بطنها . اصمعی گفت اعرابی دیدم بعرفات ایستاده میگفت . الهی عجت الیك الاصوات بضروب اللغات یسئلونك الحاجات وحاجتی ان تذکرنی علی طول البلاء اذ انسینی اهل الدنیا . میگفت بارخدایا آوازها بلندشد بتو بزبانهای مختلف ازتو حاجتها میخواهند وحاجت من آن است که چون مرا درآن منزل وحدت ووحشت فرود آرند وخلقان مرا فراموش کنند تومرا یاد آری بعضی دیگر گفتند . اذکرونی بالطاعات اذکرکم بالمفازات بیانه فی قوله تعالی من عمل صالحاً من ذکر او انثی وهو مؤمن فلنحیینه حیوةً طیبةً . وقیل اذکرونی فی الخلاء اذکرکم فی الملاء . مرا یاد آرید در خلوت تاشمارا یاد آورم در روز جمعیت بیانش روایت کرده اند که خدای تعالی در بعضی ازکتب اوایل انزله کرد . انا عند ظن عبدی فلیظن بی ماشاء وانا مع عبدی اذ اذکرنی فمن ذکرنی فی نفسه ذکرته فی نفسی ومن ذکرنی فی ملأ ذکرته خیراً منه ومن تقرب الی شبراً تقربت الیه ذراعاً ومن تقرب الی ذراعاً تقربت الیه باعاً ومن اتانی مشیاً اتیته هرولةً ومن اتانی بقراب الارض خطیئةً اتیته بمثلها مغفرة مالم یشرك بی شیئاً . گفت من نزد گمان بنده ام بمن گو هرچه خواهی بمن گمان بر ومن بابنده ام چون مرا یاد کند اورا درنفس خود یاد کنم واگر مرا در مجمعی یاد کند اورا در مجمعی به ازاو یاد کنم چون بدستی بمن نزدیك شود ارشی باو نزدیك شوم وچون ارشی بمن نزدیك شود من دو چندان باو نزدیك شوم هرکه بمن آید برفتنی باو شوم بتاختن وهرکه بمن آید باچندانی گناه که در همه روی زمین نگنجد هم چندان مغفرت بدو آورم مادام تابامن شرك نیاورد . وگفته اند اذکرونی فی النعمة والرخاء اذکرکم فی الشدة والبلاء بیانه قوله تعالی . فلولا انه کان من المسبحین للبث فی بطنه الی یوم یبعثون . ونیز قول رسول علیه السلام . تعرف الی الله فی الرخاء یعرفك فی الشدة والجفاء باخدا آشنائی کن درخواری تاترا بشناسد درسختی . سلمان پارسی گفت چون بنده براین درگاه آشنا باشد واورا بلائی رسد فرشتگان شفیع اوباشند گویند بارخدایا خادم حضرت تواست وبندهٔ درگاه تواست اورا بلائی رسید بارخدایا اگر مصلحت دانی اورا خلاصی ده وازاو کفایت کن وچون بدرگاه آشنائی ندارد وبلایش رسد انگاه بدرگاه آید گویند الان بیانش قصهٔ فرعون الان وقد عصیت قبل . وقیل اذکرونی بالثناء اذکرکم بالجزاء اذکرونی بلا غفلة اذکرکم بلامهلة اذکرونی بالندم اذکرکم بالکرم اذکرونی بالمعذرة اذکرکم بالمغفرة اذکرونی بالارادة اذکرکم بالافادة اذکرونی بالتنصل اذکرکم بالتفضل اذکرونی

بالأخلاص اذكر كم بالخلاص اذكرونى بالقلوب اذكر كم بكشف الكروب اذكرونى بالايمان اذكر كم بالامان
اذكرونى بالأسلام اذكر كم بالأكرام ؛ عبدالله مبارك گفت سالى ازسالها بحج خانهٔ خدا مى‌شدم درراه
مرا قطع افتاد وازقافله باز ماندم بر توكل شتر ميراندم كودكى‌را ديدم مراهق ازكنارهٔ بيابان برآمد تنها
جامهٔ مختصر پوشيده نه‌زادى نه‌راحلهٔ نه‌انيسى تابمن رسيد گفتم ايجوان باخويشتن زينهار خوردهٔ اگر چنين
آمدهٔ درباديه وياچون من منقطع شدهٔ گفت منقطع نشده‌ام خود آمده‌ام گفتم زاد وراحله وطعام وشرابت
كجااست اشارت بسوى آسمان كرد خواستم تااورا امتحان كنم گفتم مراباری تشنه‌است شربتى آب سرد ده
من اين بگفتم اودست درهوا كرد قدحى آب بگرفت ازهوا مشعشعاً بالثلج يعنى برف دراو افكنده بجنبانيد
وپيش من داشت من عجب بماندم گفتم ماهذا اين پايه‌ازكجا يافتى گفت اذكره فى الخلوات يذكرنى فى الفلوات
ربيع انس دراين ايه گفت ان الله ذاكر من ذكره وزايد من شكره ومعذب من كفره . گفت خداى تعالى يادكند
آنرا كه‌اوياد كند وزياده كند آنراكه شكر اوكند وعذاب كند آنراكه كفران نعمت اوكند سفيان
عيينه گفت دراخبار چنين خوانده‌ام كه خداى تعالى جل جلاله گفت من بندگان خودرا آن دادم
كه اگر جبرائيل وميكائيل را دادمى حق ايشان گذارده بودمى بقولى لهم فاذكرونى اذكركم . بموسى بن عمران
وحى كرد كه‌ياموسى دشمنان مرا بگوى تااز من يادنكنند كه‌چون ايشان مرا ياد كنند من ايشان را ياد كنم وياد
كردن من ايشانرا بلعنت بود حقتعالى دراين آيه جمع كرد ازميان ذكر وشكر ذكراو سه گونه بود بدل وبزبان وبجوارح و
اركان اماذكر بدل دوگونه بود يكى نظر وفكر باشد وآن شرف واصل وعبادت است كه همه‌را بنابر آن است چه سكون
النفس وطمأنينهٔ دل در آن است . الابذكر الله تطمئن القلوب . واين آن واجب است كه‌بنده‌ازهمهٔ واجبات خالى بود
دروقتى وازوجوب اين خالى نبود يعنى نظر لاجرم چنين فرمود عليه السلام كه . تفكر ساعة خير من عبادة
ستين سنة . ووجه دوم آن بود كه تفكر كند دروعد و وعيد وثواب وعقاب تاداعى باشد اورا بافعل طاعت
وصارف باشد ازفعل معصيت وتوبه داخل باشد دراين جمله براى انكه هم ازفعل دل است ازپشيمانى برگذشته وعزم
برآينده اماذكر بزبان مشتمل است برتسبيح وتهليل وتحميد وتمجيد . اماذكر بجوارح ساير طاعات باشد ازنماز
وروزه وحج وعبادات وبراى اين كار خداى تعالى نمازآدينه‌را ذكر خواند فى قوله تعالى فاسعوا الى ذكر الله
وذروا البيع . ازجمله ذكر دعااست من قوله عليه السلام . افضل الذكر الدّعا . وبعضى ديگر گفتند كه‌ذكر سه‌است
ذكر الالاء وذكر الاسما وذكر رب الارض والسماء . اماذكر الالاء فقوله اذكروا نعمتى واذكروا نعمة الله عليكم .
وذكر الاسماء قوله تعالى عزوجل . واذكر اسم ربك وتبتل اليه تبتيلاً . واماذكر الله عزوجل فقوله فاذكرونى
اذكركم واذكروا الله ذكراً كثيراً وسبحوه بكرةً واصيلاً چون ذكر اوكنى بسيار كن كه‌بسيار ذكر تو درجنب ذكر
ذاكران اندك باشد نه‌بينى كه‌درحق فرشتگان چه‌فرمود كه‌يسبحون الليل والنهار لايفترون . ابوسعيد خدرى
گفت چون اين آيه آمد كه‌اذكروا الله ذكراً كثيراً رسول عليه السلام چندانى ذكر خداى تعالى كرد كه‌كافران
گفتند ديوانه‌است . يحيى بن معاذ گفت عارف را سه‌حالت بود حالت افتخار حالت افتقار حالت اعتذار چون
خداى‌را ياد كند مفتخر بود وفخر آرد چون خودرا ياد كند مفتقر يعنى درويش ومحتاج چون گناه خود ياد كند
عذرخواهنده بود وهم او گفت اگر خداى تعالى را بربنده وهم اين دو نعمت بودى كه‌هر كه‌خواهد ذكر اوكند
ومنع نه وهر كه‌بادرگاه اوشود اوراپايد وحجاب نه كفايت بودى وهم او گفت بيم آن است كه‌ازدنيا بروم ومراد
من ازدوچيز برآمده نباشد وحق آن نگذارده باشم ذكر خداى تعالى عزوجل ونوحه برخويشتن حق تعالى

سه چيز بر سه چيز وعده داد ذكر رابذكر وفارابوفا وفسحه رابفسحة . فافسحوا يفسح الله لكم . قوله تعالى
عزوجل اذكركم . تاتورا يادكنم ذكر خداى تعالى بنده‌را ازدووجه بود يكى بانكه مدحش فرمايد دركتابهاى
خود برزبان پيغمبران ودرآسمانها برزبان فرشتگان ودرملااعلى ودوم بايجاب ثواب آيد وكرامت ورضا حسن
بصرى گفت شكر خداى چگونه گذارم اگر مارا گفتى ذكر من كنى درمواضى مخصوص تامن ذكر شما كنم انكه جان
ومال بدل بايستى كردن تابانجا رسيد واجب بودى فكيف كه‌ميگويد بنده‌من برهرحالى ازحالات كه‌باشى اذكروا
الله قياماً وقعوداً وعلى جنوبكم . اگر ايستاده باشيد واگر نشسته باشيد واگر برپهلو خفته باشيد . كعب الاحبار
گفت موسى عليه السلام گفت يارب توبه‌بندگان خود نزديكى تاباتو سر گويند يادورى تاتورا باواز بلند خوانند
حق تعالى گفت ياموسى . اناجليس من ذكرنى . من هم‌نشين آنم كه‌ذكر من ميكند موسى گفت بارخدايا
من برحالاتى باشم كه‌نخواهم كه‌درآن حال ذكر تو كنم يعنى حالت جنابت وحالت قضاء حاجت حق تعالى گفت
اذكرنى على كل حال . اماتأويل اين خبر سؤال ممتنع نبود كه‌اززبان قوم باشد چنانكه ارنى انظر اليك وتفسير
جليس من ذكرنى مبالغه باشد درعلم باحوال بندگان ودرخبر است كه‌خداى تعالى جل جلاله وحى كرد بموسى بن
عمران گفت ياموسى چون ذكر من كنى بايدكه اندامهاى تو ازخوف من لرزان باشد ودلت ازعقاب ترسان باشد
وبمعرفت من بغايت سكون واطمينان باشد وچون مراخوانى دلت بايدتاپيش رو زبانت بود وزبانت وراى دلت
باشد وچون درپيش من بايستى مقامت بايد مقام ذليلان واسيران وحقيران باشد وانكه بمذمت وملامت باخويشتن
گردى كه‌بملامت تواوليترى وچون بامن مناجات كنى بدل حزين موافق وزبانى راستگير صادق مناجات كن
. قوله واشكروالى . حدشكر بيان كرديم كه اعتراف باشد بنعمت منعم باضربى ازتعظيم او وآن اعتراف
هم بدل باشد وبزبان وبجوارح واصل اعتراف بدل است براى انكه اگر بزبان وجوارح معترف
بود وبدل نبود منافق بود واگر بدل بود معترف اززبان وجوارح مجزى باشد واما اعتراف بزبان
براى نعمت مخلوق بايد تااوبداند كه‌شاكر است ونيز درنعمت خداى تعالى جل جلاله تامردمان اقتدا كنند
. واماشكر بجوارح بانواع عبادت باشد واين غايت شكر بود واين برنعمت هيچ منعم نباشد مگر برنعمت خداى تعالى
جل جلاله كه‌آن اصول نعم باشد ازحيوة وقدرت ونفرت وشهوت وكمال عقل واستقصاء كلام دراين باب درذكر
آيات بيايد انشاالله تعالى انكه مؤكد بكرد بقوله ولاتكفرون . يعنى درساير اوقات خالى نباشيد ازشكر نعمت من
واظهار آن برخويشتن واحتراز كردن ازپنهان داشتن انكه درخبر چنين است كه‌من ذكره فقد شكره ومن كتمه
فقد كفره قوله تعالى ياايها الذين آمنوا استعينوا بالصبر والصلوة . حق تعالى چون بندگان خودرا بذكر وشكر خود
امر كرد وعده داد ايشان را بذكر خود بذكرى كه‌ايشان كنند اورا انكه انچه عون ايشان باشد ازايشان دريغ نداشت
براى انكه آنچه تورا بفعل طاعت نزديك كند لطف باشد وچون عندآن طاعت كرده شود توفيق باشد گفت
براين اوامر كه كردم شمارا استعانت كنيد وياری خواهيد ازمن بالصبر والصلوة بعضى مفسران گفتند اراد بالصبر
الصوم . مراد بصبر روزه است براى قرينه نماز نسبت دارد باو وگفتند خداى تعالى چندجا روزه‌را صبر خواند
فى قوله تعالى . سلام عليكم بماصبرتم . اى بماصمتم وفى قوله وجزاهم بماصبروا اى بماصاموا . وبعضى ديگر
برعموم حمل كردند وگفتند صبر ازسه گونه باشد صبر برطاعت وصبر ازمعصيت وصبر برمصيبت وحمل آيه برعموم
كردن اوليتر بود براى كثرت فايده‌را ووجوه واقسام او درذكر آيه بيايد انشاالله تعالى . ان الله مع الصابرين
. كه‌خداى باصابران است بمعنى نصرت ومعاونت ولطف وتوفيق . ولاتقولوا لمن يقتل فى سبيل الله اموات .

عبدالله عباس گفت مراد کشتگان بدرند وسبب نزول آیه آن بود که مردمان چون ذکر ایشان رفتی گفتندی مات
فلان مات فلان . حق تعالی این آیت فرستاد ونهی کرد ایشان را ازاین گفتن گفت ایشان را مرده مگوی
که ایشان زنده اند وایشان چهارده تن بودند شش تن از مهاجر بودند وهشت تن از انصار اما مهاجران عبیده حارث
عبدالمطلب بود وعمر بن وقاص وذوالشمالین ابن عمرو بن فضله وعامر بن بکیر ومهرح بن عبدالله وصفوان واز انصار
سعد بن خثیمه وقیس بن عبدالمنذر وزید بن الحارث وتمیم بن حزام ورافع بن المعلن وحارثه بن سراقه ومسعود
وعوف بن عفرا . علما در تفسیر آیت واحوال شهدا اخلاف کردند عبدالله عباس وحسن بصری گفتند ایشان
زنده اند بارواحهم واجسادهم بامداد وشبانگاه روزی بایشان میرسد وایشان خرّمند بانچه خدای بایشان میدهد
چنانکه در ذکر آیه فرمود . یرزقون فرحین بما آتاهم الله من فضله . وبعضی دگر گفتند ارواح ایشان زنده باشد
وروزی برای شان عرض میکنند ببامداد وشبانگاه چنانکه برارواح آل فرعون آتش عرضه میکنند قوله .
النار یعرضون علیها غدوّاً وعشیاً . وعلما محققان بیشتر برقول اولند واما دراخبار لفظار واح آمد چنانکه
روایت کرد عبدالله عباس که رسول علیه السلام در ذکر شهداء احد گفت . ارواحهم فی اجواف طیر خضر
تروی من انهار الجنة وتأکل من ثمرها وتاوی الی قنادیل من ذهب فی ظلّ العرش . گفت ارواح ایشان در حوصلهٔ
مرغان سبز باشد که از جویهای بهشت آب خورند وازمیوه های بهشت خورند وباقنادیل ها شوند از زر آویخته
در سایهٔ عرش والفاظ اخبار در این معنی مختلف است در خبر از مجاهد چنین است که بوی بهشت یابند ودر بهشت نه اند
وقتاده میگوید مساکنهم السدرة جای ایشان در سدرة المنتهی است واما ابوالقاسم بلخی گفت معنی انکه خدای تعالی
گفت بل احیاء آن است که سیحیون ایشان زنده خواهند شدن بقیامت عندانکه خلقان را حشر کنند وبعضی دیگر
گفتند مراد بحو ةایشان آن است که ذکر ایشان ونام ایشان در دنیا بماند بمثابهٔ این باشد که زنده باشند . چنانکه
شاعر گفته شعر . ذکر الفتی عمر الثانی ولذته . مافاته وفضول العیش اشغال . وظاهر آیه دلیل قول اوّل میکند
که حق تعالی گفت بل احیاء معنی آن است که بل هم احیاء ودر دیگر آیه تصریح کرد بذکر انکه روزی میخورند
وشادمانه اند بانچه خدای تعالی بایشان میدهد واین لایق نباشد بروح بی جسم .
در خبر است از رسول علیه السلام که خدای تعالی عز وجل شهید را شش خصلت بدهد عندانکه اول قطرهٔ از
خون او بزمین آید جملهٔ گناهانش عفو کند جای او در بهشت باو نماید وجفتی از حورالعین بدو دهد واز فزع
اکبرش ایمن گرداند واز عذاب گور ایمن باشد وبحلیهٔ ایمانش بیاراید ودر خبری دیگر نه خصلت است وتاج وقار
برسرش نهند وآن تاجی بود از یاقوت سرخ وهفتاد ودو جفت از حورالعین بدهد وشفاعتش قبول کند تا هفتاد کس
از خویشانش وراوی خبر عبادهٔ صامت است از رسول علیه السلام وابوهریره روایت میکند از رسول علیه السلام
که او گفت که زمین از خون شهید خشک نشده باشد تا دو حورالعین از بهشت بشتابند مانند دو مرغ که بچهٔ ایشان
برزمین افتاده باشد هریکی باحلهٔ از حله های بهشت که بهای ایشان بیشتر باشد از هرمتاعی که در دنیاست وهم
ابوهریره روایت کند که مثل مجاهد مثل نمازکن روزه دار است انکه همیشه صایم وقایم بود وهیچ بنده نبود که اورا
مجروح میکند در سبیل خدا والا فردای قیامت میاید خون آلود رنگ رنگ خون باشد وبوی بوی مشک دهد وخدای
تعالی عزّ وجل اورا ضمان کرده بود از دو کار یکی یا بهشت یا انکه با خانهٔ خود شود باغنیمت واخبار در این معنی بسیار است
قوله تعالی . ولنبلونکم بشیٔ من الخوف والجوع . خطاب بامهٔ محمد است خدای تعالی عزّ وجل میگوید ما امتحان
کنیم وبیازمائیم شمارا بچیزی یعنی بنوعی از ترس وگرسنگی عبدالله عباس گفت خدای تعالی خبر داد که دنیا سرای

بلاست ومکلفان در او مبتلااند عطا وربیع انس گفتند مراد بایهٔ مهاجرانند بعد هجره ومراد ببلا وابتلا تشدید
تکلیف است برایشان تا عند آن مستحق ثواب عظیم شوند ومعنی ابتلا پیش از این شرح دادیم حق تعالی گفت به پنج
چیز امتحان کردم شمارا بخوف عبدالله عباس گفت ترس از دشمن والجوع یعنی قحط قوله ونقص من الاموال
والانفس والثمرات . نقصان مال یعنی زیان در تجارت وهلاک مواشی والانفس یعنی تنها بمرگ یا بقتل وگفته اند بیماری
وگفته اند به پیری وابوعلی گفت خوف برای آن باخدای نسبت کرد که بجهاد باشد وآن بامر خدا بود وبعضی دیگر
از مفسران تفسیر خوف بحرب کردند وخوف در کلام ایشان کنایت باشد از حرب وهمچنین روع وفزع نه بینی که
شعر ایشان چندانکه یوم روع گفتند یوم الحرب خواستند شعر . انا لنرخص یوم الروع انفسنا . ولو نسام بها فی الامن اغلینا
وقال ایضاً مقادیم وصالون فی الرّوع خطوهم . بکل رقیق الشفرتین یمان . وقال آخر . بعدهن یوم الروع عنکم
وان کانت مسلمة النصال . واین را حدی نیست مراد حرب است یعنی جهاد کفار واین خود بظاهر خود باشد
بتأویل حاجت ندارد . شافعی گفت . بشیٔ من الخوف والجوع یعنی خوف الله والجوع صیام شهر رمضان یعنی
بخوف ترس خدای خواست وبگرسنگی روزهٔ ماه رمضان وبنقصان مال زکوة مال وصدقات وبنقصان نفس مرگ
وبیماری وبنقصان ثمرات ومیوه ها مرگ فرزندان وفرزندزادگان برای انکه فرزند میوهٔ دل مادر وپدر باشد عبدالله
عباس گفت از ابوسلمه از ابوسنان که او گفت مرا فرزندی فرمان یافت نام او سنان که مرا اباو کنیت میکردند من اورا
دفن کردم ابوطلحة الخولانی حاضر بود مرا گفت یا باسنان تورا بشارت دهم گفتم بلی گفت حدثنی الضحاک بن
عبدالرحمن عن ابی موسی الاشعری گفت مرا ضحاک حدیث کرد از ابوموسی اشعری که رسول صلی الله علیه وآله
گفت چون بندهٔ مؤمن را فرزندی بمیرد خدای تعالی فرشتگان را گوید بندهٔ مرا فرزند از او بستدی ومیوهٔ دل او از
او جدا کردی گوید بندهٔ من عند آن حال چه گفت گویند بار خدایا تورا حمد کرد واسترجاع کرد گوید برای بندهٔ من
در بهشت خانهٔ بنا کنی وآن را بیت الحمد نام نهی برای او در بهشت خانهٔ بنا کنند وبیت الحمد نام نهند قوله تعالی . وبشّر
الصابرین بشارت ده صابران را وآنانکه بر این مصائب وبلیات صبر کنند وجزع نکنند وگفتیم صبر حبس نفس علی ما
تکره باشد . الذین اذا اصابتهم مصیبة . آنانکه چون ایشان را مصیبتی رسد استرجاع کنند وباخدای گریزند وگویند انّا
لله وانّا الیه راجعون . ماخدا رائیم بعبودیة وانّا الیه راجعون در آخرت امروز ملک اوئیم وفردا در آخرت رجوع
باوست ابوبکر وراق گفت انّا لله اقرار له بالملک وانا الیه راجعون اقرار علی انفسنا بالهلک گفت در این کلمه دو اقرار است
یکی اقرار است اورا بملک ویکی اقرار است برخویشتن بهلک اقرار میکند که او مالک است وما هالکیم
بصریون انا اما له کنند وقتینهٔ لام لله وباقی قراء بتفخیم خوانند عکرمه گفت شبی رسول را علیه السلام چراغی
بمرد گفت انا لله وانا الیه راجعون گفتند یا رسول الله این نیز مصیبت باشد گفت بلی هرچه مرا درابر نجاند
مصیبت باشد سعید جبیر گفت هیچ امت را در مصیبت آن ندادند که این امت را یعنی کلمات استرجاع
نه بینی که یعقوب را چون آن مصیبت رسید گفت یا اسفی علی یوسف واگر این کلمه داده بودی
فزع باین کردی رسول صلی الله علیه وعلی آله گفت من استرجع عند المصیبة جبر الله مصیبته واحسن
عقباه وجعل له خلفاً صالحاً . گفت هرکس عند المصیبة استرجاع کند خدای تعالی جبر مصیبت او
کند وعاقبت اورا خیر کند واورا خلفی صالح دهد پسندیدهٔ اوو رسول صلی الله علیه وآله فرموده است
هرکه اورا مصیبتی رسیده باشد هرگاه که آن مصیبت یادش آید عند آن استرجاع کند خدای تعالی چندان
مزدش دهد که آن روز که مصیبت رسید اورا واگرچه روزگار دراز برآمده بود عبدالله عباس گفت چهار خصلت

است که هر کس که آن خصلتها دراو باشد اورا دربهشت خانهٔ بدهند یکی گفتن لااله الاالله است وچون گناهی کند
استغفار کند وچون نعمتی بدو رسد شکر کند وچون مصیبتی باو رسد استرجاع کند و بگوید انالله و انا الیه راجعون .
عبدالله عباس گفت چون مؤمن عند انکه اورا مصیبتی رسد رضا دهد و تسلیم واسترجاع کند خدای تعالی عزوجل
اورا سه چیز دهد صلوة از قبل او ورحمت وهدایت ازحق امّ سلمه گوید ازرسول علیه السلام شنیدم که
گفت هیچ بندهٔ مسلمان نباشد که اورا مصیبتی رسد واو عند آن مصیبت آنچه خدای تعالی فرموده است
بگوید که آن کلمه استرجاع است یعنی گفتن انا لله وانا الیه راجعون وآنکه بگوید اللهم اجبرنی فی مصیبتی
واخلفنی خیراً منها . الّا خدای تعالی عوض آن بهتر از آنش بازدهد انکه گفت چون ابو سلمه بمرد
من گفتم درمیان مسلمانان بهتر از ابوسلمه کجا باشد اوّل جماعت مهاجران است تارسول علیه السلام حاطب
بن ابی ربیعه را فرستاد ومرا بخواست من گفتم دختری دارم و من زنی غیورم گفت امّا دخترش را خدا کفایت
کند وامّا غیرتش من دعا کنم تا برود ودر دوایتی دیگر گفتم مرا از اولیاء من هیچکس حاضر نیست رسول علیه
السلام گفت هیچ ولی تو نباشد الّا بان رضا دهد که من داماد ش باشم . روایت است از وهب منبه
که گفت یکروز موسی علیه السلام درمناجات با خدای تعالی گفت الهی از منازل بهشت کدام بر تو نزدیک
تر است یعنی کرامت گفت حظیرة قدس گفت خدایا ساکنان حظیرة قدس که باشند گفت اصحاب مصیبات
موسی گفت بارخدا صفت ایشان مرا بگو گفت یاموسی آنان باشند که چون ایشان را ابتلا کنم ببلیتی صبر کنند
وچون بر ایشان نعمتی کنم شکر کنند وچون مصیبتی رسد ایشان را بگویند انّا لله وانّا الیه راجعون ایشان اهل
حظیرة قدس باشند . مغیره ابن شعبه روایت کند که دوال نعل رسول علیه السلام بگسست رسول علیه
السلام استرجاع کرد وگفت انّا لله وانّا الیه راجعون ما گفتیم یارسول الله این نیز مصیبتی باشد گفت بلی هر مکروهی
که بمردرسد مصیبت باشد وابوهریره روایت کرده که رسول علیه السلام گفت چون دوال نعل یکی از شما بگسلد باید
که استرجاع کند وازخدای تعالی عوضش بخواهد که اگر خدای تعالی میسر نکند میسر نشود انکه او بی برگ ماند
انس مالك گوید که رسول علیه السلام زنی را دید که بر کودکی میگریست اورا گفت اتقی الله واصبری ازخدای بترس
وصبر کن زن گفت مصیبت من تورا درد نمیکند رسول علیه السلام بگذشت اورا گفتند این را نشناختی گفت
نه گفتند این رسول خداست بر اثر او بدوید وتضرع کرد وتوبه کرد گفت یارسول الله تورا نشناختم اکنون
فرمان بردارم صبر کنم واحتساب کنم رسول علیه السلام گفت الصبر عند الصدمة الأولی گفت صبر بنزدیك زخم
اول باید کردن وبیان کرد که هرچه مصیبت سخت تر باشد صبر کردن براو مزد بیشتر باشد . ذوالنون مصری
گوید بگورستانی بگذشتم زنی را دیدم با جمال گوری چند در پیش گرفته میگریست واین بیتها میخواند .
صبرت وکان الصبر خیراً مغبةً . وهل جزع یجدی علیّ فاجزع . صبرت علی مالو تحمل بعضه . جبال
شروری اصبحت تتصدع . ملکت دموع العین ثم رددتها . الی ناظری فالعین فی القلب تدمع . اورا گفتم چه
مصیبت رسیده تورا گفت عجب تر مصیبتی دو پسرك داشتم که همه سلوة دل من ایشان بودند پدر ایشان روزی
گوسفندی بکشت وکارد انجا رها کرد واو برفت ومن مشغول کاری شدم پسر مهترین کهترین را گفت بیاتا من
تورا بگویم که پدرم گوسفندرا چگونه کشت انکه اورا دست وپا ببست وبخوابانید وکارد بر گلوی او بمالید واورا
بکشت چون من خبر یافتم بانگ برآوردم بگریخت وبرکوه شد پدر درآمد گفتم چنین حالتی افتاد پدر بطلب پسر رفت
بسیار بگردید آخر چون بازیافت اوراشیرش دریده بود پدر ساعتی برسر او بود انکه بگرفت اورا بازآورد

تشنگی عظیم دراو کار کرده بود ساعتی برآمد او نیز بایش خدا شد همان روز پسر کی دیگر داشتم طفل ومن دیك می پختم
مشغول شدم بکار اینان بنزدیك دیك رفت دیك بیفکند وبر او ریخت واو نیز سوخته شد اکنون من نشسته ام
چنین که می بینی گفتم چگونه صبر میکنی بر این مصیبتها وجزع نمیکنی گفت اندیشه کرده ام که اگر صبر و
جزع دو مرد بودندی که با یکدیگر برآویختندی صبر غالب تر بودی انگاه این بیتها انشا کرد . الی الله کل
الأمر فی الخلق کله . ولیس الی المخلوق شیٔ من الأمر . تعودت مس الضرحتی الفته . واسلمنی طول
العزآء الی الصبر . ووسع قلبی للأذی کثرة الأذی . وقد کنت احیاناً یضیق به صدری . اذا انا لم اقنع
من الدهر کل ما . تکرهت منه طال عتبی علی الدهر . و امیرالمؤمنین علیه السلام گفت . ان صبرت جرت
علیك المقادیر وانت مأجور وان جزعت جرت علیك المقادیر وانت مأ زور : گفت اگر صبر کنی قضا در
تورود وتو بامزد باشی واگر جزع کنی قضا بر تو رود وتو بازه باشی . انس مالك روایت میکند که مردی از جملهٔ
صحابه بود مادام پیش رسول بودی پسرکی داشت فرمان یافت روزی چند بمسجد نیامد رسول علیه السلام
گفت فلان چرا بمسجد نمیاید گفتند یارسول الله پسرکی داشت فرمان یافته است برای آن نمی آید گفت
بخوانیدش اورا بخواندند گفت یافلان بهشت را هشت در است ودوزخ را هفت تو راضی نباشی که بهر درکه فراز
شوی از درهای بهشت او ایستاده باشد ومیگوید پدر را بیا که من بیتو بهشت نخواهم رفتن آنمرد دل خوش گشت صحابه
گفتند یارسول الله این اوراست خاص یا دیگران راُ هم این حکم است گفت لا بل جملهٔ مسلمانان را چون صبر
واحتساب کنند ثابت بنانی گوید این مرد عثمان مظعون بود . حسن بصری روایت کند که ثواب صابران نه
چندان است که آن را وصف توان کرد قوله تعالی . انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب . هم انس روایت
کند که در صحابه رسول علیه السلام مردی بود کنیت او ابوطلحه واو پسری داشت سخت نجیب وزنی داشت
صالحه وعاقله نام او ام سلیم این پسر بیمار بود وضعیف شد شبی از شبها ابوطلحه بمسجد رفت بنماز پسر فرمان یافت
مادر برخاست وکودك را درخانه بردو بنهاد وبرخاست دیك بپخت وطعام راست کرد ومرد درآمد گفت بیمار
چون است گفت ازامشب هیچ شب ساکن تر نبود انکه طعام پیش آورد تا نان بخوردند و جامهٔ خواب بیاورد
بخفتند ومرد خلوت ساخت بازن چون آخر شب بود مرد خواست تا بیرون شود زن گفت یا اباطلحه نبینی
فلانان را عاریهٔ از کسی بستده اند ومدتی بداشته وبدو تمتع کرده اکنون چون خداوندش بازمیخواهد خشم
می آید ایشان را واظهار کراهت وجزع میکنند گفت بخرد مردمانند وبی انصاف گفت اکنون بدانکه پسر
تو عاریه بود خدای تعالی بماداد مدتی اکنون بازستد ازحق ما آن است که رضا وتسلیم کار بندیم مرد گفت
نیکو میگوئی انالله وانا الیه راجعون . والحمدلله بامداد چون پیش رسول رفت رسول اورا گفت بارك الله لکما فی
لیلتکما خدای شب دوشین مبارك گرداناد بر شما خدای تعالی اورا پسری دیگر بداد وعقبش از او بماند
. روزا احد زنی می آمد سه کشته بر شتری بسته بر پیغمبر علیه السلام بگذشت رسول علیه السلام گفت اورا که اینان چه
کس اند گفت برادرم وپسرم وشوهرم یارسول الله اگر صبر کنم مرا چه باشد گفت اگر صبر کنی بهشت ترا باشد
گفت فما ابالی بعدهذا . یعنی پس از این باك ندارم . مردی را پسری فرمان یافت عبدالله بن مزاحم بتعزیت
او آمد واورا تعزیه داد وانکه گفت . انا نعزیك لا انا علی طمع . من الحیوة ولکن سنة الدین . فما المعزی بباق بعد صاحبه .
ولا المعزی وان عاشا الی حین . عمر خطاب در بعضی راهها اعرابی را دید گفت از کجامی آئی گفت از نزدیك
ودیعة که مرا نهاده است دراین کوه گفت آن چیست گفت پسرکی داشتم که روزگار بتعلل اومی گذاشتم

ازمنش بربودند دران کوه دفنش کردم دوسال است هرروز یکبار بیایم وزیارتش کنم گفت درحق او چیزی
گفتی ازمرثیه گفت بلی گفت بیار گفت . یاغائباً مایؤوب من سفره . عاجله موته علی صغره . یاقرة العین
کنت لی انساً . فی طول لیلی نعم وفی سحره . ماتقع العین کلماوقعت . فی الحی منی الاعلی اثره . شربت
کأساً ابوك شاربها : لابد منهاله علی کبره . یشربها والأنام کلهم . من کان فی بدوه وفی حضره . فالحمدلله لا
شریك له . فی علمه کان ذاوفی قدره . عمر بگریست . حارث بن شریح گفت قتاده را گفتم چون است که مارا مصیبتی
رسد پنداریم که هرگز دلخوش نخواهیم شدن انکه بسی برنیاید که دلخوش شویم گفت بلی چنین بمارسانیدند
چندانکه مرده در گور میریزد وکهن میشود یاداو بردل دوستانش کهن میشود انکه گفت . وکماتبلی وجوه
فی الثری . فکذا یبلی علیهن الحزن . وقال آخر . مقیم الی ان یبعث الله خلقه . اقاؤك لایرجی وانت قریب
. تزید بلی فی کل یوم ولیلة . وتنسی کماتبلی وانت جیب . اخبار واشعار دراین معانی بی قیاس است وکفایت
است . اولئك علیهم صلواة من ربهم ورحمة . ایشان آنانند که برایشان صلواة است ازخدای ایشان ورحمت ،
عبدالله عباس گفت ای مغفرة مراد بصلواة انجا مغفرت است ابن کیسان گفت صلواة انجا ثنا است دیگران
گفتند صلواة ازخدای رحمت وتکرار برای اختلاف لفظین افتاد چنانکه حطبه گفت ، الا حبذا هند وارض
بهاهند . وهندأتی من دونها النأی والبعد . وبرای آن صلواة بجمع گفت که صلواتی خواست بعد صلواتی
ورحمت وبخشایشی واولئك هم المهتدون . وایشان راه یافتگانند یعنی برحمت وثواب وگفته اند الی الحق و
الثواب وگفته اند بکلمة استرجاع وبعضی صحابه چون این آیه بخواندی گفتندی نعم العدلان ونعم العلاوة .
گفتی نیك دولتگ است یعنی صلواة ورحمت ونیك سرباری است یعنی هدایة برسری درتفسیر اهل البیت آمد که این
آیات درحق اهل البیت است وازصادق علیه السلام روایت است که او گفت سبب نزول این آیة آن بود که چون
خدای جل جلاله این آیه فرستاد که . واذابتلا ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن . رسول علیه السلام گفت
نعم الخلیل ابراهیم ابتلی فصبرواعطی فشکر ولولا انی اخاف علی عترتی لسألت الله لهم الأمامة ومالهم وللدنیا
فانهم خلقوا للأخرة وخلقت الدنیا لهم . گفت نیك خلیلی بود خدای را ابراهیم ابتلا کردند اوراصبر کرد
وبدادند اوراشکر کرد واگرنه آنستی که من برعترت خود می ترسم ازخدای تعالی جل جلاله در خواستمی تا
ایشان را امامت دادی ولیکن ایشان را بادنیا چه کار که ایشان را برای آخرت آفریده اند ودنیا برای ایشان
جبرئیل آمدواین آیه آورد *

ولنبلونکم بشیء من الخوف ، رسول علیه السلام علی را بخواند واین آیة براو خواند واورا گفت . هذه
کلماتك وکلمات ابراهیم هی الشمس والقمر . این کلمات تواست وکلمات ابراهیم آفتاب وماه بود . ولقد سبقت
اجابة الله مسئلتی واجابة خدای تعالی سبق بود سؤال مرا یعنی این کلمات تواست که تورا باین امتحان کرد
چنانکه ابراهیم را بافتاب وبماه یعنی فی قوله تعالی . فلماجن علیه اللیل رأی کوکباً الأیات الی قوله انی
وجهت وجهی . اووفا کرد اورا امامت داد تورا نیزابتلا کرد باین چیزها ومعلوم ازحال توانکه تونیز
وفاکنی تورا نیزامامت دادومن ناخواسته واجابت اوسابق شد دعاءمرا اکنون کلمات توچیست بشیء من الخوف
. بچیزی ازخوف یعنی حرب وعرب عبارت کند ازحرب بخوف وروع چنانکه بیان کرده شد وابیات
استشهاد گفته شد وامتحان که اورا بود باین معنی ازهمه صحابه کس را نبود بلکه ازهمه امت بلکه ازهمه
امم تاهرکجاسری ازگریبان کفر برآمد بتیغ اوش عمر بسر آمد واین چیزی است که هیچ مخالف ومؤالف

سر ازآن نکشد ؛ والجوع . گرسنگی یعنی الصیام ومراد روزه بامعظم سال الاماشاء الله روزه داشتی و
آنگاه افطار برکفی چند پست کردی بالقمة چند طعام وگفتی حسبی من الطعام مایقیم ظهری ولایمنعنی عن
عبادة ربی . مرا ازطعام انقدر بس که پشت من راست دارد ومرا ازعبادت خدای تعالی جل جلاله
بازندارد بیانش قوله . ویؤثرون علی انفسهم ولوکان بهم خصاصة . وانما نطعمکم لوجه الله ، وآنچه
دراوهست درجای خود بیاید انشاءالله . ونقص من الأموال والأنفس . اراد به البذل والعطاء بذل
وعطا خواست بیان عطایش این آمد قوله . الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سراً وعلانیةً . بعضی
علما گفتند ونقص من الأموال این نقصان مال منع ایشان ازفدك است تازهرا علیها السلام میگوید شعر
بلی کانت لنافدك . من جمیع مااظله الفلك . فسخت بهانفوس قوم وشحت بهانفوس قوم آخرین . بعضی دیگر
گفتند ترك غنیمت است للأشتغال بالقتال تابغنیمت ازقتال بازنمانند برهمت اوآن کمتر بود چه همت اوجانها
ونفوس ابطال بود نه نفایس اموال وسرهای سران بود نه مالهای گران بود . ان الأسود اسود الغاب
همها . یوم الکریهة فی المسلوب لاالسلب . نه بینی که چون عمروعبدود را ازپای بیفکند وخواست تاسرش
بردارد گفت ای پسر عم مرا بتو یك حاجت است گفت چیست آن گفت . ان لاتکشف سوءة ابن عمك ولا
تسلبه حلته . انکه کشف عورة من نکنی وسلاح وجامه من نبکنی گفت . ذاك اهون علی . گفت ازهمه چیز آن
کمتر است برمن مفاخرت بیاورد درآن بیتها که انشا کرد . اعلی تقتحم الفوارس هکذا . عنی وعنهم اخبروا
اصحابی ، الیوم یمنعنی الفرار حفیظتی . ومصمم فی الهام لیس بناب . فصددت حین ترکته متجدلاً
. کالجذع بین دکادك وروابی . وعففت عن اثوابه ولواننی . کنت المقطر بزنی اثوابی . عبد الحجارة
فی سفاهة رأیه . وعبدت رب محمد بصواب . لاتحسبن الله خاذل دینه . ونبیه یامعشر الأحزاب . تاعمر
خطاب اورا گفت یاعلی چرا درع اورها کردی که درهمه عرب کسی درع چنان ندارد گفت شرم داشتم
کشف عورة پسر عم خود کردن واین برای آن گفت که عمرو عبدود قرشی بود . بعضی دیگر گفتند
مراد تحریم صدقات است برایشان وصادق را علیه السلام پرسیدند ازسبب تحریم صدقات برایشان گفت
ان الله تعالی نزهنا عن غسالة اموال الناس . گفت خدای تعالی مارا پاك داشت ازدست سودهٔ مالهای مردمان
بعضی ازبزرگان درحق ایشان گفت . منعوا الدنیا فلم یسئلوها واعطوها فلم یقبلوها . گفت دنیا ازایشان
باز داشتند ایشان نه بخواستند وچون بدادندشان قبول نکردند . والأنفس . گفتند مراد خبر است که
اورا دادند بقتل اوپیش وقوع آن تابر منبر وبیرون منبر میگفت . مایحبس اشقاها ان یخضبها من فوقها بدم
. وبدست اشارت میکرد بمحاسن وسر چه منع میکند آن شقی ترین امت را که بیاید واین محاسن سپید را
ازخون این سر خضاب دهد . والثمرات . یعنی خبردادن رسول علیه السلام اورا بکشتن حسن بزهر و
وکشتن حسین بتیغ حق تعالی ایشان را ثمرات خواند برای انکه میوهٔ دل رسول وقرة عین اوبودند تا
درخبر است که یکی را براین ران نشاندی ویکی را برآن ران وگاه بوسه براین میدادی وگاه بوسه برآن یکی
از امیرالمؤمنین علی پرسید که مابالنا الثمرات احب الینا من الشجرة . گفت چرامیوه دوست تر ازدرخت
میداریم یعنی فرزند زاده را ازفرزند دوست تر میداریم جواب داد اورا که فرزندان مادشمنان ماند لقوله
تعالی ان من ازواجکم واولادکم عدواً لکم . فرزندان ایشان دشمنان ایشانند پس ایشان دشمنان دشمنان ماند
وهمه کس دشمن دشمن را دوست میدارد . وبشر الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة الأیة . صادق

گفت علیه السلام همه درحق اوآمد چون خبر برادرش جعفر آوردند ازموته او بشنید گفت . اناللهو
انااليه راجعون . گفتند کس نگفته پیش او حق تعالی گفت من سنت کردم تااز پس او هرمصیبت رسیده
باو اقتدا کند دراین . قوله اولئك عليهم صلواة من ربهم ورحمة . اكرآيه برقول اوّل حمل كنند كه مراد
عامهٔ امتند حق تعالی گفت چون کسی را مصیبتی برسد اواین کلمات گوید صلواة من براو باد ای سبحان الله
تودرحق او لفظ صلوات رواداری ودرحق خود روا داری اگر تو بنوعی مصیبت رسیدهٔ او بانواع مصیبت
رسیده است منها ازآنجمله یکی انکه چون تو رغبت دارد که آنچه درحق خود ازخدا رواداری درحق او
ازخود درواداری اگر تو دراین معنی مصیبی او باری بتو مصاب است واگر آیت خاص است صلوات خاص است
بمستحق این لفظ واهلش چه مستحق این لفظ جز او و فرزندان او کس نیست چه شاعر درحق ایشان میگوید شعر
مطهرون نقيات جيوبهم . تجرى الصلوة عليهم ايماذكروا . من لم يكن علوياً حين تنسبه . فماله فى قديم الدهر مفتخر
الله لمابراء خلقاً وانشاه : صفاكم واصطفاكم ايهاالبشر : فانتم الملأ الأعلى وعندكم . علم الكتاب وماجائت به السورءواین
ابیات حسن هانی راست درشأن علی بن موسی الرضا علیه السلام چنین ابیات ومانند این در دولت بنی امیه
وبنی العباس میگفتند وکس منکر نبود آن را وتومنکر باشی آن را همانا درنصب ازایشان بیشتری . واولئك هم
المهتدون : هم اوست بیانش اناهديناه السبيل درسورهٔ هل اتی که باتفاق درشأن اوست . قوله انما انت
منذرو لكل قوم هاد . فالمنذر رسول الله صلى الله عليه وآله والهادى على بن ابيطالب على ماروى
عن ائمة الهدى عليهم السلام وغيرهم وقوله تعالى

انّ الصَّفا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللّه فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ اَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُناحَ عَلَيْهِ اَنْ يَطَّوَّفَ بِهِما وَمَنْ
کوه صفا وکوه مروه ازنشانیهای خداست هرکه حج خانه کند یاعمره آرد بزهٔ نیست براو که طواف کند بایشان وهرکه
تَطَوَّعَ خَيْراً فَاِنَّ اللّهَ شاكِرٌ عَلِيمٌ * اِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ ما اَنْزَلْنا مِنَ الْبَيِّناتِ وَالْهُدى مِنْ بَعْدِ
کند کاری نیکو خدای او سپاس داناست آنانکه پنهان کنند آنچه مافرستادیم ازحجتها وبیان پس از انکه
ما بَيَّنّاهُ لِلنّاسِ فِى الْكِتابِ اُولئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللّاعِنُونَ * اِلَّا الَّذِينَ تابُوا وَاَصْلَحُوا وَ
روشن نمودیم مردمان را درتوریة ایشان را لعنت میکنند خدای ولعنت میکنند لعنت کنندگان مگر آنانکه توبه کنند ونیك شوند و
بَيَّنُوا فَاُولئِكَ اَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاَنَا التَّوّابُ الرَّحِيمُ * اِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَماتُوا وَهُمْ كُفّارٌ اُولئِكَ
بیان کنند ایشان را توبه پذیرم ومن توبه پذیرنده ام وبخشاینده ام آنانکه کافر شوند وبمیرند وایشان کافر باشند ایشانند
عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللّهِ وَالْمَلائِكَةِ وَالنّاسِ اَجْمَعِينَ * خالِدِينَ فِيها لا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذابُ وَلا هُمْ يُنْظَرُونَ
که برایشان است لعنة خدای وفرشتگان ومردمان جمله همیشه باشند درانجا سبك نکنند ازایشان عذاب ونه برایشان رحمت کنند

این پنج آیت است . قوله ان الصفا والمروة . صفا جمع صفات باشد وآن سنگی نرم باشد قال امرؤ القيس لها
كفل كصفاة المسيل ابرزعنها حجاف مضرّ . يقال صفاة وصفا مثل حصاه وحصى وقطاة وقطا ونواة و
نوى وگفته اند صفا واحد است ودرجمع صفوان کعصا وعصوان وجمعش اصفا باشد کرحی وارحاء ودرجمعش
صفی آمده است کعصاً وعصی قال الراجز : كان متنيه من النقى . مواقع الطير على الصفى . ومروه سنگی
باشد کوچك وسست قال ابوذويب . حتى كانّى للحوادث مروة . بصفا المشرق كل يوم تقرع . وجمعش
مرواة بود وجمع بیشترش مرو بود کتمرة وتمرات وتمر وجمرة وجمراة وجمر . وخدای تعالی جل جلاله آن
دوکوه معروف خواست که درمکه هست ودلیلش الف ولام تعریف عهد است من شعاير الله جمع شعيره

وهی المنسك واصله الأشعار وهو الأعلام ودرشرع هر علمی ازاعلام حج که بود ازقربان و طواف وسعی
آن را شعایر گویند قال الكميت . وبقتلهم خيلاً فخيلاً نراهم . شعاير قربان بهم نتقرب . واشعار الهدى
اعلامه واصل اوازشعر باشد وآن علم بود وتقدیر آیه چنین است که . ان الطواف بالصفاو المروة اوالسعى بين
الصفا والمروة من شعائر الله مضاف حذف کرد ومضاف الیه بجای او بنهاد چنانکه واسئل القرية . حسن
بصری گوید هما من دين الله مراد بشعائر دین است یعنی طواف وسعی ازمیان دو کوه از دین خداست
بیانش قوله تعالی . ذلك ومن يعظم شعائر الله . ای دین الله عبدالله عباس گفت من المناسك ازجملهٔ مناسك
حج است مجاهد گفت الخبر الذى اخبركم الله . ازآن خبرها است که خدای تعالی جل جلاله شمارا باز داده
است واصم گفت شعائر اعلام بود براین وجه تقدیر محذوفی نباید کردن یعنی این دو کوه ازجملهٔ مواضع عبادة
خداست جل جلاله وبرآن وجوه مقدم که گفتیم تقدیر حذف مضاف باید کردن تامعنی مستقیم شود اکنون مفسران
درسبب نزول آیه خلاف کردند عبدالله عباس گفت سبب نزول آیة آن بود که درجاهلیت دوبت بود یکی را نام اساف ویکی
را نابله یکی برصورت مردی ویکی برصورت زنی اساف برصفاو نابله برمروه بودو اهل کتاب گفتند که آن مردی و
زنی بودند که درخانهٔ کعبه زنا کردند خدای تعالی ایشان را سنگ کردو ایشان را بیاوردند براین کوهها بنهادند تاخلقان
ببینند واعتبار گیرند چون روزگار برآمد مشرکان پنداشتند که آن برای عبادت نصب کرده اند چون سعی کردندی
ازمیان صفا ومروه دست درایشان مالیدندی وتقرب کردندی چون اسلام آمد وخانهٔ کعبه ازبتان پاك کردند بتان را
نیز بشکستند پس مسلمانان ازمیان صفا ومروه سعی نمیکردندی که گمان چنان برده بودند که ازسنت جاهلیة است و
نوعی شرك می شناختند خدای تعالی آیه فرستاد . ان الصفا والمروة من شعائر الله . سدی گفت سبب نزول آیه آن
بود که درجاهلیة اهل مکه آواز جنیان شنیدندی ازمیان صفا ومروه پس کس طواف نکردی انجا چون اسلام
آمد رسول علیه السلام سعی میکرد انجا گفتند یارسول الله ما هرگز سعی نمیکردیم اینجا که این جای دیوان است و
عمل بت پرستان است خدای تعالی جل جلاله آیه فرستاد وبیان کرد که سعی کردن انجا ازجملهٔ عبادت وارکان حج است
قتاده گفت اهل تهامه ازمیان عرب انجا سعی نکردندی خدای تعالی آیه فرستاد مقاتل بن حیان گفت کس
ازعرب انجا طواف نکردی الاحمس وایشان قرشی بودند وکنانه وخزاعه وعامر وصعصعة ایشان را برای
شدتشان حمس خواندند ایشان بیامدند ورسول را علیه السلام گفتند یارسول الله امن شعائر الله هذا . اینکه
مامیکنیم ازمناسك حج هست خدای تعالی این آیه فرستاد اکنون فقها خلاف کرده اند فی السعی بین الصفا
والمروه مذهب شافعی ومالك واحمد واسحق چنان است که سعی ازمیان صفا ومروه ازفرایض حج است
وحج بی آن درست نباشد واگر کسی رها کند بفدیه ازاو برنخیزد جز انکه قضا کند همان را بعینه واگر ازمکه
نشده باشد باز آید وقضا کند همچنانکه طواف خانه کعبه مذهب ابوحنیفه وسفیان ثوری وابویوسف ومحمد چنان
است که اگر باز آید وقضا کند نیکو باشد واگر نکند وفدیه کند بخونی که بریزد مجزی باشد ازاو انس مالك گفت
وعبدالله زبیر وعطاو مجاهد که سعی ازمیان صفا ومروه سنت است اگر کسی نکند هیچ براو لازم نیاید وگفتند
درقرائت عبدالله عباس وشهر بن حوشب وعبدالله مسعود چنین است که فلاجناح عليهما ان لا يطوف بهما . و
مذهب اهل البیت چنان است که سعی میان صفا ومروه رکنی ازارکان حج است هرکه نکند حجش درست
نباشد وکیفیت آن آن است که هفت بار سعی کند ازمیان صفا ومروه ابتدا بصفا کند وختم بمروه ومذهب فقهاهم
چنین است الا اصحاب ظاهر ازداود واصحاب او وابن جریر وابوبکر الصیرفی من اصحاب الشافعی وگفتند

درسعی این مقدار بس بود که ازمیان این دوکوه برود واگر برکوه نشود باکی نبود ومذهب فقهاهم چنین است الا مذهب ابن الوکیل من اصحاب الشافعی که او گوید صعود واجب است دلیل بر صحت مذهب ما در این مسایل طریقهٔ احتیاط وطریقهٔ برائت ذمت است وقول رسول علیه السلام که او گفت یا ایها الناس کتب علیکم السعی فاسعوا . ومعنی کتب فرض باشد دگر خبر جابر وانکه رسول علیه السلام چون حج کرد بصفا ومروه رسید وسعی کرد وگفت قوله . ان الصفا والمروة من شعائر الله . فابدؤا بما بدء الله پس انکه در صفا شد وبرخانه نگریست واز عبدالله عباس روایت است که جماعتی را دید که سعی میکردند گفت هذا ما ورثکم امکم ام اسمعیل . گفت این آنست که مادرتان بمیراث بشما رها کرد مادر اسمعیل هاجر چون تشنه شد برکوه صفا دوید ودروادی نگریست تا کس را بیند ازانجا فرو آمد وبدوید وبرمروه شد بنگرید وکس راندید تا هفت بار همچنین کرد خدای تعالی درمناسك حج واجب کرد موافقهٔ او را چون ببطن الوادی رسید مستحب آن است که بهروله بدود وگوید . رب اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم انك انت الاعزّ الأکرم . اهل اشارت گفتند اشارت در سعی بان است که سایل محتاج چون بدر خانهٔ مخدوم ومقصود رسد نیارد هجوم کردن وبیکبار فراز شدن متردد می باشد وآمد وشدی میکند انتظار دستوری راحاج همچنین کند پیش ازانکه درخانه شود تا تشبه کرده باشد بسایل محتاج که گرد در سرای پادشاه میگردد وطواف میکند تا که باشد که بارش دهند ، قوله فمن حج البیت ، ای قصد الکعبه هرکه او حج خانه کند یعنی قصد کعبه کند وحج درلغت قصد باشد ودرشرع نیز قصد باشد جز که قصدی مخصوص بود دروقتی مخصوص بجای مخصوص براداء مناسکی مخصوص واین ازآسماء مخصوصه باشد ازآسمان چون صوم وشاعر گفت . لراهب یحج بیت المقدس . ذی برجد ومنعد وبرنس . محمد جریر گفت حج کثرة اختلاف با جای بود کما قال المخبل السعدی . واشهد من عوف حلولاً کثیرة . یحجون بیت الزبرقان المزعفرا ، چون مردم را بسیار با خانهٔ کعبه بایدشدن یکبار برای طواف زیارت ویکبار برای طواف عمره ویکبار برای طواف النساء ویکبار برای الوداع آن راحج خوانند او اعتمر من العمرة وهی الزیاره قال الشاعر . لقد سما ابن معمر حین اعتمر . مغراً بعیداً من بعید وصبر . واصل عمره درلغت اقامت جای بود برای عمارت ودرشرع بردو وجه بود یکی عمرهٔ متمتع که اول لبیك بعمره زند چون ازآن خلاص شود لبیك بحج زند وآن فرض آنان باشد که نه ازحاضران مسجد الحرام باشند وحدش آن بود که ازخانهٔ او تا بمکه بیست وهشت میل بیشتر باشد وآنان که حاضر المسجد الحرام باشند فرض ایشان قران یا افراد بود ودیگر عمرهٔ مبتوله وآن عمره مفرده باشد وآن همه وقت شاید کردن وفاضلتر درماه رجب باشد . فلا جناح علیه . ای لا حرج علیه ولا اثم بزهٔ نباشد او را واصل او من جنح اذا مال فی قوله تعالی وان جنحوا للسلم فاجنح لها ، قوله ان یطوف بهما . وتقدیر چنان است که یتطوف بهما تا را بطاء کرده برای قرب مخرج وانگه درطا ادغام کردند *

وظاهر این لفظ درا باحت ورخصت استعمال کنند واگرچه واجب وندب مشارك باشند دراین حکم واز اینجا خطا افتاد آنان را که پنداشتند ندب است واین خطا است یعنی ظن ایشان برای انکه اگر بر ظاهر موضوع حمل کنند اباحه فایده دهد واین محال است درباب عبادات دگر انکه واجب وسنت دراین باب مشارکند اورا یعنی فی دفع الجناح علیه وانما حق تعالی باین لفظ فرمود برای انکه قومی اعتقاد کرده بودند که درآن جناح وحرج است برای انکه پنداشتند که اقتدا بجاهلان وبت پرستان است چنانکه درسبب نزول گفته شد

وخلاف انا نکه دروجوب سعی خلاف کردند منقرض شدا کنون اجماع است بروجوبش وخلاف درآن است که رکن است یارکن نیست وشرط هست درصحت حج یا نیست ودلیل دیگر بروجوبش خبر ابوموسی که گفت درآمدم ورسول را ببطحاء مکه یافتم مرا گفت چه لبیك زدی گفتم بروفق لبیك تو گفت نیك کردی انگه گفت . طف بالبیت واسع بین الصفا والمروة ثم احل . اکنون طواف خانه بکن وسعی از میان صفا ومروه وانگه حلال شو ظاهر امر رسول علیه السلام بروجوب باشد قوله . فمن تطوع خیراً . حمزه وکسائی خوانده اند فمن یطوع خیراً بیا وتشدید طا وواو واصل او یتطوع بوده هم آنچنان کردند که گفتیم فی قوله ان یطوّف بهما ازقلب وادغام ومفسران درمعنی او خلاف کردند اما مجاهد وابن زید وعطا که مذهب ایشان ندب است ایشان تمسك کرده اند باین آیه وجواب ازاو برفت وآنانکه وجوب گویند این منفصل است ازسعی حسن بصری گفت مراد آن است که هرکه نفلی وسنتی کند ازسایر ابواب شرعیات ازنماز وروزه وجزآن مقاتل وکلبی گفتند فمن زاد علی الواجب فی الطواف یعنی هرکه طواف سنت کند وبعضی دیگر گفتند مراد آن است که هرکه عمرهٔ سنت کند فانّ الله شاکر علیم . خدای تعالی سعی او مشکور کند ومراد بشکر از خدای تعالی مجازاست ومکافات ومقابله بخیر باشد وانما شکر خواند آن را تا لطیف تر لفظی گفته باشد تا مکلف راغب شود بطاعات وداناست بانچه تو کنی وبراو هیچ اندك وبسیار وپنهان واشکار نماند تا بداند مکلف که رنج او درآنچه کند پوشیده نیست وگفتند معنی شاکر درخدای تعالی عزوجل آن باشد که یقبل الیسیر ویعطی الکثیر انکه اندك بپذیرد وبسیار بدهد من قول العرب دابة شکور . چه فربهی او بیشتر از علف خوردنش باشد وعلیم یعنی عالم است باخلاص مخلصان ونفاق منافقان وریاء مرائیان . قوله انّ الذین یکتمون ما انزلنا من البینات . آنانکه پنهان میکنند یعنی رؤساء واحبار جهودان آنچه ما فرستادیم از توریة واحکام حلال وحرام او وحدود وفرائض او والهدی نبوة رسول ما صلی الله علیه وآله کلبی گفت از عبدالله عباس که آیه در کعب اشرف وکعب اسد وعبد الله صوریا آمد که ایشان احکام توریة پنهان کردند طمع حطام دنیا را عکرمه گفت ازعبدالله عباس که سعد معاذ ومعاذ جبل جماعتی احبار را گفتند شما هیچ ذکر این محمد را درتوریة یافتی گفتند نه خدای تعالی این آیه درحق ایشان فرستاد واگر حمل کنند برعموم اولیتر باشد واگر درست شود که آیه درحق بعضی آمده منع نکنند که حکم او متعدّی باشد بدیگری ولیکن دلیل عطا گوید ابوهریره گفت لولا آیة من کتاب الله لما اخبرتکم بشيء أبداً ودر بعضی لولا آیة فی کتاب الله فی سورة البقرة لما حدثتکم بشیٔ ابداً گفت اگرنه آیی هست درکتاب خدا در سورة البقرة من هیچ حدیث نکردمی شمارا وگفتند آن آیه کدام است این آیه برخواند وعروه روایت کرد از حمران که او گفت یکی از معروفان صحابه وضوء نماز کرد انگه گفت اگرنه آیی هست درکتاب خدای تعالی عزوجل من حدیث نکردمی شمارا بخبری ازاخبار رسول علیه السلام گفت هرکه وضوء نیکو باز کند ونماز بکند وچون بدیگر نماز رسد همچنین کند خدای تعالی عزوجل آن گناه که او کند ازآن نماز تا این نماز بیامرزد گفتند آیه کدام است این آیه برخواند وچند صحابی روایت کردند این اخبار را چون انس وجابر وابو هریره وعبدالله مسعود که رسول علیه السلام گفت من علم بعلم فکتمه الجم یوم القیمة بلجام من النار وبدگر روایت جیٔ به یوم القیمة ملجماً بلجام من نار ؛ وبدگر روایت لقی الله یوم القیمة ملجماً بلجام من نار . وبرجمله معنی انکه هرکس که او علمی داند واورا ازآن بپرسند پنهان کند فردای قیامت اورا بیارند لگامی از

اتش بردهن اوکرده وعبدالله عباس روایت کند ازرسول علیه السلام که او گفت علماء این امت دومردند
یکی انکه خدای تعالی عزوجل اورا علمی داده باشد او بر مردمان بذل کند وبخل نکند بان و بر آن طمعی
نستاند وبهاء اندك نفروشد او آن باشد که برای او ماهیان دریا ومرغان هوا ودواب زمین استغفار کنند و
کرام الکاتبین همچنین وبایدش خدا شود سید وشریف ودیگر مردی باشد که خدای تعالی جل جلاله اورا
علمی دهد او بان علم بخل کند بر بندگان خدای تعالی و بر آن طمعی بستاند وآن بهاء بفروشد فردای قیامت
اورا بیارند لگامی از اتش برسر او کرده بر مجمع قیامت وفرشته بر او ندا میکند که این فلان است پسر فلان
خدای عزوجل اورا علمی داد در دنیا او بر بندگان خدای بان بخل کرد و بر آن طمع گرفت وبهاء بفرخت
اورا همچنین معذب میدارند تا خدای تعالی عزوجل از حساب خلقان بپردازد این اخبار جمله دلیل میکند
که آیه بر عموم است وهرکس که چیزی از علم دین پنهان کند داخل است تحت این آیه وآیاتی که مثل این در این
سوره وسورهٔ آل عمران وکتمان ترك اظهار چیزی باشد با حاجت بان قوله البینات در عموم او داخل باشد هرچه
خدای تعالی فرستاد از کتابها ووحی به پیغامبران بیرون کتاب وقوله والهدی جمله ادله وبیان از ادله عقلی
وشرعی داخل باشد در آن واین از جمله فروض بر کفایت است یعنی این بیان کردن وتمهید وتقریر این ادله کردن
بحسب حاجت چون بعضی بان قیام کنند از باقی بیفتند . من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب . پس ازانکه
ما بیان کردیم برای مردمان در کتاب کس را حلال نباشد که پنهان کند چه آن خود در مکنون علم ما
پوشیده نباشد ومردمان باز منتفع شوند چون حال چنین باشد کتمانش حرام بود هرکه چنین کند اولئك یلعنهم
الله . آنان باشند که خدای تعالی بر ایشان لعنت کند ولعنت کنندگان واصل لعن طرد وابعاد باشد چنانکه
بیان کردیم من قول الشماخ وقد وصف ماورده (ذعرت به القطا ونفیت عنه)(مقام الذئب کالرجل اللعین
ای المطرود المبعد . ودرشرع مراد باو ابعاد باشد از رحمت وثواب قوله تعالی و یلعنهم اللاعنون . قتاده
گفت فرشتگان را خواست وپیغامبران را ومؤمنان را عطا گفت جن وانس مجاهد گفت هوام زمین است
حتی العقارب والخنافس . عبدالله عباس گفت همه جانوران اند مگر جن وانس ضحاك گفت چون کافر را در گور نهند
فرشتگان سؤال بیایند اورا گویند من ربك ومن نبیك وما دینك . یعنی خدایت کیست وپیغمبرت کیست
ودینت چیست گوید ندانم مطرقهٔ از آتش بدست دارد اورا زخمی زنند چنانکه همه خلایق بشنوند مگر جن
وانس را وهیچکس نباشد که آن آواز بشنود والا اورا لعنت کند فذلك قوله اولئك یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون
منکر ونکیر اورا گویند . لادریت کذلك کنت فی الدنیا . ندانادی که در دنیا همچنین نادان بودی . عبدالله مسعود
گفت هر آن دو کس که دیگر را لعنت کنند لعنت بر آسمان شود وپس فرود آید آن را که لعنت بر او کرده باشد مستحق
نیابد بان کس باز گردد که لعنت کرده باشد اورا نیز مستحق نیابد با جهودان باز گردد فذلك قوله یلعنهم
الله ویلعنهم اللاعنون . مجاهد گفت بهایمند که عصاة بنی آدم را لعنت کنند چون قحطی پدید آید گویند بشومی
گناه شماست که باران از ما باز گرفتند . قوله الا الذین تابوا . تا مگر آنان را که ایمان آوردند وتوبه کردند حق
تعالی چون وعید بغایت رسانید پوشندگان وپنهان کنندگان را خواست تا یکبارگی نومید نشوند وبدانند که
ایشان را طریقی هست بخلاص خود ومتمکنند در سرای تکلیف ازانکه خویشتن برهانند گفت این همه هست
مگر آنان را که توبه کنند از گناه مقدم یعنی کتمان صفت رسول علیه السلام وحاشا کردن بر عموم از کفر وجمله
گناهان اولیتر باشد وبیان کردیم که توبه پشیمانی باشد بر گذشته وعزم در آینده بر انکه مثل آن نکنند .

واصلحوا . وعمل خود سره باز کنند فیما بینهم وبین ربهم . کاری که از میان ایشان وخدای باشد باصلاح
آرند اصم گفت آن خواست که اصلاح کنند بعلم انچه افساد کرده باشند بجهل . وبینوا . وبیان کنند انچه
کتمان کرده باشند از صفت رسول علیه السلام وآیهٔ رجم محمد جریر گفت بینوا یعنی توبه اظهار کنند باخلاص
عمل آنان که ایشان را کفر وعمل باطل دیده باشند ایشان را بر ایمان وعمل صالح بینند فاولئك اتوب علیهم .
من توبهٔ ایشان قبول کنم یقال تاب العبد الی الله وتاب الله علی العبد وانا التواب الرحیم . بیان این آیة کرده شد
پیش از این انکه حکم آنان گفت که اصرار کنند وتوبه نکنند . ان الذین کفروا وماتوا وهم کفار . واو اول عطف
است ودوم حال گفت آنانکه بر کفر مقام کنند تا بمیرند اولئك علیهم لعنة الله . ایشان آنان باشند که لعنت خدای
تعالی بر ایشان باشد ولعنت فرشتگان ولعنت مردمان جمله قتاده وربیع گفتند بیانش مؤمنان را خواست ابو العالیه
گفت این روز قیامت باشد که کافران را بدارند اول خدایش لعنت کند وپس فرشتگان وانگه مؤمنان سدی
گفت هیچ دو متلاعن نباشند که یکدیگر را لعنت کنند والا لعنت ایشان بر کافران گردد لقوله الا لعنة الله
علی الظالمین . برای انکه کافر سر همه ظالمان است ولعنت از خدای تعالی هم بقول باشد هم بفعل آنچه بقول باشد بر سبیل
نفرین باشد کقوله تعالی وان علیك لعنتی وکقوله الا لعنة الله علی الظالمین . وانچه بفعل بود ابعاد مستحق لعنت
بود از رحمت وثواب بهشت چنانکه بیان کردیم واما از ما جز بقول نباشد بر وجه نفرین خالدین فیها نصب او
بر حال بود دای مقیم یعنی در آنجا مؤبد ومخلد باشد بیقا خدای تعالی تخفیف عذاب نکند ایشان را ودر فیها خلاف
کردند بعضی گفتند ضمیر عاید است باللعنت وبعضی گفتند بادوزخ نه ایشان بدر آیند ونه عذاب بر ایشان بسر آید
ونه بمیرند تا باز رهند ونه عذابشان را فتوری ونقصانی باشد . ولاهم ینظرون . بعضی گفتند از نظر است
ونظر رحمت باشد آنجا نه بر ایشان رحمت کند خدای تعالی عزوجل وبعضی گفتند از انظار است وآن امهال
باشد ونه ایشان را مهلت دهند وباز گذارند تا توبه کنند واصلاحی کنند وبیشتر مفسران بر آنند که از انظار است
یعنی امهال ودر آیه دلیل است بر انکه بقیامت تکلیف نباشد وتوبه نباشد وخلاف انکه نجار گفت وایمان سود ندارد
وتوبه قبول نکنند برای انکه بر وجه مأمور به واقع نبود وخلایق آنجا ملجاء باشند بدو وجه یکی بمضرتی عظیم
عاجل یکی بمنفعتی عظیم عاجل پس ایمان وتوبه را وقوع وقبول نباشد برای آنجا قوله

وَاِلٰهُكُمْ اِلٰهٌ وَاحِدٌ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيمُ * اِنَّ فِى خَلْقِ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ
خدای شما یك خداست نیست خدای مگر او بخشاینده وبخشایشگر بتحقیق درآفریدن آسمانها وزمین

وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِى تَجْرِى فِى الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ مِنَ السَّمَاۤءِ مِنْ
وآمد شد شب وروز وکشتیها که میرود دردریا وانچه سود کند مردمان را وانچه بفرستاد خدای از آسمان از

مَاۤءٍ فَاَحْيَا بِهِ الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَاۤبَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ
آبی پس زنده بازکرد بان زمین را وپس مرگش پر آن شد دراو ازهر جانوری وگردانیدن بادها وابرها فرمان بردارکرده

بَيْنَ السَّمَاۤءِ وَالْاَرْضِ لَاٰيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ * وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللّٰهِ اَنْدَادًا
میان آسمان وزمین آیتی هست مردمان خردمندان را ازمردمان کسی هست که میگیرد بجز خدای هم تایانی

يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللّٰهِ وَالَّذِينَ اٰمَنُوا اَشَدُّ حُبًّا لِلّٰهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا اِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ اَنَّ الْقُوَّةَ
دوست میدارند ایشانرا چون دوستی خدای وآنانکه ایمان دارند سخت تر دوست دارند خدایرا واگر بینند ظالمان چون می بینند عذاب که قوه خدارا باشد

لِلّٰهِ جَمِيعًا وَاَنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ * اِذْ تَبَرَّاَ الَّذِينَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَاَوُا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ
همه وخدای سخت عذاب است چون بیزار شوند آنانکه پس روی کرده باشند ایشان را ازآنانکه بروی کنند بینند عذاب وبریده شوند

بِهِمُ الْاَسْبَابُ وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ اَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّؤُا مِنَّا كَذٰلِكَ يُرِيهِمُ اللّٰهُ

برایشان رسنها وکویندانانکه پس روی باشنداکرهیچ مارا بان کشتی بود تاتبرا کنیم ازایشان چنانکه کردند ازما هم چنین باز نماید بایشان خدای

اَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَاهُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ *

کردارشان اندوه ها برایشان ونیندایشان بیرون آینده از دوزخ

قوله والهکم اله واحد . اسماءبنت یزید روایت کنداز رسول صلی الله علیه وآله که گفت نام بزرگترین خدای تعالی درسورة البقره است فی قوله تعالی والهکم اله واحد . ودر فاتحه وآل عمران ومغیرة بن سبیع العجلی روایت کند که هر کس که اوده آیه ازسورة البقره بخواند چون بخواهد خفتن هرگز قرآن فراموش نکند چهار آیه ازاوّل سوره ودوآیه من قوله تعالی والهکم اله واحد . وآیة الکرسی وسه آیه ازآخر سوره حق تعالی دراین دوآیة تقریر وحدانیة خود کرد ودر آیة اوّل توحید خود گفت ودر آیة دوم ادلّهٔ آن گفت قوله والهکم اله فعال باشد بمعنی مفعول کالکتاب والحساب یعنی معبود شما یعنی مستحق عبادت ازشما چه لفظ اله مشتق از اله است وآن عبادت بود چنانکه بیان کردیم فی آیة التسمیه وخطاب باین آیه با جمله مکلفان است حق تعالی گفت معبود شما وخدای شما که استحقاق عبادت دارد بخلق اصول نعم از حیوة وقدرة وشهوة ونفرت وکمال عقل یك خداست که هیچ ذات با او مشارکت ندارند در قدرة بر این پس دراین منفرد است وانباز ندارد ومعنی انکه ما گوئیم خدایکی است بر چهار وجه بود یکی انکه مثلی ونظیری وکفوی ندارد چنانکه گویند فلان فرید عصره وواحد دهره . کسی را که درفن خود بی نظیر باشد دوم انکه منفرد بود بالهیة واستحقاق عبادت سوم انکه تجزی وتبعیض براو روا نباشد چهارم انکه درصفات ذات منفرد است ازقدیمی ودیگر صفات واین جمله را چون تحقیق کنند مرجع بایك معنی بود وآن آن است که منفرد است بصفت ذات وآن صفتی است که هیچ ذات از ذوات اورا مشارکت نکرده اند در آن وآن ماهو علیه فی ذاته است که مؤثر است در مخالفت او سایر ذوات را وهم او اثری کردی در مماثله اگر مثلی بودی اورا مماثله هم بان کردی تعالی عن ذلك علواً کبیراً . وهم چنین مضادّه اگر ضدّی بودی اورا باین صفت کردی پس آن هر سه قسمت داخل است دراین وتحقیق در توحید آن است که او ذاتی است که درصفت والهیة باین معنی که گفتیم مشارك ندارد پس دراین دوفایده بود یکی اثبات او ودیگر نفی امثال واشکال از او تا آیه دلیل بود وبطلان قول ملحدان وثنویان وترسایان وصائبان ومشبهان . لااله الّا هو . لا نفی جنس است برای آن اسم را بنا کرد با او بر فتح معنی آن است که هرچه اثبات کردند ارباب معبودان همه منفی است وصلاحیت الهیت ندارند واستحقاق عبادت مگر خدای تعالی عزّ وجل که موصوف است باین صفت واین کلمه کلمهٔ اخلاص است وسبب خلاص است و متمسك باین تمسك بعروهٔ وثقی کرده باشد کقوله تعالی . فمن یکفر بالطاغوت ویؤمن بالله فقد استمسك بالعروة الوثقی لا انفصام لها . واین کلمه تقوی است کقوله تعالی والزمهم کلمة التقوی . واین کلید بهشت است کقوله علیه السلام . مفتاح الجنته لا اله الا الله . واین حصن حصین است از آتش دوزخ کقوله عزّ وعلا . لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی . گفت لا اله الّا الله حصن من است هر که در حصن من باشد از عذاب من ایمن باشد ،

واخبار درفضائل این کلمه بی اندازه است درمواضعی که این کلمه آید گفته شود انشاالله تعالی جل جلاله انکه حق تعالی دو اسم را باین کلمه پیوست که مبنی است از نعمت خدای تعالی بر بندگان واز رحمت او بر خلقانش وهو الرحمن الرحیم وتفسیر این برفت در آیة تسمیة قدیم جل جلاله چون ذکر وحدانیت خود بکرد مشرکان گفتند . کیف یسع الناس اله واحد . این همه مردمان را یك خدای چگونه بس باشد حق تعالی این آیه فرستاد . ان فی خلق

السموات والارض . گفت بخلق او کفایت بود وحاجت نداشت بیاری وانبازی درنگاهداشتن ورعایة هم حاجت ندارد ووجهی است این درسبب نزول آیه سعید جبیر گفت جهودان رسول را علیه السلام گفتند آیتی با ما نمای چنانکه پیغمبران دیگر را بود وبدیگر روایت مشرکان عرب جهودان را گفتند آیات موسی چه بود ایشان گفتند دست بیضا وفلق دریا وقلب عصا ومانند این ترسایان را گفتند آیات عیسی چه بود گفتند احیاء موتی وابراء اکمه وابرص انکه رسول علیه السلام را گفتند تو نیز از خدای درخواه تا کوه صفا را بازر کند تا تو درکار خود صرف کنی گفت بار خدایا دانی که چه میخواهند از من خدای گفت من اینکه ایشان میخواهند بکنم ولیکن اگر ایمان نیارند ایشان را عذابی کنم که کس را عذاب نکرده ام رسول علیه السلام گفت من نخواهم بار خدایا که رها کنی تا من ایشان را دعوت کنم بمدارای روز بروز خدای تعالی جل جلاله این آیه فرستاد . انّ فی خلق السموات والارض . گفت در خلق آسمان وزمین وآنچه از پس این است ایشان را از پس آیاتی هست روشن تر ونافع تر از کوه صفا که زر کنم اگر گویند ایشان از او دلیل نخواستند بر وحدانیت خدا دلیل خواستند بر صحت نبوّة او واین جواب مطابق سؤال نیست جواب آنست که گوئیم رسول علیه السلام ایشان را دعوت کرد بامعرفت وعبادت خدای که قادر باشد بر این جمله واین فعل او باشد وچون ایشان نظر کنند بدانند که این جمله از فعل خداست وکس بر این قادر نیست مگر الله تعالی ایشان را علم بصدق او حاصل آید چون علم بصدق او حاصل شد علم به نبوة او حاصل باشد . قوله ان فی خلق السموات والارض . خدای تعالی جل جلاله در این آیه هفت دلیل ذکر کرد بر وحدانیت خود اول خلق آسمان وزمین دوم اختلاف شب وروز سیم کشتی دریا چهارم باران زمین زنده کننده پنجم انواع جانوران زمین ششم گردانیدن بادها هفتم ابر مسخر از میان آسمان وزمین . وهر یکی دلیلی بلکه دلیلهاست بر وجود ووحدانیت قدیم جل جلاله وهر یکی نعمتی بل نعمتهاست از خدای جل جلاله بر تو اما خلق آسمان وزمین نعمت با او آن است که خدای تعالی جل جلاله زمین بساط وفراش وبستر وقرارگاه وخفتن گاه ومسکن وآمد وشد ما کرد چنانکه گفت . جعل لکم الارض قراراً وجعل لکم الارض بساطاً وجعل لکم الارض مهاداً وجعل لکم الارض کفاتاً احیاءً وامواتاً . انکه آسمان را سقف ما کرد وآن را بماه وآفتاب وستارگان بیاراست آفتابی که جرمش از ما دور است والا ما را بسوختی بفرط حرارت وشعاعش نزدیك است تا بضیا وحرارت او بروجه انتفاع منتفع میباشیم وماه را بر وجهی نهاد که ما بدان عدد سال وماه میدانیم برای منافع دینی ودنیائی وستارگانی سیارهٔ هفت در دوازده برج بحسابی مقدر برای اعتبار وانتفاع وآن دیگران برای زینت چنانکه فرمود . انّا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب . وبعضی دیگر برجوم شیاطین کرد چنانکه گفت وجعلناها رجوماً للشیاطین . انکه وجه دلالت از او انکه چون ما نظر کنیم در اختلاف احوال او ما را دلیل باشد بر حدوث او وحدوث او ما را دلالت باشد در احتیاج او بمحدثی قادر چه از عاجز فعل درست نیاید وعالم چه از جاهل فعل باین احکام وانساق درست نیاید وهم چنین احوال واحکام این افعال دلیل باشد بر صفات او ویکیك انکه آن را بر داشته است بی عمادی از زیر وعلاقهٔ از بالا لابد او را مسکنی باید که آن را تسکین دهد چه اگر همه عالم جمع شوند تا سنگی معلق در هوا بدارند بی عمدی یا علاقهٔ نتوانند پس این دلیل باشد بر انکه دارنده وآفرینندهٔ این بخلاف دیگر موجودات است انکه در زمین از معادن وجبال وانهار واشجار وثمار چندانکه فهم ووهم بان نرسد از مأکول ومشروب وملبوس وادویه واغذیه وعقاقیر ونبات مختلف اللون والطعم والریح والطبع بعضی نافع وبعضی مضر بهری همه منفعت بهری همه مضرّة وبهری هم منفعت هم مضرّة چنانکه خواست ومصلحت شناخت ودانست که صلاح خلقان است بیافرید واختلاف اللیل والنهار آمدوشد وگشتن

وگردیدن شب وروز شب ازپس روز میاید وروز ازپس شب واین اختلاف که آمد شداست هم ازآن اختلاف است
که چیزی مخالف چیزی است برای انکه این چون تحقیق کنی اختلاف اکوان است واکوان را مختلف متضاد باشد
آمدن خلاف شدن باشد بل ضداو باشد ودردیگر آیت فرموده که . جعل اللیل والنهار خلفة ای کل واحد منهما
یخلف صاحبه . هریکی ازایشان خلیفه وقایم مقام صاحبش است چون او برود خلف او این درآید بمنزلهٔ خلیفهٔ
او باشد واین قول بیشتر مفسران است عطا وابن کیسان گفتند مراد باختلاف شب وروز مخالف ایشان است یکدیگر را
در ضیا وظلام وطول وقصر ولیل جمع لیله باشد کتمر وتمره واین جمع جنس باشد ولیالی جمع لیل است ونهار
واحد است برقول بعضی وجمعش نهر باشد من قول الشاعر . لولا الثریدان هلکنا بالضمر . ثرید لیل وثرید بالنهر
. وبرقول درست لیل ونهار اسم جنس است درلیل یکی را لیله گویند ونهار را واحدی از لفظ او نباشد لفظی که بجای
لیله باشد یوم بود وتقدیم شب بر روز برای آن کرد که حق تعالی شب پیش از روز آفرید بل روز از شب آفرید قوله .
وآیة لهم اللیل نسلخ منه النهار . حق تعالی جهان بیافرید مظلم بود آفتاب وماه بیافرید یکی را آیت روز کرد ویکی را
آیت شب بعضی دیگر گفتند این تقدیم وتأخیر ایجاب تفضیل نکند برای انکه او ایجاب ترتیب نکند نه بینی که حق تعالی
چگونه گفت بیع وصلوات ومساجد . کلیساء ترسایان وکنشت جهودان را در لفظ تقدیم کرد بر مساجد
ووجه نعمت ودلالت دراو ظاهر است چه شب برای راحت آفرید وروز را برای تصرف معاش چنانکه گفت .
وجعلنا اللیل لباساً وجعلنا النهار معاشاً . واگر شب مادام بماندی ثمار وغلاة تباه شدی واگر روز وآفتاب مادام بماندی
بسوختی الله تعالی جل جلاله باختلاف شب وروز غلاة وثمار می پرورد بحسب مصلحت وروز را برای آن نهار
خوانند . لاتساع الضیاء فیه ومنه النهر لاتساعه واستنهر الفتق اذا اتسع وانهر ته ای وسعته والفلك التی تجری فی البحر
واحد وجمع دراو یکسان باشد انجا که واحد خواست در وصفش مذکر گفت فی قوله . اذ ابق الی الفلك المشحون
. وآنجا که جمع خواست وصفش مؤنث گفت التی تجری فی البحر وتأنیث برای جمع است واصل بحر از سعة بود
وفلان متبحر فی العلم اذا کان متسعاً فیه وبحر که بمعنی شق بود ازانجاست که شکافته باشد فراخ شود بما ینفع الناس
بانچه مردمان را در تجارات ومکاسب وانواع مطالب نافع بود واین ازانواع نعمت که مر بندگان هست نوعی است
برای انکه تألیف آب از لطافت چنان ساختم که کشتی براو برود وتألیف چوب چنان ساختم که اگرچه وزنش
گران بود باب فرو نشود بخلاف سنگ وآهن ومرجع این باختلاف تألیف است وما انزل الله من السماء انکه نعمت
بباران نه چندان است که تفصیل توان دادن چه خدای تعالی خود مبالغهٔ تمام فرمود چون گفت که زمین مرده
بان زنده کنم وآنچه خدای تعالی فرود آرد آب از آسمان بعضی گفتند مراد سحاب است لانه یظلك بربالای ماست
که مارا سایه میکند واولیتر آن است که برآسمان حمل کنند که تا حقیقت باشد وخدای جل جلاله آب را سبب
حیات همه چیزها ساخته است قال الله تعالی . وجعلنا من الماء کل شی حی . انگاه اورا قطره قطره فرود آرد تا انکه
نیز بسیار بارد وقطره بقطره آمیخته نشود وبروز باد همچنین باشد انگاه آن را بحسب مصلحت درقلة وکثرة
وزودی ودیری چنانکه میداند میراند انکه درمیانه ابری را حاجزی ساخته است چون جرمی مغر بل دراو
سوراخها بعدد قطرهٔ آب باران تا او تاب آب بستاند که اگر بیکبار بزمین آید زمین را ویران کند انگاه برزمین
مرده آید وآن را بنبات زنده کند تا صد هزار نبات بیرون آید وبروید بلون مختلف وبشکل مختلف وببو مختلف
وبطعم مختلف وبطبع مختلف باانکه آب یکی وزمین یکی وهوا یکی تا بدانند که این نه بطبع است نه بدهر است
نه بستاره است بل باختیار فاعلی مختار وخداوندی جبار است وبث فیها من کل دابة . ضمیر راجع است بازمین

وپیدا کند درزمین جانوران را از هرجنسی ودابه درلغت هرچیزی که برزمین برود بهری مرکوب وبهری
ماکول وبهری برای زینت وبهری برای منفعت وبهری برای ظاهر مضرت ومعنی منفعت تا بهری طعام تو باشد
وبهری آرام تو باشد وبهری تجارت کنی وبهری صید کنی وبهری سفر کنی قال الله تعالی والخیل والبغال
والحمیر لترکبوها وزینةً الآیة وقوله وتصریف الریاح وگردانیدن بادها گاهی شمال گاهی جنوب گاهی صبا
گاهی دبور گاهی نکبا برای آن تصریف فرمود گاهی نسیم باشد گاهی عقیم باشد گاهی لواقح باشد گاهی برآرد وگاهی
ببرد وگاهی باران آرد گاهی ببرد وگاهی درخت باردار کند وگاهی برگ او ببرد گاهی رحمت بود گاهی عذاب بود
درخبر میاید که یکروز موسی کلیم درمناجات باخدای کریم گفت الهی ارنی من سرایر حکمتك . بارخدایا ازاسرار
حکمت چیزی بمن نمای گفت ازاین کوه فروشوی برراه دهی است بانجا درشو ودرانجا چهار درسرای بینی برابر یکدیگر
آن درها بزن وازایشان بپرس که ایشان که اند وچه صفت کنند وچه میباید کار ایشان را موسی علیه السلام از
آنجا فرود آمد وچون بدر آن ده رسید دررفت وآن سراها دید برابر یکدیگر بدر سرائی فراز شد ودر بزد وگفت
ای مردمان این سرای شما چه مردمانید وکار وپیشه شما چیست وحاجت شما بخدای چیست ایشان گفتند ما مردمان
دهقانیم وکار ما کشت وبرزگری است وحاجت ما بخدای باران است اگر امسال باران آید ما غنی شویم که تخم
بسیار کاشته ایم ازانجا برفت بدر سرای دیگر شد گفت ما مردمانیم پیشهٔ ما گلینه کردن است وسفال بسیار بکرده ایم
اگر امسال آفتاب بسیار باشد وباران کم بود ما مستغنی شویم بدری دیگر رفت وگفت چه مردمانی شما گفتند
ما مردمانیم که دخلها خورد کرده ایم وبر خرمن نهاده اگر امسال باد بسیار باشد ما غلهٔ ها پاك کنیم ومارا
خیرهای تمام باشد بدری دیگر آمد وگفت چه مردمانی شما گفتند ما خداوندان رزان ودرخت استانیم ودرختان
ما میوه بسیار دارد اگر امسال باد کم بود ما غنی شویم موسی علیه السلام ازآنجا برگشت متعجب گفت بارخدایا
یکی باران میخواهد ویکی آفتاب میخواهد ویکی باد میخواهد ویکی هواء ساکن میخواهد حاجات ومرادات
ایشان مختلف است وبراحوال ایشان تو مطلعی هریکیرا بروفق مصلحت خود خشنود کنی وروزی برسانی
حمزه وکسائی وخلف خوانند برواحد ریح وباقی قرّاء برجمع خوانند ریاح عبدالله عباس گفت دررحمت ریاح
گویند ودرعذاب ریح نه بینی که حق تعالی چگونه گفت . ارسل الریاح بشری بین یدی رحمته . ای
مطره وقوله وارسلنا علیهم الریح العقیم . ماتذر من شی اتت علیه الا جعلته کالرمیم . وازانجا رسول علیه السلام گفتی
دردعا چون باد آمدی . اللهم اجعلها ریاحاً ولا تجعلها ریحاً . بارخدایا ریاح گردان تا رحمت باشد وریح
مگردان تا عقوبت نباشد والسحاب المسخر وابر مذلل فرمان بردار میان آسمان وزمین برای آنش سحاب خوانند
که خود درادر هوا میکشد واشتقاق او از سحب باشد وآن کشیدن بود مسخر ومذلل وفرمان بردار ازمیان
آسمان وزمین ای عجب اگر درحدوث آسمان شکی است تو رادر آنکه بیکساعت ازابر آسمانی سازد ودر
حدوث آن نیز شاکی شك مکن که باین همه دلالات نه جای شکست . لایات . دلالاتی وعلاماتی هست
این همه افعال محکم ومتقن است دلیل عالمی وقادری کند وعالمی وقادری دلیل حیّ وموحد کند
ووقوع این افعال براین وجوه دون دیگر وجوه دلیل مریدی وکارهی کند وآنکه اوحیّ است وآفات
براو روانیست واین اشیاء مدرك است دلیل مدرکی کند واین افعالی است که قادر بقدرت بتوان کردن
چه اجسام والوان وطعوم دلیل آن کند که فاعلش مخالف اشیاء است حاصل است بر صفة الهیة که بدان
مخالف است ذوات را پس علم بذات وصفات او بنظر دراین آیه گشاید ورسول علیه السلام گفت ویل لمن قرء

هذه آلآية فمج بها . وای انکس که این آیه بخواند وبیندازد آن رایعنی تفکر نکند دراوو معتبر نگرددبدو
. قوله ومن الناس من یتخذمن دون الله انداداً . وجه اتصال آیه بایه مقدم آن است که حق تعالی جل جلاله
چون ذکر توحید وادله بکرد وبازنمود که دراین آیاتی ودلالاتی هست آن را که عقل کاربندد بگفت
که در مردمان کسانند که عقل کار نبندند وباخدای عز وجل انداد وامثال فرود آرند انداد جمع ند بود
و ند هم مثل باشد وهم ضد چنانکه بیان کردیم پیش ازاین قتاده ومجاهد وربیع وابن زید گفتند بتانند که
ایشا نرا بدون خدای می پرستیدند وسدی گفت مراد سادات وکبرآء ایشانند . یحبونهم کحب الله
ای یطیعونهم فی معصیة الله کطاعة الله . طاعت ایشان میدارند درمعصیت خدای چنانکه طاعة خدادارند
ومراد نه آن است که چنانکه طاعة خدادارند ایشان که ایشان کافرند طاعت خدانداراند مراد آن است
که یحبونهم کحب المؤمنین وفاعل را حذف کرده است واضافهٔ مصدر کرده بامفعول چنانکه گویند
. بعت غلامی کبیع غلامك ای کبیعك غلامك کما قال الله تعالی . لقد ظلمك بسئوال نعجتك .
والمعنی بسؤال نعجتك قال الشاعر . ولست مسلماً مادمت حیاً . علی زید بتسلیم الامیر . ای بتسلیمه
علی الامیر وجماعتی دیگر مفسران گفتند معنی آن است که یحبونهم کحب الله . ایشان بتان را چنان دوست
میدارند که خدای راو رؤسا را چنان طاعت میدارند که خدای راو محبت ایشان خدای را ممکن است برای انکه ایشان
بخدای مقرند وخالق وآفریدگار خدای را میدانند لقوله . ولئن سئلتهم من خلق السموات والارض
لیقولن الله ولئن سئلتهم من خلقهم لیقولن الله . وعبادهٔ اصنام برای تقرب بخدای میکنند که لیقربونا
الی الله زلفی وبرای شفاعة که هؤلاء شفعاؤنا عندالله . وابن اختیار اصم وابوعلی وابومسلم ومحمدبن بحراست
وگفتند دلیل برانکه ایشان اثبات خدای تعالی کنند ومحبت ایشان ممکن است خدای را بل حاصل است
آن است که گفت والذین آمنوا اشد حباً لله . واگر ایشان خدای رادوست نداشتندی خدای تعالی نگفتی
که مؤمنان خدای را دوست تر دارند که این لفظ جائی گویند که دراصل اشتراکی بود آنگه یك جای
مزیتی بود قوله تعالی والذین آمنوا اشد حباً لله . عبدالله عباس گفت اثبت وادوم وگفت برای آنکه مشرکان
چون بتی پرستیدندی مدتی پس ازآنکه یکی دیگر نکوتر دیدندی آن رارها کردندی وآن راپرستیدندی
مؤمنان خدای را پرستند وبرخدای بدل نگیرند ازاین کار گفت اشد حباً لله یعنی دایم تروثابت تر قتاده
گفت برای انکه کافررا چون بلائی رسد روی ازمعبود خود برتابد وتضرع درخدای کند وفزع بادرگاه
اوکند چه داند ببدیههٔ عقل که ازآن معبود چیزی نیاید ومؤمن نه همچنین باشد که دروقت بلا بر عبادت خدا
مقبل تربود بیانش واذامسکم الضرفالیه تجأرون وقوله اذامسکم الضر فی البحر ضل من تدعون الاایاه
. مؤمن درسرآء وضرآء ازخدا برنگردد . وحسن بصری گفت برای آن چنین آمد که کافر خدای را
بواسطهٔ اصنام پرستد توجیه عبادت بصنم کند که لتقربونا الی الله زلفی . ومؤمن درعبادت خدای واسطه
نخواهد برای این گفت اشد حباً لله . بعضی دیگر گفتند برای آن گفت که دوستی کافر منقسم بود
برسیصدوشصت بت ودوستی مؤمن خالص خدای رابود وآنچه یك قسمت باشد برآن حد نبود که برسیصدوشصت
قسمت باشد سعیدجبیر گفت که فردای قیامت خدای تعالی بفرماید تا مؤمنان وکافران را جمع کنند
آنگه کافران را گوید شما در دنیا دعوی دوستی این بتان کردی وایشان دعوی دوستی من کردند
شما بردوستی معبودان خود دراین آتش توانی شدن ایشان اختیار نکنند مؤمنان گویند بارخدایا اگرمارافرمائی

بدوستی تو باتش درشویم منادی ندا کند که والذین آمنوا اشد حباً لله . وگفته اند برای انکه دوستی
کافران ایشان را مرآء باشد ودوستی مؤمنان خدای را عقلی بود . وگفته اند برای انکه دوستی
کافر بت را بتقلید بود ودوستی مؤمن خدای را بدلیل وگفته اند برای انکه ایشان بتان را مصنوع دانستند
وایشان خدای را صانع وگفته اند برای انکه ایشان ازبتان مقابله درمحبت ندیدند وایشان ازخدای تعالی
جل جلاله بمقابله محبت خود از او محبت دیدند فی قوله تعالی یحبهم ویحبونه . ودوستی تو آن را که تورادوست دارد نه آن
حد بود که آن راکه تورادوست ندارد وابورجاء العطاردی وغیره گفت برای انکه مؤمن را محبت بخوف وطمع بود
خوف ازعقاب وطمع درثواب چنانکه گفت یدعون ربهم خوفاً وطمعاً ودوستی کافر معبودخود رابی غرض بود
وانکه بغرض بودنه چنان بود که انکه بی غرض بود وگفته اند برای انکه مؤمن درهروقتی وساعتی آثار نعمت او بر
خویشتن وغیرخود می بیندو کافر ازمعبودخود برخود اثر نه بیند پس دوستی معبود خود راسرسری بودو دوستی
مومن خدای راازسرشاکری بود . ذوالنون مصری گفت یکیرا پرسیدم ازجمله عارفان که ابتدای محبت توچون افتاد
بان درگاه گفت اذااقبلت قربنی وادنانی واذاادبرت اطرحنی ویأوانی واذاوثقت بغیره رغبنی وصنانی واذاعملت بطاعة
اثابنی واعطانی واذاعملت معصیة سترنی ووارانی فمن اکرم من مولاً مولی تولیت عنه وماولانی ودرشاذ عطاردی
بخواند . یحبونهم بفتح الیاء والحاء من حب یحب فهو محبوب وانشد القرآء وقدجمع فیه بین اللغتین احب
لحبها السودان حتی حببت لحبها سودالکلاب . قوله ولویری الذین ظلموا . نافع وابن کثیر وابن عامر
بتا خوانند علی الخطاب وباقی بیا علی الخبر من الغایب وانکه بتا خواند خطاب رسول رابود علیه السلام وانکه بیا خواند
فعل مسند باظالمان بود وابن عامر خواند اذیرون العذاب ومعنی انکه چون عذاب بایشان نماید وباقی قرآء بفتح یا خوانند
ومعنی انکه چون ایشان عذاب بینند وبرهردوقرائت یعنی تا ویا جواب لو محذوف بود وجواب لو بسیار حذف کنند
چون درکلام دلیل بود براو نحو قوله تعالی . ولوان قرآناً سیرت به الجبال الآیه وکقول الشاعر . وقدسائنی
ماجرت الحرب بیننا . بنی عمنا لوکان امراً مدانیا . المعنی لعفونا عنه وتقدیر جواب درآیه چنین بود که . ولو
یری الذین ظلموا اذیرون العذاب ان القوة لله جمیعاً لرؤا امراً عظیماً اویعلموا ماصاروا الیه اویعلموا ان القوة لله
جمیعاً . چنانکه تقدیر آیة دیگر چنین است که ولوان قرآناً سیرت به الجبال اوقطعت به الأرض اوکلم به الموتی
لکان هذا القران . ومعنی آیه چنین بود برقراء انانکه بتا خوانند که اگرتو بینی یامحمد انانرا که ظلم کردند یعنی کافرانرا
واگرحمل کنند برعموم اولی تر بود یعنی کافرانرا وظالمان را که ایشان عذاب بینند یعنی آنگه که ایشان عذاب یابند
وبعذاب خدای رسندورؤیه بمعنی وجدانست تاآنگه که عذاب باایشان نمایند برقرائهٔ ابن عامر . لعلمت ان القوة لله
جمیعاً . بدانی که همه قدرت وقوت برایشان خدای راست وان معبودان ایشان ازایشان هیچ عنائی دفع نتوانند
کردن وبرقرائهٔ انکس که بیا خواند معنی آن باشد که اگربینند ظالمان آنگه که عذاب بینند یعنی روزقیامت معنی رؤیت اول
علم باشد ورؤیت دویم وجدان ووصول بود اگربدانند ظالمان وقت رسیدن ایشان بعذاب خدای که همه قدرت وقوت
خدایرا است برایشان وایشانرا ومعبودایشان راهیچ قوت ومنعة نیست . لراوا امراً منکراً ویعلموا علماً یقیناً لایعتریه
شك ولا یعترضه شبهة . کاری منکر بینند آن روز یاعلمی ضروری حاصل آید ایشان راو این
جواب لوست که گفتیم محذوف است ویعقوب وابوجعفر ودرشاذ حسن وقتاده شیبه وسلام خوانند
ان القوة لله جمیعاً . وان الله بکسر الف فی الموضعین جمیعاً . وباقی قراء بفتح الف خوانند انانکه آن خوانند بکسر
گویند تقدیر کلام چنین است که ولوتری الذین ظلموا اذیرون العذاب ان القوة لله جمیعاً لقالوا ان القوة لله علی من قرأ

بالیاء . وجمله فرق آنست که انکه درجواب لو که محذوف است علم تقدیر کردی اکنون قول تقدیر باید کردن که با
علم ان آید او باقول ان عرب گوید علمت ان زیداً منطلق وقلت ان زیداً منطلق عطا گفت معنی آیة آنست که اگر
ظالمان بینند روز قیامت انجا که دوزخ از پانصد ساله راه باستقبال ایشان آید وایشان را همچنان برچیند که مرغ دانه را
بداند که قدرت وقوت وملکوت وجبروت خدایراست وعذاب خدای سخت است . قوله تعالی . اذ تبرّء الذین
اتبعوا من الذین اتبعوا . ویاد کن ای محمد آن روز را که متبوعان از تابعان تبرّا کنند و بیزار شوند مراد بمتبوعان
رؤساء اهل ضلالت اند وبتا بعان عوام وسفله اند مجاهد برعکس خواند . اذ تبرّء الذین اتبعوا من الذین اتبعوا
آن روز تابعان از متبوعان تبرّا کنند و بیزاری نمایند این قرائة شاذ است پس انکه طول عمر تولا کرده باشند وهوا
خواهی وفرمان برداری نموده باشند بر تقلید وعمیا چون کشف حجاب کنند وپرده از روی کار بردارند وپیدا
شود که ایشان را غرض فاسد بوده است وبرای ریاست وحطام دنیا استخدام کرده اند تبرّا کنند و بیزاری نمایند
گویند لیتنی لم اتخذ فلاناً یالیت بینی وبینک بعد المشرقین فبئس القرین . وبر قرائة عامهٔ قراء معنی ان است که
ان روز که متبوعان ورؤساء ضلالت از اتباع خود تبرّا کنند وگویند مارا از شما امروز اتباع وپس روی در خورد نه
ما از شما لشگر بیزاریم مارا خود چندان افتاده است که شما فراموشی بنزدیک ما امروز پادشاه بلشگر نازد ورئیس باتباع
ومقتدی بمقتدی فردا چون کشف کار کنند وهتک استار کنند حق از باطل پیدا شود تو بینی وبدانی . سوف تری
اذا انجلی الغبار . افرس تحتک ام حمار . تو بخواب اندری نمیدانی . فاذا ما انتبهت منه دریت . شاعر گوید که تو در
زیر گرد پنهان شدهٔ نمی دانی که براسپی تا بر خری چون گرد باز شود بدانی که در زیر ران تو خر است یا اسب این عجب
نیست عجب آن است که چون گرد باز شود تو بدانی که در زیر امر خری بودهٔ یا در زیر حکم استری از روی جهل در زیر
امر خری واز روی بی اصلی در زیر امر استری شرم نداری که دعوی انسانیت کنی ودر زیر امر خری وحکم استری
شوی کم من حمار له جواد ومن جواد بلا حمار . همسایهٔ ما خری است او را اسپیست من آدمیم مرا گرانی خر نیست انچه
حسرت باشد که تو را خواهد بودن انجا که همه امید در کسی بسته باشی واو را پایهٔ یاد ستگاهی است انکه از پی پایه او را یاری
باید واز پی دستگاهی او را دستگیری باید تو بوقت درماندگی پیش او روی که پای در آوردی دستم گیر او گوید مرا پای بر
جای نیست دست تو چگونه گیرم اول ثبات قدم باید چون امروز قدم بر جا ندارد وفردا جای قدم ندارد چون امروز
رای قدم دارد فردا جای قدم کجا دارد گوید کسی میباید که مرا دست گیرد دست از من بدارد که مرا بدست نداری فذلک
قوله تعالی . اذ تبرّء الذین اتبعوا من الذین اتبعوا . این قول عبد الله عباس وقتاده وعطا است وسدی گفت مراد
شیاطین اند که فردا تبرّا کنند از انانکه ایشان پس روی کرده باشند و بغرور ایشان مغرور شده فردا بیایند وگویند
شما مارا گمراه کردی امروز از عهده بیرون آی ایشان گویند ما از شما بیزاریم حق تعالی معنی این هردو قرائة از هردو
گروه حکایت کرد اما حدیث رؤسا فی قوله تعالی . یرجع بعضهم الی بعض القول یقول الذین استضعفوا للذین
استکبروا لولا انتم لکنا مؤمنین . الی ایة قوله تعالی . واسرّوا الندامة لما راوا العذاب . وقوله . یوم القیمة
تکفرون بشرککم . وفی قوله تعالی . ویوم القیمة یکفر بعضکم ببعض ویلعن بعضکم بعضاً . وحدیث شیاطین
فی قوله کمثل الشیطان اذ قال للانسان اکفر فلما کفر قال انی بریء منک انی اخاف الله رب العالمین . وفی قوله
وقال الشیطان لما قضی الامر ان الله وعدکم وعد الحق ووعدتکم فاخلفتکم . الی قوله انی کفرت بما اشرکتمون من قبل
این جمله آیات را وجوه هریک بجای خود گفته شود وروایة کرده اند از جماعتی مفسران که اصنام باشند که خدای
تعالی جلّ جلاله ایشان را باواز آرد وهرچه بدون خدای تعالی جلّ جلاله انرا عبادة کرده اند در دنیا تا باواز

فصیح از پرستندگان خود تبرّا کنند وراوا العذاب حق تعالی بیان کرد که چون عذاب بینند ومفر وملجأ نیابند و
اسباب وصلات منقطع شود ویأس حاصل آید بعضی از بعضی تبرّا کنند پس از انکه تولّا کرده باشند بلی چنین باشد چون
تولّا بر تبرّا مقدم باشد بعاقبت تبرّا باید بر تولّا مقدم بود چنانکه موحدانرا فرمودند در کلمه توحید تا اوّل از هرچه
دون اوست تبرّا نکردند بلا اله لا اله الّا الله از ایشان درست نیامد چون از همهٔ علایق خودرا ببریدند پیوند
ایشان بعبادت او درست شد ایشان به پیوندهاء نااستوار تمسک کردند لاجرم بوقت مساس حاجت بریده گشت
وتقطعت بهم الاسباب . عبد الله عباس وقتاده ومجاهد گفتند مراد باسباب مودت است کلبی گفت مواصله است
وبروایت دیگر قتاده گفت مراد باسباب ندامت است که روز قیامت منقطع شود ربیع گفت مراد منازل ومراتب
شرف است که ایشانرا بوده باشد از مخدومان خود ابن جریج گفت مراد رحم وخویشی است
سدی گفت مراد عمل عمال است در دنیا یعنی عمل سلطان این وزیر است وآن عمید است وآن مستوفی و
آن مشرف واین امیر فردا امیر را از امارة امارهٔ حرمان وخذلان حاصل بود ووزیر بی موازر ومعاون ماند وعمید
بی عمده ومستوفی مستوفی الحقوق شود ومشرف مشرف بود بر هلاک هر دست آویزی ومتمسکی که در دنیا
بدست آورده باشند فردا از دست ایشان برود ودست ایشان از آن گسسته شود فذلک قوله تعالی . و
تقطعت بهم الاسباب : واصل سبب پاره رسن بود که در سر رسن بندند تا باب رسد انکه هرچیزی را که بدو
بچیزی رسند آن را سبب خوانند زهیر گفت . ومن هاب اسباب المنایا ینلنه . ولو نال اسباب السماء بسلم
. واسباب آسمان درهای آسمان بود که از درها و رسند انکه چون اتباع از متبوعان خود تبرأ بینند تمناء رجوع با دنیا
کنند تا آنرا مقابله کنند گویند لو ان لنا کرةً . اگر هیچ مارا رجعتی بودی با دنیا . فنتبرء منهم کما
تبرؤا منا . تا ما نیز از ایشان تبرا کنیم چنانکه ایشان از ما تبرا کردند اگر گویند درجواب لو لام بایست که اید نه فا
وانکه نصب فعل از پس فا برای چه کرده است جواب آنست که گویم در لفظ اگرچه لو آورد اما مراد لیت است
برای انکه کلام متضمن معنی تمناست انکه فالجواب لیت آورد وفا در جواب شش چیز عمل نصب کند امر ونهی
واستفهام وجحد وعرض وتمنی وچون لو ولیت مقارب المعنی اند لو بجای لیت نهاد وروا بود که جواب لو محذوف
بود چون کلام را در او معنی تمنی است فا بیاورد وانکه تمام کلام وفایده در تقدیر جواب لو بود چنانکه لو ان لنا کرّة
فنتبرّء منهم کما تبرّؤا منا لکان امراً جیداً . انکه حق تعالی باز نمود که من روزگار ایشان را ورنج ایشان را بحسرة
ایشان چگونه کنم کذلک یریهم الله . چنین باز نماید خدای تعالی اعمال ایشان را بر ایشان پر حسرة شده بعضی
مفسران گفتند مراد اعمال صالح هست که ایشان ضایع کرده باشند یعنی عمل ناکرده که چرا نکردند بر ایشان حسرة
شود سدی گفت مراد آن است که روز قیامت درجات ومنازل ایشان در بهشت با ایشان نمایند وگویند این منازل
ومساکن شما خواست بودن اگر ایمان داشتی وعمل صالح کردی ایشان عند آن حسرة خورند ربیع گفت
مراد اعمال قبیح ایشان است که بر آن حسرة خورند که چرا کردند وبدل آن طاعت نکردند ابن کیسان گفت
مراد آن امید است که ایشان در معبودان خود بسته باشند بشفاعة که هؤلاء شفعاؤنا عند الله . چون کار بر خلاف
مراد بینند ان عمل بر ایشان حسرة شود وبعضی دیگر گفتند اعمالیکه ایشان کرده باشند وامید در آن
بسته وگمان برده که آن طاعت وقربة وعبادت است چون ذبایح که برای اصنام کشتند ومانند این حق تعالی
برای انکه نه بر وجه مامور ومشروع بوده باشد ان را نیست کند چنانکه گفت . وقدمنا الا ما عملوا من عمل فجعلناه
هباءً منثورا . وحسرات جمع حسرت بود کثمرة وثمراة وشهوت وشهوات چون اسم باشد تحریک عین

الفعل کنند درجمع وچون صفت باشد نکنند کضخمه وضخمات وعبله وعبلات وماهم بخارجین من النار
وایشان از دوزخ بدر نیایند چنانکه در دار دنیا بر کفر اصرار کردند واز کفر بدر نیامدند

فی قوله

یا أَیُّهَا النّاسُ کُلُوا مِمّا فِی الْأَرْضِ حَلالاً طَیِّباً وَلا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّیْطانِ اِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ *
ای مردمان بخورید ازانچه در زمین است حلال پاك وپس روی مکنید کامهاء دیوان را کهاو شمارا دشمنی است روشن

اِنَّما یَأْمُرُکُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشاءِ وَاَنْ تَقُولُوا عَلَی اللّهِ ما لا تَعْلَمُونَ * وَاِذا قِیلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا ما اَنْزَلَ اللّهُ
میفرماید شمارا بدی وزشتی وانکه کواهی برخدای انچه ندانی چون کویند ایشان را پس روی کنی انرا که فرستاد خدا

قالُوا بَلْ نَتَّبِعُ ما اَلْفَیْنا عَلَیْهِ آباءَنا اَوَلَوْ کانَ آباؤُهُمْ لا یَعْقِلُونَ شَیْئاً وَلا یَهْتَدُونَ * وَمَثَلُ الَّذِینَ
کویند پس روی کنیم انرا که یافتیم بران پدران خودرا آیا اکر پدران ایشان ندانستند چیزی وراه نیافتند ومثل آنانکه

کَفَرُوا کَمَثَلِ الَّذِی یَنْعِقُ بِما لا یَسْمَعُ اِلّا دُعاءً وَنِداءً صُمٌّ بُکْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لا یَعْقِلُونَ * یا اَیُّهَا الَّذِینَ
کافرشدند چه مثل کسی است که بانك زند بانچه نشنود مکر خواندن واواز کرانند وکنکانند وکورانند ایشان ندانند ای آنانکه

آمَنُوا کُلُوا مِنْ طَیِّباتِ ما رَزَقْناکُمْ وَاشْکُرُوا لِلّهِ اِنْ کُنْتُمْ اِیّاهُ تَعْبُدُونَ * اِنَّما حَرَّمَ عَلَیْکُمُ الْمَیْتَةَ
ایمان آوردی بخورید از پاکها انچه روزی دادیم شمارا وشکر کنید خدارا اکر اورا می پرستید حرام کرد برشما مرده را

وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِیرِ وَما اُهِلَّ بِهِ لِغَیْرِ اللّهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَیْرَ باغٍ وَلا عادٍ فَلا اِثْمَ عَلَیْهِ اِنَّ اللّهَ غَفُورٌ
وخون وکوشت خوك وانچه آواز کرده باشد باو جز خدای را هرکه را بضرورت آرند بیغی کنند ونیست کنه براو که خدای آمرزنده

رَحِیمٌ * اِنَّ الَّذِینَ یَکْتُمُونَ ما اَنْزَلَ اللّهُ مِنَ الْکِتابِ وَیَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَناً قَلِیلاً اُولئِكَ ما
وبخشاینده است آنانکه پنهان دارند انچه فرستاده خدای از کتاب وبدل کنند بان بهای اندك ایشان

یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ اِلّا النّارَ وَلا یُکَلِّمُهُمُ اللّهُ یَوْمَ الْقِیمَةِ وَلا یُزَکِّیهِمْ وَلَهُمْ عَذابٌ اَلِیمٌ *
نخورند درشکمهاشان مکر آتش وسخن نکوید بایشان خدای روز قیامت ونه پاك کند ایشان را وایشان را عذابی بود دردناك

اُولئِكَ الَّذِینَ اشْتَرَوُا الضَّلالَةَ بِالْهُدی وَالْعَذابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَما اَصْبَرَهُمْ عَلَی النّارِ ذلِكَ بِاَنَّ اللّهَ
ایشان آنانند که بخریدند کمراهی را براه راست وعذاب را بامرزش چه صابرند ایشان بردوزخ آن بانست که خدای

نَزَّلَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ وَاِنَّ الَّذِینَ اخْتَلَفُوا فِی الْکِتابِ لَفِی شِقاقٍ بَعِیدٍ *
بفرستاد کتاب بحق وآنانکه خلاف نمودند درکتاب درخلافی دورند

قوله یاایها الناس کلوا الخ . مفسران گفتند این آیة درشأن قبیلهٔ ثقیف وعامر وصعصعه وبنی مدلج آمد چون بعضی حرث وانعام برخویشتن حرام کردند وبحیره وسایبه ووصیلة وحام حق تعالی رد بر ایشان کرد بقوله . کلوا ممافی الأرض حلالاً طیباً . وخطاب بیاایها الناس عام است واولی تر حمل آیة باشد برعموم و من تبعیض راست برای انکه آنچه در زمین است وصلاحیت خوردن دارد یاحرام است یا حلال پس از آنچه حلال پاکست حق تعالی اطلاق کرد ونصب حلالاً طیباً برحال است ازمفعول به ولاتتبعوا خطوات الشیطان شیبه ونافع وعاصم وحمزه و اعمش خواندند خطوات درهمهٔ قرآن بتسکین طاو کسائی وابن عامر و ابوجعفر خوانند بضم خاو طاو همزه ازپس طاو چون بهمزه خوانند خطاة فعله باشد من الخطاء والخطیئة وانکس که خطوات بواو خواند من خطوات باشد وخطوه فرجهٔ مابین القدمین باشد وخطوة مصدر باشد من خطوت یعنی ازپس خطاهای شیطان مروی برقرائة انکس که بهمزه خواند یا برپی گامهای شیطان

مروی عبدالله عباس گفت مراد بخطوات اعمال اوست یعنی اقتدا بشیطان مکنید مجاهد وقتاده وضحاك گفتند خطیات شیطان خواست سدی وکلبی گفتند مراد طاعة شیطان است مورخ گفت مراد آثار شیطان است عبدالله عباس گفت سوگند ونذر درحال خشم از جملهٔ خطوات شیطان است . انه لکم عدو مبین . که اوشمارا دشمنی اشکاراست ودشمنی شیطان بادمی قدیم است وموروث ازعهد آدم که وقلنا اهبطوا بعضکم لبعض عدوّ . هرکجا ذکر شیطان رفت اورا بدشمنی نام برد که انّ الشیطان لکم عدوٌ مبین . وابان هم لازم باشد وهم متعدّی یقال ابان الشیٔ اذا تبین وابان اذا اظهر ودرآیة هردو محتمل است عدوٌ مبین ایظاهر وقیل مبین مظهر للعداوة قوله . انّما یأمرکم . انما برای اثبات چیزی باشد ونفی ماسواه برای انکه انّ تأکید کلام را بود وماچون حرف باشد اصل او نفی بود واین مارا اینجا کافه خوانند یأمرکم میفرماید شمارا یعنی شیطان بالسؤای بالأثم واصل سوء هرچه دژم بکند کسی را یقال ساءه یسوءه سواءً ومساءةً اذا احزنه وسوته فسیٔ ای حزنته فحزن قال الشاعر ان یك هذا الدهر قد سأنی . فطال ماقد سرنی الدهر . الأمر عندی فیهما واحد . لذاك صبر ولذا شکر . والفحشاء قیل هو الزنا گفته اند زنااست واین قول سدی است وگفته اند هرمعصیت که عظیم وفاحش باشد ان فحشاست وگفته اند سوء آن گناه است که ازاو حدّ واجب نیاید و فحشاء آن است که بدو حدّ واجب باشد وروا بود که مصدر بود کالبأساء والبلوآء وگفته اند بروزن فعلای است که آن را افعل نیست کالعدواء والحسناء قال متمم بن نویره . لایضمر الفحشاء تحت ثیابه . حلو شمائله عفیف المیزر . مقاتل گفت هرکجا درقرآن فحشاء است مراد بان زنااست الافی قوله . الشیطان یعدکم الفقر ویأمرکم بالفحشاء که اینجا مراد بخساست ومنع زکوة . وان تقولوا علی الله مالاتعلمون . وانکه برخدای آنگوئی که ندانی ازدعوی باطل درتحریم حرث وانعام وبحیرة وسایبه وبعضی دیگر گفتند . واذاقیل لهم ابتعوا ماانزل الله . عبدالله عباس وضحاك گفتند مراد مشرکان عرب‌اند چون گویند ایشان را که متابعة آن کنی که خدای تعالی فروفرستاد گویند لا بل متابعة آن کنیم که پدران خود را بر آن یافتیم ازعبادت اصنام بعضی دیگر گفتند که مراد آن است که خدای تعالی گفت متابعت فرمان خدای کنی درباب حلال وحرام ایشان گفتند ما متابعت آن کنیم که پدران خودرا بر آن یافتیم از تحریم حرث وانعام وبحیره و سایبه وبعضی دیگر گفتند مراد جهود انند ولهم کنایة باشد عن غیر المذکورین وکسائی لام هل وبل ادغام کند درهشت حرف درتا قوله . بل تؤثرون وثاهل فی قوله هل ثوب وسین فی قوله بل سولت وز فی قوله تعالی بل زین وضاد فی قوله تعالی بل ضلوا عنهم وظا فی قوله تعالی بل ظننتم وطا فی قوله تعالی بل طبع الله ونون فی قوله تعالی بل نتبع وتخصیص لام هل وبل برای آن است که سکون اولازم بود وسکون دیگر لامها باشد که برای علتی باشد چون علت زایل شود سکون زایل شود والفی اذا وجد الفینا وجدنا باشد انهم الفوا ابائهم ضالین ای وجدوا اولوکان اباؤهم الف استفهام است بمعنی تقریع وواو عطف است ومعنی آنست که ایتبعون اباهم وان کانوا جهالاً متابعة پدران خواهند کردن واگرچه ایشان جاهل بودند لایعقلون شیئاً من التوحید والعدل ازباب توحید وعدل که اصول معقول است چیزی ندانستند ولایهتدون الی الشیٔ من الشرایع وراه یافته نبودند بهیچ چیز ازباب شرعیات انکه حق تعالی تشبیه کرد کافرانرا بانکه بانگ برگوسپند زنند اگر گویند وجه تشبیه ازکجاست کافرانرا بصایح وناعق گوسپند گوئیم ازاین چند جواب است یکی انکه درکلام مضاف محذوف است ومضاف الیه بجای وی نهاده است ومعنی آنست که مثل واعظ الذین کفروا

وداعيهم الى الأيمان كمثل الذى ينعق بمالا يسمع واين تشبيهى صايبست براى انكه گوسپند اواز شنود و
معنى نداند همچنين كه كافران اواز ميشنوند وچون تأمل و تفكر نميكنند مضمون حديث نميدانندو
بدان منتفع نميگردند اما حذف مضاف واقامت مضاف اليه بجاى آوردكلام عرب شايع ومعروف است كقوله تعالى . و
اسئل القرية وجاء ربك ومانندان وجواب دوم آن است كه . مثل الذين كفروا فى قلة الفهم والعمة والتحير كمثل
الغنم الذى ينعق به . واگرچه تشبيه درلفظ بناعق است مراد منعوق است چنانكه عادة عرب است درطريقى كه ايشان را
هست معروف كه آنرا طريقة قلب گويند نحو قولهم ادخلت الخف فى رجلى . موزه درپا كردم ومعنى آنست
كه ادخلت رجلى فى الخف براى انكه پاى درموزه كنند نه موزه درپاى واين لفظ دراين معنى معروف است
در عرب وعجم چه عجم اين كلمه همچنين گويند وازمعروف دركلام ايشان درباب مقلوب قولهم طلعت الشعرى
وانتصب العود على الحرباء ومعنى آن است كه انتصب الحرباء على العود . چه كرباسو برچوب بايستد نه چوب
براو وليكن اين لفظ مقلوب گفتند لوضوح المعنى وزوال اللبس وشاعر گويد كانت فريضة ماتقول كما كان
الزناء فريضة الرجم . ومعنى آن است كه كما كان الرجم فريضة الزنا وديگرى ميگويد . لقد خفت حتى
مازيد مخافتى . على وعل فى ذى المطارة عاقل . ومعنى آن است كه مازيد مخافة وعل على مخافتى
، وابو النجم گفت قبل دنو الأفق من جوزائه اى قبل دنو الجوزاء من افقه : وقال بن مقبل : ولا تهيبنى الموماة اركبها . اذا
تجاوبت الأصداء بالسحر : اى لا اتهيب الموماة . گفت بيابان ازمن نترسد ومعنى آن است كه من
از بيابان نترسم واين را مثال باشد جواب سوم آنست كه ومثل الذين كفروا ومثلك يا محمد اومثلنا : انكه
مثل دوم بيفكند اكتفاء بالأول چنانكه حق تعالى گفت سرابيل تقيكم الحر ومراد انكه تقيكم الحر
والبرد ولكن اكتفا كرد بذكر حراز ذكر برد وقال ابو ذويب : دعانى اليها القلب انى لامرها : مطيع فما
ادرى ارشد طلابها : ومعنى انكه ارشد طلابها ام غى ولكن اكتفا كردند بذكر رشد ازذكر غى يعنى مثل تو
اى محمد يا مثل ما كه دعوة ميكنيم كافرانرا بايشان چون كسى است كه اواز برگوسپند ميزند درانكه نداند ومنتفع نشود
وجواب چهارم ازاو آن است كه مثل كافرانرا دردعاءشان وعبادتشان اصنام را چون ناعق غنم است كه هيچ
نداند وجواب ندهد وغنا نكند مرناعق وداعى خودرا وبراين جواب الاصله بود چنانكه شاعر گفت .
هم القوم الاحيث سلوا سيوفهم . وضحوا بلحم من محل ومحرم . المعنى هم القوم حيث سلوا سيوفهم ودعاءً
ونداءً منصوب بود بانكه مفعول يسمع باشد والتقدير ينعق بما لا يسمع دعاءً ونداءً اى لا يقبل ويسمع بمعنى يجيب بود
چنانكه سمع الله لمن حمده اى اجاب الله ونعق بالغنم اذا صاح بها نعيق آواز شبان باشد كه برگوسفند زند خاص
وبعضى ديگر گفتند عام است همه بهايم را وقول او ظاهرتر است قال الأخطل فانعق بضأنك يا جرير فانما . منتك
نفسك فى الخلاء ضلالاً . ونعيق اواز كلاغ بودن انكه گردن بكشد وچون گردن بكشد انرا نعيب گويند انكه
حق تعالى برسبيل مذمت كفار را گفت صم بكم عمى اى هم كذلك كرانند نميشنوند انچه ايشان را سود دارد
واگر ميشنوند اجابت نميكنند وفهم نميكنند وكار نمى بندند وچون چنين است همان انگار كه نمى شنوند
چنانكه شاعر گفت . اصم عما سائه سميع ميگويد كراست ازانچه اورا دلتنگ بكند واوشنواست چنانكه
گويند القاضى لا يسمع ما يكره لالانند از گفت خير چيزى نميگويند كه ايشان را در آن خير بود عمى كورانند يعنى از
هدى وره راست نمى بينند واگر بينند متابعت نميكنند همان انگار كه نمى بينند چون منتفع نه اندبان . فهم
لا يعقلون . وايشان خود عاقل نه اند يعنى استعمال عقل نميكنند وخود كار نمى بندند واين هم چنان است كه

حق تعالى ايشان را يكبار تشبيه كرد بچهارپا فى قوله تعالى . اولئك كالأنعام ويكبار بمرده فى قوله انك لا تسمع
الموتى . وچنانكه شاعر گفت . لقد اسمعت لو ناديت حياً . ولكن لا حيوة لمن اسادى . وديگر ميگويد على
نحت القوافى من مقاطعها . وما على اذا لم تفهم البقر قوله تعالى . يا ايها الذين آمنوا كلوا من طيبات ما رزقناكم
. اين لفظ امر است ومراد اباحت قديم جل جلاله رخصت ميدهد مؤمنان را واباحت ميكند ايشان را كه
بخورى ازخرشها وچيزهاى لذيذ كه من شمارا روزى كرده ام وگفته اند مراد بطيبات حلال است وقول اول
بهتر است براى انكه مطابق لفظ است ودوم اگر برحلال حمل كنند دركلام تكرار بود براى انكه لفظ رزق
مستغنى بكند ازقيد زدن بحلال چه روزى نباشد الاحلال ابو هريره روايت كند كه رسول عليه السلام گفت
. ان الله طيب لا يقبل الا طيباً وان الله امر المؤمنين بما امر به المرسلين قال يا ايها الرسل كلوا من الطيبات وقال
يا ايها الذين آمنوا كلوا من طيبات ما رزقناكم . گفت خداى تعالى پاك است الا پاك قبول نكند ومؤمنان را هم
آن فرمود كه پيغامبران را يعنى بخوردن حلال انگه گفت مردى بود كه سفرها دراز كند واشعث واغبر وگردناك
شود ودست برآسمان دارد ويارب يارب گويان باشد وطعام وشراب ولباس او ازحرام بود چگونه دعاى اورا
اجابت كند خداى تعالى وسعد ابو وقاص روايت كرد كه رسول عليه السلام گفت خداى تعالى پاك است پاك دوست
دارد وكريم است كرم دوست دارد جواد است جود دوست دارد پيرامن خود پاكيزه دارى وچنان مكنى
كه جهودان كه پليدى ايشان را باشد پيرامن سراى خود بيفكنند پس ازانكه درسراى جمع كرده باشند قوله تعالى
. واشكروا الله ان كنتم اياه تعبدون وشكر خداى تعالى كنيد اگر اورا خواهى پرستيدن درخبر است كه رسول
عليه السلام گفت كه خداى تعالى گفت مرا با جن وانس كارى عظيم افتاد اخلق ويعبد غيرى وارزق ويشكر
غيرى . من آفرينم جز مرا پرستند وروزى من دهم وشكر ديگرى را چون كنند انگه چون خلقان را تحريص
كرد برطلب حلال ذكر محرمات بكرد تا ايشان ازآن اجتناب كنند قوله تعالى انما حرم عليكم الميتة ، و
درشاذ خوانند كه انما حرم عليكم الميتة والدم ولحم الخنزير . چنانكه مرفوع بود بفاعلية وابو جعفر خواند
انما حرم عليكم الميتة برفعل مجهول ما لم يسم فاعله يعنى حرام گرديد برشما مردار وخون وگوشت خوك و
ابراهيم بن بنى عبله چنان خواند كه ما موصله بود نه كافه ومعنى آن بود كه ان الذى حرمه الله عليكم الميتة والدم ولحم
الخنزير براين وجه كه ماء موصوله باشد بصورة مفصوله بايد نوشتن وابو جعفر ميتة خواند بتشديد يا واين دو
لغت باشد يقال ميت وميت كسيد وسيد وهين وهين ولين ولين قال الشاعر جمع بين اللغتين ليس من مات
فاستراح بميت انما الميت ميت الأحياء ومراد بميتة هرجانورى است كه آن را بشايد كشتن انگاه بكشند تا بميرد
خوردن وتصرف كردن وساير وجوه انتفاع باو حرام است پس بدو نوع مردار شود يكى انكه بمرگ خود
بميرد دوم انكه بوجهى ازوجوه مرده شود ازفعل آدمى چنانكش بكشد نه بروجه مشروع مثل انكه گلوش فرو
گيرد يا در خانه گنداب وعلف ندهد تا بميرد يا بچوب وسنگ ومانند اين بكشد ابجمله مردار باشد واين حكم شامل
است جمله حيوان را مگر ماهى را كه اخراج او ازآب تذكيتش باشد اگر درآب بميرد يا آب ازاو بازبشود پس
بميرد مردار باشد وحلال نبود الا كه زنده ازآب بدر آرند پس بميرد ومذهب مالك آن است كه ببايد كشتن و
سرش ببرند تا حلال باشد واگر درآب گرم يا سرد شود ازسردى يا گرمى آب بميرد نشايد بخوردن ومذهب ابو حنيفه
هم چنين است وازحيوان آب جز ماهى حلال نيست ونيز مذهب ابو حنيفه همچنين است ومذهب شافعى خلاف
اين است ومذهب ابن ابى ليلى درطافى خلاف نيست فقهار او آن آن بود كه درآب بميرد وبرسر آب آيد واگر دام

در دریا افکند یك شبانروز وانگه بر آرد بعضی مرده باشند وبعضی زنده اگر تمیز تواند کردن بباید کرد واگر طریق نباشد بتمیزان همه حلال بود اما جنین شتر وگاو وگوسفند چون تمام خلق باشد وموی بر آورده بود چون شکم مادر بشکافد اورا مرده یابد روا بود که کشتن مادر کشتن اوست واین مذهب فقهاست مگر ابو حنیفه که او گوید که از شکم مادر زنده بیرون آید انکه بکشد اورا تا حلال باشد واز فقها کس اعتبار تمام خلقی نکرد مگر مالك که در این مسئله موافق ماست اما انتفاع بروغن مرده بهیچ وجه نشاید وحرام است واز رسول علیه السلام پرسیدند که در کشتی شاید مالیدن نهی کرد وگفت نشاید اما پوست مردار بنزدیك ما حرام بود وپلید باشد بدباغه پاك نشود وبنزدیك فقها بدباغه پاك شود وانچه از مردار پاك بود وحلال باشد انتفاع باو پشم است وموی وپر چون ببرند وبیفکنند واستخوان است ودندان وسم وسر وهرشه وشیر وخایه چون پوست بالایین پوشیده باشد وچون نباشد نشاید وبنزدیك ابو حنیفه پوست خوك بدباغه پاك شود وبنزدیك شافعی پوست سك وخوك وبنزد مالك انتفاع وتصرف در چنین پوستها روا باشد مگر نماز که نشاید کردن براو ومذهب لیث آن است که پیش از دباغه بشاید فروختن چون بگوید که مردار است ومالك گفت استخوان مرده پاك نباشد وانتفاع باو روا نباشد وپشم روا باشد ومذهب لیث سر وسم پاك است وباقی نه وشافعی استخوان وموی وپشم مرده را روا دارد انتفاع باو و پاك نگوید و ابو حنیفه شیر وهرشه حلال گوید وسفیان ثوری وابو یوسف ومحمد شیر مردار مکروه گویند برای انکه ظرفش پلید است ونیز در هرشه هم این گویند اگر مایع باشد واگر جامد باشد روا دارند ومالك وشافعی شیر روا ندارد ولیث خایه روا ندارد اما موش چون در جای میرد اگر جامد باشد پیرامن او بباید افکندن چندانکه مماسش باشد باو وباقی پاك بود واگر مایع بود پلید بود وبباید ریختن واگر روغن بود در زیر سقف نشاید در چراغ کردن وبنزدیك ابو حنیفه بیعش روا باشد وبنزدیك شافعی روا نباشد واگر مرداری در دیکی افتد سوا اگر در حال غلیان باشد یا در حال سکون انچه دراو باشد از مایعات بباید ریختن وگوشت باب باید شستن تا پاك شود و اصحاب ابو حنیفه همچنین گفتند واوزاعی هم موافق اند و لیث گفت چند بار بباید شستن وپس بر آتش بجوشانیدن * وابو حنیفه فرق کرد از میان انکه در غلیان باشد یا ساکن اگر ساکن باشد گوشت روا بود بخوردن پس از انکه باب شسته باشد واگر در حال جوشیدن بود همه را بباید ریختن اما محرم دویم درایت خون است بظاهر آیة چو لام استغراق جنس را بود همه خونها حرام وپلید بود جز که این آیة مخصوص است بقوله تعالی . قل لا اجد فیما اوحی الی محرم علی طاعم یطعمه الا ان یکون میتةً او دماً مسفوحاً وفقها بر این آیت روایت داشتند گوشت وجگر با انکه دراو خون باشد چه آن خون مسفوح نیست وخونها بر سه ضرب است ضربی آنست که قلیل وکثیرش پلید است وتا ازاله نکند نماز روا نبود هم از جامه وهم از اندام وآن سه خون است چون حیض واستحاضه ونفاس وضرب دویم خونی است که ازاله قلیل وکثیرش واجب نیست از جامه واندام وآن کیك وسراسك ومانند آن از انچه انرا خون روان نباشد ونیز خون ماهی وخون جراحتی وریشی که پیوسته از او خون آید وضرب سه ام خونی که چون بمقدار درمی باشد ازالتش واجب بود وچون کمتر باشد واجب نبود وآن باقی خونهاست از جمله حیوانات وخون بینی وخون فصد وحجامت وهمه را حکم اینست ومالك در خون مگس وماهی خلاف کرد وگفت واجب بود بشستن ودر خون براغیث گفت چون بسیار بود واجب باشد ازالتش وشافعی این فرق نکند میان این خونها واما جگر اگرچه در وخون بود مختلط اطلاق نام خون نکنند براو بل در عرب انرا کید خوانند واز اطلاق این اسم خون نشاید گفتن اما محرم سه ام که در آیة گفت گوشت خوك است واگرچه در آیة ذکر لحم کرد اجماع امت است بر تحریم

پشم وپی وپوست او ونیز در نجاست او خلاف نکردند خلاف در جواز انتفاع کردند بموی وابو حنیفه ومحمد بن الحسن گفتند روا باشد باو حرز کنند وابو یوسف گفت مکروه است ومذهب اوزاعی باکی نیست وبمذهب ما وشافعی روا نباشد وبنزدیك ما فرقی نباشد میان خوك آبی وخوك بیشه در باب تحریم وبنزدیك اصحاب ابو حنیفه همچنین است وبنزدیك مالك وشافعی واوزاعی وابن ابی لیلا حلال گوشت هرچه در دریا بود وبعضی اصحاب شافعی انرا حمار الماء خوانند وخر آبی گوشتش حلال دانند ومذهب لیث آن است که مردم آبی وخوك آبی حرام است وحکم خوك وسگ در پلیدی یکی است که اگر تر بجامه باز آید بباید شستن واگر خشك باشد آب براو باید زدن وموش ووزغ وروباه وخرگوش را حکم این است بنزدیك ما واختلاف فقها در دیگر جا گفته شود . اما محرم چهارم آنست که ذبحه که کشته باشند نه بنام خدای . واهلّ . ای صیت واهلال رفع صوت بود وهلال از اینجاست برای انکه عند رؤیت او آواز بردارند بتکبیر ودعا ومنه اهلال الصبی واستهلاله . والاهلال بالحج رفع الصوت بالتلبیه وقال ابن احمر . یهل بالفرقد رکبانها . کما یهل الراکب المعتمر . عبدالله عباس گفت آن ذبایح باشد که برای اصنام کشند ودر روایتی دیگر هم از او آن باشد که مشرکان کشند پس عند ذبح نام خدا نبرند نام طواغیت برند وقوله تعالی وماذبح علی النصب برای انکه کافران آنچه برای اصنام کشند بر آن نام خدا نبرند واین قول سعید جبیر است وقتاده ومجاهد وبعضی دیگر گفتند که مراد آن ذبحه است که بر او نام خدا نبرند واین قول ربیع وحسن بصری است وبنزدیك اهل البیت علیهم السلام ذبایح هیچ صنف از اصناف کفار از مشرکان وملحدان وجهودان وترسایان وگبران نشاید خوردن چه اگر ایشان نیز نام خدا برند بر آن خدای را نشناسند ونه نام خدای موصوف بصفات کمال گفته باشند پس ذبحهٔ ایشان حلال نبود بنزدیك فقها ذبایح اهل کتاب حلال باشد چون نام خدای برند بر آن وچون نام مسیح برند ترسایان حلال نباشد واین قول مالك وشافعی وابو حنیفه واصحاب او است وما بیان کردیم که در این اعتبار بتسمیهٔ ایشان نیست چه اعتبار باعتقاد است دگر انکه ایشان وجوب تسمیه را معتقد نه اند واعتبار در این باب باعتقاد است نه بگفتار نه بینی که اگر مشرك تولا ذبح کند ونام خدای برد باجماع ذبحهٔ او حرام است واگر مرد مؤمن لال باشد وباعتقاد دارد وجوب تسمیه واگرچه تسمیه نگوید ذبحهٔ او حلال باشد ونیز ظاهر آیة دلیل صحة قول ما میکند قوله تعالی . ولا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه . وآن اله که ایشان اعتقاد کرده اند که عزیر یا مسیح که پسران اویند او الله نباشد پس ایشان برحقیقت نام جز خدای برده باشند در عموم این آیة داخل باشند . وما اهل به لغیر الله . وذبحهٔ که ترسایا بر آن نام مسیح گفته باشند جماعتی حلال میدارند وآن مذهب عطاست ومکحول وحسن بصری وشعبی وسعید بن المسیب واوزاعی ولیث بن سعد انکه حق تعالی چون بیان حلال وحرام بکرد ومحرمات برشمرد اکنون رخصت میفرماید تا حجر نکرده باشد وتخفیف کرده باشد در تکلیف بفضل وکرم ومیگوید . فمن اضطر . حمزه وعاصم ویعقوب وابو عمرو خوانند فمن اضطر بکسر نون وهمچنین در اخوات او ان اقتلوا انفسکم او اخرجوا من دیارکم برای انکه مجزوم را تحریك بکسر کنند انکه ساکن را عند التقاء ساکنین تشبیه کردند بمجزوم وباقی قراء خوانند فمن اضطر بضم نون و ضمه برای اتباع ضمهٔ ما بعد را وابن محیص ادغام کند ضاد را در طا فمن اطر وابو جعفر خواند فمن اضطر کسره را باطا دهد چه اصل او اضطرر بوده است بروزن افتعل من الضرورة ومعنی آن است که احوج والجیء هرکه را بضرورة آرند وضرورة او را حمل کند بر آن که بدانجا رسد که بخواهد مردن انکه او را تناول این چیزها باشد بکند بمقدار انکه سد رمق کند واین مذهب اهل البیت واحد قولی الشافعی واختیار المزنی وقول دیگر شافعی را آن است

که شاید چندان بخورد که سیر شود و مقاتل بن حیان گفت بیشتر از سه لقمه نشاید خوردن مجاهد گفت معنی اضطر
اکره باشد یعنی هر که را دشمنی یا ظالمی اکراه کند و ملجأ گرداند بر تناول چیزی ازاین محرمات باکراه
بی اختیار تناول کند اورا بزه نباشد و مالك ومسروق گفتند چندان که خواهد بخورد وحکم خمر دراین باب
حکم این چیزها است که باختیار حرام است تناول اندك وبسیارش باضطرار بمقدار انکه سد رمق کند روا بود
ومالك وشافعی خلاف کردند وگفتند مضطر راهم نشاید بهیچوجه اماقوله . غیرباغ . نصب غیر بر حال
باشد وروا بود که بر استثنا بود واصل بغی درلغت طلب باشد ودرعرف مخصوص شده است بطلب وقصد فساد
یقال بغی الجرح اذا ترامی الی الفساد وزنان را ازاینجا بغا گویند قوله ولاتکرهوا فتیاتکم علی البغاء وزانیه را بغی
گویند وماکانت امك بغیاً . ولاعاد . اصل عدوان ظلم بود ومجاوزة الحد یقال عدا یعد وعدوا وعدوا
وعدواناً اذا ظلم وتعدی الحد مفسران درمعنیش خلاف کردند ومجاهد وسعید جبیر وضحاك ویمان گفتند
غیرباغ قاطع للطریق خارج علی امام المسلمین نه براه زدن بیرون آمده باشد یانه بر امام مسلمانان خروج کرده باشد
عاد ظالم هارب من غریم اوعبد آبق من سیده اومفسد فی الارض مردی نباشد که ازو امیار بگریخته باشد یا بندهٔ
که از خدای تعالی گریخته بود یا بطلب فسادی رود درزمین یا سفرش معصیة بود بهروجه که باشد اینان را
حلال نباشد اندك وبسیار تناول کردن واین مذهب اهل البیت علیهم السلام است ومذهب شافعی وبعضی دیگر
ازمفسران گفتند معنی آن است غیرباغ یعنی انکه طلب این محرمات کند بقصد ولاعاد تعدی نکند از سد رمق
بحد شبع واین قول حسن وقتاده است وربیع ومذهب ابوحنیفه چون چنین باشد . فلااثم علیه . براو حرج
نباشد درخوردنش . فان الله غفور رحیم . خدای تعالی آمرزنده وبخشاینده است یعنی آمرزنده است آن را
که این تناول کند اگرچه درحال اختیار حرام است ورحیم است بر خلقان وبندگان خود چون ایشان را رخصت داد
که عند ضرورت تناول این چیزها کنند تا تلف روحشان نباشد ومحمد جریر گفت معنی آن است که اگر پیش از اسلام
خلاف این کردهٔ چون امروز توبه کردی از آن خدای تعالی گذشته بیامرزد وبربنده رحمت کند واین وجه
نیکو است قوله تعالی . ان الذین یکتمون ماانزل الله من الکتاب . عبدالله عباس گفت این آیه درکعب اشرف
وکعب اسد ومدلك بن الصیف وحی ویاسر ابنا اخطب آمد وسبب نزول آیة آن بود که پیش از بعثت رسول
علیه السلام اینان گفتند عوام وسفله را که نزدیك است که خدای تعالی پیغمبری بفرستد درمکه که او ازشرب خمر
وزنا وربا نهی کند نام او محمد چون خدای تعالی رسول علیه السلام را بفرستاد اینان گفتند رؤساء خود را که همانا
آن پیغامبر است که شما گفتی ایشان گفتند این نه آن پیغامبر است ووقت بعثت اودرنیامده هنوز واو مردی باشد
کوتاه وازرق چشم اشقر وصفات رسول بگردانیدند وبخلاف راستی بعوام نمودند طمع درحطام دنیا خدایتعالی
این آیة فرستاد که آنانکه پنهان کنند آنچه خدایتعالی فرستاده است ازنعت وصفت رسول خود محمد صلی الله علیه وآله
من الکتاب از توریة ویشترون به ثمناً قلیلاً وبدل کنند بان بهای اندك برای انکه اشترا که بمعنی خریدن است دراو
معنی معاوضه هست که مشتری بها میدهد ومتاع میستاند برای انکه گفت ویشترون به ثمناً .
واگر تفسیر نه چنین دهند معنی کلام مستقیم نبود برای انکه کسی بها نخرد متاع خرند ولکن معنی آن است که بها بعوض
متاع میدهند یعنی کتاب خدای تعالی وانچه دراو است ازبیان نعت وصفة رسول علیه السلام پنهان میکنند
بطمع حطامی اندك فانی بان ماند که آن میدهند وبها میستانند پس باکسی مانند که مبایعت مشاراه کند
چه اگر این نکنند آن نستانند چنانکه مشتری که اگر بها ندهد متاع نستاند وبرای آن قلیل خواند آن را که باضافه با ثواب

خدای قلیل باشد اگرچه بصورت بسیار بود وخود روا بود که از پست همتی ودونی بهر بهائی که باشد بهر اندکی طمع
کردندی تا بهمه نوع اندك باشد جزای ایشان چه بود . قوله اولئك ما یاکلون فی بطونهم الا النار ،
ایشان آنانند که فردای قیامت بعقوبت انچه امروز خورده اند ازاین طعمه جز آتش دوزخ نخورند این قولی است
معنی دیگر آن است که ایشان باین که میخورند جز چیزی نمیخورند که ایشان را بدوزخ برد چون مآل وعاقبة باتش
خواهد رسانیدن همان انگار که ایشان آتش میخورند وبر قول اول فعل مستقبل باشد وبر قول دوم فعل حال باشد
ولفظ یاکلون مضارع است صالح بود حال واستقبال را انکه هم از روی تهدید ووعید گفت فردای قیامت خدای تعالی
بایشان سخن نگوید . قوله ولا یکلمهم الله یوم القیمة . واین را سه معنی باشد یکی انکه ایشان را پایه ومنزلت آن ندهد
که سخن بایشان گوید تا این عبارت باشد از خساست قدر ایشان ووضع منزلت ایشان معنی دیگر انکه سخن نگوید
بایشان سخنی که ایشان را در آن خیری ومسرتی باشد چنانکه با اولیای خود گوید معنی سه ام آن است
که با ایشان لم وکیف وتقریر وحساب نکند بل بفرماید تا ایشان را راست بدوزخ برند وقولی که چهار است
آن است که این کنایه بود از سخط وغضب چنانکه یکی از ما بر غلام وزیردست خود خشم گیرد وبا او سخن
نگوید ولایزکیهم . ایشان را تزکیه نکند یعنی بر ایشان ثنا نیکو نگوید وایشان را وصف نگوید بانکه ایشان
اهل زکوة وطهارتند وابو مسلم گفت معنی آن است که ایشان را مطهر نکند از گناه یعنی
انکه ایشان را عفو نکنند قول دیگر آن است که ایشان را پاك نکند یعنی نرهاند از دوزخ . قوله ولهم عذاب الیم . وایشان را
عذابی الیم باشد یعنی مولم فعیل بمعنی مفعل است چنانکه ذکر کرده شد . قوله اولئك الذین اشتروا الضلالة بالهدی . ای
استبدلوا ایشان آنانند که گمراهی بدل کرده اند براه راست یعنی هدی بداده اند وضلال بستده ومعنی انکه این رها کرده
اند وآن اختیار کرده یعنی مسلمانی رها کرده اند وجهودی اختیار کرده واین قول عبدالله عباس است وابومسلم گفت
ره بهشت رها کرده اند وره دوزخ گرفته وقولی اول بهتر است تا چون مکرری نباشد با اینکه والعذاب بالمغفرة چه او هم این
معنی دارد انکه بر سبیل تعجب فرمود . فما اصبرهم علی النار . واین ماء تعجب بود یعنی چه صابرند ایشان بر دوزخ وتحقیق
این ماوهر کجا امثال این باشد که آن را ماء تعجب خوانند این است که شیء اصبرهم علی النار . چنانکه مااحسن زیداً معنی
آنستکه شیء احسن زیداً چیزی است که زید را نیکو بکرده است منکر که انچیز را نمیدانند که چیزی بدیعی از کار او باشد تا
این عبارت بود ازغایة حسن او ومبالغه دراینمعنی همچنین در آیت چیزی است که ایشان را صابر کرده است بر آتش دوزخ
که نمیتوان دانستن که آن چیست از بدیعی که این کار هست واین قول مبنی است بر انکه ایشان میدانند وجحود میکنند و
دل بر آتش دوزخ نهاده اند قولی دیگر درما آن است که ماء استفهام است یعنی چیست که ایشان را چنین صابر بکرده است
بر آتش دوزخ ومعنی همان باشد که ایشان دل براین نهاده اند وبعضی دیگر ازمفسران گفتند معنی آن است
که مااجرءهم علی عمل اهل النار چه دلیرند ایشان بر عمل اهل دوزخ این قول حسن وقتاده وربیع است فراء گفت
این قول اهل یمن است انکه گفت از کسائی شنیدم که گفت نزد قاضی یمن حاضر بودم واو یکی را سوگند عرضه میکرد
وخصم او میگفت مااصبرك علی الله من گفتم چه میگوید گفتند مااجرأك علی الله چه دلیری تو بر خدای قطرب گفت
. مااصبرهم علی عمل اهل النار . ای ماادومهم علیه یعنی مصرّند اینان بر معصیت وصبر را معنی ثبات وحبس نفس باشد
واین قول بهتر است از قول فرّا مجاهد گفت . مااعملهم باعمال اهل النار . چه نیك بر دست دارند عمل دوزخیان را
بعضی دیگر گفتند ماابقیهم علی النار چه باقی وبپای اند بر دوزخ چنانکه گویند مااصبر فلاناً علی البلایا والحبس
والضرب . واین جاری مجری مثل است چنانکه ما گوئیم جان سگان دارد یعنی سخت جان است . ذلك بانّ الله

. ای ذلك العذاب این عذاب بر ایشان برای آن است که من کتاب یعنی توریة وانجیل فرو فرستادم ایشان اختلاف
کردند در آن انگاه این اختلاف که گفتیم بیفکنند برای انکه دیگر اختلاف است آمدن در عقب او که وان الذین
اختلفوا فی الکتاب . وبعضی دیگر گفتند ذلك این عذاب برای آن است که من کتاب فرستادم یعنی توریة وانجیل
ایشان پنهان باز کردند ولکن این لفظ فکتموه بیفکند اعتماد برانکه از پیش گفته بود که . ان الذین یکتمون
ما انزل الله . قول دیگر آن است که این کفر ورقم کفر بر ایشان برای آن است بس ذلك اشارت بود بکفر ایشان
واو مبتداست وخبر او محذوف وتقدیر انکه ذلك حاصل لهم کاین . بعضی دیگر گفتند . ذلك بان الله نزل الکتاب
ای فی الکتاب بانهم لا یومنون ویموتون علی کفرهم این بان است که خدای خبر داد که ایشان ایمان نیارند وخبر خدای
از علم بود وعلم تبع معلوم باشد علی ماهو به واین نیز وجهی لطیف است انکه گفت آنانکه در کتاب یعنی در توریة
خلاف میکنند لفی شقاق بعید . بعضی گفتند لفی فرقة ایشان در فرقتی وجدای اند دور یعنی عظیم و گفته اند
لفی اختلاف ایشان در اختلافی در اهوا اند و گفته اند مراد بکتاب قرآن است وآنانکه مخالف قرآنند در اختلافی اند
واقوالی متباین یکی میگوید سحر است ویکی میگوید شعر است ویکی میگوید کهانتست یکی میگوید اعجمی می آموزد اورا
یکی میگوید اساطیر اولین است ابو مسلم گفت . وان الذین اختلفوا فیه ای اختلفوه یعنی توارثوه خلفاً عن سلف
انانکه توریة بمیراث برگرفته اند خلف از سلف کما قال الله . ان فی اختلاف اللیل والنهار ودر این وجه
تعسفی هست برای لفظ فیه قولی دیگر آنست که ان الذین اختلفوا جهودان وترسایان اند فی الکتاب ای فی التوریة
والانجیل ای یخالف کل واحد منهما صاحبه فی کتابه هر یکی از ایشان در کتاب صاحبش را خلاف کرد جهودان
گفتند انجیل چیزی نیست وترسایان گفتند توریة چیزی نیست کما قال الله وقالت الیهود لیست النصاری علی شیء وقالت
النصاری لیست الیهود علی شیء . وقاضی گفت روا بود که معنی آن بود دقالوا بخلاف ما انزل الله چیزی گفتند خلاف
انکه خدای گفت امادر تفسیر وامادر تأویل برای طلب فتنه والله اعلم . قوله .

لَيْسَ الْبِرَّ اَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلٰكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ
نیست نیکو انکه فروکنی روی تان بجانب آفتاب برآمدن وفروشدن گاه ولیکن نیکو آنست که بگروید بخدای وروز باز پسین

وَالْمَلٰئِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَاٰتَى الْمَالَ عَلٰى حُبِّهِ ذَوِى الْقُرْبٰى وَالْيَتَامٰى وَالْمَسَاكِينَ
وفرشتگان وقرآن وپیغامبران وبدهد مال بر دوستی او که خویشان وبی پدران ودرویشان را

وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِى الرِّقَابِ وَاَقَامَ الصَّلٰوةَ وَاٰتَى الزَّكٰوةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ اِذَا عَاهَدُوا
ورهگذاریان وخواهندگان ودرگردنها وبپای دارد نماز وبدهد زکوة ووفا کنندگان به پیمان چون پیمان کنند

وَالصَّابِرِينَ فِى الْبَاْسَاۤءِ وَالضَّرَّاۤءِ وَحِينَ الْبَاْسِ اُولٰئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَاُولٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ *
وشکیبان درسختی ودرویشی ووقت کارزار ایشان آنانند که راست گفتند وایشانند که پرهیزکارند

يَا اَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِى الْقَتْلٰى اَلْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْاُنْثٰى بِالْاُنْثٰى فَمَنْ
ای آنانکه بگرویدی نوشتن برشما بازکشتن درکشتگان آزاد بازاد وبنده ببنده وزن بزن هرکه را

عُفِىَ لَهُ مِنْ اَخِيهِ شَىْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَاَدَاۤءٌ اِلَيْهِ بِاِحْسَانٍ ذٰلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ
عفو بکنند از برادرانش چیزی پس روی ونیکوئی ودادن به نیکوئی از سبك باری است از خدای تان وبخشایش

فَمَنِ اعْتَدٰى بَعْدَ ذٰلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ اَلِيمٌ * وَلَكُمْ فِى الْقِصَاصِ حَيٰوةٌ يَا اُولِى الْاَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ
هرکس از اندازه درگذرد پس از آن برای او عذابی بود دردناك وشمارا درقصاص زندگانی است ای خداوندان خردها تا همانا شما

تَتَّقُونَ * كُتِبَ عَلَيْكُمْ اِذَا حَضَرَ اَحَدَكُمُ الْمَوْتُ اِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْاَقْرَبِينَ
پرهیزکار شوی نوشتن برشما چون حاضر آید یکی از شمارا مرگ اگر بگذارد مالی از برای پدر ومادر ونزدیکان

بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ * فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَاِنَّمَا اِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ اِنَّ اللّٰهَ
به نیکوئی واجب بر پرهیزکاران هرکه بدل کند از انچه شنیده بزه آن بر آنان باشد که بدل کنند آن را که خدای

سَمِيعٌ عَلِيمٌ * فَمَنْ خَافَ مِنْ مُوصٍ جَنَفًا اَوْ اِثْمًا فَاَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا اِثْمَ عَلَيْهِ اِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ
شنوا ودانا است هرکه بترسد از نذر کننده جوئی یا بزه پس اصلاح آرد میان ایشان بزه نیست براو که خدای آمرزنده وبخشاینده است

اهل تأویل در سبب نزول آیه خلاف کردند حسن بصری وقتاده و ربیع گفتند سبب نزول آیه آن بود که
جهودان در نماز روی بمغرب کردندی وترسایان بمشرق و گفتند برّ ونیکوئی این است که ما بر آنیم خدای تعالی
تکذیب ایشان آیه فرستاد وباز نمود که این برّ نیست برای انکه این منسوخ است بتوجه بکعبه قتاده وعبدالله
عباس گفتند آیت پیش از ایجاب فرایض آمد وتحدید حدود شرع از نماز و زکوة وروزه ودر بدایت اسلام
مرد را باین قدر بارّ بودی که بخدای ورسول ایمان آوردی چون خدای تعالی حدود واحکام شرع
بنهاد گفت برّ این نیست که جهودان وترسایان بر آنند تا حدود واحکام شرع بجای نیارند از آنچه در آیة
شرح داد تا صادق ومتقی وبارّ باشند حمزه وحفص خواندند . لیس البرّ بنصب برّ برانکه خبر لیس باشد وان
تولوا اسم لیس باشد وباقی قرّا خواندند لیس البرّ برفع راء برانکه او اسم باشد وان تولوا در جای خبر ومانند
قرائت حمزه . قوله ما کان حجتهم الّا ان قالوا . قوله فکان عاقبتهما انهما فی النار خالدین فیها . درباب
تقدیم خبر بر اسم مجاهد وضحاك وعطا وسفیان گفتند سبب نزول آیه آن بود که مردی بیامد ورسول
علیه السلام را گفت یارسول الله ماالبرّ برچه باشد خدای تعالی این آیة فرستاد واین آنگه بود که قبله
هنوز قرار نگرفته بود ومردم هر کجا که خواستند روی فراز کردند . قوله فاینما تولوا فثم وجه الله . باز نمود
که این قدر عبادت که شما میکنید گاهی توجه بمشرق وگاهی بمغرب درباب برّ کفایت نیست گفت لیس البرّ ان
تولوا وجوهکم . ان مع الفعل در تأویل مصدر است وبرّ بلام تعریف معرف است ومصدر باضافه باضمیر
وچون دو معرفه در کلام جمع شود تو مخیر باشی هر که را خواهی باسم توانی کردن وهر که را خواهی بخبر ورای
آن این دو قرائت برعکس یکدیگر رواست وقبل منصوب بر ظرف است ومشرق جای آفتاب برآمدن باشد و
مغرب جای فرو شدن وبرّ اسمی است شامل جمله طاعات را ودر احسان بیشتر بکار دارند ویقول العرب
برّ فی یمینه اذا صدق وبرّاً بوالدیه اذا احسن الیهما وبرّ حجه ای قبل وحج مبرور ای مقبول ورجل بارّ و
برّ و حق تعالی گفت مرد نیکو کار نه آن باشد که روی بان جهات کند ولکن البرّ من آمن بالله . اگر
گویند برّ من اسماء المعانی است ومن از اسماء اشخاص است چگونه روا باشد که این را بخبر ان کند ومبتدا
وخبر هردو یکی باید گوئیم از این چند جواب گفته اند یکی انکه اسم را بر طریقهٔ فعل رانده است چنانکه گویند
انما البرّ الذی یصل رحمه . معنی آن است که صله الرحم واین قول فرّاء ومفضل بن سلمه است وانشد الفرّاء
. لعمرك الفتیان ان تنبت اللحی . ولکنما الفتیان کل فتی ندی . ومعنی آن است که ما الفتوة نبات اللحی . و
قول دویم آن است که مضاف از کلام بیفکند ومضاف الیه بجای آن نهند وتقدیر این است ولکن البرّ برّ من
آمن بالله . چنانکه گفت واسئل القریة وجاء ربك وقال الله تعالی جل جلاله ما خلقکم ولا بعثکم الا کنفس
واحدة الا کخلق نفس واحدة . وقال الشاعر : کان غدیرهم بجنوب شغل . نعام فاق فی بلد قفار ، ای

کان غدیرهم غدیر نعام وقال النابغة الجعدی . وکیف تواصل من اصبحت . خلالته کأبی مرحب . ای
کخلالة ابی مرحب وهم ازاین باب است قولهم السخاء حاتم والشجاعة عمر : یعنی سخا سخاء حاتم است وشجاعت
شجاعت عمر واین قول قطرب وزجاج است ووجهی دیگر آن است که برّ گفت ومراد بارّ است برای انکه
عرب چون خواهند متابعت کنند اسم فعل برفاعل نهند چنانکه گویند . رجل صوم وعدل وزور و
فطرای صائم وعادل وزایر ومفطر : واین را برای مبالغت کنند تا چنین نمایند که او خود بجملگی آن
فعل است ووجهی دیگر آن است که برّ گفت ومراد ذو البرّ است چنانکه خنسا گفت در وصف گاوی
کوهی که بچهٔ اوراصیاد بگرفته است . ترتع ما رتعت حتی اذا ادکرت : فانما هی اقبال وادبار : ای ذات اقبال وادبار : من آمن
بالله ونیکو کار انکس بود که ایمان آرد بخدای جل جلاله وصفات او ودر لفظ ایمان داخل باشد ایمان بخدای تعالی
جل جلاله وپیغامبران وقیامت وبعث ونشور وکتابها وفرشتگان ودر آیة دلیل است بر بطلان قول از انکه
گویند عمل از جملهٔ ایمان است برای انکه حقتعالی جل جلاله ایمان از عمل جدا کرد اول ایمان بانچه واجب است
که تصدیق کنند آن را بگفت من قوله . والیوم الآخر والملائکة والکتاب والنبیین . انکه ذکر عمل
صالح کرد بواو عطف وچیز برنفس خود عطف نکنند باید تا معطوف دیگر باشد ومعطوف علیه دگر
دیگر انکه اگر چنان بودی که ایشان گفتندی بمنزلهٔ آن بودی که گفتی . من آمن بالله وامن بالله وامن بالله .
چون هریکی از نماز وزکوة وصدقات واعمال صالحه هریکی ایمان باشند وبعضی بر بعضی معطوف وهریکی
یکبار تکرار ایمان باشد واین ظاهر الفساد است واخباری که در این باب روایت کرده‌اند محمول بود بر کمال ایمان و
فضیلت ایمان انکه حق تعالی جل جلاله پس از ایمان بخود گفت ایمان دارد بقیامت از بعث ونشور وحساب
وکتاب وثواب وعقاب برای انکه این همه الطاف بود که اورا بطاعت نزدیك بکند واز معصیت دور کند والملائکة
لام استغراق جنس است بجمله فرشتگان ایمان دارد که ایشان بندگان خدااند بندگانی گرامی چنانکه گفت بل
عباد مکرمون . خلاف انکه مشرکان گفتند ایشان دختران خدااند وخلاف انکه جهودان گفتند که ما
دشمن جبرئیلیم وباو ایمان نداریم تا ایمان بفرشتگانی که رسولانند در آن میان باشد وتصدیق انچه ایشان آورده‌اند
والکتاب گفته‌اند لام استغراق جنس است تا جملهٔ کتابها در تحت او شود وگفته‌اند تعریف عهد است و
مراد قرآن است که ناسخ است جمله کتابهارا وکتابها باو منسوخ است والنبیین لام تعریف جنس است بجملهٔ
پیغمبران انکه ذکر عمل صالح کرد وعبادت ابدان واموال بگفت وآتی المال . مال بدهد علی حبه بر دوستی
او خلاف کردند درانکه ضمیر راجع باکی است بعضی گفتند راجع با مال است وعلی بمعنی مع است چنانکه گویند
فلان علی صغر سنه یقول الشعر . ای مع صغر سنه مال بدهد باآنکه مال دوست دارد وقولی دیگر آن است که
ضمیر راجع است با نام خدای جل جلاله ای علی حب الله واین هردو وجه گفته‌اند قوله جل جلاله . ویطعمون
الطعام علی حبه . علی حب الله او حب الطعام ووجهی دیگر در آیة آن است که علی حبه ذوی القربی ای علی حب
المعطی ذوی القربی ومعنی آیه آن بود که مالی دهد برای محبت ایشان تا آیت منبی بود از عطا دادن وهم بصلهٔ رحم وبر
این وجه ذوی القربی مفعول حب باشد مفعول ایتاء نباشد وقول اول قریب تر است ووجهی دیگر آن است علی
حب الایتاء مال دهد بانکه دادن دوست دارد وقول بیشتر مفسران از عبدالله عباس وعبدالله مسعود وربیع
وسدی آن است که راجع است با مال وبیانش انکه عبدالله مسعود روایت کرد که رسول صلی الله علیه وآله گفت
چون اورا پرسیدند که ایّ الصدقة افضل قال ان تعطی وانت صحیح شحیح تأمل الغنی وتروی تأمل العیش

وتخشی الفقر فلا تمهل حتی اذا بلغت الحلقوم وقلت لفلان کذا ولفلان کذا . یکی پرسید که یا رسول الله کدام
صدقه فاضل تر است گفت انکه بدهی وتو تندرست باشی وبخیلی امید زندگانی داری درویشی ترسی رها نکنی تا جان
بگلو رسد انگه گوئی که این فلان را وآن فلان را چه در حال یأس آن رونق ندارد که در حال صحت واختیار با تردد
دواعی ابوالدردا روایت کند که رسول علیه السلام گفت مثل انکس که بدر مرگ صدقه دهد مثل کسی بود که
چیزی بهدیه دهد پس از انکه سیر شده باشد حق تعالی جل جلاله شش کس را ذکر کرد که مال بایشان دهد اول
خویشان را چه صدقه برایشان هم صدقه باشد وهم صلهٔ رحم چنانکه گفت رسول علیه السلام . الصدقة علی القرابة
صدقة وصلة ، وزینب زن عبدالله بن مسعود مالی داشت برخویشان خود خرج میکرد از رسول علیه السلام
پرسید که مرا در این ثواب چیست گفت . لك اجران اجر القرابة واجر الصدقة . گفت تورا دو مزد هست
مزد خویشی ومزد صدقه وفاطمه بنت قیس بیامد وگفت یا رسول الله هفتاد دینار زر دارم کجا خرج کنم گفت اجعلها
فی قرابتك گفت برخویشان خود صرف کن . والیتامی . ونصیبی به یتیمان دهد ویتیم آن باشد که در خردی
پدرش بمیرد واگرچه در ظاهر آیة آن است که مال بیتیمان دهد معنی آن است که بولی ایشان دهد وبانکس که بکار
ایشان قیام کند الا انکه مراهق بود ودر او رشدی باشد وبعض الصلاح بشناسد ورسول علیه السلام گفت خیر
بیوتکم بیت فیه یتیم یحسن الیه وشرّ بیوتکم بیت فیه یتیم یساء الیه ، گفت بهترین خانهای شما خانهٔ بود که در او یتیمی بود که در
انجا باو احسان کنند وبدترین خانهای شما خانه ایست که در او یتیمی باشد که باو اساة وبدی کنند در انجا انکه گفت
. انا وکافل الیتیم کهاتین فی الجنة واشار باصبعیه . من وتکفل کنندهٔ یتیم در بهشت همچنین باشیم وبدو
انگشت اشاره کرد بسبابه ووسطی . ابومالك روایت کند که رسول علیه السلام گفت . من ضم یتیماً الی
طعامه وشرابه حتی یستغنی عنه وجبت له الجنة . گفت هرکه یتیمی را باخود گیرد بطعام وشراب تا چنان
شود که از او مستغنی شود بهشت اوراواجب شود . یعقوب را گفتند در مصر مردی است که مسکین را طعام
ویتیم را اکرام کند گفت باید که از اهل البیت ما باشد چون بدیدند یوسف بود علیه السلام . والمساکین . جمع
مسکین وهو مفعیل من السکون ومسکین آن بود که از فقیر به بود واو را ضعف حال باشد واورا بلغه بود از عیش و
کفایتش نبود وگفته‌اند مسکین آن باشد که اگرچه محتاج بود از مردم چیزی نخواهد ودر خبر است که رسول علیه
السلام گفت . لیس المسکین بالطواف ولا بالذی ترده التمرة والتمرتان واللقمة واللقمتان انما المسکین الضعیف
الذی لا یسئل الناس ولا یفطن له فیتصدق علیه . گفت مسکین نه این درویش گردنده باشد نه انکه اورا باز
گرداند اورا یك خرما یا دو ویك لقمه یا دو وانما مسکین ضعیفی باشد که از مردمان چیزی نخواهد ونداند خواستن
نشناسند اورا مردم تا براو صدقه کنند انکه گفت اگر خواهی این آیه بخوانی . یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف
تعرفهم بسیماهم لا یسئلون الناس الحافاً . واز اینجاست که رسول علیه السلام از خدا فقر نخواست ومسکنت
بخواست فی قوله علیه السلام . اللهم احینی مسکیناً وامتنی مسکیناً واحشرنی فی زمرة المساکین . یکی از جملهٔ زنانش
گفت یا رسول الله چرا چنین میگوئی گفت برای انکه ایشان پیش از توانگران ببهشت شوند بچهل سال انگه گفت
نگر تا مسکین را زجر نکنی واگر چیزی خواهد ردش نکنی واگرچه بنیم خرما باشد مسکین را دوست داری
وبخویشتن نزدیك داری تا خدای تعالی تورا برحمت خویشتن نزدیك کند وعبدالله عمر روایت کند از رسول
علیه السلام که او گفت روز قیامت منادی از قبل رب العزة ندا کند کجااند آنان که فقرا ومساکین را اکرام کردند در دنیا
ببهشت روید امروز بر شما خوفی نیست وحزنی کااند آنان که بیمار پرسی ودرویش داری کردند در دنیا

ایشان را بیارند وبر منبرهای نور بنشانند ومردمان درحساب باشند . وابن السبیل . مفسران در
او خلاف کردند عبدالله عباس وقتاده گفتند مهمان است عبدالله عباس گفت او سه روز مهمان باشد چه حق ضیافت
سه روز است انچه بالای ان بود از باب معروف است وهر معروفی صدقه بود ورسول علیه السلام گفت . من کان
یؤمن بالله والیوم الآخر فلیکرم ضیفه . ورسول علیه السلام گفت مهمان چون درآید باروزی خود آید و
چون برود گناه صاحبش ببرد یعنی خدای تعالی آن طعام که او را داده باشد کفارهٔ گناه میزبانش کند مجاهد وربیع
گفتند مراد ره گذری است مرد مسافر وبرای آنش ابن السبیل خواند که ملازم راه بود وبرسر راه بود چنانکه
مرغابی را ابن الماء خوانند ومرد معمر را ابن الدنیا گویند وقال ذوالرمة . وردت اعتسا فا والثریا کأنها . علی
قمة الرأس ابن ماء محلق . وگفته اند منقطع به را میخواهد که ره زده باشند براو ومالش برده . والسائلین .
خواهندگان درویشانی که بحال سؤال باشند رسول علیه السلام گفت . للسائل حق وان جاء علی فرس، سایل را
حق است واگرچه براسب آید ودر خبر است که سایلی یکروز سؤال میکرد حسین علی علیه السلام گفت دانی تا چه
میگوید گفتند نه یابن رسول الله گفت میگوید من رسول از شما ام اگرم چیزی بدهید بگیرم از شما و انجا برم والا دست تهی
انجا روم ورسول علیه السلام گفت . لا تردوا السائل ولو بظلف محرقا . گفت سائل را رد مکنید واگر بسم گوسفند
سوخته باشد ورسول علیه السلام گفت لولا السؤال یکذبون ماقدس من ردهم . گفت اگرنه آنستی که سایلان
دروغ میگویند توفیق ندادندی آن را که ایشان را رد کردی واگر سایل را هیچ حقی نیست جز انکه کشف حال
خود کند در پیش تو وآبروی خود بریزد ودر مقام مذلت بایستد خود کفایت بودی در خبر است که یکروز
اعرابی آمد تا بر امیر المؤمنین علیه السلام سؤال کند امیر المؤمنین گفت یا اعرابی چیزی توانی نوشتن گفت آری
گفت اکتب حاجتك علی الأرض لئلا اری ذل السؤال فی وجهك . حاجت خود بر زمین بنویس بچیزی وسؤال
مکن تا مر اذل سؤال در روی تو نباید دیدن و نیز عطا که از پس سؤال بود بهاء آبروی سایل بر نیاید چنانکه شاعر گوید
ما اعتاض باذل وجهه بسؤاله . عوضاً ولو نال الغنی بسؤال . واذا السؤال مع النوال وزنته . رجح السؤال وخف
کل نوال . واذا ابتلیت ببذل وجهك سایلاً . فابذله للمتکرم المفضال . ان الکریم اذا حباك بموعد * اعطاکه
سلساً بغیر مطال . وفی الرقاب مفسران خلاف کردند بعضی گفتند مراد بندگانند که در رنج وسختی باشند
کسی ایشان را بخرد وآزاد کند واین قول سعید جبیر وقتاده است ودر خبر است که رسول علیه السلام گفت هر که
او بندهٔ آزاد کند خدای تعالی بهر عضوی از او عضوی از تن او از آتش دوزخ آزاد کند وقول بیشتر مفسران
بر آن است که مراد مکاتبانند که خویشتن باز خریده باشند وبها نداده ایشان را یاری باید دادن بر فکاك گردنشان از بند
بندگی واز زکوة نیز نصیبی بایشان باید دادن چنانکه در آیهٔ زکوة هست عبدالرحمن بن سهل بن حنیف روایت کند
از رسول علیه السلام که گفت هر که او مکاتبی را یاری دهد بر انکه گردن خود آزاد کند یا غازی را در آلتش یا مجاهدی را
در سبیل خدای تعالی سایه کند اورا در آن روز که سایه نباشد الا سایهٔ او براء بن عاذب روایت کند که اعرابی
بنزدیك آمد رسول را گفت یا رسول الله مرا عملی آموز که به بهشتم رساند رسول گفت خطبه کوتاه کردی ولیکن
سؤال بهمت کردی گفت . اعتق النسمة وفك الرقبة . گفت عتق نسمه وفکاك رقبه آن بود که یاری کنی کسی را
که گردن خود آزاد کند از بندگی اکنون خلاف کردند که مال بایشان دادند که در آیه فرمود زکواة است یا بیرون
زکوة سدی وشعبی گفتند بیرون زکوة است برای انکه ذکر زکوة هم در این آیه هست فی قوله واقام الصلوة وآتی الزکوة
اگر این بر زکوة حمل کنند تکرار باشد واین وجهی نیك است اما بر آن وجه که جماعتی گفتند که این بیرون زکوة است

واین هم واجب است این خلاف اجماع است ودر آیه بیش از این نیست که . ولکن البر من آمن بالله الی قوله وآتی المال
علی حبه . این ایتاء مال از جمله بر شمرد وبر هم واجب آید وهم بر حسنه وحملش بر سنة کردن اولیتر بود وحسن
بصری گفت مراد باین زکوة فریضه است برای انکه بعضی از این مذکوران مستحقان زکوتند فی قوله انما الصدقات
للفقرآء والمساکین الآیة . واین وجه ضعیف است برای سه وجه را یکی انکه این دو آیه مطابق نیستند دیگر انکه
تکرار باشد سه ام انکه ممتنع نبود که در آیهٔ زکوة بر وجوب باشد باجماع ودر این آیه بر ندب باشد هم برای اجماع وانکه
روایت کردند که . فی المال حق سوی الزکوة قال رسول الله وتلا هذه الآیة وانکه گفت در شتر بیرون زکوة
حقها هست چون از آن پرسیدند گفت اطراق فحلها واعارة ظهرها وسمحة لبنها . گفت انکه فحلش بدهد برای ابستن
وکشتن وکسی که بعاریت بخواهد بر نشستن را بدهد وشتر شیردار بدهد روزی چند تا درویشان بشیرش منتفع شوند
این دلیل وجوب نکنند چه لفظ حق هم در جواب واجب هم در سنة بکار دارند دیگر این خبر که روایت کردند که رسول
گفت . نسخت الزکوة کل صدقة . معنی آن است که وجوب زکوة وجوب صدقاتی که پیش از زکوة بود منسوخ کرد
واجماع امت است که زکوة استحباب وندبی صدقه منسوخ نکرد پس جمله دلیل است بر انکه این دادن بیرون زکوة است و
واجب نیست واما گمان آنانکه پنداشتند که هر چه در آیت هست واجب است این گمانی باشد بی حجت ودعوی بی بینه
برای آنانکه اجماع است که بیرون زکوة کسی را بنده خریدن وآزاد کردن ومکاتب را معاونت کردن وچیزی بفقیر و
مسکین دادن نه بر وجه زکوة ومهمان داری کردن این هیچ واجب نیست پس این دعوی را وجهی نبود . واقام الصلوة
لام جنس است مشتمل بود بر انکه واجب بود ومندوب بود واسم صلوة واجب بود ومتناول بود هم فریضه را وهم
سنة را اما زکوة اگرچه لام در او تعریف جنس راست بر حد انکه در صلوة هست ولیکن اسم زکوة در شرع جز فریضه
نیفتد وتفسیر این در جای خود برفت انکه حق تعالی گفت . والموفون بعهدهم . مدح کرد آنان را که بعهد وفا
کنند واو عطف است علی قوله من آمن واگرچه آمن موحد است لفظ من صالح است واحد وجمع را یکبار از او
کفایت بواحد کنند ویکبار بجمع چنانکه حق تعالی گفت . ومنهم من یستمع الیك وجعلنا علی قلوبهم اکنة ان یفقهوه
وقولی که کوفیان گفتند رفع علی المدح است ووجهی ندارد وتقدیر چنین باشد که ولکن البر هم المؤمنون بالله والموفون
بعهدهم اذا عاهدوا یقال وفی بعهده واوفی لغتان ولغت اهل حجاز اوفی است ودر قرآن بیشتر این آمد من قوله
اوفوا بالعقود واوفوا بعهد الله ویوفون بالنذر . ووجوه واقسام عهد گفته شد انجا مراد عقد است ومیثاق ونذر
وسوگند از انکه در شرع واجب است بان وفا کردن یا مستحب ومندوب بانکه مورد آیه بر سبیل مدح است ومدح
بر فعل واجب ومندوب باشد وعهدی وبیعتی که بارسول علیه السلام کردند در این باب داخل بود وخدای تعالی
جل جلاله چنانکه مدح کرد وفا کننده را ذم کرد آنان را که عهد بشکافتند وبعهد وفا نکنند . فی قوله الذین ینقضون
عهد الله من بعد میثاقه وفی قوله ومنهم من عاهد الله الآیة الی قوله وتولوا وهم معرضون . انکه گفت من تو را از عهد
بخواهم پرسیدن فی قوله ان العهد کان مسؤلاً . پس باز نمود که تو مأموری بوفاء بعهد فی قوله واوفوا بعهد الله اذا
عاهدتم . انکه گفت بعهد من وفا کن تا من بعهد تو وفا کنم فی قوله اوفوا بعهدی اوف بعهدکم . انکه باز نمود که مرا
مردانی هست که بعهد وفا کنند قوله من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه . انکه گفت از من وفادارتر
که باشد قوله ومن اوفی بعهده من الله . انکه خلیل خود را بوفاء عهد بستود قوله وابراهیم الذی وفی وانکه امیر المؤمنین
علی را بوفا بنذر بستود قوله یوفون بالنذر . انکه مؤمنانی که بعهد وفا کنند بستود قوله بلی من اوفی بعهده واتقی
انکه تخصیص کرد جماعتی را که موصوفند بصفات کمال ایمان واز جملهٔ آن وفا بعهد فی هذه الآیة بقوله والموفون بعهدهم اذا

عاهدوا. مدح کرد در این آیه آنان را که بعهد وفا کنند اگر عهد باخدای کنند و اگر بایکدیگر وعده کنند انچنان کنند وچون سوگند خورند براست کنند وچون نذر کنند بجای آرند وچون گویند راست گویند وچون امانت بایشان دهند ادا کنند و خیانت نکنند وانس روایت کند از رسول علیه السلام که او گفت لا ایمان لمن لا امانة له گفت ایمان نباشد آن را که امانت نباشد ولا دین لمن لا عهد له . ودین نباشد آن را که او را عهد نباشد وابو هریره روایت کند از رسول علیه السلام که او گفت خدای تعالی گفت که سه کسند که من خصم ایشانم وهر کس را که من خصم او باشم مقهور بود مردیکه با من عهد کند پس غدر کند بان عهد ومردیکه آزادیرا بفروشد وبهای او بخورد ومردیکه مزدوری گرفته باشد ومزدش ندهد عند فراغ او از عمل والصابرین واو عطف است ودر نصب او چند وجه گفتند بیشتر نحویان گفتند نصب بر مدح است وتحقیق او آن بود که نصب او باضمار فعلی باشد کانه قال اعنی بما قلت وما وصفت الصابرین وابو عبیده این ابیات آورد در این باب. لا یبعدن قوم الّذین هم . سمّ العداة وآفة الجزر. النازلین بکل معترك. والطیبین معاقد الأزر. وعرب چنانکه نصب بر مدح کنند نصب بر ذم کنند کما قال الله. ملعونین اینما ثقفوا اخذوا چنانکه وامرأته حمالة الحطب فی قرائة من نصب وقال عروة بن الورد سقونی الخمر ثم تکنفونی. عداة الله من کذب وزور. واز جمله نصب بر مدح قول لبید است. نحن بنی امّ البنین الأربعة ! الضاربین الهام تحت الخیضعة. وقولی دیگر نحن بنی ضبة اصحاب الجمل . وکسائی گفت مفعول دوم وآتی المال عطف است بر ذوی القربی کانه قال وآتی المال هؤلاء المذکورین والصابرین واین وجه نیك است برای انکه آیه در مدح دهندگان آمد نه در مدح ستانندگان انکه حق تعالی صبر بر شداید در سه نوع بنهاد گفت آنانکه صبر کنند فی البأساء ای فی الفقر والجوع وسوء الحال یعنی بر درویشی وتنگ دستی وگرسنگی والضرّاء یعنی المرض وانواع السقم والبلیات بر بیماری انواع ابتلا ببلا وحین البأس یعنی وقت الحرب این دو نوع صبر ضرور نیست وآن یکی اختیاری انکه بر آن دو گانه صبر نکند دست او جز بجزع نرسد وجزع سود ندارد او را وانکه بر این صبر نکند آن باشد که ثبات نکند و بگریزد عبد الله عباس گفت فی البأساء فی الشدّة والضرّاء الزمانة گفت بأساء و بؤس شدة است وضرّاء زمانه است یعنی بر جای مانده از بی پائی اما صبر بر فقر هم از جمله جهاد است جهاد با نفس وجهاد با شیطان اما نفس مطالبه کند او را بشهوات واما شیطان امر کند او را بغوایات چون دست برهرد وفشاند جهاد کرده باشد در حکایات الصالحین هست که فتح موصلی شبی در خانه آمد نه نان بود ونه آب ونه چراغ نماز بکرد وسر بر زمین نهاد در سجده وشکر کرد وگریستن گرفت و میگفت بار خدایا مرا به بی طعامی ابتلا کردی ودر تاریکی بی چراغ بنشاندی بار خدایا من این درجه بکدام عمل یافتم ومن خویشتن را این پایه نمی دانم که شاید که تو با من این کنی که این پایهٔ اولیاست ومن این پایه ندارم این همانا از آداب امیر المؤمنین علی گرفته باشد که او روزی بگذشت جماعتی را دید تندرست در گوشهٔ مسجدی نشسته وهر یکی پوستین مسلمانی پیش گرفته ایشان را گفت شما چه مردمانید گفتند نحن المتوکلة یعنی ما فرقتی متوکلانیم گفت لا بل انتم المتأكلة شما جماعتی بسیار خورانی پس اگر شما متوکلی حقیقه توکل شما کجا رسید

ایشان گفتند اذا وجدنا اکلنا و اذا فقدنا صبرنا چون یابیم خوریم وچون نیابیم صبر کنیم گفت هکذا تفعل الکلاب عندنا . گفت سگان محلهٔ ما همچنین کنند گفتند چون باید کردن گفت چنانکه ما کنیم گفتند چگونه کنی گفت. اذا وجدنا بذلنا واذا فقدنا شکرنا. چون بیابیم بدهیم وچون نیابیم شکر کنیم عبد الله عباس روایت کند که رسول علیه السلام گفت فردای قیامت که خلایق را در صعید سیاست بدارند منادی از قبل ربّ العزة ندا کند که کجااند درویشان آن گدایان متجمل وآن درویشان متحمل جواب دهند حق تعالی گوید اینان را نزدیك در آرید ایشان را بیاورند تا بحجابی آرند که در آن حجاب الامقربان نروند انکه حق تعالی بخودی

خود بایشان خطاب کند گوید بندگان من در دنیا دنیارا از شما منع کردم صبر کردی گویند بار خدایا تو عالم تری چنین بود انکه چون کسی که از کسی عذر خواهد از ایشان عذر خواهد وگوید بندگان من برای کرامت شما کردم نه هوان شما امروز بروی بصفهای قیامت روی هر کس که شما را لقمهٔ داد یا شربهٔ داد دست او بگیرید واو را باخود ببهشت بری که شفاعت شما در حق ایشان مقبول است ایشان بیایند وخلقی عظیم را دست گیرند وببهشت برند ودر خبر است که اذا رأیت الغنی مقبلاً علیك فقل ذنباً عجلت عقوبته واذا رأیت الفقر مقبلاً علیك فقل مرحباً بشعار الصالحین . چون توانگری بینی که روی بتو نهد بگو گناهی کرده ام که عقوبت آن تعجیل کردند وچون درویشی بینی که روی بتو دارد بگو مرحبا بشعار صالحان وشعرا بسیار گفته اند فی تفضیل الفقر علی الغنی منها (دلیلك انّ الفقر خیر من الغنی)(وانّ قلیل المال خیر من الوفر) لقاؤك انساناً عصی الله فی الغنی) (ولم تر انساناً عصی الله فی الفقر) (ولأبی العتاهیة (تسلّ فانّ الفقر یرجی له الغنی)(وانّ الغنی یخشی علیه من الفقر)(الم تر انّ البحر ینضب مائه)(ویأتی علی حیتانه نوب الدهر) و لآخر (ولست بنظار الی جانب الغنی)(اذا کانت العلیا فی جانب الفقر)(وانّی لصبار علی ماینوبنی)(وحسبك انّ الله اثنی علی الصبر)(تری الدهر مغتالی ولم ارثروة)(من المال تثنی الناس عنی وعن امری) (وانّی علی فقری لاحمل همة)(لها مسلك بین المجرّة والنسر)در خبر است که یك روز امیر المؤمنین علیه السلام وخضر بهم رسیدند امیر المؤمنین او را گفت کلمتی بگو تا از تو یادگیرم خضر گفت ما احسن تواضع الأغنیاء للفقراء قربة الی الله . چه نیکو است تواضع توانگران مر درویشان را تقرب بخدای را امیر المؤمنین گفت خواهی تا از این نکوتر بشنوی گفت بیار گفت واحسن من ذلك تیه الفقراء علی الاغنیاء ثقةً بالله ، از این نیکوتر تکبر درویشان بود بر توانگران استواری بخدای توانگری ودرویشی در اندکی وبسیاری مال بسته نیست توانگری توانگری دل است رسول علیه السلام میگوید . لیس الغنی من کثرة العرض انما الغنی غنی النفس . مرد بقناعت توانگر باشد وبعزّت نفس وعلوّ همت شریف باشد چنانکه در سلف بوده اند واز ایشان باز گفته اند وایشان از خود گفته اند ولقد احسن من قال فیهذا المعنی (قنعت بالقوّة من زمانی)(وصنت نفسی عن الهوان)(مخافة ان یقول قوم) (فضل فلان علی فلان)(فلن ترانی امدّ کفی)(الی لئیم ولا هجان)(ولا اجوب الفلا لرزق)(حسبی من الرزق ما کفانی)(من کنت عن ماله غنیاً) (رأیته کالذی یرانی)(ابره ان اراد بری) (واقطع البر ان جفانی)(کم کربة قد غیت فیها)(فانکشفت بی علی المکان)(وکم امور حذرت منها)(فکنت من ذاك فی امان)(فلو رأیت المنون خانت) (باکثر الخلق ماعنانی)(یا جاهلاً بالزمان غراً)(انظر الی الدور والمعانی)(فانها وهی صامتات) (ابلغ من کل ذی لسان)(الم تکن معدن العوانی)(والبیض والخرّد الحسان) (وکل نهداقب طرف) (وصارم مرهف یمان)(ولوّا وبادا الجمیع منهم)(واخر منهم ید الزمان)واین بیتها که اگرچه نه همه در این معنی است چون نیکو بود جمله نوشته شد چه جمله زهد وحکمت است ومحمود وراق گوید (للناس مال ولی مالان ماهما)(اذا تحارس اهل المال حرّاس)(مالی الرضا بالذی اصبحت املکه)(ومالی الیأس مما یملك الناس) . وابو عبید الله الأزدی گوید ابا هانی تسئل الناس و التمس بکفك فضل الله فالله اوسع فلو تسئل الناس التراب لأوشکوا اذا قیل هاتوا ان یملوا فیمنعوا . واز این معنی بسیار است قوله والضراء اراد به الضر والسقم . در خبر است که فرداء قیامة که اصحاب بلایا واسقام را در قیامت آرند اعواض بی اندازه بینند که برای ایشان معد کرده باشند گویند کاشکی ما در دنیا زمانی ویکساعتی تندرست نبودمی در خبر است که ایوب علیه السلام خدای تعالی

اورا امتحان کرد برنجهای عظیم ازدردها وبیماریها تامردم ازاقصاء عالم خداوندان امراض واسقام می آمدند
ودعا میخواستند اودعا میکرد وخدای تعالی عافیة میداد اورا میگفتند چرابرای خود دعانمیکنی گفت
شرم دارم ازخدای تعالی که چهل سال درنعمت صحت بودم که مرا سربدرد نیامد امروز چون مرا ببلا
ابتلاکرد تاچهل سال برنیاید من دعا نکنم تاچهل سال نگذشت وکاربغایة نرسید ورنج بنهایة نکشید دعا
نکرد چون بغایة رسید خدای تعالی گفت اگرتو دعانکنی مارحمت فرستیم که کار چون بغایة رسید وقت
زوال باشد اگرنعمت بود واگرشدّة اگرشدت است گرما بغایة برسرما برسی اشتدّی ازمة تنفرجی . و
درین معنی شاعر گوید . اذاالحادثات بلغن المدی . وکادت لهن تذوب المهج . وحل السبلاء وقل الغرا
فعندالتناهی یکون الفرج . قوله وحین الباس ای وقت الحرب الباس والبؤس کنایتان عن الحرب . یعنی
برجهاد کردن با کافران صابرباشند وبراین همه صبر کنند ونیزدروقت کارزار کرّار باشند فرّار نباشند
درحق انکه ثبات کند وبرجای بایستد این است که والصابرین فی الباساء والضرآء وحین الباس . تشبیه بیانش
باینست که . کانهم بنیان مرصوص . اگرثابت القدم را این رسد آنراکه قدمش ازجمله فرونایستد چه
نصیب باشد اورا این رسد که اولئك علیهم صلواة من ربهم ورحمة . آنراکه قدم فرو نایستد ازچیزی رسد
نصیب اوچیست ومن یولهم یومئذ دبره الامتحرفاً لقتال الی قوله فقدباء بغضب من الله ومأویه جهنم وبئس
المصیر . هرستارهٔ که درفلك هست یاثابت است یاسیار انکه ثابت است ازاوسیر نیاید وانکه سیاراست در او ثبات نباشد
اوستارهٔ بود درفلك حرب که بوقت ثبات سیر نشناخت وبوقت سیر ثبات نکرد وقت سیرش وقت حمله بود
بمانند باد حمله بربود وبوقت ثبات چون کوه بود درپیش حملهٔ دشمن ودشمن چون کاه بود درپیش حملهٔ او هردو چون باد
بودند بریکدیگر ولیکن بادبر کوه چه تواند کردن وکاه درپیش بادکه باشد گوئی درحق او گفت شاعر . زباد
کوه بداندیش درمصاف بدانك . چوباد حمله براست وچو کوه حمله پذیر . والکلام فی هذا یطول رسول علیه السلام
گفت افضل الاعمال الایمان بالله والجهاد فی سبیل الله . گفت فاضلترین اعمال ایمان بخداست وجهاد درسبیل
خدای وهمچنین گفت علیه السلام خیرالناس رجل ممسك بعنان فرسه فی سبیل الله کلماسمع هیعة طارالیها . بهترین
مردمان مردی باشد عنان اسب بدست گرفته درسبیل خدای عزوجل هرگه که آوازی بشنود آنجاشتابد
انکه حق تعالی چون صفات این ابرار بکمال بگفت گفت . اولئك الذین صدقوا . ایشان راستگویانند
ای فی ایمانهم وایقانهم واتقانهم ومقالهم ومجالهم ومصالحهم واقوالهم واعمالهم وعهودهم وعقودهم . تامصداق این
آیه بود که : من المؤمنین رجال صدقوا ماعاهدوا الله علیه . ازعبدالله عباس روایت چنین کردند چون
این آیة بخواند گفت این صفت پیغمبران است وکیست که طاقت این دارد مگر پیغمبران یاپیغمبر سیرتی یافرشته
سیرتی لیس الشأن فی النماء انما الشان فی البقاء . سخن درسیرة نیست سخن در سریرة است برای انکه سیرت
ماخلق است چون درسریرة بفرمان حق اقتدا کرد خلقان را فرمود تادرسیرة بدواقتدا کنند اگرچنین
سیرة را اقتدا باید کردن صدق سریره را سجده باید کردن اگراینجا پای درخط بایدنهادن آنجاسر برخط باید
نهادن نه بینی که درحق آدم سیرتی ظاهر نشده بود جزانبئونی که فرشتگان بان اقتدا کردندی ولیکن
چون درباطنش سریرتی بود باحق مقدسان حضرت را گفتند
اسجدوا لادم . چراچنین باید ازدرگاه ما منشوری دارد بتوقیع ان الله اصطفی آدم . چون توقیع بخط ماست
کرا زهره باشد که سر برخط ما ننهند یاپای ازخط مابنهند اگرآدم را بان اصطفا برسد که سرهای ملائکهٔ ملکوت

بخط فرمان درآورد لابل بسجدهٔ انقیاد برنهاد آل ابراهیم را که آدم درخلقت طفیل ایشان بود نرسد که پای تو
بدام طاعت درآرند . واولئك هم المتقون . ای عقاب الله باتقائهم معاصی الله ایشان آنانند که خودرا در حمایت
تقوی آوردند ازعذاب خدای بعصمتی که خدای ایشان را کرداز معاصی او اگرچه جمله امة باین مکلفند ولیکن
همانا اندکی ملتزم شدند این الزام را ومتکلف آمدند این تکلیف را وآنانند که اولئك هم المؤمنون حقاً چنانکه
درآیه هست اولئك الذین صدقوا . بهرحال شکرکردن ازصبر کردن آسان تراست اگرشاکران کم برآیند
که وقلیل من عبادی الشکور . صابران کمترباشند که شکر برنعمة آسان تراست ازصبر برمحنت پس آیة باصفات
معصومان میماند والله اعلم بمراده . قوله یاایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی . مفسران خلاف کردند
شعبی وکلبی ومقاتل گفتند سبب نزول آیه آن بود که جماعتی درجاهلیة پیش از اسلام بروزگاری اندك ازمیان
کارزاری افتاد وکشتگان ومجروحان ازهردو گروه پدید آمدند چون رسول علیه السلام آمد بحکومت پیش او
آمدند تاچه باید کردن خدای تعالی این آیه را فرستاد سعیدجبیر گفت سبب نزول آیه آن بود که دو قبیله بودند
یکی اوس یکی خزرج ازمیان ایشان قتالی افتاد ویکی ازیکی قوی تر بود اقویا ضعفارا گفتند ما بهر بندهٔ
آزادی را بکشیم وبهرزنی مردی را وبهرمردی دومردرا خدای تعالی این آیه فرستاد که کتب علیکم القصاص
. خلافی نیست میان مفسران درانکه مراد بکتب فرض است خصوصاً بقرنیة علیکم که این منبئی بود
ازوجوب وبرای این نمازهای فریضه را مکتوبة خوانند بعضی مفسران گفتند معنی آن است که کتب
فی اللوح المحفوظ عبدالله عباس گفت فرض علیکم فی التوریة یعنی درتوریة برشما فریضه کردم حسن بصری
گفت کتب علیکم فی حکم الله الذی حکم علیکم . خدای تعالی واجب کرد درآن حکم که برشما کرد
اگر گویند وجوب چگونه ممکن بودوازواجب عدول نشاید کردن وولی خون را باشد که عفو کند یادیة
خواهد وقصاص نکند پس چگونه شاید گفتن قصاص بواجب کرد خدای گوئیم ازاین چند جواب است
یکی انکه خدای تعالی قصاص بواجب کرد مرقاتل عمدرا بشرایطش شرعاً چون ولی دم طالب قصاص باشد
برپیغامبر وامام ونائب او ازحکام وولاة واجب است دست او قوی داشتن تااو قصاص کند نه بینی
که حق تعالی گفت . فقد جعلنا لولیه سلطاناً فلایسرف فی القتل انه کان منصوراً . جوابی دیگر آن است
که معنی چنین است برقاتل واجب کرد که تسلیم نفس کند تاقصاصش کنند اگر خواهند پس حق تعالی
باز نمود که این حق آدمیان است التزام باید کردن بخلاف حقوق من که حد زنا وشرب خمر که ازاو شاید
گریختن دربعضی احوال واگر توبه کنند زانی وشارب خمر واین حال پوشیده دارند روا باشد وبتوبه این
حد ساقط شود قتل عمد چنین است که قاتل را بهر حال تسلیم نفس باید کردن واجب است ووجهی دیگر
آن است که خدای گفت من قصاص براولیاء مقتول واجب کردم نفس بنفس یعنی تاتعدی نکنند ازنفسی بیشتر
نفسی وازعضوی بیشتر عضوی مراد نه آن است که عفوی نشاید مراد آن است که ظلم نشاید عدل باید عدل
قصاص است اگرعفو کند فضل باشد وفضل به بود . وان تعفوا اقرب للتقوی . پس مراد حجر اولیاء
مقتول است علی القصاص بمقتولهم لقاتله دون غیره من البرآء واشتقاق قصاص من قص أثره اذا اتبعه باشد .
وقوله تعالی وقالت لاخته قصیه ای اتبعی أثره ومنه القصه وقصه از اینجاست که تتبع آثار وحدیث رفته
وقصه ازاینجا گویند طرّه را برای انکه بعضی موی متابع بعضی بود پنداری ولی مقتول متابعة آن میکنند
تابراو براند آنچه اوراند برصاحب این وآیة مجمل است محتاج است بهبیان وظاهر آیة چون برعموم حمل کنند

اقتضا کند که در هرکشته قصاص واجب باشد جزکه شرع آیه‌را تخصیص کرد ببعضی کشتگان دون بعضی
برای انکه قتل برسه وجه بود عمد محض وخطاء محض وخطاء شبیه بالعمد . اماعمد محض آن بود
که مردی عاقل بالغ یازنی عاقلهٔ بالغه اگر آزادبود واگر برده اگر کافر بود واگرمسلمان قصد کند بکشتن کسی
باهن یاجز آهن بالتی وسلاحی وسنگی وچوب وزهری وگلو گرفتی وآنچه بجریان عادة عند آن قتل حاصل
شود وغرض او قتل بود چون حال براین جمله بودقصاص لازم آید مگر انکه که قاتل دیه بدهد ویابیشتر وکمتر
واولیاء مقتول راضی شوند یاعفو کنند قصاص اینجا باشد . اما خطاء محض آن باشد که کشنده عاقل نباشد
بانکه یا کودك بود یادیوانه بود یاناقص عقل بود اگرچه قصد کند وصورت عمد دارد درحکم خطابود
ونیز انکه مردی تیری بصیدی اندازد یابدشمنی ناگاه برکسی دیگر آید بی‌قصداو واو کشته شود واگر
سنگی اندازد همچنین باشد این جمله خطاء محض بود اینجا دیه لازم آید برعاقله . واماخطاء که شبیه
عمدباشد آن باشد که مرد قصد تأدیب کند آن‌را که درشرع تأدیبش باوباشد وغرض او ادب بود قتل
حاصل آید واما فصد کردن کسی‌را وانکه داروی دهد کسی‌را وغرض او صلاح باشد پس مؤدّی بود
باتلف این کس‌را اینجا دیه مغلظه لازم آید برخاص مال قاتل وبیان این کرده شود بجای خود فی قوله .
وما کان لمؤمن ان یقتل مؤمناً الاخطأً . انشاالله . وبنزدیك ابوحنیفه چون قتل بمثقله باشد چون سنگی
وآهنی که نه سلاح بود وچوب وسنگی بزرگ ومانند این قصاص واجب نبود الا که آهن عمودی باشد گران
یااورا درآتش افکند اما بجز این قصاص واجب نبود ازغرق وهدم وازجای بیفکندن ومانند این
حسن بصری وشعبی ونخعی هم این گفتند ودرعمود وآتش خلاف کردند ابوحنیفه‌را قصاص واجب نکردند
ومذهب اهل البیت علیه‌السلام ومالك وابن ابی‌لیلی وشافعی وابو یوسف ومحمد آنست که بهرچه درغالب
عادة بان قتل حاصل آید قود وقصاص واجب بود دلیل برصحت مذهب صحیح قوله ومن قتل مظلوماً
وهذا قتل مظلوماً فدل علی سلطان ولیه بطلب القصاص . اماقصاص جزباهن نشاید کردن ازتیغ وکارد
وآنچه بدان ماند واگر چه آن کشته‌را بچیزی دیگر کشته باشند بنزدیك ما وبیشتر فقها لقوله علیه‌السلام .
لاقود الابحدیدة . ومالك گفت هم بان چیزباید قصاص کردن بانچه اورا کشته باشد ازآلة وهم بان نوع
ازتغریق وتحریق اگر نمیرد مکرر میکنند براو تاانگه که بمیرد وشافعی مانند این گفت جزانکه گفت
اگرنمیرد بشمشیر بکشد اورا واگر این کس‌رابازداشته باشدمدتی وطعام وشراب نداده تابمیرد بنزدیك ما بتیغ
قصاص باید کردن وشافعی گفت مانند این مدة اوراباز بایدداشتن تابمیرد وگرنه به‌تیغش بباید کشتن
وبنزدیك مالك بازدارند تابمیرد واگرچه بیش از آن مدة باشد وهمچنین درغرق وحرق اماقصاص برسبیل
عقوبت است قاتل‌را وتشفی اولیاء مقتول‌را وزجر ووعظ دیگر آن‌را تامثل آن نکنند چنانکه گفت .
ولکم فی القصاص حیوة . القتلی جمیع قتیل باشد کجریح وجرحی وصریع وصرعی ومریض ومرضی وفعیل
بمعنی مفعول است انکه تفصیل آن جمله بداد وآن‌را بیان کرد . الحر بالحر والعبد بالعبد والانثی بالانثی
. آزادرا بازاد وبنده‌را به‌بنده وزن‌را بزن یعنی قصاص کنند ومذهب بعضی فقهاء چنان است که قصاص
جز براین وجه نشاید کردن آزاد بازاد وبنده به‌بنده وزن بزن . اما بنده‌را بازاد ومردرا بزن وزن‌را
بمرد قصاص روا ندارند وبناء این بردلیل الخطاب کرده است ودلیل الخطاب بنزدیك بیشتر اهل علم
باطل است . قتل الحر بالحر . خلافی نیست در او وقتل العبد بالحر هم خلاف نیست که روابود

وقتل الحر بالعبد روانبود سوا اگر بندهٔ او بود واگر بنده دیگری واگر کسی بندهٔ خودرا بکشد مستحق
تعزیر وتأدیب بود ازامام واگر بنده کسی دیگررا کشد لازم بود براو بها تا بهایش ببالاء دیهٔ مرد مسلمان
آزاد نرسد ازهزار دینار یاده‌هزار درهم ونیز تعزیرش کنندبان ومذهب شافعی ونخعی همچنین است ومذهب
ابوحنیفه آن است که به‌بندهٔ خود باز نکشنداورا وبه‌بندهٔ دیگرانش باز کشند دلیل برصحت مذهب درست
قوله الحر بالحر والعبد بالعبد وهذا حرّ قتل بالعبد . وهمچنین قول رسول علیه السلام لایقتل حرّ بعبد
واین برعموم است ومذهب شافعی آن است که دیهٔ بنده بهایش بود بالغاً مابلغ ومذهب ابوحنیفه ومحمد موافق
مذهب ماست وبندهٔ چون جنایتی کند ارش جنایت برگردن آن بنده بود خواجه‌اش مخیر بود
از دو کار خواهد برده‌را تسلیم کند بایشان وخواهد ارش جنایت بدهد بفداء بنده
وشافعی رادو قول است یکی چنین که ما گفتیم دویم انکه فدیه کند باقل الامرین از قیمة وجنایة اگر بندهٔ ده بنده‌را
بکشد برخواجه جز آن نیست که یابنده‌را بایشان دهد یاقیمة جمله بدهد بلاخلاف اگر ده بندهٔ بنده‌را بکشد خواجهٔ
اورا بود که هر ده‌را باز کشد هر گه که فضل قیمت باخداوندان دهد وشافعی گفت اورا بود که همه‌را بقصاص بندهٔ خود
باز کشد وچیزی نبدهد وبنای این مسئله بر مسئله آزاد بود وآن آن است که هرگاه ده مرد یابیشتر مردی‌را بکشند همه‌را
باز باید کشتن یانه مذهب ما آن است که همه‌را باز شاید کشتن بسه شرط یکی انکه هریکی از این قاتلان موازی ومکافی او
باشند در آن خون اگر تنها بودی ومعنی آن است که باید که در آن میان مسلمانی نباشد مشارك با کافران در قتل کافر ویا
آزادی نباشد مشارك بابندگان در قتل بنده ویا پدر نبود مشارك بااجنبیان در قتل فرزند دوم شرط آن است که جنایة
هریکی چنان باشد که اگر تنها هم آن بودی قتل حاصل آمدی سه‌ام انکه اولیاء این مقتول دیه باز پس دهند واین
مذهب ابوعلی است وعمرو ومغیره وشعبه وعبدالله عباس از جملهٔ صحابه‌ و در تابعین سعید مسیب وحسن بصری وعطا
ودرفقها مالك واوزاعی وثوری وابوحنیفه واصحابش وشافعی واحمد واسحق جز که ایشان نگویند که چیزی باپس باید
دادن واگرولی مقتول خواهد یکی‌را باز کشد بکشتهٔ خود و تسعهٔ اعشار دیه براین نه گانه قسمت کنند وباولیاء
مقتول دوم دهند وفقهاء همچنین گفتند جز که اعتبار دیه بستدن بکردند واین در این مسئله از فقها ربیعه وداود واصحاب
ظاهر موافقه کردند دلیل برصحة مذهب صحیح عموم . قوله ولکم فی القصاص حیوة . ونیز عموم قوله النفس
بالنفس وپدررا بفرزند باز نکشند سوا اگر بکارد کشته باشد اورا یابتیغ ودر صحابه این مذهب عمر است ودر فقهاء ربیعه
وابوحنیفه واصحابش وثوری وشافعی واحمد واسحق ومالك گفت همچنین است الاکه اورا بذبح کشد یاشکمش بشکافد
که آنگاه قصاص باید کردن امامادررا بفرزند باز کشند ومادر آن مادر راوان علون اماجد جاری مجرای پدر باشد
وهمچنین . اجداد من قبل الاب وان علوا برای انکه نام پدری متناول است ایشان‌را وشافعی در مادر همان
گفت که ما گفتیم در پدر واجداد مادری همانکه ما گفتیم در اجداد پدری وفرق نکرد وگفت بهیچ حال قصاص
نبود چون فرزندرا کشد زن از جملهٔ اولیاء مقتول نباشد واورا ازقصاص نصیب نباشد وشافعی گفت باشد اگر بر دیه
قرار دهند نصیب دیتش باشد واگر بعضی اولیاء مقتول عفو کنند نصیب دیگران ساقط نشود ازقصاص وبنزدیك
فقها ساقط شود وبادیه افتد برای انکه القصاص لایتجزی ولایتبعض . والانثی بالانثی . خلاف نیست که زن‌را بزن باز
کشند چون مکافی او باشد وزن‌را بمرد باز کشند وچیزی نباید دادن ومردرا بزن باز کشتن روا بود چون اولیاء مقتول
نیمه دیه مرد باز پس دهند ومسائل قصاص بسیار است واختلاف فقهاء در آن درکتابهاء فقه مذکور است واینجا
طرفی گفته شد . قوله فمن عفی له من اخیه شیء . بدانکه از جملهٔ انکه خون بان ساقط شود یکی عفو است

چه طلب قصاص در قتل عمد و دیه در قتل خطا باولیاء مقتول است وحق ایشان است اگر جمله جمع شوند واتفاق کنند بر عفو سوا اگر قتل عمد باشد واگر خطا قصاص با دیه ساقط شود واگر بعضی عفو کنند وبعضی نکنند حکم آن است که گفتیم که نصیب ایشان ساقط شود ونصیب دیگران بماند مفسران واهل معنی در معنی آیة خلاف کردند قول بیشتر مفسران این است که فمن عفی له من اخیه شیء ای ترك واصل عفو ترك باشد ومنه قوله علیه السلام احفوا الشوارب واعفوا اللحی ویقال عفا النبت اذا کثر . هم از اینجا باشد برای انکه چون رها کنند انکه خورند ودروند بسیار شود وعفا الرسم اذا درس . هم از اینجا باشد برای انکه تا متروك نبود مندرس نشود . من اخیه شیء . از برادرش گفته اند از برادر مقتول وانکه معفو است قاتل است که مطالب است بقصاص با دیه پس معنی آن است که هر کرا عفو کنند از جملهٔ قاتلان از خون برادر مقتولش یا برادر ولی خون بانکه اورا قصاص واجب بود از او بدیه قناعت کند وراضی شود . فاتباع بالمعروف او که طالب است واخذ دیه طلب بمعروف کند یعنی بر وجه بقاعده بی تشدد وتحکم او بی زیادة واداء الیه باحسان این امر است آن را که دیه میدهد که این نیز اداء باحسان کند واورا میفرماید که در رساندن بسازد واین را میفرماید که آنچه خواهد دادن بقاعده نیکو دهد واین قول حسن ومجاهد وقتاده وشعبی وربیع وعطا است انکه خلاف کردند در انکه ولی مقتول را باشد که دیه خواهد در قتل عمد جز قصاص خواهد ودیه موقوف باشد برضای قاتل ومذهب شافعی آن است که ولی دم مخیر است از میان سه چیز قصاص ودیه وعفو دلیل بر صحة مذهب درست قوله فمن عفی له من اخیه شیء بر قول این مفسران چون عفو آن خواهد بودن که از قصاص یا دیه عدول کند بطریق عفو اگر مخیر بودی لفظ عفو نیکو نبودی انکه اگر بر دیه قرار افتد دیه در خالص مال او باشد در قتل عمد وبر عاقله چیزی نباشد لقوله لا تعقل العاقلة عمداً ولا عبداً ولا اعترافاً ولا صلحاً وقوله من اخیه شیء بعضی مفسران گفتند برای آنش برادر قاتل خواند که بقتلی که فسق است از ایمان نشود که برادر او باشد برای انکه از آن نشود که مؤمن باشد ومؤمنان برادرانند و گفته اند اخوت نسب خواست و گفتند تخصیص کنیم بتائب و گفتند این حکمی است که خدای تعالی گفت پیش از وقوع قتلی محقق واین همه تأویل باشد وعدول از ظاهر وحقیقة تا فاسق را بفسق از ایمان نبرند وقد اتی کتاب الله الا ان یکون اخاه فی الایمان . وقولی دیگر آن است که فمن عفی له من اخیه ضمیر در له راجع باشد با ولی خون ومن اخیه شیء ضمیرش راجع است بامن وبرادر قاتل است ومعنی عفو آن است در این قول که جاء الامر عفواً صفواً یعنی من صار الیه من اخیه دیه مقتول له عفواً صفواً بی رنجی باید تا تحکم نکند وآن دهنده نیز بقاعده بدهد ودر این وجه تعسفی هست برای انکه از ظاهر آیة این دشخوار معلوم شود ووجهی دیگر آن است که آنجا که دیه واجب باشد هم مغلظه یا مخففه کند عفو کرده باشد . وقوله فاتباع بالمعروف . یعنی تشدید نکند وبمسامحه ومساهلة بستاند ومهلت دهد وتعجیل نکند ومانند این ودهنده را فرمود که او نیز باحسان دهد تعلل نکند وعشوه ندهد ودعوی عسار وعدم نکند وستاننده زیادة نخواهد بیانش حدیث رسول علیه السلام گفت من زاد بعیراً فی ابل الدّیات وفرایضها فمن امر الجاهلیة . گفت هر که یك شتر بفزاید در دیات وفرایض او از کار جاهلیان باشد انکه گفت ذلك وآن اشارت است بجملهٔ آنچه رفت از بیان قصاص وحدیث عفو واداب دهنده وستاننده این جمله از خدای تعالی تخفیف ورحمت است تخفیف تکلیف ونظر رحمت در حق بندگانش عبدالله عباس میگوید برای آن چنین گفت که اهل توریة را قصاص بود ودیه وعفو نبود واهل انجیل را عفو بود ودیه وقود نبود حق این آیه فرستاد وتفصیل داد باین سه چیز واز هر سه عفو نیکوتر باشد ای عجب اگر عفو از مخلوق نکو باشد از خدای تعالی نکوتر باشد انس روایت کند که در عهد رسول علیه السلام مردی مردی را بکشت اورا پیش رسول آوردند رسول

علیه السلام اورا بولی مقتول داد انکه گفت هیچ ممکن نباشد که عفوش کنی گفت از دلم بر نیاید گفت دیه بستان گفت نه جز که قصاص کنم رسول علیه السلام گفت پس تو مثل او باشی مرد گفت یا رسول الله عفوش کردم واهل علم این را تاویل کردند بر دو وجه یعنی انکه تو مثل او باشی یکی انکه تو چون او قاتل باشی نه انکه چون او مأثوم باشی چه قصاص حق او بود ووجهی دیگر انکه چون قصاص کنی تورا بر او فضل نبود پس در نفی فضل ومردی تو چون او باشی .

قوله فمن اعتدی بعد ذلك . هر که تعدّی کند پس از این یعنی بیشتر آن قاتل را کشد یا از او دیة زیادة خواهد یا بعد از عفو باسر مطالبت شود واین جمله وجوه محتمل است وداخل است در لفظ اعتدی حسن بصری گفت سبب آن بود که در جاهلیة چون کسی کسی را بکشتی بحمایت قبیله منیع شدی ایشان دیه بدادندی ایشان امان دادندی بعد از قبول دیه چون ایمن شدی از انجا بیامدندی اورا بکشتندی ودیه بینداختندی خدای تعالی بر آن تهدید کرد قولی دیگر ابو مسلم بن بحر گفت مراد آن است که هر که توبه نکند پس از آن که خدای تعالی اورا برهانیده باشد از قتل اما بعفوا اولیاء مقتول واما بقبول دیه وپس از آن نیز باسر قتل شود . فله عذاب الیم . اورا عذابی سخت بود واین هم وجهی نیکوست ودر عذاب الیم خلاف کردند که در دنیا بود یا در آخرت عامهٔ مفسران برانند که در آخرة اورا عذابی بود مولم موجع سعید جبیر گفت مراد آن است که هر کس که پس از عفو یا قبول دیه قاتل را باز کشد اورا باز کشی بر وجهی که اورا عفو نشاید کردن واین وجهی قریب است وحسن بصری روایت کند که رسول علیه السلام گفت عفو مکنم آن را که پس از اخذ دیه قتل کند انکه حق تعالی باز نمود که در قصاص چه مصلحت شرعی وچه منفعت دینی است گفت ولکم فی القصاص حیوة . گفت شمارا در قصاص حیوة وزندگانی است معنی آن است که من قصاص نهادم در شرع تا زاجر ومانع باشد که انکس که خواهد که کسی را بناحق بکشد چون از قصاص اندیشه کند بترسد ومنزجر شود واین قول عامهٔ مفسران است وسدی گفت مراد آن است که در قصاص حیوة است یعنی پیش از اسلام بیك مرد ده مرد را بکشتندی بگزاف گفت من قصاص نهادم بسویة تا بنفس بیشتر از نفس نکشند پس این قضیه موجب آن بود که در قصاص حیوة باشد ودر عموم لفظ قصاص هم قصاص نفس وهم قصاص جراح داخل باشد وصالح است دلالت هر مسئله که در قصاص دعوی کنند از مسائل فقه مادام تا دلیلی از آن منع نکند مخصص را . قوله یا اولی الالباب . ای خداوندان عقلها این برای آن تخصیص کرد از میان دیگر نامها که عاقلان باشند که کارها باندیشه کنند واز عواقب امور قتل وجراح بترسند تا منع کنند ایشان را از قتل وجرح بخلاف آنان که عقل ندارند وعواقب نه اندیشند . لعلکم تتقون ، عبدالله عباس گفت و حسن بصری تا بپرهیزی از قتل خوف قصاص را ودیگر مفسران گفتند عام است در معاصی واین اولیتر است برای انکه اتقاء معاصی لطف باشد در بسیاری کار ها از اداء واجبات واجتناب مقبحات ودرشاذ ابو الجوزا خواند ولکم فی القصص حیوه یعنی فی القرآن واین آیة از آیات مشار الیهاست در فصاحت برای تضمین این معانی در الفاظی چنین موجز عذب بر وجه کنایة چنانکه ظاهر برعکس نماید از مراد بابی باشد جامع انواع فصاحت را وانکه بر هر وجه که این معنی گفتند حکما بر طریق مثل من قولهم القتل اولی للقتل وانفی للقتل وقتل البعض احیاء للجمیع واکثروا القتل لیقل القتل . با انکه حروف بیش از آن است که لفظ قرآن را از عذوبت وطراوت ندارد که ولکم فی القصاص حیوة . دیگر انکه قصاص منبی باشد از قتلی حق بواجب که ظلم نباشد وآن الفاظ را ظلم وعدل در او داخل است دیگر در انجا تکرار لفظ قتل است دگر در انجا اثبات قتل است ودر آیة نظر از روی معنی بنفی قتل ونیز در ظاهر لفظ برای انکه معنی آیه این است که ولکم فی ایجاب

القصاص وفى العلم به والتأمل فيه وايجاقلى حاصل نباشد من كلا الجانبين والله اعلم واحكم بما آتى به فى كتابه من الألفاظ الفصيحة والمعانى البديعة . قوله كتب عليكم اذا حضر احدكم الموت . جماعتى تمسك كردند باين آية در وجوب وصية وگفتند وصيت واجب است براى لفظ كتب چنانكه صيام وقصاص واجب است براى لفظ كتب ونزديك ما چنان است كه وصيت سنتى مؤكد است مندوب اليها مرغب فيها واما جواب از لفظ كتب ولفظ حقا كه گفتند دليل بر وجوب كند آن است كه معنى كتب در لغت فرض نباشد وحمل اين لفظ بر اين معنى بدليل شرعى شايد كردن وانجا كه در صيام وقصاص حكم كرديم بوجوب بأدله شرعى از اجماع اهل البيت واخبار ايشان واجماع فرقة محقه كه قول معصوم با ايشان است دليل ميكند كه اين لفظ اينجا بمعنى ندب واستحباب است وكذلك القول فى قوله حقا براى انكه معنى حق درست باشد در برابر باطل كه نادرست باشد والدليل عليه قوله ليحق الحق اى ليصحح الحق واين معنى مشترك بود بين الواجب والندب فلا يقطع به على الوجوب اما در آية دليل است برانكه وصيت درست باشد وارث را خلاف قول جمله فقها براى انكه حق تعالى تصريح كرد در اين آيه كه الوصية للوالدين والأقربين . وايشان وارثند باتفاق فى جميع الأحوال اگر گويند اين آيه منسوخ است بقوله عليه السلام لا وصية للوارث گوئيم نسخ قرآن بخبر واحد درست نباشد وبعضى اصحاب ما را مذهب آن است كه بخبر متواتر نشايد و قول اول درست است واگر گويند ما حمل كنيم آيه را على الوالدين والأقربين اذا كانوا كفاراً غير وارثين . گوئيم اين تخصيص عموم باشد بى دليلى ودونه خرط القتاد ومذهب جمله فقها وعامهٔ صحابه موافق مذهب ماست ووجوب مذهب زهرى است وضحاك وداود ومحمد جرير طبرى پس معنى كتب اينجا امر و بين باشد چه امر و بين مشتمل بود بر واجب ومندوب ودر آيت محمول بود بر ندب براى ادلهٔ كه گفتيم . قوله اذا حضر احدكم الموت : معنى آن است كه از اقارب براى انكه ممكن نيست حمل كردن بر حقيقة چه آن را كه مرگ باو حاضر شود تكليف از او زايل شود وبا او خطاب نبود يا معنى آن كه حضر امارات الموت وآن بيمارى سخت بود وآن را كه محقق بود بر او ومرگ گويند حضر الموت . قوله ان ترك خيراً اى مالاً قوله وانه لحب الخير لشديد قوله انى اريكم بخير اى اريكم ذا مال وقوله رب انى لما انزلت الى من خير فقير . زهرى گفت وصيت بمال بايد كردن آن را كه اندك دارد وبسيار وعامهٔ فقها واهل علم بر آنند كه وصيت آن را مستحب است كه مالى تمام دارد كه فرزندان ووارثان او را چيزى باشد انگه ثلثى از آن مال وصيت كند خلاف كردند در مقدار آن مال كه از او وصيت بايد كردن نخعى گفت بهفصد درم تا هزار است واز على امير المؤمنين عليه السلام روايت كرده‌اند كه در بالين يكى از بنى اعمال خود شد او گفت وصيتى كنم گفت چه قدر مال است ترا گفت زير هزار است از هفصد تا نهصد درم باشد گفت نه تو عيال دارى ولم تترك خيراً و خير رها نميكنى يعنى مالى بسيار . دع مالك لعيالك . مالت براى فرزندانت رها كن واز عايشه روايت كردند كه زنى از بنى تميم خواست كه تا وصيت كند كس فرستاد واز او بپرسيد گفت فرزند چند دارد ومال چند گفت فرزند چهار دارد ومال سه هزار گفت رها كن كه در مال تو فضله نيست از وارثان وخبر رسول عليه السلام با سعد كه در بالين او شد واو بيمار بود گفت يا رسول الله من مال بسيار دارم ووارث دخترى دارم جمله مال وصيت كنم گفت نه گفتم دو بهرى گفت نه گفتم نيمه گفت نه گفتم سه يك گفت بلى الثلث والثلث كثير گفت ثلث هم بسيار باشد انگه گفت لأن تترك ولدك بخير اولى من ان تتركهم عالةً يتكففوا الناس . گفت هنوز كه فرزندان خود را بخير رها كنى به از آن باشد كه ايشان را رها كنى درويش تا كفاف خود از مردمان خواهند براى اين وصيت بر ثلث قرار گرفت واگر كمتر از ثلث باشد به بود لقوله عليه السلام والثلث كثير وانچه بالاء ثلث وصيت كند

باثلث آرند واز عبدالله عباس روايت كردند كه او گفت اگر از هشتصد كم باشد بر او وصيت نيست واز امير المؤمنين على عليه السلام روايت كردند كه قرشى بمرد دوسيصد يا چهارصد دينار رها كرد ووصيت نكرد او را بگفتند چرا وصيت نكنى او گفت خداى تعالى گفت ان ترك خيراً و پس خير رها نكرد واخبار بسيار آمد در باب وصيت وترغيب وحث بر او واز رسول عليه السلام روايت است كه گفت من مات بغير وصية مات ميتة جاهلية . گفت كه هر كس كه او بى وصيت بميرد مردن او مردن جاهلان باشد *
وهم از رسول عليه السلام روايت است كه او گفت . لا يبيتن احدكم الا وصيته تحت رأسه . نبايد كه هيچكس از شما بخسبد الا وصيت او در زير سرش باشد وصادق عليه السلام گفت الوصية حق على كل مسلم وحضرت رسول صلى الله عليه وآله گفت الوصية تمام ما نقص من الزكوة . گفت وصيت آن را جبران باشد كه از زكوة فائت شده باشد وصادق عليه السلام گفت هيچ بيمار نباشد كه بدر مرگ رسد الا خداى تعالى عقل وسمع وبصر باو دهد ودر مرگ براى وصيت وآن را مردمان راحت مرگ ميگويند وگويند هر كه بميرد ووصية نكند فقد ختم عليه بمعصيته ورسول عليه السلام گفت ومن لم يحسن وصيته عند الموت كان ذلك نقصاً فى مروته وعقله . هر كه او بنزديك مرگ وصيه نيكو نكند نقصان بود در عقل ومروتش واصل وصيت من وصى يصى باشد اذا وصل ووصى واوصى اذا اوصل الخير اليه للوالدين يقال اوصيت لفلان الى فلان موصى اليه وصى باشد وموصى له آن باشد كه در حق او وصيت كرده باشد بعضى مفسران گفتند سبب نزول آية آن بود كه ايشان وصيت كردندى در حق بيگانگان براى نام واوازه واقربا را محروم كردندى حق تعالى اين آيه را فرستاد تا ايشان آن عادت رها كنند و بعضى ديگر گفتند خداى تعالى اين آنگاه فرستاد كه مادر وپدر را وبهرى خويشان را نصيبى مفروض نبود چون آيت مواريث آمد اين متروك شد واين قول انكس است كه گفت آية منسوخ است باية مواريث وما بيان كرديم كه آية محكم است ومنسوخ نيست وجمع از ميان اين آية وآيهٔ مواريث ممكن است و عمل كردن بر هر دو واگر منسوخ بودى جمع از ميان ايشان درست نبودى ومذهب بيشتر از فقها آن است كه آية منسوخ است باية مواريث واين را روايت كردند از عكرمه از عبدالله عباس وحكاية كردند از قتاده و مجاهد كه ايشان گفتند آية سورة النساء آية سورة البقره را منسوخ بكرد يعنى قوله تعالى . للرجال نصيب مما ترك الوالدان والأقربون وللنساء نصيب مما ترك الوالدان والأقربون مما قل منه اوكثر نصيباً مفروضاً . وعجب از آن كسى است كه اين حكايت كرد از ايشان چه همانا آن را كه اندكى معرفت بود نگويد كه اين آيه منسوخ تواند بودن باية سورة النساء براى انكه انجا متوفى موروث پدر و مادرند ودر اين آية وارث يا موصى له مادر و پدر و بين الايتين بون بعيد اما بعضى فقها كه اين محال گفتن روا نداشتند گفتند آية بخبر منسوخ است كه لا وصية للوارث وجواب از اين برفت اما كيفيت وكميت انكه هر يكى را چه مقدار تعيين كند بنزديك ما معين نيست بل على حسب ما يراه چندانكه مصلحت داند ورأيش باشد مادام تا از ثلث مال باشد يا زير ثلث وجماعتى فقها گفتند وصايت در حق دو قرابتى كه وارث نباشد ثابت است ودر حق وارثان منسوخ است وبعضى ديگر گفتند در حق جمله منسوخ است وآنچه مذهب درست است از آن بيان كرديم انگه حق تعالى بيان كرد كه آن وصية نيز بر وجه اسراف واضرار نبايد بل بمعروف بايد يعنى بقاعده ومعروف خلاف منكر باشد يعنى چنانكه در او شططى وميلى وحيفى نباشد ومعروف در انجا هم اين معنى دارد كه در خبر كه فرمود عليه السلام من كان آمراً بمعروف فليكن امره ذلك بمعروف . گفت هر كس كه اوامر معروف كند بايد تا آن امر معروف نيز

بمعروف کند یعنی بقاعده ومراعاة مصلحت وگفته‌اند مراد آن است که بالثلث اوباقل منه یعنی بثلث یا کمتر ثلث که آنچه بالای ثلث است خود منهی است ودرشرع روانیست چه رسول علیه السلام ثلث را میگوید والثلث کثیروحقاً . نصب او بر مصدر بود ازفعلی محذوف وروا بود که نصب او بر حال وقوله علی المتقین منع نکند ازانکه جزمتقیان درآیة داخل باشند ولیکن ایشان را بذکر تخصیص کرد چون انتفاع ایشان را بودبان چنانچه گفت درحق قرآن هدی للمتقین واین حدیث رفت وحق آن بود که صحت او معلوم شده باشد سوا اگر فعل باشد واگر قول واعتقاد ومتقی درانجا معنی آن است که ازعقاب بپرهیزد باجتناب معاصی وامتثال اوامر او قوله فمن بدّله بعد ماسمعه . هرکه بدل کند آن را پس از انکه شنیده باشد ها راجع است باوصیت وتذکیر او برای آن کرد ووصیت مؤنث است که حمل کلام برمعنی کرد وهوالایصاء که این مصدر باشد ووصیت اسم وگفته‌اند معنی وصیت قول باشد وقول مذکر است ومثال این قوله تعالی فمن جاء موعظة من ربه ای وعظ وچنانکه امرؤالقیس گفت . یرهرهة رخصة رودة کخرعوبة البانة المنفطر . ومنفطره نگفت برای انکه شجر خواست یاغض فانما اثمه . بزهٔ آن یعنی بزه تبدیل وها راجع است باتبدیل ومحمدبن جریر گفت ها راجع است فی قوله . فمن بدّله یا فعل موصی وتبدیل تغییر چیزی باشد از راستی اوبدل چیزی بود که قایم تواند بودن مقام چیزی دگر وبزه وحرج برانکس باشد که تبدیل وصیت کند ومزد وصیت کننده برجای خود بود بنزدیک خدای تعالی چه انکه وصیت کننده بخلاف شرع وصیتی کرده باشد انکه روا بود وصی را که آن بگرداند چنانکه درآیت دیگر بیاید ودرآیة دلیل است برانکه خدای بگناه کسی دیگری دیگری را نگیرد ان الله سمیع علیم لقول الموصی خدای تعالی شنواست بشنود قول وصیت کننده اگر بعدل کند واگر بحیف داناست بانچه وصی کند ازتبدیل وخلاف تبدیل ازوصیت بجای آوردن وقول موصی کاربستن ودرآیه زجراست وتهدید ازتبدیل وتغییر وصیت ونیز قوله سمیع علیم وارداست مورد تهدید ووعید تامکلف را داعی بود بفعل واجب وصارف بود ازفعل قبیح قوله فمن خاف من موص جنفاً . ابن کثیر ونافع وابو عمرو وحفص عن عاصم خوانند من موص بتخفیف من اوصی یوصی ایصاء وباقی قرا خوانند من موص بتشدید صاد من وصّی یوصّی توصیة وگفته‌اند اوصی ووصی یکی باشد وگفته‌اند وصی بلیغ‌تر باشد از اوصی انکه قدیم جل جلاله بازنمود که این تبدیل برسبیل عموم منهی نیست بل روا بود که از موصی میلی وشططی رفته باشد چون حال چنین باشد روا باشد وصی را که تغییر وتبدیل کند گفت هرکه ترسد که موصی حیفی ومیلی کرده باشد اوتبدیلی کند برسبیل اصلاح . فلااثم علیه . براوحرجی وبزهٔ نباشد دربرابر آن که گفت فانما اثمه واین بمثابهٔ تخصیص عمومی است تااخراج بعضی ازجمله برای انکه تقدیر چنین است فانما اثمه یعنی اثم التبدیل علی الذّین یبدلونه الامن بدل جنفاً اوشیئاً علی سبیل الاصلاح فانه لااثم علیه اگر گویند چگونه گفت خاف من موص جنفاً وخوف بماضی تعلق ندارد وآنچه موصی کرده باشد گذشته بود گوئیم ازاین دوجواب یکی انکه خوف اینجا بمعنی ظن باشد چه اصل ومرجع اوباظن است چنانکه الّاان یخافا ان لایقیما حدود الله المعنی الّا ان یظنا و مانند این بسیار است وظن بماضی ومستقبل تعلق دارد چنانکه اظن انه فعل کذاوجواب دوم آنستکه خوف درظاهر بماضی تعلق دارد ودرمعنی بمستقبل برای انکه اگرچه متعلق خوف در ظاهر حیف ومیل است ازموصی معنی وبال وضرر عاقبت حیف است آنچه او مؤدی بودبان وآن مستقبل است وگفته‌اند خوف اینجا بمعنی علم است قوله الاان یخافا چنانکه شاعر گفت . ولاتد فننی بالفلاة فأنی اخاف اذا مامت

ان لااذوقها . ای اعلم وعلم بماضی ومستقبل تعلق دارد واین وجهی باشد سه‌ام جزکه طریق یکی است این را ووجه اول را جنفاً ای جوراً ومیلاً عن الحق وقال الشاعر . هم المولی وان جنفوا علینا . وانامن لقائهم سرور . ومنه قوله غیرمتجانف ای متعمد بمیل ورجل اجنف مردی باشد که یکجانبش ازیکجانب میل وکژی دارد ومعنی آن است که چون موصی حیفی وناواجبی کرده باشد وصی را هست که باقوام وقاعده آرد و این مروی است ازصادق علیه السلام وقول حسن وقتاده وطاوس است وبعضی دیگر گفتند معنی آن است که اگر وصی بیند که موصی درحال وصایت حیفی وظلمی کند ووصیت نه بجای خود می‌نهد واضراری میکند بوارثان براواثم نباشد اگر اورا تنبیه کند وارشاد وصلاح باو نماید تاازمیان موصی لهم وازمیان ورثه گفتگوی نباشد ونیز بر موصی وبال نباشد وبراین قول خوف بأمری مترقب متعلق بود ازضرر خلاف وفسادی که حاصل شود ازمیان ورثه وموصی لهم وقول اوّل ظاهرتراست درروایات

ودیگر انکه بظاهر آیة آن لایقتر است برای انکه میگوید فلا اثم علیه واین در جای رخصت و فتوی گویند نه درجای فعل واجب ازامر معروف ونهی منکر اگرچنین بودی بایستی تا گفتی فله من الأجر کذا او کذا بدل قوله فلا اثم علیه پس این قرینه لایق انحال است که ازقول موصی رها کرده باشد وبظاهر چنان نماید که داخل است درآیه اول حق تعالی بازنمود که این چنین است وروایت کرده‌اند که امیرالمؤمنین علی علیه السلام خواند حیفاً بالحاء والیاء ومعنی همان باشد ای ظلماً ونقصاناً لحق الغیر اماقوله فاصلح بینهم گفته‌اند کنایة راجع است الی الوالدین والاقربین واین جمعی باشد که درکلام نیامده است وفرامیگوید راجع است باموصی لهم وآنانکه بایشان منازعه کنند از ورثه وحذف کرد آن را از کلام لدلالة المعنی علیه وامثال این چنان است که مسکین دارمی گوید . اعمی اذا ما جارتی خرجت . حتی یواری جارتی الخدر . ویصم عماکان بینهما . سمعی ومابی غیره وقر . بینهما یعنی ازمیان او وشوهرش ودربیت اول ذکرشوهر نیست وانکه شاعر گفت نیز مثال این است : ومادری اذایممت وجهاً . اریدالخیر ایهمایلینی . ام الخیر الذی انا ابتغیه . ام الشر الذی هویبتغینی . دربیت اول گفت ایهما ودربیت جزذکر خیر دراو چیزی نیست ولیکن چون اوخیر وشر خواست ازکلام بیفکند که معنی براودلیل میکرد انکه دربیت دوم گزارش داد وقوله فلااثم علیه ضمیر راجع است باوصی برقول حسن وبرقول دیگران راجع بامن که دراول آیة گفت فمن خاف واین بهتراست ومفسران گفتند حیف در وصیت این باشد که بیشتر ثلث وصیت کند وبعضی دیگر گفتند آن باشد که بمعصیة وصیت کند امّاانکه برای فرزند زاده وصیت کند واورافرزندان باشد یابرای خویشان دور واوراخویشان نزدیک باشند وصیت اومقبول بود وصحیح ورد نکنند وحسن بصری وطاوس دراین خلاف کرده‌اند اما قوله . ان الله غفوررحیم . اینجابرای آن آورد تابدانند که او آمر زندهٔ معصیت است آنچه معصیت نباشد اولیتر که بیامرزد وجهی دیگر آن است که چون درآیهٔ اول ذکراثم بود واینجانفی اثم بازنمود که من این حکم از رحمت وکرم خود بیان کردم تاملتبس نماند برمکلفان واین ازمن رحمتی باشد . تم المجلد الثانی ویتلوه الثالثه قوله . یاایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام . الآیة انشاءالله وبه الثقة

بسم الله الرحمن الرحیم
بنام خدای بخشاینده ومهربان

یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون * ایاماً
ای آنانکه گرویده‌اید نوشته‌شد برشما روزه چنانکه نوشتند بر آنانکه بودند پیش ازشما تاهماناشما پرهیزکارشوی روزهاء

معدودات فمن کان منکم مریضاً او علی سفر فعدة من ایام اخر وعلی الذین یطیقونه فدیة
شمرده هرکه باشد ازشما بیمار یابرسفر عددی از روز های دیگر وبرآنانکه نتوانند فدای

طعام مسکین فمن تطوع خیراً فهو خیر له وان تصوموا خیر لکم ان کنتم تعلمون *
طعام درویش بود هرکه فرمان برد به‌نیکی آن بهتر باشد اورا وانکه روزه دارند به‌بود شماا گرهستید میدانند شما

شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن هدی للناس وبینات من الهدی والفرقان فمن شهد منکم
ماه‌رمضان انکه فرستادند دراوقرآن بیان ولطف مردمان‌را حجتها ازراه راست وفرق‌ازمیان حق‌وباطل هرکه‌حاضرباشدازشما

الشهر فلیصمه ومن کان مریضاً او علی سفر فعدة من ایام اخر یرید الله بکم الیسر ولا یرید
درماه‌رمضان کوروزه دارد وهرکه‌باشد بیمار یادرسفر براوست عددی ازروزهای‌دیگر میخواهد خدای بشماخاری ونمی‌خواهد

بکم العسر ولتکملوا العدة ولتکبروا الله علی ما هدیکم ولعلکم تشکرون *
بشما دشخواری و تاتمام کنی عددی وتکبیر کنی خدای‌را برانکه شمارا هدایت‌داد تاهماناشما شاکرشوی

بدانکه ظاهر آیه متوجه‌است خطابش برمؤمنان واما کافران داخلند دراین عبارت بدلیلی دیگر جز ظاهر این آیة ومرجع این بان بود که کفار مخاطبند بشرایع یانه ودرجای خود بیاید انشاءالله تعالی وبنزدیك ما مخاطبند وبنزدیك فقها مخاطب نه‌اند اما درآیه‌دلیل‌است برانکه کفار مخاطب نه‌اند بشرایع برای انکه دخول مؤمنان درخطاب بدلیلی منع نکنند ازدخول کافران درآنخطاب بدلیلی دیگر واین قول دلیل الخطاب باشد ودلیل الخطاب باطل‌است بنزدیك بیشتر اهل علم . کتب معنی آن‌است اینجا که‌فرض بتفسیر مفسران صیام مصدر صام باشد چنانکه قیام مصدر قام وصوم‌هم این معنی دارد ومعنی‌او درلغة امساك بود ابن‌درید گفت هرچه متحرك باشد ساکن‌شود اورا گویند صام یقال صامت الشمس اذاقامت فی‌وسط‌السماء قبل زوالها قال‌الراجز . حتی اذا صام‌النهار واعتدل . وسال للشمس لعاب فنزل . وصام الفرس آن باشد که‌اسب ایستاده‌بود وعلف نخورد قال النابغه . خیل صیام وخیل غیر صائمة . تحت‌العجاج واخری تعلك‌اللجما . ودرشرع عبارت بوداز امساکی مخصوص درزمانی مخصوص بروجهی مخصوص وازاسمای مخصوص باشدحق تعالی خطاب میکندبامؤمنان وخطاب باجملهٔ مکلفان‌است ولیکن مؤمنان صلاحیت اینخطاب دادندایشان‌را تخصیص کردند اگر چنانکه کسی دعوتی‌کند وجماعتی‌را بدعوة خود خواند قومی بیایند وقومی نیایند آنان‌را که‌آمده‌باشندبخطاب ادخلوا تشریف دهند ایشان‌راچه‌این تشریف درحق غایبان‌راست نیایدوا گرچه ایشان‌نیزمدعو بوده باشندحق تعالی ببدایت کار بخطاب عام گفت یاایها‌الناس باز گفت یامعشرالجن والانس . تاجن و انس ومؤمن وکافر وسیاه وسفیدوبروفاجر دراوداخل باشدانکه گفت اعبدوا ربکم . خدای‌را پرستی واوّل عبادةالله معرفته یعنی سر همهٔ عبادت وفاتحهٔ آن شناخت اواست آنانکه باین حلقه درآمدند وپای دراین خطه نهادند باختیار کردن ایمان ایشان‌را ممیز کرد وبخطاب شرف ومدحت باایشان سخن گفت که‌یاایها الذین آمنوا . ای آمدگان درآئید ناآمده‌را نگوید درآی گویدبیای اول همه‌را گفت بیائید

فاعبدوا ربکم انکه‌امدگان‌را گفت درآی لاجرم چنانکه اجابت کردند و قدم درحجر حجرهٔ تکلیف نهادند فردا ایشان‌را گویند ازاین تنگ خانه برآی وبدین سرای فراخ فسیح درآی وجنة عرضها کعرض السماء والارض . ازکوی ملامت بدرآی وبسرای سلامت درآی که‌ادخلوها بسلام آمنین ازراه اسلام بسرای سلام وازحجرهٔ ایمان بجای‌امان خواندگان من خوانده‌اند درهردو سرای ودرسرای تکلیف بدعوة رسول‌من درآمدند که‌ادع الی سبیل ربك . فردا اهل آن باشند که‌بدعوة سرای من درآیند که والله یدعو الی دار السلام . انکه دعوة من اجابت نکرد اینجایش براندم که‌ملعونین اینما ثقفوا اخذوا ای مطرودین واللعن الطرد چنانکه بیان کرده شده‌است هرکجا یابی ایشان‌را بگیری چه پای‌بخط من درنهادند اعنی خط قرآن وسر برخط من ننهادنداعنی خط فرمان دستگیر بگیرشان هرکجاباشندوقتلوا تقتیلاً تابدانند که‌هرکه ازاین امر بگشت خویش‌را بکشت دراین سرای راندهٔ لعنت اند ودرآن سرای راندهٔ قطیعت‌اندکه اخسؤافیها ولاتکلمون . برانی اینان‌را چنانکه سگبان‌را رانند اگرچه بنی‌اسد باشند منش چنان رانم که‌بنی‌کلب‌را این‌عبارت اعنی اخسؤا سگ‌را گویند چنانکه فرمان مرا درایمان مخالفت کند یاچه‌سگ باشد یاخود سگ باشد اینجا چه‌سگ باشدکه . فمثله کمثل الکلب . آنجا خود سگ باشد که‌اخسؤا فیها . قوله یاایها الذین آمنوا . اهل اللسان گفتند سمّاهم باسمه ورسمهم برسمه فشرفهم حین عرفهم ووصفهم ثم کلفهم . بنام‌خود بخواندت که‌آمنوا برسم خود رقم زد که عبادی بتعریف خودت تشریف داد بتلطیف خود تکلیف کرد اول مشرف امد انکه معرف آمد انکه ملطف انکه مکلف سهل لك السبیل واوضح لك الدلیل خاشاك ازراهت دور کرد ورهنمای برسر راهت بداشت حق تعالی ازغایت کرم‌ونهایة نعم چون تورا تکلیفی خواست کردن که‌دراو مشقتی بود چند عذر خواست چند لطف کرد اول تورا بنداء شرف ومدحت اداکرد . یاایها‌الذین آمنوا . مذهب جماعتی فقها آن‌است که کنایه ازعتق عتق‌باشد وازکنایات‌عتق آن است که‌سید بنده‌را بنام آزادان برخواند اگر گوید یافلان ونام آزادان‌بود آزادشود حق تعالی تورا بنام خود برخواند امیداست که‌علامت آزادیت باشد ازآتش دوزخ عذر دیگر آن‌است که کتب گفت بلفظ مجهول اگرچه اونوشت حواله بخود نکرد برای انکه درروز نخست رحمت که‌دراو راحت‌است حواله بخود کرد گفت . کتب ربکم علی نفسه الرحمة . اوانچه رنج نوشت ازطاعة بخود حواله نکرد شرم نداری آنچه‌نقص تواست ازمعصیت بدو حواله کنی دگر عذر کما کتب علی الذین من قبلکم . تابدانی که‌این کار که‌تورا افتاد پیش ازتو دیگران‌را افتاد عذر دیگر . لعلکم تتقون . تابدانی که‌برای تو گفتم نه‌برای خود عذر دیگر . ایاماً معدودات . تحقیر کار میکند برتو تابرغبت درکارآویزی عذر دیگر . فمن کان منکم مریضاً اوعلی سفر . عذر دیگر درآخر آیات . یریدالله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر . ای عجب بیك تکلیف که‌صلاح تواست ازتوهفت عذر خواست هرروز هزار خطاب بکنی که‌فساد کار تواست ویك عذر نخواهی . کتب علیکم الصیام . رنج بخود حواله نکرد مثال دیگر این‌را آنچه درحق بیگانگان بود ازشراب قطیعه گفت وسقوا ماءً حمیاً . آنچه درحق دوستان بود گفت ازکاس خاص من‌است که . وسقیهم ربهم شراباً طهوراً . چنان‌است که‌حق تعالی گفت بندهٔ من کارتو بتو برنیاید بی‌معاونت من ازآن‌بهری برتو نوشتم وآنچه اصل‌است برخود نوشتم . کتب ربکم علی نفسه الرحمه . روزه خاص مراست که‌الصوم لی و انا اجزی به . ورحمت خاص توراست . ورحمتی وسعت کل شیء

فما كتبها للذين يتقون آنچه خاص مراست برتو نوشتم وآنچه خاص توراست برخود نوشتم . كتب ربكم
على نفسه الرحمة . آنچه من برتو نوشتم ازروزه تورا برنجاند وتنت ضعيف كند آنچه من برخود نوشتم
مرا نقصان نكند توباضعف وحاجتت بحصهٔ خود وفاكنى من باستغنا وقدرتم بحصهٔ خود وفاكنم .
نويسندگان چهارند يكى قلم است كه . ن والقلم . دوم سفره اند . فى صحف مكرمة الى قوله بايدى سفرة .
سيم حفظه اند . وان عليكم لحافظين . الاية چهارم حق است جل جلاله . كتب ربكم . قلم احوال
نوشت سفره ارزاق تونوشت حفظه اعمال تونوشت رحمت بر توجبار تونوشت چنان است كه ملك تعالى گفت آنچه قلم
نوشت محو كنم . يمحوالله مايشاء . وآنچه سفره نوشت بدل كنم . واذابدلنا اية مكان اية . وآنچه حفظه نوشتند
مبدل كنم . فاولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات . آنچه من برخود نوشتم كس محو نكنند وبدل نكنند
؛ مايبدل القول لدى لامبدل لكلماته ، قوله كما كتب على الذين من قبلكم ، دراو سه قول است قولى انكه
وجه تشبيه آن است كه ايامى برشما نوشتند چنانكه ايامى برايشان نوشتند وموضع كاف نصب است وتقدير انكه
كتب عليكم مثل ماكتب عليهم وما مصدرى است والمعنى مثل كتابى اوكتبى قول دوم حسن بصرى وشعبى
گفتند ماه رمضان برشما نوشتند چنانكه برامت پيشين نوشتند از ترسايان هم اين يكماه بود ايشان زيادتى بكردند
وبا ربيع افكندند كه وقت خوش باشد پس وجه تشبيه مدة است ومقدار او چنانكه اين يكماه است آن نيز
يكماه بود ووجه سيم آن است كه ربيع وسدى گفتند مراد آن است كه حق تعالى روزه از نماز خفتن تانماز
شام فرموده بود چنانكه پس از نماز خفتن هيچ مفطرات تناول نشايستى كردن دربدايت شرع واين روزهٔ
بنى اسرائيل بودى پس حق تعالى منسوخ بكرد چنانكه گفته شود ، وعلى الذين من قبلكم ، مجاهد وقتاده گفتند
مراد اهل كتابند وروا بود كه وجه تشبيه ازجهة وجوب بود يعنى چنانكه برشما واجب كردم برايشان واجب كردم
وقوله على الذين من قبلكم . برعموم گرفتن اوليتر بود ومورد آية تسلى ودلخوشى تو است تاتوبدانى كه اول مخاطبى
باين خطاب واول مكلفى باين تكليف نه تونى بل پيش از تو اين تكليف برديگران بوده است تاتورا داعى باشد بكردن
وبرتوسهل آيد ودل خوش باشى وآن معنى لطف باشد براى انكه لطف مسهل ومقرب بود از عهد آدم تابعهد توكه
محمدى مرا با مكلفان اين خطاب است وراوى خبر گويد عبد الملك بن هرون بن عنتره عن ابيه عن جده از امير المومنين
كه او گفت يكروز بگرم گاه درنزديك رسول عليه السلام شدم چون بنشستم مرا گفت ياعلى هذا جبرئيل يقرئك السلام
جبرئيل حاضر است وتورا سلام ميكند من گفتم عليك وعليه السلام يارسول الله سلام خداى برتو وبراو باد انكه گفت
پيش درآى من نزديك رسول شدم گفت جبرئيل ميگويد تورا كه ازهرماهى سه روز روزه دار تاخدايتعالى بروز اول
ده هزار ساله روزه بنويسد بروز دوم سى هزار سال وبروز سه ام صد هزار ساله من گفتم يارسول الله بپرس تاخود اين
مرا باشد خاص ياجمله مردمان را عام گفت ياعلى اين تو راست وهركه مثل عمل تو كند از پس تو من گفتم يارسول الله اين
ايام كدام است گفت كه ايام البيض ازهرماهى سيزدهم وچهاردهم وپانزدهم عنتره گفت من امير المومنين را گفتم براى
چه اين ايام را ايام البيض خوانند گفت براى انكه چون آدم ازبهشت بزمين آمد درزير سقفى وكنى وپوششى نبود آفتاب
دراندام آدم اثر كرد واندام او بسوخت وسياه كرد آدم عليه السلام باندام خود فرونگريد درخداى بناليد جبرئيل آمد
گفت يا آدم خواهى تا اندامت سفيد شود گفت آرى گفت درماهى سه روز روزه دار سيزدهم وچهاردهم وپانزدهم
آدم يكروز روزه داشت ثلثى ازاندامش سفيد شد چون دوروز روزه داشت دوبهر ازاندامش سفيد شد چون سه روز
روزه داشت همهٔ اندامش سفيد شد پس اين ايام را ايام البيض براى آن خوانند بعضى ديگر از مفسران گفتند خدايتعالى

دربدايت شرع روزهٔ عاشورا وروزهٔ ايام البيض فريضه كرده بود چون روزهٔ ماه رمضان بفرمود تخفيف كرد وآن را
برداشت وحسن بصرى وجماعتى ديگر گفتند حق تعالى ترسايان را فرمود كه ماه رمضان روزه دارند ايشان را سخت
مى آمد درگرماء گرم روزه داشتن علماى ايشان جمع شدند وراى زدند وروزه با فصل ربيع افكندند وده روز بيفزودند
دراو پس از آن پادشاهى بوداورا دهن بدرد آمد در روزه هفت روز بيفزود در روزهٔ ايشان چهل وهفت روز گشت
پس از آن پادشاهى ديگر پديد آمد گفت اين روزه را تمام عقد بايد كردن سه روز ديگر بيفزود پنجاه روز شد اكنون
هنوز روزهٔ ترسايان پنجاه روز است مجاهد گفت سالى ايشان را وبا رسيد ايشان بتقرب درروزه ده روز بيفزودند
پيش از ماه رمضان وده روز پس از ماه رمضان تا روزهٔ ايشان پنجاه روز گشت شعبى گفت خداى تعالى ترسايان را
سى روز روزه فرمود قرنى كه از پس ايشان آمدند دوروز زياده كردند يكروز پيش از ماه ويكروز پس از ماه
وهمچنين هرقرنى درروزه ميفزودند تاتمام پنجاه گشت فذلك قوله كما كتب على الذين من قبلكم لعلكم تتقون . معنى
آن است تا شما متقى شوى بفعل روزه بپرهيزى از معاصى روزه شمارا منع شود منع لطف نه منع جبر براى انكه فعل
طاعة لطف باشد مكلف را در اجتناب مقبحات الا ترى الى قوله انّ الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنكر . چنان است
كه حق تعالى گفت بندهٔ من تورا دوراه پيش است ودوسراى درمعرض يكى آراسته بانواع نعمت از حور وقصور
واشجار وانهار وثمار وولدان وغلمان الى مالا عين رات ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر . بارخدايا باين
سراى كه رسد واين منزلت كه را باشد گفت متقيان را فى قوله تلك الجنة التى نورث من عبادنا من كان تقياً . وسراى
ديگر بتافتم باتش سطوة دراو انواع عذاب پديد كردم از صغار ونكال وسلاسل واغلال وزقوم وحميم وطعام ضريع
وشراب غسلين . بارخدايا از اين جاى چنين خلاص كرا باشد گفت متقيان را . ثم ننجى الذين اتقوا . بارخدايا
اگر بهشت است متقيان راست واگر نجات از دوزخ است متقيان راست بار خدايا ماچه كنيم تامتقى شويم گفت روزى
چند روزه دارى كه بروزه متقى شوى لعلكم تتقون . بندهٔ من هرطاعت راكه فرمودم مزد باندازه است مگر روزه را براى
اين گفتم الصوم لى وانا اجزى به كه صوم صبر است فى قوله واستعينوا بالصبر والصلوة اى بالصوم والصلوة وقوله وجزاهم
بما صبروا اى بما صاموا وجزاء صبر بى اندازه بود كه انّما يوفى الصابرين اجرهم بغير حساب . گفتند همه طاعت
خداى راست وجزا بر آن خداى دهد وروزه را چرا تخصيص كرد گفتند براى انكه هيچ طاعت نيست الا ريا را
ممكن بود كه دراو ومحال بود جز روزه را پس از اين وجه را گفت چون كارى است كه خاص مراست كسى مقدار جزاى
آن نداند مگر من انا اجزى به من جزاء آن دانم دادن باندازهٔ او يكى را از اين بزرگان گفتند درروزه چه حكمت است
گفت فى الصوم جوع وفى الجوع رجوع . درروزه جوع است ودر جوع رجوع است نه بينى كه موسى عليه السلام
چون گرسنه شد بادرگاه اوشد كه رب انى لما انزلت الى من خير فقير . دراخبار چنين است كه دراين دعا دونان
جوين خواست وسه پيغمبر از خدا سه چيز خواستند موسى نان خواست كه رب انى لما انزلت الى من خير فقير .
عيسى خوان خواست كه انزل علينا مائدة من السماء . مصطفى غفران خواست . غفرانك ربنا . ايشان را
اجابت آمد وپايهٔ رسول ما از پايهٔ ايشان رفيعتر گمان برى كه دعاى او اجابت نيايد ديگر يرا گفتند حكمت درروزه
چيست گفت تا توانگران گرسنه شوند گرسنگى درويشان بدانند برايشان رحمت كنند تاخداى برايشان رحمت
كند كه درخبر است كه . من رحم ولو على ذبيحة رحمه الله يوم القيمة . انكه خواست كه توهين كار وتحقير
روزگار كند برتو گفت . ايّاماً معدودات . روزهائى است شمرده درست درمعنى او آن است كه اين عبارت
است از روزگار اندك براى انكه آنچه درعدة آيد اندك باشد وبعكس اين كنايت از كثرت . قوله تعالى وان تعدوا

نعمة الله لاتحصوها . نظيرش انكه حكايت كرد از جهودان كه ايشان بر سبيل تحقير و تقليل گفتند . لن تمسنا النار
الا اياماً معدودة . وكذا قوله الى اجل مسمى . هم كنايه است ازاين معنى و بعكس اين ، والله يرزق من يشاء
بغير حساب . قولى از عبدالله عباس و عطاو قتاده آن است كه مراد باين ايّام سه روز است از هر ماهى و تقدير چنين است
كه كما كتب على الذين من قبلكم ايّاماً معدودات . يعنى آن ايام كه پيش از وجوب ماه رمضان واجب بود و روايت
ديگر از عبدالله عباس و عامهٔ مفسران آن است كه مراد ماه رمضان است و آن كناية بود يكبار از سى روز و يكبار
از بيست و نه روز عبدالله عمر روايت كند از رسول عليه السلام كه او گفت . نحن امّة امية لانكتب ولانحسب
الشهر هكذا و هكذا و عقد بيده . گفت ما امتى امى ايم كتابت ننويسيم و حساب نكنيم ماه چنين باشد و چنين باشد
و انگشت يكبار بسى عقد كرد و يكبار به بيست و نه . و نصب اياماً بر ظرف است و آنچه فرا گفت كه مفعول به است
درست نيست حق تعالى گفت بندهٔ من روزكى چند براى من رنجكى بر خود نه اعملوا قليلاً توجروا جزيلاً اعملوا يسيراً
توجروا كثيراً . اندك عمل بكن و بسيارى ثواب بستان بشمار بده و بى شمار بستان در روزى كه از ميان نه ساعت بود
تا پانزده ساعت رنج بر تا ثواب دهم فى يوم كان مقداره خمسين الف سنة . قوله تعالى فمن كان منكم مريضاً او على سفر .
انكه حق تعالى از آنجا كه كرم اوست گفت من دو رنج بر تو روا ندارم هم رنج سفر و هم رنج روزه اگر مسافرى روزه
بگشاى و اگر بيمارى روزه بگشاى بيمارى كه با آن روزه نتوانى داشت اگر روزه دارى بيمارى زياده شود بنزديك ما
بيمارى كه باز افطار بايد كردن اين است و حد آن سفر كه بان افطار بايد كردن هشت فرسنگ است و دو بريد بود
و بيست و چهار ميل بود و اين را مرحله خوانند و مذهب اوزاعى هم اين است و شافعى گفته دو مرحله بايد شانزده
فرسنگ چهل و هشت ميل و اين مذهب مالك است
وليث و احمد و اسحق و ابوحنيفه و اصحابش و ثورى گفتند سه مرحله بايد بيست و چهار فرسنگ هفتاد و دو ميل
و داود فرق نكرد از ميان سفر دراز و كوتاه و هر سفر كه در او افطار بايد كردن در او تقصير بايد كردن نماز را
اعنى چهار دو بايد كردن اما روزهٔ سفر در او خلاف كردند نزديك ما چنان است كه مسافر را كه سفر او اين مقدار
باشد روزه نشايد داشتن و اگر دارد درست نيايد و قضايش واجب بود و اين در صحابه مذهب عمر است و عبدالله
عباس و عبدالله عمر و ابوهريره و عبدالرحمن عوف و عروة بن الزبير و از عبدالله عباس روايت است . الأفطار
فى السفر عزيمة اى واجب و مذهب داود آن است كه او مخيّر است از ميان روزه و افطار خواهد دارد خواهد نه جز كه
قضا واجب بود و او در وجوب قضا با ما موافقت كرد و در وجوب افطار خلاف اما مذهب ابوحنيفه و شافعى
و مالك و عامهٔ فقها آن است كه او مخير است خواهد روزه دارد و لاقضاء عليه و خواهد روزه بگشايد و قضا كند
در حضر دليل بر مذهب صحيح آن است كه خداى تعالى گفت فعدّة من ايّام اخر . و بهر حال باتفاق در آية
محذوفى تقدير بايد كردن تا معنى مستقيم شود و از محذوف ظرفى مقدّم بايد براى انكه مبتدا اسمى نكره است تقدير
چنين كه فعليه عدّة . و لفظ عليه مبنى بود از وجوب پس حق تعالى بنفس سفر و مرض قضا واجب كرد و قضا
واجب نبود تا افطار نبود و نيز اخبار متظاهر است بانكه روزه بايد گشادن جابر روايت كرد از رسول عليه السلام
كه او گفت ليس من البرّ الصيام فى السفر . و از عبدالله عمر پرسيدند از روزه سفر گفت چگوئى اگر كسى صدقه كند
بر تو و تو آن را ردكنى و اين صدقه است كه خداى تعالى كرد بر ما رد صدقهٔ او نشايد كردن و عبدالرحمن عوف
روايت كند از رسول كه او گفت . الصائم فى السفر كالمفطر فى الحضر . و جابر روايت كرد كه رسول را عليه السلام
گفتند جماعتى در سفر روزه ميدارند گفت اولئك العصاة ايشان عاصيانند و ابوجعفر باقر عليه السلام گفت بدرم

در سفر روزه نداشتى و نهى كردى از آن و ابوهريره گفت پسرش را كه با او بود در سفرى و روزه ميداشت
و ابوهريره نميداشت پسر را گفت لا محال كه بحضر شوى روزه باز دارى و عروة بن الزبير هم اين فرمود مردى را
كه در سفر روزه داشته بود و اخبار در اين معنى بسيار است اگر در آية تقدير لفظ افطار كنند و گويند چنين است
فمن كان منكم مريضاً او على سفر فافطر فعليه عدّة من ايام اخر . گوئيم در كلام تقدير محذوفى كردن كه كلام بر او
دليل نكند تا مذهب بان راست كنند روا نباشد گفتند معنى آن است كه هر كس كه در سفر روزه بگشايد در حضر قضا
بر او واجب بود تا موجب قضا افطار بوده باشد نه سفر گوئيم اين عدول باشد از ظاهر بى دليلى و حمل قرآن باشد بر
مذهب و بر عكس اين بايد كردن مذهب را بر قرآن حمل بايد كردن نه قرآن را بر مذهب و اصل سفر كشف بود يقال
سفرت المرأة اذا القت قناعها عن وجهها فهى سافرة و اسفر الصبح اذا اضائت و منه قوله تعالى . وجوه يومئذ مسفرة
ضاحكة مستبشرة . و سفرت الرّيح السحاب اذا كشفه قال العجاج . سفر الشمال الزبرج المزبرجا
اى السحاب الرّقيق و سفر را براى اين گويند كه عيب و هنر مرد را پيدا كند و سفرهٔ طعام مسافر بود بر مجاز آن
پوستينه را سفره گويند كه طعام در او نهند و جاروب را مسفره گويند براى انكه آنجا كه بروبد كشف كند و سفير
آن باشد كه سعى كند ميان دو كس بصلاح براى انكه استكشاف حال ايشان كند و سفر آن باشد كه برگ جمله از
درخت فرو ريزد و سفر كتاب باشد براى انكه در انجا كشف علوم باشد و سفر كتبه باشد جمع سافر اى ذو سفرة
كتامر و لابن و شرط مسافر تا روزه بگشايد آن است كه سفر او طاعة باشد يا مباح و معصية نبود و صيد و لهو و بطر
نباشد و اگر سفر او تجارت باشد براى زيادت مال نمازش تمام بايد كردن و روزه ببايد گشادن و سفر هشت فرسنگ باشد
يا بالاء آن و اگر چهار فرسنگ باشد و هم در روز باز نگردد او مخيّر است از ميان روزه و افطار و اگر در همان روز باز
گردد افطار كند براى انكه همان هشت فرسنگ بود . ده كس اند كه ايشان را در سفر روزه بايد داشتن و نماز
تمام كردن انكه سفر او معصية باشد و انكه سفر او كمتر از هشت فرسنگ باشد و انكه سفر او صيد و لهو باشد و انكه
سفر او بيش از حضر باشد و حدّش آن بود كه در هيچ شهر ده روز مقام نكند و مكارى و ملاّح و شبان و انكس كه
در امارت گردد شهرى بشهرى و انكس كه در تجارت گردد از بازارى ببازارى و مقام ده روزش نباشد و بدوى كه
در باديه ميگردد اين ده كس را در سفر روزه بايد داشت و نيز از شرط مسافر كه روزه بگشايد آن است كه نيت سفر از شب
كرده باشد اگر سفر بروز در پيش آيد آن روز روزه دارد و نماز تمام كند و برد گر روز تقصير و افطار نكند تا چندانى برود
از شهر كه ديوارها و بناهاء شهر نه بيند و يا بانگ نماز شهر نشنود و چون در شهرى شود كه انجا مقام باشد ده روز نماز تمام كند
و روزه دارد و اگر مقام كمتر از ده روز باشد تقصير و افطار كند و مسايل فقه در اين باب بسيار است ذكر آن در كتب
فقه بود و عدّة عدد باشد و در شاذ بنصب خوانند و تقدير فليصم عدّة من ايّام اخر و اخر لاينصرف است و سبب
منع صرف او صفت است و عدل او كه معدول است عن آخريات و اخر مثل عمر و زفر قوله . على الّذين يطيقونه
در شاذ عبدالله عباس و عطا و مجاهد ميخوانند يطوّقونه بمعنى يكلفونه و يحملونه آنان را كه بر ايشان نهند و تكليف
كنند ايشان را و عكرمه خواند عن مجاهد يطوّقونه على تقدير يتطوّقونه اى يتكلفونه و بر آنان كه بر خود نهند
و تحمل كنند يقال طاق الشئ و اطاق و اطيق بمعنى واحد و اهل مدينه و اهل شام خوانند فدية طعام مساكين
باضافه و جمع و باقى فدية طعام مسكين برفع و تنوين و وحدان و فديه را با طعام اضافه كردند اهل مدينه و اگر چه
هر دو يكى باشد لاختلاف اللفظين چنانكه مسجد الجامع و لقوله و حب الحصيد و لقول الشاعر حندس الظلم حمزه
و كسائى خوانند فمن تطوّع بتشديد طا و واو و جزم عين بر تقدير يتطوّع و باقى تطوّع بر فعل ماضى على وزن تفعل

بدانکه علما در تاویل و معنی آیة خلاف کردند. گروهی گفتند این در بدایة شرع بود چون حق تعالی مکلفان را
تکلیف روزه کرد ایشان را عادة نبود دشخوار آمد بر ایشان حق تعالی در این تکلیف تخییر کرد ایشان را بین الصیام
والاطعام گفت هر کس که خواهد روزه دارد و هر که نتواند فدیه کند بطعام انکه تخییر منسوخ کرد به تضیق
بقوله تعالی فمن شهد منکم الشهر فلیصمه . واین قول معاذ جبل است وانس مالك وسلمه اکوع وعبد الله عمر وعلقمه
وعکرمه وشعبی وزهری ونخعی وضحاك ویکروایة از عبد الله عباس و بعضی دیگر گفتند آیة خاص است بالشیخ الکبیر
والعجوز الکبیرة که آنان باشند که بتوانند روزه داشتن ولکن دشخوار بود بر ایشان حقتعالی ایشانرا رخصت داد که روزه
بگشایند و بطعام فدیه کنند هر روزیرا بطعام مسکینی انکه این نیز منسوخ کرد بقوله فمن شهد منکم الشهر فلیصمه
واین قول قتاده وربیع است وروایت سعید جبیر از عبد الله عباس وحسن بصری گفت مراد بایة بیمار است که اورا
تخییر کردند اگر تواند روزه دارد واگرنه فدا کند انکه منسوخ کرد این حکم را بقوله فمن شهد منکم الشهر فلیصمه
بر این اقوال آیه منسوخ باشد اما قول بعضی دیگر وآن سدّی است وسعید بن المسیب ویکروایة از عبد الله عباس
وروایة از صادق علیه السلام است که آیه منسوخ نیست وحکم بر جای خود است وآیه مخصوص است بالعاجز
عن الصیام وآن چند کس اند مردی پیر است وزن پیر وزن آبستن وزن شیر دهنده و کسی که اورا علة عطاش
باشد انکه اینان بر دو ضربند یکی انکه فدا کند وقضا باز دارد زن آبستن است وزن شیر دهنده وآنرا که اورا عطاشی
بود که از او زایل شود ایشان هر سه در اوقات عذر روزه بگشایند و فدا کنند روزه را بطعام و چون منع زایل شود
قضاء روزه باز دارند وانکه فدا کند وقضا نبود بر او سه دیگر اند مردی پیر وزن پیر وآنرا که علة عطاش وامید
بهی نبود در او اینان فدا کنند وقضا نیست بر اینان برای انکه منع اینان زایل نخواهد شدن پیر جوان نشود واین
علة چون مأیوس شود به نشود

اکنون بر این قاعدهٔ ما معنی آیه مستقیم شود ودر او دو وجه گفتند یکی انکه تقدیر کان کردند وگفتند تقدیر این
است که کانوا یطیقونه طاقت داشتند اکنون از آن اندکی مطیق باشد وعرب حذف کان کردند چنانکه حق تعالی
گفت واتبعوا ما تتلوا الشیاطین . ومعنی آن است که ما کانت تتلوا الشیاطین در وجهی دیگر آن است که لا تقدیر
کردند وعلی الذین لا یطیقونه ولا نیز بسیار حذف کنند کما قال الله تعالی . تالله تفتؤ تذکر یوسف ای لا تفتؤ .
وشاعر گوید . فعلت یمن الله ابرح قاعداً . ای لا ابرح واین قول انکس است که او گفت ها راجع است باصوم
وبیشتر مفسران بر آنند که باصوم راجع است وجماعتی دیگر گفتند راجع است بافدا آنان که فدا توانند کردن وطوق و
طاقت ووسع بیك معنی باشد ویقال طاق ویطوق طوقاً وطاقة واطاق یطیق اطاقةً وطوق آن بود که در گردن کنند
وطاق آن بناء معروف است وطاقة من الریحان شاخی باشد از او والجمع طاقات وتارهاء رسن را نیز طاقات
الحبل گویند واصل باب قوت باشد اما فدیه که چند باید داد در او خلاف کردند بنزدیك ما اگر تواند دو مدّ واگر نتواند
یك مدّ وبنزدیك شافعی مد علی کل حال وبنزدیك ابو حنیفه واهل عراق دو مد علی کل حال وآن نیم صاع بود اگر
تواند واگر نتواند اعتبار نکردند وفدیه جزا وبدل باشد فدیت هذا بذاك اینرا بفدای آن کردم یعنی در عوض آن نهادم تا آن
خرج شود واین بماند وفدیه یکبار باشد از فعل فداء اینکه در زبان مردمانست که فدیتك یعنی در عوض تو بادام که توبمانی
من ببدل تو بروم واسیر که مالی بدهد وخود را باز خرد آنرا فدیه خوانند. فمن تطوع خیراً . تطوع ونافله وسنت بیکمعنی
باشد هر که تطوع کند بچیزی عبد الله عباس گفت معنی آن است که او را در فدا یك درویش را گفتند طعام ده آن
واجب است اگر دو درویش را طعام دهد یا بیشتر تطوع کرده باشد واین قول حسن بصری است وقول دیگر

آن است که طعام زیاده کند بر آن مقدار که واجب است از دو مدّ یا یك مدّ قول دیگر آن است که جمع کند میان روزه و
اطعام هم روزه بدارد وهم طعام بدهد واین قول ابن شهاب است وقول اوسط قول مجاهد است که اگر
تطوع کند برای این وجوه اورا بهتر باشد . وان تصوموا . ان مع الفعل در تأویل مصدر باشد وتقدیر
این است والصیام خیر لکم . روزه بهتر باشد شمارا اگر دانی اکنون بدانکه انواع روزه پنج است فریضه
وسنت وقبیح وروزهٔ دستوری وروزهٔ ادب وانچه فریضه است دوازده نوع است (۱) روزهٔ ماه رمضان است (۲)
وقضای ماه رمضان است آنرا که گشاده بود بعذری وبی عذری (۳) وروزهٔ نذر است (٤) وروزهٔ کفارهٔ ماه رمضان
است (۵) وروزهٔ کفارهٔ قتل خطا است (٦) وروزهٔ کفارهٔ ظهار است (۷) وروزهٔ کفارهٔ سوگند است (۸) وروزهٔ
کفارهٔ آن کس است که در حج پیش از قضاء مناسك سر بتراشد برای رنج (۹) وروزهٔ جزاء صید است (۱۰) و
روزهٔ خون متمتع اعنی بدل هدی و کفاره (۱۱) انکس است که روزی از قضای ماه رمضان بگشاید بعد الزوال
(۱۲) وروزهٔ اعتکاف است . واین واجبات بر دو ضرب است یکی واجب است بی سببی یکی مقید بسبب انچه
مطلق است روزهٔ ماه رمضان است وبس وانچه مقید است بسبب باقی اقسام است ومنقسم شود این قسمت دوم
بر سه قسم مضیق ومخیر ومرتب مضیق سه است روزهٔ نذر وروزه اعتکاف وقضای ماه رمضان این سه آنست که
هیچ بجای آن نشاید ومخیر فیه چهار است روزه اذی حلق الرأس وکفارهٔ ماه رمضان با خلافی که هست از
میان اصحاب ما در انکه مخیر است یا مرتب وکفارهٔ انکس که روزی از قضای ماه رمضان تباه کند بعد الزوال
وروزهٔ جزاء صید ومرتب چهار است روزهٔ کفارهٔ سوگند وکفارهٔ قتل خطا وکفارهٔ ظهار وروزهٔ بدل هدی
متمتع اما کیفیت تخییر وترتیب در مواضع خود بیاید انکه این جمله اقسام بر دو قسمه دیگر شود ضربی انکه در افساد
او متعمداً بی ضرورتی قضا وکفاره لازم آید وضربی انکه لازم نیاید این حکم قسمت اول چهار جنس است روزهٔ ماه
رمضان وروزهٔ نذر معین وقضاء ماه رمضان چون افطار پس از زوال باشد وروزهٔ اعتکاف و قسمت دوم باقی
اجناس هشتگانه است واین جمله اقسام بار منقسم شود بر دو قسم دیگر قسم اول تتابع مراعات کنند وقسم دوم را
تتابع مراعاة نکنند اما آن را که تتابع مراعات نکنند چهار جای است آن هفت روز که از جملهٔ ده روز دم المتعة باشد
فی قوله تعالی . وسبعة اذا رجعتم تلك عشرة کاملة . وروزهٔ نذر چون تتابع شرط نکرده باشد و روزهٔ
جزاء صید وروزه قضاء ماه رمضان وآن را که مراعاة تتابع کنند باقی اقسام است اما روزهٔ سنت روزهٔ جملهٔ
سال باشد الا ایامی که مستثنا است از آن بتحریم جز آن است که بعضی از آن مؤکد تر وفاضل تر است وآن
اربعاء بین الخمیسین است از هر ماهی پنجشنبه دههٔ اول وچهارشنبه دههٔ میان وپنجشنبهٔ آخرین ماه وروز غدیر وروز
مبعث وآن روز بیست وهفتم رجب بود وروز مولد رسول الله صلی الله علیه وآله وان هفدهم ربیع الاول بود وروز
دحو زمین از زیر کعبه وآن بیست وپنجم ذو القعده بود وروز عاشورا بر وجه حزن ومصیبت وروز عرفه واول روز
از ذو الحجه واول روز رجب وجمله ماه رجب وروزهٔ ماه شعبان وایام البیض از هر ماهی وروزهٔ قبیح که حرام
است داشتن از هفت جنس است روز عید فطر است وروز عید اضحی وایام التشریق آن را که بمنی بود وروز شك
بنیة ماه رمضان وروزهٔ نذر معصیت وصوم الصمت وصوم الوصال وصوم الدهر چنانکه عیدین و تشریق آن را
که بمنی باشد در آن میان بوده باشد وروزهٔ دستوری سه است زن روزهٔ سنت ندارد مگر بدستوری شوهر وبنده بی
دستوری خداوندش ومهمان جز بدستوری میزبانش وروزهٔ ادب پنج است مسافر که از سفر در اید وافطار
کرده بود وبقیهٔ روز را امساك کند بر سبیل ادب وحایض چون در میان روز پاکیزه شود وبیماری که در روزه

شود وکافر که اسلام آورد وکودك که بالغ شود . وانچه روزه را تباه کند واقسام وضروب آن واحکام انکه
قضائها کجا بود وقضا وکفاره کجا آن در کتاب فقه مشروح است از انجا که وقوف باشد بران قوله تعالی شهر رمضان
الذی انزل فیه القرآن . نحویان در رفع شهر خلاف کرده اند بعضی گفتند فاعل فعل محذوف است المعنی اتاکم شهر
رمضان وفرآ و اخفش گفتند ذلکم اوهی علی معنی تلك الایام شهر رمضان . کسائی گفت بدل صیام است
. قوله کتب علیکم الصیام . وآن بدل اشتمال بود وبعضی دیگر گفتند مبتدا است ومابعده خبر له ودر شاذ حسن
بصری ومجاهد خواندند شهر رمضان بالنصب علی تقدیر صوموا شهر رمضان این قول مورخ است اخفش
گفت نصب علی الظرف است بدل ایاماً معدودات ابوعبیده گفت نصب علی الاغرا است وابوعمر وادغام کرد
را را در را چنانکه مذهب اوست در ادغام متجانسین بامتقاربین وماه را برای مشهوری ومعروفی شهر خوانند
وفرا گفت اشتقاق او من الشهرة باشد وهی البیاض ومنه شهرة السیف اذا سلته وقوله رمضان . در او خلاف کردند
بعضی گفتند رمضان نامی است از نامهاء خدا از اینجا مطلق نگویند رمضان تا شهر با او ضم نکنند پس معنی شهر رمضان
شهر الله باشد ماه خدا بیانش قول صادق علیه السلام عن آبائه علیهم السلام عن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت
شهر رمضان شهر الله ماه رمضان ماه خداست وانس مالك روایت کند که رسول علیه السلام گفت رمضان مگوی مطلق
ولیکن نسبت کنی چنانکه خدای تعالی کرد شهر رمضان اسمعی گفت از ابوعمرو که برای آن این ماه را رمضان خوانند
که شتر بچه در او بگرما بریان شدی وبعضی دیگر گفتند برای انکه در این ماه سنگها از گرما تافته شدی ورمضاء سنگهاء تافته
باشد وگفته اند برای آتش رمضان خواندند لان الذنوب ترمض فیه ای تحرق . در و گناهان بسوزد و گفته اند برای
انکه دلها در او نصیب گیرد از موعظه وتقوی چنانکه سنگها از حرارت افتاب نصیب گیرد دلها در او تافته شود از ترس
خدای تعالی چنانکه سنگها تافته شود از گرمای آفتاب خلیل احمد گفت اشتقاق او از رمض است وآن باران خریف
بود که عالم را از گرد تابستان بشوید همچنین این ماه گناهان را از گناه کاران بشوید چه بزرگوار ماه است این ماه . شهر
القرآن وشهر الاحسان وشهر الرضوان . شهر تفتح فیه ابواب الجنان وتغلق فیه ابواب النیران وتصفد فیه مردة الشیطان
وشهر الأمان والأیمان . شهر تقبل فیه النفقات وتکثر فیه الصدقات وتنزل فیه البرکات وتدفع فیه الشبهات . شهر تفتح فیه
الأبواب ویدفع فیه العذاب ویرفع فیه الحجاب . شهر یزهر فیه القنادیل ویتلی فیه التنزیل ویذکر فیه التأویل ویعطی فیه
الجزیل ویغفر فیه الکثیر والقلیل ویسامح فیه المسافر والعلیل . شهر رمضان فی الشهور مثل القلوب فی الصدور
شهر الصیام فی الأیام مثل الانبیاء فی الأنام . در رمضان بیست خصلت است دو حرمت است ودو عصمت و
دو نعمت است ودو رخصت است ودو کرامت است ودو بشارت ودو برکت ودو شب است ودو هدیه است و
دو فرحه است . امّا دو حرمت حرمة ماه رمضان وحرمت قرآن قوله تعالی شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن . اما
دو عصمت عصمتی از شیطان وعصمتی از نیران هریکی از چیزی امّا عصمت شیطان من قوله علیه السلام وتصفد فیه مردة
الشیطان وعصمت نیران وتغلق فیه ابواب النیران . امّا دو نعمت فتح الجنان وروح الجنان درهاء بهشت بگشایند
ودلها را راحت دهند . اما دو رخصت رخصت افطار در حق مسافر وبیمار . امّا دو کرامت اضافة الصوم الیه
فی قوله الصوم لی وطیب خلوفهم لدیه . یك کرامة انکه روزه با خود اضافه کرد که روزه مر است
ومن جزا دهم بان وکرامت ودوم انکه رسول گفت بوی دهن روزه دار بنزدیك خدای تعالی از بوی مشك
خوش بوتر است . اما دو بشارت ارادهٔ یسر ونفی عسر فی قوله یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر اما دو برکة برکة نور
وبرکة سحور فی قوله علیه السلام تسحروا فانّ فی السحور برکة ، اما دو شب شب بدر وشب قدر . اما

دو هدیه یکی انکه در آن حال که خفته باشد عبادتش می نویسند دوم انکه خاموشی او بتسبیح برگیرند وهو قوله
علیه السلام نوم الصایم عبادة وصمته تسبیح وعمله مضاعف ودعائه مستجاب . امّا دو فرحه یکی بنزدیك لقاء
ملك جبار وهو قوله علیه السلام للصائم فرحتان فرحة عند افطاره وفرحة عند لقاء ربّه گفت روزه دار را
دو خرمی بود یکی آنجا که روزه بگشاید ویکی آنجا که نزد خدای شود بجزا گرفتن در خبر می آید که بهشت را
دری است که بان در جز روزه داران در او نشوند چون روزه داران در شده باشند بفرماید تا ببندند تا نیز
کس از آن در در نشوند . در خبر است چون شب اول ماه رمضان باشد حق تعالی فرمان دهد تا بادی از
زیر عرش بجهد که آن را مبشره خوانند بر درختان بهشت آید اوراق وبرگهای درخت برهم زند وحلقهاء
درهای بهشت بجنباند طنینی وآوازی از آن در بهشت افتد که شنوندگان مانند آن نشنیده باشند حور العین
خویشتن را بیارایند وبر غرفهای بهشت آیند وندا میکنند . الا هل من خاطب الی الله . کسی ما را خطبه
خواند واز خدای تعالی بخواهد انکه رضوان را گویند این چه شب است رضوان گوید که یا خیرات حسان
این شب اول ماه رمضان است برای امت محمد حق تعالی فرمود تا درهاء بهشت بگشادند ودرهاء دوزخ
دربستند وجبریل را بفرمود تا مردهٔ شیاطین را بندبر نهادند ودر قعر دریاها انداختند تا روزهٔ امت محمد بر
ایشان تباه نکنند . سعید مسیب گوید سلمان پارسی روایت کرد که گفت رسول صلی الله علیه وآله
در آخر آدینه از ماه شعبان ما را خطبه کرد پس از حمد وثنای خدای گفت . ایها الناس قد اظلکم شهر عظیم
شهر مبارك شهر فیه لیلة هی خیر من الف شهر . ای مردمان ماهی سایه بر شما افکند عظیم ماهی مبارك ماهی
که در او شبی هست بهتر از هزار ماه ماهی که خدای روزه اش را فریضه کرد وقیام شبش سنة کرد هر که
در این ماه تقرّب کند بخدای تعالی بخصلتی خیر چنان باشد که در دگر ماه فریضه گذارده واین ماه صبر است
وصبر را ثواب بهشت بود وماه مواساة است وماهی است که روزی مؤمنان در او بیفزایند ماهی است که اولش رحمت و
میانش مغفرت وآخرش آزادی از آتش دوزخ است هر کس که روزه داری را روزه بگشاید گناهش
بیامرزد خدای تعالی وگردنش از آتش دوزخ آزاد کند وهم چندان مزد که روزه دار را بود او را بود
گفتند یا رسول الله همه کس از ما این قوه ندارد که روزه دار را روزه گشاید رسول علیه السلام فرمود
خدای تعالی کریم است این ثواب بدهد آن را که قادر نباشد مگر بر شربهٔ شیر یا شربهٔ آب سرد هر کس
که روزه داری را سیر کند خدای تعالی او را از حوض کوثر سیر آب بکند شربی دهد او را که تشنه نشود
تا در بهشت رود وچنان باشد که بردهٔ آزاد کرد وهر کس که از زیر دستان خود در این ماه تخفیف کند خدای تعالی او را
بیامرزد واز آتش دوزخش آزاد کند چهار خصلت در این ماه بپای داری دو خصلت خدای را بان راضی
کنی وهما شهادة ان لا اله الّا الله والاستغفار ، دو خصلت آن است که شما را از آن گریز نیست وآن آن است که
از خدای تعالی بهشت خواهید واز دوزخ پناه بوی برید ابوسعید خدری روایت کند که رسول صلی الله
علیه وآله گفت که چون شب اول ماه رمضان باشد خدای تعالی بفرماید تا درهای بهشت بگشایند نیز در
نبندند تا آخر ماه رمضان ودرهای آسمان همچنین وبفرماید تا درهای دوزخ ببندند وهیچ بنده نباشد که
در شبی از شبهای رمضان نماز کند والّا خدای تعالی او را بهر سجده هزار و هفتصد حسنه بنویسد وبرای
او در بهشت خانهٔ بنا کند از یاقوت سرخ که هفتاد در بود آن را از زر مرصع بیاقوت وچون یکروز روزه
ندارد خدای تعالی هر گناه که کرده بود بیامرزد وکفارهٔ گناهانش تا بدگر ماه رمضان وبهر روزی که

روزه بدارد اورا كوشكى دربهشتش بدهد وهر كوشكى را هزار درباشد از زروبراى او هفتاد هزارفرشته
ازبامداد تاشبانگاه استغفار كنند وبهرسجدهٔ كه بكند اگر درشب باشد واگر درروز درختى دهد اورادر
بهشت كه سوار نيك‌رو ازسايهٔ اوبصد سال نبردوانس مالك روايه كند كه‌رسول عليه السلام گفت چون
شب اول‌ماه رمضان باشد خداى تعالى رضوان‌را گويد درهاى بهشت بگشاى وبهشت‌را بياراى براى
روزه داران امهٔ محمد ومالك‌را گويد درهاى‌دوزخ‌را ببند تاباخر اين‌ماه وجبرئيل‌را گويدبزمين برومردهٔ
شياطين‌رابند تاروزه امت محمد برايشان تباه‌نكنند وخداى‌تعالى‌رادراين‌ماه هربامدادوشبانگاه ازادكردگان
باشند ازاتش دوزخ ازجمله بنده وپرستارودرهر آسمانى‌فرشتهٔ ازخواص فرشتگان اوندا ميكند كه . الا
خواهنده‌ايست تااورا اجابت كنند الامظلومى هست تاياری كنند اورا الاآمرزش خواهى‌است تاش
بيامرزد الاخواهندهٔ هست تامرادش بدهد حق‌تعالى ندا ميكنددراين ماه كه اى‌بندگان وپرستاران
من . ابشروا واصبروا . بشارت باد شمارا صبركنى ومداومت كنى كه بسى نماند تامؤنات ازشما بر
دارم وبارحمت وكرامت من‌اى چون‌شب قدرباشد جبرئيل ازآسمان فرود آيد باجماعتى فرشتگان صلوات
ميدهند برهر قائمى وقاعدى كه‌بذكر خداى مشغول باشد انس‌مالك روايه كند ازرسول صلى الله عليه‌وآله
كه گفت اگرخداى تعالى زمين وآسمان‌را دستورى دادى درسخن گفتن روزه داران ماه رمضان‌را
بشارت دادندى بهشت . كعب‌الاحبار گويد خداى‌تعالى وحى كرد بموسى كه‌من روزهٔ ماه‌رمضان‌را
بربندگان خود فريضه كردم هركه اوباپيش من‌آيد ودرصحيفهٔ اوروزهٔ ده‌ماه رمضان باشد ازجملهٔ محسنان
بود وهركه پيش من‌آيد ودرصحيفهٔ اوبيست ماه‌رمضان بود اواز جملهٔ‌ابرار باشد وهركه‌آيد ودرصحيفهٔ او
سى‌ماه رمضان بودپايهٔ‌اودرنزدمن‌از پايهٔ شهيدان برتربود اى‌موسى چون ماه‌رمضان درآيدمن حملهٔ عرش
خودرا بفرمايم تاازعبادهٔ‌خودبازايستندوگوش‌بدعاى‌روزه‌داران‌دارندتاهركه‌ازايشان‌دعاكند‌ايشان‌بردعاى‌او
آمين كنند كه‌من سوگند يادكرده‌ام كه‌دعاى ايشان ردنكنم موسى گفت بارخدايامن درالواح امتى‌را مى‌يابم
كه درماه رمضان براى‌تو عبادت كنند توگناه گذشتهٔ ايشان بيامرزى ايشان‌را ازامت من‌كنى حق‌تعالى
گفت ايشان‌امت محمداندموسى گفت بارخدايااين‌ماه ماه‌من‌كن حق‌تعالى گفت‌اين‌ماه امت محمد[illegible] من براى
خود برگزيدم وتحفهٔ‌ايشان كردم وايشان راست دراين‌ماه‌ازفضل وخيرآنچه‌هيچ[illegible]را نيست واخبار‌دراين
باب بسياراست ودراو كتابها مفرد كرده‌اند

قوله الذى انزل فيه‌القرآن . عطيةبن‌الأسود گفت عبدالله‌عباس‌را پرسيدم كه‌خداى‌تعالى ميگويد . شهر
رمضان‌الذى‌انزل فيه‌القرآن . چون‌قرآن‌بماه‌رمضان فرودآمدبدگرماهها‌چه‌آمد گفت خداى تعالى قرآن
درماه‌رمضان‌درشب قدر ازلوح محفوظ‌باسمان دنيافرستادبه‌بيت العزة انكه‌جبرئيل عليه‌السلام ازانجا نجم نجم
مياورد بحسب حاجة ومصلحت دربيست وسه سال وذلك قوله . فلااقسم بمواقع النجوم . داودبن‌الهند
گفت شعبى‌را پرسيدم هم اين‌سؤال گفت بلى‌قرآن باوقات‌متفرق آمدجزكه جبرئيل‌عليه‌السلام هرماه‌رمضان
انچه درجملهٔ‌سال‌آورده‌بودى بارسول‌عليه‌السلام معارضه كردى انچه‌خداى‌تعالى خواستى محو كردى وانچه
خواستى اثبات‌كردى فذلك‌قوله . يمحوالله مايشاء ويثبت . وابوذرغفارى روايت كندازرسول‌عليه‌السلام
كه‌گفت خداى‌تعالى صحف ابراهيم‌درماه‌رمضان‌فرستاد سه‌روزگذشته وتورية بموسى فرستاددرماه‌رمضان
شش‌روز گذشته‌وانجيل بعيسى درماه‌رمضان‌فرستادسيزده‌روزگذشته وزبوربداوددرماه رمضان‌فرستادهژده

روزگذشته وقرآن‌درماه‌رمضان‌فرستاد بيست‌وچهار روزگذشته . وجهى ديگرآن‌است كه انزل فيه القرآن
معنى‌آن‌است كه‌بدئ بانزاله فى‌شهر رمضان . ابتداء انزالش‌درماه‌رمضان‌بود چنانكه يكى‌ازما مى گويد من
فردابحج ميروم باشد كه‌بدوماه انجارسد ولكن معنى‌آن‌باشد كه‌فردا ابتداميكنم‌شدن بحج‌را هم چنين گفت
درماه‌رمضان فرستادند يعنى‌ابتدا درماه‌رمضان كردند انكه‌قرآن‌راوصف كردبانكه دراوبيان‌است گفتندهدىً
بمعنى لطف است وگفتندبمعنى دلالت‌است . فيه هدى للناس من الضلالة . راه‌نماى مردمان‌است ازضلالت
كانه قال‌فيه الدلالة على بطلان الضلالة فيه‌هدى‌مانع‌من ردّى ومحتمل‌است اين‌لفظ لطف‌راوبيان‌راودلالت‌را
چه دراوبيان حلال وحرام‌است وشرايع و احكام . وبينات . جمع‌بينه‌بودوانچه‌حجت‌باشدبراى‌انكه‌مبين
پيدا كننده‌باشدوازانجا گواه رابينه‌گويند قول‌درشرع حجت‌باشدمرمدّعى‌رابرمدّعى عليه من الهدى محتمل
است اين‌وجوه‌را. والفرقان. وفرق كردن ازميان حق وباطل وكلام در قرآن‌وفرقان ومعانى وتفسير او
رفته‌است ونيز وجوه‌هداى ومعانى‌او گفته‌شده‌است بيش‌ازاين‌معنى ندارد باز گفتن ازجمله مناقب وفضايل
ماه‌رمضان آن‌است كه خداى تعالى‌قرآن‌رادراوفرستادكه‌طريق‌شرع‌است‌وبيان كنندهٔ‌حلال‌وحرام‌است‌قوله
. فمن‌شهد منكم الشهرفليصمه . درشاذحسن‌بصرى‌چنين‌خواندفليصمه‌بكسرلام وباقى‌قراءبتخفيف‌وتسكين
لام‌خوانند وچون‌متصل‌نبود لاجرم متحرك‌نشايدبكسرچنانكه‌شاعرگويد . لتجمع‌خزاعة مافرقت : من
الناس من بعد اقلالها . چون‌پيش اوحرفى‌باشد دراودووجه رواباشد وان كسربودوسكون‌وانچه‌درپيش‌او
باشديا واوبود يافا يائم‌چنانكه . ثم‌ليقضواتفثهم وليوفواندورهم وليطوفوابالبيت العتيق وكقوله‌فليعبدوا رب
هذاالبيت . واين‌لام‌امراست‌غايب‌را باين امر كنندوازجملهٔ حروف‌جزم‌است وعمل‌جزم كنند ومعنى
ليفعل‌زيدآن‌باشد كه‌بگوى‌زيدرا تااين كار بكندوبفرماى زيدراوبايد تازيد چنين كند حق تعالى گفت هركه
درماه رمضان‌حاضرآيد ومعنى‌انكه ماه‌رمضان‌باودرآيدواورادريابدبگوتاروزه‌دارديابايدكه‌روزه‌دارديااز‌حق‌او
آن‌است كه‌روزه‌دارد علما خلاف كردند درمعنى‌آيه‌بعضى گفتند مرادآن‌است كه‌هركرا اين ماه بدو در آيد
واوعاقل وبالغ وتندرست ومقيم‌باشدروزه‌دارد واين‌قول‌بيشتر فقهاست ازاهل‌البيت ومذهب ابوحنيفه و
شافعى‌است واصحاب ايشان وبعضى دگر گفتند هركه‌دراول‌ماه‌رمضان‌مقيم‌باشدواجب‌شد براوكه‌ماه‌راتمام
ماه‌روزه دارد سوا اگردر ميانه سفر كند واگرنه واگر درميانهٔ ماه‌اورا سفرى پيش آيد اورا در سفر
روزه‌بايدداشتن واين‌قول‌نخعى وسدى‌وقتاده‌است‌ومذهب‌ابن‌سيرين‌است وعبيدة‌السلمانى‌وازامير‌المؤمنين‌على
عليه‌السلام دراين‌روايتى آورده‌اند ومذهب‌درست قول‌اول‌است‌وعامهٔ علما ومفسران دليل برصحةاواز ظاهر
قرآن قوله فمن‌شهدمنكم الشهر . واين لام تعريف عهداست اشارة بجملهٔ ماه وايشان چنان‌مينمايندكه‌معنى
آن‌است كه‌من شهد منكم اول‌الشهر فليصمه‌كله‌واين‌عدول‌است ازظاهردگر انكه اگرچون باول براو واجب
شود باخر بعذر سفر اوراروزه‌نشايدگشادن‌بايد كه‌انكس كه‌باول ماه‌تندرست‌باشد ودرميانه بيمار شود اورا
روزه نشايد گشادن حملاعلى المسافر واين‌خلاف اجماع‌است دگرانكه‌حق‌تعالى اين‌عموم فمن شهد منكم
الشهررا تخصيص كردبقوله ومن‌كان مريضاًاوعلى‌سفر فعدّة‌من ايام اخر . والااين‌تكراررافايده‌نبود دگر
انكه‌حق‌تعالى‌مريض ومسافررا دريك قرن بهاد گفت هركه بيمار باشديامسافرجمع كرد ميان ايشان در
وجوب‌افطارودررخصت‌افطارعلى‌خلاف‌بين‌الفقهاء‌تفريق‌كردن‌ميان‌ايشان‌در‌بعضى‌احكام‌بى‌دليل‌وجهى ندارد
دگرانكه‌عبدالله‌عباس گفت كه رسول‌عليه‌السلام‌عام‌الفتح‌درماه‌رمضان‌ازمدينه‌بيرون‌آمدچون‌به پل رسيد آب

خواست وباز خورد وشعبی در ماه رمضان از مدینه بیرون آمد چون بکدید رسید روزه بگشاد وشریك روایة کرد
ازابو اسحق که ابومیسره در ماه رمضان بیرون آمد چون به پل رسید آب بخواست وباز بخورد وشعبی در ماه
رمضان سفر کرد بباب الجسر روزه بگشاد انکه حق تعالی حدیث بیمار ومسافر تکرار کرد تا تخصیص عموم
من شهد کرده باشد واین قول آنان است که گفتند فمن شهد منکم الشهر . ناسخ نیست این آیه را واین حکم را
که وعلی الذین یطیقونه فدیة طعام مسکین . چنانکه بیان کردیم از تخییر وآنانکه گفتند که این آیه ناسخ است آن آیه را
گفتند این تکرار برای آن کرد تا کسی گمان نبرد که این آیه چنانکه ناسخ است حکم شیخ وعجوز وحامل ومرضع را
باید تا ناسخ باشد حکم بیمار ومسافر را پس این تکرار برای آن کرد که بدانند که حکم برجای خود است درحق بیمار
ومسافر وبیان کردیم که خدای تعالی چنانکه بمرض افطار واجب کرد بسفر همچنین کرد برای انکه بنفس سفر ایجاب
قضا کرد ولاقضاء الا بعد الأفطار فایجاب القضاء ایجاب الافطار . اگر گویند در آیه محذوفی هست وتقدیر انکه . فافطر
فعلیه عدة . گوئیم این زیادتی باشد در ظاهر قرآن من غیر دلیل اگر گویند نه در آیة حج انجا که گفت فمن کان منکم مریضاً
او به اذیً من رأسه ففدیة من صیام او صدقة او نسك اتفاق است که انجا فحلق محذوف است واین تقدیر می باید
فمن کان منکم مریضاً او به اذی من رأسه فحلق ففدیة . گوئیم بلی چنین است ولکن انجا دلیل هست وآن اجماع است
وانجا دلیل نیست فافترق الأمران خلاف کردند در حدّ آن بیماری که بان افطار شاید کردن بعضی گفتند هر بیماری
که باشد اندك وبسیار وحسن بصری وابراهیم نخعی گفتند هر بیماری که بان نماز نتواند کردن برپای انجا افطار باید کردن
وچون نماز تواند کردن برپای افطار نشاید کردن عطارد گفت در نزدیك ابن سیرین شدم در ماه رمضان نان
میخورد گفتم چرا گفت انگشتم درد میکند ومذهب ما وشافعی آنست که هر بیماری که داند که بان بیماری
زیاده شود وروزه زیان دارد بیماری را افطار باید کردن از هر نوع که باشد اگر در تن باشد واگر در اطراف واگر
در درچشم ودندان باشد واعتبار باین است که گفته شد . والأنسان علی نفسه بصیرة . وحکم مسافر وروزه
وافطار واختلاف فقهاء در او گفته شد فلاوجه لأعادته . قوله یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر . ابو
جعفر بن زید بن القعقاع در همهٔ قرآن عسر ویسر خواند بتحریك سین وباقی قرّاً باسکان سین وابو بکر وروِیس خوانند
ولتکملوا العدة . بتشدید میم من التکمیل وباقی قراء بتخفیف میم من الأکمال خدای تعالی جل جلاله تذکیر فضل
ونعمت خود کرد بربندگان وانکه او بایشان نیکو نظر تر است از انکه ایشان بخود وانکه او با ایشان خیر
بخواهد از انکه ایشان بخود میگوید من بشما خواری وآسایش وراحت خواهم رنج ودشخواری نخواهم
ای عجب در سرای دشخواری بتو خواری خواست در سرای خواری بتو کی دشخواری خواهد خواست
در سرای محنت بتو منحت خواست در سرای منحة بتو کی محنت خواهد خواست این است که گفت پس در
آیه دلیل ظاهر است بر بطلان مذهب جبر وانکه خدای تعالی به بنده کفر خواهد وعقاب ومضرّة خواهد
اگر گوید که او مالك الملك است آن کند که او خواهد بجواب بگو مالك الملك است آن کند که او خواهد ولکن مالك
الملکی حکیم نه مالك الملکی سفیه است آن کند که او خواهد ولکن آن خواهد که در او برازد نه انکه در تو با همهٔ
معیوبیت نبرازد حسن بصری در نزدیك رابعهٔ عدریه شد که اورا پرسد از رنجیکه رسیده بود اورا گفت
یا رابعه چونی گفت چنانکه او میدارد گفت چونت میدارد گفت چنانکه او میخواهد گفت چونت میخواهد گفت
چنانکه در او برازد گفت شرم نداری او در حق تو آن میگوید از نیکی که در تو برازد ولایق تو نباشد که تو در
حق او آن میکنی از بدی که در او نبرازد انچه در حق تو بگویند براست تر اموافق نیاید بدروغ در حق آن مگوی چو

در سفر دنیا که بتو آسانی خواست در سفر قیامت که صعب تر است بتو کی دشخواری خواهد بخلاف عقل خود بر
میا و مخالفت عدل مکن که مخالفت عدل مخالفت عقل باشد ومن خالف عقله فقد خان نفسه . وهر که چنین
کند باخود خیانة کرده باشد انصاف خود باخود بده بنگر تا حق تعالی چگونه میگوید که من چه خواهم وچه
نخواهم یکجا گفت . مایرید الله لیجعل علیکم من حرج ولکن یرید لیطهرکم . دگر جا گفت . وما الله یرید
ظلماً للعباد وما الله یرید ظلماً للعالمین . دگر جا گفت . یرید الله لیبین لکم ویهدیکم سنن الذین من قبلکم ویتوب
علیکم والله علیم حکیم .
والله یرید ان یتوب علیکم ویرید الذین یتبعون الشهوات ان تمیلوا میلاً عظیماً ، یرید الله ان یخفف عنکم . و
قوله انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیراً . الی ما لایحصی من الأیات این آن است
که او خواست وتو ازاو نفی کردی انچه تو خواستی وبدو حواله کردی بیش از این است منها قوله یریدون
لیطفؤا نور الله بافواههم . ویریدون ان یطفؤا نور الله بافواههم ویأبی الله الا ان یتم نوره . این ابا در حق او بچه
تفسیر خواهی کردن در حقیقة سر باز زدن وگردن نهادن وامتناع کردن این کنایات در حق او چون محقق کنی در حق او
مصور نشود جز بکراهت تفسیر نتوان دادن علی احد القولین وتو در حق او کراهت اثبات نکنی واو در حق
خود میگوید ولکن کره الله انبعاثهم . چه اگر مرید الذات گوئی واگر مرید بارادتی قدیم اثبات کارهی
صورت نبندد علی اصولکم دگر گفت . یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت وقد امروا ان یکفروا به ویرید الشیطان
ان یضلهم ضلالاً بعیداً انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة والبغضاء فی الخمر والمیسر ویصدکم عن ذکر الله
وعن الصلوة فهل انتم منتهون . هرچه او بتو حواله کرد تو بارادت او حواله کردی وهرچه بخود حواله
کرد تو ازاو نفی کردی . اقلب وقد اصبت . برگردان تا مصیب باشی . فان لم تقلب قلبت واذا قلبت فقد
اصبت چه اگر جهد نکنی تا مصیب باشی ترسم مصاب باشی چه عجب مردی که باختیار شکر رارها وبجبر طالب
صبر باشی پس مثال تو چنان باشد که شاعر گفت . جناب تجنبناه لیس بمجدب . وبحر تخطیناه لیس بمرزم
. ومنهل ماء قد ترکناه خلفنا . زلالاً وبعناه بشربة علقم . ولم ار مثلی مایفارق جنة . ویقرع بالتطفیل
باب جهنم . بهشت خوانده در نروی که . والله یدعو الی دار السلام ، بدوزخ خودرا بطفیل در اندازی
که . ولقد ذرأنا لجهنم . این احوال چنین است . وزمام الأختیار بیدك . آنچه خواهی برای خود
اختیار میکن قوله تعالی ولتکملوا العدة . واهل معانی خلاف کردند در انکه این واو عطف برچیست
واین لام غرض بچه متعلق است فرّا گفت غرض متعلق است در کلام بمحذوفی وتقدیر چنین است که .
لتکملوا العدة شرع ذلك وارید منکم . برای انکه تا عدد تمام کنی این حکم مشروع کردند واز شما در خواستند
گفت مثال این چنان است که حق تعالی در قصهٔ ابراهیم گفت . وکذلك نری ابراهیم ملکوت السموات و
الأرض ولیکون من الموقنین . معنی آن است ولیکون من الموقنین اریناه ذلك برای انکه از جملهٔ موقنان
باشد آن آیات باو نمودیم وزجاج گفت معطوف است ومتعلق بمعنی آیهٔ متقدم برای انکه معنی این آیه که یرید الله
بکم الیسر ولا یرید بکم العسر . آن است که . فعل الله ذلك بکم لیسهل علیکم . انکه این را بر آن عطف
کرد . ولتکملوا العدة ، یعنی ارادهٔ یسر ونفی ارادهٔ عسر برای آن بود تا کار برشما آسان کند وتا
شما عدد ماه تمام بداری ودر این عدد خلاف کردند بعضی گفتند مراد عدد ماه است تا عدد ماه تمام نگاه
داری قول دیگر آن است که تا عدد ایامی که در بیماری وسفر گشاده باشی نگاه داری بتمام وکمال تا قضا کنی آن را بمانند

آن واین قول بیشتر مفسران است ودرآیه دلیل هست برقول اصحاب عدد برقول اوّل که گفتیم از بعضی مفسران برای انکه خدای تعالی گفت تاعددنگاه داری وتمام کنی وبرقول اول که گفتند که عدد راجع است باماه اگرمرادعددماه است ماه عبارت بود یکبار ازسی روز ویکبار ازبیست ونه روز ودرهردو مستعمل است واستعمال ایشان یك لفظرا دردو معنی مابسیاری معانی ظاهر استعمال دلیل حقیقة کند چون لفظ قرؤ شفق وبیان این مستقصی درجای خودبیاید انشاءالله قوله تعالی . ولتکبروا الله علی ماهدیکم . در او دوقول گفتند قولی انکه تاخدای را تعظیم کنی واجلال برآن هدایة وبیان که شمارا کرد دردین وتوفیق که داددرروزهٔ ماه رمضان وتخصیص که کرد شمارا باین ماه دون سایر امم و بیشتر علما گفتند مراد تکبیر شب عیداست عقیب چهار نمازشام وخفتن وبامداد ونماز عید درعید فطر بگوید ، الله اکبر الله اکبر لااله الّاالله والله اکبر الله اکبر ولله الحمد علی ماهدانا وله الشکر علی ما اولانا . وبنزدیك شافعی الله اکبر سه بار باید گفت ازانکه ماه ببینند تکبیر کنند تاانکه امام بنماز عیدبیرون آید چون امام بدرآید بتکبیر اوتکبیر باید کردن . هذا عندالشافعی . ودر عید اضحی عقب ده نماز درشهرها وعقب پانزده نماز درمنی اولش نمازپیشین وآخرش انکه عددش تمام شود ومسئلهٔ چند دراحکام روزه که گفته نشد آنجا باختلاف فقها بدانکه قضای رمضان هم متتابع روابودهم متفرق وتتابع اولیتر بود ومذهب شافعی ومالك هم چنین است ومذهب اهل عراق آن است که او مخیراست وترجیحی نگفتند وهرکس که اوروزهٔ ماه رمضان تباه کند بجماع قضا وکفاره واجب بوداورا ومذهب ابوحنیفه وشافعی هم این است وکفاره مرتب است بنزدیك ماوابو حنیفه وشافعی وبنزدیك مالك مخیراست وبعضی اصحاب ماچنین گفتند وانکس که روزه باکل وشرب تباه کند بنزدیك ما قضا وکفاره واجب بود اورا وبنزدیك ابوحنیفه ومالك وشافعی گفت براوقضابود وکفاره نبود وچون بنسیان کند این افطار براوهیچ نباشدعندنا وعندعامة الفقهاومالك گفت براوقضا بود وهرکه اوجنب آیددر روز بقصدبی ضرورتی قضا وکفاره لازم آید اورا ابن حی گفت براو قضابود برسبیل استحباب و جملهٔ فقهاء گفتند براوهیچ نباشد واگرقی براوغلبه کند براو هیچ نباشد اگر قصدکند تابرآرد براوقضا بود وابوحنیفه وشافعی ومالك هم این گفتند واوزاعی گفت اگربی قصداو باشدقضاست براووا گربقصد کند قضاو کفاره وهرکس که اوچیزی ناخوردنی چون ریگی وسنگی ومانند این فروبرد بقصد براوقضاو کفاره باشد بنزدیك ما ومالك واوزاعی واهل عراق گفتند براوقضا بود بی کفاره وابن حی گفت براونه قضا بود نه کفاره واما دیوانه ومغمی علیه چون جملهٔ ماه چنین باشد پس ازآن بهتر شوند برایشان نه قضابود ونه کفاره برای انکه ایشان بفقد عقل ازجملهٔ تکلیف خارجندواوزاعی ماراموافق است دراین مسئله واهل عراق درمجنون گفتند براوقضا نیست اگرهمهٔ ماه دیوانه باشد اگر درمیانهٔ ماه به شود جملهٔ ماه را قضا باید کردن و درمغمی علیه گفتند حکم او حکم بیماراست وشافعی هم این گفت درمغمی علیه وگفت بردیوانه قضانیست بهیچوجه امّا آبستن وشیر دهنده ومرد سخت پیر حکم ایشان بگفتیم که نزدیك ماچیست اهل عراق گفتند برایشان قضابود و کفاره وصدقه نباشد برایشان همچنین که دربیماری گفتند اعنی درحامل ومرضع ومالك درحامل گفت که بر اوقضاست بس ودرمرضع گفت قضاباز دارد وبهر روز مدّی طعام بدهد وشافعی گفت هر دورا قضا بود وفدیه بمدّ من طعام روزی نیم صاع بدهد بنزدیك اهل عراق واین موافق مذهب ماست وقولی دیگر هست شافعی رامثل قول مالك ودرمردپیر که روزه نتواند داشتن روزه بگشاید وبهرروز نیم صاع طعام بدهد

بنزدیك اهل عراق واین موافق مذهب ماست وشافعی گفت هرروزیرا مدّی دهد واین موافق مذهب ماست چون ازنیم صاع عاجز باشد ومالك گفت افطار کند ولاشیٔ علیه فی قوله تعالی

وَاِذَا سَئَلَكَ عِبَادِی عَنِّی فَاِنِّی قَرِیبٌ اُجِیبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ اِذَا دَعَانِ فَلْیَسْتَجِیبُوا لِی وَلْیُؤْمِنُوا بِی

چون پرسند تورا بندگان ازمن من نزدیکم پاسخ کنم دعوة خواننده را هما چون بخواند مرا کو اجابت کنی مرا وبگروی بمن

لَعَلَّهُمْ یَرْشُدُونَ * اُحِلَّ لَكُمْ لَیْلَةَ الصِّیَامِ الرَّفَثُ اِلَی نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَاَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ

تاهما رشید شوی حلال کردند شمارا درشبهاء روزه نزدیکی بازنانتان ایشان پوشش شمااند وشما پوشش ایشانید

عَلِمَ اللّٰهُ اَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ اَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَیْكُمْ وَعَفَی عَنْكُمْ فَالْاٰنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا

دانست خدای انکه خیانت کردی باخویشتن توبه پذیرفت برشما وعفو کرد ازشما اکنون نزدیکی کنی بایشان وطلب کنید انچه

كَتَبَ اللّٰهُ لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّی یَتَبَیَّنَ لَكُمُ الْخَیْطُ الْاَبْیَضُ مِنَ الْخَیْطِ الْاَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ

نوشته خدای شمارا وبخوری وبیاشامی تا پدیدار آید شمارا رسن سپید ازرسن سیاه ازصبح

ثُمَّ اَتِمُّوا الصِّیَامَ اِلَی اللَّیْلِ وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَاَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِی الْمَسَاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللّٰهِ فَلَا تَقْرَبُوهَا

پس تمام کنی روزه تا بشب ونزدیکی نکنی بازنان وشما معتکف درمسجدها این حدودهای خدا پیرامن آن نکردید

كَذَلِكَ یُبَیِّنُ اللّٰهُ اٰیَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ * وَلَا تَاْكُلُوا اَمْوَالَكُمْ بَیْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا

همچنین بیان کند خدا آیتهایش برای مردمان تاهمانا ایشان پرهیزکارشوند مخورید مالهاتان میان شما بناحق وفروگذاری

بِهَا اِلَی الْحُكَّامِ لِتَاْكُلُوا فَرِیقًا مِنْ اَمْوَالِ النَّاسِ بِالْاِثْمِ وَاَنْتُمْ تَعْلَمُونَ * یَسْئَلُونَكَ عَنِ الْاَهِلَّةِ

آن را بحاکمان تابخوری بهره ازمالهای مردمان ببزه وشما میدانید می پرسند تورا ازماههای

قُلْ هِیَ مَوَاقِیتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَلَیْسَ الْبِرُّ بِاَنْ تَاْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَی

تو بکوی که آن وقتهاست مردمان را وحج را ونیست نیکوی انکه درخانه شوی ازپشتهای آن ولکن نیکو آن است که ازخدای بترسید

وَاْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ اَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ *

ودرائید خانها ازدرهایش وبترسید ازخدای تاهمانا شما ظفر یابید

واین چهار آیت است . قوله تعالی واذا سئلك عبادی عنی . عبدالله عباس گفت سبب نزول آیه آن بودکه جهودان گفتند یامحمد خدای دعای ماچگونه بشنود تو میگوئی ازاینجا تاآسمان پانصد سال راه است وکثافة هرآسمانی پانصد ساله راه است وهمچنین هفت آسمان است خدای تعالی آیت فرستاد حسن بصری گفت سبب نزول آیه آن بود که مردی بیامد ورسول را گفت یارسول الله اقریب ربنا فنناجیه ام بعید فنناديه . خدای مانزدیك است تاباو مناجات کنیم یادوراست تاباواز بلندش خوانیم خدای تعالی این آیت فرستاد وگفت یامحمد چون بندگان من ازتو پرسند درآیه حذفی واضماری هست ای فقل لهم بگو ایشان را که من نزدیکم بمسافت بل بعلم وقدرت آنچه ازمن دورپنداری ازروی عالمی من بان نزدیکم چنانکه انکس که بمن نزدیك باشد وانکه ازمن بگریزد ودورشود وگمان برد که ازمن دوراست درقبضهٔ قدرت من است چنانکه ازشما یکی را دردست دارد پس مراد بقرب نه قرب مسافة که ازصفات اجسام است چه برخالق اجسام روانبود واو خالق مکان است وخالق مکان درمکان نباشد . کان ولامکان نخلق المکان ولم یتغیر عما کان . درخبر می آید که درعهد بعضی صحابه حبری ازاحبار جهودان آمد وازاوپرسید که اخبرنی عن الله این هو . گفت مراخبرده تاخدا کجاست اوگفت . فی السماء علی العرش . برآسمان است برعرش جهود گفت فاری الأرض منه خالیة

. پس زمین ازاو خالی باشد واودر مکانی دون مکانی باشد گفت این کلام زنادقه است دورشو ازپیش من
والّا بفرمایم تا گردنت بزنند جهود بیرون آمدوبر اسلام استهزآء میکرد امیرالمؤمنین . ازپیش او برافتاد
گفت یااخاالیهود بمن رسید آنچه پرسیدی وآنچه جوابت دادند جواب ازمن بشنو گفت بگوی گفت این
عبارت باشد ازمکان وکان الله ولامکان . وخدا بود ومکان نبود . این الاین فلااین له . مکان بمکان کرد
واورا مکان نیست . جل ان یحویه مکان وهوفی کل مکان بغیر مماسة ولامجاورة ویحیط علماً بمافیها ولا
یخلوشی ٔ منها من تدبیره . اوازآن متعالی است که درمکان باشد وهیچ مکان ازاوخالی نیست نه بمماست و
مجاورة بل بمعنی علم ومن خبر دهم تورا بانچه درکتاب شماهست اگر بدانی که من راست میگویم ایمان آری گفت
بلی نه درتوریة هست که روزی موسی علیه السلام نشسته بودوچهار فرشتهٔ پیش او حاضر آمدند موسی از
ایشان پرسید که من این اقبلم یکی گفت از اقصی مشارق زمین میایم من عند الله ویکی گفت من ازاقصای مغارب
زمین میایم من عند الله ویکی گفت ازآسمان هفتم میایم من عندالله ویکی گفت از زمین هفتم میایم من عندالله
موسی گفت سبحان من لایخلو منه مکان ولایکون الی مکان اقرب منه الی مکان . جهود گفت گواهی دهم
که حق این است که تو میگوئی وتوبجای پیغامبراولیتری ازدیگران قرب درحق تعالی خدای باین معنی باشد . قوله
اجیب دعوة الداع اذا دعان . دعاء دعا کننده را اجابت کنم چون مرا بخواند اگرچه درظاهر کلام شرط
مصلحت نیست بهر حال درضمن کلام بمصلحت مشروط باشد اگر صلاح دائم تاسؤال سائل را مادة منقطع
شود که بسیار کس را می بینم که دعا میکنند واجابت نیست دعاء ایشانرا گوئیم برای اینکه این وعدهٔ مطلق نیست
بل مشروط است بانتفاء المفسده اگر گویند چون دعارا اجابت نخواهد بودن آیت را فایده چه بود گوئیم
فایده آیت حث وتحریص است بشرط خود که اللهم افعل بی کذا وکذا انکان فیه صلاحی وبرای این دعوات
ائمه علیهم السلام مشروط است باین شرط که ولاحاجة من حوائج الدنیا والآخرة لك فیها رضی ولنا
فیها صلاح الّاقضیتها واگر بلفظ نگوید بایدکه درنیت بود اگر گویند آنچه مصلحت بان تعلق دارد لابد
خدای تعالی خودآن بکند چه فاید باشد در دعا کردن گوئیم ازاین دو جواب است یکی انکه دعا عبادتی
ازجمله عبادات است من قوله علیه السلام الدعاء عبادة وازجملهٔ آن دعوات. قوله قل رب احکم بالحق بارخدایا
حکم بحق کن واگرما گوئیم وگرنه خدای تعالی جزحکم بحق نکند ولکن مارا این گفتن عبادت است
ومابان متعبدیم تامستحق ثواب شویم . وجواب دوم انکه بسیار چیزها باشد که خدای تعالی مصلحت در
آن داند که عند دعادهد واگردعا نکنند مصلحت نبود پس دعا شرط باشد درحسن وصلاح او اگر گویند
خدای تعالی دعاء کافر وفاسق را اجابت کند گوئیم جماعتی اهل علم روا نداشته اند گفتند برای انکه انکس
که او مستجاب الدعوة باشد در دین مسلمانی مستحق مدح باشد وکافر نشاید تامستحق مدح بود واین اختیار ابوعلی
الجبائی است وابن الأخشاد گفت روابود که خدای تعالی اجابت دعای کافر کند بروجه استصلاح چنانکه روابود که
رسول علیه السلام اجابة کند بعضی کفار را چون ازاو چیزی التماس کنند که قبیح نباشد برای استصلاح را واین وجه
نیکوتر است ودعا بردو ضرب بود یکی حمد وثنای خدای تعالی بود چنانکه یاحی یاقیوم یاذوالجلال والاکرام
یارب یاالله ربنا لك الحمد لااله الاانت . ویك نوع دیگر اللهم افعل بی کذا وکذا . ودرمعنی قریب دووجه
گفتند اینجا یکی انکه . قریب بالأجابة بمعنی سریع الاجابة . دوم انکه یسمع الدعاء کمایسمعه القریب . واما
اصل جواب واجابت من الجواب باشد وهو القطع یقال فلان جواب الآفاق وقال الراجز . جواب بیدآءبها

عروف .لایأکل البقل ولایریف. ومنه قوله تعالی وثمود الذین جابوا الصخر بالواد ای قطعوا وانجاب الظلام اذاقطعه
وانجاب السحاب اذاانقطع وانقشع برای انکه بجواب سئوال سایل منقطع شود وگفته اند برای انکه طمع سایل منقطع
شود امابانجاح واماببأس ودعاخواندن باشد که یافلان وطلب فعل باشد چنانکه بگفتیم فلتستجیبوا الی باواو وفاتسکین لام
امر نیکوتر بود ازتحریکش وباثم تحریك نیکوتر بود ابوعبیده گفت استجاب واجاب بمعنی واحد وانشد
الکعب بن سعد الغنوی شعر . وداع دعا یامن یجیب الی الندی . فلم یستجبه عندذاك مجیب . ومبرد فرق
کرد گفت دراستجابت اذعانی وگردن نهادن است ودراجابت نیست ازاین کار اجابت ماخدای را بلفظ استجابة است
کما استجیبوا لله وللرسول. ولعل بمعنی کی باشد تاشمار اشد شوی وبمعنی رجاوطمع بود ولکن نه ازخدای بلکه ازمکلف
والرشد اصله اصابة الخیر وهو ضد الغی وفلان لرشدة وفلان لغیة ای لزنیة والرشاد اصابة الرشد والرشد لغة فی الرشد.
وبعضی مفسران گفتند مراد بدعا درآیة طاعت است ومراد باجابت ثواب ومعنی آن است که هرکه طاعت کند مرا
ثوابش دهم وابوسعید خدری روایت کند که رسول علیه السلام گفت هیچ مسلمانی نباشد که خدای را بخواند
بدعائی که دراو قطیعهٔ رحمی نبود وبزهٔ نبود الاخدای تعالی ازسه خصلت یکی بدهد اورا اماتعجیل اجابة واماذخیرهٔ
آخرت به ازآن واماصرف کند ازاو سوء وبدی مانند آن چیز که او خواسته باشد وگروهی دیگر گفتند هیچ دعا
نبود الاآن را ازخدای تعالی اجابت بود یعنی پاسخ خدای جواب آن بازدهد بحسب مصلحت بنعم اولا اما
انجاح مطلوب تبع مصالح بود واین نیز وجهی باشد درآیة وعبدالله عمر روایت کند که رسول علیه السلام
گفت من فتح له باب فی الدعاء فتحت له ابواب الأجابة .هرکه دردعا براو بگشایند دراجابت براو گشاده بود
وخدای تعالی وحی کرد بداود که یاداود ظالمان را بگوکه تادعانکنند ومرا نخوانند که من بر خود واجب
کرده ام که هرکس مرا بخواند اجابتش کنم واجابت ظالمانرا بلعنت کنم واین اخبار مقوی این وجه است که گفتیم وجهی
دیگر درآیة آن است که خدای تعالی نگفت که من درحال اجابت کنم اجابت باشد ولکن متراخی ازدعا برای انکه
بندهٔ بود که خدای تعالی آواز او بردرگاه خود دوست دارد چنانکه محمد بن المنکدر روایت کند ازجابر عبدالله
انصاری که رسول صلی الله علیه وآله گفت بندهٔ باشد که خدای را میخواند وخدای اورا دوست دارد
جبرئیل را گوید خدای تعالی یاجبرئیل حاجت او رواکن ولکن بدو مده تافلان وقت که من میخواهم تا
آواز او بردرگاه من می باشد وبندهٔ باشد که ازخدای تعالی حاجتی خواهد حق تعالی گوید جبرئیل را که
حاجت اورواکن معجل وبدوده تابرود ونیز نخواند مرا که من آواز اورا دوست نمیدارم وبعضی دیگر
گفتند دعارا شرایطی هست هرکه دعا بشرط خود کند آن دعا باجابت مقرون بود وهرکه شرایط آن بجای نیاورد
آن دعارا اجابت نبود وشرط دعا آن است که دعا کننده اول حمد وثنای خدا گوید انکه صلوات بر محمد وآل
محمد که رسول علیه السلام گفت ومامن دعاء الابینه وبین السماء حجاب . هیچ دعا نیست والاازمیان آن دعا
وآسمان حجابی هست چون بنده دعا کند ودر مقدمهٔ دعا برمن صلوات نفرستاده باشد دعا تابحجاب برود و
برگردد وچون برمقدمهٔ دعا صلوات برمن فرستد آن صلوات برمن میرود وحجابها میدرد وآسمانها می برد
ودعا براثر آن میرود تابزیر عرش انگه توقیع اجابت پدید آید وامیرالمؤمنین علیه السلام گفت هیچ دعا نکنی
تادراول نگوئی که صل علی محمد وآله وافعل بی کذا وکذا . واوهمچنین کرد میگفتند چرا یاامیرالمؤمنین
گفت برای انکه دعا که صلوات است لابد باجابت مقرون بود وخدای تعالی شرم دارد وشرم او کرم او بود
که بنده ازاو دو حاجت خواهد یکی اجابت کند ویکی نکند

ودر خبر میاید که چون بنده خود را دعا کند ومسلمانان را باخود در دعا اضافه نکند خدای تعالی گوید ملائکتی
فرشتگان من بندهٔ من می پندارد که سؤال از بخیلی میکند وچون حاجت خود رها کند ودر دعاء مسلمانان گیرد
فرشتگان گویند بدأ الله بك خدای تعالی ابتداء این خیر بتو کناد پس اولیتر انکه دعاء فرشتگان برای تو بود که
دعای ایشان نزدیك تر باشد ابراهیم ادهم را گفتند . ومابالنا ندعوه فلا یجاب . چرا ما دعا میکنیم اجابت نمی آید
گفت برای انکه شما خدا را بشناختی وطاعتش نمیداری وپیغامبر را بشناختی ومتابعت او نکردی و قرآن
بدانستی وبر آن کار نمیکنی ونعمت خدای میخوری وشکرش نمیگذاری وبهشت را بدانستی وطلب نکردی و
دوزخ را بشناختی واز او نگریختی وشیطان را بشناختی ومخالفتش نکردی ومرگ بشناختی وساز او نکردی و
مردگان را دیدی وعبرت نگرفتی وعیب خود رها کردی وبعیب مردم مشغول شدی دعای شما راکی اجابت کنند
. قوله احل لکم لیلة الصیام الرفث الی نسائکم . مفسران گفتند سبب نزول آیه آن بود که در بدایت فرض
صیام حق تعالی چنان فرمود که چون روزه دار روزه بگشادی طعام وشراب وجماع چندانی روا بودی اورا
تا نماز خفتن بکردندی چون از آن وقت بگذشتی حرام شدی تا بردگر شب نماز شام واگر بخفتی پیش از انکه افطار
کردی وآن وقت مضیق بگذشتی هم همچونین روا نبودی اورا از این معنی تا بدگر شب شبی از شبهای ماه رمضان بعضی
صحابه نماز خفتن با رسول الله علیه السلام بکردند گفتند عمر خطاب بود وبا خانه شد نفس اورا مطالبت میکرد بخلوت حلال
خود ووقت رفته بود با او خلوت کرد چون فارغ شد غسل کرد وپشیمانی سخت اورا دریافت وبامداد برخاست وبنزدیك
رسول علیه السلام آمد گفت یا رسول الله من بشکایت این نفس خاطئه پیش تو آمدم رسول گفت چه افتاده قصه بگفت
رسول گفت خطا کردی جماعتی دیگر برخاستند وگفتند یا رسول الله ما را هم این حادثه افتاد ولکن شرم داشتیم که این
حدیث را در مجلس تو بگوئیم هیچ رخصتی هست ما را رسول علیه السلام گفت رخصت بدست من نیست خدای تعالی
از کرمش این حکم را از ایشان برگرفت واین آیه فرستاد ومباح کرد ایشان را مقاربة کردن با حلال خود درشبهاء
ماه رمضان گفت حلال کردند شما را شب روزه ونصب او بر ظرف است ای فی لیلة الصیام وکوفیان گفتند
بعدم الخافض منصوب است . الرفث الی نسائکم . ورفث کنایه است از جماع عبدالله عباس گفت ان الله
حيّ کریم خدای تعالی شرم کن است یعنی کریم است این لفظ مصرح نگفت بکنایه گفت هر کجا که گفت
یکجا مباشرت ویکجا ملامست ویکجا افضا ویکجا دخول ویکجا رفث دگر خواست تا تو را ادب آموزد تا این لفظ
بر زبان نرانی چه در عرف مستهجن است دگر انکه عرب این کنایات گفته اند وقرآن بلغت ایشان فرود آمد
واین همه کنایات است از جماع قال الشاعر . فظلنا هنالك فی نعمة . فکل اللذاذة الا الرفث . ای غیر الجماع
میتمی گفت رفث افصاح وتصریح باشد بذکر انچه کنایة باید کردن از او از ذکر نکاح واصل او فحش باشد وکلام
قبیح وقال العجاج . ورب اسراب حجیج کظم . عن اللغاو رفث التکلم . زجاج گفت رفث کلمتی است جامع هر
مراد را که مردان را باشد از زنان قال الشاعر . ویرین من انس الحدیث زوانیاً . وبهن عن رفث الرجال نفار
. ودر مصحف عبدالله مسعود هست . الرفوث هن لباس لکم وانتم لباس لهن . واین هم از کنایات
ملیح است گفت ایشان لباس شمایند وشما لباس ایشانی یعنی ملتبس شوی بیکدیگر وملتوی کما قال الشاعر .
فاصبحت انی تأتها تلتبس بها . کلی مرکبیها تحت رجلك شاجر . وگفتند وجه تشبیه از انجاست چون وقت خواب
برهنه شوند بشرهٔ هریك از ایشان ملاقی باشد بشرهٔ صاحبش را بمنزلهٔ لباس وقال النابغة الجعدی . اذا ما الضجیع ثنی
عطفها . تثنت فکانت علیه لباساً . ربیع انس گفت مراد آن است هن لحاف لکم وانتم لحاف لهن . و

لحاف جامهٔ خواب باشد وبعضی دیگر از مفسران گفتند مراد بلباس سکن است چنانکه در شب گفت وجعل اللیل
لباساً ای سکناً هریکی از ایشان سکن صاحبش باشد که دل او با او ساکن باشد دلیلش قوله تعالی وجعل منها
زوجها لیسکن الیها . بعضی دگر گفتند مراد بلباس آن است که چنانکه جامه وقایه کند خداوندش را از سرما وگرما
ایشان هریك را وقایة کنند وحمایت صاحبش را از حرام چنانکه در خبر آمد که . من تزوج فقد احرز نصف
دینه فعلیه بالنصف الآخر . یعنی هر که زن بگیرد نیمهٔ دین خود در حرز گرفت بر اوست نیمهٔ دیگر نگاه دارد
وبعضی دیگر گفتند برای انکه هریکی از ایشان ستری بود صاحبش را عند مباشرت کاللباس واین قول ابن زید است
ابوعبیده گفت از زن کنایات کنند بلباس وفراش وازار شاعری گفت عمر خطاب را . الا ابلغ اباحفص رسولاً
. فدی لك من اخی ثقة ازاری . وقیل نسائی وقیل نفسی قوله علم الله انکم کنتم تختانون انفسکم . خدای
دانست که شما با خود خیانت کرده ای یعنی بالجماع بعد العشاء الآخرة بانکه از پس نماز خفتن با زنان خلوت کردی
شما وشما را از آن نهی کرده بودند واین نیز هم کنایتی نیکو است برای انکه کسی خیانت کند ونقصانی کند مال او را
برای منفعة خود ایشان در این باب نقصان حظ خود کردند از ثواب خدای تعالی آن را خیانت خواند انکه
چنانکه پوشیده داشتند تا از خود پنداشتی پوشیده میدارند چنانکه خاین خیانت را پوشیده دارد وحق تعالی
بخیانت کنایت کرد از این دو معنی فتاب علیکم وعفی عنکم . اکنون چون توبه کردی خدای تعالی توبهٔ
شما قبول کرد وعفو بکرد شما را از این واین دلیل است بر انکه قبول توبه بر خدای تعالی واجب نیست واسقاط
عقاب نه بر سبیل وجوب است عندانکه عقب قبول توبه لفظ عفو گفت وآن را که اسقاط عقاب او واجب
باشد در حق او لفظ عفو نیکو نباشد . فالآن . اکنون این عبارت است از حال اعنی آن وقت که در او باشی
وهو الزمان بین الزمانین وقتی باشد از میان دو وقت ماضی ومستقبل آن را هم حال خوانند وهم حاضر در عبارت
نحویان باشروهن اکنون مباشرت کنی با ایشان لفظ امر است ومراد اباحت چنانکه گفت . فاذا حللتم
فاصطادوا . قوله فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الأرض . واین نیز کنایت است از جماع برای انکه بشره
هریکی از ایشان مماس بود بشرهٔ صاحبش را وبشره بیرون پوست مردم باشد وابتغوا ما کتب الله لکم . وطلب
کنی انچه خدای نوشته است شما را وبغی طلب باشد ویقال بغی الشیء بغیاً والبغاء الزناء والبغی الطلب لما لیس لك .
واز انجا خروج بر امام حق را بغی خوانند ابتغا افتعال باشد از این بنا وبیشتر مفسران گفتند مراد فرزند است یعنی
غرض نباید تا اقتضای شهوت بود غرض باید تا تناسل بود ابن زید گفت ما احل الله لکم من الجماع قتاده گفت
مارخص الله لکم فیه یعنی انچه خدای رخصت داد شما را در آن معاذ جبل گفت یعنی شب وروز وانچه بظاهر آیة
لایق است قول انس است که گفت مراد طلب فرزند است ورسول علیه السلام گفت . تناکحوا تکثروا فانی اباهی
بکم الأمم یوم القیمة ولو بالسقط . وانس مالك گفت که زنی بود نام او خولا واو زنی بود عطاره یکروز در نزدیك
عایشه آمد گفت یا ام المؤمنین بدانکه من زن مردی ام هر شب که او درآید من خویشتن بیارایم ومعطر بکنم بمانند آن شب
که مرا پیش او برند وبوقت خفتن پیشتر او در شوم او روی از من بگرداند ومن برای خدا روی از او نبگردانم
وتحمل کنم گمان من چنان است که او را با من خوش نیست مرا بر این مزد باشد عایشه گفت بنشین تا رسول
خدای درآید او نشست رسول علیه السلام درآمد بوی عطر شنید گفت یا عایشه عطر خریدهٔ یا خولای عطاره
اینجا بوده است گفت یا رسول الله او حاضر است میخواهد تا مسئلهٔ پرسد انگه خولا قصهٔ خود با رسول علیه السلام
بگفت رسول علیه السلام گفت هیچ زنی نباشد که در خانهٔ شوهر چیزی برگیرد وبنهد وغرض او صلاح باشد

والا خدای تعالی اورا حسنه بنویسد وسیئتی بستر دو درجهٔ ترفیع کند وهیچ زن نباشد که از شوهر بار برگیرد
والا اورا چندان مزد باشد که روزه دار نماز کن را که شب نخسبد وروز روزه نگشاید ودر سبیل خدای جهاد کند
وهیچ زن نباشد که اورا درد زادن بگیرد والا بهر درد اورا مزد انکس دهند که بردهٔ آزاد کرده بود وبهر یکبار
کودک را شیر دهد چنان بود که بردهٔ آزاد کرده بود چون کودک را از شیر باز گیرد منادی از آسمان ندا کند که ایزن
تورا عمل کفایت کردند در گذشته عمل باسر گیر در آینده عایشه گفت زنان را خیر بسیار دادند شمارا که مردانی
چیست رسول علیه السلام بخندید وگفت هیچ مردی نباشد که دست زنش گیرد وبرطریق مراوده والا اورا
حسنتی بنویسند واگر دست در گردنش کند ده حسنه واگر بوسه دهد بیست حسنه واگر باو نزدیکی کند
چندانی ثوابش دهند که از همه دنیا به بود چون برخیزد که غسل کند آب برهیچ موی او نگذرد الا ازاو سیئتی محو
کنند ودرجهٔ بدهندش وانچه اورا برآن غسل دهند به باشد از دنیا وهرچه در دنیا است وخدای تعالی باو مباهات
کند بافرشتگان گوید بندهٔ من نگرید درشبی سرد برخاسته برای من غسل میکنند گواه کردم شمارا که اورا
بیامرزیدم . قوله تعالی وکلوا واشربوا . آیه در مردی انصاری آمد در نامش خلاف کردند معاذ جبل گفت
نامش ابوصرمه بود البراء بن عازم گفت قیس بن صرمه وعکرمه وسدّی گفتند ابوقیس بن صرمة بن مالک بن
عدی النجار این مرد همه روز کار کرده بود در زمینی که اورا بود در ماه رمضان نماز شام آمد وپارهٔ خرما آورد
زن طعامی بساخته تا زن بان مشغول شد که طعام سازد اورا خواب غالب شد وبخفت نماز خفتن درآمد واو روزه باز نا
گشاده طعام نخورده بود ودر ابتدا شرع چنین بود که بیان کردیم که پس از نماز خفتن طعام وشراب ونکاح حرام بودی
مرد بیدار شد ووقت افطار رفته بود برخاست گرسنه ورنجور ودست بطعام نیارست کردن از بیم
خدای عزّ وجل بردگر روز روزه روزه داشت سخت رنجور شد واز پای بیفتاد نماز پیشین رسول علیه السلام
اورا دید گفت یا اباقیس تورا چه بود قصهٔ خود بگفت رسول علیه السلام از برای او دلتنگ شد خدای تعالی
این آیه فرستاد وتخفیف تکلیف فرمود گفت این حکم برگرفتم از انگاه که آفتاب فروشود طعام وشراب خورید
تا انکه صبح صادق برآید این را نیز صورت امر است ومراد اباحه وحق تعالی کنایت کرد از شب برسن سیاه واز روز
برسن سپید وشاعر گفت . الخیط ابیض وقت الصبح متصدع . والخیط اسود جوز اللیل مرکوم . و
برای آن تشبیه کرد ایشان را برسن که ممتد وکشیده شوند چون رسن وقال ابوداود فی الصبح . فلما اضائت لنا
سدفة . ولاح من الصبح خیط انارا . ودر تفسیر از رسول علیه السلام نص آمد عدی بن حاتم گوید رسول
علیه السلام مرا نماز وروزه بیاموخت ودرباب روزه گفت چون آفتاب فروشود روزه بگشای وتورا مباح است
طعام وشراب خوردن تا انگاه که رسن سپید از رسن سیاه پیدا شود تورا گفت من شب برخاستم ودو
رسن پیش خود نهادم ودر او می نگریدم برمن مشتبه بود گاهی پیدا شدی وگاهی ملتبس بیامدم ورسول
علیه السلام را خبر دادم بخندید ومرا گفت یابن حاتم نمیدانی تا مراد بیاض صبح است از سواد شب . سهل بن
سعید گفت در آیه من الفجر نبود باول صحابهٔ رسول بیشتر بشب رسن در پیش خود بنهادندی واعتبار میکردندی
خدای برای بیان بفرستاد من الفجر ومن اول شاید تا ابتداء غایة بود وشاید که تبیین را بود امادوم جز تبیین را نشاید
وفجر انشقاق عمود صبح باشد وابتداء روشنائی او ومن قولک انفجر الماء اذا انبعث وجری چنانکه آب از زمین
برآید وانگاه برود وپراکنده شود همچنان سپید وروشن باشد وپیدا شود از تیرگی خاک برای این صبح را فجر
خواندند . بدانکه صبح دو است یکی کاذب یکی صادق صبح اول را کاذب گویند وآن روشنائی بود مستطیل

دراز مانند دنبال گرگ پس از آن تاریک شود آن را حکمی نیست در شرع عند آن نماز فریضه نشاید کردن وطعام و
شراب خوردن حرام نبود برای آنش کاذب خوانند که خویشتن را مثلاً بصورت چیزی نماید که آن را حکمی باشد وبر
حقیقة حکمش نبود پس پنداری درانچه می نماید دروغ میگوید . ودوم صبح صادق باشد وآن روشنائی مستطیر بود چون
برآید پراکنده شود آن را در شرع حکم این باشد که عند آن نماز بامداد واجب شود وروزه دار را تناول چیزی کردن
که روزه تباه کند حرام شود سمرة بن جندب روایت کرد که رسول صلی الله علیه وآله گفت لا یمنعکم من السحور
اذان بلال ولا الصبح المستطیل ولکن الصبح المستطیر . گفت نباید که بانگ نماز بلال شمارا منع کند از
سحور خوردن ونه این صبح بردراز ولکن مانع این صبح مسطیر پراکنده بود ودر خبر دلیل است برانکه بانگ
نماز بامداد پیش از وقت فریضه شاید کردن . تنبیهاً علی صلوة اللیل . انکه بیان وقت افطار کرد گفت . ثم
اتموا الصیام الی اللیل . پس روزه تمام بداری تا بشب والی در بر ابر من انتها وغایت را باشد کأنه قال من طلوع الفجر
الی غروب الشمس . از انگاه که صبح صادق برآید تا انگاه که آفتاب فروشود عبدالله بن ابی اوفی گفت بارسول الله
علیه السلام بودم در بعضی سفرها ورسول علیه السلام روزه داشت چون آفتاب فروشد مرا گفت اجدح لی .
برای من پست ترکن من گفتم یارسول الله لو امسیت اگر توقف کنی تا شب درآید رسول علیه السلام دگرباره گفت
اجدح لی من گفتم یارسول الله . ان علینا نهاراً . هنوز روز است رسول علیه السلام سیم بار گفت من انچه بفرمود
بکردم مرا گفت چون شب ازاین جانب درآید وروز ازانجانب بشود وآفتاب فروشود وقت روزه گشادن باشد
وشب عبارت است . من غروب الشمس الی طلوع الفجر الثانی . ولا تباشروهن وانتم عاکفون فی المساجد
. مجاهد گفت درشاذ فی المسجد وعکوف واعتکاف مقام باشد برکاری یقال عکف علی کذا واعتکف وعکف بالمکان
اذا اقام به قال الله تعالی . فاتوا علی قوم یعکفون علی اصنام لهم . وقال الفرزدق یصف القدور . تری حولهن
المعتفین کأنهم . علی صنم فی الجاهلیة عکف . وقال آخر : فبات بنات اللیل حولی عکفاً . عکوف البواکی
بینهن صریع . ودر شرع مقام بود در بعضی مساجد برای عبادت ونزد ما درست نباشد الا بسه شرط یکی انکه اعتکاف
او در مسجدی بود از چهار مسجد مسجد الحرام یا مسجد رسول بمدینه یا مسجد کوفه یا مسجد بصره چه این
مسجدها آنستکه پیغامبر یا امام دراو نماز آدینه کرده است بجماعة ودوم انکه روزه دارد که اعتکاف بروزه درست باشد و
سوم انکه سه روز نیت کند یا بیشتر که اعتکاف کمتر از سه روز نباشد وواجب باشد معتکف را که اجتناب کند از هرچه محرم
اجتناب کند از زنان وطیب ومماراة وجدال ودر اعتکاف هفت چیز دیگر باشد که در احرام نباشد بیع وشرا نکند واز
مسجد بیرون نیاید الا عند ضرورة ودر زیر سایه نرود با اختیار ودر هیچ مسجد ننشیند جز آن مسجد باختیار ونماز نکند
در مسجدی دیگر الا بمکه که بمکه هرجا که خواهد نماز کند وهرگه که بروز مباشرت کند دو کفارتش لازم آید یکی برای
اعتکاف ویکی برای روزه واگر بشب کند یک کفاره وکفارهٔ او مثل کفارهٔ افطار روزه ماه رمضان باشد وچون معتکف
بیمار شود یا زن را حیض افتد از مسجد بیرون آید وچون نیک شوند باسر گیرند اگر یک روز اعتکاف داشته باشد واگر دو
روز باشد بنا کند وشرح آن در کتب فقه مسطور است علما خلاف کرده اند در این مباشرت که معتکف را از آن منع
کردند قومی گفتند که مراد مجامعت است واین قول عبدالله عباس وضحاک وربیعه است قتاده ومقاتل وکلبی گفتند
آیه در جماعتی آمد که ایشان اعتکاف گرفتندی چون ایشان را حاجت بودی بیامدندی وبازنان مقاربت کردندی
غسل نکردندی وبامسجد شدندی خدای تعالی این آیه فرستاد ونهی کرد ایشان را وابن زید گفت مراد بمباشرت
جماع است ومادون جماع از لمس وقبله وانواع تلذذ اما جماع باجماع اعتکاف را تباه کند اما مباشرت دون الجماع

بر دوضرب بودیاغرض تلذذبودیانه انچه غرض تلذذبودمکروه است عندنا وعند الشافعی واعتکاف راتباه نکند عند اکثر فقها وبنزدیك مالك تباه کند ابن جریج گفت عطارا پرسیدم ازاین مسئلة گفت جماع تباه کند اعتکاف را ومادون الجماع مکروه است وانچه قصداو نه تلذذبود مباح است سعید جبیر روایت کند ازعبدالله عباس که رسول صلی الله علیه وآله گفت معتکف ازگناه معتکف است تامعتکف باشداو راثواب همه حسنات می نویسند علی بن الحسین علیهما السلام روایت کند از پدرش که رسول علیه السلام گفت هرکه او درعشر آخر ماه رمضان اعتکاف گیرد همچنان بود که دوحج ودوعمره کرده وگفتیم ازشرط صحت اعتکاف روزه است واین مذهب اهل عراق است ومالك بن انس وشافعی گفت بی روزه درست باشد وحسن بصری گفت اگر روزه شرط کند واجب شود و اگر شرط نکند واجب نشود وبنزدیك ما کمتر ازسه روز نباشد واهل مدینه همچنین گفتند واهل عراق گفتند در هرمسجد که در اونماز جماعت کنند اعتکاف درست باشد *

ومالك گفت جز درمسجد آدینهٔ شهر نشاید واهل عراق گفتند زن درمسجد خانهٔ خود شاید اعتکاف گیرد ومالك گفت جز درمسجدیکه نماز جماعت کنند نشاید شافعی گفت زن وبنده ومسافر هرکجا خواهند اعتکاف گیرند ومالك گفت کمتر از ده روز نشاید واهل عراق گفتند یك روز درست باشد . تلك حدود الله . یعنی این احکام که گفته شد درباب روزه واعتکاف حدهای خداست سدّی گفت شروط الله شهر بن جوشب گفت فرایض الله وضحاك گفت معصیة الله وحدّ درلغت برمعانی آمد حدّ منع بود یقال حدّه عن کذا اذا منعه وحد حدّ سرای بود وحد فریضه باشد ازفرایض خدای تعالی وحد حدّ ذاتی باشد وجزا وحدّ شمشیر تیزنای او بود وحد درخلق حدّت باشد وحد فرق باشد میان دوچیز وحد غایة چیزی باشد وحدّ شراب حدّ آتش باشد واحداد المرأة سوك داشتن زن باشد برشوهرش واحداد تیز کردن کارد بود و شمشیر واحداد نظر تیز نگریستن باشد ومحاده ممانعت وعصیان باشد من قوله . انّ الذین یحادون الله ورسوله . وحدید آهن بود وحدّاد آهنگر بود وزندانبان ومنه المثل . تقیس الملائکة بالحدادین . واصل این همه راجع است بمنع قال الأعشی . فقمنا ولمایصح دیکنا . الی جونة عند حدّادها . ای صاحبها الذی یحفظها وقال النابغة . الّا سلیمان اذقال الملیك له . قم فی البریة فاحددها عن الفند . ای امنعها وحدود کلمات که متکلمان نهند ازاینجا است وبرای آن گفتند که باید تا جامع ومانع بود وشامل وکامل ومطرد ومنعکس وحدود الله از حدهاست که خدای تعالی درشرع بردتا ازآن تعدّی نکنند برتشبیه بحدود سرای . فلا تقربوها . گرد آن نگردی و پیرامن آن نشوی یقال قربت الشیٔ اقربه قرباناً وقربت منه اقرب قرباً . کذلك یبین الله آیاته للناس . خدای جل جلاله چنین بیان کند آیاتش برای مردمان ومراد بایات ادله است که درشرع نصب کرد براحکام ازحلال وحرام که امر ونهی بان متعلق است . لعلهم یتقون . تامتقی شوند واجتناب کنند ازتعدّی آن قوله ولا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل . الأیه مقاتل چنان گفت وابن السایب که این آیه درامرؤ القیس بن عابس الکندی آمد وفی عبدان بن اشوع وآن آن بود که ایشان بخصومة پیش رسول علیه السلام شدند برای زمینی چون بوقت سوگند رسید انکه صاحب یدبود دست بداشت واجتناب سوگندخوردن کرد خدای تعالی آیه فرستاد درمعنی آیه دو قول گفتند یکی انکه خدای گفت مالهایتان ازمیان شما بباطل مخورید ازخیانت و رشوه وسرقه یعنی مال یکدیگر چنانکه گفت ولا تلمزوا انفسکم ولا تقتلوا انفسکم ای بعضکم بعضاً . خودرا عیب نکنی وخودرا نکشی یعنی یکدیگررا برای انکه شما چون دریك ملتید بحکم یك شخص لقوله تعالی

المؤمنون کنفس واحدة وقولی دیگر آن است که مال خود بباطل مخورید یعنی تلف نکنی بناواجب درشرب خمر ومعازف وانواع قمار وآنچه بدین ماند وباقر علیه السلام گفت بالباطل ای بالیمین الکاذبه بسوگند دروغ واین قول مطابق قول اول است وصادق علیه السلام گفت خدای تعالی دانست که دراین امت حاکمان باشند که بناحق حکم کنند خدای تعالی بندگان را نهی کرد ازانکه بحکومت نزدایشان شوند واصل باطل ذاهب وزایل باشد ، یقال یبطل الشیٔ بطلاً بطولاً وبطلاناً وتدلوا بها الی الحکام ، واصل ادلاء دررسن بود که بچاه فروهلی . یقال ادلیت الدلو اذاارسلتها لتملأ ها . فی قوله تعالی فادلی دلوه واصل ادلا ازدلواست ودلاها اذا اخرجها انگاه هرالقاء قولی وفعلی آن را ادلا گفتند وآن راکه حجة خودعرض کند گویند ادلی بحجته برای انکه حجت اودست آویز ومتمسك او باشد بمثابهٔ رسن وقال الشاعر . فقد جعلت اذا ماحاجتی نزلت . بباب دارك ادلوها باقوام ، ویقال دلا رکابه یدلوها اذا ساقها سوقاً رفیقاً قال الراجز . یامن قدتدلوا المطی دلواً . وتمنع العین الرقاد الحلوا . یعنی مالهائی که شما نتوانی ببردن وبخوردن از آن مردمان بدهن حاکمان بازمنهی وتحفهٔ ایشان نکنی ونحویان درمحل این جمله خلاف کردند بعضی گفتند واو عطف است ومحل جمله فعلی جزم است عطفاً علی قوله تعالی لاتأکلوا چنانکه گوئی لاتأکل السمك وتشرب اللبن . نهی باشد ازهردوو بعضی دیگر گفتند محل او نصب است باضمار ان واین را واوجمع خوانند چنانکه گوئی ، لاتأکل السمك وتشرب اللبن . معنی آنستکه جمع مکن میان هردو امااین کن واماآن ومانند این قول شاعر است . لاتنه عن خلق وتأتی مثله . عار علیك اذا فعلت عظیم ، معنی آیه آن بود که مال مردمان بباطل مخوری انکه برسری آنچه بتوانی بدهن حاکم بازنهی یعنی جمع مکنی میان این دوخصلت بدتا چنان نبود که آن مثل مع الحمی دمل ومع کفره قدری لتأکلوا فریقاً من اموال الناس ای قطعة وفریق فعیل بود بمعنی مفعول یعنی آن پاره که باز برند ازمال وجدا کنند ولفظ فریق وطایفه درمال استعمال کردن برای آن است که مال عرب بیشتر اشتر وگوسفند باشد وچهارپا وآن فرق وطوایف وقطع بود بیانش قوله علیه السلام ، لوکان لابن آدم وادیان من مال لابتغی الیهما ثالثاً ولایملأ جوف بن آدم الاالتراب ویتوب الله علی من تاب . اگر آدمی را دو وادی مال باشد طلب سیم کند واین معنی مصور نبود مگر در چهارپا چنانکه گفتیم . بالأثم . اصل اثم درلغت تقصیر باشد اعشی گفت دروصف شتری . جمالیة تغتلی بالرداف . اذا کذب الأثمات الهجیرا . ای المقصرات انکه تقصیر را درفرمان خدای تعالی ودر نواهی او اثم خواندند وانتم تعلمون . وشما دانی یعنی شما دانی که مبطلی عبدالله عباس گفت این درحق مردی بود که براو مالی بود وصاحب مال بینه ندارد یاحاضر نبود واو بیاید بنزد حاکم تاسوگند خورد ومال او ببرد و داند که حرام میخورد مجاهد گفت معنی آن است که خصومت برباطل وظلم مکنی کلبی گفت معنی آن است که گواه دروغ بدارد ومال بستاند مقاتل گفت معنی آن است که بحکم حاکم عندقیام بینه برای تو مال حرام حلال مدار که تودانی آن حرام است وحکم حاکم حرام را حلال نکند وشریح قاضی را چون تهمتی حاصل شدی مردرا گفتی یاهذا گمان من چنین است که توظالمی واگر شرع مرا راه دادی من حکم نکردمی برای تو ولکن شرع فرمود مرا وحکم من حرام برتوحلال نکند . ابوسلمه روایت کرد ازابوهریره ازرسول خدا صلی الله علیه وآله که اوگفت . انما انا بشر ولعل بعضکم ان یکون احسن بحجته من بعض فاقضی له فمن قضیت له بشیٔ من حق اخیه فانما اقطع له قطعة من النار ، گفت من آدمیم وباشد که بعضی ازشما حجة خود بهتر عرض تواند کردن

هر کسی که من برای او حکم کنم بچیزی ازمال برادرش آن پارۀ آتش است که برای او بازمیبرم . قوله یسئلونك عن الأهلة . مفسران گفته‌اند آیه‌درمعاذ جبل آمد وثعلبة بن غنم الأ نصاری ازرسول صلی الله علیه وآله وسلم پرسید که‌یارسول الله هلال ماه‌نو پدید آید باریك وضئیل بود آنگه می‌افزاید تاتمام‌شود بازدگر بازه‌میکاهد تاباریك‌شود این چیست حق تعالی این آیه‌فرستاد که‌یامحمد تورا می‌پرسند ازهلال واهله جمع هلال بود ککساء واکسیه وردا واردیه وهلال فعال است بمعنی مفعول کالحساب والکتاب واصل او ازاهلال بود وآن رفع صوت بودیعنی عندآنکه اوپدیدآید مردم آوازبردارند بتسبیح وتهلیل یقال اهل الهلال واستهل . ماه‌نو شد وحقیقة این است که‌عندطلوع او مردم آوازبردارند واهلال الصبی . آواز کودك بود عند الولادة و اهلال آواز محرم بود بلبیك درحج وعمره . وقال الشاعر.یهل بالفرقد رکبانها . کمایهل الراکب المعتمر . وماه‌را درشب اول ودویم هلال خوانند وبعضی گفتند تاسه‌شب واصمعی گفت تاآنگه که‌طوق دارد وبهر دیگر گفتند تاهفت شب‌را پس القمر خوانند اورا وچون تمام‌شود بشب سیزدهم وچهاردهم اورا بدر خوانند ودایرۀ اورا هاله خوانند وماهتاب اورا فخت خوانند وسایۀ اورا سمر خوانند وحدیث شب‌را ازاینجا سمر خوانند که‌ایشان بروشنائی ماه‌بنشینند وسمر گویند وزبرقان نامی‌ازنامهای قمراست قل هی مواقیت للناس والحج . توجواب ده‌ای محمد وبگوکه‌آن مواقیت است جمع میقات باشد واین زمان محدود ومضروب باشد. للناس. برای مردمان تابان اوقات عبادات کنند ازحج وعمره وروزه وافطار ومحل دیون وعدۀ زنان ومشاهرۀ مزدوران ومدّت حیض حایض ومدّت حمل آبستنان وجزاین ازانکه تعلق بسال وماه‌دارد بخلاف حال آفتاب که‌بریك حالت است وزیاده ونقصان دراونمی آید . قوله ولیس البرّ بأن تاتواالبیوت . مفسران گفتند درجاهلیت مرد چون احرام گرفتی بحج یابعمره ازدرسرای وخانه وخیمه درنرفتی اگرازاهل مدربودی اعنی حضری یاسوراخی دردیوار سرای کردی ازپشت سرای یانردبانی بنهادی وازبام راه کردی واگراهل وبر بودی اعنی بدوی از پس خیمه گذرکردی واینحکم احرام ایشان بوددرجاهلیة وگمان بردند که‌این ازجملۀ برّ است الا آنان که‌حمس بودندوایشان قریش بودند وکنانه وخزاعه وثقیف وجشم وبنوعامر بن صعصعه وبنو نضر بن معونه وبرای آن ایشان‌را حمس خواندند که‌دردین خود سخت بودند و حماسه شدّت شجاعت بود چون اسلام درآمد هم این‌قاعده بود تایك‌روز رسول علیه‌السلام درسرای بعضی انصاریان شدبدر سرای مردی ازجملۀ ایشان بر اثررسول علیه‌السلام درسرای شد پیغامبر علیه‌السلام اورا گفت نه‌تو محرم بودی گفت بلی گفت چرابدرسرای درآمدی گفت بتواقتدا کردم رسول علیه‌السلام گفت من ازحمسم مراروا باشد که از حمسم گفت دین مایکی است گفت من بهمه‌حال بتواقتدا کنم درکارها خدای تعالی این آیه فرستادکه برّ نه‌آن است که‌خانهارا ازپشت درشوندحمزه وکسائی وعاصم بروایة ابوبکرونافع بروایة قالون درهمه‌قرآن بیوت خوانند بکسربابرای مجاورت‌یا وباقی قرّاً بضم باخواندند براصل . ولکن البرمن اتقی . آن‌وجوه که ذکر کرده شده‌است فی قوله تعالی ولکن البرّ من آمن بالله . اینجامحتمل باشد وجهی نداردا عاده کردن . واتوا البیوت من ابوابها . یعنی فی حال الأحرام عبدالله عباس وبراءبن غاذب وقتاده وعطا گفتنداین مثلی است که خدای تعالی زد معنی آن است که‌ابواب برّ بشناسی ووجوه آن‌تا ازآن وجوه قصدآن کنی واین کنایت است و استعارت وحقیقت نیست وجابر روایت کرد از باقر علیه السلام که‌او گفت مراد آن است که . تأتی الأمرمن وجهه . کارهارا روی بشناسی تاازروی کار درشوی نه‌ازپشتش وابوالجارود هم مانداین روایت کرد

ازباقر علیه السلام وبعضی دگر گفتندبیوت کنایت است اززنان برای انکه‌ایشان راخانه خوانند برای انکه ملازم خانه باشند ومعنی آن‌است که‌مقاربة ایشان ازآن‌وجه کنی که‌خدای‌فرمود قوله . فأتوهن من حیث امرکم . یعنی درمواقعه‌قصد ادبار ایشان نکنی بل من ابوابهای من فروجها . واتقواالله . وازخدای بترسی وازمعاصی اواجتناب کنی باخویشتن ازعقاب تاپناه گرفته‌باشی لعلکم تفلحون. تافلاح‌یابی وفلاح‌ظفرباشد وبقاقوله

وَقَاتِلُوا فِی سَبِیلِ اللهِ الَّذِینَ یُقَاتِلُونَکُمْ وَلَا تَعْتَدُوا اِنَّ اللهَ لَا یُحِبُّ الْمُعْتَدِینَ * وَاقْتُلُوهُمْ حَیْثُ

وکار زارکنید درراه خدا با آنانکه کارزار کنند باشما وبیدادمکنید که‌خدای دوست ندارد بیداد کاران را وبکشید ایشان‌را هرکجا

ثَقِفْتُمُوهُمْ وَاَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَیْثُ اَخْرَجُوکُمْ وَالْفِتْنَةُ اَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ

یابید وبیرون کنیدشان ازانجاکه‌بیرون کردند شمارا وفتنه سخت تراست ازکشتن وکارزار مکنید باایشان

عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتّی یُقَاتِلُوکُمْ فِیهِ فَاِنْ قَاتَلُوکُمْ فَاقْتُلُوهُمْ کَذٰلِكَ جَزَاءُ الْکَافِرِینَ فَاِنِ انْتَهَوْا

نزدیك مسجد مکه تاکارزارکنند باشما درانجا اگرکارزارکنند بکشی ایشان‌را چنین باشد پاداش ناگرویدگان اگربازایستند

فَاِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ * وَقَاتِلُوهُمْ حَتّی لَا تَکُونَ فِتْنَةٌ وَیَکُونَ الدِّینُ لِلّٰهِ فَاِنِ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ

خدای آمرزنده وبخشاینده‌است وکارزار کنید باایشان تانباشد فتنۀ کفر وباشددین خدای‌را اگر باز ایستندعقاب‌قتل نبود

اِلَّا عَلَی الظَّالِمِینَ * اَلشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنِ اعْتَدٰی عَلَیْکُمْ فَاعْتَدُوا

مگر بربیدادگران ماه حرام بماه حرام وحرمت‌هارا برابری‌است هرکه ظلم کند برشما پس بکنی

عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدٰی عَلَیْکُمْ وَاتَّقُوا اللهَ وَاعْلَمُوا اَنَّ اللهَ مَعَ الْمُتَّقِینَ * وَاَنْفِقُوا فِی سَبِیلِ اللهِ

براو مانند انچه کرده‌باشد برشما وبترسی ازخدا وبدانی بدرستیکه خدای باپرهیزکاران است هدیه‌کنی در راه خدا

وَلَا تُلْقُوا بِاَیْدِیکُمْ اِلَی التَّهْلُکَةِ وَاَحْسِنُوا اِنَّ اللهَ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ *

ومیفکنی خودرا درهلاك ونیکوئی کنی که خدای دوست دارد نیکوکاران را

ربیع بن انس وعبدالرحمن بن زید گفتند اول آیی که‌درقتال فرودآمد این آیه‌بود اعنی قوله تعالی . وقاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم . چون این آیه‌آمد رسول علیه‌السلام قتال کردی باانانکه‌بااو قتال کردندی ورها کردی انانکه بااو قتال نکردندی باانکه‌این آیة آمد که . وقاتلوا المشرکین کافة . این آیه‌منسوخ شدبان ومعنی لاتعتدوا براین قول آن باشد که‌ابتدا نکنی بقتال انکس که با شماقتال نکند وناگاه‌بسرایشان مشوی پیش ازانکه‌ایشانرا باسلام دعوت کنی وبعضی دیگر ازمفسرین گفتند که‌آیه‌محکم است وازاحکام او هیچ منسوخ نیست وانکه‌خدای دراین آیه‌گوید کارزار کنی باانان که باشما کار زار کنند منع نکند ازوجوب قتال انان که باماقتال نکنند برای انکه‌این دلیل خطاب باشد وآن معتمد نیست چنانکه‌بیان کردیم اماقوله ولاتعتدوا براین قول معنی آن است که تعدی مکنید ازانچه‌مشروع است درباب جهاد وزنان‌را وکودکان‌را وپیران ضعیف رامکشید وآن‌را که‌دست بصلح بشمادهد ودست بشمادراز نکندا گرچنین کنی تعدی کرده‌باشی واین‌قول عبدالله عباس است ومجاهد و یحیی بن عامر گفت بعمربن عبدالعزیز نوشتم وسؤال کردم اورا ازاین آیة اونوشت درجواب که‌نهی آیه‌از زنان و کودکان است وانانکه حرب نکنند بامسلمانان از جملۀ کافران وحسن بصری گفت ولا تعتدوا مراد نهی است ازجملۀ منهیات وقبایح وبعضی گفته‌اند اعتدا ترك قتال است یعنی قتال کنی که‌اگر نکنی معتدی وظالم باشی . بریدۀ اسلمی روایت کند که‌رسول خدا صلی الله علیه وآله سریئ‌را چون بغزافرستادی وبرایشان امیر کردی واورا وصیت کردی بتقوی وپرستگاری درخاصه‌نفس خود ودرزیردستان خود وگفتی غزاکنی

بنام خدا درراه خدا وکارزار کنی با کافران بخدا وغلو نکنی وازحدّ شرع نگذری وغدر نکنی ومثله نکنی و کودکان را نکشی وعطأبن ابی رباح روایت کند که چون ابوبکر یزیدبن ابی سفیان را بعمل شام فرستاد بتشییع او بیرون آمدیزید سوار بودوابوبکر پیاده بااو میرفت واورا وصایت میکرد یزید گفت یاخلیفه رسول الله یاامیرالمؤمنین یابر نشین یامن نیز پیاده میشوم گفت من بر ننشیم وتو پیاده نشوی من این گامها در سبیل خدای بر میدارم تورا وصیت میکنم بوصایائی باید که نگاه داری دراین راه که میروی صومعه هااست وجماعتی خودرا درانجامحبوس کرده دعوی میکنند که برای خدامی کنیم ایشان را رها کن باانچه درانند وچون ازایشان بگذری جماعتی رابینی میان سر باز تراشیده وموبهای دراز باز گذاشته بایشان شمشیر زن بر انجا که ازسر باز تراشیده اند انکه نگر که تاهیچ زنرا و کودك وپیر ضعیف رانکشی وهیچ درخت نبری وهیچ درخت خرماتباه نکنی ونسوزی وهیچ گاوو گوسفند نکشی مگر برای خوردن وهیچ آبادانی ویران نکنی *

وکلبی روایت کرد ازابوصالح ازعبدالله عباس که گفت این آیه درصلح حدیبیه آمد وآن آن بود که چون رسول علیه السلام ازمدینه بیرون آمد تاعمره آرد بارسول علیه السلام هزار وچهارصد مردبودند بحدیبیه رسیدند مشرکان بیامدند ورسول رامنع کردندورها نکردند که درمکه شود ورسول علیه السلام هدی که داشت انجابکشت واین سال صلحی بکردند وصلح نامه نوشتند بخط علی بن ابیطالب علیه السلام چنانکه بطرفی برفت وقرار دادند که آن سال باز گردد ودگرسال قریش مکه پردازند وبروند وسه روز مکه رسول راباشد تادر آیدوحج کند و هدی بکشد وانچه خواهد بجای آرد وباز گرددچون سال دگر شدورسول علیه السلام برخاست باصحابه ولشگر تابمکه رودواندیشه میکرد که مبادا که وفانکنندقریش بعهدیکه کرده اندوباایشان قتال باید کردن ورسول علیه السلام کاره بود قتال ایشان را درماه حرام درزمین حرم خدای تعالی این آیه فرستاد ورخصت داد که درماه حرام قتال کنند باآنانکه باایشان قتال کنند اگرچه درحرم باشندانکه گفت ولاتعتدوا شما اعتدا نکنی یعنی ابتدانکنی بقتال اگرایشان ابتدا کنند شمانیز قتال کنی وقتل تخریب بنیهٔ حیوة باشد بای وجه کان ومقاتله مجادله ومقاساة غیری باشد برای طلب قتل او ومراد بسبیل خدای دین خداست وگفته اندمراد جهاداست واعتدامجاوزة الحد باشد فتعال بود من عداطوره اذاتجاوزحده ومحبت ازخدای تعالی مارا ارادهٔ نفع وثواب ماباشدبرای انکه اجماع اوباکراهة محال است جزآن است که درمحبت مستمراست که مضاف ازمفعول به بیفکنند ومضاف الیه بجای او بنهند ودر اراده این استمرار نیست . تقول احب زیداً ولاتقول ارید زیداً انما یقولون اریدنفعه وخیره او امراً یتعلق به . قوله تعالی واقتلوهم حیث ثقفتموهم ای وجدتموهم . بکشی ایشان را هرکجا یابی واصل کلمه حذق باشد وبصارت کار زار یقال رجل ثقیف لقیف اذاکان حاذقاً فی الحرب بصیراً بمواضعها جیدالحذر فیه ، چون کار زار وعلم آن ومواضع حذر ومقاتل دشمن نیك شناسد اوراچنین گویند و معنی آن است که هرجاتمکن یابی وبمقاتل ایشان راه بری وگفته اند . الثقف الظفرة بالعدو کما قال تعالی فاما تثقفنهم ای تظفرنّ بهم وثقاف گویند آن آهنی که کمان ونیزه بان راست کنند وثقاف گویند آنرا که نیزهٔ کژ شده را راست کند وهمچونین مثقف وبرسبیل تشبیه مؤدب را مثقف گویند برای انکه بی ادب کژی کند مؤدب اورا راست کند . واخرجوهم من حیث اخرجوکم ، و ایشان را بیرون کنی از انجا که شمارا بیرون کردند ازانجا یعنی مکه وفتنه در آیه مراد باو شرك است وکفر گفت کفربتر وسخت تراز قتل است اگر ایشان در زمین حرم درماه حرام بر کفر اصرار می کنند وایشان محرم ازشما چرا

روانبود که ایشان بکشی درحرم درماه حرام وشما محرم کسائی گفت فتنه اینجا عذاب است وایشان را عادت بودی که چون مسلمانی را بگرفتندی عذاب کردندی اورا خدای تعالی گفت انچه ایشان می کنند بتراست وسخت تر ولاتقاتلوهم عندالمسجدالحرام حتی یقاتلوکم فیه فان قاتلوکم جمله قرآ دراین هرسه موضع بالف خواندمگر حمزه وکسائی که ایشان بی الف خوانداز قتل واول ازمقاتله بود ودرشاذ طلحة بن مصرف ویحیی بن وثاب و اعمش وعیسی بن عمر موافق حمزه وکسائی باشند بعضی مفسران گفتند این لفظ که در او نهی است از قتال ایشان بنزدیك مسجدالحرام پیش ازانکه ایشان ابتدا کنندمنسوخ است بقوله . وقاتلوهم حتی لاتکون فتنة . این قول قتاده وربیع است ومقاتل چنان گفت قوله . واقتلوهم حیث ثقفتموهم فی الحل والحرم این منسوخ است قوله ولاتقتلوهم عند المسجد الحرام . انکه این نیزمنسوخ شده بایهٔ سورهٔ برائة اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم وبعضی دیگرازمفسران گفتند آیه محکم است ومعنی محکم برجای خوداست ونشایدابتدا کردن بقتال در حرم ونه درماه حرام الاعند الضرورة وضرورت آن بود که ایشان ابتدا کنندچون آغاز کردند واجب شد قتال ایشان . کذلك جزاء الکافرین . پاداشت کافران چنین بود . فان انتهوا . اگرایشان ازقتل وقتال باز ایستند خداوندغفور ورحیم است بدیع نبود که ایشان را بیامرزد چون ایمان آورده باشند وتوبه کرده وانتهامطاوع نهی باشد یقال نهیته فانتهی کما یقال زجرجته فانزجر ، وانفعال بناء مطاوع باشد یقال فعلته فانفعل قیاسی مطرد وغفور بناءمبالغه است وهر بنا که معدول بود ازاصل وضع قیاسی بر آن مبالغه بود وقاتلوهم حتی لاتکون فتنة . وکارزار کنی باایشان تافتنه نباشند کان تامه است یعنی تاکفر درجهان نماند ومراد بفتنه کفراست وآیه درحق مشرکان است وازمشرك باز نگردند الاباسلام یاقتل چه حکم اوبخلاف اهل ذمت است که ازایشان جزیه قبول کنند مفضل بن سلمه گفت حکمت در این آن است که اهل کتاب کتاب منزل دارند ازخدای تعالی حق تعالی فرمود که ایشان را مهلت ده که باشد ایشان را نظر کنند بان کتابهای خود ورجوع کنند وانصافی بدهند وایمان آرند اما درحق مشرك عابدوثن این گمان نیست پس در امهال ایشان راضی مشو جز ایمان یاقتل وکان چون تامه باشد بمعنی وجد وحدث باشد ای حتی لایوجد کفر ویکون الدین لله . واین قول عبدالله عباس است ومجاهدوربیع وابن زیدوروایت ازباقر علیه السلام واصل فتنه اختیار بود یقال فتنته بکذا اذاختبرته به وبرای انکه کفررا فتنه خواند که مؤدی بود باهلاك چنانکه فتنه مؤدی بود باهلاك ودین خدای را باشد در دین دو قول گفتند یکی ملةوطریقهٔ اسلام قوله ان الدین عندالله الأسلام ویکی اذعان وگردن نهادن حق رامن قول الأعشی هودان الرباب اذکرهواالدین . دراکا بغزوةوصیال . و اقسام ومعانی و وجوه دین تمام گفته شدفی قوله . ملك یوم الدین . فان انتهوا . رسول علیه السلام گفت ، لاتبقی علی ظهر الأرض بیت مدرولا وبر الا ادخله الله کلمة الأسلام بعزّ عزیز او بذل ذلیل . گفت بر پشت زمین خانه نماند درحضر ودربدو والا خدای تعالی کلمهٔ اسلام دراوبرد امابعزّ عزیز اوبذل ذلیل . یعنی اما بطوع ایمان آرند وبان عزیز شوند ویاایشان ازبیم تیغ اظهارایمان کنند برغم ومذلت . فان انتهوا . اگربازایستند ازقتل وکفروعناد فلا عدوان ای لاسبیل ولاحجة . این قول عبدالله عباس است نظیره قوله قال ذلك بینی وبینك ایما الأجلین قضیت فلاعدوان علیّ ای لاسبیل علی وقیل معناه لاحرج علی واصل عدوان ظلم بود چنانکه گفتیم فی قوله تعالی ولاتعاونوا علی الأثم والعدوان . ومراد درآیه قتل است وآن قتل برایشان بجزاء عدوان وظلم ایشان

بنام خدا درراه خدا وکارزار کنی با کافران بخدا وغلو نکنی وازحدّ شرع نگذری وغدر نکنی ومثله نکنی و
کودکان را نکشی وعطا ابن ابی رباح روایت کند که چون ابو بکر یزید بن ابی سفیان را بعمل شام فرستاد بتشییع
او بیرون آمد یزید سوار بود وابو بکر پیاده با او میرفت واورا وصایت میکرد یزید گفت یا خلیفه رسول الله یا امیر المؤمنین
یا بر نشین یا من نیز پیاده میشوم گفت من بر ننشیم وتو پیاده نشوی من این گامها در سبیل خدای بر میدارم تورا وصیت
میکنم بوصایائی باید که نگاه داری در این راه که میروی صومعه هااست وجماعتی خودرا در انجا محبوس کرده
دعوی میکنند که برای خدامی کنیم ایشان را رها کن با انچه در انند وچون از ایشان بگذری جماعتی را بینی میان
سر باز تراشیده وموبهای دراز باز گذاشته با ایشان شمشیر زن بر انجا که از سر باز تراشیده اند انگه نگر که تا هیچ زن را و
کودك وپیر ضعیف را نکشی وهیچ درخت نبری وهیچ درخت خرما تباه نکنی ونسوزی وهیچ گاو وگوسفند نکشی
مگر برای خوردن وهیچ آبادانی ویران نکنی *
وکلبی روایت کرد از ابو صالح از عبدالله عباس که گفت این آیه در صلح حدیبیه آمد وآن آن بود که چون رسول
علیه السلام از مدینه بیرون آمد تا عمره آرد بارسول علیه السلام هزار وچهارصد مرد بودند بحدیبیه رسیدند
مشرکان بیامدند ورسول را منع کردند ورها نکردند که در مکه شود ورسول علیه السلام هدی که داشت انجا بکشت
واین سال صلحی بکردند وصلح نامه نوشتند بخط علی بن ابیطالب علیه السلام چنانکه بطرفی برفت وقرار دادند
که آن سال باز گردد ودگر سال قریش مکه پردازند وبروند وسه روز مکه رسول را باشد تا در آید وحج کند و
هدی بکشد وانچه خواهد بجای آرد وباز گردد چون سال دگر شد ورسول علیه السلام برخاست با صحابه ولشگر
تا بمکه رود واندیشه میکرد که مبادا که وفا نکنند قریش بعهدیکه کرده اند وبا ایشان قتال باید کردن ورسول علیه السلام
کاره بود قتال ایشان را درماه حرام در زمین حرم خدای تعالی این آیه فرستاد ورخصت داد که در ماه حرام قتال
کنند با آنانکه با ایشان قتال کنند اگرچه در حرم باشند انگه گفت ولا تعتدوا شما اعتدا نکنی یعنی ابتدا نکنی بقتال
اگر ایشان ابتدا کنند شما نیز قتال کنی وقتل تخریب بنیه حیوة باشد بای وجه کان ومقاتله مجادله ومقاساة غیری
باشد برای طلب قتل او ومراد بسبیل خدای دین خداست وگفته اند مراد جهاداست واعتدا مجاوزة الحد باشد
فتعال بود من عدا طوره اذا تجاوز حده ومحبت از خدای تعالی مارا ارادهٔ نفع وثواب ما باشد برای انکه اجماع
اوبا کراهة محال است جز آن است که در محبت مستمر است که مضاف از مفعول به بیفکنند ومضاف الیه بجای
او بنهند ودر اراده این استمرار نیست . تقول احب زیداً ولا تقول ارید زیداً انما یقولون ارید نفعه وخیره
او امراً یتعلق به . قوله تعالی واقتلوهم حیث ثقفتموهم ای وجدتموهم . بکشی ایشان را هر کجا یابی
واصل کلمه حذق باشد وبصارت کار زار یقال رجل ثقیف لقیف اذا کان حاذقاً فی الحرب بصیراً بمواضعها
جید الحذر فیه . چون کار زار وعلم آن ومواضع حذر ومقاتل دشمن نیك شناسد اورا چنین گویند و
معنی آن است که هر جا تمکن یابی وبمقاتل ایشان راه بری وگفته اند . الثقف الظفرة بالعدو کما قال تعالی
فاما تثقفنهم ای تظفرنّ بهم وثقاف گویند آن آهنی که کمان ونیزه بان راست کنند وثقاف گویند آن را که
نیزهٔ کژ شده را راست کند وهمچونین مثقف وبر سبیل تشبیه مؤدب را مثقف گویند برای انکه بی ادب
کژی کند مؤدب اورا راست کند . واخرجوهم من حیث اخرجوکم . وایشان را بیرون کنی از
انجا که شمارا بیرون کردند از انجا یعنی مکه وفتنه در آیه مراد باو شرك است وکفر گفت کفر بتر وسخت
تر از قتل است اگر ایشان در زمین حرم درماه حرام بر کفر اصرار می کنند وایشان محرم از شما چرا

روا نبود که ایشان بکشی در حرم درماه حرام وشما محرم کسائی گفت فتنه اینجا عذاب است وایشان را عادت بودی
که چون مسلمانی را بگرفتندی عذاب کردندی اورا خدای تعالی گفت انچه ایشان می کنند بتر است وسخت
تر ولا تقاتلوهم عند المسجد الحرام حتی یقاتلوکم فیه فان قاتلوکم جمله قرآ در این هر سه موضع بالف خوانند مگر
حمزه وکسائی که ایشان بی الف خوانند از قتل واول از مقاتله بود ودر شاذ طلحة بن مصرف ویحیی بن وثاب
واعمش وعیسی بن عمر موافق حمزه وکسائی باشند بعضی مفسران گفتند این لفظ که در او نهی است از
قتال ایشان بنزدیك مسجد الحرام پیش از انکه ایشان ابتدا کنند منسوخ است بقوله . وقاتلوهم حتی لا تکون
فتنة . این قول قتاده وربیع است ومقاتل چنان گفت قوله . واقتلوهم حیث ثقفتموهم فی الحل والحرم این
منسوخ است قوله ولا تقتلوهم عند المسجد الحرام . انگه این نیز منسوخ شده بایهٔ سورهٔ برائة اقتلوا المشرکین
حیث وجدتموهم وبعضی دیگر از مفسران گفتند آیه محکم است ومعنی محکم بر جای خوداست ونشاید ابتدا کردن
بقتال در حرم ونه درماه حرام الا عند الضرورة وضرورت آن بود که ایشان ابتدا کنند چون آغاز کردند
واجب شد قتال ایشان . کذلك جزاء الکافرین . پاداشت کافران چنین بود . فان انتهوا . اگر ایشان
از قتل وقتال باز ایستند خداوند غفور ورحیم است بدیع نبود که ایشان را بیامرزد چون ایمان آورده
باشند وتوبه کرده وانتها مطاوع نهی باشد یقال نهیته فانتهی کما یقال زجرته فانزجر . وانفعال بناء مطاوع
باشد یقال فعلته فانفعل قیاسی مطرد وغفور بناء مبالغه است وهر بنا که معدول بود از اصل وضع قیاسی
بر آن مبالغه بود وقاتلوهم حتی لا تکون فتنة . وکارزار کنی با ایشان تا فتنه نباشند کان تامه است یعنی
تا کفر درجهان نماند ومراد بفتنه کفر است وآیه در حق مشرکان است واز مشرك باز نگردند الا باسلام
یا قتل چه حکم او بخلاف اهل ذمت است که از ایشان جزیه قبول کنند مفضل بن سلمه گفت حکمت در این
آن است که اهل کتاب کتاب منزل دارند از خدای تعالی حق تعالی فرمود که ایشان را مهلت ده که باشد
ایشان را نظر کنند بان کتابهای خود ورجوع کنند وانصاف بدهند وایمان آرند اما در حق مشرك
عابد وثن این گمان نیست پس در امهال ایشان راضی مشو جز ایمان یا قتل وکان چون تامه باشد بمعنی وجد
وحدث باشد ای حتی لا یوجد کفر ویکون الدین لله . واین قول عبدالله عباس است ومجاهد وربیع وابن
زید وروایت از باقر علیه السلام واصل فتنه اختیار بود یقال فتنه بکذا اذا اختبرته به وبرای انکه کفر را
فتنه خواند که مؤدی بود باهلاك چنانکه فتنه مؤدی بود باهلاك ودین خدای را باشد در دین دو قول
گفتند یکی ملة وطریقهٔ اسلام قوله ان الدین عند الله الاسلام ویکی اذعان وگردن نهادن حق را من قول الاعشی
هو دان الرباب اذ کرهوا الدین . درا کا بغزوة وصیال . واقسام ومعانی ووجوه دین تمام گفته شد فی قوله .
ملك یوم الدین . فان انتهوا . رسول علیه السلام گفت . لا تبقی علی ظهر الارض بیت مدر ولا وبر الا
ادخله الله کلمة الاسلام بعزّ عزیز او بذل ذلیل . گفت بر پشت زمین خانه نماند در حضر ودر بدو والا
خدای تعالی کلمهٔ اسلام در او برد اما بعزّ عزیز او بذل ذلیل . یعنی اما بطوع ایمان آرند وبان عزیز شوند
ویا ایشان از بیم تیغ اظهار ایمان کنند برغم ومذلت . فان انتهوا . اگر باز ایستند از قتل وکفر وعناد فلا
عدوان ای لا سبیل ولا حجة . این قول عبدالله عباس است نظیره قوله قال ذلك بینی وبینك ایما الاجلین
قضیت فلا عدوان علیّ ای لا سبیل علی وقیل معناه لا حرج علی واصل عدوان ظلم بود چنانکه گفتیم فی قوله
تعالی ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان . ومراد در آیه قتل است وآن قتل بر ایشان بجزاء عدوان وظلم ایشان

بودا نکه جزارا بلفظ مجزی برخواندبرای از دواج لفظ چنانکه طریقهٔ ایشان است قال عمربن شاس الأسدی. جزیناذوی العدوان بالأمس فرضهم. قصاصاً سواءً حذوك النعل بالنعل . ومراد بظلم کافر محارب است اینجا یکجاه پس معنی آیه این است که گفتیم نه‌انکه امری کردبظلم یا اباحتی کرد ظلم‌را قوله . الشهر الحرام بالشهر الحرام والحرمات قصاص . بدانکه ماه‌حرام درسالی چهاراست چنانکه حق تعالی گفت . منها اربعة حرم واحد فرد وهورجب وثلاثه سردای متتابعة . یکی فرداست وآن رجب است وسه متتابع و آن ذوالقعده وذوالحجه ومحرم است وبرای آنش حرام خواندند که حرام بود برایشان درانماه قتال کردن تا اگر مرد قاتل پدر وبرادررا دیدی رها کردی ونکشتی اورا پس برای حرمت ماه‌راحرام خواندند اورا ومراد باین ماه در آیة ذوالقعده است که‌رسول علیه‌السلام‌را درعام حدیبیة ذوالقعده باز گردانیدند واین ماه‌را برای‌آن ذوالقعده خواندند لقعودهم فیه‌عن‌القتال . ایشان دراین ماه‌از کارزار فرو نشستندی اما معنی آیه دراو دوقول گفتندی یکی انکه چون‌رسول علیه‌السلام عام الحدیبیه باز گردید ودرمکه نشد وصلحی‌رفت میان ایشان وقراریکه‌رسول علیه‌السلام دگرسال باز آید وایشان ازمکه‌بروند وصحابه رسول درمکه آیند با سلاحها درنیام وبرهنه نکنند

چون سال دگر آمد رسول علیه السلام برخاست ودرمکه رفت وطواف کرد وارکان حج بگذارد وآن ذو العقده بود که بیرون آمد ازمدینه سنهٔ سبع وآن‌سال که اورا منع کردند هم‌ذوالعقده بود سنهٔ ست ازهجرة خدای تعالی آیه‌فرستاد وگفت این‌ماه دخول ببدل آنماه منع است وهردو درماه حرام بود قولی‌دگر آن‌است که‌درمعنی آیه که‌قتال‌الشهر الحرام‌بالشهر الحرام‌یعنی‌این قتال که شمارا گمان‌است که باایشان باید کردن بعوض آن‌قتال‌است که ایشان باشما کنند اگر ایشان حلال میدارند وروا میدارند که درماه حرام باشما قتال کنند شما نیزروا دارید که‌الشر بالشر والبادی اظلم والحدید بالحدید یفلح . معنی آیه معنی این‌مثل باشد وبرهر دووجه درآیة مضاف محذوف بود ومضاف الیه‌بجای اونهاده قول اول‌را تقدیر این‌باشد که دخول الشهر بمنع الشهر علی‌تقدیر دخولکم مکه فی شهرالحرام بمنعکم ایاکم عن‌دخولها فی‌الشهر الحرام . و وجه‌دوم تقدیر این‌باشد که قتال الشهر الحرام ای‌قتالکم ایاهم فی‌الشهر الحرام بقتالهم ایاکم فی‌الشهر الحرام . تامعنی آیه‌مستقیم شود یعنی این دخول ببدل آن‌منع واین قتال دربرابر آن‌قتال . والحرمات جمع حرمت باشد که‌ظلمت وظلمات وحجرة وحجرات وبرای آن‌بجمع گفت که‌سه‌حرمت‌است واقل جمع برمذهب درست‌سه بودیکی‌حرمت ماه‌ویکی حرمت‌حرم‌ویکی حرمت‌احرام و قصاص ومقاسه بمعنی مساواة ومقابله بود وبگفتیم اصل‌آن اتباع اثربود یعنی دنبال آن‌داری که تاآن کنی که اوکرده باشد . فمن اعتدی علیکم . وهرکه برشما ظلم کند . فاعتدوا علیه بمثل مااعتدی علیکم . براو همچنان که اوظلم کرده باشد بکنی وظاهر چنین مینماید که درآیه امراست بظلم ولکن مراد مقابله ومجازات‌است وانچه دوم باشد برسبیل جزا آن‌را ظلم نخوانند مگر بسبیل مجاز وازدواج وامثال‌این درقرآن وکلام عرب بسیاراست . قوله تعالی وجزآء سیئة سیئة مثلها . ودوم سیئة نباشد چه جزای بدی‌بد نباشد دگر قوله تعالی . وان عاقبتم فعاقبوا بمثل ماعوقبتم‌به . وآنچه اوّل ایشان کرده باشند عقاب نباشدعقاب‌این‌فعل باشد که‌ایشان بجزآء آن‌کرده باشند ولیکن برسبیل ازدواج تاکلام جفت شود وچنانکه عمروبن کلثوم گفت . الا لایجهلن احد علینا . فنجهل فوق جهل الجاهلینا . یعنی جزا جهل دهیم برای انکه هیچ عاقل بجهل فخر نکند

. واتقوا الله واعلموا ان‌الله مع‌المتقین . وازخدا بترسی وبدانی که خدا بامتقیان‌است بمعنی نصره ومعنی مع مصاحبت باشد یعنی نصرت خدا بامتقیان بیکجاست . وانفقوا فی‌سبیل الله . امراست ازخدای تعالی جمله مکلفان‌را بانفاق مال ودرعموم این‌داخل باشد زکوة وصدقه وانواع برّ ونفقه انکس که‌نفقه‌اش براوواجب بودوسبیل خدای طاعت اوست ازباب حج وجهادودرعموم آیه‌داخل بودهرچه‌ازباب خیر بودازعمارت مساجد وپل ورباط واصلاح‌را هها ومعاونت مساکین وشفقت بریتیمان وانفاق درلغة اخراج‌الشیء عن‌الملك باشدو نفوق‌خروج‌باشدواین‌راشرح‌دادیم ، ولاتلقوا بایدیکم الی التهلکة . القا نقل چیزی باشد باجهة سفل چنانکه طرح یقال القی‌الیه مسئلة کمایقال طرح علیه مسئلة . ودرمعنی او چند قول گفته‌اند بعضی گفتند معنی آن‌است که لاتأخذوا فی‌ذلك ولاتبدؤا به . وهرکس که او ابتدا کند بکاری اورا گویند القی یده فیه . چنانکه لبید گفت . حتی اذا القت یداً فی‌کافر . واجنّ عورات الثغور ظلامها . ای‌بدأت فی‌المغیب ومبرد گفت کنایة کرد بدست که بعضی ازجمله‌است‌ازجمله تن وبازایداست‌معنی آن‌است که . لا تلقوا انفسکم . خودرا درهلاك میفکنی چنانکه گفت بماقدمت یداك وماکسبت ایدیکم ودرزیادة بامثال‌آیه دارد وهو تنبت بالدهن وقول شاعر . ولقد ملأت علی نصیب جلده . بمساة ان‌الصدیق یعاتب . ای مسأة وگفت عرب این‌لفظ درشرّ بکار دارند وجهی دیگر درباآن‌است که ردّ او کرد بامعنی دراصل برای انکه جملهٔ افعال متعدیه ازقتل وضرب وقطع همه متضمن‌است ببا درمعنی برای انکه معنی آن‌است که اوقعت‌به الضرب والقتل‌والقطع وجهی‌دیگر درآیه آن‌است که‌مفعول‌به بیفکند وباآلت‌راست چنانکه فعلت بیدی واخذت بیدی ومشیت برجلی ومعنی آن‌است که. ولاتلقوا انفسکم‌بایدیکم الی التهلکة . علمادرمعنی‌او خلاف کرده بعضی گفتند بخل یعنی خویشتن بهلاکت نکنی بانکه درمال بخل کنی برای انکه درمقدمه ذکر نفقهٔ‌مال رفته‌است که دربخل وامساك هلاکت‌است دردین ودنیا اما دردین منع زکوة وحج وجهاد ونفقات واجبه دراین باب آید واما درباب دنیا بخیل‌را همه‌جهان دشمن باشند نه‌بینی که شاعر چگونه گوید . اللؤم داء دوّی یقتلون‌به . لایقتلون بداءٍ غیره ابداً . ازانکه بمنع قری وطعام دشمنان اندوخته باشند پس مؤدی بود باقتل ایشان واین قول حذیفه وحسن وقتاده وعکرمه وعطا وضحاك وابن کیسان‌است عبدالله عباس وسدّی گفتندمعنی آن‌است که‌مگو که‌مرا چیزی نیست‌یعنی خودرااونام‌خودرانیست نکنی مجاهد گفت معنی آن‌است که امساك نکنی ازنفقه ترس درویشی‌را حسن گفت ایشان امساك کردندی وسفر های خطر ناك کردندی برای‌جمع مال حق‌تعالی ازهردو نهی کرد باین آیه ابو صالح گفت از عبدالله‌عباس که آیة عام حدیبیه آمددرحق‌قومی که رسول علیه‌السلام‌ایشان‌را حج فرمود ایشان گفتند ما چیزی‌نداریم که‌برگ خود بسازیم‌وکسی‌مارانفقه نکند خدای‌تعالی این آیه فرستادحسن بن‌علی بن‌ابیطالب روایة‌کندوابودرداوابوهریره‌وابوامامه‌وعبدالله عمر وجابربن عبدالله‌انصاری وعمران بن‌الحصین‌ازرسول علیه‌السلام‌که‌گفت انکس که درمی درخانهٔ خود نشسته درسبیل‌خدای خرج کند یعنی‌درحج وجهادهر درمی‌را هفتصد بنویسد وانکس که‌بنفس خودبیرون‌شود ومال خرج کند بهر درمی‌هفصدهزار درمش بنویسد وذلك قوله . والله یضاعف لمن‌یشاء . عکرمه گفت معنی لاتلقوا بایدیکم الی‌التهلکه آن‌است که ولاتیمموا الخبیث منه تنفقون . یعنی نفقه ازوجه حلال کنی . زید اسلم گفت آیه درجماعتی آمد که ایشان بجهاد رفتندی بی‌برگی وسازی تادرراه منقطع شدندی وبردگران وبال شدندی خدای‌تعالی

ایشان‌را از آن نهی کرد وگفت چون مال نداری که نفقه کنی خویشتن‌را بهلاك میفکن بعضی دیگر
گفتند خورا درهلاك میفکن باسراف درنفقه وصدقه وصادق علیه‌السلام گفت اگر مردی هرچه دارد
بیکبار در صدقه و نفقه خرج کند اومحسن وموافق نباشد لقوله : ولا تلقوا باید یکم الی التهلکه . و
بهری دیگر ازمفسران گفتند مرادآن‌است که‌خویشتن‌را درهلاك میفکنید بترك جهاد برای انکه چون تن
در جهاد ندهند کفار مستولی شوند وچون مستولی شوند مسلمانان‌را هلاك کنند همچنان باشد که آن
هلاك‌را ایشان خود آورده باشند بسرخود بدست خوداسلم بن عمران گوید که بغزاء قسطنطنیه بودیم
وامیر اهل مصر عقبوبن عامر الجهنی بود صاحب رسول صلی الله علیه وآله وامیر اهل شام
فضالة بن عبید بود صاحب رسول صلی الله علیه وآله وامیر جمله لشگر عبد الرحمن خالد ولید
بود وروميان بیامدند ومصاف برکشیدند پشت بدیوار مدینهٔ روم باز نهادند ومسلمانان در برابر
ایشان دوصف برکشیدند سواری ازلشگر مسلمانان بیرون آمد ودرلشگر روم حمله‌برد وصف ایشان‌را
بردرید انکه برجای خود آمد وبایستاد مردمان گفتند سبحان‌الله القی بیده الی التهلکه . ابوایوب انصاری
رحمةالله علیه گفت شما این آیه‌را تأویل چنین میکنی مردی‌را که‌حمله چنین برد وقتالی چنین کرد وطلب
شهادت کرد ویرا میگوئی خودرا درهلاك افکند مابدانیم تفسیراین آیه که‌این آیه‌درمافرود آمد که‌انصاریایم چون
خدای تعالی دین مسلمانی عزیز کرد ورسول علیه‌السلام متمکن شدمابایکدیگر گفتیم درسر تاچندازاین جهادو مشقت
خواهیم دیدن اسبابها مختل شد مصلحت درآن باشد که‌روزی چندباسر املاك واسباب شویم وعمارتی کنیم املاك‌را
خدای تعالی این آیه فرستادکه . لاتلقوا بایدیکم الی التهلکه . بترك الجهاد والاقامة فی الأهل . انکه ابوعمران
گفت لاجرم ابوایوب چندان مداومت کرد برجهاد تا درانجا کشته‌شد ودرقسطنطنیه اورا دفن کردند و
گوراوانجاست عبدالله‌عباس گفت بروایة ابوالجوزآء که‌معنی آن‌است که خویشتن درعذاب خدامیفکنی بترك
جهاددلیلش قوله عزّ وجل . الا تنفروا یعذبکم عذاباً الیماً . انس مالك روایت کنداز رسول صلی الله علیه
وآله وسلم که گفت سه‌چیزازاصل ایمان‌است بازاستادن ازگوینده لا اله الا الله وتکفیراونا کردن بعملی که بکنداز گناه
وجهاد پیوسته داشتن تا انکه که آخر امت من با دجال جهاد کنندوایمان داشتن بقضا وقدرخدای .
ابوهریره روایة کند که‌رسول صلی الله علیه وآله گفت هرکه بمیرد وغزانکند وباخود اندیشه وتدبیرغزا
نکند مات علی شعبة من النفاق . برشاخی ازنفاق میرد ابوهریره‌وسفیان گفتند انکس باشد که تنهاحمله برد
برلشگری بسیار محمدبن سیرین وعبیدالسلمانی گفتندمرادنومیدی‌است ازرحمةخدای ابوقلابه گفت مردی باشد
که گناهی بکند وانکه گوید که مراتوبه‌نیست دست درمیان‌دارد انکه گناه می‌کند نومید شده ازرحمة خدای
یمان بن رباب ومفضل بن سلمه گفتند عریان کسی راکه‌تن بهلاك دهد وازنجات نومیدشود گویند القی بیده الی
التهلکه . یکی ازبراء غاذب پرسید که‌نه‌مراد باین‌آیه‌ان کس‌است که تنهابرلشگری عظیم حمله برد گفت نه
مراد مردی‌است که‌گناهی بکند باخود فرونهد که‌مرا ازاین گناه توبه‌نیست ازرحمةخدای نومید شود
گناهی میکند واصرار میکند وراوی خبرگوید که حبیب بن الحارث نزدیك رسول آمد گفت یارسول
انی رجل معراض الذنوب . یعنی من مردی‌ام که تعرض گناه بسیار کنم مرا تدبیر چیست گفت توبه‌کن
گفت توبه‌میکنم بازباسر گناه میشوم گفت پس ازآن باسر توبه شو گفت یارسول‌الله پس گناه من بسیارشود
گفت ای‌حبیب عفوخدای از گناه‌تو بیشتراست . فضیل عیاض گفت معنی آیه‌آن‌است که‌خودرا در

هلاك میفکن بگمان بدکه بخدای بری نه‌بینی که‌درعقب این گفت واحسنوا ومرادانکه واحسنوا الظن
بالله ان الله یحب المحسنین الظن به . اسمعیل بن علی برادرزادهٔ دعبل شاعر گفت درنزدیك حسن هانی شدیم
دربیماری که‌اورا بود بعیادت اورا گفتیم یاباعلی تو دراوّل روزی ازروزهای آخرت وآخر روزی از
روزهای دنیا توبه‌کن گفت اسندونی مراباز نشایند اورا بازنشاندند گفت . حدثنی حماد السلمه عن یزید
الرقاشی عن انس بن مالك عن النبی صلی الله علیه وآله انه‌قال جعلت شفاعتی لأهل الکبائر من امتی اترانی لا اکون
منهم . گفت پیغمبر گفت من شفاعة خودرا برای اهل کبایر امت نهادم گمان بری که‌من ازایشان نه‌ام
. فکان احسننا بالله ظناً . ازما اوبخدا نیکوگمان‌تر بود وانس گفت رسول علیه‌السلام گفت لایموتن
احدکم الاّ وهو یحسن الظن بالله انّ حسن الظن بالله ثمن الجنة . گفت مباداکه‌مرگ یکی ازشما آید واوبخدای
گمان نیك نداشته‌باشد که گمان نیکو بخدای جل جلاله بهاءبهشت‌است انس روایت کند که فردای قیامت
حق تعالی فرماید تابنده‌را بدوزخ برند چون اورا بسوی دوزخ برندسربردارد وگوید بارخدایا گمان من بتو
این نبود حق تعالی گویدبندهٔ من گمان توچه‌بود بمن گویدانکه مرا بیامرزی وعفو کنی گوید حق تعالی عفوت
کردم بهشتش برید واگرآیه‌حمل کنند برعموم تاهمه معانی داخل بود درآن اولیتر بود چه‌تنافی نیست ازمیان
این معانی وتهلکه تفعله‌ازهلاك باشد وگفته‌اند سبب هلاك باشد وهلاك ضیاع بود وگفته‌اند تهلکه آن باشد
که‌عاقبت اوبهلاك انجامد واحسان ایصال هرنفعی حسن بغیری باشد ونه‌هرکه‌اوفعلی حسن بکند اورا
محسن خوانند برای انکه‌خدای تعالی کفار‌را عقاب کند وازاو حسن‌است ونگویند محسن است باکافر
یااحسان میکند بااووعکرمه گفت معنی آن‌است که‌احسنوا الظن بالله فی الخلف والعوض گفت گمان بخدای
تعالی نیکو بری که‌انچه‌شما نفقه کنی عوض بازدهدابن زید گفت انفقوا بدواً واحسنوا عوداً گفت باوّل نفقه
کنی وانچه‌دوم بارکنی ازجملهٔ احسان باشد وگفته‌اند که معنی آن‌است که واسطهٔ کار نگاه داری که
بین الاسراف والتقتیراست . قوله

وَاَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلّٰهِ فَاِنْ اُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَحْلِقُوا رُؤُسَكُمْ
تمام کنی حج‌را وعمره خدای‌را اگر باز دارند شمارا انچه میسر شود ازهدیه ومتراشی سرهای تان
حَتّٰى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا اَوْ بِهِ اَذًى مِنْ رَاْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ اَوْ
تابرسد هدی بجای خود هرکه ازشما بیمار باشد یاباو رنجی‌ازسرش فدای از روزها یا
صَدَقَةٍ اَوْ نُسُكٍ فَاِذَا اَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ اِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ
صدقه یا چیزی بکشد چون ایمن شوی هرکه تمتع کند بعمره راه حج انچه خوار شود ازهدی هرکه نیابد
فَصِيَامُ ثَلٰثَةِ اَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ اِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ ذٰلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ اَهْلُهُ
روزه‌دارد سه روز در حج وهفت‌روز چون باز آئی آن ده روز تمام‌باشد این آن راست که نباشد اهل‌او
حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ * اَلْحَجُّ اَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ فَمَنْ
حاضران مسجد مکه وبترسی ازخدای وبدانی که خدای سخت عقوبت‌است حج ماههای دانسته‌شده‌است پس‌هرکه
فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اللّٰهُ وَتَزَوَّدُوا
اندازد درآن حج‌راجماع نیست ونه فاسق شدن ونه‌سوگندخوردن بخدا درحج وانچه کنی از نیکی داند اوراخدای‌وزاد برگیری
فَاِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوٰى وَاتَّقُونِ يَا اُولِي الْاَلْبَابِ * لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ اَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ
که بهترین زاد پرهیز کاری باشد بترسی‌ازمن ای‌خداوندان عقلها نیست بر شما بزهٔ که‌طلب کنی نعمتی از خدای‌تان

فَاِذَا اَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللّٰهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدٰيكُمْ وَاِنْ كُنْتُمْ مِنْ

چون بیائید از عرفات یادکنی خدای‌را بنزدیك مشعرالحرام یادکنی اورا چنانچه راه‌نمودشمارا اگرچه بودید پیش از

قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّينَ * ثُمَّ اَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ اَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ *

آن از گمراهان پس بیائی ازانجا که‌باشد مردمان آمرزش خواهی از خدای که خدای آمرزنده وبخشاینده‌است

فَاِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللّٰهَ كَذِكْرِكُمْ اٰبَائَكُمْ اَوْ اَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ

چون بگذاری ارکان حجتان یادکنی خدای‌را چون یادکردنتان پدرانتان یا سخت یادکردن از مردمان هستند که گویند

رَبَّنَا اٰتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْاٰخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ * وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا اٰتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً

بارخدایابده‌مارادر دنیا ونباشداورادر آخرت نصیبی وازایشان‌هستندکه‌گویند بارخدایا بده‌مارادر دنیا نیکوئی

وَفِي الْاٰخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ * اُولٰئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا وَاللّٰهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ *

ودر آخرت نیکوئی ونگاهدار مارااز عذاب دوزخ ایشان آنانندکه‌بودایشان‌رانصیبی‌ازانچه اندوخته باشند وخدای زود شماراست

وَاذْكُرُوا اللّٰهَ فِي اَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا اِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَاَخَّرَ فَلَا اِثْمَ عَلَيْهِ

ویادکنی خدارا در روزهای شمرده هرکه تعجیل کند در دو روز بزهٔ نیست براو وهرکه از پس ایستند بزهٔ نیست براو

لِمَنِ اتَّقٰى وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاعْلَمُوا اَنَّكُمْ اِلَيْهِ تُحْشَرُونَ *

وآن‌راکه ترسد وترسیدازخدای وبدانیدکه شمارا باوبرند جمع کرده

این هشت آیه‌است قوله . واتموا الحج والعمرة لله . ابن ابی اسحق درشاذ حج خواند بکسر حا در جملهٔ قرآن واین لغت تمیم است وقیس عیلان وطلحه‌بن مصرف اینجا ودر آل عمران بکسر خواندند و درباقی قرآن بفتح وابوجعفر وحمزه وکسائی وعاصم بروایة حفص درآل عمران بکسر خواندند ودر همه قرآن بفتح حاخواندند واین لغة اهل حجازاست کسائی گفت این دولغت است میانشان فرقی نیست مثل رطل ورطل وکسرالبیت وکسره ابومعاذ گفت حج بفتح مصدرباشد وبکسر اسم چنانکه قسم وقسم وسقی وسقی و شرب وشرب و درمصحف عبدالله چنین است که واتموا الحج والعمرة الی البیت لله وشعبی خواند واتموا الحج والعمرة لله برفع عمره علی الابتداء .

بدانکه حج درلغة قصدباشد ودرشرع قصدی باشدمخصوص دروقتی مخصوص بجای مخصوص برادا مناسکی مشروع واین ازجملهٔ اسماء مخصوصه‌است وازمیان مسلمانان خلافی نیست در وجوب حج اما در وجوب عمره خلاف کرده‌اند مذهب ما ومذهب شافعی برقول حدیث سفیان ثوری وسفیان عینیه واحمد و اسحق وعطا وقتاده آن‌است که واجب است ودرصحابه مذهب علی‌است وعبدالله‌عباس وزید بن ثابت و قومی گفته‌اند سنت است وآن‌مذهب اهل عراق‌است ومالك بن انس وابوثور ویك قول شافعی درقدیم پس ازآن بازآمد واینان برقرائت شعبی کرده‌اند که‌برفع خواند دلیل برصحت مذهب درست قرائت عامهٔ قراست . واتموا الحج والعمرة . خدا امرکرد بعمره همچنانکه امرکردبحج وامراز خدای تعالی دلیل ایجاب کند تادلیل برخیزد که‌مرادندب‌است دلیل دیگر اجماع اهل‌البیت ونیزاجماع صحابه که‌کس براینان که گفتیم منکر نیست دگرخبر جابر که گفت ازرسول علیه‌السلام پرسیدند حدیث عمره گفت یارسول‌الله ابی شیخ کبیر پدرم سخت پیراست حج وعمره نتواند کردن گفت . حج عنه و اعتمر . تواز او حج وعمره بکن یعنی بنیابة او وابوالشقیق گوید نزدیك رسول آمدم بعرفه اورا گفتم مراعملی

آموز که بدان ازعذاب برهم گفت نمازفریضه‌بپای دار وزکوة مال‌بده وحج وعمره بکن وماه رمضان روزه بدار عمره‌رادرمیان فرایض برشمرد وشقیق‌بن عبدالله روایت کند که رسول علیه‌السلام گفت متابعت کنی از میان حج وعمره که‌آن درویشی وگناه‌چنان‌ببرد که‌کوره خبث‌ازآهن وزر وسیم‌ببرد وحج مبروررا هیچ‌ثواب نبود بدون‌بهشت وعبدالله‌عباس گفت والله که‌عمره مقارن حج‌است درکتاب خدا واین آیه بخواند وعبدالله عمر گفت هیچ کس ازخلقان خدای‌نباشد که‌نه‌براوحج وعمره‌باشد ومسروق گفت مارا در کتاب نماز فرمود وزکوة وحج وعمره فرمود وعمره ازحج بمثابهٔ زکوة‌است از ایمان مردی ازسعیدجبیر پرسید که‌عمره فریضه‌است یاسنت گفت فریضه‌است مردی گفت شعبی‌میگوید که‌سنت‌است عمره گفت شعبی دروغ میگوید واین‌آیه‌برخواند واخبار دراین‌معنی بسیاراست دراتمام حج وعمره مفسران‌خلاف کرده‌اند عبدالله‌عباس وعلقمه‌وابراهیم ومجاهد گفتند اتمام‌اوآن‌است که‌جمله ارکان و فرایض ومناسك اوبجای‌آوری بشرایط وحقوقش ازفرایض وسنن سعید جبیر وعطا وسدی گفتندچون شروع کردند اورا اتمام واجب‌باشد ازانکه شروع ملزم بود بنزدیك بعضی ازفقها طاوس گفت اتمام ایشان افراد بود یك ازیك جدا داردمردی بنزدامیرالمؤمنین آمد وگفت‌چه معنی‌دارد واتموا الحج و العمرة لله . گفت انکه احرام ازخانهٔ خود ها گیری وهمانا این مردرا خانه از مواقیت بوده‌باشد‌برای انکه بنزدیك اهل البیت پیش‌از میقات احرام‌نشاید گرفتن واگر گیرد‌مجزی‌نبود چون‌بمیقات‌خود رسد احرام‌از سربایدگرفتن قتاده گفت که‌تمام عمره آن‌بود که‌نه‌درماههای حج‌اری چه‌اگردرماه‌حج آرد خودتمتع‌بود اوراهدی واجب باشد واین مذهب‌ماست‌چنانکه‌بعضی‌شرح داده‌شود انشاءالله

بدانکه حج سه‌گونه‌است تمتع وافراد وقران اماتمتع‌فرض‌انکس‌باشد که ازحاضران‌مسجدالحرام‌نباشد وافرادوقران فرض انکس باشد که‌ازحاضران مسجدالحرام باشدوحدا وآن‌بود که‌ازخانهٔ‌او بمسجدالحرام بیشتر ازدوازده میل‌نباشد ازچهار جانب . اماحج علی‌اختلاف‌انواعه مشتمل‌است برفریضه وسنت‌فریضه بردو ضرب‌است رکن است وجز رکن‌است امااركان متمتع ده‌است نیت‌است واحرام ازمیقات خود دروقت خود وطواف عمره وسعی بین الصفا والمروه‌برای عمره ونیت حج واحرام بحج ووقوف بعرفات و وقوف بمشعر وطواف الزیارة‌یعنی طواف‌حج وسعی برای‌حج وانچه نه‌رکن‌است‌هشت چیزاست‌لبیك‌چهار گانه‌است باتمکین ودو رکعت نمازطواف عمره‌است وتقصیراست پس ازسعی عمره ولبیك نزدیك احرام بحج یاانچه قایم مقام بود بان و هدی است یاانچه قایم بود مقام آن از روزه چون عاجز بود ودو رکعت طواف حج وطواف النساء ودورکعت آن وفرق ازمیان قارن ومفردآنست که‌قارن هدی باخود دارد ومفردندارد وانچه سنت‌است آوازبرداشتن بلبیك واستلام ارکان‌است وبمنا رفتن وسنگ‌انداختن وسر تراشیدن یاتقصیر کردن وقربان کردن‌آن‌را که متمتع نباشد چه اگر متمتع باشد هدیش‌واجب بود وعمره درلغت زیارة‌باشد ودرشرع همچنین الاآن‌است که زیارة خانهٔ کعبه‌است برای‌ادای مناسکی مخصوص وواجبات عمره این‌است که‌گفتیم وفقها گفتند افرادآن‌بود که حج بکند و فارغ شود وانکه عمرهٔ مبتوله یعنی بریده‌مستأنف سازد وقران آن‌بود که‌جمع کند ازمیان‌حج‌وعمره واین مذهب ابوحنیفه است واصحابش وافراد مذهب شافعی است واصحابش قوله . فان احصرتم . علما در معنی احصار خلاف کرده‌اند بعضی‌گفتند احصارآن‌باشد که‌بمانعی ازراه باز ایستدوبازماند از انکه اعمال‌حج بجا آرد

از خوف وبیماری دشمن وجراحت وکسر ونفاد نفقه وبماندن راحله وهرچه منع وعذر باشد چون چنین
باشد او هدی خود بفرستد بدست انانی که شوند واو باحرام میباشد تاانگاه که هدی انجا بکشند چون
هدی کشته باشند اوحلال شود از احرام واین قول نخعی است وحسن ومجاهد وعطا وقتاده وعروة بن
الزبیر ومقاتل وکلبی ومذهب اهل عراق است وبعضی دگر گفتند احصار آن باشد که دشمن قاهر اورا باز
دارد ازنی آدم امامرض وسایر اعذار داخل نبود دراین باب واین قول عبدالله عباس است وعبدالله عمر و
سعید مسیب وسعید جبیر وشهر بن حوشب ومذهب شافعی است واهل مدینه . اما من حیث اللغة فرقی باشد
بین حصر واحصر حصر اذا حبس والمحصور المحبوس بمرض او عذر واحصر اذا جعل بحیث یمتنع من السیر
ویصیر معرضاً للحبس کقولهم اقبره وقبره فاقبر اذا جعله ذاقبر وبین له قبراً وقبره دفنه . و چنانکه در
لغت فرق است بنزدیك ما فرق است میان انکه بمنع بیماری ممنوع شود ومیان انکه دشمن منع کند اورا اگر
منع از جهة بیماری باشد حکم او آن است که هدیه که دارد بمکه نفرستد واو بر احرام میباشد واجتناب میکند
از هرچه محرم را اجتناب باید کردن تاانکه هدی بجای خود رسد وجای او منا باشد که روز عید وایام
التشریق انجا هدی میکشند واگر احرام بعمره دارد محل او مکه باشد بفناء الکعبه چون هدی بجای خود رسد
اوتقصیر کند وحلال شود ازهرچه حرام گرفته بود ازآن الا زنان که زن حلال نباشد اورا الا طواف نساء
بکند یا بفرماید تا بکنند وبر او باشد که دگر سال بحج رود اگر حج واجب باشد واگر حج سنت باشد مستحب بود اورا
که دگر سال برود واگر بهتر شود از قفاء ایشان بشود واز دو موقف یکی را دریابد اعنی موقف عرفات یامشعر حجش
تمام بود وبرد گر سال حجش نباید کرد واگر هردو موقف فایت بود حجش نبود ودر آینده حج باید کردن اورا
واگر هدی باخود ندارد بهایش بفرستد تا آنجا بخرند وبکشند او چنین کند که گفتیم واگر محصور معتمر
باشد هم این کند که گفتیم وچون در دگر ماه شود عند زوال منع عمره از سر باید گرفتن امانکه اورا
دشمنی قاهر بازدارد مصدود خوانند . قوله تعالی وصدوکم عن المسجد الحرام . چنانکه رسول صلی الله
علیه وآله را باز داشتند ازمکه عام الحدیبیه چون چنین باشد هم بر جای خود هدی را بکشد اعنی انجا که
رسیده باشد واورا منع کرده باشند اورا حرام حلال شود وهمه چیز حلال باشد اورا زن وجزان وبردگر
سال حج بکند هم چنان که گفتیم بهمان نوع حج که شروع کرده بود در او اگر قارن بود واگر متمتع و
اصل حصر منع بود وحصر احتباس بطن بود وحصر آن باشد که زبانش دربندد دروقت سخن گفتن
وحصور آن باشد که گرد زنان نگردد صیانت را وفا برای جواب شرط آمد ومحل ما رفع است ودر کلام
حذفی هست وتقدیر این است که فعلیه ما استیسر من الهدی واستیسر وتیسر بیك معنی باشد انچه خوار باشد
براو یعنی بدست آید کما قال الله تعالی فاقرؤ اماتیسر منه .
درمعنی او خلاف کرده‌اند بعضی گفته‌اند گوسپندی بود وهو قول علی علیه السلام وابن عباس والحسن
وقتاده وروایت کرده‌اند ازعایشه وعبدالله عمر که گفته‌اند اشتری باشد یا گاوی وتفسیر چنین داده‌اند
که هراشتری که بدست آید یا هرگاو که میسر شود واین تخصیص عموم باشد بی دلیل پس از این وجه قول
اول درست تر باشد وبعضی دگر نحویان گفتند که محل ما نصب است وتقدیر فلیهد ما استیسر من الهدی . و
رفع بهتر است قیاساً علی نظایره من قوله تعالی فعدّة من ایام اخر . قوله ففدیة من صیام اوصدقة اونسك
. وهدی جمع است وواحدش هدیه باشد ابوعبیده گفت ازابو عمرو که گفت این را نظیر نیست مگر

جدیة السرج والجمع جدی اگر گویند من باب تمرة وتمر باشد بعید نبود ودر اشتقاق هدی خلاف کرده‌اند
بعضی گفته‌اند . من اهتدیت الهدیة . ازهدیه است برای انکه فرستنده چون هدی داند وتقرب کند
بان بخدای تعالی وبعضی گفتند من هدیته باشد اعنی هدایت بطریق رشاد برای انکه سوق است الی
رشاد طریق مخصوص بعضی دگر گفتند اعلاه بدنة وواسطه بقرة وادونه شاة . وشك نیست که هرچه
بهتر ومهتر بود در ثواب بیشتر بود وانما خدای تعالی این تکلیف ایشان کرد برای انکه درحال عذر و
منع است باشد که بمراد او بدست نیاید واعرج درشاذ خواند هدی بروزن فعیل بمعنی مفعول درجمله
قرآن وعصمت روایت کرد ازعاصم مثل این قرائة درحال رفع وجر واما درحال نصب تخفیف چنانکه
هدیا بالغ الکعبه قوله ولا الهدی ولا القلائد . قوله ولاتحلقوا رؤسکم . سر نتراشی تاانکه هدی بجای
خود رسد خلاف کرده‌اند درمحل هدی بعضی گفتند حیث یحل ذبحه اونحره واکله والانتفاع به یعنی تا
انکه هدی بکشند وبانجا رسد که صلاحیت اکل وانتفاع دارد بگوشتش چنانکه رسول علیه السلام گفت در
گوشتی که بصدقه ببریده دادند ازآن نخورد بریده گفت یارسول الله این مرا هست اکنون گفت آری
گفت اکنون بهدیه پیش تو آوردم رسول علیه السلام فرمود . قربوه فقد بلغ محله ای بلغ موضعاً یحل لی اکله.
یعنی بجائی رسید که مرا شاید خوردن هدیه گشت پس ازانکه صدقه بود واین قول انکس است که گفت
که احصار منع دشمن باشد وچون چنین باشد جزکه درجای خود ایستاده باشد نشاید کشتن چه خوف
راه وفقد برنده مانع باشد ازانکه بمکه برند ورسول علیه السلام فرمود همچونین کرد عام الحدیبیه راوی
خبر گوید مسور بن مخرمه گفت عام الحدیبیه چون رسول علیه السلام بامشرکان قریش صلحی کرد بحسب
مصلحت وصلح نامه بنوشتند رسول علیه السلام اصحاب را گفت برخیزید وچیزی که دارید ازهدی بکشید
وسر بتراشید گفت والله که هیچکس برنخاست تارسول الله علیه السلام سه بار باز گفت وهم کسی فرمان نبرد
رسول علیه السلام دلتنك شد برخاست ودر خیمه امّ السلمه شد وگفت یاام سلمه دیدی که اینان چه کردند سه بار
فرمودم که هدی بکشید وسر بتراشید فرمان نبردند ام سلمه گفت یارسول الله تو بیرون رو وهدی خود
بکش وحلاّق خود را بخوان تاسرت را بتراشد وبایشان هیچ مگو رسول علیه السلام ازخیمه بدرآمد و
باکس سخن نگفت تاهدی خود بکشت وحلاّق را بخواند وسر بتراشید وتقصیر کرد اصحاب که آن دیدند
درافتادند وهرکسی هدی خود بکشت وبعضی سر بعضی می تراشیدند ودلتنك وغمناك بودند ازانکه درفرمان
رسول علیه السلام توقف کرده بودند بعضی دیگر گفتند محل هدی حرم باشد امامنا اگر محرم بحج
بود واما مکه اگر محرم بعمره بود واین قول انکس بود که گوید مرد ممنوع بیماری وعذری در تن او معذور
باشد . فمن کان منکم مریضاً . حق تعالی گفت که آن را که ممنوع باشد روا نبود که سر بتراشد الاانکه
هدی او بجای خود رسد الّا که عذری ازبیماری یاهوامی درسر پدید آید یاصداعی انگه روا بود که سر
بتراشد وآن را فدیه کند بروزه یابصدقه یابذبیحه کعب بن معجزه گفت آیه درحق من آمد که رسول علیه
السلام برمن گذشت ومرا موی بسیار برسر بوده وجنبنده دراو افتاده بود وبرویم فرو می آمد ومن از
آن رنجور بودم ومن دیك می پختم رسول مرا گفت همانا رنجوری ازاین جنبنده گفتم بغایت یارسول الله
آیه فرود آمد رسول علیه السلام گفت سر بتراش که خدای تعالی دستوری بداد وفدا کن بروزه و
بنزدیك ماروزهٔ فدای حلق سه روز است واطعام شش درویش راست وبروایتی ده درویش را ونسك گوسپندی است

وبنزديك شافعى هم چنين است واين قول مجاهداست وعلقمه وابراهيم وربيع واختيار جبائى وروايت از
كعب ابن معجزه وحسن وعكرمه گفتند روزه ده روز ياطعام ده درويش است هردرويش را نيم صاع يا ذبيحهٔ
نسك جمع نسيكه كه صحيفه وصحف جمعى على غير قياس وخلاف كردند درانكه ذبيحه كجا كشد وطعام كجا دهد
بعضى گفتند هردو بمكه بايد ودرست آنست كه هركجا كه خواهد اين روزه بدارد واين صدقه بدهد واين
گوسپند بكشد . فاذا امنتم . حق تعالى چون حكم خائف بگفت حكم ايمن نيز بگفت چون ايمن شوى
ازدشمن يا ازبيمارى . فمن تمتع بالعمرة الى الحج ، دراين خلاف كردند بعضى گفتند انكس را گفت كه
ممنوع باشد چندان مدت كه حج ازاو فائت شود آن حج را عمره كنند وحلال شود پس تمتع كند بان
عمره بحج سال آينده واين قول عبدالله زبير است قولى دگر آنست كه انس مالك رواية كند كه رسول
عليه السلام لبيك زد بحج وعمره وآنرا قارن نام نهاد قولى ديگر آن است كه جابر عبدالله انصارى وابوسعيد
الخدرى روايت كردند كه سالى اصحاب بارسول الله بحج بودند لبيك بزدند بحج رسول گفت نيت باعمره گردانى ومحل
شوى پس احرام بحج ها گيرى واين مانند آن است كه ما گوئيم قولى ديگر آنستكه عبدالله عباس وعبدالله عمر وسعيد بن
مسيب وعطا گفتند كه آن باشد كه درماههاى حرام احرام گيرد بعمره وانكه حلال شود پس احرام ها گيرد واين بعينه
مذهب ماست درمتعهٔ حج راوى خبر گويد كه آن سال كه رسول عليه السلام بحج وداع ميشد اميرالمؤمنين على
عليه السلام را بيمن فرستاد تا خمس معادن ازايشان بستاند واين قراريكه ترسايان نجران داده بودند وبرآن صلح كرده
وآن دوهزار حله بود آن حلها اوانى هر حلهٔ را چهل درم قيمت برفت تا آن بستاند رسول عليه السلام اورا گفت چون
اين هردو كار تمام كرده باشى براه مكه بياى كه مرا بمكه بينى كه امسال عزم حج دارم او برفت وهردو مهم تمام كرد رسول
عليه السلام بفرمود تا دراحيا وقبايل عرب ندا كردند كه رسول عليه السلام بحج وداع ميرود بشتابيد مساعده كنيد
خلقى عظيم جمع شدند ورسول عليه السلام ازمدينه بدر آمد بيست وپنجم ذى قعده واميرالمؤمنين را اعلام نكرده بود كه چه
نوع حج مى بايد كردن رسول عليه السلام هدى باخود داشت وحج قارن ميكرد هدى براند وبذو الحليفه آمد واحرام
گرفت ازانجا كه لبيك بزد بكراع العميم آمد ومردم بعضى سوار بودند وبعضى پياده پيادگان برنج افتادند
بيامدند وشكايت بارسول كردند رسول عليه السلام فرمود من چهار پاندارم كه شمارا برنشانم امابرويد و
ميانها سخت دربنديد ورمل به نيل آميخته كنيد تا آسوده شويد اين دو نوع رفتن باشد ايشان همچنان
كردن بياسودند واميرالمؤمنين عليه السلام بنزديك مكه رسيد ازراه يمن وآن حلها بستده بود ازبنى نجران
ودرتنگها نهاده واستوار كرده چون رسول بنزديك مكه رسيد ازراه مدينه على نيز بنزديك رسيد ازراه
يمن خواست تا ازپيش بيايد ورسول عليه السلام ببيند واحوال بداند يكى برلشكر خود خليفه كرد واو
بيامد ورسول عليه السلام را بديد وبپرسيد وازآنچه كرده بود اورا خبرداد ورسول عليه السلام شادمان
شد بديدار او وترويج آن كارها كه اورا فرموده بود انگه گفت ياعلى بم اهللت احرام بچه نيت گرفتهٔ گفت
يا رسول الله تو مرا نگفتى كه چه نوع حج را نيت كن جز آن است كه من نيت درنيت تو بستم وگفتم اللهم
اهلالاً كاهلال نبيك بارخدايا لبيكى ميگويم چنانكه رسول تو زد ونيت درنيت او بستم گفت ياعلى هدى راندهٔ
گفت بلى يارسول الله سى وچهار شتر رسول عليه السلام گفت الله اكبر من شصت وشش رانده ام فانت
شريك فى حجى ومناسكى وهدى . هم چون براحرام باش وبازديك لشكر شو ولشكر را برگير وبامكه آى
كه بمكه موعداست انشاءالله اميرالمؤمنين عليه السلام برفت وباسر لشكر شد ايشان را ديد آن تنگها برگشاده

وحلها درپوشيده گفت چرا چنين كردى گفتند خواستيم تا خودرا بيارائيم آن را كه خليفه كرده بود گفت
چرا اين حلها بايشان دادى گفت مرا شفاعت كردند اورا ملامت كرد وايشان را سخت درشت گفت
وحلهارا فرمود تا بكندند وبيفشاندند ودرتنگها بست وگفت حلها هنوز رسول نا ديده شما درپوشيديد
ومبدل كرديد ايشان را خوش نيامد آن كينه دردل گرفتند چون درمكه آمدند زبان دراو دراز كردند و
هركسى شكايتى ميكرد ازاو رسول عليه السلام بفرمود تا آواز دادند ومردم جمع شدند انگه خطبه بكرد
ودرآخر بگفت . ارفعوا السنتكم عن على بن ابيطالب فأنه خشن فى ذات الله غير مداهن فى دينه . زبان از
على برداريد كه او مردى درشت است درحق خدا مداهنه نكند دردين او ومردم نيز شكايت ازاو نكردند
وكراهت رسول درآن معنى بشناختند ورسول عليه السلام واميرالمؤمنين براحرام بودند وبيشتر مردمان
كه بارسول عليه السلام بودند هدى نداشتند خداى تعالى اين آيه فرستاد ، واتموا الحج والعمرة لله .
تا باخر آيه رسول عليه السلام صحابه را جمع كرد وآيه برايشان خواند وگفت هركه هدى راندهٔ براحرام
باستى وهركه هدى نراندهٔ حلال شوى كه خداى تعالى اين آيه بفرستاد . ودخلت العمرة فى الحج و
عمره درحج شد وشبك بين اصابعه . وانگشتان درهم افكند وانگه گفت ، لو استقبلت من امرى ما استدبرت ماسبقت
الهدى . اگر انكه اكنون ميدانم پيش از اين دانستمى هدى نراندمى انگه بفرمود تا منادى ندا كرد وگفت
كه رسول خدا ميفرمايد كه هركه هدى نرانده است بايد كه تا حلال شود مردم بعضى حلال شدند وبعضى
براحرام بايستادند وخلاف فرمان رسول كردند وگفتند رسول الله اشعث اغبر ونحن نلبس الثياب و
نقرب النساء وندهن . رسول عليه السلام چنين كاليده مووگرد زده ميايد وما جامها درپوشيم وبازنان
نزديكى كنيم وغسل كنيم وروغن برسر كنيم ما اين نكنيم وحلال نشويم بعضى ديگر گفتند ما شرم داريم
كه آب ازسرهاى ما بچكد ازغسل جنابت ورسول خداى اغبر واشعث مى آيد وگفت وگوى ميكردند
رسول عليه السلام برآن منكر شد وگفت من براى آن حلال نمى شوم كه هدى رانده ام اگر نه هدى بودى
من نيز حلال شدمى فايده نداشت گروهى حلال شدند وگروهى اصرار كردند همانا خودرا درآن وضيعتى
مى پنداشتند واعتقاد كرده بودند كه درآن وضع قدرى هست رسول عليه السلام روى بيكى ازايشان
كرد وگفت تو هدى راندهٔ گفت نه گفت چرا حلال نشدى گفت والله هرگز حلال نشوم وتو محرم
رسول عليه السلام گفت انك لن تؤمن بهذا ابداً . تو هرگز باين ايمان نياورى . سبب نزول آيه ووقت
نزولش وسبب متعهٔ حج اين بود وازجملهٔ انانكه متعه حج گويند جماعتى صحابه وتابعين اند كه نام ايشان گفته
شد پيش ازاين گفت انكس كه حج تمتع كند آنچه ميسر شود اورا ازهدى ومادر محل رفع است چنانكه
برفت پيش ازاين على تقدير فعليه ما استيسر من الهدى . وفقها گفتند كه آن متمتع را كه هدى واجب بود محتاج بود بچهار
شرط يكى انكه احرام بعمره درماه حج آرد دوم انكه حلال شود هم درماه حج سوم انكه احرام بحج گيرد هم درماه حج
ودراحرام حج باميقات نشود واين بعينه مذهب ماست جز انكه ما چهارم گوئيم وفقها نگويند ومذهب ما آن است كه
هركس كه اولاً نه حاضرى مسجد الحرام باشد فرض او تمتع است وصفت او آن بود كه چون بميقات اهلش رسد
احرام بعمره گيرد و درلبيك بگويد لبيك بمتعة بعمرة الى الحج . وهم چون ميرود لبيك زنان همى
رود تا انگه كه خانهاى مكه ببيند وچون عروش مكه همى بيند لبيك رها كند وچون درمكه شود بايد كه بر
غسل باشد واوليتر آن بود كه ازچاه ميمون غسل كند ياچاه فخ وازبالاى مكه درشهر شود وچون

بيرون آيداز زيرشهر بيرون آيد ومستحب آن است كه درمكه باتهى رود وباغسل درمسجد شود واز
دربنی‌شیبه درشود وپای برهنه كند ودعواتيكه دركتب عبادات مشروح است بهرجای ميخواند انكه
آهنگ حجر اسود كند وازآنجا آهنگ طواف كند وآن‌را استلام كند وبوسه بردهد يادست دراو
مالد يااشاره كند بحسب تمكن انكه هفت بارگرد خانه طواف كند ودرهر شوطی استلام اركان بكند و
دعوات بخواند وچون ازطواف فارغ‌شود بمقام ابراهيم آيد ودو ركعت نماز بكند وآن‌را ركعتی الطواف
خوانند انكه بيايد وميان صفا ومروه سعی كند هفت‌باروابتدا بصفا كند وبمروه ختم كند وبرصفا
بايستد وروی بكعبه كند ودعابخواند ودرهر نوبتی ازسعی هروله كند بين‌الميلين كه سنت اين است وچون
فارغ شود تقصير بكند اعنی پارهٔ ازموی سربگيرد وپارهٔ ازمحاسن وحلال شود ازهرچه احرام كه داشت
الازنان وطيب وصيدبرای حرمت حج ومستحب آن است كه جامهٔ دوخته نپوشد تامتشبه باشد بمحرمان انكه
چنان باشد تاروز ترويه غسل بكند وبايد تاوقت زوال بودانكه نمازپيشين وديگر بكند وعقب آن
احرام گيرد بحج پس از انكه نماز احرام بكند شش ركعت يادوركعت ودردعا ذكر عمره نكند كه عمره
تمام شد اورا ذكر حج كند پس انكه اگر پياده بود همانجا كه احرام گرفته باشد آغاز لبيك زدن
كند واگرسوار باشد انكه كه راحلهٔ اوبرخيزد وچون باابطح رسد آوازرا بلند كند وطواف
خانه نكند روی بمنا نهد وبمنا شودوشب آنجاباشد وبامداد بعرفات آيد وروز آنجاباشد چون وقت
زوال بود غسل بكند ونماز پيشين ودگر جمع بكند وبموقف بايستد وبركوه نشود الاعند الضرورة وحد
عرفات ازبطن عرفه است تابثويه ياتمره يا بذی‌المجاز برزمين بايستدودعاءموقف خواندن گيرد تاآفتاب‌شدن چون
آفتاب فروشوداز عرفات بيايدونماز شام بمزدلفه آرد واگر ازشب ربعی‌شده باشد هردو نماز جمع بكند
ومزدلفه درمشعر الحرام است وحد مشعر الحرام ازميان ما زمين است تابحياض تابوادی محسر بموقف
مشعر دراين ميانه ماند وباشد تاچون صبح شود نماز بامداد بكند وبموقف بايستد بمشعر الحرام كه
جمرةالعقبه گويند ازجمله هفتادويك كه دارد برگرفته ازمزدلفه تابمنا وباقی دارد تاتمامی ايام‌تشريق هرروز
بيست ويك بيندازد انكه همان روز بامكه آيد وطواف زيارت بكند ونماز مقام ابراهيم بكند و
سعی صفا ومروه بكند چنانكه اول بار كرد چون اين‌كرده باشد ازهمه چيزی حلال شود الااز
زنان انكه‌بازآيد وطواف‌النساء بكند چون كرده باشد زن‌نيز برای‌او حلال شود انكه بمنا آيد وهرروزی
ازايام تشريق بيست ويك‌سنگ می‌اندازد بسه جمره الاولی والوسطی والعقبه . وآن‌سه روز بود بعد
يوم‌النحر ازپس روز نحر واين‌ايام اوليتر آن‌باشد كه بمنامقام كند واگرخواهد بامكه آيد وطواف
خانه ميكند چون ايام تشريق گذشته باشد بامكه آيد وطواف خانه ميكند طواف الوداع ووداع
بكند واگر ضرورة باشد وحج نكرده بود ولابد چاره سازد كه درخانهٔ كعبه شود ونماز كند آنجا
چون طواف وداع بكند برگردد وبدرمی خرما بخرد وبدرويشان دهد تاكفارهٔ خللی باشد كه
افتاده بود اين‌جمله است مجمل ازسياقهٔ حج متمع . فمن‌لم‌يجد . اگر كسی هدی نيابد يابهاندارد فصيام
ثلثة ايام‌ای فعليه صيام ثلثة ايام فی‌الحج . وجهد بكند تاهدی بخرد اگر نيابد بهايش نزد معتمدی رها
كند تابنيابه اوبخرد وبكشد طول ذی‌الحجه اگر نيابد وكسی نباشد كه اين‌تكليف كند يابها ندارد
انكه بعوض آن‌ده روز روزه داردسه‌روزدرحج‌وآن روزی‌بود پيش‌از روز ترويه وروزترويه‌وروزعرفه

واين سه روز پيوسته بايد واگر اين‌ايّام فوت شود رها كند ايّام تشريق برود انكه اين‌سه روز بدارد و
هفت روز چون باخانه آيد بدارد واين قول قتاده وعطااست ومجاهد گفت اين‌هفت روز درراه بدارد
وعبدالله عمر گفت وحسن ومجاهد كه آن‌سه روز انكه كه احرم گيرد تاماهها تمام شدن هرگه كه خواهد
بدارد اما ايّام تشريق روزه‌اش حرام‌است بنزديك ماواين قول جماعتی ازمفسران است . تلك عشرة
كاملة . آن‌ده روز تمام‌باشد اشارت‌است باين‌سه روز وآن‌هفت روز چون مجموع كنند ده‌روز تمام شود
وذكر كامله برای تأكيد آورد چنانكه زيد نفسه والقوم كلهم اجمعين . چنانكه اعشی گويد . ثلث
بالغداة فهن حسبی . وست حين يدركنی المساء . فذلك تسعة فی‌اليوم ری . وشرب المرء فوق الری
داء . وقال الفرزدق . ثلث واثنتان فهن خمس . وسادسة تميل الی‌شمام . وبعضی دگر گفتند كاملة
بالهدی واين قول حسن‌است رواية ازباقر عليه‌السلام وقولی ديگر آن‌است كه كاملة بالثواب وقيل كاملة
بحدودها وشرايطها وبعضی دگر گفتند كامله برای‌آن گفت تاايهام نيفكند كه واو بمعنی اواست چنانكه
هست فی‌قوله تعالی . فانكحوا ماطاب لكم من‌النساء مثنی وثلاث ورباع الآية . ذلك‌لمن‌لم المتمتع اين
تمتع آن‌راست يعنی فرض انكس‌است كه حاضران مسجد الحرام نباشد وحدّش آن‌است كه ازخانهٔ ايشان
تابمكه دوازده ميل باشد ازچهار جانب عبدالله عباس ومجاهد گفتند حاضران مسجد الحرام اهل حرم
باشند ومكحول وعطا گفتند آنان كه درميان مكه خانه دارند وزهری ومالك گفتند آنانند كه خانهٔ ايشان
درعرفه وعرنه وپيرامن مكه باشد آنان كه چنين باشند فرض ايشان قران باافراد باشد وآنانكه وراء
اين باشد فرض ايشان تمتع باشد
واتقوا الله . ازخدای بترسيد در مراعات ومحافظت حدود واحكام و فرايض حج . واعلموا ان‌الله
شديدالعقاب . وبدانيد كه‌خدای تعالی سخت عقوبت‌است آنان‌را كه‌حدود واحكام‌اورا كار نبندند واز
آن‌تعدی كنند وفرق ميان عذاب وعقاب آن‌است كه‌عذاب شايد كه مبتدا بود بی‌سببی ولكن عقاب الا
باستحقاق نباشد عقب فعلی بود فعلی كه‌موجب آن بود . الحج‌اشهر معلومات . حج مرفوع‌است بابتدا
واشهر معلومات خبر اوست وخبربايد كه مبتدا بود وانجا چنين نيست برای انكه حج ماه نباشد پس لابد
بود از تقدير محذوفی واين ازباب . واسئل‌القرية‌وجاء ربك . باشدعلی تقدير حذف المضاف واقامة‌المضاف اليه
مقامه وتقدير اين باشد وقت الحج اشهر معلومات چنانكه الحرّ شهران والبرد شهران يعنی وقت الحر
شهران ووقت البرد شهران وكسائی گفت عرب گويد الصيد شهران والطيلسان ثلاثة اشهر يعنی زمان الصيد
وزمان الطيلسان . اين قول كسائی‌است وزجاج گفت‌اشهر‌الحج اشهر معلومات و معنی متقارب‌است وآن
شوال‌است وذوالقعده وده روز ازذوالحجه علی‌قول بعض‌المفسرين واين قول عبدالله عباس‌است وعبدالله
عمروابراهيم وشعبی ومجاهدوحسن ومذهب‌ماست وروايت محمدبن‌علی الباقر عليهما‌السلام وبرقول بعضی ديگروآن
ربيع وعطاوطاوس‌است وابن‌شهاب نه‌روزازذی‌الحجه چه‌برقول‌ايشان‌وقوف بعرفات‌واجب‌است بمشعر واجب
نيست حج‌درست‌بودبی آن وبنزديك‌ماوقوف بموقفين‌واجب‌است وازجملهٔ‌اركان‌است وحق‌تعالی‌عبارت‌كرداز دو
ماه‌وده‌روز باشهر وآن جمع قليل‌است واقل جمع درمذهب‌درست سه‌باشدآن‌ده‌روزرا بيكماه‌برخواند برای انكه فعلی
دربعضی‌ازاو واقع‌است وچوی فعل دربعضی ازروزياماه‌باشدعرب اضافه‌باجمله‌ماه‌ياروز كنند گويند.خرجنا يوم
الجمعه وفی اوايل‌الشهر وفی النصف الأول منه وشهر كذا وقدمنا مكة يوم التروية . اگر چه اين خروج

دربعضی ازروز وبعضی ازماه بود واماشوال اگرچه بسیاری ازمردمان باشند که دراین ماه درراه حج نباشند
درساز وتهیهٔ اسباب حج باشند برای آن شوال را ماه حج خواند وآنان که ازاقاصی بلاد آیند ایشان خود
درراه باشند وآن ازجملهٔ افعال حج بود برای انکه قضاء مناسك بی قطع مسافة ممکن نباشد وبرای آن معلومات
گفت واین جمعی باشد که هریکی ازواحدان مؤنث باشد وایجانه چنین است بلکه شهر مذکراست پس معلومات
بایستی ناگفتی ولکن چون شهر مشتمل باشد بر ایام ولیالی برروز ها وشبها وآن جمع بود وجمع مؤنث
هرماهی ازروی معنی برتقدیر مؤنثی نهاد چون جمع کرد ماه جمع مؤنث کرد ازاین وجه که بیان کردیم
وبعضی دیگر گفتند مراد خود سه ماه تمام است برای انکه تمامی حج درتمامی ماه ذی الحجه پیوسته است نه بینی
که متمتع چون هدی نیابد بهایش رها کند نزد کسی که بخرد وبنیابت اوبکشد درطول ذی الحجه پس
ازاین وجه بیکبار ازجمله ماههای حج باشد واین وجهی قریب است اکنون بدانکه هرکس که درجز این
ماهها احرام گیرد احرامش درست نباشد بحج وآن بعمره سنت باشد چنانکه انکس درنمازی شود پیش از
وقت آن نمازاورا بنافله مجزی باشد واین قول عطا وطاوس ومجاهد است ودرمذهب اوزاعی وشافعی ومذهب
مالك وثوری وابوحنیفه ومحمد مکروه است که چنین کند اگرکند روا باشد ومجزی ازاو ومذهب ما آن است
که احرام پیش ازوقت حج ورسیدن اوبمیقات اهلش درست نباشد ودلیل ما قوله تعالی . الحج اشهر
معلومات . والمعنی وقت الحج واوان الحج وچون تخصیص کرد حج را باین ماهها باید تا مخصوص باشد والا
تخصیص را فایده نبود چون نماز نه بینی که چون تخصیص کرد اورا بمواقیت هریکی مختص اند بوقتی چون پیش
ازوقت کنند درست نباشد فکذلك الاحرام بالحج . فمن فرض فیهن الحج . قیل معناه قدر یعنی هرکه او
دراین ماهها باخویشتن تقدیر وتقریر حج کند وگفته اند معنی آن است که فمن اوجب علی نفسه هرکه او
دراین ماهها برخویشتن حج واجب کند بالخوض فیه بانکه دراوخوض وشروع کند ازاحرام ولبیك زدن
وانچه افعال حج بود . فلا رفث ولافسوق ولا جدال فی الحج . ابن کثیر وابو عمر ویعقوب خواندند
فلا رفث ولا فسوق ولاجدال فی الحج . این دو برفع وباز پسین بفتح چنانکه امیه گفت . فلا لغو ولاتأثیم
فیها . ومافاهابه ابداً مقیم . و ابورجاء العطاردی درشاذ بعکس این خواند که فلارفث و لافسوق ولا
جدال باز پسین برفع ودوگانهٔ اولین بفتح چنانکه شاعر گفت . واخفش اورد ذاکم وجدکم الصغار بعینه لاام
لی ان کان ذاك ولااب . وابوجعفر هرسه بتنوین ورفع خواند و باقی همه بفتح خواندند برعکس قرائهٔ ابوجعفر
وچون بفتح خوانند معنی نفی جنس بود چنانکه لا رجل فی الدار ولاامرأة . وچون برفع وتنوین خوانند
معنی نفی یکی باشد منکر ازجملهٔ جنس چنانکه لارجل فی الدار ولا امرأة ودراین وجه شاید که دومرد یا دو زن
درسرای باشد برای انکه اونفی یکی کرد وبرقرائهٔ اول هیچکس ازجنس مردان نه یکی ونه جماعتی نشاید تا باشد هذا
هوالفرق بین القرائتین من جهة المعنی . اکنون مفسران خلاف کرده اند در معنی آیه عبدالله مسعود و
عبدالله عباس وعبدالله عمر وحسن بصری وعمروبن دینار ومجاهد وقتاده وابراهیم وربیع وزهری وسدی
وعطا وعکرمه وضحاك گفتند مراد برفث جماع است واین مذهب ماست وطاوس وابوالعالیه گفتند مراد تعریض
بجماع است و ذکر آن کردن پیش زنان وعطا گفت وعدهٔ مراد است زن را الجماع بعد الاحلال من الاحرام
حصین بن قیس گفت باعبدالله عباس بودم درراه حج چون فرود آمدیم اوبیامد وتعهد شتری میکرد در میانه
دنبال شتررا بدست گرفت ومی بخت چنانکه عادت رجال باشد ومیگفت . وهن یمشین بنا همیسا . ان

صدق الطیر ننك لمیسا . اورا گفتم اترفث وانت محرم . رفث میگوئی وتو محرمی گفت انما الرفث ماقیل
عند النساء این رفث انگاه باشد که پیش زنان گویند اشارت باومی کند که الرفث ذکر الجماع عند النساء .
وعلی بن طلحه روایت کرد از عبدالله عباس که گفت رفث جماع بود وقبله ولمس تعریض کردن مرجماع را
بفعل وقول وبعضی دگر گفتند رفث کلام فحش بود وسخن زشت کما قال العجاج عن اللغا ورفث التکلم .
ولافسوق . عبدالله عباس وحسن وطاوس وسعید جبیر وقتاده وربیع وزهری وقرملی گفتند جمله معاصی
باشد واین مصدراست والاثم الفسق ضحاك گفت یکدیگررا بلقب خواندن باشد من قوله تعالی . ولا
تنابزوا بالألقاب بئس الاثم الفسوق بعد الایمان . ابن زید گفت الذبح للأصنام چیزی برای اصنام کشتن
باشد وبامدن رسول علیه السلام این منقطع شد که خدا آیه فرستاد . ولاتاکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه
وانه لفسق . هرچه نه بنام خدای کشته بودندی حرام کرد وگفت این فسق است ونیز قوله اوفسقاً اهل
لغیرالله . ابراهیم ومجاهد وعطا گفتند هوالسباب یکدگررا دشنام دادن باشد لقوله علیه السلام سباب
المسلم فسق وقتاله کفر . عبدالله عمر گفت هرچه محرم را ازآن نهی کردند درحال احرام ازقبیل صید وناخن گرفتن
وموی سرگرفتن وانچه مانند این است ودراخبار ماست الفسوق الکذوب دروغ باشد . ولاجدال . عبدالله عباس
وعبدالله مسعود وعمروبن دینار وسعید جبیر و عکرمه وضحاك وزهری وعطاء بن یسار وعطاء بن ابی رباح
وقتاده گفتند جدال مجادله ومخاصمه بود عبدالله عمر گفت دشنام دادن ومنازعه بود قرطی گفت جدال آن
بودکه قریش چون حج بکردند باهم خصومت ومنازعه کردندی این گفتی . حجنا اتم من حجکم . حج
ما ازحج شما تمام تراست وانان هم این گفتندی وباهم دراین باب خصومت کردندی القسم بن محمد گفت آن
بود که قومی گفتند الحج الیوم وگروهی گفتند الحج غداً یکی گفتی حج امروز است ویکی گفت که فرداست
دراین باب خصومت کردندی ابن زید گفت آن بودی که هریکی بموقفی بایستادندی انکه هرگروهی دعوی
کردندی که موقف ابراهیم آن است که ما ایستادیم مقاتل گفت جدال آن بود که درحج وداع رسول
علیه السلام فرمود صحابه را هرکه هدی نرانده است حلال شود وحج عمره کند گروهی مخالفت کردند
وگفتند که ما چی کنیم که ما احرام بحج گرفته ایم ودراین گفت وگوی کردند چنان که بیان کردیم فذلك جدالهم
ومجاهد گفت جدال آن بود که گروهی حج ذی الحجه کردندی وگروهی تاخیر کردندی تادگر ماه ودگر وقت
وذلك النسیء الذی ذکره الله فی قوله . انما النسیء زیادة فی الکفر
وگروهی گفتند این رواست وگروهی گفتند روا نیست فذلك جدالهم ودراخبار اصحاب ما آمد که قول الرجال
لا والله وبلی والله صادقاً اوکاذباً گفتن لا والله بلی والله باشد براست یا بدروغ واهل معانی گفتند صورت نفی است
ومعنی نهی ای لاترفثوا ولا تفسقوا ولا تجادلوا . یعنی رفث وفسوق وجدال مکنی چه اگر خبر بودی
دروغ بودی چنانکه رسول علیه السلام گفت لاحلف فی الاسلام ولا فتك فی الاسلام المعنی لاتحلفوا ولا
تفتکوا ابوهریره روایت کند ازرسول علیه السلام که گفت هرکس اوحج خانهٔ خدا بکند ورفث وفسوق
وجدال نکند ازگناه بدرآید چنانکه آن روز که ازمادر بزاده وهیب بن الورد گوید باسفیان ثوری طواف
خانه می کردم درشب وسفیان برفت ومن درحجر شدم ونماز میکردم وسر بسجده نهادم آوازی شنیدم که از
میان استار کعبه بدر می آمد ومیگفت یاجبرئیل اشکوالی الله ثم الیك مایفعل هؤلاء الطائفون حولی من تفکههم
فی الحدیث وتعظیم رسومهم . وهیب گفت من تأویل برآن کردم که خانه باجبرئیل شکایت میکند می گفت

شكايت ميكنم باخدا پس باتواى جبرئيل ازانكه اين طواف كنندگان ميكنند واز مزاح وگفتاگوى در پيرامن من ورخ
چيزها كردن واصل جدال وجدل ومجادله ازجدال است وهو الأرض وآن زمين باشد يقال جادلته فجدلته
اى صارعته فصرعته على الأرض . وماتفعلوا من خير يعلمه الله . وانچه شما كنيد از خير خداى داند آيه
وارداست مورد ترغيب و معنى آن است كه من عالمم بانچه ميكنيد از خير وبرمن فوت نمى شود تا واثق
باشى بانكه برمن فوت مى نشود بوقت جزاباجزا وتفاصيل آن عالمم ناهمه را جزابسزا بدهم چه ازحق
آن كه عالم الذات بود آن است كه عالم بودبهمه معلومات برهروجهى كه صحيح بود كه بدانند انكه تحريص كرد خلق را
برطاعة وپرهيز كارى گفت و تزودوا فان خير الزاد التقوى . وزاد برگيرى كه بهترين زادتقوى وپرهيز
كارى است مفسران گفتند كه آيه وارداست درباب قوميكه ايشان بحج آمدندى ازيمن بى زادو گفتند نحن
وفدالله افتراه لايطعمنا . ماوفد خدائيم مارا طعام نخواهد دادن وبعضى گفتند نحن مرتحلون الى الله و
حجاج بيت الله لايطعمنا . مابخدامى شويم وحجاج خانه اوئيم گمان برى كه مارا طعام ندهد انكه درراه ياسؤال
كردندى ياغصب وسلب خداى تعالى ايشان رانهى كرداز انكه بى زاد بحج روند تاايشان را راه بايدزدن سؤال
كردن ياوبال وعيال باشند برديگران مفسران گفتند زاد حاج كعك وزيت وخرماست وبست باشد ومانند
اين ودراين باب حرجى نيست هركس انچه برتواند گرفتن بحسب قوه وحاجت برگيرد عبدالله عمر گفت
جماعتى بودند كه بحج شدندى زادبرگرفتندى چون احرامها گرفتندى آن زادبينداختندى وزادنوطلب
كردندى پس بدى كه بدست آمدى وبودى كه بدست نيامدى برنج افتادندى خداى تعالى گفت وتزودوا
فان خير الزادالتقوى . ومرادانكه زاديكه دارى نگه دارى كه برنج نيفتى انكه گفت اين زاد دوروى برگيرى يكى
براى حج يكى براى سفر قيامت اين زاد كعك وخرما بود وآن زاد عمل صالح وتقوى بود وگروهى گفتند
مرادبهردوزاد زاد حجازاست يعنى زاديكه بان مستغنى ازمردمان وزادى ازتقوى كه تورا منع كند از
غصب وسلب وقطع طريق نازاد ظاهرتورا مانع بوداز سؤال وزاد باطن مانع بود ازمعاصى واهل اشارت
گفتند خداى چون ذكر سفر حج كرد مكلفان را سفر قيامت يادآمد گفت براى اين راه زادى ساختى
كه بيك دوماه بروى وبازآئى براى سفريكه بروى وانجابمانى وبازنيائى اگراين راه زاد بايد اولى واحرى كه
آن را زادى بايد زاداين راه گران بارى بود وزاد آن راه سبكبارى بود اينجا هرچه گران بار ترباشى تورا
آسان تر بود وانجا هرچه سبكبارتر باشى تورا به باشد براى انكه اينجا بار برپشت شتر باشد وانجا بار برگردن
توانجا زادبرراحله بود وانجا زادرا خود را حله باشد اينجا اگررا حلهات نبودوزادت نبود ازتقوى زادى
ساز و ازپاى خودراحله سازا گرت رحلى نبود بنعلى قناعت كن چنانكه گفت . وقنعت من خوص الركاب
باسود . من دارش تمذوت انثى را كبا . واگرهيچ توانى كه از توكل زادى سازى واز هواى نفس
راحله وآن زادتوكل برگردن اصطبار نهى وپاى قهربپشت هواى نفس درارى چون اورا پست كرده باشى
آنگاه كه راه بريدى هرچه راحلهات درزيرتو ضعيف ترباشد تورا راه حق سپرى بعكس راحلهٔ حاج كه
هرچه اوقوى ترباشد ايشان ايمن ترباشند وچون سستى كند ايشان بترسند وخائف شوند خطرايشان درضعف
راحله باشد وخطرتو در قوّة راحله تو . وانت براحلتك احجى من الحاج برواحلهم انت احجى لو استعملت
الحجى . اگرعقل دارى تورا اين بهست انكه راه حج سپردزاداو حاضربايدوتوچون راه حق سپرى از
زاداين بنيستى قناعت كنى شعر . تورا گر همى راه حق جوئى اوّل . طلب كرد بايد سبيل الرشادى

. پس ازنيستى زاداين راه سازى . كجا بهتر ازنيستى هست زادى . بيش ازآن نبود كه چون ازنيستى زادى
سازى نيست شوى وهمه هستى درتحت اين نيستى است وهمه وجود درضمن آن عدم وهمه اثبات درميان
اين انتفا لاجرم چون چنين كنى هم حاجى باشد هم غازى پايهٔ جهاد بيش ازپايهٔ حج است اگر دشمنى را نمى
يابى كه بااوجهاد كنى تا كشتهٔ اوشوى يكى باخود كرد وباخود جهادى كن ودرآن جهاداجهاد كن كه تورادشمن
ترازتو كس نيست ، اعدا عدوك بين جنبيك ، تا كشتهٔ خود شوى بدست خود تاقاتل ومقتول تو باشى
بقاتلى درجهٔ مجاهدان يابى وبمقتولى درجهٔ شهيدان . صلاح تودركشتن تواست وانكه . صلاحى است
اين مضمر اندر فسادى . نبينى كه پروانهٔ شمع هرگه ، كه برباطنش خيره گردد ودادى . برى گردد
ازخويش وبرصدق دعوى . كند خويشى خويشتن چون رمادى . ولكن توزان دون همت ترى و
دون منزل ترى كه اختيار چنين چيزها كنى تو خود كشتهٔ هواء خودى چگونه كسى را كشى توخود اسير
مرادى كسى را چگونه اسير كنى گفتيم توهوارا كشى هوا تورا كشت گفتيم تو مراد قهر كنى مراد تورا
قهر كرد گفتيم قهرمانى قاهر باشى قهرمانده مقهور شدى همه عمر دربندآرزومانده تاباشد كه برآيدصدهزار
جان عزيز برآيد وآن برنيايدصد هزار عمر چون عمرتو برسد وآن نرسد عمرتوبسرآيد وجزانكه نوشتهٔ
تواست بسرتونيايدقل لن يصيبنا الاماكتب الله لنا هو مولانا . تورايكنفس ازاين هوس پرواى دگرچيزنيست .
آيامانده برموجب هرمرادى . شب وروزدرمحنت اجتهادى . نه درحق خودمرتورا انزعاجى . نه درحق حق مرتورا
انقيادى . توميبايدبى هوس باشى مصحف بى هوس اعنى بى هوش مدهوش مانده ازعقل ديوانه وازشرع
بيگانه . چو ديوانگان دايم اندرتفكر . كه گوئى مرا چون برآيدمرادى ، اين همه رنج بر منزل سپنج
گنج ابدرها كرده ورنج ابداختيار كردهٔ . زبهر دوروز مقام مجازى بهر گوشهٔ كرده ذات العمادى
، همانابخواب اندرى تابدانى ، كه مارا جزاًنيست ديگر معادى . اين نه جاى معاداست جاى وقت ميعاد
است فيوم القيمه ميعاده امروزروزعهداست فرداروزوعداست، اليوم عهدكم فاين الموعد. هيهات ليس ليوم عهدكم
وصلكم غد . تورا ميعادبميعادى است پس تورا اعدادواستعدادى بايدبراى آن معادتاآن روز كه معادشوى آن براى
تومعدّ باشد آن چيست زادتقوى است. وتزودوافان خيرالزاد التقوى. الخواجه توبرخباح سفرى ومسافررا
اززاد چارهٔ نيست ازآن ملخ بياموز اگرچه اين حديث ملخ است ولى از فوايدملح است . مرد الجراد على
زرعى فقلت له . اسلك سبيلك لاتولع بافساد ، فقام مهم خطيب فوق سنبلة . انا على سفر لابد من زاد
. زادتوتقوى ميبايد توبزادازدياد معاصى آورده باين زاد راه نتوان بريدن اين زادبرسد وتورا بمنزل نرساند
و زادى قليل ماراه مبلغى، الزاد ابكى ام لطول مسافتى. توراززاد يادرمعاصى ازدياداست يادوستى آل زياداست اينت
برگ سازى كه تورا ازاداست حقيقة دان كه تورا ازدوستى يزيدوزيادپس زياده جاه نباشدواگرت ازاين زيادتى باشدآن
زيادتى هم نقصان است واگراين رنج مى شناسى عين خسران است . زيادة المرء فى دنياه نقصان . وربحه غير
محض الحق خسران . زاد عقبى تقوى بايدكه آن راهى پرآفت است بپرهيزبايد درآن راه رفتن كه آن راهى
است پرخاروخاشاك يكى را از بزرگان پرسيدندكه تقوى چه باشد گفت . هل سلكت طريقاًذاشوك فقال
نعم . گفت درهيچ راه خارستان رفته گفت بلى گفت چگونه كردى گفت حذرت و تشمرت گفت بر
حذر وهشيار ودامان چاك زده گفت تقوى آن است كه درراه دين همچنان روى شاعرنظم كرداين معنى را
وگفت . خل الذنوب صغيرها وكبيرها فهو التقى . واصنع كماش فوق ارض الشوك يحذر مايرى . لاتحقرن

صغيرة ان الجبال من الحصى . مردان آنان بودند كه درراه دنياهم تقوى زاد كردندى تابراه دين رسيدند
عبدالله مبارك گويد سالى بحج ازسالها بخانهٔ خداى ميرفتم منقطع شدم درراه برتوكل ميرفتم ازكنارهٔ بيابان
كودكى را ديدم كه بيامد ظننته سباعياً اوثمانياً گمان چنان بردم كه هفت ساله ياهشت است جامهٔ كوتاه پوشيده
ازارى درسربسته نعلين درپا كرده قضيبى خيزران بدست گرفته باأو نه زادى نه راحلهٔ نه ياورى گفتم سبحان
الله كودكى بدين خردى باديهٔ بدين خونخوارى اورا گفتم اى صبى ازكجا مى آئى گفت من الله گفتم بكجا
ميروى گفت الى الله گفتم چه ميجوئى گفت رضاء الله گفتم زادت كجا است گفت زادى تقواى وراحلتى
رجلاى ومرادى مولاى گفت زاد من تقواى من است وراحلهٔ من پاهاى من است ومراد من خداى
من است عجب داشتم گفتم اينست زهد واين است توكل گفتم اخبرنى من انت خبرده مرا تاتو كيستى گفت تا
چه خواهى اينحديث را رها كن از محنت زدهٔ روزگار چه خواهى گفتم على كل حال گفت نحن قوم مظلومون
ما مردمان ستم رسيدگانيم گفتم زيادتى كن دربيان گفت نحن قوم مقهورون گفتم روشن تر بگو گفت
نحن قوم مطرودون ما گروهى راندگان بازماندگان درماندگانيم گفتم نمى دانم گفت . لنحن على الحوض
زواده. نذودو نسعدو راده. ومافاز من فاز الابناه وماخاب من حبنازاده. ومن سر نانال مناالسرور. ومن ساء ناساءميلاده.
ومن كان غاصبناحقنا. فيوم القيمة ميعاده. اين بگفت وبرفت چنانكه من بگرداو نرسيدم درسوداى او افتادم كه تااين كودك
چه كسى است وديگر نديدم اورا تابميان ركن ومقام رسيدم اورا ديدم ايستاده خلايق براو جمع شده واورا
ازحلال وحرام ومسائل واحكام مى پرسيدند واو جواب ميداد من گفتم اين كودك كيست گفتند نمى دانى
اين زين العابدين است على بن الحسين من گفتم سبحان الله اين است زهد وتوكل اين است علم وبيان الله اعلم
حيث يجعل رسالته . ازاين چه عجب دارى خادمان خانهٔ ايشان را چون درخدمت ايشان حقيقتى بود بركت
آن باعقاب ايشان رسيدتا درحق ايشان جنس اين بود كه مالك دينار گويد سالى ازسالها بحج ميشدم آنجا
كه وداع گاه بود زنى را ديدم پيروضعيفه برچهارپاى ضعيف نشسته مردم گرد او درآمده وميگفتند
كه برگرد كه خداى برتو رحمت كناد راهى صعب است وتوبس ضعيفى وچهارپاى نيك نيست اوميگفت نه
چنان آمده ام كه برگردم من نيز بگفتم كه برگرد كه مصلحت نيست تورا بيساز دربادية رفتن مرا نيزهمان
جواب داد رفتيم چون بميان باديه رسيد آن چهارپايك اوخرك ضعيف بود بماند مردم همه بگذشتند واورا
رها كردند من نيز خواستم كه بگذرم اين خبرم يادآمد كه رسول عليه السلام گفت . المؤمن احق بالمؤمن
من ابيه وامه ان جاع اطعمه وان عرى كساه وان خاف آمنه وان مرض عاداه وان مات شيع جنازته . باز
ايستادم واورا گفتم نه تورا گفتم ميای كه راه صعب است وچهارپاى ضعيف گوش بامن نكردى سر سوى آسمان
كرد وگفت . الهى لافى بيتى تركتنى . ولاالى بيتك حملتنى . فوعزتك وجلالك لوفعل هذابى غيرك لما
شكوته الاّاليك . بارخدايا نه درخانهٔ خودم رها كردى نه بخانهٔ خود مرا رساندى بعزت وجلال تو كه
اگر ديگرى اينكه تو بامن كردى ميكرد شكايت ازاو جز بتو نكردمى هنوز اين سخن تمام نگفته بود
كه شخصى را ديدم كه از گوشهٔ بيابان نزد من آمد زمام ناقهٔ تيزرو بدست گرفته ناقه فرو خوابانيد واورا بر
نشاند وچون باداز پيش من بجست دگرش بازنديدم تابطواف گاه رسيدم اورا ديدم گفتم بدان خداى
كه باتو آن كرامت كرد كه مرا بگوى كه تو كيستى گفت نميدانى اناشهده بنت مسكه بنت فضه خادمة فاطمه
گفت من دخترزادهٔ فضه ام خادمهٔ فاطمهٔ زهرا اين نه منزلت من است اين منزلت بارخداى من است كه خداوند لطيف

بامن ضعيف آن كند كه توديدى آن زاد تقوى است وآن زاد توكل تورا چاره نيست ازهردو درحضر
بماحضر از زاد توكل ترجى ميكن ودرسفر بزاد تقوى باضافه ترجى توسل ميكن . وتزودوا فان خير الزاد
التقوى . دراين سفر هيچ زاد صالح نيست مگرزاد تقوى چه درهر منزل كه فرود ائى واوّل منزل آخرت
گوراست تورا اين زاد فرياد رسد . الموت بحرموجه غالب . تذهب فيه حيلة السابح . لايصحب الانسان
فى قبره . غيرالتقى والعمل الصالح . راوى خبر گويد كه اميرالمؤمنين عليه السلام چون بگورستان درآمدى
گفتى . السلام عليكم يااهل القبور امّاالدور فقد سكنت وامّاالاموال فقد قسمت وامّاالازواج فقد
نكحت هذا خبرماعندنا فما خبر ماعندكم . سلام برشماباد اى اهل گورستان اماسراهاى تان ديگران درنشستند
واما مالهاتان را قسمت كردند واما زنان تان شوهران باز كردند اين آن خبراست كه نزديك ماست بنزديك
شما چه خبراست انگه گفت اگر ايشان را دستورى بودى تاجواب دهند جزاين نگفتندى كه . تزودوا
فانّ خيرالزاد التقوى . واعشى گويد . اذا انت لم ترحل بزاد من التقى . وابصرت بعدالموت من قد
تزودا . ندمت على ان لاتكون كمثله . وانك لم ترصد كما كان ارصدا . مالك دينار گويد كه يكى ازجملهٔ
زهاد بصره فرمان يافت جنازهٔ اوبرگرفتند وحاضر شدند بجنازهٔ او خلقى عظيم چون بگورستان رسيدند
واورا دفن كردند سعدون مجنون كه ازعقلاء مجانين بود بربالا رفت وآوازى درداد كه . لاياعسكر
الاحياء هذا عسكر الموتى. اجابوا دعوة الصغرى وهم منتظروا الكبرى. يحثون على الزادوماالزادسوى التقوى
. يقولون لكم جدوا فهذا آخر الدنيا . واتقون يااولى الالباب ازمن بترسيد اى خداوندان عقلها يعنى
ازعقاب من بترسيد وازمعاصى من حذر كنيد تادرعقاب من نيفتيد . قوله ليس عليكم جناح ان
تبتغوا فضلاً من ربكم . سبب نزول آيه آن بود كه جماعتى ازعرب چون بحج ميرفتند روا نداشتند
هيچ تجارتى كردن درايام عشر دست ازهمه تجارت بداشتندى وآن را كه درايام حج تجارت كردى
اورا داج خواندندى خداى تعالى اين آيه فرستاد وايشان را رخصت تجارت داد گفت نيست برشما
هيچ بزهٔ . ان تبتغوا فضلاً من ربكم ، كه ازخداى تعالى فضلى بجوئى ومراد بفضل روزيست عبدالله
عباس گفت عرب را سه بازار بود عكاظ ومجنه وذوالمجاز ايشان دروقت موسم آنجا تجارت كردندى
ووجه معاش ايشان از آنجا بودى چون اسلام درآمد تحرج كردندى ازاين خداى تعالى آيه
فرستاد ورخصت داد ايشان را درتجارت كردن دراين ايام ابوامامة التيمى گفت عبدالله عمر را گفتم
ماجماعتيم كه شتر بكرايه ميدهيم بحاج مردم گويند شمارا حج نيست اكنون بگوى تامارا حج باشد
يانه گفت شما احرام گيرى چون حاجيان گفتم آرى گفت طواف كنى وسعى كنى وسنگ اندازى من
گفتم آرى گفت شمارا حج بود انگه گفت مردى بنزد رسول آمد واورا ازاين بپرسيد رسول عليه السلام
ندانست تاچه جواب دهد جبرئيل آمد واين آيه را آورد ورخصت ازخداى تعالى وعبدالله عباس
چنين خواند . ليس عليكم جناح ان تبتغوا فضلاً من ربكم فى مواسم الحج ابوهريره روايت كندكه رسول
عليه السلام گفت چون روزعرفه باشد خدايتعالى حاجيان را بيامرزد چون شب مزدلفه باشد بازار گانانرا بيامرزد
وچون روزمنا باشد جمالان را بيامرزد وچون وقت سنگ انداختن جمرهٔ عقبه باشد سائلان را بيامرزد وهيچ كس
آنجا نيايد ازگويندگان لااله الاالله الّاخداى تعالى اورا بيامرزد. فاذا افضتم من عرفات. يعنى چون بجمع از
عرفات بازآئى يقال افاض القوم فى الحديث اذا اندفعوا فيه واكثروا التصرف فيه قال الشاعر . فلما

افضنا فى الحديث واسمحت . اتتنا عيون بالنميمة تضرب . ويقال افاض البعير بجرّته اذا رمى ودفع بهافى كرشه . قال الراعى يصف الابل . فافضن بعد كظومهن بجرّة . من ذى الأبارق اذرعين حقيلا . ويقال افاض الرجل بالقداح اذا ضرب بها لأنها تقع متفرقات ، قال ابوذويب يصف الحمار والأتن . وكأنهن ربابة وكأنه . يسر يفيض على القداح ويصدع . واصل كلمه من افاض الماء وافضته انا . آب ريخته شد ومن بريختم واين درجاى مبالغه بكار دارند براى انكه چنانكه آب درجاى جمع كرده باشند انگه مجموع آن بريزند آن بدفع وقوّت ريخته شد همچنين اينجا پندارى اشترى مدّخر بوده است اينجا مبدل ميشود وافاضه را با ايضاع واسراع تفسير داده‌اند واصل اين است كه گفته شد اما عرفات جمع عرفه باشد بمثل درجه و درجات ودركه ودركات انگه اين اسم را جمع بگرفتند وبرموضعى نهادند چنانكه گفتند . ثوب اخلاق واسمال وارض سباسب . اين اسماء واحدان را بلفظ جمع وصف كردند وبراى آن صرف كردند اورا باانكه دوسبب دراو حاصل است ازعلمية وتأنيث واگر گويند سبب سه است يكى ديگر جمع است جواب آن است كه نه جمع ونه تأنيث هيچ دونه آن است كه منع صرف كند براى انكه آن جمع برمفاعيل ومفاعل باشد چون مصابيح ومساجد وتأنيث برفعلا وفعله باشد چون قمرا و صحرا وحمزه وطلحه اما چون اين اسم را جمع كنند چون مسلمات ومسلمون اين بنا منع صرف نكند پس پندارى كه براصل خود بماده است بمثابه انكه پيش ازانكه براين بقعه نهاديم چون چنين باشد اسم بماند بريك سبب ويك سبب منع صرف نكند

مفسران خلاف كردند درانكه اين جايگاه را چرا عرفات خواندند واين روز را عرفه ضحاك گفت براى انكه چون آدم را بزمين فرستادند آدم بزمين هند فرود آمد وحوّا بجدّه يكديگررا طلب كردند در اين جايگاه بهم رسيدند در روز عرفه يكديگررا بازشناختند روزرا نام عرفه نهادند وجايگاه را عرفات سدى گفت براى آن عرفات خواندند اين جايگاه را كه چون هاجر باسمعيل بار بنهاد ساره را از آن رشك ميامد گفت اورا برخيز وازبرمن برو او برخاست واسمعيل را برگرفت وباين جايگاه آمد چون ابراهيم بازآمد ساره گفت ايشان برفتند ابراهيم درطلب ايشان ميگشت تابايشان رسيد درانجا وروز عرفه بود ايشان را ديد بشناخت آن روز را عرفه نام شد وجايرا عرفات عبدالرحمن بن خراد روايت كرد از رسول عليه السلام كه او گفت كه چون هاجر واسمعيل بيامدند ازپس مدتى ابراهيم خواست تابيايد وايشان را ببيند ساره گفت بامن عهد كن كه فرونيائى ابراهيم عهد كرد چون انجا رسيد اسمعيل حاضر نبود برگشت بدگر نوبت آمد تااورا ببيند شب بود وراه ندانست چون صبح برآمد انجا رسيده بود علامات بديد وجاى باز شناخت درروز عرفه نام برجاى نهاد وبرروز عطا گفت براى آن است كه چون ابراهيم عليه السلام ازبناى خانه فارغ شد جبرئيل عليه السلام بيامد واركان حج بدو نمود واورا ميگفت عرفت عرفت شناختى او ميگفت نعم عرفت عرفت روزرا عرفه خواندند و جاى را عرفات و اين قول روايت كرده اند از امير المؤمنين على عليه السلام وعبدالله عباس سدى گفت چون خداى تعالى جبرئيل را فرستاد وابراهيم را اركان حج بياموخت ابراهيم بيامد وآن بجاى ميآورد ابليس بيامد تا اورا وسوسه آرد بمنا ابراهيم هفت سنك باو انداخت بامر سنگى تكبيرى كرد ازانجا بپريد بر جمرهٔ دويم افتاد ازانجا نيز هفت سنك انداختش بامر سنگى تكبيرى كرد ازانجا بپريد بر جمرهٔ سيم افتاد انجا نيز هفت سنك انداختش بگريخت بذوالمجاز آمد ابراهيم اورا بذوالمجاز بديد بشناخت اورا ازاو تجاوز كرد انجارا ذوالمجاز خواندند چون بعرفات

رسيد انجاش بديد بشناختش انجاى عرفات خواندند چون از انجاى بيامد ازدلف اى جمع فسمى مزدلفه بمنا نزديك شد عبدالله عبدالله گفت روز ترويه را براى آن ترويه خواندند كه آن شب ابراهيم خواب ديد كه اسمعيل را ميكشتى آن روز همه روز انديشه ميكرد وترويه انديشه باشد چون شب عرفه شد دگرباره درخواب ديد فعرف صحته بشناخت درستى خواب را براى اين روز را عرفه خواندند وبعضى ديگر گفتند براى انكه در اين روز درانجا مردمان بگناه اعتراف كنند براى اعتراف ايشان روزرا عرفه خواندند و جاى را عرفات بعضى دگر گفتند براى انكه آدم وحوّا در اين جايگاه بگناه اعتراف دادند وگفتند . ربنا ظلمنا انفسنا . و بعضى دگر گفتند اشتقاق او ازعرف است واو بوى خوش بود فى قوله تعالى عرفها لهم اى طيبها لهم . چون ذبح بمنا كنند ونيز حلق انجا باشد خون وفرث وسقط ذبايح حاصل آيد انجا پاك نبود اينجا از اين معنى هيچ نباشد اين جاى را عرفات خواندند لطيبها من العرف وهو الرايحة الطيبة وبعضى ديگر گفتند لأن الناس يتعارفون بها . وبعضى دگر گفتند اصل كلمه ازصبر است من قولهم رجل عارف اذا كان صابراً خاشعاً شاعر گفت . فصبرت عارفةً كذلك حرّةً . ترسوا اذا نفس الجبان تطلع . اى نفساً صابرة عارفةً حرة ثابتة . وقال ذوالرمه . عروف لما خطت عليه المقادر . پس براى تذلل وخضوع حاج وصبر ايشان بروقوف دراين روز باين موقف اين نامها برروز وبرجاى نهادند . فاذكروا الله عند المشعر الحرام . اشتقاق مشعر ازشعار است وشعار علامت بود براى آنش مشعر خواندند كه معلمى ازمعالم حج است ووقوف انجا ازجملهٔ اركان حج است وبعضى ديگر گفتندى براى آنش مشعر خواندند كه اشعار كردند مردمان را برحرمت او وحكم او وحرام وحرمت واحرام جمله اصل او منع بود من حرمت عطاه اى منعته وحرمان منع باشد ومحروم ضدّ مرزوق باشد براى انكه ممنوع باشد از روزى و اين امر برسبيل وجوب است اعنى قوله فاذكروا الله مراد وقوف مشعر است ودعا خواند ان انجا وحد المشعر الحرام مابين المازمين الى الحياض الى وادى محسر پس براى حرمت او واحرامش خواندند چنانكه مسجد الحرام وبلد الحرام مكه را والبيت الحرام كعبه را واصل او منع است چنانكه گفتيم قال زهير . وان اتاه خليل يوم مسئلة . يقول لاغايب مالى ولا حرم . وآن جاى را كه دراوست آن را جمع براى آن گويند كه نماز شام وخفتن دراو بجمع بايد كردن وافاضه ازعرفات پيش ازانكه آفتاب فروشود نشايد وهركه ازعرفات بيايد پيش از آفتاب فروشدن براو خونى باشد اعنى خون شترى واگر ندارد بعوض آن بايد تا هژده روز روزه بدارد . واذكروه كما هديكم . المعنى كما هديكم لدينه ومناسك حجه وجه تشبيه آن است كه شكر كه واجب بود برقدر نعمت بود حق تعالى گفت شكرى كنى مراموازى هداية من بحسب نعمة من . وان كنتم من قبله لمن الضالين . ان مخففه است ازثقيله براى انكه لام درخبر او آورد واين لام ملازم بود درخبر ان تافرق باشد ازميان اين حرف چون مخففه بود ازميان او چون مجازات را بود وچون مخففه كنند اورا عملش باطل شود وكان ازپس اين حرف آيد چنانكه در اين آيه هست وچنانكه گفت . وان كانت لكبيرة الا على الذين هدى الله . كوفيان گفتند كه ان نافيه است ولام بمعنى الا است تقدير چنين است كه وما كنتم من قبله الا من الضالين ومثله وان نظنك لمن الكاذبين اى ما نظنك الا من الكاذبين وقال الشاعر . ثكلتك امك ان قتلت لمسلماً حلت عليك عقوبة الرحمن : المعنى ماقتلت الا مسلماً . اين قول كوفيان است و بصريان گفتند تقدير اين است وانه على معنى الأمر والشان المعنى ان الأمر والشأن كونكم ضالين قبل هداية الله ايكم . قوله ثم افيضوا من حيث افاض الناس ، عامهٔ مفسران گفتند قريش وخلفاء قريش ازجملهٔ حمس ازحرم بيرون نرفتندى بعرفات وموقف

بمزدلفه کردندی وگفتندی نحن اهل الله وقطان حرمه لانخرج من الحرم ولا نخلفه فلسنا کسایر الناس . ما اهل حرم خدائیم وساکنان حرمیم ما ازحرم بیرون نشویم که ماچون دگر مردمان نه ایم برسبیل تعظیم یعنی ما انکه دگران کنند نکنیم مرادایشان تمیز وتعظیم خود بود گفتندی اگر ماکار حرم وحرمت او آسان فرو گیریم دگران حرمت حرم ندارند چون مردمان از عرفات بیامدندی ایشان از مزدلفه برفتندی حق تعالی این آیة فرستادوایشان راگفت شمارا نیز آن باید کردن که دیگر مردمان می کنند انجا موقف باید کردن بعرفات واز انجا بباید آمدن که فرمان خدای تعالی چنین است وسنت ابراهیم خلیل اینست و بعضی دگر گفتند مخاطب باین آیه جملهٔ مؤمنانند ومرادبقوله . من حیث افاض الناس . مزدلفه است الی منا یعنی ازمزدلفه وجمع بمنا آی واین قول قریبست برای انکه افاضه ازعرفات برفت فی قوله . فاذا افضتم من عرفات . وجمهور مفسران برآن قولند که اول گفتیم ومرادبناس درآیه جملهٔ مردمانند مگر حمس که ایشان مأمورند باقتدا کردن بمردمانی که بر وفق شرع ونهاد مصلحت کاری بکنند کلبی گفت مراد اهل یمن اند ضحاك گفت مراد بناس ابراهیم تنهاست وروا بود که این لفظ گویند یکی کس را برای انکه حق تعالی گفت . الذین قال لهم ان الناس قدجمعوا . ومراد نعیم ابن مسعوداست . ان الناس قد جمعوا لکم . ابوسفیان است واین پیشوای جماعتی را گویند که لسان القوم باشد پنداری اومردی است که اورا بمنزلهٔ جمعی بنهاده اند زهری گفت مرادبناس اینجایگاه آدم است یعنی برسنهٔ آدم وطریقهٔ او درا داء مناسك ودلیل این قول قرائت سعیدبن جبیراست . من حیث افاض الناسی . یعنی آدم علیه السلام انه نسی ماعهد الیه . عبدالله عباس گوید رسول صلی الله علیه وآله ازعرفات بیامد باسکینه ووقار واسامهٔ زید ردیف اوبودومردم را گفت . ایها الناس علیکم بالسکینه . برشماباد که بسکون وآهستگی رویدورانید فان البرّ لیس بایجاف الخیل والابل که برّو نیکوکاری نه درتاختن اسب وشتراست وشتر رسول را علیه السلام ندیدم که بدوید یا تیزتر برفت تابجمع رسیدم نام منزلی است وابوصالح روایة کرد ازعبدالله عباس که رسول صلی الله علیه وآله یکی را ازجملهٔ صحابه امیرحاج کرد واورا فرمود تامردمان را بعرفات برد وانجاموقف بدارد از انجا بیاید آفتاب فروشده وبمزدلفه آید وآنشب انجاباشد چون صبح برآیداز انجا به مشعرالحرام آید انجا بموقف بایستد چون بیامدقریش وحمس را بجمع دیدانجا ایستاده چون خواست تاایشانرا بگذراند انجا بایستادند وگفتند هذامفیض آبائنا این موقف وفیض گاه آباء وپدران ماست ماازاینجا نرویم اوبرفت وجماعة حاج بااو برفتندازاهل ربیعه تابعرفات آمدند وایشان آنان بودند که خداوند ایشانرا خواست بقوله من حیث افاض الناس . انجا موقف کردند تاآفتاب فرو شد ازانجابیامدند بمشعر وانجا موقف کردند تاآفتاب برآمد بمنا آمدند قوله . واستغفروا الله المعنی هناك . وازخدای تعالی آمرزش خواهید انجا یعنی بعرفات . ان الله غفور رحیم ؛ که خدای تعالی آمرزگار وبخشاینده است ابوهریره روایت کند ازرسول علیه السلام که گفت . الحجاج والعمار وفدالله ان دعوه اجابهم وان استغفروا غفرلهم . گفت حاجیان ومعتمران وفد و زایران خدایند اگر خدارا خوانند اجابت کند ایشان را واگر آمرزش خواهند بیامرزد ایشان را ومجاهد روایت کند از رسول علیه السلام که گفت . اللهم اغفر للحاج ولمن استغفرلهم . یعنی بارخدایا حاجیان رابیامرز وآنان را که حاجیان برای ایشان استغفار می کنند

علی بن عبدالعزیز گفت سالی ازسالها من عدیل ابوعبیدة القسم بن سلام بودم چون بموقف رسیدم چاهی بود

ازانجا آب برآوردم وغسل کردم ونفقهٔ که داشتم انجا فراموش کردم چون بمازمین رسیدم ابوعبیده گفت برو قدری خرما وکره برای مابخر مرا یاد آمد که نفقه آنجا فراموش کردم بیامدم تا آنجایگاه که آن کیسه فراموش کرده بودم هم انجا نهاده بود برگرفتم ودرمیان بستم وازآنجا روی بقافله نهادم درآن وادی نگاه کردم همه وادی پرازقرده وخنازیر بود یعنی پرازکپی وخوك بترسیدم ازآنحال وبیامدم وپیش از صبح بقافله رسیدم وایشان برجای خود بودند مرا گفت کجا بودی قصه بااو گفتم وحدیث قرده وخنازیر بگفتم وتعجب کرد مرا گفت دانی که آن چه بود گفتم نه گفت آن گناه بنی آدم است که آنجارها کرده وبیامده اند . فاذا قضیتم مناسککم . چون قضای مناسك کرده باشی یعنی ازگذاردن حج فارغ شده باشی وذبایح کشته باشی وهو جمع منسك یقال نسکت انسك نسکا ونسیکة ومنسکا والمنسك الموضع کالمشرق والمغرب ونسك اذا تعبد والناسك العابد . وابو عمرو کاف درکاف ادغام کند برعادة اودر جملهٔ قرآن برای انکه مستکین اند چنانکه شاعر گوید . ولم تشارك عندی بعد واحدة . لاوالذی اصبحت عندی له نعم . فاذکروا الله کذکرکم آبائکم ، بیشتر مفسران دراین آیه گفتند که عرب را عادت بودی که چون حج بگذاردندی بیامدندی و بنزدیك کعبه بایستادندی ومفاخر پدران خود میگفتندی که کان ابی یقری الضیف ویضرب بالسیف و یطعم الطعام وینحر الجزور ویفك العانی ویجز النواصی . ومانند این پدرمن مهمانی چنین کردی وشمشیر چنین زدی ودرویشان را طعام چنین دادی وشتران کشتی واسیران را ازبند رها کردی وموی های پیشانی ببریدی واین علامت ازاد کردن اسیران بودی وآنچه بدین ماند حق تعالی گفت بدل انکه این محالات میگوئی ذکر من کنی چه خانه خانهٔ من است ونعمت نعمهٔ من است وبنعمت وتمکین من شماوپدران شما ممکن شدی پس شکرمن وذکر من باید کردن شمارا نه ذکر پدران سدّی گفت عرب راعادت بودی که چون حج بگذاردندی بمنا گفتندی . اللهم ان ابی کان عظیم الجفنة عظیم القبة کثیر المال فاعطنی ما اعطیته . بارخدایا پدرمن بزرگ جفنه بزرگ قبه بسیار مال بود بار خدایا چندانکه اورا بدادی مرا ده خدای تعالی گفت این ثنا که برپدران میگوئی برمن گوی عبدالله عباس وعطا وربیع وضحاك گفتند معنی آن است که فاذکروا الله کذکر الصبیان الصغار الآباء . مراخوانید وپناه بامن آری وفزع بامن کنی وبیاری مرادرخواهی همچنانکه کودك خرد چون بترسد ویادرماند فزع بامادر وپدر کند ابوالجوزا گفت عبدالله عباس را پرسیدم ازاین آیه گفتم چه معنی دارد اینکه خدای تعالی گفت خدای را چنان یاد کنید که پدران تان را یا سخت تر ومرد باشد از ما که سالها براو بگذرد واوپدر را یاد نکند گفت نه چنان است که گمان بردی مراد آن است که برای خدای تعالی خشم چنان باید گرفتن چون بینی که درخدای عاصی شوند که خشم گیری برای پدرت چون شنوی که اورا دشنام دهند او اشدّ ذکراً انکه گفت بان قناعت نکنی که ذکرمن چنان کنی که ذکر پدران بلکه ذکر من بیشتر وبهتر وبهمه غایت سخت تر ونصب ذکراً برتمیز است ونصب اشدّ برتقدیر فعلی المعنی اذکروه ذکراً اشدّ وگفته اند او بمعنی واواست وگفته اند بمعنی بل است وزجاج گفت اشدّ درمحل جرّ است عطفاً علی قوله کذکرکم الا آنستکه مفتوح کردند برای انکه لاینصرف است . فمن الناس . من تبعیض است . من یقول . ومن نکرهٔ موصوفه است چنانکه شاعر گفت . وربّ من انضجت غیظاً صدره . ای رب انسان . ربنا . والتقدیر یاربنا ولکن حذف حرف ندا کرد لدلالة الکلام علیه ونصب ربنا برای آن است که منادی مضاف است . آتنا فی الدنیا . بده مارا دردنیا .

وماله فی الآخرة من خلاق . واورا درآخرت نصیبی نیست انس مالك گفت ایشان را عادت بودی
که گرد خانه طواف میکردندی برهنه ودعای ایشان این بود . اللهم اسقنا المطر واعطنا علی عدونا
الظفر وردّنا سالمین . بارخدایا مارا باران ده وبردشمن ظفر ده ومارا بخانهٔ ما بسلامت رسان
قتاده گفت این درحق کسانی است که همه همت ایشان دنیا بود اگر عملی کنند برای دنیا بود
واگر سعی کنند برای دنیا بود واگر تمنا کنند تمنای ایشان دنیا بود واگر دعا کنند ازخدای دنیا
خواهند ایشان مردمان دون همت باشند ودون منزلت که ازخیرات دینی وآخرتی بدنیا قناعت کرده
باشند قال الشاعر . وانّ امرءاً دنیاه اکبرهمه . لمستمسك منها بحبل غرور . هم ایشان ازآنانند
که وفرحوا بالحیوة الدنیا . همه شادی ایشان درآن باشد که ازدنیا چیزی بدست آرند که ندانند
وصف دنیا این است که تسرّ وتغرّ وتضرّ وتکرّ وتمرّ روزکی چند اصحابش را خرّم کند وسرورها
غرور وسرور او همه غرور بود اگر روزی بمسرت بگذرد سالی درمسائة بدارد یك دستی شکرمی چشاند
ودیگر دستی شرنگ می پالاید هرچه ازاو پالوده بود همه آلوده بود . ومن عادة الأیام انّ صروفها .
اذا سرّ منها جانب ساء جانب . یحیی بن خالد البرمکی قدّامة بن نوح را گفت هیچ بیتی دانی که جامع است
وصف دنیارا گفت نعم قول العدوی . فتوحها رصد وعیشها رنق . وکدها نکد وملکها دول .
عجب چیزی است کاردنیا بااین همه مسائة محبوب است عجب معشوقی است که بااین همه جفا دوستی او ازدل
وزبانش کم نمی شود ، ولابی العتاهیه . اصبحت الدنیا لناعبرة . والحمدلله علی ذالکا . اجتمع الناس
علی ذمها . ومارای منهم لها تارکا . وشعبی گفت دنیارا بهیچ چیز مثل نزدم مگر بیت کثیر . اسیئی بنا
اواحسنی لاملومة ؛ لدنیا ولامقلیة ان تقلت ، ومثله . تذمّه ثم تهواه وتطلبه . یاصدق ذاالمثل المحبوب
مسبوب . قوله ومنهم من یقول ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار . وبهری از
ایشانند که میگویند خدای ما بده مارا دردنیا نیکی ودرآخرت نیکی حق تعالی تورا باز آموخت
که دعا چگونه کن وباز نمود که مردم ازاین دو گونه اند یکی انکه دنیا میخواهند وازآخرتش تیمار نیست
واورا درآن خلاقی ونصیبی نیست وخلاق نصیب مقدر باشد من الخلق وهوالتقدیر وبهری آنند که از
خدای تعالی خیردنیا میخواهند ونصیب آخرت فراموش نمی کنند این میخواهند برای عاجل معاش
وآن میخواهند برای آجل معاد این برای ممرّ وآن برای مقرّ این برای حال وآن برای مال . مفسران
خلاف کردند درمعنی این دوحسنه که حسنهٔ دنیا چیست وحسنهٔ آخرت چیست ازامیرالمؤمنین علیه السلام
روایت کرده اند که گفت حسنهٔ دنیا زنی صالحه است وحسنهٔ آخرت حورالعین است ووقنا عذاب النار
مراد باین عذاب دوزخ زن بد است حسن بصری گفت حسنهٔ دنیا علم وعبادت است وحسنهٔ آخرت بهشت است
سدّی ومقاتل چنان گفتند حسنهٔ دنیا روزی فراخ است وحلال وحسنه آخرت آمرزش وثواب است
عطیه گفت حسنهٔ دنیا علم وعمل است وحسنهٔ آخرت مساهلهٔ حساب است وثواب بهشت وگفته اند
حسنهٔ دنیا توفیق وعصمت است وحسنهٔ عقبی نجات ورحمت است وگفته اند حسنهٔ دنیا فرزندان
نجیب اند وحسنهٔ آخرت صحبت پیغمبران وصالحان است وگفته اند دردنیا مال ونعمت ودرآخرت تمام
نعمت است وآن نجات ازدوزخ ورسیدن بهشت است وگفته اند دردنیا اخلاص است ودرآخرت خلاص است

قتاده گفت حسنهٔ دنیا وآخرت عافیت است انس مالك روایت کند که در خدمت رسول صلی الله علیه
وآله درعیادت بیماری شدیم سخت بحالی شدید بود پنداشتی کبوتر بچه است که پرازاو کنند رسول علیه
السلام گفت دعا میکنی گفت آری یارسول الله دعا میکنم که بارخدایا هرعقوبتی که مرا درقیامت خواهی
کردن همه بادنیا افکن که من طاقت عذاب آخرت ودوزخ ندارم رسول علیه السلام گفت بد گفتی .
هلاّ قلت اللهم ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار . چرا نگفتی بارخدایا مارا دردنیا نیکی ده ودر
آخرت نیکی ده ومارا ازعذاب دوزخ نگه دار . آن مرد این دعا بکرد خدای تعالی اورا شفا داد عوف در تفسیر این آیه گفت
هرکه خدای تعالی اورا اسلام وقرآن داده باشد واهل وعیال اورا حسنهٔ دنیا وآخرت کرامت
کرده باشد . حمّاد روایت کرد از ثابت که جماعتی بنزد انس مالك آمدند گفتند برای ما دعا کن گفت .
اللهم ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار . گفتند زدنا زیادتی کن باز همین
گفت گفتند زدنا زیادتی بکن گفت چه زیادت خواهی واین دعائیست شامل خیر دنیا وآخرت برای شما خیر دنیا و
آخرت بخواستم وبیشتر دعای رسول علیه السلام این بود که گفتی . ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة و
قنا عذاب النار . مجاهد روایت کند ازعبدالله عباس که گفت خدای تعالی را بنزدیك رکن یمانی فرشته است
که از آنگه که خدای تعالی جهان را آفریده آنجا ایستاده است میگوید آمین آمین بردعاء آنانکه ایشان که
گویند . ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار . ابن جریج گفت چنین رسیده
بمن که فرمودند اهل موقف را که بیشتر دعای ایشان این بود که . ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة
حسنة وقنا عذاب النار . قوله اولئك لهم نصیب مما کسبوا . ایشان آنان باشند که ایشان را نصیبی بود و
بهرهٔ ازآنچه کرده باشند ، مفسران گفتند من الخیر بالدعاء ومن الثواب بالجزآء برای انکه ایشان ازخدای
تعالی خیردنیا وآخرت خواسته اند بدعا ایشان را خیردنیا بدهند وبعمل صالح ایشان را جزا وثواب بدهند
چنین روایت کند ازضحاك ازعبدالله عباس که گفت سبب نزول آیه آن بود که مردی بنزد رسول آمد وگفت
یارسول الله پدرم ازدنیا برفت واوحج خانهٔ خدا نکرده بود اگر من برای اوحج بکنم مجزی باشد ازاو گفت
ای مرد اگر پدرت را وامی بودی تو قضا کنی مجزی نباشد ازاو گفت آری یارسول الله چرا گفت وام
خدای اولیتر که بگذارند گفت یارسول الله پس مرا هیچ مزدی باشد خدای تعالی این آیه فرستاد .
اولئك لهم نصیب مما کسبوا . یعنی من حج عن میت کان الأجرله وللمیت مثله . فضل عباس روایت کند
که روزی من ردیف رسول خدا بودم مردی بیامد وگفت یارسول مادر پیری دارم وبر راحله نتواند
نشستن واگر اورا دربندم ترسم رنجور شود وحج نکرده است رسول علیه السلام گفت اگر براو وامی
باشد نه توازاو قضا کنی گفت بلی گفت برو ازاوحج بکن انس روایت کند که رسول علیه السلام گفت
مردی که بحجی وصایتی کند چهار حج بنویسند یکی آن راکه وصایت نامه بنویسد ویکی انکه وصایت اورا بجا
آورد وازپیش ببرد ویکی اوراکه ها گیرد وبکند ویکی آن را که فرموده باشد سعید جبیر گفت که مردی
بنزد عبدالله عباس آمد وگفت مردی جمالم وشتر بکرایه داده ام وشرط کرده که من نیز حج کنم مجزی
باشد گفت تو ازآنانیکه خدای تعالی گفت . اولئك لهم نصیب مما کسبوا . والله سریع الحساب . وخدای
تعالی زود شمار است اگر گویند این چه معنی دارد ودراین چه مدح بود که زود شمار بود گوئیم این را
دومعنی است یکی انکه خدای تعالی عزّ وجل حساب همه خلقان بزمانی اندك برآرد چنانکه حساب

بعضی اورا منع نکند ازحساب دیگری چنانکه یکی را ازماکه جسم بود وعالم بود بعلم ومعلومات او بحسب
علومش باشد اورا احتیاج نبود بعقد دستی ونه ضبط شماری وضم بعضی بابعضی چه خدای جل جلاله
عالم است بجمیع معلومات علی کل وجه یصح ان یعلم علیه وجسم نیست که منع کنداورا اقبال اوبریکی از
اقبال برد یکی تابیکی ازدیگری باز ماند ودر خبراست که خدای تعالی حساب خلایق برآرد بمقدار انکه
یکی از ما گوسفندی بدوشد چه اومتکلم است نه بالت ازاو صحیح بود که خطاب کند باخلایق بخطابهای
مختلف ومنع نکند اورا خطاب بعضی ازخطاب دیگری چنانکه متکلمان بالت را واین امری است وحکمی
که اوباین امر منفرداست ودراین غایت مدح باشد و وجه دویم درآیه آن است که او سریع الحساب است و
معنی انکه اوسریع الجزاست وحساب درآیه بجای جزا باشدواین شایع است درکلام عرب وعجم نه بینی که گویند
تاوقت حساب نوباشد تامن حساب توبرآرم ومانند این ازالفاظ درآیه وارداست مورد الوعید للمکلفین
چنانکه گفت ، وماامرالساعة الا کلمح البصر اوهوا قرب . وبرای آن جزا را بلفظ حساب بر خواند
که جزاءبندگان عقب حساب ایشان باشد وبروفق عمل ایشان باشد وبیان این قوله تعالی . جزاء من ربك
عطاءً حسابا . ای کافیاً ومعنی حساب از خدای تعالی اعلام اوباشد خلقان را مقدار مستحقات ایشان
ازثواب وعقاب بر اعمالشان وموافقت او ایشان را برآن تابدانند که انچه باایشان میرود ازخیر وشربر کردهٔ
ایشان است اگر خدای تعالی عفو کند ایشان را دانند که از چه عفو کرده است ودیگرانکه تاایشان راحت
کرده باشندبرفعل طاعة وزجر کرده ازمعصیت چون دانند که باایشان موافقت و مناقشه خواهد رفتن
این خبردادن ایشان را وبر این واقف کردن درحق ایشان لطف باشد ایمعنی وغرض در حساب است و
حساب بمعنی محاسبه است که فعال ومفاعله بیکمعنی باشد قوله تعالی واذکروالله فی ایام معدودات . مراد
بذکر خدای تعالی در این ایام که ایام تشریق است تکبیراست که باید کردن عندرمی الجمار باهرسنگی تکبیری
ودر عقب نمازهای فریضه درمنا عقب پانزده نماز ودر شهرها عقب ده نماز واین قول عبدالله عباس است و
حسن بصری وایام معلومات عشر ذی الحجه است واین قول زجاج است ومذهب مالك وشافعی وبیشترعلما
براینند ومذهب ما همچنین است ومذهب فراّ بعکس گفت ایام معدودات عشر ذی الحجه است وایام معلومات
ایام تشریق است واین مذهب ابوحنیفه است ودلیل برصحت مذهب درست آن است که معدودات عبارت بود
ازقلت وسه ازده کمتر باشد ودگر انکه خدای تعالی گفت فمن تعجل فی یومین فلااثم علیه . ومراد
نفراست ازمنا باتفاق واین درایام تشریق باشد دون عشر ذی الحجه ومن تأخر الی الیوم الثالث واین لایق
نیست الابااین ایام وآیه دلیل میکند بروجوب تکبیر دراین ایام عقب این صلواة که گفتیم اواش نماز پیشین من یوم
النحروآخرش انقضای این عدد اماده درشهرها واما پانزده درمنا واین قول عبدالله عباس است وعبدالله
عمر وزیدبن ثابت وروایت ازامیرالمؤمنین علیه السلام وفقها گفتند سنت است تکبیر کردن دراین ایام ومذهب
ابوحنیفه آن است که ازنماز بامداد روزعرفه تانماز دیگر روز عید واین قول عبدالله مسعود ومذهب
ابویوسف ومحمد چنان است که ازبامدادروز عرفه الی آخرایام التشریق دراول خلاف کردند باماو درآخر وفاق
ومذهب شافعی موافق مذهب ماست واین قول عطاست واختیار ابوعلی الجبائی گفتندبرای انکه روزعید
وقت نماز پیشین آن وقت بود که حاجیان ازلبیك زدن خاموش شوند باید که درتکبیر کردن آغاز کنند
ونماز پیشین ایام تشریق آخرنماز بود که بمنا کنند علی اختلافهم فی النفر وبمذهب مااین تعلیل درست نیست

اماکیفیة تکبیر مذهب اهل مدینه وشافعی آن است که باول سه بار تکبیر کنند متوالی ومذهب ابوحنیفه واهل
عراق دوبار ومذهب مادراول دوتکبیراست ونزدیك فقهاعلی اختلافهم فی بعضها الله اکبرالله اکبر لااله الاالله
والله اکبرالله اکبروللّه الحمد ، ونزدیك ماوالله الحمدعلی ماهدانا وله الشکرعلی مااولانا ورزقنا من بهیمة الانعام
. واین زیاده فقهارانیست وابوهریره روایت کرد که رسول علیه السلام گفت که ایام التشریق ایام اکل وشرب
وذکرالله وازصادق علیه السلام روایت کرده اند که گفت رسول علیه السلام بفرمود تامنادی نداکرد
درایام تشریق که انها ایام اکل وشرب وبعال . والبعال ملاعبة الرجل اهله والمرئة بعلها قوله فمن تعجل
فی یومین . هرکه اوتعجیل کنددردوروزیعنی درنفر درروزدویم اگر خواهد که در نفر اوّل بیاید ونفر
اوّل دردوم ایام تشریق بود سه ام روز عید ومعنی نفربیامدن ازمنا بود روا باشد وهو قوله فلااثم علیه
واگرتاخیر کند وتوقف تادرنفرآخر بیاید اولیتربود وآن سیم ایام تشریق بود وچهارم عید جزآن بود که
اگردرنفراوّل بیایدلابدازپس زوال باید که بیاید واگر درنفر دویم آید روابود که پیش از زوال بیاید واگر
مرد از آنان باشد که اورا دروقت احرام خطائی رفته باشد ازاصابهٔ صید ویاخلوة حلالی اورا روا نبود
که درنفراوّل بیاید بلکه توقف کند تانفردویم وآن را که درنفراوّل آیدعندالضرورة قبل الزوال روابود اگر
واپس زوال افتد برتوقف میباشد تاآفتاب فروورود نشاید ازمنابیامدن وچون ازمنا بیاید بامکه آیدبرای
وداع خانه وطواف وداع مستحب است که درمسجد خیف نمازبکند بنزدیك آن مناره که درمیان مسجد
است ازانجا بمسجد حصا آید وآن مسجد رسول است صلی الله علیه وآله وانجا بیاساید وساعتی انجابازخسبد
از انجا بیاید بمکه وجهد کند که در خانهٔ کعبه شود اگر ضرورت باشد علی کل حال رها نکند والا
اولیتر همان است که در خانه شود وباید باغسل باشد وبچهار گوشهٔ خانه نماز کند وبر زحام سرخ و ازمیان
دواستون نماز بکند ودعواتی که معین است انجا بخواند وبدرآید وطواف وداع بکند ودر مستجار بایستد
وحاجت خود بخواهد وازخدای تعالی در خواهد تاآخر عهد نکند و در انکه بعد غروب شمس از
منا نبشاید آمدن شافعی موافقت کرد مارا ودرمعنی آیه خلاف کرده اند عبدالله عباس وعبدالله عمر وعطا
وعکرمه ومجاهد وقتاده وضحاك ونخعی وسدی گفتند معنی آیه آن است که سوا اگر در نفر اوّل بیاید و
اگر در نفر دوم چنانکه شرح دادیم بر اوحرجی واثمی نیست واورا کفارتی لازم نیاید واز امیرالمؤمنین
علیه السلام روایت کردند وازابوذر وعبدالله مسعود ومطرف شخیر که معنی آیه آن است که هر نفری که
بیاید ازاوّل ودویم گناه اومغفور بود وآن حج که کرده باشد کفارهٔ گناهان اوشده باشد ومعویة بن قره
گفت سوا درهرنفر که بیاید خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه از گناه بیرون آید چنانکه آن روزی که از
مادر زاده باشد اسحق بن یحیی گفت مجاهد را ازاین آیه پرسیدم گفت فلااثم علیه الی قابل معنی آن است که
در هرنفر که بیاید گناه بر اوننویسند تادگر سال وسعیدبن المسیب گفت مردی در منا فرمان یافت عمر
خطاب را گفتند رغبت کنی که براین مرد نماز کنی گفت چه منع کندمرا که بر مردی نماز کنم که تااورا
بیامرزیدند گناهی نکرد این اخبار قوه قول دویم است .
قوله لمن اتقی . آن را که بپرهیزد دراو خلاف کردند عبدالله عباس گفت درروایة عوفی وکلبی مراد آنست
که اتقی قتل الصید آن را که بپرهیزد ازانکه صید کند وصید کشد که درایام تشریق نشاید کردن قتاده
گفت مراد آن است که آن را که درصید چیزی نکند که خدای تعالی ازآن نهی کرده باشد ابوالعالیه گفت

معنی آناست که حج او کفارهٔ گناه شود فیما بقی من عمره اتقا واحتباب کند وعبدالله مسعود گفت لمن اتقی الله فی حجه آنرا کـه درحج ازخدای بترسد ودرمصحف عبدالله جبیر چنین نوشته است که لمن اتقی الله عبدالله عباس گفت لمن اتقی عبادة الاصنام ومعاصی الله آنرا که ازکفر وشرك بپرهیزد انکه گفت من خواستمی که ازآنان بودمی که اسم تقوی ایشانرا متناول بود واتقوا الله وازخدای بترسید فی جمیع الاحوال والاقوال والافعال درجمیع احوال درگفتار وکردار درهرحال که باشی واعلموا انکم الیه تحشرون . و بدان کـه حشر شما وجمع شما فردای قیامت باخدای عزوجل خواهد بودن وآیه وارداست مورد وعید وانکه هرکسی را بروفق عمل او جزا دهد ازثواب وعقاب قوله

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِى الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَيُشْهِدُ اللّٰهَ عَلٰى مَا فِى قَلْبِهِ وَهُوَ اَلَدُّ الْخِصَامِ * وَاِذَا

ازمردمان کسی هست که بعجب آرد تورا گفتاراو ودرزندگانی دنیا گواه میگیرد خدایرا برانچه دردل اوست واو سخت خصومتاست وچون

تَوَلّٰى سَعٰى فِى الْاَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ * وَاِذَا قِيلَ لَهُ

برگردد سعی کند وبشتابد درزمین تاتباهی کند درانجا ونیست کند کشت وبچه را وخدای دوست نداود وتباهی وچون گویند اورا

اتَّقِ اللّٰهَ اَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْاِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ * وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِى نَفْسَهُ

بترس ازخدای بگیرد اورا عزیزی بگناه بس باشد اورا دوزخ وبد جایگاه است آن ازمردمان کسی هست که بفروشد خودرا

ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ * يَا اَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا ادْخُلُوا فِى السِّلْمِ كَافَّةً وَلَا

برای طلب خشنودی خدای وخدای رحمت کننده است بربندکان ای انانکه بگرویده‌ئی درشوید درصلح جمله

تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ اِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ * فَاِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمُ الْبَيِّنَاتُ

وپی مگیری اثرهای دیورا بدرستیکه او شمارا دشمنی ظاهراست اگر خطا کنی انچه آمده بشما حجتها

فَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ * هَلْ يَنْظُرُونَ اِلَّا اَنْ يَاْتِيَهُمُ اللّٰهُ فِى ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلٰئِكَةُ

بدانی که خدای تعالی منیع ومحکم کاراست آیا گوش میدارند الا انکه بایشان آید خدای درسایه بانی ازابر وفرشتکان

وَقُضِىَ الْاَمْرُ وَاِلَى اللّٰهِ تُرْجَعُ الْاُمُورُ *

گذارده شود کار وباخدای بود بازگشت کارها

قوله تعالی ومن الناس من یعجبك . الآیة . کلبی وسدّی ومقاتل وعطا گفتند آیه در اخنس بن شریق فرود آمد واو حلیف بنی زهره بود ونامش ابیّ بود وبرای آنش اخنس خواندند که روز بدربا سیصد مرداز قتال رسول بازپس ایستاد وایشان فرود آمده بودند بجحفه قومرا گفت یابنی زهره محمد خواهر زاده شماست اگر پیغامبری صادق است اولیتر کسی که تصدیق ومتابعت او کند شمائید واگر دروغ زن است برای قرابت وخویشی اولیتر آناست کـه ازاو برگردید وبااو کارزار نکنید گفتند نکو میگوئی رأی رأی تواست توبرو بجائی تاماباتوبیائیم چون منادی برآمد که لشگر جمع میکرد تابکارزار بدر شوند . خنس هو واصحابه ای تأخر . قسمی اخنس بازپس ایستاد او واصحاب او واورا برای آن اخنس خواندند واو مردی شیرین سخن ونیکو دیدار بود هروقت نزد پیغامبر آمدی وبااو نشستی وسخن کردی واظهار ایمان کردی وسوگند خوردی که تورا دوست دارم ومنافق بود ورسول علیه السلام ازنفاق وباطن او بیخبر بود ورسول علیه السلام مجلس اواز خود نزدیك بکردی وبراو اقبال بکردی وبنواختی اورا از انکه باطن اورا ندانست پس از میان او وثقیف خصومتی افتاد شبیخونی برد آنجا وچهارپای ایشان

بکشت وکشتهای ایشانرا بسوخت سدّی گفت بزرعی ازان مسلمانان بگذشت وچهارپایانرا بکشت و زوعرا بسوخت مقاتل بگفت اورا برغریمی مالی بود درطایف برفت که آنمال بستاند خرمنی گندم از آنمرد بسوخت ومادیانی پی بکرد خدای تعالی دراواین آیه فرستاد عبدالله عباس وضحاك گفتند آیه درسریه رجیع آمد وآن آن بود کـه کفار قریش گفتند مااسلام آوردیم جماعتی علماء اصحابترا بما فرست تامعالم دین خود ازایشان بیاموزیم واین مکری بود که کردند رسول صلی الله علیه وآله حبیب بن عدّی الانصاری را ومرثد بن ابی مرثد الغنوی وخالد بن بکررا وعبدالله بن طارق وزید بن الدثیه را آنجا فرستاد وعاصم بن ثابت را برایشان امیرکرد ایشان روی بمکه نهادند وجائی فرود آمدند که آنرا مقام بطن الرجیع گویند ازمیان مکه ومدینه وایشان خرمای عجوه داشتند ازآن خرما بخوردند واستخوان بیفکندند آنجا عجوزی بگذشت آنجا واستخوانرا بدید بدانست که استخوان عجوه است وآن جنس خرما بمدینه باشد بیامد وقوم خودرا گفت ازاین راه اهل مدینه گذشته گفت چه دانی گفت استخوان عجوه دیدم واو جز بمدینه نباشد هفتاد مرد برخاستند وسلاح برگرفتند وبانراه ازقفای ایشان برفتند تا ایشانرا دریافتند وباایشان قتال کردند مرثدرا وخالدرا وعبد الله طارقرا بکشتند وعاصم ابن ثابت جعبهٔ تیرخودرا فروریخت هفت تیربود درآنجا آن بینداخت وبهر تیری مردیرا ازبزرگان مشرکان بیفکند انگهی گفت اللهم انی حمیت دینك صدر النهار فاحم لحمی آخرالنهار . بارخدایا من اول روز دین تورا حمایت کردم ودرآخرروز گوشت مرا حمایت کن وازمشرکان نگاه دارمشرکان گرد اودرآمدند واورا بکشتند وخواستند تاسر او ببرند وبهدیه بسلافه بنت معدبن شهید برند که عاصم پدر اورا روز احد کشته بود واوندز کرده بود که اگر عاصمرا بکشند اوبکاسهٔ سراو خمرخورد خدای تعالی جمعی از زنبور بفرستاد تااورا حمایت کردند هرکس که پیرامن اوبگردید اورا بزدند کس گرد او نگشت اورا حمی الزنابیر خواندند چون زنبوررها نکرد که ایشان گرد او گردند گفتند رها کنید تاشب درآید که زنبور شب برود چون شب درآمد ابری سیاه برآمد وبارانی عظیم ببارید وسیل درآمد وجثهٔ عاصم برگرفت وببرد و خدای تعالی فرمود فرشتگانرا تابه‌بهشت بردند وپنجاه مشرکرا کشته بودند همه را بدوزخ بردند وعاصم سوگند خورده بود درحیوة خود که دست برهیچ مشرك نکند ونگذارد که هیچ مشرك دست براو کند ازتعصب دینرا خدای تعالی دعای اواجابت کرد وتمکین نداد مشرکانرا ازانکه دست بربدن او کنند عمرخطاب چون ایحدیث بشنید درتعجب فروماند ازاجابت دعاء عاصم ومشرکان حبیب بن عدیرا وزید بن الدثیه را باسیری گرفتند وبمکه بردند اماحبیب بن عدیرا بنو حارث بن عامر بن نوفل بن عبدمناف بخریدند تااورا بعوض پدر بازکشند که پدرشانرا کشته بوو دراحد اورا بخانه بردند بندبر نهادند و بازداشتند وایشان برفتند او ازدختران حارث استره بخواست تاخویشتنرا پاکیزه کند که دانست اورا بخواهند کشت ایشان اورا استره داد واین زنرا کودکی خرد بود بدوید ونزد حبیب رفت اورا برگرفت و برکنار خود نشاند واستره دردست داشت آنزن فریاد برداشت وبانگ برآورد حبیب گفت چه بانگ میداری میترسی که من این کودکرا بکشم ازاین معنی اندیشه مدار که غدر ازدین ماوشأن ما نیست وکودکرا بایشان داد انگه ایشان گفتند ماحبیبرا دیدیم خوشهٔ انگوری بدست گرفته بود میخورد ونه وقت انگور بود ومادانستیم که آن روزی است که خدای تعالی اورا فرستاد انگه اورا برگرفتند وازحرم بیرون بردند تااورا

بکشند چون اورا آنجا بردند که خواستن کشتن درختی بود آنجا گفتند صلب کنیم این را براین درخت اوگفت مرا چندانی رها کنی که رکعتی چند نماز کنم انگه دورکعت نماز کرد وگفت اگر نه آنستی که شما گوئی حبیب از ترس مرگ بنماز تعلل کند بیشتر بکردمی انگه این بیتها انشا کرد . ولست ابالی حین اقتل مسلماً . علی ایّ شق کان فی الله مصرعی . وذلك فی ذات الاله وان یشأ . یبارك فی اوصال شلو ممزّع . وانگه گفت اللهم احصهم عدداً وخذهم بدداً .
اورا زنده بردار کردند اوگفت بارخدایا تودانی که کس نیست اینجا که سلام مرا برسول تو رساند تو که خدائی سلام من برسول رسان انگه مردی که از مشرکان نام او سلامان و کنیت او ابومیسره بود نیزه برآورد که بر سینهٔ اوزند او گفت اتّق الله ازخدای بترس چون نام خدا بشنید درطغیان وعتوّ بیفزود ونیزه برسینهٔ حبیب زد ازپشتش بیرون برد فذلك قوله . واذا قیل له اتّق الله اخذته العزة بالاثم . یعنی سلامان واما زیدبن الدثنه صفوان بن امیة بن خلف اورا بخرید تا بعوض پدر او اورا بازکشد که پدرش را او کشته بود یعنی امیة بن خلف الجحمی را انگه اورا بدست یکی ازموالی خود داد که بکشد وگفت این را بتنعیم بر و بکش وجماعتی از قریش حاضر بودند وابوسفیان درمیان ایشان بود زیدرا گفتند بخدای بر تو قسم راست بگو چیزی بپرسیم تورا گفت چیست آن گفت تو خواستی که محمد بجای تو دردست ما اسیر بودی وما اورا بجای تو بکشتمی وتو بسلامت بمدینه بودی بجای او گفت بخدای تعالی که هرگز نخواهم که محمدرا رنجی رسد بعقد ار خاری که دردست اوشود ومرا همه سلامت بود جز که خودرا بفدای او کنم ازهمه مکاره ابوسفیان گفت والله که من ندیدم کسی را که اصحابش دوست تردارند اورا ازانکه اصحاب محمد محمدرا انگه این غلام اورا ببرد و بکشت ونام این غلام نسطاس بود وچون خبر برسول رسید صحابه را گفت کیست ازشما که بشود حبیب را از آن درخت بگیرد زبیر گفت یا رسول الله مقداد اسودرا بامن بفرست تا برویم شاید که بیاریم رسول علیه السلام ایشان را بفرستاد ایشان بروز پنهان می‌شدند وبشب میرفتند چون بتنعیم آمدند ودرخت حبیب بدیدند چهل مرد مشرك پیرامن او خفته بودند مست اورا ازدرخت فروگرفتند وچهل روز براو گذشته بود واوهیچ متغیر نشده بود ودست او برجراحت نهاده بود وخون از جراحتش می‌آمد رنگ رنگ خون بود وبوی بوی مشك بود زبیر اورا براسب خود گرفت واسب براندند مشرکان بیدار شدند حبیب را بر درخت ندیدند آواز در قریش دادند هفتاد سوار برنشستند وازقفای ایشان بیامدند چون در ایشان رسیدند زبیر حبیب را ازاسب بیفکند چون برزمین افتاد زمینش فروبرد اورا بلیع الارض خواندند انگه زبیر آواز داد وگفت رای چه می‌آئید من زبیربن العوامم ومادرم صفیه بنت عبدالمطلب واینکه بامن است مقدادبن اسود است دوشیر بیشه ایم اگر خواهی بتیغ کارزار کنیم واگر خواهی فرود آئیم و پیاده کارزار کنیم واگر خواهی برویم گفتند بروید هر کجا که خواهید وایشان بامکه رفتند وایشان پیش رسول آمدند جبرئیل آمد وگفت یا رسول الله فرشتگان تعجب نمودند از شجاعت اینان وجماعتی ازمنافقان چون ایشان میرفتند اعنی حبیب واصحابش وآن کار افتاد ایشان را دفتند دیدی ایشان چه زیانکار بودند برفتند خودرا اهلاك کردند وچون رسول علیه السلام خبر یافت ازگفت ایشان وایشان خبر یافتند که رسول را از گفت ایشان خبر کردند آمدند وبدل ان سخنهای نیکو گفتند سوگندان بخدای خوردند که دردل ایشان نفاق نیست خدای تعالی این آیه فرستاد . ومن الناس من یعجبك قوله فی الحیوة الدنیا . من تبعیض راست بلا خلاف ومن نکرهٔ موصوفه است ازمردمان کسی هست که تعجب میاورد

تورا کاری که نیکو باشد ودرفن خود ودرجنس خود بغایت بود آن را امر معجب را این گویند وراقنی کذا ای اعجبنی حق تعالی دراین آیه صفت تزویق زبان منافقان گفت که ایشان بزبان چگونه چابکی وچاپلوسی میکنند وکلام منق مزخرف چگونه میگویند تا تورا بگفتن آن تعجب میاورند کافر بامؤمن چنین باشد المؤمن غرّ کریم والفاجر خب لئیم . پس چون با ایمان کرم یار باشد صفت کریم این است که انّ الکریم اذا خادعته انخدعا . کریم را چون بفریبی فریفته شود یعنی کریم سهل جانب باشد زود بدست آید از انجا که کریم باشد ودیر از دست بشود ازانجا که حلیم باشد چون بگویند باور دارد وچون سوگند خورند راست پندارد وهمه خلق را ازحساب خود پندارد چون او سلیم الجانب باشد بهمه کس گمان سلامت جانب برد ومنافق همه تزویق وتزویر زبان باشد ظاهری آراسته آبادان دارد وباطنی خراب و ویران منافق بادنیا ماند ظاهرها سرور وباطنها غرور چون گوری که ظاهرش مذهّب باشد وخداوندش در اندرون معذّب باشد در سیرت او نگری گمان بری که کسی است حسن سیرت بینی وازخبث سریرت خبرنداری . صلی واعجبنی وصام قرابنی نح القلوص عن المصلی الصائم . وقال الاخر . ابداً تراه ساجداً اوراکعاً . لیجرّ منك امانةً و ودایعاً . اگرچه بر سببی خاص باشد یادرحق شخصی معین باشد چون کسان دیگر درآن معنی مشارك باشند متناول باشد ایشان را پس آیه متناول است جمله منافقان را که درظاهر جزآن گویند که درباطن دارند ظاهر باخلق است وباطن باخوداست لاجرم ظاهر برسول سپرد باطن باخود حوالت کرد . الیك الظواهر والله یتولی السرائر . سخن او ازآراستگی تورا تعجب آید تو دردنیا ازاو سخن قبول کنی من ازاو درآخرت سخن قبول نکنم انگه بان رها نکند که سخن رایق گوید تا آن را بند زند ومؤکد کند بسوگند خدای را سپرکار خود ساخته بود وسوگند صلاح خود کرده . اتخذوا ایمانهم جنة . جلب منفعت بان کند ودفع مضرّت بان کند گاهی تیغش بود وگاهی سپرش منافق انکه دروغ زن تر باشد که سوگند خورد . واکذب مایکون ابوالمعلی . اذا آلی یمیناً بالطلاق . انکه در سوگند بخدای دروغ زن بود کمتر چیز براو زن بود که من لایبالی بالخلاق کیف یبالی بالطلاق . گاهی بخدای سوگند خورد وگاهی برسول وگاهی بکعبه وگاهی بقرآن وحلف الف یمین غیر صادقة . مطرودة ککعوب الرمح فی نسق . خدای را بدروغ بگواهی خواند خدای گواه است بردل من حواله برخدای کند خدای داند وگواه من است گواه تو نیست گواه بر تو است . والله شهید علی ما یعملون ، والله یشهد ان المنافقین لکاذبون . این گواهی مدخر است نهاده تا انجا که خصم او باشد وگواه او و حاکم او . فیك الخصام وانت الخصم والحکم . مشکل بود کار انکس که حاکم گواهش باشد اعنی بر او فکیف چون خصم بود انگه بان رها نکند ستیزه روی ولجاج پیشه گیرد آلت او سوگند ولجاج بود این پیش گیرد وآن پیشه گیرد درحجاج لجاج کند ودرحلال جدال کند ودرحرام خصام کند واین همه برای این حطام کند که فی الحیوة الدنیا واعجاب تعظیم الشیء فی النفس باشد وعجب عظم الشیء فی النفس باشد وازاینجا متکبررا معجب گویند که برخود معظم باشد واصل عجب آن بود که مانند آن نبود یاکم بود قاله المفضل و ابن محیص درشاذ خواند ویشهد الله بفتح یا وها ورفع هاء الله برانکه گواهی خدا دهد ومعنی رد براو بود او میگوید وخدای گواهی میدهد که دروغ میگوید بیانش والله یشهد ان المنافقین لکاذبون . ودرمصحف ابی هست یستشهد الله واین موافق قرائت عامه است درمعنی خدای را بگواهی درخواهد که بار خدایا تو گواه منی برانچه دردل من است اگر هیچ ممکن است برای من گواهی بده خدای را بگواهی میخواند بدروغ

خدای گواهی بدادبراست که اودروغ میگوید . والله یشهدان المنافقین لکاذبون . وهو الدّ الخصام .
و اوسخت خصومت است یقال لددت یاهذا وانت تلدّ لدداً ولدادةً چون درلجاج خصم را غلبه کند
گویند لدّه یلدّه لدّاًورجل الد وامرأة لدّاء ورجال و نساء لدّ ؛ قال الله تعالی وتنذربه قوماً لدّاً . و
رسول علیه السلام گفت ان ابغض الرجال الی الله الا لدالخصیم . دشمنتر کسی نزدخدای تعالی مردی سخت
خصومت وستیزه گر باشد قال الراجز . الدّاقران الرجال الدّ . وقال الشاعر . ان تحت التراب حزماً
وعزماً . وخصیماً الدّ ذامغلاق . زجاج گفت اشتقاق او من لدیدی العنق ای جانباه ازسویهای گردن
است یعنی بهرجانب که بااو فراز شوی گردن برپیچد وخصام مخاصمه باشدواین قیاسی مطرّداست فعال درمعنی
مفاعله این قول ابو عبید است زجاج گفت خصام جمع خصیم باشد کطویل وطوال وکریم وکرام این نیزقیاسی
مطرّداست وقیل جمع خصم وگفت خصم را برخصوم وخصام جمع کنند کبحر وبحوروبحار وبراین وجه
اضافة الشیٔ الی جنسه باشد کقولهم کریم الرجال وهو شجاع الفرسان واضافه بمعنی من باشد من باب خاتم
فضة وباب ساج زجاج گفت حقیقت خصومت تعمق دربحث باشد واز اینجا گوشهاء جوال راخصوم گویند
سدّی گفت الدّالخصام اعوج الخصام باشد یعنی کژ خصومت یعنی خصم راه بسر خصومت او نبرد ومجاهد
گفت الدّ آن بود که مستقیم نبود درخصومت واین دومعنی قول سدّی است حسن بصری گفت الدّ دروغ
زن باشد قتاده گفت شدید القسوه سخت سنگدل باشد درمعصیت ودر باطل مجادل باشد عالم زبان جاهل
عمل باشد حکمت گوید و خطبهٔ کند بزبان خاطب بود وبعمل خاطی بزبان خطیب وبعمل مخطی نه مصیب
. قوله واذاتولی ادبرواعرض . چون بر گردد وپشت بر کند این قول عکرمه است وقول آنان که گفتند
که آیه درحق اخنس شریق آمد که پیش رسول سخنی دگر گفت وپس اوسخنی دگر وازشان منافق این بود
که دوروی ودوزبان باشد دوروی دارد یکی باتو ویکی باخصم تودوزبان دارد یکی باتو ویکی بادشمن تو . تجدون
من شرّ الناس ذاالوجهین . یأتی هؤلاء بوجه وهؤلاء بوجه . رسول گفت علیه السلام درجهان از آن
بتر نباشد که باتوبروئی بود بادشمنت بروئی : لاخیرفی صحبة خوّان . یأتی من الغدر بالوان . فلعنة الله علی
صاحب . له لسانان و وجهان . کاغذ وار دوروی بود وقلم وار دوزبان وای برانکس که چنین باشد
بقلم وکاغذ بر نیاید بنوشتن قلم متعظ نشود بنوشتهٔ کاغذ مبالات نکند از صریر اقلام نه اندیشد تاصلیل
حسام نباشد وتا تحریر کاغذ نگردد تا تقطیرش نکند ازدو وجه یکی ازقطر ویکی ازقطر پس جزاء
او آن بود که بااومعامله هم ازنوع شکل او کنند دردنیا او آخرت دردنیا قلم وار به تیغش تباه کنند ودرآخرت چون
کاغذرویش سیاه کنند . من کان کالطرس ذاوجهین من سفه . وذالسانین فیما قال من کلم . فسوّدن
وجهه کالطرس محتسباً . واضرب علاوته بالسیف کالقلم . ترجمه . هرکه چون کاغذ وقلم باشد . دوزبان ودوروی
گاه سخن . همچو کاغذ سیاه کن رویش . چون قلم گردنش بتیغ بزن ، پس قولی این است که اذا
تولی ادبر واعرض . چون روی بر گرداند کلمتش مختلف شود وزبان بگرداند چون پشت بر کند روی
برتابد این قول عکرمه است حسن بصری گفت ازانکه گفته باشد بازآید وسخن بگرداند کلمتش مختلف شود
دوقول شود ازدوروی درروئی عجب نباشد وازدوز بان دوقولی بدیع نباشد وانکه چنین بود سیاّن قوله وبوله ونجواه
ونجوه لاجرم نامعتمد شود ضحاك گفت واذا تولی معنی آن است که تولی الأمر صار والیاً والی شود .
سعی فی الأرض سیبی الملکة ولئیم الظفر باشد چودست یابد عفو نکند انچه نکند برای آن نکند که نتواند

وانچه براند برای انکه برود چنانکه گفت . والظلم فی خلق النفوس فان تجد . ذاعفة فلعله لایظلم . تارعیت
باشد بظلم کردن نرم دارد چون والی شود دست بظلم دیگران دراز کند سعی فی الأرض ای اسرع بالفساد
سعی خیر نکند سعایة شر کند واصل سعی اسراع فی المشی باشد یقال فلان سعی بین القوم بالنمیمة این درشر
باشد وسعی فی کذا من الخیر اذا بالغ فیه قال الأعشی . وسعی لکندة سعی غیر مواکل . قیس فضرّ
عدوها وبنی لها . سعی فی الأرض ای سارفیها للفساد . برای انکه این لام باضمار آن نصب کند وان مع
الفعل درتقدیر مصدر باشد ودر زمین برود تاتباهی کند ابن جریج گفت . لقطع الرحم وسفك الدّماء
. تارحم وخویشی ببردو خونها بناحق بریزدو فساد نامی است جامع جملهٔ معاصی را . ویهلك الحرث والنسل .
حسن بصری وابن ابی اسحق وابو جعفر خواندند ویهلك برفع برانکه و اوعطف نباشد استیناف باشد
علی تقدیر . وهو یهلك الحرث والنسل . وعرب هرچه کشت باشد آن راحرث خوانند ونسل بچهٔ همه چیز
باشد واشتقاقه من نسل اذا سقط . ومجاهد گفت چون والی ظلم کند خدای تعالی بشومی ظلم او باران
ازآسمان باز گیرد تاحرث ونسل هلاك شود وسعید بن مسیب گفت . قطع الدرهم من الفساد فی الأرض
. زر ودرهم درست بریدن ازجملهٔ فساداست در زمین ودر اهلاك حرث ونسل خلاف کرده اند بعضی
گفته تولا اهلاك ومباشرت آن کردن بنفس خود واین قول عامهٔ مفسران است وظاهر براین است و قول
مجاهد آن است که در زمین ظلم آشکار کردند تاخدای تعالی زرع ونسل هلاك کرد . والله لایحب الفساد
. که خدای تعالی فساد دوست ندارد وآیه دلیل است بربطلان مذهب مجبره برای انکه محبت اراده بود
علی بعض الوجوه ومحال بود که مریدش باشد ومحبش نباشد ودلیل میکنند درآیه که خدای تعالی هیچ معصیت را
مرید نبود برانکه فساد اسمی است که جامع جمیع معاصی را ولام استغراق جنس راست قتاده روایت کرد
ازعطا که گفت مردی نام او علاء بن منبه احرام گرفت درپیراهنی دوخته رسول علیه السلام گفت اورا که
پیراهن بکن قتاده گفت ماشنیدیم که پیغمبر علیه السلام فرمود تاآن پیراهن درتن او دریدند گفت حاشا ان الله
لایحب الفساد . صحابه رسول وتابعین چنین بودند که برسول خدای وخدای چنین گمان بردند که آن را که جرمی
کرده باشد وجنایتی وکاری بخلاف شرع پیرهنی خلق براو تباه نکنند وتعلیل باین کردند که خدای فساد دوست
ندارد ندانم چگونه روابود که گروهی هرفساد درجهان هست همه نسبت وحواله واضافه بسایر وجوه
وحقایق بخدای تعالی کنند ازخلق وفعل واحداث وانشا وقضا وقدر واراده تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً
. واذا قیل له اتق الله . انکه حق تعالی بیان کرد حال این کافر منافق چون او در زمین فسادی کند
ازاهلاك زرع ونسل اوراوعظ کنندواز خدای بترسانندوگویندازخدای بترس . اخذته العزة بالأثم .
ای حملته علیه ان غرّت ومنعت وحمیت جاهلیت که دردل ودماغش باشد اورا حمل کند برانکه بتر کند چون
نام خدای شنود وگفته اند . اخذته العزّة بالأثم ای للأثم الذی فی قلبه پس باءبجای لام نهاد کقول عنتره .
وکان ربااو کحیلا معقلاً . حشیّ الأمابه جوانب قمقم . ای حشی الاماله . فحسبه جهنم . اورا دوزخ
بس است بجزاء گناهش . ولبئس المهاد . ای الفراش وبدبستری است آن جایگاه و برای آن مهاد و
فراش خواند که جای ایشان برانجا باشدواز آن مفارقة نبود ایشان راچون مردخفته که ملازم بستر باشد عبدالله
مسعود گفت ازجملهٔ کبائر بزرگ آن است که کسی کسی را گوید اتق الله ازخدای بترس او بجواب این گوید
علیك بنفسك توبرونفس خودرا نگاه دار ودرخبراست که امیرالمؤمنین علیه السلام دراین آیه ومابعدها گفت

اقتل الرجال ورب الكعبه عبدالله عباس ازاوشنيد وبياموخت يك روز درمسجد رسول عليه السلام درعهد
عمر خطاب پيش او اين آيتها ميخواندند عبدالله عباس گفت اقتل الرجلان چنانكه شنيده بود از علي عليه السلام
عمر گفت چه معنى دارد اين سخن در اينجا گفت ازضمن اين آية بوى خصومت وقتال دو كس ميايد گفت چگونه
گفت براى انكه آنكس كه خود را برضاى خدا درراه خدا بفروشد اوآمر معروف وناهى منكر باشد اين
معروف بر هر كس نكند چون بكافر منافق متعدى رسد اورا گويد اتق الله او چون نام خداى بشنود
اخذته العزة بالاثم اوراانفس او بر آن دارد كه ناهموارى كند و گويد ازميان قتال وخصومت آيد عمر بشنيد گفت
بارك الله عليك ياغواص غص . اى غواص فروشو كه نيك غواصى ميكنى واين غواص استادش بود وعمر
چنان گمان برد كه ان غواص اواست قوله ومن الناس من يشرى نفسه ابتغاء مرضات الله . شرى اذا باع و
يشرى اذا يبتع كسائى گفت درهمهٔ قرآن اماله كند مرضات الله خواند ونصب ابتغاء على انه مفعول له مفسران
خلاف كردند درسبب نزول آيه وانكه درحق كه نزود آمد ضحاك گفت آيه در زبير ومقداد فرود آمد
چون رفتند وحبيب را ازدرخت بگرفتند چنانكه قصه ازپيش برفت وجماعتى ديگر از مفسران گفتند كه
آيه درحبيب رومى آمد كه او برخاست تاهجرت كند وبيايد ازمكه بمدينه قريش چون دانستند ازپى او
بيامدند چون دراو رسيدند اوازشتر فرودآمد وكمان بزه كرد وگفت نه بينى دراين كنانهٔ من چند تيراست وشما
دانى كه تير من خطا نشود هر تيرى دردل مردى نشانم انگه بنيزه قتال كنم انگه بشمشير تا كشته شوم اگر
خواهيد مالى وقينتى كه مراهست درمكه بشما تسليم كنم مرا ودين مرا رها كنيد باين راضى شدند و
برگشتند خداى تعالى اين آيه بفرستاد واين قول سعيدبن المسيب است واين قول خطاست براى انكه اگر
چنين بودى خداى تعالى يشرى نگفتى كه بيع باشد يشترى گفتى كه ابتياع باشد براى انكه اومال داد ونفس باز
خريد ومعنى آيه آن است كه نفس بفروشد وبها رضاى خدا بستاند وبعضى دگر گفتند آيه درباب امر معروف
ونهى منكر آمد چنانكه حكايت كرده شد ازعبدالله عباس فى قوله اقتل الرجلان ابوامامه روايت كند
كه رسول عليه السلام گفت . افضل الجهاد كلمة حق عند امام جائر . گفت فاضلتر جهادى كلمهٔ حق بود
بنزديك اميرى ظالم . وجابر عبدالله انصارى روايت كند كه رسول عليه السلام گفت سيد شهيدان روز
قيامت حمزهٔ عبدالمطلب باشد ومردى كه برخيزد بنزد امامى جائر واورا امر معروف كند ونهى منكر كند اين مرد
اورا بكشد عبدالله عباس گفت درتفسير اهل البيت آمده است كه آيه درشأن اميرالمؤمنين عليه السلام وارد
شد درشب غار چون رسول عليه السلام ازمكه بمدينه خواست آمدن وآنشب مشركان قصد آن كردند كه
بسر پيغمبر فروشوند واورا بكشند جبرئيل آمد ورسول عليه السلام را ازمكر ايشان خبر داد رسول عليه السلام
گفت پس چه بايد كردن گفت تورا ببايد رفتن وعلى را برجاى خود خوابانيدن چه اگر تو بروى وايشان بيايند
وتورا برجاى خود نبينند برپى تو بيايند وتورا رنجه دارند حق تعالى چنين ميفرمايد كه على را بربستر خود
بخوابان وتو برو رسول عليه السلام كس فرستاد وعلى را بخواند گفت يا اخى مشركان امشب بكشتن من عزم
كرده اند خداى تعالى مرا ميفرمايد كه ازمكه برو وتورا ميفرمايد كه برجاى من بخسبى تا اگر مشركان
قصد من كنند بتو رفع شود بجاى انكه مرا خواهند كشتن تورا بكشند شايد كه جان تو بجاى جان من باشد
اميرالمؤمنين عليه السلام بگريست على ماجاء فى الاخبار فاستعبر باكياً رسول عليه السلام فرمود ياعلى ما كنت
جباناً تو هرگز بددل نبودى اجزعاً من الموت تبكى . آيا از ترس مرگ ميگرئى

گفت يارسول الله نه ولكن براى آن ميگريم كه چرا يك جان دارم كه بيكبار فداى تو كنم اى كاش مرا
هزار جان بودى تابهر نوبت جانى فدا كردمى انگه رسول ازسرا بيرون آمد شب تاريك شده بود و
انانكه راه او ميداشتند نشسته بودند بدو صف برابر يكديگر بنزد ايشان فراز آمد خداى تعالى
خواب را برايشان گماشت تا رسول عليه السلام مشتى ازخاك برسر هريكى كرد وبخواند . وجعلنا من
بين ايديهم سداً ومن خلفهم سداً فاغشيناهم فهم لايبصرون ومارميت اذرميت ولكن الله رمى . ايشان از
ان خواب درآمدند برسر خود خاك ديدند گفتند اين خاك برسر ما كه كرد كارى كه در اولش خاك بر
سر باشد درآخرش باد در دست بود باول شب خاك برسر بودشان بميانهٔ شب چون بدانستند كه
مرغ از قفص بريد باد در دستشان ماند باخر شب كه بطلب رفتند ونيافتند آب حسرت درچشمشان
بود باخر كار كه آخرت بود آتش درجانشان باشد ايشان عجب داشتند گفتند مابيكبار چنين غافل شديم
كه كس خاك برسر ما كرد وما بى خبر انگه توقف كردند تا شب را نيمهٔ آخر رسيد انگه قصد بام كردند
گروهى وگروهى درراه مراقبه مى كردند ايشان ازبام فرو نگريدند ومى گفتند محمد برجاى خوداست
تاانگاه فرو شدند وبربالين او بايستادند اميرالمؤمنين برجاى او خفته بود وروى پوشيده وپاى بيرون كرده
براى انكه پايش بپاى رسول نيك ماند شكلاً وثباتاً هم بشكل وهم بثبات تا گمان نبرند كه آن نه
رسول است مى نگريدند ومى گفتند محمد برجاى خوداست تاانگه كه فروشدند وبربالين او بايستادند او
بيدار بود ومى نمود كه خفته ام انگه يك يك را ميگفت توابتدا كن او برخاست وبانگ برايشان زد گفت
شماچه كار داريد اينجا چون آواز على شنيدند خايب شدند كه ايشان بطلب محمد آمده بودند اگر دانستندى كه همهٔ بلا
وآفت ايشان ازعلى خواهد بودن بكشتن او راغبتر بودندى اورا گفتند ياعلى محمد كجاست گفت من ندانم
. ما كنت عليه رقيباً . من نگهبان او نبودم ندانم او كجاست درساعت ازسرا بيرون شدند پى ديدند
نهاده بدانستند كه انكس كه دراول شب خاك برسر ايشان كرده همان بود كه درآخر شب باد
بدست ايشان داد اين بيت درحق ايشان محقق شد . دردا ودريغا كه ازآن خاست ونشست . خاكى است
مرا برسر وبادى است بدست . درخبر است ازصادق عليه السلام كه گفت حق تعالى دراين شب
باميرالمؤمنين بافرشتگان مباهات كرد جبرئيل وميكائيل را گفت من درآسمان ميان شما برادرى داده ام
ازشما كيست كه تااختيار آن كند كه جان فداى برادر كند ايشان هريك توقفى مى كردند حق تعالى
گفت على ازشما جوانمردتر است كه جان بفداى برادر كرده است وبربستر او خفته تابجاى اواين را كشند
بعزت من كه برويد واورا موكل باشيد وازدشمن حفظ نمائيد بيامدند وبربالين او نشستند ومى گفتند
بخ بخ لك يابن ابى طالب هنيئاً لك يابن ابى طالب سبقت الملائكة المقربين واميرالمؤمنين بربستر رسول خفته اين
بيتها ايشان كرد ومى گفت . فديت بنفسى خير من وطئ الحصا . واكرم خلق طاف بالبيت والحجر
. وبت اقاسى منهم ماينوبنى . وقد صبرت نفسى على القتل والاسر . واحمد لماخاف ان يمكروا به . فنجاه
ذوالطول العظيم من المكر . وبات رسول الله فى الغار آمناً . فمازال فى حفظ الاله وفى ستر . ودرامالى
نجم الشيخ المفيد السعيد ابومحمد عبدالرحمن بن احمد بن الحسين النيشابورى قدس الله روحه ديدم بخط او نوشته
بود . حدثنا السيد ابومحمد زيد بن على الحسنى من لفظه قال حدثنا الحسين بن على بن جعفر يقول سمعت
الحسين النيشابورى يقول سمعت ابى يقول سمعت العنبرى مذكر البصره گفت ازعنبرى كه مذكر بصره بود

شنیدم که آن شب که امیرالمؤمنین علی علیه السلام برجای رسول علیه السلام بخفت درشب غار این بیتها بگفت . اقیك بنفس ایها المرسل الذی . هدانا به الرحمن من غمة الجهل . ویفدیك حوبائی وماقدر مهجتی . لمن انتمی منه الی الفرع والأصل . ومن ضمنی اذ کنت طفلاً ویافعاً . وانعشنی بالبر والعل والنهل . ومن جده جدی ومن عمه ابی . ومن اهله امی ومن بنته اهلی . لك الخیر انی ما حییت لشاکر . لاحسان ما اولیت یاخاتم الرسل . وهم این ابیات باسنادی دگر از سلیمان بن جعفر الهاشمی از صادق علیه السلام از پدرانش از از امیرالمؤمنین علیه السلام که در روز مواخاة این بیتها بگفتم چون رسول علیه السلام مرا گفت. انت اخی فی الدنیا والآخرة وپیش آن بیت آخر این بیت زیاده . ومن حین آخی بین من کان حاضراً . دعانی وآخانی وبین من فضلی . وممتنع نبود که بیتها ان شب انشا کرده باشد واین روز انشادی دیگر کرده واین بیتها الحاق کرده والله اعلم . رسول علیه السلام از همه صحابه اورا بجای خود باز اختیار کرد تا بدانند که مقام اواورا شایسته بود درشب غار انامه منامه ودر روز تبوك اقامه مقامه . آن شبش بربستر خود واین روزش بر منبر خود بعلمش منبر داد وبشجاعتش بستر داد آن شبش گفت جز تو کس پای ایشان ندارد این روزش گفت جز تو کس جای من ندارد هم آن پای که آن شب درپیش من سپر کردی امروز منبررا سپر کنم تا بوقت انکه عمر مرا سپری شود تا عالمیان بدانند که درپیش این دین سپری وبپایه ومایهٔ علم فرق منبر سپری جز تو کسی را سزاوار نبود که پای برمهر نبوت نهد چون بمنبر صاحب نبوت رسد منبر ازاو بنازد ومحراب ازاو ببالد انجا که دیگران از محراب ومنبر لاف زنند محراب ومنبر ازاو لاف زنند وفخر کنند. وتزیدن اطیب الطیب طیباً . ان تمسه این مثلك اینا. واذا الدران حسن وجوه. کان للدر حسن وجهك زیناً . قال الآخر. فالطیب انت اذا اصابك طیبه . والماء انت اذا اغتسلت الغاسل . انجا که دیگران بطیب مطیب شوند طیب باو مطیب شود وانجا که دیگران باب غسل کنند آب چون بدو رسد مغتسل شود اگر اوپاك کننده است عجب مدار که اصل همه پاکی آب است واصل او از آن است خلق من الماء بشراً . همه آلودگی باو پاك شود که مطهری مطهر است . الله طهرکم بفضل نبیه. وابان شیعهم بطیب المولد . اگر عبادت کرد لله واگر جهاد کرد فی الله واگر نان داد لوجه الله واگر جان داد ابتغاء مرضات الله . والله رؤف بالعباد . فعول من الرأفه وهی رحمة وقدم تفسیره . قوله یاایها الذین آمنوا ادخلوا فی السلم کافة ، قرآء خلاف کرده اند درسلم ابن کثیر ونافع وکسائی سلم خواندند بفتح سین وباقی بکسر سین وهما لغتان واین دولغت صحیح اند اهل لغة درمعنی اش خلاف کردند اخفش گفت سلم بکسر سین صلح باشد وبفتح سین استسلام باشد وانقیاد ابن جریر گفت بفتح سین صلح باشد وبکسر سین استسلام باشد وابومسلم بر هردو حمل کرد بر صلح وبر اسلام بعضی از مفسران گفتند آیه درشأن مؤمنان اهل کتاب است وچون عبدالله سلام واصحابش واسد واسید پسران کعب ویامین بن تامین وثعلبة بن سلام واین قوم آنان بودند که ایشان تعظیم شنبه نگه میداشتند وگوشت وشیر شتر نمی خوردند وگفتند یارسول الله توریة کتاب خداست رها کن مارا تا در نماز شب مابخوانیم خدای تعالی آیه فرستاد که یکبارگی بگو تا دراسلام آیند وجهودی ازدل برگذارند واین قول قتاده وضحاك و سدی است وابن زید ودلیل بر انکه سلم بمعنی اسلام آمده است قول کندی است . دعوت عشیرتی للسلم لما . رأیتهم تولوا مدبرینا . ای دعوتهم الی الاسلام واین انکه گفت که بنی کنده مرتد شدند باشعث قیس ازپس وفات رسول الله علیه السلام طاوس گفت فی السلم ای فی الدین ومجاهد گفت فی احکام اهل

الاسلام ربیع گفت فی الطاعة سفیان گفت فی انواع البر واین اقوال بمعنی متقارب است واصل کلمه از استسلام وانقیاد است وبرای آن صلح را سلم گویند وقال زهیر . وقد قلتما ان ندرك السلم واسعاً . بمال ومعروف من الأمن یسلم . حذیفة بن الیمان گفت دراین آیه اسلام برهشت سهم است سهمی نماز است وسهمی زکوة است وسهمی روزه است وسهمی حج است وسهمی عمره است وسهمی جهاد است وسهمی امر معروف وسهمی نهی منکر است ونومید شد انکس که اورا سهم ونصیب نیست وانس روایت کند که رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت مثل الاسلام کمثل الشجره الثابته الایمان اصلها والصلوة الخمس جذوعها و صیام شهر رمضان لحاؤها والحج والعمرة جناها والوضوء والغسل الجنابة شربها وبر الوالدین وصلة الرحم غصونها والکف عما حرم الله ورقها والاعمال الصالحة ثمرها وذکر الله عزوجل عروقها فکما لاتحسن الشجرة ولاتصلح الا بالورق الاخضر کذلك لایصلح الاسلام الا بالکف عن المحارم وبالاعمال الصالحة گفت مثل اسلام چون مثل درختی است رسته ایمان بخدای اصل آن درخت است ونماز پنجگانه تنهٔ آن درخت است وروزهٔ ماه رمضان پوست آن درخت است وحج وعمره باران درخت است وضو وغسل جنابت آبخور آن درخت است وبر مادر وپدر وصلهٔ ارحام شاخهاء آن درخت است وباز ایستادن ازآنچه خدای حرام کرده برگ آن درخت است وعمل صالح میوهٔ آن درخت است وذکر خدای بیخ آن درخت است چنانکه درخت نیکو نبود الا ببرگ سبز همچونین اسلام نیکو وصالح نبود مگر باجتناب ازمحارم وباعمال صالحه . کافة . ای جمیعاً جمله بیکبار واصل او از کف باشد وآن منع بود واز اینجا نوردهٔ پیرهن را کفه گویند برای انکه منع کند ازانکه ریسمانهای او منتشر شود وکفة المیزان برای انکه حاوی باشد آن زر وسیم که دراو باشد ومیان دست را کف گویند برای انکه خطرت را ازتن منع کند وممنوع البصر را مکفوف گویند وجمله وجماعت را برای آن کافه گویند که بعضی منع کنند بعضی را بازدحامشان ونصب او برحال باشد ای مجتمعین مانعین مانعاً بعضهم بعضاً . ولاتتبعوا خطوات الشیطان . جمع خطوه باشد وخطوه گام بود وفرجه مابین القدمین بضم خا وبفتح یکبار گام نهادن باشد . انه لکم عدو مبین . که او شمارا دشمنی اشکار است وتفسیر این رفته است شعبی روایت کند از جابر عبدالله انصاری که یك روز عمر خطاب رسول را صلی الله علیه وآله گفت یارسول الله ما از جهودان سخنهای نیکو می شنویم دستور باشد که بنویسیم رسول علیه السلام گفت . امتهوکون انتم کما تهوك الیهود والنصاری لقد جئتکم بها بیضاء نقیة ولوکان موسی حیاً ماوسعه الا اتباعی . شما متردد وشاك کید چنانکه جهودان وترسایان من بشما دینی آورده ام سفید وپاکیزه اگر موسی زنده بودی اورا روا نبودی جز متابعت من کردن . فان زللتم من الزلة . اگر شمارا خطائی کرده شود من زلة القدم اصل از آن است که پای برجای ثبات نباشد ومقاتل چنان گفت که اخطأتم سدی گفت ظلمتم یمان گفت مللتم عبدالله عباس گفت مراد شرك است قتاده گفت خدای تعالی این آیه را فرستاد ودانست که از قومی این زلتها حاصل خواهد آمدن ولکن بگفت تا حجة انگیخته باشد برایشان ابوالسماك الفدوی درشاذ خواند فان زللتم بکسر اللام واین دولغت است من بعد ماجاءتکم البینات . پس از انکه دلایل وحجة بشما آمد از ادلهٔ عقل و شرع . فاعلموا ان الله عزیز حکیم . عزیز فی نقمته در انتقام وکینه کشیدن عزیز است کسی را برفرمان او دست نباشد باانکه عزیز ومنیع وقوی است حکیم است محکم کار ودرست کردار است آنچه کند بحجت

مصلحت کند . هل ینظرون . ومعنی آن‌است ای هل ینتظرون . ونظر بمعنی انتظار درکلام عرب
شایع وبسیاراست یقال نظرته ای انتظرته قال الشاعر . فبینا نحن ننظره آتانا . معلق شکوة وزناد
راعی . چه گوش میدارند آنانکه دراسلام نمی‌آیند گوش آن‌میدارندکه خدای تعالی بایشان آید فی ظلال
من الغمام . جمع ظلة باشد درسایه‌بانی ازابر سپید وقتاده خواند فی ظلال من الغمام جمع ظل وابررا
برای آن غمام خوانند که آسمان‌را بپوشد والملائکة جملهٔ قرآء برفع خوانند عطفاً علی اسم الله وابوجعفر
بجر خواند عطفاً علی الغمام ومعنی آن‌بود که من الملائکة ای مع الملائکة بافرشتگان ودرقرآئة ابی و
عبدالله مسعود چنین‌است . هل ینظرون الّا ان یأتیهم الله والملائکة فی ظلل من الغمام . بدانکه علما
درتأویل ومعنی اتیان بسیار سخن گفتند بعضی اخباری آورده‌اند واتیان‌را حمل کرده برانتقال وآیه‌را
تفسیر داده بروجهیکه مقتضی تشبیه وتجسیم بود وآن‌قولی‌است که‌قطع کنیم بربطلان آن‌برای منع ادلة
عقل ازآن وقومی دگر گفته‌اند این‌آیه‌را وآنچه باین‌ماند بتنزیلش ایمان‌آریم ودر تأویلش توقف کنیم
اتیان بگوئیم چنانکه درقرآن هست ولکن تفسیر وکیفیت ندانیم واین جماعتی‌انداز مفسران وفقهاء
سلف چون کلبی ومالك واوزاعی واحمد واسحق وایراد اخباری که ایشان کردند دراین باب نیاوردم
صیانة کتاب‌را ازانکه دراو تشبیه وتجسیم باشد . تعالی‌الله من ذلك علوّاً کبیراً . اما آنانکه
بتأویل این‌آیه وکلام دراو مشغول شدند چند قول گفتند یکی‌انکه فی بمعنی باست که عرب حروف
صفات بعضی بجای بعضی بنهند ومعنی آن‌است ان یأتیهم الله فی ظلل ای بظلل . خدای ابری بیارد درآن
ابراز فرشتگان باشند واین وجهی باشد درتأویل این‌آیه ووجهی دیگر گفتند این‌آیه علی حذف المضاف
واقام المضاف الیه مقامه باشد چنانکه گفت واسئل القریة وجاء ربك ای اهل القریة وامر ربك معنی
آن‌است که . یأتیهم امرالله اوعذاب‌الله ووجهی دیگر گفته‌اند اتیان بمعنی قصداست کماقال‌الله تعالی .
فاتی الله بنیانهم من القواعد ای قصدالله وقوله فاتیهم الله من حیث لم یحتسبوا ای قصدهم الله علی تقدیر قصدالله
عذابهم واین وجوهی‌است که درجائی که حاجت بود اتیان‌را تأویل کرده‌اند مأول باشد باین‌تأویلات .
امادراین آیه احتیاج نیست باین‌وجوه چون موردآیه معلوم شد تأویل خود معلوم باشد واتیان بر
حقیقة خوداست موردآیة تهدید ووعیداست کافرانی‌را که ایشان عند نزول آیات وظهور بینات وحجج
ایمان نمی‌آرند خدای تعالی گفت آنچه ممکن‌است بایشان کرده شد ازباب تسهیل تکلیف از
اقدار وتمکین وعدّة وساز وآلة وازاحت علت ونصب ادله وبعثت انبیا وانزال کتب واظهار معجزات
وترادف ادلّه چنانستی که حق تعالی گفت من این‌همه بکردم ایمان نیاوردند مگر انتظار محالی که
میکشند ازآمدن من‌بنزد ایشان درظلهاء ابر بافرشتگان واین‌بر سبیل استبعاد واستحاله گفت وقطع
طمع رسول علیه السلام ازایمان ایشان واین‌چنان باشد که یکی‌ازما برغلام خود خشم گیرد تااورا
ادب کند چون خواهد تااورا استمالتی کند ویادست گیرد اورا عذری کند ودلخوشی دهد وگوید
باسر کار خود روکه ازاین پس جفا نکنم تورا ونیز تحفهٔ دهد اورا وآنچه عادت باشد که درمثل آن
جایگاه بامثل اوکنند بجای‌آرد غلام صلح نکند وعذر نپذیرد وخواجه بپای خود بیاید وسخن‌های
نیکو گوید ووعدهای نیکو دهد غلام باجایگاه نیاید خواجه گوید هرچه ممکن‌بود ازاستمالت توکرده
شداین‌مانده‌است که سلطان وقت‌را بشفاعت نزدتو باید آوردن‌تاتو دلخوش کنی‌واین‌برسبیل تهکم وسخریه

گوید برای‌این اطلاق کند که داند که همهٔ‌عاقلان استحالت این‌بضرورت دانند درمثل این‌موضع تأویل
این‌حدیث نه‌ازلفظ اتیان جویند که اتیان سلطان اینجا بمعنی امراست یاحکم‌است یاعذاب‌است یاقصداست
چه‌این تعسف اینجا درنخورد بل‌طلب تأویل این‌حدیث ازقراین اوجویند وازمعنی وفحوای خطاب
فکذلك تأویل الآیة والله اعلم بالصواب . قوله وقضی الأمر . کار گذارده‌شود این عبارت‌است ازقیام
ساعة ومورد اوهم وعیداست واین‌هم درمعرض استحاله‌است برای‌انکه بقیام ساعت تکلیف باطل شود
ومکلف ملجأ گردد بیان‌این جمله قوله والی‌الله ترجع الأمور ومرجع وبازگشت کارها باخداست
جل‌جلاله که اتفاق‌است که این‌کلمه وعیداست واین‌هم کنایة ازروز قیامت‌است پس‌باین جمله معنی آیه
وتأویل او روشن شد والله ولی‌التوفیق . قوله‌تعالی

سَلْ بَنی اِسْرائیل کَمْ آتَیْناهُمْ مِنْ آیَةٍ بَیِّنَةٍ وَمَنْ یُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُ فَاِنَّ اللهَ
بپرس ازفر زندان یعقوب تاچند دادیم ایشانرا ازحجتی روشن وهرکه بگرداند نعمة خدارا ازآن پس که آمده باشد باوبدرستیکه خدای
شَدیدُ الْعِقابِ * زُیِّنَ لِلَّذینَ کَفَرُوا الْحَیٰوةُ الدُّنْیا وَیَسْخَرُونَ مِنَ الَّذینَ آمَنُوا وَالَّذینَ اتَّقَوْا
سخت عقوبت است بیاراستند برای‌آنان که کافر شدند زندگانی نزدیك و فسوس میدارند ازآنانکه گرویده‌اند وآنانکه ترس‌کارباشند
فَوْقَهُمْ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ وَاللهُ یَرْزُقُ مَنْ یَشاءُ بِغَیْرِ حِسابٍ * کانَ النّاسُ اُمَّةً واحِدَةً فَبَعَثَ اللهُ
بالای ایشان باشند روز قیامت وخدای روزی دهد آن‌راکه‌خواهد بی‌شمار بودند مردمان یك گروه پس بفرستاد خدای
النَّبِیّینَ مُبَشِّرینَ وَمُنْذِرینَ وَاَنْزَلَ مَعَهُمُ الْکِتابَ بِالْحَقِّ لِیَحْکُمَ بَیْنَ النّاسِ فیما
پیغمبران‌را بشارت دهنده وترساننده وبفرستاد بایشان کتاب براستی تاحکم کنند میان مردمان درانچه
اخْتَلَفُوا فیهِ وَمَا اخْتَلَفَ فیهِ اِلَّا الَّذینَ اُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ الْبَیِّناتُ بَغْیاً بَیْنَهُمْ
ایشان خلاف کردنددران وخلاف نکردند درآن‌مگر آنانکه ایشان دادند ازپس انکه آید بایشان حجتها بظلم میان ایشان
فَهَدَی اللهُ الَّذینَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فیهِ مِنَ الْحَقِّ بِاِذْنِهِ وَاللهُ یَهْدی مَنْ یَشاءُ اِلیٰ صِراطٍ مُسْتَقیمٍ
پس راه نمود خدای آنانکه بگرویدند بانچه خلاف کردند درآن ازحق بفرمان او وخدا راه‌نماید آنراکه‌خواهد بره راست
اَمْ حَسِبْتُمْ اَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمّا یَأْتِکُمْ مَثَلُ الَّذینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِکُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْساءُ وَالضَّرّاءُ
آیا پنداشتی که‌درشوی در بهشت ونیاید بشما مانند آنان که‌گذشتند ازپیش شما بدیشان رسید سختی ورنج
وَزُلْزِلُوا حَتّیٰ یَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذینَ آمَنُوا مَعَهُ مَتیٰ نَصْرُ اللهِ اَلا اِنَّ نَصْرَ اللهِ قَریبٌ *
وبجنبانند ایشان‌را تاگفت پیغامبر وآنانکه بگرویدند باو کی‌باشد یاری خدای آگاه باش بدرستی یاری خدا نزدیك‌است
یَسْئَلُونَكَ ماذا یُنْفِقُونَ قُلْ ما اَنْفَقْتُمْ مِنْ خَیْرٍ فَلِلْوالِدَیْنِ وَالْاَقْرَبینَ وَالْیَتامیٰ وَالْمَساکینِ
می‌پرسند ازتو که‌چه صدقه کنند بگو انچه صدقه کنی ازمال پس پدر ومادر راست وخویشان را وبی‌پدران‌را ودرویشان را
وَابْنِ السَّبیلِ وَما تَفْعَلُوا مِنْ خَیْرٍ فَاِنَّ اللهَ بِهِ عَلیمٌ * کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِتالُ وَهُوَ کُرْهٌ لَکُمْ
وره‌گذریان را وانچه کنی ازنیکی پس خدای باو داناست نوشته شد برشما کارزار وآن مشقت است‌شمارا
وَعَسیٰ اَنْ تَکْرَهُوا شَیْئاً وَهُوَ خَیْرٌ لَکُمْ وَعَسیٰ اَنْ تُحِبُّوا شَیْئاً وَهُوَ شَرٌّ لَکُمْ وَاللهُ یَعْلَمُ وَاَنْتُمْ
وشاید که‌نخواهی شما چیزی وآن‌بهتر بود شما را وباشد که‌خواهی چیزی وآن بتر بود شما را وخدای داند وشما
لا تَعْلَمُونَ *
ندانی

فلان يحاسب الناس على مايعطيهم ويناقشهم فيما يوليهم . پس نفی حساب عبارت باشد از نفی طمع مقابلة و
مكافات ووجهی دیگر درمعنی آیه آن است که من غیر حساب ولاتبعة فی الدنیا والآخرة . وخدای تعالی
روزی دهد آن را که خواهد بی تبعتی دردنیا وبی حسابی درآخرت برای انکه انچه روزی بود خود موصوف
بود باین صفة چون خدا دهد ونه بان دهد که باز خواهد برای حساب وتبعه روا ندارد ووجهی دیگر
گفتند مراد آن است که خدای تعالی روزی دهد آن را که خواهد چنانکه خواهد کسی را بان اعتراض نرسد
وکسی را نرسد که چون وچرا گوید دراین باب چه درست شده است که افعال او تعالی همه حکمت وصواب است و
نفی حساب عبارت باشد از نفی اعتراض از فعل او جل جلاله ووجهی دیگر مراد آن است که بی حساب یعنی بیش
ازاندازهٔ استحقاق اوچه اگر بروفق عمل او ومثلاً باستحقاق او نعمت را باشد اندکی رسد باو و یاخود نرسد
اورا چیزی ولکن چون برسبیل تفضل بود ازاو آن را اندازه نگاه ندارد برای انکه نه از خزینه می آید
که نرسد گه گه برسد این وجوهی است که اهل علم دراین آیه گفته اند وجهی دگر آن است که مراد باین
اهل بهشتند که خدای تعالی ایشان را روزی نه باندازه وحساب دهد بل درهرحالی ازاحوال بیش از انکه
تمنای ایشان باشد بایشان میرساند برای انکه آن را انقطاعی نبود والله اعلم بمراده. قوله كان الناس امة واحدة .
حسن بصری وعطا گفتند مردمان ازعهد آدم تازمان نوح علیه السلام بریك ملت وطریقه بودند قتاده و
عکرمه گفتند ازعهد آدم تابعثت نوح ده قرن بودند همه بریك شریعت بودند اختلاف که پیدا شد درعهد نوح
علیه السلام بدید آمد پس خدای تعالی نوح علیه السلام را بفرستاد کلبی وواقدی گفتند مراد بناس اهل سفینهٔ
نوحند آن هفتاد مرد که بردین او بودند وباو ایمان آوردند که بااو درکشتی بودند پس ازآن مختلف شدند
عبدالله عباس گفت پیش ازابراهیم علیه السلام مردمان یك ملت بودند بر کفر خدای تعالی ابراهیم را
بفرستاد بعضی دیگر ازمفسران گفتند مردمان یك ملت ویك طریقه بودند درآن معنی که برایشان تکلیف
نبود وامر ونهی خدای تعالی تکلیف کرد وپیغمبران را بفرستاد ومراد بأمّة درآية ملت است چنانکه
گفت . انّا وجدنا آبائنا على امة ای على ملة . وطریقه وامة درقرآن وکلام عرب بر وجوه است امّت
بمعنی ملت چنانکه گفتیم وامّة آمد بمعنی امام فی قوله انّ ابراهیم كان امّة . وامّة آمد بمعنی حین وروزگار
فی قوله وادّكر بعد امّة . وامة آمد بمعنی جماعت فی قوله وجد علیه امّة من النّاس یسقون . والأمّة
الأم مادر باشد یقول هذه امّة فلان ای امه وامّة مردی باشد مفرد بدینی که اورا مشارك درآن دین نباشد
چنانکه رسول علیه السلام گفت . یبعث زید بن عمرو بن نفیل امّة واحدة یوم القیمة . وامّة بمعنی قامت
آمد یقال فلان حسن الأمّة ای القامة قال الشاعر . وانّ معویة الأكرمین . حسان الوجوه طوال
الأمم . ای القامات واصل همه ازامّ است وآن قصد بود وجملهٔ اقوال خارج نیست ازسه قول یکی انکه
مردم همه بریك ملت بودند ازکفر والكفر على اختلاف انواعه ملة واحدة ویکی انکه بریك ملت
بودند ازخدا شناسی ومسلمانی و در میان ایشان خلاف نبود در دین وقول سیم ازبی
تکلیفی وبعث الله النبيين . خدای بفرستاد پیغامبران را وجملهٔ ایشان صد وبیست وچهار هزار بودند على
ماجاء فی الأخبار وازایشان سیصد وسیزده رسول بودند وبیست وهشت مذکورند درقرآن باسماء اعلام و
پنج از ایشان اولوالعزمند نوح وابراهیم وموسی وعیسی ومحمد علیهم السلام . مبشرين ومنذرين .
بشارت دهندهٔ مؤمنان ومطیعان را بثواب وترسانندهٔ کافران وعاصیان را بعقاب . ابوهریره روایت کند

ازرسول صلى الله عليه وآله که گفت . صلوا على انبياء الله ورسله فانّ الله بعثهم كما بعثنى گفت صلوات
فرستید برپیغمبران خدای که ایشان نیز فرستادگان خدای تعالی اند چنانکه مرا فرستاد اگر گویند نه قاعده
آن است که زمین نشاید ازحجتی خالی باشد پس چگونه بود که خلقان مجتمع بوند بر کفر ملة واحده جواب ان
گوئیم برقول آنان که گفتند برایمان مجتمع بودند یابربی تکلیفی این سؤال نیابد وبرقول آنان که اجتماع بر
کفر گفتند جواب ایشان آن است که حجت خدای تعالی درمیان ایشان معمور ومقهور بود قوّة قهر
وغلبه ایشان نداشت برای انکه خدای تعالی ذکراو درمیان اینان نکرد وقاضی القضات وابو مسلم بن بحر گفتند
مراد آن است که مردم یك ملت بودند بان معنی که برایشان پیش ازبعثت انبیا جز تکلیف عقلی نبود چون
خدای تعالی خواست تاتکلیف شرعی کند پیغمبران را بفرستاد باکتابها . وانزل معهم الكتاب بالحق
، کتاب گفت وپیغمبران که خداوندان کتابند که بیش اند ازاین چند جواب گفتند یکی انکه چون لام جنس
دراو آورد ندجنس صالح باشد یکی را وجمع را وجواب دگر آن است. ارادمع كل نبی كتاباً. باهرپیغامبری کتابی چنانکه
گفت . فاجلدوهم ثمانين جلدة . ومعنی انکه . فاجلدوا كل واحد منهم ومانند این بسیار است
ابوذر غفاری روایت کند که من ازرسول علیه السلام پرسیدم که خدای تعالی از آسمان چند کتاب فرستاد
گفت خدای تعالی از آسمان پنجاه صحیفه بر شیث انزال کرد وشیث وصی آدم بود وبرنوح سی صحیفه انزال کرد
وبرابراهیم ده صحیفه انگه توریة برموسی انزال کرد وانجیل برعیسی گفتم یارسول الله درصحف ابراهیم چه
بود فرمود همه امثال بود وتوریة موسی همه عبر بود مانند انکه . عجباً لمن ايقن بالموت كيف يفرح وعجباً لمن ايقن
بالنّار كيف يضحك وعجباً لمن رأى الدنيا وتقلبها بأهلها كيف يطمئن اليها . عجب ازانکه مرگ بیقین داند
چگونه شاد شود وعجب ازانکه دوزخ بیقین داند چگونه باز خندد وعجب ازانکه دنیا بیند وتقلب او رابا اهلش
چگونه ساکن شود بادنیا واین خبر ایجاب آن نکند که دراین کتابها هیچ اوامر واحکام نباشد ودردگر
خبر آورده اند که انجیل همه وعظ است ودرخبری دیگر آمده است که زبور همه حکمت است ودرخبری دیگر
آمده است که درتوریة هزار حکم بیش نیست ازاحکام شرع خدای تعالی بیشتر درسورهٔ بقره بیان کرد ليحكم
بين الناس فيما اختلفوا فيه . تابیان کند احکامی را که درآن خلاف می کنند پس بیان را حکم خواند تااضافهٔ
آن بکتاب درست باشد وقولی دیگر آن است که حکم صاحب کتاب کند ولکن برای انکه بکتاب حکم
کند اگر کتاب نبودی اورا حکم نبودی وحاکم ازکتاب حکم کند بروفق انکه درکتاب باشد برای این
حکم را اضافه کرد بکتاب وکتاب راحاکم خواند چنانکه گفت . هذا كتابنا ينطق عليكم بالحق . کتاب سخن نگوید
انما برکتاب سخن گوید واین چنان است که خارجیان امیرالمؤمنین علی علیه السلام را گفتند که ما برای آن برگشتیم ازتو
که تومردان را دردین خدای بحکم کردی او گفت ماحكمت الرجل ولكن حكمت كتاب الله . من مردان را
بحکم نکردم من کتاب خدای را حاکم کردم ولکن کتاب سخن نگوید مردم ازکتاب سخن گویند . وما
اختلف فيه الا الّذين اوتوه . وخلاف نکردند درکتاب الاآنان که کتاب بایشان دادند ازجهودان
وترسایان . من بعد ماجائتهم البينات . پس ازانکه حجت بایشان آمد یعنی احکام توریة وانجیل وگفته اند
مراد به بینات ادلّه وحجج عقل است وقوله وما اختلف فيه اینها شاید تاضمیر کتاب بود اما کتاب ایشان
اما کتاب ماعنی قرآن وشاید که راجع بود باحق وشاید که راجع بود بمحمد صلى الله عليه وآله ولكن الا الّذين
اوتوه . این ضمیر ممکن نیست که راجع باشد الابکتاب واختلاف ایشان درکتاب محتمل است دو وجه را یکی

انکه بعضی درکتاب بعضی خلاف میکنند چنانکه خدای تعالی از ایشان حکایت کرد فی قوله . و اذا قیل لهم آمنوا بما انزل الله قالوا نؤمن بما انزل علینا ویکفرون بما ورائه. وگفتند نؤمن ببعض و نکفر ببعض ووجه دگر انکه کتاب‌را تحریف وتبدیل میکردند کقوله تعالی یحرفون الکلم عن مواضعه . قوله بغیاً بینهم . ای ظلماً وحسداً ونصب اوبر مفعول له‌باشد برای بغی وظلم وحسدرا این خلاف کردندپس ازانکه حجج‌ظاهرشد وادلّه مترادف . فهدی الله الذین آمنوا . گفته‌اند لام بمعنی الی است یعنی الی مااختلفوا وهردو مستعمل‌است یقال هدیته لکذا والی کذاقال‌الله تعالی . الحمدلله آلذی هدانا لهذا . خدای‌تعالی مؤمنان‌را هدایت داد بایات وادلّه بحق ازانچه ایشان دراو خلاف کردند ابن زید گفت ایشان‌درنماز خلاف کردند بعضی‌روی بمشرق کردند وبعضی‌روی بمغرب کردند وبهری‌روی به‌بیت المقدس کردند خدای تعالی مؤمنان‌را بکعبه هدایت کرد ودر روزه خلاف کردند بعضی بشب روزه‌داشتند وبعضی‌نیمهٔ روز وبهری ازروز روزه‌داشتند دراوقات مختلف خدای‌تعالی مؤمنان‌را هدایت کرد بماه رمضان ودربهینهٔ ایام خلاف کردند جهودان شنبه گفتند وترسایان‌یکشنبه خدای‌تعالی مؤمنان‌را هدایت کرد بروز آدینه ودر ابراهیم خلاف کردند جهودان گفتند جهودبود و ترسایان گفتند ترسا بود خدای‌تعالی بیان کرد مومنان‌را که ؛ ماکان‌ابراهیم یهودیاً ولانصرانیاً ولکن‌کان حنیفاً مسلماً . در عیسی خلاف کردند جهودان گفتند پیغمبر نیست ترسایان گفتند آدمی‌نیست پسر خداست خدای تعالی بیان کرد مؤمنان‌را انچه‌حق‌است ازآن فی‌قوله . ماالمسیح‌ابن‌مریم الارسول قدخلت من‌قبله الرسل و امّه صدیقة کانا یاکلان الطعام .

وابوهریره روایت کند ازرسول علیه‌السلام که گفت . نحن الاخرون السابقون . ماآخریم وسابقیم بروزگار آخریم وبفضیلة سابقیم روز قیامت دردنیا آخریم ودرقیامت سابقیم اول کسیکه دربهشت شود ماخواهیم بود بیش ازآن نیست که امت سلف‌را کتاب پیش‌ازما دادند ومارا ازپس ایشان کتاب دادند خدای‌تعالی هدایت کردمارا بانچه ایشان دراو خلاف کردند وازجمله انکه خدای مارا بان هدایت کرد این‌روزاست یعنی روز آدینه وجهودان‌را فردا باشد وترسایان پس‌فردا وخدای تعالی راه نماید آن‌را که خواهد براه راست ودراینجاهیچ شبهه نیست مجبره‌را برای‌انکه انچه هدایت‌است که تعلق بخدای دارد جل‌جلاله ازالطاف وتوفیق واقدار وتمکین وازاحة علت ونصب ادله وارسال رسل وانزال کتب این‌فعل خداست وجزخدای تعالی نتواند کردن وهرچه فعل خدای باشد لامحال خدای تعالی آن‌را مرید باشد وخدای تعالی مریداست که همه مکلفان‌را هدایت کنند براه‌راست وخود کرده‌است آنچه ایشان مهتدی نشده‌اند دلیل نکند که خدای تعالی هدایت نکرد چه‌هدایت عام‌است ومهتدی بعضی‌اند چنانکه امرونهی عام‌است ولکن مطیع ومهتدی اندك .قوله ام‌حسبتم.خدای تعالی باین‌آیه خطاب کرد بامؤمنان امهٔ‌محمد انانکه معین‌اند بقوله تعالی . فهدی‌الله الذین آمنوا لمااختلفوا فیه من‌الحق بأذنه . قتاده و سدّی گفتند آیه‌درغزای خندق آمد که‌مسلمانان‌را ازآن‌خوف رسید وجهد ومشقت که‌خدای تعالی‌از ایشان حکایت کرد . واذ زاغت الأبصار وبلغت القلوب الحناجر ، وگفته‌اند درکارزار احد آمد که عبدالله ابی‌سلول اصحاب رسول‌را گفت شما خویشتن درتلف نهی وبعلف شمشیر کنی وبجان ومال خطر کنی‌وخویشتن‌را غرور دهی ایشان گفتندهرکه‌ازما قاتل بود مجاهد وغازی بود وهرکه مقتول

بود شهیدبود ایشان گفتند این‌چه تمنای باطل‌است اگر محمد رسول حق‌بودی خدا دشمن‌را براو ظفر ندادی وقتل واسر براصحاب او مسلط نکردی خدای تعالی این‌آیه فرستاد وگفت می‌پنداری که آسان بهشت شایدشدن گمان میبری که بهشت‌خواهی شدن وشمارابیلای‌مبتلا نکنند که آنانیکه‌پیش‌از شمابودند کردند این‌تمناست ازشما عطا گفت سبب نزول‌آیه‌آن بود که چون رسول علیه‌السلام بااصحاب ازمکه بمدینه آمدند ایشان‌را سختی برسید که ایشان دست تهی‌آمده بودند وخانمان رها کرده جهودان بعداوت برخاستند ومنافقان زبان طعن دراز کردند مسلمانان دلتنگ شدند خدای تعالی بجهة تسلی ایشان این‌آیه فرستاد . ام‌حسبتم . بیان کردیم که ام‌معادل همزهٔ استفهام بود واینجا درکلام استفهامی ظاهراست‌فراء گفت که همزه بمعنی استفهام ومیم صله‌است معنی آن‌است که احسبتم وزجاج گفت بمعنی بل‌است چنانکه شاعر گفت . بدت مثل قرن الشمس فی‌رونق الضحی . وصورتها ام‌انت فی‌العین املح . ای‌بل‌انت وخطاب کرد بامؤمنان گفت پنداشتی که بهشت خواهی شدن ومانند انکه مکلفان‌را درآن‌تکلیف بود شمارا نخواهد بودن . ولمایاتکم . بشما نیامده مانند آنان‌که پیش‌ازشما بودند وگفته‌اند لمابمعنی لم‌است وهر دونفی‌را باشد چنانکه گفت لمایلحقوا بهم‌ای لم‌یلحقوا وچنانکه نابغه گفت . ازف الترحل غیران رکابنا . لماتزل برحالنا وکان قدٍ . ای‌لم‌تزل‌ودرلما معنی باشد زیاده که لم‌را نبود برای‌آن تاقطع طمع منتظر نباشد چنانکه کسی‌را بینی که منتظر رکوب امیر باشد گوئی لما یرکب الأمیر یعنی هنوز برنشسته نیست انتظار کن که باشد برنشیند ودربرابر اوقد بکار دارند تاقطع طمع کنند بان گویند این‌منتظررا قدرکب الأمیریعنی انتظارمکش که‌امیربرنشست واین معنی روا نیست اینجا تاکلام برظاهر خود باشد یعنی ایشان هنوزآن نکرده وبایشان هنوزآن نرفته که‌بامهٔ پیشین ومثل ومثل‌یکی باشد کشبه وشبه وحذر وحذر . خلوا من‌قبلکم . ای‌مضوا انانکه گذشتند پیش‌از شمانکه بیان کرد آن‌را که بایشان رسید . مستهم البأساء والضراء . سختی وگرسنگی ودرویشی . البأساء الشدّة والضراء الضرّ من‌الجوع وضیق‌الید وسوء الحال وآیه‌درمعنی جاری مجرای این‌آیةاست که گفت . آلم‌احسب الناس‌ان یترکوا ان‌یقولوا آمنا‌وهم لایفتنون . ولقد فتنا الذین‌من‌قبلهم . و گفته‌اند مراد ببأساء درویشی‌است وبضراء بیماری وزمانة وزلزلوا ایشان‌را بجنبانیدند ومضطرب‌کردند وبترسانیدند ودل مشغول کردند . حتی‌یقول الرسول والذین آمنوا معه متی نصرالله . تاکار بحدی رسید که رسول خدای ومؤمنان استبطاء نصرت کردند وگفتند آخر این‌نصرت خدای کی‌خواهد بودن خدای تعالی‌تسلی داد ایشان‌را که الاآن نصرالله قریب . گفت نصرت‌خدای نزدیك‌است‌بصریان خلاف کردند دراعراب یقول نافع خواند ودرشاذ شیبه واعرج ومجاهد حتی‌یقول الرسول‌برفع لام ودیگران بنصب خوانند امافرق میان‌این‌دو قرائت درمعنی آن‌است که حتی‌ینصب فعل المضارع باضمار ان‌وان مؤذن بود باستقبال معنی آن‌بود الی‌ان‌یقول یعنی ان‌اضطراب می‌بود تاانکه رسول این‌گفت متی نصرالله گفت رسول غایت‌ان بود وانکه برفع خواند گوید قول رسول‌درآن‌حال بود وکوفیان گفتند چون‌حتی درفعلی شود که معنی ماضی بود عمل نکند وتقدیر آن‌است که حتی‌قال الرسول برای‌انکه عمل عامل درفعل مستقبل بود برای‌انکه ماضی مبنی بود وکوفیان این‌را نصب علی‌الظرف گویند یقول سرنا حتی ندخل مکه بالرفع ای‌حتی دخلناها وچون بمعنی مستقبل بود نصب باید کردن ووهب‌بن منبه گفت‌از

میان مکه وطایف هفتاد پیغمبر مرده یافتند سبب مرگ ایشان جوع وسختی بود وهم او گفت که در
بعضی کتاب حواریان خواندم که چون خدای در بلا برتو برگشاید شادمان شو برای انکه سبیل انبیاء
ورسل است وچون درنعمت وراحت برتو بگشاید برخویشتن بگری برای انکه باتو خلاف آن کرد که
باپیغمبران کرد مصعب بن سعد گوید پدرم ازرسول پرسید که ایّ الناس اشدّ بلاء . که کدام مردمان ببلا
مبتلا ترند گفت پیغمبران ثم الامثل فالأمثل من الناس . پس انکه نیك مردتر باشد وامثل اشبه باشد
یعنی هرکس درحسن سیرت بایشان ماندانگه گفت مردرا خدای تعالی برحسب دینش ابتلا کند انگه
گفت . فلایبرح البلاء عن العبد حتی یدعه یمشی علی الأرض ولیس علیه خطیئة . وبلا بامرد ملازم
میباشد تااورا چنان بکند که برزمین میرود وبراو هیچ خطیئة وگناهی نباشد ودرخبر میاید که عیسی علیه السلام را
وزیری بود اوراشیر بدرید عیسی علیه السلام گفت بارخدایا مراوزیری بود این مرد دردین توعونی بود بر بنی
اسرائیل سگی رابراو مسلط کردی تااورابخورد خدای تعالی گفت آری خواستم که اورامنزلت باشد واو بعمل
خویشتن را بان منزلت نرسانید من اورا مبتلا کردم باین بلا تابان منزلت برسید این خبر بااصول موافق
نیست برای انکه بمثل عوض انتها ابتدا توان کردن چه عوض از تعظیم وتبجیل عاری بود بمثل ثواب ابتدا
توان کردن که نامستحق را تعظیم کردن ازحکیم نیکو نباشد وآیه دلیل آن میکند که بهشت دشخوار توان
رسیدن الابتحمل مکاره ومشاق ومنه قول النبی علیه السلام . حفت الجنة بالمکاره وحفت النار بالشهوات
واللذات . ودرخبر است که چون خدای تعالی بهشت بیافرید جبرئیل را گفت در بهشت بگرد وببین جبرئیل
دربهشت بگردید وبدید گفت بارخدایا نه گمان که هیچ کس باشد که اینجا نیاید . فلما حفت الجنة بالمکاره . چون بر
جنبین اومکاره وشدائد ومحن وتکالیف شاق برنهاد وجبرئیل درآن نگرید گفت بارخدایا ترسم که کس
دراینجا نیاید ازانکه تحمل این مشاق کسی اختیار نکند انگه دوزخ بیافرید وگفت یاجبرئیل برو وببین او
برفت وبدید گفت بارخدایا کس نباشد که اختیار این کند ودراینجا شود انگه چون برجنبین اولذّات برنهاد
وشهوات گفت بار خدایا میترسم که کس نباشد که اینجا نیاید ودرخبر است که لقمان پسرش را گفت یابنی ان الله
تعالی یجرب العبد الصالح بالمحن والبلا یا کما یجرب الذهب بالنار . گفت خدای تعالی بندهٔ صالح را ببلا چنان
مبتلا کند که زررا باتش امتحان کنند

وحسین بن محمد الواعظ گفت بکر بن علی المصیصی ازجملهٔ ابدال بود سی سال بود که بیمار بود اصحابش اورا
گفتند خواهی که بهتر شوی ازاین بیماری گفت نه گفتند خواهی تابمیری گفت نه گفتند چگونه
گفت اگر ازاین دوکار یکی خواهم خلاف آن خواسته باشم بخود که خدای خواسته است ومن نخواهم
که خواست من خلاف خواستهٔ خدای بود مرا این فضولی چه کاراست من بندهٔ مملوکم خداوند من آنچه
صلاح من باشد به داند او خود میکند گفتند رابعة العدویة هرگه کاری براو سخت شدی درمیان سرای
میگشتی ومیگفتی . تحکم یاالهی کیف شئتا . فانی قدرضیت بما رضیتا . ترفق فی عذابك لی قلیلاً .
ولاتعجل بمثلی لن تفوتا . قوله یسئلونك ماذا ینفقون . ظاهر آیه چنان است که سؤال از نفقه است
که ماچه نفقه کنیم وجواب دلیل آن میکند که سؤال ازآنان افتاد که نفقه بایشان صرف شود و
خدای تعالی ازهردو جواب داد وممکن باشد که سؤال ازاین افتاد ولکن خدای تعالی برای
بیان را ازآنچه پرسیدند نپرسیدند جواب کرد از اینجا که گفت . وماتفعلوا من خیر فان الله به علیم .

وبعضی مفسران گفتند آیه درعمرو بن الجموح آمد که او مردی پیر بود ومال بسیار داشت ازرسول علیه السلام
پرسید که چه نفقه کنم وبرکه نفقه کنم خدای تعالی این آیه فرستاد وجواب این آمد قل بگو ای محمد ماانفقتم
من خیر آنچه هزینه کنی من خیر مراد باین خیر مال است بلاخلاف برای قرینهٔ انفاق ازخیر یعنی ازمال
. فللوالدین والأقربین . برمادر وپدر باید کردن وخویشانی که نزدیك تر باشند عبدالله مسعود روایت
کرد که رسول علیه السلام گفت . الید العلیا خیر من الید السفلی ابدأ بمن تعوّل امك واباك واختك واخاك
وادناك فادناك . گفت دست زبرین به باشد ازدست زیرین وابتدا بانکس کن که عیال تو باشد ومادر و
پدرت وخواهرت وبرادرت پس ازآن انکه نزدیکتر باشد پس نزدیکتر ابوهریره روایت کند که مردی
نزدیك رسول آمد وگفت یارسول الله من دیناری دارم گفت برو وبرخود نفقه کن گفت دیگری دارم گفت
برو وبراهلت نفقه کن گفت دیگری دارم گفت برو وبرفرزندانت نفقه کن گفت دیگری دارم گفت برو
وبردوستانت نفقه کن گفت دیگری دارم گفت تودانی هرکجا که خواهی صرف کن ورسول علیه السلام
گفت صدقهٔ تو بردرویش صدقه باشد وبرخویشاوندان دوصدقه باشد برای انکه هم صدقه باشد وهم
صلهٔ رحم خدای تعالی ابتدا کرد بالأولی فالأولی گفت آنچه تورا باشد ازفاضل نفقات ابتدا بمادر
وپدر کن انگه آنان که بتو نزدیك تر باشند هرچه قرابت او نزدیکتر باشد ولایة واولیتری اورا بود انگه
گفت چون ازآن فاضلی بماند بریتیمان برای انکه بی پدر باشد وایشان را کسی نبود که تولای کار ایشان
کند وایشان طفل باشند انگه گفت مساکین که ایشان چیزی ندارند یا کفاف ندارند انگه گفت و
ابن السبیل وره گذری که غریب باشد وپناهی ندارد جماعتی مفسران سدّی وجز آن گفتند آیه منسوخ است
بایهٔ زکوة واین درست نیست برای انکه درآیه حدیث قلت وکثرت نیست واما درآیه ذکر آنان است که نفقه
برایشان باید کردن ونفقه برایشان منع نکند ازوجوب زکوة وجمع ازمیان هردو ممکن است گروهی
دیگر گفتند منسوخ است ازوجهی دیگر بأیهٔ مواریث واین هم درست نیست که وجوب نفقه برآنان که
ذکر کرد ازمادر وپدر ودیگران منع نکند ازانکه چون مرده باشند ترکهٔ ایشان را مستحقانی باشند از
روی شرع بحسب مصلحتی که خدای تعالی دیده باشد پس این منع نیست ازآن وآن منع نیست از
این وجمع ازمیانشان ممکن است ومحتمل بود که خدای تعالی ندب واستحباب خواست گفت هرکس که
خواهد که طرفی ازمال خود دروجوه برّ صرف کند مصارف آن این است که ذکر کرد وحسن بصری
گفت مراد بایهٔ زکوة است ولکن پدر ومادررا ومن یجب علیه نفقة من الأقربین ازآنجا بدرآرند بدلیلی
خارج وباقی روا باشد وبراین وجه هم نسخ صورت نبندد . قوله کتب علیکم القتال . ای فرض چنانکه
درآیهٔ صیام بیان کردیم وآیه دلیل فرض جهاد می کند وامّة خلاف نکردند درانکه فریضه است خلاف
درآن است که فرض برکفایت است یافرض براعیان ومذهب درست آنست که فرض برکفایت است .
اذقام به من فی قیامه غناً عن الباقین سقط عنهم . چون جماعتی که درقیام ایشان غنا باشد بان قیام
کنند ازدیگران بیفتد وآیه مجمل است محتاج ببیان انکه جهاد باید کردن وباکه باید کردن چنانکه آیه نماز و
روزه وزکوة وحج همه مجمل است وتفصیل آن ازبیان رسول علیه السلام دانند ووجه اتصال آیه بایهٔ متقدم آن است
که خدای درآیه پیشین بیان کرد که ببهشت نرسند مگر بتحمل مشاق وازجملهٔ مشاق که در
شرع آن را تحمل باید کردن جهاد است وازعطا روایت کرد ابن جریح که ازاو پرسیدم وجواب جهاد

گفت برايشان واجب بود يعنى صحابهٔ رسول برماواجب نيست همانا مراد آن بوده باشد كه برما واجب
نيست براى انكه شرايط وجوبش حاصل نيست ازجمله شرايطاو وجود امامى عادل بود يا انكه امام اورا
نصب كند براى جهاد وبى امام جهاد واجب نبود مگر انكه كافران برمسلمانان غلبه كنند انگه على سبيل
الذب عن حوزة الاسلام واجب باشد ازباب وجوب دفع مضرت بود كه درعقل مقرّ است انس
روايت كرد از رسول عليه السلام كه گفت . ثلث من اصل الايمان الكف عمن قال لااله الاالله . سه چيز از اصل
ايمان است بازاستادن از انكه گويندهٔ لااله الاالله باشد لاتكفره بذنب ولاتخرجه من الاسلام بعمل اورا
بگناهى كه كند كافر نگوئى واورا از اسلام بدرنيارى والجهاد ماض منذ بعثنى الله الى ان يقاتل آخر
امتى الدجال ولايبطله جور ولاعدل . ودوم جهاد از انكه كه خداى تعالى مرا بفرستاد تاباخر زمان
كه آخر امت من بادجال كارزار كنند روزگار جور ياعدل آن باطل نكند والايمان بالاقدار وايمان
داشتن بقضا وقدر خداى تعالى ابوهريره روايت كند كه رسول عليه السلام گفت هركه بميرد وغزا
نكند ياخود عزم نكند برغزا مات على شعبة من النفاق اوبرشاخى از نفاق ميرد وزهرى واوزاعى گفتند
خداى تعالى جهاد برمردان نوشته است اگر كنند واگر نكنند وهركه ازايشان غزا كند فبها ونعم و
هركه بنشيند او عدّه است يعنى ذخيره اگر باو استعانت كنند يارى دهد واگرش برانگيزانند برانگيزد واگر
مستغنى باشند ازاو بنشيند واين موافق مذهب ماست درانكه جهاد فرض بركفايت است ومذهب شافعى هم
اين است ودليل برصحت اين مذهب قوله تعالى . فضل الله المجاهدين باموالهم وانفسهم على القاعدين درجة
وكلاً وعدالله الحسنى . واگر آنان كه قاعد بودندى برايشان واجب بودى وايشان تارك واجب بودندى
بقعود ازجهاد ايشان ازخداى تعالى موعد نبودندى بالحسنى كه تأنيث احسن باشد بل موعد بودندى
بالسوء كه سزاى تارك واجب بود پس باين اعتبار معلوم شد كه جهاد فرض بركفايت است وقتال مصدرى
باشد درمعنى مقاتله وآن بيشتر ازميان دوكس بود اعنى مفاعله مگر جاى چند معدود من قولهم طارقت الليل
وعاقبت اللص وعافاه الله واماقوله عليكم اگرچه ظاهر او عموم است آنرا تخصيص بايدكردن بادلهٔ مخصصه
براى انكه زنان وكودكان وپيران ضعيف وديوانگان وبيماران ومعذورانى كه ايشان را ممكن نباشد نهوض
بجهاد ازاين خارجند وآن را كه جهاد براوواجب بود اگر بجهاد نتواند شدن كسى را بجاى خود بدارد و
سازوآلة وعدة وبرگ بدهد رواباشد مگر انكه كه امام اورا فرمايد وبدل نستاند ازاو كه پس فرض جهاد از
او ساقط نشود وازشرط وجوبش امام عادل است ياكسى كه ازقبل او ودست او باشد والا واجب نبود وبا
ائمه جور وسلطان ظالم جهاد واجب نيست هركس كه كند اگر مصيب باشد ماجور نبود واگر مصاب باشد
مأثوم بود الا انكه كه خائف باشند بربيضهٔ اسلام چنانكه بيان كرديم پس برسبيل مدافعه واجب بود واما
انكه باكدام صنف ازكفار بايد جهاد كردن وباكدام صنف نبايدكردن در دگر جاى بيايد كه لايق باشد
انشاءالله وبه الثقة

قوله وهو كره لكم اى كراهة لكم ومشقة عليكم . وشمارا ازروى نفار طبع اين خوش نيست وهرچه
تكليف بدو تعلق دارد بهيچ حال مشتهى نبود لابد بامشقة بود تابراو استحقاق ثواب بود وجملهٔ قرّاء كره
بضمّ كاف خواندند مگردر شاذ كه ابوعبدالرحمن سلمى خواند كره بفتح كاف وآن دولغت است كالضعف
والضعف والرّهب والرّهب ومحققان اهل لغت فرق كرده اند گفتند كره بضمّ كاف مشقة باشد وكره

اكراه باشد وبيان كرديم كه معنى اين كره نفار طبع است كه بالكراهة فعل مختار دروجود نيايد براى انكه
اين خطر جان است ومشقّة نفس ومؤنهٔ مال است وعكرمه گفت اين لفظ منسوخ است بقوله سمعنا واطعنا يعنى
كرهوا ثم انقادوا . واين درست نيست براى انكه نسخ در اخبار نشود دراوامر ونواهى شود انكه
حق تعالى بيان كرد كه مصالح شرعى موقوف نباشد براراده وكراهت تو . وعسى ان تكرهوا شيئاً
وهو خير لكم . بسيار بود كه تو كاره باشى چيزى را وآن تورا بهتر بود وباشد كه تو چيزى دوست دارى وتورا آن بتر بود براى
انكه درجهاد احدى الحسنيين است اما ظفر وغنيمت واماشهادت وترك اوشرّ است براى انكه دراو ذل است
وغضاضة وفقر وحرمان غنيمت عبدالله عباس گفت يكروز رديف رسول بودم رسول صلى الله عليه وآله
گفت . يابن عباس ارض عن الله بماقدّر وان كان خلاف هواك . ازخداى راضى شو بانچه برتو قضا
كند واگرچه بر خلاف هواى تو باشد كه اين دركتاب خداست گفتم كجاست اى رسول خدا كه
من قرآن خوانده ام ونميدانم كه اين كجاست گفت نميدانى اى زيرك . عسى ان تكرهوا شيئاً وهو خير لكم
وعسى ان تحبوا شيئاً وهو شرّ لكم . حسن گفت لاتكره الملمات الواقعة والبلايا الحادثة . گفت كاره
مباش ملمات واقعه وبلاهاى حادثه را كه بس كار كه تو آن را كاره باشى ونجات تو در آن است وبس كار كه
تورا آن خوش آيد وهلاك تودرآن باشد وابوسعيد الضرير درمعنى آورد قول القائل . ربّ امر تتقيه
جرّ امراً ترتجيه . خفى المحبوب منه وبدى المكروه فيه . وعبدالله بن المعتز گويد در اين معنى . لاتكره
المكروه عند نزوله . ان الحوادث لم تزل متباينة . كم نعمة لاتستقل بشكرها . لله فى درج الحوادث كامنة .
محمد بن ليث گفت مدتى بود كه در خانه بمانده بودم بيكار وبيعمل ودل تنگ روزى كسى از آن متوكل آمد
وگفت اجب اميرالمؤمنين من بترسيدم وروح ازمن برفت برنشستم وچون مرده مى شدم انديشناك كه تا
خود چه خواهد بودن درراه مردى ازپيش من برافتاد واين بيت برتمثيل ميخواند . كم مرّة حفت بك
المكاره . جارلك الله وانت كاره . من اين بفال گرفتم چون درپيش متوكل شدم بفرمود تامنشور مصر براى
من بنوشتند وخلعت راست كردند ومرا بولايت آنجا فرستاد وفى هذا المعنى ايضاً انشده محمد بن الفرخان . كم
فرحة مطوية لك بين اثناء المصايب . ومضرّة قد اقبلت من حيث تنتظر المواهب . وانشد ابوعبدالله
الوضاحى . ربّما خير للفتى وهو للخير كاره . ثم يأتى السرور من حيث تأتى المكاره قوله تعالى *

يَسْئَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ وَكُفْرٌ بِهِ
مى پرسند ازتو ازماه حرام كارزار دراو بگو كارزار دراو بزرگ است ومنع ازراه خداى وكفر است باو
وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاِخْرَاجُ اَهْلِهِ مِنْهُ اَكْبَرُ عِنْدَ اللّٰهِ وَالْفِتْنَةُ اَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ
ومسجد حرام وبيرون كردن اهلش ازاو بزرگتر است بنزديك خداى وفتنه بزرگتر است ازكشتن وبزايل نباشد كارزار مى كنند بشما
حَتّٰى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ اِنِ اسْتَطَاعُوا وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَاُولٰئِكَ
تا برگردانند شمارا ازدينتان اگر توانند وهركه برگردد ازشما ازدينش بميرد واو كافر بود ايشان
حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ فِى الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ وَاُولٰئِكَ اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ * اِنَّ الَّذِينَ
تباه شود كارهاى ايشان در دنيا وآخرت وايشان اهل دوزخند درانجا هميشه باشند آنانكه
اٰمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِى سَبِيلِ اللّٰهِ اُولٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَةَ اللّٰهِ وَاللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ *
بگرويدند وآنانكه هجرت كردند وجهاد كردند درراه خداى ايشان اميد ميدارند برحمت خداى وخداى آمرزكار وبخشاينده است

يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا اِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَاِثْمُهُمَا اَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا

می پرسند تورا ازخمر وقمار بکو درآن هردو بزهٔ بزرك است وسود جای مردمان را وبزهٔ آن بزرکتراست ازسود انها

وَيَسْئَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمُ الْاٰيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ فِى الدُّنْيَا

ومی پرسند ازتوکه چه نفقه کنند بکو عفو همچنین بیان کند خدای برای شما آیتها تاهمانا اندیشه کنی در دنیا

وَالْاٰخِرَةِ وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامٰى قُلْ اِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَاِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ وَاللّٰهُ

وآخرت ومی پرسند تورا ازیتیمان بکو نیك کردن ایشان را بهتر بود واکر آمیختکی کنی برایشان برادرا نتان اند وخدای

يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَلَوْ شَاۤءَ اللّٰهُ لَاَعْنَتَكُمْ اِنَّ اللّٰهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ * وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ

داند اهل فسادرا ازاهل صلاح واکرخواهد خدای عوان کنندش کهخدای منیع ومحکم کاراست بزنی مکنید زنان مشرکان را

حَتّٰى يُؤْمِنَّ وَلَاَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَلَوْ اَعْجَبَتْكُمْ وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتّٰى يُؤْمِنُوا

تا ایمان آرند وپرستاری مؤمنه بهبود ازبت پرست اکرچه شمارا تعجب آرد دختر مدهید بت پرستان را تاایمان آرند

وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَلَوْ اَعْجَبَكُمْ اُولٰئِكَ يَدْعُونَ اِلَى النَّارِ وَاللّٰهُ يَدْعُو اِلَى الْجَنَّةِ

وبندهٔ مؤمن بهبود ازبت پرست واکرچه نیکو آید شمارا ایشان میخوانند تادوزخ وخدای میخواند تابه بهشت

وَالْمَغْفِرَةِ بِاِذْنِهِ وَيُبَيِّنُ اٰيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ *

وآمرزش بفرمان او وروشن میکند آیات خودرا برای مردمان تاهمانا ایشان اندیشه کنند

قوله تعالی یسئلونك . مفسران گفتند سبب نزول آیه آن بود کهرسول صلی الله علیه وآله عبدالرحمن بن حجش را بفرستاد واوپسرعمهٔ رسول بود درماه جمادی الآخر پیش ازقتال بدربدو ماه ودراین وقت هفدهماه ازهجرت گذشته بود وهشت مرد مهاجررا بااوبفرستاد سعدابو وقاص وعکاشةبن المحصن الأسدی وعتبةبن غزوان السلمی وابوحذیفةبن عتبةبن ربیعه وسهل بن بیضاوعامربن ربیعه وواقدبن عبدالله وخالدبن وکیر ونامه نوشته برای امیر ایشان عبدالله بن حجش واورا گفت . سرعلی اسم الله . برو برنام خدای واین نامهرا سرباز مکن تادومنزل ازمدینه بروی انگه سرنامهبازکن وبراصحاب خود خوان وانکه درنامه باشد بدان کارکن وازپیش بیروا گر ازاصحاب تو کسی نخواهد کهباتوبیاید اورا اکراهمکن اونامه بستدچون دومنزل برفت نامهراسرباز کرد وبراصحاب خوانددرنامهبود . بسم الله الرحمن الرحیم امابعد بروبااصحابت بربرکه خدا تاببطن نخله فرودآی وراهکاروان قریش نگاهدارتاکهآیند وخبری ازآن بامادده نامه برخواند گفت سمعاً وطاعةً انگه اصحاب خودرا گفت مرا فرموده اند که برشما اکراه نکنم هر کهرا آرزوی شهادتاست خود بیایدوهرکهنخواهدبازپس شود کهمن میروم بانچه رسول خدای مرا فرمود اصحاب او گفتند مانیزسمیع ومطیعیم فرمان خدای ورسول را برفتند تابجائی رسیدند کهاورابحر گفتند بالا فرع وآن اسم جائی است سعدابووقاص را شتری گمشد وعتبة غزوان رادستوری خواستند کهبطلب شتروند دستوری داد ایشان را وعبدالله بن حجش برفت بااصحابش تاببطن نخلهرسید ازمیان مکه وطایف انجافرود آمد کهنگاه کردند کاروانی ازآن قریش ازطایف می آمد مویز داشت وادیم وچیزی ازمتاع طائف ودرمیان کاروان عمروبن الحضرمی بودوحکم بن کیسان وعثمان بن عبدالله بن المغیره ونوفل بن عبدالله المخزومیان چون اصحاب رسول را دیدند بترسیدند عبدالله بن حجش گفت این قوم بترسیدندیکی را بنشانی وسرش بتراشید تاایشان گمان برند کهشما معتمرید ایمن شوند عکاشهرا بنشاندند وسرش رابتراشیدندایشان کهآن دیدند گفتند کهاینان عمره آوردهاند

ایمن شدند وگفتند زایرانند باکی نیست واین آخرروزی بود ازجمادی الأخره که گروهی گفتند جمادی است وگروهی میگفتند رجب است روز شك بود بایکدیگر گفتند اگرماامشب توقف کنیم فردا رجب باشد ورجب ماه حراماست دراوقتال نشاید کردن اگرکاری خواهیم کردن امروز باید کردن واقدبن عبدالله السهمی آغاز کرد وتیری انداخت عمروبن الحضرمی را واورابکشت اوّل کشته ازمشرکان دراسلام او بود وحکم را و عثمان را باسیری بگرفتند اوّل اسیر دراسلام ایشان بودند و نوفل بجست وایشان وکاروان براندند تامدینهآمدند قریش گفتند محمداستحلال میکندماه حرام را واین ماهها امن خائفان بودی وروا نداشتندی در او بهیچو جه کار زار کردن وخون ریختن وغارت کردن ومسلمانان را اهل مکه بدان تعییر کردند وگفتندای صابیان هم این حرمتی بمانده بود ماه حرام را آن حرمت نیز برداشتی وجهودان از آن مردمان ونامهای ایشان تفأل کردند گفتند . واقداو قدت الحرب وعمروعمرت الحرب والحضرمی حضرت الحرب . واقدایقاد حرب کرد وعمرو عمارت حرب کرد حضرمی بحرب حاضر آمد واین طریقی باشد ایشان را در تفأل انحدیث برسول علیه السلام رسید عبدالله بن حجش را گفت من تورا نفرمودم کهدرماهحرام قتال کن وکسیرا بکش وآن کاروان وآن اسیران راموقوف بکرد وهیچ دست بان دراز نکرد اصحاب آن سرّیه ازآن اندیشناك شدند وازدست درافتادند گفتندیارسول الله ما ابن حضرمی را بکشتیم پس ازآن شب ماهرجب دیدیم نمیدانیم کهاورا دررجب کشتیم یادرجمادی ومردم درآن گفتگوی کردند خدای تعالی این آیه فرستاد رسول علیه السلام آن مال پیش خواست وخمس آن بیرون کرد اوّل خمسی که دراسلام بود آن بود وباقی قسمت کرد میان اصحاب سرّیه واوّل غنیمتی کهدراسلام بود آن بود واهل مکه فدای اسیران بفرستادند رسول علیه السلام گفت توقف کنیم اگر سعد وعتبه بازآیند والا اینان را بعوض ایشان باز کشیم چون ایشان باز رسیدند رسول علیه السلام فدیه بستد واسیران را باز جایگاه داد اما حکم بن کیسان اسلام آورد وبارسول علیه السلام بمدینه بماند واورا روز بئرمعونه بکشتند شهید واما عثمان بن عبدالله بامکهشد انجا بماندتا وقت مرگ وکافر مرد امانوفل روز خندق خواست اسب بخندق بجهاند اسبش بجست ودرخندق افتاد وشکسته شد بااسب ومشرکان جیفه اورا دیه بدادند وباز خریدند رسول علیه السلام گفت نستانی که اوخبیث الجیفه وخبیث الدیهاست سبب نزول آیهاین بود . قوله یسئلونك عن الشهرالحرام . مرادماهرجباست واین ماهها را برای آن حرام خوانند کهقتال وقتل دراو حراماست وگفتهاند لعظم حرمته برای تعظیم حرمت اورا حرام خوانند وازانجا این ماهرا منصل الأسنه گفتند که دراین ماه عرب سنانها را ازنیزه بگرفتند وگفتهاندرجبش برای آن خواندند کهازماههای حرام منفرداست چه اوتنهاست وان سه گانهباقی پیوستهاست وگفتهاند برای انکه از ماهها هیچ بحرمت اونیست وگفتهاند برای تعظیمش من الترجیب من قول سعد انا جذیلها المحکك وعذیقها المرجب . منا امیر ومنکم امیر قاله یوم السقیفه ومرجب درختی بود کهازبسیاری بارکهدارد ترسند کهشاخ بشکنند دعائه اززیراوبزنند واین ماهرا ضم خوانند برای انکه دراو قعقعه صلاح نشنیدندواین از باب لیله نائم ونهاره صائم باشد واین ماهرا اصبّ خواندند لأن الله تعالی یصبّ رحمته فیه علی عباده . دراین ماه خدای تعالی رحمت خودبر گناهکاران ریزد واین ماهرا نیز رجم خوانند برای انکه خدای شیاطین را دراین ماه رجم فرماید ودرجاهلیة عظیم الحرمة بود وچون اسلام آمد حرمتش بیفزود ودرفضل او کتابی مفرد ذکر کردهاند اماقوله قتال فیه مجروراست

بربدل واین‌را بدل اشتمال گویند وبدل اشتمال آن‌باشد که‌ازمیان بدل ومبدّل ملابستی بود چنانکه سلب زید ثوبه واعجبنی زید داره . وبدل برچهارنوع‌است وهریکی درجای خود چون پیش آید ذکر کرده شود مگر بدل غلط که‌آن‌درقرآن‌نباشدوازاین‌حق‌بدل آن‌بود که‌چون آن‌را اضافه کنی بامبدّل منه معنی مستقیم بود چنانکه سلب زیدثوبه معنی‌آن‌است که‌سلب ثوب زید فکذلك معنی هیهنا که معنی آن‌است یسئلونك عن قتال الشهر الحرام یعنی‌عن قتال فی‌الشهرالحرام و این‌را ظرف متسع گویند چنانکه . یاسارق اللیلة اهل الدّار والمعنی فی‌اللیلة ودرقرائة عبدالله مسعود چنین‌است . عن‌الشهرالحرام عن قتال فیه‌قل‌یامحمد . بگوای محمد که‌قتال فیه کبیر کارزار درماه حرام کبیراست وگناهی بزرگ است‌وازجملهٔ کبایراست وصدّ عن‌سبیل‌الله صدمنع‌بود ومصدود ممنوع بود من‌قوله تعالی . هم‌الذین کفروا وصدوکم . ومرا دمنع ایشان‌است رسول‌راعلیه السلام ازمکه عام الحدیبیه وصدّ مرفوع‌است بابتدا ومابعد معطوف‌است براوالی قوله اکبرواکبر مرفوع‌است برخبرابتدا این‌قول زجاج‌است وابوعلی‌الفارسی ومعنی آن‌بود که منع کردن رسول‌خدای‌را وصحابه ومسلمانان‌را ازخانهٔ خدای ونیز کافرشدن بخدا ونیز اهل‌حرم‌راومکه‌را ازمکه بیرون کردن این‌جمله‌را که‌شما کردید برسول خدا باصحابهٔ اوبزرگتراست نزد خدای‌تعالی از قتال در ماه حرام قوله والمسجدالحرام معطوف‌است علی‌قوله‌عن‌الشهرالحرام وعن‌المسجدالحرام این قول فرّاست و ابوعلی گفت عطف‌است علی‌قوله عن‌سبیل‌الله وعن‌المسجد الحرام گفت وبیان‌این‌را ازروی معنی ونظیره فی‌قوله ان‌الذین کفروا ویصدّون عن سبیل‌الله والمسجد الحرام . وابوعلی قول فرّا‌را رد کرد وگفت سؤال ازقتال درماه‌حرام افتاد نه‌ازقتال درمسجد الحرام وانچه‌سبب نزول‌است ازقصهٔ عبدالله‌حجش دلیل این‌میکند دگر طول الکلام وانکه وهم‌سابق نشود بانکه عطف مسجد برشهر باشد و اما قول انکس که‌گفت عطف‌است برضمیرمجرور فی‌قوله‌به‌ای بالله والمسجدالحرام خطاست برای‌انکه عرب اسم ظاهر عطف‌نکنند برضمیرمجرور متصل الاانکه که‌حرف جرّ بازآرندلایقال‌مررت به وزید وانما یقال‌مررت به‌وبزید برای انکه جار ومجرور بمنزلهٔ اسم واحدباشد والعطف علی بعض الأسم لایصح واما قول انکس که‌گفت وصدّو کفر عطف‌است برکبیرقول‌او فاسداست برای فسادمعنی وآن آن‌است که‌اگر گویندقتال ماه‌حرام کبیراست وصدّاست معلوم‌است که‌صدّ نیست اگر گویند سبب صدّاست گوئیم صدّ حاصل بود واین سبب که قتال‌است نبود دگر انکه وکفر به‌اگرعطف باشد برکبیر بایدتا کفر بود واین خلاف اجماع‌است دگر انکه خدای آیه فرستاد تاحجة‌بود مسلمانان‌را برکافران وحجة انکه‌باشد که چنین بود که‌ما گفتیم واگر چنان‌باشدحجة کافران‌رابودبر مسلمانان‌چون‌قتال کبیره باشد وصدمنع باشدوکفر باشداین‌همه‌قوّة قول‌کافران‌باشدوآیه‌برای‌ایشان‌آمده‌باشدومخالف‌بود سبب نزول‌راپس نظم‌آیه‌چنین‌است که.
یسئلونك‌عن‌الشهرالحرام‌ای‌قتال‌الشهرالحرام‌قل‌قتاله کبیروالصدعن‌سبیل‌الله‌وعن‌المسجدالحرام‌والکفر به‌ای بالله واخراج اهله‌ای‌اهل‌المسجدالحرام اکبرعندالله‌ای‌هذه‌الأشیاء‌باجمعها اکبر عندالله یعنی‌اینکه شما کردید بزرگتراست وشنیع‌تر درباب کبیرهٔ ازقتال درماه‌حرام این‌بحجة کردی وباین‌تمسك کردی‌وآن کبایرو کفر خود فراموش‌کردی واگر گویند چگونه شایدکه صدو کفر مبتدا باشدواین‌هردونکره‌است‌ومبتدابابد که‌معرفه باشدگوئیم‌روابود که‌نکره‌باشدچون‌موصوف‌باشدیامخصوص کقولهم‌رجل‌من‌بنی تمیم‌فارس‌وغلام‌کریم النسب‌حاضروانچه‌بدین‌ماندوصدمخصوص‌است‌بقوله‌عن‌سبیل‌الله‌وکفربه‌نیزبقوله‌ای‌بالله‌پس بدین‌وجه‌رواباشد

قوله والفتنة اکبر من‌القتل . این‌جمله آیهٔ دیگری‌است مستأنف هم‌درآن معنی ومراد بفتنه کفراست و شرك بخدا عظیمتراست ازکشتن پسر حضرمی چون این‌آیه آمد عبدالله‌بن حجش نامه نوشت بمسلمانان مکه وگفت چون کافران شمارا تعییر کنند بانکه من‌کردم شما نیزایشان‌را تعییر کنید بکفر ومنع رسول واخراج اوازمکه که خدای برای‌من مشرکان‌را جواب داد انکه گفت . ولایزالون یقاتلونکم . گفت اگر این‌کافران متمکن باشند وتوانند پیوسته باشما کارزار کنند تاشمارا ازدین خود برگردانند اگر توانند قتاده گفت قتال درماه حرام ودرحرم منسوخ‌است بقوله . واقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم وبقوله وقاتلوهم حتی‌لاتکون فتنة . وجبائی این‌قول اختیار کرد وعطا ودگر مفسران گفتند اوبرتحریم‌است و مذهب‌ماآن‌است که‌هرکس که‌اینماه‌واین‌جاراحرمت‌دارد وقتال‌نکنندباو‌قتال‌نکنندوابتدا نکنندباو‌نبردوانکس که این‌ماهرا حرمت ندارد باو قتال کنند ورسول علیه‌السلام چون فتح مکه بکرد خطبه کرد وگفت . ان‌الله احاهالی فی‌هذه‌الساعة ولایحلها لاحد من‌بعدی الی‌یوم‌القیمة . قوله تعالی ومن‌یرتدد منکم عن‌دینه فیمت وهو کافر . بدانکه ارتداد مؤمن بنزدیك مادرست نبود برای انکه اجماع‌است که‌بر ایمان استحقاق ثواب‌ابد بود وبرکفر استحقاق عقاب‌ابدوجمع میان ایشان درحق یکنفر متعذر بود برای انکه صحة استحقاق تبع صحة وصول آن‌است چون وصول صحیح نبود استحقاق متصور نبود مگر انکه احباط گویند که کفر اوایمانش‌را محبط کرد یاعقاب کفرش ثواب‌را محبط کرد وچون احباط درست نیست بنا کردن براودرست نبود پس آن‌را که بینند که ازمسلمانی مرتد شود یاایمانش درست نبوده باشد باظهار ارتداد وکفر که کند بر سبیل تقیه ویاغرضی دیگر بود برای این‌دلیل که گفتیم وتأویل ارتداد درآیه برگردیدن باشد ازظاهر اسلام نه‌ازایمان چه‌این دلیل مانع‌است ازاو فیمت وهوکافر بجواب شرط مجزوم‌است واو حال راست . فاولئك حبطت اعمالهم . ایشان‌را عملها هرزه وباطل باشد دردنیا وآخرت ومراد باحباط درآیه وهرکجا باشد نفی‌قبول ووقوع بود دراول ولکن چون باول صورت وقوع دارد ودرثانی حال آن‌را ثمرتی نبود تامحبط شود وخدای تعالی آن‌را محبط خواند واصل حبوط‌آن‌بود که چهارپای‌را شکم بیاماسد واز آن بمیرد پس‌هر بطلان وهلاك‌را حبوط گویند اماحبوط اعمالشان دردنیا آن‌بود که خدای تعالی اطلاع دهد خلق‌را برسر ونفاق ایشان تاآن مدح که ایشان کرده باشند بذم مبدل شود چنانکه درحق ابلیس بود وامادرآخرت ثوابیکه ایشان‌را بودی اگرآن عمل باخلاص کردندی وآن‌ایمان بحقیقت بودی آن‌نباشد وکلام دربطلان احباط دردگر جایگاه بیاید انشاءالله تعالی واولئك اصحاب النارهم فیهاخالدون . وایشان اهل دوزخ باشند ودردوزخ مخلد باشند برای کفرشان چون رسول علیه‌السلام ازطعنهٔ مشرکان رنجوردل‌شد درحق‌این مردمان وغنیمتی که آورده بودند توقیفی کرد وخدای‌این‌آیه فرستاد ورسول علیه‌السلام غنیمت قسمت کرد گفتند یارسول‌الله مارا براین‌غزا که کردیم واین‌رنج که بردیم هیچ‌مزدی وثوابی خواهد بودن خدای تعالی این‌آیه‌فرستاد . ان‌الذین آمنوا والذین‌هاجروا وجاهدوا فی‌سبیل‌الله . آمنوا ای‌صدقوا‌ایمان‌آرندوتصدیق کنند وخانه ومسکن خود رها کنند وهجرت کنند دررضای خدای تعالی ودرراه خدا جهادکنند اولئك‌یرجون رحمة‌الله . ایشان امید رحمت خدای دارند آیه‌بتسلی ایشان فرستاد تاآیس نشوند وامید برندارند والله‌غفور رحیم وخدای‌تعالی آمرزنده وبخشاینده‌است بیامرزد گناهکاران‌را برحمة قوله‌تعالی یسئلونك

عن الخمر والميسر . جماعتی از مفسران گفتند سبب نزول آیه این بود که جماعتی صحابهٔ رسول پیش رسول آمدند و گفتند یارسول الله . افتنافی الخمر والميسر فانهما مذهبة للعقل مسلبة للمال . مارا فتوی کن درباب خمر وقمار که این هردو عقل برنده ومال رباینده‌اند مصدر بجای اسم فاعل نهاد مبالغه‌را خدای تعالی این آیه فرستاد . یسئلونك عن الخمر . می پرسند تورا از خمر جماعت مفسران روایت کردند که خدای تعالی درخمر چهار آیة فرستاد بمکه این آیه فرود آمد . ومن ثمرات النخيل والاعناب تتخذون منه سكراً ورزقاً . ای مسکراً علی احدالقولین وانکه حلال بود چون معاذ جبل وجماعتی ازصحابه بارسول علیه‌السلام دراین باب مراجعتی کردند خدای تعالی این آیه فرستاد یسئلونك عن الخمر والميسر جماعتی دست بداشتند وجماعتی دست بنداشتند برای منافعی که دراو بود تاروزی عبدالرحمن بن عوف مهمانی کرد طعامی بساخت وجمعی راحاضر کرد چون طعام بخوردند ایشانرا خمر آورد ایشان خمر خوردند واین انگاه بود که خمر هنوز حلال بود نماز شام درآمد وایشان مست شده بودند یکی پیش داشتند تانماز کنند بایشان الحمد برخواند وقل یاایها الکافرون ودراو بخواند که اعبد ماتعبدون وهمچون تاباخر بی لا که حرف نفی است خدای تعالی این آیه فرستاد یاایها الذین آمنوا لاتقربوا الصلوة وانتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون . چون این آیه آمد قومی دیگر دست بداشتند وگفتند خیری نباشد در چیزی که مارا ازنماز بازدارد ودراو اثم باشد وقومی دیگر باوقاتیکه نه اوقات نماز بود تعاطی میکردند تاروزی یکی از جملهٔ مسلمانان خمر خورد چون مست شد اورا کشتگان بدر یاد آمد برایشان بگریست وبرایشان نوحه کرد ودرنوحه ومرثیهٔ ایشان این بیتها بگفت شعر . تحيي بالسلامة امّ بكر . وهل لك بعد رهطك من سلام . ذريني اصطبح بكراً فاني . رأيت الموت ينذر من هشام . وودّ بنوا المغيرة لو فدوه . بالف من رجال اوسوام . وكاين بالطوی طوی بدر . من الشيزی تكلل بالسنام . وكاين بالطوّی طوی بدر . من القينات والحلل الكرام . این حدیث برسول علیه‌السلام رسید برخاست وبیامد وچیزیکه در دست داشت خواست تا براوزند او زینهار خواست وعذر خواست وتوبه کرد وپناه باخدای داد ازخشم خدای وپیغمبر وزهری روایت کرد اززین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام ازپدرش ازامیرالمومنین علیه‌السلام که او گفت من شتری داشتم نیکو وشتری دیگر رسول علیه‌السلام مراداده بود ازغنیمت وآن هردوشتر بیاوردم ویکی را مهار گرفتم تابروم وپارهٔ هیزم بیاورم شترانرا بنزدیك دیوار پستی ازآن مردانصاری ببستم ومن رفتم تارسن وجوال وآلت جمع کنم چون باز آمدم شترانرا کشته یافتم وشکم شکافته وکوهان بریده مراسخت آمد تانزدیك بود که آب ازچشم من روان گردد گفتم این که کرد گفتند عمت حمزه گفتم چرا کرد گفتند مست بود باجماعتی زنگی خنیاگر که درمیان ایشان بود این بیتها بگفت وایشان گرسنه بودند واو بیامد وچنین کرد . الا یاحمز ذا الشرف النواء . وهن معقلات بالفناء . ضع السكين فی اللبات منها . فضرجهن حمزة بالدماء . وعجل من شرائحها كباباً . ملهوجة علی وهج الصلاء . واصلح من اطايبها طبيخاً . لشربك من قديد او شواء . فانت اباعمارة المرجی . لكشف الضرّ عنا والبلاء . امیرالمومنین علیه‌السلام گفت من بیامدم وشکایت بارسول خدا کردم واو درحجرهٔ امسلمه بود وبریده مولای رسول آنجا بود رسول علیه‌السلام برخاست ونعلین درپا کرد وبیامد ومابرپی او چون بدر سرای رسید که ایشان درانجا بودند سلام کرد ودستوری خواست وداخل شد وحمزه را گفت چراچنین کردی واورا ملامت کردن گرفت

واو نزدرسول نگریست وانگه چشم ازاو بگرفت و گفت نه اخر شماوپدر شما بندهٔ پدر من بودید رسول علیه‌السلام علی را گفت عمت سخت مست شده‌است وبازپس آمد وگفت غرامت شتران بر من است بردگر روز حمزه برخاست ودردست وپای رسول افتاد وعذر خواست رسول علیه السلام گفت من برای تو استغفار کردم وازخدا درخواستم تاتورا عفو کرد

پس ازآن عتبان بن مالك طعامی ساخت وسرشتری بریان کرد وجماعتی را حاضر کرد وسعد بن ابی وقاص انجا بود چون مست شدند درشعر خواندن ومفاخرت آمدند سعد درمیانهٔ قصیده خواند که درانجا ذمّ انصاریان بود وفخر قوم او انصاری برخاست وآن استخوان برگرفت وبرسر سعد زد وسراو بشکست او بشکایت بررسول آمد یکی ازصحابه گفت . اللهم بين لنابياناً شافياً فی الخمر . بار خدایا مارا بیان شافی کن درباب خمر خدا آیهٔ سورهٔ مائده فرستاد . یاایها الذین آمنوا انما الخمر والميسر الآیه خمر حرام شد این قول بیشتر مفسران است وقول بعضی مفسران وبعضی اصحاب ماآن است که همیشه حرام بود واین اخبار را قبول نکنند خلاف کردند درانکه این آیه دلیل تحریم خمر میکند یانه حسن بصری گفت آیه دلیل تحریم خمر میکند ازانجا که خدا گفت فیهما اثم کبیر ولفظ اثم وحرج ومانند آن دلیل تحریم کند اگر تنها بودی هم دلیل تحریم کردی اعنی لفظ اثم من قوله تعالی قل انما حرّم ربیّ الفواحش ماظهر منها ومابطن والاثم والبغی بغیر الحق . فکیف که وصف میکند اثم آنرا بکبر قل فیهما اثم کبیر وگفت درباب خمر اوّل آیهٔ نماز آمد که لاتقربوا الصلوة وانتم سکاری واین دلیل تحریم نکرد بیش از آن نیست که درآن نهی است ازنماز درحالی که مست باشی وندانی که چگوئی پس ازآن این آیه آمد قل فیهما اثم کبیر واین دلیل تحریم کرد چنانکه گفتیم وپس ازآن بتأکید تحریمش آیهٔ سورة المائدة آمد . انما الخمر والميسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشيطان فاجتنبوه . وقتاده وجماعتی دیگر گفتند این آیه اعنی سورة البقره دلیل تحریم نمی کند آیهٔ سورة المائده دلیل تحریم میکند وتفسیر داد اثم را بر گفتا گوی وخصومتیکه ممکن باشد که انجا رود وحسن بصری قولش درست تراست اما خمر اسمی است عصیر انگور را چون بجوشد وسخت شود اعنی درسورة ومست کردن نزدیك بیشتر مفسران وابو حنیفه وسفیان ثوری وابو یوسف گفتند هرچه ازانگور وخرما کنند وبجوشد نه بر آتش آنرا خمر گویند انکه در مطبوخ خلاف کردند ومذهب ما آن است که هر عصیریکه جوشد سوا اگر برزمین باشد واگر برآتش حرام شود وحدّ جوشیدن او آن بود که زیر وزبر شود وحلال نشود پس از انکه حرام شد اگر خمرشده باشد اما چون برآتش بجوشد حرام شود مگرانکه که چندانی بجوشد که دوبهری ازآن بشود وسه یکی ازآن بماند انکه حلال شود واین درعصیر بود درخمر نبود ومذهب ابو حنیفه وابو یوسف واهل عراق آن است که درخمر وعصیر حکم یکی باشد ومذهب فقهاء اهل مدینه آن است که هرچه بسیار از او مستی کند اندکش حرام باشد ومذهب ما این است ومذهب اهل عراق جز این است گفتند انچه ازآن مستی کند ازشربه بازپسین حرام آن است . اما نبیذ التمر که در اواخبار آورده‌اند که . تمرة طيبة وماء طهور . آن است که رسول علیه السلام دراسفار غزوات بمنازلی که فرود آمدندی که آبها شور بود وناخوش روزی بمنزلی فرود آمدند که آب سخت شور بود و ناخوش بفرمود تاخرمای چند درمطهرهٔ اب افکندند ورسول علیه‌السلام بخفت بقیلوله انکه برخواست واز آن آب وضو کرد گفتند یارسول الله روا باشد گفت چرا روا نباشد تمرة طيبة وماء طهور خرما پاك وآبی پاکیزه

این است معنی انکه گویند ان رسول الله توضأ بنبیذ التمر برای انکه نبیذ می بود یعنی ماء نبذ فیه التمر یعنی آبیکه دراو خرماافکنده باشند نه خمریکه ازخرما کرده باشند واین را نقیع خوانند که خرما یامویز در آب افکنند که طعم اوگیرد برای بامدادبشب درافکنند وبرای شبانگاه بامداد وبیشتر ازیك روز یایکشب در اونباشد ومراد انکه چندانی دراو رها نکنند که بحدی رسد که دراو شدت وسورتی پدید آید تابحدّ انکه اگر بسیار بود مستی کند واگر چنین بود مسکر باشد ومسکر حرام بود هرمسکری که باشدسواء اگر ازانگور کنند واگر ازخرما یامویز یاارزن باجواندك وبسیارش درباب تحریم یکی باشد بنزدیك ما وبنزدیك شافعی ومالك وابوثور واحمد وهرچه چنین بود خمر بود برای انکه اشتقاق خمر ازخمر است وهوما وارك من شجر وغیره وخمر آن بود که در عجین کنند وخمار گویند مقنع را وخمار بیماری ورنجی بود ازشرب خمر و خمره مصلی نماز کوچك باشد ومخامره ملابست باشد پس خمر برای آنش گویند که عقل بپوشد وخمیر هم برای همین خمیر گویند چون لفظ قرآن برخمر است وهرچه مخامر عقل بود آن را خمر خوانند پس ازظاهر آیه لابد باید تاحرام بود وازاجماع امّت واخبار دراین باب ازرسول علیه السلام وصحابه وتابعین بیرون از حدّ است واجماع حاصل است برانکه کل مسکر حرام ودر کیفیت آن خلاف کردند وغرض رسول علیه السلام اشاره بجنس است نه بعین فکیف که بیك شربه از جملهٔ عین شرابی واین تخصیص باشد بی دلیل و اخبار در این باب بسیار امد ولفظ اینکه . ماأسکر کثیره فقلیله حرام . هرچه بسیارش مستی کند اندکش حرام باشد ازانواع خمر وعایشه روایت کند ازرسول علیه السلام که . ماأسکر القوم الفرق منه فملأ الکف منه حرام . انچه مست کند گروهی را فرقی ازان پس چندانکه در کفی کنند از او حرام باشد وفرق اناثی باشد که شانزده رطل دراو گنجد ولفظی دیگر ازرسول علیه السلام ان است که کل مسکر حرام اوّله وآخره ورسول علیه السلام فرمود . ان من التمر لخمر وان من العنب لخمراً وان من الزبیب لخمراً وانّ من العسل لخمراً وانّ من الحنطة لخمراً وانّ من الشعیر لخمراً وانّ من الذرة لخمراً . گفت ازانگور خمر بود وازخرما خمر بود واز مویز وانگبین خمر بود واز ارزن وجو و گندم وقال علیه السلام کل شراب عاقبته کعاقبة الخمر فهو حرام . گفت هرشرابیکه آن را عاقبتی بود چون عاقبت خمر یعنی درمستی او حرام است واما اخبار درنهی وزجرو وبال وعقاب شارب خمر را حدّی نیست اماّ خبری جامع هست مضا بن حرب روایت کند از ابوعبدالله که گفت روزی جماعتی ازاهل شام بنزد عبد الله عمر آمدند و گفتند یابن عمر مارا خبرده تاازرسول علیه السلام چه شنیدهٔ درباب شراب مسکر گفت ازرسول صلی الله علیه وآنه شنیدم که او گفت والّذی بعثنی بالحق بان خدای که مرا بحق بخلقان فرستاد که هر که یك شربه باز خورد ازشراب مسکر خدای تعالی چهل روز نمازاو نپذیرد واگر توبه کند توبه اش مقبول بود وچون دوشربه باز خورد خدای تعالی هشتاد شبانه روز نمازاو نپذیرد واگر توبه کند توبه اش مقبول بود وبانخدای که مرا بحق بخلق فرستاد که هر که سه شربه مسکر باز خورد خدای تعالی صدوبیست روز نمازاو نپذیرد وواجب باشد بر خدای که اورا ردغة الخبال بچشاند گفتند ردغة الخبال چه باشد گفت خون وریم اهل دوزخ که ازشکم ایشان بیرون آمده باشد وآن دو وادی بود ازدوزخ چندانکه ازمشرق تابمغرب درانجا موج زند انگه گفت وازیدکم یااهل الشام زیاد کنم برای شما ای اهل شام رسول علیه السلام فرمود والّذی بعثنی بالحقّ بانخدای که مرا بحق فرستاد که شارب خمر فردای قیامت می آید سیه روی وازرق چشم لبها از دهن باز افتاده آب ازدهنش میرود هر که

اورا بیند ازاوش نفرت آید وازیدکم یااهل الشام رسول علیه السلام فرمود شارب خمر تشنه میرد ودرگور تشنه باشد وروز قیامت تشنه برخیزد وهزارسال بانگ کند که واعطشاه پس از هزار سالش آبی بیارند چون دردی زیت که ببر دهن برد رویش بریان کند ودندانهایش در آن کاسه افتد وچشمانش بیرون آید تاهمه بازخورد چون خورده باشد هرچه درشکمش باشد گداخته شود وازیدکم یااهل الشام رسول علیه السلام فرمود که شارب خمر می آید فردای قیامت خدای تعالی گوید بگیرید اورا هفتادهزار فرشته روی باونهند ودراو آویزند واورا بروی میکشند وفرشتگان عذاب میایند ازپیش باسلاسل واغلال وبر روی اومیزنند تااودهن باز کند طعامی دردهن اونهند کأنه رؤس الشیاطین چون سرهای دیوان آن بگلویش فرو نشود کرم ازانجا بیرون می آید ودر دهن وکام وشکم اومی افتد اوچون وحش دربیابان میرمد وازیدکم یااهل الشام رسول علیه السلام گفت شرب خمر در دیوان شارب خمر ازبالای همهٔ گناهان او بشود چنانکه درختی بلند ازبالای همهٔ درختان برودو ازیدکم یااهل الشام رسول علیه السلام گفت هر که فرزندش را خمر دهد خدای تعالی اورا ازشراب غسلین بچشاند وآن درشکم همچنان جوشد که آب دربر آتش وازیدکم یااهل الشام رسول علیه السلام گفت شارب خمر روزقیامت ازتشنگی سربرزمین میزند ومیگوید واعطشا وازیدکم یااهل الشام رسول علیه السلام گفت هر که درنفس اوآیتی باشد از کتاب خدای واو خمر خورد بهر حرفی که در آن آیه بود فرشتهٔ بیاید وبموی پیشانی او در آویزد تااورا پیش خدای آرد تاقرآن باو خصومت کند وهر که راقرآن خصم باشد او مقهور ومغلوب بود وازیدکم یااهل الشام خدای تعالی هم بان لفظ که نهی میکند ازعبادة اصنام نهی میکند ازخمر درحق اصنام میگوید فاجتنبوا الرجس من الاوثان . ودرباب خمر میگوید فاجتنبوه وبقولی دیگر مرادبرجس نه اوثان است خمر است یعنی پلیدی ازجهت اوثان علی تقدیر الرجس الصادر من جهة الاوثان وبراین قول من ابتداء غایت را باشد وازیدکم یااهل الشام رسول علیه السلام درباب خمر چند کس را لعنت کرد خمررا لعنت کرد وانکه فشارد وانکه فرماید تافشارند وساقی را وشاربش را وحاملش را که برگیرد وآن را که باو برند فان تاب تاب الله علیه تااگر توبه کند توبه اش بپذیرد لقوله ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین توّابان آنان باشند که از کرده توبه کنند ومتطهران آنان باشند که خود نکنند وخویشتن ازآن پاکیزه دارند والخمر جماع الاثم وام الخبائث ومفتاح الشر خمر مجمع بزه است ومادر پلیدیها است وکلید همهٔ شرهاست قوله والمیسر یعنی القمار مرادبمیسر قمار است عبدالله عباس گفت درجاهلیة مردباهل ومال وزن وفرزند قمارباختی چون بماندی ومقمور شدی از همه بیرون آمدی وبدادی واصل او من یسر لی الشیء اذا وجب یسر یسراً باشد ویاسر واجب بقمار باشد یعنی ماوجب له انکه قماررا یسر ومیسر خواندند برای انکه اعتقاد وجوب آن کرده بودند ومقامر را یاسر خوانند ویسر قال النابغة فی الیاسر . اویاسر ذهب القداح بوفره . اسف تاکله الصدیق مخلع . وقال الأخر فی الیسر . فبت کأنی یسر غبین . یقلب بعدما اختلع القداحا . ومقاتل گفت برای آن قماررا میسر خواندند که قامر مقمور را گویند یسرلی ماقرت انچه بمانده ازاودیده واصل انکه عرب باختندی برشتر بودی شتر بخریدندی وبکشتندی انگه پاره پاره بکردندی ودرپارهای اوخلاف کردندی ابوعبیده گفت وابوعمرو ده جزو بودی واصمعی گفت بیست وهشت پاره بودی انگه بده تیر برآن اجزا قمار کردندی وآن تیر هارا از لام وقداح خوانند هفت ازآن ده را نصیب بودی وسه را نصیب نبودی ونام این تیرها

این است (القدّ) واورا یك نصیب باشد و (توأم) . واورا دو نصیب باشد و (رقیب) واورا سه نصیب باشد و (حلس) واورا چهار نصیب باشد و (نافس) واورا پنج نصیب باشد و (مسبل) واورا شش نصیب باشد و (معلّی) واورا هفت نصیب باشد وآن سه که اورا نصیب نبود وآن را (منیح) و (سفیح) و (وغد) خوانند انگه این تیرها درخریطه کنند وآن را ربابه خوانند قال ابوذویب . وکأنهن ربابة وکانه . یسر یفیض علی القداح ویصدع . انگه آن کیسه دردست مردی نهند که معتمد ایشان بود وآن مردرا مجیل ومفیض خوانند دو اسم مشتق است از فعل او تا او بگرداند انگه یکیك بیرون آرد بنام هرکسی هرکدام مردرا که بنام او آن تیر برآمده باشد آن نصیب که بر او ان نوشته باشد میدهند و نصیب را از انجا سهم خوانند که نصیب بر ان تیر نوشته و تیر بتازی سهم بود پس اگر از آن تیرهای بی نصیب بنام کسی برآید خلاف کرده اند بعضی گفتند هیچ نصیب نگیرد وبهاء شتر جمله غرامت کنند اورا و بعضی گفتند چیزی ندهند اورا وغرامت نکنند براو وآن تیررا لغو گویند ودیگرباره بنام او برآورند ودیگری انکه انچه برده باشند برنگیرند بل بدرویشان دهند برای اینکار ایشان بقمار باختن فخر آورند که در آن چیزی بدرویشان رسد وآن را که بان مشغول نباشد اورا نکوهند وذم کنند و اورا بتازی برم خوانند قال متمم ابن نویره . ولا برما تهدی النساء لعرسه . اذا القشع فی برد الشتاء تقعقعا . وعبدالله مسعود روایت کند که شطرنج حرام است ونرد حرام است وهمه بازی حرام است وقمار همه حرام است ودر دوزخ است تا بازی کردن جوز وکعب وابوصالح روایت کرد از عبدالله عباس که گفت میسر قمار است وجمله در دوزخ است وروایت کرده اند که عبدالله مسعود بگذشت بجماعتی که شطرنج می باختند گفت وما هذه التماثیل التی انتم لها عاکفون . ورسول علیه السلام گفت من لعب بالنرد فقد عصی الله ورسوله . هرکه بنرد بازی کند درخدا وپیغمبر عاصی باشد عبدالله بن عمر گفت خواندم دربعضی کتابهاء منزل که هرکه او شطرنج بازد برسبیل قمار همچنان باشد که گوشت سگ وخوك خورده وهرکه بازد نه بقمار همچنان باشد که خویشتن بروغن او باندوده ودرخبر است که امیر المؤمنین علی علیه السلام بقومی بگذشت که شطرنج می باختند فرمود . ماهذه التماثیل التی انتم لها عاکفون . وپاره خاك برگرفت ودرآن میان ریخت چنین گفتند انان که تعاطی آن کار کنند هرگه که آن نطع باز افکنند قدری خاك در آن میان باشد عبدالله عباس روایت کند که رسول علیه السلام گفت ملعون من لعب بالاشتریق . یعنی الشطرنج والناظر الیه کاکل لحم الخنزیر . گفت ملعون است انکس که شطرنج بازد وانکس که درآن نگرد چنان است که گوشت خوك میخورد ورسول علیه السلام فرمود . من لعب بالنرد شیر فکأنما غمس یده فی لحم الخنزیر ودمه . فرمود که هرکه او نرد بازد همچنان بود که دست در گوشت وخون خوك زده واخبار دراین معنی بسیار است واگرچه میسر در عرب قمار براین وجه بود آیه متضمن نهی است از جمله انواع قمار وروایت است از رسول علیه السلام که گفت . ایاکم وهاتین الکعبتین المو ثومتین فانهما من میسر العجم . گفت دور باشید ازاین دو استخوان نگاشته که آن از قمار عجم است وصادق گفت علیه السلام از پدرانش که نرد وشطرنج از جملهٔ میسر است . قل فیهما اثم کبیر . بگو ای محمدّ که درآن هردو یعنی خمر ومیسر بزهٔ عظیم است وفساد بسیار بان تعلق دارد از مخاصمه ومشاتمه وکلام فحش ودروغ وضرب مزامیر و منع صلات وزوال عقل وانواع انچه تعلق دارد باو ازجملهٔ فواحش اهل کوفه خوانند مگر عاصم وکثیر بالثاء وباقی قراّ کبیر بالباء ومنافع للناس

ودرانها منفعتهاست مردمان را بهری گفتند مراد منفعت تن است آنان را که خمر بطبع ایشان موافق بود ولذّتی بان متعلق است و منافع تجارتی که بان کردندی چنانکه اعشی گفت . لنا من صحاها خبث نفس وکابة . وذکری هموم ماتغب اذاتها . وعندالعشاطیب نفس ولذّة . ومال کثیر عدة نشواتها . وچنانکه دیگر گوید . واذاشربت فانی ربّ الخورنق والسدیر . واذاصحوت فانی ربّ الشویهة والبعیر . یکی ازجملهٔ خلفاشاعری را گفت ماتصنع بشرب الخمر چه خواهی کردن بشرب خمر که اولش تلخ است وآخرش خمار گفت چنین است ولکن بیه ماحالة لایساویها ملکك . ودراین میانه حالتی هست که باملك تو برابر نکنم گفت توبه کن تاتورا فلان اقطاع بدهم گفت چون مست شوم ملك من ازملك تو بیش باشد گفت باز چون هشیار شوی نه همان گدا باشی گفت اعاود السکر لیعاودنی الغنی . باسر مستی شوم تاتو ا نگری باسر من آید منافع خمر از این معانی بود و منافع میسر آنمالی که از انجا جمع کنند وببرند . واثمهما اکبر من نفعهما ، گفت بزه اش بزرگتراست ازسودش مفسران گفتند اثم خمر آن بود که چون مست شود مردم را ایذا کنند واثم قمار آن بود که مال مردمان بناحق ببرد ربیع وضحاك گفتند منافع پیش ازتحریم بود واثم پس ازتحریم وباین معنی مراد باثم عقوبت ووبال قیامت باشد برجمله حق تعالی بازنمود که دراین هر دو سود وزیان هست وزیان بیش از سود است واگر هیچ زیان نبودی جز آفت عقل بس بودی وآن ابیات که ابن طبا طباء العلوی گوید ابیاتی جامع است مذهب آن را که اختیار بی عقلی کند وهی *

(سالت عن السکران ماوزن عقله .) (واحمق مایلقی اذاما تعاقلا .) (تراه اذا استرخت قواه لسکره) (یزاول امراً لم یزل عنه زایلا) (یری العجز منه قوّة مستفادة) (ولوانّه لاقی کمیاً لقاتلا) (یحارب اعلاه اسافله فان) (اراد استواءً فی القیام تمایلا) (فان قلت قل لاقال من سکره نعم) (وان قلت نصحاً قل نعم قال لاولا) (اذا اخذت منه المدام رأیته) (کذی الجدّ فی بعض الامور تهازلا) (ذکیاً بلیداً ساهیاً متفکراً) (کحیران مبهوت تذکر ماخلا) (اذا ماقتضاه الهمّ فی السکر دینه) (رایت عزیم الهمّ ثم مماطلا) (لدیه کنوز من امانی نفسه) فهما یزدهیها غروراً تناولا) (ویتحف بالثقیل کل مسائل) (وان لم یکن فی النّاس خلاً مواصلا) (ودیگری گوید دراین معنی) (اخاؤهم مادارت الکأس بینهم) (فان غبت عنهم ساعةً فذمیم) (وکلهم یلقاك بالبشر کاذباً) (وکلهم رث الوصال رمیم) (فهذا ثنائی لم اقل بجهالة) (ولکننی بالفاسقین علیم) (وهم دراین معنی گوید (ترکت النبیذ وشرّابه) (وصرت خدیناً لمن عابه) (شراب یضل سبیل الهدی) (ویفتح للشرّ ابوابه) ودیگری گوید (ترکت النبیذ لشرّابه) (واقبلت اشرب عذباً نقاخا) (شراب النبیین والمرسلین) (ومن لا یرید الشراب الطباخا) (رایت النبیذ یذل العزیز) (ویزداد فیه عمی وانتفاخا) (ویورث شرّابه سوئةً) (ویکسو التّقی النّقی اتّاخا) (ویترك القلب نوراً خلاء) (کماترك الزّارعون السباخا) (فأن کان ذاجایزاً للشباب) (فما العذر فیه اذالمرء شاخا) وفیه ایضاً (شربنا من الرازی حتی کأننا) (ملوك حوت مابین حیث الی مصر) (فلما تجلّی السکر عنّا رأیتنا) (تجلی الغنا عنا وعدنا الی الفقر) وفیه ایضاً (لحی الله اصحاب النبیذ فما لهم) (اذافقد الصهباء عهد ولاعقد) (مودّتهم مادامت الکأس یحتشی) (فان عاق عنهم عائق بطل الودّ) قوله ویسئلونك ماذاینفقون . سبب نزولش آن بود که رسول علیه علیه السلام ایشان را برصدقه حث کردی گفتند یارسول الله مارا بیان کن تاچه دهیم وچند دهیم وبکی دهیم خدای تعالی این آیه فرستاد که می پرسند تورا ای محمد که چه نفقه کنند وما استفهامیه است قل العفو ابوعمرو وحسن بصری وقتاده وابن ابی اسحق برفع خوانند علی معنی الذین ینفقونه هوالعفو

ومثال این قرائة قوله . واذاقیل لهم ماذا انزل ربکم قالوا اساطیر الاولین . رفع او درهردو جایگاه
برخبر است مبتدای محذوف است ودیگران بنصب خواندند برتقدیر قل انفقوا العفو ومثالش قوله تعالی .
واذا قیل لهم ماذاانزل ربکم قالوا خیراً . مفسرّان درمعنی عفو خلاف کردند عبدالله عمر وقتاده ومحمدابن کعب
وعطا وسدّی وابن ابی لیلی گفتند . مافضل من المال عن العیال . آنچه ازقوت او وعیالش فاضل بود
وحسن بصری گفت عفو آن بودکه مرد بان برجای بماند ودرویش نشود عبدالله عباس گفت انچه بدید
نیاید برمال مجاهد گفت صدقه باشد ازسر توانگری عمربن دینار وعطا گفتند صدقه وسط باشد ازمیان
اسراف وتقتیر ضحاك گفت مقدار طاقة بود وعوفی روایت کرد ازعبدالله عباس العفو مراد آن است که
هرچه باشد ازقلیل وکثیر عطاء خراسانی گفت ماعفا وسهل انچه سهل وآسان بود من قولهم اتاه الامر
عفواً صفواً ربیع گفت عفو طیب وپاك باشد یعنی ازانچه پاك‌تر وحلال‌تر ونکوتر باشد بصدقه بایددادن
ومعنی مقارب است واصل عفو درلغة زیاده باشد وکثرت قال الله تعالی حتی عفوا ای کثروا وقال علیه السلام
احفوا الشوارب واعفوا اللّحی ای کثروها گفت شارب نیك بگیرید یعنی سبله ومحاسن رها کنی تابسیار شود
قال الشاعر . ولکنا یعض السیف منا . باسوق عافیات اللحم کوم . ای کثرة اللحم وعفو نیز کاری بود آسان
که گفتیم وعرب گوید . خذما عفا ای ماآتاك سهلاً . جابر راویت کند که مردی بنزد رسول آمد وگفت
یارسول الله هذه بیضة ذهب اصبتها من بعض المعادن لااملك غیرها اریدان اجعلها صدقة لله . گفت مردی
شکل خایهٔ مرغی زرین بیاورد پیش رسول علیه السلام وگفت یارسول الله بخدای عزّ وجل که من جزاین
ندارم ومیخواهم تااین صدقه کنم برای خدا رسول علیه السلام روی ازاو بگردانید اوبدیگر جانب آمد
واین سخن بگفت رسول علیه السلام ازاو بخشم آمد ازدست او بستد وبینداخت چنانکه اگر براو آمدی
عضوی تباه کردی ازاو گفت چون همی گوئی که همین دارم صدقه را چه خواهی کردن انگهی گفت یکی
ازشما می آید وجمله مال صدقه می کند انگه بدرها میگردد وسؤال میکند . افضل الصدقه ماکان علی ظهر غنیً
ولیبدء احدکم بمن یعول . فاضل ترصدقه آن بودکه ازسر توانگری بود ویکی ازشما باید که ابتدا بعیال خود کند
کلبی گفت بعد نزول این آیه کس آن چنان نکردی چون کسی را چیزی بودی خواستی تاآن را صدقه کند
قوت خود وقوت عیال خود ازآنجا برداشتی وانچه فضله بودی آن را صدقه کردی واگر مرد اهل حرفه
بودی یکروزه نفقه برداشتی ازآنجا وباقی صرف کردی چون آیهٔ زکوة بیامد این آیه منسوخ شد اعنی
حکمش علی قول الکلبی واولی‌تر آن بودکه نگویند که آیه منسوخ است برای انکه جمع میان این آیه
وآیهٔ زکوة ممکن است کذلك یبین الله لکم . زجاج گفت برای آن کذلك گفت وخطاب باجماعتی است
که معنی جماعت قبیله بود وان موحد اللفظ ومذکر است وبعضی دگر گفتند برای آن موحد گفت
که خطاب بارسول است علیه السلام ومراد او وامت کذلك خطاب باو ولکم گفت خطاب باو وامت
اواست همچونین خدای تعالی بیان کند برای شما آیتهارا . لعلکم تتفکرون فی الدنیا والاٴخرة .
یعنی لعلکم تتفکرون فی امر الدّنیا والاٴخرة فی باب النفقه تاشما درباب نفقهٔ مال درکار دنیا وآخرت اندیشه
کنی انچه قوت خود وعیال است . درباب دنیا راست کنی وانچه فاضل باشد برای خدای تعالی وبرای
آخرت صدقه کنی تاذخیره باشد شمارا ودرآیه مضاف محذوف بود ومضاف الیه بجای او نهاده وبهری
دیگر گفتند مراد آن است که لعلکم تتفکرون فی الدنیا وزوالها وفنائها ومآلها . تادردنیا اندیشه کنی

بدانی که فانی است وزایل است ومآل او بافنا وزوال است ودرآخرت اندیشه کنی که سرای بقا وسرای
ثواب است تاچون اندیشه کنی شمارا داعی بود برصدقه ونفقه کردن وصارف بود ازحرص وبخل برحطام دنیا
وجار ومجرور درمحل مفعول به باشد نه درجای ظرف تا کسی گمان نبرد که درقیامت تکلیف ونظر
وتفکر باشد . ویسئلونك عن الیتامی الآیه . عبدالله عباس بروایة عطیه وضحاك وسدی گفت سبب
نزول آیه آن بود که عرب درجاهلیة کار یتیم عظیم داشتندی ومال او ازمال خود دور داشتندی وبااو
مخالطه ومواکله نکردندی واگر اورا چهارپای بودی برنشستی کسی واگر خدمتکاری اورا بودی
کس اورا خدمت نفرمودی ومتشئم بودندی ازآن چون اسلام آمد ازرسول علیه السلام پرسیدند
حدیث یتیمان خدای تعالی این آیه فرستاد ویسئلونك عن الیتامی الآیه ومی پرسند تورا ای محمد ازیتیمان
قل اصلاح لهم خیر بگوی که اصلاح کار ایشان بحسب مصلحت بهتر بود شمارا قتاده وربیع وسعید جبیر
از عبدالله عباس گفتند چون خدای تعالی درباب یتیمان ومال او تشدید فرمود وآیات فرستاد
من قوله تعالی ولا تقربوا مال الیتیم وقوله انّ الذین یأکلون اموال الیتامی ظلماً .
مردم بترسیدند یتیمان رااز خویشتن دور کردند و مال ایشان را از مال خود دور داشتند و طعام ایشانرا
از طعام خود جدا کردند و با ایشان اختلاط نکردند تا اگر از طعام یتیم که روزرا ساخته بودند چیزی
بماندی کس نخوردی وبر نگرفتی تاعوض دادی یاتباه شدی واین کار برایشان سخت شد بنزدیك رسول
آمدند وازاو پرسیدند خدای تعالی این آیه فرستاد ورسول را فرمود که بگو که اصلاح لهم خیر اگر شما
این برای خیر میکنی اصلاح کار ایشان شمارا بهتر بود واصلاح مال ایشان بی طمع واجرتی وخیانتی واخذ عوضی
مزد بیشتر باشد شمارا در آن و اگر مصلحت درآن بود که با ایشان اختلاط کنی روا بود که ایشان برادران
شما اند در دین در طعام و شراب و دواب ومواشی و اسباب بیکجای اگر مصلحت دانی اگر مال ایشانرا
بحفظ وتجارت وعمارت بیرون آری واز آن اجرة المثل برداری هم روا بود فاخوانکم ای فهم اخوانکم
ایشان برادران شما اند ودر شاذ ابومجلز خواند فاخوانکم بنصب علی تقدیر فاخوانکم تخالطون یعنی ایشان را
جاری مجرای برادران داری وآنکه بامال برادر کنی ازوجوه صلاح بامال ایشان همان کنی ابوعبید گفت این
آیه دلیل آنستکه مسافرانرا چون هم سفره باشند ایشانرا روابود که طعام وشراب ایشان بیکجای باشد وزیاده
ونقصانیکه آنجا بود بطیبة النفس باکی نبود از آن برای آنکه چون در حق یتیم خدای تعالی رخصت داد
و در حق بالغان اولی تر که رخصت باشد انگه گفت و الله یعلم المفسد من المصلح . خدای تعالی مفسدرا
از مصلح باز داند که کیست که غرض او از آن مخالطه اصلاح است وکیست که غرض او فساد است باشد
که آنکس که مخالطه نکند افساد و تلف مال ایشان کند وباشد که آنکس که مخالطه کند غرض اصلاح باشد
تا مال ایشان محفوظ باشد وبر ایشان تباه نشود . ولو شاء الله لاعنتکم ، واگر خدای تعالی خواستی کار بر شما
سخت کردی وشما را رخصت ندادی در مخالطهٔ ایشان عبدالله عباس گفت معنی آنست که حکم کردی
بإثم وحرج شما درتصرف در مال ایشان واصل عنت سختی بود ومشقت یقال عنته عنوتاً ای شاقّه اکود
و زجاج گفت عنت آن بود که پای شتر شکسته شود باز ببندند دگر شکسته شود چنانکه نتواند رفتن قطامی
گفت . فلاهم صالحوا من یبتغی عنتی . ولا هم کرّوا الخیر الّذی فعلوا . ان الله عزیز حکیم . که خدای
تعالی عزیز است کس دست برفرمان او نیارد آوردن بقهر چون تکلیفی شاق کند وحکیم است اگر این کند

واگر خلاف این بحکمت کند . ولا تنکحوا المشرکات حتی یؤمنّ . الایه درشأن مرثد بن ابی مرثد آمد
و مقاتل گفت ابو مرثد الغنوی و نامش این بود وعطا گفت هو ابو مرثد بن کنان بن الحصین واو
مردی بود شجاع وقوی رسول علیه السلام اورا بمکه فرستاد تاجماعتی مسلمانان که آنجا بودند ایشانرا
بیاورد پنهان چون بمکه آمد زنی مشرکه نام او عناق درجاهلیة دوست او بشنید که او آمده است برخاست
وبنزد او آمد وگفت یامرثد بیا تاساعتی بخلوت بنشینیم مرد گفت . ویحك یاعناق انّ الاسلام قد حال
بیننا وبین ذلك . اسلام آمد ومنع کرد این چنین چیز هارا گفت پس ممکن باشد مرا بزنی بگیری گفت
بلی لکن پس از آنکه دستوری بارسول الله برم اورا موافق نیامد که دانست که رسول علیه السلام
دستوری ندهد بر او تشنیع کرد ومشرکانرا بسر او آورد تااورا بزدند واو از دست آنها بجست وپنهان
شد چون فرصت یافت کاری که‌داشت در مکه بگذارد وبنزد رسول آمد گفت یارسول الله زنی مشرکهٔ
میخواهد تازن من باشد روا بود یانه خدای تعالی این آیه فرستاد . ولا تنکحوا المشرکات حتی یؤمنّ ،
بامشرکات مناکحه نکنی تاآنکه‌که ایمان آرند مفضل گفت اصل نکاح جماع بود پس بکثرت استعمال
درعقد نیز استعمال کردند وگفت از اسماء منقوله است که نقل من الجماع الی العقد کالغایط وغیر ذلك
ودرست آن است که از اسماء مشترکه است کالجون والقرء والشفق و در هردو معنی حقیقت است برای انکه
در هردو مستعمل است بر یك حد وظاهر استعمال دلیل حقیقة کند مگر مانعی باشد ودلیل انکه چنین است
این است واجماع امت بر انکه نکاح بامشرکان حرام است عقداً ووطیاً . ولامة مؤمنة خیر من مشرکة
حرّة ولو اعجبتکم بجمالها ومالها . گفت پرستاری مؤمن بهتر بود اززنی آزاد مشرکه اگرچه بعجب آرد
شمارا بجمال ومال یعنی جمال ومال او ازحد عادت بحدّ تعجب شده باشد مفسران گفتند آیه درشان خنسا آمد واو کنیزك
سیاه بود از آن حذیفهٔ یمان حذیفه گفت یاخنسا ذکرت فی الملأ الاعلی مع سوادك و دمامتك . گفت
خدای تعالی تورا باسیاهی وزشتی رویت یاد کرده درملأ اعلی ودر شأن تو آیتی فرستاد پس حذیفه اورا
آزاد کرد وبزنی کرد سدّی گفت آیه درعبدالله رواحه آمد که او پرستاری سیاه‌داشت براو خشم گرفت
واورا بزد وبیرون کرد انکه بترسید وپشیمان شد بیامد ورسول علیه السلام را خبر داد رسول علیه السلام
گفت چگونه کسی است این پرستار گفت شهادتین میگوید ونماز میکند وروزه میدارد ووضو وآب دست
بجای میاورد رسول علیه السلام گفت . هی مؤمنة . این کنیزك مؤمنه است عبدالله رواحه گفت
بان خدای که‌تورا بحقّ بخلقان فرستاد که آزادش بکنم وبزنی کنم اورا وآنچه بگفت کرد جماعتی مردمان
طعنه زدند وگفتند پرستاری سیاه را بزنی کرده وزنی آزاد مشرکهٔ براو عرضه کردند وایشان
رغبت کردندی در نکاح مشرکات برای آنکه تا باشد که ایمان آرند خدای تعالی این آیه فرستاد
ونکاح مشرکات حرام کرد قوله . ولا تنکحوا المشرکین حتی یؤمنوا . ودختر بمرد مشرك مدهی
تا آنکه ایمان آرد بخدای تعالی از هردو طرف نهی کرد هم خواستن وهم دادن برجمله مناکحت
بایشان حرام است . ولعبد مؤمن خیر من مشرك . وبندهٔ مؤمن به باشد ازآزادی مشرك اگرچه شمارا
تعجب آرد بمال وجمال وحسن حال حسن بصری وقتاده روایت کنند از انس مالك که یکروز
رسول صلی الله علیه وآله نشسته بود اعرابی درآمد وسلام کرد وگفت یارسول الله . ایمنعنی سوادی
ودمامة وجهی من دخول الجنة . گفت سیاهی من وزشتی روی من مرا منع کند از آنکه ببهشت روم

گفت نه تامادام که از خدا بترسی وبرسول ایمان داری گفت یارسول الله بانخدای که تورا شرف
نبوّت داد که من بهشت ماه پیش از این ایمان آورده ام واقرار داده ام که خدای تعالی یکی است
وتو رسول اوئی بحق رسول علیه السلام گفت . انت من القوم لك مالهم وعلیك ماعلیهم . گفت تواز
ایشانی انچه ایشانرا بود تورا بود وانچه برایشان بود برتو بود گفت پس برای چیست که‌من خطبه کردم
باهریك از ایشان که حاضرند کس اجابت نکرد مرا وهیچ منع نمیدانم جز دمامة الوجه وسواد اللون
الّا من در میان قوم خود حسبی دارم از بنی سلیم وپدران من معروفانند ولکن غلبنی سواد اخوالی
الّا انکه غلبه کرده است سواد خالیانم رسول علیه السلام گفت عمرو بن وهب حاضر هست واو
مردی بود از ثقیف ودراو صعوبه جانبی وانفة بود گفتند نه یارسول الله باعرابی گفت تو خانهٔ او دانی
گفت دانم گفت برو بخانهٔ او در بزن زدنی بر رفق وچون در سرای شوی سلام کن وبگوی که رسول
دختر تورا بمن داد واو دختری داشت ذات جمال وعقل وعفاف بیامد ودر بزد ودر بگشادند چون
سواد ودمامة او دیدند کاره شدند واظهار کراهت کردند او گفت رسو علیه السلام دختر تورا بمن داد
اورا زجر کردند ورد کردند ردّی قبیح مرد برخاست وبیرون آمد چون مرد بیرون آمد دختر گفت
ای پدر برو واین حال بدان اگر پیغامبر علیه السلام مرا باو داده است من راضیم انچه رسول خدای
کرد مرد براثر او بیرون آمد تاپیش رسول رفته بود وشکایت کرد
مرد پیش رسول آمد رسول علیه السلام فرمود یاهذا توئی که رسول مرا رد کردی وزجر گفت
یارسول الله کردم وبد کردم وانا استغفر الله برای انکه مردی غریب بود گمان بردم که مرد دروغ میگوید
اکنون ای رسول الله حکم ماو خانها ومالها وفرزندان ماتراست من پناه باخدای میدهم ازخشم خدای وخشم
رسول خدای رسول علیه السلام گفت خیزای اعرابی که‌من دختر اورابتو دادم وباخانه شو مرد گفت یارسول الله
من مردی غریبم ودست تنگم وشرم دارم دستهی بخانهٔ زن رفتن رسول علیه السلام گفت برسه کس
ازصحابهٔ من رو وانچه تورا باید از ایشان بستان برعلی رو وبرعثمان وبرعبدالرحمن عوف اوبرعلی آمد اورا
صددرم داد وهمچنین عثمان وعبدالرحمن عوف او درم بستد وببازار آمد تاجامه وچیزی که‌اورا
بکار آید بخرد وبخانه بازشود منادی رسول رادید که‌برآمد وندا کرد . یاخیل الله ارکبی وابشری . برنشینی
وبشارت بادشمارا مرد روی سوی آسمان کرد وگفت بارخدایا توخداوند آسمان وزمینی وفرستندهٔ
محمدی بنبوة بخلقان مرا رغبت چنین باشد که‌این درمها درسبیل تو وجهاد دشمنان تو ومساعدهٔ رسول تو
صرف کنم انچه جامهٔ ابریشم وحریر خواست خریدن اسبی خرید وتیغی ونیزه وسپری ودستار بگرفت
وسینه وشکم سخت ببست ولثام برروی بست وصلاح بپوشید وبراسب نشست وازاو هیچ پیدا نبود
مگر چشمهایش بیامد ودر میان مهاجر بایستاد هرکس میگفت این سوار کیست کسی اورا نمی شناخت
گفتند رها کنی همانا مردی باشد ازعرب آمده تامعالم دین بداند اکنون میخواهد تاباما مساعده کند
چون رسول علیه السلام برآمد گفت این سوار کیست گفتند یارسوالله ما نمیدانیم ازعرب است برجمله
چون بکارزار درشدند او حمله می‌برد وازپس وپیش بنیزه وتیغ کارزار میکرد درمیانه آستین ازبازو
بازکرد چون رسول علیه السلام سواد بازوی او بدید گفت سعد است مرد گفت اری تن وجان من فدای تو باد
گفت سعد جدّك بختت نیك باد انکه کارزار میکرد بتیغ ونیزه تاانکه‌کش بیفکندند رسول را گفتند

یارسول الله سعدرا بیفکندند رسول علیه السلام ببالین او آمد وسراو برکنار گرفت وگرد ازروی او می‌سترد بجامهٔ خود ومیگفت ماطیب ریحك واحسن وجهك واحبك الی الله . چه خوش است بوی تو وچه نیکواست روی تو وچه دوست دارد خدای تورا وبگریست انگه بازخندید وروی بگردانید وگفت وردالحوض ورب الکعبه . بکنار حوض فراز آمد ابوامامه گفت یارسول الله حوض چیست گفت حوضی است که خدای تعالی مرا داده است عرض او ازمیان صنعا الی بصره کنارهاء او مکلل بدرویاقوت بعدد ستارهای آسمان برکناراو اناءاست ازشیر سپید تراست وازانگبین شیرین تر هرکه ازاو شربتی بازخورد هرگز تشنه نشود صحابه گفتند یارسول الله چرا بگریستی وپس بخندیدی وپس روی بگردانیدی گفت بلی اما گریه برای مفارقت سعد بود اماخنده من ازبشاشة بود وخرمی من المنزلة که اورا ازخدای تعالی بود وکرامة او برخدای واما انکه روی بگردانیدم برای آن بود که حور العین را دیدم جامه‌ها ازساق برگرفته می‌شتافتند یك برسریك می‌افتاد ومبادرت میکردند تااورا ببرند من روی بگردانیدم ازشرم ایشان انگه بفرمود تااسب وسلاح او برگرفتند تبخانهٔ زن او آوردند وگفت بگوی که میراث شوهر تواست وخدای تعالی اورا بهتر ازتو بداد ببدل تو پس جملهٔ انکه بندهٔ مؤمن ازخواجهٔ مشرك بهباشد برای نکه او اینجابنده است آنجا سید باشد انکه اینجاخواجه است ومتکبر ومرتفع ازبندگی آنجا ازهمهٔ بندگان واسیران ذلیل تر باشد. اولئك یدعون الی النار . ایشان بادوزخ دعوة میکنند یعنی مشرکان برای انکه ایشان باعمل اهل دوزخ میخوانند بمشابهة آن است که ایشان را بادوزخ میخوانند . والله یدعو الی الجنة والمغفرة باذنه . وخدای تعالی شمارا بابهشت ومغفرت وآمرزش میخواند بفرمان او . ویبین آیاته للناس . و بیان میکنند آیات خودرا ازاوامر ونواهی واحکام حلال وحرام وبراهین ودلالات برای مردمای لعلهم یتذکرون تاهانا اندیشه کنند ویادگیرند ومتعظ شوند . قوله

وَیَسْئَلُونَكَ عَنِ الْمَحِیضِ قُلْ هُوَ اَذًی فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِی الْمَحِیضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتّٰی یَطْهُرْنَ
می‌پرسند تورا ازعذر زنان بگوکه آن رنج است درشوی اززنان درحیض ودرپیرامن ایشان نشوی ناپاك شوند

فَاِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَیْثُ اَمَرَکُمُ اللّٰهُ اِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ التَّوَّابِینَ وَیُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِینَ * نِسَاؤُکُمْ
چون غسل کنند باایشان شوی ازانجاکه فرمود شمارا خدای که خدای دوست دارد توبه‌کاران را ودوست دارد پاکیزه‌کاران را زنان شما

حَرْثٌ لَکُمْ فَأْتُوا حَرْثَکُمْ اَنّٰی شِئْتُمْ وَقَدِّمُوا لِاَنْفُسِکُمْ وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاعْلَمُوا اَنَّکُمْ مُلَاقُوهُ
کشت زار شمایند آئید بکشت زارخود هرمحل که بخواهید وپیش اندازید برای خودتان بترسی ازخدای خود وبدانی شما باپیش او شوی

وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِینَ * وَلَا تَجْعَلُوا اللّٰهَ عُرْضَةً لِاَیْمَانِکُمْ اَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصْلِحُوا بَیْنَ النَّاسِ
ومژده ده مؤمنان را مکنی خدارا درمعرض سوگندتان که نکوکنی وبپرهیزی ونیك کنی میان مردمان

وَاللّٰهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ * لَا یُؤَاخِذُکُمُ اللّٰهُ بِاللَّغْوِ فِی اَیْمَانِکُمْ وَلٰکِنْ یُؤَاخِذُکُمْ بِمَا کَسَبَتْ
وخدا شنوا وداناست نگیرد شمارا خدای ببازی درسوگندتان ولکن بگیرد شمارا بدانچه اندود

قُلُوبُکُمْ وَاللّٰهُ غَفُورٌ حَلِیمٌ * لِلَّذِینَ یُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصُ اَرْبَعَةِ اَشْهُرٍ فَاِنْ فَاؤُا فَاِنَّ اللّٰهَ
دلهای شما وخدای آمرزکار وبردباراست آنانراکه دوری کنند بسوگند اززنان انتظار چهار ماه است اگر بازآیند خدای

غَفُورٌ رَحِیمٌ * وَاِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَاِنَّ اللّٰهَ سَمِیعٌ عَلِیمٌ * وَالْمُطَلَّقَاتُ یَتَرَبَّصْنَ بِاَنْفُسِهِنَّ
آمرزکار وبخشاینده است اگرعزم کنند طلاق را پس خدای شنوا وداناست وزنان طلاق داده بازایستند بخود

ثَلٰثَةَ قُرُوءٍ وَلَا یَحِلُّ لَهُنَّ اَنْ یَکْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللّٰهُ فِی اَرْحَامِهِنَّ اِنْ کُنَّ یُؤْمِنَّ بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ
سه پاکی ونباشد حلال ایشان را که پنهان کنند انچه آفریده بود خدای دررحم‌های ایشان اگرایمان دارند بخدای وروز بازپسین

وَبُعُولَتُهُنَّ اَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِی ذٰلِكَ اِنْ اَرَادُوا اِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِی عَلَیْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ
وشوهران ایشان سزاوارترند ازایشان درآن اگرخواهند نیك کردی وایشان راست مانند انکه برایشان است نیکوئی و

لِلرِّجَالِ عَلَیْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللّٰهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ
مردان را برایشان پایه است وخداوند عزیز وحکیم است

. قوله تعالی ویسئلونك عن المحیض . سعیدجبیر گوید ازعبدالله عباس که او گفت مارأیت قوماً خیراً من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله ماسئلوا اکثر عن ثلثة عشرة مسئلة حتی قبض کلهن فی القرآن . گفت هیچ قوم را ندیدم بهتر ازاصحاب رسول صلی الله علیه وآله درهمه عمراو وایشان اورا بیشتر ازسیزده مسئله نپرسیدند وهرسیزده درقرآن هست . ویسئلونك عن الاهلة . ویسئلونك عن الشهر الحرام . و یسئلونك ماذا ینفقون . ویسئلونك عن الخمر والمیسر . ویسئلونك عن الیتامی . ویسئلونك المحیض. ویسئلونك عن الساعة ایان مرسیها . واذاسئلك عبادی عنی. ویسئلونك عن الانفال. ویسئلونك عن الروح . ویسئلونك عن ذی القرنین. ویسئلونك عن الجبال. مفسران گفتند عرب رادرجاهلیة عادت چنان بود که چون زن راحیض پدید آمدی ازاواجتناب کلی کردندی اورا درخانه تنها بنشاندندی وبااو مجالسة ومواکله ومشاربه نکردندی برعادت مجوس

ابوالدحداح ازرسول علیه السلام پرسید وگفت یارسول الله . مانصنع بالنساء اذا حضن . چه فرمائی مارا درحق زنان چون ایشان را عذری پیداشود خدای تعالی این آیه فرستاد . یسئلونك عن المحیض ومحیض مصدر بود یقول حاضة المرأة تحیض حیضاً ومحیضاً کالسیر والمسیر والعیش والمعیش واصل حیض انفجار باشد عرب گوید حاضة الشجرة آن بود که چیزی ازاو بیاید بمانند خون ومانند آن اینجا ازدرخت توت بود قل هواذی بگو که آن رنج است یعنی خون واین قول قتاده وسدی است وقیل قذر بلیدی است والاذی مایکره ویغتم به . وهر مکروهی را که ازاو دل تنگی آید آن را اذی گویند . فاعتزلوا النساء فی المحیض . دورباشی اززنان درحال حیض واعتزال دوری بود قال الله تعالی حکایة عن ابراهیم علیه السلام واعتزلکم وما تدعون من دون الله . واین جماعت را برای آن معتزله خوانند که قتاده وعمروبن عبید شاگردان حسن بصری بودند ومذهب حسن درفاسق آن بود که منافق بود پس از وفات حسن مناظره رفت واصل ابن عطارا باعمرو بن عبید در این مسئله واصل ابطال این مذهب بکرد ومنزلة بین المنزلین اظهار کرد و اول کسی در معتزله که اظهار منزلة بین المنزلین کرد واصل عطا بود چون پس حجه برعمرو بن عبید بایستاد او گفت . الرجوع الی الحق خیر من التمادی فی الباطل . باحق آمدن به ازآن باشد که برباطل بایستادن وازمذهب حسن بازآمد پس ایشان را ازبرای انکه اعتزال کردند ودوری جستند ازمذهب حسن ایشان را معتزلی خوانند وگفتند برای انکه از حلقهٔ قتاده دور شدند وکناره گرفتند قتاده چون ذکر ایشان کردی گفتی مافعلت المعتزله اکنون بدانکه حیض خونی باشد سیاه وگرم بادفع وآ گاهی جداشود واستحاضه خونی باشد سرد وزرد فاما این فرق است ازروی ظاهر وحایض را احکامی باشد که گفته شود ومستحاضه بحکم طاهر باشد هرگه که شرط آن بجای آرد وبیست حکم بحیض تعلق دارد بعضی واجب وبعضی حرام

وبعضی مکروه انچه محرّمات و واجبات است نمازش واجب نبود یا درست نیاید و روزه یش درست
نباشد و در مسجد شدن اوحرام بود واعتکافش درست نباشد و طوافش درست نباشد وقرائة عزایمش
حرام باشد ودست بر نوشتهٔ قرآن نهادنش حرام باشد وبرشوهرش مقاربت کردن باوحرام باشدواگر کند
بقصد کفارتش واجب بود ودراوّل حال دینار ودر میانه نیم دینار ودرآخر دانگی ونیم وتعزیر براوواجب
باشدوغسل ووضو ازاودرست نباشددرایام حیض بروجه رفع حدث وچون خون منقطع شودغسلش واجب
باشد وطلاقش درست نباشد وقضاء روزه‌اش واجب بود وقضاء نمازش واجب نبودومکروهات قرآن
خواندن انچه جز عزایم است مکروه بود واورا مصحف برگرفتن ودست برحواشی نهادن وخضاب کردن
. واقل ایام حیض سه‌روز بود وبیشترش ده روز بود وانچه میانهٔ این باشد بحسب عادة وحایض بر دو
ضرب باشد یا مبتداه بود یامبتدأه نبود اگر مبتداه‌بود اورا چهار حالت بود یکی انکه تمیز نداند وفرق
ازمیان این خونها که‌حیض واستحاضه‌بود بران کارباید کردن دوّم انکه تمیز نداند ومشتبه بود براو
برعادت زنانی که خویشان اوباشند کار کندسیم انکه‌خویش ندارد برعادة کسانیکه هم سنّ او باشند کار
کند چهارم انکه نه‌خویشان باشند اورا ونه‌هم سالان ازماه اوّل سه روز نماز رها کند واز ماه
دوم ده‌روز این اکثر است وآن اقل ویانه ازهرماهی هفت روز نمازدست بدارد مخیّر است ازمیان این
هردو وانکه‌مبتدأه‌نباشد اورا نیزچهارحال است یکی انکه‌اورا عادتی‌باشد بی‌تمیز برآن کار کند دوم انکه‌اورا
عادت‌باشد وتمیز باشدبرعادت کار کند سیم انکه‌تمیزباشد اورابی عادت برتمیز کار کندچهارم انکه اورا
عادت وتمیز نباشد ازهرماه هفت روز نماز نکند این جمله مذهب ماست ومذهب ابوحنیفه واهل عراق در
اقل واکثرایام حیض موافق مذهب ماست وهمچونین مذهب حسن بصری این است ومذهب شافعی واهل
مدینه‌آن‌است که‌اوّل حیض شبانروزی بود وبیشترش پانزده‌روز وبعضی فقهارا مذهب آن‌است که‌آن‌را
حدی محدود نیست مادام تاخون بیند حایض باشد نماز نکند واقل طهر ده‌روز بود وجمله فقها خلاف
کردند وگفتند پانزده روز باشد ودر آن حکمهاء بیست گانه در بیشتر مسائل شافعی موافقة کند مارا
ومالك خلاف کرد درقرائة وآن گفت اگر مدّت دراز شود وترسد از فراموشی روا بود که خواند
امادخول المساجد ومسّ مصحف وکتابة القرآن واعتکاف وطواف ونماز وروزه و وجوب قضاء روزه
دون نماز شافعی وبیشترفقها موافقة کردند اما در کفارهٔ وطی حایض دراوّل دیناری ودرمیانه نیم دینار
ودرآخر دانگی ونیم شافعی‌را دراو دوقول‌است درقول اوّل همچنین گفت دراوّل ووسط ودر آخر
حیض گفت براو استغفار باشد ومذهب اوزاعی واحمد واسحق همچونین‌است ودر جدید گفت اعنی
شافعی براوکفاره‌نباشد درهیچ‌حال براو توبه باشدبس واین‌مذهب ابوحنیفه‌است واصحابش ومالك و ثوری
ملامسهٔ مرد وزن‌حایض‌راازبالاءناف تابسر واز زیر زانو تابقدم مباح‌است ودراوخلاف نیست میان فقها
اما ازناف تابزانو ملامسهٔ‌آن روابود واجتناب فاضل تر بود واین مذهب مالك‌است واسحق ومحمدبن
الحسن ومذهب شافعی واصحابش وابوحنیفه وابویوسف آن‌است که حرام باشد چون خون منقطع شود
شوهرش‌را روا باشد که‌نزدیکی کند بعد غسل الفرج سوا اگر باقل ایام پاك شده‌باشد اوباکثر واگرچه
غسل نکرده‌باشدومذهب ابوحنیفه آن‌است که‌اگربده‌روز پاك شده‌باشد روابود واگر زیرده روز بودروا
نبود الاّ پس ازغسل یاتیمم ونماز واگر وقت‌نماز درآید ونماز کند روا بود وطی او شوهررا ومذهب

شافعی آن‌است که‌تایك نماز نکند بااستباحة‌آن بطهارة ودخول وقت روانبود شوهررااواستمرار عادة‌بدوبار
باشد پیاپی که حیض بیند درروزی معین واین مذهب ابوحنیفه وبعضی اصحاب شافعی‌است و مروزی و
ابوالعباس‌بن شریح گفتند که‌عادت بیکبار ثابت شود ولاتقربوهن یقال قربته اقربه قرباناً وقربت منه اقرب
قرباً وقربت کنایت‌است درآیة‌ازجماع ومعنی آن‌است‌که‌پیرامن ایشان‌مگردی درایام‌حیض . حتی یطهرن
. تاانکه که پاکیزه شوند حتی انتهاء غایة‌را باشد چون الی واین دولفظ اعنی فاعتزلوا النساء ولاتقربوهن
یکی امراست ویکی نهی دلیل‌است برتحریم وطی زنان درایام حیض برای انکه اوامر قرآن‌را بظاهر حمل
بروجوب کند ونهی شرعی دلیل فسادمنهیّ عنه کند ابوسعید خدری روایت کند که‌رسول‌علیه‌السلام
گفت هرگز ندیده‌ام ناقص دینان وناقص‌عقلان‌را که‌عقل مرد عاقل حازم بهتر ببرند ازانکه‌این‌زنان گفتند
یارسول‌الله نقصان عقل ودین ایشان کجاست گفت نه‌گواهی دو زن بیك مرد برگیرند این ازنقصان
ایشان‌است امّا نقصان دین‌آن‌است که‌ازهرماهی چندروز نماز نتوانند کردن وروزه داشتن معاذة
العدویة روایت کند که زنی بنزدیك عایشه آمد وگفت مابال الحایض تقضی الصوم ولاتقضی الصلوة . چرا
زن حایضه قضاء روزه‌بکند وقضاء نماز نکند عایشه‌اورا گفت . احروریة . توخارجی گفت نه و
لکن‌سائلم عایشه‌اورا گفت مارا در عهد رسول این‌کار افتادی مارا قضاء روزه‌فرمود وقضاء نماز نفرمودند
بنگر که‌عایشه چون‌علت‌شرع می‌پرسندتهمة خارجی می‌برد وچون‌جواب‌درست‌می‌گوید حواله‌برسمع میکند
راوی خبرگوید که چون‌این آیه‌آمد صحابهٔ رسول چون زنان ایشان‌را عذر حیض پیداشدی ایشان‌را از
خانه وجامهٔ خواب بیرون کردندی چون هواسردشد ایشان سرمای می‌یافتند پیش رسول آمدند وگفتند
یارسول‌الله ماراحال آن‌نیست که جامهٔ‌زیادتی باشد تابزنان حایض دهیم وچون ایشان‌را ازجامه خواب
وخانهٔ گرم بیرون کرده‌ایم سرما می‌یابند واگرما جامه بایشان دهیم ماسرما می‌یابیم رسول علیه‌السلام گفت
خدای شمارا نمیفرماید که ایشان‌را ازجامه وخانه بیرون کنید شمارا میفرماید که بایشان خلوة نکنی تاایام
حیض باشد ایشان‌را آن‌عادت عجم‌است یعنی گبرکان سعدبن المسیب روایة کند ازابو هریره که رسول علیه
السلام گفت هرکه اوبازن حایض قربة کند واورا فرزندی آید وآن‌فرزندرا جذام بود گوکسی‌را ملامت
مکن جزخویشتن‌را وهرکه اوروزشنبه وچهار شنبه خون گیرداورا برصی رسدگوکه ملامت خویشتن‌را
کن . عایشه‌روایت کند که‌یك‌شب بارسول علیه‌السلام خفته‌بودم مراحالت عذرپیداشد ازبستر بجستم وکناره
گرفتم رسول علیه‌السلام گفت چه‌بود تورا مگر حایض شدی گفتم آری گفت ازاررابند سخت کن و
بازآی وبجای خودبخسب . وام‌سلمه ماننداین روایت کند ومانند این روایت است ازمیمونه زوجة النبی
صلی‌الله علیه‌وآله عایشه گفت رسول علیه‌السلام گفت آن‌نماز کنی مراده من گفتم یارسول‌الله من حایضم
گفت . ان‌حیضتك لیست فی یدك . حیضت دردست نیست وازاو پرسیدند که شاید که باحایض نان
خورند گفت رسول علیه‌السلام ازیك اناء آب‌خوردی ویك‌قدح گاه بودی اول خوردی ومن دوم و
گاه‌من اول خوردمی واو دوم واعتبار کردم نیك دهن‌هم آنجا بنهادی که من نهاده بودمی این‌اخبار
دلیل میکند برانکه برحایض هیچ‌حرام نیست مگر وطی درفرج واما دیگر چیزها همه رواست
بخلاف انکه گبرکان وترسایان کردند گبرکان مفارقة کلی کردند وترسایان درحین مقاربة کردندی
خدای گفت نه‌آن‌باید نه‌این‌شاید واسطهٔ این‌هردو باید گرفتن وخیرالاٴمور اوسطها . ولاتقربوهن

حتی یطهرن کوفیان خوانند مگر عاصم حتی یطهرن بتشدید طا وها وباقی قراء خوانند حتی یطهرن
بتخفیف آن کس که بتشدید خواند تقدیر چنین بود که حتی یطهرن تاباطا کردند وطا درطا ادغام کردند
ومعنی آن بود که حتی یغتسلن انگه که غسل بکنند وانکس که خواند یطهرن بتخفیف بمعنی آن باشد تاخون
حیض منقطع شوداز ایشان وایشان ازآن پاك شوند واختلاف فقها درانکه کی روا باشد مردرا که باحلال
خود مقاربة کند وآنچه مذهب است درآن باب گفته شد وقرائة تخفیف حجة ماست وحجة ابوحنیفه
علی وجه وقرائة بتشدید بحجة شافعی است پیش ازغسل وروا بود مقاربة بنزدیك ما وبنزدیك ابوحنیفه
چون ده روز گذشته باشد وبنزدیك شافعی روانبود تاغسل نبکند یاتیمم وبعدازانقطاع الدم واین مذهب زفر است و
لیث وسالم وقاسم بن محمد وابن شهاب وحسن بصری گفت اگر پیش ازغسل مقاربة کند کفارتش لازم آید هم چنانکه
درحال حیض فاذا تطهرن ای اغتسلن چون غسل باز کنند فأتوهن من حیث امرکم الله بایشان شوی ازآنجاکه خدای
فرمود شمارا واتیان کنایت است ازجماع واگرچه صورت امر است مراد اباحت است چنانکه گفت واذا حللتم
فاصطادوا وقوله فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الأرض ومراد بقوله من حیث امرکم الله آن است که من حیث امرکم الله
بالأعتزال وفایده اطلاق خطر است وخلاف کردند فی الأمر الوارد بعد الخطر مذهب فقها آن است که ایجاب اباحه کند
مذهب ما آن است که حکم او همان باشد که قبل الخطر بوده باشد من اشترا که بین الوجوب والندب وتقدم خطررا
هیچ اثر نبود در تغییر حکم او پس معنی آن است که آنچه محظور بود اکنون مطلق است واین قول مجاهد است
وابراهیم وقتاده وعکرمه ووالبی گفت از عبدالله عباس که مراد آنست . جامعو هنّ فی الفرج لاغیر .
با ایشان مقاربت در موضع مخصوص کنی که آنجای مامور به است وبعضی دگر گفتند معنی آنست که
من حیث امرکم الله به من الطهر . یعنی این مواقعه در ایام طهر باید دون ایام حیض تا امتثال فرمان
خدای کرده باشی وتفسیر حیث بوجه باز کردند کانّه قال فاتوهنّ من قبل طهرهنّ لا من قبل
حیضهنّ واین قول ابن زیداست وضحاك وروایة عطیه عن عباس ومحمد حنیفه گفت من حیث امرکم الله
ای من الحلال دون الفجور یعنی بحلال مقاربت کنی نه بحرام ابن کیسان گفت معنی آن است که بایشان
مواقعه انگه کنی که ایشان روزه دار ومعتکف ومحرم نباشند یعنی دراوقاتی که حلال بود شما را مواقعهٔ ایشان
وفرّا گفت مثال این چنان باشد که کسی گوید . اتیت الامر من مأتاه ای من الوجه الّذی یؤتی .
از آن رو که ره آن باشد واقدی گفت مراد آن است که فی الفرج ومراد بمن فی است چنانکه گفت
ارونی ماذا خلقوا من الارض ای فی الارض . وقوله اذا نودی للصلوة من یوم الجمعه ای فی یوم الجمعه .
انّ الله یحب التّوابین من الّذنوب خدای دوست دارد توبه کاران را آنان که از گناه توبه کنند وآنان را که
در طهارت وپاکی از احداث آب بکار دارند مجاهد گفت یحب التّوابین من الذّنوب والمتطهرین
من ادبار النّساء . یعنی دوست دارد آنان را که خویشتن راپاك دارند از انکه خلوت کنند بازنان بوجهی دیگر
ومقاتل بن حیان گفت التّوابین من الّذنوب والمتطهرین من الشرك یعنی ازگناه توبه کنند واز توبه
خودرا باز نیاورند وازشرك خویشتن را پاك دارند سعید جبیر بعکس این گفت التوابین من الشرك
والمتطهرین من الذنوب ازشرك توبه کنند بایمان واز پس ایمان نیز گناه نکنند وپاکی جویند ازگناه
ومنهال بن عمرو گوید بنزدیك ابوالعالیه بودم برخاست ووضو نیکو بازکرد وآنگه گفت انّ الله
یحب التوابین ویحب المتطهرین . ابن جریح گفت عن مجاهد التوابین آنان باشند که گناه کرده باشند

پس توبه کنند والمتطهرین آنانکه خود هرگز گناه نکرده باشند عبدالرحیم قتاده گفت التوابین من الکبائر
والمتطهرین من الصغائر التوابین من الاقوال والمتطهرین من الافعال التوابین من الاظهار والمتطهرین
من الاضمار التوابین من الاثام والمتطهرین من الاجرام التوابین من الجرایر والمتطهرین من خبث السرائر
التوابین من الذنوب والمتطهرین من العیوب وظاهر آیه بان می نماید که یحب التوابین یعنی آنانرا که
مقاربت کرده باشند بازنان در حال حیض وندانسته باشند چون بدانند ازآن توبه کنند ویحب المتطهرین
یعنی آنانرا که طلب پاکیزگی کنند واز این معنی دور باشند الا آن است که اگرچه آیه عقب این حدیث آمد
روا باشد که مراد عموم بود پس حمل کردن برعموم اولیتر باشد قوله نساؤکم حرث لکم الایه
سعید جبیر گفت از عبدالله عباس که او گفت عمر خطاب بنزدیك رسول آمد گفت یا رسول الله هلکت
واهلکت گفت هلاك شدم ودیگریرا هلاك کردم رسول علیه السلام گفت چه کردی گفت حولت
البارحة رحلی دوش رحل برگردانیدم رسول علیه السلام جواب نداد جبرئیل آمد واین آیه آورد
نسائکم حرث لکم زنان شما کشت زار شما اند فاتوا حرثکم انی شئتم بکشتزار خود آی آنجا که خواهی
پس از آنکه از موضعی دیگر اجتناب کنی واز ایام حیض محمدابن المنکدر روایت کرد از جابر بن عبدالله
انصاری که او گفت جهودان دعوی کردند که هرکس که باحلال خود خلوت کند در جای معتاد ولکن
از خلف فرزند احول آید رسول علیه السلام را پرسیدند از این حدیث گفت کذبت الیهود جهودان
دروغ گفتند خدای تعالی تصدیق رسول را وتکذیب یهود را این آیه فرستاد قولی دیگر در سبب
نزول آیه آن است که کافران مدینه در بعضی کارها اقتدا کردندی بجهودان پیش از آمدن رسول
علیه السلام وجهودانرا عادت چنان بود که بازنان خلوت کردندی علی حرف ای علی جنب وقریش را
عادت چنان بودی که شرح کردندی یعنی کشف
چون رسول علیه السلام هجرت کرد یکی ازجملهٔ مهاجر زنی انصاری را بخواست بوقت خلوت خواست
که باو نزدیکی کند برعادت ایشان امتناع کرد وگفت اگر برعادت ما باشی والّا اجتناب کن ودراین
باب ازمیان ایشان گفت وگوئی رفت واین حدیث برسول رسید خدای تعالی این آیه فرستاد این اخبار
ومانند این همه دلیل آن میکنند که اتیان النساء من غیرالمأتی روانباشد وتعلق انکس که بخلاف این گوید
این آیه درست نباشد چه آیة مقصود ووارد است براین اسباب که گفته شد واین جماعت تفسیر اینچنین
دادند که کیف شئتم ومتی شئتم وحیث شئتم بعد ما کان المقام واحداً انّی برأسه معنی باشد چنانکه خواهی
وهرکه خواهی وآنجا که خواهی پس از انکه موضع یکی باشد واین ازجملهٔ کنایات لطیف است که
درقرآن هست خدای تعالی زنانرا کشت خواند ومراد کشت زار است مردرا تشبیه کرد برزارع
وزنرا بمزرعه وآب را بتخم وفرزندرا بزرع اعنی نبات وحرف تشبیه را برای مبالغه بیفکند چنانکه
حق تعالی گفت حتی اذا جعله ناراً وشاعر گفت . النشر مسك والوجوه دنانیر واطراف الأکف عنم .
واین کنایه درعرب مشهور است مفضل بن سلمه گفت انشدنی . واذا اکل الجراد حروث قوم .
فحرثی همه اکل الجراد . وانشد احمد بن یحیی ثعلب . حبذّا من هبة الله البنات الصالحات . من اصل النسل
والزّرع وهنّ الشجرات . یجعل الله انا فیها یشاء البرکات . انّما الارحام ارضون لنا محترثات . فعلینا الزرع
فیها وعلی الله النّبات . واما اتیان النساء فی ادبارهنّ بیشتر فقها برانند که حرام است ومذهب مالك آن است

که مباح است وطحاوی در کتابش گفت از محمد بن عبدالله بن عبدالحکم که شافعی گفت درست نشده است بخبری معلوم تحریم وتحلیل این مسئله وقیاس اقتضاء تحلیل میکند واما المرتضی رحمةالله فانّه ادعی اجماع الطایفه ذکره فی کتاب الانتصار ودراخبار ماهردوهست تحریم واباحة وشیخ ابوجعفر الطوسی رحمةالله فتوی بر کراهة کرد حملاً للاخبار علی وجهها وجمعا بینها وآنان که اباحة گفتند باین آیه تمسک کردند وگفتند خدای تعالی گفت انّی شئتم وانّی بر سه معنی باشد چنانکه گفتیم وبمعنی موضع آمده فی قوله تعالی انّی لك هذا ای من این لك قال الشاعر . فاصبحت انّی تأتها تلتبس بها . کلا مرکبیها تحت رجلك شاجر . وقال الکمیت . انّی ومن این نالك الطرب . من حیث لاصبوة ولاریب . لفظ امر است ومراد اباحة وانّی محتمل است مکان را تخصیص کردن بعد ما کان المقام واحداً تخصیص قرآن باشد باخبار آحاد واین درست نباشد بنزدیك ما وبیشتر فقها اما تمسك فقها بقوله نساؤکم حرث لکم فاتوا حرثکم . وانجا حرث نبود چه محتمل حرث نیست گفتند این دلیل الخطاب است وبنزدیك بیشتر اهل علم باطل است دگر انکه بین الفخذین باجماع مباح است ولا حرث هناك اما تفسیر ایشان حرث را بفرج خلاف قرآن است که خدای تعالی زن را حرث خواند بقوله نساؤکم حرث لکم ولم یقل فروج نساؤکم حرث لکم . اما تمسك ایشان بقوله فأتوهنّ من حیث امرکم الله وانّه الفرج لاغیر گفتند در این هم حجتی نیست برای انکه معنی امر اباحت است انجا واباحت تصرف ایشان است بانواع الاستمتاع ولاتخصیص هنا ویدلّ علی العموم اما تمسك ایشان بقوله قل هو اذیً وتفسیر ایشان اذیً را بقذر ونجاسة وانّ الاذی هیهنا اکثر اعنی فی الادبارهم معتمد نیست برای انکه این حمل الشیء علی غیره باشد من غیر علة جامعة بینهما وجمله قیاس باشد وما بقیاس نگوئیم دگرانکه جماعتی مفسران تفسیر اذی بتحریم ومفسدة کردند واگر حمل بر آن کنند این طریقه مطرّد نبود دگر انکه اذی حاصل است انجا بالبول ودم الاستحاضة ومع ذلك مانع نیست از وطی واباحة آن روایت کرده‌اند عن نافع عن ابن عمر واززید بن اسلم عن محمد بن المنکدر وعن طرف بن مخلد عن ابن عمر ایضاً وغرض از ایراد این وجوه آن است که تا معلوم شود که این وجوه که تمسك کرده‌اند بان از الفاظ قرآن معتبر نیست اگرچه در اخبار ما هردو وارد است از اباحة وتحریم او اولی آن بود که تحریم را ترجیح دهد واجتناب کند از آن . وفقنا الله لما فیه المحبة والرّضا . وقدموا لانفسکم . گفته‌اند مراد طلب فرزند است وگفته‌اند مراد آن است که زنان پارسارا طلب کنی برای مناکحه تا فرزند صالح باشد چنانکه گفت تخیروا لنطفکم . اختیار کنی برای آبتان یعنی برای فرزندان وهمچنین قوله علیه السلام فانظر فی ایّ نصاب تضع ولدك فانّ العرق دسّاس وکذا قوله علیه السلام ایاکم وخضراء الدّمن وگفته‌اند تقدیم الافراط من الاولاد فرزندان را از پیش فرستادن تا فردا شفیع تو باشند وبرای این قول مراد امر بود بصبر وتوطین نفس علی موت الاولاد وتطیب النفس بکونهم شفعاء لابویهم ورسول علیه السلام گفت من قدّم ثلثة من الولد لم تمسه النار الا تحلة القسم گفت هرکس که سه فرزند را در پیش افکند آتش باو نرسد الّا بمقدار تحلیل سوگند فی قوله لاملانّ جهنم من الجنة والناس اجمعین . وگفته‌اند کنایت است عن قلة مکثه فی النار گفتند یارسول الله اگر دو باشند گفت واگر دو باشند راوی خبر گوید که گمان چنین است که اگر گفتندی اگر یکی باشد هم بگفتی که اگر یکی باشد این حکم حاصل بود عطا گفت مراد آن است که بنزدیك خلوة نام خدای برند مجاهد گفت مراد آن است که عند خلوت ذکر خدای کنند تا خدای تعالی

فرزند صالح دهد بحسب مصلحت عبدالله عباس گفت رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت هرکه او عند خلوت باحلالش بگوید بسم الله الرحمن الرحیم اللهم جنبنی الشیطان وجنب الشیطان مارزقتنا اگر فرزند باشد ایشان را شیطان باو مضرّة نکند ودر اخبار ما آمده است که چون مرد با حلال خود دخول کند مستحب آن است که بر وضو باشد ودو رکعت نماز بکند واورا نیز فرماید تا دو رکعت نماز کند انکه چون زن را پیش آورند دست راست بر پیشانی او نهد وبگوید اللهم علی کتابك تزوّجتها وعلی امانتك اخذتها وبکلماتك استحللت فرجها فان قضیت لی فی رحمها نسباً فاجعله مسلماً سویّاً ولاتجعله للشیطان شرکاً ونصیباً . سدی وکلبی گفتند مراد خیر وعمل صالح است دلیلش سیاق آیه من قوله واتقوا الله واعلموا انکم ملاقوه وحمل کردن او بر عموم اولیتر بود تا جامع بود فواید را ابن کیسان گفت معنی آن است که انچه خدای تعالی شمارا فرموده است تقدیم کنی انچه حلال کرده است شمارا یا حرام کرده است بر شما امتثال کنی واتقوا الله از خدای بترسی در جمیع احوالتان در آنچه امر کرد ونهی کرد شمارا ومعنی انکه اتقوا معاصی الله خدای را بپرهیزی واعلموا انکم ملاقوه وبدانی که شمارا باپیش او باید شدن وحساب با او دادن وحقیقة ملاقات بر خدای روا نباشد چه حقیقة او مقابله ومقاربة بود واین بر اجسام روا بود پس معنی محاسبه ومجازاة باشد ودلیل بر این آن است که آیه وارد است مورد وعید وتهدید وتنبیه بر عمل صالح وزجر از معصیت ومخالفت او وتقدیر بر انکه انکم ملاقوا ثوابه اوعقابه علی ماتستحقون وبدانی که شما ملاقی ثواب او یا عقاب او خواهی بودن بر حسب آنچه مستحق باشی آن را . وبشّر المؤمنین . وبشارت ده مؤمنان را وبشارت هر خبری متضمن خیر ونفع را که سرور آن بر بشره پیدا شود قوله . ولاتجعلوا الله عرضة لایمانکم . کلبی گفت آیه در رواحه آمد که او سوگند خورده بود که با دامادش بشیر بن النعمان خیر واحسان ومبرّة نکند برای وحشتی که از میان ایشان برفت هرگه اورا گفتند در حق او خیری بکن وتوسطی از میان او وخصوم او واصلاح بعضی کارهاء او گفتی من سوگند خورده‌ام این نکنم ومرا روا نباشد وخلاف سوگند کردن خدای تعالی این آیه بفرستاد مقاتل حیان گفت آیه در حق ابوبکر آمد که سوگند خورده بود که پسرش را هیچ خیری نکند عبدالرحمن تا اسلام نیارد ابن جریج گفت آیه در او آمد که او سوگند خورد که بمسطح بن اثاثه خیر نکند برای انکه او در حدیث افك خوضی کرده بود وعرضه فعله باشد بمعنی مفعول کالجرعة والاکلة واللقمة وغیر ذلك

وعرضه چیزی بود که در معرض کاری بنهند واصل او یا از عرض باشد وهو الجانب یا از عرض مصدر عرضت علیه الامر عرضه کردن چیزی وچیزی که صلاحیت کاری دارد عرب گوید . هذا عرضة ذلك الامر ای صالح له . چنانکه شتر قوی را گویند هذا عرضة للسفر ودختر رسیده را گویند هذه عرضة للنکاح ومعنی هم اینکه گفتیم که اورا در معرض آن نهاده‌اند اما او در جانب آن است که صلاحیت این دارد واماپنداری خویشتن عرضه میکند وتعرض این کار میکند این اصل واشتقاق کلمه است وعلی هذا قول الشاعر . ولاتجعلینی عرضة للوایم . ای فی معرض ملامة وقولی دیگر که گفت . وان رفعوا الحرب العوان التی تری . فعرضة عض الحرب مثلك اومثلی . وقال حسان . وقال الله قد سیرت جنداً . من الانصار عرضتها اللقا . در معنی آیه چند قول گفته‌اند یکی انکه . ولا تجعلوا الیمین بالله عرضة مانعةً وعلةً فی ان لاتبروا وتتقوا وتصلحوا بین الناس ، گفت سوگند بخدای تعرض مکنی یعنی بعلتی مانعة که برای آن علة بر نکنی وتقوی واصلاح برای

عرضه چون چیزی باشد معترض بین الامرین وآن حایل ومانع باشد این قول آن است که عرضه علت باشد
وقولی دیگر که عرضة ای حجة یعنی سوگند بخدای بحجة مکنی باکه خیر وصلاح امتناع کنی وگوئی
که ما سوگند خورده ایم بل اگر سوگند خورده باشی وخلاف سوگند صلاح بود متابعة صلاح کنی وخلاف
سوگند آنجا چنین نبود عبدالرحمن بن سمره روایت کند که رسول علیه السلام گفت اذا حلفت علی یمین
فرأیت غیرها خیراً منها فأت الذی هو خیر ثم کفر عن یمینك گفت چون سوگند خورده باشی برکاری پس خلاف سوگند
اولیتر وبهتر باشد آن باید کردن که بهتر بود وکفارة سوگند بکردن توان است که مالك گفت در بعضی غزوات ابوموسی
اشعری بیامد ورسول علیه السلام را گفت من مرکوبی ندارم که بر نشینم مرا بر نشان رسول علیه السلام دل مشغول بود
واو الحاح وابرام کرد رسول سوگند خورد که ترا بر نشانم او برفت وچون وقت ارتحال بود هرکس
سازره میکرد رسول علیه السلام ابو موسی را گفت توچرا سازراه نمیکنی گفت یارسول الله مرکوب ندارم
وتو سوگند خوردهٔ که تورا بر نشانم گفت اکنون سوگند میخورم کت بر نشانم واورا چهار پای بداد
سنان بن حبیب گفت سعید جبیر را گفتم مرا مولائی هست وبامن در سرای بود اکنون سوگند خورده ام
که بامن در سرای نباشد ونمیگریزد گفت هذا من عمل الشیطان . برو واورا باخانه آور وکفارة سوگند بکن
وانگه برخواند . ولا تجعلوا الله عرضة لایمانکم . وبنزدیك ما چون اولیتر خلاف سوگند باشد اولی
بجای آورد ولا کفارة علیه وقول اول قول حسن است وطاوس وقتاده وقول دوم قول عبدالله عباس است
ومجاهد وربیع واین هردو قول بمعنی یکی است جز انکه یکی عرضه را بعلت تفسیر داد ویکی بحجة قولی دیگر
آن است ولا تجعلوا الله ای الحالف بالله عرضة ای قوة لایمانکم . یعنی چون خواهی که کاری بکنی از بهر خیر
وصلاح سوگند بخدای را مقوی ومؤکد آن میکنند ومعنی همان است که در اول گفتیم جز که عرضه را
تفسیر بقوت داد من قول العرب . هذه الناقة عرضة للسفر اذا کانت قویة علیه . واصل در این آن است
که گفتیم یعنی آن باشد که این شتر بابهٔ سفر است قولی دیگر آن است که خدای را بعرضهٔ سوگند مکنی در هر
نیك وبدی واندك وبسیاری یابهر محقری ومعظمی سوگند بخدا یاد کنی ومعنی نهی باشد از سوگند وابتذال
آن عند هرکاری وبی مبالات ناکردن باو در هر حقی وباطلی وقوله ان تبروا بر این قول معنی آن باشد لان تبروا
سوگند بخدای در هر چیزی مبذول مداری تاشمارا راستگر ومتقی خوانند برقول اول تقدیر آن باشد
که لئلا تبروا چنانکه گفت یبین الله لکم ان تضلوا والمعنی لئلا تضلوا وقال والقی فی الارض رواسی ان تمید بکم ای
لئلا تمید بکم ومرجع معنی در این اقوال باین دووجه است که گفته شد وسوگند را برای این یمین خوانند
که عند سوگند مردم دست راست بدهند برای این گویند بذل یمینه فی کذا پس بکثرت استعمال حقیقة
شد در سوگند و این از اسماء منقول باشد وهرچه از این بنا اشتقاق دارد از یمن ویمین
وتیامن همه را مرجع باین معنی است ودر محل ان تبروا سه قول گفته اند خلیل گفت موضع آن جر است
بتقدیر حرف جر والمعنی لان تبروا وقولی دیگر آن است که محل او رفع است بابتدا وخبر در او مقدر وتقدیر
این است که ان تبروا وتتقوا اولی بکم واجمل برای آنکه ان مع الفعل در تأویل مصدر باشد معنی آن بود که
برکم اولی بکم وتقویکم اجمل لکم وقولی دیگر آن است که سیبویه گفت محل او نصب است برای انکه
چون حرف جر بیفکنند وایصال فعل کنند فعل عمل نصب کند چنانکه گفت . واختار موسی
قومه سبعین رجلاً . والتقدیر من قومه وکذا قوله تعالی ولا تعزموا عقدة النکاح والمعنی علی عقدة النکاح

ولکن حرف جر ازمیانه بیفکنند وفعل بمفعول به رسید وعمل نصب کرد والله سمیع علیم سمیع لایمانکم
علیم بنیاتکم . خدای شنواست این سوگند هاء شمارا وداناست بنیتهاء شمارا قوله . لا یؤاخذکم الله
باللغو فی ایمانکم الایه . لغو از کلام وجز او آن بود که بیفکنند برای انکه در او فایده نبود ودر شمار نیارند
چنانکه ذوالرمه گفت . و یطرح بینها المرئی لغواً . کما الغیت فی الدیة الحوارا . وقال المثقب العبدی . اوماته
تجعل اولادها . لغواً وعرض المائة الجلمد . واللغو واللغا واحد وهو مالا فایدة فیه ونظیر او در لغة قولهم
صغو فلان معك وصغاه قال الله تعالی لا یسمعون فیها لغواً ولا تأثیماً . وقال امیة بن الصلت . فلا لغو
ولا تأثیم فیها . وما فاهوا به لهم مقیم . علما خلاف کردند در یمین لغو بعضی گفتند آن است که بر زبان عرب
میرود من قولهم لا والله وبلی والله این بر زبان برانند وغرض ایشان وصل کلام بود ودر دل عقد سوگند
ندارند بر این کفارتی دائمی نباشد واین قول عبدالله عباس است وشعبی وعکرمه ومجاهد وقال الفرزدق
. ولست بما خوذ بلغو یقوله . اذا لم تعمد عاقدات العزائم . بعضی دگر گفتند یمین لغو آن بود که مردی
گمان برد کاری ازکارها بر آن سوگند خورد چون بنگرد آن کار بخلاف آن بود بر آن نیز اثمی وکفارتی
نباشد واین قول زهری است وحسن بصری وسلیمان بن یسار ونخعی وربیع وزراره ومکحول وسدی وعبدالله عباس
بروایت والبی روایت کردند از امیر المومنین علی علیه السلام که یمین لغو سوگند در حال غضب بود واین روایت
طاوس است از عبدالله عباس بر این هم اثمی وکفارتی نباشد دلیلش قول النبی لا یمین فی غضب وبعضی دگر
گفتند این سوگند بر معصیت بود که خدای تعالی مؤاخذه نکند برحنث آن وبر او کفاره نباشد وبنزدیك
ما از آن توبه باید کردن واین قول عبدالله عباس است وعکرمه وشعبی ورسول علیه السلام گفت . من نذر
فیما لا یملك فلا نذر له ومن حلف علی معصیة فلا یمین له . گفت هرکه نذر کند بر چیزی که ندارد
نذرش برنه افتد وهرکه سوگند خورد برچیزی که معصیة بود اورا سوگند نبود ورسول علیه السلام
گفت) من حلف علی قطیعة رحم او معصیة فبره ان یحنث فیها ویرجع عن یمینه . گفت هرکه سوگند
خورد برقطع رحمی یا بر معصیتی بر او آن است که حانث شود واز آن سوگند باز آید وحسن بصری روایت
کند که رسول علیه السلام بقومی میگذشت که ایشان تیر می انداختند یکی از ایشان تیری بینداخت
وگفت اصبت والله واخطأت . من صواب انداختم وتو خطا کنی کسی که با رسول بود گفت یارسول الله
این مرد حانث شد رسول علیه السلام گفت کلا ایمان الرماة لغو لا کفارة فیها . سوگند تیر اندازان
لغو باشد در او کفاره نبود وعایشه گفت سوگند لغو آن بود که در هزل وجدل وخصومة بود وحدیثی که
عقد دل نکرده باشد بر آن زید بن اسلم گفت هو دعاء الحالف علی نفسه نفرین باشد بر خویشتن چنانکه گوید
چشمش کور باد اگر دید گوشش کر باد اگر شنید ومانند این وگفت این چنان است که گفت
ویدعو الانسان بالشر دعاه بالخیر وهمچنین قوله تعالی ولو یعجل الله للناس الشر استعجالهم بالخیر
لقضی الیهم اجلهم
ضحاك گفت مراد آن سوگند است که آن را کفاره کرده باشند برای انکه بکفارة حنث وعقوبة برخیزد
ابراهیم گفت آن باشد که سوگند خورد برچیزی پس فراموش کند وآن چیز برخلاف سوگند بکند و
دلیلش قول النبی علیه السلام رفع عن امتی الخطأ والنسیان وما استکرهوا علیه ولکن یؤاخذکم بما کسبت قلوبکم
یعنی ما قصدتم وتعمدتم ولکن شمارا بآن گیرد که دلهاء شما کسب کند یعنی انچه قصد کنی وعمد ونیت کنی

وعقدهٔ دل کنی بر آن . والله غفور حلیم . وخدای تعالی آمرزگاراست و بردباراست اما کلام درحکم آیهٔ
بدانکه سوگند بر دوضرب است ضربی انکه کفارة دراو واجب بود وضربی انکه واجب نبود اما انچه کفاره
دراوواجب نبود سوگند برماضی بود چنانکه گوید والله مافعلت بخدای که نکردم وکرده باشد ونگفتم
وگفته باشد یاکردم ونکرده باشد این را کفاره نبود بنزدیك ما و ابوحنیفه واصحابش وهم چونین مالك
ولیث وثوری واحمد واسحق وشافعی گفت اگر عالم باشد که خلاف میگوید براو کفارة بود وازانچه براو
کفارة نباشد آن است که سوگند خورد که واجبات نکند یامندوباب ویاقبایح ازتکاب کند حکم این آن باشد
که خلاف سوگند کند واجب ومندوب بجای آورد ولا کفارة علیه عندنا وجمله فقها گفتند کفاره
واجب بود اما مباحات اگر سوگند خورد که کاری مکند ازجملهٔ مباحات چون سفر وشرکة وتجارة و
جزآن یاکاری بکند اعتبار کند اگر صلاح درکردن یانکردن باشد انچنان کند که صلاح درآن باشد
و اگرچه خلاف سوگند بود ولا کفارة علیه عندنا بنزدیك ما براو کفاره نباشد وجمله فقها گفتند براو
کفاره باشد واگر گوید اوگبراست یاجهود یاترسایا ازخدای بیزاراست یاازمسلمانی وقرآن اگر فلان کار بکند
یانکند این سوگند نباشد ومخالفتش حنث نباشد وکفاره واجب نشود وهمچنین . گفت مالك و اوزاعی
ولیث وشافعی وابوحنیفه وثوری وابویوسف ومحمد گفتند این سوگند باشد وخلافش حنث بود وکفاره
لازم آید بدو وهرکه او برمحالی سوگند خورد من صعوده الی السماء اوقتل میت گوید بخدای که برآسمان
شوم یا فلان کس را بکشم واومرده باشد سوا اگر داند واگر نداند اورا کفاره لازم نباشد ونباید و
ابوحنیفه وشافعی گفتند درحال حانث شود وکفارتش لازم آید وسوگند کافر منعقد نشود وچون حنث
حاصل شود براو کفارهٔ نباشد سوا اگر درحال کفر حانث شود یاپس ازاسلام مادام تاسوگند درحال
کفر خورده باشد ومذهب ابوحنیفه هم چنین است وشافعی گفت کفاره لازم آید براو واگر کسی سوگند
خورد بعلم خدا یابقدرة خدا یاحیوة خدای اگر مرادش قادری وعالمی وحیّ باشد سوگند باشد واگر
مرادش آن معانی باشد که اشعری گوید کفارتش لازم نیاید وابوحنیفه چنین گوید واصحاب شافعی گفتند
این سوگند باشد واگر سوگند خورد بالرّحمن ومرادش نام خدا باشد سوگند بود واگر مرادش سورة
بود سوگند نباشد وهم چونین بقرآن و ابوحنیفه واصحابش هم چونین گفتند وشافعی واصحابش
گفتند این جمله سوگند باشد وبراو کفاره واجب بود اگر گوید اقسمت انگه گوید غرض من سوگند نبود
ازاو بشنوند برای انکه سوگند بنیت منعقد شود واین لفظی است محتمل روابود که سوگند خواهد بدو و
روابود که خبر خواهد ازانکه در روزگار گذشته سوگند خورده ام وشافعی قبول کند فیما بینه وبین الله
اما که درحکم قبول کنند یانکنند شافعی را دوقول است چون گوید اقسمت ونگوید بالله این سوگند نباشد
سوا اگر بنیة سوگند کند واگر نکند وشافعی هم چونین گفت و ابوحنیفه گفت سوگند باشد اگر
بنیة کند واگرنه ومالك گفت اگر درنیت او سوگند باشد سوگند بود والا نبود چون گوید لعمرالله
ونیت سوگند کند سوگند باشد واهل عراق همچنین گفتند واصحاب شافعی مختلف شدند بر دو وجه
چون گوید وحق الله سوگند نباشد اگر قصد سوگند کند واگرنه و ابوحنیفه ومحمد همچنین گفتند
وشافعی گفت چون نیت سوگند کند سوگند باشد وابویوسف هم چونین گفت چون گوید بالله وتالله
سوگند نخواهد سوگند نبود وچون گوید نیت سوگند نکرده بودم ازاو بشنوند وشافعی گفت چون

گوید بالله اگر نیت سوگند کرده باشد سوگند بود واگر گوید نیت سوگند نکردم ازاو بشنوند برای انکه
لفظی محتمل است سوگند را واین معنی را که بالله استعین واما والله وتالله درآن دوقول باشد اورا چون
گوید الله بکسرها بی حرف قسم سوگند نباشد وشافعی واصحابش هم این گفتند مگر ابوجعفر الأسترابادی
من اصحاب الشافعی که او گفت سوگند باشد چون گوید اشهد بالله این سوگند نباشد واصحاب
شافعی خلاف کردند بر دو وجه بهری گفتند چون اطلاق کنند وسوگند خواهند سوگند بود و
ابوحنیفه همچنین گوید وبهری دگر گفتند سوگند نباشد وچون گوید اعزم بالله این سوگند نباشد
اگر سوگند خواهد واگرنه شافعی را دوقول است اگر سوگند نخواهد نباشد واگر خواهد باشد چون گوید اسئلك
بالله واقسم علیك بالله این سوگند نباشد بهیچ حال وشافعی اگر خواهد سوگند باشد واگر نخواهد نباشد وسوگند الا
بخدای نباشد وبنامهاء خدای که بان مختص است ومسائل سوگند وخلاف درآن بسیاراست واین قدر کفایت است
اینجا . قوله والله غفور حلیم . وبیان کردیم که اصل غفر ستر باشد ومغفر ازاینجاست وغفاره هم
چونین باشد وحلم امهال باشد بتأخیر عذاب از مستحق یقول حلم رجل یحلم حلماً فهو حلیم وحلمت
فی النوم حلماً وانا حالم برای انکه عرب عقل را حلم خوانند وعاقل را حلیم وانکه بحلم رسد وقت آن باشد
که بحلم رسد وسرپستان را حلمة الثدی گویند برای انکه محلم باشد وکودك را حلیم کند وتحلم الصبی آن
باشد که فربه شود وحلام بزغالهٔ فربه باشد برای ثقلش که حلیم ضدّ سبك سار باشد وحلمة قراد بزرگ باشد
برای انکه حلمة بستان را ماند وحلم الادیم اذا وقع الحلم فیه . وقوله للذین یؤلون من نسائهم تربص یؤلون ای یحلفون و
الأیلا الحلف قتاده گفت ایلا طلاق اهل جاهلیة بود سعید مسیب گفت من ضرار اهل الجاهلیة بود چون
مردزنی داشتی که بااو خوششنبودی ونخواستی که شوهری دیگر کند سوگند خوردی که با او نزدیکی
نکند اورا رها کردی نه بیوه بودی ونه شوهردار این چنین میکردند درجاهلیت واسلام واین اضراری
بود که میکردند بزنان حق تعالی این آیه فرستاد وآن را اجلی مضروب پیدا کرد گفت للذین یؤلون من نسائهم
و در مصحف عبدالله مسعود چنین است که للذین آلوا من نسائهم ودرقرائة عبدالله عباس چنین است للذین
یقسمون من نسائهم والأیلا الحلف یقال الی یؤلی ایلاءً قالت الخنسا . فالیت آسی علی هالك . و
اسئل نائحة مالها . والأسم الالیة قال الشاعر . علیّ الیّة وصیام شهر . امسك طایعاً الایلف . و
دراو چهار لغت است الیه والوّة والوة والوة اگر گویند عرب نگوید آلی من کذا انما یقول آلی علی کذا
گوئیم این قول را معنی بعدداو تضمین کرد چون این مضمن باشد باین معنی تعدیة کرد اورا بحرفی که بعد را
بان تعدیه کنند وتقدیر چنین است . للذین یؤلون یبعدون من نسائهم بالالیّة والحلف . تربص تمکث
درنگ کردن باشد حق تعالی گفت آنان که سوگند خوردند که باحلال خود مقاربة نکنند باایشان چهار
ماه مدارا باید کردن وگفته اند تربص ازمقلوب است تصبر باشد چون جذب وجبذ وآن انتظار باشد خیری یاشری را
که بکسی فرود آید ومنه قوله تعالی و تربصوا به حتی حین و قوله تعالی ونتربص به ریب المنون . وقال
الشاعر . تربص بها ریب المنون لعلها . تطلق یوماً اویموت حلیلها . وازشرائط ایلاء آن بود که سوگند
بخورد بخدای تعالی یابنامی ازنامهاء مختص باو بروجهی که کفر نباشد که بازن مقاربة نکند بروجه اضرار هرگه که این
شرایط حاصل بود مرد مولی باشد مرگه ازاین شرایط چیزی مختل بود ایلا نباشد واین مذهب امیرالمؤمنین علی است
وعبدالله عباس وحسن بصری ونخعی گفت وشعبی وابن سیرین ایلا درغضب باشد سعید بن المسیب گفت آن امب آن بود

كه سوگند خورد كه بازن سخن نگويد وهركه ايلا براى صلاحى كند از آن كه زن كودك را شير دهد تا حملى پيدا شود كه
كودك شيرزده گردد اينجا حكم ايلا نكنند براى انكه غرض او مصلحت است نه اضرار چون چنين باشد ومرد
مقام كند براين سوگند وكفاره نكند سوگندرا زن مخير باشد ازميان انكه صبر كند براين ايذا واز ميان
انكه اورا رفع كند بر حاكم چون رفع كند اورا بر حاكم اورا چهارماه مهلت دهد وهو قوله تربّص اربعة اشهر
تا انديشه كند يا طلاقش دهد يا كفارۀ سوگند بكند وباسر مقاربة شود اگر امتناع كند ازاين واز آن حاكم
اورا حبس كند وطعام وشراب براو تنگ كند تا انكه كه ازدو گانه يكى بكند امارجوع واما طلاق اگر طلاقش
دهد ازاو جدا شود وعدّه بايدداشتن از روز طلاق واگر مرد خواهد تارجعت كند تواند مادام تا ازعدّه
بيرون نيامده باشد چون ازعده بدرآيد مالك شود نفس خود را ومرد را براو سبيلى نباشد. فان فاؤا. المعنى فان رجعوا
اگر بازآيند وباز آمدن ازسوگند بحنث باشد وهوان يجامعها وآن آن بود كه خلوة كند بازن اگر حاضر
ومتمكن باشد واگر غايب بود يا متمكن نبود عزم كند وگواه برخود گيرد رجوع اورا از ايلا وشافعى دراين
مسئله موافق ماست وكفاره واجب بود بنزديك ما وبيشتر فقها وحسن بصرى ونخعى گفتند لا كفارة عليه
لقوله تعالى فانّ الله غفور رحيم *

اما پس ازانكه چهارماه بگذرد واورجوع نكرده باشد فقها خلاف كردند بعضى گفتند چون چهار ماه
بگذرد ورجوع نكرده باشد زن ازاو باين شود بيك طلاق بريده واين قول عبدالله مسعود است
وزيدبن ثابت وقتاده ومقاتل بن حيان وكلبى ومذهب ابوحنيفه است وبعضى دگر گفتند چون چهار ماه
بگذرد وزن صبر كند ورفع نكند مرد را بر حاكم برمرد هيچ نبود وطلاق لازم نيايد واين قول بيشتر علما
وصحابه است ومذهب ماست وشافعى ومالك وابوثور واحمد واسحق. فانّ الله غفور رحيم. محمول است
بنزديك ما وبيشتر مفسران وفقها بر عفو واسقاط عقاب قيامت وحسن وابراهيم وقتاده گفتند مراد
اسقاط كفاره است. فان عزموا الطلاق. اگر عزم طلاق كنند يعنى آنان كه ايلا كرده باشند
وبعد العزم بنزديك ما باين نشود الا كه طلاق دهد يا تصريح لفظ بان لغت كه زبان او باشد واهل مدينه گفتند
اگر امتناع كند از طلاق حاكم طلاق دهد زن را يك طلاق رجعى وعزم ارادتى باشد كه مقدم بود بر فعل واگر
همه بيك وقت بود وتعلق بفعل عازم دارد واز ميان آن وفعل سهو ونسيانى درنشود واصل عزم العقد
على الشئ باشد وقول العرب عزمت عليك يعنى سوگند دادم برتو وعزيمة وصريمة عزم باشد وفسون را نيز عزيمة
گويند براى انكه در آنجا سوگند باشد وطلاق حل عقد نكاح باشد واصل او از طلاق است يقول طلقت
المرأة عند الولاده يطلق طلاقاً فهى طالق بى هاء تأنيث كوفيان گفتند براى انكه مختص است مؤنث را
واشتراك نيست دراو تا فرق بايد به هاء ونزديك بصريان درست نيست اين قول براى انكه بسيار جايها هست
كه اختصاص نيست اشتراك است وها بيفكنند چنانكه ناقة ضامر وساعد وعبل وسيبويه گفت هذا على
وجه النسب باشد فقولهم حايض وطاهر وطامث اى ذات حيض وطهر وطمث. اما طلاق كه پس از
ايلا باشد رجعى بود عندنا وعند ابن عمر وسعيدبن المسيب وجماعة من الفقهاء وبنزديك جماعتى باين باشد
واين قول عبدالله عباس وعبدالله مسعود وحسن بصرى است. قوله ان الله سميع عليم. اى سميع لطلاقه
عليم بنيته فى الرجوع وقيل سميع لايلائه عليم بنيته فى الرجوع وهردو قول مروى است از مفسران وسميع
آن باشد كه حاصل بود برصفتى كه ازمكان آن را مسموعات شنود چون موجود باشد مرجع او باحى است

بشرط انتفاء آفات ازاو وعليم مبالغت است درعالم قوله . والمطلقات يتربصن بانفسهن ثلاثة قروء الايه
ومقاتل بن حيان وكلبى گفتند سبب نزول آية آن بود كه در اول اسلام چون مرد زن را سه طلاق دادى
وزن حامل بودى طلاق رجعى بودى ومرد مالك رجعت بودى تا بار بنهادى تا اين حكم منسوخ شد بقوله
الطلاق مرّتان فامساك بمعروف الايه بقوله . فان طلقها فلا تحل له من بعد حتى تنكح زوجاً غيره . مردى
زن را طلاق داد نام او اسمعيل بن عبدالله الغفارى وزن را قتيله نام بود وزن آبستن بود مقاتل گفت
نام او مالك بن الاشدق بود از اهل طايف بود ومرد ندانست كه زن آبستن است وزن نگفت چون بدانست
كه آبستن است مراجعه كرد وزن را باخانه آورد وزن آنجا بزاد وفرمان يافت وفرزند نيز بمرد وخداى تعالى اين
آيه فرستاد والمطلقات ورها كردگان يقال طلقها وطلقت ايضاً وطلق واطلق درلغت يكى باشد جز بعرف
شرع بفعيل مخصوص شده است با طلاق النساء من حالة النكاح على وجه مخصوص واسم طلاق باشد
والانطلاق المضى على وجه من غير مانع وطلوق البعيران تركت راسنه فلا يمنع وآن يك تاختن كه اسب كند
درميدان تادر مسابقه بى مانعى آن را طلق گويند وطلق حلال مطلق باشد فعل بمعنى مفعول يتربصن اى ينتظرن
تربص كنند يعنى انتظار كنند وشوهر نكنند ثلثة قروء سه قروء وقروء جمع كثير باشد وجمع قليلش اقرؤ
واقراء باشد اگر گويند اينجا جمع قليل بايست كه سه است گوئيم براى آن بر جمع كثير گفت كه حواله با جمله مطلقات
كرد هر مطلقه را سه قروء پس جمع كثير بايد اينجا فقهاء درقروء خلاف كردند قومى گفتند حيض
باشد واين قول عمر است وعلى دريك روايه وعبدالله مسعود وابوموسى ومجاهد ومقاتل بن حيّان ومذهب
ابوحنيفه است وسفيان ثورى واهل كوفه وحجة ايشان قول النبى عليه السلام مستحاضه را كزو پرسيد كه
نماز كند گفت دعى الصّلوة ايّام اقرائك اى ايّام حيضك ونيز قول الراجز انشد ثعلب عن ابن الاعرابى
وصاحب صاحبته . حوايض ليس اذا استنهضته . بناهض له قرؤ كقرؤ الحايض . مراد آن است كه
عداوت او با وقات پيدا ميشود چون حيض كه آن را اوقاتى باشد انكه اين قول گويد گويد كه زن حلال
نباشد بر شوهر انكه براو عقد بندند تاحيض سوّم تمام نشود اورا ونيز خبرى روايت كردند از امير المؤمنين
على عليه السلام كه او گفت انگه حلال شود كه ازحيض سوم غسل بكند ونماز توان دكردن وجماعتى ديگر
گفتند قرؤ طهر باشد واين قول زيد بن ثابت است وعبدالله عمر وعايشه ومذهب ماست ومالك وشافعى
واهل مدينه وحجة اينان قول الله تبارك وتعالى يا ايّها النّبى اذا طلّقتم النّساء فطلّقوهن لعدّتهن . وچون
عبدالله عمر زن را طلاق داد واو حايض بود اورا گفت راجعها مراجعت كن چون پاك شود اگر خواهى
طلاقش ده واين آيه بخواند اذا طلّقتم النّساء فطلّقوهن لعدّتهن والمعنى لقبل عدّتهن ودليل ديگر برانكه
قرء طهر باشد قول الاعشى . وفى كل عام انت جاشم غزوة . تشدّ لاقصاها عزيم عزائكا . مورثة مالاً
وفى الحى رجعة . لما ضاع فيها من قروء نسائكا . وآنچه بغيبة غزوه ضايع شد ازاو طهر باشد نه حيض
وانكس كه اين قول گويد كه چون زن حيض سوم بيند حلال شود بر مردان براو عقد بندند وزهرى
روايت كرد ازعرفه ازعايشه كه گفت چون درحيض سوم شود حلال شود بر شوهران ودرلغة قرؤ اسماء
مشترك است بمعنى حيض باشد وبمعنى طهر كالجون والنّفق يقال قرأت المرئة اذا حاضت واذا طهرت
ودراصل او اهل لغت خلاف كرده اند ابوعمرو بن العلا وابوعبيده گفتند آن وقت باشد آمدن چيزرا باشد نش را
يقال رجع فلان لقرئه ولقارئه اى لوقته الذى يرجع فيه وهذا قارئ الرّياح اى وقت هبوبها وقال

مالك بن الحارث الهذلی . کرهت العقر عقر بنی شلیل . اذاهبت لقارئها الرياح . وقال آخر . رجاء
اياس ان يؤب ولا اری . اياساً لقرء الغايبين يؤوب . ای لوقتهم ويقال اقرأت النجوم اذا طاعت واقرأت اذا
افلت تشبيهاً بظهور الدّم وانقطاعه قال کثير . اذا ما الثريا وقد اقرأت . احس السّما کان منها افولا .
پس قرؤ براين قول صالح بود هردورا هم حيض وهم طهر برای انکه هريکی بوقتی معين باشد وگفته‌اند
اشتقاق او ازقرء است وهو الجمع والحبس قال عمرو بن کلثوم . ذراعی عيطل ادماء بکر . هجان اللّون لم تقرء
جنيناً . ای لم تضمّ رحمها علی جنين من قولهم ماقرأت الناقة سلا ای لم تحمل قط ومنه قرائة القرآن لانّ القاری
جامع الحروف واين اختيار زجاج است وانکس که گفت قريت الماء فی الحوض ای جمعت ازاينجاست گفت
تخفيف همزه کرد پس براين قاعده اگر برطهر حمل کنند لاجتماع الدّم فی الموضع الذی هو فيه بهتر باشد
وازاينجا گفتيم که حمل کردن برطهر اولی تراست ودرحيض ازاين وجه اشتقاقی لايح ندارد اما کلام درعدّه
وحکم او بدانکه عدّه بردو ضرب است عدّهٔ مطلقه وعدّهٔ متوفی عنها زوجها امّا مطلقه بردو ضرب است ضربی
اورا عدّه بايد داشتن وضربی نبايد امّا انکه ايشان را عدّه نبايد داشتن سه‌اند يکی انکه بااو دخول نرفته
باشد يکی انکه لم تبلغ الحيض ولافی سنها من تحيض ويکی الايسة من المحيض ولافی سنها من تحيض وامّا آنان که
ايشان را عدّه بايد داشتن بردو ضربند يکی عدّه باقرأ دارد ويکی عدّه بشهور فامّا انکه بماه دارند دوکس
باشد يکی انکه حيض نه‌بيند ولکن آنانکه بسنّ او باشند حيض بينند ويکی انکه حيضش منقطع شود وآنانکه
درسنّ او باشند حيض بينند وايشان را عدّه بماه بايد داشتن سه ماه تمام وامّا انکه باقرأ عده دارد زنی باشد
که حيض بيند واورا عادتی مستقيم باشد بنشيند تا سه پاکی بيند يك پاکی انکه دراو طلاق گيرد ودوپاکی ديگر
پس ازآن چون حيض بيند ازحيض سه‌ام پاك حلال شود برشوهر آن
وامّا انکه حيض بيند ولکن عادتی مستقيم ندارد گاه بيند وگاه نبيند اورا مسترابه گويند اوراعدّه
باقرأ وشهور باشد هردورا مراعات کند اگر ازان روز که شوهرش طلاق دهد سه ماه بدو بگذرد سپيد
وپاکيزه اوازعدّه بيرون آمده باشد اگر سه ماه کم يکروز بگذرد آخرين خون بيند اورا باقرأ عدّه بايد داشتن
آن يك حيض درشمار آيد وانتظار دوم کند تا تمامی نه ماه ازروز طلاق اگر خون بيند درشمار آرد واگر
نه‌بيند سه ماه ديگر بنشيند وعدّه تمام بدارد وتمامی پانزده ماه پس ازآن عدّه بدارد به سه ماه اگر سه ماه پاك بگذرد
براو باين شود واگر درآن ميانه خون بيند عدّهٔ او باقرأ افتد انتظار حيض سه‌ام کند تا تمامی يکسال
اگر دراين مدّت خون بيند باين شود واگر نه‌بيند سه ماه ديگر بنشيند وعدّه تمام بدارد تا پانزده ماه امّا
مستحاضه چون ايام حيض خود شناسد بعادتی مستمر بر آن عادت عدّه بدارد با قرأ واگر ايام عادت
نداند برتميز کار کند وتميز اين خون ازآن خون عدّه بدارد هم باقرأ واگر تميز نتواند کردن وبراو مشتبه
باشد اعتبار کند عادت زنان خود درحيض وبر عادت ايشان عدّه بدارد اگر زنان نباشند اورا
يامختلف العاده باشند عدّه تمام بدارد سه ماه اگر ايام عادت نداند برتميز کار کند وبتميز اين خون ازآن
خون عدّة بدارد هم با قرأ امّا عدّهٔ زن آبستن وضع حملش باشد واگر چه عقب طلاق بود بيك ساعت
اما چون برستار بحکم کسی باشد بنکاح وطلاقش دهد اگر عدّه باقراء دارد دوقرؤ بنشيند واگر بماه
دارد چهل وپنج روز بنشيند . اما عدّة المتوفّی عنها زوجها . چون زن آزاد بود اگر نکاح دوام بود
واگر متعه اگر دخول بوده باشد واگر نه عدّهٔ او چهار ماه وده روز باشد واگر برستاری بود نه مادر فرزند

عدّهٔ او نيمه عدّهٔ زن آزاد بود دو ماه وپنج روز واگر طلاقش دهد وانگه مرد بميرد اگر طلاق رجعی
باشد ومادر فرزند باشد عدّه‌يش چهار ماه وده روز بود واگر مادر فرزند نباشد عدّه‌يش دو ماه وپنج روز
بود واگر طلاق باين بود عدّه‌يش عدّهٔ مطلقه باشد وچون مرد آزاد زن را طلاق دهد طلاق رجعی پس
بميرد عدّه‌يش ابعد الاجلين باشد چهار ماه وده روز واگر طلاق باين بود عدّه‌يش عدّهٔ مطلقه باشد وچون مرد را
وفات رسد وزن آبستن بود عدّهٔ او ابعد الاجلين باشد اگر چهار ماه وده روز بگذرد ووضع حمل نبوده
باشد صبر کند تا بار بنهد واگر بار بنهد وچهار ماه وده روز تمام نشده باشد صبر کند تا تمام بگذرد واگر مرد
غايب باشد ودرغيبت زن را طلاق دهد عدّه ازآن روز باشد که مرد اورا طلاق داده باشد وعدّهٔ او بماه باشد
سه ماه بنشيند واگر مرد غايب بود ودر سفر فرمان يابد وزن عدّه ازآن روز دارد که خبر باو رسد چهار
ماه وده روز واگر غايب بود غيبتی که ندانند که مرده است يا زنده زن مخير باشد خواهد صبر کند و
خواهد خبرش برامام رفع کند تا امام وليش را نفقهٔ زن الزام کند اگر مرد غايب را والی نباشد
يامالی دردست او نبود ازآن او برامام باشد که کس بفرستد بطلب او چهار سال اگر دراين مدّت خبر
زندگانيش آرند روا نباشد که شوهر کند واگر هيچ خبر واثر نيابد ازاو وباز آيند او ازآن روز عدّه
بدارد عدّة المتوفی عنها زوجها چون عدّه بسر آيد اگر خواهد شوهر کند واگر در عدّه شوهرش
بيايد يا پس ازعدّه مادام تا شوهر نکرده باشد او اولیتر باشد بزن واگر شوهر کرده باشد شوهر اوّل را براو
سبيل نبود . قوله ولا يحلّ لهنّ ان يکتمنّ ماخلق الله فی ارحامهنّ . وعکرمه وابراهيم گفتند مراد
حيض است وآن آن بود که زن عده باقرأ دارد چون مرد خواهد که رجعت کند
گويد من حيض سيم بديدم عبد الله عباس وقتاده ومقاتل گفتند مراد
آبستنی است وفرزند ومعنی آيه آن بود که حلال نباشد زن را که انچه خدای آفريده باشد دررحم او ازحيض
وحمل پنهان دارد تا حق مرد ضايع کند ازرجعت يافرزند برای انکه اگر حيض سيم نديده باشد گويد
ديده‌ام حق مرد باطل کرده باشد دررجعت واگر حمل پنهان کند نسبت فرزند ازپدر بريده باشد . ان کنّ
يؤمن بالله واليوم الآخر . اگر ايمان دارند بخدای وروز بازپسين ومعنی آن است که هرکه ايمان دارد بخدای
وروز قيامت اين حکم فرو نگذارد وآن کتمان را نکند معنی آيه آن است که اين حکم مؤمنان را لازم است
دون کافران را ولکن اين شرط برای آن کرد که مؤمنان را ايمان بخدای وقيامت بايد تا مانع بود ازاين چنانکه
يکی ازما گويد کسی را اگر تو مسلمانی تورا اين نشايد کردن يعنی که مسلمانی بايد تا منع کند تورا از اين . قوله و
بعولتهنّ احقّ بردّهنّ . بعول جمع بعل باشد وتا برای مبالغهٔ او ورد درجمع کالذکورة والخيوطة والبشوره
يقال تبعلت المرأة اذا تزوجت ومنه قوله عليه السلام وجهاد المرأة حسن التبعل واراد ملاعبة الرّجل اهله
والمرأة زوجها وجماع را بعال گويند وازاينجا گفت رسول عليه السلام ايام التشريق را ايام اکل وشرب وبعال
وشوهر را برای آن بعل گويند که بکار زن قيام کند وبان مستقل باشد واصل بعل سيد باشد ومالك قال الله
تعالی اتدعون بعلاً ودرشاذ مسلمة بن محارب خواند وبعولتهن باسکان التاء لکثرة الحرکات احقّ بردهن
اولی تر وسزاوار ترند برجعت ايشان يعنی زنان خود وتقدير چنين است که بردهن اليهم فی ذلك اشارت است
بحال عدّة ای فی حال العدّه برای انکه چون ازعدّه بيرون آمد مالك نفس خود گردد وشوهر را براو سبيلی
نباشد برجعة وآيه مختص است برجعيات دون باينات ان ارادوا اصلاحاً لااضراراً اگر اين رجعة برسبيلی

اصلاح کنند نه بر سبیل اضرار برای انکه ایشان را عادت بودی که چون خواستندی که رنج نمایند زنان را طلاق دادندی ایشان را و رها کردندی تا انقضاء عدّة نزدیك رسیدی انکه رجعت کردندی باز دگرباره طلاق دادندی پس دگرباره رجعت کردندی و همچنین میکردند و غرض ایشان اضرار بودی ولهنّ ای للنساء و زنان را مثل الذی علیهنّ بالمعروف یعنی و زنان را بر مردان نیز حقی باشد مانند انکه مردان را بر ایشان حقی باشد و در خبر است که زن معاذ رسول را گفت یا رسول الله حق زنان بر مردان چیست گفت انکه بر روی ایشان نزنند و ایشان را زشت نخوانند و از انچه خورند ایشان را هم از آن دهند و انچه پوشند ایشان را هم پوشانند و از ایشان هجران ننمایند حسن بصری روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله گفت بزنان وصیة خیر پذیری که ایشان اسیرانند بنزدیك شما و مالك نباشند بر نفس خود بهیچ چیز و شما ایشان را بامانت خدای گرفته اید و استحلال فرج ایشان بکلام خدای کرده اید میمونه روایت کند زوجة النبی علیه السلام که رسول گفت . خیار الرجال من امتی خیارهم لنسائهم وخیر النساء من امتی خیرهنّ لأزواجهنّ . گفت بهترین مردان از امت من بهترین باشند زنانشان را و بهتر زنان بهترین باشند شوهران شانرا چون بار بردارند هر زنیرا از ایشان در شبانروزی مزد هزار شهید بود که ایشان را در سبیل خدای کشته باشند صابر محتسب و هر یکی را از ایشان تفضیل دهند بر حور العین بمقدار تفضیل من بر کمتر کس از امّة من و بهترین زنان امّت من آنان باشند که رضای شوهر نگاه دارند در هرچه او خواهد مادام تا معصیة خدای نباشد و بهترین مردان از امّت من آن باشند که با اهل خود برفق و لطف زندگانی کنند چنانکه مادر با لطف با فرزند کند هر مردی را از ایشان در شبانروزی مزد صد شهید بنویسند که در سبیل خدای کشته باشند صابر محتسب عمر خطاب گفت ای رسول الله چون است که مردان را مزد صد شهید باشد و زنان را مزد هزار شهید رسول علیه السلام گفت ندانی که مزد زنان از مزد مردان بیش باشد و ثوابش بنزدیك خدای تعالی تمام تر بود و خدای تعالی در بهشت درجات مرد رفیع کند برضاء زن از او و بدعاء زن او را ندانستی که از شرك برگرفته هیچ گناهی نیست که وزر و بال ان بنزدیك خدای تعالی بیشتر بود از عصیان زن در شوهر از خدای تعالی بترسی در حق دو ضعیف زن و یتیم که خدای تعالی شمارا بپرسد از ایشان هر که با ایشان احسان کند برحمة و رضوان رسد و هر که با ایشان بدی کند مستوجب سخط خدای تعالی شود حق مرد بر زن چون حق من است بر شما و هر که حق من ضایع کند چنان بود که حق خدای ضایع کرده و هر که حق خدای ضایع کند باز گردد بخشم خدای و مأوای او دوزخ بود و آن بد جائی است . وللرجال علیهنّ درجة . یعنی در فضل عبدالله عباس گفت که بان مهری که باو دهد و مالی که نفقه کند بر او بعضی دیگر گفتند مرد مفضل است بر زن بعقل و گفته اند بمیراث و قتاده گفت بفرض جهاد بر مردان

حجاج بن دینار روایت کند از باقر علیه السلام از جابر عبدالله انصاری که گفت ما بنزدیك رسول علیه السلام حاضر بودیم و از جماعت صحابه زنی بیامد و بر بالاء سر رسول علیه السلام بایستاد و گفت السلام علیك یا رسول الله من رسول زنانم بتو و هیچ زن نباشد که این پیغام من بشنود که تورا میگویم و الا راضی باشد ای رسول خدای تعالی خدای مردان و زنان است و آدم پدر مردان و زنان است و حوّا مادر مردان و زنان است مردان چون از خانه بیرون آیند بجهاد ایشان را بکشند در سبیل خدای ایشان زنده باشند و روزی خورند و ما از این خیر جهاد و درجهٔ شهادت محرومیم و ما در خانها محبوس مانده خدمت ایشان باید کردن

مارا هیچ مزد باشد براین رسول علیه السلام گفت آری سلام من با ایشان برسان و ایشان را بگو که طاعت شوهران داشتن ایشان را برابر جهاد و شهادت بود و لیکن کم باشند از ایشان که این بجای آرند انس مالك روایت کند که رسول زنان بنزدیك رسول آمدند و گفتند یا رسول الله ذهب الرجال بفضل الجهاد فما لنا مردان فضل جهاد برند مارا چیست رسول علیه السلام گفت مهنة احدیکن فی بیتها یدرك عمل المجاهدین فی سبیل الله خدمت یکی از شما در خانه اش دریابد عمل مجاهدان در سبیل خدای عمران بن حصین روایة کند که از رسول علیه السلام پرسیدند که بر زنان جهاد باشد گفت بلی جهاد ایشان غیرت بود که با خود جهاد کنند و صبر کنند بر آن حمیتی که ایشان را بود اگر صبر کنند مجاهد و مرابط باشند و ایشان را دو مزد بود و همچونین گفت ان الله کتب الجهاد علی الرجال و الغیرة علی النساء فمن صبر منهن احتسابا کان له مثل اجر شهید خدای تعالی جهاد بر مردان نوشت و غیرت بر زنان هر که صبر کند از ایشان بر آن او را مانند مزد شهیدی بود قولی دیگر آنستکه تفضیل مردان بر زنان بانستکه طلاق بدست مردان باشد و گفته اند بانستکه زن را از مردان عدة باید داشت و مردان را عدة نباید داشتن و گفته اند بگواهی است که گواهی دو زن بیك مرد برگیرند و گفته اند بقوة بر عبادت است والله عزیز حکیم . و خدای تعالی عزیز است حکم کند کس بر او حکم نکند و حکیم است حکم جز بحکمت نکند . قوله تعالی

الطلاق مرتان فامساك بمعروف او تسریح باحسان ولا یحل لکم ان تاخذوا مما

طلاق دو بار است بداشتن به نیکی یا دست بداشتن به نیکی و حلال نباشد شمارا که فا گیری از انچه

اتیتموهن شیئا الا ان یخافا الا یقیما حدود الله فان خفتم الا یقیما حدود الله فلا جناح

داده باشی ایشان را چیزی الا بترسد که راست بدارند حدهای خدا اگر ترسی که راست ندارند حدهای خدا بزه نیست

علیهما فیما افتدت به تلك حدود الله فلا تعتدوها ومن یتعد حدود الله فاولئك هم الظالمون *

بر ایشان در انچه فدا کنند بان این حدهاء خداست درمگذری از آن و هر که درگذرد از حدهای خدا ایشان بیدادگران باشند

فان طلقها فلا تحل له من بعد حتی تنکح زوجا غیره فان طلقها فلا جناح علیهما ان یتراجعا

اگر طلاق دهد او را حلال نبود از آن پس حلال تا بکند شوهری جز آن را و اگر طلاقش بدهد بزه نیست بر ایشان که رجعت کنند

ان ظنا ان یقیما حدود الله و تلك حدود الله یبینها لقوم یعلمون * واذا طلقتم النساء فبلغن

اگر گمان برند بپای دارند حدهای خدا و آن حدهای خداست بیان کند آن را برای قومی که دانند چون طلاق دهید زنان را و برسند

اجلهن فامسکوهن بمعروف او سرحوهن بمعروف ولا تمسکوهن ضرارا لتعتدوا ومن

وقت خود بداری ایشان را به نیکوئی یا دست بداری شان به نیکوئی و باز نداری ایشان را برای مضرت تا ظلم کرده باشی و هر که

یفعل ذلك فقد ظلم نفسه ولا تتخذوا آیات الله هزوا واذکروا نعمة الله علیکم وما انزل

کند آن بیداد کرده باشد بر خود و نگیری آیات خدای بفسوس و یاد کنید نعمت خدای بر شما و انچه فرو فرستاده

علیکم من الکتاب والحکمة یعظکم به واتقوا الله واعلموا ان الله بکل شیء علیم * واذا

بر شما از کتاب و حکمت پند میدهد شمارا بان بترسی از خدای و بدانی که خدای بهمه چیز داناست چون

طلقتم النساء فبلغن اجلهن فلا تعضلوهن ان ینکحن ازواجهن اذا تراضوا بینهم بالمعروف

طلاق دهی زنان را برسند بوقت خود منع مکنید ایشان را که بزن باشند شوهران را چون خشنود شوند میان ایشان نیکوئی

ذلك یوعظ به من کان منکم یؤمن بالله والیوم الآخر ذلکم ازکی لکم واطهر والله

آن پند دهد بان آن را که از شما ایمان آرد بخدای و روز بازپسین آن پاك تر بود شمارا و پاکیزه تر و خدای

يعلم وانتم لا تعلمون * والوالدات يرضعن اولادهن حولين كاملين لمن اراد ان

داند وشما نمی‌دانید ومادران شیر دهند فرزند خودرا دوسال تمام آن‌را که خواهد

يتم الرضاعه وعلى المولود له رزقهن وكسوتهن بالمعروف لا تكلف نفس الا وسعها لا

تمام شیر دهد وبرانکس که برای او زاده باشد روزی ایشان وجامهٔ ایشان بودبقاعده تکلیف نکنند هیچ کس‌را مکر طاقتش زیان

تضار والدة بولدها ولا مولود له بولده وعلى الوارث مثل ذلك فان ارادا فصالا عن

نکنند مادری‌را بفرزندی ونه پدری‌را بفرزندش ومیراث خار مانند آن‌را اکر خواهند ازشیر باز کردن از

تراض منهما وتشاور فلا جناح عليهما وان اردتم ان تسترضعوا اولادكم فلا جناح عليكم

خشنودی ازایشان ومشورت بزهٔ نیست برایشان واکر خواهی که شیر دهی فرزندان‌شمارا بزهٔ نیست وشما

اذا سلمتم ما اتيتم بالمعروف واتقوا الله واعلموا ان الله بما تعملون بصير

چون تسلیم کنی انچه داده باشی نیکوئی وبترسی وبدانی که خدای انچه شما میکنی بیناست

قوله الطلاق مرّتان . هشام روایت کند عن عروة عن عایشه که زنی بنزدیك او آمد وگفت شوهری دارم مراچند بارطلاق داد هرگه وقت آن باشد که عده بسرآید دگر باره مراجعت کند وغرض او اضرار من است ودرجاهلیة چنین کردندی چون ایشان‌را بازن خوش نبودی ونخواستندی که او شوهر دیگر کند برای حمیت وطلاق‌را حدی محدود نبودی عایشه این حدیث بارسول بگفت آیه آمد که الطلاق مرتان سه باشد دودراین آیت‌است وسیم قوله . فان طلقها فلاتحل له من بعد حتی تنکح زوجاً غیره . و درخبراست که چون رسول علیه السلام این‌آیه برخواند گفتند یارسول‌الله فاین الثالثة طلاق سوم کجاست گفت فامساك بمعروف او تسریح باحسان . اکنون مفسران این‌آیه‌را تفسیر دادند بتخصیص گفتند معنی آیه آن‌است که آن طلاق که مرد دراو مالك رجعت باشد دواست اماطلاق سه‌ام آن بود که رجعة نتواند کردن باآن واین رجعت انگاه تواند کردن که زن هنوز درعده بود فأما چون ازعده بیرون آمد مالك شد نفس خودرا واختیار بازن افتد ومرد ازجملهٔ خاطیان وخواهندگان یکی باشد درطلاق اول چنین باشد ودوم فأما از طلاق سیم در حال باین شود ومالك نفس خود شود وشوهررا براو سبیلی نباشد برجعة جزانکه زن‌شوهر نتواند کردن تاعده ندارد چون عده‌نداشت نشاید که تازن او باشد الاانکه که شوهری دیگر بکند وباخانهٔ شوهر شود وازاو جدا شود بطلاق یامرگ شوهر وعده بدارد انکه اگر خواهد بانزدیك این مرد آید بنکاح نو ومهری نو

عبدالله عباس گفت معنی آیه آن‌است که خدای تعالی عدد طلاق سنت‌را بیان کرد گفت چون خواهد که طلاق دهد زن‌را بایدکه طلاقش انگه دهد که پاك باشد پاکی که درآن پاکی مقاربة نکرده باشدباو انگه رها کند تااز عده بیرون آیدانگه طلاقی دیگر دهد وعروه وقتاده گفتند مراد بیان طلاق رجعی‌است چنانکه گفتیم واین‌اختیار زجاج‌است والمرّة الدفعة فعلة واحدة من مرّ يمرّ مرّاً ومرّةً والمرور ومرّ که خلاف حلواست ازانجاست لأنه يمرّ به فلايقام عنده لمرارته ازاو بگذرند وبراو نبایستند والمرة الصفراء من علل البدن والمرّة القوة ومنه قوله ذومرة فاستوى واصل او من امرار الحبل وهو احكام فتله لأنه يمرّ به يده حتى يحكمه . قوله فامساك بمعروف . المعنى فعليه امساك وهو الكف والامتناع من الشئ وهو المنع ايضاً يقال امسك عن كذا كامساك الصايم عن الطعام والشراب وامسكت الدابة اذامنعته من السير وامساك

خلاف اطلاق باشد وبخیل‌را ازاینجا ممسك گویند وتمسك بكذا اذا تعلق به واستمسك مثله والمسكه القوّة و تماسك اذا قوى على امساك نفسه ومنه المسك للجلد لأنه يمسك مايحبسه والمسك السواد لاستمساكه فى اليد قوله بمعروف اى على وجه جميل سايغ فى الشرع اوتسريح باحسان والتسريح خلاف الأمساك وهو الأطلاق من قولهم سرحت الدابة اذا تركتها فى المرعى والسرح ايضاً كذلك والسرح اسم للدواب السارحة كالركب و الشرب والسرحان الذئب لسروحه فى اثر السرح وسرحه درختی‌است درازلانطلاقه فى جهة العلو وشانه‌را مسرح گویند لأنسراحه فى الشعر وملخ‌را سرياح گویند لأنطلاقه فى البلاد خدای تعالی بیان کرد که طلاق سه‌است امارجعی درشرع دوطلاق باشد ومردرا بازن دوطریق‌است اما بداردش بوجه جمیل و اما رها کندش بشرع قوله ولايحل لكم ان تأخذوا وحلال نباشد شمارا که چیزی که بایشان داده باشی بازگیری ازایشان چون ایشان‌را طلاق خواهی دادن ازمهر وتحفه وهدیه وهبه‌وعطیه ولباس وحلی وانچه مانند این بود کماقال الله تعالی . وان اردتم استبدال زوج مكان زوج وآتيتم احديهن قنطاراً فلاتأخذوا منه شيئاً انگه خلع‌را ازاین استثنا کرد گفت الاان يخافا وحمزه وابوجعفر خواندند الاّان يخافا بضم الياء وگفته‌ایم که‌خوف ازباب ظن باشد وبمعنی ظن صریح آمده است فى قول الشاعر ﴿ اتانى كلام عن نصيب يقوله ﴾ وما خفت ياسلاّم انك غائبى ﴿ اى ماظننت وانشد الفرا ﴾ اذامت فادفنى الى جنب كرمة ﴿ تروّى عظامى بعدموتى عروقها ﴾ ولاتدفنى بالفلاة فاننى ﴿ اخاف اذامامت الاذوقها ﴾ وابو عبیده گفت خوف اینجا بمعنی علم‌است واین‌هردو رواست اگرعلم حاصل بود والاظن درامثال این قایم مقام علم بود وآیه‌درحق جمیله بنت ابیّ آمد ودر شوهرش ثابت بن قیس ن شماس که‌او زن‌را بغایت دوست داشت وزن اورا بغایت دشمن داشت وهیچ بااو نمی‌ساخت وبشکایة بنزدیك پدرآمد پدر التفات نکرد ودوم‌بار آمد وپدر گفت برو وبخانهٔ شوهررو وچون بدید که‌سخن‌او نمی‌شنود برخاست وبیامد وشکایة بارسول علیه‌السلام کرد رسول علیه السلام کس فرستاد وشوهرش‌را حاضر کرد وگفت این‌زن چرا شکایت میکند گفت یارسول‌الله شکایت اوندانم تاچراست که بان‌خدای که تورا بحق بخلقان فرستاد که‌من برهمهٔ زمین‌از او دوست‌تر کس‌راندارم گفت‌ای‌رسول‌الله راست میگوید ومن با توچیزی نگویم که فردا بخلاف آن‌آیتی آید وتورا معلوم کنند ومرا خجالتی باشد او مرا سخت دوست دارد ومن سخت کارهم اورا اگر مرا ازاو بزنیاری ترسم که ازمن کاری‌آید که‌من بدان‌هلاك شوم رسول علیه السلام مردرا گفت چگوئی گفت یارسول‌الله من‌حدیقهٔ باوداده‌ام بگو تابامن دهد گفت بلی یارسول‌الله وزیاده رسول علیه السلام گفت حدیقهٔ اوبااوده تاطلاقت دهد حدیقه بااو داد وآن‌خرماستانی بود ومرد اورا طلاق داد اول‌خلعی که دراسلام کردند این‌بود که خدای این‌آیه فرستاد واین‌استثناست ازآن‌جمله که گفت . ولايحل لكم ان‌تأخذوا مماآتيتموهن شيئاً . وحلال نباشد شمارا چیزی که بزنان داده باشی باز ستانی الاکه حال‌این بود که خلع کنی الاکه ترسند زن‌وشوهر که حدهاء خدارا اقامه نکنند وبجای نیارند زن‌ترسد که چون اورا بامرد خوش نباشد کاری کرده شود اورا که ناپسند باشد وشوهر نیزترسد ازاین معنی وانکه از اونیز برزن تعدی باشد چون حال براین جمله‌بود خلع کنند وبنزدیك ماخلع انگه بایدکردن که زن‌گوید مردرا که‌من فرمان تونبرم وهیچ حدّ توبجای نیارم وازجنابة توغسل نکنم وپای بیگانه برفراش تونهم چون کاربراین حدرسد میان ایشان خلع بایدکردن واگر این‌معنی نگوید ولکن ازحال اومعلوم بود یا

مظنون هم این حکم باشد وحدی محدود نیست بنزدیک ما آن را که مرد اقتراح کند برزن اگر مثل مهر باشد یا بیشتر یا کمتر برحسب مراد مرد باشد برای انکه طلاق حق مرد است وحق مرد موقوف باشد بر رضای او چندانکه خواهد اقتراح تواند کردن وخلع بسببی باشد که از جهة زن بود خاصه ونشود که از جهة مرد بود ومبارات ازجهة هردو باشد وطلاقی که عقیب این چیزها بود الا باین نباشد وحکم بن عتبه روایت کند که درعهد عمر خطاب زنی همچونین ناسازگاری کرد باشوهر وبنزدیک عمر آمد عمر اورا وعظ کرد هیچ قبول نکرد وگفت اگر مرا فرمائی که باخانهٔ او شو خویشتن را هلاک کنم عمر بفرمود تا آن شب اورا بازداشتند دراصطبلی که دراو چهارپای بود وسرگین وسه شبان روز اورا آنجا رها کرد آنگه اورا بخواند وگفت چه گوئی که باخانهٔ شوهر شوی گفت نه وتا من درخانه اوشده ام مرا از آن خوشتر نبود که این شبها که در میان این سرگین خفته بودم عمر مرد را گفت تورا ازاین هیچ نیاید خالعها ولو بقرطها وخالعها بمادون عقاص رأسها . خلع کن با او بگو شواره وگیسوبند او فلاخیرلك فیها که تورا دراو خیری نیست فذلك قوله . فلاجناح علیهما فیماافتدت به . یعنی مرد وزن را هیچ حرجی وجناحی نباشد درآنچه فدا کند زن وبدهد وخویشتن ازشوهر بازخرد نه زن را دردادن ونه مرد را درستدن برای انکه زن بطیب نفس میدهد ومرد طلاق بعوض فدیه میدهد فرّا گفت مراد درآیة شوهر است برای انکه او میگیرد ولیکن حق تعالی هردورا بیك جا بگفت چنانکه درقصهٔ موسی گفت نسیا حوتهما و نسیان از موسی نبود ازرفیق موسی بود وقوله یخرج منهما اللؤلوء والمرجان ولؤلؤ ومرجان که باشد ازدریاء شور باشد دون دریاء خوش وکما قال الشاعر . فان تزجرانی یا بن عفان انزجر . وان تدعانی احم عرضاً ممنعاً . واولیتر حمل آیة بود برظاهر خود برای انکه ضرورتی نیست عدول کردن ازظاهر وخوف ازهردو حاصل است وظاهر رفع جناح درحق هردو هست درحق زن باباء وکراهت درحق مرد بگرفتن فدیه فقهارا درخلع دوقول است قولی آن است که خلع فسخی بود بی طلاق واین قول عبدالله عباس است ومذهب شافعی درقدیم وقولی دیگر انکه خلع طلاق باین باشد واین مذهب ماست ومذهب شافعی درجدید . تلك حدودالله فلاتعتدوها . این حدهای خداست ازاین تعدی مکنی یعنی اوامر ونواهی واحکام اوست ازآن تجاوز مکنی . ومن یتعدّ حدودالله فاولئك هم الظالمون . وهرکه تعدی کند ازاحکام واوامر خدای تعالی ظالم بود وخلع برسه وجه بود یکی انکه زن پیر بود ویا دمیم الوجه مرد مضارت کند وازاو چیزی خواهد تا اوبفدیه مفارقت کند آن حلال نباشد برای انکه ازجهة مرد است دوم انکه زن کاری ناشایسته کند مرد اورا ایذا کند اوفدیه کند آن حلال باشد فی قوله . ولا تعضلوهن لتذهبوا ببعض ما آتیتموهن الا ان یأتین بفاحشة مبینة . وسیم آن باشد که دراین آیه شرح دادیم و درآیه دلیل است برانکه سه طلاق بیك بار درست نیاید لقوله تعالی الطلاق مرتان انگه بسیم گفت او تسریح باحسان وقوله فان طلقها فلاتحل له من بعد حتی تنکح زوجاً غیره . چون خدای تعالی سه طلاق فرموده بسه بار چون بیك بار گوید مشروع نباشد
چنانکه شهادات لعان چون بیك بار گوید مشروع نباشد وچون رمی الجمار بسبع حصیات اگر بیکبار بیندازد مجزی نبود فکذلك الطلاق لا جرم گفت این حدود من است وهرکه ازحدود من تعدّی کند ظالم باشد وچیزی نه بجای خود نهاده باشد یامردا آن است که برنفس خود ظالم بود بان معنی که طالب مضرّتی بود

بخود که باظلم ماند از ضرر محض که دراو نفعی نبود ودفع ضرری نبود فان طلقها فلا تحل له من بعد . اگر طلاقش دهد واین طلاق سیم باشد حلال نباشد اورا تا شوهری دیگر نکند انگه ازآن شوهر مفارقة کند باطلاق یا بمرگ شوهر انگه عدّه بدارد انگه اگر خواهد بتراضی بازن این مرد باشد وکوفیان بعدرا رفع علی الغایه گویند وبصریان بنا گویند برضم بنای عارض واعتراض این بنا برای آن است که مضاف الیه بیفکنده است وتقدیر آن است که فان طلقها من بعد ذلك وذلك اشارة باشد بدو طلاق مقدم ونکاح ازپس آن برسبیل تجدید بود چون دوطلاق بدوبار رفته باشد وسیم براین وجه تا استکمال شرایط حاصل آید مرد را روا نبود که باسر او شود تا شوهری دگر نکند ونکاح از اسماء مشترك است هم عقدرا متناول باشد هم وطی را وآن شوهر که هدم سه طلاق کند باید که جامع بود چهار شرط را باید که بالغ بود ونکاح دوام بود ونکاح صحیح باشد فاسد نبود ازنکاح محرمه ومعتکفه وحایض چه اگر چنین بود حلال نباشد اورا ومالك موافقت کرد درحایض وگفت نکاح درحیض تحلیل نکند واگرچه مهر وعدّه واجب آید ونیز باید که دخول کند چه اگر نابالغ بود یانکاح متعه بود یادخول نکند روا نباشد که باشوهر اوّل شود وحریّة اعتبار نیست بل شاید که بنده بود مفسران گفتند آیة درشأن تمیمه وقیل عایشه بنت عبدالرحمن بن عتیك القرظی آمد واو زن رفاعة بن وهب القرظی بود وپسر عم او بود طلاقش داد بسه طلاق بسه بار ازپس او بزن عبدالرحمن بن الزبیر بود او نیز طلاقش داد برخاست وبنزدیك رسول آمد گفت یارسول الله من بنزدیك رفاعه بودم مرا طلاق داده طلاق پس ازاو بزن عبدالرحمن زبیر بودم . وانّ مامعه مثل هدبة الثوب وآلة او چو ریشهٔ جامه بود وبا من خلوت نتوانست کردن روا بود که بازن رفاعه باشم رسول گفت لاحتّی تذوقی عسیلته ویذوق عسیلتك . این می گفت درحجرهٔ عایشه وابوبکر حاضر بود وخالد بن سعید بن العاص حاضر بود بر درحجره اوازاین زن می شنیدند آواز داد که یا ابابکر رها کردهٔ این زن کرا تا چنین تصریح میگوید درپیش رسول وعسیله کنایه باشد ازجماع لمافیه من اللذة کما کان فی العسل من اللذة واو تصغیر عسل باشد انگه این زن مدتی برآمد بازنزدیك رسول آمد وگفت یارسول الله عبدالرحمن زبیر که شوهر دوم بود مرا بامن خلوة کرد شاید که باپیش شوهر اوّل شوم بنکاح وگمان برد که رسول علیه السلام را آن فراموش شده است رسول علیه السلام گفت نه که اوّل راست گفتی واین بار خلاف میگوئی برفت چون رسول علیه السلام ازدنیا برفت بنزدیك ابوبکر آمد وازاو پرسید ابوبکر گفت نه من حاضر بودم روز اوّل که از رسول پرسیدی وگفتی آلة او مثل هدبة الثوب است برو که روا نباشد تورا بازن او بودن تا شوهری دیگر نکنی برفت درعهد عمر بیامد ازاو بپرسید عمر گفت نزد پیغامبر شدی وجواب یافتی وبا ابوبکر شدی واکنون بنزدیك من آمدی اگر این حدیث کنی بفرمایم تا رجمت کنند نه خدای تعالی درباب تو آیة برسول فرستاد فلاتحل له من بعد حتی تنکح زوجاً غیره . ومراد بنکاح درآیة جماع است باجماع لقوله علیه السلام حتی تذوقی عسیلته ویذوق عسیلتك عموم آیه را باجماع تخصیص کردیم فان طلقها یعنی شوهر دوم اگر او طلاقش دهد فلاجناح علیهما ان یتراجعا بزه نباشد مرد وزن را که مراجعت کنند بایکدیگر شوند بنکاح نو مراد بمراجعت تجدید نکاح است ومراجعة لغوی است درآیه نه شرعی برای قرینهٔ حال که معلوم است باجماع که بعد طلاق مردی که درمیانهٔ طلاق شوهر اوّل اورا نکاحی بوده باشد رجعت شرعی صورت نبندد چه رجعت آن بود که مرد بطلاق اوّل یادوم یاطلاقی که نه باین باشد در عدّة رجعت کند باسر زن آید بنکاح اوّل و

اینجا نکاح اوّل کجا مانده‌است تااورجعت بان نکاح کند پس معلوم شد که مراد برجعت درآیة نکاح مجدّد است ان ظنّا گفته‌اند ان علما وگفته‌اند ان رجوا اگر دانند یاامید دارند وحمل کردن برظاهر اولی تر بود ان یقیما حدوداللّه که حدهای خدای بجای خواهد داشتن ومراد بحدود خدای آن است که خدای فرموده‌است هریکی‌را ازرعایة حق صاحبش اعنی زن وشوهر ومحل ان فی قوله ان تیراجعا نصب است بنزع خافض وتقدیر آن است فی ان یتراجعا ای فی الرجعة وچون حرف جر نباشد فعل بمفعول رسد وعمل نصب کند وکذلك قوله ان یقیما حدوداللّه ان مع الفعل درمحل نصب است بوقوع الظنّ علیه مجاهد گفت مراد آن است که اگر دانند که نکاح آن نه برتد لیس است ومراد بتدلیس اینجا تحلیل است یعنی حله واین مذهب سفیان است واوزاعی ومالك وابوعبیده واسحق واحمد گفتند چون زن‌را سه طلاق دهد وخواهد که تازن اوباشد اورا بشوهری دیگر دهد وغرض ایشان تحلیل باشد تاشوهر اوّل‌را حلال شود این جماعت گفتند این نکاح درست نباشد وشافعی گفت اگر در نکاح تحلیل شرط کند نکاح فاسد بود واگر شرط نکند درست باشد واگر این شرط پیش عقد نکاح کند نکاح باطل نباشد نافع گفت مردی بنزدیك عبداللّه عمر آمد وگفت مردی زن‌را سه‌طلاق داد برادرش برفت واورا بزنی کرد تاچون اوطلاق دهد بازن برادر باشد عبداللّه عمر گفت نشاید الابنکاح رغبة مابرعهد رسول علیه‌السلام این‌را سفاح خوانديم که‌رسول علیه‌السلام گفت لعنّ اللّه المحلل والمحلل له یعنی شوهر دوم واوّل عقبة بن عامر روایت کند که‌رسول علیه‌السلام گفت الاادلکم علی التیس المستعار گفتند بلی یارسول اللّه قال هو المحلل والمحلل له . گفت راه نمایم شمارا بر نری بعاریت بسته گفتند بلی یارسول اللّه گفت ان باشد که‌اورا درآرند تاتحلیل کند برای دیگری این معنی خواست قبیصة بن جابر الأسدی گفت شنیدم ازعمر خطاب که‌میگفت برمنبر . لااوتی بمحلل ولامحلل له الارجمتهما . هیچ کس‌را پیش من نیارند از آنان که‌حله بکند برای دیگری الا هردورا رجم کنم وتلك حدوداللّه آنکه‌بیان کرد وگفت دراین آیةازجمله حدود خداست بیان میکند برای آنان که‌بدانند عاصم خواند بروایة ابان ومفضل نبینها بنون واگرچه این‌بیان برای عالم وجاهل آمد عالمان‌را تخصیص کردند چنانکه‌گفت هدی للمتقین واین‌طریقه‌را بیان کرده‌ایم فیما تقدم قوله . و اذاطلقتم النساء چون طلاق‌دهی زنان‌را خطاب است باصحابهٔ‌رسول ومراد ایشان ومافبلغن اجلهن ای قاربن بلوغ الأجل وهوانقضاء العدة مراد ببلوغ اجل مقاربة بلوغ است نه‌انکه‌عدّة تمام بسرشود چه‌اگر چنین باشد اورا امساك نرسد که چون عده بسرآمد زن مالك نفس خود گشت مردرا رجعت نرسد امساك بمعروف چون کند یا تسریح که نه‌امساك بدست اوباشد نه تسریح ومراد بامساك درآیة رجعت است ای راجعوهن رجعت کنی بایشان بمعروف یعنی بوجه مشروع چنانکه خدای فرموده‌است محمد بن جریر گفت بمعروف ای باشهاد علیها برای انکه چون برطلاق گواه باشد وبررجعت نباشد ایشان‌رامتهم کنند بزنا واشهاد بررجعت بنزدیك ما مستحب است برای این‌را واگرنکنند روا باشد وحلال بود اورا ومراد بتسریح تخلیه وامهال است تا ازعده بیرون آید ومالك نفس خود شود ولاتمسکوهن ضراراً معنی آیه آن است که‌چون زنان‌را طلاق دادی وایشان عده بنزدیك آخر رسانیدند اگر رغبة باشد شمارا که بایشان رجعة کنی بکنی بروجه معروف واگر نباشد امهال وتخلیه کنی و رها کنی تاعدهٔ ایشان بسرآید و ازبند شما بیرون شوند تا اگر خواهند که جای دیگر عقدی بندند ببندند وایشان را معذب نداری بین الباب والدار لاایّمٌ ولاذات بعل نه‌شوهردارند ونه ندارند بشما زن بی

شوهر باشند وازبند شما نارسته شوهری دیگر نتواند کردن وغرض از آیة نهی ازاضرار است وامساك ایشان برسبیل مضاره تااعتدا وظلم کرده باشی وهر که این کند برخویشتن ظلم کرده باشد بایصال عذاب و عقوبة بخود ونقصان حظ خود از ثواب اگر برشرع کاری کردی *

وراوی خبر گوید که رسول علیه السلام گفت . ملعون من ضارّ مسلماً اوماکره . گفت درلغت است انکس که مضرة رساند مسلمانیر ایامکری کند بااو ولاتتخذوا آیات اللّه هزواً . ابودردا روایت کند که درجاهلیة مرد زن‌را طلاق دادی انگه گفتی کنت لاعباً یابندهٔ آزاد کردی انگه رجوع کردی گفتی بازی میکردم یانکاح کردی خدای تعالی نهی کرد ازاین واین قول انکس بود که گوید ثلث جدها جدّ وهزلها جدّ النکاح والطلاق والعتاق . واین بنزدیك مادرست نیست بل این همه محتاج باشد بعزیمة وعقد نیت چه‌اگر این‌معانی درحال سهو ونوم وسکر وجنون واحوالی که درآن‌احوال که‌از مرد درست نبود نیت کردن دروجود آید واقع نبود وخبری آوردند وآن سه‌را پنج کردند برجعة ونذر واین بنزدیك ما درست نیست وطلاق بروجهی نامشروع طلاق بدعت باشد وانچه بدعت باشد واقع نبود بموقع صحت وکلبی گفت مراد بایات اللّه امساك بمعروف اوتسریح باحسان واین‌نوع تعذیب باشد وخدای تعالی نهی میکند ازاین وآن‌شاعر پارسی این‌معنی درنظم آورد درحق کسی که اورا بوعدهاء خلاف معذب میداشت وجواب کلی نمیداد تا آیس شدی والیأس احدی الراحتین پس‌او ممدوحش‌را میگوید . یامرکز معروف ویامعدن احسان . جزمن زتوباشکر سراسر همه‌انسان . زاحسان وزمعروف نزیبد چومنی‌را . نه‌امساك بمعروف ونه‌تسریح باحسان . واذکروا نعمة‌اللّه علیکم ببیان الشریعة . نعمت خدای برخویشتن یادکنی بانواع مهاازآن جمله بیان شرع که مصالح شمابان متعلق است . وماانزل علیکم من الکتاب . آنچه فرو فرستاد ازکتاب یعنی قرآن والحکمة والموعظة ومواعظ قرآن وبیان حلال وحرام وحدود واحکام . یعظکم به . درجای خود یعنی درجای حال است شمارا بان‌وعظ میکند وپند می‌دهد وازخدای بترسید وبدانید که خدای تعالی بهمه چیزها عالم‌است . واذا طلقتم النساء فبلغن اجلهن . بیشتر مفسران گفتند آیه درشأن جملاء بنت یسار آمد خواهر معقل بن یسار واوزن ابوالدحداح بود اورا طلاق داد ورها کرد تا عده بسر آمد انگه بیامد وخطبه کرد برادرش معقل‌را خشم آمد وگفت من‌خواهر خودرا باودادم تااوبی جرمی طلاقش دهد انگه رها کند تاعده بسر آید ودرعده‌مراجعت نکند انگه بیاید وخطبه کند واللّه هرگز باوندهم این‌را وابوالدحداح مردی نیك بود خدای تعالی این‌آیه‌فرستاد رسول علیه السلام اورا بخواند وآیه براو خواند اوگفت ای‌رسول‌اللّه توبه کردم وکفارة سوگند بکرد وخواهررا باوداد وبعضی دگر مفسران گفتند آیه‌درجابر عبداللّه انصاری آمد که‌اودخترعم خودرا بمردی داد واو طلاق داد اورا طلاقی رجعی ورها کرد تاعده برفت انگه آمد وخطبه کرد جابراباکرد خدای تعالی‌این آیه فرستاد وگفت چون زنان‌را طلاق دهی فبلغن اجلهن وعدّه بسر برند اینجا حقیقت است زجاج گفت اجل آخر مدت باشد وعاقبت کارولبید گفت واجرها بالبر بعد الأجل ای عاقبة الأمور . فلاتعضلوهن . وعضل منع باشد ازنکاح منع مکنی ایشان‌را ازانکه‌بزنا اکفاء خودباشند وانشد الأخفش . ونحن عضلنا بالرماح نسائنا . ومافیکم عن حرمةالکم عضل . وانشد ایضاً . وان‌قصاء یدی‌لك فاصطنعنی . کرائم قدعضلن عن النکاح . واصل عضل ضیق وشدّة بود یقال عضلت المرأة والشاة چون فرزند دررحم

ایشان گیرد و بیرون نتواند آمدن اورا عضال گویند ودرد بی درمان را واعضل الأمر اذا اشکل وهرکاری مشکل را معضل گویند ومنه قول عمر بن خطاب فی علی علیه السلام لا کانت معضلة لم یکن لها ابوالحسن وقال ایضاً اعضل بی اهل الکوفه لایرضون بامیر ولایرضاهم امیر وقال الشاعر وقیل هو للشافعی . اذا معضلات تصدین لی . کشفت حقایقها بالنظر . ان ینکحن ازواجهن . یعنی الأول که باشوهران اول صلح کنند وباز زن شوهران اول باشند بنکاحی مجدد . اذا تراضوا بینهم بالمعروف . چون تراضی باشد میان ایشان ودر آیة تقدیم وتأخیر هست وتقدیر چنین است ان ینکحن ازواجهن بالمعروف اذا تراضوا بینهم . چون از میان ایشان تراضی باشد ذلك اشارت است بان امر ونهی وبیان مسائل شرعی . یوعظ به من کان منکم یؤمن بالله والیوم الأخر . بان پند دهند آنان را که بخدای ایمان دارند وبقیامت واین هم ازباب تخصیص بالذکراست کقوله تعالی . هدی للمتقین وانما انت منذر من یخشیها ، ووجهی دگر انکه کافر بااصرار بر کفر بوعظ متعظ نشود . ذلکم ازکی لکم واطهر ای ازکی لعملکم واطهر لقلوبکم . ذاهم اشارت است باین جمله مقدم که ذکر اورفته است برای انکه اگر دردل ایشان محبت یکدیگر باشد انکه منع کنند ایشان را از مناکحهٔ یکدیگر ممکن بود که مؤدی بود بریبتی وتهمتی . والله یعلم . وخدای داند مصالح شما درامور دینی وشرعی وشما ندانید . والوالدت یرضعن اولادهن . مفسران گفتند مراد زنانند که ایشان را طلاق داده باشند وایشان ازآن شوهر مطلق فرزند دارند شیر خواره چون خواهند که فرزند خود را ایشان شیر دهند ایشان اولیتر باشند انگه بیان مدة رضاع کرد گفت حولین کاملین مدّة تمامش دوسال باشد انکس را که خواهد که رضاع تمام بود اورا . لمن اراد ان یتم الرضاعة وعلی المولود له . انگه باز نمود که پدر فرزند را واجب بود نفقة وکسوة او بمعروف یعنی بر سبیل اقتصاد ومیانه روی بی اسراف وتقصیر اهل معانی گفتند قوله والوالدات یرضعن اولادهن . صورت خبراست ومعنی امر برای انکه اگر معنی خبر بودی دروغ بودی که بسیار مادران می یابیم که کودك را بیشتر یاکمتر از دوسال شیر میدهند وتقدیر کلام وجهی بود از دووجه اماچنین بود که یرضعن اولادهن فی حکم الله الذی اوجبه علی عباده واما تقدیر چنین باشد که لیرضعن اولادهن . اماحول اشتقاق او من حال یحول اذاتحول وحال عن العهد اذا انقلب عنه وحال بین الرجل کذا اذا منع والحول الأنقلاب والحیلولة المنع ومنه الحیلة ومنه الحواله والحول والتحویل قال الله تعالی . لایبغون عنها حولاً . وقوله کاملین برای تحقیق را گفت تا بدانند که نه بر تقریب میگوید بر تحقیق میگوید ومثله قوله تعالی . وتلك عشرة کاملة . ودر آیه بیان دوچیز است یکی فریضه ویکی سنة انچه فریضه است آن است که باز نمود که اجرت رضاع دردو سال واجب باشد بالای آن واجب نبود وآنچه سنت بود مدة دوسال شیر دادن است علما خلاف کرده اند درانکه این حدّ هر کودك باشد یاخاص است ببعضی دون بعضی عکرمه گفت از عبدالله عباس که این حد مولودی است که مادر باو بار بنهد بشش ماه اعتباراً بقوله . وحمله وفصاله ثلثون شهراً ، تاچون ششماه مدت حمل بود وبیست وچهار ماه مدت رضاع جملهٔ سی ماه بود وروایة کرده اند که درعهد عمر خطاب زنی را پیش او آوردند که شش ماه بار بنهاده بود وعمر گفت تا اورا رجم کنند امیرالمؤمنین علیه السلام گفت . ان خاصمتك بکتاب الله خصمتك . اگر باتو خصومت کند بکتاب خدای تورا غلبه کند گفت چگونه گفت بقوله تعالی . وحمله وفصاله ثلثون شهراً ؛ ومدت رضاع دوسال باشد بقوله تعالی والوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین . چون دوسال مدت رضاع بود

مدّت حملش شش ماه ماند عمر بفرمود تا زن را رها کردند ودراین حکم متابعت فتوای امیرالمؤمنین کردند وچون مدّت حمل هفت ماه باشد بیست وسه ماه شیر دهد وچون مدّت حمل هشت ماه باشد بیست ودو ماه شیر دهد وچون مدت حمل نه ماه باشد بیست ویکماه شیر دهد دراین جمله مراعاة آن آیه میکنند که وحمله وفصاله ثلثون شهراً . و بیشتر علما بر آنند که این مدة دوسال مدّت همهٔ کودکان است وبمدة حمل اعتبار نیست ومدت رضاع برسه این مدت است اگر نقصان کنند بیشتر ازسه ماه نشاید کردن والا بر کودك جور بود واگر زیاده کنند بیشتر از دوماه نیامد ابن جریح وثوری وعبدالله عباس بروایة والبی گفت اگر پدر خواهد که پیش از دوسال از شیرش باز کند او را نبود بی رضاء مادر وهمچنین مادر نتواند بی رضاء پدر وچون خلاف باشد میان ایشان پیش ازدو سال فطام نشاید تا اتفاق نکنند بر کاری و بعضی دگر گفتند مراد بمدّت رضاع آن است تا دلالت کند وباز نماید که چه مقدار بود که ازرضاع تحریم آرد چه هر رضاعی که پس ازدوسال بود آن را درتحریم اثری نبود وحکم رضاع باو ثابت نشود واین قول امیرالمؤمنین علی است وعبدالله عمر وعبدالله مسعود وعلقمه وشعبی و زهری ودر خبراست که لارضاع بعد الحولین رضاع نباشد پس ازدوسال وحکم رضاع بامری که حاصل شود ازسه امر یکی انکه چندانی باشد که گوشت رویاند واستخوان سخت بکند و الا پانزده رضعهٔ متوالی والاشبان روزی پیاپی که درآن میانه فصل نبود برضعهٔ کسی دیگر واگر زنی باشد که اورا شیر نبود بدارو وغذا شیر در آید آن را حکمی نبود درتحریم وباید که درمدّت دوسال بود چون چنین بود این شرایط حاصل بود بمنزلة نسب شود هرچه ازجهت نسب حرام بود ازجهة رضاع حرام باشد بعضی دگر گفتند که این حدّی است که خدای تعالی نهاد که نهایة رضاع است نه بینی که گفت لمن اراد ان یتمّ الرّضاعة . واگر کسی خواهد که زیاده و نقصان کند بر حسب مصلحة کودك ابورجاء العطار دی خواند درشاذ ان یتم الرّضاعة بکسر را وفعاله مصدر باشد وفعاله صنعت باشد کالحیاکه والخیاطة والصیاغة . ومجاهد وابن محیص خواندند ان یتم الرّضعة وهی المرّة الواحدة . وعکرمه وحمید وعون العقیلی میخواند ان یتم الرّضاعة بربنا فعل ثلاثی لازم مسند بارضاعة برفع رضاعة برفاعلیة وعبدالله عباس میخواند ان یکمل الرّضاعة وطلحة بن مصرف خواند کسوتهن بضم الکاف وهما لغتان کالأسوة والأسوة والرشوة والرّشوة بالمعروف بالقصد والوسع بقدر یسار وطاقة پدر نفقه کند ومادر حضانه چه خدای جل جلاله تکلیف مالا یطاق نکند لاتکلف نفس الا وسعها . تکلیف درلغت الزام باشد وتکلف التزام قال الشاعر . تکلفنی معیشة آل زید . ومن لی بالصلایق والصناب . ودراصطلاح تکلیف اراده مافیه کلفه ومشقه باشد با اعلام یا اعلام مافیه کلفة ومشقة بشرط الأرادة علی ما اختلفوا فیه وسع طاقة باشد وانچه درتوانائی او گنجد واو اسم است کالجهد والوجد و گفته اند وسع دون طاقة باشد وهیچ شك نیست که خدای تعالی تکلیف دون طاقت کرده باشد چه باری مجرای ضرورة می دانیم که قدرة وآلة مادر شبانروزی بیش از هفده رکعت نماز نیست ودر یکسال یکماه روزه واز بیست دینار نیم دینار زکوة ودرهمه عمر یکبار حج عجب ازانکه تکلیف مالایطاق بر خدای تعالی روا دارد وعقل چنین دلالت میکند وقرآن چنین خبر می دهد که می بینی ولاتضار والدة بولدها ابوعمرو وابن کثیر ویعقوب ودر شاذ ابن محیص وشبلی وسلام وقیتبه برفع راء مشدّد میخوانند لاتضار عطفاً علی قوله لاتکلف واصل او لاتضارر باشد پس ادغام کردند و نافع وابن عمر وعامر وعاصم وکسائی وحمزه وخلف براء مفتوحه مشدّد میخوانند لاتضار بر نهی غایب واصله لاتضارر انگاه ادغام کردند وتحریك الی الفتحه وهی اخف الحرکات وقرائة

عمر بن الخطاب بر این است بفك ادغام بر اصل لا تضارر وحسن بصری خواند لا تضارّ براء مکسور مشدّد برای انکه حق
او جزم است بلام الأمر والمجزوم اذا حرّك حرّك الى الکسر . وابان روایت کند از عاصم لا تضارر والدة
بفك ادغام وکسر راء بر انکه اسناد فعل باوالدة باشد وابوجعفر خواند لا تضار براء ساکن مشدّد بجمع
ساکنین علی حدّه برای انکه جمع ساکنین علی حدّه شاید وعلی غیر حدّه نشاید وحدّش آن بود که ساکن
اوّل حرف مدّ ولین باشد وساکن دوم حرف اوّل از مدغم چه مدغم دو حرف باشد اوّل ساکن دوم
متحرك مثالش قوله ولا الضالین وقوله اتحاجونی فی الله وقوله تعالی لا تضار و بر قرائة ابوجعفر بر این کلمه
وقف کرده باشد او چه خود او بهمه وجه که مدغم خوانند جمع ساکنین باشد علی حدّه چنانکه بیان کرده
شد اما زیاده ابوجعفر وقف است در آخر کلمه واما معنی آیه آن است که مادر را مضرور نباید کردن بفرزند
بانکه فرزندرا از او باز گیرند واو راغب باشد که شیر دهد وقناعت کند بانکه دیگران بستانند از اجرت .
ولا مولود له بولده . ونه نیز پدر را مضرور کنند بفرزند بانکه مادر فرزند پیش پدر افکند و گوید فرزند تو است
دایه طلب کن تا شیرش دهد پس از انکه کودك با مادر خوئی کرده باشد والفت گرفته باشد و گفته‌اند معنی
آن است که مضاره نکنند مادر را بفرزند یعنی اکراه نکنند مادر را بر رضاع فرزند چون کودك شیر از
دیگری بستاند ومادر نخواهد که کودك را شیر دهد برای انکه بر او واجب نیست شیر دادن بر پدر واجب است
. ولا مولود له بولده . ونه نیز پدر را اضرار کنند بفرزند یعنی پدر را تکلیف نکنند که مادر را اجرت دهد
بیش از انکه معتاد باشد ودیگران بستانند برای مادری این دو قول که گفتیم بر آن وجه آید که فعل مجهول
بود مالم یسم فاعله وپدر ومادر مفعول فعل باشد اعنی مضاره و بر آن طریقه که فعل مسند بود با پدر ومادر وفعل
بر اصل خود بود مجهول نبود معنی آن بود که مادر مضاره نکند بانکه کودکش را شیر ندهد تا پدر بطلب
دایه وتحکم او باید بردن ونه نیز پدر مضاره نکند مادر را بانکه فرزند از او بستاند و گوید رها نکنم تا تو
اورا شیر دهی و بر تقدیر اوّل اصل چنان بود لا تضارر و بر این قول لا تضارر وفعل مادر وپدر را باشد واصل
اضرار بیك دیگر کنند چنانکه گفتیم بسبب فرزند وشاید که ضرار راجع باشد با کودك یعنی هریك از مادر
وپدر نباید تا کودك را اضرار کنند بانکه مادر گوید من شیر نمی دهم که بر من واجب نیست پدر گوید من
دایه نمی یابم یا تحکم دایه نخواهم کشیدن تا کودك مضرور شود و بر این قول باز آید بود وتقدیر چنین بود
که لا تضار والدة ولدها واین اقاویل جمله مروی است از مفسران وقولی دیگر آن است که مضاره نکند مادر
بمنع شوهر از مواقعة با او خوف حمل را ونیز پدر مضارة نکند بامتناع عن جماعها شفقة علی الولد و بر این
قول مضارة تعلق بمادر وپدر دارد والمعنی بسبب الولد واین قول صادق وباقر است علیهما السلام . وعلی
الوارث مثل ذلك . خلاف کرده‌اند که این وارث کیست ووارث از کیست بعضی گفتند وارث کودك است
ومعنی آن بود بر وارث کودك که اگر کودك را وفات بود اولی الناس بمیراثه او باشد بر او هم آن است که بر پدر چون
کودك را پدر نباشد یعنی بر ولی کودك که وارث باشد همچنان اجرت رضاع وتعهد کودك وشیر دهندهٔ
او واجب است چنانکه که بر پدر باشد انگه در او خلاف کرده‌اند بعضی گفتند عصبه مراد باشد از مردان
دون زنان چون جد وبرادر وپسر برادر وعم وپسر عم واین قول عمر است وابراهیم وحسن ومجاهد وعطا
ومذهب سفیان و گفتند چون او را مالی نباشد عصبه را جبر کنند بر نفقهٔ او آنان را که وارث او باشند وابن سیرین
گفت کودکی یتیم را بنزدیك عبدالله بن عتبه آوردند گفت رضاع او از مال او باشد واگر اورا مال نبود از مال

ولیش . الا تری ان الله تعالی یقول علی الوارث مثل ذلك . واین قول ضحاك است وبعضی دگر گفتند وارث
کودك است کائناً من کان من الرجال والنساء . واین قول قتاده است وحسن بن صالح وابن ابی لیلی ومذهب
احمد واسحق وابو ثور گفتند هر وارثی را بر قدر نصیبشان از میراث جبر کنند بر نفقهٔ او اگر عصبه باشند
واگر نه بعضی دگر گفتند هر خویشاوندی باشد که محرم کودك باشد از جملهٔ وارثان او وچون ذو رحم محرم نباشد
بر او واجب نبوده مثلاً چنانکه بر خواهر زاده وبرادر زاده باشد بر عم زاده نباشد که ایشان محرمند وایشان نه‌اند
واین قول ابوحنیفه است وابویوسف ومحمد وبعضی دگر گفتند مراد بوارث کودك است که او وارث پدرش
باشد یعنی مزد رضاع او بر مال خود باشد اورا برای انکه مال او مال پدر است اگر پدر زنده بودی هم از
ان مال برای او خرج کردی چون پدر رفت مال هم آن است که بفرزند رسید واو وارث است اگر پدر را مال
نباشد مادر را جبر کنند بر نفقهٔ او واین مذهب مالك است وشافعی که ایشان گفتند جبر جز مادر وپدر را نکنند
بر نفقهٔ کودك وبنزدیك ما همچنین بر مادر وپدر باشد . وان علیا . اگرچه بر بالا شوند از جد وپدران
ایشان وقولی دیگر اصحاب ما را این است که بر وارث باشد نفقه ومؤنة کودك کائناً من کان واین ظاهر قرآن است
وبعضی دیگر گفتند معنی آن است که از این دوگانه اعنی مادر وپدر هرکدام مانده باشند نفقهٔ کودك بر او
بود مثل ذلك ای مثل ما کان علی الأب مانند انکه بر پدر بود در حیوة او از مزد رضاع ونفقه وکسوه واین
قول بیشتر علما است وشعبی وزهری گفتند مثل ذلك من ترك المضارة . بر وارث همچنین واجب است
که مضارة نکنند فان ارادا اگر خواهند یعنی مادر وپدر فصالاً که کودك را از شیر باز کنند پیش از دو سال
عن تراض منهما وتشاور . از سر تراضی ومشاورت با یکدیگر . فلا جناح علیهما . بر ایشان بزه
نباشد یعنی اگر از سر تراضی وموافقة باشد روا بود واگر از سر مضاره باشد روا نبود و وارث آن
باشد که مستحق ترکهٔ متوفی بود شرعاً ومورث متوفی باشد وارث ومیراث مصدر باشد
واورثه الشیٔ کذا اذا اعقبه بر سبیل تشبیه باشد چنانکه گویند . اورثه اکل الطین صفرة اللون .
ومشورت استخراج الرأی باشد من قولهم . شرت العسل واشرته واشتریته اذا استخرجته قال عدی و
حدیث مثل ماذیّ مشار ای عسل مستخرج وکذلك شرت الدابة وشورتها اذا استخرجت ما عندها
من العدو . وآن میدان که اسب را در او بتازند برای آزمایش آن را مشوار گویند وان اردتم اگر خواهی
خطاب با پدران است ان تسترضعوا اولادکم که برای فرزندان تان دایه گیری تا ایشان را شیر دهد چون مادر
شیر ندهد یا بیمار باشد یا شیرش نباشد یا آبستن بود یا مطلقه بود خواهد که شوهر کند ویا خواهید که فرزند
پیش شما باشد . فلا جناح علیکم . بر شما حرجی نباشد چون مزد رضاع مادر بدهی بقدر انچه شیر داده باشد
فلا جناح علیکم و گفته‌اند چون مزد دایه بدهی و گفته‌اند معنی آن است که چون تسلیم کنی کودك را بدایه از سر
تراضی واتفاق نه بر وجه اضرار فذلك قوله بالمعروف و بر این وجه معروف را معنی آن بود که انچه باید دادن
وقرار بود بتمام وکمال بدهی یا در اجرت طریق قصد مراعاة کنی وهو بین الأسراف والتقصیر و گفته‌اند لام
مضمر است فی قوله اولادکم والمعنی لأولادکم ولکن حذف کرد برای دلالت کلام بر او واتقوا الله فیما امرکم
به ودعاکم الیه از خدای بترسی در مخالفت انچه بیان کرد از جملهٔ شرعیات شما را وبدانی که خدای تعالی
بانچه شما میکنی عالم وبینا است ومراد از این وعظ وزجر تنبیه است مکلفان را تا مخالفت شرع نکنند
ومراقبت جانب خدای عزّ وجل بکنند نیما یأتون ویذرون .

وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ اَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِاَنْفُسِهِنَّ اَرْبَعَةَ اَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَاِذَا بَلَغْنَ

آنانکه وفات رسدایشان‌را ازشما ورها کنند زنان‌را باز ایستند بخود وانتظار کنند چهار ماه وده‌روز چون برسند

اَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِى اَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ * وَلَا جُنَاحَ

بوقت خود نیست بزه برشما درانچه ایشان کنند درخود برسم وقاعده وخدای بانچه شما میکنید داناست ونیست بزه

عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ اَوْ اَكْنَنْتُمْ فِى اَنْفُسِكُمْ عَلِمَ اللّٰهُ اَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ

برشما درانچه تعریض کنیدبان ازخواستن زنان یاپوشیدة دارید درتنهایتان داند خدای‌که شما یاد میکنی‌ایشان‌را

وَلٰكِنْ لَا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا اِلَّا اَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا * وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتّٰى

ولکن وعده ندهی ایشان‌را نکاحی مکرکه کوئی سخنی نیکو عزم نکنی بستن نکاح‌را تا

يَبْلُغَ الْكِتَابُ اَجَلَهُ وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ مَا فِى اَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ *

برسد نوشته‌را بوقتش وبدانی که خدای داند انچه در تنهای‌شماست بپرهیزید ازاو وبدانیدکه خدای تعالی آمرزکارو بردباراست

لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ اِنْ طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمَسُّوهُنَّ اَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَمَتِّعُوهُنَّ عَلَى الْمُوسِعِ

نیست بزه بر شما اکر طلاق‌دهی زنان‌را تا نزدیکی نکرده باشی بایشان یامعین نکرده‌باشی‌ایشان‌را مقداری ومتعه دهی‌ایشان‌را برتوانکر

قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ * وَاِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ اَنْ

باشداندازیش بردرویش اندازیش برخود داری واجب‌را برنیکو کاران واکر طلاق دهی ایشان‌را پیش ازانکه

تَمَسُّوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ اِلَّا اَنْ يَعْفُونَ اَوْ يَعْفُوَ الَّذِى بِيَدِهِ

خلوت کنی بایشان ومعین کرده باشی ایشان‌را مهرمعین نیمهٔ انچه بریده باشی مکر عفو کنند ایشان یاعفوکند انکه بدست‌اوباشد

عُقْدَةُ النِّكَاحِ وَاَنْ تَعْفُوا اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰى وَلَا تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ اِنَّ اللّٰهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ *

بستن زنا شوهری وانکه عفوکنی نزدیکتر بود بپرهیز کاری وفراموش نکنی احسان میان شما که خدای بانچه کنید بیناست

حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلٰوةِ الْوُسْطٰى وَقُومُوا لِلّٰهِ قَانِتِينَ * فَاِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا اَوْ رُكْبَانًا

نکاه دارید برنمازها ونماز میانین وبایستی خدای‌را فرمان اکر بترسی پیادکان یاسواران

فَاِذَا اَمِنْتُمْ فَاذْكُرُوا اللّٰهَ كَمَا عَلَّمَكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ *

چون ایمن شوی ذکر خدای‌کن چنانکه باز آموخت شمارا انچه شما دانستی

قوله والذين يتوفون منكم . الآيه بدان که اصل توفی چیزی تمام بستدن باشد یقال توفیت الشیء واستوفیته اذا اخذته تاماً وافیاً واوفیته حقه حقش تمام بدادم پس توفی کنایت شد از مرگ و بعرف مخصوص شد باین معنی ومرده‌را متوفی گویند برای انکه جان او بتمامی بستده‌اند وخدای تعالی یکجای قبض روح بخود حواله کرد فی قوله تعالی . الله يتوفى الانفس حين موتها . ویك جای بملك الموت فی قوله قل يتوفيكم ملك الموت الذى وكل بكم . ودر این آیه برفعل مجهول مالم یسم فاعله فرمود گفتند و بعرف معروف شد یوفی الرجل ای مات ای قبض روحه ودرقرائة امیرالمؤمنین علی علیه السلام آورده‌اند یتوفون برفعل راست منسوب بافاعل وتقدیرانکه یتوفون اعمارهم وآنان که عمرهای خود بسرآرند وبرقرائة عامه قراء وآنان که ایشان‌را جان بستانند ، ويذرون ازواجاً . ورها کنند زنان‌را یذرویدع دوفعل باشد که ازاو بناء ماضی نیاید و فاعل ومفعول نیاید لایقال وذر ولاودع ولاواذر ولاموذور ازاوجز فعل مستقبل نیاید وامر ونهی که بناء آن برمستقبل است اگر گویند خبرالذین کجاست که الذین مبتداست ویتوفون صلهٔ اوست ویذرون عطف است براو

اعنی بریتوفون ویذرون ازواجاً . گوئیم ازاین چند جواب است یکی زجاج گفت خبردراو مضمراست وآن اسمی است که خبر باو جمله شود ویاجمله درجای خبرمبتدا باشد وتقدیراین است که ازواجهم یتربصن بمنزلة قولك زيد ابوه منطلق وقطرب گفت تقدیرچنین است که ینبغی لازواجهم ان يتربصن بمنزلة قولك زيد يقوم غلامه وفرا گفت خبرازنان بقایم مقام خبرایشان کرد چنانکه شاعر گوید . لعلى اذمالت بى الريح ميلة . على ابن ابى ذبيان ان يتندما . فقال لعلى ثم قال ان يتندم برای انکه معنی این است که لعلی ابلغ حالاً يتندم معها ابن ابى ذبيان وقال آخر . بنى اسد ان ابن قيس وقتله . بغيردم دارالمذلة حلت . خبرآن فروگذاشت وخبر قتله بگفت اكتفاءً بذكره عن الاول ومثله نحن بما عندنا وانت بما عندك راض والرأى مختلف اخفش گفت يتربصن خبراست وتقدیر این است که یتربص بعدهم ازواجهم .

بدانکه این آیه ناسخ است آن‌را که پس ازاین است من قوله . والذين يتوفون منكم ويذرون ازواجاً وصية لازواجهم الآية . واگرچه درتلاوت این آیه پیش ازآن است و بنزدیك ما عدة المتوفى عنها زوجها چهار ماه وده‌روز باشد سوا اگردخول بوده باشد واگرنبوده باشد اگر زن آزاد بود واگر برده اگر آبستن بود عده‌یش ابعد الاجلين باشد امابوضع حمل واما بچهارماه‌وده‌روز واین روایت است ازامیرالمؤمنین علیه السلام وازفقها اصم موافقت کرد مارا در تمام عده غیر مدخول بها وجملهٔ فقها خلاف کرده‌اند وگفته‌اند دو ماه وپنج روز باشد عدهٔ پرستار برنیمه عدهٔ زن آزاد وبعضی اصحاب ماهم این گفتند ودر عدهٔ آبستن گفتند جماعتی فقها که وضع حمل باشد واگر مردرا هنوز دفن نکرده باشند بنزدیك ما این عدهٔ مطلقه باشد فأما المتوفى عنها زوجها فعدتها ابعد الاجلين باشد چنانکه گفتیم برای انکه زن آزادرا از شوهر سوك باید داشتن ازترك زینت وسرمه درچشم کردن وازخانه بیرون آمدن وعبدالله عباس وابن شهاب همچنین گفتند ومذهب شافعی ومالك این است ونیز جامهٔ رنگین نپوشد وجامهٔ سیاه‌خودهمیشه مکروه است پوشیدن واگر چه چشمش بدرد آید چیزی درچشم کند که نه سرمه باشد وداروی طبیب باشد ام‌سلمه روایت کند که زنی بنزدیك پیغامبر آمد صلى الله عليه وآله وگفت یارسول‌الله شوهر دخترم فرمان یافته‌است واورا چشم درد میکند ورنجوراست دستوری باشی که سرمه درچشم کند رسول علیه السلام گفت یکی ازشمارا میداشت که یکسال درخانه بنشیند وجامهٔ کهنه پوشد وزینت رها کند وسرمه رها کند انگه بیرون آید وپشکی بسگی اندازد یعنی که عدهٔ شوهر بینداختم اکنون چهارماه وده روز نمی تواند صبر کردن ورسول علیه السلام گفت حلال نباشد هیچ کس‌را که ایمان دارد بخدای وبقیامت که برمرده سوك دارد بالاء سه روز مگر زنی که سوك شوهر دارد چهارماه وده‌روز سعید بن المسيب گفت حکمت درتخصیص این مدت آنستکه باینمدت حیوة بیافریند خدای تعالی درفرزند وبرای آن گفت وعشراً تاکه لیالی خواست وعرب حساب برشب کنند برای انکه برهلال حساب کنند وآن درشب باشد ازاینجا گویند صمت عشراً واگرچه روزه بروز باشد و انجا که خبرازشب وروز بود چنانکه درآیه هست تغلیب شب رادهد چنانکه شاعر گفت . اقامت ثلثا بين يوم وليلة . وكان النكير ان تضيف وتجأرا . وعبدالله عباس خواند . اربعة اشهر وعشر ليال . مبرد گفت برای آن تأنیث کرد که مدت خواست فاذا بلغن اجلهن . اجل آخر مدت باشد من قولهم اجل الدين وچون عده تمام بسر برند فلا جناح عليكم بزهٔ نیست برشما خطاب باولیاء زن است . فيما فعلن فى انفسهن . درانچه بخود کنند ازنکاح یازینت یارغبت درنکاح مادام تابمعروف باشند یعنی بقاعدهٔ شرع . والله بما تعملون

خیر . وخدای بانچه شما میکنی داناست . ولاجناح علیکم . بزهٔ نیست برشما خطاب بامردان است .
فیما عرضتم به من خطبة النساء . درآن تعریض که کنی ازخواستن زنانیکه درعده باشند واصل تعریض تلویح
وآرایش سخن ومقدمات حاجت باشد وآن ضد تصریح بود واصل کلمه من عرض الشیء وهوجانبه یقال
ضرب به عرض الحایط اما کلمات تعریض چنانکه درتفسیر آمده است آن باشد که اورا گوید تورا خدای
جمالی داده است توزنی صالحی توزنی عاقلی تورا نبگزیرد ازکسی که درپیش کار تو باشد تورا خدای ضایع
نکند وانشاءالله که خدای بتوخیری خواهد مرا بر توشفقتی هست درعزم من آنست که باتو احسان کنم
ونخعی گفت رواباشد که اورا هدیه فرستد وبمهمات اوقیام کند ابوعبیده گفت رواباشد که ولی اورا
گوید بی آگاهی من کاری مکن درتزویج این زن مجاهد گوید مردی زنی را گفت واوازقفای جنازهٔ شوهر میرفت
سبق مبرمرا برخود یعنی باکسی زبانی مده گفت زودتر بایست گفتن که من زبان بدادم جای دیگر سکینه
بنت حنظله روایت کند که محمدبن علی الباقر علیهما السلام درنزدیك من آمد ومن درعده بودم مرا گفت همانا
شناخته باشی قرابت من ازرسول علیه السلام وحق پدران من وحق جدّم علی بن ابوطالب وقدمة وسابقة
اومن گفتم یابن رسول الله مرا خطبه میکنی ومن درعده ام ومردمان فقه وعلم ازتومی آموزند گفت ای
سبحان الله من خطبتی نکردم من حدیث جدّ وپدر کردم وسابقهٔ ایشان تونشنیدی که رسول علیه السلام در
نزدیك ام سلمه شد واودرعده بود ازپسرعمش ابوسلمه وحدیث خود ومکان ومنزلة خود میگفت بردست
تکیه زده تاحصیر دردست او اثربکرد وانکه اوکرد خطبه نبود ابن زید گفت هرچه دون عزم نکاح باشد
ازتعریض بود و خطبه التماس نکاح بود وگفته اند زن خواستن بود کالعقدة والرّکبة وگفته اند سؤال الرّجل
المرأة ان یجیبها الی خطبها والخطب الأمر والحاجة تقول ماخطبك ای ماامرك وماحاجتك قال فماخطبك
یاسامری اخفش گفت خطبه خواستن بود وخطبه خواندن . او اکننتم فی انفسکم . یادردل پنهان
داری یقال کننت الشیء واکننت لغتان وقال ثعلب اکننت الشیء اذااخفیته فی نفسك وکننته سترته بشیء .
علم الله انکم ستذکرونهن . خدامیداند که شما ایشان را دردل یادمی کنید حسن گفت یعنی خطبه ایشان
ولکن لاتواعدوهن سراً . ولکن وعده ندهی ایشان را بسرّ ودرسرّ خلاف کردند بعضی گفتند زناست
ودعوة باحرام وآن آن بود که مرددرنزدیك زنی شدی واورا بفریفتی بگفتار های خوب وگفتی مرا تمکین
کن تاچون عده بسرآید آشکارا باتو عقد بندم خدای تعالی ازآن نهی کرد این قول حسن وقتاده وابراهیم
وجابربن یزید وضحاك وربیع وعطاست وروایت عطیه ازعبدالله عباس ودلیل براین قول اعشی است . ولا
تقربن جارة انّ سرّها . علیك حرام فانکحن او تأبدا . وقال الحطیه . ویحرم سرّ جارتهم علیهم
. ویأکل جارهم انف القصاع . مجاهد گفت آن باشد که مردگوید شوهر مکن که تورا بزنی خواهم کردن
شعبی وسدی گفتند عهد بکند بازن که بزن باش چون عده بسرآید عکرمه گفت درعده اورا بخواهد
سعید جبیر گفت وعده ندهدا وراباالی که بزن دیگری مباش تامن تورا چندینی بدهم واین قول متقارب است
وسرّ براین قولها نکاح باشد امرؤالقیس گفت . الازعمت بسباسة الیوم انی . کبرت وان لایحسن السر
امثالی . وقال الأعشی . فلم یطلبوا سرّها للغنی . ولم یسلموها لازهادها . ای نکاحها کلبی گفت
مراد بسرجماع است یعنی خویشتن وصف مکنی بقوة برجماع تاگوید اقوی علی اربعة وخمسة . وقال
امرؤالقیس . موانع للأسرار الالأهلها . ویخلفن ماظن الغیور المشغشف . وصفهن بالعفة وقال روبة

فعف عن اسرارها بعد الغسق . ولم یضعها بین فرك وعشق . زیدبن اسلم گفت معنی آن است که درعده
بایشان عقد مبندی پنهان وچون عده بسرآید آشکار کنی واصل سر چیزی پوشیده باشد و برای آن این
چیزهارا سر میخوانند ازجماع ونکاح وزنا کو پوشیده باشد ونیز فرج را سر خوانند برای انکه پوشیده
باشد وانشد ابن اعرابی ، لمارأت سری تغیر وانحنی . من بعد نهمة نشره حین انثنی . ونصب سراً
محتمل است دو وجه را یکی مفعول به ویکی صفت مصدری محذوف ای وعدا سراً انکه استثنا کرد ازآن گفت
. الاان تقولوا قولاً معروفاً . گفتند مراد وعدهٔ نیکواست مجاهد گفت مراد تعریض است وآن درمحل
نصب است بدل سر یابر استثنا . ولا تعزموا عقدة النکاح . گفته اند معنی آن است که لا توجبوا عقدة
النکاح . نکاح بواجب مکنی وقیل لاتصححوا درست مکنی زجاج گفت معنی آن است که ولاتعزموا علی عقدة النکاح
. برای انکه نگویند عزمت کذا انما یقال عزمت علی کذا ولکن چون حرف جربیفکند فعل بمفعول
رسید ومنصوب کرد اورا وقال عنترة . ولقدابیت علی الطوی واظله . حتی انال به کریم المطعم . ای واظل علیه
حتی یبلغ الکتاب اجله . تاانکه که نوشته بوقت خود رسد یعنی تاعده بسرآید وبرای آنش کتاب خواند
لانها مما کتب الله علی النساء ای فرض الله . واعلموا ان الله . بدانی که خدای داند که شما چه دردل داری ازوعدهٔ
نکاح دادن درعدهٔ زنان پنهان یاعزم برنکاح وحملش برعموم اولی تر باشد ومراد تهدید ووعید است .
فاحذروه . ازاوحذر کنی یعنی ازمعاصی ومناهی او . واعلموا ان الله غفور حلیم . وبدانی که خدای تعالی
آمرزنده وبردبار است تعجیل نکند بعقوبت امهال کند برای انکه تعجیل انکس کند که ترسد که فایت شود
وهوالقوی العزیز القادر المقتدر . لاجناح علیکم . اصل این کلمه من جنح اذا مال باشد بزه وحرج نیست برشما خطاب
بامردان است که زن کرده باشند ومهری معین نکرده مفسران گفتند آیه درحق مردی انصاری آمد که زنی را ازبنی
حنیفه بزنی کرد واورا مهری معین نکرد انگه طلاق داد اورا پیش ازدخول خدای تعالی آیه فرستاد چون آیه فرود آمد
رسول علیه السلام گفت . متعها ولو بقلنسوتك . گفت اورا ممتع کن واگربا این کلاه باشد که برسر داری
. مالم تمسوهن . مس ومسیس کنایت بود ازجماع حمزه وکسائی وخلف خواندند تماسوهن ازبناء مفاعله
برای انکه مماسه ازهردو باشد ومفاعله میان دوکس بود ودراین حال بشره هریکی ازایشان مماس بود بشره
صاحبش را وباقی قراء خوانند تمسوهن بی الف ازبناء ثلاثی برای انکه غشیان ازفعل مرد باشد نظیر قرائة
اول قوله . من قبل ان یتماسا . ونظیر قرائة دوم . قوله ولم یمسسنی بشراً . وتفرضوا لهن فریضة .
ای لم تقدروا ولم تعینوا وفرض تقدیر باشد ایشانرا مهری معین مسمی نکرده باشی یقال فرض له السلطان
ای عین له رزقاً وفرض القاضی لها نفقةً وفرض گویند آن را که حاکم معین کند ازنفقهٔ زن برمرد وفریضه
ازاینجاست برای انکه مقدر است ومعین برمکلف اگر گویند چگونه فرمود که بزهٔ نیست برانکس که طلاق دهد
زن را قبل الدخول واین انکه باشد که بعدالدخول حرجی باشد ودرشرع این حرج نیست جواب گوئیم این دلیل
الخطاب باشد وآن بنزدیك بیشتر اهل علم باطل است دگر گفتند سبب آن بود که ایشان را عادت بودی که طلاق
بسیار گفتندی ومراجعت کردندی رسول علیه السلام ازاین نهی کرد وگفت مابال اقوام یلعبون بحدود الله .
چه بوده است این قوم را که بحدهای خدای بازی میکنند یکی ازایشان میگوید طلقتك راجعتك طلقت
دادم ورجعت کردم دگرانکه رسول علیه السلام گفت لاتطلقوا نسائکم الاعن ریبة . زن راطلاق ندهی الااز
تهمتی فان الله لایحب الذواقین ولاالذواقات که خدای تعالی چشندگان را دوست ندارد ازمردان وزنان یعنی

انکه هروقتی زنی نو کندیا شوهری نوو نیز گفت علیه السلام . ابغض الحلال الی الله الطلاق . بغیض ترچیزی حلال
بنزدیك خدای تعالی طلاق است و نیز گفت . ان الله یبغض کل مطلاق مذواق . خدای دوست ندارد مردم بسیار
طلاق وآن بسیار نکاح رایکی میکند یکی را رها میکند چون رسول علیه السلام این حدیثها بگفت ایشان
گمان بردند که بهر طلاقی ایشان را اثمی وحرجی خواهد بودن خدای تعالی این اطلاق واباحت کرد گفت
طلاق روا باشد مادام تا بسنت بود که باشد که در طلاق مصلحت جانبین باشد و گفته اند معنی آنست که لا سبیل لهن علیکم
زنان را برشما سبیلی نیست چون طلاق دهی زن را پیش از دخول ومهری معین نکرده باشی از طلب مهر ونفقه
ومانند این و گفته اند معنی آن است که بزه نیست شمارا که چون دخول نکرده باشی زن را طلاق دهی هروقت
که خواهی اگر حایض باشد واگر طاهر ونه چنین است حکم مدخول بها که اورا طلاق نشاید دادن الا در طهری
که در ان طهر مقاربة نرفته باشد چه اگر نه چنین کند طلاق واقع نباشد ومذهب شافعی هم این است .
فمتعوهن . ایشان را متعه بدهی ومتعه چیزی اندك باشد که بدان انتفاع برگیرند چون زادی که بقیه راه بدان
ببرند . علی الموسع . بر توانگر یقال اوسع اذا استغنی وصار ذاسعة فی ماله واضاق اذا افتقر وصار ذاضیق
قدره ابوجعفر وحفص وحمزه وکسائی وخلف وابن ذکوان قدره خوانند بفتح دال ودیگران بسکون دال
وهما لغتان یقال قدر وقدر قال جریر فی القدر . نال الخلافة اوکانت له قدراً . کما اتی ربه موسی علی قدر . وقال
آخر فی القدر . وماصب رجلی فی حدید مجاشع . مع القدر الاحاجة بی ازیدها . وهر دو لغت در قرآن است
قال الله تعالی ماقدر الله حق قدره وقال الله تعالی فسالت اودية بقدرها . وبعضی دیگر گفتند القدر المصدر
والقدر الاسم . متاعاً . نصب است بر مصدر نه از بناء فعل والمقتر الفقیر یقال اقتر وهو مقتر من القتر وهو التضییق
علی العیال فی المعیشة بالمعروف ای علی الوجه من غیر نقص ولا مطل حقاً روا بود که نصب بود بر مصدر لا من لفظ الفعل
وروا بود که نصب بود بر حال وروا بود که صفة متاعاً بود ای متاعا واجباً علی المحسنین اما کلام در حکم آیه جمله مفسران
گفتند که انکس که او زنی کند ومهرش مسمی نکند وطلاقش دهد اورا متعه باشد وفریضه نباشد از مهر معین مقدر
باجماع علما انکه فیما عدا ذلك در انکه نه این صفت باشد خلاف کردند بعضی گفتند متعه هر مطلقه را باشد وسایر وجوه
که حاکم بان حکم کند در مال مرد مطلق چون دیگر حقهاء واجب که زن را باشد بر مرد سوا اگر مدخول بها باشد واگر
نباشد اگر مفروض الصداق باشد واگر نباشد چون طلاق از قبل مرد باشد وچون فراق از جهة زن باشد زن را
نه مهر رسد ونه متعه واین قول حسن بصری است وسعید بن جبیر وابو العالیه واختیار محمد بن جریر طبری
قالوا لقوله تعالی وللمطلقات متاع بالمعروف حقاً علی المتقین . باین آیه واطلاق لفظ او متعه واجب کرد جمله
مطلقات را واین وجه که ایشان گفتند تقدیر آیه چنین باشد که لا جناح علیکم ان طلقتم النساء مالم تمسوهن او
تفرضوا لهن فریضة اولم تفرضوا . وبعضی دگر گفتند که متعه واجب نباشد جز زنی را غیر مدخول بها
ولا مفروض لها فریضة . چه اگر اورا صداقی معین باشد چون طلاقش دهند قبل الدخول بها اورا نیمه مهر برسد
لقوله وقد فرضتم لهن فریضة فنصف مافرضتم واین قول عبدالله عمر است ونافع وعطا ومجاهد ومذهب ماست
ومذهب شافعی وبر این قول او بمعنی واو بود که فی قوله اولم تفرضوا کما فی قوله او یزیدون والمعنی ویزیدون
وزهری گفت متعه رواست حاکم بیکی حکم کند وبیکی نکند بل مرد را لازم بود فیما بینه وبین الله اما آنچه بان
حاکم حکم کند وبستاند برای زن این است که در این آیه گفت حقاً علی المحسنین واما انچه لازم است فیما بینه
وبین الله آن است که در آن آیه گفت حقاً علی المتقین واول در غیر مدخولات ولا مفروضات باشد ودوم در مدخولات

مفروضات باشد بعضی دگر گفتند این هیچ واجب نیست واین بر سبیل تبرع واحسان است وامر بر وجه ندبست واین
قول ابن سیرین ومذهب ابوحنیفه است وابن سیرین روایت کند که مردی وزنی چنین بنزدیك شریح آمدند بحکومت
شریح گفت رغبت کن بانکه از جملهٔ محسنان ومتقیان باشی والزام نکرد اورا اکنون در مقدارش خلاف کردند
عبدالله عباس وزهری وشعبی وربیع ابن انس گفتند برترین آن خادمی یا خادمة باشد واوسطش سه جامه باشد
پیراهن وازار پای ومقنع وکمترینش وقایه باشد ویا درمی چند واین مذهب شافعی است ومذهب ما
باین قریب است اعلاه برترین آن خادمی باشد یا اسبی ومیانهٔ جامه وکمترین انگشتری وآنچه برابر این بود وشریح
پانصد درم فرمود بعضی توانگران را در متعه وعبدالرحمن عوف که مادر ابوسلمه را طلاق داد خادمهٔ باو داد
وحسین بن علی علیه السلام متعه داد زنی را که طلاقش داد قبل الدخول بها ومهر مسمی نکرده بود ده هزار درم و گفت
متاع قلیل من حبیب مفارق . وابوحنیفه گفت چون زن وشوهر در مقدار آن خلاف کنند نیمه مهر مثل او بود
واز آن بالاتر نبود ودرست آن است که در خور مرد بود ودستگاه توانی او برای آن خدای مقدار بکرد بر قدر
استطاعت مرد از توانگری ودرویشی ونگفت علی قدرها وقدر نصف صداق مثلها پس معلوم شد که اعتبار
بحال مرد است نه بحال زن وصالح بن صالح گفت پرسیدند از عامر که مقدار متعه چه باشد گفت علی قدر مال
الرجل اکنون هرکس که او زنی کند از دو بیرون نباشد یا مهر مسمی کند یا نکند واگر مهر مسمی کند آن مهر
بر مرد واجب بود انکه از دو بیرون نباشد یا طلاقش دهد قبل الدخول یا دخول کند پس طلاق دهد اگر طلاق دهد
بعد الدخول مسمی باشد مهرش از مهر مسمی واجب بود بر او واگر مسمی نکرده باشد حاکم حکم کند بر او مهر مثلها
واگر طلاق قبل الدخول دهد یا مسمی باشد یا نباشد اگر مهر مسمی بود نیمهٔ آن مسمی واجب باشد واگر مسمی نبود
متعه واجب باشد اورا چنانکه گفتیم این مذهب ماست ومذهب شافعی واگر مرد را وفات رسد ومهر مسمی
باشد بعد الدخول جمله مهر برسد بلا خلاف بین الفقهاء واگر قبل الدخول باشد خلاف فقها گفته شد چون
مهر مسمی باشد واگر دخول وتسمیه نباشد ومرد را وفات رسد شافعی را دو قول است یکی انکه مهر مثل رسد
اورا واین مذهب اهل عراق است وحجت ایشان حدیث بروع بنت واشق است که روایت کنند که اورا
شوهر بمرد قبل الدخول وتسمیة المهر رسول علیه السلام حکم کرد مهر مثل زنان اولا وکس ولا شطط ورسول
علیه السلام اورا عدّه فرمود ومیراث داد وقول دوم شافعی را آن است که اورا عدّه تمام باید داشتن ومیراثش
رسد ومهرش نرسد بل اورا متعه باشد چنانکه گفتیم واین قول امیرالمؤمنین علی است علیه السلام ومذهب
اهل البیت است وعلی گفت درحدیث بروع لایقبل قول اعرابی من اشجع علی کتاب الله وسنة رسوله قول
اعرابی از بنی اشجع قبول نکنند بر کتاب خدای وسنت رسول صلی الله علیه وآله . قوله فان طلقتموهنّ
من قبل ان تمسوهنّ . این درحق انکس است که زن را طلاق دهد قبل الدخول بها وتسمیه وتعیین مهر
کرده باشد وقد فرضتم واو حال راست ای وقد قدّرتم وبینتم لهن فریضة ای مقدّراً معیناً ومهراً معلوماً
فنصف مافرضتم المعنی فلهن نصف مافرضتم بلا خلاف اورا نیمه مهر مسمی رسد وبر او عدّه نباشد واو را وفات رسد اعنی
مرد را قبل الدخول بها خلاف نیست که اورا جمله مهر برسد وعدّه نباید داشت ومیراثش رسد ومس در اینمواضع
جماع است عندنا وعند الشافعی وابوحنیفه گفت اگر خلوت بنشیند با او جمله مهر واجب شود ومذهب ما آن است که
چون دخول افتد مرد را بزن وپرده فرو گذارند ویخلی بینهما واز میان ایشان تخلیه کنند وگواهان بر آن
گواهی دهند حاکم بر ظاهر حکم کند بجمیع الصداق بجمله مهر واگرچه خلوت نرفته باشد جز انکه زن را

حلال نباشد جمله مهر گرفتن برای انکه جمله مهر بد خولی واجب شود که بمعنی جماع بود الّا انجا که حالی ظاهر باشد که حاکم بان حکم نکند وآن آن بود که زن بکر بود چون بدانند که بکارت برجای بود حاکم حکم نکند جز به نیمهٔ مهر این مذهب ماست ومذهب شافعی وحجة ابوحنیفه دراین مسئله حدیث عبدالله مسعود است که گفت قضی الخلفا الراشدون فیمن اغلق باباً وارخی ستراً انّ لها المهر وعلیها العدّه گفت صحابه باین حکم کردند که چون در ببندند وپرده فرو گذارند مهر جمله واجب شود وزن را عده باید داشتن و حجت ما وشافعی ظاهر قرآن است وشریح گفت چون اورا ازاین پرسیدند گفت درکلام خدای نمی بینم که دری بسته وپرده فروگذاشته است وشریح بمذهب علی حکم کند واین مذهب عبدالله عباس است وگفتند این آیه ناسخ است آن آیه را که درسورهٔ احزاب هست که . یا ایها الّذین آمنوا اذا نکحتم المؤمنات ثم طلقتموهن من قبل ان تمسوهن فما لکم علیهن من عدة تعتدونها فمتعوهن وسرّحوهن سراحاً جمیعاً . بایجاب نیمه صداق دراین آیه حکم متعه منسوخ کرد واولی تر آن باشد که این آیه را مخصص آن گویند وناسخ نگویند برای انکه درسورهٔ احزاب نگفت که آن زن مفروض لها باشد وچون چنین باشد روا بود که حمل کنند آیه را بر آن که مراد بایة مطلقاتی اند غیر مسمی لهن انکه این مجمل باشد آیة متعه بیانش بود یا این عموم بود وآن مخصص باشد این را واعتبار بان افتد واصل فرض قطع باشد وان حزّه که درچوب کنند چون چوب سرعراضه ومانند آن فریضه گویند الفرص اقل منه کما انّ الفرض اثقل من الفرص وفرص وفرض وقرص وقرض اخوت باشند ونصیب میراث را برای این فریضه گویند لانّها قطعة فرضت ای قطعت له من المال وسلمی خواند در شاذ فنصف ما فرضتم بضم نون هرکجا باشد وهما لغتان ثم قال الّا ان یعفون الّا که زنان عفو کنند ویعفون درمحل نصب است بان ونون ضمیر جماعت مؤنثات است درهمه حال حاصل باشد بخلاف نون تثنیه وجمع که علامت رفع بود درحال رفع برجای باشد ودرحال جزم ونصب ساقط شود وآن درپنج جایگاه بود فی قولك یفعلان ویفعلون وتفعلان وتفعلون وتفعلین . قوله اویعفوا الّذی بیده عقدة النکاح . واین واو برای آن منصوب است که عطف است علی فعل منصوب المحل بان وحسن بصری خواند بواو ساکن برای انکه واو حرف علت است وحرکه براو گران باشد یاعفو کند انکس که عقد نکاح بدست او است یعنی ولّی زن وعلما دراو خلاف کردند ومعنی آیه آن است که خود زن عفو کند چون عاقله وبالغه ورشیده باشد یا ولی او عفو کند چون زن نا بالغه باشد یا رشیده نباشد نیمهٔ مهر که لازم است شوهر را براو رها کند واورا عفو کند ازآن چون صلاح درآن داند واگر ولی عفو کند وزن کارهه باشد اگر زن عاقله وبالغه ورشیده بود درست نباشد واگر نبود درست باشد واگر زن عفو کند وولی کاره باشد هم ببلوغ ورشد اعتبار است اگر زن عاقله وبالغه باشد ورشیده باشد کراهة ولی را اثر نبود واگر نباشد حکم ولی را بود واین قول علقمه واصحاب عبدالله است وابراهیم وعطا وحسن وزهری وسدی وابوصالح وابن زید وربیعه وعبدالله عباس بروایة عوفی وطاوس وعکرمه گفت خدای تعالی دستوری داد درعفو وبفرمود ورضا داد اگر زن عفو کند جایز باشد واگر ابا کند ولی او عفو کند جایز باشد ونافذ وکراهة اورا اثر نبود واین مذهب فقهاء حجاز است الا آن است که ایشان عفو ولی بر بکر روا گویند چون ثیب باشد روا ندارند بعضی دگر گفتند انکه عقدهٔ نکاح بدست او باشد شوهر است ومعنی آیه چنین گفتند . الا ان یعفون . الا که زنان عفو بکنند هیچ هانگیرند یا شوهران عفو نکنند جمله بدهند واین قول را معنی برعکس است برای انکه عفو اول محمول است علی قولهم عفا الشئ اذا درس

وعفوته عن کذا اذا ترکته عن الاستحقاق وقول دوم عفو دراو ماخوذ باشد من عفا النبت اذا اکثر والمعنی الا ان یعفون ای یکثرون مال الزوج بترکها علیه اویعفوا الذی بیده عقدة النکاح بان یعطی جمیع المهر فیکثر مال المرأة والعفو من الأضداد یکون بمعنی الدروس وذهاب الأثر ویکون بمعنی الاکثار ومنه الحدیث . احفوا الشوارب واعفوا اللحی . واین قول روایت است از امیر المؤمنین علیه السلام وقول سعید بن المسیب وشعبی ومجاهد وقرظی ونافع وربیع وقتاده وابن حیان وضحاك وروایة عمار است ازعبدالله عباس ومذهب فقهاء عراق است که ایشان ولی را حقی بینند برمال زن الا باذن او اگر بکر باشد واگر ثیب گفتند برای انکه اجماع است که اگر ولی قبل الطلاق ابرآء ذمة مرد کند ازمهر درست نباشد همچنین ازمهر بعد از طلاق ونیز برای انکه اجماع است که اگر ولی ازمال زن چیزی بشوهر بخشد درست نباشد همچنین ازمهر چه مهر مال زن است وروایت کردند ازشریح که او گفت امیر المؤمنین علی علیه السلام ازمن پرسید که الذی بیده عقدة النکاح کیست گفتم ولی زن گفت نه شوهر زن است وروایت کرده اند که مردی خواهرش را بشوهر داد شوهر طلاقش داد قبل الدخول بها برادر عفو بکرد مرد را ازنیمهٔ مهر شریح اجازه کرد گفت من عفو بکنم اززنان بنی مرّه وشعبی گفت شریح هیچ حکم ازاین بدتر نکرد وگفت شریح پس ازآن ازاین حکم باز آمد وگفت آن شوهر باشد ونیز گفتند مراد آن است الذی بیده عقدة نکاحه ای نکاح نفسه ولکن چون لام تعریف درآورد اضافه ترك کرد چنانکه نابغه گفت . لهم شیمة لم یعطها الله غیرهم . من الناس والاحلام غیر عوازب . ای واحلامهم وقال الله تعالی فأن الجنة هی المأوی ای هی مأواه این قول آنان است که قوة او کردند که شوهر است واما مذهب ما وآنچه ازائمه روایت کرده اند ازباقر وصادق علیهما السلام آن است که آن ولی زن باشد وولی بنزدیك ما پدر بود وجد با وجود پدر بر بکری که نابالغ باشد وآن قول نیز دراخبار ما آورده اند ومعتمد این است وآنان که قوّت این قول کنند تفسیر چنین دهند اویعفو الّذی بیده عقدة نکاحها تا آیه وبیت راست باشد واین ظاهرتر است وقرینهٔ که در آیه هست نیز دلیل قوة این قول میکند اعنی قول اول من قوله : وان تعفوا اقرب للتقوی واین قرینها بقول اول لایق باشد که عفو برترك تفسیر دهند بنزدیك فقها عصبه جمله ولی باشند ازبرادر وعم وپسران ایشان قوله وان تعفوا اقرب للتقوی درمحل رفع است والمعنی وعفوها اقرب للتقوی برای آنکه ان مع الفعل در تأویل مصدر باشد وشعبی میخواند وان یعفوا بیاء تا خبر باشد عن الّذی بیده عقدة النکاح ولا تنسوا الفضل بینکم در شاذ روایت کردند که امیر المؤمنین علی علیه السلم خواند ولاتناسوا الفضل کقوله ولاتنابزوا بالالقاب وتفاعل ازمیان جماعة باشد کما یقال تعارضوا وتقاتلوا وتشاتموا ویحیی بن یعمر خواند ولا تنسوا الفضل بکسر واو قال لانّ المجزوم اذا حرّك حرّك بالکسر کقوله لم یکن الّذین کفروا واما ضم الواو فی قرائة العامه فلان الضمة اخت الواو فحرکتها بحرکة تلیق بها ومعنی فضل اینجا گفتند تمام بدادن مرد است جمله صداق را یا رها کردن زن نیمه صداق را برای آنکه هردو فضل است واحسان وواجب نیست خدای تعالی هردو را هم زن را وهم شوهر را فرمود که فضل کنی وبنگری تاکه سابق بود صاحبش را درفضل که خیر اورا باشد وخدای تعالی بانچه شما میکنی بیناست براو ومورد این کلمه ازآیه مورد حث است برخیر وفضل واحسان . قوله حافظوا علی الصلوات . یعنی واظبوا وداوموا . مواظبة ومداومة کنی بر نمازها وبپای داری آن را باوقات وبجای آری بارکان وشرایط ومواقیت وحقوق وحدود وواجبات ومندوبات دراو بجای آوردن وشرط خضوع وخشوع دراو

مراقبت کردن مفسران گفتند مراد نماز پنجاست انگه نماز وسطی را تخصیص کرد بذکر چنانچه گفت
ملائکته ورسله وجبریل ومیکائیل وکقوله فیهما فاکهة ونخل ورمان ودرشاذ خوانده‌اند والصلوة الوسطی
بالنصب علی الاغراء ونافع خواند بروایة قالون الوصطی بالصاد برای آنکه هردو اطباقند وهردو لغت‌است
کالصراط والسراط والصندوق والسندوق والصقر والسقر والبصاق والبساق وغیرها ووسطی تأنیث اوسط
باشد ووسط الشیی و واسطته خیره واعدله من واسطة القلاده ومنه قولهم خیر الامور اوسطها ومنه قوله
تعالی وکذلك جعلناکم امةً وسطاً ای عدلاً وقوله قال اوسطهم ای خیرهم واعدلهم واعرابی میگوید
درمدح رسول علیه‌السلم . یااوسط الناس طراً فی مفاخرهم . واکرم الناس اُما برّة واباً . علماء خلاف
کرده‌اند در صلوة وسطی که کدام‌است سعیدبن المسیب گفت میان اصحاب رسول همچنین بود انگشتان
درهم افکندند گروهی گفتند نماز بامداداست واین قول عمراست ومعاذ جبل وعبدالله عباس وعبدالله
عمر وجابر عبد الله الانصاری وعطا وعکرمه وربیع ومجاهد وابو امامه واین مذهب شافعی‌است وگفت
برای آنش وسطی خواند که‌ازمیان دونمازاست دو نماز بشب ودو نماز بروز وگفته برای آن نماز بامدادرا وسطی
خواند که میان سواد شب وبیاض روز کنند وبرای انکه بیشتر نماز که فایت شود مردمانرا آن باشد برای
انکه وقت خواب بود وبرای انکه قصر وجمع در او نشود وبرای انکه در میان دونماز افتاده‌است که
قصر وجمع در او شود . من صلوة العشاء الاخرة والظهر . ونظیر این آیه در حثّ بر نماز بامداد
وتخصیص او بذکر قوله تعالی . وقرآن الفجران قرآن الفجر کان مشهودا . ای یشهده ملائکة اللیل
وملائکة النهار . وابو رجاء العطاردی گفت عبدالله عباس نماز بامداد بجماعت بکرد درمسجد بصره
وقنوت بکرد وچون فارغ شد گفت نماز وسطی اینست که خدای مارا فرمود که در او قنوت کنی
واین جمله حجت شافعی‌است بعضی دگر گفتند نماز پیشین است واین قول زیدبن ثابت‌است واسامة بن زید
وابوسعید الخدری وعایشه گفتند برای آن این نماز را تخصیص کرد بذکر که اثقل صلوة علی الناس برای
انکه وقت گرمگاه وقیلوله باشد وبعضی مردمان در بازار ومعاملت مشغول باشند زیدبن ثابت گفت نماز پیشین
درقفاء رسول وقت بودی که یك صف یادوصف نماز کردندی از این سبب را تارسول علیه السلم گفت
همة کردم که سرای قومی بسوزند در سرای ایشان که بنماز پیشین نماز حاضر نمایند براینسبب این آیه
آمد . حافظوا علی الصلواة والصلوة الوسطی . ودلیل ایشان اینست که این نماز بمیانهٔ روزاست برای
آنش نماز میانین میخواند وابوذر روایت کند از امیر المؤمنین علی علیه السلم از رسول صلی الله علیه وآله
که گفت خدای تعالی‌را درآسمان اول دنیا حلقه ایست میان آسمان چون آفتاب بانجا رسد نیمهٔ روز بود که
چون بان حلقه بدر شود زوال آفتاب باشد چون آفتاب بان حلقه بشود همه چیزی خدای را جلّ جلاله
تسبیح میکند خدای تعالی برای شرف آنوقت را گفت نماز کنی وآنوقت‌را وآن نمازرا بذکر تخصیص کرد
ودرآن ساعت درهای آسمان گشاده باشد ودعا در آنوقت مستجاب بود ودگر انکه آن نماز میانین‌است
از نمازهاء روز واز خصائص این نماز آنست که اوّل نمازی که خدای تعالی فریضه کرد نماز پیشین بود
واول نمازی که رسول بان روی بکعبه کرد نماز پیشین بود واز خصایص او انکه نماز آدینه که کنند
بر این وجه که میکنند نماز پیشبن باشد واین مذهب ماست ودر بعضی روایات اصحاب ما وقولی دیگر
آنست که نماز دیگراست واین قول امیر المؤمنین علی است وعبد الله مسعود وابو هریره ونخعی وزر بن

جیش وحسن بصری وقتاده وابو یوسف وضحاك وکلبی ومقاتل ومذهب ابوحنیفه است ومذهب ماست
بروایت بعضی اصحاب از امیر المؤمنین علیه السلم وباقر وصادق علیهم السلم وسمرة بن جندب روایت کند
از رسول علیه السلم که گفت صلوة الوسطی هی العصر گفت نماز وسطی نماز دیگراست براء بن عازب
گفت درعهد رسول چند گاه میخواندیم . حافظوا علی الصلواة والصلوة العصر انگه این قرائت
منسوخ شد بقوله تعالی والصلوة الوسطی وعایشه و حفضه روایت میکنند از رسول علیه السلم
که او گفت نماز دیگراست وروایت کردند که رسول علیه‌السلام روز احزاب گفت
شغلونا عن صلوة الوسطی صلوة العصر ملأ الله قبورهم ناراً مارا مشغول باز کردند از نماز
وسطی که نماز دیگراست خدای گورهاایشان پر از آتش کناد انگه قضاء آن بکرد بین العشائین .
عبدالعزیز مروان گفت تی چند از صحابه مرا برسول فرستادند ومن کودك بودم تااورا بپرسم از صلوة
وسطی رسول علیه السلم دست من بگرفت وانگشت کهین من بگرفت که این نماز بامداداست انگه انکه
دربر آنست بگرفت وگفت این نماز پیشین‌است انگه انگشت مهین بگرفت وگفت این نماز شام‌است وسبابه
بگرفت وگفت این نماز خفتن‌است انگه گفت کدام انگشت بماند گفتم وسطی گفت کدام نماز بمانده است
گفتم نماز دیگر گفت آنست برای آنش وسطی خواند . لانها بین صلوتی لیل ونهار . ازمیان دو نماز
شب‌است ودو نماز روز ابوذرالغفاری گفت رسول علیه السلم نماز دیگر بکرد وگفت این نماز بفریضه
کردند برآنان که پیش از شما بودند درآن تقصیر کردند هرکه برآن محافظه کند مزدش دو باره بدهند
واز پس این نماز نیست تاستارهٔ بینند یعنی نماز شام . قبیصة بن ابی دویب گفت نماز شام‌است برای انکه
وسطی است من الصلوة از نماز ها میانه است کمتر نیست وبیشتر نیست میانهٔ کمتر وبیشتر است یعنی میانهٔ دو
وچهاراست ودر سفر برحال خود باشد

وعایشه روایت کرد که رسول صلی الله علیه وآله گفت فاضلترین نمازها بنزدیك خدای تعالی نماز شام‌است
خدای تعالی انرا ازمسافر فرونهاد وازمقیم نمازشب‌را بان فتح کرد ونمازروزرا بان ختم کرد هرکس که
اونماز شام بکند ودرعقب او دورکعت نماز کند خدای تعالی برای اودربهشت کوشکی بنا کندوهرکس
که‌ازپس‌آن چهار رکعت نماز کند خدای تعالی اورا گناه بیست ساله یاگفت چهل ساله بیامرزد وبعضی
دگر علما گفتند نماز خفتن‌است برای‌انکه ازمیان دونمازاست که قصر دراو نشودوراوی خبرگویدازرسول
علیه‌السلام که‌هرکه اونمازخفتن بجماعت کندچنان‌بود که‌نیمی ازشب نماز کرده‌وهرکه‌نمازبامدادبجماعت بکند
چنان بود که همهٔ شب نماز کرده وبعضی علما گفته‌اند یکی‌است ازنمازهای پنجگانه نه‌معین ربیع خثیم‌را
کسی‌پرسید ازنماز وسطی گفت اگربدانی‌چه کنی گفت‌سخت برآن محافظت کنم گفت خدای تعالی‌بان‌نامعین
گرد تا بر همه نمازها محافظت کنی طمع نماز وسطی‌را ابوبکر وراق‌را پرسیدند گفت . لوشاءالله لعینها .
اگر خدای خواستی معین بکردی ولکن خدای تعالی خواست تا خلقان‌را تحریص کند براداء نمازها
واین‌قولی نیکوست برای‌انکه خدای تعالی این‌نمازدرمیان نماز ها پوشیده کرد تابامیدآن همه‌نمازها بگذارند
چنانکه شب قدر در میان شبهای ماه‌رمضان ونام مهترین درمیان نامها و ساعت اجابت درمیان ساعات
روزآدینه بفضل وکرم خود بربندگانش ودر آیه دلیل‌است برانکه وتر واجب‌نیست برای انکه‌اجماع‌اهل
قبله‌است که نمازهاء فریضه ازهفت کم‌است وازسه‌بیش‌است وازمیانهٔ سه وهفت هیچ فردنیست مگر پنج

تا ممکن بود که آن را وسطی بود والا جفت را میانه نباشد انس روایت کند که مردی بیامد و رسول علیه السلام را
گفت یا رسول الله خدای تعالی چند نماز فریضه کرد گفت پنج نماز گفت بیرون از آن هیچ نماز فریضهٔ
هست بر ما گفت نه گفت بخدائی خدا که نیفزایم ونکاهم رسول علیه السلام گفت ان صدق الرجل دخل
الجنة . اگر راست میگوید بهشت شود داوی خبر گوید که مردی بنزدیك رسول آمد از اهل نجدا اشفته
موی آواز میداد وحدیث اودشخوار مفهوم می شد چون بنزدیك درآمد بدانستیم که چه میگوید رسول
علیه السلام را از اسلام می پرسید رسول علیه السلام گفت پنج نماز در شبانروز گفت دگر هیچ فریضه هست
رسول علیه السلام گفت نه الا که تطوع کنی گفت روزهٔ ماه رمضان فریضه است گفت آری گفت دگر
هیچ فریضه هست از روزه گفت نه الا که تطوع کنی ونیز حدیث زکوة بکرد مرد گفت دگر هیچ فریضه
هست بر مال من گفت نه مگر که تطوع کنی مرد برخاست ومیگفت والله که ازاین نبکاهانم و در این نیفزایم
رسول علیه السلام گفت افلح ان صدق . گفت نجات یافت اگر راست میگوید ابن محیرز گفت مردی از
بنی کنانه او را محدج می گفتند آمد وگفت مردمانی درشام میگویند وتر واجب است گفت برخاستیم و
بنزدیك عبادة بن صامت شدیم واورا بگفتیم گفت دروغ میگویند آنانکه این میگویند از رسول علیه السلام
شنیدم که گفت خدای تعالی پنج نماز بر بندگان خود فرض کرد هر که بجای آرد وضایع نکند چیزی از آن
بر وجه استحقاق بحقش اورا بنزدیك خدای تعالی عهدی باشد که اورا ببهشت برد وهر که بجای نیاورد اورا
بنزدیك خدای تعالی عهدی نبود اگر خواهد عذابش کند واگر خواهد بهشتش برد عاصم بن حمزه گفت
از امیر المؤمنین علی علیه السلام پرسیدم که وتر واجب است یا نه گفت واجب نیست چون نمازهاء فریضه ولکن
سنتی است که رسول علیه السلام فرمود و دلیل دگر بر آنکه وتر واجب نیست آن است که عبدالله عمر گفت
رسول خدای را دیدم که وتر میکرد بر شتر نشسته واجماع امت است که نماز فریضه در حال امن بر راحله
روا نباشد . وقوموا لله قانتین ای مطیعین . قنوت طاعت باشد این قول شعبی وجابر وعطا وسعید جبیر و
حسن وقتاده وطاوس وعبدالله عباس است بروایة عکرمه وعطیه و ابو العالیه وضحاك ومقاتل وکلبی گفتند هر
قومی را نمازی بود که در آن نماز قیام کردندی در خدای عاصی شدند بنماز خود شما بنماز خود قیام کنی خدای را مطیع و
ابو سعید خدری روایت کند که رسول علیه السلام گفت هر قنوت که در قرآن هست بمعنی طاعت است
بهری دگر گفتند قنوت سکوت باشد از آنچه در نماز نشاید گفتن زید ارقم گوید که ما در عهد رسول
صلی الله علیه وآله در نماز سخن گفتمانی بایکدیگر وچون یکی در نماز پهلوی یکی ایستاده بودی از او بپرسیدی
که نماز چند کردی اوجواب دادی وچون کسی درآمدی وسلام کردی جواب سلام دادندی وهر کس
بحاجت خود سخن گفتی وروا بودی تا این آیه آمد که . وقوموا لله قانتین . سخن گفتن حرام شد ودیگر
کسی در نماز سخن نگفت مجاهد گفت قانتین ای خاشعین وگفت از جمله قنوت طول رکوع باشد وچشم
برهم نهادن وسکون و وقار بجای آوردن وتذلل وخشوع وخضوع کردن خدای را جل جلاله و باز
نگریدن بجوانب وبدست بازی نکردن وحدیث النفس از خود باز داشتن وحسن بصری وربیع گفتند
قنوت قیام باشد در نماز ودلیل آن حدیث جابر که گفت رسول را پرسیدند که کدام نماز فاضل تر است گفت
طول القنوت نمازیکه قیامش درازتر بود عبدالله عباس گفت در روایت رجا که قنوت دعا باشد دلیلش آن خبر
که روایت کرده اند که ان رسول الله قنت علی رعل وزکوان ای دعا علیهما . که رسول بر این دو مرد قنوت

کرد یعنی دعا کرد بر ایشان یعنی نفرین کرد ایشان را وگفته اند قنوت خود نماز باشد وقوموا لله قانتین ای
مصلین دلیلش قوله تعالی . أمن هو قانت آناء اللیل ساجداً وقائماً ای مصل ورسول علیه السلام گفت
مثل المجاهد فی سبیل الله کمثل القانت الصایم ای مصلی الصایم گفت مثل مجاهد در سبیل خدای مثل نمازکن روزه
دار باشد . قوله فان خفتم فرجالاً اورکباناً . اگر ترسی نماز کنی پیاده رونده یا سوار بر نشست ستور
ونصب او بر حال بود از فعل محذوف که کلام بر حذف او دلیل میکند والتقدیر فصلوا رجالاً اورکباناً ورجال
جمع راجل باشد اینجا کصاحب وصحاب وقایم وقیام وصایم وصیام قال الله تعالی یأتوك رجالاً ای راجلین وقال
الأخطل . وبنوا غداته شاخص ابصارهم . یمشون تحت بطونهن رجالاً . اورکباناً جمع راکب وسوار
ابن مفضل گفت راکب شتر نشین را گویند وسوار اسب را فارس گویند وصاحب خر را حمار وصاحب استر را
بغال ومعنی آیه آن است که اگر متمکن نباشی از آنکه نماز کنی بقنوت بر این معانی که رفت بحدود وحقوقش برای
خوف را نماز بکنی در آن حال که می روی که بر ستور نشسته باشی واین نماز خوف بود تکبیر احرام روی بقبله
کند وانگه چنانکه ستور میرود یا مردرا جهة رفتن باشد میرود واگرچه قبله نبود واین یا نماز خوف بود با قلة
عدد و یا نماز شدة خوف بود در حال مطارده ومسابقه فاما نماز خوف چون در لشگر مسلمانان کثرتی باشد که بدو
فرقه شوند که هر فرقتی از ایشان با دشمن مقاومت کنند در سورة النساء بیاید در جای خود انشاء الله تعالی
واینجا نماز چنان باید کردن که بتکبیر احرام روی بقبله کند وانگه چنانکه می آید ومیرود ویا ستور میراند
قرائة بخواند ورکوع وسجود بایما واشاره کند بچشم وسجودش از رکوع خافض تر باشد واین نماز شدة
خوف بود واگر در حال مطارده ومسابقه این قدر نیز نتواند ببدل هر یك رکعت نماز بگوید سبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ومجزی بود واین روایت سعید جبیر است از عبدالله عباس ومذهب ماست
ومذهب شافعی ومجاهد روایت کند از عبدالله عباس که او گفت خدای تعالی نمازها فریضه کرد بر زبان
رسولش علیه السلام در حضر چهار رکعت ودر سفر دو رکعت ودر حال خوف یك رکعت وزهری گفت
چون متمکن نباشد از نماز متذکر بود نماز را در دل یعنی برهنه باشد که بوقت تمکن قضا کند . فاذا امنتم
فاذکروا الله کما علمکم . چون ایمن شوی ذکر خدای کنی چنانکه شما را باز آموخت انچه ندانستی یعنی نماز
کنی بارکان وحدود وشرایط چنانکه مشروع است قوله *

وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجاً وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعاً إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ
وآنانکه وفات آید ایشانرا از شما ورها کنند زنان را اندرز برای زنانشان نفقه تا سال جز بیرون کردن
فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ * وَ
اگر بیرون شوند بزه نیست برشما درانچه کنند درخود از نیکی وخدای قوی ومحکم کار است و
لِلْمُطَلَّقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقّاً عَلَى الْمُتَّقِينَ * كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ
زنان طلاق داده را نفقه است بوجه واجب بر پرهیزکاران همچنین روشن کند خدای برای شما ایتهایش تا عماناشما
تَعْقِلُونَ * أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ
بدانید نه بینی انان را که بیرون آمدند از سرای های شان وایشان هزاران بودند ترس مرگ را گفت ایشان را خدای
مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ * وَقَاتِلُوا
بمیری پس زنده کرد ایشانرا که خدای خداوند نعمت است بر مردمان ولکن بیشترین مردمان شکر نکنند وکارزار کنی

فی سَبِیلِ اللّهِ وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّهَ سَمِیعٌ عَلِیمٌ * مَنْ ذَا الَّذِی یُقْرِضُ اللّهَ قَرْضاً حَسَناً فَیُضَاعِفَهُ لَهُ

درراه خدای وبدانی که خدای شنوا ودانا است کیست انکه قرض دهد بخدای وامی نکو تادو چندان کند اورا

اَضْعَافاً کَثِیرَةً وَاللّهُ یَقْبِضُ وَیَبْسُطُ وَاِلَیْهِ تُرْجَعُونَ *

زیادتها بسیار وخدای تنك کند روزی وفراخ کند وباو بازشوید

قوله تعالی . والذین یتوفون خطاب بامردان است که ازجملهٔ ایشان وفات رسد بهریرا وزنان رها کنند
وازواج جمع زوج باشد وزوج نرومادهرا گویند یقول العرب عندی زوجان من الحمام ومراد درآیة زنانند
کسائی گفت عرب زنرا بیشتر زوجه گویند وخدای درقرآن زوج گفت وجمع زوجه زوجات باشد
.وصیة لازواجهم . ابوعمرو وابوعامر وحمزه ودرشاذ حسن بصری واعمش میخوانند وصیة بنصب علی تقدیر
فلیوصوا اوصیة باید تاوصیة کنند آن مردان لأزواجهم برای زنانشان وباقی قراء خواندوصیة برفع علی تقدیر فعلیهم
وصیة اوکتب علیهم وصیة برایشان است یابرایشان نوشتند اندرزی وگفته‌اند تقدیر آن است که لأزواجهم
وصیة واین قول ضعیف است برای انکه مبتدا انگاه شایدکه نکره بود که منفی باشد یامستفهم عنه یاموصوف
ومخصوص یاخبرش ظرفی مقدم براو واجب التقدم لایقال رجل فی الدار ومال فی الکیس انمایقال فی الدار رجل
وفی الکیس درهم وعلیك وقار ودرمصحف عبدالله مسعود کتب علیهم وصیة لأزواجهم است وگفته‌اند
لکن وصیة باید تاوصیتی باشد برآن معنی که کان تامه بود ودرمصحف ابی بجای وصیة متاع لأزواجهم است
ابوعبیده گفت هرجا که مانند این است درقرآن رفع دیدم من قوله تعالی فنصف مافرضتم وقوله وفدیة
مسلمة وقوله تعالی فعدة من ایام اخر متاعاً نصب برمصدر است ازفعل محذوف والتقدیر متعوهن متاعاً و
گفته‌اند مفعول به است والتقدیر جعل الله لهن علیکم متاعاً وگفته‌اند نصب برحال است من قوله وصیة ای
فلیوصوا وصیة فی حال کونها متاعاً وشاید که بدل وصیة باشد وگفته‌اند مفعول وصیة است برای انکه مصدر
عمل فعل کند ومثله قوله اواطعام فی یوم ذی مسغبة یتیماً . ومعنی متاع اینجا نفقهٔ اوباشد وآنچه اورا بان
حاجت بود ازطعام وکسوه وسکنی وآنچه حاجت اوباشد درسال وقوله غیراخراج نصب برحال است وگفته‌اند
بنزع حرف الخفض حرف جرازاو بستدند چنانکه گفت واختارموسی قومه سبعین رجلاً ای من قومه و
التقدیر من غیر اخراج واین مذهب کوفیان است اماتفسیر آیه وحکم او عبدالله عباس گفت وجمهور مفسران
آیه درمردی آمد ازاهل طایف نام او حکیم بن الحرث که هجرة کرد بامدینهٔ رسول علیه السلام وپدر بااو بود
واو زن داشت وفرزندان فرمان یافت رسول را علیه السلام گفتند زن او چه کند خدای تعالی آیه فرستاد
رسول علیه السلام میراث او بپدر داد وفرزندان او وزن را چیزنداد ازمیراث جز که ازمال او فرمود تایك
ساله نفقه وکسوه باو دادند تاعده دارد یکسال وعدهٔ زنان درابتداء شرع یکسال بودی عدة المتوفی عنها
زوجها چون یکسال تمام بنشستی چون سال بسرآمدی اواز خانه بیرون آمدی پشکی بسگی انداختی
اشارة بانکه حرمة شوهر مرده وعدهٔ اوازاو بمنزلة این پشکست که بسگ انداخت درهوان وخواری و
حدیث عدهٔ سال شعرا دراشعار خود بگفتند قال لبید . والمرملات اذا تطاول عامها . ونصیب ومیراث
اوازشوهرش هم این نفقه یکساله بودی وجامه وآنچه وجه حاجت اوبودی دریکسال مادام تاازخانه بیرون
نیامدی اگرازخانه بیرون آمدی حق نفقه‌اش باطل شدی ومرد درجمله وصایا باین وصیت کردی همچنین می بود تاآیهٔ
مواریث فرود آمد این حکم اعنی نفقهٔ سال منسوخ بکرد بربع یاثمن چنانکه در سورة النساء بیان خواهد کرد وعدهٔ

یکسال منسوخ شد بقوله تعالی . یتربصن بانفسهن اربعة اشهر وعشراً . بچهار ماه وده روز وحکم
وصیة بنزدیك ماثابت است منسوخ نیست جز آن است که علی سبیل الاستحباب باشد دون الوجوب واما آن
خبر که آوردند . لاوصیة لوارث . آن خبر واحد است نسخ قرآن بان درست نباشد واما آیه میراث منافی
نیست وصیةرا نشاید که ناسخ آن بود وآنچه گفتیم مذهب فقهاست امانسخ عدهٔ یکسال بایة اول که متضمن
چهار ماه وده روز است قوله فان خرجن . اگر بیرون آیند از خویشتن فلاجناح علیکم . حرجی نیست
برشما که اولیاء مرده‌اید . فیمافعلن . درآنچه آن زنان کنند درخویشتن من معروف من تعریض النکاح
علی مقتضی الشرع اما معنی انکه گفت مردان را بزهٔ نیست بانکه زنان کنند دوقول است دراو یکی انکه
بزهٔ نیست برایشان درقطع نفقه وقولی دیگر انکه درمنع نکردن ایشان را ازبیرون آمدن وبراین قول چنان
بوده باشد که ایشان مخیر باشند فی الجلوس والخروج ووجوب نفقه موقوف بود برنشستن ایشان درخانه
چون بیرون آیند نفقه باطل شود واین مذهب فقهاست برای انکه بنزدیك ما نفقهٔ عدهٔ متوفی عنها زوجها
واجب نباشد نه برمال متوفی ونه بروارثان تاحمل کنند بانکه باین آیه واجب بوده است بحکم نسخ ساقط
شده است چه حکم آیه باجماع منسوخ است واولی تر آن بود که گویند باجماع اهل البیت دانیم که اورا نفقه
نرسد وفقها نفقه منسوخ گویند بایة میراث وعدهٔ سال بچهار ماه وده روز . والله عزیز حکیم . وخدای
جل جلاله عزیز وقوی است غالب همه کس وهمه چیزرا ولایغلبه شیٔ وهیچ چیز اورا غالب نیست و
حکیم است هرچه کند بروفق حکمت کند . وللمطلقات متاع بالمعروف . سعید بن المسیب گفت این
آیه منسوخ است بقوله تعالی فنصف مافرضتم وبنزدیك مااعتبار کنند اگر هردو آیه بیك جای آمده باشد
مخصوص بود ومنسوخ نبود واگر آن آیه پس ازاین آیه آمده باشد این منسوخ بود برای انکه بنزدیك ما
متعه آنرا واجب باشد که مدخول بها ومفروض لها نباشد واگر اورا مهری معین کرده باشند قبل الدخول
نیمهٔ آن واجب باشد اورا وبعد الدخول جمله چنانکه شرح دادیم پیش ازاین
وسعید جبیر وابوالعالیه وزهری گفتند تکرار متعه برای آن کرد که درآیة اول متعه آنرا نهاد که غیرمدخول
بها باشد ودر این آیه متعه واجب کرد جمله مطلقات برعموم ودراین آیه زیادت فایدتی هست واین مذهب
ابوحنیفه است اما مذهب ما ومذهب شافعی آن است که متعه الا غیرمدخول بها وغیرمفروض لها الصداق را نباشد
وابن زید گفت سبب تکرار آن است که چون خدای تعالی آیهٔ متعه فرستاد من قوله فمتعوهن بعضی مردمان
گفتند اگر خواهیم بکنیم واگر خواهیم نکنیم این تبرعی است ازما خدای تعالی این آیه فرستاد وبیان کرد
که این واجب است برجملهٔ متقیان یعنی بر مؤمنانی که اتقا کنند ازشرك یعنی برجملهٔ مسلمانان ووجهی دیگر
آن است که ایاس بن عامر روایت کرد ازامیرالمؤمنین علی علیه السلام که او گفت لکل مؤمنة مطلقة حرة اوامة متعة
هرمطلقهٔرا که نه مدخول بها باشد اگر آزاد بود واگر برده اورا متعه رسد واین آیه بخواند واین وجهی باشد
نکو درتکرار آیه واین مذهب ماست وقوله بالمعروف معنی آیه آن است که درآیه اول گفت علی الموسع قدره
وعلی المقتر قدره . ووجهی دیگر گفتند بین الأسراف والتقصیر علی وجه القصد وقول اول درست تر است
وقوله حقاً نصب او برمصدر است وتقدیر چنین بود که حق لهن ذلك حقاً وگفته‌اند مصدری است درمحل
حال وعامل دراو اما بالمعروف باشد والتقدیر عرف ذلك حقاً واما معنی جمله مبتدا وخبر من قوله تعالی
وللمطلقات کأنه تعالی قال جعل ذلك لهن حقاً . قوله علی المتقین . دراو دوقول گفتند یکی انکه

المتقين الشرك تاجمله مسلمانان باشد وقول دوم انكه از باب تخصيص بالذكر بود كما قال الله تعالى هدى للمتقين واين طريقه بيان كرده شد چند جاى كذلك يبين الله اين تشبيه بيان مستقبل است ببيان ماضى يعنى چنانكه بيان كرديم آياتى واحكامى را كه پيش ازاين بود نيز بيان كنيم آن را كه پس ازاين خواهد بودن على حد ٍ واحد ٍ من الكشف والبيان وبيان ادلهٔ بود كه بان فرق كنند ميان حق و باطل وهرچه چيزى بان ظاهر شود آن رابيان خوانند وخداى تعالى درهمهٔ قرآن ازخويشتن بيان حكايت كرد وباو تمدّح كرد چگونه گويند خداى تلبيس ادله كند بااين همه بيان وايضاح وآيات علامات بود و ادله ومعنى لعل كه باشد براى آن تااستعمال عقل كنى وبگفتيم كه عقل مجموع علومى ضرورى باشد كه بان فرق كنند ازميان حسن وقبح وبان ممكن باشد استدلال بشاهد برغالب . قوله الم تر الى الذين خرجوا من ديارهم الآية . بيشتر مفسران گفتند ديهى بود پيش واسط آن را داوردان گفتندى وبعضى گفتند خود واسط بود طاعون درانجا افتاد جماعتى ازانجا بيرون آمدند از طاعون ميگريختند وجماعتى بايستادند انجا ازايشان گروهى هلاك شدند بيشتر و اندكى بماندند چون طاعون برفت انجا باز آمدند بسلامت آن جماعت كه مانده بودند گفتند شما حزم كردى وما خطا كرديم اگر وقتى دگر اينجا طاعون ياوباباشد مانيز بگريزيم وشهر رها كنيم تازنده مانيم دگر سال طاعون پديد آمد برخواستند جمله اهل شهر وشهر را رها كردند وبيامدند به بيابانى فراخ آمدند وانجا نزول كردند چون همه فرود آمدند وآب وهواء آن جايگاه بديدند وبپسنديدند وساكن شدند وگمان بردند كه ازمرگ ايمن شدند خداى تعالى دوفرشته را بفرستاد تايكى ازبالاى وادى ويكى اززير وادى آواز دادند كه موتوا فماتوا جميعاً گفتند بميرى همه بمردند اصمعى گفت سالى در بصره طاعون پديد آمد مردى از شهر بدر آمد واهل وعيال را برخرى نشانده وغلامى حبشى باايشان بود وخر ميراند وميگفت . لن تسبق الله على حمار . ولا على ميعة مطار . قد يصبح الله امام السارى . ميگفت خدارا سبق نتوان بردن برخرى وبراسبى تيزرو كه خداى تعالى در پيش مرد شب رو باشد چون مرد اين بشنيد برگرديد وبشهر آمد گفت از قضاى خداى نتوان گريختن وعبدالرحمن عوف روايت كرد از رسول عليه السلام كه گفت چون شنوى كه در شهرى وباست درانجا مروى واگر انجا باشى ازانجا بيرون ميائى ضحاك ومقاتل وكلبى گفتند ايشان ازجهادمى گريختند واين آن بود كه پادشاهى ازپادشاهان بنى اسرائيل ايشان را فرمود كه بجهاد كافران شوند بيرون آمدند ولشكرگاه بزدند پس بترسيدند ازقتال پادشاه را گفتند ماانجامى رويم كه مى شنويم كه در آن زمين وباست خداى تعالى مرگ درايشان افكند چون بديدند كه مرگ بسيار شد ازشهر بيرون آمدند وسراها رها كردند و بگريختند پادشاه كه آن ديد گفت اللهم ربّ يعقوب واله موسى اى خداى يعقوب وموسى عصيان بندگانت را مى بينى در تو آيتى بايشان نماى درتنهاى ايشان تا بدانند كه از تو نتوان گريختن خداى تعالى گفت موتوا فماتوا جميعاً ، بميرى همه بمردند وچهارپاها يشان نيز بمردند چون هشت روز بر آمد برآماسيدند ومنتفخ شدند وكس انجا نتوانست گذشتن ازنتن ايشان مردم ازآن شهر بيرون آمدند خواستند تاايشان را دفن كنند نتوانستند كه بسيار بودند گرد ايشان حظيره كردند وايشان را انجا رها كردند علما در مبلغ عدد ايشان خلاف كردند عطاء خراسانى گفت سه هزار مرد بودند عبدالله عباس ووهب منبه گفتند چهارهزار بودند مقاتل وكلبى گفتند هشت هزار بودند ابوروق گفت ده هزار بودند ابومالك گفت سى هزار بودند سدى گفت سى ونه هزار بودند ابن جريح گفت چهل هزار بودند عطاء بن رماح گفت هفتاد هزار بودند

وضحاك گفت عددى بسيار بودند وقريب تر قول آنان است كه گفتند بالاء ده هزار بودند براى انكه سه تاده جمعش بالاف كنند كه جمع قليل باشد بالاء آن جمع كثير بود والوف گويند وجمع قليل الف بود على وزن افعل چنانكه شاعر گويد . كانوا ثلاثة الف وكتيبة . الفان اعجم من بنى المقدام . گفتند چون مدّتى دراز براين بر آمد وايشان پوسيده شدند وازايشان جز استخوانى نماند پيغامبرى ازانجا بگذشت كه اورا حزقيل گفتند سه ام خلفاء بنى اسرائيل بود ازپس موسى عليه السلام براى انكه ازپس موسى وصى او بود يوشع بن نون و ازپس او كالب بن نوفلسا از پس او حزقيل واورا ابن العجوز گفتند براى انكه چون مادراو پيرشد واز فرزند آيس شد كه عقيم شده بود خداى را دعا كرد تا اورا آن فرزند بداد براى آنش ابن العجوز خواندند كه اوازمادر پيرى آمد حسن ومقاتل گفتند ذوالكفل بود واورا براى آن ذوالكفل خواندند كه كفالت و پايندانى هفتاد پيغامبر بكرد وايشان را ازقتل برهانيد وايشان را گفت شما بروى كه اگر مرا بكشند تنها به بود كه شما هفتاد مرد را چون جهودان آمدند وگفتند كجا شدند اينان گفت ندانم تا كجا شدند وخداى تعالى ذوالكفل را بپائيد ازجهودان چون حزقيل برآن مرگادن بگذشت درايشان مى نگريد وانديشه ميكرد خداى تعالى وحى كرد باو كه ياحزقيل خواهى كه آيتى بتو نمايم كه من مرده چگونه زنده كنم گفت آرى خداى تعالى ايشان را زنده كرد اين قول سدى است وجماعتى ازمفسران وهلال بن يساف گفت وجماعتى از علما كه حزقيل دعا كرد وگفت بار خدايا اگر دستورى باشد دعا كنم تا اينان را زنده كنى تاشهرهاء تو آبادان كنند وتورا عبادت كنند خداى تعالى گفت توراچنين ميبايد گفت آرى گفت دعا كن دعا كرد خداى تعالى ايشان را زنده كرد پس هشت روز وآن آن بود كه ايشان بيامدند برسر روزى چند حزقيل برپى ايشان بيامد تاايشان را باشهر برد مرده يافت ايشان را گفت بارخدايا من درميان قومى بودم كه تسبيح وتهليل ميگفتند اكنون تنها بماندم بى قوم خداى تعالى وحى كرد باو كه من حيوة ايشان را با دعاء تو افكندم بگو تازنده شوند حزقيل گفت أحيوا بأذن الله زنده شوى بفرمان خداى همه زنده شدند *

وهب گفت سبب آن بود كه سالى قحطناك آمد برايشان وايشان رنجور شدند ميگفتند كاشكى بمردمانى تاازاين محنت برستمانى تمناء مرگ كردند خداى تعالى وحى كرد بحزقيل كه ياحزقيل تمناميكنند تابرهند وگمان مى برند كه درمرگ راحت است ايشان را چه راحت بود درمرگ ايشان را ومن هرگه خواهم ايشان را زنده كنم وخواهى تابدانند برو بفلان زمين انجا جماعتى مردگان هستند ايشان را آواز ده تا من ايشان را زنده كنم حزقيل بان زمين آمد بسيارى ازاستخوانهاى پوسيدهٔ ريزيدهٔ متفرق شدهٔ ديد آواز داد كه اى استخوانهاى پوسيده وگوشت رفته وپوست ممزّق شده باهم آى بفرمان خداى باهم آمد گفت اى گوشتهاء پوسيده شده براين استخوانهاء پوشيده شوى بفرمان خداى پوشيده شد انگه گفت اى پوستهاى ممزّق شده براين گوشت پوشيده شوى بفرمان خداى پوشيده شد انگه گفت اى روحهاء جداشده ازاين كالبدها باين قالبها بازشوى بفرمان خداى روحهاء ايشان بتنهاء ايشان درآمد بفرمان خداى وزنده شدند وبرخاستند وبيكبار تكبير كردند منصور بن المعتز گفت كه مجاهد گفت كه چون زنده شدند باتفاق گفتند سبحانك ربنا وبحمدك لااله الاانت وبرخاستند وباميان قوم شدند ومدّتى دراز زندگانى كردند وميدانستند كه ايشان مرده بودند وگونهٔ روى ايشان باحالت اول نشد وهرجامهٔ كه پوشيده بودند چرب شدى وازايشان بوى آمدى كه اندك كراهت داشتى عبدالله عباس گفت آن بوى هنوز ازفرزندان

ایشان که ازآن سبط بودند آید تابوقت آجالی که خدای تعالی حکم کرده بود بماندند وانکه بمردند
قتاده گفت خدای برایشان خشم گرفت برای انکه ازمرگ بگریختند پس ایشان را زنده کرد تاباجالی
مقدر که ایشان را بود واین آیه صحت رجعت میکند وقطع شغب وتعجب واستبعادی که مینمایند واستبعاداین
شك درقدرت خدای باشد جل جلاله ودراین چه تعجب باشد که خدای تعالی درآخر زمان بمعجز صاحب
معجزی گروهی را زنده کند چنانکه گفت . ویوم نحشرهم من کل امة فوجاً ممن یکذب بایاتنا فهم یوزعون
. وآنجاکه ذکر قیامت کرد . ویوم نحشرهم جمیعاً . وصادق را علیه السلام پرسیدند که خدای تعالی
برجعت کرا زنده کند گفت دوگروه را من محض الایمان محضاً اومن محض الکفر محضاً انکس که مؤمن
خالص باشد یاکافر خالص مؤمن برای آن تاانتقام کشد ازآنان که اورا طعنه زده باشند وکافر برای آن تا
بیند بعیان آنچه منکر بود آن را وبدلیل مفهوم خود نگرد تاآن دوکس که منازعه کرده باشند ودرمنازعة
برفته باشند مقر منکر را گوید . لقد کنت فی غفلة من هذا فکشفنا عنك غطائك فبصرك الیوم حدید . هذا
الذی کنت فی الاحیاء تنکره . قدکنت تجحد والآن تبصره . انچه بخبر می‌شنیدی ونمی گرویدی
اکنون بعیان بدیدی مشکلات بیان شد وخبرت عیان شدتاتورا باور باشد ومراباور باشد وازمیان ماهردو
داور باشد . آن را گمان علم الیقین شود . واین را علم الیقین عین الیقین شود این چشم بدیدار او
روشن کند . وآن کنار ازخون دل گلشن کند . این گوید الحمدلله الذی هدانا لهذا . آن گوید یاویلنا
من بعثنا من مرقدنا هذا . این گوید الحمدلله الذی صدقنا وعده . آن گوید یالیتنی کنت تراباً . این گوید
الحمدلله الذی وفقنی حتی اتخذت مع الرسول سبیلاً . آن گوید یاویلتی لیتنی لم اتخذ فلاناً خلیلاً . این گوید
وانی کنت مذزمن طویل . ارجی ان اراك وان ترانی . آن گوید وانی قد اطعت الجهل دهراً . کانی و
الردی متعانقان . این بگوید که سالیان درازاست تادرقید فراقم ودربند اشتیاقم . این نیز بگوید که
سالها درهوان هوی بودم وبار داء روی بودم امروز که چشم برکردم کار نه چنان است که من گمان بردم
بیت . چندانکه همی نگه کنم درکارم . دردست من امروزبجز حسرت نیست . انکه حاکم ازمیان ایشان
حکم کند آن را برآرد واین را فرو برد . آن را برسر آرد واین را ازسر برآرد . وآن رابسریر سرور بر
نشاند واین را چون هباء درهوا فشاند پس قدیم جل جلاله برای قطع شغب شاغبان وانکار مستکبران
آنچه دراین امة ماخواست بودند آن را مثالی درامت متقدم بنمود تاره تعجب بسته شود وزبان استبداع شکسته شود وبر
زبان مبین شرع چنین فرمود که . سیکون فی امتی ما کان فی بنی اسرائیل حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة . پس رجعت
آخر زمان را که درعهد صاحب امر باشد باین آیه مثال کرد تاباو بیندازند چنانکه پای نعل باپای نعل وپرتیر
باپرتیر گفت الم تر نبینی ومعنی انکه نمیدانی واین ازرؤیة قلب باشد نه ازرؤیت چشم واین برای مبالغه
گفت درتصدیق اخبار اویعنی تورا بخبری که میگویم چنان باید که علم حاصل بود که آن را معاینه
درچیزی مینگرد واهل معانی گفتند این لفظی است موضوع تعجب وتعظیم را عرب گوید هل رایت مثل
ماوقع لی والم تر الی مایصنع فلان . توهرگز دیدی این واقعه که مارا افتاد ومی بینی که فلان چه میکند و
غرض ازاین نه رؤیت قلب باشد ونه رؤیة بصر وانما مراد آن است که سامع را تعجب میارد وآن کار
درچشم او بزرگ میکند وسبیل هرچه درقرآن ازاین معنی هست این است که ابوعبدالرحمن السلمی درهمهٔ
قرآن این کلمه بسکون را خواند واین لغة قومی ازعرب است چون یاءجزم بیفکندند وهم آمد ایشان را که

آخر کلمه است اورا ساکن کردند قالوا الم تر وانشد الفرا قالت سلیمی اشترلنا دقیقاً واین لفظ بالی بکاردارند
کانهم اجروه مجری النظر . قوله وهم الوف . واوحال است والوف جمع کثیر باشد والاف جمع قلیل
باشد وواو حال درجمله مبتدا وخبر شود یادرجملهٔ فعل وفاعل . حذرالموت . نصب علی انه مفعول له کما
تقول فعلت ذلك مخافة الشر ابن زید گفت وهم الوف معنی آن است که مؤتلفة قلوبهم دلهاشان موافق بود و
قوله فقال لهم الله قول اینجا مجاز است که خدای تعالی بایشان سخن گفت همچنان است که گفت فقال لها
وللارض ائتیا طوعاً اوکرهاً قالتا اتینا طائعین . واگر شبهتی هست که خدای تعالی باسمان وزمین قولی
گفت شبهتی نیست که آسمان وزمین باو چیزی نگفتند وازایشان قولی نبود وقوله تعالی موتوا صورت
امر دارد ومراد تکوین است واین جمله عبارت بود ازسرعة وجود مقدوری که وجودش مراد بود . کما
قال تعالی کونوا قردة خاسئین . انکه تقریر آن کرد که خدای تعالی مفضل است بربندگان خود در
آیة تقریر نعمت خود وکفران نعمت کافر نعمتان کرد گفت من تقریر نعمت میکنم ولیکن بیشتر مردمان
شاکر نه‌اند کافرند قوله وقاتلوا دراو دوقول گفتند یکی انکه خطاب ایشان است وخدای تعالی چون
ایشان ازجهاد بگریختند ایشان را بمیرانید وزنده کرد انکه گفت باسر جهاد شوی وبعضی دگر گفتنداین
خطاب امة محمد است صلی الله علیه وآله که امر کرد ایشان را بجهاد واین اولیتر است برای انکه بااین قول کلام
بروجه خود بود ومحتاج نباشد بمحذوفی وبروجه اول تقدیر محذوفی باید کردن من قوله وقیل لهم برای
انکه معنی این است که خدای تعالی ایشان را بمیرانید وپس باز زنده کرد وگفتند ایشان را اوقال لهم یا
گفت ایشان را که قتال کنی وقتال مقاتله بود ومقاتله میان دوکس باشد کارزار کردن بایکدیگر فعال معنی مفاعله بود
قیاسی مطرد است وقتل نقض بنیهٔ حیوة باشد قوله فی سبیل الله مراد جهاد است باتفاق واعلموا ان الله
سمیع علیم ای سمیع لاقوالکم علیم لاحوالکم بدانی که خدا شنواست ودانا ومی‌شنود که شماچه میگوئی
داناست باحوال شما که دراین تعلل که میکنی درتقصیر درباب جهاد راست میگوئی یانه
ووجه اتصال این آیه بایهٔ مقدم آن است که خدای تعالی بازنمود که ایشان که ازجهاد بگریختند بایشان چه
معامله رفت انکه عقب آن جهاد فرمود مارا تاتنبیه باشد وتحذیر ازمثل حال ایشان اگر بگریزند یاتکاسل
نمایند . من ذا الذی یقرض الله قرضاً حسناً . سفیان ثوری گفت چون این آیه فرود آمد . من جاء
بالحسنة فله عشرا مثالها . رسول علیه السلام گفت رب زد امتی بارخدایا امة مرا بیفزای خدای تعالی
این آیه فرستاد . من ذا الذی یقرض الله قرضاً حسناً . گفت بارخدایا بیفزای امة مرا خدای تعالی
این آیه فرستاد . مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة . گفت بارخدایا بیفزای امة مرا خدای تعالی
این آیه فرستاد . انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب . من استفهامی است وذا اشارت است الذی اسمی
موصول است ومابعده صله است معنی آن است که کیست انکس که قرضی دهد بخدای وعلما خلاف کردند در
معنی این قرض اخفش گفت خدای قرض نه ازسرحاجت میخواهد ولکن چنان است که عرب گوید لك
عندی قرض صدق وقرض سوء درکاری که دراو مساة ومسرة باشد معنی آن است که کیست انکس که
کاری کند که چون قرضی شود واجب بر خدای تعالی قضا وجزاء آن زجاج گفت قرض درلغت بلاء
نیکو وبلاء بد باشد قال امیة بن ابی الصلت . لاتخلطن خبیثات بطیبة . واخلع ثیابك منها وانج عریاناً .
کل امرئ سوف یجزی قرضه حسناً . اوسیئاً ومدین مثل مادانا . وقال آخر . تجازی القروض بامثالها

. وبالخير خيراً وبالشر شراً ، كسائی گفت قرض هر عمل نيك يابد بود كه بسلف بدهی يعنی بكنی تاباتو هم
چنان كنند ابن كيسان گفت قرض آن بود كه چيزی بدهی كه مثل آن باتو دهند خدای تعال اعمال مارا تشبيه
كرد بقرض چون جزاء آن مثل آن در عقب او خواست بودن پس قرض نام آن چيز است كه بنده بدهد
اميد آن را تا عوض آن يابد از آن باو دهند تشبيهاً بالقرض الذی هو الدين قال لبيد . واذا جوزيت قرضاً فاجره
. انما يجزی الفتی لبس الجمل . واصل قرض قطع بود ومنه المقراض باخر براه را مقراض براى اين گويند
كه آلة قطع باشد وقرض كه وام بود براى آن گويند كه قطعه باشد كه او از مال خود ببرد وبدهد وبعضی
اهل معانی گفتند در آيه حذفی هست معنی آن است كه من ذا الذی يقرض الله ای يقرض عباد الله والمحتاجين
من خالقه كيست كه قرض به بندگان خدای دهد وبمحتاجان علی حذف المضاف واقامة المضاف اليه مقامه كما
قال . ان الذين يؤذون الله وكقوله فلما آسفونا وايذا و ايساف از مادر حق او جل جلاله صورت نبندد معنی آن است
كه يؤذون اولياء الله وآسفوا انبياء الله چنانكه در خبر آمد كه خدای تعالی روز قيامت گويد بابعضی بندگان عبدی
استطعمتك فلم تطعمنی واستسقيتك فلم تسقنی واستكسيتك فلم تكسنی . بندهٔ من از تو طعام خواستم ندادی و
شراب خواستم ندادی جامه خواستم جامه ام ندادی بنده گويد بار خدايا كی بود وچگونه بود گويد فلان بندهٔ
گرسنه از تو طعام خواست ندادی وفلان برهنه از تو جامه خواست ندادی فلا منعنك اليوم فضلی كما منعته من
امروز فضل خود را از تو باز گيرم چنانكه تو از او باز گرفتی پس قديم جل جلاله گفت آنچه تو بطعام وشراب و
كسوة بدرويش دهی بخود حواله كرد گفت اگر طعامست واگر شراب واگر كسوة بمن ميدهی براى انكه
براى من ميدهی چون گفت در اين خبر كه بمن دهی وخواهنده منم باين معنی كه رفت در دگر آية گفت من
ميگيرم . الم يعلموا ان الله هو يقبل التوبة عن عباده ويأخذ الصدقات . وچون آيه را بر اين وجه حمل كنند قرض بر
حقيقة خود باشد وآيه را معنی حث بود بر قرض دادن بمستقرضان براى انكه چنانكه صدقه مستحب ومندوب است
قرض همچونين است بلكه قرض فاضل تر لقوله عليه السلام رأيت مكتوباً علی باب الجنة . بر در بهشت
ديدم نوشته الصدّقة بعشر والقرض بثمانية عشر گفت صدقه يكی بده است وقرض يكی بهژده گفتم ياجبرئيل
چرا چنين آمد وانكه صدقه دهد نه براى آن دهد كه تا باز خواهد و انكه قرض دهد براى آن دهد
تا باز خواهد گفت بلی چنين است ولكن نه هر كه صدقه خواهد از سر حاجت خواهد وانكه قرض خواهد
الا از سر حاجت نخواهد پس صدقة باشد كه نه بمستحق رسد وقرض الا بمستحق محتاج نرسد از اين كار قرض
از صدقه فاضلتر آمد ونيز شايد كه قرض محمول بود بر صدقه وبراى آن قرض خواند آن را كه بر آن جزا خواهد
بودن چون قضاء دين يحيی معاذ گفت عجبت لمن يبقی له مال ورب العرش يستقرضه . عجب دارم از انكس كه
اورا مالی باشد در دست ورها كند وخدای عرش از او قرض ميخواهد يكی را از اهل اشارت پرسيدند كه چرا
خدای تعالی باستغنايش از ما محتاجان قرض خواست گفت تا باز نمايد كه دوستی ثابت هست از ميان ما براى انكه قرض
از دوستان خواهند وابوسلمه روايت كند از ابوهريره از رسول عليه السلام گفت هر كه او چيزی بقرض
ببرادر مسلمان دهد خدای تعالی بهر درمی بوزن كوه احد وقبيس وطور سينا حسنات بنويسد اورا . قوله
قرضاً حسناً . واقدی گفت محتسباً طيبة بها نفسه قرض نيكو آن بود كه براى خدا دهد ودلش بان خوش بود عبد الله
مبارك گفت قرض نكو آن بود كه مالش حلال بود عمرو بن عثمان الصدفی گفت آن بود كه بدهی ومنت ننهی سهل بن عبد الله
گفت آن بود كه عوضی چشم ندارد . فيضاعفه . تا مضاعف كند خدای آن را قراء خلاف كردند عاصم خواند

وابن ابی اسحق وابو حاتم در شاذ فيضاعفه بنصب فاو الف ابن عامر ويعقوب خواند فيضعفه بنصب فاو تشديد بی الف
ابن كثير وابو جعفر خواند بتشديد ورفع باقی خواندند بالف وتخفيف ورفع تا انكس كه برفع خواند عطف كند علی قوله
يقرض الله وگفته اند بر استيناف علی تقدير فهو يضاعفه وانكه بنصب خواند بجواب استفهام كند بفاو تشديد وتخفيف
هر دو لغت است وحجة تشديد قوله اضعافاً كثيرة . وتفعيل تكثير فعل را باشد حسن بصری وسدی گفتند اين تضعيف
جز خدای نداند براى انكه آن را كه خدای بسيار خواند آن را چه اندازه باشد قالوا وهذا كما قال ويؤت من لدنه اجراً
عظيماً . والله يقبض ويبسط . وخدای تعالی روزی تنگ كند بر انكه خواهد وفراخ كند بر انكه خواهد ووقتی
بشخصی تنگ كند ووقتی فراخ كند بحسب مصلحت وقبض بمعنی امساك آمد فی قوله ويقبضون ايديهم ای
يمسكونها عن النفقه وبسط بمعنی فراخ روزی آمد فی قوله تعالی ولو بسط الله الرزق لعباده واصل در اين باب
دست بستن وگشادن باشد انكه كنايه كردند باين از بخل وبان از سخاوابو تمام ميگويد در اين معنی . تعوّد
بسط الكف حتی لو انه ثناها القبض لم تجبه انامله . وبعضی مفسران گفتند مراد احيا واماتة است يقبض مراد قبض
روح است ويبسط مراد بسط عمر وگفته اند مراد آن است كه والله يقبض ای يقبض ويقبل الصدقه خدای صدقه
بستاند ويبسط الخلف وعوض بگستر د يعنی فراخ دهد وبسيار وبعضی دگر گفتند مراد
قبض دلها وبسط آن است براى انكه دادن ونادادن بدل تعلق دارد آن را كه خدای
خواهد توفيق دهد تا دلش گشاده وفراخ شود بدادن . وقبض كند دل انكس را كه خواهد تا بخل وامساك كند ومراد
از آيه آن بود كه ازمة القلوب بيد الله زمامها دلها بدست مشية خدای است چنانكه خواهد گرداند كه مقلب القلوب او است
واليه ترجعون . ومرجع ومآب با خداست باو برند شمارا تا جزا دهد هر كس را بر وفق عملش وقتاده
گفت ها راجع است با خاك كناية عن غير مذكور يعنی با خاك برند شمارا چنانكه منها خلقناكم وفيها نعيدكم
راوی خبر گويد كه چون اين آيه فرود آمد مردی بود در صحابهٔ رسول نام او ابو الدحداح بيامد ورسول را
گفت يا رسول الله خدا از ما قرض ميخواهد واو از ما بی نياز است گفت بلی ميخواهد تا شمارا بهشت برد
گفت يا رسول الله اگر من قرض دهم بخدای عزّ وجل تو ضمان كنی براى من بهشت گفت آری هر كه او
صدقه بدهد مانند آنش در بهشت بدهند گفت يا رسول الله واهل من امّ الدحداح بامن باشد گفت آری و
گفت واين دختر خرد من دحداحه بامن باشد گفت آری گفت دست بمن ده رسول عليه السلام دست
در دست او نهاد او گفت يا رسول الله مرا دو خرما ستان است يكی ببالاء مدينه يكی بزير مدينه جز آن
چيزی ندارم هر دو قرض كردم بر خدای عزّ وجل رسول عليه السلام گفت نه يكی قرض كن ويكی رها كن
تا معيشة تو وعيال تو باشد گفت يا رسول الله چون چنين ميفرمائی گواه باش كه از اين دو خرما ستان انكه
بهينه است خدای راست وآن حايطی است ششصد خرما بن در او رسول عليه السلام گفت اذاً يجزيك الله الجنة
لاجرم خدای تعالی بجزاء آن بهشت بتو دهد انگه ابو الدحداح بيامد واهلش وفرزندانش در حديقه بودند گرد
درختان ميگرديدند وكاری ميكردند آواز داد واين بيتها انشا كرد . هداك ربی سبل الرّشاد . الی سبيل الخير والسداد
. بينی من الحايط لی بالرّاد . فقد مضی قرضاً الی التناد . اقرضته الله علی اعتماد . بالطّوع لا منّ ولا ارتداد . الا رجاء
الضّعف فی المعاد . فارتحلی بالنفس والاولاد . والبرّ لاشك فخير زاد . قدّمه المرء الی المعاد . امّ الدحداح
گفت بارك الله لك فيما اشتريت خدای تورا مبارك كناد آنچه خريدی ابو الدحداح اين بيتها بگفت . بعلك
ادّی ما لديه ونصح . انّ لك الحظّ اذا الحظّ وضح . قد متع الله عيالی ومنح . بالعجوة السوداء والزهر البلح

. والعبد يسعى وله ماقد كدح . طول الليالى وعليه ما اجترح . ام الدحداح آنچه از كودكان در دامن وآستين
داشتند ازايشان بستد وبريخت وآنچه دردهن داشتند ازدهنشان بگرفت وبينداخت و بيرون آمدند وبا
حديقهٔ ديگر رفتند رسول عليه السلام گفت . كم من عذق رواح ودار فياح فى الجنة لابى الدحداح گفت
بس درخت بزرگ وسراى فراخ كه ابو دحداح را خواهد بودن دربهشت * قوله

الم تر الى الملاء من بنى اسرائيل من بعد موسى اذ قالوا لنبى لهم ابعث لنا ملكا نقاتل فى
نه‌بينى جماعتى‌را ازفرزندان يعقوب ازپس موسى چون گفتند پيغمبر برا ايشان بفرست براى ما پادشاهيرا تا كارزار كنيم در

سبيل الله قال هل عسيتم ان كتب عليكم القتال الا تقاتلوا قالوا ومالنا الا نقاتل فى
راه خدا گفت چنان باشد اگر بنويسند برشما كارزاركه كارزار مكنى گفتند چه بوده است ماراكه كارزار نكنيم در

سبيل الله وقد اخرجنا من ديارنا وابنائنا فلما كتب عليهم القتال تولوا الا قليلا منهم
راه خدا بيرون كردند مارا ازسراهايمان وفرزندان‌مان چون بنوشتند برايشان كارزار بركرديدند مگر اندكى ازايشان

والله عليم بالظالمين * وقال لهم نبيهم ان الله قد بعث لكم طالوت ملكا قالوا انى
وخداى داناست بيدادكاران‌را وگفت ايشان‌را پيغمبرشان كه خداى بفرستاد براى شما طالوترا پادشاه گفتند كه‌چگونه

يكون له الملك علينا ونحن احق بالملك منه ولم يؤت سعة من المال قال ان الله اصطفاه
باشد اورا پادشاهى برما وما سزاوارتريم بپادشاهى ازاو ونداده‌اند اورا فراخى ازمال گفت خداى برگزيده اورا

عليكم وزاده بسطة فى العلم والجسم والله يؤتى ملكه من يشاء والله واسع عليم *
برشما وبيفزود اورا زياده دردانش وتن وخداى بدهد پادشاهيش آن‌را كه خواهد وخداى توانگر ودانااست

وقال لهم نبيهم ان آية ملكه ان يأتيكم التابوت فيه سكينة من ربكم وبقية مما ترك
وگفت ايشانرا پيغامبرشان كه علامت پادشاهيكه بشما آيد تابوت دراو وقاراست ازخداى‌تان ومانده ازانچه رهاكرد

آل موسى وآل هرون تحمله الملائكة ان فى ذلك لآية لكم ان كنتم مؤمنين *
آل‌موسى وال هرون بركيرند آنرا فرشتگان كه درآن علامتى باشد شمارا اگر ازجمله مؤمنانيد

فلما فصل طالوت بالجنود قال ان الله مبتليكم بنهر فمن شرب منه فليس منى ومن
چون ببرد طالوت لشكرش‌را گفت خدا مى‌آزمايد شمارا بجوئى هركه بازخورد ازاو نيست ازمن وهركه

لم يطعمه فانه منى الا من اغترف غرفة بيده فشربوا منه الا قليلا منهم فلما جاوزه هو
نخورد ازآن اوازمن است مگر آنكسكه بركيرد كفى بدستش بازخوردند ازاو مگر اندكى ازايشان چون دركذشت ازاو او

والذين آمنوا معه قالوا لا طاقة لنا اليوم بجالوت وجنوده قال الذين يظنون انهم ملاقوا
وانانكه ايمان داشتند باو گفتند نيست توانائى مارا امروز بجالوت ولشكرش گفتند انانكه دانستنده ايشان بازشوندباپيش

الله كم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة باذن الله والله مع الصابرين * ولما برزوا لجالوت
خداى بس كروهى اندك كه غلبه كنند كروه بسياررا بفرمان خداى خدا باشكيبايان است چون بيرون آمدند براى جالوت

وجنوده قالوا ربنا افرغ [illegible] صبرا وثبت اقدامنا وانصرنا على القوم الكافرين * فهزموهم
ولشكرش گفتند پروردگارمن بريز برما شكيبائى وبجاى دار پاهاى ماويارى ده مارا برنا كرويدكان بشكستند ايشان‌را

علينا

باذن الله وقتل داود جالوت وآتاه الله الملك والحكمة وعلمه مما يشاء ولولا دفع الله الناس
بفرمان خدا وبكشت داود جالوت‌را وبوى داد خدا پادشاهى وحكمت وبازاموخت اورا ازانچه خواست واگرنبازداشت خداى بودى مردمانرا

بعضهم ببعض لفسدت الارض ولكن الله ذو فضل على العالمين * تلك آيات الله نتلوها
بهرى ببهرى تباه‌گشتى زمين ولكن خداى خداوندفضل است برجهانيان اين آيت‌هاى خداى ميخوانيم مانرا

عليك بالحق وانك لمن المرسلين *
برتو بدرستى وتو ازجملهٔ پيغامبرانى

قوله الم تر الى الملأ . وملأ جماعت معروفان باشند كه ويملؤن العيون كه بچشمها درآيند وچشمها از ايشان پرشود از سادات واشراف وقوم واورا ازلفظ خود واحد نيامده است كالخيل والابل والرهبة والجيش والنفر واليوم وگفته‌اند كه جمعش املا آمده است قال الشاعر وسط الاملاء وافتتح الدعاء لعل الله يكشف ذاالبلاء من بعد موسى يعنى پس بعداز وفات موسى اذقالوا النبى لهم چون گفتند پيغمبرى‌را ازايشان خلاف كردند دراين پيغامبر كه‌كى بود قتاده گفت يوشع بن نون بن افراهيم بن يوسف بن يعقوب بن اسحق بن ابراهيم بود وسدى گفت نامش شمعون بود وبراى آن شمعون خواندند اورا كه‌مادراورا ازخدا بخواست بدعا چون دعاء مادرش‌را اجابت آمد واورا بزاد گفت سمع الله دعائى وسين بلغة عبرانى شين گردد واوشمعون بن صفية بن علقمة بن ابى ياسف بن قارون بن نصر بن قاهت بن لاوى بن يعقوب بود ودگر مفسران گفتند اشموئيل بود واين بزبان عبرانى اسمعيل باشد وهوابن بالى بن علقمة بن حام بن النهر بود ومقاتل گفت ازنسل هارون بود مجاهد گفت اشموئيل بن هلقانا ابواسحق ووهب وسدى وكلبى گفتند سبب سؤال ايشان آن بود كه‌چون موسى عليه السلام باجوار رحمة خداى رفت ويوشع بن نون‌را خليفه كرد اودرميان قوم حدود تورية واحكام آن برجاى ميداشت تاباپيش خداى شد واوكالب‌را خليفه كرد تابجاى اوبايستاد وهم آن كردتاخداى تعالى اورا قبض روح كرد ازپس او حزقيل‌را خداى تعالى پيغامبرى فرستاد درعهد او احداث دربنى اسرائيل پيداشد عهد خدا فراموش كردند وبت پرستيدن گرفتند خداى تعالى الياس‌را بپيغامبرى بفرستاد واين پيغمبران جمله كه‌ميامدند بتجديد شرع موسى واقامة احكام تورية ميامدند وازپس الياس اليسع بيامد بپيغامبرى چون خداى تعالى اورا ببرد فساد درميان بنى اسرائيل ظاهرشد وايشان‌را دشمنى پديدآمد كه اورا باشتا گفتند وايشان ازجمله قوم جالوت بودند وعمالقه بودند ساحل بحر روم تابمصر وفلسطين بدست فراگرفتند ودربنى اسرائيل مستولى‌شدند وايشان را مى كشتند وازايشان برده مى آورند تاچهارصدوچهل برده‌ازملك زادگان ايشان ببردگى ببردند وجزيه برايشان نهادند وتورية ازايشان بستدند بنى اسرائيل ازايشان بلا ومشقة بسيار بديدند وايشان‌را پيغامبرى نبود كه‌تدبيركار ايشان كنداز خداى تعالى ميخواستند تاپيغمبرى بفرستد كه‌درپيش ايشان ايستد وباآن‌قوم كارزار كند وسبط نبوت جمله هلاك شده بودند ازايشان كس نمانده بود مگرزنى آبستن اورابگرفتند ودرخانه موقوف بكردند ترسيدند كه‌اگر دختر بزايد پنهان كند وبكودكى نرينه بدل كند ازسختى رغبة بنى اسرائيل كه‌ميديد درپيغمبرى كه‌باشد درايشان وزن ازخداى تعالى ميخواست بدعا كه‌بارخدايا مراپسرى روزى كن خداى تعالى اورا پسرى بداد اورااشموئيل نام‌نهاد وگفت سمع الله دعائى واوچون ازمادر جداشد تكبيركرد خداى‌را عزوجل مادراورا چون بزرگ كرد دربيت المقدس بپيرى سپرد ازجملهٔ علماى بنى اسرائيل تااورا تربيت ميكرد وتورية وعلم واحكام شرعى مياموخت اورا چون بالغ شد وخداى تعالى خواست كه اورا بپيغمبرى بفرستد جبرئيل‌را بفرستاد واو در پهلوى آن پير خفته بود وپيراورا ازچشم فرو نگذاشتى يكساعت وسخت مشفق بود براو وكس‌را براو

استوار نداشتی جبرئیل علیه السلام باآوازپیر اورا ندا کرد کودك ازخواب بجست وگفت ای پدر توخواندی مرا پیر گفت نه که ترسید که او بترسد گفت بخسب که خیراست دگرباره آواز بداد کودك گفت ای پدر تو آواز دادی مرا پیر گفت نه بخسب واگر آواز شنوی جواب نده ببار سوم جبرئیل پیدا شد وگفت من جبرئیلم وخدای تعالی تورا پیغمبری داد برخیز وپیغام خدارا باین قوم برسان او برخاست وپیررا خبرداد پیر گفت انچه خدای فرموده است بجای آور او برخاست بدعوت کردن درمیان قوم اورا باور نداشتند گفتند تعجیل مکن بنبوت خدای هنوز تورا پیغمبری نداده است واگر توپیغمبر خدائی ماازتوآیة پیغمبری آن میخواهیم که ازخدای درخواهی تابرای ما پادشاهی فرستد که درپیش ما بادشمن ما قتال کند وقوام کاربنی اسرائیل برملوك بودی وجهاد مفروض بپادشاه بودی وپیغامبر پادشاه را مشیر ومرشد بودی ومؤید اوبوحی ازقبل خدای تعالی وهب منبه گفت.خدای تعالی اشموئیل را پیغامبری فرستاد وچهل سال پیغمبری کرد وکاربنی اسرائیل باستقامت بازآورد انگه جالوت وعمالقه پدید آمدند بنی اسرائیل گفتند ابعث لناملکاً نقاتل فی سبیل الله . وابو عبدالرحمن السلمی درشاذخواند یقاتل فی سبیل الله بالیاء برای انکه فعل ملك باشد واومجزوم است بجواب امر چون قوم چنین گفتند او گفت هل عسیتم هل استفهام است وعسی فعل مقاربة است ونافع وحسن وطلحة بن مصرف عسیتم خوانند بکسرسین درجملهٔ قرآن وآن لغتی است وباقی قراء بفتح سین خوانند وآن لغت فصیح است ابوعبید گفت اگر عسیتم روابودی خواندن عسی ربکم روابودی وعسی فعلی است جاری مجرای حرف فی امتناع التصریف ازاو مستقبل نیاید واسم فاعل نیاید امرونهی نیاید جز فعل ماضی ازاو نیاید پس اشموئیل گفت ایشان را چنان باشد که اگر قتال وجهاد برشما نویسند فرمان نبری وقتال نکنی جواب دادند وگفتند مالنا الا نقاتل فی سبیل الله ما استفهامیه است چه بوده است مارا که قتال نکنیم درراه خدای وقد اخرجنا من دیارنا وابنائنا . واو حال است یعنی وحال حالی که مارا بیرون کرده اند از خان ومان وفرزندان خود اگر گویند چرا ان آورد وعرب نگوید مالك ان لاتفعل وانما گویند مالك لاتفعل جواب گوئیم هردو لغت صحیح است ودر قرآن هردو آمد قال الله تعالی مامنعك ان لاتسجد وقال تعالی ومالکم لا تؤمنون بالله کسائی گفت فی مقدر است اینجا معنی این است مالنا فی ان لا نقاتل چیست مارا درآن که قتال نکنیم فرا گفت معنی آن است که مایمنعنا چه منع کند مارا ازانکه قتال کنیم چون مالنا یعنی مایمنعنا باشد لابد ان باید وبعضی دگر گفتند واو عطف مقدر است وتقدیر این است مالنا ولان لانقاتل وچون واو باشد لابد ان باید برای انکه ان مع الفعل درتأویل مصدر باشد ومصدر اسم بود واینجا اسم باید تقول مالك وان تفعل کذا ولاتقول مالك وتفعل کذا اخفش گفت ان زیاد است تقدیر این است مالنا لانقاتل فی سبیل الله وچون واو ولام اضمار کند معنی آن باشد ماراچه بانکه کارزار نکنیم چنانکه مالك وان تفعل تورا بان چه که چنین کنی واین همه عبارات طریق تعجب است برسبیل مبالغه که چگونه ممکن باشد که بااین همه آفت ماکارزار نکنیم وایشان سراهاء مابغصب فرو گرفته وفرزندان مارابغارت وبرده برده وعبیدبن عمیر خواند درشاذ وقد اخرجنا من دیارنا . برفعل ماضی چنانکه فعل مسند باشد بادشمن یعنی ودشمن چنین کرده باما وظاهر عموم است ونحوی دلیل خصوص میکند برای انکه آنان که این میگفتند ایشان را ببردگی نبرده بودند وازسرای بیرون نکرده بودند ولکن چون باخویشان ایشان این معاملة رفت ایشان گفتند باما رفته است گفتند اگر وقتی که عزیز وممنوع بودیم قتال نکردیم که حاجت نبودمارا بان معذور بودیم امروزچون مضطرشدیم وپیغامبر هست وپادشاه باشد چه عذر آریم که قتال نکنیم

حق تعالی گفت باین همه که مبالغه کردند باز نمود که چون قتال برایشان نوشتند ثبات نکردند وبگریختند وبرجانب ایستادند مگر اندکی وآن اندك آن بودکه . فلما کتب علیهم القتال تولوا الا قلیلاً منهم . ودر کلام حذفی هست که سیاقت آیه براو دلیل میکند وتقدیر آنست . فبعث الله لهم ملکاً وکتب علیهم القتال فلما کتب علیهم القتال تولّوا . بگریختند وبرجای نبایستادند مگر اندکی وآن اندك آن بود که آب نخوردند ازآن جوی که ذکرش بیاید چون آب نخوردند باب عبر کردند وبرابر دشمن شدند وقتال کردند وظفر یافتند والله علیم بالظّالمین وخدای تعالی ظالمانرا به از آن شناسد که ایشان خودرا اینان از گمان خود خبر دادند وعلم احوال ایشان بنزدیك خدای بود حق تعالی گفت من داناام باحوال ایشان ونیات ایشان وقال لهم نبیهم گفت ایشانرا پیغمبر شان . انّ الله قد بعث لکم طالوت ملکاً . که خدای تعالی طالوت را بفرستاد برای شما بپادشاهی وقصهٔ او آن بود که مفسران گفتند چون بنی اسرائیل این سخن گفتند واین سختی کردند خدای تعالی جبرئیل را فرستاد باشموئیل وعصای وقرنی اعنی سروی روغن در او کرده که آنرا روغن قدس خواند وگفت خدایت سلام میکند ومیگوید پادشاه بنی اسرائیل آن باشد که ببالاء این عصا برابر بود واین روغن برسراو ریزی گرد سراو برگردد وبرویش فرونیاید واز علامهٔ او این بود که چون از در سرای تو درآید واین روغن در این سرو بجوشیدن آید چون شخصی چنین باشد سراو باین روغن مدهن بکن وبپادشاهی بنی اسرائیلش کن اشموئیل کس فرستاد وبطون بنی اسرائیل را میخواند وایشان میامدند و خویشتن بعصا اندازه میگرفتند بالاء کس بان موافق نبود وروغن درقرن ساکن بود وطالوت را نام بسریانی شازل بود وبعبری شاویل بود واز فرزندان بنیامین بن یعقوب بود گفتند مردی دبّاغ بود ادیم کردی عکرمه وسدّی گفتند سقا بود بچهارپا آب کشیدی ازنیل وگفته اند مکاری بود خربندهٔ خرش گم شد درطلب خر میگردید باغلام پدرش بدر سرای اشموئیل رسیدند غلام گفت اگر درنزدیك این پیغمبرشویم باشد که مارا خبردهد ازاحوال این چهارپای درسرای رفتند وآن قرن پیش اشموئیل نهاده بودند روغن دروی چون طالوت از در سرای شد ووجوه واعیان بنی اسرائیل حاضر آن بودند روغن درآن قرن جوشیدن گرفت طالوت بنشست وخواست که حدیث چهارپای کند اشموئیل دراو نگرید گفت برپای خیز او برپای خاست آن عصاء ببالاء او باز گرفت هم بالای او بود گفت پیش من آی طالوت پیش او رفت آن روغن قدس برسراو ریخت روغن گردسر او چون اکلیلی میگشت وهیچ بروی او فرو نیامد سراو بان روغن مدهن کرد وگفت بروکه تو پادشاهی به بنی اسرائیل گفت چگونه گفت خدای تعالی مرا فرموده است که تورا پادشاه بنی اسرائیل کنم گفت یا رسول الله دانسته باشی که من ازنزدیك ترین اسباط بنی اسرائیلم وجمله اشراف ایشانم گفت بلی گفت آیت وعلامت این حدیث چیست گفتی آنست که تو باخانه شوی پدرت چهار پای باز یافته بود انگه اشموئیل بنی اسرائیل را گفت . ان الله قد بعث لکم طالوت ملکاً . خدای تعالی طالوت را بپادشاهی بفرستاد ونصب کرد ای عجب پادشاهی کم ازنبوت وامامت است چون نصب پادشاه ازقبل خدا باشد نصب امام چرا بتو مفوّض باشد ایشان بانکار درآمدند که . انی یکون له الملك علینا . تا بدانی که قدیماً برآنچه خدای کرد منکر آن بودند چگونه اورا برما پادشاهی رسد . ونحن احقّ بالملك منه . وما بپادشاهی ازاو سزاوارتریم الخنفساء فی عین امها امشته تزکیته خود بزبان خودمیکردند که ما حق تریم واولیترازاو بپادشاهی ابلیس هم این کرد انا خیرمنه

ولکن نه باکسی کرد که تلبیس ابلیس براو برود انکه بنقص او درآمدند که . ولم یؤت سعة من المال . و
اورا دست فراخی درمال نداده‌اند گمان بردند که استحقاق تقدّم بسعة مال باشد ندانستندکه بسعادت مأل
باشد نظر نه بمال است بمأل است نظر بسعت است ولکن درعلم نه درمال پیشوای باید تاازمال مایل باشد نباید
که بمال مایل باشد چون بمال مایل بود بخیل بود وچون ازمال مایل بودسخی بود این موجب تقدم بودواین
مقتضی تأخرولکن ازآنجاکه همت تواست نظرتوبمال است وسؤال توازحسن حال است . یقولون ما مالی ومالی
وماهم وما مال من قد مال یوماً الی مال امالی علم مالی وممالی امالی لدّی واموالی . جواب دادکه
. ان الله اصطفاه علیکم . گفت خدای اورا برشما برگزید . وزاده بسطة فی العلم والجسم . واورا بسطه
وزیاده داد درعلم وجسم ازشما عالمتراست ومراد ببسطه جسم شجاعت وقوت است آن داند که شما ندانی و
آن تواند که شما نتوانی ببالا ازشما برتراست بان بقدر ازشما بالاتراست چون ازشما والاتراست ازشما بالا
تراست . تبین لی ان القماة ذلّة وان اعوالرجال لطوالها . اگر بیگانه که درعلم بیشترند وبقوت بیشترند
برخویشان وهمکنان تقدمش دارند انکس که بعلم بیشتر وبقوت بیشتر وبا این ازهمه خویشتر بربیگانه‌اش
تقدم نباشدتا چه‌اورا گفتندکه کاری چنین رفت گفت بچه علت گفتند بعلت صحبت گفت اگر بصحبت برسد
بصحبت وقرابت نرسد . اتکون الخلافة بالصحابة ولا تکون بالصحابة والقرابة ثم انشأ یقول . فان تك
بالشوری ملکت امورهم . فکیف بهذا والمشیرون غیب . وان کنت بالقربی محجت خصیمهم . فغیرك
اولی بالنبی واقرب . گفته‌اند برای آن گفتندکه . انی یکون له الملك علینا . دربنی اسرائیل دوسبط
بودند یکی سبط نبوت ویکی سبط مملکت سبط نبوت سبط لاوی بن یعقوب بود که موسی وهرون ازآن
سبط بودند وسبط مملکت سبط یهودا بن یعقوب بود که داود وسلیمان ازآن سبط بودند وطالوت ازهیچ دو نبود
ازسبط بنیامین بن یعقوب بود وبا این همه درویش است ومالی ندارد اشموئیل گفت باین چه تعلق دارد
خدای تعالی چون دراو صلاحیت این می بیند اورا برگزید برشما وتفضیل نهاد وزیاده داد دراین دوخصلت
وبازنمود که او عالمتر ازشماست گفتنداو خربنده است گفت اگرچه چنین است او داناست وشما نادان انکه
نادان باشد خرباشد وخربنده بهرحال به ازخرباشد وبرخر سایس ومستولی باشد اگرچه خربنده است
درتحت امرخرش نکنند خراولیتر که درزیر امراوباشد خری داشت بافسار افسارش ازدست او بستدند
وافسری برسراونهادند بدل آن تا پس ازانکه خربندهٔ یك خربود خداوند سیصد هزارخرباشد این حدیثها
برقول انکس است که گفت . کان خربندجاً . وهب منبه گفت دبّاغ بود اگرچه دبّاغ چرب دست باشد و
استاد حاذق چون پوست پوست سگ بود دبّاغه نپذیرد کلبی گفت . و زاده بسطة فی العلم والجسم مراد
بعلم علم حرب است علم کار زار نیك دان است تامطابق ومناسب بسطة جسم باشد که معنی او شجاعت است
اگرچه مردشجاع است که علم حرب نداند کارش برنیاید. الرأی قبل شجاعة الشجعان. هو اوّل وهی المحل الثانی. و
قال علیه السلام الحرب خدعة هردو بجمع دریك شخص کم باشدوآن راکه قوة بودعلم نبود وآن را که علم بود قوّة نبود
. فاذا هما اجتمعا لنفس مرّة . بلغت من العلیاء کل مکان . وچون هردو بهم مجتمع باشند مرتبه دارند
اورا اوّل علم باید پس قوت برای انکه قوت بی علم بکار نیست وعلم بی قوت بکاراست نه بینی تا چگونه گفت
. ولربّما طعن الفتی اقرانه . بالرّأی قبل تطاعن الاقران . اگرنه آنستی که علم برهمه خصال ازشجاعت
وجزآن تقدّم دارد آن شیری کزان کمتر نبود شجاعتر وقوی تر ازآدمی شجاع باشد پس واجب کردی ازاو

به بودی . لولا العقول لکان ادنی ضیغم . ادنی الی شرف من الانسان . انکه شجاعان را بریکدیگر تفاوت
نبودی تفاوت بتفاوت علم است . ولمّا تفاضلت النّفوس ودبرت . اید الکماة عوالی المرّان . ازبی علمی
وبی رأئی بود که نادان بردانا وضعیف برقوی وجاهل برعالم ومأمور برآمر ورعیت برامام زبان جهل دراز
کرد تااو بشکایة حکایة آن نکایة کرده . حتی لقد قالت قریش انّ علیاً رجل شجاع لکن لاعلم له
بالحرب لله ابوهم هل کان فیهم احد اطول لها مراساً منی واشدّ لها مقاساةً لقد نهضت فیها وما بلغت العشرین
ثم ها اناذا قد رزفت علی الّستین ولکن لاامر لمن لایطاع و بروایة دیگر لارأی لمن لایطاع
آنانکه این گفتند که بودند آنان بودند که او ایشان را درویشان میگفت *
قبحاً لکم یااشباه الّرجال ولا رجال حلوم الاطفال وعقول ربات الحجال ایّها الشاهدة ابدانهم الغائبة عنهم عقولهم
المختلفة اهوائهم وماعزّ الله نصرمن دعاکم ولااستراح قلب من قاساکم ولاقرت عیون من اولاکم کلامکم یوهن
الصم الصلاب وفعلکم یطمع فیکم عدوکم المرتاب ویحکم ای دار بعد دارکم تمنعون ومع ای امام بعدی تقاتلون
المغرور والله من غررتموه ومن فاز بکم فقد فاز بالسهم الاخیب اصبحت لااطمع فی نصرتکم ولااصدّق
قولکم فرق الله بینی وبینکم واعقبنی بکم من هو خیر منکم واعقبکم بی من هو شرّ لکم امامکم یطیع الله وانتم تعصونه
وامام اهل الشام یعصی الله وهم یطیعونه والله لوددت ان معویة صارفنی بکم صرف الدینار بالدرهم فاخذ منی
عشرة منکم واعطانی واحداً من بنی فراس بن غنم والله لوددت انی لم اعرفکم ولم تعرفونی لانّها معرفة جرّت
ندماً فی کلام طویل . بلی چنین مخنثان چنان مردرا ازاین جنس سخن گویند بلی چون جهان بازگونه
گردد کار درجهان مستقیم کی بماند اذا وصف الطائی بالبخل مادر . وعیر قساً بالفهاهة باقل . وقال السهی
للشمس انت خفیة . وقال الدّجی للصبح لونك حایل . وطاولت الارض السماء سفاهة . فاخرت الشهب
الحصی والجنادل . فیاموت زران الحیوة دمیمة . ویانفس جدّی ان دهرك هازل . ازاین حدیث رها
کن وقت برسد ووقت این نرسد . هذا خطب یطم وامر لایطم عدنا الی ماکنا فیه . زاده بسطة فی العلم والجسم
قیل اراد طول القامة بنی اسرائیل بغایت دراز بودند واوازایشان بسری وگردنی درازتر بود ودرمیان جمعی
میرفتی ازهمه سر برداشته وگردن فراشته بودی تاپنداری شاعراو را گفت . فجات به سبطا العظام کانما
. عمامته بین الرجال لواء . برای این ببالای آن عصابود که ازآسمان آوردند بیانش . وزادکم فی الخلق
بسطة . اگر نااهلی را که نه ازخانهٔ نبوّت ومملکت بود چون این دوخصلت دراو یافتند اهلیت تقدم و
مملکت بنی اسرائیل داشت آن را که ازخانهٔ نبوت بود واین دوخصلت باجمله خصال خیر دراو بود برچو
توئی تقدم نمیرسد اورا قولی دیگر که مراد ببسط جسم قوت وشجاعت است دراین هردوخصلت اجماع منعقد است
که کسی بااو مقارب نبود اورا چه باشد اگر بطول طالوت نباشد طالوت باطولش ازقتال جالوت وجولان
بااو قاصر وعاجز بود تاداود باقصر قامت اعلام قیامت باو نمود نظر بطول نیست وبعرض نظر بطول است و
بعرض چه اگرآن بود واین نبود کطول بلاطول وعرض بلاعرض باشد کسی اورا شجاعت تو راحدی
نیست . لولا قصر قامتك . اگرنه آنستی که قامتت کوتاه است گفت . ان الله تعالی لم یخلقنی طویلاً ولا
قصیراً لاضرب الطویل فاقطه واضرب القصیر فاقدّه . عبدالله عباس گفت . کانت ضربات علی علیه السلام
ابکاراً اذا استطال قد واذا اعترض قط . ابن کیسان گفت مراد جمال است وطالوت نیکوترین بنی اسرئیل
بود وعالم تر ودر تقدم جائی هست که جمال شرط است انجا که جماعت درقرائت وفقه وهجرت راست باشند باقامت

نماز کرایش دارند اصبحهم وجهاً . آنرا که نکوروی تر باشد والله یؤتی ملکه من یشاء . وخدای تعالی
ملك بان دهد که او خواهد که سزاوارتر باشد پس منکر مباشی که طالوت پادشاه بود که ملك نبوراثت باشد
ملك خدا راست بان دهد که او خواهد وبان خواهد دهد که سزاوار باشد . والله واسع علیم . وخدای
جل جلاله فراخ عطا ودانااست چون دهد بی اندازه دهد وچون نهد بجای خود نهد بخیل وارندهد وجاهل
وار نهد بنی اسرائیل گفتند اکنون آیة وعلامت ودلالت پادشاهی او چیست . وقال لهم نبیهم . پیغامبر گفت
یعنی اشموئیل . انّ آیة ملکه . علامت پادشاهی او . ان یؤتیکم التابوت . آنست که تابوت بشما
آید وقصه وصفت او علی ماجاء فی التفسیر وذکره المفسرون واهل الاخبار آن بود که گفتند خدای تعالی
تابوتی بر آدم فرو فرستاد درصورت پیغمبران که از فرزندان او خواسته بودند وخانه‌های ایشان را باخر زمان
که خانهٔ رسول ما علیه السلام بود در آخر ایشان از یاقوتی سرخ وصورت وشبح او درانجا ایستاده در نماز وحوالیه
اهل بیته واصحابه . وپیرامن او اهل البیت واصحاب او بودند ودرپیش او جوانی شمشیر بردوش نهاده بر
پیشانی او نوشته که هذا اخوه وابن عمّه المؤید بالنصر من عندالله . این برادر او وپسر عم اوست مؤید است
بنصرة از قبل خدای عزّ وجل وخویشان وبنو اعمام وانصار وخول وخدم او گرد او نور سیماء یکی از ایشان
فردای قیامت نور آفتاب را غلبه کند واین تابوت طولش سه گز بود ودر عرض دو گز واز چوب شمشاد
بود در زر گرفته بنزدیك آدم بود تا آنکه اورا وفات آمد بوصی خود سپرد شیث آنکه فرزندان آدم یك بیك میدادند
آنرا تا با براهیم علیه السلام رسید چون ابراهیم را وفات آمد تابوت باسمعیل سپرد که مهتر فرزندانش بود
چون اسمعیل را وفات آمد بنزدیك پسرش قیدار بهاد فرزندان اسحق با او منازعه کردند گفتند نبوّت از شما
برفت تابوت باید بما دهی از آثار نبوّت جز این نور باشما نماند یعنی نور محمد صلی الله علیه وآله وسلم قیدار گفت
این وصیت پدر من است ومن بکسی ندهم روزی خواست تا سر آن تابوت را باز کند نتوانست وراه نیافت
بر آن ومنادی ندا داد اورا که یا قیدار سر این تابوت مگشای که تورا بر آن سبیل نیست سر او نگشاید مگر پیغامبری
این تابوت برگیر وبانزدیك پسر عمت بر یعقوب اسرائیل الله وبدو سپار او برخاست وتابوت برگردن نهاد
واز زمین حرم بیامد وروی بکنعان بهاد یعقوب بکنعان بود چون قیدار بنزدیك کنعان رسید تابوت صریری و
آوازی بکرد که یعقوب بشنید فرزندان را گفت سوگند میخورم که قیدار آمد وتابوت بیاورد برخیزی تا
باستقبال او رویم آنکه برخاست وفرزندان با او برخاستند وبرفتند چون چشمش بر قیدار افتاد بگریست
واورا در برگرفت وبپرسید گفت یا قیدار تورا چه رسید که رویت زرد شده است وتنت ضعیف دشمنی بتو رسید یا
معصیتی کردی از پس پدرت اسمعیل گفت این هیچ نبود ولکن آن نور که در پیشانی من بود انتقال افتاد برای
آن چنین ضعیف ومتغیر اللون شده‌ام یعقوب گفت کجا وضع کردی در دختران اسحق گفت نه در زنی عربی جرهمی
نام او عاضره بود یعقوب گفت بخّ بخّ شرفاً لمحمد صلی الله علیه وآله لم یکن الله لیخرجه الا فی العربیات الطاهرات .
خدای تعالی اورا بیرون نیارد الا در زنان عربی پاکیزه‌ای قیدار من تورا بشارت دهم گفت بچه گفت بانکه عاضره
که اهل تست بار بهاد پسری دوش شب قیدار گفت تو چه دانی وتو بزمین شامی واو بزمین حرم است یعقوب
گفت بان میدانم که دیدم درهای آسمان دوش بگشادند وفرشتگان را دیدم که رحمت وبرکت فرو میاوردند و
نوری دیدم از میان آسمان وزمین چون نور ماهتاب دانستم که برای شرف محمّد
است صلی الله علیه وآله پس قیدار تابوت بیعقوب تسلیم کرد وبرگشت وروی بحرم

نهاد اهل او بار نهاده بود بپسری واورا حمل نام نهاده ونور محمد در پیشانی او بود آنکه
تابوت درمیان بنی اسرائیل می بود تا آنکه بموسی علیه السلام رسید موسی توریة در
آنجا نهادی وچیزی از متاع خود تا آنکه که اورا وفات آمد آنکه دست بدست میگردید
تا باشموئیل رسید وانچه خدای تعالی یاد کرد در تابوت بود وهو قوله فیه سکینة من ربکم در سکینه خلاف کردند
از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت کردند سکینه ماری بود سبك جهنده آن را دو سر بود وروی چه روی آدمیان مجاهد
گفت لها رأس کرأس الهرة سری داشت چون سر گربه دنبالی چون دنبال گربه ودو پر داشت وهب بن منبه گفت بشکل
سر گربه بود چون کارزار بودی از انجا آوازی بیامدی چون آواز گربه ایشان را یقین شدی که ظفر خواهد بودن
سدی گفت در آنجا طشتی زرّین بود نگارین عبدالله عباس گفت روحی بود در آنجا که سخن گفتی چون
ایشان را خلافی پدید آمدی سخنی گفتی که خلاف ایشان زایل شدی عطا بن ابی رباح گفت آیاتی وعلامتی
بود که ایشان شناختندی وساکن شدندی بان قتاده وکلبی گفتند سکینه فعیله باشد من السکون ای طمأنینة
یعنی هرجا که تابوت بودی ایشان را بان تسلی وطمأنینه بودی ربیع گفت سکینة ای رحمة من ربکم وقوله وبقیة
فعیله من البقاء وها برای مبالغه است مما ترك آل موسی وآل هارون مفسران گفتند آل صله است اینجا مراد
آن است که مما ترك موسی وهرون چنانکه جمیل گفت . ثبینة من آل النساء وانما . یکن لادنی لاوصال
لغایب . اراد من النساء وآل در لغت نیز شخص باشد روا بود که مما ترك شخص موسی وهارون وآل در جز
این جایگاه سراب بود واصل آل اهل بوده است بدل کرده‌اند ها را بهمزه لقرب مخرجیهما نه بینی که تصغیر
کنند گویند اهیل باصل برند مفسران گفتند در تابوت عصای موسی بود وپارهاء الواح چون موسی الواح
بینداخت بعضی از او شکسته شد وپارهٔ از آن ترنجبین که از آسمان فرو میامد در تیه ودو لوح از الواح توریة
ونعلین موسی وعمامهٔ ابراهیم ودر روایتی عمامهٔ هرون وتابوت درمیانهٔ بنی اسرائیل بود چون در چیزی خلاف
کردندی آوازی از آنجا بیرون آمدی وحکم کردی ازمیان ایشان وچون کارزاری بود بمنزلت رایت
درپیش داشتندی وبان طلب فتح وظفر کردندی چون بنی اسرائیل در خدای عاصی شدند خدای عمالقه را
برایشان مسلط کرد تا تابوت از ایشان بستدندی وسبب آن بود که آن پیر که اشموئیل را پرورد نام او عیلی بود
واورا دو پسر بودند واین پیر حبر وعالم ایشان بود وصاحب قربانشان بود وایشان را اطعمه رسم بودی این
پسران او دست درازی کردند وخیانة کردند در قربان وچون زنان در بیت المقدس نماز کردندی در ایشان
آویختندی وایشان را رنجه داشتندی خدای تعالی وحی کرد باشموئیل که عیلی را بگو که تورا دوستی فرزندان
منع میکند از آنکه ایشان را زجر کنی از خیانة در قربان من واظهار فساد در قدس من بر من است که این
مرتبه از تو بستانم وتورا وفرزندان تورا هلاك کنم اشموئیل عیلی را خبر داد باین واو بترسید ودشمنی
روی بایشان کرد بالشگری عظیم عیلی پسران را بالشگر بکارزار فرستاد وتابوت بایشان فرستاد بر عادة
وعیلی ترسان میبود از آن احداثیکه ایشان کرده بودند که دایره برایشان بود او بر کرسی نشسته بود که یکی
آمدنا گاه وخبر آورد که لشگر بنی اسرائیل شکسته شد وپسران اورا بکشتند وتابوت ببردند واو از آن کرسی
درافتاد وبمرد کار بنی اسرائیل مختل شد وهرج ومرج پیدا شد ومتفرق شدند تا آنکه خدای تعالی طالوت را
بادشاهی داد وایشان را گفت علامت ملك او آن است که تابوت بادست شما آید وقصهٔ او آن بود که آنانکه
تابوت برده بودند بدهی آوردند از دههای فلسطین که آن را ازدود گفتند ودر بتخانه که آنجا بود بنهادند

وبازير پاى بت مهين نهادند بامداد كه آمدند بت درزير تابوت بودوتابوت درزبر دگر باره تابوت درزير نهادند وبت
برزبر دگر بامداد همچنان بود بايستادند وپاى آن بت بمسمارها برپشت تابوت دوختند بامداد كه آمدند
دست وپاى بت شكسته بود ودر زير تابوت افكنده وبتان همه درروى درآمده تابوت ازآنجا برآوردند
وبناحيتى ازنواحى شهر بنهادند واهل اين ناحيه‌را دردى درگردن پديد آمد وبسيارى ازايشان بمردند
گفتند شما نميدانيد كه كس با خداى بنى اسرائيل برنيايد اين تابوت ازاين شهر وازاين ناحيه ببريد ازآنجا
بشهردگر بردند خداى تعالى درآن شهرجانورى پديدآورد مانند موش هركرا بزدى بكشتى تادرشبانه‌روز
بسيار مردم بمردند از انجا بصحرا آوردند وجاى در زيرخاك كردند انگاه آنجا امدندى بطهارت كردن
هركس آنجا طهارت كردى اوراناسور وقولنج پديد آمدى درماندند آخرزنى بود ازجمله سبى بنى‌اسرائيل
ازفرزندان پيغامبران گفت ايشانرا ممكن نيست كه شمارا ازاين بلاخلاصى يابى تااين تابوت درميان شما باشد
اين تابوت‌را از زمين خود بيرون كنيد تا برهيد برفتند باشارت آن زن وگردونى بياوردند آن تابوت
برگردون نهادند ودرگردن دوگاوقوى بستند وآن گاوانرا ازولايت خود بيرون كردند وسرايشان
دربيابان نهادند خداى تعالى چهار فرشته‌را موكل كردبرآن گاوان تاايشانرا ميراندندتا بزمين بنى‌اسرائيل
انگه رسنها بگسستندوتابوت آنجا رها كردند و ايشان برگشتندبامداد كه بنى اسرائيل ازشهر بيرون آمدند
تابوت ديدند شادمانه شدند وبرگرفتند وبسراى طالوت بردند وكاراو ومملكت‌او بحضور تابوت مستقيم شد
عبدالله عباس گفت تابوت‌را فرشتگان بگرفتند درهوا وببيت‌المقدس آوردند قتاده گفت تابوت‌را موسى
عليه‌السلام درتيه رها كرد بنزديك يوشع بن نون او نيز آنجا رها كرد و فرشتگان ازانجا بنزديك طالوت
آوردند ابن زيد گفت بنى‌اسرائيل بكره طالوت‌را گردن نهادند چون تابوت بنزديك او آوردند . انّ
فى ذلك . يعنى درتابوت وقصهٔ اووشأن‌او . لآية لكم . آيتى وعلامتى ودلالتى هست شمارا . ان كنتم
مؤمنين . اگرهيچ بخدا ايمان دارى يعنى بايت ودلالت انكس كه منتفع شودكه دراو نظروتأمل كند واين
مؤمنان كنند عبدالله عباس گفت تابوت وعصاءموسى دربحيرهٔ طبريّه‌است دردرياى طبرستان وپيش ازقيامت
ازآنجا برآرندواين درعهد صاحب‌الزمان ع باشد على ماجائت به‌الرواية عن‌الصادقين عليهم‌السلام فلما فصل
طالوت بالجنود چون طالوت لشگر فصل كرد اى خرج وشخص بهم چون برد ايشان‌را واصل فصل قطع
بود يعنى چون ايشان‌را ازقرارگاه خود بياورد وجدا كرد نظيره قوله فلما فصلت العير چون جالوت
لشگر بساخت وازبيت‌المقدس بيرون آمد هفتاد هزار مرد مقاتل بودند وگفته‌اند هشتاد هزاركس ازآن
لشگر وازآن شهر باز نه‌ايستادند الا پيرى يابيمارى يانا بينائى يامعذورى براى انكه چون تابوت بديدند
متيقن شدندبنصرت وظفر طالوت گفت مرا باين جمع و انبوه حاجت نيست هركس كه‌او بعمارتى يابتجارتى يااصلاح
معيشت مشغول بوده‌است باسركار خود بايد شدن كى بايدكه بامن بيايدكه جوانى نشيط باشد فارغ دل كه
همه همت‌اوقتال بود ازاين شرط هشتاد هزارمرد جمع شدند وبراه بيامدند گرماء گرم بود وآب كم بود گفتند
يا طالوت اين راهى درازاست وآب كم است ازخداى درخواه تا جوى آب براند اينجا طالوت گفت من اين
درخواهم ازخداى وخداى اجابت كند ولكن ابتلا كندشما را بان . ان‌الله مبتليكم بنهر اى مختبركم .
خداى شمارا امتحان وآزمايش ميكندبجوى جملهٔ قرا بنهر مفتوحة‌الهاء خوانند ودرشاذ حميد وابن محيص
بنهر ساكنة‌الهاء ميخوانند واين دولغت‌است مثل شعر وشعر وشمع وشمع وجمع وجمع ونحم ونحم عبدالله

عباس وسدى گفتند جوى فلسطين خواست وقتاده وربيع گفتند آبى‌است ازميان اردن وفلسطين خوش
وابتلا آن بودكه گفت . فمن شرب منه فليس منى . هركه ازاين جوى‌آب خورد ازمن نيست يعنى نه
ازاهل دين من‌است بيانش . ومن لم يطعمه فأنه منى اى من اهل دينى . وهركس كه ازاين آب نخورد
او ازمن‌است وازاهل دين وطاعت من‌است وطعم بمعنى شرب‌است اينجا واصل درطعام باشد واينجا
مجازاست وبراى آن گفت مرادذوق‌است نظيره قوله . وليس على الذين آمنوا وعملواالصالحات جناح فيما
طعموا ودراين آيه استشهاد اگرحمل برعموم كنند درمأكول ومشروب اوليتر باشد ولكن درآيه ماحمل
جز بمشروب نشايد كردن براى قرينه انگه استثنا كرد تا حرج نباشد گفت الامن اغترف غرفةً بيده نافع
وابوعمرو وابوجعفرخوانندغرفه بفتح غين ودرشاذ جماعتى بسيارهم اين قرائة خواندند منهم عبدالله عباس
وابن‌ابى‌اسحاق وسليمان‌التيمى وشيبه وابوبحرمه‌وايوب وباقى قرآء غرفه بضم‌الغين خواندندگفتند دولغت‌است
وكسائى وابوعبيده گفتندميان‌ايشان فرق آن‌است كه غرفه بفتح‌غين مصدر باشد مرة واحدة من غرفت
غرفة وغرفه بضم‌غين اسم‌باشد نام‌آن‌مقدارآب بود كه‌دردست بگنجد گفتندايشان‌را كه‌ازاين جوى نخورى
اگرخورى بيشترازكفى نخورى امتثال نكردند والتفات وهمه‌ازآن‌جوى آب خوردند وتمام‌خوردند الاآن
اندكى كه‌خداى‌تعالى استثنا كرد ازايشان الاقليلاً ونصب‌او براستثناءست وعبدالله مسعود برفع خواندالاقليل
چنانكه‌شاعر گويد . وكل‌اخ‌مفارقة اخوه . لعمرابيك الاالفرقدان . درآن‌اندك خلاف كردند كه‌ازآن
آب‌نخوردندسدى گفت چهارهزاربودندوجمله‌مفسران گفتندسيصدوسيزده‌مردبودنددليل صحت‌اين‌قول‌حديث
براء بن‌غاذب است كه‌رسول صلى‌الله عليه وآله وسلم گفت ماراروز بدر . انتم‌اليوم على‌عدد اصحاب‌طالوت
حين عبروا النهر وماجارمعه الامؤمن . شماامروز برعدد اصحاب طالوتى كه‌بجوى عبر كردند هيچكس
بااوعبرنكرد الامؤمنى وماآن‌روز سيصدوسيزده مردبوديم اى‌عجب اين‌عدد معين دراصحاب طالوت عجب
نيست ودرلشگر پيغامبر روزبدربديع نيست دراصحاب صاحب‌الزمان عليه‌السلام چه‌اعجوبه‌آمد واستبداع
واستنكار اگرنه‌محض‌عناداست بايكديگر گفتند اين‌محال باشد ماراگفتن كه‌بركنارآب ايستاده آب‌نخورى
بياتاآب تمام بازخوريم وبرگيريم كه‌ازاينجا كه بگذريم ديگر آب نباشد . تمتع من شميم‌عرارنجد . فمابعد
العشية من‌عرار . تافرداكه اين‌ابلهان‌آب نخورده‌باشند بتشنگى بميرند مارامكنت وقوت باشد اين‌بگفتند
وآب بسيار باز خوردند وچهارپايان‌را سيراب كردند وآن‌سيصدوسيزده‌مرد بهرى نخوردند وبهرى كفى
آب‌بيش نخوردندانانكه آب‌تمام‌خورده‌بودندتشنگى برايشان غالب‌شد ولبهاشان سياه‌شدچندانكه‌آب‌خوردند
سيرنشدند وبركنارجوى بماندند ضعيف وبى قوت وعبور نتوانستن كردن وبكارزارگاه نرسيدندوبفتح
حاضرنيامدند وآنانكه اندك خورده بودند تندرست وقوى بجوى بگذشتند وازتشنگى هيچ زيان نرسيد
ايشان‌را . فلما جاوزه هو . چون بگذشت‌برود يعنى طالوت وآن‌جماعت اندك ازمؤمنان سيصدوسيزده
مرد كه‌بااوبودند قالوا گفتند يعنى آنانكه منافقان بودند كه‌آب‌بسيار خورده‌بودند . لاطاقة لنااليوم‌بجالوت
وجنوده . ماراطاقت نباشد وقوت باجالوت ولشگرش اين بگفتند واز طالوت برگشتند . اى‌عجب‌الله
تعالى هروقتى سببى سازد و نشانه كند تانفاق قومى‌منافقان‌آشكارا كند وپرده‌ازروى كارايشان برداردوربدايت
كار آدم محكى‌ساخت كه‌ابليس منافق‌را باو ازجملهٔ مقدسان حضرت بيرون آورد وگمانى كه‌درحق اوبردند
بخير خلاف‌آن آشكارا كرد وسجدهٔ آدم‌آنوقت سبب كرد كه‌بيانش . ابى واستكبر وكان من‌الكافرين .

در عهد نوح علیه السلام غرس خرما نهادند ودفع هلاك قوم ازوقت بوقت سبب ساخت ظهور نفاق
منافقان آن امت را در عهد طالوت جوی سبب ظهور نفاق منافقان بنی اسرائیل کرد تا آنچه در دل داشتند بر صحرا
نهادند درعهد رسول علیه السلام همچنین فرمود . ماكان الله لیذر المؤمنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث
من الطیب . اگر آنجا جوی سبب کرد اینجا دریا سبب کند اگر جوی این کاررا بشاید دریا بهتر بشاید
خصوصاً که دریای دیگر باو پیوندد تادراو گردند مرج البحرین یلتقیان . آنجا ایشان را گفتند آب عذب است
ولیکن مخوری که امتحان چنین آمد واینجا گفتند که آب دریا شوراست وتلخ جزاین مخوری که تکلیف است
وتکلیف خوش نباشد آنان را که گفتند ازآن مخوری همه ازآن خوردند وایشان راکه گفتند که جزاین مخوری
هیچ گردآن نگشتند ویك شربت آب از آن نوش نکردند لاجرم چنانکه بخوردن نفاق ایشان ظاهر شد
بناخوردن نیز نفاق اینان ظاهر شد تادر نفاق اینان برابرایشان شدند . تصدیقاً لقول النبی صلی الله علیه
وآله وسلم سیکون فی امتی ماکان فی بنی اسرائیل حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة . ازاو محکی ساختند تا این
نوررا ازغش ودغل پاك کند . اذا ما التبر حك علی المحك . تبین غشیه من غیر شك . فعندنا الغش والذهب
المصفی . علی بیننا شبه المحك . منافقان انگه گفتند که لاطاقة لنا الیوم . ازسرضعف بصیره وفتور عقیده
گفتند ماطاقت نداریم همانا بانفاق جبر جمع کردند منافق مجبر بودند برای انکه خدای ایشان را آن تکلیف
کرده بود وایشان گفتند مارا طاقة نیست پس تکلیف مالا یطاق می گفتند مؤمنان چه گفتند آنچه خدای
ایشان را باز گفت ، قال الذین یظنون انهم ملاقوا الله . گفتند آنانکه دانستند ومتیقن بودند ملاقات خدای را
ظن اینجا بمعنی علم است برای انکه این کنایت است ازایمان وانچه ازباب ایمان بود علم باشد ظن نباشد وظن
درکلام عرب بمعنی علم آمده است چنانکه شاعر گوید . فقلت لهم ظنوا بالفی مدحج . سراتهم فی الفارسی
المسرد . ملاقات ولقارا تفسیر برفت پیش ازاین واصل او درلغت مقابله بود یامقاربت وحقیقة آن برخدای
روانباشد تقول العرب التقی الجمعان وتلاقی الفریقان اذا تقابلا . واین ازصفات اجسام بود وهرجا درقرآن
واخبار آید کنایت بود ازحضور بموقف قیامت برای جزای اعمال والتقدیر . قال الذین یعلمون انهم
ملاقو ثواب الله وکذا قوله فمن کان یرجو لقاء ربه ای لقاء ثواب ربه . وازآن جماعت اندك بودند که باطالوت
برفتند چه گفتند . کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله ای جماعة . واین لفظی است جماعت را
لا واحد له من لفظه کالقوم والرهط والنفر ویجمع جمع السلامة علی فئة وفئین زجاج گفت اشتقاق فئة من
فأوت رأسه بالعصا اذا شققه بها وفایته ایضاً پس فئة فرقه باشد معنی اشتقاقاً گفتند برای توطین نفس را
وتسلیهٔ قلب را پس گروه اندك که ایشان غلبه کنند لشگر بسیار را بفرمان خدای وخدای جل جلاله
باصابران است حق تعالی دراین قصه چند جای اندك را بستود یکی انجا که گفت فلما کتب علیهم القتال
تولوا الا قلیلاً منهم . ویکی انجا که گفت . فشربوا منه قلیلاً منهم . ویکی آنجا که گفت . وکم من فئة قلیلة
غلبت فئة کثیرة باذن الله . پس اندك که غالب آید بسیار را و دگرجای گفت . وقلیلاً من عبادی الشکور ودگرجای گفت
الا الذین آمنوا وعملوا الصالحات وقلیل ماهم وکثیر را نکوهید چندجای فی قوله . بل اکثرهم لا یعلمون ولا یعقلون و
لکن اکثر الناس لا یشکرون ولا یؤمنون ولا خیر فی کثیر . تاچندین لاف زنی بکثرة وطعن زنی بقلة وتکیه نکنی علی
السواد الاعظم دست افزارت سواد است وشعارت سواد است تکیه ات برسواد است ولافت ازسواد است تاسوداء این
سوداء تورا براین سویداو سواد است اعنی سوید القلب وسواد العین ترسم کزین همه سیاهی دات سیاه شده باشد انکه این

سیاهی تعدی کند ازدل بروی تا چنانکه در دنیا سیاه دل در آخرت سیاه روی شوی . ویوم القیمة تری الذین
کذبوا علی الله وجوههم مسودة) این کثرة مقال تو وکثرة مجال تو ازکثرة سواد تواست آن مرد نیز فخر
بکثرت آورد که انا اکثر منك مالاً ونمیدانی که درکثیر بس خیر نیست بقول ایزد خیر ازکثیر دور آمد
توجهد کن که ازاهل کثیر دورباشی یقین بدانکه اگر در کثیر خیرستی بچپ نبودی عقد کثیر وعقد کسور
عقد کثیر بچپ باشد آنجا که صباء یمن بر اصحاب الیمین آید شمال شقاوت بر اصحاب الشمال مشتمل
شود همه درهم پیچید ایشان را که راست بوده باشد براست برند واینان را که کثیر بوده باشند
بچپ برند تا ایشان را از اینان واینان از ایشان جدا شوند فریق فی الجنة وفریق فی السعیر
چنانکه آن عدد اندك منصور ومظفر آمدند باذن الله مثل این عدد فردا منصور ومؤید باشند بتأیید الله مع
امام من اهل بیت رسول الله مؤید من عند الله مظفر من قبل الله قائم بامر الله مظهر لدین الله داع الی
کتاب الله ناصر لاولیاء الله قاهر لاعداء الله کلمة الله امان الله حجة الله القائم بقسط الله والذاب عن حریم الله
والناصر لدین الله الذی قال له النبی صلی الله علیه وآله وسلم لولم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله
ذلك الیوم حتی یخرج رجل من ولدی یواطی اسمه اسمی وکنیته کنیتی یملأ الارض قسطاً وعدلاً کما
ملئت ظلماً وجوراً . بکثرت خود وقلت او منگر که نصرة نه بکثرت است وذلة نه بقلت است نه کثرت
موجب نصرت است نه قلت علت ذلت است بل نظر باین است کم من فئة قلیلة الایه . شاها همه فتح درسر
رایة تست . وین نادرهٔ باز پسین غایة تست . هرچند که لشگر عدو بی عدد است . کم من فئة قلیلة آیة
تست . ولما برزوا لجالوت وجنوده . انگه بیرون آمدند یعنی لشگر طالوت این سیصدو سیزده مرد
بروز خروج باشد وبارز خارج باشد وبراز ومبارزت بریکدیگر بدر آمدن باشد قتال را وبراز زمین صحرا باشد یقال برز له
ای خرج له برای جالوت ولشگرهای او این جماعت اندك در برابر آن جموع وجنود بایستادند برای انکه
بایمان واعتقاد درست رفته بودند چون سواد ایشان دیدند از بیاض صفاء اعتقاد زبان بدعا برگشادند که
ربنا پروردگار ما وسید ما افرغ علینا صبراً ای صبه علینا صبر برما ریز واصل او از فراغ دلو باشد یعنی
اگر صبر درجای است مثلاً ازآن چندان برما ریز تا انجای فارغ وتهی شود وثبت اقدامنا مارا ثبات قدم
ده پای ما برجای دار وانصرنا علی القوم الکافرین بارخدایا مارا مدد فرست بدو چیز بصبر وبنصرت صبر
ده مارا ونصرة بردشمنان ماکه کافرانند ودر آیه اضمار واختصاری هست تقدیر اینست که فانزل الله علیهم صبراً
ونصراً فهزموهم باذن الله . ایشان بخواستند خدای اجابت کرد صبر ونصر فرو فرستاد ایشان لشگر
جالوت را بهزیمت کردند وهزم وهشم وهصم وهضم همه کسر باشد جز که بعضی از بعضی بیشتر وقتل
داود جالوت وداود جالوت را بکشت مفسران گفتند بالفاظ مختلفه ومعانی متفقه که ازجملهٔ آنان که باطالوت
بجوی بگذشتند ایشا بود پدر داود علیه السلم باسیزده پسر وداود بسال کمتر بود روزی بیامد پدر را گفت
ای پدر من قفای گوسفند که میروم فلاسنگ بدست گرفته هیچ نیست که من خواهم که فلاسنگ بزنم
والا اصابة باشد وهرکرا بزنم بفلاسنگ بیفکنم پدر گفت بشارت باد تورا که خدای تعالی روزی تو
در فلاسنگ تو نهاده است روزی دگر آمد گفت ای پدر گوسفند میچرانیدم در بیشه شدم شیری دیدم
خفته برفتم وبرپشت او بنشستم واورا بتاختم واو مرا نیازرد پدر گفت این خیریست که خدای تعالی بتو
خواست روزی دگر آمد گفت ای پدر من در کوه میگردم خدایرا تسبیح میکنم هیچ سنگ نیست الا

بتسبیح من خدایرا تسبیح میکنند پدر گفت این خبریست که خدای دادهاست چون دولشگر روی بهم آوردند جالوت کس فرستاد بطالوت که یا پیش من آی بکارزار یا کسی را پیش من فرست اگر او مرا بکشد ملك من شمارا باشد واگر من اورا بکشم ملك شما مرا باشد طالوت درماند وبفرمود تا در لشگر او ندا کردند که کیست که بمبارزت جالوت بیرون شود ومن که طالوتم دختر باو دهم وملك باو بخشم بدو نیمه کس اجابت نکرد که آن ملعون مهیب مردی بود وشجاع ومنکر طالوت پیغامبررا گفت دعا کن خدایرا واز خدای در خواه تا تورا خبر دهد از کار این کافر اشموئیل دعا کرد خدای تعالی جبرئیلرا فرستاد قرنی در او روغن قدس وتنوری از آهن وگفت خدای تعالی میگوید کشندهٔ جالوت مردی باشد که این قرن برسر او نهند این روغن در او بجوشد واز قرن بیرون آید وگرد سراو بگردد چون تاجی برویش فرو نیاید ودر این تنور آهن شود این تنـور باندام او باشد نه بیش ونه کم طالوت انجماعت حاضرانرا بخواند وتجربه کرد برهیچ کس راست نبود خدای تعالی وحی کرد که این مرد از فرزندان ایشااست ایشا فرزندان خودرا حاضر کرد دوازده مرد شجاع تمام بالا چشم وسیم یك یك را عرضـه میکردند برآن قرن وروغن هیچ نمی جنبید ودرمیان ایشان یکی بود ببالا ازهمه درازتر وبتن ازهمه ضخیم تر هربار اورا عرض میکرد وفایدهٔ نبود خدای تعالی وحی کرد بدو که چه چشم دراین جسم طویل زده انالاناخذ الرجال علی صورهم ولکن نأخذهم علی صلاح قلوبهم . ما مردان را بصورت ننـگریم ولکن ایشان را بصلاح دل نگریم اشموئیل گفت ایشارا که تورا فرزند دیگری هست گفت نه جبرئیل گفت دروغ میگوید پیغامبر گفت چرا چنین گوئی خدای تعالی میگوید که تو دروغ میگوئی گفت خدای راست گوست من دروغ میگویم مرا پسری هست کهتر فرزندان است برای آنکه کوتاهاست وحقیراست شرم داشتم که مردمان اورا بینند داود نام است خود اورا هرگز درمیان مردم نیارم ودر کوه گوسفند میچراند وداود علیه السلم مردی بود حقیر وکوتاه وزرد روی وبیمار شکل ازرق چشم اندك موی طالوت گفت ما برویم واورا به بینیم برفت باجماعتی اورا یافت برکوه گوسفند میچرانید ورودی عظیم بیامده بود واو آن گوسفندانرا دو دو برگردن میگرفت باین کنار میاورد چون طالوت اورادید گفت این است لاشك این که بربهایم چنین رحیم است برمردمان رحیم تر باشد اورا پیش خواند وآن قرن برسر او بنهاد انروغن در او بجوشید وگرد سراو بگردید مانند اکلیلی طالوت اورا گفت تورا افتـد که باجالوت کارزار کنی واورا بکشی واز ملك من نیمهٔ تورا باشد ودختر خود بتو دهم اگرانکس که یك کافررا بکشد باحیوة صاحب ملکش یك نیمه ملکش میرسد ودختر انکس که هزاران کافر را بکشت درحیوة اوش دختر نرسد واز پس وفات او ملك داود گفت بلی طالوت گفت از خویشتن هیچ یافته ئی که قوت این کار داری گفت بلی وقتها شیر بیاید وتعرض گوسفندان من کند یاپلنگ یا گرگ من بگیرم ایشانرا دست درزیر ایشان کنم وبردارم وبیندازم گفت بیا تابرویم بالشگرگاه آمدند داود علیه السلم در راه که میامد سنگی آواز داد اورا مرا بردار که من سنگ هرونم که فلان پادشاهرا بمن بکشت برگرفت وبرتوبره نهاد بسنگی دیگر بگذشت آواز داد که مرا بردار که من سنگ موسی ام که فلان پادشاهرا بمن بکشت برگرفت وبرتوبره نهاد بسنگی دیگر رسید آواز داد که مرا بردار که من سنگ توام که هلاك جالوت در من نهادند خـدای تعالی مرا برای تو میداشت برگرفت ودر توبره نهاد چون جالوت سلاح در پوشید وصفهای کارزار راست کردند جالوت بیرون آمد

براسبی گرانمایه نشسته وسلاح تمام پوشیده مبارزخواست طالوت اسبی نیکو بیاورد وسلاح تمام بداود داد تااو دربوشید وبراسب نشست پارهٔ راه برفت وباز آمـد مردم گفتند کودکاست بترسید گفت ایّها الملك این سلاح نه ساز من است ومن کارزار بقوّة خدا کنم نه بعدّة وسلاح مرا رها کن تا چنان کارزار کنم که مرا باید گفت تودانی آن سلاح بکند وپیاده شد وآن توبره سنگ در بر افکند وفلاسنگ بدست گرفت پیش جالوت آمـد وجالوت مردی مذکور بود بقوّت وشـدّت وشجاعت وبتنهـا بر لشگرهـای گران حمـله بردی وترك که برسر داشت سیصد من آهن بود علی ما جاء فی التفسیر چون در داود نگریست ترسی از او دردلش افتاد گفت تو آمـدهٔ بقتـال من گفت بلی گفت سلاحت کجا است گفت سلاح من این فلاسنگ است گفت سنگ بسگ اندازند گفت تو از سگ بتری گفت لاجرم گوشت بخشم ازمیان سباع زمین ومرغ هوا گفت بارخدا گوشت ازتو بخشد انگه دست فراز کرد ویك سنك برآورد گفت بنام خدای ابراهیم ودر فلاسنگ نهاد ودیگری برآورد ودر فلاسنگ نهاد گفت بنام خدای اسحق ودیگری برآورد گفت بنام خدای یعقوب در فلاسنگ نهاد وهر سه یکی شد اورا بینداخت خدای تعالی بادرا برآن موکل کرد تاآن سنگ میبرد تابرمیان ترك جالوت آمد وبترك فرو شد وبسر وپیشانی اوفروشد وازقفایش بیرون آمد وبرقومی آمد که درپس پشت او بودند وسی مردرا بکشت وجالوت بیفتاد وبمرد ولشگر هزیمت شدند داود بیامد وبپای جالوت درآویخت واورا پیش طالوت کشید وبیفکند ومسلمانان شادمانه شدند وداودرا دعا کردند چون بشهر آمدند داود گفت طالوت را وفا کن بان وعده که مرادادی طالوت گفت تومیخواهی که دختر وملك را بحکم خود کنی بی صداقی گفت توبرصداقی شرط نکردی بیش از کشتن جالوت ومن چیزی ندارم که بصداق دختر تودهم طالوت گفت من از توچیزی نمیخواهم که تونداری تومردی کارزاری ومارا دراین کوهستان دشمنان هستند اغلف یعنی ختنه نا کرده چون دویست مرد ازایشان بکشی وبعلامت غلفه ایشانرا باپیش من آری من دختربتودهم اوبیامد بانجا رفت واز ایشان هرکرا یافت میکشت غلفهٔ ایشـان بارشته میکرد تا تمامی دویست را بکشت ونشان باپیش طالوت آورد طالوت دختر باو داد وانگشتری ملکت در دست اوکرد وداود برسریر برنشست وبعدل مشغول شد ومردم بر اواقبال کردند ومایل شدند باو جماعتی مفسران روایت کردند که طالوت حسد برد بر داود وقصد کشتن اوکرد وداود بگریخت ودرکوهی پنهان شد وطالوت درطلب اوعالم خراب کرد وهرکس ازعلما واحبار بنی اسرائیل کهاورا نهی کردند از کشتن داود اورا بکشت تادرهمه بنی اسرائیل جزیك زن نماند از نژاد علما اورا پنهان کردند فی خرافات طویلة که ظاهر قرآن ازآن مانع است من قوله ان الله اصطفاه علیکم وزاده بسطة فی العلم والجسم . وخدای تعالی این معنی جز باکسی نکند ازاطلاق لفظ اصطفا وانچه آیه متضمن آن است که او معصوم باشد وبعضی مفسران گفتند طالوت پیغامبر بود واگراین روایت درست باشد صغیره وکبیره درحق او ممنوع بود پس اولیتر آن باشد که کتاب را صیانت کنند ازحدیثهای مطعون وگفتند طالوت چهل سال پادشاهی کرد وملك بداود سپرد وباپیش خدای تعالی شد وکار داود درملك مقرّر شد وبنی اسرائیل جمله براو مجتمع شدند . واتاه الله الملك والحکمة . وخدای تعالی اورا ملك وحکمت وپادشاهی ونبوت داد واو ازفرزندان یهودا بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم علیه السلام بود ایعجب حق تعالی از داود وکشتن جالوت باز گفت وعقب آن گفت من اورا ملك دادم وحکمت اگرانکه یك کافررا بکشت اورا ملك دنیا و

پیغمبری رسید انکه هزاران را بکشت اورا امامت وملك آخرت نرسد بلی هم امامتش داد وهم ملك وهردو
بلفظ ملك گفت اما امامت . فی قوله فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة وآتینا هم ملکاً عظیماً .
کتاب قرآن است وحکمت نبوت وملك ملك امامت اما ملك آخرت ففی قوله . واذا رأیت ثم رأیت نعیماً
وملکاً کبیرا وعلمه مما یشاء . بازآموخت آن را انچه خواست بعضی مفسران گفتند مراد صنعت درع است
زره کردن بیانش وعلمناه صنعة لبوس لکم . گفتند هر روز درعی بپرداختی وبمبلغی بفروختی تا از انجا
مالی عظیم جمع کرد وبعضی مفسران دیکر گفتند بیشتر از یکسال آن صنعت نکرد وهر روز یکی تمام کردی
سیصدو شصت درع بکرد ودرع نیك باو منسوب است وشعرا در نظم ونثر بیاوردند وبعضی دیگر گفتند مراد
منطق الطیر وکلام النمل است وگفته اند زبور است وگفته اند آواز خوش است که حق تعالی کس را آواز چنان
نداد که داود را اوچون درزبور خواندن آمدی وحوش وسباع پیرامن صومعهٔ او بایستادندی وطیر در هوا
صف کشیدندی تا اگر کسی ایشان را بدست بگرفتی بی خبر بودندی اگر آواز او بر آب روان رسیدی آب از رفتن
وباد از جستن باز ایستادی وآنانکه آواز اورا شنیدند درعهد او مزامیر وانواع او تار وملاهی بساختند
ضحاك گفت از عبدالله عباس که مراد آن سلسله است که خدای تعالی برای او از آسمان فرو گذاشتی روز حکم
آن چون درهوا حادثهٔ پدید آمدی آن سلسله بجنبیدی وآواز کردی داود خبر یافتی از آن حادثه وسر این
سلسله بمجره پیوسته بود وآخرش ببالای سراو بودی بقامهٔ مردی قوّت واحکامش قوّت آهن بود ورنگش
رنگ آتش بود وحلقهایش گرد بود مفصل بانواع جواهر مسمر بفصهای لؤلؤ تر هیچ خداوند عاهت و
بیماری وبلادست باو نزدی الاشفا یافتی وآن سلسله درعهد داود علیه السلام بجای بینه وسوگند بود بین
المدعی والمدعی علیه چون کسی برکسی دعوی کردی پیش او حاضر آمدندی اودعوی بشنیدی انکه
مدّعی را گفتی برخیز وسلسله بگیر او دست دراز کردی اگر برحق بودی دستش بسلسله رسیدی واگر برحق
نبودی سلسله بالا شدی تا انکه کبر او مکر وخدیعه ساختند وآن آن بود که مردی جوهری گرانمایه بودیعه
پیش کسی بنهاد بوقت مطالبه مرد گفت ودیعه با تو دادم بحکومة پیش داود افتادند مرد ودیعه دار بایستاد
وعصا بگرفت ومجوف کرد وآن جوهر درمیان عصا بنهاد چون مرد اورا بحکومت پیش داود برد ودعوی
کرد او گفت این ودیعه که او میگوید من باو داده ام داود اوّل مدّعی را گفت برخیز ودست بسلسله دراز
کن مرد برخاست گفت بارخدایا اگر دانی که من دراین دعوی برحقم واین ودیعه با او سپردام واورا
واجب است که بامن دهد دست من بسلسله رسان دست دراز کرده وسلسله بگرفت داود علیه السلام مدّعی
علیه را گفت برخیز تو نیز دست بسلسله کن او برخاست وآن عصا بدست گرفته وصاحب ودیعه را گفت
این عصای من نگه دار تا من این سلسله بگیرم انکه گفت بار خدایا اگر دانی که این ودیعه که او دعوی میکند باو
رسیده است ودر دست او حاصل شده است دست من بسلسله رسان این بگفت وسلسله بدست بگرفت داود
علیه السلام از آن کار تعجب ماند جبرئیل آمد وگفت دانی که تا این مرد چه مکر کرد واین قصه شرح
داد داود علیه السلام مرد را بخواند وجوهر از او بستد ومکر او بر مردمان آشکارا کرد وخدای تعالی این سلسله
برداشت خدای تعالی اورا بکشتن جالوت صنعت درع آموخت اورا درع کردن واین را درع پوشیدن او
درعی کرد که پیش آن چنان درع نکرد واین درعی پوشید که پیش از او وپس از او کس چنان درع نپوشید
وآن درعی بود که سینه داشت وپشت نداشت اورا گفتند مابال درعك لاظهر لها قال اذا ولیت فلا ولیت

واگر اورا حکمت داد از موعظهٔ زبور این را حکمتی داد در مواعظ بلیغه که فصحاء عرب وعجم ان را گردن نهادند
و بگفتند کلامه دون کلام الخالق وفوق کلام المخلوق ماعدا کلام رسول صلی الله علیه وآله وسلم . واگر
اورا آوازی داد که مرغ درهوا از آواز او بماندی اورا آوازی داد که بیك نعره جانهای شجاعان از تنها جدا شدی
وروان گشتی واگر اورا درحکومت سلسله داد این را درحکمت گشایشی داد که هر حکمی که در اشکال از سلسله
بسته تر بودی باو گشاده شدی تا رسول گفت اورا علیه السلام اقضاکم علیّ وصحابه میگفتند لا کانت معضلة
لم یکن لها ابوالحسن . درجهان مشکل مبادا که نه آن را ابوالحسن باشد . ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض
. ابوجعفر ونافع ویعقوب خواندند وشیث وایوب درشاذ دفاع بکسر دال وبالف اینجا و در سورة الحج
ودیگران بی الف خواندند واین اختیار ابوعبیده است برای انکه خدای تعالی جل جلاله دافع است واورا مدافع
نیست وقرائت اوّل اختیار ابوحاتم است وگفت مفاعله چنانکه ازمیان دوکس باشد ازیکی باشد
چنانکه احسن الله عنك الدفاع وعافاك الله وطارقة النعل وعاقبة اللص ونا ولت الشیٔ .
عبدالله عباس ومجاهد گفتند اگر نه دفع خداست مشرکان وکافران را بمجاهدان ومرابطان زمین را خراب
کردندی ومسجدها بسوختندی ومسلمانان را بکشتندی دیگر مفسران گفتند مراد آنست که اگر نه
خدای بلا دفع کردی بمؤمنان وابرار از کافر وفجار زمین وهرچه درزمین هلاك شدی ورسول علیه السلم
گفت خدای تعالی دفع کند بنماز کنان آنان را که نماز نکنند وبزکوة دهان از آنانکه زکوة ندهند وبروزه
داران از آنانکه روزه ندارند وبحاجیان از آنانکه حج نکنند وبمجاهدان از آنانکه جهاد نکنند واگر مردم
همه جمع شوند برترك این اشیاء که قواعد دین است خدای تعالی یکساعت مهلت ندهد ایشان را انکه
رسول علیه السلم این آیه بخواند . ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض . ورسول علیه السلم گفت . لولا
عباد الله رکّع وصبیة رضّع وبهائم رتّع لصبّ علیکم العذاب صبّاً . اگر نه آنستی که خدای را بندگانی هستند
راکع وکودکان شیرخواره وبهایم چرنده عذاب برشما ریختندی ریختنی بارع جرجانی این معنی برگرفت
ونظم کرد لولا عباد للاله رکّع . وصبیة من الیتامی رضّع . ومهملات فی الفلات رتع . صبّ علیکم
العذاب الاوجع . محمد بن المنکدر روایت کند از جابر عبدالله انصاری که رسول علیه السلم گفت خدای
تعالی بصلاح مرد مسلمان فرزندانش را بصلاح دارد وفرزند زادگانش را واهل سرایش را وآن سرایها
که پیرامن او باشد ایشان درحفظ ونگاهداشت خدای تعالی باشند تا او درمیان ایشان باشد قتاده گفت
خدای تعالی بکافر مؤمن را ابتلا کند وبمؤمن کافر را درعافیت عبدالله عمر گفت از رسول علیه السلم
شنیدم که خدای تعالی ببرکت بندهٔ صالح بلا از صد همسایه بگرداند انکه عبدالله عمر این آیه بخواند .
ولکن الله ذو فضل علی العالمین . وخدای عزّ وجلّ خداوند فضل وکرم ورحمت است برجهانیان آنانکه
مستحق اند وآنانکه مستحق نه اند از انجا که رحمت او واسع است برمؤمن وکافر وبرّ وفاجر . تلك
آیات الله . این آیات خداست اشارت بآیات متقدم است از آنچه رفت از احکام حلال وحرام ومسائل
شرع وقصص اوایل وعبر ومواعظ دراو . نتلوها علیك بالحق . وما برتو میخوانیم بدرستی وراستی
یعنی رسول ما که جبرئیل از قبل ما وبفرمان ما برتو میخواند . وانك لمن المرسلین . وتو از جملهٔ پیغام
گذارندگانی تا این آیات پیغام بخلقان گذاری تا ایشان را حجت نماند حجة مرا باشد برایشان . قوله

(§)

تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ

آن فرستادکانند تفضیل داریم بهری برهری از ایشان کی بود که سخن گفت خدا باو وبر بهری را پایها بدادیم ما عیسی پسر

مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا

مریم‌را معجزه ها و دست قوی کردیم بجبرئیل امین و اکر خواستی خدای کارزار نکردی که از پس ایشان بودند از پس انکه بایشان

جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَلَٰكِنِ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَ

آمد حجتها ولکن مختلف شدند از ایشان کس هست که ایمان دارد وکس هست کافراست و اکر خواستی خدای کارزار نکردند و

لَٰكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا

لکن خدای بکردی انچه خواهد ای آنانکه بکرویده‌ئی هزینه کنی ازانچه ماروزی دادیم شمارا ازپیش انکه آید روزی که

بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ * اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ

فروخت نباشددراو ونه دوستی ونه شفاعة وناکروندکان ایشان بیدادکرانند خدای نیست خدای مکر اوزنده باینده

لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ

نکیرد اورا خواب‌واندك‌وبسیار اوراست انچه درآسمانهااست ودرزمین کیست انکس‌که شفاعت کند نزدیك‌او مکر بفرمان‌او

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ

داندانچه نزد ایشان‌است وانچه پس ایشان‌است ومحیط نشوند بچیزی ازعلم‌او مکر بانچه اوخواهد فراخ‌شود علم‌او وملك‌او

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ * لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ

باسمانها وزمین کران بار نکنند اورا نکاه‌داشتن آن واو بزرکوار وبزرك‌است زورنیست دردین پدیدآمد

الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ

ایمان از کفر هرکه کافر شود بانچه دون خداست وایمان آرد بخدای دست در آویخته باشد ببند استوار دریدن نیست

لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ * اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا

آن‌را وخدای شنواوداناست خدای دوست آنان‌است که‌ایمان دارند بیرون‌آرند ایشان‌را از تاریکی بروشنائی وآنانکه کافر شدند

أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ *

دوستان ایشان بتانند بیرون آرد ایشان‌را از روشنائی بتاریکی ایشان اهل دوزخند ایشان درانجاهمیشه باشند

قوله تلك الرسل اشارت‌است به پیغمبرانی که نامهاء ایشان درآیات مقدم برفت ورسل جمع رسول باشد ورسول پیغام گذار باشد ما بهری را بربهری تفضیل داده‌ایم خدای تعالی در این آیه باز نمود که اگرچه ایشان ازروی نام پیغامبری یکسانند ازروی درجه وپایه ومنزلت متفاوتند باعمالی که ایشانرا هست ومقاماتی واجتهاداتی برقدر آن ایشانرا بنزدیك من منزلت ودرجه‌است بعضی ازایشان مخصوصند بانکه بایشان سخن گفتیم بیواسطه چون موسی علیه‌السلم وچون رسول ما صلوات‌الله علیه . منهم من کلم الله . اخفش گفت مفعول ازکلام بیفکند وتقدیر آنست من کلم الله وچنین بسیار کنند ودرقرآن ازاین بسیاراست منها قوله . اهذا الذی بعث الله رسولا والتقدیر بعثه‌الله وقوله تعالی فیها ما تشتهی الانفس والتقدیر تشتهیه الانفس . وچون ابراهیم علیه‌السلم که اورا بخلة تخصیص کرد فی قوله . واتخذالله ابراهیم خلیلاً . وچون رسول ما صلوات الله علیه وآله که اورا بکافهٔ جن وانس فرستاد فی قوله . وما ارسلناك الا کافةً للناس . این قول مجاهداست ومراد بتفضیل بیان درجات واستحقاق ومنازل ایشان‌است بعضی بربعضی

ورفع بعضهم درجات . وبعضی‌را بدرجاتی ومنازلی رفعت داد چون آدم ونوح وابراهیم وموسی وعیسی وسید هم محمد صلی الله علیه وعلیهم آنکه از ایشان باجماع پیغامبرما بهتراست وفاضل‌تر وازاو فرود ابراهیم علیه السلم علی‌ماجاء فی الاخبار ومارا بتفضیل این راه نباشد برای آنکه تفضیل مکلفان بهری بربهری بزیادت ثواب باشد بنزدیك خدای تعالی بیانش فی قوله . انّ اکرمکم عند الله اتقیکم . دگر بزیادت علم باشد لقوله تعالی والذین اوتواالعلم درجات وقوله قل هل یستوی الذین یعلمون والّذین لایعلمون . برای انکه مارا ازروی عقل طریقی نیست جز بسمع ندانیم قوله . وآتینا موسی بن مریم البینات . وما عیسی بن مریم‌را بینات دادیم یعنی معجزات ودلالات ازاحیاء موتی وابراء اکمه وابرص وجزآن ازمعجزات‌او . وایّدناه بروح‌القدس . خلاف کردنددراو بعضی گفتند مراد جبرئیل است که روح نام جبرئیل‌است والقدس هوالله اضافهٔ‌او باخود کرد کعبدالله ورسول الله وبیت‌الله اینقول حسن بصری‌است عبدالله‌عباس گفت روح‌القدس آن نام بودکه‌او بان احیاء موتی کردی چون‌او خدای‌را بان نام بخواندی خدای تعالی مرده‌را زنده‌کردی بدست‌او وبدعاءاو وبمعجزهٔ‌او . قوله ولوشاءالله مااقتتل الذین من بعدهم . واگر خدای خواستی قتال نکردندی بایکدیگر ازپس این پیغامبران یعنی ازپس آمدن ایشان بایات ومعجزات انکه بیان کرد که مراد ببعدهم نه ظرف‌است ونه جهت است مراد آیات ودلالات وبینات است بقوله . من بعد ماجائتهم البینات . واین مشیة الجاباشدکه خدای تعالی‌خبر میدهداز انکه کافران وعاصیان باین نافرمانی که میکنند ازاعجاز من نمی کنند ومن ازمنع ایشان عاجزنه‌ام چه اگرخواهم ایشان‌رابقهر منع کنم وملجأ گردانم که‌جزمراد‌من نکنندولکن من چنان‌میخواهم که‌ایشان‌انچه کنند ونکنند‌از اختیار کنندتا مستحق جزاء آن‌فعل‌شوند‌ازنیك‌وبدوهمچنین‌بودتفسیرقوله . ولوشئنا لآتینا کل نفس هداها وقوله ولوشاء ربك لامن من فی الأرض کلهم جمیعاً . ودلیل برانکه این‌مشیة اکراه‌والجاءاست نه مشیة اختیار قوله تعالی بلافصل وعقب‌این . افانت تکره‌الناس . تو اکراه خواهی کردن مردمان‌را برایمان یعنی تو نتوانی من توانم وقوله . ولو شاء ربك لجعل الناس امة واحدة . جمله این آیات اخبار است ازقدرت‌او برمنع ایشان وقهر وجبر ایشان وانکه گفت اگر من خواهم نکنند دلیل آن نکندکه چون میکنند اومیخواهد برای انکه معنی این‌است که باز نمودیم واین چنان بودکه یکی ازما گوید اگرسلطان خواهد جهودان بکنشت نشوند روز شنبه وترسایان خدارا ناسزا نگویند وگبرکان نکاح محرمات نکنند مراد نه‌آن باشدکه سلطان میخواهد تاایشان ان کنند معنی‌آن باشدکه سلطان اگرخواهد منع کند ایشان‌را بقهر ولکن نمی خواهد تامنع کند بقهر برای صلاحی‌را واین روشن‌است . ولکن اختلفوا . نبینی که حوالهٔ اختلاف بایشان کرد وهم چونین حوالهٔ ایمان وکفر فی قوله . فمنهم من آمن ومنهم من کفر . من تبعیض راست ومن نکرهٔ موصوفه‌است والتقدیر فبعضهم‌فرقة آمنت واخری کفرت ولوشاء الله مااقتتلوهم این معنی داردکه گفتیم قوله ولکن الله یفعل مایرید . ولکن خدای تعالی بکند آنچه خواهد چه ازفعل‌او باشد واورا مانعی نبود یعنی کسی اورا ازفعل خود برحسب مراد خود منع نتواندکردن واو همه کنندگانرا اگرخواهد از انچه میکنند منع تواند کردن تااول وآخرآیه درمعنی مطابق باشد درخبراست که مردی باامیرالمؤمنین علی علیه‌السلام درحرب صفین بود اورا گفت یا امیرالمؤمنین اخبرناعن مسیرنا الی الشام اکان بقضاء من الله وقدره . خبرده مارا ازرفتن ما بشام وقضا وقدر خدای بود یانه گفت والله ماهبطنا وادیاً

ولا علونا تلعة ولا وطينا موطياً الا بقضاء من الله وقدره . گفت بخدای قسم هیچ بلندی بر نشدیم وهیچ
نشیب فرو دنیامدیم وپای بر هیچ جای ننهادیم الا بقضا وقدر خدا مرد شامی گفت یا امیرالمؤمنین . فعندالله
احتسب عنای . پس رنجی که مرا در این راه رسید همانا بر خدای نویسم که مرا در این مزدی نباشد
چون میگوئی بقضا وقدر خداست امیرالمؤمنین گفت نه . ان الله قداعظم لکم الاجر فی مسیرکم واتم سایرون
وفی مقامکم واتم مقیمون ولم تکونوا فی شیٔ من حالاتکم مکرهین ولا الیها مضطرین ولا علیها مجبرین .
خدای تعالی مزد شما بعظیم کرد بر رفتن تان در آن حال که میرفتی وبر مقامتان در آن حال که مقیم بودی برای
انکه در هیچ حال مکره نبودی وملجاء ومضطر نبودی شامی گفت یا امیرالمؤمنین کیف ذلك والقضاء
والقدر ساقانا وعنهما کان مسیرنا وانصرافنا . چگونه باشد این قضا وقدر مارا بانجا راند واز قضا وقدر رفتیم
وآمدیم امیرالمؤمنین علیه السلام گفت یا اخا اهل الشام لعلك ظننت قضاءً لازماً وقدراً حتماً لو کان ذلك کذلك
لبطل الثواب والعقاب وسقط الوعد والوعید والأمر من الله والنهی وما کان المحسن اولی بثواب الأحسان
من المسیٔ ولا المسیٔ اولی بعقوبة الذنب من المحسن تلك مقالة عبدة الأوثان وحزب الشیطان وخصماء الرحمن
وشهداء الزور وقدریّة هذه الأمة ومجوسها انّ الله تعالی امر عباده تخییراً ونهاهم تحذیراً وکلف یسیراً ولم
یلزم عسیراً واعطی علی القلیل کثیراً ولم یطع مکرهاً ولم یعص مغلوباً ولم یرسل الانبیاء لعباً ولم ینزل الکتب الی
عباده عبثاً ولم یخلق السموات والأرض ومابینهما باطلاً ذلك ظن الذین کفروا فویل للذین کفروا من النار گفت ای
برادر اهل شام همانا قضاء لازم وقدری حتم گمان بردی اگر چنین بودی ثواب وعقاب باطل شدی ووعد ووعید ساقط
گشتی وامر ونهی بی فایده بودی ومحسن بثواب احسان اولیتر نبودی از مسیٔ ونه مسیٔ اولیتر بودی بعقوبة اساة
از محسن این مقالهٔ بت پرستان است ولشگر شیطان وخصمان رحمان وگواهان دروغ وقدریان این امت و
مجوسیان خدای تعالی بندگان را امر بتخییر کرد ونهی بتحذیر وتکلیف آسان کرد والزام دشخوار نکرد وبر تکلیف
اندك آلاء بسیار داد وطاعة او باکراه نداشتند ومعصیة او بغلبه بر او نکردند وپیغامبران را ببازی نفرستاد و
وکتابها بهرزه ازله نکرد وآسمان وزمین وآنچه درمیان آن است بباطل نیافرید این گمان کافران است
بخدای وای بر ایشان از آتش دوزخ شامی گفت یا امیرالمؤمنین پس این قضا که فرمودی چیست گفت آن
امر خداست بطاعة ونهی او از معصیة ووعده ثواب است بر آن ووعید عقاب است بر این وترغیب وترهیب
بطاعت ومعصیت وتمکین از فعل حسنه وخذلان اهل عصیان بر معصیة این قضاء خداست افعال مارا وقدر
اوست اعمال مارا امّا بیرون از این ظن مبر که ظن آن عمل را احباط کند شامی بر پای خاست شادمان و گفت
یا امیرالمؤمنین فرّجت عنی فرّج الله عنك . مرا از این شبهت فرج دادی که خدای تورا از مکاره فرج دهاد
واین بیتها انشا کرد شعر . انت الأمام الذی نرجوا بطاعته . یوم المآب من الرحمن غفراناً . اوضحت من دیننا
ما کان ملتبساً . جزاك ربك بالاحسان احساناً . ابو حنیفة النعمان بن ثابت گوید روزی در نزدیك صادق
جعفر بن محمد علیهما السلام شدم واو را سلام کردم چون بدر آمدم موسی بن جعفر علیهما السلام را دیدم
در دهلیز سرای بکتاب نشسته وسخت کوچك بود خواستم تا اورا امتحان کنم گفتم یابن رسول الله . این
یحدث الغریب عندکم . غریبی که بشهر شما رسد کجا قضاء حاجت کند گفت از کنار جویها وزیر دار میوه‌ها
وپیرامن سرایها وره گذارها ومسجدها اجتناب کند وآنجا که خواهد جز این جایها قضاء حاجت کند گفت چون
این بشنیدم از او در چشم من افتاد بوقع تمام گفتم یابن رسول الله نکو گفتی مسئله دیگر بپرسم بدستوری گفت

بیار گفتم معصیت بنده از کی است در من نگریست ومرا گفت بنشین تا تورا خبر دهم من بنشستم گفت حال
معصیت از چند وجه بیرون نیست یا از خداست یا از بنده یا از خدا وبنده اگر از خداست دون بنده خدا
از آن عادل تر است که بنده را بفعلی که او نکرده باشد مواخذه کند که پس این ظلم باشد واگر از خدا وبنده است
پس او شریك بنده باشد وقوی واولیتر باشد بانصاف بنده ضعیفش واگر از بنده است تنها فعلیه وقع الأمر والیه
توجه النهی وله حق الثواب والعقاب ووجبت الجنة والنار لاجرم امر باوست ونهی اوراست وثواب وعقاب متعلق
باوست وبهشت ودوزخ برای اوست ابو حنیفه گفت چون این بشنیدم گفتم ذرّیة بعضها من بعض والله سمیع علیم .
وبهری اهل علم این معنی بنظم آورد وگفت . لم تخل افعالنا اللاتی نذم بها . احدی ثلث خصال حین
نأتیها . اما تفرد بارینا بصنعها . فیسقط اللوم عنا حین ننشیها . اوکان یشرکنا فیها فیلحقه . ماسوف
یلحقنا من لایم فیها . اولم تکن لالهی فی جنایتها . ذنب فما الذنب الاذنب جانیها . قوله یا ایها الذین آمنوا انفقوا
مما رزقناکم . خطاب است جملهٔ مؤمنان را بانفاق ونفقه کردن وخلاف کردند در او حسن بصری گفت
مراد زکوة است برای دو وجه یکی امر خداست وامر او بر وجوب باشد ودگر انکه گفت بوعید مقرون بکرد
ووعید بر ترك واجب باشد وجماعتی دیگر گفتند مراد نفقه عیال است وامر بر وجه استحباب است ووعید
نیست در آیة بیشتر از اخبار نیست عن عظم یوم القیمة واین اختیار ابو القسم بلخی است وبعضی دیگر گفتند عام است
در زکوة وصدقه ونفقه واین اولیتر است برای عموم فایده را وحد رزق بگفته‌ایم پیش از این هرچه کسی را
باشد که بان منتفع شود وکس را نبود که اورا از آن منع کند من قبل ان یأتی یوم یعنی روز قیامت پیش از انکه
روزی آید که در او بیع نباشد ودوستی نباشد وشفاعت نباشد ابو عمرو وابن کثیر میخوانند . لا بیع فیه ولا خلة ولا شفاعة
بفتح بی تنوین وباقی قراء رفع وتنوین وبیع استبدال المتاع بالثمن باشد ونقیض او را شری بود وبمعنی شری آید
نیز ولا خلة خله دوستی خالص باشد کانه من خلال القلب والخلة الحاجة والخلة الخصلة والخله ما کان خلواً
من المرعی وخلال الشیٔ وسطه والخلل شق فی الشیٔ والخل الخلیل والخل الطریق فی الرمل والخلیل الحبیب
من الخلة والفقیر من الخله وهی الحاجة قال الشاعر . وان اتاه خلیل یوم مسئلة . یقول لاغایب مالی ولا حرم
. ولا شفاعة واصله من الشفع وهو خلاف الوتر برای انکه دوم صاحب حاجت باشد ونظر باین معنی را گفت
امیرالمؤمنین علیه السلام . الشفیع جناح الطالب . وآیة باجماع مخصوص است برای انکه خلاف نیست از میان امت که
شفاعت خواهد بودن مارا باصحاب وعید خلاف در آن است که ایشان گفتند در زیاده منافع باشد وما گفتیم
در اسقاط مضار وقطع است که بکفار نرسد وما گفتیم بفساق اهل صلات رسد لقوله علیه السلام . شفاعتی
لاهل الکبایر من امتی . وایشان گفتند بتائبان رسد فامادر امت کس نگفت که اصلا شفاعت نخواهد بودن
یا معنی آن باشد که . لاشفاعة لاحدٍ فی الکفار واما لا شفاعة فی الفساق الا باذنه والکافرون هم الظالمون لانهم
یضعون العبادة فی غیر موضعها . کافران ظالمانند برای انکه عبادت نه بجای خود می نهند وروا بود که
گوئیم معنی آن است که ظالم نفس خود اند بان معنی که بفعل کفر مستحق ضرر عقوبة اند . قوله الله لا اله الا هو
الایة ابی بن کعب گفت رسول علیه السلام مرا پرسید که کدام آیة در کتاب خدا عظیم تر است یا ابا المنذر من
گفتم الله ورسول اعلم دیگر باره پرسید تا سه بار من گفتم خدا وپیغمبرش اعلمند آخر گفتم آیة الکرسی است
رسول علیه السلام دست بر سینهٔ من نهاد وگفت . هنیئاً لك یا ابا المنذر . گوارنده باد تورا علم انکه گفت بان
خدای که جان من بامر اوست که این آیه را زبانی است که تقدیس وتنزیه خدا میگوید بنزدیك ساق عرش ورسول

علیه السلام گفت هرکس اوآیة الکرسی بخواند درعقب هرفریضه تولای قبض روح او خدای بکند جل جلاله وچنان باشدکه باپیغامبران خدای عزوجل جهاد کرده تاشهادت یافتن وعبدالله مسعود گفت رسول علیه السلام گفت سید آیت های قرآن آیة الکرسی است وقل هوالله احد وعظیم تراست ازهمه چیز که دون خدای عزوجل است وابوهریره روایت کردکه رسول علیه السلام گفت سید آیت هاء قرآن آیة الکرسی است وامیرالمؤمنین علیه السلام گفت کدام عاقل باشد که وقت خفتن آیة الکرسی نخواندوآخر سورة البقره یعنی قوله آمن الرسول تاباخرسوره که آن از کنز عرش است ومحمدبن جعفر الصادق روایت کنداز پدرانش ازامیرالمؤمنین علیه السلام که او گفت رسول علیه السلام گفت که چون آیة الکرسی فرودآمد گفت آیتی فرودآمداز کنزعرش که هربتی که درمشرق ومغرب بودبروی درآمدوابلیس بترسیدو گفت قومش راکه امشب حادثهٔ عظیم افتادبباشی تامن درمشارق ومغارب بگردم تاچه حادثه است بگردید تابمدینه رسید مردی رادید گفت چه حادثه افتاد دوش گفت رسول علیه السلام مارا گفت آیتی فرودآمداز کنز های عرش که اصنام عالم برای آن برروی درآمدند ابلیس بازدیك اصحاب آمد وخبرداد ورسول علیه السلام گفت این آیه درهیچ سرای نخوانند والا شیطان سه روز گردآن سرای نگردد یاسی روز هیچ جادوئی درآنجاراه نیابد چهل شبانه روز ای علی این آیة بیاموز وفرزندانت رابیاموزوهمسایگانت را که هیچ آیت ازاین بزرگوارترفرونیامد امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایة کرد که رسول علیه السلام را دیدم براین چوبهای منبر که میگفت که هرکس آیة الکرسی درقفای هرنماز فریضه بخواند اورا ازبهشت هیچ منع نکند الامرگ وکس براین آیه مواظبت نکند الاصدیقی یاعابدی وهرکس که این آیه بخواند عندآن که بخواهد خفتن خدای تعالی اورا ایمن گرداند برنفس خود وخانهٔ خود وخانهٔ چند همسایه که پیرامن اوباشد وجابرعبدالله روایة کرد که رسول علیه السلام گفت خدای تعالی وحی کرد بموسی عمران که هرکس که مداومت کند برآیة الکرسی درعقب هرنمازی خدای تعالی اورا دل شاکران دهد ومزد پیغمبران وعمل صدیقان ودست رحمت براو گشاده کندو هیچ منع نباشداو راازانکه بهشت برودالامرگ موسی علیه السلام گفت کی باشد که برآن مداومت کند گفت نکندالا پیغمبری یاصدیقی یامردی که من ازاو خشنود باشم یامردی که من اوراشهادت دهم یعنی شهیدی روزی کرده باشم ابوهریره روایت کندکه رسول صلی الله علیه وآله گفت هرکس که آیة الکرسی بخواندچون ازخانه بدرآید خدای تعالی هفتاد هزارفرشته رابفرستدتاازبرای او استغفار میکنند واورادعا میکنند وچون بخانه بازآید بخواند خدای تعالی درویشی ازپیش چشم او بردارد راوی خبرگویدکه جماعتی ازصحابه درمسجدرسول علیه السلام نشسته بودند وذکر فضایل قرآن میکردندکه کدام آیه فاضل تراست یکی میگفت آخر برائت ویکی میگفت آخربنی اسرائیل یکی میگفت کهیعص یکی میگفت طه امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفت این اتم عن آیة الکرسی شمااز آیة الکرسی کجائی که من ازرسول علیه السلام شنیده ام گفت ای علی آدم سید البشراست ومن سید عربم ولافخر وسلمان سید پارس است وصهیب سید روم است وبلال سید حبشه است وطور سینا سید کوهها است وسدره سید درختان است وماههاء حرام سید ماههاست وروزآدینه سید روز هاست وقرآن سید کلامهاست وسورة البقره سیدقرآن است وآیة الکرسی سیدسورة البقره است درایجا پنجاه کلمه است درهرکلمه پنجاه برکت است عمروبن المقدار گفت ازباقرعلیه السلام شنیدم که گفت که هرکه آیة الکرسی بخواندیکبار خدای تعالی هزار مکروه ازمکاره دنیا بگرداند ازاو وهزار مکروه ازمکاره آخرت خارترین مکاره دنیا درویشی باشد وخارترین مکاره آخرت عذاب گورباشد . ابوالمتوکل الناجی

روایت کند که ابوهریره گفت کلید خانهٔ صدقه دردست من بود یکروز درباز کردم خرماء صدقه کم بود بمقدار کفی ودوم روز همچنین بود سه ام روز همچنین گفت برفتم رسول علیه السلام را بگفتم مرا گفت یااباهریره خواهی که آن دزد را بگیری گفتم بلی یارسول الله گفت چون در بگشائی بگوی . سبحان من سخرك لمحمد . سبحان ان خدای که تورامسخر محمد بکرد من دگر باره درخانه شدم خرما کم بودمن این کلمه بگفتم شخصی سیاه منکررادیدم برسرآن خرما ازآن میخورد من دراوآویختم گفتم تورا بنزدیك رسول برم گفت دست ازمن بدار که من باتوعهد کنم که دگر معاودت نکنم تامانند این عهد کرد من دست ازاو بداشتم مدتی برآمدباسرکارشدمن رسول راباز گفتم رسول مرا گفت تونیز باسرآن کلمه شومن چون درخانه گفتم سبحان من سخرك لمحمد دگر باره اورا بگرفتم گفتم یاعدوالله نه بامن عهد کردی که دگرمثل این نکنی گفت آری خطا کردم مرارها کن که دیگر نکنم من دراو آویختم وگفتم دست ازتوبازندارم تاتورا پیش رسول برم گفت دست از من بدار تاتوراچیزی آموزم که توچون آن برخوانی هیچ کس ازجنیان خردبزرگ ونرو ماده گردتوومتاع تونگردند من گفتم کدام است آن گفت آیة الکرسی من دست ازوی بداشتم واین حدیث رسول را گفتم مرا گفت تونداستی ای باهریره که چنین باشد من آیه برانجا خواندم دگرشیطان گرد آن خرما نگشت .

عبدالله بن عون گفت شبی درخواب دیدم که قیامت برخاسته بود وخلایق را در صعید سیاست بداشته بودند مرا بیاوردندوحسابی آسان بکردند انگاه مرا بهشت بردند وکوشکها برمن عرضه کردند که ازجمال وبهاء آن متحیر بماندم مرا گفتند درهای این کوشگها بشمار بشمردم پنجاه دربود گفتند خانهایش بشمار بشمردم صدو هفتاد وپنج خانه بودمرا گفتند این توراست من ازآن شادی ازخواب درآمدم وخدای را شکر کردم وبامداد بانزدیك محمدبن سیرین شدم واین خواب باو گفتم مرا گفت چنان تواند بود که توآیة الکرسی بسیار خوانی گفتم بلی چنین است ولکن ازکجا گفتی گفت برای انکه این آیه پنجاه کلمه است وصدو هفتاد وپنج حرف است مرا عجب آمدازحفظ وزیرکی او وانگه مرا گفت هرکه این آیه بسیار خواند سکرات مرگ براوآسان بود ودر آثار میاید عن ابی بکربن نوح گفت از پدرم شنیدم که گفت مرا دوستی بود درنهروان مرا حکایت کرد و گفت مرا عادت بود که هرشب ازدکان برخاستمی آیة الکرسی برخواندمی وباد برانجا دمیدمی شبی در بستم وبیامدم وفراموش کردم که این آیه خوانم وقت خفتن بیادم آمددرخانه بخواندم وباد برانجادمیدم ودل مشغول بخفتم وبردگرروز بغلس برخاستم وبدکان آمدم دردکان گشاده دیدم وانچه دردکان بودجمع کرده ونهاده و مردی انجا نشسته اورا گفتم توکیستی وانجا چه کار داری وخواستم تابانگ بردارم مرا گفت ساکن باش که من چیزی ازآن تونبرده ام وبنگر تامتاعت همه برجاست وقصهٔ من بشنو گفتم بگو گفت من دوش باول شب بیامدم ودراین دکان باز کردم واین متاع جمع کردم ودرهم بستم چون برگرفتم تابروم چندانکه طلب کردم ره درنیافتم چون متاع بنهادم ره بیافتم ونشان بکردم وبیامدم متاع برداشتم خواستم تابروم دگر باره در نیافتم همهٔ شب دراین بسربردم تا اکنون که توآمدی اکنون اگر دانی که مرا عفو باید کردن که توبه کردم که مانند این نکنم من دست ازدزد بداشتم وخدای راشکر کردم . لیث بن سعد روایت کنداز عبدالله بن ابی جعفر که گفت مرا بیماری سخت بود ودردی که طبیبان ازآن عاجز من درشبی ازشبها رنجور بودم اندیشه میکردم گفتم بچیزی ازقرآن استشفا کنم آیة الکرسی بخواندم وباد برخود دمیدم مراخواب ببرد درخواب دومردرادیدم ازپیش من ایستاده بایکدیگر میگفتند این مرد آیتی بخواند که درانجا سیصدوشصت وپنج رحمت است

وان مردرا هنوز بیك رحمت رسانیدند وازآن هیبة من ازخواب درآمدم دردم ساکن شده بودواخبار
وآثاردرفضایل این بسیاراست اکنون بتفسیرآیه ابتدا کنیم بدانکه قدیم جل جلاله دراین آیة اثبات الهیةخود
کرد ونفی هرچه دون اوست ازانچه نام اله بر اونهادند بدروغ گفت . الله لا اله الا هوالحی القیوم
. خدا قادر براصول نعم که بکردن آن مستحق عبادت آمدجز یکی نیست کهبا اواله نیست ومستحق عبادت و
سزاوار پرستش نیست مگر او الله مرفوع است بابتدا وخبراودرلااله الاهواست تقدیرآن است که الله واحد
مستحیل المثل ولانفی جنس راست برای آن اسم باو برفتح بنا کرد هو درمحل رفع است برای انکه استثناء
غیر موجب است کاقال الله ومامحمد الارسول . وحی ذاتی بود حاصل برصفتی کهامکان آن صفة محال نبودی
کهعالم وقادر باشدواین صفت خدای را جل جلاله ذاتی است یامقتضی صفت ذات ووزن او فعل است کالحذر
والطمع یااول ساکن کردند ودریاادغام کردند وقیوم فیعول باشد من القیام ودراو سه لغت است قیام وآن
قرائة عبدالله مسعوداست وقیم وآن قرائت عامهاست واصل قیووم وقیوام قیوم بودهاست قلب کردهاند
پس ادغام کرده کما یقال دیار ودیور ودیر واین هرسه بناء مبالغت است مجاهد گفت القایم علی کل شیء بهمه
چیزاو قیام نمایدیعنی تولاء همه کار اوکند سعید جبیر گفت قیوم آن باشد کهابتدایش نبود وتفسیر قیام برخود
کرد ضحاك گفت دایم باشد ومعنی هردوقول یکی است جز انکه آن در گذشته گفت واین درنا آمدهابوروق
گفت الذی لایبلی وآن خداست که تغییر نپذیردولم یزل عما کان علیه ولایزال ربیع گفت قیوم قیم باشد برهمه
چیزی بروزی و حفظ همهرا او روزی دهد و اونگـاه دارد کلبی گـفت القائم علی کل نفس بما کسبت
بجزاء خلقان اوقیام نماید ابوعبیده گفت الذی لایزول باقی است کهاورا زوال نبود وقال امیة بن الصلت .
لم یخاق السماء والنجوم الشمس معها قریموم . قدرها المهیمن القیوم . والحشر والجنةوالنعیم . الاّ لأمر
شأنه عظیم . انس مالك گوید بیشتر دعاءرسول صلی الله علیـه وآله این بودی . یاحی یاقیوم . عبدالله
عباس گفت مهترین نامهای خدای الحی القیوم است واین دعاء اهـل دریا است که ایشان گویند یاهیاً
شراهیاً . ابوامامه روایت کند کهرسول علیه السلام گفت که نام مهترین خدای درسه سورهٔ قرآن است البقره
وآل عمران وطه عمربن ابی سلمه گفت اندیشه کردیم هیچ اسم ندیدیم که دراین سهسوره بمطابقه بازآید
جزاین نامها درالبقره اللهلااله الا هوالحی القیوم . ودرآل عمران فاتحهٔ اوست . الٓمٓ الله لااله الا هوالحی
القیوم . ودرطه وعنت الوجوه للحی القیوم . لاتأخذه سنة ولانوم . مفسران گـفتند که سنه خوابی
باشد سبك ونوم خواب تمـام باشد وحد خواب این بنهادند متکلمان . سهو یلحق الأنسان مع فتور
الاعضاء من غیر علة . سهوی که بامردم رسد یافتور وسستی اندامهابی بیماری ومرجع اوبانفی است و
سهونابودن علم باشد وفتور اعضـا بشرط کرد تااحتراز بود ازسهوی که درحال بیداری باشد ونفی علة
وبیماری بشرط کرد تااحتراز بود ازمغمی علیه وعلما ازمیان سنه ونوم فرق کردهاند باقوال متقـارب
حسن بصری گـفت سنه کسل باشد ونوم خواب واصم گـفت سنه غفلت باشد ونوم خواب ای لا یغفل
ولاینام دگر مفسران گـفتند سنه اول خواب بودکه مرد بین النایم والیقظان باشد نهبینی کهعدّی بن الرقاع
چگونه گـفت . وسنان اقصده النعاس فرنقت . فی عینه سنة ولیس بنائم . یقال وسن یوسن وسناً وسنةً
فهو وسنان قدیم جل جلاله نفی کرد ازخود سنه ونوم برسبیل تمدح گـفتند برای انکه آفت است وآفت
براوروانیست وتغیراست وتغیر براو روا نیست وقهراست وقهر براو روا نیست و برای انکه او آسایش

از رنج است و بلا ورنج وآسایش براو روا نیست برای انکه او ضدّ علم است واضدادعلم براو روا نیست و
برای انکه او برادر مرگ است ومرگ براو روانیست جابربن عبدالله انصاری روایت کند کهرسول علیه
السلام را پرسیدند کهدربهشت خواب باشد گفت نهبرای انکه خواب برادر مرگ باشد ودربهشت مرگ
نبود راوی خبر گوید کهرسول علیه السلام دربعضی خطبها گفت ان الله تعالی لاینام ولا ینبغی له ان ینام
ولکنه یخفض القسط و یرفعه یرفع الیه عمل اللیل قبل عمل النهار وعمل النهار قبل عمل اللیل گـفت
خدای نجسبد وخواب بکارنیست اورا واورا خفض ورفع بهره باشد یعنی روزی خلقان عمل بندگان
کهدرشب کرده باشندبراورفع کنند پیش ازانکه روز آید وعمل روزبراو عرضه کنند پیش ازانکهشب آید
ابوهریره روایت کند کهرسول علیه السلام گفت قوم موسی موسی را گفتند . هل ینام ربك . خدای
توبخسبد ازاو بپرس موسی علیه السلام گـفت بارخدایا این قوم می پرسند کهخواب تورا دریابدخدای تعالی
گفت من تورا معلوم کنم انکه موسی را سهشبانروز بیدار داشت پس ازآن فرشتهرا فرستادباو باد وقاروره
گفت خدای میگوید این قاروره‌ها دردست دارامشب اوآن دردست نگاه میداشت وجهد میکرد تاخوابش نبرد
خوابش غلبه کردودستهایش بهم آمدوقاروره‌ها برهم آمدوشکسته شدموسی از خواب درآمدقاروره هارا شکسته
شدهدیدجبرئیل آمدو گـفت تودرخواب دوقاروره نگاه نمیتوانی داشتن اگرمن بخسبم آسمان وزمین کهنگاه دارد . له ما
فی السموات ومافی الارض . اوراست انچه درآسمان وزمین هست ملکاً وملکاً انچه برامالکی نیست ملك اوست وانچه
ازامالکی ظاهراست ملك اوست برای انکه ملك ومالك همه درملك اویند . فان العبد لایملك وان ملك ومن لایملك نفسه
کیف یملك غیره . انکه مالك خودنبودمالك غیری چگونه بودچون چنین باشد مستقل نبودبخودچگونه دگرپرادست
گیردمگر بفرمان او من ذاالذی یشفع عنده الا بأذنه . کیست که بنزدیك او شفیع باشد کسی رامگر بفرمان او بعضی اهل
معانی گفتند خدایتعالی باین آیةدل بندگان خودبخودمیکشدعاجلاً وآجلاً چنان است که گـفت ای بندهاگرراغب
دنیائی مراست ازمن خواه واگرامید کرامت آخرت داری بشفاعت شفیعی کهآن شفاعت بفرمان من است
پس دردنیا وآخرت گریزنیست توراازمن فسبحان من لاوسیلة الیه الا به . سبحان آنخدای کهباو هیچ وسیله
نیست الاباوحقیقة دان کهاورا بفرمان اوشفاعة الاآنان نکنند کهطرفةالعینی پای ازفرمان او بیرون نهـادند
آنانکهاندکی بودندچنین بودندمگرمعصومانی کهماهموا بمعصیةالله قط . درهمت ایشان نیامد کهآزارخدای اختیار
کنند . شفیعی الیك الیوم یاخالق الوری . رسولك خیرالخلق والمرتضی علی . لاخرشفیعی الی الله یوم القضاء
. نبی الهدی وعلی الرضا . دیگری گوید . شفیعی عترة طهرت فدلت . محبهم علی طهرالولادة . قوله
تعالی یعلم مابین ایدیهم وما خلفهم . مجاهد وعطا وحکم وسدی گـفتند مراد آن است که داند آنچه پیش
ایشان است ازکار دنیا وآنچه پس ایشان است ازکارآخرت ضحاك وکلبی برعکس این گـفتند مابین ایدیهم کار
آخرت برای انکه آخرت درپیش دارندوروی آنجادارندوباز گشت ماانجاست وماخلفهم انچه پس ایشان است ازدنیا
باپس پشت افکنده اند مقاتل وواقدی گفتند آنچه پیش ایشان بودهاست یعنی پیش خلق عالم وفرشتگـان
وآنچه پس خلق عالم بود وباشد وگـفتند مابین ایدیهم آنچه درمیان آنند ازخیر وشر وآنچه باپس ایشان است
یعنی آنچه خواهند کردن . قوله ولایحیطون بشیءٍ من علمه الا بماشاء . وخلقان را احاطه نبود بچیزی ازعلم
اوالا بانچه او خواهد احاطه چون باعلم مقرون باشد بمعنی عالمی باشد بروجه تاکید چون کسی چیزی داند
بتفصیل چنانکه چیزی ازعلم او بدر نشود گویند احاط علمه بکذا واحاط بکذا علماً بنداری علم اوگرد آن معلوم

درآمد ورها نکرد که چیزی ازآن بیرون شود وعلم درآیه بمعنی معلوم است تااشاعره را تمسك نباشد یقال
فی هذا الکتاب علم فلان ای معلومه واین مسئله ازعلم شافعی است یاازعلم ابوحنیفه یعنی ازمعلوم ایشان است
برای انکه علم ایشان دردل ایشان باشد وعلم آید بمعنی عالمی چنانکه قوله تعالی وان الله قداحاط بکل شیٔ علماً
. علم او محیط است بهمه چیز یعنی عالمی او ودراین آیه علم بمعنی معلوم است دگر درآیة دلیلی ظاهر است براینکه
ماگفتیم وآن آنست که گفت کس بعلم او محیط نشود الا بانچــه او خواهد ومعنی آن است که الابانچه او خواهد
کـه اطلاع دهد بر آن از انکه راه نماید ودلیل انگیزد وخلق علم ضروری کند واطلاع دهد بوحی
وخبر واین ممکن نیست درعلم حقیقی که علم او بنزدیك انکه اورا علم اثبات کند قایم باشد بذات وآنچه قایم بود
بذات او احاطه بان محــال بود . قوله تعــالی وسع کرسیه السموات والارض . ای ملأ واحاط ودر کرسی
خلاف کردند عبدالله عباس وسعید جبیر ومجــاهد گفتند مراد بکرسی علم است وازانجا دفتر علم را کراسه
خوانند وازانجاست قول راجز در وصف صیادی ، حتی اذاما جائها تکرساً ای علم . وعالمان را کراسی
خوانند چنانکه شاعر گفت . تحف بهم بیض الوجوه وعصبة . کراسی بالاحداث حین تنوب . ای
علماء بهــا وبعضی دگر گفتند مراد بکرسی عظمت وسلطان است وعرب ملك قدیم را کــرسی خوانند
والکرسی اصل کل شیٔ یقال فلان کریم الکرسی ای الاصل قال العجاج ، قدعلم القدوس مولی القدس .
ان اباالعباس اولی نفس . فی معدن الملك القدیم الکرس . ودربعضی تفاسیر میاید که کرسیه ای سرّه قال
الشاعر . مالی بامرك کرسی اکاتمه . ولایکرس علم الله مخــلوق . محمدبن جریر الطبری گفت که کرسی
اهل باشد ای وسع عباده السموات والارض ابوموسی وسدی گفتند کرسی حقیقی خواست وخدای تعالی
کرسی از لؤلؤ آفرید وآسمانهاء هفت درجنب کرسی چون هفت درم است که برسپری افکنند وامیرالمؤمنین
علی علیه السلام گفت هرقائمة از قوایم کرسی چندان است که هفت آسمان وهفت زمین وکــرسی درپیش
عرش است وحاملان کرسی چهار فرشته اند وهرفرشته چهــار روی دارندقدمهاء ایشان برآن صخره
نهاده است که درزیر هفت زمین است بپانصد ساله راه یك روی ایشان چون روی آدمیان است بدان روی
روزی آدمیان خواهدوروئی برصورت گاو است بدان روی روزی بهایم خواهد وروئی برصورت شیر است
وبدان روی روزی سباع وددخواهد وروئی برصورت کرکس است بدان روی روزی مرغان خواهد وابو
ادریس خولانی روایت کند ازابوذر غفاری رحمة الله علیه که گفت ازرسول علیه السلام پرسیدم که خدای
تعالی کدام آیه برتوانزال کرد که ازآن آیت بزرگتر نیست گفت آیة الکرسی انگه گفت نیست هفت آسمان
درجنب کرسی الاچون حلقهٔ دربیابانی ودراخبار میــاید که ازمیان عرش وکرسی هفتاد حجــاب است ازنور
وهفتاد حجاب است ازظلمت اگرآن حجابها نبودی حملهٔ کرسی ازنور حملهٔ عرش بسوختندی حسن بصری
گفت مراد بکرسی عرش است بعضی علما گفتند کرسی نام فرشته ایست که خدای تعالی اورا باخود اضافه
کرد اضافهٔ تخصیص ومراد باین تنبیه بندگانش علی اعظم خلقه که اورا خلقی باشد که آسمانها وزمینها باو پرشود
. ولایؤده . ای لایجهده برنج نیفکند اورانگاهداشتن زمین وآسمان ودشخوار نباشد براو وقالت الخنسا
. وحامل الثقل بالاعباء قدعلموا . اذایؤدرجالاً بعض ماحملوا . وگفته اند یؤده ای یسقطه من ثقله اورابیفکند
ازگران باری قال الشاعر . انی وماتحروا غداةمنی . عندالجمــار یؤده الثقل . حفظهما یعنی حفظ آسمان
وزمین . وهوالعلی . واو بزرگوار ورفیع است بالاء همــهٔ خلق نه بجهة ومسافة ولکن بتدبیر وقدرة .

العظیم . بزرگوار است نه ازروی جرم وجثة ولکن ازروی کبریا وعظمة علما گفته اند دراین آیه چند
فوائد وادله است براصول دین ازتوحید وعدل منها قوله الله دلیل است برذات وصفات خدای تعالی برای انکه
تابرصفة کمال نباشد استحقاق عبــادت ندارد دوم قوله لااله الاهو . دلیل بطلان قول همه مشرکان است
ازثنویان وگبرکان وترسایان که بدون خدای تعالی الهی اثبات کردند سهام قوله الحی دلیل بطلان قول بت
پرستان است که ایشان جماد وموات پرستیدند وازاین کار ابرهیم علیه السلام برایشان عیب کرد که یاابت
لم تعبدمالایسمع ولایبصر ولایغنی عنك شیأً . چهارم قوله القیوم . دلیل بطلان قول فلاسفه وطبایعیان است
گفتند بیشتر چیزها بطبع محل حاصل میاید حق تعــالی بازنمود که من قیوم یعنی قایم بتولاء افعال خود
پنجم قوله لاتأخذه سنة ولانوم . دلیل بطلان قول جهودان است که گفتند خدای عالم بشش روزبیافرید
خسته شد فاستراح یوم السبت روز شنبه بیاسود دگر دلیل است بربطلان مذهب جهم که گفت خدای تعالی
عالم است بعلمی محدث سهو براو روا باشد ششم قوله تعالی . له مافی السموات ومافی الارض . دلیل بطلان
مذهب مفوضه است که گفتند خدای تعالی تفویض خلق عالم کرد باشخص محدث که اورا بیافرید وبنیابت
خود بداشت هفتم قوله تعالی . من ذا الذی یشفع عنده الاباذنه . دلیل کرد بربطلان قول آنانکه نفی
شفاعت کردند هشتم قوله . یعلم مابین ایدیهم وماخلفهم . دلیل میکند بربطلان قول آنانکه گفتند خدای
تعالی عالم است بعلم برای انکه دراین آیه بازنمود کــه معلومات او لایتناهی است ومعلومات مالایتناهی را علوم
مالایتناهی باید وآن دروجود محال بود نهم قوله . ولایحیطون بشیٔ من علمه الابماشاء . دلیل بطلان قول
کاهنان ومنجمان میکند که ایشان گفتند ماغیب دانیم ازسیر کواکب بی اعلام خدای تعالی دهم قوله تعالی
وسع کرسیه السموات والارض . ردّ است برمذهب فلاسفه که گفتند عالم خود زمین است وافــلاك که بدان
محیط است فی ورای آن ذکر خبر نیست نفی عرش وکرسی ولوح وقلم کردند یازدهم قوله ولایؤده حفظهما .
دلیل بطلان قول جهودان کرد که گفتند ان الله اعیی الخلق السموات والارض فاستراح دگر دلیل بطلان قول
آنانکه گفتند خدای تعــالی قادر است بقدرت که بقــدرت فعل مخترع نشاید کــردن دوازدهم قوله
وهوالعلی العظیم . دلیل است بربطــلان قول ثنویان چــه اگر با او الهی بود ممــانعت کردی اورا
ومستعلی نبودی براشیاء همانا عظم موقع این آیه برای کثرة ادلهٔ اوست براصول مسلمانی از توحید وعدل
قوله لااکراه فی الدین . مجاهد گفت آیه درمردی انصاری آمد که غلامی سیاه داشت اورا صبیح گفتند
اورا اکراه میکرد براسلام سدی گفت درحق انصاری آمد که اورا ابوالحصین گفتند واو دوپسر داشت
جماعتی ازبازرگانان ازشام بمدینه آمدند وازپسران اورا دعوت کردند باترسائی وترسا شدند وباایشان برفتند
او بنزدیك رسول آمد وگفت یا رسول الله کسی ازقفا بفرست وایشان را بازآر وزجر کن تابمسلمانی آینــد
خدای تعالی این آیه فرستاد که لااکراه فی الدین آن مرد انصاری را خوش نیامد ودردلش ازرسول خدا
چیزی بود آیه آمد . فلا وربك لایؤمنون حتی یحکموك فیما شجر بینهم الآیة . واین پیش از آیهٔ قتــال بود
انگه این آیه بسورهٔ برائة منسوخ شد فی قول ابن مسعود وابن زید ودگر مفسران گفتند آیه منسوخ نیست
سعید جبیر گفت ازعبدالله عباس که درانصاریان چون زنی بودی که اورا فرزند نماندی اوگفتی برسبیل نذر
کــه اگرمرا فرزند بماند بجهودانش دهم واین پیش ازاسلام بود چون اسلام پدید آمد ازایشــان جماعتی
دربنی النضیر بودند چون خدای تعالی جلاء برایشان نوشت که بروند وخانمان رها کنند انصاریان گفتند یارسول الله

فرزندان وبرادوان ماند خدای تعالی این آیه فرستاد لا اکراه فی الدین رسول علیه السلام گفت خدای
تعالی ایشان را مخیر کرد اگر مسلمانی خواهند اینجا بباشند اگر جهودی خواهند با ایشان بروند قتاده وعطا
وضحاك وابو روق وواقدی گفتند مراد آن است لا اکراه فی الدین بعد اسلام العرب برای انکه عرب امتی
بودند امّی ایشان را کتابی نبود خدای تعالی رسول علیه السلام را فرمود که ازعرب قبول مکن الّا اسلام
یا تیغ فرود ایشان آر اهل کتاب را حکمی دگر نهاد وآن جزیه بود گفت ایشان را اکراه مکن بعد قبول
جزیه یا ایمان آرند یا جزیه دهند واقوالی دگر گفتند در سبب نزول آیه متقارب المعنی ومرجع با این است که ما
گفتیم زجاج گفت لا اکراه فی الدین من قول العرب . اکرهت فلاناً اذا نسبته الی الکره کما یقال اکفرته
وافسقته واظلمته اذا نسبته الی الکفر والفسق والظلم قال الکمیت . فطایفة قدا کفرونی بحبکم . وطایفة
قالو امسيٌ ومذنب . ومعنی آن است که آن را که در اسلام آید مگوی تو مکرهی ایمان اکراه آوردی اورا
نسبت نکنی با اکراه کما قال الله . ولا تقولوا لمن القی الیکم السلام لست مؤمناً تبتغون عرض الحیوة الدنیا
قوله . قد تبین الرشد من الغی . ای ظهر الاسلام من الکفر والهدی من الضلالة والحق من الباطل
حق از باطل پیدا شد وایمان از کفر حسن ومجاهد واعرج خوانند الرشد بفتح را وشین وآن دو لغت است
کالحزن والحزن والبخل والبخل وعیسی بن عمر خواند رشد بضمتین وآن دو لغتند کالرعب والرعب والسحت
والسحت . فمن یکفر بالطاغوت . هرکه کافر شود بطاغوت عبدالله عباس گفت شیطان است مقاتل وکلبی
گفتند صنم است وگفته‌اند کاهن است وگفته‌اند هرچه بدون خدای بپرستند وآن فاعول باشد من الطغیان
لام الفعل از او بیفکندند برای انکه حرف علة باشد وبدل او تاء باز آوردند که حرف صحیح بود کقولهم
جالوت وطالوت وتابوت اهل اشارة گفتند طاغوت هرکسی نفس اوست بیانه قوله . ان النفس لأمارة
بالسوء . ومن یؤمن بالله . بیان کردیم پیش از اینکه ایمان تصدیق بدل وکفر جحود بدل باشد وایمان
در شرع باصل لغت مانده است وکفر از اسماء منقوله است واین اخبار که آوردند من قوله علیهم السلام . الایمان
تصدیق بالقلب واقرار باللّسان وعمل بالارکان . مراد ایمان است وتوابع او از اسلام وشعار هردو برپای
داشتن . فقد استمسك . فا برای جزاء شرط آمد که فعل ماضی است ای تمسك او دست در آویخته باشد
. بالعروة الوثقی . ببند استوارتر وعروه آن کلك باشد که گوی گریبان در او افتد وفعلی تأنیث افعل تفضیل
باشد واین استعارتی است که خدای تعالی کرد بر طریق کلام عرب گفت هرکه بطاغوت کافر شود وبخدای
مؤمن تمسك او ببند استوارترین باشد ببندی که هرگز گسسته نشود . لا انفصام لها . وانفصام انقطاع باشد
وانفصام از او بلیغ‌تر باشد واین بشارتی است که خدای تعالی مؤمنان را داد . والله سمیع علیم . وخدای
شنوا است اقوال ایشان را وعالم است باحوال ایشان . قوله تعالی الله ولی الذین آمنوا . خدای تعالی ولی
مؤمنان است گفته‌اند مراد ناصر است یعنی یار مؤمنان است وگفته‌اند مراد دوست است دوست ایشان است
وگفته‌اند یعنی متولی کار ایشان است وگفته‌اند معنی آن است که اولی واحق بهم وهمهٔ معانی واقوال را مرجع
با این است لأنه من ولیت ألامر اذا تولیته بنفسك باشد والولّی القرب والولایة ألامارة والولی من المطر الذی
یلی الوسمی باران دوم را برای آن ولی خوانند که در پی وسمی باشد ووسمی باران اول باشد پس از روی لغت
واشتقاق وعموم فواید تفسیر ولی بر اولی دادن اولیتر است فألاولی ان یفسر با لأولی حسن بصری گفت
ولّی هداهم هدایة ایشان را از الطاف وتوفیق او تولّا کند چه آن کار جز او نباشد قوله . یخرجهم من الظلمات

الی النّور واین بر سبیل مبالغه است ومراد الطاف وتوفیق وآنچه جاری مجری آن باشد که بنده بایمان نزدیك
شود واز کفر دور شود فعلی که خدای تعالی کند که عند آن بنده از کفر بیرون آید وبایمان در شود چون
خدای کند گفت خود مخرج منم چنانکه درباب سوره گفت قوله . واذا ما انزلت سورة الی قوله
. فاما الذین آمنوا فزادتهم ایماناً یعنی ازدادوا عند نزولها ایماناً . وقوله واما الذین فی قلوبهم مرض فزادتهم
رجساً . در هردو آیه اضافهٔ زیادهٔ ایمان وکفر با سوره کرد وسوره فعل نکند یعنی ایشان عند نزول سوره
در کفر وایمان بیفزودند ودلیل بر آنکه چنین است قرینهٔ آیه قوله . والذین کفروا اولیاؤهم الطّاغوت
یخرجونهم من النور الی الظلمات . واز جملهٔ طاغوت که بدون خدای پرستند بل بیشتر وغالب‌تر اصنام واوثان
واحجار واشجار باشد وآفتاب وستاره وآتش واین همه جمادند فعل از ایشان درست نباشد وانکه شیطان است
ورؤساء ضلالت بر سبیل حقیقت اخراج نکنند کسی را از ایمان بکفر ولکن اغرا واغوا وتزیین کنند چون
کافران عند اغراء ایشان خروج کنند از ایمان بکفر حق تعالی اطلاق کرد وگفت اخراج خود طاغوت
کردند واقدی گفت هر نور وظلمتی که در قرآن است مراد بخش ایمان وکفر است مگر انکه
در سورة ألانعام است که مراد بخش شب وروز است عبدالله عباس گفت آیه در حق قومی است که کافر بودند
بعیسی چون رسول علیه السلام بیامد باو ایمان آوردند خدای تعالی ایشان را بایمان بمصطفی از کفر بدیگر
پیغامبران بدر آورد واسطی گفت ایشان را از ظلمات نفس خود بیرون آورد باخلاق مرضیّه بدر آورد
ایشان را از کذب بصدق واز حرص بقناعت واز سخط برضا واز طلب بتوکل واز جهل بمعرفت
ابو عثمان الهندی گفت ایشان را بیرون آورد از دیدن افعال بدیدن افضال یعنی آنچه کنند از طاعات
وقربات از خود نه بینند از او بینند وبهری دگر گفتند بیرون آورد ایشان را از ظلمات وحشت وفرقت بنور وصلت
وقربت . والذین کفروا اولیائهم الطاغوت . حسن بصری خواند الّطواغیت علی الجمع ابوحاتم گفت
عرب طاغوت بواحد وجمع ومذکر ومؤنث کنند در واحد مذکر گفت . یریدون ان یتحاکموا الی
الطاغوت وقد امروا ان یکفروا به ودر مؤنث گفت . والذین اجتنبوا الطاغوت ان یعبدوها . ودر
جمع گفت یخرجونهم . عبدالله بن عباس گفت مراد بطاغوت شیطان است مقاتل گفت مراد رؤساء
ضلالند چون کعب اشرف وحیّ اخطب وجز ایشان یخرجونهم ای یدعونهم ایشان را دعوت میکنند
اخراج در آیه بمعنی دعوت است بیانش قوله . ولقد ارسلنا موسی بآیاتنا ان اخرج قومك من الظلمات
الی النور یعنی ادعهم اگر گویند چگونه گفت خدای تعالی یخرجونهم ایشان را بیرون می‌آرند واین کسی را
گویند که در ایمان باشد وکافران در ایمان نبوده‌اند چگونه لفظ اخراج گفت گوئیم از این چند جواب
است یکی انکه قتاده گفت ومقاتل که مراد جهودانند پیش بعثت رسول ما علیه السلام باو ایمان داشتند
از آنچه در کتب خود دیده بودند از نعت وصفت او چون بیامد باو کافر شدند وجحود کردند بیانش
قوله . فلما جائهم ما عرفوا کفروا به . وباقی مفسران گفتند آیة عام است در جملهٔ کفار ومنع شیطان
ایشان را از دخول در آن اخراج خواند واین چنان باشد که یکی از ما میگوید چون پدر اورا از نصیب
میراث بیفکند اخرجنی ابی من ماله واو در مال نبوده باشد ومانند این قوله تعالی حکایة عن یوسف علیه
السلام . انی ترکت ملة قوم لا یؤمنون . ویوسف علیه السلام هرگز بر ملت کافران نبود ومانند این
قول امرؤ القیس است . ومأکلون البول قد عاداجنا . قلیل بها الاصوات ذی کلاء مخلی . گفت قد

عاداجنا واز پیش آن اجن نبود ومثله قوله . ومنکم من یردّ الی ارذل العمر . ومرد هرگز پیش از پیری پیر نبوده است وکذا قول الشاعر . اطعت العرس فی الشهوات حتی . اعادتنی عسیفاً عبد عبد .
وقال آخر . فان تکن الایام احسن مرّة . الیّ فقد عادت لهنّ ذنوب . قوله اولئك اصحاب النّار هم فیها خالدون ، این آیه ومانند این آن بود که ما بدانیم از سمع که عقاب کفار مؤبد خواهد بودن و در عقل دلیل نیست براین بل از جهت عقل عفو ایشان مجوّز و مستحسن است واز جملهٔ آیات قوله . انّ الله لا یغفر ان یشرك به ویغفر مادون ذلك لمن یشاء ومن یشرك بالله فقد افتری اثماً عظیماً . صدق الله العظیم .
تم الجزو الثالث ویتلوه فی الرابع انشاء الله . الم تر الی الذی حاج ابرهیم فی ربّه ان آتاه الله الملك .

بســــــــم الله الرحمن الرحیم
بنام خداوند بخشاینده مهربان

الم تر الی الذی حاجّ ابرهیم فی ربّه ان اتاه الله الملك اذ قال ابرهیم ربی الذی یحیی ویمیت
آیا نه نگرستی بانکس که حجت گفت با ابراهیم درباب پروردگار برای انکه داد او را خدای پادشاهی چون گفت ابراهیم پروردگار من است که زنده میگرداند ومیمیراند

قال انا احیی وامیت قال ابرهیم فان الله یاتی بالشمس من المشرق فات بها من المغرب
گفت نمرود من زنده میگردانم بعفو ومیمیرانم بقتل گفت ابراهیم پس بدرستیکه خدای آرد آفتاب را از جای برآمدن آفتاب پس بیار آن را از جای فروشدن او

فبهت الذی کفر والله لا یهدی القوم الظالمین * او کالذی مرّ علی قریة وهی
پس متحیر شد انکه کافر بود وخدای راه ننماید گروه ستمکاران را یا بمانند انکه گذشت بردهی بیت المقدس وآن

خاویة علی عروشها قال انّی یحیی هذه الله بعد موتها فاماته الله مائة عام ثم بعثه قال کم
ده افتاده بود بر سقفهای خود گفت از کجا زنده گرداند اهل آن ده را خدای بعد از مردن پس بمیرانید خدای او را صد سال پس برانگیخت او را گفت خدای

لبثت قال لبثت یوما او بعض یوم قال بل لبثت مائة عام فانظر الی طعامك وشرابك
چند مدت درنگ کردی گفت درنگ کردم روزی یا بهری از روزی گفت پس درنگ کردی صد سال بنگر سوی خورش تو انجیر وانگور وآشامیدنی او عصیر یا شیر

لم یتسنه وانظر الی حمارك ولنجعلك آیة للناس وانظر الی العظام کیف ننشزها ثم
حال انکه متغیر نشد وبنگر بسوی خر خود وتا گردانیم تو را دلالتی برای مردمان وبنگر باستخوانها چگونه ترکیب میفرمائیم انرا پس

نکسوها لحما فلما تبین له قال اعلم ان الله علی کل شیء قدیر * واذ قال ابرهیم
می پوشانیم او را گوشت پس چون روشن شد او را گفت اکنون می دانم خدای بر همه چیزی تواناست وچون گفت ابراهیم

رب ارنی کیف تحیی الموتی قال اولم تؤمن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی قال فخذ
ای پروردگار من بنمای بمن چگونه زنده میکردانی مردگان را گفت باور نمیداری گفت آری باور میدارم ولکن تا آرمیده شود دل من گفت فرا گیر

اربعة من الطیر فصرهن الیك ثم اجعل علی کل جبل منهن جزءا ثم ادعهن یاتینك
چهار عدد از مرغان پس میل ده انها را بسوی تو پس بنه برهر کوهی از آن مرغان جزئی پس بخوان ان را تا بیایند سوی تو

سعیا واعلم ان الله عزیز حکیم *
بشتاب وبدان بدرستیکه خدای غالب است

الم تر الی الذی حاج . این فصل باستقصا برفت اعنی تفسیر الم تر الی الذی حاج محاجه مفاعله باشد از حجة یقال . حاججته فحججته کما یقال خاصمته فخصمته ومحجوج گویند آن را که در حجت مغلوب باشد یعنی بانکه حجت آوردم غلبه کردم او را وانکه با ابرهیم علیه السلام در حق خدای تعالی محاجه کرد نمرود بن کنعان بن ستحاریب بن کوس بن سام بن نوح علیه السلام بود واو اول کسی بود که تاج بر سر نهاد ودر زمین جباری کرد ودعوی کرد که خداست . ان آتاه الله الملك . لان آتاه الله الملك وموضع آن نصب است بنزع حرف الصفة عند الکوفیین مجاهد گفت دو مؤمن ودو کافر پادشاهی همهٔ زمین بیافتند . امّا دو مؤمن یکی سلیمان بود ویکی ذوالقرنین . وامّا دو کافر یکی نمرود بود ویکی بخت نصّر در وقت این مناظره خلاف کردند مقاتل گفت چون ابرهیم علیه السلام بتان را بشکست نمرود او را باز داشت انگه بدر آورد او را تا باتش اندازد او را گفت این خدای که تو ما را بعبادت او میخوانی کیست ابرهیم گفت . ربی الذی یحیی ویمیت . ودیگر مفسران گفتند این مناظره پس از آن کردند که او را باتش انداختند

زید بن اسلم گفت اول جباری که بود درزمین نمرود بن کنعان بود مردمان از اقصای عالم میامدند وطعام میبردند از نزدیك او یعنی جو وگندم چون جماعتی باو گذشتی او گفتی . من ربکم . خدای شما کیست گفتندی توئی ابرهیم علیه السلام برفت تاپارهٔ گندم خرد از آنجا باجماعتی او آن جماعت را گفت من ربکم خدای شما کیست برعادتی که اورا بود ایشان گفتند خدای ما توئی ابرهیم گفت . ربی الذی یحیی ویمیت . چنانکه خدای تعالی ازاو حکایت کرد نمرود همه را طعام بداد مگر ابرهیم را که ابرهیم را باز گردانید بی طعام ابرهیم علیه السلام باز گشت چون بدر شهر خود رسید شرم داشت واز شماتت اعداء اندیشه کرد که گویند همه آمدند وگندم آوردند وابرهیم نیاورد بیامد وتلی ریگ بود واز آن ریگ جوالها پر کرد وآمد تا بدر سرای وبار بدر سرای بیفکند واو مانده بود انجا بخفت اهل او بدر آمد وسر جوالها بگشاد آردی سپید پاکیزه دید که ازآن نیکوتر ممکن نبود از انجا نان بخت چون ابرهیم علیه السلام در سرای شد آن طعام درپیش او بنهاد او گفت این از کجا آوردی گفت ازآن آرد است که تو آوردی او بدانست که نعمتی است که خدا باو کرد . انگه خدای تعالی ابرهیم را بفرستاد بنمرود که بمن ایمان آور تاملك برتو رها کنم او گفت خدای دیگر هست تورا جز من که مرا باو دعوت میکنی وآن خدای کیست ابرهیم گفت . ربی الذی یحیی ویمیت . خدای من آنست که احیا واماته کند مرده را زنده کند وزنده را بمیراند ودرآیه محذوفی هست وتقدیر اینست . اذ قال له الجبار من ربك قال له ربی الذی یحیی ویمیت . واین مناظره بحضور قوم نمرود بود اوخواست تا برایشان تلبیس کند گفت . انا احیی وامیت من نیز احیا واماته کنم حمزه خواند ربی الذی یحیی ویمیت باسکان الیاء ودرشاذ اعمش وعیسی همچنین خواندند وقرّاء مدینه خواندند انا احیی وامیت بمد درهمه قرآن واین لغت قومی است که وصل چون وقف دارند وانشدوا . انا سیف العشیرة فاعرفونی . حمید قد ترقیت السناما . ودر وقف بعضی عرب انا گویند وبیشتر عرب در وقف انه گویند ابرهیم علیه السلام گفت چگونه احیا واماته کنی اوکس فرستاد ودوشخص را حاضر کرد ویکی را بکشت ویکی را رها کرد وگفت این را اماته کردم وآن را که نکشتم زنده کردم سدّی گفت چهار مرد را بگرفت ودر خانه کرد وطعام وشراب نداد تا بحد هلاکت رسیدند انگه دورا طعام وشراب بداد تازنده ماندند گفت این احیاست ودورا رها کرد تابمردند گفت این اماتهاست ابرهیم علیه السلام توانست گفتن که من احیا واماته را که دعوی کردم خدای خود را باحیاء خلق حیوة خواستم که درمردهٔ چند ساله آفریند وباماته اماتتی که بی مماسه باشد ولیکن اندیشه کرد وترسید که بر حاضران مشتبه شود وگمان برند که انکه او کرد جنس این است که ابرهیم گفت وابخال ایشانرا روشن نشود انتقال کرد ازاین طریقه بدلیلی وطریقی دیگر که از آن روشن تر بود ودانست که اورا درآن طریقه شبهة نتواند آوردن که تلبیس کند بر حاضران ومناظر را که باکسی مجادله کند غرض او آن باشد که اصل مدّعی که دعوی کرده باشد درست کند بانچه دروسع او باشد چون داند که یك طریقه گفت روشن نشد خصم را طریقتی دیگر بگوید این یك جواب است آنان را که سؤال کردند که ابرهیم علیه السلام چرا انتقال کرد ازدلیل بدلیلی واین انکس کند که عاجز باشد ازنصرة دلیل اوّل وجواب دیگر ازاین سؤال آن است که عدول نکرد وانتقال ولیکن این سخن بنصره دلیل اوّل بود وگفت ازحق آن که قادر بود بر احیا واماته آن است که قادر بود براتیان آفتاب از مشرق بمغرب واگر تو قادری براینکه دعوی کردی او ازمشرق میاورد تواز مغرب برآر اگر سؤال

کنند وگویند چگونه گفت ابرهیم . فأت بها من المغرب . تواز مغرب برآر واورا بودی که گفتی خدای تورا بگو تااز مغرب برآرد واگر بگفتی خدای تعالی اجابت کردی یانه جواب گوئیم اگر بگفتی خدای تعالی ابرهیم را اجابت کردی واین برسبیل معجز بردست اظهار کردی واگرچه خارق عادت بودی وهمانا برای آن نگفت که دانست که اگر بگوید وابرهیم در خواهد خدای تعالی اجابت کند چون ابرهیم علیه السلام این بگفت اودانست که درچیزی که باسمان تعلق دارد او شبهتی نتواند آوردن فرو ماند ومتحیّر شد چنانکه خدای تعالی گفت . فبهت الذی کفر . ای تحیر وانقطعت حجته یقال رجل مبهوت اذا کان منقطع الحجة قال الشاعر . وماهی الا ان اراها فجأةً . فابهت حتی ما اکاد اسیراً . ومحمد بن السمیقع خواند فبهت بفتح الباء والهاء ای بهته ابرهیم بیانه قوله بل تاتیهم بغتة فتبهتهم ای تحیّرهم وتدهشهم والله لا یهدی القوم الظالمین الی الحجة . وخدای تعالی کافران راهدایت نکند بحجت یعنی ایشان رامخذول کند والطافی که در حق مؤمنان کند باایشان نکند اما ازانجا که داند که ایشان را لطف نباشد واما برسبیل عقوبة علی ما ذهب الیه ابوعلی فی اکثر المواضع خدای تعالی دگر باره ابرهیم را گفت نمرود را دعوت کن ووعده ده که اگر ایمان آرد ملك براو رها کنم ابرهیم علیه السلام دعوت کرد گفت من خدای دیگر را ندانم جز خویشتن ابرهیم بار دیگر مراجعت کرد نمرود گفت من ندانم تاتو چه میگوئی اگر خدای تورا قوتی هست گو لشکر بیاور تاحرب کنیم هر که غالب آید ملك اورا باشد که عادت ملوك این باشد انکه گفت خدای تورا لشکراست گفت بلی خدای مرا لشکرها است گفت اکنون برو وبگو که بسه روز لشکر جمع کند تامن نیز لشکر جمع کنم وکارزار کنیم . فمن غاب سلب . ابرهیم گفت بار خدایا تومیدانی که این کافر چه میگوید خدای تعالی گفت بامنش گذار انکه نمرود لشکری عظیم جمع کرد ولشکر گاه بصحرا بیرون زدند وابرهیم را گفت لشکر من این است از لشکر خدای تو اثری نمی بینم خدای تعالی وحی کرد بفرشتهٔ که بر سراشك (یعنی پشّه) موکل است وبروایتی دیگر جبرئیل را گفت ازلشکرهای من چه ضعیف تر دانی گفت بار خدایا توعالم تری ولیکن من از سراشك ضعیف تر هیچ نمیدانم گفت ازایشان کرا ضعیفتر میدانی گفت سراشکان فلان دریارا حق تعالی گفت بگو آن فرشته را که برایشان موکل است که یك در برگشای ایشان را او دری برگشاد ازآن درچندانی سراشك بیرون آمد که آفتاب وروی آسمان بپوشیدند نمرود گفت چرا آفتاب برنمیاید ابرهیم گفت لشکر خدای من رها نمیکنند انگاه آن سراشکان درایشان افتادند وگوشت وخون ایشان بخوردند ازآدمیان وچهارپایان الا استخوان نماند ونمرود همچونین درایشان می نگرید وایشان اورا تعرض نرسانیدند ابرهیم گفت ایمان آری گفت نه خدای تعالی بفرمود سراشکی را تالب زیرین او بگزید وانگه لب زیرین او بگزیدن او بخارید لبهای اوچندانی بیاماسید که از دهن اودور باز افتاد انگه آن سراشك دربینی اورفت وبدماغ اورسید وازدماغ او میخورد تاانگه که بزرگ شد چند موشی اوان ساعت ساکن شدی که چیز سنگین بر سر او میزدندی وهر کس که خواستی که بااو کرامتی کند دستها برهم نهادی وبرسر او زدی خدای تعالی اورا دراین عذاب چهار صد سال بداشت چنانکه چهار صد سالش درملك داشته بود انگه هلاك شد وباعذاب خدای رفت . قوله او کالّذی مرّ علی قریة . این آیه عطف است بر معنی آیة اوّل ومعنی آیة اوّل آن است . ارأیت الذّی حاج ابرهیم فی ربه اوکالّذی مرّ علی قریة . برسبیل تعجب میفرماید که هیچ چنان کسی دیدی که با ابرهیم محاجهّ کرد یا چنان کسی که برآن ده گذر کرد وقولی دیگر آن است که کاف زیاده است وتقدیر آن است که . الم تر الی الذی

حاج ابرهيم فى ربه والى الذى مرّ على قرية . وكاف تشبيه زايد باشد دركلام عرب نحو قوله ليس كمثله شئ . وعلما خلاف كردند درانكه آن گذرنده كه بودقتاده وعكرمه وربيع وناحية بن كعب وضحاك وسدى وسليمان بن بريده وسلم الخواص گفتند عزير بن شرحيا بود ووهب منبه وعبدالله بن عبيد بن عمر گفتند ارميا بن حليقا بود واواز سبط هرون بن عمران بود وگفته‌اند او خضراست مجاهد گفت مردى بود كافر شاك دربعث ضحاك گفت آن ده ازجملهٔ زمين مقدسه بود ابن زيد گفت آن زمينى بود كه خداى تعالى آنان را كه از خانه بيرون آمدند واز وبا ميگريختند برآن زمين هلاك كرد وايشان آنان بودند كه ذكر ايشان برفت . قوله الم ترالى الذين خرجوا من ديارهم وهم الوف حذر الموت الآيه . كلبى گفت ديرى بود كه آنرا ساير آباد گفتندى سدى گفت نام آن ده سلماباد بود وگفته‌اند دير هرقل بود وگفته‌اند دهى بود كه آنرا ده انگور خواندند بردو فرسنگى بيت المقدس . وهى خاوية على عروشها . واو حال راست اى ساقطة يقال خوى البيت يخوى خواً بالقصر اذاسقط وخوى يخو يخوى خواءً اذاخوى على عروشها يعنى برسقفهايش وبناهايش واحدش عرش باشد وعرب هربنارا عرش خواند قال الله . وكانوا يعرشون اى يبنون وعريش جفته باشد وعرش سرير باشد فى قوله تعالى . ولها عرش عظيم . وعرش عبارت باشد ازملك واستقامت كار قال الشاعر . واو عرشى تثلم جانباه . فلما ان تثلم اقزدونى . قوله خاوية على عروشها . عبارت است ازخرابى آن جايگاه يعنى سقفها وديوارها افتاده اگر گويند سقف برزمين افتد چگونه گفت اوبرسقف افتاد يكجواب آنست كه سقف بيفتاده باشد اول انگه ديوارها برسر آن افتاده وجواب ديگر آن است كه على بمعنى مع است اى مع عروشها چنانكه هو على صغر سنه يقول الشاعر . فلو سالت سراة الحى سلمى . على ان قد تلون بى زمانى . قال انى يحيي هذه الله بعد موتها . اى كيف يحيي چگونه زنده كند خداى ايشان را پس مرگشان اين برسبيل تعجب گفت نه برسبيل شك وسبب اين درروايهٔ محمد بن اسحق عن وهب آن بود كه چون خداى تعالى ارميارا به پيغامبرى بفرستاد اورا گفت يا ارميا من پيش ازانكه تورا آفريدم تورا برگزيدم وپيش ازانكه تورا نگاشتم تورا پاكيزه كردم وپيش از انكه توبالغ شدى تورا پيغمبرى دادم وتورا براى كارى عظيم اختيار كردم انگه اورا بپادشاهى بنى اسرائيل فرستاد ونام او ناشية بن اموص بود تااورا مدد كند وترتيب كاراو واخبار غيب بوحى خداى بى عيب اورا معلوم كند بيامد ومدتى بود بنى اسرائيل احداث بسيار كردند وارتكاب معاصى كردند وحرامها حلال داشتند خداى تعالى ارميارا گفت بترسان اين قوم را ونعمتهاى من بياد ده ايشان را ومعاصى ايشان اوگفت من ندانم اگر تومرا الهام ندهى گفت برو كه من تورا الهام دادم بيامد وخطبهٔ بليغ كرد ايشان را ودرانجا بگفت كه خداى تعالى ميگويد اگر توبه نكنى واصرار نمائى طاغيى را برشما مسلط كنم كه دردل او رحمة نباشد برشما بالشكرى مثل سواد الليل المظلم ايشان امتناع نكردند خداى تعالى وحى كرد بارميا كه من بنى اسرائيل را بيافث هلاك خواهم كردن ويافث اهل بابل بود ازاولاد يافث بن نوح ارميا بگريست وجزع كرد خداى تعالى گفت توراخوش نمايد كه من ايشان را هلاك كنم من ايشان را بدعاء تو هلاك كنم ارميا دل خوش گشت وپادشاه را گفت خداى تعالى مرا وعده داد كه تامن دعا نكنم بنى اسرائيل را هلاك نكند انگه ازپس آن سه سال ديگر بماندند الا بمعصية وطغيان وفساد بيفزودند وپيغامبر وپادشاه ايشان را وعظ ميكردند وسود نبود خداى تعالى بخت النصر را برگماشت باشش صد هزار رايت تاآهنگ بيت المقدس كرد خبر بپادشاه رسيد ارميارا گفت نه توگفتى خداى مراوعده داد كه تامن برايشان دعا نكنم ايشان را هلاك نكند گفت بلى ومن واثقم بوعدهٔ

خداى تالشگر نزديك رسيد خداى تعالى فرشته‌را فرستاد بارميا برصورت مردى تابيامد وگفت اى رسول الله ازراهى دور آمده‌ام تاتورا مسئلهٔ پرسم ازانچه دانى مرا فتوى كن درآن گفت بگو گفت تورا فتوى ميپرسم از جماعتى كه زيردستان كسى باشند وازآن خداوندگار برايشان همه نعمت بود وايشان ببدل نعمت او بجاى شكر كفران بكنند واورا آزارند وفرمان او نكنند درصلاح خود وهرچند او كرامت بيش كند ايشان كفران بيش كنند وگفت برو بگو كه نعمت بازمگير ازايشان وباايشان بساز تاخدايت مزد دهد برفت وروزى چند بايستاد وبازآمد وگفت نعمت بيشتر كرد وايشان طغيان بيشتر كردند گفت اكنون سزاوار چه باشد گفت سزاوار هلاك ودمار گفت اكنون بامن يارباش دعا كن برايشان تاخداى ايشان را هلاك برآرد ودراين وقت بخت النصر بنزديك بيت المقدس رسيده بود بالشگر عظيم ازعدد ملخ بيشتر گفت اين بار ديگر برو باشد كه بهتر شوند اگر نيك نشوند من برايشان دعا كنم اوبرفت وسه روزى چند بازآمد گفت برايشان زياده شد وفساد ايشان برنعمت بيفزوده اكنون مرا انچه وعده دادى ازدعا برايشان وفا كن ارميا گفت بارخدايا اگراين مرد راست ميگويد وايشان بأين صفتند ومستحق هلاكند هلاك برآور ازايشان واگر بخلاف اين است ايشان را نگاهدار وهلاك مكن چون ارميا اين بگفت آتشى ازآسمان بيامد وجاى قربان ازبيت المقدس بسوخت ونه درازدرهاى او بزمين فروشد ارميا بيفتاد وبيهوش شد چون باخود آمد گفت بارخدايا نه مرا وعده دادهٔ كه بى دعاء تو ايشان را هلاك نكنم هم آن فرشته آمد وگفت خدايت سلام ميكند وميگويد تاتو دعا نكردى من عذاب نفرستادم ارميا بدانست كه آن فرشته بوده‌است ازقبل خداى تعالى فرستاده برسبيل امتحان واوآن دعا بربنى اسرائيل كرده‌است وآن اخلاق واوصاف درايشان بوده‌است وآن فرشته‌راست گو بود ازآنچه گفت ارميا برخاست وبيت المقدس رها كرد وبگريخت وبخت النصر درافتاد وبيت المقدس خراب كرد واهلش را كه بنى اسرائيل بودند به سه قسمت كرد يكى را بكشت وثلثى را اسير كرد وثلثى را رها كرد درشام تازيردست اوباشند انگه بفرمود تاكودكان اين ثلث را كه اسير كرده بودند بياوردند صد هزار بعدد برآمدند ازميان ملوك وامرا بلشگر خود بخشيد هرپادشاهى را چهار برسيد برخاست وبازگشت ولشگر رافرمود بوقت بازگشتن كه هريك سپرى ازخاك برگيرى ودر بيت المقدس اندازيد بكردند تاكوهى عظيم پيدا شد آنجا ازخاك ايشان چون بازگشتند ارميا برخرى نشست وروى به بيت المقدس نهاد پارهٔ انگور داشت درسله وپارهٔ عصير داشت چون برسيد وآن خرابى ديد وآن كشتگان را گفت انّى يحيي هذه الله بعد موتها . برسبيل تعجب وآنجا فرود آمد وخررا ببست وچيزى كه داشت آنجا بنهاد وخواب براوغلبه كرد وبخفت خداى تعالى درخواب جان ازاو بستد وبمرد آنجا صد سال مردهٔ او افكنده بود خداى تعالى اورا ازچشم مردمان پنهان كرد وگوشت اورا ازسباع زمين نگاهداشت چون هفتاد سال برآمد خداى تعالى فرمود پادشاهى را ازپادشاهان پارس تابيامد وبيت المقدس آبادان كرد واو بيامد وهزار قهرمان را برگماشت هر قهرمان را سيصد هزار مرد كاركن زيردست بودند تادرمدت اندك روزگار بيت المقدس را وشهرها وده‌ها بازكردند نكوتر ازآن كه بود وخداى تعالى بخت النصر را هلاك كرد وآنانكه ازبنى اسرائيل مانده بودند ببيت المقدس آمدند وعمارت ميكردند درمدت سى سال تابه ازانكه بود بازكردند چون صد سال ازآن واقعه وخواب ارميا برآمد خداى تعالى اورا زنده كرد او برخاست وطلب خركرد خررا نديد رسن مانده بود وازاو جز استخوانهاى پوسيده سپيد نمانده بود وانگور وعصير او برحال خود مانده بود ازآسمان آواز آمد كه اى استخوانهاى پوسيده شده ومتفرق گشته مجتمع شوى بفرمان خداى باهم آمدند

عمرو گفت اصل او تسنن است بدو نون و آن تغیر باشد من قوله من حماء مسنون . انگه بیدل یك نون یا بیاوردند کا التظنی واصله التظنن قال الشاعر • فهلا اذسموت تجیب عنه . ولم تقض الحکومة بالتظنی .
وقال العجاج . تقضی البازی اذا البازی کسر . اراد تقضض تقول العرب خرجنا نتلعی والاصل نتلعع اذا خرجوا فی اجتناء نبت ناعم یقال له اللعاع بپارسی هنجمك گویند آن را ومنه قوله تعالی وقد خاب من دساها ای دسسها ؛ وانکس که ها بر جای داد درحال وصل ووقف گوید ها اصلی است ولام الفعل واین قوم گویند اصل سنه سنة بوده است نه بینی که در تصغیرها آورده است گویند سنیهه سنهاء شجرة قدیمه وفعل از او مسانهه باشد قال الشاعر ولیست بسنهاء ولا رجبیة : ولکن عرایا فی السنین الجوائح : عرایا جمع عریه و هی شجرة فی دار الأنسان لغیره : اگر گویند چگونه گفت لم یتسنه بر لفظ واحد و در پیش دو مذکور رفته است از طعام وشراب گوییم برای آنکه ضمیر را ردّ کرد الی اقرب المذکورین کما قال الله تعالی : الذین یکنزون الذهب والفضة ولاینفقونها : ردّ ضمیر الی اقرب المذکورین کرد وجواب دیگر آن است که اکتفا بذکر احدهما عن الاخر کقوله الشاعر : عقاب عقبناة کان وظیفها : وخرطومها الاعلی سنان ملوّح ! ولم یقل سنانان ملوحان ودلیل این تأویل قرائت عبدالله بن مسعود است : فانظر الی طعامك وهذا شرابك بالرفع لم یتسنه وانظر الی حمارك ، بهری از علما گفتند خر زنده بود همچنانکه خدای تعالی طعام و شراب از تغیر نگاه داشت خر را بسته همچنان بر جای میداشت تا ایی باشد اورا و بر این قول عظام نه استخوان خر باشد استخوان بهری از آن مردگان باشد که آنجا بودند و بر قول استخوانهای پای او که در تفسیر چنان آید که خدای تعالی نیمه تن او باز آفرید و نیمهٔ تنش استخوان بود تا او مینگرید تا استخوانهای پایش باهم آمد و گوشت و پوست بر او پوشیده شد وجان در او درآمد واین قول ضحاك وقتاده وربیع وابن زید است ابوعمرو وابوعامر وحمزه وکسائی خواندند الی حمارك باماله وبعضی علما گفتند در آیه تقدیم وتأخیری هست ونظم آیه این است .
فانظر الی طعامك وشرابك ولنجعلك ایة للناس وانظر الی حمارك . بعضی دیگر گفتند نظم آیه چنین است . فانظر الی طعامك وشرابك لم یتسنه وانظر الی حمارك وانظر العظام کیف ننشزها ثم نکسوها لحماً ولنجعلك آیة للناس . وباین تعسف حاجت نیست چه ضرورتی نیست از فساد معنی وعدم استقامة او تا حاجت باشد باین تقدیم وتاخیر . وانظر الی العظام . بیشتر مفسران گفتند که مراد آن است که الی عظام حمارك : والف لام بجای اضافه بداشت چنانکه مثالش برفت بیش از این واین قول بیشتر مفسران است که کیف ننشزها ابن عامر وحمزه وکسائی وخلف خوانند بضم النون والزّا وبکسر الشین واین روایة ابوالعالیه است من زید بن ثابت وروایة معویة بن قرة عن عبدالله بن العباس انه قال انها راء فزوّاها ای اقرأها بالزآء والانشاز الرفع ای کیف نرفعها ونزعجها یقال انشزته فنشز ای رفعته فارتفع ومنه نشوز المرأة علی زوجها ونشز الغلام اذا ارتفع . در این استخوانها نگر که ما چگونه از زمین برداریم وبر یکدیگر نشانیم عبدالله عباس گفت و سدی نخرجها بیرون آریم کسائی گفت ننبتها ونعظمها برویانیم آن را وبزرگ گردانیم ونافع وابن کثیر و ابوعمرو ویعقوب خوانند ودرشاذ قتاده وعطا وایوب ننشرها بالراء وضم النون وکسر الشین ای نحییها که چگونه زنده کنم آن را یقال انشر الله الموتی نشراً فنشروهم نشوراً . قال الله تعالی ثم اذا شاء انشره وقال تعالی وکذلك النشور وقال حارثة بن بدر الغدانی : فانشر موتها واقسط بینها : فبان فقد ثابت الیها عقولها : وقال الأعشی فی نشر : حتی یقول الناس مما رأوا : یا عجباً للمیت الناشر : وبعضی اهل

لغت گفتند نشرهم لازم است وهم متعدی یقال نشر الله الموتی نشراً فنشروا نشوراً کالرجع والرجوع و النشر ضد الطی ودرشاذ نخعی بر این لغت خواند : ننشرها بفتح النون وضم الشین : ثم نکسوها لحماً آنگه گوشت بر او پوشیم وجامه را از اینجا کسوه گویند که تن باز پوشد لحماً نصب بر تمیز باشد وشاید که مفعول دوم باشد چه کسوته بمعنی البسته باشد وآن را دو مفعول باید اما لام فی قوله ولنجعلك آیة للناس ، فرّا گفت تعلق دارد باضمار فعلی از پس او وتقدیر آن است ولنجعلك آیة للناس فعلنا ذلك و بعضی دیگر گفتند واو زاید است آیةً للناس ای دلالة وعبرةً تا دلیل باشد بر آنکه پس از مرگ بعث ونشور خواهد بود ولام تعلق ببعثه دارد فی قوله ثم بعثه ای بعثه لنجعلك وحالك آیة للناس ودر آیه دلالت است علی صحة الرجعة وفساد قول من انکرها مستبعداً دگر قوله . فانظر الی طعامك وشرابك . خدای تعالی در نگاه داشت طعامی وشرابی سریع التغیر بحسب اجراء عادت برای حکمت ومصلحتی را خرق عادت کرد وآن طعام وشراب از تغیر نگاهداشت نشاید که شخصی را که صلاح جهانی باو منوط است سالی چند بخلاف عادت عمر ابناء وقت او بدارد که پیر نشود وبی قوّه نگردد دیگر بر قول آنانکه گفتند آن قتاده وضحاك وربیع وابن زید که خر زنده بود ایشان روایت می کنند وتو روا میداری که خری در بیابانی بر بالین مردهٔ صد سال زنده بماند وبسته که آب نخورد وگیاه وعلف نخورد این را منکر نه اگر گویند خدای تعالی شخصی را در جهان زنده میدارد که طعام و شراب خورد و بیاید و بشود آنت منکر آید و منکر شوی آن را این بصحت در مقدور وحکمت نزدیکتر از آن است لولا العناد ضحاك ودیگر مفسران گفتند چون خدای تعالی اورا زنده کرد او برخاست وبرخر نشست وباده آمد برنا سیاه موی وفرزندان او وفرزندزادگان پیر وکهل شده بودند عبدالله عباس ومقاتل گفتند چون عزیر باده آمد نهاده ومحل از آن بگشته بود بروهم بیامد وبدر سرای خود آمد ودر بزد ایشان را کنیزکی بود آن روز که عزیر برفت بیست ساله بود چون باز آمد صد وبیست ساله بود ومقعد ونابینا شده اورا آواز داد وگفت که کیست که در میزند او گفت این سرای عزیر است گفت آری وبگریست وگفت ای مرد توچه کسی که عزیر را می شناسی که صد سال است که مفقود شده است کس نام او نبرد گفت من عزیرم عجوزه گفت ای سبحان الله عزیر صد سال است تا مفقود است وکس از او خبر ندارد عزیر گفت همچنین است خدای تعالی صد سال مرا بمیرانید واکنون زنده کرد مرا کنیزك گفت این را علامتی باشد گفت آن چیست گفت عزیر مردی مستجاب الدعوه بود اصحاب امراض وبلا را دعا کردی خدای تعالی بدعای او ایشان را شفا دادی اگر تو عزیری دعا کن تا خدای تعالی چشم من باز دهد تا من تورا ببینم که من عزیر را نیك شناسم عزیر دعا کرد ودست بر چشم او مالید چشمش درست شد ودست او گرفت وگفت قومی بأذن الله . برخیز بفرمان خدای پایش درست شد برخاست وبرفتن آمد در او نگرید وگفت گواهی دهم که تو عزیری آنگه برخاست وبمحافل بنی اسرائیل شد ودر آن محفل پسری از آن عزیر بود صد و هیجده ساله پیر وضعیف شده واورا فرزندان بودند پیر شده واو آواز داد وگفت یا قوم خبر داری که عزیر باز آمده است گفتند برو محال مگوی عزیر صد سال است که مفقود است وکس از او هیچ نشان ندید وهیچ خبر نشنید گفت من فلانه ام پرستار او نابینا ومقعد شده بدعای او خدای تعالی مرا عافیت داد واو میگوید خدای صد سال است مرا بمیرانید واکنون زنده کرد مرا مردم برخاستند وبدیدن عزیر آمدند پسرش گفت عزیر را خالی بود بر میان دو کتف او چون ستارهٔ درخشان بیامد واورا گفت میان

کتف مرا بنمای اوجامه برداشت آن خال پیداشد وازآن خال آن حال پیدا شد . فوربّ خال یدلّ علی حال . اورا میان کتف خالی بود درزیر جامه واین را برروی راست ناپوشیده بجامه . علی خده الأیمن خال کأنه کوکب دری . سدّی وکلبی گفتند عزیر باخانهٔ خود آمدوبخت النصر توریة بسوخته بودونسخه‌هائی که انجا بود کس نداشت وندانست خدای تعالی فرشته‌را فرستادتااناای آبی دراو کرده وگفت ازاین آب بخور اوآب بازخوردتوریةاورا حفظ شد وخدای تعالی آن معجزهٔ اوکردواورا به بنی اسرائیل فرستاد او بیامد وپیغمبری دعوی کرد گفتند چه معجزه داری گفت توریة من ظهر قلب بخوانم ومیخواند پیری بود وگفت پدرمرا رزی هست مراووصیت کرد که درانجا خمی درزیر خاك کرده است نسخهٔ ازتوریة درانجا نهاده است برفتند وباز کردند وبرگرفتند وباانکه عزیر میخواند مقابل کردند حرفی کمابیش نبود باو ایمان آوردنداورا باور داشتند وهیچکس پیش ازعزیر توریة ازبر نخواند گفتند جهودان را این شبهه شد و گفتند این اختصاص که این را هست بیش ازپیغمبراست باید که این پسر خدای باشد تعالی علواً کبیراً . چنانکه خدای تعالی ازایشان حکایت کرد قوله . وقالت الیهود عزیر ابن الله . وقصه درسورهٔ توبه بیاید انشاءالله . فلما تبین له . چون پیداشداورا بعیان بدیدوبیقین بدانست معنی آن است که انچه بدلیل شناخت بضرورة بدید گفت . اعلم ان الله علی کل شیٔ قدیر . میدانم که خدای برهمه چیزی قادراست جمله قرا خواندند اعلم بفتح الف وقطع او وبضم میم برخبر مگر حمزه وکسائی که ایشان خوانند اعلم بالف وصل وسکون میم برامر ودرشاذ عبدالله عباس وابورجاء العطاردی هم این خواندند وهب منبه گفت دربهشت هیچ سك نخواهد بودن وهیچ خرمگر سگ اصحاب کهف وخرعزیر که خدای تعالی اورا باعزیر بمیرانیدوزنده کردقوله . واذقال ابرهیم رب ارنی کیف تحیی الموتی الایة.بدانکه علما چند وجه گفتند درسبب سؤال ابرهیم ازخدای تعالی احیاء موتی . حسن بصری و قتاده وعطاء خراسانی وضحاك وابن جریج گفتند سبب آن بود که ابرهیم علیه السلام بگذشت بمردهٔ ازجملهٔ دواب بعضی ازاودر دریابود و بعضی برخشك انچه درآب بود حیوان بحر ازاومیخوردند وانچه دربر بود حیوان برّ ازاومیخوردند چون سباع برفتندی مرغان هوا ازاومیخوردندی ابرهیم علیه السلام گفت بار خدایا من دانم که توقادری برانکه این را ازشکم این جانوران پرکنده جمع کنی وزنده کنی ولکن میخوهم تامعاینه بینم آنچه بدلیل میدانم خدای تعالی اورا برسبیل تقریر گفت . اولم تؤمن . ایمان نداری باحیاء موتی باانکه دانست که اوایمان دارد ولکن برای تقریر گفت تااو بگوید بلی ایمان دارم ولکن تادلم ساکن شود یعنی آنچه بدلیل میدانم بروجهی که شك وشبهه‌را دراومحال است بمعاینه بینم وبضرورة بدانم چنان شود علمم که شبهه‌رادراومجال نباشد ابن زید گفت ماهی بود بزرگ که مرده بودنیمه دردریا ونیمه درخشك ودواب بروبحر ازاومیخوردند ابلیس ابرهیم راوسوسهٔ کرد استبعاد اعادة ذلك حیاً . ابلیس گفت اورا که چگونه باشد این راجمع کردن ازبطون سباع وحواصل طیور وشکمهای دواب بروبحر ابرهیم سؤال کرد گفتنداورا . اولم تؤمن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی من وسوسة ابلیس بعضی دیگر گفتند چون ابرهیم علیه السلام بانمرود مناظره کرد وگفت خدای من احیا واماته کند اوگفت من نیزاحیا واماته کنم چنانکه شرح آن برفت ابرهیم علیه السلام گفت من نه این خواستم که زنده‌رابکشی وزنده‌رارها کنی من آن خواستم که خدای من مردهٔ بی حیات را حیوة دهد وزنده کند وزنده‌راجان بردارد بی مماسة نمرود گفت تودیده‌ئی که خدای تومرده زنده کرده است اونتوانست گفتن که آری که ندیده بود ونخواست که گوید نه عدول کرداز آن دلیل بدلیل دیگر پس

ازآن گفت . رب ارنی کیف تحیی الموتی . بارخدایامرا بازنمای که مرده چگونه زنده کنی خدای تعالی گفت .اولم تؤمن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی . ولکن تادلم ساکن شود اگرپس ازاین مرابا کسی مناظره باشد ومرا گوید تودیدی معاینه که خدای تعالی مرده زنده کرده است من بطمأنینه بتوانم گفتن آری ودلم بان ساکن باشدو بعضی دیگر گفتند نمرود اورا گفت اگرخدای تو مرده زنده نکند چنانکه توگفتی ودعوی کردی من تورا بکشم او ازخدای تعالی درخواست احیاء موتی خدای تعالی اوراگفت . اولم تؤمن اوگفت بلی ولکن لیطمئن قلبی من خوف القتل . ولکن تادل من ساکن شود ازخوف قتل واین قول محمدبن اسحق بن یساراست عبدالله عباس وسعیدبن جبیروسدی گفتند سبب آن بود که خدای تعالی چون خواست که ابرهیم را خلیل خود گیرد ملك الموترا فرستاد باو تااورا بشارت دهد بخلت ملك الموت بیامد ودرسرای ابرهیم شد وابرهیم حاضرنبود واومردی غیور بود چون ابرهیم بازآمدمردی رادید درسرای خود آهنگ اوکرد واوراگفت توازکجادراین سرای آمدی بی دستوری خداوند سرای ملك الموت اوراگفت من بدستوری آمدم مراخداوندسرای فرستادانجا اوبدانست که ملك الموت است گفت توملك الموتی گفت بلی گفت برای چه آمدهٔ گفت آمده‌ام تاتورا بشارت دهم بخلت که خدای تعالی تورابدوست خودخواهد گرفتن ابرهیم گفت کی گفت انگه که چون دعاکنی بدعاءتو مرده زنده کند ابرهیم علیه السلام مدتی صبر کرد انگه خواست تابداند که وقت آن وعده هست گفت . رب ارنی کیف تحیی الموتی قال اولم تؤمن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی بالخلة ولکن تادلم بیارامد وساکن شود بانکه تومرا خلیل خود گرفتی . بعضی دیگر گفتند خدای تعالی وحی کرد باابرهیم انی متخذ فی الارض خلیلاً . من درزمین دوستی خواهم گرفتن ابرهیم علیه السلام گفت بارخدایا آن دوست تورا علامت چه باشد گفت انکه بردست او احیاءموتی کنم چون مدتی برآمدابرهیم خواست تابداند که اوآن خلیل هست یانیست گفت . رب ارنی کیف تحیی الموتی قال اولم تؤمن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی بأنی خلیلك . ابوابرهیم المزنی رابرسیدند ازاین آیه واز خبری که دراین آیه هست ابوهریره روایت کرد ازرسول علیه السلام که گفت نحن احق بالشك من ابرهیم علیه السلام گفت امااین خبررا تاأویل آنست که ابرهیم علیه السلام شاك بود درانکه خدای تعالی اجابة دعای او کندیانه پس رسول علیه السلام گفت مااولیتریم بشك ازابرهیم یعنی درانکه خدای دعاهای مابهمه حال اجابة کندیانه واماتأویل آیه آن است که . حن الخلیل الی صنع خلیله ولم یتهمه . خلیل راحنین وتاسه خواست بصنع خلیل خود گفت آرزوست مراکه ازروی دل دوستی بعضی صنعهاء توکه ندیده‌ام عیان بینم نه انکه اورا درگفت متهم داشت وانگه خدای گفت اورا اولم تؤمن نه تومن نه توایمان داری این گواهی است که برایمان اوداد چنانکه شاعر گفت آن ممدوحان خودرا . السم خیرمن رکب المطایا . واندی العالمین بطون راح . مراد آن است که انتم کذلك قال بلی ولکن لیطمئن قلبی بالعلم الضروری اوبالخلة اومن خوف القتل تادل من ساکن شود بعلم ضروری یابخلت یابامان ازقتل چنانکه گفته شد . قال فخذاربعةً من الطیر . خدای تعالی اوراگفت چهارمرغ رابگیر مفسران خلاف کردند درآن مرغان عبدالله عباس گفت طاوس بودوکرکس وکلاغ وخروس مجاهد وعطاابن یساروابن جریج گفتند کلاغ بود وخروس وطاوس وکبوتر ابوهریره گفت طاوس بودوخروس وکبوتر ومرغی که آن رافرنوق گویند عطاء خراسانی گفت خدای تعالی وحی کرد باوکه چهار مرغ بگیر بطی سبز وکلاغ سیاه وکبوتری سفید وخروسی سرخ . اهل اشاره گفتند اختصاص این مرغان از آن بود که طاوس مرغی بازینت است وکلاغ مرغی حریص است وخروس شهوانی است وکرکس دراز عمراست وکبوتر الوف است گفتند

این چهار مرغ رابگیر بااین چهار معنی وایشان را بکش وبکشتن ایشان این چهار معنی خودرا بکش کرکس را بکش وطمع را ازطول عمر برگیر وطاوس را بکش وطمع را اززینت دنیا ببر وکلاغ را بکش وگلوی حرص ببر وخروس را بکش ومرغ شهوة را پروبال بشکن وکبوتر را بکش والف ازهمه جهان بگسل چون این مرغان که موصوفند هریك بچیزی ازاین معانی ودرهریك یکمعنی است کشتن را شاید ازتوکه این همه معانی درتو جمع شده است بل بیشتر پس تو ازوجهی هرچهار مرغی وازروی دیگر که بکار ایشان بازنیائی وبجای ایشان بنشائی وبرنج ایشان بنشانی هیچ مرغی نه ای بوالعجب مرغی که زینت طاوس نیست ولیکن رعونهٔ او داری جدّ کلاغت نیست ولیکن حرص بیش ازاو داری غیرت خروست نیست ولیکن شهوت چون او داری منظر طاوس نداری ومخبر عنقات نیست ولحنی چون لحن بلبل نداری وهمتی چه همت باز نداری وقوّتی چون قوت عقاب نداری آخرتو چه مرغی وتورا باچه خورند ازروی رنگ ابوبراقشی هرزمان بلونی دیگر مینمائی . کابی براقش کل لون لونه یتخیل ورجای تخیل اخیلی . درغرابة وناهمواری غرابی اگراو غراب البین است تو غراب الحینی پس تو غرابی غریبی حکم تو درمیان مرغان عجیب است و حدیث تو درمیان ایشان غریب است ولکن من غریب الخبیث لامن غریب الحدیث . پس تورا ازکدامان شمارند ودرعداد کدامان آرند چه ازاین هیچ نه وازاین همه درهیچ نه رباعی . سیمرغ نهٔ که بی تو نام توبرند . طاوس نهٔ که باتو درتو نگرند . بلبل نه که برنوای تو جامه درند . آخر توچه مرغی وتورا باچه خرند . در روزگار سلیمان علیه السلام شخصی دربازار مرغکی خرید که اورا هزار دستان گویند اگر اورا درنوا هزار دستان است تورا درهوا هزار دستان بیش است اورا درنوا وتورا دربی نوائی آن مرغك را بخانه برد وآنچه شرط اوبود ازقفص وجای وآب وعلف بساخت وباوازاو مستأنس می بود یکروز مرغکی بیامد هم ازجنس او برقفص او نشست وچیزی بقفص او فروگفت آن مرغك نیز بانگ نکرد مرد آن قفص برگرفت وپیش سلیمان آورد گفت ای رسول الله این مرغك ضعیف را بهای گران بخریدم وبانچه شرط اوست ازجای وآب وعلف قیام نمودم تابرای من بانگ کند روزی چند بانگ کرد ومرغکی بیامد وچیزی بقفص او فرو گفت این مرغك گنگ شد ازاو بپرس تاچرا اوّل بانگ کرد واکنون نمی کند وآن مرغك چه گفت سلیمان علیه السلام قفس پیش خواست وآن مرغك را گفت چرا بانگ نمی کنی مرغك گفت یارسول الله من مرغی بودم هرگز دام ودانهٔ صیاد نادیده وصیادی بیامد ودرگذرمن دامی بگسترد ودانهٔ چند درآن دام فشاند من چشم حرص بازکردم دانه بدیدم چشم عبرت بازنکردم تادام بدیدمی بطمع دانه دردام شدم بدانه نارسیده دردام افتادم پایم بدام بسته شد ودانه بدست نیامد چنین باشد پروانه بطمع نور درنار افتاد چون مرغ بطمع دانه دردام آید صیاد مرا بگرفت ازجفت وبچه جدا کرد وببازار آورد این مرد مرا بخرید ودرزندان قفص بازداشت من ازسوز درد فرقت نالیدن گرفتم اوازسر غفلت وشهوت سماع میکرد واز درد من غافل وبیخبر . از درد دل محب حبیب آگه نیست . می نالد بیمارو طبیب آگه نیست . آن مرغك بیامد مرا گفت ای بیچاره چند نالی که سبب حبس تو این نالهٔ تواست من عهد کردم که تادراین زندان باشم نیزننالم . سلیمان علیه السلام بخندید ومردرا گفت این مرغك میگوید عهد کرده ام که تادرزندان باشم نیزننالم مرد قفص پیش خواست ودراو برکشید ومرغ را رها کرد وگفت من این را ازبرای آواز دارم چون مرا بانگ نخواهد کرد اورا چه خواهم کرد این مثل تواست وتو مرغ اوئی ودنیا قفص تواست تورا درزندان قفص برای نالهٔ

تو میدارد اگر دراین قفص ناله نکنی تورا براو هیچ خطرنباشد . قل مایعبؤ بکم ربّی لولا دعاؤکم . قوله فصرهن الیك ثم اجعل علی کل جبل منهنّ جزؤاً . نافع وابن کثیر وابن عامر وعاصم وکسائی وابو عمرو ویعقوب خواندند بضم صاد ودرشاذ ابوالاسود وابورجاء العطاردی وابوعبدالرحمن السّلمی وحسن بصری وعکرمه وشیبه واعرج واین قرائهٔ امیرالمؤمنین علی است ومعنی آن است که ایشان را باخود جفسان یقال صرت الشیٔ اصوره اذا املته قال امرؤالقیس . وافرق میاّل یکاد یصورها . وعجز کدعص اثقلته البوائص ای یمیلها . وقال الطرماح . عفایف الاذاك اوان یصورها . هوی والهوی للعاشقین صوور . ویروی ضروع ورجل اصور اذا کان مایل العشق ویقول العرب انّی لأصور الیك ای مشتاق وامرأة صوراء وقوم صور وقال الشاعر . الله یعلم انّا فی تلقینا . یوم الوداع الی جیراننا صور . ای مایلون عطا وعطیه وابن زید والمورج گفتند معنی آن است که ضمهنّ الیك واجمعهن یقال صار یصور صوراً اذا جمع واز اینجا جمله نخل را صور گویند وجمله گاو کوهی را صوار گویند . قال الشاعر . وجائت خلفه دهس صفایا . یصور عنوقها احوی ذنیم . ای یضمّ ابوعبیده وابن الانباری گفتند معنی آن است که قطعهنّ پاره پاره بکن ایشان را والصور القطع قال توبة بن الحمیر . فلما جذبت الحبل انت تسوعه . باطراف عیدان شدید اسورها . فاذنت لی الأسباب حتی بلغتها . بنهضی وقد کاد ارتفاعی یصورها . ای یقطعها . وقال روبه . صرنا به الحکم فاعیا الحکما . ای قطعنا وحمزه وخلف بکسر صاد میخوانند ودر شاذ علقمه وعبید بن عمرو وسعید بن جبیر وقتاده وطلحة بن مصرف ویحیی بن وثاب واعمش ومعنی آن است که قطعهنّ ومزّقهنّ یقال صار الشیٔ یصیر صیراً اذا قطعه وانصار اذا انقطع قالت الخنسا . فلو تلاقی الّذی لاقیته خضر . لظلت الشم منها وهی تنصار . ای تنقطع واین بیت لغز ازانجاست که گفت . وغلام رأیته صار کلباً . ثم فی ساعتین صار غزالاً . ای قطع فرّا گفت این مقلوب است من صری یصری چنانکه عثا وعاث وجذب وجبذ قال الشاعر . یقولون انّ الشام یقتل اهله . فمن لی ان لم آته بخلود . تغرّب ابائی فهلا صراهم . من الموت ان لم یذهبوا وجدودی . ای قطعهم انگه ازرا مقلوب کرد وگفت صار ودرشاذ ازعبدالله عباس دو روایت است یکی فصرّهنّ بفتح صاد وکسر را وهما من التصریح وهی الجمع ومنه الشاة المصرّاة التی یجمع لبنها فی ضرعها للبیع وهو تدلیس فی البیع وروایتی دیگر فصرّهن بضمّ صاد وفتح راء مشدد من الصرّ وهو الشدّ والجمع ومنه الصرّة وبرقول آنان که تفسیر بتقطیع کردند درکلام تقدیم وتأخیری باشد وتقدیر این بود . فخذ اربعة من الطیر الیك فصرهن . برای انکه الی ازصله اخذ باشد وازصله قطع نباشد یقال خذ هذا الیك ولایقال اقطع هذا الیك وبرقول آنان که تفسیر بجمع واماله کردند درکلام محذوفی باشد وتقدیر چنین بود فخذ اربعة من الطیر فصرهن الیك ثم اذبحهنّ وقطعهنّ وفرّقهن ثم اجعل علی کل جبل . واین جمله ازکلام برای آن بیفکنند که ثم اجعل علی کل جبل منهن جزواً براو دلیل است اکتفا کردند بذکر این از ذکر آن چنانکه یکی ازما گوید . خذ هذا الثوب واجعل علی کل رمح منه علما واین راست نیاید الا بعد التخریق والتمزیق . ولیکن درلفظ باین حاجت نیست که ازفحوی معلوم میشود ومراد بکل بعضی است اینجا برای انکه بهرکوه درجهان پارهٔ نرسد ونه ابرهیم بانجا رسد ومثله قوله تعالی . واوتیت من کل شیٔ . وقوله تدمر کل شیٔ بامر ربها . عاصم بروایت ابوبکر ومفضل میخواند جزء بتحریك الزاء درهمهٔ قرآن وابوجعفر مشدد میخواند وباقیان مهموز ومخفف میخوانند وجزء بعضی ونصیبی باشد وهو خلاف الکل مفسران گفتند

خدای تعالی ابرهیم را فرمود که چهار مرغ بگیر وهریکی را بچهار پاره کن وبر چهار کوه بنه انگه بخوان ایشانرا تا من ایشان را زنده کنم تا پیش تو آیند تا اشاره باشد وتنبیه تورا بر انکه من قادرم که خلایق را از ارباع زمین که مشرق ومغرب وشمال وجنوب است برانگیزم واین قول عبدالله عباس است وقتاده وربیع وابن اسحق وابن جریج وسدی گفتند آن مرغان را بکشت وپاره پاره کرد ومختلط کرد وبهفت قسمت کرد وبرسر هفت کوه نهاد وسرهاشان بانگشتان باز کرد انگه ایشانرا بخواند اجزاء پراکندهٔ مختلط ایشان ازاین کوه بان کوه وازآن کوه باین کوه میشدند تا ملتئم شدند وخدای تعالی حیوة درایشان آفرید علی ما روواایشان بتاختند پیش ابرهیم آمدند ابرهیم سرهریکی رتن ایشان نهاد وایشان بپریدند ودرخبر است که ابرهیم علیه السلام امتحان را سر مرغ دیگر بتن مرغ دیگر نهاد تن ازآن دور میشد والتیام نمیگرفت تا انگه که سراو برتن نهادی انگه التیام گرفتی . قوله ثم ادعهن یأتینك سعیاً . نصب او بر مصدر است لا من لفظ الفعل والمعنی یسعین الیك سعیاً وروا بود که مصدری بود درجای حال والمعنی یأتینك ساعیات وشاید که تمیز بود برای انکه اتیان محتمل بود وجوه بسیار را ازمشی وعدو وهروله وطیران فلما میزه باحدها نصبه علی التمیز والسعی العدو والاسراع وبرای آن سعی گفت وطیران نگفت که مشی وسعی درحجت بلیغ تر باشد وازشبه بعدتر ونضر ابن سهیل گفت خلیل احمد را گفتم پریدن مرغ را سعی گویند گفت نه گفتم پس چگونه گفت خدای تعالی یأتینك سعیاً گفت تقدیر آنست که یأتینك وانت تسعی سعیاً . برای انکه سعی ازفعل ابرهیم باشد و دراین وجه بعدی وتعسفی هست . واعلم ان الله عزیز حکیم . بدانکه خدای تعالی عزیز است وغالب و لا یغلبه شیٔ وحکیم است آنچه کند بحکمت وصلاح کند کما قال الله

مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة
داستان انانکه صرف میکنند مالهای ایشانرا در رادین خدای چون داستان دانه ایستکه برویاند هفت خوشه را که در هر خوشهٔ بود صد

حبة والله یضاعف لمن یشاء والله واسع علیم * الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله ثم
دانه وخدای فزونی دهد آن را که خواهد وخدای بسیار عطاست انانکه نفقه میکنند مالهای ایشان را درکاردین خدای پس

لا یتبعون ما انفقوا منا ولا اذی لهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون
از پی درنمی آرند آنرا که داده اند منتی ونه رنجی بتغییر مر ایشانرا مزد ایشان نزد پروردگار ایشان وهیچ ترسی نیست برایشان ونه ایشان اندهگین شوند

* قول معروف ومغفرة خیر من صدقة یتبعها اذی والله غنی حلیم * یا ایها الذین امنوا
بگفتار نیکو وآمرزش بهتر است ازصدقه دادنی که ازپی درآید اورا رنجی وخدای بی نیاز وبردبار است ای انکسانیکه ایمان اوردید

لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی کالذی ینفق ماله رئاء الناس ولا یؤمن بالله والیوم
ناچیز نکردانید انرا که بمستحقان داده اید بمنت نهادن ورنجانیدن چون کسیکه نفقه کند مال خود را بریاء مردمان ونگرود بخدا وبروز

الاخر فمثله کمثل صفوان علیه تراب فاصابه وابل فترکه صلدا لا یقدرون علی شیء مما
بازپسین مثل او چون داستان سنگ نرم است که براو بود خاك پس برسید باو بارانی بزرگ قطره پس اثرا پاك میکند از غبار وتوانا باشند بر چیزی ازانچه

کسبوا والله لا یهدی القوم الکافرین * ومثل الذین ینفقون اموالهم ابتغاء مرضات الله
حاصل کرده باشد وخدای راه ننماید گروه ناگروندگان را وداستان انانکه نفقه میکنند مالهاشان را برای جستن خشنودی خدای

وتثبیتا من انفسهم کمثل جنة بربوة اصابها وابل فاتت اکلها ضعفین فان لم یصبها
ثابت کردانیدن نفسهای خود را چون داستان بوستانی است بزمین نیکو که رسد بان باران بزرگ پس بدهد بار خود را دو بهری اگر نرسد آن را

وابل فطل والله بما تعملون بصیر * ایود احدکم ان تکون له جنة من نخیل واعناب
باران بزرگ پس رسد بان باران خرد قطره وخدای انچه میکنی بیناست ایادوست دارد یکی ازشما که باشد مراورا بستانی ازخرمانیان وانگورها

تجری من تحتها الانهار له فیها من کل الثمرات واصابه الکبر وله ذریة ضعفاء فاصابها اعصار
میرود ازفرود اشجاران جویهای مراورا بود درآن ازهرمیوه ورسد بدان پیری برای اوهست فرزندان عاجز پس رسد بدان بستان بادی گرد

فیه نار فاحترقت کذلك یبین الله لکم الایات لعلکم تتفکرون * یا ایها الذین امنوا
که درآن بود آتش پس بسوزد آن بستان همچنان بیان میکند خدای برای شما آیتهارا تا مگر شما اندیشه کنید ای انکسانیکه ایمان آوردید

انفقوا من طیبات ما کسبتم ومما اخرجنا لکم من الارض ولا تیمموا الخبیث منه تنفقون
نفقه کنید ازنیکوهای انچه اندوخته اید وازانچه بیرون اوردیم برای شما از زمین وقصد مکنید مال بدرا ازآن بهدیه کنید

ولستم باخذیه الا ان تغمضوا فیه واعلموا ان الله غنی حمید * الشیطان یعدکم الفقر و
ونه اید شما فرا گیرنده آن مگر که چشم خوابانیده دارید دران وبدانید که خدای بی نیاز است دیو رانده وعده میدهد شمارا درویشی

یأمرکم بالفحشاء والله یعدکم مغفرة منه وفضلا والله واسع علیم * یؤتی الحکمة من
می فرماید شمارا به بخل وخدای وعده میدهد شمارا آمرزش ازنزد خود وفزونی درمال وخدای تمام عطا ودانا است بمقدار ثواب هریك میدهد دانش انرا که

یشاء ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا وما یذکر الا اولوا الالباب * وما انفقتم
خواهد وهرکرا دهد دانش پس بحقیقت دادند اورا نیکی بسیار وپند نگیرند مگر خداوندان عقلها وانچه هزینه کنید شما

من نفقة او نذرتم من نذر فان الله یعلمه وما للظالمین من انصار * ان تبدوا الصدقات فنعما
ازهزینه یا نذر کنید شما از نذر پس بدرستیکه خدای میداند آنرا ونیست مر ستمکارانرا یاری اگر ظاهر کنید مالهای بخشیده را پس نیکو

هی وان تخفوها وتؤتوها الفقراء فهو خیر لکم ویکفر عنکم من سیئاتکم والله بما تعملون
خیری است او واگر نهان دارید آن را وبدهید بدرویشان پس آن اخفا بهتر است شمارا وبپوشانیم ازشما چیزی ازبدیهای شما وخدای بانچه شما میکنید

خبیر * لیس علیك هدیهم ولکن الله یهدی من یشاء وما تنفقوا من خیر فلانفسکم و
داناست نیست برتو راه یافتن ایشان ولکن خدای راه نماید انرا که خواهد وانچه هزینه کنید ازمال پس ثواب آن مر شمار است و

ما تنفقون الا ابتغاء وجه الله وما تنفقوا من خیر یوف الیکم وانتم لا تظلمون للفقراء الذین
نفقه نکنید مگر برای طلب رضای خدا وانچه نفقه کنید ازمال تمام ادا کنند بشما وشمارا نقصان نکنند درویشان راست

احصروا فی سبیل الله لا یستطیعون ضربا فی الارض یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف
آنانکه محبوسند درطاعت خدای نمی توانند رفتنی درزمین پندارد ایشان را انکه حال ایشان نداند بی نیازان از نگاهداشتن

تعرفهم بسیماهم لا یسئلون الناس الحافا وما تنفقوا من خیر فان الله به علیم * الذین
خود را ازسؤال شناسی تو ایشانرا بعلامت ایشان نخواهند ازمردم بسختی وانچه نفقه کنی ازمال پس بدرستیکه خدای بان داناست انانکه

ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا وعلانیة فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم
نفقه میکنند خواسته های خود را بشب وروز نهان وآشکارا مر ایشان راست مزد ایشان نزد پروردگار ایشان هیچ ترسی نیست برایشان

ولا هم یحزنون *
ونه ایشان اندوهگین شوند

قوله مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله . درآیه اضماری واختصاری هست وتقدیر آن است که مثل صدقات الذین ینفقون اموالهم برای انکه انچه ممثل است بدانهٔ که بکارند تا ازاو هفت خوشه بروید ودر

هرخوشهٔ صد دانه باشد صدقه‌است که مرد بدهد نه دهنده‌است ویا اضمار اسمی اینجا تقدیر باید کردن . مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل زارع حبةٍ . برای انکه دهنده صدقه بازارع دانه ماند واین طریقی است معروف عرب را فی حذف المضاف واقامة المضاف الیه مقامه کقوله واسئل القریة وجاء ربك واین طریقه باستقصاء گفته شد وپیش از این فرق از میان تشبیه وتمثیلی بگفتیم وحبه دانه باشد از هر جنسی که بود از گندم وجو وارزن وکنجد ونخود وبرنج وجز آن . انبتت ای اخرجت . واضافهٔ انبات بحبه کرد من حیث انّه یحصل عندبذرالحبة فی الارض وبر حقیقة آن فعل خدای بود جل جلاله . سبع سنابل . ابوعمرو وحمزه وکسائی ادغام کردند تارا درسین انبتّ سبع وباقی قراء اظهار کردند حجة آنانکه ادغام کردند آنست که گفتند که تا وسین هردو مهموسند ومتعاقب باشند چنانکه شاعر گفت . یلعن الله بنی الثعلاة . عمرو بن میمون لئام النات . ای الناس . مأته حبة . ابوجعفر واعشی تخفیف همزه کنند مأته را هرکجا باشد اگر گویند کسی ندید صد دانه درخوشهٔ تاخدای بان مثل زد جواب گوئیم ممتنع نباشد که بود در کاورس چه نوعی هست از کاورس که دراو صد دانه بیشتر باشد وجه دیگر انکه واجب نباشد که مثل وممثول محقق باشد بل برسبیل تقریب بود چنانکه یکی ازما گوید که فلان چون دیواست وچون غول است واگرچه او ندیده باشد دیو وغول را ولیکن استقباح واستهوال منظر واستبشاع را قال الله تعالی . کأنه رؤس الشیاطین وقال امرؤ القیس . ومسنونة رزق کانیاب اقوال . والله یضاعف لمن یشاء . وخدای تعالی مضاعف کند آن راکه خواهد خدای تعالی حسنه را یکی بده وعده داد فی قوله تعالی . من جاء بالحسنة فله عشر امثالها . ودر این آیه یکی را بهفتصد وعده کرد ودرآیه قرض باضعاف مضاعف وعده کرد ضحاك گفت هرکه صدقه دهد خدای تعالی اورا در دنیا یکی را هفتصد عوض بدهد ودر آخرت یکی را دوهزار هزار عوض بدهد در خبراست که یکروز امیر المؤمنین علیه السلام در حجرهٔ فاطمه شد اورا یافت که حسن وحسین را میخوابانید وایشان نمیخفتند از گرسنگی فاطمه گفت یابن عمّ رسول الله بنگر تا چیزکی بدست آری برای این کودکان که از گرسنگی نمی‌خسبند وسه روزاست تا طعام نخورده‌اند امیر المؤمنین علی ازخانه بیرون آمد وبنزدیك عبد الرحمن عوف آمد واورا گفت دیناری زر بقرض مرا ده او درخانه رفت وکیسه بیرون آورد صد دینار سرخ در او کرده وگفت بستان وهرگز عوض مده امیر المؤمنین گفت لاوالله که این از تو نستانم وقبول نکنم گفت چرا گفت برای انکه از رسول علیه السلام شنیده‌ام که الید العلیا خیر من ید السفلی . گفت دست زبر بهتراز دست زیرین باشد یعنی دست دهنده بهتر از دست گیرنده باشد ومن نخواهم که کسی را برمن دست باشد یادست او ازدست من بهتر باشد ولیکن یك دینار مرا ده برسبیل قرض واین خبر ازمن بشنو گفت بیان کن گفت ازرسول صلی الله علیه وسلم شنیدم که گفت . الصدقة عشرة اضعاف والقرض ثمانیة عشر ضعفاً . صدقه‌را یکی ده باشد وقرض را یکی هیجده عبد الرحمن دست درکیسه کرد ودیناری از انجا برداشت وبامیر المؤمنین داد واو بستد وازانجا بیامد ببازار چیزی خرد مقداد اسود را دید جالساً علی قارعة الطریق برسر راه نشسته امیر المؤمنین گفت ای مقداد در این وقت درچنین جای چرا نشستهٔ گفت ضروری را گفت چیست گفت چند روزاست تا طعامی نیافته‌ام علی گفت چند روزاست گفت چهار روز آن دیناری که بقرض بسته بود بدو داد وگفت تو اولیتری که تو چهار روزاست که چیزی نیافتهٔ وما سه روز مقداد

این بستد و برفت و امیر المؤمنین بمسجد رسول آمد در شأن او این قصه وآیه آمده بود . ویؤثرون علی انفسهم ولوکان بهم خصاصة . چون بارسول علیه السلام نماز شام بکرد رسول علیه السلام گفت یاعلی من امشب بخانهٔ تو میایم او شرم داشت که رسول را گوید که درخانهٔ ما چیزی نیست گفت عزازةً وکرامةً یارسول الله برخاست واز پیش برفت وفاطمه را گفت رسول خدا امشب بخانهٔ ما می‌آید ودر خانهٔ ما چیزی نیست براثر رسول علیه السلام درآمد وبنشست فاطمهٔ زهرا علیها سلام برخاست ودرخانه شد ودو رکعت نماز کرد دررکعت اوّل الحمد برخواند والم سجده ودر دوّم رکعت الحمد بخواند وسورة الانعام چون سلام بداد سربرزمین نهاد وگفت بارخدایا ازتو میخواهم بحق محمد وآل محمد که برای ما خوانی فرستی ازآسمان تا ما ازآن بخوریم ودر شکرتو بیفزائیم سربرداشت جفنهٔ دید ازترید وغلیهاء عراق من لحم وبرسرآن گوشت نهاده ازاستخوان جدا کرده ودستاری برسرآن نهاده که کس مانند آن ندیده بود ازخانه بدرآمد وآب پیش رسول آورد رسول علیه السلام دست بشست وامیر المؤمنین دراو مینگرید تااو چه خواهد کردن انگه درخانه رفت وآن جفنه بیرون آورد ودر پیش ایشان بنهاد رسول علیه السلام وامیر المؤمنین وفاطمه وحسن وحسین ازآن طعام میخوردند سائلی بدر حجره فراز آمد وسؤال کرد امیر المؤمنین دست فراز کرد تا پارهٔ ازآن طعام باو دهد رسول علیه السلام گفت صه یعنی مکن یاعلی که این سائل ابلیس است خبر یافت که مارا خدای تعالی طعام بهشت فرستاد خواست تا باما شریك باشد وطعام بهشت در دنیا مرکسی را نرسد امیر المؤمنین گفت یارسول الله این طعام ازبهشت است گفت آری خدای تعالی طعام بهشت بکس نفرستاد مگر آن خوان که برای عیسی مریم فرستاد این جفنه برای ما امیر المؤمنین گفت یارسول الله آن خوان که برای عیسی فرستاده بود برانجا چه طعام بود گفت ان خوانی بود از زر سرخ مکلل بدرّ و یاقوت وزمرّد چهل گز درچهل گز که آنرا چهار پایه بود وبرآنجا پنج نان بود وبرهر نانی ناری بود پوست باز کرده وبرزبر هر ناری سیبی واز انواع ترّهـا برآن خوان همه چیز بود ما خلا الثوم و الجرجیر مگر سیر و ککج و بر میان آن سفرهٔ سرخ بود وبرآنجا ماهی برشته بود ونزدیك سرش نمك نهاده وبنزدیك دنبالش سرکه نهاده وبدستاری از دستار های بهشت پوشیده اصحاب عیسی حاضر آمدند وگفتند تورا کشف این باید کردن او دست فراز کرد ودستار ازروی خوان برگرفت توانگران بدیدند حقیر آمد ایشان را ازآن نخوردند گفتند اندك است عیسی علیه السلام ندا کرد ودرویشان را بخواند تا ازآن خوان میخوردند چهل چاشت ازآن بخوردند تا چهار هزار یا چهل هزار مرد ازآن بخوردند هیچ بیمار نخورد که شفا نیافت وهیچ دیوانه نخورد والّا بهوش آمد وهیچ نابینا نخورد والّا بینا شد وهیچ مقعد نخورد والّا برفتن آمد وهیچ پیر نخورد والّا برنا شد چون رسول صلوات الله علیه وایشان ازآن فارغ شدند ودست بشستند رسول علیه السلام گفت این جفنه برگیروهم اینجا نه که نهاده بود جفنه برگرفت وبجای خود برد وبنهاد درحال باسمان بردند ورسول علیه السلام وامیر المؤمنین بامسجد شدند ونماز خفتن بکردند بردیگر روز امیر المؤمنین علیه السلام درمسجد نشسته بود اعرابی بیامد برناقه نشسته وعلی را از مسجد بیرون خواند وکیسهٔ بزرگ باوداد گفت این بستان که توراست وناپیدا شد و امیر المؤمنین علی علیه السلام بیامد وکیسه برسول صلی الله علیه وآله وسلم داد وگفت این اعرابی بمن داد و ناپیدا شد رسول علیه السلام سرآن کیسه بگشاد وازپیش بریخت ودرآنجا هفتصد دینار بود رسول علیه السلام

گفت یاعلی شناختی آن اعرابی را گفت نه گفت آن جبرئیل بود کنزی از کنزهای زمین برای تو بیرون کرد
وخدای تعالی تورا بعوض آن یکدیناری که به مقداد دادی بیست وچهار جزو ثواب داد وخیری از جملهٔ آن
درمعجل بکرد این جفنه واین کیسه وبیست ودو درآخرت برای تو معد بکرد که هیچ چشمها چنان دیده
نیست وگوشها چنان شنونده نیست وبرخاطر هیچ بشر چنان گذشته نیست امیرالمؤمنین آن زر بریخت هفتصد
دینار بود گفت صدق الله جلت عظمته حیث قال مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع
سنابل وفی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء والله واسع علیم . انکه ازآنجا دیناری برداشت
بعبدالرحمن عوف داد باقی براهل بیت وفقراء مهاجر وانصار تفرقه کرد : والله واسع علیم . وخدایتعالی
فراخ عطاست اگر تورا براندك بسیاری بدهد خزانهٔ اورا نقصان نکنند ودانا ست باجراو ومقادیر اعمال
واستحقاق ثواب وجزاء آن . الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله ثم لا یتبعون الایه . خدای تعالی
جل جلاله چون درآیهٔ مقدم تحریص کرد بندگان را برانفاق وبذل مال درزکوة وصدقات ونفقات دراین
آیه بازنمود که چگونه باید دادن تااورا موقعی باشد گفت آنان که مال هدیه کنند درراه خدای ومال انکه درراه
خدای مصروف باشد که قصد ونیت وارادهٔ تو خدای باشد وطلب رضای او برای رضای حق باشد نه برای ریاء خلق انگاه
درراه خدای باشد که برای خدای باشد اول درمقدمهٔ نیت چنین باید که سابق بود برآن ودرعقب آن رنجی
نه آید ازمنّ واذیّتی اگر بدهی ومنتی نهی وبرسر ستاننده نزنی ورنج بردل او نهی ازتو قبول کنند واگر
هیچ وقتی ازاوقات برسر او زنی هم درآنوقت برروی تو زنند بمنت منکد مکن وباذیّت مکدّر مگردان کریم
آن باشد که بدهد ومنت برخود نهد نه انکه منت برگیرنده نهد بدهد وعذر خواهد چنانکه گفت . یعطی
عطاء المحسن الخضل الّذی . عفواً ویعتذر اعتذار المذنب . وقال الآخر . یعطیك مبتدئاً فان اعجلته .
اعطاك معتذراً کمن قد اجرما . کریم آن باشد که یعطی ویخفی عطا دهد وپوشیده بدارد بدهد ومنت نهد
بخشاید وبخشد باوّل مطل ندهد وباخر منت نهد دعا نخواند وجزا چشم ندارد وثنا نجوید وآنچه داده باشد
باکس نگوید چنانکه آن سرّ جوانمردان کرد درشب بداد ودر روز بازنگفت شرط برنهاد ومنت برنهاد
سایل راکه کس رانگوید . لانرید منکم جزاءً ولاشکوراً . واصل منت ومنّ قطع بود من قولهم حبل منین
ای ضعیف لانّه سریع الانقطاع ومنه قوله تعالی . لهم اجر غیر ممنون . ای غیرمقطوع وگفته‌اند اصل
منت نعمت بود یقال منّ علیه اذا انعم علیه ومنه قوله . هذا عطاؤنا فامنن . ای اعط وانگه مستعمل شد
تاذکر نعمت را واعتداد بان آن را منة خواندند واذی رنج باشد آن باشد که ذکر آن بسیار کنند وپیش کسانی
بازگوید که اوراخوش نیاید یاگوید تاچند ازاین سؤال تو وتوراخدا سیر تواند کردن وتو همیشه درویش خواهی
بودن وخدای مرا ازتو برهاناد ومانند این کلمات موذیه ضحاك گفت عطاء نادادن ومنت نانهادن به ازآن باشد
که دادن ومنت نهادن وعبدالرحمن بن زیدبن اسلم گفت پدرم گفتی چون کسی را عطائی دهی ودانی که سلام
توبراو گران خواهد آمد براو سلام مکن راوی خبرگوید زنی بنزدیك اسامة بن زید آمد وگفت من جعبهٔ
دارم وتیری چند دراو مرا بمردی راه نمای بمردی که رفتن او درجهاد برای خدا بودنه برای ریا که این
مجاهدان بیشتر برای آن میروند تاازباغهای مردمان میوه خورند اسامه گفت لابارك الله فیك ولافی جعبتك
آذیتهم قبل ان اعطیتهم . پیش ازانکه بدادی ایذا کردی خدای تعالی حرام کرد منت نهادن برعطا گفت
کس را نرسد که منت نهد برکسی درعطا این مرا رسد که بربندگان خود منت نهم برای انکه منت خالقان

تکدیر وتغییر باشد ومنت خدای تنبیه وتذکیر باشد ومحمود وراق گوید . احسن من کل حسن . فی کل
وقت وزمن . ضیعة مربوبه . خالیة من المنن . وانشد ابودر القراطیسی . ماتمّ معروفك عند امرئ
. کلفته للعرف اعطامکا . ان من البرفلا تکذبن . اکرام من اظهر اکرامکا . والمن للمنعم نقص فلا .
تستفسدن بالمن انعامکا . والعزفی الجود وبخل الفتی . من ذلّة احییت اعلامکا . وانشد ابوعلی البصری
. وصاحب سلفت منه الیّ ید . ابطا علیه مکافاتی فعادانی . لمّا تیقن انّ الدّهر حاربنی . ابدی النّدامة مما
کان اولانی . افدت بالمن ما قدمت من حسن . لیس الکریم اذا اعطی بمنان . لهم اجرهم عند ربهم .
اجر نفعی باشد مستحق برعمل تو برای آن گفت عند ربهم تاایمن باشد ازانکه خلاف خواهدبون یاتلف
خواهد شدن چه وعده ازملی است وودیعة بنزدیك امینی است ودرخبراست که رسول
علیه السلام گفت . المنّان بما یعطی لا یکلمه الله ولا ینظر الیه ولا یزکیه . انکس که چیزی
بدهد ومنت برنهد خدای تعالی با او سخن نگوید وبدو نظر نکند واورا تزکیه نکند
ولاخوف علیهم ولاهم یحزنون . براوخوف وترس نبود بل ایمن باشد چنانکه سایل راایمن داشت ازمنت
واندوهگین نشود چنانکه اندوهگین نکرد سایل را باذیة . قول معروف . سخنی نیکو یعنی ردی جمیل وجوابی
بوجه سایل را وگفته‌اند وعدهٔ نکو کلبی گفت دعاء نیکو چنانکه گوید . وسع الله علیك واصلح الله شأنك
وکفاك المؤنة واغناك عن سؤال الناس . ضحاك گفت قول فی اصلاح ذات البین یعنی چیزی گوید که ازمیان مردمان
صلاح پدید آید کقول الشاعر فی هذا المعنی . قدجئت ارجو جودکم سائلاً . ماذا تردون علی السائل . ان لم تنیلوه
فقولوا له . قولاً جمیلاً بدل النایل . ومغفرة . یعنی باز پوشد انچه بداند ازحال مردم اگر مطلع شود برحال
کسی ازفقر وفاقه وسوء الحال یاسایل باو گوید حال براو پوشیده دارد وافشا نکند کلبی وضحاك گفتند مراد آن است
که چون کسی براوظلمی کند ازآن درگذرد عفو کند اورا وگفته‌اند مراد آنست که چون سایل سؤال کند
وتوااورادکنی وچیزی ندهی ربما که ازسر ضجارت ودلتنگی سخنی گوید که تورا ازآن کراهت باشد ازسر آن
درگذر وعفو کن اورا حق تعالی گفت سخن نیکو باردی جمیل یامغفرتی براین وجوه که گفته شد . خیر من
صدقة یتبعها اذیً . بهتر باشد ازصدقه که رنجی بدنبال آن باشد ازمنتی وتعیری سایل را وعیبی وکلمتی موحش
. والله غنی . وخدای نیاز است ازصدقات بندگان واگر او خواهد همهٔ خلق را غنی گرداند تاکسی را بکسی
حاجت نباشد ولیکن توانگران را مال داد تاشاکر باشند ودرویشان را امتحان کرد تاصابر باشند وذلك قوله
عزوجل . والله فضل بعضکم علی بعض فی الرزق . عبدالرحمن سامی روایت کند که رسول علیه السلام گفت
چون سایل سؤال کند قطع سؤال اومکنی تاازآن فارغ شود انگه جوابی کی اورا باوقار واین امابذل یسیر
اوبرد جمیل یابچیزی اندك یابردی نیکو که وقت باشد که سایل بشما آید که نه انسی باشد ونه جنی تابنگرند تاخود
شمارا درنعمتی که خدای باشما کرامت کرده است چگونه میکنی راوی خبر گوید که امیرالمؤمنین علیه السلام وخضر
بهم رسیدند امیرالمؤمنین خضر را گفت سخنی حکمت گوی تاازتو یاد گیریم خضر گفت . ماحسن عطف الاغنیاء
علی الفقراء رغبة فی ثواب الله . چه نیکوست شفقت توانگران بردرویشان رغبت ثواب خدای را امیرالمؤمنین
گفت دانی که ازآن نیکوتر چیست گفت بگو گفت . واحسن من ذلك تیه الفقراء علی الاغنیاء ثقة بالله . ونیکوتر
ازآن تکبر درویشان است برتوانگران اعتماد برخدای عزوجل خضر گفت این کلمه سزای آن است که بقلم زرین
نویسند قوله تعالی . یاایها الذین آمنوا لاتبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی . حق تعالی دراین آیه بلفظ نهی مؤمنان را

زجر کرد ازانکه صدقات خود تباه کنند بمنت یا برنج و تقدیر این است که ثواب صدقاتکم واجور نفقاتکم و مراد
از آیه آن است که صدقه چنان دهی که خالی باشد از منت و عاری باشد از اذیة چه اگر نه چنین بود خود موقعی ندارد و بموقع
قبول نیفتد ولیکن از روی ظاهر بان ماند که واقع شد و انکه باطل شد برای انکه اگر نه چنین باشد احباط بود و احباط
باطلست بنزدیك ما بادلهٔ که رفت و نیز آید انشاء الله عبد الله عباس گفت بالمن علی الله و الاذی للسایل برانکه بر خدای منت
نهی و سایل را برنجانی انکه انرا مثل زد گفت قوله . کالذی ینفق ماله رئاء الناس . چنانکه انکس که مال خود نفقه و خرج
کند بریاء مردمان تا مردم گویند او کریم و سخی است و رئاء نصب است بر مفعول له و لا یؤمن بالله و الیوم الاخر و بخدای
و بقیامت ایمان ندارد یعنی هم مرائی بود و هم منافق در عمل مرائی بود و در ایمان منافق مثل او با چه ماند مثل او یعنی مثل
عمل او کمثل صفوان یا بسنگ نرم ماند علیه تراب که بر او خاکی باشد فاصابه وابل بارانی بزرگ قطره باشد و بدو رسد
سنگ را ساده رهاند و هیچ خاك برو نماند نتواند کس که چون حال بر این جمله بود چیزی از خاك بر آن سنگ بدارد
منافقان و مرائیان همچنین باشند عمل اینان با خاکی ماند بر سنگی نرم که بارانی عظیم بر او آید هیچ نماند بر آن سنگ
همچونین عمل مرائی و دلیل بر انکه این دلیل احباط نکنند و اصحاب وعید را باین تمسکی نیست و مراد ازاین آیه
و ما قبلها نفی وقوع و قبول است اولا قوله . و لا یؤمن بالله و الیوم الاخر . ایمان ندارد بخدای و قیامت
و اتفاق است که انکس که ایمان ندارد بخدای و قیامت عمل او خود واقع نشود بموقع قبول نه انکه واقع شود پس محبط
شود و صفوان بتازی سنگ نرم باشد شاعر گوید . مالی لدیك کانی قد زرعت حصیً . فی عام جذب و وجه
الارض صفوان . اما الزرعی ابان فاحصده . کما یکون لزرع الناس ابان . و این لفظ هم واحد است و هم جمع انکه
گفت جمع است گفت واحدش صفوانه است بزیادة تا و این از باب تمر و تمرة باشد و انکه گفت جمع نیست واحد است
جمع او صفی گفت قال الشاعر . مواقع الطیر علی الصفی . و زهری خواند صفوان و جمع صفوان ککروان و کروان و ورشان
و ورشان علیه ای علی ذلك الصفوان بر آن سنگ نرم تراب فاصابه وابل باران سنگین باشد و وبال ثقل بود و وبیل ثقیل
بود و صلد سنگی سخت نرم باشد قال تأبط شراً . ولست بجلب جلب رعد و قرة . و لا بصفا صلد عن الخیر اعزل
. و آن زمین زمینی باشد که نبات نرویاند و از سر ها سری که موی بر نیاید قال روبه . لما رأتنی خلق المموه . براق
اصلاد الجبین الاجله . این مثلی است انکس را که خاك بر آن سنگ کند و در بیابان رها کند گمان برد که هرگه که او
انجا رسد آن خاك آنجا باشد حق تعالی گفت این تمنا محال است که خاك از آن سنگ بباران اول زایل شده باشد همچنین
مرائی و منافق گمان برد که عمل کرده است که آنرا فردا ثوابی خواهد بودن چون بقیامت آید چیزی نیابد چنانکه فرمود
. و قدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباءً منثوراً . بر آن تفسیر که گفته شد لا یقدرون علی شیء ای علی تحصیل شیء من
ثواب ما کسبوا و عملوا : برای انکه نه خدای را کرده باشند و انکه عمل نه خدای را کرده بود او را ثوابی نباشد . عبد الله عباس
روایة کند از رسول علیه السلام که او گفت چون روز قیامت باشد منادی ندا کند چنانکه اهل جمع بشنوند کجا اند آنانکه
در دار دنیا مردمان را پرسیدند که بروی مزد بستانی از آنانکه برای ایشان عمل کردی که من قبول نکنم عملی که آن
آمیخته باشد بچیزی از دنیا و اهل دنیا راوی خبر گوید عبد الوهاب المزنی از انکه از او شنید که گفت بمدینهٔ رسول رسیدم
و در مسجد رسول صلی الله علیه و سلم رفتم ابوهریره را دیدم که گفت حدثنی خلیلی ابو القسم انکه گریه بر او غلبه کرد دگر
باره گفت حدثنی خلیلی ابو القاسم دگر باره گریه منع کرد او را ابار سه ام نگفت و بگریست و برخاست تا برود من دست
در دامن او زدم گفتم من مردی غریبم و آمدم تا حدیثی از احادیث رسول علیه السلام بشنوم تو سه بار حدیث آغاز کردی
و بگریستی و اکنون می بروی بگو تا رسول خدای چه حدیث کرد تورا گفت رسول علیه السلام گفت روز قیامت

مردی را بیارند گویند او را نه تورا مال دادیم چه کردی بآن گوید بار خدایا صدقه دادم و نفقه کردم گویند او را کردی
ولکن برای آن کردی تا گویند فلان سخی است و کریم است و بگفتند تورا از آن چه سود دیگری را بیارند گویند او را
نه ما تورا قوت و شجاعت دادیم چه کردی گوید بار خدایا جهاد کردیم و جان سبیل کردیم گویند کردی ولیکن برای آن
کردی تا گویند فلان شجاع است و بگفتند فما ذا یغنی عنك تورا چه سود است از آن دیگری را بیارند گویند نه ما تورا علم
دادیم و فهم در دنیا چه کردی گوید بار خدایا علم بیاموختم و مردمان را در آموختم و نشر کردم گویند کردی ولیکن
برای آن تا مردمان گویند عالم است و بگفتند تورا از آن چه سود انکه بفرماید تا هر سه را بدوزخ برند
والله لا یهدی القوم الکافرین . وخدای تعالی هدایت نکند کافران را بره بهشت یا لطفی نکند بایشان که
بامؤمنان کند چه انچه بامؤمنان کند با کافران نکند اگر کند لطف نباشد ایشان را و این دلیلی دیگر است
برای انکه آیه در شأن کافران است تا در باب احباط اصحاب وعید را تمسك نبود بایه . و مثل الذین ینفقون
اموالهم ابتغاء مرضات الله . ای طلب رضاء الله نصب او بر مفعول له است و بغی و بغا و ابتغاء طلب باشد و
رضا و مرضات بیك معنی بود و تثبیتاً من انفسهم . شعبی و کلبی و ضحاك گفتند تصدیقاً من انفسهم زکوة
دهنده بدلخوشی و ثبات نفس و طیب قلب متیقن بانکه انچه بدهند به از آن باشد که بنهند سدی و ابو صالح
و ابو ورق گفتند تثبیتاً ای یقیناً مفضل گفت متیقن باشد که خدای تعالی عوض باز خواهد دادن قتاده گفت
احتساباً برای خدای دهند توقع ثواب او یمان گفت ثقةً استوار باشد و واثق بخدای تعالی عطا و مجاهد
گفت یثبتون ای یصنعون اموالهم اندیشه کنند در انکه مال بکه دهند و که را مستحق یابند و حسن بصری گفت
یکی از صحابه چون خواستی که صدقه دهد اندیشه نیك بکردی اگر ثواب خدای بودی بدادی و اگر چیزی
دیگر بان آمیخته شدی رها کردی سعید جبیر و ابومالك گفتند تحقیقاً فی دینهم از سر تحقیق دینی دهند انچه
دهند ابن کیسان گفت اخلاصاً و توطیناً لأنفسهم . نفس خود موطن بکنند بر آن و دل بر آن بنهند زجاج
گفت از سر آن دهند که دانند که ایشان را بر آن ثواب خواهد بودن و اصل کلمه من ثبت فلاناً اذا صححته
و قویت عزمه و رأیه علی الأمر قال عبد الله بن رواحه فثبت الله ما اتاك من حسن تثبیت موسی و نصراً کالذی
نصروا کمثل جنة چون مثل بستانی است فرا گفت چون در بستان درخت خرما باشد آن را جنت خوانند
و چون در او رز باشد آن را فردوس خوانند و اصل کلمه از ستر است بوستانی پر درخت که سایه افکند
و درختان او بر زمین او را جنت خوانند و اصل الجن الستر و دیو را از آنجا جن خوانند و سپر فراخ را
جنه خوانند و دیوانگی را جنة و جنون خوانند که عقل بپوشد مجاهد خواند کمثل حبة بالحاء و الباء بربوة عاصم
و ابن عامر و در شاذ سلمی و عطاردی و حسن خوانند بفتح را اینجا و در سورة المؤمنین و این لغت تمیم است
و نافع و ابن کثیر و حمزه و کسائی و خلف و ابو عمرو و یعقوب و ابو جعفر و شیبه و اعمش و ایوب بربوه خوانند
بضم را و این لغت بیشتر عرب است و عبد الله عباس و ابو اسحق سبیعی خوانند بربوة بکسر راء و اشهب العقیلی
خواند برباوة بکسر راء و باالف و معنی جمله جای بلند بود و راست که آب برو برود و چنان نبود که آب بسر او در شود
و چنان نبود که آب بر او نرسد و اصل کلمه من ربی الشیء یربو اذا زاد باشد و منه الربا فی البیع و منه قوله اهتزت و ربت ای
انتفخت و تخصیص این زمین برای آن کرد که نباتش نیکوتر بود اصابها وابل باو رسد بارانی بزرگ قطره سخت بسیار
. فآتت اکلها ضعفین . نافع و ابن کثیر و ابوعمرو اکلها خوانند بتخفیف و باقی بتثقیل و آن میوه باشد بدهد
آن بستان میوهٔ خود دو بهره یعنی چندانکه زمینی دیگر بدو سال بر دهد آن بیك سال بر دهد و این قول عطا است

عکرمه گفت مراد آن است که در یکسال دوبار بر دهد ودیگران گفتند که مراد آن است که دوچندان که دیگر
زمینها دهد بعادت ومفصل گفت اکل بسیاری چیزی باشد که نافع بود آن را که دراو بود یقال ثوب کثیر
الأکل ای کثیر الغزل . فان لم یصبها وابل فطل . اگر وابل نبود طل واین باران ضعیف بود زید بن اسلم گفت
باین صفت که خدای تعالی گفت زمین مصر است اگر بارانش نرسد بر دهد واگر رسد مضاعف شود واین مثل است
که خدای تعالی زد مؤمن مخلص را در برابر مثل منافق مرائی زمینی نیك بلند راست که بر او بستانی باشد انکه
باران رسد آن را یا وابل یا طل چنانچه این بستان بر آرد وآن را ریع بود واسباب نما وذکا دراو حاصل بود
لامحال آن را ثمرهٔ نیکو باشد همچنین عمل مؤمن مخلص آن را بقیامت ثواب باشد اضعافاً مضاعفةً اگر اندك بود
واگر بسیار چنانکه آن بوستان را اگر وابل رسد واگر طل . والله بما تعملون بصیر . وخدای بانچه شما میکنی
بیناست یعنی عالم است تا جزاء آن در خور آن بدهد قوله . ایود احدکم . این آیة متصل است بقوله . ولا تبطلوا
صدقاتکم بالمن والأذی . حق تعالی برای مطابقة معنی را چون مثل منافق مرائی بگفت خواست تا بعقب آن
مثل مؤمن مخلص بگوید تا مطابقة ظاهر شود دگر باره باسر حدیث مرائی رفت وعمل وصدقهٔ اورا مثل
زد وتشبیه کرد بکسی چنین که در این آیه وصف کرد اورا گفت ایود احدکم خواهد وتمنا کند ودوست
دارد یکی از شما که اورا بستانی بود از درختان خرما وانگور که جویها در زیر درختان او میرود ودرانجا
همه جنس میوه باشد واصابه الکبر وپیری بدو رسیده باشد این واو حال است قوله وله ذریة ضعفاء . واورا
فرزندانی باشد ضعیف وعاجز این واو نیز واو حال است انکه باین بوستان رسد اعصار بادی سخت که خاك از
زمین بردارد وبرطول درهوا برد مثل عمودی قال الکمیت . تمدح الریاح بهاد بلا ویلحمه . ذا معنق من
رقاق الترب موّار . فی منخل جاء من هیف یمانیة . بالسافیات وفی غربال اعصار . وجمع این لفظ
اعاصیر بود قال یزید بن المفرغ الحمیری . اناس اجارونا فکان جوارهم . اعاصیر من فسق العراق المبدّر .
وبا این باد آتش بود فاحترقت سوخته شود این بستان ووجه تشبیه آنست که خدای تعالی مثل زد عمل منافق را وصدقهٔ
اورا ببستانی چونین در حالی چنین که او از پیری وضعف نتواند آن را عوض ساختن یا اعاده از عمارت کردن و
نیز فرزندان او کوچك وضعیف باشند وقوهٔ آن ندارند دان تلف وهلاك شود چنانکه صلاح نپذیرد هم چنین
باشد عمل منافق هیچ ثباتی واصلی نباشد آن را واو انکه داند که اورا توبه وپشیمانی وعذر سود ندارد یعنی روز
قیامت که تکلیف نباشد ودر توبه بسته بود ومستقیل را اقاله نکنند ومستعتب را اعتاب نکنند . کذلك یبین الله
لکم الایات لعلکم یتفکرون . خدای تعالی همچنین بیان کند آیاتش برای مردمان تا همانا ایشان اندیشه کنند در آن
قوله یا ایها الذین آمنوا انفقوا من طیبات : ای گروندگان نفقه کنی از پاك وحلال آنچه کسب میکنی نظیرش
. لن تنالوا البرّ حتی تنفقوا مما تحبون . عبدالله مسعود گفت مراد بطیب حلال است دلیلش قوله تعالی
. یا ایها الرسل کلوا من الطیبات : رسول صلی الله علیه وآله گفت ، ان الله تعالی قسم بینکم اخلاقکم کما قسم
بینکم ارزاقکم وان الله طیب لا یقبل الا طیباً . گفت خدای تعالی قسمت اخلاق شما بکرد چنانکه قسمت
ارزاق شما بکرد وخدای تعالی پاك است جز پاك نپذیرد وهیچ بنده نباشد که مالی از حرام جمع کند واز
آن مال صدقه دهد که آن صدقه از او مقبول باشد واگر از آن نفقه کند برکه نباشد اورا در آن واگر بگذارد
زاد او بود تا بدوزخ وخدای تعالی سیئه بسیئه محو نکند سیئه بحسنه محو کند وپلید پلید را محو نکند ما کسبتم
آنچه اندوخته باشی مفسران گفتند مراد بکسب در آیه تجارت است یا صناعة عبید بن رفاعه گفت رسول

علیه السلام بیرون آمد وگفت یا معشر التجار انتم فجار الا من اتقی وبرّ وصدق وقال بالمال هکذا وهکذا
گفت ای جماعت بازرگانان شما فاجرانی الا انکه متقی باشد ونیکو کار وراست گو که مال خرج میکند از
اینجانب واز آن جانب قیس بن ابی عزیرة الغفاری گفت مارا درعهد رسول علیه السلام در مدینه سمسار
خواندندی رسول علیه السلام آمد ومارا نامی نهاد از آن بهتر وگفت یا معشر التجار ای جماعت بازرگانان
. هذا البیع یحضره اللغو والکذب والیمین فشوبوه بالصدقة . این بیع را لغو ودروغ وسوگند دراو شود
آن را با صدقه بیکجا برآمیزی ابوامامه روایت کند که رسول علیه السلام گفت خیر ده جزو است فاضلترین
آن تجارت است چون حق بستاند وحق بدهد ورسول علیه السلام گفت تسعة اعشار روزی در تجارت است
وعبدالله عباس روایت کرد که رسول علیه السلام گفت که سعی باید کرد که موالی شما غلبه کنند بر تجارت ای
جماعت قریش که برکت در تجارت است وخداوندش درویش نشود الا بازرگانی که سوگند خواره باشد
ابو وایل گفت یکدرم از تجارت دوست تر دارم که ده درم از عطا ورسول علیه السلام گفت پاکتر انچه
مرد خورد از کسب او باشد وفرزند او از کسب او است سعید بن جبیر گفت رسول علیه السلام را پرسیدند
که از کسبها مرد چه پاکتر است گفت انچه بدست کند وهر سعی که آن مبرور بود یعنی حلال ابرهیم النخعی
بزنی بگذشت از قبیلهٔ مراد واو دوك می رشت اورا گفت یا امّ بکر پیر شدی وقت نه آمد که این از دست
بیفکنی گفت چگونه بیفکنم که من از امیر المؤمنین علی علیه السلام شنیدم که او گفت انه من طیبات الرزق . که
این از روزیهای پاك است . ومماّ اخرجنا لکم من الأرض . واز انچه ما از زمین برآریم از انواع حبوب
وثمار جابر عبدالله انصاری گفت یکروز رسول صلی الله علیه وآله در بوستانی شد از آن امّ معبد اورا گفت
این غروس کافری نشانده است یا مسلمانی امّ معبد گفت یا رسول الله مسلمانی نشانده است گفت هیچ مسلمان
نباشد که او غرسی نشاند که از انجا آدمی یا چهارپای یا مرغی بخورد والا اورا صدقه می نویسند تا بروز قیامت و
رسول علیه السلام گفت . اطلبوا الرزق فی خبایا الأرض . روزی طلب کنی در نهانخانهاء زمین مالك دینار
گفت در توریة خوانده ام . طوبی لمن اکل من ثمرة یده . خنك آن را که از میوهٔ دست خویشتن خورد
. ولا تیمموا الخبیث . ابن کثیر بتشدید تا خواند در این لفظ ودر اخوات او ودر همهٔ قرآن وآن سی
ویك جایگاه است تا محذوف باز آورد انگه ادغام کرد برای انکه در اصل ولا تتیمموا بوده است یکی تاء خطاب
ویکی تاء تفعل وعبدالله مسعود خواند ولا تأمموا من الأم وهو القصد عبدالله عباس خواند وتیمموا بضمّ تا
وکسر میم اوّل من التفعیل اعنی لا توجهوا یعنی پلید وحرام را روزی مسازی وباقی قراّء خواندند ولا تیمموا
ای لا تقصدوا یقال یممت فلا نأوامته ویممته اذا قصدته وقال میمون بن قیس الاعشی . یممت قیساً وکم
دونه . من الأرض من مهمهٍ ذی شزن . براء بن عاذب گفت آیه در جماعت انصاریان آمد که چون مردمان
خرما صدقه آوردندی بر خوشهاء ایشان حشف وخرماء بد در میان بیاوردندی وبنهادندی ورسول علیه السلام
فرموده بود تا رسنی بسته بودند در میان دو اسطوانه آن خوشها از آنجا بیاویختندی وچون درویشان بیامدندی
از آنجا بخوردندی چون خیانت در میان آوردند وخرماء بد در میان تعبیه کردند خدای تعالی این آیه فرستاد
گفت قصد آن مکنی که از پلید وبدو نفایه نفقه کنی درراه خدای عبدالله عباس گفت در این آیه که رسول
علیه السلام گفت صحابه را . ان الله فی اموالکم حقاً . خدای تعالی را در مالهاء شما حقی هست چون مال
شما بحدّ آن حق رسد یعنی بنصاب زکوة بدهی ورها نکنی پس ایشان بیامدندی وصدقاتی که ایشان را بود

بیاوردندی ودر مسجد بنهادندی چون پرشدی رسول علیه السلام قسمت کردی مردی بیامد روزی و
پارهٔ خرماء بد بیاورد وبنهاد چون رسول علیه السلام درآمد وآن دید گفت این خرمای بدچیست وکه
آورده است وفرمود . بئس ماصنع صاحب هذا . بدکرده است خداوند این ودر بعضی الفاظ خبر چنین است
. اما ان صاحب هذا لیأکل الحشف یوم القیمة . خداوند این را روز قیامت هم حشف دهند انگه بفرمود
تاآن خوشهٔ خرمارا درآویختند تاهرکه میدید ملامت میکرد آن را که آن آورده بود خدای تعالی نهی کرد
ازاین معنی این آیه فرستاد امیرالمؤمنین علی گفت وحسن ومجاهد وضحاك گفتند جماعتی بودند که چون صدقه
یازکوه خواستندی دادن بگزیدندی انچه خیار بودی خودرا باز گرفتندی وانچه رذال بودی صدقه را
بنهادندی ازهرجنسی خدای تعالی این آیه درحق ایشان بفرستاد تا از خرماء حشف ندهند وازحبوب نوعی
که بد باشد ازآن واززر وسیم زیوف ندهند . ولستم باخذیه الاان تغمضوا فیه . زهری خواند الاان تغمضوا فیه بفتح تاو
ضم میم وحسن بصری خواند الاان تغمضوا فیه بفتح تاو کسر میم واین دو لغتند یقال غمض یغمض ویغمض وقتاده خواند
الاان تغمضوا فیه من التغمیض للمبالغة وابو مجلس خواند الاان تغمضوا فیه بضم تا وفتح میم علی معنی الاان تغمض لکم
فیه واین همه درشواذ است وقرائت عامهٔ قرا این است که الاان تغمضوا بضم تا وکسر میم من الاغماض وهو غض البصر
واطباق الجفن قال روبه . ارق عینی من الاغماض . برق سری فی عارض نهاض . ودر معنی آیه چند قول گفتند یکی
انکه معنی آن است که چیزی بحق خدای صدقه ندهید که اگر بشما دهند نستانی الاعلی مسامحه ومساهلة واغماض العین
کنایة وعبارت باشد من المساهلة والمسامحة ودر زبان ماهم چنین آید که گویند که چشم برهم نه یعنی مسامحه کن ودر بیع
وجز بیع این عبارة استعمال کنند هرکجا معنی مسامحه خواهند ومنه قول الطرماح . لم یفتنا بالوتر قوم وللضیم رجال
یرضون بالاغماض . وامیرالمؤمنین علیه السلام گفت وبراء بن عاذب که معنی آیه این است که اگر کسی را برکسی
حقی بود وازاین جنس چیزی باو دهد او چنان داند که بعضی حق اورا اغماض کرده است یعنی نقصان یعنی چنان
داند که حق خود بعضی بستده است وبعضی رها کرده واین بمعنی نزدیك است بقول اول واین روایت عوفی است از
عبدالله عباس ووالبی روایت کرد ازاو که معنی آیه آن است که اگر شمارا برکسی حقی ودینی بود این بدهد نستانی
الاانگه که وضع کنی چیزی ازاو ونقصان کنی وبدبحساب نیك بستانی ازاو حسن وقتاده گفتند معنی این است که
اگراین جنس دربازار بینی که میفروشند نستانی الاانگه که برشما ظلم کنند وحیف واین قول بنابر قرائة خود
کرد که خواند الاان تغمضوا فیه علی مالم یسم فاعله وبراء ابن عاذب نیز گفت اگر کسی بهدیه بشما آرد شما نپذیری
الاکه چشم برهم نهی ازشرم خداوندش وبراین قول اغماض کنایه باشد ازشرم وبراین قولها میانین عبارت باشد
ازنقصان ومعنی انکه خدای تعالی گفت انچه خودرا نمی پسندی چرا مرامی پسندی قولی دیگر آن است که خدای
تعالی گفت اصحاب صدقات شریکان شمااند درمال اگرهمه نیك بود نیك بباید دادن واگرهمه بد بود روا بود که
بد بدهی برای انکه برتو آن است پس اگرمال بد بود وتواغضا کنی برآن ومسامحه وحق خدای نیك بدهی به باشد
واین قول خلاف ظاهر است لقوله ولستم باخذیه ونمی گوید ولستم بمعطیه اوبباذلیه . واعلموا ان الله غنی حمید
. وبدانی که خدای تعالی مستغنی است ازصدقات شما اگردهی وحمید است یعنی حامد است سعی شمارا اگر بدهی
وبراین قول فعیل بمعنی فاعل باشد وگفته اند فعیل بمعنی مفعول است یعنی محمود است وپسندیده درافعالش
ابوشریح الکلبی گفت چون مرابینی که مال بدبصدقه میدهم مرا بند کنی وداغ نهی وبدانی که دیوانه شده ام واین
ابوشریح ازاصحاب رسول بود . الشیطان یعدکم الفقر . ای بالفقر یقال وعدته کذا وبکذا اما انکس که گفت

وعدته کذا وباحذف کرد گفت چنان است که شاعر گفت . امرتك الخیر فافعل ما امرت به . فقد ترکتك
ذامال وذانسب . یقال وعدته بالخیر والشر امافی الخیر قوله تعالی . وعدکم الله مغانم کثیرة تاخذونها . ودر
شر قوله تعالی . النار وعدها الله الذین کفروا . چون ذکر خیر وشر نکنی وذکر وعد مطلق باشد استعمال اودر
خیر بود واستعمال وعید درشر یقال فی الخیر وعدته وفی الشر اوعدته قال الشاعر . وانی اذا اوعدته ووعدته .
لمخلف میعادی ومنجز موعدی . وفقر سوء الحال وقلة ذات الید باشد وفقر لغت است دراو کضعف وضعف
وفقیر فعیل باشد بمعنی مفعول ای مفقور یعنی مکسور فقار الظهر شکسته پشت باشد وکذلك الفقر وقال الشاعر .
واذا تکنی اکسها اتی . لست بوهون فقر . حق تعالی دراین آیه تحریص میکند مردمان را برصدقات ونهی
میکند ازبخل میگوید شیطان شمارا وعدهٔ درویشی دهد گوید مال مدهید درزکوة وصدقه که پس درویش نباشی
، ویأمرکم بالفحشاء . ای بالبخل وشمارا ابخل فرماید مقاتل وکلبی گفتند هرکجا درقرآن فحشاست مراد زنااست
مگر دراین آیه که مراد بخل است شیطان تورا ابخل فرماید ونفس اماره میل ببخل کند وانکس که ازآن آفت باسلامت است
مفلح اوست قوله تعالی . ومن یوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون . ابن مهدی روایت کند که اعرابی بیامد
وعنان فضل بن یحیی بن خالد گرفت وگفت . الم تر ان الجود من صلب آدم . تحدر حتی صار فی راحة الفضل .
تناسله الفضل بن یحیی بن خالد . کذا کل معروف یصیر الی النسل . وفضل تیری درکمان گذاشت تا بعرغی اندازد
اعرابی گفت . وقوسك جود والندی وترها . وسهمك فیه البشر فاقتل بها فقری . فضل گفت فقر تو
بچند کشته شود گفت بصدهزار درهم بفرمود تا بدادند ندما اورا ملامت کردند وگفتند این چه اسراف است
او این بیتها انشا کرد . اذا جمعت مالاً یدای ولم انل . فلا انبسطت کفی ولا نهضت رجلی . ارونی بخیلاً نال خلداً
بخله . وهاتوا ارونی باذلاً مات من بذل . علی الله اخلاف الذی اتلفت یدی . فلا مهلکی بذلی ولا مخلدی
بخلی . وغرض ازاین حدیث این بیتهاء فضل است که لایق این حال است واسحق موصلی گوید هارون را .
وآمرة بالبخل قلت لها اقصدی . فذلك شیء ما الیه سبیل . اری الناس اخوان الجواد ولا اری . بخیلاً له
فی العالمین خلیل . وانی رأیت البخل یزری باهله . فاکرمت نفسی ان یقال بخیل . عطای عطاء المکثرین تکرما
. ومالی کما قد تعلمین قلیل . ومن خیر حالات الفتی لوعلمته . اذا نال شیئاً ان یکون ینیل . وکیف اخاف الفقر
اواحرم الغنی . ورأی امیرالمؤمنین جمیل . هرون باجلساء خود نگرید وگفت . لله در ابیات اتی بها اسحق
ما اتقن اصولها واحسن وصولها واجود فصولها وابرق نصولها واکثر محصولها . اسحق گفت نثر تو از نظم من
بهتر است وگفتند سالی معویه بحج رفت واهل مکه ومدینه را بسیار عطاداد کسان اوملامت کردند اورا او گفت
. وما انا مسرف فی بذل مال . یعوضنی ثناء العالمینا . ولولا الجود ما اجتمعت قریش . علی ان امیرالمؤمنینا
. واشعار دراین معنی بسیار است . والله یعدکم مغفرة منه وفضلاً . وخدای تعالی وعدهٔ مغفرة میدهد شمارا
ازفضل آمرزش گناه برسبیل کفارة ازصدقات تان وفضلاً یعنی روزی وعوض انچه داده باشی عاجلاً دراجل
مغفرة وبعاجل عوض دووعده است یکی ازخدای ویکی ازشیطان وعدهٔ شیطان غرور باشد ووعدهٔ خدای تعالی
متضمن سرور باشد وعده شیطان وسواس وتخییل باشد ووعدهٔ خدای تعالی وحی وتنزیل باشد وعدهٔ خدای تعالی
چون بعوض وثواب باشد ووعدهٔ شیطان چون سراب باشد ووعدهٔ خدای تعالی نور وسرور باشد ووعدهٔ
شیطان کذب وزور باشد وعدهٔ خدای بااخلاف باشد ازخلف وآن عوض بود ووعدهٔ شیطان بااخلاف باشد ازخلف
وآن خلاف باشد خدای تعالی خلف دهد شیطان خلاف کند پس بوعدهٔ شیطان مغرور مشو که او تورا دشمن است

انّ الشيطان لكم عدوّ فاتخذوه عدوّاً . اوتورا دشمن وتواورا دشمن گير . لا تعبدوا الشيطان انّه لكم
عدوّ مبين . اوتورا بمعصية ميخواند واز درويشى مى ترساند وبوسوسهات ميرنجاند وخداى تعالى تورا
مى نوازد وكارتو مى سازد ووعدهٔ خوبت ميدهد ومرتبهٔ بلندت مى نهد شقاوت باشد ازاين بگريختن وبدان
آويختن شيطان درخويشتن مفلس است توراوعدهٔ افلاس ميدهد وخداى جلّ جلاله توانگراست وخداوند فضل
تورا وعدهٔ مغفرة وفضل ميدهد . والله واسع عليم . خداى فراخ عطااست ودانااست بعوض بخل نكند
بدهد وبيش از دادهٔ تو دهد دانااست بانچه نهد بجاى خود بمقدار خود نهد . يؤتى الحكمة من يشاء . حكمت
بانكس دهدكه اوخواهد سدى گفت مراد بحكمت نبوت است عبدالله عباس وقتاده وابوالعاليه گفتند مراد
علم قرآن است ناسخ ومنسوخ ومحكم ومتشابه ومقدّم ومؤخّر وحلال وحرام ضحاك گفت مراد قرآن است
وحفظ او وفهم معانى او وگفت درقرآن صدونه آيت است ازناسخ ومنسوخ وهزار آيت است درحلال وحرام و
هيچ مؤمن را روا نبودكه رها كند نا آموخته تانياموزد بياموزى آن را تاچون اهل نهروان نباشى مجاهد
گفت مراد علم فقه است وهم اوگفت بروايت ابن ابى نجيح كه مراد اصابت قول وفعل است كه مرد درانچه
گويد وكند مصيب باشد ابن زيد گفت مراد عقل است بعضى دگر گفتند مراد معرفت است ربيع گفت
مراد ترس خداست بيانش قول رسول عليه السلام . خشية الله رأس كل حكمة . سهل بن عبدالله گفت
مراد بحكمت سنت است اهل اشاره گفتند علم لدنّى است بعضى ديگر گفتند خدايرا گواه كردن است برجميع
احوال ابوعثمن النهرى گفت نور الهى است كه فرق كند ميان وسواس والهام وگفته اند مراد تجريد سرّ است
ازخلق براى حق بعضى ديگر گفتند . هى سرعة الجواب مع اصابة الصواب . واهل لغت گفتند درحدّ
حكمت . كل فضل جزل من قول وفعل . واصل او ازمنع باشد ومنه حكمة الدابة ومنه قول الشاعر .
ابنى حنيفة احكموا سفهائكم . كنانى گفت خداى تعالى پيغبران را براى نصيحت خلقان فرستاد وكتابهارا
تنبيه دلهاء ايشان وحكمت را براى سكون ارواح ايشان پيغمبر دعوت ميكنند بأمر خداى وكتاب دعوت
ميكنند باحكام او وحكمة دعوت ميكنند بافضل او اما معنى قول رسول عليه السلام . كلمة الحكمة ضالّة كل حكيم .
وقوله عليه السلام . الحكمة ضالّة المؤمن . يكى معنى آن است كه مؤمن هركجا حكمت بيند درآويزد بخواهد
وبنويسد وياد گيرد وتعويذ كند پندارى گمشدهٔ اواست، ومعنى ديگر انكه كلمهٔ حكمت اگرچه ازسفيهى
شنوى ازحكيمى گم شده باشد ازاهل افتاده باشدكه نااهل گرفته باشد . ومن يؤتى الحكمة . يعقوب خواند
كه . ومن يؤتِ الحكمة بكسرتا على تقدير ومن يؤتيه الله الحكمة . واعمش خواند . ومن يؤته الله الحكمة .
وباقى قرّا خواندند . ومن يؤتَ الحكمة . برنيل المجهول ومفعول اول درآن مضمر باشد وضمير راجع
بامن ومحل او رفع باسناد الفعل المجهول اليه وحكمت منصوب است بانكه مفعول دوم يؤتى است حسن
بصرى گفت ومن يؤتَ الحكمة هركرا حكمة دهند مراد باين حكمت ورع دردين خداست . فقد اوتى
خيراً كثيراً . فا براى جزاى شرط آمد وقد هم چنين براى انكه هركجا جزاى فعل ماضى باشد فابايد وقد
كقول القايل ان تكرمنى فقد اكرمتك وان شكرتنى فقد انعمت عليك . فقد اوتى خيراً كثيراً . اورا
خير بسيار داده باشند بنگر كه انچه خير باشدكه خداى تعالى اورا بسيار خواند وجمله دنيارا اندك خواند قوله
تعالى . قل متاع الدنيا قليل ومايذكر الا اولوا الالباب . واين انديشه نكنند مگر خداوندان خرد و
گفته اند لب صافى عقل باشد وازعقل خاص تراست ولب چيزى مغزاو باشد واگر عقل را لب خوانند

سزاواراست براى انكه پوست قشر تن است وسينه قشر دل است ودل قشر عقل است اگر آنچه دريك قشر
باشد لب بود اولى واخرى انكه درقشرباشد لب بود واين برسبيل تشبيه بود . وما انفقتم من نفقة اونذرتم
من نذر . هرآن نفقه كه كنى ازانچه خداى بواجب كرد برشما يانذرى كه شما بواجب كردى برخود ونذر
عقد الشيء على النفس باشد وانكه منعقد باشدكه گويد . لله علىّ كذا ان كان كذا . وخداى را برمن فلان
خيراست ازحج وروزه ونماز وصدقه اگر فلان كار بباشد براين اتفاق اصحاب است وبيشتر فقها وبنزديك
بعضى اصحاب ما نذر منعقد شود واگرچه مطلق باشد چنانكه گويد . لله علىّ كذا . واگرچه نگويد
ان كان كذا چون چنين گويد وفاء واجب بود باآن واگر ذكر خداى نكنند گويد . علىّ كذا اونذرت او
عاهدت نفسى . وآنچه باين ماند وفاء كردن بان مستحب بود ونذر برو وجوه باشد يكى آن بودكه نذر كنند
باخداى براداء واجبات يااجتناب بعضى مقبحات يافعل بعضى خيرات وطاعات وفاء باين واجب بودواين نذر
طاعة بود ونذرى ديگر نذر معصيت بود وآن چنان بودكه نذر كنند باخداى كه واجبى نكنند يانذر كنندكه هرگه
كه اورامعصيتى ميسر شود كارى كنند ازخير اين جمله نذر معصيت باشد وفا كردن باو واجب نباشد وبعضى
ديگر آن بودكه نذر كنند بركارى ازكارهاء مباح چون شركت وسفر وتجارت وصناعت وتزوج وتزويج نگاه
كنند اگر صلاح باشد كردن آن وفا كردن بان واجب بود واگر مصلحت نبود كردن ان وفا كردن بان واجب
نبود ودرمخالفت آن كفاره واجب نباشد وبكفاره يابنده آزاد كنند ياشصت مسكين را طعام دهد يادوماه
پيوسته روزه دارد برسبيل تخيير اين كفاره نقض نذر باشد واصل كلمه ازخوف باشد . يقال نذرت بالقوم
اذا اعلمت بهم وبكيدهم فاستعددت لهم وانذرت فلاناً اذا اعلمته بما تخوفه به ومنه النذير والمنذر . براى
انكه بند نذر براى آن زندكه ترسدكه نبادا تقصير افتد درآن . ونذرت النذر اذا عقدته على نفسك . ونذر
وعهد وعقد متقارب المعنى است وحكم هردو اعنى نذر وعهد درشرع يكى است قال الشاعر . هم ينذرون دمى .
واندر ان لقيت بان اشدّا . فان الله يعلمه . ما مجازات راست فى نحو قولك . ما تصنع اصنع . هرنفقه كه
كنى يانذرى كه بندى خداى تعالى داند وفا براى جزاء شرط آمد چون جزاء شرط جمله اسمى باشد حاجت
باشد بفا يقول ما تصنع فأنّى عالم به وان تفعل خيراً فانا مجازيك عليه . وما للظالمين من انصار . جمع
نصير باشد كشريف واشراف وحبيب واحباب وقياس جمع او برفعلا باشد چون علما وظرفا وقوله
. فانّ الله يعلمه . ردّ الكناية الى اقرب المذكورين كما فى قوله الذين يكنزون الذهب والفضة ولا ينفقونها
اگرچه در پيش ذكر دوچيز رفته ردّ كناية باز ديكتر مذكور كرد واگر خواهى رد كنى باما فى قوله وما
انفقتم ومثله قوله وما انزل عليكم من الكتاب والحكمة يعظكم به ولم يقل بهما ان تبدوا الصدقات فنعما هى .
اگر صدقات آشكارا دهى نيك چيزى است ان وسبب نزول آيه آن بود كه پرسيدند ازرسول عليه السلام كه
صدقه بسر اوليتر يا باشكارا خداى تعالى اين آيه فرستاد وگفت اگر صدقه آشكارا دهى نيك چيز است آن
واگر نهان دهى بدرويشان آن بهتر باشد شمار افنعما هى نعمادراصل نعم بوده است وما نكره است غير موصوفه ولا موصوله
والتقدير فنعم شيئاً هى على تقدير فنعم الشئ شيئاً هى ومحل ما نصب است على التميز فى نحو قولك نعم رجلاً زيد وتقدير
چنين باشد كه نعم الرجل رجلاً زيد ومثله قوله تعالى ساء مثلاً اى ساء المثل مثلاً . مثل القوم الذين كذبوا
باياتنا . چون ما درآمد خواستند تا ادغام كنند تخفيف را ميم ساكن كردند وعين ساكن بود بااصل خود
بردند كه نعم است على وزن فعل وميم كه لام الفعل است ساكن كردند وانكه ادغام كردند نعما شد وحسن

بصری بی ادغام خواند فنعما وابو عمرو ونافع بروایت ورش وعاصم بروایت ابوبکر وابوجعفر وشیبه خواندند فنعمـا بکسر نون واختلاس حرکة عین بین الحرکة والسکون ودرسورة النساء هم چنین فی قوله . ان الله نعما یعظکم به . ومثله قول النبی علیه السلام . نعما بالمال الصالح للرجل الصالح . وابن عامر وحمزه وکسائی وخلف خواندند فنعما بفتح نون وکسر عین ودرشـاذ اعمش ویحیی وثاب وابن کثیر ویعقوب بکسر نون وعین خواندند ودرشاذ طلحـة بن مصرف وایوب . وان تخفوها . واگر باز پوشی واخفا پوشیدن باشد واخفا نیز اظهار باشد وکله از اضداد است وگفتـه اند اخفا ستر باشد واختفا اظهار باشد ذکره ثعلب حق تعالی گفت هردو نیك باشد چون برای خدای بود ولکن صدقهٔ سرّ بهتر باشد ودرخبر می آید که رسول علیه السلام گفت . صدقة السرّ تطفی غضب الربّ . صدقهٔ سر خشم خـدای بنشاند ودردگر خبر . تطفی الخطیئة کما یطفی الماء النار وتدفع سبعین باباً من البلاء . گناه را بنشاند چنانکه آب آتش را بنشاند وهفتاد نوع بلارا بگرداند وابوهریره روایت کند ازرسول علیه السلام که اوگفت فردای قیامت خدای تعالی هفت کس را درسایهٔ عرش سایه کند انجا که سایه نبود جز سایهٔ عرش . اول امام عادل را . دوّم جوانی که او درطاعت خدا پرورده شده باشد ومردی که اورا دل بمسجد باشد ودومرد را که بایکدیگر دوستی کنند برای خـدای تعالی مواصلتشان فی الله باشد ومفارقتشان فی الله ومردی که اورا زنی ذات جمال باخود دعوت کند بفساد اورها کند اورا برای خدای ومردی که بدست راست صدقه دهد ازدست چپ پوشیده دارد ومردی که درخلوت خدای را یاد کند وازترس خدای بگرید . ونکفر عنکم . عبدالله عباس وعکرمه خواندند وتکفر بالتاء ردّ الفعل الی الصدقه یعنی صدقه کفارهٔ گناه او شود وابن عامر وحفص خواندند ویکفر بالیاء والرفع علی معنی ویکفر الله و ابن کثیر وعاصم وابو عمرو ویعقوب خواندند ونکفر بنون ورفع را علی الاستینـاف ای ونحن نکفر ونافع وحمزه وکسائی ودرشاذ شیبه واعمش وایوب وابوحاتم خواندند بنون وجزم را ردّاً علی موضع فهو خیر لکم برای انکه اوجزاء شرطاست ومحل او جزم بود وقوله من برای تبعیض است تامکلف مغری نشود بقبیح وباعتماد صدقه بر معصیت دلیری نکند وگفته اند زیادت است وبیشتر علما گفتند آیه درباب صـدقهٔ تطوّع است برای انکه اجماع علماست که زکوة فریضه اظهارش اولیتر از اخفا باشد برای دووجه یکی برای نفی تهمت تامردم نگویند که اینمرد زکوة ندهد فاسق است ازاو تبرّا کنند دوّم تامردمان بینند وباو اقتدا کنند چنانکه نماز فریضه درمسجد بجماعت فاضلتر واولیتر بود ازانکه درخانه تنها ونوافل درخانه اولیتر بود تاازریاء دورتر باشد وعمار دهنی روایت کند از باقر علیه السلام که او گفت مراد قوله ان تبدوا الصدقات زکوة فریضه است وان تخفوهـا مراد صـدقهٔ تطوع است واسم صدقه هردورا شامل است فی قوله . انما الصدقات للفقراء . وسوید الکلبی روایت کرد ازرسول علیه السلام که اورا پرسیدند ازجهر درقرائة واخفات گفت آن چون صدقه است ان تبدوا الصدقات فنعماهی وان تخفوها وتؤتوها الفقراء فهوخیرلکم . واگر این خبر درست بود رسول علیـه السلام انکه گفته باشد که مردم مخیر بودند درقرائت ازمیان جهر واخفات وعقبة بن عامر روایت کند که رسول علیه السلام گفت . المسر بالقرآن کالمسر بالصدقه والجاهر بالقرآن کالجاهر بالصدقه . گفت انکس که قرآن خواند درسرّ چنان بود که انکس که بسرّ صدقه دهد وانکس که باواز بلند خواند چنان بود که انکس که صدقه آشکارا دهد وعلی بن طلحـه روایت کرد از عبدالله عباس کـه او گفت

صدقهٔ تطوع را درسرّ برصدقهٔ آشکارا چندان تفاوت است که یکی ازاین هفتاد ضعف آن باشد وصـدقهٔ فریضه درسر وعلانیه به بیست وپنج ضعف افزون است وهمچنین جملهٔ فرایض ونوافل . والله بما تعملون خبیر . وخدای تعالی بانچه شما میکنی دانا واگاه است . لیس علیکم هدیهم . کلبی گفت رسول صلی الله علیه وآله برفت تاعمره آرد عمرهٔ که اورا قضا شده بود واسما بنت ابی بکر بااو بود مادرش قبیله وجده اش بیامدند وازاو چیزی خواستند وایشان مشرك بودند اوگفت من چیزی بشما ندهم تادستوری بارسول خدا نبرم که شما بردین ما نهٔ انکه دستوری بارسول خدای برد که شاید که اینانرا چیزی دهم خدای تعالی این آیه فرستاد رسول علیه السلام گفت آیه آمـد بجواز این ازصدقهٔ سنت چیزی بایشان ده کلبی روایتی دیگر آورد وگفت جماعتی مسلمانان بودند که ایشان را خویشان وپیوستگان بودند ازجهودان وبایشان مبرّة کردندی وبرایشان نفقه کردندی چون مسلمان شدند آن خیر وبرّ وصله باز گرفتندی رسول را گفتند شاید که چیزی باینان دهیم خدای تعالی این آیه فرستاد سعید جبیر گفت مسلمانان اینعادت داشتند که صدقه بدرویشان اهل ذمّه دادندی چون درویشان مسلمانان بسیار شدند آن بازگرفتند خدای تعالی آیه فرستاد . لیس علیك هدیهم ولکن الله یهدی من یشاء . مراد بهدی درآیه توفیق ولطف است کـه بخدای تعلق دارد که عندآن بنده ایمان آرد تانزدیك تر باشد این برسول نیست بر خدااست واین خود رسول نتواند کردن ومراد بهدی بیان ودعوت نیست که هدی بیان ودعوت بر رسول است عمر عبـد العزیز روایت کند کـه روزی عمر خطاب پیری را دید ازاهـل ذمّه بردرسرای سؤال میکرد عمر گفت انصاف نیست کـه ما ازتو خبر نه میشدیم تاجوان بودی چون پیرشـدی صـدقه بتو ندهیم انکه اجرای پدید کرد از بیت المـال خـدای تعالی گفت هـدی مردمان کـه ایمان دارند یاندارند برتو نیست ولیکـن خـدای تعالی هـدایت دهـد ازباب الطاف وتوفیق آن را کـه خواهـد وما تنفقوا من خیر فلا نفسکم . وآنچه شما نفقه کنی ازمال برای خود کنی ماهم جزای است برای آن در جوابش فاباز آمد . وماتنفقون الا ابتغاء وجه الله . این مانفی است وشما نفقه جز برای خدانمی کنی ومراد بوجه درآیه رضای خداست . وماتنفقوا من خیر یوّف الیکم . ما اینجایگاه نیز مجازات راست یوّف الیکم جزای اوست برای آن هردو مجزوم است وآنجا که ماحرف نفی است نون برجای است واین دوجای ساقط است بجزم شرط وجزا وهرچه نفقه کنی ازمال جزا ومکافات آن تمام بدهند شمارا وانتم لا تظلمون ای لاتنقصون . وهیـچ نقصان نکنند شمارا وبرشما هیچ ظلم نکنند وحقتان باز نگیرند من قوله تعالی . آتت اکلها ولم تظلم منه شیئاً . ای لم تنقص واین آیه لابد مخصوص باشد بصدقهٔ تطوع برای انکه زکوة واجب جز بمؤمنان مستبصر ظاهر ستر نشاید دادن ازآنانکه درآیه مذکورند فی قوله . انمّا الصدقات للفقراء والمساکین . مگر مؤلفه قلوبهم که ایمان درحق ایشان معتبر نیست انکه قدیم جل جلاله بیان کرد که صدقهٔ فریضه وسنت بکی باید دادن وبکه اولیتر بود دادن گفت . للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله . ومبتدا درآیه محذوف است و تقدیر آن است که للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله حق واجب فی اموالکم . گفت آن درویشان که ایشان محصر وعاجز وممنوع شده اند بضعف وابتلا وشیخوخیت وقلت ذات الید ازانکه کاری تواند کردن یادر زمین خدا بروند وایشان فقراء مهاجریان بودند بنزدیك چهار صد مرد بودند ایشان را در مدینه سرائی نبود ومسکنی وملکی وضیعتی وعشیرتی ومالی وصنعتی همه روز وشب درمسجد بودندی اگر کسی ایشان را

کاری فرمودی بکردندی والا همه روز درمسجد نشستندی وگاه گاه استخوان خرما کوفتندی برای شتر مردمان وقرآن میاموختند ووقتی که رسول علیه السلام ایشان را در سریتی بفرستادی برفتندی ایشان اصحاب صفه بودند خدای تعالی قوم را تحریص کرد برمواساة ایشان هرکس را که چیزکی فاضل بودی از عشا بایشان آوردی عکرمه روایت کرد ازعبدالله عباس که یکروز رسول علیه السلام باصحاب صفه بگذشت وآن فقر ومسکنت ایشان بدید گفت هرکس که ازامت من براین حال باشد که شمائی وبانحال راضی وقانع باشد اوفردا دربهشت ازرفیقان من باشد ودر خبری می آید که عمربن الخطاب هزار دینار فرستاد بسعیدبن عامر اوآن بستد وباخانه آمددلتنگ واند وهگین اهل اوگفتند آنرا تورا چه بوده است همانا حادثهٔ افتاد گفت بلی وسخت حادثه انکه آن هزار دینار را آنجا بیفکند گفت این بمن داده اند برخیز وآن پیرهن کهنه تو بیار اوبرفت وپیراهن کهنه بیاورد پاره پاره کرد آنرا وآن زر بصرّها دربست وپیش خود نهاد وهمه شب نماز میکرد ومی گریست وبامداد بیامد وبرسر راه بنشست وآن صرّها میداد بدرویشان تاجمله بداد انکه گفت ازرسول خدای شنیدم که اوگفت روز قیامت درویشان مهاجریان درعرصات قیامت آیند وفرشتگان ایشانرا گویند بحسابگاه آئید تاحساب بازدهی گویند مارا چیزی نبود تاحساب آن باز دهیم ایشان را بهشت برند پیش از توانگران بپانصد سال تا مردی از توانگران درمیان ایشان شود خواهد که با ایشان بهشت شود فرشتگان بیایند ودست اوگیرند واورا ازآن میان بیرون آرند عمر خواست تاآن مرد باشم بخدای که من نخواهم همه دنیا مرا بود ومن آن مرد باشم قوله . احصروا فی سبیل الله ای حبسوا ای منعوا یقال احصره المرض وحصره العدوّ وفی سبیل الله ای فی طاعة الله لایستطیعون ضرباً فی الارض ای سیراً فیها . ایشان نتوانند که در زمین بروند بسفری وتجارتی وطلب معاشی وضرب درزمین کنایه باشد ازسیر شدید سریع فی قوله . وآخرون یضربون فی الأرض . وقوله اذاضربتم فی الأرض قال الشاعر . قلیل المال تصلحه فیبقی . ولا یبقی الکثیر مع الفساد . لحفظ المال ایسر من نفاء . وضرب فی البلاد بغیر زاد . قتاده گفت معنی آن است که خودرا باز داشتند درراه خدای وجهاد وعبادت وخودرا برآن وقف کرده باشند ازآن باسفر وتجارت وطلب معاش نپردازند ابن زید گفت ازانکه بسیار جهاد کرده باشند درزمین سیر نتوانند کردن که بهرجهت که بروند همهٔ جهان دشمن ایشان باشند سعید جبیر گفت اینان آنان بودند که بارسول علیه السلام بجهادرفتند مجروح ومبتلا وزمن شدند نتوانستند جای رفتن وکسائی این قول اختیار کرد برای انکه محصر ممنوع بیماری وزمانه باشد ومحصور ممنوع دشمن باشد والحصر والاحصار المنع ومنه الحصار ومنه الحصر لاحتباس البطن . قوله یحسبهم الجاهل . حمزه وعاصم وابوجعفر درهمهٔ قرآن یحسب خوانند بفتح سین واین اختیار حسن واعمش وشیبه است وباقی قراء بکسر خوانند وهردو لغت است وروایت کرده اند که فتح لغت رسول است علیه السلام عاصم بن لقیط روایت کرد ازپدرش که گفت من دروافد بنی المصطلق بودم چون بر رسول علیه السلام فرود آمدیم شبانرا بخواند وگفت گوسفندی برای اینان بکش انکه گفت . لاتحسبن انا انما اذبحناها من اجلکم . این لغت بفتح سین گفت بکسر نگفت گفت مپنداری که این برای شما کشتم ولکن مارا صد گوسفند هست هرگه که یکی بیفزاید بکشیم تاصد بیش نباشد . الجاهل . یعنی انکه ایشانرا واحوال ایشان نداند گمان برد که ایشان توانگرند ازانکه ایشان کس را سؤال نکنند واگر کنند الحاح نکنند درسؤال والتعفف التفعل من العفه وعف عن کذا اذا کف عنه وتعفف تکلف الکف قال روبة . فعف

عن اسرارها بعد الفسق . محمدبن المفضل گفت بلند همتی ایشانرا منع کند که جز ازخداوند خود سؤال کنند وحاجت خواهند واین علوّ همت کاری عظیم است ودرهرکس نباشد وآنرا که آن باشد خود گمان برد که ازاوتوانگرتر درهمه جهان کس نیست دنیا وحطام اودرچشم اووقعی ندارد وچیزی نسنجد ازسر همت خود اگر بپادشاه نگرد رعیت بیند اورا امیر بنزدیک اوهمان وحشم را وهمان ازاینجاقدیم جل جلاله رسول خودرا مدح کرد که چون شب معراج کون وکاینات براو عرضه کردند ازبلند همتی بگوشهٔ چشم باهیچ ننگرید عرش باعظمت وکرسی باوسعت ولوح بابسطت وقلم باحرّیت وبهشت بانعمت ودوزخ باسطوت نه باین طمع کرد نه از آن بشکوهید لاجرم قرآن مجیدش چنان ستود که ما زاغ البصر وماطغی . وآنها که دردور دولت اوبودند اقتدابدو کردند وهمت بلند داشتند ازانکه ازهرکسی بل ازهرخسی چیزی خواهند که درآن وضع قدر ایشان باشد وعمر برفقر وفاقه بسر بردند وبدان راضی بودند چنانکه محمدبن حازم گفت لطی یوم ولیلتین . ولبس طهرین بالیتین . ایسر من نعمة لقوم . اعض مهاجفون عینی . وله ایضاً . اشد من فاقة وجوع . مقام حرّ علی خضوع . فاطلب غنی مابقدر قوت . وانت بالمنزل الرفیع . ولاتردثروة بمال . ینال بالذل والخشوع . وارحل اذا اجدبت بلاد . عنها الی الریف والربیع . لعل دهراً اتی بنحس . یکسر بالسعد فی الرجوع . ودراین معنی بسیار گفته اند ولکن جامعتر ونکوتر ازانکه قاضی ابوالحسن علی بن عبد العزیز الجرجانی گفت کس نگفته است من قصیدته . ومازلت منحازاً بعرضی جانباً . من الذل اعتد الصیانة مغنماً . اذاقیل هذامشرب قلت قداری . ولکن نفس الحر تحتمل الظما . انزهها عن بعض مالایشینها . مخافة اقوال العدی فیم اولما . فاصبح عن عیب اللئیم مسلماً . وقد رحبت فی نفس الکریم مکرما . فاقسم ماعزامرء حسنت له . مسامرة الاطماع ان بات معدما . یقولون لی فیك انقباض وانما . رأوارجلاً عن موقف الذل محجما . اری الناس من داناهم هان عندهم . ومن اسلمته عزة النفس اکرما . ولم اقض حق العلم ان کان کلما . بداطمع صیرته لی سلما . ولم ابتذل فی خدمة العلم مهجتی . لاخدم من لاقیت لکن لاخدما . اشقی به غرساً واجنیه ذلة . اذا فاتباع الجهل قدکان احزما . ولوان اهل العلم صانوه صانهم . ولوعظموه فی النفوس لعظما . ولکن اذالوه فهان ودنسوا . محیاه بالاطماع حتی تجهما . وانی اذا مافاتنی الامر لم ابت . اقلب کفی اثره متندما . ولکنه ان جاء عفواً قبلته . وان مال لم اتبعه هلاولیتما . وکم طالب رقی بنعماه لم یصل . الیه وان کان الرئیس المعظما . وماکل برق لاح لی یستفزنی . ولاکل اهل الارض ارضاه منعما . ولکن اذاما اضطرنی الامر لم ازل . اقلب فکری منجداثم مهما . الی ان اری من لااعض بذکره . اذا قلت قداسدی علی وانعما . فکم نعمة کانت علی الحر نقمة . وکم مغنم یعتده الحر مغرما . وماذاعسی الدنیاوان جل خطبها . تنال به من صیر الصبر معصما . تعرفهم بسیماهم . حمزه وکسائی باماله خوانند وباقی قراء بتفخیم وسیما مقصور وسیما ممدود علامت باشد واصل او ازسمه است وآن علامت باشد مجاهد گفت علامت ایشان که ایشانرا بان بشناختند تواضع وخشوع بود ربیع وسدی گفتند اثرجهد ودرویشی بود ضحاك گفت زردروی ونحافت اندام ابن زید گفت خلق جامکی یمان گفت سکینه ووقار بانحول وهزال ثوری گفت شادمانی ایشان بدرویشی بهری دگر گفتند ازاهل اشاره غیرت ایشان بود بردرویشی ابوعثمان گفت ایثارانچه دارند بامساس حاجت بعضی دیگر گفتند طیب قلب وبشاشت روی واظهار تجمل . لایسئلون الناس الحافاً . عطا گفت چون غدا داشتندی عشانخواستندی وچون عشاداشتندی غدانخواستندی واهل معانی گفتند معنی آیه آن است . لایسئلون الناس

بوجه من الوجوه لا الحافاً ولا غیر الحـاف . واین چنان بود که یکی ازما گوید قل مارأیت مثله ومعنی آن باشد که
مارأیت مثله وکذا فی قوله فقلیلاً مایؤمنون . وایشان اندك وبسیار ایمان نیاوردند وقال الشاعر . علی لاحب
لایهتدی بمناره . واین طریقه مستقصی برفت فی قوله . ویقتلون النبیین بغیر الحق . والحاف والحاح لجاج باشد
واستقصا واشتقاق او من لحف الجبل وهو خشونته باشد در طلب خشونه کار بندد ابن سیرین روایت کند از ابوذر
غفاری رحمة الله علیه که رسول علیه السلام گفت هر که چهل درم دارد وسؤال کند او ملحف بود یعنی الحاح
کننده باشد در سؤال وحسن بصری گفت هر که پنجاه درم دارد توانگر باشد وابوهریره روایت کند که رسول
علیه السلام گفت مسکین نه آن باشد که او را یك لقمه یا دو لقمه طعام از تو برگرداند درویش ومسکین آن مرد متعفف
باشد که برکش نبود که سؤال کند وراهش ندهد که حال خود با تو گوید نمیخوانی . لا یسئلون الناس الحافاً .
هم او روایت کرد که رسول علیه السلام گفت خدای تعـالی دوست دارد که اثر نعمت او بر بنده بیند وکاره باشد
اظهار بؤس وحاجت را ومرد حلیم ومتعفف را دوست دارد وفاحش پلید زبان بسیار سؤال ملحف را دشمن
دارد قبیصة بن محارق گوید بنزدیك رسول آمدم در دیتی که بر ما لازم بود گفت باشی بنزدیك ما تا دیت را بدهیم
یا معاونه کنیم تو را بر آن وبدانکه کس را حلال نباشد که سؤال کند الا یکی از این سه سبب امادیتی که بر او لازم
بود واو آن قوت ندارد سؤال کند تا آن دیة بگذارد آنگه نیز سؤال نکند وکسی که او را احتیاجی رسد ومالش
تلف شود او سؤال کند تا کفافی از عیش بیابد پس امساك کند ونیز سؤال نکند وکسی که درویش بود واو را
چیزی نباشد وسه کس از قوم او بر درویشی او گواهی دهند او نیز سؤال کند تا قوامی از عیش بدست آرد آنگه
نیز سؤال نکند وآنچه بیرون این باشد از سؤال حرام است خداوندش حرام خورده باشد آنچه از آن خورد
وابوسعید خدری گفت مارا سالی نکبتی رسید من برخاستم وپیش رسول خدای رفتم برانکه او را سؤال کنم
وازاو چیزی خواهم اول حدیث که کرد رسول علیه السلام چون مرا دید این بود که گفت من استعف اعفه الله
ومن استغنی اغناه الله ومن سالنا لم ندخر عنه شیئاً نجده . گفت هر که عفت کند خدای تعالی او را عفیف گرداند
یعنی هر که سؤال نکند خدای تعالی او را مستغنی کند وهر که خویشتن را از مردمان بگریزاند خدای تعالی او را
توانگر کند وهر که از ما چیزی خواهد که ما را باشد بر او بخل نکنیم من گفتم اینکه رسول علیه السلام گفت کار
بندم وسؤال نکنم وتعفف کنم تا خدای تعالی مرا مستغنی کند از سؤال واز رسول علیه السلام هیچ چیز نخواستم
وخدای تعالی کفایت کرد پس از آن چندان مال پدید آمد مارا که ما وقوم ما در آن غرق شدیم ونیز حاجت نبود
کسی را از ما بسؤال کردن ورسول علیه السلام گفت ان الله کره منکم ثلثاً قیل وقال وکثرة السؤال واضاعة المال
ونهی عن عقوق الامهات ووئودة البنات ومن منع وهات . گفت خدای تعالی کاره باشد از شما سه چیز را گفت وگوی و
سؤال بسیار کردن ومال ضایع کردن ونهی کرد از عصیان مادر وپدر ودر گور کردن دختران زنده را واز نادادن وگرفتن
ورسول گفت صلی الله علیه وآله دست نعمت خدای تعالی زور همهٔ دستهاست آنکه دست دهنده وبخشنده
زبر است ودست خواهنده وگیرنده زیر است تا بقیامت وهر که چیزی خواهد واو را حاجت نباشد آن
سؤال او روز قیامت بر روی او خراشیدگیها وجراحتها شود گفتند یا رسول الله چه مقدار باشد که مرد
بآن مستغنی بود از سؤال گفت پنجاه درم یا بهاء آن از زر ورسول علیه السلام گفت . لا تزال المسئلة بالعبد
حتی یلقی الله وما فی وجهه مضغة لحم . گفت سؤال بنده را بجائی آرد که چون بپیش خدای شود بر روی
او هیچ گوشت نبود وهر که او را نفسی بود وخواهد که نفیس بود نفاسة کند اعنی بخل کند بنفس خود

وتکرم کند از سؤال لئیمان که سؤال باول مذلت است وبمیانهٔ خوف منع وباخر یا منع یا منت وهیچ آدمی که او را
نفسی باشد در این معرض ننهند خود را ابن قسام گوید . لا تطلبن الی صدیق حاجة . من عفّ خفّ
علی قلوب العالم . انت المسوّد مارزقت کفایة . فاذا طلبت ذللت ذل الخادم . ولابی عبدالله الازدی .
ابا هانی لا تسئل الناس والتمس . بکفیك فضل الله والله اوسع . فلو تسئل الناس التراب لاوشکوا . اذا
قلت هاتوا ان یملوا فیمنعوا . ولابی هفان البصری . اقسم بالله لرضع النوی . وشرب ماء القلب المالحة .
اعزّ للانسان من حرصه . ومن سؤال الاوجه الکالحة . فاستغن بالیأس وکن ذاغنی . مغتبطاً بالصفقة
الرابحة . الزهد عزّ والتقی سودد . ورغبة النفس لها فاضحة . من یکن الدنیا به برّة . فانّها یوماً له
ذابحة . ولمحمود الوراق . وللناس مال ولی مالان ماهما . اذا تحارس اهل المال حرّاس . مالی الرضا
بالذی اصبحت املکه . ومالی الیأس ممّا یملك الناس . وللشافعی . امّت مطامعی فارحت نفسی . فانّ
النفس ما طمعت تهون . واحییت القنوع وکان میتاً ، وفی احیائه عرض مصون . اذا طمع احل بقلب
عبد . علته مذلة وعلاه هون . وازاین معنی بسیار گفته‌اند وامیر المؤمنین علیه السلام نیکو گفته است .
الیاس حرّ والرجا عبد . نومیدی آزاد است وامید بنده . وما تنفقوا من خیر . ما مجازات راست برای
آن فا در جوابش آمد وانچه نفقه کنی از خیر یعنی مال . فانّ الله به علیم . خدای تعالی بدان عالم است
تا بر آن جزا دهد بر حسب استحقاق . الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرّاً وعلانیة الایه . مجاهد
روایت کند از عبدالله عباس که او گفت آیه در امیر المؤمنین علیه السلام آمد که او چهار درم داشت یکی
بشب بداد ویکی بروز ویکی پنهان ویکی آشکارا خـدای تعالی این آیه فرستاد واز او باز گفت که آنانکه
مالهای خود نفقه کنند بشب وروز وپنهان وآشکارا حالت مرد بر این دو حال باشد سرّ وعلانیه ووقت
این دو باشد که مردم در او بود از شب وروز حق تعالی باز گفت که او بر این دو حال خود ودر این دو وقت
از این خیر خالی نیست لاجرم بعاجل این ثنا بستد وباجل آن که . فلهم اجرهم عند ربّهم . واو بامثال
این امثال آیات متضمن بمدح وثنا بسیار دارد ابو اسحق روایت کرد از یزید بن رومان که گفت . مانزل
فی احد من القرآن مانزل فی علی بن ابیطالب . گفت از قرآن انچه در حق امیر المؤمنین علی علیه السلام آمد
در حق هیچکس نیامد وبدان منگر که درم بعدد چهار بود که او داد که حق تعالی آنرا مالها خواند برای
انکه از سر صفا واخلاص عقیدت بود برای این رسول علیه السلام گفت . سبق درهم مأته الف درهم .
گفت یك درم بود که سابق بود صد هزار درم را گفتند یا رسول الله آن کدام درم باشد که یکی صد هزار
سابق بود گفت مردی دو درم دارد یکی بهتر بگزیند وبرای خـدای دهـد ومردی مال بسیار دارد
از عرض آن مال صد هزار درم بدهد آن یك درم بهتر باشد که صد هزار ابن جوهر روایت کند از ضحاك که
اصحاب صفه را حاجتی ماس پیدا شد عبدالرحمن عوف مالی بسیار بیاورد وبر ایشان صرف کرد ودر شب
امیر المؤمنین علی آمد وایشانرا وسقی خرما آورد ووسقی شصت صاع باشد دوست ترین این دو صدقه بنزدیك
خدای تعالی صدقهٔ امیر المؤمنین علی بود ودر باب او این آیه آمد که . الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار
سرّاً وعلانیة . وبعضی دیگر مفسران گفتند آیه در حق مرابطان آمد که اسبان در راه خدای وجهاد
کفار باز بستند وبر ایشان نفقه میکردند بشب وروز وپنهان وآشکارا عبدالله بن عریب روایت کرد که
رسول علیـه السلام گفت شیطان گرد سرائی نگردد که در انجا اسبی تازی بسته باشد واز ابوذر غفاری

روایت کردند که روزی اسبی چند دید گفت خداوندان این اسبان آنانند که خدای تعالی درحق ایشان گفت . الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرّاً وعلانیة . وعبد الله صنعانی روایت کرد ازعبدالله عباس که او گفت . الایة نزلت فی علف الخیل . آیه درباب علف اسبان فرود آمد ابو شریح روایت کرد ازابوالفقیه که اوگفت هرکس که اسبی درراه خدای تعالی باز بندد بهرموئی که ازآن اسب بیفتد حق تعالی اورا حسنتی بنویسد وابوهریره هرکجا اسب فربه بدیدی این آیه بخواندی وچون اسب لاغر دیدی نخواندی واسماءبنت بریدروایت کند که رسول علیه السلام گفت هرکه او اسبی درراه خدای تعالی باز بندد وبراو نفقه کند احتسابرا سیری وگرسنگی وسیرابی وتشنگی وبول وروث آن اسب روز قیامت درترازوی اوبود ومعنی آن است که بهرحالتی ازحالات آن اسب خدای تعالی منفقش را صدقه مینویسد ومکحول روایت کرد ازرسول علیه السلام که او گفت انکس که براسب جهاد نفقه کند همچنان بود که دست بصدقه گشاده دارد فلهم اجرهم . اخفش گفت چون اسم موصول را صله که آید بفعل آید درخبر مبتدا فادرآید برای انکه کلام متضمن شرط باشد وتقدیر چنین بود که.من انفق فلهم اجرهم.واجر برای آن گفت تابدانند که رنج ایشان ضایع نیست وعند ربهم برای آن گفت تابدانند که فایت نیست.ولاخوف علیهم ولاهم یحزنون.برای آن گفت تااستوار وواثق باشند بانکه ایشانرا ثواب خواهدبودن وعقاب نخواهد بودن ازمضرت عقاب ایمن باشند انجا خایف باشند که . انّا نخاف من ربّنا ویخافون یوماً . تا انجا ایمن باشند که . فوقیهم الله شرّ ذلك الیوم وانجا حزین باشند که دانند که . انّ الله یحب کل قلب حزین وانّ الله لایحب الفرحین . تا انجا نباشند که . ولاهم یحزنون . وقول آنانکه گفتند آیه درباب اسب مجاهدان آمد هم باامیرالمؤمنین علی لایق تر است برای انکه آن مقاسات ومکابده که در راه خدای اوکرد کس نکرد واگر اسب مجاهدان را رسد مرد مجاهدرا بهتر رسد واگر آنچه بچارپای دهند این موقع دارد این واقع تر باشد که بمؤمنی دهند قوله تعالی

الَّذِینَ یَأْکُلُونَ الرِّبٰا لٰایَقُومُونَ اِلّٰا کَمٰایَقُومُ الَّذِی یَتَخَبَّطُهُ الشَّیْطٰانُ مِنَ الْمَسِّ ذٰلِكَ

انانکه می خورند ربا برنخیزند مکر چنانچه برخیزد انکه ناقص عقل کردانداورا دیو ازجنون این

بِاَنَّهُمْ قٰالُوا اِنَّمَاالْبَیْعُ مِثْلُ الرِّبٰوا وَاَحَلَّ اللّٰهُ الْبَیْعَ وَحَرَّمَ الرِّبٰوا فَمَنْ جٰاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ

برای انست که کفتند که بیع مانند رباست وحلال کردانید خدا بیع را وحرام کردانید ربارا پس هرکه آیدبدو پندی ازپروردکاراو

فَانْتَهیٰ فَلَهُ مٰاسَلَفَ وَاَمْرُهُ اِلَی اللّٰهِ وَمَنْ عٰادَ فَاُولٰئِكَ اَصْحٰابُ النّٰارِ هُمْ فِیهٰا خٰالِدُونَ *

پس بازایستد مراوراست انچه کذشت وکاراومفوض است باخدای وهرکه بازکردد ایشان ملازمان اهل دوزخند درانجا جاودانه باشند

یَمْحَقُ اللّٰهُ الرِّبٰوا وَیُرْبِی الصَّدَقٰاتِ وَاللّٰهُ لٰایُحِبُّ کُلَّ کَفّٰارٍ اَثِیمٍ * اِنَّ الَّذِینَ اٰمَنُوا وَ

زایل کرداندخدا ربارا وفزونی کرداند صدقات را وخدای دوست ندارد هرنا کرونده بزه کاررا بدرستی که انانکه ایمان آورده اندو

عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ وَاَقٰامُوا الصَّلوٰةَ وَاٰتَوُا الزَّکوٰةَ لَهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلٰاخَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلٰاهُمْ یَحْزَنُونَ

کردندکارهای نیکو ومحافظه نمودند درنماز ودادندزکوة مرایشان راست مزدایشان نزد پروردکارشان وهیچ ترسی نیست برایشان ونه ایشان اند وهکین شوند

* یٰا اَیُّهَا الَّذِینَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَذَرُوا مٰابَقِیَ مِنَ الرِّبٰوا اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ * فَاِنْ

ای انانکه ایمان اورده اید بترسیدازخدای وترك کنیدانرا که مانده است ازربا اکر هستید شما ازاهل ایمان پس اکر

لَمْ تَفْعَلُوا فَاْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَاِنْ تُبْتُمْ فَلَکُمْ رُؤُسُ اَمْوٰالِکُمْ لٰاتَظْلِمُونَ وَ

نکنید پس داناشوید بیکاری ازجانب خدای وفرستاده او واکرتوبه کنید پس شماراست اصل مالهای شما ستم نکنید و

لٰاتُظْلَمُونَ * وَاِنْ کٰانَ ذُوعُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ اِلیٰ مَیْسَرَةٍ وَاَنْ تَصَدَّقُوا خَیْرٌ لَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ

ستم نکنند براوشان واکریافت شود خداوند تنکدستی پس واجب بود مهلت دادن تاهنکام توانکری وانکه صدقه کنید بهتر است مرشمارا اکر هستید

تَعْلَمُونَ * وَاتَّقُوا یَوْماً تُرْجَعُونَ فِیهِ اِلَی اللّٰهِ ثُمَّ تُوَفّٰی کُلُّ نَفْسٍ مٰاکَسَبَتْ وَهُمْ لٰایُظْلَمُونَ *

ازدانایان وبترسید ازروزی که بازکردانندشمارادرآن روز بسوی خدا پس تمام داده شود هرتنی را انچه اندوخته باشد وایشان ستم نکردند برایشان

قوله الذین یأکلون الرّبا . حق تعالی گفت انانکه ربا خورند وربا درلغت عرب زیاده بود قال الله تعالی . وما آتیتم من رباً لیربوا فی اموال الناس فلا یربوا عندالله . ای فلا یزید و قال عزّ من قایل فاذا انزلنا علیها الماء اهتزت وربت ای ارتفعت وانتفخت وآن نیز ازروی ظاهر زیادتی باشد ودرشرع هم زیاده باشد جز که زیاده بررأس المال را ربا خوانند ودگر زیادات را ربا نخوانند واین ازاسماء مخصوصه باشد . کاالصوم والصلوة والحج . بدانکه خلافی نیست میان اهل اسلام درتحریم ربا وصادق علیه السلام گفت یکدرم ربا بنزدیك خدای تعالی عظیم تراست ازهفتاد بار زنا کردن همه بامحرم خود ازمادر وخواهر وآنچه ازآن حاصل شود حرام باشد ورد باید کردن باخداوندش اگرخداوندش را نشناسد بصدقه دهد برای او وچون خداوندش را شناسد ومال ندارد که باو دهد باید تاحلالی بخواهد ازاو اگر حلالش کند یامصالحت کند بااو برچیزی ورباء نباشد میان پدر وفرزند وازمیان بنده وپرستار وخداوند ونه ازمیان زن وشوی ونه ازمیان مسلمان واهل حرب برای انکه مال ایشان غنیمت باشد مسلمانان را وازمیان مسلمانان واهل ذمّه ربا باشد برای انکه مال ایشان غنیمت نیست وربا نباشد الّا درمکیلات وموزونات بنزدیك ما ونزدیك ابوحنیفه واصحابش واهل عراق ومذهب شافعی واهل حجاز آن است که ربا نباشد الّادراثمان اززروسیم ودرمأکول ومشروب ودرمذهب مالك آن است که ربا درآن باشد که قوت را شاید وبقوت بخورند ودراثمان ربا نگویند و آنچه مکیل یاموزون باشد بیع آن درست نباشد چون جنس یکی بود الّا مثلاً بمثل یداً بید وتفاضل دراو رباء بود وحرام باشد مثال او چنانکه دیناری بدیناری ودرمی بدرمی وچهاریکی گندم باچهاریکی گندم یاجو برای انکه جو وگندم دراین باب چون یك جنس باشد وجز بنقد نشاید ونسیه روا نبود وتفاضل دراو روا نبود لا نقداً ولا نسیة وچون جنس مختلف شود تفاضل روا بود چنانکه دو درم نقره بدیناری وبا درمی نقره بدو دینار ولکن جز بنقد نشاید بنسیه روا نبود وکیلهٔ گندم بدو کیله کاورس یا برنج یاجنسی دیگر که نه گندم یاجو باشد روا بود بنقد وبه نسیه روا نبود وآنچه کیل ووزن درآن نشود تفاضل دراو روا بود چنانکه جامه بدو جامه وبنده بدو بنده واسبی بدو اسب بنقد ونسیه روا نبود واگر هریکی را علیحده ازآن قیمت بکنند وبقیمت بخرند وبفروشند باحتیاط نزدیکتر باشد وبیع گوسفند بگوشت ورطب بخرما روا نبود بیع نان و گندم روا باشد سربسر دست بدست وبنسیه روا نبود وتفاضل نشاید دراو حکم آرد وپست یکی باشد وحکم شیر وکرهٔ گاو وروغن یکی باشد درآن معنی که بیعش روا نبود جز سربسر ودست بدست وبیع گوشت بگوشت اگرچه جنس متفق بود روا نباشد الّا سربسر ودست بدست وچون جنس مختلف شود تفاضل روا بود بنقد ونسیه نشاید وبهیچوجه مکیلات وموزونات و معدودات را بیع روا نبود بگزاف وتفاضل در روغنها روا نبود چون اصل آن ازیکجنس باشد وچون جنس مختلف شود روا بود بنقد وانواع خرما بمثابهٔ یکجنس باشد تفاضل دراو روا نبود وحکم انواع مویز هم این است هم ازیکجنس باشد دراین باب و انچه معدود باشد رباء دراو نبود بیع او متفاضل روا بود ولکن شرط انکه نقد باشد وفروع این وشعبش

در کتب فقه مشروح باشد واین قدر کفایت است اینجا وحمزه وکسائی ربا خوانند باماله برای کسرهٔرا وباقی قرّاء بتفخیم خوانند واگرچه لفظ قرآن دراکل است مراد معامله وبیع وشرا وتعاطی است واگرچه انکس وقتی آنرانخورد برای انکه مکیل وموزون باشد ازمأکولات غرض ازاو اکل بود . وکذلك الحکم فی اغلب الأثمان . لایقومون الأیه . یعنی برنخیزند روزقیامت ازگورها الّاچنانکه انکس برخیزدکه شیطان اورا بزده باشد وبیفکنده ودرپای گرفته واصل خبط ضرب ووطأ باشد ومنه خبط الورق من الشجرللغنم وفلان یخبط خبط العشوا ای یطأ وناقة خبوط گویند شتری راکه مردمانرا لگد زند ودرپای گیرد وقال زهیر . رأیت المنا یاخبط عشواء من تصب . تمته ومن تخطی یعمر فیهرم . من المسّ ازدیوانگی یقال مسّ الّرجل والس فهوممسوس ومألوس اذاجنّ واصل کلمه ازمس باشدکه لمس دست بود برای انکه ایشان اعتقاد چنان کردندکه دیوانه‌را دیوبزند وبدست گیرد قتاده گفت معنی آیه آنست که آکل ربا فردای قیامت دیوانه برخیزد ازگورابوسعیدخدری روایت کنددرحدیث معراج که رسول علیه السلام گفت درشب معراج که مراباسمان بردند جماعتی رادیدم شکمهای ایشان برآماسیده هرشکمی چندخانهٔ بزرگ بررهگذرآل فرعون افتاده وال فرعون راهربامداد وشبانگاه بردوزخ عرضه میکردند چنانکه حق تعالی میگفت . النّار یعرضون علیها غدّواً وعشیاً ایشان میامدند بمانند شتران مست مهار گسسته هیچ سنگی وکلوخی ودرختی پیش نیامدی والا ایشان پای برآن نهادندی پست کردندی چون بایشان رسیدندی ایشان خواستندی که ازراه ایشان برخیزندچندانکه جهد کردندی نتوانستندی که ازراه ایشان برخیزندوهرگه که برخواستندی باجای افتادندی باایشان درآمدندی واین قوم‌را درپای گرفتندی وپست کردندی درآمدن وشدن همچنین میکردندی وآل فرعون میگفتند . اللهم لاتقم الساعة ابداً . بارخدایا قیامت برمینگیز هرگز من گفتم ای جبرئیل این افتادگان که اند گفت اینان آنانند که‌دردنیا ربا خوردندی . لایقومون الا کمایقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس . گفتم آل فرعون چرا میگویند اللهم لاتقم الساعة گفت برای انکه خدای تعالی ایشان‌را وعده داده‌است چنین که . یوم یقوم الساعة ادخلوا آل فرعون اشدالعذاب . وابوهریره روایت کرد که‌رسول علیه السلام گفت شب معراج که‌مرا باسمان بردندجماعتی‌را دیدم باشکمهاء بزرگ پر ازماران ازبیرون شکم ایشان می‌شایست دیدن انچه دراندرون بودوآن‌ماران احشاء شکم ایشان میخوردند من گفتم ای جبرئیل اینان کیند گفت . هؤلاء اکلة الّربا . اینان رباخوارانند . ذلك بانهم قالوا انما البیع مثل الّربا . حق تعالی باز نمود که‌این برای آن‌است برایشان که ایشان رباحلال داشتندو گفتندبیع همچون رباست که‌درانجاسوداست ودرآن‌سوداست وچیزی بدیناری بخریم وبدوبفروشیم رواست چراروانیست که‌دیناری بدهیم ودوبستانیم واگرچه‌متاعی درمیان نیست خدای تعالی رد کرد برایشان وگفت این تحلیل وتحریم بمصالح تعلق دارد وشمامصالح وعواقب امور نشناسی خدای تعالی بیع حلال کرده است وربا حرام برای انکه دراین مصلحت‌است و درآن مفسده از وجهی که شما ندانی بعضی دگر گفتند مراد آن‌است که اهل جاهلیت چون ایشان را برکسی دینی بودی وانکس نداشتی بیامدی وگفتی که‌مرا مهلتی بده تادرمال زیاده کنم چنین کردندی چون رسول علیه‌السلام بیامد گفت این‌نشاید گفتند اگر متاعی باو فروشیم تامدتی بهاء که‌کم‌ازآن ارزد روابود گفت بلی گفتند پس بیع هم رباست چون این رواباشد آن روابودخدای تعالی بایشان رد کرد که این نه‌کاری‌است که مقائیس‌را دراو مجال بود بیع برای آن حلال‌است که من حلال کردم وربابرای آن حرام‌ست که من

حرام کردم . فمن جائه‌موعظة من ربه . هرکه موعظتی وپندی وتذکری باو آید ازخدای تعالی واو بازاستد ازآن فله ما سلف انچه گذشته باشد خدای تعالی اورا عفوکند یعنی هرکه توبه کند خدای تعالی اسقاط عقاب کند ازاو وگذشته باروی اونیارد وبرای آن‌فعل بلفظ تذکیر گفت که‌نظر بمعنی کرد وتقدیر آن‌است که وعظ وذکر سدّی گفت مراد بموعظه‌قرآن‌است ولفظ‌قرآن مذکراست وعرب چنین بسیار کندقال الله تعالی الامن رحم ربك ولذلك خلقهم اراد الرحم اوالفضل لالفظ الرحمة وقال‌الشاعر ماهذه‌الصوت وذهب الی الصیحة . وبعضی دیگر گفتند مراد بموعظه نهی‌است بیانش قوله تعالی . فانتهی فله‌ماسلف قبل النهی وامره الی الله بعدالنهی . چون توبه‌کرد وباز استاد آنچه پیش ازنهی کرد اوراست وآمرزگار اوخداست پس نهی کرداگر دگر کند کار اوبخدای‌تعلق دارد خواهد عفوش کند خواهد عقوبت کنداوراو گفته‌اند مرادآن‌است که اگر خواهد توفیقش دهد تابرتوبه‌بماندواگر خواهد خذلان کند اورا تاتوبه‌تباه کند وگفته‌اند مراد آن‌است که‌کاراو با خدای‌است درانچه‌امرکند یانهی کند یاحلال کند یاحرام‌کند ازاین معانی چیزی به‌بنده تعلق ندارد چنانکه‌محمود وراق گوید . الی الله کل الأمرفی کل خلقه . ولیس الی المخلوق شئ من الأمر . بیانه‌لیس لك من الأمرشئ أویتوب علیهم اویعذّبهم الایة ومن عادو هرکه عود کند وپس ازتحریم وآمدن موعظه با سر ربا دادن وخوردن شود مستحلاً له وحلال‌دارد آن‌را ایشان‌اصحاب واهل دوزخند وآنجا باشند همیشه وبرای آن تقدیر استحلال کردیم که‌درآیه این معنی هست فی قوله‌ذلك بأنهم قالوا انما البیع مثل الّربا . چنانکه‌بیانش برفت ودگر ادلّه عقلی وشرعی که دلیل میکند برانقطاع عقاب فساق اهل صلاة ابوهریره روایت کرد که‌رسول‌علیه‌السلام گفت رباهفتادباب‌است آسان‌ترین آن بنزدیك خدای تعالی‌چون نکاح مادر باشد عبدالله مسعود گفت که‌رسول علیه السلام لعنت کرد اورا که رباءخورد وآن‌را که‌اورادهد تابخوردوآن‌را که‌نویسد وگواه‌شود وابوهریره گفت‌ازرسول‌علیه‌السلام که چون خدای‌تعالی خواهد که‌شهری هلاك کند علامتش آن بود که‌ربا درمیان ایشان‌اشکار شودوعبدالله مسعود گفت ازرسول‌علیه‌السلام که‌ربا اگرچه‌بسیاربود عاقبةاندك‌شود وذلك قوله تعالی یمحق الله الّرباواصل المحق النقصان والأهلاك واذهاب‌البرکة ومحاق ماه‌ازاینجا باشددرشب آخرین‌ماه‌که‌چون ناقص‌شودکه‌نتوان دیدن عبدالله‌عباس گفت یمحق الله الّربامعنی آن‌است که‌ازسبب ربا خدای تعالی اززکوة وصدقه‌وقربات و برّوصلهٔ رحم که‌اوکند نپذیرد ومثله قوله تعالی‌فلا یربوا عندالله‌ویربی‌الصدقات ای یکثرها یقال‌ربا الشئ اذا زاد واربیته انا ای‌زدته . مرادآن‌است که‌کار برعکس این‌است که‌توبظاهر می‌بینی یامی‌شناسی برای‌انکه تودرربازیاده‌می‌بینی ودرصدقه‌نقصان‌وکار برعکس این‌است‌ربا نقصان‌است بمعنی واگرچه‌بظاهر زیادت‌است وصدقه بمعنی زیادت‌است واگرچه بظاهرنقصان‌است ورسول‌علیه‌السلام گفت . لاینقص‌مال من‌صدقة . هیچ‌مال بزکوة وصدقه نکاهد ویربی‌الصدقات خدای‌تعالی‌صدقات بدهد وبپرورد وبیفزایدوبرکة بکند وثواب‌برآن‌مضاعف کند . والله یضاعف من‌یشاء . ابوهریره روایت کنداز رسول‌صلی الله‌علیه وآله که اوگفت خدای تعالی‌صدقات نپذیرد ازآن الاانکه پاك بود بپذیرد واورا بستاند ازدهنده وبدست راست بستاندواین عبارتی باشدازتولاءآن‌بذات‌خودوازکرامة آن‌وآن‌رامی‌پرورد چنانکه یکی‌ازشمااسب کرهٔ خودرا می‌پرورد تایك‌لقمه‌را چندان‌کند که کوه احد وتصدیق این درکتاب خدای هست دردوآیه قوله . الم تعلموا ان‌الله هویقبل التوبة عن عباده ویأخذ الصدقات وقوله یمحق الله الربا ویربی الصدقات . یمحي

معاذ گفت هیچ دانه نشناسم که برکوههاء دنیا بسنجد الادانهٔ که در صدقه باشد و در خبر است که بنده یك لقمه
نان یا یك خرما یا نیم خرما بصدقه بدهد حق تعالی آنرا می پرورد ومیفزاید تا چندان شود که کوه احد
روز قیامت خداوندان صدقه بنزدیك ترازو آید وحساب او برآوند وکفهٔ حسنات اواز طاعت سبك
باشد آن مرد فروماند حق تعالی آن صدقه اوبیاورد ودر کفهٔ حسناتش نهد کفه گران بارشود وبرکفه
سیئات بچربد بنده گوید بار خدایا آن طاعت گران چیست که من خویشتن را نمیدانم طاعتی اینچنین خدای تعالی گوید
این آن نیم خرما است که تو فلان روز برای من صدقه بدادی من این را برای تو می پروانیدم تا بوقت درماندگی تورا
فریادرس باشد والله لایحب کل کفّار اثیم. وخدای دوست ندارد هیچ کافر برا بتحریم ربا که مستحل ربا بود اثیم ای مأثوم
بزه کاری که مستعمل آن بود پس باستحلال کافر شود وباستعمال مأثوم . انّ الذین آمنوا وعملوا الصالحات و
اقاموا الصلوة وآتوا الزکوة . قدیم تعالی چون ذکر آنان کرد که ایشان ربا دهند وربا خورند وحلال
دارند وذکر عقوبت ایشان کرد در مطابقهٔ آن ومقابلهٔ آن ذکر مؤمنانی کرد که نماز بپای دارند وزکوة مال بدهند
ایشان را مزد وثواب بود بنزدیك خدای تعالی وبرایشان ترس واندوه نبود تا آن خیر بود ایشان را واز آن
بلیه ایمن باشند . قوله یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وذروا مابقی من الربا ان کنتم مؤمنین . عطا وعکرمه
گفتند که آیه در عباس عبدالمطلب آمد وعثمان عفان وآن آن بود که ایشان خرما بسیار بسلف خریده بودند چون
وقت محل درآمد مطالبه کردند ایشان گفتند اگر حق شما بدهیم چیزی بما نماند وما بی برگ مانیم آنچه شمار است
نیمه بستانی ونیمهٔ دیگر مضاعف کنی تا دیگر سال بدهیم چنین کردند رسول علیه السلام چون بشنید نهی کرد
وخدای تعالی این آیه فرستاد ایشان انقیاد کردند وسرمایه بستدند سدی گفت آیه در عباس وخالد ولید
فرود آمد وایشان هردو انباز بودند در جاهلیة ایشان سلف کردندی وربا دادندی در بنی عمرو وبنی عمیر و
ایشان قومی بودند از ثقیف چون اسلام درآمد ایشان را مالی عظیم جمع شده بود برایشان خدای تعالی این آیه
فرستاد رسول علیه السلام گفت هر رباکه در جاهلیة داده اند من وضع کردم واول رباکه وضع می کنم رباء عم
من است عباس عبدالمطلب وهر خونی که در جاهلیت کرده اند من وضع کردم واول خونی که وضع میکنم خون
ربیعة بن الحارث بن عبدالمطلب است پسر عم من واورا قبیله هذیل کشته بودند ومقاتل گفت آیه در چهار برادر
ثقفی آمد مسعود وعبدیالیل وحبیب وربیعه وایشان پسران عمرو بن عمیر بن عوف الثقفی بودند وایشان از بنو المغیره
وام ستاندندی وربا گرفتندی از ایشان چون اسلام درآمد ورسول علیه السلام طایف بستد وباثقیف صلح
کرد وایشان ایمان آوردند این چهار برادر نیز ایمان آوردند چون وقت محل بود مطالبهٔ مال کردند ایشان
گفتند ما در اسلام ربا ندهیم وخدای تعالی وپیغمبر ربا وضع کرده است ازمسلمانان ما بهیچ حال شقی ترین
مردمان نخواهیم بودن باین کار بحکومت پیش عتاب بن اسید شدند واو عامل رسول ع بود برمکه عتاب نامه نوشت
بر رسول علیه السلام واین حدیث بفتوی کرد واز رسول علیه السلام پرسید خدای تعالی این آیه فرستاد و
رسول علیه السلام فرمود تا باو نوشتند که خدای تعالی وضع میفرماید وضع باید کردن حق تعالی گفت
ای مؤمنان از خدای بترسی واز عقاب او حذر کنی ورها کنی انچه شمارا بر مردمان مانده است از ربا اگر مؤمنی
بیان کردیم که از این فعل که ذر ودع است جز مستقبل وامر ونهی نیامد وماضی ومصدر نیامد وفاعل ومفعول
نیامد حسن بصری خواند مابقی بفتح قاف علی فعل واین لغت طی است که ایشان جاریه را جارات گویند
وناصیه را ناصاة گویند ودر رضی وبقی رضی وبقی گویند قال الشاعر . لعمرك مااخشی التصعلك مابقی .

علی الأرض قیسیّ یسوق الاباعرا . وبعضی اهل معانی گفتند معنی آن است فی قوله تعالی ان کنتم مؤمنین .
وکذلك فی قوله وانتم الاعلون ان کنتم مؤمنین . ای اذکنتم وانچه ایشان از آن بگریخته اند لازم نیست و
آن آن است که پنداشتند که اینجا شکی لازم آید برگوینده وشك براو روا نیست تبارك وتعالی واین لازم نیست
برای انکه یکی ازما گوید این کار روا مدارا گرمسلمانی واگر خدای دانی غرض او در این حدیث تذکیر خدای
باشد اورا وحرمت مسلمانی نه انکه اوشاك باشد در اسلام انکس . فان لم تفعلوا فاذنوا ای اعلموا . اگر
نکنی وفرمان نبری بدانی وآگاه باشی یعنی اگر نکنی انچه شمارا گفتند از رها کردن باقی ربا فاذنوا قرائة عامهٔ
قراء فاذنوا است بالف وصل من اذن یأذن وحمزه خواند وعاصم بروایة ابوبکر فآذنوا من الایذان ای اعلموا
انفسکم اوغیرکم یقال اذن الشیء یأذن اذناً واذناً اذا سمعه وعلمه وآذنته ای اعلمته واصل کلمه از اذن باشد که
گوش است برای انکه ایذان ایقاع فی الأذن باشد . بحرب من الله ورسوله . یعنی اگر این کار بندی واز سر
استحلال ربا نروی آگاه باشی که شما محارب خدای ورسولی وخدای وپیغامبر محارب شما اند یعنی شما باین
دلیری وجرأت که میکنی برخدای ورسولش بایشان کارزار میکنی سعید جبیر گفت از عبدالله عباس که روز
قیامت ربا خواران را گویند خذ سلاحك للحرب سلاح برگیر تا با خدای کارزار کنی ووالبی روایت کرد
از عبدالله عباس که او گفت هر کس که او اصرار کند بر ربا بر امام مسلمانان است که استتابه کند اورا یعنی توبه
براو عرضه کند اگر توبه کند والا گردنش بزند اهل معانی گفتند بحرب من الله حرب خدای با او آتش
دوزخ باشد وحرب رسول تیغ وجهاد باشد . فان تبتم فلکم رؤس اموالکم . واگر توبه کنی از ربا بهر حال
از سرمایه نقصان نبود شمارا سرمایهٔ شما شمارا بود . لاتظلمون ولاتظلمون ، شما ظلم مکنی برایشان بخواستن
ناحق وایشان نیز نباید که برشما ظلم کنند وسرمایه تان نبدهند وابان ومفضل روایت کنند از عاصم بضم تاء اول
وفتح دوم چنانکه فعل اول مجهول باشد ودوم مستقیم برعکس قرائة عامهٔ قراء نه برشما ظلم کنند نه شما ظلم کنی ، وان
کان ذوعسرة ، وکان بر دو وجه باشد یکی تامه ویکی ناقصه معنی تامه آن بود که در او معنی حدث باشد چنانکه
کانت الکائنة وکان کذا اذا وجد قال الشاعر ، اذا کان الشتاء فادفئونی ؛ فان الشیخ یهدمه الشتاء ، ای اذا
حدث وناقصه آن باشد که در او معنی حدث نبود بل معنی حدث در خبر بود چنانکه کان زید منطلقاً وان کان
ذوعسرة ای وجد ذوعسرة اگر چنانکه درویشی باشد فنظرة ای انتظار اوانظار وابی کعب وعبدالله عباس
وعبدالله مسعود خواندند وان کان ذاعسرة بر تقدیر اضمار اسم ومعنی آن بود وان کان الغریم ذاعسرة ،
واابان بن عثمان خواند ، ومن کان ذاعسرة واعمش خواند وان کان معسراً وعسرت درویشی وتنگدستی
باشد واعسر الرجل درویش شد مرد وایسر توانگر شد فنظرة فا بجواب شرط باز آمد واین صیغهٔ خبر است
ومعنی امر المعنی فانظروه مهلت دهی اورا وتقدیر کلام این است که فعلیه نظرة ای انظار وامهال وحسن
وقتاده وعطاردی خواندند فناظرة ای منتظرة وعطا بن ابی رباح خواند فنظرة ساکنة الظاء وان مصدر باشد
امّا من النظر الذی هو الانتظار وامّا اسم انظار وامهال باشد الی میسرة نافع خواند وعطا وشیبه وحمید وابن محیص
میسرة بضم السین وباقی قراء بفتح السین خوانند ومجاهد وابو سراح خواند الی میسره بضم السین واضافه با هاء الضمیر
یعنی الی غناه وسعته حق تعالی گفت اگر درویشی باشد اورا مهلت باید دادن تا بوقت انکه خدا براو فراخ کند ومیسر شود
اورا واعمش روایت کرد از عاصم از زر بن حبیش از عبدالله مسعود که او خواند فناظروه الی میسره ومطالبهٔ غریم
با ظهور اعسار او مکروه است وشافعی گفت حقوق بر دو ضرب باشد یکی انکه عوض چیزی باشد که در دست

اوحاصل شده باشد از دینی وبهاء متاعی ومانند این اگر مرد دعوی اعسار کند اورا گواه باید برای انکه اصل
یسار اوست از آنچه داشت چون دعوی کند مانده نیست باید براو گواه باشد دوم انکه ازان عوضی بسته نباشد
چون مهر وضمان وآنچه بدین ماند چون دعوی اعسار کند بر صاحب حق گواه باشد که او مال دارد اگر گواه نبود
اوسوگند خورد علی اعساره برای انکه اصل در حق آدمی فقر است ونابودن مال چون حالت غنی ازاو معلوم نباشد
بر اصل حکم کند تاانکه یسارش معلوم شود وحسن بصری گفت قول قول او باشد در دعوی اعسار یاسوگند
وبر غرما آن باشد که مال ویسار او براو درست کنند بینه وابوحنیفة گفت چون حق براو درست شود دعوی
اعسار کند حاکم اورا بازدارد دوماه وازپس اودرسر تفحص احوال او بکند اگر درست شود که چیزی ندارد
دست ازاو بدارد واگر معلوم شود که چیزی دارد ازاو بستاند وبنزدیک ما وبنزدیک شافعی بازندارد اورا الا
پس ازانکه معلوم شود که دارد ودفع میکند ودلیل براین حدیث ابوسعید الخدری که گفت مردیرا درمدینه
وام برآمد اورا پیش رسول آوردند اودعوی اعسار کرد رسول علیه السلام گفت غریمان اورا . خذوا ما
وجدتم ولیس لکم الا ذلك . گفت آنچه دارد بستانی وجز این نرسد شمارا ونیز ظاهر آیه فنظرة الی میسرة
والتقدیر فعلیه ای علی صاحب الحق انظاره الی میسرة بر صاحب حق است که اورا رها کند الی ان یوسع الله علیه واگر
نیك مسلمانی کند ونیکو معاملتی وحق صاحب حق بردارد وبدر سرای اوبرد مستحق مزد وثواب عظیم شود
سعید جبیر روایت کرد ازعبدالله عباس از رسول علیه السلام که او گفت که هرکه اوحق غریمش برگیرد وبدر
سرای اوبرد همه جانوران زمین براو صلواة فرستند یعنی اورا دعا کنند وهمه ماهیان دریا وخدای تعالی بهر گامی
که بردارد برای او درختی در بهشت بنشاند وگناهش بیامرزد واگر دارد ومطل ومدافعه کند ظالم باشد لقوله
علیه السلام مطل الغنی ظلم . گفت وام ستدن مرد توانگر ظلم باشد وچون معلوم شود که ندارد ومعسر است
وصاحب حق اورا مهلت دهد وبراو سختی نکند ثواب باشد ابوهریره روایت کند از رسول علیه السلام .
من انظر معسراً او وضع له اظله الله تحت ظل عرشه یوم لا ظل الا ظله . گفت هرکه مهلت دهد وامدار درویش را
یاازمال او چیزی وضع کند خدای تعالی اورا سایه کند در زیر سایهٔ عرش آن روز که سایه نباشد مگر سایهٔ عرش
وعبدالله عمر روایت کرد از رسول علیه السلام که گفت که هرکه خواهد که دعاء او اجابت کنند وغمهاء اورا کشف
کنند باید که بر معسر سختی نکند حذیفة بن الیمان روایت کند که روز قیامت بندهٔ رابیاورند او گوید بار خدایامن در عمر
خود خویشتن را عملی نمیدانم جز انکه در دنیا مرا مالی دادی من بر درویشان دستگیری کردم وچون نداشتند که قضا
کنند بر ایشان سختی نکردم خدای تعالی گوید من اولیترم که تورا دست گیرم که درماندهٔ. فتجاوزوا عن عبدی. ازبندهٔ
من درگذری ابومسعود الانصاری گفت گواهی دهم که حذیفه این حدیث از رسول علیه السلام شنید بریده
روایت کند از رسول علیه السلام که گفت هرکه او وامدار معسررا مهلت دهد بهرروزی صدقه بنویسند اورا
وهرکه مهلت دهد اورا خدای تعالی اورا صدقه بنویساند وهرروز بمانند آن مال که اورا بر آن غریم باشد من گفتم
ای رسول الله اول فرمودی بهرروزی صدقه بنویسند اورا ودیگر باره گفتی بمانند آن که براو باشد هرروزی
صدقه بنویسند اورا گفت بلی اول پیش از اجل گفتم ودوم پس از اجل جابر عبدالله انصاری گفت بدر سرای
وامداری شد که براو وامی داشت تاتقاضای کند اورا مرد روی پنهان کرد وبیرون نیامد او برفت وجائی بنشست
تامرد گمان برد که او برفت انگه بیرون آمد جابر گفت چرا روی ازمن پنهان کردی وحق من نمیدهی گفت
برای انکه شرم میدارم ومعسرم وچیزی ندارم تاازحق تو بیرون آیم گفت بخدای سوگند بر تو که نداری گفت

بخدای سوگند برمن که ندارم دست درآستین کرد وقبالهٔ او بیرون آورد وپیش او بینداخت وبرفت عبدالله جعفر
گوید شنیدم از رسول علیه السلام که او گفت خدای تعالی باوامدار است تاقضای دین کردن مادام تانه درکراهة
خدای صرف کرده باشد عبدالله جعفر هرروز خازن ووکیل خودرا گفتی بروو وامی بستان برای من که من نخواهم
که هیچ شب بخسپم والا خدای بامن باشد از آن خبر که من از رسول علیه السلام شنیده ام ابوهریره روایت کند
که رسول علیه السلام گفت هرکه او وامی بستاند ونیت آن کند که قضا نکند آن را او دزد باشد ابوقتاده روایت کرد
که جنازه بیاوردند وبنهادند تارسول علیه السلام براو نماز کند رسول علیه السلام صحابه را گفت براو نماز کنی که
من براو نماز نمیکنم گفتند چرا ای رسول الله گفت برای انکه براو وام است ابوقتاده گفت من ضمان کردم که وام او
بگذارم رسول علیه السلام گفت بتمام وکمال گفت بتمام وکمال رسول علیه السلام براو نماز کرد ابوقتاده گفت
وامیکه براو بود هفده یا هیجده درم بود ابوموسی اشعری روایت کرد از رسول علیه السلام
که او گفت هیچ گناهی نیست عظیمتر بنزدیك خدای تعالی پس از کبایر ازانکه مردی بمیرد ودر گردن او وامی
باشد مردمان را که آن را وجه قضا نبود انس مالك روایت کرد از رسول علیه السلام که گفت . ایاکم والدین
فأنه هم باللیل ومذلة بالنهار . ودرخبر است که فردای قیامت دوبنده پیش خدای شوند یکی را بریکی حقی باشد
صاحب حق بوامدار درآویزد وگوید بارخدایا بفرماتا حق من بدهد خدای تعالی گوید ازعهدهٔ حق او بدرآی
بنده گوید بارخدایامن ازعهدهٔ حق او چگونه بیرون توانم آمدن وآنچه حق اواست بر من من ندارم خدای
تعالی گوید بندهٔ من هیچ ممکن باشد که اورا عفو کنی بنده گوید بارخدایا نکنم که حق من بازگرفت حق تعالی
گوید اکنون بااو باش تاحق تو بدهد ایشان ساعتی توقف کنند گرماء قیامت بر ایشان کار کند وتشنگی بر ایشان
غالب شود حق تعالی بفرماید تاحجاب بردارند ازمیان بنده وبهشت ومنازل ودرجات وغرفات بهشت پیدا
شود ایشان را ونسیم بهشت بر ایشان جهد آن مرد صاحب حق گوید بارخدایا این درجات ومنازل کراست حق تعالی
گوید بندهٔ راست که حق دارد برکسی وانکس از قضاء حق او عاجز باشد اورا عفو کند وحق خود باو رها کند
آن بنده گوید بارخدایا برمن گواه باش که من حق خود باو رها کردم حق تعالی گوید چون تو حق خود رها کردی
من اولیترم که حق خود بر بندهٔ خود رها کنم دست بر دست یکدیگر بنهید وبهشت روید .
قوله واتقوا یوماً ترجعون فیه الی الله . ابوعمرو ویعقوب وسلاّم وابوبحیره خواندند ترجعون بفتح تا
وکسر جیم اعتبار بقرائة ابّی واتقوا یوماً تسیرون فیه الی الله ودیگر قرّاء ترجعون خوانند علی الفعل
المجهول خوانند اعتبار بقرائة عبدالله بن مسعود واتقوا یوماً تردون فیه الی الله معنی قرائة اوّل آنست
که حق تعالی گفت بترسی ازآن روزی که درآن روز شما باپیش خدای شوی وقرائة دوّم معنی آن است
که بترسی ازخدای درروزی که در آن روز شمارا باپیش خدای برند ورجع لازم باشد وهم متعدی
رجع باز آمد ورجع باز آورد وفرق ازمیان ایشان بمصدر پیدا شود که مصدر لازم رجوع باشد ومصدر
متعدی رجع ومعنی آیه رجوع ورجع باخدای معنی آن دارد که ایشان را باجای برند که درانجا کس را
حکمی وامری نباشد جز خدای را عزّ وجلّ واما معنی رجوع درآیه بانکه ایشان ازقبضهٔ قدرت حق
بیرون نه اند آن است که عرب ذهاب را واگرچه بر سبیل ابتدا باشد آن را رجوع وعود خوانند
چنانکه شاعر گفت . فان یکن الایام احسن مرّة . الیّ فقد عادت لهن ذنوب . المعنی فقد ظهرت
لهن ذنوب واین طریقه وکلام دراو مستقصی برفت ابوصالح روایة کند ازعبدالله عباس که او گفت چون این

آیه فرود آمد جبرئیل علیه السلام گفت خدای تعالی میفرماید که این آیه برسر دویست وهشتاد آیه از
سورة البقره بنه عبدالله عباس گفت این آخر آیی است که ازقرآن فرود آمد وبروایت دیگر ازاو آنست
که آخر آیه ازقرآن آیهٔ ربا بود مفسران گفتند چون خدای تعالی این آیه فرستاد که گفت . انك
میت وانهم میتون . رسول علیه السلام گفت . لیت شعری متی یکون ذلك . کاشکی تامن دانستم که
کی خواهد بودن خدای تعالی آیهٔ . اذا جاء نصرالله والفتح . فرستاد چون این سوره آمد رسول
علیه السلام چون قرائة بخواندی پیش تکبیر گفتی سبحان الله وبحمده استغفرالله واتوب الیه گفتند ای
رسول الله پیش ازاین نمیگفتی گفت . نعیت الی نفسی خبرمرگ من بامن دادند انگه بگریست گفتند
یارسول الله ازمرگ میگریزی وخدای تعالی تورا بیامرزیده است انچه کردهٔ وانچه خواهی کردن رسول
علیه السلام گفت هول مطلع کجا است وتنگی گور وظلمت لحد واهوال قیامت رسول علیه السلام پس
ازنزول آیه وسوره یکسال دیگر بماند پس ازآن خدای تعالی آیه فرستاد . ولقد جائکم رسول من انفسکم
الی آخرها ورسول علیه السلام پس ازآن ششماه بزیست انگه بحج وداع رفت در راه فرود آمد .
یستفتونك قل الله یفتیکم فی الکلالة . چون باز گشت درمنصرف او بغدیرخم برسید فرود آمد که . یاایها
الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك . چون پیغام بگذارد وقائم مقام فرو داشت چنانکه شرحش بیاید
درجای خود انشاء الله تعالی وهم درآن منزل بود که آیه آمد . الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم
نعمتی الایه . پس ازآن هشتاد ودو روز برآمد آیهٔ ربا برآمد . پس ازآن این آیه آمد واتقوا یوما ترجعون فیه الی الله . و
این آخر آیی است که ازقرآن فرود آمد ورسول علیه السلام پس ازآن بیست ویکروز بزیست ابن جریج
گفت نه روز مقاتل گفت هفت روز فرمان خدای باو رسید روز دوشنبهٔ سیم ربیع الاول وقت زوال
سال یازدهم ازهجرة . ثم توفی کل نفس ماکسبت . پس تمام بدهند هرنفسی را آنچه کرده باشد .
وهم لایظلمون . وایشانرا هیچ ظلم ونقصان نکنند .

یا ایها الذین امنوا اذا تداینتم بدین الی اجل مسمی فاکتبوه ولیکتب بینکم کاتب بالعدل
ای آن کسانیکه ایمان آورده اید چون معامله کنید که درآن دینی بود تاوقتی نام برده معلوم پس بنویسید دین اورا وباید که بنویسد درمیان شما نویسنده براستی
ولا یأب کاتب ان یکتب کما علمه الله فلیکتب ولیملل الذی علیه الحق ولیتق الله ربه و
وباید که نافرمان برداری نکند نویسنده بنویسد چنانکه اموزاند اورا خدا پس باید که بنویسد وباید تقریر کند انکه براوست دین وباید که بترسد ازخدای پروردگارو
لا یبخس منه شیئا فان کان الذی علیه الحق سفیها او ضعیفا او لا یستطیع ان یمل هو فلیملل
باید کم نکند ازآن چیزی را پس اگر باشد انکه براواست حق وام جاهل بتصرف ویاناتوان یانتواند که تقریر کند پس باید که تقریر کند انکه
ولیه بالعدل واستشهدوا شهیدین من رجالکم فان لم یکونا رجلین فرجل وامرأتان
ولی اوست براستی وگواه گیرند دوگواه ازاهل ملت شما پس اگر نباشند دومرد پس باید مردی ودوزن
ممن ترضون من الشهداء ان تضل احدیهما فتذکر احدیهما الاخری ولا یأب الشهداء
ازانکه پسندیده دارید ازگواهان برای انکه فراموش کنید یکی ازان دوزن پس یاددهد یکی ازان دومردان دیگری را وباید نافرمانی نکنند گواهان
اذا ما دعوا ولا تسأموا ان تکتبوه صغیرا او کبیرا الی اجله ذلکم اقسط عندالله واقوم
چون خوانند ایشانرا وملول مشوید که بنویسند آن دین را اندك بود یابسیار تاوقت او انچه فرمودیم بعدالت تراست نزدخدای ویاری دهنده تر
للشهادة وادنی الا ترتابوا الا ان تکون تجارة حاضرة تدیرونها بینکم فلیس علیکم
برای ادای شهادت ونزدیکتر بانکه درشك نیفتند مگر که باشد آن معامله بازرگانی که پدیدش بود میگردانید انرا درمیان شما پس نیست برشمارا

جناح ان لا تکتبوها واشهدوا اذا تبایعتم ولا یضار کاتب ولا شهید وان تفعلوا فانه
بزه که ننویسندان تجارت را وگواه گیرند چون خریدوفروش کنید وباید که گزند رسانیده نشود نویسنده ونه گواهی واگر کنید پس بدرستیکه ان
فسوق بکم واتقوا الله ویعلمکم الله والله بکل شیء علیم * وان کنتم علی سفر ولم تجدوا
فرمانی خداست بسبب شما پرهیزکاری کنید ازخدا ومیاموزند شمارا خدای وخدا بهمه چیزی داناست واگر باشید شما برحالت سفر ونیابید
کاتبا فرهان مقبوضة فان امن بعضکم بعضا فلیؤد الذی اؤتمن امانته ولیتق الله ربه
نویسنده پس وثیقه کردهائی است گرفت پس اگر ایمن دارد بعضی ازشما بعضی را پس باید که ادا کند انکه اورا ایمن دانسته باشد وباید که بترسد ازخدای پروردگار او
ولا تکتموا الشهادة ومن یکتمها فانه آثم قلبه والله بما تعملون علیم * لله ما فی السموات
وپنهان مدارید گواهی را وهرکه نهان دارد انرا پس بدرستیکه او بزه کاراست دل او وخدای بانچه شما میکنید داناست مرخدایراست انچه درآسمانها
وما فی الارض وان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله فیغفر لمن یشاء و
وانچه درزمین است واگر پیدا کنید انرا که درضمایر شماست یاپنهان کنید انرا حساب کند شمارا بان خدای پس بیامرزد انرا که خواهد و
یعذب من یشاء والله علی کل شیء قدیر * امن الرسول بما انزل الیه من ربه و
عذاب فرماید انرا که خواهد وخدای برهمه چیزی تواناست ایمان آورد پیغامبر بانچه فرو فرستاده شد بدو ازپروردگار او و
المؤمنون کل امن بالله وملائکته وکتبه ورسله لا نفرق بین احد من رسله و
مؤمنان امة او هریك ایمان آورد بخدای وفرشتگان او وکتابهای او وپیغامبران او فرق نمی نهیم درایمان میان هیچیك ازپیغمبران و
قالوا سمعنا واطعنا غفرانك ربنا والیك المصیر * لا یکلف الله نفسا الا وسعها لها
گفتند شنیدیم فرمان خدایرا وفرمان داریم بیامرز مارا ای پروردگارما وباحکم تست بازگشتن تکلیف نکند خدای هیچ تنی را مگر توانائی اومران نفس را
ما کسبت وعلیها ما اکتسبت ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا ربنا ولا تحمل علینا
انچه اندوخته وبراو بود انچه اندوخته ای پروردگار نگیر مارا اگر فراموش کنیم یاخطا کنیم ای پروردگارما ومنه برما
اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به واعف عنا واغفر لنا و
تکالیف گران را چنانچه نهادی انرا برانانکه پیش ازما بودند ای پروردگارما ومنه برما انچه هیچ توانائی نیست مارا بدان وگذران ازما وبیامرز مارا و
ارحمنا انت مولانا فانصرنا علی القوم الکافرین
ببخشای برما تو مستولی امور مائی پس یاری ده مارا برگروه کافران

قوله یاایها الذین آمنوا اذا تداینتم بدین . عبدالله عباس گفت چون خدای جل جلاله ربا حرام کرد سلم حلال
کرد تاآنانکه ازربا باز ماندند ایشان را عوضی باشد ازآن به ازانکه هم مقصود ومنفعت حاصل بود وهم مضرة
ومعصیة مندفع گفت ای گروندگان . اذا تداینتم بدین . چون دین دهید یکدیگررا وتفاعل ازمیان جماعت
باشد چون تقابل وتضارب وتمانع وجزآن . الی اجل مسمی . تابوقت معین . ودان فلان فلانا یدینه دینا
اذا اعطاه الدین فهو داین والمعطی مدین ومدیون . قوله تداینتم . وام ونسیه وسلم دراو داخل باشد وهر حقی
که مؤجل باشد وآنچه مؤجل نباشد آن را حال خوانند وعین خوانند وبرای آن گفت بدین که اشتباه نباشد
بمجازاة برای انکه تفاعل اگر مبهم بگذاشتی ملتبس شدی بانکه ازدین است نه ازدین پس قید زد وبیان کرد تا
احتمال برخیزد وپیدا شود که از دین است نه ازدین که جزا باشد وگفته اند که برسبیل تاکیداست چنانکه گفت
. ولا طائر یطیر بجناحیه . قوله فسجد الملئکة کلهم اجمعون . وتلك عشرة کاملة . فاکتبوه . بنویسی آن را که
داده باشی اگر قرض بود واگر بیع سلم ازبرای آن تادر او شکی وشبهتی وخلافی وجحودی نرود وخلاف کردند

در این امر که بر وجوب است یا نه مذهب اهل ظاهر آن است که بر وجوب است و این اختیار محمد جریر طبری است و مذهب ما و دیگر فقها آن است که این امر بر سبیل استحباب و سنت است و آنانکه وجوب گفتند تمسك کردند بحدیث ابوموسی که روایت کرد از رسول علیه السلام که گفت خدای سه کس را دعا اجابت نکند مردی که دینی بکسی دهد و گواه بر نگیرد و مردیکه مالی بسفیهی دهد و شنیده باشد قول خدای تعالی . ولا تؤتوا السفهاء اموالکم التی . و مردی که زنی بدخو دارد و طلاقش ندهد و بهری دیگر از فقها و مفسران گفتند کتابت واجب بود منسوخ شد بقوله تعالی . فان امن بعضکم بعضاً فلیؤدی الذی اتمن امانته . و این قول شعبی است انکه حق تعالی بیان این کتابت کرد گفت . ولیکتب بینکم کاتب بالعدل . حسن بصری بکسر لام خواند و این لام امر غایب است چون پیش او حرفی نباشد ابتدا خواهی کردن باو لابد مکسور باید و اگر پیش او حرفی بود واو یا فا یا جز آن عرب بیشتر برانند که تسکین کنند برای تخفیف را و معنی آن است که چون چنین بود کاتب عدل باید تا این نوشتهٔ دین از میان داین و مدین یا بایع و مشتری بنویسد بحق و عدل و راستان چنانکه در آنجا حیفی و ظلمی و زیادتی و نقصانی نباشد و تقدیم و تأخیر اجل نباشد و چیزی نباشد که حق صاحب حق از ایشان باطل کند چنانکه ایشان ندانند . ولا یأب کاتب ان یکتب کما علمه الله فلیکتب . و نباید که ابا کند نویسنده از انکه بنویسد چنانکه خدای آموخته باشد او را برای انکه در عهد رسول نویسندگان اندك بودند خصوصاً آنانکه این دانستند نوشتن و علما خلاف کردند در انکه این نوشتن بر نویسنده واجب است یا نه و تحمل شهادت بر گواه واجب است یا نه گروهی گفتند واجب است و این قول مجاهد است و ربیع و مذهب اهل ظاهر و حسن بصری گفت واجب بود آنجا که حق کسی ضایع خواهد شدن و کسی دیگر نبود که بنویسد اما چون دیگر کس بود بر او معین نبود و مذهب ما و بیشتر فقها واجب نیست و اگر بنویسد متبرع باشد و اگر اجرتی خواهد بر آن او را رسد و ضحاك گفت واجب بود و لکن منسوخ شد بقوله . ولا یضار کاتب ولا شهید . و سدّی گفت واجب باشد بر او در حال فراغ . قوله ولیملل الذی علیه الحق . و املا کند انکس که بر او حق باشد یعنی مقر مدیون که وام ستده باشد یا سلم فروخته و املا و املال دو لغتند فصیح صحیح یقال املا و امل بمعنی قال الله تعالی . فهی تملأ علیه بکرة و اصیلاً . و اصل املا اعادة الشیء مرّة بعد اخری باشد و الحاح کردن قال الشاعر . الا یا دیار الحی بالسبعان . امل علیها بالبلی الملوان . ای الح و اصل اوهم از املال است که ملال انگیختن باشد برای انکه چون یکبار پس آرد دیگر املا کند ملال انگیزد انکه حق تعالی تخویف کرد صاحب کتاب را که املا میکند یعنی مقر که بر کاتب املا کند باید گفت که از خدای بترسد و از انچه حق باشد بر او چیزی نقصان نکند و افزون و این برای آن گفت که آنان که در آن عهد بودند کتابت و قرائت ندانستند و بخس نقصان باشد و بدو مفعول تعدّی کند . یقال بخسه حقه اذا نقصه . فان کان الذی علیه الحق سفیهاً . اگر املا کننده که مقر باشد بدین و حق بر ذمّهٔ او باشد جاهل بود املا نتواند کردن این قول مجاهد است ضحاك و سدّی گفتند مراد بسفیه اینجا طفل کوچك است و اصل سفه خفة باشد قال الشاعر . نخاف ان تسفه احلامنا . فنحمل الدهر مع الحامل . ای تخف . او ضعیفاً . یا پیری خرف سدّی و ابن زید گفتند عاجزی کم عقل . او لا یستطیع ان یمل هو . یا نتواند که او بنفس خود املا کند از خرسی یا عیبی یا الکنی یا عجمی یا زمانی یا حبسی که نتواند حاضر شدن بنزدیك کاتب . فلیملل ولیه بالعدل . باید تا ولی او و قیم بکار او و انکه باو اولیتر باشد املا کند بعدل و راستان و راستی انکه بیان کرد که باین قناعت نباید کردن تا گواه بر گیرد و دو گواه را از جمله مردان که اهل گواهی باشند این سین طلب راست کالاستفهام و الاستعلام و الاستخبار ای اطلبوا منهما الشهادة

من رجالکم . یعنی مردان بالغ آزاد که نه کودك باشند و نه بنده و این مذهب ابوحنیفه است و سفیان و مالك و شافعی و بیشتر فقها و مذهب شریح و ابن سیرین آن است که گواهی بنده در دین مقبول باشد و بنزدیك ما هم چنین است حریة شرط نیست در قبول شهادت و انما آنچه شرط است ایمان است و عدالت و ابوثور و عثمان البی و شریح و انس بن مالك و ابن سیرین با ما موافقند در این و تمسك فقهاء باضافه فی قوله من رجالکم . در انچه آزادی شرط است معتمد نیست برای انکه ایشان نیز با ما مضافند چنانکه حق تعالی گفت . والصالحین من عبادکم و امائکم فان لم یکونا رجلین . اگر دو مرد نباشد و اسم کان مضمر است و تقدیر این است . فان لم یکن الشاهدان رجلین فرجل و امرأتان . فا برای جزای شرط آمد اما رفع رجل محتمل است چهار وجه را یکی . فلیکن رجل و امرأتان دوّم فلیشهد رجل و امرأتان . سیم . فالشاهد رجل و امرأتان . چهارم . فرجل و امرأتان یشهدون . اوّل اسم کان باشد مقدر دوم فاعل فعل محذوف باشد سوم خبر مبتداء مقدر باشد چهارم مبتدا باشد و خبرش محذوف و اجماع فقها است در انکه گواهی زنان با مردان در دین و مال مقبول باشد انکه در ما دون مال خلاف مالك و اوزاعی و شافعی و ابوعبیده و ابوثور و احمد حنبل گواهی زنان با مردان الا در مال روا ندارند و ابوحنیفه و اصحابش و سفیان ثوری گواهی زنان با مردان در همه چیزی روا دارند الا در حدود و قصاص و نزدیك ما گواهی زنان بر سه ضرب است ضربی انکه بهیچ حال نشنوند سوا اگر مرد با ایشان باشد و اگر نه و آن در طلاق و رؤیة هلال باشد و ضرب دوم انکه گواهی ایشان بشنوند و اگر چه مردان با ایشان نباشد و آن چیزی بود که بزنان تعلق دارد و مردان را در آن نظر نبود چون بکارت و کارهای که بزنان و اندام زنان تعلق دارد و گواهی چهار زن بشنوند در وصیت و میراث و کودك که از مادر جدا شده باشد زنده و اگر سه زن گواهی دهند گواهی ایشان مقبول بود در نصف و ربع میراث وصیت و اگر دو زن باشند در نیمه و اگر یکی باشد در ربع و گواهی قابله تنها بشنوند در ربع میراث مستهل یعنی کودك زنده عند عدم مردان باشد این جمله فاما ضرب سوم آن بود که گواهی ایشان با مردان بشنوند چند جاست منها الرجم که چون سه مرد و دو زن بر کسی گواهی دهند بزنا و محصن باشد رجم باید کردن او را و اگر دو مرد و چهار زن گواهی دهند بشنوند و لکن رجم نکنند حد زنند حد زانی و اگر یك مرد و شش زن گواهی دهند بشنوند قبول نکنند و همه را حد مفتری بزنند و گواهی زنان در قتل و قصاص بشنوند چون مردان با ایشان باشند همچنانکه در اموال و اگر مردی و دو زن گواهی دهند بر قتل و جراح مقبول باشد و در دین چون مردی گواهی دهد و دو زن بشنوند و چون دو زن گواهی دهند یا یك مرد مدعی سوگند بخورد تا بجای یك گواه باشد و حاکم بآن حکم کند و این مذهب اهل البیت است خاص . ممن ترضون من الشهداء . یعنی آنانکه مرضی باشند در دیانة و امانت و کفایت و مراد آن است که مسلمان باشند و ظاهر ستر و مرتکب چیزی نباشند از قبایح و اخلال نکنند بواجبات این معنی عدل است در گواهی امیرالمؤمنین علیه السلام گفت هر که اظهار خیر کند ما باو ظن خیر بریم و بر آن دوست داریم او را و هر که اظهار شر کند ما بدو گمان بد بریم و او را بر آن دشمن داریم و چون مرد بر همسایه و رفیق و خویشاوند خود ثنا گوید شك مکنی در صلاح او نخعی گفت هر که از او ریبی و تهمتی پیدا نشود او عدل باشد و شعبی گفت هر که مطعون نباشد در بطن و فرج او عدل بود حسن بصری گفت هر که از او خیری بدانند او عدل باشد و رسول صلی الله علیه و آله گفت . لا یجوز شهادة خاین ولا خاینة ولا محدود ولا ذی حقد علی اخیه ولا مجرب علیه شهادة زور ولا القانع مع اهل بیت یعنی الخادم لهم . گفت گواهی خاین و حد زده و حقود و کینه ور بر برادر مسلمان و نه انکه او را بگواهی دروغ آزموده باشند و نه انکه

درسرای مرد خدمت او کند گواهی ایشان مقبول نباشد وشافعی گفت گواه راده شرط باید تا گواهی او مقبول باشد باید تا آزاد باشد وبالغ ومسلمان وعدل وعالم باشد بان گواهی که دهد وبان گواهی جر منفعت خود نکند ونه دفع مضرت ومعروف نباشد بکثرة الغلط وترك المروة وازمیان او ومشهود علیه عصبیت نباشد وگواهی زنان برانفراد آنجا که گفتیم مقبول باشد بنزدیك شافعی درعیوب که برعورات زنان باشد ودراستهلال کودك ودررضاع وولادة وابوحنیفه نیزدراین مسایل موافقة کرد الادررضاع که گواهی زنان بر انفراد روانداشت اماصفت گواهی وانکه مرد که شاید تا گواهی دهد طاوس روایت کرد ازعبدالله عباس که گفت از رسول علیه السلام پرسیدند از گواهی که کی دهند وچگونه دهند گفت آفتاب می بینی گفتند بلی گفت هر که همچنان دانی که آفتاب روشن گواهی بده والارهاکن عبدالله روایت کرد از رسول علیه السلام که گفت . اکرموا الشهود فان الله یستخرج بهم الحقوق ویدفع بهم الظلم . گواهان را اکرام کنی که خدای تعالی حقها با یشان بیرون آرد وظلم بایشان بازدارد ودرخبر میاید که پس ازکارزار بصره روزی عبدالله بن نوفل التیمی با امیرالمؤمنین علی بگذشت درعی پوشیده امیرالمؤمنین علیه السلام گفت . هذه درع طلحة اخذتها غلولاً یوم البصرة . گفت این درع طلحه است که توروزکارزار بصره بخیانة گرفتهٔ اوانکار کرد وگفت . بینی وبینك الحاکم الذی رضیته للناس . گفت ازمیان من وتوحاکم حکم کند که تواورابرای حکومت مردمان بنشاندهٔ یعنی شریح انکه پیش شریح رفتند امیرالمؤمنین علیه السلام براودعوی کردشریح گواه خواست امیرالمؤمنین حسن علی را بیاورد تا گواهی داد شریح گفت بیك گواه حکم نکنم قنبررا آورد تا گواهی داد گفت بگواهی بنده حکم نکنم امیرالمؤمنین گفت . قبحك الله من حاکم لقد جرت فی حکمك ثلاث مرات . دراین حکم سه بارجور کردی اول انکه ازامام گواه بخواستی وامام مأمون باشد ازاو گواه نخواهند دیگر گفتی بگواهی حسن حکم نکنم ورسول علیه السلام بگواهی حزیمة بن ثابت تنهاحکم کرد واورا ذوشهادتین خواند دیگر گفتی بگواهی بنده حکم نکنم ندانی که گواهی بنده برای خواجه مقبول باشد وبراو مقبول نباشد ندانی که رسول علیه السلام بگواهی بنده تنها حکم کرد آنروز که برخالد ولید گواهی دادم وگفت گواهی مردی قریشی بگواهی هفت مرد باشد که نه از قریش باشند و گواهی توای علی بگواهی هفت قریشی است وخدای تعالی مرد قریشی را قوت هفت مرد داد که نه ازقریش باشند وتوراقوت هفت قریشی داد بخدای که دیگر حکم نکنی ازمیان دوکس والا مرا خبردهی . قوله ان تضل احدیهما . حمزه خواندان تضل احدیهما بکسر الف علی الشرط فتذکر برفع ومحل تضل جزم باشد بان ولکن ظاهر نمی شود برای ادغام ورفع تذکر برای فااست کقولك ان تکرمنی فاکرمك علی تقدیر فانا اکرمك ودگر قراء بفتح ان خوانند ونصب تضل وتذکر بعمل ان ودرمعنی آیه چندقول گفتند سیبویه گفت محل آن جراست بلام مقدر وتقدیر این است لان تضل برای انکه چون ضال شود یعنی ناسی وضلال اینجا بمعنی نسیان است یکی از ایشان ان یکی دگر را یاددهد واگرچه غرض ضلال نیست اذکاراست بحکم انکه اذکار عندضلال باشد که نسیان است آن را چون مغروض ومقصود کرد چنانکه یکی ازما گوید . اعددت الخشبة ان یمیل الحایط فادعمه . وغرض ازاعداد چوب میل دیوار نباشد دعم وبازگرفتن اوباشد ولکن چون دعم عند میل باشد میل را غرض کردوفرا گفت ازجملهٔ مقدم ومؤخر کلام است ومعنی بر تقدیم وتأخیر مستقیم شود چنانکه یکی ازما گوید . یعجبنی ان یسئل السائل فیعطی . بعجب آرد مرا که سایل چیزی خواهد بدهندش واعجاب درعطا باشد درسؤال سایل نباشد پس تقدیر آیه این است . ان تذکر احدیهما الاخری ان ضلت . برای انکه تایاددهد یکی دیگر را اگر فراموش کند مثله قوله

ولولا ان تصیبهم مصیبة بما قدمت ایدیهم فیقولوا ربنا لولا ارسلت الینا رسولاً . وتقدیر این است ان تقولوا هلاّ ارسلت الینا رسولاً اذا اصابتهم مصیبة ومثال ضلال بمعنی نسیان قوله فی کتاب لایضل ربی ولا ینسی . واصل ضلال هلاك بود چنانکه رفت وعاصم الجحدری خواندان تضل احدیهما علی الفعل المجهول بضم تا و فتح ضاد وزید اسلم خواند فتذاکر من المذاکره وابن کثیر ویعقوب وقتیبه خواندند فتذکر بتخفیف کاف من الاذکار وباقی قراء بتشدید کاف خوانند وذکر واذکر بمعنی واحد چنانکه نزّل وانزل وکرّم واکرم واین متعدی باشد بدومفعول یقال ذکرته الشیٔ قال الشاعر تذکرینه الشمس عند طلوعها . وتعرض ذکراه اذا غربها افل . وسفیان بن عیینه گفت این کلمه ازذکراست نه ازذکر ومعنی آن است که چون دوزن گواهی دهند بجای یکمرد باشد پس مادام تازن یکی باشد گواهی اورا اثر نبود چون زنی دیگر بااو یارشود حکم ایشان حکم یکمرد باشد پس بمنزلهٔ آن بود که آن زن این زن را مذکر بکرده بود یعنی انکه گواهی او درحکم گواهی مردان آورد ودراین قول بعدی هست برای انکه این تذکر بانسیان نسبت ندارد قوله . ولا یأب الشهداء اذا ما دعوا . بعضی مفسران گفتند این درتحمل شهادت است یعنی نباید که کسی را خوانند تا گواه شود برکسی اواباکند وامتناع واین قول انکس است که گفت تحمل الشهادة واجب باشد واین قول معتمد نیست قتاده وربیع گفتند سبب نزول آیه آن بود که چون مردی را کاری افتادی درقبیلهٔ بزرگ میگردیدندی تاکسی گواه شود کس گواه نشدی خدای تعالی آیه فرستاد ونهی کرد مردمان را ازانکه اباکنند ازتحمل شهادت شعبی گفت اگر کسی دگر باشد که گواه شود اومخیراست درتحمل شهادت خواهد گواه شود وخواهد نشود وچون کسی دگر نباشد که گواه شود واجب است اورا تحمل شهادت کردن وعطا و عطیه وبیشتر مفسران گفتند اومخیراست درتحمل شهادت خواهد گواه شود خواهد نشود ابن جریر گفت حسن بصری را پرسیدند ازاین مسئله گفت تو مخیری خواهی گواه شو وخواهی مشو وبعضی دیگر مفسران گفتند آیه دراقامت شهادت است واداء آن واین قول مجاهد وعطا وعکرمه وسعید جبیر وضحاك وسدیست وامر باقامت شهادت علی الوجوب باشد الا عند عذری واضح یاضرورتی مانع وعامر گفت مردان چندان مخیراست تا گواه نشد چون گواه شد درادآء گواهی مخیر نباشد حسن بصری وسدی گفتند آیه وارداست درهردو معنی درتحمل واداء وازاین مانعی نیست واین درفایده عام تراست ولا تسأموا ملال وضجارت منهای یقال سئمت الشیٔ اسامه سأمة قال زهیر . سئمت تکالیف الحیوة ومن یعش . ثمانین حولاً لا ابالك یسأم . وقال لبید . ولقد سئمت من الحیوة وطولها . وسؤال هذا الناس کیف لبید . ان تکتبوه درمحل نصب است بوقوع الفعل علیه التقدیر لاتسأموا کتابته صغیراً کان الحق او کبیراً . اگرحق اندك بود واگر بسیار و نصب صغیر وکبیر شاید تاباضمار کان بود چنین که گفتیم وشاید که نصب او برحال بود من الهاء فی قوله ان تکتبوه ای تکتبوا الحق وحال باشد ازمفعول به الی اجله ای وقت محله واجل وقت باشد ودین مؤجل موقت باشد . ذلکم اقسط عندالله . ذا اشارت است وکاف خطاب یعنی ای الجماعة مخاطبان اقسط عندالله بداد تر بود وبعدل تر والقسط العدل وقسط نصیب باشد برای انکه بهره باشد بعدل وراستی واقسط اذا عدل وقسط اذا جار وگفته اند اصل کلمه ازجوراست واقسط ای اذا اذال الجور والقسط اسم للاقساط واقوم للشهادة و راست تر باشد دراقامهٔ شهادت . وادنی الا ترتابوا . ونزدیکتر بان که بشك نیفتی درگواهی ومبلغ دین و نقد مال وحلول اجل واین جمله بریاد نماند بروزگار پس قدیم تعالی ازکرمش بربندگان فرمود تا بنویسند

تاحق مردمان ضایع نشود بفراموشی گواهان کدام نوع ازانواع نعمت است که خدای تعالی بامانکرد انکه
استثناء کرد بعضی حقوق را ازنوشتن گفت . الاان تکون تجارة حاضرة . جمله قرّاء خواندند برفع تجارة
ووجه او آن است که اسم کان باشد وکان تامّه بود ومعنی آن بود که الّاان تحصل وتوجد تجارة حاضرة وبعضی
دگر گفتند کان ناقصه است وتجارة اسم اوست وحاضرة صفت اوست وتدیرونها خبر اوست درمحل نصب
وعاصم خواند الّا ان تکون تجارة بر انکه این خبر کان باشد واسم کان مقدر باشد والتقدیر الّا
ان تکون التجارة تجارة حاضرة اوالمبایعة تجارة حاضرة وانشد الفرا . لله قومی ایّ قوم لحرّة . اذا کان
یوماً ذاکواکب اشفعا . ای اذاکان الیوم یوماً وانشد ایضا . اعینی هلاّ تبکیان عفاقاً . اذا کان ظعناً بینهم
وعناقاً . ای اذاکان الأمر ظعناً بینهم . حق تعالی گفت این نوشتن برای آن می باید تاحق کسی برکسی ضایع
نشود چون تجارتی باشد حاضر دست بدست که متاعی بدهد وبها به نقد بستاند وبنوشتن حاجت نباشد چون
چنین بود حاجت نبود بنوشتن اگر بنویسی برشما بزهٔ وحرجی نباشد . واشهدوا اذا تبایعتم . گواه برگیری
چون مبایعه کنی . ضحاك گفت . هذا عزم من الله واجب . این عزمیست یعنی واجب است برهرچه
باشد ازاندك وبسیار بنقد ونسیه . ولوعلی طاقة بقل . واگر بردسته تره باشد واین مذهب اصحاب ظاهر و
اختیار جریر طبری است ودیگران گفتند امر استحباب وندبست واین قول بیشترمفسران وجملهٔ فقهااست
وابوسعید خدری گفت تعلق بامانة دارد اگرمرد امین باشد باشهاد وحاجت نبود واگر امین نباشد اشهاد
باید کردن . ولا یضار کاتب ولاشهید . اصل کله یضار ربوده است یا یضارر علی اختلاف المفسرین پس
ادغام کرده اند رارا دررا برای تخفیف وتحریك آخر کلمه برای ادغام کرده اند واختیار فتح لکونها
اخف الحرکات کردند امّا معنی آیه بعضی مفسران گفتند تقدیر آن است که . ولا یضارر کاتب ولاشهید .
باید تااضرار نکنند دبیر وگواه اضرار دبیران بود که چیزی نویسد که براو املا نکرده باشند یازیادة ونقصان
کند یادراجل تقدیم وتاخیر کند واضرار گواه آن باشد که گواهی بخلاف راستی دهد یابراستی گواهی پنهان کند
واین قول طاوس وحسن وقتاده وابن زید است وبعضی دیگر برفعل مجهول حمل کردند وگفتند تقدیر این است
ولا یضارر کاتب ولاشهید دبیر . وگواه را اضرار نکنند واضرار ایشان آن بود که مردی بیامدی ودبیری را
گفتی چیزی بنویس برای من وگواه را گفتی گواه شو ایشان گفتندی مامشغولیم کسی دیگر را بگو او نرفتی
والحاح کردی وگفتی خدای تورا فرموده است وتورا واجب است وبرایشان تشنیع کردی خدای تعالی این
آیه فرستاد ونهی کرد ازاین معنی ودلیل این تأویل قرائة عمر است وابی کعب وعبدالله مسعود ولا یضارر باظهار
تضعیف علی مالم یسم فاعله وابوجعفر خواند ولا یضار مجزوم مخفف واینضعیف باشد برای انکه این جمع
ساکنین بود علی غیرحده وانمسئله را بیان رفته است پیش ازاین وحسن بصری خواند ولا یضار بکسر راء مشدد
وان تفعلوا واگر بکنی این اضرار فانه فسوق بکم . ای خروج عن امرالله ازفرمان خدای بیرون آمده
باشی واتقوا الله از خدای بترسی ازعقاب اووازمعاصی اواحتراز کنی تامستحق عقاب او نشوی ویعلمکم
الله وخدای تعالی شمارا احکام شرعی میاموزد ازآنچه صلاح دین ودنیای شما درآن است وآنچه شمارا
باید کردن یانباید کردن برای انکه عالم است براین مصالح وجزاین واو بهمه چیز عالم است . والله بکل
شیءٔ علیم وان کنتم علی سفر . حق تعالی از جملهٔ احکام این باب حالتی دیگررا شرح داد گفت اگر
چنانکه شما برسفر باشی ولم تجدوا کاتباً وکسی رانیابی که چیزی بنویسد یا آلت نوشتن نیابی ازقلم وکاغذ

ودوات وخواهی تامال ضایع نشود رهنی بستانی برای وثیقه راعبدالله عباس خواند ولم تجدوا کتاباً وضحاك خواند و
لم تجدوا کتّاباً جمع کاتب فرهان مقبوضة . ابن کثیر وابوعمرو خواندند وعبدالله عباس وابرهیم وزرجیس ومجاهد
فرهنٌ بضم الراء والهاء و عکرمه ومنهال ابن عمر وعبدالله عباس خواندند فرهن بضم الراء وسکون الهاء
وباقی قرّا فرهان وهو جمع رهن کنعل ونعال وبغل وبغال وکبش وکباش وکعب وکعاب ورهن جمع
الرهان وهو جمع الجمع قال الفرّا والکسائی وابوعبید گفت جمع رهن باشد ودرکلام عرب هیچ اسم نیست
علی فعل وجمعش علی فعل الا هشت حرف وهی حلق وحلق وسقف وسقف وقلب النحل وقلب ولحظ
ولحظ ونشط ونشط وفرس وردو خیل وردو نسر ونسر ورهن ورهن وقال الاخطل . والحارث بن ابی عوف ابجن به
. حتی تعاوده العقبان والنسر . وانشد الفرّا . حتی اذا بلت حلاقیم الحلق . وابوعمرو گفت اختیار فرهنٌ برای
آنست تا برهان که مصدر است ومعنی مراهنه براو ملتبس نشود وانشد المقعنب بن ام صاحب . بانت
سعاد وامسی دونها عدن . وعلقت عندها من قبلك الرهن . وتخفیف وتثقیل هردو لغت است ککتب
وکتب ورسل ورسل واجماع است که رهن درست نبود الابقبض لقوله تعالی فرهان مقبوضة واگرچه
درآیهٔ رهن درسفر گفته است خلاف نیست که درحضر درست باشد ورسول علیه السلام طعامی خرید
بنسیه ازجهودی ودرع خود بنزدیك او گرو نهاد ومجاهد گفت روا نبود الا درسفر عند عدم کاتب .
فان امن بعضکم بعضاً . یعنی اگر مستدین ومن علیه الدین امین باشد وصاحب حق را بقول وامانت او
وثاقة بود ورهن نخواهد ازاو وگمان نیکو برد باو باید تااو نیز خلاف نکند وامانت بجای آرد چون
اورا امین داشتند بوقت خود انچه میان ایشان باشد ازامانت بگذارد . فلیؤدالذی أتمن . وهمزه برای
ضمهٔ مابعدواو نوشتند وچون مابعد همزه کسره بودیانویسند نه بینی که دراوائمن برای مابعد یانوشتند وباید تااز خدای
بترسد درانچه اورا امین داشته باشد خیانة نکند انگه بوعظ گواهان باز آمد وگفت . ولاتکتموا الشهادة . وگواهی که
دانی نهان مکن وابوعبدالرحمن سلمی بیاء خواند انگه وعید آنانکه گواهی پنهان کنند گفت ومن یکتمها فانه آثم
قلبه . وهرکه پنهان باز کند گواهی اورا دلش بزه کار بود برای آن حواله بزه بادل کرد که کتمان فعل دل
است ودردل پنهان باز کند یعنی عزم کند علی الکتمان والامساك عنها چنانکه گفت . بما کسبت یداك
وبما قدمت ایدیکم . وابرهیم بن ابی عله خواند . فانه اثم قلبه ای جعل قلبه آثماً . والله بما تعملون
علیم . خدای تعالی داناست بانچه شما میکنی علما گفتند خدای تعالی دراین سوره پانصد حکم بیان کرد
ازجملهٔ آن بیست وپنج حکم دراین آیة است یکی اذا تداینتم بدین الی اجل مسمی فاکتبوه . گفت چون
دینی بکسی دهی بنویسی دوّم گفت یادبیری ازمیان شما آن بنویسد بعدل چنانکه ازجانبی برجانبی ظلم
نباشد سیم کاتب را وعظ کرد که امتناع نکند ازانکه چنان نویسد که خدای تعالی فرمود چهارم گفت
دبیر احوال تو وستد ودادتو نداند تورا املا باید کردن که حق برگردن توست تاباقرار واعتراف تو
نویسد انچه نویسد پنجم مدین را که وام میستاند یاسلم میفروشد اورا وعظ کرد گفت ازخدای بترس
ودرحال املا کردن بخسی ونقصانی بحق صاحب حق راه مده ششم گفت همه کس ازاینان نه آن باشد
که املا داند کردن بعضی ازاینان سفیه وکم عقلند ونا بالغ وضعیف وعاجز باشند ازاملا باز نمود که
ایشان را ولی باید که نیابت کند ازایشان دراین معنی واملا کند انگه گفت اونیز باید تادرانچه میگوید
ومیکند عدل کند انگه گفت حکم هفتم آن است که کار بمقر ومقرله ونویسنده راست نشود که باشد

درآن خلافی رود دوگواه باید ازمردان هشتم گفت جائی باشد که دومرد حاضر نباشند یك مرد ودوزن
باشند بیان کرد که گواهی دوزن بجای یکمرد باشد چنانکه دربسیار احکام شرعی حکم دوزن حکم یکمرد
باشد ویك زن درحکم نیمه باشد فی الحد والشهادة والمیراث وغیرذلك نهم بیان کرد که هرمردی وهر
زنی گواهی را نشاید مگرکه مرضیّ باشد وبسندیده وظاهرستر ونیکو سیرت دهم بیان کرد علت این را
که چرا چنین باید ان یضل احدیهما تا اگر ازاین دوزن یکی را فراموش شود از انکه یاد دارد اورا
یاد دهد که فراموش کرده باشد یازدهم گفت چون تحمل شهادت کرده باشد ومرد صاحب حق را
حاجت بود باقامهٔ آن نباید که ابا کند ازاقامهٔ آن دوازدهم گفت برای انکه حق اندك بود نباید که
نویسنده ملال نماید وحقیردارد وگوید اینقدر خطرآن ندارد که بنویسند وگواه شوند بل انچه حق باشد
اگرچه اندك بود باو هم آن کنند که اگربسیار بودی سیزدهم باز نمود که اگرچنین کنند بنزدیك خدای
تعالی عادلتر بود چهاردهم گفت این درباب گواهی راستتر بود پانزدهم گفت نزدیکتر بود بانکه گواه
بشك نیفتد شانزدهم باز نمود که این همه از کتابة واستشهاد وتحمل وشهادت واقامهٔ آن وصفهٔ گواهان انجا
باید که بیعی بنسیه یابسلم یاقرضی ودینی مؤجل باشد اگرچنانکه معاملتی وتجارتی بود میان شما دست بدست
انجاحاجت نباشد بنوشتن هفدهم باز نمود که اگرچه درتجارت حاضر کتابت نباید گواه باید گفت نباید که گواه ودبیر
بکس اضرار کنند یا کسی بایشان اضرار کند هیجدهم باز نمود که انکس که اینکار کند ورواداردفاسق بود نوزدهم بر
کاربستن این جمله ایشانرا پندداد که واتقوا الله بیستم باز نمود که این جمله احکام از تعلیم خدای دانند واعلام رسول از
انجمله نیست که بمقاییس استخراج توان کردن چه این بمصالح تعلق دارد ومصالح آن داند که عواقب داند وعواقب آن
داند که بهمه چیزها عالم باشد وآن خداست جل جلاله بیست ویکم گفت اگرچنانکه حالت حالت سفر باشد ومرد
برجناح سفر بود ودبیریا آلت بدست نیاید ووثیقه واستظهار باید فرهان مقبوضة بدست گروی بدهد تا
صاحب حق بستاند بیست ودوم باز نمود که این حالیست باختلاف معاملات مختلف شود واگرتورا برکسی
امان باشد وگرو نستانی رواست بیست وسیم گفت ظن آن مرد نیکو گمان درحق خود خطا مکن
او تورا امین می شناسد تو خویشتن را خائن مساز اداء امانت بجای آر واز خدای بترس
بیست وچهارم گفت چون گواهی درگردن تست وحقی ازآن غیری بان زنده خواهدشدن واگرنهان کنی
حق او تباه خواهدشدن زنهار آن گواهی نهان نکنی بیست پنجم گفت اگرکنی دلت که امیر همهٔ اعضاست او
خائن وفاجر وآثم شود چون او معلول گشت دگر اعضایت را چه حرمت ماند واعمال تو برمن هیچ پوشیده
نیست که من باعمال وافعال واحوال تو عالمم . قوله لله مافی السموات وما فی الأرض . حق تعالی چون
این جمله احکام شرعی بیان کرد باز نمود که انچه من فرمودم تورا نه برای آن فرمودم که مرا بان حاجتی بود
برای تو وبرای نفع وصلاح تو فرمودم چه همه ملك آسمان وزمین مراست اهل علم خلاف کردند درعموم
وخصوص آیه فی قوله . وان تبدوا مافی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله فیغفر لمن یشاء . بعضی گفتند خاص است
درکتمان شهادت خدای تعالی گفت اگرچیزی آشکارا کنی یا پنهان دردل از کتمان شهادت من فرو نگذارم
وبحساب درآرم بیانش ولاتکتموا الشهادة . واین قول شعبی است وعکرمه ومجاهد وروایة مقسم ازعبدالله
عباس وبعضی دیگر گفتند مراد باین موالاة کافران است وتولاء ایشان بیانش قوله تعالی فی سورة آل عمران
. قل ان تخفوا مافی صدورکم او تبدوه یعلمه الله . واین قول مقاتل است وواقدی وبعضی دیگر ازعلما گفتند

آیة عام است ولیکن حکم او منسوخ است وسبب نسخ او آن بود که چون این آیه آمد ابوبکر وعمر وعبدالرحمن
عوف ومعاذ جبل وجماعتی صحابه پیش رسول الله آمدند وگفتند ای رسول درهمهٔ قرآن هیچ آیه نیامد که
سختتر است برما ازاین آیه یکی ازما چیزها دردل گیرد ازحدیث النفس وامانی که اگر همهٔ دنیا اورا باشد
اونخواهد که آن نباشد وخدای تعالی میگوید شمارا برآن حساب خواهد بودن هلاك شدیم مارسول علیه السلام
گفت چنین است صلاح دانی که آن گوئی که بنی اسرائیل گفتند سمعنا وعصینا گفتند نه یارسول الله ما میگوئیم سمعنا واطعنا
خدای تعالی آیه فرستاد . لایکلف الله نفساً الا وسعها. واین آیه بدو منسوخ کرد پس رسول علیه السلام گفت ان الله
تجاوز لأمتی ماحدثت به انفسهم مالم تکلموا به او تعملوا به . گفت خدای تعالی ازامت من در گذرانید
آنچه نفس ایشان بان حدیث کند مادام تانگویند ویا نکنند واین قول عبدالله مسعود است وابوهریره و
عایشه وعبدالله عباس وعطا وسعید جبیر ومحمد بن سیرین ومحمد بن کعب وقتاده وکلبی وسعید بن مرجانه گفت
بنزدیك عبدالله عمر حاضر بودم این آیه برخواند وگفت اگر خدای تعالی مارا باین بگیرد ماهلاك شویم انگه
بگریست باواز بلند من این حکایت باعبدالله عباس بگفتم او گفت . رحم الله اباعبدالرحمن ندانست که این
حکم منسوخ است بقوله لایکلف الله نفساً الا وسعها کار وسوسه وتکلیف از مکلفان برداشتند وکار باقول
وعمل افتاد واین قول ضعیف است برای چندوجه اول انکه نسخ دراخبار نشود مگر خبری که متضمن امر
ونهی باشد اماچون خبر محض باشد نسخ را دراو مجال نبود دیگر انکه ازحکیم نیکو نبود که تکلیف مالا یطاق
کند فی حال من الأحوال ولو ساعةً واحدة یابظلم متظلمان واستغاثهٔ مستغیثان منسوخ کندواّما قوله تعالی .
وان تبدوا مافی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله . متناول باشد اعتقادات وارادات وکراهات وظنون را که
امر و نهی بدان تعلق دارد فاما آنچه درمقدور بنده نیاید من خطور الشیّ بالبال و انچه از باب تمناء و
شهوات باشد تکلیف متناول نبود آن را ان درتحت این آیه نیاید و ازاین خارج بود لدلالة العقل وبهیچ حال
مقتضی عقل را برای خبر واحد رها نکنند . فیغفر لمن یشاء ویعذب من یشاء آن را که خواهد بیامرزد
ازآنانکه مستحق عقاب باشند واین دلیل کند که خدای تعالی را هست که عفو کند گناهکار را ویعذب من یشاء و
عذاب کند آن را که خواهد واگر مستحق را عذاب کردن ازاو واجب بودی تعلیق آن کردن بمشیت
نیکو نه بودی چه کاری بمشیة بازبندند که فاعل درآن مخیر بود خواهد کند وخواهد نکند وعقاب فساق
بنزدیك اهل وعید چنین نیست وآنچه گفتم درانکه آیه محکم است ومنسوخ نیست قول قومی است ازاهل
معانی که گفتند دل را نیز فعلی هست که حواله بدوست فی قوله بما کسبت قلوبکم . پس قدیم جل جلاله
هرعاملی برعملش سوا اگر بدل کرده باشد واگر بجوارح برآن واقف کند ودرحساب آرد انگه آن را که
خواهد عفو کند وآن را که خواهد عقوبة وذلك قوله تعالی . ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئك کان
عنه مسؤلاً . واین معنی قول حسن وربیع وقیس بن ابی حازم است وروایت ضحاك ازعبدالله عباس بعضی دیگر
گفتند خدای تعالی بنده را بر همه فعلی ازافعال محاسبه کند ومؤاخذه جزانکه هرچه ازآن بقول وعمل کرده باشد
آن را بقیامت عقوبت کند اگرتوبه نکند وآنچه بدان همت کرده باشد بدل یاعزم کرده برآن از معصیت
آن را جزاء بیماری ومصائب وآفات واحزان کند روایت کردند خبری از عایشه ازرسول علیه السلام که
گفت دراین آیه آن متابعت خدای باشد بنده را بانچه بدو رسد ازتبی ونکبی یا تبهی که در دست او شود
وچیزی که درگریوان طلب کند نیابد وآن درآستین باشد تابدانستن غمی بدل او رسد تا مؤمن چون

بابيش خداى شود ازگناه پاكيزه باشد چنانكه زرسرخ كه ازكورهٔ زرگر بيرون آيد واين بروجه كفارت
بود آن گناه را وبيان اين قول رسول است عليه السلام كه گفت . لايصيب المؤمن نصب ولاوصب ولا
مخمصة حتى الهم يهمه ولااذىً الا كفرالله به من خطاياه . گفت مؤمن را هيچ دردى ورنجى وگرسنگى
نرسد تا انچيز كه اورا غمگين كند والا خداى تعالى بكفارهٔ گناهانش كند مجاهد گفت . وان تبدوا ما
فى انفسكم من اليقين او تخفوه من الشك . واگر اظهار كنى انچه درنفسهاى شما است ازيقين يا نهان كنى ازشك
وصادق جعفر بن محمد عليهما السلام گفت اگر اظهار كنى انچه دردل دارى ازاسلام يا پنهان كنى يعنى ايمان
وهم ازاو روايت است كه انچه اظهار كنى ازعمل جوارح ياپنهان كنى ازعزم واراده ونيت فعل امّا حديث
النفس فلا يدخل فى التكليف بيانه قوله . لايؤاخذكم الله باللغو فى ايمانكم ولكن يؤاخذكم بما كسبت
قلوبكم . عبدالله بن المبارك گفت از سفيان ثورى پرسيدم كه خداى تعالى بنده را بهمة بگيرد گفت بلى
چون عزم باشد وعمرو بن جرير گفت در هنگام برنائى روزى عزم كردم بركارى ناشايست درراه كه
ميرفتم بحلقهٔ واعظى برسيدم اول سخنى كه گفت چون فراز رسيدم اين بود كه اى عزم معصيت كرده
ودردل پنهان كرده انكه دل آفريد نهان دل داند چون من اين شنيدم مرا غش افتاد وبيفتادم بيهوش فماافقت
الاعن توبة باهوش نيامدم الا ازتوبه درخبر است كه دربنى اسرائيل سالى قحط بود مردى دربيابان ميگذشت
تلهاى ريك ميديد ميگفت چه بودى كه اينهمه آرد بودى ومرا بودى تابدرويشان دادمى حق تعالى وحى
كرد پيغمبر روزگار را گفت بگو آنمردرا كه من ازدل تو صدق دانستم ازتو قبول كردم انچه دردل آوردى
زيد بن اسلم گفت مردى را ديدم كه درمحافل علما ميگرديد وميگفت هيچ كسى هست كه مرا راه نمايد برعملى از اعمال
خير كه من ازآن خالى نباشم كه مرا مى بايد كه يكساعت برمن نگذرد كه من بعبادت مشغول نباشم علما گفتند
حاجت تو آسان است تاطاعت توانى كردن ميكن چون فتورى تورا دريابد ياشاغلى پديد آيد عزم كن ونيت تاتورا
چنانكه عمل كرده باشى بنويسند فأن العازم كالعامل كه عازم چون عامل بود وهذا معنى قول النبى ؑ . نية المرء
خير من عمله . براى انكه عمل را فتورى درآيد ونية را فتور درنيايد محمد بن على الباقر ؑ گفت . تبدوا ما فى
انفسكم من الافعال الظاهرة . آنچه آشكارا كنى ومردم بينند وازتو دانند اوتخفوه يانهان كنى ازمردمان كه
خداى داند از تو ومردمان ندانند . يحاسبكم به الله العايد على افعالكم والعارف باحوالكم . ودرخبر
ميايد كه تاروز قيامت بنده را درقيامت آرند وصحيفهٔ عمل اودردست او نهند او نامه باز كند دراول صحيفه حجى
بيند مقبول مبرور ساعتى درآن مى نگرد وانديشه مى كند مرد حج كرده نباشد حق تعالى گويد برخوان صحيفهٔ
عملت را او گويد بارخدايا سهو وغلط برتو روا نيست من دردار دنيا حج نكردم واينجا حج مقبول نوشته است
حق تعالى گويد تو حج نكردى ولكن فلان روز ياددارى كه قافلهٔ حجاج ميگذشت تو آب درچشم بگردانيدى
وميگفتى كاشكى من استطاعت داشتمى تابااينان برفتمى من ازتو صدق دانستم درديوان عمل تو حجى بنوشتم .
درخبر ميايد كه فرداى قيامت خداى تعالى گويد . هذا يوم تبلى السرائر وتخرج الضماير . اين روزى است كه
سرها دراو آشكارا كنند وضماير دراو بيرون آرند ودبيران من برشما آن نوشته اند ازعمل شما كه ظاهر بود ايشانرا
ومطلع برسراير من بودم وآنچه ايشان بنوشتند من دانم امروز خبردهم شمارا وحساب كنم شمارا بر آن تابدانى
كه مثقال ذره ازعمل شما ازمن فرو نشده است انكه بيامرزم آنرا كه خواهم وعذاب كنم آنرا كه خواهم اما
مؤمنان را خبردهد بدان وبيامرزدشان اظهار فضل را واما كافران را خبردهد بدان وعقوبة كند براظهار

عدل واين قول ضحاك است وربيع وروايت عوفى ووالبى ازعبدالله عباس ودليل براين آن است كه گفت
يحاسبكم ونگفت يعاقبكم وحساب جز عقاب باشد حساب ثابت وعقاب ساقط و قتاده روايت كرد از
صفوان بن المحرز كه گفت باعبدالله عمر بودم درطواف گاه مردى آمد وازاو پرسيد كه اى پسر عمر ازرسول
عليه السلام چه شنيدهٔ درنجوى گفت شنيدم كه رسول عليه السلام گفت روز قيامت حق تعالى بنده را بعرش
خود نزديك كند وگناهان او بااو بسر تقرير ميكند ميگويد بندهٔ مؤمن يادداری فلان روز فلان گناه كردى
وفلان روز فلان گناه كردى او گويد بارخدايا همه چنين است كه ميفرمائى من كردم حق تعالى گويد بندهٔ من
آن همه برتو بپوشيدم وفرشتگان را برآن اطلاع ندادم اكنون بيامرزيدم وعفو كردم بامؤمنان چنين خطاب
كند وباكافران ومنافقان برملا خلق على رؤس الاشهاد ندا كند كه . هؤلاء الذين كذبوا على ربهم الالعنة الله
على الظالمين . فيغفر لمن يشاء و يعذب لمن يشاء . ابوجعفر وابن عامر وعاصم ويعقوب خوانند برفع هردو فعل
باقى قرا بجزم خوانند رفع على تقدير فهو يغفر وجزم برعطف على قوله يحاسبكم به الله . وطاوس روايت كرد
ازعبدالله عباس يغفر لمن يشاء بيامرزد آنرا كه خواهد بگناه بزرگ وعذاب كند آنرا كه خواهد بگناه
كوچك براى انكه هردو حق اوست . لايسئل عما يفعل وهم يسئلون والله على كل شئ قدير . وخداى
تعالى برهمه چيز قادر است قوله آمن الرسول بما انزل اليه من ربه الاية . عبدالله عباس روايت كرد كه رسول
عليه السلام گفت شب معراج كه مرا باسمان بردند چون بسدرة المنتهى رسيدم مراسه تحفه دادند نماز پنج وقت
وخواتيم سورة البقرة وآمرزش آنانكه بخداى شرك نيارند ازامة من عقبة بن عمرو گفت خداى تعالى دوآيه فرو
فرستاد ازكنزهاى بهشت خداى تعالى تقديم كرد آنرا پيش ازانكه خلق را آفريد بدو هزار سال هركه ازپس نماز
خفتن بخواند همچنان باشد كه همهٔ شب بنماز ايستاده باشد وآن . آمن الرسول . تاباخر سوره است نعمان بن
بشير روايت كند كه رسول عليه السلام گفت خداى تعالى كتابى فرمود نوشتن پيش از انكه آسمان وزمين
آفريد بدو هزار سال وآن دوآيت است كه ختم سورة البقرة كرد بان هيچ سرائى نبود كه سه شب اين آيات دراو
بخوانند كه شيطان گرد او گردد ورسول عليه السلام گفت درآخر سورة البقره آياتى است كه هم قرآن است وهم
دعا است وهم رضاء خدا است درخبر هست كه رسول را عليه السلام گفتند ازخانهٔ ثابت بن قيس بن شماس نورى
مى برآيد چون چراغى تابان گفت همانا او سورة البقره ميخواند اورا گفتند چه مى خوانى بشبها درسراى گفت
آخر سورة البقرة آمن الرسول ودرخبر است كه اين دوآيه درشب معراج فرود آمد بررسول عليه السلام درزير
عرش چون حق تعالى گفت يا محمد سل تعط بخواه تا بدهند گفت التحيات لله والصلوات الطيبات الطاهرات
المباركات جوابش دادند السلام عليك ايها النبى ورحمة الله وبركاته . رسول عليه السلام موافقه را گفت
السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين . گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لاشريك له واشهد ان محمداً عبده ورسوله
واشهد ان علياً وليه ووصيه خداى تعالى فروفرستاد آمن الرسول بما انزل اليه من ربه . گفت ايمان آورد
رسول عليه السلام بانچه خداى تعالى باو فرستاد . والمؤمنون كل آمن بالله . ومؤمنان همه ايمان آوردند بخداى
آمن گفت وآمنوا نگفت حملاً على اللفظ دون المعنى براى انكه لفظ كل موحد اللفظ مجموع المعنى است قال الله تعالى كل
قد علم صلاته وتسبيحه . ودرجمع گفت كل الينارا جعون وكل اتوه داخرين . حمزه وكسائى وخلف خوانند
وعبدالله عباس واكرمه واعمش وكتابه على الواحد باقى قرا على الجمع وكتبه اما وجه جمع ظاهر است وواحد آن دووجه
دارد يكى انكه مراد بكتاب قرآنست ووجهى ديگر انكه واحد گفت درجاى جمع عرب گويد كثير اللبن وكثير الدرهم

والدينار فی ايدی الناس قوله تعالی فبعث الله النبيين مبشرين و منذرين و انزل معهم الكتاب والحكمة و لم يقل الكتب و رسله
جمع رسول باشد وحسن بصری خواند ورسله بسكون السين لتوالی الحركات ويكروايت از نافع آمده است وكتبه و
رسله لانفرق بين احد من رسله . درايمان تفريق نكنيم ازميان رسولان نگوئيم نؤمن ببعض و نكفر ببعض چنانكه جهودان
گفتند ويعقوب خواند لايفرق ردّاً علی لفظ الكل او علی الرسول ودر كلام قول محذوف است وتقدير آنست قالوا لانفرّق
بين احد وعرب حذف قول بسيار كنند ودر قرآن ازاين بسيار است منها قوله والملئكة يدخلون عليهم من
كل باب سلام عليكم ای يقولون سلام عليكم ومنها ولوتری اذالمجرمون ناكسوا رؤسهم عند ربّهم ربّنا ای
يقولون ربّنا وقوله والذين اتخذوا من دونه اولياء ما نعبدهم ای قالوا ما نعبدهم . وامثال اين بسيار است
ودر مصحف عبدالله مسعود چنين است كه لا تفرّقون وبراين وجه بتقدير محذوف حاجت نباشد وبين
ازميان دوكس باشد يابيشتر وبرای آن گفت بين احد ونگفت بين آحاد كه لفظ احد درجای جمع بكار دارند
قال الله تعالی فما منكم من احد عنه حاجزين . وقال النبی عليه السلام . ماحلت الغنايم لأحد سود الرأس
غيركم وقال رويه اذا امور الناس ديكت دوكاً . لايرهبون احداً راوكا . وقالوا سمعنا واطعنا . فرمان تو
بشنيديم ومطيع رأی توئيم خلاف انكه جهودان گفتند سمعنا وعصينا . حكيم بن خالد روايت كند كه
جبرئيل عليه السلام آمد برسول واين آيه آورد وگفت خدای تعالی برتو وامت تو ثنا گفت اكنون بخواه
تابدهند اوبتلقين خدای تعالی سؤال كرد غفرانك ربّنا ونصب او برمصدر بود وتقدير اين است كه اللهم اغفر
لنا غفراناً كما قال كتاب الله عليكم ومثال غفرانك درنصب وتقدير او سبحانك ای نسبحك تسبيحاً وگفته اند
مفعول به است وتقدير انكه نسئلك غفرانك بارخدايا ما از تو آمرزش تو ميخواهيم واليك المصير وبازگشت ما
با تو است يعنی درجائيكه درآنجا كس را حكم نباشد مگر تورا خدای تعالی پس ازاين بيان كرد فساد قول آنانكه
تكليف ما لايطاق روا دارند گفت . لايكلف الله نفساً الّا وسعها . تكليف نكند خدای تعالی هيچكس را
الّا بوسع وطاقة او ووسع نام چيزی باشد كه واسع بود برمرد ومضيق نبود براو ومثال او جدّ وجهد باشد
وگفته اند وسع طاقة باشد وگفته اند دون طاقة باشد وجاری مجرای ضرورت است كه خدای تعالی مارا تكليف كمتر
ازوسع وآلة وقدرت ما كرده است كه يكی ازما قوت هفده ركعت نماز بيش دارد درشبانه روز ودرسالی يكماه
روزه ودرعمر يكبار حج باوجود استطاعت وابرهيم بن ابی عيله خواند الا وسعها علی الفعل ای وسعها امره
اوعلی تقدير ماوسعها آنگه ما حذف كرد اقومی مفسران گفتند مراد حديث نفس است چنانكه برفت فی قوله
وان تبدوا مافی انفسكم . واگر اين روايت درست باشد همانا كه ايشان گمان برده باشند كه حديث نفس
ووسوسه وتمنا دراين جمله است خدای تعالی آيه فرستاد وگفت آن درتكليف نيست ازانجا كه دروسع نيست
تانفی گمان ايشان كند ونظير او درمعنی . ماجعل عليكم فی الدين من حرج . وقوله يريد الله بكم اليسر ولا
يريد بكم العسر ولا يكلف الله نفساً الا ما اتيها . سفيان عيينه را ازاين آيه پرسيدند گفت . لايكلف الله نفساً
الا يسرها لاعسرها ولم يكلفها طاقتها ولو كلفها طاقتها لبلغ المجهود منها . گفت خواری وآسانی تكليف كرد
خدای تعالی وتكليف نكرد هيچ كس را طاقة او چه اگر تكليف طاقة كردی مكلف برنج افتادی پس تكليف
دون طاقت كرد آنگه بيان اين جمله كرد وتقرير عدل خود درحسابی كه اورا با بندگان هست گفت لها ما كسبت
اوراست انچه كرد ازخير وكسب درلغت هرفعلی باشد كه باو جر منفعت كنند برای اين مرغان صيد كننده را
كواسب خوانند قال اللبيد . عنس كواسب مايمن طعامها . ودون اين تفسير كه گفتيم كه اهل لغت دانند و

شناسند معقول نيست . وعليها ما اكتسبت . وبراوست انچه كند ازفعل بدو فعل وافتعل ايجابيك معنی است
وليكن برای قرينه لها آن را برخير تفسير داديم وبرای عليها اين را برشر حمل كرديم لها ما كسبت اوراست خير
وثواب ونفع آنچه او كرده باشد وعليها وبراوست وزر ووبال وعقوبة آنچه كرده باشد وهاء راجع است بانفس
پس ازاين هيچ عاقل را شبهه نماند درانكه جزا برعمل است وخدای تعالی جل جلاله بامكلفان كار بروفق
عمل ايشان خواهد كردن ازعدل ازآن گذشته الّا فضل نماند ازهردو گذشته جز ظلم نماند واو جل جلاله
ازآن متعالی است . ربّنا لاتؤاخذنا . حق تعالی بلفظ مفاعله گفت واگرچه ازخداست تعالی پس چنانكه
معاقبة واهل معانی درهردو لفظ گفتند كه چون مكلف باختيار خويش كارها كند كه مستحق عقاب وعقوبت
شود واگر آن نكردی اورا مؤاخذه وعقوبت نبودی پس چنانستی كه اعان علی نفسه پس پنداری كه اين فعل
اعنی معاقبه ومؤاخذه ميان او وخداست برای آن برلفظ مفاعله گفت ان نسينا اگر فراموش كنيم نسيان ضد
ذكر باشد كلبی گفت بنی اسرائيل هرگه كه چيزی فراموش كردندی ازانچه ايشان را فرموده بودندی ياخطائی
كردندی خدای تعالی طعامی ياشرابی برايشان حرام كردی واگر اين وجه درست باشد بروجه تغيير مصلحت
باشد نه بروجه عقوبت كه عقوبت مضرتی محض باشد مستحق مقارن باستخفاف واهانة اما فوت منافع ازباب
عقوبت نباشد چه اگر چنين بودما وپيغمبران وفرشتگان يكساعت ازعقوبت خالی نباشيم چه كه هيچ نفع نيست كه
خدای تعالی كرده است باما والا بيش ازآن وبه ازآن مقدور خداست درهروقتی ازاوقات وبعضی ديگر گفتند
نسيان بمعنی ترك است چنانكه گفت . نسوا الله فنسيهم . ای تركوا طاعته وتركهم من الثواب . اواخطأنا .
يقال خطیٔ فلان يخطا وخطأ اذا تعمد قال الشاعر . عبادك يخطؤن وانت رب . بكفيك المنايا لاتموت .
واخطأ اذا لم يصب . بهری اين فرق كردند كه شنيدی بين خطا واخطا وبعضی ديگر گفتند هردو يك معنی
باشد واوليتر آن باشد كه خطائی بود كه نه عمد باشد برای انكه غفران كه برسبيل عمد باشد قطعی نيست ابن زيد
گفت ان نسينا اگر فراموش كنيم چيزی ازواجبات وفرايض تو اواخطانا يا ارتكاب كنيم چيزی ازمحرمات عبدالله عمر
شنيد ازمردی كه ميگفت . اللهم اغفر لی خطاياي . بارخدايا خطاهای من بيامرز او گفت ای مرد ازخدای خواه تا
عمدت بيامرزد كه خطا ياخود مغفور است وآن نيز وجهی نيك است كه گناه را براطلاق اگر عمد باشد اگر سهو خطا
خوانند برای انكه خلاف صواب باشد نافع روايت كرد ازعبدالله عمر كه رسول عليه السلام گفت . رفع عن امتی الخطاء
والنسيان وما استكرهوا عليه . ازامت من برداشتند خطاو نسيان وآنچه ايشان را برآن اكراه كنند . ربّنا ولاتحمل علينا
اصراً . بعضی مفسران گفتند عهداً وميثاقاً بارخدايا برما منه عهدی وميثاقی يعنی تكليفی كه ما بان قيام دشخواری توانيم
كردن پس مارا بان مؤاخذه باشد چنانكه جهودان را بيانش قوله : واخذتم علی ذالكم اصری ای عهدی .
واين قول مجاهد است وعطاو قتاده وضحاك وربيع ومقاتل وسدی وكلبی وابن جريح است وبعضی دگر گفتند
مراد باصر ثقل است بارخدايا بارگران درتكليف برما منه چنانكه برآنان نهادی كه پيش ما بودند وآن آن بود كه
دراخبار ميايد كه خدای تعالی درشبانروزی پنجاه نماز برامت موسی نهاد وايشان را زكوة ربع مال فرموددادن وچون
جامه را پليدی رسيدی ببايستی بريدن ونمازشان جز درمسجد روانبودی وچون آب نيافتندی تيمم روانبودی
ايشان را وچون گناه بكردندی علامت آن گناه برروی ايشان پديد آمدی وچون درسرای بمعصيتی مشغول
شدندی بردرآن سرای بخطی روشن پيدا شدی كه فلان دراين سرای فلان كار ميكند واين قول عطا ومالك بن
انس ومورخ وقيتبی وابن الانباری است ودليلش قوله ونضع عنهم اصرهم والاغلال التی كانت عليهم .

ابن زید گفت . لاتحمل علینا ذنباً لاتوبة منه ولا کفارة له . مارا بگناهی ابتلا مکن که آن را توبه و کفاره نبود واصل کلمه عقد واحکام باشد یقال بینی وبینه اصرة رحم وما یأصرنی علیه ای مایعطفنی وللشافعی . اذالم یکن لامرء نعمة ، لدی ولا بیننا آصرة . ولا لی فی وده حاصل . ولا نفع دنیاً ولا آخرة . وافنیت عمری علی بابه . فتلك اذاً کرة خاسرة . ربنا ولا تحملنا مالا طاقة لنا به . این دعائی است که غرض از او عبادة ماست چه اگر ما این دعا نکنیم خدای تعالی خود این بکند ولکن در این دعا کردن مارا عبادتی بود چنانکه خدای تعالی گفت . قل رب احکم بالحق . در معنی آیه خلاف کرده‌اند بعضی مفسران گفتند عام است در جمله تکلیف مالا یطاق این قول قتاده وضحاك وسدی وابن زید است وبعضی دیگر گفتند مراد حدیث النفس ووسوسه است بعضی دیگر گفتند غلمة است. وهی شدة الشهوة . ابوادریس خولانی گفتی . اللهم اعذنی واصحابی هولاء من شر الغلمة فانها ربما جرت الی جهنم . بارخدایا مرا واین قوم را از شر غلمه نگاهدار که باشد که مردم را بدوزخ برد وبعضی دیگر گفتند مراد محبت است بعضی دیگر گفتند مراد عشق است یکی از جملهٔ صالحان نام او خباب گفت که بمجلس ذوالنون مصری حاضر آمدم در فسطاط مصر حزر کردم حاضران را که هفتاد هزار مرد بودند او در محبت خدای سخن گفت یازده جنازه بر گرفتند از مجلس او یکی از جملهٔ مریدان او بر پای خاست گفت در محبت خدای گفتی در محبت مخلوقان چیزی بگو او آهی بزد ودست نهاد وپیراهن چاك کرد گفت آه غلفت رهونهم واستعبرت عیونهم خالفوا الشهادة وفارقوا الرقادة فلیلهم طویل ونومهم قلیل احزانهم لا تنفد وهمومهم لا تفقد امورهم عسیرة ودموعهم غزیرة باکیة عیونهم قریحة جفونهم عاداهم الزمان والاهل والجیران . یحیی معاذ گفت اگر عذاب قیامت بدست من بودی عشاق را عذاب نکردمی برای انکه گناه ایشان اضطراری بود نه اختیاری اصمعی گفت در بغداد دیوانه را دیدم سخت زرد روی ونحیف اندام کودکان رسنی در گردن او کرده واورا رنجه می داشتند چون مرا دید گفت . یا اصمعی صف لی بعض مایعذب الله به اهل النار فی النار . وصف بکن برای من بعضی انچه خدای اهل دوزخ را در دوزخ بدان عذاب کند من وصف آن میکردم گفت . والله لو عذبهم بالحب والرقبا والهجر لکانوا فی اشد من عذاب النار . بخدای که اگر ایشان را بمحبت ورقیبان وهجر عذاب کردی در سخت تر از عذاب دوزخ بودندی انگه گفت . لو کان مالك عالم یحوی الهوی . وفعاله فی اضلع العشاق . ماعذب الکفار الا بالهوی . وان استغاثوا غاثهم بفراق . ودیگری گفت . دخول النار للمهجور خیر . من الهجر الذی هو یتقیه . لان دخوله فی النار ادنی . عذاباً من دخول النار فیه . وبعضی دیگر گفتند مراد مسخ است وبگردانیدن صورت بصورتی دیگر چنانکه در امت پیشین کرد وبعضی دیگر گفتند مراد شماتة اعداست وانشد ابن الاعرابی . کل المصائب قد تمر علی الفتی . فیهون غیر شماتة الحساد . ان المصایب تنقضی ایامها . وشماتة الاعداء بالمرصاد . وبعضی دیگر گفتند مراد فرقت وقطعیت است وحکما گفته‌اند . قطع الاوصال اهون من قطع الوصال . ونظام گفت. لو کان للبین صورة لراع القلوب ولهد الجبال ولجمر الغضا اقل توهجاً منه ولو عذب الله اهل النار بالفراق لاستراحوا الی مافیه من العذاب . گفت اگر فراق را صورت بودی دلها بترسانیدی وکوهها را ویران کردی وآتش تاغ از داغ فراق آسان تر است واگر خدای تعالی اهل دوزخ را بفراق عذاب کند عذاب دوزخ بر ایشان آسان آید . واعف عنا . مارا عفو کن واصل عفو محو باشد یقال عفا الرسم اذا انمحی بارخدایا تقصیرهاء مادر گذر . واغفر لنا . وگناهان ما بیامرز . وارحمنا . وبرما بخشای که ما بنجاة نرسیم مگر برحمة تو وگفته‌اند عفو کن مارا از مسخ وبیامرز مارا از خسف ورحمت کن برما از قذف

وگفته‌اند مارا عفو کن از اقوال وبیامرز مارا از افعال ورحمت کن برما از ضمایر واسرار وگفته‌اند اعف عنا مارا عفو کن از صغایر وبیامرز مارا از کبایر ورحمت کن برما از سوء سرایر . انت مولانا . که تو خداوند مائی وسید وناصر مائی وبما تو اولی تری ومولی معانی بسیار دارد بمعنی ناصر باشد وبمعنی سید باشد وبمعنی همسایه باشد وبمعنی معتق باشد وبمعنی معتق وبمعنی پسر عم باشد وبمعنی هم سوگند باشد وبمعنی بنده باشد وبمعنی اولی باشد واصل در او اینست برای انکه مرجع همه معانی این است قوله تعالی مأویکم النار هی مولاکم ای اولی بکم . واستقصاء کلام در این درجای خود بیاید انشاءالله در سورة المائدة . فانصرنا علی القوم الکافرین . ومارا نصرت ده بر کافران سعید جبیر گفت از عبدالله عباس که او گفت چون بنده این آیه بخواند چون باینجا رسد که غفرانك ربنا خدای تعالی گوید غفرت لك بیامرزیدم ترا چون گوید ربنا لاتؤاخذنا ان نسینا او اخطانا . خدای تعالی گوید لا أؤاخذکم مؤاخذه نکنم شمارا چون گوید ربنا ولاتحمل علینا اصراً حق تعالی گوید لا احمل علیکم بار گران بر شما نهم چون گوید ربنا ولاتحملنا مالا طاقة لنا به حق تعالی گوید لا احملکم نهم بر شما چیزی که طاقت نداری چون گوید واعف عنا گوید عفو کنم چون گوید واغفر لنا گوید غفرت لکم . فانصرنا علی القوم الکافرین حق تعالی گوید نصرتکم علیهم شمارا نصرة کردم بر کافران معاذ جبل چون این آیه بخواندی وسوره ختم کردی گفتی آمین ودر معنی او دو قول گفته‌اند یك قول آن است که معنی این است که بار خدایا بشنو واجابت کن ویك قولی آن است که نامی است از نامهای خدای عزوجل ودر او دو لغت است مد وقصر ودر هر دو لغت میم مخفف است وبیرون از نماز روا باشد ودر نماز روا نباشد والله ولی التوفیق .

سورهٔ ال عمران سورهٔ آل عمران مدنی است وعدد آیات او دویست است وکلماتش سه هزار وچهارصد وهشتاد کلمه است وچهارده هزار وپانصد وبیست وپنج حرف است وروایت است از عبدالله عباس که رسول صلی الله علیه وآله گفت هر که او سورهٔ آل عمران بخواند خدای وفرشتگان بر او صلوات فرستند تا آفتاب فرو شدن و وزر بن حبیش روایت کند از ابی کعب که رسول صلی الله علیه وآله گفت هر که او سورهٔ آل عمران بخواند بهر آیتی امانیش بدهند بر پل دوزخ عبدالله مسعود روایت کرد که هر که سورهٔ آل عمران بخواند او توانگر است راوی خبر گوید از رسول علیه السلام که او گفت البقره وآل عمران بیاموزی که آن دو ستارهٔ تابان است وفرداء قیامت بیایند بر صورت دو فرشته وشفاعت کنند خوانندشان را تا بهشتش برند ودر خبر است که هر که سورة البقره وآل عمران بخواند در شب آدینه فرداء قیامت اورا دو پر بدهند تا بر صراط بپرد چون طیور .

﴿ سورة ال عمران مائتان ایات وهی مدنیة ﴾

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

الٓمٓ اَللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ * نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ

اسم سوره است یا غیر آن خدای نیست مگر او زنده پاینده فرستاد بتدریج بتو ان را براستی باور دارنده است انچه را که

يَدَيْهِ وَاَنْزَلَ التَّوْرٰيةَ وَالْاِنْجِيلَ مِنْ قَبْلُ هُدًى لِلنَّاسِ وَاَنْزَلَ الْفُرْقَانَ اِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا

پیش از وی بوده است وفرستاد توریة را وکتاب عیسی را از ان پیش راه نماینده بود مر آن دو امت را وفرو فرستاد کتاب انانکه نگرویدند

بآيات الله لهم عذاب شديد والله عزيز ذوانتقام * ان الله لايخفى عليه شئ في الارض

بكتابهاى خداى مرايشان راست عذابى سخت وخداى غالب است خداوند عقوبت بدرستيكه خداى پوشيده نشود براوچيزى درزمين

ولا في السماء هو الذي يصوركم في الارحام كيف يشاء لااله الاهو العزيز الحكيم *

ونه درآسمان اوانكس است كه صورت كند شمارا در رحمها برحالتى كه ميخواهد هيچ خدائى نيست مكراو درست كار ودرست گفتار

هو الذي انزل عليك الكتاب منه آيات محكمات هن ام الكتاب واخر متشابهات

اوست انكه فرو فرستاد برتو قرآن را ازاوست آيتهاى بى احتمال واشتباه كه آنها اصل قرآن است وديگرى محتمل ومشتبه

فاما الذين في قلوبهم زيغ فيتبعون ماتشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تأويله وما يعلم

اما آنانكه دردلهاى ايشان است ميل ازحق پس پيروى ميكنند آن راكه متشابه است ازاو براى جستن فتنه وبراى جستن عدول ازظاهر ونداند معنى

تأويله الا الله والراسخون في العلم يقولون آمنا به كل من عند ربنا وما يذكر الا اولوا الالباب

آن را مگر خداى وآنانكه متمكن اند در دانش ميگويند ايمان آورديم بقرآن هريك ازنزد پروردگارما وپند نپذيرد مگر خداوندان عقول

ربنا لاتزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا وهب لنا من لدنك رحمة انك انت الوهاب * ربنا انك

اى پروردگارما ميل مده دلهاى ماراپس ازانكه نمودى مارا راه وببخش ماراازنزد توبخشايش بدرستيكه توبخشندهٔ بركمال اى پروردگار ما بدرستيكه

جامع الناس ليوم لاريب فيه ان الله لايخلف الميعاد

توگردآرندهٔ مردمانى براى روزى كه هيچ شك نيست دراو بدرستيكه خدا خلاف نكند وعده را

كلبى وربيع بن انس گفتند اين آيات كه دراول اينسوره است تا بقصهٔ مباهله دروفد نجران فرود آمد و ايشان شصت مرد بودند چهارده مرد باايشان بودند از اشراف ايشان واز آن چهارده سه مرد پيشواى ومقدم بودند عاقب بودوامين قوم وصاحب مشورت ايشان ونام او عبدالمسيح وسيد بود ونام او الهم بود او صاحب رحلشان بود وابوحارثة بن علقمه حبر وعالمشان بود وصاحب مدارشان وبنزديك ملوك روم وترسايان موقعى عظيم داشت وكتب اوايل برخوانده بود ومردى متعبد بود ومجتهد در مدينه آمدند نزديك نماز ديگر باجامهاء نيكو وبيك رواية جامهاء ديبا پوشيده مردمانى باجمال وآراسته اصحاب رسول عليه السلام گفتند مانديديديم كه وفدى چنين درمسجد رسول آمدند عليه السلام واونماز ديگر كرده بود بنشستند وساعتى درمسجد تأمل ميكردند تاوقت نماز ايشان درآمد برخاستند و دستورى خواستند ونماز خود بكردند روى بمشرق كرده رسول عليه السلام گفت اسلام آرى گفتند ما اسلام آورده ايم پيش از انكه تورا ديديم گفت دروغ ميگوئى اسلام چگونه باشد با انكه خدايرا فرزند گوئيد وصليب پرستيد وگوشت خوك خوريد گفتند پس كه بود عيسى گفت پيغمبر خداى بود وبندهٔ خداى گفتند هيچ بندهٔ مخلوقرا ديدى بى پدر رسول عليه السلام گفت از قدرت خداى بعيد نيست وليكن ندانى كه فرزند بپدر ماند گفتند بلى گفت ندانى خداى تعالى را مثل ومانند نيست نميدانى كه عيسى زندهٔ بود فنا پذير وخداى تعالى زنده است كه نميرد نميدانى كه خداى تعالى حافظ خلقان است وخالق ايشان عيسى اين تواند كردن گفتند نه گفت نميدانى كه خداى تعالى را هيچ چيز براو پوشيده نيست در آسمان وزمين گفتند بلى گفت نه از آن عيسى هيچ نداند گفتند نه گفت نميدانى كه خداى تعالى صورت عيسى دررحم مادر نگاشت چنانكه خواست گفتند بلى گفت نميدانى كه خداى مستغنى است ازطعام وشراب وحدث وعيسى طعام وشراب خوردواورا حدث بود گفتند همچنين است گفت نميدانى كه چون عيسى ازمادر بزاد كوچك بود چون ديگر كودكان

انكه بغذاو تربيت بزرگ شد چون ديگر كودكان گفتند بلى رسول عليه السلام گفت چون اقرار دادى باين چگونه گوئى عيسى فرزند خداست خداى تعالى اوايل سورهٔ آل عمران بفرستاد تابسر هشتاد ودوآيه قوله . الم الله . آنچه درحروف مقطع گفته اند درالم برفت باستقصاء دراول سورة البقره فلا معنى لاعادته ابوجعفر يزيد بن القعقاع خواند الم مفصول وجمله حروف تهجى چنين خواند وباقى قرّاء چنين موصول خواندند وجه تحريك او بصريان گفتند براى جمع ساكنين را تحريك كردند اورا تحريك بفتحه براى آن كردند كه سبك تر حركتى است كوفيان گفتند نقل كردند حركة همزه را باميم وانكس كه وقف كرد گفت براى انكه حروف مبنى باشد واصل او سكون بود انكه ابتدا كرد بالله لابد همزه را قطع بايستى كردن اگر چه همزه واصل است چنانكه شاعر گفت . لتسمعن وشيكاً فى دياركم . الله اكبر ياثارات عثمانا . ووجهى ديگر آن است كه گروهى ديگر خود روا ميدارند كه همزهٔ وصل قطع كنند چنانكه شاعر گفت . اذا جاوز الاثنين سرّ فانّه . ببث وتكثير الوشات قمين . الله مرفوع است بابتدا ولااله الّا هو درجاى خبراوست والحىّ القيوم صفة اوست . نزّل عليك الكتاب بالحق . ابرهيم بن ابى عيله خواند بتخفيف نزل عليك الكتاب چنانكه فعل لازم باشد وكتاب فاعل براى آن گفت نزل كه خداى تعالى آيه ازپس آيه وسوره از پس سوره فرستاد وتفعيل تكثير فعل باشد ومراد بكتاب قرآن است باتفاق بالحق بدرستى وراستى مصدقاً براست دارنده ونصب او برحال است ازمفعول لمابين يديه آن راكه پيش اواست ازكتابهاء پيغمبران وشرايع ايشان . وانزل التورية والانجيل . براى آن درحق تورية وانجيل انزال فرمود وتنزيل نگفت كه آن كتابها بيكبار فرود آمد واصل تورية بنزديك بصريان وورية بوده است على وزن فوعله مثل دوخله وحوقله واواول را تا كردند وياء مفتوحه را الف كردند تورية گشت ودركتب يا نوشتند تادانند كه اصل او يا بوده است كوفيان گفتند اصل او تورية است على وزن تفعله مثل توصيه وتوفيه يارا باالف كردند چنانكه طى كنند جاريه را جاراة گويند وناصية را ناصاة گويند واصل او من ورى الزّند اذا خرج ناره چون آتش بيرون آيد ازآتش زنه ورى گويند قال الله تعالى . افرأيتم النّار التى تورون . اى تخرجونها من الزّند وقال عزّ وجل فالموريات قدحاً . پس براى آنش تورية خوانند كه نور وضياست اين قول فرّاست وبيشتر علماء مورخ گفته اند اصل آن تورية است وآن كتمان وتعريض باشد ومنه الحديث كان رسول الله صلى الله عليه وآله اذا اراد سفراً ورّى بغيره اى عرّض بغيره . چون سفر خواستى كردن رسول عليه السلام نمودى كه جاى ديگر ميروم تا كافران كيد نتوانستى كردن براى انكه تورية بيشتر معاريض وتلويحات است وگفته اند تورية بعبرانى تور وتوباشد ومعنيش شريعة باشد وانجيل افعيل باشد من النّجل وهو الخروج بيرون آمدن باشد وفرزندرا ازاينجا نجل خوانند كه ازشكم مادر بيرون آيد وقال الأعشى . انجب ازمان والداه به . اذنجلاه فنعم مانجلا . براى آنش چنين خوانند كه خدايتعالى حق وشرعى مندرس باو بيرون آورد وگفته اند هو من النّجل اصل او ازنجل است وآن فراخى چشم باشد يقال طعنة نجلا وعين نجلا اى واسعه برانش چنين خوانند كه ان شرعى بود كه خداى تعالى برايشان موسع كرد وگفته اند بسريانى ان گليون باشد وحسن بصرى انجيل خواند بفتح الف وباقى قرّاء بكسر . من قبل . كوفيان گويند رفع برغايت است وبصريان گفتند مبنى است برضم بناى عارض قال زهير . ومابك من خير اتوه فانّه . توارثه آباء آبائهم قبل . هدى للناس . وازبراى آن لفظ تثنيه نگفت واگرچه او صفت تورية وانجيل است براى انكه مصدر است ومصدررا تثنيه وجمع نكنند ومحل او نصب است برحال وهدىً را درآيه

حمل توانکردن بر بیان و بر لطف وگفته‌اند که مصدر است بمعنی اسم فاعل یعنی هادی کما قال تعالی . ان اصبح
ماؤکم غوراً . ای غایراً . وانزل الفرقان . واین لفظ مصدر است چون سبحان وغفران وقربان ومراد
اسم فاعل است برای مبالغه‌را مصدر آورد یعنی بغایة فرق کننده ازمیان حق وباطل سدی گفت درکلام
تقدیم وتأخیری هست وتقدیر این است . وانزل التوریة والانجیل والفرقان هدیً للناس . تا هدی حال
باشد ازهرسه کتاب وگفته‌اند مراد نصرت است بفرقان برای انکه نصرة ازآسمان آید فرق کنند بین الحق
والباطل والمؤمن والکافر . ان الذین کفروا بایات الله . آنانکه بخدای کافر شوند ایشان‌را عذابی سخت
باشد وخدای تعالی عقب ذکر حجتها وعید کرد کافران راکه درآیات وحججاو تأمل نکنندوبان منتفع نشوند
. والله عزیز ذوانتقام . انکه بیان کرد که این کافران اصرار بر کفر که میکنند مرا درآن عجزی ونقصی
نیست وغضاضتی که من عزیزم وغالبم واگرچه امروز تعجیل عقوبت نمیکنم برای مصلحت تکلیف‌را ازمن
فائت نخواهند شدن درقبضهٔ قدرت منند انتقام کشم ازایشان بحسب استحقاق ایشان . ان الله لایخفی علیه
شیٔ فی الأرض ولا فی السماء . الآیة انکه بیان کرد که مقادیر آنچه ایشان مستحقند ازاجزاء ثواب وعقاب
بر افعال واقوال ایشان برمن پوشیده نیست که من عالم الذاتم وهیچ چیز نباشد درآسمان وزمین ازجلیل و
حقیر وصغیر وکبیر ونهان وآشکارا که برمن پوشیده بود انکه گفت با کمال عالمی کمال قادری است مرا تا آنچه
دگر قادران نتوانند من توانم وآنچه دیگر عالمان ندانند من دانم من دررحم بدان صورة نگارم همه مصوران
عالم دروقت نگاشتن صورت ازآب احتراز کنند سرقلم ازآب نگاه دارند تامتفشی نشود وازتاریکی احتراز
کنند تانقش مشوش نشود من ازکمال قادری درسه ظلمت فی ظلمات ثلث ظلمت پشت وظلمت رحم وظلمت
شکم مادر تورا بچنین صورت بدیع نگارم که مصوران ازآن عاجز وحیران مانند دربعضی نگاشتگان ازقلم
قدرت او شاعر میگوید . ممالك بالصین لما رأوه . ارباب حذق بنقش الصنم . غدوا عاکفین علی وضعه
. فعضوّا البنان ورضوّا القلم . این بیتها بعضی اهل عصر نقل کرده است ازاین دوبیت پارسی که شاعر میگوید
. ازروی تو نسختی بچین بردستند . آنجاکه دوصد بتگر چابك دستند . درپیش مثال روی تو بنشستند
.انگشت گزیدندوقلم بشکستند . بت گربالت من بت نگارد قدرت ازمن ومحل قدرت ازمن واسباب وآلات
ازمن واگرآن نباشدنتواندانکه خود بتراشد وخود بنگارد وخود بپرستد هیچ عاقل این روا دارد که تراشیدهٔ
خود پرستد ونگاشتهٔ خودرا بندگی کند ونشاندهٔ خودرا خدمت کند انکه ایشان بالت صورتی برآرند
بی معنی من بی آلت صورتی چنین برآرم باچندین معانی ازپارهٔ پیه چشمی بینا سازم وازپاره استخوان گوشی
شنوا سازم وازپاره گوشت زبانی گویا برآرم وازقطرهٔ خون دل دانا پدید آرم . سبحان من ابصرك بشحم
واسمعك بعظم وانطقك بلحم واعلمك بقطرة دم . تن تو برمثال کوشکی بیافریدم همه بناءآن عالم اساس و
قاعدهٔ قوی نهند وهرچه بالاتر میروند میکاهند تابایستد من بخلاف این کردم قاعدهٔ تو ازساقهاء باریك نهادم
انکه هرچه بالاتر بود سطبرتر کردم تابدانی چنانکه نگارنده منم دارنده منم من ایستاده است نه بعضی ببعضی تابدانند که
چنانکه فعل من بافعل کس نماند من باکس نمانم بنای آن کوشك براین دوساق باریك نهادم هیچ بنّا بنا بردو
ستون نهد برچهارستون نهند انکه هرچه بالاتر سطبرتر تابرانها وکفل انکه ازجوف تو قصری مجوف کردم
ودراوازصدر تو ملکی ساختم وازدل تو دراو سریری نهادم وبرسر آن سریر لایل درسرّ آن سریر ازناموز
دلت امیری نشاندم آن نامور مأمور من است وازتواست وامیر تن است وامّار مصالح ومفاسد تواست امارهٔ

امارهٔ او آنست که تااو نفرماید چشم نبیند وتااو اشاره نکند گوش نشنود تااو نخواهد زبان نگوید تا او
نجوید بینی نبوید تااو نگوید پای نپوید تااو نپذیرد دست نگیرد اوامیری امین است وصاحب اقطاعی مطاعی
است چون اورا درصدر ملك بنشاندم ازدیدهٔ تو اورا دیده‌بانی کردم وازگوش تو جاسوسی ساختم اورا و
اززبان تو صاحب خبری وترجمانی وازدست تو خدمتگاری وازپای تو بریدی او پادشاه واینان رعیت واو
امیر اینان حشم او پیشوای اینان متابع حق تعالی ازحکمت خود روا نداشت که هفت عضو تو بی
رئیسی بگذارد کی روا دارد که هفت اقلیم بی امامی رها کند زمانه‌را امام باید ورعیت را راعی
وگوسفند را شبان وتو مکلف بانکه بشناسی که ازاصول اسلامی اصلی است وازقاعدهٔ ایمان قاعدهٔ
من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة . چنین فرمود مهتر عالمیان صلی الله علیه وآله که
هرکس که بمیرد وامام زمانه را نشناسد مردن او مردن جاهلان باشد که نه دراسلام بودند
دراین خبر دودلیل است بر دواصل ازاصول مایکی انکه زمانه ازامام خالی نباشد برای اینکه تاامام نباشد شناختنش
واجب نباشد ودیگر دلیل است معرفت امام ازاصول دین است که اگر نه چنین بودی نگفتی علیه السلام که هرکه
نشناسد اورا مردن اومردن کافران بود قوله . هوالذی یصورکم فی الأرحام کیف یشاء . دررحم صورت
نگارد چنانکه خواهد یکی‌را سیاه یکی‌را سپید یکی زشت ویکی نیکو ویکی دراز ویکی کوتاه یکی نر ویکی ماده
یکی سعید یکی شقی یکی کریم ویکی لئیم یکی خوشخو ویکی بدخو چنانکه خواهد ومصلحت داند . فتبارك الله
احسن الخالقین لله ملك السموات والأرض یخلق مایشاء یهب لمن یشاء اناثاً ویهب لمن یشاء ذکوراً ویزوّجهم
ذکراناً واناثاً . لااله الاهو . جزآنخدای خدای نیست که قادر بود براین وامثال این تامستحق آن باشد از
عبادتی که اورا هست واگرچه نام خدای براو اجرا کنند هرنام که بی معنی باشد وبی استحقاق بود زور بود
وچون نام زور بود کار مزوّر بود وچون کار مزوّر بود صاحبش مزوّر بود پس بت مزوّر است وبت
پرست مزوّر اگر بت پرست مزوّر باشد بت تراش چه باشد برای انکه بت پرست این نام بر نهد بت خدای
نشود ومسیلمه محمد نشود وکاذب صادق نباشد باطل بتسمیه حق نشود ونشیب بهوا فراز نگردد وعلی
هذا فقس وهمه براین قیاس میکن اگر ازاهل قیاسی . العزیز الحکیم . عزیز است بتسمیهٔ آنانکه نام او بردیگران
نهند یابدون اومعبودی دیگر پرستند اورا مذلّتی حاصل نشود وحکیم است انچه کند بحکمت وصواب کند .
هوالذی انزل علیك الکتاب . او آن خدائی است که قرآن برتو که محمدی فروفرستاد هرچه حق تعالی در
قرآن قرآن‌را برآن خواند ووصف کرد ازانزال وتنزیل ووحی واحکام وکلام وکتاب وانچه مانند این است
همه دلیل حدوث است هیچ محتمل قدم نیست انکه وصف کرد این کتاب وآیات اورا تفصیل داد وقسمت کرد
بردونوع گفت . منه آیات محکمات هنّ امّ الکتاب . ازاین کتاب آیات محکم است ومحکم آن باشد که مراد
ازظاهرش مفهوم شود وامّ الکتاب است یعنی اصل کتاب است وام درکلام عرب اصل باشد چنانکه مکه‌را ام القری
گویند سررا امّ الدماغ گویند ولوح محفوظ‌را امّ الکتاب گفت ورایة‌را که لشگررا مفزع بااو بود آن‌را امّ
گویند ومادررا که مفزع کودکان باشد ومرجع ایشان بااو بود امّ ازاینجا گویند واین فعل باشد بمعنی مفعول
واصل کلمه ازام باشد وآن قصد بود پس هرمقصودی مرجوع‌را امّ گویند وبرای آن امّ خوانند آن‌را
که رجوع متشابه باو باشد وحمل متشابه براو کنند ومفزع درحل اشکال او باشد وبرای آن گفت که امّ
الکتاب ولم یقل امّهات الکتاب بالجمع برای انکه این آیات دراین حکم چون یك آیت است ووجهی دیگر

انکه اشارت بحکم است وهو الأحکام محکمی آیت حکمی است که اصل کتاب است ورجوع در این باب اعنی فی ردّ المتشابه الیه وحمله علیه با او باشد ووجهی دیگر آن است که هر آیتی از او امّ است واصل است. کما قال الله تعالی وجعلنا ابن مریم وامّه آیة ؛ ای کل واحد منهما وکما قال الله تعالی والذین یرمون المحصنات ثم لم یأتوا باربعة شهدآء فاجلدوهم ثمانین جلدة ای فاجلدوا کل واحد منهم ثمانین جلدة . واخر متشابهات . اخر جمع اخری باشد واز باب لاینصرف است وسببهای منع صرف او صفت است وعدل که او معدول است از او اخر وکسائی گفت برای انکه او جمعی است که بر وزن او واحد نیست پس او دو جمع است سببی مکرّر باشد وبعضی دیگر نحویان گفتند این جمع را حمل بر واحدش کردند که واحد او اخری است وآن منصرف نیست متشابهات ومتشابه آن باشد که مراد در او متشبه باشد مراد از ظاهرش ندانند واقوال علما در این محکم ومتشابه مختلف است قتاده و ضحاك وربیع وسدّی گفتند محکم ناسخ باشد که بر او عمل باید کردن ومتشابه منسوخ باشد که با او ایمان باید آوردن وبر او کار نباید کردن واین روایت عطیه است از عبدالله وروایت علی بن طلحه از عبدالله عباس آن است که محکمات قرآن حلال وحرام وحدود واحکام و فرایض است که آن را کار باید بستن وایمان باید آوردن ومتشابه امثال ومواعظ ومقدّم ومؤخّر است که در اینجا چیزی نبود که کار باید بستن وابو اسحاق روایت کرد از عبدالله عباس که او گفت مثال آیات متشابه چنان است که در سورهٔ انعام گفت . قل تعالوا اتل ماحرّم ربکم علیکم . تا باخر سه آیه ومتشابه آیاتی است که در سورهٔ بنی اسرائیل است من قوله . وقضی ربك الا تعبدوا الا ایاه وبالوالدین احساناً . چنانکه در سورة البقر وسورة الأعراف وانچه مقریان آن را متشابه خوانند لاشتباه بعضها ببعض علی القاری حفظاً وانچه آن شکل ندارد محکم باشد محمد بن جعفر بن الزّبیر گفت محکم آن باشد که محتمل نباشد الا یك وجه را ومتشابه آن بود که محتمل بود وجوه را بعضی دیگر گفتند محکم آن باشد که علما تأویل آن دانند ومتشابه آن بود که تأویل آن جز خدای تعالی نداند کالخبر عن قیام الساعة چنانکه خبر قیامت وباران که کی بارد وبچه که در شکم مادر چه باشد وانکه فردا چه باشد وهر کس چند ماند وکی میرد وکجا میرد و انچه اخبار غیب است ابن کیسان گفت محکم آن باشد که در او اندیشه بسیار نباید کردن تا معنی مفهوم شود ومتشابه آن بود که معنی او الا بنظر واندیشه بسیار نتوان دانستن واین نزدیك است بانکه ما گفتیم وبعضی دیگر گفتند محکم آن بود که در او خلاف نباشد ومتشابه آن بود که خلاف کنند در او علما هر یك قولی گویند بخلاف آن دیگر ابو عثمان گفت محکم فاتحة الکتاب است که نماز روا نباشد الا باو محمد بن الفضل گفت محکم سورهٔ الأخلاص است که در او جز توحید نیست ومتشابه قدر است بدانکه قرآن همه محکم است از یك وجه واز یك وجه بهری محکم است وبهری متشابه اما انکه جمله محکم است قوله . الم کتاب احکمت آیاته . ومعنی آن است که آیاتش جمله محکم است چنانکه نقضی بر او راه نیابد ومتناقض نشود وشبهه ملحدان واصحاب اباطیل بر او متطرّق نشود چنانکه گفت . لا یأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه وانکه جمله متشابه است چنانکه گفت کتاباً متشابهاً مثانی ومعنی انکه یشبه بعضه بعضاً فی الأحکام والأعجاز وانتفاء التناقض عنه . بهری با بهری ماند در احکام واعجاز ونفی نقض از او وبهری محکم است وبهری متشابه بر این معانی که گفته شد واین است جواب انکس که گوید در قرآن آیات متناقض است نه بینی که دو آیه گفت قرآن جمله محکم است ودر یك آیه گفت جمله متشابه است ودر یك آیه گفت بهری محکم است وبهری متشابه وروایة دیگر از عبدالله عباس آن است که متشابه قرآن حروف التهجی است که در اوایل سور هست واین آن بود که جماعتی از جهودان بنزدیك رسول آمدند علیه السلام چون حیّ اخطب

وکعب اشرف ومانند ایشان وگفتند ای محمد ما شنیدیم که از جملهٔ انچه فرود آمد بر تو الم است بخدای بر تو که چنین است واین منزل است بر تو گفت چنین است گفت اگر این درست است چنان مینماید که ملك امّت تو هفتاد ویك سال باشد واین از حساب جمل گفت که الف یکی ولام سی ومیم چهل جمله هفتاد ویك باشد و انکه گفت یا محمد از این جنس دگر هست گفت بلی المص گفت این بیشتر است از آن این صد وشصت ویکسال است ولکن دگر هست گفت آری الرا گفت این بیشتر است این دویست وسی ویکسال باشد دگر هست گفت آری المرا گفت این بیشتر است این دویست وهفتاد ویك سال است بر ما مشتبه شد ندانیم بر کدام گیریم بر کمتر یا بر بیشتر وما باین ایمان نیاریم خدای تعالی این آیه فرستاد قوله . هو الذی انزل علیك الکتاب منه آیات محکمات هنّ امّ الکتاب واخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ ای میل عن الحق یقال زاغ یزیغ اذا مال اما آنانکه در دل ایشان زیغی باشد یعنی میلی وکژی از حق وقیل شك گفته اند مراد شك است قوله فیتبعون ما تشابه منه . بدنبال او شوند که متشابه است چرا . ابتغاء الفتنة . برای طلب فتنه وطلب تأویلش خلاف کردند در انکه مراد بان آیه کی است ربیع گفت وفد نجرانند که ایشان با رسول علیه السلام در عیسی خصومت کردند گفتند نه تو می گفتی که عیسی کلمهٔ خدا بود وروح او گفت بلی گفتند ما را این بس است خدای تعالی این آیه بفرستاد کلبی گفت مراد جهودانند که خواستند که از حروف تهجی استخراج مدت ملك امة محمد کنند بطریق حساب جمل ابن جریج گفت مراد منافقانند حسن بصری گفت خارجیانند قتاده چون این آیه بخواندی وبانجا رسیدی گفتی حروریانند وصابیان بعضی دیگر گفتند جملهٔ مبتدعانند عایشه گفت رسول صلی الله علیه وآله این آیه جمله بخواند وگفت چون آنان را بینی از این امت که طلب تأویل متشابه کنند وبمتشابهات قرآن تعلق وتمسك کنند وبر آن جدل کنند ایشان آنانند که خدای تعالی ایشان را خواست باین آیه از ایشان احتراز کنی وبا ایشان منشینی ابتغاء الفتنة ای طلب الشرك این از برای طلب فتنه کنند وفتنه اینجا شرك است علی قول الربیع والسدی وابن الزبیر ومجاهد بیانه قوله . والفتنة اشد من القتل . وبعضی از مفسران گفتند مراد لبس واضلال است وتخلیط واصل کلمه امتحان واختبار باشد در لغة تعال فتنه بکذا ای امتحنه به وابتغاء تأویله ای تفسیره ومعناه ومایؤل الیه المعنی تأویل آن باشد که معنی با او شود واصل او از اول است واول رجوع باشد ودر عرف اهل علم تفسیر فرقی هست میان تفسیر وتأویل کشف معنی آیات محکم را تفسیر گویند وبیان معنی آیات متشابهات ودیگر وجوه واحتمالات او را تأویل گویند وحق تعالی لفظ تأویل در باب متشابه اطلاق کرد حق تعالی باز نمود که این قوم دست از محکم بدارند وبدنبال متشابه درافتند بعلت طلب تأویل وغرض ایشان فتنه باشد وگفته اند طلب عاقبت ومایؤل الیه امره از حدیث بحساب جمل ومدت ملك امت رسول از آن استخراج کردند چنانکه بوقت بیانش ذلك خیر واحسن تأویلاً ای عاقبة ونصب هر دو اعنی ابتغاء مفعول له است انکه حق تعالی گفت تأویل آن من دانم ومایعلم تأویله الا الله تأویل آن جز خدای نداند وآنانکه در علم ثابت قدم باشند وپای برجای باشند من دانم وان کسی که از من داند راسخان علم علم از او گرفته باشند در علم ثابت قدم باشند در علم قدمی وقدمی دارند در آن دست وپای دارند از دست بسطة واز پای ثبات انچه گویند از بصیرة گویند مفسران در نظم آیه وحکم آن خلاف کردند وعروة بن الزبیر گفت وطاوس عن ابن عباس که واو فی قوله والراسخون واو استیناف است ووقف کردند عند قوله الا الله وگفتند کلام تمام شد اینجا معنی آیت آن است که تأویل آیات ومتشابه کس نداند مگر خدای عزّ وجلّ فاما راسخان علم گویند آمنا به چنانکه والراسخون مبتدا باشد ویقولون خبر او بود انکه تفسیر متشابه بر علم ساعت وفناء دنیا وخروج دجّال

وخروج یأجوج ومأجوج وخروج مهدی ؑ وعلم روح وعلوم غیب دادند گفتند این چیزهائی است که کس نداند مگر خدای چون راسخان علم ازاین قاصرند بزبان عجز وقصور گویند آمنا به ما ایمان آوردیم باین جمله از محکم ومتشابه همه از نزدیك خداست هم محکم وهم متشابه وگفتند ممتنع نبود که چیزهائی بود که خدای تعالی بعلم آن متأثر بود ومارا تکلیف نکرده باشد دانستن آن چه مصلحت در اجمال واهمال آن باشد چون روح ووقت قیام الساعه وانچه یاد کرد فی قوله ان الله عنده علم الساعه و ینزل الغیث واگر تفسیر متشابه براین کنند این قول قریب باشد واین قول اختیار کسائی وفراء ومفضل بن سلمه ومحمد بن جریر است وگفتند دلیل این قول قرائة عبدالله مسعود است ان تأویله الا عندالله والراسخون فی العلم یقولون آمنا به ودر قرائة ابی وعبدالله عباس چنین است که ویقولون الراسخون فی العلم آمنا به وقولی دیگر در نظم آیه آن است که مجاهد گفت وربیع ومحمد بن جعفر بن الزبیر وقیتبی کهواو فی قوله والراسخون واو عطف است ومعنی آیه آن است که خدای تعالی گفت تأویل متشابه کس نداند مگر من که خدا ام وراسخان ثابت قدمان در علم وقوله یقولون در محل حال باشد از ایشان ومعنی آن بود که ایشان دانند وبا آنکه دانند میگویند آمنا به تا مدح باشد ایشان را بدو وجه یکی تحصیل علم بمتشابه یکی انقیاد واستسلام مثال آیه یقولون حال افتاد فی موضع قائلین للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم واموالهم چیست انکه ایشان راست انکه پیش از این آیه گفت . ماافاء الله علی رسوله من اهل القری فلله وللرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل . انکه گفت للفقراء الایة انکه گفت والذین تبوؤا الدار والایمان . یعنی للذین تبوّؤا الدار والایمان . انکه گفت والذین جاؤا من بعدهم ای وللذین برای انکه غنیمت را خمسش خدای وپیغمبر وامام را باشد ویتامی ومساکین وابن السبیل آل محمد یعنی بنی هاشم را واربعة اخماسش مهاجر وانصار وانان راکه از پس ایشان باشند تا بدامن قیامت براجماع بلاخلاف انکه بیان کرد که آنانکه پس از مهاجر وانصارند باانکه مستحق خمس نه اند یقولون ربنا اغفر لنا میگویند بار خدایا بیامرز مارا ای قائلین همچنین در آیه ما راسخان علم باانکه تأویل متشابه دانند ومیگویند آمنا به واین مثال روشن است ومثال او از شعر عرب قول یزید بن مفزع فی عبدله یسمی برداً قد باعه ثم ندم علی بیعه فقال . وشریت برداً لیتنی . من بعد برد کنت هامه . من هامة تدعوا صدا . بین المشعر فالیمامه . الریح تبکی شجوها . والبرق یلمع فی الغمامه . واو فی قوله والبرق واو عطف است ویلمع در جای حال است ومعنی آن است که والبرق ایضاً یبکیه لامعاً فی الغمامه واگرنه چنین گویند معنی تباه شود برای انکه اگر والبرق بابتدا کنند ویلمع خبر او کنند معنی ندارد چه برق ازاو همیشه لمعان زند انگاه این حدیث اجنبی شود از انچه مراد شاعر است در غرض او ومعنی فاسد پس این قول بهتر است وبظاهر لایق تر است دیگر انکه خدای جل جلاله این کتاب بلغت عرب فرستاد بلسان عربی مبین در او الغاز وتعمیه نیست وگفت کتاب انزلناه الیك مبارك لیدبروا آیاته وگفت تلك آیات الکتاب المبین وگفت کتاب فصلناه علی علم جمله قرآن را بتفصیل وتبیین وصف کرد جز آن است که بعضی از او بتامل وتدبر توان دانستن دیگر انکه نشاید در حکمت که بار سول علیه السلام خطابی کنند که او بداند ورسول از قبل او باما آن خطاب کند ونه او داند که چه میگذارد ونه ما دانیم که چه می شنویم پس رسول علیه السلام باید که داند وباید که عالمان ربانی از اهل البیت وصحابهٔ او دانند برخلاف اقوال اول ودگر انکه گفت اتبعوا ما انزل الیکم من ربکم ومتابعة آنچه ندانند چگونه کنند ودیگر انکه چون راسخان علم تأویل متشابه ندانند وجز راسخان نیز ندانند چه فرق باشد میان راسخ وناراسخ وچه فایده بود وصف ایشان را در این جایگاه برسوخ وثبوت قدم در علم چه آنانی که جاهل باشند در علم هیچ پایه ندارند در این معنی باایشان راستند پس آیه آن معنی نشود

دیگر انکه از عهد رسول علیه السلام الی یومنا هذا ندیدیم که مفسران در آیتی از آیات قرآن در تفسیر وتأویل وکلام در وجوه علوم وانواع آن رها کردند وگفتند نه علم ماست وتفسیر این آیه جز خدای نداند تا حروف مقطع را در او اقوال بسیار گفتند وعبدالله عباس چون این آیه خواندی گفتی . انا من الراسخین فی العلم الذین یعلمون تاویل المتشابه . گفت من از آن راسخان علمم که تأویل متشابه دانند ومجاهد گفت من از جملهٔ آنانم که تأویل متشابه دانم وبراین وجه که گفتیم لفظ متشابه محمول بود علی احد الاقوال المشروحة از آن قولها که گفتیم وبروجه اول الا انیك قول نباشد که حمل بر علم غیب کنند ولفظ متشابه در عرف باین لایق است که ما گفتیم از مفسران نه بعلم غیب ووجهی دیگر در آیه مرتضی علم الهدی قدس الله روحه گفت بر آن طریقه که واو استیناف باشد نه بر آن وجه که ایشان گفتند وآن آن است که آیات متشابه بیشتر آن بود که محتمل بود وجوه بسیار را چون هدی وضلال ومانند آن ومأول آن باشد که هر وجه که محتمل بود در لغه ومطابق بود ادلهٔ عقل را وآیات محکم را بگوید وقطع نکنند علی مراد الله پس قدیم جل جلاله گفت تأویل آیه یعنی آن وجه معتبر که مراد من است که من بیان بکرده ام کس را برای صلاح آن کس نداند مگر من واین وجه نیکو است در تفسیر این آیه والله اعلم بمراده . قوله والراسخون فی العلم . رسوخ ثبوت باشد ورسخ اذا ثبت وکذلك رصخ کالصراط والسراط والمسلوخ والمصلوخ قال الشاعر . لقد رسخت فی القلب منی مودّة . لـ لیلی ابت ایامها ان تغیّرا . مفسران خلاف کردند در انکه این راسخان که بودند بعضی گفتند مؤمنان اهل کتابند چون عبدالله سلام وجز او وازامثال او ودر تفسیر اهل البیت است که مراد براسخان علم اهل البیت رسول ند علیه وعلیهم السلام از آنان که علم ایشان از علم رسول علیه السلام باشد وعلم رسول از تلقین جبرئیل وعلم جبرئیل از لوح محفوظ وکتابة لوح از قبل رب العزة عجب از آنانکه روا دارند که تأویل متشابه جهودان دانند وروا بود که ایشان در این باب معطوف باشند بر نام خدای واهل البیت رسول نشاید که دانند واین پایه دارند وهل هذا الا محض العناد . انس مالك روایة کند وابوالدردا و ابو امامه که از رسول علیه السلام پرسیدند که راسخان علم که باشند گفت . من بر یمینه وصدق لسانه واستقام قلبه وعف بطنه وفرجه فذلك الراسخ فی العلم . گفت آن باشد که سوگندش راست باشد وزبانش صادق بود ودلش مستقیم بود وبطن وفرجش عفیف باشد واین صفت معصومان است وانس مالك گفت راسخ علم آن بود که داند وبانچه داند کار بندد ومتابع علم باشد وبعضی علما گفتند که راسخ علم آن بود که در او چهار خصلت بود تقوی وپرهیزکاری در انچه میان او وخدای باشد وتواضع از میان او وخلقان وزهد میان او ودنیا وجهاد از میان او ونفس خود واین هم از سیرت معصومان است لاجرم چون در علم ثابت قدم بود کس وصف علم وعلما چنانکه او کرد نکرد کمیل بن زیاد گوید یکروز امیر المؤمنین علی ؑ دست من گرفت ومرا از کوفه بیرون برد چون بصحرا شدیم آهی سرد بر آورد از دل گرم وگفت یاکمیل ان هذه القلوب اوعیة فخیرها اوعاها . این دلها اوعاهاست آن به بود که نگاه دارنده تر بود واحفظ عنی ما اقول لك نگاه دار انچه تورا میگویم . الناس ثلثة عالم ربانی ومتعلم علی طریق نجاة وهمج رعاع اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح لم یستضیئوا بنور العلم ولم یلجئوا الی رکن وثیق . یاکمیل العلم یحرسك وانت تحرس المال والمال ینقصه الانفاق والعلم یزکوا علی الانفاق محبة العلم دین یدان به وبه تکملة الطاعة فی حیاته وجمیل الاحدوثة بعد موته والعلم حاکم والمال محکوم علیه . یاکمیل مات خزان الاموال وهم احیاء والعلماء باقون مابقی الدهر اعیانهم مفقودة وامثالهم فی القلوب موجوده هاها ان هاهنا لعلماً جماً واشار بیده الی صدره لو اصبت له حملة بل اصبت لقناً غیر مأمون فی کلام طویل الی ان قال اللهم بلی لاتخلوا الارض

من حجة لك على خلقك اماظاهراً مغلوباً او خايفاً مغموراً كيلا تبطل حججك وبيناتك واين اولئك اولئك الاقلون عدداً الاعظمون قدراً بهم يحفظ الله حججه حتى يودعوها قلوب اشباههم هجم بهم العلم على حقايق الايمان فاستلانوا روح اليقين فانسوا بما استوحش منه الجاهلون واستلانوا ما استوعره المترفون صحبوا الدنيا بابدان ارواحها معلقة بالمحل الاعلى اولئك خلفاء الله فى ارضه وحججه على عباده . گفتند مردمان سه نوعند عالم است ومتعلم عالم ربانى ومتعلمى بر طريق نجات وازاين هردو گذشته همج رعاعند كه بر سر آيند كه چون خشك شود طعمهٔ آتش را شايد بدنبال هر آوازى بروند وباهر بادى كه بجهد ميل كنند بنور علم روشنائى نجسته باشند در علم التجا بركنى استوار نكرده باشند اى كميل علم پاسبان تو بود وتو پاسبان مال باشى ومال از نفقه بكاهد وعلم از نفقه بيفزايد دوست دارى علم دين است كه بان خداى را پرستند وكمال طاعت بان بود در حيوة وذكر وثنا نيكو بان بود پس وفات علم حاكم است ومال محكوم . ياكميل خازنان مال در آن حال كه زنده باشند مرده اند وعالمان انكه كه مرده باشند زنده اند تاجهان بماند اشخاص ايشان مفقود باشد ومثال ايشان در دلها موجود انگه گفت هاى هاى اينجا علمى بسيار هست اگر كسى را يابم كه بر گيرد وتحمل كند واشارت كرد بدستها بسينه خود در حديثى دراز كه در وصف اهل روزگار وعالمان وقت خود بكرد تا در آخر كلام گفت بارخدايا زمين خالى نباشد از حجتى از آن تو بر خلق اماظاهرى مغلوب ياخايفى مغمور ظاهر مغلوب چون او كه اول ائمه است وخايف مغمور چون فرزندش آخر ائمه است براى انكه تا حجتهاى تو باطل نشود كجااند ايشان ايشان بعدد اندكند وبقدر ومنزلت بزرگند خداى تعالى بايشان حجتهاى خود نگاهدارد تا در دل اشباه خود نهند علم ايشان را بر حقايق ايمان واقف كرده باشد ايشان را راحتى يقين خوش آمده باشد مستأنس باشند بانچه جاهلان از آن مستوحش باشند وآنچه مترفان متنعمان را درشت آيد ايشان را نرم بود صحبت ايشان بادنيا تنهائى بود كه جانها از تن معلق بود بمحل اعلى ايشان خلفاى خداى باشند در زمين وحجج او بر بندگانش انگه گفت آه شوقاً الى رؤيتهم اى ياسه بديدار ايشان انكس كه اين داند بر تو راسخ نباشد وانكه اين نداند شنيدن وفهم كردن بر تو هم راسخ باشد وهم ناسخ راسخ علم آن باشد بتأويل متشابه عالم بود نه انكه محكم بر او مشتبه بود انكه بر تأويل شمشير زند باآن راست بود كه محكم تيغ در گلوى بايد كردن . منكم من يقاتل على تأويل القرآن كما قاتلت على تنزيله . گفت از شما مردى باشد كه بر تأويل قرآن همچنان كارزار كند كه من بر تنزيلش كردم هركسى گفت من هستم يارسول الله گفت نه ولكنه خاصف النعل آن است كه نعل پاى من مى پيرايد اگر او نعل پاى من پيرايد من تاج سر او پيرايم نگاه كردند امير المؤمنين عليه السلام از حجره بدر مى آمد نعل رسول عليه السلام بدست گرفته بود كه نيك بكرده بود . فكان علىّ للنعل خاصفاً . وكان النبىّ لمدحه واصفاً . وكان فى الحرب ويحاً عاصفاً . ولاعداء الله قاصماً قاصفاً . يقولون آمنّا به . ميگويند بارخدايا مابمتشابه ايمان داريم . كلّ من عند ربنّا . الا همه از نزديك خداست محكم ومتشابه وناسخ ومنسوخ ومجمل ومفصل . ومايذكر الا الوا الالباب . اين انديشه خداوندان عقل كنند خواجه عقل ندارد واگر دارد بكار ندارد ولبّ هرچيز خالص اواست وصافى آن باشد ومغز چيزها را لب گويند كه نفع در آنست عقل را بان تشبيه كردند وآنرا لب نام نهادند . ربنا لاتزغ قلوبنا . دركلام محذوفى هست تقدير آنست ويقولون اى الراسخون فى العلم ربنا بارخدايا بمگردان وبمخسبان دلهاى ما يعنى آن الطافى كه دلهاى ما باان مستقيم باشد وازحق مايل نشود ازما بازمگير وزيغ ميل باشد و ازاغه اماله باشد معنى آنست كه گفتيم اگر گويند اين چه دعا باشد گوئيم خداى تعالى مارا تكليف كرد كه اين دعا

كنيم واگرچه خداى تعالى بى دعاى ما اين بكند چنانكه فرمود مارا قل ربّ احكم بالحق . وجواب ديگر آن است كه ممتنع نباشد كه الطافى بود كه درمعلوم آن بود كه اگر دعا كنند خداى تعالى آن لطف بكند واگر آن دعا ندانند كردن آن صلاح نباشد چه انچه تعلق بمصالح دارد باوقات واشخاص واحوال مختلف شود وجه سيم درآيه آن باشد بارخدايا برسبيل عقوبت مارا خذلان مكن چون ما يكبار ودوبار وده بار زيغ كرده باشيم تومارا باخود مگذار برسبيل عقوبت چنانكه باكافران كردى قوله فى قولك فلما زاغوا ازاغ الله قلوبهم . وروابود كه ازاغه خود كه عبارت بود از جزاء زيغ اى جازاهم الله بزيغهم كما قال الله تعالى ومكروا ومكر الله . بعد اذ هديتنا . پس از انكه مارا ايمان هدايت كردى از الطاف وتوفيق وتسهل سبيل وبيان ونصب ادلّه وازاحت علت وانچه اسباب ومقدمات است . وهب لنا من لدنك رحمة . ومارا از خزاين رحمت خود مدد فرست كه تو بخشندهٔ وبخشايندهٔ گفتند مراد برحمة درآيه توفيق وتوقيف است اى ثبتنا على الايمان والهدى . ضحاك گفت مراد تجاوز وعفو آمرزش است وحضرت صادق عليه السلام گفت لزوماً لخدمتك مراد لزوم خدمت درگاه اوست بروجه سنت بخلاف بدعة ام السلمه گويد رسول عليه السلام در دعا بسيار گفتى . اللهم مقلب القلوب والابصار ثبت قلبى على دينك. اى گردانندهٔ دلها وچشمها دل من بردين خود بدار بدان گفتند يارسول الله دل بگردد گفت آرى . ماخلق الله من قلب آدمىّ الا وهو بين اصبعين من اصابع الرّحمن انشاء ازاغه وانشاء اقامه . گفت دل هيچ آدمى نيست والا ازميان دوانگشت از انگشتان خداست واين كنايه باشد ازسهولت تقليب آن براو چنانكه يكى ازما گويد هذا الامر فى يدى وفى اصبعى وفى خنصرى اين كار بدست من است ودرانگشت من است ودركمينهٔ انگشتان من است چون خواهد كه مبالغه كند ازقدرت خود بر آن وسهولت آن برآن وديگر وجهها گفته اند اگر جاى حاجت بود گفته شود انشاء الله انگه گفت . نسئل الله ان لا يزيغ قلوبنا بعد اذ هدانا وان يهب لنا من لدنه رحمة انّه هو الوهاب . ما از خداى ميخواهيم تا دل ما ثابت دارد ونگرداند پس ازهدايت ومارا رحمت دهد وآمرزش كه او بخشنده است وتفسير آنست كه بگفتيم ام السلمه گفت من گفتم يارسول الله مرا دعائى بياموزى كه نافع باشد مرا گفت بلى بگو . اللهم ربّ النبىّ محمد اغفرلى ذنبى واذهب غيظ قلبى واجرنى من مضلات الفتن ما احييتنى. وگفته اند قلب را براى آن قلب نام كردند لسرعة تقلبه براى زودگرد باشد ورسول عليه السلام گفت . مثل القلب كمثل ريشة بارض فلاة فى يوم عاصف تقلبها الريح ظهراً لبطن . مثل دل آدمى چون پر مرغى است بزمين بيابان درروز باد سخت باد آنرا ازاين روى باروى ميگرداند ابوعبيده روايت كرد كه رسول عليه السلام گفت دل فرزند آدم چون گنجشگى است در روزى هفت رنگ گردد ورسول عليه السلام گفت . لقلب بنى آدم اسرع تقليباً من القدر اذا استجمعت غلياً . گفت دل فرزند آدم زودتر گرم گردد از ديگ درانحال كه نيك بجوش درآيد . ربنا انك جامع الناس . بارخدايا تو مردمانرا جمع كنى براى روزى كه درآنروز شك نيست يعنى روز قيامت كه خلقان اول وآخر مجموع باشند درآنروز چنانكه گفت . ذلك يوم مجموع له الناس وذلك يوم مشهود قال تعالى فكيف اذا جمعناهم ليوم لاريب فيه و چنانكه گفت . الله لااله الاهو ليجمعنكم الى يوم القيمة لاريب فيه . براى انكه گفت شك نيست دراو واگرچه كافران دراوشك كردند كه برحقيقت بدرستى خواهد بودن واين مبالغه باشد ازصحت وقوع ووجود كار انگه عدول كرد ازخطاب بغياب گفت انّ الله ونگفت انّك عرب را عادت باشد كه ازخطاب بغياب شوند واين نوعى فصاحت باشد دركلام ايشان قال

کثیر . اسیئی بنا اواحسنی لاملومة . لدینا ولا مقلیة ان تقلت . ونگفت ان تقلیت وقال الله تعالی . هو الذی یسیرکم فی البر والبحر حتی اذا کنتم فی الفلك وجرین بهم . ومانند این درقرآن وکلام عرب بسیار است . ان الله لایخلف المیعاد خدای تعالی خلف میعاد نکند ومیعاد مفعال باشد من الوعد کا المیقات من الوقت واصل این بنا درآلة باشد کا المفتاح والمغلاق والمقلاد والمقلاة وما اشبه ذلك .

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ

بدرستی که انانکه کافر شدند هرکز بازندارد از ایشان مالهای ایشان ونه فرزندان ایشان ازخدای چیزی را وایشان ایشانند اتش انکیز اتش

* كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَاللَّهُ شَدِيدُ

عادت ایشان چون عادت اتباع فرعون است وانانکه پیش از ایشان بودند بدروغ نسبت دادند معجزات مارا پس بکرفت ایشانرا خدا بکناهانشان وخدا سخت

الْعِقَابِ * قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَى جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ * قَدْ كَانَ لَكُمْ

عقوبت است بکو مرانان را که کافر شدند زود بود که غلبه کنند برشما وکردارند شمارا بادوزخ وبد کستردنی است ان بحقیقت هست شمارا

آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأْيَ الْعَيْنِ

معجزه دردو کروه که بهم رسیدند یکی از ان دو کروه که کار زار کنند در اطاعت خدای وکروهی دیکر کافر بودند میدیدند ایشانرا دوچندان بدیدار چشم

وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِأُولِي الْأَبْصَارِ * زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ

وخدای قوت دهد بیاری ان را که خواهد بدرستیکه دراین عبرتی است خداوندان بینایان را اراسته شده است برای مردمان دوستی

الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ

آرزوها اززنان وپسران ومالهای بسیار کردآورده اززر ونقره واسبان نشان کرده

وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ * قُلْ أَؤُنَبِّئُكُمْ

وچهارپایان وکشتاورزی انچه شمردیم برخورداری زندکی این جهان است وخدای نزداواست نیکوئی بازکشتن بکوایا بیاکاهانیم شمارا

بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ

بچیزی بهتر از انچه کفتیم مرآنانراست که پرهیزکاری نمودند نزد پروردکارشان بوستانهائی است میرود از زیر درختان جویها حال انکه جاوید باشند دران وزنان

مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ * الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا

پاك وخشنودی ازخدای وخدای بیناست بحال بندکان وانانکه میکویند ای پروردکارما بدرستیکه ما ایمان آوردیم پس بیامرز برای ما

ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ * الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ

کناهان مارا ونکاه دارمارا از رنج اتش دوزخ صبرکنندکان وراست کویان ومداومت کنندکان ونفقه کنندکان وامرزش خواهندکان

بِالْأَسْحَارِ * شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا

پیش از صبح کواهی میدهد خدای که هیچ خدائی نیست مکر او وفرشتکان وصاحبان علم ایستاده بعدل نیست خدای مکر

هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا

اوکه غالب ومحکم کاراست بدرستیکه دین نزد خدای اسلام است وخلاف نکردند انانکه دادند ایشانرا کتاب مکر

مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ * فَإِنْ

پس از انکه آمد بدیشان دانش از راه حسد میان ایشان وهرکه نکروید بایتهای خدای پس بدرستیکه خدای زود شماراست پس اکر

حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ

حجت کویند با تو پس بکوی خالص کردانیدم عمل خود را برای خدا وم خلص اند متابعان من نیز وبکو مرانان را که دادند کتاب وانانکه نه اهل کتابند

ءَأَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ *

ایا فرمان بردارید پس اکر فرمان برید پس بحقیقت راه یافته کانند بدین واکر اعراض نمایند پس بدرستیکه برتواست پیغام رسانیدن وخدای بیناست بحال بندکان

قوله ان الذین کفروا . آنانکه کافر شدند وجحود کردند وحدانیت مرا وازآنجحود دل خودرا پوششی ساختند گمان بردند که مال ایشان وفرزندان ایشان ازمن غنا کنند وبگریزاند که مرا ورضای مرا واوامر من ومصالح خود بمال وفرزند بفروختند فردای قیامت آنمال مارشود وآنفرزند بند شود وآنسیم بیم شود وآن زر شر وآن حسن حال وبال شود وآن اقارب عقارب شوند . لاتجزی نفس عن نفس شیئاً ای لاتغنی . هیچکس را ازکسی غنائی وکفافی نکنند کسی ازکسی دفع نکند وبجای او نباشد انکه تو بجای اوئی یابرای او یابر رای او فردا برای تو نباشد وبرأی تو نباشد آنرا که امروز بفدای ایشانی فردا که خواهی بفدیهٔ خود بدهی نستانند . یومئذ یود المجرم لویفتدی من عذاب یومئذ ببنیه وصاحبته واخیه وفصیلته التی تؤویه ومن فی الارض جمیعاً ثم ینجیه . پس از این آیه معلوم شد که خویشان غنا نکنند ومال نیز غنا نکنند که اگر مال وملك دنیا کسیرا باشد ازآن دنیا وخواهد که فدیه کند وخویشتن باز خرد ازاو قبول نکنند واورا باو نفروشند . فلن یقبل من احدهم ملؤ الارض ذهباً ولوافتدی به شرم نداری که امروز بجرب وخشگی ترازو خدایرا بیازاری وفردا بهمهٔ زمین پراز زر تورا باتو نفروشند . لن تغنی عنهم اموالهم . مالت فریاد نرسد وفرزندانت دست نگیرند این هیچ ازخدای غنا نکنند ابوعبید الرحمن سلمی خواند . لن یغنی . بیا برای انکه فعل مقدم است وحایلی هست میان فعل وفاعل وحسن بصری خواند لن تغنی بسکون یا چنانکه شاعر گفت کان ایدیهن ماالقاع الفرق . ایدی جوار یتعاطین الورق . وتوانگری را برای آن غنی خوانند که غنا کند یعنی کفاف ودفع فقر من الله ای من عذاب الله ابوعبیده گفت معنی آن است که عندالله بنزدیك خدای . واولئك هم وقود النار . وقود اسم آن چیز باشد که آتش باو برافروزند ووقود مصدر باشد ومثله الوضوء للماء والوضوء للفعل والطهور والطهور ایشان فردای قیامت هزم دوزخ باشند قال الله تعالی . وقودها الناس والحجاره وقال الله تعالی انکم وماتعبدون من دون الله حصب جهنم . کدأب آل فرعون . چون عادت آل فرعون ووجه تشبیه آن است که چنانکه آل فرعون را عند نزول عذاب ونعمة بایشان مال وملك ایشان از ایشان غنا نکرد همچنین مال وفرزندان اینان از اینان غنا نکنند وامت سلف ازکافران که بودند چون عذاب بایشان فرود آمد هیچ دافع ومانع نبود ایشان را ازخدای اما معنی دأب عبدالله عباس وعکرمه ومجاهد وضحاك وابوروق وسدی وابن زبیر گفتند کفعل آل فرعون چون فعل آل فرعون وضع ایشان درباب کفر وتکذیب یعنی جهودان همچنان کافر شدند که آل فرعون ربیع وکسائی وابوعبیده گفتند کسنة آل فرعون چون سنت وطریقهٔ آل فرعون مقاتل گفت کاشباه آل فرعون اخفش گفت کأمر آل فرعون وشأنهم چون کار آل فرعون قطرب گفت کحال آل فرعون نضر بن شمیل وسرور گفتند کعادة آل فرعون زجاج گفت کاجتهاد آل فرعون واین اصل کلمه است یقال دأبت فی الأمر ادأب دأباً اذا ادمنت العمل وتعبت فیه وادأب السیر اذا ادامه وقال زهیر . لأرتحلن الفجر ثم لأدأبن . الی اللیل الا ان یعرجنی طفل ، سیبویه گفت کاف درمحل رفع است وتقدیر آن است دأبهم مثل دأب آل فرعون . والذین من قبلهم . وآنانکه پیش ایشان بودند از کفار امم ماضیه . کذبوا بایاتنا فاخذهم الله بذنوبهم . تکذیب کردند بایات ما وآن را دروغ داشتند ونگرویدند وتصدیق نکردند لاجرم خدای تعالی ایشان را بگناه خود بگرفت ومؤاخذه کرد نظیره قوله . فکلاً اخذنا بذنبه الآیه . والله شدید

العقاب . وخدای سخت عقاب است در وقت عقوبة چنانکه واسع رحمت است در وقت مغفرت . قل للذین
کفروا ستغلبون وتحشرون . بگو ای محمد کافران را که شما را غلبه کنند مغلوب شوی عاجلاً وتحشرون
الی جهنم . وباجل بدوزخ شوی تا اینجا مقهور باشی وآنجا معذب خسر الدنیا والآخرة نه دنیا داری نه آخرت
دنیا که معبود تو است از دست تو بستانند وآخرت که بآن ایمان نداوند مدفوع شوند باآن بزعم خود بهشت
نگویند لاجرم نه بینند بدوزخ ایمان ندارند لاجرم بچشند تا بدانند وحمزه وکسائی وخلف خوانند ویحیی و
اعمش یا در هر دو جایگاه بر مغایبه وباقی قرا بتا علی الخطاب وهر دو رواست وجایز در عربیه برای انکه چون مخاطب
مواجه نبود ورسالة باو بزبان کسی بفرستند هر دو روا بود یقول العرب قل لفلان انك تعزر وتؤدب وقل له
انه یعزر ویؤدب ، مفسران خلاف کردند در انکه مراد بایه کیست مقاتل گفت مشرکان مکه اند ومعنی آن است
که ای محمد بگو کافران را که شما را روز بدر غلبه کنند وبقیامت بدوزخ برند چون این آیه آمد رسول علیه السلام
روز بدر کافران مکه را گفت ان الله تعالی غالبکم وحاشرکم الی جهنم . خدای تعالی خبر داد که شما را غلبه خواهد کردن
وحشر کردن بدوزخ ودلیل این قول سیهزم الجمع ویولون الدبر بل الساعة موعدهم والساعة ادهی وامر . بعضی دیگر
گفتند مراد بایه جهودانند کلبی گفت از ابو صالح از عبدالله عباس که چون رسول علیه السلام روز بدر مشرکان را
غلبه کرد جهودان گفتند بخدای که این پیغمبر امی است که ما را در توریة وعده کردند ومانعت وصفت او
در کتاب خود یافته ایم ورایة او منصور است ومردود نیست وخواستند تا باو ایمان آرند باز گفتند صبر کنی
تا دیگر دفعه بنگریم اگر دست او را باشد ایمان آریم چون روز احد بود واصحاب رسول را نکبتی رسید شك آوردند
وگفتند این مرد نه آن پیغمبر است که ما گمان بردیم وایمان نیاوردند وازمیان ایشان ورسول عهدی بود تا
بمدتی پیش از اجل ووقت انقضاء مدت آن عهد تباه کردند وکعب اشرف باشصت سوار از جهودان بمکه
آمدند بنزدیك ابوسفیان وباو عهد بستند که دست یکی دادند در حرب رسول علیه السلام انکه بامدینه آمدند
خدای تعالی در شأن ایشان این آیه فرستاد ومحمد بن اسحق گفت چون رسول علیه السلام ببدر مشرکان را
بشکست وبامدینه آمد جهودان را جمع کرد در بازار بنی قینقاع وگفت یامعشر الیهود احذروا من الله مثل ما
انزل بقریش یوم بدر . از خدای بترسی که بشما نکبتی فرود آید چنانکه بقریش فرود آورد روز بدر واسلام
آری پیش از انکه عذاب خدای بشما رسد که شما میدانی که من پیغمبرم از خدا ام ونام ونعت من در توریة خوانده
وخدای بر شما عهد گرفته است جواب دادند وگفتند یامحمد مباد که تو ما را از عداد وحساب ایشان شماری قومی
اغمار که ایشان را علمی وعهدی نبود بکار زار ایشان راز بون گرفتی وبر ایشان فرصتی یافتی گمان برید که ما
چو ایشانیم که اگر با ما قتال کنی بدانی که ما چه مردمانیم خدای تعالی این آیه فرستاد وگفت بگو ای محمد این جهودان را
که با این همه فضولی مغلوب شوی همه را بدوزخ حشر کند وحشر جمع باشد وقیامت را محشر خوانند یعنی
مجمع واین روایت عکرمه است وسعید جبیر از عبدالله عباس وجهنم از اسماء اعلام است دوزخ را واشتقاق او
از جهنام است وآن چاهی بعید القعر باشد وبئس المهاد وبد بستر است آن یعنی دوزخ خدای تعالی در این آیه خبر
داد ایشان را بغیب ومخبر مطابق خبر آمد تا معجزهٔ او باشد ودلیل صدق او کند ووعید کرد ایشان را در آخر
آیه . قدکان لکم آیة . تاء تانیث در فعل نیاورد ونگفت کانت بانکه آیه مؤنث است برای دو وجه یکی رداً
الی المعنی وهو البیان ای قدکان لکم بیان چنانکه شاعر گفت . برهرهة رخصة رودة . کخرعوبة البانة
المنفطر . منفطره نگفت برای انکه شاخ خواست وفراگفت برای آن علامت تأنیث نیاورد که ازمیان فعل

واسم فاصله هست بقوله لکم چنانکه شاعر گفت . ان امرأ غره منکن واحدة . بعدی وبعدك فی الدنیا لمغرور
. وهرچه از این معنی آید حکمش این است گفت شما را آیتی است ودلالتی برصدق این مقال که گفتیم
ستغلبون وتحشرون وآیه دلالت در چیست . فی فئتین در دو فرقه ودو جماعت واصل کلمه من فاء یفیء اذا رجع باشد واین
نام بر کارزاریان اجرا کنند برای انکه بعضی با بعضی شوند یك فئه رسول بود واصحابش صلوات الله علیه ورضی عنهم
ویك فئه مشرکان قریش بودند التقتا بیکدیگر رسیدند ودر برابر یکدیگر ایستادند نزدیك ملاقات مقابله باشد ومقاربه
یعنی روز بدر . فئة تقاتل فی سبیل الله . یعنی رسول واصحاب او وایشان سیصد وسیزده مرد بودند بر عدد اصحاب
طالوت روز قتال جالوت هفتاد وهفت مرد مهاجر بودند ودویست وسی وشش مرد انصار بودند و
صاحب رایة رسول علیه السلام امیر المؤمنین علیه السلام بود ورایة انصاریان سعد عباده داشت وجملهٔ
شتر که در لشکرگاه رسول علیه السلام بود هفتاد شتر بود ودو اسب یکی از آن مقداد اسود بود ویکی از
آن مرثد بن ابی مرثد واز سلاح شش درع داشتند وهشت شمشیر وآن روز جملهٔ شهیدان اصحاب رسول
علیه السلام چهارده مرد مهاجر بودند وهشت انصاری . واخری کافرة . ای فرقة اخری وفرقتی دیگر کافر بودند
وایشان مشرکان مکه بودند ورئیس ایشان عتبة بن ربیعه بود ومشرکان نهصد وپنجاه مرد بودند وصد
اسب داشتند واول کارزاری که رسول علیه السلام در او حاضر آمد کارزار بدر بود وسبب آن غزا ابو
سفیان بود چنانکه قصهٔ آن در جای خود بیاید وزهری خواند در شاذ فئةٍ بجرّ بر بدل وابن السمیقع
خواند بنصب فئةً علی المدح ومجاهد خواند یقاتل بالیاء رداً الی المعنی یرونهم ابوجعفر ونافع ویعقوب
خوانند ودر شاذ حسن بصری وابورجاء وابوبحریه وشیبه وایوب ترونهم بتا بر این قرائة خطاب با
جهودان است گفت ای جماعت جهودان شما مشرکان را دوچندان دیدی مسلمانان را وانکس که بیا
خواند خلاف کردند در و بعضی گفتند رؤیة مسلمانان را بود یعنی مسلمانان مشرکان را دوچندان
دیدند که خود در انکه عدد اندك بر عدد بسیار ظفر یافتند این آیه بود که خدای تعالی گفت . قدکان لکم آیة
. عبدالله مسعود گوید باول که نگریدیم گمان بردیم که ایشان ششصد وبیست وشش مرد باشند
بر ضعف ما هرچه یکساعت بود در چشم ما حقیرتر بودند تا گمان بردیم که کمتر ازمایند یکی میگفت اینان
هفتاد مرد باشند دیگری اورا می گفت صد مرد باشند چون کارزار تمام شد اسیران را پرسیدیم که
شما چند بودی گفت هزار مرد وبعضی دیگر گفتند رؤیة راجع است بامشرکان در اول ملاقات انکه
چنان گمان بردند که مسلمانان دوچندانند که ایشان یعنی مشرکان مسلمانان را باقلة ایشان دوچند
خویشتن می دیدند چنانکه گفت قوله . واذ یریکموهم اذالتقیم فی اعینکم قلیلاً ویقللکم فی اعینهم لیقضی الله
امراً کان مفعولاً . اگر گویند نه این مودی باشد بامذهب اشعری که ادراك معنی گوید یامودی
بود بامذهب سوفسطائیان که ایشان را وثاقة نباشد بمدرکات جواب آن است که گویم مراد از است
که ایشان گمان بردند که اینان بیش از آنند از روی حزر وتخمین نه از روی علم ویقین ومراد برؤیة
در آیه نه ابصار است نه بینی که متعدی است بدو مفعول وانکه متعدی بود بدو مفعول بمعنی ظن باشد وانکه
قوة این است قرائة ابو عبد الرحمن سلمی است ترونهم بمعنی تظنونهم نه بینی که یکی از ما چون جمعی بسیار
بیند یالشکری حزری می کند گوید همانا اینان هزار مرد باشند ودیگری بخلاف آن حزر کند ودیگری
بخلاف آن گوید وچون بنگرند نه چنان باشد که ایشان حزر کردند این نه از سبب آن باشد که بعضی

ادراك كرده باشند وبعضی‌را ادراك نكرده باشند انكس كه كم گويد يا انكه بيشتر گويد بجزر ادراك
كسی كرده باشند كه نبود بل هركسی ازگمان كه برده باشند از سر آن گمان چيزی گويند واين از باب
ادراك درچيزی نباشد واگر گويند حكمت درآن چه بود كه مسلمانان يامشركان عدد بخلاف اين گمان
بردند كه بود گوئيم انكه مسلمانان مشركان‌را دوچند خود گمان بردند وايشان سه چندان بودند غرض آن
تقليل عدد وتحقير ايشان بود درچشم مسلمانان تابدل نشوند تابدل قوی واميدی فسيح بكارزار ايشان
مشغول شوند وضعف وفشل در نيابد ايشان را واما تقليل مسلمانان در چشم مشركان
برای آن بود كه باايشان متهاون باشند بكار واعداد نكنند وساز كارزار بواجب بدست نيارند ومبالات
واكتراث نكنند ومسلمانان بحزم واحتياط بكارزار مشغول باشند واين نيز سبب ظفر مسلمانان باشد
بركافران واما انكه فراّ گفت يرونهم مثليهم برخود سؤال كرد كه چرا مثليهم گفت وايشان اعنی مشركان
سه چندان بودند كه مسلمانان برای انكه ايشان سيصد وسيزده مرد بودند وايشان نهصد وپنجاه مرد
وازاين جواب داد كه چنان بود كه مردی‌را دركاری سه مرد يابند ويكی حاضر باشد گويد احتاج الی مثليه
انكه اين دومثل مضاف بااين يكی سه باشند واين تعسف انجا باشد كه سخن محقق نبود اماچون مظنون و
مخمن باشد وبرسبيل حزر ومقاربه نه برسبيل تحقيق اگر درگمان ايشان تفاوتی بود خلل نكنند برای
انكه نه معلوم است مظنون است ودليل براين قوله رأی العين ورأی دررؤية دل گويد ورؤية درديدن
چشم ورؤيا درديدن بخواب وازاين كار گويند لفلان رأی فی الفقه وهذا رأی ابی حنيفه وهذا علی رأی
الشافعی ورأی فقها ازاجتهاد باشد وان ادا نكنند بعلم وانما ادا بظن كنند بلا خلاف واين كلمه ازظاهر
آيه قوة آن جواب است كه گفتيم سؤال اشاعره راوسوفسطائيان‌را يقال رأيت الشی بعينی رؤية وبقلبی رأياً وفی
منامی رؤياءً قال الاعشی فی الرأی . فلما رأی القوم من ساعة . من الرأی ماابصروه اكتمن . ومعنی
انكه گفت جل جلاله رأی العين مراد ان است كه اول نظر باعينهم من غير تأمل ونظر صحيح فادّی الی
ماعن لهم من الرأی ازسر دست درنگريدند گمانشان براين مقدار افتاد فهذا معنی قوله رأی العين والله
يؤيد بنصره من يشاء وخدای عزوجل بنصرة خودقوة دهد آن‌را كه خواهد تابدانند كه رسول عليه
السلام قتال نه بلشكر وساز وعده وآلة كردی بل بتوفيق الله ونصره وتأييده آن‌را كه او نصرة كند
منصور باشد وان‌را كه اوتأييد دهد مؤيد باشد وتأييد تفعيل باشد من الأيد وهو القوه دليلش قوله
داود ذاالأيد . ای ذاالقوه من يشاء ان‌را كه خواهد وجز آن‌را نخواهد كه حكمت او ومصلحت اقتضا
كندا گرچه برابهام گفت دو حكمت مستنكر باشد كه مشركان‌راتأييدونصرة دهد برپيغمبر ان فی ذلك لعبرة دراين
عبرتی هست كه گروهی بيايند مردی‌را ازشهر خود بيرون كرده اوبشب ازشهر گريخته ازدست ضعفاء آن شهر و
سفهاء ايشان كه باضعيفان نه بس بود نتوانست مقام كردن درشب بگريخت وپنهان بشهری ديگر آمد جماعتی
ضعفاء بی برگ وساز وبی عدد وعدة ازپی او بيامدند درمساعدة او هجرت كردند ازانجا جماعتی انصار بنصرة او بر
خاستند ازاينان بی برگ تروبی سازتر انگه كاروانی ازآن رؤساء مكه باعزت ومنعت می آمد حق تعالی اين ضعيفان بی
نوايان‌را فرمود كه بروی وآن كاروان بياری برفتند هرسه ياچهار برشتری سلاح ايشان چوبها بود و
بيشتر پياده مشركان بيامدند تنگ هزار مرد باساز وآلة وعده ومدد وقوة دل وصاحب حقی كه باكاروان
ايشان بود چون اينان‌را بديدند درچشم ايشان هيچ نيامد علی احد القولين يابسيار وبزرگ وباشكوه

آمد علی القول الاخر دركارزار رفتند پس وقت نرفت كه اين گدايان ضعيف آن رؤساء وشجاعان‌را
بكشتند ومالشان بغنيمت برگرفتند وسلاحهاشان بستدند ومنصور ومظفر وباغنيمت
وكاروان بامدينه آمدند اين جای اعتبار باشد خدا وندان عقل‌را
ان فی ذلك لعبرة لاولی الابصار . زين للناس حب الشهوات . حق تعالی چون حديث بدروقصۀ عبرة بگفت
ذم دنيا كرد تاصحابۀ رسول ميل بدنيا وحطام آن نكنند وازپس آن ذكر بهشت كرد تاهمه همت درآن بندند .
قوله زين للناس . خلاف كردند درانكه مزين كيست حسن بصری گفت شيطان است برای انكه كارشيطان
اين است وخدای عزوجل چندانكه گفت مذمت دنيا گفت وتزهيد دروی هم او تدبير وترغيب نكند زجاج
گفت مزين خداست بان معنی كه خلق شهوت كرد وطباع باومايل آفريد چنانكه گفت . انا جعلنا ما علی الارض
زينة لها . واين وجه هم نيكو است وازاين منع نيست ابوعلی گفت هرچه ازآن حسن است مزين آن خداست وآنچه
قبح است مزين آن شيطان است واين قول سدی است حق تعالی گفت بيار استند برای مردمان حب الشهوات دوستی
شهوتها ومراد بشهوت درآيه مشتهاست وآنچه شهوت باو تعلق دارد برای انكه شهوت محبوب نباشد ومشتهی محبوب
باشد وشهوات جمع شهوت باشد وتحريك عين الفعل برای آن كرد درجمع تافرق باشد ميان اسم وصفت كه آنچه اسم باشد
عين جمعش متحرك باشد كتمرة وتمرات وجمرة وجمرات وزفرة وزفرات وآنچه صفت باشد بروفق وحد آن باشد
كضخمة وضخمات وعبلة وعبلات اگر عين الفعل حرف علة باشد واو ياياا گرچه اسم باشد نحو بيضه وبيضات وجوزه و
جوزات برای انكه حركة برحرف علة گران باشد وشهوت معنی باشد كه ايجاب صفة مشتهی كند وازجملۀ اعراض
مخصوصه است كه قديم تعالی مختص است بقدرة بر آن وازجملۀ اصول نعم است وشهوت بچيزهائيكه نيل مشتهاء ان ممنوعست
عقلاً وشرعاً ازباب ابتلا وامتحان است پس شهوت بعضی نعمت است وبعضی محنت اعنی امتحان برای تكليف انكه
حق تعالی اين مشتهيات‌را كه مجمل بگفت وازاو بشهوت عبارت كرد تفصيل داد گفت من النساء اززنان وبرای آن تقديم
كرد ايشان‌را كه سبب افتتانند وحبايل شيطانند چنانكه گفت عليه السلام . النساء حبايل الشيطان . وهمچنين گفت . لا
يخلونّ رجل بامرأة فان ثالثهما الشيطان . نبايد كه هيچ مردی بازنی بخلوت نشيند كه سيم ايشان شيطان باشد پس
ايشان گاه دام شيطان باشند وگاه پيش شيطان باشند وگاه خود شيطان باشند چنانكه شاعر گفت . ان النساء شياطين خلقن
لنا . نعوذ بالله من شر الشياطين . اعشی بن مازن زنی داشت برخاست وبرفت تابرای او طعامی آرد چون باز آمد زن بر
جای نبود برخاست وبشكايت اوپيش رسول آمد وگفت . يامالك الملك وديان العرب . اليك اشكو ذربة من الذرب .
خرجت ابغيها الطعام فی رجب . فخلفتنی بنزاع وهرب . اخلفت العهد ولطت بالذنب . وهن شر غالب لمن غلب
. رسول عليه السلام گفت . مه لاتقل مالك الملك فأن الله مالك الملك . انگه اين مصراع بازپسين تكرار ميكرد
وبازميگفت . وهن شر غالب لمن غلب . وآكل المرار زنی داشت باو خيانتی كرد فقتلها وانشأ يقول . كل انثی
وان بدالك منها . آية الحب حبها منجنون . قال الاخر . ان من غره النساء بور . بعد هند لجاهل مغرور .
حلوة اللفظ واللسان ومرّ . كل شیٔ اجن منها الضمير . ولقيس الرقباب . ان النساء كاشجار نبتن معاً . فهن
مرّ وبعض النبت مأكول . ان النساء اذا انهين عن خلق . فكل ماقيل لاتفعلن مفعول . ولابی سعيد الضرير
فی هذا المعنی . لاتأمنن انثی جنانكم واعلمن . ان النساء لحومهن مقسم . اليوم عندك دلها وحديثها . وغداً
لغيرك كفها والمعصم . كالدار تسكنها وتصبح ظاعناً . ويحلها من بعد من لاتعلم . ولبعضهم فی هذا الباب
. تمتع بها ماعانقتك ولاتكن . جزوعاً اذابانت فسوف تبين . وان هی اعطتك الليان فانها . لغيرك من خلانها

ستلين . وان حلفت لاينقض النای عهدها . فليس لمخضوب البنان يمين . قوله والبنين جمع ابن باشد و ابن را جمع
سلامت خوانند در حال رفع بواو باشد کما قال تعالی المال والبنون . ودر حال نصب وجر بياء چنانکه در این آیة
هست واصل بنو بوده است وجمع تکسیرش ابناء کقنو واقناء وحنو واحناء چون لام الفعل از او بيفكنند الف وصل
دراو درآورند راوی خبر گوید که رسول علیه السلام اشعث قیس را گفت تورا از دختر حمزه فرزند هست گفت
پسری دارم از او که اگر بدل آن جفنهٔ ثرید بودی که من بمهمان دادمی دوست تر داشتمی رسول علیه السلام گفت
چرا چنین میگوئی . انهم لثمرة القلوب وقرة الاعين وانهم مع ذلك لمجنبة مبخلة محزنة . گفت ایشان میوهٔ دلند
وروشنائی چشمند وبا این همه جای بددلی وبخیلی واندوهند . قوله والقناطير المقنطره . جمع قنطار باشد ودر
قنطار خلاف کردند ربیع انس گفت مال بسیار باشد برهم نهاده باشد وابن کیسان گفت مال بی اندازه باشد ابو عبید
گفت عرب قنطار را حد ننهاده و ابو صالح روایت کرد از ابو هریره که رسول علیه السلام گفت قنطاری دوازده هزار
اوقیه باشد یزید الرقاشی گفت من با جماعتی در نزدیک انس مالك شدیم اورا گفتیم یا باحمزه از رسول چه شنیدی در قیام
اللیل گفت رسول علیه السلام گفت هر کس که او شبی بنجاه آیه قرآن بخواند اورا از جملهٔ غافلان ننویسند وچون
صد آیه برخواند چنان باشد که شبی تا صبح عبادت کرده باشد وهر که دویست آیه بخواند حق قرائة قرآن گذارده
باشد وهر که پانصد آیه بخواند تا هزار چنان باشد که قنطاری زر بصدقه داده ما گفتیم قنطاری چند باشد گفت هزار
دینار و معاذ جبل گفت قنطاری هزار ودویست اوقیه باشد ومانند این روایت است از عبدالله عمر وابی کعب از
رسول علیه السلام ضحاك گفت هزار ودویست مثقال باشد ومانند این حسن بصری روایة کرد از رسول علیه السلام
وبروایتی دیگر از انس از رسول علیه السلام که گفت قنطاری دو هزار دینار باشد سعید جبیر وعکرمه گفتند صد
هزار وصد من وصد رطل وصد مثقال وصد درم باشد وگفتند چون اسلام آمد در مکه صد مرد بودند که هر یکی
قنطاری زر داشتند ابو صالح گفت صد رطل باشد حکم گفت قنطاری چندانی زر باشد که از زمین تا آسمان ابو نضرة
گفت پوست گاوی پر از زر یا سیم باشد سعید بن المسیب گفت با قتاده که هشتاد هزار دینار باشد مجاهد گفت هفتاد هزار
دینار باشد شریك گفت چهل هزار دینار باشد وحسن بصری گفت دیهٔ مردی مسلمان باشد هزار دینار یا ده هزار درم
ووالبی گفت از عبدالله عباس هزار دینار یا دوازده هزار درم دیهٔ مردم مسلمانی باشد ابو حمزة الثمالی گفت هشت هزار
دینار باشد و سدی گفت چهار هزار دینار باشد ودر بعضی کتب آمد که قنطار ضیاع وعقار باشد واصل کلمه
از احکام است وپل را از اینجا قنطره گویند که محکم کرده باشند قتاده گفت مقنطره مالی منضد
برهم نهاده درهم بجارده باشد یمان گفت درزمین نکنده باشد سدی گفت مضروب ومنقوش باشد
فرّا گفت مضعفه باشد چنانکه قنطار سه هزار باشد ومقنطره نه هزار وعلی هذا الحساب وابو عبیده گفت
مفعلة من القنطار چنانکه الف مؤلف من الذهب والفضه از زر وسیم گفته اند زر را برای آن ذهب خوانند
که یذهب ولا یبقی وسیم را برای فضه خوانند لانها تنقض ای تتفرق . والخیل المسومه . خیل لفظ جنس
است کالجن والانس والابل از لفظ خود واحد ندارد واحدش فرس باشد وعلما در معنی مسومه خلاف
کردند مجاهد گفت وسعید جبیر وربیع که چرنده باشد وعطیه از عبدالله عباس هم این گفت وحسن بصری
گفت در مرغزار کرده یقال سامت الخیل تسوم واسمتها انا وسوّمتها تسویماً فهی مسوّمة قال الله فیه تسیمون
وقال الاخطل . مثل ابن برعة اوکاخر مثله . اولی لك ابن مسیمة الاجمال . یعنی راعیة الابل مجاهد گفت
المطهرة الحسان اسبان تمام خلق نکو ولیث گفت نگاشته از نکوئی سدی گفت الرایعة ای المعجبة حسناً مردمرا

بحسن وجمال تعجب آرد حسن بصری وابو عبیده واخفش گفتند المعلمة بعلامت کرده یعنی بداغ کرده قتاده
گفت بشیات وعلامات معروف مبرد گفت اسبان معروف ابن کیسان گفت اسبان ابلق ومرجع جمله اقوال
با دو قول است یکی من السیما وهی العلامة ویکی من السوم وهو الرمی یقال سوّمت الخیل اذا علمتها قال الله تعالی
بخمسة آلاف من الملائکة مسومین . وقال النابغة . وضمر کالقداح مسوّمات . علیها معشر اشباه جن . وقال
اعشی باهله ، وفرسان الحفاظ بکل ثغر . یقودون المسوّمة العرابا . ابن زید گفت المسوّمة المعدّة للحرب
آن باشد که برای کارزار بدست نهاده باشند چنانکه لبید گفت . ولعمری لقد بلی بکلیب . کل قرن مسوّم
للقتلال . ودر بعضی تفسیرها آمد که مراد بمسوّمه اینجا یعنی اسبان راهوار بعضی دیگر از مفسران گفتند
ذات شیات معروفه کالغرة والتحجیل یعنی اسبان اغرّ محجل پیشانی ودست وپای سفید وعرب اینچنین اسبان
هم مستحسن دارند وهم مبارك وابن نباته شاعر درقصیده گفت فی وصف اغرّ محجل وقد ابدع فیه . یا ایها
الملك الذی غرماته . من خلقه ورواته من رائه . قد جائنی الطرف الذی اهدیته . هادیه یعقد ارضه بسمائه ،
متجللاً والبرق من اسمائه . متبرقعاً والحسن من ادوائه . فکانّما لطم الصباح جبینه . فاقتص منه فخاض
فی احشائه . وهم او گوید اینمعنی در قصیدهٔ دیگر . وادهم یستمد اللیل منه . ویطلع بین جبهته الثریّا . سری
نحو الصباح یطیر مشیاً . ویطوی نخوة الافلاك طیاً . فلما خاف وشك البین منه . تشبث بالقوایم والمحیاّ .
ابو جعفر المدائنی روایت کند از قاسم بن الحسن بن الحسن از پدرش از جدش امیر المؤمنین علی علیه السلام از
رسول صلی الله علیه وآله که گفت چون خدای تعالی خواست تا اسب بیافریند باد جنوبرا گفت من از تو
خلق خواهم آفریدن یعنی آن فرشتگانرا که برباد جنوب موکل باشند خلقی که عزّ اولیا ودوستان من باشند
ومذلة دشمنان من وجمال اهل طاعت من فرشتگان گفتند بارخدایا فرمان تو راست حق تعالی از باد جنوب
اسبی بیافرید انگه گوید من تورا غریب آفریدم وخیر در پیشانی تو بستم وغنیمتها مجموع بود بر پشت تو خداوند
تورا بر تو مهربان کردم وتورا پرندهٔ بی پر کردم فانت للطلب وانت للهرب . تورا برای طلب دارند وبرای
هرب دارند من بر پشت تو مردانی راسوار کنم که تسبیح وتهلیل وتحمید وتکبیر میکنند وتو بتسبیح وبتهلیل ایشان
تسبیح وتهلیل کنی انگه گفت هیچ تسبیح وتهلیل نباشد که او بشنود والا او نیز بمانند آن جواب دهد انگه
گفت چون فرشتگان صفت اسب بشنیدند وخلقتش بدیدند گفتند بارخدایا ما فرشتگان توائیم تسبیح وتهلیل
تو میگوئیم نصیب ما چیست حق تعالی برای ایشان اسبان ابلق گردنهاشان چون گردن شتران بختی چون
اسبرا بر زمین فرستاد وپایهای او بر زمین قرار گرفت صهیل کرد حق تعالی گفت برکت بر تو باد از جانوریکه من
بصهیل تو مشرکانرا ذلیل کنم وگوشهاشان پر کنم ودلهاشان بترسانم چون خدای تعالی چیزها بر آدم عرضه
کرد گفت بگزین آنچه خواهی او اسب بگزید خدای تعالی گفت عزّ خود وعزّ فرزندان خود اختیار کردی تا زنده
باشند برکت من بر تو باد وبر ایشان از خلق هیچ نیافریدم که بنزد من از تو محبوبتر باشد واینکه تو اختیار
کردی وابو هریره روایت کند که رسول علیه السلام گفت . الخیل معقود بنواصیها الخیر الی یوم القیمة . خیر
در پیشانی اسبان بسته است تا روز قیامت انس روایت کرده که هیچ چیز نزد رسول علیه السلام محبوبتر نبود
از زبان برگرفتگی اسب ابوذر الغفاری روایت کرد از رسول علیه السلام که گفت هیچ اسب تازی نباشد والا
مأذون بود که هر بامداد بگوید بارخدایا مرا بکسی ده که بنزدیك او از همه اهل ومال او دوست تر باشم ابو وهب
روایت کرد که رسول علیه السلام گفت اسبانرا بازبندی وگرد از روی پیشانی ایشان پاك کنی وچیزی در گردن

ایشان بندی وزه کمان نباید اسب که داری یا کمیت اغرّ محجل باید یا اشقری اغرّ محجل یا ادهمی اغرّ محجل ورسول علیه السلام گفت . یمن الخیل فی شقرها . خجستگی اسبان در اشقراست ودرخبراست که رسول علیه السلام اسب اشکرا مکروه داشتی واشکل آن باشد که یکدست او یا یکپای او سفید بود وسه مطلق یا یکی مطلق بود وسه محجل وابوهریره روایت کرد که رسول علیه السلام گفت اسبان خداوند ایشان را ازسه روی باشد یکیرا اجر بود ویکیرا وزر ویکیرا ستر بود اما انکه اجر بود مردی بود که اسبی بازبندد درراه خدای یا فرو گذارد آنرا در گیاه زاری برای جهاد بهر رفتنی وچره کردنی وخوردنی وشربت آب که باز خورد خداوندشرا حسناتی بنویسند واما آنرا که ستر باشد مردی بود که اسبی بازبندد برای تجمل وتعفف وحق خدای تعالی در رقاب وظهور آن فراموش نکند واما انکس که اورا وزر باشد مردی باشد که اسبی باز بندد برای فخر وریا ومعادات اهل اسلام وخباب بن الارث روایة کند ازرسول علیه السلام که گفت اسبان سه اند . فرس للرحمن وفرس للانسان وفرس للشیطان اما انچه خدایراست اسبی باشد که درراه خدای برای جهاد کفار بازبندند واما انچه آدمیراست اسبی بود که مرد دارد برای نسل وبچه واما انچه شیطانراست اسبی باشد که براو گرو بندند وقمار بازند . قوله والانعام . جمع نعم وآن شتر وگاو وگوسفند بود ونعم اسمی است مر جمعرا وازلفظ خود واحد ندارد کالقوم والرهط والنفر والحرث یعنی زرع وکشت وبذر کردن . ذلك متاع الحیوة الدنیا . این متاع زندگانی دنیاست یعنی این جمله که برشمرد همه تمتع زندگانی دنیاست این سراست که دنیاست ودنیا تأنیث ادون باشد نزدیك تر برای آنکه صفت سراست ودار سراست قوله والله عنده حسن المآب . خدای را بنزدیك او حسن المآب است ومآب مرجع باشد من آب یؤوب اذا رجع بازگشتن گاه نکو انجاست که فیها ماتشتهی الأنفس وتلذ الأعین آنچه تو آرزو ندانی کردن فیها ما لاعین رأت ولا اذن سمعت ولاخطر علی قلب بشر انکه بخوف انقطاع مشوب نباشد وازبرای این گفت تا ازاین فانی مکدر دست بداری وچشم بدان باقی صافی داری قوله . قل ءانبئکم بخیر من ذلکم . بگو ای محمد خبر دهم شمارا بهتر ازاین که ذکرش برفت من النساء والبنین تا باخر آیه . للذین اتقوا . برای متقیان و پرهیزکاران خدای ترسان . عند ربهم . بنزدیك خدای ایشان جل جلاله . جنات تجری . بوستانها که درزیر آن جویها میرود یعنی درزیر درختان آن جویها میرود درخبر چنین است که جویهاء بهشت تجری فی عین فی غیر اخادید من الأرض درشکافته زمین نرود بل روی زمین رود ومتفرق نشود اول گفت جای که مرجع ایشان بود بوستانها پر درخت است که سایهٔ آن زمین بپوشد انکه گفت درزیر درختهایش آب روان است که ازجملهٔ متنزهات دنیاکه چشم را سوددارد وروح را راحت بود سبزی بود وآب روان انکه سبزی نباشد بی ثمره ازانواع میوها دراو باشد انکه نزدیك باشد تا تورا رنج نرسد قطوفها دانیه انکه بخوف انقطاع منغص نبود خالدین فیها درآنجا همیشه باشند این لذت چشم است دیگر چه باشد ایشان را . وازواج مطهرة . زنانیکه جفت ایشان باشند جفت گفت تا فایدهٔ سازگاری دهد انکه گفت نه چون زنان دنیا باشند دربند اعذار بل مطهره باشند ازبول وغایط وحیض واستحاضه ونفاس انکه بهتر ازاین همه باشد خشنودی خدای باشد که خدای ازایشان خشنود باشد وایشان ازخدای . رضی الله عنهم ورضوا عنه . وجملهٔ قراء رضوان خوانند بکسر الراء مگر ابوبکر عن عاصم که او بضم راء خواند درهمهٔ قرآن وآن لغت قیس عیلان است وآن دو لغت است کالعدوان والعدوان والطغیان والطغیان درخبراست ازعطاء بن یسار ازابوسعید خدری که رسول

علیه السلام گفت خدای تعالی اهل بهشت را گوید ای اهل بهشت ایشان گویند لبیك ربّنا وسعدیك والخیر فی یدیك فیقول هل رضیتم . راضی شدی ازمن گویند بارخدایا چگونه راضی نشویم وتومارا آن دادی که کس را ندادی حق تعالی گوید من شمارا ازاین فاضل تر بدهم ایشان گویند بارخدایا به ازاین چه باشد گوید خشنودی من چنانکه با او خشم نباشد هرگز گفته اند دربهشت چند چیزاست به ازبهشت یکی رضای خداست ویکی خلود بهشت است ویکی جوار محمد وآل محمد است . الذین یقولون ربّنا . محل او شاید که جر باشد ردّاً علی قوله للذین اتقوا وشاید که رفع باشد علی خبر المبتدا ای هم الذین واولیتر آن بود که صفت للذین باشد یقولون ربّنا آنانکه گویند بارخدای ما اننا آمنا ایمان که دردل دارند برزبان برانند تا هم مؤمن باشند هم مسلمان که اسلام بزبان باشد وبانقیاد واستسلام انکه چشم دارند بانکه چون قدم در دایرهٔ ایمان دارند و دست دررسن معرفت زده باشند وزبان به ثناء او وجوارح بخدمت او درکار دارند آمرزش او توقع کنند ازسر آن دلیری گستاخ وار بگویند . فاغفر لنا ذنوبنا . گناهان ما بیامرز . وقنا عذاب النار . ومارا ازعذاب دوزخ نگاه دار . الصابرین . محل او ازاعراب دو وجه را محتمل است یکی جر جملا علی قوله للذین اتقوا یا صفة متقیان باشد که ذکر ایشان برفت ووجهی دیگر نصب علی المدح کانه تعالی ابهم ثمّ فسر فقال الصابرین علی تقدیر اعنی الصابرین وصبر حبس نفس باشد علی مایکره وصبر ازسه گونه بود صبر بر طاعة وصبر ازمعصیت وصبر برمصیبت امّا صبر بر طاعت آن بود که خویشتن به بند او بسته دارد اوقات نمازرا مراقبت کند وروزهٔ فریضه وسنت را بصبر واحتمال مشقت تلقی کند وبرزکوة وحج وجهاد نفس موطن کند وازمعاصی خویشتن بازگیرد وچون مصیبتی رسد اورا بگوید . انا لله وانا الیه راجعون . تا ازجملهٔ صابران باشد . والصادقین . اول صدقی که باشد اورا صدق ایمان باشد مصدق باشد خدای را تا انجا که گوید . ربنا اننا آمنا . دراین گفتار صادق باشد انکه احتراز کند ازانکه درگفتار او تفاوتی کابیش رود که درخبراست که چون مردیکبار ودوبار راست بگوید براستن گفتن معروف شود حتی یکتب عندالله صدیقاً . تا بنزدیك خدای تعالی نام او درجریدهٔ صدیقان بنویسند وچون یك دوبار دروغ بگوید عادت شود اورا تا بنزدیك خدای تعالی اورا ازجملهٔ کذابان بنویسند قتاده گفت صدقت نیاتهم واستقامت قلوبهم والسنتهم فصدقوا فی السر والعلانیة گفت ایشان را نیت راست باشد ودلهاشان مستقیم باشد وزبان هاشان لاجرم درسر وعلانیه صادق باشند دردل باخدای راست گویند ودرظاهر برزبان باخلقان راست گویند وراست روند وراست باشند هیچ کژی درگفتار وکردار باقوال واعمال خود راه ندهند . والقانتین . مطیعان باشند ونماز کنندگان واختلاف اقوال درقانت گفته شد فی قوله و قوموا لله قانتین . والمنفقین اموالهم فی طاعة الله . ومالهاء خود نفقة کنند درراه خدای درخبراست که رسول علیه السلام گفت . ماطلعت شمس قط الّا بجنبیها ملکان یقولان اللهم اعط کل منفق خلفاً وکل ممسك تلفاً . هیچ روز آفتاب برنیاید الّا برپهلوهای او دوفرشته باشند میگویند بارخدایا هرنفقه کنندهٔ را عوض بده وهر بازدارندهٔ را تلف وهلاك مال قوله والمستغفرین بالأسحار . وبوقت سحر استغفار کنند مجاهد وقتاده وضحاك وکلبی گفتند نماز کنند گان باشند یعنی نماز شب کنان بیانش قوله کانوا قلیلاً من اللیل مایهجعون وبالأسحارهم یستغفرون . زید بن اسلم گفت آنان باشند که نماز بامداد باول وقت چون صبحدم باشد بگذارند ابن کیسان گفت آنان باشند که نماز بامداد بجماعت کنند حسن بصری گفت درشب نماز کنند تا بوقت سحر انگه دروقت سحر باستغفار مشغول باشند راوی خبر گوید که عبدالله عمر همه شب نماز

کردی انکه گفتی ای نافع وقت سحرهست گفتی نه باسر نمازشدی تا انکه که گفتی وقت سحرهست باستغفار
مشغول شدی تاصبح بر آمدن انکه نماز بامداد کردی ابرهیم بن خاطب گفت درمسجد رسول علیه السلام نماز
میکردم از کوشهٔ مسجد آوازی شنیدم که میگفت . رب امرتنی فاطعتك وهذا سحر فاغفرلی . بارخدایا
مرا امر کردی طاعت داشتم واین وقت سحراست اگر از کرم روی دارد مرا بیامرز گفت نگاه کردم
عبدالله مسعود بود انس مالك روایت کند که رسول صلی الله علیه وآله گفت خدای تعالی گوید من همت کنم
بعذاب اهل زمین چون بعمارت کنندگان خانهٔ خود نگرم و نمازشب کنندگان وانانکه بایکدیگر برای من دوستی
کنند وانانکه دروقت سحر استغفار کنند عذاب از اهل زمین بردارم ام سعد روایت کند که رسول علیه السلام
گفت خدای تعالی سه آواز دوست دارد آواز خروس آواز انکس که قرآن خواند و آواز آنانکه دروقت سحر استغفار
کنند درخبراست که داود علیه السلام ازجبرئیل پرسید که کدام وقت فاضلتراست گفت ندانم الّا آن است که وقت
سحر عرش خدای تعالی بجنبد سفیان ثوری گفت خدای را جل جلاله بادی است که آنرا بادصبحی گویند
وقت سحر بجهد وذکرو استغفار ذاکران ومستغفران بخدای بردارند وهم سفیان ثوری گفت چون نیمه اول
باشد ازشب منادی ندا کند این القانتون جماعتی برخیزند و نماز کنند چندانکه خدای خواهد چون نیمهٔ شب باشد
منادی ندا کند که کجااند ذاکران ایشان برخیزند ونماز کنند چون وقت سحر باشد ندا کنند که این المستغفرون
کجااند استغفار کنندگان ایشان برخیزند واستغفار کنندگان چون صبح برآید ندا کنند که این الغافلون کجااند غافلان
برخیزند چنانکه مردگان از گورها برخیزند درجمله وصایای لقمان که پسرش را وصیت نمود که ای پسر نباید که خروس
از تو زیرکتر باشد بوقت سحر برخیزد واستغفار کند وتو خفته باشی در تفسیر اهل البیت است که آیه در امیر المؤمنین
علی علیه السلام است اما الصابرین فنظیره قوله تعالی والصابرین فی البأساء والضراء وحین البأس واما الصادقین فنظیره
والذی جاء بالصدق وصدق به واما القانتین فنظیره قوله امن قانت آناء اللیل ساجداً او قائماً واما المنفقین فنظیره
قوله الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سراً وعلانیة واما المستغفرین بالاسحار فنظیره قوله کانوا قلیلاً من اللیل
مایهجعون وبالاسحار هم یستغفرون . واهل اشاره گفتند الصابرین فی الاهوال والصادقین فی الاقوال والقانتین
فی الاحوال والمنفقین للاموال والمستغفرین بالاسحار . قوله شهد الله الایه . بدانکه قرآن اگرچه همه شریف
وفاضل است آیاتی هست که شریفتر وبرفضلتر وخواندن آنرا ثواب بیشتر است منها آیة الکرسی وآیة الشهادة
وآیة الملك وآیة السخرة ومانند این از آخر سورة البقره وآخر سورة آل عمران وآخر سورة الحشر وفضل هریك
برجای خود بیاید انشاءالله انس مالك روایت کند از رسول صلی الله علیه وآله که گفت هرکه او این آیة شهد الله
برخواند در آخرش بگوید وانا علی ذلك من الشاهدین خدای تعالی بعدد هر حرفی فرشته را بیافریند تا برای او
استغفار میکنند وآمرزش میخواهند تا روز قیامت خبری دیگر در فضل این آیه رسول علیه السلام گفت هرکه
این آیه بخواند خدای تعالی هشت در بهشت براو بگشاید وهفت در دوزخ براو ببندد وخبر سه ام در فضل این آیه
رسول علیه السلام گوید شب معراج که مرا باسمان بردند مردی را دیدم هشت در بهشت بروی او بسته چون باز
گردیدم هشت در بهشت دیدم بروی او گشاده جبرئیل را گفتم سبب چیست گفت تا توبرفتی او شهد الله میخواند
خدای تعالی درهای بهشت بروی او بگشاد ببرکت خواندن شهد الله خبر چهارم ابو غالب القطان گفت بکوفه
آمدم بتجارت درهمسایگی اعمش فرود آمدم در آخر شب این آیه میخواند وبازپس میخواند ودر آخرش میگفت
وانا اشهد بما شهد الله تعالی به واستودع الله هذه الشهادة وهی لی عندالله ودیعة حتی یؤدیها الی فی یوم القیامه باخویشتن

گفتم همانا چیزی شنیده باشد دراین بر دیگر روز پیش او رفتم اورا گفتم دوش آیة الشهادة میخواندند در آخر او کلماتی
میگفتی درآن چیزی شنیدهٔ گفت بلی گفتم مرا روایت کن گفت نکنم تا یکسال خدمت درسرای من نکنی ومن
کارهاء خود تمام کرده بودم وبرسر راه بودم بارها بگشادم ومقام کردم یکسال چون سال برآمد گفتم ای شیخ سال
تمام شد گفت حدثنی ابووایل عن عبدالله بن مسعود انه قال سمعت النبی علیه السلام گفت از پیغمبر شنیدم که گفت
هرکه این آیه بخواند واز پی او این کلمات بگوید حقتعالی گوید عبدی وفیت بعهدی وادیت الی امانتی وهی التوحید وانا اولی
من وفی بالعهد افتحوا له ابواب الجنان فیدخلها من ایها شاء . بندهٔ من بعهد من وفا کردی وامانت من ادا کردی وآن
توحید است ومن اولیتر که بعهد خود وفا کنم ملائکتی فرشتگان من درهاء بهشت براو بگشای تا از هر دری که
خواهد در بهشت شود خبر پنجم در فضل این آیه رسول علیه السلام گفت هرکه این آیه بخواند درمیانهٔ شب آواز
او حجابها میدرد وآسمانها می برد تا بزیر عرش رسد آنکه حق تعالی بفرماید تا این آیه در صحیفهٔ عمل او بنویسند در
میان طاعات او همچنان تابد که ماه درمیان ستارگان خبر ششم رسول علیه السلام گفت دوفرشته درهوا بیکدیگر
رسیدند یکی دیگر را گفت از کجامی آئی گفت از بر بندهٔ عاصی که امروز همه روز معصیت میکرد خدای را میازرد
واینك دیوان عمل او سیاه بگناه تا آسمان میبرم این فرشته گفت وعجب آن است که من برائی بنام او از آتش دوزخ
بزمین می برم این فرشته تعجب ماند وگفت چرا چنین آمد گفت چون تو بیامدی او آیة الشهاده بخواند خدای
تعالی صفت من گناه ومعصیتش درکار ایمان ومعرفتش کردم خبر هفتم درخبر است که خدای در بعضی کتب
انزله کرد که ای بنده مرا بنزدیك تو سرّی است وتورا بنزدیك من سرّی سرّ من بنزدیك تو توحید من است وسرّ
تو بنزدیك من گناهان ومعاصی تو است چون سرّ من نگاه داشتی وضایع نکردی من اولیتر که سرّ تو پوشیده دارم
وکسی را بر آن اطلاع ندهم خبر هشتم آن است که روایت کردند که روزی واعظی برمنبر میگفت هرکس که این آیه
بخواند خدای تعالی اورا هزار حسنه بنویسد وهزار سیئه بسترد وهزار درجه ترفع کند بعضی حاضران را
تعجب آمد آن شب بخفت در خواب دید که قائلی اورا میگفت یادداری که غریمان بر تو جمع شدند تو چیزی نداشتی که
بدیشان دهی بیتی چند گفتی موسی بن حازم را در او گفتی . اتونی جمیعاً یطلبون حقوقهم . فنبئهم ماعند
موسی بن حازم . او تورا گفت وامت چنداست گفتی سی هزار درم دینار گفت من میدهم از آن عجب نداشتی از
این عجب میداری مرد از خواب درآمد وتوبه کرد وپشیمان شد وخبر نهم درخبر می آید که هرکس او گوید . اللهم
انی اشهدك واشهد ملائکتك وحملة عرشك وسکان سماواتك وجمیع خلقك بأنی اشهد ان لا اله الا انت وان محمداً
عبدك ورسولك وان الانبیاء قد بلغوا ونصحوا . چهار بار این کلمات بخواند خدای تعالی اورا براتی نجات از
دوزخ بنویسد خبر دهم در فضل این آیه در خبر می آید که مردی بر نابیامد چنانکه عادت زور آزمایان باشد هفت
سنگ سنگین برگرفت وبرافراشت وبینداخت باهریك بگفت . اشهد یاحجر انی اشهد ان لا اله الا الله . چون
شب درآمد بخفت در خواب دید که قیامت برخاسته است وخلقان را در صعید سیاست بداشته اند وحساب ایشان
میکنند نامهٔ او بدست او دادند وحساب او برآوردند سیأتش بر حسناتش بیفزود اورا سوی دوزخ بردند چون
بدر دوزخ رسید کوهی عظیم بیامد وحایل شد بدری دیگرش بردند کوهی دیگر بیامد وحایل شد تا همچنین هفت در
دوزخ بگردانیدند اورا هر جائی کوهی منع کردی خزنهٔ دوزخ گفتند شما را با این بنده چیست گفتند این مرد
مارا گواه کرد بر انکه خدا یکی است ماکه کوهها هستیم رها نکنیم که اورا بدوزخ برند اینجا اشارتی است ان
آن است که اگر مردی سنگی را گواه گیرد بر انکه خدای یکی است بوقت حاجت گواهی باز بگرفت ورها نکرد

اورا بدوزخ برند هفتاد سال است تا خدایرا گواه میکنی بر توحید او گمان بری که بوقت درماندگی رهات کند قوله شهد الله کلبی گفت سبب نزول آیة آن بود که دو حبر از احبار شام بمدینه آمدند بایکدیگر گفتند نیك ماند این مدینه بمهاجر پیغمبر آخرزمان چون بمسجد درآمدند ورسول علیه السلام را بدیدند اورا بصفات وعلامات بشناختند گفتند یا محمد مارا مسئلهٔ هست اگر جواب دهی ایمان آوریم . اخبرنا عن اعظم شهادات فی کتاب الله . مارا خبرده از عظیم تر گواهی که در کتاب خدای هست خدای تعالی این آیه بفرستاد در شاذ ابونهیك وابو الشعثا خواند شهدآء الله علی تقدیرهم شهدآء الله یعنی آن صابران وصادقان که ذکر ایشان در آیهٔ اول برفت گواهان خدا اند بر خلقان ودیگر قرّاء خواند شهد الله علی الفعل ومهلب خواند شهداً لله بنصب علی الحال والمدح مفسران در معنیش خلاف کردند مجاهد گفت حکم الله حکم کرد خدای تعالی فرّاً وابوعبیده گفتند قضی الله مفضل گفت اعلم الله بعضی دیگر گفتند بین الله خدای تعالی بیان کرد ابن کیسان گفت شهد الله بتدبیره العجیب وصنعه المتقن واموره المحکمة انه لا اله الا هو . گفت خدای گواهی داد بتدبیر عجیب و صنع محکم وافعال متقن که او یکی است واین چنان است بعضی خطبا گفتند . سل الأرض من شقّ انهارك و غرس اشجارك وجنی ثمارك وان لم یجبك حواراً اجابتك اعتبارا . ازاین زمین بپرس که جویهات که بشکافت ودرختانت که نشاند ومیوهات که برآورد اگر بزبان محاورتت جواب ندهد بزبان اعتبارت جواب دهد وابو العتاهیه گفت . الا اننا کلنا بائد . وای بنی آدم خالد . وبدوهم کان من ربهم . وکل الی ربه عائد . ولله فی کل تحریکه . وتسکینه ابداً شاهد . وفی کل شیءٍ له آیة . تدلّ علی انه واحد . بعضی اعراب را گفتند . ما الدلیل علی ان للعالم صانع . چه دلیل است برانکه عالم را صانعی هست گفت . البعرة تدّل علی البعیر وآثار القدم تدل علی المسیر فهیکل علوّی بهذه اللطافة ومرکز سفلی بهذه الکثافة اما یدلان علی صانع خبیر . گفت بعره دلیل بعیر است وآثار قدم دلیل مسیر است هیکل علوی باین لطافت ومرکز سفلی باین کثافت دلیل صانعی خبیر دانا نکند ودر خبر است که ابو شاکر الدیصانی با جماعتی زنا دقه آمدند درموسم حج صادق را گفتند یابن رسول الله . انك لأحد النجوم الزواهر . وآباؤك کانوا بدوراً بواهر . وامهاتك کانت عقیلات عباهر اذا ذکر العلماء فیك تثنی الخناصر . خبرّنا ایها البحر الزاخر . ما الدلیل علی حدوث العالم . گفتند از جملهٔ ستارگان تابانی وپدران تو هریك ماهی تابنده بودند ومادرانت کرایم بودند وچون ذکر علما کنند انگشت کهتر بتو مهتر بجنبانند یعنی اول تورا انگشت اخرائی ای دریای موج زننده مارا خبرده که دلیل چیست برحدوث عالم صادق علیه السلام خایهٔ مرغی بخواست و بردست نهاد وگفت ، هذا حصن ململم داخله غرقی رقیق لطیف به کالفضة السائلة والذهبة المایعه . ثم انها تنفلق عن صورة کالطاووس اداخله شیءٌ غیر ما عرفت فقال لا قال هذا هو الدلیل علی حدوث العالم . آن خایه مرغ بردست نهاد و گفت این حصنی است مصهرجة اندرون او پوستکی است تنك در او دو مایع چون زر وسیم گداخته انکه شکافته شود ازصورتی چون طاوس چیزی دگر دراو شد جز انکه میدانی گفت نه گفت این دلیل است برحدوث عالم گفت یابن رسول الله نیکو گفتی ودانستی که ما نپذیریم الا انکه بچشم به بینیم وبگوش بشنویم وبه بینی ببوئیم وبدهان بچشیم وبدست بسائیم صادق علیه السلام فرمودند این حواس پنج است واین هیچ سود ندارد بیدلیل عقل چنانکه ظلمت بچراغ نتوان بریدن همچنین بحواس استدلال نتوان کردن بشاهد برغایب الا بدلیل عقل عبدالله عباس خواند شهد الله انه ابوعبیده ومفضل گفتند وجه آن است که معنی شهادت قول باشد ومابعد قول مکسور باشد همزهٔ

آن مفضل گفت معنی شهادت خدای اعلام باشد ومعنی شهادت فرشتگان ومؤمنان اقرار باشد بیانش قوله . قالوا شهدنا علی انفسنا ای اقررنا . چنانکه صلوة را معنی مختلف باشد باختلاف فاعلان صلوة از خدای رحمت باشد واز فرشتگان استغفار واز مادعا حق تعالی گفت گواهی داد خدای وفرشتگان وخداوندان علم بر وحدانیت خدا انه لا اله الا هو باانکه جز او خدائی نیست وچون کار چنین باشد حال گواهان ازاین باشد وقدر الشهادة وقدر الشهود یکی از جملهٔ بزرگان گوید . شهدت شهادة لا شك فیها . بأن الله لیس له شریك ، وان محمداً صلیّ علیه . بدین الحق ارسله الملیك . عیون من لجین فی جفون . من الریحان زینها الملیك . بأحداق الینا ناظرات ، کأن نضارها ذهب سبیك . علی قضب الزمرّد شاهدات . بأن الله لیس له شریك . چون سخن در توحید میرود مدّعی وحاکم وگواه اوست . فیك الخصام وانت الخصم والحکم . رسول علیه السلام بیامد ودعوی کرد که من فرستادهٔ اویم واورا همتا وانباز نیست گفتند گواه تو کیست برانکه فرستادهٔ اوئی گفت بار خدایا این کافران از من گواه میخواهند گفت من گواه توام . ویقول الذین کفروا لست مرسلاً قل کفی بالله شهیداً بینی وبینکم . گفتند بیك گواه کار بر نیاید حق تعالی گفت گواهی با من گواهی میدهد که علم کتاب بنزدیك اوست . ومن عنده علم الکتاب . وآن پسر ابوطالب است مخالفان گفتند جهودانند وموافقان گفتند آن است که جهودان از تیغ او بهری بدین درآمدند وبهری جزیه پذیرفتند بی انصاف مردی تا گواهی اوست نباید گفتن جهودی را اختیار کردی تا ولایت قضاء اویت نباید گفتن جهودی اختیار کردی آن را که رسول علیه السلام اقضی خواند خواجه را برگ نیست که بگواهش بدارد گواه خداست بر توشئیت ام ابیت گواهی مقبول الشهادة وحاکم نافذ الحکم . یاشاهد الله علی فاشهد ، امنت بالواحد رب احمد . من ضل فی الدین فانی مهتد . دعبل علی خزاعی چون بدو مرگ رسید کاغذی برگرفت وبر آنجا نوشت که . اعدلله یوم یلقاه . دعبل ان لا اله الا هو . یقولها مخلصاً عساه بها . یرحمه فی القیامة الله . الله مولاه والنبی ومن . بعدهما فالوصیّ مولاه . ووصایت کرد که با او در کفن پیچند همچنان کردند چون اورا دفن کردند شب درخواب دیدند اورا وگفتند ما فعل الله بك . خدای با تو چه کرد گفت رحمنی بتلك الابیات . بان ابیات برمن رحمة کرد رسول را گفتند تورا گواه باید تا خدای را بشناسیم و گواهی پسر عمت نپذیریم که از تو است گفت هرچه انگشت برآن نهی گواه من است بر صدق دعوی من . راوی خبر گوید که با رسول بودم در بعضی راهها اعرابی پیش ما برافتاد رسول الله اورا پرسید که تو از کدام قبیلهٔ گفت از فلان قبیلة گفت کجا میروی گفت با قبیله میروم گفت هل لك فی خیر یصحبك الیها . رغبت کنی بخیری که در صحبت تو با قبیله تو آید گفت وما ذاك آن چیست گفت . تشهد ان لا اله الا الله وانی رسول الله . گواهی دهی که خدای یکی است ومن رسول اویم اعرابی گفت ومن یشهد لك علی هذا که گواهی دهد تورا براین رسول علیه السلام نگاه کرد درختی ثمره دید عادی برکنار آن بیابان خشك گشته گفت آن درخت مرا گواهی دهد مرد را عجب آمد رسول علیه السلام گفت یا اعرابی برو آن درخت را بیش من خوان گو رسول خدا تورا میخواهد اعرابی برفت وگفت ایتها الشجرة اجیبی رسول الله اجابت کن رسول خدای را درخت برخویشتن بجنبید وعروق را اززمین بر کند وجعلت تخد الارض خدّاً وزمین میشکافت تا پیش رسول آمد وبایستاد رسول عم گفت بم تشهدین ایتها الشجرة بچه گواهی میدهی ای درخت گفت اشهد ان لا اله الا الله وانّك رسول الله گواهی میدهم که خدای یکی است وتو رسول اوئی اعرابی گفت درختی گواهی میدهد تورا من اولیتر که گواهی دهم اشهد ان لا اله الا الله وانك رسول الله واسلام آورد .

والوا العلم . خداوندان علم گواهی میدهند مفسران خلاف کردند درانکه این خداوندان علم که اند
بعضی مفسران گفتند مراد انبیاء اند پیغمبران خدای واین گواهی میدهند ابن کیسان گفت صحابهٔ
رسول اند ازمهاجر وانصار مقاتل گفت احبار اهل کتابند آنانکه ایمان آوردند چون عبدالله سلام
ومانند او سدی وکلبی گفتند علماء مؤمنانند درتفسیر اهل البیت علیهم السلام میاید که اولوا العلم امیر المؤمنین
علی است بیانه قوله . ومن عنده علم الکتاب واگر علماء اهل اسلام یاعلماء اهل کتاب یامهاجر وانصار
صحابه را آیة محتمل باشد ایشانرا او اولیتر که اگر از صحابه شماریش رأس ورئیس ایشان است واگر از اهل بیت
گوئی اول وپیشوای ایشان است واگر ازعلماء ایمان گوئی اومقدم ایشان است واگر احبار اهل کتاب
گوئی اوبکتاب ایشان ازایشان عالمتر است چه او گفت . والله لو ثنی لی الوسادة لحکمت بین اهل التوریة
بتوریتهم واهل الانجیل بانجیلهم واهل الزبور بزبورهم واهل القرآن بقرآنهم حتی یزهو کل کتاب من
هذه الکتب ویقول یارب ان علیاً قد قضا بقضائك فی حدیث طویل . واین آیه درعطف او برفرشتگان
مانند آن آیت است که خدای تعالی گفت . فان الله هو مولاه وجبریل وصالح المؤمنین . قدیم جل
جلاله علمارا برفرشتگان عطف کرد ازعظم قدر ورفعة منزلت ایشان را وعالمی خدای را جل جلاله
ازاسماء حسنی وصفات علیاست وعلماء اعلام اسلامند وچراغهای زمین اند وامان اهل زمانند جابر عبدالله
انصاری روایت کند ازرسول علیه السلام که گفت . ساعة من عالم یتکی علی فراشه ینظر فی علمه خیر
من عبادة العابد سبعین عاماً . گفت یکساعت عالمی که بر بستر خود تکیه کند ودرعلم خود مینگرد بهتر
است ازعبادت عابدی که هفتاد سال خدایرا پرستد . حمید طویل روایت کند ازانس مالك که رسول
صلی الله علیه وآله گفت . تعلموا العلم فان تعلمه حسنة ومدارسته تسبیح والبحث عنه جهاد وتعلیمه من
لا یعلمه صدقة وتذکیره لاهله قربة لانه معالم الحلال والحرام ومنار سبیل الجنة والنار والانیس فی الوحشة
والصاحب فی الغربة والمحدث فی الخلوة والدلیل فی السراء والضراء والسلاح علی الاعداء والقرب عند
الغرباء یرفع الله به اقواماً فیجعلهم فی الخیر قادة یقتدی بهم ویقتص آثارهم ویرمق اعمالهم ویقتدی بافعالهم
وینتهی الی آرائهم ویرغب الملائکة فی حلتهم وباجنحتها تمسحهم وفی صلاتهم تستغفرلهم وکل رطب ویابس
یستغفرلهم حتی حیتان البحر وهوامها وسباع الارض وانعامها والسماء ونجومها الا وان العلم حیوة القلب
علی العمی ونور الابصار من الظلم وقوة الابدان من الضعف یبلغ بالعبد منازل الاحرار ومجالس الملوك
والفکر فیه یعدل بالصیام ومدارسته بالقیام وبه یعرف الحلال والحرام ویوصل الارحام امام العمل والعمل
تابعه یلهم السعداء ویحرم الاشقیاء . گفت علم بیاموزی که آموختن علم حسنه است ودرس او تسبیح
است وبحث ازاو جهاد است وآموختن آن را که نداند صدقه است وبایاد دادن اهلش را قربت وتقرب
بخداست برای انکه علم معالم حلال وحرام است وعلامت راههاء بهشت ودوزخ است دروحشت انیس
است ودرغربت رفیق است ودرخلوت محدث است در سراء وضرا ونیك وبد دلیل است وبردشمنان
سلاح است وبنزدیك غربا تقرب است خدای تعالی باو رفیع بکند قومیرا وایشان درخیرات پیش رو کند
که با ایشان اقتدا کنند وبرپی ایشان بروند وباعمال ایشان نگرند وبافعال ایشان اقتدا کنند وبارأی ایشان
شوند وفرشتگان درحلقهٔ ایشان رغبت کنند وپرهاء خودرا بایشان مالند ودرنماز برای ایشان استغفار
کنند وهرتروخشکی برای ایشان آمرزش خواهد تاماهیان دریا وهوام آن وسباع زمین وانعام وچهارپای

وآسمان باستارگان الا وعلم حیات دل است برنابینائی ونورچشم است ازظلمت وتاریکی وقوت تن است از
ضعف بندگان را بپایهٔ آزادان رساند وبمجالس ملوك افکند اندیشه دراو برابر روزهٔ روز باشد ودرس او
برابر قیام شب باشد حلال وحرام باو شناسند ورحم بدو پیوندند پیش درعمل است وعمل تابع اوست نیك
بختان را الهام دهند وبد بختانرا ازاو محروم کنند . قائماً بالقسط . نصب او برحال است ازشهدالله معنی
آنست که گواهی داد خدای درانحال که او قایم بقسط است وقسط عدل باشد وقسط نصیب راست باشد
واین اصل کلمه است وعدل را برای این قسط خوانند که راستی باشد ومعنی انکه عادل است برای انکه
ازشرط گواه آنستکه عدل باشد چه اگر عدل نبود گواهی آن مقبول نبود ای عجب درگواهی خدای
عدالت شرط است درحکومت حاکم تو عدالت شرط نیست اگر گواه عدالت باید حاکم اولیتر که عدل باشد
حکام وشهود عدول باشد وترا ازآن عدول عدول نشاید کردن بنگر که الله تعالی عدل باتوحید چگونه مقرون
کرد تاانجا که برتوحید گواهی میدهد عدل بشرط کرد ودرمعرض حال برآورد تابدانی که عدل ازاوصاف
مدح است اورا پس توحید بی عدل مطرد نیست چنانکه می بینی تابدانی که موحد عدلی باید ودرمصحف
عبدالله مسعود القایم بالقسط است این صفت باشد وآن حال باشد ودراصطلاح متکلمان حال وصفت هردو
یکی باشد ودراصطلاح نحویان ازمیان حال وصفت فرق آن بود که صفت لازم باشد وحال معترض تقول
جائنی زید الظریف ظرف ازصفات لازم باشد درحق زید وجائنی زید راکباً رکوب درحال مجی باشد
وصفت تابع موصوف باشد فی احواله درتعریف وتنکیر وتأنیث وتذکیر ووجوه اعراب وحال جز نکره
منصوب نباشد فرا گفت حال صفت بوده است الا آن است که الف ولام ازاو باز کردند وتقدیر این بود
که القایم بالقسط چنانکه گفت . وله الدین واصباً . وتقدیر آنستکه وله الدین الواصب . واهل معانی
گفتند معنی آنست قائماً بالقسط ای مدبراً له کما یقال فلان قایم بامر فلان ای متعهد له مدبر لاموره .
فلان بکار فلان قایم است یعنی تعهد او میکند وتدبیر کارهای او وقیل قائماً بالقسط ای مجازیاً لاعمال العباد
بالعدل بندگانرا بعدل پاداشت دهد وبسزا جزا کند لا اله الا هو گفتند برای آن تکرار کرد که اول جاری مجری
دعوی بود ازانجا گواهی باو مقرون کرد ودوم حکم است که گواهی بموقع خود افتاد وهذا من کلام
المذکرین وازصادق علیه السلام روایت کردند که اورا پرسیدند ازاینمسئله گفت اول تقریر توحید است ودوم توفیق و
تعلیم است اول گفت من یکی ام دوم گفت بگو که من یکی ام چنانکه خودرا وصف کردم عزیز وحکیمم غالب ومحکم کار
قوله ان الدین عند الله الاسلام . دین بنزدیك خدای اسلام است کسائی خواند ان الدین بفتح همزه ان رداً علی الاول
فی قوله شهدالله انه وباقی قراء خواندند ان برابتدا اسلام تن بدادن وانقیاد کردن ودر سلم آمدن باشد چنانکه
اشتی واصاف واربع واخصب واجدب اذا دخل فی الشتاء والصیف والربیع والخصب والجدب قتاده گفت
قوله ان الدین عند الله الاسلام گفت شهادة ان لا اله الا الله وایمان آوردن بانچه رسول آورد ازنزدیك خدای
واین دین خداست که شرع لنفسه برای خود پیغمبران را برآن فرستاد واولیاء خودرا بان فرمود وجز ازآن
نپذیرد ازبندگان خود وجزا ندهد بندگان را مگر برآن . قوله وما اختلف الذین اوتوا الکتاب . بعضی
مفسران گفتند کتاب توریة است واین قول ربیع است محمد بن جعفر گفت مراد انجیل است وجبائی گفت
جنس است یعنی آنانکه ایشان را کتابهای مقدم دادند ازتوریة وانجیل ربیع گفت چون موسی را وفات نزدیك
آمد هفتاد حبر را بخواند ازاحبار بنی اسرائیل وتوریة بایشان سپرد ویوشع بن نون را بایشان خلیفه کرد چون از

ایشان قرنی دو سه بگذشت فرزندان ایشان بایکدیگر خلاف کردند وخونها ریختند واین پس ازآن بود که علم
توریة وبیان احکام توریة بایشان آمد بغیاً بینهم ای ظلماً وطلباً للملك والریاسة برای طلب ملك و ریاست
وبغی طلب باشد درلغت ودرعرف وشرع طلب چیزی کردن باشد بناحق وباقی گویند آنرا که برامام بدر
آید والبغاء الطلب والبغا الزنا قال تعالی ولا تکرهوا فتیاتکم علی البغاء . محمد بن جعفر الزبیر گفت آیة در
ترسایان نجران آمد که خلاف کردند درعیسی ومراد بکتاب انجیل است من بعد ماجاءهم العلم پس ازانکه علم
انجیل بایشان آمد وبیان کرده دراو وحدانیة خدای وعبودیة عیسی علیه السلام بغیاً بینهم یعنی بظلم وبغی و
تعدّی کردند اینکه کردند ومن یکفر بایات الله وهرکه بایات خدای کافر شود وبینات ودلایل او فان الله سریع
الحساب خدای عزّ وجل زود شمار است پس برنیاید که ایشانرا باپیش خود آرد وشمارشان برآرد وحق برایشان
بنشاند وانچه مستحق آنند ازعقاب ازایشان بستاند و وجوهی که درسریع الحساب گفته اند در سورة البقره
گفته شد فلامعنی لاعادته . کلبی گفت آیه درجهودان وترسایان آمد چون مسلمانی رها کردند واختیار جهودی
وترسائی کردند خدای تعالی گفت اهل کتاب یعنی این دو فرقه خلاف نکردند درملت یکدیگر الا بعد ازانکه
علم بایشان آمد که دین حق مسلمانی است نظیره قوله . وما تفرق الذین اوتوا الکتاب الا من بعد ماجاءتهم البینة قوله
فان حاجوك ای خاصموك اگر باتو خصومت کنند یعنی جهودان وترسایان و خصومت ایشان از بود که گفتند ای محمد
این جهودی وترسائی نسب است مارا وتو مارا باین نسب خوانی ودین ما اسلام است خدای تعالی این آیه بفرستاد و گفت
بگو ای محمد اگر شما بدعوی مسلمانی بی معنی قناعت کردهٔ باختیار جهودی وترسائی برمسلمانی کردهٔ من اسلام
آوردم وتن بدادم وانقیاد کردم قوله فقل اسلمت وجهی لله وبرای آن روی را اختصاص داد که شریف ترین
اعضاست وحواس پنجگانه براواست وچون روی خاضع وفرونهاده شد کاری را دگر اعضا نتواند تااباکند و
من اتبعن وآنانکه پس روان منند هم این کردند که من کردم از استسلام وانقیاد و گفته اند مراد بوجه نیت است
وقصد چنانکه شاعر گفت . استغفر الله ذنباً لست محصیه . رب العباد الیه الوجه والعمل . و گفته اند وجه
جانب وجهة است وآن نیز مجاز باشد چنانکه گویند . خرجت لوجه کذا ای لجانب کذا ومنه قوله یریدون
وجه الله یعنی جانبه بمعنی رضاه وکذا قوله الا ابتغاء وجه ربه الاعلی . واین باستقصاء درسورة البقره برفت بعضی
قرآء خوانند ومن اتبعنی باثبات یا براصل وباقی قراء خوانند بلا یا اکتفاء بالکسرة عنها کما قال فهو المهتدو قال
الشاعر . کفاك کف مایلیق درهماً . جوداً واخری تعط بالسیف الدماء . وازحق او آن است که تعطی
گوید برای انکه درکلام جازمی نیست . وقل للذین اوتوا الکتاب . اهل کتاب را بگو والامیین یعنی عرب را
وعرب را پیش ازرسول علیه السلام امّی خواندند برای انکه ایشان را کتاب نبود براصل ولادت امهات مانده
بودند ایشان را نسبت بامادر کردند ءاسلمتم لفظ استفهام است ومعنی تقریر اسلام آورده هستی واهل معانی
گفتند این استفهامی وتقریر درمعرض امر است چنانکه یکی ازما گوید توفلان کار خواهی کردن والا بگو تا
دانم وغرض او امر باشد وملامت او برابطاء آن چنانکه حق تعالی گفت فهل انتم منتهون یعنی انتهوا فان اسلموا
فقد اهتدوا واگر اسلام آرند مهتدی وراه یافته اند چون رسول علیه السلام چون این آیه برایشان خواند ایشان
گفتند اسلمنا اسلام آوردیم جهودان را گفت درعیسی چه گوئی اورا پیغمبر خدای و کلمهٔ او شناسی گفتند نه
ترسایان را گفت عیسی را بنده وآفریده وطاعت دارندهٔ خدای شناسی گفتند معاذالله که عیسی بنده باشد رسول
علیه السلام گفت پس دروغ گفتی این که گفتی اسلمنا که اسلام آن دارد که در این که من گفتم خلاف نکند خدای تعالی

گفت فان تولوا اگر ایشان قبول نکنند واعراض کنند وازفرمان تو برگردند فانما علیك البلاغ برتوهم این
رسانیدن است آن دگر ازاحوال واعمال بندگان من است که بصیر وعالم بایشان و بعواقب کار ایشان
و بمقادیر استحقاق اعمال ایشان از ثواب و عقاب خود جزا دهم و بحق ایشان رسم فی قوله

اِنَّ الَّذینَ یَکْفُرُونَ بِاٰیاتِ اللهِ وَیَقْتُلُونَ النَّبِیّینَ بِغَیْرِ حَقٍّ وَیَقْتُلُونَ الَّذینَ یَاْمُرُونَ بِالْقِسْطِ
بدرستی اانانکه کافرمیشوند بدلایل خدای ومی کشند پیغامبران را بی شبهه واستحقاق ومی کشند انان را که میفرمایند براستی

مِنَ النّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ اَلیمٍ * اُولٰئِكَ الَّذینَ حَبِطَتْ اَعْمالُهُمْ فِی الدُّنْیا وَالْاٰخِرَةِ
ازمردمان پس مژده ده ایشان را بعذاب دردناك ایشان انانندکه باطل است کارهای ایشان دراین جهان وآن جهان

وَما لَهُمْ مِنْ ناصِرینَ * اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذینَ اُوتُوا نَصیباً مِنَ الْکِتابِ یُدْعَوْنَ اِلیٰ کِتابِ اللهِ
و نیست ایشان را هیچ یارانی آیا ننگرستی سوی انانکه دادند ایشانرا بهره ازتوریة میخوانند ایشان را سوی نامهٔ خدای

لِیَحْکُمَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ یَتَوَلّیٰ فَریقٌ مِنْهُمْ وَهُمْ مُعْرِضُونَ * ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ قالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النّارُ اِلّا
تاحکم کند میان ایشان پس اعراض مینماید گروهی ازایشان وایشان اعراض کنندگانند آن بسبب آن است که ایشان گفتند هرگز نرسد بما آتش

اَیّاماً مَعْدُوداتٍ وَغَرَّهُمْ فی دینِهِمْ ما کانُوا یَفْتَرُونَ * فَکَیْفَ اِذا جَمَعْناهُمْ لِیَوْمٍ لا رَیْبَ فیهِ
مگر چند روز شمرده وفریب داد ایشان را درطریقهٔ ایشان انچه بدروغ مینمائید پس چگونه بود حال ایشان کرداریم ایشان را برای روزی که شکی نیست دراو

وَوُفِّیَتْ کُلُّ نَفْسٍ ما کَسَبَتْ وَهُمْ لا یُظْلَمُونَ * قُلِ اللّٰهُمَّ مالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِی الْمُلْكَ مَنْ تَشاءُ
وتمام داده شود هرتنی را انچه اندوخته باشد وایشان ستم کرده نباشند بگوای بارخدا خداوند مطلق پادشاهی میدهی پادشاهی آن را که خواهی

وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشاءُ بِیَدِكَ الْخَیْرُ اِنَّكَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ
ودور میکردانی پادشاهی را ازانکه میخواهی وعزیز میکردانی آنرا که میخواهی وخار میکردانی آنرا که میخواهی بقدرت تواست هرنیکوئی بدرستیکه برهمه چیز

قَدیرٌ * تُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهارِ وَتُولِجُ النَّهارَ فِی اللَّیْلِ وَتُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَیِّتَ
توانائی درمی آوری شب را درروز ودر میاوری روزرا درشب ودرمیاوری زنده را ازمرده وبیرون می آوری مرده را

مِنَ الْحَیِّ وَتَرْزُقُ مَنْ تَشاءُ بِغَیْرِ حِسابٍ
از زنده و روزی میدهی آن را که میخواهی بی شمار

قوله انّ الذین یکفرون بایات الله . آنانکه کافر شوند بایات وعلامات وحجج وبینات خدای تعالی یعنی کتابهائیکه
خدای فرستاد وحجتها که درآنجا انگیخت وپیدا کرد و گفته اند مراد بکتاب قرآن است ومراد باین
کافران جهودان وترسایانند وبیان کردیم که کفر جحود بدل باشد . ویقتلون النبیین بغیر حق . وپیغمبرانرا
کشتند بناحق واگرچه کشتن پیغمبران جز بناحق نباشد وبیان کردیم که این طریقی است عرب را معروف
درکلام ایشان مثل قولهم . فلان لا یرجی خیره وقلّ ما رأیت مثله . واستقصاء کلام دراین آیت برفت درسورهٔ
بقره قوله . ویقتلون الّذین یأمرون بالقسط من الناس . حمزه خواند ویقاتلون وحسن بصری خواند
ویقتلون بتشدید علی تکثیر الفعل مقاتل گفت مراد ملوك بنی اسرائیلند ابن جریج ومفضل بن ابی بکر گفتند
این جماعتی بودند که وحی بایشان نیامد ولیکن اتباع انبیاء بودند چون پیغمبران دعوت کردندی آن کفار و
ظلمه ایشان را بکشتندی اینان انکار کردندی وامر معروف کردندی اینان بودند که مردمان را بعدل
فرمودندی این کفار اینان را نیز بکشتندی علی قرائة من قرء ویقتلون وانکس که خواند ویقاتلون معنی آن بود که
بایشان کارزار کردندی ابوعبیدهٔ جراح روایت کند ازرسول ٤ که ازاو پرسیدند که ای ّالناس اشدّ عذاباً

یوم القیمة . روز قیامت کەرا عذاب سخت تر بود گفت من قتل نبیاً انکس کەاو پیغمبری را بکشد گفتند پس ازآن
انکس که اوکسی را بکشدکه امر معروف ونهی منکر کند انگه این آیه برخواند قوله ویقتلون الذین یأمرون
بالقسط من الناس الی قوله ومالهم من ناصرین . انگه گفت بنی اسرائیل چهل وسه پیغمبررا بکشتند دراول
روز پس ازآن صدودوازده مرد برخاستند ازعباد بنی اسرائیل بأمر معروف ونهی منکر برآنان که ایشان را
کشته بود ایشانرا نیز درآخر روز بکشتند ایشان آنانند که خدای تعالی وصف کرد ایشان را دراین آیه وآیه
درایشان فرستاد وعبدالله مسعود روایت کرد ازرسول علیه السلام که اوگفت بئس القوم قوم یقتلون الذین
یأمرون بالقسط من الناس . بئس القوم قوم لایأمرون بالمعروف ولاینهون عن المنکر . بئس القوم قوم
یمشی المؤمنون بینهم بالتقیة . بدقومی باشند قومیکه کسی راکه امر معروف کند ونهی منکر بکشند وبدقومی
باشندکه امر معروف ونهی منکرنکنند وبد قومی باشندکه مؤمنان درمیان ایشان بتقیه زندگانی کنند
. فبشرهم بعذاب الیم . بشارت ده ایشان را بعذاب سخت واصل بشارت درلغة خبری باشدکه ازاثر آن
سرورو حزن بربشره پیدا شود ولکن درعرف درسرور وخبر خیر مستعمل است و درعذاب ومحنت استعمالش
مجاز بود وفا برای آن آوردکه کلام متضمن شرط وجزاست وتقدیر آن است . من کان کذلك فبشرهم .
اولئك الذین حبطت اعمالهم . ای بطلت ایشان آنان باشندکه عمل ایشان باطل بود وحبط یحبط لغتی است
ودرشاذ ابوواقدوالجراح خواندند حبطت بفتح با و اصل کلمه من الحبط وآن آن بودکه شتر گیاهی بدبخورد و
شکمش بیاماسد ازآن وهلاك شود پس برمجاز درهلاك وبطلان عمل استعمال کردند ومنه قول النبی . انّ
مما ینبت الربیع مایقتل حبطاً اویلمّ . ومعنی قوله فی الدنیا والآخرة یعنی در دنیا ریا ونفاق وکفر ایشان ظاهر کند
مردمان را تا ایشان را برآن مدح نکنند ودرآخرت ایشان را برآن ثواب ندهد برای انکه نه بروجه مامور به
میکرده باشند . ومالهم من ناصرین وایشان را درقیامت یاری وشفیعی نباشد . الم تر الی الذین اوتوا نصیباً
من الکتاب . نه بینی آنان راکه ایشان را نصیبی دادند ازکتاب یعنی جهودان وکتاب توریة است وبرای آن
گفت که نصیباً من الکتاب که علم توریة بتمامی ندانستند یدعون الی کتاب الله ایشان را باکتاب خدای میخوانند
دراین کتاب خلاف کردند بعضی مفسران گفتند قرآن است جبیر گفت ازضحاك ازعبدالله عباس که خدایتعالی
قرآن را بحاکم کرد ازمیان رسول ع وازمیان جهودان قرآن برایشان حکم کرد ازقرآن عدول واعراض کردند
وقتاده هم این گفت سدی گفت رسول علیه السلام جهودان را باسلام خواند نعمان بن اوفی گفت ای محمد
نحاکمك الی الأحبار بحکومت براحبار رویم رسول علیه السلام میگفت بل نحاکم الی القرآن یعنی بحکومت برقرآن
رویم ایشان میگفتند براحبار رویم رسول علیه السلام میگفت بقرآن رویم خدای تعالی این آیه فرستاد
عکرمه گفت ازعبدالله عباس که رسول علیه السلام درمدرسهٔ جهودان رفت وایشان را دعوت کرد باسلام
عمروبن الحارث گفت توبرکدام دینی ای محمد گفت من بدین ابرهیم گفت ابرهیم جهود بود رسول علیه السلام
گفت درتوریة بخلاف این است بیا تابحکومت برتوریة رویم ابا کردند وسرباز زدند خدای تعالی این آیه
فرستاد براین قول کتاب توریة باشد کلبی گفت ازابوصالح ازعبدالله عباس که زنی ومردی زنا کردند درعهد
رسول علیه السلام ازاهل خیبر و درمیان قوم خود شریف بودند ودر توریة حکم ایشان رجم بود برخاستند
وبررسول آمدند امید آن راکه بنزدیك او تخفیفی بود این حکم را وبپرسیدند رسول علیه السلام رجم فرمود
ایشان را نعمان بن اوفی وعمروبن الحارث گفتند جرت علینا برما ظلم کردی برایشان رجم نیست رسول علیه السلام

گفت دروغ گفتی برایشان رجم است ودرتوریة همچنین است گفتند نیست توریة بیاوردند وبنهادند وگفتند
انصاف بدادی ای محمد رسول ع گفت که درمیان شما توریة که بهتر داند گفتند مردی اعور هست که بفدك باشد
اورا ابن صوریا گویند کس فرستادند واورا بمدینه آوردند پیش رسول علیه السلام اورا گفت تو عالمترین جهودانی
بتوریة گفت چنین میگویند رسول علیه السلام توریة پیش خواست واوبنشست وتوریة میخواند چون بایهٔ
رجم رسید دست بروی نهاد وبپوشید وبرنخواند عبدالله سلام برخاست ودست او از آنجا برداشت وان آیه
برخواند ورسول علیه السلام گفت بدانستی که حکم آن است که من کردم وتوریة مطابق قول من است ودر
توریة چنین بود که مرد محصن وزن محصنه چون زنا کنند وبینه برایشان بایستد ایشان را رجم باید کردن و
اگرزن آبستن بود رها کنند تابار بنهد انگه رجم کنند اورا رسول علیه السلام بفرمود تا آن هردو جهود را رجم
کردند جهودان ان بحقد کردند وخدایتعالی دراین قصه این آیه فرستاد . الم تر الی الذین اوتوا نصیباً من الکتاب .
یعنی عبدالله صوریا ونعمان بن اوفی وعمروبن الحارث یدعون الی کتاب الله یعنی توریة لیحکم بینهم فی الرّجم ثم
یتولی فریق منهم بعد علمهم انّها فی التوریة . پس گروهی ازآن برگردیدند پس ازانکه دانستند که آن آیه در
توریة است وهم معرضون ای عادلون ناکبون ذلك بأنهم قالوا لن تمسنا النار الّا ایاماً معدودات . یعنی اینکه
کردند وگفتند واین جرئت که نمودند برای آن بودکه ایشان گفتند یعنی جهودان که آتش بما نرسد الّا
روزهای شمرده بیشتر مفسران برآنند که چهل روز خواستند مثل ایّام عبادة العجل وحسن بصری گفت
هفت روز خواستند وبعضی دیگر گفتند کنایه است ازروزگار اندك منقطع برای انکه انچه معدود بود زود برسد
وغرّهم فی دینهم غرور اطماع باشد درانچه صحیح نبود وغرّه یغرّه غروراً والغرور الشیطان والغرّ الّذی
لم یجرّب الأمور والغرارة الغفلة لأنّها تغربما فیها والغرر الخطر وغر الطایر فرخه غراً اذا زقّه والغرغرة
تدویر الماء فی الحلق . وایشان را بفریفت ومغرور کرد در دینشان آن فریه ودروغ که گفتند والافتراء الکذب
واصله القطع یقال فری یفری اذا قطع الأدیم علی وجه الّصلاح وافراه اذا قطعه علی وجه الفساد وانّه
لیفری الفریّ ان یأتی العجب الّداهیة وخلاف کردند درآن دروغ که ایشان را مغرور بکرد بعضی گفتند
این بودکه دراین آیه خدایتعالی حکایت کرد ازایشان که لن تمسنا النار الاایاماً معدودات وبعضی دیگر گفتند قولهم
نحن ابناء الله واحبائه . انگه گفتند ماپسران خدائیم ودوستان خدائیم فکیف اذا جمعناهم کیف سؤال باشد ازحال ومحل
اورفع است برای انکه خبر مبتدا است محذوف ای حالهم شدیدة عجیبة فی الشدة والسوء بحیث یسئل عنها واذا جمعناهم لیوم
لاریب فیه . چگونه باشد حال ایشان چون ما ایشان را جمع کنیم برای روزی که درآن شکی نیست فرا گفت
لام بمعنی فی است ای فی یوم برای انکه حروف صفات بعضی قائم باشد مقام بعضی واین قول ضعیف است ودرست آن است
که لام برجای خوداست ومعنی آن است که لجزاء یوم ولعقاب یوم چنانکه یکی ازما گوید کسی را اعددتك لیوم الهیاج
ای لقتال یوم الهیاج . ووفیت کل نفس . وتمام جزا بدهند هرنفسی را انچه کرده باشند یعنی جزاء انچه کرده باشد
هرنفسیرا اگرمؤمن بود واگرکافر واگر برّ بود واگرفاجر آنچه مستحق باشد آن را ازجزاء اگرخیر بود واگر
شرو هم لایظلمون وبرایشان ظلم نکنند وحق ایشان بازنگیرند از ثواب ایشان وزیادة آنچه مستحق باشند نکنند با ایشان
ازعقاب عبدالله عباس گفت اول رایت که بردارند آن روز رایة جهودان باشد وخدای تعالی ایشان را برسرجمع
رسوا کند وانگه بفرماید تا ایشان را بدوزخ برند . قل اللهم مالك الملك . ابوهریره روایت کند ازرسول
علیه السلام که او گفت چون خدای تعالی خواست که فاتحة الکتاب وآیة الکرسی وشهد الله وقل اللهم مالك الملك

بزمین فرستد وایشان را از عرش مجید آویخته بودند گفتند بار خدایا مارا بزمین خواهی فرستادن بسرای زلة ومعاصی وماازعرش پاکیزه آویخته ایم خدای تعالی گفت هیچ بندهٔ نباشد که شمارا بخواند درعقب هر نماز فریضهٔ والا اورا درحظیرهٔ قدس جای دهم بر آن وجه که باشد وبچشم مرحمت براو نگاه کنم هر روزی هفتاد بار وهر روز هفتاد حاجتش روا کنم کمینهٔ آن مغفرة وآمرزش واورا باپناه گیرم ازهر دشمنی ونصرت دهم اورا بر آن دشمن واورا ازبهشت هیچ منع نباشد الا مرگ معاذجبل گفت روزی از روزهای آدینه خواستم تا بنماز آدینه آیم بمسجد رسول علیه السلام مردی جهود را برمن قدری گندم بود واو برراه من نشسته بود تا مرا مطالبت کند یکدو بار برون آمدم وهر بار باحتراز از او باز گردیدم تا نماز آدینه ازمن فوت شد بار سول ؑ چون رسول ؑ مرا دید گفت یامعاذ چرا بنماز آدینه نیامدی گفتم یارسول الله سبب این بود رسول ؑ گفت یامعاذ خواهی که تورا چیزی بیاموزم که اگر چندان که در زمین گنجد که تو را وام باشد خدای عزوجل از تو قضاء کند گفتم آری یارسول الله گفت. قل اللهم مالك الملك الی قوله بغیر حساب انگه بگوی یارحمن الدنیا والاخرة ورحیمهما تعطی من تشاء منهما وتمنع من تشاء منهما فاقض عنی دینی. من این آیه یاد گرفتم ومیخواندم قتاده گفت سبب نزول آیه آن بود که رسول ؑ ازخدای خواست تا ملك روم وپارس بامت او دهد خدایتعالی این آیه فرستاد وعبدالله عباس وانس مالك گفتند چون رسول ؑ فتح مکه بکرد امت را وعده داد ملك پارس وروم منافقان وجهودان گفتند محمد را مکه ومدینه بس نیست تا تمنا ملك پارس وروم میکند خدایتعالی این آیه بفرستاد عبدالله بن عمرو بن عوف روایت کرد عن ابیه عن جده که رسول ؑ عام الاحزاب باشارة سلمان بفرمود تا گرد مدینه خندق کردند وهر چهل گز از آن بده مرد صحابه داد سلمان علیه الرحمه گاه بنزدیك مهاجر آمدی وگاه بیر انصار شدی وگاه براوس وگاه برخزرج وایشان را نشاط میدادی وتحریص میکردی مهاجر گفتند سلمان ازماست وانصار گفتند سلمان ازماست واوس وخزرج همچنین تا ازمیان ایشان خصومتی عظیم بر آمد وآنچه بدست داشتند بینداختند وسلاح بر گرفتند خبر بر رسول آمد رسول علیه السلام برخاست وبیامد وگفت شمارا چه بوده است گفتند یارسول الله اختلفنا فی سلمان. درسلمان خلاف افتاد مارا ما میگوئیم ازماست وایشان میگویند ازماست رسول علیه السلام گفت این چه دعوی است که درسلمان میکنی سلمان نه ازشماست نه ازایشان. سلمان منا. سلمان ازماست اهل البیت ای عجب این حال باحال تو نیك ماند چون فرداء قیامت درعرصات آئی بابار گناه آدم که تورا ببیند روی بگرداند نوح که تورا ببیند تبرا کند ابرهیم که تورا ببیند تبرا کند رسول که تورا ببیند سر در پیش افکند چون نظر رحمت در آید وتوقیع سعادت بنام آن بنده بر آید آدم گوید که فرزند من است نوح میگوید بر شریعت من است ابرهیم میگوید بر ملت من است مصطفی میگوید از امت من است حق تعالی گوید این چه دعاوی مختلف است بنده بندهٔ من است عمرو بن عوف گوید که من وسلمان وحذیفة بن الیمان ونعمان بن مقرن المزنی باشش انصاری درعمارت چهل گز بودیم وبکار خود مشغول بودیم سنگی پدید آمد بزرگ وسخت که آهنها بر آن کار نکرد ماسلمان را گفتیم یاسلمان رسول را ازاین سنگ خبرده تا چه فرماید آهن بر آن کار نمی کند رها کنیم یا از خط در گذریم که معدل نزدیك است که ما روا نداریم که از خطی که رسول کشیده باشد تعدی کنیم ای عجب صحابهٔ رسول از خط کشیده رسول تعدی نکردند چه دلیر مردی تو بر خدای وپیغمبر که از خط وحد ایشان پای بیرون نهادهٔ سلمان بیامد ورسول را خبر داد رسول علیه السلام برخاست وبکنار خندق آمد ودر آن سنگ نگرید انگه کلنگ از دست سلمان بستد وخود بخندق فروشد ویك زخم بزد آن سنگ بشکافت وثلثی از آن شکسته شد ونوری از آنجا بتافت که جملهٔ مدینه را نور بگرفت پنداشتی چراغی است درخانهٔ تاریك ورسول تکبیر کرد تکبیر فتح ومسلمانان تکبیر کردند

انگه ضربتی دیگر بزد وثلثی دیگر از سنك بشکست ونوری عظیم پیدا شد که جملهٔ مدینه نور بگرفت ورسول ؑ تکبیر فتح بکرد ومسلمانان تکبیر بکردند وبزدن سیم جملهٔ سنگ برداشت ونور پیدا شد ورسول ؑ تکبیر فتح بکرد وسلمان دست رسول گرفت ورسول بربالا آمد سلمان گفت یارسول الله امروز ما عجایبی دیدیم که مانند آن ندیده بودیم هرگز رسول ؑ گفت بلی چون ضربت اول بزدم وآن نور پیدا شد درمیان آن نور کوشکهاء حیره ومدائن کسری بمن نمودند کأنّها ابیات الکلاب پنداشتی خانهای سگان است وجبرئیل خبر داد مرا که امّت من بر آن ظفر یابند انگه ضربت دویم بزدم وآن نور که دیدی پیدا شد در آنجا کوشکهاء قیصر اززمین روم مرا پیدا شد پنداشتی خانهاء سگان است وجبرئیل مرا خبر داد که امّت من بر آن ظفر یابند انگه ضربت سه‌ام بزدم ونور پیدا شد درانجا کوشکهاء صنعا را نمودند کأنّها ابیات الکلاب وجبرئیل مرا خبر داد که امّت من بر آن ظفر باشند مسلمانان شادمانه شدند باین بشارت ووعدهٔ ظفر گفتند الحمدلله موعد صدق وعدنا النصر بعد الحصر. سپاس خدایرا که مارا پس ازحصر وعدهٔ نصر داد منافقان گفتند عجب نیست کار شما ازخوف خندق میکنی وازشهر بیرون نمی توان شدن واین چنین تمناهای باطل میکنی خدای تعالی آیه فرستاد قوله. واذ یقول المنافقون والذین فی قلوبهم مرض ما وعدنا الله ورسوله الا غروراً. واین آیه فرستاد برای حسم مادهٔ تعجب ایشان. قوله اللهمّ. نحویان خلاف کردند دراین میم که درآخر این کلمه هست بصریان گفتند معنی اللهمّ یاالله است چون حرف ندا ازاول این کلمه بیفکند درآخر اوعوض آوردو آن میم مشدده است وکوفیان گفتند تقدیر آنستکه الله امّ ای یاالله امنا بخیر ای اقصدنا به وگفتند دلیل برانکه چنین است آن است که عرب جمع میکنند میان حرف ندا ومیم مشدد واگر بدل او بودی جمع نکردندی بین البدل والمبدل وشاعر گفت. انّی اذا ما حدث الما. اقول یااللهم یااللهما. وانشد الفرّا. وما علیك ان تقولی کلما. اصبحت اوصلیت یااللهما. اردد علینا شیخنا مسلما. ومذهب بصریان دراین باب درست تر است ابو رجاء العطاردی گفت این میم که در آخر اللهم است جامع است هفتاد نام را که اولش میم است چون ملك ومالك ومحیی وممیت ومنعم ومحسن ومفضل پس چنانست که انکس که خدایرا باین بخواند هفتاد نام خوانده باشد بدانکه مارا ملك خوانند ومالك خوانند امّا مالك الملك جز خدایرا نخوانند وحدیث اعشی که رسول را مدح کرد وگفت یامالك الملك ودیّان العرب. رسول علیه السلام اورا نهی کرد وگفت. مه فانّ الله مالك الملك. ازپیش برفت ودرخبر هست که رسول علیه السلام شنید از کسیکه کسی را آوازی داد میگفت یاشهنشاه رسول علیه السلام نهی فرمود وگفت. مه لاتقل فانّ الله ملك الملوك. پادشاه پادشاهان خداست ودرخبر هست که خدای تعالی در بعضی کتب انزله کرد. انا ملك الملوك ومالك الملك قلوب الملوك ونواصیهم بیدی فان العباد اطاعونی جعلتهم علیهم رحمة وان العباد عصونی جعلتهم علیهم عقوبة فلا تشتغلوا یسبب الملوك «۱» ولکن توبوا الی اعطفهم علیکم. گفت من پادشاه پادشاهانم دلهاء پادشاهان ومویهای پیشانی ایشان بدست من است اگر بندگان من طاعت من دارند پادشاهان را بر ایشان رحمت کنم

«۱» ازترجمهٔ شیخ جلیل ابوالفتوح قدس سره العزیز چنان مینماید که در دوموضع ازاین حدیث تصحیف وتحریفی بظهور رسیده یکی در کلمهٔ لاتشتغلوا بسبب الملوك است که لفظ این کلمه را سبب محرکة خوانده بمعانی حبل وریسمان گرفته ودیگری کلمهٔ الی اعطفهم است که بصیغهٔ تفضیل خوانده مجرور بالی وبراین ترکیب ترجمه فرموده واین بنده بروفق وطبق این ترجمه ثبت نمود ولی انچه را که این بنده ازسوق کلام وسیاق عبارت حدیث فهمیده آن است که کلمهٔ سبب سب است وسب مصدر فعل مضاعف ازسب یسب سباً بمعنی شتم وفحش است وکلمهٔ الی اعطفهم نیز بصیغهٔ متکلم است مجزوم درجواب امر که توبوا باشد والی ضمیر متکلم است مجرور بالی وصورت لفظ حدیث آن است توبوا الی اعطفهم علیکم وترجمه آن است که شما پادشاهان را سب ودشنام ندهید اگر برشما جور وعقوبتی رود پس توبه وبازگشت بسوی من کنید تا ایشان را برشما عطوف ومهربان کنم دلهای پادشاهان دردست من است واین جمله ازمن است که برشما رود وشما برحسب ظاهر ازانها میدانید وانهارا سب ودشنام میدهید واین مثل این حدیث است. لاتسبوا الدهر فان الدهر هو الله وغیره. وانا العبد الاقل مصحح هذا الکتاب داود بن الحسن الفاضل

واگر درمن عاصی شوند پادشاهانرا برایشان عقوبة کنم شما دردل پادشاهان مبندی ولیکن بکسی میل کنی ازایشان که برشما مهربان تر بود ونصب او برای آنستکه منادای مضاف است . توتی الملك من تشاء . بگو ای خداوند خداوندان ملك بانکسی دهی که تو خواهی وازآن بستانی که تو خواهی مجاهد وسعید جبیر گفتند مراد باین ملك ملك نبوّت است یعنی پیغمبری آنرا دهی که خواهی ازملك پیغمبری بمرگ معزول کنی کلبی گفت . تؤتی الملك من تشاء . یعنی محمد واصحابش . وتنزع الملك ممن تشاء . یعنی روم وعجم وسایر امم سدّی گفت تؤتی الملك من تشاء من الانبیاء وتنزع الملك ممن تشاء من الجبابرة . ازجباران بستانی بندگان مطیع دهی بعضی دیگر گفتند . تؤتی الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء . ازابلیس و لشگرش بستانی وبادم وفرزندانش دهی بعضی دیگر گفتنداز طالوت بستانی بداود دهی بیانه قوله واتاه الله الملك و الحکمة بعضی دیگر گفتند از داود بستانی بسلیمان دهی بعضی دگر گفتند اگرچه حشو هست ازسلیمان بستانی وبصخر دهی وصخر نام آن دیو بود که انگشتری سلیمان بستد وبرجای او بنشست وآن ترهاتی که قصاص آوردند که بعضی در جای خود بیاید وبطلانش گفته شود انشاء الله محمد ورّاق گفت . تؤتی الملك من تشاء . یعنی ملك نفس وقهر هوا وغلبه او چنانکه سلیمانرا داد که درخبر آمده است که درمطبخ او هرروز چهل هزار گاو خرج شدی بیرون گوسپند ودیگر حیوانات واو ازکسب دست خود بدو نان جوی قناعت کردی وجامه برهم پیراستی وسر افکنده رفتی بخضوع وخشوع ودرمسجد شدی بنگریدی تاکجا درویشی نشسته بر پهلوی او بنشستی وگفتی . مسکین جالس مسکیناً . درویشی است بادرویشی نشسته وتنزع الملك ممن تشاء . وملك ازانکه خواهی بستانی تامقهور هوای نفس شود وهوا براو غالب شود هوا پرست شود چنانکه گفت قوله . افرأیت من اتخذ الهه هواه . پادشاه آنستکه برنفس وتن خود پادشاه است . ملکت نفسی فذاك ملك . مامثله للانام ملك . فصرت حرّاً بملك نفسی . فما لخلق علیّ ملك . والاخر . من ملك النفس فحرّ ماهو . والعبد من یملکه هواه . وبعضی دگر گفتند ملك عافیت است قال الله تعالی . وجعلکم ملوکاً قیل اراد اصحاء ودرمثل هست که تندرستی پادشاهی است ورسول علیه السلام گفت . من اصبح آمناً فی سربه معافاً فی بدنه وعنده قوت یومه فکانّما حزنت له الدنیا بحذافیرها . هرکه درروز آید این درراهش تندرست وقوت روز دارد پندارد که ملك دنیا جمله اوراست وگفته اند ملك قناعت است رسول علیه السلام گفت . ملوك الجنة من امتی القانع یوماً بیوم فمن اوتی ذلك فلم یقبله ولم یصبر علیه تشکراً قصر عمله وقلّ عقله . گفت پادشاهان بهشت قانعان بقوت باشند روز بروز هرکس را که این بدهند وقبول نکنند بشکر وصبر نکنند برآن عماش قاصر باشد وعقاش اندك عبدالله مبارك گفت در نزدیك سفیان ثوری شدم بمکه بیمار بود وداروی خورده بود واندوهی میبود اورا گفتم چه بوده است تورا گفت بیمار وداروی خورده ام گفتم پیازی هست بفرمود تابیاوردند بشکستم وگفتم ببوی بازگیران ببوی بازگرفت وعطسه چندش فراز آمد وگفت الحمدلله ربّ العالمین وساکن شد مرا گفت یابن المبارك فقیه وطبیب گفتم دستوری باشد که مسئلهٔ چند بپرسم گفت بپرس گفتم اخبرنی من الناس مرابگوی نامردم کیست گفت فقیهان گفتم پادشاهان کیستند گفت زاهدان گفتم اشراف کیستند گفت پرهیزکاران گفتم غوغا کیستند گفت آنانکه گردند واحادیث نویسند برای آنکه تامال مردمان خورند گفتم سفلگان که اند گفت ظالمانند انگه وداعش کردم مرا گفت یابن المبارك این خبر ومانند این نگاهدار که امروز

ارزان است پیش ازانکه گران شود بها نیابند بعضی دیگر گفتند مراد ملك برابلیس است وقهر او چنانکه خدای ازاو حکایت کرد که او مردانی را که پای درطاعت او ننهند استثنا کرد ازحزب خود بیرون آورد انجا که گفت . الا عبادك منهم المخلصین . ورسول علیه السلام گفت . انّ الشیطان یجری من ابن آدم مجری الدم . شیطان ازبنی آدم چنان رود که خون یعنی وسواس او برگها چنان بشود که خون رود وبعضی دیگر گفتند تؤتی الملك ملك معرفت است چنانکه سحرهٔ فرعونرا داد وتنزع الملك ممن تشاء . چنانکه بابلعام باعورا کرد واین برتأویل توفیق وخذلان باشد بعضی دیگر گفتند قیام اللیل است شب برخاستن ودرشب کار معاد ساختن من خاف ادلج ومن ادلج بلغ المنزل. هرکه ترسد شب گیر کنند وهرکه شب گیر کنند بمنزل رسد . شبلی گفت هو الاستغناء بالله عمن سواه آنستکه بخدای مستغنی باشی ازجز خدای واسطی گفت چون ابناء دنیا وملوك بملك فخر آوردند حق تعالی بازنمود که ملك عاریت است برکس نماند هرروز جای دیگر باشد حسن بصری چون حدیث دنیا رفتی باین بیت تمثل کردی . الیوم عندك دلّها وحدیثها . وغداً لغیرك کفها والمعصم . بهلول مجنون من عقلاء المجانین بود درعرفات هودج هرون الرشید دید که میاوردند ومردمرا میزدند بربالای رفت وآواز داد گفت ای پادشاه مغرور بشنو این حدیث هرون سرازهودج بیرون کرد وبهلولرا بدید گفت بیار تاچه داری گفت . حدثنی فلان عن فلان عن ابن مسعود انّه قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وآله هیهنا علی حمار ولم یکن ضرب ولاطرد . گفت رسول خدایرا دیدم درانجای برخری نشسته وضربی وطردی نبود کسرا نمیزدند ونمیراندند اورا پیش خواند وگفت یابهلول عظنی مرا پند ده گفت انّ الذی فی یدك کان فی ید غیرك ثم انتقل الیك وعن قریب ینتقل عنك الی غیرك . گفت این ملکی که تو میبینی که دردست تو است دردست دیگری بود ازاو بتو انتقال یافت وعن قریب ازتو بدیگری انتقال افتد . ابن العمید درآخر عمر باین بیتها مولع بود . دخل الدنیا اناس قبلنا . رحلوا عنها وخلوها لنا . ودخلناها کما قد دخلو . ونخلیها لقوم بعدنا . بعضی دیگر گفتند مراد ملك امامت است چنانکه گفت . فقد آتینا آل ابرهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکاً عظیماً . کتاب قرآن است وحکمت نبوت وملك عظیم ملك امامت عجب ازگروهی که گویند ملك دنیا وامر دنیا بامر خداست خدا دهد وخدا ستاند وملك دین که امامت است بدست ماست بانکس دهیم که ماخواهیم وازآن بستانیم که ماخواهیم ملك دواست یکی ملك دنیا ویکی ملك آخرت وهریکی را وصفی است یکی را بعظیم یکی را بکبیر هردو بامیر المؤمنین علیه السلام ارزانی داشتند تاملك این سرایش بملك آن سرای مقرون باشد ملك دنیا ملك امامت است . وآتیناهم ملکاً عظیماً . ملك عقبی ملك بهشت است وملکاً کبیراً ومن له ملك کبیر ناعم . فی الخلد لاینکره فی هل اتی . وتنزع الملك ممن تشاء . ازدشمنان او بستاند بدوستان او دهد ازایشان بستاند باستخفاف وبایشان دهد باستحقاق . قوله تلك الجنة التی نورث من عبادنا من کان تقیاً . ازاشقیا بستاند باتقیا دهد . درخبر آید که هیچ بنده وپرستار مکلف نباشد دردنیا والاخدای تعالی بنام اودر بهشت ودوزخ جای آفریده باشد چون بنده آن کند که بدان مستحق دوزخ شود ازکفر ومعاصی اورا بدوزخ برد وجای اودربهشت بمیراث بمردمطیع مؤمن دهد وچون بنده اختیار ایمان وطاعت کند جای او دردوزخ بکافران ارزانی دارد این خبر بیان این قول است . وتعزّ من تشاء . عزیز کنی آنرا که خواهی وذلیل کنی آنرا که خواهی عزیز کنی اعنی محمد واصحابش را تادرمکه شدند بافتح وظفر پس ازانکه ازانجا بگریختند

ممتحن ومضطر . وتذل من تشاء ذلیل کنی آنرا که خواهی یعنی کفار قریش را تادربدر مقهور ومغلوب
شدند وسرهاشان ببریدند ودرقلیب بدرانداختند وگفتند . تعزّ من تشاء . عرب را ومسلمانان را
بمقدم رسول علیه السلام . وتذل من تشاء . ملوك پارس وروم را گفته‌اند تعز من تشاء بالتوفیق للطاعة
والأیمان تذل من تشاء بالحرمان والخذلان . وگفته‌اند تعز من تشاء بالملك وتذل من تشاء بالهلك .
آنرا که خواهی بتخت مملکت برآری وآنرا که خواهی بچاه مهلکت فرو بری . ابوبکر ورّاق گوید .
تعزّ من تشاء بقهر النفس وغلبة الهوی وتذّل من تشاء بالتخلیة بینه وبین الهوی . کتانی گفت تعزّ من
تشاء بقهر الشیطان وتذل من تشاء بالتخلیة بینه وبین الشیطان . این را دست گیری وآنرا دست زنی
این را برجای بداری وآنرا ازپای درآری آن بفضل کنی واین بعدل کنی انکه کلام دراین اقوال همین باشد
که کلام فی قوله . یضل من یشاء ویهدی من یشاء چون حق تعالی آن اطلاق کرد علی تأویل این بر
اطلاق شاید کردن علی تأویل . وگفته‌اند تعز من تشاء بالقناعة والرضا وتذل من تشاء بالحرص علی
حطام الدنیا . قانع عزیزاست وطامع ذلیل درکلام امیرالمؤمنین است . الطامع فی وثاق الذل . گفت
مرد طامع دربند مذلت است وهم او گفت . الیأس حر والرجاء عبد . گفت نومید آزاداست و
امیدبنده‌است وهم او گفت الحر عبد ماطمع والعبد حر اذا ماقنع . گفت آزادبنده‌است تادربند طمع است وبنده
آزاداست تادرسعت قناعت است . دع الحرص علی الدنیا . وفی العیش فلاتطمع . ولاتجمع من المال .
فلاتدری لمن تجمع . فأن الرزق مقسوم . وسوء الظن لاینفع ، فقیر کل ذی حرص . غنی کل من یقنع
، وهب منبه گفت عزوتوانگری برون آمدند ودرعالم ملك خود جولان کردند قناعت ازپیش ایشان
برافتاد ازپای درآمدند وبیفتادند عیسی مریم علیه السلام اصحابش را گفت شما ازپادشاهان توانگرتری
گفتند چگونه که ایشان ملك دنیا دارند وما قوت نداریم گفت شما هیچ نداری وآسودهٔ وایشان بهرهٔ
تمام ازدنیا دارند وهیچ آسایش نیست ایشان را شافعی گفت . الایانفس ان ترضی بقوت . فانت عزیزة ابداً
غنیة . دعی عنك المطامع والأمانی . فکم امنیة جلبت منیة وقال آخر . افادتنی القناعة کل عز . وهل عزاعز
من القناعة . فصیرها لنفسك رأس مال . وصیر بعدها التقوی بضاعة . ورسول علیه السلام گفت ، من قنع
شبع ومن لایقنع لایشبع . قانع اگرچه گرسنه‌است سیراست وطامع اگرچه سیراست گرسنه‌است مالی که
آنرا نهایت نیست قناعت است ، القناعة مال لاینفد . وگفته‌اند تعز من تشاء بالظفر والغنیمة وتذل من
تشاء بالقتل والجزیة والهزیمة . آنرا که خواهد عزیز کند بظفر وغنیمت چون رسول علیه السلام و
اهل بیتش . واعلموا انما غنمتم من شیٔ فان لله خمسه الایة . آنرا که خواهد ذلیل کند بقتل وجزیه
تابهری را بکشند وبهری را جزیه برنهادند . قوله حتی یعطوا الجزیة عن یدوهم صاغرون . قوله بیدك الخیر
خیربدست تواست یعنی بفرمان تواست ودرقبضهٔ قدرت تواست کس براوقادر نباشد بدون تو هرخیر که در
جهان هست همه ازاوست امابنفسه واما بواسطه برای انکه آن خیر که دیگرانت دهند هم ازاو شناس
که ازاو بایشان رسید وانکه ازایشان بتو یا بامر او یا بتوفیق او وباین آیه استدلال نتوان کردن برانکه شر
بخدای نیست برای انکه دلیل الخطاب است، ودلیل الخطاب معتمد نیست وبعضی علما گفتند مراد
درآیه خیر وشراست برای انکه مرجع معنی فی قوله بیدك الخیر باقدرت است وقدیم جل جلاله برخیر
وشر قادراست ولکن بخیر اکتفا کرد ازذکر شر برای انکه خیر بهتر وغالب تراست چنانکه گفت

سرابیل تقیکم الحر وانما اراد الحرّ والبرد . انك علی کل شیٔ قدیر . بتحقیق که تو برهمه چیز
قادری دلیل آن است که برخیر وشر قادر باشد . تولج اللیل فی النهار . شب درروز بری وروز در
شب آری دوقول گفتند یکی انکه شب بروز درآری وروز بسرشب یعنی گاه شب آری وگاه روز
آری چنانکه گفت . جعل لکم اللیل والنهار . اذا لیلة هزمت یومها . اتی بعد ذلك یوم فتی . قولی
دیگر آن است که ساعت شب درروز می‌آرد وساعات روز درشب ازاین میکاهد دراین میفزاید تا
روز بپانزده ساعت آرد وشب بانه ساعت وهمچنین ازروز میکاهد ودرشب میفزاید تاروز بانه ساعت
آرد وشب باپانزده ساعت هرچه ازشب بکاهد درروز فزاید وهرچه ازروز بکاهد درشب فزاید نظیره
. یکوّر اللیل علی النهار ویکوّر النهار علی اللیل : چون آفتاب بحمل آید شب وروز راست شود چون
بمیزان آید همچنین چون بسرطان آید غایت درازی روز بود وچون بجدی آید غایت درازی شب بود . و
یخرج الحی من المیت ویخرج المیت من الحی . زنده ازمرده بدرآری ومرده اززنده عبدالله مسعود
گفت وسعید جبیر ومجاهدو قتاده وضحاك وسدی مراد آن است که حیوان ازنطفه برآرد ونطفه از
حیوان عکرمه وکلبی گفتند مرغ ازخایه برارد وخایه ازمرغ پدیدآرد وابومالك گفت درخت ازاستخوان
میوه برآرد واستخوان میوه ازدرخت وخوشه ازدانه برآرد ودانه ازخوشه حسن بصری گفت مؤمن
ازکافر پدیدآرد وکافر ازمؤمن وگفت مؤمن زنده‌دل است وکافر مرده‌دل دلیلش . اومن کان میتاً فاحییناه
. معمر روایت کند اززهری که رسول علیه السلام درنزدیك بعضی زنان خود رفت زنی حاضر بود نیکو
جامه ونیکو هیئة بپرسید که این کیست گفتند احدی خالاتك یکی ازجملهٔ خالگان تو گفت خالگان من باین
شهر غریب باشند کدام خاله است این گفت خالده بنت الأسود بن عبدیغوث رسول علیه السلام گفت سبحان الذی
یخرج الحی من المیت . واین زن زن صالحهٔ بود وپدرش کافر بود فرا گفت معنی آن است که پاك ازپلید بیرون
آرد وپلید ازپاك اهل اشاره گفتند حکمت ازدل کافر بدرآرد تادراو قرار نگیرد وسقطه وهفوة اززبان عارف
. وترزق من تشاء بغیر حساب . وروزی دهی آنرا که خواهی بی‌شمار ونافع وکسائی وحمزه وحفص
بتشدید یاخوانند ازمیت وباقی قرا بتخفیف میت وآن دو لغت است یقال میت ومیت کسید وسید وهین وهین
ولین ولین وایلاج ادخال باشد ولوج دخول باشد والولیجة بطانة الرجل قوله تعالی . ولم یتخذوا من دون
الله ولا رسوله ولا المؤمنین ولیجة . واصل میت میوت بوده‌است من مات یموت چنانکه سید سیود بوده‌است
من ساد یسود وبعضی علما فرق کردند بین المیت والمیت گفتند میت بتخفیف آن باشد که دراو حیوة نباشد
ومیت آن بود که دراو حیوة بوده باشد پس بشود وبعضی دیگر گفتند لافرق بینهما وگفتند دلیل بر آن که فرق
نیست میان ایشان آن است که شاعر جمع کرد میان هردو لغت بیك معنی وهو العلا الفافی قوله . لیس من مات
فاستراح بمیت . انما المیت میت الأحیاء . انما المیت من یعیش کئیباً . کاسفاً باله قلیل الرخاء . قوله

لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ * وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ
باید که نگیرند مؤمنان کافران را دوستان ازغیر مؤمنان وهرکه کند آنرا پس نیست دردین خدا
فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ *
درهیچ چیز مگر که ترسید شما از ایشان ترسیدنی ومی‌ترساند شمارا خدای ازغضب خود وباجزای خداست بازگشتن

عبدالله عباس گفت جماعت انصاریان باجماعت جهودان دوستی میکردند چون عمرو بن الحجاج وسلام بن

ابی الحقیق وقیس بن زید ومی خواستند که ایشان را در دین بفشه آرند رفاعة بن المنذر وعبدالله بن جبیر وسعید بن
خثیمه ایشان را از آن نهی کردند قول ایشان را نشنیدند حق تعالی این آیه بفرستاد مقاتلان گفتند آیه در
حاطب بن ابی بلتعه آمد وجماعتی از صحابه رسول که با اهل مکه اظهار مودت میکردند ونامه می نوشتند بایشان تا
در خبری آید که چون رسول علیه السلام خواست تا بمکه رود ایحدیث پوشیده میداشت ومیخواست تا اهل
مکه ندانند تا ناگاه رسول آنجا رود حاطب بن ابی بلتعه نامهٔ نوشت باهل مکه وایشان را خبر داد از عزم رسول
وانذار کرد ایشان را ونامه را بزنی داد سیاه از اهل مکه که بمدینه آمده بود بسؤال کردن او نامه بستد ودرمیان
موی خود پنهان کرد وبرفت جبرئیل آمد ورسول را خبر داد رسول علیه السلام امیرالمؤمنین علی را وزبیر
عوّام را گفت از پس او بروی ونامه از او بستانی وبگفت که بکدام راه میرود ایشان برفتند واورا دریافتند
اول زبیر باو رسید اورا تهدید کرد وگفت نامه که داری بمن ده او بگریست وسوگند خورد که نامه ندارد
برگردید وعلی را گفت او میگرید وسوگند میخورد که نامه ندارد برگرد تا برویم ورسول را خبر دهیم امیرالمؤمنین
ع گفت ای عجب رسول مارا خبر داد بوحی از قبل خدای که او نامه دارد ومارا فرمود که نامه از او بستانی وتو
میگوئی نامه ندارد آنگه بیامد واورا گفت این نامه که داری مراده والّا برهنه‌ات بکنم ونامه از تو بستانم
وگردنت بزنم این بگفت وتیغ برکشید زن گفت ای علی اگر لابداست روی بگردان تا نامه تورا دهم آنگه نامه
ازمیان موی بگرفت وبامیرالمؤمنین داد علی نامه بستد وباپیش رسول علیه السلام آورد رسول علیه السلام بلال را
فرمود تا آواز داد که الصلوة جامعة وصحابه درمسجد حاضر شدند ورسول علیه السلام بر منبر شد وخطبه کرد و
گفت من از خدای تعالی درخواسته‌ام تا خبر من بر اهل مکه پوشیده دارد تا من ناگاه درمکه شوم اکنون
ازجملهٔ شما کسی این نامه باهل مکه نوشته است وایشان را از عزم من خبر داده خداوند نامه باید تا برخیزد واقرار
دهد والا وحی اورا رسوا بکند یکدو بار گفت کسی برنخاست ببار سه‌ام گفت من بگویم که کیست خداوند
این نامه حاطب بن ابی بلتعه برپای خاست وچون درخت بید میلرزید وگفت ای رسول الله این نامه من نوشتم
وبان خدای که تورا بحق بخلقان فرستاد که نه از سر نفاقی کردم ومرا از پس اسلام نفاق نیست واز پس یقین شک
نیست ولیکن مرا درمکه قبیله وقرابتی هست ومن اندیشه کردم که اگر دست ایشان را باشد برما این نامه
وسیلتی بود مرا بایشان برای این کردم یکی از جملهٔ صحابه گفت ای رسول الله دستور باشد تا گردنش بزنم
که منافق است گفت رسول علیه السلام نباید که او از اهل بدر است ولعل الله اطلع اطلاعه فغفرلهم وهمانا
خدای اطلاعی کرده باشد وایشان را بیامرزیده ولیکن اخرجوه من المسجد ولکن از مسجدش بدر کنید
مردم دست بپشت او ها میزدند واورا می انداختند واو واپس مینگرید تا مگر رسول علیه السلام رحمت کناد
اورا بازخواند چون بدر مسجد رسید رسول علیه السلام گفت بازآریدش اورا بازآوردند گفت یاحاطب تورا
عفو کردم توبه کن که دیگر مانند این نکنی خدای تعالی بنهی ایشان این آیه فرستاد قوله تعالی که . لایتخذ المؤمنون
الکافرین اولیاء . ابوصالح روایة کرد از عبدالله عباس که این آیه درمنافقان آمد عبدالله ابی سلول واصحابش که
ایشان با جهودان ومشرکان دوستی میکردند امید آن را تا کار رسول را توهینی باشد خدای تعالی این آیه
فرستاد مؤمنان را نهی کرد از مثل فعل ایشان ضحاک گفت از عبدالله عباس که آیه درعبادهٔ صامت آمد واو مرد
مؤمن ومتقی بود از اهل بدر واورا خلفای بودند از جهودان چون رسول علیه السلام روز احزاب از مدینه
بدر می آمد گفت یارسول الله اگر فرمائی تا این جماعت که حلفاء منند پانصد مردند ایشان را بیارم تا یار ما باشند

بر کافران خدای تعالی این آیه فرستاد واگر بر عموم حمل کنند تا جمله داخل باشند از مذکوران در این اقوال
ونامذکوران اولی تر باشد خدای تعالی نهی میکند مؤمنان را از آنکه با کافران دوستی کنند تورا از ایشان تبرّا
میباید کردن چگونه تولّا کنی وانگه دعوی دوستی کسی کنی با دشمن او دوستی چگونه کنی دوستی حقیقة نباشد
الا آنگه که با دوست او دوست باشی وبا دشمن او دشمن باشی ومن یفعل ذلك وهرکه آن کند یعنی دوستی کافران
قوله فلیس من الله فی شیٔ . از خدای درهیچ نباشد یعنی از دین خدای یا از رحمت خدا یا از رضای خدای
علی حذف المضاف واقامة المضاف الیه مقامه . سدی گفت لیس من ولایة الله فی شیٔ از ولایت خدای دراو
هیچ نیست وخدای از او بیزار است آنگه حالتی استثنا کرد از آن الّا ان تتقوا منهم تقاةً الا که از ایشان ترسی
ترسیدنی ویعقوب درشاذ ومجاهد وحمید وضحاك وابورجاء وحسن بصری خواندند تقیة علی وزن بقیة وحمزه
وکسائی وخلف خواندند باماله برای مجاورة یا واین جمله الفاظ مصادر است یقال اتقیه تقاةً وتقیً وتقیةً وتقوی
واتقیت اتقاءً واین لفظ که درآیه هست مصدری است نه از بناء فعل کما قال الله . والله انبتکم من الأرض نباتاً
وقال القطامی فی صفة غیث . ولاح بجانب الجبلین منه . رکام یحفر الترب احتفارا . قوله وتبتل الیه تبتیلاً .
خدای تعالی مؤمنان را نهی کرد از آنکه با کافران موالاة ومصافاة کنند الا درحالی که کافران را قوتی باشد و
مسلمانان را ضعفی آنگه اظهار مودت وموافقت کنند وبا ایشان بسازند برای دفع مضرت واین حدیث درعقل
مقرر است ودرشرع قرآن مجید بان ناطق است ودر صحابه جماعتی بر آن عمل کردند چون عمار یاسر رحمة الله علیه
وجز او تا خدای تعالی درحق او بفرستاد الامن اکره وقلبه مطمئن بالأیمان . واین از جملهٔ آن است که
مخالفان بر ما عیب کنند وطعن زنند اعنی تقیة وفرمان خدای تعالی در این آیه بدو ناطق ودرعقل واجب پس طاعن
براین طاعن است برعقل وشرع وقرآن واخبار وصحابهٔ رسول وصادق را علیه السلام از تقیه پرسیدند گفت
التقیة دینی ودین آبائی گفت تقیه دین من است ودین پدران من واز پدران او یکی پیغامبر است علیه وآله السلام
مخالفت دین ایشان همانا نیکو نباشد وحدیث عمار یاسر درجای خود گفته شود ان شاءالله وبه الثقة . وابن المسیب
روایة کند که مردی بنزدیك رسول آمد وگفت یارسول الله بفریاد من برس که من هلاك شدم گفت چه کردی
گفت قریش مرا بگرفتند وعذاب کردند وگفتند تورا ناسزا گویم من آنچه خواستند بگفتم رسول علیه السلام
گفت . کیف کان قلبك . گفت دلت چگونه بود گفت کاره بود آن را گفت اگر دگرباره بدست ایشان افتی وتورا
مثل این حال افتد مثل آنکه گفتی بگو ایحدیث سه بار تکرار کرد عبدالله مسعود گفت خالطوا الناس وصالحوهم بما یشتهون و
دینکم لاتکلموه گفت با مردم بسازی ومخالطه کنی وبا ایشان مصافحه کنی ودست در دست ایشان نهی تا آنچه ایشان
خواهند ودین را رخنه نکنی با کافران مخالطت شرط است وبا مؤمنان مخالصه این را بزبان نگاه دار
واورا بدل دوست دار دلت برای جرّ منفعت ثواب آجل با این باید وزبان برای دفع مضرّت عاجل با او
صعصعة بن صوحان رحمة الله علیه اسامهٔ زید را گفت پدر تو مرا از تو دوست تر داشت ومن تورا از فرزند خود
دوست تر دارم وتورا وصیت میکنم بدو خصلت . خالص المؤمن وخالق الکافر . با مؤمن دوستی خالص کن وبا
کافر بخلق خوش زندگانی کن که کافر از تو بخلق خوش راضی شود وصادق علیه السلام گفت تقیه واجب است
ووقت باشد که من شنوم که کسی مرا دشنام میدهد من از او پنهان میشوم تا مرا نه بیند که بشرم افتد وصادق علیه السلام
گفت . الریاء مع المؤمن شرك ومع المنافق فی داره عبادة . گفت ریا کردن با مؤمن شرك است وبا منافق درسرای
او عبادت است وشاعر گوید . ودارهم مادمت فی دارهم . وارضهم ماکنت فی ارضهم . وهشام بن سالم

گوید که چون صادق علیه السلام از دنیا برفت من و محمد بن النعمان صاحب الطاق و ابو جعفر الاحول و جماعتی از اصحاب صادق علیه السلام بمدینه بودیم و مردم چنان گمان میبردند که عبدالله بن جعفر که پسر مهترین بود امام و قایم مقام پدر اوست مادر نزدیك او شدیم و اورا گفتیم یابن رسول الله اگر مردی دویست درم دارد بر او زکوة آن چند باشد گفت بنجدرم گفتم اگر صد درم دارد گفت دو درم و نیم ما گفتیم یابن رسول الله مرجیان چنین نمیگویند گفت من ندانم تا مرجیان چه میگویند ما از نزدیك او بیرون آمدیم آیس و دانستیم که او امام نیست برای قلت علم او بشرع در گوشهٔ بنشستیم و با یکدیگر میگفتیم درسر که ما کجا رویم و با کی فزع کنیم الی المرجیة ام الی القدریة ام الی الزیدیه ام الی المعتزلیه . دراین میانه پیری از دور پدید آمد که ما او را نمی شناختیم و اشاره کرد بابو جعفر الاحول و اورا بخواند ما هیچ شك نکردیم که از جمله عیون و جواسیس ابو منصور دوانقی است که او را دراین وقت جاسوسان بودند تا خود بینند که شیعهٔ صادق جعفر بن محمد علیهما السلام بنزدیك که شوند و قایم مقام جعفر که باشد من گفتم انا لله و انا الیه راجعون . کار افتاد و لکن شما بروی که او مرا میخواند تا شما نیز هلاك نشوی و من خایف و اندیشناك در پی او ایستادم مرا بیاورد تا بدر سرای موسی بن جعفر علیهما السلام و آنجا بنشاند و بخادمی سپرد و او در سرای شد ساعتی بود یکی بدر آمد که درآی من در سرای شدم راست که چشمش بر من افتاد مرا گفت . الی الی لا الی الجبریه و لا الی القدریه و لا الی المرجیه و لا الی الزیدیه و لا الی المعتزلیه . من رفتم و پیش او بنشستم او را گفتم یابن رسول الله پدرت بجوار رحمة خدای تعالی انتقال کرد گفت آری گفتم یابن رسول الله بمرگ مرد گفت بلی گفتم ما را رجوع با کی است پس از او گفت انشاء الله ان یهدیك هداك . گفتم یابن رسول الله برادرت عبدالله دعوی امامت میکند گفت عبدالله لا یریدان یعبدالله . او نمیخواهد که خدای پرست باشد گفتم جعلت فداك فمن لنا بعده امام ما کیست پس از پدرت گفت انشاء الله ان یهدیك هداك . گفتم یابن رسول الله تو امامی پس از پدرت گفت من این نمیگویم با خویشتن گفتم هیچ فایدهٔ حاصل نشد مرا گفتم یابن رسول الله اعلیك امام بر تو امام هست گفت نه چون این سخن از او بشنیدم چندانی هیبت او در دل من آمد و اعظام و اجلال او که وصف ندانم کردن گفتم یابن رسول الله دستور باشی که مسایل و مشکلاتی که مراهست از تو پرسم چنانکه از پدرت پرسیدمی گفت بپرس از هرچه خواهی من از او بسیار مسایل پرسیدم همه را جواب گفت آنگه گفت . علیك بالکتمان فان اذعت فهو الذبح . پوشیده دار و الا کشتن بود گفتم یابن رسول الله شیعهٔ پدرت فرو مانده‌اند دستور باشی که ایشان را هدایت کنم بنزدیك تو گفت اگر کسی باشد که از او رشدی بینی اولاً از او عهد و پیمان بستان بر کتمان و تقیه چه اگر آشکارا کنند این حدیث ذبح باشد . و اشار بیده الی حلقه . و بدست اشاره کرد بحلق من برون آمدم و اصحاب را دیدم مرا گفتند ما وراك چیست از پس تو گفتم الهدی ره راست و قصه با ایشان بگفتم آنگه بتدریج اصحاب صادق ع بنزدیك او می شدند تا بر او جمع شدند و این خبر برای این آوردم تا بدانند که سیرهٔ ائمهٔ ما علیهم السلام در عهد ظلمهٔ بنی امیه و بنی العباس تقیه بوده است الاعدا یناس الامن و الرشد . و یحذرکم الله نفسه . ای ایاه و خدای تعالی تحذیر میکند شما را از خود یعنی از عقاب و معاصی خود علی حذف المضاف و اقامه المضاف الیه مقامه و نفس و ذات و عین شیٔ یکی باشد و نفس شیٔ و عین و ذات او خود او باشد چنانکه عیسی ع گفت . یوماً باجود مایلامنه اذا نفس البخیل تجهمت سؤالها ای البخیل . و الی الله المصیر . و باز گشت با خداست و مورد او مورد وعید و تهدید است .

قُلْ اِنْ تُخْفُوا مَا فِی صُدُورِکُمْ اَوْ تُبْدُوهُ یَعْلَمْهُ اللّٰهُ وَ یَعْلَمُ مَا فِی السَّمٰوَاتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ وَاللّٰهُ

بگو اگر پنهان دارید آنچه درسینهای شما است یا آشکارا کنید داناست خدا و می داند آنرا که درآسمانهااست و آنچه در زمین است و خدای

عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ * یَوْمَ تَجِدُ کُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَیْرٍ مُحْضَراً وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ

برهمه چیزی تواناست درآن روز که یابد هرتنی آن را که کرده باشد از هر نیکی حاضر کرده و آن را که کرده باشد از بدی

تَوَدُّ لَوْ اَنَّ بَیْنَهَا وَبَیْنَهُ اَمَداً بَعِیداً * وَیُحَذِّرُکُمُ اللّٰهُ نَفْسَهُ وَاللّٰهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ * قُلْ

دوست دارد آن نفس که اگر آنستی که میان نفس و میان آن عمل بودی مسافتی دور و می ترساند شما را خدای از غضب خود و خدای مهربان است به بندگان بگو

اِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ اللّٰهُ وَیَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ وَاللّٰهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ * قُلْ

اگر هستید شما که دوست میدارید شما خدای را پس متابعت کنید مرا تا دوست دارد شما را خدای و بیامرزد برای شما گناهان شما را و خدای آمرزگار است بگو

اَطِیعُوا اللّٰهَ وَالرَّسُولَ فَاِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّ اللّٰهَ لَا یُحِبُّ الْکَافِرِینَ * اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰی اٰدَمَ وَ

فرمان برید خدای را و پیغامبر را پس اگر اعراض کنند پس بدرستیکه خدای دوست ندارد کافران را بدرستیکه خدای برگزیده آدم را و

نُوحاً وَاٰلَ اِبْرٰهِیمَ وَاٰلَ عِمْرَانَ عَلَی الْعَالَمِینَ * ذُرِّیَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللّٰهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ *

نوح را و فرزندان ابرهیم را و فرزندان عمران را برجهانیان و فرزندان که برخی از آن از نسل برخی اند و خدای شنواست و داناست

قدیم جل جلاله چون رخصت داد در کتمان حق و مساعدت کافران بظاهر برای دفع مضرت را باز نمود که اگر کسی این معنی کار بندد نه برای خوف و عذر و اضطرار بل برای مساعدة و موافقة و مصافاة و مخالصه دوستی با کافران و گمان برد که آن بر خدای تعالی پوشیده بماند بخلاف آن است تو بگوای محمد ان تخفوا ما فی صدورکم که اگر پوشیده داری آنچه در دل داری یا اظهار کنی خدای داند کلبی گفت معنی آن است که اگر آنچه با رسول میگوئی که اگر از سر زبان میگوئی و اگر از میان جان میگوئی از اخلاص و نفاق خدای داند برای آنکه او عالم بالذات است عالم است بجمیع معلومات بر وجهی که صحیح بود که معلوم بود برای آنکه صفت نفس با صحت واجب باشد و چون متعلق بود اختصاص ندارد ببعضی متعلقات دون بعضی و یعلم ما فی السموات و ما فی الارض و هرچه در آسمان و زمین هست از پنهان و آشکارا و داند جمله این و بیشتر این داخل باشد در تحت آنچه ما بگفتیم و فعل اول مجزوم است بجزاء شرط و دوم مرفوع است بر استیناف برای آنکه عطف صورت نمی بندد انجا لفساد المعنی معه برای آنکه عالمی او تعالی موقوف نباشد بر اخفا و اظهار ایشان و تقدیر آنست و هو یعلم ما فی السموات و نظیره قوله قاتلوهم یعذبهم الله بایدیکم الایة الی ان قال و یتوب الله علی من یشاء و کذا قوله فان یشاء الله یختم علی قلبك و یمحو الله الباطل و یحق الحق . بالرفع و معنی آیه آنستکه چون معلوم شد که در آسمان و زمین هیچ بر خدای پوشانیده نماند چگونه پوشیده بود احوال شما در موالات کفار و آنکه شما با ایشان مساعدة از دل و زبان کنی . والله علی کل شیٔ قدیر . خدای تعالی بر همه چیز قادر است برای آن گفت تا بدانید که این تأخیر عذاب و مهلت و انظار مستحقان عقاب نه برای عجز میکند و لکن لنوع من المصلحة المقتضیة لذلك فی التکلیف برای آن تا مکلفان ممکن باشند و ممهل و ایشان را بر خدای تعالی حجت نبود بل حجت خدا را باشد بر ایشان قوله . یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضراً . نصب یوم بر فعل مقدر باشد کأنه قال اذکروا و خافوا یوم و گفته‌اند نصب او بر ظرف است از معنی آیهٔ متقدم برای آنکه آیة اول متضمن وعید است و تهدید کأنه قال تعالی ما اوعدتکم به فی الایة المتقدمة انما یقع و یکون یوم القیمة و گفته‌اند قوله تعالی . و یحذرکم الله نفسه . و گفته‌اند من قوله و الی الله المصیر گفت یاد کنید و فراموش مکنید تا بدانی که وعیدها که ذکر آن سابق شد در روزی خواهد بودن که هر نفسی آنچه کرده باشد از خیر و شر و نفع و ضرر و نیك و بد و طاعت و معصیت و حسنه و سیئه حاضر یابد نظیره قوله و وجدوا ما عملوا حاضراً جمله قرّاء خواندند محضراً بفتح ضاد علی انه مفعول در شاذ عبید بن عمر و خواند محضراً علی

انه فاعل علی معنی انّ عمله یحضره للجزاء من الحضور اویحضره من الحضر وهوالعد ویعنی عمل اورا حاضر
کند انجا برای جزا ویا بتازد اورا برای جزاء وما فی قوله ماعملت روا باشد که مصدری بود وروا بود که
موصوله بود ای عملها علی معنی جزاء عملها . قوله وما عملت من سوء . روا باشد که موصوله بود
وروا بود که مجازاة را باشد اگر موصوله باشد واو عطف بود ومحل او نصب بود واگر ما مجازاة باشد
درتودّ د ووجه روا باشد جزم علی الجزاء ورفع علی الاستیناف کقول الشاعر . وان اتاه خلیل یوم مسئلة
. یقول لاغایب مالی ولاحرم . وتودّ من الودادة یعنی تمنا کند که ازمیان او ومیان آنعمل بدکرده بود
امداً بعیداً غاتی ومسافتی دور باشد وامد غایة باشد قال الله تعالی افطال علیهم الامد . وقال النابغة . الا
لمثلك اومن انت سابقه . سبق الجواد اذا استولی الامد . سدّی گفت امداً بعیداً ای مکاناً بعیداً یعنی
راه‌دور مقاتل گفت مابین المشرق والمغرب نظیره قوله یالیت بینی وبینك بعدالمشرقین . حسن بصری گفت
تمنای آن کند که کاش که تاهرگز آن عمل بایش اونیاوردندی نظیره قوله یالیتنی لم اوت کتابیه ولم ادر ما حسابیه قوله
ویحذرکم الله نفسه والله رؤف بالعباد ای رحیم من الرأفة وهی الرحمة قل ان کنتم تحبون الله الآیة . حسن بصری
وابن جریج گفتند درعهد رسول جماعتی دعوی کردند که ماخدای را دوست داریم گفتند یامحمد انانحب ربنا
ماخدای را دوست داریم خدای تعالی گفت دوستی را علامتی باشد وآن آن بود که ازفرمان دوست بدر نه‌آیند و
دوست اورا دوست دارند ودشمن اورا دشمن این محمد دوست من است اگر شما دراین دعوی راستی گیرید متابعة
اوکنید تامن نیز شمارا دوست دارم والا دعوی باشد بی بینه ودعوی بی بینه باطل باشد ، یامدّعی الحب لمولاه . من
ادعی صحح معناه . من ادعی شیئاً بلاشاهدٍ . لابدان تبطل دعواه . ای عجب پاشنهٔ کفیده را دوست داری
پای ازهوای اوبیرون نهی دعوی دوستی خدای میکنی ویك ذرّه پای در رضای او برجای نداری . تعصی
الاله وانت تظهر حبه . هذامحال فی القیاس بدیع . لوکان حبك صادقاً لاطعته . ان المحب لمن یحب مطیع .
کسیکه دعوی دوستی مخلوقی کرد واوراوفات رسید این مدعی خویشتن را ملامت میکند تاچرا چون اوبرفت
واین درمساعدت اونرفت میگوید . الیس عجیباً ان طواك ید البلی . برغمی مابین الصفایح والترب . و
ینشرنی روح الحیات وادعی . هواك فیاسحقاً لدعوای فی الحب . دیگری گفت مساعدت وموافقت من در
دوستی بادوست من تاانجاست که اگرمرده باشم وسالیان برخاك من گذشته واومرا آواز دهد یاجوابش دهم یا
بومی ازگور من اورا جواب دهد تاآواز وگفت او برزمین نیفتد . ولوان لیلی الأخیلیة سلمت . علیّ و
دونی تربة وصفایح . لسلمت تسلیم البشاشة اوزقا . الیها صدی من جانب القبر صایح . این بیتها توبة بن الحمیر
راست گویند ازاتفاقات عرب یکی آن بود که این توبه که گوینده این بیتهاست فرمان یافت واورا دفن کردند و
مدّتی براین برآمد یکروز شوهر لیلی اخیلیه بالیلی ازجانبی میامدند بسر گور توبة بن الحمیر برسیدند این مردرا
آن بیتها یاد آمد لیلی را گفت بحقی علیك بحق من برتو که بروی توبة بن الحمیر سلام کنی تادروغ او پیدا شود
درانکه گفته . لسلمت تسلیم البشاشة اوزقا . الیها صدی من جانب القبر صایح . لیلی گفت رها کن شاعری
ازسر سودای خود چیزی بگفت آن را حقیقتی نباشد براو سخت گرفت وسوگند داد لیلی اشتر پیش راند
وآواز داد گفت السلام علیك یاتوبة بن الحمیر اتفاق چنان افتاد که در گور شکافی بود ودرآن شکاف کوفی
آشیانه کرده چون آواز لیلی اخیلیه بشنود ازانجا بپرید وآوازی کرد وشترلیلی ازآواز وپرواز آن مرغ برمید
ولیلی را بیفکند ودرجای بمرد وگور اورا هم انجای درپهلوی گور او بنهادند ضحاك گفت ازعبدالله عباس که

رسول علیه السلام بنزدیك قریش آمد وایشان درمسجدالحرام بتان را می پرستیدند وبتان را بیاراسته بودند
وگوشوارها درگوش کرده ایشان را ملامت کرد وگفت شرم ندارید که دین پدر خود ابرهیم واسمعیل رها
کرده وجمادی را می پرستی که دراو نفعی وضرّی نیست ایشان گفتند ما اینهارا بدوستی خدای می پرستیم .
لیقربونا الی الله زلفاً . تامارا بخدای نزدیك گردانند خدای تعالی این آیه فرستاد وگفت اگر شما طلب چیزی
میکنی که شمارا بخدای نزدیك گرداند متابعت من کنید تاخدای تعالی شمارا دوست دارد که من اولیترم بتعظیم
ازاین اصنام که من رسول خدایم ابوصالح گفت ازعبدالله عباس که آیة درجهودان آمد چون گفتند . نحن
ابناء الله واحبائه . خدای تعالی این آیة فرستاد وگفت اگردراین دعوی راستی گیری متابعت رسول من کنی
رسول علیه السلام آیة برجهودان خواند ابا کردند محمد بن جعفر بن الزبیر گفت آیة درترسایان نجران آمد که
ایشان گفتند ما عیسی را که می پرستیم وتعظیم میکنیم برای دوستی خدای تعالی میکنیم خدای تعالی این
آیة فرستاد که اگر عیسی را برای دوستی من علی زعمکم عبادت میکنی رسول مرا که محمداست متابعت کنی رسول ع
این آیه بر ایشان خواند عبدالله بن سلول منافق اصحابش را گفت نه‌بینی که محمد دوستی خود چون دوستی خدای میدارد
ومارا میفرماید که اورا همچنان دوست داریم که ترسایان عیسی را خدای تعالی بجواب ایشان این آیه فرستاد .
قل اطیعوا الله والرّسول فان تولوا فان الله لایحب الکافرین . بدانکه محبت از باب ارادت باشد ارادتی باشد
متعلق بنفع غیری باتعظیم اویعنی محبت ما خدای را ارادهٔ طاعت وفرمان برداری او باشد ومحبت او مارا
ارادهٔ اوباشد ثواب ونفع مارا ومحبت مایکدیگررا ارادهٔ نفع وخیر باشد درحق محبوب اما این لفظ را دراو
خلاف کردند ومحبت برای اشتباهش بمیل طباع جاری مجری شهوة باشد فی تعلقها بالذوات الباقیة از اینجا
گویند احببت زیداً ولایقولون اوددت زیداً وچون تعلق بحوادث دارد خود بر حقیقت خویشتن باشد واحببت فلاناً
فهو محبوب این مفعول نه ازبنای فعل باشد وکلام عرب براین است وزجاج گفت ازکسائی که حببت فلاناً فهو محبوب
آمده است فاحببه فهو محب کماقال عنتره . ولقد نزلت فلاتظنی غیره . عندی بمنزلة المحب المکرم . وفرّا گفت حببت لغتی
متروك است ولفظ او این است که هذه لغة قدماتت گفت مرده است این لغت یعنی حببت وشك نیست که متروك است
مستعمل درفعل احببت است ودرمفعول او محبوب علی خلاف القیاس آمد ویحببکم الله مجزوم است بجزاء شرط
ورسول ع گفت ازشرایط وعلامات ایمان آن است . الحب فی الله والبغض فی الله . که دوستی ودشمنی برای
خدای کنی ورسول علیه السلام گفت . اذا اراد احدکم ان یجد حلاوة الایمان فلیحب المرء لایحبه الالله .
گفت چون بنده خواهد که حلاوت ایمان دردل خود بیابد آنرا که دوست دارد جز برای خدای دوست
ندارد رسول علیه السلام گفت شرك درامت من پوشیده تراست ازرفتن مورچهٔ خرد درشب سیاه بر
سنگ نرم وکمینهٔ او آنستکه مرد کسیرا دوست دارد برظلمی یادشمنش دارد برعدلی ودین نیست الادوستی
ودشمنی آنگه این آیه برخواند . قل ان کنتم تحبون الله الایة ویغفرلکم ذنوبکم . عطف است برآن تاخدای
تعالی شمارا دوست دارد وگناهانتانرا بیامرزد . والله غفور رحیم . که خدای تعالی آمرزندهٔ گناه است
وبخشایندهٔ گناه کار . قل اطیعوا الله والرسول . بگوا ای محمد که طاعت داری وفرمان بری خدای را
ورسول اورا وطاعت امتثال امر بااراده باشد ورتبت معتبر باشد میان مطیع ومطاع برعکس آنکه میان
آمر ومأمور باشد حق تعالی طاعت رسول باطاعت خود برابر کرد ورسول ٤ طاعت علی ٤ را باطاعت
خود برابر کرد دراحادیث بسیار ازرواة مخالف ومؤالف منها ازآنجمله حدیثی که روایت نمود عمرو بن مالك

عن فضاله بن عبیده عن احدهما علیهما السلام اعنی اباجعفر واباعبدالله مراد صادق وباقر ٤ باشند ازاین
وبرای آن این خبر ازجمله اخباریکه دراین معنی هست اختیارکرده شد که این خبری است متضمن سبب
نزول این آیاترا وآن آنستکه چون خدای تعالی این آیه فرستاد قوله تعالی . یاایها الذین آمنوا اطیعوا الله
واطیعوا الرسول واولی الامر منکم . رسول صلی الله علیه وآله خطبه کرد وگفت . یاایها الناس ان الله
امرکم ان تطیعوه فی نبیه وتطیعونی فی وصیی ووزیری وخلیفتی فی حیوتی وولی الامر بعد وفاتی وخیر
من اخلف بعدی علی بن ابیطالب ٤ الا ومن اطاع علیاً فقد اطاعنی ومن اطاعنی فقد اطاع الله ومن فارق علیاً
فقد فارقنی ومن فارقنی فقد فارق الله ومن فارق الله فعلیه لعنة الله . گفت خدای تعالی شمارا فرمود که طاعت او داری در
حق من وطاعت من داری درباب وصی ووزیر وخلیفهٔ من درحیوة من وخداوند امامت ازپس وفات
من وبهینهٔ هرکس که اورا رها کنم وآن علی بن ابیطالب است . الا وهر که طاعت او دارد طاعت من
داشته باشد وهرکه طاعت من دارد طاعت خدای تعالی را داشته باشد وهرکه ازاو مفارقت کند ازمن
مفارقت کرده باشد وهرکه ازمن مفارقت کند از خدای تعالی مفارقت کرده باشد یعنی ازدین خدای
وهرکه ازخدای مفارقت کند لعنت خدای براو باشد پس ازآن روزی اویس بن بشر التیمی علی ٤ را گفت
. ابیتم یابنی هاشم الا المحال . ای بنی هاشم شما الاحیله چیزی دیگر نکنی ای بنی هاشم چرا شما بولایة مخصوص
آئید دون ما امیرالمؤمنین گفت . وابیت یااویس الا الکذب . تو ای اویس الادروغ ندانی . ان الله
اختارنا ذریة ابرهیم . خدای تعالی مارا که فرزندان ابرهیم برگزید اویس گفت مانیز ازفرزندان
آدمیم وزنگیان ونوبیان ازفرزندان حام بن نوحند وایشان دوپیغمبر مرسل بودند علی علیه السلام برفت
ورسول را خبرداد بانچه میان ایشان رفت رسول علیه السلام گفت . والله لا ازجره الا بالوحی .
بخدا که من زجراو جز بوحی نکنم درحال جبرئیل ٤ آمد وگفت خدایت سلام میکند واین آیات
آورد قوله تعالی . قل اطیعوا الله والرسول فان تولوا فان الله لایحب الکافرین . قوله ان الله اصطفی
آدم ونوحاً وآل ابرهیم وآل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم . صادق جعفر بن
محمد علیهما السلام درتفسیر آیه گفت . قل اطیعوا الله فیما امرکم والرسول فیما اکدّ علیکم فان تولوا عن ولایتنا
فان الله لایحب الکافرین بالایات فینا ان الله اصطفی آدم ونوحاً للولایة ولم یصطف اولادهما وآل ابرهیم
وآل عمران ردّاً علی اویس . گفت طاعت خدای تعالی دارید درآنچه فرمود وطاعت رسول درآنچه
مؤکد کرد برشما اگر برگردی ازولایت ما خدای دوست ندارد کافرانرا بایاتی که درحق ماست خدای
تعالی آدمرا ونوحرا برگزید وفرزندان ایشانرا برنگزید وآل ابرهیم را وآل عمرانرا برگزید ردّ براویس
تیمی ومعنی این آیات نظم نمی پذیرد تاسبب نزول او معلوم نمیشود ومخالفان ما تااین قول نباید گفتن از
ظاهر عدول کردند وگفتند مراد بال ابرهیم خود ابرهیم است وبا آل عمران خود عمران است وبیتی آوردند
ولابتك میتاً بعد میت احبة . علیّ وعباس وآل ابی بکر . یعنی ابابکر وخلاف نیست که ظاهر قرآن رها
نکنند الا عند ضرورتی ولاضرورة هیهنا الا نصب العداوة لال محمد پس آیه را حمل برظاهر باید کردن .
ان الله اصطفی وهو افتعل من الصفوة وهی الاختیار وطا مقلوب است ازتاء افتعال برای مطابقة صادرا و
اصطفی واجتبی و اختار بیك معنی باشد. آدم. برگزید آدمرا که ابوالبشراست نوحرا که شیخ الانبیاست و
ولوالعزم است ومبعوث بکافهٔ خلق وآل ابرهیم را وهو محمد صلی الله علیه وآله واین باو اولیتر است که از

میان ایشان لقب مصطفی او راست صلوات الله علیه وآله . وآل عمران . قولی آنستکه مراد موسی بن عمرانست
وقولی دیگر آنستکه دراخبار اهل البیت است وتفاسیر ایشان که مراد بال عمران امیرالمؤمنین علی است وعمران
نام ابوطالب است فی التوریة پس اول گزیده ازآل ابرهیم رسول است علیه وآله السلام چنانکه انس مالك روایت
کرد که جماعتی ازبنی کنده دعوی کردند که رسول علیه السلام ازایشان است این حدیث برسول رسید
گفت ابن عباس وابوسفیان گفتند چون بیمن شدند ماازپدران خود انتقال نکنیم . انا محمد بن عبدالله بن
عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصیّ بن کلاب بن مرّة بن کعب بن لوّی بن غالب بن فهر بن مالك بن
النضر بن کنانة بن خزیمة بن مدرکة بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان بن ادبن اود بن الهمیسع بن
بنت بن سلامان بن قیدار بن اسمعیل بن ابرهیم . وما افترق الناس فرقتین الاجعلنی الله فی الخیر منهما خرجت
من ابوّی من نکاح ولم اخرج من سفاح من لدن ادم حتی انتهیت الی ابی وامی . گفت مردمان بدوفرقه
نشدند الامن دربهینهٔ ایشان بودم وازهر پدر ومادر که آمدم بنکاح آمدم بسفاح نیامدم ازآدم تابمادر و
پدر خود انکه گفت بدانی که خدای تعالی ازفرزندان ابرهیم اسمعیل را برگزید وازفرزندان اسمعیل
بنی کنانه را وازبنی کنانه قریش را وازقریش بنی هاشم را وازبنی هاشم مرا فانا خیرکم نفسا وخیرکم اباً واماً . اصطفی آدم
آدمرا برگزید برای خلافت وگفت انی جاعل فی الارض خلیفة تابدانی که هرکه خلیفهٔ او باشد گزیدهٔ او
باشد آنرا که گزیدهٔ او بود بخلافت دربدایت کار فرشتگانرا درپیش او بسجده آورد اورا که گزیدهٔ او
بود بخلافت بهترین پیغمبران اگر فرشتگان اورا سر برخط نهادند تو این را گردن ننهی نوحرا برگزید تا
بدعای او زمین ازدشمنان خدای پاك شد . ربّ لاتذر علی الارض من الکافرین دیّاراً . این را برگزید تا
بتیغ او زمین از کافران پاك شد حق تعالی چون خواست که زمین را پاك کند درعهد نوح ازآسمان آب
فرستاد که موجب تطهیر آب کرد چون درعهد رسول خواست تازمین پاك کند سبب آن هم
آب کرد ازآب خلقی آفرید وتولای این کار بدست او کرد . خلق من الماء بشراً . وآل
عمران بر قول عامهٔ مفسران موسی است وهارون تاموسی بعصا زمین را از سحر پاك کرد این زمین ازسحره
که اصل سحر بودند بتیغ پاك کرد اگر عصای موسی سحر فروبرد تیغ این ساحران را فروبرد اگر هارون موسی را
خلیفه بود این محمدرا بمنزلهٔ هرون بود موسی را جز انکه هرون پیغمبر بود وازپس رسول ما پیغمبر نبود . انت
منی بمنزلة هرون من موسی الاانه لانبی بعدی . حسن بصری گفت مراد بال عمران عیسی مریم است که مریم
دختر عمران بود براین قول عیسی را برگزید تامبشر مقدم اوباشد . ومبشراً برسول یأتی من بعدی اسمه احمد
. ومقدمهٔ لشگر فرزند او باشد که مهدی امت است آنجا آیة بشارت بود وانیجا رایت بشارت باشد وآل ابرهیم
بلاخلاف محمد است واهل البیت او که ازفرزندان ابرهیم خلیل اند معروف بن خره بود روایة کرد از جماعت
تابعین که عبدالله عباس گفت که سالی درسالها در موسم حاج مردم را حدیث میکردم مردی را دیدم درهیأت اعرابی
عمامهٔ سیاه درسر بسته هرگه من خبری روایت کردم اوخبری روایت کرد چون فارغ شد گفت . معاشر الناس
من عرفنی فقد عرفنی ومن لم یعرفنی فانا انبئه باسمی انا جندب بن جنادة البدری الغفاری انا صاحب رسول الله
صلی الله علیه وآله سمعت رسول الله ٤ یقول فی هذا المکان والاصمت اذنای ان الله اصطفی آدم ونوحاً وآل ابرهیم وآل
عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم . فاما الذریة فمن نوح والال من ابرهیم والسلالة من اسمعیل
والعترة الهادیة والذریة الطاهرة من محمد صلی الله علیه وآله والصدیق الاکبر علی بن ابیطالب فأیتها الامة المتحیرة

بعد نبيها لو قدمتم من قدمه الله ورسوله واخرتم من اخره الله ورسوله لماعال ولى الله ولا طاش سهم فى سبيل الله ولا
اختلفت الامة بعد نبيها الا كان تأويله عند اهل البيت فذوقوا بما كسبتم وسيعلم الذين ظلموا اى منقلب ينقلبون . گفت
از رسول عليه السلام شنيدم كه در اين موقف اين آيه بخواند و گفت اما ذرية از نوح است و آل از ابرهيم وسلالة
از اسمعيل وعترة هاديه وذرية طاهره از محمد صلى الله عليه وآله وصديق اكبر على بن ابيطالب است اى امت متحير
از پس پيغامبر اگر تقديم كردى آن را كه خداى وپيغمبر او را تقديم كرد وباز پس داشتى آن را كه خداى وپيغمبر او را
باز پس پشت داشت دوست خداى محتاج نشدى وهيچ تير در راه خداى خطا نرفتى وامت از پس پيغمبر در هيچ چيز
خلاف نكردند الا تأويل آن بنزديك اهل البيت باشد بچشى وبال انچه كردى وبدانند ظالمان كه بازگشت ايشان چگونه
باشد . ذرية بعضها من بعض . اين فرزندانى اند بهرى از بهرى در خبر ميايد كه حسن عسكرى را پرسيدند از اين آيه
گفت انا من الزكى على بن محمد والزكى من الهادى محمد بن على والهادى من الرضا على بن موسى والرضا من الكاظم موسى بن
جعفر والكاظم من الصادق جعفر بن محمد والصادق من الباقر محمد بن على والباقر من السجاد زين العابدين والسجاد
من الشهيد المظلوم الحسين بن على وچون بذكر حسين على رسيد گريه بر او فتاد انگه گفت السلام على الشهيد المظلوم السلام
على السيد المرحوم السلام على الحق المكتوم والحسين بن على من ابيه امير المؤمنين على بن ابيطالب عليهم السلام . والله
سميع عليم . قوله ذرية قولى آن است كه بر وزن فعليه است كقمرية من ذر الله الخلق اى خلقهم واين اختيار زجاج است
وقولى ديگر آن است كه اصل او ذرورة على فعلولة پس براى كراهة را ادوم ياكردند انگه واو را هم يا گردانيدند براى يا
انكه ادغام كردند فصار ذرية ونصب او اخفش گفت بر حال است وزجاج گفت على البدل والله سميع عليم وخداى
تعالى شنواست اقوال ايشان را ودانا باحوال واسرار ايشان براى آن برگزيد ايشان را كه از حال ايشان عصمت
معلوم بود وقولى ديگر آن است سميع عليم لما تقوله امراة عمران رب انى نذرت لك مافى بطنى محررا كما قال الله

اذ قالت امرأة عمران رب انى نذرت لك ما فى بطنى محررا فتقبل منى انك انت السميع
وقتى كه گفت زن عمران اى پروردگار من بدرستيكه من پذيرفتم براى تو انرا كه در شكم من است آزاد پس قبول كن از من بدرستيكه تو شنوا

العليم * فلما وضعتها قالت رب انى وضعتها انثى والله اعلم بما وضعت وليس الذكر
ودانا هستى پس انگاه كه نهاد ان مادينه را گفت اى پروردگار من بدرستيكه من نهادم انرا مادينه وخداى داناتر است بانچه نهاد ونيست نرينه

كالانثى وانى سميتها مريم وانى اعيذها بك وذريتها من الشيطان الرجيم * فتقبلها ربها
چون مادينه ومن نام نهادم او را مريم وبدرستيكه من در پناه مى آرم او را بنزد تو وفرزندان او از گزند ديو رانده پس پذيرفت او را پروردگار او

بقبول حسن وانبتها نباتا حسنا وكفلها زكريا كلما دخل عليها زكريا المحراب وجد
پذيرفتنى نيكو وتربيت فرمود او را تربيت نيكو وضامن مصالح او گرديد زكريا هرگاه كه درامدى بر آن زكريا در محراب يافتى

عندها رزقا قال يا مريم انى لك هذا قالت هو من عند الله ان الله يرزق من يشاء بغير
نزد ان روزى گفت اى مريم از كجاست تو را اين گفت ان از نزد خداست بدرستيكه خداى روزى ميدهد ان را كه ميخواهد بى

حساب * هنالك دعا زكريا ربه قال رب هب لى من لدنك ذرية طيبة انك سميع
شمار در آن زمان خواند زكريا پروردگار خود را گفت پروردگار من ببخش براى من از نزد تو فرزندى پاك بدرستيكه تو اجابت

الدعاء فنادته الملائكة وهو قائم يصلى فى المحراب ان الله يبشرك بيحيى مصدقا
كننده دعائى پس آواز داد فرشتگان او را واو ايستاده بود نماز ميگذارد در محراب بدرستيكه خداى مژده ميرساند تو را به يحيى

بكلمة من الله وسيدا وحصورا ونبيا من الصالحين * قال رب انى يكون لى غلام و
كتاب خداى را ومهتر وبازدارنده است وپيغمبر از اولاد نيكان گفت اى پروردگار من از كجاست از براى من پسر و

قد بلغنى الكبر وامرأتى عاقر قال كذلك الله يفعل ما يشاء * قال رب اجعل لى اية قال
حال رسيد بمن بزرگى وزن من نازاينده گفت همچنين خداى ميكند انچه را كه مى خواهد گفت اى پروردگار من پديد كن براى من نشانى گفت

ايتك الا تكلم الناس ثلثة ايام الا رمزا واذكر ربك كثيرا وسبح بالعشى والابكار
نشان تو آن است اينكه سخن نگوئى با مردم سه روز مگر باشاره وياد كن پروردگارت را بسيار وتسبيح كو در شبانگاه وبامداد

اذ قالت امرأت عمران . اذ ظرف زمان گذشته باشد ودر عامل او چند قول گفتند اخفش ومبرد گفتند فعلى مضمر است
والتقدير اذكر اذ قالت زجاج گفت عامل در او اصطفى آدم است واين بعيد است رمانى گفت عامل در او سميع عليم است
واين قريبتر است از قول زجاج وابو عبيده گفت اذ زيادت است وهذا ابعد الوجوه وزن عمران مادر مريم بنت
عمران است مادر عيسى عليه السلام ونام او حنه بنت فاقور بن قبيل بود واما عمران عبدالله عباس ومقاتل گفتند
هو عمران بن ماثان بود ونه پدر موسى بود چه از ميان اين عمران وآن عمران كه پدر موسى هزار وهشتصد سال
بود وفرزندان آن رؤساء وعلماء واحبار بنى اسرائيل بودند محمد بن اسحق گفت هو عمران بن اشهم بن امون بن ميشا بن
حرف از فرزندان سليمان بن داود بود ياد كن اى محمد چون گفت زن عمران كه حنه بود بار خدايا من با تو نذر كردم
وپذيرفتم ونذر آن باشد كه مرد بر خويشتن چيزى بواجب كند مشروط يا نامشروط بانكه گويد لله على كذا ان كان كذا
در اين خلاف نيست كه اين نذر واجب است در مطلق خلاف است كه نذرى منعقد باشد يا نباشد نزديك سيد مرتضى
علم الهدى نذر نباشد وقد مضى الكلام فيه بار خدايا من با تو نذر كردم كه اين بچه كه در شكم دارم او را محرر كردم بنذر
واين لفظ در لغت وشرع يك معنى دارد امادر لغت چنانكه اعشى گفت . عشيت لليلى بليل حرورا . وطالبها
ونذرت النذورا . فليت رجالا فيك قد نذروا دمى . وهموا بقتلى يابثين لقونى . واما در شرع قوله حكاية عن
مريم فقولى انى نذرت للرحمن صوما اى اوجبت على نفسى ورسول عليه السلام گفت . من نذر ان يطيع الله فليطعه
ومن نذر ان يعصيه فلا يعصه . گفت هر كه نذر كند كه طاعت خداى دارد بايد تا وفا كند وانكس كه نذر كند كه
معصية كند بايد تا معصية نكند . محررا . در محرر چند قول گفتند يكى انكه آزاد كردم او را از خدمت خويشتن
من قولهم حررت المملوك فحرر هو اى صار حرا وقولى ديگر جعلته خالصا صافيا لعبادة الله وخدمة المسجد والكنيسة
من قولهم حررت الكتاب اذا صححته وهذبته واخلصته من الخطاء واللحن او را خالص بكردم ومجرد خدمت خانه
خداى را وعبادتگاه را تا جز آن كارى نكند قولى ديگر آن است كه او را وقف كردم بر خدمت عبادتگاه واصل كلمه
اخلاص باشد ورجل حر از اينجاست وطين حر گلى خالص باشد كه در او سنگ وريگ نباشد ونصب او بر حال است
وايشان را عادت بودى كه از جملهٔ عبادات وقربات فرزندان خود بر خدمت خانهٔ خدا ومساجد وعبادتگاهها
وقف كردندى تا آن ميرفتى وآب ميزدى وهيچ از آنجا مفارقت نكردى جز عند حاجتى تا انگه كه بالغ شدى چون
بالغ شدى او را مخير كردندى گفتندى خواهى باش وخواهى برو اگر برفتى منع نكردندى وبر او حرجى نبودى
واگر اختيار خدمت ومقام كردى بعد البلوغ رها كردندى تا همچنان مى بودى وپس از آن او را اختيار نبودى اگر
خواستى تا برود روا نبودى هيچكس نبودى از انبياء وعلماء الا از فرزندان او يكى ودو محرر بودندى واين تحرير
در فرزندان نرينه بودى ودختران از اين مسلم بودندى هم براى صيانة ايشان از مردان وهم براى صيانة عبادتگاه
از اعذارى كه زنان را باشد از حيض ونفاس وسبب اين آن بود كه دو خواهر بودند يكى بحكم زكريا بود ويكى بحكم عمران

نکه بحکم زکریا بود اشباع نام بود مادر یحیی وانکه بحکم عمران بود حنه بود مادر مریم وحنه را فرزندی نبود تا که پیر
شد وایشان اهل البیت بودند از خانهٔ پیغمبری وعلم یکروز در زیر درختی نشسته بود مرغی را دید که بچهٔ را زقه میکرد
او را آرزوی فرزند خاست ونذر کرد با خدای که اگر خدای او را فرزندی دهد آن فرزند را محرر کند وبر خدمت
خانهٔ خدای وقف کند او را بسی بر نیامد که بار گرفت مریم شوهر خود را گفت عمران را تو دانی که من نذر کرده‌ام
که این فرزند را محرر کنم عمران گفت خطا کردی این تعجیل نبایستی کردن چه گوئی اگر دختری باشد نه اینکار را نشاید
و تو بزه کار شوی او هنوز بار ننهاده بود که عمران با پیش خدای شد واو در حال نذر این دعا کرد که فتقبل منی بار خدایا
از من بپذیر این نذر که کردم . انك انت السمیع العلیم ای السمیع للدعاء العلیم بمصالح العباد والاماء . تو شنوندهٔ
دعائی وعالمی بمصالح بندگان وپرستاران . اسما بنت یزید گفت چون خدیجه رضی الله عنها بفاطمه بار بر گرفت گفت
بار خدایا تو دانی که من از زن عمران بهترم ومحمد از عمران بهتر است من این مولود را محرر کردم خدای تعالی وحی کرد
بر رسول که خدیجه را بگو . لا عتاق قبل الملك خلی بینی وبین صفیتی فأنی املکها هی ام الائمة عتیقتی من النار . گفت
بگو که عتق پیش از ملك نباشد دست بدار از میان من واو که صفیه وگزیدهٔ من است ومادر امامان است وآزاد کردهٔ
من است از دوزخ خدیجه گفت دلم خوش است اگرچه دختر است چون مادر امامان است . فلما وضعها . چون
بار بنهاد بان مولود تأنیث برای آن گفت که مولود بر حقیقت مؤنث بود وگفته‌اند روا باشد که ها راجع بود باما
برای انکه او صالح است واحد وتثنیه وجمع ومذکر ومؤنث را وقول اول ظاهرتر است چون بنگرید دختری بود
بر سبیل عذر میگوید بار خدایا من امید چنان داشتم که پسری باشد نرینهٔ که صلاحیت خدمت
خانهٔ تو دارد انکه اعتراضی است من کلام الله بین کلامها اعنی والله اعلم بما وضعت یعنی او این میگفت
نه بر وجه اعلام خدای چه خدای جل جلاله عالمتر بود بانچه او بزاد این بر قرائت عامهٔ قرّاء است
فأمّا بر قرائت انکس که بضم تا خواند علی اخبارها من نفسها والله اعلم بما وضعت جمله کلام زن باشد وفصلی نبود
واین قرائت ابن عامر است ویعقوب وابوبکر عن عاصم . ولیس الذکر کالأنثی . ونر چون ماده باشد در این
مقصود که مرا هست از خدمت مسجد برای عورتی وضعیفی وعذرهای که زنان را باشد . وانّی سمیتها مریم .
ومن او را مریم نام نهادم ومریم بلغت ایشان عابده وخادمه باشد ودر خبر است که مریم ع نیکوتر زنان روزگار
خود بود ابوهریره روایت کند از رسول ع که گفت . وحسبك من نساء العالمین اربع مریم بنت عمران و
آسیه امرأة فرعون وخدیجه بنت خویلد وفاطمه دختر محمد صلوات الله علیه وعلیهن . وانّی اعیذها . یقال
عاذ الرجل لفلان واعذته به من کذا اذا اجرته منه عوذ وعیاذ پناه با کسی دادن باشد واعاذه کسی را بپناه و
جوار کسی بردن او را وفرزند او را با پناه خدای می‌برم از شر دیو ملعون والرجیم المرجوم باللعنة والشهب
ابوهریره روایت کرد از رسول صلی الله علیه وآله که گفت هیچ مولود نباشد والا چون بزاید شیطان دست
در او مالد وکودك از مس شیطان بانگ بر دارد مگر مریم را وعیسی را بدعاء حنّه مادر مریم انکه گفت اگر شما
نیز خواهی برای فرزندان خود بخوانی وانی اعیذها بك وذریّتها من الشیطان الرجیم . قتاده گفت هیچ
کودك نبود که نه شیطان بر او طعنی زند وقت انکه بزاید مگر مریم را وعیسی را که خدای تعالی حجابی پدید
کرد میان ایشان وشیطان وهب منبه گفت چون عیسی علیه السلام از مادر جدا شد بتان عالم نگونسار شدند
شیاطین بر ابلیس آمدند وگفتند دوش حادثهٔ افتاد که بتان نگونسار شدند ابلیس گفت من ندانم که چه
بوده است انکه در آفاق بگردید چیزی نیافت تا آنجا رسید که عیسی علیه السلام بود او را یافت وفرشتگان گرد

او در آمده باز گشت وشیاطین را گفت دوش پیغامبری از مادر جدا شده است وکم مولودی باشد که از مادر
بزاید که من آنجا حاضر نباشم جز این کودك پس از این عبادت اصنام را بازار نباشد وشما بر بنی آدم از جهة خفت و
عجز راه یابی . فتقبلها ربّها بقبول حسن . بپذیرفت خدای تعالی مریم را بانکه زن بود وگمان چنین بردند
که او خدمت عبادتگاه را نشاید بقبولی نیکو وقبول مصدری است لا من لفظ هذا الفعل ووزن او فعول است
بفتح الفاء وچنین کم آمد معدود بنای چند آمد کالولوع والوروع امّا قیاس مصادر بر این وجه آن است که
مضموم الفا باشد کالدّخول والخروج والقعود والحلول ومصدر این فعل که مذکور است تقبل باشد جز که
مخالف آورد چنانکه گفت انبتکم من الأرض نباتاً وچنانکه قطامی گفت . وخیر الأمر ما استقبلت منه .
ولیس بان تتبعه اتّباعا . وقال آخر . وان شئتم تعاودنا عواداً . ولم یقل تعاوداً ومانند این برفت وانبتها
نباتاً حسناً وبرویانید او را رستنی نیکو از این باب است وقیاس چنان واجب کرد که انباتاً گفتی ومفضل
گفت تقدیر آن است وانبتها فنبتت نباتاً حسناً وهمچنین گفت فی قوله والله انبتکم من الأرض نباتاً فنبتم نباتاً
وضحاك گفت از عبدالله عباس معنی قبول حسن آن است که او را توفیق داد تا ره نیك بختان سپرد وانبتها نباتاً
حسناً . یعنی او را تمام خلق وراست اندام آفرید . وکفلها زکریّا . ابن کثیر ونافع وعاصم بروایة ابوبکر
وابو عمرو وابن عامر ویعقوب خواندند بتخفیف فا ورفع زکریّا بر فاعلیه چنانکه فعل زکریّا را باشد یعنی زکریا
او را کفالت کرد ودر خویشتن پذیرفت وباقی قرا بتشدید خواندند ونصب زکریّا برانکه مفعول به باشد و
فعل فعل خدای جل جلاله باشد متعدی بدو مفعول ومعنی آن بود که خدای جل جلاله او را با زکریا گذاشت
مفسران گفتند چون حنه بار بمریم بنهاد او را در خرقه پیچید وبیاورد ودر مسجد پیش احبار وعلما بنهاد و
ایشان سدنه وحجبهٔ بیت المقدس بودند چنانکه امروز بنی شیبه سدنه کعبه‌اند گفت بر گیرید این نذیره را یعنی
انکه نذر در حق او آمد زکریّا گفت من او لیترم باو برای انکه خالهٔ او در خانهٔ من است احبار گفتند ما بدین
راضی نباشیم که اگر بخاله رها کردندی بمادرش رها کردندی ودر او منافسه ومناقشه کردند برای انکه عمران
امامی بود در میان ایشان وصاحب قربان ایشان بود هر کسی رغبت کرد که تولّاء تربیت فرزند او کند چون گفتا
گوی بسیار شد قرار دادند بر قرعه که قرعه بر افکنند هر کس که نام او بقرعه بر آید باوش دهند وایشان بیست و نه
مرد بودند برفتند وهر یکی تیری بتراشیدند ونام خود بر او نقش کردند وبکنار جوی اردن آمدند وتیرها در
آب انداختن گرفتند همه تیرها باب فروشد مگر تیر زکریّا که بر سر آب بماند سدی گفت تیرها در آب
انداختند همه آب ببرد مگر تیر زکریّا که بر سر آب ایستاده بود چون حال چنین بود دست بداشتند واو را بزکریّا
تسلیم کردند والکافل والکفیل واحد یقال کفل فلان بفلان بکذا وتکفل به قال الشاعر . هو بضلال
الهوامی کافل . وحجت آنان که بتخفیف خواندند قوله ایهم یکفل مریم قوله جل جلاله هل ادلکم علی
اهل بیت یکفلونه لکم . وبیك روایة از ابن کثیر آمد وکفلها بکسر الفاء قیاساً علی ضمن فهو کفیل وضمین
چنانکه سمع فهو سمیع وعلم فهو علیم وکفل فهو کافل قیاساً علی نظیره وقتل فهو قاتل ودر مصحف عبدالله
مسعود هست واکفلها زکریّا نظیره قوله فقال اکفلنیها وعزّنی فی الخطاب . وزکریّا علیه السلام پیغمبری
بود معروف وهو زکریّا بن اذر بن مسلم بن صدوف من اولاد سلیمان بن داود علیهما السلام وزکریّا بقصر
لغت است وآن قرائت حمزه وکسائی وخلف وحفص است وبمد قرائة باقی قرّاست زکریّا او را بخانه برد وبخاله
او سپرد ودایه بگرفت تا شیر می‌داد او را چون بزرگ شد وبالغ گشت برای او محرابی بنا کرد یعنی صومعه و

درآن بربالای کرد چنانکه جز نردبان براو نتوانستند شدن چنانکه درخانه کعبه هست وزکرّیا علیه السلام
هر روز بیامدی وطعام وشراب وآنچه اورا حاجت بودی بانجا آوردی ومحراب درلغت شریفترجای باشد و
برای این محراب مسجدرا محراب خوانندکه شریفترجای باشد قال عدی بن زید یصف روضةً . کدمی العاج
فی المحاریب اوکا . لنور فی الأرض زهره مستنیر . ومسجدرا خود محراب خوانند . قوله تعالی یعملون
له مایشاؤن من محاریب وتماثیل . ای مساجد وگفته اند مراد بمحراب درآیة غرفه است قال عمرو بن ابی
ربیعه . ربّة محراب اذا جئتها . لم ادن حتی ارتقی سلماً . ای ربة غرفة ربیع بن انس گفت زکرّیا
علیه السلام چون بیرون شدی هفت دربند دربستی چون درآمدی درها برحال خود بودی وبنزدیك او
طعام وشراب بودی بتابستان میوهٔ زمستان وبزمستان میوهٔ تابستان اورا گفتی انی لك هذا ای من این لك هذا ازکجا آمد
این تورا قالت هو من عندالله گفت این ازنزدیك خداست مرا حسن بصری گفت اوخود ازهیچ پستان شیر
نخورد بمیوهٔ بهشت پرورده شد وحسن گفت او بکودکی پیش ازوقت سخن گفت محمدبن اسحق گفت بنی اسرائیلرا
قحطی برسید ورنجور شدند زکرّیا علیه السلام بنی اسرائیلرا گفت احوال من شمارا معلوم است وضعف حال من
ومن بکار دختر عمران قیام نمیتوانم کردن کیست ازشما که رنج او ازمن بردارد هیچکس قبول نکردند وگفتند مارا
نیزهم این عذراست دگرباره قرعه پیش آورد وقرعه زدند قرعه بنام مردی برآمد نام او یوسف بن یعقوب النجار
مردی درودگر بود وپسر عم مریم بود مریم را باکفالت خود گرفت مریم دراو انکساری ودل شکستگی میدید گفت
یاابن عم دل مشغول مدار که خدای روزی مارا برساند واو چیزکی ازکسب دست بیاوردی آنجا بنهادی
خدای تعالی جل جلاله زیاده کردی وبرکت دادی هروقت زکرّیا درآمدی وگفتی من دانم که یوسف را
این بسیار نباشد انی لك هذا ازکجا آمد تورا این گفتی هو من عندالله این ازنزدیك خداست
محمدبن المنکدر روایت کند از جابر عبدالله انصاری که رسول علیه السلام چند روز بگذشت که
طعام نخورد رنجور شد برخاست ودرحجرهٔ زنان بگردید هیچ نیافت بحجرهٔ فاطمه آمد علیها السلام و
گفت یابنیه ای فرزندك من هیچ طعامی هست بنزدیك تو گفت تن وجان من فدای توباد هیچ نیست ازنزدیك او
بیرون آمد وبامسجد رفت همسایهٔ ازآن فاطمه اورا دونان فرستاد وپاره گوشت داد فرزند وشوهر همه گرسنه بودند
فاطمه باخود گفت والله لأوثرنّ بها رسول الله بخدای که پیغامبر خدای را باین ایثار کنم برخود وفرزندان خود
انگه یکی را ازفرزندان بفرستاد تارسول را بخواند رسول علیه السلام باز آمد فاطمه گفت تن وجان من فدای توباد چون
تو برفتی خدای تعالی مارا چیزکی بداد اگرچه اندك است من خواستم که ایثار کنم برتو واین درجفنه
نهاده بود وچیزی برسر او نهاده پیش رسول آورد چون سر او برگرفت جفنه پراز نان وگوشت بود
فاطمه علیها السلام عجب بماند دانست که آن ازنزدیك خداست شکر خدای بکرد وبررسول علیه السلام
صلواة فرستاد ورسول علیه السلام اورا گفت یابنیة انی لك هذا ازکجا آمد تورا این قالت هو من عندالله ان الله
یرزق من یشاء بغیر حساب . رسول علیه السلام خدای را شکر کرد وگفت . الحمدلله الذی لم یخرجنی من الدنیا
حتی ارانی فیك ماری زکریا فی مریم کلما دخل علیها زکریا المحراب وجد عندها رزقاً قال یامریم انی لك هذا
قالت هو من عندالله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب . ای سپاس خدای راکه مرا ازدنیا نبرد تابامن نمود دراهل
البیت من آنچه بازکریا نمود درمریم که هرگه درپیش او شدی بنزدیك اوروزی یافتی گفتی ازکجا آمد این تورا گفتی
ازنزدیك خدای تعالی که خدای روزی دهد آن را که خواهد بی حساب انگه رسول علیه السلام کس فرستاد تاعلی

وحسن وحسین را بخواندند وجملهٔ زنان خودرا وخویشان اتاازآن طعام بخوردند وسیر شدند وهمسایگان را
ازآنجا بفرستادند فاطمهٔ زهرا علیها السلام گفت چون این ازآنجا بخوردند وسیر شدند وهمسایگان ازانجا
بخوردند وخرج کردند پنداشتی که علی حاله وهیئته مانده است ازآن برکت که خدای تعالی درآن نهاده بود
هنالك دعا زکریا ربه . مفسران گفتند چون زکریا چنان دید که خدای تعالی جل جلاله روزی بمریم میرساند
واورا درتابستان میوهٔ زمستان میدهد ودرزمستان میوهٔ تابستان میدهد رغبت کرد که خدای تعالی اورا نیز
فرزندی دهد واگرچه او پیر بود واهل او عاقر شده بود وازولادت برخاسته وازآن سنّ درگذشته دانست که
برخدای آسان باشد دردعا وتضرع گرفت وگفت رب هب لی من لدنك ذریة طیبةً بده مرا ازنزدیك خود
نسلی وفرزندانی پاکیزه که توشنوندهٔ دعائی . قوله هنالك ای عند ذلك وهنا اشارة بغایب باشد چنانکه هذا
اشارة بحاضر باشد وکاف خطاب راست مفضل بن سلمه گفت هنالك بیشتر درزمان استعمال کنند وهناك در
مکان انگه بجای دیگر بکار دارند قوله تعالی هنالك دعا زکریا ربه . درصومعهٔ خود شد ودرها ببست وبا
خدای تعالی جل جلاله مناجات کرد وگفت رب هب لی من لدنك ذریة طیبة والمعنی یاربی حذف حرف ندا کرد
لدلالة الکلام علیه ویاء اضافه بیفکنند اکتفاءً بالکسرة عنه هب لی یقال وهب له کذا یهب هبةً وبالام بکاردارند
وهبه عطیه باشد من لدنك ای من عندك ازنزدیك تو ودرلدن چهار لغت است فتح لام وضم دال وفتح لام
وضم دال وحذف نون لد ولدن بفتح لام وسکون دال وفتح نون ولدن بضم لام وسکون دال وفتح نون فرّا
گفت حکم او حکم منذ ومذ است درعمل جرّ ورفع واین بیت بردو وجه روایت کرد . ومازال مهری
مزجر الکلب منهم . لدن غدوة حتی دنت لغروب . ذریة طیبة ای نسلاً مبارکاً تقیاً صالحاً رضیاً نسلی
مبارك پاکیزه وذریة واحدرا وجمع را ومذکررا ومؤنث را بشاید ودرآیه مراد واحد است بدلالة قوله
فهب لی من لدنك ولیاً وانما تأنیث وصفت تأنیث برای لفظ آورد چنانکه شاعر گفت . ابوك خلیفة ولدته
اخری . وانت خلیفة ذاك الکمال . وقال آخر . فما تزدری من حیة جبلیة . سکات اذا ماعض لیست بادردا
. جبلیة برلفظ حیة تأنیث کرد انگه گفت عض بر تذکیر برای انکه برخواست ولفظ حیة نررا ومادهرا
گویند ازاینجا گویند حیة اسود وحیة افعی گفته اند این حکم چندانی روا باشد تابرجنس باشد کالخلیفة و
الزّریة والدابة چون بنام شخصی کنی وعلم شود براو چنانکه حمزه ومغیره نشاید گفتن فعلت تقول حدثنا
المغیرة الصبی ولا تقول المغیرة الصبیة برای علمیت را که اوعلم باشد برمردی . انك سمیع الدعاء . ای سامعه
ومجیبه ومنه قوله تعالی جل وعلا . انی آمنت بربکم فاسمعون ای اطیعونی ومنه قوله سمع الله لمن حمده ای
اجابه ومنه قول الشاعر . دعوت الله حتی خفت الا . یکون الله یسمع مااقول . ای یجیب انس مالك روایت
کند ازرسول ؑ که گفت . ایما رجل مات وترك ذریة طیبة اجرالله علیه مثل عملهم لاینتقص من اجورهم
شیئاً . یعنی هر مردی که بمیرد ونسلی صالح رها کند خدای جل وعلا بهر عملی صالح که ایشان کنند هم
چندان ثواب که ایشان را دهد اورا بدهد بی انکه از ثواب ایشان چیزی بکاهد . فنادته الملائکة . حمزه و
کسائی وخلف خواندند فنادیه الملائکة بیا چنانکه فعل مذکررا باشد برای انکه فعل مقدم است وچون فعل
مقدم باشد تو مخیر باشی خواهی تذکیر کنی وخواهی تأنیث انکه تأنیث کرد گفت برای انکه اسم هم مؤنث است
وهم جمع وچون چنین باشد اختیار تأنیث باشد کقوله عزّ وجل قالت الأعراب آمنا وانکس که تذکیر کرد
گفت عبدالله مسعود درهمهٔ قرآن ملائکه را تذکیر کردی ابوعبیده گفت این برای آن کردی تارد باشد برمشرکان

فی قولهم الملائکة بنات الله برای تکذیب ایشان وشعبی روایت کند از عبدالله مسعود که گفت هر کجا شمارا خلاف افتد دریا و تاقرآن را بتذکیر گوی یعنی یاو مانند این از عبدالله عباس روایت کردند ومفسران گفتند مراد بملائکة اینجا جبرئیل است علیه السلام برای انکه زکریا علیه السلام پیغمبری مرسل بود وسر احبار بود وصاحب قربان بود و کلید عبادتخانه بدست او بودی وبدستوری او در انجا رفتندی او در مسجد نماز میکرد ومردم بردر منتظر تااو در بگشاید نگاه کرد برنائی را دید باجامهٔ سفید وآن جبرئیل بود ندا کرد زکریا بترسید او گفت . ان الله یبشرك بيحيي . فذلك قوله فنادته الملائکة ونظیر اوهم در این سوره قوله تعالی جل جلاله . واذقالت الملائکة یا مریم . و مراد جبرئیل است واگرچه لفظ جمع است ومثله قوله تعالی جل جلاله فی سورة النحل . تنزل الملائکة بالروح من امره علی من یشاء من عباده ومراد بملائکة جبرئیل است علیه السلام وبروح وحی برای انکه اجماع است که هیچ فرشته به پیغمبران وحی نیاورد الا جبرئیل علیه السلام ودر مصحف عبدالله مسعود خود این است . فناداه جبرئیل وهو قائم یصلی فی المحراب . واین در عربیه روا باشد یقال رکب فلان السفن . فلان در کشتیها نشست واو دریك کشتی نشسته باشد قوله تعالی جل جلاله الذین قال لهم الناس یعنی نعیم بن مسعود ان الناس قد جمعوا لکم یعنی ابا سفیان ومانند این بسیار است ومفضل گفت چون گوینده بزرگی باشد شاید که ازاو بجمعی دهند چون جبرئیل علیه السلام رئیس فرشتگان است شاید که ازاو بجمعی خبر دهند ، وهو قائم یصلی فی المحراب . واو حال راست ای فی المسجد نظیره قوله فخرج علی قومه من المحراب ای من المسجد نظیره قوله اذ تسوروا المحراب ای المسجد والمحراب مفعال من الحرب مفعال آلة باشد کالمفتاح والمقلاد برای مبالغهٔ مسجد وجای نماز را محراب خواند که آن جایگاه کارزار است باشیطان ایستادن تو در محراب رغم شیطان بود پس آن جای آلة کارزار شیطان بود چنانکه میدان که دراو اسب تازند مضمار گویند واسب بتاختن لاغر وباریك شود واسب چنین را مضمر گویند وابن عامر در همهٔ قرآن محراب را اماله کند ودیگران بتفخیم ابن عامر وحمزه واعمش وعیسی بن عمرو خواندند ان الله بکسر همزه بر تقدیر قول ای فنادته الملائکة وقالت ان الله وروا باشد که ندا را بقول تفسیر دارند که ندا قول باشد . کأنهم قالوا فقالت له الملائکة ان الله یبشرك . بدانکه قراء در صیغهٔ این فعل چون مستقبل باشد در قرآن وآن ده جایگاه است خلاف کردند دو در این سوره هست ودیگر در سورة التوبة یبشرهم ربهم برحمة منه ودر سورة الحجر انا نبشرك بغلام حلیم وهم در این سوره فبم تبشرون ودر سبحان ودر کهف ویبشر المؤمنین ودر مریم دو جایگاه انا نبشرك بغلام ولتبشر به المتقین وحمعسق ذلك الذی یبشر الله عباده این ده جایگاه هست دریکجا اتفاق کردند بر تشدید وهو قوله تعالی جل جلاله فی سورة الحجر فبم تبشرون ودر آن نه جایگاه خلاف کردند حمزه جمله را بفتح یا واسکان باو ضم شین خواند بالتخفیف من بشر یبشر علی وزن فعل یفعل وکسائی پنج جای مخفف خواند دو اینجا وسه در سبحان وکهف وحمعسق وباقی را بتشدید وابن کثیر وابو عمرو در یك جا بتخفیف خواند در حمعسق وباقی را بتشدید خواندند من التفعیل من بشر یبشر تبشیراً و در شاذ حمید بن قیس خواند یبشرك بضم یا وکسر شین من الأبشار در جمله مواضع اما انکس که بشر خواند من التبشیر آن خود لغة عامهٔ عرب است وتکثیر فعل ومبالغه را باشد واما انکه از ابشار وافعال برگیرد بقول شاعر استدلال کند که گفت . یاام عمرو ابشری بالبشری . موت ذریع وجر از غضبی . وقال آخر . ولکن ابشری ام عامر . وانکه از فعل یفعل برگیرد وآن لغة تهامه است و قرائة عبدالله مسعود استدلال بقول شاعر کرد که گفت . بشرت عیالی اذ رأیت صحیفة . اتتك من الحجاج یتلی کتابها . وقال آخر . واذ رأیت

الباهشین الی الندی . غبراً اکفهم بقاع ممحل . فاعنهم وابشر بما بشروا به . واذاهم نزلوا بضنك فانزل . ودلیل آنانکه بتشدید خوانند آن است که لغت عامهٔ عرب ولغت معروف این است دیگر انکه در همهٔ قرآن هر کجا لفظ ماضی وامر است ازاین فعل بتشدید است نحو قوله تعالی جل جلاله فبشرناها باسحق وقالوا بشرناك بالحق فبشر عبادی فبشرهم بعذاب الیم فبشره بمغفرة و نیز بقول جریر . یا بشر حق لو جهك التبشیر . هلا غضبت لنا وانت امیر . یحیي . اسمی است لا ینصرف سبب منع صرف علمیة است و وزن فعل جماعتی اماله کنند وجماعتی بتفخیم خوانند وجمع او یحیون باشد چنانکه موسون وعیسون فی جمع موسی وعیسی وخلاف کردند که چرا اورا یحیي نام کرد بعضی مفسران گفتند برای انکه عاقری مادر او وناز ایندگی او باو زنده شد این قول عبدالله عباس است وقتاده گفت لان الله تعالی جل وعلا احیا قلبه بالایمان خدای تعالی دل اورا بایمان زنده کرد وبعضی دیگر گفتند برای انکه خدای تعالی دل او بنبوة زنده کرد حسین بن فضل گفت برای انکه خدا تعالی دل او بعصمت زنده کرد تا او هرگز معصیت نکرد وهمت وعزم معصیت نکرد واین در خبر معروف بیامد از عبدالله عباس از رسول ﷺ که گفت یحیي زکریا معصیت نکرد وهمت بر معصیت نکرد وزین العابدین علی بن الحسین را گفتند جدتر افضیلتی گو گفت مختصر گویم یامطول گفتند مختصر گفت ماهمّ بمعصیة الله قط . گفت هرگز همت نکرد که خدا یرا بیازارد ابوالقسم بن حبیب گفت . لانه استشهد فاحیاه الله . برای انکه اورا شهید کردند وخدای تعالی جل جلاله وعده کرد که شهیدان را زنده کند بیانه قوله . بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین . وحسین بن علی صلوات علیهما چون از مکه بکوفه می شد بهیچ منزل فرود نیامد والا حدیث یحیي بن زکریا ومقتل او کردی تا روزی گفت . من هوان الدنیا علی الله ان رأس یحیي بن زکریا اهدی الی بغیة من بغایا بنی اسرائیل . عمر بن عبدالعزیز المقدسی گفت نام مادر اسحق یساره بود خدای تعالی وحی کرد بابرهیم که من از قبل شما شخصی خواهم آفریدن که او بطاعت زنده باشد بمعصیت نمیرد یساره را بگو از نام خود یك حرف باو دهد او اول حرف نام خود باو داد این یحیي شد واو ساره درست در اسماء اعلام آن است که مشتق نبود ومفید نباشد برای انکه بمنزلة لقب باشد تغییر وتبدیل او روا نباشد واللغة بحالها واسماء مفیده برعکس این است وچون اسمی از اسماء مفیده علم کنند وبرکسی نهند چون زید وفضل وعباس وحسن ومانند ان نظر بمعنی واشتقاق او نباشد از زیاده وافضال وعبوس وحسن بل غرض آن باشد تا آن مسمی را باو بخوانند وفرق کنند میان او ومیان دیگران . مصدقاً . نصب او بر حال است در آن حال که او تصدیق کند وبراست دارد بکلمة من الله کلمهٔ خدای را یعنی عیسی را علیه السلام وگفتند خدای تعالی عیسی را برای آن کلمه خواند که اورا بکلمهٔ کن آفرید بی پدر بتدریج وگشت روزگار چنانکه عادت رانده است ویحیي اول کس بود که بعیسی ایمان آورد واورا تصدیق کرد ویحیي از عیسی بشش ماه مه بود وپسر خالهٔ یکدیگر بودند ویحیي را پیش از آن کشتند که عیسی را باسمان بردند وابو عبیده گفت وعبدالعزیز بن یحیي مصدقاً بکلمة ای بکلام الله وکتابه وآیاته وعرب قصیده را کلمه خواند تقول انشدنی کلمة ای قصیدة وسید فعیل باشد من ساد یسود وبیان کردیم که اصل سودیسود بوده است واو بایا کردند ویا در یا ادغام کردند سید گشت وسید رئیس قوم باشد مفضل گفت یعنی سید بود در دین ضحاك گفت سید خوشخو باشد سعید جبیر گفت سید مطیع باشد خدای را سعید بن المسیب گفت سید فقیه وعالم باشد قتاده گفت سید عالم وورع باشد سعید جبیر گفت حلیم باشد ضحاك گفت پرهیزکار باشد عکرمه گفت آن بود که خشم نگیرد مجاهد گفت آن بود که بنزدیك خدای گرامی باشد سفیان ثوری گفت آن بود که حسد نبرد فان الحسود لا یسود . حلیل گفت مطاع باشد زجاج گفت آن بود که در خصال خیر برسر آمده بود احمد بن عاصم

گفت آن بود که قناعت کند بانچه او قسمت کرده باشد ابو بکر وراق گفت الراضی بقضاء الله . محمد بن علی الترمدی
گفت المتوکل علی الله ابو یزید بسطامی گفت بلند همت بود از انکه با خود حدیث دنیا کند و گفته اند آن بود بخیل نباشد
. جابر عبدالله انصاری روایت کند که رسول علیه السلام بنی سلمه را گفت من سیدکم یا بنی سلمه . سیدشما کیست
ای بنی سلمه گفت جد بن قیس علی انا نبخله . با انکه بخیل است رسول علیه السلام گفت . وای داء ادوی من البخل
. کدام درد است از بخل بی درمان تر بل سیدکم الجعد القطط عمرو بن الجموع . عبدالله عباس گفت که با رسول
علیه السلام نشسته بودیم جماعتی در آمدند بر ایشان اثر و جامهٔ سفر بود سلام کردند بر صحابه و رسول را نشناختند
گفتند من السید منکم سید کیست از شما رسول علیه السلام گفت ذاك یوسف بن یعقوب بن اسحق بن ابرهیم بدانستند که او
رسول خداست گفتند یا رسول الله در امت تو سید باشد گفت بلی مردی که او را اموالی بود وسخای وبا درویشان
نزدیك باشد ومردم از او کم شکایت کنند عبدالله عباس مردی را از بنی شیبان گفت شنیدم که سیادت ومهتری
درمیان شما ارزان است گفت آن را ما سید خوانیم کو دخل خود بر ما فراخ گرداند و عرض خود مارا مبذول دارد
ومال بدهد گفت پس سودد بنزدیك شما گران است اما اگر سیادة بر حقیقت خواهی در خانهٔ رسول یا بی بیانش آن
خبر راوی خبر گوید که ام سلمه رضی الله عنها گفت روزی زنان رسول علیه السلام بحجرهٔ من حاضر بودند وهر کسی
از مفاخرت قوم خود چیزی میگفتند فاطمهٔ زهرا علیها السلام در آمد حدیث ایشان تنك شد چون اورا بدیدند
عایشه گفت . ما بالکم یا بنی هاشم فدحزتم السیادة بأسرها اما انت فسیدة نساء العالمین واما ابوك فسید ولد آدم
واما زوجك فسید العرب واما ابناك فسیدا شباب اهل الجنة واما عمك فسید الشهداء . گفت جمله سیادت بر خود
جمع کردهٔ اما تو سید زنان جهانی وپدرت سید ولد آدم است وشوهرت سید عرب است وپسرانت سیدان جوانان
اهل بهشتند واما عمت سید شهیدان است . فما ترکتم لاحد بعد هذا سیادةً . برای هیچکس پس از این سیادتی
رها نکردهٔ او برپای خاست ومیگفت . ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله . وحصوراً . اصل او
از حصر است وحصر حبس باشد ومنه الحصار والحصر احتباس البطن وحصرت الرجل اذا حبسته وحصر الرجل
اذا عیي فی منطقه والحصر ارتتاج اللسان قوله تعالی جل جلاله . وجعلنا جهنم للکافرین حصیراً . ای محبساً
وقال جریر . ولقد تکنفنی العداة فصادفوا . حصراً بسرك یا امیم ضنیناً . عبدالله مسعود وعبدالله عباس وسعید
جبیر وقتاده وعطا وحسن بصری وسدی وابن زید گفتند حصور آن بود که خویشتن باز دارد از زنان ومقاربه نکند
بر این قول حصور فعول باشد بمعنی فاعل یعنی خویشتن را از شهوات باز گرفته بود سعید المسیب گفت حصور عنین باشد
که قادر نبود بر مقاربه زنان وخبری آورد از ابو هریره که رسول علیه السلام گفت هر کسی از بنی آدم ایشان را
گناهی بود جز یحیی زکریا که او . کان سیداً وحصوراً ونبیاً من الصالحین . انگه دست فراز کرد وخاشاکی از
زمین بر گرفت گفت آلة او هم چنین بود واین قول بعید است واین خبر ضعیف برای چند وجه را یکی انکه این حال
در حق مردان طعن باشد وصاحب این مطعون بود در عرف وآنچه در عرف را طعن دارد در حق انبیا وائمه منفر
بود دگر آنکه آیة وارد مورد مدح است وخدای تعالی جل جلاله او را باین مدح کرد اگر مجبول ومخلوق بودی بر این
حال ممدوح نبودی ومبرد گفت حصور آن بود که در بازی ولهو وعبث واباطیل نشود واصل از انجا است که عرب
کسی را در قمار نشود او را حصور خوانند واین بر بخل حمل کنند چنانکه اخطل گفت . وشارب مربح بالکاس
نادمنی . لا بالحصور ولا فیها بسوار . چون جبرئیل علیه السلام زکریا را این بشارت داد او گفت رب انی یکون لی
غلام خلاف کردند در انکه خطاب رب با کیست کلبی گفت وجماعتی مفسران که خطاب با جبرئیل است ومراد برب

سیداست گفت یا سیدی ودیگر مفسران گفتند خطاب با خداست جل جلاله انی یکون لی غلام ای من این یکون لی او
کیف یکون لی غلام ای این مرا از کجا پسر باشد یا چگونه مرا پسر باشد وقد بلغنی الکبر واو حال است وحال اینکه پیری
رسیده است گفته اند که این جمله مقلوب است ومعنی این است وقد بلغت الکبر من به پیری رسیده ام چنانکه عرب گوید
طلع الثریا وانتصب العود علی الحربا وانما الحربا ینتصب علی العود حرباء بر چوب راست بایستد نه چوب بر حربا شاعر
گفت . کانت فریضة ما تقول کما . کان الزناء فریضة الرجم . اراد کما کان الرجم فریضة الزنا . واین معنی در کلام عرب بسیار
است وطرفی از این برفت اما قول درست آن است که کلام بر ظاهر خود است وعدول کردن ضرورت نیست برای انکه
معنی آن است که اصابنی الکبر وادرکنی واخذمنی واضعفنی پیری بمن رسید ومرا دریافت واین قول مستقیم است
وکلام بر ظاهر خود این اولیتر باشد قولی دیگر آن است که بلغ از آن افعالی است که بطرد وعکس
برود وباز آید ومعنی انکه یك چیز دراو هم فاعل باشد هم مفعول ومن ذلك ادرکت ونلت واصبت تقول
بلغنی کذا وبلغت کذا ونلت کذا ونالنی کذا بیك معنی چنانکه فرق نباشد اگر فاعل مفعول بود واگر مفعول فاعل
کلبی گفت آن روز که اورا بفرزند بشارت داده بودند نود ودو سالش بود وبروایتی دیگر نود ونه سالش بود
وجبیر گفت از ضحاك از عبدالله عباس که صد وبیست سالش بود واهلش نود وهشت ساله بود وامرأتی عاقر
ای عقیم واهل من عاقر است یعنی عقیم که نزاید یقال رجل عاقر وامرأة عاقر وقد عقر بضم القاف یعقر
عقراً وعقارة ویقال تکلم فلان حتی عقر ای عي وبقی لا یقدر علی الکلام یعقر عقراً وانشد الفرا . اردام
ناب عقرت اقواماً . فعلقت بینهما تشاما ، وقال عامر بن الطفیل . لبئس الفتی ان کنت اعور عاقراً .
جباناً فما عذری لدی کل محضر . وها از عاقر برای اختصاص اناث باین جایگه بیفکنده اند بنزدیك کوفیان
وخلیل احمد هم این گفت وسیبویه گفت برای انکه در معنی نسبت است چنانکه امرأة مرضع ومطفل ای
ذات رضاع وطفل وکذلك قوله فی حایض وطاهر وطامث ای ذات حیض وطهر وطمث وقولی دیگر آن
است که برای انکه در معنی وصف لفظی مذکر است اراد امرأتی شیء عاقر او شخص عاقر قال عبید . اعاقر مثل
ذات رحم . وغانم مثل من یخیب . قال گفت یعنی جبرئیل کذلك الله چنین باشد خدای تعالی جل جلاله
یعنی کار خدا وحکم او یفعل ما یشاء آنچه خواهد کند اگر گویند زکریا علیه السلام چرا منکر بود انحال را
پس از بشارت فرشتگان اورا دروحی شك افتاد اورا یا در قادری خدا واین روا نباشد بر پیغمبران یك
جواب از این آنستکه در اخبار آمد که جبرئیل اورا انحدیث بمشافهه نگفت بل ندا کرد اورا چنانکه او
جبرئیل را ندید او در آن اندیشه بود شیطان اورا وسوسه کرد وگفت این آواز دیویست که بر تو افسون
میکند او خواست تا کشف آنحال کند نبینی که در آیه بلفظ ندا گفت وبلفظ وحی نگفت جواب دیگر
آنستکه او اصل انحدیث را منکر نبود وانما استفهام از کیفیت وشرح حال بود که این حال چگونه خواهد بودن خدای
تعالی مارا جوان باز کند یا هم بر این پیری وعاقری فرزندان خواهد دادن یا این فرزند مرا از زنی دیگر خواهد بودن و
این قول هم قریب است بسداد واین قول حسن بصری وابن کیسان است . قال رب اجعل لی آیة ای علامة بار خدایا مرا
آیتی کن وعلامتی که من با نوقت حمل این زن بدانم تا در شکر وعبادت بیفزایم واین وجهی دیگر باشد در جواب سؤال که
کردند خدای تعالی جل جلاله گفت . آیتك الا تکلم الناس ثلثة ایام الا رمزاً . آیت وعلامت تو آنستکه سه روز بامردم
حدیث نکنی الا باشارة وبذکر من وعبادت من مشغول باشی وقولی دیگر آنست که سه روز زبانت از گفتار وحدیث با
مردمان بسته شود تا سخن نگوئی وقول اول درست تر است برای انکه گفت واذکر ربك کثیراً واگر زبانش از کلام

بسته بودی ذکر خدای جل جلاله نتوانستی کردن امر نکردندی اورا بذکر خدای جل جلاله واولیتر آنستکه قول دوّمرا قوّت کنند وترجیح دهند بقوله تعالی اجعل لی آیة وآیت بینه ومعجزه باشد وانکه سخن نگوید باختیار آیة نباشد وبینه وعلامت را نشاید امّا جواب از اذکر ربك کثیراً آن باشد که اذکره فیما بینك وبین نفسك تامناقضه زایل باشد عطا گفت مراد روزهٔ صمت است که درشرع ایشان بود ورمز اشارة بود فرّا گفت بزبانی بی بیان ودیگران گفتند بدست وانگشت ومانندآن وغمزه اشاره بود بچشم واعمش درشاذ خواندالارمز اوآن لغتی باشد درمصدر کالطلب والهرب حق تعالی جل جلاله گفت اکنون باین بشارت در ذکر خدای بیفزای. وسبح بالعشی والابکار. وبشبانگاه وبامداد تسبیح کن مجاهد گفت عشی اززوال آفتاب باشد تا شب وعشا ازنمازشام تاپارهٔ ازشب شده والبکرة اوّل النهار والابکار الدخول فی البکرة کالاصباح والامساء وغیرهما

وَاِذْ قالَتِ الْمَلائِكَةُ يا مَرْيَمُ اِنَّ اللّهَ اصْطَفيكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفيكِ عَلى نِساءِ الْعالَمينَ *

وچون گفتند فرشتگان ای مریم بدرستیکه خدای برگزیدتورا وپاك گردانیدتورا وبرگزیدتورا برزنان جهانیان

يا مَرْيَمُ اقْنُتي لِرَبِّكِ وَاسْجُدي وَارْكَعي مَعَ الرّاكِعينَ * ذلِكَ مِنْ اَنْباءِ الْغَيْبِ نُوحيهِ

ای مریم طاعت نمای پروردگارت را ونمازگذار ونماز با رکوع این ازچیزهاء نهانی است وحی میرسانیم اورا

اِلَيْكَ وَما كُنْتَ لَدَيْهِمْ اِذْ يُلْقُونَ اَقْلامَهُمْ اَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَما كُنْتَ لَدَيْهِمْ اِذْ يَخْتَصِمُونَ

بتو ونبودی تو نزدایشان چون می انداختند نامهای خودرا که کدام یکی ازایشان پذیرد مریم را ونبودی تو نزدایشان چون خصومت میکردند

اِذْ قالَتِ الْمَلائِكَةُ يا مَرْيَمُ اِنَّ اللّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسيحُ عيسَى ابْنُ مَرْيَمَ

چون گفتند فرشتگان ای مریم بدرستیکه خدای مژده میرساند ترا بفرزندی بی پدر که نام او مسیح است عیسی پسر مریم و

وَجيهاً فِي الدُّنْيا وَالْاخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبينَ * وَيُكَلِّمُ النّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلاً وَمِنَ الصّالِحينَ *

باآب روی دراین جهان وآن جهان وازنزدیکان خدای وسخن گوید بامردم درگهواره ودرزمان کهولت وازجمله نیکان

قالَتْ رَبِّ اَنّى يَكُونُ لي وَلَدٌ وَلَمْ يَمْسَسْني بَشَرٌ قالَ كَذلِكِ اللّهُ يَخْلُقُ ما يَشاءُ اِذا

گفت بارخدایا ازکجا بود مرافرزندی وحال انکه نرسیده مرا آدمی گفت همچنان خدای افریند انچه خواهد چون

قَضى اَمْراً فَاِنَّما يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ * وَيُعَلِّمُهُ الْكِتابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرٰيةَ وَالْاِنْجيلَ

گذاردکاری راپس بدرستیکه گویدمر اورا بباش پس بباشد وآموزاند اورا کتاب وحکمت وتوریة وانجیل

وَرَسُولاً اِلى بَني اِسْرائيلَ اَنّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ اَنّي اَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطّينِ

وفرستاده بودسوی پسران یعقوب ناطق بدانکه من آمدم بشما بامعجزه ازپروردگارشما که من بسازم برای شما ازگل

كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَاَنْفُخُ فيهِ فَيَكُونُ طَيْراً بِاِذْنِ اللّهِ وَاُبْرِئُ الْاَكْمَهَ وَالْاَبْرَصَ وَاُحْيِ الْمَوْتى

مانند پرنده پس بدمم درآن شکل پس گردد پرنده بفرمان خدای وتن درست گردانم کوری وپیسی را وزنده گردانم مردگان را

بِاِذْنِ اللّهِ وَاُنَبِّئُكُمْ بِما تَأْكُلُونَ وَما تَدَّخِرُونَ في بُيُوتِكُمْ اِنَّ في ذلِكَ لَآيَةً لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ

بفرمان خدای وبیاگاهانیم شمارا بانچه خورید وانچه باقی گذاشته باشید درخانهای شما بدرستیکه انچه گفتید هرآینه نشانی است برای شما اگرهستید

مُؤْمِنينَ * وَمُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرٰيةِ وَلِاُحِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ

باورداراندگان وباوردارنده آن را که پیش ازمن بوده ازتوریة وتاحلال گردانم برای شما بهری ازانچه حرام گردانیده برشما

وَجِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللّهَ وَاَطيعُونِ * اِنَّ اللّهَ رَبّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هذا صِراطٌ

وآمدم بشما بمعجزه ازپروردگارشما پس بترسید ازخدای وفرمان برید مرا بدرستیکه خدای پروردگار من است وپروردگار شما پس پرستید اورا این راهی است

مُسْتَقيمٌ * فَلَمّا اَحَسَّ عيسى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قالَ مَنْ اَنْصاري اِلَى اللّهِ قالَ الْحَوارِيُّونَ نَحْنُ اَنْصارُ اللّهِ

مؤدی پس چون یافت عیسی از ایشان ناگرویدن را گفت کیست یاران من در حالتیکه پناه برنده ام بخدای گفت یاران برگزیده او ما یاران دین خدائیم

آمَنّا بِاللّهِ وَاشْهَدْ بِاَنّا مُسْلِمُونَ * رَبَّنا آمَنّا بِما اَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنا مَعَ الشّاهِدينَ

ایمان آوردیم بخدای وگواهی ده بانکه ما فرمان برداریم ای پروردگار ما ایمان آوردیم بانچه فرستادی وپیروی نمودیم پیغمبر را پس بنویس ما را باامت محمد

وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللّهُ وَاللّهُ خَيْرُ الْماكِرينَ * اِذْ قالَ اللّهُ يا عيسى اِنّي مُتَوَفّيكَ وَرافِعُكَ اِلَيَّ

وفریب نمودند وفریب فرمود خدای وخدای بهترین جزادهندگان است چون گفت خدای ای عیسی بدرستیکه من قبض روح کننده توام وبردارنده توام باسمان

وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذينَ كَفَرُوا وَجاعِلُ الَّذينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذينَ كَفَرُوا اِلى يَوْمِ الْقِيمَةِ ثُمَّ

وپاك گرداننده توام ازانانکه کافرشدند وگرداننده ام انانرا که متابعت نمودندتو را غالب برانانکه کافرشدند تاروز قیامت پس

اِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَاَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فيما كُنْتُمْ فيهِ تَخْتَلِفُونَ * فَاَمَّا الَّذينَ كَفَرُوا فَاُعَذِّبُهُمْ

بامن است بازگشت شما پس حکم کنم میان شما درانچه هستیدکه درآن خلاف میکنید پس انانکه کافرشوند پس عذاب نمایم ایشانرا

عَذاباً شَديداً فِي الدُّنْيا وَالْاخِرَةِ وَما لَهُمْ مِنْ ناصِرينَ * وَاَمَّا الَّذينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ

عذابی سخت دراین جهان ودرانجهان ونیست مرایشان را هیچ یارانی واما انانکه ایمان آوردند وکردند کارهای نیکو

فَيُوَفّيهِمْ اُجُورَهُمْ وَاللّهُ لا يُحِبُّ الظّالِمينَ * ذلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآياتِ وَالذِّكْرِ

پس تمام دهد ایشانرا مزدهای ایشان وخدای دوست ندارد ستمکاران را انچه میخوانیم آن را برتو ازدلایل وازقرآن

الْحَكيمِ * اِنَّ مَثَلَ عيسى عِنْدَ اللّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ قالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ * اَلْحَقُّ

باحکمت بدرستیکه داستان عیسی درنزدخدا چون داستان ادم است افریداورا ازخاك پس گفت اورا بباش پس می بود انسخن درست است

مِنْ رَبِّكَ فَلا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرينَ * فَمَنْ حاجَّكَ فيهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا

ازپروردگارتو پس مباش ازشك آرندگان پس هرکه حجت گوید باتو درکار عیسی پس ازانکه آمد بتو ازدانش پس بگو بیائید

نَدْعُ اَبْناءَنا وَاَبْناءَكُمْ وَنِساءَنا وَنِساءَكُمْ وَاَنْفُسَنا وَاَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ

تاخوانیم پسران مارا وپسران شمارا وزنان مارا وزنان شمارا ونفوس خودمان را ونفوس خودتان را پس جهد کنیم در دعا پس بگردانیم لعنت

اللّهِ عَلَى الْكاذِبينَ * اِنَّ هذا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَما مِنْ اِلهٍ اِلَّا اللّهُ وَاِنَّ اللّهَ لَهُوَ

خدارا بردروغ گویان بدرستیکه انچه گفتیم هرآینه آن قصه گفتن درست است ونیست هیچ خدای مگر خدای وبدرستیکه اوست

الْعَزيزُ الْحَكيمُ * فَاِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّ اللّهَ عَليمٌ بِالْمُفْسِدينَ

غالب بیهمتای درستکار پس اگراعراض کنند پس بدرستیکه خدای داناست بحال تباه کاران

قوله واذ قالت الملائکة یامریم . بیان کردیم که مراد بملائکة اگرچه لفظ جمع است جبرئیل است علیه السلام جبرئیل مریم را گفت یادکن ای محمد چون جبرئیل علیه السلام مریم را گفت که خدای تعالی جل جلاله تورا برگزید وخاصه گردانید بانکه عیسی را ازتو بیافرید بی پدر وطهرك پاك بکردتورا ازانکه دست مردان بتو رسد سدی گفت طهرك من الحیض والاستحاضة والنفاس پاك بکردتورا ازاعذاری که زنان را باشد ازحیض واستحاضه ونفاس واصطفاك برگزیدتورا بتخصیص تو خدمت خانهٔ اورا وازپیش آن هیچ زن را این رخصت نبود واین پایه ندارند علی نساء العالمین ای عالمی زمانها برزنان جهان برگزیدتورا یعنی برزنان روزگار او باتفاق فامّا برگزیدهٔ زنان جهان باتفاق فاطمهٔ زهراست صلوات الله علیها برای انکه پارهٔ اندام رسول است و انکه بعضی از رسول باشد برابر نبود بانکه بهری ازعمران بود رسول علیه السلام گفته است فاطمة بضعة

منی من آذاها فقد آذانی . فاطمه پارهٔ اندام من است هرکه اورا بیازارد مرا آزرده باشد وعبدالله عباس
روایت کند ازرسول علیه السلام فی حدیث طویل درحدیث درازکه بگفت وذکر امیرالمؤمنین علی کرد و
گفت امّا ابنتی فاطمة فأنّها سیدة نساء العالمین من الأولین والأخرین وهی بضعة منی وهی نورعینی وثمرة
فوأدی وروحی التی بین جنبتی وهی الحوراء الانسیه متی تقوم فی محرابها بین یدی ربّها یزهر نورها لملائکة السماء
کما یزهر نورالکواکب لأهل الأرض یقول الله لملائکته انظروا الی امتی فاطمة سیدة النساء امائی فأنها ترتعد
فرایصها من خیفتی وقد اقبلت بقلبها علی عبادتی اشهدکم انی قدامنتها وشیعتها من النار . گفت دخترمن فاطمه
سیدهٔ زنان عالم است ازاولینان وآخرینان واو پارهٔ ازمن است ونورچشم من است ومیوهٔ دل من است وجان
من است ازمیان پهلوهای من واو حوراست جزانکه انسی نسبت است ازمن درمحراب خود بایستد پیش
خدای تعالی جل جلاله نور روی او فرشتگان را همچنان روشنائی دهدکه ستارگان آسمان اهل زمین را
خدای تعالی فرشتگان را گوید پرستدار مرا بینید فاطمه را سیدهٔ زنان پرستاران من ازپیش من ایستاده
پهلوهای او میلرزد ازترس من وروی بعبادت من کرده است شمارا گواه میکنم که اورا وشیعهٔ اورا ازآتش
دوزخ ایمن کردم وآنچه درحق مریم گفت اصطفاك وطهرك الأیه بموجب این خبراو گزیدهٔ زنان اولین و
آخرین است وامّا قوله وطهرك درحق او وفرزندان وشوهراو فرمود ویطهرکم تطهیراً واورا نیزپاك کرد
ازحیض واستحاضه ونفاس ویك تفسیر این گفتند بتول را دراخبار امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت کنند
ازرسول صلی الله علیه وآله که اورا پرسیدندکه یا رسول الله ماازتو چندبار شنیدیم که گفتی مریم بتول است
وفاطمه بتول است بتول چه باشد گفت بتول اززنان آن باشدکه اورا عذر حیض نبود واو سرخی نه بیند و
مریم وفاطمه چنین اندکه حیض دردختران پیغمبران مکروه باشد واین دوخبر ازکتابی نقل افتادکه جدّ من
خواجه امام سعید ابوسعید جمع کرد نام آن الروضة الزهراء فی مناقب فاطمة الزهرا قوله یامریم اقنتی لربّك و
اسجدی وارکعی مع الراکعین . قنوت طول قیام باشدواستقصاء کلام دراو درزکوع وسجود برفت فلاوجه
لأعادته حق تعالی گفت یامریم قنوت کن واصل او دوام باشد برکاری یعنی ملازم عبادت باش وسجده کن
ورکوع کن ودرآیة سجوددرپیش رکوع اورد برای انکه واو ایجاب ترتیب نکند برای انکه اورا معنی جمع
باشد نه بینی که چون گوئی جائنی زید وعمرو انکه چون خواهی که اختصار کنی وبه تثنیة بگوئی گوئی
جائنی الرجلان وآنجا ترتیب صورت نه بندد همچنین درحال تفصیل ودگرانکه درجایها استعمال کنند که
ترتیب صورت نبندد آنجا قولهم اشترك زید وعمرو واقتتل زید وعمرو مانند این بسیاراست وچون ترتیب
خواهند فا بیارند برای تعقیب وچون تراخی باشد ثم آرند امّا قوله مع الراکعین دراودوقول گفتند یك قول
انکه رکوع کن چنانکه دیگر را کمان می کنند ویکی انکه نماز بجماعت کن تابرکوع ایشان رکوع کنی . ذلك
من انباء الغیب نوحیه الیك . ذلك اشارة است بان که خبرداد اززکریا ویحیی ومریم وعیسی وانباء اخبار باشد
واحدها نبأ وغیب آن بودکه ازتو غایب وپوشیده باشد یعنی این که ما باتو گفتیم ازاخبار مقدمان ازخبرهای
غیب است نوحیه الیك مابرتو وحی میکنیم ودرآیت احتجاج است برمشرکان برای انکه مانند این یاازمشاهده
ومعاینه دانند یاازقرائة کتب یاازتعلیم معلمان واخبار مخبران یابوحی خدای تعالی جل جلاله وآن سه
درحق رسول علیه السلام نبود باتفاق جزچهارم نماند ووحی بمعانی آمد وحی ارسال فرشته باشد به پیغامبر
برای اعلام مصالح ودرشرع چون این لفظ اطلاق کنند ازاو این مفهوم باشد واین آیات را براین تفسیر

دهند . انا اوحینا الیك کما اوحینا الی نوح . وکذلك اوحینا والّا نوحی الیه ومانند این واصل او درلغت
القا باشد وعلی ذلك انّ الشیاطین لیوحون الی اولیائهم ووحی بمعنی اشاره باشد قوله عزوجل فاوحی الیهم ان
سبحوه بکرة وعشیاً . ووحی بمعنی القاء فی القلب دردل افکندن باشد فی قوله واوحینا الی امّ موسی ووحی
الهام باشد فی قوله تعالی عزّوجل واوحی ربك الی النحل وامّا دربیت عجاج اوحی لها القرار فاستقرت .
برالهام محمول بود وفی قول الآخر فاوحت الیها والا نامل رسلها محمول براشارت باشد ووحی کتابت بود
فی قول الشاعر . من رسم آثار کوحی الواحی . ای ککتابة الکاتب برای انکه دراو القاء معنی باشد دردل وبمعنی
امرآمد فی قوله عزوجل واوحیت الی الحواریّین وغیب خفاء چیزی بود ازادراك وغایب نقیض حاضر بود
اذیلقون اقلامهم چون قرعه میزدند وشرح این وقصهٔ این برفت ودرکلام حذفی هست والمعنی لینظروا ایّهم
یکفل مریم تابنگرندکه کفالت مریم که خواهدکردن وما کنت لدیهم اذیختصمون حق تعالی جل جلاله
گفت ای محمد توحاضرنبودی که ایشان قرعه میزدند برای کفالت مریم این برسبیل تعجیب فرمود ازرغبت
وحرص ایشان درتکفل کار مریم وانکه مشاحه بحد خصومت رسانیدند وتو ای محمد اینجا نبودی بنزدیك
ایشان چون خصومت میکردند دراین معنی قوله عزوجل اذ قالت الملائکة یامریم . گفتند عامل دراذسه
چیزمحتمل است یکی اذکر چنانکه ذکرآن دردگرجا برفت اضماراو وجهی دیگر یلقون اقلامهم ووجه سه ام
اذیختصمون یادکن ای محمد چون گفت ملائکه مرادجبرئیل است تنها چنانکه دردیگرجای گفته شد ای مریم
ان الله یبشرك خدای تعالی تورامژده میدهد بکلمة ابوالسماك قعنب بن زیدالعدوی درشاذخواند بکلمة وآن لغتیست
مثل فخذ وفخذ ولعب ولعب وبیان کردیم که عیسی را برای چه کلمة خواندند یك وجه آن است که گفتیم
لأن الله تعالی خلقه بکلمة کن فکان من غیراب قولی دیگر آن است که برای انکه پیش ازوقت سخن گفت و
یکلم الناس فی المهد قولی دیگر انکه مبعوث بود بکلمه وآن کلام خدای جل جلاله ازانجیل منه ای من الله
عزّ وجل ازخدای جل جلاله وشایدکه من تعلق دارد ببشارة وتعلق دارد بکلمة ومعنی ابتدأ غایة باشد و
التقدیر بکلمة صادرة اوبشارة واردة منه اسمه المسیح . ردکنایة کرد باعیسی علیه السلام وردنکرد باکلمه برای
آن بتذکیر گفت وگفته اند رده الی معنی الکلمة وهو الکلام ودرمسیح قولها گفتند مفسران بعضی گفتند
فعیل است بمعنی مفعول یعنی ممسوح مطهر من الاقذار پاکیزه ومالیده بود ازپلیدیها وگفته اند ممسوح بود ببرکت
وگفته اند برای انکه ازمادبزاد بروغن اندوده وگفته اند برای انکه ممسوح القدمین بود جمله پای او برزمین
نشستی ارتفاع نداشت میان پای او وگفته اند برای انکه جبرئیل پردراو مالید تاشیطان را براو سبیل نباشد
دروقت ولادت وبعضی دیگر گفتند فعیل است بمعنی فاعل چون سمیع وعلیم انکه خلاف کردند بعضی گفتند
برای انکه اودست بربیماران وخداوندان علت مالیدی نیك شدندی کلبی گفت برای انکه دست برچشم اکمه
نهادی بینا شدی وبعضی دیگر گفتند برای انکه در زمین بسیار سیاحت کردی و رفتی وبراین
قول میم زیادة باشد ووزن کلمه مفعل بود وابوعمروبن العلا گفت مسیح فرشته باشد نخعی گفت
مسیح صدیق باشد فامّا دجّال مسیح است بکسر المیم وتشدید السین وبعضی علما براین انکار
کردند وگفتند این را وجهی نیست درتازی او مسیح است برای انکه ممسوح العین است یعنی اعور است
یاسیاحی است درزمین واگر خواهند تاآن را وجهی بگویند هم ممکن است که فعیل باشد بناء مبالغه چون
شرّیب وسکیر وخمیر من المساحة لامن السیاحة ومعنی یکی باشد جزکه بنا مختلف بود یعنی زمین پیمای بود

ودر حق عیسی علیه السلام هم این وجه توان گفتن که مسیح فعیل باشد از مساحة تامیم زیادة نباشد بل ازاصل
کلمه بود ودر اخبار آمد که دجال همه زمین بگردد مگر مکه ومدینه وبیت المقدس وبقوت قول انکس که او
گفت هردورا مسیح خوانند یعنی دجال را وعیسی را این بیت بیاوردند . ان المسیح یقتل المسیحا . یعنی
عیسی دجال را بکشد ودر اخبار ظاهر است که دجال را مهدی کشد وعیسی مریم باا و باشد ولیکن آنان که مهدی را
نشناسند حواله برعیسی کردند واتفاق است که عیسی علیه السلام درلشکر مهدی باشد ودر قفای او نماز کند وباو
اقتدا کند چه شرع او منسوخ است واو شرع ماندا ند . عیسی بن مریم . بدل مسیح است وکلمه لقب است
اورا وعیسی علم است ونسبت او بامادر برای آن است که اورا پدر نبود ونتوان گفتن که عیسی از فرزندان آدم نیست
برای انکه نسبت ازمادر بادم میبرد وخدای تعالی جل جلاله اورا ازفرزندان ابرهیم می خواند قوله تعالی
جل جلاله . ومن ذریته داود وسلیمان الی قوله وزکریا ویحیی وعیسی اگر عیسی ازمادر بادم نسبت میکرد
بابعد نسب او از آدم حسن وحسین علیهما السلام ازرسول علیه السلام نسبت نگیرند وازمیان ایشان ورسول
علیه السلام جز فاطمه زهرا نیست لولا العناد قوله جل وعلا وجیهاً نصب او برحال است ای ذا جاه وقدرٍ خداوند
جاه ومنزلت بود وآب روی بنزدیك خدای عزّ وجل وبنزدیك خلقان هم در دنیا وهم در آخرت قوله ومن
المقربین واز جملهٔ مقربان ونزدیکان بود بنزدیك خدای عزّ وجل ویکلم الناس فی المهد بامردم سخن گفت در گاهواره
پیش ازوقت بخرق عادت قوله فی المهد مجرور درمحل حال است ای صبیاً صغیراً نه بینی که وکهلاً براو عطف کرد
واین را عطف برمحل گویند چنانکه شاعر گفت . فلسنا بالجبال ولا الحدیدا . مجاهد گفت چون مریم تنها بودی
عیسی علیه السلام ازشکم بااو سخن گفتی وچون کسی اورا مشغول کردی اودر شکم مادر تسبیح کردی و
تهلیل گفتی ودر خبر می آید از عبدالله عباس که رسول صلی الله علیه وآله درانوقت که خدیجه حامله بود بفاطمه
علیهما السلام شبی بنزدیك او بود او سخن میگفت رسول علیه السلام گفت یا خدیجه من تکلمین باکه سخن
میگوئی گفت ای رسول الله بااین جنین که درشکم دارم رسول علیه السلام گفت بشارت باد تورا باوکه جبرئیل
مرا بشارت داد که این جنین مادینه است ومادر امامان است واز نسل وفرزندان او امامان باشند که خلایق بایشان اقتدا
کنند وکهلاً درآن حال که کهل باشد وکهل اشمط موی بود موی یك نیمه سپید شده حسین بن الفضل گفت پس
ازانکه ازآسمان بزمین آید ابن کیسان گفت این بشارت است مادرش را بانکه بماند تا کهل شود وگفته اند معنی
آن است که یکلم الناس فی المهد صبیاً وکهلاً نبیاً . تا باوّل چون خرق عادت بینند بوقت دعوت تصدیق کنند
اورا پس کلام او درمهد معجزه بود ودر کهولت دعوت مجاهد گفت کهلاً ای حلیماً وعرب مدح کنند کهولت را
برای انکه آن حالت میانه بود بین الشباب والشیب خفة جوانان نباشد وضعف پیران نبود وآن حالت تجربه
احوال واستکمال عقل واصابهٔ رأی بود واصل کلمه علو السن باشد من قولهم اکتهل النبت اذا طال وقوی
والمرأة کهلة قال الراجز . ولا اعود بعدها کریاً . امارس الکهلة والصبیاً . وگفته اند کهولة حالت سی
وسه سالگی باشد ووجه کلام او درمهد تبرئهٔ ساحت مادرش بود ازتهمت اگر گویند که فایدهٔ کلام او در
مهد این است فایدهٔ کلام او در کهولت چیست واین نه حالی بدیع است گوئیم ازاین چند جواب است یکی انکه
بشارت است بانکه بماند تا کهل شود دوم کنایت است ازدعوت واین هردو بروجه معجز باشد برای انکه خبر است از
غیب ومخبر چون خبر است سه ام ردّ است برترسایان درآن دعوی محال که کردند ازالهیت او برای انکه اگر خدای باشد
جل وعلا متغیر نبود ازحالی بحالی ازطفولت بکهولت وازصبیت بشیخوخت . اما اظهار معجز درآن حال در او

چند قول گفته اند یکی انکه خدای تعالی جل جلاله عیسی را درآن حال کمال عقل بداد تا او نظر کرد خدای را شناخت
وخدای باو وحی کرد واین که گفت . آتانی الکتاب وجعلنی نبیاً . برحقیقت خود بود چون او دعوی نبوت
کرد خدای تعالی جل جلاله برای تصدیق او اظهار معجز کرد واورا بسخن آورد پیش ازوقت واین اختیار
جبائی است وابن الاخشاد گفت آن برسبیل تقریر وتأسیس نبوت بود وجاری مجرای بشارت وانباء از نبوت
او وگفته اند برسبیل معجزهٔ مریم بود برای برائة ساحت او ازانچه اورا بان متهم کردند وهرسه وجه بنزدیك
ما رواست . قالت رب انی یکون لی ولد . مریم گفت رب خطاب است اما با جبرئیل ورب بمعنی سید و
اما با خدای تعالی چنانکه شرح رفت انی یکون لی ولد چگونه مرا فرزند باشد اگر گویند این چه تعجب که مریم
علیها السلام نمود ازانکه اورا فرزندی باشد بی مساس مردی واین در مقدور خدای جل جلاله عجب نیست
گوئیم ازاین دو جواب است یکی ازروی خرق عادت جای تعجب بود واگرچه مقدور خدای تعالی جل جلاله
هست این وامثال این چنانکه یکی از ما گوید این صنیعه چگونه بکسی بخشی بانکه این همه رنج بردی براو این بر
سبیل شك نبود درقدرت او برهبهٔ آن ولیکن برسبیل تعجب بود از خود او وجواب دوم انکه برسبیل استفهام
بود از کیفیت حال که این برخلاف عادت خواهد بودن بی مرد یا برحسب عادت ازمردی بحکم شرع وفرمان
خدای چنانکه یکی ازما گوید که فلان چگونه سفر خواهد کردن واو مرکوب ندارد ومعنی آن است از خود قوة رفتن
دارد یا مرکوبی جای هست که او برنشیند قال کذلك گفت یعنی جبرئیل علیه السلام کذلك همچنین باشد که تو هستی و
خدای تعالی جل جلاله بیافریند انچه خواهد یعنی برآن وجه که خواهد با مرد وبی مرد براو متعذر نبود قوله جل جلاله
اذا قضی امراً چون امر کند کاری را آن باشد که گوید کن بباش خود بباشد ودراین دو قول گفته اند یکی انکه
این عبارت باشد عن نفی التعذر علیه نادرا امکان وتسهل براو چنان بود که یکی ازما گوید کن چنانکه اورا رنجی نرسد
همچون خدای تعالی بی کلفتی ومشقتی هرچه خواهد بکند جواب دوم آن است که خدای تعالی کن بعلامتی کرده
است فرشتگان را تا ایشان بدانند که خدای تعالی فعلی خواهد کردن وایشان را درآن اعلام لطف باشد جواب
سه ام آن است که خدای تعالی جل جلاله این بصیغهٔ امر گفت تنبیه برانکه چنانکه آمر مأمور را فرماید ومأمور امتثال
کند دو زیردستی وطاعت نماید فعل منقاد او باشد همچنانکه بنده مطیع خداوند را اما قول فیکون روا نباشد الا
برفع ونصب برجواب امر بفاصورت نبندد برای انکه این آنجا باشد که کلام متضمن بود بشرط وجزا چنانکه
انزل فتصیب خیراً معنی آن بود که ان نزلت اصبت خیراً واین تقدیر محال باشد اینجا برای انکه معنی تباه شود اگر
گوئی کن فانك ان کنت کنت او فانه ان یکن یکن واما قوله انما قولنا لشیءٍ اذا اردناه ان نقول له کن فیکون .
گفته اند آنجا نصب روا باشد عطفاً علی ان نقول وآن نیز هم ضعیف است وشاعر گوید . لا تخضعن لمملوك علی طمع .
فان ذاك مضر منك بالدین . واسترزق الله مما فی خزائنه . فان ذلك بین الکاف والنون . ویعلمه الکتاب .
مدنیان وعاصم ویعقوب خوانند ویعلمه الکتاب بیا حملاً علی قوله یخلق ما یشاء یعنی خدای تعالی جل جلاله بیاموزد
اورا وباقی قرا خوانند ونعلمه الکتاب بنون وما بیاموزیم اورا کتاب حملاً علی قوله نوحیه الیك . الکتاب
ابن جریح گفت مراد کتابت است ما اورا نوشتن بیاموختیم وابو علی گفت کتابی دگر بود جز توریة وانجیل چون
زبور ومانند آن . والحکمة . گفته اند مراد علم است وگفته اند علم عام تر بود از حکمت وحکمت خاص تر
برای انکه حکمت نوعی ازانواع علم باشد وسخن درست ونیکو را حکمت خوانند واصل او منع باشد چنانکه
گفتیم وحکمت لگام ازاینجا بود . والتوریة والانجیل . واین دو کتاب یکی کتاب موسی علیه السلام ویکی

کتاب او و کوفیان این را آیتی شمارند واسرائیل را آیتی بشمارند برای انکه متعلق است برسولاً ودیگران آیه نشد یعنی
اعنی انجیل را اماقوله ورسولاً الی بنی اسرائیل درنصب او چندوجه گفته اند یکی انکه حال باشد عطفاً علی وجیهاً و
وجهی دیگر انکه ونجعله رسولاً ولیکن بیفکندلدلالة الکلام علیه چنانکه شاعر گفت . علفتها تبناً وماءً بارداً .
وجهی دیگر زجّاج گفت . ویکلم الناس فی المهد رسولاً . حال باشد ازیکلم ووجهی دیگر اخفش گفت
واو مقحم است تقدیر آنست ویعلمه الکتاب رسولاً ورسولاً حال باشد ازیعلمه واول پیغمبران بنی اسرائیل
یوسف بود وآخرشان عیسی علیه السلام انس مالك روایت کند ازرسول علیه السلام که گفت مرا براثر
هشت هزارپیغمبر فرستادند چهارهزار ازبنی اسرائیل انی قد جئتکم همزه برای آن مفتوح کرد که تعلق دارد
برسولاً وگفته اند بتقدیر بای بانّی یالام ای لانّی ومحل او براین دوقول بازپسین جرّ بود وبرقول اوّل
نصب بایة ای بدلالة وبینة ومعجزة من آیتی ودلیلی ومعجزۀ آورده ام بشما چون عیسی این بگفت ایشان
گفتند آن آیة کدام است گفت . انّی اخلق . نافع خواند بکسر همزه انی علی الاستیناف وباقی قرّا خواندند
علی البدل من قوله انی قد جئتکم انی اخلق لکم خلق تصویر وتقدیر است نه خلق احداث برای انکه بر
خلق اجسام جز خدای تعالی جل جلاله قادر نیست یعنی من بکنم برشما مرغی ازگل کهیئة الطیر یعنی کشکل
الطیر من شکل ومثال مرغی بکنم وهیأت صورتی مهیا باشد من هیأت الشیء ودرشاذ زهری وابوجعفر
خواندند کهیّة بتشدید فانفخ فیه باد دراو دمم فیکون طیراً باذن الله پس مرغی شود بفرمان خدای تعالی
مدنیان ویعقوب خواندند طایراً وباقی قرا طیراً انکه طایراً خواند حمل کرد علی طایر واحد برای انکه
او بیشتر خفاش کردی شب پره وانکه طیراً خواند جنس خواست وتخصیص خفاش برای آن است که
ازمرغان او تمام خلق تر باشد برای انکه او پستان دارد ودندان دارد واورا حیض باشد وپرنده است
درخبر چنین است که عیسی علیه السلام دعوت کردی ازاو معجزه خواستندی او پارۀ گل بگرفتی و شکل
خفاشی بکردی وبدهن باد دراو دمیدی مرغی زنده شدی وبپریدی وهب منبه گفت تامردم دراو
می نگریستندی می پریدی چون ناپدید شدی بیفتادی تافرق بودی میان انکه مبتدأً خدای عزّوجل
آفریده باشد وانکه بدعای عیسی علیه السلام ومعجزه او کرده باشد باذن الله گفته اند طیررا برای آن
تعلیق کرد بفرمان واذن خدای جل جلاله وخلق هیئة الطیر وتقدیره ونفخ دراو مطلق گفت
که این ازفعل ومقدور اوبود واما کونه طیراً انکه مرغ شود بحیوة مرغ شود وآن فعل خدااست جل
جلاله ونفخ او بمنزلۀ روح باشد وجسم بحیوة زنده باشد ومخارق روح شرطاست درصحت وجود بقا
حیوة درمحل خود . وابرئ الاکمه والابرص . نیك بازکنم وشفا دهم اکمه راعکرمه گفت اعمش باشدکه
آب ازچشم او باز نه ایستد وچیزی نبیند ضحاك گفت شب کور باشد عبدالله عباس وقتاده گفتند نابیناء
مادر زاد باشد که هرگزچیزی ندیده باشدحسن بصری گفت وسدی هم گفت نابینا باشد علی ایّ وجه
کان واین درکلام عرب معروف تر است یقال کمهت عینه تکمه کمهاً اذا عمیت واکمهتها انا اذا اعمیتها قال
سویدبن ابی کاهل . قد کمهت عیناه حتی ابیضتا . فهو یلحی نفسه لمّا نزع . والابرص پیس باشد و
این دورا برای آن تخصیص کرد که براطباء متعذر بود علاج این هردو وحق تعالی جل جلاله معجز هر
پیغامبری که داد ازجنس آن داد که درروزگار او تعاطی کردندی ودرعهد عیسی علیه السلام مردم بعلم
طب مفاخرت کردندی وصنعت ایشان این بودی ومتفق بودند که بعلم طب این دورا دوا نتوانند کردن

که دوا نپذیرد عیسی علیه السلام گفت شما بانکه روزگار وعمر دراین علم صرف کرده اید ودرمان وعلاج
ازاین عاجزی من بی انکه مباشرت این کار کنم وداروی ودوا پیش آورم بفرمان خدای تعالی جل جلاله
بدعا واجابت او اینهارا درست کنم وابراء شفاء بیمار باشد یقال ابرءالله المریض فبرأ هو برأً وبرئ یبرأ
برأً ایشان گفتند مانیز بروزگار معالجۀ این معنی بکنیم گفت ازجنس آن نباشد که من میگویم ابرأ واکمه
وابرص چیست واحیی الموتی باذن الله من بفرمان خدای عزوجل مرده زنده کنم واین هردو مجازاست یعنی
اضافۀ او باخویشتن وانّما خدای تعالی کند واو قادر باشد براین ومعنی آن است که من دعا کنم تاخدای
تعالی ایشانرا شفا دهد واینان رازنده کند ودراخبار چنین آمد که عیسی علیه السلام چهار کس را زنده
کرد یکی عازر وآن دوست عیسی بود ببعضی دیها بیمار شد خواهررا برعیسی فرستاد تااورا خبر کنند از
بیماری او بیامد وگفت یاروح الله دوست تو عازر سخت رنجوراست فلانجای وازمیان عیسی علیه السلام
وان جایگاه سه روزه راه بود عیسی علیه السلام برخاست بااصحابش وبان جایگاه شدکه او انجا بود بانجا
رسید عازر بمرده بود سه روز بود تادفنش کرده بودند اوگفت بیا تابسرگوراو شویم عیسی را علیه السلام
بسرگوراو بردند عیسی علیه السلام دعا کرد وگفت . اللهم رب السموات السبع والارضین السبع انّك
ارسلتنی الی بنی اسرائیل ادعوهم الی دینك واخبرهم انی احیی الموتی باذنك فاحی عازراً . ای خداوند
هفت آسمان وهفت زمین تومرا ببنی اسرائیل فرستادی تاایشان را بادین تو خوانم وخبر دهم ایشان را
که تو بردست من وبدعای من مرده زنده کنی بارخدایا عازررا زنده کن درحال گوربشکافت وعازر برپای خاست
وروغن ازاندام او میچکید وباعیسی باشهر آمد ومدتی دراز بماند وفرزندان آمدند اورا . دیگر عیسی
علیه السلام میرفت جنازۀ میبردند وپیره زنی درقفای جنازه ایستاده وجزع میکرد عیسی علیه السلام دعا
کرد واو برنعش زنده شد وباز نشست وبپای خود ازگردن مردان که اورا برگرفته بودند بزیرآمد و
باخانه رفت وعمری بماند وفرزندان آورد . وسوّم یك زنی بود که اورا بنت العاشر گفتندی ازعیسی
علیه السلام درخواستند که اورا زنده کن عیسی علیه السلام دعا کرد خدای تعالی جل جلاله اورا زنده
کرد وروزگاری دراز بماند وفرزندان زاد . چهارم سام بن نوح بود وآن چنان بود که عیسی علیه السلام
چون دعوت کرد ودعوی احیای موتی کرد اورا گفتند کدام مرده زنده کنی گفت هرکس را که شما
خواهید ایشان اندیشه کردند وگفتند مردۀ دیرینه را اندیشه باید کردن تابدانیم که راست میگوید یانه
باتفاق گفتند ای عیسی اگر راست میگوئی برای ما سام بن نوح را زنده کن گفت گورش بامن نمائید
ایشان اورا بسرگوراو بردند او خدای را بنام مهترین بخواند خدای تعالی جل جلاله سام را زنده
گردانید درگور عیسی علیه السلام گفت یاسام قم باذن الله برخیز بفرمان خدای تعالی جل جلاله سام
ازگور برخاست وهمۀ سراو سفید شده بود ومیگفت . اقامت القیمة . قیامت برخاسته است گفت نه
ولیکن من خدای راجل وعلابنام مهترین بخواندم تاتورا زنده گردانید ودرعهد او وپس از آن مردم را
موی سفید نشدی تابعهد ابرهیم علیه السلام عیسی علیه السلام اورا گفت تو نه جوان بودی که تورا
وفات رسید چرا مویت سفید شده است گفت چون آواز تورا شنیدم پنداشتم قیامت برخاسته است از
هول قیامت مویم سفید شد گفت تورا چند سال بود که وفاتت رسید گفت پانصد سال انگه گفت مت
باذن الله بمیر بفرمان خدای بیفتاد وبمرد کلبی گفت عیسی علیه السلام خدای را بیاحیّ یاقیوم خواندی

چون احیاء موتی کردی . وانبئکم بما تاکلون وما تدخرون فی بیوتکم . وخبر دهم شمارا بانچه خورده باشی وآنچه ذخیره کنی کلبی گفت چون عیسی علیه السلام ابراء اکمه وابرص کرد واحیاء موتی گفتند این سحراست که تو میکنی ما ازاین جنس معجز نخواهیم مارا خبرده که ما درخانهٔ خود چه خوریم و چه ذخیره نهیم گفت روا باشد انگه یك یك را میگفت که شما فلان طعام خوردی وچندان مقدار خوردی وچندین ذخیره نهادی چهل مرد بیامدند ومواطاة کردند وهریکی طعامهای مختلف بیاوردند بخانه بردند ومقداری موزون معین بخوردند ومقداری موزون بنهادند در مواضع متفرق آنگه بیامدند وگفتند مارا خبرده تاماچه خوردیم وچند خوردیم وچند نهادیم وکجا نهادیم وجبرئیل علیه السلام اورا خبر میداد ویك یك ایشانرا میگفت درخبر است که او در ایام صبی چون کودکان بااو بازی کردندی او ایشان را گفتی مادر وپدر شما بخانه فلان فلان چیز خوردند واز آن بهری شمارا نصیب نهادند وبهری ننهادند ایشان بیامدندی ومادر وپدر را گفتندی شما فلان طعام خوردی نصیب ما نهادی بیاری واز فلان طعام مارا چرا ننهادی ایشان گفتندی شما چه دانی گفتند مارا عیسی مریم گفت ایشان گفتندی این کودك جادو است کودکان مارا بااو رها نباید کردن که تباه شوند چون عیسی مریم ایشان را طلب کردی ایشان را درخانها پنهان کردندی عیسی علیه السلام گفتی ایشان در فلان خانها اند گفتندی ذالك الخنازیر آن خوکانند او گفتی سیکون کذلك همچنین خواهند شدن آنان بودند که بمائده کافر شدند و خدای تعالی جل جلاله ایشان را با خوك و بوزینه گردانید سدّی گفت چون عیسی علیه السلام بطلب ایشان آمد همه را درخانه جمع کرده بودند عیسی را گفتند ایشان حاضر نه اند گفت پس درخانه آوازی میاید گفتند خوکانند گفت چنین شوند در بگشادند همه خوك شده بودند این خبر در بنی اسرائیل فاش شد قصد آن کردند که اورا بکشند مادرش اورا برگرفت وبمصر برد قتاده گفت این در وقتی بود که مائده از آسمان بر ایشان فرود می آمد و خدای تعالی جل جلاله ایشان را نهی کرده بود ازانکه ذخیره نهند ایشان عصیان کردند وذخیره نهادند عیسی علیه السلام ایشان را گفتی نگفتم شمارا که خیانت مکنید وازاین خوان بیش ازانکه میخورید برمگیرید وذخیره مکنید ایشان گفتند ما نکردیم عیسی ؏ گفتی من بگویم که هر کسی از شما چه خوردید وچه ذخیره نهادی . ان فی ذلك لآیة لکم . در این که من گفتم آیتی ودلالتی وعلامتی ومعجزهٔ هست شمارا . ان کنتم مؤمنین . اگر تصدیق کنی وبراست داری قوله عزّ وجل ومصدقاً نصب است بر حال عطفاً علی قوله تعالی ورسولاً الی بنی اسرائیل وبعضی دیگر گفتند عامل دراو فعلی مقدر است ای وجئتکم مصدقاً وبشما آمدم براست دارندهٔ آن کتاب را که پیش من است از تورية ولأحل لکم بعض الذی حرم علیکم . ونیز تا حلال کنم شمارا بعضی ازانچه برشما حرام کردند در تورية ازگوشت شتر وپیه وبعضی طیور وماهی وانچه در تورية وشرع موسی برشما حرام بود من حلال میکنم یعنی خدای تعالی جل جلاله در کتاب من وبرزبان من ودر احکام شرع من بعضی دیگر گفتند مراد آن است که بنی اسرائیل برخویشتن چیزهای حرام کردند که تحریم آن در تورية نبود گفت آمده ام تا آن را حلال کنم وبیان کنم که خدای تعالی جل جلاله آن حرام نکرده است ابوعبیده گفت مراد ببعض کل است وآن بیت بیاورد . ابامنذر افنیت فاستبق بعضنا . حنانیك بعض الشرّ اهون من بعض . وگفت معنی آن است که بعض الشرّ اهون من کل وهم در آیه خطا کرد وهم در بیت برای انکه در آیه مهمی وضرورتی نیست که موجب عدول باشد از ظاهر واگر دلیل برانکه بعض بمعنی کل آمده است این بیت است در این بیت بر این معنی دلیل نیست برای انکه معنی بیت آن است که بعضی از شر بود که آسان تر بود از بعضی چنانکه ضرب از قتل وقتل از صلب

وصلب از تمثیل وانچه مانند آن بود وواجب نکند که تا بعض باکل مضاف نبود مبین نباشد فاذاً لاوجه لهذا القول ونخعی در شاذ خواند حرم بر فعل لازم علی وزن کرم واصل تحریم خطر ومنع باشد واشتقاق او از حرمان است و محروم ممنوع باشد واصل احلال وتحلیل اطلاق بود من الحل الذی هو ضد العقد برای انکه حلال گشاده باشد نه بینی که مطلق وطلق در جای حلال استعمال کنند . وجئتکم بایة من ربکم . من از خدای بشما آیتی آورده ام وحجتی ومعجزهٔ فاتقوا الله از خدا بترسید وطاعت من دارید ان الله ربی وربکم خدای تعالی جل جلاله خداوند من است وخداوند شما وانّ برای آن مکسور است که سخن مبتدا است متعلق نیست بما قبله ودر عربیة روا باشد وان الله ربی وربکم تا محمول بود علی قوله وجئتکم بأن الله ربی وربکم . واین کلمه اعنی رب اطلاق نکنند بر یکی از ما بل مقید گویند چنانکه رب الدار واین لفظ را تفسیر ووجوه رفته است در سورة الفاتحه وکذلك قوله هذا صراط مستقیم فاعبدوه خدای را پرستی این آیه وارد است مورد تنبیه وترغیب و تذکیر وتحریص بر نظر کردن ونعمت خدای را شکر کردن وبعبادت او قیام کردن . فلما احسّ عیسی منهم الکفر ای علم ووجد بالحاسة ورأی . بدانست وبحواس بیافت وعلامتش بدید واز دیگران بشنید فرّا گفت وجد ابوعبیده گفت عرف مقاتل گفت رأی نظیره قوله هل تحسّ منهم من احدٍ و قوله فلما احسوا بأسنا . مفسران گفتند وانگه بیشتر اظهار کفر کردند که قصد کشتن او کردند ومادر اورا برگرفت وبگریخت که الفرار مما لا یطاق من سنن الانبیاء . سدّی گفت سبب آن بود که جهودان بنی اسرائیل بحجة باعیسی بر نیامدند قصد کشتن او کردند او بگریخت وبدهی آمد ومریم مادرش بااو بود در سرای مردی فرود آمدند که زنی داشت روزی این مرد درسرای درآمد دل تنگ وبازن خود چیزی بگفت وزن نیز دل تنگ شد مریم گفت این شوهر تو چرا دل تنگ است وبا تو چه گفت که تو دل تنگ شدی گفت آنچ و بلائی که با تو گفتن سود ندارد مریم علیها السلام گفت با من بگوی که باشد بنزدیك من فرجی بود آن را گفت چگونه گفت پسر من مستجاب الدعوة است خدای را دعا کند خدای تعالی جل جلاله کفایت کند گفت بدانکه این پادشاه ولایت ما هریك چندگاه مؤنة خود ولشکر بر کسی افکند وبخانه او فرود آید با جمله لشکر خود وانکس را مستأصل کند اکنون کس فرستاده است که من ولشکر من جمله بدینجا می آئیم وماطاقت آن نداریم مریم علیها السلام گفت که من پسرم را بگویم تا دعا کند تا خدای تعالی جل جلاله کفایت کند چون عیسی علیه السلام در آمد مریم اورا بگفت عیسی علیه السلام گفت من این دعا بکنم ولیکن اینجا شرّی وفتنهٔ پدید آید مریم گفت این نباید کردن که این زن را واین مرد را برما حقی است مرد گفت بهر حال که این بباید کردن عیسی علیه السلام گفت تو چندانکه توانی آب بیاور ودراین دیگها وخمها کن تا من دعا کنم که خدای تعالی جل جلاله همه با انواع مطبوخات کند وآن آبها که در خمهاست باخمر کند واین بر قول انکس باشد که گوید خمر اوّل حلال بوده است عیسی دعا کرد وخدای اجابت کرد وپادشاه حاضر آمد طعامی خوردند که از آن لذیذتر وخوشتر هرگز نخورده بودند چون خمر پیش آوردند خمری بود که مثل آن ندیده بودند آن مرد را گفت این طعامها و شراب از کجا آوردی گفت مرا بود گفت دروغ میگوئی چندانکه تعلل کرد فایده نبود تا بگفت که زنی بسرای من فرود آمده است پسری دارد او دعا کرد تا خدای تعالی آب با این طعامها وشراب کرد وپادشاه را پسری مرده بود من احب خلق الله الیه اورا ولیعهد خواست کردن باخود گفت که انکس که دعای او در تحویل آب وطعام وشراب مستجاب بود همانا در احیاء موتی هم چنین باشد انگه کس فرستاد وعیسی را بخواند وگفت

تورالابدعا باید کردن تا خدای آن پسر مرا زنده کند گفت من این بکنم ولیکن اینجا فتنه وشرّی بباشد
پادشاه گفت لاابالی باکی ندارم چندانی که او باشد ومن اورا ببینم عیسی علیه السلام گفت بشرط انکه من این
دعا بکنم وبروم ومادر بامن بیاید ومارا منع نکند کسی گفت روا باشد براین عهد کردند وعیسی علیه السلام
دعا کرد وخدای جل جلاله پسر اورا زنده گردانید وعیسی ومریم ازآنجا بیامدند مردم آن شهر چون چنان
بدیدند که پسر او زنده شد خروج کردند برپادشاه وسلاحها برگرفتند وگفتند مارا امید آن بود که چون او
بمیرد ماازاین جور برهیم که اورا فرزند وعقب نبود اکنون پسر بازآمد تاباما همان کند که پدر می کند
وقتلی وفتنهٔ عظیم پدید آمد انجا وعیسی علیه السلام بیامد چون بکنار دریا رسید حواریان جماعتی بودند
صیادان ماهی برکنار دریا ماهی میگرفتند ایشان را گفت شما چه مردمانید گفتند ماصید ماهی میکنیم
گفت صید ماهی چه خواهی کردن بیائید تاصید بهشت ورضای خدای تعالی کنید گفتند چگونه
گفت من پیغامبر خدا ام وایشان رادعوت کرد ومعجز نمود ایشان ایمان آوردند ایشان را گفت من انصاری الی الله
سدی وابن جریج وکسائی گفتند الی بمعنی مع است چنانکه عرب گوید . الذود الی الذود ابل ای مع الذود . واین
مثلی معروف است ونابغه گفت . فلاتترکنی بالوعید کاننی . الی الناس مطلی به القار اجرب . وقال آخر .
ولوح ذراعین فی برکة . الی جوجو رهل المنکب . وفی قوله ولا تاکلوا اموالهم الی اموالکم ای مع اموالکم .
حسن بصری وابوعبیده گفتند الی بمعنی فی است ای من انصاری فی الله ای فی ذات الله وفی سبیل الله قال طرفه .
وان تلتقی الحی الجمیع تلاقنی . الی ذروة البیت الکریم المصمد . ای فی ذروة الی هرجای بمعنی مع نباشد مگر آنجا که
دراو اضافه ومصاحبت باشد ومعنی آن بود که من انصاری مضافاً الی الله یعنی خدای خود مرا یار است کیست که
رغبت کند که باخدای عزوجل یار شود دریاری من جبائی گفت الی بمعنی لام است چنانکه گویند هدیته لکذا والی
کذا . قال الله تعالی قل هل من شرکائکم من یهدی الی الحق قل الله یهدی للحق . قال الحواریون گفتند حواریان
مفسران خلاف کردند درانکه حواریان که بودند وچرا ایشان راحواری خواندند سدی گفت ملاحان وصیادان
دریا بودند چنانکه شرح دادیم واین روایت سعید جبیر است ازعبدالله عباس که گفت برای آن حواری خواندند
ایشان راالبیاض ثیابهم برای انکه سفید جامه بودندی عطا گفت مادر اورا بدکان کازران ورنگرزان داد تا پیشه
بیاموزد واوبدکان رئیس صباغان بود وجامهٔ بسیار در دکان او جمع شده بود عیسی را گفت روزی چندمرا بدهی
کاری هست آنجا خواهم رفتن واین جامها را علامت برکرده ام هریکی را برنگی میباید کرد که برآن رنگ علامت دارد
واو برفت عیسی علیه السلام جمله درخم نیل نهاد ورها کرد وگفت اللهم اخرجها علی ما ارید چون مرد باز آمد گفت
چه کردی گفت جامها همه درخم است استاد گفت جامهای مردمان تباه شد آن هریکی لونی می باید کردن وبانگ وفریاد
کرد مردم جمع شدند عیسی علیه السلام گفت یا استاد این چه بانگ وفریاد است بیا برکنار خم بایست ومیگوی که هر
جامه چه لون می باید ازتو گفتن وازمن برآوردن انگه استاد میگفت جامهٔ فلان فلان رنگ می باید او بدان رنگ
می برآوردی یکی سرخ ویکی زرد ویکی لعل ویکی کبود ویکی سبز مردمان بازار ازآن متعجب شدند ودانستند که آن
فعل خدا است وهیچ قادر بقدرت آن نداند کردن وعیسی علیه السلام ایشان رادعوت کرد ایشان ایمان آوردند
فهم الحواریون حواریان ایشانند دکانها رها کردند ودرقفای عیسی علیه السلام ایستادند وبااو می رفتند وآیات و
عجایب میدیدند درخبر است که حواریان عیسی دوازده مرد بودند درسیاحة عیسی باعیسی میگردیدند درسهل وجبل
وبر وبحر چون گرسنه شدندی گفتندی یاروح الله ما گرسنه ایم عیسی علیه السلام دست درزمین زدی اگرسهل بودی

واگر جبل ونان بیرون آوردی بعدد هرمردی دونان چون تشنه شدندی گفتندی یاروح الله ما تشنه ایم او دست بر
زمین زدی وآب بیرون آوردی آب بازخوردندی روزی گفتندی یارسول الله بهتر ازما کیست درجهان چون گرسنه
شویم تومارا طعام دهی وچون تشنه شویم تومارا آب دهی ودرصحبت خدمت تو باتو میگردیم وعجایب می بینیم عیسی
علیه السلام گفت ازشما بهتر آن باشد که ازکسب دست خود خورد ایشان بیامدند واختیار کازری کردند جامهٔ مردمان
می شستند ومزدکی برآن می گرفتند وقناعت میکردند ضحاك گفت ایشان را برای آن حواری خواندند لصفاء قلوبهم
ونقائها برای انکه دلهاشان صافی بود عبدالله مبارك گفت برای انکه نورانی بودند اثر نور عبادت برروی ایشان پیدا
بود قال الله تعالی جل جلاله . سیماهم فی وجوههم من اثر السجود . واصل حور بنزدیك عرب سپیدی باشد
یقال رجل احور وامرأة حوراء ورجال ونساء حور لشدید بیاض العین ونان سپید را حواری گویند وزن سپید
روی باجمال را حواریه گویند قال الحارث بن حلزه . فقل للحواریات یبکین غیرنا . ولا تبکنا الا الکلاب
النوابح . وقال الفرزدق . فقلت ان الحواریات تعطفه . اذا تزین من تحت الجلابیب . ابن عون گفت پادشاهی
ازجملهٔ پادشاهان طعامی مهیا ساخت ومردمان صالح را جمع کرد وعیسی علیه السلام درآن میان بود پادشاه بعیسی
می نگریست اوازکاسهٔ خود بعادت طعام میخورد وهیچ تمام نمیشد اورا گفت تو چه مردی گفت من عیسی بن
مریم پیغمبر خدا او اورادعوت کرد اوایمان آورد وخواص ملك باو ایمان آوردند وملك رها کردند ودرقفای او
ایستادند حواریان ایشان بودند کلبی گفت وابوروق حواریان اصفیا وخواص عیسی علیه السلام بودند
وایشان دوازده مرد بودند حسن بصری گفت حواریان انصار عیسی علیه السلام بودند وحواری ناصر
باشد نضربن شمیل گفت حواری الرّجل خاصته قتاده گفت حواری وزیر باشد وهم ازقتاده پرسیدند که
حواری که باشد گفت آن باشد که خلافت رابشاید . نحن انصار الله . حواریان گفتند مایاران خدائیم
یعنی مایاران رسول خدائیم آمنا بالله ایمان آوردیم بخدای تعالی جل جلاله واشهد بانا مسلمون . وگواه باش
ای عیسی بانکه ما مسلمانیم ربنا ای خداوند وپروردگار ما آمنا بما انزلت ما ایمان آوردیم بانچه تو فرستادی ازکتب های
پیشین واتبعنا الرسول ومتابعت کردیم پیغامبر را یعنی عیسی را فاکتبنا مع الشاهدین . نام ما درجملهٔ گواهان بنویس که ما
براین گواهی میدهیم یعنی آنانکه برای پیغمبران توگواهی دادند بصدق عطا گفت مع النبیین باپیغمبران برای انکه هر
پیغمبری گواه امت باشد عبدالله عباس گفت مع محمد ؏ وامته وبیانه وجئنابك علی هؤلاء شهیداً . وقوله وکذلك جعلناکم
امة وسطاً لتکونوا شهداء علی الناس قوله ومکروا . مکر کردند ومکر تدبیر لطیف باشد واهل معانی گفتند مکر
سعی بفساد باشد درپوشیدگی واصل او من قول العرب مکر اللیل وامکر اذا اظلم شب تاریك شد وگفته اند استجماع
الرأی واستحکامه فی المکیدة واصل او ازاحکام باشد من قولهم امرأة ممکورة اذا کانت مجتمعة الخلق محکمة .
ومکروا . مکر کردند یعنی کفار بنی اسرائیل آنانکه احس عیسی منهم الکفر ومکر ایشان اینجا تدبیر وانداخت
قتل عیسی بود واین انکه بود که عیسی را براندند وبیرون کردند پس ازمدتی بازآمد ودعوة آشکارا کرد وایشان همه
قصد کشتن او کردند . ومکر الله . فرا گفت مکر ازمخلوقان خدعة وحیلة برفساد باشد وازخدای تعالی
استدراج بندگان باشد ومعنی استدراج ناگاه گرفتن بود درسختی ازپس انکه درنعمت باشند قال الله تعالی .
سنستدرجهم من حیث لا یعلمون . عبدالله عباس گفت معنی مکر وآن است که هرگه که بنده گناهی نو کند خدا باو
نعمتی نو کند زجاج گفت مکر خدای بابنده جزای او باشد بنده را برمکر جزا را باسم مبتدا برخواند چنانکه گفت
والله یستهزئ بهم وقوله وهو خادعهم وقال عمرو بن کلثوم . الا لایجهلن احد علینا . فنجهل فوق جهل

الجاهلينا . وقال آخر . فاعلم وايقن ان ملكك زايل . واعلم بانك ما تدين تدان . اى ما تجزى تجزا واول جز انبا شد واين را مزاوجه گويند ومثله قوله . فمن اعتدى عليكم فاعتدوا عليه بمثل ما اعتدى عليكم . ونظاير اين بسيار است واين طريقه مستقصى تر گفته شود انشاء الله تعالى ابوالقسم بن حبيب گفت از ابوعبدالله بن عاد بغدادى شنيدم كه گفت مردى جنيد را پرسيد چون است كه خداى تعالى جل جلاله مكر با خود اضافه كرد وپسنديد خود را بان وبر ديگران عيب كرد جنيد گفت ندانم تا تو چه ميگوئى وليكن از فلان زن طنبوره زن شنيدم اين ابيات . فديتك قد جبلت على هواكا . فنفسى لا تنازعنى سواكا . احبك لا ببعضى بل بكلى . وان لم يبق حبك لى حراكا . ويقبح من سواك الفعل عندى . وتفعله فيحسن منك ذاكا . مردى گفت ياسبحان الله تورا از آيتى قرآن مى پرسم مرا بشعر زنى طنبوره زن جواب مى دهى گفت من جواب تو دادم اگر عقل دارى چون اين نميدانى تا بزبان عاميات بگويم تخليه وفرا گذاشتن ايشان را تا مكر كنند مكرى است از او با ايشان وآن مكر كه خداى تعالى جل جلاله كرد آنجا القاء شبه عيسى است بر صاحب ايشان كه او را بر عيسى موكل كردند چون عزم كشتن عيسى كردند تا بجاى عيسى او را بياويختند تا بنگريستند صاحب ايشان بود وقصهٔ اين در جاى خود بيايد انشاء الله تعالى وطرفى اين است كه عبدالله عباس گفت كه پادشاه بنى اسرائيل خواست تا عيسى را بكشد اعوان وشرط خود را بطلب او فرستاد او را در راهى بديدند قصد گرفتن او كردند بگريخت در كوهى شد ودر آن كوه در سوراخى شد از پى او برفتند يكى را كه از ايشان خبيث تر بود گفتند تو در رو واو را بياور او در آنجا رفت كس را نديد چون بيرون آمد خداى تعالى شبه عيسى بر او افكند او را بگرفتند او گفت من صاحب شما ام فلان از او قبول نكردند واو را بياويختند وعيسى را عليه السلام باسمان بردند وهب گفت درشب بيامدند وعيسى را بگرفتند ودرختى بزدند وخواستند تا عيسى را بردار كنند خداى تعالى جل جلاله شب تاريك بكرد وفرشتگان را بفرستاد تا عيسى را از آنجا ببردند وايشان بجاى عيسى عليه السلام آن مرد را بگرفتند كه راه بايشان نموده بود وبياويختند وآن شب عيسى عليه السلام در اول شب حواريان را جمع كرد وايشان را وصايت كرد وگفت پيش از آنكه خروس بانگ كند يكى از شما كافر شود ومرا بدرمى چند بفروشد حواريان متفرق شدند وعيسى جاى پنهان شد اين مرد كه عيسى گفته بود بيامد جهودان را گفت مرا چه دهى اگر من شما را راه نمايم بر عيسى گفتند تورا سى درم دهيم او بيامد وايشان را بسر عيسى آورد عيسى را بگرفتند وبزير درخت بردند خداى تعالى جل جلاله شبه او بر اين مرد افكند ونام او يهودا بود تا او را بگرفتند وبياويختند عيسى را باسمان بردند وبروايت ديگر عيسى را فرشتگان از آنجا ببردند مادر عيسى درشب بيامد وچنان گمان برد كه عيسى را بردار كرده‌اند وزنى با او بود كه عيسى عليه السلام او را دعا كرده بود تا خداى تعالى او را از ديوانگى شفا داده بود وهردو در زير آن درخت ميگريستند وجزع ميكردند بر عيسى عليه السلام عيسى بيامد وايشان را گفت شما بر كه ميگرئيد وبراى چه جزع ميكنيد گفتند ما بر پيغمبر خداى جل جلاله عيسى مريم ميگرئيم كه او را بردار كرده‌اند گفت هيچ مگرئيد وجزع مكنيد من عيسى ام خداى تعالى جل وعلا مرا نگاه داشت واين اويخته آن منافق است كه مردم را بسر من آورد ايشان دل خوش شدند وبرگرديدند پس از هفت روز عيسى عليه السلام بيامد وحواريان را جمع كرد وايشان را وصيت كرد ودر زمين بفرستاد هر يكى را بجانبى تا دعوت كنند خلقان را بادين خداى وخدايتعالى عيسى را باسمان برد وحواريان در زمين پراكنده شدند هر يكى بجانبى از جوانب زمين براى دعوت هر كس كه بان زمين كه افتاد خداى تعالى او را لغت آن قوم باز آموخت تا بزبان ايشان ايشان را دعوت ميكرد فهذا معنى

قوله ومكروا ومكر الله والله خير الماكرين المعاقبين المجازين بهترين جزا دهندگان است بندگان را بر آن مكر كه كنند اهل تواريخ گفتند چون مريم بعيسى بار برگرفت او را سيزده سال بود وعيسى ببيت لحم زاد بزمين اورى شصت وپنجسال گذشته از غلبهٔ اسكندر بر زمين بابل پنجاه ويكسال گذشته از ملك اشكانيان وخدايتعالى جل جلاله وحى كرد باو از پس سى سال بريك قول واو را از بيت المقدس باسمان برد شب قدر از ماه رمضان و در حديث مقتل امير المؤمنين على عليه السلام آمد . ولقد ضربت فى الليلة التى قبض فيها يوشع بن نون وقبضت فى الليلة التى عرج فيها بعيسى بن مريم . گفت مرا در شبى ضربت زدند كه در مثل آن شب يوشع بن نون را وفات آمد وقبض روح من در شبى كردند كه در مثل آن شب عيسى بن مريم را باسمان بردند وآن شب بيست ويكم بود وبيك روايت اين شب شب قدر باشد وچون عيسى را عليه السلام باسمان بردند او را سى وسه سال بود ومدت نبوت او سه سال بود بر اين قول ومادر او از پس آن كه او را باسمان بردند شش سال بماند . اذ قال الله ياعيسى انى متوفيك . وياد كن اى محمد چون گفت خداى تعالى جل جلاله اى عيسى من تورا توفى خواهم كردن مفسران خلاف كردند در معنى توفى اينجا يكجا كعب الاحبار گفت وحسن بصرى وكلبى وابن جريج وابن زيد ومطر الوراق ومحمد بن جعفر بن الزبير كه معنى قبض او است نه معنى قبض روح وجان برداشتن واين قول را حجت آوردند كه گفت فلما توفيتنى اى قبضتنى الى السماء حياً براى آنكه قوم او از پس رفع او باسمان ترسا شدند نه از پس مرگ او وبراين قول توفى را حمل بايد كردن على احد المعنيين اى قابضك الى تاماً وافياً لم ينالوا منك شيئاً من تورا باسمان بردم ودشمنان از تو چيزى نقصان نا كرده وفرصتى نايافته از آن مكر كه انداختند من قول العرب توفيت منه كذا اذا استوفيته ومعنى ديگر تسلم وتقبل است اى متسلمك من قولهم توفيت كذا اذا تسلمته وبراين قول در لفظ تكرارى باشد براى آنكه قابضك الى ورافعك الى هردو يكى باشد جز كه از او عذر باختلاف لفظ شايد خواستن چنانكه شاعر گويد. وهند اتى من دونها النأى والبعد . واين هردو يكى باشد وديگرى گفت . والقى قولها كذباً وميناً . واين هردو يكى باشد ربيع انس گفت مراد نوم است وخواب يعنى انى منيمك من تورا بخوابانم ودر خواب تورا باسمان برم گفت بيانش قوله وهو الذى يتوفيكم بالليل اى ينيمكم او آن خداست كه شما را بشب بخواباند وبروز احوال شما داند براى آنكه نوم را اخو الموت گويند وقوله جل جلاله الله يتوفى الانفس حين موتها . تفسير چنين دادند كه وقت نومها بقرينهٔ والتى لم تمت فى منامها على بن طلحه روايت كرد از عبدالله عباس انى متوفيك اى مميتك من تورا بميرانم دليله قوله قل يتوفيكم ملك الموت وقوله تعالى فاما نرينك بعض الذى نعدهم او نتوفينك . واين حقيقت راز ديكتر است وبظاهر لايق تر وبراين قول آيه را دو تأويل باشد يكى آنكه وهب گفت خداى تعالى جل جلاله عيسى را عليه السلام بميرانيد سه ساعت آنگه زنده كرده او را باسمان برد محمد بن اسحق گفت ترسايان ميگويند خداى تعالى عيسى را هفت ساعت بميرانيد آنگه زنده كرد وباسمان برد وتأويل دگر آن است كه ضحاك گفت وجماعتى اهل علم كه در كلام تقديم وتأخير هست تقدير اين است كه انى رافعك الى ومطهرك من الذين كفروا ومتوفيك بعد انزالك من السماء ونظير اين در تقديم وتأخير قوله ولولا كلمة سبقت من ربك لكان لزاماً واجل مسمى . و تقدير آن است ولولا كلمة سبقت من ربك واجل مسمى لكان لزاماً وقال الشاعر . الا يانخلة من ذات عرق . عليك ورحمة الله السلام . اى عليك السلام ورحمة الله . وقال آخر . جمعت وعيباً نخوة ونميمة . ثلث خصال لست عنهن ترعوى . اى جمعت نخوة ونميمة وعيباً ابوهريره روايت كند از رسول عليه السلام كه

گفت . الانبیاء اخوة لعلاةٍ امّهاتهم شتی ودینهم واحد وانا اولی الناس بعیسی بن مریم لأنّه لم یکن بینی و
بینه نبیّ وانه نازل علی امتی وخلیفتی علیهم فاذا رأیتموه فاعرفوه فانه رجل مربوع الخلق الی الحمرة والبیاض
سبط الشعر کان شعره یقطروان لم یصبه بلل یدق الصلیب ویقتل الخنزیر ویفیض المال ویسکن الروحا حاجّاً و
معتمراً ویقاتل الناس علی الاسلام حتی یهلك الله فی زمانه الملل کلها ویهلك الله فی زمانه مسیح الضلال الکذاب
الدجّال ویقع فی الارض الأمنة حتی یرتع الاسود مع الابل والنمور مع البقر والذیاب مع الغنم ویلعب الغلمان
بالحیات لایضرّ بعضهم بعضاً و یلبث فی الأرض اربعین سنة و فی روایة کعب اربعاً و عشرین سنة
ثم یتزوّج ویولد له ثم یتوفی ویصلی المسلمون علیه ویدفنونه فی حجرة النبی صلی الله علیه وآله
گفت پیغمبران برادرانند از مادران مختلف و دینشان یکی است و من اولیترم بعیسی بن مریم
برای انکه میان من واو پیغامبری نیست واو فرود آید از آسمان برامت من وخلیفهٔ من باشد برایشان و
همانا این خبر آنان روایت کرده باشند که حدیث مهدی را ازروی بی انصافی منکر باشند والا او خلافت
رسول را بنشاید برای انکه شرع او منسوخ است واو شرع ماندانند لابد بود ازانکه رجوع او باکسی
باشد ورجوع جملهٔ امت که شرع محمدی دانند واستحقاق آن دارد که عیسی بن مریم باواقتدا کند ازاو
قبول کند پس همانا خلل ازراوی بوده باشد وخبر چنین است . وانه نازل علی امتی مع خلیفة من ولدی.
چون اورا بینی بشناسی اورا باین اوصاف وعلامات مردی باشد دوبهری سرخ سپید درازموی پنداری
آب از موی او بچکد واگرچه موی او تر نباشد صلیب شکند وخوك کشد ومال بخشد ودر روحا نشیند
وحج وعمره کند وبامردمان براسلام قتال کند تا خدای تعالی درروزگار اوجمله دینها هلاك کند و
درروزگار او مسیح ضلال را که دجال است هلاك کند وهمه زمین ایمن شود تاشیر باشتر وپلنگ با گاو
وگرگ باگوسفند بیك جای چره کنند وکودکان بمار بازی کنند وهیچ یکدیگر را نیازارند ونرنجانند واو
درزمین چهل سال بماند وبروایت کعب بیست وچهار سال وزن کند وفرزندان آرد آنگه اورا وفات آید
ومسلمانان براو نماز کنند ودراخبار اهل البیت علیهم السلام چنین آمد که مهدی براو نماز کند وهمانا اولیتر
باشد بنماز کردن برعیسی ازیکی من افناء الناس واورا درحجرهٔ رسول دفن کنند وجمله انچه دراین خبر
هست همه اوصاف وعلامت روزگار مهدی است که دراخبار مخالفان ومؤالفان آمده است واگر کسی
انصاف دهد وعناد رها کند وبراین اخبار واقف شود وآن را باحجت عقل وآیات قرآن برابر کند
بداند که معتمد آن است حسین بن الفضل را گفتند درقرآن هیچ آیتی هست که دلیل میکند بر نزول عیسی
علیه السلام ازآسمان گفت آری قوله تعالی وکهلاً برای انکه او کهل نشده بود که اورا باسمان بردند چون
بزمین آید کهل شود معنی آن است که وکهلاً بعد نزوله من السماء ابوجعفر منصور خلیفه روایت کرد ازپدرانش
ازعبدالله عباس که رسول علیه السلام گفت . کیف یهلك امة انا فی اولها وعیسی فی آخرها والمهدی من
اهل بیتی فی وسطها . گفت چگونه هلاك شوند امتی که من دراول ایشان وعیسی درآخر ایشان ومهدی از
اهل البیت من درمیانهٔ ایشان واین خبر ازروایت ابوجعفر منصور الدوانقی حجت است ودلیل بروجود
مهدی علیه السلام برای انکه رسول علیه السلام گفت ومهدی اهل البیت من درمیانه واگر اکنون وپیش
ازاین تاریخ مدت دراز او موجود نبوده باشد این خبر را معنی درست نباشد واین خبر ابواسحق ثعلبی امام
اصحاب الحدیث درتفسیرش بیارد باسناد وخبری که دراین باب اول راویان او ومفسران اصحاب حدیث باشد

وآخر راویان خلیفهٔ روزگار که امام فریقین باشد دراین باب حجت بلیغتر باشد . محمد بن موسی الواسطی
گفت انی متوفیك ورافعك عن شهواتك وحظوظ نفسك من تورا بمیرانم ازشهوات ونصیب نفسانی واین
قولی لطیف است برای انکه درخبر آمده است که عیسی علیه السلام چون اورا باسمان بردند وبافرشتگان
مختلط شد طبع او طبع ملائکه شد ورافعك الیّ بنائی وشیبانی گفتند عیسی علیه السلام برکوه طور بایستاده
بود جامهٔ ازموی بز پوشیده بود بادی سخت برآمد عیسی بدوید درآن دویدن باد اورا برگرفت وباسمان برد
عبدالله عباس گفت موسی علیه السلام تابود الا جامهٔ صوف نپوشید وعیسی علیه السلام تابود الا جامهٔ
شعر نپوشید صوف پشم گوسفند بود وشعر موی بز عبدالله عمر گفت رسول علیه السلام را دیدم که
طواف میکرد ودرمیان طواف تبسمی کرد گفتند یارسول الله سبب تبسم چه بود گفت درطواف گاه عیسی
مریم را دیدم ودوفرشته بااو بودند وگفته اند معنی آن است ورافعك فی درجات الجنة . خدای تعالی
ترا رفیع گرداند دردرجات بهشت ومقرون گرداند برحمت خویشتن ومطهرك من الذین کفروا وپاکیزه
گرداند ترا ازکافران یعنی ترا ازمیان ایشان بدر آرد وبرهاند . وجاعل الذین اتبعوك فوق الذین کفروا
الی یوم القیمة . وانان را که پس روان تواند من زبر دست وقاهر گردانم برکافران یعنی برجهودان که بتو
کافر بودند ربیع انس وحسن وقتاده گفتند مراد آنانند که باو ایمان دارند دون آنان که اورا بدروغ دارند یا
دروغ گویند انگه خلاف کردند فی معنی قوله فوق الذین کفروا که این فوقیت بچیست بعضی گفتند بحجت و
بعضی گفتند بمملکت وقهر وغلبه وازاینجاست که پادشاهی درروم میان است که ترسایان باشند ودرجهودان نیست
وجهودان مادام مقهور ومغلوب باشند ودلیل وقول اول اولیتر است برای انکه متضمن ترغیب درحق است
ودردین او ثم الیّ مرجعکم پس بامن است بازگشت شما ومورد این مورد وعظ وترغیب است. فاحکم بینکم فیما کنتم فیه
تختلفون . وحکم کنم میان شما بقیامت درآنچه دردنیا درآن خلاف کرده باشید وجه اتصال این کلام باین
قصة ازانجا است که من شمارا دردنیا امهال کرده ام وفرو گذاشته ومخیر کرده تا چنین می کنید ازتکذیب و
ایذای پیغمبران من ولیکن اهمال نکنم که مرجع ومآل شما بامن است وآن خلاف که کردید درعیسی مریم که بعضی
گفتید که خداست وبعضی گفتید که پسر خداست وبعضی گفتید که بندهٔ خداست وبعضی گفتید که ساحری
کذاب است من حکم کنم میان ایشان دراین اختلاف کردن واما عدول ازغایب بخطاب وازخصوص بعموم جاری
مجرای آن است که پادشاه گوید معلوم شد پیش من که اهل فلان شهر چه کرده اند ازحسن طاعت وانقیاد و
امتثال اوامر من من شمارا که رعیتی مکافات بخیر وانواع تشریف وکرامت ارزانی دارم انگه تفصیل داد این
جمله راکه گفت فاحکم بینکم برای انکه انان که محکوم بهم اوعلیهم باشند دونوع باشند اما مؤمنان ومطیعان باشند و
اما کافران وعاصیان حق تعالی هردورا تفصیل داد وحکم بگفت قوله فاما الذین کفروا . اما انان که کافر
باشند وآیات ونعم مرا جحود کنند من ایشان را عذابی کنم سخت وعذاب استمرار الم باشد من عذوبة اللسان لاستمراره
فی الکلام ومنه ماء عذب لاستمراره فی الحلق وشدّة عذاب اما بتضعیف باشد واما بتنویع واما باستمرار فی الدنیا در دنیا
بقتل وسبی وجلا وجزیة ومذلة وهوان والاخرة ودرآخرت دردوزخ بانواع عقوبت . وما لهم من ناصرین . نصرت
معونت باشد بردشمن ومعونة زیادت قوة بود دست بااو یکی داشتن درقهر ومانفی است ومن زاید است برای
تاکید نفی را کقولك ما فی الدار من رجل . واما الذین امنوا . یك فرقه را جزا وپاداشت آن است که گفت ودگر
فرقه را که بخلاف آنند بخدای ایمان دارند وتصدیق کرده اند اورا وپیغمبران اورا و گفت ایشان کار بسته اند و

بروفق شرع عمل کرده. فيوفيهم اجورهم. حفص ورويس بيا خوانند على الخبر من الله عزوجل وباقی بنون خوانند على اخبار الله تعالى عن نفسه على عادة الملوك وتوفية الحق اتمامه بكماله . خدای تعالی ایشان را حق بتمامی بگذارد یاما ایشان راحق بتمامی بگذاریم چنانکه از مستحق ایشان هیچ بخسی ونقصانی نباشد واجر مزد عمل بود بروفق آن اما عرفاً او شرعاً ودرآیت دلیل است بر بطلان قول انان که جزا بر عمل نگویند خدای تعالی جل جلاله گفت من مزد بدهم وتمام بدهم وبخس نکنم که انکه ظلم باشد ومن ظالمان را دوست ندارم وانکه ظالمان را دوست ندارد برای ظلمشان کی روا دارد که ظلم کند وچون ظالم را دوست ندارد ظلم دوست ندارد وچون ظلم دوست ندارد نخواهد که محبت اراده بود على وجه درین لفظ هم دلیل است بر بطلان مذهب اهل جبر وحد وحقیقت ظلم گفته‌ایم واصل او درلغت نقصان باشد قوله ذلك نتلوه عليك من الأيات والذكر الحكيم . اشارت است بانچه ازقصهٔ پیغمبران رفت ای ذلك الذی قصصت علیك یعنی اینکه برشما خواندم ازقصهٔ زکریّا ویحیی ومریم وعیسی ازآیات ودلالات ومعجزات و ذکرهم گفت باشد وهم یادکرد وانجا مراد گفتاری است که شنونده بان متذکر شود درخبری مرفوع آمد ازرسول علیه السلام که مراد بذکر درین آیه قرآن است بیانه قوله یس والقرآن الحکیم . وگفته اند مراد لوح محفوظ است ومراد آنچه درلوح نوشته باشد برای آن ذکررا حکیم خواند که چون خواننده و نظرکننده بان معتبر شود پنداری دلیلی ناطق است بمثابهٔ گوینده که حکیم باشد وحکمت برزبان راند چنانکه دلالت را دلیل خوانند برای انکه ازاینان بجای باشد که پنداری راه نماینده اواست ونتلوه را دومعنی باشد یکی انکه نکلمك به مابرتو میخوانیم وباتو میگوئیم ودیگر انکه جبرئیل را میفرمائیم تابرتو خواند وبرای انکه بامر اوست باخود حواله کرد ذلك درمحل رفع است بأبتداء ودرخبراو دوقول است یکی نتلوه ودیگری من الأيات ای ذلك الّذی نتلوه علیك من الآيات . قوله انّ مثل عيسى عندالله كمثل آدم . سبب نزول آیه آن بود که وفد نجران چون بیامدند وبارسول علیه السلام مناظره کردند درباب عیسی علیه السلام وگفتند ماتقول فی المسیح عیسی بن مریم گفت عبدالله ورسوله گفتند هیچ درست بنده را دیدی که او ازمادر بدیدآمد بی پدر خدای تعالی جل جلاله بجواب ایشان این آیه فرستاد فحوای آیة انکه چه جای تعجب است وشما احوال آدم میدانی اگر آدم بی پدر ومادر درمقدوراو صحیح وممکن است جای تعجب نباشد ازعیسی که ازمادر آید بی پدر چه تعجب باشد پس حق تعالی گفت مثل عیسی دراین باب چون مثل آدم است یعنی عیسی دراین حکم بادم ماندکه اورا خدای تعالی ازخاك آفرید بی پدر ومادر ومثل ذکری باشد سایر که دلیل کند برانکه حکم دوّم حکم اول است ووجه تمثیل وتشبیه عیسی را بادم ازانجاست که گفتیم خلقه من تراب ثم قال له كن فيكون والتقدير فكان انکه اورا گفت بباش ببود درحال بی مدّت وتدریج وتحویل نطفه باعلقه وعلقه بامضغه چنانکه درآیة ذکر کرد قوله ثم خلقنا النطفة علقة الآية . الحقّ من ربك . رفع او محتمل است دوچیزرا یکی خبرمبتدا التقدير ذلك الّذی قدمت ذکره الحقّ من ربك دوم مبتدا باشد خبراو درجار ومجرور بود والتقدير الحق وارد من ربك اوثابت من ربك اوصادر منه قوله فلا تكن من الممترين . شایدکه خطاب بود بارسول علیه السلام ومراد دیگری چنانکه گفت یا ايّها النبى اذا طلقتم النساء . وشاید تامرادیکی باشد من جملة المكلفين چنانکه یکی ازما چون کاری فرماید جماعتی را یاخطابی کند باجماعتی توجیه خطاب کند بیکی ازایشان وجمله مراد باشد بان خطاب فمن حاجّك فيه درضمیر خلاف کردند بعضی گفتند راجع است باحق فی قوله الحقّ

من ربك . وبعضی دیگر گفتند راجع است باعیسی علیه السلام ومحاجّه مفاعله باشد ازحجت هرکه باتوحجت آورد ومجادله ومخاصمه کند درحق یادرعیسی علیه السلام وسبب آن بود که چون رسول علیه السلام مکه بگشاد واسلام منتشر شد وسلطان وحجت رسول قاهر گشت برکافران وفود آمدن گرفتند بنزدیك رسول علیه السلام بهری اسلام میاوردند وبهری امان طلب میکردند درجملهٔ وفود وفد نجران بود ورئیس ایشان ابوحارثه اسقف باسی مرد آمد ازجمله ایشان عاقب بود وسید وعبدالمسیح واینان احبار ورؤسا بودند ونماز دیگر درمدینه آمدند جامهاء دیبا پوشیده بودند وصلیبها درگردن افکنده جهودان بیامدند وباایشان مناظره کردند وایشان را گفتند شما برهیچ نهٔ وایشان جهودان را گفتند شما برهیچ نهٔ خدای تعالی جل جلاله این آیه فرستاد . وقالت اليهود ليست النصارى على شئ الاية . چون رسول علیه السلام نماز دیگر بکرد ایشان روی برسول کردند وگفتند ماتقول فی السيد المسیح عیسی را چه گوئی گفت عبداصطفاه الله بنده بود که خدای تعالی جل جلاله اورا برگزید گفتند یا محمد اورا پدری شناسی رسول علیه السلام گفت اونه ازنکاح زاد تااورا پدرباشد گفتند هیچ بنده مخلوق را دیدی که نه ازنکاح باشد واورا پدر نباشد خدای تعالی جل جلاله این آیه فرستاد . انّ مثل عيسى عندالله الى قوله فنجعل لعنة الله على الكاذبين . رسول علیه السلام ایشان را گفت چون شما قول من باور نمیکنید وحجت قبول نمیکنید بیائید تامباهله کنیم که خدای تعالی مرا خبر داد که عذاب فرود آرد بردروغ زن . بایکدیگر نگریدند وگفتند چه رأی است شمارا گفتند مهلت باید خواستن تافردا گفتند مارا مهلت ده تافردا تاما اندیشه کنیم انکه برفتند وباهم بنشستند ورأی زدند اسقف ایشان را گفت اگر محمد فردا آید وعامهٔ صحابه را درقفا گرفته ازاو هیچ اندیشه مکنید وبااو مباهله کنید که او برحق نیست واگر آید وخاصهٔ فرزندان خودرا وقرابات خودرا آرد ازمباهلهٔ او حذر کنید چون بامداد بود وصحابه درمسجد شدند وهرکسی توقع کرد که رسول علیه السلام اورا حاضر کند رسول گفت مرا نفرموده اند الّا خاصگان خودرا اززنان ومردان وکودکان آنجا برم آنان را که خدای تعالی جل جلاله بدعای ایشان عذاب فرستد وعذاب صرف کند انکه دست علی گرفت وحسن وحسین میرفتند ازپس او وفاطمه علیها السلام براثر ایشان میرفت تابصحرا شدند وترسایان بیامدند واسقف درپیش ایشان ایستاده چون درنگریست ایشانرا دید اسقف گفت اینان که اند ازمحمد گفتند آن برنا پسرعم وداماد اوست بردخترش وآن زن دختر اوست وآن کودکان دختر زادهای اویند او باترسایان نگریست وگفت بنگرید که چگونه واثق ست که بمباهله فرزندان وخاصگان خودرا آورده است وبخدای که اگرهیچ خوفی بودی اورا ازآن که حجت براو باشد اگر اختیار کردی هلاك خودرا وهلاك اینان را . احذروا مباهلته . ازمباهلهٔ او حذر کنید که اگرنه مکان قیصر بودی من اسلام آوردمی وبااو مصالحه کنید برانکه اوحکم کند وبازگردی وباشهر خود شوی ورأی بزنی تاصلاح شما درچیست گفتند رأی تو رأی ما باشد وانچه توگوئی عین مصلحت باشد اسقف گفت . یا اباالقسم انّا لانباهلك ولكنا نصالحك . مابا تو مباهله نمیکنیم ولیکن باتو مصالحه میکنیم باما مصالحتی کن برچیزی که مابان قیام توانیم کردن رسول علیه السلام بایشان مصالحه کرد بردوهزار حله ازحلّه های اواقی قیمت هرحلهّ چهل درم سره هرچه بیفزاید یابکاهد ازقیمت این حلها بحساب باشد وبفرمود تاصلحنامهٔ بنوشتند . بسم الله الرحمن الرحيم هذا كتاب من محمد النبى رسول الله لنجران وحاشيتها فى كل صفراء وبيضاء وثمرة ورقيق لا يؤخذ منهم غير الفى حلة من حلل الاواقى قيمة كل حلّة اربعون درهماً فما زاد اونقص فبحساب

ذلك يؤدّون الفاً منها فی صفر والفاً فی رجب وعليهم اربعون ديناراً مثواة رسولی فما فوق ذلك وعليهم فی كل حدث يكون باليمن من ذی عدن عارية مضمونه ثلثون درعاً وثلثون فرساً وثلثون جملا عارية مضمونة لهم بذلك جوار الله وذمّة محمد بن عبدالله ورسول الله فمن اكل الربوا منهم بعد عامه هذا فذمّتی منه بريّة . اين نامه از محمد رسول خدای برای نجران وحاشيتش درهر زری وسيمی وميوهٔ وبردهٔ كه ايشان راهست از ايشان هيچ نستانند جز دو هزار حله از حلهای اواقی قيمت هر حلهّ چهـل درم انچه بيفزايد يا بكاهد بر آن حساب باشد هزار از آن در صفر وهزار در رجب وبر ايشان است كه در مدّت مقام رسول من آنجا چهل دينار باو دهند يا بالای آن وبهر واقعه وحادثهٔ كه در يمن افتد بعارية سی زره وسی اسب وسی شتر بدهند عارية مضمون پذرفته باين وفا كنند ايشان را جوار خداست وذمّة محمد رسول خدای هر كه ربا خورد پس امسال ذمّت من ازاو بيزاراست . نامه بستدند وببردند ودر راه بايكديگر ميگفتند اين كه ما كرديم صلاح بود يانه عاقب وعبدالمسيح ايشان را گفتند والله كه ما وشما ميدانيم كه محمد پيغمبری مرسل است وانچه آورده است از كتاب ازقبل خدای است وبخدای كه هيچكس باهيچ پيغمبر ملاعنه نكرد والّا مستأصـل شدند وازايشان كسی نماند كوچك وبزرگ واگر شما اين كنيد هلاك شويد وبر پشت زمين هيچ ترسا نماندی كه من درايشان نگريستم رويها ديدم كه اگر از خدای بخواستندی تا كوهها را ازجای بر كنند اجابت كردی ورسول عليه السلام گفت بان خدای كه جان من بامر اوست كه عذاب فرو آينده بود بر نجران اگر ملاعنه كردندی وخدای تعالی جل جلاله ايشان را باخوك وبوزينه كردی وازاين كوه آتشی برآمدی وهمه را بسوختی وازقبيلهٔ ايشان هيچ جانوری نمـاندی تا مرغان بر درختهـا وسال برنگشتی كـه بر پشت زمـين يك ترسا بودی قوله فمن حاجك فيه . هر كه باتو حجت آرد وخصومت كند در عيسی پس از انكه يقين بتو آمد درحق او فقل تعالوا بگو بيائيد وتعالوا اتفاعلوا من العلو باشد ای ارتفعوا ودر اصل وضع كه نهادند بجای آن نهادند كه مرد بر بالا نشسته آينده را گويد تعال ای ارتفع چنانكه ما بپارسی گوئيم برای ای فلان تا عام شد واين كلمه بتازی وپارسی ميگويند واگرچه گوينده در پستی باشد ونه در بلندی بجای هلم ندع مجزوم است بجواب امر ابنائنا باتفاق مراد حسن وحسين اند ودر اينجا دليل است برانكه ايشان فرزندان رسولند باطلاق اسم النبوة عليهما من الله برای انكه خدای تعالی جل جلاله ايشان را پسر او خواند اخبار از طريق مخالف ومؤالف باين متظاهر است كه رسول عليه السلام گفته است وايشان را فرزندان خوانده مانند انكه گفت ابنای هذان ريحـانتای من الدنيا . گفت اين دو پسر من دو ريحـان منند از دنيا واتفاق امت است كه خطـاب جمله صحابهٔ رسول در عهد رسول وپس او بايشان يابن رسول الله بوده است . و در خبر می آيد كه در صفين روزی از روزها محمد حنفيه رحمة الله عليه كارزاری كرد وابلاء جهد كرد امير المؤمنين علی عليه السلام اورا گفت . اشهد انك ابنی . گواهی دهم كه تو پسر منی بحقيقت گفتند ای امير المؤمنين پس حسن وحسين كيستند گفت . هما ابنا رسول الله . ايشان پسران پيغمبر خدايند ودر اين آيه دليل است برانكه دخترزاده فرزند باشد ومرد چون وقفی كند علی اولاده واولاد اولاده دخترزاده در اينجـا شود واين مذهب ماست ومذهب شافعی وآية حجت مـاست وحجت شافعی بر ابوحنيفه كه او گفت دخترزاده در آن وقف داخل نبود باين بيت استشهاد كرد . بنونا بنو ابنائنا وبناتنا . بنوهن ابناء الرجال الاباعد . وشافعی گفت من ظاهر كتاب خدای تعالی جل جلاله در آيتی محكم رهـا نكنم برای بيتی از شعر عرب بانكه در اين بيت وجوهی توان گفتن كه از آن بشود كه در اين مسئله باو استدلال كنند يكی انكه او بر سبيل مبالغه

وتوسع گفته باشد وآية بر حقيقت است دوم انكه ممكن باشد كه او را باخويشان اهل خود خصومتی بوده است ايشان مراعاة مصاهرة نكرده اند از سر آن رنج ميگويد چنانكه ديگری گفت هم ازاين سبب . فان ابن اخت القوم مصغی اناده . واذا لم يراحم خاله باب جلد . ونسائنا ونسائكم . زنان ما را وزنان شما را وباتفاق مراد بزنان در آية فاطمهٔ زهرا است عليها السلام تنها واين دليل است علی شرفها وانها تنزلت منزلة جمع كثير تا خدای تعالی ازاو بجمعی خبر داد ورسول را نفرمودند كه از جملهٔ زنان كه داشت هيچكس را باخود بمباهله بردو اگرچه اين لفظ ايشان را متناول بود برای انكه صلاحيت آن مقام وعرض بحضور آنجايگاه باو لايق بود دگر انكه قربت نسبت باوصلت سبب برابر نباشد پس در اين لفظ دليل بود برانكه فاطمهٔ زهرا عليها السلام از جملهٔ زنان به بود وانفسنا وانفسكم . ونيز بخوانيم نفس خود را ونفس شما را وباتفاق مراد بنفس امير المؤمنين علی است اينجا برای انكه كسی نفس خود را نخواند چه اين معنی از ميان مردو نفسش صورت نه بندد پس لابد لفظ مجاز بود ومورد او بر مبالغه بود يعنی بخوانيم كسی را كه حكم نفس او حكم نفس ما باشد وانچه ما را باشد او را باشد وانچه بر ما باشد بر او باشد حكم او در عصمت وطهارت وغنا وكفايت حكم من باشد پس همچنان باشد كه من او باشم واو من باشد واين كنايت باشد از غايت اختصاص ومحبت وقربة ودوستی تا دو دوست چون در دوستی بغايت باشند گويند ايشان متحد شدند اگرچه بصورت دواند بمعنی يكی اند چنانكه ميگويد . انا من اهوا ومن اهوی انا . نحن روحان حللنا بدناً . فاذا ابصرتنی ابصرته . واذا ابصرته كان انا . واين لفظ دليل كند برانكه امير المؤمنين علی عليه السلام بهتر ازهمهٔ صحابه واهل البيت بود برای انكه او را نفس رسول عليه السلام خواند خدای تعالی جل جلاله براين وجه كه گفتيم تا مدانات ومقاربتی سخت نباشد چنانكه كثير التفاوت نباشد ميانشان اين لفظ اجرا نكنند . ثم نبتهل . در او دو قول گفتند يكی انكه نتضرع الی الله فی الدعا وابتهال تضرع باشد وپس لابه كنيم خدايتعالی را تا دعای ما اجابت كند در حق دروغ زنان واين قول عبدالله عباس است مقاتل گفت نخلص فی الدعا در دعا اخلاص كنيم كلبی گفت اجتهاد ومبالغه كنيم واين اقوال متقاربست معنی ديگر آن است كه نلتعن لعنت كنيم يكديگر را وگوئيم لعنت از ميان ما هر دو گروه بر دروغ زن باد من قول العرب عليه بهلة الله وبهلته ای لعنته قال لبيد . فی قروم سادة من قومهم . نظر الدهر اليهم فابتهل . ای دعا عليهم اين بيت اگرچه در تفسيرها باستشهاد اين معنی آورده اند معنی چنان می نمايد كه شاهد معنی اول است من التضرّع ای تضرّع وذل لهم . فنجعل لعنة الله علی الكاذبين عطف است علی قوله ثم نبتهل برای آن مجزوم است يعنی گوئيم لعنت بر دوروغ زن باد . انّ هذا لهو القصص الحق . يعنی اين قصهٔ پيغمبران كه رفت همه قصهٔ حق است ودر هو خلاف كردند بعضی نحويان گفتند فصل است وكوفيان آن را عمـاد خوانند نحو قولهم ان زيداً هو المنطلق . وبر اين قول محلی نباشد او را از اعراب وبعضی گفتند مبتدا ء دوم است نحو قولهم ان زيداً ابوه منطلق وقصص خبری باشد كه در او تتابع معنی بود من قولهم قص اثره اتبعه ومنه قوله عز وجل وقالت لاخته قصيه ای اتبعی اثره . ومامن اله الاالله . ما نفی است ومن مؤكد نفی است برای نفی جنس را چنانكه ما فی الدار من رجل الازيد وبجز خدای خدائی نيست رد بر ترسايان كه گفتند عيسی خداست وگفتند . ان الله ثالث ثلثة . سه گفتند يكی شده اقنوم اب اقنوم ابن اقنوم روح القدس به اب خدای تعالی جل جلاله را خواستند وبابن عيسی را وبروح القدس جبرئيل را واين قول نامعقول است كه سه ذات يكی باشد وابوة بر خدای روا نيست كه اين از صفات اجسام ومحدثات بود واو تعالی قديم است وخالق اجسام . وان الله لهو العزيز الحكيم . وخدای تعالی جل جلاله عزيز است وغالب اگر خواهد قهر كند ترسايان را وجملهٔ انواع كفـار را بكفرشان وليكن نكند برای انكه

حکیم است وحکمت در تکلیف اقتضاء خلاف این می کند . فان تولوا . اگر بر گردند ترسایان وکافران
واعراض کنند از تو وقبول قول تو نکنند . فأن الله علیم بالمفسدین . خدای تعالی جل جلاله عالم است
بمفسدان وبرای آن تخصیص کرد ایشان را که غرض از این تهدیداست ووعید ایشان . قوله تعالی

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا
بکو ای خداوندان کتاب بیائید سوی سخنی که یکسان است میان ما ومیان شما انکه نپرستیم جز خدای را وانباز مکردانیم بسبب او هیچ چیز را
وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ * يَا
ونکیرد بعضی را از ما بعضی خدایان از غیر خدای پس اگر اعراض کنند پس بکوئید کواه باشید که ما بر دین اسلامیم ای
أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنْزِلَتِ التَّوْرَاةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ
یهود ونصاری چرا حجت میکوئید در دین ابراهیم وحال انکه نفرستادند تورية وانجیل را مکر پس از زمان او آیا پس درنمی یابید
* هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ حَاجَجْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللَّهُ يَعْلَمُ
شما انانید که حجت می کوئید در انچه شمار است بان کال دانش پس چرا حجت می کوئید در انچه نیست شمارا بان دانش وخدا می داند
وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ * مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ
وشما نمی دانید ونه بود ابراهیم بر ملت موسی ونه ملت عیسی ولیکن بود مایل از ملتهای باطل بر قوانین اسلام ونه بود
مِنَ الْمُشْرِكِينَ * إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ
از بت پرستان بدرستیکه سزاوار ترین مردم بدین ابرهیم هر آینه آنانند که متابعت نمودند او را واین پیغمبر وآنانکه ایمان آوردند وخدای یار
الْمُؤْمِنِينَ * وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّونَكُمْ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا
مؤمنان است دوست داشت طایفهٔ از یهود کمراه توانند کردانید شمارا وکمراه نکردانند مکر خودرا ونمی
يَشْعُرُونَ * يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ * يَا أَهْلَ الْكِتَابِ
دانند ای یهود ونصاری چرا کافر شوید بایتهای خدای وشما کواهید ای خداوندان دانش بتورية
لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ * وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ
چرا می پوشید حق را بباطل ونهان میدارید ثواب را وشما دانید وکفتند کروهی از خداوندان کتاب
آمِنُوا بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ وَاكْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ * وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا
ایمان آرید بدانچه فرستاده اند بر انانکه ایمان آوردند در اول روز وکافر شوند در آخر روز تا مکر مؤمنان بر کردند واقرار مکنید مکر
لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدَى هُدَى اللَّهِ أَنْ يُؤْتَى أَحَدٌ مِثْلَ مَا أُوتِيتُمْ أَوْ يُحَاجُّوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ
انکس را که پیروی کرد دین شمارا بکو بدرستیکه دین دین خداست بانکه دادند یکی را مانند انچه دادند شمارا یا حجت کویند با شما نزد پروردکار شما
قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ * يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ
بکو بدرستیکه اسباب فزونی بقدرت خداست دهد آن را که خواهد وخدای بسیار عطا است خاص میکرداند بخشایش خودرا هرکه خواهد وخدای
ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ
خداوند بخشایش بسیار است

قال الله قل یا اهل الکتاب . مفسران گفتند سبب نزول آیه الی قوله والله ولی المؤمنین آن بود که
ترسایان نجران بمدینه آمدند جهودان مدینه با ایشان مناظره کردند وایشان را بایکدیگر خصومت افتاد
درابرهیم علیه السلام ترسایان گفتند ابرهیم از ترسایان بود و ما باو اولیتریم وجهودان همچنین گفتند

پیش رسول آمدند بحکومت رسول علیه السلام گفت ابرهیم جهود نبود وترسا نبود وشما باو اولیتر نه
بل مسلمان بود ومن باو اولیترم وجهودان گفتند ای محمد همانا تورا می باید که ما در حق تو آن گوئیم که
ترسایان در حق عیسی گفتند وترسایان گفتند تورا می باید که ماتورا آن گوئیم که جهودان عزیر را گفتند خدایتعالی جل
جلاله این آیه فرستاد ردّ هردو فرقه از جهودان وترسایان وگفت بگو ای محمد اهل کتابرا یعنی جهودان
وترسایان را تعالوا یعنی بیائید الی کلمة بسخنی سواء ای مستویة بیننا وبینکم واین مصدراست ومصدررا
واحد وتثنیة وجمع دراو یکسان باشد ومذکر ومؤنث یعنی باسخنی که میان ما راست است ودر مصحف
عبدالله مسعود هست الی کلمة عدل ای عادلة هم براین نهاد که گفتیم وبعضی دگر گفتند الی کلمة سواء ای نصفة یعنی انصاف
یقال دعا فلان الی سواء والسواية ای الانصاف قال الشاعر . اتسئلنی السوية رهط زید . الا انّ السوية
ان تضاموا . یعنی الانصاف وسواء کل شیٔ وسطه قوله تعالی جل جلاله فاطلع فراه فی سواء الجحیم و
میانه را برای آن سواء خوانند که از او باهرطرفی ازاطراف راست بود چون مثل نقطهٔ دایره چون
ممدود گویند سین مفتوح باشد وچون مقصور گویند سین یامکسور باشد یامضموم قال الله تعالی جل جلاله
مکاناً سوىً وقری سوى قال الشاعر . وجدنا ابانا کان حل ببلدة . سوىً بین قیس قیس عیلان
والفزر . وانجا دراین آیه جز مجرور نشاید خواند بصفة کلمة واما قولك مررت برجل سواء عنده الخیر
والشرّ جز رفع نشاید که انجا خبر مبتداست مقدم براو والتقدیر الخیر والشر عنده مستویان . کما قال الله
تعالی جل جلاله والمسجد الحرام الذی جعلناه للناس سواءً العاکف فیه والباد . جز رفع نشاید اینجا نیز
یعنی کلمتی که ازمیان ما درآن خلاف نیست یعنی بیای تا خلاف رها کنیم ووفاق گیریم وآن چیست . الّا
نعبد الا الله . جز خدای را جل جلاله نپرستیم ومحل آن رفع است بخبر ابتدای محذوف والتقدیر . و
هی ان لا نعبد الّا الله . وگفته اند محل او جرّ است بر بدل کلمة وگفته اند نصب است بنزع حرف الجرّ ای بان
لا نعبد جز خدای تعالی را نپرستیم وباو انباز نگیریم ولا نشرك به شیئاً وبعضی بعضی را خدای نگیریم
چنانکه شما کردی که جهودان وترسایانی تا خدای تعالی جل جلاله باز گفت . اتخذوا احبارهم
ورهبانهم ارباباً من دون الله . عکرمه گفت یکدیگررا سجده کردندی
صادق علیه السلام گفت اتخاذ ایشان احبار ورهبان را ارباب نه بعبادت بودن بلکه بتحریم حلال وتحلیل
حرام بود بعضی دیگر گفتند بطاعت داشت ایشان بود رؤسا وبزرگان را درمعصیت خدا ودرخبر امده است
که . من اطاع مخلوقاً فی معصیة الله فکأنما سجد سجدة لغیر الله . گفت هرکس که او اطاعت مخلوق دارد
درمعصیة خدا همچنان باشد که جز خدای را سجده کرده فان تولوا . اگر ایشان این قبول نکنند واعراض
نمایند وپشت براین گفتار کنند . فقولوا اشهدوا بأنّا مسلمون . بگوئی که گواه باشید برانکه ما مسلمانیم
انقیاد کردیم وگردن نهادیم این گفتار را چون این آیه آمد رسول علیه السلام نامه نوشت بقیصر ملك الروم
. من محمد رسول الله الی هرقل عظیم الروم سلام علی من اتبع الهدی اما بعد فأنی ادعوك الی الاسلام فاسلم
تسلم اسلم یؤتك الله اجرك مرتین فان تولیت فان علیك اثم الاثنین وکتب هذه الایة . یا اهل الکتاب تعالوا
الی کلمة سواء بیننا وبینکم الایة . از محمد رسول خدای بهرقل که بزرگ روم است سلام بر آن باد که پس رو
راه راست باشد من تورا باسلام میخوانم اسلام آر تا سلامت یابی اسلام آر تا مزدت دوباره باشد واگر از
اسلام عدول کنی وبرگردی برتو باشد بزهٔ بزه کاران واین آیه برنوشت بر آخر نامه وبفرستاد . قوله یا

اهل الکتاب . بگو اهل کتاب را ای جهودان و ترسایان لم تحاجوه فی ابرهیم الایة . چرا محاجت و مخاصمت
میکنید در ابرهیم و تورية و انجیل نیامد الا ازپس او چه عهد موسی و عیسی ازپس عهد ابرهیم بود و جهودی
پیش از تورية و موسی نبود و ترسائی پیش از انجیل و عیسی نبود و ازمیان ابرهیم و موسی هزار سال بود
و ازمیان موسی و عیسی دو هزار سال بود . افلا تعقلون . عاقل نه یعنی عقل کار نمی بندی . هاانتم هؤلاء.
مدنیان خوانند بی همزه و بی مد الا بمقدار انکه الف ساکن پیدا شود و مکیان خوانند بهمزه و قصر علی
وزن کنعم و باقی خواندند بمد بی همز و در اصل او خلاف کردند بعضی گفتند معنی آن است که انتم و ها برای
تنبیه است و اخفش گفت اصل او ءانتم بود همزهٔ اول را ها کردند چنانکه هرقت الماء و الأصل ارقت و معنی
آن باشد که شما بان محاجت میکنید بروجه استفهام و معنی تقریع و هؤلاء مبنی است بر کسر و اصل اولا و است
هاتنبیه در او باشد و مد و قصر دو لغت است شاعر گفت در قصر . لعمرك انا و الأحالیف هؤلا . لفی محنة
اظفارها لم تقلم . و انتم مبتداست و در خبر او دو وجه است یکی هؤلاء حاججتم از صله هؤلاء باشد وجهی
دیگر انکه حاججتم خبر او باشد و هؤلاء مناداست درمیان مبتدا و خبر افتاد حشواً و التقدیر ها انتم یا هؤلاء
حاججتم . بروجه اول معنی آن بود که شما آنانی که محاجت کردی بروجه دوم معنی آن بود که شما محاجت
کردی ای جماعت حاضران و این برسبیل تقریع باشد میگوید شما بسیار مجادله بکردی درانچه میدانی و علم
آن بنزدیك شماست از نبوت محمد و نعت و صفت او که در تورية و انجیل خوانده و دانسته . فلم تحاجون
. اکنون چرا محاجت میکنید درانچه شمارا بان علمی نیست از حدیث ابرهیم علیه السلام و انکه او جهود بود
یا ترسا و تلخیص معنی آن است که بسیاری خصومت بکردی درانچه دانستی برسبیل جحود اکنون این مانده است
که خصومت و مجادله کنید در چیزی که ندانی از سر جهل تا در اول معاند باشید و در آخر مجازف و قوله فلم
بصورت استفهام دارد و معنی تقریع است . والله یعلم و انتم لا تعلمون . و خدای جل جلاله داند حدیث ابرهیم
علیه السلام و مذهب و اعتقاد او و شما ندانید انگه ردّ کرد برایشان انچه گفتند و حواله کردند از جهودی و
ترسائی ابرهیم بقوله . ما کان ابرهیم یهودیاً و لا نصرانیاً . گفت ابرهیم جهود نبود و ترسا نبود و در معنی این
دو کلمه اقاویل رفته است و لکن کان حنیفاً مسلماً . و لیکن مسلمان بود اما مستقیم بر طریق راستی و استقامت و
اما مایل و معوج از طریق ضلالت برای انکه کلمه از اضداد است یعنی حنف هم استقامت باشد هم میل و این نیز رفته است
و ما کان من المشرکین تا مشرکان گمان نبرند که جهود و ترسا نبود مشرك بود اگر گویند چون علة انکه
ابرهیم جهود و ترسا نبود آن نهاد که تورية و انجیل ازپس او آمد باید تا مسلمان نباشد که قرآن پس از او آمد و
پس از تورية و انجیل جواب آن است که گوئیم تورية و انجیل آمد در انجا نبود که ابرهیم جهود بود یا ترسا و
قرآن آمد ازپس آن همه و در او گفته بود که ابراهیم مسلمان بود و لکن کان حنیفاً مسلماً و ما کان من المشرکین
. انّ اولی الناس بابرهیم الأیة . عبدالله عباس گفت رؤساء جهودان گفتند تو دانی ای محمد که ما اولیتریم
بابرهیم از تو و جز تو و ابرهیم بر دین ما بود و تورا حسد حمل میکند برانکه باما مساعدة نمی کنی خدای تعالی جل
جلاله ردّ برایشان این آیه فرستاد عبدالله عباس بروایت کلبی عن ابی صالح و شهر بن حوشب و محمد بن اسحق
روایة کردند از صحابهٔ رسول علیه السلام که چون جعفر ابوطالب رحمة الله علیه و اصحابش هجرت کردند و
بحبشه رفتند و انجا مقام کردند و رسول علیه السلام بمدینه آمد و وقعه بدر بیفتاد مشرکان قریش جماعتی معروفان
کشته شدند و انجا قریش در دار الندوه حاضر آمدند و رأی زدند و گفتند اگر ما خواهیم تا از محمد و اصحاب

او انتقامی کشیم جز از جهة نجاشی نباشد مالی جمع کردند و مبلغی تحف و هدایا و بردست عمرو بن العاص و
عمارة بن ابی معیط بفرستادند بنزدیك نجاشی و ایشان را پیغام دادند که این جماعت که از ما گریخته اند و بشهر تو
آمده مردمانی اند در دین مخالف تو بر تو و مذهب تو طعنه زننده و قدح کنندهٔ عیسی مریم باید که ایشان را
بفرمای گرفتن و بدست ما باز دادن و ازاین معنی چیزها گفته ایشان از ره دریا بحبشه آمدند چون در نزدیك
نجاشی شدند اورا سجده کردند و تحیت کردند و سلام قوم خود برسانیدند و بگفتند ما مردمانی دوست
و هواخواه تو ایم و نصیحت میکنیم تورا که خویشتن را برحذر داری از قوم این مرد ساحر کذاب که بر ما
برخاسته است که دعوی نبوّت می کند و تبعی و لشکری ندارد الا قومی سفیهان ما و ما کار برایشان تنگ گرفتیم
و ایشان را باشعبی اند احتیم کس پیش ایشان نیارد شدن و ازایشان کس بیرون نیارد آمدن چون کار برایشان
سخت شد پسر عم خود را پیش تو فرستاد تا تورا بفریبد و دین تو و ملك تو بر تو تباه کند چون پیش تو آیند ایشانرا
بند کن پیش ما فرست تا ما شرّ ایشان از خویشتن و ملك تو کفایت کنیم و علامت انچه ما گفتیم آنستکه چون پیش تو در آیند
تورا سجده نکنند و استنکاف کنند از این نجاشی کس فرستاد و جعفر ابوطالب را و قومش را بخواند چون بدرگاه
او رسیدند جعفر ابوطالب باوازی بلند گفت . یستأذن علیك حزب الله . نجاشی را این حدیث هایل آمد
گفت این گوینده را بگوئید تا باز گوید این که گفت جعفر باز گفت نجاشی گفت . فلیدخلوا بأمان الله و ذمّته
. گو در آیند بامان و زینهار خدای عمرو عاص با صاحبش نگرید و گفت دیدی که چه گفتند و چگونه مؤثر آمد
بر نجاشی آمدند و سجده نکردند عمرو عاص گفت ای ملك دیدی که ایشان چه غرور در سر دارند در آمدند
و بر عادت وفود تورا سجده نکردند نجاشی جعفر را گفت چرا در آمدی و سجده نکردی مرا و تحیتی که
عادت است رها کردی جعفر گفت برای انکه در دین ما سجده روا نباشد مگر خدای را که آفریدگار جهان است
این تحیت در وقتی بود که ما بت می پرستیدیم چون خدای تعالی جل جلاله پیغمبر را بفرستاد و مارا ازاین نهی کرد
و تحیت ما را اسلام فرمود که تحیت اهل بهشت است نجاشی را خوش آمد آن حدیث و دانست که انچه او میگوید حق
است و در تورية و انجیل نوشته است که از علامت پیغمبر آخر زمان آن بود که تحیت او سلام باشد گفت که بود ازمیان
شما که گفت یستأذن علیك حزب الله جعفر گفت من بودم گفت سخن تو گو جعفر گفت تو پادشاهی از
پادشاهان زمین و بنزدیك تو بسیار نشاید گفتن مرا با اینان کلمهٔ چند هست بشنو تا من بگویم و ایشان جواب دهند
و تو حاکم باش میان گفت بگو جعفر گفت بپرس ازاینان که ما آزادیم یا بنده ایم نجاشی بپرسید عمرو عاص
گفت . بل احرار کرام من اشراف قومنا . بل آزادان و کریمان و اشراف قومند گفت
بپرس ما هیچ خونی بناحق کرده ایم ازاینان که اینان طالب آنند عمرو گفت و لا قطرة و نه یك قطره
گفت بپرس تا ما هیچ مالی اقتطاع کرده ایم که اینان را مطالبت آن میرسد نجاشی گفت اگر ایشان را برشما
دعوی مال باشد تا قنطاری باشد من غرامت کشم انگه بپرسید عمرو گفت و لا قیراط و نه قیراطی نجاشی
گفت پس چه میخواهی ازاینان عمرو گفت بدان ای ملك ما و اینان بریك دین بودیم و این دین اسلاف
ما بود ایشان ان دین رها کردند و ما بر آن مانده ایم نجاشی گفت آن دین چه بود که اول بر آن بودید
و این دین چیست که اکنون بر آنی جعفر گفت امّا آن دین که ما و ایشان بودیم دین شیطان و عبادت اوثان
بود و کفران بخدای عزّ و جل بود و سنگ و جماد پرستیدن بود و این دین که ما باو آمده ایم دین خدای
است و دین اسلام و رسول خدای تعالی این دین از خدای تعالی جل جلاله بما آورده است و کتابی چون

كتاب عيسى موافق ومصدق آن نجاشى گفت ياجعفر كارى عظيم ميگوئى انكه فرمود تا ناقوس بزدند
وقسيسان ورهبانان حاضر آمدند نجاشى ايشان را گفت بان خداى كه انجيل برعيسى ازله كرد كه بگوى
نادر كتابها ازميان عيسى وقيامت هيچ پيغمبرى مى يابى گفتند اى والله پيغامبرى كه عيسى عليه السلام
باو بشارت داد وگفت هركه باو ايمان دارد بمن ايمان داشته باشد وهركه باو كفر دارد بمن كفر دارد
نجاشى گفت اين پيغمبر كه عيسى گفت چه فرمايد وازچه نهى كند گفتند كتابى باشد اورا ازنزديك
خداى عز وجل آن كتاب خواند وازآن گويد وامر معروف ونهى منكر ووصيت كند بحسن الجوار
وصلة الرحم وبرّ يتيم وبعبادة خداى فرمايد وازعبادت اصنام نهى كنند جعفررا گفت از اين كتاب شما
چيزى برمن خوان جعفر سورة العنكبوت والروم برخواند نجاشى بگريست وگفت يا جعفر زدنا من
هذا الحديث الطيب بيفزاى ازاين حديث خوش او سورة الكهف برخواند عمرو خواست تا نجاشى را
بخشم آرد گفت ايشان عيسى را دشنام دهند نجاشى گفت عيسى راومادرش را چه گوئى جعفر سورهٔ مريم
بخواند چون بذكر مريم وعيسى رسيد نجاشى خاشاكى برداشت وگفت والله كه عيسى باين مقدار زيادهٔ
اين نيست كه او برخواند انگه جعفر را گفت برويد شما كه هيچ خوفى نيست برشما كه حزب ابرهيمى
عمرو گفت حزب ابرهيم كيست گفت اينان وصاحبشان ايشان انكار كردند وگفتند حزب ابرهيم مائيم
نجاشى آن مال وهدايا بايشان داد وگفت بستانيد كه اين رشوة است خداى تعالى جل جلاله كه مرا
ملك داد ازمن رشوة نخواست جعفر گفت . فانصرفنا وكنّا فى خير دار واكرم جوار . خداى تعالى
جل جلاله درخصومت ايشان اين آية رسول را عليه السلام فرستاد . انّ اولى النـاس بابرهيم . اوليتر
كس ازمردمان بابرهيم آنانند كه متابع ملة وسنت اويند واين پيغامبر يعنى محمد صلى الله عليه وآله . والذين
آمنوا . وآنان كه باو ايمان دارند واتباع اويند . والله ولى المؤمنين. وخداى تعالى جل جلاله ولى
مؤمنان است واولى بنصره وولايت ايشان رسول عليه السلام گفت لكل نبى ولاة من النبيين وان ولي منهم
ابى وخليل ربّى . هر پيغامبرى را ولى باشد ازجملهٔ پيغامبران وولى من پدر من است وخليل خداى تعالى
انگه اين آيه برخواند . ان اولى الناس بابرهيم الاية . ودّت طائفة من اهل الكتاب . آيه درمعاذ جبل
وحذيفهٔ يمان وعمار ياسر آمد انگه كه جهودان ايشان را دعوت كردند بادين خود وقصهٔ آن درسورة البقره
برفت خداى تعالى اين آيه فرستاد . ودّت طائفة ، تمنا كردند وخواستند جماعتى ازاهل كتاب يعنى
جهودان وترسايان وودادة تمنا باشد ومودّت دوستى باشد وبمعنى مثلاحظند . لويضلونكم. اگر شمارا گمراه بتوانند
كردن ازدينتان وشمارا با كفر بردن ومحمد جرير گفت يهلكونكم مردا باضلال اهلاكست واصل ضلال خود هلاك
بود من قولهم ضلّ الماء فى اللبن ومنه قوله ائذا ضللنا اى هلكنا وقال الاخطل . كنت القـذى فى جوف
اكدر مزبد . قذف الاتى به فضل ضلالاً . ومايضلون الا انفسهم ومايشعرون . وايشان باين كه
ميكنند جز اضلال واهلاك خود نمى كنند ونمى دانند يعنى وبال آن ومضرت آن عايد است بايشان وتمناى
ايشان دراضلال وضياع است كه اينان دعوت ايشان را قبول نخواهند كردن وبعاقبت عقاب اين اضلال
واغوا برايشان خواهد بودن چون چنين باشد بخود زيان كرده باشند ورمّانى گفت تمنا تقرير چيزى
باشد درنفس كه دل بان تقرير خوش گردد ودرست آن است كه تمنا ازاقسام كلام است ومعنى برأسه
نيست بدليل انكه عرب آن را دراقسام كلام شمرده اند وهو قول الرجل ليت الشئ كان وليته لم يكن

وهم برصحيح افتد وهم برمحال قوله . ياأهل الكتاب لم تكفرون بايات الله . اى جهودان وترسايان چرا
بايات خداى كافر ميشوى بعضى گفتند مراد قرآن است بعضى ديگر گفتند كه مراد آياتى است ازتورية
كه دراو نعت وصفت محمد است . وانتم تشهدون . وشما گواهى ميدهى كه نعت وصفت او درتورية
وانجيل هست ولم اصل او لما بوده است ما استفهامى چون حرف جر دراوشد الف ازاو بيفكنند چنانكه
لم وبم وعمّ وفيم وعلام وحتّام . ياأهل الكتاب لم تلبسون الحق بالباطل . قوله اى جهودان وترسايان
چراحق بباطل مى بپوشى يعنى اسلام بجهودى وترسائى مى بپوشى وقولى ديگر آنست ابن زيد گفت چرا تورية كه حق
است وفرستادهٔ خداى تعالى مى بوشى بتحريف وتصحيف وآياتى موضّع كه شما ازخويشتن نهادى وقولى ديگر
آنستكه ايمان بموسى وعيسى مى بپوشى بكفر بمحمد وتلبيس را بتخليط تفسير دادند وتكتمون الحق وحق
پنهان ميكنيد يعنى نعت وصفت محمد صلى الله عليه وآله وانتم تعلمون . وشما ميدانى كه او حق است
وپيغامبرى صادق است واين آيه ومانند اين دليل نكند برقول اصحاب معارف براى انكه كتمان وخلاف انكه
معلوم باشد اظهار كردن ازقومى اندك ممكن باشد ازقومى بسيار كه تواطى وتكاتب برايشان روا نباشد
ممكن نبود ديگر انكه دريك چيز روا باشد كه كتمان كنند وخلاف حق اظهار كنند امّا درجملهٔ اصول نه دگر
انكه در آية دليل است بربطلان مذهب اصحاب معارف وآن آنستكه گفت ويكتمون الحق وايشان حق
پنهان ميكنند اگر مردم همه حق دان وحق شناس بودندى كتمان صورت نبستى وممكن نشدى براى
انكه اين كتمان وتلبيس برآنان شايد كردن كه ندانند وقالت طائفة گفتند گروهى جماعت را براى آن طايفه
خوانند تشبيها بالرفقة الطايفة فى الاسفار . وگفته اند براى انكه مجتمع باشند چون حلقه كه يمكن
ان يطاف حولها نحو قوله تعالى فى عيشة راضية اى مرضية فى قول الكوفيين وذات رضاً فى قول البصريين
حسن بصرى وسدى گفتند دوازده كس ازاهل كتاب ازجهودان خيبر ودهها عرينه مواطاة كردند
وگفتند بيائى تا بامداد بمحمد ايمان آوريم ونماز ديگر كافر شويم باو وبگوئيم ما بدانستيم كه اين
نه آن پيغمبر است كه ما گمان برديم تا اصحاب او بشك افتند وايشان نيز كافر شوند مجاهد ومقاتل
گفتند آيه درباب قبله آمد چون قبله باكعبه گردانيد خداى تعالى عزّ جلاله جهودان را سخت آمد
كعب اشرف گفت بامداد بقبلهٔ محمد ايمان آريد بزبان وروى باو كنى ونماز ديگر روى بابيت المقدّس كنيد
تا اصحاب او بشك افتند باشد كه از او برگردند وفعل ما ايشان را شبهة شود ووجه النهار اوله لانه احسنه
واول مايواجه به الناظر واول جامه را وجه الثوب گويند وبزبان ماسروره گويند وقال ربيع بن زياد .
من كان مسروراً بمقتل مالك . فليأت نسوتنا بوجه نهار . قوله جل جلاله . ولا تؤمنوا الا لمن تبع دينكم .
بعضى نحويان گفتند لام زيادت است فى قوله لمن تبع والمعنى ولا تصدقوا الا من تبع دينكم چنانكه قل عسى ان يكون
ردف لكم والمعنى ردفكم وابوعلى الفارسى گفت براى انكه ايمان را دراو معنى اعتراف است تعديه كرد اورا بحرفى
كه اعتراف را بدان تعديه كنند وآن لام است والمعنى ولا تعترفوا الا لمن تبع دينكم اكنون بدانكه قراء واهل معانى
درقرائة ونظم ومعانى آيه خلاف كرده اند برهفت قول قرائهٔ عامهٔ قراء ان يؤتى است بفتح همزه وقصر او وبراين قرائة
اهل معانى چند قول گفتند يكى انكه اين آية حكايت كلام يهود است الى قوله عز وجل قل ان الهدى هدى الله وقوله
قل ان الفضل بيد الله تا باخر آيه وتقدير كلام اين باشد كه جهودان خيبر جهودان مدينه را گفتند برقول حسن بصرى
وبرقول قتاده وسدى وربيع وابن زيد جهودان بعضى بعضى را گفتند هيچ كس را باور ندارى الّا آنان را كه

تابع دین شما باشند از جهودی و نیز باور مدارید کسی را که گوید که در جهان کسی را آن دهند که شما را دادند از حجج و آیات و براهین و معجزات و چیزی از کتاب و فلق دریا و من و سلوی و جز آن و نیز باور مدارید کسی را که محاجت و مجادله کند با شما بنزدیك خدای تعالی برای انکه او بحق اولیتر است انگه این اعتراض در میان این کلام افتاد که حکایة کلام جهودان است من قوله تعالی قل ان الهدی هدی الله و این از کلام خداست جل جلاله بر سبیل جواب جهودان یعنی ان البیان بیان الله وقیل ان الدین دین الله و همچنین قوله جل و علا قل ان الفضل بید الله از کلام خداست جل جلاله رداً علی الیهود تا هر دو جواب آن باشد که ایشان گفتند از باب تزکیهٔ خود و دین خود و وصیت بعضی بعضی را بر محافظة بر جهودی و این قول مجاهد است و اخفش و بر این قول ولا تؤمنوا الا لمن تبع دینکم کلامی باشد و ان یؤتی احد کلامی دیگر و عامل را تقدیر تکریر باید کردن والتقدیر ولا تؤمنوا ایضاً بان یؤتی احد و الا متعلق باشد بکلام اول دون این کلام و ان یؤتی احد در محل نصب باشد بتقدیر این عامل که گفتیم قول دوم ابو علی الفارسی گفت تقدیر کلام آن است . ولا تصدقوا بان یؤتی احد مثل ما اوتیتم او یحاجوکم عند ربکم فیکون الحجة لهم علیکم الا لمن تبع دینکم علی التقدیم والتأخیر . یعنی جهودان گفتند باور مدارید که کسی را آن دهند که شما را دادند یا با شما محاجت کند غالب آید بر شما الا جهودان را یعنی این حدیث اگر چه بر شما باشد در این باب جهودان را باور داری تعظیما لهم و ایجاباً لقبول قولهم و بر این قول الا متعلق بأن یؤتی احد باشد و در کلام تقدیم و تأخیر باشد چنین که می بینی و محل ان یؤتی هم نصب باشد و قول سه ام ابن جریج و ابن رباب گفتند معنی آن است که رؤساء جهودان عوام را گفتند ولا تؤمنوا الا لمن تبع دینکم کراهة ان یؤتی احد او لئلا یؤتی احد مثل ما اوتیتم فیکون لهم علیکم فضل او یحاجوکم عند ربکم فیکون الحجة لهم علیکم . گفت در جهان کس را باور مدارید الا جهودان را تا کسی گمان نبرد که کسی را آن دهند که شما را دادند تا دعوی فضل کند بر شما یا اندیشه کند که اگر با شما که جهودانید حجت آرد بنزدیك خدای غلبه تواند کردن بر شما در حجة یعنی باید تا کلمهٔ شما یکی باشد تا کسی از این دو تمنا چیزی اندیشه نکند و مثل قوله ان یؤتی فی تقدیر کراهة ان یؤتی او لئلا یؤتی قوله و القی فی الارض رواسی ان تمید بکم . قوله یبین الله لکم ان تضلوا ای کراهة ان تمید و کراهة ان تضلوا و این طریقه مستقصی در جای خود رفته و قول چهارم آن است که حسن بصری و اعمش خواندندان یؤتی بکسر همزه بمعنی ما نفی و بر این قول این از کلام جهودان نباشد حکایة کلام ایشان تا انجا باشد که الا لمن تبع دینکم این باقی کلام خدا باشد و معنی انکه بگو ای محمد مسلمانان را که دین دین خداست کس را آن ندهند که بشما دادند از دین و حجت او یحاجوکم عند ربکم یوم القیمة کقولهم لالزمنك او تعطینی حقی ای الی ان تعطینی حقی و کقول امرؤ القیس . فقلت له لا تبك عینك انما . نحاول ملکاً او نموت فنعذرا . یعنی الی ان نموت فنکون معذورین یعنی این هرگز نباشد قول پنجم آن است که ابن کثیر خواندان یؤتی احد و وجه این قرائة که در کلام حذفی و اختصاری بود و تقدیر انکه الا ان یؤتی احد مثل ما اوتیتم یا معشر الیهود و حسدتم فلم تؤمنوا برای انکه کسی را دینی و شریعتی دادند چون دین و شریعت شما یعنی محمد را صلی الله علیه و آله حسد بردی و ایمان نیاوردی و این از کلام خدای تعالی جل جلاله باشد رد بر جهودان و این قول قتاده است و ابو حاتم گفت نظیر این آیه فی حذف لام که قوله تعالی جل و علا ان کان ذا مال و بنین ای لان کان چون لام علت بیفکنند در هر دو آیه بدل او مدی باز آورد برای انکه او مال و فرزندان دارد چون کلام ما بر او خوانند گوید این افسانهٔ اولینان است قوله او یحاجوکم خطاب باشد با مؤمنان و او بمعنی ان باشد برای انکه هر دو حرف شك است و معنی آن باشد که و ان یحاجوکم عند ربکم فقل فی الجواب ان الهدی هدی الله اگر با شما محاجت کنند بنزدیك خدای تعالی

جل جلاله بگو که دین دین خداست و فضل بدست خداست قول ششم آن است که خطاب جمله با مؤمنان است و نظم آیت چنین باشد که کسی را برای انکه مثل آن دادند که شما را که مؤمنانید باید تا بر شما حسد برند جواب ده و بگو که ان الفضل و اگر با شما محاجت کنند بگوی که ان الهدی هدی الله و بر این وجه در آیه تقدیم و تأخیر باشد چنین که بینی و وجه هفتم آن است که تمام حکایت کلام جهودان آنجاست که گفت لعلهم یرجعون از سر آیه که و لا تؤمنوا خطاب است با مؤمنان و معنی آن بود که خدای تعالی جل جلاله بر سبیل تثبیت دلهای مؤمنان و تشحیذ بصایر ایشان و ازالهٔ شك و شبهه از ایشان عند تزویر جهودان گفت کس را باور مدارید الا آنانرا که بر دین شما باشند که کسی را از خیر و فضل در دین آن ندادند که شما را برای انکه دین دین خداست و شما برآنی و باور مدارید نیز که کسی را قوة آن باشد که با شما محاجت و مخاصمة کند پیش خدای برای انکه اگر کند محجوج و مغلوب شود و این فضلی است از خدای و فضل بدست اوست یعنی بامر و فرمان اوست و در مقدور اوست بان کس دهد که خواهد برای انکه از حق انچه واجب نبود آن بود که فاعلش را بود که کند و بود که نکند و چون کند چنان کند که خواهد و چندان کند که خواهد و بانکس کند که خواهد . والله واسع علیم . و خدای تعالی فراخ عطا و جواد است و فضل و نعمت او برسد بهمه کس برای انکه مقدورات او را نهایت نیست و داناست بجای خود نهد بحسب مصلحت اهل اشارة گفتند معنی آیه آن است که لا تعاشروا الا من یوافقکم فان من لا یوافقکم لا یرافقکم . مخالطت بان کن که بر طریق تو باشد که اگر بر طریق تو نباشد رفیق تو نباشد . یختص برحمته من یشاء . گفته اند مراد برحمت نبوت است مخصوص گرداند بنبوت آن را که خواهد پیغامبری بانکس دهد که خواهد و بعضی دیگر گفتند مراد جمله نعمت و منافع است و حمل او بر عموم کردن اولیتر باشد تا فایده را شامل تر بود ابو عثمان گفت تا امید و خوف با او باشد تا امیدوارنده دل بر نگیرد و خایف دل بننهد و اختصاص انفراد بعضی اشیاء باشد بمعنی و نقیض او اشتراك باشد و خصوص نقیض عموم بود و خصه بکذا و اختصه به بیك معنی باشد و خصصته بکذا فاختص هو یعنی اختصاص هم لازم باشد و هم متعدی و ابن جریج گفت مراد برحمت قرآن است و اسلام و معنی آن باشد که الطافی که آن بایمان نزدیك باشد با ایشان بکند والله ذو الفضل العظیم . فضل و احسان باشد و بر اطلاق زیاده باشد یقال فی یده فضل ای زیادة و فاضل زاید باشد در خصال خیر و تفضل زیادت منافع باشد بر مستحق قوله تعالی

وَمِنْ اَهْلِ الْكِتابِ مَنْ اِنْ تَأْمَنْهُ بِقِنْطارٍ يُؤَدِّهِ اِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ اِنْ تَأْمَنْهُ بِدِينارٍ لا يُؤَدِّهِ

واز اهل کتاب است کسیکه اگر امین شمری او را مال بسیار بازسپارد او را بتو و از ایشان است کسیکه اگر امین شمری او را بیکدینار بازنسپرد او را

اِلَيْكَ اِلّا ما دُمْتَ عَلَيْهِ قائِماً ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ قالُوا لَيْسَ عَلَيْنا فِي الْاُمِّيّينَ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللّهِ

بتو مگر که باشی ای صاحب حق بر او ایستاده بسبب انکه ایشان گفتند نیست بر ما در کار انانکه غیر اهل کتابند راهی و میگویند بر خدای

الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ * بَلىٰ مَنْ اَوْفىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقىٰ فَاِنَّ اللّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ * اِنَّ الَّذِينَ

دروغ را و ایشان میدانند آری هر که وفا کند بعهد خدا و پرهیزکاری نماید پس بدرستیکه خدای دوست دارد پرهیزکاران را بدرستیکه انانکه

يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللّهِ وَاَيْمانِهِمْ ثَمَناً قَلِيلاً اُولٰئِكَ لا خَلاقَ لَهُمْ فِي الْاٰخِرَةِ وَلا يُكَلِّمُهُمُ اللّهُ وَلا

بدل میکنند بعهد خدای و سوگندهای ایشان بهائی اندك را ایشان هیچ نصیب نیست مر ایشان را در انجهان و سخن نگوید با ایشان خدای و ننگرد

يَنْظُرُ اِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَلا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذابٌ اَلِيمٌ * وَاِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقاً يَلْوُونَ اَلْسِنَتَهُمْ

بسوی ایشان روز قیامت و ثنا نگوید بر ایشان و مر ایشان راست عذابی دردناك و بدرستی که از ایشان است هر آینه گروهی که می پیچانند زبانهای خود را

بِالْكِتابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتابِ وَما هُوَ مِنَ الْكِتابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّهِ وَما هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّهِ

بکتاب تا پندارند انرا از کتاب و نیست آن از کتاب و میگویند آن از نزد خداست و نیست آن از نزد خدای

وَيَقُولُونَ عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ * مَا كَانَ لِبَشَرٍ اَنْ يُؤْتِيَهُ اللّٰهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ
ومیکویند برخدای دروغ را وایشان میدانند نسزد هیچ آدمی که دهد اورا خدای کتاب ودانش وپیغمبری
ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَلٰكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ
پس کوید مردمان را باشید بندکان مرا ازغیر خدای ولیکن باشید خدا شناسان بسبب انچه هستید که می آموزید کتاب
وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ * وَلَا يَأْمُرَكُمْ اَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ اَرْبَابًا اَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ اِذْ اَنْتُمْ
وبسبب انچه هستید میخوانید ونمی فرماید شمارا که کیرید فرشتکان را وپیغمبران را خدایان ایامیفرماید شمارا پس ازانکه شما
مُسْلِمُونَ * وَاِذْ اَخَذَ اللّٰهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا اٰتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ
مسلمان باشید وچون کرفت خدای عهد پیغامبران را هرانیه انچه دهم شمارا ازنامهٔ اسمانی وفهم معانی پس امد بشما فرستاده
مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ ءَاَقْرَرْتُمْ وَاَخَذْتُمْ عَلٰى ذٰلِكُمْ اِصْرِي قَالُوا
باوردارنده مرانراکه باشما بود البته ایمان اورید باو هرانیه یاری دهید اورا کفت ایا اقرار کردی و قبول کردید بران عهدمرا کفتند
اَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَاَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ * فَمَنْ تَوَلّٰى بَعْدَ ذٰلِكَ فَاُولٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ
اقرار کردیم کفت پس کواه شوید ومن باشما از کواهانم پس هرکه اعراض کند پس از ایشان ایشان اند بیرون امدکان ازدین
* اَفَغَيْرَ دِينِ اللّٰهِ يَبْغُونَ وَلَهُ اَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَاِلَيْهِ تُرْجَعُونَ
ایاجز دین خدای را می جوئید وبرای او کردن نهاد هرکه دراسمانهاست ودرزمین اختیاراً وبی اختیار وبحکم او بازکردانند شمارا

قوله ومن اهل الكتاب . بیشتر مفسران بر آنندکه آیه درجمله جهودان آمد حق تعالی بازنمود که درایشان نیز امانت وخیانت هست وقنطار عبارت است ازمال بسیار ودینار عبارت است ازمال اندك واختلاف اقوال درقنطار گفتیم حق تعالی جل جلاله گفت ازاهل کتاب کس هست که اگر اورا امین داری برقنطاری زر وبامانت پیش او بنهی باتو دهد وکس هست که اگر اورا امین داری بردیناری باتو ندهد ومن این جایگاه نکرهٔ موصوفه است چنانکه شاعر گفت . رُبَّ من انضجت غيظاً صدره . قد تمنی لی موتاً لم يطع . اراد رُبَّ انسان يقال امنته بكذا وعلی كذا بمعنی واحد اگر گویند این را چه فایده باشد وخلایق عالم چنین اند بعضی امین وبعضی خاین جواب گوئیم خدای تعالی جل جلاله تحذیر میکند مسلمانان را ازانچه ایشان را امین دارند ومال خود پیش ایشان بامانت بنهند ومغرور شوند بایشان برای انکه ایشان مال مسلمانان حلال دارند واین آیه جاری مجرای آن خبر بود درمعنی که گفت رسول علیه السلام . اترعون عن ذكر الفاجر اذكروه بما فيه كی يحذره الناس . گفت ورع میکنی ازانکه ذکر فاسق کنی ذکر او کنی بانچه دراو هست تا مردمان ازاو حذر کنند بعضی دیگر گفتند امانت راجع است باآنان که ایمان آوردند ازاهل کتاب چون عبدالله سلام وامثال او وخیانت راجع است باآنانکه بر آن مقاله اصرار کردند جویبر گفت ازضحاك ازعبدالله عباس که آیه درعبدالله سلام آمد وفنحاص بن عازورا که مردی هزار و دویست اوقیه زر ان را بنزدیك عبدالله سلام بنهاد بوقت مطالبه باو سپرد ومردی ازقریش دیناری بنزدیك فنحاص بنهاد در آن خیانت کرد وباو نداد ودر بعضی تفسیرها هست که آنان که ادای امانت کنند ترسایانند وآنان که امانت نبدهند جهودانند اشهب عقیلی خواند بتمنه بماله درشاذ ودینار را اصلش دنّار است برای انکه درجمعش دنا نیر میاید ودرتصغیرش دنینیر برای تخفیف یك نون بایا کردند قوله تعالی جل جلاله يؤدّه باسكان الهاء وابوجعفر ویعقوب باختلاس کسرها خوانند وباقی قراء يؤدّه بکسرها واشباع خوانند درقرائة ابو عمرو وابو حمزه گفتند چنان ساخته است که پنداری های

آخر کلمه است وازاصل کلمة است جزم براو افکنند واین برسبیل مجاز بود وزجاج گفت این خطا از راوی افتاد والا ایشان باختلاس خواندند برای انکه علامت جزم سقوط یاست ازمن يؤدّی وها اسم است وجزم دراسم نشود وفرا گفت این مذهب بعضی عرب است که اسکان کنند هائی که پیش او متحرك باشد يقولون ضربته ضرباً شديداً چنانکه میم انتم وقمتم وانشد . لما رأى ان لادعه ولاشبع . مال الی ارطاة حقف فاضطجع . وانکس که اختلاس کرد اکتفا کرد ازیا بکسره وازواو بضمه وآن قرائة سلام است درشاذ يؤدّه وانشد الفراء . اتانی كلاب وابن اوس فمن يكن . قناعه مغطياً فأنی لمجتلی . وانکه اشباع کرد مراعاة اصل کرد سیبویه گفت پس ها ضمیر مذکر واوی بیارند اگر مضموم بود ویائی اگر مکسور بود چنانکه مابعد ها که ضمیر مونث بود الفی بیارند الّا مادمت عليه قائماً . یحیی بن وثاب واعمش وطلحة بن مصرف درشاذ خوانند الّا مادمت واین لغت تمیم است که گویند مت تموت ودمت تدوم باانکه کلمه من ذوات الواو است فرا گفت لغت بعضی عرب است دام یدام ومات یمات علی فعل یفعل مثل خاف یخاف وهاب یهاب عبدالله عباس گفت ملحاً مگر الحاح وسختی کنی ومجاهد وعطا وسعید بن جبیر گفتند مواظباً تامداومت کنی وملازمت قتاده گفت بمداومت تقاضا خواست سدّی گفت قائماً علی رأسه قیتبی گفت قیام درآیت کنایت است از مداومت مطالبه برای انکه مرد متکاسل را قاعد خوانند ابوروق گفت معنی آن است که چندانی معترف باشد که تو ایستاده باشی دروقت نهادن چون بروی وروزگاری برآید منکر شود ذلك این یعنی ان استحلال و خیانت برای آن است که ایشان گفتند ليس علينا فی الاميين سبيل . برما حرجی نیست درمال عرب بیانش هو الّذی بعث فی الاميين ای فی العرب ومراد بسبیل حرج است لقوله ما علی المحسنين من سبيل ای من حرج ودرآیة حذفی هست ومعنی آن است که ليس علينا فی اموال الاميين سبيل ولکن برای دلالت کلام را براو بیفکنند واین طریقه که عرب را هست فی حذف المضاف واقامة المضاف اليه مقامه طریقتی معروف است وشایع ولیکن همه جای نشاید وانما انجا روا باشد که لبس زایل بود ودرکلام دلیلی بود براو چنانکه گفت واسئل القرية برای انکه معلوم است که ازدیه نتوان پرسیدن وکذلك قوله ولكن البرّ من آمن بالله . برای انکه معلوم است که من آمن خبر نتواند بودن ازبرّ وبریك قول تقدیر آن است که ولكن البرّ برّ من آمن و کذلك قول الشاعر . حسبت بغام راحلتی عناقاً . وما هو ويب غيرك بالعناق . ومعلوم است بضرورت که آواز شتر بز نباشد یعنی صوت عناق واگر کسی گوید جائنی زید وانکه گوید آن خواستم که جائنی غلام زید این محال باشد وروا نبود ودرآیه دلیل است برآنکه مراد مال است پس جهودان درامانت خیانت کردند باستحلال وگفتند مال عرب مارا حلال است برای انکه ایشان بردین ما نیستند وبعضی دگر ازایشان گفتند مالهای عرب همه ماراست وایشان برما غصب کردند بهروجه که فرصت یابیم مارا حلال باشد که مال ایشان برگیریم حسن بصری وابن جریج ومقاتل گفتند ازمیان جماعتی جهودان معاملتی ومبایعتی بود چیزی بدادند وچیزی بماند برایشان آنان که صاحب حق بودند ایمان آوردند چون وقت ادای مال درآمد تقاضا کردند ایشان گفتند مارا چیزی بشما نباید دادن که شما دین ما رها کردهٔ وبدین محمد رفته ودعوی کردند که درکتاب ما چنین است خدای تعالی جل جلاله ایشان را تکذیب کرد بقوله ويقولون علی الله الكذب . گفت برخدای دروغ میگویند ومیدانند که آنچه میگویند دروغ است ودرخبر هست که چون این آیه آمد رسول علیه السلام گفت . مامن شیء كان فی الجاهلية الّا وهو تحت قدمی الّا الأمانة فأنّه مؤدّاة الی البرّ والفاجر . گفت

هیچ چیز نیست که در جاهلیت بود والآن در زیر پای من است الا امانت که امانت با خداوندش باید دادن اگر
مسلمان بود واگر کافر . صعصعه روایت کند که مردی گفت اوقاتی باشد که مادر غزو از مال اهل ذمّة
گوسفندی یا مرغی بگیریم مارا روا باشد گفت بچه علت چنین کنی گفت گویم مارا بآن باکی نیست ودرآن
حرجی نیست گفت این هم چنان است که ایشان با مالهای شما کنند وگویند لیس علینا فی الامیین سبیل . چون
ایشان جزیه بدهند کس را بر مال ایشان سبیل نیست الا بطیبت نفس ایشان انکه حق تعالی جل جلاله گفت
بلی من اوفی بعهده واتقی ای لیس الأمر کما زعموا چنان نیست که ایشان گفتند ولیکن هر کس که وفا کند
بعهدش ها راجع است با وفا کننده بر قولی یعنی عهدی که به بندد وفا کند ونقض نکند وبر دیگر قول
راجع است با نام خدای تعالی که نام خدای پیش از این رفته است فی قوله ویقولون علی الله الکذب هر که وفا کند بعهد خدای
تعالی که بر او گرفت در توریة از ایمان بمحمد وقرآن واداء امانت واتقی ومتقی باشد وازمعاصی اجتناب کند
واز خدای تعالی جل جلاله بترسد ودر امانت خیانت نکند خدای تعالی دوست دارد متقیان را که باین
صفت باشند حسن بصری گفت از رسول علیه السلام که گفت سه خصلت است که هر که دراو حاصل
باشد منافق بود واگرچه نماز کند وروزه دارد چون حدیث کند دروغ گوید وچون وعده دهد
خلاف کند وچون امانت باو دهند خیانة کند ابوامامه روایت کند از رسول علیه السلام که گفت
هر کس را که امین دارند بر اماتی واو تواند که دران امانت خیانت کند ونکند خدای تعالی جل جلاله در
بهشت چندانی حور العین دهد اورا که او خواهد ابو سعید خدری روایة کرد از رسول علیه السلام که
گفت بازرگانان راستیگر امین فردای قیامت با پیغمبران وصدیقان وشهیدان باشند ببرکة آن راستی وامینی
ودر خبر هست . لا ایمان لمن لا امانة له . ایمان نباشد اورا که امانت نباشد ورسول علیه السلام گفت
اول چیزی که از دین خود مفقود بکنی امانت باشد وآخر چیزی که از دین خود مفقود بکنی نماز باشد
وحذیفة بن الیمان گفت رسول علیه السلام دو حدیث مارا بگفت یکی بدیدم ومنتظر یکی دیگرم یکی انکه
گفت امانت بر دل مردمان فرود آمد وقرآن فرود آمد قرآن وسنت بیاموزی انکه مارا گفت امانت
بردارید ودر دفع امانت چنین گفت که مرد بخسبد امانت از دل او بر کنند اثر او انجا بماند چنانکه
ستاره انکه بخسبد امانت از دل او بر کنند واثر آن بماند چنانکه شغهٔ دست یعنی دست سر و بسته یا چون انگشتی
آتش که بر پای خود بگردانی اثری اندك بکند ونماند اثر انکه حذیفه ریگی بر گرفت وبر پای خود
نهاد وبگردانید گفت دیدی که اثر نیست این را همچنین امانت برود واثرش بماند پس در آن عهد مردمان
بایکدیگر معامله ومبایعت کنند ودرمیان ایشان امانت نماند تا اگر کسی باشد در قبیله که دراو اندك امانت
باشد اورا مثل کنند وانگشت نمای کنند وگویند در فلان قبیله مردی هست که اورا امانتی است ودیگری را
گویند فلان سخت عاقل وجلد وظریف است ودر دل او چند سپندان دانه ایمان نباشد وپیش از این
باهر که بودی معامله کردمی اگر مسلمان بودی واگر ذمّی اما مسلمان را اسلام وتحرجش رها نکردی
که خیانت کند وامّا ذمّی را عامل که از او جزیه ستدی مال من از او بستدی امّا امروز معامله نکنم
جز با فلان وفلان ودو مردرا نام برد وگفته اند . اکمل الدیانة ترك الخیانة واعظم الافلاس خیانة الناس .
واین در معنی همان است که رسول علیه السلام گفت . الامانة تجر الرزق والخیانة تجر الفقر . گفت امانت
روزی آرد وخیانت درویشی آرد . انّ الذین یشترون بعهد الله وایمانهم الایة . سبب نزول این ایه

خلاف کردند عکرمه گفت آیه درابو رافع آمد ولبانة بن ابی الحقیق وحی بن اخطب وجماعتی از رؤسای
جهودان که ایشان آیاتی که در توریة بود در نعت وصفت رسول بپوشیدند وپنهان کردند برای طمع حطام
دنیا وحب ریاست تا جهودان از ایشان برنگردند وآن مرسومی که در اوقات بودی از ایشان فوت نشود
کلبی گفت جماعتی از علما واحبار جهودان بودند درویش وسالی قحط بود بنزدیك کعب اشرف آمدند
واز او پاره گندم خواستند او گفت چگوئی این مرد راکه آمده است ودعوی نبوت میکند گفتند پیغمبر
خداست وصادق وراست گیراست کعب ایشان را گفت شما بنزدیك من آمدهٔ ومن درحق شما خیر بسیار
خواستم کردن از طعام وکسوت واکنون خویشتن را محروم کردی بروی که شمارا بنزدیك من هیچ روی
نیست ایشان گفتند مارا مهلت ده تا ما برویم واین محمد را به بینیم ودر کتاب نگریم ونعت وصفت او بانوشته
در توریة مقابل کنیم برفتند ورسول علیه السلام را بدیدند وتوریة برگرفتند وآن آیات که در وصف
رسول علیه السلام بود تغییر وتبدیل کردند وبخلاف انکه بود بنوشتند وبنزدیك کعب اشرف آمدند
او ایشان را طعام داد وشادمانه شد بان وخدای تعالی جل جلاله این آیه بفرستاد ونظیر او در سورة البقره
قوله ان الذین یکتمون ما انزل الله من الکتاب ویشترون به ثمناً قلیلاً اولئك ما یأکلون فی بطونهم
الا النار . اشعث قیس گفت آیه درشأن من ازله بود که مرا باکسی خصومت بود در جایگاهی پیش
رسول علیه السلام رفتیم ومن دعوی کردم مرا گفت گواه بیار من گفتم گواه ندارم گفت اورا سوگند
باید دادن گفتم یا رسول الله او سوگند بخورد وباك ندارد رسول علیه السلام گفت هر که سوگند خورد
بدروغ بر مالی که ببرد روز قیامت باپیش خدای شود وخدای بر او خشمگین باشد خدای تعالی جل
جلاله این آیة فرستاد ابن جریح برعکس این گفت گفت ازمیان اشعث ومردی خصومتی افتاد در زمینی
که از ان او ودر دست اشعث بود بحکومت پیش رسول شدند رسول علیه السلام گفت آن مرد را که گواه بیار گفت
گواه ندارم گفت سوگندش ده اشعث سوگند بخورد بدروغ خدای تعالی این آیه فرستاد واورا دروغ
زن کرد اوزمین را با جایگاه داد عبدالله عباس گفت آیه درامرؤ القیس بن عابس الکندی آمد ودر عندان
ابن اشوع درزمینی که در دست او بود وگواه نداشت مدعی رسول علیه السلام خواست تا سوگند دهد
امرؤ القیس را واو همت کرد که سوگند خورد آیة آمد او بترسید وسوگند نخورد وزمین با خداوندش
داد . ان الذین یشترون الایة . آنانکه بخرید گفته اند اشتری بمعنی باع آمده است آنانکه عهد خدای
تعالی بهای اندك بفروشند بعضی دگر گفتند اشتری بمعنی استبدل است برای انکه در مبایعه معنی معاوضه
هست که هریکی از متبایعان چیزی میدهد تا چیزی بستاند چون چنین بود درجای معاوضه اشتری گفت
یعنی عهد خدای وسوگند بدهند وبهای اندك بستانند ومبالاة نکنند بانکه سوگند براست باشد یا بدروغ
. اولئك لا خلاق لهم فی الاخرة الایة . ای لا نصیب لهم ایشان را نصیبی نبود در آخرت وآخرت
صفت موصوفی محذوف است ای فی الدار الاخرة درسرای بازپسین وثواب آن ونعیم آن وخدای بایشان
سخن نگوید دراین دو قول گفته اند یکی انکه با ایشان سخنی نگوید که ایشان را در آن نفعی باشد وخیری
وقول دیگر انکه این عبارت باشد از استخفاف بایشان یعنی ایشان را آن وزن ننهد که بایشان سخن گوید
وتولّاء محاسبهٔ ایشان نکند بل سخن بایشان فرشتگان عذاب گویند . قوله تعالی ولا ینظروا الیهم
یوم القیمة . وبنظر رحمت بر ایشان ننگرد واین نه بمعنی تقلیب حدقهٔ صحیحه باشد بجهة مرئی برای انکه

برخدای تعالی روانیست وانما بمعنی رحمت است وبرای آن رحمت را نظر خواند که درمشاهد بیشتر رحمت
ورقة عند نظر باشد که دراونگرد احوال او بیند رحمت آید اورا واین قول بهتراز آنستکه گویند نظر
لغتی است دررحمة تانظراليه ورحمة بيك معنى باشد وانچه بیان این است آنستکه گویند نظراليه بعين الرحمة
این نظر بچشم باز بندند وانکه استعاره کنند برای رحمت چشم را اگرنه ملاحظهٔ این معنی بودی چنین
کردندی واز اینجا است که گویند سلطان فلانکسرا نظری کرد وشاعر گفت در نظر باین معنی .
فقلت انظری یااحسن الناس کلهم . لذی غلة صدیان قد شفه الوجد. ابوعمران الجونی گفت خدای
تعالی بهیچ ننگرد الا که براو رحمت کند واگر حکم کرده بودی که در اهل دوزخ نگرد
برایشان رحمت کردی ولیکن حکم چنان کرد که بایشان ننگرد وبرایشان رحمت نکند
امّامعنی آن خبر که روایت کردند. انّ الله تعالی لاینظر الی صورکم ولا الی اعمالکم ولکن ینظر الی قلوبکم. خدای
تعالی بصورتهای شما ننگرد وباعمال شما ننگرد ولکن بدلهای نگرد معنی آن باشد که اعتناء او بشأن صور واعمال نباشد
که ظاهر است وهمه کس بیند وبداند انما اعتناء او بشأن دلها باشد که اعتبار بان است برای انکه ایمان که عمل
براو موقوف است ونیت که عمل باو درست باشد بدل تعلق دارد چنانکه یکی ازما گوید من درفلان کار نمی نگرم
در فلان چیز می نگرم یعنی معتبر آن است بنزدیك من ابوامامه گفت ازرسول علیه السلام که گفت هرکه اومال
مردی مسلمان ببرد بسوگند خدای تعالی اورا دوزخ بواجب کند وبهشت براو حرام کند گفتند یارسول الله
واگرچیزی اندك باشد واگرچه شاخی ازشاخهای درخت اراك باشد جابر عبدالله انصاری روایت کرد از
رسول علیه السلام که گفت عظیم تر کبیره شرك بخدای باشد وعقوق مادر وپدر وسوگند بدروغ
بان خدای که جان من بامر اوست که هیچکس نباشد که اوسوگند خورد برچیزی واگرهمه چند پر سراشکی باشد
والاعلامتی ازآن بردل اوبماند تاروز قیامت ابوهریره روایت کرد ازرسول علیه السلام که گفت سه کس
باشند که خدای تعالی بایشان سخن نگوید وبدیشان ننگرد وایشان را عذابی باشد سخت مردی که اورا آبی باشد
فضلهٔ آنچه اورا بکار نآید. ازمردمان رهگذری باز دارد ومردی که برکسی بیعتی کند وبرای دنیا کند اگر
مراد خود ازاو بیابد وفا کند واگر نیابد وفانکند بان و مردی که متاعی دارد مشتری آیدتا بخرد وگوید
بچندی خواستند اوسوگند خورد که بچندان خواستند ودروغ گوید آن مرد اورا باور دارد وان بها بدهد
وامیرالمؤمنین علی روایت کرد ازرسول علیه السلام که گفت نگر که سوگند بدروغ نخوری که آن سراهارا
ویران وخالی رها کند وابوهریره روایت کرد ازرسول علیه السلام که گفت سوگند بدروغ متاع ازپیش
ببرد ولیکن برکت ازکسب بردارد ودر اشتقاق خلاق دوقول گفتند یکی انکه مشتق است ازخلق که تقدیر
بود برای انکه نصیب مقدر بود بمقداری معلوم واین اشتقاق لایح است وفی قولی دیگر انکه من الخلق لا نهّ نصیب
مما یوجبه الخلق الکریم واین بعیداست قوله و ان منهم یعنی من الیهود . از ایشان یعنی ازجهودان لفریقاً
گروهی وطایفهٔ هستند وآن کعب اشرف بود وحیّ اخطب ومالك بن الصیف وابویاسر وشعبه بن عمر والشاعر
. یلون السنتهم بالکتاب زبان درمی پیچند برسبیل تحریف وتغییر یعنی ازخود چیزی میخوانند درتغییر صفت
محمد صلی الله علیه وآله ودر آیه رجم ومانند آن باوازی که باو توریة خوانند ومی نمایند که توریة است ومراد
بکتاب توریة است باتفاق واصل باشد یقول لویت یده اذا فتلها قال الشاعر . لوی یده الله الذی هو غالبه
. و بعضی از اهل مدینه خواندند یلوون من التفعیل قال الشاعر . فلوکان فی لیلی سدیً من خصومةٍ .

للویت اعناق الخصوم الملاویا . ومنه لویت الغریم لیاً ولیاناً اذا مطلته حقه قال الشاعر. تطیلین لیانی وانت ملیة
. و احسن یاذات الوشاح التقاضیا . وحمید درشاذ خواند یلون بیك واو علی تخفیف الهمزه وقوله لفریقاً اسم
ان است ولام تاکید است واین لام دراسم ان آرند چون مؤخر باشد یقولون ان فی الدار لزیداً وخبر ظرف باشد وچون
مقدم باشد نیارند نگویند ان لزیداً قائم اوفی الدار برای آن تاحروف متداخل نباشند ودو حرف تأکید دریك جا مجتمع
نباشند . لتحسبوه من الکتاب. تاشما پنداری که از کتاب است یعنی ازتوریة وما هو من الکتاب . وآن ازکتاب
نیست ویقولون هو من عندالله وگویند آن ازنزدیك خداست وماهو من عندالله وآن ازنزدیك خدای نیست
ودرآیه دلیل است برانکه معاصی ازنزدیك خدانیست خلاف انکه مجبرّه گفتند وازفعل او نیست برای انکه اگر از
فعل اوبودی ازنزدیك اوبودی اگر گویند چرا نشاید که من عندالله باشد خلقاً وفعلاً وازنزدیك اونباشد
امراً وانزالاً جواب گوئیم اگرچنین باشد ازنزدیك اوباشد علی ابلغ الوجه نفی کردن که وما هو من عندالله
معنی ندارد . ویقولون علی الله الکذب وهم یعلمون . وبرخدای دروغ میگویند ودانند که انچه میگویند
دروغ است جویبر گفت ازضحاك ازعبدالله عباس که آیه در هردو فرقه است جهودان وترسایان که ایشان در
توریة وانجیل تصرّف کردند وآن را تغییر وتبدیل کردند وآنچه دراین دوکتاب بود از ذکر دین مسلمانی
بیفکندند خدای تعالی بیان فعل ایشان بامؤمنان بگفت . ماکان لبشر ان یؤتیه الله الکتاب والحکم والنبوة
. مقاتل گفت وضحاك که مراد ببشر عیسی است وبکتاب انجیل وآیة در وفد نجران آمد عبدالله عباس و
عطا گفتند مراد ببشر محمداست وبکتاب قرآن وسبب نزول آیه آن بود که وفد نجران گفتند وجماعتی از
جهودان ای محمد همانا تومیخواهی که ما تورا پرستیم چنانکه خدای را پرستند خدای تبارك وتعالی این آیه فرستاد
رسول علیه السلام گفت معاذالله مرا بخلاف این فرستادند مانهی کنیم مردمان ازانکه بدون خدای تعالی
کسی را پرستند حسن بصری گفت سبب نزول آیه آن بود که جماعتی صحابه گفتند یارسول الله ما بر تو چنان
سلام کنیم که بعضی بربعضی وتورا مزیّتی نباشد مارا دستور باشد تاتورا سجده کنیم رسول علیه السلام گفت
سجده جز خدای را نشاید ولیکن درحق من اکرام زیادت کنید وحق هرصاحب حقی بشناسید خدای تعالی
جل جلاله این آیه فرستاد درخبر میاید درباب معجزات رسول علیه السلام که مردی انصاری شتری داشت درمدینه
مدّتی دراز بود که آن شتر را داشت چون شتر پیر شد وازکار بازماند خواست تا اورا بکشد چون آلت نحر حاضر کرد
وآهنگ شتر کرد شتر بجست وآمد تابدر مسجد رسول علیه السلام چون بدر مسجد رسید آواز داد که السلام
علیك یارسول الله . سلام خدای برتو باد یارسول الله چون رسول روی باو کرد اوسر برزمین نهاد وسجده
کرد رسول را علیه السلام وانگه سر اززمین برداشت وبزبانی فصیح گفت یارسول الله بشکایت فلان آمده ام
بنزدیك تو مدّتی دراز است تاخدمت او میکنم اکنون چون پیر شدم وازکار باز ماندم مرا بخواهد کشت رسول
علیه السلام کس فرستا واین مرد را بخواند وگفت یافلان این شتر را بمن فروش یابمن بخش او گفت یارسول الله
تن وجان من فدای تو باد حکم جان من ومال من تو راست رسول علیه السلام آن شتر را ازاو قبول کرد واورا
آزاد کرد اودرمدینه میگردید اورا ازهیچ آبی وگیاهی منع نمی کردند ومیگفتند هذا عتیق رسول الله این آزاد
کردهٔ رسول خداست اینجا اشارتی است وآن آن است که شتری که بحمایت رسول آمد رسول علیه السلام اورا
بخواست وآزاد کرد همه کس اورا حرمت داشت هفتاد سال است تادست درفتراك اوزدهٔ وخویشتن براو و
خانهٔ او بسته امید باشد که فردا تورا شفاعت کند وازآتش دوزخ برهاند چنانکه آن شتر را ازکشتن برهانید

صحابهٔ رسول که آن دیدند گفتند یارسول الله بهیمهٔ تورا سجده میکنند دستور باشد تاماتورا سجده کنیم رسول
علیه السلام گفت لاینبغی السجود الا لله . سجدهٔ جز خدای را نشاید کرد واگر رخصت بودی که مخلوق
مخلوقی را سجده کند من بفرمودمی تازنان شوهرانرا سجده کردندی ماکان لبشر معنی آن است که نباشد و
نشاید وروا نبود هیچ آدمی را وبشر اسم جنس است آدمی را واورا واحدی نیست از لفظش کالقوم والرهط
والنفر ودر جای واحد بنهند برای انکه موحد اللفظ است . ان یؤتیه الله الکتاب . که خدای اورا کتاب
دهد . والحکم . گفتند مراد حکمت است چنانکه رسول علیه السلام گفت . وان من الشعر لحکماً . وگفته اند
مراد فهم علم است وگفته اند مراد احکام شرع است نظیره قوله . اولئك الذین آتینا هم الکتاب
والحکم والنبوة ثم یقول للناس . انگه او گوید مردمان را که مرا بنده گیری وعبادت کنی بدون خدای
بعضی اهل معانی گفتند مراد نفی است نه نهی ومعنی آن است که ماکان بشر لیقول هذا هیچ آدمی نباشد که
خدای تعالی اورا کتاب وحکم ونبوة دهد انگه او چنین سخن گوید واین لام که در ظاهر لفظ اینجاست از اینجا
بیفکند وبا قول برد نظیره قوله . ماکان لله ان یتخذ من ولد والمعنی ماکان لیتخذ ولداً قوله وما کان لنبی ان یغل والمعنی
وماکان النبی لیغل واین قولی لطیف است اگر اورا شاهدی از لغت عرب باشد . ثم یقول للناس کونوا عباداً لی من دون
الله انگاه او مردمان را گوید بندهٔ من باشید ومرا پرستید بدون خدا ثم از حروف عطف است ومعنی مهلت
وتراخی باشد برای آن نصب کرد یقول را ویك روایة از ابو عمرو رفع است ثم یقول علی الاستیناف ای ثم هو
یقول وراوی این قرائة محبوب است عن ابی عمرو . عباداً لی . عبدالله عباس گفت عباداً لغت اهل مدینه است
وعبید لغت عامهٔ عرب ولکن کونوا معنی آن است که ولکن یقول ولیکن گوید وقول بیفکند برای دلالت کلام
براو واین از جملهٔ ان مواضع باشد که در او حذف قول کردند واین را نظایر بسیار است در قرآن ودر مواضع
خود بعضی گفته شد ودگر گفته شود انشاالله اورا آن نرسد ولیکن رسد اورا که گوید کونوا ربانیین . ربانی
باشی مفسران در معنی او خلاف کردند عبدالله عباس وحسن بصری وضحاك گفتند مراد آن است که کونوا فقهاء
علماء واین قول روایت است از امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیغمبر را آن باشد که گوید فقیه باشی وعالم مجاهد
گفت فقهاء وهم دون الاحبار گفت فقیه دون حبر باشد سعید جبیر گفت معلمین یعنی آنان که مردم را علم وحکمت
وقرآن آموزند مرة بن شرحبیل گفت علقمه از جملهٔ ربانیان بود که مردمان را قرآن آموختی ابن زید گفت .
ولاة الناس وقادتهم . بعضی دیگر گفتند متعبدان ومخلصان باشند ابوعبیده گفت پرسیدم از بعضی عرب که
ربانی چه باشد گفت . الرجل العالم بالحلال والحرام . والحکام امر ونهی وبانچه بود وآنچه باشد واین صفت امام
باشد بنزدیك ماموّدج گفت ربانی منسوب است بارب یعنی مردان خدا باشید چنانکه شمارا از اخلاص واختصاص
بخدای باز خوانند ونسبت باو کنند وگویند رجال الله وبعضی دیگر گفتند اصل او ربی بوده است الف ونون
برای تفخیم آوردند چنانکه گفتند صنعانی وبهرانی وبحرانی ودرانی وهذا من النسب مبرد گفت الربانیون
ارباب العلم واحد هاربانی وهو الذی یرب العلم ویرب الناس بعلمه ویعلمهم ویصلحهم ویقوم بامرهم گفت
اهلی باشند که تربیت علم کنند وتربیت مردمان کنند بعلم تا ایشان را بعلم باصلاح آرند والف ونون برای مبالغه است
چنانکه در عطشان وریان وغرثان ووسنان هست انگه برای مبالغه یاء نسبت دراو آرند وآن از باب نسبة الشیء
الی نفسه باشد چنانکه لحیانی ورقبانی قال الشاعر . لو کنت مرتهباً فی الجو انزلنی . منه الحدیث وربانی احبار
. واز امیرالمؤمنین علیه السلام روایتی کردند که جامع است این جمله اقاویل را از او پرسیدند گفت ربانی آن باشد

که یرب العلم بعمله که تربیت علم کند بعمل عالمی عامل باشد وآن روز که عبدالله عباس بمرد محمد حنیفه گفت
الیوم مات ربّانی هذه الامّة ، بما کنتم گفته اند کان صله است اینجا بمعنی زیادت ومعنی بما انتم ومثله قوله وکانت
امرأتی عاقراً ای وامرأتی عاقر قوله من کان فی المهد صبیا . ای من هو فی المهد صبی تعلمون الکتاب بانچه
مردم را کتاب آموزی ابن کثیر ونافع وابوعمرو خوانند تعلمون الکتاب من العلم بانچه شما کتاب
دانی وباقی قرّاء تعلّمون من التعلیم بانچه شما کتاب آموزی مردمان را وحسن بصری خواند تعلمون علی
معنی تتعلمون من التعلم بانچه شما می آموزی وبما کنتم تدرسون وبانچه درس کتب کنید ودرس تکرار باشد واصله
من الدرس الذی هو الطمس کهنه بودن واثر ببردن برای انکه چون تکرار کند براو بذله وداشته شود چون جامهٔ
خلق که بسیار داشته باشند وسعید جبیر خواند تدرسون بتشدید من التدریس وبانچه درس کتاب گوئی دیگران را
تا بیاموزند حملاً علی قوله یعلمون الکتاب عبدالله عباس روایت کرد از رسول علیه السلام که او گفت . مامن
مؤمن ذکر او انثی حرّ او مملوك الا ولله علیه حق واجب ان یتعلم من القرآن ویتفقه فیه ثم قرأ هذه الایة .
هیچ مؤمن نباشد از مردان وزنان وبنده وآزاد والا خدای را جل جلاله براو است حقی واجب که از قرآن
چیزی بیاموزد وفقه آن بداند انگه این آیه برخواند ولا یأمرکم عاصم وحمزه وابن عامر خوانند ولا یأمرکم
بنصب راعطفاً علی قوله ثم یقول للناس وقیل علی اضمار ان وبراین قرائة مردود باشد علی لبشر ان یؤتیه الله
وتقدیر انکه وما کان لبشر ان یؤتیه الله ان یقول ولا ان یأمرکم علی قوله ثم . یعنی این مردو از قول وامر
هیچ آدمی را نرسد وباقی قرّا برفع خوانند علی الاستیناف انگه در معنی او خلاف کردند زجاج گفت ولا یامرکم الله ان
تتخذوا الملائکة . خدای نیفرماید شمارا که فرشتگان وپیغمبران را خدای گیرید وابن جریح وجماعتی مفسران
گفتند ولا یأمرکم محمد رسول علیه السلام نمیفرماید شمارا وبعضی دیگر گفتند ولا یأمرکم البشر وهیچ آدمی را
نیست که شمارا فرماید که فرشتگان را پرستی چنانکه مشرکان عرب گفتند الملائکة بنات الله فرشتگان دختران
خدایند . والنبیین ارباباً . ونه پیغمبران را چنانکه جهودان وترسایان گفتند در عیسی وعزیر ایأمرکم
بالکفر صورت استفهام است ومعنی تقریع وانکار است شمارا کفر فرماید پس از آنکه مسلمان شده اید ودر آیه
دلیل نیست بر انکه افعال جوارح کفر باشد برای انکه عبادت نکند هیچ کس معبودی را الا پس از انکه اعتقاد ربوبیة
او کرده باشد واین اعتقاد کفر باشد نه عبادت معبود . واذ اخذ الله میثاق النبیین . ویاد کن ای محمد چون ها
گرفت خدای تعالی پیمان پیغمبران حمزه خواند لما آتیتکم بکسر اللام باقی بفتح لام خواندند ونافع خواند
اتینا کم علی الجمع باقی قرابتا علی اخبار المخاطب عن نفسه ومیثاق مفعال باشد من الوثیقة ووثیقه استواری باشد
ومعنی عهد وعقد باشد بمثابه سوگند دادن لما آتیتکم انکس که لام مفتوح خواند دراو چند قول گفتند اخفش
گفت لام ابتداست وما موصوله است وآنچه از پس او است صلهٔ اوست ومن تبیین است وتقدیر آن است للذی
اتیتکم من کتاب وحکمة لتؤمنن به واین در جای خبر است یعنی انچه من دادم شمارا از کتاب وحکمت بان ایمان
آرید ولام دوم فی قوله تعالی لتؤمنن لام قسمی مضمر است کأنه قال الله لتؤمنن به یعنی عهد پیغمبران گرفتم که آن کتاب
وحکمة که بشما دهم انگه پیغمبری آید که آن کتاب شمارا تصدیق کند شما باو ایمان آرید واورا یاری کنید قولی دیگر که ما
مبتدا است وقوله من کتاب در جای خبر اوست ومن زیادتست ومعنی آنستکه الذی اتیتکم کتاب وحکمة ، انچه ما شمارا
دادیم کتاب وحکمتست ثم جائکم ای یجیئکم پس پیغمبری بشما آید که تصدیق کتاب شما کند یعنی محمد صم از حق شما آنستکه
باو ایمان آرید ونصرة کنید ودر این قول طعن زدند بعضی نحویان گفتند من آنجا زیادت بود که کلام نفی بود اما در اثبات

حکم نکنند بزیادت من لا یقال جائنی من رجل انما یقال ماجائنی من رجل ومافی الدار من رجل و بر این قول لام هم جواب
قسم باشد فی قوله لتؤمنن به مبرّد وزجاج گفتند لام تأکیداست وما مجازات راست ولام دراو چنان است که دران و تقدیر
آن است که لمهما آتیتکم و لأیّ کتاب و حکمة آتیتکم و جواب شرط لتؤمنن به و لتنصرنّه باشد و مثاله قوله . ولئن شئنا
لنذهبن بالّذی اوحینا الیك . وکسائی گفت لتؤمنن به متصل است بکلام اوّل وجواب شرط فی قوله فمن تولی
بعد ذلك ومعنی آن بود که یاد کن ای محمد چون خدای تعالی عهد پیغمبران بستد که انچه من دادم تورا برانکه
ما موصوله باشد یا هرچه من دادم شمارا برانکه ما شرط را باشد از کتاب وحکمة پس رسول مصدق بشما آید
که از صفت او آن باشد که باو ایمان آری ونصرت کنید اورا وگوید اقرار دادی وعهد من بر آن بستدی
گویند اقرار دادیم گوید گواه باشید که من نیز گواهم هرکه پس از آن برگردد واین خبر مبتدأ یا جزاء شرط
باشد ودراین قول ضعفی هست لبعده عن الظاهر وتعسف فیه ومثال او چنان باشد که . ما اصنع من الخیر من
یصنع مثله فهو من الفائزین . این مثال ما مجازاست ومثال ما موصوله چنان باشد که ما اختاره من العمل
من یعمل به فهو ناج اینجا جمله جزای خبر مبتدا باشد ودراوّل جزای شرط این بیان قول کسائی است و
امّا انکه لام را مکسور خواند گفت لام اضافه است وما موصوله است بمعنی الذی ولام تعلق دارد باخذ یعنی
میثاق پیغمبران را گرفت برای انچه داد ایشان را از کتاب وحکمت ثم جائکم والتقدیر اذ جائکم پس اگر
پیغمبری بشما آید که تصدیق کتاب شمارا باو ایمان آرید واورا نصرت کنید ولام جواب قسم است که اخذ
میثاق بجای آن است برای انکه فرقی نباشد بین قولك اخذت میثاقك لیفعلنّ وانشدك الله لتفعلن . و
بعضی اهل معانی گفتند لام مکسور مضمن بود بمعنی بعد تا معنی این باشد که بعد ما آتیتکم چنانکه نابغه گفت
. توهّمت آیات لها فعرفتها . لستة اعوام وذاالعام سابع . ای بعد ستة اعوام وسعید جبیر درشاذ خواند
لما آتیتکم ای حین آتیتکم وبراین جمله اقوال معنی انکه مستقیم باشد که قال اضمار کنند وگویند تقدیر اینست
. واذ اخذالله میثاق النبیین وقال لهم لما آتیتکم . اکنون مفسران خلاف کردند درانکه مراد بآیة کیست وعهد
از که بستدند بعضی گفتند عهد بستدند از جملهٔ پیغمبران که بعضی بعضی را تصدیق کنند وامّتان خودرا
بفرمایند تا بهمه ایمان آرند ومعنی نصرت ایمان وتصدیق ومتابعت است این قول سعید جبیر است وطاوس
وحسن وقتاده وسدّی از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت کردند که او گفت خدای تعالی جل جلاله
هیچ پیغمبری نفرستاد والا براو عهد گرفت که بمحمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم ایمان آرد وقوم را
فرماید تا باو ایمان آرند واگر درروزگار ایشان ظاهر شود نصرتش کنند ومجاهد گفت که عهد که گرفتند
بر اهل کتاب گرفتند که پیغمبران درمیان ایشان بودند وحجت آورد براین قول که درقرائة ابی کعب وعبدالله
عباس چنین است . واذ اخذالله میثاق الذین اوتوا الکتاب لما آتیتکم . وبراین قول استدلال کرد بقوله ثم
جائکم وگفت پیغامبر ما بهیچ پیغمبر نیامد باهل کتاب آمد واین قول مزیف است برای انکه خلاف
ظاهر است والله اعلم بمراده واگر خواهند تا این قول را قوت کنند بطریقه حذف المضاف واقامة المضاف
الیه توان کردن چه مراد آن است که . واذ اخذالله میثاق امم النبیین ودلیل این حذف معنی ونحوی است
که پیغامبر ما علیه السلام مبعوث نبود به پیغمبران بل بامم ایشان مبعوث بود واین را روایت کرده‌اند از
صادق علیه السلام وعبدالله عباس گفت پیغامبران را فرمودند که عهد رسول ما بر امّتان خود بستانند
ولیکن اکتفا کردند بذکر پیغمبران از ذکر امّتان وبرای ان جائکم که ماضی است درجای مستقبل بنهاد که

کلام را دراو معنی شرط است وشرط درمستقبل باشد واگرچه لفظ ماضی بود چنانکه گویند من اتانی
اکرمته والمعنی من یأتی اکرمه پس پیغمبری بشما آید وتصدیق کند کتاب شمارا وقول شمارا واقرار دهد
شمارا بنبوة وشما باو ایمان آورید واورا نصرت کنید انگه حق تعالی جل جلاله گفت پیغمبران را ءاقررتم
اقرار داری واخذتم علی ذالکم اصری وعهد من بستدی بر آن یعنی از امّتان خود که ایشان وامّتان ایشان
مکلف باشند بایمان آوردن بجمله پیغمبران وتصدیق ایشان کردند برسبیل جمله وقولی دیگر آن است که اخذتم
ای قبلتم اخذ بمعنی قبول است یعنی عهد من پذیرفتید ومثالش قوله جل جلاله ان اوتیتم هذا فخذوه ای
فاقبلوه وفی قوله لا یؤخذ منها عدل ای لا یقبل منها فدیة وقال الله تعالی ویأخذ الصدقات ای یقبلها ایشان
گفتند اقررنا اقرار دادیم حق تعالی گفت فاشهدوا برخود گواه باشید وقولی دیگر آن است که بریکدیگر
گواه باشید وانا معکم من الشاهدین ومن باشما از جملهٔ گواهانم عبدالله عباس گفت فاشهدوا ای فاعلموا بدانی
زجّاج گفت بینوا بیان کنی امّتان را سعید مسیب گفت فاشهدوا خطاب است بافرشتگان که خدای تعالی
جل جلاله ایشان را گفت بر پیغمبران گواه باشید فمن تولی بعد ذلك هرکه پس ازاین اقرار واشهاد برگردد
واعراض کند فاولئك هم الفاسقین پس ازجملهٔ فاسقان باشد واین هم عماد است یافصل عندالکوفیین والبصریین
ومعنی آن باشد که فاسق ایشان اند ازروی مبالغه نماید که فاسق خود ایشانند لاغیر تو پنداری که کسی گفت
فاسق که باشد خدای تعالی جل جلاله گفت فاسق آن باشد که باین صفت بود واصل فسق خروج باشد یعنی
از فرمان خدای بیرون باشند افغیر دین الله یبغون الآیه عبدالله عباس گفت سبب نزول این آیه آن بود که اهل کتاب در
حق ابرهیم بایکدیگر خصومت کردند جهودان گفتند ما اولیتریم بابرهیم وترسایان گفتند ما اولیتریم پیش رسول آمدند
بحکومت رسول علیه السلام گفت شمارا با برهیم هیچ سبیل ونسبت نیست وشما بردین او نهٔ ایشان را خشم آمد وگفتند
بخدای که ما پیش تو نیائیم دیگر بحکومت وبقضای تو راضی نباشیم ودین تو نگیریم خدای تعالی این آیه فرستاد
وگفت دینی جز دین خدای طلب میکنند بصریان وحفص ویعقوب خواندند والیه یرجعون بیا برغایب و
باقی قرّاء برخطاب بتا وابوعمرو یبغون بیا وترجعون بتا وله اسلم . واو حال راست وهرچه درآسمان وزمین
گردن نهاده‌اند اورا اما بطوع ورغبت وانقیاد واستسلام واما برکراهة ورغم خود ونصب او برتمیز باشد
وگفته‌اند برمصدری که فعلش محذوف است یعنی اسلم فطاع طوعاً اوکره کرهاً وگفته‌اند مصدری است در
جای حال ای طایعین وکارهین مفسران خلاف کردند درانکه طایعان کیستند وکارهان کیستند انس مالك
روایت کرد از رسول علیه السلام دراین آیه که گفت وله اسلم من فی السموات طوعاً ای هم الملائکة وفی الأرض
الانصار گفت آنانکه بطوع اسلام آوردند فرشتگان آسمان اند ودرزمین انصاریان اند برای انکه رسول
علیه السلام چون هجرت کرد ازمکه بمدینه آمد آیة قتال نیامده بود دعوة کرد انصاریان ایمان آوردند بطوع و
رغبت بی اکراهی وقتالی ورسول علیه السلام گفت . لا تسبوّا اصحابی فانهم اسلموا طوعاً واسلم الناس من
خوف سیوفهم . گفت اصحاب مرا دشنام مدهید که ایشان بطوع ورغبت ایمان آوردند مردمان دیگر از
بیم شمشیر ایشان حسن ومفضل گفتند آنانکه بطوع ایمان آوردند اهل آسمانند امّا اهل زمین بهری بطوع
ایمان آوردند وبعضی بکره وابوالعالیه گفت هیچکس نباشد که نگوید مرا خدای هست چون بگفت براو
حجت شد انگه اگر او بر آن بایستد واستقامت کند از جملهٔ آنانستکه اسلم طوعاً واگر استقامت نکند دبا گفت
خدایتعالی بدون او چیزی دیگر پرستد او آنستکه اسلم کرهاً ضحاك گفت مراد آنستکه وقت اخذ میثاق اقرار داد

اما بطوع ویاکره یعنی دراول وکلام درآن بیاید انشاءالله مجاهد گفت انانکه اسلام بطوع آوردند مؤمنانند وانانکه
بکره اسلام آوردند کافرانندکه چون ایشان سجده کنند معبود خودرا بدون خدای سایه ایشان سجده کنند
خدایرا بررغم ایشان بیانه قوله . ولله یسجد من فی السموات والارض طوعاً وکرهاً وظلالهم بالغدوّ والآصال
شعبی گفت مراد بکره آن است آنانکه در ایمان محقق نباشند بوقت خوف واضطرارهم التجا باو کنند .
الا تری قوله فاذا رکبوا فی الفلك دعوا الله مخلصین له الدین . قتاده گفت آنانکه بطوع ایمان آوردند
مؤمنانند که باختیار درحال سعة ایمان آوردند بوقتیکه ایمان نافع باشد ایشانرا وآنانکه بکره ایمان آوردند
کافرانند که درمرگ عند معاینه الملائکة ومقدمات الدار الاخرة ایمان آورند ایشانرا ایمان سود ندارد
بیانه قوله فلم یك ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا کلبی گفت آنانکه بطوع ایمان آرند آنان باشند که برفطرة
اسلام زاده باشند وآنانکه بکره ایمان آرند آنان باشند که ایشانرا ازبلا وکفر ببردگی بیارند وایشانرا
اکراه کنند براسلام ابن کیسان گفت وله اسلم ای خضع من فی السموات والارض طوعاً وکرهاً یعنی
هرکه درآسمان وزمین اورا خاضع وذلیل گردن نهاده اند اما بطوع اما بکره وآنانکه اهل طوعند
مؤمنانند وآنانکه اهل کرهند کافرانند وآنانکه کافرانند اگر ازایشان پرسی که شمارا که آفرید وآسمان
وزمین که آفرید گویند که خدای . قوله ولئن سألتهم من خلق السموات والارض لیقولن الله ولئن سألتهم
من خلقهم لیقولن الله . مجاهد روایت کرد ازعبدالله عباس که گفت چون یکی ازشمارا اسپ شموس باشد که
خواهد منقاد شود باید این آیه درگوش او خواند قوله وله اسلم من فی السموات والارض طوعاً وکرهاً
والیه ترجعون .

قُلْ آمَنَّا بِاللهِ وَمَا اُنْزِلَ عَلَيْنَا وَمَا اُنْزِلَ عَلَى اِبْرٰهِيمَ وَاِسْمٰعِيلَ وَاِسْحٰقَ وَيَعْقُوبَ وَالْاَسْبَاطِ
بکو ایمان آوردیم بخدای وانچه فرو فرستادند برما وانچه فرو فرستادند برابرهیم واسمعیل واسحق ویعقوب وفرزندان او
وَمَا اُوتِيَ مُوسٰى وَعِيسٰى وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ اَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ *
وانچه دادند موسی‌را وعیسی‌راوپیغامبران دیگررا ازپروردکار ایشان هیچ جدا نمی دانیم میان هیچ یك ازایشان وما مراورا فرمان برداریم
وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْاِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ * كَيْفَ
وهرکه جوید جز دین محمد دینی‌را پس هرگز قبول نکنند ازاو او دران جهان اززیان کارانشد چکونه
يَهْدِي اللهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ اِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا اَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللهُ
راه نماید خدای کروهی‌راکه کافرشدند پس‌ازایمان ایشان وکواهی دادند که بدرستیکه رسول حق‌است وآمد بدیشان معجزات روشن وخدای
لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ * اُولٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ اَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ
راه ننماید کروه ستمکاران را ایشان پاداش ایشان است که‌بر ایشان است نفرین خدای‌وفرشتکان ومردمان
اَجْمَعِينَ * خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ * اِلَّا الَّذِينَ تَابُوا
همه جاوید دران لعنت باشند سبك نکردانند ازایشان عذاب‌را ونه ایشان مهلت داده شود مکر آنانکه توبه کردند
مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ وَاَصْلَحُوا فَاِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ * اِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ اِيمَانِهِمْ ثُمَّ ازْدَادُوا
پس‌از حالت کفربسامان آرند که‌بدرستیکه‌خدای‌آمرزکاراست‌و مهربان بدرستیکه آنانکه کافرشدند پس‌از ایمان ایشان پس زیاده کردانیدند
كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَاُولٰئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ * اِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ
کفررا هرآینه قبول کرده نشود توبهٔ ایشان وایشان کمراهانند بدرستیکه آنانکه کافرشدند ومردند وحال انکه ایشان کافربودند هرگز

يُقْبَلَ مِنْ اَحَدِهِمْ مِلْءُ الْاَرْضِ ذَهَبًا وَلَوِ افْتَدٰى بِهِ اُولٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ وَمَا لَهُمْ مِنْ
قبول نکنی یکی ازایشان پر زمین‌را از زر واکرچه باز خرد خودرا بدان ایشان مرایشان راست عذاب دردناك ونیست مرایشان‌راهیچ
نَاصِرِينَ * لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتّٰى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَاِنَّ اللهَ بِهِ عَلِيمٌ *
یارانی هرگز نیابید حقیقت نیکی‌را تانفقه کنید ازانچه دوست دارید وانچه نفقه کنید ازهرچیزی پس بدرستیکه خدای بان‌داناست
كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلًّا لِبَنِي اِسْرَائِيلَ اِلَّا مَا حَرَّمَ اِسْرَائِيلُ عَلٰى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ اَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرٰيةُ
همهٔ طعام بود حلال مرپسران یعقوب‌را مکر انچه حرام کردانید یعقوب برخود پیش‌ازانکه فرو فرستادند توریة‌را
قُلْ فَاْتُوا بِالتَّوْرٰيةِ فَاتْلُوهَا اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * فَمَنِ افْتَرٰى عَلَى اللهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ
بکو پس‌بیارید بتوریة پس بخوانید انرا اکر هستید شما راست کویان پس هرکه ازخود سازد برخدای دروغ‌را پس‌ازانکه بیان کردیم
فَاُولٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ * قُلْ صَدَقَ اللهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ اِبْرٰهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ
پس ایشانند کروه ستمکاران بکو راست کفت خدای پس روی نمائید دین ابراهیم‌را حال انکه مایل‌است ونبود
مِنَ الْمُشْرِكِينَ *
ازاهل شرك

قوله آمنا بالله مثل این آیه بعینها درسورة البقره رفت تفسیر آن گفته‌شد اینجا سخن باید گفتن درانکه در
این تکرار چه فایده‌است دروجه حسن تکرار درآیات قرآن چند وجه گفته‌اند یکی انکه مذهب محققان
آن‌است که مکلفان‌را درالفاظ قرآن لطف‌است چنانکه درمعانی لطف‌است چنانکه اگر قدیم جل جلاله
بجای . الم ذلك الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین گفتی الم هذا القرآن لا شك فیه هذا بیان للمؤمنین . در
اوآن لطف نبودی که‌درآن الفاظ هست برای انکه ممکن نیست دعوی کردن که‌این لفظی‌است وبفصاحت
بحدّی‌است که‌معجزاست وعرب ازمثل‌این‌مقدارعاجزند خصوصاً بنزدیك اصحاب صرفه پس این باشد که
خدای تعالی دانست که مکلفان‌را در اعیان این الفاظ لطفی باشد که در الفاظ دیگر نباشد واگرچه متفق
المعنی باشندوبراین قاعده سؤال ازتکرارقرآن منقطع شود گروهی دیگر گفتند تکرار نوعی فصاحت‌است درجای
خود وآن نه‌برای عیّ گوینده‌باشد واین درکلام عرب بسیاراست وغرض ازاین تاکید باشد وتقریر کلام
بامخاطب دراشعار ایشان ازاین بسیاراست قال الشاعر . کم نعمة کانت لکم کم کم وکم . وقال آخر . نعق الغراب
ببین لبنی غدوة . کم کم وکم بفراق لبنی ینعق . وقال آخر . وکاین وکم عندی لهم من صنیعة . ایادی منوها
علی واوحبوا . واین جواب فراست ووجهی دیگر آن‌است که‌خدای تعالی قرآن بجملهٔ خلایق فرستاد و
ایشان درآفاق واقطار زمین پراکنده بودند وقرآن مجموع نبود هر چند آیت وسورتی بجانبی فرستاد اگر
تکرار نبودی درقرآن یکی قصهٔ موسی شنید ویکی قصهٔ عیسی ویکی قصهٔ آدم وانکه آن شنیدی آن نشنیدی و
انکه این شنیدی آن نشنیدی پس حق تعالی خواست تامکلفان درلطف وفایدهٔ قرآن مساوی باشند قصه‌ها و
آیتها در قرآن مکرر کرد تاپیش ازجمع بهر جائی وبهر طرفی برسد واستقصای کلام دراین باب کرده شود
فی سورة الرحمن وسورة المرسلات واین‌قدر اینجا کفایت‌است حق تعالی خواست تا بیان انکار کند بر
جهودان که گفتند نؤمن ببعض ونکفر ببعض دیگر تامطابق آن بود که‌خدای تعالی گفت درآیه که‌پیش‌ازاین‌است که
عهدپیغمبران گرفته‌ام که‌چون پیغمبری آید مصدق آن‌را که‌باین پیغمبر باشد باو ایمان آرد و بعضی تصدیق بعضی کنند
و باز نماید که چنانکه پیغمبران پیشتر مکلفند بایمان بمن من هم مکلفم بایمان بایشان والله اعلم بمراده

قوله تعالى ومن يبتغ غير الاسلام ديناً . مفسران گفتند آیه درشأن دوازده مرد آمد که اظهار ایمان
کرده بودند منافق بودند درباطن مرتد شدند وبرگشتند وبمکه شدند بنزدیك کفاراز جملهٔ ایشان الحارث بن
سوید الانصاری خدای تعالى این آیه فرستاد وابتغاء افتعال باشد من البغاء وهو الطلب جزکه بغی لغیره باشد
وابتغی لنفسه چنانکه سوی واستوی وخبر واختبر وقصد واقتصد هوومانند این خدای تعالى گفت
هرکس اودینی طلب کند جز اسلام ازاوقبول نکنند برای انکه دین بنزدیك خدای اسلام است لاغیر که
ادیان وملل راباِن منسوخ کرد چنانکه گفت . انّ الدين عند الله الاسلام . ومعنی قبول عمل ضمان ثواب
باشد براو برای انکه واقع باشد بموقع خود وبروجه مأمور به کرده شده باشد . قوله وهو فی الاخرة من
الخاسرين . واودرآخرت یعنی قیامت که سرای دگراست ازجملهٔ زیان کاران باشد والخسران ذهاب
رأس المال ان باشد که سرمایه تلف شود وکافر درقیامت چنین باشد برای انکه مکلف دردنیامشبه است
ببازرگان وعمر سرمایهٔ اوست واسباب تمکین آلات اوست وسود اوثواب است وزیان اوعقاب است در
فردای قیامت چون بنگرد عمرصرف کرده باشد درکاری که ثمرهٔ آن عقاب باشد نه سرمایه دارد ونه سود
عنداو پشیمانی اوسخت شود وسود ندارد اورا . نعوذ بالله من الخذلان والحرمان . قوله کیف یهدی الله
قوماً کفروا بعدایمانهم . صورت استفهام است ومراد انکارونفی ای لایهدی الله یعنی خدای هدایت نکند
گروهی را که پس ازایمان کافرشوند ومثله قول الشاعر . کیف نومی علی الفراش ولما . یشمل الشام غارة
شعوا . ای لاانام واین را نظیر بسیار بود منها قوله کیف یکون للمشرکین عهد عندالله ای لایکون لهم عندالله
عهد ومثل این روایت است ازصادق علیه السلام درسبب نزول آیه وحسن بصری گفت آیه دراهل کتاب
آمد که ایشان پیش ازقیام وظهور رسول علیه السلام باوایمان داشتند ومقر بودند چون رسول علیه السلام
بیامد منکر شدند وکافر گشتند اما مراد بهدایت درآیه محتمل است وجوه را یکی الطافی که خدای تعالى
بامؤمنان کند که ایشان را این لطف باشد درثبات برایمان وآن اگر درحق کافران بکنند لطف نباشد
چنانکه درشاهد انکس که دعوتی سازد وجماعتی را بطعام ومهمانی خود خواند خواندن او برعموم همه را
لطف باشد انکه ازایشان جماعتی بیایند وجماعتی نیایند وآنانکه بیایند ایشان را شمعی پیش فرستد وچون
بدرسرای رسند استقبال کند واین لطف باشد ولیکن درحق آنانکه حاضر آیند فأما انانکه نیامده باشند این
معانی درحق ایشان لطف نبود لامر یرجع الیهم برای کاریکه راجع باشد بایشان نه بامیزبان واین وجهی
نیکو ومعتمد است وجهی دیگر آن است که خدای تعالى حکم نکند بهدایة انانکه باین صفت باشند وجهی
دیگر انکه مراد بهدی ثواب بود ای کیف یثیب الله خدای تعالى چگونه ثواب دهد وهدایت ره بهشت کند
آنان را که باین صفت باشند قوله کفروا بعدایمانهم . مراد آن است که کفروا بعداظهارهم الایمان برای
انکه ارتداد ازمؤمن حقیقی درست نباشد بنزدیك ما برای انکه مؤدی بود باصلی ازدو اصل فاسد اما احباط وقد دلّ
الدليل علی بطلانه واما جمع بین الاستحقاقین علی سبیل التأبید بیان این آن است که اجماع است که برایمان
استحقاق ثواب ابدی باشد وبرکفر استحقاق عقاب ابدی اگر مؤمن محقق که بایمان مستحق ثواب ابد
شده باشد کافر شود کفری حقیقی مستحق عقاب ابد شود پس دریکحال هم مستحق ثواب ابد باشد وهم
مستحق عقاب ابد واین محال است واما باید گفتن که عقاب کفرش ثواب ایمانش محبط کرد واحباط باطل است
بنزدیك ما چون هردو اصل فاسد است دلیل کند برانکه مؤمن حقیقی مرتد نشود اما یامظهر ایمان بوده

باشد دراول ویامظهر کفر بوده باشد دردوم اگر گویند چه گوئی درکافر که مسلمان شود نه همچنین
باشد یامؤدّی بود باجمع بین الاستحقاقین واما مؤدّی بود باحباط جواب گوئیم احباط نباشد اینجا وانما
خدای تعالى اسقاط عقاب او کند باجماع لقوله علیه السلام یجب ماقبله اسلام آن راکه پیش آن باشد ببرد . والله
لایهدی القوم الظالمين . وخدای تعالى هدایة نکند باین معانی که گفتند ظالمان را ومراد بظالم کافر است
برای انکه درآیة ذکر کافران رفته است . اولئك جزاؤهم ان علیهم لعنة الله والملائكة والناس اجمعين خالدين
فيها لايخفف عنهم العذاب ولاهم ينظرون . هم درحق حارث بن سوید آمد که چون بمکه رفت واز
مدینه بگریخت پشیمان شد برآن کس فرستاد بقوم خود گفت بپرسید ازرسول علیه السلام که تاخود مرا
توبه باشد که من پشیمانم خدای تعالى این آیه فرستاد که . الاالذين تابوا من بعد ذلك واصلحوا فان الله غفور
رحيم . کسی ازجملهٔ خویشان او آیة انجا فرستاد تابراو خوانند حارث اورا گفت تو باینکه میگوئی
راست گیری ورسول ازتو راست گیرتر است وخدای تعالى ازهردو راست گیرتر است تا بمدینه آمد و
اسلام آورد وحسن اسلامه واسلامش نیکو شد مجاهد گفت این درمردی آمد من بنی عمرو بن عوف
که کافر شد از پس اسلام ترسا شد وباروم شد اولئك جزاؤهم انّ علیهم لعنة الله الایة بگفتیم که اصل لعن
طرد باشد وقوله مقام الذئب کالرجل اللعين ای کا الطريد وجزا پاداشت باشد امّا بخیر وامّا بشر چون بخیر
مخصوص باشد ثواب گویند وچون ببد مخصوص باشد عقاب گویند وآیه دلیل است برانکه جزا برعمل
است خلاف انکه مجبران گفتند اولئك درمحل رفع است بابتدا وجزاؤهم مبتداء دوم است ان علیهم لعنة
الله . الله درجای خبر مبتدای دوم است انکه مبتدا وخبر دوم درجای خبر مبتدای اول است اگر گویند چرا
گفت والملائكة والناس اجمعين بانکه لعنة او ازهمه کفایة باشد چه آن ازهمه بلیغ تر بود جواب گوئیم
برای انکه تا ما بدانیم که ما مکلفیم بلعنت وتبراء ایشان دوم انکه تا بدانند که مارا هست که ایشان را لعنت
کنیم بخلاف عقاب که عقاب جز خدای را نرسد ومثل این آیه درسورة البقره رفته است . خالدين فيها .
نصب او برحال بود ازمفعول انجا همیشه بمانند ودرهیچ وقت ازاوقات ایشان را تخفیف عذاب نبود ونه
نیز کس برایشان رحمت کند ونه نیز خدای تعالى برایشان بخشاید وحمل آن برخدای تعالى کردن اولیتر
باشد برای دووجه یکی انکه افعال مجهوله درقرآن چندانکه آید مضاف باخدای تعالى بود چنانکه گفت
. واوتیت من کل شیٔ وعلمنا منطق الطیر وما انزلت التورية والانجیل الا من بعده الی غیر ذلك من
الایات . وجه دیگر انکه درقیامت دست همهٔ متصرفان ازعمل مقبوض ومعزول باشد وکس را انجا تصرف
نبود انکه استثنا کرد تائبان را تا کفار برکفر اصرار نکنند ونومید نشوند وبدانند که مادام تا کمال عقل
برجای است ودرتکلیف گشاده است مکلف را بخلاص خود طریقی هست بتوبه وتوبهٔ کافر رجوع باشد
ازکفر بایمان چون ایمان آرد تایب باشد وتوبهٔ فاسق هم رجوع باشد ازفسق بالندم علی مامضی والعزم علی ان لایعود الی
مثلها فی المستقبل . واصلحوا . اصلاح کنند پس ازانکه افساد کرده باشند اگر گویند چون توبه ازکفر بایمان باشد وکافر
ایمان آورد اصلاح چرا بان ضم کرد جواب گوئیم تاابهام آن بیفکند که کافر چون ایمان آورد اورا ایمان کفایت است از
واجبات عقلی وشرعی چنانکه هرجا که ذکر ایمان کرد عمل صالح بااو مقرون کرد تاابهام زایل باشد ازانکه اورا عمل صالح
واجب نیست . فان الله غفور رحیم . فا برای آن آورد که کلام متضمن باشد بمعنی شرط وتقدیر این است که ان تابوا فان الله
غفور رحیم . ان الذين کفروا بعدایمانهم الایة . حسن وقتاده وعطای خراسانی گفتند آیه درجهودان آمد که ایشان

بعیسی کافر شدند بعد ایمانهم بموسی . ثم ازدادوا کفراً . پس کفر بیفزودند بجحود به محمـد صلی الله
علیه وآله وسلم ابوالعالیه گفت آیه درجهودان وترسایان آمد کفروا بمحمد بعد مبعثه بعد ایمانهم من قبل مبعثه ثم
ازدادوا کفراً یعنی اصراراً علی الجحود به تا محمدرا ندیده بودند نعت وصفت او در کتابهای خود می دیدند
معترف بودند چون بیامد ودست ایشان از تصرف وریاست وفتوای ورشوت وحکم ومتبوعی کوتاه کرد
وکوتاه خواست بودن بانچه میگفتند کفر آوردند ومنکر شدند انکه باصرار بر کفر در کفر بیفزودند مجاهد گفت
آیه در مشرکان آمد کفروا بعد ایمانهم ای بعد اقرارهم بالله من قولهم ان خالقنا هو الله چنانکه خدای تعالی از ایشان حکایت
کرد قوله . ولئن سألتهم من خلقهم لیقولن الله . پس از این اقرار بشرك وانباز گرفتن باخدای کافر شدند حسن گفت
کفروا کافر شدند بایتی که فرود آمد ثم ازدادوا کفراً بنزول کل آیة کفروا بها عند نزولها قطرب گفت ثم ازدادوا
کفراً زیادت کفر ایشان آن بود که گفتند ما توقف کنیم تا محمد بمیرد ما دین او خراب کنیم چنانکه خدای تعالی از او
باز گفت . نتربص به ریب المنون . کلبی گفت آیه در آن یازده مرد آمد که با حارث بن سوید مرتد شدند چون
حارث پشیمان شد باز آمد ایشان باز نیامدند گفتند ما چندانکه خواهیم بمکه باشیم بر کفر چون خواهیم که با یمان
شویم در شأن ما نیز آیتی آید چنانکه در شأن حارث آمد چون رسول علیه السلام مکه بگشاد بهری از ایشان با اسلام
آمدند وبعضی بر کفر اصرار کردند این آیه درباب آنان است بر کفر بمردند کفروا بعد ایمانهم ای اسلامهم
ثم ازدادوا کفراً بعد فتح مکه ورجوع اصحابهم الی الاسلام واصرارهم علی الکفر اذا ماتوا علیه لن تقبل چون
بر کفر چندان مقام واصرار کنند که بمیرند توبهٔ ایشان قبول نکنند واین آیه دلیل است برانکه در قیامت قبول توبه
نباشد برای انکه محال است که با منافع حاضر بهشت وعقاب عاجل دوزخ ملجأ نشوند واگر از این دو یکی بودی هم
ملجی بودی فکیف که هر دو بیکجای مجتمع باشد اعنی معاجلة الثواب والعقاب چون ملجأ شوند توبه کنند وچون توبه
کنند باید تا قبول باشد اگر تکلیف باقی باشد پس نفی قبول توبه نفی تکلیف باشد برای انکه با الجاء ثبات تکلیف محال
باشد دیگر انکه قدیم جل جلاله گفت قوله . ولیست التوبة للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر احدهم الموت قال انی تبت
الان ولا الذین یموتون وهم کفار الایة . ورسول علیه السلام گفت ان الله یقبل توبة عبده مالم یغرغر چون در درمرگ
بظاهر قرآن واخبار توبه نباشد پس از مرگ اولیتر که نباشد وآیة مخصوص بود بکافرانی که بر کفر بمیرند یا در درمرگ
توبه کنند که خدای تعالی در حق ایشان فرمود که ولیست التوبة الایة . واولئك هم الضالون . سه وجه باشد این ضلال را
یکی انکه اصل او ست وهو الهلاك ای الهالکون من قوله تعالی . ائذا ضللنا فی الارض ای هلکنا . ودگر انکه الضالون
عن الدین ای الکافرون حقـاً . ایشان کافر باشند بر حقیقت برای انکه بر کفر مرده باشند وپس از آن در
ایشان امیدی نبود وجهی دیگر آن است که هم الضالون عن طریق الجنة . از ره بهشت گمراه باشند وهر
سه وجه یکی باشد قوله . ان الذین کفروا وماتوا وهم کفار فلن یقبل من احدهم ملا الارض ذهباً ولو افتدی به
. قدیم جل جلاله باین آیه غایة وعیدو تهدید کرد کافران را وقطع طمع ایشان کرد وگفت آنانکه کافر باشند وبر
کفر مصر باشند تا بمردن بمیرند وکافر باشند واو حال راست اگر هر یکی از ایشان همهٔ زمین پر از زر دارد وبدهد
از او قبول نکنند بعد از انکه ایشان آنجا مالك فتیلی وقطمیری نباشند پس بنگر که چه زیان کار بود انکس که خویشتن را
باندکی حطام دنیا دوزخ کسب کند واگر فردا از طریق مثل همهٔ زمین پر از زر او را باشد وخواهد تا فدیه کند
وخویشتن باز خرد او را باو نفروشند واز او قبول نکنند . اعاذنا الله من عذابه بفضله ورحمته . وذهباً .
نصب او بر تمیز است لتمام الاسم برای انکه اسم باضافه تمام است . فامتنع من الاضافة مرة اخری فلما تم الاسم

نصب ما بعده حملاً علی تمام الکلام فی قولك طاب زید نفساً حملاً علی المفعول به وتشبیهاً به فی قولك ضرب زید
عمرواً قوله ولو افتدی به هم از آن باب است که گفتیم که فعل لغیره وافتعـل لنفسه یقال فدا فـلان فلاناً وافتدی
نفسه انس مالك روایة کرد از رسول علیه السلام که گفت روز قیامة کافران را بکنار دوزخ آرند او را گویند
اگر تو را زمین پر از زر بودی خویشتن را فدیه کردی یا نه گوید آری گویند از تو کم از این خواستند اجابة نکردی
. اولئك لهم عذاب الیم . ای مولم ایشان را عذابی بود دردناك . وما لهم من ناصرین . وایشان را هیچ یاری نبود
نه بر طریق مغالبه نه بر طریق شفاعة . لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون الایة . عبدالله عباس گفت مراد
به بر در آیة بهشت است یعنی به بهشت نرسی تا خرج نکنی انچه دوست تر داری یا انچه دوست تر داری نرسی تا آنچه دوست تر
داری ندهی این قول عبدالله عباس ومجاهد وسدی وعمرو بن میمون است عطیه گفت مراد ببر طاعت است که نقیض او
فجور بود وبر نقیض فاجر باشد وابو روق گفت مراد ببر خیر است مقاتل بن حیان گفت مراد ببر تقوی است حسن
بصری گفت مرد از جملهٔ ابرار نباشند تا انفاق احب الاموال نکنند بطیبة النفس بچشم حقارت نگریده بدو
وبدست مهانة صرف کرده مجاهد وکلبی گفتند آیه منسوخ است بایهٔ زکوة ضحاك گفت از عبدالله عباس مراد
بانفاق خود زکوة است یعنی از جملهٔ ابرار نباشد تا زکوة واجب از مال ندهد عطا گفت مراد آن است که مرد
دین دار متقی نشود تا از کرایم اموالش از عرض آن انچه بهتر ونکوتر بود ندهد واز تن درست ممکن صحیح شحیح
باداعی متردد بامشقت نفس ومجاهدهٔ خود ومکایدهٔ شیطان باامید زندگانی وترس درویشی حسن بصری گفت
عام است در جملهٔ صدقات اندك وبسیار تا اگر خرمائی بدهد در این آیه داخل باشد در خبر است که از جملهٔ صحـابهٔ
رسول مردی بود نام او ابو طلحه از انصاریان ودر همهٔ مدینه چندان درخت خرما که او را بود کس را نبود ولیکن
خرماستانی داشت برابر مسجد رسول علیه السلام بسیار نکو وآبادان وبسیار دخل ودر آنجا چشمهٔ آب خوش بود
رسول در آنجـا رفتی واز آن آب بخوردی ووضو کردی چون این آیه فرود آمد ابو طلحه بیامد وگفت یا رسول الله
خدای داند که دوست ترین مال من وگرامی ترین این خرماستان است من این را صدقه کردم بامید بر فردا تا مرا
ذخیره باشد ای رسول الله آنجا که مصلحت دانی آنجا فرونه رسول علیه السلام گفت بخ بخ ذلك مال رابح لك گفت
خنك باد تو را این مالی است سود کننده تو را اینکه گفتی شنیدم ومصلحت در آن دانم که بر خویشان خود وقف
کنی گفت یا رسول الله انچنانکه باید فرمای رسول علیه السلام بر ایشان وقف کرد ابو ایوب انصاری روایت کرد
که چون این آیه آمـد زید بن حارثه اسبی نکو داشت وسخت دوست داشتی آن را پیش رسول علیه السلام آورد
وگفت یا رسول الله من این اسب را دوست دارم صدقه کردم رسول علیه السلام باسامة بن زید بن حارث داد زید را
خوش نیامد گفت یا رسول الله من آن صدقه کردم رسول گفت بموقع افتاد وخدای تعالی از تو قبول کرد
شهر بن حوشب روایت کند که چون این آیه آمد زنی بود در مدینه پرستاری داشت وجز آن نداشت آزاد
کرد وگفت تو را آزاد کردم ولیکن از بر من مرو واین شرط نیکنم بر تو چون آزادش کرد پرستار برفت زن
بیامد ورسول را خبر داد رسول علیه السلام گفت او حجاب تو شد از دوزخ رها کن تا برود وچون شنوی
که مر اسبی آورده انداز جای بیا تا من تو را بردهٔ دهم مجاهد روایة کرد که عمر خطاب کس فرستاد باموسی اشعری
واو را گفت از سبی جلولا برای من کنیزکی فرست او کنیزکی فرستاد بغایت حسن وجمال عمر چون او را بدید
در چشم او نکو آمد این آیه برخواند . لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون الایة . ودر حال آزادش کرد عبدالله
عمر گوید یکروز این آیه میخواندم اندیشه کردم تا خود چیست که بر من دوست تر است هیچ نزدیك من از این

وآواز آمد که ای گوشت براو پوشیده شو پوشیده شد گفت ای پوست برسراو پوشیده شو چنان شد
خدای تعالی جان دراو آفرید برخاست بفرمان خداونیق بانگ کرد این روایت وهب است . فامّا قول
آنان که گفتند عزیر بود خبری است ازموسی بن جعفر علیه‌السلام گفت دروقتی که من ازدشمنان میگریختم
ومتفکرمیرفتم بهری ازدهها شام برسیدم کوهی دیدم وازآن دهها که برحوالی آن بود مردم بسیار بیرون
میامدند وبر ان کوه می‌شدند من پرسیدم ایشان‌را که این چه جای‌است وشما کجا میروی گفتند دراین کوه
غاری‌است ودرآن غار راهبی‌است مارا سال تاسال یك زمان ازآنجا بیرون آید وبرای ما چیزی گوید ومارا
مشگلی که باشد ازاو بپرسیم گفت من نیزدرمیان ایشان برفتم تابرکوه شدم منبری بیاوردند وبنهادند وپیری‌را
ازدیری بیرون‌آوردند ابروها برچشمها فروافتاده وبعصابهٔ ابروی‌او برپیشانی بستند واوبرآن منبرنشست
ویکبار بان قوم درنگرید چشمش برموسی بن جعفر علیه‌السلام افتاد نوری دید ازفرق سراو تابان تابعنان
آسمان روی بدوکرد وگفت یاهذاایمرد هماناتو غریبی‌درمیان این قوم گفت بلی گفت منا ام علینا . ازمائی
یا برمائی گفت لست منکم گفت ازشما نیستم گفت همانا ازامّت مرحومهٔ گفت بلی گفت امن علمائهم انت
ام من جهالهم . ازعلماء ایشانی یااز جاهلان ایشان گفت لست من جهالهم . ازجاهلان ایشان نیم گفت
اسئلك ام تسئلنی . گفت من پرسم تورا یاتو پرسی مرا گفت ذاك الیك . گفت اختیار توراست گفت
من پرسم گفت سل عمّاً بدالك گفت بپرس ازانچه خواهی راهب گفت ما وشما میگوئیم دربهشت
درختی‌است آن‌را طوبی گویند ما میگوئیم اصل آن درسرای عیسی‌است وشما میگوئی اصل آن درسرای
محمداست ولکن دربهشت هیچ جای وبقعه وخطهٔ نیست والّا شاخی ازآن درخت سرآنجا درآرد مثال آن
در دینا چیست گفت مثال آن در دنیا آفتاب‌است بامداد سر ازمشرق خود برآرد وچون بقطب فلك رسد
هیچ جای وبقعهٔ نباشد که شاخی ازشعاع‌او درآنجا نیفتد گفت نکو گفتی گفت دگرمرا خبرده که ما وشما
میگوئیم اهل بهشت ازطعام وشراب بهشت میخورند چندانکه بیش خورند زیاده شود ونقصان نبود مثال آن
دردنیا چیست گفت مثال آن کتاب خدای عزّ وجل که چندانکه خوانندگان میخوانند وگویندگان درانواع
علومش سخن میگویند ازقرائت وتفسیر وتأویل وفقه وکلام وحدود واحکام وحلال وحرام سخن
میگویند بغورآن وبمعنی وحقیقت‌ان نمیرسند گفت نکو گفتی مرا خبرده ازانکه ما وشما میگوئیم ازانکه اهل
بهشت دربهشت طعام وشراب خورند ایشان‌را بول وغایط نباشد مثال آن دردنیا چیست گفت جنین که
درشکم مادر که طعام وشراب که مادر خورد او ازآن نصیب یابد واورا بول وغایط نباشد گفت نکو گفتی
وراست گفتی گفت خبرده مارا ازکلید بهشت تاازرزاست یا ازسیم یا ازچیست گفت کلید بهشت نه اززراست
ونه ازسیم کلید بهشت زبان بندهٔ مؤمن‌است که دردهن بگرداند وبگوید لااله الّاالله ترسا گفت همه نکو
گفتی وراست گفتی ولیکن تورا مسئلهٔ می‌پرسم که دراو متحیر فرومانی گفت اگرجواب بگویم وصواب
باشد ایمان آری وبدین مادرآئی گفت بلی وبدین عهدکرد گفت مرا خبرده ازآن دوبرادر هم‌شکم که بیك
شب ازمادرجدا شدند وبیك روز باپیش خدای شدند وچون بمردند یکیرا دویست سال بود ویکیرا صدسال
گفت ایشان عزیر وعزر بودند که ایشان‌دوتوام‌بودنددریك‌شکم بیك‌شب آمدند وپنجاه سال‌بایکدیگربودند
پس ازآن یك روز عزیر ببعضی دهها رفته بود ازآنجا میامد برچهار پای نشسته وپارهٔ انگور وانجیر درسله
نهاده وپارهٔ شیر وعصیر درجای کرده بربعضی دهها بگذشت که خدای تعالی اهل آن‌را هلاك کرده بود وده

ویران شده برسبیل تعجب گفت انّی یحیي هذه‌الله بعد موتها . خدای تعالی فرمان داد تاازخربیفتاد وبمرد
وخر ازدگر جانب بیفتاد وبمرد هردو صد سال مرده درآن بیابان افکنده بودند وآن طعام وشراب افکنده
بود برجای خودکه هیچ متغیر نشده بود چون صد سال برآمد خدای تعالی اورا زنده‌کرد جبرئیل آمد و
گفت یاعزیر چند گاه‌است تاتو اینجائی گفت روزی یابهری ازروزی گفت نه چنین‌است صد سال‌است که
تو اینجائی اکنون ازروی عبرت بطعام وشراب نگر که هیچ متغیر نشده‌است وازروی تصدیق الحدیث ومدت
مقام‌تو اینجا درخر نگرکه استخوانهای‌او چگونه پوسیده شده‌است تا خدای تعالی اورا پیش تو زنده کند
وخدا چهارپای اورا زنده‌کرد تااو برنشست وآنچه داشت برگرفت تاده آمد وبابرادر پنجاه سال دیگر بماند
انکه بیکروز باپیش خدای شدند راهب گفت نکو گفتی وراست گفتی ومن گواهی دهم که خدای یکی‌است
ومحمد بنده ورسول اواست وآن جماعت‌ایمان آوردند . وبرقول آنانکه گفتند ارمیابود گفتنداو خضراست
خدای تعالی‌اورا زنده‌کرد وهنوز زنده‌است واورا دربیابانها وجایهای دشت بینند فهذا معنی قوله . فأماته‌الله
مأته عام ثم بعثه . پس زنده‌کرد اورا وبعث احیاباشد وتنبیه باشد ازخواب وفرستادن باشد اینجا احیاست
بقرینه قوله فاماته الله ودر سورهٔ الکهف تنبیه‌است فی قوله . ثم بعثناهم لنعلم ای الحزبین بقرینة فضربنا
علی آذانهم فی الکهف سنین عدداً ثم بعثناهم وبمعنی فرستادن فی قوله فبعث الله النبیین مبشرین ومنذرین قوله
قال کم لبثت گفت اورا چند مقام کردی اینجا وظاهر چنان‌است که خدای گفت ولیکن بواسطه گفته‌باشد یاجبرئیل
باشد برقول انکس که گفت پیغمبر بود یافرشته باشد گماشتهٔ ازجانب خدای تعالی کم لبثت کم استفهام‌است ازعدد ومحل
او نصب‌است بان‌فعل که ازپس اوست وعامل دراو لابد باید تامؤخر بود برای انکه استفهام‌راصدر کلام باشد
وابوعمرو وحمزه وکسائی لبثت‌را لبت‌بادغام‌خوانندامّا للمجاورة وقرب مخرج الثاء من التاء واماللقاب اولاً ثم
الادغام ولبث و مکث مقام کردن باشد یقال لبث یلبث لبثاً ولباثاً . جواب داد که لبثت یوماً . یك
روزاست تامن اینجا مقیمم واو چاشتگاه آنجارسیده بود چون برنگرید هنوز آفتاب مانده بود استدراك
کرد وگفت اوبعض یوم یابهری‌از روزی وگفته‌اند اوبمعنی بل‌است کقوله اویزیدون . واین‌تعسف‌بکار
نیست برای‌انکه خبراول که داد ازظن خود داد که گمان می‌برد که روزی تمام‌است انکه خواست که
خبررا ازآن ببرد که مقطوع علیه باشد برای‌شکی که اورا بود گفت اوبعض یوم پس اولیتر حمل او
بود علی ظاهره جواب داد اورا آن‌پرسنده بل لبثت مأته عام . وبل برای اضراب باشد ازاول اعنی
عدول ازکلام اول بکلامی دیگر پس‌ازان آغاز کرد که لبثت مأته عام صد سال‌است تاتو اینجائی اکنون
ازروی اعتبار نظر کن . فانظر الی طعامك وشرابك . وگفته‌اند طعامش انجیر بود وگفته‌اند انگور
بود وشرابش عصیر بود وگفته‌اند شیر وآن‌چیزهاء سریع التغییر باشد . لم یتسنه ای لم یتغیر . حمزه و
کسائی خواندند بی‌ها لم یتسن درحال وصل وهمچونین فی‌قوله . فبهدیهم اقتد . بی‌ها درحال وصل
وباقی قراء بهاء خوانند فی حالة الوصل والوقف وطلحة بن مصرف درشاذ خواند لم یسنه بادغام تادرسین
وگفت درمصحف ابی کعب چنین‌است یعنی گشت مثالها برآن نبگردانیده‌است انانکه‌هابیفکنند گفتندزیادت‌است
واصل یتسنی بوده‌است ویابرای جزم بیفتاده‌است انکه درحال وقف هااستراحة ازبا بدل کردند واین بر
قول انکس باشد که هادرسنه‌زیاده گوید وگویداصلهاسنوة والجمع سنوات والفعل منه سانیت مساناة وتسنیت تسنیاً
الاآن‌است که واو بایا گردانند درتفعل وتفاعل کالتدعی والتنادی برای انکه یاخفیف‌تراز واواست ابو

کنیزك که بود دوست تر نبود اورا آزاد کردم بر خاطرم گذر کرد که اورا بنکاح حلال گردانم دگر باره گفتم چیزی که
بخدای دادم بان رجوع نکنم راوی خبر گوید مهمانی بابوذر غفاری فرود آمد ابوذر اورا گفت من از تو مشغولم بفلان
جای مر اشتری است برو و شتر بهینه بگزین و بیار او برفت وشتری لاغر بیاورد اورا گفت بهتر ازاین نبود
گفت بود ولیکن من نیاوردم رها کردم برای روزی که تورا بان حاجت باشد ابوذر گفت حاجت من آن روز باشد
که مرا در گور نهند از آن محتاج تر نباشم برای حاجت سخت بهینه مال باید نهادن وخدای تعالی میگوید .
لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون . عبدالله سیدان روایت کند از ابوذر غفاری که گفت تورا در مالت سه
انباز است یکی قدر که دستور باتو نیارد که کدام ببرد بهتر یا بتر یعنی آفة خدای دوم وارث است که منتظر
آنست که تو چشم برهم نهی تا او مال ببرد وانباز سوم توئی اگر بتوانی کردن که تو عاجز ترین
سه گانه نباشی بکن انکه گفت خدای تعالی میگوید لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون . واین شتر
دوستر مال منست بنزدیك من برای خود اختیار کردم تا خاصهٔ مرا باشد وآنرا درراه صدقه صرف کرد
راوی خبر گوید سایلی نزد ربیع خثیم آمد ربیع خثیم گفت بروی پارهٔ شکر باین سایل دهی من گفتم سایل شکر
چه خواهد کردن او را نان باید گفت خدایتعالی داند که ربیع خثیم شکر دوست دارد ومیگوید لن تنالوا البر حتی تنفقوا
مما تحبون . ودر اثر هست که زبیده زن هرون الرشید ام جعفر مصحفی قرآن فرمود نوشتن بنود پاره بود
وپشتهای آن زرین کرده بود مرصع بانواع جواهر بیش بها یکروز قرآن می خواند در آن دفتر باین آیه رسید .
لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون . باخود اندیشه کرد گفت من در جهان چیزی ازاین دوست تر ندارم کس
فرستاد و زرگران را بخواند وآن زر وجواهر بفروخت وبهای آن در چاههای بادیه صرف کرد که تا امروز
منسوب است باو ابوبکر وراق گفت حق تعالی باین آیه مارا فتوت آموخت گفت بر من ببر خود دریابی من
باتو انکه بر کنم که تو با برادران خود بر کنی باین سر بده تا بان سر باتو دهند بحسب آن بعدل وبیش از
آن بفضل ونگر تا گمان نبری که آنچه تو میکنی از خیر وبر بر من پوشیده است . وما تنفقوا من شیء فان الله به
علیم . وهر نفقه که شما کنی خدای بان عالم است تا دهندگان استوار باشند وجز ان بر خدای نخواهد شدن چه بمقادیر
وتفاصیل آن عالم است . کل الطعام کان حلاً لبنی اسرائیل . الایة ابوروق وکلبی گفتند سبب نزول آیه آن بود که چون
رسول علیه السلام گفت بر ملت ابرهیمم جهودان گفتند چون است که گوشت شتر وشیر شتر میخوری واین
برابرهیم حرام بود رسول علیه السلام گفت دروغ میگوئی که در شرع ابرهیم این هردو حلال بود ایشان گفتند
هرچه امروز بر ما حرام است آن است که برابرهیم ونوح حرام بود وتا بامروز حرام است خدای تعالی بتکذیب ایشان
این آیه فرستاد . کل الطعام یعنی الطعام المحلل لنا کان حلاً لبنی اسرائیل . هر طعام که امروز مارا حلال است
بنی اسرائیل را حلال بود الا انچه اسرائیل برخود حرام کرد یعنی یعقوب علیه السلام پیش انکه توریة آید مفسران
خلاف کردند در آن طعام که یعقوب برخود حرام کرد پیش از نزول توریة عبدالله عباس ومجاهد وقتاده وضحاك
گفتند سبب آن بود که یعقوب را علیه السلام از عرق النساء رنجی بود واصل آن رنج از رگ پیدا شده بود اورگ بر
خویشتن حرام کرد مقاتل وضحاك گفتند سبب آن بود که یعقوب علیه السلام نذر کرد که اگر خدای تعالی اورا
دوازده فرزند بدهد نرینه واو بسلامت به بیت المقدس رسد آخرین ایشان را قربان کند چون خدای تعالی
اورا دوازده فرزند بداد خواست تا بنذر وفا کند برخاست تا بیت المقدس آید خدای تعالی فرشتهٔ فرستاد باو
واورا گفت تورا عفو بکردم باین نذر بامتحانی که تورا کنم یعقوب شاد شد ویعقوب مردی بود قوی وبطاش

وکس پیش او بکشتی نبه ایستادی ودر مصارعة قوة او نداشتی فرشتهٔ آمد در پیش او او گمان برد که او دزدی است
از سر قوت خود باو درآویخت آن فرشته چیزی بر ران یعقوب زد ران او درد گرفت ودردی عظیم دراو
پدید آمد او از آن رنجور شد ویعقوب علیه السلام کشتی دوست داشتی که دروك بودی اوباخدای نذر کرد
که اگر به شود از آن نیز نخورد واین قول ضعیف است ابوالعالیه ومقاتل وکلبی گفتند گوشت اشتر وشیر شتر بر
خود حرام کرد شهر بن حوشب روایة کرد از عبدالله عباس که جماعتی جهودان پیش رسول آمدند و
گفتند یا ابوالقسم مارا خبر ده تا آن چه طعام بود که یعقوب برخود حرام کرد پیش از انکه توریة فرود
نیامده بود رسول علیه السلام گفت بخدای بر شما نه شما میدانی که یعقوب علیه السلام بیمار شد بیماری سخت
نذر کرد که اگر خدای اورا عافیت دهد او دوست تر طعام وشراب برخود حرام کند ودوست ترین طعامها
وشرابها براو گوشت شتر وشیر شتر بود آن برخویشتن حرام کرد گفتند صدقت اللهم نعم همچنین است که گفتی
ضحاك گفت از عبدالله عباس که یعقوب را عرق النساء پدید آمد طبیبان اورا نهی کردند از گوشت شتر وشیر
شتر او آن هردو برخویشتن حرام کرد جهودان گفتند ما آنچه یعقوب برخود حرام کرد ما نیز برخود
حرام کنیم مساعدة اورا عکرمه گفت یعقوب پیه برخود حرام کرد وجگر ووك مجاهد گفت گوشت چهار
پای برخود حرام کرد حسن گفت گوشت شتر بود ولیکن از خدای دستوری خواست برای تعبد وتقرب را
خدای تعالی اورا دستوری داد در آن انکه مفسران خلاف کردند در حال این طعام که یعقوب برخود حرام
کرد تا حکم آن در توریة چه بود سدی گفت توریة که آمد بتحریم آن آمد واین قول نیك نیست برای انکه ممنوع
است از او لقوله تعالی قل فاتوا بالتوریة . رسول علیه السلام جهودان را در وقت مناظره گفت توریة بیارید
بخوانید اگر راست میگوئید چون توریة بیاوردند آنچه ایشان تحریم آن دعوی میکردند در توریة نبود خجل
شدند وعناد ایشان ظاهر شد عطیه گفت خدای این چیزها بر بنی اسرائیل حرام نکرد ایشان حرام داشتند بر
خود بتحریم یعقوب موافقة اورا واین قول موافق ظاهر است وبرعکس قول سدی است وکلبی گفت در توریة
تحریم آن طعامها نبود هیچ پس از نزول توریة خدای تعالی بر بنی اسرائیل حرام کرد بمعاصیی که ایشان کردند
که خدای تعالی بر ایشان شرط نهاده بود که هر که معصیتی کند خدای تعالی طعامی بر ایشان حرام کند وذلك قوله
. فبظلم من الذین هادوا حرمنا علیهم طیبات احلت لهم وقوله وعلی الذین هادوا حرمنا کل ذی ظفر ومن البقر
والغنم حرمنا علیهم شحومهما الی قوله تعالی ذلك جزیناهم ببغیهم وانا لصادقون . ضحاك گفت آن هیچ بر ایشان حرام
نبود مساعدة یعقوب را برخود حرام کردند انکه حواله با توریة کردند وگفتند خدای تعالی در توریة بما حرام
کرده است خدای تعالی رسول را گفت . قل فاتوا بالتوریة فاتلوها ان کنتم صادقین . بگو توریة بیارید وبخوانید
اگر راست میگوئی نیارستند آوردن که دانستند که رسوا شوند خدای تعالی گفت . فمن افتری علی الله الکذب
من بعد ذلك فاولئك هم الظالمون . هر که پس از آن بر خدای دروغ گوید از جملهٔ ظالمان باشد انس مالك
روایت کند از رسول علیه السلام که گفت هر که اورا عرق النسا باشد باید تا دنبهٔ گوسفندی نر تازی بگیرد نه
کوچك نه پیر وبگدازد وسه قسمت کند وهرروز قسمتی بناشتا بخورد تا خدای شفا دهد اورا انس گفت
بیشتر از صد کس بفرمودم وبکردند خدای شفا داد والله اعلم بصحته . اگر سؤال کنند وگویند نشاید هیچکس را
بدون رضای خدای تعالی که تحلیل وتحریم کند گوئیم از این دو جواب است یکی انکه اینکه یعقوب کرد علیه السلام
باذن وفرمان خدای کرد وپیغامبر را نباشد که در شرع هیچ کاری کند جز بامر ودستوری خدای واین جواب

آن است که در قول حسن بصری بیامد و جواب دیگر از او آن است که لفظ تحریم مجاز است اینجا و مراد منع نفس است
از آن و تحریم در لغت خود منع باشد و حرمان منع بود یعنی الا انچه یعقوب علیه السلام خود را از آن بحسب مصلحت
طب و یا بر سبیل تعبد منع کرد و هر دو وجه شبهۀ انکس که تمسك کرد بایه در جواز اجتهاد در شرع در باب تحریم
و تحلیل باطل شود برای انکه وجه آیة این است که گفتیم والله اعلم واحکم . قوله فمن افتری علی الله الکذب .
یقال فری وافتری اذا قطع واصل الفری القطع و عرب گوید لاشیء یفری فرعه وانه لیفری الفری ای یأتی بالدواهی
والعجایب وافتری علیه وقال علیه و کذب علیه آن باشد که دروغ گوید بر او بر خلاف مراد او و کذب له آن باشد که برای
او بر مراد او دروغی گوید و کذب فی کلامه آن باشد که در سخنی که گوید دروغ گوید اگر گویند که چه فایده است
در انکه گفت من بعد ذلك در همه حال قبیح است جواب گوئیم مراد بیان وعید است پس لزوم حجت بر آنان که مخالفت
فرمان خدای کنند و بر خدای دروغی گویند که خدای تعالی نگفته باشد اگر گویند چگونه گفت که دروغ زن
دروغ بر خدای تعالی بندد او بر خدای ظالم باشد و ظلم ضرری مخصوص باشد که میدانی جواب گوئیم از این چند وجه
است یکی انکه حمل کنند بر ظلم لغوی و گویند مراد آن است که این کس واضع بود چیزی را نه بموضع خود که دروغ
بر خدای تعالی گوید و آن بر او محال است وضع الشیء فی غیر موضعه باشد و عرب این را ظالم گویند وجه دیگر انکه ظلم
در کلام عرب نقصان باشد من قوله آتت اکلها ولم تظلم منه شیئاً ای لم تنقص انکس که چنین بود خدای تعالی را وصف نکرده
باشد بصفت کمال وجه دیگر آنستکه انکس ظالم نفس خود بود یعنی آن مضرت که در معنی ظلم گفتند او نسبت کرده باشد
بخویشتن قوله قل صدق الله بگو ای محمد که خدای تعالی راست گفت در آن خبر که داد من قوله کل الطعام
کان حلاً لبنی اسرائیل الایة فاتبعوا پس روی کنید و اتباع اقتدا باشد بطریقۀ انکس که پیش تو باشد اما در طریق و اما در
طریقه و سنت ملة ابرهیم را حنیفاً حال باشد اما از ملة و اما از ابرهیم و اصل او بگفتیم چه باشد و گفته اند در کلام حذفی هست
و آن آنستکه فانه کان حنیفاً و ما کان من المشرکین تا نظم مستقیم شود و عطف فعل بر اسم نباشد والله اعلم بمراده قوله تعالی

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكاً وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ * فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ

بدرستیکه نخست خانۀ که نهاده شد برای مردمان هر آینه آن است که بمکه است باخیر بسیار است و راه نمودنی مر جهانیانرا در آن خانه است نشانهای روشن

مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِناً * وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً

ونشان پای ابرهیم و هر که درآید در آن خانه باشد ایمن و مر خدای راست بر مردمان قصد زیارت کعبه هر که تواند و یابد سوی آن خانه راهی

وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ * قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ

و هر که کافر شود پس بدرستیکه خدای بی نیاز است از جهانیان بگو ای خداوندان نامۀ آسمانی چرا انکار میکنید بایات خدا و خدای

شَهِيدٌ عَلَى مَا تَعْمَلُونَ * قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ تَبْغُونَهَا

گواه حاضر است بر انچه میکنید شما بگو ای خداوندان نامۀ آسمانی چرا باز میدارید از دین خدای آنانرا که ایمان آوردند میجوئید برای آن

عِوَجاً وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تُطِيعُوا فَرِيقاً

انحرافی و شما گواهانید و خدای آگاه است از انچه میکنند ایشان ای آنانکه ایمان آوردید اگر فرمان برید گروهی را

مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ * وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَى

از آنانکه دادند ایشانرا کتاب بازگردانند شمارا پس از ایمان شما حال انکه کافر شوید و چگونه کافر شوید و بر شما میخوانند

عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ *

آیتهای خدای را و در میان شما است پیغامبر او و هر که تمسك نماید بدین خدای پس بحقیقت راه یافته است سوی راه راست

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ * وَاعْتَصِمُوا

ای آنانیکه ایمان آوردید بترسید از خدای حق ترسیدن او و باید که نباشد اجل مگر در انحال که مسلمان باشید و تمسك نمائید

بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ

بعهد خدای همگی و برأیهای مختلف نباشید و یاد کنید نیکوئی خدای را بر شما چون بودید دشمنان پس مهربانی پدید کرد میان

قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَاناً وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ

دلهای شما پس شدید ببرکة عنایة خدای برادران و بودید بر کناره کوهی از آتش پس خلاص داد شمارا از آن همچنان

يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ * وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ

بیان کند خدای برای شما دلایل خود را تا مگر شما راه راست یابید و باید که باشد از شما گروهی که خوانند سوی نیکی

وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ

و فرمایند بکارهای کردنی و باز دارند از کارهای ناشایسته و ایشان ایشانند رستکاران و نباشید چون آنانکه

تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ *

جدائی نمودند و خلاف کردند پس از انکه آمد بدیشان دلایل روشن و ایشان مر ایشان راست عذابی بزرك

قوله انّ اول بیت . مجاهد گفت سبب نزول آیه آن بود که جهودان با مسلمانان خلاف کردند در باب
کعبه و بیت المقدس جهودان گفتند بیت المقدس مهتر است از خانۀ کعبه برای انکه مهاجر انبیا است و زمین
مقدسه است و مسلمانان گفتند کعبه فاضلتر است خدای تعالی این آیه فرستاد ابن السمیقع خواند وضع
بفتح الواو والضاد علی معنی وضعه الله یعنی خدای بنهاد این خانه را و این شرف بیت المقدس را نیست .
للذی ببکة مبارکاً و هدی للعالمین الی قوله عن العالمین . خدای تعالی در این آیات هفت فضیلت برشمرد کعبه را که هیچ از آن
بیت المقدس را نیست ردّ بر جهودان علما خلاف کردند فی تأویل قوله . انّ اول بیت وضع للناس .
بعضی گفتند مراد آنستکه اول بقعۀ که از زمین بر روی آب پدید آمد و خدای تعالی بیافرید زمین کعبه بود
از کفی سفید پس زآن بدو هزار سال زمین آفرید یعنی فرمود تا زمین از زیر خانۀ کعبه بیرون آوردند و
این قول عبدالله عمر است و مجاهد و قتاده و سدی و بعضی دیگر گفتند مراد آنستکه اول خانه که بر روی
زمین نهادند خانۀ کعبه بود روایت کرده اند که زین العابدین علی بن الحسین را پرسیدند از سبب طواف
گفت خدای تعالی در زیر عرش خانه بنهاد که از ابیت المعمور گویند آنکه خدای تعالی در سورة والطور
ذکر کرد که والبیت المعمور و فرشتگانرا فرمود تا گرد آن طواف کنند و طواف عرش رها کنند تا بر ایشان
آسان تر باشد انگه فرشتگان زمین را بفرمود تا برابر آن در روی زمین انجا که امروز خانۀ کعبه است خانۀ
بنا کردند بر شکل آن در طول و عرض و نامش ضراح نهادند و انان را که در زمین بودند از خلقان او فرمود
تا گرد ان طواف میکردند چنانکه اهل اسمان گرد خانۀ معمور بعضی دیگر گفتند مراد انستکه اول خانۀ که
ادم بر زمین بنا کرد ان بود این قول عبدالله عباس است ضحاك گفت اول خانۀ که در او برکة نهادند و از
فردوس اعلی بزیر اوردند خانه کعبه بود . سماك روایت کرد از خالد بن عرعره که از امیر المؤمنین علی ع پرسیدند که
این خانه اول خانه ایست که در زمین بنهادند گفت نه پس قوم نوح و عاد و ثمود کجا بودند ولیکن اول خانۀ
که در او برکت نهادند این خانه است این یك روایتی است از او و در مسائلی که جهودان از او پرسیدند هست
که گفتند خبر ده مارا از اول سنگی که بر روی زمین نهادند گفت شما که جهودانی گوئی که آن سنگی است

که دربناء بیت المقدس است ودروغ گوئی اول سنگ که برزمین بنهادند حجر اسود بود . وله لسان ذلق
یشهد یوم القیمة لمن زاره . واورا روز قیامت زبانی فصیح بود تاگواهی دهد برای اناکه بدو آمده باشند
بزیارت و گفته‌اند اول خانهٔ که نهادند برای حج مردمان این خانه‌است واین نیز روایتی‌است ازعبدالله
عباس و گفته‌اند اول خانهٔ که بقبلهٔ اهل زمین کردند اینخانه بود حسن وکلبی وفرا گفتند اول خانه که
بعبادتگاه اهل زمین کردند ومراد به بیت مسجداست بیانش قوله . ان تبؤالقومکما بیوتاً . یعنی مساجد
ابوذر غفاری روایت کند ازرسول علیه‌السلام که اورا پرسیدند ازاول مسجدی که درزمین ساختند
ازبرای عبادت گفت مسجدالحرام بود وانکه بیت المقدس گفتند ای رسول‌الله چند مدت بود میان ایشان
گفت چهل سال هرکجا وقت نماز بتو رسد نمازکن که زمین همه مسجد من است . جعلت لی الارض
مسجداً وطهوراً . بخلاف انکه دربنی اسرائیل بود چه ایشان‌را نماز روا نبودی الّا درمسجد
.وروایت کرده‌اند که چون خدای تعالی آدم‌را از زمین فرستاد او درزمین میگشت وپوششی نبود که اورا
سایه کردی تابش آفتاب دراو اثر کرد واورا سیاه کرد اویکروز باندام خود نگریست آن سیاهی دید بخدای بنالید
ازآن وازرنج آفتاب خدای تعالی ازآسمان برای‌او بیت المعمور بفرستاد وآن خانه برطول وعرض وعمق
خانه کعبه از پارهٔ یاقوت سرخ آفریده آدم درآنجا شد وازگرما بیاسود گفت بارخدایا باین سیاهی اندام چکنم
حق تعالی گفت سیزدهم ماه وچهاردهم وپانزدهم روزه دار اویکروز روزه داشت ثلثی اندامش سفید شد
دوم روزروزه‌داشت دوبهراز اندامش سپید شد سه‌ام روز روزه داشت همه اندامش سپید شد ولذلك
سمیت ایام‌البیض این سه روزرا برای‌آن ایّام‌البیض خوانند اینجا اشارتی هست وآن آن‌است که اگر بروزهٔ
این ایّام اندام آدم سفید شد اولی واحری که بروزهٔ این روزها صحیفهٔ اعمال‌تو ازگناه سفید شود آنخانه
همچنان بود تاایّام طوفان نوح خدای تعالی فرمود تاباسمان چهارم بردند وبنهادند برابر خانهٔ کعبه چنانکه
اگر ازروی مثل رسنی فروگذارند ازآنجا به پشت خانهٔ کعبه رسد همچنان بود تاانکه که خدای تعالی
ابرهیم‌را فرمود که خانه برآر قوله . للذی ببکة مبارکاً . ضحاك ومورج گفتند مکه‌است وهما لغتان برای
انکه عرب معاقبه کند میان باو میم فیقول سبد رأسه وسمده واغمطت علیه الحمی واغبطت وما هو بضربة لازب
ولازم ابن شهاب گفت بکه زمین مسجداست وخانه ومکه جمله حرم‌است بعضی دیگر گفتند مکه نام
شهراست وبکه نام زمین خانه‌است وآنجاکه طوافگاه‌است سمیّ بذلك لانّ الناس یتباکون فیه ای یزدحمون
که مردم درآنجا بریکدیگر زحمت کنند ودرپیش یکدیگر نمازکنند وپیش یکدیگر بگذرند وقال الّراجز .
اذاالشریب اخذته اکه . فخله حتی یبك بکه . عطا گفت مردی نمازمیکرد درمسجدالحرام زنی پیش‌او
بگذشت مرد اورا زجری بکرد ابوجعفر باقرعلیه‌السلام گفت رها کن اورا این بکه‌است یبك بعضها بعضاً
عبدالله زبیر گفت برای آنش بکه خواند لأنّها تبك اعناق الجبابرة ای تدقّها . برای انکه آن خانه گردن
جباران شکند هیچ جبارقصد آن خانه نکرد والّاخدای گردنش بشکند واما شهررا مکه برای‌آن خوانند
که آب دراو اندك باشد من قول العرب . مك الفصیل وامتك اذا امتص مافی ضرع امّه من اللبن قال الشاعر
. مکت ولم تبق فی اجوافها درراً . حسن بصری روایت کرد ازعبدالله عباس که اوگفت برروی زمین
هیچ جای نمی شناسم که عامل‌را بهرحسنتی صدهزار بنویسند ونمازکننده را بهررکعتی صدهزار رکعت
بنویسند ونمیدانم که برپشت زمین شهری که درآن صدقه بدهند بصد هزار صدقه برآید الّامکه وبرروی

زمین هیچ شهر ندانم که درآنجاشراب ابرار‌است ونمازگاه اخیار‌است الّامکه ودرروی زمین هیچ شهر ندانم که
مردم دست برهرچه نهند درآنجا کفارهٔ گناهانش بود الامکه ونمیدانم برری زمین شهری که درآنجا خانه
باشد که هرکه درآن خانه می نگرد بی انکه نمازکند یاطواف کند اورا عبادة الدهر وصوم الدهر بنویسند الّا
بمکه ودرروی زمین جائی ندانم که دعا کننده آنجا دعا کند فرشتگان بردعاءاو آمین کنند الابمکه وهیچ شهر
ندانم که جمله پیغمبران‌را درآنجا موردومصدر بوده‌است الّامکه وهیچ شهر ندانم که فردای قیامت پیغمبران
وصدیقان وشهیدان وصالحان‌را ازاو بیشتر حشر کنند که مکه وآنان‌را که آنجا حشر کنند ایمن باشند وهیچ
شهر ندانم برروی زمین که درهر روزی ازروح ورایحهٔ بهشت چندان فرود آید که بمکه . قوله مبارکاً .
نصب‌او برحال‌است ومعنی‌او اثبات باشد من بروك البعیر ومنه البرکة لثبوت الماء فیه ومنه البرك للصدر
لثبوت الحفظ فیه ومنه قوله تبارك‌الله ای بقی لم‌یزل ولا یزال وهدی للعالمین ای قبلة لهم گفته اند مراد
بهدی قبله‌است و گفته‌اند بمعنی دلالت وبیان‌است دربسیاری معالم دین ازنماز وطواف وذبح وجزآن روا
باشد که مراد لطف بود که هدی بمعنی لطف آمده‌است فی قوله وزدناهم هدی فیه آیات بینات عبدالله عباس
خواند آیة بینة علی الوحدان گفت مراد مقام ابرهیم است تنها جملهٔ قرا آیات بینات خواندند علی الجمع
برقرائت اول تقدیر چنین باشد فیه آیة بینة وهی مقام ابرهیم رفع‌او برخبر مبتدا باشد وبرقرائت دوم تقدیر
منها مقام ابرهیم ورفع‌او برابتدا باشد فیه آیات بینات دراین خلاف کردند بعضی گفتند مراد بآیات مشاعر
ومعالم‌است که آنجا هست ازحجرالاسود وارکان وحطیم وزمزم وجزآن وبعضی دیگر گفتند مراد بآیات
علامات ودلالاتی‌است که حق تعالی نهاد آن‌راکه دلیل شرف کعبه میکنند جاری مجری معجز ازانجمله آنست
که ده چندان وبیست چندان وصد چندان مردم که درآنجا گنجند ودرجای مثل‌آن درانجا شوند وبرایشان
تنگ نشود تاهمه نمازکنند ومقصودخود حاصل کنند دگرچندان مرغ ازکبوتر وجزآن گردخانه میپروازند
ویکی ازایشان تنگ نشود بسرآن خانه نپرد دگرانکه هیچ مرغی درمسجد ذرق نیفکند ونه بربام خانه ونه
بردیوار دگرانکه جمار بانکه هرسال چندین هزار هزار خلق سنگ باو اندازند زیاده نشود واگرجای دیگر
بودی کوهی شده بودی دگرانکه شفای بیماران دراوباشد دگرانکه هرجبار که قصدآن کرد خدای تعالی هلاکش
برآورد وتعجیل عقوبة کرداورا .مقام ابرهیم . اختلاف اقوال درمقام ابرهیم بگفتیم درسورة البقرة . ومن
دخله کان آمناً . دراو چند قول گفته‌اند یکی انکه تادر حرم باشد ایمن شود ازانکه اوراکس برنجاند
اگرمرد قاتل پدر وبرادررا بیند درحرم شرع میفرماید تاتعرضش نکنند ونرنجاند اورا وهرکه جنایتی کند
ودرحرم گریزد اورا تعرض نکنند درحرم ولیکن طعام وشراب براو تنگ کنند تابضرورة بیرون آید
انکه براوحد برانندواگرآن جنایة درحرم کند آنجا حد برانند لأنّهاکه حرمةالحرم وقولی دیگر آن‌است که
ومن دخله وهو علی هدی من ربّه وبصیرة من دینه کان آمناً ای صار آمناً فی القیمة من النار هرکه درآنجا
شود بشرایط خود درقیامت ازآتش دوزخ ایمن باشد بعضی دگر گفتند مراد آن‌است که درجاهلیت هرکه
درآنجا شدی ازغارت وقتل ایمن شدی وچون اسلام آمد الا حرمت نیفزود اورا ابوالجلد بعبدالله عباس
نوشت که اول کسیکه پناه بحرم داد ماهیان کوچك وبزرگ بودند کوچك ازبزرگ وبزرگ ازطوفان قول
دیگر آن‌است هرکه اوآن سال که رسول علیه‌السلام عمرهٔ قضا کرد بارسول‌الله درانجا شد ایمن‌است بیانه
قوله لتدخلن المسجد الحرام انشاءالله آمنین محلقین . وقولی دیگر آن‌است که لفظ خبراست ومعنی امر

ای ومن دخله فامنه انکس که درآنجا شود ایمنش باید داشت چنانکه گفت . فلا رفث ولا فسوق ولا جدال
فی الحج ای لا ترفثوا فی الحج ولا تفسقوا ولا تجادلوا ضحاك گفت من دخله حاجاً كان آمناً من الذنوب
التی اکتسبها قبل ذلك . هرکه درآنجا شود ازگناهان کرده ایمن شود جعفربن محمد الصادق علیهما السلام
گفت من دخله علی الصفا کما دخله الانبیاء والأولیاء کان آمناً من عذاب الله هرکه باصفا دراو شود چنانکه انبیا
واولیا شدند ازعذاب خدای ایمن شود ابوالنجم القرشی الصوفی گفت روزی درطوافگاه میگردیدم گفتم بار
خدایا توگفتهٔ درکتاب مجید خودکه ومن دخله کان آمناً هرکه درآنجا شود ایمن باشد بارخدایا ازچه ایمن
باشد هاتفی ازپس پشت من آواز داد من النار گفت ازآتش بازنگریستم کس را ندیدم بیان این قول آنست
که انس مالك روایة کرد ازرسول علیه السلام که اوگفت هرکه اودرحرمی ازاین دوحرم که حرم خدا وحرم
رسول است بمیرد روز قیامت خدای تعالی اورا ازایمنان برانگیزد ودر خبراست که رسول علیه السلام
گفت فرداء قیامت خدای تعالی بفرماید تا اطراف جحون وبقیع گیرند وآن گورستانهاء مکه ومدینه است
ودر بهشت افشانند و عبدالله مسعود روایت کرد که رسول علیه السلام بر کنارهٔ صحراء مکه
که امروز گورستان است وانگه هنوز گورستان نبود گفت ازاین بقعه وازاین حرم فرداء قیامت
هفتاد هزار مردرا برانگیزند که ایشان را بی حساب به بهشت برند که هریکی ازایشان هفتاد هزار گناه
کاررا شفاعت کند رویهاشان چون ماه شب چهارده انس مالك روایت کند ازرسول علیه السلام که گفت هرکه
برگرماء مکه صبر کند یکساعت ازروز آتش دوزخ ازاودورشود دویست ساله راه وبهشت نزدیك شود صدساله
راه وهب منبه گفت درتوریة نوشته است که خدای تعالی روزقیامت هفتصد هزار فرشته را بفرستد بازنجیرهای
زرین تاخانهٔ کعبه را بعرصهٔ قیامت آرند ایشان بیایند وکعبه را بان سلسله های زرین بموقف قیامت آرند فرشته گوید
یا کعبة الله سیری ای کعبهٔ خدا برو اوگوید نروم تاحاجتم روا نکنند گوید حاجت تو چیست گوید شفاعت
من قبول کنند درحق آنانکه درپیرامن من دفن کردند ایشان را حق تعالی گوید حاجتت روا کردم مردگانرا
ازگورها برانگیزند باروبهاء سفید همه احرام گرفته گردخانهٔ کعبه درآیند ولبیك زنند فرشتهٔ دیگر گویدای
کعبهٔ خدا برو گوید نروم تامرادم ندهند گوید مرادت چیست بخواه تابدهند گوید بارخدایا بندگان گناهکار
توازهر فجی عمیق وراه بعید اشعث اغبر بمن آمدند اهل واولادرا بجای رها کرد وپشت برخانمان کرده
دوستان ورفیقان را وداع کرده بیاسهٔ من بمن آمده اند بزیارت ومناسك بگذاردند چنانکه توفرمودی بار
خدایا شفاعت میکنم که ایشان را ازفزع اکبر ایمن کنی وشفاعت من درایشان قبول کنی وهمه را پیرامن من
بداری فرشته ندا کند که درمیان ایشان گناهکاران واصحاب کبایرند مصر برگناه مستحق دوزخ کعبه
گوید بارخدایا من شفاعت درحق گناهکاران میکنم خدای تعالی گوید شفاعت تو قبول کردم ومرادت
بدادم فرشته ندا کند الاوهرکس که ازاهل کعبه است ازمیان جمع بیرون آئی جمله حاجیان ازمیان جمع بیرون
آیند وگرد کعبه درآیند سفیدروی ایمن ازدوزخ طواف میکنند ولبیك میزنند فرشته ندا کندو گویدای کعبهٔ
خدای برو کعبه خرامان خرامان برفتن درآیدو گوید لبیك اللهم لبیك ان الحمد والملك والنعمة لك لا شریك لك لبیك
واهل او درپی او میروند وانچه دراین خبرآمد ازاضافهٔ کلام ورفتار با کعبه علی احدالوجهین باشد امامضاف
بود بافرشتگان که موکل کعبه اند واما برطریق تمثل باشد چنانکه اگر کعبه مثلاً عاقلی مکلف بودی اورا
درباب شفاعت این منزلت بودی وسخن ومناظرهٔ اوباخدای تعالی براین وجه بودی چنانکه حق تعالی گفت

لو انزلنا هذا القران علی جبل لرأیته خاشعاً متصدعاً من خشیة الله الایة یعنی لو انزلنا هذا القران علی جبل و
کان الجبل ممن یسمع ویعقل لرأیته کذا قوله ولله علی الناس حج البیت . لام ایجاب واختصاص است یقال
لفلان علیه کذا یعنی اوراست جزاورا نیست علی الناس لفظ عام است برمردمان شریف ووضیع وبر وفاجر
ومؤمن وکافر واگرنه مخصص باشد هرچه این نام براوافتد ازاین جنس داخل بود دراو ودرآیت دلیل است
برانکه کفار مکلفند بحج لتناول عموم اللفظ لهم حج البیت . ابوجعفر وحمزه وکسائی خوانند حج البیت
بکسر حا در همه قران وباقی بفتح حا خواندند وهما لغتان الفتح لغة اهل الحجاز والکسر لغة الباقین وبعضی
اهل لغت گفتند الحج بالفتح المصدر وبالکسر الأسم وبگفتیم که اصل حج قصد باشد درلغة ودرشرع
همچنین جزکه مخصوص باشد بالقصد الی مکان مخصوص فی ایام مخصوصة لأداء مناسك مخصوصة . من
استطاع الیه سبیلاً . من بدل ناس است وهو بدل البعض من الکل کقولك مررت بالقوم ثلثهم ورایت
القوم اکثرهم ومحل او جراست وتقدیر الآیة . ولله علی الناس المستطیعین منهم حج البیت اما استطاعة
فقها دراو خلاف کردند بنزدیك ما حریت است وکمال عقل وبلوغ وصحت ووجود زاد وراحلة وتخلیة
السرب وامکان المسیر والرجوع الی کفایة هرگه که یکی ازاینها مختل بود وجوب ساقط باشد واستحباب بر
جای بود وبنزدیك شافعی همچنین است جزکه شافعی در وجوب اسلام اعتبار کند بناءً علی اصله انّ
الکفار غیر مخاطبین بالشرایع وبنزدیك ما اسلام شرط نیست دروجوبش وانما شرط درصحت اداست که
کافر اگرچه مخاطب است بشرایع ازاودرست نیاید بامقام برکفر وآن خبر که شافعی باوتمسك کرد من
قوله علیه السلام . ایما اعرابی حج ثم هاجر فعلیه حجة اخری . هراعرابی که حج کند وپس ازآن هجرة
کند بروجهی دگرباشد ومراد بهجرة اسلام است این دلیلی نباشد برسقوط وجوب درحال کفر انما دلیل
باشد برفقد اجزای نفی صحت اداء چنانکه ما گفتیم پس بنزدیك ما شرایط وجوب این است که ذکر کردیم
ومراد بتخلیة السرب آن است که راه ایمن باشد ازدشمن وموانع دیگر ومراد بامکان المسیر آن است که اگر
حج براو دروقتی واجب شود که درآن وقت ممکن نباشد بحج رفتن واجب نباشد تاوقت امکان که ممکن
باشد رفتن ووجود زاد وراحله دروجوب حج قول عمر است وعبدالله عمر وعبدالله عباس درصحابه ودر
تابعین حسن بصری وسعید جبیر ومجاهد وعطا ودرفقها مذهب شافعی است وثوری وابوحنیفه واصحابش
واحمد واسحق ودلیل این قول حدیث عمروبن شعیب عن ابیه عن جده که گفت مردی بنزدیك رسول
آمد وگفت یارسول الله ما السبیل الی الحج گفت راه بحج چیست گفت زاد وراحله واین خبر عبدالله مسعود وعبدالله
عباس وعایشه وجابر وانس مالك روایت کردند اما انکس که اوقادرباشد بررفتن وراحله ندارد بنزدیك ما
واین فقها حج براو واجب نیست بل سنت باشد اگر برود مجزی نباشد ازحج اسلام وهمچنین اگر زاد ندارد
ودرره سؤال میکند ومیشود بتکسع نیز ازحج اسلام مجزی نباشد وچون مال یابد اعادهٔ حج براو واجب بود ومالك
گفت اگر زاد دارد وقادرباشد بررفتن حج براو واجب باشد واین مذهب اصحاب ظاهر است تمسك کردند
فی قوله . واذن فی الناس بالحج یأتوك رجالاً . وهو جمع راجل وجواب ازاین آن است که قدیم تعالی
وصف آیندگان بحج کرد که بعضی ازایشان سوار باشند وبعضی پیاده ونگفته انانکه پیاده باشند برایشان
واجب باشد آمدن فاما کمیت زاد وکیفیت راحله چنین گفتند زاد کاف وراحلة مبلغة وقوة مؤدیة واین جمله
آن تفصیل است که درباب شرایط برفت زاد چندان باید که اورا کفایت باشد درآمدن ومقام کردن وبازآمدن

واماراحله چنان باید که غلبهٔ ظن آن بود که برساند اوراوامارجوع با کفایت شرطاست بنزدیک ماو بنزدیک
شافعی وا گرنباشد اوراحج واجب نبود مگر انکه صنعتی داند یاضیعتی دارد که رجوع کند وا گر
متاع وعقـار دارد بمقـدار انکه باوحج توان کردن هم واجب بود اورا وا گر سرائی دارد که مسکن و
خادمی که خدمت اوکند واجب نباشداورا صرف کردن آن درباب حج وشافعی را دوقول است یکی چنین
که ما گفتیم واین ظاهر مذهب اوست ویکی انکه واجب باشد فاما انکس را که پرپیرباشد وبرراحله نتواند
بایستادن براوواجب آن است که کسی را بفرماید تاازاو حج کند چون باقی شرایط حاصل باشد وهوقول
علی بن ابیطالب علیه السلام واین مذهب شافعی است وثوری وابوحنیفه واصحابش وعبدالله بن المبارك واحمد
واسحاق وهمچنین باشدحکم انکه اورا بیماری مزمن باشد وامیدبرء نبود وبنزدیك مالك فرض حج ازاوساقط
باشد سوا ا گر مال دارد وا گرندارد دلیل ما وشافعی خبرخثعمه است که بیامد ورسول را گفت یارسول الله
فرض حج پدرم را دریافت واوپرپیراست وبرراحله نتواند نشستن رواباشد که من ازاوحج کنم گفت روا
باشد گفت یارسول الله سود دارد اورا گفت . ارایت لوکان علی ابیك دین فقضیته اما کان یجزی قالت
نعم قال فدین الله احق . گفت چگوئی ا گربر پدرت وامی باشد توبگذاری رواباشد گفت بلی گفت وام
خدای اولیتر واما انکس که بیمارباشد بیماری که امید برء باشد اوراروانباشدکه ازاوحج کنند بنیابت برای انکه
اوآیس نیست ازانکه بنفس خودحج کند ا گرکسی ازاوحج کند روانباشد بنزدیك شافعی وبنزدیك ابو
حنیفه رواباشد واستطاعت درلغت آن باشدکه فعل باطوع توباشد ازقدرت وآلت ودرشرع عبارت است در
باب حج ازاین که گفتیم . ومن کفر فان الله غنی عن العالمین . هرکه کافرشود خدای تعالی مستغنی است
ازجهانیـان معنی آن است تابدانند کـه مرا درکردن حج وعبـادت شما منفعتی نیست مفسران در
تفسیرآن خـلاف کردند عبدالله عبـاس وحسن وضحـاك گفتند مراد آن است کـه هرکـه
جحود کندوجوب حج را مجاهد گفت مراد آنست که ا گر حج کنداز باب برّ نه بیند وا گرنکند خویشتن مأثوم نداند
وروایت کردند ازرسول علیه السلام که گفت مراد آن است که من کفر بالله والیوم الآخر هر که بخدای وقیامت
کافرشود سعیدبن المسیب گفت آیه درجهودان آمد که گفتند حج کردن بخانهٔ کعبه واجب نیست ضحاك گفت
چون آیه آمد رسول علیه السلام اهل ملل را جمعکرد وایشان را باحج دعوت کرد اهل یك ملت اجابت کردند
ومسلمانان بودند واهل پنج ملت کافرشدند گفتند ماایمان نیاریم بان ونماز نکنیم بجهت او وحج نکنیم باو
خدای تعالی این آیه فرستاد عطا گفت من کـفر بالبیت هرکه بکعبه کافرشود ابن زید گفت هرکه باین آیات
کافرشود که خدای تعالی گفت فیه آیات بینات سدی گفت مراد آن است که هرکه استطاعة دارد وحج نکند
کفران او بحج این است اما اخبار دروجوب حج وترغیب براو بی اندازه است رسول علیه السلام گفت .
صلوا خمسکم وصوموا شهرکم وادّوازکوة مالکم وحجوا بیتکم تدخلوا جنة ربکم . گفت نماز پنج بجاآورید
وماه رمضان روزه داریدوزکوة مال بدهید وحج خانه بگذارید وبهشت خدای رویدرسول علیه السلام گفت
حجوا قبل ان لاتحجوا . حج کنید پیش ازانکه خواهی که کنید ونتوانید که این خانه دوبارویران کردند و
ببار سوم ازمیان شما بردارند عبدالله مسعود گفت حج خانه بپای داریدپیش ازانکه دربادیه درختانی بروید
که هرچهارپای که ازآن بخورد بمیرد ابوامامه گـفت ازرسول علیه السلام که او گـفت هرکرا حاجتی ظاهر
منع نکند ویا سلطانی قاهریابیمـاری حابس بازنداردازحج وحج نکندفلیمت انشاءیهودیاًاونصرانیاًاوبمیرد گو

خواه جهود میر وخواه ترسا موسی بن جعفر روایت کرد ازپدرش ازپدرانش ازرسول علیه السلام که گفت
هرکه بمیرد وحج نکرده باشد خدای تعالی هیچ عمل ازاو قبول نکند قتاده گـفت ازحسن بصری ازعمر
خطاب که او گفت چند بار همت کردم که کسان را بشهرها فرستم تاخود کیست که حج نمی کند بی عذری جزیه
براونهم . قل یااهل الکتاب لم تکفرون بایات الله . آیه وارداست مورد تعجب و انکار وتقریع وظاهر او
استفهام است والله شهید واو حال راست یعنی درحالی که خدای تعالی برشما وافعال شما گواه است ومثل این
آیه را تفسیر برفت پیش ازاین . قل یااهل الکتاب لم تصدّون . چرا منع می کنید ازراه خدا والصد المنع
. قال الله تعالی هم الذین کفروا وصدّوکم عن المسجد الحرام . ودرکیفیت صدبردوقول گفتند یکی انکه جهودان
بتذکیر ویاددادن کارزاری که درجاهلیت ازمیان اوس وخزرج بودایشان را بریکدیگر اغراء کردندی
تاایشان بریکدیگربیامدندی وحمیت جاهلیت ایشان را برآن که محافظ ومرعات اسلام یکسونهادندی وباسر
کینه کهن شدندی این قول زیدبن اسلم است وگـفت آیه خاص برجهودان است وحسن گفت آیه برجهودان
وترسایان است وآن آن بود که ایشان عرب را گفتندی این محمد نه آن محمداست که مانعت وصفت اودرتوریة و
انجیل خوانده ایم وپیغمبران مامارا بشارت داده اند . من آمن . درجای مفعول به است ومحل او نصب است
یعنی چرا منع می کنید مؤمنان را . تبغونها عوجاً . وها راجع است باسبیل وطلب کجی این راه می کنید
تبغونها عوجاً درجای حال است ای باغین لها عوجاً والعوج بکسر العین اعوجاج فیما لا یری کالامر والدین
والرای وغیرذلك والعوج بفتح العین اعوجاج فیمایری کالحایط والعصا وغیر ذلك والبغی والبغا الطلب یقال
ابغنی کذا وابغ لی کذا ای اطلبه لی وقال الشاعر . بغاك وماتبغیه حتی وجدته . کانك قدا وعدته امس موعداً
امابغی علیه اذاظلمه وقوله ابغنی ای اعنی علی طلبه . وانتم شهدآء . واوحال راست و شهدا جمع شهید وشما
گواهی برانکه منع کردن ازراه خدای روا نباشد و قولی دیگر انتم شهداء ای عقلا وشما عاقلی نظیره قوله
. اوالقی السمع وهوشهید . ای عاقل برای انکه چون او اندیشه کـند وعقل حاضر باشد تمیز کند میان حق
وباطل قولی دیگر آن است که انتم شهدا وشما گواهی برانکه درتوریة وانجیل نوشته است که دین مسلمانی دین خداست
وحق آن است . یاایها الذین امنوا ان تطیعوا فریقاً . الایة زیدبن اسلم گفت آیه درشأن شماس بن قیس الیهودی
آمد واوپیری بود قاسی وعاصی شدید الکفر والعناد وکینه ور برمسلمانان وسخت حسد بگذشت برجماعت
اوس وخزرج جمعی عظیم را دید مجتمع شده ومؤتلف گشته وکلمه ورأی ودیانت یکی کرده اوراسخت آمد
ازپس ازانکه میان ایشان خونها وعداوتها بود والفتی نبود ایشان را بایکدیگر اندیشه کردوگفت ا گراینان
هم براین بمانندمارا رها نکنند دراین شهروبرماغلبه کنندوکاربرماتباه شود جوانی را گفت ازجهودان که برو
وبرکنارهٔ ان حلقه بایست وحدیث کار زار بغاث درانداز ویادده ایشان را وقعهٔ آن روز وکشتگانی که آن روز
بودند واشعاری که درآن روز گفتند واین روز کارزاری بود عظیم میان اوس وخزرج این غلام بیامد واین
بگفت وایشان درانحدیث افتادند ودرمنازعه ومفاخرة افتادند تادومرد ازایشان درزانو افتادند ودرهم
جستند اوس بن قبطر ازبنی حارثه اوسی بود وجبان بن صخراحد بنی سلمه ازخزرج درگفتگوی آمدندو گفتند
ا گرخواهی اکنون تازه باز کنیم وآهنگ سلاح کردند وگـفتند موعد ظاهره است وآن جائی است تاآنجا
بیرون رفتند وروی بیکدیگر آوردند برآن کینه میان ایشان بود درجاهلیة خبربرسول علیه السلام رسید
برخاست باجماعتی مهاجریان بیرون شد وگـفت ای جماعة مسلمانان باسر دعوی جاهلیت باز شدید ومن در

بود که هر که ایمان آرد و دست بدین خدای درآویزد اورا راه بهشت بنمایند . یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق
تقاته . مقاتل بن حیان گفت ازمیان اوس وخزرج درجاهلیت کارزاری بود وعداوتی چون رسول
علیه السلام بمدینه آمد ازمیان ایشان صلح داد وهردو یکی شدند یکروز دومرد از اوس وخزرج بایکدیگر
مناخرة کردند از اوس ثعلبة تمیم بود واسعد بن زراره از خزرج اوس گفتند حزیمة ثابت ذوالشهادتین ازماست
وحنظله غسیل الملائکة ازماست وزید بن ثابت بن افلح حمی الدبراز ماست وسعد معاذ که عرش ازاو بلرزید
ازماست وخدای تعالی بحکم او دربنی قریظه راضی شد وخزرج گفتند چهار کس ازماانداز اهل قرآن ابی کعب
ومعاذ جبل وزید بن ثابت وابوزید وسعد عباده که رئیس وخطیب انصار است ازماست وازمیان ایشان در مفاخرت
حدیث رفت تاخزرجی گفت اگر رسول خدای نیامدی ما شمارا کشته بودیم وفرزندان شمارا برده کرده
وزنان شمارا بی مهر نکاح کرده اوسی گفت پیش ازاسلام چرا این نکردی که ازبیم ما ازخانه بیرون نمی یارستی
آمدن تاکار بسلاح انجامید ودرهم افتادند رسول علیه السلام بیامد وایشانرا ازهم باز کرد وصلح داد خدای
تعالی این آیه فرستاد عطا گفت آیه درایام افك آمد رسول علیه السلام بر منبر شد وگفت یامعشر المسلمین مالی
اوذی فی اهلی . چرا مرا دراهلم میرنجانید بخدای که من براهل خود جز خیر نمی دانم واین مردرا که براو
حوالت است بی من درخانهٔ من نرفت سعد بن معاذ الانصاری برپای خاست وگفت یارسول الله اگر از ماست
که اوسیم دستور باشی تامن گردنش بزنم واگر ازخزرج است همچنین بفرمای تاآن کنیم که تو فرمائی سعد عباده را
سخت آمد وگفت نتوانی وتورا این حکم نباشد ودرمیان ایشان ازاین باب گفتگوی رفت خدای تعالی این آیه
فرستاد . یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته . ای مؤمنان ازخدای بترسید حق ترسیدن راوی خبر گوید
که رسول علیه السلام گفت حق تقاته ان یطاع فلا یعصی وان یذکر فلا ینسی وان یشکر فلا یکفر حق ترسیدن
او آن باشد که طاعتش کنند بی عصیان وذکرش کنند بی نسیان وشکرش کنند بی کفران عبدالله عباس گفت
آن باشد که طرفة العینی دراو عاصی نشوند مجاهد گفت آن باشد که جهاد کنند درراه او حق جهاد وملامت
هیچ لایم دامن او نگیرد وحق بگوید واگرچه براو باشد وبرپدر وبرادر وفرزندان اوزجاج گفت آن باشد
که طاعت او بجای آرد درآنچه براو واجب بود وسمیع ومطیع باشد اوامر اورا مفسران گفتند چون این آیه آمد
صحابه گفتند یارسول الله ومن یقوی علی هذا وکیست که قوة وطاقت این دارد که تقوای بجای آرد خدای تعالی
آیه فرستاد . فاتقوا الله ما استطعتم . وباو این آیه منسوخ کرد واین قول معتمد نیست . فلا تموتن الا وانتم
مسلمون . ونباید که مرگ بشما آید الا شما مسلمان باشی بظاهر نهی است ازمرگ وبمعنی امر است باستقامت
براسلام وایمان چنانکه یکی ازما گوید لااراك الاقائماً نباید که من تورا بینم الا ایستاده بظاهر نهی است خودرا
ازرؤیت وبمعنی امر است اورا بقیام واستدامت آن وانتم واو حال راست وازحق او آن است که ازپس او مبتدا
وخبر آید درمحل نصب بر حال یافعل وفاعل هم دراین محل گفته اند مراد بمسلمان اینجا مؤمن است وگفته اند
مخلص است وگفته اند مفوضین امورکم الی الله کارهاء خود باخدای افکنده فضیل گفت محسنون الظن بالله
گمان نیکو برند بخدای مجاهد روایت کرد ازعبدالله عباس که رسول علیه السلام گفت یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله
حق تقاته ولا تموتن الا وانتم مسلمون . فلو ان قطرة من الزقوم قطرت فی الارض لامرت علی اهل الارض
معیشتهم فکیف بمن هو طعامه . گفت ای مؤمنان ازخدای بترسید حق ترسیدنش ونباید که مرگ بشما آید الا وشما
مؤمن مخلص باشید که اگر قطرهٔ اززقوم دوزخ برزمین چکد زندگانی براهل دنیا تلخ شود پس چگونه بود

میان شما و خدای تعالی بر شما باسلام کرامت کرد واحقاد جاهلیت ازمیان شما برداشته وازمیان شما الفت داده باسر کفر و
احوال کافری خواهی شدن الله الله ازخدای بترسید ایشان چون رسول را بدیدند وسخن او بشنیدند دانستند که آن از
نزعات شیطان است وکید دشمنان ایمان است وانداخت جهودان است سلاحها ازدست بینداختند و بگریستند
ودست درگردن یکدیگر کردند وصلح کردند ودرقفای پیغمبر ؐ ایستادند وبامدینه آمدند خدای تعالی این آیه
فرستاد . یا ایها الذین آمنوا . ای گرویدگان اگر فرمان بری گروهی ازاهل کتاب یعنی شماس بن قیس را واصحاب اورا
. یردوکم بعد ایمانکم کافرین . شمارا ازپس ایمانتان کافر کنند واین بر سبیل مجاز بود یعنی چیزی کنند که انانکه از
شما بربصیرة نباشند مرتد شوند وانانکه بربصیرة باشند ازسر حمیة جاهلیت کاری کنند که ظاهر او کفر باشد و
ارتداد ازمعادات ومعاندت بایکدگر وکشتن یکدیگر ومعلوم است که این هیچ کفر نباشد بل فعلی باشد که انان کنند که
مرتد باشند جابر عبدالله انصاری گوید بینا که ما دریکدیگر افتاده بودیم رسول علیه السلام برآمد کالقمر الطالع چون ماه
تابان که درشب تاریك برآید بدست اشارت کرد چندانی بود که اشارت دست رسول بدیدند این گروه ازاینجانب شدند
وآن گروه ازانجانب پس درجهان هیچ شخص نیست که برما دوست تر است ازرسول خدای وندیدیم روزی که اولش
زشت ووحش تر بود که آن روز وآخرش نکوتر از آن روز آنکه حق تعالی بر وجه تعجب گفت وکیف تکفرون چگونه
کافر شوی شما . وانتم تتلی علیکم ایات الله . آیات خدای برشما میخوانند . وفیکم رسوله . وپیغامبر او درمیان
شماست ای عجب باچنین لفظها درقرآن چگونه روا دارد کسی جبر گوید دردین خدا حق تعالی بر سبیل تعجب
میگوید چگونه کافر شوی بخدای ودرمیان شما کلام خدا وکتاب خدا کس نیست تابگوید چگونه کلامی بما فرستی
چون قرآن بردست رسولی چون محمد باصدهزار حجت وبرهان وانگه مارا منع کنی بقهر ازایمان ودلهای ما
خراب وویران کنی بجحود وکفران انگه ازما تعجب نمائی که وکیف تکفرون این تعجب ازتوراست ممکن است
که اگر کلام خدا نباشد ورسول خدا نباشد وعاقل مکلف را خواطر ودواعی وتجدد انواع نعمت باختلاف عقلا
بجنباند نظر کند وخدای را بشناسد مادام تا اورا ازخدای بجای باعث مانع نباشد وبجای داعی صارف اما اگر
این که یك کتاب است پنجاه باشد واینکه یك رسول است صد باشد واو مانع ازایمان وحامل بر کفر بل محدث ومنشی و
خالق کفر وقدرت موجبهٔ کفر این جمله با این چه غناو کفاف کند وکجا سود دارد . نعوذ بالله من الجهالة وتجویز هذه
المقالة قتاده گفت دراین آیه دو حجت عظیم است یکی کتاب ویکی رسول خدا رسول خدا رفت وکتاب ماند دراو بیان
حلال وحرام وشرایع واحکام واین دو چیز هم براصل مجبره روا نیست برای انکه اگر کلام است بذات او قائم است
واگر رسول است بمرگ ازرسالت معزول است چه او ازدعوت معزول است خواجه بترك اجابت معذور است
پناه باخدای ده ازامثال این تامهتدی شوی که ومن یعتصم بالله فقد هدی ای یمتنع بالله ویتمسك به . هرکه
او معتصم شود بخدای یعنی تمسك کند بدین خدای ومنه قوله واعتصموا به واصله الامتناع من قولهم عصمته
فاعتصم والعصم والعصام المنع قال الله تعالی لا عاصم الیوم من امر الله . وازاینجا عصمت گویند آن لطف را
که مکلف عند آن امتناع کند ازسایر قبایح قال الفرزدق . انا ابن العاصمین بنی تمیم . اذا ما اعظم الحدثان نابا
. یقال اعتصم بکذا اذا تمسك به . قال الشاعر . یظل من خوفه الملاح معتصماً . بالخیزرانة بعد الاین والنجد
وقال اعتصمته بمعنی اعتصم به قال الشاعر . اذا انت جازیت الاخاء بمثله . وآسیتنی ثم اعتصمت حبالیا ،
ای بحبالی فقد هدی ای ارشد راه نمایند اورا . الی صراط مستقیم . براه راست ومراد بهدایت در آیه لطف است
یعنی بااو الطافی کنند که عند آن راه حق روشن شود اورا واو بنظر کردن نزدیك شود وروا بود که مراد ثواب

حال انکس که طعامش از آن باشد انس مالك روایت کند که هیچ بنده نباشد که از خدای بترسد حق ترسیدنش الا زبان نگاه دارد . واعتصموا بحبل الله جمیعاً . حق تعالی گفت بندگان من دست در رسن من زنی وحبل کنایت باشد از دین وعهد وامان ومودت وخویشی وقرابة واصل او سبب باشد که باو بچیزی رسند چنانکه برسن باب رسند انچه مرد ان را وسیلهٔ سبب سازد که باو بکاری رسد آنرا حبل گویند بر سبیل تشبیه ومجاز قال اعشی بنی ثعلبه . واذا تجو زها حبال قبیلة . اخذت من الاخری الیك حبالها . قوله الا بحبل من الله ای بامان وحبل بمعنی مودت وعهد آمد فی قول ذی الرمه . هل حبل خرقاء بعد الیوم مرموم . ام هل لها آخر الایام تکلیم . عبد الله عباس گفت مراد بحبل درآیه دین است ای تمسکوا بدین الله دست در دین خدا زنید عبد الله مسعود گفت جماعت است وهم او گفت . یاایها الناس علیکم بالطاعة والجماعة فانها حبل الله الذی امر به وانّ ما تکرهون فی الجماعة خیر مما تحبون فی الفرقه . گفت ای مردمان طاعت خدای وملازمت جماعت نگاهدارید که آن حبل وعهد خداست وانچه شما آنرا کاره باشید در جماعت بهتر آنستکه دوست دارید در فرقه مجاهد وعطا گفتند مراد عهد است ای بعهد الله قتاده وسدی وضحاك گفتند مراد قرآن است بحبل الله ای بکتاب الله حارث اعور گوید درمسجد رسول شدم مردم را دیدم در اختلاف واحادیث افتاده بنزدیك امیر المؤمنین علی ع آمدم گفتم یا امیر المؤمنین مردمان در گفتگوی افتاده اند گفت شنیده ام از رسول ص که فتنه بباشد گفتم یا امیر المؤمنین خلاص ازاو بچه باشد گفت . کتاب الله فأن فیه نبأ ما قبلکم وخبر ما بعدکم وحکم ما بینکم هو الفصل لیس بالهزل هو حبل الله المتین وهو الذکر الحکیم وهو الصراط المستقیم فی حدیث طویل ذکرناه فی اول الکتاب . گفت خلاص از این بکتاب خدای باشد که در او حدیث پیشینگان است وخبر بازپسینان وحکم انچه درمیان شما باشد فصل است وهزل نیست وحبل خداست وذکر حکیم است وره راست است در حدیث دراز که گفته شد کما ذکر فی اول الکتاب فی مقدّماته عبد الله مسعود روایت کرد که رسول علیه السلام گفت . انّ هذا القرآن هو حبل الله المتین ونور المبین والشفاء النافع عصمة من تمسك به ونجاة من تبعه لا یعوج فیقوّم ولا یزیغ فیستعتب ولا تنقضی عجایبه ولا یخلق عن کثرة الرد فاقرؤه فأنّ الله یاجرکم علی تلاوته بکل حرف عشر حسنات امّا انّی لا اقول آلم حرف ولکن الف ولام ومیم ثلثون حسنه . گفت این قرآن رسن خداست قوی ونوری روشن وشفای نافع دست آویز انکه دست دراو زند ونجات انکس که اورا متابعت کند کژ نشود تاراست باز کنند ونجسبد تا باحدّ آرند وعجایبش را بن درنیاید واز بسیار خواندن کهن نشود بخوانید که خدایتعالی شمارا بهر حرفی ده حسنه مزد دهد مرادنه آلم است بل این سه حرف است تا ثوابش سی حسنه باشد . زید بن حیان گفت درنزدیك زید ارقم شدیم گفتیم تو رسول را دیدهٔ وباو صحبت کردهٔ ازاو چه شنیدهٔ گفت رسول علیه السلام مارا خطبه کرد ودروی گفت . انّی تارك فیکم کتاب الله هو حبل من الله من اتبعه کان علی الهدی ومن ترکه کان علی الضلالة . گفت من درمیان شما کتاب خدای رها کنم او رسنی است از خدای هر که پی او گیرد بره راست باشد وهر که رها کند آنرا بر ضلالت وگمراهی بود عطیة العوفی روایت کند از ابو سعید الخدری که گفت از رسول علیه السلام شنیدم که گفت . یاایها الناس انی ترکت فیکم خلیفتین ان اخذتم بهما لن تضلوا بعدی احدهما اکبر من الاخر کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الارض وعترتی اهل بیتی انّ الله اللطیف الخبیر اخبرنی انّهما لن یتفرّقا حتّی یردا علیّ الحوض . گفت من میروم ودرمیان شما دو خلیفه رها میکنم یکی از یکی مهتر اگر پی ایشان گیرید گمراه نشوید یکی

کتاب خداست رسنی از آسمان بزمین فرو گذاشته ویکی عترة واهل البیت من وخدای لطیف خبیر مرا خبر داد که ایشان ازیکدیگر جدا نشوند تا برکنار حوض باپیش من آیند مقاتل گفت بحبل الله ای بامر الله وطاعته بفرمان وطاعت خدا ابو العالیه گفت باخلاص توحید الله ابن زید گفت بالاسلام . ولا تفرّقوا . پراکنده مشوید چنانکه جهودان وترسایان یزید الرقاشی روایت کند ازانس مالك که رسول علیه السلام گفت بنی اسرائیل برهفتاد ویك فرقه شدند وامت من هفتاد وسه فرقه شوند همه بدوزخ شوند مگر یکی ازایشان گفتند یا رسول الله آن یکی کدام است دست فراهم گرفت وگفت جماعت انکه بخواند واعتصموا بحبل الله جمیعاً ولا تفرّقوا . ابان بن تغلب روایت کرد فضیل بن عبد الملك الهمدانی گفت بنزدیك امیر المؤمنین علیه السلام حاضر بودم درمسجد کوفه رأس الجالوت را که سر احبار جهودان بود وجاثلیق را که امام ترسایان بود پیش ایشان آوردند بمدافعتی عنیف امیر المؤمنین گفت . ارفقوا بهما . مدارا کنید باایشان انکه روی برأس الجالوت کرد وگفت . ویلك یارأس الجالوت . دانی تا جهودان ازپس موسی چند فرقه شدند گفت نه درکتاب نگرم وبگویم گفت . لعنك الله من رئیس قوم اذا اتوك فی حلالهم وحرامهم قلت انظر فی کتابی ولقول ارأیت لو احترق الکتاب اوسرق . لعنت بر تو باد از رئیس قومی چون باتو رجوع کنند درحلال وحرامشان گوئی درکتاب نگرم وبگویم اگر کتاب سوخته شود یا بدزدند چه خواهی کردن انکه باجاثلیق نگرید وگفت ترسایان پس ازعیسی برچند فرقه شدند گفت برچهل وپنج فرقه گفت دروغ میگوئی بخدای که من توریة به ازاو دانم وانجیل به ازتو دانم امت موسی پس ازاو برهفتاد ویك فرقه شدند هفتاد ایشان هالکند ویکی ناجی وایشان آنانند که خدای تعالی گفت ومن قوم موسی امّة یهدون بالحق . وامت عیسی ازپس او برهفتاد ودو فرقه شدند یکی ازایشان ناجی وباقی هالك وناجی آنانند که خدای تعالی گفت . قوله تعالی واذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدّمع مما عرفوا من الحق . وامت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم برهفتاد وسه فرقه شوند یکی ازایشان ناجی وآن آنانند که خدای تعالی گفت . وممن خلقنا امّة یهدون بالحق وهم شیعتی . وایشان شیعهٔ منند اینجا اشارتی است ودرآن اشارت تورا بشارتی است وآن آنستکه هرکجا سبب نجات آمد درهر امت که بود ثبات برحق بود نه بینی که درحق امت موسی . ومن قوم موسی امة یهدون بالحق . ودرباب امت عیسی تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق . ودرامة ما ممن خلقنا امة یهدون بالحق . اکنون این حق کجا جویند انجا که رسول علیه السلام بیان کرد باتفاق . الحق مع علیّ وعلیّ مع الحق یدور معه حیث مادار . گفت حق باعلی است وعلی باحق حق انجا گردد که علی باشد ای عجب همه جهان تبع حق باشند حق بگو که چگونه تبع اوست مع علی چگونه پس رود قدم نگاهدار اوست که یدور معه حیث مادار . محمد بن کعب روایت کند از ابی جعدیه که رسول علیه السلام گفت خدای تعالی ازشما سه چیز می پسندد وسه چیز را کاره است انچه میپسندد آنستکه اورا پرستی وباو شرك نیاری وبحبل خدای اعتصام کنی ومتفرق نشوی وفرمان برید گماشتگان اورا وانچه کاره است آنرا قیل وقال است وکثرت سؤال و اضاعة مال سماك الحنفی گوید بنزدیك عبد الله عباس شدم وگفتم ای پسر عمّ رسول قومی که بما میایند وصدقه میخواهند تعدی وبی رسمی میکنند روا باشد که ایشانرا منع کنیم ومراد بصدقه زکوة است گفت نه یاحنفی اعطهم صدقاتهم صدقه شان بده . وان اتاك اهدل الشفتین منتفش المنخرین یعنی زنجیاً . واگر

همه زنگی باشند لبها در آویخته وبینی دریده نیك شتری باشد انچه مرد براو نشیند برجان ومال واهل وعیال
ایمن باشد یعنی زکوة که بنایب امام دهد انکه گفت یاحنفی الجماعة الجماعة . ملازمت جماعت کن که امتان گذشته
بمفارقة جماعت هلاك شدند نه بینی که خدای تعالی چگونه گفت . واعتصموا بحبل الله جمیعاً ولا تفرقوا . ابان بن
تغلب روایت کند از صادق جعفر محمد علیهما السلام که گفت. نحن حبل الله الذی قال الله عز وجل واعتصموا بحبل الله
جمیعاً ولا تفرّقوا . گفت مائیم آن حبل خدای که خدای تعالی گفت دست دراوزنی وازاو پرا کنده مشوی
یاعجب دست درکسی زن که پای برجای باشد که انکه برای خود ثبات قدم ندارد تورا چگونه دست گیرد انکه بخود
مستقل نباشد تورا چگونه مقل باشد انکه بر سر خود بر نتابد کجا پای دستگیری تو دارد سر انکس چه داری که
پای تو ندارد امروزی انکس چه گیری که فردا سر تو ندارد وسر بتو بر ندارد . اذ تبرّء الّذین اتبعوا من
الذین اتبعوا . امروز تولاّ بکسی چگونه کنی که فردا از تو تبرّا کند بیش ازانکه در دست تو جز تبرّا یاتمنا نماند
ببدل آن تبرّا این تابع بیچاره گوید . یالیت بینی وبینك بعد المشرقین . او نیز تبرّا کند وچون اثر قدم آنان
بیند که بگذرند واورا رها کنند گوید . یالیتنی کنت معهم فافوز فوزاً عظیماً . واذکروا نعمة الله علیکم . ویاد کنی
نعمة خدا برشما اذ کنتم اعداء چون شما دشمن یکدیگر بودی . فألّف بین قلوبکم . خدای تعالی دلهاء شما
باهم آورد وبردوستی جمع کرد . فاصبحتم بنعمته اخواناً . درروز آمدید بفضل ونعمت او بایکدیگر برادر
وقصهٔ این آن بود که محمد بن اسحق بن سیار ودگر علماء سیر گفتند اوس وخزرج دو برادر بودند ازیك
مادر وپدر ازمیان ایشان عداوتی افتاد بسبب سمیر وخاطب وسمیر پسر زید بن مالك بود احد بنی عمر وبن
عوف اوحلیفی را ازآن مالك بن عجلان الخزرجی بکشت نام او خاطب بن الحرب من مزنیه باین سبب ازمیان این
دوقبیله کارزار وعداوت افتاد ومدّت دراز بماند تااهل علم باخبار عرب چنین گفتند که آن عداوت وحرب
میان ایشان صدو بیست سال بماند وهمچنین متصل شد تابعهد رسول علیه السلام که بدعوت برخاست خدای تعالی
ببرکت رسول وسعی او آن عداوت برگرفت ازمیان ایشان وسبب آن بود که سوید بن الصامت من بنی عمرو بن عوف
بمکه آمد بحج ویابعمره وقوم سوید اورا کامل خواندندی برای جلادت ونسب وشرف وشعر وحکمت که اورا
بود او بمکه آمد ورسول علیه السلام بدعوت برخاسته بود رسول علیه السلام بیامد واورا دعوت کرد وباخدای و
بااسلام خواند اورا سوید گفت همانا انکه توداری مانند آن است که من دارم رسول علیه السلام گفت توچه داری
گفت مجلهٔ لقمان یعنی کتاب حکمة او رسول علیه السلام گفت عرضه کن برمن او عرضه کرد رسول علیه السلام
گفت این کلماتی نیکوست وآنچه بامن است ازاین نیکوتر است وآن کلام خداست وخدای ازآسمان فرستاده است
علی نور وهدی وقرآن براو خواند او ازاسلام دور نبود وخوش امد اورا آنچه شنید برگشت وبامدینه آمد پس
روزگار برنیامد اورا بکشتند پیش ازوقعهٔ بغاث اورا خزرجیان کشتند وقوم او دعوی کنند که او اسلام
آورده بود پس ازآن ابو الحیش انس بن رافع بمکه آمد باجماعتی من بنی عبد الأشهل وایاس بن معاذ بایشان بود
میخواستند تاباقریش هم کاری کنند تایار ایشان باشند برخزرج رسول علیه السلام چون بشنید که ایشان آمده اند
برخاست وبیامد ایشان را گفت رغبت کنید بچیزیکه به از این است که شما آمده آن را گفتند آن چیست گفت
انکه خدای را پرستید وباو شریك نیارید که خدای تعالی مرا بشما فرستاده است ایاس بن معاذ جوانی زیرك
بود او گفت ای قوم والله که راست میگوید وآنچه او مارا بان دعوت میکند به ازاین است که ما آن را آمده ایم
ابو الحیش پارهٔ ریگ برگرفت و برروی اوزد وگفت خواموش باش ما این کار رانیامده ایم ورسول علیه السلام

برخاست وایشان بامدینه شدند وپس ازآن وقعهٔ بغاث افتاد میان اوس وخزرج وایاس بن معاذ فرمان یافت چون
خدای تعالی خواست که اظهار دین خود واعزاز پیغامبر خود کند جماعتی آمدند از انصار ورسول علیه السلام را
عادت بودی که در اوقات مواسم چون شنیدی که جماعتی آمده اند بیامدی وایشان را دعوت کردی رسول
علیه السلام بنزدیك عقبه رسید شش مرد را دید از خزرج اسعد بن زراره وعوف بن عفراء ورافع بن مالك و
قطبة بن عامر وعقبة بن عامر وجابر بن عبدالله رسول علیه السلام ایشان را گفت شما چه قومی گفتند ما جماعتی ایم
از خزرج گفت از موالی جهودان گفتند بلی گفت بنشینید تاباشما سخنی گویم ایشان بنشستند رسول علیه السلام
ایشان را دعوت کرد بادین اسلام واسلام برایشان عرضه کرد وقرآن برایشان خواند ایشان بشنیدند واندیشه
کردند دورنیامد ایشان را وازجملهٔ انچه ایشان را داعی بود بامسلمانی آن بود که ایشان مخالطه ومعاشر جهودان
بودند وجهودان اهل کتاب بودند واینان بت پرست بودند کتابی نداشتند جهودان ایشان را گفتندی اینك نزدیك
رسید پیدا شدن پیغمبر آخر زمان در مکه که ما در توریة میخوانیم چون او بیاید ما باو ایمان آوریم وتبع او شویم
وازشما انتقام کشیم اینان بایکدیگر گفتند همانا که این پیغمبر که پیوسته جهودان مارا باو می ترساندند اینست بیائی
تاما سبق بریم ایشان را وباو ایمان آوریم تااین دست مارا باشد برایشان ایشان را نبود برما و باشد که خدای تعالی
ببرکت او این فتنه وشر ازمیان ما بردارد ایشان هرشش برسول علیه السلام ایمان آوردند و گفتند یارسول الله
ما بامدینه رویم وقوم را باتو دعوت کنیم وحدیث تو بگوئیم همانا اجابت کنند قوم چون بامدینه آمدند وحدیث
رسول کردن گرفتند ودعوت باو ودین او وحدیث او در مدینه فاش شد تاهیچ سرا ازسراهای انصاریان نماند
که نه دراو حدیث کردند تاسالی دیگر که وقت موسم بود دوازده مرد برخاستند اسعد بن زراره وعوف ومعاذ ابنا
عفرا ورافع بن مالك وزکوان بن عبدالقیس وعبادة بن الصامت وزید بن ثعلبه وعیاش بن عباده وعقبة بن عامر وقطبة بن
عامر اینان خزرجی بودند وابو الهثیم التیهان وعویم بن ساعده ازاوس بودند بیامدند رسول را علیه السلام هم بعقبهٔ اوّل
دیدند رسول را علیه السلام بیعت کردند وایمان آوردند علی بیعة النساء ومعنی اینکه علی بیعة النسا قوله یبایعنك علی ان
لا یشرکن بالله شیئاً ولا یسرقن ولا یزنین الآیة ورسول علیه السلام ایشان را گفت اگر وفا کنید بهشت بجزا یابی واگر
در بعضی خیانت کنید وشمار انکبتی رسد در دنیا یعنی آن گناه برشما پیدا شود وحد رانند شمارا باشد که کفارهٔ این باشد و
اگر خدای تعالی برشما پوشید تاشمار ابقیامت عذاب کند یاعفو کند این در مشیة خداست واین پیش ازآن بود که رسول را
علیه السلام جهاد فرمودند ایشان اسلام قبول کردند وبرگشتند وبامدینه شدند ورسول علیه السلام مصعب بن عمیر بن
هاشم بن عبد مناف را بایشان بفرستاد تاقوم را دعوت کند واینان را قرآن وشرع آموزد او بیامد وبسرای اسعد بن زراره
فرود آمد ومردم را قرآن میاموخت وقرآن برایشان میخواند اورا در مدینه مقری خواندند واول کسی را که در مدینه
مقری خواندند او بود روزی سعد بن معاذ اسید بن حصین را گفت بیاتا برویم واین دو مرد را که اغوا واضلال
سفیهان ما میکنند زجر کنیم وبرانیم ایشان را والا تو خود برو که اسعد پسر خالهٔ من است من شرم دارم واین
دومرد یعنی سعد معاذ واسید حصین رئیسان ومهتران قوم بودند ومشرك بودند اسید حربه برگرفت وآمد
تابحایطی که ایشان در آنجا بودند اسعد اسید را بدید مصعب را گفت این سید قوم است تادانی که باین سخن چگونه
باید گفتن اسید فرازآمد وروی در مصعب نهاد وگفت بلفظی درشت وروی ترش چه کار را آمدهٔ وسفیهان مارا
گمراهی میدهی برخیزید وازاین شهر بروید اگر شمارا هلاك خود آرزو نیست وجان خود بکار است شمارا
مصعب گفت اورا اگر بنشینی وازمن سخن چند بشنوی اگر بارأی تو موافق باشد فهو المراد واگر برخلاف آن باشد

که‌تورارأی بود خود انگار که‌نشنیدی اسید گفت بانصاف گفتی انگه‌حربه‌بزمین فرودزد وبنشست ومصعب
چندآیةازقرآن براوخواند ووصف اسلام باو گفت واومی‌شنید وروی‌اوتازه میشد وبشاشت واستبشاردراو
پدیدآمدتاگفتند والله که‌ما مسلمانی درروی اوبشناختیم پیش‌ازانکه سخن گفت ازاشراق وطلاقةروی‌اوانکه
گفت نیکوکلامی‌است‌ونیکوطریقتی‌است چگونه کندکسی که‌خواهدکه‌دراین‌دین‌آید گفتنداول غسل کند
وجامهٔ پاکیزه درپوشد وکلمهٔشهادت بگوید ودورکعت نمازکنداوشهادتین بگفت وبرخاست‌وغسل کردوجامهٔ
پاك‌درپوشید ودورکعت نمازکرد انگه‌گفت‌من‌میروم تامردی بشمافرستم که‌اگراواجابت کند شمارا‌ودین شما
گیرد هیچکس برشما خلاف نکند سعدمعاذرا خواست‌انگه‌حربه‌برگرفت وبرفت‌وبازدیك قوم‌شد قوم‌دراو
نگریستند گفتند والله که‌اسید نه‌بان‌روی بازآمدکه‌ازاینجابرفت سعدمعاذاورا گفت‌چوکردی گفت‌برفتم واین
مردمان‌رابدیدم چیزی‌نمیگفتند که‌مارازیان‌دارد گفتم چیزی‌مکنی ومگوئیدکه‌مارازیان‌دارد گفتند همچنین
کنیم ولیکن دانیدکه چه‌شنیدم شنیدم که‌جماعتی ازبنی حارثه برخاستند تااسعدرا بکشند برای‌انکه پسرخالهٔ
تست تاعهدی که‌ازمیانهٔ شماهست تباه‌کنند بکشتن‌او اگربروی‌ومراقبتی کنی ثواب‌باشد سعدمعاذ برخاست
وحربه‌برگرفت‌وآمدتابدان‌دیار که‌ایشان‌درآنجا بودندایشان‌رایافت‌ساکن نشسته‌بدانست که اسیدخواسته‌است
تاآنجارود وسخن‌ایشان‌بشنود بیامدشتیم‌الوجه باغلظت وبانگ برایشان‌زدوگفت چرااینجایگاه رها نمیکنی
ونمیروی واضلال واغواء ضعیفان‌مامیکنی اگرنه‌آنستی که‌توپسرخالهٔمنی والاباین حربه خطاب کردمی
باشمااسعدبن زراره مصعب‌را گفت این‌رئیس‌قوم‌است واگراین‌مرداجابت کند مارادراین‌شهر هیچ‌مخالف
نماندمصعب گفت‌ای‌جوان‌مرداگربنشینی وسخنی بشنوی‌واندیشه‌کنی‌اگرت‌ثواب‌آیدفهوالمرادوالاانچه‌رأی
توباشدمیکنیم سعد گفت‌انصاف‌دادی انگه‌بنشست ومصعب حدیث‌اسلام وطریقهٔ مسلمانی ومکارم‌اخلاق
وصف‌کردن‌گرفت وازقرآن پارهٔ‌برخواند اومیگفت‌وروی‌سعدمی‌شکفت‌وتازه‌میشد تامحبت‌اسلام‌درروی
اوظاهرشد پیش‌ازانکه برزبان راندانکه‌گفت شماچه‌گونه‌کنید که‌خواهی‌که‌دراین‌دین‌آئید گفتند کلمهٔشهادت
گوئیم وغسل کنیم وجامهٔپاك‌بوشیم‌ودورکعت‌نمازکنیم‌سعدهمچنان‌کرد انگه‌حربه‌برگرفت وباجمع‌قوم‌شدچون
ازدورپدیدآمد قوم گفتند والله که‌سعد نه‌بان‌روی‌بازآمد که‌ازاینجا رفت بیامد بنشست وروی‌بقوم کرد
وگفت‌یابنی‌عبدالاشهل‌چگونه‌دانی‌مراگفتندسیدورئیس‌ومطاع مائی ورأی توازرأی ماهمه‌قوی‌تر ونقیبهٔتو
خجسته‌تر گفت چون‌چنین‌میدانی مراحرام‌است برمن که‌ازشما هیچ‌حدیث شنوم‌تا بخدای وپیغمبر ایمان
نیارید گفتندسمعاً وطاعةً لك مادانیم که‌توبماجزخیرنخواهی واگربمانخواهی بخودخیرخواهی بهرحال انگه
همه‌ایمان‌آوردند تادربنی‌عبدالاشهل هیچ‌مردی‌وزنی نماند الاکه‌اسلام‌آوردومصعب‌واسعد وزراره همچنین
دعوت‌میکردند تاهیچ‌سرای انصاری درمدینه‌نماند که‌نه‌درآنجاجماعتی مسلمان بودندازمردان وزنان‌الا
سرای‌بنی‌امیة بن‌زید وحطمه ووایل که‌ایشان‌متوقف بودندبرای‌انکه ابوقیس‌بن‌الاسلت‌الشاعر درمیان
ایشان‌بودوایشان‌رامنع‌میکردانگه‌مصعب‌بن‌عمیربرخاست‌بامکه‌آمدوهفتادمردمسلمان‌باوبیامدندبمکه‌همه‌مجادل
بامشرکان‌قوم‌خود ومیعادایشان بارسول علیه‌السلام بعقبه‌بود درروز میانین ایام تشریق واین روزرا روز
بیعت عقبهٔ دوم‌گویند کعب‌بن‌مالك گفت چون‌ازحج‌فارغ‌شدیم وآن‌شب‌بود که‌بارسول وعده کرده‌بودیم
عبدالله‌عمروبن‌خرام‌الانصاری پدرجابرباما بود ومااین‌کارازمشرکان‌قوم‌خود پنهان‌میداشتیم اوراحاکم‌کردیم
وگفتیم‌توازجملهٔ‌سادات‌واشراف مائی‌ومارانمی‌باید که‌چون‌تومردی بااین‌عقل‌ورأی وحصافة که‌توراست

فرداهیزم‌دوزخ‌شوی اسلام‌آروباما‌بدین‌محمددرآی‌ومارا امشب‌میعاداست بعقبه‌بارسول علیه‌السلام‌حاضرآی
تابشنوی گفت روا‌باشد پس‌رهاکردیم‌تاازشب‌ثلثی‌برفت بیرون‌آمدیم بمیعادرسول علیه‌السلام پوشیده یکیك
ودودو میرفتیم تاهمه‌درآن‌شعبی که‌نزدیك عقبه‌است مجتمع شدیم هفتادمردبودیم ودوزن باما‌بودند یکی‌ام
عماده‌بنت‌کعب احدی نساء بنی‌نجار ویکی‌اسماءبنت‌عمروبن عدی‌احدی‌نساء بنی‌سلمه نگاه‌کردیم‌رسول
علیه‌السلام میامد وعمش عباس‌بن عبدالمطلب باآو بود واوهنوز دراسلام نبود ولیکن‌برای‌خویشی وقرابة
بارسول بیامده بودچون بنشستیم اول‌عباس سخن گفت وگفت‌یامعشرالخزرج وعرب‌هردوقبیله‌را خزرج
خواندی بدانی که‌محمدازماانجاست که‌میدانی‌وماخود اورا‌ازقوم خودحمایت‌میکنیم ازآنانکه بردین‌ماند واو
درقوم‌وشهرخود درعزو منعت‌است ولیکن میخواهد که بنزدیك شما آید اگردانی که‌باین قول که‌باو کنی
موافقت‌ووفاخواهی کردن واوراحمایت‌خواهی کردن وتحمل‌احوال‌او‌کردن تابیاید الااگربانیکه میگفتیم‌قیام
نتوانی‌کردن واورا‌بسپاری وخذلان کنی اکنون‌بگوی تااورحلت نکند وشهرخودرها نکند ما گفتیم
شنیدیم‌انچه‌گفتی یارسول‌الله توسخن خودبگوی وآنچه‌تورارأی‌است وشرط برای‌خدا وبرای‌خودالتماس
کن رسول‌علیه‌السلام سخن گفت وچندآیه‌قرآن‌برخواند وقوم‌رادعوت‌کرد ودرمسلمانی ترغیب دادانکه
گفت‌من‌این‌تبلیغ‌درمیان‌شما‌بان‌شرط‌میکنم که‌حمایت‌من‌چنان‌کنی که‌حمایت زنان‌وفرزندان‌خود براءبن‌مغرور
دست‌رسول‌بدست‌گرفت وگفت‌یارسول‌الله توراببیعت میکنیم برانکه‌توراچنان‌حمایت کنیم که‌ازارخود یعنی
عورت‌خودرا وبجان‌ومال وفرزندان‌خودرا ایثارتوکنیم ودرمقاتله بادشمنان توبکوشیم مااهل‌مجمع ومحفل
وکارزاریم واین‌معانی‌بمیراث ازپدران‌یافته‌ایم‌وابوالهیثم بن‌التیهان گفت‌یارسول‌الله‌تودانی‌که‌ازمیان‌ماومردمان
عهودومواثیق‌است وماآن‌هم‌برهم خواهیم‌زدن‌چنان‌باشد که‌اگرخدای‌تعالی توراقوت‌ونصرت دهدبرقوم
خودمارارهاکنی وباشهر خودشوی رسول‌علیه‌السلام بخندید وگفت . لابل الدم‌الدم والهدم الهدم انتم
منی‌واانامنکم احارب‌من‌حاربتم‌واسالم‌من‌سالمتم . گفت‌نه خون‌ما وخون‌شما بیکدیگر پیوست خونهاءما
بریکدیگرریزند وخانهاما‌بایکدیگرویران کنندشماازمنی‌ومن‌ازشما حرب کنم باانکه‌محارب شما باشد وصلح کنم
باانکه‌مصالح شما‌باشدانگه‌گفت‌دوازده‌نقیب‌را اختیارکنید که‌کفلاءقوم‌باشندچنانکه‌حواریان‌عیسی نه‌ازخزرج
وسه‌ازاوس عاصم‌بن عمروبن‌قتاده گفت چون‌مابه‌بیعت‌رسول‌علیه‌السلام بنشستیم‌عباس گفت ای‌مردمان
شمادانی که‌این‌مردرا برچه‌بیعت میکنید علی‌حرب‌الاحمروالاسود بیعة برکارزارعرب‌وعجم میکنی‌اگرچنانکه
مالتان‌رانکبتی‌رسد یااشراف شمارابکشندازاوبرخواهی گردیدن اکنون‌اندیشه کنید اگرهیچ‌اورا بسپاری
وبعهداووفانکنی‌خزی‌باشددردنیاوآخرت‌واگرچنانچه باو وفاخواهی‌کردن وباری‌بازنگیری‌بانکه‌شمارابکشند
ومالتان‌راببرند ووفاکنی‌وازاوبرنگردی‌این‌خیردنیاوآخرت‌است گفتند مااورابجان‌ومال وقتل‌اشراف
قبول میکنیم گفتند یارسول الله اگر ما باین وفا کنیم مارا بر این چه باشد گفت بهشت گفتند
یارسول‌الله دست‌باز کن رسول‌علیه‌السلام دست‌بازکرد بیعتش کردند اول کسی که دست‌بردست‌رسول
زد البراءبن مغرور بود انگه جمله بیعت کردند چون ازبیعت فارغ شدند ابلیس ازسر عقبه آواز داد
باوازی بلند که یا اهل الحاجة نمیدانی که مذممی باجماعتی صابیان برحرب شما مجتمع شدند
رسول گفت این دشمن خداست ابلیس انگه گفت یاعدوالله ای‌دشمن خدای باتو پردازم
انگه رسول علیه‌السلام گفت بارحلهای خودروید بسلامت عباس گفت یارسول‌الله بان خدایکه تورا فرستاد

بودم وآیت را معنی این است که اجتناب کنی ازرجس وارجاس بسیاراست انگه بیان کرد آن را
بمن تبیین ازجنس اوثان وبعضی دیگر گفتند من درآیة زیادةاست وتقدیر آن است ولتکونوا امّة
یدعون الی الخیروابن قول تأویل آنان باشد که امر معروف و نهی منکر ازفروض اعیان گویند
وبرهمه مکلفان واجب شناسند واین مذهب ماست واختیار زجاج وجبائی وامّت برپنج قسمت است .
یکی جماعت فی قوله . وجدعلیه امةمن الناس . ویکی بمعنی حین ومدت باشد فی قوله . وادّکر بعدامة .
ای بعدحین ومدةوبمعنی مقتدی وقدوة فی قوله . ان ابرهیم کان امة . وبمعنی قامت بود فی قوله . هوحسن الامة
. ای القامة وقول الشاعر ، حسان الوجوه طوال الامم . والامة الام من قولهم هی امّ فلان وامته بمعنی
واحدواصل همه من الام باشدوهو القصد جماعت را برای آن امت خوانند که اجتماع ایشان علی مقصد واحد
باشد وکذا الباقی ومعروف فعلی باشد حسن که صفتی زاید برحسن دارد امابان یکون واجباً اومندوباً یافریضه
باشدیاسنت پس امربمعروف واجب واجب باشد وامرنسبت سنت باشدومنکرقبیح باشد ونهی ازجملهٔ اوواجب
باشد برای انکه ترک همه قبایح واجب است همچنین منع کردن ازهمه واجب باشد وانکار اظهار کراهت
چیزی باشد برای وجهی ازوجوه قبح که دراوباشد ونقیض اواقرارباشد وآن اظهار قبول چیزی باشدبرای
انکه صواب ونکوباشد وباتفاق امرمعروف ونهی منکر هردوواجب است وبیشتر متکلمان برآنند که فرض بر
کفایت است ومذهب ما آن است که فرض براعیان است وبعضی علما گفتند طریق وجوب انکار منکر
عقل است برای انکه چون کراهتش واجب باشدمنع ازاوواجب باشدوالاتارکش بمنزلهٔ راضی باشدبمنکر ومذهب ما
آن است که طریق وجوبش سمع است واجماع امت وامرمعروف ونهی منکر بسه مرتبه باشد بالید واللسان والقلب
بدست وزبان ودل اگرممکن باشدبهرسه بکندهم بدست هم بدل هم بزبان اگربدست نتواند بزبان اگر بزبان
نتواندبدل منکرباشد فعل منکررا وترک معروف را اگرگویند استعمال سلاح دراین باب رواباشد گوئیم اگر
حاجت باشد جزکه این نوع بدستوری امام شاید کردن بنزدیک ما وبنزدیک مخالفان بی اذن امام روا باشد
ابوالقسم بلخی گفت عندوجود امام بی دستوری امام نشاید الاعندالضرورة فاما عندعدم الامام رواباشد والله
اعلم . بدانکه امرمعروف ونهی منکر ازفروع ابواب امامت است وابواب امامت ازاصول دین است واخلال
باوروا نباشدواخبار بوجوب وتاکید اومتظاهر است حسن روایت کند که رسول گفت هرکه امرمعروف
ونهی منکر کنداودرزمین خلیفهٔ خداباشدوخلیفهٔ رسول وخلیفهٔ کتاب راوی خبر گوید که مردی بنزدیک رسول
علیه السلام آمد وگفت یارسول الله من خیرالناس . بهترین مردمان کیست گفت آمرهم بالمعروف وانهاهم عن
المنکر واتقاهم لله واوصلهم للرحم . انکه امرمعروف بیشترکند ونهی منکر وازخدا بترسدوصلهٔ رحم کند
عبدالله عباس گفت رسول علیه السلام را گفتیم یارسول الله اگرهمه معروف بجای آریم وازهمه منا کیر
اجتناب کنیم تاازآن هیچ رهانکنیم وازاین هیچ ارتکاب نکنیم ولیکن امرمعروف ونهی منکر نکنیم دیگرانرا
رواباشد گفت امرمعروف کنی واگرچه بعضی معروف نکنی ونهی منکرکنی واگرچه بعضی منکرارتکاب کنی
نعمان بشیر روایت کندکه رسول علیه السلام گفت مثل فاسق درمیان قوم چنان باشد که کشتی بود درمیان
دریا قومی بروند وآن کشتی بخشند وقسمت کنند وهرکس بنصیب وحصهٔ خود بنشیند انگه یکی از ایشان
تبری بردارد وآن نصیب خودراسوراخ کند دیگران اورا گویند چه میکنی گوید درنصیب خود تصرف
میکنم شمارا چه کارهست اگراورا باین گفتارها کنند ودستش نگیرند کشتی بیران کند وآب درآیدواو و

ایشان غرق شوند وامیرالمؤمنین علیه السلام گفت فاضلترجهادی امرمعروف ونهی منکراست ودشمنی
کردن فاسقان هرکه امرمعروف کند پشت مؤمن قوی کرده باشد وهرکه نهی منکر کند منافق را برغم
آورده باشد وهرکه بامنافق معادات کند وبرای خدای خشم گیرد خدای برای اوخشم نگیرد ابوالدردا گفت
اگرامرمعروف ونهی منکر نکنی والاخدای تعالی سلطانی ظالم برشما گمارد که بربزرگان حرمت ندارد وکودکان
رحمت نکند ونیکان وصالحان شما دعا کنند اجابت نیاید ونصرت بخواهند نصرت نیابند وآمرزش خواهند
خدای تعالی نیامرزد ایشانرا حذیفة الیمانی گفت روزگاری آید برمردمان که مردارخری برایشان دوست تر
بود که امرمعروف ونهی منکر سفیان ثوری گفت هرآن مردی که همسایگان اودوست او باشند واورا مدح
کنند بدانکه اومداهن است چه اگر امرمعروف ونهی منکر کردی همه دشمنش بودندی ومعنی آیه آن است
که جملهٔ شما که امت مصطفی اید یا بهری ازشما باید تا خلقانرا باخدای تعالی وراه خیر وطاعت دعوت کنید وامر
معروف کنید یعنی مردمان را طاعت فرمائی وینهون عن المنکر وازقبایح وفضایح وناشایست ونابایست نهی و
منع کنی . واولئك هم المفلحون . انگه گفت انانکه این کنند واین کاربندند ایشان مفلحان وظفر یافتگان
وفایزان وبنصیب تمام رسیدگان باشند قوله . ولاتکونوا کالذین تفرقوا واختلفوا من بعد ماجاءهم البینات .
وچنان مباشی که انانکه ایشان پراکنده شدندومختلف گشتند پس ازانکه حجت برایشان متوجه شد وآیات و
دلایل بایشان آمد بیشتر مفسران گفتند مرادجهودان وترسایانند وبعضی مفسران گفتند مراد مبتدعان امتند
عبدالله بن شداد روایة کند که من باابوامامه بودم صاحب رسول الله بدرشام تادمشق بیامد وبرسرآن کشتگان
حروریان بایستاد یعنی خارجیان وگفت . کلاب النار . سگان دوزخند دوبار یاسه بار بدترین کشتگانند که
آسمان سایه برایشان افکنده وکشتن بهترایشان را انگه بگریست من گفتم یاامامه این که گفتی ازخود گفتی یااز
پیغمبر دراین باب چیزی شنیدهٔ گفت اگرمن چنین چیزها برای خود گویم . انی اذاً لجری . پس من دلیر
باشم برخدای وبرپیغمبر ازرسول شنیدم نه یکبار ودوبار وسه بار تابهفت رسید که گفت اینکه من گفتم وتو
شنیدی من گفتم پس چرا بگریستی گفت . رحمةلهم . برای رحمت برایشان که اینان مسلمانان بودند پس
مرتدشدند انگه این آیه برخواند . ولاتکونوا کالذین تفرقوا واختلفوا الی قوله اکفرتم بعد ایمانکم فذقوا
العذاب بما کنتم تکفرون . انگه ابوامامه گفت هم الحروریة . ایشان خارجیانند قبیصة بن جابر گوید باامیر
المؤمنین علی علیه السلام بودیم بدری ازدرهای دمشق که آن راجابیه گویند بایستاد وخطبه کرد وگفت رسول
خدای تعالی درمیان ما بایستادوخطبه کرد همچنان که من ایستاده ام وگفت . من سره ان یسکن بحبوحة الجنة
فلیلزم الجماعة فان الشیطان مع الوحد وهومن الاثنین ابعد . گفت هرکه اوخواهد که درمیان سرای بهشت
بنشیند باید که باجماعة بیک جای باشد که شیطان بامردم تنهاست وازدو دورتر باشد . قوله واولئك لهم عذاب
عظیم . وایشان انانند که ایشان را عذابی عظیم باشد دردنیا بتیغ امام وقت ودرآخرت عذاب دوزخ ببقاء خدای
تعالی . وهذا اخرالمجلد الرابعة ویتلوه فی المجلد الخامسة قوله . یوم تبیض وجوه وتسود وجوه
. انشاءالله تعالی وبه الثقة والحمد لله حمد الشاکرین والصلوة علی محمد وآله الطاهرین

بسم الله الرحمن الرحيم

يوم تبيض وجوه وتسود وجوه فاما الذين اسودت وجوههم اكفرتم بعد ايمانكم
درروزیكه سفيد شود رويها وسياه‌شود رويها پس اما آنانكه سياه شده‌باشد رويهای ايشان آيا كافرشديد پس‌از ايمان شما

فذوقوا العذاب بما كنتم تكفرون * واما الذين ابيضت وجوههم ففی رحمة الله هم فيها
پس بچشيد عذاب‌را بانچه بوديد كافرشديد واما آنانكه سپيد شده‌باشد رويهای ايشان پس دربهشت خدايند ايشان درآن

خالدون * تلك آيات الله نتلوها عليك بالحق وما الله يريد ظلما للعالمين * ولله
جاودانه باشند اينها آيات خداست ميخوانيم انرا برتو براستی وخدای نخواهد ظلمی برای جهانيان ومرخدای‌راست

ما فی السموات وما فی الارض والی الله ترجع الامور * كنتم خير امة اخرجت للناس
انچه درآسمانهاست وانچه درزمين است وباحكم خدای بازگردانند كارهارا هستيد بهترين كروهی‌كه پديد آورند برای‌مردمان

تأمرون بالمعروف وتنهون عن المنكر وتؤمنون بالله ولو آمن اهل الكتاب
ميفرمايند بكارهای نيك وبازميدارند ازكارهای ناكردنی وايمان می‌آوريد بخدای واكر ايمان آوردندی ازيهود ونصاری

لكان خيرا لهم منهم المؤمنون واكثرهم الفاسقون * لن يضروكم الا اذی
هرآينه‌بود بهتر مرايشان‌را ازايشانند باور دارندكان وبيشترازايشان خارج ازفرمان خدای‌هرگز نتوانند رسانيدشمارا ضرری‌مكررنجانيدنی

وان يقاتلوكم يولوكم الادبار ثم لا ينصرون * ضربت عليهم الذلة اينما ثقفوا الا
واكر كارزاركنند بشما بدهند باشما پشتهارا پس‌ياری‌كرده نشوند لازم‌گردانيده‌شدبرايشان‌خواری هركجا يافت‌شوند مكر

بحبل من الله وحبل من الناس وباؤا بغضب من الله وضربت عليهم المسكنة ذلك بانهم كانوا
بعهد ازخدای وعهدی ازمردمان وسزاوار شدند باراده‌انتقام‌ازخدای ولازم‌گردانيده‌شد برايشان بيچاركی بسبب‌انكه هستند كه

يكفرون بآيات الله ويقتلون الانبياء بغير حق ذلك بما عصوا وكانوا يعتدون * ليسوا
كافرميشوند بكتابهای خدای و ميكشند پيغمبران‌را بی‌استحقاق اين بسبب آن‌است‌كه‌نافرمانی‌كردندو بودندكه‌ازخدای‌درميگذشتند نه‌اند

سواء من اهل الكتاب امة قائمة يتلون آيات الله آناء الليل وهم يسجدون * يؤمنون
برابران از خداوندان كتاب بامتی‌كه قائمند وميخوانند آيات‌خدای‌را درميانه‌شب وايشان سجده ميكنند ايمان می‌آرند

بالله واليوم الآخر ويأمرون بالمعروف وينهون عن المنكر ويسارعون فی الخيرات
برخدای وبروز بازپسين وميفرمايند بكارهای نيكو وبازميدارند ازكارهای ناكردنی ومی‌شتابند درنيكی‌ها

واولئك من الصالحين * وما يفعلوا من خير فلن يكفروه والله عليم بالمتقين *
وايشان ازجملهٔ نيكانند وانچه كنيد ازنيكی پس‌هركه منع‌نكنند ازشماثواب‌انرا وخدای داناست بحال پرهيزكاران

قوله يوم تبيض وجوه . عامل در يوم امّا مضمری باشد چنانكه گفتيم اذكر يوم تبيض وشايد كه عامل در او عظيم باشد ای عظيم عذابهم يوم تبيض وجوه وشايد كه معنی عذاب بود تا تقدير چنين باشد . وهم يعذبون عذاباً عظيماً يوم تبيض . يحيی بن وثاب خواند تبيض وتسودّ بكسر هردوتا علی لغة تميم وزهری خواند تبياضّ وتسوادّ وافعلّ وافعالّ لغتان فی الالوان والعيوب گفتند مفسران كه معنی آيت آن‌است . يوم تبيض وجوه المؤمنين وتسود وجوه الكافرين . آن روز كه رويها سفيد باشد وآن روز كه رويها سياه گفتند روبهاء سفيد روبهاء مؤمنان مخلصان باشد وروبهاء سياه روبهای كافران باشد عطا گفت روبهاء سپيد روی مهاجرين وانصار باشد روبهاء سياه روبهاء بنی قريظه وبنی النضير باشد عبدالله عباس گفت روی سپيد روبهاء موحدان باشد وروبهاء سياه روبهای اهل بدعت باشد كلبی روايت كند عن ابی صالح عن ابن عباس كه عبدالله عباس گفت چون روز قيامت شد خدای تعالی بردارد ونصب كند هر معبودی را كه بدون او پرستيده باشد دردار دنيا هركسی بجانب معبود خود تازند وبشتابند وهو قوله نوله ماتولی . مااورا بان گذاريم كه‌بان تولا كرد چون بان رسند وآن‌خسارت وندامت بينند دژم شوند از دژمی‌روی ايشان‌سياه‌شود آنجا مؤمنان بمانند واهل كتاب برای ايشان معبودی رفع نكنند كه ايشان بت پرست نبوده‌باشند دردنيا‌حق تعالی گويد هركه‌ازشما مرا در دار دنيا‌سجده‌كرد وامروز سجده كنی مرا مؤمنان سجده كنند جهودان و ترسايان مرا سجده‌نتوانند كردن مؤمنان سربردارندروبهاء ايشان از نور چون ماه‌بود منافقان واهل كتاب ازجهودان وترسايان درروی‌مؤمنان‌نگرند از آن حزن واندوه روبهاء ايشان سياه‌شود گويند بارخدايا روبهاء مشركان سياه كردی ومادردنيا مشرك نبوديم وذلك قوله . والله ربنا ما كنا مشركين . حق تعالی گويد . انظر كيف كذبوا علی انفسهم . اماآنچه موافق كتاب خداست آن‌است كه‌گفت فی‌قوله‌تعالی . ان‌تقول نفس ياحسرتی علی‌مافرطت فی‌جنب‌الله وان كنت‌لمن‌الساخرين او تقول لوان‌الله هدانی لكنت‌من‌المتقين . حق تعالی دراين‌آيه بيان آن‌كرد كه‌مشركان باشرك چه‌ميگويند تا آن‌مثل درحق‌ايشان محقق‌باشد كه‌مع كفره‌قدریّ كفران‌است كه‌وان كنت من‌قبله‌لمن‌الساخرين . وقدر انكه‌لو ان‌الله هدانی . اگرخدای مرا هدايت دادی من متقی بودمی يعنی خدای مرا هدايت نداد واين دروغ‌است برخدای وبمثل گفته اند دروغ زن سياه روی‌باشد اگرانكه‌دروغ بركسی‌نهد من افناء‌الناس سيه‌روی شودانكه دروغ برخدای نهد چه‌شود بوعدهٔ خدای همچنين‌شود كه‌درآخر آيات گفت . ويوم القيمة تری‌الذين كذبوا علی‌الله وجوههم مسوّدة . بهری ازاهل‌معانی گفتند‌سواد وبياض كنايت‌است از اربداد واشراق وازعبوس وطلاقه الاثری‌الی‌قوله‌تعالی . وجوه‌يومئذ‌ناضرة الی‌ربها ناظرةووجوه‌يومئذ باسرة ووجوه يومئذ مسفرة ضاحكة مستبشرة ووجوه يومئذ عليها غبرة ترهقها قترة . انكه‌بيان وتفصيل حال‌ايشان داد هريكی‌را علی‌حدّه وگفت . فأما‌الّذين اسودّت وجوههم . امّا آنان كه‌روی‌ايشان سيه باشد . اكفرتم . دركلام‌حذفی واختصاری‌هست والتقدير فقال لهم اكفرتم ايشان‌را گويند واين ازجملهٔ آن جايهااست كه‌قول اضمار كرد كه‌كافر شدی بعد ايمانكم پس‌ازايمانتان پس‌ازانكه اظهار ايمان كرده بودی ومنافق بودی‌دران اظهار كفر كردی كه‌دردل داشتی ومرتد شدی ربيع وابوالعاليه گفتند بعدايمانكم يعنی بعد اقراركم يوم الميثاق . وحسن بصری گفت انانند كه‌اظهار كلمه ايمان كردند ومنافق بودند واين بعينه مذهب ماست عكرمه گفت مراد جهودان وترسايانند كه پيش از آن كه رسول عليه السلام آمد

ایشان نعت وصفت او میخواندند در توریة وانجیل ومقر بودند چون بیامدند اورا بدیدند و بشناختند
کافر شدند چنانکه گفت . فلما جائهم ما عرفوا کفروا به . بعضی دیگر از مفسران گفتند
قومی باشند از اهل قبلهٔ ما حارث اعور گفت ازامیرالمؤمنین علی شنیدم که میگفت بربالای منبر مردی باشد
که ازخانه بیرون آیدوباخانه نشود الاپس ازانکه عملی کند که مستوجب بهشت شود ومرد باشد که ازخانه بیرون
آیدباخانه نشودتاعملی کند که مستوجب دوزخ شودوانکه این آیه برخواند . یوم تبیض وجوه وتسود وجوه الایة .
وبیان این قول النبی علیه السلام که گفت روزگاری آید برامت من که مرد بامداد مسلمان بودنماز شام کافرشود که دین
خود بچیزاندك ازدنیا بفروشدابوامامة الباهلی گفت خوارجند وقتاده گفت مبتدعان امتند بیان این قول خبر رسول
علیه السلام است که گفت فردای قیامت جماعتی بنزدیك من آیند برکنار حوض از اهل صحبهٔ من چون من
ایشان را بینم ایشان را ازپیش من برانند من آواز دهم که اصحابی اصحابی یارکان منندمرا گویند تونداني که
ایشان ازپس توچه احداث کردند . انهم رجعوا علی اعقابهم القهقری وارتدوا . ایشان ازپس تو مرتدشدند
وبرگشتند واین خبر ثعلبی امام اصحاب الحدیث درتفسیر آورد . واماالذین ابیضت وجوههم . واما انانکه
روی ایشان سفید باشد و ایشان مؤمنان موحدان ومخلصان باشند عکس انانکه ذکر ایشان برفت . ففی
رحمة الله ای فی ثواب الله.ایشان دررحمت وثواب خدا باشندیعنی دربهشت . هم فیها خالدون . ودرانیجا مؤبد
باشند ببقای خدای تعالی . تلك آیات الله الأیة . این آیات وبینات وحجج خدا است . نتلوها علیك بالحق
. مابرتومیخوانیم بحق وراستی تابدانی ازاین آیات وبینات که خدای تعالی ظلم برعالمیان نخواهد یعنی نخواهد
که برهیچکس از جهانیان ظلم کند ونسبت واتصال این حدیث بما تقدم آن است که خدای تعالی ذکرکافران
ومنافقان ومؤمنان بکرد وانکه جزاواستحقاق هریك بگفت انکه گفت این برای آن است تامعلوم شود که خدای
تعالی نخواهد که برهیچکس ظلم کند امابانکه ثواب مستحق اوباز گیرد واما بانکه اورا نامستحق عذاب کند
ودرآیه دلیل است بربطلان قول مجبره که گفتند خدای تعالی ظلم خواهد وظلم کند برای انکه بلفظ نکره نفی کرد
ازخود ارادهٔ هرظلمی نامعین چنانکه گوئی جائنی رجل اوماجائنی . برهرمردی که درجهان است برافتد نامعین
ونیز دلیل است برانکه ظلم نکند برای انکه اجماع است که خدای تعالی فعلی نکند که نخواهد همه افعال خودرا
مرید باشد پس آیه دلیل است برانکه ظلم نکند ونخواهد . ولله مافی السموات ومافی الأرض . وجه اتصال
این آیه بایة متقدم آن است تاقیدی وتاکیدی باشدآن را که گفت . وماالله یرید ظلماً للعالمین . برای انکه
ظلم وقبیح انکس کند که جاهل باشد بقبح آن یامحتاج باشد بان چون قدیم جل جلاله بازنمود که ملك آسمان
وزمین وهرچه درآسمان وزمین است همه اوراست ومرجع ومرد همه کارها باوست بهیچ حال اوراحاجت
نیست بظلم کردن وظلم خواستن چه آن را که ملك آسمان وزمین اورا باشد مستغنی بود پس این حجت وبینه
آن دعوی است که درآیة اول گفت ووجوه انکه چرا بلفظ رجوع گفت وازاوبیامده نیست تاباو شود گفته
شدپیش ازاین . قوله کنتم خیرامة . عکرمه ومقاتل گفتند که آیه درجماعتی آمدازصحابهٔ رسول منهم عبدالله بن
مسعود و ابی بن کعب وسبب آن بود مالك بن الضیف ووهب بن یهودا دوحبر بودند ازاحبارجهودان ایشان را
گفتند ماازشما بهیم ودین ماازدین شما بهتراست خدای تعالی این آیه بفرستادرد برایشان سعید جبیر گفت ازعبدالله
عباس که اوگفت هم المهاجرون . آنانند که بارسولع هجرت کردند وازمکه بمدینه آمدند وضحاك گفت
اصحاب رسولند خاصة الرواة الدعاة راویان اخبارو داعیان بادین خدا که مسلمانان را فرمودند که طاعت ایشان

داری واین صفت امامان باشد وازبعضی صحابهٔ رسول ع روایت است که او گفت آیه در اولینان ماست نه
درآخرینان عمرازبن حصین روایت کرد ازرسول ع که اوگفت خیرالناس قرنی ثم الذین یلونهم . گفت
بهترین مردمان مردمان عهدمنند پس آنانکه پس ایشانند پس ازآن قومی آیند. یتسمنون یحبون السمن. که تن پرورند
وخویشتن فربه کنند همت ایشان دراین باشد پیش ازانکه ازایشان پرسند وخواهند گواهی دهندوابوسعید
خدری روایت کرد که رسول علیه السلام گفت . طوبی لمن رأنی ولمن رأی من رأنی ولمن رأی من رأی من
رأنی . گفت خنك آن را که مرادید یاآن را دید که مرا دید یا آن را دید که او دید کسی را که مرادید وهم
او روایت کرد که رسول ع گفت . لاتسبوا اصحابی . اصحاب مرا دشنام ندهی که بان خدای که جان من
بامراوست که اگریکی ازشما چندانکه وزن کوه احداست زرخرج کند آن درنیابد ازدرجه که ایشان ونه نیمهٔ
ایشان را هست . بعضی دگر گفتند مرادجملهٔ امت اند وآیة عام است درهمهٔ امت وقال ع . احفظونی فی
اصحابی فأنهم خیار امتی ، گفت مرانگاه داری درمیان اصحاب ویاران من که ایشان بهینهٔ امت منند ودراخبار
وتفاسیر اهل البیت علیهم السلام چنان است که این آیت خاص است درحق ایشان وائمهٔ معصومین علیهم السلام برای
انکه در لفظ خیر درحق مقتدایان امت رواباشد انکه ان صفات که آیة متضمن است لایق حال ایشان است .
قوله یأمرون بالمعروف وینهون عن المنکر . الأیة بیانش آن خبری که سلمان پارسی رهروایت کند که در
عهدعمرخطاب مردی بیامدازاحبارجهودان وپرسید که خلیفهٔ محمد کیست که برجای اواست اوراهدایت کردند
بعمربیامد نزداو وگفت . انت خلیفة محمد . گفت آری گفت . انی سائلك عن ثلث وثلث وواحدة .
گفت من تورا بخواهم پرسیدن ازسه مسئله وسه مسئله ویکی گفت چه منع کرد تورا ازانکه نگفتی هفت مسئله
گفت برای انکه سه اول بپرسم جواب یابم دگر بپرسم والاالاوذیك ونفسی . خودرا وتورا رنجه ندارم عمر
گفت فاذاً علیك بعلی بن ابیطالب . اورا ببرعلی ع فرستاد اوبیامد وامیر المؤمنین علی ع را گفت من تورا
سؤال خواهم کردن چنانکه اول گفته بود گفت سل عما ترید بپرس ازهرچه خواهی گفت مرا خبر ده از
اول درخت که برزمین برست وازاول سنگ که برزمین بنهادند وازاول چشمهٔ آب که برزمین پدیدآمد گفت اما
شما جهودان میگوئی که اول درخت که برزمین برست سمر بود دروغ گفتی اول درخت که برزمین برست درخت
عجوه بود وآن نوعی ازخرماست واول چشمهٔ آب شما گفتی چشمهٔ بیت المقدس است دروغ گفتی اول چشمهٔ
آب که برزمین پدید آمد آن چشمه بود که صاحب موسی دراوماهی بشست وماهی زنده شد واول سنگی که بر
زمین نهادند شما گفتید که ان سنگ است که دربنای بیت المقدس است و دروغ گفتیداول سنگی که بر
زمین نهادند حجرالأسود بود که جبرئیل ع ازبهشت بادم آورد وله لسان ذلق یشهد لمن وافاه یوم القیمة
. وفرداء قیامت اورا زبان فصیح بود تا گواهی دهد برای انکس که باو آمده باشد جهود گفت . اشهد
انه املاء موسی وکتاب هرون . گفت گواهی دهم که این جمله املاء موسی است وکتابهٔ هرون گفت سه مسئلهٔ
دیگر ماند گفت بگو گفت . اخبرنی عن موضع نبیکم فی الجنة . خبرده مرا ازجای پیغمبرتان دربهشت
گفت . قضیب غرسه الله بیده فی اعلی علیین ثم قال له کن فکان جنات عدن . گفت قضیبی وشاخی حق
تعالی بید قدرت خود غرس کرد دراعلاء علیین انکه گفت آن را که بباش بهشت عدن شد گفت . اشهد انه
املاء موسی وکتاب هرون . گفت خبرده مرا تاباباو که باشد درآنجا گفت . اثنی عشرة من اهل بیته یأمرون
بالمعروف وینهون عن المنکر ولا یخافون فی الله لومة لائم . دوازده کس ازاهل البیت او که امر معروف کنند

ونهی منکر کنند واز ملامت هیچ ملامت کنندهٔ نترسند گفت راست گفتی این املا موسی است وکتاب
هرون گفت مرا خبرده از وصی او تا پس او چند سال بماند امیرالمؤمنین ع عقد بیده ثلثین بدست سی بگرفت یعنی
سی سال گفت یك مسئله ماند مرا اگر جواب دهی بصواب ایمان آرم گفت وماهی آن چیست گفت اخبرنی عن
وصیه ایموت ام یقتل . خبرده مرا از وصی او تا بمرگ میرد یا اورا بکشند امیرالمؤمنین ع گفت . لا بل یخضب
هذه من هذه ووضع یده علی لحیته ورأسه . نه بلکه این را ازاین خضاب کنند واشارت نمود بدست مبارك بسر و
محاسن خود جهود ایمان آورد واز جملهٔ موالی او یکی او بود وگفت . اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمداً رسول الله
وانك وصیّ رسول الله قوله کنتم خیر امة اخرجت للناس . کان صله است اینجا ومراد انکه انتم خیر امة چنانکه گفت
من کان فی المهد صبیاً . ای من هو فی المهد صبیا یعنی شما بهتر امتی وکان زیادت است ومحمد بن جریر گفت کان تامه است
ومعنی آن است که خلقتم ووجدتم خیر امة شما را بهتر امت آفریده اند وخیر نصب او بر حال باشد نه خبر کان تامه را اسم
کفایت باشد بی خبر وبعضی دیگر گفتند کان بر جای خود است ومعنی انکه کنتم خیر امة عند الله فی اللوح المحفوظ
شما بهتر امت بودید بنزدیك خدای تعالی در لوح محفوظ قوله اخرجت للناس در جای صفت امت است ای کنتم خیر
امة مخرجة للناس ومعنی آن است که انتم خیر الناس للناس . واین اقوال مفسران همه دلیل میکنند که مراد
امامان ومتقیانند ومقتدایان برای انکه هریکی را از مردمان که نه امام وپیغمبرند اخرج لنفسه برای خود آفرید
اورا او اورا باکس کار نباشد مگر پیغامبر وامام را که تکلیف امت واتباع در گردن ایشان باشد وابوهریره روایت
کرد از رسول علیه السلام که معنی آن است . انتم خیر الناس للناس تدخلونهم فی الاسلام . شما بهتر امتانید یعنی
بهترین مردمانی برای مردمان که مردم را در اسلام آری واین صفت امام باشد قتاده گفت مراد آنانند که جهاد
کنند وسبی وغارت کنند ومردم را در اسلام آرند بتیغ وقتال که پیش از رسول ع دیگران را قتال نفرمودند مقاتل بن
حیان گفت امتان پیشتر امر معروف ونهی منکر نکردند وگفتندی ما را با کسی کار نیست ما را تکلیف خود بجای
باید آوردن اگر کسی نیك باشد اورا به بود واگر بد باشد اورا بدتر بود وامت ما نه چنین اند بلکه امر بمعروف ونهی
منکر کنند ومردم از ظلم ومعصیت باز دارند پس ازاینجا بهترین امتان باشند بهز بن حکیم روایت کند عن ابیه عن جده
از رسول ع که در این آیة شما تمامی هفتاد امتی از میان پیشین شما از همه بهتری وبر خدای گرامی تر بریدة الاسلمی روایت
کرد که رسول علیه السلام گفت اهل بهشت در قیامت صد وبیست صف باشند هشتاد صف امت من باشند وعبدالله
عمر روایت کرد که رسول علیه السلام گفت هیچ امت نیست والا . بهری در بهشت باشند وبهری در دوزخ مگر
امت من که همه در بهشت باشند انس روایت کرد از رسول ع که او گفت امت من چو بارانند کس نداند که اولش
به بود یا آخرش انس روایت کرد که اسقف ترسایان نزد رسول ع آمد وگفت یا رسول الله مرا در دل افتاده است
که ایمان آرم گفت سبب چیست گفت در خواب دیدم که قیامت برخاسته بودی وخلقان را در صعید سیاست بداشته
بودند وامتان را بر خدای عرضه بکردند جماعتی در آمدند اغر محجل روی ودست وپای سپید بر صراط بگذشتند
کالبرق الخاطف ودیگران میافتادند وبرمیخاستند من گفتم این امت کیستند همانا انبیااند یا اوصیا ویا فرشتگان
گفتند نه اینان امة محمد اند اغر محجل روی ودستها سفید از آثار طهور ازاین سبب مرا رغبت افتاد اسلام
رسول علیه السلام اورا اسلام عرضه کرد او ایمان آورد رسول ع گفت بهشت بر پیغمبران حرام است تا من
در او نشوم وبر اوصیا حرام است تا وصی من در او نشود وبر امتان حرام است تا امتان من در او نشوند ابوموسی
اشعری روایت کرد از رسول علیه السلام که گفت امت من امتی اند مرحومه چون روز قیامت باشد خدای تعالی

هر مردی را از امت من کافری بدهد گوید این فدای تو است از آتش دوزخ انس روایت کند که یکروز با رسول
علیه السلام میرفتم آوازی از شعبی بیرون میامد مرا گفت بنگر یا انس تا آن آواز چیست گفت برفتم مردی را
دیدم در بن درختی نماز میکرد ومیگفت بارخدایا مرا از امت مرحومه کن یعنی مرا از امت محمد کن که بر ایشان
رحمت کردهٔ وگناهان ایشان بیامرزیدهٔ ودعای ایشان اجابت کردهٔ وایشان را ضمان ثواب کردهٔ بیامدم
رسول را بگفتم مرا گفت برو آن مرد را بگوی که رسول خدا تورا سلام میکند ومیگوید من انت تو کیستی
بیامدم وگفتم گفت رسول خدای را از من سلام کن وبگوی که برادر تو است خضر خدای را دعا میکند ومیخواهد
تا اورا از امت تو کند ودر خبر است که قوم عیسی عیسی را گفتند یا روح الله پس این امت امت دگر باشند گفت
آری امت احمد گفتند امت احمد که باشند گفت . علماء حلماء ابرار واتقیاء کانهم من العفة انبیاء یرضون
من الله بالیسر من الرزق ویرضی الله منهم بالیسر من العمل یدخلهم الجنة بشهادة ان لا اله الا الله . گفت
عالمان باشند وحلیمان ونیکوکاران وپرهیزکاران پنداری که از عفت پیغمبرانند از خدای باندك روزی راضی باشند
وخدای از ایشان باندك عمل راضی باشد بگفت لا اله الا الله بهشت برد ایشان را . ودر خبر است که کعب الاحبار را
گفتند چرا در عهد رسول وعهد ابوبکر ایمان نیاوردی در عهد عمر ایمان آوردی گفت سبب آن بود که پدرم در دم
مرگ صحیفهٔ بمن داد مهر بر نهاده ومرا وصایت کرد که مهر ازاینجا برمدار من بنهادم ومهر برنداشتم تا بعهد عمر
در خواب دیدم که مرا گفت پدر با تو خیانت کردم مهر از آن صحیفه بردار وبنگر تا چیست در آنجا کار بندمن از او مهر
برداشتم در آنجا نعت امت محمد ع . سالوماو عالوماو حالوماو حاکوماو صافوحاو خاروجا . گفتند تفسیر این چه باشد
گفت سالوما بر یکدیگر سلام کنند بتحیت وعالوما علمااند چون انبیاء بنی اسرائیل وحالوما حلیمانند وبردباران
وحاکوما وخدای ایشان را حکم کرد ببهشت وصافوحا وخاروجا بایکدیگر مصافحت کنند از گناه بیرون آیند
چنانکه از مادر زاده یحیی معاذ گفت این آیه مدح امت محمد است صلی الله علیه وآله وخدای تعالی از کرم روا ندارد
که قومی را مدح کند وانگه بدوزخ برد ایشان را انگه وصف کرد ایشان را بانواع مدح که در ایشان بود گفت امر
معروف ونهی منکر کنند وبخدای ایمان دارند انگه گفت اگر اهل کتاب نیز ایمان آوردندی ایشان را به بودی واگرچه
بهری از ایشان مؤمنند بیشتر کافر اند ومراد بفساق در آیه کافر است برای قرینهٔ منهم المؤمنون در آیه تمسك نیست اهل
وعید را برای انکه خدای در آیه فاسق را کافر بخواند کافر را فاسق خواند وکافر بهمه حال فاسق باشد برای انکه از فرمان
خدای خارج باشد دگر انکه ایمانی است بانکه تنافی نیست از میان کفر وفسق تنافی از میان کفر وایمان است چون
فاسق بفعل فسق مستحق این اسم باشد واجب بود که بفعل ایمان مستحق اسم مؤمن بود از روی اتفاق واگر
دعوی نقل کنند دلیل نیابند بر این قوله . لن یضروکم الا اذی . مقاتل گفت رؤساء جهودان چون کعب ونعمان وابو
رافع وابو ماسیر وکنانه وابن صوریا بنزدیك عبدالله سلام آمدند واصحاب او از مؤمنان اهل کتاب وایشان را ملامت و
سرزنش کردند بر مسلمانی خدای تعالی این آیه فرستاد وگفت این جهودان بشما هیچ نتوانند کردن مگر ایذا بزبان
از طعنه ووعید بدروغ یا دعوت با جهودی یا کلمهٔ از کلمات کفر که بگویند تا شما بان رنجور شوی الا اذی محلا ونصب است
بر استثناء وجریر طبری وبلقسم بلخی گفتند استثناء منقطع است برای انکه آن اذی ایشان را زیان ندارد واولیتر آنست
که استثناء متصل باشد برای انکه اذی از جنس مضرت باشد ومنقطع آن بود که مستثنی از جنس مستثنی منه نباشد چنانکه
. ما بالدار من احد الا حماراً . قوله وان یقاتلوکم یولوکم الادبار . واگر با شما کالزار کنند پشت بهزیمت دهند
شما را واین آیه از جملهٔ معجزات است برای انکه خبر است از غیب ومخبر بر وفق خبر آمد که هریك از ایشان با رسول ع

وصحابهٔ او قتال کردند و منهزم شدند از بنی قریظه و بنی النضیر و بنی المصطلق و جز ایشان پس آیه دلیل صحت نبوت است
و تسلی رسول است . قوله ثم لا تنصرون . پس ایشان را نصرت نکنند هم این مورد دارد از روی اعجاز و تسلی
و اگر چه ثم حرف عطف است این فعل معطوف نیست بر فعل اول برای آن مجزوم نیست والتقدیر ثم هم لا ینصرون
وانما استانف لراس الایة کما قال الشاعر . الم تسئل الربع القدیم فینطق . ای هو ینطق و آنجا که سر آیه نبود
چنین فرمود قوله . لا یقضی علیهم فیموتوا ومثله فی رأس الایه . قوله ولا یؤذن لهم فیعتذ رون
قوله ضربت علیهم الذلة . بر ایشان زدند مذلة و خواری . اینما ثقفوا . هر کجا باشد ایشان را بقتل و اسر
و سبی و جزیه . الا بحبل من الله . ای بعهد و قیل بامان یعنی هر کجا باشد و بهر حال که باشند ذلیل و مهین
باشند حسن بصری گفت مراد جهود انند که ایشان را ابداً علامت ذلة و مسکنة بر ایشان پیدا بود و قوله ضربت صارت
ثابتة علیهم لازمةً لهم یعنی چنانکه این ضرب و زدن پیدا باشد آن اثر بر ایشان پیداست ومنه الضریبة از ایجاست
فعیلة بمعنی مفعوله و در استثناء خلاف کردند که متصل است یا منقطع و اولیتر آن است که منقطع گویند برای انکه حالت
اعتصام بحبل خدای نه حال ذلت باشد و در باء خلاف کردند که بچه تعلق دارد فرا گفت بمحذوف تعلق دارد و تقدیر آنست
که . الا ان تعتصموا بحبل وعهد من الله ومثله قول الشاعر . راتنی بحبلها فصدت مخافة . وفی الحبل روعا
الفؤاد فروق . ای رأتنی فاقبلت لحبلها وقال الاخر . قریب الخطو یحسب من رأنی . ولست مقیداً انی
بقید . ای مقید بقید و گفته اند تعلق دارد بمعنی قوله ضربت ای وجبت لهم الذلة بکل حال الا بحبل من الله و
حبل من الناس و عهدی از مردمان گفتند مراد بناس رسول علیه السلام است و نائبان او قوله . وباؤا
بغضب من الله ای رجعوا . باز آمدند بخشم خدای و این عبارت است از انکه مستحق خشم خدای شدند
بافعالی که کردند از کفر و معاصی و غضب از خدای تعالی ارادهٔ عقاب باشد بمستحقش . وضربت علیهم المسکنة
. گفته اند مراد مذلت است و گفته اند مراد درویشی است که انان که نیز توانگر باشند از جهودان از خویشتن
درویش نمایند و درویش مانده باشند وهی مفعلة من السکون . ذلك بانهم کانوا یکفرون بایات الله . این
با جزاست یعنی این برای آن و بسبب و جزاو مکافات آن بود که ایشان بایات خدای کافر شدند و پیغامبران را
کشتند بناحق اگر گویند چگونه روا باشد که خدای تعالی بگناه پدران ایشان را مؤاخذه کند و ایشان
که در عهد رسول بودند هیچ پیغمبر را نکشتند گوئیم از این دو جواب است یکی انکه اگر چه تولاء قتل نکردند
راضی بودند و مصوب آراء و افعال ایشان بودند خدای تعالی گفت بمثابهٔ آن است که ایشان کشتند و
جواب دوم آن است که بر سبیل تغلیب گفت چون ذکر قاتل و ناقاتل کرد غلبه داد قاتلان را چنانکه
مذکر را بر مؤنث تغلیب کنند و بیان کردیم که لازم نیاید از فحوی آیه که قتل انبیا بر وجهی از وجوه حق باشد
وانما مراد آن است که کشتن پیغمبران جز بناحق نباشد چنانکه علی لاحب لا یهتدی بمناره . وقوله لم تکحل
من الرمد یعنی لا منار هناك فیهتدی به و لا رمد بها فتکتحل لاجله . قوله ذلك بما عصوا . ما مصدریه است
ای ذلك بعصیانهم و این باهم جزا است این بسبب عصیان و نافرمانی ایشان است بر ایشان وکانوا ای و بما کانوا
یعتدون باعتدایهم و بان ظلم و عدوان و تعدی و تجاوز از اندازهٔ خود که کردند قوله . لیسوا سوآء من اهل
الکتاب . سوا اقتضاء دو اسم کند کقوله سوآء محیاهم ومماتهم وقولهم سوا زید و عمرو وقوله سوآء علینا
اجزعنا ام صبرنا و در آیة دگر یکی کرده است و دوم مضمر است علی قول الفراء و تقدیر آن است که . امة
قائمة وامة غیر قائمة . ولکن حذف کرد لدلالة الکلام علیه کقول الشاعر . عصیت الیها القلب انی لامرها

. مطیع فما ادری ارشد طلابها . اراد ارشد ام غی و این قول بر لغة آنان روا باشد که ضمیر متصل را بفعل جمع
روا دارند با تقدیم من قولهم . اکلونی البراغیث . وقال الشاعر . راین الغوانی الشیب لاح بعارضی .
فاعرض عنی بالخدود النواضر . و بر قول بصریان امت بدل ضمیر باشد تا این لازم نیاید چنانکه گفت قوله . و
اسروا النجوی الذین ظلموا . و وجهی دیگر تا این لغت نامعروف لازم نیاید در این آیه و امثال این این است
که بمنزلهٔ جواب سایل باشد پنداری چون شنیدن که لیسوا سواءً گفتند منهم فقیل لهم امة قائمة ای هم امة قائمة
تا رفع او بر خبر مبتدا باشد نه بر فاعلیه و این هم وجهی نکواست و قولی دیگر در آیه آن است و آن قول
زجاج است انجا که میگفت لیسوا سواءً وقف است و تمام کلام است و آن دو اسم که سوا را بکار باید در پیش
رفته . قوله منهم المؤمنون واکثرهم الفاسقون ای لا یستوی المؤمنون واکثرهم الفاسقون . انکه من اهل
الکتاب امة قائمة مبتدا و خبر باشد و بر این قول امة قائمة مراد مؤمنان اهل کتاب باشند از عبدالله سلام
و جز او و بر قول اول مراد آن است که مؤمنان و جهودان راست نباشند و بمعنی متقاربند هر دو قول و اگر
چه در نظم میان ایشان مخالفت است و مراد بامة قائمة نماز شب کنانند قوله . ام من هو قانت اناء اللیل ساجداً
قائماً : الایة ای قائمة فی الصلوة انانکه نماز شب برخیزند و در خبر هست که رسول علیه السلام در وصیتش
امیر المؤمنین علی را گفت یا علی علیك بصلوة اللیل علیك بصلوة اللیل برای تأکید این وصیت بر او مکرر کرد
یا علی بر تو است نماز شب و رسول علیه السلام گفت : من کثر صلاته باللیل حسن وجهه بالنهار : گفت هر که
بشب نماز بسیار کند بروز رویش نیکو باشد مفسران گفته اند فی قوله یسعی نورهم بین ایدیهم وبایمانهم :
که مراد نماز شب کنانند عبدالله عباس و مقاتل گفتند سبب نزول آیه آن بود که چون عبدالله سلام و ثعلبه و اسید بن
سعید و اسد بن عبید اسلام آوردند جهودان گفتند که انانکه از ما بمحمد ایمان آوردند شرار ما اندو بدان قوم چه اگر در
ایشان خیری بودی دین اسلام خود رها نکردندی و صابی نشدندی و ایشان کسی را که از دینی بدینی شدی او را
صابی گفتندی خدای تعالی این آیه فرستاد عبدالله عباس گفت امة قائمة بدین الله امتی و گروهی بدین خدای
قیام کرده مجاهد گفت قائمة ای عادلة مستقیمة عادل و راست در کار دین خدای شدی سدی گفت قائمة علی
کتاب الله باقامة حدوده و احکامه بر کتاب خدای ایستاده اند حلال و حرام را کار می بندند اخفش گفت
اراد ذو امة قائمة ای ذو طریقه مستقیمه علی حذف المضاف واقامة المضاف الیه مقامه کقوله افانما هی اقبال و
ادبار ای ذات اقبال و ادبار خداندان راه راست من امته اذا قصدته قال النابغة وهل یأثمن ذو امة وهو طایع
ای ذو طریقه : قوله یتلون آیات الله : آیات و کتاب او میخوانند مجاهد گفت یتبعون متابعت میکنند من
تلوته اذا تبعته قال الراجز قد جعلت دلوی یتلینی ای یتبعنی : اناء اللیل : ای ساعاته واحدها انی واناء مثل قفا
واقفا ومعا وامعا ونحی وانحاء قال الراجز : لله درّ جعفر ای فتی : مشمر عن ساقه کل انی : ای کل وقت
وقال آخر : حلو ومر کعطف القدح شیمته : فی کل انی حذاه اللیل ینتعل : سدی گفت جوف اللیل یعنی
میانهٔ شب در خبر است که رسول علیه السلام گفت : رکعتان یرکعهما العبد فی جوف اللیل الآخر خیر له من
الدنیا ومافیها لولا ان اشق علی امتی لافترضتها علیهم : گفت دو رکعت نماز که بنده بکند در میانهٔ شب در
نصف آخر بهتر است او را از دنیا و هر چه در دنیا است و اگر نه آنستی که مشقت بر امت نمی‌نهم کردمی فریضه
بر ایشان : وهم یسجدون . گفته اند مراد سجده است برای انکه از ارکان نماز رکنی باخضوع تر از وی
نیست و گفته اند مراد آن است که وهم یصلون سجده عبارت است از نماز نظیره قوله . ویسبحونه وله یسجدون

. ای یصلون عبد الله مسعود گفت مراد نماز خفتن است برای انکه جهودان نماز خفتن نکنند
راوی خبر گوید که رسول علیه السلام شبی از شبها نماز خفتن تأخیر کرد انگه از حجره بیرون آمد و
نماز خفتن بکرد انگه گفت هیچ اهل دینی نبودند که در این وقت نماز کردند جز شما که امت منید این آیه فرود آمد
وگفته اند مراد نماز نوافل است از میان نماز شام وخفتن هشام بن سالم روایت کند از صادق علیه السلام
که او گفت هر که از میان نماز شام وخفتن دو رکعت نماز کند در رکعت اول الحمد بخواند وذا النون اذ ذهب
مغاضباً الى قوله وكذلك ننجى المؤمنين ودر دوم الحمد وعنده مفاتح الغيب الى قوله فى كتاب مبين بخواند
ودر دعاء قنوت بگوید . اللهم انى اسئلك بمفاتح الغيب التى لا يعلمها الا انت ان تصلى على محمد وآله
وحاجت بخواهد انگه بگوید . اللهم انت ولىّ نعمتى والقادر على طلبتى تعلم حاجتى اسئلك بحق
محمد وآل محمد عليه وعليهم السلام لما قضيتها . هیچ حاجة از خدای نخواهد الا که خدای تعالی اجابت کند و صادق
علیه السلام گوید از پدرانش از امیر المؤمنین علیهم السلام از رسول صلی الله علیه وآله که او گفت هر که او از
میان نماز شام وخفتن دو رکعت نماز کند در رکعت اول الحمد بخواند واذا زلزلت الأرض زلزالها را
سیزده بار ودر رکعت دوم الحمد وقل هو الله احد پانزده مرتبه هر که هر سال این نماز یکبار بکند در میان
شام وخفتن از جملهٔ محسنان باشد وهر که هر ماه یکبار بگذارد از موقنان باشد وهر که هر شب آدینه
بگذارد از مصلحان باشد وهر که هر شب بگذارد زاحمنى فى الجنة ولم يحص ثوابه الا الله با من در بهشت
مزاحمت کند و ثواب او جز خدای نداند بعضی دگر از مفسران گفته اند آیه در باب چهل مرد آمد از نجران
از عرب وسی ودو مرد از حبشه وهشت مرد از روم که ایشان بر دین عیسی ٤ بودند و رسول علیه السلام را
تصدیق کردند وجماعتی انصاریان که پیش از هجرت رسول ٤ باو ایمان آوردند چون اسعد بن زراره
والبراء بن معرور وقصهٔ ایشان برفت انگه وصف کرد ایشان را باوصافی محموده که در ایشان بود گفت
یؤمنون بالله . الایة بخدای ایمان آوردند وامر معروف کنند ونهی منکر کنند وبخیرات مسارعت کنند ودر او
دو قول گفتند یکی انکه مبادرت کنند وشتاب ترس آنرا که فایت شود چنانکه شاعر گفت . قدّم جميلاً اذا ماشئت
تفعله . ولا تؤخر فى التأخير آفات . الست تعلم ان الدهر ذو غير . وللمكارم والاحسان اوقات . وقولی دیگر آنست
که متثاقل وگران نباشند در خیرات کردن بل سبک بارند و راغب وفرق از میان سرعت وعجله آنستکه سرعة
تقدم باشد در آن چه در ان سرعت پسندیده باشد واو محمود است وضدش که بطوء است مذموم وعجلة تقدم در چیزیکه در
آن تقدم نباید کردن واو مذموم است وضدش که سکون وانات است محمود واولئك من الصالحين وایشان از جملهٔ
صالحانند ونیکوکاران وما تفعلوا من خير فلن تكفروه . حمزه وکسائی وحلف وحفص بیا خواندند وباقی قرا بتا
وابو عمرو هر دو روا دارد انکه بیا خواند ضمیر با امة قائمة بود که ذکرشان واوصافشان در آیة مقدم برفت . وما
تفعلوا من خير فلن تكفروه انچه از خیر کنند ایشان مکفور نباشند ومجحود یعنی مشکور ومرضی باشد وواقع
بموقع حمد وثواب وانکس که بتا خواند خطاب با رسول علیه السلام وصحابه وجملهٔ مکلفان باشد تا ایشان را بوعدهٔ
او وثاقت باشد وبدانند که رنج ایشان ضایع نیست وسعی ایشان مشکور است مکفور نیست . والله عليم
بالمتقين . وخدای تعالی عالم است ودانا به متقیان واحوال ایشان . قوله تعالى .

ان الذين كفروا لن تغنى عنهم اموالهم ولا اولادهم من الله شيئاً واولئك اصحاب النار
بدرستیکه آنانکه کافر شدند هرگز باز ندارد از ایشان خواسته های ایشان ونه فرزندان ایشان از خدای چیزی را وایشان ملازمان آتشند

هم فيها خالدون * مثل ما ينفقون فى هذه الحيوة الدنيا كمثل ريح فيها صرّ اصابت
ایشان در آن جاودانه باشند داستان انچه نفقه میکنند در این زندگانی نزدیک‌تر چون داستان بادست در آن سرمائی که رسد
حرث قوم ظلموا انفسهم فاهلكته وما ظلمهم الله ولكن انفسهم يظلمون * يا ايها الذين
بکشت زار گروهی که ستم کرده اند برخود پس هلاك کند آن کشت زار وستم نکرد بر ایشان خدای ولیکن بر نفس خود ستم کردند ای آنانیکه
آمنوا لا تتخذوا بطانة من دونكم لا يألونكم خبالا ودّوا ما عنتم قد بدت البغضاء من
ایمان آورده اید مگیرید دوست خالص نه از اهل ملت شما تقصیر نمیکنند در حق شما افساد را دوست داشتند مشقت افتادن شما را بحقیقت پیدا شد دشمنی از
افواههم وما تخفى صدورهم اكبر قد بيّنا لكم الآيات ان كنتم تعقلون * ها انتم
دهنهای ایشان وانچه نهان میدارند سینه های ایشان بزرگتر است بحقیقت بیان کردیم برای شما آیتها را اگر هستید که دریابید این کنید شما
اولاء تحبونهم ولا يحبونكم وتؤمنون بالكتاب كله واذا لقوكم قالوا آمنا واذا خلوا
این گروهی که دوست دارید ایشان را و دوست نمیدارند شما را و ایمان میارید شما بکتاب بهمهٔ آن وچون بینند شما را گویند ایمان آوردیم وچون خالی باشند
عضوا عليكم الانامل من الغيظ قل موتوا بغيظكم ان الله عليم بذات الصدور * ان تمسسكم
بگیرند بر شما سر انگشتها را از غایت خشم بگو بمیرید بخشم شما بدرستیکه خدای داناست بضمایر سینه‌ها اگر می یابد شما را
حسنة تسؤهم وان تصبكم سيئة يفرحوا بها وان تصبروا وتتقوا لا يضركم كيدهم
نیکوئی اندوهگین گرداند ایشان را واگر رسد بشما بدی شاد شوند بان واگر صبر نمائید بان وپرهیزکاری کنید گزند نرساند شما را مکر ایشان
شيئاً ان الله بما يعملون محيط * واذ غدوت من اهلك تبوئ المؤمنين مقاعد للقتال
چیزی را بدرستیکه خدای بانچه میکنید داناست وان وقت که بامداد کردی از میان اهل خود که فرو میاوردی مؤمنان را در موضع ایستادن برای کارزار
والله سميع عليم * اذ همّت طائفتان منكم ان تفشلا والله وليهما وعلى الله فليتوكل
وخدای شنوا وداناست چون قصد کردند دو طایفه از شما بددلی نمایند وخدای یار ایشان بود وبر خدای پس باید که اعتماد نماید
المؤمنون * ولقد نصركم الله ببدر وانتم اذلة فاتقوا الله لعلكم تشكرون * اذ
مؤمنان پس بتحقیق یاری نمود شما را خدای ببدر وشما ضعیف بودید پس بترسید از خدای تا مگر شما سپاس داری نمائید چون
تقول للمؤمنين الن يكفيكم ان يمدكم ربكم بثلاثة آلاف من الملائكة منزلين *
میگفتی تو مؤمنان را آیا هرگز پسند نبود شما را که مدد فرماید شما را پروردگار شما بسه هزار از فرشتگان فرو فرستگان
بلى ان تصبروا وتتقوا ويأتوكم من فورهم هذا يمددكم ربكم بخمسة آلاف من الملائكة
آری اگر صبر نمایند وپرهیزکاری نمایند وآیند بشما از ساعت ایشان این مدد فرماید شما را پروردگار شما به پنج هزار از فرشتگان
مسومين * وما جعله الله الا بشرى لكم ولتطمئن قلوبكم به وما النصر الا من
نشان کرده ونگردانید مدد را خدای مگر برای مژده دادن مر شما را وتا آرام یابد دلهای شما بدان ونیست یاری کردن مگر از
عند الله العزيز الحكيم * ليقطع طرفاً من الذين كفروا او يكبتهم فينقلبوا خائبين *
نزد خدای درست کار درست رفتار تا هلاك گرداند گروهی را از آنانکه کافر شدند یا ذلیل گرداند ایشان را پس برگردند نومید شوند
ليس لك من الامر شئ او يتوب عليهم او يعذبهم فانهم ظالمون * ولله ما
نیست برای تو از امر چیزی ویا توبه دهد ایشان را یا عذاب کنند ایشان را پس بدرستیکه ایشان ستمکارانند ومر خدای راست انچه
فى السموات وما فى الارض يغفر لمن يشاء ويعذب من يشاء والله غفور رحيم *
در آسمانهاست وانچه در زمین است می آمرزد انرا که خواهد وعذاب کند انرا که خواهد وخدای آمرزگار است ومهربان

فی قوله ان الذین کفروا الایة . خدای جل جلاله مؤمنان وآنانکه ازاهل کتاب ایمان آوردند واوصاف ومستحقان ایشان وانچه ایشانرا خواهد بودن بگفت درعقب آن ذکر کافران کرد واحوال ایشان وگفت یعنی آنانکه کافر شدند انچه همت وسعی وکدّ ایشان درآن بود وهمه عنایت ایشان مصروف بان است وهمه عمر درسرآن کردند واحوال ایشان گفت فرداء قیامت ازایشان هیچ غنا وکفاف نکنند یقال اغنی فلان عن فلان اذا قام مقامه ودفع عنه . گفت مالش سود ندارد وفرزندان ازاو دفع نکنند چنانکه حق تعالی ازاو حکایت کرد که بوقت فروماندگی گویند . مااغنی عنّی مالیه هلك عنّی سلطانیه . جزانکه غنا نکنند وبال باشد که فی حلالها حساب وفی حرامها عذاب . وبرجمله معنی آناست که مالی لاینفع ولایدفع . سود ندارد وباز ندارد مال سود ندارد وفرزند بلاء بازندارد وقوله شیئاً برای آن بلفظ نکره گفت تانفی را عام باشدکه هیچ چیز بهیچ وجه هیچ سود ندارد . واولئك اصحاب النار . وایشان ملازمان دوزخ باشند وصاحب هرچه ملازم او بود وانجا همیشه باشند ومفارقت نکنند ازانجا قوله . مثل ماینفقون فی هذه الحیوة الدنیا . یمان گفت مراد نفقهٔ ابوسفیان است واصحابش که روز بدر کردند برعداوت رسول علیه السلام مقاتل گفت نفقهٔ عوام جهودان است براحبار ورؤسا یشان برسبیل رشوة مجاهد گفت جمله نفقات کفار خواست که برکارهاء دنیا صرف کنند حق تعالی آنرا مثل زد وتشبیه کرد ببادی که دراو صرّی باشد مفسران خلاف کردند درمعنی صرّ عبدالله عباس گفت باد سموم باشدکه بحرارت وگرمی مردمرا وحیوانرا بکشد وخدای تعالی جان ازآن آفرید ابن کیسان گفت فیها صرّ ای صوت وصریر آنرا گویندکه اورا آوازی باشد بیشتر مفسران گفتند فیها صرّ ای برد شدید قوله . اصابت حرث قوم ظلموا انفسهم فاهلکته . بزرع وکشت قومی رسدکه ایشان برخود ظلم کرده باشند بکفر ومعاصی فاهلکته آنرا هلاك کند وبرای آن تخصیص کرد حرث قومی ظالم را تاایهام نیفکندکه خدای تعالی حرث کسی بباد هلاك کند که نا مستحق باشد واگرچه این برسبیل مثل است نه بروجه تحقیق یعنی چنانکه خداوندان کشت نومید وخایب شوند ازآن امیدکه بان دارند همچنین این منفق که نفقة نه درراه خدای کرده باشد بوقت انتفاع نومید شود چنانکه او بوقت ارتفاع انکه حق تعالی گفت تأکید آنرا . وماظلمهم الله . تاکسی گمان نبردکه خدای برایشان ظلم نمود باینکه بایشان کرد بل ظلم ایشان کردند برخودکه وضع شئ کردند نه بموضع خود ونفقة نه درراه خدای کردند وانجا که خدا فرموده بود قوله . یاایها الذین آمنوا لاتتخذوا بطانة من دونکم . ابوامامه روایت کرد ازرسول ﷺ که مراد باین خوارجند عبدالله عباس گفت جماعتی مسلمانان با جهودان دوستی میکردند بسبب قرابتی وحلف که ازمیان ایشان بود وهمسایگی خدای نهی کرد ایشانرا ازآن وگفت آنانراکه ازشما نه اند وبردین وملت وطریقهٔ شما نیستند ایشانرا بطانة ودخلهٔ خودمگیری وبطانة آن دوستی باشد مردراکه براحوال پوشیدهٔ او مطلع باشد تشبیهاً ببطانة الثوب برای انکه ظهارت همه کس بیند وداند وبطانة جزکه مردی که خداوند جامه یاخواص او باشد نداند واین لفظ بجای مصدر افتاد برای انکه درجای جمع لفظ واحد آورد چراکه مصدر را تثنیه وجمع ومذکر ومؤنث یکسان باشد قال الشاعر . اولئك خلصائی نعم وبطانتی . وهم عیبتی من دون کل قریب . ومثال این درقول رسول ﷺ است که گفت . الانصار کرشی وعیبتی ای هم خواصی واصحاب سرّی . لایألونکم خبالاً . ای لایقصرون فی فعل ذلك بکم یقال ماالوته کذا ولاآلوه نصیحة . یعنی تقصیر نکنند بانچه توانند کردن درحق شما ازخبال وفساد وقال امرؤالقیس

. وما المرء مادامت حشاشة نفسه . بمدرك اطراف الخطوب ولاآل . ای مقصرٌ فی الطلب والخبال الشر والفساد قال الله تعالی . لوخرجوا فیکم ما زادوکم الّا خبالاً . ای شراً وفساداً وقال الشاعر . نظر ابن سعد نظرة ریب بها . کانت لصحبك والمطیّ خبالاً . ونصب او برمفعول دوم است وگفته اند برمصدر که فعلش محذوف است ای یخبلونکم خبالاً وگفته اند برتمیز منصوب است واین درست تر است وقوله . ودّوا ماعنتم . ووداده تمنا باشد یعنی تمناء شر وفساد وعنت شما میکنند وما مصدریّه است فعل بااو درجای مصدر باشد کقوله . وضاقت علیهم الأرض بما رحبت ای برحبها ای ودّوا عنتکم وگفته اند مراد بعنت هلاکتست وگفتند مراد رنج ومشقت است وگفتند مراد کفر وضلالت است کما قال الله تعالی . ودّوا لوتکفرون کما کفروا . واین آن مثل است که پارسیان گویند خرمن سوخته سوخته خواهد خرمن هرکه یافتی گرفتار باشد وبعیبی آلوده خواهدکه همه جهان چه او باشند تاعیب او پوشیده شود چنانکه مثل است درمرگ بانبوه که جشن باشد اگرچه آیه درجهودان است بعینه صفت اهل روزگار ماست چنانکه شاعر گوید . واعلنت الفواحش فی النوادی . وصار الناس اعوان المریب . اذا ماعبتهم عابوا مقالی . لما فی القوم من تلك العیوب . وودّوا لوکفرنا فاستوینا . وصار الناس کالشیٔ المشوب . وکنا نستطب اذا مرضنا . فصار سقامنا بیدالطبیب . وکیف نجیز غصتنا بشیٔ . ونحن نغص بالماء الشروب . قوله قد بدت البغضاء من افواههم . اگرچه دشمنی دردل دارند بردهنشان پیدا میشود چه آن پیش از دل است . نارچون پرشود بدردّ پوست . ازبسیاری که دردل دارند طاقت نمیدارند تانهان دارند بعضی ازآن اظهار میکنند وظاهر میشود ازایشان واین آنست که درکلام امیرالمؤمنین علیه السلام آمد . مااضمر احد شیئاً الا ظهر فی صفحات وجهه اوفلتات لسانه . هیچ کس چیزی پنهان بازنکند الا برکنارها رو وجوانب لسان او پدید آید انکه خدای تعالی ازدل ایشان خبردادکه آنچه دردل دارند بیشتر ازآن ومهتر ازآناست که برزبان دارند ودرآیه دلالت وعلم معجزاست ایشانرا اگراندیشه کنند برای انه خدای تعالی خبرداده ازآنچه دردل ایشان است وخبر مطابق مخبر بود ازهر بن راشد گوید چون انس ماراحدیثی گفتی ازرسول علیه السلام ومارا معنی مفهوم نشدی بنزدیك حسن بصری آمدمانی وازاو پرسیدندمی یکروز انس گفت که رسول علیه السلام گفت . لاتستضیئوا بنار المشرکین ولاتنقشوا فی خواتیمکم عربیاً . ماندانستیم معنی حدیث آمدیم وازحسن پرسیدیم گفت اما عربیاً ازنامهاء رسول علیه السلام یکی است یعنی نام او برنگین نقش نکنی وانکه گفت ازآتش مشرکان طلب روشنائی نکنی کنایتست بانکه بایشان درکارها مشورت نکنی وازایشان رأی زدن نخواهی انکه گفت نمیخوانی درقرآن . یاایها الذین آمنوا لاتتخذوا بطانة من دونکم لایألونکم خبالاً . راوی خبر گفت ابوموسی اشعری ازدست عمر عمل داشت دربهترین شهرها بعمر کس فرستاد که انجا بنزدیك ما مردی هست ترسا ودبیر نیك است دستور باشد تا اورا دبیر خود کنم که مرد جلد وکافی ومحاسب است گفت ویحك نمیخوانی که . یاایها الذین آمنوا لاتتخذا بطانة من دونکم . الآیة گفت مرا بائین او چه کاراست دین اوراست وکتابتش مرا گفت نباید اکرام ایشان وخدای اهانت میکند ایشان را ونه اعزاز ایشان وخدای اذلال فرمود درحق ایشان قوله . ها انتم اولاء تحبونهم . ها تنبیه را باشد انتم خطاب با حاضران است ازمردان واگرچه درمیان ایشان زنان باشند علی التغلیب واولاء اسم جنس است وآن جمع ذا باشد لامن لفظه گفت شما که مؤمنانید ایشان را دوست می دارید برای قرابتی وجواری وحلفی ومصاهرتی که ازمیان شما هست وایشان شمارا

دوست نمی دارند برای انکه بردین ایشان نهٔ یعنی جهودان این قول بیشیر مفسران است مفضل گفت معنی محبت مسلمان ایشان را آن است که ایشان دعوت می کنند با اسلام وبا خدای و با راه راست و طریق نجات وبهشت واین ازسر دوست داری می کنند وایشان را اینان دوست نمی دارند که ایشان را با کفر دعوت می کنند ومی خواهند که چون ایشان باشند ابوالعالیه ومقاتل گفتند مراد منافقانند که مسلمانان ایشان‌را دوست دارند برای اظهار کلمهٔ اسلام وشعار مسلمانی ونداننـد که دردل ایشان چیست وایشان مسلمانان‌را دوست ندارندبرای اعتقاد ومسلمانی‌را قتاده گفت دراین آیه بخدای که مؤمن منافق‌را دوست داردوبراو رحمت آیدواگرآن تمکن‌ودست که مؤمن‌را برمنافق هست منافق‌را بودی برمؤمن اورا مستأصل کردی قوله . وتؤمنون بالکتاب کلّه ای بالکتب واحددرجای جمع‌نهادبرای آن گفت‌کله وکلّ تاکیدواحدنباشد واین طریقه بیان کردیم‌پیش‌ازاین اعنی وضع‌الواحد مکان‌الجمع وگفتند مراد جنس‌است واو واقع‌بود برواحد وجمع وگفتند کل راجع‌است باحاد واجزاء کتاب یقال‌قرأت‌الکتاب کله لانّ الکتاب مشتمل علی‌اشیاء کثیرة ومسائل جمة . وشما بکتابهاء ایشان ایمان داری وایشان بکتاب شما ایمان ندارند . قوله واذا لقوکم قالوا آمنا . چون شمارا بینند وباشما یکجای باشند گویند ماایمان داریم . واذا خلوا . وچون خالی شوند بعضی بابعضی بیک جای باشند . عضوا علیکم الانامل من الغیظ . انگشت برشما میگزند ازخشم واین کنایة باشد از غایت حقد وخشم چنانکه شاعر گفت . اذا رأونی اطال‌الله غیظهم . عضوا من‌الغیظ اطراف الاباهم . وقال ابوطالب علیه‌السلام . وقد صالحوا قوماً علینا اشحة . یعضون غیظاً خلفنا بالانامل . وانامل سرانگشتان باشد واحدتها انملة وانملة بفتح‌المیم وضمها قوله . قل موتوا بغیظکم . بگوای محمد که بخشم خود بمیری اگر گویند چرا نمردند چون خدای‌تعالی امر کرد ایشان‌را بمرگ وامر خدای چنان باشد خصوصاً از افعال او که چون گوید کن بباشد جواب‌آنستکه گوئیم این امر نیست برحقیقة برای انکه امر که امر باشد نه بصیغة وصورت امر باشد که این صیغه مشترک‌است میان معانی بسیار ازامر واباحـه وتهدید وتحدّی وحکایت وانّما امر باراده‌ٔ امر مامور به‌را امر شود خدای‌تعالی مرید نبود مرگ ایشان‌را درانحال که این گفت واین کنایت است ازانکه خشم بجائی رسانی که اگر غایت وشدّت آن مرگ آرد چنان باشد واین‌آیه جاری مجرای آنست درمعنی آیتی که خـدای تعالی گفت . من کان یظنّ ان لن ینصره الله فی الدنیا والاخرة فلیمدد بسبب الی‌السماء ثم لیقطع فلینظر هل یذهبن کیده ما یغیظ . واین نیزهم امر نیست برحقیقت اعنی فلیمدد اگرچه صیغهٔ امر است برای انکه ارادت باو نیست ومحمد جریر گفت خدای‌تعالی رسول‌را فرمود که توبرایشان نفرین‌کن بمرگ ووجه معتمد که کلام عرب وکنایة واستعارهٔ‌ایشان‌لایق‌است آنستکه گفتیم‌وعرف دلیل‌آن میکند ودرکلام ماهم چنین چنانکه شاعر گفت شعر . خاموش‌باش خشک فرو پژمرو بمیر . قوله انّ الله علیم بذات‌الصدور . خدای‌تعالی عالم‌است بانچه دردلهااست وذات‌الصدور کنایت‌است ازاسراری که دردل باشد که اظهار نکرده‌باشند وبرزبان نرانده لملازمتها القلوب والصدور . عمروبن مالك روایت کند عن ابی‌الجوزا که او روزی ذکر اصحاب اهواز میکرد انکه گفت والله که اگر سرای من پرازقرده وخنازیر باشد دوستتر ازآن دارم که یکی از ایشان درهمسایگی‌من باشندکه ایشان‌داخلند دراین‌آیه که خدای تعالی میگوید . ها انتم‌اولاء تحبونهم ولا

یحبونکم‌الایة . ان تمسسکم حسنة تسؤهم . انکه‌حق تعالی‌وصف‌ایشان‌کردبنفاق وانکه ایشان دردل خلاف آن دارند که اظهار میکنند وباشما که مسلمانانید بغایت دشمنی وکینه دارند تااگر شما را حسنتی وخیری وراحتی وفتحی وظفری وغنیمتی وروزی رسد ایشان دژم ودلتنگ باشند واگر شمارا نکبتی وآفتی وشکستی وقحـطی وفرصت دشمنی ومانند آن رسد شادمان شوند قوله . وان تصبروا وتتقوا . واگر شما صبرکنی برکید ایشان وبردباری‌کنی والصبر حبس‌النفس علی ماتکره وپرهیزکاری کاربندی کید ایشان شمارا زیان ندارد چه آن کید کیـد ضعیفان‌است . قوله لایضرکم کیدهم شیئاً . قرّا دراین لفظ خلاف کردند نافع وابن کثیر وابوعمرو ویعقوب خواندند لایضرکم بکسرضاد وسکون‌را وتخفیف اومن ضار یضیره ضیراً نظیره قوله . لاضیر انّا الی ربنا منقلبون . وبرای‌آن مجزوم‌است که جزای شرط‌است وضحاك درشاذ خواند لایضرکم بضم ضاد واسکان راء من ضار یضور وهما لغتـان وکسائی گفت ازبعضی حجازیان شنیدم که میگفتند لاینفعنی ذاك ولایضورنی باقی قرا خواند لایضرکم بضم ضاد وتشدید راء من ضرّه‌یضرّه‌مضرّةً ودررفع‌اودووجه گفتندیکی انکه‌محل‌او جزم‌است برجزای شرط ولکن برای ادغام چنین شد که اصل لایضررکم بوده‌است چون خواستند که ادغام کننـد راء اول ساکن بایست کردن دو ساکن جمع شد لابد تحریك بایست کردن حرکت ازجنس او داند که ماقبل او بود پس براین قول حرکت ضمه باشد رفع‌نباشد وفرا گفت لابمعنی لیس‌است والمعنی فلیس یضرکم چنانکه شاعر گفت . فان کان لایرضیك حتی تردّنی . الی قصرای لا اخالك راضیاً . ای فلست اظنك راضیاً وبراین قول حرکت رفع باشد برای انکه حرکت اعراب‌است ودراول حرکت بنا قوله . انّ‌الله بما تعملون محیط . وخدای‌تعالی بانچه‌ایشان میکنندعالم است‌ودرحق یکی ازما چیزی نیك‌داند وتفاصیل آن اورا معلوم باشد گویندا حاط‌بکذاعلماً‌واحاط علمه به . علم‌او گردآن‌درآمدیعنی ازجمله‌وتفصیل‌آن چیز نماندکه‌نه معلوم‌او نشد انکه برسبیل مجاز ومبالغه درحق خدای تعالی بگفتند چه بمعنی باولایق‌تراست واگرچه لفظ درحق‌او حقیقت نیست برای انکه سایر معلومات واجب است که معلوم‌او باشد برهروجه که صحیح باشد قوله . واذغدوت‌من اهلك‌الایة . اهل‌معانی گفتندنظام آیات‌چنین است‌درتقدیر که خدای‌تعالی گفت اگرشما صبر کنید ومتقی باشید کید ایشان شما را زیان ندارد بل نصرت کند شما را چنانکه روز بدر کرد واگرنکنی ومخالفت کنی فرمان رسول را چنان باشد که روز احد که رسول علیه‌السلام بامداد بیامد وجای شما در کارزار بازمیکرد وهو قوله . واذ غدوت . واگراین تقـدیر تقدیم وتأخیرکند هم روا باشد وکلام مستقیم بود ونظم برجای خود ومعنی راست مفسران خلاف‌کردند دراین روز حسن بصری گفت روز بدر بود مقاتل گفت روز احزاب بود دیگر مفسران گفتند روز احدبود واین درست‌تراست ودلیل بر آن قوله . اذهمت طائفتان منکم ان تفشلا . واین روز احد بود مجاهد وکلبی وواقـدی گفتند رسول علیه‌السلام بیرون آمد ازمدینه پیاده تاباحد آمد وبدست خود صف لشگر راست میکرد تااگریکی را از ایشان بدیدی که اندکی از صف خارج بودی اشارت میکرد که صف راست دار محمد بن اسحق وسدی گفتند چون مشرکان باحد فرود آمدند روزچهار شنبه بود چون خبر برسول آمد کس فرستاد واصحاب ویاران‌را بخواند وباایشان مشورت کرد وعبدالله ابی سلول‌را بخواند وبااو مشورت کرد وپیش‌از آن هرگز نکرده بود عبدالله ابی سلول وبیشتر انصار گفتند بیرون نباید شدن هم درمدینه مقام باید کردن مارا

عادت چنین رفته است که هرگه از مدینه بیرون شدیم مصاب ومغلوب ومنهزم شدیم وهرگه درمدینه مقام
کردیم وایشان بما آمدند غلبه وظفر مارا بود وتو درمیان ما نبودی اکنون چون وجود تو هست اولیتر
که ظفر باشد مارا رها کن ای رسول الله تاخود چه کنند ایشان اگر انجا مقام کنند آن مقامی ومنزلی
بدست واگر درمدینه آیند ما در روی ایشان کارزار کنیم به نیزه وتیغ وزنان وکودکان ما از بامها بسنگ
وتیر واگر بروند خائب وخاسر باشند رسول علیه السلام را این رأی نیك آمد بعضی دگر صحابه گفتند ای
رسول الله این سگان را چندین محل باشد که ما تقاعد نمائیم ازقتال ایشان تاگمان برند که ما بترسیدیم از ایشان
واین از سر ضعف میکنیم ونعمان بن مالك الانصاری بیامد وگفت یا رسول الله مرا ازبهشت محروم
مکن که بانخدای که تورا بحق بفرستاد که من برآن چشم نهاده ام که بهشت روم رسول علیه السلام گفت
بچه چیز گفت بانکه گواهی میدهم که خدای یکی است وتو رسول اوئی وازکارزار نخواهم گریختن رسول
علیه السلام فرمود صدقت راستی گفتی درآن روز بکشتند اورا رسول ع گفت من درخواب گاو دیدم
تعبیرش برخیری کردم ودرخواب دیدم که درکناره شمشیر من رخنه بود تعبیرش بر هزیمت کردم وچنان
دیدم که دست در درع محکم کرده ام تعبیرش برآن کردم که مدینه باشد اگر صواب بینی باهم انجا باشیم اگر مقام
کنند به بتر جای مقام باشد ایشان را واگر انجا آیند انجا کار زار کنیم باایشان ورسول علیه السلام را چنان
می بایست که اگر کارزار کنند درمدینه درکویهاء مدینه باشد جماعتی که ایشان را شهادت می بایست وکار زار
دوست داشتند والحاح کردند وبسیار بگفتند تارسول ع سلاح بپوشید چون رسول علیه السلام سلاح پوشید
پشیمان شدند وگفتند خطا کردیم که بررسول اشارت کردیم واورا وحی میاید ازآسمان برپای خاستند و
گفتند یارسول الله ماخطا کردیم ومارا دراین رأی نیست ورأی رأی تواست فرمان توراست انچه مصلحت
باشد میفرمائی تامارأی تورا متابعت کنیم رسول فرمود اکنون که زره پوشیدم جز رفتن رأی نیست که هیچ
پیغامبر نشاید که سلاح در پوشد وکارزار ناکرده سلاح ازخود جدا کند ومشرکان روز چهار شنبه وپنجشنبه
مقام کردند رسول علیه السلام روز آدینه بیرون شد پس ازانکه نماز آدینه بگذارد بامداد روز شنبه بشعب احد امد
نیمهٔ شوال سنهٔ ثلاث من الهجرة وکارزار کردند چنانکه طرفی ازآن درجای خود بیاید انشاء الله قوله . و
اذغدوت من اهلك . یادکن ای محمد چون بامداد بیامدی ازاهلت گفتند ازخانهٔ عایشه آمد تبوء المؤمنین یقال
بوّأت القوم المنزل اذاوطنتهم فتبوّؤا ثم قال تعالی والذین تبوّؤا الدار والایمان وقال ان تبوّءا لقومکما وقال تعالی ولقد بوّأنا
بنی اسرائیل مبوّء صدق ویحیی بن وثاب درشاذ خواند تبوّی علی وزن تفعل من ابوا کابرا وفعل وافعل بیك معنی
باشد وعبدالله مسعود خواند . تبوّی المؤمنین مقاعد للقتال . مراد بمقاعد مواضع ومواطن است واشهب
العقیلی گفت مقاعد القتال مراد ازآیة حکایت آمدن رسول است ازخانه باحد وتسویهٔ صفوف وهریك را بجای
خود بداشتن . ورسول علیه السلام وعدهٔ ظفر داده بود قوم را اگر صبر کنند وثبات کنند زیدبن وهب روایت
کند ازعبدالله مسعود روزی طیب یسعی یاقتم گفتم لوحدّثتنا عن یوم احد اگر مارا ازحدیث احد چیزی
بگوئی گفت بگویم وانکه آغاز کرد ومیگفت تابوقت قتال رسید گفت رسول علیه السلام مارا گفت اخرجوا
علی اسم الله برون شوی برنام خدای مابیرون شدیم وصفی دراز بایستادیم وشعبی بود ازپس پشت ما اگر گشاده
بودی دشمن ازآنجا بما راه یافتی پنجاه مرد انصاری را انجا بداشت وان شعب بدیشان سپرد ومردی را بدیشان
امیر کرد وگفت ایشان را که اگر مارا حمله بکشند مثلاً شما این جایگاه رها مکنید که دشمن ازانجا برما ظفر یابد

وابوسفیان بن حرب دربرابر ایشان خالدبن ولیدرا بداشت ولوای قریش در دست بنی عبدالدار بود ولوای
مشرکان طلحة بن ابی طلحه داشت واورا کبش الکتیبة خواندندی ورسول علیه السلام لواء مهاجریان
باامیرالمؤمنین داد وابوسفیان طلحه را گفت اگردانی این لوارا محافظت نتوانی کردن که آفت قوم از جهت
لوا باشد وروز بدر که مارا آن بلیه افتاد ازجهة لواء افتاد طلحه گفت مرا میگوئی والله لاوردنکم بهاحیاض
الموت بخدای که من امروز شمارا باین لواء بحوض مرگ فروبرم انگه بیرون آمد ومبارز خواست امیرالمؤمنین
علی علیه السلام بیرون آمد وگفت توکئی گفت من طلحة بن ابی طلحه کبش الکتیبة واو گفت توکیستی
گفت من علی بن ابی طالبم انگه بگردیدند یکدو نوبت ویك دوضربت از میان ایشان مختلف شد امیرالمؤمنین
ع ضربت برپیش سراوزد چشمهاش بیرون آمد وبیفتاد ونعرهٔ بزد که مانند آن نشنیده بودند ولواء ازدستش
بیفتاد واین فتح بردست امیرمؤمنان وپیشوای امامان امیرالمؤمنین علی علیه السلام برآمد . تالاجرم زسدره
همی گفت جبرئیل . بردست زور پنجهٔ بازوش لافتی . چون آن شقی ازاسب نگون شد واورا برادری بود
نام او مصعب لواء بگرفت وپیش رفت عاصم بن ثابت اورا تیری زد وبکشت اورا برادر دیگر بود ایشان را نام
او عثمان لواء برگرفت وهم بیرون آمد عاصم تیری زداورا بیفکند بندهٔ بود ایشان را نام او
صواب مردی شجاع بود بیرون آمد امیرالمؤمنین اورا ضربتی زد دست راستش بیفکند اولوا بدست چپ
گرفت دست چپش نیز بیفکند اولوا بسینه بازگرفت ودستهای بریده گرد آن برآورد ضربت زد برسرش واو
بیفتاد ورایت منکوس شد ومشرکان بهزیمت شدند ومردم درغنیمت افتادند وغنیمت میگرفتند اصحاب شعب
نگاه کردند مردم را دیدند که بغنیمت مشغول بودند امیرخودرا گفتند مارا مقام کردن صواب نیست انجا مردم
همه غنیمت ببرند وما محروم مانیم مانیز برویم طلب غنیمت کنیم امیر گفت روا نباشد پیغمبر این ثغر بما سپرده است
وگفت مارا تاباخر بکشند شما ازانجا حرکت نکنی اکنون فرمان رسول را چگونه مخالفت کنیم گفتند تودانی
بارسول مابرفتیم واورا تنها رها کردند وبغنیمت گرفتن مشغول شدند وامیرایشان عبدالله بن عمرو بن حزم
بود اوتنها انجا بایستاد خالد ولید نگاه کرد ثغر شعب گشاده دید مردی تنهارا دید آمد باجماعتی واورا بکشت
ولشگر ازپس پشت مسلمانان راه یافتند ودرآمدند وخالد ولید درپیش ایشان ورسول علیه السلام باجماعتی
اندك بررسول ع حمله آوردند وگفتند انکه مقصود است یافتیم واصحاب رسول ع آن قدر که بودند بذل جهد
کردند تاهفتاد مرد کشته شدند وباقی بهزیمت رفتند وازپیش نیز لشگر درآمدند واینقوم را درمیان گرفتند و
قتلی عظیم کردند ولشگر مسلمانان بهزیمت رفتند وبارسول علیه السلام کس نماند مگر امیرالمؤمنین وابودجانهٔ انصاری
وسهل حنیف رسول علیه السلام باعلی نگرید گفت کجا رفتند اینان گفت هزیمت شدند نگاه کرد لشگر وجمعی
عظیم روی برسول نهاده بودند رسول علی را گفت . اکفنی هؤلاء الذین قصدوا . قصد اینهارا کفایت کن
امیرالمؤمنین علیه السلام گفت سمعاً وطاعةً وبرایشان حمله کرد وایشان را براند گروهی دیگر آمدند رسول گفت
برایشان حمله کن امیرالمؤمنین حمله کرد وایشان را نیز برانداخت وقومی دیگر آمدند همچنین کرد ابودجانه و
سهل حنیف انصاری باتیغ بربالاء سر رسول علیه السلام بودند وعلی درپیش حمله می برد هاتفی آواز داد درانجا
ودرمدینه وگفت قتل رسول الله رسول خدای را بکشتند دلها ازجای برخاست ومردم بترسیدند عمار روایت
کند ازعکرمه ازامیرالمؤمنین که گفت روز احد درپیش رسول علیه السلام تیغ میزدم ودشمن را ازاو دفع میکردم از
پیش رسول دورتر افتادم چون بازآمدم رسول را که برجای خود که رها کرده بودم ندیدم باخود گفتم مبادا

كه بگريزد وميان كشتگان نديدم اورا بعد ازآن گفتم همانا باسمانش برده باشند نيام شمشير خود بشكستم و
گفتم كه قتال كنيم تا رسول را بازيابيم يامرا نيز بكشند انبوهى عظيم ديدم جمع شده برايشان حمله بردم وايشان را
بر گشادم وپرا كنده كردم رسول را ديدم ازاسب بيفتاده من ببالين او شدم وگفتم تن وجان من فداى تو باد
ومن براى تو دل مشغول بودم جماعتى حمله آوردند گفت بران اينان را ازمن راوى خبر گويد اززيد بن وهب
كه عبدالله مسعود را گفتم ازجملهٔ صحابه جز ابو دجانه وسهل حنيف وعلى ابوطالب نماند گفت . والله لم يبق معه
الا على بن ابى طالب وحده وثاب الى رسول الله بعد ذلك جماعة فكانا اول من ثاب . بخداى كه بارسول عليه السلام
الا على نماند وجماعتى ازهزيمت شدگان بازآمدند اوّلشان ابودجانه وسهل بود گفتم توكجا بودى گفت من از
جملهٔ رفتگان بودم گفتم تورا كه گفت اينكه ميگوئى گفت سهل حنيف وابودجانه گفت مرا تعجب آمد از ثبات
على ٤ درماندن آن جايگاه گفت اگر شمارا عجب ميايد والله كه فرشتگان را ازاو تعجب آمد تا جبرئيل گفت آن روز
لا سيف الّا ذوالفقار ولا فتى الّا على؛
ماگفتيم توچه دانى كه اين جبرئيل گفت گفت ما آوازى شنيديم ازآسمان باين گفتار رسول را گفتيم يارسول الله
اين گوينده كيست گفت جبرئيل است درميان مخالف ومؤالف متواتر است كه آنروز ازآسمان آوازى شنيدند
.لا سيف الّا ذوالفقار ولا فتى الا على. وبروايةعكرمه ازامير المؤمنين على ٤ آن است كه رسول ٤ گفت ياعلى آواز اين
فرشته مى شنوى كه ازآسمان مدح تو ميگويد ومياید من گفتم يارسول اين كيست گفت فرشته ايست نام او
رضوان راوى خبر گويد روز احد هر معروفى ازمشركان كه حمله آورد ياقصد مسلمانى كرد چون عمرو بن
عبدالله الجمحى وهشام بن امية المخزومى و بشر بن مالك العامرى والحكم بن ألاخنس واميّة بن ابى خدمة بن
المغيره وجز ايشان همه را امير المؤمنين كشت تا نگاه ميكرديم آنجا كه بامدينه آمد ودست او تابكتف بخون مخضب شده
بود درحجرهٔ فاطمه شد عليها السلام واو اناى آب پيش نهاده بود وروى على ازآن گرد وخون مى شست
واو آن تيغ باو داد وگفت بستان اين شمشير كه بامن امروز وفا كرد واين بيتها انشا كرد . افاطم هاك السيف
غير ذميم . فلست برعديد ولا بلئيم . لعمرى لقد اعذرت فى نصر احمد . وطاعة رب بالعباد عليم .
اميطى دماء القوم عنه فانّه . سقى آل عبدالدار كاس حميم . و رسول عليه السلام گفت خذى يا فاطمه
فقد ادّى بعلك ماعليه وقتل الله بسيفه صناديد قريش . والله سميع عليم . وخداى شنواست اقوال ايشان را
وعالم است باحوال ايشان . قوله اذ همّت طائفتان منكم ان تفشلا . زجاج گفت عامل دراذ تفشلااست و
ديگران گفتند عامل مضمر است يعنى اذكر يادكن اى محمد چون همت كردند دوگروه ازشما كه بگريزند بعضى
گفتند مراد باين همت عزم است وبعضى ديگر گفتند مراد خطور بالبال است واين اوليتر است براى انكه
عزم برفرار اززحف معصيت باشد وكبيره بود وخداى ميگويد والله وليّهما وخداى يار ايشان بود وخدا
يار آنان نباشد كه ايشان عزم معصيت كنند ووجوه همه درجاى خود بيايد انشاءالله مفسران گفتند اين دوگروه
يكى بنى سلمه بودند ازخزرج ويكى ازبنو حارثه ازاوس وايشان جناح لشگر بودند ورسول ٤ بغزاء احد
رفت هزار مرد بااو بودند وبيك روايت نهصدو پنجاه مرد زجّاج گفت سه هزار مرد بودند راوى خبر
گويد كه چون لشگر رسول بجائى رسيدند كه آن را شواز گويند عبدالله ابى سلول برگشت با سيصد مرد و
گفت چه مهمّ است مارا خويشتن را بدست خود علف شمشير كردن ابوجابر السلمى ازقفاء او ميرفت وميگفت
يا عبدالله ازخداى بترس رسول خداى ومسلمانان را رها ميكنى وميروى اين دوگروه نيز همت كردند كه

روند توفيق خداى ايشان را دريافت نرفتند وبرجاى بماندند وخداى تعالى اين همه نعمت برايشان فرمود كه
خود را جلّ صفاته يار ايشان خواند والله وليّهما وخداى تعالى يار ايشان بود برآن لطف كه بايشان كرد در
خبر است كه جابر گفت كاشك تااين همه ما كرده بودمانى ودرحق ما اين آية آمده بودى كه والله وليّهما و
على الله فليتوكل المؤمنون . وبرخداى بايد كه مؤمنان توكل كنند يعنى برخداى وبرجز خداى نه فايدهٔ
تقديم على الله اين است كه گفته شد قوله . ولقد نصركم الله ببدر . واو عطف است جمله را برجمله ولام
تأكيد واست وقد تحقيق راست حق تعالى دراين آيه تذكير نعمت كرد وگفت خداى تعالى شمارا كه مسلمانانيد
نصرت كرد ببدر. وانتم اذلّة. واو حال راست درانحال كه شما ذليل ومهين وضعيف بودى شعبى گفت بدر نام
مردى است كه اورا چاهى بود كه آنچاه باو بازخوانند وآن را بدر نام نهادند واقدى گفت من اين بگفتم با
عبدالله جعفر ومحمد صالح ايشان انكار كردند وگفتند خلاف اين است بل اين اسم است موضع اين جايگاه را
چنانكه اسماء المنازل والمواضع باشد هم او گفت يحيى بن نعمان غفارى را گفتم اين حديث او گفت من ازپيران
خود شنيدم كه اين نام آبى است كه مارا واسلاف مارا بود وآن ازبلاد غفار است ازبلاد جهنه نيست وضحاك
گفت نام آبى است بردست راست مكه ومدينه وآن اوّل غزائى بود كه رسول ٤ بنفس خود حاضر آمد انجا
بيست وشش غزا بود اوّل غزاء ايوا بود انگه غزاى بواط وانگه غزاة العشيرة انگه غزاء بدر بزرگ انگه
غزاى بنى سليم انگه غزاة السويق انگه غزاة ذى امر انگه غزاة احد انگه غزاة نجران انگه غزاة حمراء
الاسد انگه غزاة بنى النضير انگه غزاة ذات الرقاع انگه غزاة بدر بازپسين انگه غزاة دومة الجندل انگه
غزاة خندق انگه غزاة بنى قريظه انگه غزاة بنى لحيان انگه غزاة بنى قرد انگه غزاة بنى المصطلق انگه
غزاة الحديبه انگه غزاة خيبر انگه فتح مكه انگه غزاة حنين انگه غزاة طايف انگه غزاة تبوك رسول ٤
ازاين غزوات درنه غزاة كارزار كردند دربدر بزرگ وآن روز روز آدينه بود بيست وهفتم رمضان سنه
اثنين من الهجرة سال دوم ازهجرت ودراحد وآن درشوال بود سال سيم ازهجرت وخندق وبنى قريظه در
شوال بود سال چهارم ازهجرت وبنى المصطلق وبنى لحيان درشعبان بود سال پنجم وخيبر درسال ششم وفتح
مكه درسال هفتم ماه رمضان حنين وطايف درشوال سال هشتم واوّل غزاة كه بنفس خود قتال كرد روز
بدر بود وآخر تبوك اماعدد سرايا سى وشش سريه بود سريهٔ عبيدة بن حارث بود درزير ثنية المروه واين نام
آبى است ازحجاز وغزوة حمزة عبدالمطاب بود بساحل دريا وغزاة سعد ابووقاص بود بخراره اززمين حجاز
وغزاة مرثد بن ابى مرثد بود برجيع وغزاة منذر بن عمرو بود وسرايه ابوعبيدة جراح بود بذى القصه من
طريق العراق وسرية عمر بود بزمين بنى عامر وغزاة على ابن ابى طالب بود بيمن وغزاة غالب بن عبيدالله بود
بكديد وغزاة امير المؤمنين على ٤ بود بزمين فدك وغزاة ابن ابى العوجا السلمى بود بنى سليم اورا واصحابش را
همه آنجا بكشتند وغزاة عكاشة بن محضر بود بغمره وغزاة ابوسلمه بن عبدالأسد بود بقطن نام آبى است بنى
اسدرا وغزاة محمد بن مسلمه بود بهوازن وغزوة بشير بن سعد بود الى بنى مرة بفدك وغزاة ديگرهم اورا
ببعضى زمينهاء خيبر وغزاة زيد بن حارثه بجموم اززمين بنى سلمه وغزاة ديگرهم اورا بزمين حسمى وغزاة
ديگرهم زيد حارثه بطرفى ازاطراف عراق وديگرهم اورا بوادى القرى وديگر عبدالله رواحه بخيبر و
ديگرى عبدالله عتيك را هم بخيبر وديگرى محمد مسلمه را بكعب بن اشرف وديگرى عبدالله بن انيس را ببنى
هذيل وديگرى بچاه ميونة وغزاة الامراء جعفر بن ابيطالب وزيد بن حارثه وعبدالله بن رواحه بزمين موته

ازشام وغزاة کعب بن عمیر الغفاری بذات اطلاح اززمین شام واورا واصحاب اورا آنجا بکشتند وغزاة عینیه بنی العنبر من
تمیم وغزاة غالب بن عبدالله الکلبی بزمین بنی مرّة وغزاة علی بن ابیطالب بذات السلاسل وغزاة ابن ابی حذر
الی بطن اضم وغزاة عبد الرحمن بن عوف الی الغابة وغزوة ابی عبیدة الجرّاح الی سیف البحر ودیگری
هم ازآن عبد الرّحمن بن عوف ذکره الثعلبی فی تفسیره بروایت احمد بن حنبل عن عبد الرّزاق عن
معمر عن عثمان الحرزی عن مقسم وهو صاحب الحدیث قوله . ولقد نصرکم الله ببدر وانتم اذلّة . جمع
ذلیل کعزیز واعزّة وحبیب واحبة ولبیب والبة شما ذلیل بودی یعنی شمارا عددی و مددی وسازی وآلتی
نبود امّا بعدد سیصدو سیزده مرد بودند شعبه روایت کند عن ابی اسحاق عن حارثة بن المضرب که اوگفت
ازامیرالمؤمنین علی ؏ شنیدم که اوگفت ما ببدر حاضر آمدیم درمیان ما سواری که اسب داشت نبود الّا مقداد
الأسود ودیگران با پیاده بودند با هردو مرد یا سه مرد برشتری بودیم وآن شب که بردگر روز
کارزار بود همه کس بخفتند مگر رسول خدای ؏ که او دربن درخت خاری ایستاده بود نماز
میکرد تاصبح برآمد ابورافع روایت کرد مولی رسول الله که گفت روز بدر مشرکان صف کارزار
راست کردند و عتبة بن ربیعه و برادرش شیبه و پسرش ولید عتبه بیرن آمدند و آواز دادند
.یامحمد اخرج الینا اکفائنا من قریش . همسران مارا ازقریش نزد ما فرست سه برنا انصاری برخاستند
و نزد ایشان رفتند ایشان گفتند من انتم فانسبوا لنا شما کیستی نام و نسب خود باما بگوئ ایشان
نسب بگفتند گفتند ما شمارا نشناسیم و نخواهیم ما همسران خودرا خواهیم ازقریش وبنی اعمام خودرا
رسول ؏ حمزهٔ عبدالمطلب راوابوعبیدهٔ حارث را وعلیّ بن ابیطالب را گفت بیرون روید بنصرت دین خدای
وپیغمبر خدای وحق که خدای فرستاد اورا بان چون ایشان باطل اورده‌اند تانور خدای بنشانند بان
ایشان بیرون شدند پوشیده بسلاح مشرکان گفتند شما کیستید نسب خود بگفتند ایشان گفتند . اکفاء
کرام . همسران کریمانند ورسول ؏ گفته بود ابوعبیده را که شیبه توراست وحمزه را که عتبه توراست
وعلی را که ولید توراست هریکی پیش قرن خود رفتند وامیرالمؤمنین گوید باولید بگردیدم ازمیان ما دو
ضربت برفت من ضربت ولید ردکردم واو ضربت مرا دست چپ درپیش داشت دستش بیفکندم
انگه درمیان حدیث گفت . کانّی انظر الی فص خاتمه فی شماله گفت پنداری درتافتن نگین انگشتریش
می نگرم که دردست چپ داشت انگه ضربت دیگرش بزدم وبیفکندم اورا چون سلاح ازاو بازکردم اثر
خلوق دیدم براو دا نستم که قریب العهداست بدامادی ازآنان که ایشان را کشتم مرا براو رقت آمد بیامدم
حمزه را دیدم باعتبه برآویخته وحمزه اورا ضربت زده بود وسراو دربغل عتبه بود من آواز دادم که یاعم
سرنگاهدار حمزه سرازاو بجهانید من ضربت زدم واورا بیفکندم وبکشتم وباعبیده مشارکه نیز کردم درقتل
شیبه انگه مرا وحمزه را خلاف افتاد درکشتن عتبه پیش رسول شدیم حمزه گفت من کشتم اورا ومن گفتم
من کشتم اورا رسول ؏ هردوجانب را مراعات کرد گفت یاعلی اگرتو رفتی بیاری حمزه حمزه باا و کفایت
بودی ویاحمزه اگرعلی تورا یاری ندادی توبرنج افتادی ازپیش رسول ؏ برگشتیم خشنود عبیدهٔ حارث را
ضربة برعضلهٔ ساق آمده بود وخون بسیار رفته ازاو واورا برگرفتند واورمق داشت وباپیش رسول
بردند اوگفت یارسول الله عمت ابوطالب می بایست تا حاضر بودی امروز تا بدانستی که ما اولیتریم باین
بیت که اوگفت درحق تو درآن قصیدهٔ لامی . الم تعلموا انّ ابننا لا مکذب . لدنیا ولا نعبا بقول الاباطیل

. کذبتم وبیت الله لاتقتلونه . ولمّا نمانع دونه ونقاتل . رسول ؏ متغیر شد واثرخشم براو ظاهر شد و
گفت . رحم الله عمی ابوطالب . خدای برعم من ابوطالب رحمت کند واگر امروز حاضر بودی کم
نکردی که شما میکنی عبیده بترسید وگفت یارسول الله پناه باخدای میدهم ازخشم خدای وخشم رسول
خدای توبه کردم رسول ؏ گفت مرا برتو خشم نیست ولکن تو ندانی که من دوست ندارم که پیش من
ذکرابوطالب کنند الا بخیر وعبیدة بمنزلی که اورا صفرا گویند ازآن زخم باپیش خدای شد ودرقتل ایشان
هند بنت عتبه این بیتها گفت . ایاعین جودی بدمع سرب . علی خیر خندف لما نسب . تداعی له رهطه
غدوة . بنوهاشم وبنوا المطلب . یذوقونهم حرّاسیافهم . یعرّونه بعد ماقد شخب . واخبار متظاهر
است ببلاء امیرالمؤمنین علی ؏ دراین روز وابلاء جهد او حتی اتی علی شرط القوم . تادراخبار هست
که نیمهٔ قوم را اوکشت سی وپنج شجاع معروف را او بتنها بکشت چون عاص وایل سهمی ونوفل بن خویلد
وحنظلة بن ابی سفیان وعثمان ومالك ابناء عبیدالله برادران طلحه وعم طلحه را عمر بن عثمان ومسعود بن
امیه وقیس بن الفاکه وحذیفة بن ابی حذیفه وغیرهم الی تمام العدد که ذکرایشان درکتب مغازی مشهور
است واسماء ایشان مثبت بیرون ازانکه مشارکه کرد بادیگران ونوفل بن خویلد آن بود که پیش از هجرت
درمکه ابوبکر وطلحه را بیك رسن درهم بست ویکروز تابشب ایشان را عذاب کرد تابشفاعت قومی او
رها کرد ایشان را راوی خبر گوید چون رسول ؏ بشنید که او حاضراست ببدر دست برداشت وگفت
. اللهم اکفنی نوفلاً . بارخدایا کار نوفل مرا کفایت کن . وکان من اشد الناس عداوةً لرسول الله .
وازاو دشمن تر رسول را نبود ومعمر روایت کند اززهری که امیرالمؤمنین علی ؏ گفت نوفل را دیدم در
کارزارگاه متحیر مانده چون کسیکه راه ازپیش وپس نداند بجانب او تاختم وضربت زدم اورا درسرش
نماند وکارنکرد برکشیدم ازانجا ودرعش مسمر بود وساقه گشاده بود هردوپایش بیفکندم بیفتاد بکشتمش
چون کارزار بیك سوی شد رسول علیه السلام گفت . من له علم بنوفل . کیست که اوحال نوفل داند
من گفتم یارسول الله انا قتلته . منش کشتم رسول ؏ تکبیر کردو گفت . الحمد لله الذی اجاب دعوتی فیه .
شکر وسپاس خدارا که دعاء من دراو اجابت کرد ابوبکر الهزلی روایت کرد اززهری عن صالح بن کیسان
که یکروز سعید بن العاص وعثمان بن عفان درمسجد رسول آمدند درعهد عمر خطاب امّا عثمان بجایگاهی
که لایق اوبود بنشست وامّا سعید بن العاص بجائی دورتر بنشست عمر اورا گفت چرا کرانه میگیری
میپنداری که پدرت را من کشته‌ام روز بدر والله که خواستمی من کشته بودمی اورا ولکن روز بدر دیدم
اورا کالثور مانند گاو وازخشم ازدهن کف میانداخت ازاو عدول کردم اوقصد من کرد مرا گفت
ای پسر خطاب کجا میروی امیرالمؤمنین علی ؏ ازپس پشت اودرآمد واورا تیغی زد وبیفکند انگه تمام بکشت
اورا وعلی حاضر بود . گفت اللهم عفواً وغفراً ذهب الشرك بما فیه . یاعمر چرا مردمان را احوال
گذشته یاد میدهی سعید بن العاص گفت والله که من نخواستمی که کشندهٔ پدرم جز پسر عمش که او کفو
کریم است علی بن ابیطالب عروة بن زبیر گفت ازامیرالمؤمنین که روزبدر طعمة بن عدیّ بن نوفل ازپیش من
برافتاد بنیزه ازپشت اسبش فکندم چنانکه برنخواست وگفت . والله لاتخاصمنا فی الله بعد هذا . بخدا
که پس ازاین بما درحق خدای خصومت نکنی درباب قتال امیرالمؤمنین وکشتن او ومشرکان راوبذل جهد
کردن او وتحریض مشرکان براو اسید بن ایاس گفت . فی کل مجمع غایة اخزاکم . جزع ابرّ علی المذاکی

القرّح . لله درّكم المّا تنكروا . قد ينكر الحرّ الكريم ويستحي . هذا ابن فاطمة الذي افناكم . ذبحاً وقتلة
قعصة لم يذبح . اعطوه خرجاً واتقوا تضريبه . فعل الذليل وبيعة لم تربح . اين الكهول واين كل دعامة .
في المعضلات واين زين الابطح . افناهم قعصاً وضرباً يفترى . بالسيف يعمل حدّه لم يصفح ، اين
طرفي است ازاين قصه برسبيل اختصار چنانكه شرط رفته است وشرح وسياقهٔ آن در كتب مغازى مشروح
باشد ، قوله فاتقوا الله لعلكم تشكرون ؛ ازخداى بترسى تاشاكر باشى وثواب شما ثواب شاكران باشد
قوله ، اذ تقول للمؤمنين ، يادكن اى محمد چون ميگفتى مؤمنان را ، الن يكفيكم ان يمدكم ربكم ، كفايت
نيست شمارا كه خداى تعالى مسلمانان را مدد ميفرستاد بهزار فرشته نخست بار مفسران خلاف كرده اند
كه اين چگونه بودوكى بود قتاده گفت روز بدر بود كه خداى تعالى گفت مسلمانان را مدد ميفرستم بهزار
فرشته حيث قال ، فاستجاب لكم انى ممدكم بالف من الملائكة مردفين . انگاه ايشان را بسه هزار كرد حيث
قال ، بثلاثة آلاف من الملائكة منزلين ، انگاه ايشان را بپنجهزار كرد حيث قال بخمسة الاف من الملائكة
مسوّمين ، وپنجهزار مشروط بود بصبر وتقوى مؤمنان صبر وتقوى بجاى آوردند خداى تعالى اين مدد پنجهزار فرستاد
واين قول قتاده است حسن بصرى گفت آن پنجهزار هميشه يار مؤمنانند تا بروز قيامت عبدالله عباس ومجاهد گفتند
فرشتگان كارزار نكردند بر زمين الا روز بدر در ديگر كارزارها حاضر آمدند وقتال نكردند **انما عدد** ومدد بودند
عمير بن اسحق گويد روز احد چون مردم بهزيمت برفتند سعيد بن مالك پيش رفته بود وتير ميانداخت تا تير
تمام شد برناى از كنارى برآمد وتيرها جمع ميكرد وپيش او ميانداخت وميگفت ارم يا ابا اسحق ارم يا ابا اسحق
بيندازچون كارزار تمام شدما پرسيديم ازاو كس اورا نشناخت بدانستيم كه فرشته بود شعبى گفت روز بدر كرز بن
جابر النجارى خواست تا بلشكر بمدد مشركان آيد رسول عليه السلام بشنيد سخت آمد اورا خداى تعالى اين آيه
فرستاد . الن يكفيكم ان يمدكم ربكم بثلاثة آلاف من الملائكة . كفايت نباشد شمارا كه اگر او بيايد بمدد مشركان
من شمارا مدد فرستم از فرشتگان بسه هزار فرشته او نيامد وخداى تعالى آن مدد نفرستاد واتمام آن بود كه اول
هزار فرشته فرستاده بود وبعضى ديگر از مفسران گويند كه خداى تعالى وعده داد كه اگر صبر كنند واز محارم
اجتناب كنند خداى تعالى مدد فرستد ايشان را در ديگر كارزارها بفرشتگان نكردند وخداى تعالى نفرستاد واگر
فرستاده بودى در احد آن وهن نيفتاده بودى در احزاب شرط بجاى آوردند خداى تعالى مدد فرستاد چنانكه گفت
. يا ايها الذين آمنوا اذكروا نعمة الله عليكم اذ جائتكم جنود فارسلنا عليهم ريحاً وجنوداً لم تروها . يعنى الملائكة براى
انكه آن لشكر كه ما ايشان را نه بينيم كه مدد مسلمانان كنند جز فرشتگان نباشند وعبدالله بن ابى اوفى گفت نيز در
حصار بنى قريظه مارا مدد فرشتگان فرستادند وآن چنان بود كه ما چند روز بر در حصار جنگ ميداديم گشاده نشد
برگشتيم تا برويم ورسول عليه السلام پارهٔ غسل بخواست وبرسر نهاد وسر مى شست جبرئيل آمد وگفت يا رسول الله
سلاح بنهادى وباز گشتى وفرشتگان سلاح ننهادند هنوز رسول عليه السلام خرقه بخواست ودر سر بست وآن
غسل برسر نهاد وسر ناشسته سلاح در پوشيد ومنادى ندا كرد ولشكر سلاح برگرفتند ورفتند با انكه رنجور وخسته
بودند از نشاط مدد فرشتگان تا بر حصن آمدند وخداى تعالى سه هزار فرشته را فرستاد وعن قريب فتح برآمد
بعضى دگر گفتند وعدهٔ پنجهزار روز احد بود بشرط صبر وتقوى چون بشرط وفا نكردند خداى تعالى مدد نكرد
وآن وهن بيفتاد اين قول عكرمه وضحاك است بعضى دگر گفتند اين روز احد بود چون ابو سفيان خواست كه
رجعت كند وباز آيد وميگفت تا مدينه نستانم نروم ورسول عليه السلام مستشعر بود مى بود از آن امير المؤمنين را

فرستاد وگفت برو وبنگر تا ابو سفيان ومشركان چه ميكنند اگر بر اسبان نشسته اند وشتران پيش كرده آهنگ
مدينه دارند واگر بر شتر نشسته واسبان پيش دارند آهنگ مكه دارند آنچه بينى بكس مگوى تا مرا گوئى امير المؤمنين
عليه السلام گفت من بيامدم ايشانرا ديدم برشتران نشسته واسبان برقود گرفته دانستم كه عزم مكه دارند شادمانه
شدم باز آمدم ورسول ع را خبر دادم وما نيز بامدينه رفتيم خداى تعالى اين آيه فرستاد ، الن يكفيكم . نه بس است
شمارا كه خداى تعالى كفايت كرد شمارا باز گشتن مشركان از شما وايشان را از شما برگردانيد ودر اين وجه ضعفى هست
براى انكه خلاف ظاهر است ان يمدكم ربكم . مفضل گفت فرق از ميانهٔ مدّ وامدّ آن است كه هرچه برسبيل
معونة ونصرت باشد آنجا امدّه گويند وانچه برسبيل زياده باشد انجا مدّه گويند بيانه قوله . والبحر يمده من
بعده سبعة ابحر . وبعضى دگر گفتند فرق آن است امدّ در خير مستعمل باشد ومدّ در شر الا ترى قوله وامددناكم
بأموال وبنين وقوله انما نمدهم به من مال وبنين ودر شر گفت قوله . ونمدّهم فى طغيانهم وقوله ونمدّ له من العذاب مداً
. وقولى دگر آن است كه هر دو لغت است بمعنى واحد . قوله بثلاثة آلاف من الملائكة منزلين . از سه تا ده معدود
مجموع باشد ومجرور باضافه واز يازده تا نود ونه موحد باشد ومنصوب بر تميز واز صد تا هزار موحد ومجرور باشد
باضافه ومن تبيين راست ابن عامر وحسن ومجاهد وطلحة بن مصرف وعمرو بن ميمون خوانند منزّلين بتشديد
على تكثير الفعل بيانه قوله . ولو اننا نزلنا اليهم الملائكة . وابو حيوه خواند منزلين بكسر را وتخفيف يعنى منزلين
النصر على المؤمنين وباقى قرا خواندند منزلين چنانكه مفعول باشد من الانزال بيانه قوله . وانزل جنوداً لم تروها
وقوله لولا انزل علينا الملائكة . وانزال وتنزيل نقل چيزى باشد من علو الى سفل از جهت علو بسفل انچه از
بالا فرود مى آيد انزال گويند كانزال المطر وانزال آب مرد براى آن است كه . يخرج من بين الصلب والترائب
. هم از بالا فرود ميايد . بلى ان تصبروا . انكه گفت اگر صبر كنى بر جهاد ومتابعت فرمان خداى وفرمان
رسول عليه السلام كنى نيز شمارا مدد فرستد بپنجهزار گفتند . الن يكفيكم ان يمدكم ربكم بثلاثة آلاف . روز بدر
بود واين وعده مشروط بصبر وتقوى بود كه اگر بر اوامر خداى صبر كنى واز معاصى اتقا واجتناب كنى روز
احد بود شرط بجاى نياوردند خداى تعالى نفرستاد چنانكه گفته شد قوله . ويأتوكم من فورهم هذا . در
او دو قول گفتند يكى انكه من سر عنهم ومن وجههم وجهتهم التى قصدوا اليها اگر چنانكه بر فور وتعجيل باشما
كردند يعنى ابو سفيان در عزم كرد ورجعة چنانكه رفت چون باز نيامد خداى نفرستاد وقولى ديگر آن است كه
من فورهم من غضبهم از سر خشم بشما آيند دو اصل هر دو يكى است من فارت القدر اذا غلت . ومستعجل چون
تيز باشد ونيز انكس كه خشمگين باشد اورا فورتى وجوششى باشد پس هر دو مجاز است واز روى وضع واصل
كلمهٔ جوشش ديگ است ودگر از آنجا استعاره كردند چنانكه شاعر گفت . تفور علينا قدرهم فنديمها .
ونفثأها عنهم اذا حميها غلا . الا آن است كه بقرينهٔ هذا حمل كردند بر سرعة واستعجال رفتن اوليتر است بر وجه
عرب گويد رجعت من وجهى هذا ومن وقتى هذا وساعتى هذه ولا يقال من قضى . پس اوليتر است قول
اول كه . ويأتوكم من فورهم هذا اى وجههم هذا مسرعين اگر ايشان هم از اينجا وهم اين ساعت باز گردند
دل مشغول مداريد كه من شمارا مدد فرستم به پنجهزار فرشته اگر گويند يكجاى سه هزار گفت ويكجاى پنجهزار
نه مناقضه باشد جواب معتمد آن است كه گوئيم براين وجه كه شرح داديم اين سؤال لازم نيست جواب ديگر آن است
بر قول قتاده كه اول هزار بودند وانگه سه هزار وانگه پنجهزار هم مناقضه زايل شود وآنانكه گفتند مدد پنجهزار
بود مختلف شدند حسن بصرى گفت جمله پنجهزار بود اول هزار پس دو ديگر تا سه شدند پس دو ديگر تا پنج

شدند وگروهی دیگر گفتند هشت هزار بودند اول سه هزار بود وانکه پنجهزار دیگر مضاف باآن . مسومین .
ای معلمین علامت برکرده من السیما والسیماو هما العلامة وقال الشاعر شعر . مسومین بسیما النار انفسهم . لامهتدین
ولافیها براضینا . ابن کثیر وابو عمرو وعاصم ویعقوب خواندند بکسر الواو برانکه فاعل ایشان باشند یعنی .
انهم سوموا انفسهم وخیولهم بعلامات . ایشان علامتی برخود کرده بودند وباقی قراء خواندند مسومین ای
معلمین برای انکه ایشان مفعول باشند وقرائة اول اختیار ابو حاتم است ودوم اختیار ابو عبیده عمرو خلاف کردند
درعلامت ایشان که چه بود عمیر بن اسحق روایت کرد از رسول علیه السلام که او صحابه را گفت روز بدر که خودرا
علامتی برکنی که فرشتگان علامت کردند خودرا بپارهٔ ابریشم سپید که بربالای ترك وکلاه نهادند ضحاك وقتاده
گفتند پارهٔ ابریشم رنگین در پیشانی اسبان ودنبال اسبان بسته بودند مجاهد گفت علامت ایشان آن بود که دنبال
اسبان وبرشهاء ایشان بریده بودند ربیع گفت علامت آن بود که براسبان ابلق بودند وعلی بن ابی طالب وعبدالله بن عباس
گفتند دستارهاء سپید داشتند زبیر بن منذر گفت عن جده ابی اسید واو بدری بود ومکفوف شده بود گفت اگر مرا
چشم درست بودی من شمارا آنجا بردمی وآن شعب که فرشتگان از او بیرون آمدند باشما نمودمی که پنداری در ایشان
مینگرم که میامدند باعمامهاء زرد دنبال دراز فروگذاشته عکرمه گفت بر ایشان سیماء قتال وکارزار بود سدی گفت سیمای
مؤمنان بود قوله وماجعله الله الا بشری لکم . هاء ضمیر راجع است بامدد یا باوعدهٔ مدد خدای تعالی گفت نکرد
خدای تعالی آن مدد را وآن وعدهٔ دویم که داد بمدد الا تاشمارا که مؤمنان بشارتی باشد ودلهاء شما ساکن شود وجزعی
وفزعی نبود شمارا از قلت خود وکثرت دشمن قوله . وما النصر الا من عندالله . ماء نفی است ونصرت نیست
الا از جهت خدای عزیز حکیم تا از عدد ومدد فرشته نه بینی چه از خدای بینی جل جلاله که او عزیز است وغالب ومحکم
کار وکس اورا غالب نیست وحکیم است بحکمت ومصلحت نصرت کند گاه بحجت گاه بمدد فرشتگان وگاه بغلبه وظفر
. لیقطع طرفاً . لام متعلق است بقوله . ولقد نصرکم الله ببدر . نصرت کرد تا ببرد طرفی از کافران که دشمنان
شمااند یعنی گروهی را هلاك کنند از ایشان واین قطع عبارت است از هلاك نظیره قوله . فقطع دابر القوم الذین
ظلموا . سدی گفت معنی آن است که رکنی از ارکان شرك ببران کند بقتل واسر تا روز بدر چهل کس را از معروفین
مشرکان بکشتند وچهل را اسیر گرفتند . اویکبتهم . یا بروی در آرد ایشان را واین عبارت باشد از مذلّت وقهر
وغلبه بر ایشان کلبی گفت مراد از کبت هزم است تا ایشان را منهزم کند پس قتل قطع باشد وکبت اسر چنانکه رفت
مورج گفت ای یحزنهم تا ایشان را محزون ودژم کند نضر بن شمیل گفت یغیظهم بخشم آرد ایشان را مبرد گفت
ظفر دهد بر ایشان سدی گفت لعنت کند بر ایشان ابو عبیده گفت هلاك کند ایشان را بعضی اهل لغت گفتند اصل یکبتهم
یکبدهم وتا مبدل است از دال لقرب مخرجهما ومعنی انکه یصیبهم فی اکبادهم تا جگر ایشان را برنجاند بحزن وعداوت
وخشم بسوزاند وعرب دشمن را وصف کند بسواد الکبد کما قال الاعشی . فما اجشمت من اتیان قوم .
هم الاعداو الاکباد سود ، همانا خواست که جگر بعداوت سوخته شود وسیاه گردد ودال متقارب وتا متعاقب باشند
یقال هرد الثوب وهرته اذا خرقه . فینقلبوا خاسرین . برگردند نومید از انچه امید داشته باشند از ظفر وفتح وفوز
بغنیمت ومانند این . لیس لك من الامر شیء . الایة در سبب نزول آیه خلاف کردند عبدالله مسعود گفت
سبب آن بود که رسول علیه السلام خواست تا دعا کند بر آنانکه روز احد بهزیمت بشدند از جملهٔ اصحاب او وآن بیشتر
صحابه بودند خدای تعالی گفت من توبهٔ ایشان بذیرفتم کار ایشان بتو نیست بمن است تا توبه قبول کنم ایشان را که ظلم کردند
عکرمه ومقسم گفتند مردی از هذیل نام او عبدالله بن قمیه روز احد روی رسول الله را خون آلود کرد رسول

علیه السلام براو دعا کرد خدای تعالی تیسی را براو مسلط کرد تا اورا بسر بکشت وگویند عتبه ابو وقاص سنگی بسر
رسول زد وسنگی دیگر برد ودندان رسول آمد بشکست ورسول براو دعا کرد گفت بارخدایا سال مگردان
براو تا بمیرد کافر سال برنگشت که او برکفر بمرد خدای تعالی این آیه فرستاد ربیع وکلبی گفتند رسول علیه السلام
همت کردی که بر کافران دعا کند روز احد خدای تعالی گفت توقف کن وآیه فرستاد برای انکه دانست که ایشان
باشند جماعتی که ایمان آرند انس مالك روایت کند که روز احد رسول علیه السلام شجه برسر آمد برابروش وسنگی
برویش آمد ودندانش شکسته شد رسول علیه السلام باکناره شد وآبی بخواست وروی می شست ومی گفت .
کیف یفلح قوم خضبوا وجه نبیهم بالدم . چگونه فلاح یابند گروهی که روی پیغمبر شان بخون آلوده کنند واو
ایشان را با خدای خواند خدای تعالی این آیه فرستاد شعبی ومحمد بن اسحق گفتند روز احد چون کارزار منقرض شد
جماعتی مشرکان بر بالای شدند رسول علیه السلام گفت ایشان را برانید از اینجا ایشان را براندند ورسول
علیه السلام بر آن بالا شد وبنگرید وهند را دید وجماعتی با او وکشتگان مسلمانان را مثله میکردند گوش وبینی وانگشتان
ومذاکیر می بریدند وبارشته می کردند وهند علیها اللعنه شکم حمزه را بشکافته بود وجگر او بگرفته ودر دهن نهاده
خواست بخورد خدای تعالی تمکین نکرد ودر دهن او سنگی شد آن ملعونه بر بالای شد وباواز بلند این بیتها میخواند
. نحن جزیناکم بیوم بدر . والحرب بعد الحرب ذات السعر . ماکان عن عتبة لی من صبر . ابی وعمی واخی
وبکری . شفیت نفسی وقضیت نذری . وسکن القتلی علیك صدری . عبدالله بن حجش پیش از کارزار احد
گفت بارخدایا اگر فردا مارا ملاقات باشد باین کافران من میخواهم تا شکمم بشکافند وگوش وبینی ببرند تا روز
قیامت پیش تو آیم تو گوئی این معامله با تو چرا کردند من گویم برای تو چون کارزار برفت همچنان کردند یکی از
جمله صحابه که این سخن شنیده بود از او گفت اما این مرد انچه خواست در دنیا بدادند او را واو آنچه خواست در
قیامت بدهند چون رسول علیه السلام آن دید که با حمزه وصحابه کردند از مثله گفت اگر مارا بر ایشان دست بود
مکافات این بان کنیم خدای تعالی این آیه فرستاد عطا گفت وعبدالله عمر که رسول علیه السلام چهل روز بامداد
جماعتی را از ملوك کنده لعنت کرد وابو سفیان وحارث بن هشام را وصفوان بن امیه را پس این آیه آمد وآیه
اگرچه بلفظ عموم است مراد خصوص است یعنی . لیس لك من امر هؤلاء شیء . وگفته اند لام بمعنی
الی است واین دو حرف متعاقب باشند در چند فعلها یقال دعوت لکذا والی کذا وهدیته لکذا والی کذا قال الله
تعالی الحمدلله الذی هدانا لهذا وقوله سمعنا منادیاً ینادی للایمان . واگر بر ظاهر حمل کنند اولیتر باشد
برای انکه معنی آن است که تورا از این کار چیزی نیست یعنی لاتملکه ولایختص بك ولایتعلق بك . وچون
الی گوئی معنی آن باشد که کار ایشان باتو مفوض وموکول نیست وهر دو معنی یکی است واز ظاهر عدول نکردن
اولیتر باشد ، قوله او یتوب علیهم او یعذبهم . یا توبهٔ ایشان بذیرد یا عقاب کند ایشان را اگر توبه بذیرد فضل کرده باشد
اگر عذاب کند عدل کرده باشد وقرینه مخصص اینست که در آیه گفت یعنی از این باب قبول توبه یا عذاب کردن ایشان بتو
تعلق ندارد ودر نصب او دو وجه گفتند یکی انکه معطوف است علی قوله . لیقطع طرفاً من الذین کفروا او یکبتهم
او یتوب علیهم او یعذبهم . ووجهی دیگر آن است که او بمعنی الا ان باشد کقولهم لالزمنك او تعطینی حقی وقول
امرؤ القیس . نحاول ملکاً او نموت فنعذرا . المعنی الا ان یتوب علیهم او یعذبهم . ابو حاتم گفت نصب او
باضمار ان است والتقدیر لیس لك من الأمر شیء او ان یتوب علیهم المعنی الآن یتوب علیهم او ان یعذبهم انکه
ان درجای بدل امر باشد ودر محل مصدر افتاده باشد المعنی لیس لك من امرهم شیء من قبول توبتهم او من عذابهم

واین وجه ازهردو قریب تراست واین قول ابوحاتم است واین دوقول اختیار فراانکه حق تعالی بیان کردکه
چرا تورا هیچ نیست ازکار اینان گفت ولله مافی السموات وما فی الارض یغفر لمن یشاء ویعذب من یشاء والله
غفور رحیم . برای انکه ملك آسمان وزمین وانچه درآسمان وزمین است همه خدایراست هرکس مالك
انقدر باشندکه اورا تملیك کندچون همه اوراست آن را که خواهدبیامرزدوآن راکه خواهد عذاب کند وآن را
که بیامرزد برحمت بیامرزد وآراکه عذاب کند باستحقاق کند که او آمرزنده وبخشاینده است فی قوله

يَا اَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا لَاتَأْكُلُوا الرِّبٰوا اَضْعَافًا مُضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ * وَاتَّقُوا
ای آنانیکه ایمان آورده اید مخورید ربا حال انکه فزونیها بودافزون کردانید وبترسید ازخدای تامکرشما رستکارباشید وبترسید

النَّارَ الَّتِي اُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ * وَاَطِيعُوا اللّٰهَ وَاَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ * وَسَارِعُوا
ازآتشیکه ساخته است برای کافران وفرمان برید خدایرا وپیغامبر فرستاده را تامکرشما رحمت کرده شوید وشتابید

اِلٰى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمٰوَاتُ وَالْاَرْضُ اُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ * اَلَّذِينَ
سوی آمرزش ازپروردکارشما وسوی بهشتیکه پهنای او آسمانهااست وزمین ساخته کردانیده برای پرهیزکاران آنانکه

يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ
نفقه میکنند درشادی وتنکدستی وفروبرندکان خشم را وعفوکنندکان ازمردم وخدای دوست میدارد نیکوکاران را

وَالَّذِينَ اِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً اَوْ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللّٰهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ
وآنانکه چون کنندکاری بغایت زشت یاستم کنند برخود یادآرند عقاب خدای را پس آمرزش خواهند ازکناه ایشان وکه

يَغْفِرُ الذُّنُوبَ اِلَّا اللّٰهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلٰى مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ * اُولٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ
آمرزد کناهان را مکرخدای ومداومت ننمایند برانچه کردند وحال انکه ایشان دانند ایشان پاداش ایشان آمرزش است

مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ اَجْرُ الْعَامِلِينَ * قَدْ خَلَتْ
ازپروردکار ایشان وبوستانهائیکه میرود اززیر آن جویهای که حال انکه جاوید باشند درآن ونیك است مزد کارکنندکان بحقیقت کذشت

مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْاَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ * هٰذَا بَيَانٌ
پیش ازشما امثال کذشته پس بروید درزمین پس نکرید که چکونه بود انجام کار دروغ کویان این بیانی است

لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِينَ * وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَاَنْتُمُ الْاَعْلَوْنَ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ
برای مردمان وراه نمونی وپندی مرپرهیز کاران را وضعیف مشوید واندوهکین مشوید وشماغالب ترانید اکرهستیدشما باورداردکان

اِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَتِلْكَ الْاَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ
اکر رسید بشما خستکی پس بحقیقت رسید بکفار خستکی مانندآن وآن روزها میکردانیم آن را درمیان مردم

وَلِيَعْلَمَ اللّٰهُ الَّذِينَ اٰمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ *
وظاهر کردانند خدای آنان راکه ایمان آوردند وفراکیرد ازشما کروهی کواه وخدای دوست ندارد ستمکاران را

یاایها الذین آمنوا لاتاکلوا الربا الایة . وجه اتصال آیه بایهٔ متقدم آن است که قدیم جل جلاله چون ذکر عذاب کرد
وانکه اورا هست که آن رامستحق بود عذاب کند یاعفو کند ازآن وجوه وافعال که برآن مستحق عذاب
شوندیکی بگفت وآن رباست که در جاهلیة دادندو بردست داشتند عطاو مجاهد گفتند اگر درجاهلیت مردی را
برکسی دینی بودی مؤجل وقت حلول اجل درآمدی مطالبه کردی مرد گفت دراجل بیفزای تادرمال بیفزایم
خدای تعالی این حرام کرد ونهی کرد ازاو وگفت لاتاکلوا الربوا وبیان کردیم که اصل او درلغت وشرع

زیادة بود ازوجوهی که گفته اند درتحریم ربا معتمدآن است که مصلحت دینی بدو تعلق دارد که خدایتعالی داند
که صلاح چیست درآن ومارا بان طریق نیست ووجوهی برسبیل تقریب گفتند یکی انکه تافرق باشد میان بیع وربا
وجهی دیگر انکه تااظهار عدل باشد درانکه چندان بستاند که داده باشد یاتحریص باشد برمکارم اخلاق وانظار معسر
زیادتی وقرض دادن ودست گیری درماندگان کردن بی ضرری که عاید بود یامحتاج واین وجه بازپسین ازصادق
علیه السلام روایت کنند ودر تکرار این حکم اینجا بانکه درسورة البقره گفته بودکه . واحل الله البیع وحرم
الربوا ، دو وجه گفتند یکی تاکید وتوثیق تحریم را دیگر انکه آنجا بلفظ تحریم است و اینجا بلفظ نهی تا
معلوم شود که تحریم او علی ابلغ الوجوه است که ره منع ازحکیم درتکلیف بیش ازاین دونباشد قوله . اضعافاً
مضاعفةً . نصب او برحال است ازربا که مفعول است وضعف چیزی مثلش باشد وگفته اند دومثلش باشد. واتقوا الله
لعلکم تفلحون . وازخدای بترسی تافلاح یابی وفلاح نجاح وظفر بمراد باشد قوله . واتقوا النار التی اعدت للکافرین
. وبترسی ازآن آتش که برای کافران بجارده اند اگر گویند چون دوزخ برای کافران وفاسقان بجارده اند چرا کافران را
تخصیص کرد گوئیم ازاین چند جواب است یکی انکه دوزخ اگرچه معداست برای هردو ولکن ذکر آنان
کرد که مقطوع علیهم اند دون آنان که مجوزاست درحق ایشان واین جواب براصل ماروان باشد برمذهب اهل
وعید نرود جواب دگر از این آن است که این آتشی است مخصوص که درآنجا کافران باشند دون فاسقان چه دوزخ را
منازل ودرکات است وهرگروهی را درکت باشد تامنافقان دردرك اسفل باشند ازآن وجوابی دیگر از او آن
است که ازآن خاص است که او بادلیل است برعام اعنی این خاص است وعمومش بدلیل دگر دانند و نظیرش قوله
. کلما القی فیها فوج سألهم خزنتها الم یأتکم نذیر قالوا بلی قد جائنا نذیر فکذبنا . ومعلوم است که جملهٔ اهل
دوزخ این نگویند ومثله قوله تعالی . اذ نسویکم برب العالمین . ومعلوم است که همهٔ اهل دوزخ تسویه
نکرده اند میان خدا وشیطان واعداد واستعداد واهیه واتخاذ بیك معنی باشد انکه چون ذکر دوزخ کرد وعذابی
که نهاده است کافران را ترغیب کرد مکلفان را درانکه طریقی سپرند که در او نجات باشد وبرحمت انجامد وآن
طاعت خداست وگفت . واطیعوا الله واطیعوا الرسول . وطاعت گفتیم که موافقة امر واراده باشد و
نیز طاعت رسول برای انکه طاعت رسول همچنان واجب است که طاعت خدای تعالی دراوامری که کند از
واجبات ودراین آیه اگر برخصوص گیرند امر باشد بترك ربا وبیان تحریم او واین بسمع توان شناختن وبقول
رسول . لعلکم ترحمون . تاباشید که برشما رحمت کنند ومعنی لعل ترجی باشد واین برخدای روا نبود جواب
آن است که راجع نیست باخدای تعالی بل راجع است بامکلفان ومعنی انکه اگر طاعت خدا ورسول داری امید
رحمت بود شمارا پس امید راجع باماست نه باخدای تعالی قوله تعالی . وسارعوا الی مغفرة من ربکم . نافع وابن عامر
خوانند سارعوا بی واو عطف باقی قراءِ باواو خوانند وسارعوا در مصاحف اهل شام بی واو است ودر مصاحف اهل
عراق بواو امراست وترغیب ازخدای تعالی مکلفان را بمسارعت وشتافتن بکارهای که موجب مغفرة وبهشت
بود ازتوبه وعمل صالح ومعنی علی احد الوجهین امادریافتن قبل الفوت واما تباطی وتثاقل ناکردن چنانکه برفت
ومفسران خلاف کردند که کدام فعل مراد است بایة که جالب وسبب مغفرت بود عبدالله عباس گفت اسلام است
ابوالعالیه وابوروق گفتند هجرت است امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفت اداء فرایض است عثمان بن عفان گفت
اخلاص است انس مالك گفت تکبیر افتتاح است درنماز سعید جبیر گفت اداء طاعت است بنماز یکی دیگر ازصحابه
گفت نماز پنج وقت است ضحاك گفت جهاد است عکرمه گفت توبه است مقاتل گفت عمل صالح است ابوبکر وراق

گفت کار کردن بر معروف و باز ایستادن از منکر بعضی دیگر گفتند نماز آدینه و جماعت است و حمل کردن بر عموم
اولیتر است برانکه تنافی نیست میان ایشان قوله . وجنة عرضها السموات والارض . معنی آن است که عرضها
عرض السموات والارض . انکه مضاف بیفکند ومضاف الیه بجای او بنهاد چنانکه واسئل القریة وجاء ربك
. وقوله ما خلقكم ولا بعثكم الا كنفس واحدة ای کخلق نفس واحدة وشواهد این از اشعار گفته شده است
وان بسیار باشد در کلام عرب آنجا که لبسی نبود وتخصیص عرض برای مبالغه کرد که در غالب عادت طول بیش
از عرض باشد یعنی چون عرض چندین باشد طول چه باشد زهری گفت این وصف عرض است فاما طولش جز خدای
نداند ومثال این در معنی قوله . متكئین علی فرش بطائنها من استبرق . چون آستر او از استبرق باشد ابره
از چیزی باشد به از آن وبعضی اهل معانی گفتند مراد نه عرض است که خلاف طول باشد وانما مراد سعت فراخی
وبزرگی است چنانکه عرب گوید اعرض من الدنیا ای اوسع قال جریر . بخت امامة فی عدلی وما علمت . عرض السماره
ووحانی ولا بكری . وقال آخر . تجیز بنا العرض الفلاة وما لنا . علیهن الا واخرهن شفاء . وقال آخر .
كأن بلاد الله وهی عریضة . علی الخائف المطلوب كفة حابل . واین کنایت باشد از سعت وفراخی بهشت انکه
علی التقریب لخواطر السامعین تشبیهی کرد آن را بعرض آسمان وزمین چنانکه گفت . مادامت السموات
والارض ، ومراد تابید است ومبالغه در طول مدت ودر خبر آمده است که ملك روم نامهٔ نوشت برسول علیه السلام
گفت مارا ابهشت میخوانی که عرض او چند آسمان وزمین است پس دوزخ کجا باشد رسول علیه السلام گفت
یا سبحان الله چون روز در آید شب کجا باشد وانس مالك را پرسیدند که بهشت در آسمان است یا در زمین گفت بهشت
در کدام آسمان وزمین گنجد گفتند پس کجاست گفت بالای هفت آسمان است در زیر عرش وقتاده گفت که در روایت
چنین آمد که بهشت بالای هفت آسمان است در زیر عرش ودوزخ در زیر هفتم زمین وابو مسلم بن محمد بحر الاصفهانی
گفت این نه عرض است که خلاف طول باشد این عرض از معارضه است کقولهم هذا الثوب عرضه کذا ای قیمته التی
یعارض بها یعنی قیمت که بان معارضه کنند او راپس بر این قول معنی آن باشد که بهشتی که هفت آسمان وهفت زمین
ارزد وفیه بعض التعسف برای انکه فهم ووهم سامع سبق نبرد بان قوله ، اعدت للمتقین ؛ واین دلیل باشد برانکه
بهشت آفریده است که انچه معدوم باشد معد نبود ودوزخ نیز که اعدت للكافرین ، گفت آن را انکه وصف کرد
آن متقیان را که بهشت برای ایشان بجارده است بقوله . الذین ینفقون فی السراء والضراء . آنانکه مال نفقه
وهزینه کنند در خواری ودشخوار در توانگری ودرویشی اول خلقی از اخلاق ایشان که موجب بهشت بود
ایشان را سخاوة شمرد ورسول علیه السلام گفت . الجنة دار الاسخیاء ، بهشت سرای سخاوتیان است وابو
هریره روایت کرد که رسول علیه السلام فرمود . السخی قریب من الله قریب من الجنة قریب من الناس بعید
من النار والبخیل بعید من الله بعید من الجنة بعید من الناس قریب من النار ولجاهل سخی احب الی الله من عالم بخیل
. گفت سخی نزدیك است بخدا وبهشت وبمردمان ودور است از دوزخ وبخیل دور است از خدای وبهشت
ومردمان ونزدیك است بدوزخ وخدای تعالی سخی جاهل را دوست تر دارد از انکه عالم بخیل را وانس روایت
کرد از رسول علیه السلام که گفت سخاوت درختی است در بهشت شاخهای آن در دنیا است هر که دست بشاخی
از شاخهای او زند او را ببهشت برد وبخل درختی است در دوزخ شاخهای آن در زمین است هر که دست بشاخی
از شاخهای او زند او را بدوزخ برد ورسول علیه السلام گفت . تجاوزوا عن ذنب السخی فان الله اخذه بیده
كلما عثر . گفت از گناه سخی در گذری که خدای دستگیر او بود هر کجا بیفتد قوله . والكاظمین الغیظ .

وآنانکه خشم فرو برند وبرای آن کظم گفت که مرد خشم گرفته چون ممتلی باشد از ان خشم وراحت ممتلی در
آن بود که قذف کند از روی تشبیه او را از خشم بگلو می بر آید تا بدهن او فرو برد وبر زبان نراند وامضا نکند
واظهار رسول علیه السلام گفت من کظم غیظاً وهو قادر علی انفاذه ملاه الله امناً وایماناً . هر که خشمی فرو برد
واو تواند تا آن خشم را از پیش ببرد خدای تعالی دل او را پر از امن وایمان کند واصل کظم حبس الشی
عند امتلائه باشد یقال کظمت القربة اذا ملاءتها ماءً ، ومجاری آب را کظایم خوانند برای انکه باب ممتلی باشد یکی را
کظامت واز اینجا گویند اخذت بکظمته ای بمجاری نفسه برای انکه مجاری نفس ممتلی باشد وکظم الابل آن باشد
که نشخوار در شکم جمع کند بر نیارد وشتر عند این فزع وجهد کند قال الاعشی یصف رجلاً مهیباً . ویکظم
البزل منه حین یبصره . حتی یقطع فی اجوافها الجزر . ورجل کظیم ومکظوم اذا کان ممتلیاً غماً وحزناً . قال الله
تعالی وابیضت عیناه من الحزن وهو کظیم . وقوله تعالی ظل وجهه مسوداً وهو کظیم . وقوله اذ نادیه وهو
مکظوم ، وقال عبد المطلب بن هاشم . فخصصت قومی واحتسبت قناهم . والقوم من خوف المنایا کظم .
ودر خبر میاید . مامن جرعة احمد عقبی من جرعة غیظ مکظوم ، گفت هیچ جرعه نیست عاقبت آن پسندیده تر
از جرعهٔ خشم که بنده فرو برد وانس روایت کرده است از رسول علیه السلام که گفت هر کس که او خشمی فرو برد
واو قادر بود که آن خشم براند خدای تعالی روز قیامت او را بخواند بر سر خلقان ومخیر کند او را در حور العین تا هر کدام که
خواهد اختیار کند وشاعر گفت . واذا غضبت فکن وقوراً کاظماً ، للغیظ تبصر ما تقول وتسمع . فکفی به شرفاً
تصبر ساعة . یرضی به عنك الاله وترفع . ورسول علیه السلام گفت هیچ جرعه نیست که خدای دوست تر
دارد از جرعهٔ خشم که بنده فرو برد یا جرعهٔ از صبر که بر مصیبتی فرو برد ، قوله والعافین عن الناس . ورباحی
وکلبی گفتند مراد باین ناس مملوکان وبردگانند که چون ایشان گناهی کنند تو عفو کنی زید بن اسلم گفت . عمن
ظلمهم واساء الیهم . عفو کنند از آنانکه بر ایشان ظلم کنند وبا ایشان اسائه کنند مقاتل بن حنان گفت روایت کرد
مارا که رسول علیه السلام چون آیة بخواند گفت اینان در امت من کم شدند مگر کسی که خدای او را عصمت کند
ابو هریره روایت کند که رسول علیه السلام گفت با ابو بکر در مجلسی حاضر بودی مردی از جمله حاضران در پوستین
ابو بکر افتاد ورسول عم میخندید وتبسم میکرد چون ابو بکر بجواب در آمد وبعضی سخنهای او را جواب کرد
رسول عم خشم گرفت وبر خاست وبرفت ابو بکر بر خاست واز قفای رسول عم برفت وگفت یا رسول الله آن مرد مرا
دشنام میداد وتو تبسم میفرمودی وچون من بجواب بعضی سخنهای او مشغول شدم خشم گرفتی وبر خاستی وجای
بما باز گذاشتی گفت بلی انگاه که او ترا دشنام میداد وتو خاموش بودی فرشته ایستاده بود که جواب میداد برای تو
مرا از آن تبسم میبود چون تو بجواب در آمدی فرشته برفت وشیطان در آمد ومن بجائی که شیطان حاضر باشد ننشینم
آنجا توسه کلمه از من بشنو ابا بکر هیچ بنده نباشد که مظلمتی فرو برد وعفو بکند از آن والا خدای تعالی نصر او عزیز
گرداند وهیچ بنده نباشد که در سؤال بر خود بگشاید برای کثرت مال الا خدای تعالی او را درویشی بیفزاید وهیچ
بنده نباشد که او در عطائی وصلت بگشاید والا خدای تعالی او را مال بیفزاید وقال عروة بن الزبیر : لم یبلغ المجد اقوام
وان کرموا . حتی یذلوا وان عزوا الاقوام . ویشتموا فتری الالوان مشرقة . لا عفو ذل ولکن عفو احلام
قوله والله یحب المحسنین . مقاتل گفت معنی آن است که این چیزها که از پیش رفت از انفاق وخشم فرو بردن
وعفو کردن احسان است هر که این کند محسن باشد وخدای تعالی محسنان را دوست دارد حسن بصری گفت
احسان آن باشد که عام داری بر همه کس از دوست ودشمن ومستحق ونامستحق چون آفتاب وچون باد وباران سفیان

نوری گفت احسان آن باشد که بانکس احسان کنی که باتو اساءة کند که احسان کردن باانکه باتو احسان کرده باشد مکافاة بود
سری السقطی گفت احسان آن باشد که در اوقات امکان بجای آری وفرصت نگاه داری واین معنی بعضی شعرا
نظم کرده اند . لیس فی کل ساعة واوان . یتهیا صنایع الاحسان . فاذا امکنت تبادرت فیها . حذراً من
تعذرالامکان . انس مالك روایت کند که رسول ع گفت شب معراج کوشکهائی دیدم در اعلا درجات بهشت
جبرئیل را گفتم که این کراست گفت . وللکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والمحسنین . آنان راست که خشم
فروبرند وعفو کنند واحسان کنند ودر خبر میاید که زین العابدین ع ودر دگر روایت کاظم موسی بن جعفر علیهما
السلام دست می شست وغلام آب بر دست او میریخت مشغول شد گوشهٔ ابریق بر سر او آمد او بغلام برنگرید
غلام گفت والکاظمین الغیظ گفت کظمت غیظی خشم فروبردم گفت والعافین عن الناس گفت عفوت عنك
عفو کردم از تو گفت والله یحب المحسنین گفت اعتقتك آزادت کردم . قوله والذین اذا فعلوا فاحشة الآیة .
عبدالله گفت سبب نزول آیه آن بود که جماعتی از صحابه گفتند یارسول الله همانا بنی اسرائیل از ما گرامی تر بودند
بر خدای گفت چرا گفتند برای انکه چون گناهی کردندی بر در سرای ایشان نوشته پیدا شدی که بر خویشتن
عقوبتی کن از گوش بریدن یا بینی بریدن یا مانند این تا کفارهٔ گناهان باشد ایشان آن بکردندی وواثق شدندی بکفارهٔ
گناهان خدای تعالی این آیه فرستاد وگفت شما گرامی تری بر من که شما را این نفرمودم بکفارهٔ گناه از شما
بتوبه واستغفار راضی شدم عطا گفت در تیهان التمار آمد که او مردی خرمافروش بود زنی بدکان او شد تا خرما
خرد زن را جمالی بود گفت یا هذا مرا خرما بده گفت به از این هست بخانه اگر خواهی تا بخانه رویم واز آن خرما
بدهم زن با او بخانه رفت چون اورا خرما داده بود اورا در بر گرفت وبوسه داد زن گفت اتق الله از خدای بترس
مرد در حال پشیمان شد ودست از او بداشت وبنزدیك رسول آمد وگفت یارسول الله خویشتن را هلاك کردم و
قصه با رسول بگفت وگفت یارسول الله انچه من سزاوار آنم با من بکن جبرئیل آمد واین آیه آورد مقاتل وکلبی
گفتند رسول علیه السلام برادری داد میان مردی انصاری ومردی ثقفی رارسول ع ثقفی را در سریة بغزای
فرستاد این مرد انصاری تعهد خانه وعیال او میکرد روزی پاره گوشت بخانهٔ ثقفی برد زن بیرون آمد تا گوشت
از او بستاند بستد ودر سرا برد او از پس او در سرا رفت او در خانه رفت مرد از پس او در خانه رفت وقصد آن کرد که
بوسه بزن بازدهد زن دست بر روی نهاد او بوسه بر پشت دست او داد گفت نکو محافظت کردی غیبت برادرت را
مرد پشیمان شد واز انجا بیرون آمد وبنزدیك ابوبکر شد وگفت وکار مرا هیچ درمانی هست ابوبکر گفت ندانی که خدای
تعالی این حمیت که برای غازی برد برای مقیم نبرد از انجا بنزدیك عمر شد عمر هم این گفت مرد انصاری برخاست
واز مدینه بیرون شد ودر کوه وبیابان میگردید ومیگریست وعذر میخواست وتوبه میکرد مرد ثقفی باز آمد
زن اورا خبر داد از انچه رفته بود مرد گفت چون اورا بینم ملامت کنم اورا خدای تعالی این آیه فرستاد . والذین
اذا فعلوا فاحشة . این صفت موصوف محذوف است یعنی اذا فعلوا فعلةً اوخصلةً فاحشةً انانکه فعل زشت کنند
واصل فحش پای از حد بیرون نهادن است برای این گویند آن را که سخت دراز باشد انه لفاحش الطول وکلام
بد زشت را کلام فاحش گویند وافحش فی کذا اذا فعله خارجاً عن العادة . سدی گفت مراد باین فاحشة زناست
واز جابر عبدالله انصاری مانند این روایت کردند . اوظلموا انفسهم . گفت مراد معاصی دیگر است مقاتل وکلبی
گفتند دون الزنا باشد از بوسه ولمس ومانند این اصم گفت . فعلوا فاحشة . کبایر است اوظلموا انفسهم صغایر
. وبعضی دگر گفتند فعلوا فاحشة معصیتی کنند بفعل اوظلموا انفسهم بالقول یا بزبان محالی وهزلی گویند

. ذکروا الله . جواب اذا است وعامل است در او هر کجا اذا باشد اورا جواب باید وعامل برای انکه ظرف است و
ظرف را عامل باید وعامل در او آن بود که جواب او بود . ذکروا الله . ضحاك گفت معنی آن است که روز عرض کبر
یاد کنند آن روز که ایشان را واعمال ایشان بر خدای عرض کنند مقاتل و واقدی گفتند مراد آن است که
در خویشتن یاد آرند که خدای تعالی ایشان را از آن بخواهد پرسیدن پشیمان شوند وباستغفار مشغول شوند مقاتل
بن حیان گفت ذکروا الله ذکر خدای کنند بزبان بتسبیح وتهلیل واستغفار واین سین طلب راست یعنی طلب
آمرزش کنند واز خدای تعالی آمرزش خواهند در خبر میاید که رسول ع گفت ما اصرّ من استغفر ولو
عاد فی الیوم سبعین مرّة گفت اصرار نکرده باشد انکه استغفار کند واگرچه در روزی هفتاد بار باسر گناه
شود ودر خبر آمده است طوبی لمن وجد فی صحیفته تحت کل ذنب استغفر الله . خنك آن را که در صحیفهٔ خود در
زیر هر گناهی نوشتهٔ بیند استغفر الله در خبر است که باقر ع گفت هر که بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم
واتوب الیه . عقب نماز بامداد خدای تعالی اورا هفتصد کبیره بیامرزد وانگه گفت چیزی نباشد در کسی که روزی
هفتصد کبیره بیشتر کند واز صادق ع روایت است که او گفت هر که او صد بار استغفار کند چون بخواهد خفتن همه شب
گناه از او میریزد تا در روز آید وبروی هیچ گناه نباشد ورسول ع گفت خدای تعالی بیامرزد گناهکاران را
الا آن را که نخواهد کش بیامرزد گفتند یارسول الله که باشد که نخواهد کش بیامرزند گفت انکه استغفار نکند
. ومن یغفر الذنوب الا الله . وکیست که گناه آمرزد جز خدای تعالی استثنا که نفی باشد یا استفهام غیر موجب
باشد ما بعد الا مرفوع بود انجا که در کلام فاعل باشد چنانکه ما جائنی احد الا زید بر بدل مرفوع باشد ونصب نیز
روا باشد اما رفع بر فاعلیت است والا را هیچ عمل نیست حق تعالی بر سبیل ترغیب وتحریص بر فزع کردن و
گریختن با در گاه او این گفت صورت استفهام است ومعنی تقریر . ولم یصرّوا . واصرار ومقام نکنند بر انچه
کرده باشند از گناه ودر معنی اصرار خلاف کردند بیشتر مفسران این گفتند که بیان کردیم قتاده گفت ایاکم و
الاصرار . پرهیزی از اصرار بر چیزی که انانکه اصرار کردند هلاك شدند انانکه بر گناه بروند ودر معاصی
تقدم بکنند ترس خدای ایشان را از محرمات باز ندارد وتوبه نکنند از گناه تا مرگ بایشان آید حسن بصری گفت
گناه بر سبیل عمل اصرار باشد الا که توبه کند . سدی گفت الاصرار السکوت وترك الاستغفار اصرار آن باشد که
استغفار نکند واز آن خواموش باشد وباین خبر تمسك کرد . ما اصرّ من استغفر ولو عاد فی الیوم سبعین مرة . وامیر المؤمنین
ع روایت کرد از رسول ع که او گفت . لا کبیرة مع استغفار ولا صغیرة مع اصرار . گفت گناه بزرگ نباشد
باستغفار وکوچك نباشد باصرار ومراد باستغفار نبگفتن زبان است وبس بلکه پشیمانی بر گذشته وعزم بر آینده
که بامثل آن رجوع نکند برای انکه رسول ع گفت . المصر علی ذنبه المستغفر بلسانه کالمستهزء بربه . انکس
که او اصرار کند بر گناه وبزبان استغفار می کند او مستهزی است بخدای خود واصل اصرار در لغت ثبات باشد قال
الخطیة یصف الخیل . عوابس بالشعث الکماة اذا انتهوا . علاتها المحصدات اصرت . وهم یعلمون . وایشان
دانند انچه میکنند که معصیت است ضحاك گفت ایشان دانند که خدای تعالی بتوبه گناه ایشان بیامرزد سدی گفت
وایشان دانند که گناه کرده اند بعضی دیگر گفتند وایشان دانند که توبه به از اصرار است شاعر گوید . اقرر
بذنبك ثم اطلب تجاوزه . ان الجحود جحود الذنب ذنبان . حسین بن فضل گفت وهم یعلمون ایشان دانند که
ایشان را خدائی هست که ایشان را بیامرزد واین از قول رسول ع گرفت انجا که گفت . من اذنب ذنباً وعلم
ان له رباً یغفر الذنوب غفر له وان لم یستغفر . هر که او گناهی بکند وداند که اورا خدائی هست که گناه بیامرزد

اورا بیامرزند واگرچه استغفار نکنند ورسول ؑ گفت خدای تعالی گفته‌است هر که داند که من قادرم بر آنکه گناه او بیامرزم بیامرزم اورا وباك ندارم عبید بن عمیر گفت در بعضی کتابهای خدای هست که . یا ابن آدم انك مادعوتنی ورجوتنی لاغفرن لك علی ماکان منك ولا ابالی . ای فرزند آدم مادام تا مرا خوانی وبمن امید داری من گناهت بیامرزم بانکه از تو در وجود آمده‌است وباك ندارم محمد بن المنکدر روایت کرد از جابر عبدالله انصاری از رسول ؑ که گفت در بنی اسرائیل مردی بسر توله بگذشت در آن نگرید از روی اعتبار بروی درآمد وسر بر زمین نهاد وگفت بارخدایا . انت انت وانا انا انت العواد بالمغفرة وانا العواد بالذنوب بالمغفرة . بارخدایا من منم وتو توئی من آنم که باسر گناه شوم وتو باسر آمرزش هاتفی آواز داد که همچنین است که گفتی سر بردار کت بیامرزند بعضی دیگر گفتند وهم یعلمون وایشان دانند که پاداشت ایشان آمرزش باشد یعنی آنانکه بدین صفت باشند که در آیات مقدم برفت وبهشتهای که در زیر درختان آن جویها میرود چنانکه گفت . اولئك جزاؤهم مغفرة من ربهم الایة . خالدین فیها . در انجا مخلد مؤبد باشند ونصب او بر حال است از مفعول وعامل در وجزاؤهم والتقدیر یجازون بمغفرة وجنات خالدین فیها ونعم اجر العاملین . ونیك مزد عمل کنندگان است بهشت وتقدیر این است ونعم اجر العاملین الجنة . ولکن از کلام بیفکنند للدلالة علیه برای انکه کلام بر او دلیل میکند والا نعم وبئس مستقل باشد بیك اسم وبا ایشان مخصوص بالمدح والذم باشد چنانکه نعم الرجل زید وبئس الغلام عمرو . در خبر است که خدای تعالی وحی کرد بموسی عمران یاموسی . ماأقل حیاء من یطمع فی جنتی بغیر عمل یاموسی کیف اجود برحمتی علی من یبخل بطاعتی . یاموسی چه بی شرم باشد انکس که او طمع کند در بهشت بی عمل یاموسی چگونه سخاوت کنم برحمتم بر انکه بخل کند بطاعت من شهر بن حوشب گفت طمع بهشت بی عمل از جملهٔ گناه‌است ثابت البنانی گفت چنین رسید بمن که چون این آیه آمد . والذین اذا فعلوا فاحشةً تا باخر آیات ابلیس بگریست انگاه گفت بعزة تو که تا توانم اغرا واغوا بکنم ایشانرا خدای تعالی گفت بعزت وجلال من که بیامرزم ایشانرا مادام که استغفار میکنند . قد خلت من قبلکم سنن . حق تعالی خواست تا بر سبیل وعظ واعتبار یاد دهد مکلفانرا احوال گذشتگان وانکه پیش از شما مردمان بودند وگناه کردند وبکفر کشیدند وعقوبت دیدند قد خلت من قبلکم بگذشت از پیش شما سنن ابن درید گفت این امثال ومانند شما بسیار کسان گذشتند مفضل گفت سنن ای امم جماعات بسیار گذشتند پیش از شما قال والسنة الامة قال الشاعر . ما عاین الناس من فضل کفضلکم . ولا رأوا مثلکم فی سالف السنن . ای الامم بعضی دگر گفتند معنی آنستکه اصحاب سنن عطا گفت شرایع ای اصحاب شرایع هم بر تأویل حذف مضاف واقامة المضاف الیه مقامه کلبی گفت . قد مضت لکل امة سنة . هر امتی را سنتی ومنهاجی ودینی بوده‌است که اگر متابعة آن کردندی خدای از ایشان راضی شدی مجاهد گفت از خدای تعالی سنتی وعادتی وطریقتی گذشته است در آنان که پیش از شما پیغمبرانرا بدروغ داشتند وسنت در لغت طریقه مسلوکه وامام متبع مقتدا باشد یقال سن فلان سنة حسنة وسنة سیئة چون عملی کند از خیر یاشر که باو اقتدا کنند در آن قال لبید . من معشر سنت لهم اباؤهم . ولکل قوم سنة وامامها . وقال سلیمان بن قبة . وان الاولی بالطف من آل هاشم . تأسوا فسنوا للکرام التأسیا . ومعنی آیه آنستکه پیش شما امتان وطوایف گذشته‌اند از آنانکه تکذیب انبیا ورسل کردند . فسیروا فی الارض . بر زمین بروی وبنگری تا عاقبت انکافران مکذبان چگونه بود وکجا

رسید وحقیت عاقبت آن بود که سبب مقدم مؤدی بود باو ونه چنین است آخرت برای آنکه شاید که شمارنده از او ابتدا کند پس او اول گردد واین فرق است میان عاقبت وآخرت واشتقاق او از عقب وعقب باشد . هذا بیان للناس . حسن گفت هذا اشارة است بقرآن خدای تعالی گفت این قرآن بیان ودلالت وحجت است مردمانرا محمد بن اسحق گفت اشارة است بان آیات وقصص که از پیش رفت یعنی اینکه گفتیم بیان است . وهدی . در آیه امّا محمول بود بر لطف وامّا بر بیان ولیکن برای اختلاف لفظ را تکرار کرد چنانکه . وهندا تی من دونها النأی والبعد . وامّا محمول بود بر انکه ادا کند مکلف را بره بهشت وثواب که از جملهٔ وجوه هدی یکی آنست . وموعظة . مفعله باشد من الوعظ وآن مصدر است کالمعذرة والمعدلة للمتقین . پرهیزکارانرا واگرچه قرآن جز متقیانرا لطف است وپند ولکن حق تعالی تخصیص ایشان کرد برای انکه ایشان مهتدی ومتعظ شدند بان چنانکه گفت . انما انت منذر من یخشیها . تو پیغمبر انکسی که بترسد واو پیغمبر همه‌است جز آنانرا که نترسند اعتداد نکرد بایشان انکه حق تعالی تسلیه داد مؤمنانرا از آن وهنی که روز احد افتاد وحث کرد ایشانرا بر انکه دگر تکاسل وتثاقل نکنند گفت . ولا تهنوا ولا تحزنوا الایة . سستی مکنی وضعف وبد دلی پیشه نگیری واز انکه رفت دلتنگ ورنجور مباشی که احوال کارزار چنین باشد . تارةً لکم وتارةً علیکم . یکبار شمارا باشد ویکبار بر شما بفتح وظفر ورحمت وتوفیق خدای باشد وانکه بر شما باشد از تخاذل وتواکل وتثاقل شما بود تا خذلان او شمارا دریابد واز مقصود بازمانی ودر مثل گفته‌اند . الحرب سجال ای مساجلة ومساجلة مفاخرت باشد فی السقی وبالسجل وهو الدلو العظیم او نیز همچنین باشد مرد گاه غالب باشد وگاه مغلوب وگاه قاهر وگاه مقهور وشاعری از پارسیان ممدوح خودرا تسلیه میدهد از وهنی که در لشکر تو افتاد در بعضی کارزارها میگوید . ایخداوند گر از لشکر تو پیش روی . بی تو در حرب گرفتار شد الحرب سجال . نه همه ساله ظفر اهل ظفر یافته‌اند . یا نه هرگونه جشیداست بدی نیك سگال . گر همه ساله بود کام روا مردم نیك . پس چه بود آن همه ناکامی پیغمبر وآل . ودر این روز پنج مهاجر معروف را بکشتند وهفتاد مرد انصاری را از جملهٔ مهاجر یکی حمزهٔ عبدالمطلب بود رحمة الله علیه عم رسول ؑ که رسول اورا سید الشهدا گفت هند بنت ابی سفیان وحشی را جعلی پذیرفت بر انکه یا محمدرا یا علی را یا حمزه‌را بکشد وحشی گفت امّا محمد فقد حف به اصحابه امّا محمد اصحابش گرد در آمده باشند بر او وظفر نشاید یافتن امّا علی فی الحرب احذر من الذئب . او شیریست در کارزار که از گرگ حذرتر باشد پنداری که از هر جانب چشم دارد وامّا حمزه مرد معجب است وبدشمن مبالات نکند وچون خشم گیرد از سختی چشمش تاریك شود در او حیله سازم وانگه بیامد ودر راه او کمین ساخت وحمزه رحمة الله علیه بر خویشتن علامت بر کرده بود پر شترمرغ که از بالای زره بسینه فرو کرده بود تا مکان او در کارزار بشناسند واز چپ وراست حمله می برد ومبارزی می افکند ووحشی از کمین بیرون آمد چون حمزه باو بگذشت او از پس پشت او حربه بیفکند واز سینهٔ حمزه بیرون آورد او از اسب درآمد وبیفتاد ووحشی بیامد ونزد او نیارست رفتن از دور آواز میداد ومیگفت یا حمزه یا حمزه چون جواب نداد دانست که اورا کشته‌است بیامد وحربه برگرفت وبنزدیك هند شد وگفت حمزه‌را کشتم هند حلیتی که داشت بر خود باو داد چون شب درآمد وکارزار یکسو شد ومردم بعضی باهم افتادند بعضی مجروح وبعضی منهزم حمزه بازنیامد رسول ؑ همه شب دل مشغول می بود ومی پرسید که من له علم بعمی حمزه کس هست که خبر عم

شکر کرد من حمزه دارد کس خبر نداد چون صبح اثر کرد رسول ؏ کس فرستاد بطلب او درشب هند بیامده
بود واورا مثله کرده وشکم بشکافته وجگر بگرفته هرکه آمد وحمزه را چنان دید دلش نداد که بابیش
رسول ؏ شود واورا این خبر دهد تاچند کس بیامدند وکس بازپس نرفت رسول ؏ بنفس خود برخاست
بیامد این جماعت برسر حمزه ایستاده بودند ومیگریستند رسول ؏ پدید آمد ایشان یکسو شدند چون
چشم رسول برحمزه افتاد پشت دوتا کرد وگریان ببالین حمزه شد وبفرمود تاحمزه را برگرفتند واورا تجهیز
کرد وباهمان جامه همچنان خون آلود بیاوردند ورسول ؏ براو نماز کرد هفتاد تکبیر بکرد چون فارغ
شد صحابه گفتند هرگز چنین نکردی گفت برای آن بود که هرگه پنج تکبیر کردم چون خواستم که ازنماز
بیرون آیم فوجی دگر ازفرشتگان رسیدند نماز باسر گرفتم چون رسول ؏ بامدینه آمد وآنانکه درمدینه
بودند ازپیش بازآمدند وآنرا که کسی کشته بودند برکشتگان خود میگریستند وکس برحمزه نمیگریست که
اوغریب بود واورا درمدینه اهل نبود رسول ؏ گفت پیداست که حمزه غریب است وکس براو نمیگرید اکنون
برای دل من براو بگرئید ونوحه کنید مردم دست ازکشتگان خود بداشتند وبرای دل رسول برحمزه نوحه کردن
گرفتند درمدینه سنتی شد ازآن روز الی یومنا هذا که هرکسرا که کسی بمیرد اول برحمزه بگرید ورسول ؏ ایشانرا
وبارع زور دراین معنی میگوید . ما کان فی الناس غبن کهلك لیس بحجش . امثال حمزة تهوی بمثل حربة وحشی
وهم او گوید درقصیده . فکأنّما شهدآء بدرانجم . والبدر حمزة سید الشهدآء . وازآن پنجگانه مصعب بن
عمیر بود وعبدالله بن حجش بود پسر عمه رسول وعثمان بن شماس بود وسعد مولای بن عتبه . وانتم الاعلون ان کنتم
مؤمنین . وشما بلندتر ورفیع تر وغالب تر باشی وفتح وظفر بود شمارا اگر مؤمن باشی چند قول گفتند دراین
یکی انکه اگر برایمان ثبات کنی دگر انکه اذ کنتم مؤمنین چون شما مؤمنی دگر انکه لأنکم مؤمنین برای انکه شما
مؤمنید عبدالله عباس گفت چون مسلمانان هزیمت شدند روز احد خالد بن الولید بالشکر بسیار ازمشرکان
برسر کوه آمدند وخواستند تاپس لشگر رسول درآیند رسول علیه السلام دست برداشت وگفت . اللهم
لا یعلی علینا . بارخدایا تمکین مکن ایشانرا که برما غالب وعالی شوند . اللهم لا قوّة الّا بك . بارخدایا
قوت نیست الّا بتو . اللهم لا یعبدك بهذه البلدة غیر هولاء النفر . بارخدایا دراین شهر الّا این گروه نیستند
که تورا می پرستند خدای تعالی این آیه فرستاد وجماعتی ازتیر اندازان مسلمانان بازآمدند وایشانرا به تیر از
آنجا براندند ورسول علیه السلام برجای ایشان شد فهذا معنی قوله وانتم الأعلون . وبعضی دگر گفتند
معنی آیه آن است که ولا وتهنوا لما یاتیکم من الهزیمة ولا تحزنوا بما فاتکم من الغنیمة وانتم ألاعلون ان کنتم مؤمنین
بقضاء الله ووعده . ضعیف دل مشوی باین هزیمة که بشما رسید ودلتنگ مشوی باین غنیمت که ازشما فوت
شد وشما غالبتر باشی اگر بقضاء ووعدهٔ خدای ایمان داری قوله . ان یمسسکم قرح . راشد بن سعد گفت
سبب نزول این آیه آن بود که چون رسول علیه السلام ازاحد بازآمد وصحابهٔ او جماعتی کشته وجماعتی مجروح
وآن زنان وکودکان نوحه میکردند رسول علیه السلام دلتنگ شد وگفت بارخدایا بارسول تو چنین کنند خدای
تعالی این آیه فرستاد که ان یمسسکم قرح اگر شمارا جراحتی رسید روز احد نیز ایشانرا جراحت رسید روز
بدر حمزه وعاصم وکسائی وخلف خواندند قرح بضم القاف وباقی قرح بفتح القاف ودرشاذ محمد بن السمیقع
خواند قرح بفتحهما بعضی اهل لغت گفتند قرح وقرح دو لغت است مثل جهد وجهد ووجد ووجد بعضی
دگر گفتند قرح بفتح قاف جراحات بود یکی را قرحه خوانند وقرح بضم القاف الم جراحت بود . وتلك الایّام نداولها

بین الناس . این روزگار میگردانیم ازمیان مردمان روزی ایشانرا بود وروزی برایشان روزی چون
روز بدر باشد که ازمشرکان هفتادرا بکشند وهفتادرا اسیر بکنند بیك روایت وروزی روز احد باشد که هفتاد و
پنج مرد مهاجر وانصاررا بکشند انس مالك روایت کند که روز احد امیرالمؤمنین علی باپیش رسول آمد و
شصت واند جراحت براندام او آمده بود ازتیر ونیزه وتیغ رسول علیه السلام دست براو می مالید درحال
درست می شد چنانکه پنداشتی که هرگز نبود ونظیر این آیه درمعنی قوله اولما اصابتکم مصیبة یعنی یوم احد
قد اصبتم مثلیها یعنی یوم بدر عبدالله عباس گوید چون روز احد آن وهن افتاد ابوسفیان باجماعتی برسر کوه
آمد رسول علیه السلام گفت . اللهمّ انّه لیس لهم ان یعلونا . بارخدایا تودانی که ایشانرا نیست که بربالای
ما شوند ابوسفیان گفت . این ابن ابی کبشه یعنی رسول الله این ابن ابی قحافه این ابن الخطاب عمر گفت اینك
رسول خدای واینك ابوبکر واینك من چه خواهی گفت . یوماً بیوم وانّ الایّام دول والحرب سجال .
روزی بروزی وروزگار دولتها است وکارزار مساجلة است عمر گفت لاسوآء راست نه ایم ما با شما قتلانا
فی الجنة وقتلاکم فی النّار . کشتگان ما به بهشتند وکشتگان شما بدوزخ ابوسفیان گفت شما چنین میگوئی
واگر چنین است ما خائب وخاسر باشیم انکه گفت درمیان کشتگان شما مثله کردگانند واین نه
باختیار ما بوده است واگرچه ما آنرا کاره نه ایم وشاعر دراین معنی گوید . اری الناس قداحد ثوا
شیمة . وفی کلّ حادثة تؤتمر . یهنون من حقر وافقر . وان کان فیهم نفی اوتبر . فیوماً علینا ویوماً لنا .
ویوما نساء ویوماً نسرّ . ولیعلم الله الّذین آمنوا منکم . ظاهر آیه آن است که خدای تعالی برای آن کرد تا
بداند آنانرا که مؤمنند ازشما ومعنی آن است که خدای تعالی معامله آنان کرد که نداند تابداند چنانکه گفت
. خلق الموت والحیوة لیبلوکم . وابتلا کسی کند که نداند تابداند وهرکجا درقرآن لفظ ابتلا وامتحان است
این معنی دارد برای انکه تکلیف این صورت دارد درباب اوامر ونواهی ووعد ووعید وامهال وتمکین باکار کسی
ماند که این برای آن کند که عاقبت نداند تابداند الّا انکه واجب است ازاین ظاهر عدول کردن ازمکان ادلّهٔ عقل
که برخاسته است که خدایتعالی عالم الذات است وهمه معلومات واجب است که معلوم او باشد برهر وجهی که صحیح
باشد که معلوم بود . قوله ویتخذ منکم شهداء . اوازشما گواهان گیرد یعنی چون ظاهر شده باشد که کیست که صفت
عدالت دارد وصلاحیت شهادت اورا اختیار کند برای آن تابرخلقان گواه باشند واگرچه او ایشانرا ناآفریده
داند که معصوم کیست ونامعصوم کیست وتأویل هم آن باشد که گفته شد . والله لایحب الظالمین . و
خدای تعالی ظالمان را دوست ندارد ومعنی آن است که مزد نباشد ثواب ایشان را . قوله .

وَلِیُمَحِّصَ اللّٰهُ الَّذِینَ اٰمَنُوا وَیَمْحَقَ الْکَافِرِینَ ۞ اَمْ حَسِبْتُمْ اَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا
وتاپاك گرداند خدای آنانرا که ایمان آوردند وکاسته گرداند کافرانرا — یا انکه پنداشتید شما که درآئید دربهشت وحال انکه

یَعْلَمِ اللّٰهُ الَّذِینَ جَاهَدُوا مِنْکُمْ وَیَعْلَمَ الصَّابِرِینَ ۞ وَلَقَدْ کُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ
هنوز ظاهر نشده دانش خدا آنانرا که جهاد کردند ازشما ودانش او صبر کنندگانرا — وبتحقیق بودید شما که آرزو میکردید مرگرا پیش از انکه

اَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَاَیْتُمُوهُ وَاَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ۞ وَمَا مُحَمَّدٌ اِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ
ببینید انرا پس بتحقیق دیدی انرا وشما می نگریستید — ونیست محمد مگر فرستاده بتحقیق گذشت پیش ازاو پیغامبران

اَفَاِنْ مَاتَ اَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلٰی اَعْقَابِکُمْ وَمَنْ یَنْقَلِبْ عَلٰی عَقِبَیْهِ فَلَنْ یَضُرَّ اللّٰهَ شَیْئًا
آیا پس اگر وفات یابد یا شهید شود بازگردید شما برپاشنهای شما پس هرکه مرتد شود برپاشنهٔ او هرگز گزند نرساند خدایرا چیزی

وسيجزى الله الشاكرين * وما كان لنفس ان تموت الا باذن الله كتابا مؤجلا ومن

وزود پاداشت دهد خدای سپاس داران را ونباشد هیچ تنی را کهبمیرد مکر بفرمان خدای نوشتهشد موت موقت وهرکه

يرد ثواب الدنيا نؤته منها ومن يرد ثواب الآخرة نؤته منها وسنجزى الشاكرين *

خواهد پاداش نیکی در اینجهان دهیم اوراچیزی ازان وهرکه خواهد پاداش نیکی درانجهان دهیم اوراچیزی ازآن وزود جزادهیم سپاس داران را

وكأين من نبى قاتل معه ربيون كثير فما وهنوا لما اصابهم فى سبيل الله وما ضعفوا

وچند پیغامبری که کارزار کردند وباایشان بودند جمعیت کثیر پس دلی نمودند برای انکه رسید بدیشان درراه خدا وضعف حال نشدند

وما استكانوا والله يحب الصابرين * وما كان قولهم الا ان قالوا ربنا اغفر لنا ذنوبنا

وفروتنی نمودند اعدا راوخدای دوست میدارد صابران را ونبود کفتار انجماعت مکرانچه کفتند ای پروردکارما بیامرز ازبرای ما کناهان مارا

واسرافنا فى امرنا وثبت اقدامنا وانصرنا على القوم الكافرين * فآتيهم الله ثواب الدنيا

وازحد تجاوز نمودن ماراد رکارماو ثابت دارقدمهای مارا وباری دهمارا بر کروه کافران پس داد خدای ایشان راپاداش این جهان

وحسن ثواب الآخرة والله يحب المحسنين * يا ايها الذين آمنوا ان تطيعوا الذين

ونیکی پاداش انجهان وخدای دوست دارد نیکوکاران را ای آنانکه ایمان آوردهاید اکرفرمان برید آنان راکه

كفروا يردوكم على اعقابكم فتنقلبوا خاسرين * بل الله موليكم وهو خير الناصرين *

کافرشدند بازکردانندشمارا برحالت کفر پس باز کردیدشما بازیان کاران نهکهخدای یارشما است واوبهترین یاری کنندکان است

قوله وليمحص الله الذين آمنوا منكم . واوعطف راست على قوله . وليعلم الذين آمنوا . واین را لام کی گویند برای انکه معنی وعملش یکسان باشد ونیز لام غرض گویند ودرمعنی تمحیص چند قول گفتند عبدالله عباس وسدی ومجاهد گفتند یعنی ابتلا است ونیز برای انکه تاابتلا وامتحان کند وازمایش خدای تعالی مؤمنان را وتاویل آن است که گفتم فرا گفت که خدای تعالی ازتمکین وتخلیهٔ کفار برای آن کرد تا کفارهٔ گناه مؤمنان باشد پس براین وجه تمحیص تکفیر السیئات باشدزجاج گفت تمحیص تخلیص باشدوابوالعباس مبرد همین گفت و معانی متقارب است واصل کلمه خالص بکردن باشد یقال محصه اذا خلصه من العیوب ومحص وملص ومحض اذا ذهب اثره وفى الدعا اللهم محص عنا ذنوبنا واصل المحق النقصان ويمحق الكافرين اى ينقص عددهم فى قول ابن عباس ونیز تاعدد کافران کم کند وگفتهاند مراد هلاك است ای يهلكهم انکه حق تعالی تحریص کرد مؤمنان را وترغیب افکند بلفظ ملامت وگفت . ام حسبتم . یاشما که مؤمنانی می پنداری کهدربهشت خواهی رفتن بگزاف رنج نابرده واجتهاد وصبر ناکرده ولما يعلم الله . وهنوز خدای ندانسته که ازشما مؤمن کیست ومجاهد کیست یعنی جهاد و صبر شما ظاهر ناشده برسبیل تقریب وتشبیه بعلم ما که تاپیدا نشود ندانیم وتحقیق معنی انکه شما مجاهد وصابر ناشده تاخدای تعالی شمارا چنان داند درحال چه درماضی دانست کهچگونه خواهند بودن در مستقبل . فان العلم بان الشیء سيوجد علم بوجوده اذا وجد وعلم . وعالمی تعلق دارد بمعلوم على ماهو به وجهل معلوم نکند على ماهو به پس اینجا معنی آن باشد که گمان بردی که ببهشت خواهی رفتن مجاهد ناشده وصبر کار نابسته واین بیت متضمن معنی این آیه است . لاتحسب المجد تمرا انت آكله . لن تبلغ المجد حتى تبلغ الصبرا . وحسن بصری خواند ویعلم الصابرين عطفاً على قوله . ولما يعلم الله . وجملهٔ قرا خوانند ويعلم الصابرين . وکوفیان این را نصب على الصرف گویند وبصریان باضمار ان واین واو را واو جمع خوانند چنانکه لا تاكل السمك وتشرب اللبن اى مع ان تشرب اللبن واین را شرح دادیم . ولقد كنتم تمنون الموت الاية .

حسن بصری ومجاهد وقتاده وربیع وسدی گفتند سبب نزول آیه آن بود که چون روز بدر جماعتی شهید شدند جماعتی دیگر از صحابه تمناء شهادت کردند خدای تعالی از پس وقعهٔ احد این آیه فرستاد گفت تمناء مرگ میکردی وشهادت پیش از انکه مرگ بشما آید وشمارا بامرگ ملاقات بود فقد رأيتموه اکنون روز احد بدیدی آنچه تمنا کردی واهل معانی گفتند یعنی اسباب ومقدمات مرگ بدیدی برای انکه مرگ را نتوان دیدن چه اگر معنی بودی هم دیدنی نبودی فكيف او معنی نیست وانما مرجع او بانفی حیوة است برمذهب درست ولیکن آیه برحذف مضاف گفت . فقد رأيتموه رؤية اینجا بمعنی علم است اگر گویند شاید که صحابهٔ رسول تمناء آن کنند که مشرکان ایشان را بکشند گوئیم نه برای انکه این معصیت باشد وچنانچه ارادهٔ معصیت معصیت باشد تمناء معصیت هم معصیت باشد وانما ایشان تمناء جهاد کردند ومصابره وثبات درکارزار واگرچه مؤدی باشد باقتل ایشان نه بینی که شهادت صفت مدح است شهید را وباتفاق مدح او نه برکشتن کافر میکنند اورا برای انکه کشتن کافر مسلمان را کبیره است من اعظم الکبایر ونیز برفعل کسی دیگر را مدح نکنند پس معلوم شد که مدح او بثبات ومصابره ومداومت وفرار نا کردن وقوت دین خدای جستن وبذل جهد وطاقت کردن باشد تاانکه که مؤدی بود باقتل او واین غایت کار باشد وبر حقیقت ایشان تمنا نیل درجهٔ شهدا کردند جز که دانستند که بان پایه نتوان رسیدن جز بشهادت تمناء شهادت برای این کردند وتمنا بنزدیک ما ومحققان ازقبیل کلام باشد وهو قول القايل ليت كذا كان آن را که نباشد و ليت كذا لم يكن آن را که باشد وازاراده درچیزی نباشد ولیکن برای تمنا بیشتر محال باشد عاقلان اظهار کمتر کنند اشتباه افتاد جماعتی را که معینی باشد دردل قوله . وانتم تنظرون . دراودو قول است یکی انکه تاکید رؤیه باشد کما يقال رأيته بعيني واخذت ذلك بيدى وبراین قول نظر تقلیب حدقه باشد وقول دیگر انکه وانتم تتأملون اسبابه ومقدماته وشما تأمل میکردید دراسباب واحوال ومقدمات آن قوله وما محمد الا رسول . اهل سیر واصحاب مغازی گفتند رسول علیه السلام بانهصد مرد باحد آمد وبشعب فرود آمد وعبدالله جبیر را برادر خوات بن جبیر را باپنجاه مرد برشعب بداشت وگفت البته از اینجا مفارقت نکنید خالد بن ولید بیامد وعکرمة بن ابی جهل باجماعتی لشکری ودربرابر ایشان بایستادند وجماعتی زنان بیامدند ودف میزدند وشعری میخواندند وهند میگفت . نحن بنات طارق . نمشى على النمارق . ان تقبلوا نعانق . او تدبروا نفارق . فراق غير وامق . واول کسیکه از مشرکان پیش آمد عبد عمرة بن الصیفی باجماعتی رسول علیه السلام تیغی بدست داشت بابو دجانهٔ انصاری داد و نام او سماك بن خرشبه بود اوآن تیغ بستد ومیگفت . انا الذى عاهدنى خليلى . ونحن بالسفح لدى النخيل . الا اقوم الدهر فى الكيول . اضرب بسيف الله والرسول . وکارزار بپیوسته شد چنانکه طرفی را شرح دادیم وامیر المؤمنین سه یاچهار مرد صاحب رایه را بکشت ومشرکان بهزیمت شدند آن جماعت شعب نگاه کردند مشرکان را منهزم دیدند ومسلمانان بغنیمت گرفتن مشغول امیر خود را گفتند مانیز بطلب غنیمت رویم امیر گفت نشاید که رسول این ثغر بما سپرده است وتاکید کرده ایشان گفتند رسول علیه السلام این آن وقت گفت که حال نه براین جمله بود اکنون چون مشرکان هزیمت شدند ومسلمانان غنیمت ببرند فردا مارا چیزی نباشد ازغنیمت وفرمان امیر نکردند وبیامدند واومقام کرد تنها خالد بن الولید که آن دید بالشکر درآمد واورا بکشت وآن ثغر گشاده شد ومشرکان ازپس درآمدند ورفتگان رجعت کردند ومسلمانان را درمیان گرفتند وجماعتی را بکشتند ودیگران منهزم شدند وعبدالله بن قمیهٔ الحارثی سنگی بینداخت برروی رسول آمد وجراحت کرد و دندان رسول بشکست واین ملعون بیامد وقوام رسول علیه السلام میداشت تافرصتی یابد مصعب بن عمیر را

دید گمان برد که رسول است اورا ضربهٔ زد وبگشت وباز آمد وگمان چنان برد که رسول را کشته است بانگ بر
داشت ومیگفت قتلت محمداً ودر خبر میاید که ابلیس نیز از سر کوه آواز داد قتل محمد صحابهٔ رسول علیه السلام
بیکبار دل شکسته شدند وهزیمت شدن گرفتند امیر المؤمنین علی ع گوید که میدانستم که رسول را نکشتند برای
آنکه واثق بودم بوعده خدای تعالی ولیکن چون باز آمدم واورا بر جای خود ندیدم گمان بردم که اورا از میان
ما باسمان بردند گفت در این میانه رسول را علیه السلام دیدم بشکر بروی در آمدم وگفتم یا رسول الله کجا بودی مرا
گفت بر اینان حمله بر چنانکه طرفی برفت در این میانه ابی بن خلف الجمحی نگاه کرد رسول را دید فی حف من
اصحابه با جماعتی اندك طمع افتاد اورا در آمد وگفت لانجوت ان نجوت مرا نجات مبادا اگر تو از من بجهی و
آهنگ رسول کرد صحابه گفتند یا رسول الله دستور باشد تا مایکی پیش او رویم رسول علیه السلام گفت رها کنید
تا بیاید وپیش از آن هرگه پیغمبر را دیدی گفتی ما دیانی دارم هر روز اورا فرقی ارزن میدهم تا تورا بر پشت او
بکشم رسول علیه السلام گفتی من کشم انشاء الله تورا چون روز احد بود واین ملعون قصد رسول کرد رسول ع
گفت رها کنی تا بیاید چون نزدیك در آمد حربه از دست حارث بن الصمه ها گرفت وحربه بر گردن
او زد چنانکه اثر اندك بکرد مانند خدشه او از اسب بیفتاد وبانگ وفریاد بر گرفت ومیگفت قتلنی محمد
اورا از آنجا بر گرفتند اصحابش ومیگفتند این جراحت را هیچ اثر نیست وبیشتر از خدشه نیست او میگفت
والله که اگر این طعنه که محمد بر من زد بر همه ربیعه ومضر زدی همه هلاك شدندی واین از آن است که او مرا
گفت من تورا بکشم واگر نه هیچ بر من نزدی چون این مقاله گفته بود ناچار کشته آمدم او آن روز زنده بود وشب را
بمرد وحسان بن ثابت در این باب گفت . لقد ورث الضلالة عن ابیه . ابیّ حین بارزه الرسول . اتیت الیه تحمل ثم
عظماً . وتوعده وانت به جهول ، وقد قتلت بنوا النجار منکم . امیة اذ تقوت یا عقیل . وهم او گفت در این
معنی . الامن مبلغ عنی ابیاً . فقد القیت فی جوف السعیر . تمنی بالضلالة من بعید . وتقسم ان نذرت مع النذور
. تمنیك الامانی من بعید . وقول الکفر یرجع فی غرور . لقد لاقیت طعنة ذی حفاظ . کریم الاصل لیس
بذی فجور . له فضل علی الاحیاء طراً . اذا نابت ملمات الامور . چون خبر فاش شد بانکه رسول ع را بکشتند بعضی
مسلمانان گفتند مارا رسول باید بعبدالله ابی سلول تا امانی بستاند برای ما از ابوسفیان وبعضی گفتند اگر محمدرا
کشته باشند مارا با دین اول باید شدن انس بن النضر گفت عم انس مالك ای قوم اگر محمدرا بکشند خدای محمدرا
نه کشتند ومازندگانی خواهیم کردن از پس رسول علیه السلام بیای تا همچنان کارزار کنیم تا مارا شهید کنند آنکه
گفت . اللهم انی اعتذر الیك مما یقول هؤلاء . آنکه حمله کرد بر قوم وکارزار میکرد تا بکشتندش ایشان در این بودند رسول
علیه السلام از کناره بر آمد وبر سر سنگی بر آمد وبایستاد وآواز داد اول کسیکه رسول را بشناخت کعب بن مالك بود
گفت در نگریدم چشمهاء رسول در زیر مغفر بشناختم آواز دادم وگفتم ای مسلمانان بشارت که اینك رسول
علیه السلام رسول علیه السلام اشارة کرد بمن که خاموش باش جماعتی صحابه بار رسول افتادند ورسول علیه السلام
صحابه را ملامت کرد بر گریختن ایشان گفتند یا رسول الله مارا دل بر جای نماند که آواز قتل تو شنیدیم وعذر خواستند
وخدای تعالی در این باب این آیه فرستاد . وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل . ما نفی است گفت محمد
صلی الله علیه وآله نیست الا پیغمبری وپیش از آن پیغمبران گذشته اند اگر او بمیرد یا اورا بکشند شما بر خواهید
گردیدن ومرتد شدن ومحمد اسم علم است ومعنی او المحمود بجمیع خصاله فی جمیع احواله ومحمد از محمود بلیغتر است
برای آنکه آن از حمد باشد واین از تحمید وتفعیل تکثیر فعل را باشد حق تعالی رسولش را باین نامها مخصوص کرد

محمود ومحمد واحمد ومحمد از محمود بلیغتر است واحمد از هر دو بلیغتر برای الف تفضیل ودر خبر است که خدای تعالی نام
محمد ع از نام خود مشتق کرد که از نامهاء خدای تعالی یکی محمود است یعنی مستحق حمد واین معنی حسان بن ثابت
بگفت در ابیاتی ، الم تر ان الله ارسل عبده . ببرهانه والله اعلی وامجد . وشق له من اسمه لیجله . فذو العرش
محمود وهذا محمد . نبی اتانا بعد یأس وفترة . من الله والاوثان فی الارض تعبد . فارسله ضوءاً منیراً وهادیاً .
یلوح کما لاح الصقیل المهند . ورسول علیه السلام گفت نه بینی که خدای تعالی چگونه صرف کرد از من ستم کافران را
ایشان مذمم را دشنام میدهند ومن محمدم بلفظ ومعنی جز آن است که کافران نخواستند که رسول را از دشمنی باسم مدح
خوانند اورا بر عکس مذمم خواندند رسول علیه السلام گفت آن دشنام ایشان متناول نباشد مرا که ایشان دشنام مذمم را
میدهند ومن مذمم نه ام محمدم علی بن موسی الرضا ع روایت کند از پدرانش از امیر المؤمنین علی ع از رسول علیه السلام
که گفت چون فرزند را محمد نام بر نهی اورا اکرام کنی وچون در مجلس آید جایش کنی وروی بر او ترش نکنی وهیچ
قوم نباشند که مشورتی کنند ودر میان ایشان کسی باشد که نام او احمد یا محمد باشد اورا در آن مشورت برند والا ایشان را
خیرهٔ جهانند وهیچ سرای نباشد که در آنجا خوانی نهند او در آنجا کسی باشد نام او احمد یا محمد بود والا هر روزی
دو بار قدس وبرکت بر آن خانه فرو فرستند انس روایت کند که رسول علیه السلام روزی در بازار میگذشت
مردی مردی را بانگ میزد که یا ابا القاسم رسول باز نگرید پنداشت که اورا میگوید مرد گفت یا رسول الله من آن
مرد را میخواندم رسول علیه السلام گفت شمارا روا است که نام من بر گیری وروا نیست تا کنیهٔ من بر گیری
وابوهریره روایت کرد که رسول علیه السلام گفت . لاتجمعوا بین اسمی وکنیتی . از میان نام من وکنیته من
جمع مکنی یعنی کس را نام محمد مکنی وکنیه ابو القاسم آنکه گفت الله یعطی وانا اقسم . خدا بدهد ومن قسمت کنم
آنکه امیر المؤمنین علی را رخصت داد گفت یا علی اگر تورا فرزندی آید نرینه من نام وکنیهٔ خود باو دادم امیر المؤمنین را
از خولة الحنفیه پسری آمد اورا محمد نام کرد وکنیه ابو القاسم برخصت رسول علیه السلام واین رخصت نیز
داده است آخر ائمه را از فرزندان امیر المؤمنین علی آنجا که گفت . لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله
ذلك الیوم حتی یخرج رجل من ولدی یواطی اسمه اسمی وکنیته کنیتی یملا الارض عدلاً وقسطاً کما ملئت جوراً وظلماً
. اگر نماند از دنیا الا یکروز خدای تعالی آن روز را دراز کند تا بیاید مردی از فرزندان من نامش نام من وکنیتش
کنیة من زمین پر از عدل وانصاف کند پس از آنکه پر از جور وظلم باشد . ومن ینقلب علی عقبیه . این
کنایت است از ارتداد هر کس که بر پی پای گردد یعنی هر که مرتد شود خدای را هیچ زیان ندارد زیان اورا دارد
. وسیجزی الله الشاکرین . وخدای تعالی شاکران را پاداش کند بشکرشان سعید بن المسیب گوید عن ابی هریره
که چون رسول علیه السلام باجوار رحمت خدای رفت صحابه در ارجاف واضطراب افتادند عمر خطاب بمسجد آمد
وگفت ای قوم جماعتی منافقان ارجاف می افکنند که رسول علیه السلام بمرد رسول نمرد وانما رسول بنزدیك
خدای رفت چنانکه موسی بن عمران ومنافقان بنی اسرائیل ارجاف افکندند بمرگ او واو با میان قوم آمد ورسول
همچنین باز آید ابو بکر این بشنید از نزد عمر بر خاست ودر حجرهٔ عایشه شد ورسول ع جان بخزانهٔ رحمت تسلیم کرده بود
وجامهٔ بر روی رسول افکنده بودند آن جامه بر گرفت وروی رسول بدید وبر روی او در افتاد وبوسه بر روی رسول
میداد آنکه بیرون آمد وعمر را گفت علی رسلك ساکن باش از این سخن گفتن عمر خواموش نمیشد او نیز بر گوشهٔ بایستاد
وسخن آغاز کرد مردم عمر را رها کردند وروی با بوبکر کردند حمد وثنای خدای کرد وآنکه گفت ای جماعة صحابه هر که
محمد را می پرستید محمد باجوار رحمت خدای رفت وهر که خدای محمد می پرستید بدانید که او خدائی است که هرگز نمیرد

انگه این آیه بر خواند . وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افأن مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم ومن ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئاً . پنداشتی این آیة آن ساعت می شنوند وعمر چون این بشنید از آن گفتن باز ایستاد وبتعزیهٔ رسول مشغول شدند. وما کان لنفس ان تموت الا بأذن الله. معنی آن است که هیچ نفس نباشد که او بجز فرمان خدای بمیرد اخفش گفت این لام که در نفس است منقول است از موت باو وتقدیر آن است که . وما کانت نفس لتموت . تا معنی آن باشد که ما گفتیم واین معنی که ما گفتیم از آن لفظ هم مستفاد باشد . الا باذن الله یعنی بامر الله قیل بعلم الله . کتاباً . نصب او بر مصدر است از فعل محذوف ای کتب الله لها کتاباً مؤجلاً ای موقتاً ودر آیه دلیل است بر انکه اجل یکیست وهو وقت المرگ او القتل خلاف انکه ابن الاخشاد وابو القاسم بلخی گفتند . ومن یرد ثواب الدنیا . وهر که نفع دنیا خواهد وبرای دنیا سعی کند وعمل کند ما دنیا از او دریغ نداریم وبدهیم او را وهر که نفع آخرت جوید بدهیم او را یعنی هر که غرض او دنیا باشد بدهیم او را واو در آخرت نصیب نبود او را چنانکه . من کان یرید حرث الاخرة نزد له فی حرثه ومن کان یرید حرث الدنیا نؤته منها فماله فی الاخرة من نصیب . وچنانکه رسول علیه السلام گفت . من طلب الدنیا بعمل الاخرة فماله فی الاخرة من نصیب . وچنانکه شاعر گوید . وان امرأ دنیاه اکبر همه . لمستمسك منها بحبل غرور . ودیگری گفت . ومن یصحب الدنیا یکن مثل قابض . علی الماء خانته فروج الاصابع . بعضی دگر مفسران گفتند آیة مخصوص است بانانکه روز احد شعب رها کردند وبطمع غنیمت برفتند تا آن وهن افتاد وآنانکه ثبات کردند وصبر کردند تا شهید شدند ایشان را نصیب دنیا بود واینان را نصیب آخرت وراوی گوید که رسول علیه السلام گفت . الاعمال بالنیات وانما لکل امرئ مانوی فمن کانت هجرته الی الله ورسوله فهجرته الی الله ورسوله ومن کانت هجرته الی دنیا یصیبها او امرأة ینکحها فهجرته الی ما هاجر الیه . گفت عملها به نیت است وهر مردی کار بر حسب نیتش کند هر که هجرت او بخدای وپیغمبر باشد هجرت او بموقع خود بود بخدای وپیغمبر وهر که هجرت او برای دنیا باشد که دریابد یا زنی که بزنی کند هجرت او بان باشد که آن را قصد کرده باشد ومورد آیة آن است که مکلف مخیر است وممکن بانچه خواهد واختیار کند مجبر نیست چنانکه مجبر گفت خدای تعالی گفت هرچه خواهی بخواه از انچه رأی تو است برای تو اگر خویشتن اختیار دنیا کنی وبان قناعت است با کثرت معایب ومصایب وسرعة زوال وانتقال از تو دریغ نیست واگر آخرت خواهی بقائی که بان فنا نبود وحیواتی که در او ممات ندارد وتندرستی بی بیماری وبرنائی بی پیری ملکی بیزوال وملکی بی ملال بی انتقال وملکی بی وحشت ولجاج وملکی بی قسمت وخراج بان بر تو بخل نیست از این پس زمام اختیار بدست تو است اگر این خواهی راه این گیر واگر آن خواهی ساز آن کن . قوله وکأین من نبیّ . حسن بصری وابو جعفر خواندند کاین مقصور بی همزه بی مد وابن کثیر ومجاهد وشیبه خواندند کائن علی وزن فاعل وباقی قرّا خواندند وکأین مشدد بوزن کمین وهمه بیك معنی است وهمه لغات معروف است وقال ظهیر فی الممدود . وکاین تری من صامت لك معجب . زیادته اونقصه فی التکلم . وقال آخر فی التشدید کأین من اناس لم یزالوا . اخوهم فوقهم وهم کرام . وقال آخر فی الجمع بین اللغتین . کأین ابرنا من عدوّ بعزنا . وکاین اجرنا من ضعیف وخایف . وهمه را معنی کم بود واین کاف تشبیه است که در ای شده است ومعنی او خبر باشد از تکثیر یعنی بسا پیغمبر وبیشتر با من بکار دارند چنانکه کم فی قوله . وکم من قریة اهلکناها وکم من ملك فی السموات قاتل معه . ابن کثیر ونافع وابو عمرو ویعقوب خواندند قتل وباقی قرّا خواندند قاتل حجة آن کس که قاتل خواند قوله فما وهنوا ضعیف نشدند بر سبیل مدح ومحال است که پس از وهن

قتل باشد تا وصف کنند ایشان را بنفی وهن واز آنجا سعید جبیر گفت ما نشنیدیم هرگز پیغمبری را در کارزار بکشند دگر انکه ابو عبید گفت چون خدای تعالی حمد کند آن را که کارزار کند انانکه کشته شوند داخل باشند در آن وچون مدح متناول آن را باشد که کشته شود کارزاریان نا کشته نشود پس قاتل عام تر از قتل است وانکه قتل خواند بر وجهی از سه باشد یکی انکه قتل تمام کلام باشد وقوله معه ربیون . کلامی مبتدا باشد یعنی پس پیغمبری که او را بکشند وبا او جماعتی بودند بسیار چنانکه گویند قتل فلان معه جیش کثیر ای ومعه جیش : وبر این وجه قتل متناول باشد پیغمبر را ووجه دوم آنستکه قتل متناول باشد ربیون را واگر چه در ظاهر کلام جمله را گفت مراد بعضی باشد چنانکه قتل بنو تمیم واگر چه همه را نکشته باشند وآنانکه مانده باشند صفت ایشان این بود که . وما وهنوا لما اصابهم فی سبیل الله . تا ان لازم نیاید که پس از قتل نفی وهن محال بود ووجه سوم آن است که قتل متناول باشد پیغمبران را وقوم را وتقدیر کلام چنین باشد که . وکأین من نبیّ قتل هو وقتل معه ربیون کثیر . مفسران در ربیون خلاف کردند عبدالله عباس ومجاهد وقتاده وربیع وسدی گفتند جموع کثیره جماعتی بسیار با او بودند وقال حسان . واذا معشر تجافوا عن الحق حملنا علیهم ربیاً ای جیشاً عظیماً . عبدالله مسعود گفت ربیون هزاران باشد ضحاك گفت یك ربیه هزار عدد باشد کلبی گفت ده هزار باشد حسن بصری گفت علما وحکما باشند ابن زید گفت اتباع باشند وربّانیون والیان باشند وربیون رعیت بعضی دیگر گفتند خدای پرستان باشند ومنسوب باشند بارب وکسرهٔ را از تغییرات نسب باشد چنانکه بصری را بصری گویند بعضی عرب وحسن بصری خواند ربیون بضم الرا واین لغت تمیم است وباقی قرا بکسر را واین لغت حجاز است وعامهٔ عرب . فما وهنوا لما اصابهم فی سبیل الله . ایشان با این همه واهن نشدند وسست وضعیف از آنچه با ایشان رسید در ره خدای که جهاد است یقال وهن یهن وهناً علی وزن وعد یعد وعداً وانشد المبرّد . انّ القداح اذا اجتمعن فرامها . بالکسر ذو جلد وبطش ایّد . عزّت ولم تکسر وان هی بدّدت . فالوهن والتکسیر للمتبدّد . وابو السماك العدوی خواند فما وهنوا بکسر ها ودر آن خلاف کردند اهل لغت بعضی گفتند من وهن یهن مثل ورم یرم این قول ابو حاتم است وکسائی گفت من وهن یوهن وهناً مثل وجل یوجل وجلاً . قال الشاعر . طلب المعاش مفرّق بین الأحبة والوطن . ومصیر الجلد الجلید الی الضراعة والوهن . وما ضعفوا وما استکانوا . وضعیف وذلیل نشدند بل قتال کردند بر آنچه پیغمبرشان بر آن قتال کرد تا جان بدادند واستکانة خضوع ومذلّت وضراعت باشد خدای تعالی آیه بتعییر آنان فرستاد که همه کردند که مرتد شوند چون ارجاف شنیدند بقتل رسول علیه السلام گفت پیش از شما پیغمبران بوده اند که ایشان را با جماعتی بسیار بکشته اند آن باقی که بماندند از ایشان مرتد شدند وذلیل وسست وواهن نگشتند بل صابر بودند ومحتسب وخدای تعالی صابران را دوست دارد . وما کان قولهم . حسن بصری خواند وما کان قولهم برفع بر انکه اسم کان باشد وان مع الفعل در جای خبر وباقی قراء بنصب خواندند بخبر کان وان مع الفعل در جای اسم باشد والمعنی وما کان قولهم الا قولهم وهر دو قرائت متقارب المعنی اند برای انکه چون مبتدا وخبر هر دو معرفه باشد تو مخیر باشی هر کدام خواهی اسم کنی وهر کدام خواهی خبر ونظیره قوله . وما کان جواب قومه الّا ان قالوا وقوله ما کان حجتهم داحضة الّا ان قالوا خبر ان است از روی معنی که انچه معلوم بود اسم باید کردن وانچه نامعلوم بود خبر باید کردن چه وضع کلام بر این است که یخبر عما یعلم بما لا یعلم . در این دو قول گفتند یکی انکه چون بیشتر قول ایشان دعا وتضرع بود خدای تعالی انچه جز آن بود در شمار نیاورد گفت ایشان را

هیچ گفتار نیست مگر اینکه میگویند بار خدایا گناهان ما بیامرز وقولی دیگر آن استکه چون پیغمبرشان را بکشتند ایشان فزع با خدای کردند ودر دعا بیفزودند وگفتند بارخدایا گناهان ما بیامرز . و اسرافنا فی امرنا . واسراف مجاوزة الحدّ الی غیر الصواب باشد ونقیض او تقصیر باشد وهردو مذموم است والسرف الخطا یقال مررت بکم فسرفتکم ای اخطأت مکانکم ومجاورتکم والسرف النسیان ایضاً . وثبت اقدامنا . وپای ما برجای دار یعنی باما الطافی کن کـه باآن ما برجای بمانیم ومارا ظفر ونصرت ده برکافران ایشان چنین گفتند شما که اصحاب محمدی چرا چنین نگفتی لاجرم . فآتیهم الله . خدایتعالی ایشانرا هم ثواب دنیاداد یعنی ظفر بر دشمن وغنیمت واین قول قتاده وربیع است وثواب درمنافع دنیا مجاز باشد درشرع واگرچه درلغت براصل باشد . وحسن ثواب الأخرة . ودرآخرة حقیقت باشد وحقیقت ثواب نفعی باشد مستحق را مقرون باتعظیم وتجیل بنفع مباین باشد عقاب راکه مضرت است و باستحقاق مباین باشد تفضل را وبمقارنهٔ تعظیم وتجیل مباین باشد عوض را . والله یحب المحسنین . وخدای تعالی دوست دارد نکوکاران را . یاایها الذین امنوا ان تطیعوا الذین کفروا . ای مؤمنان اگر شما فرمان کافران بری امیرالمؤمنین علیه السلام گفت مراد بکافران منافقانند که مؤمنان را گفتند درغزاة احد که باسر دین اول شوی وبانزدیکان برادران شوی وبعضی دگر مفسران گفتند مراد جهودان وترسایانند وگفتند مراد ابوسفیان است واصحابش . یردوکم علی اعقابکم . جزای شرطاست . فتنقلبوا خاسرین . ونصب خاسرین برحال است یعنی اگر فرمان ایشان بری ایشان شمارا ارتداد ورجوع باکفر فرمایند انگه زیانکار شوی . بل الله مولیکم . بل برای اضراب باشد واضراب برای اعراض باشد از اوّل وترك ذکر او واخذ درکلامی نو تقول جائنی زید بل عمرو ذکر زید رها کردی وذکر عمرو آغاز کردی . بل الله مولیکم . بل خدای عزّ وجل مولیکم ای ولیکم وناصرکم واولی بکم وبولایتکم ومولی برمعانی مختلف آمد و مرجع معنی درهمه باولی وگفتند مراد در آیه ناصر است بقرینه قوله . وهو خیر الناصرین . وناصر را نیز بان مولی خوانند کـه یکون اولی بنصرة من ینصره وکلام دراین بیاید انشاءالله درجای خود فی قوله

سَنُلْقِی فِی قُلُوبِ الَّذِینَ کَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا اَشْرَکُوا بِاللهِ مَالَمْ یُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَاناً وَمَاْوٰیهُمُ

زود بود که فکنیم دردلهای آنانکه کافرشدند ترسی را بسبب انکه انباز گردانیدند باخدای انراکه فرونفرستاد باو حجتی وجای ایشان

النَّارُ وَبِئْسَ مَثْوَی الظَّالِمِینَ * وَلَقَدْ صَدَقَکُمُ اللهُ وَعْدَهُ اِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِاِذْنِهِ حَتّٰی

آتش است وبدا جای مشرکان وبحقیقت راست گردانید برای شما خدای وعده خود راچون میکشتید شما شتاب ایشان بفرمان او چون

اِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَازَعْتُمْ فِی الْاَمْرِ وَعَصَیْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا اَرٰیکُمْ مَا تُحِبُّونَ مِنْکُمْ مَنْ یُرِیدُ

بددل شدی ومنازعت نمودی درکار ونافرمانی کردید پس ازانکه نمود بشما آن راکه دوست میداشتید از شما بود که میخواست

الدُّنْیَا وَمِنْکُمْ مَنْ یُرِیدُ الْاٰخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَکُمْ عَنْهُمْ لِیَبْتَلِیَکُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنْکُمْ وَاللهُ

فایده اینجهان را واز شما کسیکه بود میخواست ثواب انجهانرا پس بازگردانید شمارا ازایشان تا آزمایش نماید شمارا وبحقیقت عفو کرد از شما وخدای

ذُوفَضْلٍ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ * اِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلٰی اَحَدٍ وَالرَّسُولُ یَدْعُوکُمْ فِی

خداوند بخشایش است برمؤمنان چون دور میرفتید وملتفت نمیشدید برهیچ کس وپیغامبر میخواند شمارا در

اُخْرٰیکُمْ فَاَثَابَکُمْ غَمّاً بِغَمٍّ لِکَیْلَا تَحْزَنُوا عَلٰی مَا فَاتَکُمْ وَلَا مَا اَصَابَکُمْ وَاللهُ خَبِیرٌ بِمَا

بازپسین پس خبر داد شمارا غمی بسبب غمی که رسید تا اندوهگین نشود برانچه فوت شد از شما ونه انچیز رسید بشما وخدای آگاه است بانچه

تَعْمَلُونَ * ثُمَّ اَنْزَلَ عَلَیْکُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ اَمَنَةً نُعَاساً یَغْشٰی طَائِفَةً مِنْکُمْ وَطَائِفَةٌ

میکنید شما پس فرو فرستاد برشما ازپس غم ایمنی را خوابی میاید بگروهی ازشما وگروهی

قَدْ اَهَمَّتْهُمْ اَنْفُسُهُمْ یَظُنُّونَ بِاللهِ غَیْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِیَّةِ یَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْاَمْرِ مِنْ شَیْءٍ قُلْ

اندوهگین گردانیده بود ایشان را نفسهای خود گمان می بردند بخدای گمان ناررست گمان اهل شرك می گفتند هیچ نیست مارا ازکار هیچ چیز بگو

اِنَّ الْاَمْرَ کُلَّهُ لِلّٰهِ یُخْفُونَ فِی اَنْفُسِهِمْ مَا لَا یُبْدُونَ لَکَ یَقُولُونَ لَوْکَانَ لَنَا مِنَ الْاَمْرِ شَیْءٌ

بدرستیکه فرمان همه مر خدایراست نهان میدارند درتنهای ایشان آن راکه آشکار نمیکنند برای تو می گویند اگر بودی مارا ازکار چیزی

مَا قُتِلْنَا هٰهُنَا قُلْ لَوْ کُنْتُمْ فِی بُیُوتِکُمْ لَبَرَزَ الَّذِینَ کُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقَتْلُ اِلٰی مَضَاجِعِهِمْ

نکشتندی مارا این جا بگو اگر بودید شما درخانهای خویش هرآینه بیرون آمدندی آنانکه نبشته اند برایشان کشتن تاان موضع قتل ایشان

وَلِیَبْتَلِیَ اللهُ مَا فِی صُدُورِکُمْ وَلِیُمَحِّصَ مَا فِی قُلُوبِکُمْ وَاللهُ عَلِیمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ * اِنَّ الَّذِینَ

تا آزمایش نماید خدای آن راکه درسینه های شماست تاپاك گرداند انراکه در دلهای شماست وخدای داناست بانچه درسینهاست بدرستیکه آنانکه

تَوَلَّوْا مِنْکُمْ یَوْمَ الْتَقَی الْجَمْعَانِ اِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّیْطَانُ بِبَعْضِ مَا کَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللهُ

منهزم شدند از شما در آن روز که بهم رسیدند دو گروه بدرستیکه برگناه داشت ایشان را دیو بسبب بعضی ازانچه کسب کرده بودند بحقیقت عفو فرمود خدای

عَنْهُمْ اِنَّ اللهَ غَفُورٌ حَلِیمٌ *

ازایشان بدرستیکه خدای آمرزکار ومهربان است

قوله سنلقی فی قلوب الذین کفروا الرعب الایة . سدی گفت چون ابوسفیان واصحابش آن قتل بکردند و ان وهن درصحابهٔ رسول برفتند وروی بمکه نهادند چون ببعضی راه برفتند ابوسفیان گفت خطا کردیم ما قومی بسیار ازایشان بکشتیم وجمعشان متفرق کردیم وازایشان جز جماعتی اندك ضعیف نماندند چرا بیامدیم ایشان را استیصال ناکرده بیائید تا باز گردیم وایشان را مستأصل کنیم عزم کردند کـه باز گردند خدای تعالی ترس دردل ایشان افکند تا نیارستند بازگشتن واین قصه درجای دیگر بیاید خدایتعالی خبرداد ازغیب تارسول ؐ وصحابه ایمن شوند ازانکه ایشان بازخواهند گشتن گفت سنلقی مادر افکنیم واین سین را سین استقبال گویند برای انکه این افعال که زواید اربع دراو متعاقب باشد صالح بود حال واستقبال را چون سین یاسوف دراو شود آن اشتراك برخیزد وفعل خالص شود مستقبل را حق تعالی گفت ما ترس در دل ایشان افکنیم واین ازجملهٔ معجزات رسول وقرآن باشد برای انکه خبراست ازغیب ومخبر مطابق خبر ابوایوب السجتانی خواند درشاذ سیلقی بیا رداً الی اسم الله تعالی فی قوله بل الله مولیکم وباقی قرا بنون وابن عامر وکسائی ویعقوب وابوجعفر خواندند الرعب بتحریك عین وباقی خواندند الرعب باسکان عین وهردو لغت است کالعذر والعذر والسحت والسحت ورسول ؐ گفت نصرت بالرعب . مرا یاری کردند بترس ودربعضی روایات بین یدی مسیرة شهر ازپیش من بیك ماه راه تاهرکجا رسول ؐ فرود آمدی بریکماهه راه دشمن ازاو بترسیدی . بما اشرکوا . این بابدل ومجازات است وما مصدریست ای بشرکم بالله . قوله مالم ینزل . ما نکرهٔ موصوفه باشد ای شیئاً ما انزل الله به من سلطان حق تعالی گفت ترس دردل کافران بان افکندم که ایشان بمن شرك آوردند ظاهر آیه مبنی است ازانکه این معنی برایشان برسبیل عقوبة رفت بانکه ایشان چیزی را انباز من کرده اند که من بان حجت نفرستاده ام ازآسمان . ومأویهم النار . ومأوای ایشان ومرجعشان دوزخ است من اوی اذا رجع یعنی جای ایشان یقال اوی الیه ای انضم الیه وبئس مثوی الظالمین ومثوی مقام

باشد من ثوى اذا اقام وتقدير آنستكه بئس مثوى الظالمين النار . بدجایست ظالمان را دوزخ چنانكه برفت
فى قوله . ونعم اجر العاملين . دراين آيه مخصوص بالذم محذوف است چنانكه انجا مخصوص بالمدح محذوف
است لدلالة الكلام عليهما . ولقد صدقكم الله وعده الاية . صدق بدومفعول متعدى شود يقال صدقته
الوعد چون غصب وسلب ونهب ومانند اين محمد بن الكعب القرطى گفت اصحاب رسول چون بامدينه شدند
گفتند اين وهن مارا ازكجا افتاد وخداى مارا وعدهٔ ظفر داده بود فى قوله . بلى ان تصبروا وتتقوا الاية
. خداى تعالى اين آيه فرستاد وگفت آن وعده كه من كردم راست بود وشمارا ازقبل خود آمد كه شعب
رها كردى تادشمن راه يافت . اذ تحسونهم . والحس القتل الذريع قتل سخت عامه را حس گويند قال الشاعر
. حسناهم بالسيف حساً فاصبحت . بقيتهم قد شرّدوا فتبدّدوا . ابوعبيده گفت الحس الاستيصال بالقتل
يقال جراد محسوس اذا قتله البرد وسنة حسوس سالى باشد كه آفت همه چيز ببرد قال روبة . اذا تشكوا
سنة حسوسا . تاكل بعد الاخضر البيسا . حتى اذا فشلتم . يعنى همچنين برفتح وظفر وقتل وقوت بودى
تا بانگه كه چنين جبن وفشل وضعف كاربستى والمعنى الى ان فشلتم وبعضى اهل معانى گفتند دركلام تقديم
وتأخير هست وتقدير اينست . حتى اذا تنازعتم فى الامر وعصيتم فشلتم اى جبنتم وضعفتم وواو فى قوله
وتنازعتم مقحم است ومنازعهٔ ايشان اين بود كه چون صحابهٔ رسول بغنيمت مشغول شدند اصحاب شعب
گفتند مردمان غنيمت برند ومابى نصيب مانيم عبدالله جبير كه امير ايشان بود گفت مكنى وفرمان رسول رها
مكنى ايشان گفتند رسول اين آنوقت گفت كه كار بخلاف اين بود اكنون چون ايشان بهزيمة شدند چنانكه در
قصه برفت اين گفتگوى كه با عبدالله جبير كردند منازعة اين بود وعصيتم وعاصى شدى درفرمان رسول ع كه شمارا
فرمود كه ازانجا مفارقت مكنيد واگر بينى كه مارا بكشند ازآخر ما واگر بينى كه ما غنيمت مى گيريم فرمان نبرديد وعصيان
كرديد من بعد ما اريكم ما تحبون . پس انكه خداى انچه محبوب ومراد شما بود باشما نمود يعنى ازفتح وظفر ونصرة
شما باد صبا تادرسير ميايد كه تا ايشان درجاى بودند بادصبا مى جست وخاك برروى مشركان ميزد چون شعب
رها كردند بادصبا دبور گشت وروى برايشان نهاد وايشان مدهوش شدند ونميدانستند كه حال چگونه است و
برعميا يكديگر را ميزدند وميكشتند انكه حق تعالى گفت اين براى آن بود كه شما دوگروه بودى يكى دنياجوى ويكى
آخرت خواه بعضى بكارزار كه حاضر آمدى براى غنيمت حاضر آمدى وطالب دنيا بودى وبعضى براى نصرت
دين خداى وطالب آخرت وبهشت . ثم صرفكم عنهم . اى بالهزيمة . پس شمارا ازايشان برگردانيد ودر
اضافهٔ صرف ايشان ازمشركان باخداى تعالى باانكه معصيت است دوقول گفتند يكى انكه شما ازايشان بازگشتى
بحكم وفرمان خداى كه خداى تعالى ثبات صدمسلمان درپيش دويست كافر واجب كرد فاما چون ناقص شدند
ازاين عدد باكافران زيادت شدند مرخص است مسلمانان كه ثبات نكنند چون انصراف ايشان براين وجه
بفرمان ورخصت وحكم خداى بود خداى تعالى باخود اضافه كرد گفت من برگردانيدم شمارا واين وجه اختيار
ابوعلى است وابوالقسم بلخى گفت معنى صرف انجا انست كه خداى بفرمود ايشان را كه هم ازاين فور واز انجاى
باسر ايشان گردى تا ابتلا كند شمارا بمظاهرة ومواثرت نعمت برشما يك ازپس ديگر بازشكر خواهى كردن يا نه
پس معنى صرف براين قول تخفيف تكليف باشد بترك امر برجوع باقتال ايشان درحال . ولقد عفا عنكم . انكه بااين
همه كه كرديد شمارا عفو كرد ازعقاب قيامت اين يك قول است وقولى ديگر آن است كه شمارا عفو بكرد ازعذاب استيصال
وايشان را ازشما بازداشت وشمارا حمايت كرد پس ازانكه مستولى بودند ايشان برشما نظيره قوله . ثم عفونا عنكم

من بعد ذلك . درقصهٔ بنى اسرائيل قوله . والله ذوفضل على المؤمنين . وخداى تعالى خداوند فضل و
احسان است برمؤمنان . قوله اذ تصعدون . عامل دراو دووجه است يكى قوله . ولقد عفا عنكم . يكى
عامل مقدر من قوله اذكر قتاده وحسن وسلمى خواندند اذ تصعدون بفتح تا وصاد من صعدت الجبل اصعده و
باقى خواندند تصعدون من الاصعاد ابوحاتم گفت فرق ازميان صعد واصعد آن باشد كه صعدان باشد كه از نشيبى بر
بالاى شود چون كوه ومانند اين واصعد اذا مشى على وجهه فى الارض المستوى آن باشد كه درزمين راست سر
درنهد وبرود وگفته اند اصعد خلاف صعد باشد يقال صعد الجبل واصعد فى الوادى ومبرد گفت اصعد اذا
ابعد فى الذهاب چون دور بشود گويند اصعد چنانكه درخبر است كه رسول عليه السلام بعضى صحابه را گفت
كه ازپس سه روز بازآمد . لقد ذهب فيها عريضاً . دراين هزيمت پهن بشدى وقال الاعشى . الا ايهذا السايلى
اين اصعدت . فان لها فى اهل يثرب موعد . فرا گفت اصعاد ابتدا بسفر رفتن باشد وانحدار رجوع باشد
يقال اصعدنا من كذا الى كذا اذا سافر اليه وانحدرنا اذا رجع منه وانشد ابوعبيده . قد كنت تبكين على الاصعاد
. واليوم سرحت وصاح الحادى . ومفضل گفت صعد واصعد وصعد بمعنى واحد . ولا تلوون على احداى
لا تعرجون . وباكس نه ايستادى يقال ذهب فلان فلم يلو على شىء ولم يلبث على شىء ولم يعرج على شىء اذا مضى على وجهه
لا يقيم على شىء يعنى دراين هزيمت برفتى رفتنى بليغ سريع بروجهى كه يك بايك نه ايستادى وهيچ چيزى شمارا از رفتن
مانع نبود وحسن بصرى خواند ولا تلون بيك واو براى تخفيف كقولهم استحييت واستحيت يك واو ويك
ياپيفكندند براى تخفيف كلبى گفت على احد بركسى يعنى رسول صلى الله عليه وآله . والرسول يدعوكم .
واو حال راست وپيغمبر شمارا ميخواند كه الى الى بنى آتى . عباد الله فى اخريكم . درآخر شما ايستاده ميگفت
بنى آى ومروى اى بندگان خداى تعالى من يكر فله الجنة . هركه بازآيد بهشت اوراباشد يا عجب اگرانكه باز
آيد به بهشت رسد انكه خود برود اورا چه رسد اوراحاكمى بهشت ودوزخ رسد وقسمت هردو برمؤمن وفاسق
الله در قايل . على حبه جنه . قسيم النار والجنه . وصى المصطفى حقا . امام الانس والجنه . اوراچه رسد اورا
قسمت ازميان دوزخ وبهشت رسد يقال جاء فلان فى آخر الناس وآخرة الناس واخرى الناس واخرات الناس
واخريات الناس . فاثابكم . جزا داد شمارا وحقيقت ثواب درجزا خير باشد ودرجزا شر حقيقت عقاب بود امابر
سبيل توسع عقاب را ثواب خواند ونظيره قوله . هل ثوب الكفار ما كانوا يفعلون . ونظير او درمعنى قوله .
فبشرهم بعذاب اليم . وحقيقت بشارت درخير وسرور باشد ودرعذاب مجاز باشد مثل قول الشاعر . اخاف
زياداً ان يكون عطاؤه . اداهم سوداً او مدرحجة فلا . يعنى السياط وبراى آن بلفظ ثواب گفت كه آن بجاى
ثواب بود ايشان را اگر بخلاف آن كردندى بدل آن ثواب بودى ايشان را ودربيت همچنين اين بندو تازيانه بجاى
عطا بود اورا حسن بصرى گفت معنى آيه آن است كه بداد ايشان را روز احد غمى بدل غم كافران روز بدر تا
معنى آن باشد كه يوماً لهم ويوماً عليهم وبعضى ديگر گفتند اى غما على غم وگفته اند غماً متصلاً بغم غمى پيوسته بغمى
ديگر غم اول فوت ظفر وغنيمت وغم دوم قتل وجراح وهزيمت وگفته اند غم اول قتل وجراحت وهزيمت وغم
دوم ارجاف بقتل رسول عليه السلام وگفته اند غم اول راه يافتن خالد بن وليد برايشان ازشعب وغم دوم باز
گشتن ابوسفيان وظفر او برمسلمانان اين براى چه كرد قوله . لكيلا تحزنوا على ما فاتكم تادلتنگ ودژم نباشى
برانچه فايت شد ازشما ازظفر وغنيمت . ولا ما اصابكم . المعنى ولا على ما اصابكم ما درمحل جراست لعطفه على
مجرور ونه برانچه بشما رسيد ازجراحت وقتل وهزيمت ونظيراو ازوجهى قوله لكيلا تاسوا على ما فاتكم ولا

تفرحوا بما اٰتیکم ؛ گفتند معنی آن است که چون مسلمانان از جهت ارجاف منافقان بقتل رسول ؑ وکسر و
وهن دلتنگ شدند بسی بر نیامد که رسول ؑ ببالای بر آمد و گفت . انا رسول الله . مسلمانان شادمانه شدند
بسی بر نیامد که ابوسفیان با جماعتی بر سر کوه آمدند مسلمانان دلتنگ شدند از انکه ترسیدند که دگر باره بر ایشان
زنند و ایشان را مجروح و منکوب کنند رسول ؑ دعا کرد خدای تعالی بگردانید ایشان را تا از کوه فرود
آمدند و روی براه نهادند مسلمانان شادمانه شدند بیکساعة چند بار دلتنگ شدند و خرم شدند خدای تعالی
گفت تا بورنج دنیا و محنت و بلای او دلتنگ نباشی که هیچ دورا بقا نیست ، اصبر لدهر نال منك فهکذا مضت
الدهور ، فرحاً وحزناً مرّةً لاالحزن دام ولا السرور . مفضل گفت لا صله است والمعنی لکی تحزنوا .
این برای آن کرد تا شما دژم نباشی درانچه فایت شد از ظفر و غنیمت و درانچه بشما رسید از قتل و هزیمت بر سبیل
عقوبت بانچه کردی و ثغر رها کردی چنانکه گفت . لئلا یعلم اهل الکتاب . والمعنی لیعلم اهل الکتاب .
والله خبیر بما تعملون . وخدای عالم است و آگاه و باخبر از انچه شما میکنی تا جزا دهد هر یك را برحسب
انچه کرده باشند از خیر و شر و هیچ ازاو فرو نشود و مورد اومورد وعید و تحذیر است قوله تعالی . ثم انزل
علیکم من بعد الغم امنة نعاساً . الایة عبدالله زبیر روایت کند از پدرش زبیر بن العوام که گفت من با رسول
بودم چون خوف و غم بر ما سخت شد خوابی و نعاسی بر من افتاد و بر جماعتی که با ما بودند تا من سخن معتب
بن قشیر می شنیدم که میگفت ، لوکان لنا من الأمر شیء ماقتلنا ههنا . پنداشتم که در خواب می بینم پس خدای
تعالی بر سبیل منت و تذکیر نعمت این آیه فرستاد . ثم انزل علیکم من بعد الغم امنةً ای امناً . و این لفظ مصدر است
کالعظمة والغلبة . و ابن محیص در شاذ خواند امنةً بسکون میم نعاساً بدل است از امنه و نعاس اوّل خواب باشد
یغشی طائفةً منکم . حمزه و کسائی و خلف خواندند تغشی بالتاء رداً الی الامنة و دیگران بیا خواندند رداً الی النعاس
و این اختیار ابو عبیده و ابو حاتم است برای انکه فعل از پس میاید رد ّش با او اولیتر عبدالله عباس گفت خدای تعالی
مسلمانان را از پس خوف عظیم امنی تمام داد تا در امن بجائی رسیدند که خواب بر ایشان غلبه کرد و خواب با امن
باشد با خوف نباشد ابو طلحه گوید روز احد سر بر داشتم هیچ کس را ندیدم از قوم والا مایل شده بودند بخواب
و ابو طلحه گفت من از جملهٔ آنان بودم که خواب بر من غلبه میکرد تا یکبار شمشیر از دستم بیفتاد بر گرفتم و یکبار تازیانه
. وطائفة قد اهمتهم انفسهم . حق تعالی چنانکه ایشان دو گروه بودند ایشان را بدو فرقه نهاد مؤمنان بودند و منافقان
مؤمنان را امنی بداد تا از فرط ایمنی خواب ببرد ایشان را و منافقـان خایف و بی خواب از خوف بیقرار بودند و از
بیخوابی شعور نداشتند و طایفه مرفوع است بابتدا و در خبر او خلاف کردند بعضی گفتند یظنون خبر مبتدا است و قد
اهمتهم در جای صفة طایفه است یعنی وطـایفة من صفتها کذا یظنون و گروهی که صفت ایشان آن بود که غم جان خود
گرفته بود ایشان را گمـان میبردند بخدای ظن اهل جاهلیة یعنی ظن بد و بعضی دگر گفتند قد اهمتهم خبر مبتدا است
و یظنون در جای حال است و گروهی دیگر آن بودند که بغم آورد ایشان را نفس خود یعنی ایشان را غم جان بود غم ایمان
نبود از غم جان پروای خدای و رسول و دین خدای و شرع رسول نبود ایشان را برای انکه منافق بودند و در باطن
خلاف آن داشتند که بظاهر گفتند لاجرم گمانشان درخور اعتقاد آمد چه بخدای اعتقاد نداشتند باو گمان بد بردند
و قوله غیر الحق . صفت موصوفی محذوف است یعنی ظناً باطلاً بخدای گمان باطل بردند و قوله ظن الجاهلیة ای ظناً
مثل ظن الجاهلیة کقولهم ضربته ضرب زید ای ضرباً مثل ضرب زید و آن آن بود که گمان بردند که خدای تعـالی
رسولش را نصرت نخواهد کردن و آن غلبه و استیلاء کافران همیشه بخواهد ماند انکه با چنین گمان و اعتقاد تمناء امر

و امرة کردند یقولون هل لنا من الامر من شیء . میگویند از این کار ما را نصیبی هست مفسران گفتند من امر
النصرة یعنی از باب نصرة حق تعـالی رسول را گفت جواب ایشان باز ده بر وجهی که طمعشان منقطع شود و بگو که
. ان الامر کله لله . ابو عمرو و یعقوب خواندند برفع و باقی قرا خواندند بنصب وجه قرائت ابو عمرو آن است که امر
مبتداء اول باشد و کله مبتداء دوم و قوله . لله . در جای خبر مبتداء دوم انکه جمله مبتدا و خبر دوم در جای خبر مبتداء
اول بود کقولهم زید ابوه منطلق و عمرو وجهه حسن و وجه قرائت دگر آن است که کل تاکید است ضحاك گفت از
عبدالله عباس که مراد بایه تکذیب بقدر است که منافقان بقضا و قدر خدای ایمان نداشتند پس بیشتر غم ایشان آن بود
بیانش قول رسول علیه السلام . الایمان بالقدر یذهب الهم والحزن . ایمان بقدر خدای غم و اندوه ببرد بگو که
فرمان همه خدای راست و کار آن است که خدا کند انکه حق تعالی بیان نفاق ایشان کرد گفت . یخفون فی انفسهم
مالا یبدون لك در دل میدارند انچه اظهار نمیکنند بر تو و این سیرت منافق باشد که در دل خلاف آن دارد که بر زبان
انکه انچه گفتند از انکه لایق اعتقاد ایشان بود حق تعالی با رسول باز گفت . یقولون لوکان لنـا من الامر شیء
ماقتلنا ههنا . گفتند اگر از این کار چیزی بودی ما را و ما در دین و ملت خود بر کاری بودمانی ما را اینجا نکشتندی
چنین گمان بردند که علامت حقی دین و مذهب و اعتقاد آن باشد که هیچ وهنی و ضعفی و خللی نیوفتد بظاهر و این
جمله از گمان هاء باطل بود و ندانستند که بسیاری از پیغمبران خدا را بکشتند و آن در حق ایشان و حق ملت ایشان خللی
نکرد انکه حق تعالی گفت که بگو ایشان را که از وجود شما پس غنا نیست و از عدم شما پس خللی نیست . قل لو کنتم
فی بیوتکم . بگو اگر شما در خانهاء خود نشسته بودی تان . لبرز الذین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم . بیرون
آمدندی آنانکه قتل و کشتن بر ایشان نوشتند یعنی بر ایشان واجب کردند ثبـات کردن در کارزار تا از دو کار یکی
پدید آید اما ظفر و اما کشتن ایشان بخوابگاه و مصرع خود یعنی ایشان چون بکارزار آیند دل چنان بر مرگ نهاده باشند که
پنداری ایمصرع و افتاد نگاه ایشان خوابگاه است ایشان را . ولیبتلی الله مافی صدورکم . و تا خدای امتحان و آزمایش
کند انچه در سینه های شما است بر آن تاویل که گفتیم . ولیمحص مافی قلوبکم . بخـالص گرداند آنچه در دلهـای
شما است یعنی آنچه شما در دل داری از نفاق اظهار کند رسول را علیه السلام و مؤمنـان را چنانکه گفت . ماکان
الله لیذر المؤمنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب والله علیم بذات الصدور . و خدای تعالی عالم است باسرار
دلها و در این لفظ دلیل است بر انکه حقیقت ابتلا بر خدا روا نباشد برای انکه بابتلا آن را حاجت بود که چیزی نداند
تا بداند و انکه او اسرار دلهـا داند او را بازمایش حاجت نباشد . ان الذین تولوا منکم الایة . بیشتر مفسران
گفتند مراد آنانند که روز احد بگریختند آنانکه از شما پشت بدادند . یوم التقی الجمعـان . آن روز که دو لشکر
روی بهم نهادند یعنی روز احد و گفتند مراد جماعتی اند که با مدینه شدند . انما استزلهم الشیطان . شیطان ایشان را
از راه ببرد و بخیزانید و پای از زیر فرو گرفت گـفته اند ازل و استزل بیك معنی باشد و گفته اند سین طلب راست یعنی
طلب ازلال ایشان کرد چنانکه استعلم و استفهم و استخبر و مفضل گفت حملهم علی الزلل و هی الخطیئه و مراد هزیمتست .
ببعض ماکسبوا . در این دو قول گفتند یکی انکه مراد محبت غنیمت است و حرص بر حیوة و مال یعنی چون بر این
راه بودند هوای ایشان موافق رأی شیطان بود از آنجا بر ایشان راه یافت و قول دیگر زجاج گفت . ببعض ماکسبوا
بان گناهان مقدم که کرده بودند و توبه نکرده کار خود ساخته ندیدند خود را اختیار شهادت نکردند تا بوقت دگر
باشد که توبه کنند هر که کار او ساخته باشد بمرگ چنین قلت مبالات نماید که . ما ابالی وقع الموت علی ام وقعت علی
الموت . و تمناء شهادت چنین کند که . ما ینتظر اشقاها ان یخضبها من فوقها بدم . چه انتظار می کند آن

شقی ترین امت را که محاسن سفید از خون این سر خضاب نمی کند . ولقد عفی الله عنهم . وخدای تعالی عفو
بکرد از ایشان در این دو قول گفتند یکی انکه ایشان را بتعجیل عقوبه نکرد و دیگر انکه این عقاب مستحق بفرار از زحف
با ایشان رها کرد واگر بر هر دو حمل کنند روا باشد برای انکه تنافی نیست میان ایشان قوله . ان الله غفور حلیم .
وخدای تعالی آمرزنده است یعنی که گناهان ایشان را که فرار از زحف بود وحلیم است که ایشانرا بتعجیل عقوبه نکرد

یا ایها الذین آمنوا لا تکونوا کالذین کفروا وقالوا لاخوانهم اذا ضربوا فی الارض
ای آنانیکه ایمان آورده اید مباشید چون آنان که کافر شدند وگفتند مر برادران ایشانرا چون میرفتند درزمین

او کانوا غزی لو کانوا عندنا ما ماتوا وما قتلوا لیجعل الله ذلک حسرة فی قلوبهم والله
یا بودند قاصدان دشمنان اگر بودند نزد ما نمردندی وکشته نشدندی تا گرداند خدای آنرا اندوه خوردنی در دلهای ایشان وخدای

یحیی ویمیت والله بما تعملون بصیر * ولئن قتلتم فی سبیل الله او متم لمغفرة من الله
زنده میکرداند ومیمیراند وخدای بانچه میکنید بیناست اگر کشته شوید درواه دین خدا یا بمیرید هرآینه آمرزش از خدای

ورحمة خیر مما یجمعون * ولئن متم او قتلتم لالی الله تحشرون * فبما رحمة
وبخشایش بهتر است از انچه گرد کردی واگر بمیرید یا کشته شوید هرآینه سوی حکم خدای گرد آراست شمار اپس بسبب بخشایش

من الله لنت لهم ولو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک فاعف عنهم واستغفر لهم
از خدای نرم خوی آمدید برای ایشان واگر بودی زشت خو وسخت دل هرآینه متفرق شدندی از جوانب تو پس ببخش از ایشان وآمرزش بخواه برای ایشان

وشاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین * ان ینصرکم
ومشاورت کن با ایشان در کار پس چون عزیمت کنی پس اعتماد نمای بخدای بدرستیکه خدای دوست دارد اعتماد کنندگان را اگر یاری فرماید شمارا

الله فلا غالب لکم وان یخذلکم فمن ذا الذی ینصرکم من بعده وعلی الله فلیتوکل المؤمنون
خدای هیچ غلبه کننده نیست مر شمارا واگر فرو گذارد شمارا پس کیست انکه یاری دهد شمارا پس از خذلان او وبر خدای اعتماد نمایند مؤمنان

وما کان لنبی ان یغل ومن یغلل یأت بما غل یوم القیمة ثم توفی کل نفس ما کسبت وهم
ونسزد هیچ پیغامبری را که خیانت کند وهرکه خیانت کند بیاید بانچه خیانت در یوم قیامت پس تمام داده شود هر تنی را انچه اندوخته بود وایشان

لا یظلمون * افمن اتبع رضوان الله کمن باء بسخط من الله ومأویه جهنم وبئس المصیر
ستم کرده نشوند آیا پس انکه متابعت نمود خشنودی خدا را چون انکس که بخشمی سزاوار بود از خدای وجای او دوزخ بود وبد جای بازگشتن آن

هم درجات عند الله والله بصیر بما یعملون *
وایشان را درجاتی است نزد خدای وخدای بیناست بانچه می کنند

یا ایها الذین آمنوا لا تکونوا کالذین کفروا الایة . حق تعالی در این آیه مؤمنان را نهی کرد از انکه آن گویند که
منافقان گفتند چون عبدالله ابی سلول واصحابش گفت ای مؤمنان چنان مباشید که کافران در انمعنی که گفتند
ایشان برادرانشان را اما در دین واما در نسب . اذا ضربوا فی الارض . چون برفتندی در زمین یعنی بسفر شدندی
برای تجارت وطلب معیشت واصل این کلمه هم از ضرب معروف است که زدن باشد الا آن است که این ضرب فی
الارض بالرجل او بالراحله باشد چنانکه ما گوئیم ما آن راه بکوفتیم وبعضی دگر گفتند الضرب فی الارض
عبارت است از افراط در رفتن ومبالغه دراو . وکانوا غزی جمع غاز یا غازیان باشند واین لفظ بر وزن فعل است
اکنون واصل او غزی بوده است علی وزن فعل فی جمع فاعل نحو شاهد وشهد وراکع ورکع وساجد وسجد
وفعل در جمع فاعل قیاسی مطرد است پس حرکت از حروف علة برگرفتند وباحرف صحیح دادند چنانکه در

قاض وغاز والاصل غازی وقاضی واو در هر سه حال بریک صورت باشد بمثابه اسماء مقصوره است مادام تا منکر
منون باشد بی لام تعریف ونیز جمع کنند این لفظ را که غازی است علی غزاة کقاض وقضاة ورام ورماة ونیز جمع کنند
علی غزاء کخارب وخراب وکاتب وکتاب یا غازی باشند ومجاهرت گویند این منافقان . لو کانوا عندنا . اگر
این مردمان مسافر یا غازی بنزدیک ما بودندی نمردندی وایشان را نکشتندی واین خطا است از ایشان خطای
بزرگ برای انکه اعتقاد کردند اگر مسافر بسفر نشود در حضر مرگ باو نرسد واگر غازی را در غزا نکشند
نمیرد این اعتقاد فاسد است برای انکه حکم ایشان در سفر وحضر وغزا ومقام یکی باشد هیچ وقت از اوقات نیست
والا مجوز است که ایشان در آن وقت بمیرند فاما حکم کشته قطع کردن برانکه اگر او را نکشتندی نمردی خطا است
ونیز قطع کردن برانکه لامحال بمردی هم خطا است بل مجوز است چنانکه احوال دیگران روا باشد که هر ساعت
مرگ با ایشان رسد وروا باشد که بماند سالها بسیار پس ایشان از این وجه مخطی بودند که اعتقاد کردند که اگر
ایشان از وطن مفارقت نکردندی علی القطع زنده ماندندی واین خلاف صواب است . قوله ماماتوا وماقتلوا .
بقسمت موت با مسافر میشود وقتل با غازی حق تعالی گفت . لیجعل الله ذلک حسرة فی قلوبهم . این لام تعلق
دارد بقوله . لا تکونوا کالذین کفروا لیجعل الله ذلک حسرة فی قلوبهم دونکم . چون ایشان مباشی در این گفتن
تا خدای این معنی در دل ایشان بحسرت کند نه در دل شما وابو علی گفت لام عاقبت راست کقوله . لدوا للموت
وابنوا للخراب . واما حسرت ایشان از دو چیز بود یکی انکه ایشان را مراد بود که مسلمانان با ایشان موافق
باشند در این گفتار وجز این چون خلاف ایشان کردند حسرتی شد در دل ایشان قولی دگر فوت ظفر وغنیمت
وانچه لایق ظاهر است آن است که آن اعتقاد فاسد که اگر ایشان نرفتندی نمردندی اکنون چون رفتند مردند
کاری فایت باشد حسرت از آن خورند که چرا رها کردیم ایشان را که رفتند واین قول قریب تر است از آن هر دو
وحقیقت حسرت اندوه باشد بر چیزی که فایت شده باشد که مرد گمان برد که بخواهد رسیدن قال الشاعر .
فوا حسرتی لم اقض منکم لبانتی . ولم اتمتع بالجوار وبالقرب . انکه خبر داد که مرگ وزندگانی تعلق بخدای
دارد بسفر وحضر نبگردد . والله یحیی ویمیت . خدای است که زنده گرداند وبمیراند نه اسبابی که ایشان
گمان برند . والله بما تعملون بصیر . ابن کثیر وحمزه وکسائی وخلف وشیبه وحسن واعمش وطلحة بن
مصرف بیا خوانند وباقی بتا خطاب ومورد این مورد تهدید ووعید است ولئن قتلتم فی سبیل الله . اگر بکشند
شمارا در ره خدای یعنی جهاد . او متم . یا بمیری نافع وبیشتر اهل کوفه خوانند متم بکسر میم وباقی قرا بضم
میم انکه بضم خواند من مات یموت وحکایت از او مت آید چنانکه قلت من قال یقول وکنت من کان یکون وانکه
مم خواند گوید من مات یمات علی فعل یفعل کخاف یخاف وهاب یهاب والاصل موت یموت وخوف یخوف
هیب یهیب والحکایة منها خفت وهبت حق تعالی رد کرد بر منافقان که گفتند . ماماتوا وماقتلوا . گفت اگر
شمارا در ره خدای بکشند یا بمیری در سفر آمرزش ورحمت خدای تعالی شمارا بهتر بود از انچه منافقان جمع میکنند از
حطام دنیا ودر آیة نیز تقدیم است برای انکه چون مرگ گفت وقتل در سفر وغزا الجزاء آن مغفرة ورحمت گفت باهر
یکی در برابر یکی افتد ومرگ در سفر بمثابه شهادت باشد لقوله ع . من مات غریبا مات شهیدا . هر که او غریب میرد
شهید میرد پس هر دو شهید ند یکی بحقیقت یکی بتوسع اگر گویند جزا که آن است کجا است گوئیم جواب قسمی مقدر است
اکتفا کرد باو از آن واگر چه لفظ او جواب قسم است در معنی هم جواب قسم است وهم جزای شرط برای انکه جمله است
از مبتدا وخبر در جای جزاء شرط افتاده واگر نه تقدیر قسم بودی بجای لام فا بودی که انجا که جزا جمله اسمی باشد

فابايد چنانكه آن تأتي فانت مكرم وحفض بجمعون خوانده باليا تا خبر باشد از غايبان وباقى قر ابتاء الخطاب على نسق الكلام
قوله ولئن متم اوقتلتم لالى الله تحشرون . اگر بمرگ روى واگر بقتل بهرحال مرجع باخداست ومحشر
بنزديك اواست اگر نكشند مردرا بهرحال بميرد ازمرگ چارهٔ نيست اگر بقتل وشهادت رود زنده ماندكه
. بل احياء عند ربهم . واگر بمرگ رود اين پايه نيابد اگر بجوانى نرود لابد به پيرى برود . ولابد من
ترك احدى نتين . انّما الشباب وانّما العمر . قال آخر . من لم يمت عبطة يمت هرماً . للموت كأس فالمرء
ذائقها . وقال ألاخر . ومن لا يعتبط يسئم ويهرم . ويسلمه المنون الى انقطاع . چون ازمرگ چاره
نيست على احسن الحال رفتن اوليتر باشد عندالله وعندالناس خصوصاً بنزديك عرب كه ايشان پسنديده ندارند آنرا
كه بمرگ خود ميرد چنان پسندندكه بكشند واين معنى دركلام واشعار ايشان ظاهراست . ومامات منا سيد
حتف انفه . ولاطلّ منا حيث كان قتيل . تسيل على حدّ الظبات نفوسنا . وليست على غير السيوف تسيل .
چون حال براين جمله است ومرجع باخداست عقل اقتضاء آن كند كه چنان روندكه بمحل اكرام واعزاز
باشند انگه حق تعالى ازذكر ايشان وناهموارى گفتن ايشان برسول بازگشت وباباو خطاب كرد بقوله . فبما
رحمة من الله لنت لهم . ووجه اتصال آية بايات متقدم آن است كه رسول ع باينهمه ناراستى وناهموارى كه
ايشان ميكردند برايشان رحيم ومشفق ومهربان ولين بود حق تعالى گفت اين خوى خوش تو برجفاة غلاظ
اجلاف نه همه ازتواست ازرحمت خداست فبما رحمة من الله لنت لهم . برحمتى ازخداى برايشان لين شدى
وماصله است وزياده نه زيادتى كه بى معنى باشد دراو معنى هست واو آن است كه اصل ماكه حرف بود نفى را
باشد اينجا نيزكه زياده آوردند شمهٔ ازنفى باباو ماند تامعنى چنين آمدكه فبرحمة من الله لنت لهم لا بغيرها ومثله
فبما نقضهم ميثاقهم . واين ما نيز كافه باشد درانّما واخوات اوهم اين حكم دارد درلفظ اثراو اين باشدكه
حروف عوامل را ازعمل منع كند براى آن كافّه خوانند اورا ودرمعنى اين فايده بدهدكه بنفى ماسوى ذلك
چنانكه گويند انما العالم فلان يعنى هؤلاء غيره پس لاثبات الشئ ونفى ماسواه باشد قوله فبما رحمة ومانند
اين ما دركلام عرب بسياراست . قال الله عما قليل وجندٌ ما هنالك . وقال عدّى بن زيد . لم ارمثل الفتيان
فى اعين الأنام ينسون ما عواقبها . اى ينسون عواقبها وبعضى دگر گفتند محتمل باشدكه ما استفهامى باشد
وتقدير اين بودكه فبأىّ رحمة من الله على وجه التعجب چه بزرگ رحمتى بوده است آن رحمت كه خدايتعالى
باتوكرد تاتو بااين اجلاف فظاظ غلاظ چنين خوش ونرم آواز شدى وماكه دربيت عدى آمد هم محتملست
كه استفهامى باشد جز آن است كه اگرحمل براستفهام كنند عواقبها مرفوع بايد ومنصوب نشايد . لنت لهم .
يقال لانّ فلان لفلان يلين ليناً ولياناً اذا رق له چون براو مشفق ورحيم باشد . ولوكنت فظاً . اى
سيئ الخلق واگربد خو بودى كريه الخلق قاسى القلب . لا انفضوا من حولك . ايشان ازپيرامن توبرميدندى
وكس باتو آرام نگرفتى يقال فظظت يفظ فظاظةً وفظاظاً وانت فظٌّ والانثى فظة وقال الشاعر . وليس
بفظٍّ فى ألادانى ولا ألا ولى . يؤمونّ جدواه ولكنه سهل . ولأخر . وفظٌّ على اعدائه يحذرونه .
فسطوته حتف ونائله جزل . ولأبى الذويب . اموت من الضرّ فى منزلى . وغيرى تموت من الكظة .
ودنيا تجود على الجاهلين . وهى على ذى النهى فظةٌ . واصل اين كلمه درآب شكنبه باشد انكه بد خورابدان
تشبيه كنند براى كراهت ونفرت را . لا انفضوا من حولك . ازپيرامن تو پراكنده شدندى وباتو آرام
نگرفتندى يقال فضضت القوم فانفضوا اى فرقتهم فتفرقوا . واصل الفض الكسر ومنه الفضه وقال ابوالنجم

. مستعجلات القبض عن جوده . ينفض عنهنّ الحصى بالصمد . واشارة درآية و حكاية غاية كرم اوست
منه العطا ومنه الثناء هم او بدهد وهم او ثنا كند . فاعف عنهم . عفوكن ازايشان آنچه روز احد كردند
. واستغفر لهم . وبراى ايشان استغفاركن وآمرزش خواه تامن ايشان را بيامرزم اشاره دراين آنست كه
ازدو بيرون نيست تاتورا آزارند يامرا اگر تورا ميازارند من شفيعم . فاعف عنهم . واگرمرا آزارند
توشفيع باش . واستغفرلهم وشاورهم فى ألامر . وباايشان مشورت كن دركار واصل مشورة استخراج
رأى باشد من قولهم شرت الدابة اذا استخرجت جريها وشرت العسل اذا استخرجته واشرته واشترته بمعناه
واين جاى راكه دراو اسب تازند ياعرضه كنند برخريدار آن را مشوار خوانند قال الاعشى . كان جنياً
من الزنجبيل . بات بفيها واريا مشوراً . من شرت ومن اشرت قول عدّى بن زيد . فى سماع يأذن الشيخ له
. وحديث مثل ماذىّ مشار . وعلما خلاف كرده اند درانكه خداى جل جلاله چرا رسول را عليه السلام
فرمود كه باكمال عقل واصابة رأى وانديشهٔ او درعواقب باايشان مشورت كن وباوحى آسمانى اورا بان حاجت
نبود بعضى گفتند مراد خاص است يعنى بانچه درآن بنزديك تو ازخداى وحى نباشد باايشان مشورت كن
دليل اين قول قرائت عبدالله عباس است . وشاورهم فى بعض ألامر . كلبى گفت خاص است بامر كارزار و
انچه تعلق بان داردكه ايشان را درآن علمى وتجربتى بود مقاتل بن حيان وقتاده گفتند سبب آن بودكه اشراف
عرب چون دركارها باايشان مشورت نكردندى سخت آمدى برايشان حق تعالى گفت براى استمالت ايشان
باايشان مشورت كن ودرخبراست كه چون جماعتى بايكديگر مشورت كنند وغرض ايشان راه خداى باشد
خداى تعالى ايشان را ارشاد كند برصلاح ونظيراين خبر رسول عليه السلام است . البكر تستأمر فى نفسها
انما امر باستيذانها لاستطابة نفسها . گفت بكررا كه پدر بشوهر خواهد دادن مستحب آن است كه باباو
مشورت كند ودستورى باباو برد براى دلخوشى او وحسن بصرى گفت خداى تعالى دانست كه اورا بان
حاجت نيست وليكن خواست تامردمان باو اقتدا كنند ازپس او ودليل تأويل قول رسول عليه السلام كه گفت
. ما شقى عبد قط بمشورة ولا سعد باستغناء رأى . ان گفت هيچ بنده بمشورت شقى نشود وباستبداد
رأى سعيد نشود انكه گفت خدايتعالى وكتابش وپيغمبرش مستغنى اند ازمشورت ولكن خدايتعالى خواست
تاسنتى باشدكه بان اقتدا كنند هيچ كارازكارهاء دين ودنيا قطع مكن تامشورت نكنى وخداى تعالى مدح كرد
نان راكه مشورت كردند فى قوله تعالى . وامرهم شورى بينهم ؟ ورسول عليه السلام گفت . اذا كان
آمراؤكم خياركم واغنياؤكم سمحائكم وامركم شورى بينكم فظهر الأرض خيرلكم من بطنها واذا كان امراؤكم
شراركم و اغنيائكم بخلائكم ولم يكن امركم شورى بينكم فبطن الأرض خيرلكم من ظهرها : گفت چون
اميرانتان نيكانتان باشند وتوانگرتان سخى باشند وكارهايتان بمشورت رود زميان شما پشت زمين شمارا ازشكم
زمين به وهرگه كه اميرانتان بدان باشند وتوانگرانتان بخيلان باشند وكارهاتان نه بمشورت رود ازميان شما
شكم زمين شمارا بهتر بود ازپشت زمين ورسول عليه السلام گفت : ماخاب من استخار ولاندم من استشار .
گفت نوميد نشود انكه استخاره كند وپشيمان نشود انكه مشورت كند وقال عليه السلام . المستشار مؤتمن
والمستشير معان . گفت آن راكه باباو مشورت كنند امين بايد داشت وآن راكه مشورت كند يارى بايد دادن
يعنى برأى شيخ ابوالقسم الزمخشرى اين خبر بمعنى كرد درمدح كسى كه اورا مؤتمن الملك گفتند گفت . امتحنوه فكان
مؤتمناً . ثم استشاروه بعد ماامتحنوا . ثم دعوه فصار مؤتمناً . للملك والمستشار مؤتمن . اين معنى سخت

لطیف است و انگیخته شده از این خبر وقال الشاعر ، اذا کنت فی حاجة مرسلاً ، فارسل حکیماً ولا توصه
، وان ناب امر علیك النوی ، فشاور لبیباً ولا تعصه . ونص الحدیث الی اهله ، فان الوثیقة فی نصه ، اذا المرء
اضمر خوف الأله ، تبین ذلك فی شخصه ، وقال آخر ، شاور صدیقك فی الخفی المشکل
، واقبل نصیحة ناصح متفضل ، فالله قد اوصی بذاك نبیه ، فی قوله شاورهم و توکل ،
فاذا عزمت فتوکل علی الله . در قرائة جعفر صادق علیه السلام آمده است وجابر عبدالله انصاری . فاذا عزمت
بضم تاعلی معنی اوجبت علیك وعزمتك وارشدتك ووفقتك فتوکل علی الله وتوکل تفعل باشد من وکلت الأمر
الیه اذا فوضته الیه . چون عزم کردی توکل بر خدای کن لا علی المشورة و بر قرائت صادق ع عزم کردن از کلام خدای
باشد که از خود خبر میدهد چون ترا ارشاد وهدایت کردم بصلاح تو توکل بر من بکن وآن کار کن ودر عبارات اصحاب
عبارت در توکل مختلف است که توکل چه باشد ومتوکل که بود سهل بن عبدالله گفت اول مقام توکل آن است که بنده
پیش خدای چون مرده باشد بر تن شود از پیش غاسل تا چنانکه خواهد او را میگرداند متوکل را سؤال نبود واراده
واختیار نبود ابو تراب النجشی گفت توکل آن باشد که بنده را سکون بخدای خود باشد ذوالنون مصری را گفتند
توکل چه باشد گفت خلع الارباب وقطع الأسباب گفتند زیادتی بکن گفت . القاء النفس فی العبودیه واخراجها
من الربوبیه . ابرهیم خواص گفت توکل آن باشد که ترس وامید ببری از هر چه دون اوست ابن الفرحی گفت قناعت
باشد بقوت روز وحدیث فردا از پس پشت انداختن ، ابو علی رودباری گفت توکل را سه درجه است درجهٔ اول
انکه چون بدهندش شاکر باشد وچون ندهندش صابر باشد ودرجهٔ دیگر آن است که دادن ونادادن بنزدیك او یکی باشد
سیم آن است که چون ندهندش شکر کند که دانسته باشد که صلاح او در آن است ابرهیم خواص گفت در بادیه شخص
وحشی را دیدم او را گفتم تو جنی یا انسی گفت جنی گفتم کجا میروی گفت بمکه گفتم پس زاد وراحله کجاست گفت
در میان ما نیز متوکلان باشند که بر توکل روند گفتم بحقیقت توکل چیست گفت الاخذ من الله انکه از خدای ستانی
ذوالنون گفت توکل ره مطامع بر خود بسته داشتن باشد وسهل گفت توکل شناختن روزی دهنده خلقان باشد واین
انگه شناسد که چنان گمان برد که آسمان از روی است وزمین از آهن نه از آن باران خواهد آمدن ونه از این نبات
خواهد رستن انگه با این همه بداند که خدای او را فراموش نخواهد کردن وآنچه ضمان کرده است از روزی او باو
رساند این از میان روی وآهن بعضی دگران گفتند که در خدای عاصی نشود برای روزی دیگری گفت توکل آن باشد
که خود در ایاری دیگر نجوید جز خدای وروزیش را خازنی وعملش را گواهی جز او نباشد جنید گفت توکل آن باشد
که بکلی بر او اقبال کند واز هر چه دون اوست اعراض کند ثوری گفت توکل آن باشد که تدبیر خود با او گذاری تا او
وکیلت باشد که گفت وکفی بالله وکیلاً ودیگری گفت . التوکل اکتفاء العبد الذلیل بالرب الجلیل کاکتفاء الخلیل
بالجلیل حین لم ینظر الی عنایة جبرئیل . دیگری گفت . هو السکون عن الحرکات اعتماداً علی رب السموات . بهلول
مجنون را گفتند بنده کی متوکل باشد گفت انگه که از خلق غریب شود وبحق قریب شود حاتم اصم را گفتند حد توکل
تو تا کجاست گفت بناء آن بر چهار چیز است یکی انکه شناخته ام که روزی مقدر من کس نخورد از آنم تیمار نیست دیگر
انکه دانسته ام که عمل من غیر نکند پیوسته بان مشغولم سوم انکه دانسته ام که مرگ ناگاه آید استعداد او میکنم چهارم
انکه شناخته ام که خدای بمن نگران است چیزی نکنم که شرم باشد مرا از او وطاوس یمانی گفت اعرابی را دیدم
در مکه بر راحله نشسته بساز تمام بدر مسجد الحرام رسید فرود آمد وراحله بخوابانید وسر سوی آسمان کرد وگفت
بار خدایا این راحله وآنچه در وی است در ضمان تو است تا من بیرون آیم با من سپاری ودر مسجد رفت چون بیرون آمد

راحلهٔ او برده بودند سر سوی آسمان کرد وگفت بار خدایا این دزد چیزی از من ندزدید از تو دزدید گفت نگاه کردم
از سر کوه ابو قبیس مردی را دیدم که می آمد زمام ناقهٔ اعرابی بدست چپ گرفته ودست راست بریده ودر گردن
افکنده اعرابی را گفت بستان راحلهات با هر چه بر او بود ما او را گفتیم قصهٔ تو چون بود گفت این راحله بردم
چون بسر کوه رسیدم سواری بر آمد بر اسب اشهب نشسته ومرا گفت ای دزد دست راست بیرون کن من دست
بیرون کردم دست من بر سنگی نهاد وبسنگی دیگر جدا کرد ودر گردن من افکند وگفت برو هم این ساعت راحله
باعرابی سپار من بیامدم وراحله باز آوردم من گفتم ، سبحان من لا یضیع ودایعه ولا یخیب سائله . سبحان آن
خدای که ودایع پیش او ضایع نشود وسایل او خایب نشود ورسول علیه السلام گفت . لو توکلتم علی الله حق توکله
لرزقکم کما یرزق الطیر تغدو خماصاً وتروح بطاناً . اگر توکل کنی بر خدای حق توکل شما را روزی دهد چنانکه
مرغان را بامداد از آشیانها بیرون آیند حوصلها تهی ونماز شام با آشیان شوند حوصلها پر وعبدالله عباس روایت کرد
از رسول علیه السلام که گفت . من سره ان یکون اقوی الناس فلیتوکل علی الله ومن سره ان یکون اکرم الناس
فلیتق الله ومن سره ان یکون اغنی الناس فلیکن بما فی ید الله اوثق منه بما فی یده . هر که خواهد که قوی تر از همهٔ
مردمان باشد گو توکل بر خدای کن وهر که خواهد که کریمتر همهٔ مردمان باشد گو از خدای بترس وهر که خواهد
که توانگر همهٔ مردمان باشد گو بانچه بنزدیك خداست استوارتر باش از انکه بنزدیك تو است وقال الشاعر ، هوّن
علیك فان الامور . بامر الاله مقادیرها . فلیس باتیك مصروفها . ولا عازب عنك مقدورها . قوله تعالی
ان ینصرکم الله فلا غالب لکم وان یخذلکم فمن ذا الذی ینصرکم الایة . انکه حق تعالی بیان کرد که نصرت وظفر
بر دشمنان دین خدای نه بمال است وشوکت وقوت عدد وعدت ما ولکن بخدای تعلق دارد گفت اگر خدای نصرت
کند شما را در جهان کس شما را غلبه نکند واگر خذلان کند شما را که باشد که شما را پس از او یاری کند ونصرت
ومعاونت وتقویت متقارب باشند وضد نصرت خذلان بود وآن آن باشد که رها کند مرد را وبسپارد که تا بر او ظلم کنند
تا هلاك شود وخذول گویند آن گاو را یا آهو را که دیگران او را رها کنند وبروند قال طرفه . خذول تراعی ربرباً
بخمیلة . تناول اطراف البرید وترتدی . وقال آخر . نظرت الیك بعین جاریة . خذلت صواحبها علی
طفل . عبید بن عمیر خواند ان یخذلکم من الافعال یعنی یحملکم علی تخاذل . وقوله من بعده . قیل من بعد
نصره از پس نصرة او وقیل سواه چنانکه گویند . اطیعك ثم لا اطیع احداً بعدك ای سواك . گفتند پس او
یعنی جز او چنانکه کسی گوید من از پس تو طاعت کس ندارم یعنی بجز تو چون حال بر این جمله بود مؤمنان باید
تا توکل واعتماد بر خدای کنند که نصرت وخذلان باو متعلق است قوله . وما کان لنبی ان یغل الایة . عکرمه
روایت کرد از عبدالله عباس که سبب نزول آیه آن بود که روز بدر گلیمی از بعضی صحابه مفقود شد منافقان حواله
بر رسول علیه السلام کردند خدای تعالی این آیه بفرستاد وجریر روایت کرد از ضحاك از عبدالله عباس که گفت
آیه در غزاة هوازن آمد که چون غنیمت می بخشید رسول علیه السلام مردی سوزنی بر گرفت پنهان خدای تعالی
این آیه بفرستاد واین بر قرائت انکس باشد که خواند . وما کان لنبی ان یغل . بضم یا وفتح غین علی الفعل المجهول
گفت نباشد یعنی نشاید که با هیچ پیغمبر خیانت کنند مقاتل وکلبی گفتند آیه در روز احد آمد که آن جماعت که ثغر
داشتند وآن شعب چون امیر ایشان را گفت که مروی وطلب غنیمت مکنی که رسول علیه السلام شما را محروم نکنند
ونصیب شما بدهد از غنیمت گفتند ترسیم که ندهد وبرفتند خدای تعالی این آیه فرستاد بعضی دگر گفتند سبب
نزول آیه آن بود که جماعتی بزرگان ومعروفان طمع کردند که ایشان را تمیز وتخصیصی باشد وزیادتی بر دیگران

خدای تعالی این آیه فرستاد محمد بن اسحق بن یسار گفت آیه در باب وحی آمد یعنی نباشد هیچ پیغمبر را که در وحی
خدای با امت خیانت کند و در آن زیاده و نقصان کند جماعتی گفتند از مشرکان اگر محمد در اینکه می خواند عیب الهه
و معبودان ما نکردی یا مسامحه بکردی و کمتر گفتی از این معانی خدای تعالی آیه فرستاد که این که شما میخواهی خیانة
باشد و خیانت در وحی روا نیست هیچ پیغمبر را ابن کثیر و ابو عمرو و عاصم خواندند یغل بفتح یا و ضم غین و سلمی
و مجاهد همچنین خواندند علی اضافة الفعل الی النبی ع و باقی قرا خواندند یغل بضم یا و فتح غین علی الفعل المجهول و این
قرائة عبدالله مسعود است و اول قرائت عبدالله عباس معنی قرائة اول آن باشد که هیچ پیغمبر را نبود که خیانة کند چنانکه
خیانت منسوب و مسند با پیغمبر باشد و قرائت دوم بر عکس اینست در معنی یعنی هیچ پیغمبر را نبود که باو خیانت کنند
یعنی نرسد کس را که با پیغمبران خیانت کند و بعضی اهل معانی گفتند لام منقول است از یغل بانبی والتقدیر و ما کان النبی
لیغل و این لام برای تأکید نفی است یعنی بر پیغمبران بهیچ وجه خیانت نکنند نفی خیانت است از او بر سبیل تأکید و مثله
قوله. و ما کان لله ان یتخذ من ولد و المعنی ما کان الله لیتخذ ولداً . سدّی گفت معنی آیة آن است که چون براءة ساحت
رسول الله پدید آمد از خیانت و انکه خیانت باو لایق نباشد لابد نسبتش با جز او باید کردن مفضل گفت معنی آیه آن است
که در او نگنجد و بر او روا نباشد و بر او گمان نبرد و بر قرائة دوم که یغل باشد دو وجه دارد یکی انکه کس را نباشد
که با پیغمبر خیانة کند من الغل از بناء ثلاثی و وجهی دگر آن باشد که کس را نبود که او را با خیانت نسبت کند من الأغلال
کما یقال اکفره و افسقه اذا نسبه الی الکفر و الفسق . و من یغلل یأت بما غل یوم القیمة . و هر که خیانت کند
انچه کرده باشد روز قیامت بیارد یعنی با میان آرد در حساب تا جزاء آن بستاند کلبی گفت روز قیامت آن چیز
دزدیده و خیانت کرده در او بیارند و در دوزخ بدارند گویند برو و آن برگیر و بیار چون برود و آن برگیرد
و بر پشت نهد و تا بکناره بیارد اورا باپس افکنند و دیگر باره تکلیف کنند اورا که برگیر و بیار دگر باره همچنان
کند و اورا پس افکنند و همچنین میکنند و باین نوع اورا عذاب میکنند ابوهریره روایت کرد که رسول ع
روزی خطبه کرد و بذکر غلول و خیانت رسید در آن مبالغه کرد و گفت لاالقین احدکم یوم القیمة یجیء علی
رقبته بعیر له رغاء یقول یا رسول الله اغثنی فاقول لااملك لك من الله شیئاً . نباید که فرداء قیامت یکی از شما را بینم
میاید شتری برگردن گرفته و شتر بانگ میدارد و مردم را گوید ای رسول الله فریاد من رس من گویم من مالك
نباشم تورا از خدای هیچ چیز . قد ابلغتك . من پیغام خدای بتو رسانیدم کار نبستی و نباید که فرداء قیامت
یکی از شما میاید اسبی برگردن گرفته . له حمحمة ، و اورا آوازی باشد مرا گوید ای رسول الله فریاد من رس
من گویم نتوانم با خدای چیزی گفتن برای تو پس از انکه تبلیغ کردم و نباید که فرداء قیامت یکی از شما میاید گوسفندی
برگردن گرفته . وله یعار . و اورا آوازی باشد و مرا گوید فریاد من رس ای رسول الله من گویم نتوانم تورا
از خدای تعالی حمایت کردن چون تبلیغ کردم بر من هم این بود و نباید که فرداء قیامت یکی از شما میاید و از مال
صامت چیزی برگردن نهاده و مرا همین گوید و من جواب هم این دهم که برفت و نباید که فرداء قیامت یکی از
شما میاید و رقعهٔ چند میارد یعنی برسنامی چند از خرقه پاره‌ها که دزدیده باشد و خیانت کرده در آن مرا گوید
ای رسول الله مرا فریاد رس گویم نتوانم پیغام خدای بگذاردم بتو چرا خلاف کردی . عبدالله عمر روایت
کند که در عهد رسول ع مردی بمرد نام او کرکره او را میبردند رسول ع گفت این بدوزخ میشود چون تفحص
کردیم چادری دزدیده بود ابن حمید الساعدی روایت کرد که رسول ع مردی را بخانه فرستاد تا چیزی از
صدقات بستاند ببعضی از قبایل عرب مرد آزاد بود برفت و باز آمد و چیزی که داشت گفت این شمار است و

بعضی را گفت این هدیهٔ من است که ایشان دادند مرا رسول علیه السلام برخاست و بر منبر خطبه کرد و انگه
گفت چرا عاملی را که بجای فرستم انچه بستاند گوید بعضی از آن هدیهٔ من است چرا این هدیه اورا آن روز ندادند که او
بخانه پدر و مادر خود بود بان خدای که مرا بحق بخلقان فرستاد که هیچکس نباشد که من اورا جائی فرستم
او چیزی برگیرد از آن الا روز قیامت میاید آن برگردن گرفته اگر شتر باشد اورا رعای باشد و اگر
گاو بود اورا خواری باشد و اگر گوسفند بود اورا یعاری باشد انگه دستها برداشت تا سفیدی بغل او پیدا
شد و میگفت. اللهم هل بلغت. بار خدایا ایا برسانیدم تا سه بار تکرار میکرد زید بن خالد روایت کرد که مردی
از جمله اصحاب رسول فرمان یافت روز خیبر بیامدند و گفتند یا رسول الله براین نماز کن گفت من نماز نمیکنم
براو شما نماز بکنی گفتند یا رسول الله چه کرده است گفت خیانت کرده است متاع او بجستند مهرکی بود در میان
متاع او از آن اهل خیبر که دو درم نه ارزید ابوهریره روایت کند که چون بغزاة خیبر رفتیم و خیبر گشاده شد و
غنیمت خیبر پیش آوردند در او زر و سیمی نبود جز جامه و متاع رسول ع قسمت کرد چون بوادی القری
آمدیم رسول را ع غلامی سیاه بهدیه آوردند نام او مدغم او ایستاده بود و بار از جهاز بار رسول باز میگرفت ناگاه
تیری آمد براو و برجا بیفتاد و بمرد صحابه گفتند هنیئاً له الجنة رسول علیه السلام گفت نه بان خدای که مرا بحق
بخلقان فرستاد که بخلاف این است آن گلیم که در پشت دارد از غنیمت برگرفت پیش از قسمت فرداء قیامت آن
گلیم از آتش شود در تن او صحابه چون بشنیدند برفتند هریکی محقری از شراکی و دوالی میاوردند و میگفتند
ای رسول الله زنهار نباید که این فردا آتش گردد و در ما پیچد عبدالله بن عمر روایت کند که رسول را ع غنیمتی
آوردند بلال را بفرمود تا ندا کرد که هر که از غنیمت چیزی دارد بیارد صحابه آمدند و انچه داشتند بیاوردند
و رسول ع قسمت کرد چون ساعتی برآمد مردی میامد و زمامی میاورد از موی بافته و گفت یا رسول الله
این از جملهٔ غنیمت است رسول ع گفت آواز بلال شنیدی که ندا میکرد که هر که چیزی دارد بیاری گفت
بلی گفت چرا نیاوردی گفت یا رسول الله عذری بود رسول ع گفت برو نگاه دار تا فرداء قیامت بیاری
که من از تو قبول نمیکنم محمد بن زایده گوید که با مسلمه بغزاء روم بودیم چون غنیمتی یافتیم مردی را آوردند
که خیانت کرده بود در چیزی از سالم پرسیدند که چه باید کردن گفت از پدرم شنیدم که او گفت از بعضی صحابه
شنیدم که رسول ع گفت هر که او در غنیمت خیانت کند اورا بزنی و متاعش بفروشی گفت اکنون این را
که بخیانت برگرفته است چه حکم باشد گفت بفروش و بهایش بدرویشان ده عمرو بن شعیب گفت که رسول ع
چون مطلع شد بر خیانت کسی اورا بزدی و متاعش بسوختی و بروایتی دیگر اورا نصیب ندادی از غنیمت و
رسول ع گفت . الغلول من جمر جهنم . خیانت کننده از انگشت دوزخ باشد . ثم توفی کل نفس ما کسبت
. پس هر نفس هرچه کرده باشد بدهند بتمام و کمال کما یقال . توفیت المال واستوفیته اذا اخذته واعطیته تاماً
وافیاً ومنه قوله الله یتوفی الأنفس . وهم لا یظلمون . و ایشان را هیچ نقصان نکنند وقیل لا یظلمون ای لا
یعذبون بما لا یستحقونه . و اگر بر هردو حمل کنند روا باشد چه تنافی نیست میان ایشان قوله . افمن اتبع
رضوان الله الایة . انگه حق تعالی جمع کرد از میان جزاء خاین و امین و بر مکلفان عرض کرد تا بعقل بیندیشند
و اختیار بد نکنند برای خود گفت انکس که متابعت رضاء خدا کند چنان باشد که او بخشم خدای باز گردد و
مأوی و جای او دوزخ بود و بد جای است این یعنی راست نباشد با یکدیگر این صورت استفهام است و مراد تقریر
است تا اقرار دهد با عاقلان و اقرار بستاند از ایشان تا بهر حال مقر آیند که آن باشد که متابعت رضاء خدا کند

تامستوجب رحمت وثواب خدای شود ومورد آیة تحریص وتحذیر است وترغیب وترهیب تا مردم در این آویزند وازآن بگریزند وفقنا الله لمرضاته بفضله ورحمته . هم درجات عند الله . ایشان درجات وپایه‌های بلند یابند بنزدیك خدای یعنی هم اصحاب درجات عند الله ایشان اصحاب منازل ودرجاتند بنزدیك خدای علی حذف المضاف واقامة المضاف الیه مقامه واین را مثله برفت ومثله قوله ابن هرمه انشده سیبویه . انصب للمنية يعتريهم . رجالی ام هم درج السيول . ای هم اصحاب درج ولکن چون ایشان مختلف بودند در مستحقات خود اختلاف ظاهر کاختلاف الدرجات ایشانرا خود درجات خواند واین جنس لابد بر طریق مبالغه بود حق تعالی در این آیه بیان کرد که این دو گروه درجاتند پایه‌دارند واصل درجه پایهٔ نردبان باشد که باو بروند ایشان را در بهشت اعلی وایشان را در دوزخ من اسفل برای انکه در دوزخ طبقات ودرکات است وبهشت منازل ودرجات تا در خبر آمده است که اهل بهشت اهل علیین را ببینند که ستاره که ما می بینیم در افق آسمان . والله بصير بما تعملون . مورد او مورد وعید وتهدید است وتنبیه بر انکه خدای تعالی عالم است باحوال واعمال هر کس از این دو گروه تا هر یکیرا بوفق استحقاق جزا دهد واز قلیل وکثیر مکافات کند قوله تعالی

لَقَدْ مَنَّ اللّٰهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ اِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولاً مِنْ اَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ اٰيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ

بحقیقت انعام فرمود خدای بر مؤمنان چون فرستاد درمیان ایشان فرستاده از جنس ایشان که می خواند برایشان قرآن او را وپاك میکرداند ایشانرا

وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَاِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ✻ اَوَلَمَّا اَصَابَتْكُمْ

ومی آموزاند ایشان را قرآن وبیان شرایع اگرچه ایشان بودند پیش از آن در گمراهی هویدا وانچه بشما رسید

مُصِيبَةٌ قَدْ اَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ اَنّٰى هٰذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اَنْفُسِكُمْ اِنَّ اللّٰهَ عَلٰى كُلِّ

رسنده بحقیقت رسید بشما دوچندان گفتید ازکجاست این بگو آن ازنزد شماست بدرستیکه خدای برهمه

شَيْءٍ قَدِيرٌ ✻ وَمَا اَصَابَكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ فَبِاِذْنِ اللّٰهِ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ ✻

چیز قادر وتواناست وانچه رسید بشما در انروز که بهم رسیدند دو گروه پس بفرمان خدای بود وتا ظاهر کرداند مؤمنان را

وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ اَوِ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالاً

وظاهر کرداند آنان را که نفاق کردند وگفته شد مر ایشانرا که بیائید کارزار کنید در راه خدای یا دفع کنید گفتند اگر دانستمی کارزاری را

لَاتَّبَعْنَاكُمْ هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ اَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْاِيمَانِ يَقُولُونَ بِاَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ

هر آینه متابعت می نمودیم شمارا ایشان برای کفر در آن روز نزدیکتر بودند از ایشان برای ایمان می گویند بدهنهای ایشان انچه نیست در دلهای ایشان

وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ ✻ اَلَّذِينَ قَالُوا لِاِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ اَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ فَادْرَؤُا

وخدای داناتر است بانچه پنهان میدارند آنانکه گفتند برای برادران ایشان وقاعد شدند اگر فرمان بردندی ما را کشته نشدندی بگو پس دفع کنید

عَنْ اَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ✻ وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ اَمْوَاتاً بَلْ

از خویشتن مرگ را اگر هستید شما راست گویان ومپندارید آنان را که کشته شدند در راه خدای مردگان بلکه

اَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ ✻ فَرِحِينَ بِمَا اٰتٰيهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ

زندگانند نزد پروردگار ایشان روزی داده میشوند شادند بانچه داد ایشان را خدای از فضل خود وشادمان میشوند بانانکه

لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ اَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ✻ يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللّٰهِ

نرسیدند بایشان پس از زمان ایشان که هیچ ترس نیست برایشان ونه ایشان اندوهگین میشوند شادمان میشوند به نیکوئی از خدای

وَفَضْلٍ وَاَنَّ اللّٰهَ لَا يُضِيعُ اَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ ✻ اَلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلّٰهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ

وفزونی ثواب وبانکه خدای ضایع نکرداند مزد مؤمنان را آنانکه اجابت نمودند مر خدایرا وپیغامبر را پس از انکه

مَا اَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ اَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقَوْا اَجْرٌ عَظِيمٌ ✻ اَلَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ

رسید بایشان خستگی مر آنان را که نیکی کردند از ایشان وپرهیزکاری مزدی عظیم تمام آنانکه گفتند مر ایشان را مردمان

اِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ اِيمَاناً وَقَالُوا حَسْبُنَا اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ✻ فَانْقَلَبُوا

بدرستیکه مردم بحقیقت جمع کردند برای شما پس بترسید پس بیفزود ایشان را ایمان وگفتند بسنده است ما را خدای ونیك کارگذاری پس بازگشتند

بِنِعْمَةٍ مِنَ اللّٰهِ وَفَضْلٍ لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللّٰهِ وَاللّٰهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ ✻ اِنَّمَا

با نعمت از خدای وفزونی نرسید بایشان هیچ بدی ومتابعت نمودند خشنودی خدا برا وخدای خداوند بخشایش تمام است بدرستیکه

ذٰلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ اَوْلِيَاۤءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ✻

آن دیو شمارا می ترساند دوستان خود پس مترسید از ایشان وبترسید از من اگر هستید شما از اهل ایمان

قوله لقد منّ الله علی المؤمنین . حق تعالی گفت منت نهاد خدای عز وجل بر مؤمنان چون بفرستاد رسولی از ایشان بایشان مفسران گفتند آیة عام است بلفظ وخاص بمعنی برانکه رسول ؑ از عرب است بانکه مبعوث است بکافهٔ مردمان از عرب وعجم وروم وهند وترك وگفته‌اند که در عرب تخصیص هست برای انکه اهل علم بانساب گفتند هیچ قبیله وحیّ نیست از عرب والا رسول را ؑ باو نسبتی هست مگر بنی تغلب که حق تعالی رسول را از ایشان نگاهداشت که در ایشان اصرار بر نصرانی بود وبعضی دگر گفتند جمله مؤمنانرا خواست ومعنی انکه گفت من انفسهم از ایشان بود بایمان وشفقت نه بنسبت چنانکه یکی از ما گوید تو از منی ونفس منی بیانش . لقد جائکم رسول من انفسکم . قوله یتلو علیهم آیاته . آیات خدای برایشان میخواند این صفت اوست ومحل او نصب است علی صفة رسولاً یعنی رسولاً تالیاً علیهم آیاته مزکیاً لهم معلماً لهم الکتاب والحکمه وایشان را تزکیه میکند قولی آنستکه ایشان را دعوت میکند بدینی که بدان دین مزکی ومطهر باشند واقوال در این برفت وایشان را کتاب میاموزد یعنی قرآن وشریعت وان کانوا من قبل لفی ضلال مبین . واگرچه ایشان پیش از این در ضلال وگمراهی ظاهر بودند کوفیان این را رفع علی الغایة گویند وبصریان مبنی گویند بر ضم بنای عارض چون مضاف الیه از او قطع کردند این را بر ضم بنا کردند . اولمّا اصابتکم . همزه استفهام راست وواو عطف است ولما ظرف است ومعنی استفهام اینجا تقریع است وعامل در او جواب او باشد وهو قوله والمعنی قلتم ماقلتم حین اصابتکم حق تعالی گفت انکه بشما رسید مصیبتی ونکبتی یعنی روز احد که شما دوچندان رسانیده بودی بدشمنان یعنی در روز بدر وآن چنان بود که روز احد هفتاد کس را از صحابه بکشتند وروز بدر مسلمانان صد وچهل کس را بکشتند از مشرکان بیکروایه وبیکروایت چهل را بکشتند وچهل را اسیر بگرفتند برای آن گفت . قد اصبتم مثلیها قلتم انی هذا . ای کیف وقع هذا این چگونه افتاد وما مسلمانیم وبر حقیم وپیغمبر خدای درمیان ماست ووحی از آسمان بما میاید وایشان مشرکانند وبر باطلند از کجا افتاد اینحال وچرا چنین آمد ای محمد بگو وجواب ده ایشان را که این چه تعجب است این هم از نزدیك شماست یعنی منکم علیکم از شما برشما آمد که شعب رها کردی وفرمان رسول را مخالفت کردی وبعضی دگر مفسران گفتند مراد ترك قتل وقبول فداست واین آنستکه ما ایشان را نکشتیم وفدیه بستانیم وبر برگ لشگر وکارزار صرف کنیم این آن بود که عبیدة السلمانی روایت کرد از امیر المؤمنین علی ؑ که او گفت جبرئیل آمد بر رسول ؑ وگفت خدای تعالی کاره است فدا ستدن شما از کافران وایشان را رها کردن وخدای تعالی رسول را مخیر کرد از میان دو کار یکی انکه همهٔ اسیران پیش آرند وگردنشان بزنند

واما عددی مخصوص را بکشند وازباقی فدیه بستانند ایشان گفتند خویشان وعشایرمااند وصلاح درآنست
که ما ایشان را نکشیم وفدیه بستانیم وبرگ وساز وآلت کارزار صرف کنیم وهمچنان کردند چون روز
احد آن وهن افتاد ایشان گفتند انّی هذا این چگونه افتاد وچرا بود حق تعالی گفت . هو من عند
انفسکم . ازشما افتاد که اگرشما اینان را روز بدر کشته بودی روز احد باشما این نکردندی که کردند .
انك علی کل شیٔ قدیر . وخدای برهمه چیز قادراست قادر بود که شمارا ازایشان منع کند که ایشانرا ازشما منع کردی
بقهر الا آنستکه حکمت وتکلیف مانع بود ازاین قوله . وما اصابکم یوم التقی الجمعان . وانچه بشما رسید آنروز که دو
لشگر روی بهم دادند یعنی روز احد آن قتل واسر وجراحت ووهن وکسر . فباذن الله . ای بعلم الله بعلم خدای
بود و خدای دانستکه چنان خواهد بودن جز که دانستن خدای واجب نکند وجود معلوم برای انکه
علم وعالمی تعلق دارد بمعلوم علی ما هو به ومعلوم را بوصفی نکند پس عالمی تبع معلوم باشد ومعلوم تبع
عالمی نباشد بیان این آنست که یکی ازما که داند که خدای تعالی عالم وقادر وحیّ وموحّد است وحاصل
بوصفت کمال برای آن برآن صفات حاصل است که او میداند واین سخن آنست که حسم مادّه هرشبهی
کند که در این باب آرند که این را ارتکاب نتوانند کردن واذن بمعنی علم در لغت ظاهر است
ولیعلم المؤمنین ولیعلم الذین نافقوا . ونیز تابدانند که از میان شما مؤمن کیست ومنافق کیست ومعنی آنستکه تاپیدا
شود که مؤمن کیست ومنافق کیست وفرق وتمیز پدید آید ولکن چون معامله آنان کرد که ندانند تابدانند نام آن براین
اجرا کرد واین فصل مستقصی برفت اعاده کردن وجهی ندارد وقولی دیگر گفتند علم بمعنی رؤیت است چنانکه رؤیت بمعنی
علم آید یعنی خدای تعالی انچه میداند در حق شما وآن معدوم بیند وآن ممکن نباشد که بینند تادر وجود نیاید که معدوم نتوان
دیدن واین وجهی قریب باشد پس از انکه درست شود که علم بمعنی رؤیت آمده است بعضی دگر گفتند
مراد آنستکه خدای شمارا معلوم کند که او نفاق ایشان میداند وایمان اینان واین وجه ازظاهر برنیاید
ووجه معتمد آنستکه ما گفتیم وقیل لهم وگفتند ایشان را یعنی عبدالله ابی سلول را واصحاب اورا از منافقان
، تعالوا قاتلوا فی سبیل الله . بیای تا کارزار کنی دره خدای یعنی جهاد دردین خدای . او ادفعوا .
واگرشمارا تیمار مسلمانی نمیدارد برسبیل دفع ازخود وخانه وحریم وحمایت گاه خود برعادت عرب بکنی
. قالوا لونعلم قتالاً . گفتند اگرما دانستمانی که کارزار خواهد بودن نرفتمانی وبرپی شما بیامدیم واین آن
بود که چون رسول ﷺ باحد میامد عبدالله ابی سلول اصحاب خودرا گفت چه مهم است مارا برای محمد
وقوم او خویشتن را طعمهٔ شمشیرساختن بیائید تابمدینه شویم وبرگشتند سیصد مرد وبامدینه شدند چون
رسول ﷺ ملامت کرد ایشان را وصحابه عذراین آوردند که . لونعلم قتالاً لاتبعناکم . حق تعالی گفت
دروغ میگوئید . هم للکفر یومئذ اقرب منهم للایمان . گفتند لام بمعنی الی است چنانکه گفتیم متعاقب باشد
در بسیاری فعلها یقال هدیته لکذا والی کذا ودعوته لکذا والی کذا وارشدته لکذا والی کذا گفت ایشان آنروز
بکفر نزدیکتر بودند که باایمان برای انکه کفر بردل داشتند وایمان برزبان انکه انچه حقیقت نفاق است در
حق ایشان محقق کرد که یقولون بافواههم مالیس فی قلوبهم . بزبان چیزی میگویند که در دل ندارند .
والله اعلم بما یکتمون . وخدای عالم تر است بانچه ایشان دردل پنهان میدارند ازکفر انکه دگر احوال
واقوال ایشان بازگفت . الذین قالوا لاخوانهم وقعدوا . گفت رها نکردند بانکه خود بنشستند برادران
خودرا دردین ویا درنسب گفتند که اگر آنانکه دراحد کشته شدند فرمان ما کردندی وبخانه بنشستند

ایشان را نکشتندی چنانکه مارا نکشتند چنانکه حق تعالی پیش ازاین حکایه کرد که ماماتوا وماقتلوا حق تعالی گفت
بگو ایشانرا که اگر راست میگوئی مرگ ازخویشتن بازداری وآیه وارداست موردردّ برایشان وتکذیب ایشان در
انچه گفتند انکه حق تعالی خواست تا بایه آنانکه دربدر شهید شدند بخلقان نماید تا مؤمنان شاد شوند ورغبت
افتد ایشان را درجهاد ومنافقان را غم وذلیل شوند گفت . لاتحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً .
مپندار وگمان مبر که آنان را که درسبیل خدای بکشتند ایشان مردگانند بل زندگانند بنزدیك خدای
روزی میدهند ایشان را وشادمانه اند بانچه خدای بایشان میدهد واین آیه دلیل آنستکه شهدا باجسام
وارواح زنده اند وبر صفات کمال که لایق ایشان بود حاصلند بعضی مفسران گفتند آیه در روز بدر آمد
وشهیدان بدر وایشان چهارده مرد بودند شش ازمهاجر وهشت ازانصار ودیگران گفتند آیه درکشتگان
احد آمد وایشان هفتاد مرد بودند چهار مرد مهاجر وباقی انصار عبدالله عباس روایت کرد ازرسول ﷺ
که گفت درحق شهیدان احد . جعل الله ارواحهم فی اجواف طیر خضر قرد انهار الجنة وتاکل من ثمارها
وتسرح من الجنة حیث شائت وتأوی الی قنادیل من ذهب تحت العرش . گفت خدای تعالی ارواح ایشانرا
درشکمهای مرغانی سبز نهاد که ازجویهاء بهشت آب میخورند وازدرختان بهشت میوه میخورند ودر
بهشت چنانکه خواهند میگردند ومأوی ومنزل ایشان قندیلهااست اززر ودرزیر عرش رب العزت آویخته
انکه گفت چون آن کرامت ومنزلت دیدند ازخدای تعالی گفتند کاشکی قوم دانستندی انچه ماداریم
ازکرامت ونعمت خدای تعالی گفت من ایشان را معلوم کنم تا شادمانه شوند وانکه این آیه فرستاد این
وجهی است درسبب نزول آیه قتاده وربیع گفتند مارا روایت کردند که چون این جماعت را باحد شهید
کردند مسلمانان گفتند کاشکی تاما دانستمانی که حال این برادران ما که ایشان را بکشتند چیست خدایتعالی
این آیه فرستاد . ولاتحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله . الایه مسروق گفت ماعبدالله مسعودرا پرسیدیم از
این آیه گفت خدای تعالی ارواح شهیدان احدرا دراجواف مرغانی سبزکرد چنانکه درخبر اول برفت
انکه اطلاع کرد برایشان وگفت چه آرزواست شمارا گفتند بارخدایا مارا بالاء این چه آرزو وتمنا باشد
که ما ازمیوهاء بهشت میخوریم وازجویهای بهشت آب میخوریم ودرزیر عرش مجید مسکن ومنزل داریم
حق تعالی دگرباره اطلاع کرد برایشان وگفت هیچ آرزو هست شمارا گفتند آرزوی ما آنستکه ما بادنیا
شویم ودرپیش رسول تو جهاد کنیم وشهید شویم تا مارا بنزدیك تو منزلت بیفزاید حق تعالی گوید من
حکم کرده ام که آن را که بانجا رسانیدم بادنیا که سرای محنت وتکلیف است نبرم گفتند بارخدایا چون حکم
تو چنین است آرزوی ما آنستکه سلام ما برسول خود برسانی واورا احوال ما معلوم کنی وبفرمای که تو
ازما راضی شدی ومارا ازخود راضی کردی حق تعالی گفت امّا هذا فنعم این بکنم برای شما واین آیه فرستاد
جابر عبدالله انصاری گفت پدر مرا عبدالله باحد شهید کردند واو جماعتی اطفال را بمن رها کرد یکروز
رسول ﷺ مرا گفت یاجابر بشارت دهم تورا گفتم بلی یارسول الله گفت پدرتورا چون باحد شهید کردند
خدای تعالی اورا زنده کرد وبی واسطه بااو سخن گفت وگفت یاعبدالله چه آرزواست تورا گفت بارخدایا
انکه مرا زنده کنی تادرپیش رسول تو دگرباره شهید شوم حق تعالی گفت حکمت نیست که آن را اینجا
رسانیدم بادنیا برم گفت بارخدایا آرزوی دیگر مرا آنستکه قوم من بدانند که من درچه کرامت ومنزلتم
حق تعالی گفت من این اعلام بکنم واین آیه فرستاد انس مالك روایت کند ازرسول ﷺ که او گفت

هیچکس نبود که بمیرد واورا ازخدای تعالی منزلتی باشد که تمناء رجوع بادنیا کند مگرشهیدان که ایشان
تمنا کنند که بادنیا آیند ودگرباره شهید شوند ازآن منازل ودرجات وکرامات که ایشان‌را بنزدیك خدای
باشد وبعضی دگر گفتند آیه درشهیدان چاه معونه آمد وقصهٔ این آن بود که محمدبن اسحق بن یسار گفت
باسناده ازحمید طویل ازانس مالك وجماعتی دیگر ازاهل علم هم روایت کردند که ابوبراء عامربن مالك‌بن
جعفربن کلاب ملاعب الاسنه که سید بنی عامربن صعصعه بود بنزدیك رسول آمد بمدینه واورا هدیهٔ نیکوآورد
رسول‌ع هدیهٔ او قبول نکرد وگفت یا بابراء من هدیهٔ مشرکان نپذیرم اسلام آر اگرخواهی که هدیهٔ تو
قبول کنم واسلام براو عرضه کرد وبگفت اورا انچه خدای وعده داده‌است مؤمنان‌را ازکرامت ونعمت
وثواب وازقرآن چند آیة براو خواند اواسلام نیاورد ولیکن نزدیك بود واورا قول رسول نکوآمد
وگفت ای محمد این دین که تو مارا بان دعوت میکنی دینی نکواست اگرجماعتی صحابه‌را بفرستی باهل نجد
تاایشان‌را دعوت کنند باین دین امید من چنان‌است که اجابت کنند رسول‌ع گفت من ایمن نباشم
برایشان که ایشان را بمیان قومی کفار فرستم که ایشان‌را بکشند ابوبراء گفت درحمایت منند ایشان‌را
بفرست رسول‌ع منذربن عمرورا باهفتاد مرد ازخیار مسلمانان بفرستاد ازجملهٔ ایشان حارث‌بن صمه
وحزام‌بن ملحان وعروة‌بن اسماء ونافع بن بدیل‌بن ورقاء الخزاعی واین مرد ازپدران ما است واین در
صفربود سال چهارم ازهجرت برسرچهارماه ازوقعهٔ احد بیامدند وبچاه معونه فرودآمدند واین زمینی است
ازمیان زمین بنی عامر وبنی سلیم چون فرود آمدند گفتند کیست ازمیان ما که رسالت رسول‌ع بگذارد
باین جماعت حزام‌بن ملحان گفت من بگذارم انکه نامهٔ رسول برگرفت وبیامد وبرایشان بایستاد وگفت
یااهل بئرمعونه انا رسول رسول‌الله الیکم . من رسول رسول خدایم بشما من گواهی میدهم که خدا
یکی است ومحمدع بنده ورسول او است بخدای وپیغمبرش ایمان آری مردی ازخیمه بیرون آمد ونیزهٔ
برپهلوی او زد وبدگرپهلو برون برداو گفت الله اکبر بفوزاکبر رسیدم وبیفتاد وجان بداد انکه عامربن
طفیل‌بن عامر آوازداد بنی عامررا وباقتال این جماعت مسلمانان خواند اجابت نکردند وگفتند ماابوبراءرا
نیازاریم که اینان درجوار اویند استغاثه کرد بجماعتی ازبنی سلیم وقبایل ایشان منهم رعل وزکوان ایشان
اجابت کردند وبیامدند واین قوم مسلمانان‌را درمیان گرفتند مسلمانان چون این دیدند دست بتیغ ونیزه
زدند وبذل جهد کردند درقتال تاهمه کشته شدند الا کعب بن زید که اورا درکارزار بیفکندند واورا
رمقی بود وجراحت بسیار داشت ازمیان کشتگان برخاست وبهترشد ودرکارزار خندق کشته شد واشتران
این مسلمانان بچره بودند ودومردبان بود یکی عمروبن امیة الضیمری وانصاری ودیگر احد بنی عمروبن
عوف ایشان را هیچ خبر نبودازاحوال این‌مسلمانان الا که نگاه کردند مرغان را دیدند که انجا که لشکرگاه
ایشان بودپرواز میکردند گفتند این‌مرغان چرا پرواز میکنند بیامدندوبنگریدند قوم‌را کشته یافتند گفتند
رأی چیست عمروبن امیه گفت برویم ورسول خدارا خبر دهیم ازاین حال انصاری گفت امّا نخواهم
که ازصحبت این جماعت بازپس افتم ودروقتی که منذربن عمرورا کشتند من نخواهم تا انجا کشته نشوم انکه
بیامد وکارزار کرد تا اورا بکشتند وعمروبن امیه‌را اسیر گرفتندچون بگفت که ازمضرم رها کردندش
وموی پیشانیش ببریدند واین علامت اسیر باشد که اورا رها کرده باشند عامربن طفیل گفت مادرم
عهدی کرد که بردهٔ آزاد کند من این‌را بعوض آن برده آزاد کردم او بنزدیك رسول آمد وخبر داد

انچه رفته بود گفت اینگناه ابوبراءاست ومن کاره‌بودم رفتن این جماعت را انجا چون خبر بابوبراء رسید
سخت آمد براو خصوصاً ضمان او این جماعت‌را ازرسول ودرجملهٔ این کشتگان عامربن فهیره بود راوی
خبرگوید که عامربن الطفیل که کشندهٔ این جماعت بود گفت این مرد کیست که اورا ازکارزارگاه باسمان
بردند تا آن بالای آسمانش ببردند گفتند این عامربن فهیره است وحسان‌بن ثابت این بیت‌ها بگفت در
تحریص ابو براء علی عامربن‌الطفیل وهی . بنی امّ البنین الم یرعکم . وانتم من ذوایب اهل نجد . تهکم
عامر بابی براء . لیخفره وما خطأ کعمد . الاابلغ ربیعة ذا المساعی . فما احدثت فی الحدثان بعدی .
ابوك ابوالحروب ابوبراء . وخالك ماجد حکم‌بن سعد . وقال کعب‌بن مالك فی ذلك . لقد طارت
شعاعاً کل وجد . خفارة ماجارابوبراء . بنی امّ البنین اما سمعتم ، دعاء المستغیث مع‌المساء . وتنویه
الصریخ بکی ولکن . عرفتم انّه صدق‌اللقاء . چون ابیات بربیعت ابی‌البراء رسید اسب برنشست ونیزه
برگرفت وبراه عامربن الطفیل رفت واورا نیزه زد وازاسب بیفکند وبکشت چون بیفتاد گفت این عمل
ابوبراءاست اگرمن بمیرم خون من ازاو طلب کنی وبازمفروشی مرا واگر بزیم رأی خود بینم اسحق‌بن
ابی طلحه گفت ازانس مالك شنیدم که اوگفت خدای درباب شهیدان بئرمعونه این آیة قرآن بفرستاد
وهو بلغوا قومنا عنا انه قد لقینا ربنا فرضی عنا ورضینا عنه . انکه تلاوتش منسوخ شد پس انکه مامدتی
میخواندیم وخدای‌تعالی این‌آیه فرستاد ولاتحسبن الذین قتلوا فی‌سبیل‌الله الایة . بعضی دیگر گفتند سبب
نزول آیه آن بود که چون اولیاء آن کشتگان‌را نعمتی وسروری رسیدی ایشان‌را یادکردندی وگفتند .
نحن فی نعمة وسرور وآباؤنا وابنائنا واخواننا فی القبور . مادرنعمت وسروریم وپدران وفرزندان
وبرادران ما درگورند ازآن تحسرخوردن خدای‌تعالی این‌آیه فرستاد وباز نمود که حال ایشان بهترازحال
شما است گمان مبرید که آنانرا که درسبیل من بکشتند مردگانند بل زندگانند بنزدیك خدا وحسب بدو
مفعول متعدی باشد همیشه الذین قتلوا مفعول اول است وامواتاً مفعول دوم ومراد بسبیل خدای جهاد
است بلا خلاف بل‌احیاء رفع برخبر مبتدای محذوف‌است التقدیرهم احیاء وابن ابی عبله خواند بل‌احیاء
علی تقدیر بل‌احسبهم احیاءً بعضی گفته‌اند مراد آنستکه بل احیاء فی‌الدین ایشان دردین زنده‌اند وبعضی
گفته‌اند احیاء فی‌العلم یعنی درمعلوم خدا است که زنده خواهند شدن وگفته بل‌احیاء ببقاء الذکر زنده‌اند
ازانجا که ذکر ونام ایشان مانده‌است درمیان مردمان چنانکه شاعر گفت . موت التقی حیوة لافناء لها .
قدمات قوم وهم فی‌الناس احیاء . بعضی دگر گفتند برای آن گفت بل‌احیاء که ایشان ثواب اعمالی که
کردندایشان‌را همچنان می‌نویسند وهرجهادی که‌مجاهدی میکنند ازآن روز تاروز قیامت ایشان‌را مثل آن
مینویسند برای انکه بذل جهد کردند وجان فدا کردند تادیگران بایشان اقتدا کردند واین اقوال اقتضاء
آن کند که بل‌احیاء مجاز باشد وبعضی‌دیگر گفتند برای انکه ارواح ایشان درزیرعرش خدایرا سجده
میکنند چنانکه زندگان کنند وچنانکه ارواح مؤمنانی که بروضو بخسبند علی‌ماجاء فی‌الاخبار الاحاد وگفته
اند برای انکه ایشان درگور پوسیده نشوند چون دگرمردگان ودرخبرآمده‌است که چهار گروه درگور
درست بمانند پیغمبران وعالمان وشهیدان وحاملان‌قرآن عبدالرحمن‌بن عبدالله‌بن عبدالرحمن‌بن ابی‌صعصعه
گفت عمروبن الجموع وعبدالله‌بن عمروبن‌حازم ازجملهٔ کشتگان احد بودند ایشان‌هردورا دریك گور نهاده
بودند وقتی سیلی عظیم‌بیامد وگورایشان برگذر سیل‌بود گور ایشان آب ببرد وایشان درگور ظاهرشدند

درست که‌پنداشتی که‌ایشانرا همانساعت نهاده‌اند و دست ایشان برجراحت نهاده‌بود یکی برفت ودست او چندبار از
جراحت برگرفت هربار باجراحت نهاده شد وازوقعهٔ احد تاروزگار این سیل چهل و شش سال بود
بعضی دگر گفتند برای انکه ایشان را نشویند چنانکه مردگان را رسول علیه السلام درحق شهیدان
گفت . زمّلوهم بدمائهم وکلومهم فانهم یحشرون یوم القیمة بدمائهم اللون لون الدم والریح ریح المسك .
گفت ایشان راهمچنان دفن کنید خون آلود باجراحت که فرداء قیامت هم چنین برخیزند
خون آلود ورنك رنك خون باشد و بوی بوی مشك . وعبید بن عمیر روایت کند که رسول ﷺ
روز احد بمصعب بن عمیر بگذشت واو کشته افکنده بود بربالین او بایستاد واین آیه میخواند . من المؤمنین
رجال صدقوا ماعاهدوا الله علیه الایة . انکه گفت رسول خدای گواهی میدهد که‌ایشان فردای قیامت گواهان
من باشند بنزدیك خدا جل جلاله برظلم ظالمان بیائید وایشان رازیارت کنید وبرایشان سلام کنید که‌بان خدای که
جان من بامر اوست که هیچکس نباشد که برایشان سلام کند والا جوابش بازدهند واین خبر دلیل آن میکند که‌ایشان
برحقیقت زنده باشند وظاهر قرآن براین است حمل برظاهر باید کردن که آن اولیتر است واز آن مانعی نیست وچیزیکه
حمل کند برانکه ازظاهر عدول کنند یرزقون ایشان راروزی میدهند ازمیوه‌های بهشت وآبهای بهشت فرحین
شادمانه‌اند بانچه خدای میدهد ایشان راازفضل ونعمت ونصب او برحال است من یرزقون وابن السمیقع خواند
فارحین وهما لغتان کفارهین و فرهین وحاذرین وحذرین ویستبشرون و شادمانه میباشند و اصل او
از بشره است برای انکه انکس که شاد بود اورا شادی بر بشره پیدا شود درمعنی او خلاف کردند
بعضی گفتند معنی آن است که ایشان یعنی شهیدان خرّم باشند بانانکه زنده مانده باشند از اقربا و
دوستان ایشان برایمان وطاعة مقیم باشند وخدای ایشان را ازاحوال ایشان خبر میدهد واز طاعة
وعبادت ایشان وآنان شادمانه می‌باشند قولی دیگر آن است که خدای تعالی خبردهد شهیدان را
که از خویشان ویار شما فلان و فلان شهید خواهند شدن وایشان نیز باین کرامت و منزلت در
شهادت برسند که شما رسیدهٔ ایشان این بشنوند شاد مانه شوند سدی گفت شهیدان هر وقت
نامه بایشان دهند که فلان وفلان از خویشان ویاران شما در فلان وقت عنقریب با نزدیك شما
خواهد آمدن ایشان آن بشنوند وشاد مانه شوند چنانکه مرد مسافر که نامهٔ دوستان وعزیزان خود
بخواند ومعلومش شود که‌ایشان را عنقریب ملاقات خواهد بودن . ان لاخوف علیهم ولاهم یحزنون . ایشان
خرم شوند بانکه‌این گروه ماندگان را خوفی واندوهی نخواهد بودن از آن وجوه که‌برفت زجاج گفت معنی آن است
که . لم یلحقوا بهم ولکن قاربوهم فی المنزله ففرحوا بذلك واستبشروا به . انانکه شهید باشند خرم شوند بانکه انانکه
شهادت نیافته‌اند چون برسر ایمان وعمل صالح باشند اگر پایه شهیدان نیابند بایشان نزدیك باشند بمنزلت و
درجه قوله الاخوف علیهم . درجای بدل افتاد من الذین لم یلحقوا بهم . واز جمله ابدال بدل اشتمال باشد انکه
گفت . ویستبشرون بالذین لم یلحقوا . انکه گفت الاخوف علیهم واستبشار بحقیقت بنفی خوف وحزن است
ازایشان وبدل اشتمال حالتی متصل بود بمبدل چنانکه اعجبنی زید عقله وسلب زید ثوبه قوله لم یلحقوا یقال لحق
فلان بفلان والحقته به وقیل لحق به والحق به بمعنی ولهذا جاء فی الحدیث ان عذابك بالکفار ملحق ای لاحق و
روی ملحق والاول اکثر فی الروایة یستبشرون بنعمة شادمانه می باشند بنعمة وفضل خدای وفایده انکه منکر
گفت ونگفت بنعمة الله وفضله آن است که آن نعمة وفضل بانجای است که وصف نمی شاید کردن آن را که‌بان

معروف شود ولام تعریف دراو نمی شاید آوردن تا از جنس آن شود که مخاطب شناسد بل چون بحدی است که مثل
آن معتاد ومعهود نیست چون مبهم نکره است برای آن نکره گفت انکه گفت من الله تا کرامت پیدا شود وبدانند
که آن نعمت از خدای صادر است ومی شاید تا تبیین بود وشاید تا ابتدا غایة بود وان الله المعنی وبأن الله محل جراست
لعطفه علی مجرور وکسائی خواند وان الله ونیز مفضل ومحمد بن عیسی وفرا درشاذ علی الاستیناف بیان این قرائت
قرائت عبدالله مسعود است . والله لایضیع اجر المؤمنین . وبرقرائت اوّل یك کلام باشد وبرقرائت دوم دو کلام باشد و
معنی انکه خدای عزّوجل رنج مؤمنان ضایع نکند کلبی گفت باسنادش که مرد مجاهد چون پیش دشمن رود در
صف کارزار جهاد دری ازدرهای آسمان برگشایند ودو شخص از حور العین بیایند ونظارهٔ او میکنند چون او
روی بدشمن آرد وکارزار کند ایشان گویند اللهم وفقه وسدده بارخدایا توفیق وتسدیدش ده چون پشت بر
دشمن کند وبرود ایشان گویند اللهم اعف عنه بارخدایا عفو کن اورا چون اورا بکشند خدای تعالی باو بافرشتگان
مباهات کند گوید ببندهٔ من نگری که چگونه تن وجان درسبیل من بذل کرد برای طلب رضای من فرشتگان گویند
بارخدایا مابرویم بنصرة او وحق تعالی گوید دست بداری ازبندهٔ من که دیر است که او رنجور است برای من ولقای
من دوست می دارد ومن لقای او انکه آن حوریان فرود آیند وببالین او آیند وحق تعالی فرشتگان را فرماید
تا ازافاق زمین بیایند بتحیة وبشارت او بکراماتی که خدای تعالی نهاده باشد اورا چون بشارت داده باشند اورا
حق تعالی گوید بر گردی واورا بازنان خود رها کنی تا بایشان بیاساید ایشان اورا گویند مدتها است تا مارا
بتو یاسه وآرزومندی است او گوید مرا نیز همچونین انکه حق تعالی ایشان را بمحل خود رساند ابوالقسم
عبدالله بن احمد بن عامر روایت کند ازعلی بن موسی الرضا ازپدرش موسی بن جعفر الکاظم ازپدرش جعفر
بن محمد الصادق ازپدرش محمد بن علی الباقر ازپدر زین العابدین علی بن الحسین ازپدرش حسین بن علی الشهید
ازپدرش امیر المؤمنین علی که او یکروز برمنبر خطبه میکرد وقوم را تحریص میکرد برجهاد مردی برپای خاست
وگفت یاامیر المؤمنین مجاهدرا که بجهاد رود اوراچه مزد باشد امیر المؤمنین گفت من یکروز ردیف رسول
بودم ﷺ برناقهٔ قضباء اینکه تو ازمن پرسیدی من ازاو پرسیدم اومرا گفت بدانکه مرد غازی چون همت وعزم
غزا کند خدای تعالی برای او براتی ازدوزخ بنویسد چون ببرگ وساز کردن گیرد خدایتعالی باو بافرشتگان
مباهات کند چون اهل وعشیره را وداع کند درودیوار براو بگرید وازگناه بدرآید چنانکه مار ازپوست بدر
آید خدایتعالی برهر مردی ازغازیان چهل هزار فرشته را موکل کند تا اورانگاه میدارند ازپس وپیش وچپ
وراست وهیچ حسنه نکند الا مضاعف کنند وهر روزی اورا عبادت هزار مرد بنویسند که هر مردی هزار سال
عبادت کرده باشد هر سالی سیصد وشصت روز هر روزی چندانکه همه عمر دنیا چون برابر دشمن رسد علم اهل دنیا از
حصر وحد ثواب ایشان بازماند چون بکارزار گاه درآید ونیزه‌ها بریکدیگر راست کنند وکمانها بزه آرند وتیر پیوندند
وبیکدیگر در آویزند فرشتگان برگرد ایشان درآیند ودعا کنند ایشان را بنصرت وثبات قدم ومنادی ندا
کند الجنة تحت ظلال السیوف . بهشت درزیر سایهٔ شمشیرها است چون چنین باشد هر طعنه وضربت که بر
مرد مسلمان آید اورا خوارتر آید ازانکه شربهٔ آب سرد در گرمگاهی چون ازپشت اسب برزمین آید هنوز بر
زمین افتاده نباشد که جفت او حور العین ببالین او رسد واورا بشارت دهد بانچه خدای بجارده باشد اورا ازکرامت
چون برزمین افتد زمین گوید اورا مرحبا بالروح الطیبة اخرجت من البدن الطیب . مرحبا بجانی پاکیزه که ازتنی
پاکیزه می برود بشارت باد تورا که برای تو نهاده است انچه هیچ چشم چنان دیده نیست وهیچ گوش چنان شنیده نیست

وبرخاطر هیچ بشر چنان گذشته نیست وخدای تعالی گوید من خلیفه اویم براهلش هرکه رضاء ایشان جوید
رضای من جسته باشد وهرکه ایشان را بخشم آرد مرا بخشم آورده باشد وخدای تعالی روح او در حوصلهٔ مرغانی
کند سبز که در بهشت می پرند هرکجا خواهند واز هر طعام که میخواهند میخورند وباقندیلهاء زرین شوند از
عرش آویخته وهر مردی از ایشان هفتاد غرفه در بهشت بدهند از غرفهٔ تا غرفهٔ چندان باشد که از صنعا باشد تا بشام
وبروایتی دیگر ازمنی تا بشام نور آن هر غرفه چندان می تابد که از شرق تا غرب پر کند برهر غرفه هفتاد در باشد
هر دری را هفتاد مصراع باشد اززر برهر دری پردهٔ آویخته باشد درهر غرفه هفتاد خیمه باشد درهر خیمهٔ
هفتاد سریر باشد اززر قوایم آن ازدر وزبرجد مرصع بقضبان زمرد برهر سریر چهل بستر کرده باشد
کثافت هر بستری چهل گز برهر بستری جفتی از حور العین که صفت ایشان آن باشد که خدای تعالی گفت .
عرباً اتراباً . مرد گفت یا امیر المؤمنین عرب واتراب چه باشد گفت . الغنجات الرضیات الشهیات .
نازنینان پسندیده آرزو وهر یکی را از ایشان هفتاد هزار کنیزك وهفتاد هزار غلام باشد با رویهاء چون ماه
تابان وتاجهای زر ولؤلؤ ازارهاء سراب بردوش افکنده وکوزها وابریقها بردست گرفته چون روز قیامت باشد
وایشان برمرتبهٔ خود میایند بان خدای که جان محمد بامر اوست که اگر پیغمبران در راه پیش ایشان برافتند
ازبهاء ایشان پیاده شوند این شهیدان بیایند ودر موقف شفاعت بایستند هریکی از ایشان هفتاد هزار گناه کار را
شفاعت کنند از اهل البیت وهمسایگان تا دو همسایه بایکدیگر خصومت کنند هر یکی گوید من اولیترم
بشفاعت او که من نزدیك ترم بجوار وهمسایگی او انگه بیاید وبا من وبا ابرهیم برمایدهٔ خلد بنشیند
خدای تعالی برحمت بایشان می نگرد وایشان بثواب وکرامت خدای می نگرند بامداد وشبانگاه راوی
خبر روایت کند از قیس الجذامی از رسول علیه السلام که او گفت خدای تعالی شهیدان را شش
خصلت بدهد عند انکه اول قطرهٔ خون او برزمین آید گناهانش را جمله بیامرزد وجای خود در بهشت بیند وجفت
خود را از حور العین وازفزع اکبرش امن کند واز عذاب گور ایمن باشد وبحلیهٔ ایمانش آراسته دارند انس
مالك روایت کند که بارسول علیه السلام بودیم در بعضی غزوات مردی سیاهی بیامد وگفت یا رسول الله من مردی ام
چنین که می بینی سیاه وزشت روی وگریه بوی درویش بی مال اگر در پیش تو جهاد کنم تا مرا بکشند جای من کجا
باشد رسول علیه السلام گفت بهشت چون آن این بشنید نیزه برسر گرفت وحمله بردو کارزار میکرد تا بکشتند اورا
رسول علیه السلام بیامد در بالای سر او بایستاد وگفت . لقد بیض الله وجهك وطیب ریحك واکثر مالك ، خدای
روی تو سفید بکرد وبوی تو خوش بکرد ومال تو بسیار کرد انگه گفت بخدای که زنان او را دیدم از حور العین که با یکدیگر
منازعه میکردند در آن جبهٔ پشمین که او داشت تا که با او در آنجا شود ابوهریره روایت کند از رسول علیه السلام
که او گفت مرد مجاهد که اورا شهید کنند زخم نیزه وشمشیر هم چنان ماند که کسی قرصهٔ باو بر دهد ودر خبر
دیگر چنین آمد که عض نملة اشد علی الشهید من مس السلاح . گاز مورچه برتن شهید سخت تر آید از طعن نیزه وضرب
شمشیر عبد الرحمن بن عبد الله روایت کند از رسول علیه السلام که خدایرا بندگانی باشد که بخل کند بایشان بقتل
یعنی نخواهد که ایشان را بکشند ایشان را از قتل وزلازل واسقام نگه دارد وعمر ایشان دراز کند در حسن عمل
وروزی فراخ دهد ایشان را وزندگانی دراز در عافیت وقبض روحشان کند در عافیت وجان ایشان بردارد
بربستر نوم وایشان را بدرجهٔ شهیدان برساند قوله . للذین استجابوا لله والرسول الایه . ابوسفیان واصحابش
چون از احد باز گشتند وبروحا رسیدند پشیمان شدند ویکدیگر را ملامت کردند گفتند ماچه کردیم نه محمد را

کشتیم ونه غارت کردیم برزنان ایشان قومی را بکشتیم وجماعتی اندك ضعیف را باز گذاشتیم باز گردید تا بتمامی
دمار برآریم از این باقی که مانده اند این خبر برسول علیه السلام رسید خواست تا کافران را بترساند واز خویشتن
شدتی وشوکتی بنماید تا کافران گمان برند که مسلمانان را قوتی هست که از قفای ایشان می روند باز گردید و
بفرمود تا ندا کردند که رسول ٤ از قفای این کافران بخواهد رفتن ساز رفتن باید کردن ومردم بیشتر مجروح و
رنجور بودند جابر عبد الله انصاری گوید پدرم را کشته بودند واو هفت دختر رها کرده بود من گفتم یا رسول الله
چه فرمائی مرا دانی که پدر هفت عورت بمن رها کرده است وبرسر ایشان مردی نیست ومن نخواهم که تو بجهاد روی و
من در خدمت تو نباشم رسول علیه السلام گفت برایشان خلیفتی بدار وتو بیا با ما همچنین کردم رسول ٤ برخاست
ووجوه صحابه ورفتند تا بجائی که آن را حمراء الأسد گویند واز آنجا تا بمدینه هشت میل است ابن السایب روایت
کند که مردی از بنی عبد الأشهل گفت من از جملهٔ مجروحان بودم وبرادرم را جراحت سخت تر بود بایکدیگر
گفتیم که چه چاره است ما مجروحیم ورنجوریم ومرکبی نداریم وقوت رفتن نیست مارا ورسول خدای را چگونه
رها کنیم آخر عزم مصمم کردیم بررفتن ساعتی میرفتیم وهرگه برادر رنجور ومانده شدی من او را بر گرفتمی وپارهٔ
بردمی واو پارهٔ برفتی تا برسول رسیدیم بحمراء الأسد معبد الخزاعی برسول ٤ بگذشت واو مشرك بود
وبنی خزاعه مسلمانان وکافرانشان هوا خواه رسول بودند وبارسول علیه السلام عهد داشتند گفت یا محمد
سخت است برما این رنج که بصحابهٔ تو رسید واگر آسایشی بودی بهتر بودی وبگذشت چون بابو سفیان رسید
بروحا گفت عزم آن داریم که برویم واین بقایاء اصحاب محمد را مستأصل کنیم معبد گفت بخرد مردی محمد را
دیدم واصحابش بالشگری که مثل آن ندیدیم ساخته وبجارده وآنانکه حاضر نبوده حاضر شده وبتاختن وتعجیل
دمبال شما میایند وتأسف میخورند برانکه چرا رها کردند شمارا واگر تا بدر مکه بروی همانا از قفاء شما باز
نگردند وابوسفیان وقومش را تخویفی عظیم کرد از رسول ابوسفیان گفت چه می گوئی ما ایشان را مجروح
ومنهزم ومتفرق رها کردیم گفت آن ندانم که شما چه کردی اما اکنون لشگری را دیدم که از شوکت وعدت وحرص
ایشان برشما مرا در دل آمد که بیتی چند بگفتم ابوسفیان گفت آن بیتها چیست گفت این است . کادت
تهد من الأ موات راحلتی . اذ سالت الأرض بالجرد الأبابیل . تردی باسد کرام لا تنابلة .
عند اللقا ولا خرق معازیل ، فظلت عدوا أظن الارض مایلة . لما سموا برئیس غیر مخذول . فقلت ویل ابن
حرب من لقائکم . اذا تغمطت البطحاء بالجیل . انی نذیر لاهل السیل ضاحیة . لکل ذی اربة منهم ومعقول .
من جیش احمد لا وحش تنابلة . ولیس یوصف ما انذرت بالقیل . چون ابوسفیان واصحابش این شنیدند
بترسیدند وتوقف کردند وجماعتی از عبد القیس بگذشتند بابوسفیان او گفت کجا میروی گفتند بمدینه گفت
چه کار گفتند تا پارهٔ گندم خریم گفت پیغامی از من بمحمد بری وشمارا بر من است که این اشتران شمارا پربار بشما سپارم
ببازار عکاظ گفتند آن پیغام چیست گفت محمد را بگوی که ما ابوسفیان را دیدیم بالشگر عظیم بتعجیل میامدند
گفتند ما میرویم تا بقیهٔ اصحاب محمد را استیصال کنیم این بگفتند وروی با مکه نهادند واین قوم بیامدند ورسول را ٤
این بگفتند وبمدینه شدند رسول علیه السلام وصحابه گفتند حسبنا الله ونعم الوکیل ورسول ٤ از پس سه روز
بامدینه شد ودر آن منزل معویة بن المغیره ابن عاص را بگرفت وابوغرة الجمحی را بگرفت این قول بیشتر مفسران است
مجاهد وعکرمه گفتند آیه در غزاء بدر کهتر آمد وآن چنان بود که ابوسفیان روز احد چون بخواست رفتن
رسول علیه السلام را گفت موعد ما سال آینده موسم بدر کهتر است رسول علیه السلام گفت چنین باشد انشاء الله

تعالی چون وقت موعد در آمد ابو سفیان واهل مکه بیامدند تا بمنزلی که آنرا مجنه خوانند خدای تعالی خوفی در دل ایشان افکند و خواستند تا بمکه شوند نعیم بن مسعود الاشجعی را دیدند در راه که بعمره آمده بود ابو سفیان نعیم را گفت یا نعیم مارا با محمد موعدی هست ببدر صغری واین سال قحط است واین کار ماجز بسال خصب و فراخی نرود تاما وچهار پا چیزی یابیم وصلاح در آن می بینم که باز گردیم ونمی باید که محمد گوید که ما از سر ضعف و بددلی باز گردیدیم چون محمد را بینی بمدینه بگو که ابو سفیان بالشکر بسیار ساخته عزم آن دارد که با موعد تو آید وتخویفی بکن ایشانرا از ما وبمکافات این تورا برمن ده شتر است که بتو سپارم بضمان سهیل بن عمرو وسهیل بن عمرو را ضمان کرد نعیم بیامد تا بمدینه لشکر رسول علیه السلام ساز غزاة میکردند نعیم گفت کجا خواهی رفتن گفت میان ما وابو سفیان موعدی هست ببدر صغری آنجا خواهیم رفتن نعیم گفت بد رای است این که دیدهٔ ایشان بدر شهر شما آمدند و شما در شهر خود وخانهٔ خود آن رفت که دیدی اکنون بر خواهی خاستن وبجای رفتن وباجمع بسیار تمام سلاح تمام آلت قتال کردن ترسم که کسی از شما باز نیاید اگر بروی وتهویلی بکرد اصحاب رسول را وایشان را فتوری پدید آمد رسول علیه السلام گفت اگر مرا تنها باید رفتن بروم وباز تمام انانکه شجاعان قوم بودند گفتند ما با تو ایم ای رسول الله واز ایشان نه اندیشیم حسبنا الله ونعم الوکیل رسول علیه السلام برفت تا ببدر صغری هر کجا مشرکی برآمدی صحابهٔ رسول پرسیدندی از اهل مکه وابو سفیان گفتندی . قد جمعوا لکم فاخشوهم . جمعی بسیار مجتمع شده اند وجای ترس است شمارا از ایشان صحابهٔ رسول گفتند حسبنا الله ونعم الوکیل تا ببدر رسیدند وآن آبی است بنی کنانه را وبازار گاهی بود در جاهلیة آنجا که هر سال هشت روز بازار بودی رسول علیه السلام آنجا مقام کرد ومنتظر ابو سفیان می بود وابو سفیان با مکه شده بود واهل مکه ایشان را جیش السویق خواندند یعنی ایشان بسویق خوردن شده بودند ورسول علیه السلام آنجا هیچکس را از مشرکان ندید ووقت بازار در آمد ومردم بعادت موسم آنجا آمدند واصحاب رسول علیه السلام تجارتی بسیار ومعاملهٔ بسیار کردند وایشان را در آن خیر ونفع بسیار بود وبر هر درمی دو سود کردند وبا مدینه آمدند با سلامت وغنیمت فذلک قوله . الذین استجابوا لله والرسول . آنانکه اجابت کردند خدای وپیغمبر را یعنی آنکه که ایشان را باقیهٔ قوم احد خواندند یا با غزاة بدر صغری ومحل الذین جر است برای انکه صفت مجروری است وهو قوله المؤمنین . والتقدیر وان الله لا یضیع اجر المؤمنین المستجیبین لله والرسول من بعد ما اصابهم القرح . پس انکه ایشان را جراحت وزخمها رسیده بود واین بحدیث احد لایقتر است واین کلام تمام است انگه ابتداء کلامی دیگر کرد وگفت . للذین احسنوا منهم واتّقوا اجر عظیم . آنان را که احسان کنند و طاعت داشت رسول علیه السلام در آنچه ایشان را فرماید واتّقوا بپرهیزند از مخالفة ومعصیت او مزدی و ثوابی عظیم باشد وآنجا که خبر مبتدا ظرفی مقدم بود شاید که مبتدا نکره بود . الذین قال لهم النّاس . محل الّذین هم جرّ است بان علت که در اول گفتیم مراد بناس اول نعیم بن مسعود است در قول مجاهد ومقاتل و عکرمه وواقدی واین عامّی بود که مراد ازاو خاص است وابو اسحق گفت وجماعتی دیگر که مراد بناس آن جماعتند از عبد القیس که قصهٔ ایشان برفت سدی گفت چون رسول علیه السلام برگ آن کرد که ببدر رود برای میعاد ابو سفیان منافقان بیامدند وگفتند نه ما شمارا گفتیم بان سال که مروی وبرفتی وآن رنج دیدی که دیدی امسال دگرباره میروی وایشان جمعی بسیارند اگر بروی کسی از شما باز نیاید نصیحت ما بشنوی و از ایشان بترسی وبر حذر باشی ایشان گفتند حسبنا الله ونعم الوکیل . بر این قول مراد بناس منافقان باشند انّ الناس قد جمعوا لکم . یعنی اباسفیان واصحابش لشگر جمع کردند برای قتال شما از ایشان بترسی وحذر

کنی که شمارا قوت ایشان نباشد . فزادهم ایماناً . ایشان را از این گفتار ایمان بیفزود امّا انکه ایمان را زیادة ونقصان روا بود یا نه ایمان در لغة تصدیق ودر شرع همچونین وبر حقیقت مرجع ایمان باعتقادات علمی بود ومعارف عبارتی باشد از مجموع علومی که چون مجتمع شود ایمانش خوانند وتا مجموع نبود ایمان نخوانند آن را پس بر این قاعده زیاده ونقصان در او مجاز باشد برای انکه اگر از این مجموع نقصان کنند ایمان نباشد وزیاده مجاز باشد در او ومراد آن بود که طریق ودلیل آن زیاده شود واخباری که آمده است در زیاده ونقصان ایمان متناول باشد وزیادت مجاز باشد بر این تأویل که گفتیم امّا بقول آنانکه ایشان تصدیق بالقلب واقرار باللّسان وعمل بالأرکان گفتند زیاده ونقصان در او حقیقت باشد وما بعضی از آن اخبار بگوئیم عبد الله عمر گوید از رسول علیه السلام پرسیدیم که ایمان زیاده ونقصان پذیرد گفت بلی بیفزاید چندانکه صاحبش را به بهشت برد وبکاهد چندانکه صاحبش را بدوزخ برد وتفسیر این آن بود که چون تمام شود صاحبش را به بهشت برد و چون تمام نشده باشد صاحبش دوزخی بود بتقصیر در اتمام آن وزیادة در خبر عبارت باشد از تمام ایمان را ابو سعید خدری روایت کند از رسول علیه السلام که او گفت مجادلهٔ یکی از شما در دنیا در حقی که او را باشد سخت تر نبود که مجادلهٔ مؤمنان با خدای در حق برادران مؤمنشان که ایشان را بدوزخ برده باشند گویند بارخدایا در حق برادران ما که بدنیا نماز کردند وروزه داشتند وحج کردند حق تعالی گوید بروی وهر کس را که شناسی از دوزخ بیرون آری بیایند ایشان را بصورت بشناسند بعضی از ایشان تا نیمهٔ ساق در آتش باشند وبعضی تا بکعب ایشان را بیرون آرند حق تعالی گوید بروی هر کس را که در دلش وزن دیناری ایمان باشد بیاری بیایند گروهی دیگر را بیارند گویند بروی وآن را که در دل او مقدار نیم دینار ایمان بود بیاری انگه گوید بروی هر که در دل او مثقال ذرّه ایمان بود اورا بیاری واین خبر حجت گردد بر زیادت ونقصان ایمان ومعلوم است باتفاق که این مجاز است برای انکه وزن یک دینار ونیم دینار ومثقال ذرّه در جسم صورت بندد در عرض روا نباشد وتأویل این خبر هم این باشد که گفتیم که در ادلّه وطرق متفاوت باشد عبد الله عمرو الحملی روایت کرد از امیر المؤمنین علی علیه السلام که او گفت ایمان اول ملطه باشد سفید در دل انگه میفزاید تا همه دل سفید شود ونفاق ملطه باشد سیاه در دل چندانکه میفزاید دل سیاه میشود تا همهٔ دل سیاه شود واگر دل مؤمن بشکافند سفید باشد واگر دل منافق بشکافند سیاه باشد وشبهه نیست در انکه این الفاظ مجاز است وتشبیه وتمثیل والّا ایمان وکفر عرض است وعرض محال است که متلون باشد وانّما متلوّن اجسامی باشد که محل الوان باشد . وقالوا حسبنا الله ای کافینا وثقتنا . مارا خدای بس است وکفایت کننده است ونون والف ضمیر مجرور متصل است باضافه وشاعر گفت . فیملأ بیتنا اقطاً وسمناً . وحسبنا من غنیً شبع وریّ . ونعم الوکیل ای الموکول الیه الامور فعیل باشد بمعنی مفعول برای انکه وکیل مرد در کارها آن بود که کار باو گذاشته باشند من وکلت الیه الأمر کله . واقدی گفت وکیل اینجا مانع است وکذلک فی قوله . ثم لا تجد لک به علینا وکیلاً . ای مانعاً وکذلک فی قوله . انّ عبادی لیس لک علیهم سلطان وکفی بربک وکیلاً . وابو هریره روایت کرد از رسول علیه السلام که او گفت ابرهیم را علیه السلام چون باتش افکندند آخر سخن که از او شنیدند این بود که گفت حسبنا الله ونعم الوکیل . عوف بن مالک روایت کند که رسول علیه السلام گفت از میان دو مرد حکومتی کرد آن را که حکم براو بود برخاست ومیگفت . حسبنا الله ونعم الوکیل . رسول علیه السلام گفت باز آرید این مرد را باز آوردند اورا گفت یا هذا خدای عز وجل بر زیرکی جهر میکند وبر عجز ملامت چون

کار بر تو غالب شود این کلمه بگوی تنبیه کرد اورا بر آن که این کلمه نه بجای خود گفتی وابله وار گفتی . فانقلبوا بنعمة من الله وفضل . برگشتند از آنجا وبانخانه شدند با نعمت خدای وفضل وافزونی او وگفته‌اند مراد بنعمت عافیت است وبفضل آن سود که ایشان را بود در تجارت ومعاملهٔ بازار موسم بدر چنانکه قصهٔ او برفت . لم یمسسهم سوء . برسید ایشان را بدی یعنی قتلی وجراحتی ومکروهی در خبر است که صادق ؑ گفت . عجبت لمن یفزع اربعاً کیف لایفزع الی اربع . عجب از انکه از چهار چیز ترسد چگونه پناه با چهار چیز ندهد یکی ازانکه از دشمن ترسد چرا فزع نکند باین کلمه که حسبنا الله ونعم الوکیل . ومیشنود که خدای تعالی بعقب این میگوید . فانقلبوا بنعمة من الله و فضل لم یمسسهم سوء . وانکه او از مکر ما کری ترسد چرا پناه باین کلمه ندهد که . وافوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد . ومیشنود که خدای تعالی بعقب این میگوید . فوقیه الله سیئات ما مکروا . وعجب ازانکه اورا غمی باشد چگونه پناه باین ندهد . لااله الا انت سبحانك انی کنت من الظالمین . ومی‌شنود که خدای تعالی بعقب این میگوید . فاستجبناله ونجیناه من الغم وکذلك ننجی المؤمنین . وعجب ازانکه او زیاده مال طمع دارد وفزع نکند با این کلمه که . ماشاءالله لا قوة الا بالله . و میشنود که خدای تعالی بعقب این میگوید . فعسی ربی ان یؤتینی خیراً من جنتك . واتبعوا رضوان الله . ومتابعت رضای خدای کردند یعنی طاعت خدای و رضای او بان ارادة باشد وسبب آن بود که ایشان گفتند یارسول‌الله اینکه ما کردیم غزا بود خدای تعالی این آیه فرستاد وگفت این متابعت وفرمان ورضاء من است ثوابش ثواب غازیان باشد وسلامت وغنیمت باآن یار ورضاء من حاصل . والله ذو فضل عظیم . وخدای جل جلاله خداوند فضل ونعمت بزرگ است . انما ذلکم الشیطان . ذلکم اشارت است بانکه آن سخن گفت که . ان الناس قد جمعوا لکم فاخشوهم . یعنی آن دیو بود واین را دو وجه بود یکی انکه نعیم ابن مسعود از شیاطین انس باشد که تخویف کرد مؤمنان را وتثبیط کرد ایشان را از قتال ابوسفیان ووجه دوم انکه او انچه کرد بغرور ووسوسه واغواء شیطان کرد . قوله یخوف اولیائه . دراو چند وجه گفتند یکی انکه یخوف المؤمنین باولیائه . ولکن مفعول اول ازکلام بیفکنند وبارا از مفعول دوم بیفکنند چنانکه گفت . لینذر بأساً شدیداً من لدنه والتقدیر لینذرکم ببأس شدید وقوله لینذر یوم التلاق وقوله وینذر یوم الجمع . وچون حرف جر بیفکنند فعل بمفعول رسید دراو عمل نصب کرد چنانکه گفت . واختار موسی قومه سبعون رجلاً . ای من قومه واین معنی قول عبدالله عباس است ومجاهد وقتاده زجاج گفت وابوعلی الفارسی که باین تقدیر حاجت نیست برای انکه خوف متعدی باشد بیك مفعول وتخویف متعدی باشد بدو مفعول یقال خفت زیداً وخوفت زیداً عمرواً وازکلام مفعول اول بیفکنده است ومفعول دوم رها کرده وهذا من باب اعطیت زیداً درهماً وکسوت عمرواً ثوباً درمعنی انکه تو مخیر باشی فی حذف احدالمفعولین بعضی دگر از اهل عربیة گفتند این درایت روا نباشد برای انکه حذف احدالمفعولین انجا روا باشد که لبس نبود ودر کلام دلالتی باشد بر محذوف ومعنی مفهوم شود ودر آیة این نیست وانما معنی آیه آنستکه شیطان دوستان خود را از منافقان میترساند وبددلی میدهد تا ایشان بامؤمنان مساعده نمیکنند درجهاد واین وجهی غریبست و مفهوم از ظاهر آیه اگر آنستیکه گفت . فلاتخافوهم وخافون . ازایشان مترسی ازمن بترسی واینقرینه باآن وجهاء اول روان باشد وبااین وجه نبرود که منافقان را گوید فلاتخافوهم ازایشان مترسی اگر مؤمنی واین لفظ که ان کنتم مؤمنین هم مانعست از برای انکه خدایتعالی میداند که منافقان مؤمن نه‌اند چگونه شاید که این گوید . قوله

ولا یحزنك الذین یسارعون فی الکفر انهم لن یضروا الله شیئاً یرید الله الا یجعل لهم
وباید اندوهگین نکرداند ترا آنانکه شتاب میکنند در کفر بدرستیکه ایشان هرگز نتوانند رسانید خدارا چیزی میخواهد خدای که نکرداند مر ایشان را

حظاً فی الآخرة ولهم عذاب عظیم * ان الذین اشتروا الکفر بالایمان لن یضروا الله
بهره درانجهان ومر ایشان راست عذابی بزرگ بدرستیکه آنانیکه اختیار کردند کفررا بجای ایمان هرگز نتوانند رسانید خدارا

شیئاً ولهم عذاب الیم * ولا یحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم
چیزی ومر ایشان را عذابی دردناك وباید که پندارند آنانکه کافر شدند که مهلت دادن ما ایشان را بهتر است برای ایشان

انما نملی لهم لیزدادوا اثماً ولهم عذاب مهین * ما کان الله لیذر المؤمنین علی
بدرستیکه مهلت میدهیم ایشان را تا زیاده شوند بگناه‌کاری ومر ایشان راست عذابی خوارکننده نه سزد خدای که بگذارد مؤمنان را بر آن حال

ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب وما کان الله لیطلعکم علی الغیب ولکن الله
که شما برآنید تا جدا کند جنس بدان را از جنس نیکان ونباشد که خدای مطلع گرداند شمارا برانچه غایب است ولکن خدای

یجتبی من رسله من یشاء فآمنوا بالله ورسله وان تؤمنوا وتتقوا فلکم اجر عظیم *
برگزیند از فرستاده خود هر آن را که خواهد پس ایمان آرید بخدای وپیغمبران او واگر ایمان آورید وپرهیزکاری نمائید پس شماراست مزدی تمام

ولا یحسبن الذین یبخلون بما آتیهم الله من فضله هو خیراً لهم بل هو شر لهم
وباید که نپندارند آنانکه بخل میکنند درانچه داد خدای از بخشایش خود بخل بهتر است ایشان را نه که آن بدتر است مر ایشان را

سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة ولله میراث السموات والارض والله بما تعملون خبیر
زود باشد که بگردن افکنند ایشان را بانچه بخل نمودند بدان روز قیامت ومر خدای راست انچه میراث آسمانها وزمین است وخدای بانچه میکنید شما آگاه است

لقد سمع الله قول الذین قالوا ان الله فقیر ونحن اغنیاء سنکتب ما قالوا وقتلهم الانبیاء
بحقیقت شنود خدای گفتار آنان را که گفتند بدرستیکه خدای درویش است وماتوانگریم زود بود که نویسند آن را که گفتند وکشتن ایشان پیغمبران

بغیر حق ونقول ذوقوا عذاب الحریق * ذلك بما قدمت ایدیکم وان الله لیس بظلام
بی‌استحقاق وگوئیم بچشید عذاب آتش سوزان آن آنست که پیش فرستاد دستهای شما وخدای نیست ظلم کننده

للعبید * الذین قالوا ان الله عهد الینا الا نؤمن لرسول حتی یأتینا بقربان تأکله
مر بندگان خود را آنانکه گفتند بدرستیکه خدای پیمان کرد باما که باور نداریم هیچ پیغمبر را تا که آورد بما مذبوحی برای خدا که خورد آن را

النار قل قد جائکم رسل من قبلی بالبینات وبالذی قلتم فلم قتلتموهم ان کنتم
آتش بگو بحقیقت آمد بشما پیغمبران پیش از من بامعجزات روشن وبانچه گفتید پس چرا کشتید ایشان را اگر هستید

صادقین * فان کذبوك فقد کذب رسل من قبلك جاؤا بالبینات والزبر
راست‌گویان پس اگر باور ندارند ترا پس بحقیقت بدروغ بسته کردند پیغمبران را پیش از تو که آمدند بامعجزات ظاهر وکتابها

والکتاب المنیر *
وکتاب روشن

قوله ولا یحزنك . نافع خواند درهمهٔ قرآن یحزنك بضم یا وکسر زاء من الافعال الا انکه در سورة الانبیاء است لایحزنهم الفزع الاکبر که آن بفتح یا وضم زا خواند چنانکه دیگر قراء وهر دو لغت است یقال حزن یحزن حزناً واحزن یحزن الا انکه لغت فصیح حزن باشد واو خود متعدی است یقال احزنه فهو محزون ولازم او حزن یحزن حزناً فهو حزین وشاعر گوید در احزن . مضی صحبی واحزننی الدیار . الذین یسارعون فی الکفر . طلحة بن

مصرف درشاذخواند بسرعون ضحاك گفت كفار قريشند ومجاهد و ابن اسحق گفتند مراد منافقان مدينه اند قوله ولا يحزنك نهى غايب است يعنى نبايد كه تورا دلتنگ كنند آنانكه ايشان در كفر شتاب زده اند يعنى حريصند ، انهم لن يضروا الله شيئاً ، ايشان بخداى هيچ زيان نتوانند كردن بمسارعتشان در كفر و مظاهرتشان ، يريد الله ان لا يجعل لهم حظاً فى الاخرة ، خداى تعالى ميخواهد تا ايشان را در آخرة حظى و بهرهٔ ندهد براى انكه مستحق آن نه اند اگر گويند ارادت از خداى تعالى كه تعلق دارد بعقاب ايشان و آن بقيامت باشد و ارادت چون بر فعل مقدم باشد عزم باشد و توطين النفس و اين بر خداى روا نباشد گوئيم از اين دو جواب است يكى انكه اين لفظ چنانكه صالح باشد حال را صالح باشد استقبال را انجام راد استقبال است والمعنى سيريد الله خداى تعالى خواهد در قيامت وجواب ديگر آن است كه مراد حكم است خداى تعالى ميخواهد تا حكم كند بانكه ايشان را در قيامت ثوابى نباشد و عقاب باشد ايشان را و حكم در حال حاصل است آنچه باو تعلق دارد ارادت باشد ، ولهم عذاب عظيم . و ايشان را عذاب عظيم باشد آية وارد است مورد تسليت رسول عليه السلام از كفر ايشان وانكه ايشان بانچه ميكنند از مسارعت در كفر خويشتن را زيان نميكنند كه خويشتن را عقاب حاصل ميكنند و ثواب فوت ميكنند . ان الذين اشتروا الكفر بالايمان . آنانكه كفر بايمان بخريده اند يعنى بدل كرده اند و متبايعين متبادلين باشد كه هريك از ايشان انچه دارد بدهد وانكه صاحبش دارد بستاند بانكه كرده اند خداى را هيچ زيان نكرده اند و انما زيان بخود كرده اند و فرق از ميان اساةو مضرت آن است كه اساة الا قبيح نباشد و مضرت هم حسن باشد و هم قبيح چون مستحق باشد يا بر وجهى لطف اعتبار بود يا بر وجه تأديب اين حسن باشد و اگر بر وجهى ظلم باشد قبيح بود و ايشان را عذابى بود دردمند ، ولا يحسبن الذين كفروا . حمزه خواند تحسبن بتا و فتح سين و باقى قرّا بيا خواندند آنانكه بيا خوانند الذين در محل رفع باشد بفاعليت و آنانكه بتا خوانند اعنى حمزه و راويان او الذين در محل نصب باشد مفعول اول حسب و اين فعل بهمه حال متعدى باشد بدو مفعول و بر يكى اختصار نشايد كردن و تقدير كلام بر قرائة حمزه چنين باشد كه ولا تحسبن انت يا محمد الكافرين املانا اياهم خيراً لانفسهم براى انكه ما مصدريه است و فعل با او در تقدير مصدر است و آن مصدر بدل الذين كفروا باشد و ان بدل اشتمال باشد چنانكه شاعر گويد . فما كان قيس هلكه هلك واحد . ولكنه بنيان قوم تهدما . هلكه بدل قيس است و ان بدل اشتمال است و بر قرائة ديگران تقدير اين باشد كه ولا يحسبن الكافرون ان املانا اياهم خير لانفسهم . مبتدا و خبر كه ان در او شده است مفعولهاى حسبانند ولكن ان باو نزديكتر است بعمل او اوليتر است و معنى آيه آن است كه مپندار اى محمد يا بايد كه پندارند كافران كه اينكه ما ايشان را فروگذاشته ايم و مدت و مهلت داده ايشان را بهتر است اگرچه خداى تعالى براى خير ايشان كرده است اين اطالت مدت ولكن چون بان خير نميرسانند خود در اخير در حق ايشان محقق نبود و املا و امهال باشد و مدت در آن زمان دادن قوله تعالى واملى لهم ان كيدى متين وقال وسوّل لهم واملى لهم ومنه قوله واهجرنى مليا اى زماناً طويلاً يقال تمليت معه و تمليته اى عشت معه تلاوةً من الدهر قال الشاعر . لو تمليهم عشيرتهم لاقتنا الغراو ولدوا . وقال الراجز . وقد ارانى للغوانى مصيداً . ملاوة كان فوقى جلدا . والملوان الليل والنهار قال تميم بن مقبل . الا ديار الحى بالسبعان ، امل عليها بالبلى الملوان . انگه كلام باسر گرفت و ابتدا كرد . انما نملى لهم . ما ايشان را مدت دراز بان ميدهيم ، ليزدادوا اثماً . تا بزه بيفزايند و ايشان را عذابى بود خوار كننده و اين لام اگرچه غرض را ماند لام عاقبت است و معنى لام عاقبت آن بود كه آن كار را مال و انجام بان بود بر وجهى كه خلاف آن نباشد تا پندارى كه فاعل را خود غرض آن بوده است پس لام از معنى غرض خالى نيست جز كه بر مجاز و اتساع نه بر حقيقت اين تفسير لام عاقبت است و در قرآن

و اشعار از اين بسيار است قال الله تعالى فالتقطه آل فرعون فيكون لهم عدواً وحزناً . ومعلوم است كه آل فرعون موسى را نه براى عداوت و حزن بر گرفتند نه بينى كه آسيه چگونه گفت قرة عين لى ولك لا تقتلوه عسى ان ينفعنا او نتخذه ولداً و قوله وجعلوا لله انداداً ليضل عن سبيله . وقوله ليجعل الله ذلك حسرةً فى قلوبهم وقوله ولقد ذرأنا لجهنم كثيراً من الجن والانس . وقال الشاعر . له ملك ينادى كل يوم . لدوا للموت وابنوا للخراب . وقال آخر . وام سماك فلا تجزعى . فللموت ماتلد الوالدة ، وقال آخر . اموالنا لذوى اتراث نجمها . ودورنا لخراب الدهر نبنيها . وقال آخر . وللمنايا تربى كل مرضعة ، وللخراب يجد الناس بنياناً . ونشايد گفتن كه اين لام غرض باشد بر حقيقت براى انكه ارادهٔ قبيح قبيح باشد و از حكيم اين غرض فاسد نكو نبود و ديگر انكه بر اين اصل لازم آيد كه كافر مطيع باشد خداى را كه او آن كرده است كه خداى از او خواست بعضى مفسران گفتند آية در مشركان آمد و مقاتل و ضحاك گفتند آيه در بنى قريظه و بنى النضير آمد راوى خبر گويد كه يكى رسول را سؤال كرد و گفت يا رسول الله اى الناس خير قال من طال عمره وحسن عمله . از مردمان كه بهتر است اى رسول الله گفت انكه عمرش دراز بود و عملش نيكو بود گفت از مردمان كه بدتر است گفت عمرش دراز بود و عملش بد بود و رسول ع گفت . السعادة كل السعادة طول العمر فى طاعة الله . نيك بختى و همهٔ نيك بختى درازى عمر بود در طاعت خداى و انكه عمل او بر عكس اين بود حال او بر خلاف اين بود چنانكه شاعر گويد چه خير است در دير ماندن كسى را كه چندانكه ماند زيادت كند شر و عبد الله مسعود گفت هيچ كس نباشد از برّ و فاجر الا كه مرگ او را بهتر بود اگر برّ بود از مشقت تكليف برهد و اگر فاجر بود مردمان از بلاء او برهند انكه در حق برّ اين آيه بر خواند . نزلاً من عند الله وما عند الله خير للابرار . و در حق فاجر بر خواند كه . ولا تحسبن الذين كفروا انما نملى لهم خير لانفسهم الايه . قوله وما كان الله ليذر المؤمنين على ما انتم عليه الاية . مفسران در سبب نزول آية خلاف كردند كلبى گفت سبب نزول آيه آن بود كه مشركان گفتند اى محمد تو دعوى ميكنى كه هر كه بمن ايمان دارد از اهل بهشت است و خداى از او راضى است و انكه بمن ايمان ندارد جاى او دوزخ است و خداى بر او بخشم است اكنون ما را بگو تا كيست كه بتو ايمان دارد و كيست كه ندارد خداى تعالى اين آيه فرستاد سدى گفت سبب نزول آيه آن بود كه رسول ع گفت امت مرا بر من عرضه كردند در صورتها كه ايشان را بر انند در گل چنانكه بر آدم عرضه كردند و مرا معلوم كردند كه كيست كه بمن ايمان دارد و كيست كه بمن ايمان ندارد منافقان گفتند عجب از كار محمد دعوى ميكند كه من انان را كه نيستند و در كتم عدم اند ميدانم كه مؤمن كيست از ايشان و كافر كيست و ما منافقان در لشكر او و در پيش او احوال ما نميداند انحديث بسمع رسول رسيد بمنبر بر آمد و خطبه كرد و حمد و ثناى خداى گفت . ما بال اقوام جهلونى . چيست مردمانى را كه مرا نمى شناسند و در علم من طعن ميزنند و اگر از من بپرسند از امروز تا روز قيامت ايشان را خبر دهم عبد الله بن خذافه السهمى بر خاست و گفت يا رسول الله . من ابى . پدر من كيست گفت خذافه عمر خطاب بر پاى خواست و گفت . رضينا بالله رباً وبالاسلام ديناً وبالقرآن اماماً وبك نبياً فاعف عنا عفا الله عنك . ما راضى شديم بانكه خداى جل جلاله خداى ماست و اسلام دين ماست و قرآن امام ماست و تو پيغمبر مائى عفو بكن ما را كه خداى تو را عفو كناد رسول عليه السلام گفت . فهل انتم منتهون . انگه از منبر بزير آمد چون عبد الله خذافه باخانه رفت مادر او را گفت اى پسر چرا مرا بر پيغمبر عرض كردى گفت براى انكه مردم سخنها ميگفتند خواستم تا حقيقت صحت نسب خود بدانم و انكه قول مردمان بر تو راست است يا دروغ اكنون چون رسول

این بگفت دگرکسی سخنی نتواند گفتن خدای تعالی این آیه بفرستاد ابوالعالیه گفت مؤمنان از رسول ع در
خواستند تا از خدای درخواهد تا ایشان را علامتی نهد میان ایشان و منافقان خدای تعالی این آیه فرستاد قوله
. ما کان الله لیذر المؤمنین ، ما نفی است ولا تأکید نفی است چنانکه قایل گوید . ما کنت لافعل کذا .
معنی آن است که من از آن نیم که این کار کنم هرگز نیست خدای تعالی که شما را برابهام و عطله رها کند در نظم آیه
خلاف کردند عبدالله عباس ومقاتل وضحاك وکلبی گفتند وبیشتر مفسران که تقدیر این است . ما کان الله لیذر
المؤمنین علی ما انتم علیه ایها الکافرون والمنافقون فی تلبسکم بالمؤمنین وتشبهکم بهم فی اظهار شعار الاسلام . آیه
خبر است از مؤمنان وخطاب است با کافران ومنافقان وبعضی دیگر گفتند آیه خبر است از مؤمنان وخطاب است
با ایشان والتقدیر ما کان الله لیذر المؤمنین علی ما هم علیه الا انه عدل عن الغیاب الی الخطاب . بر تلو این کلام
گفت چنانکه عادت ایشان است در عدول کردن از غیاب با خطاب چنانکه . حتی اذا کنتم فی الفلك وجرین بهم
وکما قال الشاعر . یالهف نفسی کان جدة خالد . وبیاض وجهك للتراب الاعفر . حتی یمیز الخبیث من الطیب .
خدای تعالی بر این ابهام رها نخواهد کردن تا پلیدان را از پاك جدا کند کوفیان خواندند یمیز بضم یا و فتح میم و تشدید
یاء دوم من التمییز وباقی قراء خواندند حتی یمیز الخبیث بفتح یا و کسر میم یقال مزت الشیء امیزه میزاً فامتاز وانماز ومیزت تمیزاً
برای تکثیر فعل چنانکه فرقت بین الشیئ فرقاً وفرقت بین القوم تفریقاً برای تکثیر فعل واین تمیز مفسران گفتند روز احد
بود از میان مؤمنان ومنافقان که مؤمنان با رسول برفتند ومنافقان نرفتند میان قتاده گفت تمیز آن میان مؤمنان ومنافقان
بهجرة وجهاد بود ابن کیسان گفت علی ما انتم علیه من ظاهر الحال حتی یبتلیهم بالجهاد والفرایض والتکالیف
الشاقه . خدای تعالی بر این ظاهر اسلام رها نخواهد کردن تا فرق کند از میان شما در اصلاب آباء وارحام
امهات تا پلید از پاك جدا کند یعنی تا کافر از مؤمن جدا کند بانکه گناه مؤمنان بجهاد فرو نهد ومحو کند
وحق تعالی پس از آن چند علامت نهاد که بان مؤمن از منافق جدا شود یکی از جملهٔ آن قوله . ولا یأتون
الصلوة الا وهم کسالی ولا ینفقون الا وهم کارهون . مردی بنزدیك رسول ع آمد وگفت یا رسول الله . انی
اخاف ان اکون منافقاً . من میترسم که منافق باشم گفت چون تنها باشی نماز کنی گفت بلی گفت برو که منافق
نه ای واز جملهٔ علامات که فرق توان کردن بان از میان مؤمن ومنافق یکی دوستی ودشمنی امیر المومنین علی ع است
چنانکه در اخبار متظاهر متواتر است عن زر بن جیش عن الجارود عن الحارث الهمدانی وجز ایشان که
گفتند از امیر المؤمنین علی شنیدیم که می گفت بر منبر . انه العهد الی النبی الامی انه لا یحبك الا مؤمن ولا
یبغضك الا منافق . ودر خبر دیگر . قضاء قضاه الله تعالی علی لسان النبی الامی انه لا یحبنی الا مؤمن
ولا یبغضنی الا منافق وقد خاب من افتری . گفت حکمی است که خدای تعالی کرد بر زبان پیغمبر امی که مرا دوست
ندارد الا مؤمن تقی ودشمن ندارد الا منافق شقی وهر که دروغ گوید خایب ونومید شود . وما کان الله لیطلعکم
علی الغیب . وخدای تعالی شما را بر غیب مطلع نکند وراه ندهد ولکن از پیغمبران آن را که خواهد برگزیند واورا
اطلاع کند بر بعضی علم غیب نظیره قوله . عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احداً الا من ارتضی من رسول . بعضی دگر گفتند
خدای تعالی محمد را که رسول اوست بر غیب مطلع نکند ولیکن اورا بنبوت اختیار کرد . فامنوا بالله ورسوله
. بخدای وپیغمبرانش ایمان آری وقول او درست تر است برای انکه از جملهٔ معجزات رسول ع نوعی اخبار
غیب بود با علام الله تعالی ایاه بانکه خدای تعالی اورا بوحی خبر داد با دلیل وعلامت نبوت آن بودی . وان تؤمنوا و
تتقوا فلکم اجر عظیم . اگر بخدای ایمان آری وازاو بترسی واز معاصی او اجتناب کنی شما را مزد عظیم باشد

قوله ولا تحسبن الذین یبخلون بما آتیهم الله من فضله . اختلاف قرا در تحسبن چنانکه اوّل گفتیم تا خطاب است
با رسول ع ویا اسناد فعل باشد با بخیلان بر قرائة انانکه یا خوانند تقدیر این است که ولا یحسبن الباخلون بخلهم
خیراً لهم . وبخل که مفعول اوست بیفکند برای انکه اکتفا کرد بذکر یبخلون از او چنانکه گوئی قدم زید
فسررت به ای بقدومه وقال الشاعر ، اذا نهی السفیه جری الیه . وخالف والسفیه الی خلاف . ای جری
الی السفه وهو عماد باشد چنانکه گفت . اللهم ان کان هذا هو الحق ، قوله وتری الذین اوتوا العلم الذی
انزل الیك من ربك هو الحق ، وبر قرائة حمزه که بتا خواند الذین یبخلون مفعول اوّل باشد وبخلهم که محذوف
است بدل او بود بدل اشتمال وخیراً لهم مفعول دوم باشد حق تعالی گفت گمان مبر بخیلان را که بخل ایشان بانچه
خدای داد ایشان را ایشانرا بهتر است بل ایشان را آن بتر است که حساب ووبال جمع بر ایشان بود ونفعش
دیگران را چنانکه امیر المؤمنین علی گفت . بشر مال البخیل بحادث او وارث ، بشارت ده مال بخیل را بحادثه
یا وارثی وهم او گفت علیه السلام ، البخیل مستعجل للفقر یعیش فی الدنیا عیش الفقراء ویحاسب فی القیمة
حساب الاغنیاء . گفت بخیل استعجال درویشی میکند در دنیا زندگانیش چون زندگانی درویشان باشد
ودر قیامت حسابش حساب توانگران باشد پس چون چنین باشد بخل صاحبش را بهتر نبود بتر بود : سیطوقون
ما بخلوا به یوم القیمة . سین سین استقبال است بمعنی سوف واثر او آن بود که فعل مضارع را از آن ببرد که حال را
شاید بمستقبلش مخصوص کند یطوقی کند آن مال که او بان بخل کرده باشد وبخل عبارت باشد از منع واجب چون
زکوة ونفقات انانکه نفقه اش بر او واجب بود برای انکه بخل اسم ذم است وذم الا بترك واجب وفعل قبیح نباشد وانچه
در عرف آن را که عطا ندهد واحسان نکند اورا بخیل گویند مجاز بود وعرب برای آن بخیل خوانند آن را که
منع قری ومیزبانی بکند در هگذری را که بنزدیك ایشان قری الضیف واجب باشد پس مذمت هم بر ترك واجب
کنند وابیاتی که گفتند از مذمة انانکه ایشان منع طعام کردند از مهمان کقول الشاعر . قوم اذا اکلوا اخفوا کلامهم
. واستوثقوا من رتاج الباب والدار ، قوم اذا استنبح الاضیاف کلبهم . قالوا لامهم بولی علی النار . ومانند این
محمول باشد بر اینکه گفتیم ایشان واجب شناخته اند ، قوله سیطوقون . بعضی مفسران گفتند روز قیامت
آنان را که منع زکوة کرده باشند بیارند وآن مال ایشان ماری گرداند خدای تعالی ودر گردن ایشان طوق کند
تا او مغز سر ایشان میخورد تا انگه که خدای تعالی حساب خلقان کند انگه اورا همچنان مطوق بان طوق بدوزخ
برند واین قول عبدالله مسعود وعبدالله عباس وابووایل وابومالك وشعبی وسدی است وعبدالله مسعود روایت
کند از رسول علیه السلام که گفت . ما من رجل منع زکوة ماله الا جعل له شجاع فی عنقه یوم القیمة ثم قرء ع
سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة . هیچ مردی نباشد که او زکوة مال ندهد والا آن مال اورا ماری کنند روز
قیامت ودر گردن او کنند انگه این آیه برخواند ورسول علیه السلام گفت هیچ کسی نباشد که خویشی وپیوستهٔ باو
آید واز او چیزی خواهد از فضلهٔ انچه خدای اورا داده باشد پس او بخل کند براو والا خدای تعالی از دوزخ ماری
برآرد وبگردن او درآویخته شود واز او میمکد انگه این آیه بخواند واین محمول بود بر منع واجب وابوهریره
روایت کرد از رسول ع که گفت هیچ بنده نباشد که اورا مالی بود او از حق باز دارد وبناحق صرف کند الا
خدای تعالی آن را ماری کند سرودار ناخوش بوی که هیچ کس نبگذرد الا پناه با خدای دهد از او بیاید و
گوید من مال توام که تو بخل کردی بمن وانگه طوق شود ودر گردن او افتد وبا او میباشد تا اورا بدوزخ برد
وتصدیق آن قرآن است فی قوله . سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة . وابرهیم النخعی گفت طوقی از آتش در گردن

او كنند مجاهد گفت . سيطوقون اى يكلفون ان يأتوا بما بخلوا به . ايشان را فرمايند وتكليف كنند كه انچه كردى
بان روز قيامت بيارى اكنون اين عبارت باشد از نوعى عذاب مورج گفت جزاء آن عمل در گردن ايشان كنند
ملازم باشد با ايشان چون ملازمت طوق با گردن ومثله قوله . الزمناه طايره فى عنقه . انس روايت كند از رسول
ع كه او گفت . مانع الزكوة فى النار . انكه زكوة ندهد بدوزخ است ورسول ع گفت صدقه با هيچ مال اميخته
نشود الا هلاك كند آن را ورسول ع گفت هيچ قوم نباشند كه زكوة مال باز گيرند الا خداى تعالى باران از
ايشان باز گيرد در خبر است كه اعرابى بود وگوسفند داشت وزكوة ندادى از آن روزى سايلى سؤال كرد برهٔ
باو داد شبى در خواب ديد كه آن گوسفندان همه بيامدند وقصد او ميكردند وآن بره بيامدى وايشان را منع
ميكردى ودر پيش او ايستادى ومنع ايشان كردى از وى همه از آن يك بره هزيمت كردندى واو ميگفتى اگر
من دانستمى اين را يادآن بسيار كردمى چون بيدار شد حساب بكرد وزكوة تمام بداد وشاعر گويد . يامانع
المال كم تضن به . تطمع بالله فى الخلود معه . هل حمل المال ميت معه . اماتراه لغيره جمعه . وقال آخر . ياجامعاً
مانعاً والدهر يرمقه . مفكراً اىّ باب منه تعلقه جمعت مالاً ففكر هل جمعت له . ياجامع المال اياماً تفرقه
. ودر خبر است كه زهرى يكروز در نزديك زين العابدين على بن الحسين ع شد زين العابدين اورا گفت كجا
بودى گفت ببالين بيمارى كه مرا وصايت كرد فى الف دينار فى صندوق وزين العابدين تكيه زده بود چون اين
بشنيد باز ايستاد وگفت الف دينار فى صندوق لعله من باطل جمعه ومن حق منعه . اين هزار دينار همانا از
باطل جمع كرده باشد واز حق منع كرده باشد ومحمود وراق گويد . اسعد بمالك فى حيوتك انما . يبقى خلافك
مصلح او مفسد . فاذا جمعت لمفسد لم يبقه . واخو الصلاح قليله يتزيد . فان استطعت فكن لنفسك وارثاً
. ان المورّث نفسه لمسودّ . ولآخر . ان الذى انت فيه لست حامله . الى التراب اذا ماعمرك انصرما .
ان الجديدين فى طول اختلافهما . لا يبقيان ثراءً ولا عدما . ولله ميراث السموات والأرض . وخداى راست
ميراث اهل آسمان وزمين على حذف المضاف واقامت المضاف اليه مقامه كقوله واسئل القرية . او باقى
است ودايم پس از فناء همهٔ خلقان بروند وانچه دارند بماند وكس نماند كه ميراث ايشان بردارد جز خداى
جل جلاله براى اين وارث خوانداورا . والله بما تعملون خبير . ابن كثير وابو عمرو بيا خواندند وباقى قراء
بتا وعطيه روايت كند از عبدالله عباس كه مراد بايه احبار جهودان است بعلمى كه دانستند كه بخل كردند بر
مردمان از صفات رسول ع بيانش انكه در سورة النساء گفت . الذين يبخلون ويأمرون الناس بالبخل ويكتمون
ما آتيهم الله من فضله . اى العلم على احد القولين . قوله لقد سمع الله قول الذين قالوا ان الله فقير الآية . حسن
بصرى ومجاهد گفتند چون اين آيه آمد . من ذا الذى يقرض الله قرضاً حسناً . جهودان گفتند . ان الله
فقير ونحن اغنياء . خداى درويش است وما توانگر نه بينى كه از ما قرض ميخواهد اين قول فيحاص بن غازورا
گفت خداى تعالى اين آيه فرستاد . لقد سمع الله قول الذين قالوا ان الله فقير ونحن اغنياء . گفت خداى تعالى
بشنيد قول انانكه گفتند ما توانگريم وخداى درويش . سنكتب . بنويسيم انچه ايشان گفتند ما ايشان را بر
آن جزا دهيم مقاتل گفت معنى آن است كه آن نگاه داريم وفرو نگذاريم كلبى گفت بواجب كنيم بر ايشان در
آخرت انچه گفتند در دنيا واقدى گفت بفرمائيم حفظه را بنويسند چنانكه گفت . وانا له كاتبون . حمزه
خواند سيكتب . بياء مضموم وتاء مفتوح على الفعل المجهول وباقى قرا بنون وجه قرائت حمزه آن است كه اگر
چه فعل بربناء مجهول است اسناد فعل با خداى تعالى باشد ودر شاذ اعمش واعرج بقرائة حمزه خواندند و

وقتلهم الانبياء خواند برفع لام ونيز خواند ويقول بيا ودر مصحف عبدالله مسعود چنين است كه ويقال لهم وبر قرائة
حمزه مادر محل رفع باشد وقتل معطوف بر او واين مرفوع باشد وبر قرائة قراء ديگر محل ما نصب است بر مفعول به
وقتل بر او معطوف ونيز كشتن ايشان پيغمبران را بناحق وهر كجا قتل انبيا گفت بغير الحق با آن ضم كرد تا بدانند كه قتل
انبيا نبود هرگز جز بناحق . ونقول ذوقوا وگوئيم ايشان را بچشى عذاب حريق فعيل باشد بمعنى مفعول چون اليم بمعنى
مولم وسميع بمعنى مسمع ذلك بما قدمت ايديكم . خدايتعالى علت استحقاق ايشان عقاب را گفت ذلك اشارت است بانكه
برفت از ذكر عذاب وبا مجازات راست چنانكه برفت دگر جاى وتخصيص ذكر دست اينجا براى آنستكه حظ بيشتر
در فعل وتولاى آن دست را بود واگرچه اضافه برحقيقت باجمله بود وجمله فاعل باشد دگر انكه باضافهٔ فعل
بفاعل محقق شود چنانكه در مثل هست . يداك اوكتا وفوك نفخ يعنى يداك لا يدا غيرك وفوك لا فو سواك .
اين براى آنستكه دستهاى تو تقديم كرد يعنى تو كردى بالت خود براى انكه محال است كه غيرى بجارحهٔ تو فعل
تواند كردن وآيه دليل است بر بطلان قول مجبره كه خداى تعالى اضافهٔ فعل باله وجارحهٔ تو كرد ومحال است
كه خداى تعالى باله وجارحه فعل كند دگر انكه بيان كرديم كه مستفاد اين لفظ آن بود كه اثبات كنند فعل اورا
ونفى كنند از جزاو واين اضافهٔ فعل باشد بافاعلش على ابلغ الوجوه . وان الله ليس بظلام للعبيد . وخداى
تعالى بر بندگان ظلم نكند كه ايشان را بگناه غيرى بگيرد يا گناه ناكرده ايشان را عقوبه كند واگر گناهكاريرا
بگناه ديگرى گرفتن ظلم باشد بفعلى كه او كند وداند كه او كرده است وبندهٔ بيچارهٔ ضعيف را در آن اختيار
نيست چه قدرت موجبه است وارادت موجبه است وبسيار وجوه وحقايق از احداث وايجاد واخراج از
عدم بوجود بخداى تعلق دارد اولى واحرى كه ظلم باشد تعالى الله عن ذلك علواً كبيراً . الذين قالوا انّ الله
عهد الينا الآية . كلبى گفت آيه در كعب بن الاشرف آمد ومالك بن الصيف ووهب بن يهودا وزيد بن التابوت
ومخاذ بن غازورا وحى بن اخطب كه ايشان بنزديك رسول آمدند وگفتند اى محمد تو دعوى ميكنى كه خداى
مرا به پيغامبرى فرستاده است وكتابى بمن داده است وخداى باما عهد كرده است كه بهيچكس كه دعوى پيغمبرى كند
ايمان نياريم تا انگه كه قربانى بيارد كه آتش او را بخورد اگر تو هم چنين قربانى بيارى كه آتش او را بخورد ما بتو ايمان آريم
خدايتعالى اين آيه فرستاد الذين ومحل او جرّ است بانكه بدل آنستكه خداى گفت . لقد سمع الله قول الذين قالوا الآية و
قوله عهد الينا اى اوصا الينا ما را وصيت كرد در كتابش بر زبان پيغمبرش كه هيچ مدعى نبوت را تصديق نكنيم و
براست نداريم حتى غايت را باشد تا قربانى بما آرد وقربان هر چيزى بود كه بان تقرب كنند بخداى واين مصدرى است بجاى
اسم نهاده وگفته اند اين وزن هم اسم باشد وهم مصدر مثال اسم سلطان وبرهان باشد ومثال مصدر عدوان وخسران
وغفران باشد وعيسى بن عمر وخواند تقربان بضمهٔ راء مفسران گفتند قربان وغنيمت حلال بود بر بنى اسرائيل
اگر بقربانى بكردندى علامت قبولش آن بودى كه آتشى بيامدى سفيد كه آن را دود نبود وآن را حفيفى وآوازى
بودى آن قربان بسوختى وحكم غنيمت هم اين بودى چون مقبول نبودى بر حال خود بماندى عطا گفت بنى اسرائيل
چون ذبيحه بكشتندى انچه پيه بودى وگوشت نكو بودى بياوردندى وجائى پنهان كردندى كه سقف آن گشاده بودى
وپيغمبر وقت بيامدى ودر خانه بايستادى وباخداى مناجات كردى وبنى اسرائيل بيرون خانه ايستادندى آتشى
بيامدى وآن قربان بر گرفتندى وپيغمبر بسجده شدى وخداى تعالى وحى كردى بانچه او خواستى سدى گفت
خداى تعالى در توريهٔ بنى اسرائيل را بفرمود كه بهيچ پيغمبر ايمان مياريد مگر انكه قربانى بيارد كه آتش بخورد آن را
تا نوبت بعيسى عليه السلام ومحمد صلى الله عليه وآله رسد چون ايشان شما را دعوت كنند ايمان آرى ومطالبهٔ قربان

نکنی انکه حق تعالی گفت یا محمد بجواب ایشان بگو . قد جاءکم رسل من قبلی بالبینات . پیش از من پیغمبران آمدند باحجتها و قربان ها که آتش بخورد چرا ایشان را بکشتی چون زکریا و یحیی علیهما السلام و دیگر پیغمبران را که جهودان بکشتند ایشان را اگر شما راستگری در این دعوی که میکنی و آیه اگر چه خطاب است با جهودان عصر رسول مراد پدران ایشانند چنانکه در آیات سورة البقره گفتند برای آن حواله کرد بر ایشان که همه یکی بودند در ملت و اعتقاد و گفته اند برای انکه اینان بفعل ایشان راضی بودند و آیة وارد است مورد تکذیب جهودان در آن دعوی که کردند و نیز در آیه رسول را ؏ تسلی است از این وجه که اگر اینان صدق تو میدانند و تو را تکذیب میکنند چه عجب که پدران اینان صدق آن پیغمبران میدانستند و ایشان را میکشتند انکه رسول را ؏ دلخوشی میدهد بقوله . فان کذبوك فقد کذب رسل من قبلك . اگر تو را ای محمد تکذیب میکنند پیش از تو پیغمبران دیگر را تکذیب کردند جاؤا بالبینات والزبر . که ایشان حجتها آوردند و کتابها آوردند و زبر جمع زبور باشد و زبور بتازی کتاب بود فعول بمعنی مفعول است من زبرت ای کتبت قال امرؤ القیس . لمن طلل ابصرته فشجانی . کخط زبور فی عسیب یمانی . و مفضل گفت از بعضی اهل لغت که زبور کتابی بود که خطش نکو بود و شاعر گفت . عرفت الدیار کخط الدوی . یزبره الکاتب الحمیری . ابن عامر خواند و بالزبر با عادت حرف جر و در مصاحف اهل شام چنین است عکرمه و واقدی گفتند مراد زبر احادیث پیشینگان است والکتاب المنیر . ای الواضح البین و کتاب روشن . فی قوله

کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ وَاِنَّما تُوَفَّوْنَ اُجُورَکُمْ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النّارِ

هر نفسی چشنده مرگ است و بدرستیکه تمام دهند شما را مزد در روز قیامت پس هر که دور گردانیده شود از آتش

وَاُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فازَ وَمَا الْحَیٰوةُ الدُّنْیا اِلاّ مَتاعُ الْغُرُورِ * لَتُبْلَوُنَّ فی اَمْوالِکُمْ

و در آورند او را در بهشت پس بحقیقت فیروزی یافت و نیست زندگانی این جهان مگر کالای فریب هر آینه آزمایش نمایند شما را در خواستهای شما

وَاَنْفُسِکُمْ وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذینَ اُوتُوا الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکُمْ وَمِنَ الَّذینَ اَشْرَکُوا اَذیً

و تنهای شما و هر آینه شنوند از آنانکه دادند ایشان را کتاب پیش از شما آواز آنانکه شرك آوردند رنج

کَثیراً وَاِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَاِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْاُمُورِ * وَاِذْ اَخَذَ اللّٰهُ میثاقَ الَّذینَ

بسیار و اگر صبر کنید و پرهیزکاری نمائید پس بدرستیکه آن کارهای کردنی است و چون گرفت خدای عهد آنان را که

اُوتُوا الْکِتابَ لَتُبَیِّنُنَّهُ لِلنّاسِ وَلا تَکْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَراءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَناً قَلیلاً

دادند ایشان را کتاب هر آینه هویدا کنی انرا برای مردمان و نهان مکنی او را پس فکندند او را باز پس پشتهای ایشان و بدل کردند بدان بهای اندك را

فَبِئْسَ ما یَشْتَرُونَ * وَلا تَحْسَبَنَّ الَّذینَ یَفْرَحُونَ بِما اَتَوْا وَیُحِبُّونَ اَنْ یُحْمَدُوا بِما

پس بد است انچه خریدند و مپندار آنان را که شادی میشوند بانچه کردند و دوست میدارند که ستائید ایشان را بانچه

لَمْ یَفْعَلُوا فَلا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفازَةٍ مِنَ الْعَذابِ وَلَهُمْ عَذابٌ اَلیمٌ * وَلِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰواتِ

نکردند پس مپندار ایشان را بجای رستن از عذاب و مر ایشان راست عذابی دردناك و مر خدای راست پادشاهی آسمانها

وَالْاَرْضِ وَاللّٰهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ * اِنَّ فی خَلْقِ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضِ وَاخْتِلافِ اللَّیْلِ

و زمین و خدای بهمه چیز تواناست بدرستیکه در آفرینش آسمانها و زمین و آمد شد شب

وَالنَّهارِ لَاٰیاتٍ لِاُولِی الْاَلْبابِ * اَلَّذینَ یَذْکُرُونَ اللّٰهَ قِیاماً وَقُعُوداً وَعَلیٰ جُنُوبِهِمْ

و روز هر آینه دلایل است مر خداوند خردها را آنانکه یاد میدارند خدای را ایستاده و نشسته و بر پهلوها خفته

وَیَتَفَکَّرُونَ فی خَلْقِ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضِ رَبَّنا ما خَلَقْتَ هٰذا باطِلاً سُبْحانَكَ فَقِنا عَذابَ

و اندیشه میکنند در آفرینش آسمانها و زمین ای پروردگار ما نیافریدی این را باطل پاکا تو پس نگاه دار ما را عذاب

النّارِ * رَبَّنا اِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النّارَ فَقَدْ اَخْزَیْتَهُ وَما لِلظّالِمینَ مِنْ اَنْصارٍ * رَبَّنا

آتش ای پروردگار ما بدرستیکه تو هر که را در آوردی بر آتش پس بحقیقت خوار کردانیدی او را و نیست هیچ ستمکاران را هیچ یاری ای پروردگار ما

اِنَّنا سَمِعْنا مُنادِیاً یُنادی لِلْاِیمانِ اَنْ آمِنُوا بِرَبِّکُمْ فَآمَنّا رَبَّنا فَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا وَکَفِّرْ عَنّا

بدرستیکه ما شنودیم اذان دهنده که می خواند سوی ایمان که ایمان آورید به پروردگار شما پس ایمان آوردیم ای پروردگار ما پس بیامرز گناهان ما را و بپوشان از ما

سَیِّئاتِنا وَتَوَفَّنا مَعَ الْاَبْرارِ * رَبَّنا وَآتِنا ما وَعَدْتَنا عَلیٰ رُسُلِكَ وَلا تُخْزِنا یَوْمَ الْقِیٰمَةِ اِنَّكَ

بدیها و قبض روح کن با نیکان ای پروردگار ما بده ما را انچه وعده دادی ما را بر زبان پیغمبران و شرمسار مگردان ما را روز قیامت که بدرستیکه تو

لا تُخْلِفُ الْمیعادَ *

خلاف نکنی وعده را

قوله تعالی کل نفس . نفس بر معانی مختلف آمده است بمعنی تن آمد و بمعنی جان و حیوة آمد و بمعنی ذات و شیء آمد و بمعنی همة و عزم و ارادة آمد و بمعنی انفه و حمیت آمد و بمعنی مقداری از دارو ی دماغ آمد و بجای خود شرح داده شود و ایجا مراد تن است و حیوة و گفته اند نفس را برای آن تأنیث کرده اند که محمول است بر معنی حیوة قوله . ذائقة الموت . اعمش خواند ذائقة الموت گفت برای انکه هنوز نچشیده است چنانکه فلان ضارب زید چون حال خواهی و ضارب زیداً چون معنی استقبال و ذوق نفس مرگ را عبارت است از انکه مرگ باو رسد قال امیة بن الصلت . من لم یمت عبطة یمت هرماً . الموت کأس والمرء ذائقها . ابو هریره روایت کند از رسول علیه السلام که چون خدای تعالی گل آدم از زمین برداشت و از او آدم را بیافرید زمین در خدای بنالید از آنچه از او برداشته بود حق تعالی گفت من هر چه از تو برداشته ام با تو دهم هیچ آدمی نباشد و الا او را در آن بقعه دفن کنند که خاك او را از آنجا گرفته باشد و روزی ابو هریره گوری نو دید نهاده گفت سبحان آن خدای که این بنده را باین تربة آورد که او را از آن آفرید بیانش . منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارةً اخری . و انما توفون اجورکم . یقال وفیته حقه بمعنی و فرته حقه و توفیت حق تمام بدادن باشد و استیفاء تمام بستدن باشد و توفی عبارت از جان بستدن باشد برای انکه پس از آن هیچ نماند گفت مزدهای اینان تمام داده شود از خیر و شر و این دلیل است بر انکه جزا بر عمل باشد . فمن زحزح . ای ابعد و نحیّ هر که او را از دوزخ دور کنند و به بهشت رسانند او بمراد خود ظفر یافته بود و از مکروه رسته این معنی فوز بود . وما الحیوة الدنیا الّا متاع الغرور . و حیوة دنیا الا متاع و برخورداری غرور و فریفتن نیست برای انکه اوثق مایکون بها یسلبها . انکه که واثق تر بود بان ناگاهش از آن بربایند و دور کنند چنانکه فرمود . وظنّ اهلها انّهم قادرون علیها اتیها امرنا لیلاً او نهاراً فجعلناها حصیداً کان لم تغن بالامس . بعضی دگر گفتند متاع الغرور آن محقراتست که مردمان دارند و از آن بگریزد چون دیگ و کاسه و چیزهای بی قیمت سریع النفاد والهلاك عبد الرحمن سابط گفت کزاد الراعی و آن یك روز باشد حسن بصری گفت کخضرة النبات و لعبة البنات چون سبزی گیاه و بازی کودکان که آن را حاصلی بود و خدای تعالی دنیا را باین وصف کرد در سورة الحدید و در خبر است که رسول علیه السلام بزغالهٔ مردهٔ گوش بریدهٔ بگذشت با جماعتی اصحاب گفت این را که خرد این بدرمی گفتند ای رسول الله اگر زنده بودی باین عیب گوش بریدگی کس نخریدی فکیف که مرده است رسول علیه السلام گفت دنیا بنزدیك خدای تعالی از این خوارتر است و امیر المؤمنین ؏ گفت دنیاء شما بنزدیك من خوارتر از خفیدن بزی است بنزدیك خداوندش زاهدی را گفتند دنیا را وصفی کن گفت . جمة المصائب رنقة المشارب لا تمتع

صاحبها حب . یکی دیگررا گفتند دنیارا وصفی کن گفت . اراها وان کانت تحب کانها . سحابة صیف عن قلیل
تقشع . ولاخر . والتذما هواه والموت دونه . کشارب سم فی اناء مفضض . وحسن بصری در وصف دنیا
باین تمثیل کردی . الیوم عندك دلها وحدیثها . وغدا لغیرك کفها والمعصم . ودر خبر است که رسول ع گفت
من سره ان یزحزح عن النار وان یدخل الجنة فلیأته منیته وهو یشهد ان لا اله الا الله وانّ محمداً رسول الله وانّ علیاً
ولیه ویأتی الی الناس مایحب ان یؤتی الیه . هرکه میخواهد که اورا از دوزخ دور کنند وبه بهشت رسانند باید که
چون مرگ باو آید او گواهی دهد که خدا یکی است ومحمد رسول او وعلی ولی اوست وبا مردمان آن کند که خواهد که
باو کنند وابوهریره روایت کرد که رسول ع گفت جای تازیانه در بهشت بهتر است از تمام دنیا وهر چه در دنیاست
اگر خواهی بخوانی فمن زحزح عن النار وادخل الجنة فقد فاز وما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور . قوله لتبلون
فی اموالکم وانفسکم . عکرمه ومقاتل وکلبی وابن جریح خواندند براین منوال وهم ایشان گفتند سبب نزول
آیه آن بود که رسول ع نامه فرستاد بر دست ابوبکر بفیحاص بن غازورا ودر انجا دعوت کرده بود اورا باسلام ونماز وزکوة
وابوبکررا گفت هیچ چیز نکنی تا بامن رجوع نکنی او برفت ونامه بداد او نامه بخواند وگفت خدای شما محتاج است
تا از ما چیزی میخواهد ابوبکر گفت خواستم تا جواب او دهم بشمشیری که بامن بود دگرباره سخن رسولم یاد آمد که
گفت نگر تا هیچ کاری نکنی بی رجوع بامن از آنجا برگشتم رنجور دل خدای تعالی این آیه فرستاد زهری گفت آیه
در کعب بن الاشرف آمد که او رسول را هجو کردو صحابه را ودر شعر تحریص کردی مشرکان را بر مسلمانان وغزل
گفتی وذکر زنان مسلمانان گفتی در شعر وایشان را باین انواع ایذا کردی رسول علیه السلام گفت کیست که مرا
کفایت کند در کار کعب اشرف محمد بن مسلمه گفت من کفایت کنم ای رسول الله انگه بیامد واین اندیشه میکرد تا چه
حیلت سازد وطعام وشراب نمیخورد الا مقدار اندك سد رمق کردی وکعب بر حصنی حصین بود رسول علیه
السلام را خبر دادند که محمد مسلمه طعام وشراب نمیخورد رسول علیه السلام گفت چرا دست بداشتهٔ از طعام وشراب
گفت ای رسول الله چیزی بگفته ام ونمیدانم که وفا توانم کردن یا نه رسول علیه السلام گفت بر تو بیش از آن نیست
که جهد کنی او گفت ای رسول الله لابد ما را چاره باید ساختن ودر آن میانه حدیثی باید کردن بتعریض وباشد
که زیادت ونقصانی باشد رسول علیه السلام گفت تدبیر باید کردن انگه محمد مسلمه وابونایلة بن سلامه واو برادر
کعب اشرف بود از جهة رضاع وعباد بن بشر والحارث بن اوس بن معاد وابوعیسی بن حبر شبی عزم کردند واز مدینه
بیرون شدند ورسول علیه السلام بایشان برفت تا به بقیع فرقد انگه ایشان را بفرستاد وگفت انطلقوا علی اسم الله اللهم
اعنهم . بروی بنام خدای بارخدایا یار اینان باش ایشان برفتند ورسول علیه السلام بامدینه آمد وایشان بنزدیك حصن
رفتند ابونایله از پیش برفت واین شب شبی روشن مقمر بود آواز داد اورا بر حصن بردند وبنشست باکعب وساعتی
نیك حدیث کردند وشعر خواندند وسمر گفتند انگه ابونایله گفت یا کعب چیزی بخواهم گفتن با تو سری اگر
نگاهداری بر من گفت بگو گفت بدانکه این مرد برخاست وباین شهر ما آمد واین بلائی است ما را همه عرب
بدشمنی برخاستند وباتفاق روی بما نهادند وآمد وشد از ما باز بریدند وخیرها منقطع شد کعب گفت من میگفتم
شما را که راه مدهید اورا گفت اکنون جماعتی بامن آمدند وایشان را قرضی میباید از تو پارهٔ طعام ورهنی
ووثیقی پیش تو بنهند گفت باید تا فرزندان را پیش من برهن بنهند گفت روا نباشد مردم عیب کنند گفت زنان را
پیش من برهن بدهند گفت بر تو این نباشد ولیکن انچه دوستر دارند وحاجت ایشان بان بیشتر باشد وان سلاح است
پیش تو بنهند واین برای آن گفت تا چون ایشان را با سلاح بیند اندیشهٔ دیگر نکنند گمان برد که بگرو آورده اند کعب

گفت روا باشد بیارشان ابونایله برفت وایشان را برگرفت وبحصن برد وآواز داد کعب از بستر خواب بجست
وقریب العهد بود بعرس زن در او آویخت گفت کجا میروی شب است وتو مرد کارزاری وایشان دشمنانند صلاح
نباشد تورا بیرون شدن گفت بر وایشان که باشند اگر من خفته باشم ایشان مرا بیدار نیارند کردن وابونایله برادر
من است این بگفت واز حصن بزیر آمد وساعتی بنشستند وهرگونه حدیثها کردند انگه ابونایله گفت شب خوش است
پارهٔ برویم تا بشعب عجوز گفت روا باشد از آنجا بیامد تا باین شعب آمدند وبنشستند وحدیث کردند در میانه ابونایله
دست بسر کعب اشرف فرود آورد ودو دست بنو باز گرفت وگفت طیبی خوش است که بکار بردهٔ طیب عرس است گفت
طیب فلانه است یعنی زن او انکه دگرباره همچنان کرد انکه دگرباره انکه بار چهارم بهر دو دست موی او بگرفت
وگفت اضربوا عدو الله . ایشان تیغها برگرفتند ودر او نهادند وچند جراحت بر او کردند وهیچ نیك نبود آخر
محمد مسلمه گفت سیخی داشتم آن بزدم بر شکم او تا زهارش ببریدم بیفتاد سرش ببریدم وبرگشتند وآمدند وحارث بن
اوس را جراحتی رسیده بر سر وازما باز پس افتاد وباخر شب بما رسید وما بنزدیك رسول آمدیم باسر کعب اشرف
ورسول ع آب دهن در زخم حارث مالید بفرمان خدای نیك شد رسول ع گفت از این پس هر جهودی را که بگیری
بکشی ودر مدینه جهودی بود بازرگان نام شینه محیصة بن مسعود اورا بکشت واین محیصه برادری داشت حویصه
نام بود هنوز اسلام نیاورده بود برادر را گفت یا عدو الله مردی را بکشتی که تو بنعمت او پرورده شدهٔ گفت بلی انکه
مرا فرمود که اورا بکش اگر فرماید تورا که برادری هم بکشم ودرنگ نکنم حویصه گفت بخدای بر تو اگر محمد تورا
فرماید که مرا بکشی گفت والله که اگر فرماید توقف نکنم گفت این دینی عظیم باشد که مردم در آن دین بسبب دیانت
برادر بکشند واین حدیث اورا لطف شد واسلام آورد وخدای تعالی این آیه در قصهٔ کعب بفرستاد
لتبلون . بیازمایند شما را ومعنی ابتلا بگفتیم وبگفتیم که از خدای بچه معنی باشد . فی اموالکم . در مالهایتان
بزکوة وصدقات واحتیاج وافات وخسران ونقصان . وانفسکم . در تنهاء شما بامراض واقسام ونکبات و
مصایب اقارب ومفارقت دوستان عطا گفت مراد مهاجرانند که چون ایشان هجرت کردند وازمکه بمدینه
آمدند سرایها واملاك واسباب رها کردند مشرکان سراهاشان بفروختند واملاکشان بدست فروگرفتند
حسن بصری گفت مراد بابتلاء تن آن است که بر مکلفان واجب کرد از عباداتی که تعلق بابدان دارد چون نماز و
روزه وابتلاء اموال چون زکوة وصدقات وحج وجهاد . ولتسمعن . لام در هر دو لفظ جواب قسمی
مقدر است ونون تأکید است وضمهٔ لام الفعل برای سقوط واو جمع است ابتلا کنند شما را در مالها وتنهایتان
وبشنوی از جهودان وترسایان ومشرکان عرب چیزهای که شما را از آن رنجهای بسیار باشد . وان تصبروا
وتتقوا . اگر صبر کنی بر آن رنج وپرهیزکاری کاربندی . فان ذلك من عزم الأمور . ای من حق الامور
وجدها خیرها عطا گفت من حقیقة الایمان وبرای آن کار جد وحقیقت را عزم خواند که در وجود نیاید الا
بعزم نه چون فعلی باشد که بر سبیل سهو کرده شود قوله . واذ اخذ الله میثاق الذین اوتوا الکتاب لتبیننه للناس
. یاد کن ای محمد چون ها گرفت خدای تعالی اهل کتاب که بیان کنند برای مردمان وپنهان باز نکنند عاصم
وابوعمرو واهل مکه خواندند در هر دو فعل بیا بر وجه خبر از مغایبه وباقی قرا بتاء خطاب بر تقدیر اضمار قول
یعنی واذ اخذ الله میثاقهم وقال لهم برای انکه چون تقدیر قول کنند خطاب باشد بایشان واگر این تقدیر نکنند
خبر باشد از غایبان حجت انکس که بیا خواند . قوله واذ اخذ الله میثاق النبیین وحجت انکس که بتاء خطاب خواند
. قوله فنبذوه وراء ظهورهم الأیه . ایشان عهد خدای تعالی با پس پشت انداختند وبهای اندك

بفروختند ازآن طمعه ورشوه که ایشان را بنزدیك عوام بود انکه حق تعالی گفت . فبئس مایشترون .
بدچیزی است انچه ایشان میکنند ازآن بیع وشرای ومعاوضه که بهاء اندك می ستانند ودیانت بان می فروشند
ومارواباشد که مصدریه بود . ای بئس الشیٔ اشترائهم . وروا باشد که نکرهٔ موصوفه باشد . ای بئس الشیٔ شیٔ
یشترونه به . ومصدریة اولیتراست قتاده گفت این عهدی است که خدای تعالی براهل علم گرفته است که انچه
دانند بگویند وپنهان نکنند که پنهان کردن آن مؤدی باهلاك باشد محمد بن کعب گفت حلال نباشد عالم را که بر علم
خواموش باشد و نه جاهل را که بر جهل خواموش باشد انکه درحق عالم بخواند . واذاخذ الله میثاق الذین اوتوا
الکتاب الایة . ودرحق جاهل بخواند . فاسئلوا اهل الذکران کنتم لاتعلمون . وابوهریره گفت اگرنه
آنستی که خدای تعالی عهد گرفته است ازاهل علم که علم پنهان نکنند من حدیث نکردمی شمارا بچیزی انکه این آیه
برخواند وعبدالله مسعود روایت کند ازرسول ع که گفت . من کتم علماً عن اهله الجم یوم القیمة بلجام من نار
. هرکه اوعلمی پنهان کند ازاهلش روزقیامت لگامی ازآتش برسراوکنند حسن بن عمار گفت بنزد زهری شدم
پس ازانکه حدیث رها کرده بود اورا گفتم حدیث کن مرا ببعضی مسموعات خود گفت تو نمیدانی که من حدیث
رها کرده ام گفتم یاتو حدیث کن یا من حدیث کنم تورا گفت تو حدیث کن گفتم . حدثنی الحکم بن عتبه عن یحیی
الجزاز قال سمعت علی بن ابیطالب ع یقول ما اخذ الله علی اهل الجهل ان یتعلموا حتی اخذ علی اهل العلم ان یعلموا
. خدای تعالی عهد نگرفت برجاهلان که علم آموزند تاعهد گرفت از عالمان که ایشان علم آموزانند گفت اکنون
بشنو تا بگویم وچهل حدیث روایت کرد . قوله ولاتحسبن الذین یفرحون بما اتوا . حمید خواند لایحسبن الذین
یفرحون بما اتوا ای لایحسبن الفارحون فرحهم بما اتوا وفعلوا منجیاً لهم من العذاب . وجمله قرّا بتا خواندند خطاب
بارسول ع . الذین یفرحون . درجای مفعول اول باشد . قوله بمفازة من العذاب . درجای مفعول دوم و
تکرار فعل برای تاکید کرد چون کلامی دگر معترض شد میان مفعول اول ودوم فعل عامل باسر گرفت گفت
. فلا تحسبنهم . گفت مپندار ای محمد آنان را که شادمانه باشند بانکه کرده باشند ودوست دارند که ایشان را حمد
کنند وبستایند بانچه نکرده باشند که ایشان ازعذاب برهند ضحاك وعیسی بن عمر وخواندند فلاتحسبنهم بالتاء وبضم التاء و
بضم الباء خطاب بارسول باشد وصحابهٔ او ومجاهد وابن کثیر وابوعمرو خواند یحسبنهم بالیاء وضم الباء نهی غایب باشد
که نباید که ایشان خویشتن را رستگار پندارند ازعذاب که ایشان را عذابی سخت خواهد بود خلاف کردند در
انکه آیه درشأن که آمد عطاء بن یسار گفت عن ابی سعید الخدری که جماعت منافقان درعهد رسول ع گفتندی
یارسول الله اگر غزائی باشد ما با تو بیائیم چون غزای پدید آمدی تخلف کردندی وبازایستادندی ازرسول ع
وبان تخلف وتأخر شاد بودندی بیانش . فرح المخلفون بمقعدهم خلاف رسول الله وکرهوا ان یجاهدوا باموالهم
وانفسهم فی سبیل الله . چون رسول ع بازآمدی عذرآوردندی وتعلل کردندی که ما را مانع فلان چیز بود
چنانکه حق تعالی گفت . یعتذرون الیکم اذا رجعتم الیهم الایة . انکه بااینهمه خواستندی که ایشان را همچنان حمد
کنند که مجاهدان را که بجهاد حاضر بودند خدای تعالی درحق ایشان این آیه بفرستاد عکرمه گفت آیه درمخاص بن
عازورا آمد واشیع وامثال ایشان ازاحبار جهودان که ایشان شاد بودند بانکه مردم را اضلال میکردند وازمسلمانی
بازمیداشتند وبانکه مردم ایشان را باعلم نسبت میکردند وایشان اهل علم نبودند فذلك قوله . ویحبون ان یحمدوا
بمالم یفعلوا . ضحاك وسدی گفتند جهودان اهل مدینه بودند نامه بجهودان یمن نوشتند که این محمد نه آن پیغمبر است
که ما را گفته اند که باخرزمان بیرون آید بردین خود باشید ومردم را رها نکنی که دردین اوشوند انکه شادمانه

بودند بانکه کلمهٔ ایشان درکفر مجتمع بود وگفتند الحمدلله که کلمهٔ ما مجتمع است وما بردین ابرهیمیم ونبودند خدای
تعالی آیه درشأن ایشان فرستاد مجاهد گفت جهودانند که ایشان شادمانه بودند بتغییر وتبدیل که درتوریة میکردند
ومی نمودند که این ازنزدیك خداست ومیخواستند تا مردمان ایشان را بر انچه نمیکردند ونمیدانستند حمد کنند
حمید بن عبدالرحمن بن عوف گفت که مروان حکم مولایش را ابورافع بنزدیك عبدالله عباس فرستاد وگفت اگر
چنانکه خدای تعالی عذاب خواهد کردن انرا که شاد باشد بانچه نکند خواهد که اورا حمد کنند بر انچه نکرده باشد
ماهمه همچونیم پس گفت که ازعذاب مسلم خواهد بودن عبدالله عباس گفت این آیه را باما این چه سبیل است که
درشأن جماعت جهودان آمد که رسول ع چیزی ازایشان بپرسید بخلاف راستی خبر دادند ونمودند که مارا ست
گفتیم انکه بان کتمان وخلاف راستی شاد بودند ومیخواستند تا ایشان را برآن محال که گفته بودند حمد کنند خدای
تعالی درشأن ایشان فرستاد قتاده ومقاتل گفتند آیه درشأن جهودان خیبر آمد که بنزدیك رسول آمدند وگفتند
ماتورا می شناسیم ومیدانیم که تو پیغمبر خدائی وبتوایمان داریم ورأی ماموافق رأی تست چون بیرون آمدند
مسلمانان ایشان را حمد کردند ایشان بان شادمانه شدند خدای تعالی این آیه بفرستاد ابرهیم النخعی گفت جهودان جماعتی را
برگ بکردند وبمدد رسول فرستادند انکه بان شادمانه بودند وبراین قاعده بخواند بما اتوا ای بما اعطوا یعنی بان نفقه
که کردند برایشان وسعید جبیر خواند بما اتوا ای بما اعطوا حق تعالی گفت ایشان را ازعذاب رستگاری نبود وعذاب
ایشان سخت بود انکه حق تعالی گفت . ولله ملك السموات والارض الایة . ملك آسمان وزمین خدایراست واو
برهمه چیز قادر است ووجه اتصال آیه بآیات مقدم آن است که این آیات که رفت جمله درحق جهودان است واقوال و
احوال ایشان وانکه گفتند . ان الله فقیر ونحن اغنیاء . حق تعالی باین آیه رد کرد برایشان وگفت انکه مالك آسمان و
زمین باشد وهرچه در وجود هست ملك وملك او باشد واو برهمه چیز قادر باشد چگونه گویند اورا که درویش است
وماتوانگرانکه حق تعالی گفت اینهمه که آمد براینان که جهودان وکافرانند از آن آمد که ایشان اندیشه نکردند و
باصل کار ننگرستند که درخلق آسمان وزمین وآمد شد شب وروز آیاتی وعلاماتی ودلالتی وعجایبی هست خداوندان
عقلها را فقال . انّ فی خلق السموات والارض الآیة . عطاء بن ابی رباح گفت باعبدالله عمر
نزدیك عایشه شدیم عبدالله عمر گفت یاعایشه خبرده ما را بعجایب تر چیزی که از رسول علیه السلام دیدی
گفت کار او همه عجب بود شبی ازشبها نوبت من بود دربستر آمد وبخفت هنوز پهلو آرام نگرفته بود برزمین برخاست
وجامه درپوشید وقربهٔ آب نهاده بود ازآن وضو کرد وآب بسیار بریخت انکه درنماز ایستاد ودرنماز چندان بگریست
که آب چشمش سینهٔ او وپیش جامهٔ او تر بکرد انکه بنشست وحمد وثنای خدای میکرد ومیگریست تا آب چشمش
کنارش تر کرد انکه سر برزمین نهاد وچندان بگریست که آب چشمش زمین تر کرد تا صبح برآمد همچنین بود
بلال آمد واورا بنماز بامداد خواند اورا گریان یافت گفت ای رسول الله چرا می بگرئی وخدای تعالی گناه تو
بیامرزید گذشته ونا آمده گفت . افلا اکون لله عبداً شکوراً . خدای را بنده شاکر نباشم وچرا نگریم که خدای
تعالی امشب آیاتی بمن انزله کرد ، ان فی خلق السموات والأرض الی قوله انك لاتخلف المیعاد ، انکه گفت ویل
لمن قرأها ولم یتفکر فیها ، وای برانکس که این آیات بخواند ودراو تفکر نکند امیرالمؤمنین علی ع روایة کرد
که رسول ع چون بنماز شب برخاستی اوّل مسواك کردی انکه دراطراف آسمان نگریستی واین آیه برخواندی
. ان فی خلق السموات والأرض الی قوله فقنا عذاب النار . بریدهٔ اسلمی روایت کند که رسول ع
گفت هیچ آیه برجنیان سخت تر نیامد ازاین آیه که خدای تعالی میگوید . ان فی خلق السموات والأرض الی

آخر الآيات . در اثر هست که مردی بنزدیك یکی از جملهٔ صالحان آمد و گفت یافلان مرا دعائی بیاموز که باجابة
نزدیکتر باشد گفت در اوّل دعا پنج بار بگوی ربنا ربنا آنکه حاجت بخواه که خدای تعالی اگر صلاح داند اجابت کند
گفت از کجا گفتی وتخصیص این عدد چراست گفت لقوله . ان فی خلق السموات والأرض الی قوله ربنا
ماخلقت هذا باطلاً الی قوله انك لاتخلف المیعاد . ودراین آیه پنج بار هست این کلمه که ربنا انگه بعقب آن میگوید
. فاستجاب لهم ربهم . درخبر است که هرکه او درمقدّمهٔ دعا هفت بار بگوید یاالله یاربّ دعای او مستجاب گردد
سعید جبیر گفت از عبدالله عباس که قریش بنزدیك جهودان آمدند و گفتند که موسی بشما آمد چه معجزه آورد
گفتند عصا و ید بیضا نزد ترسایان آمدند و گفتند عیسی چه آورد گفتند احیاء موتی و ابرا اکمه و ابرص بنزدیك رسول
آمدند و گفتند ای محمد آیة تو چیست گفت هرچه شما طلب کنید گفتند از خدای درخواه تا کوه صفا برای ما زر کند
خدای تعالی این آیات بفرستاد که اگر شما طلب آیه میکنی یا دلالتی در خلق آسمان و زمین و اختلاف شب و روز آیاتی و
دلالتی هست خداوندان عقل را . قوله واختلاف اللیل والنهار . محتمل است دو معنی را یکی آمد و شد برای انکه
عرب گوید فلان یختلف الی فلان . فلان بنزدیك فلان اختلاف میکند یعنی آمد و شد میکند و برای آن خبر است
که آمد و شد مختلف باشد و چون تحقیق کنی مختلفی متضاد باشد برای انکه از باب اکوان باشد و اکوان باختلاف جهات
متضاد باشند و وجهی دگر آن است که مراد آن است که باختلاف یکدیگرند در لون که این روشن است و آن تاریك
مراد اختلاف نور و ظلمت است و مراد باولو الالباب آنانند که ایشان عقل کاربندند و اندیشه و تفکّر بکنند انگه وصف
کرد ایشان را و گفت ، الذین یذکرون الله . آنانکه ذکر خدای کنند بر جمیع حالات که باشند . قیاماً وقعوداً
وعلی جنوبهم . درانحال که ایستاده و نشسته و بر پهلو خفته باشند و نصب این بر حال است وقوله . علی جنوبهم
. جار و مجرور هم در محل حال است والمعنی مضطجعین علی جنوبهم . امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفت و عبدالله
عباس ونخعی وقتاده مراد نماز کنند گانند که در حال قدرت و صحت نماز کنند برپای و چون نتوانند و از قیام
عاجز باشند نشسته و چون نشسته نتوانند بر پهلو و این فضلی است از خدای تعالی و تخفیفی مر خلقان خود را تا بدانند
که خدای تعالی انچه بنده نتواند بر او ننهد دیگر مفسرّان گفتند مراد مداومت و مواظبت ایشان است بر ذکر
خدای برای انکه مردم از این هیئت خالی نباشند یا ایستاده یا نشسته یا بر پهلو خفته باشند معاذ جبل روایت کند که
رسول علیه السلام گفت هر که او خواهد که در بستانهای بهشت چرا کند گو ذکر خدای بسیار کند و رسول ؐ
گفت ذکر خدای تعالی علامت ایمان است و براة بیزاری است از نفاق و حصن است از شیطان و حرز است
از آتش دوزخ و در خبر است که خدای تعالی بموسی وحی کرد یاموسی : اجعلنی منك علی بال ولا تنس ذکری
علی کل حال ولیکن همك ذکری فأن الطریق علیّ . گفت یاموسی مرا بریاد دار و ذکر من فراموش مکن
بر هیچ حال و باید تا همت تو ذکر من باشد که راه تو بر من است و در اخبار اهل البیت هست که آیه در نماز شب است
که در انجا ذکر خداست در این سه حال حالة قیام و قعود و هجوع چون از نماز و تر فارغ شوند در پهلوی راست خسبد
و دست راست در زیر روی نهد و این دعا بخواند . استمسکت بعروة الله الوثقی التی لاانفصام لها واعتصمت بحبل الله
المتین واعوذ بالله من شر فسقة العرب والعجم ومن شر فسقة الجن والأنس سبحان رب الصباح فالق الأصباح
. سه بار بگوید این کلمه را انگه گوید ، بسم الله وضعت جنبی لله امنت بالله وفوضت امری الی الله توکلت علی
الله ماشاءالله کان لاحول ولاقوة الابالله العلی العظیم . ان فی خلق السموات والأرض واختلاف اللیل والنهار
الی قوله انك لاتخلف المیعاد . ویتفکرون فی خلق السموات ، واندیشه کنند در عجیب خلقت آسمانها و انکه

قدیم جل جلاله چگونه آفرید این هفت آسمان معلق مطبق بی عمادی و ستونی در هوا ایستاده و آسمان دنیا
بزینت ستارگان آراسته و هفت زمین یك در زیر یك نهاده و بأنواع حیوان آبادان کرده و بأنواع نبات آراسته
و بچشمهاء آب زنده داشته و بباران آسمان مدد کرده چون در این اندیشه کنند بدانند که این افعال متقن محکم
بی صانعی قادری عالم حیّ موجود و مرید و کاره و مدرك مخالف اشیاء نباشد ابوهریره روایت کند از رسول ؐ
که او گفت شب معراج که مرا باسمان بردند گردی دیدم و دودی و غباری و آوازی جبرئیل را گفتم این چیست
گفت این شیاطینند که این گردمی کنند تا حجاب باشد چشمهای خلایق را از انکه عجایب آسمان بینند و اگر نه
آنستی خلقان عجایب آسمان دیدندی ابن عون گفت فکرت غفلت ببرد و خشیت بار آرد چنانکه آب نبات را و
زرع را زیادة کند و دل را هیچ چیز چنان نه افروزد که اندوه و هیچ چیز چنان روشن نکند دل را که فکرت
ابوهریره روایت کرد که رسول ؐ گفت بینا دل مردی باشد که بر بسترشان خفته باشد در آسمان نگرد و در
ستارگان آسمان و از صدق گوید گواهی دهم که تورا آفریدگاری و خالقی و مدبری هست . الالك الخلق
والأمر کل شیء هالك الا وجهك المنوّر بانوار الربوبیة ، انگاه گوید اللهم اغفرلی . بار خدایا بیامرز مرا خدای
تعالی برحمت بر او نگرد و بیامرزد او را ابوالأحوص گوید چنین خواندم در کتابی که عابدی در بنی اسرائیل سی سال
عبادت کرد و در بنی اسرائیل چنان عادت بود که چون عابدی سی سال عبادت کردی خالص و در آن میانه گناه
نکردی ابری بیامدی و او را سایه کردی این عابد پس از سی سال عبادت از آن هیچ اثر ندید مادر را گفت یامادر این
چه حال است که من عبادت کردم سی سال و اثر آن پیدا نشد گفت همانا گناهی کردی در میانه گفت نکردم و همه
عمر نیز نکردم گفت هیچ باز اتفاق افتاد که بر آسمان نگریستی و اندیشه نا کرده چشم از او برگرفتی گفت بسیار گفت
تورا از انجا آفت آمد . ربنا ماخلقت هذا باطلاً . این از جملهٔ آن جایها است که گفتیم عرب اضمار قول کنند
وتقدیر انکه یقولون ربنا ماخلقت هذا باطلاً . گویند بار خدایا این بباطل نیافریدی بیانش ، ما خلقنا
السموات والأرض ومابینهما باطلاً . وبرای آن هذا گفت و هذه نگفت که اشارت بخلق و مراد مخلوق است ،
ای ماخلقت هذا الخلق باطلاً یعنی عبثاً من غیر فایدة بل خلقته لفایدة جلیلة و حکمة بلیغة . و نصب باطلا
بر مفعول له باشد و کوفیان گفتند بنزع الخافض ای بالباطل و بعضی دیگر گفتند مفعول دوم خلقت است کقولهم
خلقت الأدیم نعلاً ای قدرته نعلاً . واین انگه درست آید که خلق بمعنی تقدیر بود . سبحانك . منزّه میگویم
تورا تنزیه گفتنی و نصب او بر مصدر است از فعلی محذوف یعنی نسبحك سبحانا انگه اضافهٔ مصدر کرد بامفعول فقنا
صورت امر است و معنی دعا و فرق از میان ایشان باعتبار رتبه پیدا شود که امر آن باشد که آمر فوق مأمور باشد
برتبه و دعا و سؤال بر عکس این باشد سایل برتبه فروتر باشد از مسؤل و وقی متعدی باشد بدو مفعول یقال
وقیته کذا ومنه قول النبی علیه السلام لأمیرالمؤمنین علیّ . اللهم قه الحرّ والبرد ، انگه که او را بیمن می فرستاد
ربنا انك من تدخل النار فقد اخزیته ، بار خدایا آن را که تو در دوزخ بری او را بخزی کرده باشی و خزی نکال باشد
و اهانت و مفضل گفت هلاك باشد قال الشاعر . اخزی الاله من الصلیب الهه . واللابسین قلانس الرهبان .
و گفته اند فضیحت باشد بیانش . ولاتخزون فی ضیفی . و اصحاب وعید باین آیه تمسك کردند و گفتند مؤمنان
مخزی نباشند فی قوله . یوم لایخزی الله النبی والذین امنوا معه ، یکجواب از این آن است که انس مالك وقتاده
وسعید جبیر گفتند . من تدخل النار من تخلد فی النار ، واین اقوال باسناد از ایشان روایت است تأویل آیه بر آن
کردند که تخصیص آیة کردند بکافران که در دوزخ مخلد باشند عمرو بن دینار گفت جابر عبدالله انصاری بمکه آمد

برای عمره و من وعطا بنزدیك او شدیم گفتیم چه گوئی در این آیه که خدای تعالی میگوید . ربنا انك من تدخل النار فقد اخزیته . این اخزارا چه معنی باشد گفت الاحراق بالنار . سوختن باتش . انّ دون ذلك لخزی ، در کمتر از این خزی باشد و این جوابی نیکوست وجواب معتمد در جمع بین الایتین آن باشد که آیه نفی خزی رسول ومؤمنان مخصوص باشد بمؤمنانی که ایشان را بدوزخ نبرند و محمول نباشد بر عموم ودلیل مخصص او قرینه است که در آیه گفت . والذین آمنوا معه . تا مخصوص باشد بصحابهٔ رسول علیه السلام آنانکه از صفت ایشان این است که . یسعی نورهم بین ایدیهم وبایمانهم الایه . ووجهی دگر در تأویل آیه آن است که یوم لا یخزی الله النبی . این کلامی تمام والذین آمنوا . کلامی دگر باشد و واو استیناف را باشد ومحل او رفع باشد بابتدا ومعه در جای خبر او باشد ومعنی آن بود که . والمؤمنون ملازمون له مصاحبون ایّاه . وچون آیه بر این وجه حمل کنند سؤال ساقط باشد برای انکه نفی خزی مخصوص بود بر رسول علیه السلام ووجهی دیگر آن است که خزی بر وجوه است بمعنی اهلاك وافنا واهانت وفضیحت واین همه در حق آنانکه بدوزخ شوند حاصل باشد دگر از وجوه خزی یکی شرم بود . یقال خزی یخزی خزایة واخزیته اذا فعلت به فعلا یخزی منه . پس خزی مؤمنان بمعنی استحیا باشد وخزی کافران بمعنی خلود در دوزخ واین وجه ضعیف است ووجه معتمد آن است که برفت . وماللظالمین من انصار . وظالمانرا یاری نبود ودر این آیه دلیل نبود بر انکه ظالمانی که نه کافر باشند شفیع نبود برای انکه ناصر انکس باشد که یاری منصور کند . علی وجه الحمایة علی من اراده وار اداضراره . وکس را در قیامت این دست وقوت نبود که بر خدای حمایت کند وکسیرا باپناه گیرد وجهی دیگر انکه تخصیص ظالمان کنند بکافران برای انکه کفر هم ظلم باشد بل عظیمتر ظلمی باشد لقوله تعالی . ان الشرك لظلم عظیم . قوله ربنا اننا سمعنا منادیاً ینادی للایمان . این هم حکایت آن مؤمنان است که ایشان در دعا ومناجات گویند بار خدایا ما شنیدیم منادی را که ندا میکرد ودعوت میکرد بایشان یعنی محمد مصطفی ع واین قول عبدالله مسعود وعبدالله عباس است وبیشتر مفسران وقرطبی گفت مراد قرآن است برای انکه نه همهٔ مردمان که از امت رسولند او را دیدند ولام بمعنی الی است چنانکه اول گفتیم مثاله . یعودون لما نهوا عنه . وگفته اند لام بمعنی اجل است یعنی لاجله قتاده گفت خدای تعالی این معنی از مؤمنان جن وانس حکایت کرد اما جنیان . قوله انا سمعنا قرانا عجباً . واز انسیان . ربنا اننا سمعنا منادیاً ینادی للایمان . وانجا نیز قول محذوف است والمعنی ویقول ان آمنوا بر قول بعضی واین درست نیست برای انکه بندا تعلق دارد وبان ندا میکرد که ایمان آری بخدای . فآمنا . ایمان آوردیم . ربنا فاغفر لنا ذنوبنا وکفر عنا سیئاتنا . بار خدایا گناهان ما بیامرز وسیئات مکفور وپوشیده کن . وتوفنا مع الابرار . وما را با ابرار ونیکوکاران وفات ده . ربنا وآتنا ، هم حکایت دعا وتضرع ایشان است که میگویند بار خدای ما وپروردگار ما بده ما را آنچه بر پیغمبران وعده کردی ما را یعنی بر زبان پیغمبران علی حذف المضاف واقامة المضاف الیه مقامه کقوله . واسئل القریة . اگر گویند چگونه گفتند ایشان در دعا که آنچه وعده کردهٔ بر پیغمبران بده ما را بانکه دانستند که خدای تعالی خلف میعاد نکند جواب از این آن است که خدای تعالی ایشانرا وما را متعبد کرده است بدعا کردن واگرچه ما را معلوم است که آنچه صلاح باشد خدای تعالی بکند باما اگر دعا بکنیم واگر نه چنانکه گفت . قل رب احکم بالحق . بار خدایا حکم بحق کن وخدای تعالی حکم بحق کند اگر ما گوئیم واگر نه ولکن ما را باین متعبد بکرد تا ما را در این گفتن لطف باشد وبر این گفتن ثواب بعضی دیگر گفتند لفظ دعا است ومعنی خبر وتقدیر آن است . ولا تخزنا لتؤتینا ما وعدتنا علی السنة رسلك . بعضی دگر گفتند معنی آنست بار خدایا ما را از جملهٔ آنان کن که آنچه بر زبان پیغمبران وعده دادهٔ بدهی او را وبعضی دگر گفتند مراد آنست که آنچه وعده کردهٔ بر زبان پیغمبران از

نصرة وظفر تعجیل فرمای که ما را بحلم تو طاقت نباشد بنانی روایت کرد از انس مالك که رسول علیه السلام گفت هر کرا خدای وعدهٔ ثواب دهد لا محال انجاز آن وعده کند وهر که را وعدهٔ عقاب کند او مخیر است خواهد کند از عقاب وخواهد نکند وکرم اقتضاء این کند بینی که شاعر چگونه میگوید در مدح خود باین معنی . وانی اذا او عدته او وعدته لمخلف ایعادی ومنجز موعدی . وجواب صحیح از این سؤال که گویند خدای تعالی خلف میعاد نکند اگر بثواب باشد واگر بعقاب برای انکه کذب باشد وکذب بر او روا نیست آن است که گوئیم آن را که وعید متناول باشد او را الا محال باو برسد جز که آنانکه معفو باشند یا مشفع فیهم خبر متناول نبود ایشان را واگرچه لفظ صورت عموم دارد برای انکه عموم را بنزدیك ما صیغتی مفرد مخصوص نیست که اگر در خصوص استعمال کنند مجاز باشد چنانکه در جای خود بیاید ان شاء الله واصمعی گفت ابو عمرو بن العلی گفت عمرو بن عبید گفت مرا خدای خلف وعده کند گفتم نه گفت خلف وعید کند گفتم آری گفت چرا گفت برای انکه این علامت لؤم باشد وآن دلالت کرم انگه این بیتها بخواند . ولا یرهب ابن العم ماعشت صولتی . ولا اختبی من خشیة المتهدد . وانی اذا او عدته او وعدته . لمخلف ایعادی ومنجز موعدی . ابو هریره روایت کند که رسول ع هر شب آدینه ده آیه از آخر آل عمران بخواندی ودر خبر است که هر کس که این آیه بخواند همچنان باشد که آن شب نماز کرده عمار الدهنی روایت کرده از صادق ع که او گفت هر کرا کاری پیش آید پنج بار بگوید ربنا خدای تعالی نجات دهد او را از آنچه ترسد وبرساند او را بانچه امید دارد گفتند چگونه گفت این آیات بر خواند قوله . انك لا تخلف المیعاد . انگه گفت نه از پس این اجابت است . فاستجاب لهم ربهم . قوله

فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ اَنّي لَا اُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ اَوْ اُنْثَى بَعْضُكُمْ مِنْ

پس اجابت فرمود برای ایشان پروردگار ایشان که من ضایع نکردام کار هیچ کار کننده از شما از نرینه یا مادینه بهری از شما از

بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَاُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَاُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَاُكَفِّرَنَّ

بهری پس آنانکه دوری گزیدند از اوطان وبیرون کردند ایشان را از خانهای ایشان ورنجانیدند ایشانرا در راه من وکارزار کردند وکشته شدند هر آینه پوشانم

عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَاُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ عِنْدَهُ

از ایشان بدیهای ایشان وهر آینه در آورم ایشانرا در بوستانهائی که میرود از فرودان جویهای پاداش نیکو از نزد خدای وخدای نزد اوست

حُسْنُ الثَّوَابِ ❁ لَا يَغُرَّنَّكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَاْوٰيهُمْ جَهَنَّمُ

نیکی وپاداش به نیکی باید که نفریبند ترا گشتن آنانکه کافر شدند در شهرها آن برخورداری اندك است پس جای ایشان دوزخ است

وَبِئْسَ الْمِهَادُ ❁ لٰكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا

وبد گستردنی است لکن آنانکه پرهیزکاری نمودند از پروردگار ایشان مر ایشان راست بوستانهائی که میرود از فرود آن جویها جاوید باشند در آن

نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ وَمَا عِنْدَ اللّٰهِ خَيْرٌ لِلْاَبْرَارِ ❁ وَاِنَّ مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَمَا

حال انکه ما حضری بود از نزد خدای وانچه نزد خداست بهتر است برای نیکان وبدرستیکه از اهل کتاب هر آینه کسانی که ایمان میارند بخدای وانچه

اُنْزِلَ اِلَيْكُمْ وَمَا اُنْزِلَ اِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ لِلّٰهِ لَا يَشْتَرُونَ بِاٰيَاتِ اللّٰهِ ثَمَنًا قَلِيلًا ❁ اُولٰئِكَ

فرو فرستاده اند سوی شما وانچه فرو فرستاده اند سوی ایشان فرمان بردارند برای خدا بدل نمی کنند بایتهای خدا بهاء اندك را آنان مر ایشان

لَهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ اِنَّ اللّٰهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ❁ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا

راست مزد ایشان نزد پروردگار ایشان بدرستیکه خدای زود شمار است ای انانکه ایمان آوردید صبر کنید وغلبه نمائید

وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

رمحافظهٔ ثغور کنید وبترسید از خدای تا مگر شمار ستگاری یابید

قوله فاستجاب لهم ربّهم . مجاهد گفت سبب نزول آیه آن بود که امّ سلمه رحمة الله علیها گفت یارسول الله ما درقرآن ذکر مردان می‌شنویم درهجرت وجهاد وذکرزنان چیزی نیست، خدای تعالی این آیه فرستاد و انصاریان گفتند اوّل کسی اززنان که هجرت کرد امّ سلمه بود . انّی لااضیع . ای بأنی لااضیع متعلق باشد بفعل اعنی فاستجاب خدای تعالی ایشان‌را جواب داد بانکه گفت من عمل هیچ عامل وکارهیچ کار کننده وطاعت هیچ مطیع ورنج هیچ نکو کار ضایع نکنم اگر مرداست واگرزن نه برای انکه زن باشد و دربعضی اموشرعی حکم‌او مخالف باشد حکم مردان‌را دراحکام عقلی حکم زنان با مردان مختلف شود . بعضکم من بعض . بهری ازبهری شما یعنی همه یکی بنزدیك من ازروی خلقت چنانکه گفت علیه‌السلام . النّاس کاسنان المشط . مردم چون دندانهٔ شانه‌اند یعنی ازروی خلقت وچنانکه شاعر گفت . النّاس من جهة التمثال اکفاء . ابوهم آدم والأم حوّآء . ماان تری لهم فی اصلهم حسباً . یفاخرون به فالطین والماء . کلبی گفت بعضکم من بعض فی الدّین والنصرة یعنی چون دین یکی باشد باید تاناصر یکدیگرباشی ضحاك گفت یعنی هیچ فرقی نیست درطاعت ازمیان مردان وزنان ازروی خلقت یکی‌اند وازروی طاعت یکی‌اند واز طریق معصیت یکی‌اند هرکه طاعتی کند اگرمرد باشد اگرزن ثواب یابد واگرمعصیتی کند جزا یابد اگر خدای عفو نکند اگرمردباشد اگرزن اینجا هیچ فرقی نیست فرق بعلم‌است وبعمل امّا علم فی قوله . والذین اوتواالعلم درجات وقوله قل هل یستوی الذین یعلمون والّذین لایعلمون . وامّا عمل فی قوله انّ اکرمکم عندالله اتقیکم . وقوله امّن هوقانت آناء اللیل ساجداً وقایماً الآئیة . بجای تسویة فرمود که اسنان المشط وبجای تفاوت فرمودکه . النّاس معادن کمعادن الذهب والفضة . مردمان معدنهااند چون معدنهای زروسیم چندان تفاوت‌است که اززر تاسیم این که بود درعهد رسول علیه‌السلام . اذاالنّاس ناس والزّمان زمان . امّا امروز حال چنان‌است که آنانکه آن‌روز ابریز بودند امروز ارزیزاند وآنانکه چیزبودند امروز ناچیزند آنانکه ذهب بودند ذاهب شدند وآنانکه فضه بودند مفضض گشتند امروز خواصّ رصاصند وعوام هوامند بصورت مردمند بصیرت سباعند بهری ذئابند وبهری کلابند آنانکه ذئابند ثعالب وارانبند وآنانکه ولاتند چون کلب کلبند مؤمن درمیان ایشان چون برّه یاچون بزی که پیرامن‌او این انواع سباع باشند اگرجان بکنار برد کاری عظیم‌است . فمن نجابرأسه فقد ربح چه جای سراست وسرچه محل دارد هرکه دین بسر برد اوگوی بسربرده‌است اگرهزار سرچنین بنهد تایك سرازآن ببردهم‌او برسوداست اگر درعهدتو چنین باشد چه عجب که درعهد امیرالمؤمنین علی ٤ چنین بودکه . والعشرة تباع برأس من بنی فراس اعنی قوله ٤ لیت معویة صارفنی بکم صرف الدّینار بالدّرهم اخذ منیّ عشرة منکم واعطانی واحد من بنی فراس من بنی غنم . لاجرم چه سربنهادند سرفرازدوجهان گشتند . وقاتلوا وقتلوا . قاتلوا گوی باختن واسب تاختن ایشانست درمیدان مردان وقتلوا جان بدادن وسربنهادن‌است . لأکفرنّ عنهم سیئاتهم ولأدخلنهم . دست یافتن‌ایشان وسر بریدن‌است اگر سراست واگر پای‌است تانهی نبری بل تاندهی نبری کمثل المیزان من اوفی استوفی تاپای درنهی دست نبری وتاسر برسرنهی سرنبری وتاجان ندهی جان نبری برای انکه هرکه باجان‌است بیجانست که . انّك میت وانّهم میتون . وانکه برتو بیجان‌است برماهم باجان‌است وهم باجانان‌است که . بل احیاء عند ربهم یرزقون . دع من هذا ازاین ره رها کن وازاین درفراتوشو رسول ٤ درآن دو حدیث مردم را تشبیه کرد یکی ازروی خلقت ویکی ازروی سیرت چون بجای سیرت رسید گفت . النّاس کأبلٍ مائةٍ لاتجد

فیها راحلة واحدة . اگرآن‌روز ازصد یکی برنیامدند امروز ازصد هزار یکی برنیاید عجب کاراست انکه برنیامد چگونه برآید . ثبت العرش ثم انقش . انکه پای درنهادچگونه بپایه برآید وانکه بپایه برنیاید چگونه بپایه بماند وانکه پای ندارد کجای پای دارد . فقرالجهول بلاقلب الی ادب . فقرالحمار بلارأس الی رسن . خررا اوّل سرباید پس توبره اگرهرخری‌را سری بباید صدهزارخررا سری نباید خواجه آن خراست که سرسرندارد لاجرم چنین بی‌سروبی‌بن‌است که باهربی‌سروبی‌سربسر می‌نشاید . لایعرف الفرق بین الرّأس والذنب . من ذکر اواثنی . نه برای انکه‌او زن‌است نه ازبرزن‌است بیش‌ازآن نیست که نه ازاهل کرزنست . وماالتأنیث لأسم الشمس عیباً . ولاالتذکیر فخراً للهلال . انکه اهل درزن باشد نه سزای کرزن باشد مردت بادرزن‌است وزنت باکرزن . اقلب وقد اصبت والا ففی عقلك اصبت رجعنا الی الحدیث . فالذین هاجروا طوعاً واخرجوا من دیارهم کرهاً . آنانکه هجرت کردند بهری ازایشان بطوع وبعضی‌را ازخانهای خود بیرون کردند بکره . واذیمکر بك الذین کفروا لیثبتوك اویخرجوك . آنانکه سران انکار بودند یکی‌را درخانه رها نکردند ویکی‌را درخانه رها کردند یکی‌را درخانهٔ خودرها نکردندکه بنشیند یکی‌را ازخانهٔ خود رها نکردندکه بیرون آید اورا گفتند خانه بما رهاکن که مارا خانهٔ‌تو میباید گفت شهربشما رها کردم خانه بمن رهاکنی . گرشهرتورا رسد مراکوی رسد . وربحرتورا رسد مرا جوی رسد . این‌را گفتند درخانه بنشین که مارا شهر میباید اوخانه رها کرد وبشب بگریخت که . الفرارمما لایطاق من سنن النبیین . ففررت منکم لما خفتکم . واین درخانه بنشست وبزبان اشارت میگفت . سأصبرحتی یجمع الله بیننا . وبینکم یوماً فسوف اقول . ولأخر . فتعساً لأیّام اذاکان بومها . شباعا لها قوت وجاعت صقورها . وقد ینهض العصفور صحة ریشه . ویقعد الّا ریش فیها نسورها . وهبنی رحاً یهوی من النیل ماؤها . ولیس لها قطب فمن ذایدیرها . واوذوا فی سبیلی . وایشان‌را برنجانیدند در راه من یعنی ایشان تحمل رنج کردند برای من . وقاتلوا وقتلوا . وقتال کردند وایشان‌را بکشتند تامجاهد بودند وهم شهید حمزه وکسائی و خلف خواندند ودرشاذ اعمش ویحیی‌بن وثاب . وقتلوا وقاتلوا . قتال کردند وایشان‌را بکشتند واین‌را چند وجه باشد یکی تقدیم وتأخیر برای انکه واو ایجاب ترتیب نکند این معنی درفابود ووجهی دگر انکه قتلوا ای قتل بعضهم ثم قاتل من بقی منهم چنانکه گویند قتلنا بنی تمیم واگر چه همه‌را نکشته باشند ووجهی دگر آن‌است که قتلوا وقاتلوا ای وقد قاتلوا بمعنی بعدماقدقاتلوا وقتلوا بکشتند ایشارا پس ازانکه ایشان بذل جهد کرده بودند در قتال وباقی قراء خواندند وقاتلوا وقتلوا علی تقدیم الفاعلین علی المفعولین وحسن بصری خواند وقاتلوا وقتلوا ای قطعوا فی المعرکه برسبیل مبالغه یعنی ایشان‌را درمعرکه پاره پاره بکردند وعمر عبدالعزیز خواند وقتلوا وقتلوا کشتند انکه‌ایشان‌را نیز مشرکان بکشتند . لاکفرن عنهم سیئاتهم . حق تعالی گفت من بجزاء انکه ایشان کردند گناهان ایشان تکفیرکنم‌واین‌رنجهارا کفارهٔ گناهان ایشان گردانم تاازگناه پاك شوند انکه‌پاك کرده ایشان‌را ببهشت رسانم . ولادخلنهم جنات تجری من تحتها الانهار . بستانهائی که‌درزیردرختان آن آبهاروان باشد . ثواباً من عندالله . نصب‌او برمفعول له باشد کسائی گفت حال‌است مبرد گفت مصدراست یعنی . لاثیبنهم ثواباً . وقول‌او درست تراست . والله عنده حسن الثواب . وحسن الثواب وحسن المأب بنزدیك خداست جل جلاله . فمن رغب فیه فزع الیه . هرکه آن خواهد بادراو شود که‌دراین دراست وجزاو براین‌در ثواب کس نیست عبدالله بن

عمر روایت کند از رسول ع که گفت حق تعالی فرداء قیامت بفرماید تا بهشت بیارایند وچنانکه عروس را
برداماد عرض کنند اورا برخلایق عرض کنند او گوید یعنی خازنان او کجایند آنانکه دررہ من
ایشان جهاد کردند وایشان‌را برنجانیدند برای من وایشان‌را بکشتند درسبیل من ایشان‌را بمن آری
فرشتگان بیایند ومیگویند . سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار . قوله لایغرنك . ای محمد تورا
مغرورمکناد خطاب بارسول است ومراد امت . تقلب الذین کفروا فی البلاد . گشتن این کافران درشهرها
آیه درشأن مشرکان عرب آمد انکه ازایشان درنعمت ورفاهیت وحسن تجارت ولهو وبطر ونعمت وناز
بودند مسلمانان گفتند ای سبحان الله دشمنان خدای دراین ناز ونعمت اند وما از گرسنگی بمرگ میرسیم
خدای تعالی این آیه بفرستاد فرا گفت آیه در جهودان آمد که ایشان بازرگانیها کردندی ودر شهرها
رفتندی حق تعالی گفت لایغرنك تورا مغرور مکناد گشتن ایشان درشهرها . لایغرنّ امرأً عیشه
. کل عیش صایر للزوال . یعقوب گفت لایغرنك حقیقت معنی آن باشد قال الشاعر . لایغرنك عشاء
ساکن . قد توافی بالمنیات السحر . نظیره قوله تعالی . فلایغررك تقلبهم فی البلاد . امروز مروید
تا فردا که بمانند لامحال که هرکه رود مانده شود ایشان چندان بروند تا بمانند وچنان بمانند که نمانند بسیار
بتازد وبیازد وبگدازد وبسازد عاقبت رها کند وضایع ماند وبرود . ویمسی المرء ذا اجل قریب .
وفی الدنیا له امل طویل . ویعجل بالرحیل ولیس یدری . الی ماذا یقربه الرحیل . میروند ونمیدانند
که باجل خود میروند . وان امرأً قد سار خمسین منزلاً . الی منهل من ورده لقریب . لاخر . والمرء
ساع لامر لیس یدرکه . والعیش شحّ واشفاق وتأمیل . انکه گفت . متاع قلیل ، خبر مبتدای
محذوف است والتقدیر هو متاع قلیل . آن گشتن ایشان درشهرها متاعی وتمتعی وبرخورداری
اندك است ومتاع آن چیزی باشد که تو باو متمتع شوی انکه آن لذت برود دنیا هم چنین است
وبا انکه متاع اندك است . لاخر . انما الدنیا متاع لیس للدنیا ثبوت . انما الدنیا کبیت نسجته العنکبوت .
وابو العتاهیه گوید . فکرت فی الدنیا وجدتها . فاذا جمیع جدیدها یبلی . واذا لها نوب تعدلنا . فی
کل موضع نظرة افبی . وبلوت اکثر اهلها فاذاً . کل امرءٍ فی شأنه یسعی . ولقد نظرت فلم اجد احداً .
باعزّ من قنع ولاغنی . ولقد خبرت فلم اجد کرماً . اعلی بصاحبه من التقوی . ولقد مررت علی القبور فما .
میزت بین العبد والمولی . دار الفجایع والمنون ودارا . لبث والاحزان والشکوی . مرّ المذاقة غبّ ما اجتلبت
. منها یداك وبیئة المرعی . بینا الفتی فیها بمنزلة . اذ صار تحت خرابها ملقی . واقل یوماً ذرّ شارقة . الا
سمعت بهالك ینعی . متاع قلیل . رسول ع گفت . ما الدنیا فی الآخرة الا کما یجعل احدکم اصبعه السبابة
فی الیم فلینظر بم یرجع . دنیا نیست درجنب آخرت الا بمنزله انکه یکی از شما انگشت بدریاء آب فرو زند بنگر تا از
آن دریاچه با انگشت او باز آید نخعی گفت دنیا دراصل اندك است که . قل متاع الدنیا قلیل . واز آن اندك
نصیب تو اندك است واز آن اندك تو بیشتر برفت وکمتر ماند . فما تصنع بقلیل من قلیل . توجه خواهی کردن
باندکی از اندکی که رسول ع گفت ماندهٔ دنیا باضافه بانکه گذشته چون جامه که بدراز نابدرند انکه تار تار از او
میبرند تا باریك تاراو بماند هرساعة گوش آن بود که آن تار بگسلد اگر دراوّل دنیارا بازکنی بود از بدایة جوانی
اکنون بنهایت پیری رسیدی واز پس پیری جز مرگ نباشد . اتی الزمان بنوه فی شبیبته . فسرهم واتیناه علی الهرم . از همه
بتر آن‌را باشد که اعتماد او همه بر دنیا باشد ودین ندارد انکه زود دنیا از دست او بستانند نه دنیا دارد نه دین . اصبحت

حیران لادنیا ولادین . در دنیا مالی ندارد ودر آخرت مالی ندارد . خسر الدنیا والآخرة ذلك هو الخسران
المبین . مرجع ومأوی بادوزخ باشد . ثم مأویهم جهنم وبئس المهاد . ای الفراش وبد بستر است از برای
آتش مهاد خواند که بازگشتن گاه هرکس از پس ماندگی رفتن بابستر باشد اینان بسیار دویده‌اند ورمیده‌اند و
خمیده وچریده‌اند ومانده وخسته شده‌اند جائی بایداینان‌را که بیاسایند آسایش گاه ایشان دوزخ است وبستر
ایشان آتش است بدجائی است ویا فراش است ونامهد مهاد است ولکن دست تو گسترده است واختیار تو گزیده
است وهوای تو خواسته است کس‌را گناه نیست . منك علیك یداك اوکتا وفوك نفخ فذق جنایة جنی یدك
وانظر ماقدّمت فی یدك لغدك . الله تعالی چنانکه عادت او است که وعد باوعید وکافر بامؤمن وبرّ بافاجر وشیء
باضد یاد کند گفت . لکن الذین اتقوا . لکن استدراك باشد وانچه پس او بود مخالف باشد آن‌را که پیش
او باشد نفیاً واثباتاً ولکن آنان‌را که متقی باشند وخدای ترس باشند وپرهیزکار باشند از معاصی پرهیزند از انکه از عقاب
او ترسند بیرون انکه از او برهند باین برسند که . لهم جنات تجری . ایشان‌را بهشتها باشد یعنی بوستانها که درختان آن
زمین آن بپوشد ودر زیر درختان آن جویها میرود از آب ومی وشیر وانگبین وآن منغص نباشد بخوف انقطاع
مخلد مؤبد باشند انجا خلود ولاموت ابداً . نزلاً من عندالله . کلبی گفت جزاءً وثواباً ونزل وظیفه باشد مقدر بوقت
. حسن بصری ونخعی خواندند نزلاً بتخفیف راء وباقی قراء بتثقیل ونصب او برتمیز است چنانکه گویند .
هولك هبة اوصدقة ، وگفته‌اند مصدر است ای انزلوها علیهم انزالاً ونزلاً مصدر لامن لفظ الفعل . این
قول فراست وگفته‌اند جعل ذلك نزلاً تا مفعول دوم جعل باشد واین از مضمون کلام می‌شناسند . وماعندالله
خیر للابرار من متاع الکفار . واین ثواب که بنزدیك خداست ابرار را بهتر است از متاع کفار انس مالك گوید که
یکروز رسول ع خفته بود برچیزی از ساز و بافته وبالش درزیر سر نهاده از ادیم که حشوش لیف بود جماعتی
صحابه درآمدند رسول ع برخاست وآن درشتی ساز و در پهلوی او اثر کرده یکی از صحابه بگریست رسول ع گفت
چرا میگرئی گفت یا رسول الله کسری وقیصر برحریر ودیبا می خسبند به تنعم وتو اینچنین بر ساز و خفته وپهلوهاء تو از
آن رنجور شده گفت چه باك است . لهم الدنیا ولنا الآخرة . ایشان‌را دنیا است ومارا آخرت . وان من اهل الکتاب
الآیه . این اسم بمثابهٔ علم شده است جهودان وترسایان‌را اعنی اهل کتاب درسبب نزول او خلاف کردند
جابر عبدالله انصاری وعبدالله عباس وانس وقتاده گفتند که آیه درنجاشی آمد پادشاه حبشه ونام او اصحمه بود وآن
بتازی عطیه باشد چون او بحبشه فرمان یافت جبرئیل ع بیامد ورسول‌را خبرداد رسول ع صحابه‌را گفت بیرون
آی تا برادری از آن شما نماز کنیم که فرمان یافته است نه بزمین شما گفتند یا رسول الله وآن کیست گفت
نجاشی رسول ع بگورستان بقیع آمد باصحابه وخدای تعالی حجاب برداشت تا رسول ع جنازهٔ او بدید وبر
آن نماز کرد وبرای او استغفار کرد منافقان گفتند بنگری بر علجی حبشی ترسا نماز میکند که هرگز ندیده است اورا ونه بر
دین او است خدای تعالی این آیه فرستاد عطا گفت آیه درچهل مرد آمد از اهل نجران من بنی الحارث بن کعب وسی ودو
مرد از حبشه وهشت مرد از روم که ایشان بردین عیسی بودند بمحمد ع ایمان آوردند ابن جریج وابن زید گفتند
درعبدالله سلام آمد واصحابش مجاهد گفت درمؤمنان اهل کتاب آمد جمله گفت . وان من اهل الکتاب لمن
یؤمن بالله . گفت از اهل کتاب کس هست ومن نکرهٔ موصوفه است که بخدای ایمان آورد وبکتاب شما که
قرآن است ایمان دارد وبکتاب ایشان که توریة وانجیل است ایمان دارد . خاشعین ای خاضعین متواضعین لله
ونصب او برحال است وبرای آن بلفظ جمع گفت که من مجموع المعنی است موحد اللفظ ضمیر وصفت او گاه

بالفظ برند وگاه بمعنی . لایشترون بایات الله ثمناً قلیلاً . بطمع حطام دنیا تغییر وتحریف توریة وانجیل نکنند وآیات خدایرا ببهاء اندك نفروشند خلاف آنانکه ذکرایشان برفت که . یشترون بعهد الله وایمانهم ثمناً قلیلاً اولئك لهم . ایشان آنانند که مزد ایشان بنزدیك خدای ایشان معدّ و بجارده است وعنقریب بایشان رسد که خدای تعالی سریع الحساب است واختلاف اقوال واحتمال معانی او گفته شد درسورة البقره . یاایها الذین آمنوا اصبروا . ای مؤمنان صبر کنی وشکیبائی کاربندی حسن بصری گفت علی دینکم بردین صبر کنید ودین رها مکنی درحالتی الشدّة والرّخاء درخواری ودشخواری ودرسرّاء وضراء قتاده گفت اصبروا علی طاعة الله ضحاك ومقاتل بن سلیمان گفتند علی امرالله برفرمان خدای مقاتل بن حیان گفت علی فرایض الله زید بن اسلم گفت علی الجهاد کلبی گفت علی البلاء . وصابروا . عامهٔ مفسران گفتند مراد مصابرة بامشرکان است برای انکه اغلب مفاعله ازمیان دوکس باشد وتکرار برای آنستکه فایده مختلف است وعطا وقرطی گفتند مصابرة کنی بر وعده های خدا یعنی بر انتظار وعدهٔ خدا . ورابطوا . وخویشتن را موقوف کنی برجهاد مشرکان بمنزلهٔ چهارپای باربسته واصل مرابطه آن بود که ایشان دربرابراینان اسبان ببندند واینان دربرابر ایشان پس کنایت شد ازملازمت کارزار وانکس که او مقام کند دربعضی ثغور برای اخافهٔ کافران قال الله تعالی . ومن رباط الخیل ترهبون به عدوالله . ابوحامد الخارنجی گفت مرابطه سلاح بربستن مبارزان بود درکارزار واصله من الربط وهوالشدّ وازانجا رسن که اسب را باو ببندند رباط گویند وفلان رابط الجاش ای قویّ القلب قال لبید . رابط الجاش علی کل وجل . ابوعبیده گفت رابطوا مداومت وثبات کنی راوی خبر گوید اسمط بن عبدالله البجلی که سلمان پارسی رحمة الله علیه درلشگری بود ایشان را شدّتی وضیقی برسید سلمان گفت حدیث کنم من شمارا بحدیثی که ازرسول ع شنیدم رسول ع گفت هرکه او مرابطه کند یکشبانه‌روز درسبیل خدای همچنان بود که یکماه روزه داشته ونمازکرده که روزه بازنگشاید وازنماز نگردد الابرای حاجتی وهرکه درسبیل خدای وفاة رسد خدای تعالی مراورا میراند تاانکه ازمیان اهل بهشت ودوزخ حکم بکند جابر عبدالله انصاری گفت ازرسول ع که هرکه او یکروز مرابطه کند در سبیل خدای تعالی میان او ودوزخ هفت خندق پدید آرد فراخی هرخندقی هفت آسمان وهفت زمین باشد ابوسلمة بن عبدالرحمن گفت این آیه آنوقت آمد که خدای تعالی جهاد نفرموده بود مراد بمصابرة ومرابطه آنستکه مردخویشتن برنمازموقوف کندانتظارنمازی بعدنمازی میکند واین قول بعینه روایت است از ازامیرالمؤمنین علی ع ودلیل این تأویل آنستکه ابوهریره روایت کرد از رسول ع که او گفت خبردهم شمارا بانچه گناهان بسترد ودرجات رفیع کند گفتند بلی یارسول الله گفت . اسباغ الوضوء علی المکاره . وضو تمام کردن . وکثرة الخطا الی المساجد . وازراه دور بمسجد شدن . وانتظار الصلوة بعد الصلوة . وانتظار نماز کردن ازپس نماز . فذلکم الرباط . واصحاب تذکیر گفتند . اصبروا عند قیام الیقین علی احتمال الکرب . وصابروا علی مقاساة العنا والتعب . ورابطوا فی دیار اعدائی بلا هرب . واتقوا الله جهموا بکم فی الالتفات الی السبب . لعلکم تفلحون غداً بلقائی علی بساط الطرب ؛ وقال سری السقطی اصبروا علی الدنیا رجاء السلامة ، وصابروا عند القتال بالثبات والاستقامة . ورابطوا هوی النفس اللوامة . واتقوا مایعقب الندامة . لعلکم تفلحون غداً علی بساط الکرامة . وقیل اصبروا علی بلائی . وصابروا علی نعمائی . ورابطوا فی دار جفاء اعدائی . واتقوا محبة سوائی . لعلکم تفلحون غداً بلقائی . وقیل اصبروا علی النعماء .

وصابروا علی البأساء والضرّاء . ورابطوا فی دار الاعداء . واتقوا اله الارض والسماء . لعلکم تفلحون فی دار البقاء . رزقنا الله هذا العطاء برحمته .

(سورة النّسآء) مدنی است جمله برقول بیشتر مفسران وبعضی مفسران گفتند هرکجا درقران یاایّها النّاس است مکی است وهرکجا یاایها الذین آمنوا است مدنی است واین برتقریب وتغلیب باشد نه برتحقیق وبعضی دگر گفتند جمله مدنی است مگریك آیه وهی قوله انّ الله یأمرکم ان تؤدّوا الامانات الی اهلها . وعدد آیاتش صدو هفتادو شش است درعدد کوفیان وپنج درعدد بصریان ومدنیان وسه هزارو هفتصدو چهل وپنج کلمه است وشانزده هزاروسی حرف است وابوامامه روایت کندازابی کعب که ابی کعب گفت که رسول ع گفت هرکه او سورة النساء بخواند همچنان باشد که صدقه داده بهر وارثی که میراث را مستحق شده باشد وچندان مزد بود اورا که آن را که آزادی بازخرد ازبردگی وازشرك بری باشد ودرمشیت خدای ازآنان باشد که خدای عفو بکند ودرقیامت حساب او نکند وباانبیا واولیا باشد فی قوله تعالی

سورة النسآء مائة وخمس وسبعون آیة وهی مدنیة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

یَا اَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمُ الَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا

ای مردمان بترسید ازپروردکارشما که آفرید شمارا ازتنی یکانه وآفرید ازآن زنی اورا وپراکنده کردانید ازانها

رِجَالاً کَثِیراً وَنِسَآءً وَاتَّقُوا اللهَ الَّذِی تَسَآءَلُونَ بِهِ وَالْاَرْحَامَ اِنَّ اللهَ کَانَ عَلَیْکُمْ رَقِیباً

مردانی بسیار وزنانی بسیار وبترسید ازخدای که سوکندمی خورید باو وازقطع ارحام بدرستیکه خدای هست برشما نکهبان

وَاٰتُوا الْیَتَامٰی اَمْوَالَهُمْ وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِیثَ بِالطَّیِّبِ وَلَا تَأْکُلُوا اَمْوَالَهُمْ اِلٰی اَمْوَالِکُمْ

وبدهند بی‌پدران را مالهای ایشان را وبدل مکنید حرام را بجای حلال ومخورید مالهای ایشان را بامالهای شما

اِنَّهُ کَانَ حُوباً کَبِیراً * وَاِنْ خِفْتُمْ اَلَّا تُقْسِطُوا فِی الْیَتَامٰی فَانْکِحُوا مَا طَابَ لَکُمْ

بدرستیکه آن هست کناه بزرك واکر ترسید که عدالت نکاه ندارید درکاریتیمان پس زنی بخواهید آن را که خوش آمد شمارا

مِنَ النِّسَاءِ مَثْنٰی وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَاِنْ خِفْتُمْ اَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً اَوْ مَا مَلَکَتْ اَیْمَانُکُمْ ذٰلِكَ

اززنان دو وسه وچهار پس اکر ترسیدید که عدالت نکاه ندارید پس بخواهید یکزن یا آنچه مالك شد دستهای شما آن

اَدْنٰی اَنْ لَا تَعُولُوا وَاٰتُوا النِّسَآءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَاِنْ طِبْنَ لَکُمْ عَنْ شَیْءٍ مِنْهُ نَفْساً

نزدیکتراست بانکه جور نکنید وبدهید زنان را مهرهای ایشان باطیب نفس پس اکرخوش بودند برای شما ازچیزی ازآن ازطیب نفس

فَکُلُوهُ هَنِیئاً مَرِیئاً * وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ اَمْوَالَکُمُ الَّتِی جَعَلَ اللهُ لَکُمْ قِیَاماً وَارْزُقُوهُمْ

پس خورید آن را خوردنی کوارنده وندهید سفیهان را مالهای شما که کردانید خدای برای شما بسبب زیستن وخورش دهید ایشان را

فِیهَا وَاکْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلاً مَعْرُوفاً وَابْتَلُوا الْیَتَامٰی حَتّٰی اِذَا بَلَغُوا النِّکَاحَ فَاِنْ

درآن وبپوشانید ایشان را وبکوئید ایشان را کفتار نیکو وبیازمائید یتیمان را تاانکه چون برسند بحد زناشوهری پس اکر

اٰنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً * فَادْفَعُوا اِلَیْهِمْ اَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْکُلُوهَا اِسْرَافاً وَبِدَاراً اَنْ یَکْبَرُوا

بینید ازایشان صلاحی درمعاش پس تسلیم کنید بایشان مالهای ایشان ومخورید آن مالها را حال انکه مسرف باشید وشتاب نمائید که بزرك شوند

وَمَنْ كٰانَ غَنِيّاً فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كٰانَ فَقيراً فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَاِذٰا دَفَعْتُمْ اِلَيْهِمْ اَمْوٰالَهُمْ
وهركه باشد توانگر پس بايدكه بی نيازی نمايدوهركه باشددرو يش پس بايدكه خورد بعرف شرع پس چون تسليم كنيد بايشان مالهای ايشان

فَاَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفىٰ بِاللّٰهِ حَسيباً * لِلرِّجٰالِ نَصيبٌ مِمّٰا تَرَكَ الْوٰالِدٰانِ وَالْاَقْرَبُونَ
پس گواه گيريد برايشان وبسنده است خدای شماركننده مردان راست بهره ازانچه گذاشت پدرومادر ونزديك تران

وَلِلنِّسٰاءِ نَصيبٌ مِمّٰا تَرَكَ الْوٰالِدٰانِ وَالْاَقْرَبُونَ مِمّٰا قَلَّ مِنْهُ اَوْ كَثُرَ نَصيباً مَفْرُوضاً
ومرزنان راست بهره ازانچه گذاشت پدر ومادر ونزديك تران ازانچه كم است ازآن يا انچه بيش است بهره فريضه گردانيده

قوله تعالى يا ايها الناس ، خطاب است با جملهٔ مكلفان از مردان و زنان و آزادان و بردگان وكودكان وناقص عقلان وديوانگان كه ازاين خطاب بدر شوند بدليل عقلى واين دليل است كه برخاسته است برحكمت خداى تعالى كه بايشان خطاب كردن روا ندارد واين امر كه ازپس اين خطاب ميايد امری است متناول جمله مكلفان را وهو قوله . اتقوا ربكم . واين دووجه دارد يكى انكه اتقوا معاصيه واجتنبوا نواهيه . از معاصى او بپرهيزى دوم انكه اتقوا عقابه باجتناب معاصيه . و اين هم راجع باشد بامعنى اوّل وبرهردو وجه على حذف المضاف واقامة المضاف اليه مقامه بود . الذى خلقكم من نفس واحدة . بيان كرديم كه خلق اخراج الشىء من العدم الى الوجود باشد على ضرب من التقدير من نفس واحدة بلا خلاف مراد آدم است خداى تعالى جمله مخاطبان را ميفرمايد اى مردمان بترسى ازخدايتان كه بيافريد شمارا على اختلاف اجناسكم وصوركم والوانكم واخلاقكم واحوالكم آن يك تن كه ازآدم است كه پدر برتر شماست . وخلق منها زوجها . وبيافريد ازاو جفتش را يعنى حوارا دراين دوقول گفتند دربعضى اخبار ما آمد كه خداى تعالى حوارا ازبقيهٔ طينت آدم آفريد وقول ديگر آن است كه جمله مفسران واصحاب اخبار گفته اند كه خداى تعالى آدم را آفريد ومدتى دربهشت بود تنها ازتنهائى متوحش شد حق تعالى خوابى براو افكند تااو بخفت انگه جبرئيل را فرستاد تاازپهلوى چپ او استخوانى بركشيد وازآن استخوان حوارا بيافريد وظاهر قرآن دليل اين ميكند لقوله . وخلق منها زوجها . اى من النفس واين قصه برفت . وبث منهما . اى اظهر وفرق وپديد آورد وپيدا كند ازايشان هردو . رجالاً كثيراً ونساءً . مردان وزنان بسيار را . ومنه قوله كالفراش المبثوث يقول العرب بث اليه سرّه اذا القاه اليه . واتقوا اللّه الذى تسائلون به اى يتسائلون . انگه تاء تفاعل را قلب كردند باسين انگه ادغام كردند درسين وكوفيان خواندند تسائلون تاء تفاعل بيفكنند تخفيف را نحو قوله ولا تعاونوا حمزه خواند والارحام بجر عطفاً على الضمير المجرور چنانكه گويند . سئالتك باللّه والرّحم . ودرشاذ نخعى ويحيى بن وثاب وقتاده واعمش هم چنين خواندند بجر وباقى قراء بنصب خواندند واين قرائت درست تر وفصيح تر است براى انكه عرب عطف نكنند اسم ظاهر را برضمير مجرور الا انكه حرف جر بازآرند يقولون مررت به وبزيد ولا يقولون مررت به و زيد وچون حرف جر بازنيارند نصب كنند يقولون مررت به وزيداً كما قال الشاعر . ياقوم مالى واباذويب . ونيز همچنين كنند ودرباب بدل وصفت كقوله م . السلمان منا اهل البيت ولا يجوز اهل البيت ولا يقولون فى المسكين وقع الامر على مذهب البصريّين ونصب او برقرائة عامهٔ قراء على احدوجهين باشد امّا عطف باشد على اسم اللّه تعالى فى قوله واتقوا اللّه واما عطف باشد على محل الجار والمجرور چنانكه دربيت هست وحمزه دراين قرائت حجت آورده بچندبيت كه عرب راهست منها قول الشاعر ، فاليوم قربت تهجونا وتشتمنا . فاذهب فمابك والايام من عجب . وقال آخر . تعلق فى مثل السوادى سيوفنا . ومابينها والكعب غوط تعانق . وقال آخر . فان اللّه يعلم بى ووهبا . وانا سوف يلقاه سوانا . سيبويه گفت

اين درضرورت شعر روا باشد امافى الكلام والقرآن واسباغ الكلام فلا يجوز . وخلاف كردند دروجه فساد ابن ابوعثمان المازنى گفت براى انكه معطوف ومعطوف عليه دوشريكند هرچه بايكى برود بايد كه باديگرى همان برود چنانكه نشايد گفتن مررت بزيد وك الا انكه حرف جر بازآرى گوئى وبك همچنين نشايد مررت بك وزيد واين وجه نكو است وابو العلاء الفارسى گفت براى انكه حرف جر درضمير بمنزله بعضى ازاوست والعطف على بعض الأسم لا يصح وجهى ديگر گفت اسم ظاهر مستقل است واسم ضمير بنفس خود مستقل نيست وروا نبود عطف مايستقل على مالا يستقل وگروهى كه عذر قرائت حمزه خواستند گفتند واو قسم است براى آن مجرور است ما بعد او وبراين وجه اعتراض كردند بانكه گفتند معنى قسم لايق نيست ايجابراى انكه اگر جواب قسم خواهند ان اللّه باشد وبراين قسم نكنند خداى تعالى سوگند جز بخداى ونامهاى خداى روا نبود ورسول عم گفت . لا تحلفوا ابائكم . سوگند مخوريد بپدرانتان چگونه شايد كه رسول م ازچيزى نهى كند وحق تعالى انچه ازآن بليغ تر باشد روا فرمايد داشت وعبداللّه عباس وعكرمه وسدى وحسن وربيع وضحاك وابن جريج وابن زيد گفتند معنى آن است كه . فاتقوا اللّه واتقوا الأرحام فصلوها . وارحام را مراقبت كنى كه به پيوندى وعبداللّه بن يزيد المقرى خواند والأرحام برفع على تقدير والأرحام فصلوها وگفت براغرا باشد كه اگرچه اغرا بيشتر منصوب اند مرفوع هم آمده است فى قول الشاعر . انّ قوماً منهم عمير واشباه عمير ومنهم السفاح لجديرون باللقاء اذا قال اخو النجدة السلاح السلاح . درآيت تحذير كرد مكلفان را ازمعاصى او وتذكير نعمت او برايشان بخلق ايشان وامر كرد ايشان را بمراعاة ومراقبت خويشان براى انكه درانجا وصيت باشد بزنان وعورات واطفال صغار وتودّد وتراحم تنبيه ايشان را برانكه ايشان ازيكنفس آفريده اند تا ايشان را بريكديگر رحمت ورقّت وشفقت بيشتر باشد وكسى بركسى تطاول ومفاخرت نكنند چه همه ازيك اصلند . ابوهم آدم والأم حوّا . انگه دگرباره درآخر آيه براى تأكيد تحذير وتهديد كرد بقوله . انّ اللّه كان عليكم رقيباً . اى حفيظاً كه خداى تعالى نگهبان شماست اين قول مجاهد است وابن زيد گفت رقيب عالم باشد وبرهردو قول فعيل بمعنى فاعل بود قوله فاتوا اليتامى اموالهم . مقاتل وكلبى گفتند آيت درمردى آمد ازعطفان مال بسيار ازآن پسر برادرش در دست او بود واو كودك يتيم بود چون بالغ شد وطلب مال پدر كرد عم مال باو نداد بحكومت بنزديك رسول م آمدند خداى تعالى اين آيه فرستاد چون مرد اين بشنيد گفت . اطعنا اللّه واطعنا الرسول نعوذ باللّه من الحوب الكبير . فرمان خداى ورسول را منقاديم وپناه باخداى ميدهيم ازبزه عظيم ومال باو داد رسول م گفت هركس اورا بخل نفس خود نگاه بدارد وطاعت خداى بدارد چنانكه اين مرد بمنزل بهشت فرود آيد جوان مال بستد ودرسبيل خداى نفقه كرد رسول عليه السلام گفت . ثبت الاجر وبقى الوزر . مزد ثابت شد ووزر ووبال بماند گفتند يارسول اللّه دانيم كه اجر ثابت شد براى انكه مال درسبيل خداى خرج شد چگونه وزر بماند گفت مزد ثابت شد كودك غلام را ووزر بر پدرش خداى تعالى باين آيه خطاب باوصياء مرده و اولياء يتيم كرد وگفت . وآتوا اليتامى اموالهم . بدهى يتيمان را مالهاى ايشان ويتيم انگه باشد كه طفل بود چون بالغ شد يتيم نخوانند اورا لقوله عليه السلام . لا يتم بعد حلم . پس از بلوغ يتيمى نباشد جواب ازاين آنست كه اين برسبيل توسع ومقاربه گفت حالت اول بلوغ را بحالت يتيمى چنانكه گفت . فالقى السحرة ساجدين . وايشان درآنحال كه بروى درآمدند بسجده ساحر وكافر نبودند بل مؤمن بودند ولكن حق تعالى براى مقاربت حال را ساحر خواند ايشان را كه باين وصف برايشان بمثابه نام شده بود همچنين درآيت ما ورسول را م

پس از چهل سال یتیم ابوطالب میخواندند برای انکه یتیم ازپدر بازماند وابوطالب اورا در حجر خود پرورد
. ولاتتبدلوا الخبیث بالطیب . وبدل مکنی پلیدرا بپاك یعنی ماهای ایشان که برشما حرام است برنگیری ومال
خود که حلال است شمارا باجای نهی وپلید وپاك کنایت است ازحلال وحرام نظیره قوله . قل لایستوی الخبیث
والطیب ای الحرام والحلال . مفسران درمعنی این تبدیل وتغییر خلاف کردند بعضی گفتند ایشان را عادت بودی
که مال نیك رفیع برگرفتندی وبدوخسیس بجای آن بنهادندی این قول سعید بن المسیب است ونخعی وزهری
وسدی وضحاك عطا گفت بمال یتیم تجارت کردندی وسود باو ندادندی ابن زید گفت درجاهلیت کودکان
خوردرا میراث ندادندی میراث بزرگان دادندی وزنان را میراث ندادند وابن زید چنین خواند فی قوله
. وترغبون ان تنکحوهنّ والمستضعفین من الولدان لاتورثوهن شیئاً . مجاهد گفت تعجیل نکنی بنفقة
حرام تاحلال بدست آمدن قوله . ولا تأکلوا اموالهم الی اموالکم . یعنی مع اموالکم وماهای ایشان با
ماهای خود مخورید والی اینجا بمعنی مع است ومثاله قوله . من انصاری الی الله والمعنی مع الله وقال الشاعر
. یشدّون ابواب القباب بضمر . الی عتق مستوثقات الأواصر . ای مع عتق وتحقیق آن است که الی
متعلق است بفعلی محذوف والتقدیر مضافاً الی اموالکم ومضافاً الی الله وکذلك فی البیت . انّه کان حوباً
کبیراً . ای اثماً عظیماً که درآن بزهٔ عظیم باشد ودراو سه لغت است حوب وحوب وحاب وقیل الحوب
الاسم والحوب المصدر یقال حاب یحوب حوباً وحاباً وحیابة وقال امیة اللیثی وقدها جرابنه بغیر اذنه وانّ
مهاجرین یکفیاه غداً تئذٍ لقد خطیا وحابا . وقال آخر . عضّ علی شیبه الاریب . فظلّ لایجنی ولا
یحوب . وقال ایهاً قطیع بن عیس . انّها رحم حبتم بها فاناختکم بجعجاع ای اثمتم . قوله وان خفتم الّا
تقسطوا فی الیتامی . مفسران خلاف کرده‌اند درسبب نزول آیه وتفسیراو عروة گفت ازعایشه پرسیدم از
تفسیر این آیه گفت آن یتیمهٔ باشد که درحجر مردی باشد چون بالغ شود مرد خواهد که اورا بزنی کند
بدون مهر مثل خدای تعالی نهی کرد از انکه اورا نکاح بندد الّا بر مهر مثل انکه باو آنچه خواهد جمع
میکند ازززنان ما تمامی چهار واین درروایات اصحاب ما آمده است وگفتند این آیه متصل است بقوله .
ویستفتونك فی النّساء قل الله یفتیکم فیهن ومایتلی علیکم فی الکتاب فی یتامی النّساء اللّاتی لاتؤتونهن ماکتب
لهن وترغبون ان تنکحوهنّ فان خفتم الّا تقسطوا فی الیتامی الآیه . بعضی دگر گفتند مراد آنست که آنانکه
اولیاء یتیمانی ویتیمان درحجر شمااند اگر ترسی که چون ایشان را عقد بندی وبزنی کنی درحق ایشان عدل
کرده نشود شمارا نکاح ایشان رها کنی وازدیگران انکه خواهی بزنی کنید ازیکی تاچهار اگر ترسی که نیز
عدل نبود یکی یاپرستاری چنانکه مصلحت باشد حسن بصری گفت آیه درحق کسانی آمد که درحجر ایشان
یتیمان بودندی ایشان زن نکردندی کراهت آن راکه نبایدکه درحق آن یتیمان انصاف نرود وازمال ایشان
چیزی خرج شود ایشان را بزنی کردندی ورغبت نبودی ایشان را درنکاح آن یتیمان انکه چون ایشان را
خوش نبودی باو تمناء مرگ او کردندی تامال بایشان بماند وایشان زنان دیگر کنند خدای تعالی این آیه
بفرستاد تا نکنند عکرمه گفت در بدایة اسلام حصر نبود عدد زنان را که نکاح بستندی برایشان مرد بودی
که ده زن داشتی وکمتر وبیشتر چون مال او وفا نکردی دست بمال یتیم که درحجراو بودی درازکردی وازآن
خرج کردی خدای تعالی ازآن نهی کرد وایشان را قصر کرد برچهار زن واین روایت طاوس است وعطیه
ازعبدالله عباس وگفت سبب انکه خدای تعالی قصر فرمود برعدد چهار ازززنان یتیمان بودند وبعضی دیگر

گفتندی ایشان تحرّج کردندی ازمال یتیمان وتحرّج نکردندی ازنکاح زنان چندانکه بودی بعد القصر
علی اربع خدای تعالی این آیه فرستاد وگفت چنانکه ازاین تحرّج میکنی ازآن نیز تحرّج کنی که هردو درباب
تحریم بیك منزلت است ونیز برای آن تاهر مردی چندان نکاح بندد که قیام تواند کردن بمؤنهٔ ایشان برای انکه
زنان چون یتیمان اند درضعف وعجزوا ینقول سعید جبیر است وقتاده وربیع وضحاك وسدی وروایة والبی
ازعبدالله عباس حسن بصری گفت قول دگر که ایشان ازنکاح یتیم تحرّج کردندی چنانکه ازمالش خدایتعالی
این آیه فرستاد در رخصت آن ایشان را وقصر فرمود برعددیکه ایشان قیام توانند نمود بمؤنات ایشان ازیکی تا
چهار مجاهد گفت معنی آن است که چنانکه تحرّج میکنی ازمال ایتام همچنان تحرّج کنی اززنان واگر نکاح
خواهی کردن براین عدد میفزای وابرهیم النخعی خواند درشاذ تقسطوا بفتح التا وگفت قسط واقسط لغتان
فی العدل وزجّاج ودگر ائمهٔ لغت گفتند اقسط اذا عدل وقسط اذا جار واصل کلمه قسط اذا جار باشد
ودراقسط الف ازاله را بود برای انکه جور ازاله عدل بود کقولهم عربت معدته واعربها اذا اصلحها .
ویتامی جمع است صالح مذکر ومؤنث را وابن ابی عیله درشاذ خواند . فانکحوا من طاب ماطاب . گفت
برای انکه من عقلارا باشد ومالما لایعقل ووجوه قرائة قراء یکی بود ازدووجه یکی انکه اشارت بود بفعل نکاح
ای . فانکحوا النّکاح الّذی طاب لکم . دگر انکه مابمعنی من بود برای انکه معاقبند وبجای یکدیگر بایستد
کقوله . والسّماء ومابناها وقوله قال فرعون ومارب العالمین . وابوعمرو بن علا گفت درمکه شنیدم ازبعضی
اعراب سجان . ماسبح الرعد بحمده ماطاب لکم ای حل لکم . ابن ابی اسحق والجحدی والاعمش خواندند
ماطیب بماله ودرمصحف ابیّ بیا نوشته است نکاح به بندی برزنان چندانکه حلال است شمارا . مثنی وثلاث
ورباع . این اعداد معدول است عن اثنین اثنین وعن ثلثه ثلثه وبراین قیاس تابده بشاید ولکن
مسموع تاچهار است ودر بیت کم آمده . فلم یستریبوك حتی رمیت . فوق الرجال خصالاً عشاراً .
وسبب منع صرف او وصف است وعدل وواو درآیت بمعنی او تخییر است کقوله . قل انما اعظکم بواحدة
ان تقوموا لله مثنی وفرادی . وبراین اجماع امت است وچون جمله عدد برهم آری نه باشد وکس را
این عدد حلال نیست باجماع مگر رسول ؏ را واین ازخصایص او بود راوی گوید که قیس بن حارث گفت
قبل از نزول آیه من هشت زن داشتم چون این آیه آمد من گفتم یارسول الله من هشت زن دارم چگونه کنم
گفت چهاررا نگاهدار وباقی را رهاکن گفت باخانه رفتم یك یك راپیش میخواندم ومی پرسیدم که ازشما
کیست که فرزند دارد وکیست که ندارد آنان را که فرزند داشتند چهاررا باز گرفتم وباقیرا رها کردم .
فان خفتم . اگر ترسی وترس ازباب ظن باشد که عدل نتوانی کردن وانصاف دادن ازمیان چهار فواحدة ،
بنصب علی تقدیر فانکحوا واحدة وابوجعفر المدنی خواند فواحدة علی تقدیر فلیکفکم واحدة اوفواحدة
کافیة لکم کقوله فرجل وامرأتان ای یشهدون اویکفون . اوماملکت ایمانکم . بانچه دست راست شما
مالك بود آن را ازپرستاران واگرچه اضافهٔ ملك برحقیقت باجمله بود تمیز را برای آن تخصیص کرد که علامت
ملك تصرف بود وتصرف دراغلب بدست راست کنند وبعضی اهل معانی گفتند اوماملکت ایمانکم ای مانفذت
فیه ایمانکم . جمع یمین من القسم والحلف ازآنانکه سوگند شما دراو روان باشد وتمسك کرد دراین قول
بقول النبی ؏ لانذر فی معصیة الله ولافیما لایملك ابن آدم واین قول ضعیف است وتمسك آنانکه دراین بظاهر آیه
تمسك کردند دروجوب نکاح درست نیست اگرچه ظاهر اوامر قرآن بروجوب بود برای انکه بدلیل عدول

کنند از ظاهر واجماع امت است برانکه نکاح سنت است وواجب نیست دیگرانکه ازقران این آیه معلوم آن است که
آیه را اگرچه ظاهر امر است مراد نهی وتهدید است از نکاح بیشتر از چهار زن قوله ذلك ادنی ان لا تعولوا .
روایت کردند از رسول ؑ که گفت ان لا تعولوا ای تمیلوا ای تجوروا تفسیر عول بجور فرمود آن نزدیکتر بود
بانکه جور نکنی وبدگر روایت بمیل وجشیدن از راه حق وبیشتر مفسران براین تفسیر داده اند وهردو
متقارب المعنی است ومقاتل گفت درلغت جرهم چنین آمد که میزان عایل ای مایل ودرکلام عثمان بن عفان
آمده است که بمیزان لا اعول ای لا امیل وقال ابوطالب . بمیزان صدق مایعول شعیرة . ووزان صدق وزنه
غیر عایل . مجاهد عول را براضلال تفسیر داد وفرّا واصم گفتند تجاوز باشد عما فرضه الله وعول
درلغت تجاوز باشد وگفتند عول زیاده باشد ونقصان را وازاضداد است ومنه العول فی المیراث وشافعی گفت
عول کثرت عیال باشد واین قول را جزاو روایت نکردند وابوحاتم گفت اگرچه ما نشنیده ایم او بلغت عرب
عالم تر ازما بود ولغت معروف دراین باب اعال یعیل اعالة اذا کثر عیاله وعال یعیل اذا افتقر ابوالقسم بن حبیب
گفت ابوعمر والزردی را پرسیدم واو درلغت امامی بود گفت لغة حمیر است وانشد فی ذلك . وان الموت
یأخذ کل حی . بلا شك وان امشی وعالاً . ای کثر ماشیته وعیاله ابوعمرو بن العلا گفت وجوه لغت عرب
چنان بسیار شده است که من نمی یارم که لحنی برکسی بگیرم میگویم باشد که آن را وجهی باشد که من ندانم
وطلحة بن مصرف خواند وان لا یعیلوا برلغت عامهٔ عرب من کثرة العیال وبعضی دیگر خواندند ان لا یعیلوا
من العیلة وهی الفقر قال الشاعر شعر . ولا یدری الفقیر متی غناه . ولا یدری الغنی متی یعیل . ای یفقر
طاوس خواندان لا تعتلوا من العلة قوله وآتوا النساء صدقاتهن نحلة . کلبی وجماعتی مفسران گفتند این خطاب است
باولیاء زن که ایشان را چون زنی درقبیله بکسی دادندی ومهر بستندی چیزی باو ندادی از قلیل وکثیر واگر
بغریبی دادندی اورا برشتر نشاندندی وآنجا فرستادندی وبیش از آن شتر نبودی اورا واز اینجا چون کسی را
دختری آمدی تهنیه او چنین کردندی که . هنیئاً لك النافجة . یعنی چون آن مهر گیرد این بیشتر باشد که برشتر
اینان آید فینفجها ای یعظمها ویکثرها خدای تعالی نهی کرد ایشان را ازاین وگفت مهر حق ایشان است
بایشان باید دادن وحضرمی گفت ایشان درجاهلیت نکاح شغار کردندی واین آن بودند که او دختر را
یاخواهر بکسی دادی برانکه او کسیرا از آن خود باو دهد ودرمیانه مهری نبودی جز نکاح این دربرابر نکاح آن
خدای تعالی ازاین نهی کرد ورسول علیه السلام گفت . لا شغار فی الاسلام . دراسلام شغار نیست
بعضی دیگر گفتند خطاب باشوهران است خدای تعالی فرمود ایشان را که مهر زنان بدهند واین ظاهر تر
ودرست تر است وصدقات مهور باشد واحدتها صدقه بفتح الصاد وضم الدال واین درلغت اهل حجاز است
وتمیم گوید درواحدش صدقه وجمعها صدقات کظلمة وظلمات . نحلة . قتاده گفت فریضة واجبة وابن
جریج وابن زید گفتند فریضة مسماةً وابوعبید گفت نحلة الامسمی نباشد ومعلوم کلبی گفت عطیة وهبة
وابوعبید گفتند عن طیب نفس ازدل خوش وزجاج گفت دیناً ودراو دولغت هست نحلة ونحلة واصل او
عطا باشد ونصب او برتمیز است وگفته اند برمصدری لا من لفظ الفعل عقبة بن عامر روایت کرد از رسول ؑ
که گفت ان احق الشروط ان یوفی ما استحللتم به الفروج اولیتر شرطی که بان وفا کنند آن است که انچه بان فرج
حلال کرده اند تمام بدهند یعنی مهر زنان صهیب روایت کرد که رسول علیه السلام گفت هرکه او وامی می ستاند
وآن روز که می ستاند عزم کند باجایگاه ندهد اودزد است وانکس که زنی کند برمهری وعزم کند که آن

مهر ندهد اوزانی است قوله فان طبن لکم عن شیء منه نفساً اگرچنان باشد که این زنان دل خوش کنند شمارا
ازچیزی از آن یعنی اگر چیزی از آن بشما دهند بطیبة نفس ، فکلوه هنیئاً مریئاً . بخوری آن نوش وگوارنده
یعنی حلال است شمارا آن ونصب نفساً برتمیز باشد وبرای انکه نقل فعل کردن بااصحاب نفس ازنفس برای آن
نفس را موحد کرد ومثله قوله . وضاق بهم ذرعاً وقری عیناً . کوفیان گفتند لفظ نفس اینجا واحد است
ومعنی جمع ومانند این بسیار است مها قول الشاعر . بها جیف الحسری فاما عظامها . فبیض واما جلدها
فصلیب . ولم یقل جلودها وبصریان گفتند اراد بالنفس الهوا بنفس هوای نفس خواست وآن مصدر راست
اوراتثنیه وجمع نکنند بعضی مردمان کراهت داشتند انکه ازمهر چیزی بایشان آید واگرچه زن بدل خوشی
بدو داده بودی خدای تعالی این آیه فرستاد ورخصت داد ایشان را در آن بیان کرد که چون اکراهی نباشد وخدیعتی
حلال بود قوله هنیئاً اشتقاق او من هنأت البعیر بالقطران باشد اذا عالجته بشتر را چون گر دآرد اورا بقطران
بیندائی هنأت گوئی ویقال هنانی الطعام یهنینی علی فعل یفعل وهنینی یهنانی علی فعل یفعل هناة وهنی طعامی
باشد گوارنده که او باتنقیصی نباشد ویقول العرب هنانی الطعام ومرانی فاذا افردوه قالوا امرأنی الطعام بالالف
واین کنایت است ازانکه دردنیا وبالی نبود آن را ودرآخرت تبعتی عبدالله عباس گوید رسول علیه السلام را
ازاین آیه بپرسیدند گفت چون زنان چیزی بشما دهند بدلی خوش بی اکراهی دردنیا سلطان را برشما مؤاخذه
نبود ودرآخرت خدا را مطالبه ابوحمزه گفت . هنیئاً لا اثم فیه مریئاً لا داء فیه . دراو بزه ودردی نباشد
مغیرة بن شعبة روایت کند از امیرالمؤمنین علی علیه السلام که گفت چون یکی را ازشما رنجی رسد باید تا سه درم از
صداق زن بخواهد وبان انگبین بخرد وباب باران بیامیزد بخورد تا جمع کرده باشد هناة ومراة وشفا وبرکت را
لقوله فکلوه هنیئاً مریئاً وقوله فیه شفاء للناس وقوله وانزلنا من السماء ماءً مبارکاً وقوله ولا تؤتوا السفهاء .
اموالکم الایة خلاف کردند درانکه سفیهان که اند که خدای تعالی نهی کرد ازدادن مال بایشان بعضی گفتند
زنانند حضرمی گفت آیه درحق مردی آمد که او مالی داشت بزن داد تا تلف کرد خدای تعالی این آیه فرستاد
مجاهد گفت نهی است این آیه مردان را ازانکه مال به هیچ زن دهند اگر زن باشد واگر دختر اگر خواهر حویص
گفت ازضحاك که گفت زنان ازهمه سفیهان سفیه تر باشند دلیل این تأویل حدیث ابوامامه است که روایت کرده
از رسول علیه السلام که گفت . انما خلقت النار للسفهاء بقولها ثلثاً الا وان السفهاء النساء
. گفت دوزخ برای سفیهان آفریده اند تا سه بار گفت انگه گفت سفیهان زنانند
انس مالك روایت کند که زنی سیاه بنزدیك رسول علیه السلام آمد ملیح وفصیح زبان گفت یارسول الله درحق
ماخیری بگو که همه شر میگوئی درحق ما گفت چه گفتم درحق شما ازسر گفت ما را سفیه خواندی گفت من
سفیه نخواندم شمارا خدای خواند فی قوله . ولا تؤتوا السفهاء اموالکم التی . گفت یارسول الله ما را ناقص خواندی
گفت ناقص نباشی که درماهی چند روز نماز نکنی انگه گفت کفایت نیست شمارا که چون یکی ازشما بار برگیرد چندانی
مزد بود اورا که کسیکه خود را درراه خدا بازبندد برای جهاد کافران چون بار بنهد اورا مزد ان شهید بود که
درخون بگردانند اورا درراه خدای چون کودك را شیر دهد بهرجرعهٔ چنان باشد که یکی ازفرزندان اسمعیل
ازاد کرده وچون بخواب شود بهرشبی که خواب ازچشم بازکند همچنان باشد که برده ازفرزندان اسمعیل ازاد
کرده انگه گفت این ثواب واعواض مؤمنات خاشعات صابرات را باشد که کفران نکنند زن برگشت ومیگفت
عظیم فضلی است اگر نه این شرایط بدنبال آن است وعاصم روایت کند ازمورق که زنی بعبد الله عمر بگذشت او

این آیه بخواند معویة بن قره گفت زنان را نه بعاده که ایشان سفیه باشند اگر ایشان را فرو گذارند هلاك كنند
مردان را بمکر وحیله عبدالله عباس وزهری وابو مالك وابن زید گفتند مراد فرزندان نابالغ اند بعضی دگر گفتند
زنان و کودکانند وحسن بصری همچنین گفت قتاده گفت مال بزن وفرزند مده که تباه کنند انگه این آیه بخواند
که ولا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل . عبدالله عباس گفت مالی که خدای تعالی قوام عیش تو وسبب معیشت تو کرد
بزنان و کودکان سفیه مده که پس از آن زود باشد که محتاج ایشان گردی ولیکن نگاه دار وبقدر حاجت از مؤنة و کسوت بر
آن صرف میکن شعبی گفت مال را بهیچ زن مده تا اندیشهٔ شوهر دیگر نکنند واگر چه توریة وانجیل وقرآن خوانده باشد
وبهیچ کودك مده تا بالغ نشود سعید جبیر وعکرمه گفتند مراد مال یتیم است که در دست تو باشد خدای تعالی
گفت باو مده تا بالغ ورشید شود اگر گویند این قول چگونه درست آید وخدای تعالی مال با ما اضافه کرد و
چون مال ایشان را باشد این اضافه درست نیاید گوئیم مراد جنس مالست یعنی این مال که در دست شما باشد چنانکه
گفت . ولقد جائکم رسول من انفسکم . وقال ؏ حبب الی من دنیاکم . ووجهی دگر آن است که چون
متصرف ومدبر ومصلحت بین در آن او باشد برای آن باو اضافه کرد واین سفیه که مال باو نشاید دادن محجور
باشد ناقص عقل بود یا نابالغ بود وصلاحیت حفظ مال وتدبیر وتصرف آن نداند واصل سفه جهل باشد وخفت
وآن نقیض حلم بود حسن بصری ونخعی خوانده‌اند . اموالکم اللاتی . ومعنی همان باشد قال الشاعر . من
اللواتی والتی واللاتی . زعمت انی کبرت لذاتی . التی واحد باشد در مؤنث واللاتی جمع واللواتی جمع الجمع
. قوله جعل الله لکم قیاماً . اراد قواماً که خدای تعالی قوام شما بان کرده است ودر شاذ خوانده‌اند قواماً و
قواماً بفتح القاف وکسره واصل قیام قوام بوده است ولکن برای کسرهٔ قاف واو را یا کردند کالصیام والقیام
وقوام کار آن باشد که کار باو قایم بودی یعنی قوام وملاك معیشت شما باو بود ونافع خوانده ، جعل الله لکم قیماً . بغیر
الف ضحاك گفت برای آنش قوام خواند که قیام اعمال خیر باو باشد چون حج وجهاد واعمال خیر بعضی دگر گفتند مراد
آن است که مالها که شما بان برپائی . وارزقوهم فیها . یعنی نفقه کنی ایشان را از آن وطعام دهی . واکسوهم .
وجامه کنی ایشان را یعنی آنان را که نفقه وکسوهٔ ایشان بر شما واجب است از زنان وفرزندان ویتیمان که نفقهٔ ایشان
بر تو واجب باشد در مال ایشان وبرای آن فیها گفت ومنها نگفت که خدای تعالی بواجب کرده است در مال تا مؤذن
باشد بان وتقدیر این است که ، اجعلوا لهم فیها رزقاً ، ورزق از شما نفعی وخیری موظف معین باشد بر کسی
ومنه رزق السلطان للجند رزق از اینجا خوانند آنچه سلطان بلشکر دهد ورزق خدای تعالی موظف ومحدود
نبود بل بحسب مصلحت باشد . وقولوا لهم قولاً معروفا . یعنی ایشان را وعدهٔ نیکو دهی عطا گفت معنی آن است
که بگوئی که انچه بر این خیر ونفع وسود باشد در تجارت تو را خواهد بودن ضحاك گفت جوابی نکو باشد بحسب اقتضاء
وقت ابن زید گفت دعا باشد بانکه گوید . عافاك الله وبارك فیك . مفضل گفت سخنی نرم که دل او بان خوش شود
ومعنی در قول وفعل نکو باشد که نفس بان ساکن شود ونافر نباشد از آن ومنکر نبود آن را زجاج گفت بانفقه و
کسوه کار دین بیاموزی ایشان را ودر آیة دلیل است برانکه یتیم باید که محجور باشد واگر چه بالغ باشد چون از او
رشدی نه بینند وندانند قوله . وابتلوا الیتامی . گفتند آیه در ثابت بن رفاعه آمد ودر عمش چون رفاعه فرمان یافت
وثابت طفل بود ودر حجر عم بود عم بنزدیك رسول علیه السلام آمد گفت یا رسول الله پسر برادرم طفل است ودر
حجر من است مرا از مال او چیزی باشد ومال او کی باو دهم خدای تعالی این آیة فرستاد ، وابتلوا الیتامی .
آیت خطاب است باولیاء یتیم وانانکه در حجر ایشان به یتیمی باشد حق تعالی ایشان را احتیاط میفرماید میگوید

بیازمائی یتیمان را یعنی احوال ایشان را مراقبت کنی تا انکه که بانجا رسند که از ایشان قوت وصلاحیت خلوت زنان
باشد ودر کیفیت ابتلا علما خلاف کردند بعضی گفتند حال طفل از دو بیرون نبود یا پسر باشد یا دختر اگر پسر باشد
ابتلاء ولی او را آن بود که یکماهه نفقه یا کمتر برگیرد و بدست او دهد او را وبگوید که چگونه صرف کن واو را رها کند
وانگه بنگرد که تا چگونه کرده است اگر خرج وترتیب آن بوجه خود کرده باشد چنانکه پسندیده آید او رشید
است مال باو دهد واگر بخلاف این باشد مال باو ندهد که او رشید نباشد هنوز واگر دختر بود پارهٔ پنبه بدو دهند
واو را کاریکه در خانه زنان را باشد تعلیم دهند که چگونه کن آن را بنگرد اگر بوجه خود برآرد وآن پنبه ریسمان
کند و یکسها دهد بمزد معلوم تاریسان کنند چنانکه در آن غبطه باشد او رشیده باشد مال باو دهد واگر نه نگاه
دارد تا رشدش پیدا شود . قوله حتی اذا بلغوا النکاح . وبلوغ نکاح یکی باشد از پنج چیز سه مردان وزنان در او
مشترك باشند ودو بزنان مختص باشد . اما انچه مشترك است بین الرجال والنساء احتلام است وانزال آب منی سوا
اگر از جماع باشد یا نباشد در خواب وبیداری وبر هر حال که باشد هر گه که انزال آب منی بود او را او بالغ بود
لقوله . واذا بلغ الاطفال منکم الحلم فلیستأذنوا الآیة . ولقوله علیه السلام گفت معاذ را انگه که او را
بیمن فرستاد . خذ من کل حالم دیناراً ، از هر کس که بحلم رسیده باشد دیناری بستان یعنی او مرد باشد وحکم
او حکم مردان بود . ودیگر سال است وعلما در سال خلاف کردند مذهب اهل البیت ؏ آن است که چون
پانزده سال شود بالغ باشد واین مذهب شافعی است وابو یوسف ومحمد وبنزدیك ابو حنیفه بلوغ کنیزك هفده
سال باشد وبلوغ غلام بنوزده سال وبروایت لولوئی از او هژده سال وقول اول ظاهرتر است ومناظرهٔ اصحاب
او بر آن است ودلیل برانکه بپانزده سال غلام را حکم بلوغ کند حدیث عبدالله عمر است که او گفت انسال که
جنگ احد بود مرا بر رسول ؏ عرض کردند رد کرد مرا وگفت کودك است مرا ده سال بود چون عام الخندق
بود مرا پانزده سال بود مرا بر رسول ؏ عرض کردند اجازت کرد ونام من بنوشت . علامت دیگر آن انبات است
وآن آن بود که موی برآرد بزهار اگر مرد بود واگر زن شافعی را در انبات دو وجه است یکی انکه بلوغ
باشد ویکی آنکه علامت بلوغ باشد وابو حنیفه گفت انبات را هیچ حکمی نیست نه بلوغ باشد ونه علامت او ، دلیل
برانکه انبات بلوغ باشد حدیث عطیة القرظی از سعد معاذ که رسول صلی الله علیه وآله او را حاکم کرد در بنی قریظه
او گفت کشف میکردم هر کسی که مشکوك بود از مردان در بلوغ که انبات کرده بود او را گردن میزدم وهر که انبات
نکرده بود او را الحاق میکردم بکودکان ونابالغان وایشان را برده میکردم ورسول علیه السلام گفت . لقد حکمت
فیهم بحکم الله من فوق سبعة ارقعة . گفت حکم کردی در ایشان که خدای تعالی از بالای هفت آسمان آن حکم کرد
عطیه گفت من از جملهٔ آنان بودم که مرا انبات نبود مرا الحاق کردند بنابالغان . اما تخصیص زنان بحیض وبابستنی
مخصوص نزدیك ما وشافعی وسن در زنان بنزدیك اهل البیت نه ساله باشد ودلیل برانکه حیض بلوغ باشد زنان را قول
النبی صلی الله علیه وآل لا یقبل الله صلوة حایض الا بخمار ، گفت خدای تعالی نماز زنان حایض نپذیرد الا که مقنع دارد
قوله فان آنستم منهم رشداً . ای ابصرتم ووجدتم اگر از ایشان رشدی بینی وایناس دیدن باشد وگفته‌اند اشتقاق
او از انسان چشم است آنستم ای ابصرتم بانسان عیونکم وگفته‌اند اشتقاق او از انس باشد برای انکه آن را که دیدی
انس را دیدی با چشم خود . وقال تعالی آنس من جانب الطور ناراً . ای ابصر وقال الحارث بن حلزه . آنست
خبأة وافزعها القناص . عصراً وقددنا الامساء . ودر مصحف عبدالله مسعود چنین است فان احستم بمعنی احسستم
یکسین بیفکنند کقوله فظلتم ای فظللتم وقال الشاعر . خلا ان العتاق من المطایا ، احسن به فهن الیه شوس . در شاذ

سلمی و عیسی بن عمر و خواندند رشداً و باقی رُشداً بضم الرا و سکون الشین مفسران در معنی او خلاف کردند بعضی
گفتند عقلاً و صلاحاً فی الدین و حفظاً للمال و علماً بما یصلحه . سعید جبیر گفت کسی باشد که محاسن بدست
گیرد و او رشید نباشد و مال باو نشاید دادن اگرچه پیر شود و این قول مجاهد و شعبی است و ضحاك گفت مال باو ندهند
و اگرچه صدساله شود الا انکه از او اصلاح مال دانند بدانکه زوال حجر از طفل که باشد باین دو شرط باشد که
خدای تعالی گفت یکی بلوغ و یکی ایناس رشد و رشد را فقها در او خلاف کردند شافعی گفت انکه رشید باشد که در
دین صالح باشد و مال تباه نکند و مراد بصلاح دین آن است که مرتکب کبایر نشود چون شرب خمر و زنا و لواطه و
اصلاح مال آن بود که ضایع نکند و تبذیر نکند و بان بازرگانی نکند که در او غبن فاحش باشد و رشد بنزدیک شافعی دو چیز
باشد انکه گواهی او در شرع مسموع و مقبول باشد و انکه مال تباه نکند و ابوحنیفه و ابویوسف و محمد گفتند چون بالغ باشد
و عاقل و مصلح مال حجر از او زایل شود سوا اگر مصلح باشد در دین و اگر مفسد اعتبار بصلاح مال کردند دون
صلاح دین انکه نیز خلاف کردند در انکه چون عاقل و بالغ باشد و مال تباه کند حجر شود یا نه ابویوسف و محمد گفتند
حجر از او زایل نشود تصرف که کند در مال خود باطل باشد الا نکاح و عتق و ابوحنیفه گفت چون عاقل و بالغ باشد
حجر از او زایل شود اگرچه مال تباه کند جز که مال باو ندهند تا بیست و پنج ساله شود چون باین سن برسد مال
باو دهند سوا اگر اصلاح کند و اگر افساد و گفت پیش از انکه مال باو دهند در مدت منع مال یعنی دون بیست و پنجسال
تصرف او در مال او روان باشد و انما منع مال از او باحتیاط کنند و تخصیص بیست و پنجسال برای آن بنهاد که اگر
بدوازده سالگی مقاربت کند با زن او را فرزند آید از او بششماه و انکه فرزند او دوازده ساله شود و بششماه دیگر اورا
فرزند آید تمام بیست و پنجسال یعنی اگر اورا رشدی خواهد بودن چون فرزند فرزند بیارد باید تا محجور نباشد و
این دلیل رشد نباشد بنزدیک ما و بنزدیک شافعی پس گفت شرم آیدمرا از انکه حجر کنم بر کسی که بر او حد باشد
تا صلاحیت آن دارد که حد باشد و مالك گفت کنیزك اگرچه عاقل و بالغ و رشید باشد محجوره بود مادام تا شوهر
ندارد چو نکه شوهر بکند حجر از او زایل شود مال باو دهند و لکن اورا روا نباشد که تصرف کند بی دستوری
شوهر الا انکه بزرگ شود و مجرب و احوال معاملات بشناسد و در غلام خلاف نکردند اینقول در حجر است و بیان حکم
او علی اختلاف الفقهاء فی قوله تعالی و ابتلوا الیتامی و فی قوله و لا تؤتوا السفهاء اموالکم الایة . اما کلام در انکه
بر سفیه حجر کنند یا نه و چگونه کنند فقها خلاف کردند ابوحنیفه و زفر گفتند حجر نباشد بر هیچ آزاد
عاقل بالغ و اگرچه فاسق تر هرچه در جهان باشد و مسرف تر و این مذهب ابرهیم نخعی است و شافعی گفت اگر مفسد
باشد در دین و مفسد باشد در مال مال را بر او حجر کنند اگر مفسد باشد در دین و مصلح مال باشد در او دو قول
باشد شافعی را یکی انکه حجر کند و یکی انکه حجر نکند و این ظاهر مذهب او است و قول اوّل اختیار ابوالعباس
شریح است و بنزدیک ما آن است که محجور باشد اگر افساد مال کند و در این باب صلاح دین اعتبار نیست چنانکه
مذهب شافعی است و اختیار ابواسحق المروزی من اصحاب الشافعی و قول بانکه سفیه باید تا محجور بود قول
امیر المؤمنین علی ع است و عثمان و زبیر و عبدالله عباس و عبدالله جعفر و در تابعین شریح و در فقها مالك و اهل شام و
اوزاعی و ابویوسف و محمد و احمد و اسحق و ابوثور و در این باب دعوی اجماع صحابه کردند بخبری که روایت کردند
از هشام از عروه از پدرش از عبدالله جعفر که او گفت من زمینی خریدم سبخة بشصت هزار درم امیر المؤمنین علی
ع کس فرستاد بعثمان و گفت پسر برادرم زمینی سبخه خریده است بچندین حجر کن بر او گفت من برفتم و زبیر را
بگفتم زبیر گفت من شریك توام چون شرکت زبیر در آمد عثمان حجر نتوانست کردن و اگر نه شرکت زبیر بودی حجر

کردند بر عبدالله جعفر . قوله و لا تأکلوها اسرافاً و بداراً ان یکبروا . خطاب است باولیاء یتیمان گفت مخورید مالهاء یتیمان
باسراف و قیل ظلماً و عدواناً به بیداد و ناحق و اسراف مجاوزة الحد باشد و افراط و اسراف اخطا باشد یقال مررت بکم
فسرفتکم ای اخطأتکم و تجاوزت عنکم و قال جریر . اعطوا هنیدة تحدوها ثمانیة . ما فی عطائهم منّ و لا سرف . ای اخطا
و بداراً ان یکبروا . و شتاب آن را که بزرگ شوند و مال بادست خود گیرند و ان مع الفعل در جای مصدر است و
منصوب علی انه مفعول له یقال بادرته کذا و قال الشاعر . فبادرها او لحاق الحمر . انکه گفت و من کان غنیاً
فلیستعفف ، هر که توانگر و مستغنی باشد باید تا تعفف کند و اجتناب و پرهیز دازآن و عفت امتناع باشد عمّا لا یحل
یعنی رها کند و باید که باندك و بسیار طمع نکند و هر که درویش باشد و محتاج . فلیأکل بالمعروف . از مال ایشان
بخورد بمعروف و علما خلاف کردند در انکه بر چه وجه روا باشد فقیر را که مال یتیم بخورد بعضی گفتند بر سبیل قرض
و این قول سعید جبیر است و عبیدة السلمانی و ابوالعالیه و ابووایل و شعبی و مجاهد روایت کرده اند از باقر علیه ع
و گفت دلیل بر انکه چنین است آن است که خدای تعالی گفت باجایگاه دهد و گواه بر ایشان گیرد و حسن بصری
و ابرهیم و مکحول و عطاء بن ابی رباح گفتند درویش را روا باشد که از مال یتیم بمقدار سدّ جوع و عورت پوش بردارد
و بر او قضا نبود و اجرت مثل نگفتند که واجب باشد او را و شعبی گفت بمقدار انکه از مردار تناول کند عند ضرورت
از مال یتیم آن مقدار روا باشد و این نیز قول کسی است که اجرت مثل نگوید بعضی دیگر گفتند اورا باشد که از میوهٔ
درختان و غلهٔ زمین و شیر شتر و گوسفند و آنچه ریع و زیادت باشد از آن روا باشد که بعضی بر گیرد اما از رقبهٔ مال نرسد
اورا و بنزدیک ما هر که تعهد مال او کند از عمارت و زمین و تلقیح و سقی درختان و مراعات و مواشی اورا اجرت
مثل رسد ضحاك گفت مانند انکه چهارپای بر نشیند و غلام را کاری بفرماید امّا از اصل مال چیزی نرسد اورا محمد بن
القسم گفت بنزدیک عبدالله عباس حاضر بودم مردی آمد بنزدیک او و گفت در حجر من یتیمان هستند ایشان را
شترانند مرا روا باشد که شیر آن شتران بخورم و چه مقدار روا باشد گفت هر گه که رمیدهٔ آن را باز آری و گم شده را
بجوئی و کرد آزرا دار و مالی و حوض ایشان بیندائی و روز ایشان را باب بری از فضلهٔ شیر ایشان چیزی بخوری روا
باشد مادام بابچهٔ ایشان زیان نکنی و در دوشیدن استقصا نکنی و اجرت مثل که ما گفتیم روایت کردند از عایشه و جماعتی
اهل علم از عبدالله عباس و محمد بن کعب القرظی و گفتند او بمنزلهٔ مزدور یست اورا طعمهٔ خدای تعالی رخصت داد
بقوله فلیأکل بالمعروف . و دلیل بر این آنست که عبدالله عباس گفت مردی بنزدیک رسول ع آمد گفت یا رسول الله یتیمی
در حجر من است شاید که اورا بزنم گفت بر انچه بفرزندت را بزنی اورا نیز بزن گفت اورا مال است در دست من
مرا از آن هیچ روا باشد گفت نه چنانکه از انجا مال اندوزی یا آن را سپر مال خود کنی و مال خود بان حمایت کنی
و مراد معروف در این جای مقدار و اندازه و قاعده است بعکس انکه گفت و لا تأکلوا اسرافاً . از اسراف خوردن
نهی کرد و بقصد میانه رخصت داد و مانند این قول رسول علیه السلام . من کان آمراً بالمعروف فلیکن امره ذلك بمعروف
، گفت هر که امر معروف کند باید تا آن امر بمعروف کند یعنی بوجه و بقاعده و باندازه بر وجه مامور و مشروع
قوله فاذا دفعتم الیهم اموالهم فاشهدوا علیهم . گفت چون مال با ایشان دهی گواه بر ایشان گیری قولی آن است که
انچه بر گرفته باشی بر سبیل قرض چون قضا کنی گواه بر گیرید دیگر انکه چون بحدّ بلوغ و رشد رسند و مال با ایشان
خواهی دادن گواه بر ایشان بگیرید تا بوقت دوم در دعوی ایشان بر شما بسته باشد و از تهمت دور باشی و کسی را
در شما طعنی نبود . قوله و کفی بالله حسیباً . و خدای تعالی جل جلاله بس است محاسب و مجازی و مکافی و
گواه و فعیل اینجا بمعنی مفاعل باشد کالأکیل و الندیم و الرسیل و بمعنی فاعل روا باشد که بود و المعنی حاسباً

ای کافیاً . قوله للرّجال نصیب مما ترك الوالدان والأقربون الایة . مفسران گفتند سبب نزول آیة آن بود که اوس بن ثابت الانصاری فرمان یافت وزنی را رها کرد دودختررا ودو پسرعم را یکی قتاده نام ویکی عرفطه در قول کلبی ودیگر راویان گفتند سوید وعرفطه پسران عم مال بر گرفتند وچیزی بزن ودختر ندادند ودر جاهلیت عادت چنین بودکه زنان را وکودکان را میراث ندادی گفتندی ماامال بکسی دهیم که او برپشت ستور کارزار کنند وغنیمت آرد آن زن برخاست وبنزدیك رسول ؑ آمد ودرمسجد فصیح بود وگفت ای رسول الله اوس بن ثابت فرمان یافت ودو دختر بمن رها کرد ومن زنی عورتم وچیزی ندارم واو مال بسیار رها کرد پسران عم او مال برگرفتند وچیزی بفرزندان او ندادند وبمن ندادند وایشان بی برگ درپیش منتد رسول ؑ ایشانرا بخواند واین حدیث باایشان براند گفتند یارسول الله ایشان که براسب ننشینند ودردشمن نکایتی نکنند چیزی بایشان باید دادن مارا رسول ؑ گفت بازگردی تاخدایتعالی چه فرماید درکارشما ایشان بازگشتند خدایتعالی این آیه فرستاد که . للرّجال نصیب مما ترك الوالدان والأقربون وللنساء نصیب مما ترك الوالدان والأقربون . ومراد برجال فرزندان نرینه‌اند وبنساء دختران برای انکه گفت مما ترك الوالدان ونصیب حظ وبهره باشد و این فعیل بمعنی مفعول باشد کانّه نصب له واعدّ له والأقربون . حق تعالی دراین آیه ابطال حکم جاهلیت کرد که انچه ایشان برآن بودند ازآن اعتقاد باطل بود بل هرکسی را نصیبی مقدّر باشد بحسب مصلحت اگراندك باشد واگر بسیار . نصیباً مفروضاً . نصب او فرّاگفت برای آن است که خرّج مخرج المصدر چنانکه لك عندی درهم هبةً اوقرضاً وکسائی گفت نصب او برحال است واخفش گفت منصوب است بفعل مقدر یعنی جعل ذلك نصیباً مفروضاً ومفروض مقدر باشد ومثبت واصل فرض ثبوت وفرضهٔ چیزی باشد درکمان که زه در او افکنند وفریضه از اینجاست که خدای تعالی ثابت ولازم بکرده است برمکلفان حق تعالی دراین آیه مجمل بگفت وتفصیل وتفسیر آن در یوصیکم الله بیان کرد الی قوله الفوز العظیم . ودرآیه دلیل است برانکه تأخیر بیان ازحال خطاب روابود تاحال حاجت چون این آیات آمد رسول علیه السلام آمد وایشان را بخواند وثمن بزن داد وباقی بدختران بیك روایة و روایت دیگر زن را ثمن داد و دختران را ثلثان وباقی بعصبه داد در روایت آنان که بتعصیب گویند وبیان این بیاید انشاءالله . قوله

وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُوا الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا

وچون حاضر آیند درقسمت ترکه خداوندان خویشان ویتیمان وبیچارکان پس روزی ایشان را ازآن وبگوئید مر ایشان را گفتاری

مَعْرُوفًا * وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ

پسندیده وبایدکه بترسند آنانکه اگر گذارند پس ازوفات ایشان فرزندخورد بترسند برحال ایشان پس باید بترسند ازخدای

وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا * إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ

وبایدکه بگویند گفتاری باصواب بدرستیکه آنانکه میخورند مالهای یتیمان را بی استحقاق بدرستیکه میخورند درشکمهای ایشان

نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا * يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ فَإِنْ

آتش را وزود باشدکه درآیند درآتش افروخته وصیت میفرماید شمارا درباب فرزندان شما مر نرینه راست مانند بهره دومادینه پس اگر باشند

كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ

فرزندان زنان زیاد ازدو پس ایشان را سه انچه گذاشت واگرباشد وارثه یکدختر پس مر اوراست نیمه ومر پدر ومادر اوراست هریك

مِنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ

ازایشان را شش یك ازانچه گذاشت اگرباشد مر اورا فرزندی پس اگر نباشد مر اورا فرزندی ووارث ماند پدر پس مادر راست سه یك

فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ

پس اگر باشد مر اورا برادران پس مادر اوراست شش یك پس ازوصیتیکه وصیت کرده باشد بان یاوامی پدران شما وپسران شما

لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا * وَلَكُمْ نِصْفُ

نمیدانی شما که کدام یك ازایشان نزدیکتر است برای شما بنفع فرض کرد خدای بدرستیکه خدای است دانا ودرست گفتار است ومر شماراست نیمه

مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمُ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْنَ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ

ازانچه گذاشت زنان شما اگر نباشد ایشان را فرزندی پس اگرباشد مر ایشان را فرزندی پس مر شماراست چهاریك ازانچه گذاشتند از پس وصیتی که وصیت

يُوصِينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَلَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ

کرده باشد بان یاوامی ومر آن زنان راست چهاریك ازانچه گذاردید اگر نباشد مر شمارا فرزندی پس اگرباشد مر شمارا فرزندی

فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكْتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً

پس مر آن زنان راست هشت یك ازانچه گذاشتید از پس وصیتی که وصیت کرده باشد بان یاوامی واگرباشد مردی که او میراث انکه فرزند وپدر نه بود یازنی

أَوِ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَٰلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ

ومر اورا بود برادری یاخواهری پس هر یك راست از آن ها شش یك پس اگر باشند بیشتر از آن ایشان شریکانند

فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَىٰ بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرَ مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ *

درثلث مال ازپس وصیتی که وصیت کرده باشد بان یاوامی که مضرت رساننده نبود وصیت فرمود خدا وخدای داناست وبردبار

تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا

انچه گفتیم مواضع امر ونهی خداست وهرکه اطاعت کند خدای وپیغامبر اورا درآرد اورا دربوستانهائی که میرود ازفرود انها جویها جاویدند درآن

وَذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ * وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا

وآن پیروزی یافتن بزرگ است وهرکه نافرمانی نماید خدای و پیغمبر اورا وتجاوز نماید ازحدود آن درآرد اورا درآتش جاوید باشد درآن

وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ

ومر اوراست عذابی خوار کننده

قوله واذا حضر القسمة الایة . خلاف کردند درانکه این آیه منسوخ است یانه بنزدیك ما آیه محکم است ومنسوخ نیست واین قول عبدالله عباس است وسعید جبیر وحسن بصری وابرهیم النخعی ومجاهد وشعبی وزهری ویحیی بن عمرو وسدی واختار ابوالقسم البلخی وابوعلیّ جبائی وزجّاج وبیشتر مفسران وفقها وآنانکه گفتند منسوخ نیست خلاف کردند فی قوله فارزقوهم آیا این امر بروجوب است یا برندب بلخی وجبائی ورمّانی وجعفر بن مبشر گفتند مندوب است وواجب نیست ومجاهد گفت واجب نیست مادام که دل وارثان خوش باشد وآنانکه گفتند منسوخ است سعید بن المسیب است وابومالك وضحاك گفتند این آیه پیش ازقسمت میراث وتعیین فرض اصحاب فرایض بود که نصیب هرکسی چیست چون آیهٔ میراث آمد ونصیبها معین شد این آیه منسوخ شد واین برسبیل وصیت بود انکه خلاف کردند درانکه فارزقوهم خطاب باکیست بیشتر مفسران برآنند که خطاب باورثه است ودرست اینست لقوله واذا حضر القسمة . وقسمت وارثان را باشد وبعضی گفتند خطاب است بانکس که اورا وفات خواهد رسیدن که دردمرگ وصیت کند آنان را که وارث

نباشند بچیزی تادل ایشان بازنماند . وذلك قوله وقولوا لهم قولاً معروفاً . وظاهر قرآن ازاین مانع است
برای انکه چون مرد زنده باشد قسمت میراث اوصورت نبندد حق تعالی این امر را معلق بکرد بوقت قسمت میراث
فی قوله واذا حضر القسمة . انکه خلاف کردند درانکه وقولوا لهم قولاً معروفاً . خطاب است باکه واین
قول معروف چیست قولی آنستکه گفتیم خطاب بانستکه حضرته الوفاة واین درست نیست درست آنستکه
خطاب باورثه است برقول آنانکه گفتند آیه درمیراث است دروصیت نیست وآنانکه گفتند آیه دروصیت است
گفتند خطاب باولیا واوصیا است وواو بمعنی اواست برای انکه ازسه وجه بیرون نیست یاورثه بزرگ باشند
یاکوچك یاهم بزرگ وهم کوچك آنانکه بزرگ باشند خطاب بایشانست که فارزقوهم برای انکه ایشان مالك
نصیب خودباشند وانفاذ وصیت ازوصی وازایشان درست آید وآنانکه طفل باشند وصی گوید این مال یتیمان
است ومرا دراین چیزی نیست واگرمرا براین حکمی بودی شمارا نصیب کردمی عافاکم الله واغناکم . این
ومانداین ازعذر ودعا فذلك القول المعروف یعنی یارزق یامعروف واگر برظاهر حمل کنند اولیتر باشد برای
انکه جمع ازمیان هردو متعذر نیست که هم چیزی بدهد وهم عذر خواهد ودعا کند ابوعبیدة السلمانی گوسفندی
ازآن یتیمان بکشت وقسمت کرد براهل این آیه وگفت اگرنه این آیه بودی این ازمال خود کردمی یعنی خواست
تاحکم آیه بجای آرد آنرا طعمه ساخت برای اهل این آیه وطعمه ورزق را حدّی محدود ومقداری مقدر نیست
انچه خواهند ودل ایشان بان خوش باشد حسن بصری وقتاده را ازین آیه پرسیدند که منسوخ است یانه گفتند
آیه منسوخ نیست ولکن مردمان بخیلند وجه نیست ایشانرا که طعمه بکسی دهند میگویند آیه منسوخ است حسن
گفت چیزی که محقر باشد وشرم دارند درقسمت آوردن بایشان باید دادن وعبدالله عباس گفت چون وصیت
کرده باشد اگروارثان بزرگ باشند چیزی اندك بدهند واگر کوچك باشند عذر بخواهند چنانکه بیان کرده شد
وازعبدالله عباس هردو قول روایت است وراوی خبر گوید که عبدالرحمن بن ابی بکر فرمان یافت پسرش عبدالله
میراث اومی بخشید درسرای هیچکس نماند ازخویش وبیگانه که اورا چیزی نداد واین درحیوة عایشه بود
انکه این آیه برخواند عبدالله عباس را بگفتند که اوچنین کرد گفت آیه نه دراین باب است دروصیت است
خدای جل جلاله ازکرم چون بحسب مصلحت بعضی خویشانرا بقرابت وقربت حظی نهاد روانداشت که
آنانکه دورتر باشند یابیگانه باشند محروم مانند برسبیل ندب واستحباب گفت چون ایشان حاضر آیند بوقت
قسمت میراث فارزقوهم منه ایشانرا ازآن رزقی وطعمهٔ دهی وبرسری عذری بخواهی وسخنی نیکو بگوئی
واین برسبیل ندب باشد ودرآیه دلیل است برانکه اسم رازق برما اطلاق کنند ونفعی که ازما بکسی رسد آنرا
رزق خوانند که خدایتعالی این اطلاق فرمود . قوله ولیخش الذین لوترکوا من خلفهم ذریّة ضعافاً الآیه
درمعنی آیه چهار قول گفتند یکی انکه این نهی است ازانکه مرد دروصیت اجحاف کند واسراف واضرار کند
دروصیت بورثه ازثلث تعدی کند واین قول عبدالله عباس است بیکروایة وسعید جبیر وقتاده وسدی ومجاهد
وضحاك قول دوم حسن گفت آیه درحق کسانی است که ببالین محتضری حاضر آیند واورا گویند خویشتن را
باش وخویشتن را بین ووارثان را خدای کفایت بکند وتورا چیزیکه هست برخویشتن ایثار کن وفلانرا
چندین بده وفلانرا چندین تاعامّه مال مستغرق کنند خدای ایشانرا بترسانید گفت بگو تاازخدای بترسند
آنانکه چنین سخنها گویند واندیشه کنند که اگر ایشانرا وفاتی باشد وفرزندانی طفل ضعیف بازگذارند بورثه
این متوفی هم آن خواهند وسکالند که بفرزندان یتیم خود وسخن بوجه گویند وازشرع تعدّی نکنند قول

سیم آنستکه خطاب باولیاء ایتام است که درمال ایشان امانت بجای آرند وآن کنند بایشان که اگر ایشانرا وفات
باشد خواهند که دیگران بااطفال ایشان آن کنند که اورا ازآن کراهت نباشد باید تاازخدای بترسند وبااطفال
مسلمانان ومالهاء ایشان همان کنند واین قول عبدالله عباس است بیك روایت قول چهارم منقسم گفت آیه در
حق کسانی است که مردرا ازوصیت نهی کنند وگویند جانب وارثان نگاهدار واجانب را مراقبت مکنید
واقاربی را که نه وارثند برعکس آن قول که گفتیم واصل ذرّیه فعلیه باشد . من ذرا الله الخلق ای خلقهم .
وقول آنکس که گفت اشتقاق او ازذرّ است وگمان برد که برای صغر ایشانرا ذرّیه خوانند قولی ضعیف است
برای انکه فرزند را ذریه خوانند اگربزرگ باشند واگر کوچك بیانه قوله . ومن صلح من آبائهم وازواجهم
وذریاتهم ونابالغ را وطفل را صالح خوانند وضعاف جمع صعیف باشد فعال درجمع فعیل قیاسی مطرّد است کطویل
وطوال وقصیر وقصار وکریم وکرام چون فعیل بمعنی فاعل باشد . فلیتقوا الله . بایداز خدای بترسند وسخنی
سدید گویند یعنی قول باسلامت که دراوخلل فساد نباشد وآن قولی باشد که بورثه اجحاف نبود ودرحق
موصون لهم تقصیر نبود واصل اوازسد خلل است وصوابرا سداد گویند ازانجا که دراوخلل نبود . وسدّد
السهم اذا قوّمه . وبرای این نهی کرد رسول؏ سعدرا ازانکه وصیت کند بیشتر ازثلث وگفت . والثلث
کثیر لان تدع عیالك اغنیا خیر من ان تترکهم عالة یتکففون الناس . انّ الذین یأکلون اموال الیتامی ظلماً الآیه .
مقاتل حیان گفت آیه درمردی آمد ازعطفان نام اومرثد بن زید برادرش بمرد وطفلی رها کرد بامال طفل در
حجر او بود ومال دردست او مال او بخورد خدای تعالی این آیه فرستاد درحق او وتهدید کرد اورا واگرچه
آیه درحق شخصی معین باشد هرکه باومشارکت کند درآن فعل مشارکه او باشد درآن حکم وحمل آیه برعموم
کردن اولیتر باشد وقوله ظلماً نصب او برتمیز باشد وگفته اند برمصدر من معنی الفعل لانّ اکل مال الیتیم ظلم
فکأنّه قال انّ الذین یظلمون فی اموالهم ظلماً انما یأکلون فی بطونهم ناراً درجای خبر انّ است حق تعالی گفت
آنانکه مال یتیمان خورند بظلم وبرای آن قید کرد بظلم که مال یتیم ازاو اجرت مثل ولیّ را باشد که بخورد و
اورا این وعید وعقاب نباشد برای انکه ظلم نیست ونیز اگر کسی برسبیل قرض بردارد هم عین مال یتیم بود
که خورده باشد ولکن ظلم نبود ایشان آتش میخورند درشکمشان دراو دووجه گفتند یکی انکه سدی گفت
روزقیامت خورندهٔ مال یتیم را برانگیزند وآتش ازبینی ودهن وچشم وگوش او بدرمیاید چون کسیکه شکم او
پرآتش باشد واین علامت بود فرشتگان عذابرا که او آکل مال یتیم است ودوم انکه این برطریق مثل بود برای
انکه انکس که مال یتیم خورد مال وعاقبت او بردوزخ بود وشکم پرآتش بازکند بعقوبة آن واگرنه آن بودی اورا
پس بمنزلهٔ آن باشد که اولاً آتش خورده ازانجا که ثمره وعاقبت آن خوردن آتش بود واین جاری
مجری آن مثل باشد درمعنی که کالباحث بظلفه عن حتفه وقولهم اتتك بخاین رجلاه وقول الشاعر
وان الذی اصبحم تحلبونه . دم غیران اللون لیس باحمرا . میگوید که این شتران که شما بدیه وعوض خون
بستدهٔ وازآنجا شیر میدوشی آن نه شیر است آن خون مقتول شماست الآن است که برنگ سرخ نیست قوله .
وسیصلون سعیراً . ابن عامر وعاصم بروایت ابی بکر خواندند وسیصلون برفعل مجهول ازافعل یقال صلیت
النار وبالنار واصلیته النار اصلاءً وصلا النار والاصطلا لزوم النار قال العجاج وصالیات المصلی صلی چون بفتح گویند
مقصور باید وچون بکسر صاد گویند ممدود کما قال الفرزدق ، وقاتل کلب الحی عن نار اهله . لیربض فیها
والصلا متکنف . ویروی والصلی متکنف والصالی بالنار المصطلی بها و بالشر الواقع فیه قال الشاعر .

ئم اكن من جناتها علم الله . وانی بحرّها الیوم صالی . وشاة مصلیة ای مشویة وسعیر فعیل باشد بمعنی مفعول یعنی نار مسعوده کقتیل وخضیب ودهین یقال سعرت النار واسعرتها وسعرتها فاستعرت ای اوقدتها فاتقدت. قوله یوصیکم الله فی اولادکم الایة ، مفسران در سبب نزول آیه خلاف کردند بعضی گفتند سبب نزول آیه آن بود که درجاهلیت وراثة بمردی وقوت بودی میراث بمردان دادندی بزنان وکودکان ندادندی خدای تعالی این آیه فرستاد وحکم جاهلیت باطل کرد محمد بن المنکدر گفت از جابر عبدالله انصاری شنیدم که گفت آیه درباب من فرود آمد که بیمار بودم سخت رسول علیه السلام در بالین من آمد ومن بنا گاه بودم پارهٔ آب بخواست وبر روی من زد من باهوش آمدم وگفتم یا رسول الله چگونه فرمائی که در ترکه خود کنم رسول علیه السلام هیچ نگفت خدای تعم این آیه فرستاد عطا گفت سعد بن الربیع النقیب را باحد بکشتند او زنی رها کرد ودو دختر را وبرادری برادر او جمله مال برگرفت وچیزی بزن ودختران او نداد زن بشکایت پیش رسول علیه السلام آمد رسول ع گفت باز گردی که باشد خدای تعالی در حق تو حکمی فرماید زن برفت پس از آن باز آمد وشکایت کرد وبگریست خدای تعالی این آیه فرستاد رسول علیه السلام برادر سعد را بخواند ومال از او بستاند وبایشان داد مقاتل وکلبی گفتند آیه در ابو کجه آمد که قصهٔ او برفت سدی گفت در عبدالرحمن آمد برادر حسان شاعر که او بمرد وزنی رها کرد وپنج خواهر را وارثان دیگر بیامدند ومال برگرفتند وچیزی بزن ندادند زن بشکایت بر رسول آمد خدای تعالی این آیه فرستاد عبدالله عباس گفت پیش از نزول این آیه میراث فرزندان را بودی ووصیت مادر وپدر را خدای تعالی آیه وصیت باین آیه منسوخ کرد واین قول درست نیست وبیان این کرده شد در سورة البقره در آیة وصیت مادر وپدر پیش از انکه بتفسیر آیه مشغول شویم طرفی از حکم آیه بروجه اختصار بگوئیم . بدانکه چون مرد را وفات رسد ابتدا بتکفین وتجهیز او کنند از صلب مالش انکه بقضاء دیون اگر بر او وامی باشد انکه بوصیتی که کرده باشد انکه بمیراث واستحقاق میراث بدو چیز باشد بنزدیک ما بنسب وسبب وبنزدیک فقها بسه چیز بسبب ونسب وتعصیب وبنزدیک اهل البیت بتعصیب میراث نباشد انکه از جهة نسب بدو وجه ثابت شود یکی بفرض وتسمیه دگر بقرابة وسبب بر دو ضرب بود زوجیت وولاء میراث بزوجیة بفرض باشد الا در یک مسئله که گفته شود جای دگر وولاء بر سه ضرب باشد ولاء عتق باشد وولاء تضمن جریره وولاء امامة واین هیچ سه بفرض نباشد وآنچه مانع باشد از میراث سه چیز است کفر است ورق وقتل عمد بر وجه ظلم وهر چه منع کند از میراث از این سه وجه منع کند از حجب مادر از ثلث با سدس اما سهام مواریث شش است نصف است وربع وثمن وثلثان وثلث وسدس اما نصف سهم چهار کس بود شوهر با عدم فرزند وفرزند زاده واگر چه نازل باشند وسهم دختر است وسهم خواهر است که از مادر وپدر باشد وسهم خواهر است از پدر چون خواهر مادری وپدری نباشد وربع سهم دو کس بود شوهر باوجود فرزند ویا فرزند زاده وسهم زن با عدم فرزند وفرزند زاده اگر چه نازل باشند وثمن سهم زن است باوجود فرزند یا فرزند زادگان واگر چه نازل باشند لاغیر وثلثان سهم سه کس باشد سهم دو دختر یا بیشتر وسهم دو خواهر یا بیشتر هرگه که از یک پدر ومادر باشند وسهم دو خواهر پدری یا بیشتر هرگه که خواهر پدری ومادری نباشد وثلث سهم دو کس باشد سهم مادر باشد با عدم فرزند وفرزند زاده وعدم انکه او را حجب کند وسهم دو کس یا بیشتر از کلاله مادر وسدس سهم پنج کس را باشد سهم هر یکی از مادر وپدر باوجود فرزند یا فرزند زاده وسهم مادر باشد با عدم فرزند وفرزند زاده باوجود انکه حجب کند وآنانکه حجب کنند بنزدیک اهل البیت دو برادر باشند یا یک برادر ودو خواهر یا چهار خواهر چون مادری وپدری باشند یا پدری باشند دون مادری وسهم هر یک از کلالهٔ مادر اگر نرینه باشد اگر

مادینه وانکس که او ساقط نشود از میراث بدیگران وبا یکدیگر میراث بگیرند شش کس باشند مادر وپدر وپسر ودختر وزن وشوهر این سر جمله است که گفته شد از مقدمات مواریث بر سبیل اختصار از مذهب اهل البیت ع واین را شرح مطول بود ودر کتب فقه مامشروح است واختلاف فقها نیز رها کرده شد کراهت تطویل را چه غرض از این کتاب تفسیر قرآن است وآنچه گذارش معنی بان باشد قوله یوصیکم الله وصیت میکند خدای تعالی شما را وانداز میکند زجاج گفت وصیت از خدای تعالی ایجاب باشد چنانکه در سورهٔ انعام چندجا گفت ذلکم وصیکم به ای اوجب علیکم وفرض پس مراد فرض وایجاب است وتسمیهٔ سهام را در این علم فرض خوانند وسهمی را که فریضه خوانند وجمعش فرایض بود برای آن علم را فرایض خوانند . فی اولادکم . ای فی امر اولادکم در کار فرزندانتان چون شما را وفات رسد واین جمله حذف کرد برای دلالت حال بر او . للذکر مثل حظ الانثیین . یک پسر را چندان نصیب بود که دو دختر را علی کل حال مع الانفراد ومع الاجتماع بلا خلاف بین الامة . فان کن نساء . یعنی وارثان اگر چنانکه این فرزندان بازمانده از پدر ومادر رفته همه دختران باشند وآن بالاء دو باشد یعنی سه یا بیشتر نصیب ایشان دو ثلث باشد از ترکه واگر دو باشد هم ثلثان باشد ایشانرا ولیکن این حکم از آیت ندانند از اجماع امت دانند وبعضی مفسران واهل معانی گفتند این حکم از آیة دانند بزیادت فوق که این لفظ را صله کنند یعنی زیاده چنانکه گفت . فاضربوا فوق الاعناق ، ای فاضربوا الاعناق وفوق صله است واگر چنین باشد از آیه حکم دو دختر دانند وحکم بیشتر از دو دختر هم از اجماع توان دانستن پس متساوی باشد در هر دو طرف چون چنین خواهد بودن اولیتر آن باشد که ظاهر آیه را رها نکنند وابو العباس مبرد گفت در آیه دلیل است بر انکه دو دختر را ثلثان باشد برای انکه اول عدد پسری ودختری را باشد چون چنین بود پسر را چهار دنگ بود ودختر را دو دنگ چون نصیب یکدختر بنص قرآن در اصل مسئلهٔ ثلث افتاد چون دو شوند دو ثلث باشد ایشانرا واسمعیل بن اسحق القاضی این وجه اختیار کرد جز انکه این بر مذهب آنانکه قیاس نگویند مطرد نباشد وزجاج حکایت کرد از بعضی فقها که گفت ثلثان دو دختر از آن آیت معلوم میشود که حق تعالی گفت . یستفتونک قل الله یفتیکم فی الکلالة ان امرء هلک لیس له ولد وله اخت فلها نصف ماترک ، یک خواهر را در این آیه بنیمه مال حکم کرد چنانکه دختر را در آیة مابقوله . وان کانت واحدة فلها النصف ، انکه در آیة کلاله گفت . فان کانتا اثنتین فلهما الثلثان مما ترک . دو خواهر را دو ثلث نهاد تا اینجا دو دختر را دو ثلث باشد قیاساً لهما علی الاختین واین محض قیاس باشد بر قاعدهٔ نفاد قیاس نرود ونظام در کتاب النکت حکایت کرد قولی از عبدالله عباس که او گفت یکدختر را نیمه مال بود وسه را دو ثلث ودو را نیم ونیم دنگ برای انکه چون یکدختر را نیمه بود وسه را چهار دنگ دو را باید تا آن باشد که میان نیم دینار وچهار دنگ بود وآن نیم ونیم دنگ باشد واین هم طریق قیاسی است . وان کانت واحدة . عامهٔ قرّا خوانند واحدة بنصب علی خبر کان واسم در او مقدر بود والتقدیر وان کانت البنت واحدة . واهل مدینه خوانند واحدة برفع برای انکه کان تامه بود والتقدیر . فان حصلت او وجدت واحدة فلها النصف . اگر مردی یا زنی فرمان یابد ویک دختر را رها کند فریضهٔ او بتسمیه نیمهٔ مال بود وباقی بنزدیک ما رد بود باو بقرابة وآیه اولوا الارحام وهی. قوله واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض. وبنزدیک فقها نیمهٔ دیگر اگر عصبه باشند ایشانرا باشد والا بیت المال را بود ولابویه من کل واحد منهما السدس مما ترک ان کان له ولد . مادر وپدر را ابویه خواند بنام پدر بخواند مادر را لتغلیب المذکر علی المؤنث چنانکه تغلیب مشرقین گویند مشرق را ومغرب را وچنین گویند حسن وحسین را حسنین واین بابی است از کلام عرب گفت نصیب مادر وپدر را هر یکی از ایشان را دنگی رسد اگر متوفی را

فرزند بود . وقوله ولأبويه . كنايتست نه از مذكوری اراد ولأبوی الميت وهمچنين باشد اگر مادر وپدر باشند واگر يکی باشد ازايشان نصيب او دنگی بود باجماع وباقی فرزندان را بود . للذكر مثل حظ الانثيين . واگر فرزند دختری بود واحد الأبوين دختر را نيمه باشد بتسميه ودنگی احد الأبوين را باشد وباقی رد باشد بايشان علی قدر سهميهما بنزديك ما ومخالفان گفتند اگر احد الأبوين پدر باشد باقی رد باشد بااو كه او عصبتست بعلة تعصيب واگر مادر باشد بعضی ازايشان گفتند باقی رد بود بااو وبا دختر چنانكه ما گفتيم و بعضی ازايشان گفتند بيت المال را باشد باقی وحجة مادر رد باخداوندان سهام آية اولوا الارحامست وحجة ايشان در تعصيب خبری واحدست كه آوردند ماابقت الفرايض فلأولی عصبة گوئيم اين خبر ضعيفست و واحدست وبخبر واحد ظاهر قرآن رها نكنند وتخصيص نكنند عموم قرآن را بآن . قوله فان لم يكن له ولد وورثه ابواه فلأمه الثلث . گفت كه اگر فرزند نباشد متوفی را ووارثان مادر وپدر باشند مادر را ثلث رسد ودگر پدر گيرد لدلالة فحوی الخطاب عليه برای انكه فحوی خطاب دليل آن می كند وباتفاق ثلثان باقی پدر را باشد اگر در فريضه شوهر يا زن درافتد نصيب خود گيرند از نصف يا ربع ونصيب مادر هم آن ثلث برجای باشد ونقصان در نصيب پدر آيد وعبدالله عباس وابن سيرين هم چنين گفتند قوله . وان كان له اخوة فلأمه السدس . اصحاب مارا در اين دو قولست يكی انكه اين برادر را ومادر را آنگه حجب كنند از ثلث يا سدس كه پدر باشد وچون پدر نباشد حجب نكنند وگفتند تقدير آيه چنين است فان كان له اخوة وورثه ابواه فلأمه السدس . وبيشتر اصحاب برآنند كه برادران حجب كنند مادر را از ثلث يا از سدس سوا اگر پدر باشد واگرنه واين مذهب جملهٔ فقهاست الا آنست كه مذهب ما آنست كه چون پدر باشد وبرادران آنچه از مادر حجب كنند ايشان را نباشد بهيچ وجه باپدر افتد واگر پدر نباشد باقی هم رد باشد بامادر تا مادر دنگی بتسميه برد وباقی برد وبا وجود مادر برادر آن را چيزی نرسد اگر از قبل پدر و مادر باشند يا پدری و يا مادری برای انكه مادر بدرجه نزديكترست واين برادران كه حجب كنند مادر را از ثلث يا از سدس بايد تا دو باشند يا برادری ودو خواهر يا چهار خواهر وبايد تا از مادر وپدر باشند يا از پدر تنها چه اگر از مادر تنها باشد حجب نكنند ودو خواهر حجب نكنند بهيچوجه وجملهٔ فقها مارا خلاف كردند وقولی هست عبدالله عباس را كه برادران تا سه نباشند حجب نكنند حملاً علی ظاهر . قوله فان كان له اخوة . واقل جمع سه باشد واين قول شاذاست وجملهٔ فقها برخلاف اين اند جواب آنست او را كه گوئيم اگرچه اقل جمع برحقيقت سه باشد اينجا حمل كنيم بر دو برسبيل مجاز بدلالة اجماع ونيز در قرآن واشعار عرب آمده است دو بمعنی جمع برسبيل توسع من قوله . ان تتوبا الی الله فقد صغت قلوبكما ولم يقل قلباكما يقال ضربت من الرجلين رؤسهما وظهورهما وقال ظهراهما مثل ظهور الترسين فجمع بين اللغتين وهمچنين عبدالله عباس گفت كه آنچه برادران را حجب كنند از مادر ايشان را باشد واين خلاف اجماعست برای انكه هيچكس نگفت كه برادران باوجود پدر ومادر چيزی گيرند اگر گويند برادران چرا حجب كنند مادر را از ثلث يا سدس چون چيزی بايشان نخواهد رسيدن گوئيم قتاده گفت اين برای معاونة پدر باشد برای انكه پدر را قيام بايد كردن بنفقه وكسوة ايشان وامر تزويج ايشان واين علت بعينه اصحاب ما روايت كرده اند واين دليل كند برانكه برادران كه ازجهت مادر باشند حجب نكنند وقوله من بعد وصية يوصی بها اودين . اگر گويند چرا تقديم وصيت كرد بر دين وباتفاق دين مقدم باشد بر وصيت جواب از اين آنستكه او ايجاب ترتيب نكند برای انكه او يا شك را باشد يا تخيير را وترتيب در هيچ دو صورت

ببندد پس او در اين باب بمثابة واو است جواب ديگر آنست كه برای آن تقديم وصيت كرد بر دين كه وصيت عامست در حق همه كس باشد ودين همه كس را نباشد پس چنانست كه وصيت بجای ثبات وحصول نهاد ودين بجای شك گفت اگر باشد برای انكه باشد كه بود وباشد كه نبود . قوله آباؤكم وابناؤكم لاتدرون ايهم اقرب لكم نفعاً . حق تعالی پنداری بجواب كسی كرد كه اورا تعجب آمد از تفاوت نصيبها وانكه نصيب مادر وپدر كمترست از نصيب فرزندان ودر معنی او خلاف كردند مجاهد گفت يعنی در دنيا شما ندانيد كه كيست كه نافعترست ازاينان كه پدران شمااند يا فرزندان شما شمارا بعضی دگر گفته اند معنی آنست كه پدر را نفقهٔ فرزند واجب بود چون فرزند محتاج باشد وفرزند را نيز نفقهٔ پدر واجب بود چون پدر محتاج باشد پس ايشان در اين باب راستند وليكن شما ندانی كه حاجت كه را باشد بصاحبش ازاينان قولی ديگر آنست كه شما ندانيد كه كه باشد كه از پيش صاحبش بميرد تا ميراث او بردارد دتمناء مرگ يكديگر مكنی برای ميراث ونصب نفعاً بر تميز باشد قوله فريضةً . گفته اند نصب او بر حالست يعنی هؤلاء الورثة ماذكرناه مفروضاً مقدراً او گفته اند علی المصدر من قوله . يوصيكم الله فی اولادكم للذكر مثل حظ الأنثيين فرضاً مفروضاً وگفته اند تميزست قوله . فلأمه السدس فريضة كما يقول هذا المال لك هبة اوصدقة . ودر ثلث وربع بتثقيل وتخفيف روا بود وهر دو لغتست ان الله كان عليماً حكيماً . ای لم يزل كذلك كان دليل ماضی باشد ومعنی آنست كه خدای تعالی هميشه عليم وحكيم بود فأما عليم مبالغه باشد در عالم وعالمی اورا صفت ذاتست ودر حكيمی دووجه رواست چنانكه بيان كرده شد پيش ازاين . قوله ولكم نصف ماترك ازواجكم الآيه . قديم جل جلاله در آن آيه كه رفت ذكر وارثانی كه من جهة النسب ميراث گيرند بكرد ودر اين آيه ذكر ميراث خواران سببی كرد گفت شماراست كه مردانی نيمهٔ انچه زنان شما بگذارند اگر فرزند نباشد ايشان را واگر فرزند باشد ايشان را سوا اگر از شما باشد يا از غير شما از نصف يا ربع افتد واين نوعی حجبست كه فرزند كند شوهر مادرش را از نصف بربع وزن پدر را كند از ربع بثمن ولهن الربع . وزنان را ربع مال باشد از ميراث شوهران اگر شوهران فرزند ندارند اگر دارند حجب كنند آن فرزند زنان را از ربع بثمن ودر اين هيچ خلاف نيست ميانهٔ امت ونصيب شوهر بر نصف نيفزايد واز ربع نه بكاهد ونصيب زن از ربع نيفزايد واز ثمن نبكاهد ونقصان در ايشان نشود وهمچنين نصيب مادر وپدر از سدس نبكاهد بهيچ مال وعول درست نيست بنزديك ما چنانكه بيان كرديم ابتدا از مال متوفی كفن بكنند اگر از انجا چيزی بماند قضاء دين كنند از او اگر وامی باشد بر او وانكه اگر چيزی بماند وصيت كار بندند از آن از ثلث انچه مانده باشد وآنچه از وصيت باز ماند ميان ورثه بود علی فرايض الله . قوله وان كان رجل يورث كلالة او امراة . تقدير آنست كه . وان كان رجل او امرأة يورث كلالة . اگر مردی را يا زنی را از او ميراث گيرند بكلالگی ونصب كلالة متحملست چند وجه را يكی انكه مصدری بود در جای حال وتقدير چنين باشد كه يورث متكلل النسب رمانی وبلخی گفتند نصبست بر خبر كان كه رجل اسم كانست وهمچنين امراة ويورث صفت اواست وكلالةً خبر كانست واين قول انكس بود كه گويد كلالة مرده موروث منه باشد وگفته اند كه مفعول دوم يورث باشد وتقدير چنين بود كه يورث ماله كلالة وحسن بصری وعيسی بن عمرو خواندند يورث بكسر الرا چنانكه فعل مسند باشد بامرد وكلاله مفعول دوم باشد يعنی اگر مردی مال خود رها كند بكلالة ودر كلالة خلاف كردند ضحاك وسدی گفتند موروث منه باشد يعنی مرده سعيد جبير گفت وارثان باشند نضر بن شميل گفت مال موروث باشد وروايت كرده اند كه مردی رسول را عليه السلام پرسيد از كلاله رسول عليه السلام

آیة آخر این سوره برخواند مرد گفت بیان زیاده کن رسول علیه السلام گفت . است بزایدك حتی ازاد .
من زیاده نکنم تا مرا زیاده نکنند شعبی گفت که از ابوبکر پرسیدند که کلالة چه باشد گفت بگویم اگر صواب
باشد از خدای بود واگر خطا بود از من وشیطان وخدای تعالی از آن بری است هر وارثی که باشد که نه پدر بود
ونه فرزند چون بعهد عمر رسید عمر را پرسیدند گفت من شرم دارم که مخالفت ابوبکر کنم همان گویم که او
گفت طاوس گفت مادون الولد هر که جز فرزند بود حکم گفت هر که جز پدر بود عطیه گفت برادران مادری
باشند عبید بن عمیر گفت برادران پدری باشند جابر بن عبد الله گفت من گفتم یا رسول الله وارثان من دو
خواهرند مرا چگونه میراث گیرند خدایتعالی این آیه فرستاد . یستفتونك قل الله یفتیکم فی الکلالة . وامیر المؤمنین
علی علیه السلام گفت برادران وخواهران باشند از پدر ومادر وآنان را که در این آیة ذکر است از مادر باشند
وآنانکه در آخر سوره ذکر است از پدر ومادر یا از پدر علی ماجاء فی اخبارنا واصل کلاله احاطه بود واکلیل تاج را
از اینجا گویند لأحاطته بالرأس وهمه را کل برای آن خوانند که بهمه محیط بود وکلاله برای آن کلاله خوانند که محیط
بود باصل نسب وکلال که تعب باشد هم از اینجاست لأحاطته بالرجل وابو مسلم محمد بن بحر الاصفهانی گفت اشتقاق کلاله
از کلال است که تعب واعیا وماندگی باشد پنداریکه تناول میراث که میکنند من بعد کلال واعیاء میکنند حسین بن علی
المغربی گفت اصل او آنستکه مردم باز گذارد وهو مصدر کل وهو الظهر واین اسمی است که عرب شناسند وخبر دهند
باو از جملهٔ نسب قال عامر بن طفیل . وانّی وان کنت ابن فارس عامر . وفی السرّ منها والصریح المهذّب .
فما سوّدتنی عامر عن کلالة . ابی الله ان اسمو بأمّ ولااب . معنی آنستکه وانّما سوّدتنی عن خصالی ولم یتعلق بی
وقال زیاد بن زید العدوی . ولم ارث المجد التلید کلالة . ولم یأن منی فترة لعقیب . وانکس که گفت که پدر در
کلاله نشود استدلال کرد بقول شاعر که میگوید . وانی انا المرء احمی له ، ومولی الکلالة لا یعصب . وقال الفرزدق
.ورثتم قناة الملك لا عن کلالة . عن ابی مناف عبد شمس وهاشم . وله اخ واخت . وذکر مرد وزن رفته است وکنایه
بامرد بود دون زن علی عادة العرب فی رد الکنایة الی الأهم الأعرف قال الله تعالی . واذا رأوا تجارة اولهوا
انفضوا الیها . یعنی الی التجارة لأنها کانت اهم لهم وقال فاستعینوا بالصبر والصلوة وانها لکبیرة . یعنی الصلوة برای انکه نماز
معروف تر وبیشتر بود . وکذلك یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله همچنین در آیه چون نظر بیشتر بمرد بود
ذکر مرد کرد وگفت وآن مرد یا آن زن را برادری یا خواهری باشد مادری این تخصیص برای اجماع اهل البیت
کردیم . فلکل واحد منهما السدس . هر یکی را از ایشان دانگی بود ایشان را از این هیچ نقصانی نکنند
وهر یکی را از ایشان بر این زیاده نکنند وبرادر وخواهر چون مادری باشند نصیب راست گیرند لقوله تعالی فلکل
واحد منهما ای من الأخ والأخت السدس ، هر یکی را از ایشان دانگی فرمود حق تعالی وهر دو را بیك درج فرود
آورد وکلاله سوا اگر مادری باشد یا پدری یا پدری ومادری مقاسمه نکنند با مادر وپدر وفرزندان اگر پسر باشند
واگر دختر وایشان با یك دیگر میراث گیرند اگر کلالهٔ پدری یا کلالهٔ مادری مجتمع شوند دانگی کلاله مادری را باشد
اگر یکی بود وباقی کلاله پدری را واگر کلالهٔ مادری بیشتر از یکی بود چندانکه باشند ایشان را دو دنگ بود بیشتر نه
لقوله فان کانوا اکثر من ذلك فهم شرکاء فی الثلث ، وباقی چهار دنگ کلالهٔ پدری را باشد واگر شوهر یا زن مزاحمت
کنند ایشان را نقصان بر کلالهٔ پدری در شود دون کلاله مادری از آن چهار دنگ ایشان یا پنج دنگ شوهر نیمه برد واگر
زن بود دانگی ونیم واگر کلاله مادری وپدری معاً جمع شوند با کلالهٔ مادری وکلالهٔ پدری کلاله مادری را دانگی
باشد اگر یکی باشند یا دو دنگ اگر بیشتر باشند بالسویة بینهم زن ومرد یکسان گیرند وباقی وآن چهار دنگ یا پنج دنگ

بود میان کلالهٔ پدری ومادری باشد . للذکر مثل حظ الأنثیین ، وکلاله پدری بیفتند وایشان را چیزی باشد
میراث کلاله بر این جمله باشد که گفتیم واعتبار این است ، وهم الأخوة والأخوات علی ماشرحنا والله ولی التوفیق
. وجد وجدّه مقاسمه کنند با کلاله برای انکه ایشان در یکدرجه اند جد من قبل الاب بمنزلهٔ برادر است من قبل
الأب وجده بمثابه خواهر وجد وجدّه من قبل الأم بمثابة الاخ والأخت من قبلها ودرجهٔ اینان متساویست
وذکر اختلاف فقها رها کردیم تا مطول نشود واشارت کردیم برؤس المسائل که مذهب است در این باب وشرح
وبسط آن در کتب فقه مشروح است از انجا طلب باید کردن ، غیر مضار . نصب او بر حال است ودر معنی او خلاف
کردند بعضی گفتند معنی آن است که اضرار ورثه نکنند باقرار بدینی که کسی را بر او نباشد وبعضی دیگر گفتند
تجاوز نکنند در وصیت از ثلث . وصیة من الله . نصب او بر مصدر باشد وصیتی است واندرزی وفرضی از خدای
تعالی . والله علیم حلیم . قتاده گفت خدای تعالی کاره است مضارة را در حال حیوة وهم در حال موت و
نهی کرد از آن در هر دو حال وخدای تعالی داناست باحوال بندگان وبردبار است از ایشان تعجیل نکند بعقاب
برای انکه تعجیل آن کند که ترسد که فایت شود ومورد او مورد تهدید ووعید است ودر آیة دلیل است بر انکه
فاطمه علیها السلام وارث رسول بود ومستحق میراث او بود فی عموم قوله تعالی یوصیکم الله فی اولادکم . چه اتفاق است
که اول مخاطب بخطاب قرآن رسول است علیه السلام وهمچنین اول مأمور ومنهی اوست باوامر ونواهی قرآن و
فی قوله تعالی . وان کانت واحدة فلها النصف . او داخل باشد در عموم هر دو آیه وتخصیص عموم بخبر واحد
روا نبود برای انکه این معلوم است وآن مظنون وبرای مظنون دست از معلوم نبدارند وانکه دعوی کردند که رسول ع
گفت . نحن معاشر الانبیاء لا نورّث ما ترکناه صدقة . خبر واحد است اگر تسلیم کنیم وباو تخصیص قرآن
نشاید کرد قوله . تلك حدود الله ، تلك اشارت باشد بغایب وهذه اشارت باشد بحاضر زجاج گفت تلك در آیه
بمعنی هذه است یعنی این حدهاء خداست در معنی حدود خلاف کردند سدی گفت حدود شرایط است ای شرایط
الله عبد الله عباس گفت طاعة الله وبعضی دگر گفتند فرایض الله بعضی دگر گفتند تفصیل الله لفرایضه این تفصیلی است
که خدای تعالی داد فرایض خود را واین لایق تر است بمعنی آیه واشتقاق لفظ برای انکه حدود سرای آن باشد که
فصل کند میان او وغیر او پس معنی آیه آن است که این قسمی است که خدای تعالی کرد برای شما واین فواصلی است
میان طاعت ومعصیت او . ومن یطع الله ورسوله . هر که در این حکم وجز این طاعت خدای دارد وفرمان او
کار بندد . یدخله جنات تجری من تحتها الأنهار ، او را به بهشتها برد که در زیر درختان او جویهای روان باشد اگر
گویند این تخصیص چراست طاعت در مواریث را بوعدهٔ بهشت واین در همه طاعات باشد جواب گوئیم برای
عظم موقع او او را بذکر تخصیص کرد اینجا ، خالدین فیها . همیشه باشند در انجا ونصب او بر حال است وتحقیق معنی
انکه یدخلهم عالمین فیها بالخلود برای انکه خالدین حال باشد بعمل یدخلهم وایشان در حال دخول مخلد نباشند که
این صورت نه بندد وانما در انحال عالم باشند ومعتقد که انجا مخلد خواهند بودن وگفت مثالش چنان بود که مررت
برجل معه . وذلك الفوز العظیم ، وان فلاح وظفری بزرگ است ودر معنی عظیم دو قول گفتند یکی انکه عظیم است باضافه
بامنفعت خیاتی که کسی بکند درباب مواریث وقولی دیگر انکه باضافه بامور دنیاو منافعی که معتاد ومعهود است مارا
. ومن یعص الله . وهر که عاصی شود بخدا ونافرمانی کند خدای را وپیغمبر را در انچه فرمودند از فرایض و
مواریث واموال یتیمان ، ویتعد حدوده . واز حدودی که او نهاد تعدی کند وتجاوز وپای بسر آن بنهند . یدخله
ناراً خالداً فیها ، او را در اتشی برد که انجا همیشه ماند وحکم خالدین هم این باشد که گفتیم فی کونه حالاً من یدخله

نافع و ابن عامر در هر دو آیه ندخله بنون بخواندند خبراً عن المخاطب علی وجه التعظیم و این عدول باشد از مغایبه یا خبر
از گوینده چنانکه گفت بل الله مولیکم و هو خیر الناصرین سنلقی و له عذاب مهین و او را عذابی والمی بود مقرون باستخفاف
و اهانت و این صفت عقاب خداست مستحقان عقاب را و معتزله باین آیه تمسک کردند در انکه فاسق لا محاله معاقب باشد و
عقاب او منقطع نبود جواب گوئیم ایشانرا در آیه تمسکی نیست از وجوه بسیار منها انکه حدود جمع است و بر عموم است و
آن را تخصیص کردن بی دلیلی وجه ندارد و انکس که او جمله حدود خدای را جل جلاله تعدی کند کافر باشد و کافر لا محال
معاقب باشد و عقابش مؤبد باشد دگر انکه. و من یعص الله. لفظ من لفظی است صالح عموم را و خصوص را بنزدیک ما چه
بنزدیک ما عموم را صیغتی مخصوص نیست که اگر آن صیغه در خصوص استعمال کنند مجاز باشد و دلیل بر این آن است که
قایل چون گوید . من دخل داری اکرمته . باین لفظ یکبار عموم خواهد و یکبار خصوص و مجرّد استعمال
ایشان لفظ را دریك معنی یا بیشتر دلیل کند بر حقیقت آن و اشتراك او در آن معنی که در او استعمال کرده باشند
مادام تا خالی بود از قرینه که دلیل کند بر انکه مراد ایشان مجاز است بان تا بیکی از آن دلیل دیگر بر انکه این
لفظ اعنی لفظ من مشترك است بین العموم والخصوص آنست که ما بضرورت دانیم حسن استفهام انکس که بشنود
از قایلی که گوید من دخل داری اکرمته بپرسد از او و گوید . امن العلما ام من عامّة الناس ام من الأحرار
ام من العبید ام من الغربا الی غیر ذلك . و در حسن استفهام دلیل است بر انکه لفظ مشترك است بین المعنیین چه
اگر لفظ مختص بودی استفهام نیکو نبودی و ما حسن استفهام بضرورت میدانیم علی وجه لا دفع له چون لفظ
مشترك بود بین العموم والخصوص چه منکر باشند از انکه تخصیص کنند آیت را بکافران دون فاسقان اهل صلاة
دگر انکه ایشان اصحاب صغایر را از این عموم اخراج میکنند اگر ایشانرا بود که بعضی را اخراج کنند چرا ما را نبود
که بعضی دگر را اخراج کنیم دیگر ایشان تایبانرا اخراج میکنند از عموم آیة و ایشان چه اولیترند بانکه تایبرا اخراج
کنند از ما بانکه اخراج کنیم آنانرا که عفو خدای جل جلاله ایشانرا دریافته باشد دگر انکه اگر نیز تسلیم کنیم که من خبر
عموم را نشاید تخصیص عموم بدلیل روا باشد و ما را ادلّه است بر تخصیص این عموم از جهة عقل و سمع از آیات رجا
مثل قوله و یغفر ما دون ذلك لمن یشاء وقوله و انّ ربك لذو مغفرة للناس علی ظلمهم وقوله انّ الله
یغفر الذّنوب جمیعاً . و جز آن از آیات و اخبار متواتر و اگر از این ادلّه یکی بودی کفایت بودی دگر
انکه ممکن است حمل آیة کردن بر انکه ویتعد حدوده مستحلاً لذلك انکس که تعدی کند حدود
خدای را و حلال دارد کافر باشد و کافر مستحق عذاب ابد بود دگر انکه لفظ خلود در لغت فایدهٔ تأبید ندهد
علی وجه الانقطاع له . نه بینی که حق تعالی چگونه گفت بلعام باعورا را . ولکن اخلد الی الارض واتبع هواه
ای اطمأن الیها و طال عمره فیها و معلوم است بضرورت که او در زمین مؤبد نماند و عرب گوید فلان مخلد اذا
بقاعیش عن الشیب فی وقت یشیب فیه نظرائه ، چون بوقت خود پیر نشود او را مخلد گویند پس بر این وجه و
قاعده چه منکر باشد از انکه خلود عبارت باشد از طول مدّت دون تأبید این جمله دلیل است
بر انکه ایشانرا بظاهر آیه هیچ تمسك نیست، قوله تعالی

وَاللّاتی یَأْتینَ الْفاحِشَةَ مِنْ نِسائِکُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَیْهِنَّ اَرْبَعَةً مِنْکُمْ فَاِنْ شَهِدُوا فَاَمْسِکُوهُنَّ
و آن زنانیکه آیند بکارهای زشت از زنان شما پس گواه طلبید بر ایشان چهار کس را از شما پس اگر گواهی دهند پس نگاه دارید ایشان را
فِی الْبُیُوتِ حَتّی یَتَوَفّیهُنَّ الْمَوْتُ اَوْ یَجْعَلَ اللّٰهُ لَهُنَّ سَبیلاً * وَاللَّذانِ یَأْتِیانِها مِنْکُمْ فَاٰذُوهُما
در خانها تا آنگاه که قبض روح کند ایشان را ملك الموت یا پدید آرد خدای بر ایشان راهی و آن دو مرد که آیند بکارهای بد از شما پس برنجانید ایشانرا

فَاِنْ تابا وَاَصْلَحا فَاَعْرِضُوا عَنْهُما اِنَّ اللّٰهَ کانَ تَوّاباً رَحیماً * اِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَی اللّٰهِ لِلَّذینَ
پس اگر باز گردند و اصلاح کنند پس اعراض کنید از ایشان بدرستیکه خدای هست توبه پذیر و مهربان بدرستیکه توبه بر کرم خداست مر آنان را
یَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهالَةٍ ثُمَّ یَتُوبُونَ مِنْ قَریبٍ فَاُولٰئِكَ یَتُوبُ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ وَکانَ اللّٰهُ عَلیماً حَکیماً *
که کنند کار بد بنادانی پس توبه کنند از زمان نزدیك پس ببخشد خدای بر ایشان و هست خدای دانا و درست گفتار
وَلَیْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذینَ یَعْمَلُونَ السَّیِّئاتِ حَتّی اِذا حَضَرَ اَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ اِنّی تُبْتُ الْاٰنَ
و نیست توبه مر آنان را که کنندکارهای بد را تا چون حاضر آید بیکی از ایشان ملایك موت گوید بدرستیکه من توبه کردم اکنون
وَلَا الَّذینَ یَمُوتُونَ وَهُمْ کُفّارٌ اُولٰئِكَ اَعْتَدْنا لَهُمْ عَذاباً اَلیماً * یا اَیُّهَا الَّذینَ اٰمَنُوا
و نه آنانکه میرند و حال انکه کافرند آنان ساخته گردانیده ایم برای ایشان عذابی دردناك ای آنانیکه ایمان آورده اید
لا یَحِلُّ لَکُمْ اَنْ تَرِثُوا النِّساءَ کَرْهاً وَلا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ ما اٰتَیْتُمُوهُنَّ اِلّا
حلال نبود شما را که بمیراث گیرید زنان را بی خواست ایشان و زندگانی بد مکنید تا ببرید بعضی از انچه داده باشید ایشان را مگر
اَنْ یَأْتینَ بِفاحِشَةٍ مُبَیِّنَةٍ وَعاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَاِنْ کَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسی اَنْ تَکْرَهُوا
انکه آرند خصلتی زشت را هویدا و زندگانی کنید با ایشان به نیکوئی و اگر نخواهید ایشانرا پس شاید که کراهت دارید
شَیْئاً وَیَجْعَلَ اللّٰهُ فیهِ خَیْراً کَثیراً وَاِنْ اَرَدْتُمُ اسْتِبْدالَ زَوْجٍ مَکانَ زَوْجٍ وَاٰتَیْتُمْ
چیزی را و گرداند خدای در آن چیز نیکی بسیار و اگر خواهید بدل گرفتن زنی بجای زنی دیگر و داده باشید
اِحْدیهُنَّ قِنْطاراً فَلا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَیْئاً اَتَأْخُذُونَهُ بُهْتاناً وَاِثْماً مُبیناً * وَکَیْفَ تَأْخُذُونَهُ
یکی از ایشان را مال بسیار پس باز مگیرید از آن مال چیزی را آیا فرا گیرید آن را از راه تذویر و بزه هویدا و چگونه فرا گیرید آن را
وَقَدْ اَفْضی بَعْضُکُمْ اِلی بَعْضٍ وَاَخَذْنَ مِنْکُمْ میثاقاً غَلیظاً * وَلا تَنْکِحُوا ما نَکَحَ
و بحقیقت رسید بعضی از شما بسوی بعضی و گرفتند آن زنان از شما عهدی قوی و نکاح مکنید آن را که نکاح کرده
اٰباؤُکُمْ مِنَ النِّساءِ اِلّا ما قَدْ سَلَفَ اِنَّهُ کانَ فاحِشَةً وَمَقْتاً وَساءَ سَبیلاً *
پدران شما از زنان مگر انچه گذشت بدرستیکه آن هست کاری بد و فعلی مبغوض و بد راهی

قوله واللاّتی یأتین الفاحشة من نسائکم الایة. اللاتی جمع التی باشد و کذلك اللواتی واللاتی قال الله تعالی . واللاّتی
یئسن من المحیض. بیشتر مفسران گفتند چون ضحاك و ابن زید و عبدالله عباس و مجاهد و قتاده و سدّی و جبائی و بلخی
و زجاج که آیه منسوخ است در اوّل شرع چنان بود که چون زنی زنا کردی و چهار گواه بر او گواهی دادندی حکم او
آن بودی که او را در خانه باز داشتندی تا بمردن چون آیه حدّ آمد و حکم رجم این آیه منسوخ شد بقوله تعالی. الزانیة
والزانی . در بکر که محصنه نباشد صد تازیانه و ثیب که محصنه باشد رجم و حکم چهار گواه بر جای بماند پس آیه بعضی
منسوخ الحکم است و بعضی ثابت الحکم حق تعالی گفت آنانکه ایشان فاحشه کنند و در مصحف عبدالله عباس
چنین است . یأتین بالفاحشة. و مراد بفاحشه باتفاق مفسران زناست از زنانتان گواه انگیزی بر ایشان چهار کس را
اگر گواهی دهند ایشان را در خانه باز داری تا مرگ بایشان رسد یا خدای تعالی بر ایشان راهی پدید کند یعنی حکمی
پدید آرد ایشانرا و در آیه دلیل است بر انکه تاخیر البیان عن وقت الخطاب روا باشد مفسران خلاف کردند در انکه این
راه و این حکم چیست عبدالله عباس و عبدالله بن کثیر گفتند حکم این است که خدای تعالی پس از آن فرمود در حق بکر
صد تازیانه و در حق ثیب و محصنه رجم و بکر را چون حد زده باشند بنزدیك ما از شهر ش برانند یکسال و حسن بصری
و قتاده هم این گفتند و جبائی گفت از طریق اجتهاد امام روا باشد که او را براند از شهر ش و امّا انکه مستحق رجم باشد

بنزديك بعضى اصحاب مال اول حدّ زنند اوراوانگه رجم كنند وحسن وقتاده هم چنين گفتند وعبادة بن الصامت
وبعضى اصحاب ما گفتند اين حكم اعنى جمع بين الجلدوالرّجم مختص است به پيران وبيشتر فقها خلاف كردند
وگفتند جمع نباشد حد ورجم را امّا ثبوت رجم اگرچه در قرآن نيست اجماع امت براو حاصل است مگر
خوارج كه درآن خلاف كردند وبخلاف ايشان اعتدادى نيست ابومسلم گفت مراد باية سحق است وانچه زنان
بايكديگر كنند . اويجعل الله لهن سبيلاً . ياخداى خلاصى بدهد ايشان را بشوهرى حلال واين قول خلاف
اجماع است براى انكه خلاف نيست ميان مفسران درانكه مراد بفاحشه زناست وآيه منسوخ است باية الحدّ و
حكم الرّجم وازصادق وباقر عليهما السلام هم اين روايت است ورسول ع گفت چون آية حد فرود آمد . قد
جعل الله لهن سبيلاً . البكر بالبكر مائة جلدة والثيب بالثيب الجلد ثم الرّجم . خداى تعالى راه پديد آورد بكر
كه بابكر زنا كند حد بايدزدن ايشان را صدتازيانه ومراد به بكر ازايشان آن است كه زن ندارد ازمرد وشوهر ندارد
اززن وثيب باثيب چون زنا كند اوّل حد وانگه رجم على خلاف فيه بين الفقهاء . واللذان يأتيانها منكم الاية .
ابن كثير خواند بتشديد نون وهمچنين فى قوله هذان وذانك ودرفذانك ابوعمرو موافقت كردو باقى قرا بتخفيف
نون خواندند ابوعلى فارسى گفت وجه قرائت انكس كه بتشديد خوانده است انست كه تشديدرا عوض ازدو محذوف
كرد كه ازكلمه ساقط است يكى لام الفعل ازذا ويكى يا ازلذان براى انكه اصل لذيان بوده است وبعضى عرب واحدرا اللذ
گويند وتثنيه را اللذان وجمع را اللذون درحال رفع وحال نصب وجرّ الذين قياساً على الأسماء المعربة ودرلغت
طى بجاى الذى ذو باشد وبجاى التى ذات باشدودرمعنى آيه سه قول گفتند حسن بصرى وعطا گفتند مراد مرد
وزن است كه زنا كنند ولكن برعادت عرب كه چون مذكر ومؤنث جمع شوند تغليب مذكررا باشد چنانكه گفت
. ان المسلمين والمسلمات ثم قال اعدالله لهم . مجاهد گفت مراد دومرد ند كه لواطه كنند وابومسلم هم اين گفت
بعضى دگر گفتند مراد سحق زنان است ودرشرع اسم زنا برهمه اطلاق كنند وهمچنين درلغت وازاينجا اهل عراق
گفتند متلوطين را حدواجب نباشد هم اين قدرباشد كه اورا دشنامى بدهند وبزبان ايذائى كنند حق تعالى گفت و
آن دوكس كه اين دوكار كنند عامهٔ مفسران برانند كه اين زناست وها راجع است بافاحشه ، فاذوهما . برنجانى ايشان را
عطا وقتاده وسدى گفتند بزبان برنجانى ايشان را وتعيير وسرزنش كنى مانند اينكه ازخداى نترسى وشرم نكنى مجاهد
گفت دشنام دهى ايشان را وعبدالله عباس گفت برنجانى ايشانرا بدست وزبان وايذا دست زدن بنعل وكفش باشد اگر
توبه كنند وعمل نيك كنند اعراض كنى ازايشان وايذا مكنى ايشانرا واين حكم نيز منسوخ است بحدو رجم وحد ازقرآن
معلوم است ورجم ازسنت راوى خبر گويد ابوهريره وزيدبن خالد الجهنى گفتند دومرد بخصومت پيش رسول ع
آمدند وگفتند يارسول الله ، اقض بيننا بكتاب الله . ميان ما حكم كن بكتاب خداى رسول ع گفت بگوئى يكى
ازايشان گفت يارسول الله پسرمن مزدوراين مرد بود بازن اوزنا كرد مرا گفت حكم او آن است كه رجم كنند
اورا من فديه كردم اين پسررا بصد گوسفند وكنيزكى اكنون چون معلوم شد واجب براو صدتازيانه است وواجب
برزن رجم است كه پسرمن محصن نبود وزن محصنه است رسول ع گفت بخداى كه ازميان شما بكتاب خداى حكم
كنم امّا گوسفند وكنيزك تو راست باتو بايد دادن وپسررا حاضر كردند بفرمود تا اورا صدتازيانه بزدند وازشهر
براندند تا يكسال ومرد دگررا گفت ونام اوانيس بود تا زن را حاضر كرد وگفت اگر اقرار كند رجمش كنم زن
اقرار داد بفرمود تا رجمش كردند وعروة بن الزبير گفت مردى درعهد عمر زنا كرد عمر اورا حد زد ويكسال براند
جابر عبدالله انصارى گفت مردى بيامد ازاسلم وگفت يارسول الله من زنا كردم رسول ع روى ازاو بگردانيد

اوبدگرجانب رفت وبگفت رسول روى بگردانيد اوبدگرجانب رفت تا برخويشتن چهاربار گواهى داد رسول ع
گفت ديوانهٔ تو گفت نه اى رسول الله گفت توزن دارى گفت بلى يارسول الله رسول ع بفرمود تا اورا بمصلى بردند
ورجم كردند وبراو ثنا كرد بريده روايت كند وگويد ماعز بن مالك بنزديك رسول آمد وگفت يارسول الله . انى
زنيت فطهرنى . من زنا كرده ام مرا پاك كن رسول ع گفت بروتوبه كن وآمرزش خواه ازخداى تعالى پارهٔ
برفت پس بازآمد وگفت يارسول الله زنيت فطهرنى رسول همان گفت برفت پارهٔ وبازآمد وهم اين سخن گفت
ورسول ع همان جواب داد تا چهار بار ببار چهارم رسول گفت تو ديوانهٔ گفت نه ازصحابه پرسيد وگفت ازاين هيچ
ديوانگى دانى گفتند نه يارسول الله گفت بنگرى تامست هست بديدند مست نبود رسول ع گفت زنا كردى
محصن بودى گفت بلى رسول ع بفرمود تا اورا رجم كردند انگه گفت استغفروا لماعز براى ماعز استغفار
كنيد رسول ع براى او استغفار كرد وگفت ماعز توبه كرد كه اگر ازميان امتى بخشند بهمه برسد عبدالله عباس گفت
عمرخطاب گفت كه من مى ترسم كه چون روزگار درازبرآيد مردمان گويند رجم دركتاب خداى نمى يابيم فريضه
ازفرايض خداى ضايع كنند الاورجم واجب است برانكه زنا كند ومحصن باشد چون بينه بان قائم شود يا اواقرار
دهد يا حملى ظاهر شود ومن درقرآن خوانده ام . الشيخ والشيخه اذا زنيا فارجموهما البته . ورسول ع درعهد
خود رجم كرد ومارجم كرديم قوله انما التوبة على الله للذين يعملون السوء بجهالة ، حق تعالى گفت توبه برخداى
آنان راست كه گناه كنند بجهالة وفى قوله على الله اقوال بعضى گفتند معنى آن است كه عندالله وبعضى دگر گفتند من
الله واگر برظاهر رها كنند آن را وجهى باشد ومعنى آن بود كه قبول توبه برخداى آن را بود براى انكه توبه چون با
خداى مضاف بود بمعنى قبول بود يعنى برخداى چون حقى است كه قبول كند توبهٔ انكس كه چنين باشد قال الله تعالى .
ثم تاب الله عليهم اى قبل توبتهم وقوله فتاب عليه ودرمعنى جهالت چند قول گفتند يكى انكه مجاهد وضحاك گفتند عمد است
كلبى گفت جاهل نباشد كه گناه است وليكن عقوبتش نداند وبيشتر مفسران گفتند مراد جمله گناه است براى انكه
هركس كه او معصيت كند جاهل باشد تا توبه كردن وقتاده گفت براين قول اجماع صحابه است فرا گفت وجبائى كه بر
سبيل تأويل باشد كه گناه كنند وندانند كه آن گناه است زجاج گفت جهالة آن است كه اختيار لذت عاجل كنند بر
لذت باقى بعضى دگر گفتند ندانند كه آن گناه است ازانكه نظر نكرده باشند وتفحص آن طريق نكرده وروايه دليل است
برانكه خداى تعالى توبه قبول كند ازجمله معاصى اگر كفر باشد واگر دون كفر . ثم يتوبون من قريب . انگه توبه كند
زود ازمدتى نزديك سدى وكلبى گفتند پيش ازبيمارى ومرگ عكرمه گفت هرچه پيش ازمرگ بود آن نزديك باشد
ابومجلز وضحاك گفتند پيش ازانكه ملك الموت را ببيند ابوموسى گفت پيش ازانكه مرگ باورسد بفواق ناقه عبدالرحمن
السلمانى گفت چهاركس ازاصحاب رسول حاضر بودند حديث توبه برآمد يكى گفت من ازرسول ع شنيدم كه گفت
خداى تعالى توبهٔ بنده بپذيرد پيش ازمرگ بدوروز ديگرى گفت من شنيدم كه چون پيش ازمرگ بچاشتى توبه كند
خداى تعالى قبول كند چهارم گفت من شنيدم كه گفت . ان الله يقبل توبة عبده مالم يغرغر . خداى تعالى توبه بنده
قبول كند مادام تا جانش بغرغره رسيدن عبادة بن الصامت گفت رسول ع گفت هركس كه او پيش ازمرگ بيكسال
توبه كند خداى تعالى توبهٔ او قبول كند انگه گفت يكسال بسيار بود هركس كه پيش ازمرگ بيكماه توبه كند خدايتعالى
توبه او قبول كند انگه گفت ماهى بسيار بود هركه پيش ازمرگ بيك هفته توبه كند خداى تعالى توبه او قبول كند انگه
گفت هفته بسيار بود هركه او پيش ازمرگ بيكروز توبه كند خداى تعالى توبه او قبول كند انگه گفت روزى بسيار بود
هركه او پيش ازمرگ بساعتى توبه كند خداى تعالى توبه او قبول كند انگه گفت ساعت بسيار بود هركه او توبه كند

پیش از انکه جان او بغرغره رسد خدای تعالی توبهٔ او قبول کند ابو سعید خدری روایت کرد از رسول ع که گفت
ابلیس گفت خدای را که بعزت و جلال تو که مفارقت نکنم از بنی آدم تا جانشان در تن بود حق تعالی گفت بعزت و جلال
من که در توبه بر ایشان گشاده دادم تا جانشان زیر باشد هم ابو سعید روایت کند که رسول ع گفت که ابلیس گفت بار
خدایا باینکه با من کردی بندگان تو را اضلال و اغوا میکنم تا جانشان در تن باشد حق تعالی گفت بعزت و جلال من
که ایشان را میامرزم تا استغفار میکنند . وکان الله علیماً حکیماً . و خدای تعالی همیشه دانا و محکم کار میباشد دانا
باحوال بندگان و حکیم بعفو و عقوبهٔ ایشان . ولیست التوبة للذین یعملون السیئات الآیة . حق تعالی در این آیه
بیان کرد که قبول توبه تا کی باشد گفت توبه نباشد آنان را که اصرار کنند بر کفر و معاصی تا انکه مرگ بایشان حاضر
و بدر مرگ رسند و اعلام مرگ پیدا شود بایشان را از معاینهٔ فرشته و جز آن چیزها که ایشان را ملجأ کند بتوبه
انگه گویند ما توبه کردیم و حکم کافران در این باب هم این است قوله . ولا الذین یموتون وهم کفار . و نه آنانکه
بدر مرگ رسند و ایشان کافر باشند والذین در محل جر است عطفاً علی قوله للذین والتقدیر ولا للذین یموتون و واو
حال است فی قوله . وهم کفار اولئك اعتدنا . واصله اعددنا قلب کردند یک دال را بتا و گفته اند اعتدنا افعلنا من
العتاد والشیء العتید هو المعتد فعیل بمعنی مفعول والعتیدة طبل یجعل فیه الطیب والعتاد اسم للشیء المعد وهو ایضاً
اسم للمصدر وقال عدی بن الرواع فی معنی المفعول . تأتیه اسلاب الاعزة عنوة . قسراً ویجمع للحروب عتادها
. ویقال للفرس المعد للحرب عتید وعتد ایضاً قال الاشعر الجعفی . راحوا بصایرهم علی اکتافهم . وبصیرتی
یعدوا بها عتد . والبصیره بقیة الدم اگر گویند چرا در این وقت توبه را قبول نباشد گوئیم برای انکه اعلام قیامت
ظاهر شود والجا حاصل آید و آن علوم که مستدل بود ضروری گردد و در آخرت هم برای این علت توبه قبول
نباشد که علوم ضروری حاصل آید و منافع و مضاری گرانهٔ بی اندازه که موعود بود منقود شود و این جمله سبب
الجاء است و آیه دلیل نیست بر انکه خدای تعالی قبول توبهٔ فاسق یا کافر نکند پیش از این حالت و نه انکه خدای تعالی
عفو نکند از مؤمن فاسق بی توبه و اگر ما را با عقل رها کردندی در حق کفار هم این گفتمانی جز آن است که سمع
منع میکند از این من قوله . ان الله لا یغفر ان یشرك به و قوله عذاباً الیماً ای مؤلماً فعیل بمعنی مفعول باشد ما برای ایشان
عذابی نهاده ایم دردناك آیة مخصوص باشد با نانکه معلوم از حق ایشان آن است که توبه نکنند از کفر و فسق و در جملهٔ
فساق با نانکه معلوم از حق ایشان این است که خدای عفو نکند ایشان را . یا ایها الذین آمنوا لا یحل لکم ان ترثوا
النساء کرهاً الآیة . مفسران گفتند سبب نزول آیه آن بود که در جاهلیت و بدایت اسلام چنان بود که چون مردی
فرمان یافتی و زنی رها کردی وارثی از آن مرد بیامدی و جامهٔ بر او افکندی یا بر خیمهٔ او او اولیتر گشتی باو از
نفس او زن را بر خود هیچ حکم نماندی در حبالهٔ او فتادی بی مهری بمهر اوّل که متوفی کرده بودی انگه مرد
مخیر بودی خواستی دخول کردی باو بمهر اوّل و خواستی عضل کردی او را اعنی منع کردی از نکاح و دخول
نکردی باو و او را اضرار کردی تا او فدیه کردی از مال خود و خود را باز خریدی و یا او وفات آمدی او را میراثش برداشتی
و اگر زن برفتی پیش از انکه این مرد بر جامه بر او افکندی مالك نفس خود شدی همچنین می بود تا ابو قیس بن الاسلت
الانصاری فرمان یافت و زنی رها کرد نام او کثیبه پسر از آن ابو قیس بیامد که نه از این زن بود و جامه بر او افکند
و زن را در حباله گرفت و دخول نکرد باو و نفقه نکرد او را زن برخاست و بشکایت پیش رسول آمد و گفت یا رسول الله
پسر شوهرم بیامد و مرا در بند کرد و رها نمیکند که شوهر کنم و نفقه نمیکند بر من و من درمانده ام رسول ع گفت برو
بنشین تا خدای تعالی در باب تو چه حکم کند زنان مدینه چون بشنیدند که این زن با رسول شکایت کرده

است بیامدند و گفتند یا رسول الله ما نیز از این حال متشکی ایم خدای تعالی این آیه فرستاد
یا ایها الذین آمنوا لا یحل لکم . ای مؤمنان حلال نباشد شما را . ان ترثوا النساء کرهاً . که زنان را بمیراث برگیری بکره و جبر
بی اختیار ایشان چنین که شرح دادیم حمزه و کسائی و خلف و اعمش و یحیی بن وثاب خواندند کرهاً بضم الکاف اینجا
و در سورة التوبه و باقی قرّا بفتح کاف خواندند کسائی گفت این دو لغت است بیك معنی فرا گفت الکره والاکراه والکره
المشقة انچه از قبل دیگری باشد کره بود و انچه از قبل او بود کره بود بضم الکاف . ولا تعضلوهن لتذهبوا ببعض ما آتیتموهن
. جو بیر گفت که از ضحاك که آیه در حق کسانی آمد که در حجر ایشان دختران یتیم بودند ایشان را بشوهر ندادندی
و عضل کردندی طمع در مال ایشان یا زنی پیر داشتی خداوند مال و او را باو خوش نبودی خواستی تا زنی جوان
کند یا زنی جوان بزنی کردی آن زن را مقاربت نکردی و دست نداشتی طمع در مال او تا چون وفاتش آید میراثش
بردار د حق تعالی گفت عضل مکنی کسانی چنین را تا بهری از انچه بایشان داده باشی ببری . الا ان یأتین بفاحشة
مبینة . الا انکه فاحشه کنند ظاهر ابن کثیر و ابو بکر عن عاصم خواندند مبینه بکسر الیاء و باقیان بفتح یا و در فاحشه خلاف
کردند بعضی گفتند زنا است حسن بصری گفت اگر زن زنا کند شوهر را بود که با او خلع کند عطا گفت در بدایت
اسلام چنان بود که چون زنی زنا کردی شوهر از او چیزی گرفتی یا مهر از او باز ستدی این حکم منسوخ شد بحد
عبد الله مسعود و قتاده و ضحاك گفتند مراد بفاحشه نشوز است و در اخبار ما آمده است که از جمله فاحشه و کمینه او
آن بود که اهل مرد را بزبان برنجاند جابر عبد الله انصاری روایت کند از رسول علیه السلام که او خطبه کرد و گفت
. اتقوا الله فی النساء فانکم اخذتموهن بامانة الله واستحللتم فروجهن بکلمة الله . و شما را بر ایشان آن است که کسیرا
بر بستر شما نیارند که شما را از آن کراهت بود اگر از این معنی چیزی کنند بزنی ایشان را زدنی و طعام و کسوة از
ایشان باز مگیری بسنة و قاعدة . وعاشروهن بالمعروف . و با ایشان بوجه معروف زندگانی کنی بعضی گفتند مراد
آن است که آنچه ایشان با شما کنند با ایشان همان کنی و اگر شما بطبع ایشان کاره باشی با ایشان بسازی و مفارقت نکنی که
بسیار چیزها باشد که شما آن را کاره باشی و خدای تعالی در آن خیر بسیار نهاده باشد بعضی گفتند فرزند است یعنی
باشد که شما را از ایشان فرزند باشد قولی دگر آن است که باشد که دلهاء شما از آن کراهت بگردد و شما صلاح خود
ندانید عبد الله عمر گفت مرد باشد که استخاره کند در کاری و خدای تعالی برای او انچه خیر او باشد اختیار کند
او را خوش نیاید چون بنگرد بعاقبت بداند که انچه خدای تعالی برای او اختیار کرد صلاح و خیر او در آن بود . وان
اردتم استبدال زوج مکان زوج الآیة . عرب را عادت بودی که چون زنی کردندی و مهر دادندی او را انگه
ایشان را از آن ملالی بودی انچه او را داده بودندی از او بستاندندی و بمهر دگری دادندی حق تعالی از این نهی کرد
و گفت اگر خواهی که زنی را بدیگری بدل کنی و آن زن اول را قنطاری زر یا سیم داده باشی بمهر یا بهبه روا نیست
شما را که از او باز گیری الا که از وی نشوزی بود یا فاحشه و تفسیر قنطار برفت و مراد انکه عبارت است از مال بسیار
انگه گفت . اتأخذونه بهتاناً واثماً مبینا . لفظ استفهام است و مراد تقریع و توبیخ و انکار و نصب بهتاناً و اثماً بر
تمیز باشد و گفته اند باضمار فعلی مقدّر والتقدیر اتأخذونه فتصیبون فی اخذه بهتاناً واثماً مبینا . قوله و کیف تأخذونه
. انگه بر سبیل تقریع و انکار گفت چگونه بگیری از او چیزی . وقد افضی بعضکم الی بعض . و او حال راست و بهری
از شما بهری رسیده و این کنایت است از جماع و اصل افضا رسیدن بچیزی باشد بر وجهی که حایل نبود میان ایشان
. واخذن منکم میثاقاً غلیظاً . و ایشان عهد محکم بستده اند از شما حسن بصری گفت مراد آن عهد است که زن
یا ولی زن با مرد کند که با او از دو کار یکی کند . امساك بمعروف او تسریح باحسان . مجاهد گفت کلمه نکاح

خواست که بدان استحلال فرج کنند شعبی وعکرمه گفتند وربیع هو قوله اخذتموهن بأمانة الله واستحللتم فروجهن
بکلمة الله . بدانکه قلت وکثرت مهر موقوف برانفاق وتراضی هردو بود آن مقدار که قرار افتد جز که مستحب
آن است که تجاوز نکند از مهر محمدی ع وآن پنجاه دینار زر سرخ باشد قیمتش پانصد درم نقره سره وآن مهر فاطمة
زهرا است ع وچون مردی بزنی نکاح بندد علی الصداق المحمدی این قدر لازم باشد اورا بیشتر نه ودر اخبار
آمد که عمر خطاب که ام کلثوم بنت فاطمة بنت رسول الله بخواست چهل هزار درم مهر او بکرد وابن سیرین گفت
که حسن علی علیهما السلام زنی بخواست با مهر صد کنیزك باو فرستاد هر کنیزکی بدرهٔ درم درم داشتند هزار درم دراو
عقبة عامر الجهنی گفت رسول علیه السلام مردی را گفت خواهی که فلان زن را بتو دهم گفت آری رسول علیه
السلام آن زن را بان مرد داد وصداقی معین نکرد واین مرد بحدیبیه حاضر بود وبخیبر واورا نصیبی بود در غنیمت وقسمت
نگرفته بود اورا وفات نزدیك رسید وصایت کرد وگفت رسول علیه السلام این زن را بمن داد وصداقی معین نکرد
ومرا سهمی ونصیبی در غنیمت هست آنچه نصیب من است باین زن دهی بمهر او چون قسمت غنیمت کردند نصیب
او بزن دادند بصد هزار درهم بفروخت وعبد الله عباس زنی را از بنی سلیم بزنی کرد بر مهر هزار درم وعروة السارقی
دختر هانی بنت قبیصه را بزنی کرد بر چهل هزار درم ومطرف بن شخیر زنی را بزنی کرد بر ده هزار درم ورسول
علیه السلام گفت . خیر النکاح ایسره مهراً . ورسول علیه السلام گفت از یمن وخجستگی زن آن است که نکاحش
آسان بود ورحمش آسان یعنی مهرش اندك بود وولادتش آسان وابو هریره گفت در عهد رسول علیه السلام صداق
زنان تا ده اوقیه بودی هر اوقیه چهل درم عبد الرحمن روزی در نزدیك رسول علیه السلام آمد واثر خلوت بروی
بود رسول علیه السلام گفت چیست این گفت یا رسول الله زنی کرده ام بر وزن استخوان خرمائی رسول علیه السلام
گفت . بارك الله لك اولم ولو بشاة . ولیمه بکن واگر بگوسفندی باشد سهل بن سعد الساعدی گفت روزی زنی
بنزدیك رسول آمد وگفت یا رسول الله من خویشتن را بزنی بتو دادم رسول علیه السلام جواب نداد یکی از جمله
صحابه گفت ای رسول الله اگر تورا رغبت نیست بمن ده اورا رسول علیه السلام گفت چیزی داری که بمهر او دهی
گفت ندارم مگر این ازار پای رسول علیه السلام گفت پس تورا از آن نبگزیرد بر وانگشتری باوده واگر از آهن
باشد گفت یا رسول الله ندارم گفت . امعك شیء من القرآن . از قرآن چیزی دانی گفت بلی کذا وکذا سورهٔ فلان
وفلان سوره رسول علیه السلام گفت بتو دادم اورا برانکه تو دانی از قرآن اورا بیاموز عبد الله عامر روایت کرد
که مردی در عهد رسول علیه السلام زنی خواست رسول علیه السلام گفت مهر او چه داری گفت این نعلین که در پای
دارم رسول علیه السلام زن را گفت راضی باشی باین گفت آری رسول علیه السلام اورا بان مرد داد بان نعلین جابر
عبد الله انصاری گفت از رسول ع شنیدم که گفت هر کس که در مهر زنی کفی پست یا گندم یا خرما بدهد استحلال
کرده باشد وحلال بود اورا وابو سعید خدری گفت رسول علیه السلام ام السلمه را بده درم بزنی کرد ابرهیم بن عبد الله
الکنانی گفت سعید بن المسیب دخترش را بمردی داد بدو درم مهر ورسول علیه السلام گفت ، من استحل بدرهم
فقد استحل . گفت هر کس که او زنی را بدرمی بحلال کند حلال باشد اورا ودر خبر است که چون مأمون دخترش را
ام الفضل بمحمد بن علی بن موسی التقی داد وانروز هفتصد هزار دینار سرخ اورا خرج افتاد ولکن صداق پنجاه دینار
سرخ کرد قیمت پانصد درم نقره صداق محمدی . قوله ولا تنکحوا ما نکح آباؤکم من النساء الآیه . گفتند آیه در حصین
برای قیس آمد که زن پدر را بزنی کرد کبیشه بنت معن ودر اسود بن خلف که زن پدر را بزنی کرد اشعث بن سواد
گفت ابو قیس فرمان یافت واز جملهٔ صالحان انصاریان بود پسر او قیس زن پدر را گفت بزن من باش او گفت تو مرا

بجای فرزندی ومن ندانم تا روا باشد یا نه ولکن از رسول بباید پرسیدن رسول را پرسیدند گفت تا خدای چه فرماید این
آیه آمد که . ولا تنکحوا ما نکح آباؤکم من النساء . گفته اند ما بمعنی من است یعنی نکاح مکنی بر انکس که پدرتان بر
او نکاح کرده باشد وگفتند ما مصدریه است یعنی . ولا تنکحوا النکاح الّذی نکح آباؤکم من النساء . مراد جنس است
تا آزاد وبرده دراو شوند اما آزاد بعقد ووطی واما برده بوطی دون ملك برای انکه آن پرستار را که پدر دیده باشد
بخلوة بر فرزند ملکش حرام نبود وطیش حرام بود اما آنرا که پدر براو عقد بسته بود پسر را حرام بود براو عقد بستن
وزن پدر پدر . وان علوا . حرام باشد بر فرزند وفرزند زاده ، وان سفلوا . ودر آیه دلیل است بر انکه عبارت توان
کردن بیك لفظ از دو معنی مختلف برای انکه مراد بنکاح در آیه هم عقد است وهم وطی خلاف آنچه معتزله گفتند وبراین
چه انکار است چه می شاید که عبارت کنند بیك لفظ از متضادین نحو قولهم اذا غاب الشفق صل العشا . وشفق
عبارت است از حمره وبیاض وایشان متضادند چون درضدین جاریست در مختلفین اولیتر . الا ما قد سلف .
دراو دو قول گفتند یکی انکه . الا ما قد سلف فان الله قد عفی عنکم . الا انکه گذشت که خدای تعالی عفو بکرد
شمارا از آن وبراین وجه استثناء منقطع بود ووجه دیگر اینستکه . الا ما قد سلف فابقوا علیه . الا انچه گذشته است
که او حرام نیست انچه پس او باشد حرام باشد براین وجه استثناء متصل باشد . انّه کان فاحشة . مراد
بفاحشه حرام است واین اولیتر است از قول انکس که گفت معنی فاحشه زنا است برای انکه این عقد است
یا شبه عقد است وهیچ یك از دو زنا نباشد مبرد گفت کان زیادت است زجاج گفت این درست نیست
برای انکه کان چون زیاده باشد عمل نکند چنانکه شاعر گفت . علی کان المسومة العراب . ودیگری گفت
. وجیران لنا کانوا کرام . ومقتاً . والمقت البغض علی فعل قبیح یقال مقته علی کذا فهو ممقوت ومقت
هو الی الناس بمقت مقاتة . وساء سبیلاً . ای ساء ذلك السبیل الذی سلکوه سبیلاً . وبد راهست آن راه
که ایشان سپردند یعنی بد فعل است انکه ایشان کردند ونصب سبیلاً بر تمیز باشد کقوله ساء مثلاً .

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ اُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَاَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ
حرام کرده باشد برشما نکاح مادران شما ودختران شما وخواهران شما وخواهران پدران شما وخواهران مادران شما ودختران برادر

وَبَنَاتُ الْأُخْتِ وَاُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي اَرْضَعْنَكُمْ وَاَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ وَاُمَّهَاتُ
ومادران شما آنانکه شیرداده باشند شمارا وخواهران شما ازشیر خواران ومادران
ودختران خواهر

نِسَائِكُمْ وَرَبَائِبُكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَاِنْ لَمْ تَكُونُوا
پرورش یافته درکنار شما از زنان شما آنانکه دخول کرده باشید با ایشان پس اگر نباشید
زنان شما ودختران زنان شما آنانکه

دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَائِلُ اَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ اَصْلَابِكُمْ وَاَنْ تَجْمَعُوا
برشما وزنان پسران شما آنانکه ازپشت شما اند وانکه جمع کنید
دخول کرده باشید با ایشان پس هیچ بزه نیست

بَيْنَ الْاُخْتَيْنِ اِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ اِنَّ اللّٰهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً ۞ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ
بدرستیکه خدای هست آمرزگار مهربان وآن زنانیکه مزوجه باشد اززنان
میان دوخواهر مکر انکه گذشت

اِلَّا مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَاُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذٰلِكُمْ اَنْ تَبْتَغُوا بِاَمْوَالِكُمْ
وحلال کردانید برای شما هر انچه جز اینهاست برای انکه جوئید بامالهای شما
مکر انچه مالك شد دستهای شما حلالند برشما

مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ
پس انچه انتفاع کیرید بان اززنان پس بدهید مهرهای ایشان را وحال انکه فریضه است وهیچ بزه نیست
ودارنده باشید خودرا ازحرام نه زنا کنندکان

عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللهَ كَانَ عَلِيماً حَكِيماً * وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ

برشما درانچه ازطرف رضادهیدبان پس ازتعیین مهر بدرستیکه خدای هست دانا ودرست کار وهرکه نتواند افزونی درمال

مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَتَيَاتِكُمُ

ازشما که بخواهد زن آزاد باایمان را پس بخواهد ازانچه مالك بود دستهای شما اززنان بنده

الْمُؤْمِنَاتِ وَاللهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ

باایمان وخدای داناتراست بایمان شما بعضی ازشما ازبعضی پس بخواهیدایشان را بفرمان خداوندان ایشان وبدهید ایشان را

أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ فَإِذَا أُحْصِنَّ فَإِنْ أَتَيْنَ

مهرهای ایشان بعرف شرع حال انکه عفایف باشند نه زنا کننده ونه گیرنده دوستان پنهانی پس چون عفیف شدند پس اگر آرند

بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ

خصلتی بدرا پس بر ایشان باشد نصف انچه برزنان متزوجه است ازبیرون رجم چه آن نکاح امه مرانکس راست که ترسداززنا ازشما

وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَاللهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ * يُرِيدُ اللهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ

واگر صبر کنند بهتراست شمارا وخدای آمرزکار ومهربان است میخواهد خدای تابیان کند برای شما وراه نماید شمارا طریقه‌های آنانکه

مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ * وَاللهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ

قبل ازشما بوده‌اند وبازگردد برشما برحمت وخدای دانا ودرست کاراست وخدای میخواهد که برحمت بازگردد برشما ومی خواهد

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلاً عَظِيماً * يُرِيدُ اللهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ

آنانکه متابعت می‌نمایند آرزوهارا که میل کنیدازدین میل بزرك می خواهد خدای که تخفیف فرماید ازشما وآفریده شد

الْإِنْسَانُ ضَعِيفاً *

آدمی صبر ننماینده

قوله حرّمت علیکم امهاتکم الایة بعضی متکلمان دراصول الفقه گفتند این آیه وانچه جاری مجری اینست . من قول حرمت علیکم المیتة الایة . مجمل است که ازظاهراو چیزی نتوان شناخت الابیان برای انکه اعیان حرام نباشند وانّما تصرفات حرام باشد وتصرفات معین نیست بیان باید ودرست آنستکه این مجمل نیست ومراد بظاهراین معلوم است برای انکه انچه حرام وحلال باشدازنان درشرع عقد ووطی باشد ولاسیما قرینه درپیش برفت من قوله . ولاتنکحوا مانکح آباؤکم من النساء . ونیزمعلوم است درآیهٔ تحریم مردار چونکه مراد ازاو خوردن وفروختن است نه نقل کردن ودور نگریدن ومانند این قوله حرمت . واصل این کلمه منع باشد یقال حرّمته کذا اذا منعته ایّاه وحرمان خلاف رزق باشد ومحروم نقیض مرزوق باشد وچون عین مضعف کنند بلیغ ترشود وبعرف شرع مخصوص شد بمعنی مخصوص بروجهی مخصوص . امهاتکم . واحدام باشد ودراصل امّهه بوده است علی وزن فعله مثل قبرّة وحمرّة هادرواحدبیفتاد ودرجمع بازآمد قال الشاعر . امّهتی خندف والدوس ابی . وگفته‌اند اصل امّ امّه بوده است وقال الشاعر . تقبلتها من امة لك طال ما . تنوب الیها فی النوایب اجمعا . انکه جمعش امّات بود قال الشاعر . کانت نجایب منذر ومحرق . امّاتهن وطرقهن فحیلا . حق تعالی دراین آیه چهارده کس را حرام کرد هفت ازجهت نسب وهفت ازجهت سبب اما ازجهت نسب مادرانند . وان علون . چندانکه ازجدات باشند من قبل الامّ والاب داخل باشند تحت این . وبناتکم جمع بنت ودختران . وان سفلن . ودخترزادگان وپسرزادگان ودر اینجا داخل باشند . واخواتکم .

جمع اخت وخواهرانتان من قبل الاب والامّ اومن قبل الاب والام . وعمّاتکم وخالاتکم . وعمکان وخالکان علی اختلاف آبائهن . وبنات الاخ . ودختران برادر . وان نزلن علی اختلاف احوالهم . وبنات الاخت . وان نزلن ودختران خواهر اگرچه نازل شوند براختلاف انسابشان این هفت ازجهت نسب حرامند وآنانکه ازجهت سبب حرامند . وامهاتکم اللاتی ارضعنکم . آنانکه شمارا شیرداده باشند مادررضاعی باشند وخوهران ازجهت رضاع وهرچه ازجهت نسب حرام باشند ازجهت رضاع نیزحرام باشند . لقوله ؑ یحرم من الرضاع مایحرم من النسب . ابوعبدالرحمن السلمی روایت کرد ازامیرالمؤمنین ؑ که گفت من رسول ؑ را گفتم یارسول الله چرادیگرانرا ودورانرا ازنی میکنی وکسانی که نزدیکترند رهامیکنی گفت برای که میگوئی گفتم دخترحمزه گفت اوحلال نباشد مرا که اودختر برادرمن است ازجهت رضاع وشرط تحریم رضاع یکی باشد ازسه چیز یکی انکه چندانی بود که گوشت رویاند واستخوان سخت کند واما پانزده رضعه باشد پیاپی که درمیانهٔ شیر هیچکس نباشدیاشبانروزی که درآن میانه شیرهیچکس دیگرنخوردودگرازشرط او آنستکه درمدت دوسال باشد چه اگراز پس دوسال باشدحکمی نباشد آنراوشرط دیگر آنستکه زن باید تام رضعه باشدچه اگرشیراودرآورده باشندبداروغذا وزن شیردهنده نباشد آنرا حکمی نباشداندك وبسیارش راوبنزدیك شافعی اعتبارپنج رضعه است وتوالی اعتبارنکرد وگفتند درقرآن بود که عشر رضعات یحرمن انکه منسوخ شد به‌پنج رضعه علی قولهم وبنزدیك ابوحنیفه اندك وبسیار تحریم آورد واین قول بعضی اصحاب ماست وشافعی نیزاعتبار کرد که درمدت دوسال باشد وابوحنیفه گفت اگر ازپس دوسال بششماه بودهم تحریم آرد ومالك گفت ازپس دوسال بیکماه باشد حکم تحریم آرد ودلیل برانکه رضاع را بعدالحولین حکمی نباشدقوله قوله والوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین لمن اراد ان یتم الرضاعة . بیان کرد که تمامی رضاع بدوسال بودوانچه پس ازاتمام باشدآن راحکمی نبود برای انکه نه آن باشدونیزقول النبی ؑ . لارضاع بعدالحولین وانما الرضاع ماانبت اللحم وشدالعظم . وامهات نسائکم . ومادر زنانتان علی کل سواء اگر دخول کرده باشی بادختر ایشان یانکرده باشی برقول بیشتر فقهاومفسران واهل عراق گفتند اگر بازنی نزدیکی کندبحرام یابوسه دهداورایالمس کنداورا بشهوت دختربراوحرام شودبنزدیك شافعی الابعقدصحیح حرام نشود وروایتی از عبدالله عباس آوردند که اوگفت دخول درهردوشرط است درمادرزن ودخترزن که ربیبه باشد وروایتی شاذ کردند ازعلی وزیدبن ثابت . وربائبکم اللاتی فی حجورکم من نسائکم اللاتی دخلتم بهن . ودختران زنانتان که درحجرشماباشند وپروردهٔ شماباشند بشرط انکه بامادران دخول رفته باشدومعنی دخول فقهاوادرآن خلاف است بعضی گفتند جماع است واین قول عبدالله عباس است واختیارجریرطبری وعطا گفت وجماعتی مفسران که لمس را همین حکم باشد واین مذهب ماست واگرچه حق تعالی گفت ، فی حجورکم . انان نیز که درحجر مرد نباشندیا پروردهٔ او نباشند آنرا که برمادرعقد بسته شده دختربراوحرام گردد بشرط دخول ووجه این آن بود که عرب آن را که بخواهند کشتن یخواهدمردن اوراقتیل وذبیح ومرده خوانند برطریق مقاربت . قال الله تعالی انك میت وانهم میتون ، وهذه الشاة ذبیحة فلان ای مایذبح ویصلح للذبح واراك فی وجهك قتیلاً ای ستقتل ، وربائب جمع ربیبه فعیله بمعنی مفعوله کالقتیلة والذبیحه وقول انکس که . من نسائکم اللاتی دخلتم بهن . ردکنند باهردوجمله ازربائب وامهات النساء بعیداست برای انکه این خلاف ظاهراست وقرینه نیست ودلیلی که برآن حمل توان کردن ازبرای آن واین درجای صفت زنانی افتاد که مادران ربایب باشند ازآن تعدی کردن وجهی ندارد ودختران ربایب . وان نزلن . داخل باشند دراین باب واگردخول نرفته باشد این حکم نبوداورادرتحریم بل رخصت است

. لقوله فلا جناح علیکم . وحلائل ابنائکم الذین من اصلابکم . وزنان پسرانتان که از صلب شما باشند بر اطلاق
اگر دخول کرده باشند واگر نه و فرزندزادگان، وان نزلوا . در عموم این شوند و برای آن گفت . من اصلابکم . تا
پسر خوانده در او نیاید که خدای تعالی از این بلیغتر بفرمود رسول را در حق زن زید حارثه و او پسر خواندهٔ
رسول بود چون زید او را طلاق داد حق تعالی گفت او را بزنی کن تا شبههٔ آنانکه گمان می برند که زن پسر خوانده را
بزنی نشاید کردن و حکم پسر خوانده در این باب حکم فرزند صلب باشد زایل شود واگرچه بعد الدخول باشد
فی قوله . فلما قضی زید منها وطراً زوجناکها لکیلا یکون علی المؤمنین حرج فی ازواج ادعیائهم اذا قضوا منهن
وطراً . عطا گفت این آیه آنگه آمد که رسول ع زن زید حارثه را عقد بست و منافقان طعن زدند و حلایل جمع
حلیله باشد و حلیله زن مرد باشد و در آنکه او را چرا حلیله خوانند سه قول گفتند یکی آنکه تحل له ویحل لها
برای آنکه بر یکدیگر حلال باشند من الحلال و قول دیگر آنکه . تحل حیث یحل الرجل . برای آنکه آنجا فرود آید
که مرد فرود آید من الحلول و قولی دیگر آنکه بند خود براو گشاید من الحل و مرد را که شوهر او باشد حلیل
گویند ، وقال الشاعر . یدافع قوماً علی فخرهم . دفاع الحلیلة عنها الحلیلا . تدافعه نومها تارةً . وتمکنه
رجلها ان تشولا ، وان تجمعوا بین الاختین . وآنکه جمع کنی از میان دو خواهر سوا اگر بعقد نکاح باشد و
اگر بملک الیمین اگر بر دو خواهر عقد بندد از دو بیرون نباشند یا بدو وقت بندد یا بیک وقت اگر بدو وقت
بندد عقد بر اول درست باشد و بر دوم باطل واگر در یکحال بندد مخیر باشد از میان هر دو از دو گانه یکی را بدارد و یکی را
دست بدارد و از میان دو خواهر جمع شاید کردن بملک و بوطی نشاید چون دو کنیزک دارد دو خواهران باشند از ایشان
هر کرا خواهد مقاربت کند آن دیگر حرام شود براو الا آنکه یکی را از ملک خود بیرون کند واگر جمع کند
میان هر دو خواهر در وطی و عالم باشد بتحریم آن اول براو حرام شود و تا دوم نمیرد اول او را حلال نباشد و
اگر عالم نباشد بتحریم آن چون دوم را از ملک بیرون کند اول او را حلال شود این محرمات سببی در این آیه شش است
هفتم در آیه اول است فی قوله . ولا تنکحوا ما نکح آباؤکم من النساء آن را که پدر براو عقد بسته باشد بر پسر حرام
شود سوا اگر دخول باشد واگر نه و در عموم این داخل باشد زنان اجداد . وان علوا من قبل الأب والأم بلا
خلاف . الا ما قد سلف ، استثناء منقطع است و تقدیر ولکن ما قد سلف یعنی آنکه از پیش این گذشته است
معفو است وهو الجمع بین الاختین . که در شرع دیگر پیغمبران روا بود و در خبر است که یعقوب ع دو خواهر را
بزنی بجمع داشت لیا مادر یهودا را و راحیل مادر یوسف را و روا باشد که بدایت اسلام در شرع ما این نیز رخصت
بوده باشد آنگه خدای تعالی حرام بکرد . وان الله کان غفوراً رحیماً ، خدای تعالی همیشه غفور و آمرزنده و
بخشاینده بوده است . قوله والمحصنات . کسائی هر کجا محصنات است در قرآن بکسر صاد خواند مگر اینجا که
موافقت کرد با قرّا در فتح صاد بعضی مفسران گفتند این هفتم است آنان را که از جهت سبب حرامند تمامی چهارده
که گفتیم حق تعالی گفت از جملهٔ آنانکه حرامند بر شما برای سبب زنانی اند که شوهر دارند که آنان را که شوهری بر
ایشان عقد بست حرام شد بر دیگری سوا اگر دخول بود واگر نبود و نیز آن زنی که در حبالهٔ شوهر میباشد از
عدهٔ طلاق رجعی یا عدهٔ توفی که شوهر فرمان یافته باشد آنگه استثنا کرد از آنانکه شوهر دارند بعضی را که روا بود
ایشان را که شوهر کنند با آنکه شوهر دارند و آن پرستارانند که ایشان را بسبی بیارند که ایشان در نکاح مشرکان باشند
سبی ایشان بمنزله طلاقشان باشد از شوهران شرعاً و این قول امیر المؤمنین علی است ع وعبد الله مسعود و عبد الله عباس
و ابو قلابه و مکحول و زهری واختیار جبائی آنانکه چنین باشند حلال باشد آنان را که ایشان را بیارند وطی ایشان بعد

الاستبراء الحیضه و ابو سعید الخدری گفت آیه در سبی اوطاس آمد که رسول ع روز حنین لشکری را با اوطاس فرستاد
از آنجا برده آوردند که ایشان را شوهران بودند تحرج کردند از وطی ایشان و بر این قرائت بشرط مانع باشد از نکاح
براو از شوهر و عده خدای تعالی آیه فرستاد و در شاذ علقمه خواند والمحصنات و مراد زنان پارسا باشند که ایشان
نفس خود را احصان کنند و در حصن و حرز گیرند از فساد ایشان حرامند و بر این قرائت بشرط مانع نباشد از نکاح
براو از شوهر و عده . الا ما ملکت ایمانکم . الا آنچه دست شما بر ایشان مالک شود بعقد نکاح و مهر یا ملک یمین بعضی دیگر
گفتند مراد بمحصنات زنان آزادند و روایت کردند از باقر ع و از یمان که ایشان گفتند مراد آن است که زنان آزاد
بر شما حرامند آنچه بالای چهار باشند . الا ما ملکت ایمانکم ، الا بردگان چندان که خواهی و دست رس بود شما را
حلال است و این خلاف ظاهر است و تخصیص عموم جز که بر این تخصیص اجماع دلیل است ابن جریح گفت از عطا
پرسیدم گفت الا ما ملکت ایمانکم . را معنی آن است که تو را کنیزکی باشد به بندهٔ خود دهی آنگه تو را باید که
او را وطی کنی از او باز استانی او را نزع تو او را از او بجای طلاقش باشد و عبد الله عباس گفت طلاق پرستار بشش چیز
باشد بسبی و بیع و عتق و هبه و میراث و طلاق و حکم کنیزک چون با او نکاح کنند از دو بیرون نباشند یا آزادی براو نکاح
بندد یا بنده اگر آزادی نکاح بندد براو درست نباشد الا بدستور مالکش و مهر با خواجه کنیزک باید دادن چندانکه باشد
و عقد درست بود و فرزندان او را باشد و طلاق بدست شوهر باشد اگر خواجه او را بفروشد نکاح باطل شود آنکه او را
خریده باشد مخیر بود خواهد عقد بر جای بدارد و خواهد فسخ کند مفسوخ شود واگر خواجهٔ اول بمیرد حکم وارثان
هم این باشد اگر رضا دهند و عقد بر اندر فته باشد واگر بشکافند ایشان را بود واگر خواجهٔ اول ازادش بکند کنیزک
مخیر باشد خواهد رضا دهد بعقد و خواهد ندهد اگر رضا دهد پس از آنش اختیار نباشد واگر رضا ندهد عقد باطل شود
واگر آنکه براو عقد بندد بنده باشد یا بندهٔ خداوند کنیزک باشد یا بندهٔ دیگری اگر بندهٔ خداوند کنیزک باشد عقد و
فسخ بدست خواجه باشد تا خواهد عقد بسته میباشد پس آنکه از مال خود چیزی بدهد بمهر او و هر گه خواهد فسخ
کند و فسخ او این باشد که گوید فرقت بینکما از میان شما جدا کردم واگر بندهٔ دیگری باشد یا مأذون باشد در نکاح
یا نباشد اگر مأذون باشد بنکاح حکم او حکم آزادی باشد جز که طلاقش بدست خواجه بنده باشد و خواجه کنیزک را
جز مهر نرسد واگر مأذون نباشد در نکاح از قبل خواجه خود نکاح درست نباشد و فرزندان که حاصل آیند بندگان
او باشند . قوله والمحصنات ، اصل احصان در حصن گرفتن باشد و نگاه داشتن و مکان حصین و درع حصینه چون
ممنوع باشد از طالبانش و زن پارسا را حاصن و حصان گویند برای آنکه خود را نگاهدارد از ناشایسته و فرس حصان
گویند اسبی که خداوندش را نگاه دارد از دشمن پشت او بمثابهٔ حصنی و حصنت المرأة تحصن حصناً فهی حصان مثل جبنت
جبناً فهی جبان و احصن اذا تزوج . مردی که زن بکند یا زنی که شوهری بکند و احصان بر چهار وجه باشد یکی بتزویج
که شوهر بکند کقوله تعالی . والمحصنات من النساء . و دوم باسلام باشد کقوله . فاذا احصن فان اتین بفاحشة فعلیهن نصف
ما علی المحصنات من العذاب . و سوم بعفت باشد نحو قوله والذین یرمون المحصنات چهارم بجزیه نحو قوله والمحصنات من
الذین اوتوا الکتاب من قبلکم کتاب الله علیکم . در نصب او دو وجه گفت یکی آنکه منصوب باشد بفعلی مضمر و مصدر آن
فعل باشد کأنّه قال . کتب الله علیکم کتاباً . آنگه فعل بیفکند و اضافه کرد مصدر را با فاعل و مثله قوله . صبغة الله و صنع الله .
و روا بود که گویند در این فعل که ظاهر است معنی کتابة بود کأنّه قال حرّم الله هؤلاء کتاباً منه علیکم چنانکه
شاعر گفت . ورضیت فذلّت صعبة ای اذلال کأنّه قال واذللت صعبة ایّ اذلال فذلّت . دوم زجاج گفت
روا بود که نصب او بر مفعول به بود کأنّه قال . الزموا کتاب الله علیکم . وقول سوم آنکه علیکم اگرچه در او

عمل نكند بر سبيل اغرا براى انكه متأخّر است ولكن يدلّ على فعل عامل فيه النصب كانه قال عليكم كتاب الله
عليكم كقوله . والقمر قدّرناه منازل اى قدّرنا القمر قدّرناه منازل . واحلّ لكم ماوراء ذلكم . وحلال بكرد
شمارا آنچه دون اين است اين چهارده تن كه گفت از جهة سبب ونسب واين قول بيشتر مفسران است كه آنچه
دون اين مذكورانند حلال باشند ومذهب شافعى آن است كه نيز حرام باشد با عمّه وخاله جمع كردن ميان ايشان و
دختر برادر وخواهر اورا بر سر ايشان بزنى نشايد كردن لقوله عليه السلام . لاتنكحوا المرأة على عمتها ولا
على خالتها . وبنزديك ما آن است كه عقد بر ايشان نشايد بستن الّا برضاء عمه وخاله واگر بندد عقد موقوف
باشد بر رضاء ايشان اگر روا دارند عقد روا باشد واگر روا ندارند عقد باطل بود وچون رضا دادند پس از
رضا خيار نرسد ايشان را وحكم اين محرّمات نكاح حكم آن محرمات نبود وعموم قوله . واحل لكم ماوراء
ذلكم . دليل تحليل اين است فأمّا خبر محمول بود بر اينكه ما گفتيم كه نشايد الّا برضاء ايشان دگر انكه بخبر واحد
تخصيص قرآن نكنند عبيدة السّلمانى وسدى گفتند معنى آنستكه . احل لكم مادون الخمس . انچه زير پنج است
از زنان حلال است شمارا . ان تبتغوا باموالكم . كه طلب كنى بمالهايتان . محصنين . اى متزوّجين عاقدين
لعقد النكاح چون بعقد صحيح شرعى باشد عطا گفت معنى آنستكه آنچه دون اينانند كه ذكر رفت از اقارب
وخويشان شما حلال است شمارا قتاده گفت . احل لكم ماوراء ذلكم من الاماء . انچه زير اين است از بردگان
وپرستاران حلال است شمارا ووجه اول اوليتر است براى انكه عام است وشامل اين جمله واهل كوفه وابو جعفر
خواندند واحل لكم بضم الف وكسر حا على مالم يسمّ فاعله بناء على قوله تعالى . حرّمت عليكم . وباقى قرّا
خواندند واحلّ لكم اسناداً الى الله تعالى براى انكه بذكر خداى تعالى نزديك است . من قوله كتاب الله عليكم .
واحل بمعنى واحل الله وخداى بحلال كرد وبر قرائة اول بحلال كردند بر فعل مجهول ومعنى هم منصوب باشد
ومضاف باخداى . ان تبتغوا . ان مع الفعل در محل نصب است على انّه بدل من قوله ماوان بدل اشتمالى باشد
وما در محل نصب است على المفعول به بر قرائة انكه احلّ خواند وبر قرائة انكه احل خواند محل هردو رفع
باشد اعنى ماوان . قوله محصنين غير مسافحين . نصب هردو بر حال است ومعنى احصان اينجا محتمل است
دو وجه را يكى انكه متزوجين عاقدين للنكاح عقد نكاح كننده وديگر . حافظين لفروجهم . وقول اول اوليتر است
براى انكه اين معنى خود مستفاد است من قوله . غير مسافحين . ومسافحين زانين باشد وسفاح زنا باشد من
سفح الماء اى صبه واگرچه انكه حلال كند هم سفح اب كند ولكن بعرف شرع آن را نكاح خوانند واين را
سفاح ودگر انكه سفح پندارى ريختنى است بر سبيل افساد وتضييع وبن كوه را سفح الجبل خوانند براى انكه
مصب آب آنجا بود زجاج گفت مسافح ومسافحه آن دو زانى باشند كه باهمه كس زنا كنند واما انكس كه او بايك
شخص مخصوص كند او ذات خدن باشد يعنى دوست گرفته وبر هردو وجه زنا بود . فما استمتعتم به منهن فأتوهن
اجورهنّ . حسن ومجاهد گفتند آنان را كه تمتع بايشان وتلذذ بنكاح بريد . فأتوهن اجورهن . مزد ايشان
بدهى يعنى مهر ايشان بدهى بتمام وكمال براى انكه چون يكبار خلوت كرد مهر بتمام واجب شد وديگر مفسران
وفقها گفتند كه نكاح متعه است انكه خلاف كردند بعضى گفتند منسوخ است وبعضى گفتند محكم است آنانكه گفتند
منسوخ است بعضى گفتند در بدايت اسلام حلال بود انكه منسوخ شد بعضى دگر گفتند بيشتر از سه روز حلال
نبود پس از آن حرام شد انكه خلاف كردند در وقت فسخ وتحريم او بعضى گفتند عام خيبر بود بعضى دگر
گفتند عام الفتح بود ودر اين معنى اخبارى مختلف ومضطرب روايت كردند متفاوت اللفظ والمعنى كه ينقض بعضه

بعضاً وبعضى دگر از علما گفتند آيه محكم است ومنسوخ نيست واين مذهب اهل البيت است وعبدالله عباس
وعبدالله مسعود وسعيد جبير وابى كعب در قرائة اين قوم از صحابه ودر مصحف ابى وعبدالله مسعود چنين است
كه . فما استمتعتم به منهن الى اجل مسمى فأتوهن اجورهنّ . حين بن ثابت گفت عبدالله عباس مصحفى بمن داد
گفت اين مصحف ابىّ است وآنجا نوشته بود . فما استمتعتم به منهن الى اجل مسمى . داود روايت كرد از ابو بصير
كه گفت از عبدالله عباس پرسيدم از نكاح متعه مرا گفت سورة النساء نمى خوانى گفتم كجا گفت . فما استمتعتم
به منهن الى اجل مسمى فاتوهن اجورهنّ . گفت ماچنين نميخوانيم گفت . والله هكذا انزلها الله ثلث مرّات .
بخداى كه خداى اين آيه چنين نازل كرد سه بار اين حديث سوگند ياد كرد ابو رجاء العطاردى گفت عمران بن حصين را
پرسيدم از نكاح متعه گفت بتحليل آن آيتى محكم از كتاب خداى فرود آمد وهو قوله تعالى فما استمتعتم به منهن
الى اجل مسمى فاتوهن اجورهنّ . وهيچ آيه فرود نيامد كه اين را منسوخ كند وما در عهد رسول عليه السلام
اين نكاح كرديم ورسول عليه السلام فرمان يافت ومارا از اين نهى نكرد پس از آن مردى براى خود چيزى
بگفت ما بقول او قول خدا ورسول رها نكنيم واين حديث درميان صحابه وتابعين معروف بود تا نظم كردند
وشاعر گفت . اقول للركب اذطال الثواء بنا . ياصاح هل لك من فتوى ابن عباس . هل لك فى رخصة الأطراف
ناعمة . يكون مثواك حتى رجعة الناس . شعبه گفت از حكم پرسيدم حديث نكاح متعه او گفت از امير المؤمنين
على عليه السلام شنيدم كه گفت . لولا ان عمر نهى عن المتعه مازنا الّا شقى . اگر عمر نهى نكردى از متعه در
جهان كس زنا نكردى الّا شقى ودر خبر است كه يكروز عبدالله زبير در مسجد سخن ميگفت عبدالله عباس از
در درآمد او گفت . جائنا من سلب الله ابصاره . كسى آمد كه چشمهاى اورا خداى باز ستده است وعبدالله
عباس در آخر عمر مكفوف شده بود بشنيد جواب داد وگفت . انّ الله سلب ابصارنا وسلب بصايركم . خداى مارا
چشم بستد وشمارا عقل وبنشست عبدالله زبير را سخت آمد در حديث متعه آمد وطعنه زد بر اين حديث تا عبدالله
عباس را كسرى بود عبدالله عباس گفت بر نكاحى طعنه ميزنى كه تو از آن نكاح آمدۀ گفت چگونه گفت ماجماعتى بوديم
در راهى مادرت از پيش ما بر افتاد پدرت را رغبت افتاد كه اورا بزنى كند او گفت من نكاح دوام نكنم پدرت
بردى داشت آن برد بداد واورا بزنى كرد بمتعه بر آن برد بمدتى معلوم آبستن شد وترا بزاد وتو از متعه زادۀ
نشايد كه تو در متعه طعنه زنى امّا دليل بر صحت متعه اين آية است وآية آيتى محكم است ووجه استدلال از آية
آنستكه گوئيم لفظ استمتاع واجور از دو بيرون نيست يا بر عرف حمل كنند يا بر شرع اگر بر عرف حمل كنند
لازم آيد كه هر كجا مزدى بدهند ولذتى برانند روا باشد كه عرف مانع نيست از اين تا فرقى نباشد از ميان نكاح و
سفاح واگر بر عرف شرع حمل كنند باجماع جز اين نكاح مؤجّل نباشد كه ما گفتيم واجور در عرف شرع
مهور باشد ودر ساير آيات كه در آنجا ذكر نكاح است وهر كجا مهر باشد نكاح باشد وهر كجا نكاح ولفظ تمتع ومتعه
واستمتاع باو مقرون باشد جز اين نكاح نباشد كه ما گفتيم دگر انكه اگر استمتاع بر انتفاع وتلذذ حمل كنند لازم
آيد كه آن را كه منتفع نشده باشد وتمتع نكرده اورا چيزى لازم نبود واين خلاف اجماع است براى انكه اورا
نيمۀ مهر لازم بود باجماع دگر انكه اگر دخول كند وملتذ نشود از جهة نفار طبع خوش نيايد اورا بايد تا اورا مهر
لازم نيايد واين نيز خلاف اجماع است ديگر انكه اجماع است متكلمان اصول الفقه را كه هر لفظ كه در قرآن آيد
ومحتمل بود عرف لغت را وعرف شرع را بر عرف شرع حمل بايد كردن دون عرف لغت . كالصلوة والزكوة
وغيرهما لانّ عرف الشرع طار على عرف اللغة وكالناسخ له . دگر انكه اتفاق است ميان ما وايشان كه در عهد

رسول ؑ حلال بود ومشروع هرکه دعوی فسخ کند براو دلیل باشد دلیلی دگرانکه نسخ قرآن باخبار احاد
روا نباشد علی ما بین فی غیر موضع ومن ادل الدلیل علی صحته قول عمر خطابست ، متعتان کانتا علی عهد رسول الله
محللتین فانا احرمهما واعاقب علیهما متعة النساء ومتعة الحج ، گفت دو متعه است که درعهد رسول حلال بود من
حرام کردم وبرآن عقوبة میکنم متعهٔ زنان ومتعهٔ حج ودراین خبر اینستکه درعهد رسول حلال بود وگفت
من حرام میکنم واین دلیل باشد برانکه حلال بوده است وتحریم او حرام کردند دلیل دگرانکه قول امیر المؤمنین
علیه السلام وفتوی اوبراین وقول او دراین حجه است برای عصمتش دلیل دیگر اجماع ائمه معصومین است و
جماعتی بسیار ازصحابه که ذکرشان رفت دیگر دلیل براین اجماع این طایفه است واجماع اینان حجت است لکون
المعصوم فیهم علی ماببن فی کتب اصول الفقه اگر معارضه کنند این آیه را بقوله ، الاعلی ازواجهم اوما ملکت
ایمانهم ، وگویند این زوج نیست برای انکه حکم ازواج ندارد در شرع ازوجوب نفقه ومیراث وطلاق و
ایلا وظهار ولعان گوئیم این زوج است ولکن واجب نکند که ازواج در احکام شرعی متفق باشند بل روا بود که مختلف
باشند شرعاً وخود مختلفند نه بینی که انکه مرتد شد باین شود بی طلاق ونیز انکه مرتد شود ازاو زن چون ازاهل کتاب
باشد میراث نگیرد مع انها زوجه اما عده بنزدیك ما اورا عده باید داشتن وفرزند ملحق باشد بصاحب فراش پس اینجمله
دلیلست برانکه اوزوجست واگرچه بعضی احکام او ازروی شرع مختلفست حکم نکاح دوام را برای انکه احکام عقلی
باشد که مختلف نشود فاما احکام شرعی بحسب اختلاف مصلحت مختلف شود وفرق ازمیان نکاح دوام ونکاح متعه آنستکه
بنکاح متعه مؤجل بود ودوام مؤجل نبود ونکاح متعه را مهر معین باید اگر مهر معین نکنند نکاح نبندد واگر ذکر اجل
نکنند نکاح دوام شود وآن باید کردن که در دوام کنند از نفقه ومیراث وطلاق ومستحب آن است که شرط کند در حال عقد
که نفقه نباشد ومیراث نباشد وعده لازم بود واگر این شرطها نکنند عقد درست باشد اما اشهاد واعلان در نکاح
دوام شرط است در نکاح متعه نباشد الا انکه خایف بود از تهمتی انگه اشهاد کند وزن باید که تا مؤمنهٔ مستبصره باشد اگر
نباشد مستضعفه هم روا بود وعند عدم مؤمنات جهود وترسا روا باشد که اهل کتابند وگبر مکروه است وحرام
نیست وچون براینان عقد بندد منعشان کند از محرمات شرع چون شرب خمر ولحم خنزیر ومانند این واگر بکری
باشد بالغ روا بود که بی ولی براو عقد بندد واگر بالغ نباشد وپدر دارد بی اذن او نشاید واگر پدر دارد وبالغ بود نیز روا
باشد براو عقد بستن بی اذن پدر وحد بلوغ زن نه ساله باشد یا بالاء آن چنانکه گفتیم واما مهر وکمیت آن چندانکه خواهد
ازاندك وبسیار چنانکه در نکاح دوام هست مادام تا تراضی بود چون عقد بندد برزنی باین شرایط که گفتیم مدتی معلوم
چون آن مدت برود نکاح منفسخ شود بی طلاق ومدت نیز بحسب اختیار ایشان باشد ازاندك وبسیار واگر اعدادی
معین من الخلوة تعیین روا باشد جزکه این مرات در مدتی معلوم باید والا نکاح دوام شود ودر نکاح متعه میراث نباشد
سوا اگر نفی میراث شرط کند یا نکنند واگر میراث شرط کنند میان ایشان توارث بود چنانکه شرط کرده باشند
وعدهٔ او چون مدت بسر آید در حیض باشد اگر زن حایض باشد واگر حیض نه بیند ودر سن او دیگران حیض بینند
عدهٔ او چهل وپنج روز نیمهٔ عده دوام واگر آیسه باشد از محیض براو عده نباشد چنانکه برمستدامه نبود وچون شوهر را
وفات رسد عدهٔ او عدة المتوفی عنها زوجها باشد چهار ماه وده روز چنانکه عدهٔ مستدامة این جمله ایست از احکام
نکاح متعه وازاعلام مذهب امامیان یکی متعه است ومخالفان ایشان را باین طعنه زنند وابن سکرة الهاشمی گفت در
این معنی . یامن یری المتعة من دینه . حلاً وان کانت بلا مهر . ولا تری سبعین تطلیقة . تبین منه زمة الحذر .
من ههنا طابت موالیدکم . فاجهدوا فی الحمد والشکر . خواجه ادیب علی بن ابی زید الفصیحی این را جوابی گفت .

بناتکم یامنکری متعه الاولی ، راؤها رضا فی دینهم غیر منکرة ، اماء وانتم ان معضم لقولتی . عبید لهم فیها یرون
مسخرة . ونعلی سکر لاست کل مصوب . لما قاله فی الطاهرین ابن سکره . واز جمله مفسران سدی نیز این قول
گفت باانکه مخالف است مارا . قوله ولا جناح علیکم فیما تراضیتم به من بعد الفریضة . حسن بصری وابن زید گفتند
معنی آن است که بزه نیست برشما در انچه تراضی بود میان شما ازپس تعیین وتقدیر مهر از زیادت ونقصان وحط بهری
وتأخیر وتأجیل آن ازوقتی بوقتی وهبه بعضی یا جملهٔ آن وسدی گفت وجماعتی ازقایلان بمتعه که معنی آن است که بزه
نیست شمارا درانچه تراضی بود میان شما در استیناف عقد پس انقضاء مدت بعقدی جدید ومهر نو وباتفاق مراد
باجور مهور است وخدای تعالی مهر را اجر خواند برای انکه در برابر بضع است . قوله فریضة . نصب او بر مصدری
باشد لا من لفظ الفعل وشاید که صفت مصدر محذوف باشد ای ایتاء فریضةً وشاید که تمیز بود چنانکه . وهبت له
المال صدقة . ودر کمیت مهر خلاف کردند بعضی گفتند کمتر ازده درهم روا نباشد یا قیمت آن از زر برای انکه انچه
ازاین کمتر باشد آن را مال نخوانند واین مذهب ابو حنیفه است ومذهب ما ومذهب شافعی آن است که چندانکه
تراضی باشد برآن ازاندك وبسیار چندانکه براین اخبار بسیار بگفتیم وانس مالك روایت کند که رسول ؑ یکی را گفت
ازجملهٔ صحابه که یا فلان زن داری گفت نه گفت چرا گفت برای انکه چیزی ندارم گفت نه قل هو الله احد دانی
گفت بلی گفت ان ربع قرآن است نه قل یا ایها الکافرون دانی گفت بلی گفت آن ربع قرآن است نه اذا جاء نصر الله دانی
گفت بلی گفت آن ربع قرآن است گفت نه آیة الکرسی دانی گفت بلی گفت آن ربع قرآن است بروزن کن تا سه
بار تکرار کرد ، ان الله کان علیماً حکیماً . خدای جل جلاله عالم است بمصالح شما وحکیم است انچه کند وفرماید بحکمت
وصواب کند . ومن لم یستطع منکم طولاً الایة . حق تعالی گفت هر که نتواند ومالك نباشد طول را وآن وسع ویسار
ودسترس باشد عبد الله عباس وسعید جبیر ومجاهد وقتاده وسدی وابن زید گفتند هو الغنی او توانگری باشد واز باقر
علیه السلام هم این روایت است وربیعه وجابر وعطا وابرهیم گفتند طول هوی است یعنی میل او اگر به پرستاری باشد
بانکه وسع دارد شاید تا پرستاری را بزنی کند ودرست قول اول است برای شاهد لغت که طول فضل ونفع باشد وقولهم
لا طائل فیه ای لا نفع فیه عبد الله عباس گفت سیصد درم باشد چون سیصد درم دارد حج براو واجب باشد ونشاید که بر
پرستار عقد بندد انکه طول ندارد روا باشد که اورا عقد بندد بر پرستار غیری بمهر معلوم بعقدی شرعی برضای خداوند
او چنانکه شرح دادیم ومراد بمحصنات در آیه زنان آزادند دون متزوجات ودون عفایف بقرینه . فمن ما ملکت ایمانکم
من فتیاتکم المؤمنات . از پرستاران مؤمنات وقید بمؤمنات دلیل است برانکه پرستاران اهل کتاب را نشاید تا عقد بندد و
این قول مالك انس است ومجاهد وسعید بن عبد العزیز وحسن بصری ومحمد بن الجریر الطبری وبعضی دیگر گفتند روا
باشد واین قید برسبیل استحسال است واین مذهب ابو حنیفه واصحاب اوست وقول اول معتمد است لدلالة الظاهر علیه
وبنزدیك ما اولیتر آن باشد که عقد نه بندند بر بندگان اهل کتاب واگر بندند عقد درست نباشد وبنزدیك شافعی هم عقد
درست نباشد واز شرط صحت عقد بر پرستار آنست که مرد از زن آزاد نباشد واگر زنی آزاد دارد خواهد تا برده را بزنی
کند عقد موقوف باشد بر رضای زن آزاد اگر راضی شود عقد درست بود واگر راضی نشود عقد منسوخ شود وپس از
رضا او را اختیار نبود وبنزدیك بیشتر فقها چنین است اما اگر پرستاری را بزنی دارد وبر سر او زنی آزاد کند عقد درست
باشد وپرستار را اختیار نباشد ومذهب بیشتر فقها آنست واگر زن آزاد داند وراضی باشد عقد هر دو درست باشد واگر
نداند او را باشد که یا نکاح خود فسخ یا نکاح پرستار وبعضی فقها را مذهب آنست که عقد زن آزاد طلاق پرستار باشد من
فتیاتکم المؤمنات . جمع فتات باشد وآن زن جوان وفتاه کنایه باشد از پرستار واگرچه پیر باشد وگفته اند فتاة لغتی است در

پرستار و اصل کلمة الفتی الشباب الحدث و مصدرش فتوت باشد و فتوی و فتیا مسئله باشد در حادثه و گفته اند فتاة لغتی است
در حادثه یقال افتی الفقیه بکذا انکه چون در حق پرستار قید ایمان زد باز نمود که شما بر حقیقت ایمان یکدیگر واقف نباشی
برانکه ایمان تصدیق بدل باشد و شما را بر آن اطلاع نبود من بان عالم ترم . والله اعلم بایمانکم . انگهی گفت اگر بر
حقیقت آن علمی نبود از روی حکم همه برایمان اند . بعضکم من بعض . این قولی است و قولی دیگر انکه همه از
آدمی از یك نسل و باشد که پرستار بنزدیك خدا بهتر بود از آزاد و ثوابش بیشتر بود و این بر سبیل تسلیه
گفت آنان را که طول ندارند که عقد آزاد بندند بر پرستار عقد بندد و آنانکه گفتند که این نکاح مکروه هست
گفتند برانکه فرزند مملوك باشد و این درست نیست بنزدیك ما برای انکه چون برضای خواجه او بود و مهر
باو دهد فرزند آزاد باشد چنانکه بیان کردیم ، قوله فانکحوهن باذن اهلهن . برایشان نکاح بندی بدستوری
خداوندانشان و آیه دلیل است بر انکه عقد پرستاران درست نباشد الا باذن خداوندان ، وآتوهن اجورهن . و بایشان
دهی مزدشان یعنی مهرشان و مراد آن است که بخداوند انشان دهی برای انکه او مالك نفس خود نیست او ملك
غیری است منافعی که از او حاصل آید بر وفق شرع خواجه اش را باشد ، وقوله بالمعروف . یعنی بر آن قرار که عقد
بر آن بسته باشی بی رنجی و نقصانی و گفته اند رابحه بی مطلی و عشوة . قوله محصنات . یعنی مزوجات معقودات
علیهن بزنی کرده ایشان را بعقد نکاح . غیر مسافحات . نه زنا کننده یعنی بزنی نه بزنا و نصب او بر حال است ، ولا متخذات
اخدان . و نه انکه ایشان کسی را بدوست گیرند و اخدان جمع خدن باشد و آن صدیق باشد در جاهلیت پرستاران
دوست گرفتندی و خویشتن را از دیگران منع کردندی مگر از او زجاج گفت این فرق است بین المسافحات المتخذات
اخدان . فاذا احصن . کوفیان خواندند احصن بضم الف و کسر صاد الا حفص و باقی قرا احصن بفتح الف و
صاد گفتند معنی آن است بر قرائت عامه قراء تزوجن چون شوهر بکنند و بعضی دیگر گفتند اسلمن اسلام آوردند
و احصن ای زوجن ایشان را بشوهر دهند یعنی مالکان و خداوندان ایشان وقیل احصن ای تعففن و حفظن
فروجهن پارسا باشد و این قول ضعیف است لقوله . فان اتین بفاحشة . و تفسیر احصان بر تزوج و اسلام باید کردن
و این قول حسن است و عمرو بن مسعود و شعبی و سدی و نخعی و این اولیتر است برای انکه خلاف نیست که اگر شوهر
ندارد بر او نیمه حد بود پنجاه تازیانه و اگر شوهر بکند هم آن پنجاه تازیانه باشد برای انکه رجم متجزی و متبعض نشود
و مراد بفاحشه زنا است و مراد بمحصنات حرایر است دون متزوجات بدلالة قوله فی اول الایة
ومن لم یستطع منکم طولاً ان ینکح المحصنات . ای الحرایر برای انکه انکس که شوهر دارد و او را بزنی نتوان
کردن حق تعالی گفت چون شوهر کنند این کنیزکان یا اسلام آرند انگه فاحشه کنند یعنی زنا بر ایشان نیمه آن بود
که بر زنان آزاد بود از عذاب ولا محال این عذاب را تفسیر بحد و جلد شاید کردن دون رجم برای انکه رجم را نیمه
نباشد و بیش از پنجاه تازیانه نباید زدن او را اگر زن باشد و اما مرد چون بنده باشد و زنا کند هم این حکم باشد و اگر
یکبار دو بار حد بزنند ایشان را و معاودت میکنند تا هشت بار ببار نهم و دهم بر ایشان قتل باشد و بنزدیك ما بر ایشان
موی تراشیدن باشد و از شهر بیرون کردن و بنزدیك شافعی ایشان را حد باید زدن و از شهر بیرون کردن بجائی
که چندان مسافت باشد که در او نماز را قصر باید کردن و بنزدیك ما نفی و موی تراشیدن بر ایشان نباشد بر مرد
آزاد بکر باشد و شرح این بجای خود بیاید انشاءالله . ذلك لمن خشی العنت منکم . ذلك اشارت است بنکاح
الاماء گفت و این نکاح بر پرستاران آن را شاید که از عنت ترسد یعنی از زنا برای غلبهٔ شهوت و این قول عبدالله
عباس است و سعید جبیر و عطیة الاوفی و ضحاك و ابن زید و بعضی دیگر گفتند مراد ضرری سخت است از غلبهٔ شهوت

. قوله وان تصبروا خیر لکم . ان مع الفعل در جای مصدر باشد یعنی صبرکم خیر لکم اگر صبر کنی از نکاح پرستاران
شما را بهتر بود انس مالك گفت از رسول علیه السلام شنیدم که گفت هر که او خواهد که او باپیش خدای شود پاك
و پاکیزه باید تا زن آزاد بزنی کند که زن آزاد صلاح خانه بود و برده خراب خانه یا فساد خانه باشد . یرید الله لیبین
لکم الآیه . حق تعالی بیان کرد که غرض او در این گفتن احکام چیست گفت خدای تعالی میخواهد تا بیان
کند برای شما و نحویان در این لام چند قول گفتند یکی انکه بمعنی ان است و این قضیه در اراده و امر باشد برای انکه
این دو فعل طلب فعل مستقبل کنند و فراء گفت بار جاهم این حکم دارد برای انکه او نیز تعلق بمستقبل دارد قال
الشاعر . احاول ایعادی بما قال ام رجا . لیضحك منی اولیضحك صاحبه . و گفتند لام و ان متعاقب باشند
چنانکه حق تعالی گفت . وامرت ان اکون اول من اسلم . وامرنا لنسلم و فی قوله یریدون لیطفئوا و قال
یریدون ان یطفئوا ، و باشد که جمع کنند میان لام و کی برای تأکید استقبال قال الشاعر . اردت لکیما لا تری
لی عشرة . و من ذا الذی یعطی الکمال فیکمل . و باشد که جمع کنند میان لا و کی و ان کما قال الشاعر . اردت لکیما
ان یطیر بقربتی . فیترکها شنا ببیداء بلقع . زجاج گفت روا نباشد که لام بمعنی ان بود برای انکه در کی میشود چنانکه
شاعر گفت ، اردت لکیما یعلم الناس انها . سراویل سعد و الوفود شهود . و ان در کی نشود سیبویه گفت این لام
تقدیر مصدر در فعل شده است کأنه قال ارادة الله لیبیان لکم چنانکه گفت . ان کنتم للرؤیا تعبرون و ردف لکم .
قال کثیر . ارید لانسی ذکرها فکانما . تمثل لی لیلی بکل سبیل ، ای ارادتی لهذا و بعضی دگر گفتند تقدیر آن است .
یرید الله ما یریده للبیان لکم و کذلك قوله وامرنا لنسلم لرب العالمین . تقدیره امرنا بما امرنا لنسلم و بر قول اول ان و ما بعده
در جای مفعول به باشد و بر این قول مفعول به محذوف باشد و ان و ما بعده در جای مفعول له باشد . و یهدیکم و میخواهد
تا شما را راه نماید و هدایه دهد براهها و طرایق و سنن از شرع انانکه پیش از شما بودند و هدی متعدی بود بدو مفعول
و نیز با حرف جر استعمال کنند یقال هدیته الطریق و هدیته لکذا و الی کذا . اهدنا الصراط المستقیم و قال الحمد لله
الذی هدانا لهذا و قال والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم . و نیز میخواهد تا توبهٔ شما قبول کند و شما بر توبه باشی و
در آیه دلیل است بر بطلان قول مجبره که خدای تعالی گفت من بیان میخواهم و ایشان گفتند تلبیس ادله کند و خواهد
و گفت من خواهم که بر توبه باشی و ایشان گفتند اصرار بر معصیت میخواهد او گفت هدایه میخواهم و ایشان گفتند
ضلال میخواهد پس در این آیه مختصر سه دلیل است بر بطلان مذهب ایشان . والله علیم حکیم . و خدای تعالی دانا و محکم
کار است ، والله یرید ان یتوب علیکم ، ان اراده که لایق حکم اوست بخود حواله کرد و آن اراده که لایق جهل و سفه تو است
که تو بخدای حواله کردی بتو حواله کرد . و یرید الذین یتبعون الشهوات . خدای فعل تو با تو افکند و تو بر خدای
افکندی بوقت جزا پیدا شود اگر اینجا ندانی انجا که روز جزا بود بدانی اگر عقاب خدای را کنند قول قول تو باشد
و فعل فعل خدای بود و اگر عقاب تو را کنند بدانی که فعل بد و قول بد و اعتقاد بد تو را بوده است در خدای تعالی
حیث لا ینفعك العلم آنجا که علمت سود ندارد و پشیمان شوی انجا که پشیمانی در نگیرد و سود ندارد اگر گویند چرا
تکرار کرد حدیث توبه و در آیه توبه گفته بود جواب آن است در آیه دوم بان باز گفت یا مطابقه باشد میان ارادهٔ او
و ارادهٔ آنان که فساد خواهند تا مطابقه بمقارنة پیدا شود که هر چیزی بعکس خویش پیدا گردد مفسران خلاف
کردند در آنانکه متبع شهواتند مجاهد گفت مراد زناکنندگان اند که ایشان چون مفسدند میخواهند تا شما
همچون ایشان باشید . ودوالو تکفرون کما کفروا فتکونون سواء وقال . ودوا لو کفرنا فاستوینا . وصار
الناس کالشیء المشوب . سدی گفت جهودان و ترسایانند که نکاح محرمات روا میدارند بعضی دیگر گفتند

کنیزکانند که هیچ تحرج نکنند ازاین معانی قولی دیگر آن است که جمله مبطلانند که متابعت هوا و شهوات کنند و این اولیتر برای عموم مش و میل خلاف استقامت بود خدای تعالی از تو استقامت و راستی میخواهد بدلالت انکه تورا استقامت فرمود و بان دعوت کرد و بر آن مدح کرد فی آیات کثیرة مثل قوله . اهدنا الصراط المستقیم وقوله ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا وقوله لمن شاء منکم ان یستقیم وقوله ویهدیك صراطاً مستقیماً . واصحاب شهوات از تو کژی و ناراستی میخواهند و در آیه دلیل نیست بر انکه اتباع شهوات بهیچ وجه نشاید و انما بر وجه حرام نشاید بر انکه آیه در مورد ذم است و ذم بانکس لایق بود که طالب حرام باشد نه بانکه قانع بر حلال بود . یرید الله ان یخفف عنکم . حق تعالی یکبار پس از دیگر تقریر فضل و کرم خود میکند با بندگان گفت خدای تعالی میخواهد تا بار گران از شما تخفیف کند چنانکه گفت . یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر . واین آیه نیز بطلان جبر است در تکلیف مالا یطاق گفتند مراد بقبول توبه در آیتهای پیشین آن است که آنچه در جاهلیت کرده اند از نکاح محرمات خدای تعالی میخواهد تا عفو کند و توبه از آن قبول کند ومراد باین تخفیف در آیهٔ نکاح پرستاران است انکس که طول ندارد واز عنت بترسد اورا رخصت داد که بر بردگان نکاح بندد تا آسان بود اورا انکه باز بود که آدمی ضعیف بر هیچ طاقت ندارد هوا بر او غالب باشد و شهوت بر او غالب باشد سعید بن المسیب گفت شیطان چون از بنی آدم آیس شود از در شهوت زنان بر او راه یابد انکه گفت عمر من هشتاد سال است و یك چشم تباه شده است و دیگری تاریك شده و با این همه از فتنهٔ زنان ایمن نیم حسن بصری گفت ضعف او آنستکه اورا از آبی مهین ضعیف آفرید ابن کیسان گفت . لان هواه یستمیله وشهوته تغلبه ویطیشه خوفه وحزنه . گفت برای انکه هوا بجنباند اورا و شهوت غلبه کند بر او و حزن و خوف سبك گرداند اورا عبدالله عباس گفت هشت آیه در این سوره است که فرزند آدم را بهتر است از هرچه در دنیا آفتاب بر او تابد وهی قوله یرید الله لیبین لکم والله یرید ان یتوب علیکم یرید الله ان یخفف عنکم ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه ان الله لا یغفر ان یشرك به ان الله لا یظلم مثقال ذرة ومن یعمل سوء او یظلم نفسه ما یفعل الله بعذابکم . قوله تعالی

یا ایها الذین آمنوا لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تکون تجارة عن

ای انکسانیکه ایمان آورده اید مخورید مالهای شمارا درمیان شما بی وجه شرع مگر که باشد ان مالها بازرگانی از

تراض منکم ولا تقتلوا انفسکم ان الله کان بکم رحیما * ومن یفعل ذلك عدواناً

خشنودی طرفین از شما و مکشید یکدیگررا بدرستیکه خدای هست بکار شما مهربان وهرکه کند آن فعل را نه بخطا

وظلماً فسوف نصلیه ناراً وکان ذلك علی الله یسیراً * ان تجتنبوا کبائر ما تنهون

نه بقصاص پس زود بود که درآریم اورا در آتش وهست آن بر خدای آسان اگر دوری کنید از خصلتهای بزرك از انچه بازداشته می شوند

عنه نکفر عنکم سیئاتکم وندخلکم مدخلاً کریماً * ولا تتمنوا ما فضل الله

از آن پوشیده گردانیم از شما خصلتهای بد شمارا ودر آوریم شمارا جای در آوردنی نیکو وآرزو مبرید انچیز براکه فزونی نهاد خدای

به بعضکم علی بعض للرجال نصیب مما اکتسبوا وللنساء نصیب مما اکتسبن

بان بعضی از شما بر بعضی مر مردان راست بهره از انچه اندوخته اند ومر زنان راست بهره از انچه اندوخته اند

واسئلوا الله من فضله ان الله کان بکل شیء علیماً * ولکل جعلنا موالی مما ترك الوالدان

وبخواهید از خدای از عطای او بدرستیکه خدای هست بهمه چیز دانا ومر هریکی را گردانیدیم از انچه گذاشته باشند پدر و مادر

والاقربون والذین عقدت ایمانکم فآتوهم نصیبهم ان الله کان علی کل شیء شهیداً *

وخویشان نزدیکتر وآنانکه عهدی بست دستهای شما پس بدهید ایشان را بهره ایشان بدرستیکه خدای هست برهمه چیز گواه

الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض وبما انفقوا من اموالهم فالصالحات

مردان استیلا دارنده اند بر زنان بانچه تفضیل نهاد خدای بعضی از ایشان را بر بعضی وبسبب انکه نفقه کردند از مالهای خود پس زنان نیك

قانتات حافظات للغیب بما حفظ الله واللاتی تخافون نشوزهن فعظوهن واهجروهن

مطیع شوهرانند نگاهدارنده برای غیب وانچه نگاه داشت خدای وآن زنان دانند نافرمانیهای ایشان پس پند دهید ایشان را ودوری کنید از ایشان

فی المضاجع واضربوهن فان اطعنکم فلا تبغوا علیهن سبیلاً ان الله کان علیاً کبیراً *

درخوابگاهها و بزنید ایشان را پس اگر فرمان برداری نمایند شمارا پس مجوئید بر ایشان راهی بدرستیکه خدای هست بزرگوار بزرك

وان خفتم شقاق بینهما فابعثوا حکماً من اهله وحکماً من اهلها ان یریدا اصلاحاً

اگر دانید مخالفتی درمیان هردو پس فرستید حاکمی از کسان او وحاکمی از کسان آن زن اگر بخواهند اصلاح را

یوفق الله بینهما ان الله کان علیماً خبیراً *

موافقت پدید میکند خدای میان هردو بدرستیکه خدای هست دانا و آگاه

قوله یا ایها الذین آمنوا . حق تعالی نهی کرد مؤمنانرا و خطاب کرد بایشان واگرچه جز ایشان از کافران داخلند در این خطاب ولکن توجیه خطاب کرد بایشان برای اکرام ایشان وگفت مخوری مالهایتان یعنی بعضی مال بعضی در میان شما و بینکم نصب او بر ظرف باشد بالباطل بحرام از ربا وقمار وقطع وغصب ودزدی وخیانة وجمله انچه ناواجب باشد که کنند تا مال کسی ببرند چون آیه آمد جماعتی تحرج کردند از انکه بخانهٔ کسی طعامی خورند تا این آیه آمد در سورة النور . لیس علی الاعمی حرج الی قوله الا ان تأکلوا جمیعاً او اشتاتاً . الا ان تکون تجارة . استثناء منقطع است بمعنی لکن برای انکه مستثنی نه از جنس مستثنی منه است کوفیان خواندند تجارة بنصب علی خبر کان قالوا والتقدیر الا ان یکون ذلك تجارة وقیل الا ان تکون الاموال تجارة وقیل الا ان یکون التجارة تجارة کما قال الشاعر . وان کان یوماً ذا کواکب اشنعا . ذکره ابو علی الفارسی وباقی قرا برفع خواندند برای انکه کان تامه باشد ومعنی انکه الا ان توجد وتحصل تجارة ودر آیه دلیل است بر بطلان قول انکس که گفت مکاسب حرام است برای انکه خدای تعالی مکاسب وتجاراة استثناء کرد از منهیاتی که گفت ومثله قوله . واحل الله البیع وحرم الربوا . قوله عن تراض . در او دو قول گفتند یکی انکه امضاء بیع کنند بتفرق تا خیار بعد العقد زایل شود واین قول شریح است وشعبی وابن سیرین لقوله علیه السلام البیعان بالخیار مالم یتفرقا . گفت متبایعین بخیارند تا با یکدیگر باشند چون متفرق شدند خیار نباشد ایشانرا وگفته اند وقتی باشد که بعد البیع گوید هر یکی صاحبش راکه ، اختر ان شئت . اگر خواهی تا اقاله کنم تورا وقال النبی ص البیع عن تراض والخیار بعد الصفقة ولا یحل لمسلم ان یغش مسلماً وقال صلی الله علیه وآله البیعان بالخیار مالم یفترقا فان صدقا وبینا بورك لهما فی بیعهما وان کتما وکذبا محق برکة بیعهما . عمرو بن جریر گفت ابو هریره گفت که رسول ص گفت هذا البیع عن تراض . قول دوم آنستکه گفتند مراد بتراضی آنستکه امضاء بیع کنند بقصد واین قول ابو حنیفه است ومالك وابو یوسف ومحمد وبعضی دگر گفتند مراد آنستکه اگرچه در بیع غبنی بود چون تراضی باشد میان متبایعین روا بود قوله . ولا تقتلوا انفسکم . در او سه قول گفتند یکی انکه یکدیگر را مکشی ومراد بنفس جمله اند برای انکه اهل یك ملتند چنانکه رسول ص گفت . المؤمنون کنفس

واحدة ومثله قوله تعالی واذا دخلتم بیوتاً فسلموا علی انفسکم ای فلیسلم بعضکم علی بعض . وگفته‌اند مراد
آنستکه کسی‌را بکشد وداند که بقصاص اورا بازخواهدکشتن همچنان باشد که خودرا کشته وچون برکسی
سلام کند وداند که جواب خواهد شنیدن همچنان باشد که برخویشتن سلام کرده واین قول عطا وسدی
وزجاج وجبائی‌است وقولی دیگر آنستکه ابوالقاسم بلخی گفت مراد آنستکه خودرا مکشی درحال غضب
وضجارة قولی دیگر آنستکه خویشتن هلاك مکنی بارتکاب المحارم والمآثم من اکل اموال الناس بالباطل . بانکه
معصیت کنی ومال یتیمان خوری ومال مردمان خوری بناواجب که درقیامت معذب ومعاقب باشی انکه بدست
خودکرده باشی همچنان بود که خودرا کشته وقولی دگر آنستکه ازصادق ؑ روایت کردند که معنی آنستکه
خویشتن درکارزار میگفنی دروقتیکه ظاهر حال آن باشد که کشته شوی ازضعف وبیسازی وکثرت وغلبهٔ
دشمن واین‌آیه جاری مجری آن بود که گفت . ولاتلقوا بایدیکم الی التهلکه . چه‌اگر چنین کنی خودرا در
خطرنهاده باشی وخودرا بدست خود کشته فضیل عیاض‌را پرسیدند ازاین‌آیه ولاتقتلوا انفسکم . چه‌باشد
گفت معنی آنستکه . ولاتغفلوا عن حظ انفسکم . ازبهره ونصیب خود غافل مباشی یعنی برای خود ذخیره
نهی که انکس که اوسفری درپیش دارد وزاد برنگیرد وبراه برود خودرا کشته باشد واین همه نزدیك است
بقوله تعالی . ولاتلقوا بایدیکم الی التهلکه . یکی‌را ازجملهٔ صحابه رسول ؑ بسرتی فرستاد وگفت درراه مرا
احتلام افتاد وسرما سخت بود من نیارستم غسل کردن ازهلاك ترسیدم تیمم کردم ونماز کردم بقوم خود چون
بازآمدم رسول‌را ؑ خبردادم مراگفت . یاهذا صلیت باصحابك وانت جنب . باصحاب نماز کردی وتو
جنب بودی من گفتم ای رسول‌الله سرما سخت بود ومن برخویشتن خایف بودم خواستم تاغسل کنم این‌آیتم
یادآمد که خدای تعالی میگوید ولاتقتلوا انفسکم رسول ؑ بخندید ودیگر چیزی نگفت جندب بن عبدالله
اصحابش‌را گفت دربعضی غزوات . انّ هؤلاء ولغوا فی دمائهم . اینان درخون خود میشوند یعنی نه بر
بصیرت قتال میکنند انگه گفت نباید که منع کند شمارا ازبهشت چنانکه برکفی کنید ازخون مسلمانی که من از
رسول ؑ شنیدم که گفت مردیرا از آنانکه پیش شما بودند قرحه بدست برآمد وکاردی برگرفت وآن قرحه
ببرید رگ بریده شد وخون باز نایستاد تامرد بمرد خدای تعالی وحی کرد به پیغمبر وقت . بادرنی ابن‌آدم
بنفسه فقتلها فقد حرّمت علیه الجنة . گفت فرزند آدم بامن مبادرت کرد ومسابقت بجان خود یعنی پیش ازانکه
من اورا بمیرانم خودرا بکشت من بهشت براو حرام کردم . انّ الله کان بکم رحیما . بعضی گفتند کان صله
است ومعنی آنستکه انّ الله رحیم بکم واولیتر آن بود تاممکن بود که کلام خدای تعالی‌را جل جلاله بروجهی حمل
کنند که مفید باشد ومعنی‌دار برزیادت حمل نکنند وکان اینجاهم آن حکم دارد که ازجملهٔ آیتها که گفت .
کان الله غفوراً رحیماً وکان الله علیما حکیما . ومعنی آنستکه کان خبررا باشد ازمامضی ومعنی آن بود اینجا ودر
چنین مواضع که انّ الله لم یزل عالماً غفوراً رحیماً خدایتعالی همیشه عالم وعلیم وغفور ورحیم بوده است بشما
واین برسبیل مبالغه وتوسع بود . ومن یفعل ذلك عدواناً الایة . وهرکه آن کند خلاف کردند درانکه ذلك
اشارت بچیست بعضی گفتند اشارة بخوردن مال مردمان‌است بباطل وبعضی دیگر گفتند اشاره بقتل خود است
برای انکه وعید عقب این‌هردو خبراست بعضی دگر گفتند اشاره بجملهٔ محرمات‌است که دراین صورت گفت
وبیان کرد قول چهارم آنستکه راجع‌است الی قوله تعالی . یاایها الذین آمنوا لایحل لکم ان ترثوا النساء کرهاً
الایة . وعدوان تعدی باشد مصدر بود من عدا طوره ای تجاوز حده ونصب او برتمیز بود چنانکه اعطیته

کذا صلةً اوصدقة واخذت ذلك منه قهراً وقسراً . وبرای آن گفت وقید زد باینکه بروجه سهو وغلط
ونسیان کند مستحق این وعید نبود . فسوف نصلیه ناراً . بسوزانیم وبچشانیم اورا باتش دوزخ . و
کان ذلك علی الله یسیراً . واین برخدای آسان‌است ومورد این‌آیه مورد وعیداست یعنی خدای تعالی قادر
است واین معنی براو متعذر نبود . قوله ان تجتنبوا کبائر ماتنهون عنه . بدانکه علما درکبائر خلاف کردند
عبدالله عباس گفت هرچه خدایرا بان بیازارند کبیره باشد وسعید جبیر ومجاهد وابوالعالیه وضحاك گفتند
هرچه خدایتعالی ازآن نهی کرد ووعید کرد برآن بعقاب دوزخ ازکبیره‌است ونزدیك ما هرچه معصیت‌است
همه کبیره باشد جز انکه باضافه بعضی بابعضی کبیره‌تر بود تایك گناه باشد که هم صغیر بود وهم کبیر باضافه بانکه
عقابش کم ازآن باشد کبیر بود وباضافه بانکه عقابش بیش ازآن باشد صغیر بود ونزدیك معتزلیان صغیره آن
باشد که عقابش درجنب طاعات واجتناب کبائر محبط باشد ونزدیك ماوایشان معین نبود وجزخدای نداند
تامکلفان بچشم حقارت بمعصیت خدا ننگرند ومغرا نشوند بقبیح وازجملهٔ آنچه باتفاق کبیره‌است قتل نفس محرمه
است وظلم وغصب وقذف محصنات وزنا وربا ولواطه وشرب خمر وفرار اززحف واین قول عبدالله عباس
است وسعید جبیر وحسن بصری وضحاك وروایت کرده‌اند ازصادق ؑ الاانکه درحدیث صادق زیادتی هست
وآن شرك بخدای‌است وانکار الولایة وعقوق الوالدین وعبدالله مسعود گفت هرچه خدای تعالی نهی کرد ازآن
ازاول سورة تابسرسی آیه همه کبیره‌است ودرخبراست که رسول ؑ گفت . عقوق الوالدین وشهاد الزور کبیرة
. درمادر وپدر عاصی شدن وگواهی بدروغ دادن کبیره‌است عبدالله مسعود گفت من ازرسول ؑ پرسیدم
وگفتم یارسول‌الله کدام گناه عظیم‌تراست گفت انکه باخدای انباز گیری گفتم پس ازآن گفت انکه فرزندرا
بکشی ترس آن‌را که باتو نان خورد گفتم پس ازآن گفت انکه بازن همسایه زنا کنی وتصدیق این حدیث در
کتاب خدای‌است جل جلاله انجا که گفت . والذین لایدعون مع الله الهاً آخر ولا یقتلون النفس التی
حرم الله الا بالحق ولایزنون . بریده روایت کند که رسول علیه‌السلام گفت بزرگتر کبیره شرك بخدای
است وعقوق الوالدین وانکه آب ازمردمان بازداری پس ازانکه توسیراب شده باشی عبدالله عمر روایت کرد
که رسول ؑ گفت ازجملهٔ کبائر شرك بخدای‌است وسوگند بدروغ است وعقوق الوالدین وقتل النفس
انس مالك روایت کرد ازرسول علیه‌السلام که گفت کبایر چهاراست شرکست وقتل نفس وعقوق الوالدین
وگواهی بدروغ سفیان گفت وعبدالله عمر درحدیثی مرفوع که ازجملهٔ کبایر آن باشدکه پدر ومادررا
دشنام دهد گفتند چگونه باشد که مرد پدر ومادر خودرا دشنام دهد گفت بلی مادر وپدر کسی‌را دشنام دهد
تاانکس پدر ومادر اورا دشنام دهد واین مانند آنستکه گفت علیه‌السلام المسبتان ماقالا فعلی البادی مالم یعتد المظلوم .
وعبدالله مسعود گفت کبایر چهاراست شرك بخدای ونومیدی ازروح خدای ویأس ازرحمت خدای وامن
ازمکر خدای عبدالله عمر گفت کبایر هفت‌است . شرك وقتل عمد وعقوق لوالدین واکل الربا واکل مال الیتیم
وقذف المحصنات والفرار من الزحف والسحر . وروایت کرده‌اند ازصادق علیه‌السلام که او گفت کبایر سه‌است
ترك ملت وتبدیل سنت وقتال اهل صفقت فرقد گفت درتوریة خواندم که امهات گناه سه‌است وآن اوّل
گناه‌است که کردند اول کبر وآن ابلیس کرد ودوم حرص وآن آدم کرد وسیم حسد وآن قابیل کرد عبدالله عباس‌را
گفتند کبایر چنداست گفت هفت‌است تابهفتصد الّا آن‌است که گناه بااستغفار کبیره نباشد وبااصرار صغیره
نباشد سعید جبیر گفت هرچه معصیت خداست همه کبیره‌است الّا آن‌است که چون بنده گناهی بکند باید

تااستغفار کندکه خدایتعالی دردوزخ هیچکس را مخلد ندارد الّا آن راکه کافرباشد یافریضه را منکر باشد یابقدر
ایمان ندارد علی بن ابی طلحه گفت هرگناهی که خدای تعالی مقرون بکرد بلعنت یابغضب یابدوزخ یابعذاب آن
کبیره باشد ضحاك گفت هرچه دردنیا برآن حدّ زنند ودرقیامت برآن عقاب بود آن کبیره باشد حسین بن الفضل
گفت هرچه خدای تعالی درقرآن کبیرخواند یاعظیم خواند آن کبیره باشد . نحو قوله انّه کان حوباً کبیراً .
انّ قتلهم کان خطاً کبیراً . انّ الشرك لظلم عظیم . انّ کیدکن عظیم . سبحانك هذا بهتان عظیم . انّ ذلکم
کان عندالله عظیماً . ولیع گفت هرچه برآن اصرار کنـند کبیره باشد وهرچه ازآن استغفار کنند صغیره باشد از
قول رسول علیه السلام گرفت . لاکبیرة مع استغفار ولاصغیرة مع اصرار . احمدبن عاصم الأنطار گفت گناه
عمدکبیره باشد وسیئات خطاباشد ونسیان واکراه وحدیث النفس وسفیان ثوری گفت کبایر آن باشدکه دراو
مظلمه بود میان بندگان وصغایر هرانچه میان خدا و بنده باشد واین ازآن خبرگرفت که رسول علیه السلام
گفت چون روزقیامت باشد منادی ازبطنان عرش نداکند ازقبل رب العزة ای امّة احمد امانچه میان من
وشماست بشما بخشیدم وتبعاتی ماندکه شمارابایك دیگراست بیکدیگربخشی وبهشت روی واین جمله کلام اهل
سلف است ومتعمد آن است که پیش ازاین گفتیم که همه کبیره باشد پس باضافه صغیرشود ومعتزله گفتند چون
بنده اجتناب کبایرکند وازتکاب صغایرخدای را نبودکه اورا مؤاخذه کند بصغایر وبنزدیك ما خدای رابود
که اورا مؤاخذه کند بان برای انکه آن مذهب بنا براحباط وموازنه است و بنزدیك ما درست نیست آن .
نکفر عنکم سیئاتکم . مفضل عن عاصم خواند . یکفر ویدخلکم بالیا ردّاً الی قوله انّ الله کان بکم رحیماً .
حق تعالی گفت اگر بپرهیزی ازکبایرگناهانی که شمارا ازآن نهی کردم آن بکفارۀ سیئاتتان کنم یعنی آنچه دون
آن باشد درگذارم ازشما بتفضل واورا بودکه چنین کند چه عقاب حق اواست وقبض واستیفایش بااواست
وباستیفایش مضرت تعلق دارد ودراسقاطش اسقاط حق غیری نیست بایدکه اسقاطش نیکوبود کالدین و
این هم مبتدءاً کندوهم عندفعلی که مابکنیم چنانکه دراین آیه گفت عبدالله مسعود گفت . من الصلوة الی الصلوة.
ازآن نماز تااین نماز آنچه درمیان این هردونمازبود خدای تعالی بیامرزد وآن نمازها کفارۀ آن گناهان باشد و
من الجمعة الی الجمعة وازنماز آدینه تانماز آدینه خدایتعالی انچه میان آن باشد بیامرزد وآن نمازهاء آدینه کفارۀ
آن بکندودرخبراستکه هرکس غسل آدینه کند . غفرله مابین الجمعتین . یعنی هرچه درآن هفته کرده باشد ازغسل
کفارۀ آن شود ومن رمضان الی رمضان وانچه درمیان دورمضان کند خدای تعالی روزۀ ماه رمضان کفارۀ
آن کند ومن الحج الی الحج وانچه ازمیان دوحج بود نیزبیامرزد وحجها کفارۀ آن کند ورسول علیه السلام
گفت . الصلوة الخمس کفارات لما بینهن ما اجتنب الکبایر . نمازپنجگانه کفارۀ هرگناه است که میان آنهـا باشد
مادام تا کبیره نکند . وندخلکم مدخلاً کریماً . عاصم واهل مدینه خواندند مدخلاً بفتح المیم ومدخل موضع دخول
باشد وباقی قرا خواندند بضم میم وآن مصدر باشد وموضع باشد ومفعول باشد واورا بجای کریم بریم یعنی
بهشت ابوسعید خدری وابوهریره روایت کردندکه رسول علیه السلام یکروز برمنبرگفت بان خدای که جان
من بامراواست سه بار وخواموش شد مردم گریستن گرفتند ازانکه ندانستندکه رسول علیه السلام آن سوگند
چرا یادکرد انکه گفت هیچ بنده نباشدکـه او پنج نماز بگذارد وماه رمضان روزه دارد وازکبایر اجتناب
کند والّا درهای بهشت براو گشایند چنانکه برهم میاید انکه این آیه بخواند . ان تجتنبوا کبائر ماتنهون عنه
الأیه قوله ولاتتمنوا مافضل الله به بعضکم علی بعض الأیه . مفسران گفتند سبب نزول آیه آن بودکه زنان جمع

شدند ورسولی فرستادند برسول علیه السلام وگفتند یا رسول الله نه خدای تعالی خدای مردان وزنانست
وتوپیغامبری بمردان وزنان چرا خدایتعالی همه ذکرمردان میکند وذکرزنان نمیکند مامیترسیم مباداکه درما
خیری نیست یاما خدای را بکار نه ایم خدایتعالی این آیه فرستاد ونیز . قوله بأنّ المسلمین والمسلمات وقوله
انّی لااضیع عمل عامل منکم من ذکراوانثی . وقوله من عمل صالحاً من ذکراوانثی . بعضی دگر گفتند سبب نزول آیه آن بود
که چون خدایتعالی آیه میراث فرستادو گفت . للذکر مثل حظ الانثیین ، یك مردرادو چندان میراث باشدکه دوزن را
زنان گفتندیاسبحان الله چرا چنین باشدما اولیتریم که نصیب بیشترباشدکه ماضعیفانیم وایشان اقویا وما عوراتیم و
ایشان سرگشاده بهرنوع برطلب معاش قادرند خدایتعالی این آیه فرستاد مجاهد گفت سبب آن بودکه ام السلمه
گفت مردان غزا میکنـند وما نمیکنیم وایشان راحظ وبهره درهردوسرای بیش است کـه مارا کاشك نامرد
بودمانی خدای تعالی ان آیه فرستاد قتاده وسدی گفتـند چون آیه قسمت میراث آمدکه . للذکر مثل حظ
الانثیین . مردان گفتند ماامیدداریم که ثواب ما درآخرت مضاعف باشد چنانکه نصیب ما دردنیا مضاعفست
برنصیب زنان وزنان گفتـندکه امیدداریم که وزرو عقاب ما درقیامت نیمه آن باشدکه وزرو عقاب مردان
چنانکه نصیب ماازمیراث برنیمه نصیب مردان است خدای تعالی این آیه فرستاد ونهی کردوهریکیرا ازاین دوگروه
که تمنّاء حال یکدیگر کنند گفت تمنا میکنید آنچه خدای تعالی تفضیل داد بعضی را ازشما بربعضی وحقیقت
تمنا آن باشدکه کسی گوید چیزی راکه باشد کاشك نبودی وآن راکه نباشد گوید کاشك بودی وازقبیل کلام باشد
وبرای این اهل لسان دراقسام کلام شمردند وبعضی مردمان گفتند تمنّی معنی باشد دردل بیرون ازشهوت
وبیرون ازاراده ورمّانی گفت تمنا آن بودکه مرد دوست دارد برسبیل استمتاع باو وبعضی دگر گفتند اراده را
چون مراد حاصل نیاید تمنا باشد ومذهب درست آن باشدکه گفتیم که تمنا ازقبیل کلام باشد برای انکه اراده
تعلق ندارد الّا بانچه حدوثش صحیح باشد وتمنا بمحال وصحیح تعلق دارد واراده تعلق ندارد الّا بمعدوم وشهوت بهردو
تعلق دار وظاهر آیه اقتضای آن میکند که تمنای حال غیری کردن حرام باشدوفرا گفت این برسبیل ندب است ووجه
تحریم او آن است که این حسد باشدیاازدواعی حسد باشدواین ازدنایاء اخلاق بودچون رضا نباشد بانچه خدای قسمت
کرده باشداورا وگفتند حسد مذموم است وغبطه جایز برای انکه حسد تمناء حال غیری باشدوغبطه تمناء حال مثل او
باشد واین روابود ضحاك گفت روا نباشدکه کسی تمناء حال کسی یامثل حال کسی کند نه بینی که حق تعالی
چگونه حکایت کرد ازآنانکه تمناء مثل حال قارون کردند . یالیت لنا مثل ماأوتی قارون . انکه چون اورا
واموال اورا خسف کردند بران تمناء پشیمان شدند چنانکه حق تعالی از ایشان باز گفت . واصبح
الذین تمنوا مکانه بالأمس الی قوله لولا ان منّ الله علینا لخسف بنا . وکلبی گفت در توریة
نوشته است کـه نشاید کـه کسی گوید . اللهم اعطنی مال فـلان وامرأته واخواله وامواله .
ولکن روابودکه گوید . اللهم اعطنی وارزقنی مثل ذلك وخیراً من ذلك . بارخدایا مرا مانندآن وبهتر ازآن بده
واین معنی اگر برسبیل تمناباشدواگر برطریق دعاباشد جزبشرط مصلحت روانباشداگرچه درلفظ نگویدیااظهار
نکند ودرضمیر آن دارد انکه گفت هرکسیرا نصیب خودباشد ازانچه کنند . للرجال نصیب مما اکتسبوا . قتاده
گفت هرکسیرا نصیب خودباشد ازثواب وعقاب بروفق عملش دراین باب فرقی نیست برای انکه درحق مردان و
زنان جزاء اعمال بریك حدّ است فی قوله تعالی . من جاء بالحسنة فله عشرامثالها ومن جاء بالسیئة فلایجزی الا مثلها
برهرحسنه ده ثواب وبرهرسیئه یك جزادرحق مردان وزنان بسویه وقولی دگر آنست که مراد حظ ونصیب دنیاست.

از رزق و مراد بکسب اکتساب مر داست در دنیا رزق و مال را گفت هر کسیرا نصیبی هست بحسب انچه صلاح اوست از
رزق و کسب و کار او از مردان و زنان تمنا زیاده نباید کردن چه اگر صلاح او در آن بودی او را همچنان بدادی چون نداد
مراعات مصلحت او کردند بیانه قوله . ولو بسط الله الرزق لعباده لبغوا فی الارض ولکن ینزل بقدر مایشاء . عبدالله
عباس گفت مراد نصیب میراثاست که چون زنان را نصیب کم از میراث مردان آمد تمناء حال ایشان کردند خدای
تعالی از آن نهی کرد و گفت هر کس را نصیب خود است و براین قول اکتساب بمعنی اصابه و جوز باشد و در این قول ضعفی
هست برای انکه خلاف ظاهر است انکه گفتند دست از تمنا بداری و در دعا افزائی . واسئلوا الله من فضله . ابن کثیر
و کسائی و خلف خواندند وسلوا الله بحذف همزه در جمله قرآن چند انکه امر مخاطب است و باقی بهمزه خواندند و انچه
امر غایب است با فعل مضارع خلاف نکردند در انکه مهموز خواندند نحو قوله . لیسئل الصادقین عن صدقهم ولیسئلوا ما
انفقوا . رسول ع گفت . سلوا الله من فضله فانه یحب ان یسئل وان من افضل العبادة انتظار الفرج . از خدایتعالی
بخواهی از فضل او که دوست دارد که از او سؤال کنند و فاضلتر عبادتی انتظار فرج باشد و ابو هریره روایت کرد که
رسول ع گفت من لم یسئل الله من فضله غضب الله علیه . هر کس که از خدای تعالی نخواهد از فضل او خدایتعالی بر او
خشم گیرد و از بعضی زنان رسول ع روایت است که گفت هر چه خواهی از خدای خواهی وا گر همه دوال نعلین
باشد که اگر خدای میسر نکند میسر نشود و سفیان عینیه گفت خدای تعالی ما را نفرمود که از او سؤال کنیم الا تا
اجابت کند اگر نه آنستی که عطا دوست دارد ما را سؤال نفرمودی . ولکل جعلنا موالی مما ترك الایة . گفت هر
کسیرا مولائی کردیم از انچه رها کرده باشند مادر و پدر و خویشان در این موالی خلاف کردند عبدالله عباس و مجاهد
و قتاده و ابن زید گفتند عصبه است سدی گفت وارثانند که اولیتر باشند بمیراث و اصل کلمه من الولی باشد وهو
القرب و من ولی الشی یلیه اذا اتصل به . و معنی متقارب است و مولی بر وجوه است پسر عم و عصبه باشد و معتق باشد و
معتق باشد و ولی نعمة و ولی مرد باشد و همسایه باشد و حلیف و ناصر باشد و اولی باشد مولی بر این ده قسمت بود و مرجع
همه با اولی است برای انکه اصل کلمه از این مشتق است و هر یکی را از اینان برای آن مولی خوانند که بصاحبش اولی باشد
اما معنی آیه در او چند قول گفتند یکی انکه معنی آنست . ولکل جعلنا یعنی لکل واحد من الرجال والنساء موالی
ای ورثة هم اولی بمیراثه یرثونه مما ترك الوالداه واقربوه من میراثهم له . گفت کردیم و نهادیم یعنی بیان کردیم و
مشروع کردیم هر یکی را از مردان و زنان وارثانی که ایشان اولیتر باشند بمیراث ایشان بقرابت تا بر دارند بمیراث
انچه مادر و پدر و خویشان رها کرده باشند و قولی دگر آنست که معنی چنین بود که هر کسیرا وارثی کردیم که میراث
او گیرد مما ترك ای ممن خلفهم و ما بمعنی من بود انگه بیان کرد وارثان را گفت . الوالدان والاقربون علی تقدیر وهم
الوالدان والاقربون . وارثان پدر و مادر و خویشانند که نزدیکتر باشند و بر این قول مادر و پدر و اقربون وارثان
باشند انگه ابتدا کرد و گفت . والذین عقدت . محل او رفع است بر ابتدا و خبر او فی قوله فاتوهم نصیبهم . و کوفیان
خواندند عقدت بی الف و باقی قرا خواندند عاقدت بالالف اول از عقد باشد و دوم از معاقدة و آن معاهده باشد و
ابو علی الفارسی گفت این اولیتر است برای انکه عهد و سوگند میان دو کس باشد و مفاعله بناء فعلی باشد که از
میان دو کس باشد والعهد والعقد والمیثاق والوثیقه والیمین نظایر باشد و در شاذ سعد بن الربیع خواند عقدت علی
تکثیر الفعل و عرب برای آن سوگند را یمین خوانند که در وقت سوگند دست راست او بدست راست خود
بگیرد و تقدیر آن است . که والذی عقدت ایمانکم خلفهم ای عاقدتم ایمانکم علی القرائتین ، و در ظاهر اسناد فعل
با یمین است که سوگند باشد و در معنی با مرد سوگند خوار و در معنی آیه چند قول گفتند قتاده گفت در جاهلیت

مخالفت کردند و با یکدیگر عهد و سوگند خوردند و محالف معاهدش را گفتی . دمی دمك و هدمی هدمك و ثاری
ثارك و حربی حربك و سلمی سلمك و ترثنی وارثك و تطلب بی واطلب بك و تعقل عنی واعقل عنك . گفتی خون من
خون تو است و ویرانی سرای من ویرانی سرای تو است و کینهٔ من کینهٔ تو است و جنگ من جنگ تو است و صلح من صلح
تو است و تو از من میراث گیری و من از تو میراث گیرم و تو طلب خون من کنی و من طلب خون تو کنم و تو از من دیه
دهی و من از تو دیه دهم و همچنین که گفته بودند میان ایشان موارثه ثابت شدی و نصیب حلیف از میراث دانگی
بودی خدای تعالی گفت نصیب ایشان بدهی از میراث انکه آن را منسوخ کرد بایهٔ اولوا الارحام مجاهد و نخعی گفتند
نصیب او بدهی از وفا و نصرت و معاونت و دیت انچه بر آن عهد کرده اند دون میراث و بر این قول آیة منسوخ نباشد
لقوله تعالی عز و جل . یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود . ولقول النبی ع اوفوا للحلفاء عقودهم التی عقدت ایمانکم
. وفا کنی با حلیفانتان بانچه بر آن سوگند خورده باشی و روز فتح مکه در خطبه گفت انچه در جاهلیت کرده اید از
عهد و سوگند نگاهداری که اسلام آن را نیفزود الا قوت و زیادت و از آن پس سوگند مخوری و اگر خورید
مخالفت مکنی که لا حلف فی الاسلام . و عبدالرحمن عوف روایت کرد که رسول ع گفت که من بسوگند مطیبان
حاضر بودم و من کودك بودم با بعضی اعمام خود و اختیار نکنم که آن عهد شکافته بشود و ببدل آن مر اشتران سرخ
موی سیاه چشم باشد عبدالله عباس و ابن زید گفتند آیه در آنان آمد که رسول ع میان ایشان برادری داد روز مواخاة
از مهاجر و انصار چون بمدینه آمد ایشان بان برادری میراث گرفتندی انکه بایة فرایض منسوخ شد سعید بن
المسیب گفت آیه در آنان آمد که ایشان پسر خواندگان گرفتند در جاهلیت و از جملهٔ ایشان زید حارثه بود که رسول
ع او را به پسری برخواند خدای تعالی فرمود که ایشان را از وصیت نصیبی کنند و میراث خویشان را باشد فذلك
قوله فاتوهم نصیبهم یعنی من الوصیة . ان الله کان علی کل شیء شهیداً . که خدای تعالی بر همه چیزی گواه است
و مورد این کلمه تهدید و وعید است تا مردمان خلل نکنند بانچه واجب باشد در این باب . الرجال قوامون علی النساء
الایة . مقاتل گفت این آیه در سعد بن الربیع آمد و او از جمله نقیبان بود و در زنش حبیبه بنت زید بن ابی ظهیر و
هر دو انصاری بودند زن بر او نشوز کرد مرد او را بزد او با پدرش برخاست و بنزدیك رسول آمدند بشکایت و گفت
ای رسول الله من این کریمهٔ خود را در حکم او کرده ام اکنون او را طپنچه بر روی زد رسول ع گفت قصاص
باید کردن جبرئیل آمد و این آیه آورد رسول ع گفت ما چیزی خواستیم و خدای تعالی چیزی دگر خواست و
انچه خدای خواست بهتر است و قصاص برداشت در انچه از میان زن و شوهر باشد بر وجه تأدیب و قتاده گفت آیه
در اسعد بن الربیع آمد و زنش دختر محمد مسلمه و قصهٔ او هم از این نوع است که رفت و ابو روق گفت آیه در جمیله
بنت عبدالله بن ابی اوفی آمد و در شوهرش ثابت بن قیس بن شماس و قصهٔ او هم از این نوع که رفت گفت مردان
قیمان و ایستادگانند بر زنان گماشته و مسلط اند دست ایشان زبردست و دست اینان زیردست مردان را زبان
امر است و گفتار نهی است و دست تادیب است و قوام فعال باشد من القیام و این بناء مبالغه را باشد و کثرة فعل را
تا بصنایع و حرف این بناء مخصوص شد و زهری گفت و جماعتی علما که انچه از میان زن و شوهر باشد از جراحات
و شجاج در او قصاص نباشد مادام تا دون نفس باشد و اما دیه باشد بر مرد و بحسب انچه شرع فرموده بود . بما فضل
الله بعضهم علی بعض . بان تفضیلی که خدای داد بهری خلقان را بر بهری گفتند مراد عقل است و گفته اند بزیادة
الدین والیقین و از انجا که زن ناقص عقل و ناقص دین است برای انکه در ماهی چند روز نماز نتواند کردن و روزه
نتواند داشتن و گفته بنقصان گواهی که گواهی دو زن بیك مرد باشد. فرجل وامرأتان. و گفته اند بتصرف و تجارات

وگفته اند بجهاد که در حق مردان فرمود . انفروا خفافاً وثقالاً وجاهدوا باموالکم وانفسکم فی سبیل الله . و
در حق زنان فرمود . وقرن فی بیوتکن . ربیع گفت بالجمعة والجماعات که بر زنان نماز آدینه نیست وحسن بصری
گفت بنفقه که بر مردان است بر زنان نیست وگفته بهترین تفضیل بان است که مردی را چهار زن نهاد بشرع وزن
بیشتر از یکشوهر نتواند کردن وگفته اند بانکه طلاق از مردان است قال م الطلاق بالرجال والعدة بالنساء . و
گفته اند بمیراث وگفته اند بدیه که دیة زنی نیمه دیة مردی باشد وگفته اند به نبوة وامامت وخلافت که خدایتعالی
از زنان هیچ پیغمبری نفرستاد واز ایشان امام وخلیفه نباشد رسول م گفت المرئة مسکینة مالم یکن لها زوج زن مسکین
باشد تا شوهرش نباشد گفتند یارسول الله وان کان لها مال واگرچه مال دارد گفت واگرچه مال دارد آنگه برخواند
الرجال قوامون علی النساء ابوهریره روایت کند که رسول علیه السلام گفت بهترین زنان زنی بود که چون در او نگری
شادان شوی واگرش چیزی فرمائی اطاعت دارد واگر از او غایب شوی غیبت تورا محافظت کند از نفس خود ومال تو
آنگه این آیه برخواند . الرجال قوّامون علی النساء . فالصالحات قانتات . اما آن زنانی که صالحه باشند
ومطیعه باشند خدای جل جلاله وشوهران خودرا . حافظات للغیب . غیبت شوهر خودرا محافظت کنند
هم در اسرار وهم در اموال وهم در نفس خود . بما حفظ الله . ای بحفظ الله لهن نگاهداشت خدای
ایشان را وابوجعفر خواند بما حفظ الله بنصب هاء الله ای بحفظهن الله بنگاهداشت ایشان خدای را ومادر
هردو قرائت مصدری باشد ومعنی چنان است در هردو قرائت که رسول گفت علیه السلام . احفظ الله یحفظك
. واللاتی تخافون نشوزاً . وآن زنانی که ترسی که نشوز کنند ونشوز ناساختن وآرام ناگرفتن باشد واصل
او از حرکت واضطراب بود ودر عرف شرع از میان زن وشوهر باشد وآن را که از قبل هریك از ایشان بود
نشوز بود اما از قبل زن این است که در این آیه گفت . واللاتی تخافون نشوزهن . واز قبل مرد آن است که
فرمود . وان امرأة خافت من بعلها نشوزاً او اعراضاً . اگر ترسی که عصیان وناسازگاری . فعظوهن
. اوّل پند دهی ایشان را اگر سود ندارد واصرار کنند . واهجروهن فی المضاجع . ایشان را در بستر رها کنی
وجای دیگر بخسبی وگفته اند که پشت بر ایشان کنی واگر سود ندارد . واضربوهن . آنکه بزنی ایشان را زدنی
بقاعده باشد بروجه تأدیب چنانکه عیبی ونقصانی بر ایشان نیاید اگرچه خود همه عیب ونقصان ومایهٔ فساد
وطغیانند ودر خبر است که رسول علیه السلام گفت . علق السوط حیث تراه اهل بیتك . تازیانه جای در آویز
که اهل خانه وزیردستان تو بینند اسما بنت ابی بکر گفت من چهارم زن بودم که زبیر عوام مرا بزنی کرد چون
بر یکی از ایشان خشم گرفتی اورا بچوب مشجب زدی چنانکه بشکستی براو ومشجب سه پایه باشد که جامه براو
افکنند . فان اطعنکم . اگر شمارا طاعت دارند بر ایشان راهی مجوی یعنی ره تعنت وتجنی وگفته اند تکلیف
محبت مکنی ایشان را . ان الله کان علیاً کبیراً . خدای تعالی افراشته وبزرگوار است وهمیشه چنین بوده است
وخواهد بود قوله . فان خفتم شقاق بینهما الآیة . واگر ترسی شقاقی از میان ایشان وشقاق وناسازگاری
باشد از هردو جانب واشتقاق او من الشق باشد وشق نصف الشئ باشد فعل بمعنی مفعول وشاق ومشاقه
مصدر شاقه باشد وشقاقاً وآن از میان دو کس بود فابعثوا حکماً من اهله وحکماً من اهلها . وحاکم را بداری
یکی از جانب مرد ویکی از جانب زن تا بنشینند ومصلحت بینند . ان یریدا اصلاحاً . اگر اصلاح خواهند گفته اند مراد
حکمین اند وگفته اند مراد زن وشوهر اند . یوفق الله بینهما . خدای تعالی توفیق دهد میان ایشان عبیدة السلمانی
گفت در روزگار امیرالمؤمنین علی علیه السلام مردی وزنی بیامدند وباهریکی جماعتی مردمان بحکم گاه او

گفت چه میباید اینان را گفتند یا امیرالمؤمنین میان اینان شقاقی هست امیرالمؤمنین گفت از اهل مرد حکمی کنی
واز اهل زن حکمی آنگه ایشان را پیش خواند اعنی هردو حکم را گفت دانی تا شمارا چه می باید کردن بنشینی ورأی
زنی اگر صلاح در جمع باشد جمع کنی واگر صلاح در تفریق باشد تفریق کنی زنی گفت رضیت بکتاب الله حکما
بمالی اوعلی . راضی شدم بکتاب خدای بانچه مراست یا بر من است مرد گفت تفرقه کن امیرالمؤمنین علیه السلام
گفت تا هردو بقول ایشان راضی نشوی حکم نیست ونزدیك ما چنان است که اگر رأی زنند وصلاح در جمع بینند
جمع کنند وبا ایشان مشورت نکنند واگر تفرقه مصلحت بینند تفریق نکنند بی مراجعة ایشان واگر یکی جمع
بیند ویکی تفریق از این دو حکم آن را حکمی نباشد تا آنکه رأی ایشان متفق شود اما علی الجمع او علی التفریق حق
تعالی گفت اگر ایشان طلب صلاح واصلاح کنند من توفیق دهم میانهٔ ایشان . ان الله کان علیماً خبیراً . که خدای
تعالی دانا وخبیر است از کارها وتوفیق لطفی باشد که عندان اتفاق طاعت بیفتد . وبینهما . ضمیر حاکمین است وفقها
خلاف کرده اند در آنکه این حاکمان وکیل باشند یا حکم باشند نزد ما آن است که حاکم باشند آنکس که گفت وکیل باشند
گفت ایشان را بود که از دو کار آنچه رأی بینند بکنند بی مراجعه واین قول سعید جبیر است وشعبی ونخعی وشریح و
بر قول اول حسن بصری موافق است وقتاده وابن زید ودر تواریخ هست که چون امیرالمؤمنین علیه السلام بصفین
با معویه کارزار کرد گاه دست اینان را بودی وگاه ایشان را تا یکبار کار بانجا رسید که لشگر امیرالمؤمنین قوة گرفتند
واز ایشان قومی بسیار بکشتند وتنگ خیمهٔ معاویه بریدند وبسی نماند که اورا اسیر بگیرند او عمرو بن العاص را
گفت چه رای است گفت رأی آن است که بفرمائی چند پاره قرآن جامع بیارند ومفرق کنند وبر سر نیزه ها کنند
وگویند ای قوم ما شمارا بکتاب خدای میخوانیم تا میان ما حکم باشد همچنین کردند وسلاح
بینداختند ومصحفها وورقها بر سر نیزه ها بستند واین ندا کردن گرفتند لشگر امیرالمؤمنین علی از جنگ باز ایستادند
مگر اندکی که مستبصر بودند امیرالمؤمنین علیه السلام گفت یا قوم خطا نکنی . امضوا علی بصیرتکم فانهم لیسوا
باهل دین ولا قرآن وانما رفعوها مکیدة . بر کار خود بروی که اینان اهل دین وقرآن نه اند واین مصحفها بکید
بر سر این چوبها کرده اند نشنیدند واصرار کردند وگفتند لابد حکمین باید کردن والحاح کردند امیرالمؤمنین
علیه السلام گفت اکنون چون لابد چنین باید تا من حاکمی را اختیار کنم وعبدالله عباس را اختیار کرد گفتند نخواهیم
اورا مایمنی ومصری را خواهیم گفت مالك اشتر را گفتند این همه آفت از او آمد تا ابوموسی اشعری را اختیار
کردند برای خود وبرفتند واین حکمین کردند چنانکه معروف است چون عمرو بن العاص آن مکیده بکرد وابو
موسی را بفریفت واو خلع کرد امیرالمؤمنین را از امامت علی زعمه هم آن قوم که آن اختیار کرده بودند خارجی
شدند وچهار هزار مرد بیکبار برخاستند ولشگرگاه رها کردند وباجائی شدند وفرود آمدند امیرالمؤمنین عبدالله
عباس را فرستاد با ایشان وگفت چرا جدا شدهٔ گفتند برای آنکه علی حکمین کرد عبدالله عباس گفت پس حکمین
نشاید کردن گفتند نه گفت نه خدای تعالی در بعضی احکام شرع میفرماید . وان خفتم شقاق بینهما فابعثوا حکما
من اهله وحکما من اهلها الآیة . جواب ندانستند وباز نیامدند عبدالله عباس بنزدیك امیرالمؤمنین م آمد وخبر داد اورا
برانچه رفته بود او گفت تونیك گفتی ولکن جواب ایشان نه این است آنکه خود برفت وایشان را گفت بخدای بر شما اگر
کسی در میان شما هست که این کار نکرده است ونخواسته والحاح نکرده جدا شوی یا جواب دهی کس از ایشان جواب نداد
گفت اکنون چون شما کردی هم شما بیرون آمدی آنگه با ایشان بنهروان قتال کرد تا همه را بکشت مگر تنگی بجستند . قوله

[§]

وَاعْبُدُوا اللّٰهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ اِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبٰى وَالْيَتَامٰى وَالْمَسَاكِينِ

وپرستید خدای را وانباز نکردانید باو هیچ چیزرا وبامادروپدررا نیکوئی کنید وباخداوندان قرابت وبایتیمان وبیچارکان

وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبٰى وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ اَيْمَانُكُمْ

وهمسایه خداوندان خویشان وهمسایه بیکانه ویار مصاحب ومسافر وانچه مالك شد دستهای شما

اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا ❋ اَلَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ

بدرستیکه خدای دوست ندارد هرکه راکه باشد خواهنده آنانکه بخیلی میکنند ومیفر مایند مردم را به بخیلی

وَيَكْتُمُونَ مَا اٰتٰيهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا ❋ وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ

ونهان میدارند آن راکه دادایشان را خدای ازعطای خود ساخته‌ایم برای کافران عذابی خوار کننده وآنانکه نفقه میکنند

اَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْاٰخِرِ وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا

مالهای شان را برای نمایش مردم ونمی کروند بخدای ونه بروز بازپسین وهرکه باشد دیو مراورا یار

فَسَاءَ قَرِينًا ❋ وَمَاذَا عَلَيْهِمْ لَوْ اٰمَنُوا بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ وَاَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللّٰهُ وَكَانَ

پس بد یاری است او وچه تبعه است برایشان واکر ایمان آورند بخدای وروز بازپسین ونفقه کنند از انچه روزی داد ایشان را خدای وهست

اللّٰهُ بِهِمْ عَلِيمًا ❋ اِنَّ اللّٰهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَاِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ

خدای بحال ایشان دانا بدرستیکه خدای ستم نکند مثقال ذره اکر باشد نیکوئی زیاده کرداند آن را ودهد ازنزد خود

اَجْرًا عَظِيمًا ❋ فَكَيْفَ اِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلٰى هٰؤُلَاءِ شَهِيدًا ❋

مزد بزرك پس چکونه بود چون آریم ازهر کروهی کواهی را وآریم تورا برهمه خلایق کواه

يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصَوُا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوّٰى بِهِمُ الْاَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ اللّٰهَ حَدِيثًا ❋

درانروز دوست دارند آنانکه کافر شدند وعصیان نمودند پیغمبر را اکر راست کنند بایشان زمین را ونهان ندارند از خدای سخنی را

يَا اَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلٰوةَ وَاَنْتُمْ سُكَارٰى حَتّٰى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا

ای آنانکه ایمان آورده اید نزدیك مشوید بنماز وشما مست باشید تاکه دانید انچه میکوئید ونه درحالت جنابت

اِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتّٰى تَغْتَسِلُوا وَاِنْ كُنْتُمْ مَرْضٰى اَوْ عَلٰى سَفَرٍ اَوْ جَاءَ اَحَدٌ مِنْكُمْ

مکر کذارنده راه تاکه غسل کنید واکر باشید بیماران یابرحالت سفر یا آید یکی ازشما

مِنَ الْغَائِطِ اَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ

اززمین فراخ یا ملامسه کردید بزنان پس نیابید آبی را پس قصد کنید خاك پاك را پس بسائید رویهای تان را

وَاَيْدِيكُمْ اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا ❋

ودستهایتان را بدرستیکه خدای هست عفو کننده آمرزکار

قوله تعالی واعبدوا الله . این خطاب است باجمله مکلفان خدای تعالی میفرماید ایشان را که اورا پرستند وباو انباز نگیرند وبامادروپدر نیکوئی کنند ونصب احسانا بر مصدر باشد از فعل محذوف یعنی . واحسنوا بالوالدین احسانا وبذی القربی. ای بذی قرابة وقربی مصدر است کالزلفی وباخویشان نیز نیکوئی کنید وبایتیمان نیز نیکوئی کنید ویتیم آن بود که بطفولیت پدرش بمیرد ومساکین جمع مسکین باشد آنکه اوراچیزکی باشد وکفایتش نبود وابن ابی عبله خواند . وبالوالدین احسان برفع علی تقدیر وعلیکم احسان بالوالدین . ابوهریره روایت کرد که مردی بنزدیك رسول م آمد وگفت یارسول الله دلم سخت شده است گفت اگر خواهی تادلت نرم شود مسکینان را طعام ده ودست بسر یتیمان

فرود آور وایشان را طعام ده. والجار ذی القربی. وهمسایه خویشاوند را عبدالله عباس خواند والجار بنصب علی الاغراء والجار الجنب . حق تعالی گفت باهردو همسایه هم باآن همسایه که خویش است هم بانکه بیگانه احسان کن انکه خویش است دوحق دارد وحق القربه وحق القرابة وآن دگرحق دارد حق الجوار بملاصقة الدیار ضحاك گفت یعنی غریب اعمش ومفضل خواندند والجار الجنب بفتح الجیم وسکون النون وهردو لغت است یقال رجل جنب وجنب واجنب واجنبی اذالم یکن قریبا قال الاعشی . اتیت حریثا زایرا عن جنابة . فکان حریث فی عطائی جامدا . ای عن بعد وغربة وجنب را برای آن خوانند که ازنماز ومسجد دور باشد ونوف گفت الجار الجنب مراد همسایه کافر است والصاحب بالجنب یعنی رفیق درسفر این قول عبدالله عباس است وسعید جبیر وعکرمه وقتاده ورسول م گفت. التمسوا الجار قبل شری الدار والرفیق قبل الطریق . بعضی دیگر گفتند الصاحب بالجنب همسایه ملاصق باشد که سرایش بپهلوی سرای تو بود بعضی دگر گفتند انکس که ملازم تو باشد بپهلوی تو بنشیند طمع دارد بخیر تو عبدالله عباس گفت من شرم دارم از مردی که او سه بار پای بر بساط من نهد وازمن براو اثری نباشد مهلب گفت پسرانش را که چون مردی بامداد وشبانگاه خویشتن برشما عرض کند بس باد اورا ازسؤال باین قدر ورسول علیه السلام گفت . ان خیر الاصحاب عندالله خیرهم لصاحبه وخیر الجیران عندالله خیرهم لجاره . بهترین رفیقان بنزدیك خدای آن بود که رفیقش را به بود وبهترین همسایگان بنزدیك خدای آن بود که صالح ومتعبد بود بصدق نه بریاء وابوهریره روایت کرد ازرسول م که گفت مؤمن نباشد انکه همسایه ازشر او ایمن نبود وهرانکس که اورا درسرای بسته باید داشتن که ایمن نباشد ازهمسایه براهل ومالش همسایه او مؤمن نباشند گفتند یارسول الله حق همسایه برهمسایه چیست گفت انکه اگرت بخواند اجابت کنی واگر درویش باشد دست گیری کنی واگر قرض خواهد بدهی واگر خیری رسد اورا تهنیت کنی واگرش مصیبتی رسد تعزیتش دهی واگر بمیرد بجنازه اش حاضر آی ودیوار ازبالای سرای او برنیاری تاباد ازاو منع کند واورا نرنجانی ببوی مطبوخات که تورا بود الا که اورا نصیب کنی تاهرچه خوری موجب صحت وسلامت تو وفرزندان تو باشد واگر بیمار شود بعیادت او شوی واگر میوه خوری اورا ازآن نصیب کنی واگر نکنی پنهان داری ازاو ورها مکنی تاکودکان تو چیزی ازآن بدر برند وکودکان او ببینند که پس ایشان را آرزو اید انگاه گفت همسایگان سه اندیکی سه حق دارد ویکی دوحق دارد ویکی یك حق اما انکه سه حق دارد همسایه باشد مسلمان وخویشاوند حق همسایگی دارد وحق اسلام وحق خویشی وانکه دوحق دارد همسایه مسلمان باشد حق اسلام وجوار دارد وانکه یك حق دارد همسایه باشد مشرك که حق همسایگی دارد وبس وانس روایت کرد که رسول م گفت من آذی جاره فقد آذانی . هرکه همسایه را بیازارد مرا آزرده باشد وهرکه مرا آزرد خدای را آزرده باشد وهرکه باهمسایه کارزار کند بامن کارزار کرده باشد ورسول م گفت . مازال اخی جبرئیل یوصی فی حق الجار حتی ظننت انه یرثنی . برادرم جبرئیل چندانی وصیت کرد درحق همسایه تاگمان بردم که میراث من باو رسد . وابن السبیل . رهگذری واگرچه درشهر خود خداوند مال بسیار ونعمت باشد وچون بغربة افتد وتنگ دست باشد بااو نیز احسان باید کردن وگفته اند منقطع به باشد انکه درراه ازیاران وعدیلان خود بازمانده بود وماملکت ایمانکم . وانچه دستهاء شما آن را مالك بود ازبردگان ابوذر غفاری گفت رسول م غلامی بمن داد ومرا گفت این را نکودار وازآن طعامش ده که تو خوری وازآن کسوة پوشش که تو پوشی ابوذر گفت من خود یك پیرهن داشتم بدونیمه کردم ویك نیمه در او پوشانیدم چون بنماز شام بمسجد شدم رسول م گفت پیراهن راچه کردی گفتم ای رسول الله مرا گفتی غلام را نیکو دار وازآنش ده که خوری وازآن پوشان که تو پوشی ومن پیراهن همین یکی داشتم نیمه پیراهن او کردم ورسول م

گفت نکو دارش بیامدم و آزادش کردم پس رسول مرا پرسید که غلام را چه کردی من گفتم غلام ندارم گفت
چه کردی گفتم آزادش کردم مرا گفت آجرك الله خدات مزد دهاد ابو هریره روایت کرد از رسول ع که گفت
گوسفند برکت است و شتر عزّ است اهلش را و اسب خیر در پیشانی او بسته است تا بروز قیامت و بنده برادر تواست
اگر درماند و عاجز شود یاریش دهید امیر المؤمنین ع گفت آخر سخن رسول ع این بود که گفت . الصلوة وما ملکت
ایمانکم . نماز بپای داری و زیردستان را نکو دارید . ان الله لا یحب من کان مختالاً فخوراً . خدای تعالی دوست ندارد
آن را که متکبر باشد بر بنده و بر همسایهٔ درویش و خویشاوند درویش تکبر کند و مختال مفعل باشد من الخیلاء و اصل
کلمه من خال اذا ظنّ باشد برای انکه درویش را خوار دارد و متکبر انکس بود که در خویشتن چیزی پندارد که در او
نباشد و خیال از اینجاست و اصل کلمه ظن است فخور کثیر الفخر باشد و فعول بناء مبالغه باشد چون کفور و شکور
و جهول و بذول . الذین یبخلون . محل او نصب است برای انکه صفت من است و او منصوب المحل است بانکه مفعول
لا یحب است انانکه بخل کنند و بخل در لغت منع صلات و منافع باشد و در شرع منع واجب بود و در او چهار لغت است
بخل و بخل و بخل و بخل قرائة عامهٔ قراست و بخل قرائة کسائی و حمزه و خلف است بفتح الباء والخاء در سبب
نزول آیة خلاف کردند بعضی گفتند مراد جهودانند که صفت رسول ع پنهان کردند و بخل کردند
باین علم و خبر بر مردمان سعید جبیر گفت آیه در عالمانی است که بعلم بخل کنند و علم پنهان کنند از طالبش عبدالله
عباس گفت و ابن زید که آیه در کروم بن زید آمد و اسامة بن حبیب و نافع بن ابی نافع و بحر بن عمرو و حی بن اخطب
و رفاعة بن زید بن التابوت که ایشان بنزدیك جماعتی انصار آمدند و ایشان را گفتند این مال خرج مکنی بر محمد و اصحابش
که پس درویش شوی خدای تعالی در ایشان این آیه بفرستاد که خود بخیل بودند و مردمان را بخل فرمودند و انچه
خدای تعالی ایشان را داده بود از مال و نعمت پنهان کردند یمان گفت بصدقه بخل کردند راوی گفت روزی عمران
بن حصین بیرون آمد جامهٔ خز پوشیده که پیش از آن نداشت و نیز دیگر نپوشیده ما عجب داشتیم گفت خواستم تا قول
رسول ع را کار بندم که گفت . اذا انعم الله علی عبده نعمة احب ان یری علیه . چون خدای بر بنده نعمتی کند دوست
دارد که ان نعمت بر او بینند . واعتدنا للکافرین عذاباً مهیناً . و ما بجارده ایم برای کافران عذابی خوار کننده با مذات
و اهانت و این صفت عقاب است که از حق او آن است که مقرون بود باستخفاف و اهانت . الذین ینفقون اموالهم . هم
صفت آنانستکه ذکر ایشان رفت حقتعالی گفت انکسانیکه نفقه کنند مالهای خود را برباء خواه بدهند یا ندهند اگر بدهند
برباء دهند بچشم دیده ایشان و رباء فعال باشد من الرؤیة و فعال و مفاعله بیك معنی باشد و فاعل او مرائی باشد علی وزن
مفاعل و روا بود که در جای صفة کافران باشد انکه محل او جر باشد گفتند در جهودان آمد و سدی گفت در منافقان
آمد و گفته اند در مشرکان مکه آمد که مال خرج می کردند در عداوت رسول ع . و لا یؤمنون بالله و لا بالیوم الاٰخر .
انکه اول گفت صفت منافقان و فاسقان است انکه بیان کرد که مرائی اند کافرند بخدای و بروز بازپسین یعنی روز
قیامت . و من یکن الشیطان له قریناً . هر کس که دیو قرین او بود بد قرین است دیو او را او قرین و یار و هم نشین دیو اند
و گفته اند مراد آن است چنانکه امروز قرین دیو اند فردا حق تعالی ایشان را هریك را با دیوی بسلسله ببندد تا چنانکه
در دنیا در طاعة او بود در قیامت با او باشد و قرین مرد همسر او باشد و قرن همسال او باشد و قرن هم قتال او باشد
قال عدی . من المرء لا تسئل و ابصر قرینه ، فان القرین بالمقارن یقتدی . و بر این معنی تفسیر دادند این آیه را که حق
تعالی گفت . واذا النفوس زوّجت ای قرنت بقرینها خیراً کان او شراً . فساء قریناً . ای فساء القرین قرینه و نصب
او بر تمیز بود کقوله . ساء مثلاً و ساءت مستقراً و مقاماً و ساءت مرتفقاً . مفسران گفتند چون با او ش در بندند ندا

کنند که . یالیت بینی و بینك بعد المشرقین و بئس القرین قوله و ماذا علیهم لو امنوا بالله والیوم الاٰخر . ما استفهام
راست و معنی تقریع و ملامت و مورد او تعجب و تعجیب است میگوید چه آید بر ایشان و چه زیان دارد این کافران
و مشرکان و جهودان و بخیلان را اگر بخدای و بقیامت ایمان آرند و از انچه ما ایشان را داده ایم و روزی کرده نفقه کنند
و اگر در همه قرآن هم این یك آیه بودی که دلیل فساد مذهب جبر کردی بس بودی اگر مذهب مذهب جبر است
ایشان را باشد که گویند . و ماذا علیهم لو آمنوا و ماذا علیك لو خلیتنا و لم تمنعنا من الایمان و لم تجبرنا علی الکفر
و لم تحل بیننا و بین الایمان بسلب القدرة الموجبة للایمان و خلق القدرة الموجبة للکفر والطغیان .
ما را میگوئی شما را چه زیان است اگر ایمان آری تو را چه زیان است اگر ما را رها کنی تا ایمان آریم و منع نکنی
و قدرت موجب کفر نیافرینی و ارادهٔ موجب ایمان نستانی و مهر از چشم و دل و گوش ما برداری و تکلیف مالا یطاق
نکنی در ما جای تعجب نیست جای تعجب در تو است که آن میکنی و این میگوئی بر این مقاله حجت بنده کافر را
باشد بر خدای خدای را بر او هیچ حجت نباشد . تعالی عن ذلك علواً کبیراً . انکه گفت . و کان الله
بهم علیماً . و خدای بایشان و احوال ایشان عالم است و مورد او مورد وعید و تهدید است و با این همه که کرد
اینجا تهدید میکند و انجا عقاب می بجارد تا اینجا ظالم باشد انجا متعدی . نعوذ بالله من هذه الجهالة فی مثل هذه
المقالة . انکه حق تعالی چون بان آیه با کافران طعن زد بناء مذهب جبر بیران کرد در این آیه که از پی او است
اساس قاعدهٔ عدل ممهد و مقرر کرد . انّ الله لا یظلم مثقال ذرّة . خدای تعالی بر کس ظلم نکند چندانکه
مثقال ذرّهٔ و این آنستکه در خواطر تو کمتر از این در نیاید بعضی مفسران گفتند مراد بذره مورچهٔ خرد است
شرح و بیانش انکه در قرائة عبدالله مسعود آنستکه لا یظلم مثقال نملة . عبدالله عباس را پرسیدند از ذرّه پارهٔ
خاك خرد بدست برگرفت و بریخت و انگه دست بیفشاند تا گردی رقیق از دست او جدا شد گفت هر جزوی
از این ذره ایست و گفته اند ذره آن باشد که آفتاب بسوراخی در جهد در آن میانه چیزکها پیدا شود ذره آن
باشد و گفته اند ذره جزوی از اجزاء هوا باشد هوا بلطافة بحدیستکه که جمله او را ثقلی نباشد فکیف جزوی
از اجزاء او و این غایت مبالغت است و گفته اند ذره خردل باشد سپندان و بر جمله کنایت است عن اقل الاشیاء
و اصغرها و احقرها . چنانکه فرمود . و لا یظلمون فتیلاً و لا یظلمون الناس نقیراً ان الله لا یظلم الناس
شیئاً . از این بلیغتر و صریحتر در نفی ظلم از ذات منزه خود نشاید گفتن با این همه هیچ مثقال ذرهٔ یا فتیلی
یا نقیری از ظلم در جهان نیست یا نبود یا نخواهد بودن والا مجبر بسایر وجوه و حقایق حواله بخدای میکند از
فعل و خلق و احداث و انشا و اخراج از عدم در وجود و انکه او فاعل ظلم است بر حقیقت و مخاطب و مکلف
بنهی و زجر از آن و امر و نهی بر او متوجه و وعد و وعید متعلق باو و ثواب و عقاب در حق او و مدح و ذم راجع
با و جهتی نامعقول که از او جز عبارت بی معنی حاصل نیست با او گذاشت که کسبش بظالم تعلق دارد نکو اعتقاد و نکو
گمان است بخدای و حقیقت ظلم ضرری باشد محض که بغیر رسد نه برای نفع یا دفع مضرتی پیش از آن و در لغت
نقصان باشد و بر توسع گفتند وضع الشیء فی غیر موضعه . نه بر وجه استحقاق یا مدافعه و در حکم چنان نباشد
که از فعل مضرور یا از جهة غیر فاعل ضرر و در آیة دلیل است بر انکه خدای تعالی قادر است بر ظلم برای انکه
نفی کرد از خود بر سبیل مدح و بان تمدح کرد و اگر قادر نبودی او را بر آن مدح نبودی که انکس که چیزی نکند
از انجا که قادر نباشد بر آن او را مدح نکنند بر آن و او را بر آن تمدح نرسید و دلیل بر انکه خدای تعالی ظلم
نکند از جهة عقل آنستکه ظلم قبیح است و قبح او از بدیههٔ عقل دانند بضرورت و قبیح انکس کند که جاهل

باشد بقبح آن یا محتاج باشد یا جاهل باشد بانکه مستغنی است چون جهل و حاجت بر خدای تعالی جل جلاله روا نیست ظلم بر او روا نباشد بهیچ وجه ومثقال مفعال باشد من الثقل واین بنا بیشتر در آلت بکار دارند کالمفتاح والمغلاة والمقلاق وایجا مراد مقدار است چندانکه ثقل او ثقل ذره باشد ، وان تك حسنة یضاعفها . عامهٔ قراء خوانند حسنة بنصب بر خبر کان وتقدیر انکه . وان یك من الذرة حسنة . وابن کثیر ونافع خوانند حسنة برفع بر انکه کان تامه باشد علی معنی . وان توجد وتحدث حسنة وان تك . نون بکثرة استعمال ساقط شد برای انکه جزم در حرف صحیح اسقاط حرکت کند ودر معتل اسقاط حرف ونون حرفی صحیح باشد ودر قرآن هر دو هست . قال الله تعالی ان یکن غنیاً او فقیراً عامهٔ قرا خوانند یضاعفها مگر ابن کثیر وابن عامر که ایشان یضعفها بتشدید بی الف خوانند حق تعالی گفت من چندانکه مقدار ذرّه باشد ظلم نکنم واگر حسنه باشد مضاعف کنم ودو چندان کنم پس از انکه یکی را ده بدهم ویکی را هفتصد بدهم انس مالك روایت کرد که رسول ص گفت خدای تعالی حسنات مؤمن را ثواب باز نگیرد بسبب رزقی که او را داده باشد در دنیا واما کافر حسنات او برزق برابر کند تا چون با قیامت آید او را حسنتی نباشد واگر این خبر ومانند این درست باشد محمول بر آلام واعواض بود والا خدای تعالی بدادن روزی بر مؤمن وکافر متفضل است واز ایجا وصف کرد خود را برحمن وکافر را خود حسنتی واقع بموقع قبول نباشد تا ایشان را بر آن جزای باشد از رزق وجز رزق وابو سعید خدری روایت کرد از رسول ص که گفت روز قیامت چون مؤمنان از دوزخ بگذرند وایمن شوند مجادلهٔ شما یکی از شما با صحابش در دنیا در حقی که او را باشد بر او بیش از آن نباشد که مجادلهٔ مؤمنان با خدای در حق مؤمنانی که در دوزخ باشند گویند بار خدایا برادران ما اند با ما بقبله نماز کردند وروزه داشتند وحج کردند اکنون در دوزخند بار خدایا اگر رحمت کنی وکرم فرمائی ما شفاعت میکنیم حق تعالی گوید بروی هر که را شناسی از دوزخ بیاری ایشان بیایند جماعتی را بینند ایشان را بصورت باز شناسند بهری ایشان را آتش گرفته باشد تا به نیمهٔ ساق وبهری را تا بکعب ایشان را از دوزخ بیرون آرند انکه حق تعالی گوید بروید هر کس را که وزن دیناری ایمان در دل او بوده است او را بیاری انکه گوید آن را که وزن نیم دینار بوده است او را بدر آرید تا بانجا رساند که گوید هر کس را که مثقال ذرهٔ ایمان در دل او بوده است او را از دوزخ بیارید انکه ابو سعید خدری گفت هر کس که این راست ندارد واین را تصدیق نکند گو این آیه بخوان ، ان الله لا یظلم مثقال ذرة وان تك حسنة یضاعفها ویؤت من لدنه اجراً عظیماً . واین بر سبیل توسع ومبالغه باشد هم در آیه هم در خبر چه وزن مثقال نه در ایمان ونه در ظلم بر حقیقت نبود که آن هر دو عرض است وثقل در اجسام باشد گویند بار خدایا ما برفتیم وهر کرا اشناختیم از دوزخ بیرون آوردیم وکسی نماند انجا که در او خیری بود حق تعالی گوید پیغمبران شفاعت کردند وفرشتگان شفاعت کردند ومؤمنان شفاعت کردند و شفاعت ایشان برسید ورحمت من که ارحم الراحمینم نماند انگه بفرماید تا یك دو قبضه از آتش دوزخ بر گیرند در انجا جماعتی باشند که . قد احترقوا حتی صاروا الحماً . سوخته شده باشند تا فحم گشته باشند بفرماید تا ایشان را بیرون آرند وایشان را بابی آرند که آن را ماء الحیوة گویند آن آب بر ایشان ریزند ایشان بر ویند چنانکه دانه در سنبل از پوست بیرون آیند چنانکه دانهٔ مروارید بر روی ایشان نوشته که عتقاء الله آزاد کردگان خدا انگه بفرماید تا ایشان را به بهشت برند وگویند هر چه شما را آرزو وتمنا است شما راست گویند بار خدایا کس این کرامت نکردی که با ما حق تعالی گوید شما را بر من از این بهتر است گویند بار خدایا از این بهتر چه باشد گوید رضای من رضائی که پس از آن خشم نگیرم بر شما هرگز وعبد الله مسعود گفت چون روز قیامت باشد خدای تعالی خلایق اولین وآخرین را جمع کند انگه بفرماید تا منادی ندا کند الا که هر کس که او را بنزدیک کسی مظلمتی هست گو بیا وحق خود بستان از او واگر از پدر ومادر وبرادر وفرزند

وجفت باشد واگر چه اندك باشد خداوندان آن حقها شاد شوند انگه بیارند آنان را که بر ایشان حق باشد وبر او ندا کند علی رؤس الخلایق این فلان بن فلان است هر کس را که بر او حقی هست بیاید ومطالبه کند خداوندان حق بر او جمع شوند خدای تعالی جل جلاله گوید حق اینان بده گوید بار خدایا از کجا بدهم ودنیا رفت حق تعالی فرشتگان را گوید بنگری باعمال او تا چیست اعمال بنگرند مستغرق شود بحقوق اصحاب حقوق مگر مثقال ذره حقتعالی گوید فرشتگان را که چه رفت وچه ماند واو عالمتر است گویند بار خدایا تو عالمتری مثقال ذرهٔ بماند از حسنات او وحق تعالی آن را مضاعف می کند تا بسیار شود انکه گوید او را برحمت من بهشت بری انکه عبد الله مسعود این آیه برخواند . ان الله لا یظلم مثقال ذرة وان تك حسنة یضاعفها ویؤت من لدنه اجراً عظیماً . اگر بنده از جمله اشقیا باشد حسنات او مظالم خلقان جمله مستغرق شود واو بماند باسیئات ونیز مظلمهٔ مردمان بماند بر او وحق تعالی بفرماید تا او را در دوزخ اندازند وتأویل این خبر هم بر آن وجه بود که گفتیم که این از باب اعواض بود ودلیل بر این آنست که در خبر لفظ مظلمه گفت ومقابلهٔ مظلمه بعوض باشد وثواب عمل کسی بکسی ندهند وبر فعل کسی دیگر بر اعقاب نکنند از ادله عقل وآیات محکم من قوله تعالی . ولا تزر وازرة وزر اخری . وقوله ومن یعمل سوءً یجزیه وقوله ومن یعمل من الصالحات من ذکر او انثی وهو مؤمن وقوله من عمل صالحاً فلنفسه ومن اساء فعلیها وما ربك بظلام للعبید . الی ما لا یحصی کثرة همه از این معنی میگوید که میشنوی چون خبر آید خلاف ادله عقل وآیات محکمه قران اگر احتمال تأویلی کند که مطابق آن ادله شود بر آن حمل کنند واگر نبود در او توقف کنند یا رد کنند که رسول ص چنین فرمود که . اذا اتیکم عنی حدیث فاعرضوه الی کتاب الله وحجة عقولکم فان وافقهما فاقبلوه والا فاضربوا به عرض الجدار . چون حدیثی از من بشما آید بر کتاب خدای وحجت عقل عرضه کنی اگر مطابق باشد قبول کنی والا بر جانب دیوار زنی واین یکدو خبر برای آن آوردم که لایق آیه بود ومحتمل تأویل والله یوفقنا لما فیه المحبة والرضا ویؤت من لدنه اجراً عظیماً . این فعل عطف است بر آن فعل مجزوم من قوله وان تك حسنة یضاعفها ولدن در او چند لغت است لد ولدن ولدی ولدی یعنی بدهد او را از نزدیك خود مزدی عظیم یعنی ثواب عمل وابو عثمان الهندی گفت که بمن رسید که ابو هریره میگفت که پیغمبر ص گفته است که خدای تعالی بندهٔ مؤمن را بیك حسنه هزار حسنه بدهد مرا عجب آمد تا اتفاق افتاد که بحج رفتم او را دیدم گفتم که خبری از تو روایت میکنند که رسول ص گفت خدای بیك حسنه هزار هزار حسنه بدهد گفت من نه چنین گفتم من گفتم رسول ص گفت ومن شنیدم از او که خدای تعالی بندهٔ مؤمن را بر یك حسنه دو هزار هزار حسنه بدهد واگر باور نداری این آیه برخوان . ان الله لا یظلم مثقال ذرة وان تك حسنة یضاعفها ویؤت من لدنه اجراً عظیماً . بنگر که انکه خدای تعالی از عظیم خواند چه باشد وقدر آن که داند . فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید . حق تعالی چون آیتی وعد بگفت در پی آن آیتی وعید گفت تا مکلفان را بهر دو طریق تحریص کرده باشد بر فعل طاعات واجتناب مقبحات وگفت چگونه باشد چون ما از هر امتی گواهی بیاریم بر ایشان یعنی پیغمبرشان را ولفظ استفهام است ومعنی تقریر وتعجیب وتعظیم وتهویل کار وانچه استفهام بان تعلق دارد کلام محذوف است یعنی چگونه باشد حال اینان از کفار وفساق یا چه گونه کنند وچه مدفع سازند وچه جواب دهند وچه عذر آرند چون حال چنین باشد چون من از هر امتی گواهی بیارم بر ایشان از ایشان وتو را بیارم تا گواهی دهی بر اینان وانکه برای کسی گواهی دهد تا حق باو رسد گویند شهد له وآن را که بر او گواهی دهند تا حق از او بستانند گویند شهد علیه عبد الله مسعود گفت رسول ص مرا گفت از قرآن چیزی بخوان من سورة النساء آغاز کردم چون باین آیه رسیدم بگریست وگفت باسر گیر باسر گرفتم دگر باره چون باین آیه رسیدم بگریست بیش از انکه اوّل گریسته بود انگه گفت حسبی بس است مرا انچه خواندی . یومئذ یودّ الذین کفروا الایه . یومئذ نصب او بر ظرف

است من قوله . وجئنا بك على هؤلاء شهيداً . آن روز كه خواهند وتمنا كنند كافران وانانكه در پيغمبران عاصى
شده باشند اگر زمين بايشان راست باز كنند مدنيان وشاميان خواندند لو تسوى بفتح تاو تشديد سين على وزن تفعل
انكه تاء تفعل را در سين ادغام كردند واصل او تتسوى بوده است پس تسوى پس تسوى بچهار درجه باينجا رسيده
وكوفيان خواندند الا عاصم لو تسوى بفتح تاو تخفيف سين حذف تاء تفعل نحو قوله يوم يأتى لا تكلم على تقدير
لا تتكلم وباقى خواندند تسوى بضم تاو تخفيف سين بر فعل مجهول اى لو سويت بهم الأرض قتاده وابو عبيده گفتند
معنى آنستكه زمين باز شدى وايشان بزمين فرو شدندى بازمين راست شدندى ابن كيسان گفت معنى آنست خواستندى
كه ايشان را زنده نكرده بودندى وبرنه انگيخته زمين بايشان راست بودى كلبى گفت چون خدايتعالى انتصاب
كند ميان بهايم وسباع وطيور ايشان را گويد كن تراباً خاك شوى همه خاك شوند عند آن كافران تمناء حال ايشان كنند
كه كاشك ايشان نيز خاك شدندى ومردم بر سر ايشان ميرفتندى ابو القسم بن حبيب گفت از بعضى اهل تفسير
شنيدم كه تفسير اين آيه چنين كرد كه تمناء آن كنند كه ايشان را بوزن زمين بزر برابر كنند بر سبيل فديه بيانه قوله . يودّ
المجرم لو يفتدى من عذاب يومئذ ببنيه الى قوله ومن فى الأرض جميعاً ثم ينجيه كلا خواستندى كه حال بر اين جمله بودى
وايشان نعت وصفت رسول ونبوت او پنهان نكرده بودندى بعضى دگر گفتند اين كلام مستأنف است تعلق ندارد
بما قبله ومعنى آن است كه ايشان از خداى چيزى پنهان نتوانند كردن وچيزى باو پوشيده نشود كلبى گفت چيزى از
خداى پنهان نتوان كردن كه دانند كه جوارح واعضاى ايشان بر ايشان گواهى دهد قوله يا ايها الذين آمنوا الا تقربوا
الصلوة وانتم سكارى الآية . خداى تعالى نهى كرد مؤمنان را از انكه نماز كنند در حال مستى بعضى مفسران گفتند
در بداية اسلام كه خمر حرام نبود جماعتى خمر خوردندى ومست شدندى ونماز كردندى خداى تعالى اين آيه فرستاد
واو حال راست وسكارى جمع سكران باشد واصله من السكر وهو السد ومنه السكر بند آب را كه بسته باشند سكر گويند
ومستى را براى آن سكر گويند كه ره عقل بدانستن چيزها ببندد اگر گويند چگونه شايد كه خدايتعالى با مست خطاب كند
واو را عقل نباشد وجارى مجرى ديوانه وكودك باشد جواب آنستكه اگر چه در ظاهر نهى است از نماز در معنى نهى است
از شرب خمر كه عند آن مست شود ونماز از او درست نيايد فكأنه قال لا تشربوا الخمر فتسكروا فيمنعكم عن الصلوة كما قال
تعالى ويصدكم عن ذكر الله وعن الصلوة . اگر گويند مست را چگونه مكلف گوئى وخداى تعالى او را نهى ميكند از
نماز وباجماع هر كه مكلف باشد نماز از او ساقط نشود جواب هم آنستكه نهى از نماز نيست از شرب خمر است اما چون مست
شد نبايست كه نماز كند كه نماز از او درست نيست وبموقع قبول نيست اگر كند واين حال حالى بود كه نداند كه چه ميخواند
وچه ميگويد اعاده واجب بود ودر آيه دليل است بر انكه شارب خمر در انحال كه مست باشد مؤمن است كه خداى
تعالى بخطاب مؤمن وباطلاق اسم ايمان بر او حكم كرد خلاف انكه معتزله گفتند وضحاك بن مزاحم گفت مراد مست
خواب است وعايشه روايت كرد از رسول ص كه چون يكى از شما در نماز باشد واو را نعاس رنجه دارد بايد تا بخسبد چه اگر
خفته نماز كند خود را دشنام دهد پندارد كه استغفار ميكند وبلفظى ديگر باشد كه بر خود نفرين كند وپندارد كه دعا
ميكند عبيدة السلمانى گفت مراد حاقن است بيانه قوله ص . لا يصلين احدكم وهو زناء ولا يصلين احدكم وهو يدافع
الاخبثين . جز اينكه قولها مخالف وبر خواب حمل كردن مجاز باشد وبر حقن حمل كردن هيچ وجهى ندارد در لغت
انكه از احدى نهاد كه تاكى نشايد گفت حتى تعلموا ما تقولون تا انكه كه دانيد كه چه ميگوئيد وچه ميخوانيد . ولا
جنباً . نصب او بر حال است واين لفظ صالح باشد واحد وتثنيه وجمع را يقال رجل جنب وامراة جنب ورجلان
وامرأتان ورجال ونساء جنب يقال اجنب الرجل وجنب اذا صار جنباً واصل جنابة بعد باشد براى انكه جنب مجتنب

باشد از نماز ومسجد ومصحف وامورى شرعى انكه حالى از آن استثناء كرد گفت . الا عابرى سبيل . در معنى او
خلاف كردند بعضى گفتند مراد مسافر است يعنى الا كه مسافر باشى كه انكه نماز روا باشد به تيمم واين قول عبد الله
عباس است وسعيد جبير ومجاهد والحكم وابن زيد وابن كثير وبعضى دگر گفتند مراد مواضع نماز است از مساجد
وحذف كرد از براى دلالت كلام بر او واين قول سعيد بن المسيب است وابن يسار وضحاك وحسن وعكرمه وابو ضحى
وعطاء الخراسانى وروايتى است از باقر ع كه ليث روايت كرد عن زيد بن ابى حبيب كه جماعتى انصار را درهاى
سراى در مسجد بود چون جنب شدندى راهى دگر نبود ايشان را خداى تعالى رخصت داد كه ره گذر در مسجد
بگذرند واين در بدايت اسلام بود پيش از انكه سد ابواب كردند ودرهائيكه در مسجد بود بر آوردند مگر در حجرهٔ
امير المؤمنين وفاطمه عليهم السلام ام السلمه روايت كرد كه رسول ص گفت . الا ان مسجدى حرام على كل حايض
من النساء وجنب من الرجال الا على محمد واهل بيته على وفاطمة والحسن والحسين . گفت اين مسجد من حرام است بر هر
حايضى از زنان وجنبى از مردان الا بر محمد واهل بيت او على وفاطمه وحسن وحسين واين قول اوليتر است براى انكه
حكم تيمم وآنانكه ايشان را تيمم بايد كردن در آية خواهد آمدن اگر بر تيمم حمل كنند تكرار باشد وانما خواست كه تا در آيه
هم بيان حكم مسجد كند وهم بيان انكه نماز چگونه كند چون آب نيابد . وان كنتم مرضى . جمع مريض اگر بيمار
باشى ومراد بيمارى است كه او را آبله باشد يا جراحتى يا شكسته باشد او را بر اعضاء طهارت يا بر اندام چون جنب شود
وجملهٔ فقها را مذهب اينست مگر حسن بصرى وعطاء كه گفتند تيمم روا نباشد او را وآن خلاف منقرض است امروز
جابر عبد الله انصارى روايت كرد كه با جماعتى صحابه در سفر بوديم مردى را سنگى بر سر آمد وسرش بشكست در شب او را
احتلام افتاد بر دگر روز رجوع كرد با قوم گفت مرا هيچ رخصت مى يابى گفتند نه آب هست تو را غسل بايد كردن
مرد غسل كرد وآب بر سر ريخت بمرد چون باز آمديم رسول را بگفتيم دلتنگ شد وگفت . قتلوه قتلهم الله الا سألوا اذا
لم يعلموا فانّما شفاء العىّ السؤال . مرد را بكشتند كه خدا بكشاد ايشان را چرا نپرسيدند چون ندانستند كه شفاء فروماندگى
سؤال است او را تيمم كفايت بودى يا انكه جراحت ببستى وهمه اندام بشستى ودست تر بر بالاى آن خرقه فرود آوردى
. او على سفر . يا بر سفر باشد اگر دور بود واگر نزديك چون آب نيابد با طلب او را تيمم بايد كردن باتفاق فأمّا چون
در شهر باشد آب منقطع شود يا متغلبان آب از او بگردانند چنانچه آب نباشد انجا دو سه مذهب است مذهب ما وشافعى
ومحمد بن الحسن آنستكه تيمم كند ونماز كند جز كه بر مذهب ايشان نماز باز كند وبمذهب ما نماز باز نبايد كردن واين
مذهب مالك است واوزاعى وابو يوسف ومذهب ابو حنيفه آنستكه تيمم نكند ونماز نكند تا انكه آب يابد وضو كند
ونماز كند . او جاء احد منكم من الغائط . وغائط در لغت زمين پست باشد وغوط وغيط وغايط هر سه لغت است
وهى المطمئن من الارض مجاهد گفت وادى باشد محمد بن جرير گفت نشيب زمين باشد مورخ گفت قرارى باشد از
زمين كه پيرامن او آكام وبلنديها باشد كه از ابان پوشند وجمع او غيطان وفعل از او غاط يغوط باشد وتغوط اذا اتى
الغايط واين از جملهٔ اسماء منقوله است براى انكه ايشان قضاء حاجت در مطمئنات زمين كردندى پس نام زمين بر حدث
نهادند مثل العذرة والحشّ ودر آيه مراد قضاء حاجت است وبرازى كه از شكم بيرون آيد وبراى آن ذكر اين كرد كه
از جملهٔ نواقض طهارت است . او لامستم النساء . حمزه وكسائى وخلف خواندند لمستم بى الف اينجا ونيز در سورة
المائده واين اختيار ابو عبيده است وباقى قرا بالف خواندند من الملامسة مفاعلة بين اثنين مفسران وفقها
خلاف كردند در معنى لمس وملامسه قولى گفتند مراد جماع وخلوت واين قول عبد الله عباس است
وحسن بصرى ومجاهد وقتاده وروايت است از باقر وصادق عليهما السلام واين مذهب ما است

سعید جبیر گفت دراین لفظ خلاف رفت روزی جماعتی ازعرب گفتند لمس جماع باشد وجماعتی موالی گفتند
جماع نباشد من نزدیك عبدالله عباس آمدم وازاو پرسیدم مرا گفت تو ازکدام گروهی گفتم من برقول
موالی ام گفت تومغلوبی ازایشان که لمس جماع باشد وکذلك المس والمباشرة ولکن خدایتعالی کنایه کند بانچه
خواهد ازانچه خواهد واین لفظ دراصل لغت برای لمس دست نهادند جز آنستکه بعرف وشرع حقیقه گشت
بجماع لکثرة الاستعمال وبیشتر الفاظ که بان کنایة کردن ازجماع بعرف وشرع حقیقت کالمجامعة والجماع والمباشرة
والمباضعة والمس واللمس والمباشرة . این هریکی درلغت معنی واشتقاقی دارد جز جماع ولکن عرف وشرع
براوطاری شد وبان چیزها مجاز گردد وباین معنی حقیقت واین فصل برآن گفتیم تاشافعی واوزاعی ومالك و
آنانکه گفتند لمس نقض طهارت کند ایشان را نبود که بظاهر آیه تمسك کنند وگویند حقیقت این است وآن
مجاز بل برعکس آن است که ایشان گفتند وایشان گفتند این کنایه است ازجماع برای انکه بلمس بجماع رسد
چنانکه عرب برتوسع ابرار آسمان خواند وباران را گیاه قال الشاعر . اذا سقط السماء بارض قوم . رعیناه
وان کانوا غضاباً . جماعتی دیگر گفتند مس البشره باشد سوا اگر جماع باشد واگرنه واین قول عبدالله مسعود است
وعبدالله عمر وابوعبیده وشعبی ونخعی وحماد وحکم وفقها درحکم آیه خلاف کردند برپنج مذهب شافعی گفت
هراندام که ازمرد باندام زن رسد اگر دست باشد واگر جز دست طهارت بشکافد واین قول عبدالله مسعود است
وعبدالله عمر وزهری وربیعه واوزاعی گفت اگر لمس بدست باشد نقض طهارت کند واگر جز بدست باشد
نقض نکند و مذهب مالك ولیث بن سعد واحمد حنبل واسحق بن راهویه آنستکه اگر لمسی بشهوت باشد
نقض کند واگر بشهوت نباشد نقض نکند ومذهب ابوحنیفه وابویوسف آن است که اگر ملامستی فاحش باشد
نقض کند واگر فاحش نباشد نقض نکند وتفسیر فاحش بان کرد که انتشار پدید آید بان وجماعتی دیگر گفتند
لمس بهیچوجه نقض طهارت نکند واین مذهب اهل البیت است ودرصحابه قول عبدالله عباس است ودرتابعین
حسن بصری ودرفقها محمد حسن وبیکروایة ازسفیان ثوری و دگر روایت ازاو چون مذهب مالك است
انگاه آنانکه گفتند که لمس نقض طهارت کند خلاف کردند که اگر حایلی باشد ودست مرد باندام زن درجامه
باشد مذهب جمهور فقها آن است که نقض نکند ومالك اعتبار کرد گفت اگر حایلی رقیق باشد نقض کند و
اگر کثیف باشد نقض نکند ولیث وربیعه گفتند نقض کند علی کل حال اگر رقیق باشد اگر کثیف امّا انکه
ملموس را طهارت تباه شود یانه شافعی را دراو دوقول است . فلم تجدوا ماءً آب نیابی فتیمموا صعیداً طیباً .
بدانکه تیمم ازخصائص این امت است که خدایتعالی این امت را بان تخصیص کرد حذیفة الیمان روایت کرد که
رسول علیه السلام گفت . فضلنا علی الناس بثلاثة . مارا بسه چیز تفضیل دادند بردیگران زمین را جمله بمسجد
ما کردند وخاکش بطهور ما تاچون آب نیابیم تیمم کنیم وصفهاء ما در نماز چون صف فرشتگان کردند اما ابتدا
تیمم دراخبار آمده است که بعضی زنان رسول علیه السلام دربعضی سفرها با رسول ؑ بودند عقدی داشت
ازکسی عاریه گم شد چندانکه طلب کردند نیافتند رسول علیه السلام وصحابه آن شب آنجا باز ماندند ودرآن
منزل آب نبود وآبیکه داشتند نرسید وبن درآمد ومردم چون رنجور شدند جبرئیل ؑ آمد بوقت نماز وآبها
هیچ نمانده بود وآیة تیمم آورد رسول علیه السلام تیمم کرد وصحابه ونماز کردند چون شتران را برانگیختند
تا بار کنند عقد درزیر شتر بود وازشرایط اباحهٔ تیمم وجواز او آنستکه آب نیابد باآنکه طلب کند دررحل
خود واز چهار جانب مقدار یك دوتیر پرتاب واین مذهب ماست وشافعی فقها وابوحنیفه گفتند طلب آب شرط

نیست درجواز تیمم بل طلب کردن آب مستحبست ودلیل بروجوب طلب قوله تعالی فلم تجدوا ماءً آب نیابی
ووجد آنجا باشد که طلب باشد دگرانکه اگر آب باشد ولکن درچاهی باشد وآلت ندارد یادر پیش آن حایلی باشد
ازدشمنی وسبعی وخوفی هم بمنزلهٔ آن باشد که نیابد بنزدیك ما وبنزدیك شافعی وبیشتر فقها وشرط دیگر آنستکه
مرضی نباشد اورا مانع از استعمال آب یاقرحه یاجراحتی ندارد براندام یابراعضاء طهارت که آب بدو نشاید رسانیدن
انکه اگر بیماری یاقرحهٔ باشد خلاف کردند اگر خوف تلف نفس بود باتفاق تیمم باید کردن واگر ضرر دون تلف نفس
بود نزدیك ماهم تیمم کند وشافعی را دراو دوقول است یکی چنانکه ما گفتیم واینمذهب ابوحنیفه است ویکی انکه نشاید
تیمم کردن وهرکه چندان آب یابد که وضورا یاغسلرا کفایت نباشد اورا تیمم باید کردن وروا نبود که بعضی
باب بشوید وبعضی بخاك بمالد ومذهب ابوحنیفه هم این است ومالك ومزنی وشافعی را دراو دوقول است یکی
انکه روا باشد ویکی انکه روا نباشد تیمم باید کردن اگر اعضا جراحت دارد یاریشی وبسته بود درحال وضو وغسل
دست بسر آن فرود آرد اگر ممکن نباشد بازگشادن واز مضرت ترسد انکه برآن وضو وغسل نماز کند نماز را باز
باید کردن یانه بنزدیك ما باز نباید کردن شافعی را دراو دوقول است یکی چنانکه ما گفتیم ودوم انکه اعاده باید کردن
وآن اختیار مزنی است امانچه بان تیمم شاید کردن زمین باشد یاآنچه نام زمین براو افتد باطلاق ازخاك وسنك
وکلوخ سوی اگر چیزی ازآن دردست رسد یانه وفقهارا دراو چهار مذهب است مذهب ابوحنیفه موافق مذهب
ماست درانکه اعتبار نکرد انکه دست آلوده شود باو جز انکه اورا اوا داشت که بچیزهاء سوده چون سرمه وزرنیخ
وآهك وگچ وجوهر خرد سوده تیمم کند ونزدیك ما روا نباشد وبنخالهٔ زر وسیم وروی وبرنج وآهن ومس
وارزیز هم روا نباشد وابوحنیفه هم رواندارد ومالك گفت تیمم برزمین باشد وهرچه بزمین پیوسته باشد تا بمعادن
ودرختان روادارد واوزاعی وثوری گفتند بزمین وبهرچه برزمین باشد ازحجر ومدر وشجر وبرف ویخ
وشافعی گفت جز خاك نرم روا نباشد که دست باو آلوده شود وآن را غباری باشد . وامّا کیفیت او که چگونه
باید کردن تیمم بردو ضرب باشد یکی بدل وضو ویکی بدل غسل انکه بدل غسل باشد دست برزمین زند بشرط انکه
زمینی پاکیزه باشد وبیفشاند ومسح کند باو ازآنجا که موی سر است تا کنارهٔ بینی ویکبار دگر برزمین زند وبرپشت دستها
مالد از زند تا بسر انگشتان ابتدا بدست راست کند پس بدست چپ وانچه بدل وضو باشد دست یکبار برزمین زند برای
روی ودستها او فرقی نباشد جز اینکه گفتیم وکیفیت یکی باشد وفقها را دراو پنج مذهب است زهری گفت یکبار درروی
مالد ویکبار دردستها تا بزیر بغل وبالای دوش وابن سیرین گفت سه بار دست برزمین زند یکبار برای روی ویکبار
برای کفها ویکبار برای بازوها وشافعی گفت دوبار یکبار برای روی یکبار برای دستها از آرش تا بر سر انگشتان
چنانکه در وضو باشد واین قول بعضی از اصحاب ماست ودرصحابه قول عبدالله عمر است وجابر عبدالله انصاری
وازتابعین حسن بصری وشعبی وازفقها ابوحنیفه وثوری ومالك ولیث ومذهب اوزاعی واحمد واسحق آن است
که یکدفعه روا باشد دست برزمین زند برای روی وبرای دستها واین قول سعید بن المسیب است وراوی خبر
گوید که مردی بنزدیك عمر آمد واورا پرسید ازکسی که اورا جنابه رسد وآب نیابد گفت صبر کند تاآب یابد غسل کند
وتاآب نیابد نماز نکند عماریاسر حاضر بود اورا گفت یادنداری که ما با پیغمبر ؑ درفلان سفر بودیم مرا جنابه
رسید برفتم وخویشتن را درخاك بگردانیدم پس بیامدم ورسول را خبر دادم مرا گفت یاعمار اینقدر کفایت بود
تورا ودست برزمین زد ودرروی مالید ودگر باره دردستها او گفت نگر تاد گرچنان نکنی . اما انکه نماز بتیمم کرده
باز باید کردن یانه بنزدیك ما انچه بدل وضو بود باز نباید کردن وانچه بدل غسل بود اعتبار کنند اگر چنانچه

از احتلام بود یا جنابی نه باختیار هم باز نباید کردن و اگر از جماع بود و جنابت بعمد نماز اعاده باید کردن و بنزدیک شافعی این اعتبار نیست باز نباید کردن و بنزدیک ما درست نباشد الا باخر وقت که وقت تنگ شود و بنزدیک شافعی باول وقت روا باشد و پیش از وقت نشاید و مذهب ابو حنیفه آن است که هر که خواهد روا باشد و مالك و شافعی و لیث بن سعد و احمد بن حنبل گفتند بیك تیمم دو نماز نشاید کردن بل برای هر نمازی تیممی باید کردن و بنزدیك ما هر پنج نماز بیك تیمم روا باشد که بکند مادام تا حدثی نباشد که آن را بشکافد و هرچه نواقض طهارت بود نواقض تیمم بود بازیادتی دیگر و آن آنست که متمکن بود از آب و استعمال آن که چون بر تیمم باشد و آب بدست آید تیمم باطل شود و اگر وضو باز نکند و آب از دست بشود تیمم باسر باید گرفتن و هرچه بوضو مباح باشد بتیمم مباح باشد از نماز و طواف و مانند آن و اصل تیمم در لغت قصد باشد یقال امم و یمم و تیمم و ام اذا قصد قال الاعشی . تیممت ارضاً و کم دونه . من الارض من مهمه ذو شزن . و این از اسماء منقوله باشد و صعید روی زمین باشد سوا اگر بر او خاك باشد و اگر نه زجاج گفت خلاف نیست در این از میان اهل لغت طیباً ای طاهراً و سفیان گفت یعنی حلالاً . فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم منه . ها راجع است باصعید . ان الله کان عفواً غفوراً . خدای تعالی عفو کننده است در وقت عذر از شما تیمم و نماز بتیمم قبول کند و بیامرزد شما را . قوله تعالی

الم تر الی الذین اوتوا نصیباً من الکتاب یشترون الضلالة و یریدون ان تضلوا السبیل

آیا ننگرستی سوی آنانکه دادند ایشان را بهره از دانش میخرند گمراهی را و میخواهند که گم کنید راه دین را

والله اعلم باعدائکم و کفی بالله ولیاً و کفی بالله نصیراً * من الذین هادوا یحرفون

و خدای داناتر است بحال دشمنان شما و بسنده است خدای دوستی و بسنده است خدای یاری از آنانکه جهود شدند تغییر میکنند

الکلم عن مواضعه و یقولون سمعنا و عصینا و اسمع غیر مسمع و راعنا لیاً بالسنتهم

سخنان را از جایهای اصلی ان میگویند شنودیم و فرمان نه بردیم و بشنو ناشنوانیده برای پیچانیدن زبانهای ایشان

و طعناً فی الدین و لو انهم قالوا سمعنا و اطعنا و اسمع و انظرنا لکان خیراً لهم و اقوم

و طعن در دین و اگر انکه ایشان گفتندی شنودیم و فرمان برداریم بشنو و بنگر بما هر آینه هست بهتر مر ایشان را و بصواب تر

و لکن لعنهم الله بکفرهم فلا یؤمنون الا قلیلاً * یا ایها الذین اوتوا الکتاب امنوا

و لیکن دور کرداند ایشان را خدای بسبب کفر ایشان پس ایمان نیارند مگر اندکی ای آنانکه داده اند ایشان را توریة بگروید

بما نزلنا مصدقاً لما معکم من قبل ان نطمس وجوهاً فنردها علی ادبارها او نلعنهم

بانچه فرو فرستادیم مار است دارنده مر آن را که باشما است پیش از انکه محو کردانیم روی های پس باز کردانیم آن را بر قفاهای آن یا دور کردانیم ایشان را

کما لعنا اصحاب السبت و کان امر الله مفعولاً * ان الله لا یغفر ان یشرك به و یغفر

چنانکه دور کردیم اهل شنبه را و هست کار خدای کرده شده بدرستیکه خدای نیامرزد که شرك آرید باو و می آمرزد آن گناه

مادون ذلك لمن یشاء و من یشرك بالله فقد افتری اثماً عظیماً * الم تر الی الذین

که غیر آن است مر آن را که خواهد و هر که شرك آرد بخدای پس بحقیقت فرو بافت بزه بزرك آیا ننگرستی سوی آنانکه

یزکون انفسهم بل الله یزکی من یشاء و لا یظلمون فتیلاً * انظر کیف یفترون

بپاکی نسبت میدهند خود را نه که خدای بپاکی نسبت فرماید آن را که خواهد و ستم نکنند بر این دو طایفه بنگر که چگونه ... می بافتند

علی الله الکذب و کفی به اثماً مبیناً * الم تر الی الذین اوتوا نصیباً من الکتاب یؤمنون

بر خدای دروغ را و بسنده است این دروغ بزه ظاهر آیا ننگرستی سوی آنانکه دادند ایشان را بهره از دانش توریة می کروند

بالجبت و الطاغوت و یقولون للذین کفروا هؤلاء اهدی من الذین امنوا سبیلاً *

بجز خدای راو بشیطان و میکویند مر آنان را که کافر شدند اینان راه یافته ترند از آنانکه ایمان آورده اند براه ایشان

اولئك الذین لعنهم الله و من یلعن الله فلن تجد له نصیراً * ام لهم نصیب من الملك

آنانند لعنت کرده ایشان را خدای و هر که را لعنت کند خدا پس هرگز نیابی مر او را یاری نه که مر ایشان راست بهره از پادشاهی دنیا

فاذاً لا یؤتون الناس نقیراً * ام یحسدون الناس علی ما اتیهم الله من فضله فقد

که انگاه ندادند مر دم را مقدار پشت خرما یا نه که حسد می برند بر مردم بر انچه داده ایشان را خدای از عطای خودش پس بحقیقت

اتینا ال ابرهیم الکتاب و الحکمة و اتیناهم ملکاً عظیماً * فمنهم من امن به و منهم

دادیم خاندان ابرهیم را کتاب و دانش و دادیم ایشان را پادشاهی بزرك پس از ایشان است کسیکه ایمان آوردبان و از ایشان است کسیکه

من صد عنه و کفی بجهنم سعیراً * ان الذین کفروا بایاتنا سوف نصلیهم ناراً کلما

اعراض نمود از آن و بسنده است دوزخ آتش افروخته بدرستیکه آنانکه کافر شدند بایات ما زود بود که در آریم ایشان را باتش هر انگاه که

نضجت جلودهم بدلناهم جلوداً غیرها لیذوقوا العذاب ان الله کان عزیزاً حکیماً *

پخته شود پوستهای ایشان بدل کنیم پوستهای ایشان را پوستهای جز آن تا بچشند عذاب بدرستیکه خدای هست غالب و توانا

و الذین امنوا و عملوا الصالحات سندخلهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین

و آنانکه ایمان آوردند و کردند کارهای نیکو زود بود که در آریم ایشان را در بوستانهای که میرود از زیر انها نهرها و جاویدان باشند

فیها ابداً لهم فیها ازواج مطهرة و ندخلهم ظلاً ظلیلاً *

در آن همیشه مر ایشان راست در آن زنان پاك و در آریم ایشان را در سایه نیك سایه

قوله الم تر الی الذین اوتوا نصیباً من الکتاب . خطاب است با رسول عم و صورت او استفهام است و مراد تعجب نمی بینی زجاج گفت معنی آنستکه الم تعلم رمانی گفت بمعنی رؤیة بصر است و رؤیة و علم هیچ روبالی متعدی نباشد و گفتند الی برای مبالغه آورد یعنی الم تنته رؤیتك و علمك الیهم برای انکه الی انتهاء غایت را باشد و انانکه ایشانرا نصیب دادند از کتاب جهودان اند که در مدینه بودند در قول عبدالله عباس و قتاده و عکرمه یشترون الضلالة که گمراهی می بخرند و در آیه حذفی و اختصاری هست و معنی آن است که بالهدی یعنی بدل کردند هدی را بضلالت و ایمان را بکفر و ره نجات را بره هلاك زجاج گفت برای آن بلفظ اشترا گفت که ایشان از عوام رشوه ستاندندی پس بان ماند که ان بهاء دیانت و هدایت خود کردند برای انکه چون آن بستدند این از دست بدادند و مراد بکتاب توریة است انکه گفت ایشان شمارا چون خود میخواهند چنانکه ایشان بر ضلالند میخواهند تا شما نیز بر ضلال باشید . والله اعلم باعدائکم . یعنی منکم و خدای بدشمنان شما از شما عالمتر تا با ایشان گمان خیر نبری و با ایشان مشورت مکنی و از ایشان طلب نصیحت مکنی و گفته اند اعلم بمعنی علیم است چنانکه گفت . و هو اهون علیه . ای هین انگاه گفت شمارا با ایشان چه حاجت است و بیاری و مشورت و رأی ایشان و خدا شمارا بس است بولایت و نصرت و گفتند ولایت هم بمعنی نصرت است الا آن است که تکرار برای اختلاف لفظ کرد کقول الشاعر . والفی قوله کذباً و میناً . و گفته اند ولایة اولیتر است و اولیتر آن بود که معنی مختلف باشد و بادر کفی بالله زیادت است و معنی کفی الله بود و نصب ولیاً و نصیراً بر تمیز است چنانکه کفی بزید رجلاً . من الذین هادوا یحرفون الکلم عن مواضعه . در او دو قول گفتند فراء و زجاج و رمانی گفتند من تبیین است آنان را که گفت ایشانرا نصیب کتاب دادند این در جای بدل آن باشد بدل اشتمال و تقدیر انکه الم تر الی تحریفهم الکتاب و یحرفون شاید تا صله باشد شاید که نباشد بل چنان بود که قایل گوید . انظر

الی النفر من قومك ماصنعوا . وجه دوم آن است که متعلق نباشد باول وکلامی مستأنف بود و تقدیر چنین بود من
الذین هادوا فریق یحرفون الکلم وقیل من الذین هادوا من یحرفون کما فی قوله تعالی وما منا الا له مقام معلوم ای من له
مقام معلوم وقال ذوالرمه . فظلوا ومنهم دمعه سابق له . واخری یبنی دمعه العین بالمهل ، ای ومنهم من دمعه
اورجل دمعه وانشد سیبویه . وماالدهر الاتارتان فمنهما . اموت واخری ابتغی العیش اکدح . المعنی فتارة
منهما مراد احبار وعلماء جهودانند که ایشان برای طعمه و رشوه وطمع درحطام دنیا تحریف وتبدیل توریة
کردند از صفت ونعت رسول ع وآیه رجم وجز آن وتحریف وتصحیف وتغییر وتبدیل متقاربند وکلم جمع کلمه باشد
علی قول الاخفش وغیره و بنزدیك سیبویه روانباشد که حروف اسم واحد بیشتر باشد از حروف جمع پس او گوید
جنس باشد کتمر وتمره وجمع کلمه کلمات باشد . قال الا تری الی قوله عن مواضعه ولم یقل عن مواضعها . واگر
جمع بودی هابایستی انکه گفت باانکه آن میکنند این میگویند . سمعنا وعصینا . برطریق استهزاء میگویند شنیدیم
ولکن فرمان نخواهیم بردن بعکس انکه مؤمنان گفتند ، سمعنا واطعنا ، واسمع غیر مسمع ، دراو دو قول گفتند
یکی اسمع غیر مقبول ودیگر اسمع لاسمعت بشنو که اگر تو گوئی ماقبول نخواهیم کردن وبشنو که مشنو من لعنهم الله
ونیز گفتند راعنا واین بزبان ایشان دشنام بود وگفتند این کلمهٔ استهزاء بود در اصطلاح ایشان وگفتند این کلمتی که زبر
دست زیردست را گفتی چنانکه . ارعنی سمعك وانصت لکلامی واصغ الی وقوله وراعنا لیاً بالسنتهم ، اصل لی
ربیختن باشد یقال لویت الشئ فالتوی وقال لوی یده الله الذی هو غالبه ولی العزیم مطله ولوی لسانه بکذا اذا عدل
به عن الکلام المعتاد ومراد لغز است وچیزی که هر کس آن اصطلاح نشناسد نداند ونصب او بر تمیز بود وکذلك قوله
وطعناً فی الدین . ولسان زبان باشد که آلت کلام است ولسان لغت باشد قال الله تعالی . وما ارسلنا من رسول الا
بلسان قومه . ومراد در این آیه لغت است بلغت ایشان بد بود وطعن قدح باشد واصل او طعن بسنان است انکه
طعن بزبان را بان تشبیه کردند ، ولو انهم قالوا . واگر ایشان گفتندی شنیدیم وطاعت داشتیم بجای سمعنا وعصینا
واسمع وانظرنا ، وبجای غیر مسمع واسمع گفتندی وبجای راعنا انظرنا ومعنی انکه انتظرنا توقف کن برماتا
کلام بشنویم وبدانیم وتأمل کنیم وحق تعالی در سورة البقره این لفظ نهی کرد وبدیگر امر فی قوله تعالی . لاتقولوا
راعنا وقولوا انظرنا . گفت آن عبارت مگوئی این گوئی که بحال شما این لایق باشد که در خطاب رسول گوئی . لکان خیراً
لهم واقوم . ایشانرا به بودی وراست تر وصواب تر . ولکن لعنهم الله بکفرهم . ولکن خدای تعالی لعنت کرد بایشان
بکفرشان ، فلا یؤمنون الا قلیلاً . ومعنی لعن ابعاد باشد من الرحمة خدای تعالی ایشان را از رحمت خویش دور
کرده است ومعلوم از حال ایشان آن است که ایمان نیارند الا اندکی از ایشان وبعضی گفتند مراد آن است که الا
اندکی از ایشان که در ماضی ایمان آورده اند . یا ایها الذین اوتوا الکتاب . ای آنانکه ایشان را کتاب دادند خطاب است
با جهودان وترسایان وامر است ایشانرا که برسول ما وکتاب او که قرآن است واحکام شرع او از مسلمانی ایمان آرند
مصدقاً نصب است برحال از ما وعامل در او نزلنا یعنی این کتاب قرآن که ما فرستادیم بر این خاتم پیغمبران مصدق است و
راست دارندهٔ آن کتابها که با ایشانست از توریة وانجیل وتوریة وانجیل مصدق اوست در این هر دو کتاب ذکر او ونعت
او وصفة او مکتوب است من قبل ان نطمس وجوها . ایمان ارند پیش از انکه ما طمس کنیم رویهای ایشانرا در اینچند قول
گفتند عبدالله عباس وعطیه وقتاده گفتند معنی آنست که ما ایشان را ببریم وروی ایشان را چون قفا گردانیم وچشمهای
ایشان در قفا کنیم که تا چون روند بازگونه روند حسن ومجاهد وضحاك وسدی وابن ابی نجیح گفتند مراد
آن است که ما روی ایشان از هدی برگردانیم بضلالت واین بر سبیل مذمت گفت ایشان را چه ایشان خود

برضلالت بودند ومراد انکه اگر برسول ایمان نیاری شمار الخذلان باخود رها کنیم تا در ضلالت بمانی واین
قول را ابوالجارود روایت کرد از باقر علیه السلام وجه سیم فرا گفت وبلخی ومغربی که ماروی های ایشانرا
چون قرده وخنازیر کنیم که این حیوانات را موی برروی باشد وآدمیاز را بر پس سر اگر گویند نه خدای
این بکرد بایشان واین وعیدی بود که ایشان را کرد اگر ایمان نیارند وایشان ایمان نیاوردند گوئیم از این دو جوابست
یکی انکه از ایشان بعضی ایمان آوردند چون عبدالله سلام واسد بن عبید ومخریق وثعلبه وآنانکه ایمان نیاوردند
این عقوبت بکنند ایشان را در قیامت ومبرد گفت لانه من طمس فی الیهود ومسخ قبل قیام الساعة گفت
پیش از قیامت بکند خدای تعالی بایشان جواب دگر آن است از او که خدای تعالی از دو چیز خبر داد بر تخییر
وگفت ان نطمس وجوهاً ونردها علی ادبارها اونلعنهم . یا لعنت کنیم ایشان را آن را که طمس نکرد لعنت
کرد وطمس اذهاب اثر باشد ورسم طامس ودارس وداثر ای ذاهب مندرس . راوی خبر گوید که چون
این خبر آمد عبدالله سلام بشنید بشتافت وبنزدیك رسول علیه السلام آمد وایمان آورد وگفت می ترسیدم که
پیش از انکه بتو رسم رویم با قفا گردانند نخعی گفت در عهد عمر خطاب عمر این آیه بر کعب الاحبار خواند کعب
گفت . یارب آمنت یارب اسلمت . بارخدایا ایمان آوردم بارخدایا اسلام آوردم ترس آن را که این وعید باو
رسد ابن زید گفت معنی آن است که محو آثار ایشان کنم از وجوه ونواحی ایشان واثر ایشان از این ولایت ببرم
تا با آنجا شوند که آمدند یعنی شام وگفت این معنی برفت با ایشان یعنی اجلاء بنی النضیر از دیار وحصون خود با اذرعا
واز انجا از ناحیهٔ شام . او نلعنهم کما لعنا اصحاب السبت ، یا لعنت کنیم ایشان را چنانکه اصحاب سبت را وایشان را
باخوك و بوزینه کنیم وقصهٔ اصحاب السبت بجای خود بیاید انشاءالله . وکان امر الله مفعولاً . یعنی
هر کار که خدای تعالی از افعال خود خواهد بباشد واز افعال غیر او بر سبیل اکراه واجبار ووجهی دیگر آن است آن
امر که خدای کند بباشد یعنی قوله . انما امرنا لشئ اذا اردناه ان نقول له کن فیکون . بر قول اول امر
بمعنی فعل باشد من قولهم امره مستقیم وامره صالح وبزبان ما کار باشد وبر قول دوم امر قول است ای قول القایل بمن
هو دونه افعل باراده مامور به . ان الله لا یغفر ان یشرك به ویغفر مادون ذلك لمن یشاء . فرا گفت ان مع
الفعل در محل نصب است وتقدیر آن است که . لا یغفر الشرك . خدای جل جلاله در این آیه خبر داد که شرك
نیامرزد وما دون شرك آن را که خواهد بیامرزد عبدالله عمر گفت سبب نزول آیه آن بود که چون این آیه آمد
که خدای تعالی میگوید ، قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً
. رسول ع این آیه بر منبر بخواند مردی برپای خاست وگفت یارسول الله والشرك ورسول چیزی نگفت
دگرباره باز گفت که شرك نیز بیامرزد ای رسول الله خدای تعالی این آیه فرستاد که شرك نیامرزم عبدالله عمر گفت
چون یکی از ما بر کبیره بمردی حکم کردمانی که او از اهل دوزخ است تا این آیه آمد ما توقف کردیم در حق صاحب
کبیره جابر عبدالله روایت کرد که رسول صلی الله علیه وآله گفت مغفرت وآمرزش به بنده فرود می آید مادام
تا حجاب نباشد ما گفتیم ای رسول الله حجاب چیست گفت شرك بخدا انگه این آیه بخواند . ان الله لا یغفر ان
یشرك به . مسروق روایت کرد از عبدالله عمر که رسول علیه السلام گفت هر که باپیش خدای شود او
مشرك نباشد بخدای تعالی بهشت شود وهیچ معصیت زیان ندارد اورا چنانکه اگر باپیش خدای شود ومشرك
باشد بدوزخ شود وهیچ طاعت سود ندارد اورا از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت کردند که او گفت در
قرآن هیچ آیه نیست که من دوست تر دارم از این آیه واین آیه دلیل است بر انکه خدای تعالی فساق اهل صلوة را

بیامرزد واگرچه توبه نکرده باشند ووجه استدلال ازاین آیه آن است که خدای تعالی درآیهٔ نفی واثباتی نهاد
گفت شرك نیامرزم ومادون شرك بیامرزم وامت اجماع کردند که خدای تعالی شرك بیامرزد باتوبه اگرمادون
شرك نیامرزد بی توبه فرقی نباشد میان نفی واثبات وقولی گفتند که مؤدّی بود بارتفاع فرق بین النفی والاثبات
قولی فاسد باشد واگر چنان بودی که اصحاب وعید گفتند که هیچ دونی بی توبه نیامرزیدی بایستی تاگفتی .
ان الله لایغفر المعاصی کلها الا بالتوبة . بر دوقسم نهادن بطریق نفی واثبات معنی ندارد واین چنان باشد که کسی
گوید من مال بسیار بتفضل بکس ندهم ومال اندك وباستحقاق وواجب دهم اورا گویند این قسمت محال است تورا
می باید گفتن که من چیزی بکس ندهم الا بواجب واستحقاق اگر گویند چرا نشاید که مراد بدون الشرك
صغایر باشد که خدای تعالی بی توبه بیامرزد گوئیم نشاید برای انکه درقرآن مطلق گفت وتخصیص نکرد
صغایر را از کبایر تخصیص اوکردن بی دلیلی وجه ندارد دگر انکه صغایر خود مکفر ومحبط باشد
بنزدیك ایشان بامرزیدن او حاجت نباشد وبمشیة باز بستن معنی ندارد واگر گویند مشیت
برای آن آورد تاقطع نکنند بر غفران مادون الشرك جواب آن است که گوئیم مشیت در مغفورله
شده است ازمکلفان نه درگناهان حق تعالی گفت براطلاق مادون شرك بیامرزم آن را که خواهم اگر گویند
مشیت برای اشتراط توبه درآورد گوئیم این تفسیر قرآن باشد بروفق مذهب ومذهب را بروفق قرآن راست باید
کردن واز کجا ممکن بود دعوی کردن که خدای تعالی جز تایب را نخواهد که بیامرزد باانکه این برمذهب ایشان راست
نباشد برای انکه تایب را برخدای واجب بود اسقاط عقاب او برحدّی که اگر نکند اخلال بواجب کرده باشد وانکه
برسبیل وجوب کند آمرزش نباشد اگو گویند مشیت را فایده چیست گوئیم تامکلفان بقبیح مغری نباشند که اگر
مطلق بودی اغرا بقبیح بودی تاهرکسی چنان گمان برد که باشد که او درمشیت آمرزش نیست گناه نکند واگر
این رامعارضه کنند بایات وعیدما آن آیات رامعارضه کنیم بایات ارجاچون آیات متعارض شوند ساقط شوند باحکم
عقل رجوع باید کردن چون باعقل رجوع کنند عفو وحسن او درعقلها مقرراست انکه گفت . ومن یشرك بالله
فقدافتری اثماً عظیماً ، وهرکه بخدای شرك آورد درافعال او یادراستحقاق عبادت وبا او انبازی وشریکی بدارد
او دروغی عظیم برخدای نهاده باشد . الم تر الی الذین یزکون انفسهم الایة . آیه درحق جماعتی جهودان آمد چون
بحر بن عمرو ونعمان بن اوفی ومرحب بن زید که ایشان بیامدند واطفال خود راپیش رسول ؑ آوردند وگفتند ای
محمد چگوئی اینان را گناهی هست گفت نه گفتند والله که ماهم چنینیم درپاکی که اینان هستند هرگناهی که مابروز کنیم
بشب ازمامکفر کنند وهرگناهی که مابشب کنیم بروز ازما مکفر کنند خدای تعالی این آیه فرستاد وایشان را
تکذیب کرد حسن وضحاك وقتاده ومقاتل وسدی گفتند آیه درجهودان وترسایان آمد چون گفتند . نحن ابناء الله
واحباؤه وگفتند لن یدخل الجنة الا من کان هوداً او نصاری . عبدالله عباس وعطیه گفتند که جهودان گفتند
پدران وفرزندان ماکه ازپیش رفتند شفیعان ماباشند ومارا تزکیه کنند عبدالله مسعود گفت ایشان یکدیگر را تزکیه
کردندی وتزکیه آن باشد که غیری را گوید زکی است بگفتند ما ازکیائیم وزکا زیاده باشد درصلاح یقال زکا الزرع اذا نما.
حق تعالی گفت بتزکیهٔ ایشان چه اعتبار است مزکی ان باشد که منش تزکیه کنم . بل الله یزکی من یشاء . خدای تزکیه کند
آن را که خواهد وآن راکه خواهد مزکی باشد . ولا یظلمون فتیلاً . وبرایشان ظلم نکنند یعنی نقصان حق ایشان نکنند
ازتزکیه وظلم درلغت نقصان باشد فتیلاً بمقدار فتیل عبدالله عباس گفت ومجاهد وقتاده وضحاك وعطیه که فتیل آن باشد که
درشکاف استخوان خرما بود ونقیر ان کو باشد که برپشت استخوان خرما وقطمیر پوست استخوان خرما باشد وروایتی

دیگر از عبدالله عباس وسدی وابومالك آنست که فتیل آن باشد که انگشت بهم بمالی انچه حاصل آید از چرك وشوخ آن را
فتیل گویند برای انکه چون تافته باشد من فتل الحبل وقال الشاعر ، یجمع الجیش والألوف ویغزوا. ثم لایرزأ العدوّ
فتیلاً . ونصب او بر مفعول دوم است که ظلم متعدی باشد بدو مفعول یقال ظلمته حقه این قول زجاج است رمّانی
گفت محتمل است که تمیز باشد قوله . انظر کیف یفترون علی الله الکذب بنگر که چگونه فرو بافتند برخدای تعالی دروغ
و نظر اینجا بمعنی فکر واندیشه باشد وافترا اختلاف باشد وفریه دروغی مبتدا بود واصل کلمه فری باشد
وهو القطع یقال فراه اذا قطعه علی وجه الصلاح وافراه اذا قطعه علی وجه الفساد وافتری الکذب اذا اختلقه
وقطعه وانه لیفتری الفری ای یأتی بالعجب کأنه یقطعه من حیث لا یعلم وافتراء ایشان اینجا آن بودی که گفتند
. نحن ابناء الله واحباؤه . ماپسران خدائیم ودوستان خداونیز گفتند . لن یدخل الجنة الا من کان هوداً او
نصاری . بهشت نشود الا انکس که جهود یاترسا باشد . قوله وکفی به اثماً مبیناً . واین بس است بزهٔ ظاهر
و این لفظ برسبیل مبالغه گویند درمدح یاذم یقال کفی بذلك شرفاً وکفی به خزیاً ونصب او بر تمیز است
. قوله الم تر الی الذین اوتوا نصیباً من الکتاب . الایة بعضی قرّا درجمله قرّا خواندند الم تر ساکنة الراء
واین لغت بعضی عرب است که ایشان قناعت نکردند درفعل معتل الاجز بحذف حرف تاان حرف صحیح که پیش از آن
بود نیز تسکین کردند اورا کقول الشاعر . من یهده الله یهتد لا مضل له . ومن أضل فما یهدیه من هاد .
حق تعالی گفت نه بینی آنان را که ایشان را از کتاب نصیبی دادند ایمان می آرند بجبت وطاغوت مفسران
خلاف کردند درجبت وطاغوت عکرمه گفت دوصنم بودند که مشرکان آن را پرستیدندی ابوعبیده گفت هرچه
بدون خدای پرستند ازحجر ومدر وشجر وصورت وشیطان همه را جبت وطاغوت خوانند گفت دلیلش قوله
ان اعبدوا الله واجتنبوا الطاغوت وقوله والذین اجتنبوا الطاغوت ان یعبدوا . عطیه گفت ازعبدالله عباس که
جبت اصنام است وطاغوت ترجمان ایشان که ازایشان سخن گویند ومردمان را بعبادت ایشان دعوت کنند و
گفته اند جبت بتان باشند وطاغوت شیاطین ایشان که اغرا کنند مردمان را برعبادت او وهرصنمی را شیاطین باشد
عبدالله عمر وشعبی ومجاهد گفتند جبت سحر است وطاغوت شیاطین زید اسلم گفت جبت ساحر است وطاغوت
شیاطین دلیلش قوله . والذین کفروا اولیاءهم الطاغوت ای الشیاطین . محمد بن سیرین ومکحول گفتند جبت
کاهن باشد وطاغوت ساحر واین روایت والبی است ازعبدالله عباس وسعید بن جبیر وابوالعالیه گفتند جبت
ساحر باشد بزبان حبشه وطاغوت کاهن عکرمه گفت ابوبرزه درجاهلیت کاهن بود وقتها نزد او شدندی واز
او چیزی پرسیدندی این آیه فرود آمد ضحاك وکلبی ومقاتل گفتند جبت حی ابن اخطب است وطاغوت کعب بن
الأشرف وگفتند جبت ابلیس است وطاغوت اولیای او مخارق روایت کرد از رسول علیه السلام که او گفت
الطرق والطیرة والعیافة من الجبت . سنگ زدن وتشأّم کردن بچیز وزجر مرغ ازجمله جبت است و درلغت
جبت حرام باشد وطاغوت فاعول باشد من طغی انکه مردم را بطغیان برد قوله . ویقولون للذین کفروا هؤلاء
اهدی من الذین آمنوا سبیلاً . مفسران گفتند کعب اشرف باهفتاد سوار ازجهودان برخاستند وبمکه رفتند
پس ازانکه واقعه احد شده بود تاباقریش سوگند خوردند وعهدی که ازمیان ایشان ورسول علیه السلام بود
بشکافتند کعب اشرف بسرای ابوسفیان فرود آمد ابوسفیان اورا مهمانداری نکو کرد وجهودان بسراهای
قریش فرود آمدند قریش گفتند شما اهل کتابید ومحمد اهل کتابست مابرشما ایمن نباشیم که میل شما بااو بود و
این آمدن شما باینجا مکر است اگرخواهی که مارا برشما امانی بود این بتان مارا سجده کنی تاما ایمن شویم برشما و

عهد شما ایشان آن دو بت را سجده کردند . فذلك قوله یؤمنون بالجبت والطاغوت . انگه کعب اشرف
قریش را گفت سی مرد از ماو سی مرد از شما بیائیم وشکم بدیوار کعبه بازنهیم وباخدای کعبه عهد کنیم که ازیکدیگر
جدا نشویم وباهم دست یکی داریم تامحمد را قهر کنیم این عهد بکردند وفارغ شدند ابوسفیان گفت کعب راکه
تومردی ازاهل کتاب ومامردمانی امّیم چیزی ندانیم خواند بگو تاما بحق نزدیکتریم یا محمد کعب گفت شما
دین وطریقه خود عرضه کنید برمن ابوسفیان گفت طریقهٔ ما آنستکه برای حاج اشتر کشیم وایشان راآب دهیم
وطعام دهیم ومهمان داری کنیم واسیران را ازبند رها کنیم وصله رحم کنیم وخانه خدارا عمارت وطواف
کنیم وما ازاهل حرمیم ومحمد ازدین پدران ما مفارقت کرده است ورحم بریده است ورحم رها کرده است و
دین ما قدیم است ودین او محدث مابحق اولیتریم یااو کعب گفت شما بحق اولیتری ودین شما ازدین محمد بهتراست
خدای تعالی این آیه فرستادکه . الم تر الی الّذین اوتوا نصیباً من الکتاب الی قوله ویقولون للذین کفروا هؤلاء
اهدی من الذین آمنوا سبیلاً . گفت باآنکه بجبت وطاغوت ایمان میدارند کافران را میگویند راه شما دردین
درست تراست ازراه مسلمانان یعنی محمد واصحابش ونصیب سبیلاً برتمیزاست چنانکه فلان احسن منك وجهاً
قوله . اولئك الّذین لعنهم الله . اولا جمع ذا باشد علی غیرلفظه کالمراة والنساء وچون اشارة بجماعتی حاضران
باشد هاء تنبیه در اول آرند گویند هؤلاء وچون بجماعت غایبان باشد کاف خطاب درآخر آورند گویند
اولئك وجمع نکنند میان هردو ولایقال هؤلئك وبیان کردیم که لعن ابعاد باشد من رحمة الله علی وجه العقوبة
والا مستحق نباشد حق تعالی گفت ایشان آنانند یعنی حیّ اخطب وکعب اشرف وآنانکه ذکر ایشان درآیة
متقدم برفت که خدای ایشان را لعنت کرده است وهرکه را خدای لعنت کند تواورا یاری نیابی اگرگویند
چگونه گفت که اورا یاری نیابی باتناصر وتعاون ایشان یکدیگر را گوئیم ازاین دو جوابست یکی انکه ایشان را
یاری نبود برخدای عزّوجل که ایشانرا ازعقاب خدای برهاند دیگر انکه اگرچه ایشان را یاران بسیار
باشند غنا نکند بالعنت خدای وسخط خدای برایشان قوله . ام لهم نصیب من الملك الآیة .
ام اینجا یگاه منقطع است ومعادل الف استفهام نیست وبمعنی بل باشد ولکن دراو معنی استفهام باشد بروجه تقریع
وگفته‌اند میم زدیاتست ومعنی آنست الهم نصیب من الملك ووجه اتصال این آیه بایة دیگر آنستکه آیت دوم که
پس ازاینست متضمن حسد است واین آیة متضمن بخلست ووصف ایشان بحسد وبخل مناسب باشد وبعضی دگر
گفتند ام متصله است ومعادله الف استفهام مقدر وتقدیر این است الهم النبوة حتی یحکموا بهدی النّاس
وضلالهم ام لهم نصیب من الملك ودراذاً دوقول گفتند یکی انکه جواب فعلی مقدراست وتقدیر آن است ولوکان
لهم نصیب من الملك فاذاً لا یؤتون الناس نقیراً . یعنی اگر ایشان را نصیب بودی ازملك هم مردمان را نقیری
ندادندی وقولی دیگر انکه چنانکه درعمل ملغی است درمعنی ملغی باشد وتقدیر این است که . فلا یؤتون الناس
نقیراً . وکوفیان گفتند اذا برای آن عمل نمی کند که لا حایل است میان او ومیان عمل واذا تاعمل کند اورا چندشرط
باید یکی انکه فعل مستقبل باشد دوم انکه جواب کلامی باشد چنانکه کسی گوید انا اتیك توگوئی اذاً اکرمك دیگر
انکه مابعد اذا معتمد نباشد علی ماقبلها بانکه خبر مبتدا باشد یاجزاء شرط چنانکه زید اذاً اکرمه وان تأتنی اذاً اکرمك
چون چنین باشد ملغی بود واورا عمل ندهند وعمل او انجا که عمل کند نصب فعل مضارع باشد چنانکه گفتیم و
مفسران درنقیر خلاف کردند عبدالله عباس گفت آن نقطه باشد که برپشت استخوان خرما بود مجاهد گفت در
میان استخوان خرما دانه کوچك باشد نقیر آن بود ابوالعالیه گفت آن باشد که مرد سرانگشت برچیزی زند ومنه

النقر والمنقار ومنقار الطیر لاله النقر ونقیر فعیل بمعنی مفعول بود برقول عبدالله عباس . ام یحسدون النّاس . یا
حسد می برند این جهودان برعرب بانکه خدای تعالی محمد را درمیان ایشان فرستاد عبدالله عباس ومجاهد وضحاك و
سدی وعکرمه گفتند مراد بناس محمد است صلی الله علیه وآله جهودان حسد بردند اورا برنبوت بعضی دگر
گفتند مراد رسول است که اورا حسد کردند برای انکه خدای تعالی اورا نه زن حلال کرد وجهودان طعن زدند و
گفتند اگرپیغمبر بودی اورا این همه زنان نبودی خدایتعالی گفت ایشان را این عجب میاید ونمی دانند که بنزدیك
داود؏ صدزن بودند واورا حلال بود وبنزدیك سلیمان هزارزن بودند سیصد مهیره وهفتصد سریة رسول؏
گفت ای عجب صد وهزار بیشتر باشد یانه برایشان بان عدد انکار نبود برمن باین عدد چرا انکاراست چون این
بشنیدند بعضی امساك کردند خدای تعالی گفت . فمنهم من آمن به ومنهم من صدّ عنه . سدی گفت آیه در ابرهیم
خلیل؏ آمد که او سالی زرع بسیار کرد زرع اوببرآمد وزرع دگران تباه شد اورا حسد کردند محتاج شدند بطعام
آمدند وازاو طعام خواستند او گفت هرکه ایمان آرد طعامش دهم وهرکه نیارد ندهمش بعضی ایمان آوردند و
بعضی نیاوردند فذلك قوله . فمنهم من آمن به ومنهم من صدّ عنه . درتفسیر باقر؏ که مراد بناس محمد است وآل محمد
ومراد بحاسدان انانند که رسول را برنبوت حسد کردند وآل اورا برامامت بیانش قوله . فقد آتینا آل ابرهیم
الکتاب والحکمة . گفت ما آل ابرهیم را کتاب دادیم وحکمة وآل ابرهیم شامل است برمحمد واهل البیت او ومراد
بکتاب قرآن است وبحکمت نبوت وبملك عظیم امامت واین جمله مجموع نبود الا درخانهٔ رسول؏ اماملك دو است
یکی ملك دنیا ویکی ملك آخرت انکه ملك دنیا است خدای تعالی آن را عظیم خواند وبمحمد وآل محمد داد فی قوله .
وآتیناهم ملکاً عظیماً . وملك آخرت را کبیر خواند وبایشان داد فی قوله تعالی . اذا رأیت ثمّ رأیت نعیماً وملکاً
کبیراً . واورا که دو ملك چنین بود عجب نبود که محسود بود واین بیهاراو حواله کنند اگرچه لفظش بفصاحت
اولایق نیست معنی باحوال او لایق است . انی حسدت فزادالله فی حسدی . لاعشت ماعشت یوماً غیر محسود
. لا یحسد المرء الامن فضائله . بالعلم والفضل والبأساء والجود . واین ابیات نیزهم چنین لایق حال او است . ان
یحسدونی فانی غیر لائمهم . قبلی من الناس اهل الفضل قد حسدوا . فدام لی ولهم مابی ومابهم . ومات اکثرنا غیظاً
بما یجد . انا الذی وجدونی فی حلوقهم . لا ارتقی صدراً منها ولا ارد . وحسد خصلتی بد است ازخصال مذمومه
دراو یك چیزهست نیك وآن آن است که حاسد را همه زیان بود ومحسود را سود نه بینی که طائی چگونه گفت . و
اذا اراد الله نشر فضیلة . طویت اتاح لها لسان حسود . لولا اشتعال النار فیما جاورت . ماکان یعرف طیب عرف
العود . گفتا حسد حاسدان چون آتش است وخصال محموده محسود چون عود حاسد آتش حسد درمیان جسد
پوشیده دارد اورا میسوزد وکس خبرندارد داوداند گران آتش بدوچه آسیب میرسد چون صبرش باخر برسد و
بی طاقت شود ازآتش حسد پارهٔ برمحسود ریزد چنان باشد که آتش که بعود رسد آن معنی که دراو است پیدا شودکه
اگرنه آنستی پیدا نشدی پس از حق محسود آن است که اورا بر آن شکر کند یاصبر چنانکه شاعر گفت . اصبرعلی
مضض الحسود فان صبرك قاتله . کالنار تأکل نفسها ان لم تجد ماتأکله . ورسول؏ این تشبیه فرمود فی قوله . ان
الحسد لیاکل الحسنات کما تأکل النار الحطب . گفت حسد حسنات را همچنان خورد که آتش هیزم را وحاسد این
همه برای آرزوی سیادت کند ونداند که چندانکه بیش کند ازآن دورتر باشد که . الحسود لایسود . وامیرالمؤمنین
؏ گفت . الحاسد مغتاظ علی من لاذنب له ، حاسد برکسی خشم میگیرد که اورا گناه نیست سفیان ثوری گفت در
کتب اوایل هست که خدای تعالی گفت . الحاسد عدو نعمتی غیرراض بقسمتی . ومنصور فقیه گفت

دراین معنی . الاقل لمن كان لی حاسداً ، اندری علی من اسأت الأدب . اسأت علی الله فی فعله .
اذا انت لم ترض فیما وهب . جزاؤك منه زیاداتنا . وان لاتنال الذی تطلب . دشمنی هر کس را
که دشمنی نه از روی حسد کند دوا توان کردن امّا با حسد حسد چه چاره سازند . کل العداوة
قدترجی اماتها . الّا العداوة من عاداك من حسد . ولآخر . محسدّون وشر الناس منزلة . من عاش فی الناس یوماً
غیر محسود . ولآخر . انّ الغرانین تلقاها محسدّة . ولاتری للئام الناس حساداً . درخبر است که یکروز جماعت
زنان قریش بازنان رسول ؐ حاضر بودند هر کسی از قبیلهٔ خود و حسب و نسب و قوم خود چیزی میگفت فاطمهٔ زهرا
صلوات الله علیها درآمد ایشان حدیث رها کردند یکی گفت چرا حدیث رها کردی گفتند برای انکه در پیش او
حدیث حسب و نسب کردن محال باشد و حسب و نسب او که میدانی یکی از جمله ایشان گفت . ما بالکم یا بنی هاشم
حزتم السیادة باسرها اما ابوك فسید ولد آدم و امّا بعلك فسید العرب و امّا انت فسیدة النساء العالمین و اما ابناك فسیدا شباب
اهل الجنة و امّا عمك فسید الشهداء فما ترکتم لأحدٍ شیئاً من السیادة . گفت چیست ای بنی هاشم که همه سیادت جمع
کردی خود راو گوی سیادت را از همهٔ عالم بربودی امّا پدرت سید ولد آدم و امّا شوهرت سید عرب است و امّا تو سیده
زنان جهانی و امّا فرزندانت سیدان جوانان بهشتند و امّا عمت حمزه سید شهیدان است فاطمه برپای خاست و میخواند
.ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله الی قوله فمنهم من آمن به ومنهم من صدّ عنه . گفت از ایشان کس بود که ایمان
آورد و کس بود که برگردید بیان اقوال که برفت ومن نکرهٔ موصوفه است وصد از صدود و اعراض باشد . وکفی بجهنم
سعیراً . انکه بر سبیل تهدید گفت بس است دوزخ آتش افروخته قوله . ان الذین کفروا بایاتنا سوف نصلیهم ناراً .
انانکه بایات ما کافر شدند ایشان را بچشانیم آتشی و بسوزانیم باتشی که هر گه پوستی از ان ایشان در آن آتش سوخته شود
ما پوستی دگر بدل کنیم بجای آن عبدالله عباس گفت پوستی بدل کنند ایشان را سپید چون کاغذ نافع روایت کرد از
عبدالله عمر که مردی این دو آیه بخواند پیش عمر خطاب گفت باز خوان معاذ جبل گفت تفسیر این آیه بنزدیك من
هست گفت بیار گفت دریکساعت صدبار بدل کنند پوست ایشان را عمر گفت من هم چنین شنیدم از رسول ؐ فضیل
عیاض گفت از هشام از حسن بصری در تفسیر این آیه گفت آتش هر روز هفتاد هزار بار بخورد هر گه که پوستی سوخته
میشود دیگری باز می آفریند مجاهد گفت از میان پوست کافر و گوشتش کرمانی باشند که ایشان را جلبهٔ بود چون
بانگ خران کوهی ابوهریره روایت کرد که رسول ؐ گفت سطبری پوست کافر چهل و دو گز باشد و اهرش چندان
باشد که کوه احد اگر گویند چگونه شاید که خدای تعالی پوست تو بیافریند که او مستحق عقاب نباشد و مباشرت گناه
نکرده باشد و آن را عقاب کند گوئیم از این چندین جواب است یکی انکه معذب جمله مکلف باشد نه پوست و بپوست اعتبار
نیست برای انکه چون بحی متصل نباشد الم نیابد و انما متألم جمله آدمی و حیوان باشد نه بینی که اگر چه کار گناه ببعضی
اعضا و اجزا کند چون چشم و گوش و زبان و دست و پای در شاهد مذمت و ملامت را جمع با جملهٔ او باشد دون
ابعاضش همچنین عقاب بر جملهٔ او باشد و متالم بان الم جمله باشد دگر انکه اگر چه ضرب و قطع او مانند این بر عضوی از
اعضا باشد متالم و معذب جمله حی بود و جمله حی ادراك آن کند بانفار طبع پس از این وجوه بپوست اعتبار نیست که آن باشد
یا نه آن باشد که پوست بمثابهٔ لباس است حی را گفتند دلیل بر این ظاهر آیت است که گفت . لیذوقوا العذاب . عذاب با جمله
ایشان حواله کرد و نگفت لتذوقوا العذاب تا راجع باشد با پوست جواب دگر آنستکه مراد تبدیل اعادت است بغیر تغایر
صفت و هیئت و تألیف و ترکیب چنانکه یکی از ما پیرهنی دارد بشکافد و قبا کند هر که بیند گوید هذا غیر ذاك اگر چه
داند که اصل او بر جای است و انکس که انگشتری دارد بشکند و باز دگرباره پیراید بشکل دیگر گوید . هذا الخاتم غیر ذاك

الخاتم الذی كان لك . و همچنین انکس که کسی را دیده باشد تندرست و جوان و نکو روی چون روزگاری برآید
و او را باز بیند پیر شده و بیمار گونه گردیده گوید او را . کیف رأیت فلاناً . فلان را چگونه دیدی گوید . رأیت
غیر من رأیت . جز آن را دیدم که دیده بودم و کذا قوله . یوم تبدل الأرض غیر الأرض . زمین همان باشد ولیکن تغییری
بود در کیفیت احوال او را جبال و آکام و تغیر و تغییر تفعل و تفعیل باشد از غیر و بر این محمول است ابیاتی که نسبت
کنند با آدم ؑ . تغیرت البلاد ومن علیها . فوجه الأرض مغبر قبیح . وعلی هذا قول الشاعر . فما الناس بالناس
الذین عهدتهم . ولا الدار بالدار التی کنت اعرف . شعبی گفت مردی بنزدیك عبدالله عباس آمد و گفت الاتری الا
فلان ذم دهره و انشد فی ذمه الدهر قول لبیدٍ . ذهب الذین یعاش فی اکنافهم . وبقیت فی خلف کجلد الأجرب
یتلدّدون بلادة و مجانة . ویعاب قایلهم وان لم یشغب . عبدالله عباس گفت ، رحم الله لبیداً در روزگار خود
آن گفت اگر در روزگار ما بدیدی که چه گفتی انکه گفت اگر لبید مذمت روزگار کرد عجب نباشد که در خزینهٔ
عاد پس از هلاك ایشان تیری یافتند از نیزهاء شما در از تر بر انجا نوشته . ولیس الی اجبال طی بذی اللوی . لوی الرمل
من قبل الممات معاد . بلاد بها کنا ونحن من اهلها . اذ الناس ناس والبلاد بلاد . و مراد از این آن است که شهرها
همان باشد احوال او و احوال اهلش بگردیده باشد سدی گفت چون پوست او سوخته باشد خدای تعالی از گوشت
او پوستی دگر بیافریند تا اجزا همان باشد و این چیزی نیست برای انکه اگر چنین باشد شاید تا زکی پوست سوخته شود و از
گوشت باز آفریند گوشت نیز برسد چون همه پوست سوخته شود بعضی دگر گفتند مراد بجلود پیراهن ایشان است من
قوله سرابیلهم من قطران ، برای انکه بر ایشان ملازم باشد آن را پوست خواند چون آن سوخته گردد پیراهن دیگرش
پوشند جز آن چنانکه شاعر گفت کسا اللؤم تیماً خضرة فی جلودهم . فویل لتیم من سرابیلها الخضر . در بیت کنایت
کرد از پوست ایشان به پیرهن بعضی دگر گفتند خدای تعالی اهل دوزخ را پوستی آفرید از بالاء همهٔ پوستها که
الم نیابد آن پوست و آن عذابی باشد بر خداوندش بمنزلهٔ پیرهن که چون از قطران باشد خداوندش را عذاب باشد و او الم
نیابد انکه حق تعالی بیان کرد که این برای آن کند تا ایشان عذاب خدای بچشند که خدای تعالی قاهر و غالب است کس
او را غلبه نکند و حکیم است عذاب جز بعدل و حکمت و استحقاق نکند انکه عقب آیة وعید آیة وعد گفت علی عادته
الکریمة . قوله و الذین آمنوا و عملوا الصالحات الایة . در این آیه و امثال این دلیل است بر بطلان قول آنانکه گفتند عمل
صالح ایمان باشد چه اگر چنین بودی بمثابه آن بودی که گفتی ان الذین آمنوا و آمنوا در این فایده نبودی سندخلهم سین
استقبال را باشد تا فعل خالص کند بمستقبل از آن ببرد که این حال را بشاید چه اگر چنین نبود مشترك باشد این بما بین الحال
و الاستقبال . جنات تجری من تحتها الأنهار . گفت آنانکه ایمان آرند و عمل صالح کنند ما ایشان را ببهشت ها بریم
که در زیر درختان آن جویها میرود و جنة بوستانی باشد که درختان او بسایه زمین بپوشد من الجنّ وهو الستر و قوله
تجری من تحتها الأنهار از جمله اتساعات و حقیقت آن است ماء الأنهار برای انکه جوی نرود آب جوی رود ولکن
علی حذف المضاف و اقامت المضاف الیه مقامه . خالدین فیها . همیشه باشند آنجا و نصب او بر حال است ابداً و نصب او
بر ظرف است و روا بود که مؤکد حال بودی ای خالدین مؤبدین لهم فیها ازواج مطهرة ایشان را در انجا زنانی باشند پاکیزه
و این را شرح رفته است . وندخلهم ظلاً ظلیلاً . و ایشان را در سایه گسترده بریم جائی که سایه باشد و آفتاب باو نرسد
آن را ظل گویند و انکه آفتاب بدو رسد و از او بشود آن را فیء گویند من فاء اذا رجع برای انکه در بهشت آفتاب نباشد
و گفته اند ظل سایهٔ بامداد بود و فیء سایهٔ نماز دیگر و این را نیز مرجع با قول اوّل است قال الشاعر . فلا الظل من برد
الضحی نستطیعه . ولا الفیء من برد العشیّ نذوق . وظلیل آن باشد که در او گرما و سموم نباشد فی قول الحسن چنانکه گفت

وظل ممدود در خبر است که در بهشت درخت باشد که سوار در سایهٔ آن میرود صد ساله باخر نرسد برای این گفت ظلاً
ظليلاً و گفتند برای آن گفت ظلاً ظليلاً تا باسایهٔ دوزخ نماند آنجا که گفت قوله الی ظل ذی ثلث شعب لاظليل و گفته‌اند
در موقف قیامت میخواهد سایهٔ عرش لاظل الاظله . قوله .

اِنَّ اللّٰهَ یَاْمُرُکُمْ اَنْ تُؤَدُّوا الْاَمَانَاتِ اِلٰی اَهْلِهَا وَاِذَا حَکَمْتُمْ بَیْنَ النَّاسِ اَنْ تَحْکُمُوا
بدرستیکه خدای می فرماید که بگذارید امانت‌ها را سوی خداوند خود وچون داوری کنید درمیان مردم حکم کنید

بِالْعَدْلِ اِنَّ اللّٰهَ نِعِمَّا یَعِظُکُمْ بِهِ اِنَّ اللّٰهَ کَانَ سَمِیعاً بَصِیراً * یَا اَیُّهَا الَّذِینَ اٰمَنُوا اَطِیعُوا
بعدالت بدرستیکه خدای چه نیکو است آنچه پند میدهد شمارا بان بدرستیکه خدای هست شنوا و بینا ای آنانکه ایمان آورده اید فرمان برید

اللّٰهَ وَاَطِیعُوا الرَّسُولَ وَاُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ فَاِنْ تَنَازَعْتُمْ فِی شَیْءٍ فَرُدُّوهُ اِلَی اللّٰهِ وَالرَّسُولِ
خدای را و فرمان برید پیغامبر را وخداوندان کارها را از شما پس اگر خلاف کنید شما در چیزی پس بازگردانید او را با کتاب خدای و سنت رسول

اِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ ذٰلِکَ خَیْرٌ وَاَحْسَنُ تَاْوِیلاً * اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِینَ
اگر هستید شما که ایمان می آرید بخدا وروز بازپسین آن بهتراست ونیکوتر باعاقبت نه بینی آنان را که

یَزْعُمُونَ اَنَّهُمْ اٰمَنُوا بِمَا اُنْزِلَ اِلَیْکَ وَمَا اُنْزِلَ مِنْ قَبْلِکَ یُرِیدُونَ اَنْ یَتَحَاکَمُوا اِلَی الطَّاغُوتِ
دعوی میکنند که ما ایمان داریم بانچه فروفرستاده شده است سوی تو وانچه فروفرستاده شده است پیش از تو میخواهند که حکومت برند سوی شیطان

وَقَدْ اُمِرُوا اَنْ یَکْفُرُوا بِهِ وَیُرِیدُ الشَّیْطَانُ اَنْ یُضِلَّهُمْ ضَلَالاً بَعِیداً * وَاِذَا قِیلَ لَهُمْ
وبتحقیق امر شده اند که کافر شوند بان ومیخواهد دیو که گمراه کند ایشان را گمراهی دور از حق وچون گویند مر ایشان را

تَعَالَوْا اِلٰی مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ وَاِلَی الرَّسُولِ رَاَیْتَ الْمُنَافِقِینَ یَصُدُّونَ عَنْکَ صُدُوداً *
بیائید سوی آنچه فروفرستاد خدای وسوی پیغمبر بینی منافقان را که اعراض کنند از تو اعراض کردنی

قوله ان الله یأمرکم . بعضی مفسران گفتند سبب نزول آیه آن بود که رسول علیه السلام مکه بگشاد ودر مکه شد
خواست تا در خانه کعبه شود کلید را عثمان بن طلحة بن الجحنی داشت من بنی عبدالدار او از جملهٔ سدنه وخدم
کعبه بود در خانه دربست وبربام شد وکلید بدست داشت وازدست نمیداد وگفت اگر من دانستمی که او رسول
خداست کلید باو دادمی امیرالمؤمنین ؑ بیامد کلید ازدست او بستد واو قوّت علی ؑ نداشت کلید ازدست بداد
امیرالمؤمنین ؑ در بگشاد ورسول ؑ درخانه رفت ونماز کرد چون بدر آمد عباس گفت یارسول‌الله کلید درخانه
مراده تا سقایت حاج وسدانه کعبه مرا باشد خدایتعالی این آیه فرستاد که . انّ الله یأمرکم ان تؤدّوا الامانات
الی اهلها. رسول ؑ علی ؑ را گفت کلید را باو ده امیرالمؤمنین ؑ بیامد وکلید با عثمان داد وازاو عذر خواست
عثمان گفت یاعلی آمدی ومرا بیازردی وکلید بقهر ازمن بستدی واکنون نه بان زبان میگوئی این رفق
چیست وآن عنف چه بود گفت خدایتعالی دراین معنی آیتی فرستاد و آیة براو خواند واو درحال گفت
. اشهد ان لااله الّاالله وانّ محمداً رسول‌الله وانّ علیاً ولیّ الله . واسلام آورد وجبرئیل آمد و گفت ای
رسول‌الله تا این خانه باشد کلید ایشان راست قولی دیگر آنست که آیه برعموم است درهر امانتی که باشد و درهر
امانتی داری که باشد چنانکه رسول علیه السلام فرمود . ادّالامانة الی من ائتمنك ولاتخن من خانك . گفت
امانت باانکس ده که تورا امین دارد وامانت بتو دهد وخیانت نکن باانکه باتو خیانه کند واین قول عبدالله
عباس است وابی کعب وحسن وقتاده وروایت کرده‌اند ازصادق علیه السلام وباقر علیه السلام زید بن اسلم وشهر بن
حوشب ومکحول گفتند مراد باهل امانات امامانند وبامانت امامت است خدای تعالی میفرماید امامان را

که امامت برسبیل امانت یك بیك تسلیم بکنید واین قول نیز روایت است ازباقر وصادق علیهما السلام و
باقر علیه السلام گفت نماز وزکوة وروزه وحج ازجملهٔ امانات است وغنیمت ازاین جمله است که امانت دراو
بجائی آرند وخیانة نکنند دراو قوله . واذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل . حق تعالی گفت شمارا که
مکلفانی که اداء امانت کنی با خداوندانش رسول علیه السلام گفت علی الید ما اخذت حتی تؤدّیه . گفت
بردست واجب است آنچه بازگرفت تا باجایگاه خود دهد ونیز میفرماید که چون ازمیان مردمان حکم کنی عدل
کنی وجور نکنی عجب باشد که خدایتعالی ظالم را عدل فرماید واو عدل نکند . قوله انّ الله نعما یعظکم به .
خدایتعالی نیك چیز است انچه شمارا بان پند میدهد ازاداء امانت وعدل درحکومت وتقدیر آنستکه نعم الشیٔ
شیئاً یعظکم به . وما پیوسته باید نوشتن بمنزله ماکافه درانّما وربّما هست واگرچه آنجا حرف است وانیجا
اسم واورا نکرهٔ موصوفه گویند ودرقول او فنعما هی نکرهٔ غیر موصوفه ولا موصوله وقوله . به . این ضمیر
راجع است باما وابوعمرو باختلاس خواند اعنی عین را بین الحرکة والسکون وبیان کردیم که سمیع وبصیر آن
بود که حاصل بود برصفتی که ازمکان آن صفت مسموعات ومبصرات شنود وبیند چون دروجود آید ومرجع
او باحی است بشرط انتفاء آفات واما سامعی ومبصری را مرجع بامدرکی است آن باشد که درحال می‌شنود
ومی بیند آن درازل باشد واین درلایزال ومعنی کان آنستکه خدایتعالی همیشه سمیع وبصیر بوده است قوله .
یاایّها الّذین آمنوا اطیعوا الله . بدانکه خدای جل جلاله باین آیه خطاب کرد بامؤمنان واگرچه جز مؤمنان
داخلند دراین تکلیف بدلیل دیگر برای انکه همه مکلفان ازمؤمن وکافر مکلفند بطاعت خدای وطاعت رسول
وطاعت اولی الأمر وطاعت امتثال امر باشد یاامتثال اراده پس طاعت خدا ورسول امتثال اوامر ونواهی
ایشان بود همچونین حکم اولی الأمر سه قولست بعضی گفتند امرائند وبعضی گفتند علمااند وبعضی گفتند
ائمه‌اند من اهل بیت رسول‌الله واین قول ازباقر وصادق علیهما السلام روایت کرده‌اند وچون آن دوقول باطل
کنیم صحت این قول پیدا شود ومارا دراین آیه چند وجه است دراستدلال برامامت ائمهٔ معصومین علیهم السلام
اول انکه بتدریج مخصوص میشود برای انکه اطیعوا الله عام است این خطاب باهمه مکلفان ورسول علیه السلام
داخل دراین خطاب چون گفت واطیعوا الرسول رسول علیه السلام ازخطاب بیرون شد لاستحالته ان یکون
علیه السلام مطیعاً ومطاعاً برای انکه رتبة معتبر است ازمیان مطیع ومطاع ودرحق اولی الأمر هم اگر این
حمل کنند اولی الأمر را برامرآء وعلما درهر عصر خلق عظیمی ازاین خطاب بیرون شوند واین
خلاف اجماع باشد وبرقول وقاعد ومذهب ما درهر عصری شخصی ازاین خطاب بیرون باشد چنانکه
درعهد رسول علیه السلام اوتنها ازخطاب طاعت خود بیرون بود واین وجهی لطیفیست وجهی دگر انکه
خدایتعالی مارا واولی الأمر را بطاعت رسول فرمود والّا رسول علیه السلام فوق ما واولی الأمر بود لاعتبار
الرتبة برای انکه برتبة معتبر است ازمیان مطیع ومطاع بانکه مطاع باید تارتبة فوق مطیع باشد همچنین کلام دراولی الأمر
پس حمل کردن اولی الامر را برامرا وعلما محال است برای انکه درمامور آن بطاعت ایشان علی زعمهم بسیار کس باشد
که برتبة ومنزلت بنزدیك خدای تعالی فوق ایشان باشد واین درست نیاید پس باید تااولی الامر کسانی باشند که
ایشان بنزدیك خدای بهتر ازهمهٔ خلایق باشند ، باعلارتبة واعظم منزلة عندالله تعالی ، چون رسول ؑ برای انکه
خدای تعالی طاعت ایشان باطاعت او مقرون کرد طریقی دیگر آن است که خدای تعالی طاعت اولی الأمر باطاعت
رسول وطاعت خود مقرون کرد چنانکه قدیم تعالی منزه است ازهمهٔ قبایح ورسول ؑ معصوم ومطهر ازهمه معاصی

کبیره وصغیره اولی الامر باید تا هم چنین باشد نه اولی الخمر والزمر که حکمت از کلام حکیم این واجب کند و
باین صفت جز اینان نبودند علیهم السلام وجهی دیگر در استدلال از آیة آن است که محال باشد که حکیم ما را فرماید
بطاعت جماعتی مختلفی الاقوال والآراء والمذاهب و باتباع ایشان در اقوال و فتاویشان و بعضی را بر بعضی مزیتی
نبود و ما را طریقی نبود بتمییز حق از میان آن اقوال مختلف متناقص متضاد و این مؤدی بود با تکلیف مالا یطاق
و از حکیم تعالی تکلیف مالا یطاق نیکو نبود پس محال است که امراو علما باشند ازاین وجه که بیان کرده شد طریقی
دیگر آن است که معلوم است بضرورت که اگر خدای تعالی ما را تکلیف کند بطاعت رسول و ما را تعیین نکند
بشخص او بدلالتی و علم معجزی این تکلیف قبیح باشد و از باب تکلیف مالا یطاق باشد همچنین در حق اولی الامر
اگر نصی نباشد بر اعیان ایشان یا دلالة که علم معجز باشد یا جاری مجرای آن انهم مؤدی بود بانکه تکلیف مالا یطاق
باشد چون قبح این مقرر است در عقل لابد چنانکه رسول م معین است از خدای بنص بر او و اظهار اعلام معجزات
بر دست او اولی الامر باید تا چنین باشد منصوص علیهم او منصوب علیهم الادلة بالاعلام المعجزه والا مؤدی بود باین فساد
که گفتیم طریقی دیگر و آن آنستکه اجماع است که این امر متوجه است بر اهل هر عصری و این مطرد نباشد الا بر قول
انکس که گوید هر زمانه از امام مفترض الطاعة خالی نباشد و بر قول انکس که امامت باختیار گوید و گوید الخلافة
ثلثون سنة مطرد نبود طریقی دیگر آن است که اگر آیة حمل کنند بر انکه ایشان گفتند از علما و مفتیان ائمه ما علیهم
السلام داخل باشند در آن و بر قول و قاعدهٔ ما انکه ایشان گفتند خارج باشد از او پس این متفق علیه است و آن مختلف
فیه و الاتفاق اولی در امة کس نخواهد گفتن که نه این ائمه هر یکی از ایشان فاضلتر و عالمتر و جامع تر ند خصال خیر را از
اهل عصر پس این آیه از این هفت وجه دلیل میکند بر امامت این ائمه علیهم السلام قوله اطیعوا الله حق تعالی
گفت طاعت خدای داری که شما را برای طاعت و ایمان آفرید که. وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون . نه طاعت
خدای ندارید که شما را برای کفر و معصیب آفرید بل کفر و معصیت در شما نیافرید که بشما جز خیر نخواهد و معصیت
نخواهد که . ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج ولکن یرید لیطهرکم یرید الله ان یخفف عنکم یرید الله لیبین لکم یرید الله بکم
الیسر ولا یرید بکم العسر . طاعت رسول داری که مشفق بر شما و حریص بر ایمان شماست . لقد جائکم رسول من انفسکم
الایه و کنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها وکان بالمؤمنین رحیماً . طاعت امامانی مستحق التقدیم مفترض الطاعة
معصومین من الزلل مامؤمنین من الخطل غیر موصوفین بالضعف والفشل . عمیر بن هانی گفت از جنادة بن امیه
شنیدم که گفت روز صفین امیر المؤمنین علی را دیدم در میان دو صف نیزه بر دست میگردانید و میگفت . کلا ان
الانسان لیطغی ان راه استغنی . این ایات میخواند که نگاه کردیم عبد الله بن اسید البر بوعی بیامد و اسیری را از لشکر معویه
گرفته و دست بر پشت بسته او را پیش امیر المؤمنین آورد امیر المؤمنین م در او نگرید و گفت ای مرد چه کسی گفت مردی ام
از اهل شام گفت . قتلکم الله اتباع کل ناعق ، گفت خدای شما را بکشاد تبع هر بانگ شبانی چون بهایم انکه گفت
بگو از من پسر خورندهٔ جگر را . اتباهنی و انا الذی لم اؤمن بعد کفر و لم اعلم بعد جهل و لم احکم بحکم رجعت عنه
انا قاتل اشیاخك ببدر و مفرق قومك باحد الی کم تواجهونا بنی هاشم برایتکم التی تولی الله نکسها کما نکس یوم بدر ولقد
علمتم ان الله اوجب علیکم طاعتی و تعبدکم بمتابعة امری لانی اهل للمتابعة و مستحق للطاعة لقلعی باب خیبر اذ
عجزتم وثباتی یوم احد اذ فررتم و تسلیمی لیلة الغار اذ ابیتم و اجابتی للمسایل اذ جهلتم . گفت بگو
پسر هند را که با من مباهات میکنی و من آنم که ایمان آوردم نه از پس کفر و بدانستم نه از پس جهل
و حکمی نکردم که از آن باز آمدم من کشندهٔ پیران توام ببدر و پراکنده کنندهٔ قوم تو باحد تا چند این رایت بروی

ما بنی هاشم آری که خدای تعالی تولای نگونساری آن کرده است چنانکه روز بدر کرد و شما دانی که خدای
تعالی طاعت من بر شما فریضه کرده است و شما را متعبد نکرده است الا بمتابعت من برای انکه اهل متابعم و مستحق
طاعتم که در خیبر من کندم چون شما عاجز بودی و بایستادم روز احد چون شما بگریختی و شب غار جان تسلیم
کردم چون شما اباکردی و جواب مسایل من دادم چون شما جاهل بودی بان جابر الجعفی روایت کرد از جابر
عبد الله انصاری گفت چون این آیه آمد من گفتم یا رسول الله خدای و رسول را می شناسم و اولوا الامر
کیستند که خدای تعالی طاعت ایشان با طاعت تو و طاعت خود پیوست گفت یا جابر . هم خلفائی و ائمة المسلمین
من بعدی اولهم علی بن ابطالب ثم الحسن ثم الحسین ثم علی بن الحسین ثم محمد بن علی المعروف فی التوریة بالباقر
وستدرکه یا جابر فاذا القیته فاقرأه منی السلم ثم الصادق جعفر بن محمد ثم موسی بن جعفر ثم علی بن موسی ثم محمد بن علی
ثم علی بن محمد ثم الحسن بن علی ثم سمیی و کنیتی حجة الله فی ارضه و بقیته فی عباده ابن الحسن بن علی ذاك الذی یفتح
الله علی یده مشارق الارض و مغاربها ذاك الذی یغیب عن شیعته غیبة لا یثبت فیه علی القول بامامته الا من امتحن
الله قلبه للایمان . گفت شان خلیفتان منند و امامان مسلمانانند از پس من اولشان علی و انگه حسن و پس حسین
و پس علی بن الحسین انگه محمد بن علی که در توریة بباقر معروف است و تو او را دریابی چون او را بینی از منش سلام
برسان یك یك را نام برد تا بحجر رسید گفت انگه مردی نامش نام من بود و کنیتش کنیة من بود حجت خدای بود
در زمین و بقیهٔ او در بندگان پسر حسن بن علی و او آن بود که خدای تعالی بگشاید بر دست او مشارق و مغارب
زمین را و آن است که از شیعتش غایب شود غیبتی که بر امامت او ثبات نکنند با آن غیبت الا مؤمنی که خدای
تعالی دل او را بایمان امتحان کرده باشد جابر گفت من گفتم یا رسول الله شیعهٔ او را در غیبت او باو انتفاع باشد
گفت بلی چنانکه انتفاع باشد مردمان را بآفتاب و اگر چه ابری در پیش او آید یا جابر هذا من مکنون سر الله
و مخزون علم الله فاکتمه الا عن اهله . این از مکنون سر خداست و مخزون علم خداست نگاه دار این را الا از
اهلش جابر گفت چون باین مدت از بر آمد من روزی در نزدیك علی بن الحسین زین العابدین م شدم و پیش
او بنشستم و با او حدیث میکردم پسر او محمد بن علی الباقر از حجرهٔ زنان او بیرون آمد و کودك بود و دو گیسو در بر
افکنده جابر گفت چون او را بدیدم گوشت پشت مازهٔ من بلرزید و موی بر اندام من بر خاست چون او را بدیدم انگه
گفتم یا غلام اقبل فاقبل ثم قلت له ادبر فادبر گفتم روی بمن کن روی بمن کرد گفتم پشت بر من کن پشت بر من کرد گفتم
شمایل رسول الله و رب الکعبه . بخدای به که شمایل رسول است انگه گفتم یا غلام ما اسمك نام تو چیست گفت محمد
گفتم پسر که گفت ابن علی بن الحسین گفتم و جان من فدای تو باد هما نا تو باقری گفت آری مرا گفت پیغام رسول بگذار
گفتم رسول خدای مرا بشارت داده که من بمانم تا تو را دریابم و گفت چون او را دریابی از منش سلام برسان اکنون
رسول خدای تو را سلام میکند او گفت علی رسول الله السلام ما قامت السموات والارض و علیك یا جابر عما بلغت السلام
. سلام خدای بر رسول خدای باد تا آسمان زمین باشد و سلام بر تو باد بانکه سلام رسول بمن رسانیدی جابر عبد الله
انصاری گفت من پس از آن پیش او میرفتم و او سؤالات میپرسیدم و میاموختم یکروز از من مسئله پرسید من گفتم .
لا والله لا ادخل فی نهی رسول الله . بخدای من در نهی رسول خدا نروم که پیغمبر خدای مرا خبر داد که انکم الائمة
الهدات من بعده احکم الناس صغارا و اعلمهم کبارا و قال لا تعلموهم فانهم اعلم منکم . گفت ایشان امامان راه نمایند
از پس من حکیم ترین مردمان در آن حال که کوچك باشند و عالمتر مردمان در آن حال که بزرگ باشند و گفت ایشان را
چیزی نیاموزی که ایشان از شما عالمتر باشند باقر علیه السلام گفت صدق جدی رسول الله راست گفت رسول خدای

جدمن والله که این مسئله بهتر از تودانم . ولقداوتیت الحکمة صبیاً . ومرا حکمت دادند ومن کودك بودم کل ذلك
بفضل الله علینا وبرکته لنا اهل البیت این خبر ابو جعفر بابویه رحمة الله علیه در کتاب الغیبه بیاورد و نه از یك طریق و ده
طریق و صد طریق از طرق مخالف و مؤالف آوردند که رسول الله علیه السلام گفت من اطاع علیاً فقد اطاعنی و من
اطاعنی فقد اطاع الله ومن عصی علیاً فقد عصانی ومن عصانی فقد عصی الله . هر که او طاعت علی دارد طاعت من
داشته باشد وهر که طاعت من دارد طاعت خدای داشته باشد وهر که در علی عاصی شود در من عاصی شده باشد
وهر که درمن عاصی شود درخدای عاصی شده باشد این اخبار نیز دلیل است بر انکه اولوا الامر این معصوم مانند
. قوله فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله والرسول . اگر منازعت کنی در چیزی منازعت مخالفه باشد مفاعلة من النزع
وهو الجذب برای انکه مخالفین چون در مجاذب رسن باشند بطریق مثل رد کنی باخدای ورسول ورد باخدای رد
باکتاب خدای باشد ورد بارسول رد باسنت وشریعت او باشد برای انکه این خطاب باهل همه عصرها است این قول
مجاهد وقتاده وسدی و میمون بن مهران است ورد باائمه معصوم علیهم السلام جاری مجری رد بارسول باشد چنانکه
رد بارسول رد باخدای باشد نه بینی که در دگر آیت گفت . ولوردوه الی الرسول الی اولی الامر منهم لعلمه
الذین یستنبطونه منهم . برای انکه ایشان نایبان رسولند وحافظان شرع اند و چون معصوم باشند
مامون الخطأ والزلل باشند وقولشان در شرع حجت باشد . انکنتم تؤمنون بالله . اگر بخدای
ایمان داری یعنی هر که باخدای ایمان دارد چنین کند . ذلك خیر واحسن تأویلاً . این بهتر بود
ذلك اشارت است برد خدای ورسول واحسن تأویلاً قتاده وسدی وابن زید گفتند احمد عاقبة
عاقبت محمود تر باشد مجاهد گفت احسن جزاء جزایش نیکوتر باشد وتأویل تفعیل باشد من ال اذا رجع
والأول الرجوع والمال المرجع وزجاج گفت احسن من تأویلکم من غیر رد الی الله والرسول آن تأویلی که از
خدای ورسول باشد بهتر است از تأویلیکه از تلقاء نفس خود کنی و در آیة دلیلت بر بطلان قیاس برای انکه
خدایتعالی مارا عند منازعه واشتباه رجوع فرمود باکتاب وسنت واگر قیاس از آنجمله بودی که مرجوع الیه
بودی عند منازعه خدایتعالی فرمودی که باآن نیز رجوعی باشد وباین نیز رها کرد تا گفت . ذلك خیر واحسن
تأویلاً . خصوصاً بر این تفسیر که دادند من تأویل انفسکم فاما قول انکس که گفت رد باخدای ورسول آنجا
باید که منازعت بود چون منازعت نبود رد باخدای ورسول واجب نباشد درست نیست برای انکه این قول
بدلیل الخطاب بود وآن بنزدیك اهل علم باطلست . قوله المتر الی الذین یزعمون انهم آمنوا بما انزل الیك الایة .
ظاهر آیه استفهامست ومعنی تقریع وتعجیب حقتعالی گفت نه بینی آنانرا که دعوی میکنند که ما ایمان داریم بانچه
بر تو فرود آمد یعنی قرآن و بانچه پیش از تو فرود آمد از توریة وانجیل وکتب متقدمان انکه میخواهند تا
بحکومت بنزدیك طاغوت شوند خلاف کردند درانکه طاغوت کیست اینجا حسن بصری وجبائی
گفتند مراد بتانند وآیت در قوم منافقان فرود آمد که شان بحکومت پیش بتان رفتند و
بقداح توصل کردند وآن جنس قرعه بود که ایشان عند اشه کار برایشان بگردانیدندی قتاده و
شعبی وسدی گفتند مراد بطاغوت مردی کاهن است نام او بوبرده منافقی را باجهودی حکومتی
افتاد جهود گفت بنزدیك محمد رویم ومنافق گفت بنزدیك ابوبرده کاهن رویم خدایتعالی این آیه فرستاد
عبدالله عباس ومجاهد وربیع وضحاك گفتند مراد کعب اشرف است از آنان جهودی ومنافقی حکومتی افتاد جهود
گفت بنزدیك محمد رویم که او رشوه نگیرد ومنافق گفت بنزدیك کعب اشرف رویم کلبی گفت عن ابی صالح عن

ابن عباس آیه درمرد منافق آمد نام او بشر از میان او وجهودی حکومتی بود جهود گفت بمحمد رویم ومنافق گفت
بکعب اشرف رویم جهود الحاح کرد وبنزدیك رسول آمدند رسول حکم کرد برای جهود بر منافق منافق بیرون آمد و
گفت بیا بنزدیك عمر خطاب رویم جهود گفت یا سبحان الله پیش محمد رفتیم واو حکم کرد اکنون میگوئی پیش عمر رویم
پیش عمر رفتند جهود گفت بدانکه میان ما حکومتی بود پیش محمد رفتیم واو حکم کرد مرا بر این مرد اکنون
راضی نیست بحکم محمد گفت پیش تو آئیم بحکومت ودر من اویخت والحاح کرد عمر منافق را گفت چنین است که او
میگوید گفت همچنین است گفت اکنون یکساعت توقف کنی تا من بیرون آیم درخانه رفت وتیغ برگرفت وبر
گردن منافق زد وسرش بینداخت وجهود بگریخت وعمر گفت این حکم من است برکسیکه او بحکم خدای وپیغمبر
راضی نباشد ذکره ثعلبی فی تفسیره وگفته اند مراد حیی ابن اخطب است واز صادق وباقر علیهم السلام روایت
کردند که آیه بر عموم است ومراد هر حاکمی است که بخلاف حق ومراد خود حکومت کند واین اولیتر است لعموم
الفایده ودخول الکل تحته . وقد امروا ان یکفروا به . وایشانرا فرمودند که کافر شوند بان یعنی بطاغوت قوله
تعالی . ویرید الشیطان ان یضلهم ضلالاً بعیداً . وشیطان میخواهد که ایشانرا ضلال
کند بعید بلیغ . له واذا قیل لهم تعالوا الی ما انزل الله الایة . وچون گویند ایشانرا که بیائی بانچه
خدای فرستاده یعنی آن منافق را که باجهود حکومت افتاد علی قول قتاده وابن جریح گفت مسلمانی را
بامنافقی حکومت افتا مسلمان اختیار رسول کرد ومنافق اختیار طاغوت وتعال تفاعل باشد من العلو
وهو الارتفاع واصل لغت چنین وضع افتاد که گویند علی مکان مرتفع بود دیگری را گفت تعال
ای ارتفع انکه بسیار تا نیز انکه در نشیبی باشد کسی را از بلندی بر خود خواند تعال وصد هم لازم باشد
وهم متعدی یقال صمن کذا اذا اعرض عنه وعدل صدوداً وصد فلاناً عن کذا اذا منعه عنه صداً
چون ایشانرا گوئی بانچه خدای تعالی فرستاد وپیغمبر منافقان را بینی که صدود واعراض
می کنند درسبب بود ایشان دووجه گفتند یکی انکه دانستند که پیغمبر ع رشوه نپذیرد
وحکم کند بحق ودگر دشمنی ایشان رسول را وقوله صدوداً نصب او بر مصدر است وبرای
تحقیق فعل گویند قال تعالی . وکلم الله موسی تکلیماً . وقیل اراد صدوداً ظاهراً
وتکلیماً بیناً

تمت المجلدة الستة بتوفیق الله العلی العظیم فی شهر محرم الحرام ۱۳۲۳
در طهران المطبعهٔ مبارکهٔ شاهنشاهی بامر قدر قدر اعلیحضرت
اقدس جهانمطاع همایونی
السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان
والخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان
السلطان مظفرالدین شاه قاجار
خلد الله ملکه وسلطانه
بطبع رسید